مکمل

مخزن الادویه

فارسی

تألیف

محمدحسین عقیلی خراسانی شیرازی

تحقیق و تصحیح

دکتر محمدرضا شمس اردکانی، دکتر روجا رحیمی ، دکتر فاطمه فرجادمند



صفحات 1100

بسم الله الرحمن الرحيم





مخزن الادویه

تألیف محمدحسین عقیلی خراسانی شیرازی

تحقیق و تصحیح

دکتر محمدرضا شمس اردکانی، دکتر روجا رحیمی ، دکتر فاطمه فرجادمند

۱۳۸۷



شناسنامه



فهرست

















بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

تاریخ روابط علمی میان ایران و هند، بسیار کهن است. چه بسیار ایرانیانی که به هند، این سرزمین وسیع، مهاجرت کرده و خود یا فرزندان آنها در این کشور آثاری را در رشته‌های مختلف علمی پدید آوردند. شاید بتوان نقطهٔ اوج روابط علمی ایران و هند را در زمان حکومت گورکانیان هند و به‌خصوص اکبر و پادشاهان پس از او دانست. یعنی هنگامی‌که، مقارن آنها در ایران، پادشاهان صفوی به قدرت رسیده بودند.

در دوران حکومت گورکانیان و بابریان هند و اعقاب آنها زبان فارسی زبان رسمی و علمی سرزمین هند شده بود. این رسمیت و علاقه به زبان فارسی تا سلطهٔ کمپانی هند شرقی ادامه داشت و تنها با سلطهٔ این دستگاه عظیم و پیچیدهٔ استعماری بود که زبان فارسی رفته‌رفته جای خود را در سرزمین هند به زبان انگلیسی داد.

در دوران اوج رواج زبان فارسی در هند آثار علمی متعددی (در کنار آثار مختلف ادبی چون دیوانهای اشعار) به این زبان تألیف شد. در حیطهٔ علوم طبیعی(شامل پزشکی، داروشناسی، گیاه‌شناسی و...) بخشی از مهم‌ترین متون زبان فارسی، که به‌خصوص از نظر حجم کاملاً قابل‌توجه و بررسی هستند، در هند تألیف شد. یکی از این آثار *مخزن‌الادویه* نوشتهٔ میرمحمد حسین بن هادی عقیلی علوی خراسانی شیرازی می‌باشد.

میرمحمدحسین نوهٔ خواهری حکیم علوی‌خان، پزشک مشهور دوره نادر شاه افشار و پزشک مخصوص اوست، که پیش از به‌قدرت رسیدن نادر در ایران به هند مهاجرت کرده بود. با ورود نادر به هند به اردوی او پیوست و پزشک مخصوص او شد. اما پس از مدتی از او جدا شد و به هند بازگشت و در همان‌جا هم فوت کرد.

آگاهیها دربارهٔ شخص میرمحمدحسین، برعکس نیای او، کم است. در فصل چهاردهم *مخزن‌الادویه* میرمحمدحسین نسب خانوادگی خود را نوشته است. به‌جز این آگاهی، دیگر دانسته‌های ما دربارهٔ او در لابه‌لای صفحات تاریخ پراکنده است و جمع‌آوری آنها همت بسیاری می‌طلبد. دست روزگار بوده است یا هر اتفاق دیگر، بین این پدربزرگ (حکیم علوی‌خان) و نوه (میرمحمدحسین) علاوه بر نسب خانوادگی، رابطهٔ علمی نیز برقرار بوده است. از این قرار که علوی‌خان مشغول نوشتن کتاب عظیمی دربارهٔ پزشکی بوده اما موفق به اتمام آن نشده است و میرمحمدحسین کوشش کرد که این کار ناتمام پدر بزرگ را به پایان برساند. از این کوشش، مخزن‌الادویه پدید آمد که یکی از ۵ کتاب موردنظر میرمحمدحسین و به تبع او، حکیم علوی‌خان است. هنوز آگاهیهای ما دربارهٔ مجموعهٔ ۵ کتابی که *مخزن‌الادویه* یکی از آنهاست کامل نشده است. این را می‌دانیم که این مجموعهٔ ۵ کتابی، به عنوان «مجمع‌الجوامع» شناخته می‌شده است. بخش مربوط به کلیات دانش پزشکی (یکی از این ۵ کتاب) «خلاصة‌الحکمه» نام داشته است. بخش مربوط به مفردات «مخزن‌الادویه»، بخش مربوط به قرابادینها «ذخائرالترکیب» و از نام خاصی که به دو کتاب دیگر داده شده بود یا باید اطلاق می‌شد آگاهی نداریم. اما دست‌کم به این نتیجه می‌توانیم برسیم که وقتی بخش ادویهٔ مفرده مجمع‌الجوامع، خود کتابی به بزرگی *مخزن‌الادویه* است، مجموعهٔ نهایی در چه حجم بزرگی می‌توانسته است باشد.

مخزن‌الادویه کتاب عجیبی است. یا بهتر بگوییم باید گفت آئینهٔ شگفتی است. این کتاب را باید به منزلهٔ آئینهٔ تمام‌نمایی از روابط علمی میان ایران و هند به‌شمار آورد. انواع داروهایی که در کتاب معرفی شده‌اند نمونه جالبی از درهم‌آمیزی دانش گیاه داروشناسی ایرانی (که خود مجموعه‌ای از دانش گیاه داروشناسی یونانی، سریانی، اروپایی و ایرانی است) با دانش داروشناسی هندی است.

براساس ذات زبان هندی که حرف «چ» در آن حضوری بسیار پررنگ دارد شاید بتوان بخشی از درهم‌آمیزی دانش گیاه داروشناسی هندی با همین دانش در بستر فرهنگ ایرانی ـ اسلامی را در بخش مربوط به حرف «ج» *مخزن‌الادویه* (که مؤلف داروهای حرف «چ» را نیز در آن گنجانده) سراغ گرفت. در این بخش روی‌هم‌رفته ۷۱ مادهٔ دارویی اعم از معدنی یا گیاهی معرفی شده‌اند. از بین این تعداد دارو دست‌کم ۲۰ عنوان آنها را میرمحمدحسین با اصل هندی آنها معرفی کرده است. به عبارت دیگر، جزء داروهایی دانسته است که نتوانسته مانند آن را در دیگر منابع خود بیابد و آنها را مستقیماً ذیل عنوان هندی خود آورده است (در همین حرف «ج» به داروهای چنپا، چکوتره، جکوند، چکی، جرونچی و چاول منکری می‌توان اشاره کرد) و شاید همین مقدار برای معرفی میزان درهم‌آمیختگی انواع گیاهان هندی، ایرانی، یونانی، سریانی و .... در سراسر *مخزن‌الادویه* کافی باشد.

اکنون که ویرایش جدیدی از *مخزن‌الادویه* در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد، شاید مناسب باشد فواید مختلف در دسترس بودن چنین آثاری را برشماریم. علاوه بر قصد اصلی میرمحمدحسین از تألیف این کتاب که به‌دست دادن دایرةالمعارفی از دانش گیاه داروشناسی عصر و زمانه خود است و در کنار استفاده اصلی از مخزن که معرفی انواع گیاهان دارویی ایران و شبه‌قاره است، *مخزن‌الادویه* می‌تواند مورد استفادهٔ جامعه‌شناسان، زبان‌شناسان، علاقه‌مندان تکوین دانش گیاه داروشناسی و البته مورخان پزشکی قرار گیرد. از این دید مخزن را می‌توان به دو بخش عمده تقسیم نمود. بخش نخست آن شامل سیزده فصل است که در آنها میرمحمدحسین به گزارشی دربارهٔ انواع داروها، چگونگی تأثیر آنها، مزاج داروها، چگونگی شناسایی داروها از همدیگر، چگونگی به‌دست آوردن از گیاهان، چگونگی مصرف آنها، چگونگی وزن کردن داروها و مانند آن پرداخته و بخش دوم که براساس حروف الفبا به توصیف داروشناختی انواع داروها پرداخته است. بخش نخست مخزن (شامل ۱۳ فصل پیش گفته) خود دارای آگاهیهای بسیار جالبی برای علاقه‌مندان تاریخ پزشکی در ایران و سرزمینهای اسلامی است. در همین بخش، فصلی وجود دارد که میرمحمدحسین به گزارشی دربارهٔ پیوستگی دانش پزشکی و دانش ستاره‌شناسی پرداخته و از تأثیر پذیرفتن کانیها (جمادات)، گیاهان (نباتات)، و جانوران (حیوانات) از اجرام آسمانی سخن گفته است. براساس هستی‌شناسی گذشتگان ما، پزشک حاذق کسی بوده است که علاوه بر آگاهی از دانش پزشکی و داروشناسی، داروشناسی و گیاه‌داروشناسی و مانند آن از علوم دیگر شامل منطق، طبیعیات، هندسه، ستاره‌شناسی، احکام نجوم، موسیقی، پیش‌گویی (کهانت) و حساب نیز سررشته داشته باشد و بر همین اساس است که میرمحمدحسین به‌طور مفصل به ربط دانش پزشکی و نجوم پرداخته است.

با کنار هم قرار دادن همهٔ این موارد است که می‌توان از مخزن به عنوان دایرةالمعارفی از دانش پزشکی تا قرن سیزدهم هجری یاد کرد.

اکنون که این ویرایش جدید از مخزن در اختیار ایرانیان و علاقه‌مندان زبان فارسی در سراسر جهان قرار می‌گیرد باید از این حرکت علمی، کوشش، صبر و برنامه‌ریزی تمامی پدیدآورندگان آن آقای دکتر محمدرضا شمس اردکانی، خانم دکتر روجا رحیمی و خانم دکتر فاطمه فرجادمند قدردانی نمود.

دکتر علی‌اکبر ولایتی
رئیس گروه طب اسلامی ـ طب سنتی فرهنگستان علوم پزشکی



مقدمه

عالمان، دانش‌اندوزان، پژوهشگران، دانشمندان و فرهیختگان از دیرباز در جوامع بشری نقش سازنده‌ای به‌عهده داشته و راهکارها و چاره‌سازیهایی به‌منظور پیشبرد، پیشرفت، ترقی و تعالی به جامعه ارائه نموده‌اند. عده‌ای، بر این اساس، درشتی دیده، مشقت کشیده، رنج تحمل کرده، طعم غربت چشیده، آزارها دیده، حتی جان بر سر این ادعا گذاشته‌اند و عده‌ای دیگر از این منزل توشه‌ها بربسته‌اند ولی در هر شرایطی، همگان نقش شگرف آنها را در زندگی بشر می‌ستایند.

در قدیم، علوم به مانند امروز شاخه‌های مختلف و متنوع نداشت ولی با این‌حال، تقسیم‌بندیهایی در علوم چه نظری و چه عملی وجود داشت که در بین آنها علوم مربوط به تندرستی و خصوصاً طب جایگاه ویژه‌ای داشت، هرچند که دانشمندان در قدیم در تمامی علوم ید طولایی داشته‌اند. علم طب در دنیای قدیم از اهمیت خاصی برخوردار بوده است و طبیبان ایران در بین اطبای جهان مانند نگینی درخشان بر تارک علم طب می‌درخشند و اگر بگوییم شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا، محمدبن زکریای رازی و سید اسماعیل جرجانی بزرگترینها در دنیا بوده‌اند نه تنها گزاف نگفته‌ایم، بلکه حق مطلب را ادا کرده‌ایم. در بین دانشمندان برجستهٔ طب، عقیلی خراسانی ویژگیهای خاص خود را دارد. بدان‌سبب که او دو اثر بی‌نظیر و فاخر *مخزن‌الادویه* و *قرابادین کبیر* را در سلسله آثار ماندنی و میراث مکتوب پرافتخار علاوه بر سایر رسالات خود برای بشریت به ودیعه گذاشته است.

شرح حال مؤلف کتاب *مخزن الادویه*

محمدحسین عقیلی، که گاه از او با نامهای «سید محمدحسین خان» و «میرمحمدحسین خان بهادر»، « محمدحسین بن محمدهادی عقیلی علوی» و «محمدحسین بن محمدهادی عقیلی علوی خراسانی شیرازی» نیز یاد شده است، فرزند محمدهادی علوی خراسانی است. اصل او از خاندان پزشکان بزرگ شیراز بود ولی چون خود و پدرش در خراسان اقامت داشتند به خراسانی معروف شدند. از پدر وی که از استادان او نیز به شمار می‌آید اطلاعات بسیار اندکی موجود است و تنها دانسته‌های ما دربارهٔ او همان نگاشته‌هایی است که فرزندش در کتابهایش گاه بدان اشاره کرده است. محمدهاشم شیرازی معروف به علوی‌خان از دیگر پزشکان عالیقدر خاندان عقیلی، دایی پدر محمدحسین عقیلی، بوده است.

از محل تولد عقیلی، ازدواج، همسر، فرزندان و تعداد آنها اطلاعات دقیقی در دست نیست. به‌نظر می‌رسد عقیلی پسری نداشته یا اگر داشته در کودکی از دنیا رفته یا حرفه پدر را، که حرفه و مهارت خانوادگی آنهاست، در پیش نگرفته است. از این‌رو، گویا طومار خاندان عقیلی با مرگ وی به پایان می‌رسد.

آگاهی از استادان عقیلی کار چندان دشواری نیست؛ زیرا وی در خانواده‌ای زندگی می‌کرده که همگی از بزرگان عرصهٔ طب در روزگار خود بوده‌اند. از جمله این استادان می‌توان به پدرش محمدهادی عقیلی اشاره کرد. استاد دیگر وی که

عقیلی از آن نام برده میرزا محمدعلی حسینی است. در واقع، وی در سنین جوانی پس از اتمام تحصیلات مقدماتی، علم طب را از پدر خود آموخته است. سپس برای تکمیل این علم به شاگردی میر محمدعلی حسینی درآمد تا به درجهٔ کمال و تبحر در دانش پزشکی رسید. عقیلی در *مخزن‌الادویه* در این‌باره آورده است:

«این ذرهٔ بی‌مقدار ابن سید محمدهادی العقیلی العلوی محمدحسین غفر الله ذنوبهما و ستر عیوبهما که چون اکثر آبا و اجداد و اقربای این عاصی هیچ مدان طبیب و مزاول علم و عمل بودند و این جاهل نیز از عنفوان شباب بـه خدمت والد ماجد قدس سره و جناب مستغنی الالقاب پیر و مرشد حقیقی مسمی حبیب‌الله و ولیه المنتسب الیهما بالنسبه الحسینیه اعنی میر محمدعلی الحسینی مد ظله العالی حاضر می‌بود».

در مورد دایی پدرش، علوی‌خان، در کتاب *مخزن‌الادویه* از وی نقل قولهای بسیاری نموده و مشخص نیست کـه عقیلی مستقیم نزد وی شاگردی کرده و یا غیرمستقیم، از طریق پدرش، یا آثاری که از علوی‌خان برجامانده بـه تحصیل علم طب پرداخته است.

عقیلی علاوه بر مهارت در علم طب در سایر علوم همچون منطق و اصول، عرفان، تفسیر، شعر نیز سررشته داشته است. کتب و آثار ارزشمندی از عقیلی به‌ثبت رسیده است که تعدادی از آنها شامل *مخزن‌الادویه*، *قرابادین کبیر*، *خلاصة‌الحکمه* و معالجات در دسترس است و تعدادی نیز در آثار خود عقیلی به آنها اشاره شده لیکن در دسترس نیست؛ از جملهٔ آنها می‌توان به *قرابادین صغیر*، رساله‌ای در باب طحال اطفال، *رساله حجامت*، *رساله عرق معدنی*، رساله‌ای در باب جنین و کتابی در معالجهٔ ذات‌الریهٔ اطفال اشاره کرد. چنان‌که از مقدمهٔ *مخزن‌الادویه* برمی‌آید وی قصد داشت برای دانشجویان پزشکی کتابی در قسمتهای پنج‌گانهٔ طب و بیماریهای اعضای بدن تألیف کند. او در سال ۱۱۸۳ ق. به این کار دست زد ولی آن را به پایان نرسانید.

کتاب *مخزن الادویه*

مخزن‌الادویه کتابی نفیس در باب مفردات است که با نثری شیوا و روان به زبان فارسی نگاشته شده است. ایـن کتاب از برجسته‌ترین آثار محمدحسین عقیلی است که بنا بر گفتهٔ مؤلف گران‌قدر آن، در سال ۱۱۸۵ ق. به دستور استاد خویش بـه تألیف آن همت گماشت و تاریخ اتمام این کتاب باید چند سالی پس از ۱۱۸۵ ق. باشد. این کتاب در چهارده فصل تنظیم گردیده است. فصل اول تا سیزدهم کتاب به بیان مبانی و اصول طب سنتی و گیاه‌شناسی می‌پردازد. در فصل چهاردهم ادویهٔ مفرده به ترتیب حروف الفبا ذکر گردیده‌اند. در تک‌نگار هر یک از مفردات بـه اسامی آن بـه زبانها و گویشهای مختلف، ماهیت، محل رویش (در مورد گیاهان)، طبیعت، افعال و منافع و خواص، مقدار شربات، مضار و اصلاح آن، و بدل اشاره شده است. نکتهٔ جالب در این کتاب اشاره به نام علمی برخی از مفردات مذکور است که ایـن موضوع موجبات شناسایی دقیق این مفردات را فراهم آورده است. برای مثال در تک‌نگار حندقوقا هنگام اشاره به حندقوقای بستانی ذکر نموده کـه آن را به لاطینی طریفلم اوراتم می‌نامند. بدین‌ترتیب می‌توان دریافت کـه منظور از حندقوقای بستانی *Trifolium aureum* بوده است. از جمله زبانها و گویشهایی که در ذکر اسامی گیاهان به‌کار رفته می‌توان به زبانهای یونانی، رومی، عربی، لاتین، سریانی، عبری و هندی و از گویشها به شیرازی، مازندرانی، ترکی، خراسانی، اصفهانی و دیلمی اشاره نمود. علاوه بـر ایـن، مؤلف در برخی موارد به اشتباهات پیشینیان در خصوص مفردات اشاره کرده است. برای مثال عقیلی خراسانی در مورد گیاه حاج چنین می‌گوید: «گیاهی است که ترنجبین بر آن در خراسان منعقد می‌گردد بغدادی نوشته که اسم خار عـاقول است و غلط کرده کسی که آن را خلنج دانسته». یا در خصوص خشخاش مقرن می‌فرماید: «و بعضی مردم گمان غلط بـرده‌انـد کـه شیاف ماميثا مستخرج از نبات آن است و وجه غلط ایشان مشابهت برگ این است با برگ آن».



منابعی که در تألیف این کتاب ــ طبق بیان خود مؤلف در مقدمه ــ مورد استفاده قرار گرفته بدین‌قرارند: *قانون و ادویه قلبیه* ابن سینا، *جامع‌المالیقی* ابن بیطار، *مالا یسع للطبیب* جهله معروف به *جامع بغدادی* تألیف شیخ یوسف بغدادی، *تذکره* شیخ داود انطاکی موسوم به *تذکره اولی الالباب*، *ارشاد* شیخ اسمعیل بن هیبة الله، ترجمه تذکره ابوریحان بیرونی مشهور به سویدی، *اختیارات بدیعی* حاجی زین‌الدین عطار، *تحفةالمؤمنین* حکیم میر محمدمؤمن تنکابنی، *مفردات نواب* حکیم معتمدالملوک سید علوی‌خان، *دستورالاطباء* موسوم به *اختیارات قاسمی* حکیم محمدقاسم ملقب به هندوشاه مشهور به فرشته، *مجربات افضلی* حکیم میر محمد افضل. همان‌طور که ملاحظه می‌گردد عقیلی تقریباً از تمامی منابع معتبر پیش از خود در تنظیم *مخزن‌الادویه* بهره جسته است.

منابع:

- *تاریخ پزشکی و دامپزشکی ایران*، حسن تاجبخش.
- پیشگفتار اسماعیل ناظم، *خلاصةالحکمه*، مؤسسهٔ مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل، ۱۳۸۵.
- مقدمهٔ *مخزن‌الادویه*، محمدحسین عقیلی خراسانی.

بازنویسی و تصحیح کتاب *مخزن الادویه*

نسخ خطی قدیمی به علت ناخوانایی و داشتن اصطلاحات و واژه‌های ناآشنا و نامأنوس کمتر مورد توجه و استفاده قرار می‌گیرند. علاوه بر این، چون از هر یک از کتب سنتی تنها نسخه‌های خطی محدودی برجای مانده، لذا دسترسی به آنها به سهولت امکان‌پذیر نیست. با توجه به آنکه کتاب *مخزن‌الادویه* از نظر بسیاری از محققان و پژوهشگران عرصهٔ طب سنتی به عنوان یکی از منابع اصلی و معتبر در زمینهٔ مفردات به‌شمار می‌آید و با توجه به نقایصی که نه از نظر علمی، بلکه از لحاظ ثقیل بودن و عدم دسترسی آسان به مطالب این کتاب مشاهده می‌شود، تصحیح و بازنویسی این کتاب یک امر ضروری و مفید و یک کار ماندگار به‌نظر می‌رسد. همچنین ضمایمی که برای این کتاب درنظر گرفته شده امکان دستیابی به معادل امروزی اصطلاحات موجود در کتاب و همچنین نام علمی و معادل امروزی مفردات موجود در آن را فراهم نموده است. در مجموع، کتاب حاضر علاوه بر آنکه احیای یک اثر ارزشمند و افشاندن نوری به تاریخ پرعظمت علم ایران می‌باشد بهره‌گیری از مطالب کتاب *مخزن‌الادویه* را برای خوانندگان و علاقه‌مندان سهل‌تر و آسان‌تر ساخته است.

برای بازنویسی و تصحیح این کتاب از چندین نسخهٔ کتاب *مخزن‌الادویه* بهره گرفته شد. این نسخ عبارت‌اند از:

۱. نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شمارهٔ ۸۹۷۷ که در سال ۱۲۵۳ هجری قمری کتابت شده است. این نسخه با خط شکستهٔ نستعلیق نوشته شده و کاتب آن علی‌اکبر بن ابوالقاسم الطبیب است. این نسخه در دو بخش جداگانه موجود است که بخش اول از ابتدای کتاب تا انتهای توضیح مشروح مفردات به ترتیب حروف الفبا و بخش دوم قسمت انتهایی کتاب را شامل می‌گردد که دربرگیرندهٔ فرهنگ مفردات به زبانهای مختلف است. تعداد برگهای بخش اول و دوم این نسخه به ترتیب ٤٢٢ و ١٨٤ است. از این نسخه با حرف اختصار «الف» به عنوان نسخهٔ اساس تصحیح بخش اول کتاب استفاده شد (به استثنای افتادگیهای آن).

۲. نسخهٔ افست شده از روی نسخهٔ خطی سال ۱۲۷۷ هجری قمری که به همت کتاب‌فروشی محمودی در سال ۱۳۹۰ هجری قمری برابر با ۱۳٤۹ هجری شمسی صورت گرفته است. این نسخه ٤٩٤ برگ دارد. از این کتاب با حرف



اختصار «ب» به عنوان نسخهٔ بدل اصلی برای تصحیح بخش اول کتاب و نسخهٔ اساس تصحیح بخش دوم کتاب استفاده شد.

۳. نسخهٔ افست شده از روی نسخه‌ای که در سال ۱۸٤٤ میلادی در کلکته چاپ شده و در سال ۱۳۵۵ به چاپ رسیده و در سال ۱۳۷۱ به همت انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی تجدید چاپ گردیده است. تعداد برگهای این نسخه ۱۰۳۲ برگ است. این نسخه با حرف اختصار «کاف» به عنوان نسخه بدل برای تصحیح کتاب به‌کار رفته است.

دو ضمیمه به انتهای کتاب افزوده شده است که این ضمائم عبارت‌اند از:

۱) دشواریها که شامل معادل امروزی واژه‌ها و اصطلاحات موجود در کتاب است. به‌منظور تنظیم این بخش به ترتیب الفبا از منابع زیر بهره گرفته شد:

- *الاغراض الطبّیه و المباحث العلائیّه*: اسمعیل بن الحسن بن محمّد الحسینی الجرجانی(سیّد اسماعیل جرجانی)، تصحیح و تحقیق و تألیف فرهنگ اغراض الطبیه حسن تاج‌بخش، انتشارات دانشگاه تهران با همکاری فرهنگستان علوم، تهران، ۱۳۸۵.
- *قاموس القانون فی الطب*: حکیم عبدالحمید، حکیم کبیرالدین، حکیم عبدالوهاب ظهوری، دکتر محمد عبدالعزیز، حکیم فضل‌الرحمن، مؤسسهٔ مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران.
- برهان قاطع: محمدحسین بن خلف تبریزی، متخلص به برهان تألیف ۱۰٦۲ ق. به اهتمام محمد معین، ٤ جلد، چ ۵، امیرکبیر، تهران، ۱۳٦۲.
- *فرهنگ و مصطلاحات طب سنتی ایران*: دکتر محمدتقی میر، دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ۱۳۷٦.
- *گیاهان دارویی سنتی ایران*، غلامرضا امین، معاونت پژوهشی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، تهران، ۱۳۷۰.
- *فرهنگ پزشکی ـ دارویی شلیمر*: یوهان شلیمر فلمنگی، تألیف ۱۸۷٤ میلادی، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ۱۳۸۳.
- *لغت‌نامه*: علی‌اکبر دهخدا، به کوشش محمّد معین، سیّد جعفر شهیدی، ۱٤ جلد، انتشارات دانشگاه تهران، مؤسسه لغت‌نامه، ۱۳۷۲-۱۳۷۳.

۲) نام امروزی مفردات که شامل معادل امروزی فارسی و نام علمی مفردات موجود در کتاب تحفه است. منابعی که در تنظیم این ضمیمه مورد استفاده قرار گرفت به ترتیب الفبا عبارت‌اند از:

- *الادویه مفرده طب سنتی*: حکیم سید صفی‌الدین علی، مؤسسهٔ مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ۱۳۸۳.
- *الصیدنه فی الطب*: ابوریحان بیرونی، ترجمهٔ باقر مظفّرزاده، نشر آثار، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۳.
- *الصیدنه فی الطب*: ابوریحان بیرونی، تصحیح و مقدمه و تحشیه عبّاس زریاب، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۰.
- *تطبیق نامهای کهن گیاهان دارویی با نامهای علمی*: دکتر احمد قهرمان و احمدرضا اخوت، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳.
- *دایرةالمعارف طب سنتی* (گیاهان دارویی): ابوالقاسم سلطانی، انتشارات ارجمند، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی ایران، تهران، ۱۳۸۳.
- *فارماکوگرافیا ایندیکا*: دیوید هوپر، سی.ج.اچ واردن، ویلیام دیموک، تألیف ۱۸۹۰ م، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ۱۳۸۲.



- *فرهنگ رستنیهای ایران*: دکتر هادی کریمی، نشر پرچم، تهران، ۱۳۸۱.
- *فرهنگ نامهای گیاهان ایران*: ولی‌الله مظفریان، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۷۵.
- *متداول‌ترین گیاهان دارویی سنتی ایران*: غلامرضا امین، معاونت پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تهران، مرکز تحقیقات اخلاق و تاریخ پزشکی، تهران، ۱۳۸۳.

تنظیم این بخش با مشکلات و دشواریهای فراوانی همراه بود. زیرا در مورد بسیاری از گیاهان موجود در این بخش نامهای علمی متعدد در منابع مختلف ذکر گردیده بود و معمولاً اتفاق‌نظر در مورد آنها وجود نداشت. در این موارد سعی گردید تا از نام علمی استفاده شود که قریب به مشخصات ذکر شده در کتاب *مخزن‌الادویه* برای آن مفرده باشد و اکثر منابع معتبر این نام علمی را برای مفرده موردنظر ذکر کرده باشند.

در مورد بعضی از مفردات درنظرگرفتن نام علمی امکان‌پذیر نبود. برای مثال در مورد «عنم» در کتاب *مخزن‌الادویه* ذکر گردیده که این گیاه دارای گلهای سرخ و خوش‌منظر است. درحالی‌که در منابع دو نام علمی *Loranthus europaeus* و *Viscum album* به گیاه عنم نسبت داده شده که هیچ‌کدام دارای گلهای سرخ رنگ نیست.

در مورد بعضی از مفردات نیز در هیچ‌یک از منابع مورد استفاده نامی از آنها برده نشده یا نام علمی برای آنها در نظر گرفته نشده بود که آنها نیز از جدول ضمیمه حذف گردید.

در خاتمه بر خود واجب می‌دانیم از همکاری استادان فاضل و دانشمند آقایان دکتر ابوالقاسم سلطانی، دکتر فریبرز معطر، دکتر محمود مصدق، دکتر محسن ناصری، دکتر سید احمد امامی و دکتر فرید قاسملو که علاوه بر همراهیهای قابل تقدیر، در شناسایی و استفاده از سایر نسخ ما را یاری داده‌اند صمیمانه تشکر و قدردانی نماییم. از سرکار خانم فریبا رضایی و خانم فاطمه قربانی نیز که کار دشوار تایپ و اصلاحات چندین‌بارهٔ تایپی را بر عهده داشته‌اند سپاسگزاریم. خوانندگان بزرگوار نیز ضمن آنکه خطاهای احتمالی را بر ما خواهند بخشید، دریغ نکردن تذکّر و توضیح و پیشنهاداتشان موجب پربارتر شدن چاپهای بعدی خواهد شد.

امید است این کتاب بتواند نظر علاقه‌مندان به طب سنتی را برآورده نماید و گامی در جهت احیای فرهنگ غنی طب اسلامی و بهره‌گیری هرچه بیشتر از محتویات آن بردارد.

مصححان



خلاصه‌ای بر فصول

الحمدلله الّذی اظهر آثار قدرته بایجاد الموجودات بلا مواد ※ و ابرز اطوار بدایع صنایعه باحداث الکائنات بلا استعداد ※ و خلق جواهر المجردات و المادیات المفردات الاصلیات و المرکبات الفرعیات ※ و قسمها بالاجناس و الانواع و الاشخاص و الکلیات و الجزئیات ※ و خص کل واحد منها بمنافع و افعال ※ و البسها بصور و الوان و اوصاف و اشکال ※لانتفاع العباد ※ و عمارة البلاد ※ و الصلوة و السلام علی حبیب القلوب الذاکره الخاشعه ※ و طبیب النفوس الساهیه اللاهیه ※ الباعث لایجاد البریه ※ و منجی الخلیقه من ورطة الغوایه ※ و هادی الضلاله بالدعوه الی طریق الرشاد و الهدایه ※ الی لقاء ربّ العباد ※ فی یوم التناد ※ سیّدالعرب و العجم ※ المبعوث علی کافه الامم ※ محمد المصطفی الذی اصطفاه الله علی الانبیاء بالرساله العظمی ※ و الشفاعة الکبری ※ و علی ولیه و ابن عمه و خلیفته من بعده و اولاده و ذریته الاحدی عشرالّذین نزل فی شأنهم انّما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً ※ و امّا بعد ※ بعرض اخوان الصفا ※ و خلان الوفا ※ می‌رساند این ذره بی‌مقدار ※ الراجی الی رحمة ربه الغفار ※ ابن سید محمد هادی العقیلی العلوی محمد حسین غفر الله ذنوبهما و ستر عیوبهما که چون اکثر آبا و اجداد و اقربای این عاصی هیچ مدان طبیب و مزاول علم و عمل بودند و این جاهل نیز از عنفوان شباب به خدمت والد ماجد قدس سره و جناب مستغنی الالقاب پیر و مرشد حقیقی مسمی حبیب الله و ولیه المنتسب الیهما بالنسبه الحسینیه اعنی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی حاضر می‌بود و گاهگاهی به خاطر فاتر خطور می‌نمود که اگر در فنون خمسه طب کتابی جمع و تألیف می‌شد که جامع جمیع مسائل و مطالب و حاوی اقوال ماتقدم و ماتأخر و کتب متداوله می‌بود هر آینه بر طلاب این فن و مزاولین علم و عمل کار آسان می‌گردید و از تعب و رنج جمع و حمل کتب متعدده آرام می‌یافتند لیکن به سبب بی‌بضاعتی و فرومایگی علم و عمل و عدم حصول تجربه و غیرها از موانع در معرض تعویق می‌افتاد تا اینکه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری علی مهاجرها و آله الف الف التحیّه و السلام اتفاق شروع به جمع و تألیف کتابی در امراض مختصه از سر تا قدم افتاد و از آن قدری تا آخر امراض‌الرأس به زبان عربی نوشته شد و به سبب عروض بعض عوارض و موانع از آن باز ماند و در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج به حکم واجب الاذعان آن جناب ادام الله افاداته و افاضاته متوجه جمع و تألیف قرابادینی گردید به زبان فارسی بدین نسق که بعض ادویه که اصل و عمود و جزو اعظم‌اند در اکثر تراکیب اولاً به قید اسامی و بیان طبیعت و افعال و منافع و خواص و مقدار شربات و مضار و اصلاح و دفع آن و بدل و غیرها آنچه متعلق بدانست ذکر نماید و در ذیل هر یک از تراکیب موسومه بدان را و در بین جابجا مرکباتی که هر یک به اسمی خاص موسومند بدون قید اسم دوا برای آنکه جامع و تام باشد مجموع به ترتیب حروف تهجی جهت سهولت اخذ و تلقی در ضمن کتب و ابواب و فصول و بعد اتمام آن بحمدالله و حسن توفیقه باز حسب الامر آن جناب سامی مد ظله العالی متوجه جمع و تألیف کتابی در ادویه مفرده گردید ایضاً به ترتیب حروف تهجی از الف تا یاء در ضمن ابواب و فصول ملتقط از کتب معتبره متداوله مانند قانون شیخ الرییس و ادویه قلبیه او و جامع‌المالیقی مشهور به ابن بیطار و تذکره شیخ یوسف بغدادی موسوم به مالایسع للطبیب جهله معروف به جامع بغدادی و تذکره شیخ داود انطاکی موسوم به تذکره اولی الالباب



و ارشاد شیخ اسمعیل بن هبیة الله و ترجمه تذکره ابوریحان بیرونی مشهور به سویدی و اختیارات بدیعی حاجی زین‌الدین عطار و تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی و قدری از مفردات نواب حکیم معتمدالملوک سید علویخان قدس سره و غیرها از کتب یونانیه و عربیه و فارسیه و از دستورالاطباء موسوم به اختیارات قاسمی حکیم محمد قاسم ملقب به هندوشاه مشهور به فرشته و مجربات افضلی حکیم میر محمد افضل و چند کتاب دیگر از ادویه هندیه و حواشی که حکیم میر عبدالحمید بر تحفه نوشته در ادویه هندیه و آنچه از زبان معجز بیان جناب ارشاد مآبی مدظله السامی و از ثقه و معتمد شنیده و مؤلف خود دیده و ماهیت و خواص آن را دریافته و به تجربه رسانیده بدین نحو که اولاً اسم دوا را به قید اعراب و بعضی لغات وارده در آن ذکر نماید پس ماهیت و طبیعت و افعال و منافع و خواص آن بالعموم و الاجمال پس بالخصوص و التفصیل و در اکثر مراعات به ترتیب امراض مختصه از فرق تا قدم نموده پس غیر مختصه و خواص متعلقه بدان پس بیان مضار و اصلاح و دفع آن پس مقدار شربت و بدل آن را و نیز اشاره به مرکباتی که آن دوا اصل و عمود است در آن و در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافته و نیز ایمایی به ادویه مجهولة الماهیه کرده شود و اصل و معتمد در هر دوا اقوال صاحبان کتابی را شناسد که آن دوا مخصوص به بلاد اوشان بوده یعنی در بلاد اوشان بهم رسیده و یا به نواح آن و اکثری را خود دیده و شناخته ماهیت و کیفیت و افعال و خواص آن را به تجربه رسانیده نوشته‌اند نه آنچه در بلدان دیگر و خود ندیده و به محض تقلید و استماع بی‌تحقیق نوشته‌اند و برای آن کتاب مقدمه و خاتمه قرار داد و اسامی مختلفه ادویه را چنانچه صاحبان کتب مذکوره در بین جابجا ذکر نموده‌اند مذکور نکرد بلکه در آخر کتاب در خاتمه در ضمن ابواب و فصول آورد و نیز جهت اتمام آن و آنکه احتیاج به ادویه مرکبه رجوع به کتاب دیگر (ننماید)[1] برای آن قرابادینی به ترتیب حروف تهجی ذکر نمود و کتاب را بر دو مقاله منقسم ساخت:

* **مقاله اول** * در ادویه مفرده که تذکره نامند

* **مقاله دویّم** * در ادویه مرکبه که قرابادین خوانند

و مسمی به مخزن‌الادویه و تذکره اولی‌النهی گردانید. توقع از ناظران منصف آنکه هر جا سقم و خطایی مشاهده نمایند بعد از تأمل و تعمق بلیغ به قلم اصلاح مزین سازند و در مقام خرده‌گیری درنیایند و ناقص و ضایع نگذارند جزاهم الله عنی خیرالجزاء لا حول و لا قوة الا بالله منه المبدأ و الیه المنتهی.

* **مقدمه** * در بیان اموری چند که اطلاع بر آنها پیش از شروع در مطلوب ضروریست در ضمن چهارده فصل:

* **فصل اول** * در بیان دوا و غذا و ذوالخاصیه و مرکب‌القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بالاجمال

* **فصل دویّم** * در بیان مرکب‌القوی و ذوالخاصیه و تأثیر هر یک از آنها از فادزهری و سمی

* **فصل سیّم** * در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها

* **فصل چهارم** * در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه به تجربه و قیاس

* **فصل پنجم** * در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیت و خواص ادویه و اسامی کسانی که متوجه به تحقیق و جمع و تألیف ادویه شده‌اند بالاختصار

* **فصل ششم** * در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حضانت آنها

* **فصل هفتم** * در بیان اعمار بعض ادویه مفرده و زمان بقای قوّت آنها

* **فصل هشتم** * در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه‌ای که جمع آنها با هم مناسب نیست

* **فصل نهم** * در دستورات احراق بعض ادویه و تحمیص و تشویه و تقلیه و تدبیر و غسل و آشامیدن چوب چینی و عشبه و شجرة النبی و غیرها و اتخاذ و صنایع بعض ادویه و احکام هر یک

* **فصل دهم** * در بیان معرفت بعض افعال ادویه مفرده و خواص آنها

* **فصل یازدهم** * در بیان بعض اصطلاحات طبیه

* **فصل دوازدهم** * در بیان بعض اوزان طبیه و هندیه و فارسیه

* **فصل سیزدهم** * در بیان بعض امور متعلقه به نجوم

* **فصل چهاردهم** * در بیان اسناد طب

۱. نماند: ب



فصل اول





فصل اول

در بیان دوا و غذا و ذوالخاصیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک

بدان که جناب اقدس باری جل ذکره از کمال لطافت خبرت و احکام حکمت و نهایت رحمت و رأفت مواد ادویه را بیشتر از مواد اغذیه آفریده به جهت آنکه احتیاج انسان بدانها زیاده است از برای دفع امراض و اعلال از اغذیه و دیگر آنکه اغذیه به سبب کثرت استعمال شبانروزی طبیعی و عادی شده‌اند زیرا که بدن به سبب عوارض و موانع چند و از عدم مراعات قوانین کلیه و قواعد سته ضروریه مقرره در حفظ صحت و تجاوز از حد لایق اکثر منحرف از مزاج اصلی و صحت ذاتی می‌گردد که مسمی به مرض است و محتاج می‌شود به دفع و رد آن به سوی مزاج اصلی خود به معین و معاون از خارج مر طبیعت مدبره را و آن دوا است و از برای هر علتی نصّ حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله که «ما خلق الله داء الا خلق له سبعین دواء حق سبحانه تعالی و عز شأنه» برای هر مرض واحد دوای بسیار آفریده به علل و منافعی که خود تقدس و تعالی می‌داند و آنچه اطباء و مجربین در خواص و منافع ادویه و مضار آنها نوشته‌اند اقل قلیل از قبیل قطره‌ای است از دریا بلکه از آن هم کمتر به حکم آیه کریمه «قل لو کان البحر مدادالکلمات ربّی لنفدالبحر قبل ان تنفد کلمات ربّی و لو جئنا بمثله مددا بظن و قیاس و تخمینا[1]» و مراد از سبعین وارده در حدیث شریف به هفتاد عدد معین نیست بلکه کثرت است و بدان که از جمله منافع مذکوره در تعدد ادویه و تفنن آنها به یحتمل یکی آن باشد که مثلاً اگر دوایی یافت نشود و یا یافت شود و طبع را از آن نفرت باشد به دوای دیگر که یافت شود و بدان رغبت باشد و یا نفرت بسیار نباشد بدان تداوی نمایند و همچنین غذا و دیگر آنکه مثلاً اولاً چون دوایی را خوردند و نفع از آن یافتند بسا است که ثانیاً از آن به سبب تکرار استعمال و عادت و تبدل حالات مزاج نفعی معتدبه حاصل نمی‌گردد آن را تغییر و تبدیل به دوای دیگر نمایند و همچنین در غذا و این در امراض مفرده است و امّا در امراض مرکبه لامحاله احتیاج است به کثرت ادویه چنانچه ان شاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد.

* **و بدان که** * دوا یا مفرد است یا مرکب و مفرد البته از موالید ثلثه است که نبات و حیوان و جماد باشد و یا مرکب مؤلف ازاینها به خلاف غذا که لامحاله نباتی و یا حیوانی و یا مرکب ازین هر دو است زیرا که جماد اصلاً صلاحیت غذاییّت انسان ندارد کما لایخفی و ایضاً دوا و همچنین غذا هر یک ماده و کیفیتی یا عارض و صورتی دارند ماده و صورت هر دو جوهرند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است و آن حرارت و برودت است که از کیفیات فاعله‌اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله‌اند و تأثیر دوا هم به کیفیت و هم به صورت یعنی صورت نوعیه و هم به خاصیت است مفرداً و مرکباً امّا به کیفیت در اکثر مواد و بدان که غلبه و تأثیر یا به واحد از آن امور ثلثه است به تنهایی و یا به دو و یا به هر سه امّا کیفیت هرچند قلیل باشد و اثر آن غیر بیّن در همه حال با آن هر دو شریک است و مفارقت ندارد به خلاف آن هر دو که ملازم کیفیت نیستند مثلا در دوای مطلق قوی و غالب و زاید کیفیت است و در دیگر مغلوب و ضعیف و در ذوالخاصیه صورت غالب و بر همین نسبت در غذای دوای

---

۱. تخمین: ب



غذای ذوالخاصیه و غیرها و به جهت اشاره بدین معنی آن را مصدر به ذکر نموده غذای دوایی و دوای غذایی و دوای فادزهری و دوای سمّی و امثال اینها می‌نامند و ذوالخاصیه یا موافق و مقوی و مبقی و حافظ مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوا است و یا مخالف و مفسد و فانی کننده آنها و اول را فادزهر و تریاق و ثانی را سم نامند و تولید غذا از ماده است و چون این مقدمات بالاجمال معلوم گردید پس باید دانست که آنچه وارد بدن می‌گردد خالی از آن نیست که تأثیر آن یا به ماده فقط است و آن را غذای مطلق نامند و یا به کیفیت فقط و آن را دوای مطلق گویند و یا به ماده و کیفیت هردو و آن را غذای دوایی و یا به کیفیت و ماده هر دو و آن را دوای غذایی و یا به صورت فقط و آن را ذوالخاصیه گویند و این یا موافق و دافع مضار است و یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد و هر یک از اینها منقسم به چند قسم می‌گردند امّا آنچه تأثیر آن به موافقت است چهار نوع بود یا به صورت فقط است و آن را فادزهر و یا به ماده و صورت و آن را غذای فادزهری و یا به کیفیت و صورت هردو و آن را دوای فادزهری و یا به هر سه از ماده و کیفیت و صورت و آن را غذای دوای فادزهری گویند و امّا آنچه تأثیر آن به مخالفت و مضادت باشد نیز بر چند نوع است یا به صورت فقط است و آن را سم مطلق نامند و یا به کیفیت و صورت هر دو و این نیز به مراتب است اگر در کمال قوّت است آن را دوای سّمی گویند و اگر در کمال قوّت نیست آن نیز بر دو نوع است یا با آن قوّت مسهله است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است یا متوسط یا ضعیف امّا قوی را تأثیر به صورت و کیفیت است با هم و آن را دوای مسهل ذوالخاصیه نامند و امّا متوسط را تأثیر به کیفیت و صورت است و این را دوای مسهل گویند و امّا ضعیف را اکثر تأثیر به کیفیت و ماده و صورت هر سه است ولیکن همه ضعیف و ناقص است خصوص صورت و این را دوای ملین خوانند و تفصیل این اجمال آنکه:

※ **غذای مطلق** ※ آنست که تأثیر آن در بدن به ماده فقط باشد نه به کیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تأثیر در آن نماید به توسط کیفیتی که لازم آنست و بدن از آن متأثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نگردد بلکه در آن تصرف نموده یا بالقوه آن را به فعل آورد و متغیر و متبدل از صورت غذایی به صورت خلطی گرداند و مستعد اینکه بگردد جزو عضو و بر اقطار ثلثه آن افزاید و فایض گردد و بر آن صورت عضوی از مبدأ فیّاض جل شأنه به استعداد قریب مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت و یا بعید مانند گندم و سایر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله از آن خلط منافی و غالب بر کیفیت اصلی بدن و اعضاء نباشد.

※ **دوای مطلق** ※ آنست که تأثیر آن در بدن به کیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذاییّت و جزو بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی در آن تصرف نماید متأثر و متغیر نگردد بلکه ثانیاً او تصرف در بدن نماید و آن را متأثر و متغیر به کیفیت خود سازد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفرداً یا مرکباً مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و بزر رازیانه و امثال اینها.

※ **غذای دوایی** ※ آنست که تأثیر آن در بدن به ماده و کیفیت هر دو باشد به همان نحو با غلبه ماده که بعد از تأثیر و تأثر از آن خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت و مزاجی باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و تغییر مایی در بدن نماید به کیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و ماءالشعیر و خیار بادرنگ و کدو و هندوانه و خربزه و انگور و بقلة الحمقاء و اسفاناخ و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چغندر و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و نحوها.

※ **دوای غذایی** ※ آنست که تأثیر آن در بدن به کیفیت و ماده هر دو باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد به تغییر مایی و ثانیاً بدن در آن تصرف نماید و از آن خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذاییت و جوهر بدن شدن و فیضان صورت عضوی داشته باشد با کیفیتی غالب بر بدن مانند گندنا و نعناع و برگ کاسنی و عنب‌الثعلب و سیر و پیاز و توت و آلو و اکثر میوه‌ها و بزور مانند بزر خیار و خربزه و هندوانه و امثال اینها.

※ **و بدان که** ※ ادویه و اغذیه را افعال کلیّه می‌باشد به حسب کیفیات آن مانند تسخین و تفریق و تحلیل حار و تبرید و تکثیف بارد و تلیین و سیلان رطب و تیبیس و صلابت و امساک یابس و نیز هر یک از ادویه را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیّه آنست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال اینها و اغذیه مفرده را صفات منحصر است در هجده قسم بدین نحو که غذا یا صالح‌الکیموس است و یا فاسدالکیموس و اول آنست که متولد شود از آن خون طبیعی صافی که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیگر مگر اندکی بقدر احتیاج و ثانی به خلاف آنست و هر واحد از آن هر دو منقسم می‌شود به سه قسم لطیف و کثیف و متوسط بینهما و باز به سه قسم دیگر کثیرالغذاء و قلیل‌الغذاء و متوسط بینهما. کثیرالغذاء آنست که از آن خون بسیاری تولد یابد و قلیل‌الغذاء به عکس آن و متوسط بینهما متوسط میان آن هردو پس اقسام اغذیه هژده می‌شود به ضرب سه در شش و به بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفاناخ و یا غلیظ غیر لطیف است مانند پنیر و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و هر واحد از آن هر دو یا جیّد است مانند آب گوشت جوجـــه مرغ و بیضه مرغ و ماهی ریزه و یا متوسط است مانند



آب گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و یا ردی است مانند خردل و سیر و پیاز و هر یک ازاینها یا کثیرالغذا است مانند زرده بیضه نیمبرشت یا معتدل‌الغذا است مانند مرق نخود با عسل و یا قلیل‌الغذا است مانند سایر بقول چنانچه در این جدول نموده می‌آید.

لطیف صالح‌الکیموس کثیرالغذاء مانند زرده تخم مرغ نیمبرشت یا برشته و گوشت کبک و شراب	لطیف صالح‌الکیموس قلیل‌الغذاء مانند انار و سیب و کاهو	لطیف صالح‌الکیموس متوسط‌الغذاء مانند نان گندم پاکیزه جیّد	لطیف فاسدالکیموس کثیرالغذاء مانند شش حیوان و کبوتر بچه	لطیف فاسدالکیموس قلیل‌الغذاء مانند ترب و پیاز و هرچه تیز و تند باشد	لطیف فاسدالکیموس متوسط‌الغذاء مانند نان فطیر ردی‌الطبخ
کثیف صالح‌الکیموس کثیرالغذاء مانند تخم مرغ برشته کرده در روغن	کثیف صالح‌الکیموس قلیل‌الغذاء مانند پنیر تازه غیر کهنه	کثیف صالح‌الکیموس متوسط‌الغذاء مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی‌الکیموس کثیرالغذاء مانند گوشت گاو	کثیف ردی‌الکیموس قلیل‌الغذاء مانند گوشت قدید	کثیف ردی‌الکیموس معتدل‌الغذاء مانند کلم
معتدل صالح الکیموس کثیرالغذاء مانند گوشت بره یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل‌الغذاء مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل‌الغذاء مانند گوشت بچه شتر	معتدل ردی الکیموس کثیرالغذاء مانند کلم رومی	معتدل ردی الکیموس قلیل‌الغذاء مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل‌الغذاء مانند ماهی خشک کرده

❊ **ذوالخاصیه** ❊ آنست که تأثیر آن در بدن به کیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهره حسّیه و وهمیه باشد بلکه به مناسبتی و امری بسیار لطیف دقیق خفی مانند جذب مغناطیس و کهربا آهن و کاه را و تأثیر فادزهر و سم در بدن که تعبیر از آن به صورت نوعیه نیز نموده‌اند ولیکن جذب مغناطیس و کهربا آهن و کاه را الطف و ادق و اخفی است از تأثیر آن هر دو بلکه این نمونه‌ایست از تأثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه در بعض دیگر از فرط محبت که عشق نامند و فرط عداوت به سبب مناسبت و مجانست نفوس ایشان با هم و یا کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان از هم که تفصیل این طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد و بدان که ذوالخاصیه اگر تأثیر آن به موافقت است آن را فادزهر و تریاق نامند و الا سم و فادزهر و تریاق آنست که تأثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوا و ارواح به طریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها به حدی باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیّت سم موذی یاری و مقاومت نماید چنانچه به تفصیل ان شاءالله تعالی مذکور خواهد شد و امّا آنکه افیون را تریاق می‌نامند به مجاز است به جهت آنکه حافظ قوّت است و در این امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد.

❊ **غذای ذوالخاصیه** ❊ آنست که تأثیر آن به ماده و صورت هر دو باشد امّا ماده غالب به نحو مذکور از فعل و انفعال و تأثیر و تأثر مانند روغن گوسفند و گاو و شیر با مغز گردکان و امثال اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می‌نمایند.

❊ **دوای ذوالخاصیه** ❊ آنست که تأثیر آن به کیفیت و صورت هر دو باشد مانند فادزهر حیوانی و جدوار و حبّ الغار که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیّت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می‌نماید.

❊ **غذا و دوای ذوالخاصیه** ❊ آنست که تأثیر آن به ماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن تفریح و سرور می‌آورد.

❊ **سم مطلق** ❊ آنست که تأثیر آن در بدن مخالف و ضد تأثیر فادزهر باشد و به زودی بلامهلت حرارت غریزی و ارواح و قوا را فاسد و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال ندهد مانند بیش و زهره افعی و مارهای قوی و گزیدن آنها که فی‌الفور مهلک‌اند.

❊ **دوای سمی** ❊ آنست که تأثیر آن به کیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد از تأثیر و تأثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بنج سیاه.

* **غذای سمی** * آنست که تأثیر آن به ماده و صورت هر دو باشد و بعد از فعل و انفعال با حصول تغذیه به دستور مسطور احداث سمیت نماید و امثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیّه بی‌کیفیتی از کیفیات نمی‌باشند و بلادر را بعضی غذایی سمی گفته‌اند.

* **غذای دوای سمی** * آنست که تأثیر آن به ماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تأثیر و تأثر با حصول غذاییت و کیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سایر لحوم سمیه و گیاهان سمی.

* **دوای مسهل ذوالخاصیه** * آنست که تأثیر آن به کیفیت و صورت هر دو باشد و با آن نیز قوّت مسهله بود در کمال قوّت و شدت تأثیر و برای کسر قوّت محتاج به اصلاح و تدبیر و تشویه و غیرها باشد و بعد اصلاح و ورود در بدن و تأثیر و تأثر، نفوذ و سرایت در افضیه و سطوح و عروق و اعماق بدن نماید و مختلط و متشبث به اخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظه گردد و اکثر آنها را به تبخیر و ترقیق و تذویب و تقطیع و غیرها دفع سازد و بعضی را به تحلیل برد مانند سقمونیا که به کیفیت احداث حرارت و به صورت نوعیه دفع صفرا و بلغم می‌نماید و همچنین سایر ادویه مسهله قویه مانند ماذریون و دند و خربق و غیرها.

* **دوای مسهل** * آنست که تأثیر آن به آن مشابه نباشد بلکه در هر فعل از آن اندک ضعیف‌تر باشد و محتاج به اصلاح بسیار نباشد مانند سناء مکی و تربد و هلیلجات و امثال اینها که به استعمال با ورد احمر یعنی سنا با گل سرخ و چرب نمودن تربد و هلیلجات به روغن بادام کافی است.

* **دوای ملین** * آنست که تأثیر آن از آن هم ضعیف‌تر باشد و همچنان متشبث به اخلاط و رطوبات موجوده حاضره در معده و امعا و حوالی آنها گشته دفع گرداند و با آن قوّت نفاذه چندان نباشد مانند فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص و امثال اینها و لیکن خالی از قوّت جالیه نباشد و از اینها نیز بعضی محتاج به اندک اصلاحی‌اند مانند فلوس خیارشنبر که باید به روغن بادام یا روغن گل سرخ چرب نموده شود برای رفع تشبث و چسبیدن آن به سطح امعا و احداث قرحه و سحج و زحیر و یا نیستند محتاج بدان مانند ترنجبین و شیرخشت و سایر ملیّنات مذکوره.

فصل دویّم





فصل دوّیم

در بیان مرکب‌القوی و ذوالخاصیه و تأثیر هر یک از اینها

بدان که مراتب قوای ادویه منحصر است بر سه مرتبه و قوّت عبارت از مبدأ و سبب موجب افعال و ظهور آنها است در مواضع لایقه.

* **مرتبه اول** * افعال محسوسه ادویه است که به سبب کیفیت متشابهه حاصله از مبدأ فیّاض جلّ اسمه بر ایشان از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر و این را مزاج اولی نامند.

* **مرتبه دویّم** * افعال محسوسه حاصله از امزجه ثانویه اشیاء صاحب امزجه ثانویه است در ملاقی خودها و آن از لوازم مرتبه اول است چه اشیای صاحب مزاج ثانوی مرکب‌اند از اجزایی که هر یک را کیفیتی و مزاج اولی مختلفة الاثر است مانند تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل می‌شود و اثر این غیر آثار آن اجزا است مانند ردع و قبض و تسخین و تبرید و غیرها و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب‌القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای مفرده او است آن مرکب را متوافقة القوه گویند و اگر مخالف آنها است مثلاً هم تسخین و هم تبرید کند آن را متضادة القوه نامند و طبیعت به اذن خالقها هر یک را در مکان لایق استعمال می‌نماید اگر او را عایقی و مانعی نباشد.

* **مرتبه سیّم** * از لوازم مرتبه اول و ثانی است به واسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از آنست مانند حجرالیهود در تفتیت حصات که از لوازم کیفیت مزاجی اوست و تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس به دماغ که از لوازم حرارت مزاجی اوست و تلطیف اخلاط دماغیه می‌کند به صورت نوعیه خود و مانند تریاق که دفع سم می‌نماید به لوازم مزاج ثانوی و به واسطه صورت نوعیه خود.

* **و بدان که** * بنا بر مذهب شیخ الرییس قدس سره و محققین حکما که قائل‌اند به بقای صورت عنصریه به مرکبات باید که مراتب قوّتها چهار باشد چه تصریح نموده‌اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعله متماسه می‌باشد و تأثیر آن به مرتبه‌ای است از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را اثریست غیر آن مانند لبن که مرکب است از مایيت و دهنیت و جبنیت و تأثیر آن به مرتبه ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و بر این قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و تأثیر اجزای غیر متفاعله مرکبات را مرتبه‌ای از مراتب نشمرده‌اند و قیاس مقتضی آنست که قوّتها بقدر فواعل باشند و اندراج مرتبه اثر صور نوعیه اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست.

* **و بدان که** * بعضی ازمرکبات ناقصه بی‌صورت نوعیه‌اند مانند خاک مخلوط به آب و کفی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که مؤلف است از آب و آتش.

* **و بدان که** * هر چه با صورت نوعیه است یا محکم‌الترکیب است یا غیر محکم‌الترکیب و تفصیل این بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی و تفاصیل باقیه بالاجمال این است.

* **امّا مرکب‌القوی** * پس آن دوایی را نامند که مرکب باشد جوهر آن از چند چیز که هر یک را بر سر خود مزاجی خاص باشد متباین دیگری و بعد ترکیب در شئ واحد و پوشیدن لباس و صورت وحدانی امتزاج تامی نیافته باشند که بعد ورود در بدن و تأثیر و تأثر از آن از هم متمایز نتوانند گشت و تأثیر واحد نتوانند نمود بلکه بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تأثیری و احداث کیفیتی خاص می‌نمایند و منشاء آثار متخالفه متضاده می‌گردند بعضی به زودی و بعضی به دیری به حسب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه به تفصیل ان شاء الله تعالی بعد از این خواهد آمد مانند حجرالتیس و جدوار و چوب چینی و ورد احمر و ماء ورد و



اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و کل ادویه باهیه نیز مثل شقاقل و بهمنین و بوزیدان و جوز بوا و زراوند مدحرج و طویل و زنجبیل و زرنباد و مانند اینها و در این چنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن می‌باشد لهذا به زودی آن را کرم می‌خورد و تباه می‌گرداند و بدان که رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن چیز کما ینبغی ممتزج نگشته باشد و به اندک زمانی بعضی از آن به تحلیل رود و جرم آن را منشق سازد و بعضی به تعفین صورت کرمی یافته جرم آن را بخورد و رفته رفته تمام آن را فانی گرداند.

※**و امّا ذوالخاصیه** ※ پس بدان که خاصیت به اصطلاح افعال و آثار ثانوی را نامند ورای کیفیات اولی از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که از شی ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار ثوالث را نیز نامند مانند تفتیت حصات و تفریح و تقویت ارواح و قوا و دفع سمیت و این اگر به موافقت و مناسبت مزاج و ارواح و حیات باشد آن را فادزهر و تریاق نامند و اگر به مضادت و عدم مناسبت باشد آن را سم گویند که ضد افعال و آثار تریاق از آن ظاهر گردد.

و به بیان دیگر آنکه ذوالخاصیه چیزی را نامند که تأثیر آن نه به کیفیت باشد بلکه به صورتی بود که آن چیز با آن صورت امتیاز از سایر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و از این جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که به آن نوع نوع از هم جدا گشته‌اند و هر یک تأثیری ورای تأثیر دیگری می‌نمایند و امّا اشخاص هر نوع نوع در آن تأثیر متحدند مانند جذب مغناطیس آهن را و کهربا کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند تأثیر حجرالتیس و حجرالحیه و جدوار و حب‌الغار و تریاق فاروق و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده و مرکبه که در سموم حاره و بارده و امراض متضاده مؤثرند خواه به موافقت و مناسبت مانند فادزهر و خواه به منافرت و ضدیت مانند سم زیرا که ذوالخاصیه دو نوع است چنانچه ذکر یافت و فی‌الحقیقة مرجع مابالکیفیه و مرکب‌القوی و ذوالخاصیه و مابالطبع عندالتحقیق و التدقیق قریب به هم بلکه یک امرست و آن نیست مگر اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس است در اجسام به مراتب الا آنکه تأثیر مابالکیفیه ضعیف و جزیی است و تأثیر مرکب القوی از آن زیاده و متکثر و تأثیر ذوالخاصیه از آن بیشتر و بالاجمال و تأثیر مابالطبع از آن زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه اقوی و ارفع و اعلی است.

※ **و بدان که** ※ تأثیر بعضی ادویه که به طریق تعلیق و اخذ آن به نوعی خاص و شرطی مقرر است و همچنین از برای محبت و یا عداوت مثلاً در زیر سر و یا در خانه یکی از آنها انداختن و یا دفن کردن و فرش کردن و یا سوختن و یا با خود داشتن و غیر اینها هر چند قواعد طبّیه و تأثیرات طبیعت را چندان در آنها دخلی نیست و لیکن از تأثیرات نفس و توهّمات آن بیرون نیست خصوص ضعفاء العقول را و بحکم لکل اهل و آنکه کتاب نیز خالی از آنها نباشد جابجا بعضی از این قبیل خواص مذکور می‌گردد.

※ **و امّا تأثیر فادزهر و تریاق** ※ پس بدان که تأثیر فادزهر و تریاق از جهت مرکب‌القوی بودن آنست هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را به سوی خود و میل سم به سوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسب و مصادق خود که حرارت غریزیه و قوا و ارواح باشند و هم از جهت امور مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب سم از آنها به همان جهت.

※ **بدان که** ※ چون اجزای رطوبات و قوا و ارواح بدن همه با هم متصل و متحدند اتصال و اتحاد وحدانی و طبیعت مدبّره بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل‌اند قبض و حفظ و اجتماع وحدانی و لهذا به مجرد ورود آن در بدن تأثیر آن در تمام بدن می‌رسد چنانچه مشاهده می‌گردد که در حین ضعف و گرسنگی بسیار به مجرد ورود دوای مقوی و یا غذای صالح خصوصا لطیف دفعتاً تقویتی در بدن حاصل می‌گردد و امّا تأثیر و احداث غذا تقویت بدن را دفعتاً واحدتاً به مجرد ورود در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفه آن به واسطه رطوبات بدنیه و حرارت و قوا و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان با هم دفعتاً به تمام بدن می‌رسد و باعث تقویت قوا و ارواح می‌گردد و دویّم آنکه طبیعت مدبّره حامیه بدن آنچه از غذا آماده و ذخیره نگاه داشته است که اندک اندک صرف بدن نماید در هنگام فقدان آن چون غذای تازه وارد بدن شود و مطمئن گردد آن را که ذخیره دارد زیاده به صرف آورد و موجب تقویت بدن شود والله اعلم.

※ **و امّا در تریاق‌الافاعی** ※ و آنچه در آن لحوم افاعی است شاید به امور مذکوره امری دیگر نیز باشد و آن جذب لحم افعی است سمیت را به سوی خود و از این جهت است که تأکید و مبالغه بسیار نموده‌اند که در هنگام گرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب آن باید که اذیّت به او نرسد و زخمی و لاغر نگردد و در هنگام کمال قوّت آن را به غضب درآورند تا تمام زهر آن به سر و ذنب آن آید و به سرعت تمام و به یک ضرب آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند که دفعتاً منفصل گردند و سمیت مطلقاً در بدن آن سرایت ننماید زیرا که اگر سمیت در آن بماند هر چند اندک باشد بدان سبب ضرر می‌رساند و نیز جذب سمیت را



کماینبغی نخواهد کرد و علت این جذب سمیت نیز بـه مناسـبت لحم آنست به سم مانند جذب اجرام عصارات رطوبات و لطایف معصورات و ادهان را به زودی به سوی خود و ایـن امـری اسـت بیّن و محسوس و لهذا آزموده‌اند کـه بعـد از طـبخ مطبوخـات و مالیدن اجرام آنها به زودی بایـد کـه صـافی نماینـد و لطـایف و جواهر را از کثایف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنهـا را بـه خود می‌کشد و نیز به جهت زیادتی تأثیر و تقویت و اعانـت بـر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص تریاق‌الافاعی را بـه خمر عنبی می‌نمایند تا به سرعت تمـام نفـوذ و غـوص در اعمـاق بدن نموده سمیت را جذب و دفع نماید و لهذا بعد تنـاول آن اولا بدن گرم می‌گردد و بعد از آن عرق لـزج بـدبو دفـع مـی‌گـردد و اکثر آنست که بول و براز نیز به دستور مذبور بدبو می‌باشد پـس صحت می‌یابد .

❊ **فایده** ❊ بدان که بعضی گفته‌اند که اطلاق فادزهر بـر ادویـه مفرده مطبوخه حجریه که در جوف حیوانات مانند تیس و گـاو کوهی و میمون و غیرها متکون می‌گـردد و بـر معـدنیات نیـز و تریاق بر ادویه نباتیه مفرده مانند جـدوار و حـب‌الغـار و ادویـه مرکبه مصنوعه مانند تریاق‌الافاعی و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی ترکیبی یافته‌انـد اولـی و انسـب می‌نماید و بعضی بالاشتراک گفته‌اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جایز و مستعمل است والله اعلم.

❊ **و امّا تأثیر سم** ❊ به امور مذکوره به مضادت و قهر و غلبـه و افساد و ابطال و افنای حرارت غریزیه و قوا و ارواح و رطوبات است و گریز آنها هربا عن‌الضد به سوی مبدأ و ینبـوع خـود کـه قلب باشد و اخماد و خاموش شدن آنها در آن به انقباض مجـاری و افضیه و لهذا در آن حین رنگ بشره و سایر بـدن زرد و رفتـه رفته کبود و سیاه و حـرارت آن مبـدل بـه بـرودت مـی‌گـردد و صاحب اخوان الصفا نوشته که سموم دو نوع است حار و بارد:

❊ **امّا سموم حاره** ❊ پس افعال آنهـا در بـدن بـه عنـوان اذابـه رطوبات و فانی نمودن آنها است و دبیب آنها مانند دبیب زعفران است در آب که در یک لحظه تمام آب را رنگین مـی‌گردانـد و متغیر می‌سازد.

❊ **و امّا سموم بارده** ❊ پس فعل و تأثیر آنها در بدن به عنـوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات ارواح لطیفه اعضا است که ق... حیات و صحت مزاج بدان است و دبیب آنها مانند انفحه و م... است که چون بر شـیر زننـد آن را منعقـد و بسته مـی‌سازد اندک زمانی و فعل و تـأثیر فـادزهرات و تریاقـات بـرعکس است و دبیب آنها مانند رسیدن ترشی‌هاست به رنگ زعفـرا معصفر که به زودی آن را فاسد می‌سازد و باطل می‌گرداند فعـل آن را.

❊ **و امّا تأثیر سایر ادویه** ❊ از مسهله و غیرها با اکثـر امـور مذکوره تشبث اجرام آنها است به اخلاط فاسده قریبه بـه معـده و امعا و نیز به رسانیدن طبیعت مدبره بدن قوا و لطـایف آنهـا را به اعضای بعیده و ضیقة المجاری و نیز به جذب اعضا است آنها را به سوی خود و رسیدن اثر آنها به زودی در تمام بدن به اعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات آن بـا هـم و جزئـاً فجزئـاً رسـیدن اجزای لطیفه و تأثیر دوا به عضو مخصوص و مرض خاص خاصه آنکه آن دوا نیز مخصوص به آن عضو و آن مرض باشد تأثیر بـه هر نحوی که باشد از قبض و جمع و یا تفریق و ارخاء و تفتیح و نضج و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و نشف و تعریق و اسـهال و ادرار و غیرها والله اعلم.



فصل سیّم



فصل سیّم

در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها

بدان که مزاج مصدر به معنی ممتزج بـه اسـم مفعـول اسـت و آن بالاجمال عبارت اسـت از کیفیـت عنصـریه متوسـطه حاصـله از کیفیات بسیطه متضاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابه متوسطه حاصله از کیفیات اربعـه و امتـزاج عناصـر اربعـه اسـت هنگامی که بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها و بـا هـم متصـل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بـه حـدی کـه صـورت هـر واحـد سـورت و حـدت کیفیـت دیگـری را بشـکند و صـورت وحدانی بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان و اسطقس و اصل نیز نامند چهارند: آتـش و هـوا و آب و خـاک و کیفیات نیز چهارند: حرارت و برودت و رطوبت و یبوسـت و دو کیفیت از اینها که حرارت و برودت باشد فاعلـه‌انـد و دو دیگـر که رطوبت و یبوست باشـد منفعلـه و هـر یـک از ارکـان را دو کیفیت است یکی فاعله و دیگری منفعله مثلا آتش حـار و یـابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و هر واحد از اینها با هم دیگری نسـبت بـه مـافوق خـود و هـم نسبت به ماتحت خود مناسبت و مشـابهت دارد و هـم ضـدیت و عدم مناسبت مثلاً هوا با آتش بـه اعتبـار کیفیـت حـرارت خـود مناسبت و مشابهت دارد و به اعتبار رطوبت ضدّیت و بـا آب بـه سبب کیفیت رطوبت مناسبت دارد و به اعتبار حرارت ضـدیت و همچنین سایر ارکان و همین علت انقلاب و آمیزش آنها اسـت بـا یکدیگر و تأثر و تأثیر و ظهور آثار مختلفه از ایشان و الا انقلاب و آمیزش و تأثیر و تأثر متصور نبودی و کره اثیر کـه کـره آتـش باشد به اعتبار لطافت به فلک قمر قریب است و کـره خـاک بـه اعتبار کمال کثافت و ثقل پایین همه و مرکز کل است و دو کـره دیگر در بین و امّا افعال هر یک از کیفیات اربعه مـثلاً حـرارت فعل آن تسخین و تفریق و تحلیل و اذابه و تبخیر و افنـاء اسـت و برودت تبرید و جمع و تجمید و اخماد حرارت و رطوبت ترطیب و تلیین و تملیس و ترقیق و سیلان و یبوست تکثیـف و تخشـین و تصلیب و حفظ و امساک اجزا است و بدان که اقسام امزجه بـه حسب استقراء است یک معتـدل و هشـت دیگـر غیـر معتـدل و ورای این صور صورت دیگر متصـور و متحقـق نیسـت و مـراد از معتدل که میزان و مقـیس علیـه غیـر معتـدل اسـت یعنـی بـه آن می‌سنجند انحراف امزجه را معتدل فرضی طبّیست کـه بـه معنـی تکافو و تساوی مقادیر اجزای عناصر اسـت در ممتـزج بـالفرض و بالنسبه نه تساوی حقیقی واقعی زیرا که تحقق معتـدل حقیقـی در خارج ممتنع است به جهت میل و توجه هر یک به مرکـز خـود به سبب عدم مانع و قاصر و غلبه و زیادتی هر یک مـانع و قاصـر دیگری است و خارج از اعتدال یا از جهت غلبـه و زیـادتی یـک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد و آن چهار است یا حرارت غالـب اسـت و بـس و آن احر از ماینبغی باشد و یا برودت و آن ابرد از مـاینبغی و یـا رطوبـت و آن ارطـب از مـاینبغی و یـا یبوسـت و آن ایـبس از ماینبغی و یا از جهت دو کیفیت است و آن نیز چهـار اسـت یـا حرارت و یبوست غالب است پس آن احـر و ایـبس از مـاینبغی خواهد بـود و یـا حـرارت و رطوبـت و آن احـر و ارطـب و یـا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت و یبوسـت و آن ابرد و ایبس از ماینبغی است و اینجا ایرادی وارد است و آن ایـن است مثلاً اگر کسی گوید که اشیاء مرکب‌اند از عناصر پس اگـر غالب بر شئ مرکب ممتزج عنصر نار است بایـد کـه بـر آن شـئ حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصـر هـوا اسـت بایـد کـه حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونـه اسـت کـه می‌گویند فلان چیز احر ماینبغی است و یا ابرد و یا ارطـب و یـا ایبس و احداث گرمی یـا سـردی و یـا تـری و یـا خشـکی بسـیار می‌نماید جواب آن است که آنچه مرکب است یعنی احر و ایـبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس است در هر یک از آنها یک عنصر غالب اسـت و دو کیفیـت آن عنصـر کـه



یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از آن بـروز و ظهـور مـی‌نمایـد مثلاً اگر در آن ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر و ایـبس از ماینبغی است و اگر عنصر هوا غالب است احـر و ارطـب از آن خواهد بود و همچنین آنچه در آن یک کیفیـت غالـب اسـت که مفرد باشد دو عنصر غالـب اسـت مـثلاً در احـر مـاینبغی دو عنصر غالب است که نار و هوا باشد دو کیفیت منفعله آن هـر دو رطوبت و یبوست است با هم فعل و انفعال نموده و بـه حکـم اذا تعارضا تساقطا فعل و اثر هر دو مرتفع می‌گردد پس باقی نمی‌مانـد مگر دو جزو حار از آن هر دو پس آن شی ممتزج احر مـاینبغی خواهد بود و هـر چنـد حـرارت بسـیار بـالعرض احـداث یـبس می‌نماید به سبب شدت تحلیل و تفتیح خود **ولیکن آن یـبس در جنب حرارت کمتر است زیرا که بالعرض است** نه بالذات و بر همین قیاس نمایند ابـرد و ارطـب و ایـبس مـاینبغی را کمـا لایخفی.

※ **و بدان که** ※ کیفیت عبارت از هیأت مستقره مجتمعةالاجزاء در جسم است که تصور ادراک آن موجب تصور و ادراک امـری خارج از آن نباشد و نیز اقتضـای قسـمت و یـا نسـبت در اجـزاء حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد و الله اعلم.

※و امّا کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها※

پس بدان که آنچه وارد بدن انسان معتدل‌المـزاج و یـا قریـب بـه اعتدال جوان زکی‌الحس با ادراک گردد و حـرارت غریـزی او در آن تأثیر نماید و کیفیت کامنه بالقوه آن را بروز و به فعل آورد و آن کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیـت بـدن آنسـت و بـه تکـرار استعمال و تکثار مقدار شربت تأثیری و احداث کیفیـت غالـب و زاید بر مزاج اصلی آن نکنـد و ارواح و قـوا را متغیـر نسـازد بـه کیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و مختل ننماید فعلـی از افعـال را آن را **معتدل** نامند و الا خـارج از اعتـدال و خـروج آن اگـر بـه مرتبه ایست که مقدار کم آن در بـدن احـداث کیفیتـی غالـب و زاید ننماید و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغییر کمـی نمایـد امّا ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آن را **درجه اولی** گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب و زاید نماید امّا زیـادتی مقدار و کثرت استعمال آن به سر حد ضـرر و فسـاد نرسـد آن را **درجه ثانیه** نامند و اگر با آن به سر حد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد ولیکن مهلک نباشد آن را **درجه ثالثه** گویند و اگـر ضرر بسیار و عظیم در ارواح و قوی نماید و به سر حـد هلاکـت رساند و مهلک باشد آن را **درجه رابعه** نامند و نیز مراتب اربعه و تأثیر کیفیت غالبه آن را بدین نهج بیان نموده‌اند که چـون بـدن مشتمل است بر افضیه مانند معده و بر مجاری مانند عـروق و بـر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره در عـروق شعریه و فوهات سواقی و بر اعضا و ارواح کـه در جمیـع اعضـای مذکوره ساری‌اند پس هر چه به مقداری خالی از افراط و تفـریط وارد بدن گردد بیـرون از آن نیسـت کـه بعـد از متغیـر شـدن از کیفیت بدنی تأثیر در هوای شاغل افضیه کرده مفقودالاثر می‌گردد و یا اثری از آن باقی می‌ماند اول معتدل است و ثانی اگر تـأثیر آن منحصر در روح مجاور مجاری است و تجـاوز از آن نمـی توانـد نمود درجه اولی است و اگر تأثیر در روح و اخلاط نیز می‌نمایـد درجـه دویّـم و اگـر در روح و اخـلاط و رطوبـت ثانیـه تـأثیر می‌نماید درجه سیّم و اگر تأثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل گردد درجه چهارم نامند که نهایت تأثیر است.

※ **بدان که** ※ هر یک از درجات را سه مرتبه قـرار داده‌انـد در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در هـر یـک در اول آن درجه بالنسبت به وسط آن کمتر محسوس می‌گردد و در وسط از آن زیاده و در آخر از همه زیاده و درجه رابعه در هـر مرتبـه از کیفیات را در طول سم گفته‌اند و آن شئ را سمی مگـر آنکـه بـه حسب صورت نوعیه تریاقی باشد و آنچـه اذیّـت و سـمّیت آن در اول اثنای آن درجه باشد قابل اصـلاح اسـت و آنچـه در آخـر آن اصلاح پذیر نیسـت و ایـن تقسـیم و مراتـب و درجـات کیفیـات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری و استقرایی است نـه تحقیقی.

※ **فایده** ※ بدان که مقرر است نزد حکما کـه شـئ حـار رطـب تجاوز نمـی‌کنـد حـرارت آن از درجـه اولـی جهـت آنکـه اگـر حرارت آن زاید شود بر آن مقدار فانی می‌سازد رطوبت آن را پس برای این است که نمی‌باشد دوای گرم در درجـه دویّـم و سـیّم در اکثر مگر یابس و هر چیز که حار در درجه سیّم و چهارم باشـد البته یابس است در آن درجه و تـأثیر سـمیات اکثـر بـه صـورت نوعیه خود است که خاصیت می‌نامند به همان معنی کـه مـذکور شد نه به کیفیت محض چنانچه ذکر یافت و اکثر ادویه فادزهریه قویه گرم و خشک است و یا سرد و خشـک مـی‌باشـد همچنـین سموم حیوانات سـمی زیـرا کـه تـأثیر هـر یـک از فـاعلتین کـه حرارت و برودت باشند با یبوسـت بسـیار و قـوی مـی‌باشـد و بـا رطوبت اندک و ضعیف.

※ **و نیز** ※ **مزاج** را به قسمت اولی دو نوع قرار داده‌اند یکی **اولی اصلی طبیعی** حاصل از امتزاج عناصر اربعه و غلبه بعضی بر بعضی و مغلوبیت دیگری و دویّم **ثانوی صناعی** حادث از تراکیب ادویه مفرده یا مرکبه در مرکبات مصنوعه و این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو است یعنی همچنان که کیفیت اولی اصلی مـی‌باشـد ثانوی صناعی نیز می‌باشد چنانچه ذکر یافـت همچنـین بـه حسـب صورت نیز بر دو نوع است یکی اولی اصلی و دوم فرعی صـناعی و نیز هر یک بـر دو نـوع‌انـد: تـامّ‌الترکیـب قـوی مسـتحکم و غیـر

تامّ‌الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم.

امّا **تامّ‌الترکیب** آن است که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشد و با هم فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند به حدی که حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفه آن را از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحده اعم از آنکه معتدله باشد و یا غیر معتدله از آن صادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یا به دشواری توانند تفریق نمود مانند سایر فلزات متطرقات.

امّا **غیر تامّ‌الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم** نیز به مراتب می‌باشد: بعضی از آن را تفریق اجزاء از هم بسیار سهل می‌باشد مانند گوگرد و نمک و بعضی را به دشواری و به بیان دیگر آنکه ناقص‌الترکیب یا بسیار ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد مانند کاسنی و اکثر بقول که طاقت طبخ بسیار ندارند مانند افتیمون و عدس و امثال اینها که به مجرد شستن و طبخ بسیار اجزای حاره قلیله خفیفه لطیفه نافذه مفتحه آنها مفارقت نموده و تحلیل یافته اجرام بارده غلیظه کثیره مسدده ثقیله کثیفه آنها باقی می‌ماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه و اله و از اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجرام از هم و باطل شدن افعال مختصه به آنها مانند گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل آنها از ماده ارضی کثیف قابض از طبخ در آب جدا می‌گردد و در آب می‌آید و باقی می‌ماند ماده ارضیه قابضه آنها و لهذا آشامیدن مرقه آنها ملین طبع است به خلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است به خلاف از داخل و از آنها اقوی پیاز و سیر است که استعمال آن هر دو از خارج منضج و متقرح است خصوصاً پیاز پخته و سیر خام و وجه تأثیر سیر و پیاز در خارج از تقرح و انضاج و غیرهما به خلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج به یک جا ساکن و مستقر می‌مانند و رطوبت بورقیه حاره جالیه و حرارت آن تأثیر در جلد بدن کماینبغی می‌نمایند و لهذا باعث انضاج و تقرح می‌گردند و در داخل به سبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبره بدن آن را دایم در حرکت و تقلب فعل و انفعال و کسر و انکسار می‌دارد و صورت اصلیه سورت آن را برقرار نمی‌دارد لهذا نمی‌توانند تأثیر نمود خصوصاً که پخته شده باشند در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارت آنها چیزی به تحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آنست که سطح معده مملو و آغشته به بلاغم و رطوبات می‌باشد و آنها حایل و مانع می‌آیند از تأثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط با آن بلاغم و رطوبات گشته و حرارت بدنیه در آنها تأثیر نموده کسر حدت آنها می‌شود و لهذا تأثیر نمی‌توانند نمود و اگر محرورالمزاج یابس که در معده او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصا خام آنها را البته باعث سحج و تقرح می‌گردد و همچنین هر دوا و غذای حار حاد که در بلدان بارده رطبه صاحبان امزجه بارده رطبه بلغمیه تناول می‌نمایند بدان جهت موافق است به امزجه ایشان و ادویه و اغذیه بارده رطبه که در بلدان حاره حاده صاحبان امزجه حاره حاده دمویه و صفراویه تناول می‌نمایند و از آن منتفع می‌گردند البته مخالف و مضر است مقابل ایشان را و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تبرید بسیار می‌نماید و تضمید آنها تسخین و تحلیل مانند گشنیز و آرد جو خصوصاً مخلوط با هم جهت آنکه جرم آن هر دو مرکب است از جوهر ارضی مایی شدیدالتبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی در آن آن جزو لطیف محلل به تحلیل می‌رود و باقی می‌ماند جوهر مایی شدیدالتبرید به خلاف در خارج و لهذا به تحلیل می‌برند اورام صلبه بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و یا آنکه ضعف و رخاوت آن ادویه به این مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفه آنها از کثیفه جدا نمی‌گردند و تحلیل نمی‌یابند و بعضی از ادویه می‌باشد که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضادة الکیفیات‌اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی از آنها ظاهر و محسوس‌اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لبّ آن سرد و یا خفی‌اند مانند بزرقطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لبّ آن سرد پس اگر درست بیاشامند به سبب لب لعابی بارد خود تبرید می‌کند و قشر و تخم آن تحلیل نمی‌یابند که اثری از آن ظاهر گردد چون بکوبند و بیاشامند ملصق به سطوح اعضای باطنی گشته متقرح می‌گرداند و لهذا در خارج چون کوبیده آن را به طریق ضماد بر اورام و دمامیل بگذارند باعث تحلیل و نضج و انفجار آنها می‌گردد و ناکوبیده درست آن باعث انفجاج و خامی والله اعلم.

* **و امّا مرکبات صناعی** * مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سایر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجرالتیس و جدوار و جنطیانا و زراوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تامّ‌التّرکیب‌اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر می‌گردد چنانچه در مرکب‌القوی و ذوالخاصیه ایمایی بدان کرده شد و بیان هر یک بالاجمال در اماکن خود و در فادزهر و جدوار و چوب چینی و مومیایی و غیرها ان شاء الله تعالی خواهد آمد و به تفصیل در کتب قوم مسطور است و الله اعلم.





فصل چهارم



فصل چهارم

در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه به تجربه و قیاس

بدان که دانستن امزجه ادویه و اغذیه یا به تجربه است یا به قیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بر آن توان نمود.

* **اول** * آنکه باید که آن دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبه خارجیه مثلاً آب مادام که گرم باشد احداث حرارت می‌نماید و چون حرارت عارضی آن زایل شود به مزاج اصلی خود که برودت است برمی‌گردد و احداث برودت می‌کند و همچنین هوا و سایر اشیای بسیطه مفرده و مرکبه.

* **دویّم** * آنکه باید تجربه را بر اشخاص معتدل‌المزاج جوان با حس و ادراک صحیح و به انحای شتی از قلت مقدار و کثرت آن و در امراض مختلفه متضاده و اوقات و ازمان و فصول و اسنان متباینه نمایند تا درست آید و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بر آن کنند که آن دوا و یا آن غذا متکیّف است به آن کیفیت که از آن ظاهر گشته.

* **سیّم** * آنکه باید که قوّت آن مقاومت با قوّت علّت تواند نمود یعنی مقدار آن در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد نه کمتر و نه زیاده از آن زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می‌آیند از مقاومت با اضداد خود و در آن تأثیر تام نمی‌توانند نمود پس اولی آن است که مجرب اگر خواهد که کار بر او مشکل نشود باید که اولاً بر علت ضعیفی مقدار کمی تجربه نماید و به تدریج در علّت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوّت آن را معلوم نماید هم به تنهایی و هم با معین و مبدرق.

* **چهارم** * آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا و یا غذا در آن ظاهر می‌گردد مثلاً اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر اثر قوی ظاهر می‌شود آن دوا را قوی داند و مرکب‌القوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویه قویه و اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویه مخدره دیگر که اولاً به سبب تخدیر و سد مسام احداث حرارت می‌نمایند و در آخر احداث برودت و اماتت قوا و ارواح به اخماد حار غریزی و تجمید و تجفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض داند و ثانی را بالذّات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن است که آنچه اولاً از آن ظاهر شود بالذّات باشد و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیرة الحرارت حاده محترقه که اولاً اخلاط را گرم می‌سازند و احداث گرمی می‌نمایند و ثانیاً به سبب سوختن و به سر حد رمادیت رسانیدن آنها احداث برودت بالعرض می‌نمایند.

* **پنجم** * آنکه باید که استمرار فعل و عدم آن را مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آن را اگر دایمی و یا اکثری است آن را ذاتی و بالذّات داند و الا عارضی و بالعرض.

* **ششم** * آنکه باید که حکم کند بر دوا به قیاس با بدان نوعی که آن دوا را در آن تجربه نموده نه با بدان انواع دیگر مثلاً اگر در بدن انسان تسخین نماید حکم کند که آن دوا گرم است در بدن انسان و بس و در سایر حیوانات حکم به گرمی آن ننماید زیرا که بسیار است دوایی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سایر حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه اگر به فرس یک دانه بادام و یا خرما بخورانند احداث گرمی بسیار نماید و عرق بسیار می‌کند و همچنین اکثر حشایش و ادویه سمیه حاره شدیدة الحرارت و البرودت که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانوریست که آن را زرزور گویند و خربق که غذای



جانوریست که آن را سمانی خوانند و بیش که غذای جانوریست که آن را موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند بز کوهی که در جوف آن فادزهر تکون می‌یابد و طاوس نیز و همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک‌اند.

* **و بدان که** * چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانچه حکیم استاد بقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که بدون مراعات شرایط و یا غفلت موجب هلاکت می‌گردد به جهت آنکه می‌تواند بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه باشد که به مجرد استعمال اندک آن هلاک گرداند و لهذا اطبای ماتقدم وصیت نموده‌اند که دوایی که اراده تجربه آن داشته باشند باید که پیش از تناول اولاً ملاحظه رایحه و طعم آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوشی و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و به احتیاط تمام آن را استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از آن در طبیعت یابند البته آن را استعمال ننمایند بدون تجربه و باید که عندالتجربه اولاً به حیواناتی که امزجه آنها قریب به مزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها ادویه سمیه از گیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانند و تا سه روز نزد خود نگاهدارند و طعام و شراب لایق به او بدهند و اگر مکرر چنین کنند بهتر است پس به انسان به تدریج از مقدار کم به زیاده رود و یا آنکه اولاً به اشخاص قوی‌البنیه غلیظ‌الطبع بلغمی کبیرالسن معتاد به افیون و افیونات و امثال آن و یا اولاً به واجب‌القتل به حسب حکم شرع شریف بخورانند پس به دیگران و درجه کیفیت و خاصیت و قدر شربت آن را معلوم نمایند و نیز بباید دانست که طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه و خواص و منافع آنها به عنوان تجربه منحصر بدانچه ذکر یافت نیست بلکه به انحای دیگر نیز یافته‌اند اولا بالاجمال و ثانیاً بالتفصیل.

* **و از آن جمله** * یکی اتفاق است مثلاً شخصی صاحب مرض و عارضه به جایی وارد شود و یا آنکه از برای او دوایی و غذایی آورند و او و آورنده آن ندانند کیفیت آن را و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس آن شخص خود و یا آورنده و یا حکما و اطبا متفطن گشته در تجسس و تفحص و امتحان آن درآیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آن را معلوم نمایند.

* **دویّم** * میل و خواهش طبیعت است بر تناول دوا و یا غذایی که کیفیت آن را ندانند به تقریب و یا بدون تقریب و آن را بیاشامد و بخورد باعث شفا و صحت او گردد مانند میل و خواهش و رغبت مستقی مأیوس‌العلاج به خوردن ملخ جوشانیده مملح و خریدن از ملخ فروش و خوردن و شفا یافتن از آن که در ماذریون در قرابادین کبیر مذکور شد و خوردن مجذوم مأیوس‌العلاج شیر قی کرده افعی بی‌اطلاع و شفا یافتن و بعد از آن پی بردن اطبا به آن و حکایت آن مشهور است و در بیان به دو ترکیب تریاق فاروق حکایتی مؤید این در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت.

* **سیّم** * آنکه به اکراه یا به اجبار شخصی از راه عداوت به دیگری چیزی بخوراند که مضر و مهلک باشد به قصد هلاکت آن و آن شخص خورنده اتفاقاً مرضی مزمن داشته باشد و به آن چیز رفع علّت او گردد مانند خورانیدن زرنیخ و سم‌الفار و بیش به صاحبان امراض بارده رطبه و سوداویه محترقه از ضیق النفس و سرفه کهنه و جذام و غیرها.

* **چهارم** * آنکه به سبب قحط سالی و غلا و یا سیر و سیاحت و غیرها اتفاقاً دوایی یا غذایی بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق گیاهها و گلها و ثمرها و بیخها و آن باعث شفا و صحت و تقویت و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت بد و اطلاع بر بیخ چینی و چای خطایی گفته‌اند و از این قبیل است اطلاع بر مومیایی و فادزهر و هر یک بجای خود در قرابادین کبیر مذکور شدند و بعد از آن پی به حقیقت و کیفیت و کمیت آن برند و واقف بر آن گردند.

* **هفتم** * از وجوه تجربه آنست که به اشاره و ارشاد انبیا و اولیا علیهم السلام باشد که اوشان به الهام و اطلاع و امر حق عز شأنه فرموده باشند.

* **هشتم** * آنکه به الهام و القاء در قلب باشد نزد احتیاج و ابتلا و تحیّر و درماندگی باشد مثلاً شخصی در امری و مرضی فرو درماند و نداند که چه تدبیر باید کرد چه باید خورد از دوا و یا غذا و یا خورانیدن به دیگری ناگاه در آن حال در دل در دهند که فلان تدبیر باید نمود و یا فلان دوا و یا فلان غذا را مفرداً و یا مرکباً به این نحو باید استعمال نمود و چون به عمل آورد اثر آن چنانچه القا شده است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال به خواب رود و در خواب بیند تدبیر آن را و چون بیدار شود و به عمل آورد همچنان بود که دیده پس در تفحص و دریافت آن افتد چنانچه این دو سه وجه از تاریخ‌الحکما ملا احمد تهتهی در ذکر بدو ظهور اطبا و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش فادزهر و ماذریون و مومیایی در قرابادین مذکور شد.

* **نهم** * آنکه از مشاهده و عمل بعضی حیوانات در معالجات خود به الهام خالق انام جل و عز دریابند مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طایر آموخت چنانچه در حرف الحا در حقنه ایضاً



در قرابادین ذکر یافت و مشهور است که مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان می‌باشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور می‌شود و بعد از انقضای ایام زمستان و کسر سورت سردی هوا که برمی‌آید رفته گیاه رازیانه را می‌خورد و بر چشم خود می‌مالد چشم او روشن و نورانی می‌گردد و گویند که چون در جوف خود دردی یابد طایری را که به یونانی دیقوس می‌نامند صید کرده جگر آن را می‌خورد.

※ **حکایت** ※ گویند که میمونی را مار گزید و مشرف بر هلاکت بود میمونها جمع شده برگ خروع را آورده خاییده در دهن آن می‌کردند و آن میمون آب آن را مکیده ثفل آن را می‌انداخت تا آنکه شفا یافت و از این دریافتند که آب برگ خروع تریاق سموم است و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده‌اند و از آنها حکما و اطبا انتقال نمودند به انسان و به تکرار استعمال کیفیات و خواص و منافعی چند دریافت نموده در کتب خودها ضبط کرده‌اند و الله اعلم.

※ **و امّا طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه به قیاس** ※

پس بدان که قیاس از امری به امری دیگر پی بردن و علت و سبب امری را حمل بر امر دیگر نمودن و حکم کردن است که او نیز چنین است و آن به چند وجه است از آن جمله سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن و طعم و رایحه و لون است امّا دریافت سرعت استحاله و بطوء آن بدین نحو است که آنچه وارد آتش گردد مثلاً یعنی چون در آتش اندازند اگر زود گرم یا مستحیل بدان گردد گرم خواهد بود نسبت به آنچه دیرتر گرم و مستحیل بدان گردد به شرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند در تخلخل و تکاثف و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت و غیرها که اگر مختلف باشند حکم نتوان کرد بر آن زیرا که آنچه متخلخل و یا رخو و یا رقیق است زود مستحیل می‌گردد به خلاف اضداد اینها و هم بر این قیاس سرعت جمود و بطوء آن است یعنی باید که در امور مذکوره با هم متساوی باشند و در صورت تساوی آنچه زود از برودت متأثر گردد و منجمد شود بارد است و آنچه دیرتر به مراتب سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و اذابه و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در آن تاثیر هر یک که قوی‌تر و باعث شدت ظهور و بقا و ثبات آن باشد یابس است و الا رطب جهت آنکه احدی الفاعلتین را با یبوست عمل قوی‌تر است و با رطوبت ضعیف‌تر یعنی هر چه قوی‌الحرارت و یا قوی‌البرودت است و یا شدیدالصلابت و التکاثف یابس است مانند احجار و آنچه بر خلاف اینها است رطب و الله اعلم به حقائق الامور.

※ **امّا طعم** ※ که اقوی کل ادله و جمع آن طعوم است پس کلیات آن به سبب استقراء نه است: حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز نامند به فتح میم و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت را شامل طعوم نگردانیده و اصول طعوم را هشت گفته و ماسوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بیّن محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس و مرکبات را حد و حصر نیست و اختلاف طعوم به اعتبار اختلاف مواد و قوا و امزجه و فواعل آنها است زیرا که گفته‌اند خالی از آن نیست که جوهر حامل شئ ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هر دو و قوّت مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو و جوهر لطیف اگر حار است حریف می‌گردد و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت است دسم و جوهر کثیف ارضی اگر حار است مر و اگر بارد است عفص و اگر متوسط در حرارت و برودت است حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است تفه و مسیخ.

※ **و بیان دیگر** ※ آنکه خالی از آن نیست که مواد که عبارت از قوابل و محال‌اند یا لطیف‌اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت‌اند یا برودت یا کثیف معتدل بینهما و حاصل‌الضرب سه در سه نه است مثلاً حرارت قویه هرگاه تأثیر در ماده لطیف نماید احداث حرافت می‌نماید و آن را حریف می‌گرداند و در ماده کثیف احداث مرارت و آن را مر می‌سازد و در ماده معتدله احداث ملوحت می‌نماید و آن را مالح می‌سازد و برودت قویه هرگاه تأثیر نماید در ماده لطیف احداث حموضت می‌نماید و آن را حامض می‌گرداند و در ماده کثیف عفوصت و آن را عفص می‌سازد و در ماده متوسط قبوضت و آن را قابض می‌گرداند و حرارت معتدله چون تأثیر در ماده لطیف نماید احداث دسومت می‌نماید و شئ را دسم می‌گرداند و در ماده کثیف احداث حلاوت و آن را حلو می‌نماید و در ماده معتدله احداث تفاهت و آن را تفه می‌سازد پس حرافت احرّ طعوم مفرده اشیای حاره است و بعد از آن مرارت و بعد از آن ملوحت و حموضت ابرد طعوم مفرده اشیای بارده است و بعد از آن عفوصت و بعد از آن قبوضت و دسومت معتدل‌ترین انواع اشیای معتدله است و بعد از آن حلاوت و بعد از آن تفاهت و این جدول جامع اقسام طعوم به حسب فواعل و مواد است.



فواعل / مواد	حرارت	برودت	قوه معتدله
لطیف	حریف حار یابس	حامض بارد رطب	دسم معتدل
کثیف	مر حار یابس	عفص بارد یابس	حلو معتدل مایل به حرارت
معتدل	مالح حار یابس	قابض بارد یابس	تفه بارد رطب

و اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوص حلوه آنها بیّن و ظاهر می‌گردد مثلاً اگر بر ماده آنها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انگور و انبه و امثال این هر دو که در ابتدا تفه پس قابض می‌باشند به اعتبار کثافت ماده و عدم تأثیر حرارت در آنها کما ینبغی و بعد از آن که اندک لطافتی یافتند و حرارت در آنها اندک زیاده تأثیر نمود عفص مایل به حموضت می‌گردد و رفته رفته حموضت می‌افزاید و عفوصت می‌کاهد و چون قریب به اعتدال رسیدند میل به حلاوت می‌نمایند و آهسته آهسته حلاوت می‌افزاید و حموضت می‌کاهد تا آنکه شیرین می‌گردند و اگر رطوبت در آنها بسیار و وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه در آنها تأثیر نماید باز حامض می‌گردند و اگر ماده آنها چندان لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد می‌گرداند آنها را حریف و یا مر و در انبه این مراتب و اکثر طعوم مشاهده شده در بعض آن طعم شبت و نانخواه و رازیانه و کافور و غیرها نیز دریافت شده و هم بر این قیاس اثمار دیگر به اختلاف مواد و فواعل و با اندک تفاوت تأثیر و تأثر آنها متفاوت و مختلف می‌گردند چنانچه ذکر یافت.

* **بدان که** * بعض طعوم با هم مشارک‌اند و لیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تأثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه در حریف به سبب لطافت ماده ظهور و تأثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح با هم مشارک‌اند الا آنکه تأثیر فاعل در مر زیاده است از مالح و لهذا چون در ملح حرارت زیاده از حد لایق تأثیر نماید و لطافت و رطوبت آن را فانی سازد و ماده آن را کثیف گرداند آن را مر نیز می‌گرداند مانند ملح مر به خلاف ملح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص با حامض و حامض با تفه مشارک‌اند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز به همان نسبت به مراتب می‌باشد.

* **و امّا حریف** * به کسر حاء و رای مهملتین و دویّم از آن هر دو مشدد و سکون یای مثناة تحتانیه و فا که به فارسی تیز و تند نامند. آن است که در حین چشیدن زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص در آن و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و تعفین و تسخین و احراق است به سبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هر چه در آن تیزی باشد به مراتب خود.

* **و امّا مر** * به ضم میم و تشدید رای مهمله که به معنی تلخ است آن است که به سطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص در آن نماید و سطح آن را خشن سازد و طبیعت را از آن کراهیت و نفرت بود و طبیعت را بر هم زند و از افعال آن جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تخشین و تجفیف و تسخین و منع تعفن است امّا کمتر از حریف به سبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آن است و در سایر افعال ضعیفتر از حریف است الا در تجفیف و منع تعفین که زیاده از آن است به سبب ارضیتی که در جوهر آن است مانند مرّمکی و صبر و هر چه تلخ و در آن تلخی است نیز به مراتب خود.

* **و امّا مالح** * که به معنی شور است آن است که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلا دهد سطح آن را و از افعال آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین به اعتدال است به سبب اعتدال جوهر خود و در سایر افعال قریب به مرّ است و از آن ضعیفتر مانند املاح و آنچه در آن ملوحت باشد نیز به مراتب خود.

* **و امّا حامض** * و حموضت که به معنی ترش و ترشی است آن است که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ در آن نماید و آب در دهان آید حتی از تصور آن و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تنفید و ارخاء و تفتیح مجاری و سدد و جلا و احداث برودت و رطوبت است به سبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوه‌های ترش و آب ماست و آنچه در آن ترشی است نیز به مراتب خود.

* **و امّا عفص** * به فتح عین مهمله و کسر فا و صاد مهمله که به معنی زمخت است آن است که اجزای زبان را بر هم کشد و



جمع و خشن و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و عصر و ردع و تخشین و تبرید است به سبب برودت ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و آنچه در آن عفوصت و زمختی باشد نیز به مراتب خود.

* **و امّا قابض** * که به معنی گیرنده است آنست که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد که عفص می‌ساخت و از افعال آن تغلیظ و تکثیف و قبض و تجفیف و تقویت اشتها و حبس اسهال و تبرید است به سبب برودت و ارضیت جوهر خود و در سایر افعال ضعیف‌تر از عفص است به سبب کمی کثافت جوهر خود نسبت به آن مانند فوفل و آنچه در آن قبوضت باشد نیز به مراتب خود .

* **و امّا دسم** * به فتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم و دسومت که به معنی چرب و چربی است آن است که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلیین و ارخاء و ازلاق و انضاج و استحاله به خلط غالب و تسخین قلیل است به سبب لطافت و هواییت و مایيت جوهر خود مانند ادهان و اسمان و اشیای دهنی چرب.

* **و امّا حلو** * به ضم حای مهمله و سکون لام و واو و حلاوت که به معنی شیرین و شیرینی است آن است که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مدبره بدن آن را دوست دارد و قوّت جاذبه کبدیه آن را به زودی به خود جذب نماید و مشتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخاء و انضاج و تلیین و ترقیق و اذابه و استحاله به خلط غالب و خون و تسخین قلیل است به سبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و انبه و بالجمله آنچه در آن شیرینی و شیرین باشد و امّا حلو قوی‌الحلاوت شدیدالاسخان پس آن درشت کننده سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعضی انواع عسل حاد و کهنه به جوش آمده.

* **و امّا تفه** * به فتح تای مثناة فوقانیه و کسر فا و ها که مسیخ نیز نامند به فتح میم و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که به معنی بی‌مزه و بی‌مزگی است آن است که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط و مستوی می‌سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد و بدان که شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت می‌کند و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و رخاوت و ملایمت و تلیین بر رطوبت و بر همین قیاس و نسبت و از ترکیب آنها می‌توان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را و گاه است که شئ مرکب از دو چیز که یکی بارد و بی‌طعم و دیگری حار و با طعم باشد بارد بود به واسطه غلبه جوهر بارد بر جوهر حار پس در این نوع مرکب طعم آن غالب می‌باشد به سبب جوهر حار و فعل آن برودت به سبب غلبه جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تأثیر برودت آن از جوهر بارد آن است و این چنین شئ را مرکب‌القوی می‌نامند و امثال آن به طریق صناعت آن است که چون اندک صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل نمایند البته طعم آن را تلخ می‌سازد و امّا مزاج آن را گرم نمی‌نماید پس هرگاه به طریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف گرداند و مزاج آن را متغییر نسازد پس به طریق امتزاج و ترکیب طبیعت به طریق اولی جایز است هرچند در مثال مذکور سخن است پس استدلال به طعوم کلیه نباشد زیرا که در بعضی جاها مخالفت با مطلوب می‌نمایند و گاه مجتمع می‌گردند دو طعم در جرم شئ واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در حضض و این را بشع و بشاعت می‌نامند و مانند مرارت و ملوحت در اراضی سنجه و آب دریای شور و این را زعوقت و زعاق می‌گویند و مانند مرارت و حرافت در عسل مطبوخ از حد در گذشته و کهنه به جوش آمده و بعضی اثمار شیرین از حد در گذشته و مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعض[1] و مانند مرارت و حرافت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال این مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از تراکیب ثنایی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها و الله اعلم بالحقایق کلها.

* **و امّا رایحه** * که جمع آن روایح است که استدلال کرده می‌شود بدین نیز در اکثر امر بر کیفیت و مزاج شئ ذی‌الرایحه یعنی به محض بوییدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن در می‌یابند مزاج آن را زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد و بوی رخو ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال و همچنین ولکن این نسبت به طعوم ضعیف‌تر است و کلی نیست زیرا که بسیار واقع می‌شود که رایحه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد و کیفیتشان ورای آن باشد و بدان که در کیفیت استشمام روایحه بعضی گفته‌اند که اجزای لطیفه آنها است که جدا شده و مختلط به هوا گشته به حس شامه می‌رسد و بعضی گفته‌اند ابخره لطیفه آنها است که جدا گشته و مختلط به هوا شده به حس شامه می‌رسد و فی‌الحقیقت شاید بعض اشیای ذی‌الرایحه چنان باشد و بعضی چنین و بعضی که جوهر آنها لطیف و جرم آنها سخیف متخلخل باشد به هر دو نحو بود که هم اجزای صغیره و هم ابخره لطیفه از آنها جدا گشته و مختلط به هوا شده به قوّت

---

۱. در بعض میوه‌ها: ب

شامه رسند و مدرّک گردند امّا اکثر اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت که قابل آن نباشند که اجزای صغیره و هم ابخره لطیفه از آنها جدا گشته به شامه رسند خالی از رایحه می‌باشند مانند احجاری که در عمارات و بیوت و غیرها بکار می‌برند و حجر یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال به رایحه در آنها مسدود و مفقود است و بدان که روایح منقسم می‌شوند به سه قسم: اول به اعتبار چیزی که مقارن آنهاست از طعوم در اکثر امر و نام برده می‌شوند این روایحه به نام آن طعوم به سبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه می‌گویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه و ماست و فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سایر طعوم و استدلال به اینها مانند استدلال به آنها است. دویّم استدلال به ملایمت و منافرت آنها است چنانچه گفته می‌شود که این رایحه ملایم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است مانند رایحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال به اینها کرده می‌شود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آنها در اکثر و یا آنکه فلان رایحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت است مانند حلتیت منتن و ثوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده می‌شود به اینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت ماده آنها در غالب احوال. سیّم به اعتبار فعل و تأثیر آن است در حاسه شامه چنانچه گفته می‌شود فلان رایحه مسکن حرارت و طراوت بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رایحه مهیّج حرارت و خشک کننده دماغ است مانند مشک و جند بیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده کرده می‌شود و از ثانی بر حرارت و یبوست بالجمله هر رایحه حاره حاده موافقه ملایمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده و هر رایحه قویه کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رایحه ملایمه مسکنه حرارت و نفس و مفرحه قلب و روح و مرطبه دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده می‌کنند و بعضی بر برودت و رطوبت و الله اعلم .

* **و امّا لون** * که جمع آن الوان است پس بدان که استدلال به اینها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب‌تر از روایح است و همچنان کلی نیست اکثر آن است که مختلف می‌گردند و بالجمله وجه استدلال به اینها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت می‌کند جهت آنکه برودت سفید می‌گرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده می‌شود و لون سواد به مراتب خود دلالت بر برودت و یبوست می‌کند جهت آنکه برودت سیاه می‌گرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده می‌شود در اشجار یابسه و میوه‌های خام نارس یابس بی‌آب که چون سردی بسیار به آنها رسد جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه می‌گردد و فعل حرارت در آن هر دو به عکس این است یعنی می‌گرداند شئ رطب را سیاه چنانچه می‌گرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه می‌گرداند فحم را رماد و اطبا گفته‌اند هرگاه که اصناف نوع واحد از دوای خاص مثلاً مختلف شوند در رنگ که بعضی مایل به بیاض و بعضی مایل به حمرت و بعضی مایل به صفرت و بعضی مایل به سواد باشند پس مایل به بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است و مایل به حمرت مانند صندل احمر در سردی از آن کمتر و مایل به صفرت نیز از آن کمتر مانند صندل اصفر و به دستور مایل به سواد از همه زیاده و در یبوست مایل به بیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد از آن اصفر و بعد از آن احمر و بعد از آن از همه غالب‌تر و یابس‌تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مایل به حرارت باشد پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز می‌باشند که بسیار گرم و مایل به سفیدی می‌باشد گرمیش از آن هر دو کمتر و در بطّیخ و انبه و خربزه حکم بالعکس است در اکثر امر یعنی هندوانه و انبه و خربزه زرد و نباتی رنگ شیرین‌تر و بهتر می‌باشد از سرخ و الوان دیگر چون مرکب‌اند دلالت آنها نیز به حسب ترکیب و غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سایر الوان مرکب از آن هر دواند.

* **و بدان که** * گفته‌اند سواد مطلقاً علامت حرارت است و به دستور بیاض مطلقاً علامت برودت و سرخ مطلقاً علامت اعتدال و سبز مطلقاً علامت برودت و یبوست و زرد مطلقاً علامت حرارت و یبوست پس بدین دلیل سواد و حدت رایحه که افیون دارد می‌باید که گرم باشد نه سرد و لهذا گفته‌اند که قانون استدلال به الوان ضعیف و مشوش و مضطرب است و اکثر است نه کلی جهت آنکه اکثر شبهه و غلط واقع می‌شود مثلاً چون خلط کرده شود در یک رطل شیر دو مثقال افربیون به این حیثیت که بگردند آن هر دو شئ واحد و محسوس نگردد اجزاء افربیون جدا از شیر و مزاج ثانوی صناعی به هم رسانند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته باشد بسیار گرم و همچنین است حکم در طعم و رایحه نیز مانند افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار باردند تلخ و تندند به حدی که غالب می‌آیند بر اکثری از طعم‌ها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و جند بیدستر و عنبر و مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب می‌آید طعم و رایحه هر یک از آن هر دو بر کل اجزا و همچنین



استدلال به سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن نیز کلی نیستند پس استدلال به امور خمسه به تنهایی بدون تأیید به تجربه و تکرار و تکثار استعمال ناقص و ناتمام است و حکم بالجزم نمی‌توان نمود به آنها به غلبه کیفیتی از کیفیات اربعه و یقین به معنی ظن غالب حاصل نمی‌گردد از آنها زیرا که می‌تواند بود که شئ ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار و طعم و رایحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت بر خلاف آن نمایند و از حیثیت اجتماعی بر خلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزاء مختلفه باشد و جزو ذی طعم و یا رایحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزا باشد و در ممتزج همان ظاهر گردد چنانچه در تراکیب افیونیه و یا قطرانیه و یا راوندیه و یا کافوریه رایحه افیون و کافور و لون افیون و قطران که سواد و لون راوند که زرد است مشاهده و ظاهر می‌گردد و همچنین روایحه و الوان و طعوم نیز و امّا افیون و کافور که لون آن هر دو به قولی دلالت بر برودت دارند و حدت رایحه و طعم آن هر دو دلالت بر حرارت و به قولی لون افیون نیز دلالت بر حرارت می‌کند چنانچه ذکر یافت و لهذا منشأ توهم بعضی گشته و آن هر دو را حار دانسته‌اند و می‌توان توفیق و جمع بین‌القولین بدین طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکب القوی‌اند که در آنها دو جزو غالب است یکی لطیف حار که حامل رایحه و باعث صدور افعال حرارت گشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون و صدور افعال برودت شده و بعد ورود در بدن جزو لطیف حار آن به سبب فعل و انفعال با طبیعت اثر خود نموده به زودی به تحلیل می‌رود و زایل می‌گردد و باقی می‌ماند جزو کثیف ارضی بارد آن مدت مدید و افعال برودت از آن صادر می‌گردد.

❊ **و بدان که** ❊ الوان شش نوع می‌باشند: ابیض و احمر و اصفر و اخضر و اسود و ازرق و هر یک را صفتی خاص است مانند یقق و قانی و فاقع و ناصع و غربیب و هالک نیز و واضح که آن لون را بدان صفت در حالت کمال خود اتصاف نموده می‌گویند ابیض یقق یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین می‌گویند احمر قانی و اصفر فاقع و اخضر ناصع و اسود غربیب و یا اسود هالک و ازرق واضح و ادله هر یک از امور مذکوره به تفصیل در شرح قانون و کتب مبسوطه و رسایل این فن مذکور است و چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود.

❊ **و امّا استدلال مأخوذ از افعال دوا** ❊ چنان است که آنچه در آن تفتیح و قبض باشد حار و یابس است یا برودت یعنی مرکب‌القوی است با غلبه حرارت و آنچه در آن تحلیل و لزوجت بود در آن ناریّت و رطوبت غالب است و آنچه قوّت آن بسیار لطیف و خفیف باشد و یا قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا و یا قابل شستن نباشد مانند کاسنی دلیل آن است که جزو حار ناری آن بسیار قلیل و لطیف است و جزو ارضی بارد کثیف آن بسیار و بر همین قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود.





فصل پنجم





فصل پنجم

در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه

مخفی نماند که چون اکثر ادویه به سبب اماکن و بلاد و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلف‌الصور و الماهیت می‌باشند پس هرگاه شخصی مثلاً در بلدی دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی و یا در حین تازگی و یا در زمان خشکی و یا در وقت خامی و نارسی و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و امثال اینها دوایی را مثلاً مشاهده نماید و به حسب ادراک خود بیان ماهیت از شکل و رنگ و طعم و رایحه و غیرها از آن نماید و دیگری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیگر ملاحظه نماید و ماهیت و طبیعت و منافع و مضار آن را موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین پس احوال مذکوره هر یک لامحاله مخالف یکدیگر خواهند بود و احاطه بر جمیع احوال مراتب هر چیز مقدور شخص واحد نیست و همچنین هر یک یک خاصیت و نفع و ضرر آن را به حسب اطلاع خود ذکر خواهند نمود و ظاهر است که امور مذکوره منحصر در آن نیست و به حسب اوضاع فلکی و تغییرات آنها اختلاف در امزجه و خواص ادویه واقع می‌شود و باعث اشتباه در ماهیت و قوّت و خاصیت اکثر ادویه این امور مذکوره است و الله اعلم.

* **بدان که** * آنچه از کتب متقدمین ظاهر می‌گردد اول کسی که متوجه تحقیق و جمع و تألیف ادویه گردیده دیسقوریدوس یونانی بود که بعضی مردم او را لقمان حکیم می‌دانند و او کتابی مسمی به مقالات سته در بیان حشایش تألیف کرده پس فولس حکیم است که او ادویه را جمع نموده پس اندروماخس اصغر و او تریاق اکبر را جمع و ترکیب نموده پس جالینوس ملقب به رأس البغل که منافع ادویه مفرده را ذکر نموده لیکن متعرض بدل و مصلح و سایر احوال آنها نگشته و اول کسی که متوجه ترجمه و نقل از سریانی به یونانی شده دیدروس نصاری بابلی است و او زیاده از ترجمه دیگر چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشابوری از سریانی به عربی نقل کرده با زیادتی افادات و ترجمه او مسمی به منقولات اسحق گشته و حنین والد او اغذیه را از ادویه جدا کرده پس نجاشعه در آن باب تألیفات بسیار کرده‌اند و اول کسی که از اهل اسلام متوجه تألیف آن شده محمدبن احمدبن زکریا است که کتاب کامل‌الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرییس ابوعلی سینا پس ابن اشعث پس ابوحنیفه دینوری پس شریف پس یحیی بن جزله صاحب منهاج پس جرجیس بن یوحنا پس صایغ پس امین‌الدوله پس ابن تلمیذ صاحب مغنی پس ابوریحان بیرونی صاحب تذکره سویدی پس مترجم آن پس شیخ ابن بیطار پس حاجی زین‌الدین عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مؤلف مالایسع[1] جهله مشهور به جامع بغدادی پس شیخ داود انطاکی مصری مؤلف تذکره اولی‌الالباب پس حکیم علی گیلانی شارح قانون و او بسطی در ادویه داده پس حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی صاحب تحفة المؤمنین و او نیز بسطی داده پس نواب معتمدالملک[2] حکیم سید علویخان قدس سره ولیکن از مؤلفات اوشان آنچه محرر دیده اکثر منتشر و ناتمام است و دیگر کسی به طول و بسط شاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی هر دو مفردات و مرکبات را در هم ذکر کرده‌اند و در ادویه هندیه بهتر از دستورالاطباء موسوم به اختیارات قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب به هندوشاه مشهور به فرشته و مجربات افضلی حکیم میر محمد افضل نیست ولیکن این هر دو و دیگران نیز از اطبای هند هیچ یک متوجه بیان ماهیت نشده‌اند و طبیعت و افعال و خواص را هم خوب بیان ننموده‌اند و بعضی ادویه هندیه را که حکیم میر عبدالحمید بر حاشیه تحفه نوشته مبین‌تر و بهتر است.

---

۱. مالایسع للطبیب: ب

۲. نواب معتمدالملوک: ب





فصل ششم





فصل ششم

در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حضانت آنها

امّا بالاجمال پس بدان که اولی و الیق آنست که ادویه قویه و مشهوره هر بلد و مکان که در آنجا قوی‌تر و بهتر می‌شوند از بلدان و اماکن دیگر از همانجا در زمان و فصل لایق و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه اطیان را در یازدهم تشرین اول از ماه رومی و سقمونیا را از جبل انطاکیه و بالجمله اگر به قول استاد بقراط که عالجوا کل مرض به عقاقیر ارضه و بلده عمل نموده و معالجه امراض هر بلد و مملکت را به ادویه مختصه به همان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه به مناسبت انفعاند در جلب فایده و صحت از برای اهل آن بلده و مملکت از ادویه بلد و مملکت دیگر و بالتفصیل.

* **بدان که** * آنچه معدنی و از قبیل احجار و اطیان است بهتر آنست که از معدن معروفه و مشهوره آن و اوایل زمستان اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر می‌شوند نه از غیر آن مانند قلقدیس از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و فیروزه از نیشابور و لعل از بدخشان و یاقوت از پیکو و لؤلؤ از دریای بحرین و هرموز و مانند اینها و هر چند رنگین‌تر و صاف و شفاف و آبدار و خالص و بزرگ و بی‌غش‌تر باشند و ریزه و مفتت و آمیخته به چیزی دیگر از خاک و غیره نباشند بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رایحه مختصه به هر یک مانند فادزهر و اطیان برقرار و کمال خوبی باشند و همچنین قیر و مومیایی و نفط و امثال اینها امّا آنچه نباتی است به دستور مذکور یعنی آنچه اوراق و ازهار است باید که بگیرند از اماکن مختصه به هریک و فصل و زمان و وقت لایق و بعد رسیدن به کمال خود و پیش از افتادن از درخت و پژمردگی و متغیر شدن هیأت و رنگ و بوی آن و در سایه با احتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نگرداند و غرض کمال خشکی آن باشد که در آفتاب به کمال احتیاط خشک نمایند و آنچه از قبیل بزور باشد واجب است که بگیرند آن را بعد بستن و مستحکم شدن جرم و خشک شدن رطوبت آنها به حد اعتدال و زایل شدن خامی و رو به زردی و پژمردگی آوردن اوراق و به دستور در سایه خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط به اشیاء غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار بدانها محفوظ دارند.

* **بدان که** * ادویه نباتیه ذوات کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه در بلدان منحرفه بالکیفیه و اراضی صلبه بهتر یافت می‌شوند و همیشه دواها در آن بلدان و اراضی قوی‌تر می‌باشند و لهذا ادویه جبلی و سهلی و بری اقوی‌اند از بستانی در اکثر امور و ادویه بارده در بلدان حاره و بالعکس نیز و کیفیت آنها در اکثر امور شدیدتر و قوی‌تر می‌باشد و ادویه معتدله در بلدان معتدله و رطبه در بلدان یابسه پس اخذ آنها از آن بلدان و اراضی اولی از غیر آنها است و آنچه از قبیل قضبان و قشور باشد به دستور باید که بعد از نمو و رسیدن به کمال لایق به حال آن و پیش از پرمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و به دستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ریختن برگ‌های آن و قبل از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و به دستور خشک نمایند و آنچه از حشایش باشد به تمامی اخذ باید نمود در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و تر و تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و به دستور خشک کنند و نگاه دارند تا به مصرف لایق آید و آنچه از قبیل اثمار باشد نیز به دستور بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خودبخود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیم رس آن و آنچه را از آنها درست با پوست خشک باید نمود همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر و یا ورق باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را به ریسمان باید کشید به ریسمان



کشیده در سایه یا به آفتاب کمی به احتیاط خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت و نموست و تکرّج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و بالجمله باید که کل ادویه نباتیه را در کمال هنگام رسیدگی و نداوت و پیش از رو به خشکی و پژمردگی و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه باران خورده و قریب‌العهد به آن باشد ضعیف است و ادویه بریه و صحراییه اقوی‌اند از بستانیه و حجم و ضخامت آنها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی‌اند از بریه و شکوفه‌های گلها آنچه بالیده‌تر و خوشبوتر و شکفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ قبل از تمامی شکفتن اخذ آن بهتر است و همچنین بستانی آن و از برگ‌ها آنچه ضخیم‌تر و خوشبوتر و تازه‌تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه کجی و پرمردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگتر و فربه‌تر و چرب‌تر و سنگین‌تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب‌تر و پرگوشت‌تر و سنگین‌تر باشد و لون و طعم و رایحه هریک از اینها که بهتر و زیاده و قوی‌تر باشد اقوی است از مخالف اینها و امّا لبن شبرم هرگاه تازه آن بهم رسد به طریق مقرر لبن از آن اخذ نمایند و الا اگر تازه آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود به دستور سایر یتوعات پوست تازه آن را بشویند و یا خشک آن را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد پس آب آن را جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری و یا کازرونی یا عظیم آبادی در مصر و کازرون به شروطی که در افیون ان شاء الله تعالی خواهد آمد همچنین لبن بلسان و سایر البان را از اماکن مختصه و ازمان لایقه و بالجمله در هر جا که خوب و قوی‌القوه گردند اخذ نمایند نه از جایی که ضعیف‌القوه باشند و امّا صموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شکوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن به حدی که منفرک و متفتت گردند یعنی قبل از آنکه خودبخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند.

※ **و امّا عصارات** ※ پس باید که از ادویه جیّده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و به آتش طبخ ندهند بلکه به هوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا و عصاره اهلیلج و انبرباریس و غیرها و هنگام استعمال نیز طبخ ننمایند مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جایز نیست.

※ **و امّا ادویه حیوانیه** ※ پس واجب است که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح‌الجسم تام‌الخلقه و الاعضاء در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از رو به لاغری و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن ذبح و زکات آنها و از آن جمله خون بز جوان فربه بی‌عیب و نقصان چهار ساله است که به سبب شدت تأثیر آن در علاج سنگ گرده و مثانه موسوم به یدالله گشته و آن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور است آن را ذبح نمایند و خون اول و آخر آن را بگذارند که برود و خون وسط را در دیگ و یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچه کرباس پاکی پهن نمایند و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عندالحاجت یک مثقال آن را با آب کرفس جبلی یا با شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را به شرایط مقرره آن اخذ کنند و در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا به کار لایق خود آیند.

※ **دستور حفظ زهره حیوانات** ※ که تازه بماند آن است که محل قطع و مجرای آن را به خیاطه‌ای محکم بسته در شیشه‌ای که عسل در آن مقدار باشد که او را بپوشاند انداخته نگاهدارند و اگر حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد باید که عسل را خوب به قوام آورده باشند.

※ **دستور حفظ پیه و مغز حیوانات** ※ که متعفن نگردد آن است که در عسل چند روز بیندازند و بعد از آن در شیشه خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند و به دستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند زودتر متعفن نمی‌گردد.

※ **دستور حفظ سایر ادویه** ※ آن است که بعضی آنها را که با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج با زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاهدارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه سر تنگ ضبط کنند امّا بعد سرد شدن و یا در ظرف مزجج و یا روی توتیا و عرق بهار در ظرف مس بهتر می‌ماند و مجموع اوراق و بیخ‌ها و گل‌ها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است.



فصل هفتم







فصل هفتم

در بیان اعمار بعضی ادویه مفرده بالاجمال

بدان که ادویه مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی‌اند پس معدنی مختلف می‌شود عمرهای انواع اصناف آنها به حسب شرافت و خسّت و تام‌الترکیب و متلززالاجزاء و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی می‌مانند و فاسد نمی‌گردند و امّا نقره مدت بقای آن کمتر از ذهب است و معدنیاتی که بدان مثابه نباشند یعنی ناقص‌الترکیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی نمی‌مانند و به زودی فانی و فاسد می‌گردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی در آن بمانند و امّا زنجار پس ناقص می‌شود قوّت آن تا یک سال و رفته رفته باطل می‌گردد و سفیداب قوّت آن تا شش سال باقی می‌ماند و مرتک که مردارسنگ باشد قوّت آن تا سالهای بسیار باقی می‌ماند و همچنین اقلیمیا و مرقشیشا و توتیا و امّا حجر فادزهر یعنی فادزهر معدنی خطایی و قندهاری و انواع خوش رنگ و خوشبوی املس آن نیز مدتی مدید قوّت آن باقی می‌ماند و امّا لؤلؤ مدت بقای قوّت آن از آن کمتر است و مادام که آب و رنگ و صفا در آن باقی است نیکو است و امّا اطیان طیّب‌الروایح مانند طین داغستانی و مختوم و آنچه بدان هر دو ماند مدت بقای قوّت آنها از لؤلؤ کمتر است و کل احجار و اطیان را چون بسایند و مدتی بر آنها بگذرد قوّت آنها ضعیف و زایل می‌گردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر می‌شوند به حسب مراتب خودها و آنچه صاحب رایحه است مادام که رایحه با آن باقی است قوی است پس به دستور ضعیف و باطل می‌گردد و مثل سایر احجار و اطیان می‌شود.

❊ **فایده** ❊ **بدان که** اکثری بر آنند که ماده بسایط متطرقات زیبق و کبریت است پس هرگاه آن هر دو در نهایت خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت در قوّت ناریه صابغه و غالب باشد در معدن صورت ذهبی بر آن مرکب از مبداء فیاض جل ذکره فایض می‌گردد و ذهب تکون می‌یابد و اگر زیبق غالب باشد با قوّت بارده صورت فضی می‌یابد و فضه متکون می‌گردد و چون اجزاء ردی الجواهر باشند و کبریت کمتر و با قوّت مائیه صورت قلعی می‌پذیرد و هرگاه ردائت جوهر بیشتر باشد صورت اسربی می‌یابد و اگر زیبق جیّدالجوهر بود که مانع ظهور اسباب صابغه باشد بالتمام هر چند آن اسباب وافر باشند صورت نحاسی می‌یابد و چون به این حال یبوست شدیده بر آن غالب باشد صورت روی توتیا که خارصینی نیز نامند می‌پذیرد و اگر کبریت جیّدالجوهر و زیبق ردی‌الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی بر او فایض می‌گردد و اهل صنعت کیمیا را عقیده آن است که انقلاب بعضی به بعضی به اعمال مخصوصه مدوّنه در کتب خود که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است امّا شاید این سخن توهمی بیش نباشد زیرا که انقلاب حقایق محال است و همچنین احجار نفیسه غیر متطرقه مانند یاقوت و الماس و زمرد و غیرها نیز اصل و ماده و بسایط آنها زیبق و کبریت است به اختلاف مراتب از صفا و کدورت و غیرها و الله اعلم و همچنین اگر زیبق جید و نیکو باشد و لیکن کبریت ناصاف باشد ترکیب غیر محکم یعنی حافظ صورت نوعیه خود مدت مدید نتواند بود و اگر هر دو جید و صافی باشند محکم‌الترکیب گردد یعنی حافظ صورت خود مدت مدید بود.

❊ **امّا ادویه نباتیه** ❊ پس آنها یازده صنف‌اند زیرا که یا از قبیل صموغ و یا عصارات و یا ازهار و فقاح و یا ادهان و یا البان و یتوعات و یا اوراق و یا ثمر و یا بزور و یا اغصان و یا اصول و لحاء و قشور و امثال اینها اند پس صموغ مانند صمغ عربی و کثیرا و اشق و جاوشیر و سکبینج و لک و دم‌الاخوین و امثال اینها مدت بقای قوّت آن‌ها تا سه سال است و امّا عصارات مانند اقاقیا و حضض هندی و مکی و افیون به اصطلاح قدیم که عصاره خشخاش بری بوده و کات هندی و دم‌الاخوین به قول صاحب



خلاصة التجارب که عصاره ابوخلسا است از آنها کمتر و امّا ازهار و فقاح که گلها و شکوفه‌ها باشند مانند بنفشه و نیلوفر و ورد احمر و گل گاوزبان و فقاح اذخر و قیصوم و امثال اینها و اوراق مانند سنا مکی و گاوزبان و ماذریون و ساذج هندی و ورق الآس و پرسیاوشان و امثال اینها نیز به حسب قوّت و ضعف خود یک سال نهایت تا دو سال قوّت آنها قوی می‌باشد پس ضعیف و باطل می‌گردد و امّا البان و یتوعات مانند سقمونیا و فرفیون و افیون و امثال اینها پس سقمونیا قوّت آن تا بیست سال باقی می‌ماند و بعد از آن ضعیف می‌گردد و رفته رفته باطل می‌شود و فرفیون تا چهار سال و افیون تا پنجاه سال قوّت آن باقی می‌باشد و زیاده نیز گفته‌اند و بالجمله اکثر البان قوّت آنها تا قریب به ده سال باقی می‌ماند امّا ادهان مانند زیت و دهن بلسان و قنّه و قطران و مانند اینها پس بارده آنها به زودی فاسد می‌گردد خصوص رطبه آنها که در یک دو سه اسبوع و حاره رطبه و یابسه آنها به مراتب یکسال تا دو سال پس فاسد و متکرّج می‌گردد و امّا دهن بلسان پس آن از قبیل البان است و قوّت آن مدت مدید باقی می‌ماند و گفته‌اند هر چند کهنه‌تر شود جیّد و قوی‌تر می‌گردد و همچنین دهن کافور و زیت و دهن اذخر تا دو سال و امّا اثمار مانند عناب و سپستان و حب بلسان و مازو و بلوط و آلو و آلوبالو و سیب و به و انار و لوز و جوز و جوزبوا و قرنفل و قاقله و فلفل و آمله و هلیله و بلیله و امثال اینها پس آنها مختلف می‌باشند آنچه از آنها کثیرالدهن است مانند مغز گردکان و بادام و پسته و جلغوزه و نارجیل و کنجد و خشخاش و خیار و هندوانه و خربزه و کدو و امثال اینها تا یک سال اگر در قشر خود باشند و الا تا یک هفته و کمتر از آن خصوص مغز پسته و گردکان و امّا بزور مانند بزر رازیانه و کمون و کرویا و کاسنی و گشنیز و کاهو و خشخاش و کنجد و امثال اینها پس از اینها آنچه قلیل الدهن مانند حلبه و حرف و خردل و رازیانج و امثال اینها است دو سال تا سه سال به حسب حفظ و نگاهبانی از نم و رطوبت و خاک و باد و غیرها باقی می‌ماند و کثیرالدهن کمتر مانند بزور مذکوره قبل و امّا اغصان و لحاء و اصول و قشور مانند عود بلسان و زرنب و شیطرج و شکاعی و بادآورد و بیخ کاسنی و رازیانه و لفاح و کرفس و اذخر و جنطیانا و عاقرقرحا و تربد و دارچینی و قرفه و سلیخه و ماهیزهرج و پوست بیخ کبر و انجبار و امثال اینها پس مختلف می‌باشد بقای آنها به حسب قوّت جوهر آنها در صلابت و رخاوت و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و وج و درونج و زردچوبه و دارچینی و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال اینها است قوّت آنها تا ده سال باقی می‌ماند و خربق از اینها زیاده و مگر آنچه در آنها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زنجبیل و زرنباد و زراوند مدحرج و بهمنین و بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که به زودی کرم می‌خورد ضعیف و فاسد می‌گردد و امّا آنچه از لحاء و عرق مسهله باشند تا سه سال قوّت آنها باقی می‌باشد پس به تدریج باطل می‌گردد.

❊ **و امّا ادویه حیوانیه** ❊ مانند شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر و ظلف و زبل و بعر و دم پس شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند و نمکسود نمایند تا یک سال قوّت آن باقی می‌ماند ولیکن مستعمل در مراهم و بعض تراکیب دیگر و بعض امراض نخواهد بود و امّا مراره که زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوّت آن بیشتر از شحم است و اگر خوب خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها می‌ماند امّا انفحه که پنیرمایه نامند بعضی شیردان بچه حیوان کاه نخورده مانند شیرمایه شتر اعرابی و غیره پس مدت بقای قوّت آن یک سال تا دو سال است و امّا قرن و حافر و ظلف و غیرها که عبارت از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوّت آنها سالها باقی می‌ماند و امّا زبل و بعر و دم که عبارت از سرگین و پشکل و خون حیوان باشد مانند سرگین سگ و کفتار و حمار و بز و ضب تا یک سال و همچنین خون آن و امّا جند بیدستر پس قوّت آن تا ده سال باقی می‌ماند.



فصل هشتم



فصل هشتم

در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه‌ای که جمع آنها با هم مناسب نیست

بدان که بر صاحب حفظ صحت لازم است که تا ضعف در خود نیابد و گرسنه و تشنه نشود طعام و شراب نخورد و نیاشامد و آن هم به قدر ضرور و احتیاج که به سر حد امتلاء و تخمه نرسد که مکروه و مضر است و در هنگام امتلا و سیری و سیرابی طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط به یک دفعه طعام و شراب بسیار و سیر نخورد و نیاشامد و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدید مفرط و استیلای گرمی بسیار بر مزاج مگر به تدریج و دفعات اندک اندک خصوص آنکه طعام ثقیل و یا غیر عادی و معتاد و یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد و همچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد بلکه اولاً مضمضه نماید و دست و رو و پا بشوید چند مرتبه و اگر از این تسکین نیابد پس اندک اندک آب بیاشامد و واجب است که ظرف طعام در برابر رو باشد که به محاذات تناول شود نه به طرف راست و نه چپ و نیز لقمه را باید کوچک بردارد و نیکو مضغ نماید و در تابستان اوایل روز طعام سرد و در زمستان اواسط آن طعام گرم و در بهار و پاییز طعام معتدل و در شبانه روزی دو مرتبه یا یک مرتبه و اگر هر دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر است بدین ترتیب که روز اول اول روز و آخر روز و یا اول شب و روز دویّم وسط روز و همچنین باید که بسیار طول ندهد زمان اکل را و به سرعت تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید و به ملایمت فرو برد و تداخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد و مادام که ثقل در معده و سینه و جشاء یعنی آروغ طعام آید طعام تناول نکند و بالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود و تشنه گردد باید که طعام بخورد و آب بیاشامد و تعیین وقت به مرات آن اکثری و برای متوسطین است والا اطفال و جوانان محرورالمزاج قوی‌الهضم و پیران و ضعیفان و باردالمزاجان را هر یک به نوعی خاص می‌باشد و حکم واحد بر همه جاری نمی‌توان نمود و نیز باید که چون طعام تناول نماید هنوز قدری میل و رغبت به طعام و گرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشد و ابتدا به طعام معتدل سبک کند و اقتصار بر یک نوع از طعام و یا به دو نوع نماید و بعد از آن چند قدم راه رود زیرا که به این نحو تدابیر بدن اکثر صحیح و سالم و حواس نیکو و صافی می‌باشد و از درهم و پرخوری بدن ثقیل و حواس کدر و بلید و انواع امراض و اعلال طاری می‌گردد و اجتناب نماید از خوردن نان گرم و آشامیدن آب سرد بلافاصله بالای آن جهت آنکه احداث عفونت و بخار می‌نماید و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و یا شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای گوشت لطیف و کثیف و همچنین سریع‌الهضم صالح‌الکیموس بالای بطی‌الهضم ردی‌الکیموس و یا شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع‌الهضم را به زودی استحاله می‌دهد و هضم نمی‌نماید لطیف و کثیف را و باقی می‌ماند مخالف آنها و باعث گرانی و مرض می‌گردد و همچنین جمع ننماید میان دو طعام که هر دو گرم و یا هر دو سرد بالفعل و یا بالقوه و یا هردو لزج و یا هر دو نفاخ و یا هر دو قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرخی باشند و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با ترب و ماهی و یا بعد از ترب و ماهی و از گوشت مرغ با ماست و ماهی و یا بالعکس و از شیر با گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار با هریسه و از انگور با کله گوسفند و از سرکه با عدس و یا با ماش و از خربزه با عسل و مویز با عسل و خربزه با انبه و امثال اینها و از آب گرم بعد از طعام شور و از آب سرد بعد از



میوه خصوص میوه تـر و حلـوا و طعـام گـرم و شـیرین و بعـد از خواب و جماع و حمام و هر حرکت مفرط و مضعف و ریاضـت بسیار و در بین خواب و در خلأ معده یعنـی ناشـتا و در حمـام و مستحسن است جمع میان اطعمه و میوه‌هایی که بعضی آنها اصلاح بعض دیگر نماید مانند طعام شیرین با طعام ترش و چرب با شـور و تیز و بعضی را گمان آن است که جایز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هر دو یا متشـابه‌انـد یـا متضـاد اگر متشابه‌اند پس گویا که یک نوع طعـام خـورده شـده انـدک بیشتر و اگر متضادند هر یک دفع مضـرت دیگـری مـی‌نماینـد و تعدیل حاصل می‌شود و کلی بودن این امر نیز خـود وهـم و غلـط است چه می‌تواند بود که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر باشند و هیچ یک مصلح دیگری نباشد و فسـادی کـه سـرایت بـه دیگـری نماید و آن را نیز فاسد سازد و از جمع ایشان مضرت حادث گردد نه تعدیل مانند آنکه عضو شخصی از آتـش سـوخته باشـد بـر آن برف و یخ گذارند البته متأذی و متضرر خواهد شد و می‌تواند که دو شیٔ متشابه باشند و هر یک از آن هر دو مصلح دیگـری باشـد مثلاً یکی لطیف غلـیظ و دیگـری کثیـف غلـیظ و یکـی تقویـت دیگری نماید و همچنین نیز می‌تواند بود که دو شـیٔ متشـابه هـم باشند و ضرر کنند به جهت کیفیتـی کـه عـارض هـر دو باشـد و خاصیتی که لازم اجتماع و ترکیب است و بالجملـه ایـن اصـلی و قاعده کلی ندارد بلکـه بـه عـادت و قـوّت و ضـعف و لطافـت و کثافت مزاج بر می‌گردد.



فصل نهم





فصل نهم

در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی و تدبیر و غسل و احکام آنها و دستور آشامیدن چوب چینی و عشبه و صاصفراس و شجرة النبی و کیاکو و شیر شتر و شیر بز و شیر الاغ و لبن‌النساء و فادزهر و دوغ و ماءالشعیر و ماءالقرع و ماءالخیار و غیرها و اتخاذ و صنایع بعض اشیا

بدان که احراق ادویه و احتیاج بدان از برای چند فایده است: یا از برای انتقال طبیعت آن است به طبیعتی دیگر و یا از برای نقصان قوّت و کسر حدت آن است مانند زاج و قلقطار و مرجان خصوص در ادویه عین و یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوّت و حدت و شدت نفوذ و انتقال مزاج آنها است به مزاج دیگر مانند اکثر فلزات و حجر نوره و بسد و صدف و برگ ترب و تنباکو و امثال اینها از املاح مصنوعه و رمادات و جواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و یا از برای تنقیه و رفع اجزای غریبه آنها است مانند اثمد و بوره و سرطانات و شاخ ایل و امثال اینها و یا از برای مهیا و قابل سحق گردیدن آنها است مانند یواقیت و طلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل گردد ردابیت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصات و افعی و اسود سالخ برای جذام و خنازیر زیرا که ادویه یا حاد لطیف‌الجوهرند و یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته شوند قوّت آنها ضعیف و حدت و حرارت آنها کم می‌گردد به سبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف‌الجوهر و غیر حار حادند و به سبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت می‌یابند هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره و یا آنکه صلب‌اند و یا در آنها رطوبت فضلیه لزجه است و به سبب احراق رطوبت ماسکه ملتصقه و لزجه آنها کم فاسد و فانی می‌گردد پس به سهولت و آسانی و به زودی ساییده می‌گردند مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در آنها اجزای غریبه است تا آنکه اجزای غریبه آنها زایل گردد مانند نطرون و بدان که جسم اگر بر نهجی باشد که اعراض مدرکه حسیه را اصلاً ترک نکند هر آینه مستمرالطبع خواهد بود و اگر مفارقت و ترک کند پس اگر سخیف‌الجسم و متخلخل باشد به سبب احراق میل به برودت کند و از غایت احراق که به حد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زایل گردد و اگر کثیف‌الحجم و غیر متخلخل باشد از برودت میل به حرارت نماید و ایضاً بدان که در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را با هم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند به خلاف نباتات و حیوانات و امّا حریر و صموغ و مانند اینها را ادنی احراقی کافی است و هرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آن را باید شست که غسل و تصویل نامند و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس از کلس است به اصطلاح اهل مصر که به فارسی آهک نامند و آن سریع‌السحق می‌باشد پس هر جسم صلب که قابل ساییدن نباشد و به سبب احراق قابل سحق گردد آن را مکلس نامند امّا اشیایی که قابل احراق‌اند و بدون احراق استعمال آنها جایز نیست پس از آن جمله است اثمد و ارنب و بسد و رصاص که آبار نامند و اسود سالخ و سرطان و طلق و عقرب و امّا آنچه را بدون احراق نیز استعمال می‌توان نمود پس آن مانند ابریشم و آبار و حب‌الآس و ذهب و عود و کهربا و یاقوت و امثال اینها است هر یک در رسوم خود ان شاءالله تعالی



ذکر خواهد یافت و بعضی در اینجا مذکور می‌گردد.

* **احراق بورق** * که بوره باشد آنست که ظرف سفالی را بر اخگر گذارند و آن را در آن اندازند و بگردانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را گرم نمایند تا آنکه سوخته شود و بگردد مانند خاکستر.

احراق جبسین و زبدالبحر و مانند این هر دو که مسمی به تکلیس است آنست که بگیرند هر مقدار از هر یک که خواهند و به آب و نمک پاک بشویند و خشک نموده و در کوزه مطین به طین حکمت کرده در کوره آجرپزی و یا تون حمام و یا تنور بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند تا آنکه سوخته و سفید گردد و مادام که سفید نگشته کامل نیست مگر در آن عمل باید نمود.

* **احراق حیه و افعی و اسود سالخ که مار باشد** * آنست که بگیرند مار خانگی و یا افعی و یا اسود سالخ هر کدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده سر آن را بسته و به طین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب بگذارند پس برآورند که خشک شده خواهد بود سحق نموده با زیت خمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند.

* **احراق خطاطیف** * که خفافیش است و به فارسی پرستوک نامند آنست که بگیرند بچه خطاطیف را و ذبح نموده پر آن را کنده و شکم آن را چاک کرده آنچه در جوف آن است برآورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آن را به گل حکمت بسته در تنور یا در اجاغ بر اخگر گذارند تا محرق گردد.

* **احراق ارنب** * مانند احراق خطاطیف است.

* **احراق زجاج** * که به فارسی آبگینه و شیشه نامند آن است که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه را که سنگ ریزه و خاک و غبار نباشد نرم ساییده در کوزه مطین و یا بوته کرده سر آن را محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد.

رماد زجاج یعنی خاکستر آن بهتر آن است در کفچه آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلعی اندازند و آنچه از آن مکلس شده باشد جدا نمایند و باز تتمه را گرم نموده در آب قلعی اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد شربتی از آن مقدار مثقالی با دوازده مثقال آب گرم برای تفتیت حصات قوی‌الفعل است.

احراق زرنیخ * آنست که بگیرند زرنیخ اعلای صافی خالص را ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده و در کوزه مطین به طین حکمت کرده سر آن را محکم بسته و در وسط سر آن سوراخی برای برآمدن بخار بگذارند و بر اخگر گذارند و مادام که از آن بخار سیاه برمی‌آید ناقص است و چون بخار آن سفید برآید سوخته سفید گردد کامل خواهد بود

* **احراق سلحفات** * آن است که شکم سلحفات یعنی سنگ پشت را شکافته احشای آن را افکنده و پاک شسته در کوزه مطین کرده سر آن را بسته در تنور یا در اجاغ آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد.

* **احراق سرطان** * آنست که بگیرند سرطان نهری چندان که خواهند هنگامی که آفتاب در برج اسد باشد و پاهای آن را بیندازند و شکم آن را بشکافند و ما فی‌الجوف آن را بیندازند و با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند در کوزه سفال آب نادیده کرده سر آن را محکم سازند و بالای کوزه را به گلی که در آن سبوس گندم و خطمی و نمک درهم سرشته باشند گرفته خشک نموده در میان تنور که آن را خوب گرم نموده باشند گذارند و سر تنور را بپوشند مثلاً اگر شب گذاشته باشند صبح برآرند و اگر صبح گذاشته باشند شام پس از کوزه برآورده ساییده بکار برند.

* **احراق سرطان بحری** * نیز به همان قسم است.

* **احراق شنج و صدف** * آن است که بگیرند شنج سفید املس را و به طین حر یعنی طین خالص بگیرند و در تنور اخگر گذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی آن است که سفید گردد و اگر به یک دفعه سوخته نگردد مجدداً به طین مذکور گرفته در تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آن را نیز بدین طریق احراق نمایند.

* **احراق عقیق و یشب و یاقوت و امثال اینها** * آن است که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند مکرر چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته و خشک و مفتت و قابل سحق گردد.

* **احراق بسد و مرجان** * آن است که هر یک را که خواهند در کوزه سفالی کرده بعد از آنکه آن را ریزه ریزه نموده باشند و کوزه را به گل گرفته در تنور بگذارند تا سوخته و سفید گردد امّا به حد رمادیت نرسد و اگر به یک دفعه سوخته نگردد مکرر نمایند و این از برای حصول حدت و بورقیت آن است پس برآورند و نرم ساییده استعمال نمایند.

* **احراق لؤلؤ** * آن است که مروارید ناسفته را با قدری شیر در ظرف سفالی کرده سر ظرف را محکم نموده در میان آتش گذارند و بدمند و پس از زمانی برآورند که سوخته شده باشد.

* **احراق ملح** * آن است که ملح را بکوبند و به عسل خمیر کنند و در خرقه کتانی گذارند و با پارچه نازکی بسته به گل حکمت گرفته در تنور تابیده بر روی خشتی بگذارند و پس از سرد شدن تنور برآورند و گل را از آن دور کنند و نرم ساییده استعمال نمایند.

❊ **طریق دیگر** ❊ آن است که ملح را شسته خشک نمایند و جریش سوده در دیگ سفالی کنند و اطراف سر آن را به گل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و اطراف دیگ را از اخگر پر نمایند و آن مقدار بگذارند که ملح از جستن و حرکت باز ماند که آن زمان بلوغ احراق است پس برآورند و به کار برند.

❊ **احراق کهربا** ❊ آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزه مطین به گل حکمت کرده سر آن را محکم بسته شب در تنور گرم بگذارند و صبح برآورده سوده به کار برند.

❊ **احراق اقلیمیا** ❊ نیز بر همین نحو است.

❊ **احراق اسرب** ❊ که آبار نامند آن است که بگیرند ده درم اسرب را ریزه ریزه کنند و تنگ سازند دور تابه[۱] آهنی بر روی هم بچینند و قدری سفیداب مسحوق و دو قبضه جو بر آن ریزند و با آهن برهم زنند تا تمام سرب سوخته گردد و اگر قدری بماند باز جو قدری بر آن بپاشند و بر هم زنند و همچنین تا تمام سوخته شود.

❊ **نوع دیگر** ❊ آنست که اسرب را صفحه‌های نازک سازند و بر آن قدری کبریت سوده بپاشند و سر آن را به سرپوش سفالی که در آن سوراخی باشد بپوشند و اطراف آن را به گل حکمت بگیرند و در کوره گذارند و بدمند تا تمام آن سوخته گردد پس برآورند و بسایند و بشویند و بکار برند و از دود آن در هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت به ازای هر صد مثقال از پنج دانگ زیاده نباشد ❊ **نوع دیگر** ❊ آنست که اسرب صاف خالص را با قدری گوگرد بگذارند پس در بوتهٔ آهنی کرده در کوره حدادان بگذارند و چندان بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند.

❊ **احراق خبث‌الحدید** ❊ آنست که ریم آهن را تافته تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه نمایند.

❊ **احراق آهن و فولاد** ❊ آنست که هر یک را که خواهند براده نموده سه شبانه روز در بول گاو بخیسانند پس برآورده بر روی سنگ به آب هلیلجات منقوع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند و مجموع قرصها را در دیگ سفالی گذارند و بالای آن سرپوش سفالی گذارند و اطراف آن را به گل حکمت محکم گیرند و تا یک هفته در میان سرگین گاو صحرایی گذارند پس برآورده تا ده مرتبه با آب نقوع اهلیلجات و در بین گاه گاه به آب صبر تازه نیز پس خشک نموده در ظرف سفالی گذارند و سر آن را محکم نمایند و تا هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرایی گذارند پس برآورده سحق نموده بکار برند و بعضی مردم در مرتبه آخر آهن را باز صلایه نموده یک شبانه روز در میان ماست ترش می‌گذارند پس برآورده با قدری نوشادر خالص سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش سرگین می‌گذارند پس برآورده نرم سوده به کار می‌برند و علامت جودت قتل فلزات آن است که بعد سودن بالای آب ایستد و ته نشین نشود به زودی.

❊ **قتل ذهب** ❊ به دستور مسعود بن محمد سنجری آنست که بگیرند ذهب را و نرم براده نمایند که مانند غبار گردد و در کفچه آهنی کرده اندکی اسرب سوده بر آن بپاشند و در آن آب نمک داخل نمایند و بجوشانند تا آب برود و ذهب بماند پس صلایه نموده شسته بکار برند.

❊ **تکلیس ذهب** ❊ که بهترین طریق است آنست که بگیرند ذهب را و براده نمایند و آب نوره و آب قلی و آب ملح طعام را به جر علقه صافی نمایند و آبها را هر یک جدا جدا بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو از معقود آهک و نیم جزو از معقود ملح و نیم جزو از معقود قلی و یک جزو از براده ذهب و هر چهار جزو را با هم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه به آتش سرخ کرده باشند پس سه شبانه روز در جای نمناک بگذارند تا نم بردارد پس به دستور به آتش سرخ کنند و بسایند و در جای نمناک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس در بوته کرده به حدی آتش بدهند که بوته سرخ گردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد و بسایند و به آب گرم مکرر بجوشانند و بشویند تا طلا از سایر اجزا خالص گردد پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و گفته‌اند که اگر در حین تشویه و سحق به کبریت و آبهای تند تسقیه نمایند سریع‌الاثر است پس پاک شسته سوده استعمال نمایند و گفته‌اند که خوردن این نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و در این امور عدیل ندارد و مقدار شربت آن یک قیراط است.

❊ **نوع دیگر** ❊ که طلا قابل سحق گردد و مانند رماد شود و اگر دینار باشد صورت دیناری آن به حال ماند آنست که بگیرند دینار را و در بوته گذارند که باطن بوته را به مرداسنگ با سرکه سوده آلوده باشند و به آتش گرم نمایند به حدی که گداخته نگردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد مکرر این عمل نمایند و هر مرتبه باطن بوته را با مرداسنگ با سرکه سوده تازه بیالایند پس سوده شسته استعمال نمایند و سرنج و سرمه و سرب مکلس نیز این عمل نمایند.

❊ **نوع دیگر** ❊ که دستور حکمای هند است آنست که سرب را چند مرتبه گداخته در آب نوشادر بریزند پس طلای خالص را گداخته در آن آب چند مرتبه سرد نمایند پس صفحه‌های نازک ساخته به زاج سیاه و سرکه آلوده در آتش گذارند و با نمک و

---

۱. و در تابه: ب



آب بشویند و با ربع سرب سوهان کرده در بوته که باطن آن به مرداسنگ آلوده باشد گداخته با ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا زجاجی بسیار بسایند و بر روی آتش گذارند و بر هم زنند تا زیبق از آن مفارقت نماید پس شسته بر سنگ سماق نیکو سحق نمایند و اندکی از آن را بر آب ریزند اگر بر روی آب ایستد نیکو است استعمال نمایند.

* **دستور جلا دادن و رنگین نمودن** * اشرفی و ظروف طلا که کمرنگ و خالص نباشند و رنگین مانند خالص گردد آنست که بگیرند توتیای هندی و شاخ جاموش و نمک سنگ هر سه مساوی سوده با آب سرشته بر آن بمالند و بر آتش گذارند تا خشک گردد پس از آتش بردارند و بگذارند تا سرد شود پس بشویند رنگین و براق خواهد بود.

* **نوع دیگر** * آنست که بگیرند زاج سفید دو وزن شوره نمک طعام از هر یک یک وزن و نرم سوده با آب خمیر نمایند و اشرفی و یا ظرف طلا را با آتش سرخ نموده بگذارند تا سرد گردد ادویه را به آن بمالند که هیچ جای آن خالی نماند پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک گرم شود پس از آتش بردارند و بر زمین اندک گودی کرده در آن بگذارند و خاکستر زغال را با آب نم کرده بالای آن بگذارند و لمحه‌ای صبر کنند پس برآورند و به آب بشویند اگر رنگین شده باشد بهتر و الا تکرار عمل نمایند تا رنگین گردد.

* **احراق فضّه** * آنست که بگذارند نقره خالص را در بوته که رایحه قلعی در آن باشد یعنی بوته را به سفیداب قلعی آلوده باشند و مکرر بگذارند تا آب آن سوخته قابل سحق گردد.

* **نوع دیگر** * آنست که نقره را براده نموده و با آب و نمک در ظرف آهنی به آتش تند بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر آن بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد.

* **احراق اثمد** * آن است که ریزه ریزه کرده در دنبه گوسفند و یا در پرده چرب شکنبه بز یا گوسفند پیچیده در ظرف آهنی بر روی آتش گذارند تا مشتعل گردد و قدری بسوزند نه بسیار پس پاک شسته در آب یخ و یا برف مدتی پرورده نرم ساییده به کار برند و اگر یخ و برف نباشد مدتی در حوض و یا خم آب سرد اندازند.

* **و امّا تکلیس فضه** * به طریق حکمای هند آن است که چند مرتبه آن را صفایح رقیقه نموده به گوگرد و سرکه آلوده به آتش بتابند و چند بار دیگر در بوته به سفیداب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی به آب و نمک بسیار بسوزانند تا نمک و آب به تحلیل رود پس گوگرد بر آن بپاشند و بر هم زنند تا مکلس گردد.

* **احراق قطران** * جهت سنونات آن است که بگیرند قدحی مطین به طین حکمت گرفته و در آن قطران کرده بر آتش گذارند تا آنکه بگدازد و به نصف رسد پس بگیرند چوبی و یا سیخی از آهن و در آن فرو برند که بدان آغشته گردد پس برآورند و در هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته شده است والا باز بر آتش گذارند تا بر آن چوب و یا به آن سیخ منعقد گردد پس فرود آورند و به کار برند.

* **احراق پشم و موی سر آدمی و امثال آن** * آن است که هر یک را که خواهند پاک شسته از صابون و یا غیر آن شانه کرده و به مقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی و یا آهنی کرده بر روی آتش گذارند و چندان بر هم زنند که قابل سحق گردد.

***احراق اسفنج** * آن است که اسفنج را مقراض نموده به همان دستور پشم و موی احراق نمایند.

* **احراق پوست کدو و حشایش و بزور*** نیز مانند ابریشم و پشم است و اگر خاکستر آن را خواهند زیاده احراق نمایند.

* **احراق عود هندی و امثال آن** * از اخشاب آن است که براده یا ریزه ریزه نموده در کوزه گلی کرده در تنور یا در اجاغ آن مقدار بسوزانند که زغال گردد و به سر حد رمادیت نرسد و امّا خشب گرم که برای تفتیت حصات است باید آن مقدار بسوزانند که رماد گردد.

* **احراق عقرب** * که رمادالعقارب نیز نامند آن است که عقرب زنده را در ظرف مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آن را به خمیر محکم نمایند و در تنوری که از هیمه چوب رز و مانند آن که آتش آن حدت داشته باشد گرم نموده آتش از تنور برآورده باشند شب بگذارند و سر تنور را بپوشند صبح برآورند و بسایند و بکار برند و باید که تنور بسیار گرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر شود و عقرب صالح برای این امر عقرب نر است و علامت نری ضعیفی و لاغری آن است.

* **نوع دیگر** * آن است که عقرب زنده را در شیشه که به گل حکمت گرفته باشند کنند و سر آن را محکم نموده در تنوری که بسیار گرم نباشد مقدار شش هفت ساعت نجومی بر روی خشتی در آتش گذارند اگر قابل سحق شده بهتر و الا دو سه ساعت دیگر بگذارند پس ساییده به حریر بیخته استعمال نمایند.

* **احراق اهلیلج** * از برای ذرورات در امراض عین و قطع خون بواسیر و نزف‌الدم و تقویت دندان و لثه و اهلیلج کابلی در این امر بهتر از سایر اهلیلجات است. آنست که بگیرند هلیله را و در خمیر گرفته بر روی خزفی در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور برآورده خمیر را جدا کرده هلیله محرق را سوده استعمال نمایند.

* **احراق قشر بیض** * که کلس‌البیض نامند آنست که پوست



تخم مرغ را و اگر پوست جوجه برآورده باشد بهتر است در آب و نمک مکرر بخیسانند و بشویند تا پرده اندرون آن که غرقی نامند بالتمام جدا گردد و مطلق نماند پس نرم کوبیده در کوزه مطین کرده بسوزانند و برآورده شسته بکار برند و پوست شتر مرغ اولی است.

※ **تکلیس طلق** ※ به طور اهل هند آن است که طلق را مقرض نموده در کیسه کرباسی محکم دوالی کرده چند عدد استه خرما در میان آن کیسه اندازند و در میان طشتی به آب گرم به دست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب آن را به جر علقه از آن بگیرند و آن را خشک کرده با شهد و عقاب مساوی‌الوزن سحق بلیغ نموده در کوزه مطین محکم کرده سر آن را مسدود کنند و آتش شدید سه شبانه روز بدهند و آنگاه برآورده سرد نموده وزن نمایند اگر عقاب بالتمام رفته باشد فیها و الا باز آتش دهند تا بالتمام برود پس با مساوی آن شوره قلمی صلایه بلیغ نموده به دستور اول در کوزه مطین نموده آتش دهند بسیار سفید و مکلس خواهد شد جهت فالج و بواسیر بکار برند مفید و مجرب است.

※ **احراق طلق** ※ به طور اهل هند آن است که بگیرند طلق نوع اعلی را که سفید و صافی است پاک شسته خشک کرده به مطرقه نرم نمایند و سه روز در سرکه انگوری کهنه بسیار تند بخیسانند و بعد از آن با همان سرکه چند جوشی بدهند و از سرکه برآورند و نرم بکوبند و در کیسه صفیق مستحکمی با سنگریزه‌ها کنند و در ظرفی که پر از سرکه تند باشد بگذارند و به دست بمالند تا تمامی طلق مضمحل شود پس از کیسه برآورند و بر روی سنگ نرم بسایند و قرصها ساخته در ظرف سفالی گذاشته ظرف دیگر بر سر آن گذارند و تمام ظرف را به گل حکمت بگیرند و مستحکم سازند و در میان آتش سرگین گاو صحرایی تا یک هفته بگذارند که خاکستر گردد پس برآورده با آب بهنکره که گیاه هندی است و آب برگ تاتوله و آب نقوع هلیله و بلیله و آمله هر یک جدا جدا مکرر بسایند و قرصها نموده خشک ساخته در ظرف سفالی به همان طور احراق نمایند و گفته‌اند که تا سیصد بار بلکه زیاده آتش باید داد و علامت کمال احراق آن است که چون خاکستر آن را در آفتاب بدارند برق مطلق از آن ظاهر نشود.

※ **امّا دستور حلب و حل بعض اشیا** ※ حلب طلق آن است که بگیرند طلق را هر قدر که خواهند به آتش سرخ نمایند و تا سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند تا ریزه گردد پس در کیسه کرباس مستحکمی نموده سنگریزه‌ها بقدر فندقی در آن انداخته کیسه را به قوّت تمام بمالند و در آب گرم و یا در طبیخ باقلی بفشارند تا مثل شیره از کیسه تراوش کند پس بگذارند تا ته نشین گردد ته نشین را خشک نموده استعمال نمایند.

※ **نوع دیگر** ※ که از آن اسهل است آن است که صابون حلبی را بر صفحه‌های طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند و برافرزوند پس از آتش برگرفته به طریق جواهر بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و شسته بکار برند.

※ **حل طلق** ※ آن است که طلق را شکافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبگینه که ضخیم باشد کرده بول انسان بالای آن کنند آن مقدار که ظرف مملو شود و مدت چهل روز در میان بول بگذارند و در بین بول را تبدیل نموده باشند پس از بول برآورده خشک نمایند و در مثانه گاو کرده مثانه را در میان ظرف شیشه‌ای ضخیم بگذارند و ظرف را در میان خمی که از سرکه کهنه بسیار تند مملو باشد معلق بیاویزند که به سرکه نرسد و سرکه در آن داخل نگردد پس بعد از پانزده روز برآورند به قدرت الهی گداخته حل شده باشد.

※ **نوع دیگر** ※ آن است که سر ترب را سوراخ کنند و جوف آن را خالی نمایند و طلق محلول را در آن پر کنند و سر آن را به پارچه ترب مستحکم نمایند و در سرگین اسب تا سه روز دفن نمایند پس برآورند مانند آب سفیدی گداخته خواهد بود.

※ **حل ذهب** ※ جهت حفظ صحت و طول عمر و اکثر امراض سوداویه آن است که بگیرند ورق طلا را و در هاون طلا با دسته طلا با گلاب و بیدمشک و قدری نبات سحق بلیغ نمایند و روزی آن مقدار که یک قیراط تا دو قیراط طلای خالص خورده شود بنوشند با گلاب و بیدمشک.

※ **حل ذهب با مروارید** ※ جهت تقویت قلب و تفریح ارواح و ازاله صرع و دوار و سدر و وسواس سوداوی و تقویت باه و ازدیاد منی و حفظ جنین آن است که ورق طلا را با سریشم جلود حل بلیغ نموده و مروارید را نیکو سوده که چون بر آب ریزند زمانی معتد بر روی آب ایستد پس هر دو را در شیشه کرده آب ترنج یا سرکه انگوری مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمک بر آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت بر روی آن ایستد و در حمام ماریه بگذارند و آتش دهند و آنچه محلول گردد صافی نموده بردارند و باز آب ترنج یا عرقهای مذکوره بر آن ریزند و آتش دهند تا تمام حل گردد و چیزی غیر منحل نماند پس از حریر بگذرانند و قدری دهن طرطیر بر آن ریزند تا خلاصه آن ته نشین شود پس بردارند ته نشین را و شسته به کار برند.

※ **صنعت حمام ماریه**※ بگیرند دیگی که اطراف آن بلند باشد مانند دیگ کله پزی و عدس پزی و در تنور گذارند و نصف آن آب کرده چوبی بر سر آن گذارده آنچه خواهند در شیشه گردن خمی کرده و بر سر آن سیمی بسته سیم را به آن مضبوط بندند چنانچه شیشه به آب نرسد و در زیر آن دیگ آتش برافروزند و بهتر آن است که در تنور گذارند و چون آتش تنور خاموش گردد



باز آتش کنند تا مدتی کـه آن چیـز در حمـام ماریـه باشـد پـس برآورند.

* **صنعت دهن طرطیر** * آنست کـه طرطیـر سـفید مکلـس را مقدار پانزده درم سحق نموده غسل نمایند و در شیشه گـردن کـج تقطیر نمایند و روغنی که بر روی آن آید بگیرند و محفوظ دارند و طرطیر عبارت از دردی خمر است.

* **و امّا تشویه و تحمیص و تقلیه** * بدان که این هر سه لفـظ بالاشتراک و الاجمال به معنی بریان نمودن است و بالتفصیل بـدان که * **تشویه** * آنست که آنچه را بریـان بایـد نمـود در جـوف چیزی دیگر از قبیل خمیر و یا گل و یا سیب و یا به و امثال اینهـا گذاشته در تنور گذارند و یا در زیر آتش و یا خاکستر گـرم دفـن نمایند که به بخار پخته تشویه یابد مانند اسقیل و سقمونیا و امثال اینها و یا آنکه کوبیده و با عسل سرشته در لته بسته به گل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده بکـار برنـد ماننـد انیسون و ثمرة الطرفا و امثال اینهـا جهـت سـنونات و غیرهـا. * **تحمیص** * آنست که ظرفی را بر آتش بگذارند که خـوب گـرم شود پس آنچه را خواهند در آن ریزند و حرکت دهند به سرعت تمام که همه آن مساوی و بقدر حاجـت بریـان گـردد و نسـوزد مانند تخم بارتنگ و ریحان و مرو و خشخاش و گشنیز خشـک و زیره و برزقطونا و بالجمله هر بزری از بزور را کـه خواهنـد و بهترین ظروف از برای این امر سنگی و یا سفالی است و حد وسط تحمیص آنست که از آن چیز بوی برآید و اندک سـرخ و برشـته گردد. * **تقلیه** * آنست که در روغـن گـاو و یـا غیـر آن بریـان نمایند به حدی که بو بردارد و سرخ گردد مانند بزور و یـا بقـدر آنکه بشکفد و بترکد مانند هلیله و عفص و یا بـه حـدی کـه بـه تخمین دریابند که بریان شده است مانند خبث‌الحدید و امثال آن.

* **تشویه توتیا** *آنست که آن را سوده بـا آب قـرص نمـوده در آتش نرم بر روی سفال بگذارند و بگرداننـد تـا خشـک گـردد و مشوی آن لطیف‌تـر و مقـوی چشـم و حـافظ صـحت آن اسـت و مغسول آن مجفف بی‌لذع.

دستور بریان نمودن افیون آنست که افیون را بقدر بـاقلا و مغز بادام ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندک بریان نمایند.

* **و امّا تدبیر** * که اصلاح نیز نامند پس آن به معنـی تربیـت و پرورش دادن بعض ادویه است که در آنها حـدت و یـا ردائـت و غایله باشد تا آنکه کم و زایل گرددماننـد سـقمونیا و انـزروت و حب‌الملوک و دند و تربد و ماذریون و تشمیزج و مانند اینهـا. آن است که سقمونیا را در جوف سیب یا به خـالی نمـوده گذارنـد و اطراف آن را به کنجد مقشر پر نمایند و سر آن را به قطعـه‌ای از سیب یا به بسته در پارچه کتانی پیچنـد و در خمیـر گیرنـد و در میان تنوری که گرمی آن معتدل باشد گذارنـد تـا خمیـر پختـه و برشته گردد پس برآورده خمیر را دور کرده و سقمونیا را از میان آن برآورده در سایه خشک ساخته بکار برند و اگر سیب و یا به یافته نشود سر بیضه مرغ را سوراخ کرده آنچه در جوف آن است برآورده پاک شسته سقمونیا را در آن کرده آب سیب و یا آب به اگر میسر آید بر آن ریخته و الا بدون آن به دستور تشویه نماینـد و حکیم ارزانی گفته اگر سیب و به نباشد سـقمونیا را بـا بنفشـه سوده استعمال نمایند حکم تشویه و اصلاح دارد و مؤلـف گویـد اگر اولاً در بیضه مدبر نمایند پـس بـا بنفشـه بسـایند و اسـتعمال نمایند بهتر است و انزروت را باید کوبید و به شیر الاغ سرشت و به چوب گز آلوده مانند کباب بریان نمود یک مرتبه و اگر زیاده و بهتر خواهند دو مرتبه و حب‌الملـوک را در روغـن بـادام و یـا شیر یک شبانه روز باید خیسانید و دند که حب‌السـلاطین اسـت در سرگین گاو باید مدبر نمود بدین طریق کـه بگیرنـد مغـز دنـد تازه نو که کهنه و زرد و سیاه و فاسـد نشـده باشـد مقشـر کـرده زبانه میان مغـز آن را بـرآورده در کیسـه کربـاس صـفیقی و یـا دولایی کنند و یک شب در آب خالص بخیسانند پس بـرآورده در سرگین گاو تازه گرفته به نحوی که از هر طرف آن مقدار حجـم سه چهار انگشت سرگین باشـد و در زمـین بـه مقـدار حجـم آن گودی بکند و بالای آن خاکستر سرگین گاو جنگلی برافروزند تـا آنکه مقدار یـک انگشـت از آن سـرگین تـازه سـوخته گـردد و حب‌السلاطین نسوزد پس برآورده به طرف دیگر بگرداننـد و بـه دستور به عمل آورند تا هر چهار طرف آن مقدار مذکور سـوخته گردد پس برآورده پاک شسته و به عدد هر دانـه حـب‌السـلاطین یک عدد هلیله زنگی که هلیله مویزک نامند نـرم کوبیـده و بـه وزن هر دو آرد برنج با آب لیمو و یا آب غوره سرشته سحق بلیـغ نموده حبوب بندند هر حبی به مقدار نخودی شربتی از دو حب تا هفت و به صاحب انقلاب معده نباید داد که مضر است او را.

* **نوع دیگر** * آن است که آن کیسه را در سرگین گـاوی تـازه در آب حل کرده در دیگی معلق بیاویزند که به ته دیگ نرسـد و در آن سرگین آب غلیظ غرق باشد مقدار چهار پنج ساعت کامـل بلکه زیاده جوشی دهند پس برآورده پاک شسته به دستور مذکور با هلیله و آرد برنج با آب لیمو سرشته حبـوب سـازند و بـا حـب الدّبق که مویزج است و رب‌السـوس و غـاریقون و هـش سـفید و مصطکی و حشیش و غافـث و افسـنتین رومـی و صبـر سـقوطری اجزای مساوی کوفته و بیخته به آب کرفس سرشته و دست را بـه روغن بلسان چرب کرده حب بندند شربتی از یک درم تـا دو درم و غذا از زیرباج باشد و این حـب بـرای فـالج و لقـوه و رعشـه و اوجاع ظهر و امثال اینها نافع است و بعضی حب‌السلاطین مدبر را با آب زنجبیل تازه که به هندی ادرک نامند دو شبانه روز ساییده



پس حبوب بسته هر حبی بقدر نخود کوچکی و در سایه خشک نموده و عندالحاجت یک حب تا دو حب استعمال نمایند و تربد را خراشیده به روغن بادام چرب باید کرد و جریش کوبیده با زنجبیل سوده به استعمال آورد و تشمیزج را در لته بسته در سرگین الاغ با آب جوش باید داد تا پوست آن نرم گردد پس مقشر نموده سوده به کار برند و ماذریون را دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند و در بین دو سه بار سرکه را تبدیل کنند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته به روغن بادام چرب کرده و به هر نحو که خواهند استعمال نمایند و تدبیر هر یک به تفضیل و چند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت.

※ **تدبیر کمون** ※ آنست که بگیرند زیره کرمانی تازه که کهنه و پوسیده نباشد و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعاب‌دار کرده سرکه انگوری کهنه بر بالای آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت بالای زیره آید پس یک روز و یک شب بگذارند و در بین زیر و بالا نمایند پس در سایه خشک نموده اندک بریان کنند و اگر زود خواهند که خشک گردد بر پارچه کرباس پاکیزه پهن کنند و دایم بر هم زنند تا خشک گردد .

※ **تدبیر کبریت** ※ آنست که ظرفی را از شیر گاو تا نیمه کنند بر سر آن پارچه کرباس ببندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن کنند و طبقی از سفال بالای گوگرد بگذارند به نحوی که به گوگرد نچسبد و در میان طبق سفالی سرگین گاو خشک کنند[1] یا آنکه پر از اخگر کنند و بدمند تا از گرمی آن گوگرد آب شود و از پارچه گذشته تمام در آن شیر بچکد پس گوگرد را از روی شیر بردارند و عندالحاجت بکار برند.

※ **تدبیر بیش و هرپی**[2] ※ آنست که شش ماشه بیش و یا هرپی هر کدام را که خواهند بگیرند و ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیگی که شیر گاو تازه دوشیده مقدار ده دوازده آثار هندی باشد آن مقدار بجوشانند که شیر به نصفه رسد پس بیش را برآورده بشویند و در کیسه دیگر کنند و در همان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس بیش را خشک نموده مقدار حبه جهت فالج و لقوه و استرخا و استسقا و جذام و امثال اینها بکار برند.

※ **تدبیر ذراریح** ※ که به ترکی الاکلنگ نامند و قسمی از سین است به لغت اصفهانی، آن است که چند عدد آن را زنده در کوزه کرده و سر کوزه را به لته کتانی بسته معکوس بر بالای بخار سرکه که به آتش بجوشد بدارند تا ذراریح کشته و پرورده گردد و آن گاه ساییده استعمال نمایند.

※ **تدبیر سلاحه** ※ که عبارت از بول بز کوهی است که در مسکن او جمع می‌شود آن است که آن را در ظرف نویی کرده بر آن آب خارخسک و بول گاو آن مقدار بریزند که آن را بپوشاند و در آفتاب و یا به آتش گرم به دست بمالند و صاف آن را در ظرف دیگر کنند و بیست و یک روز در آفتاب گذارند تا مانند عسل غلیظ گردد.

※ **تدبیر توتیا به آب غوره**※ آنست که بگیرند توتیای کرمانی را و نرم سوده در ظرف چینی یا شیشه کرده آب غوره را صاف کرده بر آن ریزند و بگذارند تا نه روز و هر روز آب غوره را تازه نمایند و پس از نه روز بر روی سنگ سماق با آب غوره که صاف کرده و به برف و یا یخ سرد کرده باشند به آهستگی بسایند و چون خشک گردد باز آب غوره سرد بر آن ریزند و بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده شود پس خشک نموده در شیشه نگاهدارند و عندالحاجت بکار برند.

※ **تدبیر خبث‌الحدید** ※ آنست که خبث‌الحدید را کوفته بیخته مدت چهارده روز در سرکه خل خمر بخیسانند آن گاه خشک کرده در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای آب بایستد و به زودی ته نشین نشود و در تراکیب استعمال نمایند.

※ **نوع دیگر** ※ آنست که خبث‌الحدید را نرم کوفته و بیخته چهارده روز در سرکه تند بخیسانند پس برآورده در آب گندنا هفت روز بخیسانند و هر روز آب گندنا را تازه کنند پس برآورده خشک نموده خوب بسایند و به روغن بادام بریان کنند و یا به روغن هسته زردآلو و یا شفتالو بکار برند و این جهت امراض بواسیر بهتر است.

※ **تدبیر براده آهن و تنقیه آن** ※ آنست که آهن را براده نموده در میان سفال آب نادیده به آتش سرخ سازند و در روغن کنجد اندازند پس برآورده سرخ نمایند و در سرکه انگوری اندازند پس بر آورده سرخ نموده در بول گاو اندازند پس در دوغ ماست گاو ترش پس برآورده شسته ساییده بکار برند.

※ **تدبیر پوست بیضه** ※ آنست که قشر بیضه مرغ یا شتر مرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن شود و قشر رقیق اندرون آن را جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر آب متعفن نشود پس برآورده خشک نموده سوده بکار برند.

※ **نوع دیگر** ※ آنست که به آب و نمک و خاکستر به همان قسم بخیسانند و در آخر به آب شیرین پاک شسته خشک نموده سوده بکار برند و برای این امر پوست بچه برآورده بهتر است.

---

۱. خشک کنند و برافروزند: ب

۲. هربی



* **تدبیر خسک دانه**[1] * آنست که خسک دانه را در شیر تازه دوشیده سه شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این در تقویت باه بیعدیل است.

* **تدبیر و اصلاح عسل بلادر** * آنست که بلادر را از میان دو پاره نمایند و انبر آهنی قوی را به آتش خوب گرم نمایند و قطعه‌های بلادر را بدان بگیرند و به زور بفشارند تا عسل آن برآید و آن را به دم کارد چوبی گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا هر مقدار که خواهند و یا آنکه بلادر را بریده بر صفحه آهنی گذارند و دسته آهنی و یا غیر آهنی و یا غیر آن را[2] گرم کرده بر آن گذارند و به زور بفشارند تا عسل آن بالتمام برآید جمع نمایند پس چون خواهند استعمال نمایند با روغن گردکان و اگر نباشد روغن گاو بجوشانند و استعمال نمایند و در دواءالسنه و غیر آن که پوست آن داخل می‌شود باید که مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام ننمایند و باید که در حین اخذ عسل آن دست را به روغن گردکان چرب نمایند تا مجروح نگردد و چون بعضی مردم را به مجرد رسیدن بخار و عسل آن به بدن اعضا متورم می‌گردد و بعضی را نباید که اولاً امتحان نموده که آنچنان کسی متوجه اخذ آن نگردد و گفته‌اند در هنگامی که جرم آن نیز داخل است نرم کوبیدن بلادر را با مغز گردکان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح آن است.

* **اصلاح شبرم** * آنست که آن را بکوبند و یک شبانه روز در شیر بخیسانند و در عرصه آن سه بار شیر را تبدیل کنند پس خشک نمایند و هرگاه جهت اورام و سدد احشا و ماء اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش به شیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوابض صرفه استعمال آن جایز نیست.

* **اصلاح ادویه جهت نشاط** * مانند بیخ شبیبی و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت یبوست و با سمیت باشند آنست که نیم کوفته سه شبانه روز در شیر بخیسانند و مکرر تجدید شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن پسته یک هفته بپرورند و بکار برند و اگر آن چیز حار باشد در روغن‌های بارده و بارد را در روغنهای حاره پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند.

* **طریق دیگر** * که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است و بی‌غایله مشاهده نموده‌ام آنست که ادویه مکیّفه را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرق‌های مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب آن را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا قوام آید و ادویه آن معجون را با آن بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید که با بعضی از ادویه آن حب که از جوشیدن رفع قوّت آن نگردد بجوشانند تا همه آبها را جذب به خود کند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند و بدان که مراد از شیر در این مواضع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است و اولی شیر بز است.

* **اصلاح دبق** * آنست که بعد از آنکه دانه آن را برآورده باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سایر ادویه که به آن مناسبت داشته باشد و همچنین است اصلاح جمیع ادویه شیره دار چسبنده و هرگاه دبق را با دوایی که در آن ترکیب کنند لبوب و مغزها باشد احتیاج به داخل کردن روغن نیست با همانها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح دبق مغز دانه بید انجیر است.

* **دستور کوبیدن اشنه** * آنست که آن را با آب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده گردد زیرا که خشک آن کوبیده نمی‌گردد.

* **تصفیه زیبق** * که معمول اهل صناعت کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف مسی بی‌قلعی صاف بی‌چرک و کدورت کنند و بر آتش گذارند و به فاصله اندکی ظرف دیگر مسطح را پر آب سرد کرده بالای آن بدارند و یا بر سه پایه چوبی بگذارند که سطح زیرین ظرف بالایی بسیار وسیع تر از ظرفی که در آن سیماب است باشد و آنچه زیبق صاف خالص است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالایی مجتمع می‌گردد بردارند و بکار برند.

* **نوع دیگر** * که به طریق متعارف است آن است که زیبق را در هاون سنگی و یا در ظرف شیشه و یا لعاب دار با آب بید انجیر بسایند تا چرب و سیاهی آن زایل گردد پس به آب عنب‌الثعلب به دستور سحق نمایند و مرتبه سیّم به آب نقیع هلیله بسایند پس بشویند و هفتاد مثقال آن را با سی مثقال آب خالص در دیگ سنگی به آتش ملایم بجوشانند و هر چند آب به تحلیل رود اندک اندک آب در آن داخل نمایند تا یک رطل بماند پس به آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب رفته زیبق بماند بردارند و در شیشه نگاهدارند و این به اصطلاح اهل صنعت مسمی به آب الارواح است.

* **و امّا آنچه را باید تغسیل نمود که تصویل عبارت از آن است** * پس بدان که فایده غسل تبرید و یا تنظیف از اشیای غریبه و جریشه و یا تعدیل یا رفع حرارت ناریه مکتسبه از احراق و یا رفع بشاعت و غثیان آنست هر یک به انفراد و یا مجموع مانند اکثر ادویه حجریه از یواقیت و شادنج و بسد و لاجورد و حجر ارمنی و آنچه شبیه به احجار است مانند راسخ و

۱. تدبیر خسک: ب

۲. دسته آهنی و یا غیر آن را: ب



اقلیمیا و شنجرف و مرداسنگ و سفیدآب و امثال اینها و اطیان و لک و موم و زفت و صبر و ادهان و سویق و شیرج و امثال اینها و طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شبیه به آنها باشد بسیار نرم ساییده و در هاون و امثال آن کرده آب بر آن ریخته به آهستگی برهم زنند تا آنچه مانند غبار باشد به آب مخلوط گردد پس آن را به آهستگی در ظرف دیگر ریخته و درد آن را باز ساییده و به دستور آب داخل کرده نرم آن را بگیرند و درد آن را باز بسایند تا مجموع مثل غبار گشته به آب مخلوط شده در آن ظرف دیگر رود و بعد از آن روی آن را بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین گردد پس آب بالای آن را ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند.

❊ **امّا غسل اطیان** ❊ آنست که هر گلی را که خواهند بشویند در آن مقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انگشت بالای آن ایستد بخیسانند پس از پارچه کرباسی بگذرانند تا ته‌نشین شود ته‌نشین را خشک نموده بکار برند.

❊ **غسل ادهان که تطریه نامند** ❊ بدان که هر روغنی که متکرج و کهنه و طعم آن تند شده باشد و خواهند که زایل و تازه کنند آن را آنست که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ و یا برف در آن ریزند و بر هم زنند تا یخ و یا برف آب شود پس از روی آب بردارند و اگر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اگر به یک دفعه به اصلاح نیاید دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و با گلاب نیز همین اثر دارد و با گلاب و یا برف و یا یخ و با آب سرد نیز خوب است و روغن گاو و گوسفند را با دوغ گاو ترش جوش دادن و در حین جوش آرد میده گندم بر آن پاشیدن تا دوغ سوخته گردد امّا روغن نسوزد خوب است.

❊**غسل شیرج** ❊ که روغن کنجد باشد آنست که با آب و نمک بسیار بر هم زنند و به آتش نرم بجوشانند پس از آب و نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار بر هم زنند و بجوشانند پس آب را از آن جدا کرده بکار برند.

❊ **غسل زفت و امثال آن** ❊ مانند غسل موم و مومیایی و عنبر است که گداخته در آب صاف نیم گرم بریزند تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و عندالحاجت بکار برند.

❊ **غسل آبار و اثمد و اسفیداج و توتیا و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و امثال اینها** ❊ آنست که هر کدام را که خواهند اولاً نرم بسایند (و به آب مخلوط کنند آنچه به آب مخلوط شود در ظرفی بگیرند)[1] و آنچه ته نشین شود باز بسایند و به آب مخلوط کنند و آب مخلوط به آن را بگیرند و همچنین چند دفعه در آخر آنچه دردی و سنگ ریزه بماند دور کنند و نیز ظرف مخلوط به آن را بپوشند تا ته نشین گردد پس آب بالای آن را بریزند و ته نشین را خشک نموده اگر از برای امراض عین است باز سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است.

❊ **غسل نوره** ❊ یعنی آهک جهت تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و برهم زنند و در ظرفی کنند و ته نشین و دردی و سنگ ریزه که باشد دور کنند و آن آب را بگذارند تا ته نشین شود آب صافی آن را بگیرند و آب خالص در آن ریزند و برهم زنند و به دستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند.

❊ **غسل مرداسنگ** ❊ جهت امراض حاره آنست که مرداسنگ را با هم وزن آن نمک بسایند و آب بر روی آن ریزند و بر هم زنند آن مقدار که چهار انگشت بالای آن آید و تا هفت روز بگذارند و هر روز سه مرتبه برهم زنند پس بگذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه بر آن ریزند و هفت روز دیگر به دستور بگذارند در بین بر هم زنند و بعد از هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند.

❊ **غسل لاجورد** ❊ آنچه از برای امراض عین است مانند احجار دیگر است که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و سفوف و حبوب و غیر آن است آنست که لاجورد را نیکو بسایند و تسقیه به آب تازه نموده بجوشانند و اندک روغن زیتون در آن ریزند و به دستور احجار غسل دهند و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مانند غبار گردد.

❊ **نوع دیگر** ❊ آنست که سنگ لاجورد را کوفته و بیخته صلایه نمایند تا مانند غبار گردد پس با روغن کندر یا سندروس خمیر کنند و به آب گرم به دست بمالند و همواره اندک اندک آب گرم می‌ریخته باشند تا تمام آن شسته گردد و چون ببینند که در روغن دیگر رنگ لاجورد نماند دست بدارند و آب اول را در کاسه نگاهدارند آنچه از آن ته نشین شود لاجورد اعلی است و آب دویّم که در ظرف دیگر است ته نشین آن لاجورد اوسط و ته نشین سیّم را شمط نامند بنا بر قول صاحب قرابادین معصومی و بنا بر فرموده نواب علویخان مرحوم مغفور حجر ارمنی در این زمان معروف به شمط است.

❊ **غسل صبر** ❊ آنست که بگیرند صبر را و در هاون به همواری و آهستگی بکوبند و به حریر ببیزند پس بگیرند افسنتین رومی یک رطل و مصطکی و حب بلسان و دارچینی و عود بلسان و سلیخه و سنبل‌الطیب و اسارون از هر یک سه درم در آب جوشانیده صافی نموده با صبر کوبیده بیخته در هاون اندازند و به دسته حرکت دهند و آنچه مخلوط به آب شده در کاسه بریزند و

۱. فقط در نسخه ب



آنچه ته نشین شده باز بسایند و آب مطبوخ دواها بر آن ریزند و به دسته حرکت دهند و آنچه مخلوط به آب گردد در آن کاسه ریزند و به دستور به عمل آورند تا بـه غیـر از رمـل و سـنگریزه چیزی در ته هاون نماند دور نمایند و آبها را بگذارند تا ته نشـین گردد و از گرد و غبار محافظت نمایند پـس آب صـافی آن را بـه جر علقه بگیرند و ته نشین را با زعفران ساییده ممزوج نمـوده در ظرف چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پـس بردارنـد و نگاهدارند در ظرف چینی یا شیشه و عندالحاجت بکـار برنـد و قوّت اسهال صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف‌تر است.

* **غسل سویق جو و گندم و غیر آن** * که خواهند در معـده ترش نگردد و نفخ آن زایل شود آنست که آب گرم جوشان بر آن ریزند و بگذارند تا برآید و اگر دو مرتبه آب گرم بـر آن ریزنـد بهتر است پس آب سرد بـر آن ریزنـد و از آب برآورنـد و تنـاول نمایند و اگر مانعی نباشد از خوردن شیرینی و گلاب و بیدمشک و امثال آن بعد غسل با آب سـرد شـربت سـاخته در آن ریزنـد و تناول نمایند که بهتر و مصلح آن است و بعضی گفته‌اند کـه غسـل سویق آن است کـه جـو و گنـدم و یـا غیـر آن هـر حبـی را کـه خواهند بریان نمایند و بعد بریان با آب بشویند و خشـک کـرده آس نمایند و به استعمال آورند.

* **غسل موم** * آن است که بگیرنـد مـوم را و گداختـه در آب سرد ریزند و بگذارند تا سرد گردد و آنچه دردیست در زیـر آن مجتمع می‌گردد دور نمایند و یا آنکه در آب گرم طبخ نماینـد تـا گداخته گردد و خوب برهم زنند و بگذارند تا سرد گردد از روی آب بردارند و همچنین مکرر نمایند تـا صـاف و خـالص گـردد و غسل زفت نیز بدین نحو است.

* **دستور سفید کردن شمع** * در حرف الشین در شمع مـذکور می‌گردد انشاءالله تعالی.

* **امّا دستورات** *

دستور آشامیدن چوب چینی و آن به انحاء اسـت بهتـرین همه به طریق تعریق است جهت امراض مزمنه خصوصا سـوداویه مانند جذام و قروح خبیثه و جرب اکاله و ساعیه و قوبا و تحلیـل ریاح و مواد غلیظه و تقویت بدن و امثال اینها امّا باید که جوانـان و محرورالمزاجان بی‌سبب مرتکب استعمال آن نگردند و خود را در رنج نیندازند و آن را در امراض بارده بلغمیـه چنـدان منفعتـی نیست و همچنین پیش از تنقیه و بودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده و در آن پرهیز نانمودن از اشیای غیر مناسبه و منافیه بلکـه ضـرر آن در این صورت به مراتب شتی زیاده از نفع آن اسـت و مـورث امراض صعبه است و طرق استعمال آن به انحای بسیار است از آن جمله آن است که چون خواهند استعمال نماینـد اولاً تنقیـه بـدن نمایند به حسب خلط غالب و چون نقاء تام حاصل گشـت یـک دو هفته صبر نموده پس شروع نماینـد تـا بیسـت و یـک روز یـا چهل روز به حسب احتیاج پـنج روز هـر روز پـنج مثقـال عـرق گلابی رنگ متشابه الاجـزاء در پختگـی و خـامی و صـلابت و رخاوت که نه بسیار صلب مصمغ سیاه رنگ پر ریشه و نه بسیار رخو سبک خام سفید که اجزای آن در هنگام بریـدن ماننـد آرد گردد بلکه باید که کم گره نو کرم ناخورده غیر منشق غیـر کـج واج باشد که چوب چینی اعلی نامند بگیرنـد و بـه دم کـارد ورق ورق نمایند و اگر نتواند شد بقـدر بـاقلا و نخـود خـرد نماینـد و آنچـه ریـزه و آرد شـده باشـد دور کننـد در قـدری گـلاب و یـا بیدمشک و یا عرقهای مناسبه دیگر به مرض و علت و یـا بـا آب خالص صبح بخیسانند و شام آن را با آن مقدار آب کـه در شـبانه روز به صرف مأکول و مشروب آید در دیگ نقره یـا مـس تـازه قلعی کرده یا سنگی و سفالی لعاب دار کنند امّا باید که آن ظـرف مملو از آب نگردد که جای جوش و بخار نماند پس سر آن را بـه ظرفی از همان جنس پوشـیده اطـراف آن را بـه خمیـر آرد مـاش مستحکم نمایند که اصلاً بخار بیرون نرود پـس آن را بـه هیـأت مجموعی وزن نمایند و سنگ وزن آن را محفوظ دارند و سـر آن را باز کرده همان مقدار آب نیز داخل نمایند و سـر آن را محکـم بندند و به آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب به نصفه رسـد و در بین جوش سنگی گران بر آن گذارند که بخار سرپوش را برندارد و در آخر به آن سنگ وزنه محفوظ بسـنجند چـون برابـر باشـد فرود آورند و بگذارند همان قسم سرپوشیده و صـبح گـرم کـرده نزد خود آورند و ردایی بـر خـود پوشـیده سـر دیـگ را آهسـته آهسته باز نمایند تا بخار آن به تمام سر و بدن برسد و عرق شـود و چون بخار آن کم گردد دیگ را از زیر ردا بـرآورده ردا را بـه خود پیچند که هوا نرسد و مطبوخ چوب چینـی را صـاف نماینـد مقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال آن را بدون شیرینی یا با پنج مثقال نبات نیم گرم و همین مقدار وقت شام بنوشند و تتمه را بـه جـای آب بیاشامند و داخل طعام و خمیر نان و قهوه کنند و آب خـالص مطلق نیاشامند و قدری از چـوب چینـی گـره دار و ریشـه دار را اگر چوب چینی اعلی زیاده از قدر مشروب و ایام مقرره مطلوبـه نباشد در آب بسیاری طبخ دهند و صاف کـرده دسـت و رو از آن بشویند و طهارت از آن نمایند که نیم گرم باشد در همـه حـال و اگر برای مشروب اول روز اولاً قدری برآورند و بنوشـند در بـین گرفتن بخار آن بهتر و معین بر عرق و تأثیر آن اسـت و پـنج روز دیگر هر روز هفت مثقال چوب چینی به اوصاف مـذکوره را بـه دستور مزبور طبخ نموده بیاشامند و اگر اراده بیسـت و یـک روز باشد پنج روز دیگر هر روز شش مثقال و پنج روز دیگر هـر روز چهار مثقال و سه روز دیگر علاوه برای آنکه دفعتاً از آب مطبوخ چوب چینی مقدار کثیر به آب خالص رجوع نشـود دو مثقـال آن



را به آب به دستور طبخ نموده بیاشامند و هر پنج روز یا هر چهار روز به عرق نشینند بدین طریق که قدری چوب چینـی را در آب طبخ نمایند به همان نحو و مریض بر کرسی نشیند که ته کرسی را به خیزران بافته باشند برهنه شده لحافی بر خود گرفته دیگ را به زیر کرسی برده سر آن را آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن به تمام بدن برسد و عرق شود و اگر علت بر سر و رو باشد گاه گاهی سر و رو را به زیر لحاف برند و چون نفس تنگی کند برآورند و چون بخار دیگ تمام شود از کرسی به آهستگی به قسمی که هوا نرسد فرود آمده لحاف را به خود پیچیده درست بخوابد تا عرق در بدن خشک شود پس لباس پوشیده برآید و اثفال هر روزه را خشک نموده نگاه دارند که اگر آب مطبوخ چوب چینی در بین روز صرف گردد قدری از آن ثفل را در آب طبخ نموده به صرف آورند و در روز بیست و هفتم یا سی‌ام به حمام رود و اثفال چوب چینی خشک کرده را به آب طبخ نموده به آن بدن را بشویندو بعد از فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب چینی به نحوی که در حرف الحاء در قرابادین انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند و این دستور از برای متوسطین و امراض ضعیفه است و اگر مرض و مریض قوی باشند در هر چهار روز دو مثقال و یا سه مثقال بر آن پنج مثقال تا بیست و پنج روز بیفزایند و بعد از آن به همان ترتیب بکاهند تا بیست روز یا بیست و پنج روز یا سی روز که مجموع ایام زیادتی و کمی آن چهل و پنج روز نهایت شصت روز باشد و اگر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز و یا سه روز یا هر چهار روز یکبار به عرق نشینند و بعد از اتمام به دستور به حمام رود و تا پانزده روز یا بیست روز حلوا تناول نماید و باید هفت هشت روز قبل و در بین و ده روز بعد از اتمام از خوردن آن نمک و بقول و حبوب و لبنیات و حموضات و آب سرد و میوه‌های رطب و حار و مولد دم سوداوی و سودا و جماع و غسل و پرخوردن و بسیار کم خوردن و خواب بسیار و کم خوابی و اعراض نفسانی و بدنی خصوص در روز تعریق اجتناب لازم و واجب دانند و غذا منحصر بر قورمه چلاو و قلیه با چلاو و کباب و یخنی پلاو و مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران آن بسیار کم باشد و یا شله مزعفر و یا نان با کباب و یا قلیه و قورمه و نیمرو بیضه مرغ و باید که همه بی نمک در امراض صعبه و در امراض خفیفه کم نمک و از گوشتهای لایق مانند گوشت بره و بزغاله شیرمست یا جوان فربه و طیور لطیفه خفیفه مانند کبک و دراج و طیهوج و سنگخوار و امثال اینها باشد و از اغذیه غلیظه و نفاخه و گوشت حیوان پیر و لاغر و گاو و مرغ خصوص مرغ پیر اجتناب نمایند و از لبوب فندق و انجکک و چلغوزه و حلویات که مصنوع از اینها باشد و از حموضات و جماع و میوه‌ها مانند هندوانه و انار و خربزه و انبه و کتهل و انناس و کوله و ماست و امثال اینها تا شش ماه بلکه بعض اینها تا یک سال پرهیز نمایند و باقی منوط برای طبیب است و در قرابادین کبیر به تفصیل مذکور شد و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون و نقوع و مرهم آن در قرابادین این کتاب نیز ان شاءالله تعالی هر یک در رسم خود مذکور خواهد شد.

* **دستور آشامیدن عشبه مغربیه** * مانند آشامیدن چوب چینی است در همه امور مگر آنکه از سه مثقال شروع نمایند و زیاده از ده مثقال ننمایند در ابدان قویه و در ضعیفه از هفت مثقال تجاوز ننمایند و گاهی هر دو را با هم ترکیب می‌نمایند به حسب احتیاج و گاهی در این و در چوب چینی نیز قدری دارچینی ریزه کرده برای مبرود المزاجان و برای صاحبان سرفه اصل‌السوس خراشیده مرضوض اضافه می‌نمایند و باید که عشبه مغربیه جیّد را از طول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا گلاب یا بیدمشک یا عرقهای مناسبه دیگر به دستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند و بکار برند و خواص و منافع آن ان شاء الله تعالی در ادویه مفرده مذکور خواهد شد.

* **و نیز طریقه آشامیدن صاصفراس** * مانند آن هر دو است و این منضج و ملطف و محلل و مفتح سدد و مجاری و مقطع و منضج اخلاط لزجه و مقوی اعضای رییسه و مقوی حرارت غریزیه و دافع امراض بارده رطبه و سوءالقنیه و استسقا و ضیق‌النفس و سرفه کهنه و سوءالمزاج بارد معده و کبد و وجع گرده و مثانه و مفاصل بارده و بلغمیه و مفتت حصات و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و دافع هیضه و قی و فواق و حمّی ربع و وبا و طاعون و سموم است و به تفصیل در ادویه مفرده این کتاب خواص و منافع آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و با طریق استعمال در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت.

*و **شجرة النبی** * که به زبان فرنگی بلاسنطور نامند ماهیت و خواص و منافع آن در ادویه مفرده ان شاء الله تعالی مذکور می‌گردد طریقه استعمال آن آنست که بگیرند از جزو داخلی آن که سیاه رنگ و چرب است سی درم و از قشر خارجی آن ده درم اگر یافت شود و الا بدل آن ده درم از جزو داخلی نیز که مجموع چهل درم باشد و به سوهان براده کنند و یا به دم کارد ریزه ریزه نمایند و در شش رطل آب در ظرف چینی یا شیشه یک شبانه روز بخیسانند پس به دستور چوب چینی طبخ دهند تا به نصف رسد و به دستور چوب چینی بنوشند اگر آب مطبوخ آن کمی کند ثفل آن را در همان مقدار آب طبخ دهند تا به نصف رسد و از آب اول صبح و شام نیم گرم بی شیرینی یا با نبات پنج درم بیاشامند و آب دویّم را به جای آب بنوشند و چون قریب به



اتمام رسد چهل درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی آن و الا بدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند و به دستور در شش رطل آب طبخ دهند تا به نصفه رسد و ثفل آن را نیز به دستور طبخ دهند و بیاشامند به همان نحو تا قریب به اتمام رسد پس پنجاه درم از جزوه داخلی و ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود و الا ده درم نیز از جزو داخلی بگیرند و به همان نحو طبخ دهند و بیاشامند و دستور پرهیز و تنقیه و تغذیه به نحو چوب چینی است بلا تفاوت و تصرفات در این به حسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه و اسنان و غیرها نیز منوط برای طبیب حاذق است و چون طعم آن به سبب قبوضتی که دارد ناخوشایند است برای رفع آن مخیر است که یک مشت مویز کشمش یا چند دانه مویز منقی از حب یا قلیلی اصل‌السوس و یا نبات داخل نمایند و در امزجه صاحبان کبد حار پوست بیخ کاسنی و یا صندل زرد مقدار ربع و یا خمس دوا و در امزجه بارده دارچینی و قرنفل هر یک بقدر احتیاج و در امراض دماغیه مرزنجوش و یا اسطوخودوس و در وجع مفاصل قلیلی کمافیطوس یا کماذریوس و در امراض صدریه پرسیاوشان یا فراسیون یا زوفای خشک یا عرق السوس یا بهدانه و در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث یا افسنتین و در امراض گرده عرق السوس یا تخم هندوانه یا خربزه یا خیار یا کدو و در امراض طحال حشیشة الطحال و پوست بیخ کبر و همچنین در هر علت و مرض و عرض ادویه مناسبه لایقه بدان و این دوا از برای رعشه و فالج و سدر و دوار و قولنج بارد و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و تقویت معده ضعیفه حادث از برودت و رطوبت نافع است و به تفصیل در قرابادین کبیر در خاتمه آن در ادویه جدیده مذکور شد.

* **دستور استعمال[1] کیاکو** * و آن چوبی است که از ملک فرنگ می‌آورند و ماهیت و خواص آن در ادویه مفرده ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله نافع است از برای جذام و آتشک و سایر قروح خبیثه مجاری بول و غیرها آنست که بگیرند چوب کیاکو را و به سوهان براده نمایند و با سه ربع وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده در شش وزن هر دو شراب براندی که بسیار تند می‌شود و از ملک فرنگ می‌آید و یا عرق قندی دو آتشه بلکه سه آتشه که کیاکو براده کرده یک آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده و عرق قندی شش آثار باشد مثلاً در قرابه شیشه که ضخیم باشد کنند و باید که شیشه پر نباشد بلکه قدری ازآن خالی باشد پس سر آن را خوب محکم بسته که اصلاً بخار آن بیرون نرود چهل روز در آفتاب گذارند و در بین گاه گاهی حرکت می‌داده باشند و بعد از چهل روز صاف نموده در شیشه‌ها کنند و سر آن را محکم ببندند و عندالحاجت بعد از تنقیه تام روزی دو توله آن را نهایت سه توله و اگر مریض بسیار قوی البدن و مرض او صعب باشد به تدریج تا چهار توله می‌توان رسانید تا بیست و یک روز یا چهل روز نهایت پنجاه تا شصت روز که نهایت مدت ایام شرب آنست و غذا و شراب باید که منحصر به شیر گاو تازه دوشیده یا چلاو باشد و چلاو با قلیه و یا قورمه و کباب و پلاو نیز می‌تواند خورد ولیکن باید که همه بی نمک و بی ماست باشد و سایر تدابیر در بین و ماتقدم و ماتاخر به عینه مانند چوب چینی است که ذکر یافت بلا تفاوت و اگر در عرق بادرنجبویه و گاو زبان و شاهتره و بسفایج و اذخر و غیرها از عرق‌های مناسبه به جای عرق قندی و یا با ادویه مناسبه هر علت و مرض مانند عشبه مغربیه و صاصفراس و شجرة النبی و امثال اینها ترکیب و ترتیب نمایند بد نیست جهت اکثر امراض ضعیفه و متوسطه مانند ضعف اعصاب و دماغ و اوجاع مفاصل و جرب و قوبا و استسقا و امثال اینها و یا به طریق نقوع چوب چینی از هر یک به قدر لایق خیسانیده استعمال نمایند بد نیست برای کسانی که اجتناب از عرق قندی دارند این ترکیب خوب است.

* **طریق استعمال شیر شتر** * جهت استسقای زقی و طبلی با بول آن بغایت نافع و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل زرداب و رافع ضیق النفس بارد و جمعی برای حار آن نیز بیعدیل دانسته‌اند چون با اقراص و اشربه بارده و معتدله بنوشند آن است که چون اراده استعمال آن نمایند شتر را تعلیف به گیاه‌ها و حبوب مناسبه نمایند مانند آنکه جهت تبرید کاسنی و آرد جو و ثیل و کشوث و امثال اینها و به جهت تسخین کنگر و درمنه و رازیانه و کرفس و شبت و قاقلی که شور نامند و مانند اینها و از ربع رطلی شروع نمایند و هر روز ده درم بیفزایند تا به حدی که گرانی نکند و نیکو هضم گردد و ادرار قوی نماید و اگر طبع مجیب نباشد تا به قدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط می‌توان نمود و هرگاه بول صاحب مرض به مقدار شیر و زیاده از آن باشد و منحدر گردد و تلیین بطن نماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت موافقت و عدم تجبن آن است زیاده می‌توان نمود و اگر متجبن گردد جهت رفع تجبن آن دو دانگ سکبینج تناول نمایند و اگر موافقت بیشتر نماید و توانند که اقتصار آب و غذا بر آن نمایند و غذایی دیگر و آب مطلق نیاشامند بهتر و اگر خواهند شیر برنج و فرنی با آرد برنج و یا آرد گندم از آن بپزند و بخورند بد نیست و اگر اطلاق زیاده نماید و باعث ضعف گردد یک روز در میان یا دو روز در میان بیاشامند و مقویات قابضه مانند مصطکی و سنبل الطیب و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را هر روز حضور خود طلبیده و ظرفی

۱. دستور آشامیدن: ب



را پاک شسته خشک نموده به آتش گرم نموده در ظرفی بزرگتر از آن آب گرم کرده شیر را در آن بدوشند و ظرفی دیگر را پیمانه کرده در آن صاف کرده آن مقدار مذکور را به زودی گرماگرم بیاشامند به تنهایی و یا با ربع آن و یا کمتر از آن به قدر برداشت مزاج بول آن و یا با چهار مثقال عسل و نیم مثقال تا یک مثقال سنبل‌الطیب کوفته بیخته اگر گرم ننمایند و یا با سفوفات و اقراص و ادویه مناسبه دیگر مانند سفوف لک و دواء لک و امثال آن اگر مناسب باشد و اگر شیر موافقت نکند به هیچ نحو به زودی ترک نمایند و لجاجت و ابرام در نوشیدن آن نکنند که مضرت می‌بخشد و منجر به ضعف معده و غیر آن می‌گردد.

❊ **دستور آشامیدن شیر بز** ❊ جهت ادرار فضلات و ترطیب بدن و نفث‌الدم و جراحت ریه و حلق و مثانه و تبهای مزمنه حاره و دق آن است که بز را به علفهای مناسبه تعلیف نمایند و مانند شیر شتر شیر آن را بدوشند و مقدار بیست و پنج مثقال تا سی مثقال و تا چهل مثقال با یک مثقال کثیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام گرماگرم جهت نفث‌الدم و سرفه و علل سینه و همچنین با صمغ عربی و کثیرا از هر یک نیم درم تا یک درم و با لک خام ساییده مغسول یک درم و یا با قرص کهربا و یا سفوف آن و یا حب حابس‌الدم که نسخه آن ان شاء الله تعالی در قرابادین خواهد آمد جهت نفث‌الدم مجرب و جهت ترطیب بدن از بیست و پنج مثقال شروع نمایند و به تدریج اندک اندک تا به حدی که بر طبیعت گران نیاید بیفزایند و اگر ترطیب زیاد مطلوب باشد یا اراده ادرار باشد قدری آب خالص تا ربع و یا نصف آن بیفزایند و جهت رفع حمّیات عتیقه و دقّیه از همان مقدار شروع نمایند و روزی سه مثقال بیفزایند تا به حدی که موافقت نماید و گرانی نکند و هر روز ربع وزن آن آب خالص و یک درم روز اول خبّه که به فارسی خاکشی و شفترک نامند و نیم درم شربت بنفشه اگر گرمی نکند داخل نمایند و روزی ثلث درم خبّه و قلیلی شربت بنفشه بیفزایند چنانچه شیر را می‌افزایند تا به پنج درم خبّه و دو درم شربت بنفشه برسد در صورتی که شربت بنفشه گرمی نکند و الا شربت را نیفزایند و یا آنکه مطلق داخل نکنند و اگر شیر به هیچ قسم موافقت نکند ترک نمایند.

❊ **دستور آشامیدن شیر الاغ** ❊ جهت سل و دق و ترطیب بدن و رفع هزال حادث از حرارت و امثال اینها آنست که الاغ تازه زاییده جوان را به جو خیسانیده و علفها و گیاه‌های بارده رطبه موافقه تعلیف نمایند و به دستور شیر شتر در حضور خود طلبیده بدوشند و گرماگرم روز اول دویّم بیست و پنج مثقال تا سی مثقال با قرص کهربا و طباشیر و لؤلؤ و غیر اینها از ادویه مناسبه بیاشامند جهت سل و تقویت قلب روزی سه مثقال تا شش مثقال و زیاده هم اگر احتیاج بسیار باشد و ثقل ننماید و موافقت کند بیفزایند و چون دریافتند که ثقل می‌نماید زیاده ننمایند و یا کم کنند و اگر اصلاً موافقت نکند ترک نمایند.

❊ **دستور آشامیدن لبن النساء جهت امراض مذکوره مانند شیر الاغ است** ❊ و بدان که باید که غذای شاربان البان مذکور غذاهای مناسبه لطیفه خفیفه باشد و اجتناب نمایند از غذاهای ثقیله و تداخل که سوء هضم و تخمه و هیضه عارض نگردد و از ترشی و لبنیات و حبوب و اعراض نفسانیه و بدنیه و امثال اینها.

❊ **دستور آشامیدن فادزهر حیوانی** ❊ جهت حفظ صحت و تقویت بدن و ارواح و قوا و باه آنست که چون اراده نمایند باید که در اول فصل بهار و یا خریف تنقیه نمایند که بدن نقی و پاکیزه گردد از اخلاط فاسده ردیه به مسهلات و مقیئات و فصد اگر دم غالب باشد و غذا باید که نخود آب و غذاهای لطیف باشد پس سال اول یک دانگ فادزهر حیوانی بزی را با مروارید و طباشیر از هر یک نیم مثقال و عود قماری دو دانگ و صندلین از هر یک چهار دانگ و مصطکی یک دانگ و عنبر اشهب و مشک از هر یک نیم دانگ و ورق طلا ده عدد و ورق نقره بیست عدد مروارید و فادزهر را بر سنگ سماق صلایه کرده ورق طلا و نقره را حل نموده و ادویه را کوفته و بیخته با هم حبوب سازند یا با نبات به قوام آورده سرشته حبوب سازند و سه حصه و یا پنج حصه یا هفت حصه نموده سه روز یا پنج روز یا هفت روز با گلاب و بیدمشک با قند و نبات شیرین کرده یا بدون شیرینی بنوشند و هر سال قدری بیفزایند تا به یک مثقال و نیم برسد بعضی تا دومثقال را تجویز نموده‌اند و گفته‌اند محرورالمزاج هر سال نیم دانگ و مبرودالمزاج یک دانگ بیفزایند و باید کسی که جوانی و سن او به چهل نرسیده باشد و محرورالمزاج باشد مرتکب استعمال آن نگردد بلکه محرورالمزاج را قبل از پنجاه و شصت سالگی جایز نیست و باید که در ایام خوردن یک هفته قبل و یک هفته بعد از آن از غذاهای غلیظه و حموضات و لبنیات و بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع پرهیز نمایند و اولی آن است که مقدار کم آن را با حبوب و معاجین مناسبه به قدر حاجت گاه گاهی تناول نمایند زیرا که مقدار کثیر آن را دفعتاً خوردن باعث گرمی و ثوران مواد و احراق اخلاط و تحلیل ارواح و قوا است.

❊ **دستور آشامیدن دوغ** ❊ جهت حمّی و قی و امراض حاده و لاغری بدن آنست که بگیرند ماست تازه گاوی را و در ظرفی یا مشکی کرده آب داخل نمایند و خوب بر هم زنند تا کره آن بالتمام جدا گردد آن را بگیرند و دوغ را که طعم آن اندک مایل به ترشی باشد و اگر شیرین باشد چند ساعت بگذارند تا اندک ترش مزه گردد و سی درم از آن دوغ را با ده درم نان تنک میده خالص ریزه کرده در آن ممزوج کنند و بگذارند تا نیکو امتزاج



یابد و تناول نمایند و اگر از این مقدار زیاده خواهند و احتیاج بیشتر باشد به همین نسبت بر هر دو قدری بیفزایند و روز دویّم پنج درم بر دوغ بیفزایند و یک درم از نان کم نمایند و همچنین هر روز تا آنکه دوغ صرف بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند بکاهند برعکس عمل نمایند تا به مقدار روز اول برسد و ترک نمایند و بعضی احتیاط را زیاده مرعی داشته گفته‌اند از دو درم دوغ و یک درم نان باید که شروع نمایند و روزی سه درم دوغ و یک درم نان بیفزایند تا سی درم یا زیاده هر مقدار که خواهند برسد و چون خواهند کم نمایند به دستوری که افزوده‌اند کم نمایند و کسانی که عادی به خوردن دوغ باشند احتیاج به این تدابیر نیستند بلکه همین مراعات قوّت هضم و آنکه با او حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفنی استعمال آن جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده در غب خالص و امثال آن و جایی که تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر و هنگامی که طبیعت ملین باشد و تلیین آن موجب ضعف گردد با حبوب و اقراص قابضه و یا با طباشیر و یا طراثیث و امثال اینها از ادویه قابضه مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه سنگ تاب و یا آهن تاب نمایند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که گاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع می‌بخشد نفعی بیّن.

* **و امّا دستور آشامیدن ماءالشعیر و ماءالقرع و ماءالخیار و ماءالکشوث و ماءالشاهترج و ماء عنب الثعلب و ماء هندبا و ماء ورق‌الخلاف و ماءالبقول** * هر یک جدا جدا در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب انشاء الله تعالی در حرف میم مع الالف مذکور خواهد شد.

* **و امّا دستور اخذ ادهان و گرفتن عرقها و عطرها** * نیز در قرابادین در حرف دال مع‌الهاء و العین مع‌الراء و مع‌الطاء ان شاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و در قرابادین کبیر ذکر یافت.

* **امّا اتخاذ بعضی ادویه و صنایع آنها** *

* **اتخاذ دخان کندر** * جهت رویانیدن مو آنست که پارچه‌های کندر را در ظرفی بر روی هم بچینند و در زیر آن فتیله مانند فتیله چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قدح یا طشت بالای آن معکوس نصب کنند هر دودی که درآن جمع گردد بردارند و یا آنکه در ظرف سفالی قطعه‌های آن را بر هم بچینند و به فتیله مشتعل سازند و بر بالای آن ظرف سفالی دیگر که عمقی داشته باشد نصب نمایند به نحوی که اندک هوا بدان برسد که خاموش نگردد و یا آنکه کاغذی را به شکل کله قند پیچیده بالای آن گذارند و آنچه در آن مجتمع گردد بردارند که دخان و جوهر آن همان است و عندالحاجت بکار برند.

* **اتخاذ دخان حصی لبان** * که حسن لبه و به هندی لبان نامند جهت تقویت معده و باه و دفع رطوبات و غیر آن از خواصی که برای آن در ادویه مفرده در حرف الحاء مع‌الصاد مذکور است مانند اتخاذ دخان کندر و جوهر آن است و این دخان مشهور به جوهر حصی لبان است و به هندی ست لبان نامند.

* **اتخاذ عسل بلادر** * آنست که سرهای بلادر را جدا نمایند هر قدر که خواهند و در شیشه مطین پر کنند و سر شیشه را به لیف بند نمایند و به طریق تنکیس که ظرف سفالی بزرگی را بر سه پایه که بلندی آن به مقدار یک شبر باشد نصب کنند که وسط آن ظرف را سوراخ کرده باشند و شیشه را معکوس بر آن گذارند که گردن شیشه از آن سوراخ از زیر برآید و تنه شیشه به اندرون ظرف باشد و به زیر سر شیشه ظرفی گذارند که در آن آب باشد و بالای شکم شیشه و اندرون ظرف که در آن است سرگین گاو خشک صحرایی پر کنند و برافروزند تا عسل تمام و کمال از گردن شیشه در آن ظرف آب آید و چون دیگر عسل از آن شیشه نچکد و تمام سوخته گردد عسل را از روی آب بردارند و اصلاح نموده یعنی تدبیر نموده بکار برند و دو نوع اخذ عسل آن در بیان تدبیر بلادر در همین فصل مذکور شد.

* **دستور اتخاذ اسفیداج** * و آن به طریق احراق و به تعفین نیز می‌باشد امّا احراق آن است که رصاصین یعنی قلعی و سرب هر یک را که خواهند صفحه‌های بسیار نازک ساخته در ظرفی بر هم بچینند و بر هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند و باید که کبریت به ازای هرصد مثقال پنج دانگ زیاده نباشد پس بر آتش گذارند و برافرزند و به سیخ آهنی بر هم زنند تا تمام آن سوخته گردد و از دود آن محترز باشند تا سوخته سفیداب گردد.

* **نوع دیگر** * آنست که هر یک از آن هر دو را که خواهند در ظرف سفالی بگذارند و با کفچه آهنی بر هم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در کوزه مطین کرده یک روز زیر آن آتش کنند تا سفید گردد اگر خوب سفید نشده باشد قدری سرکه انگوری تند بر آن بپاشند و یک هفته بگذارند تا سفید گردد.

* **دستور احراق روی توتیا** * که به هندی جست نامند نیز همین نحو است اهل هند نیز بدین نحو احراق می‌نمایند که آن را قطعه‌های کوچک نموده در ظرف آهنی بر آتش می‌گذارند و می‌دمند و به سیخ آهنی برهم می‌زنند و در بین احراق قدری سم‌الفار سوده بر آن می‌پاشند به زودی محرق مانند پنبه می‌گردد و می‌گویند که اگر آن را گداخته بعد از گداز بکن که گیاه هندی است قدری معتدی نرم ساییده آب آن را بر آن بپاشند و یا بریزند نیز محرق مانند پنبه می‌گردد و به اشیای دیگر نیز محرق می‌گردد پس سوده شسته استعمال نمایند اگر مغسول آن را خواهند.

* **و امّا به طریق تعفین** * آنست که بگیرند صفایح قلعی و یا



سرب را و انگور را با دانه آن کوبیده بر آنها در ظرفی کرده در مکان نمناک گذارند تا همه آن حل گردد و یا آنکه صفحه قلعی و سرب را سوراخ کرده و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و ظرفی در خم برابر قطعه‌ها نصب کنند تا آنچه از آن سفیداب گردد و بریزد در آن مجتمع گردد و دهن خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود و به هر چند روز باز کنند آنچه از سطح آن صفایح سفیداب گشته در آن ظرف ریخته باشد بردارند و باز انگور کوبیده بر آن مالیده بگذارند تا همه آن سفیداب گردد.

* **نوع دیگر** * که قلعی و سرب را در ظرف مشبک سفالی گذاشته آن ظرف را در ظرفی که سرکه تند در آن کرده باشند بگذارند به نحوی که معلق باشد تا به بخار سرکه تمام آن سفیداب گردد.

* **نوع دیگر** * که آن را سفیداب کاشغری و سفیداب رومی گویند آن است که بگیرند صفایح قلعی را و انگور کوبیده با تخم بر آن بمالند و بر روی هم گذارند در ظرفی که در آن سرکه انگوری باشد و در خم سرکه گذارند و سر خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود تا به مرور ایام تمام آنها سفیداب گردد پس برآورند آنچه سفیداب شده باشد بردارند آنچه باقی مانده در آن نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ترشی و اجزاء استه انگور از آن دور شود و ساییده بکار برند.

* **اتخاذ توتیا** * توتیای کرمانی در ادویه مفرده ذکر یافت و توتیای هندی مس است که با زاج و به قولی با کبریت احراق می‌نمایند.

* **اتخاذ راسخت** * که عبارت از مس سوخته است آن است که مس را صفایح بسیار رقیق سازند و در دیگی بر روی هم بچینند و به قدر عشر آن گوگرد و نمک بالمناصفه بر آن صفایح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده یک هفته در تون حمام بگذارند تا مجموع سوخته گردد و هرگاه زودتر خواهند مس را گداخته و کبریت و امثال آن بر آن پاشیده در سرکه تطفیه نمایند و تکرار عمل نمایند تا تمام سوخته گردد و شنیده شده که اهل هند شنجرف را در دیگ مسی یا آهنی می‌سازند و چون کهنه و شکسته شد شبیه به راسخت می‌گردد همین را بجای آن می‌فروشند.

* **اتخاذ رسکپور** * از برای آتشک و نار فارسی و سعفه خبیثه که آن را کچلی گویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و ناصور انف و ریشهای کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تفتیت حصات و رفع سرعت انزال و ضعف باه که مقدار یک حبه تا دو حبه آن را با عسل تناول نمایند آنست که بگیرند سیماب و گل ارمنی و اگر نباشد طین مغره که به هندی کیرو نامند و زاج سفید و نمک سنگ از هر یک نه تانک و در نسخه دیگر به جای زاج سفید توتیای اخضر هندیست که به هندی نیله تهوتهه نامند و نسخه اول بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسه سفالی لعاب دار که در ته آن کاسه نمک کرده باشند بگذارند و کاسه دیگر مانند آن که به خاکستر و عصاره جوز ماثل اندوده باشند گذارند و هر دو را به طین حکمت بگیرند و سه شبانه روز در سرگین گاو صحرایی خشک آتش دهند که اطراف آن سرگین بسیار باشد و اگر برای تقویت باه است نه شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد باز تجدید نمایند پس برآورند آنچه در ته ظرف و اطراف آن چسبیده باشد بگیرند که آن رسکپور است.

* **نوع دیگر** * آن است که بگیرند سیماب بیست مثقال و نیم و زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و با هم در هاون سنگی نیکو سحق نمایند و در شیشه کنند و سر شیشه را محکم بسته به گل حکمت که از گل سرخ و پنبه و نمک و خاکستر و سبوس برنج ساخته خوب کوفته ورزیده باشند گرفته و خشک نموده دور آن آتش شدید برافروزند و اگر آتش سرگین گاو صحرایی باشد بهتر است که تا سه ربع روز در میان آتش باشد پس برآورند و بگذارند تا سرد شود پس اجزاء را از درون شیشه برآورند و با دو وزن آن ادویه آب لیمو سحق بلیغ نمایند تا منجمد و خشک گردد پس بار دیگر در شیشه کنند و به دستور سر آن را محکم بسته به گل حکمت بگیرند ودر دیگ سفالی تا نصفه رمل کنند و شیشه را در آن گذارند و بالای آن نیز رمل نمایند که تمام شیشه در رمل پنهان باشد و در زیر دیگ آتش کنند آن مقدار که ریگ سرخ گردد پس برآورند و بگذارند تا سرد گردد از شیشه برآورند و در ظرف چینی نگاهدارند و همین عبارت از رسکپور و شنجرف سفید است و حب مصنوع از آن و طریقه استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

* **اتخاذ زعفران‌الحدید** * آنست که آهن را سوهان کنند در غایت ریزگی و چند مرتبه به آب و نمک بشویند تا سیاهی آن زایل گردد پس با آب خالص غسل دهند و با ربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و بر روی لته در ظرف سفالی پهن نمایند و در مکان نمناک دفن نمایند تا دوازده یوم پس برآورند زرد مایل به سرخی قابل سحق گردد.

* **نوع دیگر که معمول اهل صناعت است** * آنست که بگیرند صد مثقال براده آهن را به دستور مزبور شسته در قرع مطین کنند و به وزن آن تیزاب فاروقی اندک اندک بر آن ریزند و چون از آن دود ظاهر گردد اندکی بول انسان بر آن بچکانند که جوش آن فرو نشیند و انبیق بر آن وصل کنند و به آتش ملایم



مقطر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردید آتش را تند کنند تا مکلس زعفرانی رنگ گردد پس از آتش برگیرند و از شیشه برآرند بعد از سرد شدن و عندالحاجت بکار برند.

※ **اتخاذ زنجفر که شنجرف نیز نامند بدون احراق** ※ به انحای مختلفه است از آن جمله آن است که ملح قلا را در آب حل کنند و آب آن را به جر علقه بگیرند و اگر مکرر خواهند باز قلای تازه را در آن حل کنند و آب آن را به جر علقه بگیرند و همچنین این عمل را تا سه مرتبه یا پنج مرتبه[1] تکرار نمایند پس در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بگیرند یک وزن از این معقود و یک وزن از آهک سنگ گرماگرم آب ندیده و با هم سحق بلیغ نمایند و چهار وزن آن آب بر آن ریزند و مکرر آن را از چوبی بر هم زنند و یک شبانه روز بگذارند پس آب زلال آن را به جر علقه بگیرند پس آن آب را در ظرف سنگی یا آهنی نموده بر آتش گذارند و به آهستگی طبخ دهند تا منعقد گرددو باز هم وزن این معقود آهک گرم آب ندیده داخل نموده ساییده و چهار وزن آب بر آن ریزند و به دستور از چوبی بر هم زنند و بعد یک شبانه روز آب آن را به جر علقه بگیرند و باز به همان نحو عقد نمایند و باز حل کنند و تا هفت مرتبه تکرار نمایند پس این هنگام مانند روغن می‌گردد بسیار حاد اکال از برای حل اکثر اجساد و ارواح مجرب و چون موی را در آن ریزند منحل گردد و در شیشه ضخیمی محفوظ دارند و چون خواهند که شنجرف ازآن سازند بگیرند که کبریت اعلی یک وزن و سیماب خالص دو وزن و به این آب هر دو را سحق نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و در این مرتبه سیاه خواهد بود و پس مرتبه دیگر نیز به آن روغن سحق نمایند و به دستور در آفتاب خشک نمایند این مرتبه اندک سرخ رنگ خواهد شد و همچنین تا آنکه بسیار سرخ خوشرنگ گردد پس ساییده و شسته در نقاشی و نوشتن استعمال نمایند و این نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت است.

※ **اتخاذ زنجفر به طریق احراق به نار** ※ آن است که بگیرند سیماب خالص بیست مثقال کبریت زرد دوازده مثقال زرنیخ لعلی دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند و با سیماب در هاون بسایند تا همه چون غبار شود در کاسه‌ای که بیرون آن را به گل حکمت گرفته باشند کنند و در تنور تافته که آتش آن را بیرون آورده باشند گذارند بر روی دو سه خشت و سر تنور را محکم ببندند و بعد از دو روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را برآورند شنجرفی باشد در نهایت سرخی و خوشرنگی آن را در شیشه کنند و نگاهدارند.

※ **نوع دیگر** ※ زیبق خالص هفت جزو گوگرد خالص دو جزو با هم ساییده در شیشه مطین به طین حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را به ساروج الحکمه بند کنند و بالای آن گل حکمت بگیرند و خشک کنند و در دیگ سفالی که در آن ریگ پر کرده باشند دفن نمایند و در زیر دیگ آتش برافروزند تا دیگ سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد[2] و این را شنجرف مصری خوانند و در زنجفر هندی گوگرد و سیماب مساوی است و در زنجفر رومی سیماب دوازده جزو گوگرد هشت جزو و زرنیخ سرخ پنج جزو است

※ **اتخاذ اسرنج**※ که به فارسی سرنج و به هندی سیندور خوانند به انحای بسیار است از آن جمله آن است که سفیدآب قلعی را و یا قلعی و سرب را در تابه سفالی کرده بر روی کوره آتش نی و خاشاک گذارند و قدری نمک بر آن بپاشند و به سیخ آهنی و یا کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ گردد و هر چند آتش برافرزند بغایت رنگین می‌گردد.

※ **اتخاذ سلیمانی** ※ که معروف است به دواءالشعث و به فارسی داراشکنه نامند آن است که بگیرند از زیبق خالص نود مثقال و از سم‌الفار هفت مثقال و نیم و با هم نیکو بسایند و به دستور در شیشه مطین کرده مصعد نمایند.

※ **اتخاذ مرداسنگ** ※ آنست که سرب را گداخته اسرنج یا سرب سوخته به خورد آن دهند تا هر دو ممزوج شوند در ظرفی کرده در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده با جو در آب بجوشانند به حدی که جو منشق و مهرّا گردد پس از جو جدا کنند و چون خواهند که آن را تصفیه نمایند باید که هم وزن آن نمک بسایند و در آب خیسانیده هر روز بر هم زنند و هر سه روز تغییر آب نمایند تا خوب صاف شود و اجزای خام در او نماند پس شسته استعمال نمایند.

※ **دستور سفید کردن مرداسنگ** ※ آنست که در پشم سفیدی بپیچند و به آب باقلا بجوشانند و بعد مهرّا شدن باقلا و سیاه گشتن پشم تجدید نمایند تا آنکه سفید گردد.

※ **نوع دیگر** ※ آن است که مرداسنگ را با هم وزن آن نمک در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و در آفتاب گذارند و چون نمک آب شود آن آب را بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید نمودن خوب برهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد آب را بریزند و همچنین تا آنکه مرداسنگ سفید گردد و اصلاً ملوحت در آن نماند و مرداسنگ سفید کرده را مرتک نامند به فتح میم و سکون را مهمله و فتح تای مثناة فوقانیه و کاف و به کسر میم نیز آمده و این در ذرورات و اطلیه و اضمده

۱. سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه: ب

۲. سرد گردد و برآورند: ب

مستعمل است تا آنکه عضو را سیاه نگرداند.

* **اتخاذ زنجار*** آن است که مس را صفایح بسیار نازک سازند و در سرکه تند گذارند در زمین نمناک تا زنگ بگیرد پس با یکدیگر بسایند و همچنین تا تمام صفایح پاشیده زنگار گردد.

* **نوع دیگر*** آنست که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکه بسیار تند در سبوی مسی نوع بی‌قلعی کنند سر آن را بگیرند و در زمین نمناک و یا سرگین اسب دفع نمایند و بعد از سه شبانه روز برآورند همه آن زنگار شده باشد.

* **اتخاذ زنجارالصناعه** * آن است که بگیرند یک جزو براده مس را و با شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس با سرکه تند بسایند و چون خشک شود باز سرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده و زنجار گردد.

* **نوع دیگر** * که الطف از همه انواع است آن است که راسخت مغسول را با مثل آن نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطران و سرکه بسیار تند بر آن بچکانند و سحق نمایند تا مانند خمیر گردد پس روی آن را به پارچه نازکی بپوشند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و با سرکه تند باز بسایند و به دستور در آفتاب خشک نمایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد و چون خواهند آن را تصفیه نمایند که زنجار مصفّی نامند آن است که یک جزو زنجار را با پنج جزو سرکه سفید مقطر تند بخیسانند و بگذارند تا سرکه سبز گردد و آن سرکه را در ظرفی بگیرند و اگر خواهند مرتبه دیگر بقدر پنج وزن دردی زنجار نیز سرکه مقطر بر آن ریزند و بگذارند تا سبز گردد و هر دو سرکه سبز را با هم ممزوج کرده بگذارند تا ته نشین گردد سرکه صافی بالای آن را به جر علقه بگیرند و ته نشین را بگذارند تا خشک گردد و بسایند و بکار برند زنگار بسیار اعلی خواهد بود.

* **اتخاذ سرکه هندی** * که به هندی کانجی نامند جهت اکثر امراض حاده صفراوی و غیرها مفید است آنست که بشویند برنج یعنی ارز را و بجوشانند تا مهراً گردد پس صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی لعاب دار کرده آب بر آن ریزند آن مقدار که یک شبر از روی آن برگردد سر آن را پوشیده در آفتاب و یا پشت اجاغ گرم بگذارند تا چهل روز که برسد پس صاف نموده عندالحاجت استعمال نمایند.

* **صنعت عود مطرا** * بگیرند عود قماری را و ریزه ریزه کنند و در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود آنگاه مشک و عنبر و اشنه را با آب سوده به آن چند بار آغشته هر مرتبه خشک نمایند و عندالحاجت قدری از آن را در مجمر بر اخگر گذارند مجلس را معطر نماید و مشام را قوّت بخشد.

* **اتخاذ زبدالشمع** * آنست که بگیرند مقداری از موم مصفی را و گداخته در هاون ریزند و دو استار روغن گل یا روغن بنفشه یا غیر آن هر دو بر آن ریزند و چند پارچه یخ یا برف در آن اندازند و خوب بر هم زنند چون یخ و برف گداخته گردد بگذارند تا روغن بالا آید دهن را بردارند و آب را بریزند و استعمال نمایند.

***اتخاذ طین حکمت** * بگیرند طین حر که به فارسی خاک رست گویند و از سنگ ریزه و رمل صافی نمایند بدین نحو که در آب حل کنند و آنچه مخلوط به آب گردد در ظرفی بگیرند و دردی را دور نمایند و بگذارند تا ته نشین گردد پس بگیرند موی سر انسان و ریزه ریزه کنند و اگر موی سرتراشی باشد که سرتراشان جمع می‌نمایند بهتر است و با هم وزن آن سرگین گاو کوبیده بیخته به آب نمک همه را خمیر کرده هفت روز بگذارند و هر روز آب نمک بر آن بپاشند تا خشک نگردد پس خوب سرشته ورزیده استعمال نمایند و بعضی سبوس گندم و خبث‌الحدید و پنبه نیز داخل می‌نمایند.

* **اتخاذ ماءالزجاج** * دستور آن آنست که بگیرند زجاج شامی و قلعی را بالسویه در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند که ماءالزجاج آنست.

* **اتخاذ سریشم پنیر** * که جوهرالصنایع نامند و از خواص آنست که هر چه را به آن وصل کنند و یا به آن بسرشند از آب و آتش منفصل نگردد آنست که بگیرند پنیر تازه را و اوراق رقیقه کرده بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده را نرم بیخته فرش نمایند و آن ورقها را بر روی آن که به همدیگر پهلوی آنها نچسبد بچینند و بر روی آن اوراق نیز آهک نرم بیخته بپاشند به قدری که آن را بپوشد و سنگ مسطحی دیگر بسیار سنگین بر روی آن گذارند و ده روز در آفتاب گذارند تا دهنیّت آن پنیر تمام فشرده در آهک آید پس به آب بشویند و به دستور فرش و لحاف از نمک ساییده کنند و یک هفته در زیر سنگ گران گذارند پس به آب پاک شسته که چربی و سرخی آن که داشته باشد بالکل رفع گردد که چون در آفتاب گذارند چربی از آن ظاهر نگردد و اگر ظاهر گردد باز به آب و نمک و آهک بجوشانند تا به حدی رسد که اصلاً چربی در آن نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه بسایند و در شیشه محفوظ دارند در وقت حاجت قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار بر هم زده کف آن را گرفته باشند قطره قطره از آن آب بر آن ریخته بر روی سنگ با دسته سنگی بسایند تا به حدی که سنگ بالا به سنگ پایین بچسبد پس آهک صاف خالص در آب حل کرده قطره قطره از آن آب آهک بر آن ریزند که نرم سیال گردد آن مقدار که چون ظرف چینی و یا شیشه و یا



چیز دیگر را به آن وصل کنند بـا انـدک زمـانی خشـک گـردد بردارند و در شد اوصال ظروف شکسته و غیرها بکار برند و ایـن از اسرار مکتومه است.

*** اتخـاذ مـداد و آب بنفشـه[1] و هلیلـه و تربـد و راونـد و امثال اینها و صاروج الحکمه و تیزاب فاروقی*** هر یـک در رسم خود در قرابادین ذکر یافت و در اینجا نیز ان شـاء الله تعـالی مذکور خواهد شد.

۱. ربّ بنفشه: ب



فصل دهم





فصل دهم

در بیان معرفت افعال و صفات ادویه مفرده و اسامی آنها به ترتیب حروف تهجّی

* **بدان که** * ادویه را افعالی چند کلیه و جزییه و افعالی چند شبیه به کلیه است.

* **امّا افعال کلیه** * مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تیبیس و امثال اینها است.

* **امّا افعال جزئیه** * مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و حالی خاص است مانند منفعت در مرض سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها.

* **امّا افعالی که مشابه افعال کلیه‌اند** * مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هر چند جزیی‌اند ولیکن چون اموری‌اند که نفع آنها عام است به جمیع بدن و همچنین ضرر اینها نیز عام است لهذا مشابه کلیه‌اند و نیز افعال کلیه بعض آنها اولی‌اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه همان افعال اربعه‌اند و مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها همان افعال‌اند بعینه و لکن مقدر به قیاس دیگری به طرف زیادتی و یا نقصانی مثل احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخینات و تبریدات‌اند ولیکن مقدر و مقایس به دیگری و نیز افعال چند دیگر صادر می‌گردد از آنها مانند تخدیر و ختم و الزاق و تفتیح و تغریه و تقطیع و تخشین و غیرها و در اینجا ذکر کرده می‌شود افعال مشهوره آنها را با بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبل از این ذکر یافت.

* **الف** * **اکّال** * اکّال یعنی خورنده عضو و آن دوایی را نامند که به سبب افراط قوّت تحلیل و جلا و نفوذی که دارد تفریق اجزای جوهر عضو نماید مانند زنجار.

* **ج** * **جالی** * یعنی پاک کننده و آن دوایی را نامند که از شأن آن تحریک رطوبات لزجه جامد و دفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامّات مانند انزروت و ماءالعسل و هر دوای جالی ملین طبع است هر چند در آن قوّت مسهله نباشد.

* **جاذب** * یعنی کشنده و آن دوایی را نامند که به حرکت درآورد اخلاط و رطوباتی را که ملاقی آن است به سبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را به سوی خود و به ظاهر جلد مانند جند بیدستر و ثافسیا و آنچه شدیدالجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بکشد و برآورد مانند گوشت حلزون.

* **جامد** * یعنی بسته کننده و آن دوایی را نامند که از شأن آن باشد که اخلاط رقیقه سایله را منجمد و بسته گرداند مانند موم و نشاسته و کثیرا و کهربا.

* **ح** * **حالق** * و حلاق یعنی سترنده موی و آن دوایی را نامند که بیخ موی را سست گرداند و آن را دفع سازد و یا آنکه سست کند که به آسانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر.

* **حکاک** * یعنی به خارش آورنده و آن دوایی را نامند که به سبب حدت و گرمی خود جذب کند به سوی مسام اخلاط گزنده خارش کننده را و نباشد به آن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج.

* **خ** * **خاتم** * یعنی تمام کننده زخمها و آن دوایی را نامند که به سبب قوّت مجففه خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی و رطوبتی نگذارد و خشک کند آن را و خشک ریشه بندد و نگهدارد آن را از آفات تا اینکه گوشت و پوست صالح بروید.

*د * **دابق** * دوایی را نامند که به سبب لزوجت جوهر کثیف خود به دست بچسبد مانند دبق.

* **ر*** **رادع** * یعنی مانع و بازگرداننده ماده به عضو. آن دوایی را نامند که به سبب برودت و قوّت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گرداند مسام آن را و بشکند حدت حرارتی که حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارد که به عضو بریزند و عضو را از قبول باز دارد مانند عنب‌الثعلب در اورام و ردع در مقابل جذب است.

* **ع** * **عاصر*** یعنی فشارنده و آن دوایی را نامند که به سبب



شدت قوّت قبض و جمع خود اجزای عضو را بفشارد تا آن که آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آن است منضغط و جدا گردند و از هر منفذی که بیابند برآیند مانند ضماد استه تمر هندی در دمل.

* غ * **غسّال** * یعنی شست و شو دهنده و آن دوایی را نامند که به قوّت جالیه منفعله خود که رطوبت باشد نه به قوّت فاعله که حرارت باشد به حرکت و سیلان در آورد اخلاط را و زایل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماءالشعیر و آب خصوص آب نیمگرم.

* ق * **قاتل** * یعنی کشنده و آن دوایی را نامند که به سبب ضدّیت خود روح حیوانی و قوا را فاسد و فانی گرداند و هلاک سازد مانند افربیون و افیون و بیش و این مرادف سم است و بعضی گفته‌اند که زهر حیوانی مخصوص به اسم سم است و غیر حیوانی مختص به قاتل.

* **قاشر** * یعنی خراشنده پوست و جدا کننده آن و آن دوایی را نامند که به سبب شدت قوّت جلای خود جلا دهد و ببرد پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و هر چه نفع و فایده بخشد بهق و کلف و مانند این هر دو را.

* ک * **کاوی** * یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از آن دوایی است که جلد را به سبب شدت احراق و تجفیف خود به هم درآورد و مجاری اخلاط آن را مسدود سازد و مسام را بند کند و عضو را بکاود مانند عضو گرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار.

* **کاسرالریاح** * یعنی شکننده و دفع کننده ریاح. آن دوایی را نامند که قوام ریاح غلیظه محتقنه اعضا را به قوّت حرارت و تجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا به تحلیل برد مانند تخم سداب.

* ل * **لاذع** * یعنی گزنده و آن دوایی را نامند که به قوّت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال در منافذ کثیره قریبه به هم احداث نماید که اجزاء آن به انفرادها محسوس نگردند مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه به تنهایی.

* **لزج** * یعنی چسبنده و آن دوایی را نامند که بالفعل و یا بالقوه در حین تأثیر حرارت مزاجی در آن قابل امتداد گشته اجزای آن از هم منقطع نگردند مانند خبازی.

*م * **مبرّد** * و آن دوایی را نامند که به قوّت مبرده که دارد احداث برودت نماید مانند کافور.

* **مبهّی** * یعنی به حرکت آورنده قوّت باه و زیاد کننده ماده آن که منی و ریاح غلیظه منعظه است و آن دوایی را نامند که تولید ماده منی و ریاح منعظه نماید به سبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری اعصاب و عضلات اعضای تناسل و محرک باه شود مثل بهمنین و بوزیدان و زردک و مانند اینها.

* **مجفّف** * یعنی خشک کننده و آن دوایی را نامند که به قوّت مجففه خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آن را تلطیف نماید و به تحلیل برد مانند سندروس.

***مجمّد** * یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است. دوایی را گویند که به سبب قوّت برودت و قبض خود منجمد گرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزرالبنج و نشاسته.

* **محرق** * یعنی سوزنده و آن دوایی را نامند که به سبب قوّت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه و رطوبات عضو را به تحلیل برد و احداث احراق و تأکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ.

* **محکک** * یعنی خارش آورنده و آن دوایی را نامند که به قوّت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را به سوی مسامات جلد و به سرحد تقرح نرساند مانند کبیکج و انجره.

محلّل یعنی به تحلیل برنده و آن دوایی را نامند که به قوّت حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط را از موضعی که چسبیده و قرار یافته‌اند در آن و جدا گرداند اجزای آن را از هم و به بخار دفع کند جزئاً فجزئاً تا آن که باقی نماند از آن چیزی مانند جند بیدستر.

* **محمّر** * یعنی سرخ کننده و آن دوایی را نامند که به قوّت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را و آنچه ملاقی و متصل است بدان از خون و جذب کند به سوی آن عضو جذبی قوی و بدان سبب سرخ گردد ظاهر آن و فعل این قریب است به فعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج.

* **مخدر** * یعنی بیحس کننده و آن دوایی را نامند که به قوّت برودت و یبوست و قبض خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی در آن و اندک بیحس گرداند و از حرکت بازماند و یا آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف گرداند که احساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک می‌باشند.

* **مخشن** * یعنی زبر و درشت کننده و آن دوایی را نامند که به شدت قوّت قبض و تجفیف خود بگرداند سطح عضو را مختلف‌الاجزاء اعم از آنکه تکثیف نماید اجزاء رطبه مملسه آن را (یا نه)[1] مانند اکلیل الملک و خردل.

* **مدر** * یعنی ادرار آورنده و آن دوایی را نامند که به قوّت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع نماید مابیت اغذیه و فضول

---

۱. فقط در نسخه ب



سیاله را به بول و حیض و عرق و شیر.

* **مدمل** * یعنی اندمال آورنده و اصلاح و چاق کننده جروح و قروح و آن دوایی را نامند که خشک و کثیف گرداند رطوبتی را که در خلل و فرج و میان اجزاء جراحت که مجاور یکدیگرند و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا اینکه بچسبند به یکدیگر مانند دم الاخوین و صبر و کثیرا و صمغ عربی و امثال اینها.

* **مرخی** * یعنی سست کننده و آن دوایی را نامند که به قوّت حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام اعضای کثیفه المسام را نرم و مسامات آن را وسیع تا آنکه به سهولت و آسانی مندفع گرداند از آنها فضول مجتمعه محتبسه در آنها را مانند ضماد شبت و بزر کتان.

* **مرطب** * یعنی رطوبت افزاینده و آن دوایی را نامند که به سبب زیادتی شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید.

* **مرقق** * یعنی رقیق کننده اخلاط و رطوبات و این در برابر مغلّظ است و با قوّت نافذه و حرارت و رطوبت می‌باشد.

* **مزلق** * یعنی لغزاننده فضول و اخلاط و آن دوایی را نامند که به قوّت ملیّنه و رطوبت مزلقه که دارد تلیین سطح عضو نماید به حدی که بلغزاند آنچه در آن محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا و العبه.

* **مسدّد** * یعنی آنچه باعث تسدید و منع گردد و آن دوایی را نامند که به سبب یبوست و کثافت خود یا به سبب تغریه احداث سدّه نماید.

* **مسکن** * یعنی ساکن کننده و آن دوایی را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبیعی باز دارد.

* **مسهل** * یعنی اسهال کننده و آن دوایی را نامند که به قوّت مسهله و حرارت و نفوذ و جلا و ترقیق و جذب و دفع خود از اقاصی و عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول معدیه را جذب و اخراج و دفع نماید به طریق امعا و تفصیل آن در فصل اول ذکر یافت.

* **مشهی** * یعنی اشتها آورنده طعام و آن دوایی را نامند که تحریک طبیعت نماید به خواستن غذا.

* **مصلح** * یعنی اصلاح کننده و آن دوایی را نامند که اصلاح حال مأکول و مشروب نماید خواه رفع ضرر آن نماید و یا معاونت فعل آن کند و یا حفظ قوّت یا کسر حدت آن نماید یا بدرقه آن شود به جهت وصول آن به اعضای ضیقه بعیده.

* **مصلب** * دوایی را نامند که جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت گرداند به سبب برودت و یبس و قوّت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است.

* **مطفی** * یعنی نشاننده ثوران و حدت اخلاط و آن دوایی را نامند که به قوّت برودت و به اعتدال خود بشکند حدت و سورت اخلاط حاده حاره را و یا سوء مزاج حار ساذج را.

* **معرّق** * یعنی عرق آورنده و آن دوایی را نامند که به حرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد و اعضای قریبه به آن را به عرق دفع سازد و اخراج نماید.

* **معطّس** * یعنی عطسه آورنده و آن دوایی را نامند که به قوّت حرارت و نفوذ خود تحریک مواد دماغی نماید به جانب خیشوم و به عطسه رفع سازد.

* **معطّش** * یعنی عطش آورنده و آن دوایی را نامند که طبیعت را مشتاق ترویح سازد اعم از آنکه ترویح به آب شود مانند معده و جگر و یا به هوای بارد مثل دل و ریه و مراد از عطش عطش صادق است نه کاذب.

* **مغرّی** * یعنی تغریه کننده و آن دوای یابسی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که بچسبد به منافذ و فوهات منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد مانند کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و آهک شسته و هر دوایی لزج سیال مزلق چون حرارت در آن تأثیر نماید می‌گرداند آن را مغری ساد حابس.

* **معفّن** * یعنی بدبو گرداننده و آن دوایی را نامند که به حرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را و رطوبات و ارواح آینده به سوی آن را متعفن گرداند و تمام آن را تحلیل برد و باقی را قابل اینکه بگردند جزو عضو نگرداند و نیز به سرحد احراق و تأکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و به تصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ و ثافسیا.

* **مغلّظ** * یعنی غلیظ کننده و این مخالف ملطّف است.

* **مفتّت** * یعنی شکننده و پاره کننده سنگریزه و آن دوایی را نامند که در آن قوّت حاده نافذه باشد که چون به اخلاط لزجه متحجره برسد ریزه ریزه و نرم گرداند اجزای آن را مانند حجرالیهود و سنگ سرماهی و (رماد کرم و)[1] رماد عقرب و غیر اینها از ادویه مفتّته حصات.

* **مفتّح** * یعنی گشاینده سدّه و آن دوایی را نامند که به حرکت در آورد ماده را که داخل مجاری و منافذ و تجاویف اعضا مانده باشد به سوی خارج تا آنکه مفتوح گردند مانند فراسیون و فعل مفتّت اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این یا به تلطیف و تحلیل است و یا به تلطیف و تقطیع و یا به تلطیف و تغسیل پس هر چیز حریف مفتح است و هر چیز مر لطیف و مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مایل به سوی حرارت و یا معتدل و هر لطیف حامض نیز مفتح

---

۱. فقط در نسخه الف



* **مفجج** * یعنی خام کننده و آن دوایی را نامند که به قوّت برودت و یبس خود باطل گرداند فعل حرارت غریزی و غریبی را نیز و اخلاط را خام و هضم را ناقص سازد و این در مقابل منضج و هاضم است مانند برزقطونای درست و ضماد آن در خارج.

* **مفرّح** * یعنی فرح آورنده و آن دوایی را نامند که تعدیل مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد آنها را و میل دهد به سوی خارج و حزن را زایل سازد و دماغ را قوّت بخشد و حواس را نیکو گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت را (در بدن)[۲] دور کند مانند شراب.

* **مفشی** * یعنی پراکنده کننده و آن دوایی را نامند که به قوّت حرارت خود متفرق و پراکنده سازد ریاح مجتمع را و قابل دفع گرداند.

* **مقطّع** * یعنی جدا کننده و آن دوایی را نامند که به سبب قوّت حرارت و لطافت و نفوذ خود نفوذ نماید مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آن را بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین و خردل.

* **مقیٔ** * یعنی قی آورنده و آن دوایی را نامند که به قوّت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه مجتمعه در مجاری غذا و معده را و به قی دفع نماید مانند تخم ترب.

* **مقرّح** * یعنی زخم کننده و چرک آورنده و آن دوایی را نامند که به قوّت حرارت و نفوذ و جذب خود به تحلیل برد و فانی سازد رطوباتی که میان اجزای جلد است و تفریق دهد اجزای آن را و جذب کند مواد ریه را به سوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر.

* **مقوّی** * یعنی قوّت بخشنده و آن دوایی را نامند که تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبّه به سوی آن و از آفات نگهدارد یا آنکه تبرید نماید مسخن را و تسخین نماید مبرد را مانند دهن ورد و یا بالخاصیه به خاصیتی که در آن است مانند طین مختوم.

* **ملطّف** * یعنی لطیف کننده و آن دوایی را نامند که به حرارت معتدله خود رقیق گرداند خلط غلیظ را مانند حاشا.

* **ملیّن** * یعنی نرم کننده بطن و آن دوایی را نامند که به قوّت حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده و امعا است و این اعم از منضج و مزلق است مانند مغز فلوس خیارشنبر و تمر هندی و شیرخشت.

* **منضج** * یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد و آن دوایی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید و قابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش و یا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا و یا منجمد را نرم سیال گرداند مانند حلبه و نیز نضج عبارت از اعتدال اخلاط در کیفیت و کمیت و قوام صالح هر خلط است به حسب لایق آن تا حاصل گردد از آن منفعتی که مخلوق‌اند برای آن مانند دم که نضج آن عبارت از اعتدال قوام متین صافی غیر حاد بودن آن است که صلاحیت جزو عضو شدن را داشته باشد و صفرا آنکه رقیق صافی حاد باشد امّا نه به سر حد افراط و تفریط تا افعال مطلوبه از آن صادر گردد و بلغم بسیار رقیق مایی غیر متشابه‌الاجزاء نباشد تا صلاحیت استحاله به خون و جزو بعض اعضا شدن را به اختلاط به خون و یا استحاله بدان داشته باشد و سودای دردی دم صافی غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیه بعض اعضا به اختلاط به خون و غیر آن از فواید مطلوبه آن داشته باشد و لهذا نضج عبارت از طبخ معتدل کامل است.

* **منفّخ** * یعنی نفخ آورنده و آن دوایی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون فعل نماید در آن حرارت غریزیه تحلیل نیابد به سرعت بلکه مستحیل به ریاح گردد مانند لوبیا بدان که هر چه در آن نفخ است مصدّع و مضر به عین است و از اغذیه و ادویه آنچه تحلیل یابد رطوبت آن در هضم اول و ریاح و نفخ آن در معده بماند و انحلال آن نیز بالتمام در همان جا باشد و یا در امعا و آنچه رطوبت فضلیه در آن باشد و آن ماده نفخ و ریح آن بود و نفخ آن در معده و امعا به تحلیل نرود بالتمام بلکه باقی ماند و چیزی از آن در عروق اعضای تناسل رود مانند زنجبیل و بزر جرجیر و این منعظ است و باعث نعوظ همان ریح است.

* **موسّخ قروح** * یعنی چرک آورنده در زخمها و آن دوای مرطبی را نامند که مخلوط گردد به رطوبات قروح و آنها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن و چاق شدن آنها آید مانند موم روغن.

* **منبت** * که ملحم نیز نامند یعنی رویاننده گوشت و آن دوایی را نامند که بگرداند مزاج خونی که وارد جراحت می‌شود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل به گوشت گردد و منعقد شود در آنجا گوشت جدید صالح.

---

۲. فقط در نسخه الف



فصل یازدهم





فصل یازدهم

در بیان بعضی اصطلاحات طبیه متداوله

حرف الالف

* **اجام** * به معنی نی زار است.

* **استنشاق** * به بینی کشیدن چیزی مایع بود کـه بسـیار سـایل باشد.

* **اصل** * یعنی بیخ و آن عام است از آن که از شجر باشـد یـا از گیاه.

* **اصول اربعه** * عبارت از بـیخ رازیانـه و کاسـنی و کـرفس و کبر است.

* **اغصان** * یعنی شاخ‌ها و آن مخصوص به شجر و گیاه شـاخدار است و مفرد آن غصن.

* **افومـالی** * چیـزی اسـت کـه در آن عسـل را حـل کننـد و نگهدارند و جوش ندهند آن را.

* **اکتحال** * به چشم کشیدن چیزی بود.

* **اکسومالی** * سکنجبین متخذ از سرکه و عسل اسـت و بعضـی زیاده می‌کنند در آن آب دریای شور یا نمک دریا.

* **اکلیل** * به معنی تاج و ابر تاریک و غیر آن نیز آمده است و در ادویه مراد از آن چتری و کج بودن شکوفه و بار نباتات اسـت و اکله و اکالیل جمع آن آمده.

* **انکباب** * مراد از آن نگاه داشتن عضو است به بخار ادویه که در آب جوشانیده باشند و یا گرم کرده باشند.

* **اودیه** * جمع وادی به معنی کناره دریا و رودخانه‌ها است.

* **اوذرومالی** * عسل و آب باران بالمناصفه در هم ممزوج نموده در آفتاب گذاشته است.

* **اوکسایی** * سرکه مخلوط با آب و نمک است.

حرف الباء

* **بادزهر** * اسم فارسی تریاق است و گویند هـر چـه دفـع سـم کند و مصنوع مرکب نباشد مخصوص به این اسم است.

* **باقور** * جمع بقر است .

* **باکور** * نخستین میوه است که برسد.

* **بتر** * بریدن .

* **بخور** * هر چه دود آن را استعمال نمایند.

* **بربور** * به فارسی بلغور نامند.

* **بزاق و بصاق** * آب دهن را گویند.

* **بزر** * آنچه از بـار نباتـات در غـلاف و در قشـر باشـد مثـل خشخاش.

* **بشع** * به معنی بـدمزه اسـت و هـر چـه را طعـم مرکـب از مرارت و قبض باشد به این اسم خوانند.

* **بصیص** * نورانی و درخشنده.

* **بطایح** * زمین‌هایی که آب در آن جمع شده باشد و به فارسـی مرداب نامند.

* **بعر** * به فتح اول سرگین است.

* **بکر** * شتر جوان و به کسر اول دوشیزه

* **بنک** * به تحریک گره‌ها است که در سـاق اشـجار متکـون شود

حرف التاء

* **تریاق** * به کسر تاء فارسی تریاک نامند و هرچه در شـأن او باشد که حفظ قوّت و صحت مزاج روح به حـدی کنـد کـه رفـع ضرر سم از خود نماید به این اسم نامند و گویند تریاق مخصـوص به دوایی صناعی است و آنکه افیون را تریاق می‌نامنـد بـه جهـت حفظ قوّت آن است که در این امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد.

* **تصفیق** * آمیختن شراب با آب است.

* **تصعید** * آنچه به آتش اجزای آن را صعود فرمایند لطیـف آن



را اخذ کنند.

* **تعلیق** * آویختن چیزی به گردن و به سایر اعضاء.

* **تفه** * یعنی بی‌مزه و مراد طعمی است که نه لذیذ باشد و نه کریه و تأثیر آن ترطیب و تلیین و ارخاء بسیار و تولید بلغم باشد.

* **تکرج** * به فارسی پادر گویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو یا هر دو .

* **تکلیس** * به معنی صاروج کردن و سوختن چیز و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از آن مهیا ساختن بعضی ادویه است به جهت نفوذ و سرعت تأثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه به احراق باشد و یا به عمل دیگر.

حرف الثاء

* **ثقیل** * یعنی گران و به معنی گران آمدن بر طبع که دیر فعل بود و سریع‌الزوال نباشد.

* **ثمر** * بار نبات است مثل خوشه میوه و امثال آن.

* **ثمنش** * لغت یونانی است و مراد از آن هرچه از نباتات مابین درخت و گیاه باشد.

حرف الجیم

* **جبر کسر** * عضو شکسته را بستن است.

* **جرله** * به رای مهمله زمین سنگلاخ.

* **جریش** * نیم کوفته که بلغور نامند.

* **جفاف** * خشک و خشکی.

* **جمد** * به فتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و بسته شده از سردی و نیز جزو چیز را نامند.

حرف الحاء

* **حامض** * یعنی ترش.

* **حاد** * به معنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل افعال اجزای آن است.

* **حب** * آنچه در ثمر بارز و بی‌غلاف باشد مثل گندم و جو.

* **حریف** * یعنی گزنده که اجزای آن در زبان فرو رود و بسیار بگزد و تفریق اجزای آن نماید.

* **حشیش** * گیاه خشک و شبیه به خشک شده و گویند مخصوص نباتی است که بر روی زمین پهن نبوده و با ساق باشد و به حد ثمنش نرسد.

* **حکاکه** * آنچه از ساییدن دو چیز جدا شود.

* **حلاق** * سترنده موی.

* **حلو** * یعنی شیرین و هر چه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در آن احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند.

* **حلیب** * شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است.

* **حمل** * بار نباتات است اعم از ثمر و مشابه ثمر.

* **حمول** * اعم از ثمر و مشابه ثمر است.

حرف الخاء

* **خائز** * آنچه اجزاء خلط را بهم آورد و غلیظ گرداند.

* **خروء** * سرگین طیور و غیرها است.

* **خفیف** * به معنی سبک و آنچه بر طبع احتمال آن آسان بود و سریع‌الزوال باشد.

* **خلع** * بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود.

* **خلعلع** *اسم ضبع است.

* **خلیع** * سست.

* **خمل** * به معنی پرز است و در ادویه هر چه شبیه به پرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بر روی به می‌باشد.

حرف الدال

* **دابق** * آنچه به جهت لزوجت کثیفه خود به دست بچسبد مثل دبق.

* **دسم** * هر چه زبان و غیر آن را نرم سازد و اجزای آن را منبسط سازد بی‌احداث حرارت و به فارسی چرب نامند.

* **دلوک** * به معنی مالیدن است و مراد از آن آنچه از سنونات با انگشت بر دندان و غیر آن بمالند.

* **دوای غذایی** * آنکه تأثیر کیفیت آن زیاده بر تأثیر کمیت و ماده آن باشد.

* **دوای سمی** * آنکه به کیفیت تأثیر آن موافق مزاج نبود و بالخاصیه کشنده باشد مثل افیون.

* **دوای مطلق** * آنکه تأثیر به کیفیت کند و جزو بدن نشود .

* **دهنی** * آنکه در جسم او چربی موجود باشد و باعث اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها و چوب صندل ابیض و دیودار و عود هندی و مانند اینها.

حرف الذال

* **ذرور** * آنچه ساییده بی‌مایعی بر عضو بمالند و یا بپاشند.

* **ذفر** * بدبوی.

* **ذوالخاصیه** * آنچه تأثیر به صورت نوعیه خود کند اعم از آنکه تریاق باشد یا زهر.

حرف الراء

* **رادع** * آنچه مواد را مانع ریختن به عضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد و ردع مقابل جذب است.

* **رجیع** * فضله هضم اول انسان است.

* **رخص** * به فتح اول و ثانی به ناز پرورده و در ادویه هر چه



نازک و زودشکن باشد.

* **رخو** * نرم و سست.

* **ردی‌الکیموس*** آنچه از آن اخلاط غیر معتدل‌القوام و الکیفیه متکون شود.

* **رزین** * آرمیده و مرد پربار و در ادویه آنچه در متانت و سنگینی و خوش جوهری تمام باشد.

* **رسوب** * ته نشین مایعات و آنچه در مایعات اندازند و بر روی آب نایستد آن را راسب نامند.

* **رمص** * رطوبت غلیظی را نامند که در اطراف پلک چشم جمع شده و چسبنده باشد.

* **روث** * سرگین حیوانات.

* **رودومالی*** شراب متخذ از عصاره گل سرخ است با عسل.

حرف الزاء

* **زعوقت** * طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و ملوحت است.

* **زغب** * اول مویی که بر بدن حیوانات برآید و اسم کیمخت است که ساغری باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه به موی تازه برآمده باشد مزغب نامند مانند به و هلو و شفتالو.

* **زهر** * شکوفه و گل باشد.

حرف السین

* **ساحل** * کنار دریا.

* **سایل** * آنچه اجزاء آن در همه جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها.

* **سباخ** * شوره زار.

* **سبط** * راست بی گره را نامند از مو و غیر آن.

* **سحیق*** آنچه بسیار نرم ساییده باشند.

* **سم** * آنچه به فارسی زهر نامند و به سبب ضدّیت کیفیت و خاصیت خود مزاج را فاسد سازد مانند بیش.

* **سنون** * آنچه به دندان پاشند و یا بمالند و مقوی جوهر آن باشد.

* **سهک** * بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید که به فارسی سمیت نامند.

* **سهل** * زمین نرم.

حرف الشین

* **شامخ** * کوه بلند.

* **شتر** * به فتح اول و کسر ثانی دریدن پلک چشم.

* **شجر** * نباتی است که با شاخ خشبی باشد و کامل او آنکه با اجزاء تسعه نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت خرما.

* **شدخ** * سر شکستن و فراخی و سفیدی روی است.

* **شدخ عضل** * به معنی از هم باز شدن و گسیختن.

* **شدق** * به فتح اول و یا کسر آن و سکون ثانی فراخی گوشه دهان و به فتحتین فراخ شدن گوشه دهان.

* **شرف** * به ضم اول و فتح ثانی کنگره‌ها است و در ادویه آنچه در اطراف او زواید و برآمدگیها باشد مشرف نامند مانند سر انار.

* **شطب** * به ضم اول و ثانی جوهر شمشیر و به فتح اول و سکون ثانی جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هر چه به این صفت باشد شطب گویند.

* **شمه** * آنچه بو کند.

حرف الصاد

* **صالح‌الکیموس** * آنچه از او خونی متولد گردد و به همه جهات آنکه اعتدال داشته و سایر اخلاط مخلوط به آن به قدر طبیعی باشد و خلط بد از او بهم نرسد.

* **صخریه** * زمین سنگستان.

* **صفق** * به فتح اول و ثانی آبی که بر ادیم و یا مشک نو بریزند پس زرد گردد و به معنی طرف و کنار و در نباتات آنچه چین دار و با زردی و میل به طرفی داشته مستقیم نباشد مصفق نامند.

* **صفیق** * پوست درشت و مستحکم یافته شده است.

حرف الضاد

* **ضماد** * آنچه غلیظ‌القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و یا بر او بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته باشد.

حرف الطاء

* **طافی** * آنچه بر روی آب ایستد.

* **طبیخ** * آنچه جوشانیده آب آن را استعمال نمایند.

* **طحن** * خرد کردن و طاحونه که آسیا باشد مسمی به اسم لازم است.

* **طری** * تازه.

* **طلا** * آنچه رقیق القوام باشد و بر عضو مالند و نام نوعی از شراب است.

* **طیب** * به سکون ثانی خوشبو و تند و به تشدید آن به معنی پاکیزه.

حرف العین

* **عشب** * به ضم اول و سکون ثانی به معنی گیاه است.



* **عصاره** * به معنی عصیر است امّا در آنچه بی‌آتش به هوا و یا به آفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند.

* **عصیر** * آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد.

* **عطر** * به فتح بوی خوش و به کسر خوشبویی.

* **عفص** * به کسر فا طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزای آن را به سبب برودت به هم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تخشین و ردع است.

* **عنقود** * خوشه نباتات و عناقید جمع آن است.

حرف الغین

* **غرغره** * آواز مختلف است که از حلق آید و مراد از آن حرکت دادن مایعات است در حلق و فرو بردن آن و یا فرو نابردن و ریختن آن.

* **غض** * به ضاد معجمه تر و و تازه نارس از نباتات است.

* **غلیظ** * به معنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه است.

حرف الفاء

* **فاتر** * نیم گرم است.

* **فتیله** * به معنی شافه‌ای که مخصوص به دبر باشد.

* **فرزجه** * شافه‌ای که قبل و رحم را مخصوص باشد.

* **فرفیری** * به معنی رنگ بنفش است.

* **فسخ** * از هم جدا شدن است.

حرف القاف

* **قابض** * گیرنده را نامند که اجزای زبان را به هم آورد و درشت نسازد فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتها است و در غیر طعم مراد از آن شئ حابس است که به سبب به هم آوردن اجزای عضو حبس و استمساک نماید.

* **قضبان** * شاخ‌های گیاه بی‌ساق است و قضب واحد آن است.

* **قطور** * آنچه در گوش و غیر آن از اعضا بچکانند.

* **قنبعه** * به ضم اول و ثالث و سکون ثانی قبه‌های خوشه کشت است.

حرف الکاف

* **کثیرالغذاء** * آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود.

* **کثیف** * به خلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او به دشواری قبول انفصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن به سرعت ننماید.

* **کماد** * آنچه گرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید به سبوس گندم.

* **کیموس** * اخلاط متولده از هضم کبدی است.

* **کیلوس** * کشکابی است که از هضم معدی بهم رسد و شبیه به کشک محلول به آب باشد.

حرف اللام

* **لخلخه** * آنچه با مایعات در ظرفی کرده بر هم زده بو کنند.

* **لحاء** * ریشه‌های باریک نبات است.

* **لزاق و لزوق** * آنچه بر عضو بچسبانند و با چسبندگی باشد.

* **لطوخ** * به معنی اندودن چیزی است بر عضو که از طلا غلیظ‌تر و از ضماد رقیق‌تر باشد.

* **لطیف** * آنچه در شأن آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد به اجزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن به سرعت کند مثل زعفران.

* **لعابی** * آنچه از خسیانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط به رطوبت شده چیزی لزج به هم رسد و چون برشته کنند الزاق آن رفع شود مانند بهدانه و بزرقطونا و ریشه خطمی و مانند اینها.

* **لعوق** * به معنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد.

* **لیف** * آنچه از اصول و لحای نباتات روید و باریک تر از لحاء باشد.

حرف المیم

* **مالی** * عسل است.

* **مالی‌قراطن و ماءالقراطن** * ماءالعسل‌اند.

* **مایع** * آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد.

* **مبرود** * آنچه به سوهان خرد کرده باشند.

* **مر** * یعنی تلخ و هر چه به سطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع را بر هم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع تعفن است.

* **مروخ** * مالیدن چیزی بر اعضا است.

* **مزدات** * پراکنده است.

* **مسبت** * آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است.

* **مسکر** * هر چه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد. * **مسوح** * آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه در دلک عضو نکنند.

* **مسیخ** * بی مزه و با تفه مرادف است.

* **مصول** *آنچه در سوختن به حد رمادیت نرسد.

* **مضغ** * خاییدن چیزی است.

* **مضمضه** * هر مایعی را نامند که در دهن حرکت دهند.

* **معقف** * خمیده و کج شده است.

* **مغسول** * آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند.



❊ **مفرق** ❊ به فتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اثمار و گلها هر چه سر آن هموار نبوده زواید داشته باشد مفرق گویند.

❊ **منتن** ❊ بدبو.

❊ **منخول** ❊ آنچه بیخته باشد.

حرف النون

❊ **ناشف** ❊آنچه جذب رطوبات سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مربی نباشد مثل آهک آب ندیده و یا مربی باشد چون اسفنج و ناشف را قحل نیز نامند.

❊ **نبطی** ❊ در لغات مراد لغت قومی است و در ادویه مراد گیاه خودروی است که آن را نکشته باشند.

❊ **نجم** ❊ نبات بی‌ساق است که بر زمین پهن شود که به فارسی بیاره گویند.

❊ **نشاره** ❊ آنچه به سوهان و دم اره ریزه شده باشد.

❊ **نشوق** ❊ آنچه به بینی کشند.

❊ **نطول** ❊ هرچه را جوشانیده آب آن را بر اعضا بریزند و پاشویه قسمی از آن است.

❊ **نفاخ** ❊ هرچه در آن رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل به ریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوه‌ها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویت باه است.

❊ **نفوخ** ❊ آنچه از ادویه یابسه ساییده بی‌مایعی در بینی دمند.

❊ **نقوع و نقیع** ❊ آنچه خیسانده بدون جوش صاف نموده استعمال نمایند.

حرف الواو

❊ **وثب** ❊ جستن از جای.

❊ **وثی** ❊ گزنده.

❊ **وغر** ❊ به غین معجمه زمین سخت.

❊ **وقود** ❊ برافروختن آتش.

❊ **وهن** ❊ سستی.

حرف الهاء

❊ **هاضم** ❊ آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و گذرانیدن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی.

❊ **هتک** ❊ پاره شدن.

❊ **هش** ❊ آنچه جرم آن سست و ریزنده باشد و با اندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون.

حرف الیاء

❊ **یافوخ** ❊ پیش سر است.





فصل دوازدهم





فصل دوازدهم

در بیان اوزان طبّیه و هندیه و اهل ایران و زیلی

بدان که چند وزنی که بسیار متعارف و اکثر در استعمال ادویه مذکور می‌گردد در اینجا نوشته می‌شود به اختصار و تمامی اوزان بالتفصیل در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت.

*** اوزان طبّیه ***

ابریق: دو من است.

ارزه: یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرگی به وزن دو خردله بری است.

استار: چهار و نیم مثقال است.

ابولات: نه قیراط است.

اوقیه: که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است.

باقلا: نیم درهم است.

بندقه: یک درهم.

ترمسه: دو قیراط.

جوزه: از مطلق آن مراد نه درخمی است.

حبه: از درهم دوازده و نیم و از مثقال چهار ارزه که دو شعیره باشد است.

حزمه: به حای مهمله و زاء معجمه آن مقدار است که کف را مملو سازد و بگنجد میان ابهام و سبابه چون سر آنها را بر هم گذارند و به حسب وزن چهار مثقال و بعضی قریب به شش مثقال گفته‌اند و از حشایش یک قبضه است که یک دسته نامند.

حمصه: چهار جو و یک ربع جو.

خرنوب: یک قیراط است.

دانق: که به فارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط و یک حبه است که از مثقال طبی مطابق اوزان هندیه سه رتی و سه ربع رتی و به صیرفی پنج رتی و ربع رتی و از درم طبی دو و نیم رتی و از صیرفی چهار رتی تخمیناً می‌شود.

درخمی: یک درهم و به قولی یک مثقال است.

درهم: چهل و هشت حبه است که به حساب مذکور در حبه شصت شعیره و به حساب هندی یک ماشه و هفت رتی می‌شود.

رطل: دوازده اوقیه است و به مثقال نود مثقال و به درم یکصد و سی درهم.

سکرجه: مطلقاً شش استار است.

شعیره: دو ارزه است.

صاع: چهار من است.

صدفه: نه اوقیه است.

طسوج: از درهم دو حبه و از مثقال دوحبه و نیم و دو ارزه است. **فلنجار**: مقدار یک ملعقه است.

قسط رومی: نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد.

قسط انطالیقی: یک رطل و نزد جمعی یک رطل و نیم و در کناش ساهر دو رطل و نیم است و از عسل به قول شیخ الرییس نیز دو رطل و نیم و از شراب هشت رطل و از روغن هجده اوقیه.

قنطار: شش من است و بعضی یکصد و بیست رطل دانسته‌اند.

قواثوس: شش مثقال است و از روغن دوازده درخمی و از شراب یک اوقیه و نیم.

قوطولی: هفت اوقیه است.

قیراط: سه حبه و به قولی چهار حبه است.

کف: که قبضه نیز نامند شش مثقال است.

کیلجه: پیمانه است که یک من و هفت ثمن من باشد.

کیل: سه صد درم و کسری است و به قولی سی و شش من.

مثقال: یک درهم و سه ربع درهم که به حساب هندی دو ماشه و پنج رتی و سه ربع رتی می‌شود.

مکوک: سه کیلجه است.

ملعقه: از عسل و معاجین چهار مثقال است و از ادویه خشک دو



مثقال.

من: یکصد و هشتاد مثقال است و به درهم دو صد و شصت درهم که به حساب هندی تخمیناً چهل توله و هشت ماشه می‌شود.

ناطل و ناطیل: دو استار است و نزد خجندی دو اوقیه.

※ اوزان هندیه ※

سرخ: که عین‌الدیک باشد که به هندی کهنکچی نامند سه جو متوسط است.

رتی: متعارف بنگاله که تخم گل چاندنی است چهار جو متوسط است و رتی شاه جهان آباد کهنکچی است .

ماشه[1]: هشت رتی است و ماشه شاه جهان آباد هشت کهنکچی.

تانک: به قولی چهار ماشه و به قولی بیست و چهار سرخ.

توله: متعارف بنگاله دوازده ماشه است و توله متعارف شاه جهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه شاه جهان آباد می‌شود.

پیسه: عالمگیری به عینه توله دوازده ماشی است و پیسه متعارف این زمان ده ماشه است.

دام: پنج تانک است که بیست ماشه باشد.

مهر: یعنی طلای مسکوک هندی که اشرفی نامند تام آن نه ماشه و شش رتی است و ناقص آن نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه و پنج رتی است.

سیر هندی: عالمگیری پخته یعنی سیر تام شصت و چهار توله است به حسب توله بنگاله و سیر خام یعنی ناقص مختلف می‌باشد.

من: عالمگیری چهل سیر تام است.

※ اوزان متعارفه اهل ایران ※

مثقال صیرفی: در این اختلاف است و اصّح آن است که یکصد و بیست و هشت جو متوسط که سی و دو رتی هندی می‌باشد که چهار ماشه می‌شود.

غاز بیکی: دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد.

دو غازی: چهار مثقال صیرفی است.

سیر: پانزده مثقال است که پنج توله باشد.

ده نار: سی و هفت مثقال و نیم است

پنج نار: هجده مثقال و سه ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه باشد.

دو نیم نار: نه مثقال و سه ثمن مثقال است که سه توله و یک و نیم ماشه باشد.

من تبریزی: شش صد مثقال است که یکصد و پنجاه دو غازی باشد که به حساب هندی دو صد توله که سه آثار و ثمن آثار باشد می‌شود.

نیم من تبریزی: نصف آن است.

یک چهارک: یک ربع آن است.

پنجاه: عبارت است از ثمن من تبریزی.

سیه: عبارت است از شانزدهم حصه یک من تبریزی.

پانزده: نصف سیه است و این را اهل اصفهان ده نار گویند.

من شاهی: دو من تبریزی است.

※ در بیان تحویل بعض اوزان به بعضی و معرفت آنها ※

تحویل درهم به مثقال: آن است که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن که ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است.

تحویل مثقال به درهم: آن است که چون بر عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل می‌گردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم هجده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است.

تحویل مادون درهم به مادون مثقال: آنست که به حبه درآورند و ثمن آن را بیندازند پس آنچه بماند حبّات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال می‌شود باید که به حبه حساب نموده و آن سی و دو حبه محسوب می‌گردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه به وزن مثقال می‌ماند و آن نه قیراط و یک حبه از مثقال است.

تحویل مادون مثقال به مادون درهم: آن است که به دستور مذکور به حبه درآورند و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن حبّات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم است باید که آن را به حبه درآورند و آن سی و یک حبه و نیم می‌شود و چون سبع آن را که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش حبه[1] خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است.

تحویل اوزان دیگر به اوزان هندیه: بدان که هر وزنی را که خواهند تطبیق به اوزان هندیه دهند و معلوم نمایند که چه مقدار از آن است باید که اگر مادون درهم و یا مثقال است به شعیره برند و شعیره را به رتی و رتی را به ماشه و مقدار وزن آن را دریابند که چند رتی و یا چند ماشه است مثلاً چون خواهند که

---

۱. ماشه بنگاله

۱. سی و شش حبه درهمی: ب



بدانند که درهم چند رتی و یا چند ماشه است همچنین مثقال به دستوری که ترقیم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت و اگر فوق درهم و مثقال است مقدار هر یک از آن هر دو را به حساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه را یک توله محسوب دارند و هر شصت و چهار توله را یک سیر و هر چهل سیر را یک من تا آسان و واضح گردد و امثله و تطبیق بعض اینها جابجا به طریق دستورالعمل نیز در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله آنجا شعیره را به رتی و رتی را به ماشه می‌برند اینجا ماشه را به توله و توله را به آثار و آثار را به من برند و دریابند.





فصل سیزدهم





فصل سیزدهم

در بیان بعض امور متعلقه به نجوم و طبیعیات

بدان که مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند متکون و مرکب از امتزاج عناصر اربعه که آتش و هوا و آب و خاک‌اند به تأثیر کواکب سبعه سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر به اعانت ثوابت و نظرات هر یک با یکدیگر به تحریک افلاک دوار به امر پرودگار جلّ و عزّ و هر یک از ارکان را دو طبیعت است چنانچه سبعه سیاره خصوصاً علویات شمس را دو قوّت است یکی فاعله و دیگری منفعله. فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست است چنانچه ذکر یافت و در جداول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات‌اند زهره مشارک مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و همه کواکب و روحانیه علویات و شمس به لسان شرع هر یک معبر و مسمی است به ملکی از ملائکه عظام مثلاً روحانیه زحل را عزراییل ملک‌الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکاییل مالک ارزاق و روحانیه مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیه شمس را جبرییل حامل وحی و تنزیل و الهام گویند و آنچه در این عالم سانح و واقع می‌گردد به حکم حق جل شأنه از تأثیر آنها است خواه در قعر زمین و جبال و سواحل باشد از ترکیب زیبق و کبریت که ماده معدنیات است به اختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هر دو و با قلت و کثرت یکدیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و یا نزدیک به سطح زمین خواه بی‌توسط بزر و تخم و نواه و اعمال آدمی را در آن دخل و تصرف نباشد که گیاه‌ها و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زراعتها و غرس اشجار و ترکیب بعض انواع با بعض است که نباتات باشند و آیه کریمه وافی هدایه و فی السماء رزقکم و ما توعدون به یک معنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول باران و تأثیر آفتاب و سایر کواکب بر اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است به هم نمی‌رسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت و نعم موعوده آن به اعتبار رفعت و علو شأن و منزلت معبر از سماء و در سماء و فوق آن است و یا بر روی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاکها و زمینهای نمناک و گودالها و نی زارها و امثال اینها بی‌نتاج و جمع نر با ماده که انواع هوام و حشرات باشند و یا به نتاج که بعض اینها و انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا به تعمل و صنعت انسان که جفت نمایند بعض انواع را با بعض دیگر مانند استر که از جمع الاغ با فرس است و بز اهلی با بز وحشی و گاو اهلی با گاو وحشی و از این قبیل و یا صنفی به صنف دیگر که انواع حیوانات باشند به اختلاف اصناف خود و یا در هوا یعنی پرواز نمایند خواه صغیرالجثه باشند و یا کبیرالجثه و بر اشجار و شکاف دیوارها و کوهها آشیانه و خانه می‌سازند که انواع طیور باشند به اختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یابند خواه به طریق نتاج و یا بدون آنکه انواع حیوانات مایی باشند به اختلاف اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرمها و سمک مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف حیوانات مایی و هر یک از این مولدات ثلثه را اغذاء و غذایی است خاص به توسط تأثیر آن کواکب و قوایی که حق جل و عز به هر یک از این انواع ثلثه به قدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات بسیار ضعیف‌اند و تمیز تامی ندارند لهذا آنها را صاحب آن قوا نمی‌دانند و در نباتات چون قوا و تمیز تام دارند صاحب آنها و آنها را قوای نباتیه گفته‌اند و غذای نباتات از لطایف اجزای ماییه و ترابیه مختلط با هم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده نشو و نما می‌یابند و به تدریج به واسطه عروق و پوست درخت به ساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بزر و نواه می‌رسانند و هر یک آنها آن را غذای خود می‌نمایند و چون تغذیه و تنمیه و



تولید بزر و نواه و یا فضیل[1] و شاخ‌های اطراف بعض اشجارکه به منزله تولید مثل است بدون هضوم اربعه در هر یک از مواضع متصور نیست ولیکن چون در نباتات ضعیف است در آنها چندان اعتبار نمی‌نمایند و الا عندالتحقیق نیز خالی از آن نیستند و غدد که بر تنه اشجار و بیخ آنها به هم می‌رسد فضول هضم اول و ثانی است به مراتب و صموغ و البان و یتوعات و آب جاری از تنه بعض اشجار و کفی که بر بیخ اوراق و اوراق بعض نباتات مجتمع می‌گردد فضول هضوم ثلاثه آنها است چنانچه در بدن حیوان براز و بول و عرق عندالغلبه و حدت خون به رعاف و بول‌الدم و قی‌الدم و بواسیر و حیض و حمره و اورام و بثور و دمامیل و جرب و غیرها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نیز به امراض مذکوره و غدد و غیرها و سایر امراض مختصه و غیر مختصه دفع می‌گردد و معالجه و تدبیر طبیب در امراض بدنی از جمله اعمال و تصرفات آدمی است در ابدان و در امراض نفسانی و روحانی تصرف او است در نفوس و ارواح و نظرات کواکب را نیز در آن دخل است و بدان که هر مرتبه از موالید ثلثه پیوسته به مرتبه دیگری است یعنی افق جمادات پیوسته به ابتدای نباتات است و جمادات متکونه آن مرتبه از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجرالیهود و مرجان و سنگی دیده شد به عینه به شکل ماهی مفلس به قدر یک شبر طفل ده دوازده ساله و در صلابت و ثقل و جوهر مانند حجرالیهود و سفید و مرتبه اول نباتات گیاه و اشجاری‌اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتاتی که در سواحل بعض دریاها که کوهستان است می‌رویند خواه تمام آنها دایم زیر آب و خواه قدری بیرون به سبب جز و مد و غیر آن باشد پس نباتات و اشجار ضعیفه و به تدریج تا قویه تمام اجزاء تسعه نباتیه رسند و افق نبات پیوسته به اول حیوان است با آنکه بعض نباتات شبیه به شکل حیوان و انسان می‌باشند بدون حس و حرکت مانند یبروح‌الصنم که آدم گیاه نامند و شنیده شده که در بعض بیشه‌ها و جنگلهای ملک هند و زیربادات و ارض جدید بعض اشجار است که ثمر آن به شکل سر انسان تا گردن و بعضی به تمام هیأت انسان می‌باشد نر و ماده که به موی سر به شاخ درخت آویخته است که گویا می‌خواهد که تکلم نماید ولیکن تکلم و حس و حرکتی ندارد و چون بعضی اعضای آن را قطع نمایند رطوبتی شبیه به خون از آن بر می‌آید و شخصی موی سر یکی از آنها را بریده از درخت جدا نمود دو قطره شبیه به آب خون از دو چشم آن برآمد و پژمرده گردید و شکم آن را بشکافت سه عدد تخم از آن برآمد و نیز مسموع گشته که در آن اماکن مذکوره درختی ثمر می‌آورد و چون آن ثمر رسیده شد شکافته از آن طایر کوچکی به مقدار بچه گنجشکی از آن بر می‌آید و هنود آنجا پرورش نموده به مقدار گنجشکی می‌رسد آن را چون از حیوان تکون نیافته و از نبات بهم رسیده می‌خورند و بعضی هنود که مطلق حیوانی نمی‌خورند از خوردن آن نیز اجتناب می‌نمایند و در ثمر درخت سفیدار و در ثمر جمیز نیز پشه‌های بسیار تکون می‌یابند و لهذا آن را درخت پشه می‌نامند و در ملک هند سنگی به هم می‌رسد به شکل سر انسان و صورت آن سیاه رنگ و در دهان آن نقطه طلایی است و هنود آن را می‌پرستند و آن را پارس ناتهه و سالکرام نیز نامند و بالخاصیه مانند نخل و نارجیل و فوفل که چون سر درخت آنها را ببرند دیگر ثمر نمی‌دهند و تا گرد ثمر درخت نخل نر را به ماده که لقاح و فحل گویند نزنند نخل ماده ثمر خوب نمی‌دهد و میل می‌نماید سر نخل نر به سوی ماده و چون تمام پوست تنه کل اشجار را جدا کنند خشک می‌گردند و نباتات انواع اصناف‌اند بعضی از آن قبیل‌اند که در یک روز می‌رویند و در همان روز برطرف می‌گردند و بعضی در چند روز تکون می‌یابند و به کمال می‌رسند و چند روز می‌مانند مانند ریاحین و گلها و بعضی به کمتر از سه ماه تکون نمی‌یابند و به ثمر نمی‌آیند مانند خیار بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضی زراعت‌ها و بعضی بعد از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و پلول و امثال اینها که بیاره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از نه ماه مانند اکثر حبوب و بزور مانند جو و گندم و برنج و ذرت و دخن و امثال اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر غذای انسان از این حبوب است به مناسبت و امّا در ملک بنگاله و بلادی که حرارت و رطوبت بر آن غالب باشد از اقلیم دویّم به کمتر از این ایام مذکوره تکون و اتمام می‌یابند و بدان که هر یک از اجزای نبات و شجر به منزله عضوی است از اعضای حیوان مثلا بیخ و ریشه به منزله سر و اعصاب و عروق آن است و به اعتباری به منزله کبد آن است و تنه درخت به منزله ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن به منزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق آن به منزله دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن به منزله نطفه و نتیجه و اولاد و خار آن به منزله شاخ و ناخن و منقار و اول مرتبه حیوان حیوانات ضعیفه‌اند مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوای دوازده‌گانه حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوّت شهوی و غضبی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب سه قوه و بعضی چهار قوه و بعضی پنج قوه‌اند و همچنین تا به تمام آنها با آن هفت قوه نباتیه مذکوره یعنی تا به تدریج به حیوان تام قوی کامل صاحب آن دوازده قوّت رسد که مسوخات ثمانیه باشند از خرس و میمون و فیل و غیرها و از انواع حیوانات بعضی که آن را انسان جنگلی می‌نامند یعنی نسناس

[1] فصیل: ب



که به هندی بنمانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعور می‌باشد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و با اشاره اکثر چیزها را می‌فهماند و می‌طلبد و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیت‌اند و پیوسته به اول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف‌الخلقه‌اند و از شرافت و مرتبه انسانیت و فیضی که جناب اقدس الهی زیاده بر کل مخلوقات به او عطا نموده که به منزله فضل و ما به الامتیاز آنست که از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم ما فی‌الضمیر خود به دیگری و تعلم و تفهم ما فی‌الضمیر دیگری است و معرفت صانع جل ذکره بهره بسیار کمی دارند و کاملین انسان بهره تام و وافر دارند مانند انبیا و اولیا و حکما تشبیه نموده‌اند جمادات را به انسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را به انسان خوابیده معکوس و سر به زیر زمین و پاها بیرون و بالا و حیوانات را به انسان مدهوش به چاردست و پای رونده و انسان را به حیوان و انسان هوشیار با عقل و تمییز و بدان که آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبرند و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک از مراتب مولدات ثلثه مذکوره تریاقیه فادزهریه نافعه خیره فاضله منسوب به سعد اکبر و اصغرند و هر سمی مضر مفسد مهلک به نحس آنها به مراتب و متوسط اینها به متوسط آنها خصوص که در خانه و بیت‌الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خودها باشند و یا نظرات سعود به آنها باشد به خلاف آنها که در غربت و هبوط و بی‌خط و نظرات نحوس به آنها باشد بدتر یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات که کواکب سعیده مربی آنها اند و آنها منسوب بدین‌ها اگر در خانه و بیت‌الشرف و اوج و حظوظ خودند و نظرات سعود به آنها است در کمال سعادت‌اند و الا در سعادت کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها و بدان که بعضی طبایع با بعضی مناسبت و الفت دارند چنانچه بعضی کواکب با هم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید و کاهربا با کاه که چون با هم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بی‌عایقی و مانعی و جدا کننده‌ای از هم جدا نگردند و بعضی قاهر بعضی‌اند مانند سنگ سنباده که به واسطه آن جمیع احجار را می‌سایند و می‌تراشند و مانند آهن آبدار که بدان اکثر احجار و فلزات را می‌تراشند و سوهان می‌کنند و به قلم الماس بر جمیع احجار نقش می‌کنند آنچه را می‌خواهند و کبریت که سیاه کننده و سوزاننده اکثر چیزها است که به سبب رطوبت بورقی لزج منجمد خود به حرارت آتش گداخته به هر چه می‌رسد می‌چسبد و آن را با خود می‌سوزاند و مکلس می‌سازد و حجر مغناطیس را به آلت مسی می‌تراشند و می‌برند و طبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سبک و گداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلیس اکثر فلزات و احجار و مغنیسا و قلی که معین گداز سنگریزه و رمل است که به واسطه آن گداخته شیشه صافی می‌سازند و طبیعتی مزین طبیعتی است مانند نوشادر که غوص می‌نماید در اعماق اجساد و تنقیه اوساخ آنها نموده زینت می‌بخشد آنها را و بوره و شبوب و زاجات و املاح مدبره که بدان‌ها تصفیه و جلای فلزات می‌نمایند و طبیعتی مفسد طبیعتی است مانند اسرب که مفسد ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و سرکه مفسد عسل و طبیعتی گریزنده از طبیعتی است مانند حجر با غض‌النحل و طبیعتی با طبیعتی ممازج است مانند تأثیرات ادویه و اغذیه در اعضای علیله و صحیحه ابدان حیوان و انسان که هر عضوی که از اعضاء دوای مخصوص به علت خود و غذای لایق به حال خود را به مناسبت جذب می‌نمایند به استعانت قوّت مدبره بدنیه و قوّت ماسکه عضویه و قوّت دافعه مرض و قوّت غاذیه و نامیه و مولده و همچنین سایر طبایع و چون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هر یک از مولدات مناسبات و بودن کواکب منسوبه بدان‌ها را در خانه و بیت‌الشرف و حظ و اوج خود و بودن نظرات سعود با آنها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام عطا به دیگری در توسعه وقت و امّا در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها و بدان که بر جمادات ترابیت و یبوست و بر نباتات ترابیت و مابیت غالب است با هواییت و حرارت ضعیفه و بر حیوانات هر چهار قریب به اعتدال و در انسان به اعتدال فرضی طبی و بدان که بعض نباتات و احجار به اعتبار دو کیفیت خود منسوب به دو کوکب‌اند مانند پیاز که به حرارت و حدت به مریخ و به رطوبت به زهره منسوب است و افیون به برودت به زحل و به یبوست هم بدو و هم به عطارد و بسا است که یک چیز به چند کیفیت مشترک منسوب به چند کوکب است مانند چوب چینی و جدوار و فادزهر نیز و هر دوای مرکب‌القوی و گاه می‌باشد که یک جنس و یک نوع جنسیت و نوعیت منسوب به یک کوکب است به حسب اختلاف اوصاف و اشکال و غیرها به کواکب دیگر نیز و گاه می‌باشد اجزای بعض اشجار و نباتات به اعتبار اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب به چند کوکب که بیخ او منسوب به کوکبی و پوست او به کوکبی و خار آن به کوکبی و گل آن به کوکبی و برگ آن و ثمر آن به کوکبی و تخم و لحم و آب آن هر یک به کوکبی مانند اترج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها و بدان که تکون تار عنکبوت و کاینات جو نیز از تأثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بحار و انهار و صعود ابخره و ادخنه آنها به حسب اختلاف مواد و قابلیت میاه و اراضی خود مثلاً آنچه در هوای قریب به زمین که از لعاب دهن عنکبوت و یا به سبب غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم



متفرق و یا مجتمع و درهم بافته شده در سقوف و کنج دیوارها و دروازه‌ها و بین شاخ‌ها و برگ‌های اشجار و مغارات جبال و غیرها تکون یابد آن را نسج و تار عنکبوت نامند و آنچه صعود نماید و بالا رود اگر اندک و لطیف و بر آن رطوبت غالب است به سبب اندک سردی مانند سردی آخر شبها و خصوصا سردی شبهای زمستان رطوبت گشته با هوا نزول نماید آن را طل و صقیع و شبنم نامند و این نیز به حسب قلت و کثرت ماده کم و زیاده می‌باشد و در اراضی قریب به دریا و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اگر صعود نماید تا به کره زمهریر رسد اگر بر آن رطوبت و بخاریت غالب است به سبب سردی متراکم گشته دفعتاً فرود آید و از تحریک فرود آمدن آن ریاح به تموج و حرکت درآید و این نیز به حسب کثرت مقدار و قلت ماده آن و سرعت فرود آمدن و بطوء آن کثرت و قلت ریاح مختلف می‌باشد و به سبب طوفان‌ها و بادهای عظیم این است و یا آنکه بعضی اجزاء آن ابخره و ابر استحاله به هوا گردد و لهذا ابرهای خشک نمی‌بارند و یا آنکه گرمی بسیار به رطوبت بحار و انهار رسد و دفعتاً مابیت بسیاری انقلاب به هواییت گردد و به تموج و حرکت درآید و سبب جزر و مد دریا نیز انقلاب مابیت بسیار به هواییت و هواییت بسیار به مابیت به یک وجه این را گفته‌اند و آن ابخره متراکمه را سحاب و ابر نامند و چون متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران گویند و اگر بعد از تقاطر و جدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آن را برد و تگرگ نامند و اگر قریب انفصال سردی بسیاری بدان رسد و منجمد گردد و فرود آید آن را ثلج و برف نامند و اگر دخانیت و یبس بر آن غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و به کره زمهریر رسیده به سبب سردی سطح ظاهر آن متراکم گردد و حرارت کامنه که در آن ادخنه در باطن آن به هیجان و جولان و حرکت درآید و از حرکت آن صدا آید و سطح ظاهر خود را شکافته برآید به آوازی شدید که آن را رعد نامند و اگر در آن اندک دهنیت و کبریتیت است در حین شکافتن محترق گردد و از آن روشنی ظاهر شود آن را برق نامند و اینها نیز به حسب کثرت و قلت ماده مختلف می‌باشد در زیادتی و کمی و اگر بر آن ابخره و ادخنه کثیره دهنیت و کبریتیت غالب باشد بعد صعود و تراکم و انجماد حرارت کامنه در آن اشتعال یافته آن را محترق گرداند و از آن روشنی و صدا ظاهر گردد و جرم سوخته کثیف آن بیفتد با بخاری گرم کبریتی که به هر جا برسد بشکند و در زمین فرو رود و بخار آن به هر که برسد متغیر و مدهوش گرداند و احیاناً هلاک سازد و آن را در اجسام صلبه ثقیله تأثیر زیاده است از اجسام رخوه خفیفه چنانچه اگر به شمشیر در غلاف رسد غلاف آن را نسوزاند و نشکند و تیغ آن را سوراخ کند و بخراشد و بر بدره زر که برسد بدره را نسوزاند و زر را بگدازد و آن روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند و اگر آن ابخره و ادخنه لطیف و با کبریتیت و دهنیت و غلظت بسیار است و ثقل و ارضیت ندارد بسیار به بالا رود و به تأثیر حرارت تحریک افلاک محترق گشته به اشکال مختلفه ظاهر گردد به حسب قلت و کثرت ماده آن را نیازک و تیر شهاب و ذوذوابه و ستاره دنباله دار و امثال اینها گویند و اگر ماده آن بسیار غلظت و کثرت دارد و به زودی به اتمام نرسد و به حرکت شبانه روزی فلک‌الافلاک حرکت استبطاعی نماید و طلوع و غروب کند و مدتی بکشد تا به اتمام رسد و اگر هواییت بسیار و رطوبت اندک بر آن غالب باشد قدری صعود نموده به طرف افق و خط‌های منحنی به شکل قوس‌ها یکی بالای دیگری به الوان مختلفه ظاهر گردد به سبب تأثیر شعاع آفتاب در آنها و تفاوت محاذات هر یک از آنها مر شعاع آفتاب را به اختلاف مواد و تفاوت محاذات هر یک از آنها آن را قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشه بوقلمون در رویت و قوس قزح اکثر در بعض ایام ربیع و خریف که باران کمی باریده باشد اوایل و اواخر روز ظاهر می‌گردد و کره زمهریریه به حسب اختلاف مناسبات اراضی مختلف در قرب و بعد می‌باشد و امّا ابخره متکونه مجتمعه در جوف زمین و خلل و فرج آن چون بسیار گردد و راه بدر شد نیابد لامحاله سطح زمین را بشکافد و بدر آید و از صدمه شکافتن آن اراضی متصله بدان به حرکت درآیند و بلرزند خصوص که زمین صلب و خشک باشد و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوه‌ها بسیار واقع می‌شود و در اراضی رطبه رخوه کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمه آن در کمال شدت و متوالی و متواتر بعض عمارات و قریه‌ها و شهرها خراب گردد و منخسف شود و فرو رود آن را زلزله و خسف نامند و بدان که ادویه منسوبه به کواکب سبعه بالاجمال و بعضی بالتفصیل در جداول ذکر می‌یابد.

✻ **منسوبه به زحل** ✻ مجملاً ادویه اغبر خاکستر رنگ و یا سیاه خار دار زمخت کریه‌الرایحه‌اند که در اراضی و اماکن صلبه مملسه جنوبیه تکون یابند آنچه از آنها در صلاح و نیکویی حال زحل و رجعت و استقامت و شرف آن تکون یابد جهت امراض طحال نافع و آنچه در بدی حال و رجعت و هبوط آن تکون یابد منحوس و مضر باشند و از این کیفیت و خاصیت و اثر آن را دریافت نمایند.

✻ **منسوبه به مشتری** ✻ مجملاً ادویه با دهنیت نیکو رایحه و طعم است که گل آنها سرخ یا آسمانگونی و برگ آنها صاف باشد و در مواضع جیّده و چرب روییده و اینها نافع‌اند کبد را و صاف می‌گردانند خون را و ملتحم می‌گردانند جراحت را.



* **منسوبه به مریخ** * مجملاً ادویه مایله به حمرت و خشن و خاردار است و آنچه سوزاننده و مناسب آن اماکن یابسه باشد.

* **منسوبه به شمس** * مجملاً ادویه رسیده خوشبوی لذیذ شیرین و رایحه آنها خوش. گل آنها و برگ آنها سرخ و خصوصاً در مواضع مکشوفه که شعاع آفتاب بدانها برسد و اینها مقوی قلب و روح و چشم‌اند.

* **منسوبه به زهره** * مجملاً ادویه که طعم آنها شیرین و رایحه آنها خوش و گل آنها و برگ آنها نرم باشد و اینها قوای شهوانیه و امراض زنان و رحم و مذاکیر و امراض بارده رطبه غیر مفرط را نافع‌اند و زیاده کننده شحم و سمن و منی .

* **منسوبه به عطارد مجملاً** * ادویه ایست که برگ آنها غلیظ و نرم و ملایم و آبدار باشد و در زمینهای نمناک و آبدار و در میان آب رویند.

* **و ادویه منسوبه به اخلاط اربعه** و **منسوبه به اعضا و ادویه مناسبه به بعض امراض*** نیز در جداول ذکر خواهد یافت.

بدان که ادویه که مستدیرالاصول باشند اورام و بثور و صلع را نافع‌اند مانند بخور مریم و اسطراطیوس و خلدونیای صغیر و لوف‌الحیه و اشراس و سکبینج و غاریقون و ثوم و بصل و آنچه در عروق آنها ثقبه‌ها باشد جراحات را نافع است مانند اسقیطس و بتونکا و ملسمنا و اسطراطیوس و خرانیا و رعی‌الحمام و غافث و آنچه در آنها لعابیت و لزوجت و صمغیت باشد قروح و جروح را مانند اسقیطس کبیر و خطمی و اکلیل‌الشمس و انزروت و دبق و صبر و مر و کندر و دم‌الاخوین و صمغ‌البطم و مصطکی و قومالیمی و آنچه در برگ آنها ثقبه‌ها و خشونت باشد حکه و جرب و قوبا و امثال اینها را نافع است و آنچه آنها را مشابهتی به حیوان باشد نافع نهش آن حیوان را و از آنچه ذکر یافت دانسته می‌شود خاصیت و طبیعت آن ادویه و گاه استدلال نموده می‌شود از بعض احوال ظاهره به باطنه آنها خصوصاً به چیزی که در آنست از ملحیت و زیبقیت و کبریتیت زیرا که اشیاء خالی از این امور نیستند و طعوم همگی از ملحیّت است و روایح تمامی از کبریتیت و رنگها تمامی از زیبقیت آنها است و هر کس را حذاقتی در صناعت باشد می‌تواند که استدلال نماید از امور ظاهره بر امور باطنه و می‌تواند حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره به باطنه خصوصاً که تجربه را به آن ملاحظه نموده باشد و اینجا بدین مقدار به هر یک از مطالب و مقاصد متفرقه نجومیه و طبیعیه متعلقه مسایل ضروریه طبّیه اشاره نموده شد برای تذکره صاحبان بصیرت و علم و (دانش)[1].

---

۱. معرفت: ب

زحل

کیفیات و طبایع: سرد و خشک به افراط

کیفیات ملموسه: ابرد و اخشن اشیاء

کیفیات مذوقه مشمومه: ابشع و اقبض و اعفص اشیاء کریه‌الرایحه

قوا: قوّت ماسکه

الوان: (سیاه اسربی و خاکستری رنگ)[1]

عناصر: خاک

اخلاط: سودا و بلغم خام

معادن: مرتک و خبث‌الحدید و احجار صلبه سیاه اغبر و سیاه رنگ

فلزات: اسرب

ذکور و انثی: مذکر و بعضی خنثی گفته اند

نهاری و لیلی: لیلی

سعادت و نحوست: نحس اکبر

مقدار: قصیر یابس صلب ثقیل

امکنه: جبال یابسه که در آنها چیزی نروید و چاهها

نباتات و زروع: هر نبات و گیاه و حب بارد و یابس حار

اشجار: هر درخت عفص مانند بلوط و مازو و هلیله و بلیله و زیتون و فلفل و خروع و هر درخت کریه‌الطعم بدبو و درختی که پوست ثمر آن ضخیم و زمخت و صلبه باشد مانند جوز بوا و نارجیل و فوفل و پسته و فندق

اثمار و حبوب: فلفل و بلوط و زیتون و مرو و زعرور و رمان حامض و کتان و عدس و اهلیلج و عفص و آنچه بدینها ماند

حیوانات: هر حیوان سیاه رنگ و هر چه زیرزمین خانه سازد و باشد مانند موش و یربوع و مار و عقرب و خنفساء و هوام و حشرات و براغیث و گاو و بز و سمور و گربه و سنجاب

طیور: طیور آبی و طیور اهلی و غراب و خطاف و نسور

اعضاء بسیطه: جلد و شعر و ظفر و ریش و صوف و عظم و قرن

اعضاء مرکبه: طحال و (الیاق و)[2] استخوان و اسافل اعضاء از دبر و مصارین و بول و براز

آلات حس: سمع و گوش راست را نیز گفته‌اند

امراض: نقرس و علتهای باطنی و سوداوی

---

۱. سیاه و رصاصی: ب

۲. فقط در نسخه ب

مشتری

کیفیات و طبایع: گرم و تر به اعتدال

کیفیات ملموسه: اعدل و احسن و اتم اشیاء

کیفیات مذوقه مشمومه: ارطب و املس و اجلا و ادسم اشیاء

قوا: قوّت نفسانیه و غاذیه و نامیه

الوان: سفید با زردی و گندم‌گون درخشان

عناصر: هوا

اخلاط: دم طبیعی صافی و منی و مغز

معادن: مرقشیشا و توتیا و کباریت و زرانیخ و حجر مراره البقر و هر سنگ سفید و زرد

فلزات: رصاص قلعی و سفید روی و شبه فایق و الماس

ذکور و انثی: مذکر

نهاری و لیلی: نهاری علوی شمالی

سعادت و نحوست: سعد اکبر

مقدار: معتدل در امور مذکوره و کیفیات

امکنه: اراضی سهله کثیره المیاه

نباتات و زروع: هر شکوفه و گل و ریحان و گیاه خوشبو طیب نافع

اشجار: هر درخت چرب و شیرین مانند انجیر و زردآلو شفتالو و آلو و آلوبالو و کنار و آن شریک زهره است در فواکه

اثمار و حبوب: رمان حلو املسی و تفاح و ذرت و حمص و سمسم

حیوانات: مردم و بهایم اهلی و صاحب ظلف و خسف مانند گاو و گوسفند و شتر و هر حیوان خوش رنگ حلال گوشت و هر حیوان معلم شکاری مانند سگ و یوز و امثال آنها

طیور: هر مرغ مستوی‌المنقار که خوراک آن حب و دانه باشد و سیاه نباشد مانند کبوتر و دراج وخروس و ماکیان و طاووس

اعضاء بسیطه: اورده و مخ

اعضاء مرکبه: کبد و معده و امعا و اعضای غذا و حلق و فخذین

آلات حس: حس لمس و گوش چپ را نیز گفته‌اند

امراض: صحت و اعتدال مزاج

مریخ

کیفیات و طبایع: گرم و خشک به افراط

کیفیات ملموسه: احر و احد اشیاء

کیفیات مذوقه مشمومه: حرافت و ملاحت و مرارت و زعوقت

قوا: قوّت غضبیّه

الوان: سرخ تیره

عناصر: آتش

اخلاط: صفرای حاد

معادن: مغناطیس و شادنج و زنجفر

فلزات: حدید و نحاس

ذکور و انثی: مذکر

نهاری و لیلی: لیلی علوی مغربی

سعادت و نحوست: نحس اصغر

مقدار: طویل و املس و درشت و خشن و خشک

امکنه: اراضی صلبه سبخه

نباتات و زروع: خردل و کراث و سیر و پیاز و ترب و سداب و جرجیر و حرمل و بادنجان و هر چیز تند و تیز اندک آن نافع و کثیر آن مضر

اشجار: هر درخت تلخ تیز حاد خارناک که ثمر آن یا تخم آن حریف با حموضت باشد مانند اراک و کبر و بلادر و هر ثمری که با لبن یتوعی باشد که زبان را بگزد و عوسج نیز

اثمار و حبوب: لوز مر و حبة الخضراء

حیوانات: شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر بری و سگ دیوانه و مار گزنده و هر سبع خبیث و مار و افعی

طیور: جوارح طیور کج منقار که خوراک آنها گوشت باشد و هر طایر سرخ رنگ و زنبور

اعضاء بسیطه: لحم

اعضاء مرکبه: ساقان و مراره و کلیتان و مثانه و آلات بول

آلات حس: شم و منخر ایمن را نیز گفته‌اند

امراض: حمّی و امراض حاده حاره صفراویه و دمویه و یرقان و اسقاط جنین و رعاف و ادرار طمث و بواسیر و علل رحم

شمس

کیفیات و طبایع: گرم و خشک به اعتدال

کیفیات ملموسه: الطف و اکمل (و احمر)[1] اشیاء

کیفیات مذوقه مشمومه: اعتدال در طعوم

قوا: قوّت حیوانیه

الوان: نارنجی درخشان براق و گفته‌اند رنگ آن رنگ صاحب ساعت است

عناصر: آتش قریب به هوا مکیّف بدان

اخلاط: صفرای معتدل و حرارت غریزی

---

۱. فقط در نسخه الف



معادن: لاجورد و سندروس و رخام و کباریت و زجاج فرعونی و زفت

فلزات: یواقیت و بیجادق و هر سنگ گران بها و ذهب (خالص)[۲] ابریز

ذکور و انثی: مذکر و قطب و صاحب قوّت[۳]

نهاری و لیلی: نهاری علوی و سفلی نیز

سعادت و نحوست: سعد است به نظر و نحس است بالذات

مقدار: مستدیر بالمعان و تخلخل

امکنه: جبال معادن

نباتات و زروع: نیشکر و شیر خشت و ترنجبین و شکر و هر چیز لطیف شیرین نافع

اشجار: هر درخت بلند که ثمر آن را بخورند و چرب باشد مانند نارجیل و چلغوزه و بادام و هرچه ثمر خشک آن را نیز استعمال نمایند مانند نخل و فوفل و اشجار مذکوره

اثمار و حبوب: اترج و تین و عنب و تمر و بطیخ و حنطه و سلت و شعیر و حلبه

حیوانات: غنم و نعجه و کبش و خیل و تمساح و غراب ابقع

طیور: عقرب و باز و قمری و دباسی و رواشین و یمام و ساق خر

اعضاء بسیطه: دماغ و اعصاب جانب ایمن از بدن

اعضاء مرکبه: سر و سینه و دل و شش و پهلو و دهان و دندانها

آلات حس: بصر و چشم راست را نیز گفته‌اند

امراض: امراض صفراویه و دمویه غیر حاده

زهره

کیفیات و طبایع: سرد و تر به اعتدال

کیفیات ملموسه: انعم و اجمل اشیاء

کیفیات مذوقه مشمومه: لذیذترین و شیرین و گواراترین اشیاء[۴]

قوا: قوّت شهوانیه

الوان: زرد مایل به سفیدی و سمرت گندم‌گون و خضرت را نیز گفته‌اند

عناصر: هوای قریب به آب ممزوج بدان

اخلاط: رطوبت غریزی

معادن: مغنیسا و کحل

فلزات: لؤلؤ و زبرجد و جذع و نحاس

ذکور و انثی: مؤنث و سفلی

نهاری و لیلی: لیلی و جنوبی

سعادت و نحوست: سعد اصغر

مقدار: سیال و لیّن

امکنه: اراضی کثیره المیاه

نباتات و زروع: هر حب و تخم چرب روغن‌دار و روغنها و شیرینها و هر گیاه(نافع ارجمند با خار رنگین و پنبه)[۱]

اشجار: هر درخت نرم املس خوشبو خوش منظر مانند سرو و ساج و تفاح و سفرجل

اثمار و حبوب: تین و تمر و عنب و شعیر و حلبه

حیوانات: هر حیوان صاحب سم سفید و زرد وحشی

طیور: فاخته و عندلیب و جراد و هر مرغی که دانه چیند و هر مرغ آبی

اعضاء بسیطه: شحم و سمن و منی

اعضاء مرکبه: رحم و مذاکیر و آلات مباضعه

آلات حس: آلات استنشاق و منخرالیسر را نیز گفته‌اند

امراض: امراض بارده رطبه غیر مفرط

عطارد

کیفیات و طبایع: ممتزج از سردی و خشکی و خشکی بر آن غالب و به هر کوکبی که بیامیزد مزاج آن گیرد.

کیفیات ملموسه: ممتزج از کیفیات

کیفیات مذوقه مشمومه: ممتزج از طعوم

قوا: قوّت مفکره در معانی

الوان: اغبر مرکب از سواد و زردی مانند مرداسنگ و آسمان جونی[۲]

عناصر: خاک ممزوج به آب

اخلاط: سودای مخلوط به بلغم

معادن: نوره و زرنیخ و کهربا و زیبق

فلزات: فیروزه و صفر و روی

ذکور و انثی: مایل به ذکوریّت

نهاری و لیلی: نهاری

سعادت و نحوست: به ذات مایل به سعادت

---

۲. فقط در نسخه ب

۳. صاحب نوبت: ب

۴. الذّ اشیاء و گواراتر و شیرین‌تر: ب

۱. فقط در نسخه ب

۲. رنگ اغبر مرکب از سواد و زردی مانند مرداسنگ و آسمانجونی مرکب از سواد و زردی: ب



مقدار: مرکب از چند کیفیت

امکنه: اراضی رملی

نباتات و زروع: بقول وسبزیها به اقسام

اشجار: هر درخت قوی‌الرایحه مانند سرو و دیودار و صندل و عود هندی

اثمار و حبوب: باقلی و لوبیا و ماش و کرویا و کزبره

حیوانات: سگان شکاری و استر و روباه و خرگوش و هر حیوان کوچک خشکی و آبی

طیور: ببغا و هر مرغی که حکایت و تقلید انسان نماید در گفتار مانند شارک و طوطی و نوری و هر مرغ ابلق دو رنگ که پر آن منقش باشد.

اعضاء بسیطه: اعصاب قوّت ادراک

اعضاء مرکبه: زبان و چشم و گوش و بینی

آلات حس: ذوق و لسان را نیز گفته‌اند.

امراض: امراض بارده یابسه نه به افراط

قمر

کیفیات و طبایع: سرد و تر تری آن به اعتدال

کیفیات ملموسه: اغلظ و اکثف و ارطب اشیاء

کیفیات مذوقه مشمومه: هر شی تفه بی‌مزه خام

قوا: قوّت طبیعیّه

الوان: زرقت و بیاض غیر خالص از حمرت و صفرت و کدورت و کمودت

عناصر: آب و هر چه برودت و رطوبت بر آن غالب باشد

اخلاط: بلغم و هرچه بلغمیت بر آن غالب باشد

معادن: زجاج نبطی و احجار مشفّه و هر سنگ سفید و دهنه

فلزات: لؤلؤ و بلور و فضه و هر سنگ سفید رخو

ذکور و انثی: مؤنث و صاحب نوبت

نهاری و لیلی: لیلی

سعادت و نحوست: سعد است به نظر و به ذات قابل نحوست

مقدار: غلظت و کثافت با رطوبت

امکنه: اراضی مستوی قاع صفصف خالی

نباتات و زروع: عشب و خلفا و بردی و قطن و کتان و هر چه بر پا نایستد و تخم باشد مانند خیار و خیارزه و خربزه و هندوانه و کدو و پلول و غیرها

اشجار: هر درخت کوتاه ساق با شعب بسیار مانند انار شیرین و بادام شیرین

اثمار و حبوب: شعیر و دخن و قثاء و خیار و هندوانه و کدو و ثمر هر درختی که بر زمین پهن شود

حیوانات: بقر و ابل[۱] و شات و هر حیوان مأنوس

طیور: بط و کرکی و هر مرغ آبی و هر مرغ کوچکی و وطواط و صرد و سوام و شقراق

اعضاء بسیطه: جلد و شعر و ظفر و جانب الیسر از بدن

اعضاء مرکبه: عنق و دست و پا

آلات حس: چشم و چشم ایسر را نیز گفته‌اند

امراض: امراض بارده رطبه بلغمیه

ادویه منسوبه به زحل

الف — آس، اسرب، آبنوس، ابهل، اذان الفار، ابوقانس، (ابرون نوع من الحماحم،)[۲] اثل، اجاص، اذخر، اراک، اسعدالعدس، افینس، اقاقیا، امروسیا، امسوخ، امغیلان، انبرباریس، ایذا اریذا

الباء — بردی، پرسیاوشان، برطانیقی، بستیاج، بسفایج، بقس، بقم، بقله حامضه، بقله یهودیه، بلح، بلوط، بلیلج، بنج، بنوته که ورق الطیر و ورق الغنم نامند، بنطافلن، بولامونیون، بهمی، بشم

التاء - تمر هندی

الثاء — ثمام، ثیل

الجیم — جارالنهر، چنار، جلبان، جوزالعبهر، جوزماثل، جوشیصا، جیدار

الحاء — حسک، حشیشة الزجاج، حصرم، حضض، حلفا، حلق، حلاب، حماض، حمضیض که بقله حامضه است، حمام، حناء، حی‌العالم

الخاء — خانق‌النمر سیاه خربق است، خانق‌الذئب، خانق‌الکلب، خرنوب، خلاف، خمان که اقطی است، خمخم، خندریلی، خندروس، خیزران

الدال- دبق، دخن، دردار، دروفینون، دلب، دم‌الاخوین

الذال — ذرت، ذنب‌الخیل، ذنب‌السبع

الراء — ریباس

الزاء — زبیب‌الجبل، زعرور، زیتون، زیتون‌الماء، زیت، زیتار

السین — ساداوران، سامان گیاه حصیر، سدر، سرو، سرخس، سعد، سفرجل، سقولوقندریون، سگ، سلق، سماق، سماق الدباغین، سندریطس، سنامکی، سوسن

الشین — شاه صینی، شاهسفرم، شاه بلوط، شوکران

الصاد — صندل

۱. ابل: ب

۲. فقط در نسخه ب



الضاد- ضیر که جوزالبر است

الطاء – طالیسفر، طباشیر، طرفاء، طراثیث، طلع، طلح که موز است

الظاء – ظفرالقط

العین – عدس، عذبه، عصی‌الراعی، عفص، علیق، عنب‌الثعلب، عنب‌الدب

الغین – غبیراء، غرب، غوشنه

الفاء – فاغره، فطر، فقع، فنجنگشت، فوفل

القاف – قراصیا ، قرظ، قرقمان، قضب، قطف، قطلب، قطن، قنا، قنب

الکاف- کافور، کبر، کرم، کزبره، کشت برکشت، کفری، کمات، گوزماثل

اللام – لبلاب، لحیة التیس، لسان الحمل، لخیطس، لیموسیماخیوس، لیف، لیف‌البحر، لیمو

المیم – مامیثا، ماش، مرطولس، مزمارالراعی، مشط‌الغول، مقل مکی

النون- نوارس، نیل، نیلج، نیلم

الهاء – هرطمان، هفت پهلوای ذوسبعه اضلاع، هلیلج

الیاء – یبروج، ینمه

و هرچه بارد یابس است منسوب به زحل است.

ادویه منسوبه به مشتری

الالف – آس، ابزار، اذان‌الارنب، ارجوان، اسطرطیفوس، اسطینطس، اسلخ، اسرار، افتیمون، اقسون، اکلیل‌الملک، اورومالی[3]، اندربان، انتلیس، انغرا، انف‌العجل، اندرومارون، ایمارانوطالی

الباء – بابونج، بادرنجبویه، بادآورد، بتونکا، برنجاسف، برطانیقی، برسیانا، بسفایج، بسر، بشین، بطم، بطیخ، بقثوفرثن، بقلة الاوجاع، بلسان، بلوطی، بلسکی، بنک، بوصیرا، بولامونیون، بهار

التاء – تانبول، ترمس، ترنجبین، تفاح، تمر، توت، تین

الجیم- جزر، جنجل، جوز جندم

الحاء – حب‌السمنه، حرنب، حزنبل، حلبه که فاریقا و اعیون نیز نامند، حلفا، حمص، حنطه، حوز که جوزالسرو گویند.

الخاء – خصی‌الثعلب، خنثی که برواق نیز گویند، خیارشنبر

الدال – دارشیشعان، دستنبویه، دوسر، دیناقوس

الذال – ذنب القط، ذنب الخروف

الراء – راوند، ربل، رجل‌الغراب، ریباس

۳. اومالی: ب

الزاء – زبیب، زرشک، زفت

السین – سپستان، سکر، سکرالعشر، ساق، سلدانیون، سمسم، سوسن، سیلان

الشین – شاهتره، شجره ابی مالک، شطبه، ششریث، شقاقل، شلجم، شل، شلجم احمر که نوعی از نقلت[1] است.

الصاد – صاصلی، صعتر، صمغ

الضاد – ضغابیس

الطاء – طیلافیون

العین – عنب، عنب الثعلب، عناب، عودالحیه، عیون البقر

الغین – غار

الفاء – فستق، فضه، فوة الصبغ

القاف – قاطانیقی، قاقلی، قاوند، قرصعنه، قصب‌السکر، قرنفل بستانی و دهن آن، قطن، قرط، قلقل، قناء، قند، قسط، قنطوریون، قوطولیدون، قوطوما

الکاف – کاکنج، کادی، کثیرا، کرنب، کراث، کرسنه، کردان، کسموقا، کشوث، کشمش، کف الضبع که کف الصبغ نامند، کف آدم، کف النهر، کفری، کلز، کماذریوس

اللام- لبلاب، لسان الثور، لوز، لوبیا

المیم – محلب، مخلصه، مرجان، مرو، مرماحوز، مزمارالراعی، مغاث، میسن

النون- نارجیل، نارمشک، نسرین، نقل، نیته، نوارس

الواو- ورد

الهاء – هاسیمونا، هلیون

الیاء – یاسمین

ادویه منسوبه به مریخ

الالف – آطریلال، ابوقانس، آذریون، ارمالک، اریدبرید، ارمنین، آزاد درخت، اسلنج، اشق، اشترغار، اشخیص، اسود، اشنان، افتیمون، افینوس، اقحوان، اکلیل‌الجبل، انجدان، انجره، انیسون، اناغالس، انزروت، انوما که نوعی از خس‌الحمار است

الباء- بادآورد، بلوماین، بخور اکراد، برنگ، بشمه، بصل، بقثوفرثن، بقلة المراری، بلخیه، بلادرین، بوزیدان، بونیون، بیش، بیش موش بیشا

التاء – تربد

الثاء- ثافسیا، ثوم

الجیم - جاوشیر، جدوار، جبلهنگ، جمجم، جنطیانا، جوزبوا،

۱. نقل: ب



جوزالکوثل

الحاء — حاشا، حاشیش، حب النیل، حب الزلم، حرمل، حرف، حرمله، حلتیت، حماما، حنظل

الخاء — خانق‌الکلاب، خاماسوقی، خردل، خربقان، خصی‌الکب، خولنجان، خیربوا، خیری

الدال — دارفلفل، دبیداریا، درونج، دروبطارس، دفلی، دند، دوقس، دیودار

الذال – ذاقنی ویداس، ذنب‌العقرب

الراء — رازیانج، رعی‌الابل، رتم، رعی‌الحمیر، ریحان الکافور

الزاء — زبیب‌الجبل، زعفران، زنجبیل، زنجبیل‌الکلاب، زوفای یابس، زوفا، زوان

السین– ساذج، سداب، سرخس، سطرونیون، سطاخینس، سعد، سعوط، سقمونیا، سکبینج، سلیخه، سنگسبویه، سولان، سیسنبر

الشین — شبرم، شربین، شقایق، شل، شونیز، شیطرج، شیبه

الصاد — صریمه، صعتر

الضاد — ضجاج

الطاء– طباق، طراغیون، طریفلن، طریقولیون

الظاء– ظفره

العین– عاقرقرحا، عشق، عرطنیثا، علیق، عنصل، عوسج، عینون

الغین– غار، غالسیس[2]

الفاء — فاشرا، فاشرستین، فجل، فربیون، فرنجمشک، فشغ، فلفل، فلفل مویه، فلفل الماء، فلفل سودان، فو، فودنج

القاف — قرنفل، قرون السنبل، قسط، قسطون، قعیل، قلب، قلفونیا، قلی، قنطوریون، قیصوم

الکاف – کاشم رومی، کبر، کبیکج، کتم، کراث، کرویا، کف الصبغ، کف الهر، کمون، کندش، کندری

اللام — لاغیه، لامی، لبن سودان، لخینس، لسان‌الابل

المیم — ماهودانه، ماهیزهره، ماذریون، مثنان، مرزنجوش، مراسم، مرماحوز، مرتج، میعه

النون — نانخواه، نمام

الواو– وج، وخشیزک، ولب

الهاء — هلک، هیوفاریقون

الیاء – یتوعات

منسوبات نیّر اعظم و کوکب معظّم شمس صاحب ضیاء عالم

الالف — ابراز، اترج، اذخر، ارقیطون، ارماک، اسارون، اسطوخودوس، اصابع الصفر، اقنیقطس، اکلیل‌الجبل، النج، انجره، انتله، ایرسا

الباء – بادرنجبویه، بادروج، بان، برنجاسف، برنوف، بسفایج، بطم، بقلة الاوجاع، بلبوس، بلوط الارض، بل، پنجنگشت، بهمن

التاء – تودری

الجیم — جثجاث، جعده، جفت آفرید، جل نسرین، جوزبوا، جوزالقی، جوزالخمس، جوزالشرک، جوزالارقم، جوشیما

الحاء – حب الکلی، حب السمنه، حب المنسم، حرشف، حراه، حل، حلبه، حلبیب، حلبوب

الخاء — خروع، خصی الدیک، خلنج

الدال — دارچینی، دارشیشعان، داذی، دمادم، دوایا اغریا

الذال — ذنب‌الخروف

الراء — راسن، راوند

الزاء — زرنباد، زرنب، زراوند، زعفران، زهره یعنی مراره

السین — سداب، سیسالی، سفادیکس، سفیدلیون، سناء، سنبل، سنبل رومی، سنبل جبلی، سپستان، سیسارون

الشین — شبت، شنبلید

الصاد — صامریوما، صبر

الضاد — ضرو، ضریع

الطاء — طرخون

العین — عبیثران، عروق الصفر، عود

الغین — غار، غاریقون

الفاء — فتایل‌الرهبان، فراسیون، فستق

القاف — قاقله، قثاءالحمار، قرة العین، قرطم، قصب‌الذریره، قنه، قیقهر

الکاف — کبابه، کماذریوس، کندر

اللام — لسان‌العصافیر

المیم — محلب مراینه، مستعجله، مو

النون — نارنج، نعنع

الواو – ورس

الهاء — هرنوه، هرمه، هشت دهان، هیوفاریقون

الیاء – یاسمین

منسوبات به زهره

انجیر، (بیدانجیر،)[1] بصل‌الزیز، خصیه الثعلب، سوسن سفید، نرگس، نیلوفر، ورد ابیض

---

۲. غالیس: ب

[1] فقط در ب



منسوبات به عطارد

اقطی، بابونه، جوز، حشیشة الزجاج، حندقوقی، دبق، عرعر

منسوبات به نیّر اصغر، قمر

الالف — احلامود، اسفاناخ، اقمیدون

الباء — باقلی، بزرقطونا، بصـل، بقلة الحمقـا، بطـیخ زقـی، بنفسـج، بوش دربندی

التاء - تفاح

الخاء — خبازی، خس، خشخاش، خلاف، خلال، خوخ

الراء - رمان

الطاء - طحلب

العین - عدس الماء

الفاء — فاوانیا، فطر، کراث

القاف — قثاء، قرع

المیم - مشمش

النون - نیلوفر

الهاء - هندباء

و هر چه سرد و تر و در آب روید منسوب به قمر است.





فصل چهاردهم





فصل چهاردهم

در بیان اسناد طب خال والد ماجد مؤلف
و والد ماجد قدس الله سرهما و مؤلف

بدان که سند خال والد ماجد حکیم میر محمد هاشم‌المخاطب به حکیم معتمدالملوک سیدعلویخان به والد اوشان استاد الاطباء و سیدالحکماء میر محمد هادی علوی و از اوشان استادالاطباء و اسوة الحکماء میرزا محمد مسیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میرزا محمد مسیح به وسایط به اطبای خوز و طبرستان و از اوشان به اطبای حران و از حرانیان به بقراط حیکم و از او به اسقلنیوس و از او به حضرت سلیمان و داود پیغمبر علی نبیّنا و آله علیهم السلام می‌رسد و فقیر از والد ماجد خود و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلاواسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی‌الحسینی مدظله‌العالی اخذ نموده و القا یافته و به اینجا رسانید مقدمه را پس شروع نمود به ذکر ابواب و فصول کتاب به عون الله تعالی‌الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهل بیته الطیبین و الطاهرین.





باب اول

در بیان ادویه‌ای که‌حرف اول آنها الف است

فصل الالف مع الالف

◄آبار

به مد الف و فتح بای موحده و الف و رای مهمله.

ماهیت آن: رصاص اسود محرق است به یونانی امولیقون نامند و گویند امولیقون اسم رومی آبار است و به هندی بنگ به فتح بای موحده و سکون نون و کاف فارسی نامند و همچنین اسرنج و مرداسنج نیز از سوخته رصاص اسود حاصل می‌شود. شیخ الرییس در مفردات قانون فرموده الآبار و الآنک هما الرصاص الاسود .

و بالجمله طبیعت آن: سرد و خشک در دویّم است.

افعال و خواص و منافع آن: مجفف و جالی و محلل و اکتحال مغسول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و ذرور آن جهت جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و سرطانی و نزف‌الدم و سیلان رطوبات و طلای آن با روغن گل سرخ جهت خروج مقعده و با سرکه جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع.

بدل آن: اسرنج است.

مضار آن: خوردن آن کشنده

اصلاح آن: قی کردن به روغن و اشیای دهنیه و امراق دسمه بود و دستور احراق و غسل و شیافات آن در قرابادین تألیف این فقیر مسمی به مجمع الجوامع ذکر یافت و دستور احراق و غسل آن در مقدمه این کتاب نیز مذکور شد.

◄آبنوس

به مد الف و کسر بای موحده و ضم نون و واو و سین مهمله معرب ابانس یونانی است و به فارسی و به هندی نیز بدین اسم مشهور است و به رومی انکسینس و به یونانی سیفافیطوس نامند.

ماهیت آن: گویند درختی است شبیه به درخت عناب و بسیار عظیم مانند گردکان و از آن بزرگتر و ثمر آن مانند انگور و زرد رنگ مایل به سرخی و با حلاوت کمی و عفوصت بسیار و در اوایل میزان می‌رسد و از درخت فرود می‌آورند و برگ آن شبیه به برگ صنوبر و عریض‌تر از آن و خزان نمی‌کند و تخم آن مانند تخم حنا و گل آن نیز مانند گل حنا و شنیده شده که چوب آن در هنگام بریدن درخت آن کم رنگ می‌باشد مدتی در آب می‌اندازند رنگین سیاه براق می‌گردد و نیز شنیده شده که درخت کابهه بعینه شبیه به درخت آبنوس است و فرق آن است که آبنوس چون اکثر در کوهستان می‌روید درخت آن بلندتر و چوب آن سیاه‌تر می‌باشد و کابهه چون در بساتین و غیر کوهستان نیز می‌رود درخت آن پهن و سیاهی چوب آن اندک کمتر است و آن دو قسم می‌باشد: یکی هندی و دیگری حبشی و قسم حبشی آن سیاه‌تر و صلب‌تر و املس‌تر و سنگین‌تر از هندی و در وقت بریدن و تخته کردن از جوف چوب آن جابجا رگه‌های رمل و سنگریزه‌ها برمی‌آید و شیشم کهنه نیز شبیه به آبنوس کمرنگ با اندک خطوط سفید و ذوطبقات و درخت آن بسیار عظیم می‌شود به حدی که تخته آن تا به دو ذرع دست عریض دیده شده و بعضی این را نوع هندی آن دانسته‌اند و شاید چنین نباشد زیرا که تخته چوب آبنوس سیاه از یک شبر و نیم زیاده دیده و شنیده نشده و این در صلابت بدان مرتبه نیست و هر سه قسم را چون در آب اندازند فرو می‌رود خصوص دو قسم اول و طعم چوب آبنوس اندک لذاع و گزنده و قابض زبان است و چون بسوزانند چوب تر و تازه آن را رایحه طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیر اصلی آن است و خشک آن مشتعل گردد و مستعمل اطبا بیشتر حبشی و بعد از آن هندی سیاه رنگ و صلب املس آنست که مانند شاخ خرّاطی کرده باشند و چوب آن را چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند ساییده آن اندک یاقوتی رنگ بود و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که آن دو نوع است یکی ملمع از سیاهی و زردی و آن را از سواحل زنگبار و جزایر ایشان آورند و اهل زنگبار آن را میکوا خوانند و وصف درخت آن را قریب بدانچه ذکر یافت نوشته و نیز گفته که در



آن نواح نوع دیگر نیز می‌شود لطیف‌تر از آن که ذکر یافت و این نوع ملمع است از سرخی و سفیدی و سرخی آن به رنگ لک ماند و سفیدی آن به چوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب آن دسته‌های کارد سازند و کمان گران در خانه کمان ترکیب کنند و نوع دیگر از آن در غایت سیاهی به اوصافی که ذکر یافت نیز نوشته و بعضی اهل هند گویند از جوف درختی که به هندی آن را تیندو نامند نیز برمی‌آید و پوست آن درخت را چون بر آتش اندازند از آن شرارها برآید و برگ آن شبیه است به برگ ساذج هندی و ثمر آن به مقدار لیمو زرد رنگ مایل به سرخی و بر سر آن مانند قمعی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین و عفص و تخم آن طولانی و زرد رنگ و صلب و منبت آن جبال راج محل و بیربهوم و مورنگ و مضافات بنگاله و پنجاب و دکهن و زیربادات و غیرها است و بهترین آن سیاه و براق سنگین خوشبوی آن است که در طعم آن لذع و قبض کمی باشد.

طبیعت آن: به قول شیخ الرییس و صاحب اختیارات بدیعی گرم و خشک در دویّم است و به قول ابن بیطار و یوسف بغدادی و شیخ داود انطاکی گرم در اوایل سیّم و خشک در آخر دویّم.

افعال و خواص و منافع آن: ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصات و محلل ریاح و مفتح سده طحال و ریاح آنست. *امراض الرأس* چون آبنوس را با آب برگ بارتنگ سوده نشوق نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف باز دارد. *العین* اکتحال محکوک آن جهت رفع شب کوری و ذرور آن جهت بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و دمعه دموی و جرب عین و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان مفید و بالجمله شدیدالنفع است از برای اکثر امراض عین. *القروح و الجروح و نزف‌الدم* ذرور نشاره آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک شدن دارد و باعث التحام آنست به قوّت قبض و نشفی که دارد. *حرق‌النار* چون بر عضوی که سوخته باشد روغن گل یا سفیدی تخم مرغ بمالند و بر آن آن را بپاشند سودمند بود و محرق مغسول نشاره آن لطیف‌تر و جهت قروح مزمنه و جرب و در جمیع افعال مذکوره سریع‌الاثر است. *الخنازیر* طلای مسحوق آن و همچنین مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصیه اطفای خون جاری می‌کند و به تنهایی جهت تجفیف قروح خبیثه و رویانیدن گوشت صالح و منع جوششهای پر آب و آبله کردن اعضاء مجرب است.

مقدار شربت آن: تا سه درهم.

مضر معده، **مصلح** آن صمغ عربی و عسل.

بدل آن: چوب کنار است.

طریق احراق و غسل آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن سفوف ثمر خشک آن که تخم آن را دور نموده باشند با آب جهت حبس اسهال و سیلان رحم و وذی و مذی و منی مرد و زن نافع .

◄آبیل

مترجم کتاب ابوریحان گوید: این اسم مسموع نیست و بر حرف دویّم آن وثوقی نی و آن بیخی است که به حندقوقا ماند و به نبات رطبه مشابهت دارد و در بهار روید و آن را شاخ‌های بسیار بود و تخم آن به تخم گزر ماند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته نباتی است بیخش شبیه به شلغم و خوش طعم و برگش مانند اسپست و شاخ‌های آن بسیار و تخمش مثل تخم زردک و در کنار رودها روید.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: مدر بول و جهت سپرز آزموده.

مقدار شربت آن: تا دو درهم است و نوشته که مؤلف اختیارات بدیعی گوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل است و در اختیارات به نظر نیامده.

◄آجر

به مد همزه و ضم جیم و رای مهمله مشدده به عربی لبن به کسر لام و سکون بای موحده و نون و بر وزن کتف و ابل نیز آمده و از لغات مثلثه است و به فارسی خشت و به هندی اینته نامند.

ماهیت آن: بدان که آن دو قسم می‌باشد یکی قسم سفید است که در کوره آهک پزی می‌پزند و این قسم بهتر و مستعمل در اعمال طب است و قسم دویّم آجر سرخ است و آن را در کوره آجرپزی به این طریق می‌پزند که خشت خام خشک کرده را ته به ته چیده ما بین هر دو ته آن شاخ‌های چوب درخت تاک یا چوب درخت دیگر یا سرگین گاو و یا غیر آن گذاشته آتش می‌دهند تا تمام چوب و سرگین که مابین آجرها است سوخته شود و همه خشتها پخته گردد پس می‌گذارند تا سرد شود برداشته به خرج می‌آورند و بهترین آن تمام پخته یکسان آن است و در بعضی کوره‌ها قدری نوشادر خصوص در آنها که از فضلات طبخ داده باشند و یا خاک آنها حر یعنی خالص نباشد بلکه آغشته باشد با فضلات به عمل می‌آید و نیز قطعه‌های خزفی جوش خورده سیاه و بنفش از همه کوره‌ها بر می‌آید در بعضی بیشتر و در بعضی کمتر به همان جهت که از شدت حرارت آتش گداخته لطیف آن تحلیل یافته کثیف آن می‌ماند.

طبیعت آن: گرم در دویّم و خشک در چهارم.

افعال و خواص و منافع آن: * امراض الرأس* چون آجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ نمایند که مانند اخگر شود و در آب و یا شراب اندازند آن مقدار که به جوش آید و چادری بر سر



گرفته سر را به بخار آن بدارند تا عرق شود جهت تحلیل مواد بارده دماغیه و نزلات مزمنه و درد سر کهنه بی‌عدیل و مجرب است و ضماد آن با نمک و سرکه جهت خزاز نافع. * الاورام و البثور و الریاح و الاستسقاء و البواسیر و غیرها* چون خشت پخته آب ندیده درست یا قطعه‌ای از آن را خصوص که سفید باشد با آتش گرم کرده قدری آب یا شراب بر آن پاشیده در نمدی و یا پارچه پنبه داری پیچیده بر عضوی که وجع بارد حادث از سردی و یا ریح محتبس و یا ورم بارد و یا بر موضع بواسیری که وجع شدید داشته باشد تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو و دفع مواد بارده و تحلیل و تسکین وجع آنست و ضماد آن با آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و با سرگین گاو جهت تحلیل اورام و بثور بلغمی و استسقای لحمی و زقی و سوءالقنیه و ذرور آن برای قطع خون جراحات و جلوس بر روی آجر گرم کرده زحیر رطوبی و بارد و ریحی و وجع بواسیری را مجرب و مسکن آن است خصوص که روغن گل سرخ بر آن ریخته باشند و چون دو آجر آب ندیده را بر هم بسایند و گرد آن را بر عضوی که وجع و ورم بارد داشته باشد عسل بمالند و آن را بر آن بپاشند و در آفتاب نشینند وجع و ورم آن را زایل سازد و اطبای هند را زعم آنست که چون آجر را ریزه کرده در دوغ گاو اندازند و یک شب بگذارند و صبح صافی نموده آن دوغ را بنوشند قرحه مزمنه را نافع است.

و امّا **دهن آجر** که آن را دهن‌المبارک و دهن‌المنفذ نیز نامند به نهایت گرم است.

افعال و خواص آن: سریع‌النفوذ و محلل و معرق و ملطف و سعوط آن جهت صرع و لقوه و نسیان و آشامیدن آن برای صرع و فالج و لقوه نافع و قطور آن در بینی جهت صرع و در گوش جهت ثقل سامعه و نشوق آن برای فالج و امراض بارده دماغی و مالیدن آن بر مؤخر دماغ برای نسیان و با شراب زوفا جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی‌نظیر و مالیدن آن بر دندان کشنده کرم و مسکن الم آن است و آشامیدن آن جهت کشتن کرم معده و امعا و تفتیت سنگ مثانه مجرب و جهت ادرار بول و سایر امراض بارده مثانه و مغص بارد و ریاح و نفخ ظاهری و باطنی و تحلیل خون منجمد و جهت عرق‌النساء و مفاصل مفید و حمول آن جهت گشودن دم بواسیر و اسقاط دانه آن و رفع کرمهای مقعد و فرزجه آن جهت گشودن دم حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع‌الاثر و طلای آن و آشامیدن آن جهت سموم بارده و گزیدن عقرب و ضماد آن با اشق جهت ورم سپرز به نهایت مفید.

مقدار شربت آن: از یک مثقال تا دو مثقال.

مضر معده **مصلح** آن سرکه و **مضر** گرده **مصلح** آن کثیرا است و باقی افعال و خواص و صنعت دهن آن در قرابادین مجمع‌الجوامع ذکر یافت.

◀آچین

به فتح همزه و کسر جیم فارسی و سکون یای مثناة تحتانیه و نون.

ماهیت آن: درختی است عظیم، برگ آن اندک عریض طولانی و از برگ انبه و جامون بزرگتر و ضخیم‌تر و گل آن سفید و خوشبوی و برگ‌های آن سفید و پنج عدد و طرف پایین اندرون برگ‌ها زرد و طرف بیرون ساقه و برگ آن سرخ رنگ و درخت آن تمام خزان می‌کند و در اول بهار اول گل می‌کند پس برگ برمی‌آورد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن : آشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی و جهت آتشک و قروح خبیثه نافع و اگر اسهال زیاده نماید و گرمی کند **مصلح** آن آشامیدن دوغ است و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه است.

◀آذان الفار

به مد الف و فتح ذال معجمه و الف و نون و الف و لام و فا و الف و رای مهمله لغت عربی است به یونانی مروش و به هندی چوه کنی[1] نامند.

ماهیت آن: شیخ‌الرییس فرموده که جالینوس قوّت آن را قریب به حشیشی که زیر آن شیشه می‌گذارند دانسته و اطلاق آن بر دو حشیش می‌نمایند یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از برگ آن بوی خبازی می‌آید و صلابتی ندارد و دیگر بر آنچه دیسقوریدوس گمان برده که شبیه است به لبلاب و برگ آن کوچکتر از آن و مفروش بر روی زمین و شاخ‌های آن باریک و بستانی آن خوشبو لیکن بی‌طعم و رایحه قوی و گل آن گلابی رنگ و تخم آن شبیه به تخم گشنیز و خطاطیف آن را می‌خورند.

طبیعت آن: حار حاد است خصوصاً آنچه منبت آن قریب به آب نباشد و آنچه جالینوس ذکر کرده سرد و تر در اول و قوّت قابضه ندارد و در آنچه دیسقوریدس ذکر کرده گرم و با قوّت قابضه و مجففه است.

افعال و خواص آن: مسیح گفته منفعت آن قریب به منفعت افسنتین است و این بعید است و غیر متوقع از آن. *اعضاءالراس* شرب آن جهت صرع و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه نافع. *الجروح و القروح* آنچه را دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن

---

۱. چوهه کنی



خار و پیکان را برآورد و تنقیه قروح و الزاق جراحات نماید.
و صاحب مالایسع نوشته که آن دو صنف می‌باشد: بستانی و بری، بستانی آن را به یونانی لب سینی نامند منبت آن جاهای سایه و میان اشجار و کناره‌های آب و اطراف عمارات و برگ آن شبیه به چیزی است که به آن تشبیه نموده‌اند یعنی گوش موش کوچک مدور و گیاه آن بی‌ساق و گل و بر روی زمین پهن شود و شاخ‌های آن سه پهلو و چون به دست بمالند بوی خیار از آن آید.
طبیعت آن: سرد و تر و صاحب تحفه در سیّم تر دانسته با اندک قوّت قبضی و لبن آن با اندک قوّت تحلیلی.
افعال و خواص آن: *امراض الرأس و العین* سعوط آن جهت صداع حار و ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام حاره چشم. *الاذن* قطور عصاره آن در گوش جهت تسکین درد و تحلیل ورم آن نافع. *اعضاء‌الغذاء* آشامیدن آن مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است.
الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضاء و حمره و جمره نافع.
بری آن سه قسم است قسم اول شاخ‌های آن باریک و بلند از زمین و شاخ‌های بسیار از یک بیخ رسته و شاخ‌های زیرین آن سرخ رنگ و مجوف و برگ‌های آن نازک و طولانی‌تر از بستانی و وسط پشت برگ‌ها محدب و اطراف برگها تند و زوج زوج رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخ‌های ریزه بسیار و گل آن لاجوردی رنگ و صاحب تحفه نوشته که بعضی را گل زرد می‌باشد و بیخ آن به قدر انگشتی و پر شعبه و بعضی مغشوش می‌کنند این را با اسقولوقندریون و فرق آن است که برگ این نرم و دراز است به خلاف برگ اسقولوقندریون.
طبیعت آن: معتدل در حرارت و برودت و خشک در دویّم.
افعال و خواص آن: صرع و لقوه و اوجاع بارده دماغیه و صداع را نافع و مقوی معده و محلل و مفتح و مدر بول و سم افعی را مفید. *امراض الرأس* ضماد آن خصوصاً با سرکه جهت صداع حار نافع و سعوط و غرغره آن با ماء‌العسل جهت تنقیه دماغ و جذب رطوبات دماغی نافع. *العین* طلای بیخ آن جهت ناصور چشم و ضماد برگ آن با آرد جو جهت تلیین ورم حار چشم و به تنهایی جهت ناصور آن مجرب. *الفم* غرغره آن با ماء‌العسل جهت وجع ضرس مفید. صاحب شفاء‌الاسقام گفته شرب آن با شراب جهت لسع افاعی نافع و ضماد آن مانع انتشار قروح و تورم جراحات است.
مضر مثانه **مصلح** آن مرزنجوش و گویند مصلح آن تخم خرفه است.
مقدار شربت آن: تا دو مثقال.
قسم دویّم آن شاخ‌های آن پهن بر روی زمین و برگ آن مایل به تدویر شبیه به برگ بستانی آن و از آن ریزه‌تر و با اندک حرافت و بی‌گل و صاحب تحفه نوشته که گویند بی‌گل نیست ولیکن به سبب ریزگی و اتصال آن به شاخ‌ها چندان مریی نمی‌گردد و منبت این اکثر ریگزارها است.
طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و صاحب تحفه در سیّم نوشته. **افعال و خواص آن**: محرک باه و جهت اورام بارده و رفع آثار و دفع سم و جذب خار و پیکان و ضماد عصاره تازه آن بر کمر و قضیب و کنج ران و پشت زهار باعث تحریک باه حتی پیران و مأیوسین را و مطبوخ خشک آن نیز همین اثر دارد ولیکن ضعیف‌تر از آن و همچنین ضماد آن جاذب سم و دافع سمیت آن و جاذب خار و پیکان است.
قسم سیّم آن برگ آن مایل به تدویر و با زغب سفید و خارهای باریک سفید زغب‌دار و با یتوع که چون قطع نمایند از آن یتوع برآید و مفروش بر روی زمین و منبت آن آنچه دور از آب باشد با حدت بود و برگ آن را چون بر جلد نازک خصوصاً رخساره گذارند سرخ گرداند.
طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم و با قوّت سمیت و زبون‌ترین اقسام آن است.
افعال و خواص آن : مقئ قوی و مسهل و زیاده آن کشنده و شیر آن مقرح جلد و چون سه مثقال و نیم آن را جوشانیده آب آن را با نعناع بنوشند و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرمهای معده را دفع نماید و دیگر متکون نشود و شیخ داود انطاکی این خاصیت را جهت بستانی آن ذکر کرده.
صاحب تحفه نوشته که ابن تلمیذ در مغنی می‌فرماید که اقسام اذان‌الفار غیر مرزنجوش است و از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر می‌گردد چه مرزنجوش متصف به صفات دیگر و از جمله ریاحین و با عطریت است و برگ آن شبیه به گوش موش نیست و گل آن سفید مایل به سرخی است و تخمش شبیه به تخم ریحان و شفاف می‌باشد و انطاکی نوشته که آن را اصناف بسیار می‌باشد و برگ بعضی از آن نازک محدب و گل آن زرد و مشرف و نرم و این نوع سرد و تر در دویّم و بعضی از آن مزغب باریک طولانی مفروش بر زمین و یتوعی یعنی شیر سفید حاد اکالی از آن تراوش می‌نماید و آن غیر مغثی است و این در مصر بسیار است و بعضی از آن حبشی است که گل آن به اغصان آن چسبیده می‌باشد و این گرم و خشک در دویّم و عصاره آن مهیج جماع است تمریخاً و شرباً و صنفی که از آن بوی خیار آید مسکن لهیب و غثیان و مسقط دیدان اگر بعد از آن ماهی شور بخورند صداع آورد و مصلح آن مرزنجوش است.
مقدار شربت آن: یک مثقال است.
صاحب شفاء‌الاسقام گفته اطلاق این اسم بر گیاهی حادالطبع



صغیرالورق منبسط بر روی زمین می‌نمایند و بهترین آن آنست که گلهای آن لاجوردی رنگ تازه باشد زیرا که گل آن زرد آسمانجونی و لاجوردی می‌باشد و محرر کتاب آنچه در بنگاله دیده و شنیده دو قسم می‌باشد هر دو پر شعبه و شاخ‌های آن مفروش بر روی زمین و گره‌دار و با رطوبت که چون بفشارند از آن اندک رطوبت لعابی لزجی برمی‌آید و برگ آن بر سر گره‌های آن و گل آن نیز پیوسته به بیخ برگ آن و ریزه لاجوردی رنگ الا آنکه یک قسم آن به کنار دیوارها و زمینهای نمناک می‌روید برگ آن اندک عریض و بزرگ و مأکول یعنی برگ نرم نازک تازه آن را اهل هند و بنگاله پخته مانند سبزی‌های دیگر می‌خورند جهت فساد منی و جریان آن و امراض گرده و مثانه و به دستور گره‌های بند آن را نیز مقدار دو سه مثقال با قدری زنجبیل تازه که به هندی ادرک نامند جهت تقویت باه مفید می‌دانند و قسم دیگر که بر کنار آبها می‌روید برگ آن اندک باریک بلند و هر دو فی‌الجمله شبیه به گوش موش و این غیر مأکول است.

طبیعت آن را سرد و تر می‌دانند و آب آن هر دو قسم جهت اورام حاره چشم و ناصور آن مفید و به دستور ضماد برگ ساییده آن.

◄آذربو

به مد الف و فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و واو لغت یونانی است و آذربویه به یا و ها در آخر نیز آمده.

ماهیت آن: بغدادی گفته اصل عرطنیثا است و در عرطنیثا مذکور خواهد شد و صاحب تحفه گفته بیخ نباتی است سیاه رنگ شبیه به شلغم و بر روی آن چیزی مانند گره رسته و گیاه آن خاردار بقدر شبری و شاخ و برگش شبیه به برگ کرنب و ثمرش شبیه به غلاف نخود و در آن دو عدد یا سه عدد دانه زرد رنگی می‌باشد و گفته‌اند که گل آن زرد است و منبت آن کشت‌زارها و به سریانی عرطنیثا نامند و به فارسی چوه صباغان و آن غیر چوه گازران است و قسمی از بخور مریم بود و در بردن چرک از پشمینه و جامه مانند صابون است و صاحب اختیارات گفته آن بیخ خاری است و گل زرد دارد و آن بیخ را فلار و بلار و (قلار و)[1] گلیم شوی و قصب شوی گویند و آن بیخ عرطنیثا است و فعیلاسوس و سطرنیوس نیز خوانند و به زبان شیرازی چوبک اشنان و بخور مریم نوعی از آن است.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص و منافع آن: جالی و معطّس و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصات و محلل و جاذب فضول دماغی و دافع مواد مفاصل به قوّت مسهله که دارد و جهت احتباس حیض و گزیدن هوام و تسکین درد آن نافع به قوّت تریاقیتی که دارد. *امراض الرأس* سعوط آن جهت سده مصفات مفید و بغایت معطس و زکام و نوازل را نافع. *اعضاء النفس و الصدر* آشامیدن آن جهت بحوحت صوت و انقطاع نفس و سرفه بارد رطوبی مفید. *اعضاء النفض* حمول آن جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل مفید و همچنین شرب آن با مثلث یا شراب رازی گفته فواق را زایل گرداند و اگر زن آبستن بوی آن را بشنود از شدت عطسه بیم آن بود که بچه بیندازد. شیخ‌الرییس از دیسقوریدوس نقل کرده که جبلی آن را چون زن آبستن مساس کند و حمول نماید در ساعت بچه بیندازد. *الطحال و آلات المفاصل* ضماد آن با سرکه جهت ورم سپرز و عرق‌النساء و چون داخل گرده شود در حقنه صاحب عرق‌النساء را نافع است و همچنین خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل و عرق‌النساء و وجع ورک نافع. *الجراحات* ذرور آن به تنهایی و با ادویه مناسبه جراحات خبیثه را نافع. *الزینه* ضماد آن با سرکه داءالثعلب را مفید. *السموم* تمامی سموم را نافع است خصوصاً سموم ملذوعه و نهش هوام چون با مثلث یا شراب بیاشامند.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال و سه مثقال آن کشنده به خناق و غثیان قوی و سقوط قوّت، علاج آن علاج جبلاهنگ و کندش خورده است و انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

بدل آن: در رفع سم به وزن آن تخم اترج و زراوند طویل و فودنج است و صاحب اختیارات بدل آن لبن‌التین دو دانگ آن و بادآورد دو وزن آن گفته.

◄آذریون

بر وزن آذربو است به زیادتی نون و بجای بای موحده یاء مثناة تحتانیه است. به فارسی گل آفتاب پرست است و آذریون به معنی آتش گون است و گویند که عرب آن را حنوه نامند و شعرای عرب آن را می‌ستایند و شکوفه آن در میان شکوفه‌ها به غایت مشهور است و بعضی گفته‌اند که نوعی از اقحوان است و بعضی آن را رد کرده‌اند که نه چنین است و به هندی سورج مکهی نامند.

ماهیت آن: گیاهی است به قدر ذرعی بری و بستانی می‌باشد. برگ آن شبیه به برگ جرجیر با اندک زغبی گویا بر آن غباری نشسته و نرم بی شرفه و گلهای آن زرد طلایی و بزرگ و پهن و درخشنده و در وسط آن گلها و برگهای ریزه سیاه مایل به سرخی

---

[1] فقط در نسخه ب



و تند بوی و خوش منظر و همیشه رو به آفتاب دارد و با حرکت آفتاب حرکت می‌نماید و شب پژمرده می‌گردد و بوی بری آن قوی‌تر از بستانی آن است.

طبیعت آن: گرم و خشک است در اول سیّم و بعضی در دویّم گفته‌اند و گرمی گل آن زیاده از سایر اجزای آن.

افعال و خواص و منافع آن: محلل و جالی و با قوّت تریاقیت و مفتح سدد دماغی و کبدی و منقی دماغ و جهت ام‌الصبیان و امراض بارده دماغی و اعصاب و درد دندان و تقویت معده و جگر و وجع فؤاد و تقویت باه و آوردن نعوظ و جهت بواسیر و جراحت ریه و یرقان و استسقا و ادرار بول و حیض و فضلات و اسقاط جنین و تفتیت حصات و رفع قولنج و دفع سموم نافع است. *امراض الفم و القلب و المعده و المفاصل و غیرها* مضمضه به آب بیخ آن جهت درد دندان بارد و شرب یک درم آن مقوی قلب باردالمزاج و مورث ثوران غضب در محرورالمزاج و چهار درم از آب برگ آن با آب گرم مقئ قوی و ضماد آن جهت درد مفاصل و عرق‌النساء و نقرس و خنازیر و بر کمر جهت تقویت باه و نعوظ مفید و حمول بیخ آن مسقط جنین و معین بر حمل عاقر و شرب آب برگ کوبیده آن جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض مؤثر.

مقدار شربت: از آب گل و برگ و بیخ آن تا چهار مثقال و از جرم آن یک مثقال.

بدل آن: یک و نیم وزن آن سلیخه و ربع وزن آن زعفران است.

مضر محرور المزاج **مصلح** آن سکنجبین و مضر سپرز مطلقاً و سپرز محرورالمزاج را خصوصاً و مصلح آن فانید و عسل و سکنجبین و از خواص آن آنست که مگس بر گل آن نمی‌نشیند و از دود آن موش و چلپاسه می‌گریزد.

◄آرد توله

به مد الف و سکون را و دال مهملتین و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح لام و ها .

ماهیت آن: صاحب برهان قاطع گفته آشی است مانند کاچی که از آرد می‌پزند و بیشتر مردم درویش و فرومایه می‌خورند و به عربی آن را صحنات نامند بدان که صحنات غیر این است چنانچه ان شاء الله تعالی در حرف الصاد خواهد آمد.

◄آرغیس

به مد الف و سکون راء مهمله و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله در آخر به زبان اهل دمشق و مصر عودالریح و به فارسی پوست بیخ زرد شده نامند.

ماهیت آن: پوست بیخ انبرباریس است که به فارسی زرشک نامند. **طبیعت آن**: گرم در اول و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: با قوّت بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و مفتح و با قوّت رادعه و قلاع و استرخای لثه و ضعف باصره را نافع و مجفف قروح است. *امراض العین* قطور خیسانیده آن و به دستور جوشانیده آن در گلاب جهت تجفیف رطوبات سایله از چشم و رفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و اگر پیش از حدوث رمد در چشم کشند حفظ صحت آن نماید و اهل مصر بدل ماميران در امراض عین مستعمل دارند و اکتحال آن مقوی باصره و عصاره مطبوخ معقود آن در افعال مانند حضض هندی است. *الفم* مضمضه به آب طبیخ آن جهت قلاع خبیثه بن دندان و درد دندان و تقویت لثه مفید. *اعضاء الغذاء و الامعاء* آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت امراض مذکوره و جرم آن با شراب جهت درد جگر بی‌تب و با آب سرد با تب و حقنه به طبیخ آن منقی چرک و قرحه امعا و طبیخ آن جهت رفع کرم جگر گوسفند مجرب.

مقدار شربت: از جرم آن دو مثقال و از طبیخ آن تا سی درم.

بدل آن: ماميران چینی و حضض هندی است در امراض عین و بعضی حضض مکی گفته‌اند.

مضر صاحب سرفه و **مصلح** آن عسل است.

عصاره مطبوخ منعقد آن در افعال مانند حضض مکی است و شیخ‌الرییس نوشته که بعضی گفته‌اند که چون بیخ آن را سه مرتبه بر شکم زن حامله بزنند و یا لطوخ بر آن نمایند اسقاط جنین کند و جهت سیلان دم از اسفل نافع.

◄آزاد درخت

به الف ممدوده و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله و خا و تای مثناة فوقانیه.

ماهیت آن : درختی است عظیم ثمر آن شبیه به زعرور است و زرد رنگ و تلخ و خوشه دار و تخم آن مانند تخم زعرور و یک عدد و خیاره دار شش پره و در آخر بهار می‌رسد و مدتی تا زمستان در درخت می‌ماند و برگ آن سبز املس با اندک سیاهی شرفه دار و اندک طولانی و تلخ و خزان نمی‌کند و به عربی شجرة الحره و ایضاً خریطه به تشدید راء مهمله و به لغت تنکابن جبلی‌داروان و نیز روباترس و به لغت جرجان زهر زمین و اهل مازندران سیس بان و اهل هند بکاین نامند و بعضی مردم را ظن آن است که درخت آن را به هندی نینب گویند و این محض توهم است زیرا که نینب که نیم نیز گویند در غیر هند دیده نشده و آزاد درخت در جمیع ممالک ایران و روم و هند بسیار است و شیرازیان آن را توس نامند و گل آن سرخ بنفش کمرنگ به نهایت خوشبو است و نیز گفته‌اند که غیر بکاین است.



طبیعت گل آن: در اول سیّم گرم است و در آخر اول خشک و بعضی در دویّم خشک و برگ آن را قریب بدان گفته‌اند.

افعال و خواص: مفتح و محلل و مدر و با تریاقیت. *اعضاء الراس و الاذن* گل آن مفتح سده‌های دماغی و صالح است از برای مشایخ و مبرودین و بوییدن آن مسکن صداع و اوجاع سر است و به دستور ضماد آن بر پیشانی و صدغین و چون آب برگ آن را نشوق نمایند صداع بارد رطب و گرفتگی بینی را مفید بود و نطول برگ و شاخ آن و یا برگ آن به تنهایی مسکن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقی قروح متقیحه سر. قطور آب برگ تازه آن در گوش دافع رطوبات و رافع وجع و دوی و طنین حادث از ریاح بارد است. *اعضاء الغذاء و النفض* ضماد برگ آن بر فم معده مسکن غثیان و بر معده و زیر ناف قاتل دیدان و شرب عصاره آن نیز مانع غثیان و مفتح سده است و آشامیدن عصاره برگ آن مفتت حصات و مدر بول و حیض و فضلات ردیه و عرق‌النساء و استرخای انثیین و مفتح سدد و رافع قولنج و محلل خون منجمد در مثانه و دافع سموم بارده است به تنهایی و یا با عسل و یا با میپختج و با این هر دو بهتر زیرا که مقوی فعل آنند و آشامیدن آب برگ تازه آن با قدری آب زنجبیل تازه که به هندی ادرک نامند دافع وجع رحم و حبس طمث و عقر عارضی و باعث حمل است. *الجذام و البرص و الخنازیر و الاورام و القروح و المجروح و الاوجاع* گفته‌اند که جرم آن جذام و برص و قروح خبیثه را مفید و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و بر اوجاع و اورام بارده مسکن و محلل آنست و صاحب دستورالاطبا گفته که چون ثمر و برگ رسیده زرد شده بکاین را مقدار نیم من به وزن هند با یک من آب به همان وزن یعنی هندی (و من هندی)[۱] دوازده من تبریزی است در خمی کرده و سر آن را بسته سه هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یک کاسه آب خوری از آن بیاشامند بهترین دواست از برای جذام و پیسی و بخور آن به تنهایی و یا با برگ نیم و فنجنگشت که به هندی سینهالو نامند که در آب طبخ نموده بخار آن را به دستور مقرر بگیرند دافع اوجاع و محلل اورام بارده است. *الزینه* ضماد گل آن بر سر کشنده شپش است و به دستور غسول به آب برگ مطبوخ آن کشنده شپش و دراز کننده موی است و ضماد ثمر آن با قدری مرداسنگ ساییده و روغن گل چند روز پی هم بر سر که هر روز یکبار تجدید نمایند و هر سه روز یک روز به حمام روند و بعد از حمام نیز به دستور بمالند و سر را به لباس خفیفی بپوشند قروح آن را زایل سازد و موی برویاند و مرهم آن کچلی و سعفه و قروح سر را نافع و رویاننده موی است و صنعت مرهم آن در قرابادین ذکر یافت.

المضار: ثمر آن مضر صدر و معده و اکثار آن باعث غشی و قی صفراوی و کرب و تنگی نفس و غشاوه بصر و دوار و اهلاک است.

مصلح آن قی فرمودن و آشامیدن شیر تازه دوشیده و خوردن سیب و انار است و برگ آن سم حیوانات و مصلح آن خورانیدن شیر و برگ توت بود.

◄آس

به مد الف و سکون سین مهمله اسم فارسی اسای سریانی است و ریحان نیز نامند و نیز به سریانی کرلنفسا یعنی خصومت کننده با تن خود و به یونانی آس بستانی را مرسا ایمارس و قیطش و به رومی مرسنین و به حبشی ازورا و به هندی ادهیره گویند و حب الآس را بکام و قطوس و عماد و بنک آس را منطر به طای مهمله خوانند و گویند قیطش نیز بنک آس است.

ماهیت آن: بدان که آن بستانی و بری می‌باشد. درخت بری آن مانند درخت انار است و برگ آن سبزتر و ضخیم‌تر و در طول کمتر از آن و خزان نمی‌کند و خوشبو و معطر و طعم آن اندک تلخ و با عفوصت بسیار و گل آن سفید رنگ و خوشبوی و ثمر آن در ابتدا سبز و بعد از رسیدن و پخته شدن سیاه رنگ و با اندک حلاوت و مرارت و عفوصت و غذاییت اندک و تخم آن سفید ریزه املس و در بعضی ثمرها سه و در بعضی زیاده تا هشت و نه و ده می‌باشد به حسب بزرگی و کوچکی آن.

طبیعت آن: گفته‌اند مرکب القوی و جزو بارد آن غالب و جزو حار کمتر و به سبب ارضیتی که دارد یابس و قابض و برودت آن کمتر تا به درجه اول و یبوست آن در دویّم و برگ و گل و ثمر و جرم و تخم و بیخ آن به نسبت با یکدیگر در مراتب برودت و یبوست متفاوتند یعنی تخم و بیخ و برگ آن بر برودت آن غالب است و باقی اجزای آن بالعکس و امّا تخم آن مرکب القوی است و در طعم آن عفوصت و مرارت و حلاوت و لطافت و از جهت حلاوت نافع است جهت سرفه گرم و از جهت عفوصت حابس اسهال و از جهت مرارت مدر بول است.

افعال و خواص و منافع آن: به سبب عطریت رایحه ملایم روح و به سبب قوّت قبض و تلطیف ملایم آن پس موجب تنقیه و متانت و اضائت و انارت و تقویت روح است و به اسباب مذکوره و بالخاصیه مقوی قلب و دافع خفقان و صداع و دوار و سدر و رمد و درد گوش و قروح و آمدن چرک و درد دندان و قلاع آن و استرخای زبان و مقوی باصره و محلل اورام و جروح و قروح و مجموع نزف‌الدم و نفث‌الدم و آمدن خون از هر عضوی که باشد شرباً و ضماداً و لطوخاً و آمدن عرق و مقوی معده و احشا و مدر

---

۱. فقط در نسخه الف



بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهالات و مفتت حصات و حابس و قاطع خون حیض و رافع ضعف گرده و بواسیر و جابر کسر و ثمر آن با قوّت تریاقیت و دافع سموم است خصوصاً رتیلا و عقرب. ※اعضاءالراس※ ضماد برگ تازه آن به تنهایی و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و بر سر برای جلای حزاز و تجفیف قروح و با اندکی اقاقیا و رامک به آب سفرجل جهت صداع (حادث)[2] از ضربه و سقطه و قطع پوست سر و همچنین طلا و لطوخ آن با مایعی موافق چون در آب برگ آن قدری گلاب و قلیلی کافور داخل کرده خرقه کتانی را بدان تر کرده بر معده اندازند صداع حادث به مشارکت معده به سبب غلبه مره صفرا را نافع و ضماد پخته ثمر آن با شراب بر سر مسکن صداع بلغمی و صفراوی شدید و رافع آن و ضماد برگ آن با روغن گل و زرده تخم مرغ دوار و سدر عارض از ضربه و سقطه را مفید و قطور آب برگ آن با صندل سرخ سوده و آب برگ بید در بینی و با گل ارمنی و سرکه جهت رعاف و آشامیدن قدری از آب مطبوخ ثمر آن پیش از شرب شراب مانع خمار و بوییدن برگ تازه آن مقوی دماغ و مانع صعود ابخره است به سوی دماغ و قبول کردن دماغ آن ابخره را و دوار و سدر را نیز مفید و چرب نمودن سر به روغن آن اورام سر و سبات حادث از ابخره متصاعده در تب و غیر تب را نافع به جهت قوّت برودت و تقویت آن دماغ را و تحلیل ابخره را و منع آن صعود ابخره جدیده را به سوی سر و غرق نمودن سر به روغن آن به تنهایی جهت دوار و سدر حادث از ابخره متصاعده از معده در تبها چند روز در ابتدای علت بعد از تنقیه به قی و اسهال به ایارجات و بعد از ابتدا ممزوج به روغن بابونه نافع. ※العین※ قطور آب برگ آن در چشم جهت تسکین رمد و برآمدگی آن که جحوظ نامند و رماد آن از اجزای ادویه ظفره و سلاق و دمعه است و قوی‌تر از توتیا و بدل آن است. ※الاذن※ قطور آب برگ آن در گوش جهت تسکن وجع و تقویت آن و آمدن چرک و قروح آن نافع. ※الفم※ مضمضه به آب طبیخ آن مسکن اوجاع حاره اسنان و استرخای لثه و زبان و قلاع فم و همچنین آشامیدن آب برگ و شرب ثمر آن. ※اعضاء النفس و الصدر※ بوییدن آن مقوی قلب و (جهت)[1] خفقان و طلا کردن به آب آن و خوردن ثمر رسیده آن و همچنین شراب و رب ثمر آن جهت سرفه و نفث‌الدم و اوجاع ریه مفید. ※اعضاء الغذاء※ شرب ثمر آن مقوی معده است خصوصاً رب و سویق آن با بعض ربوب قابضه و گاه است که به سبب شدت قبض ادرار می‌نماید. شرب طبیخ آن قاطع اسهالات متطاوله است و تخم آن مانع سیلان فضول است به سوی معده و ضماد برگ آن به زیر ناف اسهال مراری و سوداوی را مفید و چون ربع رطل از آب برگ آن را با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم است و رب و شراب آن حابس بطن و مانع اسهالات مزمنه و بواسیر و به دستور عصاره آن جهت امراض مذکوره و ذرب و قی و تشنگی و بخور آن جهت سقوط دانه بواسیر و رفع باد و دفع هوام نافع. ※اعضاء النفض※ خورن ثمر آن حرقة البول و قرحه مثانه و درور حیض و سیلان رطوبات آن را مفید و عصاره ثمر آن مدر بول و حیض و طبیخ ثمر آن سیلان رطوبات رحم و ضماد برگ آن بواسیر و ورم خصیه و جلوس در طبیخ برگ آن خروج مقعده و رحم و سیلان آن را مفید و چون آن را بکوبند و آب آن را بر مقعده که برآمده باشد بمالند به جای خود رود و دیگر برنیاید. ※الاورام و البثور※ ضماد برگ آن مسکن اورام حاره و جمره و نمله و شری و بثور و قروح و داخس و قروحی که در کف دست و پا باشد و حرق‌النار و همچنین روغن و مرهم‌هایی که از روغن آن ترتیب دهند و آشامیدن شراب آن نیز و ضماد برگ آن که در شراب و زیت خیسانیده باشند نیز و ذرور برگ خشک آن بر داخس و همچنین قیروطی آن نیز آن را مفید و ضماد ثمر پخته آن با شراب زایل کننده قروحی است که در کعب و قدم باشد و سوختگی آتش را نیز و مانع آبله آن است و به دستور ضماد برگ آن با زیت و همچنین خاکستر آن با موم و روغن. ※آلات مفاصل※ ضماد مطبوخ ثمر آن با شراب استرخای مفاصل را نافع و ضماد برگ آن جهت ضربه و سقطه و وجع پاشنه پا نافع و ضماد آب برگ آن با عفص سبز و عدس و گل سرخ و اقاقیا بر اعضاء و اعصابی که وهن و سستی به آنها عارض شده باشد و پیران را به نهایت مفید و همچنین ضماد برگ آن با مغاث هندی که آن را میده لکری نامند با زرده تخم مرغ و روغن گل نیم گرم جهت ضربه و سقطه و ضماد برگ آن با گل ارمنی و سرکه جهت جلای ناخن و چون برگ آن را نرم کوبیده و بیخته با زیره کرمانی نیز نرم کوبیده و بیخته به زرده تخم مرغ سرشته و بر کرباس آب ندیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسبانند ضربه و سقطه و وجع و وهن و سستی آن را زایل گرداند و نطول طبیخ برگ آن جهت تسکین وجع مفاصل و بر استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آن است و همچنین شستن بهق به آن باعث جلای آنست و ذرور و برگ خشک آن جهت سحج پاشنه پا و اعضاء شکسته مفید. ※الزینه※ طبیخ بیخ و برگ و ثمر آن و روغن آن و عصاره آن همه مقوی مو و مانع افتادن و باعث دراز شدن و سیاهی آنند و همچنین شستن به آب برگ مطبوخ آن خصوصاً دانه آن و ضماد ساییده دانه آن در حمام جهت تقویت بدن و نشف رطوبات غریبه مرخیه از جلد و طبیخ دانه آن با روغن گاو

۲. فقط در نسخه ب

۱. فقط در نسخه الف



یا گوسفند مانع عرق و مصلح سحج آن و ذرور برگ آن مانع بدبویی زیر بغل و کنج ران خصوصاً سوخته آن و خاکستر آن زایل کننده کلف و نمش است و چون ثمر آن را با آب برگ چغندر بپزند و بر سر بمالند بثور ابریه آن را زایل گرداند و چون بکوبند و با آب باقلا بسرشند و بر کلفی که بر صورت و رخساره باشد بمالند زایل گرداند و ثمر آن گزیدگی عقرب و رتیلا را نافع باشد خصوصاً با شراب.

مقدار شربت: از جرم آن تا سه درهم و از عصاره آن تا سه اوقیه. **بدل آن**: در احتباس طمث و بطن و نفث‌الدم اقاقیا و در اورام حضض. گویند بدل آن مطلقاً برگ توت است.

مضار آن: گویند مضر صداع حار و زکام و اکثار بوییدن آن باعث بی‌خوابی است.

مصلح آن: سوسن و گل بنفشه تر است و گویند مسواک نمودن به چوب تر آن مهیج جذام است.

در ساق درخت آن گرهی بهم می‌رسد شبیه به کف دست که آن را **بنک‌الآس** نامند، در جمیع افعال قوی‌تر از برگ و ثمر آن است چون آن را کوبیده و سوزانیده و با شراب نارسیده زمخت اقراص ساخته در سایه خشک نموده باشند و گویند چون از چوب تازه انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران در خنصر موافق کند بالخاصیه آن را تسکین دهد.

◄آس بری

آن را اسماروافسرم نامند و به عربی زند و ریحان القبور و به یونانی مرسیسا اغریا گویند و مورد اسفرم اسم فارسی آن است و در تنکابن جز نامند و توهم کرده کسی که گفته آن اذخر است.

ماهیت آن: درخت آن از درخت بستانی کوچکتر و برگ آن عریض‌تر و زرد رنگ و سر برگ آن تیز تر شبیه به سنان و چوب آن صلب‌تر و ثمر آن مستدیر و بعد از رسیدن به نهایت سرخ می‌گردد و از وسط برگ برمی‌آید و شاخ‌های بسیار از یک اصل می‌روید و در زمستان خزان نمی‌کند.

افعال و خواص آن: محلل و جاذب و مقوی. ٭امراض الرأس٭ بوییدن آن نافع است از برای دفع رطوبات دماغ به سبب قوّت جذب و تحلیل و تقویت آن دماغ را و آشامیدن آن نافع است از برای صرع و صداع بلغمی و دفع رطوبات از دماغ و تقویت دماغ. ٭اعضاء الغذاء٭ آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب جهت تقویت معده و جگر و رفع یرقان و اسهال و ادرار شیر و حمول آن جهت اخراج کرم معده مفید. ٭اعضاء النفض٭ آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب جهت تفتیت حصات و تقطیرالبول رطوبی مفید و ابن تلمیذ جهت ضربه و سقطه که بر اعضاء واقع شود بالخاصیه مفید دانسته و ابن ماسرجویه قوّت آن را مانند بادآورد می‌داند و بعضی مثل افسنتین دانسته‌اند.

◄آسیوس

به مد اول و کسر سین مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله به لغت یونانی نمک چینی را نامند.

ماهیت آن: نمکی است که بر کنار دریای شور بر روی سنگی سفید سبک و نوعی بر روی سنگ مایل به زردی از ماده ارضی و رطوبت دریا و تابش آفتاب تکون می‌یابد شبیه به قلی و نوشادر و سنگریزه‌های بزرگ و کوچک و آن سنگ را آسیوس و آن نمک را ملح آسیوس و زهرة الآسیوس می‌نامند و این قوی‌تر از سنگ آن است و بهترین آن سفید سبک خالص زودشکن شبیه به نوشادر است که در آن رگهای زرد غیر غایر باشد و چون بر زبان گذارند زبان را بگزد و چون نم و رطوبت بدان رسد نرم و گداخته گردد.

طبیعت زهره آن: در سیّم گرم و خشک و سنگ آن در دویّم.

افعال و خواص آن: لذاع و معفن. آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ آن با عسل به طریق لعوق جهت قرحه ریه و ضیق‌النفس بلغمی کهنه و سنون آن قاطع خون و طلای آن با سرکه جهت ورم سپرز و گرده و با صمغ‌البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن مانع انتشار قروح خبیثه که میان آن بلند و اطراف آن پست و دهن آن مدور باشد و جهت قروح کهنه یابسه عسرة الاندمال و بردن گوشت زیاده و با آرد باقلا جهت نقرس و مداومت ذرور آن در حمام بر ابدان عظیمه فربه باعث صفر و لاغری است.

بدل زهره آن: حجر آن.

مقدار شربت آن: از یک دانگ تا نیم درم.

المضار: مورث سحج **مصلح** آن صمغ عربی.

مغسول آن هر دو که به دستور اقلیمیا شسته باشند ملطف و جالی و در اکثر افعال مذکوره بهتر است.

◄آطریلال

به مد الف و سکون طای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و لام لغت بربری است به معنی رجل‌الطیر و رجل‌الغراب به جهت مشابهت شاخ آن به چنگال غراب و گیاه آن را به عربی حشیشة الارض و جزرالشیاطین نیز نامند و به ترکی غازاباغی و به هندی کاک چنگی یعنی پای زاغ و مسی نیز گویند و بعضی گویند که مسی غیر آن است و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند.

ماهیت آن: تخم گیاهی است شبیه به شبت و گل آن سفید و برگ آن متفرق و ساق آن مربع و در آخر بهار می‌رسد و آنچه



سبز تیره شبیه به رازیانه است قسمی از دوقو است. مؤلف گوید این نوع در طرف اهواز می‌روید و تخم خلال دان گویند و مستعمل و بهترین آن مصری است که بسیار ریزه و تیره رنگ مایل به کبودی و طولانی و بغایت تلخ و تند و زبان را بگزد و سنگین و تازه باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک است در سیّم.

افعال و خواص آن: محلل ریاح و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد و منقی گرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند تفتیت حصات نماید و یک درهم آن با عسل جهت دفع ریاح ایلاوس بغایت مجرب دانسته‌اند و ضماد آن مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ آن در بینی و به دستور شرب آن مسقط جنین و گویند در فصل تابستان یک درهم آن را با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه به مسهلات لایقه بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر او بتابد و عرق کند و اگر عطش غالب شود آب بنوشند در روز اول نهایت تا روز سیّم موضع برص آبله کند و بعد دفع زرداب از آن بالکلیه برطرف گردد و مجرب دانسته‌اند و ابن بیطار و صاحب اختیارات بدیعی نوشته‌اند که به کرات امتحان کرده شده و این سری عجیب است امّا به شرط آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز گفته‌اند هرگاه از مفرد آن هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند و یا از مرکب آن به دستور مزبور و یا با عاقرقرحا در مدت مذکور استعمال نمایند یقیناً رفع برص نماید خصوص از مواضع لحمیّه که قبول علاج زودتر می‌کند از غیر آن و بعضی گفته‌اند به تنهایی و گویند چون یک جز و نیم از آطریلال و از پوست مار و برگ سداب از هر یک یک جزو کوفته و بیخته پنج روز هر روز سه درهم آن را با شراب انگوری بیاشامند و در آفتاب نشینند باذن الله تعالی شفا یابند از آن.

مقدار شربت آن: از یک درهم تا سه درهم با عسل یا شراب.

بدل آن: در اطلیه برص کندش.

مضر جگرحار و **مصلح** آن سکنجبین و مضر گرده و مصلح آن کثیرا است.

مالیقی نوشته که بدو ظهور منفعت این دوا و شهرت آن از مغرب اوسط از قبیله بربر معروف بنی و جهان از اعمال بجایه بود و مردم قصد و توجه به سوی آن می‌نمودند از برای مداوای آن مرض و ضنت می‌ورزیدند و مخفی می‌داشتند از مردم و تعلیم می‌کردند خلف از سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر نمود آن را بر بعضی از مردم و شده شده شهرت یافت و استعمال نمودند آن را به انحای شتی چنانچه بعضی از آن ذکر یافت.

◄آلسن

به مد الف و ضم لام و فتح سین و نون لغت یونانی است به معنی مبری‌الکلب به جهت رفع کردن آن زهر سگ دیوانه را و در شام معروف به حشیشة النجات و حشیشة السلحفات نیز است.

ماهیت آن: نباتی است ساق آن به قدر زرعی شبیه به ساق رازیانه و برگ آن شبیه به برگ فراسیون از آن درشت تر و خارناک و رنگ آن مابین سرخی و سیاهی و تخم آن مایل به پهنی و سبز تیره و در غلاف ذوطبقه و از ترمس کوچک‌تر و در طعم به حدت و تندی و تلخی نانخواه و گل آن سرخ مایل به تیرگی از زیر برگها می‌روید و گفته‌اند گیاه آن شبیه به شبت است در ساق و برگ و بو و منابت آن زمینهای پست با سنگ‌ریزه و بیخ آن طولانی مانند شلغم دراز و زردک و در طعم آن اندک حلاوتی است.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و در آخر اول خشک.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و مقطع درد سر و زکام و ضیق‌النفس و ریاح معده و گرده و وجع مفاصل و ورکین و مجفف به اعتدال و جمود و برودت مفرط و فادزهر سگ دیوانه گزیده و رافع کلف است. ٭امراض الرأس و الصدر٭ سعوط طبیخ آن زکام و شرب آن جمود و برودت مفرط و ضیق‌النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه را نافع و ضماد آن با عسل جهت جوششهای سر که از آن زرداب تراوش نماید و کلف را نیز مفید. ٭الباه٭ خوردن آن بغایت مقوی باه است. مالیقی گفته چون بیاشامند مطبوخ آن را نافض بدون تب را ساکن گرداند. ٭سم الکلب٭ تخم آن را چون بکوبند و در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد داخل نمایند فادزهر آن است و زایل گرداند سمیت آن را. جالینوس گفته که چون آن را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگهدارند و به وقت حاجت مقدار یک ملعقه با چهار و نیم اوقیه عسل به دفعات یک روز در میان سگ دیوانه گزیده را بنوشانند بغایت مفید است و آشامیدن دو درهم از آب بیخ آن سگ دیوانه گزیده را مفید و همچنین شیر حلتیت و خیارزه آن بسیار مفید است هر چند که از آب بترسد و بگریزد و مشرف بر هلاک باشد و باید که آب سه بیخ طولانی تازه آن باشد و اگر تازه بدست نیاید یک درهم تا دو درهم به حسب قوّت و علت از بیخ خشک ساییده آن و اگر با شیر بخورانند بهتر است.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.

بدل آن: نصف وزن آن حب الغار و دو وزن آن نانخواه است.

مضر جگر حار و **مصلح** آن کثیرا است.

گویند چون گیاه آن را به جمیع اجزا در پارچه بسته بر اعضای دردناک مواشی بندند رفع الم آن کند و شیخ داود انطاکی این را

مخصوص به درد سر انسان دانسته و گویند تعلیق آن بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آن خانه و نگاه داشتن آن مورث تعشق زنان است.

◄آملیلس

به مد الف و کسر میم و لام و سکون یای مثناة تحتانیه و لام و سین مهمله لغت بربری است معروف به بلاد مغرب.

ماهیت آن: نباتی است شجری و در اقصای بلاد مغرب حوالی افریقیه به هم می‌رسد طول آن به قدر یک قامت و زیاده از آن و برگ آن مانند برگ مورد و نرم و ثمر آن به قدر بار سرو و سبز و چون برسد سیاه گردد و ملمس آن نرم و چوب آن بسیار صلب و اندرون آن زرد مایل به سفیدی ملمع به سرخی و مستعمل ریشه‌های باریک آن است.

طبیعت آن: مرکب القوی است و برودت و یبوست بر آن غالب.

افعال و خواص آن: بسیار قابض و مقوی جگر و سپرز و مفتح سده و استسقا را نافع. * اعضاء الغذاء* آشامیدن نقوع ریشه‌های باریک آن اسهال شکم آورد و تقویت کبد و طحال نماید و زردی رخساره و استسقا را زایل گرداند و سده‌ها بگشاید و یرقان را ببرد و جرم و شرب گوشت آن یعنی آب مطبوخ آن با گوشت نیز همین اثر دارد.

◄آنس النفس

به مد الف و کسر نون و سین و الف و لام و نون و فا و سین. مالیقی نوشته که ابن وحشیه در کتاب خود ذکر کرده و نامیده آن را باشکاطامن.

ماهیت آن: گیاهی است ربیعی هر سال می‌روید شبیه به جرجیر و برگ آن بی‌تشریف و گل آن مانند تره تیزک یعنی حرف و زرد و برگهای سفید احاطه بر گل آن دارد و با حرکت آفتاب میل می‌کند مانند خبازی و بی‌حرکت هوا حرکت می‌کند و ساق آن مربع مایل به سیاهی می‌باشد و در مصر و اطراف شام بسیار است و منبت آن مجاری آبها بود.

طبیعت آن: گرم در درجه دویّم و معتدل در یبوست.

افعال و خواص آن: مقوی حواس و حافظه و مفرح و هموم را زایل گرداند و نایب مناب شراب و قاطع بیاض چشم و رنگ رخساره را نیکو گرداند و مدر فضلات از بول و شیر و حیض و عرق و مهیج باه است. *امراض الرأس و العین و القلب و الباه و غیرها* طبیخ آن در ازاله هموم و تفریح و تقویت دماغ و حواس باطنه مانند شراب است بدون مستی و خمار و قلیلی از گل آن به دستور همین اثر دارد و خلل به عقل نمی‌رساند و مقوی حافظه است و قطور عصاره آن بیاض چشم را زایل گرداند و چهار درم از تخم آن با میفختج یا با شیر گوسفند مهیج باه است حتی در شخص صد ساله و مأیوس و مفتح سده و رنگ رخساره را نیکو و سرخ گرداند و بدن را فربه و یرقان را زایل سازد.

مقدار شربت: از جرم آن تا پنج درم و از عصاره و طبیخ آن تا هجده درم.

بدل آن: آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران.

مضر گرده **مصلح** آن عسل و اکثار آن مورث درد مفاصل.

صنعت شراب آن در قرابادین ذکر یافت و آن مفرح نفس است و وسواس سوداوی و مالیخولیا را بغایت نافع.

◄آب کمه

به سکون ثالث و ضم کاف و فتح میم آبی است خاکستری رنگ و بغایت گنده و بدبو که از شکم نوعی ماهی گیرند که در بحر چین و هرموز به هم می‌رسد و به عربی آن را ماءالجمه خوانند و چون جهت هر عضوی که بشکند مقدار دو مثقال از آن را بخورند به نحوی که به دندان نرسد عضو شکسته را درست گرداند.

فصل الالف مع الباء الموحده

◄ابازیر

بر وزن افاعیل ادویه و مصالح طعام است و بعضی گفته‌اند که اعم است از ادویه و مصالح و توابل و حوایج طعام و بقول و این قول اقرب به صواب است و مولانا قطب‌الدین گفته که فرق میان ابازیر و توابل به آن است که توابل خشک و تر می‌باشد به خلاف ابازیر که خشک می‌باشد و سبب انداختن توابل و ابازیر در طعام‌ها و دیگ‌ها یکی از پنج امر است: یا تفاهت طعام است تا آنکه بگرداند آن را صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آن را و میل کند به سوی آن و هضم نماید آن را زیرا که پلاو مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این هر سه می‌باشند تفه و بی رایحه پس چون ابازیر در آن اندازند و طعم و رایحه به هم رساند قبول می‌کند آن را طبیعت و رو می‌آورد به سوی آن و هضم می‌گرداند آن را و سبب انداختن آن در طعام زهومت و کراهت رایحه طعام است تا آنکه بگرداند رایحه آن را طیب و بگرداند آن را به حیثیتی که دوست دارد طبیعت آن را و یا برودت مزاج طعام است و داخل کرده می‌شود در آن ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آن را به سوی اعتدال و یا غلظت و دشواری هضم آنست تا آنکه بگرداند آن را لطیف و آسان گردد هضم آن و یا آنکه بگرداند طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و جالی معده و مجاری و صالح است از برای کسی که جمع آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس به



این اسباب خمسه سزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه امّا باید که اکثار در آنها ننمایند به جهت آنکه هرگاه بسیار کرده شود می‌گزد آلات غذا را آن آلاتی که مرور می‌کند غذا بر آنها و نیز بسیاری ابازیر احداث می‌کنند در کیموس کیفیت حاده حریفه و بسا باشد که بگردند سبب قروح و اورام و امراض صعبه و از این سبب می‌باشند مضار کیفیت خون به سبب گردیدن از کیفیت طبیعی نسبت به مزاج آن شخص زیاده از مضار آن به زیادتی کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل کرده نشود مگر مقداری که حاصل گردد به آن اغراض مذکوره و غرض آخر از غرض‌های خمسه اشبه به علاج است زیرا که کسی که موافق باشد او را اغذیه ملطفه صرف او اشبه است به بیمار از اصحاء پس از این جهت استعمال ابازیر حاره در این غرض می‌باید که زیاده از غرض‌های دیگر باشد و امّا ابازیر معروفه نزد اطبا و طباخین نمک است و سرکه و آبکامه و فلفل و دارفلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیره کرمانی و گشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و اشترغار و زنجبیل و قرنفل و شونیز و ساذج هندی و امثال اینها و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در موضع خود ذکر کرده می‌شود ان شاء الله تعالی.

و امّا ابازیر و افاویه که به جهت امر باه در اغذیه داخل کرده می‌شود پس آن جرجیر و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و لب حب القرطم و (مغز)[1] حب القطن است و می‌باشند محتاج به خلط این ادویه در اغذیه باهیه از برای ادرار منی.

◀ابراهیمیّه

ماهیت آن: آشی است مرکب مانند زیرباج که حوایج آن ادویه حاره و قدری عود باشد که در کرباسی بندند و در دیگ اندازند و قند و بادام با گلاب حل کنند و در آن ریزند و به جای سرکه در این آب غوره داخل نمایند یا سرکه مصعد مقطر و قند زیاده باشد.

طبیعت آن: معتدل.

خاصیت آن: مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حار است و در قرابادین نیز ذکر یافت.

◀ابریسم

به کسر اول و سکون بای موحده و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و به ضم نیز آمده و میم در آخر. به یونانی برنی و به عربی قز و به سریانی شتاریا[2] و به ترکی ایپک و به فارسی ابریشم به شین معجمه و به هندی بریشم به حذف همزه نامند.

ماهیت آن: پیله‌های کرمی است خاص و به تربیت و خورانیدن برگ توت ریزه کرده نتاج از آن می‌گیرند و آن را از لعاب دهن خود بر خود پیله می‌تند و آنچه بر سر خود بدون پرورش بر درخت توت یا کنار یا غیر آن هر دو پیله تند آن را ابریشم نمی‌نامند و بهترین آن پیله‌های بزرگ بالیده زرد رنگ پر ابریشم به شکل رطب کوچک فربهی است که کرمهای درون آنها آنها را سوراخ نکرده باشند و در گیلان و مازندران شنیده شده که پیله آن بزرگ و بالیده و رنگین‌تر از جاهای دیگر می‌شود و مختار و مستعمل اطبا این پیله است و بعد از آن سوراخ کرده کرمها بدر رفته آن و ابریشم خام عبارت از این هر دو پیله است و آنچه را جوشانیده و نخ برآورده مستعمل نیست مگر آنکه پیله خام آن بدست نیاید امّا باید رنگ ناکرده آن باشد و بعضی گفته‌اند که قز که به فارسی کج نامند پیله‌ها است که بر درخت توت و کنار و غیره‌ها تنیده باشند و آنچه را کرمها سوراخ کرده باشند چون جوش دهند نخ‌های طولانی از آنها بر نمی‌آید و لهذا بعد اتمام تنیدن پیله‌ها معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک می‌نمایند که کرمها در آنها بمیرند و آنها را سوراخ نکنند که بدر روند و چون کرمها بعضی پیله‌ها را که برای نتاج گذاشته‌اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرگ و بالیده شده پر بر می‌آورند و به هیأت جانور کوچک پرداری می‌گردند و شروع می‌کنند به تخم دادن و تخم بسیاری می‌دهند هر یک تا چهار صد عدد و به مقدار دانه ماشی بسیار کوچک و سفید رنگ و پوست آن صلب و اکثر آن تخمها به تاری پیوسته و چون آنها را در جای گرمی مانند زیر بغل و غیر آن نگاهدارند چند روز پوست آن تخمها شکافته از میان آن بچه بر می‌آید پس آنها را تربیت می‌نمایند که بر پارچه نرم نازکی می‌گذارند و برگ توت را بسیار ریزه ریزه کرده نزد آنها می‌پاشند آنها می‌خورند و چون اندک بزرگ شدند برگها را اندک درشت‌تر می‌نمایند و همچنین تا آنکه برگهای درست پس شاخ‌های توت و چون بزرگ شدند شروع می‌کنند ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه به انتها می‌رسد تنیدن آنها که اگر دیگر بگذارند پیله‌ها را سوراخ کرده بیرون می‌روند و لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک می‌کنند که بمیرند و بدر نروند و ابریشم در گیلانات ایران و مازندران و ملک چین و بنگاله و بعض جاهای دیگ نیز به هم می‌رسد

---

۱. فقط در نسخه ب

۲. شتاریه: ب



ولیکن در بنگاله بسیار و وافر و از آن جا به اطراف و ممالک دیگر می‌برند و امّا آنچه در ایران می‌شود مستحکم و آنچه در چین می‌شود بسیار نرم و ملایم و کم ثبات و آنچه در بنگاله می‌شود نیز سست و کم ثبات و به ملایمت آن نیست و بیان کیفیت تکوین و پرورش کرم آن و به هم رسیدن پیله در فصول سنه طولی دارد و (محل)[۱] گنجایش آن ندارد و مستعمل مقرض و مطبوخ آن است.

طبیعت خام آن: گرم و خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و تری و نخ جوش داده آن را مایل به خشکی گفته‌اند.

افعال و خواص و منافع آن: مفرح روح دماغی و قلبی و کبدی که عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشد و مقوی آنها و قوّت حافظه و ذهن و رافع امراض عین و خفقان و ضعف ریه و صلابت آن و ضعف معده و مسمن بدن و مقوی باه و مفتح سده‌ها است و با قوّت تلطیف و تنشیف و نیکو گرداننده رنگ رخسار و هر یک از افعال مذکوره به سبب خاصیتهای متعدده آنست زیرا که معین است بر خاصیت و تفریح آن حرارت و یبوست معتدله آن که باعث تلطیف و نشف رطوبات روح است پس روح را نورانی و مستعد فرح می‌سازد و همچنین افعال و خواص دیگر آن. *امراض الرأس و القلب* گویند چون پارچه حریر محض قرمزی را به خون رعاف تر کرده خشک نموده بسوزانند و خاکستر آن را در بینی دمند رعاف را باز دارد و شراب آن که پیله خام آن را در آب پخته و مالیده و صاف کرده با قند سفید به قوام آورده باشند مفتح سده‌ها و مقوی قلب و مفرح و نیکو کننده رنگ رخسار است و محرق آن قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم را نافع چون از آن کحلی سازند و در چشم کشند و پوشیدن لباس حریر محض ملایم و گرم و نرم و لطیف و موجب سرور و تسمین بدن و مانع تولید شپش ولیکن پوست بدن را رقیق می‌گرداند و اصلاحش آن است که با ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند و بافته ممزوج با ریسمان را به عربی قطنی خوانند که در هند مشهور به مشروع است و به فارسی الجه و به هندی سوتی نامند و اقسام آن بسیار است. محمد بن زکریا گفته لباس ابریشمی گرم‌تر از کتان است و موجب صلابت بشره است و لباس کتان بالعکس این است و ثیاب قز که آن را گرم سوت نامند حار و لطیف است پوشیدن آن و پیران و صاحبان مزاج سرد را و در هواهای سرد و زنان را نافع و خون را گرم گرداند و اصلاحش نیز آنست که با خیوط پنبه بافته لباس سازند و بدان که ابریشم محرق ضعیف‌تر از مقرض آنست در اشربه ولیکن برای امراض عین نافع است چنانچه ذکر یافت.

مقدار شربت آن: از یک درهم تا سه درهم.

بدل آن: مروارید محرق مغسول است.

و دستور تقریض و احراق و تراکیب آن از خمیره و سفوف و شراب و غیرها در قرابادین ذکر یافت.

◄ابرون

به فتح همزه و سکون بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی به معنی دایم‌الحیات است و آن را خزان نمی‌باشد و به عربی حی‌العالم و به فارسی همیشه بهار نامند.

ماهیت آن: از جمله ریاحین است ولیکن همیشه بهار سبز و تر و تازه می‌باشد و کبیر و صغیر و بستانی و بری. منبت کبیر آن بیشتر کوهها و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده از آن نیز به سطبری انگشتی مهین و با رطوبتی لزج که به دست می‌چسبد و برگ آن شبیه به زبان و باریک‌تر از آن و با رطوبت و گل آن مابین زردی و سفیدی و بستانی آن بهتر از کوهی آنست و صغیر آن را منبت سنگلاخها و محوطه‌ها و پای دیوارها و مواضعی که سایه باشد و شاخ‌های آن ریزه و از یک جا برآمده و پر برگ و ریزه و پر آب و بلندی آن به قدر شبری و گل آن کوچک و زرد و مایل به سرخی و تخم آن مانند تخم خبازی و در اکثر بلاد ایران بسیار است و دیسقوریدوس گفته که نوعی دیگر از حی‌العالم می‌باشد که آن را طیلافیون نامند در قدر و برگ شبیه به خرفه و زغب‌دار و غبارآلود.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و در اول خشک و با قوّت قابضه و دیسقوریدوس نوع صغیر آن را گرم و کبیر آن را سرد گفته و صاحب اختیارات سرد در دویّم و خشک در اول و ابن بیطار از جالینوس نقل می‌نماید که در سابعه نوشته که نوع اول و دویّم آن با قوّت تجفیف و برودت بسیار است تا سیّم و آنچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است.

افعال و خواص و منافع آن: مفتح سده کبد و طحال و رادع جهت درد سر و رمد و اورام چشم و درد گوش و سرفه و تقویت معده و اسهال صفراوی و قتل دیدان معده و امعا و منع نزف‌الدم و سحج و قطع رطوبات سایله رحم و رفع باد سرخ و نقرس و سپرز و اوجاع مفاصل و قروح و جروح و خنازیر و رتیلا نافع. *امراض الرأس* آشامیدن آب آن مقدار پنج درهم و نطول عصاره آن با روغن گل سرخ به تنهایی و با خلّ خمر نیز جهت درد سر حار نافع. *امراض العین* ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم و اکتحال عصاره آن رمد را مفید. *الاذن* چون عصاره برگ آن را با روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند وجع حار آن را نافع باشد. *الصدر* آشامیدن عصاره آن سرفه دمویه را بسیار مفید و ضماد آن بر صدر حار مسکن التهاب آن است.

۱. فقط در نسخه ب



اعضاءالغذاء و نفث‌الدم آشامیدن بیست درهم از آب آن سده جگر و مراره را بگشاید و مسهل بود و نیز یک اوقیه از آب تازه آن مقوی معده حار و نافع نزف‌الدم و جهت اسهال و سحج و با شراب جهت اخراج کرم معده نافع و شرب برگ ساییده آن جهت رفع اسهال (مرضی)[1] مجرب دانسته‌اند و ضماد آن بر کبد و معده حار مسکن گرمی و التهاب صفرا است. *الاورام و البثور و القروح و الجروح و المفاصل و حرق‌النار و غیرها* ضماد آن با آرد جو جهت جروح خبیثه و زخمهای کهنه و اورام حاره و قروح ساعیه و وجع مفاصل و نمله و نقرس و سوختگی آتش و جهت باد سرخ که تیغ زده خون از آن موضع برآورده بر آن ضماد نمایند مجرب و با حنا جهت خارش بدن نافع و نطول عصاره آن گزیدن رتیلا و همچنین شرب بیست درهم از آب آن و حمول آن جهت قطع رطوبات سایله رحم به دستور فرزجه برگ آن جهت سیلان رحم مفید.

مقدار شربت: از عصاره آن سه مثقال و نیم و تا هفت مثقال و از برگ آن تا پنج مثقال.

بدل آن کاهو است و گویند **مضر** سپرز و **مصلح** آن گل ارمنی است.

فولس گوید پنج درهم از آب آن با سکنجبین حدت دم و صفرا را فرو می‌نشاند و تقویت بدن نماید و ضماد نوع سیّم که دیسقوریدوس گفته با شحم عتیق محلل خنازیر است.

◀ابزار

به فتح اول و سکون بای موحده و فتح زای معجمه و به مهمله نیز آمده و الف و رای مهمله و نزد عوام معروف به بزار است.

ماهیت آن: نباتی است ربیعی و ساق آن تر و تازه و زود شکن و در انتهای ساق آن برگ‌های به هم پیچیده به جای گل آن و با حدت و تلخی و لذع و در هیأت شبیه به هلیون و در بغداد و موصل در شیر پخته می‌خورند و منبت آن بلاد سرد و مواضع برف نشین.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مشهی و دیر هضم و ثقیل و عصاره آن جهت اورام رخوه و ریحیه و مرکبه نافع و چون با آب و نمک بخیسانند تا تندی و تلخی آن زایل گردد بغایت محرک باه **مصلح** (ثقل)[2] آن نعناع و شونیز و کرویا و سرکه است.

◀ابقر

به فتح همزه و سکون بای موحده و کسر قاف و رای مهمله لغت مصری است به فارسی شوره به هندی چهاکهار به ضم جیم فارسی و خفای ها و فتح کاف و ها و الف و رای مهمله در آخر و به فرنگی شلیطر گویند و نیز به هندی به شوره مشهور است.

ماهیت آن: بخاریست که از زمین شوره زار برآید و بر روی آن زمین انعقاد یابد اکثر به هیأت زغب سفیدی و دانه‌های کوچک مانند نمک دریا باشد و آن را با قدری خاک ممزوج به آن جمع نموده طبخ نمایند بدین نحو که اولاً آن را با آب ممزوج نموده می‌گذارند در شبنم و یا جاهای سرد تا منعقد گردد و بعد از انعقاد سفید مانند نمک دریایی دانه‌دار می‌گردد پس اگر خواهند آن را قلمی سازند در اندک آبی حل می‌نمایند و به دستور طبخ می‌دهند و بعد از طبخ سیخ‌های باریک طولانی در آن می‌اندازند و در شبنم یا جاهای سرد می‌گذارند و بعد از سرد شدن قلم‌های باریک بلند منعقد می‌گردد و آن را شوره قلمی می‌نامند و مطبوخ اول را شوره غیر قلمی.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص و منافع آن: مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل در نهایت حدت و قوی‌تر از نمک و بوره است جهت سپرز و درد کمر نافع و با شکر جهت رفع احتباس بول که به هیچ چیز گشوده نگردد مجرب امّا باید که شوره ربع درهم و شکر دو درهم باشد و گویند اگر صاحب حبس‌البول یک مثقال شوره قلمی را با دو مثقال خردل در آب بسیار آن مقدار که تواند آشامید بخورد در ساعت بول او گشاده گردد و اگر در جوف دو عدد موز که به هندی کیله نامند کرده به صاحب سپرز و قولنج ریحی بخورانند در سه روز صحت یابد و مجرب دانسته‌اند و عرق آن قایم مقام کبریت است **مقدار شربت آن**: تا نیم درهم.

بدل آن: ملح اندرانی.

مضر مری و گرده **مصلح** آن کثیرا و عسل است.

و از خواص ابقر است که چون آهن را با زرنیخ بیالایند و با مثل آن مس بگدازند و بعد از آن شوره بر آن بپاشند مس از آهن صعود نموده آهن در کمال نرمی می‌گردد و اهل هند از نوع مطبوخ اول آن آب را سرد می‌نمایند بدین نحو که مقدار یک دو من تبریزی آن را در طاس دهن گشادی با آب سرد کرده و در چهار عدد صراحی نیز آب شیرین تا نصف کرده و طاس و صراحی اگر از روی توتیای خالص باشد که به هندی جست نامند بهتر است و دو شخص آن صراحی‌ها را در آن طاس به سرعت تمام می‌گردانند تا ربع ساعت کامل پس صراحی‌ها را برآورده آن آب شور را ریخته آب دو صراحی را با قدری شوره تازه در آن داخل می‌نمایند و در آن دو صراحی نیز آب تازه می‌نمایند و همچنین تا سه مرتبه یا چهار مرتبه و در مرتبه آخر که دویّم یا سیّم یا چهارم باشد آن صراحی‌ها را در آن آب زمانی می‌گذارند

---

۱. فقط در نسخه ب

۲. فقط در نسخه ب



و پارچه کرباسی را تر کرده سر طاس را بدان می‌پوشند و به بادزن بر آن باد می‌وزند پس برآورده آن دو صراحی مکرر و سه کرر را با آب صراحی جدید یکبار شسته در ظرفی ریخته می‌آشامند و باید که در صراحی‌ها مطق سوراخی نباشد که آب شوره در آن نفوذ کند و داخل شود و شور سازد و بدان که زمان گردانیدن و حرکت دادن صراحی‌ها را در آن آب شوره حدی است معین که کمتر از آن خوب سرد نمی‌گردد و زیاده بر آن گرم می‌شود و معیار آن موقوف به عمل است و این آب مادام که خوب سرد است لذیذ و خوشگوار است و چون سردی آن زایل گشت بدمزه و ناگوار می‌شود و شاید در بعضی امزجه مضر باشد.

◀ابن عرس

به کسر همزه و سکون بای موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله به فارسی راسو و موش خرما و به هندی نیول و به فرنگی تنکویس نامند.

ماهیت آن: حیوانی است معروف شبیه به موش و سر و پای آن درازتر از موش و از آن بزرگتر و موی دم آن افشان و در مصر در خانه‌ها بسیار الفت می‌گیرد و آن را عرسه نامند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک .

افعال و خواص و منافع آن: صرع و استسقا و سموم بارده و نقرس و خنازیر و درد گرده و مفاصل را نافع و مبهی و مقوی جگر و محلل ریاح و خار و پیکان را جذب نماید. گویند چون آن را ذبح نمایند و به جای نمک گشنیز بر آن پاشیده خشک نمایند و تناول کنند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین دوایی است و همچنین خوردن مغز سر آن یا گوشت آن را با سرکه و یا خون آن را با آب و عسل و به دستور (چشم)[۱] خشک کرده آن و طلای خون آن جهت صرع و خنازیر مفید و چون گوشت آن را با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارس یا به بخارات پخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جگر و موافق اصحاب استسقا و باردالمزاج و فادزهر سموم است و چون پوست آن را کنده و جوفش را پاک کرده نمک اندوده در سایه خشک کنند و دو مثقال آن را با شراب بخورند جهت سموم هوام و دفع زهر طفسیقون مفید و چون با گشنیز و نمک انباشته تناول نمایند جهت امراض مذکوره و باد سموم نافع و گویند مهیج شهوت باه و دور کننده برودت است و ضعف کبد را نافع و ضماد گوشت آن گرماگرم جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن مؤثر و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که گویند چون کعب آن را در زندگی آن بیرون آرند و بر ران زن آبستن تعلیق نمایند وضع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندند حامله نشود و در مالایسع و تذکره انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین است که اذا علق علی المراه لم تحبل و گویند چون مثانه آن را خشک نموده سه درهم آن را ساییده با شراب ریحانی بخورند عسرالبول را مجرب است و چون ابن عرس را ذبح کرده آلایش شکم آن را دور کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته گردد پس صاف نموده آن روغن را نگهدارند و عندالحاجت بر اوجاع مفاصل و نقرس و اوجاع سایر اعضاء و ریاح و بواسیر بمالند بی‌عدیل و مجرب است و نیز گویند چون ابن عرس طعام زهردار را بیند موهای بدن آن ایستاده گردد و مار را چون بیند بکشد و بخورد و از این جهت گوشت او جاذب سم و تریاق سموم است. **مضر** محرورین **مصلح** آن سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر به احشا و مصلح آن در روغن زیتون و کنجد پختن است.

◀ابوخلسا

به فتح همزه و ضم بای موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است و به عربی حناءالغول و خس‌الحمار و اروسه و رجل‌الحمامه و شنجار به شین و نون و جیم و الف و رای مهمله که معرب شنگار به گاف باشد و شیفار و به سریانی عاقرشمعا و حالوما و کحلا و کحیلا هر یک به عربی اسم نوعی از ابوخلسا است و هرقلو و هرقلوی و هیقیلوس نیز گویند و به فارسی هوجویه و به هندی رتن جوت.

ماهیت آن: گویند چهار صنف می‌باشد:

اول صنف گیاهی است و برگ آن شبیه به برگ کاهو و باریک‌تر از آن و با خشونت و سیاه رنگ و ساق آن مزغب و شاخ‌های بسیار روییده از حوالی بیخ آن و ملاصق زمین و خاردار و گل و دانه آن سیاه و بیخ آن به قدر انگشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بغداد عرق فالوذج و به بعضی لغات فنجیون به فا و نون و جیم و یای مثناة تحتانیه و واو و نون و به عربی حمیرا به سبب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوّت آن تا چهار سال باقی می‌ماند. مالیقی گفته رنگ آن در تابستان سرخ می‌گردد مانند رنگ خون و چون به دست برسد رنگ می‌گرداند آن را و منبت آن زمین‌هایی است که خاک آن طیب باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک است در اول درجه دویّم.

افعال و خواص و منافع آن: محلل اخلاط مراری و مالح و قابض اسهال و مدر حیض و دابغ معده و مجفف و آشامیدن عصاره یا طبیخ آن با شراب مسمی به ماءالقراطن جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و تفتیت حصات و یرقان و تبهای کهنه و طلای آن با سرکه جهت بهق و تحلیل خنازیر و با روغن گل جهت سوختگی آتش و جراحات و تشقق جلد و قیروطی آن که

---
۱. فقط در نسخه ب



آن را در روغن زیت جوش دهند و روغن را صاف کرده از آن قیروطی سازند جهت سوختگی آتش و قروح خبیثه مجرب و با آرد جو جهت حمره که به فارسی باد سرخ نامند نافع و شرب برگ آن با شراب جهت عقل بطن و حبس اسهال مفید.

المضار: مصدع **مصلح** آن روغن بنفشه و روغن کدو است.

مقدار شربت: آن دو درهم.

حمول آن و به دستور حمول بیخ آن با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قوی‌تر از برگ آنست.

صنف ثانی را برگ ریزه‌تر و خشن‌تر و عریض‌تر و بلندتر از برگ کاهو و برگشته به سوی بیخ و ساق آن دراز و خشن و پر شعبه هر یک به قدر ذرعی و گل آن مایل به بنفشی و ریزه و قبض آن زیاده از صنف اول و بیخ آن سرخ مانند خون و قابض‌تر از بیخ صنف اول و منبت آن صحراها.

افعال و خواص و منافع آن: ضماد آن با آرد جو جهت حمره و ساییده آن با روغن جهت منع جریان عرق انفع و بسیار حابس طبع است.

صنف ثالث را برگ ریزه‌تر از اول و با خشونت و شاخ‌های ریزه و گل آن بنفش و بیخ آن دراز و احمر قانی و تند طعم‌تر از همه. منبت آن مواضع رملیه.

افعال و خواص و منافع آن: آشامیدن دو مثقال از بیخ آن با شراب جهت گزیدن افعی بهترین ادویه است و ضماد آن بر موضع نهش هوام و تعلیق آن مانع گزیدن آنها است.

صنف رابع شبیه به قسم ثالث و از آن گلش ریزه‌تر و بغایت سرخ.

طبیعت آن: گرم و خشک است در آخر دویّم.

افعال و خواص و منافع آن: سعوط آن جهت تنقیه دماغ و رفع آثار و غلظت طبقات عین و غرغره عصاره آن با عسل جهت قلاع دهان و خوردن یک مثقال و نیم آن با مثل آن زوفای خشک و قردمانا جهت حب‌القرع و سایر کرم امعا نهایت نافع و ضماد آن با پیه بز یا پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و عرق‌النساء و اورام صلبه و حمول و جلوس در طبیخ آن جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و با سرکه شرباً و ضماداً جهت سپرز مفید و گل آن در جمیع افعال قوی‌تر از برگ آنست و آشامیدن بیخ و گل آن به قدر یک مثقال جهت ادرار حیض و اخراج جنین مرده و زنده نافع.

ابوخلسا جزو اعظم بعض مراهم است و صاحب خلاصة التجارب دم‌الاخوین را عصاره ابوخلسا نوشته و دهن و قیروطی و مراهم آن در قرابادین ذکر یافت و جالینوس در سادسه گفته که قوّت همه اصناف شنجار برابر نیست بلکه صنفی را که ابولوقلنا نامند بیخ آن قابض با اندک تلخی است و از این جهت شرب آن نافع است جهت وجع گرده و طحال و ضماد آن با آرد جو یا با سرکه حمره و بهق و تقشر جلد را مفید و امّا برگ آن ضعیفتر است از بیخ آن ولیکن خالی از قبض و تجفیفی نیست و لهذا نافع است جهت استطلاق بطن آشامیدن مسحوق آن با شراب.

◄ابوقانس

به فتح الف و ضم باء و سکون واو و فتح قاف و الف و کسر نون و سین مهمله لغت یونانی است و ابوقاوس و اوقاس نیز گویند و معروف به اسم غاسول رومی است و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است و از بیخ آن جامه شویند چنانکه اهل شام و ایران از بیخ عرطنیثا که به شیرازی چوبک نامند و ذکر یافت.

ماهیت آن: نباتی است تر و تازه مابین درخت و گیاه. منبت آن سواحل دریا و زمینهای رملی. برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن باریک‌تر و مابین برگ‌های آن خارهای باریک خشک سفید رنگ و گل آن سفید شبیه به گل لبلاب کبیر که به یونانی قسوسا نامند و شاخ‌های آن پراکنده و بیخ آن قوی پر از رطوبت تلخی و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت آنست و طریق اخذ رطوبت آن یعنی لبن آن آن است که با آرد کرسنه آمیخته خشک می‌نمایند و خالص آن را نیز و گل آن را ساییده دست به آن می‌شویند خوشبو و معطر است و به این سبب آن را غاسول می‌نامند.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص و منافع آن: مقطع و ملطف و جالی و مفتح و مسهل بلغم و زرداب و استسقا را نافع و سه قیراط از رطوبت خالص آن و به دستور دوازده قیراط از مخلوط با آرد کرسنه خشک کرده آن با ماءالعسل مسهل صفرا و بلغم و زرداب و رطوبات مایی است و گویند جهت استسقای کبد حار مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ نرم کوفته بیخته آن و یک مثقال از عصاره آن با ماءالعسل همان عمل کند و گویند فعل این دوا در بدن مانند فعل آنست در جامه از غسل و تنقیه اوساخ و اخلاط ردیه.

مضر احشا و مصلح آن عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آب قاطع اسهال آنست و طریق اخذ عصاره آن مانند عصارات دیگر است که بیخ آن را کوبیده آب آن را گرفته در آفتاب خشک می‌نمایند و آنچه شیخ داود انطاکی در تذکره اولی‌الالباب نوشته که آن را به عربی اشنان نامند آنچنان است زیرا که اشنان ورای آنست.

◄ابوقسطس

به فتح اول و ضم بای موحده و سکون واو و فتح قاف و سکون سین مهمله و فتح طای مهمله و سین.



ماهیت آن: نباتی است شبیه به ابوقانس بی‌ساق و بی‌شکوفه و مفروش بر روی زمین و با برگهای ریزه و خارهای نازک و بیخ آن سطبر منبت آن نیز منابت ابوقانس است.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص و منافع آن: صرع و ضیق‌النفس و اوجاع اعصاب و استسقا را نافع و شرب عصاره آن مقدار سه قیراط با ماءالقراطن مسهل رطوبات ماییه و بلغمیه و جهت امراض مذکوره مفید.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

مضر معده **مصلح** آن عسل است.

◄ابهل

به فتح همزه و سکون بای موحده و ضم ها و سکون لام و به کسر اول و ثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که آن را عرعار و عرعر و به یونانی براثی وارقوس و به سریانی بروثا و به رومی برون و بروثون و به فارسی اورس و ایرس و برس غنچه و به ترکی ارروج و به هندی اوهیروهوبیر نامند و گویند ابهل هندی را به هندی دیودار گویند و نیز اطلاق مراد ثمر آنست که مستعمل اطبا است و آن را حب العرعر و ثمرة العرعر و به فارسی تخم وهل گویند .

ماهیت آن: بدان که آن دو صنف است یکی صغیرالورق مانند برگ گز و دیگر کبیرالورق شبیه به برگ سرو و رایحه این صنف زیاده و درختش بلندتر و باریک‌تر و صنف صغیر آن درختش عریض‌تر و کوتاه‌تر و ثمر این صنف صغیر ابهل است و بزرگتر از بار عرعر که قسم اشهر و سرو کوهی است و شبیه به نبق و تازه آن سرخ رنگ و رسیده آن سیاه با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت بهترین آن آنست که سیاه رنگ فربه سنگین باشد و بهترین برگ آن سبز رنگ و شیخ‌الریس نوشته که آن دو صنف می‌باشد: کبیر و صغیر و از بلاد روم می‌آورند شبیه است به زعرور مگر آنکه بسیار سیاه است و رایحه آن تند و طیب و برگ یک صنف آن مانند سرو و بسیار خاردار و درخت آن عریض می‌شود و بسیار بلند نمی‌باشد و برگ صنف دویّم آن مانند طرفا و طعم آن مانند سرو .

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و به قول جالینوس در سیّم و شیخ الرییس نوشته که صنف دویّم آن که برگ آن شبیه به طرفا است حرارت آن کمتر و یبس آن بیشتر است از صنف اول.

افعال و خواص و منافع آن: بغایت لطیف و با قوّت محلله و مجففه و قابضه و لذاعه و شیخ الرییس نوشته که قبض او خفی است جهت سرسام حار و فالج و استرخا و کری گوش و جراحت بن دندان و ربو و استسقا و بواسیر و ادرار حیض و اسقاط جنین و زوال عفونات قروح خبیثه و مزمنه و داءالثعلب و جمود اعضاء و رفع آثار جلد و اورام حاره مفید. * امراض الرأس* ضماد برگ آن بر سر جهت سرسام حار و آشامیدن ثمر آن جهت فالج و استرخا نافع. *الاذن* قطور روغن ثمر آن در روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند تا سیاه شود کری را بغایت نافع. *الفم* دلوک و غرغره نمودن بدان با عسل جهت جراحت بن دندان و تعفن و آکله آن نافع. *اعضاء الصدر و الغذاء و النفض* لعوق ده درم از ثمر آن با پنج درم روغن گاو و پنج درم عسل سرشته جهت ربو و بواسیر نافع و آشامیدن مطبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده و استسقا و ادرار حیض و اسقاط جنین مؤثر و همچنین حمول آن با عسل و آشامیدن سه درهم آن مجموع کرمهای معده را بکشد و گویند چون ده درم منقی آن را با روغن گاو به قدر آنکه او را بپوشد طبخ دهند تا روغن را جذب کند پس ساییده با ده درم فانید سرشته هر صبح دو درهم آن را باردالمزاج با آب گرم بخورد جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و رفع اقسام کرمهای امعا مجرب. *القروح و الجروح و الاورام و آثار جلد* ذرور آن جهت قروح ساعیه و اکاله و اندمال جراحات و قروح عفنه و ضماد آن با عسل مانع سعی قروح ساعیه و مسوّده جلد و همچنین ضماد آن و ضماد برگ آن جهت اورام حاره و سیاهی جلد و آثاری که از فضول به هم رسیده باشد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و با انجیر جهت جمود اعضاء و طلای آن با سرکه جهت داءالثعلب مجرب.

مقدار شربت آن : تا سه درهم.

بدل آن: به وزن آن جوزالسرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف به وزن آن دارچینی.

مضر معده و حلق **مصلح** آن عسل و سمن و مضر جگر حار و مسقط جنین و مصلح آن خولنجان و حماما است.

جوارش ابهل و حب آن و حمول آن و دهن آن و سفوف آن و لعوق آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت.

فصل الالف مع التاء المثناة الفوقانیه

◄اتان

به ضم الف و فتح تاء و الف و نون خر ماده است و شیر آن جهت سل و تب دق نافع و طریق آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت و ان شاء الله تعالی خواص و منافع آن مفصل در البان در حرف اللام خواهد آمد و سایر اجزا و اعضای آن قریب به حمار است در حرف الحاء خواهد آمد.

◄اتباطون

شرابی است که از آب انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند. بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است.



◄اترج

به ضم همزه و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم راء مهمله و جیم به عربی متکه به ضم میم و سکون تاء مثناة فوقانیه و فتح کاف و ها و جمع آن متک و ریحان الماء نیز و به یونانی مارسیسقا و به سریانی اطروغا و به لغت مصر ریحان‌النعنع و به هندی بجوژه و به فارسی نوع صغیر آن را ترنج و نوع کبیر آن را بالنگ و به فرنگی لیمونیه ماله صغیر آن را و کبیر آن را مبدکه ماله نامند و گویند ترنج معرب لغت اهواز است.

ماهیت آن: بدان که دو صنف است یکی صغیر و پوست آن مستوی املس و دو طرف آن باریک و این را به فارسی ترنج نامند و صنف دویّم کبیر و پوست آن غیر مستوی و دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل به شاخ درخت اندک پهن‌تر و طرف دویّم آن اندک باریک‌تر و این را به فارسی بالنگ نامند و رنگ پوست هر دو صنف آن زرد و طلایی است و رایحه آن طیب خصوص صغیر آن و طعم آن تلخ و بعد از شیرین کردن به دستوری که در قرابادین ذکر یافت تلخی آن زایل می‌گردد و لحم آن سفید و ضخیم و اندک شیرین و مغز آن که در میان پرده‌های غلیظ طولانی که در میان غلاف‌های بسیار نازک است پر آب از صنف شیرین شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی فی‌الجمله صنوبری شکل در غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم آن اندک تلخ و درخت آن فی‌الجمله شبیه به درخت لیمو و به بلندی یک قامت تا یک و نیم قامت و شاخ‌های آن پهن و درهم و برگ آن اندک طولانی و عریض با تشریف رنگ آن سبز و خوشبوتر و بزرگ‌تر از (برگ)[1] لیمو و نارنج و گل آن سفید و برگ‌های آن طولانی باریک اندک ضخیم و در وسط آن تارهای باریک زرد رنگ و بسیار خوشبو غلیظ‌تر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است و چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد ثمر آن است و منبت آن بیشتر بلاد گرم‌سیر خصوصاً که با رطوبت باشد و در سردسیر بسیار سرد نمی‌شود و چون شاخ‌های زیرین متصل زمین را خم نمایند و قدری زمین را حفر نموده در آن قدری از آن شاخ‌ها را بگذارند که باقی شاخ‌ها و سرشاخ‌ها بیرون باشد یعنی بخوابانند و بالای آن مقدار یک شبر و یا زیاده خاک ریزند و آب می‌داده باشند تا پنج شش ماه که خوب ریشه بندد و مستحکم شود پس محل اتصال آن را از درخت بریده هر جا که خواهند غرس نمایند به زودی ثمر دهد خصوصاً که آن شاخ مثمر باشد و قلم آن نیز می‌گیرند چون قلم نمایند و هر جا که خواهند بنشانند و تخم آن را که بکارند دیر به ثمر می‌آید و ثمر آن مدتها در درخت می‌ماند تا به ثمر موسم دیگر و در بنگاله دو موسم گل و ثمر می‌دهد یکی اواسط زمستان و دیگر در ایام گرما که اول ایام بارش است که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوایل جوزا به اختلاف سنین.

طبیعت: پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دویّم و بعضی گرم در دویّم گفته‌اند و شحم آن یعنی لحم آن که در زیر پوست زرد آنست آنچه مغز آن شیرین است سرد و تر در دویّم ولیکن برودت آن زیاده است از رطوبت آن و آنچه ترش است سرد و خشک در سیّم و گویند در اول سرد و تر و گویند در تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دویّم سرد و خشک و بعضی در سیّم گفته‌اند و شیرین او سرد و تر و تخم آن در اول سیّم گرم و در دویّم خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دویّم گرم و خشک است.

افعال و خواص و منافع آن: ملطف و قابض و صاف کننده روح طبیعی و خون از صفرا و مسکن قی صفراوی و مقطع مره صفرا و مسکن حدت آن و مانع ریختن صفرا به معده و امعا و جهت خفقان حار و تقویت جگر و معده و جهت تسکین حرارت احشا و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و گزیده عقرب پرنده و مار شاخدار و رفع یرقان و کلف و قوبا و قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زلوی در حلق مانده مفید و تریاق سموم است و در حدیث وارد است که داخل نمی‌شود شیطان در خانه که در آن اترج باشد امّا پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و کبد سرد و معده و احشا و دفع غثیان و خوشبوی کردن دهان و تلطیف و تحلیل ریاح و اعانت بر هضم نافع خصوصاً مربای آن با عسل مادام که اکثار در خوردن آن نشود و الا هضم نمی‌گردد خصوص غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه و حرارت آن معین بر خاصیت آنست و طبیخ خشک آن مسکن قی صفراوی و مضغ آن خوشبو کننده نکهت و شرب خشک کوبیده آن با عسل دافع مضرت همه زهرها است و آشامیدن عصاره آن که با شحم گرفته باشند جهت گزیدن افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر محرق آن را در صندوق و جامه گذارند مانع کرم زدن آن است و چون پوست یک عدد اترج را در شراب اندازند در ساعت آن را ترش کند و سرکه سازد.

مضر جگر و دماغ محرور المزاج و مصدع. **مصلح** آن عسل و بنفشه و با شحم و حماض آن خوردن.

مقدار شربت: از خشک آن تا پنج درم و از مربای آن تا پنج مثقال است.

روغن آن که پوست زرد خالص شش عدد آن را در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل و اگر نباشد در دو رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه شبانه روز یک مرتبه

۱. فقط در نسخه ب



تجدید کنند تا سه مرتبه یا بیشتر پس استعمال نمایند.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص و منافع آن: محلل و ملطف و با قوّت تریاقیه سعوط آن جهت درد سر بارد و علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین به آن جهت استرخا و فالج و لقوه و رعشه و اختلاج و درد مفاصل و عرق‌النساء و امراض بارده عصبانی و درد گرده و مثانه و خوشبویی عرق و رویانیدن موی و رفع لرز تب ربع و تحلیل اورام و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و بوییدن آن در ایام وبا و فساد هوا مصلح آن است و مضمضه به آن جهت درد دندان نافع و روغن شکوفه آن نیز همین اثر دارد ولیکن روغن برگ آن قوی‌تر است.

امّا **شحم** آن که مشهور به پوست بالنگ است و آبست نامند دیر هضم و غلیظ است به سبب برودت و صلابتی که دارد دیر از معده می‌گذرد و خارج می‌گردد و حاصل می‌گردد از آن غذای بسیار از برای بدن اگر هضم شود و مانع صعود بخار است به دماغ جهت آنکه مطفی حرارت معده است و اصحاب مره صفرا را نافع.

مضر است به حرارت غریزی و معده بارد ضعیف و محدث نفخ و قولنج و **مصلح** آن مربا نمودن آنست با عسل و با شکر.

امّا **حماض** آن یعنی آب مغز ترش آن پس نیست در آن غذایی ولیکن مقوی قلب حارالمزاج و مانع ریختن صفرا به امعا و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معده حار و مبهی و مشهی طعام و مسکن حدت صفرا و خون و زایل کننده غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشا و قاطع قی و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان حار و تسکین خمار و صداع خماری مفید و چون نان را در آب اترج یا شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار حادث از خلای معده نافع و از خواص شراب آن است که منع می‌نماید صعود ابخره را به سوی سر و قمع آن می‌کند به سبب قوّت قبضی که دارد و نافع است از برای دوار و سدر حادث از ابخره صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زایل کننده بقایای یرقان آن است و همچنین اکتحال به آن و غرغره مطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و قوبا و رنگ سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب پرنده و مار شاخدار نافع و رب آن قی صفراوی را نافع و می‌نشاند و دابغ معده و اشتهای طعام آورد.

مضر سینه و عصب **مصلح** آن شراب خشخاش و شراب تین و بدل آن آب نارنج و آب لیمو است و چون جواهر و مروارید را در آب آن مکرر بخیسانند مضمحل سازد و خوردن غذایی که در آن آب اترج باشد نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا و خون حادث از ابخره سوداویه محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه را ولیکن به سبب شدت حموضت مضر است به اصحاب سودا زیرا که ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده شود به شکر و قند یعنی اگر مفرد استعمال نمایند قند داخل کرده آن مقدار که ذایقه آن را نیکو گرداند و افشره ساخته بنوشند.

و امّا **تخم** آن محلل و مجفف و با قوّت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن و ضماد نمودن دو مثقال از مقشر آن گفته‌اند قایم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قوی‌تر از تریاق کبیر دانسته‌اند و تریاق جمیع سموم ملذوعه و مشروبه است و با آب گرم یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و به دستور آشامیدن آن و ضماد کردن به آن و یک درم مقشر آن بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن است و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون آن جهت تقویت لثه مفید و در سایر افعال مانند قشر آن است روغن آن جهت بواسیر طلاءً و شرباً بغایت مؤثر و با شراب مقاوم سموم عقرب شرباً و طلاءً و مفتح سده گوش و سریع‌النفوذ در اعضاء و محلل قوی و ملطف و چون کسی به آن تدهین کند گویند عقرب نزدیکی به او نمی‌کند و ضماد مطبوخ مجموع اترج در سرکه یا شراب جهت وجع مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برگ آن هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سدد و جهت ضیق‌النفس بلغمی مفید و شکوفه آن در افعال مانند برگ آن است و از آن لطیف‌تر و بوییدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت دفع خدر و هوای وبایی آزموده و همچنین فرش کردن برگ آن و مغز شیرین آن را چندان منفعتی نیست و صاحب دستورالاطبا نوشته که ترش آن قوی‌تر از شیرین آن است و قاطع بلغم بود و علت سینه و حلق و سرفه را نافع و در هیچ فصل خوردن آن را منع نیست ولیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برسات یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک سنگ و بعضی خواص از قبیل آنچه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلوا و ادهان و رب و سکنجبین و سفوف و اشربه و عرق و مربا و مخلل آن در قرابادین ذکر یافت.

◀اتنکن

به ضم همزه و فتح تای چهار نقطه فوقانیه هندی و سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در آخر اسم هندی انجره است و خواهد آمد.

◀اتیس

به فتح همزه و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای تحتانیه و سین مهمله لغت هندیست.



ماهیت آن: بیخ گیاهی است هندی به طول یک انگشت و کوتاه‌تر از آن و اندک باریک ظاهر آن اغبر و باطن آن سفید فی‌الجمله شبیه به زراوند طویل باریک کوچکی و طعمی و رایحه غالب ندارد و بعضی آن را سه قسم گفته‌اند: یک قسم مسمی به اتیس است و قسم دویّم به برت بهکا و قسم سیّم به سیام کن و بعضی دو قسم گفته‌اند: سفید و سیاه.

طبیعت آن: گرم در دویّم و خشک در اول و با رطوبت فضلی.

افعال و خواص آن: مقوی باه و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفرای فاسد و مانع فساد آن و بواسیر و استسقای زقی حادث از آن هر دو خلط را نافع.

فصل الالف مع الثاء المثلثه

◄اثل

به فتح همزه و سکون ثای مثلثه و لام به لغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است و به هندی جهاؤ نامند.

ماهیت آن: نبات آن مابین شجر و گیاه و برگ آن ریزه و خشن. جالینوس گفته که نوعی از طرفا است و صاحب نهایه گفته درختی است شبیه به طرفا و از آن بزرگتر و اسحق بن عمران گفته درختی است عظیم با شاخ‌های بسیار و سبز ملمع به حمرت و برگ‌های آن ریزه سبز شبیه به برگ طرفا و طعم آن عفص بی‌گل و ثمر آن بر گره‌های شاخ‌های آن می‌روید به قدر نخودی رنگ آن اغبر مایل به زردی و در اندرون آن دانه‌های ریزه به هم چسبیده می‌باشد و آن ثمر را عذبه نامند و در تابستان می‌رسد و آن را به هندی بری مائین[1] و چهوتی مائین گویند.

طبیعت آن: در اول سرد و در دویّم خشک و با قوّت قابضه و اندک ملوحت و مرارت و ثمر آن در دویّم سرد و در سیّم خشک و توهم کرده کسی که آن را گرم در دویّم دانسته.

افعال و خواص و منافع آن: امّا برگ و شاخ آن جالی و مفتح سده طحال و مقوی جگر و ملین ورم آن و جهت جذام و منع سفید شدن موی و درد دندان نافع چون مضمضه به آن نمایند و گرفتن دود و بخار آن لقوه را نافع و آشامیدن مطبوخ بیخ و شاخ و برگ آن جهت دفع سده سپرز و ورم آن و جذام و سفیدی موی را نافع و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و تلیین ورم آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تدخین آن تا هفت دفعه جهت لقوه و سقوط دانه‌های جدری که آبله نامند و بواسیر و جوششهای ریزه که آب از آن تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعده و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضاء ذرور خاکستر آن مجرب.

مقدار شربت: از طبیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال.

مضعف معده **مصلح** آن صمغ عربی.

بدل آن: جوزالسرو است.

امّا **ثمر** آن رادع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و مانع نفث‌الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و رافع یرقان و رطوبت رحم و چون در گلاب بخیسانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر مفید و مضمضه به طبیخ آن و به دستور خاییدن آن جهت تقویت لثه و تأکل اسنان و حرکت آنها و آشامیدن آن جهت نفث‌الدم و ربو و درور حیض و بواسیر و سیلان خون از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ یک اوقیه آن و نقوع آن در آب گرم با شکر جهت رفع یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظه متعفنه و نیکویی رنگ رخسار و فربهی بدن نافع و گویند چون نقیع آن را سه روز یا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص مبرده مرطبه مستعمله در زیادتی گوشت و فربهی مسلولین بخورند پس هفت روز یا زیاده دوغ با کثیرا ساییده بیاشامند پس با کعک معمول از آرد سمید محکم‌الصنعت بخورند بسیار فربه می‌گرداند و رنگ روی را صاف و نیکو و با رونق و نضارت می‌گرداند و دلیل منافع آن آن است که چون بیاشامد کسی که در بدن او رطوبات فاسده باشد دفع می‌گرداند و پاک می‌سازد و تقویت معده می‌بخشد و کسی که معده و بدن او پاک و نقی باشد تقویت می‌بخشد و فربه می‌سازد بدن او را و ادرار و اسهال مزمن رطوبی را باز می‌دارد و جهت قطع دم و درور طمث و بواسیر نافع است و بو داده آن با گل خوردنی و به دستور با دو درهم و نیم گلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و ضماد آن موجب تشدید اعصاب مسترخیه و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و غسول آن جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قمل و ذرور آن جهت قطع خون جراحات و بردن گوشت زاید و حمول آن جهت رفع رطوبات رحم و فرج و سیلان آن نافع و بخور چوب سوزانیده آن و دود آن صاحب لقوه را نافع.

مضر سر **مصلح** آن دوقو.

مقدار شربت: از ساییده آن دو درهم تا چهار درهم. بدل آن به وزن آن عفص است یا شحم رمان و طریقه تشویه عذبه و جوارش و شراب و طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت.

۱. ننهی مائین: ب



◄اثلق

به فتح همزه و سکون ثای مثلثه و فتح لام و قاف اسم عربی فنجنگشت است و ذوخمسة الاوراق و ذوخمسه اجنحه نیز نامند و به یونانی اغنیس یعنی طاهر و پاک به جهت آنکه زهاد در هنگام ربیع در اعیاد فرش می‌نمایند در معابد خود به جهت آنکه گمان برده‌اند که مضعف باه و شکننده شهوت است و به فارسی پنجنگشت و به هندی سنبهالو و به فرنگی اسکی نان تو و به لاطینی ویطوس و ثمر آن را به عربی حب الفقد و حب النسل نامند بالعکس از قبیل نام زنگی کافور زیرا که قاطع نسل است و به فارسی فلفل کوهی و به شیرازی دل آشوب و به هندی رنیکا خوانند.

ماهیت آن: درختی است مابین شجر و گیاه و در مواضع صلب در کنار رودها و غیر آن می‌روید و شاخ‌های آن صلب و قوی و برگ آن از برگ زیتون کوچک‌تر و نرم‌تر و فی‌الجمله شبیه به برگ انار و روی برگ‌های آن سبزتر از پشت آنها و بر سر هر شاخی پنج عدد برگ شبیه به پنج انگشت متفرقة الاطراف متقاربة الاصول و چون به دست بمالند بوی خوشی از آن آید و گل آن سفید مایل به سرخی و زرقت و تخم آن شبیه به فلفل کوچکی و رنگ آن مختلف بعضی سفید و بعضی سیاه و در هند درخت آن بزرگ‌تر از جاهای دیگر می‌شود .

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و بعضی در سیّم خشک و بعضی در دویّم سرد و در اول خشک دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: قابض و محلل و ملطف و مفتح سده دماغی و کبدی و صداع رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و لیثرغس و جنون و خفقان و بواسیر و سده سپرز و ورم رحم و احتباس حیض و التوای عصب و شقاق مقعده و زهر مار و هوام و سگ دیوانه گزیده و طرد هوام نافع و برگ تازه آن را چون بسایند بدون آب مانند شامی کباب، قرصها سازند هر قرصی به مقدار سه ماشه و یک روی آن را بر روی تابه با روغن گاو بریان نمایند و در عسل خالص جید تازه اندازند و تا سه روز هر روز صبح یک قرص آن را زن صاحب پرسوت بخورد و بعد از آن اگر موافقت نمود تا دو هفته هر روز یک قرص آن را صبح و یکی را شام و اگر صحت یافت بهتر و الا ترک نماید و اگر اثری از آن مانده باشد یک هفته دیگر نیز هر دو وقت و یا یک وقت بخورد و در ایام خوردن از لبنیات و حموضات و ماست و بقول و اشیای رطبه و روغن بسیار اجتناب نماید و پرسوت آزاریست که بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض می‌گردد مختلف می‌باشد حالات ایشان بعضی را ذرب بهم می‌رسد و زرد و ضعیف و لاغر می‌گرداند و رغبت بر غذایی نمی‌نماید و چون قلیلی تناول نمایند دیر انهضام یابد و تا به اسهال مندفع نگردد آرام نمی‌یابند و بعضی را تب خفیفی نیز به آن می‌باشد و ضماد آن جهت درد سر رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و شرب آن جهت جنون و تفتیح سده دماغی و خفقان سوداوی و بلغمی و تفتیح سده جگر و سپرز و حبس دم بواسیر و کسر ریاح و زیاده کردن شیر و تجفیف منی و ادرار حیض و گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و با شراب جهت گشودن حیض و طلای آن به آب جهت وجع شقاق مقعده و حمول و بخور برگ و ثمر آن با مثل آن پودنه صحرایی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و مقعده و مرهم آن با کره یعنی مسکه تازه و برگ تاک جهت رفع صلابت انثیین و بخور آن باعث گریختن هوام و تحلیل اورام و فرش کردن برگ آن و بر آن نشستن کاسر قوّت باه و گریزاننده هوام است و بستن برگ گرم کرده آن بر ورم بارد و نزول آب در بیضه و گویند تکیه کردن بر چوب آن که از آن متکا ساخته بر آن تکیه نمایند مانع تعب و قطع کننده[1] شهوت جماع است و در زیر فرش خواب گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ و تخم آن لطیف‌تر از برگ آن.

مضر گرده و مصدع، **مصلح** آن صمغ عربی.

مقدار شربت آن: یک مثقال و بهتر آن است که آن را بدون مصلح آن که صمغ عربی است استعمال ننمایند و زیاده از یک مثقال نیز. **بدل آن**: گویند دو وزن آن شاهدانه است.

◄اثمد

به کسر همزه و سکون ثای مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربی است و آن را کحل و کحل سلیمانی و اصفهانی و کحل جلا نیز و به یونانی طمساوس و به لاتنی و به سریانی صدیدا و به رومی کوخلن و به فارسی سرمه و به هندی انجن نامند.

ماهیت آن: سنگی است صفایحی براق و اصناف و الوان می‌باشد صنفی سیاه و تیره و صنفی اندک از آن کمتر و صنفی سیاه اندک مایل به بنفشی و صنفی (سفید)[2] سرخ و صنفی سفید نیز دیده شده و معادن آن بسیاری از بلاد است مانند اصفهان که بهترین همه جاها است خصوص آنچه از نواح قهپایه آنجا آورند و بعد از آن مغرب و مصر و غیرها و حجر آن مخلوط با سرب می‌باشد لهذا ملمّع و براق است و چون با نقره بگدازند نقره را شکننده سازد و بهترین آن آن است که خوب سیاه و براق و خالص از آمیختگی چیزی غریب و بی‌رگ و کدروت باشد و بسیار صلب نباشد و زود شکسته و مفتت گردد و سفید آن قلم‌های اندک طولانی و با صفایح و براق بود فی‌الجمله شبیه به زرنیخ ورقی و طلق باشد و

---

۱. قاطع: ب

۲. فقط در نسخه ب



لهذا بعضی آن را زرنیخ سفید دانسته‌اند و بهترین طریق استعمال اثمد آن است که ریزه ریزه نموده به مقدار نخود و باقلا در دنبه گوسفند و اگر نباشد در پرده چربی که بالای شکنبه بز و گوسفند می‌باشد پیچیده در ظرف آهنی یا سفالی بر آتش بسوزانند که مشتعل گردد پس برآورده پاک شسته مدتی در یخ یا برف یا آب سرد پرورده نمایند پس با گلاب یا عرق رازیانه یا آب برگ تازه آن یا آب برگ گشنیز تازه یا آب برگ گل شقایق یا آب خالص و بالجمله با آنچه لایق و مناسب باشد بر سنگ سماق مانند هبا و غبار سوده خالص به تنهایی و یا آنچه مناسب دانند از احجار و ادویه نباتیه و مروارید و غیره‌ها استعمال نمایند.

طبیعت آن: سرد در دویّم و خشک در سیّم و شیخ الرییس سرد

در اول و خشک در دویّم گفته و محمد بن حسن سرد و خشک در چهارم دانسته.

افعال و خواص و منافع آن: قابض و مجفف بی‌لذع و محرق مغسول آن لطیف‌تر از غیر محرق مغسول آن است و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و مقوی باصره پیران و دافع حرارت و رطوبت و چرک و اندمال قروح آن است و جهت صداع و نزف‌الدم از هر موضعی که باشد و تنقیه چرک زخم‌ها و بردن گوشت زاید و جریان حیض و اندمال قروح مقعده و الصاق جراحات و سوختگی آتش و قتل شپش مفید. *العین* اکتحال آن با اندک مشک جهت تقویت باصره و اعصاب آن و رفع وسخ آن و با مروارید و سرگین حردون و نبات سفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب چشم مجرب و چون با اقلیمیا به وزن آن نرم سوده و با عسل کف گرفته رقیق ممزوج نموده به آن اکتحال نمایند صداع را زایل سازد اگر صداع در هر دو جانب باشد به هر دو چشم و اگر به یک جانب به چشم آن جانب و اکتحال آن با آب گشنیز تازه خصوص که با اندک کافور باشد در ابتدای احداث جدری و حصبه باعث عدم بروز دانه آنها است در چشم و مسکن بخارات و گرمی و رطوبت و اندمال قروح آن و به دستور با آب انار ترش معصور با شحم و همچنین با آب سماق و آب برگ تازه امغیلان یا آب نقوع مازو جهت امراض مذکوره و همچنین قطور آن در گوش و بینی و طلای آن با میاه مذکوره بر پشت چشم و زیر آن و پره‌های بینی و لب و گوش و حلقوم و سینه مانع بروز آبله و حصبه است در آن اعضاء به شرط تکرار عمل و بعد بروز و ظهور آن با آب برگ گشنیز تازه و اندک کافور و قلیلی گلاب محلل و رافع آن و با آب سماق نیز به دستور و ضماد آن بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف حادث از حجب دماغ خصوص با آب برگ تازه رسته امغیلان و بر اورام محلل آنها

است و ذرور آن جهت تجفیف و اندمال قروح طبقه قرنیه چشم و قروح ذکر و خصیه و سایر اعضاء مفید ولیکن بعد اندمال داغ آن در عضو می‌ماند و همچنین جهت حبس خون و مالیدن آن با روغن‌ها بر بدن جهت قتل شپش مفید و با پیه تازه و سفیداب جهت سوختگی آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن جهت تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض و قروح مقعده و به دستور با روغن.

مضر به اعضای صدر و ریه و مفاصل و صوت و خوردن آن باعث گرفتگی آواز است و گویند خوردن بسیار آن قاتل است به سبب سمیتی که دارد.

مصلح آن کثیرا و شکر و روغن دنبه.

بدل آن: در امراض چشم آبار است.

دستور احراق و تشویه و غسل و برود و جواهر سرمه و شیاف و اقراص و اکتحال آن در قرابادین ذکر یافت.

فصل الالف مع الجیم

◄ اجّاص

به کسر همزه و فتح جیم مشدده و الف و صاد مهمله.

ماهیت آن: ثمریست مشهور و معروف به سریانی جاسا اکاما و سنگ بادکوکافیلون و به لغت رومی مسقینون و اهل مغرب و اندلس ترش آن را عین‌البقر و به فارسی آلو نامند و آن اصناف و الوان و بستانی و کوهی می‌باشد و بستانی آن اصناف و الوان می‌باشد: صنفی سیاه و بسیار بزرگ و از مطلق آن مراد آن است و صنفی زرد و این بزرگ و کوچک نیز می‌باشد و به یونانی این را ادرک و به فارسی آلوچه نامند که مصغر آلو باشد و این نازک‌تر و سردتر و لطیف‌تر اصناف آن است و سفید آن را در عراق شاهلوج خوانند یعنی شاه آلو و آلوچه سلطانی صنف سرخ و صنفی از سرخ آن بسیار ترش می‌باشد و سرد است قایم مقام تمر هندی در تطفیه و ترقیق مواد و آن را کشیه نامند و چون خشک گردد سیاه و ازرق شود و صنف کوهی آن کوچک و بسیار ترش می‌باشد و شیرین نمی‌گردد و با قوّت قابضه و درخت آن کوچکتر از بستانی است و اجّاص چون مطلق مذکور شود مراد از آن آلوی زرد بخارایی است که تازه آن زرد کهربایی شفاف میخوش نیکو طعم می‌باشد و بهترین اصناف اماکن دیگر است و در خراسان می‌شود و بس و آنچه جاهای دیگر می‌شود مانند آن نیست و بعد از آن آلوی سیاه فارسی است که به عربی مشهور به قلوب‌الدجج یعنی دل ماکیان است و نوعی از آن طبری است که آن را نیشوق گویند و در دمشق نوعی آلو می‌شود که به رومی آن را فقومیلاس نامند و این نوع قابض بود.

طبیعت: سیاه به کمال رسیده صادق الحلاوت آن سرد در اول و تر در دویّم و مز یعنی زرد میخوش آن سرد در وسط دویّم و تر در آخر آن و آنچه لحمی و پوست آن نازک و طعم آن اندک مایل به تلخی باشد با اندک قوّت قابضه است و بالجمله برودت ترش آن زیاده از شیرین آن است و نارس ترش آن سرد در وسط دویّم و تر در آخر آن و برگ آن سرد در اول و خشک و با قوّت قابضه.

افعال و خواص و منافع آن: قلیل‌الغذا و ملین و مزلق خصوص تازه آن به سبب لزوجت و رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام بخورند صداع حار و تبهای صفراوی را مفید و مطفی حدت صفرا و قی صفراوی و تشنگی و حرارت دل و حدت و التهاب آن و خارش بدن و مسهل صفرای رقیق و دافع غثیان صفراوی است خصوص میخوش و ترش آن در این امور و شیرین آن در تلیین و ارخاء و اطلاق بطن بیشتر و بسا باشد که ترش آن اطلاق بطن نماید به سبب قوّت تقطیع و تلطیف زیرا که اشیای حامضه مقطعه ملطفه هرگاه در معده و امعا فضولی یابند آن را تلطیف و تقطیع نموده دفع می‌نماید و الا موجب قبض و حبس می‌گردند با آنکه معده و امعا پاک از فضول نادر است پس آلوی سیاه از آن جهت و به سبب لزوجت و رطوبتی که دارد تلیین بطن می‌نماید و مسهل است و آنچه کوچک و صلب و قابض باشد بد است خوردن آن به جهت آنکه غیر لذیذ و ملین و مطلق نیست و ماءالعسل معین است بر اطلاق آن و دفع ضرر آن از معده سرد و سزاوار آن است که مطحول تناول نماید آن را پیش از طعام تا منحدر نگردد مبادرت به خوردن طعام ننماید و آلوی خشک را چون بپزند با آب و صاف نموده، با ترنجبین و یا عسل و یا شکر بیاشامند ابلغ است در تلیین طبیعت و آلوی سفید بطی‌الهضم است و مسهل نیست مانند ترش و میخوش و خوردن آن به عنوان تفکه است نه به طریق دوا و علاج و آلوی کوهی که رنگ بعضی از آن سرخ بود و ترش و آن را می‌پزند و به دست مالیده می‌گذارند تا زمانی که غلیظ و به سرحد انقعاد رسد و از آن قرص‌ها ساخته به شکل گرده نان تنک و به شهرها نقل می‌نماید جهت اصلاح اغذیه و مزوّرات بیماران به کار آید و اجّاص بری مضر است به معده و موجب حبس و عقل بطن است چون با گلاب یا طلا جوش دهند و شکوفه آن را چون بخایند قطع مواد نازله نماید و ضماد آن بر سر جهت صداع حار نافع و غرغره و مضمضه به طبیخ برگ و بیخ آن جهت منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و لهات و تقویت لثه و آشامیدن آن جهت رفع کرم معده و ضماد برگ آن با سرکه بر زیر ناف جهت کشتن کرم امعا مجرب.

مضر است به دماغ **مصلح** آن عناب و به معده مصلح آن گلقند و در مبرودین مصطکی و کندر و ماءالعسل.

مقدار شربت آن: تا نیم رطل.

بدل آن: تمر هندی.

صمغ آن را که صمغ فارسی نامند گرم تر از صمغ عربی و یبوستش کمتر از آن و سرفه را نافع و مفتت حصات و ملحم قروح و اکتحال آن جهت حدت بصر و ضماد آن با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید است.

اجّاصیه و آش اجّاص و رب و سکنجبین و شراب و طبیخ و مربا و مزوّره و مطبوخ و معجون و نقوعات آن در قرابادین ذکر یافت.

فصل الالف مع الحاء المهمله

◄احریض

به کسر اول و سکون حای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد معجمه به فارسی گل کافشه و گل خسق و رنگ زعفران و به لغت دیلمی کاجیره و به هندی کسم کاپهول نامند. **ماهیت آن**: معروف و در اکثر بلدان کثیرالوجود، بری و بستانی می‌باشد.

طبیعت: بری آن در سیّم گرم و در دویّم خشک و بستانی آن در دویّم گرم و در اول خشک و قوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند.

افعال و خواص آن: منضج و محلل و با قوّت قابضه و منوم و مقوی کبد و گدازنده خون منجمد مطلقاً و ضماد آن با حنا بر کف دست و پا جهت قلت بروز آبله قبل از بروز و مخفف عوارض آن و با عسل جهت قوبا و با ماست بر مثانه جهت احتباس بول مجرب و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر مفید.

المضار: مبخر و مصدع.

مضر سپرز و مفسد معده **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

الخواص: چون با گوشت طبخ نمایند باعث زود مهرّا شدن و لذت اطعمه است.

◄احیون

به فتح همزه و سکون حای مهمله و به خای معجمه نیز آمده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت یونانی است به معنی سر افعی.

ماهیت آن: ثمر گیاهی است (ثمنشی)[1] شبیه به سر افعی و بی ساق و نبات آن خشن و شاخهای آن کوچک و باریک و مزغب

---

۱. فقط در نسخه ب



و خاردار مایل به سفید و از هر دو طرف آن برگ‌های ریزه باریک راست شبیه به برگ ابوخلسا و کاهو و ریزه‌تر از آن با رطوبتی لزج که به دست بچسبد و نزدیک برگ‌ها گل بنفشی و ثمر آن شبیه به سر افعی و بیخ آن به مقدار انگشتی مایل به سیاهی و دراز.

طبیعت آن: گرم در اول و تر در دویّم.

افعال و خواص آن: مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوص افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است.

مورث خارش و جوشش بدن **مصلح** آن شیر است.

فصل الالف معل الخاء المعجمه

◀اخثاءالبقر

به فتح همزه و سکون خای معجمه و فتح ثای مثلثه و الف و همزه به فارسی سرگین گاو و به هندی تر و تازه آن را کوبر و خشک آن را کویتهه و اپله نیز نامند.

طبیعت آن: در آخر اول گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: محلل و جاذب و حابس دم و رافع الم گزیدن هوام و اخراج کننده خار و پیکان و جهت قوبا و داءالثعلب و سعفه مجرب. قطور آب افشرده سرگین تازه گوساله ماده در بینی جهت حبس رعاف و ضماد سرگین تازه آن بر پیشانی و طلای سوخته آن با سرکه بر پیشانی به دستور و همچنین نفوخ سوخته آن در بینی قاطع رعاف و قطور ساییده بسیار نرم آن با روغن بادام تلخ و شراب جهت رفع الم و ضربان گوش بسیار مفید و ضماد تازه گرماگرم آن جهت ورم جراحات حادث از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و برآمدگی رحم و اندمال جراحات و درد مفاصل و عرق‌النساء و رفع الم گزیدن هوام و وثی و با آرد جو جهت جوشش‌ها و با سرکه جهت ورم حار و خنازیر و اورام صلبه و ثولول و گزیدن زنبور و درد ورم زانو و با عسل جهت اورام بارده و با بابونه و کبریت و امثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن خراج و با باقلا جهت ورم پستان و با آب اسقیل جهت قوبا و سعفه و داءالثعلب مجرب و تکرار ضماد پخته آن در روغن زیتون و گذاشتن آن بر بدن تا خشک گردد خار و پیکان و امثال آن را بیرون آورد و ضماد آن به زیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و چون مدتی بگذارند باعث قتل جنین زنده گردد و بر پشت زهار و تهیگاه جهت رفع قولنج ورمی و ریحی سریع‌الاثر و بر مقعده جهت درد ورم آن و با روغن جهت نقرس و بخور آن جهت عسر ولادت و روغن آن جهت قوبا و جرب رطب نافع و در مرکبات در ادهان ذکر یافت.

◀اخنینوس

به فتح همزه و سکون خای معجمه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله در آخر.

ماهیت آن: نباتی است که منبت آن نزدیک نهرها و چشمه‌ها و برگ آن شبیه به برگ بادروج و از آن کوچکتر و بالای آن شکافته و شاخ‌های آن به بلندی یک شبر و گل آن سفید و شاخ و برگ آن مملو از رطوبت و ثمر آن سیاه و کوچک و با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: مانع مواد محتبسه متجلبه و با قوّت مجففه و چون پنج درم ثمر آن را نرم کوفته و بیخته و با عسل چهار درم سرشته در چشم کشند سیلان رطوبات آن را قطع نماید و عصاره آن را چون با کبریت و نطرون مخلوط نموده و درگوش بچکانند وجع آن را ساکن کند.

◀اخرساج

به فتح همزه و فتح خای معجمه و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و الف و جیم در آخر.

ماهیت آن: شجریست که در بلدان حاره و در مواضع خشک می‌روید و بلندی آن به مقدار یک قامت و اندکی زیاده و چوب آن مانند چوب انجیر و رخو و مجوّف و برگ آن نیز مانند انجیر و از آن اندک بزرگ‌تر و املس و طعم آن شیرین تفه و در ثمر آن تخمی است نازک که چون بخایند خاییده شود و چون بخورند جشا آورد و بگزد فم معده را و بر شاخ و بر بیخ آن عنکبوتان صغار متولد گردند و بپوشند آن را به غشای سفیدی نازک چون آن غشا را دور نمایند آن عنکبوتان به راه آیند و از این جهت نفوس اکثر مردمان از خوردن آن متنفر می‌باشد.

افعال و خواص آن: چون ثمر و برگ آن را در آب جوش دهند و بریزند بر اعضای ضربان آن را ساکن گرداند و خاکستر آن را چون با سرکه بر جراحات و جرب و دمامیل و بثور مکرر طلا نمایند زایل سازد و جراحات را التیام دهد.

◀اخیروس

به فتح همزه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و سین مهمله در آخر.

ماهیت آن: نباتی است غیر گندم صحرایی منبت آن کنار آبها شبیه به گیاه ارزن و ثمر آن سیاه و ریزه و گل آن سفید و ثمر آن در ادویه چشم و گوش مستعمل و با قوّت مجففه و محلله و قابضه است.



فصل الالف مع الدال المهمله

◄ادرک
به فتح همزه و سکون دال مهمله و فتح رای مهمله و کاف لغت عربی است به فارسی آلوچه سلطانی نامند و گویند نیشوق اینست.

طبیعت آن: در اول سرد و رسیده آن در دویّم تر.

افعال و خواص آن: مسکن حدت صفرا و رسیده آن ملین طبع و نارس آن مسهل به عصر و قاطع قی و آب رسیده آن جهت سرفه حار و صاحب دق بغایت مفید و آب برگ آن کشنده کرم معده و نفاخ و مفسد معده، **مصلح** آن گل قند است.

فصل الالف مع الذال المعجمه

◄اذاراقی
به فتح همزه و ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر قاف و یا لغت سریانی است و به عربی قاتل‌الکلب و حب‌الغراب و خانق‌الکلب و به فارسی کچله و کچوله نامند و به هندی نیز بدین نام مشهور است.

ماهیت آن: تخم ثمر درختی است هندی به مقدار نارنجی بزرگ و پوست آن سرخ رنگ و بی‌بو و لحمی چندان ندارد و دانه‌های پهن مدور بسیار صلب و تلخ در میان آن می‌باشد مانند تخم بژهل که نیز ثمری است هندی در جوف بژهل و هر دانه در غلافی علی‌حده و تخم بژهل کوچک است و لحم آن مأکول به خلاف تخم اذاراقی که بزرگ و پهن و مدور و سمی غیر مأکول است و درخت آن بزرگ‌تر از درخت نارنج و به مقدار درخت بیل هندی و برگ آن نیز اندک شبیه به آن و کوچکتر و عریض‌تر از برگ نارنج و مستعمل تخم آن است بدین نحو که در آب می‌خیسانند و پوست آن را جدا کرده به سوهان براده نموده بکار می‌برند و آنچه صاحب تحفه نوشته که آن بیخی است و در تنکابن و مازندران کلاج دارو نامند و برگ آن از برگ بنفشه سبزتر و گل آن مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ اشتباه خواهد بود و شاید بیخی دیگر شبیه به آن باشد نه آن.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص و منافع آن: سم حیوانات دم‌دار است و بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سرد ردی فاسد به سوی مزاج حار جیّد صالح ولیکن باید که جرأت بر خوردن آن ننمایند مگر نزد حاجت قوی شدید با مصلحات آن و جهت فالج و استرخا و سایر امراض عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل مجرب دانسته‌اند. ضماد آن جهت کلف و جرب و قوبا و عرق‌النساء و امراض مفاصل و امراض بارده و جرب متقرح و بثور لبنیه نافع.

المضار: مسکر و مشوش ذهن و یک مثقال آن کشنده، **مصلح** آن شکر و ادویه خوشبو و قی فرمودن به شیر تازه دوشیده و آشامیدن امراق و اسفیدباجات دسمه به روغن بادام و لعابات با روغن بادام شیرین.

مقدار شربت آن: از یک دانگ تا دو دانگ و حب و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت و اطبای هند برای آن خواص بسیاری بیان نموده‌اند.

◄اذارافیون
به فتح اول و ذال معجمه و الف و کسر فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون .

ماهیت آن: به اعتقاد جالینوس نوع چهارم زبدالبحر است که به فارسی کف دریا نامند و آن چیزی است پر سوراخ. بسیار سبک و از فرنگ آورند شبیه به زهره اسیوس.

افعال و خواص و منافع آن: درجمیع افعال از زبدالبحر اقوی و از سموم قویه و مقدار دو دانگ آن کشنده و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض چشم دواب بسیار مؤثر و طلای آن با آب جهت عرق‌النساء و ورم پستان و جرب و کلف و بثور نافع و یحتمل آن چیزی را که به هندی کستوری می‌نامند این و یا قریب بدین باشد و در حرف الزاء در زبدالبحر انشاالله تعالی مذکور خواهد شد.

◄اذخر
به کسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه و رای مهمله.

ماهیت آن: دو قسم بود یکی مکی و آن را به عربی تبن مکه و خلال مأمونی و طیب‌الغریب و به لغت رومی سخس و سخیس نامند و بعضی اطبا گفته‌اند که سخیس یونانی است و به هندی کندهیس و کندبیل و کنتول و سوندهی وروس و سوریا و به فارسی گورگیا و کاه مکه و گزنه دشتی به فتح گاف و سکون زای معجمه و فتح نون و ها در آخر و تصحیف کرده کسی که آن را گربه دشتی به ضم گاف فارسی و سکون رای مهمله و فتح بای موحده خوانده و این صنف نباتی است با شاخ‌های بسیار و باریک از یک بیخ رسته و بیخ آن غلیظ و برگ آن ریزه‌تر از کولان و از آن در حجم و قد کوچک‌تر و مایل به سرخی و زردی و ثقیل الرایحه یعنی تندبو و ساییده آن را با بیخ آن به اصطلاح اهل مکه غسول نامند و به آن دست می‌شویند و شکوفه آن بسیار و انبوه و سفید و با عطریت و تند طعم و گزنده زبان امّا صنف دویّم آن اذخر اجامی است و آن گیاهی است که از بیخ آن



در هند خسخانه می‌سازند و مشهور به خس است و گیاه آن در شکل شبیه به اذخر بری است ولیکن گیاه آن خوشبو نیست مانند اذخر بری و خشن است و بیخ آن خوشبو و باریک و بسیار دراز قریب به ذراعی و به فارسی بیخ والا نامند و امّا اذخر بری: گویند این صنف غلیظ می‌باشد و تخم آن مخدر و بهتر و مختار و مستعمل بیخ و فقاح اذخر عربی مکی خوش‌رنگ نیکو رایحه آن است که گیاه و برگ‌های آن بسیار بلند و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و انبوه و کوتاه باشد و شیخ الرییس نوشته آنچه فقاح آن مایل به سرخی و چون شکافته شود بنفش و ساق آن باریک و در خوشبویی شبیه به بوی ورد باشد چون نرم کنند و به دست بمالند و چون بخایند زبان را بگزد و بسوزاند نکوست. منفعت آن بسیار در گل و فقاح و بیخ و شاخ‌های آن بود و بهترین آن عربی صلب خوشبوی باریک آن است.

طبیعت عربی و مکی و آنچه قریب بدان است گرم و خشک در دویّم و در سیّم نیز گفته‌اند و اجامی آن مبرد و نزد ابن جریح همه اصناف آن بارد و بیخ آن شدیدالقبض و فقاح آن اندک گرم و با قبض کمی کمتر از گرمی آن.

افعال و خواص و منافع آن: محلل و مفتح سده کبد و افواه عروق و مقطع و منضج اخلاط لزجه غلیظه و مسکن اوجاع بارده باطنیه و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلایی و استرخا و خدر و نسیان و ذکای حفظ و ازاله خوف و درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات دهان نافع جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبت بلغمیه و جهت ورم معده و جگر و سده آن و صلابت سپرز و رفع نفث‌الدم و بادها و استسقا و علل گرده و ریه و تفتیت حصات و ادرار بول و حیض و فضلات و ورم رحم و اورام صلبه هر عضو که باشد خواه معده و یا کبد و یا گرده و غیرها و تبهای بلغمی در اواخر و شدخ عضل مفید و مقاوم سموم هوام است شرباً و ضماداً و طلاءً. *امراض الرأس* خوردن بیخ آن با مصطکی منقی فضول دماغی است و خاییدن آن به تنهایی برای فالج و همچنین با مصطکی و علک‌البطم و آشامیدن یک مثقال آن جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلایی و تنقیه فضول دماغی و رحم و همچنین آشامیدن ربع مثقالی از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلایی و با مصطکی نیز جهت تنقیه فضول دماغی. *امراض اعضاءالغذاء و القلب و النفض و غیرها* یک مثقال آن به تنهایی و یا با یک مثقال فلفل جهت رفع غثیان بلغمی مجرب و جهت ازاله خوف نافع و با ترنجبین جهت صلابت سپرز و با ادویه مناسبه جهت استسقا و علل گرده و ریه و ورم و تقویت فم معده و جگر و سده آن و رفع نفث‌الدم و بادها نافع و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول و حیض و مداومت آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده و با سکنجبین در اواخر تبها بغایت مفید و مضمضه و سنون به آن جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات دهان نافع و نطول طبیخ آن و ضماد جرم آن جهت خدر و ضماد برگ تازه تر متصل به بیخ آن جهت لسع هوام و همچنین ضماد آن جهت ورم فم معده و ورم بارد جگر و سپرز و مثانه و ریاح جمیع اعضاء و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد مفاصل و تفتیح افواه عروق و تلیین و انضاج صلابات و تسکین اوجاع باطنیه.

امّا **فقاح** آن یعنی شکوفه آن که به هندی سیندیه گویند لطیف‌تر و در افعال بهتر از حشیش آن است و نافع است از برای لقوه و فالج و نسیان و اوجاع و اورام معده و کبد و نفث‌الدم و نیکو می‌گرداند حفظ را جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و دهن آن جهت حکه و رفع اعیاء نافع و دهن آن و شراب آن و عرق آن و قرص آن و معجون آن همه نافع‌اند از جهت امراض مذکوره و در قرابادین به تفصیل مذکور شد با خواص و منافع و طریقه صنعت هر یک.

المضار: گویند به سبب شدت ادراری که دارد مضر است به گرده محرورین و مصدع است.

مصلح آن گلاب و عرق نیلوفر و صندل.

مقدار شربت آن: از نیم مثقال تا یک مثقال.

بدل آن: راسن است و قسط و بدل فقاح آن قصب‌الذریره است.

فصل الالف مع الراء المهمله

◄اراقو

به فتح اول و رای مهمله و الف و ضم قاف و واو به فارسی سیهک نامند.

ماهیت آن: تخمی است سیاه و مدور در غلافی و در میان گندم و عدس می‌روید.

افعال و خواص آن: ملین و محلل، چون آن را آرد کنند و با سرکه و آب ممزوج خمیر نمایند و هشت ساعت در آفتاب بگذارند پس به آب خالص بسرشند و بر اورام بسیار صلب و موجع ضماد نمایند تحلیل دهد و وجع آن را زایل سازد.

المضار: ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی، **مصلح** آن سرکه ممزوج به شیرینی است.

◄اراک

به فتح اول و رای مهمله و الف و کاف در آخر به فارسی درخت مسواک و به زبان گرمسیری ایران چوج و به هندی پیلووجال نیز نامند به کسر بای عجمی و سکون یا و ضم لام و واو در آخر و



تخم آن را به هندی پیل بدون واو گویند.

ماهیت آن: بدان که آن بری و جبلی می‌باشد بری آن درختی است شبیه به درخت انار و برگ آن عریض و بلند و راست و سبز و خرم و انبوه و چوب آن سست و خزان نمی‌کند و خاردار و بی‌خار نیز می‌باشد و گل آن مایل به سرخی و ثمر آن به قدر بطم و خوشه‌دار مانند انگور و در خامی اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی بنفش می‌گردد پس سیاه و با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن به مقدار نخودی و خوشه ثمر آن کوچک آن مقدار که در قبضه دست آید و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دویّم و وادی‌ها و صحراها است و در بلاد هند و دکهن و بنادر گرمسیرات ایران نیز می‌باشد و جبلی آن کمتر از صحرایی و با خارهای متفرق و خوشه ثمر آن بزرگتر از بری آن مقدار که در دو کف دست آید و دانه‌های آن ریزه‌تر و بی‌تخم و به دستور در آخر سیاه و اندک شیرین و عفص و با حرافت می‌باشد و در بعضی بلاد شیرین‌تر و بزرگتر و با تخم بسیار تلخی می‌شود و مانند انگور آن را در بازار می‌فروشند و بعضی مردم آن را می‌خورند.

طبیعت آن: بغدادی گفته که درخت آن یابس است و ثمر آن در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دویّم گرم و در سیّم خشک و حکیم میر محمد مومن در اول گرم و در آخر دویّم خشک دانسته. **افعال و خواص و منافع آن**: جالی و محلل و مقطع و مفتح سده و جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و رفع اسهال و تحلیل ورم رحم و بواسیر و عسرالبول و تنقیه مثانه و سعفه و ماشرا و نمله و تسکین اوجاع و تقویت لثه نافع. ضماد برگ آن محلل و مانع نزلات و ماشرا و نمله و ضماد مطبوخ ثمر آن در روغن زیتون جهت تسکین اوجاع و تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه مفید و آشامیدن طبیخ ثمر آن جهت عسرالبول و تنقیه مثانه و تقویت معده و رفع اسهال و به دستور تخم آن در تقویت معده و رفع اسهال و مسواک به چوب آن جالی دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث جوشش لهات و شرب آن باعث سحج، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت: از طبیخ آن تا نیم رطل و از تخم آن سه درهم.

بدل آن: صندل است.

صاحب دستورالاطباء و دیگران گفته‌اند **برگ** آن جهت جرب و جذام و بواسیر و فساد خون نافع.

ثمر آن را به هندی چال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضاء و استسقا و اورام و جذام و حمیات حاره و دیدان و حب‌القرع نافع.

◄اربع و اربعین

به فارسی هزارپا و به هندی کنکهجوره نامند.

ماهیت آن: حیوانی است از جمله حشرات باریک و بلند به طول یک انگشت تا به یک شبر بعضی اندک قوی و بعضی باریک و تنه آن گره دار مانند ریسمان که در آن گره‌های بسیار متصل بهم باشد و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن اندک باریک دو زبانه و از هر جانبی از نزدیک سر تا دم آن بیست و دو پای ریزه باریک و گاه راه می‌رود و گاه برمی‌گردد و به دهن می‌گزد و به هر عضوی که رسید پاهای خود را در عضو فرو می‌برد که به دشواری از آن جدا توان نمود و پاهای آن خالی از سمیتی نیست و هر عضوی را که گزید اندک سوزش می‌کند پس تسکین می‌یابد و از گزیدن انواع بسیار سمی ردی آن وجع شدید و تنگی سینه عارض می‌گردد. تریاق آن کوبیده هزارپایی که گزیده است بر موضع گزیدگی خود بستن و خورانیدن زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه اجزاء مساوی با ماءالعسل و یا با شراب و زهرة الختی است طلاءً و نمک با سرکه نیز و روغن گاو و یا گوسفند گرم کرده و مالیدن گل مولسری ساییده هر یک به تنهایی کافی است و اگر در گوش رود زیرا که نوع باریک آن اکثر در گوش می‌رود روغن را گرم نموده در گوش بریزند و اگر نباشد سرکه و نمک را و بعد مردن اگر به نظر آید منقاشی گرفته بیرون آورند و الا سر را کج به طرفی که در آن گوش رفته است نموده دست را در گوش گرفته گوش و سر را حرکت دهند تا بر آید و اگر در آب افتد و بمیرد و آن را استعمال نمایند از استعمال آن ورم و خارش و اندک سوزشی در عضو بهم رسد تدبیر آن نیز مالیدن اشیای مذکوره است و چون روغن گرم کرده بر آن ریزند می‌میرد و گره‌های اعضای آن از هم جدا می‌گردد و می‌پاشد. حکایت: شخصی را وجعی از ورک تا انگشتان پا بهم رسیده بود و روز بروز در تزاید بود از اتفاقات شب سیّم یا چهارم در بین خواب زانوی آن را هزار پای گزید و آن شخص اندک وجعی احساس کرد. صبح آن وجع مطلق نبود مگر اندک وجعی در موضع گزیده آن آن هم به مالیدن روغن گرم زایل گشت و صحت یافت.

◄ارتکان

به کسر همزه و سکون رای مهمله و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح کاف و نون و آن را ارتکن نیز نامند لغت فارسی است به یونانی اجرا گویند.

ماهیت آن: سنگریزه‌هایی است سبک زرد رنگ و سرخ رنگ که چون بسوزانند سرخ گردد و بهترین آن سبک زرد رنگ بی‌سنگریزه و مستعمل محرق مغسول آن است زیرا که محرق آن



لطیف‌تر از غیر محرق آن است.

طبیعت آن: سرد و قبض.

افعال و خواص و منافع آن: طلای آن با آب گشنیز و مانند آن مبرد اورام حاره و جراحات و با محللات جهت بردن گوشت زاید فاسد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت صالح و پر کردن زخمها و با مدرات جهت ریزانیدن حصات نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است.

◀ارجوان

به ضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب از ارغوان فارسی است و آن را زعیدا گویند.

ماهیت آن: درختی است که منبت آن بلاد فارس است. گل آن بسیار سرخ و مایل به بنفشی و انبوه و نیکو منظر و بوی چندان ندارد و طعم آن اندک شیرین و می‌خورند آن را و فارسیان آن گل را متنقل و مزه شراب می‌کنند و اعتقاد ایشان آن است که تفریح می‌آورد و حلق و آواز را نیکو و صاف می‌گرداند و چوب آن رخو و سبک و ثمری ندارد مگر تخمی که از آن مثل آن روید و حافظ نوع آن باشد.

طبیعت آن: گرم مایل به اعتدال است.

افعال و خواص و منافع آن: مخرج اخلاط لزجه و رافع برودت معده و کلیه و منقی آلات تنفس و مفتت حصات و جهت تصفیه لون نافع و آشامیدن طبیخ گل آن مقئ و منقی آلات تنفس و معده و آشامیدن طبیخ پوست ریشه‌های بیخ آن مقدار دو درم مقئ قوی است و ذرور سوخته آن حابس نزف‌الدم و خضاب نیکو است و زنان از آن خطاط می‌سازند به سبب سیاهی رنگ آن و چون بر ابرو بمالند مژگان را برویاند. **مصلح** قی آن برگ عناب و نمام است.

بدل آن: صندل و نیم وزن آن گل سرخ و تخم آن در ادویه عین، قایم مقام تشمیزج است که چشمیزج نیز نامند و شراب زهر ارجوان و مربای آن در قرابادین ذکر یافت.

◀اردق ناقی

به کسر همزه و سکون رای مهمله و فتح دال مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر قاف و یا، لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به کبر بسیار تند رایحه و لاذع و در غایت تندی و حرارت و اجتناب از آن اولی است مگر در اطلیه با مصلحات و صاحب اختیارات گفته قثاءالحمار است به لغت اندلس و صاحب مغنی گفته که ثمر آن در غلاف می‌باشد.

◀ارز

به ضم همزه و رای مهمله و زای معجمه معرب اورزاء و اوریز یونانی است و به سریانی روزی و به عربی ثمن و به فارسی برنج و به تورانی کرنج و به هندی چاول نامند.

ماهیت آن: گیاه آن مانند جو و گندم و برگ‌ها و ساق آن بلندتر و نرم‌تر و منبت آن یعنی محل زراعت آن زمین‌های نمناک و جاهایی که در آن آب باشد و یا آنکه آب بسیار به آن برسد مانند آب چشمه و رودخانه و باران و قنوات و بلندی گیاه آن در اکثر بلاد تا به یک قامت و در بنگاله تا به دو قامت می‌رسد و در دو فصل آن را زراعت می‌نمایند یکی پیش از موسم باران که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثور تا اواخر جوزا است که با آب باران آنچه در زمینهای بلند است نشو و نما یابد و آنچه بر زمینهای پست است مانند غدیرها که به هندی جهیل نامند و کنارهای دریا و به طغیانی آبها و سیلابها هر مقدار که آب بلند می‌شود آن نیز بلند می‌شود و مادام که سر گیاه و خوشه‌های آن بیرون از آب است آن را خوفی و ضرری نیست هر مدت که باشد و اگر احیاناً دفعتاً آب طغیانی کند و یا سیلاب عظیمی آید که تمام آن را بپوشد و غرق نماید و به زودی از زیر آب بر نیاید فاسد و پوسیده می‌گردد و بهترین برنجها و اماکنی که در آنها خوب می‌شود بلاد هند است خصوصاً پشاور و کمون بندر سورت و بانس بریلی که مابین شاه جهان آباد و لکنهور است و عظیم آباد و خصوص مکه که دهی است از ده‌های آن و بعد از هند و سند ایران است خصوص جمال بارز کرمان و از آن بهتر در مراغه زیرا که برنج باریک سفید هندی و سندی سبک می‌باشد و بسیار لطیف و بی‌لزوجت خصوص انواع مذکوره آن که خوشبو و خوش ذایقه می‌باشد و امّا برنج سرخ دانه درشت هندی و سندی خالی از ثقلی و لزوجتی نیست و به دستور برنج ایران و امّا برنج بلدان دیگر بسیار ثقیل و لزج و خصوص آنچه در جزایر و سواحل دریای شور می‌شود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و در اکثر این اماکن بسیار کم و در بعضی جاها مطلقاً نمی‌شود و وجه مذمت اطبای یونان و روم برنج را از این جهت است که در آن بلاد برنج وفور ندارد و خوب نمی‌شود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و بطی‌الهضم می‌باشد و الا برنج اماکن مذکوره قبل، ورای این اماکن لطیف و سریع‌الهضم‌تر از حبوب دیگر است خصوص در امزجه حاره.

در **طبیعت** آن اختلاف کرده‌اند در حرارت و برودت آن بعضی حار در اول و بعضی بارد و بعضی معتدل دانسته‌اند و یابس در دویّم و در این اتفاق دارند و بعضی مرکب‌القوی دانسته و این اقوی و قریب به صواب است و اقوال اول نیز درست است زیرا که چون در آب بجوشانند و آب آن را بگیرند و آن برنج را دم دهند که به فارسی چلاوکش نامند می‌باشد جرم آن برنج سرد در اول و آن آب گرم در اول و امّا چون آب آن را نگیرند و دم دهند که



آب پز نامند و اکثر پلاو را بدین نحو طبخ می‌دهند می‌باشد مایل به گرمی ولیکن باید که قبل از طبخ زمانی آن را با آب بخیسانند و خوب مالیده به چند آب شسته طبخ نمایند و امّا برنجهای لزج را چون چند مرتبه جوش ندهند و آب غلیظ لزج آن را نریزند استعمال آن جایز نیست و بالخاصیه در محرورالمزاج احداث حرارت و در مبرودالمزاج برودت می‌کند و از این جهت شاید قدما و اکثر متأخرین مرضی را مزوره از برنج نفرموده‌اند و مخصوص به اصحا دانسته‌اند که در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا به کیفیت متوافقه شرط است و یحتمل که این مخصوص ارز غیر هندی و جیّد باشد زیرا که بعضی مرضی را برنج هندی موافق‌تر است از حبوب دیگر و بعضی را نان گندم و در خواص آن و آنکه باعث صحت و مزید عمر است حدیث وارد است و اطبای هند نیز متفق‌اند در آنکه باعث نوم صالح می‌گردد و تفصیل آن در قرابادین ذکر یافت.

افعال و خواص و منافع آن: مولد خلط صالح و خوابهای نیکو و رافع تشنگی و مسکن لذع اخلاط مراری و اسهال صفراوی و مسمن بدن و مولد منی و زحیر و سحج و قروح امعا و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و نیکو کننده رنگ رخسار و خوردن آن با شیر و شکر کثیرالغذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و تشنگی و غثیان و حبس اسهال صفراوی و با شیر بز جهت زحیر و با پیه گرده بز و روغن بادام شیرین یا فندق جهت مغص و سحج و اکثار آن مصلح حال بدن و نیکویی رنگ رخسار و مولد خلط صالح و باعث دیدن خوابهای خوب نیکو است. از برای اصحاب سل خصوص که با شیر الاغ پخته باشند هنگامی که حمّی عفنی نباشد جهت آنکه پاک می‌گرداند قروح را و گوشت صالح می‌رویاند و همچنین با پایچه بزغاله پخته آن و عصیده آن بول‌الدم را نافع امّا بعد نقای قاروره از خون و قبل از نقای اغذیه قابضه حامضه مانند سماقیه و آب شیرین کرده آن به ترنجبین و حقنه با آب مغسول آن جهت سحج و قرحه امعا نافع و آشامیدن آرد پخته آن با پیه گرده بز که نیکو طبخ یافته باشد جهت افراط اسهال مرضی خصوص که بریان کرده باشند آن را و جهت اسهال دوالی و سحج و قروح امعا بغایت نافع و گویند چون برنج را بریان کنند که سرخ تیره شود و سیاه نگردد و نسوزد و مقدار ده پانزده مثقال آن را در چهل پنجاه مثقال آب همان قسم درست شب بخیسانند و صبح آب صافی آن را بیاشامند جهت رفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت باشد نافع و آشامیدن آب نقوع سوخته آن مسکن عطش مفرط حادث از هیضه و غیرها و چون برنج سفید را در آب بخیسانند و آب صاف آن را بیاشامند جهت حبس اسهال و هیضه مفید و ساییده آن با گیاهی که به هندی پونده و دوب نامند که بر زمین مفروش و برگ‌های آن باریک و در شاخ‌های آن گره‌ها می‌باشد و به فارسی مرغ نامند و با اندک نبات سفید و قدری آب خالص شیره گرفته بیاشامند نفث‌الدم را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن مانند ماءالشعیر که به هندی پیچ نامند مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعا و با شیر تازه بالمناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب و سعوط گرد برنج که در حین کوبیدن به هم می‌رسد قاطع رعاف است و اغتسال بدان جهت جلای اوساخ از بدن و طلای آن با ترمس جهت رفع کلف و آثار جلد مفید و همچنین با آب خربزه و ضماد آن با پیه گرده بز جهت گشودن دمل و ذرور آن جهت جراحات تازه و چون جواهر را خصوص مروارید با آب مطبوخ برنج و یا آب نخاله غیر مطبوخ آن بشویند چرک آن را زایل سازد و جلا دهد و همچنین چون آرد بسیار نرم آن را با آب بمالند و خشک نموده با آب بشویند و همچنین چند مرتبه تکرار نمایند بسیار صاف و جلا یابد.

المضار: آشامیدن آب مطبوخ شلتوک که به فارسی شالی و به هندی دهان نامند و پوست شلتوک که بسیار نرم صلایه کرده باشند از سموم است و گویند که یک مثقال آن کشنده است و برنج مولد قولنج و سده و مؤلف تذکره مکرب و مصدع می‌داند **مصلح** آن خیسانیدن آن است در آب نخاله گندم و خوردن آن با شیرینی و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سده آن می‌کند.

بدل آن: آرد جو مغسول است و برنج بریان و حلویات و اطعمه مصنوع از آن در قرابادین ذکر یافت.

◄ارز

به ضم اول و سکون رای مهمله و زای معجمه.

ماهیت آن :درخت صنوبر بی‌بار است و زفت رطب از آن حاصل می‌شود منبت آن زمین عرب.

طبیعت آن: گرم و خشک است.

◄ارضه

به فتح اول و رای مهمله و ضاد معجمه و هـا در آخـر بـه هنـدی دیمک نامند.

ماهیت آن: کرمهایی است بسـیار ریـزه سـفید سـر و دهـن آنهـا اندک صلب و تنه آنهـا نـرم و پـر از رطوبـت لزجـی، چـوب و درخت و کاغذ و کتاب و لباس و فـرش و از ایـن قبیـل آنچـه را بیابند می‌خورند و هر چه را کـه بخورنـد اطـراف آن گـل آلـود می‌باشد و چون خشک شود اندک صلب می‌گـردد و شـاید تمـام لعاب دهن آنها و آنچه را می‌خورند همه گل می‌گردد و به اندک زمانی فاسد و فانی می‌گردانند خصوص کتاب و فرش و لبـاس را و



ماده تکون آنها ابخره محتقنه محتبسه در جوف بیوت و صندوقها و فروش و یا تحت آنها است و محـل تکـون آنهـا آن مواضـع و زمین‌های نمناک با رطوبت است که خاک آنهـا نـرم و سـخیف باشد و در آن اماکن آنچه می‌رویـد همـه را مـی‌خورنـد و فاسـد می‌سازند و در ملک بنگاله در اواخر برسات بزرگ و بالیده بلند به مقدار استه خرمایی می‌گردند و پر بر آورده پرواز می‌کنند و با اندک زمانی فانی میگردند و اهل هنـد مـی‌گوینـد کـه پادشـاهی دارند و جثه آن بسیار بزرگ و بالیده می‌باشد به حجم انگشتی و به طول دو بند آن و به زعم ایشان آن بسیار گرم و مقوی باه است و در زمستان از اماکنی که محل تکون آنها است مانند صحراها و دامنه‌های کوه برآورده می‌خورند بدین نحو کـه سـر آنهـا را دور نموده تنه آن را به روغن گاو چرب نموده می‌بلعنـد و مـی‌گوینـد اگر به زودی نبلعند و یکی دو روز بگذارند تمام آن گداختـه آب لزجی از آن برمی‌آید و پوست خالی می‌مانـد و علامـت شـناخت آنکه پادشاه آنها در کدام جـا اسـت آنسـت کـه در صـحراها در مواضـعی کـه دهقانـان علفهـای زراعـت را کنـده جابجـا جمـع می‌نمایند و به رطوبات بارش و شـبنم و حـرارت و تـابش آفتـاب متبخر گشته و تعفن یافته از آن ارضه تکون می‌یابد پس اشخاصـی که معرفت آن را دارند آن مواضع را کنده بر می‌آورند در بعضـی از آنها یک یا دو عدد می‌باشد و گویند چون آن را در روغن سنام بقر حل کنند و بر بواسیر بمالند نافع است و پاشـیدن آب مطبـوخ خرزهره کشنده آن است و دخان پـر هدهـد و کرکـی و گشـنیز خشک و فوتنج گریزاننده آن است.

◄ارسطون

شرابی است غلیظ که از خمر و ادویه حاره ترتیب دهند قوی‌تر از خمر و مقوی احشای بارد است و در قرابادین ذکر یافت.

◄ارغامونی

بر وزن افلاطونی به فتح همزه و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یا در آخر به فارسی ماميثای سرخ نامند و به هندی بن پوسته.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به خشخاش بری و برگ آن مشرف و شبیه به برگ شقایق‌النعمان و گل آن سرخ و سر آن شبیه به سر خشخاش و طولانی‌تر از آن و سر آن پهن و بیخ آن مستدیر و رنگ دمعه یعنی لبن آن زرد زعفرانی.

افعال و خواص آن: حار حاد و محلل و منقی قروح عین که آن را ارغاسن و قروحی که آن را ناقلیا نامند و چون ضماد نمایند تسکین دهد اورام را و چون دو نیم برگ آن را با بیست و یک دانه فلفل سیاه ساییده و با آب حل کرده سه روز متوالی بخورند جهت قلاع دهان و سیلان رطوبات از آن نافع.

◄ارقیطون

به فتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف و سـکون یـای مثنـاة تحتانیه و ضم طای مهمله و سـکون واو و نـون معـرب ارقیسـون یونانی است و قروسوقیون نیز نامند.

ماهیت آن: دیسقوریدوس گوید نباتی است برگ آن شبیه به برگ کدو و از آن بزرگتر و صلب‌تر و مزغب و بی‌ساق و رنگ آن مایل به سیاهی و بیخ آن بزرگ و سفید. انطاکی گفته نباتی است مزغب و ساق آن مربع کمتر از یک ذرع و آن را اکلیلی سرخ رنگ و تخمی به مقدار زیره سیاه است و بهترین آن تازه حریف آن است و صاحب تحفه گفته بیخ آن نرم و سفید و شیرین است.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و در سیّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص و منافع آن: جالی و مجفف و محلل و با قوّت قابضه جهت امراض دهان و دندان و سینه و نفث المده و مفاصل و عرق‌النساء و شقاق و قرحه سر انگشتان حادث از برودت و عسرالبول و حرق‌النار و قروح بیخ ناخن‌ها نافع. مضمضه به طبیخ بیخ آن و نگاهداشتن آن در دهان مسکن اوجاع دندان و ریختن طبیخ آن بر شقاق عارض از سردی و سوختگی آتش و آشامیدن یک درهم آن با حب الصنوبر جهت اوجاع صدر و نفث المده و چرک کاین در سینه و نیم رطل از طبیخ آن جهت عسرالبول و عرق‌النساء و درد مفاصل و ضماد تازه آن جهت شقاق و قرحه سر انگشتان و اوجاع مفاصل و سوختگی آتش و ذرور برگ آن جهت قروح خبیثه کهنه نافع.

مضر گرده **مصلح** آن روغنها.

مقدار شربت آن: تا شش درم.

بدل برگ آن: بیخ آن است.

◄ارقطیون

به فتح اول و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون طای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و آن را ارقطون نیز نامند. **ماهیت آن**: گیاهی است برگ آن شبیه به برگ فلوس و زغب این از آن زیاده و بسیار مستدیر و بیخ آن سفید و شیرین و ساق آن رخو طولانی و تخم آن شبیه به زیره کوچکی.

افعال و خواص و منافع آن: بسیار لطیف و مجفف و جالی. طبیخ بیخ آن و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع اسنان مضمضه کردن و نگاهداشتن آن در دهان و آشامیدن آن جهت عسرالبول و عرق‌النساء و ریختن آن بر سوختگی آتش و قروح بن ناخن‌ها و شقاق عارض از سردی هوا نافع.



◄ارمال و ارمالک

به فتح همزه و سکون رای مهمله و فتح میم و الف و لام و به لغتی دیگر کاف بعد لام آمده به سریانی ارمالی نامند.

ماهیت آن: پوست درختی است خشبی شبیه به قرفه با عطریت و رنگ آن مایل به زردی و صنفی از قرفه است منابت آن منابت قرفه و بهترین آن تازه زرد رنگ خوشبوی آن است و نواب سید علوی خان مخاطب به معتمدالملوک قدس سره نوشته‌اند که پوست درخت کادی است.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص و منافع آن: نایب مناب قرنفل و دارچینی و قرفه دانسته‌اند و مقوی دل و احشا و معین بر هضم و جمیع قوتّها و جهت استحکام لثه و امراض دندان و بوی دهان و رمد و منع انتشار زخم‌ها و آکله و تسکین اوجاع و ادرار فضلات نافع و بوییدن آن جهت تقویت دماغ و آشامیدن آن جهت قطع بخارات کریهه هر جا که باشد و بوی دهان و رمد بارد و ادرار فضلات و لینت طبع و مضمضه آن جهت استحکام لثه و امراض دندان و سنون آن جهت درد دندان و استحکام لثه و ضماد آن جهت بثور و اورام و اندمال قروح و منع تعفن اعضاء و طلای آن جهت اصلاح ناخن و چون آن را کوبیده و با مثل آن آرد گندم و شکر خمیر کرده در روغن بریان نموده گرماگرم بر عضو موجع و درد چشم بارد تکمید نمایند در ساعت تسکین وجع آن نماید.

مصدع محرور **مصلح** آن گشنیز.

مقدار شربت آن: به تنهایی تا دو مثقال.

بدل آن: در نکهت کبابه و در غیر آن سلیخه.

حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که آن را به هندی لوده به ضم لام و سکون واو و دال مهمله و ها در آخر نامند و شاید شبهه باشد ارمال غیر لوده است و یحتمل که آن نوع زبون دارچینی و بین قرفه و سلیخه باشد و لوده پوست درختی دیگر قریب‌النفع بدان و اهل هند در امراض مذکوره و امراض ارحام برای دفع رطوبات و درور حیض و غیرها و برای درازی موی در ادویه آن مستعمل دارند و این با عطریت و خوشبو نیست.

◄ارمنین

به فتح همزه و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است بری و بستانی و هر سال می‌روید بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برگ‌های آن شبیه به برگ ابهل و ساق آن مربع به قدر نصف ذراع و غلاف ثمر آن شبیه به غلاف لوبیا مایل به طرف اسفل و تخم آن سیاه و دراز و تخم بری آن مستدیر و اغبر و گویند ارمنین درخت قلقلان است و ابن بیطار نوشته که غیر آن است چنانچه مشهور است در زمان ما صفت آن غیر صفت قلقلان است و در حرف القاف خواهد آمد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص و منافع آن: محلل و جاذب. آشامیدن یک درهم آن با شراب بغایت محرک باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن با آب و ضماد گیاه آن نیز و قطور آن با عسل جهت ازاله قرحه چشم مسمی به ارغامن و بیاض آن نافع و غیر بستانی آن در این افعال قوی‌تر است و مخرج جنین.

◄ارنب بری

به فتح همزه و سکون رای مهمله و فتح نون و بای موحده معرب از ارنبای سریانی است و به عربی نمور به نون و رای مهمله و به یونانی فروسیمون و اغروس و غرساوس و نیز به سریانی لاعوسی و به فارسی خرگوش و به ترکی دوشان و به هندی سساوسه و کهرهه نامند.

ماهیت آن: حیوانی معروف است به جثه گربه با موی‌های بسیار نرم و صورت آن فی‌الجمله شبیه به صورت موش و گوش‌های آن بسیار بلند و لهذا آن را خرگوش نامند و دستهای آن کوتاه تر از پایهای آن و مانند زنان حیض بیند و گویند منقلب می‌گردد نر آن به ماده و بالعکس و اصلی ندارد بلکه یک سال نر آن بسیار مست و قوی می‌گردد و یک سال ماده آن و لهذا شبهه نموده آن را گفته‌اند و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته‌اند و گویند چون آن را بسیار بترسانند و ذبح نمایند خون از مذبح آن بر نمی‌آید و سفید یک رنگ و سیاه اغبر و ابلق.

طبیعت آن: گرم در سیّم و تر در دویّم و به زعم بعضی سیاه آن خشک و سفید ترکی آن بسیار گرم و خشکی آن کمتر و مشهور آن است که مزاج آن سرد است و به این قول ایراد نموده‌اند که پس از چه جهت نافع است مفلوجین و صاحبان باردالمزاج و امراض بارده را و جواب گفته‌اند که مزاج آن هر چند سرد است ولیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال و حق جواب آن است که آنچه مشهور است غلط است و سبب آن شهرت افعال آن است از جبن و خوف و سبب این هر دو نیست برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم است و از لوازم حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری خرد است اگر این لوازم حرارت با او نباشد به زودی از جنگ و غزا هلاک می‌شود جناب باری تقدس و تعالی به حسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آن را به نسبت با بدن آن بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزی و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف می‌گردند و موجب جبن و خوف او می‌شود و نیز حرارت اصلی



مزاجی با حرارت عارضی حادث از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انغمار و ضعف آن می‌گردد و از این جهت باز نر بسیار پرواز نمی‌تواند کرد و صید چنانچه ماده آن می‌کند نمی‌تواند نمود و نیز شیر نر آن جلدی و جلادتی که شیر ماده دارد ندارد.

افعال و خواص و منافع آن: صرع و فالج و استرخا و لقوه و اختلاج و ارتعاش اغذیه متخذ از گوشت آن خصوصاً کباب و مشویات مبزره به ابازیر حاره مقویه مانند دارچینی و فلفل و صعتر و خردل و تخم شبت که ترش کرده باشند این‌ها را به مری نافع‌اند از برای فالج و لقوه و استرخا و خدر و ارتعاش و امراض بارده و علل اعصاب و اوجاع مفاصل و سلس‌البول و بول در فراش و همچنین قلایای آن و مولد خون غلیظ و غلیظ‌تر از گوشت گاو نر و گاومیش و اگر سرفه باشد بی‌ترشی و چون قدری قلیلی از انفحه آن به طفل بخورانند ایمن می‌گردد از احداث صرع که آن را ام‌الصبیان نامند و فزع در خواب ولیکن باید که شیر در معده او نباشد زیرا که موجب انجماد آن می‌گردد و همچنین خورانیدن آن با مسکه گاو یا با روغن گاو یا سرکه انگوری یا با عسل مصفی مخلول به خل خرما نافع است از برای صرع و چون یک درم انفحه آن را با یک درم شب یمانی سوخته با آب طبیخ بابونه و سداب چند روز بیاشامند خون بسته را گشاید و آشامیدن و حمول آن به تنهایی بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان است و آشامیدن دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم نافع و سه قیراط آن با شراب جهت رفع تب ربع مجرب شمرده‌اند و آشامیدن یک درم آن با آب نخود از برای احتباس بول به سبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط تا نیم مثقال با سرکه انگوری جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و بالجمله فادزهر جمیع سموم است و زهره آن را تاثیر بر عکس پنیرمایه آنست چون با زیت خلط کرده شود و بلع نمودن گرده گرماگرم آن هنگام ذبح بعد از صید جهت نفس‌الانتصاب و کسی که در حین رفتار سرعت و یا وقت دویدن نفس بسیار زند و یا نفس او یاری نکند نافع گفته‌اند و خورانیدن آب مطبوخ جگر آن نیم‌گرم جهت مرضی که در پهلوی اطفال در ملک هند و بنگاله عارض می‌گردد و آن را دبه نامند مؤثر و چون زهره آن را بنوشند خواب به مرتبه‌ای بر شارب آن غلبه کند که تا سرکه نخورانند و استنشاق نفرمایند به هوش نیاید و چون با کندر و سداب سرشته حب سازند و بیاشامند وقت آشامیدن شراب خواب آورد و چون اراده انتباه و خلاصی از آن نمایند سرکه کهنه بیاشامند و چون خصیه آن را با نمک تلخ و ورس نمک سود نموده دو دانگ آن را سعوط نمایند لقوه را نافع بود و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده و گویند چون زن فرج آن را پخته بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین آن را در این باب بسیار مؤثر دانسته‌اند و مغز سر آن را چون بریان نمایند و بخورند رعشه مرضی را مفید و مالیدن مغز سر آن بر لثه و دندان باعث اعانت بر رویانیدن دندان اطفال می‌گردد و چون با سرکه و روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از آن شخص بگریزند و نزدیک او نیایند و چون هفت روز هر روز دو حبه مغز سر آن را با شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی می‌کند و خاکستر دماغ آن با پیه خرس و ماء‌العسل و آب پیاز عنصل جهت رفع داء‌الثعلب مفید و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل نافع و ضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آن از نیم درم تا یک درم شرباً جهت سلس‌البول و بول در فراش و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره و طلای خون تازه گرم آن جهت رفع کلف و بهق و بثوری که آب سپید از آن ترشح کند که در سر باشد و مسکن دردهای کهنه و خوردن خون برشته آن جهت قرحه امعا و اسهال و رفع سموم و گویند که چون بچه تازه زاییده آن را ذبح نمایند و خون آن را در پارچه‌ای بگیرند و خشک نموده نگاهدارند و عندالحاجت قدری از آن را با شیر مرضعه طفلی که آن را ام‌الصبیان حادث شده باشد حل نموده به آن طفل بخورانند باعث رفع مرض آن می‌گردد و طلای پیه آن مانع انشقاق مو و ریختن آنست و پوشیدن پوست آن مسخن بدن و معدل اخلاط بارده و ادهان آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق و غیر محرق آن حابس خون همه اعضاء.

المضار: محرورالمزاج را مضر، **مصلح** آن کاسنی و سرکه و انار میخوش و ماست و پختن آن به بخار آب گرم و شبت و خوردن آن با روغن و گفته‌اند هیچ لحمی نافع نیست اصحاب وجع مفاصل را مگر لحم ارنب و آهو بره زیرا که ایشان را تقلیل غذا باید و لحم‌های قلیل‌الفضول و این هر دو از آن جمله‌اند و چون مجموع آن را در ظرفی بسوزانند و سه مثقال آن را بیاشامند جهت تفتیت سنگ گرده مفید و چون جوف آن را پاک نموده به دستور بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی مؤثر است و گویند نگاهداشتن کعب آن جهت رفع چشم بد مؤثر و نیز گویند تعلیق هر دو چشم آن باعث هیبت در نظرها است و دستور احراق و دهن و طبیخ و تغذیه آن در قرابادین ذکر یافت.

◄ ارنب بحری

به یونانی عشروش و ثلاسیوس و به هندی کاسا نامند.

ماهیت آن: حیوانی است صدفی شکل مایل به سرخی مابین اجزای آن چیزی سبز شبیه به برگ اشنان و در سر او سنگ



می‌باشد و گفته‌اند حیوانی است سر او مانند ارنب و بدن او مانند ماهی.

طبیعت آن: بسیار گرم و حاد است.

افعال و خواص و منافع آن: خاکستر آن جالی بصر و دندان و ضماد کوبیده آن به تنهایی و یا با تخم انجره سترنده موی و همچنین طلای روغن مطبوخ آن و طلای خون آن جهت کلف و بهق و خاکستر سر آن با پیه خرس جهت داءالثعلب بغایت مفید و همچنین به تنهایی و ابن تلمیذ طلای آن را جهت گزیدن زنبور فادزهر سریع‌الاثر می‌داند.

المضار: آن سم قاتل است چون بیاشامند بعد از زمان قلیلی وجع بطن و عسرالبول و ضیق‌النفس و سرفه خشک و نفث‌الدم و قی صفراوی و یرقان عارض شود و اگر بول بکند اندک شبیه به ارغوان باشد و بدبو و عرق کریه متعفن از بدن او برآید و قی صفراوی مخلوط به اندک خون نماید. **اصلاح** آن خوردن شیر الاغ اولاً و خوردن سلاقه برگ خبازی و آشامیدن شراب صافی رقیق معصور که مبالغه در عصر آن نکرده باشند. پس خورانیدن آب مطبوخ برگ خبازی یا بیخ آن و بیخ مریم کوبیده مقدار یک رطل و خوردن سرطان نهری و آشامیدن ماءالشعیر سرد کرده و (تنظیف بطن به قی و اسهال بعد سکون اعراض به حسب لایق و)[1] خربق سیاه و لبن سقمونیا با قطران یا ماءالعسل مقدار یک رطل و اگر احتیاج به فصد شود فصد نمایند و (تنظیف بطن نمایند به قی و اسهال بعد از سکون اعراض به حسب لایق و)[2] علامت برء صاحب آن آنست که مکروه نیاید او را شنیدن نام ماهی اولاً پس دیدن آن پس خوردن آن را و خواب آمدن و به خواب دیدن و به خواب رفتن آن.

◀اژوسه

به فتح اول و ضم رای هندی چهار نقطه و سکون واو و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت هندی است و آن را بانسه به فتح بای موحده و وانسه به فتح واو و الف و سکون نون و فتح سین مهمله و ها در آخر نیز نامند.

ماهیت آن: نباتی است که در هند و بنگاله بسیار می‌شود و مابین شجر و گیاه و به بلندی دو ذرع و زیاده بر آن و برگ آن شبیه به برگ بید و اندک عریض‌تر از آن و شاخ‌های آن پر گره و چوب آن سفید و اکثر از آن خلال می‌سازند و گل آن بیشتر سفید و بعضی سرخ و بنفش نیز می‌باشد و آتش چوب آن تند می‌باشد و از زغال آن بارود می‌سازند.

طبیعت آن: گرم و خشک است در اول و گویند سرد است و گل آن را سرد نوشته اند.

افعال و خواص و منافع آن: گل آن جهت دق و دفع صفرا و تسکین حدت خون و سوزش بول و ناریه آن مفید و گویند بیخ آن جهت سرفه و ضیق‌النفس و ربو و تبهای بلغمی و صفراوی و غثیان و قی و یرقان و حرقة البول و قروح مجاری بول که به هندی سوزاک و به فارسی سوزنک نامند و گفته‌اند تب دق را نیز مفید است و ثمر آن به مقدار جمیز صحرایی که به هندی کولر جنگلی نامند می‌شود و سبز رنگ و تخم‌های آن ریزه، گویند تعلیق آن بر گلوی اطفال جهت سرفه ایشان نافع است.

◀آرید برید

به مد همزه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و دال و فتح بای موحده و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و دال همه بی نقطه.

ماهیت آن: دوایی است فارسی مانند پیاز شکافته که از سجستان خیزد غافقی و یوسف بغدادی گفته‌اند شاید که آن بیخ دلبوس باشد که سوسن احمر بریست و انطاکی گفته که بیخ سوسن سپید است که به فارسی سوسن آزاد نامند که زنبق عبارت از آن است.

طبیعت آن: بسیار گرم و حاد.

افعال و خواص و منافع آن: جذاب و جالی است. طلای آن جهت قطع خون بواسیر و آشامیدن آن بغایت مدر حیض.

مقدار شربت آن: تا یک درم است.

فصل الالف مع السین المهمله

◀اسارون

به فتح همزه و سین مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت سریانی است و به یونانی سرابیون و به هندی تکر نامند.

ماهیت آن: بیخ گیاهی است پر گره و اندک طولانی و کج و زرد رنگ از زردچوبه باریک‌تر و قوی‌تر نیز دیده شده با ریشها و عطریت و ثقیل الرایحه و لذاع و بعضی اغبر مایل به زردی و منبت آن جنگل‌ها و گیاه آن منبسط بر روی زمین و برگ آن شبیه به برگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل به استداره و گل آن بنفش و در زیر برگ شبیه به گل بنگ و تخم آن شبیه به قرطم که گاوچره نیز نامند و نوعی از آن را ساق به قدر ذرعی و مدور و برگ آن مانند قنطوریون دقیق و بالای ساق آن پر شعبه بعضی بالای بعضی در اطراف شعبه‌ها چیزی مانند دانه‌های گندم و در جوف آن چیزی زغبی و بیخ آن به سطبری خنصری و کم گره و خوشبوی و خوش طعم و نوعی دیگر برگ آن مانند برگ

---

۱. فقط در نسخه الف

۲. فقط درنسخه ب



نوع اول و اغبر و صلب و شاخ‌های آن پراکنده و باریک و بر اشجار می‌پیچد و گل آن بزرگ و بنفش و ثمر آن مانند ثمر کبر و در جوف آن تخمی مانند تخم خطمی و بیخ آن ساری در زیر زمین و پر گره و تند بوی و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است به دفع سموم و گزیدن مارها و نوعی را برگ از همه انواع ریزه‌تر و ساقه‌های منبسط بر روی زمین و گل آن بنفش و بیخ آن نرم و بی‌گره و زرد رنگ و طعم آن تلخ و با عطریت و منبت آن کوههای ساده است و این نوع ضعیف‌ترین انواع اربعه آنست و بهترین همه نوع اول است که از فرنگ و افریقیه و شام خیزد و خوشبو و تند رایحه و باریک باشد که زبان را در وقت خاییدن بگزد و مستعمل بیخ آن است.

طبیعت مجموع آن: در آخر دویّم گرم و خشک و بعضی در سیّم گرم و در دویّم خشک گفته‌اند.

افعال و خواص و منافع آن: ملطف و محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ و اعصاب و معده و جگر و سپرز و گرده است از اخلاط بارده رطبه باله مسترخیه و آشامیدن آن به تنهایی یا با ادویه مناسبه جهت امراض بارده رطبه دماغیه مانند صرع و لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلایی و خدر و تقویت دماغ و تسخین آن و اعصاب و صداع به مشارکت رحم و نسیان خصوص با ماءالعسل و جهت تسکین اوجاع باطنی و استسقا و یرقان سدی و ورم رخو جگر و سپرز و تنقیه آلات بول و رحم از رطوبات لزجه و فضول ردیه و تنقیه سنگ گرده و مثانه و تسکین درد آن و عسرالبول و احتباس حیض و وجع مفاصل و ورک و عرق‌النساء و نقرس نافع خصوصاً که جهت این امور دو ماه در آب انگور خیسانیده باشند که به ازای هر سه مثقال از آن چهار رطل و نیم آب انگور باشد و با شیر شتر و گوسفند جهت تقویت باه مبرودین و مرطوبین و تسخین و تقویت معده و کبد و اخراج رطوبات فضلیه به ادرار و هفت مثقال آن با ماءالعسل مسهل است مانند خربق ابیض و بوییدن روغن آن دایم جهت نسیان و اکتحال آن جهت امراض طبقه قرنیه و ذرور آن جهت گزیدن عقرب نافع و ضماد آن با شیر تازه دوشیده بر کنج ران و پشت زهار جهت نعوظ مجرب و اهل هند را عقیده آنست که چون قبل از بروز آبله نیم درم آن را با نبیذ برنج بنوشند آبله بسیار کم برآید و مجرب دانسته‌اند و از جمله ادویه‌ایست که داخل کرده می‌شود در خوشبوییها.

مضر ریه **مصلح** آن مویزج.

مقدار شربت آن: از یک مثقال تا سه مثقال با ماء العسل.

بدل آن: به وزن آن وج یا زنجبیل است یا نصف آن خولنجان و نصف آن وج.

جوارش اسارون و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت.

◄اسد

به فتح همزه و سین مهمله و سکون دال مهمله به فارسی شیر و به هندی باکهه نامند.

ماهیت آن: حیوانی است مشهور از جمله سباع.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص و منافع آن: گوشت آن دیرهضم و مورث شجاعت. ضماد پیه آن بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعده مقوی جماع و طلای آن جهت کلف و قطور آن با روغن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بیعدیل و طلای پیه و زهره آن بر بدن باعث گریختن سباع از آن شخص و ضماد پیه مابین دو چشم آن بر روی مورث هیبت در نظرها. ارسطو گوید کباب خصیه شیر به غایت مقوی دل و باه است چون بشکافند آن را و با بوره سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و به روغن زنبق چرب کرده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع اوجاع باطنی مانند قولنج و مغص و وجع ظهر و بواسیر و درد جگر و رحم بغایت مؤثر و مفید است و زهره آن مقوی باصره اکتحالاً و آشامیدن یک دانگ زهره شیر نر با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت کسی که آن را از زنان بسته باشند گویند مجرب است و وقت استعمال آن در حین هلال ماه شرط دانسته‌اند و گویند جلوس بر پوست آن جهت رفع نقرس و بواسیر مجرب است و بستن پوست یا موی آن بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازاله صرع و بخور موی آن جهت گریزانیدن سباع و رفع تب یومی نافع و گذاشتن قطعه‌ای از پوست آن در میان صندوق رخوت مانع کرم زدن آنها است و اگر کرم در آن صندوق موجود باشد باعث قتل آنها است گویند چون زبان آن را خشک نمایند و قدر قلیلی از آن را با نبات ساییده به صاحب ضیق‌النفس بارد رطب بخورانند شفا یابد و چون بینی شیر ماده را خشک نمایند و زن حامله با خود دارد تا زمانی که طفل را از شیر باز گیرند از مرضی که به هندی پرسوت نامند محفوظ ماند و چون فرج آن را خشک نموده عندالحاجت با آب گرم سوده زن استعمال نماید فرج آن را تنگ کند و گرم گرداند و چون یک درم سرگین آن را در شراب حل نمایند و به معتادین شرب خمر دهند باعث نفرت و عدم خواهش ایشان گردد و گویند چون صدای خروس سفید تاج‌دار را بشنود لزره بر اندام آن افتد و فزع نماید و بعضی گمان برده‌اند که تمساح چون صدای شیر را بشنود می‌میرد و گویند خوردن موی سبیل آن از جمله سموم است و اکثر از راه عداوت آن را مقراض نموده در میان رگ برگ تنبول گذاشته می‌خورانند به کسی که با او عداوت دارند بالجمله به هر نحو کسی که آن را خورده باشد علامت آن آنست که در وقت نشستن شکم او درد کند و چون بر برگ بید انجیر بول کند آن برگ پاره پاره گردد



تدبیرش آنست که بیاورند جگر بچه گوسفند یا بزغاله و قطعه قطعه نموده خام ببلعند و چون سه ساعت کامل از آن بگذرد دو درم خربق اسود که به هندی کتکی نامند خوب نرم سوده با آب نیم گرم به قدر یک کاسه بخورند و قی کنند و اگر زود قی نیاید شاخه درخت بید انجیر در حلق کنند تا قی آید و موی شیر با قطعه‌های جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه ماهی روبیان که به هندی جهینکا نامند با تار ریسمانی بسته خام ببلعند و دو سه ساعت صبر نموده تارچه ماهی را بکشند موها بدان چسبیده بیرون خواهد آمد پس بیخ گیاه سفید مرز که به هندی چولایی نامند با آب شسته برنج سوده بیاشامند و اگر شیر کسی را بگزد خواه به دندان و یا به ناخن برای آنکه دندان و ناخن از سباع هر دو سمی می‌باشد اذیت می‌رساند باید که زراوند و ایرسا و عسل در هم سرشته بر آن ضماد نمایند پس با سرکه بشویند در آن مرهم متخذ از قشور نحاس و زنجار و خبث‌الفضه و موم و زیت گذارند.

◀ اسدالعدس

ماهیت آن: شبیه به گیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته‌اند برگ آن مزغب و با لزوجت و ساق آن باریک مانند ریسمان اغبر مایل به سرخی و گل آن سفید و زرد شبیه به گل لبلاب و بسیار از آن کوچکتر و بیخ آن مانند گزر و بسیار کوچک و بر گیاهی که در حوالی آن به هم می‌رسد می‌پیچد و آن را فاسد می‌سازد و لهذا آن را هالوک نامند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و با قوّت بارده و در سیّم خشک.

افعال و خواص و منافع آن: محلل بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و مفتت حصات و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصات و چون با سرکه مداومت به خوردن آن نمایند پخته یا خام آن باعث لاغری بدن فربه می‌شود و اصلاً مضرتی نمی‌رساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرّا می‌سازد و طلای آن با سرکه جهت نمله و منع زیاده شدن آن مفید. گویند مکرب و مغثی است.

مصلح آن بنفشه.

مقدار شربت آن: تا پنج درهم.

بدل آن: افتیمون و در امر هزال مانند آن صعتر و ربع آن سندروس.

◀ اسرار

به کسر همزه و سکون سین مهمله و فتح رای مهمله و الف و رای مهمله لغت مغربی است.

ماهیت آن: شجریست منبت آن آبهای ایستاده و سواحل دریای حجاز و در ابتدای روییدن یک شاخ به قدر ذرعی شبیه به حی‌العالم می‌باشد و چون محاذی روی آب شود از آن برگ و شکوفه شبیه به مورد ظاهر می‌گردد و ثمر آن به مقدار فندقی مستدیر و مزغب با اندک بشاعت و حلاوت و عفوصت و طعم برگ آن اندک تلخ. **طبیعت آن**: مرکب‌القوی و مسخن.

افعال و خواص و منافع آن: دلوک و بخور آن جهت درد دندان و آشامیدن آن با شیر تازه در محرور و با شراب در مبرود بغایت محرک باه و تازه آن محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات.

مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درم.

صمغ آن لزج و بعد از خشک شدن شبیه به کندر می‌باشد در قوّت و با رطوبت فضلیه جهت امراض بارده و دفع رطوبات از مفاصل نافع.

◀ اسرنج

به ضم همزه و سکون سین و فتح رای مهملتین و سکون نون و جیم و سرنج بدون همزه نیز آمده و به هندی سیندور گویند.

ماهیت آن: چیزی است مصنوع از قلعی و سفیداب سوخته شبیه به شنجرف اندک سوده و کمرنگ‌تر از آن یعنی سرخ شکفته اندک مایل به زردی و صنعت آن را طرق بسیار است از آن جمله آن است که بگیرند سفیدآب قلعی یا قلعی و سرب را و در تابه سفالی کرده بر روی کوره آتش نی و خاشاک گذارند و قدری نمک بر آن بپاشند و با کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ گردد و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ‌تر گردد پس در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و آتش بر اطراف آن برافروزند تا سوخته و بغایت رنگین گردد.

طبیعت آن: سردی آن کمتر از اسفیداج که سفیداب نامند و خشکی آن زیاده از آن.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و منقی زخمها و منبت لحم. طلای آن با روغن گل سرخ یا روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت و دفع ورم زخمها و تنقیه چرک و بردن گوشت زاید و مرده و قطع بدبویی آن و جهت سیلان خون و سوختگی آتش و حقنه آن با پیه و آب برگ بارتنگ جهت قرحه امعا و ذرور نرم سوده آن بر قوبا بعد از مالیدن آب برگ نیم مقرح و تکرار آن باعث زوال آنست و اسرنج از سموم قتاله است مداوای کسی که آن را خورده باشد قریب است به مداوای اسفیداج و ان شاءالله تعالی در اسفیداج خواهد آمد و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت.

◀ اسروزع

به فتح همزه و سکون سین و ضم رای مهملتین و سکون واو و فتح



زای معجمه و سکون عین مهمله.

ماهیت آن: کرمی است که در سبزه زارها و ریگزارها بهم می‌رسد. **افعال و خواص آن**: ضماد آن عصب مقطوع را در ساعت التیام دهد.

◄اسطراغالیس

به کسر همزه و سکون سین و فتح طا و رای مهمله و الف و فتح غین معجمه و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و به عربی معروف است به مخلب العقاب الابیض.

ماهیت آن: بیخ ثمنشی است کوچک اندک مفروش بر روی زمین برگ و شاخ‌های آن شبیه به برگ و شاخ نخود و گل آن ریزه و بنفش و بیخ آن مستدیر شبیه به ترب شامی منشعب به شعبه‌های سیاه صلب مانند شاخ حیوانات مشبک بعضی در بعضی و طعم بیخ آن با قبوضت منبت آن تلهای برف نشین و مواضع سایه. ابن بیطار نوشته که در مارس از اندلس کثیرالوجود است و مستعمل بیخ آن. **افعال و خواص آن**: بیخ آن قابض و مجفف قروح و حابس بطن و مدر بول چون با شراب بجوشانند و بیاشامند و چون نرم بکوبند و بپزند و بر قروح کهنه بپاشند به اصلاح آورد و قطع نزف‌الدم نماید ولیکن به سبب صلابت به دشواری کوبیده می‌شود.

◄اسطوخودوس

به ضم همزه و سکون سین و ضم طا هر دو بی نقطه و سکون واو و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهملتین لغت یونانی است به معنی حافظ الارواح و به عربی آنس الارواح به مد همزه و کسر نون و ممسک الارواح. اهل مکه معظمه گیاه آن را ضرم به ضم ضاد معجمه و سکون رای مهمله و میم و گل آن را زهرالضرم و به سریانی سحاوس که نام جزیره‌ایست که در آنجا می‌روید و اهل تنکابن تروم و به هندی دهار و در بنگاله تنتنه نامند در اطراف عظیم آباد و بنگاله هم می‌شود ولیکن اندکی کم قوّت.

ماهیت آن: گیاهی است ربیعی به قدر ذرعی منبت آن جاهای نمناک برگ آن شبیه به برگ صعتر و از آن درازتر و باریک و گل آن سروی شکل انبوه شبیه به خوشه جو بسیار کوچکتر از آن و بنفش مایل به سفیدی و با زردی و سرخی و مزغب و نرم و ثقیل الرایحه و اندک تلخ و حریف و تخم آن بسیار ریزه و اندک مفرطح و زرد تیره مایل به سیاهی فی‌الجمله شبیه به ارزن خرد و بوی آن بعد اندک مالیدن به دست شبیه به بوی کافور چنانچه ابن ماسویه گفته که اسطوخودوس را تخمی است که چون به دست بمالند و ببویند بوی کافور از آن آید و طعم آن تلخ و تیز و آنچه بعضی نوشته‌اند که تخمی ندارد نیز درست است زیرا که آنچه در زمین حجاز و روم و مغرب و زمین‌های با قوّت می‌روید با تخم و قوی‌الرایحه و با تلخی و نرم و مزغب می‌باشد و آنچه در زمین‌های ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد هند و عظیم آباد و جهانگیرنکر از بنگاله می‌روید خشن بعضی سیاه تیره و بعضی سفید مایل به اندک بنفشی و بی‌زغب و بعضی بی‌تخم و بعضی با تخم ریزه سفید مایل به زردی است و نوعی از اسطوخودوس می‌شود که دانه‌های خوشه آن پاشان باریک اندک بلند و بی‌زغب و اغبر و در بو شبیه به آنچه ذکر یافت بلکه تندتر ولیکن خوشه آن دیده نشده که چه نحو می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک در درجه اول و در دویّم نیز گفته‌اند و این اصح است خصوصاً حجازی تازه قوی‌الرایحه تند طعم آن و شیخ الرییس و ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دویّم گفته‌اند و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری لطیف و شیخ داود گرم در آخر دویّم و خشک در اول سیّم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب‌القوی و اجزای بارده آن کمتر از حاره و تخم آن به قول ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دویّم نیز و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری حار لطیف.

افعال و خواص آن: محلل و ملطف و جالی و مفتح سده‌ها به قوّت جزو حار لطیف خود و با قوّت قابضه به جزو ارضی بارد و مقوی بدن و دل و دماغ و احشا و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوّت مذکره و مفکره و مصفّی روح و مفرح و جهت امراض سینه و سعال و نزلات و سایر امراض عفنه و علل عصبانی به سبب افعال مذکوره و به قوّت مسهله و دافعه خود اخلاط فاسده بلغمیه رطبه و سوداویه را و اختصاص آن به دماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحال و مجاری بول. *امراض الرأس و غیره* آشامیدن یک درهم آن به تنهایی جهت رعشه دماغی و دوار و سدر حادث از ضربه و سقطه و تزعزع دماغ حادث از ضربه و سقطه و تزکیه ذهن خصوص با ماءالعسل و همچنین آشامیدن شراب تازه آن به تنهایی و یا با شراب لیموی تازه به جهت آنکه با وجود آنکه مقطع و مطفی است حابس ابخره و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماءالعسل و همچنین اسهال به آن نافع است جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جمود و شخوص و وسواس سوداوی و استرخا و تشنج و رطب امتلایی و رعشه و خدر و اختلاج و زوال غم و اندوه نافع به جهت آنکه استفراغ سودا و تنقیه می‌نماید فضول دماغی و رطوبات مرخیه را و مانع عفونات و انصباب نوازل است به اعصاب و مقوی و مسخن آنها است و تقویت می‌بخشد دماغ را و تلطیف می‌نماید روح دماغی را و



همچنین ساییده جرم آن با ماءالعسل و به دستور گلنگبین یعنی مربای گل آن با شکر یا عسل چون هر شب آن مقدار بیاشامند که مقدار یک مثقال گل اسطوخودوس در آن باشد و مداومت بر آن نمایند امراض مذکوره خصوص وسواس سوداوی و غم را بالکل زایل سازد و آشامیدن آن با عاقرقرحا و سکبینج جهت صرع و همچنین با شحم حنظل ممزوج نموده استفراغ بدان نمودن در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیه متعهد معده بودن صرع بلغمی و سوداوی را نافع و یک درم اسطوخودوس سوده با یک درم ایارج فیقرا به نهایت رعشه و اختلاج را نافع است مداومت آن تا سی و پنج روز و به دستور آشامیدن طبیخ آن با ماءالعسل و سعوط آن به تنهایی و با ماءالعسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع به جهت تنقیه و تقویت کردن آن دماغ را و بخور آن برای استرخا و ضماد آن بر سر جهت نسیان و جمود و شخوص و چون بیندازند در شش قواریس آب انگور یک من اسطوخودوس را در خمی و سر آن را محکم بسته شش ماه بگذارند که تا برسد پس بیاشامند مصروع را از آن با عاقرقرحا و سکبینج نفع می‌بخشد آن را نفعی بیّن و گاهی به عوض آب انگور سرکه می‌کنند و در این هنگام چون یک ماه در سرکه مخلل نمایند استعمال می‌توان نمود و اگر از این سرکه سکنجبین شکری و یا عسلی سازند و از آن سکنجبین یک اوقیه یا دو اوقیه با عاقرقرحا و سکبینج استعمال نمایند بهتر است و بالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی منقی آنست از کل فضول ردیه بلغمیه باله و مفتح سده و مقوی همه قوا و محلل کل ابخره و ریاح فاسده و ملطف ارواح آن و گویند که چون آن را با ثلث آن گشنیز خشک و ربع آن مرزنجوش و سدس آن از هر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون سازند و یا بجوشانند و نزد خواب بیاشامند و مداومت بر آن نمایند جهت دفع نزلات و رمد و ترهل و ربو و گرانی سامعه و ضعف باصره مجرب و آشامیدن طبیخ آن جهت امراض سینه و سعال و نزله از زوفا قوی‌تر و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوّت تریاقیه است. المعده و الکبد و الطحال و غیرها* آشامیدن دو جزو از اسطوخودوس و یک جزو بیخ کبر با عسل سرشته جهت برودت معده و بواسیر به نهایت مفید و نقوع و مطبوخ آن جهت ورم بارد جگر و استسقا و تنقیه طحال و گرده و امراض مقعده و با شراب جهت نفخ و درد اعصاب و درد اضلاع و سموم مشروبه نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی است و ضماد آن و همچنین تکمید به طبیخ آن جهت تسکین اوجاع مفاصل نافع و چون با صعتر و تخم کرفس بجوشانند و با دوای مسهل بیاشامند نافع مغص آنست.

مضر صفراوی مزاج و معطش و مغثی و مکرب محرورین، **مصلح** آن سکنجبین. گویند **مضر** است به شش **مصلح** آن کثیرا و صمغ عربی است.

مقدار شربت آن: از دو درم تا پنج درم.

بدل آن: در آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا افتیمون.

شیخ یوسف بغدادی گفته خاصه اسطوخودوس اسهال سوداوی دماغ است و شربتی از آن یک درم تا پنج درم و مصلح ضرر آن به ریه کثیرا است و چون با سکنجبین خورده شود احتیاج به مصلح دیگر ندارد و بعضی اطبا گفته‌اند مصلح شراب آن شراب لیمو است و مفتح سده‌های دماغی است و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی گفته‌اند مسهل صفرا نیز است و حبوب اسطوخودوس و دهن و سکنجبین و اشربه و عرق و مطبوخ و معجون آن در قرابادین ذکر یافت.

◄اسفاناخ

به کسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خای معجمه به یونانی سوناخیوس و نیز سیمان فوسوخیوس و به رومی ابرقیا و به فارسی اسفناج و اسپناج و به فرنگی اسپنس و به هندی پالک و پالک هندی قطف است که اسفاناخ رومی باشد. **ماهیت آن**: گیاهی است معروف، بستانی و بری نیز می‌باشد و بستانی آن مستعمل است در مطعوم و بهترین آن باران خورده آن است.

طبیعت آن: در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است در گرمی و سردی و از این جهت محرور و مبرود را موافق است الا آنکه اوفق از برای محرورین آن است که با کشک‌الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند و این هنگام می‌باشد نافع از برای تبهای گرم و سرفه خشک یا حبس بطن و اوفق از برای مبرودین با گوشت فربه و برنج با افاویه حاره.

افعال و خواص آن: ملین طبع به سبب قوّت جالیه و غساله و رادع و سریع الهضم جیّدالغذاتر و کم نفخ‌تر از سایر بقول و جهت التهاب و تشنگی و تبهای گرم و امراض سینه و درد شش گرم و سل و درد کمر دموی و خوردن مطبوخ آن با اشیای مناسبه و با باقلا جهت نزلات حاره مجرب و غرغره آن با آب جهت درد گلو و لهات مفید و آشامیدن عصاره آن با شکر جهت درد گلو و لهات و یرقان و تفتیت حصات و عسر بول و حرقت آن و لذع اخلاط مراری و ضماد پخته آن جهت درد مفاصل حار و اورام حاره و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام آن جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار دمامیل و طلای مطبوخ آن با سفیداب جهت بثور مفید.

مضر باردالمزاج و مصدع، **مصلح** آن پختن آنست با روغن بادام یا مسکه گاو تازه و دارچینی و فلفل و آب کامه است.

مقدار شربت از عصاره آن: تا دو مثقال.



بدل آن: خرفه و قطف.

تخم آن جهت وجع فوأد و درد احشا و تبهای حاره و شیره آن جهت تب دق و سل مجرب و ضماد پخته آن جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه بسیار مفید.

مضر سپرز، **مصلح** آن گل مختوم.

مقدار شربت آن: دو درم.

بدان که اسفاناخ پخته و اغذیه متخذه از آن ساده یا چاشنی‌دار مطیب به روغن بادام شیرین یا مسکه گاو تازه می‌باشد نافع از برای صداع و تشنج یبسی و اورام حاره سر و با لحوم جیّده جهت مالیخولیا و جنون و قطرب و مانیای حادث از سودای صفراوی و با پاچه بره یا پاچه بزغاله جهت دوار و سدر حار و خوانیق و امراض صدر و ریه و سل و سعال و با کشک‌الشعیر و ماش مقشر جهت ذات‌الجنب و حبس‌البول و حرقت آن و حمیات حاره و تسکین عطش نافع و تفصیل اغذیه اسفاناخیه و الوان آن در قرابادین ذکر یافت.

◄اسفلیناس

به کسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و الف و سین مهمله.

ماهیت آن: از ادویه مجهوله است. جالینوس آن را قنابری دانسته و مالقی غیر آن و گفته قنابری مشهور است نزد اهل شام و همه مردم. ماهیت آن و همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت اسفلیناس است و دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که آن گیاهی است شاخه‌های آن طولانی و بر شاخه‌های آن برگهای طولانی شبیه به برگ قسوس که لبلاب کبیر است باشد و ریشه‌های آن باریک و بسیار و طیب و کم‌بو و گل آن ثقیل الرایحه و تخم آن ریزه شبیه به تخم فالافنیس و منبت آن کوهستانها و سنگلاخها.

افعال و خواص و منافع آن: آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر و پیچش و رفع سموم جانوارن زهردار و ضماد برگ آن جهت قروح خبیثه عارضه در پستان و رحم نافع و جالینوس در سابعه نوشته که هنوز این دوا را من به تجربه نیاورده‌ام و اختیار نکرده.

◄اسفنج

به کسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم به یونانی صیفونا و به عربی زبدالطری و سحاب البحر و غمامه و غیم و نشافه و صوف الحجامین و هرشفه و به فارسی ابرمرده و ابرکهن و نشکرد کاذران و به هندی موابادل و به ترکی بلوط نامند.

ماهیت آن: چیزی است که بر روی سنگهای کنار دریای شور متکون می‌گردد و چون در آب اندازند آب را نشف می‌نماید و چون بفشارند آب از آن برمی‌آید و آن دو قسم می‌باشد: قسمی از آن که متخلخل و سوراخهای آن گشاده و نرم و شبیه به نمد و پرسوراخ است ماده گویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ است نر نامند.

طبیعت آن: گرم در اول و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: محلل و مجفف قروح و جروح عمیقه تازه و کهنه و اورام بلغمیه و ریشهای کهنه و قاطع نزف‌الدم و التیام دهنده زخمهای کهنه و مفتح افواه عروق. چون تازه آن را با سرکه خالص یا سرکه ممزوج به آب یا با شراب تر کرده بر جراحت تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیه قطع نزف‌الدم کند از هر عضوی که باشد. ضماد مطبوخ آن با عسل یا با آب خالص جهت التیام زخمها و ذرور خشک آن مجفف قروح عمیقه و همچنین گذاشتن ذرور خشک آن بر ظاهر جراحت اگر چه به عمق آن نرسد جهت آنکه با وجود قوّت مجففه قوّت جاذبه آن را نیز هست و سوخته آن جهت منع نزف‌الدم و التیام زخمهای تازه قوی‌تر و ذرور تازه آن به تنهایی یا با پنبه یا با ریشه کتان سوخته جهت رمد یابس و جلای بصر و تفتیح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسیه و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع و چون قطعه خشک آن را که در آن مطلق تری نباشد به قفرالیهود و یا به زیت آلوده کرده یک سر آن را با آتش برافروزند و سر دیگر را بر موضع قطع یا بط که خون از آن بند نشود بگذارند که حرارت آن بدان موضع برسد و داغ کنند آن را که خاکستر آن بدان ریخته شود در ساعت خون را بند نماید به سبب چسبیدن و گرفتن آن افواه عروق را و همچنین خاکستر سوخته چرب نموده آن به روغن زیت که چرب نموده بسوزانند و خاکستر آن را ذرور نمایند و شرب آن جهت نزف‌الدم خارجی و داخلی مفید و چون قطعه‌ای از آن را به قدری که توان فرو برد به خیاطه ابریشمی و ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند و سر خیاطه را به دست بگیرند و لمحه‌ای صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعد از آن خیاطه را بکشند که از گلو بیرون آید به قسمی که گلو نبرد در اخراج زلو و خار که در حلق چسبیده باشد بیعدیل است و چون ریزه ریزه نموده به مقراض و به روغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد می‌کشد آن را و در مصر کاذران آن را در آب می‌خیسانند و آب آن را گرفته به جامه می‌مالند جهت تصفیه آن و گفته‌اند از خاصیت آن آنست که چون آب را با شراب ممزوج نمایند و اسفنج را در آن بگذارند از هم جدا می‌گردند.

مضر احشا، **مصلح** آن آب غوره یا ریباس است و چون خواهند که بیاشامند باید که بسیار ریزه مقرض کرده بیاشامند زیرا که در



هاون کوبیده نمی‌شود و دستور احراق و سحق و غسل و سفید کردن آن در قرابادین ذکر یافت و **سنگها** که در جوف اسفنج به هم می‌رسند در طبیعت قریب است بدان و حرارت این از آن کمتر. ملطف و مجفف و جالی و مفتت سنگ مثانه نزد غیر جالینوس، زیرا که او مستعد می‌داند نفوذ و رسیدن قوّت آن را به مثانه ولیکن مفتت سنگ گرده گفته.

◀اسفندان

به کسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و نون شرابی کثیرالمنافع است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت.

◀اسفیداج

به کسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و جیم معرب اسفیداب فارسی است و به عربی و عبرانی باروق و به یونانی سمونیون و خمسیون و سلیقون و زبرقون و به سریانی اسقطیقا و به هندی سفیده و به ترکی کرتان نامند.

ماهیت آن: از قلعی و سرب و روی توتیا سازند به طریق احراق و بهترین همه و مستعمل در ادویه عین و غیره آنست که از قلعی که رصاص ابیض نامند سازند و سنگین و نرم و بسیار سفید باشد و آن را سفیداب رومی و کاشغری نیز نامند و مستعمل مغسول آن است خصوص در امراض عین تا حرارت و حدت و لذع آن زایل گردد. **طبیعت آن**: سرد در سیّم و خشک در سیّم و گویند سرد در دویّم و خشک در سیّم است.

افعال و خواص و منافع آن: ملطف و مجفف بی‌لذع و مبرد و مسدد و مغری و قالع گوشت زاید فاسد و مدمل قروح سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه جهت درد سر و با ادویه عین جهت درد چشم و بثور و بیاض و قروح و اورام حاره آن خصوص مصنوع از سرکه آن که خوب شسته باشند و با شیر دختران و یا سفیده تخم مرغ جهت رمد و چون آن را مکرر بشویند و تسقیه به گلاب کرده خشک نمایند در آفتاب جهت رمد حار و در مراهم با اقلیمیا و آب بیخ عنب الثعلب جهت منع رویانیدن مو مجرب و با آب برگ عنب الثعلب و رادعات جهت باد سرخ و بثور و نزف‌الدم و حکه و ورم حار و سوختگی آتش و آب گرم و با شیر جهت ورمهای حاره مفاصل و زخمها و شقاق سفل و درد چشم و بثور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با بیاض بیض و به تنهایی و یا با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که پارچه را بدان آلوده و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل نمایند و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد آن را و چون بر مواضعی که خواهند که موی آن را نشف نمایند بمالند بیخ موی را سست و نرم گرداند که به آسانی بی‌درد و الم کنده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخمها را پر نماید و لحم زاید را بخورد.

بدل آن: آبار و اسرنج است.

المضار: آشامیدن آن مورث خناق و مانع حیض و حمل و زیاده از یک درم آن کشنده و دستور اتخاذ آن هم به طریق تعفین و هم به طریق احراق و دستور غسل آن در مقدمه ذکر یافت و خوردن آن کشنده است به عروض سده در مجاری و تضیق آنها و سفید شدن زبان و متغیر شدن رنگ رخساره و بدن و استرخای اعصاب و اعضاء و اختلاط عقل و سرد شدن بدن و دماغ و خشک شدن حلق و دریافتن عفوصتی که گویا مازو خورده و مغص و لذع در معده و وجع فوأد و سرفه و ضیق النفس و فواق شدید و غشی و خناق در انتها و اگر با نوشادر مصعد نمایند مهلک است و علاج آن به قی و آشامیدن مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه با عسل و طبیخ انجیر و ربع درم سقمونیا با ماءالعسل و بعد از آن عصاره افسنتین است و مدرات بول با ماءالعسل.

◀اسفیداج الجصّاصین

به فارسی سفیداب یزدی نامند.

ماهیت آن: سنگی براق صفایحی است که در یزد و نواحی اصفهان از معدن گچ و امثال آن حاصل می‌شود.

طبیعت آن: سرد و خشک در دویّم.

افعال و خواص و منافع آن: محرق آن لطیف‌تر و لزوجت و تجفیف آن کمتر و نفع آن بیشتر و جالی و مغری و رافع آثار جرب و صافی کننده بشره و قاطع نزف‌الدم جراحات تازه و رعاف است و طلای آن بر پیشانی و با سرکه مخلوط با پشم خرگوش و سفیدی تخم مرغ جهت رعاف و حبس و منع خروج دم از شریان شکافته شده و باعث الزاق آن و به تنهایی با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع.

المضار: خوردن آن کشنده است به خناق و خشکی دهان و قولنج و اکثر اعراض اسفیداج و از آن اقوی و مداوای آن به قی فرمودن و خوردن نیم مثقال حب النیل با ماءالعسل و چیزهای لعابی و عصاره خطمی تر و ملوخیا پس آشامیدن ربع درهم سقمونیا با جلاب اگر به این ساکن شود اعراض بهتر و الا باز اعاده اسهال نمایند اگر سحج عارض شود معالجه آن نمایند.

◀اسفیدباج

به کسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم به



فارسی شوربا نامند از جمله اغذیه است.

ماهیت آن: مرقی است که از گوشت بچه مرغ و بزغاله و حلان و غیر اینها از گوشتهای خفیفه لطیفه و بقول و حبوب و غیر آن مانند اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و جو مقشر و امثال اینها که طعمی غالب نداشته باشد و ادویه حاره مناسبه ترتیب دهند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و تر.

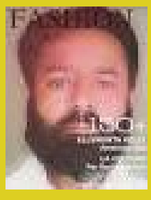
افعال و خواص و منافع آن: لطیف و مرطب صالح الکیموس و نافع از برای اکثر امراض سر مانند سرسام حار و مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات و سهر و نسیان و سکته و فالج و لقوه و استرخا و اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و بلاهت و امراض صدر مانند سعال و ضیق النفس و گرفتگی آواز و امراض سوداوی مانند جذام و سوداوی مزاجان را نافع.

صنعت آن: بگیرند گوشت بزغاله و یا مرغ بچه یا طیور خفیفه از هر کدام که مناسب باشد و میسر آید و پارچه پارچه کرده در آب جوش دهند و کف آن را بگیرند و طبخ دهند پس در آن از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده و مقشر نموده داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس چیزی از توابل حاره مناسبه و گشنیز و مصطکی در آن ریخته سرش را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده بکشند و بخورند به تنهایی و یا به قدری چلاو و اگر قدری قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست بلکه بهتر است و گرماگرم با قاشق خوردن آن به نحوی که بخار آن به سر و گردن برسد از برای اصحاب زکام و سعال بسیار نافع است و تفصیل خواص و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت.

◄اسقنقور

به کسر اول و سکون سین مهمله و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و آن را سقنقور بدون الف و سقنقس نیز و به عربی بعضی گویند ورل مایی است و تحقیق آن است که غیر ورل است و ورل مایی را به هندی پانی کی کوی و سقنقور را سمهور و به هندی بن رهو نیز نامند.

ماهیت آن: حیوانی است از بزمچه بزرگتر و با دست و پا. شیخ الرییس نوشته که آن ورل مایی است که از نیل مصر صید می‌نمایند و نوشته که گویند که از نسل تمساح است که در بیرون آب بر خشکی بچه دهد و نشو و نما در خشکی یابد و صاحب شفاءالاسقام نوشته حیوانی است بسیار شبیه به ورل و یافته می‌شود در رملهای اطراف نیل مصر و می‌شکافد رمل را و داخل آب نیل می‌شود و نوشته که بعضی گفته‌اند که از نسل تمساح است و فرق میان او و میان ورل آن است که ورل در صحراها می‌باشد و اسقنقور در شطوط نیل رملی و قریب بدان. پوست ورل صلب‌تر و خشن‌تر از پوست سقنقور است و غذای ورل اشیای بری است و سقنقور هم حیوانات بری مانند عضایات و هم ماهی دریا می‌خورد و گویند از نسل تمساح است که نهنگ باشد بر لب رود نیل بیضه می‌گذارد و بچه می‌آورد آنچه در آب می‌رود نهنگ می‌شود و آنچه در ریگ می‌ماند سقنقور و آن غیر ورل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن می‌باشد و ورل در بیابانها و سر سقنقور باریک کشیده و رنگ آن ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفیدی. پوست آن املس و بعضی گویند فلس‌دار است و سر ورل پهن و رنگ آن ابلق از زردی و سرخی و پوست آن خشن و درشت و بی‌فلس و ابن جمیع گفته که مشاهده کردم من در روده آن بعد از صید و شکافتن آن عضایات متغیر نشده و هضم نیافته و تولید آن مثل تولید حیوانات دیگر از نر و ماده است و نر آن را دو خصیه مانند خصیه خروس در خلقت و مقدار در جوف کمرگاه آن و ماده آن را دو فرج است و تخم می‌گذارد زیاده از بیست عدد و دفن می‌کند آن را در رمل و تکمیل تام می‌یابد به حرارت رمل گرم شده از تابش آفتاب و صاحب جامع گفته سقنقور حقیقت آن چیزی است که ابن جمع ذکر کرده و در عصر ما یافت نمی‌شود در دیار مصر مگر در بلاد قیوم و از آنجا به قاهره می‌برند و اکثر صیدان در ایام زمستان در چله می‌شود که از شدت سردی از آب گریخته به خشکی می‌آید پس بر وی ظفر می‌یابند و می‌گیرند و بعضی گفته‌اند که گاه یافت می‌شود سقنقور در مواضع چند از بلاد هند و حبش و دریای قلزم و ابوالقاسم عبدالرحمن تمیمی گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی به سقنقور و آن حیوانی طولانی بود سوای دنباله به قدر دو ذراع و عرض او کمتر از نیم ذراع و رنگ او زرد، مستعمل گوشت حوالی شکم و ناف و دم نر آنست که قوی و لحیم است و گوشت غیر مملح آن مدتی می‌ماند و من گوشت آن را مدتی با خود داشتم از معدن آن تا به اصفهان و متغیر نشده بود و اهل آن بلاد گوشت آن را با حموضات مانند سرکه و امثال آن به سبب شدت حرارت آن استعمال می‌نمایند و آن بسیار مقوی باه است به حدی که ساکن نمی‌گردد مگر به خوردن کاهو و عدس و وقت صید آن فصل ربیع که هنگام تهیج و سفاد آن است و باید که قبل از سفاد صید نمایند و باید که نر باشد زیرا که ماده آن را قوّت کم است و همان روز که صید نمودند ذبح نمایند و الا پیه آن گداخته و گوشت آن لاغر و ضعیف می‌گردد قوّت آن، پس سر و دست و پای آن را بیندازند و قدری از دم آن و از بیخ نبرند که قوّت بسیار در دم آن است و در ذکر آن پس شکم آن را به طول بشکافند و آنچه در جوف آن است سوای گرده و خصیه و پیه آن برآورند و پاک کرده به نمک انباشته موضع شق را دوخته معکوس در سایه در موضع معتدل الهوا بیاویزند تا نیکو خشک گردد و از فساد محفوظ



بماند و باید که در سله بید یا نخل متخلخل گذاشته بیاویزند زیرا که موش را محبت بسیار با شحم آن است اگر آن را آویزان نکنند به قسمی که موش خود را به آن نتواند رسانید و از گرد و غبار هم محفوظ ماند و الا موش خود را رسانیده تمام شحم آن را می‌خورد و همچنان که قوی‌ترین گوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله و گرده و خصیه آن است و همچنین نمک آن موضع قوی‌ترین نمک مواضع دیگر است. مؤلف نیز در مرشد آباد در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنگاله در خدمت عم عالیقدر خود سید حکیم علی نقی خان مخاطب به علوی خان ثانی قدس سره مشاهده نموده که از تپره صید کرده آورده بودند طول آن تخمیناً دو ذرع عرض آن نیم ذرع و دست و پای آن کوتاه و ناخنهای آن بلند و رنگ آن اغبر و بر پوست آن مانند فلس چیزی نمودار بدون آنکه از آن فلسی جدا گردد و قبل از این نیز شنیده شده که آورده بودند و بعد از آن نیز و در اسلام آباد نیز شنیده شده که می‌شود و به هم می‌رسد ولیکن از کسانی که لحم و نمک آن را استعمال نمودند خواص چندانی مسموع نگردید.

طبیعت آن: تازه غیر نمک سود آن گرم و تر در دویّم و بعضی تر در اول گفته‌اند و نمک سود آن گرم در سیّم و خشک در اول و کهنه آن در دویّم.

افعال و خواص و منافع آن: خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض بارده اعصاب و تسخین بدن و تقویت باه مفید و در امر باه و آوردن نعوظ و ادرار منی به حدی مبالغه نموده‌اند که شاید به هلاکت رساند خصوص که با عسل و یا با طبیخ عدس و شراب و نبیذ زبیب و زرده تخم مرغ نیمبرشت و یا جلاب که معین فعل آنند تناول نمایند و به تخصیص گوشت مواضع مذکوره و پیه و ذکر آن و شاید در بلدان حاره یابسه و بعضی امزجه چنین باشد و در بلادی که هوای آن حار و رطب است اثر آن ضعیف بود خصوص آنچه در بلاد هند و بنگاله تکون یابد به سبب کثرت رطوبت و مملح آن را چون بکوبند و به زرده تخم مرغ نیمبرشت یا تخم جرجیر ساییده پاشیده بخورند و همچنین نمک آن را خصوص نمک پیه و سرّه آن با دارچینی سوده و به زرده تخم مرغ پاشیده جهت تقویت باه عظیم‌الفعل زیاده از گوشت و پیه آن. مهریارس گوید طلای خون آن با هلیلج و املج تغییر رنگ وضح و برص می‌کند و گفته‌اند که سقنقور انسان را می‌گزد و طلب آب می‌کند اگر آب یافت در آب می‌رود و اگر نیافت بول می‌کند و در بول خود می‌غلطد و چون چنین کرد در ساعت انسان می‌میرد و اگر انسان سبقت کرد و در آب فرو رفت قبل از رفتن آن و یا در بول خود غلطیدن سقنقور بر پشت افتاده می‌میرد و انسان صحت می‌یابد و این خاصیتی است عجیب بر تقدیر صحت آن.

مقدار شربت آن: از یک مثقال تا سه مثقال به حسب مزاج و سن و فصل و بلد و موافق امزجه بارده رطبه.

مضر امزجه حاره یابسه خصوصاً که بی‌مصلح استعمال نمایند و اسحاق گفته مضر است به سر و **مصلح** آن عسل.

بدل آن: سمکه صیدا و قضیب خشک گاو کوهی و جمعی گفته‌اند خصیة الثعلب است و اصلی ندارد و جوارش اسقنقور و معجون آن در قرابادین ذکر یافت.

◄اسقوردیون

به ضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و کسر دال مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و آن را سقوردیون به حذف همزه نیز گویند لغت یونانی است به معنی ثوم الحیه و معروف به ثوم الکلب و سیر صحرایی است که به فارسی موسیر نامند.

ماهیت آن: دو صنف می‌باشد صنف اول کوچک و بی‌دانه و پوست آن از آن جدا نمی‌شود و طعم آن تلخ و قابض و لذاع و آن را اسقوردیون جبلی و مصری و کراث بری نامند و برگ آن ریزه و اغبر و کم عرض‌تر از سیر بستانی و گل آن مایل به سرخی و ساق آن دراز و منبت آن صحراها و بالای کوهها و صنف دویّم مانند سیر بستانی به حسب شکل و برگ و یک دانه و طعم آن تندتر و لطیف‌تر و با عطریت و حکیم میر محمد مومن گفته که صنف دویّم آن مرکب از دو دانه و بزرگ ساق و گل آن سفید است.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک و با قوّت تریاقیه.

افعال و خواص و منافع آن: محلل و جالی و مدر بول و حیض و تریاق زهرها و در جمیع افعال قوی‌تر از سیر بستانی و انشاءالله تعالی در حرف الثاد در ثوم مشروحاً مذکور خواهد شد.

مقدار شربت آن: تا دو درهم

بدل آن: ثوم الذکر و گویند عنصل و مخلل آن در افعال مذکوره بهتر و ضیق النفس و امراض طحال و استسقا را نافع و تخم آن بغایت مبهی مبرودالمزاج است.

◄اسقولوقندریون

به ضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است به معنی مزیل‌الصّفا و به معنی کاوی‌السپرز نیز گفته‌اند به جهت آنکه گدازنده و زایل کننده سپرز است و اهل



اندلس افربان و به مصر مشهور به کف‌النسر است و به شیرازی زنگی دارو نامند. **ماهیت آن**: نباتی است بی‌ساق و بی‌خوشه و بی‌ثمر. منبت آن سنگلاخها و جاهای سایه و برگ آن مشرف مانند برگ بسفایج و طرف اسفل برگ آن مایل به سرخی و مزغب و طرف اعلای آن سبز و از یک بیخ روییده و بهتر آن سنگین سرخ آن است.

طبیعت آن: گرم در اول و خشک در دویّم و صاحب تحفه گرم در دویّم و خشک در سیّم نوشته.

افعال و خواص و منافع آن: محلل و مطلف و مفتح و مدر و مفتت و جهت صرع و فواق و یرقان و طحال و امراض سوداوی شرباً و ضماداً بیعدیل. دیسقوریدوس گفته که چون با شیر بپزند و چهل روز بیاشامند و بر طحال ضماد نمایند تحلیل دهد آن را و چون بسایند و با شراب بیاشامند جهت فواق و یرقان و تفتیت حصات گرده و مثانه و تقطیرالبول نافع و گفته‌اند خوردن آن چهل روز با عسل دافع ورم سپرز است و مجرب و تعلیق آن مانع آبستنی و سزاوار آن است که تعلیق نمایند آن را در روزی که در شب گذشته آن ماه نباشد.

مقدار شربت آن: تا سه درهم.

بالخاصیه **مضر** قلب، **مصلح** آن صمغ عربی و مضر مثانه، مصلح آن عسل.

بدل آن: پوست بیخ کبر و گویند دو وزن آن کماذریوس و گویند مرجان سوخته و صحاریخت آن را بیخ کبر بری دانسته و شیخ الرییس نیز به این معنی اشاره نموده در مفردات قانون که قیل انه نبات صخری ینبت فی المکان الکثیرالفی و قال قوم انه ضرب من الاسقیل و قیل غیر ذلک و بالجمله از ادویه **مجهولة الماهیه** است.

◄اسقیل

به کسر همزه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و لام لغت یونانی است و اسقال و اسقیلا نیز گویند و در بعضی لغات اطیطون و به عربی بصل‌العنصل و بصل‌الفار و بصل‌البر و عنصل و عنصلان و به فارسی پیاز دشتی و پیاز موش جهت آنکه کشنده موش است و به هندی کانده و کندری نیز نامند.

ماهیت آن: بیخی است شبیه به پیاز، امرودی شکل بزرگ و کوچک و جبلی و بری می‌باشد و بزرگ آن تا نیم رطل و زیاده نیز کثیرالوجود در اکثر بلاد و نساجان بنگاله اکثر لعاب آن را جهت استحکام و سختی به ریسمان تار و پود کرباس در وقت بافتن می‌مالند و برگ آن شبیه به برگ زنبق و سوسن و نرگس و پیاز و گندنا و بلندتر و عریض‌تر از آنها و ساق آن بی‌تجویف و سبز مایل به زردی و از بیخ پیاز آن ساقی اندک عریض برمی‌آید و بر سر آن گلهای سفید طولانی و وسط گلها سفید و هر گلی مشتمل بر شش برگ و در وسط آنها خط ارغوانی طولانی و در وسط گلها پنج تا هفت عدد تارهای ارغوانی و بر سر آنها چیزهای هلالی‌الشکل اندک پهن زرد رنگ و بعد از خشک شدن سیاه می‌گردد و بوی گل آن فی‌الجمله شبیه به بوی گل نیلوفر و گل بعضی سفید مایل به سیاهی و تخم آن مانند تخم پیاز و بزرگتر از آن و بهترین آن امرودی شکل زرد مایل به سفیدی براق شیرین طعم با حدت و تلخی، متوسط در بزرگی و کوچکی.

طبیعت آن: گرم در سیّم و خشک در دویّم با رطوبت فضلیه و رطوبت محرقه و مقرحه و در سیّم نیز خشک گفته‌اند.

افعال و خواص و منافع آن: جهت اکثر امراض سر مانند لیثرغس و صرع و مالیخولیا و شقیقه و درد سر بارد و سبات و دوار و سدر و اختلاج و استرخا و فالج و لقوه و نسیان و تقویت باصره و حدت آن و منع نزول آب در چشم و درد گوش و ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و خشونت سینه و تقویت حلق و قی‌الدم و تقویت معده و هاضمه و گواریدن طعام و دفع ایستادن آن بر سر معده و یرقان و استسقا و صلابت طحال و مغص و وجع مفاصل و عرق‌النساء و تفتیت حصات مثانه و عسرالبول و ادرار حیض و اسقاط جنین و قروح باطنی و اوجاع اعصاب و داءالثعلب و جذام و تنقیه اعضاء از اخلاط غلیظه لزجه نافع جهت آنکه جالی و مفتح و ملطف کیموسات غلیظه و جاذب فضول از عمق بدن و ملطف و محلل و مسهل اخلاط غلیظه است خصوصاً مشوی آن که با شش مقدار آن نمک و قدری روغن سرشته و یک مثقال و نیم آن را ناشتا بخورند اسهال نیکو می‌فرماید و امراض مذکوره را مفید. ٭امراض الرأس٭ خوردن یک مثقال مشوی آن به تنهایی و یا با شراب عسلی و یا با عسل جهت دوار و سدر و صرع و مالیخولیا و استرخا و فالج و لقوه نافع و ضماد نرم ساییده آن بر سر صاحب لیثرغس به تنهایی و یا با خل خمر و یا مثلث و همچنین ضماد آن بر ساقین و فخذین او و ساقین صاحب سبات باعث جذب مواد و افاقه و تنبه اوست و ضماد ساییده به آتش گرم کرده آن، آن مقدار که لذع و حدت آن کم گردد به تنهایی و یا با اندک خطمی و قدر قلیلی افسنتین و صبر و مرمکی و مصطکی اجزای متساوی یا غیرمتساوی به قدر حاجت ولیکن باید که اسقیل به وزن مجموع باشد بر سر صاحب نسیان و بر ساقین و قدمین و یا فخذین و یا رکبتین او بعد از تیغ زدن بر ساقین او و گذاشتن محجمه بر ساقین و قدمین و رکبتین او به تنهایی یا با صعتر فارسی و مویزج از هر یک ده درم و برگ خردل یک دسته کوچکی همه را یک جا نرم ساییده و با روغن یاسمین یا روغن غار در هاون به دسته بسایند تا چون مرهم شود و بر



اعضای مذکوره بمالند و همچنین چون بر ثوالیل و شقاق عارض از سردی هوا بمالند. *امراض الصدر و المعده و الکبد و غیرها* چون با دو چندان عسل کف گرفته بپزند و بخورند جهت ربو و ضیق النفس و گرفتگی آواز مفید و چون تشویه نمایند دو بیضه مرغ را در جوف یک اسقیل و بگذارند تا نضج یابد و بخورند آن بیضتین را اسهال آورد و زایل سازد زمن را یعنی زمین گیر شدن مرضی را و چون نه قیراط آن را در عسل پخته بخورند جهت درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث‌الدم و نفث‌المده ریه و مغص و احتباس بول نافع و نه قیراط مشوی آن با ماءالعسل جهت جذام و آشامیدن آب برگ آن که با دو چندان عسل به قوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس مفید و چون اسقیل را کوبیده فشرده و با آب آن کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید گفته‌اند و چون اسقیل را به خمیر و گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند و قدری از پخته آن را با پیاز و سیر و کمی نمک سرشته بخورند مقدار سه مثقال با چلاو کرمهای شکم را هر نوع که باشد دفع نماید و یک قیراط از آن و از ریشه‌های آن که با هم بکوبند و بنوشند مقئ قویست و چون مغز آن را با سرکه کوبیده در حمام بر بهقی که به هیچ دوا زایل نشود بمالند زایل سازد و مجرب و چون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا خشک و نیم سوخته گردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرمازدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سده آن مؤثر و با موم و قدر قلیلی کبریت جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و حزاز و با زفت و حنا جهت بثور یابسه سر اطفال و ضماد پخته آن با سرکه جهت گزیدن افعی نافع و چون غیر مشوی آن را با نطرون به قدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته، موضع داءالثعلب را با آن چندان بمالند که خون آلود گردد زایل گرداند و موی برویاند اگر محتاج به تکرار عمل باشند بعد رفع جراحت باز بمالند و گویند بوی آن کشنده مگسهای گزنده است و بالخاصیه قاتل موش در ساعت چون آن را بخورد و داشتن آن با خود یا در مکان موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس و مالیدن عنصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه و اذیت آن و مصلح آن مرداسنگ ساییده با آب و گویند چون عنصل را نزدیک تاک غرس نمایند انگور را به اصلاح آورد و غرس آن در پای درخت انار و سفرجل مانع ریختن شکوفه آن و تخم آن ملین طبع و جهت مغص و درد مقعد و درد چشم نافع و چون کوبیده و با سرکه خمیر کرده حبها سازند و یک عدد آن را در میان انجیر گذاشته یک روز در میان عسل رقیق بخیسانند پس بیرون آورند و انجیر را بمکند و بعد از آن آب گرم و یا آبی که در آن بوره جوشانیده باشند بیاشامند دفع قولنج صعب نماید.

مضر محرورین و مکرب و مضر عصب صحیح **مصلح** آن حماما و مصدع و مورث غثیان و مقرح و مقطع و مصلح آن قند و نبات و بعضی گفته‌اند مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته شیر تازه دوشیده و بعضی گفته شرابی که به سنگ تفته داغ نموده باشند و ربوب فواکه.

اسقیلی که تنها روییده باشد در زمین ردی شدیدالحرارت حاد و قتال است و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن اشیای مذکوره و زرده تخم مرغ در سرکه پخته و سماق و بزور و لعابات و مسکه و سفوف مقلیاثا.

مقدار شربت آن: تا دو درهم. زیاده بر آن مضر و مهلک خصوص غیر مشوی آن، **مصلح** آن تنظیف بدن به قی و آشامیدن اشیای بارده و لعابهای مغری و آب میوه‌های سرد و امراق چرب.

بدل آن: گویند به وزن آن اسقوردیون که سیر صحرایی باشد و قردمانا نیز به وزن آن و مثل و ثلث آن وج و ثلث آن حماما و بیخ کبر است.

طریق خصی نمودن و تشویه و خل و سکنجبینات و دواها و ادهان و اشربه و غرغره و اقراص مستعمل در تریاق فاروق و لعوقات و معاجین آن با خواص و منافع آنها در قرابادین به تفصیل ذکر یافت.

◄اسکتو

به لغت تنکابن سعد است و گره‌های ریشه گیاهی را نیز نامند و به عربی حب الزلم را گویند و آن بیخی مدور و بسیار لذیذ و شیرین و به قدر نخودی و برگ آن باریک‌تر از برگ کراث است و زیاده بر سه عدد نمی‌باشد و بی‌ثمر و بی‌گل و در ریگزارهای قریب به آبها می‌روید.

◄اسکنده

به کسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف عجمی و خفای نون و دال و ها نام دوای هندی است.

ماهیت آن: بیخی است اندک تلخ و به طول یک انگشت و کمتر از آن و اندک باریک، ظاهر و باطن آن سفید مایل به زردی و بهترین آن ناکوری آنست که بزرگ کرم ناخورده باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک با رطوبت فضلی.

افعال و خواص و منافع آن: سرفه و ضیق النفس و ورم اعضاء و برص را نافع و جهت دفع امراض قدیمه و تقویت بدن و فربهی و تقویت باه و رحم و کمر و دفع فساد بلغم و سودا مفید و اهل هند از جمله رساین و قایم مقام بهمن سفید می‌دانند و لهذا اکثر در ادویه باهیه و دوای زنان بعد از وضع حمل استعمال می‌نمایند.

◄اسل

به فتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت عربی است و به



هندی کسرانی نامند.

ماهیت آن: نباتی است که از آن حصیر می‌بافند و در آبها و زمینهای آبدار و قریب آن می‌روید نر و ماده می‌باشد نر آن را کولان نامند تخم آن سیاه مایل به استداره و بزرگتر از تخم ماده و گیاه آن خشن و سطبرتر از ماده آن و شاخ‌های آن باریک و بی‌شعبه و در عراق ریسمان و غربال نیز از آن می‌سازند و دیسقوریدوس گفته که آن دو صنف می‌باشد صنفی از آن اطراف آن تیز و آن را سجونس گویند و این صنف نیز دو قسم بود یکی بی ثمر و دویّم با ثمری سیاه مستدیر و قصب این صنف غلیظ‌تر و پرگوشت‌تر از قصب صنف دویّم و صنف سیّم آن غلیظ‌تر و شاخ‌های آن بیشتر و قوی‌تر از دو صنف اول و این را منجونوس نامند و ثمر این صنف بر اطراف آن می‌روید شبیه به ثمر صنف دویّم از اول.

طبیعت هر دو صنف آن: مرکب از جوهر ارضی بارد غالب و جوهر مایی حار اندک.

افعال و خواص و منافع آن: ضماد آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع و سهر و مالیخولیا و استسقا و آشامیدن ثمر هر دو صنف آن به قدر سه درهم با شراب ممزوج جهت قطع اسهال و نزف‌الدم رحم و ادرار بول و آشامیدن ثمر صنف سیّم آن بغایت منوم و تا پنج درهم آن مورث سبات و ضماد برگ‌های تازه متصل به بیخ آن جهت گزیدن هوام و رتیلا و خاکستر بیخ آن جهت قطع نزف‌الدم جمیع اعضاء و تحلیل خنازیر و رفع حکه نافع.

مصدع و مسبت و **مصلح** آن گلنگبین عسلی و فلافلی و فرش نمودن صنف رقیق آن که ماده است جهت ابدان قویه و مستسقی و غلیظ آن جهت ابدان یابسه مفید.

◀اسلنج

به کسر همزه و سکون سین مهمله و فتح لام و سکون نون و جیم. صاحب بحرالجواهر نوشته که لحیة التیس است و اصلی ندارد و آن را ذنب الخیل نیز نامند.

ماهیت آن: بستانی و بری می‌باشد بستانی آن گیاهی است منبت آن ریگزارها و شاخ آن دراز و زرد رنگ و برگ آن شبیه به جرجیر که تره تیزک نامند و مستعمل صباغان مغرب است و آن را لیرون گویند و شاخ‌های آن باریک و زرد رنگ و شبیه به نی با تجویف و برگ آن باریک و اغبر و برگ بری آن کوچکتر از بستانی و مایل به سرخی و ساق آن با شعبه‌های بسیار پهن بر روی زمین و در اطراف شاخ‌های آن غلافهای بسیار و متراکم بعضی بالای بعضی شبیه به غلاف‌های بنج ولیکن از آنها نرم‌تر و (کوتاه‌تر و)[۱] اندرون آنها تخمهای بسیار باریک سیاه و ریشه‌های آن به سطبری انگشتی و رنگ آن مابین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و منبت آن ریگزارها و کوههای بی‌اشجار و این را بالطیثیة الرنیال نامند.

طبیعت: قسم بستانی آن گرم در سیّم و خشک در دویّم و بری آن در هر دو کیفیت از آن زیاده.

افعال و خواص و منافع آن: بستانی آن جهت تحلیل و انضاج اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بیعدیل. ضماد برگ مطبوخ آن جهت رفع اورام بلغمی و برودت آن مجرب دانسته‌اند و طلای مطبوخ ممزوج آن با آرد جو جهت جمره نافع و نیم درهم از بیخ و تخم بری آن جهت درد احشا و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج ریحی و یک درم آن جهت گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب و گویند خوردن و ضماد نمودن آن انثیان را کوچک می‌گرداند و وجع مفاصل را مفید و چون با شیح بالسویه و جند و کندش از هر یک مثل نصف آن حب سازند و هر روز دو درهم آن را بنوشند ریاح انثیین را زایل کند و مداومت به آن بیضتین را بالکل رفع نماید.

مضر ریه **مصلح** آن صمغ عربی.

مقدار شربت آن: از نیم مثقال تا دو درهم.

بدل آن: مثل آن خولنجان و نصف آن اسارون و سدس آن قردمانا و در صباغی بدل آن عصفر و مستعمل در طب بیخ و تخم آنست.

◀اسود سالخ

نام مار سیاه است و به هندی کالاناک نامند.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک و در غایت تجفیف.

افعال و خواص و منافع آن: گفته‌اند آنچه در هنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر صید نموده باشند نشاید استعمال آن جهت شدت قوّت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و به سبب شدت گرمی آن را برج ملتهب می‌نامند. پس اعمالی که در آن کرده شود نیز حرارت را در آنها تاثیر بسیار است. قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و روغنی که در آن دندان مار و سر و زهره آن جوشانید باشند جهت جذام و ثآلیل سریع‌الاثر و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشند و به دستور تعلیق دل آن جهت رفع تب ربع نافع و اطهورس و ذی‌مقراطیس گفته‌اند که چون شکم آن را از سر تا دنباله شکافته احشای آن را بیرون آورند و از شاهسفرم خشک که به آب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در

---

۱. فقط در نسخه ب



آتش بیاویزند تا پخته شود پس آن شاهسفرم را برآورده بر برص تازه ضماد نمایند و یک شبانه روز بگذارند پس باز کنند مجرب و امین الدوله از محمد بن احمد نقل می‌کند که استعمال زهره مار در هیچ امری نشاید که از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب مؤثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که هر ساله مار می‌اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر و تخم مار را چون با سرکه و بوره ارمنی ساییده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته‌اند و اکتحال پیه آن مانع نزول آب و دهن و رماد طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت.

فصل الاف مع الشین المعجمه

◄اشترغار

به ضم همزه و سکون شین معجمه و ضم تای مثناة فوقافیه و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه و الف و رای مهمله و صاحب برهان قاطع به زای هوز در آخر قید نموده معرب اشترخار و تاویل آن به فارسی شوک الجمال است و عربان زنجبیل العجم و زنجبیل الفارس خوانند و محروث نیز و به یونانی فرافیون و اثاریون به ثای مثلثه نیز و اهل مصر لحاح و به هندی اونت کتاره نامند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به بادآورد و گل آن زرد و سفید و با خارهای دراز و دانه آن کوچکتر از دانه بادآورد و بیخ آن شبیه به بیخ آنجدان و غیر آنست و از آن باریک‌تر و بی‌صمغ و بدبو و بدطعم و تند و تلخ و فعل او قریب به فعل انجدان و مترجم کتاب ابوریحان گوید که نبات شیردار است از جهت تجربه مقداری از آن را برگرفتم چون شیر از جرم آن پدید آمد و به دست من رسید آن موضع را ریش کرد و مدتی آن جراحت باقی بود. منبت آن خراسان و ریگستان مرو و نخجوان و جبال موصل و بغداد و آذربایجان و بهترین آن خراسانی و اجود و مختار آن سفید سبک خالص خالی از زردی و سیاهی قلیل المراره و متعدل الجرم کم گره مصمت با اندک حرافت و بشاعت آنست و مغشوش به بیخ انجدان و غیر آن می‌نمایند و اهل خراسان با گوشت طبخ نمایند و شیخ داود گفته دو قسم می‌باشد: طویل و غیر طویل. طویل آن معروف به شارب عنبر است و این ردی است و فرق میان آن و میان بادآورد آنست که تخم آن کوچک مشهور نزد ما به عصیفریه و گیاه تر و تازه آن را مانند کاهو در موصل می‌خورند و تخم بادآورد زرد و سفید و خارهای گیاه آن طولانی و در این تلخی و قبض می‌باشد و بهترین آن آنست که از برموده می‌آورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است و اصلی ندارد و مخلل بیخ آن یعنی به سرکه پرورده آن بهتر از غیر مخلل آنست و سرکه آن بهتر است از جرم آن.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و مسیح در دویّم گفته.

افعال و خواص و منافع آن: مفتح سده‌ها و مسخن معده و مشهی و هاضم طعام و منبه آن و مدر بول و دافع یرقان و اسهال مراری و خلفه و با قوّت تریاقیت خصوص خل آن و آشامیدن یک مثقال از جرم آن جهت تب ربع عفونی و یا بلغم عفن مخلوط به سودا و مهیج شهوت طعام و هضم آن و جلای رطوبات معده و تقویت آن و دفع یرقان و اسهال مراری و خلفه و ضرر سموم بارده و وجع مفاصل نافع و طلای جرم آن با سرکه جهت اورام بارده و تسکین دردها و دفع سموم و سرکه آن در قوّت مانند سرکه عنصل و در افعال مذکوره به نهایت بهتر از جرم آن.

مقدار شربت: از سرکه آن تا پنج مثقال و از جرم آن تا دو درهم.

مضر دماغ و گرده، مغثی و مقئ و لاذع و بطی‌الهضم و جشأ و رایحه آن مدتی می‌ماند نه به سبب دیری هضم آن بلکه به سبب شدت نفوذ و غوص و بقای آن در جرم معده. **مصلح** آن شربت غوره و ریباس.

بدل آن: انجدان.

و **عرق** آن جهت گرده و جگر و سپرز نافع. **قدر شربت** آن تا سه اوقیه است و صنعت خل و سکنجبین و عرق آن در قرابادین ذکر یافت.

◄اشخیص

به کسر همزه و سکون شین معجمه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و صاد مهمله لغت عربی است و به یونانی خامالاون لوفش یعنی مختلف‌الالوان نامند زیرا که به حسب اختلاف اراضی برگ آن سفید و سرخ و ازرق می‌باشد و لوفش به معنی سفید است و معروف به شوک العلک است جهت آنکه از آن صمغ مانند مصطکی به عمل می‌آید و زنان به جای مصطکی استعمال می‌نمایند حکیم میر عبدالحمید نوشته که به هندی بنکم نامند و در راه سندربن از بنگاله بسیار است.

ماهیت آن: صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درخت کرم دانه است و نوعی از ماذریون و به یونانی خامالاون لوفش گویند و بعضی افسیالانه نامند و در کوهستان شیراز بسیار بود و آن را می‌سوزانند و به شیرازی ماروشی بیش خوانند و با هیزم آورند و خامالاون مالس خوانند و تفسیر مالس سیاه بود و صاحب تذکره و غیره نوشته‌اند که دو صنف می‌باشد سفید و سیاه و صحرایی و کوهی مجموع را برگ شبیه به برگ کنگر و بی‌ساق و بیخ آن سفید و در میان برگ آن خاری شبیه به خار کنگر و گل آن



بنفش و شبیه به تارهای موی و تخم آن شبیه به قرطم و صمغ آن را که از نزدیک بیخ آن بر می‌آید مانند مصطکی زنان استعمال می‌نمایند و رایحه عروق آن مرکب از خوشبویی و کراهیت و طعم آن به شیرینی مایل و ثمر آن مانند ثمر کبر و صنف سیاه آن را برگ از قسم اول نرم‌تر و ریزه‌تر و تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساق آن به قدر شبری و سرخ و قبه و گل آن خارناک و نقطه‌دار و بیخ آن سطبر و سیاه و گاه در آن سوراخها می‌باشد و اندرون آن سرخ و گزنده زبان و مستعمل بیخ آن است و از خواص آن است که هر گیاهی که در حوالی آن روید آن را فاسد سازد و منبت آن سنگلاخها و تلها و سواحل دریا.

طبیعت: سفید آن در دویّم گرم و خشک و با قوّت تریاقیه و سیاه آن در آخر سیّم تا چهارم گرم و خشک گفته‌اند.

افعال و خواص و منافع سفید آن: آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع جنون و صرع و توحش و هیجده قیراط آن با شراب قابض طبع و با طبیخ فودنج جبلی جهت اخراج حب‌القرع و طبیخ آن جهت عسرالبول و گزیدن هوام و اسهال زرداب و استسقا مفید و صمغ آن با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام بارده ظاهری نافع.

مقدار شربت از آن: تا پنج درهم و مصدع، **مصلح** آن شکر.

و امّا **سیاه** آن به جهت آنکه بسیار محرق و تند است و دو مثقال آن قتال و در مشروبات غیر مستعمل و طلای آن به تنهایی یا با کبریت جهت جرب و قوبا و بهق و با روغنها جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر جراحات متأکله منقی آن و لطوخ مطبوخ آن با سرکه و گوگرد و قفرالیهود جهت قطع ثآلیل مؤثر و مضمضه به طبیخ آن مسکن وجع اسنان و چون مخلوط سازند با مساوی آن فلفل و مثل آن موم و بر دندان بچسبانند وجع آن را ساکن گرداند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان و با مراهم متأکله جهت قروح خبیثه و متأکله و چون آن را با سویق خمیر نمایند و با آب و زیت به خورد سگ و خنزیر و موش دهند می‌کشد آنها را و صمغ آن مفتت قوای دندان کرم خورده و خاکستر بیخ هر دو نوع آن را جهت قلاع مجرب دانسته‌اند.

◄اشراس

به فتح همزه و به کسر نیز آمده و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و سین مهمله لغت مغربی است و به فارسی سریش نامند.

ماهیت آن: بیخی است غیر بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک و گل آن سفید و ساق اشراس بلندتر و عریض‌تر و برگ و بیخ آن قوی‌تر و گل آن سفید مایل به سرخی و ثمر آن مستدیر و تند طعم و با عفوصت است ولیکن شیخ الرییس در قانون در مبحث قوبا تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس.

طبیعت آن: در اول گرم و خشک و محرق آن در دویّم گرم و در سیّم خشک.

افعال و خواص و منافع آن: آشامیدن آن جهت درد پهلو و سرفه و یرقان حادث از صفرای سوخته و سحج و خشونت حلق و چون خرد کرده بیاشامند بول و حیض براند و محرق آن مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه دافع داءالثعلب و بهق سفید. ضماد آن جهت جبر کسر و فتق و قیله و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلیین صلابات و با آرد جو جهت سعفه و طلای آن بر ورمهای بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرم‌تر از اصل آن و جهت نفث‌الدم و با ماءالعسل جهت تنقیه جگر نافع. مورث سدد و مصلح آن سکنجبین و مرخی معده و **مصلح** آن گلقند.

مقدار شربت آن: تا پنج درهم و از محرق آن تا یک مثقال و از تخم آن تا دو درهم.

بدل آن: در اکثر افعال غری‌السّمک است و گویند مغاث و یا کرسنه و بیخ آن را ساییده و با آب ممزوج نموده مستعمل صحافان و سراجان و صندوق سازان و کفش گران و غیرها است زیرا که بسیار لزج و چسبنده و وصل آن مستحکم می‌باشد.

◄اشق

به ضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب اشه فارسی است و به فارسی اوشه و کلبانی نیز و به عربی اشج و وشج به تشدید جیم و وشق و لزاق الذهب و به یونانی اثانقون به ثای مثلثه بعد از همزه و امونیاقن نیز بعضی گفته و پرنقش نیز و به لغت مصر قنا و شق و کلخ و به هندی کاندر نامند.

ماهیت آن: شیخ الرییس گفته که هو صمغ الطرثوث و ربما یسمی لزاق الذهب لان الکواغذ و الکراریس تذهب به و گفته‌اند نرم می‌گرداند ذهب را مانند تنکار و بغدادی گفته غلط کرده کسی که آن را صمغ طرثوث دانسته و آن صمغ درختی است صغیر مستقیم‌النبات و بیشتر منابت آن بلادی است که حرارت و برودت بر آن غالب باشد مانند شام و دیار ربیعه و مالقی نوشته که دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که صمغ درختی است شبیه به قثاء در شکل منبت آن بلادی است مسمی به لینوی در موضعی که آن را فورنی خوانند و درخت آن را اغاشولیس نامند و مختار و بهترین آن آنست که خوشرنگ و بی‌سنگ‌ریزه و چوب و چرک و خالص و قطعه آن شبیه به کندر و متکاثف و رایحه آن شبیه به رایحه جند بیدستر و طعم آن تلخ باشد و آنچه بدین صفت بود



آن را بروسما خوانند و آنچه در آن خاک و یا سنگ‌ریزه باشد فتراما گویند و گاه از موضعی که آن را امافق نامند نیز می‌آورند و انطاکی گفته درخت آن مابین نبات و شجر و کوچک و ساق آن باریک و مزغب مایل به سفیدی و گل آن مابین سرخی و زرقت است و در جبال کرخ می‌باشد نه شام و صمغ آن زرد رنگ و به زدن تیغ حاصل می‌گردد بهترین آن سفید نرم صاف خالص سریع‌الانحلال آن است و مغشوش به سکبینج می‌نمایند و فرق به زردی رنگ مغشوش آن است و به حلتیت نیز و فرق به بوی آن است و خالص آن دانه‌های بزرگ متکاثف صلب تلخ قریب به بوی جند می‌باشد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته صمغ نباتی است که آن را به شیرازی بدران خوانند.

طبیعت آن: گرم در اول دویّم و بعضی در سیّم و در آخر اول خشک و اسحق گرم و خشک در دویّم گفته.

افعال و خواص و منافع آن: محلل و مجفف قوی و ملین و جالی و جاذب از عمق بدن و اندک لذاع و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق به حدی که جاری می‌گرداند خون را از افواه عروق و مصلح مسهلات است و لهذا داخل مسهلات کرده می‌شود جهت اصلاح عمل آنها. *امراض الرأس* آشامیدن آن با عسل جهت صرع و فالج و خدر و تشنج رطب امتلایی اقویا را از یک مثقال تا دو درم و متوسطین را یک درم و ضعفا را ربع درمی و یا قریب بدان جهت آنکه اسهال بلغم می‌نماید و دفع می‌سازد آن را و همچنین آشامیدن مقدار یک مثقال آن با ماءالشعیر و تحسّی بدان با ماءالعسل جهت صرع و با مقدار کرسنه در چهار و نیم اوقیه عسل مصفی و یا طبیخ زوفا و یا طبیخ انجدان برای تشنج رطب امتلایی نافع و غرغره محلول آن با آب گرم جهت امراض مذکوره و سایر امراض دماغی بارد رطب مانند دوار و سدر و استرخا و لقوه و امثال اینها و خفقان سوداوی و بلغمی نافع برای آنکه جلب می‌نماید و فرود می‌آورد بلاغم و رطوبات بسیاری از دماغ و اعصاب دماغی و حنک و حنجره به سوی دهان و تحلیل می‌دهد آنها را. *امراض العین و الحلق و الصدر و غیرها* طلای آن با سرکه جهت شعیره پلک چشم و اکتحال آن برای تلیین خشونت اجفان و جرب و جلای بیاض و شعیره و جلب رطوبات و قروح غایره عین و دفع ظلمت بصر مفید و آشامیدن یک مثقال آن با ماءالشعیر به طریق لعوق اندک اندک جهت ربو و عسر نفس و انتصاب آن و خناق بلغمی و تنقیه قروح حجاب و دفع مره سودا و تنقیه آن و با عسل نیز جهت علل مذکوره و تنقیه سینه از رطوبات لزجه و عسرالبول و وجع خاصره و مفاصل و عرق‌النساء و دفع ضرر ادویه مسهله و خیسانیده مقدار نیم درم تا یک درم و تا یک مثقال آن در مطبوخات مناسبه یا در آب گرم به تنهایی جهت درد تهیگاه و ورکین و کمر و عرق‌النساء و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظ لزج و ماءاصفر و تفتیت حصات و اخراج جنین زنده و مرده و کشتن کرم امعا و حب‌القرع و ادرار فضلات و حیض و رطوبات نافع و به تنهایی و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و استسقا و صلابت انثیین و ضماد و طلای آن جهت تلیین صلابت مفاصل و با سرکه جهت قوبا و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و تحلیل صلابات و با عسل و زفت جهت تحلیل تحجر مفاصل و با سرکه و بوره و روغن حنا جهت اعیای امتلایی و عرق‌النساء حادث از مواد بارده و با زیت جهت کلف و بهق و آثار جلد و ضماد آن با عسل جاذب خار و پیکان به ظاهر جلد به سبب قوّت جذبی که دارد. *السموم* شیخ الرییس گفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است و مرمّکی فادزهر سموم است خصوص سمی که آن را طفسیقون نامند و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار حیض و اختناق رحم و تدهین آن جهت طرد هوام و چون مخلوط به سعد و زیت نموده نزدیک هوام برند می‌کشد آنها را و مرهم آن جهت تحلیل اورام و نضج آنها و خوردن گوشت فاسد زاید و رویانیدن گوشت صالح جیّد مفید و بالجمله منافع بسیاری دارد هم مفرداً و هم مرکباً با ادویه مناسبه.

مقدار شربت آن: از نیم مثقال تا یک مثقال.

مضر معده و اکثار آن مورث بول‌الدم و ادرار خون **مصلح** آن انیسون مضر گرده مصلح آن زوفا و کم استعمال نمودن آن.

بدل آن: سکبینج است با جاوشیر یا برموم و نسخ مراهم آن در قرابادین ذکر یافت.

◄اشنان

به ضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر لغت عربی است و آن را حرض به ضم حا و سکون راء مهملتین و ضاد معجمه و غاسول نیز نامند برای آنکه ثیاب را بدان می‌شویند.

ماهیت آن: انواع است یکی رطب و آن گیاهی است بی‌برگ و شاخ‌های آن باریک به جای برگ رسته و در آنها چیزها شبیه به گره می‌باشد و همیشه تر و تازه و پرآب و گیاه آن بزرگ و چوب آن سطبر و می‌سوزانند آن را و آتش آن بسیار گرم و تند و رایحه دود آن کریه و طعم آن مایل به شوری و قدر معتدی از آن را جمع نموده و زمین را مقداری حفر نموده در آنها آتش می‌دهند با نی و خار و هیمه سوخته از آن آبی جدا گشته در آن جمع شده منجمد می‌گردد مانند قرصی و با قطعه‌های بزرگ و یا کوچک و آن عبارت از قلی است و منبت آن شوره زارها و خرابه‌ها و زمینهای خشک و دواب آن را به سبب شوری نمی‌خورند بلکه بو کرده از آن در می‌گذرند و نیز نوع دیگر از رطب آن می‌شود



که گیاه آن تا به دو زرع و شاخه‌های آن باریک و پوست درخت آن مایل به سرخی و برگ آن ریزه و ضخیم و رنگ یک طرف آن سبز مایل به بنفشی و طرف دیگر آن سبز و تیره و با رطوبت بسیار و رنگ آن سیاه و بر هرچه بمالند آن را سیاه می‌گرداند و طعم آن با شوری و حدت و زیر درخت آن همیشه تر می‌باشد و منبت آن نیز شوره زارها و در سند و ملتان کثیرالوجود و از گیاه تر و تازه آن به تمامه به دستور مزبور نیز قلی به عمل می‌آورند و سفال‌گران در سند بعد از طبخ ظروف سفالی که رنگ آنها سرخ می‌باشد برگ آن را مالیده بر آنها می‌مالند سیاه می‌گرداند و نوعی از آن سفید می‌باشد و آن را خروءالعصافیر نامند جهت مشابهت آن و نوعی سبز این را غاسول فارسی و یابس گویند و با آب آن لک را حل می‌نمایند و به جای مداد در کتابت بکار می‌برند و آن غیر ابوقانس است و بهترین آن سفید آنست که مسمی به خروءالعصافیر است.

طبیعت آن: گرم در سیّم و خشک در آخر دویّم.

افعال و خواص و منافع آن: جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و محلل فضول غلیظه و مدر بول و حیض و سه درم سبز آن مسهل زرداب و جهت استسقا نافع و یک درهم آن مدر حیض و نیم درهم آن مدر بول و پنج درهم آن مسقط جنین زنده و مرده و ده درم آن کشنده و طلای آن جهت بردن گوشت زاید زخمها و سنون آن جهت جلای دندان نافع و مداومت آن مفسد دندان.

مصلح آن مغز تخم کدو و روغن بنفشه و **مضر** مثانه و **مصلح** آن عسل است.

◄اشنه

به ضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و ها به یونانی ابردیون و ابریون و به عربی شبیه‌العجوز و مسک‌القرود و به فارسی دواله و دوالک و دوالی و به هندی چهریله و چریره و اکثروشج[۱] نیز نامند.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به ریسمانهای باریک و پهن با هم پیچیده و در هم بافته و بر شاخ‌های درخت بلوط و صنوبر و سایر درختها متکون می‌گردد. بهترین آن آنست که هر دو روی آن سفید و خوشبو باشد و زبون ترین آن سیاه آنست.

طبیعت آن: معتدل در گرمی و سردی و با قوّت قابضه. شیخ الرییس نوشته که در آن برودت فاتر و قبضی به اعتدال است و قومی گرم در اول و خشک در دویّم و بعضی گرم و خشک در اول و بعضی گفته بارد و شدیدالیبس است و به تخصیص آنچه از درخت بلوط بهم رسد و بالجمله مختلف می‌گردد طبیعت آن به اختلاف آنچه بر او متکون می‌شود.

افعال و خواص و منافع آن: مجموع آن با قوّت قابضه و محلله و ملینه خصوص صنوبری آن و به سبب عطریتی که دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن و به سبب قبضی که دارد موجب متانت روح و به لطافتی که دارد زود نفوذ به قلب می‌نماید پس به این اسباب و بالخاصیه مقوی قلب است. *امراض‌القلب و الدماغ و سایرالاعضاء* آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس و تقویت روح حیوانی و متانت و حفظ آن و جهت خفقان و صرع و تقویت معده و باه و رفع غثیان و قی و تفتیت حصات و وجع کبد نافع به جهت تلیین و تحلیل و قبض آن و معده را خوشبو گرداند و رفع بلت آن می‌نماید و آشامیدن نقوع آن در شراب قابض و خواب غرق آورد خصوص صبیان را و تقویت معده و ازاله نفخ و نهش هوام سمی نماید و بخور آن جهت صداع و شقیقه و صرع و تکرار گرفتن دود آن در بینی جهت سکته و صرع و اختناق رحم و نشستن در طبیخ آن جهت تسکین دردها و اورام حاره و صلابت مفاصل و وجع رحم و ادرار نمودن حیض و ضماد مسحوق خیسانیده آن در آب جهت تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و لحوم لینه مانند بناگوش و زیر بغل و مابین کتفین و کنج ران و رفع آلام حاره آنها و تلیین صلابات و ردع اورام و تقویت معده و جگر و رفع بدبویی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز و به نهایت منوم اطفال است و اکتحال آن جهت تقویت چشم و قطور نقیع آن که از درخت بلوط باشد جهت جمره و حرارت چشم و ذرور آن جهت بدبویی زیر بغل و رویانیدن گوشت نرم بر جراحات و به دستور طلای آن جهت رفع بدبویی زیر بغل و چون در روغنهای مناسبه دافعه اعیا حل نمایند و یا بجوشانند و بمالند جهت رفع اعیا و تحلیل اورام نافع.

مضر امعا، **مصلح** آن انیسون.

مقدار شربت آن: تا سه درهم.

بدل آن: قردمانا به وزن آن و داخل خوشبوییها مانند ارکجه و غالیه و لخلخه و دواءالمسک و اکحال و غیره می‌نمایند و تا آن را نخیسانند و نم نداشته باشد خشک آن کوبیده نمی‌گردد و جوارش و عرق و دهن آن در قرابادین ذکر یافت. حکیم میرعبدالحمید در حواشی تحفه نوشته که در کتاب مفردات فرنگی دیده شده است که آن را به فرنگی موس کس اربرم گویند و قسمی دیگر آبی نیز نوشته که بر شاخ‌های مرجان و استخوان ماهی و اشجار دیگر زیر آب می‌پیچد و این اشنه باریک‌تر است از آن و آن را موس کس مرین خوانند. **طبیعت** آن سرد و تر. ضماد آن جهت حرقت اعضاء و مفاصل حاره بسیار نافع است.

---

۱. اکسیروسیخ: ب

فصل الالف مع الصاد المهمله

◀اصابع‌الصفر

گفته‌اند معروف به کف عایشه و کف مریم است و به هندی هنس بدی نامند.

ماهیت آن: دو قسم می‌باشد: قسمی بیخ گیاهی است برگ آن شبیه به گندنا و ساق آن باریک و بلند و گل آن بنفش از پایین ساق تا بالای آن پرگل و بیخ آن به مقدار کف دست طفلی و متشعب به پنج یا شش شعبه شبیه به پنجه کوچکی و مملو از رطوبت و رنگ آن زرد و یا ابلق از زردی و سفیدی و اغبر و بیشتر مایل به زردی و طعم آن اندک شیرین. منبت آن زمینهای رملی و ریگزارهای قریب به دریا و قسم دیگر بیخی است شبیه به ناخن شیر و پلنگ و این گرم‌تر و تندتر از اول و انطاکی غیر کف عایشه و کف مریم گفته و به نهج دیگر وصف آن نموده.

طبیعت آن: گرم در دویّم و خشک در سیّم و نیز خشک در دویّم گفته‌اند.

افعال و خواص و منافع آن: ملطف و محلل قوی فضول غلیظه و منقی اعضای عصبانی و تریاق سموم هوام و جهت جنون و وسواس و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و وجع مفاصل و رفع قولنج و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و بخور آن جهت گریزاندن موش و سام ابرص نافع و قسم دویّم آن مسقط جنین و **مضر** آلات بول، **مصلح** آن تخم مورد و بلوط و مضر محرورین و مصلح آن سکنجبین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

بدل آن: در جنون و امراض سوداوی یک وزن و نیم آن هزارچشان و دو ثلث آن سعد.

◀اصابع فرعون

ماهیت آن: سنگ‌هایی است به مقدار انگشتی شبیه به نی مجوف و گره‌دار با اندک پهنی و رخاوت چون برهم خورند صدای سنگ از آنها آید از اطراف یمن و حوالی شجر و عمان خیزد و صنفی از آن با رطوبت سیاهی می‌باشد و این را در افعال قایم مقام مومیایی دانسته‌اند و بهترین آن مخطط سبک زودشکن نرم آنست و اهل مصر بدل قصب‌الذریره به ناواقفان و دواناشناسان می‌فروشند و فرق میان هر دو ظاهر است بر خبیر بر آن.

طبیعت آن: گرم و خشک در آخر دویّم.

افعال و خواص و منافع آن: قاطع نزف‌الدم و ملحم جراحات و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته استعمال نمایند به جهت التیام جراحات عدیل ندارد و انطاکی نوشته که نوعی از آن را در مصر دیدم که پیشتر ندیده بودم سبک هش مجوف و شاید که این بهتر باشد از آنچه ذکر یافت.

◀اصابع‌الاصوص

ماهیت آن: مترجم صیدنه ابوریحان وصف نبات آن نکرده و گفته آن دوایی است هندی. تخم آن مستعمل بلادها و شبیه به شلتوک چون ساعتی در دهان نگاهدارند پوست آن شق شده مغزی از آن ظاهر گردد مانند پنبه و در تحریک باه بسیار مؤثر. حکیم میرعبدالحمید در حاشیه تحفة المؤمنین نوشته به لغت خاندیس نیاپان نامند و آن نباتی است مابین شجر و گیاه و بلندی آن به قدر یک ذرع و زیاده و برگ آن شبیه به برگ گل عباسی و آن را خوشه می‌باشد مانند خوشه گندم و جو و بر سر هر خوشه گلی مثل گل خیری و رنگ آن سرخ کمرنگ و بعضی گل آن کبود و تخم آن شبیه به دانه جو چون در دهان نگاهدارند یا در آب بریزند پوست آن شق شده صدا کند و مغز آن بیرون آید.

◀اصطرک

به کسر همزه و سکون صاد و فتح طا و را هر سه بی‌نقطه و کاف.

ماهیت آن: دیسقوریدوس گفته که آن نوعی از میعه است و بعضی گفته‌اند صمغ زیتون است و دخان آن قایم مقام و بدل دخان کندر در جمیع امور و بعضی گفته صمغ شجر رومی است و دیسقوریدوس گفته بهترین آن اشقر چرب شبیه به راتینج و سفید رنگ و خوشبوی آنست که چون بمالند مانند عسل نرم گردد و سیاه آن بد است و خالص آن کمیاب و مغشوش به پنبه و موم گداخته با قدری خالص آن نموده می‌فروشند.

طبیعت آن: گرم در سیّم و خشک در اول.

افعال و خواص و منافع آن: مسخن و منضج و ملین و جهت زکام و نزله و سرفه و بحوحت صوت و انقطاع آن که از سردی باشد نافع و چون با قدری علک البطم فرو برند طبیعت را نرم گرداند و روغن آن جهت صلابت رحم و تفتیح سده آن و ادرار حیض نافع.

مصدع و مسبت و ثقل رأس آورد و اسقاط جنین زنده نماید **مصلح** آن تخم رازیانه.

مقدار شربت آن: نیم درم تا یک درم و نیم.

بدل آن: میعه سایله است.

فصل الالف مع الطاء المهمله

◀اطراطیقوس

به فتح همزه و سکون طا و فتح را و الف و کسر طای مهملات و



سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است به معنی شبیه الکواکب و به عربی معروف به حالبی است جهت آنکه تعلیق آن بالخاصیه اورام حادثه در حالب را نافع است.

ماهیت آن: گیاهی است ساق آن کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطراف آن گلی شبیه به بابونه و بعضی مایل به بنفشی و در دور آن برگها و مجموع برگ‌ها و گلهای آن شبیه به کواکب و برگ‌های ساق آن باریک و مزغب و تخم آن اغبر و تلخ.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و با قوّت مبرده و قابضه و شیخ‌الرییس نوشته که در آن قوّت قبض نیست.

افعال و خواص و منافع آن: محلل و مجفف و آشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام‌الصبیان نامند و جهت خناق و ضماد برگ آن جهت ورم چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد آن و وجع و درد کنج ران و ورم آن بغایت مؤثر.

مقدار شربت آن: تا دو درهم است.

◀اطرماله

به فتح همزه و طا و سکون را هر دو بی نقطه و فتح میم و الف و لام و ها. مالقی گفته که غافقی نوشته که آن گیاهی است ساق آن به بلندی یک ذرع و بی‌شعبه و بر آن رطوبتی مانند عسل می‌باشد و برگ‌های آن در چهار صف موازی یکدیگر شبیه به برگ شاه دانه و بسیار زردتر از آن و خوشه ثمر آن به مقدار یک شبر و غلاف‌های ثمر آن مدور دهن شکافته به شکل غلاف بندق و بسیار زرد متصل به هم یک صف بر بالای دیگری تا به انتها و ثمر آن نیز مانند بندق به مقدار نخودی و در اندرون آن تخمی سیاه رنگ بسیار باریک و گل آن باریک و زرد رنگ و منبت آن زمین‌های خشک و صحراهای خالی از گیاه و تخم آن جهت امراض عین مانند جرب و سلاق و ابتدای رمد بارد اکتحالاً نافع.

◀اطریه

به فتح همزه و سکون طا و کسر راء مهملتین و فتح یای مثناة تحتانیه و ها لغت عربی است و به فارسی آش آرد و رشته نامند.

ماهیت و مزاج و افعال و خواص آن: از اغذیه معروفه اهل ایران و خراسان و توران است خصوص اهل خراسان و شامل ماهیچه و رشته قطایف و بغرا و غیرها است و آن انواع است خواه از آرد گندم خالص سازند بدین قسم که آرد را به آب و نمک به قدر ضرور خمیر سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشته‌های بسیار باریک طولانی از کارد ببرند هر مقدار که خواهند و در آب گرم جوشان یا در آب یخنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زایل شود و مصالح حاره و افاویه به قدر ضرورت داخل کرده فرود آورند و تناول نمایند و این را به فارسی آش رشته و به ترکی اوماج نامند و گویند اوماج آرد خمیر کرده ریزه نموده با عدس پخته را نامند و اگر آن را مدور یا مربع و یا به اشکال دیگر بریده به همان قسم طبخ نمایند بغیرا و به فارسی آش برگ و ماهیچه و به ترکی ططماج گویند و خواه خمیر آن را از آرد سمید اندک نرم ساخته از قمع سوراخ تنگ بگذرانند بدین نحو که خمیر را در جوف قمع پر کرده به دست یا به آلتی زور نمایند تا از سوراخ‌های آن قمع مثل خیاطه خمیر باریک شده بیرون آید و یا آنکه به کف هر دو دست بمالند و مثل تارهای خیاطه باریک سازند و خشک نمایند و این را به عربی شعیره و به هندی سیوین نامند و عندالحاجت این را اولاً بدون روغن در ظرفی بریان می‌نمایند تا اندکی سرخ و برشته گردد پس آب به قدر ضرورت داخل کرده دم می‌دهند تا پخته شود پس روغن گاو تازه داغ کرده داخل نموده شیر تازه دوشیده جوش داده بر آن ریخته قند سفید بر آن پاشیده تناول می‌نمایند و گاهی از آرد جو نیز به قسم اول یا دویّم برای صاحبان حمیات حاده مانند دق و سل بی‌گوشت با آب خالص ترتیب می‌دهند و قسم اول گرم در اول و با رطوبت بسیار و بی‌گوشت آن را آش بوان گویند جهت مریضان و با گوشت جهت اصحا یا بعضی امراض که خوردن گوشت در آن مناسب باشد مفید ولیکن بطی‌الهضم و انحدار است به جهت فطیر بودن خمیر آن و نزد بعضی و در بعض امزجه بی‌خمیرمایه آن سبک‌تر و قسم دویّم آن از قسم اول سنگین و بطی‌الهضم‌تر و مصلح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین و چون انهضام یابد غذای بسیاری از آن بهم رسد و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحه امعا و مثانه و لاغری گرده نافع و مرخی معده بارد و چون در آن برگ خرفه یا اسفاناخ یا روغن بادام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق‌تر و ملین بطن و آنچه از آرد جو سازند سرد و با رطوبت بسیار از همه بطی‌الهضم و الانحدار و قلیل‌الغذاتر و گاهی در دو قسم اول از برای صفراوی مزاجان و یا به جهت زیادتی لذت بعضی حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها با اندک شیرینی چاشنی گرفته ترتیب می‌دهند و این قسم را به ترکی آش باقاطق نامند و بطی‌الهضم‌تر و مسدد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن ثوم و ادویه حاره و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویه قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب می‌دهند و گفته‌اند که اطریه متخذ از خمیر آرد گندم صالح است از برای حارالمزاج و کسی که محتاج به غذای متین



باشد و نافع است از برای سعال هرگاه نبوده باشد سبب آن اخلاط حاره و آنچه با گوشت باشد کثیرالغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد خلط غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند سبک و سریع‌الهضم و قابض است و نوع دیگر که آن را به فارسی رشته قطایف و رشته خطایی نامند و آن را از آرد برنج یا نشاسته و یا هر دو درهم سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط به آب کرده صاف نموده در قمعی که سوراخ‌های باریک داشته باشد کرده و یا پاتیل مسی یا سینی مسی را بر آتش گذاشته که خوب گرم گردد پس آن قمع را به یک دست گرفته به سرعت تمام بر آن به فاصله یک شبر و یا کمتر بگردانند تا مانند رشته‌های باریک از آن برآید و در دیگ بسته شود و از دست دیگر آنچه بسته شده است بردارند اگر یک شخص باشد و اگر دو کس باشد و یا ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بردارد تا مادام و هر مقدار که خواهند پس آن را در ظرفی کرده مغز گردکان بریان و (مغز بادام بریان و)[1] مغز پسته بریان کوفته و جلاب شکری و قندی با دانه هیل سوده بر روی وی ریخته بخورند و بعضی به جای جلاب شکری پالوده شکری رقیق که آن را به فارسی ماقوتی رقیق گویند بر روی وی کرده می‌خورند آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد میده یا نشاسته سازند کثیرالغذا و بطی‌الهضم‌تر و از نشاسته ساخته آن سبک‌تر و قابض‌تر و به دواییت اقرب و اطریه یعنی آش آرد نافع است از برای صداع خصوص صداع صفراوی و یابس ساذج حادث از هم و غم و مالیخولیای حار یابس و نسیان خصوص مطیب به دارچینی و دارفلفل و خولنجان و یا با مربای زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و با عسل جهت نفث‌الدم خصوص که در آن عدس پخته باشند جهت سل و بول‌الدم به سبب آنکه متولد می‌گردد از آن خون بلغمی که مقاومت می‌نماید با سودای احتراقیه و تبرید و ترطیب بدن می‌نماید و متبخر نمی‌گردد از آن ابخره و از برای ابدان و امزجه بارده رطبه و معده‌های رطب یا امثال ادویه حاره که ذکر یافت مناسب و گاهی جهت اصحا و زیادتی لذت نخود درست و چغندر ریزه کرده با گوشت قیمه و یا کوفته چاشنی به سیب و به و آبلیمو و آب غوره و یا ماست یا کشک داخل اطریه می‌نمایند و در قرابادین به تفصیل ذکر یافت.

فصل الالف مع الظاء المعجمه

◄اظفارالطیب

به فتح همزه و سکون ظای معجمه و فتح فا و الف و رای مهمله و

۱. فقط در نسخه ب

کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده لغت عربی است به فارسی ناخن پریان و ناخن خرس و ناخن بویا و به هندی نکه به فتح نون و کاف و ها و به فرنگی انکیز اورطس نامند. **ماهیت آن**: جسم صلبی است صدفی که از ساحل دریای هند آورند شبیه به ناخن و مایل به تدویر و خوشبو چند نوع می‌باشد بعضی سفید مایل به سرخی و این را هندی می‌خوانند و بعضی از آن سرخ و با تقعیر و این را قوسی نامند و بعضی سفید و بزرگ و با دسومت و بعضی کبود و نوعی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و این را به فارسی ناخن دیو گویند و بهترین آن نوع اول هندی سفید آنست و همه انواع آن را چون بسوزانند بوی اندک کریهی از آن آید و چون در روغن بریان نمایند بوی خوشی از آن ظاهر گردد و یحتمل که آن خانه کرم دریایی از قبیل اصداف باشد و یا گوش جانور دریایی که امواج به ساحل انداخته مردم از آنجا می‌آورند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص و منافع آن: مدر فضلات و ملطف اخلاط غلیظه و جهت صرع و (سکته و)[1] خفقان رطوبی و معدی و درد بارد جگر و رحم و اختناق آن و جمیع امراض بارده آن و آشامیدن دو درهم آن با آب گرم جهت اذابت خون منعقد در گرده و مثانه نافع و با سرکه ملین و محلل بطن و بخور آن جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع.

مصدع، **مصلح** آن سکنجبین. مورث سحج و مصلح آن گل ارمنی.

مقدار شربت آن: از یک درهم تا سه درهم.

بدل آن: قصب‌الذریره و به قول اطبای هند دو نوع است و جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جریان منی و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و چون با سرکه بیاشامند تحریک بطن نماید.

◄اظفارالجن

ماهیت آن: نباتی است بی‌برگ و بی‌گل شبیه به ناخن چیده و اغبر مایل به سیاهی و به هندی کرن پات نامند.

طبیعت آن: در اول گرم و خشک.

افعال و خواص و منافع آن: جهت یرقان اسود و سرفه خشک و بالخاصیه جهت دفع بی‌خوابی نافع و طلای آن که با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام مفید.

مضر دماغ، **مصلح** آن عناب.

مقدار شربت آن: تا سه مثقال است.

۱. فقط در نسخه ب



فصل الالف مع الفاء

◀افاویه

ادویه خوشبو را نامند که در اطعمه و اشربه داخل می‌کنند و محمود سنجری گفته که ادویه عطریه طیبة الرایحه است مانند قرنفل و دارچینی و یا هیل بوا و مانند اینها و حب و دهن و شراب و عرق و قرص افاویه در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◀افتیمون

به فتح همزه و سکون فا و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون لغت یونانی است به معنی دواءالجنون و به عربی شعرالضبع و به سریانی سورمور و به رومی شیمون و به هندی اکاس بیل و امل بیل نامند.

ماهیت آن: نباتی است سرخ رنگ و ربیعی و تا صیف نیز می‌ماند و فروع و شاخ‌های آن مانند خیاطه و ریسمان باریک بر نباتات و اشیایی که نزدیک او می‌باشند می‌تند و برگ آن بسیار ریزه و تخم آن از خردل ریزه‌تر و سرخ مایل به زردی و گل آن ناریخته تخم می‌بندد و رنگ گل آن سرخ مایل به غبرت با ریشه‌های بسیار باریک مانند مو و بیخ آن شبیه به زردک و تا مدتی در زمین می‌ماند و نصاری گویند که در حوالی آن چیزی نمی‌روید و طعم آن تلخ با اندک تندی و منبت آن جبال و وادیها و جزایر دریای غربی و شمالی و بهترین آن اقریطی است پس مقدسی که از جزیره اقریطس و مقدس آورند رنگ آن سرخ و بسیار باریک و تند بو و هر چند این اوصاف در آن زیاده باشد بهتر است و گفته‌اند آنچه را در آخر ربیع اخذ نمایند با گل می‌باشد و آنچه در تابستان با تخم و اکثر در هم آمیخته می‌آورند و گفته‌اند که آن تارهای بسیار باریک است مانند موی که شاخ‌های آن و اوراق و گل و تخم آن درهم شکسته آمیخته می‌باشد و بعضی گفته‌اند که بیخ ندارد و شیخ الرییس گفته که قوّت نبات آن مانند قوّت حاشا است و بعضی گفته‌اند که از جنس حاشا است و مستعمل بیشتر تارهای مانند خیاطه و تخم آن است و مغشوش به حاشا می‌نمایند و فرق به سرخی رنگ افتیمون است به خلاف حاشا و به اسدالعدس نیز و فرق به سرخی و تیرگی اسدالعدس است و فرق میان اقریطی و مقدسی آن که بر صعتر پیچیده باشد آن است که چون آن را بمالند به کف دست و بو کنند آنچه بر صعتر پیچیده است بوی صعتر از آن آید و در عمل از اقریطی ضعیف‌تر باشد و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که این را صعتری نامند چون نسبت به بوی آن کنند و چون نسبت به معدن آن کنند جرمغانی گویند و این زبون‌ترین انواع آنست و اقریطی را انطاکی نیز نامند زیرا که بیشتر از آنجا به انطاکیه برند و از آنجا به اطراف و اقلیطشی نیز لام بجای را گویند.

طبیعت آن: جالینوس گرم و خشک در سیّم دانسته و حنین و دیگر اطبا گرم در سیّم و خشک در آخر اول و بعضی نیز خشک در دویّم گفته‌اند.

افعال و خواص و منافع آن: محلل و ملطف و مفتح سدد و مسهل سودا و بلغم به تنهایی و یا با بنفشه مسهل صفرا نیز و به جهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلایی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و سرطان متقرح و تفریح قلب به سبب تنقیه سودا و کرم معده و ریاح را دفع نماید و موافق امزجه پیران و مشایخ و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا بیعدیل و نفخ را زایل گرداند. صاحب شفاءالاسقام گفته مفتح سدد است و در اسهال بطی‌العمل و چون ضم نمایند به آن فلفل و ادویه لطیفه اسهال به سرعت می‌نماید جهت آنکه آنها معین بر عمل و تحلیل آنند. ❊امرض الراس❊ چون یک هفته هر روز ده درهم آن را در نیم رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلایی و توحش و خفقان مجرب دانسته‌اند و همچنین چون شش درم آن را در قدری شیر گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیه سودا بعد از نضج به منضجات مناسبه و آشامیدن شش درم آن با ماءالجبن جهت صداع حادث به مشارکت قلب به سبب سوء مزاج سوداوی آن و با مثل آن افسنتین برای مالیخولیا و چون شش درم آن را با ده درم مویز منقی از حب چند جوش خفیفی داده صافی نموده بیاشامند نافع است مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار و ادمان بر آن و جهت وسواس سوداوی و اخراج دیدان طوال اگر اضافه نمایند بر آن طبیخ سر بنفشه می‌باشد انفع و چون اضافه نمایند بر همه مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان می‌باشد ابلغ و همچنین با ماءالجبن از برای مالیخولیا و هشت درم آن با شیر تازه دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افتیمون یا شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از فصد و نضج ماده موجب رستگاری از آن است و چون افتیمون را کوبیده و به مویز منقی سرشته حب بسته فرو برند از آن پنج درم تا ده درهم نافع است مالیخولیای مراقی را و چون هفت درم افتیمون را کوبیده و با هفت درم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا به قوّت نماید و تنقیه طحال کند و نافع است از برای مالیخولیای طحالی و مانیا و چون هر هفته یک مرتبه از این ترکیب خورده شود می‌باشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض



سوداوی محترق از سودای بارد و همچنین آشامیدن آن با ماءالجبن متجبن به شیره قرطم که مقدار شیر دو رطل باشد و حب القرطم کوبیده بیست درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را کوبیده شیر را قدری جوش داده فرود آورد چون نیم گرم گردد آن را در پارچه کرده در آن بمالند که تمام شیره آن در آن برآید و بگذارند تا خوب بسته شود پس آن را به دستور مقرر بچکانند و تمام آب آن را از پنیر آن بگیرند و با شش درم افتیمون بنوشند. طلاطلی در مجربات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی که افتیمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل به آنها دادند شفا یافتند و نیست دوایی نافع‌تر از برای مالیخولیا و امراض سوداوی از آن و چون افتیمون را در آب یک دو جوشی داده مالیده صاف نموده در آب صافی آن گلقند حل نموده باز صاف کرده بیاشامند تنقیه سر کند از اخلاط فاسده سوداویه و نافع است از برای کابوس حادث از ابخره سوداویه مرتقیه از معده به سوی سر و با ماءالجبن از برای کابوس سوداوی و آشامیدن آن با اسطوخودوس و امثال آن از ادویه مخصوصه منقی دماغ است و جهت صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلایی و خدر نافع و چون بگیرند از آن شش درم تا ده درم و اندکی بجوشانند در میپختج و مالیده بفشارند و بنوشند نافع است از برای تشنج امتلایی و خدر و سرطان متقرح و چون بگیرند از آن هر روز ده درم و در یک من شیر تازه دوشیده بخیسانند و صافی نموده اضافه آن نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین ساده صادق الحموضت تا بریده گردد پس بچکانند و بیاشامند و تا هشت روز متوالی این را به عمل آورند تشنج و خدر را نافع است و چون چهار درم افتیمون را ساییده با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم به قوّت نماید و بغدادی قلیلی سرکه نیز بر این ترکیب اضافه کرده. بدان که چون افتیمون لطیف و ضعیف الترکیب است آن را بسیار نرم نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیرا که نرم کوبیدن و جوش بسیار مبطل فعل آن است بلکه آن را در غیر مطبوخ جریش باید کوبید و در مطبوخ به یک دو جوشی اکتفا نمود و اگر آن را در صرّه علی حده بسته در مطبوخات بعد از طبخ در آخر جوش انداخته یک دو جوشی داده فرود آورند و بعد سرد شدن صرّه را فشرده دور نمایند بهتر است و افتیمون مضر صفراوی و شبان و محرورالمزاجان و مورث کرب و غشی و عطش است، مصلح آن زعفران و کثیرا و به روغن بادام چرب کردن و گویند مضر ریه و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا و موافق امزجه بارده و کهول و مشایخ و سوداوی مزاجان.

مقدار شربت از جرم آن: به قول شیخ الرییس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال و بعضی دو درم گفته و در مطبوخات تا ده درم. **بدل آن**: در اسهال لاجورد و حجر ارمنی و یک وزن و نیم آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانگ آن تربد سفید مدبر است.

تخم آن را نیز نرم نباید کوبید و به روغن بادام چرب باید نمود که مصلح آن است در مغص اگر در غیر مطبوخ جرم آن را استعمال نمایند و الا بالای آن روغن بچکانند و چون ده درم تخم آن را کوفته در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انگوری انداخته شب تحت‌السما بگذارند و روز دیگر افشرده دور نمایند و یک اوقیه شربت گل یعنی شربت ورد مکرر و دو اوقیه شربت بنفشه در آن داخل کرده و یک مثقال روغن بادام شیرین بر آن چکانیده صبح ناشتا نیم گرم کرده بیاشامند مالیخولیا و وسواس سوداوی را نافع و اسهال مره سودا نماید به نهایت قوّت بدون مضرتی و حدوث ضعفی و اگر یک اوقیه مغز فلوس خیار شنبر نیز اضافه نمایند بهتر است.

مقدار شربت آن: به تنهایی تا دو درم و با غیر آن چهار درم و حبوب افتیمون و سفوف و سکنجبین و شراب و قرص و مطبوخ و نقوع و ماءالجبن افتیمونی و معجون مقلی آن در قرابادین به تفصیل ذکر یافت.

◄افربیون

به فتح همزه و فا و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون فرفیون و فربیون و (ابرفیون)[1] و ابربیون نیز نامند و به رومی افنین به دو نون در میان هر دو یای مثناة تحتانیه و به عربی آکل بنفشه و قاتل بنفشه و حافظ النحل و حافظ الاطفال و کروسی الغنم و به یونانی حالاس و تاکوب نیز و به مغربی بستانه گویند و اکثر لبن السودا نامند.

ماهیت آن: صمغی است خاکستری رنگ مایل به زردی با طعم و بوی تند و کهنه آن سرخ رنگ. نبات آن شبیه به نبات کاهو و کاسنی و شیردار و دو قسم می‌باشد: قسمی برگ آن سفید نبات آن پرشعبه و خارناک و قسمی برگ آن سیاه و خار آن تندتر و باریک‌تر و شیر آن بیشتر و منبت آن بلاد لینو و حبش و سودان و به سبب تندی و حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن شکنبه گوسفندی را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده می‌گذارند و از دور حربه‌ای مانند نیزه و غیر آن به آن می‌رسانند که شکافته گردد و دور می‌روند که بوی آن به مشامشان نرسد به یک دفعه شیر بسیاری از آن فرو ریخته در شکنبه جمع می‌گردد آن را خشک کرده به اطراف می‌برند و بعضی صمغ درخت مازریون دانسته‌اند و اصلی ندارد بهترین آن صاف تازه خاکستری

---

۱. فقط در نسخه ب



رنگ مایل به زردی و تندبوی با حدت طعم آن است که چون بر زبان بگذارند زبان را بگزد و مدتی لذع آن باقی می‌ماند و هرچند تندبوتر و تیزتر باشد بهتر و تازه‌تر است و زود در آب و روغن زیت گداخته شود و سبک وزن و متخلخل باشد و کهنه آن سرخ رنگ اشقر بود و زود گداخته نشود و بو و تندی آن کمتر باشد و مغشوش آن که از انزروت و صمغ عربی می‌سازند به اوصاف مذکوره نیست و گویند اگر بخار آن در وقت گرفتن دمعه به دندان برسد می‌ریزاند آن را پس باید که در آن حین دهان را بند نمایند و اول کسی که پی برده به این صمغ بوناس ملک یونیه بوده خود و یا آنکه اطبا در عصر او یافته‌اند.

طبیعت آن: گرم و خشک در اول چهارم و بعضی خشک در سیّم گفته‌اند و قوّت آن تا چهار سال قوی می‌باشد و بعد از آن ضعیف و تا ده سال باطل می‌گردد.

افعال و خواص و منافع آن: جالی و ملطف و محرق و حاد خصوص تازه آن به حدی که زیاده است از حلتیت که حادترین صمغ‌ها است. مسهل بلغم لزج و زردآب و منقی فضول بلغمیه از اعصاب و جهت لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلایی و رعشه و خدر و دوار و سدر و صرع و سکته و کابوس و جمود و شخوص و استسقا و سپرز و قولنج و سردی گرده و عرق‌النساء و مفاصل و وجع ظهر و ورک که از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین اقسام ضربان مفید. ※اللقوه※ سعوط مقدار عدسی از آن محلول در شیر دختر جهت لقوه و محلول آن در روغن حبة الخضرا و مالیدن آن بر روی صاحب لقوه نافع و به دستور فرو بردن حب مصنوع از ربع درمی از آن و از سکبینج و مقل‌الیهود و اشق از هر یک نیم درم جهت لقوه مفید و زایل گرداند آن را. ※الفالج و الاسترخاء※ اکثار بوییدن آن نافع است فالج را به جهت آنکه تنقیه دماغ می‌کند و میل می‌دهد مواد را از جانب نخاع به سوی بینی و سعوط محلول مقدار یک شعیره آن با آب مرزنجوش یا با آب افشرده چغندر یا با آب افشرده شیر بز نیز نافع است فالج را به همان جهت و آشامیدن آن با ادویه مناسبه نیز نافع است آن را و استرخا را و تمریخ اعضای مسترخیه به روغن زیت که در یک رطل آن مقدار سه درهم افربیون حل کرده باشند هفت روز یا شش روز اقلاً سه روز نافع است آن را و فالج و اکثری از امراض عصبانیه را و اگر مخلوط نمایند آن را به قیروطی که شکسته باشند حدت افربیون را به روغن و تمریخ نمایند به آن نافع است آن هر دو را به نهایت نفع و سزاوار این است اکثار مروخ آن زیاده از هفت روز و مقدار افربیون از سه درم و چون حل نمایند به روغن قسط یا روغن غار گرم نموده تدهین به آن نمایند نافع است از برای فالج و استرخا به جهت آنکه مسخن عصب است و ملطف و محلل بلغم و چون بگیرند وزن یک اوقیه آن را و نرم سوده در یک رطل زیت که در آن دو اوقیه موم گداخته باشند داخل کرده در هاون به دسته بمالند تا چون مرهم شود و تمریخ نمایند به قلیلی از آن نافع است فالج و استرخا را نفعی بیّن و چون بگیرند از آن ربع درمی و از سکبینج و اشق نصف درمی و حب ساخته فرو برند نافع است از برای استرخا و چون بگیرند مقدار یک دانگ از آن و ساییده به زرده تخم مرغ نیمبرشت پاشیده بیاشامند نافع است استرخای اعضاء را نفعی بلیغ و چون مخلوط نمایند افربیون را به بعضی ادهان حاره مانند روغن قسط و روغن سداب و تمریخ نمایند به آن نافع است تشنج بلغمی را و اگر زیاده نمایند به وزن آن جند بیدستر و عاقرقرحا می‌باشد انفع و همچنین تمریخ به قیروطی معمول از افربیون تازه یک اوقیه و زیت کهنه یک رطل و موم سرخ دو اوقیه که موم را در زیت گداخته افربیون را نرم سوده به آن مخلوط کرده در هاون به دسته نیکو ساییده استعمال نمایند. ※الرعشه و التمدد※ آشامیدن آن با ادویه مناسبه نافع است رعشه بلغمی را و تمریخ به یک درهم افربیون محلول در ده درهم زیت کهنه نافع است خدر را و همچنین تدهین محلول آن در روغن دارچینی و آشامیدن آن نافع است خدر را و همچنین محلول آن در روغن قثاءالحمار و یا روغن حار دیگر نافع است آن را شرباً و تمریخاً و چون سی درهم آن را در روغن مناسبی حل نموده شش روز به آن مروخ نمایند نافع است خدر را و تعطیس به افربیون و استشمام به آن و نشوق بدان با روغن مناسب نافع است دوار و سدر بلغمی حادث از کیموس بارد را. ※الصرع و السکته و الکابوس و الجمود و الشخوص※ چون بسیار نرم بسایند آن را به تنهایی یا با ادویه مناسبه دیگر و در بینی صاحب صرع و سکته دمند نافع است آن هر دو را و چون حل کنند به آب گرم و غرغره کند به آن صاحب صرع می‌باشد نافع آن را و چون طلا نمایند افربیون و ثافسیا و امثال این هر دو از ادویه محرقه محلله مواد و مقرحه عضو بر موضع صعود ابخره در حال صرع حادث به مشارکت اطراف به سبب صعود ریاح مصرعه از آنها به سوی سر نافع است آن را و لازم است که این طلا بعد از بستن بالای آن عضو باشد اگر ممکن باشد مانند دست و پا و آشامیدن ربع درم از آن با ادویه مناسبه نافع است کابوس را و ریختن یک اوقیه افربیون محلول در یک رطل روغن یاسمین بر سر صاحب جمود و شخوص و همچنین طلا کردن افربیون و جند بیدستر سوده در روغن یاسمین بر سر نافع است آن هر دو علت را. ※الاستسقاء و الطحال و القولنج و اوجاع المفاصل و غیرها※ آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و عرق‌النساء و وجع الورک و کمر که از بلغم و سردی باشد و سردی گرده و سموم بارده را نیز نافع و مسقط جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم مفید. امّا حدت و حمرت و



سوزش آن در چشم مدت مدیدی می‌ماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل و دمعه و حمرت چشم و تنقیه دماغ و ضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن و باید که محافظت نمایند استخوان را از آن و طلای آن دافع گوشت زیاده زخم‌ها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لذع هوام دافع سمیت آن و با روغنهای مناسب جهت امراض عصب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان و حمول آن به قدر یک حبه تا دو سه حبه در ادرار حیض محتبس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ دافع آن است و فرزجه یک حبه آن که با سک ساییده باشند در اعانت بر حمل و تضیق فرج و تقویت رحم و دفع بدبویی آن بیعدیل.

المضار: مضر اصحاب امزجه حاره و کسی که بر مزاج او خون غالب باشد سزاوار نیست که به تنهایی آن را بنوشد و مضر امعای سفلی و مصلح آن مقل ازرق و رب‌السوس و افاویه مانند دارچینی و سنبل‌الطیب و سلیخه و کثیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین و گویند مضر انثیین و مصلح آن روغن گل و مضر رحم باعث به هم آوردن فم آن به حدی که ادویه مسقطه جنین نتوانند اسقاط آن نمایند.

مقدار شربت آن: دو قیراط و زیاده از آن تا سه درهم کشنده.

بدل آن: در استسقا مازریون و در قولنج به وزن آن تا دو وزن جند بیدستر و قسم سیاه آن قتال است ابن مؤلف گفته اگر فرفیون و افیون را هر دو با هم در شیشه کنند هر یک دیگری را فانی می‌گرداند به حدی که اثری از آن هر دو نمی‌ماند و گفته‌اند چون افربیون را با باقلا نگاهدارند در هیچ وقت قوّت آن زایل نمی‌گردد و حبوب و ادهان و اضمده و اطلیه و قیروطیات و معاجین افربیون در قرابادین ذکر یافت و تدارک احوال طاریه بر شارب زیاده از مقدار مقرر آن نیز و بالجمله از خوردن آن نعاس و سوزش اعضاء و فواق و کرب شدید و لهیب و لذع باطن شدید عارض گردد و سه درهم آن در سه روز کشنده بود به تقرح معده و امعا و آن تریاق افیون و بعضی سموم بارده حیوانیه و غیر آن است مصلح آن چرب نمودن آن به روغن و آشامیدن سویق سرد کرده به یخ و برف و نشستن در آب سرد و تجرع گلاب و متواتر آشامیدن سویق جو با آب انار و سیب میخوش و لیمو و کشکاب و روغن گل با کافور و گلاب و شوربای چرب و جدوار مجرب و فادزهر حیوانی با دوغ تازه گاو خورانیدن و اضمده بارده بر جگر گذاشتن است.

◄افسنتین

به فتح همزه و سکون فا و فتح سین و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و به عربی خترق به خای معجمه مفتوحه و تای مثناة فوقانیه ساکنه و رای مهمله مفتوحه و قاف و به رومی ابستیون و به فارسی مروه گویند و به لغت مصر نوع زبون آن را دمسیسه و نوع جبلی آن را ربل به رای مهمله نامند و به هندی مجتری و شتارو گویند.

ماهیت آن: نباتی است مابین شجر و گیاه و شبیه به اقحوان که به فارسی بابونه گاو چشم نامند و ساق آن بلند و شاخ‌های آن انبوه و پربرگ شبیه به برگ صعتر و غبار آلود و با اندک زغب و گل آن مانند بابونه و از آن ریزه‌تر و در وسط آن تکمه کوچکی و در آن تخمی باریک شبیه به اسپند و با تلخی و قبض و اندک تیزی و بوی آن با عطریت و ثقلی. شیخ الرییس گفته که حنین نوشته که افسنتین چند نوع می‌باشد: خراسانی و شرقی و طرسوسی و سوسی و آنچه از کوه لگام می‌آورند و غیر اینها نیز و متقدمین پنج صنف دانسته‌اند: طرسوسی و سوسی و نبطی و خراسانی و رومی و نبطی آن با عطریت است و قوّت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و از این جهت اسهال بلغم نمی‌نماید هر چند در معده باشد و نفعی چندان در اسهال بلغم ندارد و مضر به فم معده نیست و صنفی را که برگ مانند برگ زردک و سفید و گل آن زرد و بی‌برگ و اهل مصر آن را دمسیسه نامند و منبت آن آنچه در اکثر شرقی بلاد شمالیه و خراسان و عراق است زبون‌ترین همه اصناف است و گفته‌اند که افسنتین از اصناف شیح است و لهذا بعض حکما آن را شیح رومی نامیده‌اند و بعضی کشوثای رومی دانسته‌اند و مختار و بهترین اصناف آن رومی طرسوسی سفید رنگ پس سوسی مزغب آنست که چون چوب آن را بشکنند و یا به کف دست بمالند بوی صبر از آن آید و در طعم آن حرافت و تلخی و قبضی باشد و نیز گفته‌اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ با عطریت رایحه و تلخ طعم مزغب آنست که در آن گره‌ها باشد و آنچه را از جزیره نیطس آورند قبض آن بیشتر از اصناف دیگر است و برگ و گل آن کوچک‌تر و گاه مغشوش می‌کنند آن را به زردی زیت که با آن در آب جوش می‌دهند و خشک می‌نمایند و فرق میان آن هر دو آنست که مغشوش آن را چون در آتش اندازند بوی زیت از آن آید به خلاف خالص.

طبیعت آن: گرم در اول و خشک در سیّم و بعضی گرم در اول دویّم و خشک در آخر آن گفته‌اند و این اصح است و گرمی عصاره آن زیاده از حشیش آن و اقوی از آن و همچنین تخم و گل آن اقوی است از حشیش آن.

افعال و خواص و منافع آن: مفتح و ملطف و مشهی و قابض و تلخ و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آنست. مسهل صفرا و ماءاصفر و سایر اخلاط مراریه مجتمعه در معده به ادرار به بول و منقی عروق سینه و شش و با افتیمون و به دستور با افتیمون و



اسطوخودوس منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس و دوار و سدر و مالیخولیا و سبات و امراض عین و گوش و دهان و حلق و معده و کبد و مراره طحال و ارحام و بواسیر و اوجاع اعصاب و اعیاء و داءالثعلب و داءالحیه و دفع سموم مشروبه و منهوشه و تقویت معده و اشتها و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و قتل اقسام دیدان و امثال اینها از امراض هر یک به تنهایی و یا با ادویه مناسبه آن نافع شرباً و ضماداً. *الصداع و اللقوه و الفالج و الاسترخاء و الرعشه و الصرع و السکته و الکابوس* نشوق آب مطبوخ آن با شیح ارمنی خصوصاً که در آن قدری ایارج فیقرا حل کرده باشند صداع حادث متولد در مقدم دماغ و آشامیدن مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح دماغیست و غرغره به آن لقوه و شرب طبیخ آن به تنهایی و یا با عسل لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس را نافع و چون مفلوجی که در معده او اخلاط حاره حاصله از ادویه مشروبه باشد بنوشد آن را خارج می‌گرداند آنها را و تبرید می‌کند بالعرض و ریختن عصاره آن به گلوی مسکوت و سعوط نمودن آن را مفید. *الدوار و السدر و السبات و الاعیاء و المالیخولیا* آشامیدن مطبوخ آن با صبر سقوطری دوار و سدر حادث از صفرا و بلغم را و نقیع آن سبات و طبیخ آن با افتیمون مالیخولیا را و نیز تجرع هر روز دو اوقیه از آب طبیخ آن و اگر ماده مالیخولیا مایل به مراری باشد ده قیراط عصاره آن را در آب حل کنند و بیاشامند و اگر به شرکت مراق بود و در مراق ریاح بارده نافخه باشد و ورم و لهیب نباشد تنقیه آن به طبیخ افسنتین یا عصاره آن به نحو مذکور نمایند و تدهین روغن گل آن جهت اعیای امتلایی مفید. *امراض العین* چون بگیرند حشیش آن را و ساییده، در خرقه کتانی بسته، در آب گرم جوشان فرو برده، تکمید نمایند به آن چشمی را که طرفه داشته و مدت مدید طول کشیده باشد زایل گرداند آن را به جهت آنکه گویند جذب می‌کند خون را به سوی خود به حدی که خون در آن صره می‌آید که اگر بفشارند خون از آن برمی‌آید و طلای مطبوخ آن در میپختج جهت درد چشم و غشاوه و ورم و ضربان آن و با عسل جهت رفع آثار بنفشی تحت پلک چشم و ضماد آن با ناردین جهت رمد خصوصاً نبطی آن و اکتحال آن جهت رمد و غشاوه. *امراض الاذن* چون افسنتین را در آب با روغنی قابض یا در شراب پخته گوش را به بخار آن بدارند نافع است وجع آن را و ورم بناگوش را و همچنین طلای آن بر بناگوش و قطور عصاره آن وجع حادث به سبب دیدان و یا ریاح و یا رفتن آب در آن را نافع به جهت آنکه قاتل دیدان و محلل ریاح و آب است و قطور مطبوخ آن در روغن بادام تلخ به حدی که تمام قوّت آن در روغن آید با قلیلی زهره بز نیز محلل ریاح گوش و منقی جراحت آن در ساعت و رافع کری است هر چند کهنه باشد و همچنین قطور ممزوج آب مطبوخ آن با روغن بادام تلخ و زهره بز برآمدن آب را از گوش باز دارد. *امراض الفم و الحلق و الصدر و الریه* طلای افسنتین کوبیده و با نطرون و عسل سرشته بر حنک یا از خارج بر حلق نافع است ورم عضلات داخلیه آن را و خناق و ورم بناگوش و وجع آن را و همچنین غرغره مطبوخ آن یا عصاره آن به تنهایی یا با ادویه مناسبه آن و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تنقیه صدر و ریه و آنچه در عروق آنها است از اخلاط صفراویه نافع.

المعده و الکبد و المراره و الطحال و الامعاء و الرحم و المقعده و الدیدان و البواسیر و المفاصل آشامیدن آن با ناردین جهت درد معده و تحلیل صلابات باطنیه و نفخ و ریاح و همچنین ضماد آن و شرب طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای طعام که زایل شده باشد عجیب‌الفعل است و جهت اوجاع جنبین و خاصره و تهیّج صورت و اطراف و استسقا و اوجاع مفاصل و امراض مقعده بارده و دفع بخارات فاسده و اصلاح فساد مزاج و ابتدای سوءالقنیه و به دستور عصاره آن جهت امراض مذکوره و همچنین چون بیاشامند ده روز هر روز مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن به جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان نافع و آشامیدن طبیخ آن به تنهایی و یا با عسل و یا با افتیمون جهت طحال و همچنین با ادویه مناسبه دیگر و ضماد کوبیده آن با انجیر و نطرون و شیلم جهت استسقا خصوصاً با سرکه و به دستور با نطرون و انجیر و دقیق سوسن برای طحال و با اکلیل‌الملک در زیت پخته جهت ورم کبد در اواخر و طلای مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و تمریخ آن با موم و روغن گل سرخ یا روغن حنا جهت درد تهیگاه و درد معده کهنه و جگر و بواسیر و شقاق مقعده و وجع آن و صلابت رحم و همچنین ضماد آن به تنهایی و فرزجه آن با عسل جهت ادرار حیض و حمول آن با موم جهت اخراج حب القرع و آشامیدن آب مطبوخ آن به تنهایی و یا مطبوخ آن با برنج یا با عدس جهت قتل و اخراج اقسام کرم و آوردن اسهال نافع و با سرکه جهت بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که به سبب ادویه مشروبه در معده به هم رسیده باشد مؤثر و آشامیدن شراب آن جهت تمدد زیر شراسیف و تقویت معده و دفع بواسیر و شقاق مقعده و تنقیه عروق می‌نماید از اخلاط مراریه و مابیه و ادرار می‌فرماید. *الحمی و داءالثعلب و الحیه و الشرا و دفع السموم و غیرها و الزینه* آشامیدن طبیخ آن جهت تبهای عفن مزمنه و مرکب و کهنه و با ناردین جهت داءالثعلب و داءالحیه و اصلاح فساد مزاج و به تنهایی جهت نیکویی رنگ رخساره و به دستور ضماد آن و آشامیدن ده درم مطبوخ آن جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت سم شوکران و



نهش تنین بحری و بری نیز و با سرکه جهت خناق عارض از شرب فطر و ضماد آن با آب جهت شری و تحلیل صلابات و داءالثعلب و داءالحیه و گذاشتن آن در صندوق و میان متاع مانع کرم زدن ثیاب و آمیختن آب مطبوخ آن با مرکب مانع تغیر آن و خوردن ارضه و کرم و سوس و موش کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن با زیت بر بدن مانع مقارنت پشه است به آن کس و ذرور آن جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده کیک و تدهین آن باعث طرد هوام.

المضار: گفته‌اند افسنتین مضعف فم معده است سوای نبطی آن و لیکن ضرر عصاره آن زیاده از حشیش آن است و مصدع و مجفف، **مصلح** آن در مبرودین انیسون و مصطکی و در محرورین شربت انار و امثال آن و شیخ‌الرییس و صاحب شفاءالاسقام و دیگران گفته‌اند که حشیش افسنتین موافق‌ترین ادویه است از برای معده و تقویت آن و عصاره آن مضعف آن است به جهت آنکه در عصاره آن قوّت قبضی که محتبس است در حشیش آن نیست و نیز صاحب شفاءالاسقام گفته جایز نیست استعمال آن قبل از نضج اخلاط به جهت آنکه ضرر آن در آن حین بیشتر از نفع آن است به سبب قوّت قبضی که دارد و بالجمله در آن دو قوّت است قوّت اسهال و قوّت قبض و دو جوهر نیز یکی جوهر لطیف هوایی ناری که باعث اسهال و تفتیح است و دیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض و حبس است.

مقدار شربت: از جرم آن از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا دو درهم است امّا باید که چون جرم آن را به طریق سفوف و غیر آن اگر استعمال نمایند به جهت رفع قبض آن به روغن بادام چرب نمایند.

بدل آن: در اسهال غافث و شیح ارمنی است و جهت تقویت معده به وزن آن اسارون و نصف آن هلیله زرد و به جهت جگر عصاره غافث و جعده و قیصوم و عصاره آن که آن را کوبیده آب آن را گرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقوی است و نیز محلل و مفتح سده جگر و مجاری مابین معده و جگر و مجاری امعا و جهت تبهای کهنه و مرکبه قدیمه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط مراریه و آوردن اشتهای طعام و ابتدای سوءالقنیه و استسقا و یرقان و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج شرباً مفید و جهت تهیّج وجه و ورم اطراف و ورم طحال و داءالثعلب و داءالحیه شرباً و ضماداً نافع و مورث کرب و صداع و مصلح آن ریوند.

مقدار شربت آن: تا یک درهم.

بدل آن: سه وزن افسنتین یا غافث یا شکاعی است و این ضعیف است. شیخ الرییس گفته عصاره آن مصدع است و ظن من آنست که همین سبب مضرت آنست به معده، مصلح آن در مبرود انیسون و در محرور رب آب انار است و حب افسنتین و ادهان و اشربه و اضمده و عرق و غرغره و اقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین ذکر یافت با خواص و منافع و طرق استعمال و صنعت هر یک.

◄افشرج

به فتح اول و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح رای مهمله و جیم معرب از افشره فارسی است که به عربی عصیر نامند و اصل آن افشرده بود که به کثرت استعمال افشره شده و آن مخصوص به آب میوه‌های آبدار است که مالیده و یا کوبیده فشرده آب آنها را بگیرند خواه بر آتش به قوام آورند که رب نامند و یا در آفتاب گذارند تا غلیظ شود که عصاره گویند و بالفعل عبارت از آب افشرده میوه‌های آبدار رسیده ترش یا میخوش مانند انار و آلوبالو و توت و زرشک و یا آب لیمو و یا اترج و یا سرکه انگوری و یا عرق نعناع و یا تمر هندی محلول با آب و یا آب انبه خام و فالسه و جامون که میوه‌های هندی است یا سماق محلول در آب و امثال اینها است که صاف کرده و به قدر حاجت قند یا نبات داخل کرده و آب نیز آن قدر که خوش طعم گردد و با طعام و یا بدون آن بنوشند با هر رب و شربت ترشی و یا میخوشی که در آب حل کنند و بنوشند و عرق سلطانی که از جمله افشرجات رفیعه است در قرابادین ذکر یافت. طبیعت و افعال و خواص هر یک راجع به آن چیزی است که از آن سازند.

◄افعی

به فتح همزه و سکون فا و فتح عین مهمله و یا در آخر به لغت عبرانی نام نوعی از حیه است و حیه اسم جنس آن و افعی را به یونانی احدیا و احادیا نامند و آن را اسامی بسیار است.

ماهیت آن: ماریست به قدر دو ذرع دست و با دنباله باریک و کوتاه و سر آن اندک گویا بریده شده که به فارسی کله دم نامند و سر آن پهن و بزرگ و مثلث شکل که قاعده آن به طرف گردن آن می‌باشد و گردن آن باریک و در وقت رفتار از آن آوازی آید گویند که آواز از پوست آنست به خلاف حیات دیگر که آنها را این هیأت و خواص نیست و بسیار قوی و زوردار و ملون به الوان بسیار و در کوچکی و بزرگی مختلف، بعضی سیاه مایل به زردی و بعضی مایل به سرخی و بعضی مایل به تیرگی و بعضی ابلق و غیر اینها از الوان و نیز بعضی شدیدالسمیّه و بعضی مایل به اعتدال و بعضی قلیل‌السمیّه و نر و ماده می‌باشد ماده آن را چهار دندان و نر آن را دو دندان و بهترین آن مستعمل در تریاق فاروق ماده اشقر مایل به سرخی جوان دور از آب و عمارت و جنگل و بیشه و شوره زار دهن گشاد عریض سر صلب جسد مایل به باریکی است که چشمش مایل به سرخی باشد و در آخر بهار یا اوایل صیف



صید کرده در وقت صید ضربی و زخمی به او نرسیده و زود سر و دم آن را قطع نموده باشند که ضعیف و لاغر نشده باشد و طریق قطع سر و دم آن آنست که آن را خشم آلود نموده به زودی و سرعت تمام سر و دم آن را یکجا جمع نموده به تیشه و یا تبر نجاری عریضی و یا ساطور قصابی و یا به آلتی دیگر که بسیار تند باشد و دم آن جابجا ریخته نباشد مقدار چهار انگشت از هر طرف به یک ضرب با پتکی جدا نمایند که در آن اصلاً وصلی نماند و الا به کار نخواهد آمد و کیسه محاذی سر و دم آن بدارند که در آن افتد و به کسی نرسد و وجه سر و دنباله جدا کردن را گفته‌اند نه به جهت کثرت سمیت آن است چنانچه مشهور است بلکه برای آن است که در آن گوشتی نیست پس پوست آن را جدا کنند و شکم آن را چاک کرده زهره و امعا و احشای آن را برآورند و احتیاط نمایند که زهره آن شکافته نگردد و در بطن آن نریزد که گوشت آن را فاسد و زهر قاتل خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیّت بسیار در آن است پس با آب و نمک پاک شسته و با آب و قدری شبت و اندکی نمک در دیگ سنگی و اگر نباشد مسی تازه قلعی کرده و یا نقره به آتش ملایم به دم طبخ نمایند و اگر آتش اخگر باشد بهتر است و باید که سر آن بسته آب آن مقدار در آن باشد که بالای آن آید و نیکو پخته شود و بسیار باقی نماند و بعد از مهرّا شدن بگذارند تا سرد گردد پس سر آن را باز کرده گوشت‌های آن را تمام از استخوان جدا نمایند و به هر نحو که خواهند استعمال نمایند اقراص سازند و یا غیر آن و اگر اقراص سازند در هاون سنگی نرم بکوبند و با آرد نان خشکار ربع وزن آن سرشته دست را به روغن بلسان چرب کرده اقراص نازک سازند و بر روی غربال خشک نمایند و در شیشه نگاهدارند و عندالحاجت بکار برند و علامت جوانی آن سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و هر چه بعد قطع سر و دنباله خون کمی از آن آید و بی‌حرکت باشد استعمال نباید نمود و از اصناف ردیه آن یکی مقرنه است یعنی شاخدار که از گزیدن آن خون از مسام و منافذ ملسوع آن جاری می‌گردد و گفته‌اند که خون نیز بول می‌کند و دیگر دساسه است که فرو می‌رود در رمل و شنا می‌کند در آن مانند ماهی در آب و دیگر ملکیه ملکة الرأس است که طول آن نهایت سه شبر می‌باشد و سر آن باریک و نیز گفته‌اند که سمیت این به حدیست که به نفس و صفیر خود می‌کشد و هر که را نظر بر آن افتد می‌میرد و هر که نزدیک آن مرده رود او نیز می‌میرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی که کمر آن گنده و گردن آن باریک و سر آن پهن و اغبر با نقطه‌های سیاه باشد و دیگر بلوطیه که در بلوط می‌ماند و بدبو می‌باشد و کسی را که بگزد پوست او جدا می‌گردد و دیگر معطشه که عطش به افراط و حرقت و التهاب بسیار عارض می‌گردد ملسوع آن را به حدی که دایم آب می‌نوشد و سیراب نمی‌گردد تا بمیرد و دیگر بزاقه که می‌کشد به آب دهن خود و بوی آن نیز مهلک است و دیگر سیاه مسمی به اسود سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنگ و آنچه صاحب خالها باشد و انواع ردیه دیگر نیز می‌باشد و سمیت مار ماده اکثر قوی‌تر از نر آن است و تاثیر آن در نهش اعضای طرف چپ خصوص قریب به قلب و دماغ و اعصاب و کبد اسرع است از اعضای بعیده و سمیت مار در دندان آن است یعنی به واسطه دندان سمیت را به عضو می‌ریزد دندان آن سفید و کوچک به مقدار دانه برنجی و در آن سوراخی در طول و سر آن منحرف مانند قلم تراشیده است و چون ماری که دندان آن را برآورده باشند کسی را بگزد از موضع نهش آن قدری خون برمی‌آید ولیکن اذیت بسیار نمی‌رساند و مسموع گشته ماری که دندان سمی آن را برآورده باشند اگر محبوس دارند بعد از دو سال و اگر سر دهند بعد از شش ماه باز دندان سمی مثل اول برمی‌آورد و کسی را که بگزد به دستور هلاک می‌گرداند.

طبیعت آن: به نهایت گرمی و خشکی و تجفیف و تحلیل است قریب به آب و عبارت آن حار و یابس در دویّم و متوسط آن در سیّم و بسیار از آن دور و در کوهستان خشک در چهارم.

افعال و خواص و منافع آن: چون با آب و اندک نمک و شبت و روغن زیتون بر آتش اخگر به ملایمت طبخ نمایند تا مهرّا شود و گوشت آن را با گندنا تناول نمایند مواد غلیظه را به طرف جلد دفع می‌کند و تحلیل می‌دهد و گفته‌اند در مجذوم این معنی به تجربه رسیده که بعد از خوردن بدن او متقشر شد و از آن مانند فلس ماهی جدا گشت و از آن مرض شفا یافت و نیز خوردن بسیار آن بدن متقرح شده مثل ماهی پوست از آن می‌ریزد و مقدار کم آن اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل به شپش و کثیفه را به تقشر جلد دفع می‌کند و نفع می‌بخشد و ایضاً گوشت پخته آن به نحوی که برای تریاق فاروق می‌پزند جهت دفع سموم مشروبه و ملذوعه و ضعف بصر و درد عصب و ازاله برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوّتهای حیوانی و نفسانی و نیکویی ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض بارده عصبانی و طول عمر مؤثر هرگاه به سال یک مرتبه تناول نمایند ولیکن اکثار در آن ننمایند و بعد از تقویت بدن و شروع به روییدن گوشت و جلد حفظ نمایند و اعضاء را از خارج به مالیدن مراهم و موم روغنهای مناسب و مسکه تازه و از داخل به آشامیدن شراب و ماءاللحم و اکل لحوم لطیفه مشویه و امثال اینها و آشامیدن مرقه آن جهت ضیق النفس بارد رطب و باید که مرقه آن را به دم بپزند زیرا که گوشت آن دیر پخته و مهرّا می‌گردد و ضماد گوشت کوبیده خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده و



اقسام مارها به نهایت نافع و به جهت داءالثعلب و داءالحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و چون شکم آن را چاک کنند و گرماگرم بر گزیده آن گذارند وجع آن را ساکن گرداند و سمیت آن را دفع نماید.

اکثار اکل آن محرق اخلاط و مصدع و **مصلح** آن شیر تازه دوشیده و آب فواکه است و نخودی که درحین جوشانیدن گوشت در آن پخته باشند در افعال قریب است به قرص افعی و نمکی که در جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیف‌تر از گوشت آن است و گفته‌اند که چون هفت عدد افعی را به ریسمان پشم سرخ ارغوانی خفه کرده به ازای هر یک افعی گرهی بر آن بزنند بستن آن ریسمان بر گردن صاحب خناق جهت رفع آن علت بالخاصیه مجرب و به دستور ریسمان کتانی که افعی را بدان خفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع و خون آن اکتحالاً جهت روشنی چشم و منع نزول آب در چشم مفید و به دستور زهره آن سم قاتل بلا مهلت و گدازنده اخلاط و اعضاء و فاسد کننده ارواح و حرارت غریزی است به سرعت بالخاصیه و لهذا استعمال آن به هیچ وجه جایز نیست و **پوست آن** جهت امراض صدر و استسقا و یرقان و طحال و نزلات و ادرار بول و تفتیت حصات و امراض مقعده هر نوع که استعمال نمایند نافع است و بخور آن طرد هوام نماید و کسی را که خناق باشد و خوردن گوشت آن خوش نیاید او را محرق آن که بدل آنست استعمال نماید.

طریقه احراق آن در مقدمه ذکر یافت و در نسخه مالیقی طریق احراق آن چنین است که بر آن افعی نمک و شبت و انجیر از هریک یک رطل و نیم اوقیه ساییده پاشیده و با نه اوقیه عسل بر آن ریخته و سر آن را بسته در تون حمام یا در تنور گذارند تا سوخته گردد مانند زغال پس نرم سوده در شیشه و یا در ظرف چینی محفوظ دارند و عندالحاجت استعمال نمایند و گاه از برای خوشبویی و نیکویی طعم قلیلی سنبل‌الطیب و ساذج هندی نرم سوده به آن ممزوج می‌نمایند.

افعال و خواص و منافع رماد آن آنست که طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داءالثعلب و داءالحیه و اکتحال آن با عسل بغایت مقوی باصره است و علامت افعی گزیده و تدارک سم آن و مراره افعی خورده و تدارک آن نیز و تریاق فاروق از بدو ظهور تا انتهای کمال و نسخ و طریقه ساختن و زمان استعمال و مواضع آن و مقادیر شربات و منافع و مضار آن به تفصیل و قرص افعی و حب و دهن و رماد و طبیخ و ماءاللحم و مرقه و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و بالجمله کسی را که افعی و یا مار گزیده باشد از علامات لسع آن برآمدن خون متغیراللون از آن موضع پس زرد آبی شبیه به چرک و ورم کردن موضع لسع و سرخ شدن آن و خشکی دهان و زبان و التهاب اندرون و گرمی بدن و عرق سرد و سبزی رنگ رو و غثیان و قی صفراوی و اغما و غشی و سردی بدن و اهلاک است و بهترین معالجات فی‌الفور بلافاصله بستن بالای آن موضع است به استحکام تمام به فاصله چهار پنج انگشت تا یک شبر به هر ریسمان و بندی که حاضر باشد حتی از کمربند و دستار تا بندازار مراد آنکه تغافل نورزند و مساهله ننمایند اگر میسر باشد یعنی اگر در دست و پا باشد و اگر در دو جا ببندند بهتر است یکی بالای دیگری به فاصله چهار پنج انگشت تا یک شبر و تا خوب خاطر جمع نگردند باز نکنند و اگر تا سه روز باز نکنند بهتر است و یا داغ کنند آن موضع را و یا قطع نمایند و الا فی‌الفور تیغ زده به محجمه به قوّت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت و خون فاسد دفع گردد و خون مدفوع از آن بریده کمرنگ مانند چرک رقیق زرد رنگ شبیه به زرداب می‌باشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون و اخلاط و اعضاء را می‌گدازد و فاسد می‌گرداند و اگر محجمه میسر نباید شخصی جوان با قوّت که دندان‌های او مسلم باشد و مرضی و قلاعی در دهان و زبان او نباشد و ناشتا نباشد دهن خود را پاک بشوید و روغن گل بر لبهای خود بمالد و بدان مضمضه کند و به قوّت تمام آن موضع را بمکد و آب دهان را بیفکند و فرو ریزد و نیز فی‌الفور تریاق فاروق اصلی بدو بخورانند و بر آن موضع بمالند و سه چهار عدد رته که به هندی ریتهه نامند در آب خوب بمالند تا کف برآورد و بخورانند و خورانیدن روغن کهنه که اقلاً یک دو ساله باشد و شیر و شراب کهنه و پنیرمایه خرگوش تازه محلول در سرکه و یا آب مطبوخ برگ غار و فاشرا و اسپند و تخم یونجه و مغز تخم ترنج و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و بیخ گز و مرمکی و افسنتین و طرخشقوق و زراوند مدحرج و طویل و کرفس جبلی و فلفل و یا معجون مرتب از این‌ها به تمامی و یا آنچه میسر آید با عسل به قدر چهار دانگ و خوردن شیر خام بسیار با مغز گردکان و مالیدن مرمکی و ادویه مزبوره به قوّت بر موضع آن و شکم موش زنده را بشکافند و گرماگرم بر آن موضع گذارند و به دستور شکم خروس زنده را بشکافند گرماگرم برآن بگذارند (تا بچسبد)[1] و مهره مار را بر آن بگذارند تا بچسبد و بر آن شیر تازه دوشیده می‌ریخته باشند تا هنگامی که دیگر شیر نبرد و رنگ آن متغیر نگردد و مهره خود بخود جدا گردد زیرا که از علامات مهره مار اصلی آن است که مادام که زهر باقی است جدا نمی‌گردد و شیری که بر آن می‌ریزند بریده و متغیر می‌گردد و قی فرمودن به آبی که نیل در آن مقدار یک رطل حل کرده باشند و بستن قدری از آن در آن موضع و خورانیدن آب برگ بریاله که نبات هندی معروف است

۱. فقط در نسخه الف



و سعوط نمودن بدان و اگر تازه آن نباشد برگ خشک آن را سوده به نحوی سعوط نمایند که به اقصی بینی و دماغ او برسد و تغذیه به سرطان نهری و زنجبیل با شیر الاغ و یا زنان و گفته‌اند اکتحال به دند با آب سوده در چشم او باعث عدم تضرر از سم آن است امّا باید که قلیل باشد زیرا که کمال مضرت به چشم دارد و کسی که زهره افعی خورده باشد و او را پی در پی غشی عارض گردد تدبیر آن مکرر قی فرمودن به آب رته و مطبوخ ادویه مذکوره و روغن کنجد تازه و مسکه با آب گرم یا با شیر گاو و یا بز و تریاق فاروق و مثرودیطوس و دواءالمسک و فادزهر فایق و امثال اینها و آشامیدن آب گوشت‌های لطیف مانند مرق مرغ جوان فربه و سرطان نهری با مشک خالص و شیر بز و یا الاغ و یا زنان و امثال این‌ها است.

◀ افلنجه

به فتح اول و سکون فا و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و ها به هندی پل پرنگ نامند.

ماهیت آن: تخمی است شبیه به خردل و تند بو شبیه به بوی سیب و با عطریت و بغایت سرخ و طعم آن تلخ و در خوشبویی‌ها داخل می‌نمایند و در معاجین و غیرها نیز. نبات آن به قدر ذرعی، برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم بزرالبنج و منبت آن بلاد هند است و زرد و سیاه آن زبون و گویند از قسم کوچک کبابه است و نیز گویند قرنفل بستانی است و این هر دو اصلی ندارد.

طبیعت آن: گرم در اول و خشک و با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: مقوی دل و دماغ و جگر و معده و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح سده احشا و مسخن معده و آروغ آورنده و قایم مقام جمیع سموم خصوصاً عقرب و رتیلا و طلای آن با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب می‌کند. مصدع و مورث کرب و خناق، **مصلح** آن روغن زیتون.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

◀ افنیقون

به فتح اول و سکون فا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به افیقطس مگر در بو که بوی اترج ندارد و در زراعت گندم می‌روید.

طبیعت آن: بغایت سرد و مخدر است.

افعال و خواص و منافع آن: از خارج در اطلیه رادعه مستعمل است. شرب آن جایز نیست.

◀ افیقطس

به فتح اول و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ضم طای مهمله و سین مهمله لغت یونانی است به معنی محلل.

ماهیت آن: نباتی است ربیعی کمتر از ذرعی و ساق آن باریک و پرشاخ و گل آن مختلف الشکل و اللون و مایل به سفیدی و برگ آن عریض شبیه به برگ سداب با تشریفات خفی و مزغب به زغب‌های سفید مانند برگ کاسنی کبیر و اندک طولانی و ساق برگ آن باریک و تخم آن شبیه به تخم شلغم و بزرگتر از آن و یا تخم ترب و در غلافی مانند آن و سیاه و اغبر و بیخ آن بی‌ریشه و نرم و با عطریت و از وسط ساق آن سه و یا چهار شعبه شبیه به انگشتان باریک به طول یک اصبع روییده به طرف بالا و بوی گیاه آن شبیه به بوی ترنج و منبت آن سواحل دریا و ممر آبها و جاهایی‌که آب در آن فرو می‌رود و می‌باشد و مزرعه‌های جو و عدس و نخود و در مصر و سواحل دریای شام بسیار است و در سعید مصر آن را شلجم نامند بهترین آن رسیده سنگین آن است و مغشوش به تخم شلغم می‌نمایند و فرق بزرگی آن است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و با اندک حدت و گرمی آن زیاده از خشکی آن.

افعال و خواص و منافع آن: برگ و تخم و سایر اجزای آن جهت وجع کبد و ورم بارد غلیظه آن و تفتیح سده آن و سده طحال و تحلیل اورام و اخلاط غلیظه و ریاح و نفخه طحال و احشا و صلابات سایر اعضاء و درد پا و دفع جمیع سموم قتاله شرباً و ضماداً نافع و باید که سه روز با شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند و عصاره بیخ آن در جمیع امراض مذکوره نافع و قوی‌تر و باید که در فصل بهار عصاره آن را بگیرند زیرا که بعد از آن در آن رطوبتی نمی‌ماند.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال و از تخم آن نیم مثقال و روغن آن در آثار مانند آن است و آن را زیت الشلجم نامند.

◀ افیمیدون

به فتح همزه و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم دال و سکون واو و نون لغت یونانی است و آن را فافیوس نامند.

ماهیت آن: نباتی است مابین شجر و گیاه و منحصر در یک شاخ و برگ آن زیاده از دوازده عدد نمی‌باشد و گل و ثمری ندارد و ریشه‌های آن باریک و سیاه و تندبوی و بی‌طعم.

طبیعت آن: سرد و تر.

افعال و خواص آن: ضماد آن مانع بزرگ شدن پستان است خصوص با روغن زیتون نارس و آشامیدن آن مانع توالد زن و مرد.

مقدار شربت: از برگ و بیخ آن جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند.



◄افیوس

به فتح اول و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و آن را فافیوس الحدقی نیز نامند به جهت آنکه شبیه به حدقه است و بعضی مردم آن را خامالانس و فجل بری نیز گویند.

ماهیت آن: نباتی است مابین شجر و گیاه و بسیار بلند نمی‌شود و ساق آن مزغب و باریک و از سه عدد زیاده نمی‌باشد و شبیه به چوب اذخر و برگ آن مانند برگ سداب و بسیار سبز و ثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گل آن زرد و صدفی شکل و بیخ آن به قدر امرودی و شبیه به ترب و خنثی و مستدیر و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن آن سفید و ظاهر آن سیاه می‌گردد. **طبیعت آن**: در دویّم گرم و خشک و لذاع و جالینوس بارد در دویّم و مجفف در اول و ثمر آن را حار قابض در اول درجه اول و مجفف در دویّم گفته.

افعال و خواص آن: آشامیدن اعالی آن مقیٔ و اسافل آن مسهل و مجموع آن مقیٔ و مسهل بلغم و صفرا و مانع روییدن مو است بر عانه صبیان تا مدتی چون بر آن بمالند و ثمر آن یرقان را مفید و دمعه آن مقیٔ و مسهل.

مقدار شربت از جرم آن: سه قیراط و از رطوبت آن پنج قیراط شیخ داود انطاکی گفته که رطوبتی که در ثمر آن است جهت تحلیل صلابات نافع و گفته شده جلا می‌دهد بیاض چشم را و مقیٔ و مسهل است و کیفیت استخراج دمعه آن آنست که آن را بکوبند و بفشارند و دمعه آن را بگیرند و در ظرفی کنند و بر آن آب بریزند و با پری حرکت دهند و خشک نموده استعمال نمایند.

◄افیون

به فتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون معرب ابیون یونانی است و معنی آن مسبت است یعنی خواب غرق آورنده و به عربی لبن الخشخاش و مرقد و به بربری تریاق و به سریانی دعیامینون و شقیقل به معنی میراننده اعضاء و به فارسی تریاک و گویند تریاکی که رستم از کیکاوس طلبیده که به سهراب خوراند افیون بوده زیرا که نیست دوایی در اوجاع شدیده مسکن و حایل میان مریض و موت سوای آن و چون در آن قوّت سمیت است و با آنکه دوایی سمی و شدیدالغایله است و اطبا به اعتبار چنان نفعی محتاج بوده‌اند به استعمال آن و نداشته‌اند چاره از آن لهذا ترکیب نموده آن را با مصلحات آن مانند زعفران و جند بیدستر و مشک.

ماهیت آن: بدان که اطلاق می‌نمایند آن را بر سبیل اشتراک بر سه چیز: اول بر لبن خشخاش مطلقاً خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب برین متفقاند. دویّم بر لبن خشخاش سیاه و این نزد قدمای اطبا است جهت آنکه در آن زمان زرع خشخاش سفید نبوده و از خشخاش سیاه صحرایی لبن می‌گرفته‌اند و بستانی آن بسیار کم بوده مگر در مصر تنها خاصه در موضعی از آن معروف به اشیوط و از آنجا به اطراف می‌برده‌اند سیّم بر عصاره خشخاش سیاه که به آفتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس و شیخ الرییس فرموده‌اند و از کاهوی صحرایی نیز افیون می‌سازند و این نیز مخدر است امّا ضعیف‌العمل و از شقایق النعمان نیز به دستور خشخاش لبن می‌گیرند و این بسیار کم به عمل می‌آید ولیکن بسیار قوی است.

طریقه اخذ آن: آنست که چون برگ‌های گل خشخاش ریخت و گوزه آن بزرگ شد و دانه‌های آن بسته گردیده و قریب به آن رسید که رطوبت و طراوت آن کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آن را آخر روز سه چهار تیغ طولانی غیر آنکه غایر باشد و به اندرون آن برسد و سوراخها کند زده شب می‌گذارند تا شیر و رطوبتی که درون آنست از آن موضع بیرن آید و به سبب سردی هوا فی‌الجمله جمودی و انعقادی بهم رساند پس صبح زود که آفتاب خوب طلوع نکرده و هوا گرم نشده باشد آنها را با انگشت می‌گیرند و بر کناره صدفی یا پیاله چینی یا شیشه جمع می‌نمایند و زمانی صبر می‌کنند تا آنچه باز تراوش نماید و از آنها برآید نیز می‌گیرند و همچنین روز دیگر و گاه مرتبه دیگر نیز تیغ می‌زنند و لبن آن را به دستور برمی‌دارند و بعضی مردم لبن آن را از صدفه یا از پشت کاردی جمع می‌نمایند و به انگشت بهتر است زیرا که در آن صورت البته قدری از پوست رقیق و اجزای کثیفه خشخاش خراشیده داخل آن می‌گردد پس بعد از اتمام اخذ تمامی لبن آن را بر روی سنگ نیکو صلایه می‌کنند و به دست می‌مالند تا بعضی از رطوبات آن به تحلیل رود و غلیظ گردد و قرصها و یا فتیله و یا قلمهای پهن سازند. امّا طریق اخذ عصاره آن آنست که سر خشخاش و پوست و اوراق آن را می‌کوبند و آب آن را افشرده می‌گیرند و در آفتاب می‌گذارند تا غلیظ گردد و به دستور بر سنگ صلایه می‌سایند و به دست می‌مالند و اقراص می‌سازند و این را افیون سفونیون می‌گویند و بهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از آن از خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه به اعتباری بهتر و اقوی و زبون آن مأخوذ از عصاره آن است و از آن زبون‌تر مأخوذ از کاهوی صحرایی و علامت جودت آن تندی بو و تلخی طعم و قبوضت و ملاست جرم و جوهر و در آب گداخته شدن و اجزای محلول آن متشابه و متساوی بودن که دردی در آن نباشد و چون صاف نمایند ثفلی از آن نماند و بوییدن آن خواب آورد و چون قطعه آن را بشکنند رنگ آن سفید مایل به سرخی و سنگین باشد و چون در آفتاب



گذارند نرم و گداخته گردد و چون در آتش اندازند و یا به نزدیک چراغ بدارند زود مشتعل و افروخته گردد و از آن جرم بسیاری نماند و شعله آن صافی باشد و کدر و تیره نباشد و چون آن را خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و مغشوش آن به خلاف اوصاف مذکوره است و آن را غش به مامیثا یا عصاره خس بری می‌کنند و عدس و صبر و مر نیز داخل آن می‌نمایند و علامت هر یک از طعم و رایحه و حل نمودن در آب معلوم می‌گردد.

طبیعت آن: بدان که در مزاج آن اختلاف بسیار شده. جمهور اطبای یونان آن را سرد و خشک و برودت آن را در نهایت مراتب می‌دانند که چهارم است و در آن نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین است و قول در یبوست آن بعضی گفته‌اند که یابس است در سیّم و بعضی گفته‌اند یبوست آن اقوی است و جمله اطبای هند آن را گرم و خشک و متأخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان‌اند اکثراً آن را سرد می‌دانند و بعضی گرم و آنچه بالفعل مشهور میان اطبا است متخذ از خشخاش سیاه بری بارد یابس است در چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس در آخر سیّم و از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سیّم و متخذ از گوزه شقایق النعمان اکثرا آن را گرم می‌دانند و بعضی سرد و مؤلف را عقیده آن است که افیون با وجود برودت مرکب القوی است یعنی در آن دو جزو است جزو حار لطیف هوایی و جزو بارد کثیف ارضی امّا این غالب است و تلخی طعم و حدت رایحه بسیار و سرعت اشتعال به نار و صدور افعال حرارت از آن در بدن بعد از ورود در آن و فعل و انفعال با هم به سبب جزو حار آنست ولیکن چون بسیار لطیف و قلیل است زود به تحلیل می‌رود و زایل می‌گردد و افعال برودت آن به سبب جزو کثیف ارضی آنست و چون بسیار است باقی می‌ماند و از این است که در اوایل هنگام استعمال و ورود آن در بدن باطناً و ظاهراً شرباً و ضماداً و طلاءً به سبب تخدیر و سد مسام و اجتماع حرارت در باطن قوا را بر می‌انگیزاند و ظاهر بدن را گرم می‌سازد و اشتها را زیاد می‌گرداند و رفته رفته بالعکس بدن را ضعیف و لاغر و رنگ رو را زرد و بی‌رونق می‌سازد به سبب ضدیت و افناء و اماتت حرارت غریزی و قوا و ارواح.

افعال و خواص و منافع آن: مخدر و قابض و مسدد و منوم و محلل و مسکن اوجاع و مانع تعفن اخلاط و فساد آنها و حافظ ادویه و تراکیب و به جهت اکثر امراض رأس و اعصاب و نزلات و امراض چشم و گوش و سرفه و ربو و ضیق النفس که از حرارت باشند و تبهای مزمنه قدیمه و نایبه نافع و در تسکین اوجاع و منع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و رفع اسهال و سحج و قرحه امعا مانند آن دوایی نیست و چون در سفرها و هنگام تعب و غم و هم و اندوه و ضعف قلب و گرسنگی و نیافتن طعام در ایام قحط و غلا و سرمای شدید و ایام روزه و وقت قلع اسنان و حرقت بول و سوزش آن و حدت منی و سرعت انزال و شدت قوّت باه و وجع قولنج اندکی از آن بخورند مفید و سودمند است به جهت افعال مذکوره و خاصیت آن. *امراض الرأس* طلای قلیلی از آن با مصلح آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه دیگر بر پیشانی و شقیقه جهت صداع حار و خورانیدن مقدار ثمن درمی به تدریج تا ربع درمی با ماءالشعیر به صاحب قرانیطس نافع و موجب رستگاری او و تنویم صاحب سرسام صفراوی و صبارا و قطرب و جنون اگر چه به مالیدن افیون باشد بر شقیقه و پیشانی و بینی اگر قوّت او قوی باشد و الا کمال پرهیز نمایند از استعمال آن و همچنین استشمام آن با شمه‌ای از زعفران حل کرده در لخالخ منومه و خورانیدن مقدار یک قیراط و کمتر از آن به صاحب سهر مفرط جهت تنویم آن مفید و نیز مسکن اوجاع است در هر عضو که باشد و همچنین بوییدن و مالیدن آن بر جبهه و یا با ماءالشعیر خوردن و یا برداشتن فتیله آلوده بدان بر مقعده و نیز مسکن افکار ردیه صاحب قطرب است استعمال مقدار قلیلی از آن با فلونیا خواه بخورد و خواه ببوید خصوصاً وقتی که با اندکی زعفران در روغن گل حل کرده باشند و خورانیدن نیم درهم افیون با ماءالشعیر نزد قوّت اختلاط عقل و غلبه حرارت نافع است صاحب داءالکلب و مانیا را خواب آورد و سعوط قلیلی از آن به اندکی زعفران جهت زکام و نزله در انتهای علت مفید و بعضی با زنجبیل گفته‌اند و در اصلاح ضرر آن به دماغ هیچ چیز مانند جدوار و زعفران و مشک نیست. *امراض العین* مالیدن آن با مصلح آن زعفران و یا زردچوبه و شیافات و اضمده و اطلیه افیونیه بر دور چشم صاحب رمد و اوجاع چشم در انتهای علت نافع و همچنین به اندکی زعفران و شیر دختران. *امراض الاذن* چکانیدن اندکی افیون محلول در روغن بادام تلخ و یا روغن خلوق که دهن الزعفران است جهت تسکین درد آن و همچنین با دو حبه جند بیدستر محلول در شیر دختران و یا روغن بادام تلخ و مر و زعفران جهت درد گوش و استعمال رماد آن با جند بیدستر جهت تسکین اوجاع گوش و قرحه آن نافع و قطور آن با بزرالبنج سفید هر دو متساوی به قدر عدسه محلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت و یک قیراط آن در شیر تازه دوشیده حل کرده نیمگرم جهت بثور آن که با ضربان باشد امّا وقتی باید استعمال قطورات افیونیه در گوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد و با وجود اینها مداومت به آن جایز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در غیر این حالات به طریق اولی و ضماد آن



جهت تجفیف قروح و ورمهای حاره و با زرده تخم مرغ ناپخته و زعفران جهت حمره به ضم حای مهمله که باد سرخ نامند و خراجات به ضم خای معجمه و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و فتیله آن با مرّمکی و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و با موم و روغن جهت حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوّت آنها است.

مضر قوای باطنیه و ظاهریه و حس و ادراک و ارواح و محدث کزاز و دق و شیخوخت و لاغری بدن و زردی رخسار و تقلیل فهم و فکر و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و با اندک چیزی خائف و هراسان شدن و ضعف قوّت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و قلب و کبد و معده و گرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسرالبول و غیر اینهاست به سبب مضرت آن به این اعضاء. **مصلح** آن جند بیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار و فلفل.

مقدار شربت آن: از یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ آن ممنوع و دو درهم آن کشنده.

بدل آن: سه مثل آن بزرالبنج و به وزن آن تخم لفاح یا پوست بیخ آن یا عصاره آن و در حبس‌الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا است و بعضی بدل آن به وزن آن تودری سفید گفته‌اند و مدت عمر و بقای قوّت آن را مانند سقمونیا پنجاه سال گفته‌اند و باید که آن را محفوظ دارند از رسیدن کیفیات غالبه اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از گرد و غبار و آمیزش اشیای غریبه و غیرها که آن را از صورت نوعیه خود نگرداند و ضعیف و فاسد نسازد و هر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد او را خدر و افسردگی اخلاط و ارواح و فواق و ظلمت بصر و پراکندگی حواس و تنگی نفس و گرفتگی زبان و سبات مفرط و خارش بدن و فرو رفتن چشمها و کزاز و عرق سرد و آمدن رایحه افیون از دهان و نفس و بدن خصوص که در وقت خاریدن و کمودت ناخن‌ها عارض گردد پس هلاک مداوای آن و آنچه بدان ماند قی کردن به ماءالشبت و فجل و عسل و نمک هندی و تحقین به حقنه حاره و آشامیدن شرابی که در آن دارچینی سوده و عاقرقرحا و جند بیدستر داخل کرده باشند و گرم کردن سر به تکمید و عطسه فرمودن و در میان آب گرم نشانیدن و خورانیدن تریاق فاروق و سنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق الطین و مثرودیطوس و فادزهر فایق و مقدار بندقه جند بیدستر و مشک و فلفل و حلتیت و جدوار مجرب و دارچینی و ابهل ساییده با عسل سرشته و اگر قلیلی فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند بد نیست و خورانیدن روغن گاو و آب گرم و بوره و نمک و یا شیر تازه دوشیده با نارجیل دریایی و مکرر قی کردن و بعد از آن عسل و چیزهای چرب و شیرین و حسوهای چرب و شیرین خوردن و بوییدن مشک و جند بیدستر و زعفران و خوردن اینها با هم و غذاها و طعام‌های چرب شیرین و شیر برنج و شیر و سیر و جوز نیز مؤثر است و خوردن جند بیدستر به قدر آنچه که افیون خورده و آشامیدن سکنجبین با افسنتین و نگذاشتن که به خواب رود نیز مؤثر است و اگر از عقب آن روغن کنجد و یا سرشف بخورد گفته‌اند که معالجه پذیر نیست و ترشی‌ها و سرکه و ماست بالای آن مضر و باعث قولنج صعب است و اگر احتیاج به حقنه شود تحقین فرمودن به حقنه‌های مناسبه و بعد از فراغ از حقنه شراب افسنتین ساعت به ساعت دادن و در بزرالبنج و شوکران احتیاج به تحقین زیاده است از افیون و بیان افیون و طریقه اخذ و منافع و مضار و دفع مضار و تراکیب افیونیه با اندک تفصیل و بسطی در قرابادین ذکر یافت.

فصل الالف مع القاف

◄اقاقیا

به فتح همزه و قاف و الف و کسر قاف و فتح یای مثناة تحتانیه و الف به لغت یونانی اسم عصاره قرط است و قرط ثمر سنط است که از آن صمغ عربی به عمل می‌آید و به هندی کیکر و ثمر آن را کیکرکارس و به فرنگی اکاکیا نامند.

ماهیت آن: به اصح اقوال عصاره نوعی از امغیلان است که قرط نامند آنچه قبل از رسیدن آن کوبیده گرفته باشند قبل از جفاف سرخ یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سبز مایل به سرخی و سیاهی و آنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه می‌باشد مختار و مستعمل نوع اول است که طیب الرایحه سبز مایل به سیاهی سنگین و صلب باشد. **طبیعت**: غیرمغسول آن سرد در اول و خشک در اول سیّم و مغسول آن سرد و خشک در دویّم.

افعال و خواص و منافع آن: مجفف و رادع و قابض و قاطع نزف‌الدم و نفث‌الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره و اسهال دموی و جهت استرخای مقعده و رحم شرباً و ضماداً. طلای آن مسکن رمد حار و مقوی بصر و ملطف رطوبات و زایل کننده سرخی آن و داخل کرده می‌شود در ادویه ظفره و طلای آن بر اورام حاره محلل و مانع انصباب مواد است به سوی آنها و جهت داخس و شقاق حادث از سرما و استرخای مفاصل و بروز ناف اطفال و مقعده و بر مو سیاه کننده آن و با برگ مورد و گل سرخ جهت قطع ادرار عرق و بدبویی آن و بر بدن و رخسار باعث نیکویی رنگ و با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و به دستور با موم روغن جهت سوختگی آتش و داخس مفید و ذرور آن جهت قطع نزف‌الدم از هر عضوی که باشد و چون در آب بجوشانند و بر مفاصل مسترخیه بریزند نافع و مانع



ریختن مواد است به سوی آنها و احتقان بدان مانع سحج و اختلاف‌الدّم و مقوی امعا است و در رحم باعث نشف رطوبات مسترخیه آن و حمول و فرزجه آن مانع نزف‌الدم و خروج مقعده و رحم و استرخا و سیلان آن و ضماد آن جهت برآمدگی حدقه و ورم حار و باد سرخ و ورم مقعده و رحم و بر کبد ضعیف باعث تقویت آن و چون در آب حل کنند و سر را به آن بشویند موی را سیاه گرداند و مانع آید از افتادن آن و با لادن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب.

مورث سده، **مصلح** آن روغن بادام.

مقدار شربت آن: تا یک درهم.

بدل آن: به وزن آن عدس و صندل و گویند حضض است و این انسب می‌نماید و دستور گرفتن آن آنست که بگیرند ثمر درخت آن را هنگام نضج و رسیدگی و بکوبند و صاف نمایند و به آتش ملایم جوش دهند تا به سر حد انعقاد رسد و در قالبها ریزند و بگذارند تا خشک شود و بکار برند و اکثر آب برگ آن را نیز داخل می‌نمایند و گفته‌اند اگر با آفتاب منعقد سازند بهتر است و طریقه غسل آن آنست که به آب بسایند آنچه بر بالای آب ایستد بردارند و قرصها سازند و خشک نمایند و عندالحاجت بکار برند. بدان که اقاقیا مرکب است از دو جوهر لطیف حار حاد لذاع و غایص و جوهر کثیف ارضی قابض مسدد و چون غسل نمایند آن را جوهر لطیف صاحب آن افعال زایل گردد و جوهر کثیف ارضی آن بماند و لهذا در بعضی مواضع استعمال غیر مغسول آن مانند اورام و در بعضی جاها مغسول آن مانند امراض چشم باید.

◄اقحوان

به ضم همزه و سکون قاف و ضم حای مهمله و فتح واو و الف و نون لغت عربی است و احداق المرضی نیز گویند و به فارسی بابونه گاو و بابونه گاو چشم نامند و به یونانی اوبیانس و اوبانیس و به عبرانی فیفانیا و به سریانی فشا و نیز فرابیون و کرکیش و کرکاش گویند و نزد بعضی کافوریه نام اقحوان است.

ماهیت آن: دو قسم می‌باشد: صغیر و کبیر. صغیر را به یونانی فلیمن و به فارسی بهار گویند و این نیز دو نوع است: بری و بستانی و بستانی را شاخ‌های باریک و برگ آن شبیه به برگ گشنیز و رازیانه و گل آن زرد و مدور و در اطراف آن برگ‌های ریزه سفید و از گل بابونه بزرگ‌تر و ثقیل الرایحه و با اندک تلخی و منبت بری آن کوهستان‌ها و صحراها و بالجمله صنفی از بابونه است و مغشوش به بابونه می‌نمایند و فرق آن است که بابونه تخم دارد و این ندارد و گل بابونه مجوف نیست و این مجوف است و مستعمل گل زرد آن است نه گل سرخ آن و بهترین آن آنست که برگ آن سبز و بیرون گل آن سفید و اندرون آن زرد و با تلخی طعم باشد و کهنه و فاسد نباشد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص و منافع آن: مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعده و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و مفتت حصات و با قوّت تریاقیت و جهت درد مثانه و ورم سپرز و استسقا و قراقر معده و قولنج و وجع مثانه و نزول آب در کیستین نافع و با سکنجبین و یا با نمک مسهل سودا و بلغم و به دستور با افتیمون. *اعضاء الراس* بوییدن تازه آن خواب آورد و اکثار و مداومت آن سبات. نطول آن جهت سهر پیران نافع بدین قسم که هر شب اقحوان و جو مقشر و بابونه از هر یک قدری در آب شیرین بجوشانند و روغن ایرسا داخل کرده بر سر نطول نمایند خواب آورد ایشان را و در نسخه دیگر به جای شعیر صعتر آمده و یک جزو تمام نیز داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم می‌نماید لهذا استفراغ بدان به نحو مذکور نافع است برای مالیخولیا و فزع و صرع و همچنین آشامیدن هر روز یک مثقال از بیخ آن و بعضی دو مثقال گفته‌اند با طبیخ فاوانیا تا سی روز متوالی جهت ازاله صرع و همچنین آشامیدن گل آن هر روز دو درم با شراب ریحانی تا بیست و پنج روز متوالی جهت صرع و ذرور خاکستر گل آن برای غرب و اکتحال خشک سوده آن جهت تقویت طبقات چشم و رفع ظلمت بصر و جلای آن و رفع آثار قروح و دفع نزول آب در آن و بعضی این خاصیت را به نوع صغیر آن مختص دانسته‌اند. *اعضاء النفس و الصدر و الغذاء* لعوق آن جهت ربو و سرفه و نفث‌الدم و آشامیدن سه درم برگ خشک آن با سکنجبین و نمک جهت ربو و اسهال مره سودا و تحلیل و تجفیف رطوبات متجلبه به سوی معده و تحلیل خون منجمد در آن و آشامیدن یک مثقال خشک سوده آن با سکنجبین جهت ربو و برانگیختن اشتها و خوشبویی معده و آشامیدن پنج درم آن جهت ادرار عرق و رفع قولنج نافع. *اعضاء‌النفض* آشامیدن مطبوخ آن با ماء‌العسل مدر قوی است و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مسکن وجع آن و چون با گل آن بیاشامند تفتیت حصات و تفتیح قولنج نماید و فقاح آن با شراب جهت ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب در کیستین و به دستور حمول آن ادرار حیض به قوّت تمام نماید و محلل صلابت رحم و مفتح سده آن و افواه بواسیر است و فرزجه آن مدر حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و طلای آب تازه آن بر انثیین و قضیب و کنج ران جهت تقویت باه و جماع بغایت مؤثر و ضماد آن بدین قسم که با آب مطبوخ آن پارچه تر کرده بر آن گذارند جهت التوای عصب و

دفع زهر جانوران سمی گزنده و با موم و روغن جهت ورم صلب ساقین و غیر آن و ضماد جمیع آن جهت باد سرخ و اورام حاره و بارده در انتها و جهت بواسیر و تقشر خشکریشه‌ها و قروح خبیثه و جراحت قضیب و ضماد گل آن جهت تحلیل اورام غلیظه و تفتیح سدد مفید.

المضار: اکثار آن مصدع و مثقل رأس، مصلح آن گل نیلوفر و سکنجبین و مکرب معده و مضر فم آن و مصلح آن بنفشه و انیسون و سکنجبین.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

بدل آن: اکلیل الملک و بابونه است دو وزن آن.

نوع صغیر آن در دویّم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف‌تر از اول. ضماد آن با شراب جهت نیکویی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب نافع و روغن آن که چهل روز گل اقحوان را که در هر یک رطل از آن چهار رطل روغن زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند و قطور آن در گوش جهت رفع اوجاع آن و تدهین به آن جهت لقوه و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم و تفتیح مسامات و ادرار عرق و نضج اورام و اصلاح جراحات اعضای عصبانی شرباً و تدهیناً نافع و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و استنشاق آن و سعوط به آن بعد از استفراغ به حب ایارج از برای سهر حادث از رطوبت بورقی و سهر مشایخ و خواب آوردن ایشان و همچنین تعریق سر به آن و تمریخ آن جهت لقوه مفید و گاه ترکیب می‌نمایند روغن آن را با بعضی ادویه حاره عطره ملطفه مفتحه به حسب اغراض برای زیادتی تسخین و منافع آن.

◀اقسون

به فتح همزه و سکون قاف و ضم سین و واو و نون و افنیثون به فتح همزه و سکون فا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم ثای مثلثه و سکون واو و نون در آخر نیز دیده شده.

ماهیت آن: نباتی است در گل و برگ شبیه به بادآورد و ساق آن کوتاه‌تر و غلیظ‌تر از آن و در هنگام تری مقشر می‌شود و آن را می‌خورند و چون برسد طعم آن تلخ مایل به حدت می‌گردد و گل آن پرخار و خارهای جوانب برگ آن مانند سوزنها و تخم آن زرد و از تخم معصفر که قرطم نامند ریزه‌تر و بیخ آن را چون بخایند از آن حرارت بسیار ظاهر می‌گردد و در اواخر تابستان می‌رسد و در اکثر مواضع می‌شود.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: بسیار لطیف. مقدار سه درهم از برگ آن جهت کزاز و تشنج امتلایی و اورام گردن و شدخ عضل شرباً و ضماداً مجرب گفته‌اند خصوصاً با شراب و تخم آن با شراب جهت دفع سموم.

مضر گرده، **مصلح** آن شراب.

مقدار شربت آن: سه درهم تا پنج درهم و از تخم آن تا دو درهم. **بدل آن**: شکاعی است.

◀اقط

به فتح اول و کسر قاف و طای مهمله به فارسی کشک پنیر و اهل روستاق و اعراب بادیه حصات نامند و به ترکی قروط.

ماهیت آن: دوغی است که به طبخ و جدا کردن مایییت از جبنیت را با نمک سرشته منعقد و خشک نموده باشند و صنعت آن در قرابادین مذکور شد.

طبیعت آن: سرد و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: قابض و مبرد و مسکن حدت صفرا و دم و بریان کرده آن جهت رفع اسهال مزمن به غایت مؤثر و ضماد سوخته آن جهت داءالثعلب و رفع نزف‌الدم و بواسیر و با پشم سوخته و جو سوخته بالسویه جهت حزاز مجرب که اول سر را به روغن گل سرخ چرب کنند و بعد از آن بر آن طلا نمایند.

المضار: دیر هضم و مولد ریاح و بلغم غلیظ و خام و مسدد خصوص در امزجه بارده رطبه **مصلح** آن جوارشات و گل قند است. ابن الیاس گفته هرگاه صرع به سبب دیدان بود و خورده شود ادویه قاتل دیدان و از برای رفع سبب آن می‌باید که بوده باشد غذا در آن روز ماءالاقط با ثوم بسیار و اقط فرا گرفته شده از رایب می‌باشد در آن قوّت محلله زیاده و ضررش به معده کمتر از فرا گرفته از جبنیت و این را به ترکی قراقروط نامند و از جبنیت را قروط چنانچه ذکر یافت.

◀اقلیمیا

به کسر اول و سکون قاف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و الف و قلیمیا به حذف همزه در اول نیز آمده و آن را قدیلیا و به یونانی چریرا گویند که از گداختن اجساد متطرقه مانند ذهب و فضه و مس و مرقشیشا مثل کف و درد بر رو و تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت به هم می‌رسد باز کف آنست که بعد از گداز و به هم رسیدن کف به سبب حرکت آن فلز بعضی به طرف فوق و بعضی تحت مجتمع می‌گردد الا آنکه آنچه به طرف فوق است الطف از آنچه به طرف تحت است و گویند خبث فلزات اقلیمیا است یعنی خبث ذهب اقلیمیای ذهب و خبث فضه اقلیمیای فضه و خبث مرقشیشا اقلیمیای مرقشیشا است و بعضی گفته‌اند که خبث فلزات غیر اقلیمیا است و قول اول اصح است و بهترین همه ذهبی است و آنچه در رنگ شبیه به اصل آن فلز باشد و ذهبی مایل به سبزی و



فضی به سفیدی و سیاهی ذهبی از غلبه بوره است که بر طلا می‌زنند و گویند اقلیمیا معدنی می‌باشد و مستعمل محرق مغسول آن است و طریق احراق و غسل آن در مقدمه این کتاب و در قرابادین کبیر و دستور پروردن آن و ذرورات و شیافات اقلیمیایی نیز مذکور شد.

طبیعت آن: مانند اصل آن است الا آنکه یبوست بر آن غالب.

افعال و خواص آن: مجفف. *العین* مقوی باصره و زایل کننده بیاض عین و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و جرب و نزول آب در چشم. *الجروح و القروح و البهق و الکلف و سایرالآثار و الاورام و الاوجاع* جهت تنقیه جراحات و دفع تعفن قروح و بردن لحم زاید و رویانیدن گوشت صحیح تازه و پر نمودن زخمها و رفع بهق و طلای آن رادع اورام و جالی کلف و آثار سیاه و تحلیل صلابات طحال و با افیون و زعفران و روغن اوجاع مفاصل و نقرس را مفید. *القلب* آشامیدن یک قیراط از طلای آن جهت خفقان و تقویت دل نافع.

بدل آن: مرداسنگ محرق مغسول است.

فصل الالف مع الکاف

◄ اکارع

به فتح همزه و کاف و الف و کسر را و سکون عین مهملتین جمع کراع به ضم کاف است و آن را به فارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه گوسفند و بز یکساله است.

افعال و خواص و منافع آن: لزج و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق و معتدل‌الغذا و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سودای محترقه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث‌الدم و عسرالبول و هزال مفرط و التیام زخم‌های باطنی و التیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت پیچش و اسهال مراری و منع لذع مواد حاره و دفع مضرت دوای حار مشروب و آب پاچه جهت سرفه حار و تلیین طبع یابس‌المزاج و حقنه به آن جهت مغص و زحیر سددی مجرب و نطول آن جهت یبوست دماغ و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن اندرون پاچه با فرفیون و روغن گل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل حار مجرب.

مولد قولنج، **مصلح** آن شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن آن با کرفس و دارچینی و مانند اینها و استخوان سوخته آن جهت رفع نزف‌الدم جراحات و با صبر جهت اسقاط دانه بواسیر مؤثر است.

◄ اکتمکت

به فتح همزه و کسر کاف و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح میم و کسر کاف و تا. عوام فارس خایه ابلیس نامند و درخت آن را در کنار بعضی باغات و مزرعه‌ها می‌نشانند به جهت آنکه به سبب خار بسیار آن کسی و جانوری داخل آنها نمی‌تواند شد و به هندی آن را کرنجوه و کرنج به فتح کاف و رای مهمله و سکون نون و جیم در آخر و به لغت سانسکرت ساکرکهوله نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است پرخار فی الجمله شبیه به درخت انار و شاخ‌های آن پراکنده و برگهای آن ریزه از برگ انار در طول کمتر و در عرض زیاده و بی‌تشریف و نوک ندارد و بر هر شاخی برگ‌های آن بسیار و از هر دو طرف محاذی هم رسته و تمام شاخها و ساق آن پرخار و غلاف ثمر آن شبیه به غلاف هسته انبه و پرخار و در جوف بعضی از آن دو دانه و بعضی سه دانه مثلث شکل زیتونی و فادزهری رنگ صلب و بر سر آن اندک نشان نقطه برآمده و در جوف آن مغزی سفید فی‌الجمله شبیه به مغز فندق و دو پارچه و بی‌دهنیت و بسیار تلخ و برگ و شکوفه آن نیز تلخ و صغیر و کبیر می‌باشد صغیر آن سبز رنگ و کبیر آن اندک سفید رنگ و هر دو در خواص قریب به هم اند و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن در آن حرکت می‌کند و چون صلب می‌باشد پوست آن صدا می‌کند و لهذا اکثری شبهه نموده آن را سنگ دانسته و گفته‌اند هو حجر فی حجر.

طبیعت آن: در سیّم سرد و خشک و گرم و خشک نیز گفته‌اند و شاید این قول اقوی باشد.

افعال و خواص آن: محلل اورام و حابس نزف‌الدم و خوردن آن مانع تاثیر هوای وبایی و نصف دانه آن با چند دانه قرنفل ساییده جهت تسکین وجع قولنج ریحی مجرب و با دارفلفل و عسل سرشته به مقدار بزرگی ثمر آن جهت حمیات مزمنه عتیقه نافع و حمول آن با شیر دختران ساییده جهت حامله شدن زنان عقیمه مؤثر و تعلیق آن با ریسمان سرخ بسته جهت حفظ جنین و بر درخت مثمر جهت منع ریختن ثمر آن مؤثر گفته‌اند و اکثر اطبا متفق‌اند بر آنکه مسهل ولادت است و چون تا یک هفته و زیاده بر آن روزی سه دانه ثمر آن را در زیر خاکستر گرم نمایند تا پخته گردد پس برآورده مقشر کرده نرم بکوبند و با آب بخورند جهت نزول آب در کیستین مفید است و حکمای هند آن را دو قسم نیز گفته‌اند یکی کبیر و یکی صغیر و کبیر آن را سفید و هر دو در خواص و منافع قریب به هم و گرم و خشک دانسته می‌گویند جهت قوّت باصره و دفع ریاح و روغن تخم آن را چون بر بدن بمالند نورانی گرداند و رونق دهد آن را و دانه‌های جرب را خشک گرداند و بالخاصیه دافع امراض فرج زنان و جذام و ریاح غلیظه و محتبسه در معده و امعا است و جهت دفع کرم شکم و بواسیر و فساد سموم و ورم اعضاء و برگ آن جهت فساد بلغم و سودا و خون مفید گفته‌اند و چون مغز آن را در هم وزن

آن روغن کنجد بجوشانند که سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را صاف کرده در شیشه‌ای نگاه دارند و قدری آن را در زخمهای غائر بچکانند پر و ملتحم سازد و چون سفوف نمایند مغز آن را و بر برگ بید انجیر بپاشند و بر ورم بیضه حادث از نزول ماء ببندند مکرر تحلیل دهد آن را و اگر ماده بسیار غلیظ و متوجه جانبی باشد از آن جانب آن را منفجر گرداند و رفع نماید بدون الم و اذیتی.

◄اکلیل‌الملک

به کسر همزه و سکون کاف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و الف و لام و فتح میم و کسر لام و کاف و آن را اصابع‌الملک نامند و ملکا نیز و به یونانی هالینوطس و به فارسی گیاه قیصر گویند و به هندی پرنگ نامند.

ماهیت آن: دو صنف می‌باشد و گیاه هر دو صنف شبیه به هم امّا ثمر یک صنف هلالی شکل و در غلافی مانند تخم ترب و تخم‌های آن مدور و ریزه‌تر از خردل و بعضی را تخم شبیه به حلبه و غلاف غیر هلالی و ثمر صنف دویّم باریک‌تر و هلالیت آن کمتر و برگ آن مدور بقدر درهمی و شاخ‌های آن باریک و درشت و صلب و پراکنده و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق به قدر ذرعی و گل آن زرد و ریزه و بعضی را گل بنفش و بعضی سفید و بعضی را ورق شبیه به برگ لسان‌الحمل و بعضی از آن ریزه‌تر و همچنین گیاه آن بعضی بزرگ و شاخ‌های آن باریک و سست و به دستور ثمر آن و بالجمله به سبب اختلاف اراضی و بلدان و اهویه مختلف می‌باشد در کبیر و صغیر و قوّت و ضعف مستعمل ثمر آن است و برگ هندی آن که پرنگ نامند در طعم و رایحه اندک مشابهتی به حلبه دارد و از برگ حلبه کوچکتر و نازکتر و مشرف چنانچه مانند حلبه پخته با روغن و پیاز بریان کرده می‌خورند و در گوشت و ماهی نیز داخل می‌نمایند و ثمر هندی آن بسیار ضعیف و باریک و کوچک است و بهترین اکلیل‌الملک صلب و تازه زرد رنگ مایل به سفیدی (اطهرالرایحه)[1] آنست که چون بشکنند تخم آن زرد باشد.

طبیعت آن: به قول شیخ الرییس گرم و خشک در اول و بعضی مرکب القوی و جزو حار یابس در آن زیاده از جزو بارد گفته و دیسقوریدوس معتدل در حرارت و برودت دانسته.

افعال و خواص و منافع آن: محلل و منضج و قابض و مجفف امّا قبض آن کمتر از تحلیل آن و لهذا منضج و ملطف و مقوی اعضاء و ملین اورام صلبه است. ※امراض الرأس※ جهت صداع ضماد آن با سرکه و روغن گل بر سر و همچنین نطول آب گرم مطبوخ آن صداع و دوار و صدر و اختلاج و سکته و لقوه و استرخای حادث از بلغم و صفرا و گرفتن بخار آن در حمام در هر روز و شب و تمریخ به دهن آن برای امراض مذکوره و برای اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و مالیخولیا و نسیان و خوردن دو درهم آن با پنج درهم عسل و نطول آب مطبوخ آن بر سر صاحب وسواس سوداوی در هر سه روز یک مرتبه در حمام و برای فالج و استرخا ضماد کردن آن بر مبدأ عصب عضو مسترخی و جهت تمدد و کزاز بلغمی و نطول آب مطبوخ آن نیمگرم بر سر و معده و جهت تشنج امتلایی و حبس نزلات نطول آب مطبوخ آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه دیگر مانند بابونه و صعتر و شبت و همچنین آشامیدن آب مطبوخ آن جهت امراض مذکوره. ※امراض المعده و غیرها※ آشامیدن آب مطبوخ آن جهت درد معده و جگر و سپرز و با افسنتین جهت ورم آن هر سه عضو و رحم و ضماد آن نیز بر آن مواضع و همچنین آشامیدن آب طبیخ آن جهت تحلیل فضول باطنی خصوصاً با انجیر و عسل و زیاده کننده شیر و منی و دافع ضرر سموم و ادرار بول و حیض و رطوبات و تسکین عطش بلغمی و ضماد پخته آن به تنهایی و یا با میپختج جهت قروح شهدیه سر به تنهایی و یا با بعضی مجففات مانند مازو و طین رومی و عدس و گرد آسیا و به دستور ضماد آن با میپختج جهت اورام مرکبه و حاره چشم و گوش و مقعده و رحم و انثیین و به دستور ضماد پخته آن با میپختج جهت اورام حاره و صلبه به تنهایی و یا مخلوط با سفیده بیضه مرغ و آرد حلبه و بزر کتان و تخم کاسنی و خشخاش به حسب حاجت و مرض و مزاج و اراده تحلیل و انضاج و قبض و تبرید و غیرها و قطور عصاره تازه آن با روغن گل سرخ جهت درد گوش و صداع بارد و آشامیدن سه درهم عصاره آن با تخم آن با میپختج جهت ورم احشا و بی‌تخم آن جهت تسکین اوجاع و همچنین با زعفران جهت تسکین ضربان همه اعضاء و آشامیدن طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصات و حقنه آن جهت تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد آن و آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ‌های آن جهت ادرار بول و طمث و اخراج جنین و استحمام به آب طبیخ آن و سر و بدن را بدان شستن جهت قروح شهدیه و تسکین خارش بیضتین نافع.

آشامیدن آن **مضر** به انثیین، **مصلح** آن عسل و انجیر و مویز.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال و از عصاره آن تا بیست درم.

بدل آن: به وزن آن بابونه است و فراسیون و لبان ذکر و نیم وزن آن برگ انجیر در اضمده نیز گفته‌اند و دهن مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت.

◄اکلیل‌الجبل

به یونانی اوقلا اوقا نامند.

۱. اطیب‌الرایحه



ماهیت آن: نباتی است به قدر ذرعی منبت آن بیشتر جبال و مواضع صخریه و خشنه و از این جهت آن را اکلیل‌الجبل نامند و در اسکندریه بسیار می‌شود و اکثر در اواسط تابستان می‌رسد و در بعضی بلاد بیشتر در بعضی دیرتر و برگ آن دراز و باریک و انبوه و مایل به سیاهی و شاخ آن صلب و گل آن در میان برگ‌ها رسته و مایل به سفیدی و ثمر آن صلب مایل به استداره و تخم آن ریزه و برگ و شکوفه آن با اندک تلخی و تندی و خوشبو و غیر قردمانا است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص و منافع آن: آشامیدن آن جهت سرفه رطوبی مزمن و ربو و خفقان بارد و استسقای زقی که با حرارت و عطش شدید مفرط نباشد و تفتیح سده جگر و سپرز و تنقیه ریه و تحلیل ریاح و تسکین درد جگر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصات گرده و مثانه و ادرار بول و حیض. ضماد آن جهت تحلیل اورام مزمنه نافع و برگ آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن و آن را چون بر درد چشم بارد بچسبانند تسکین دهد وجع آن را در ساعت و به اصلاح آورد.

مضر محرور المزاج، **مصلح** آن سکنجبین.

مقدار شربت آن: تا سه درهم.

بدل آن: افسنتین و نصف آن مر و گفته‌اند چون شکم صید را از احشا خالی کرده از این گیاه پر کنند منع تعفن آن می‌کند و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است.

فصل الالف مع اللام

◄الب

به کسر اول و سکون لام و بای موحده لغت عربی است.

ماهیت آن: درخت خارداریست شبیه به درخت اترج الا آنکه برگ آن ریزه‌تر و شبیه به برگ زیتون و خار آن بیشتر و نضارت و سبزی آن زیاده.

افعال و خواص آن: سم همه حیوانات و از دفلی قوی‌تر. چون داخل اغذیه کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در ساعت کور و کر شود و زبون‌ترین گیاه‌های بلاد تهامه و جبال شراه نواح تهامه است و علاج آن علاج شخصی است که خانق النمر و دفلی خورده باشد ولیکن در این باید که بلافاصله از عقب آن ادویه دافعه آن را بیاشامند و الا فایده نخواهد بخشید.

◄النج

به فتح همزه و سکون لام و فتح نون و و جیم لغت یونانی است به معنی اهل.

ماهیت آن: بیخ نباتی است شبیه به زردک و ساق آن سطبر و به قدر شبری و گل آن سفید مانند گل زردک و تخم آن سفید و طولانی و خالدار و طول آن کمتر از برنج و شبیه به سرمق و بر سر شاخ‌های آن قبه مستدیر مانند جوز و بهترین آن هندی آنست.

طبیعت آن: گرم و خشک قریب به آخر دویّم.

افعال و خواص آن: گفته‌اند جهت شری مجرب است بدین نحو که روز اول نیم درم آن را با سه اوقیه سکنجبین ساده و به دستور روز دویّم نیم مثقال آن و روز سیّم یک درم آن را بنوشند و به جهت اسقاط مشیمه مجرب دانسته‌اند با شراب مسمی به الومالی که شراب عسلی است و گفته‌اند به قوّت تمام آن را اخراج می‌نماید و آشامیدن بیخ آن مقدار یک درهم جهت تقطیرالبول رطوبی مفید.

◄الوسن و الوسون

به فتح همزه و ضم لام و سکون واو و ضم سین مهمله و نون و به لغت دویّم به ضم همزه و لام و سکون واو و ضم سین و سکون واو و نون در آخر به معنی یذهب بالکلب است جهت آنکه زایل می‌گرداند اذیت سگ دیوانه گزیده را.

ماهیت آن: گیاهی است شبیه به گیاه پنبه و با خشونت و برگ‌های اسفل آن مستدیر و مابین برگ‌ها تخمی شبیه به ترمس در میان دو پرده و برگ آن مایل به سیاهی و سرخی و گویند نوعی از عکرش و ثیل است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و در اول نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: جالی آثار و محلل اورام و مجفف به اعتدال و جهت کلف و تحلیل کل آثار نافع به اعتدال و با شوکران جهت ورم خصیه عجیب‌النفع و بالخاصیه جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته‌اند.

مصدع و **مصلح** آن مرزنجوش.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال است.

◄الومالی

به ضم همزه و لام و سکون واو و فتح میم و الف و کسر لام و یا و اومالی به حذف لام اول نیز دیده شده و آن را عسل داود نیز گویند برای آنکه اول کسی که آن را یافت و به مردم شناسانید او بود و به نام خود خواند .

ماهیت آن: رطوبتی دهنی غلیظ صافی شبیه به میعه سایله است که از ساق درختی در ترمذ حاصل می‌شود و بهترین آن بسیار غلیظ‌القوام صافی براق شیرین آن است.

طبیعت آن: گرم در سیّم و خشک در اول و گویند در دویّم تر.



افعال و خواص آن: آشامیدن سه اوقیه آن با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط ردیه و جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و شارب الومالی را چون کسالت و سبات به هم رسد که لازمه آنست باید که نخوابد و حرکت بسیار کند تا فعل آن باطل گردد.

مصلح آن سکنجبین و میبه و نبیذ و دهن آن که شاخ‌های درخت آن را در روغن کنجد یا زیت یا هر روغن مناسبی که خواهند بجوشانند و صاف نموده استعمال نمایند. اکتحال آن جهت ظلمت بصر و تدهین به آن جهت درد عصب و جرب متقرح مفید.

◀الوین

به فتح اول و ضم لام و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است کمتر از ذرعی مایل به سرخی و شاخ‌های آن باریک و صلب و پوست آن نازک و برگ آن ریزه و باریک و گل آن نرم مایل به سرخی و زردی و بیخ آن شبیه به چغندر و با رطوبتی حریف و تخم آن شبیه به تخم افتیمون است منبت آن ریگ زارها و کنار آبها و در عراق و غیر آن می‌باشد بهترین آن بیخ‌های انبوبی شکل سفید مصمغ آن است که چون بشکنند شکسته گردد و بدترین آن شبیه به لیف است و به زعم بعضی تربد است و نیست چنین و دستور است که چون از زمین بر می‌آورند مغز آن را برآورده می‌اندازند لهذا پوست آن انبوبی شکل می‌باشد و مستعمل پوست تخم آنست.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و در دویّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: جالی و غسال و مفتح و آشامیدن یک درهم تا دو مثقال از تخم آن با یک درهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت مؤثر و پوست بیخ آن در این فعل قوی‌تر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلح آن کثیرا و عناب.

مقدار شربت آن: تا سه درهم و از پوست بیخ آن تا دو درهم.

◀الیه

به کسر اول و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه و ها به فارسی دنبه نامند.

ماهیت آن: معروف است.

طبیعت آن: گرم و تر قریب به سمن است در ماده و فاعل انعقاد الا آنکه این از آن غلیظ‌تر است.

افعال و خواص آن: محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و بدن و با نشاسته مصلح گرده و چون یک عدد دنبه گوسفند سیاه را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و تربد بنوشند جهت رفع عرق‌النساء مجرب دانسته‌اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو بندند تا متعفن شود جهت تشنج یبسی و کزاز و تحلیل مواد متحجره و اعصاب بلند شده از جای خود و نضج اورام مجرب.

المضار: بطی‌الهضم و مکرب و مغثی و مضعف قوّت هاضمه و انطاکی گفته که بسا باشد که در مبرود موجب موت فجأه گردد.

مصلح آن بریان نمودن آن با ابازیر حاره مانند زنجبیل و فلفل و دارچینی و خوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش مصطکی و عود و کمون بالای آن و به دستور خوردن آن با سرکه و آبکامه است.

فصل الالف مع المیم

◀اماریطن

به فتح همزه و میم و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای مهمله و نون لغت یونانی است. ابن بیطار نوشته که جماعتی از انواع اقحوان دانسته‌اند و نیست چنین و نزد من از انواع قیصوم است و من آن را چنین شناخته‌ام به عینه.

ماهیت آن: نباتی است به قدر ذرعی و برگ آن باریک و پراکنده و قبه آن مستدیر سفید و بعضی سرخ و به قدر فندقی و بر گرد قبه آن دایره زردی و تخم آن باریک و منبت آن کوههای خالی از اشجار و در تنکابن لبارو نامند و در بلاد روم و فرنگ جهت اصنام تاج از آن ترتیب می‌دهند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و مقطع و مانع ریختن مواد به معده و منشف رطوبات آن و مدر بول و حیض و جهت نهش هوام و عرق‌النساء و شدخ عضل و شرب اطراف آن با ماءالعسل محلل خون منجد در معده و مثانه و آنچه در آنها انجماد یافته باشد و نیز جلب رطوبات معده و تجفیف آن می‌نماید و با شراب ابیض ممزوج یا با آب جهت قطع نزله و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قبه آن با شراب جهت عسرالبول و نهش هوام و عرق‌النساء و شدخ اوساط عضل مؤثر و ادرار طمث آورد و چون با شراب که مسمی به الومالی است بیاشامند اذابه خون منجمد در شکم و مثانه نماید و چون گیاه آن را در ثیاب نگاه دارند، حفظ می‌نماید آنها را از خوردن کرم.

مضر فم معده، **مصلح** آن آشامیدن آب.

مقدار شربت آن: نه قیراط است.

◀امبرباریس

به فتح همزه و سکون میم و فتح بای موحده و سکون رای مهمله و فتح بای موحده و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله و انبرباریس به نون به جای میم نیز آمده



است به لغت بربری ابراز و به فارسی زرشک و زارج و زرنک نیز نامند.

ماهیت آن: درختی است خاردار و خارهای آن مثلث یعنی هر جا که خار رسته سه خار یک جا با هم رسته. منبت آن اکثر کوهها و دامنه‌های کوه نزدیک به آب و در خراسان و شیروان و اطراف شیراز و شام و روم و غیرها می‌باشد امّا در خراسان و شیروان اکثر بی‌دانه و شاداب و در نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه‌دار و هر چند هوای بلد سردتر باشد بهتر می‌شود و برگ آن شبیه به برگ یاسمین و بزرگتر و باریک‌تر از آن و گل آن زرد مایل به سفیدی و سرهای آن مجتمع و ثمر آن خوشه‌دار و طولانی و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ مایل به بنفشی و بنفش سیاه می‌گردد و هنگام رسیدن آن تابستان است و بزرگی درخت آن به قدر دو سه قامت و قریب به درخت سیب صحرایی نیز می‌باشد و ثمر این مدور و سرخ رنگ و بهترین و مستعمل در اکثر تراکیب منقی از دانه و یا بی‌دانه کوهی آنست و در افشره و رب و شراب دانه دار آن نیز که آن را افشرده آب آن را گرفته و یا خشک آن را در آب خیسانده مالیده صاف کرده با قند و یا نبات چاشنی گرفته استعمال نمایند.

طبیعت آن: سرد و خشک در سیّم و با قوّت قابضه و تریاقیه و در دویّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص و منافع آن: قاطع صفرا و مسکن تشنگی و حرارت معده و جگر و غلیان خون و سیلان آن از اسفل و بواسیر و مقوی دل و جگر و معده حار و مانع ریختن مواد به اعضاء و جهت بواسیر و سیلان رحم مزمن به تنهایی و با ادویه حاره مقویه مانند سنبل‌الطیب و دارچینی و عسل و امثال اینها جهت تفتیح سده جگر و رفع استسقا و تقویت جگر سرد و تر و سردی احشا و رفع اسهالی که از ضعف جگر و یا به سبب تب بلغمی مزمن بهم رسیده باشد و با آب افسنتین جهت تقویت هاضمه و با زعفران جهت صلابت جگر و ادرار بول و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و آب آن مانع غثیان و قی و دانه آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه جهت قرحه امعا و سحج و اسهالی که از ضعف احشا بوده باشد و چون بگیرند آب آن را و آب سیب رسیده هر دو مساوی و آب لیمو ربع آن که نصف یکی باشد و با شکر سفید صاف کرده به قوام آورند تا منعقد گردد فادزهر سموم قتاله است و به جهت نهش افعی و خفقان و غشی و کرب و ضعف شهوت طعام مجرب و چون اضافه نمایند بر آن حماض اترج و مروارید محلول قایم مقام تریاق کبیر می‌گردد و نافع است جهت اکثر امراض و بالجمله انبرباریس محرورالمزاج و صفراوی را مفید و موافق.

مضر مبرودالمزاج بلغمی و سوداوی و اصحاب قولنج و ریاح و اعتقال بطن، **مصلح** آن در مبرود قرنفل و در غیر آن شکر و شیرینی‌ها.

مقدار شربت: از آب آن تا بیست مثقال و از جرم آن تا پانزده مثقال و از دانه آن تا سه مثقال.

بدل آن: به وزن آن تخم گل سرخ و دو ثلث آن صندل سفید و پوست بیخ آن که آرغیس نامند در حرف الف مع الالف ذکر یافت و اصباغ و الوان و اطعمه انبرباریس و افشرج و جوارش و حب و خوشاب و خمیره و دوای قرص و سفوف و سکنجبینات و اشربه و اقراص و مفرح و نقوع انبرباریس در قرابادین در حرف الالف مع النون ذکر یافت.

◄امدریان

به فتح همزه و سکون میم و ضم دال و سکون رای مهملتین و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: درختی است برگ آن شبیه به برگ کبر و اندک کوچک‌تر از آن و بوی آن تند و ثمر آن به قدر نخود کوچکی با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و از آن تسبیح می‌سازند لهذا آن را شجرة التسبیح می‌نامند و دموع ایوب نیز و منبت آن اکثر بیت‌المقدس و نواح آن و مقابر آن بلاد.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک و تخم آن که در غلافی می‌باشد مایل به سردی و خشکی.

افعال و خواص آن: منضج و مفتح سدد و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن زحیر. قطور عصاره تازه آن در چشم جهت دفع بیاض و طلای بیخ آن جهت اورام قوی‌تر از سایر عصارات مانند عنب الثعلب و کاکنج و آب برگ و شاخ تازه آن و آب مطبوخ آن هر دو نیز جهت رفع سموم هوام و سگ دیوانه گزیده خصوصاً عقرب و ضماد و به دستور شرب آن جهت اورام و جرب یابس و عسر بول و فواق و طلای آن جهت رفع کلف و ذرور برگ خشک آن جهت التیام جراحات تاره نافع.

مقدار شربت از عصاره تازه آن: هفت مثقال و از مطبوخ آن چهارده مثقال.

◄امرود

به فتح اول و سکون میم و ضم راء مهمله و سکون واو و دال مهمله. **ماهیت آن**: اسمی است مشترک میان ثمری که آن را به عربی کمثری نامند و در حرف الکاف ان شاءالله تعالی خواهد آمد و ثمری که در بنگاله به جهانگیر نکر می‌شود و چند درخت در مرشد آبادند شبیه به نوع امرود متوسط که حسینی نامند و از آن کوچک‌تر و پوست آن سفید با داغ سرخ رنگ مایل به بنفشی و لحم آن سفید و ترش طعم تفه و با اندک



عفوصت و کم آب و مربای آن که اندک مشکی در آن با گلاب حل کرده داخل نمایند لذیذ خوش طعم و خوش رایحه می‌باشد و در قلیه چاشنی‌دار با آب لیمو و قند و در زیر طعام چاشنی‌دار نیز لذیذ می‌باشد و خام خوردن آن را چندان لطفی و تکلفی نیست و گل آن که تارهای سرخ کمرنگ مایل به بنفشی است ترش طعم و خوش رایحه می‌باشد افشره آن بسیار لذیذ و در قلایهٔ چاشنی‌دار نیز لذیذ می‌شود و درخت آن عظیم و برگ آن شبیه به برگ گردکان و از آن بزرگتر و بلندتر بقدر یک شبر و بی‌تشریف و اندک ضخیم و چوب آن سیاه رنگ و صلب.

طبیعت آن: سرد و تر.

افعال و خواص آن: مسکن حدت صفرا و خون و با قوّت قابضه.

◀ امژه

به فتح همزه و سکون میم و فتح رای هندی چهار نقطه و ها.

ماهیت آن: ثمر درختی است هندی به بزرگی درخت گردکان و شبیه بدان در هیأت و برگ و خزان نمودن الا آنکه برگ امژه کوچک‌تر و نرم‌تر و باریک‌تر از برگ آن است و اول شکوفه و ثمر می‌آورد و بعد از آن برگ و ثمر آن در خامی سبز و نازک و بی‌ریشه و ترش با اندک عفوصت و در قلیه و دو پیازه و قورمه و دال که عبارت از ماش مقشر و یا عدس مقشر و یا نخود و مانند اینها است از حبوب با روغن و پیاز بریان کرده با آب خالص و یا آب یخنی پخته باشند داخل می‌نمایند ترش و لذیذ می‌گرداند و عفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم می‌گردد و چون ثمر آن بزرگ شد ریشه ریشه بهم می‌رساند و سخت می‌گردد و بعد از رسیدن زرد و اندک چاشنی‌دار و بزرگی ثمر آن به مقدار گردکان پوست جدا کرده می‌باشد و برگ آن نیز اندک ترش و با عفوصت بسیار و گل آن ترش‌تر از آن و لطیف و نیز آن را مانند ثمر آن و برگ‌های نازک آن را نیز پخته می‌خورند و با ماهی می‌پزند بسیار لذیذ می‌شود و منبت آن در بنگاله بسیار است و در بلاد دیگر هند نمی‌شود و چون ابتدای موسم برسات شاخ درخت آن را می‌نشانند در یک سال بیخ آن قایم می‌شود و ثمر می‌دهد.

طبیعت آن: سرد در دویّم و خشک در اول.

افعال و خواص و منافع آن: جهت محرورالمزاج و امراض صفراوی و به دستور اسهال صفراوی نافع و پوست درخت آن را اهل بنگاله جهت دفع غایله مرضی که مخصوص بدان بلد است و می‌گویند که در بینی مردم می‌شود و اهوه می‌نامند مقدار پنج شش مثقال آن را در پنجاه شصت مثقال شیر بز تازه دوشیده خام ساییده صاف نموده می‌آشامند دو سه روز صبح ناشتا تسکین می‌دهد حدت عوارض آن را و نیز بر سر و کف دست و پای او می‌مالند و می‌گویند که اگر شیر بز سیاه یک رنگ باشد بهتر است.

◀ امسوخ

به فتح همزه و سکون میم و ضم سین مهمله و سکون واو و خای معجمه لغت بربری است به معنی انابیب.

ماهیت آن: نباتی است کبیر و صغیر و کبیر آن مابین شجر و گیاه و مانند نی مجوف و گره دار و منبت آن اکثر سنگلاخها و کنار آب‌ها و صغیر آن به قدر یک شبر و زیاده از آن و ساق آن خشبی صلب به سطبری انگشتی و از ساق آن شاخ‌های بسیار باریک صلب گره‌دار روییده که چون بکشند مواضع بندهای آن را شاخ‌ها از هم جدا گردند و برگ آن مانند برگ زیتون و شکوفه ندارد و ثمر آن سرخ به قدر نخودی و بعد خشک شدن سیاه می‌گردد و در طعم نبات آن قبوضت با مرارت کمی است و بیخ آن خشبی صلب منبت آن نیز سنگلاخها است.

طبیعت آن: مرکب القوی در اول سرد و در دویّم خشک.

افعال و خواص و منافع آن: قابض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و چون بیاشامند از آن مقدار پنج درهم با شراب قابض جهت قطع اسهال و طبیخ آن جهت فتق و قیله و منع علت‌های گرده و مثانه و تقویت اعضای باطنی و شدخ عضل و با شراب و انجیر جهت سرفه و عسرالنفس و چون خشک آن را بجوشانند در آب تا به نصفه رسد صاف نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف دل و جگر و احشا مفید خصوصاً چون مداومت بدان نمایند و زنان مغرب تازه آن را با آب انگور طبخ نموده صاف کرده می‌آشامند هر روز مقدار یک رطل جهت نیکویی رنگ رخسار و فربهی بدن و تنقیه رحم و اندک اسهال می‌نماید و نفع می‌بخشد ایشان را و ذرور آن جهت قطع نزف‌الدم جراحات و رویانیدن گوشت تازه مؤثر و ضماد آن بر قیله باعث ضمور و کوچکی و لاغری آن و انطاکی نوشته که آن را از اندلس می‌آورند و گمان می‌برم که در غیر آنجا یافت نمی‌شود.

◀ امعا

به فتح همزه و سکون میم و فتح عین مهمله و الف جمع آن معا است به عربی مصارین و به فارسی روده و به هندی انتری نامند. مراد از آن روده حیوانات است که از جمله اعضای عصبانی است.

طبیعت آن: در سیّم سرد و خشک.

افعال و خواص و منافع آن: خوردن مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره که مصلح آنست جهت معده که صفرای رقیق مایی در آن متولد شده باشد مفید. قلیل الغذا و دیر هضم و مولد خلط بارد و قولنج.

مصلح آن جوارش عود و کمونی و فلافلی است که آن را خورده خواب نمایند و بعد از خواب یکی از این تراکیب را بخورند.



◄امّغیلان

به ضم همزه و تشدید میم مکسوره و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون و عوام آن را طلح و اهل بادیه سمر و شوکه مصریه و شوکه اعرابیه نیز و به فارسی مغیلان و به هندی کیکر و ببول نیز نامند.

ماهیت آن: درختی است خاردار منبت آن اکثر صحراها و دامنه‌های کوه و دو قسم می‌باشد: یکی بزرگ و دیگر کوچک و هر دو در شکل و برگ قریب به هم و قسم اول درخت آن کوچک‌تر از درخت سیب و پر خار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و در اول سبز مایل به سفیدی و چون کهنه شود مانند آبنوس سیاه مایل به سرخی می‌گردد و ثمر این مانند باقلی و خرنوب در غلاف طولانی و گره‌دار پنج و شش تا نه عدد و زیاده نیز و در هر گرهی دانه پهن به قدر ترمسی و پهن‌تر از آن و سرخ و ثمر این را با غلاف قرظ و صنط نیز و غرب و (علف و عفعف و)[1] عصنات نیز و عصاره این را اقاقیا و صمغ این را که سرخ رنگ و زرد رنگ شفاف صافی است صمغ عربی نامند و گفته‌اند در میان پوست و چوب طلح چیزی شبیه به صمغ می‌شود و صمغ نیست و چون این را از درخت طلح بگیرند در میان آن چیزی شبیه به خون باشد سیال و چون آن را از آن جدا نمایند و باقی را بشویند در نهایت سفیدی باشد و مانند علک آن را بخایند از آن آب شیرین خوشبو جدا گردد و دهان را خوشبو کند و قسم دویّم درخت آن کم خار و بعضی بی‌خار و شاخه‌های آن انبوه و این را به عربی سلم نامند و ساق آن سیاه رنگ‌تر از اول و ثمر این را نیز قرظ گویند و در غلافی مانند باقلی است امّا مدور و بی‌گره و پوست آن بنفش مایل به سیاهی و در آن دانه‌های کوچک اندک پهن سبز تیره ماشی و در هر غلافی از نه و یازده دانه تا سی و یک دانه به اختلاف بزرگی و کوچکی و در بین هر دانه پرده سفید رنگ و محیط بر بالای آن دانه‌ها نیز و در میان آن پرده سفید و پوست بنفشی مایل به سیاهی و رطوبتی لزج چسبنده زرد رنگ و گل هر دو قسم زرد مدور مانند تکمه و خوشبو و برگ هر دو شبیه به هم و طولانی و بسیار ریزه انبوه در شاخ‌های باریک محاذی هم در دو صنف رسته و طعم آن عفص و مستعمل بیشتر اجزا قسم کبیر آن است و نیز قسمی دیگر می‌شود در بعضی بنادر و شاخ‌های آن گره‌دار.

طبیعت: جمیع اجزای آن در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: حابس فضلات و رادع. آشامیدن عرق گل آن جهت خفقان حار و هول دل و توحش و تقویت اعضای باطنی و به تنهایی و یا با ادویه و اشربه مناسبه مفید و برگ آن جهت قطع اسهال و تفتیح سدد و نطول آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و نقوع آب برگ تازه نورسته آن که در آب خیسانیده شب تحت السماء گذاشته و صبح آب صافی آن را گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و حرقت آن مفید و سفوف برگ و پوست و گل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی صبح ناشتا با آب سرد چند روز متوالی هر روز نیم درهم تا یک درهم جهت رفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خورانیدن قدری از برگ نورسته آن با اندکی زیره سفید و یک دو عدد غنچه گل انار ناشکفته با آب ساییده و صاف کرده سنگ تاب نموده که پنج یا هفت سنگریزه و یا پارچه‌های خزف را در آتش سرخ کرده در آن خاموش نمایند سه مرتبه یا پنج مرتبه جهت حبس اسهال اطفال خصوصاً در هنگام دندان برآوردن در اواخر که بسیار زیادتی کند و ضعف آورد نه در اوایل و غیر اطفال را نیز نافع امّا باید که به حسب سن و قوّت بر مقدار اوزان ادویه بیفزایند و ضماد برگ تازه آن جهت التحام جراحت و رفع اورام و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعده و نشف رطوبات رحم مفید و عصاره و برگ و ثمر تازه آن قاطع نزف‌الدم و نفث‌الدم و فرزجه ثمر آن که آن را در آب جوش داده پارچه کرباسی را بدان مکرر تر کرده خشک نموده زن به خود بردارد در نشف رطوبات و تضیق قبل به حدی است که به مرتبه بکارت می‌رساند و چون ثمر خام آن را گرفته شکافته تخم‌های آن را دور کرده طرف اندرون آن را بر پارچه کرباس نویی بمالند تا رطوبات و مغز آن بدان خوب آلوده که بعد از خشک شدن مانند موم جامه گردد و از آن پارچه سینه بند زنانی که پستان آنها آویخته باشد سازند و بر سینه ببندند تا مدتی رفع آن علت گردد و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع و عمده اجزای روغن شیخ صنعان است و چون پوست درخت آن را هر مقدار که خواهند نیم کوفته در ده چندان آب بخیسانند تا دو روز پس بجوشانند تا به نصفه رسد و بمالند و صاف کنند و در ظرف چینی و یا شیشه نگاهدارند و در ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند و به دستور در هر ایام حیض دایم فرج آن مانند فرج بکر باشد و ثمر و برگ و پوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قایم مقام مازو است و نیز پوست و گل آن جزو اعظم و اصل عرق قند و شراب آنست و در هند و بنگاله بسیار مستعمل خصوص پوست آن و بیخ آن جالی و سنون آن جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن به جهت صلابت و استحکام پایه گردون و رته و کاوی و غیرها و آلت شخم زمین نیز می‌سازند و قسم دیگر نیز می‌باشد شبیه به قسم دویّم در برگ و ثمر و رنگ و پوست ولیکن بدبو و پرگل‌تر از آن هر دو قسم ولیکن این غیر مستعمل

---

۱. فقط در نسخه ب



است و این قسم اکثر مخصوص بنگاله است و ریشه آن را چون نزد مار برند سر را به زیر اندازد و اندک سست گردد و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده‌اند به اسم قرظ و امّغیلان و طلح شاید هر یک اسم قسمی باشد که به طریق اشتباه بیان فرموده‌اند و بعد از تأمل رفع شبه می‌گردد.

◄ املج

به فتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور به آملج است به مد الف و کسر میم به لغت مصر سنایره و به فارسی آمله و به هندی انوله نامند و شیر پرورده آن را شیر املج گویند.

ماهیت آن: ثمر درخت هندی است طعم آن ترش و با عفوصت بسیار و در تازگی شبیه به آلوگرجه و تا به بزرگی گردکانی نیز می‌شود و بهترین آن بزرگ بی‌ریشه سنگین زرد رنگ تازه و یا خشک فاسد و متکرج نشده آنست که بی‌ریشه بالیده باشد و درخت آن به قدر درخت گردکان و برگ آن سبز بسیار ریزه و انبوه از هر دو طرف شاخ‌های باریک طولانی به قدر شبری رسته در بعضی جا دو شاخ و در بعضی جا سه شاخ و چوب آن جوهردار مانند چوب چنار که به عربی دلب نامند و از آن صلب‌تر و مستعمل در معاجین و غیره آمله بالیده بی‌ریشه منقی از دانه شیر پرورده است که به جهت کسر قوّت قبض و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر می‌خیسانند و شسته خشک می‌نمایند و غیر شیر پرورده نیز.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در اول سیّم خشک و شیر پرورده آن در اول سرد و در دویّم خشک و بعضی گرم دانسته‌اند و فی‌الحقیقة بارد است و در یبوست آن همه متفق‌اند.

افعال و خواص و منافع آن: قابض و مانع ریختن مواد به معده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سودا و ابخره سوداویه و صفراویه محترقه به روح و به این اسباب موجب ذکاء و حدت ذهن و تفریح و تقویت قلب است بالخاصیه و افعال آن که قبض است معین بر خاصیت آنست زیرا که ادویه قابضه می‌باشند مقوی و سزاوار است که هرگاه استعمال کند آن را باردالمزاج از برای تقویت تعدیل کند آن را به عسل یا دارچینی یا مصطکی و یا مانند اینها و شیخ‌الرییس در ادویه قلبیه گفته که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش و از جمله ادویه شدیدة المنفعت است از برای تقویت ذهن و حفظ سایر اعضاء و بالخاصیه محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب رفتن از دهان و حابس خون بواسیر و نزف‌الدم و مسهل سودا و بلغم رقیق به عصر و مقوی معده و امعا و مشهی است به تجفیف رطوبات مرخیه معده و دباغت خمل آن و با آرد کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم. *امراض الرأس* به اسباب مذکوره می‌باشد مقوی اعصاب و حواس دماغی و نافع از برای مالیخولیا خصوص مراقی حادث از صفرای محترق و از برای نسیان و فالج و استرخا و لقوه آشامیدن آن با عسل و همچنین خوردن مربای عسلی آن و آشامیدن نقوع آن مانع صعود ابخره از معده به سوی سر و چون آمله را نرم بکوبند و با آب بارتنگ بسرشند و بر پیشانی ضماد نمایند ضمادی غلیظ ضخیم قطع رعاف نماید. *امراض العین* قطور آب منقوع نیم کوفته دو درهم آن در چشم جهت ازاله بیاض مجرب خصوص که بعد از هر دو سه ساعت امله را افشرده دور نمایند و آمله تازه در آن بخیسانند تا سه مرتبه پس در چشم بچکانند و چون نرم بسایند و با هم وزن آن شکر مخلوط نموده با اندک روغن بادام شیرین چرب کرده ناشتا مقدار پنج درهم آن را با آب نیمگرم بیاشامند جهت ضعف بصر و جلای آن و جهت سحج امعا نافع. *اعضاء النفض و غیرها* لعوق کوبیده با هم وزن آن زیره کرمانی و با عسل سرشته به قدر لایق جهت بول در فراش نافع و نقوع آن با گشنیز خشک نیم کوفته جهت رفع اسهال مزمن و حرارت معده و سوزش مقعده و بول مفید. *الزینه* چون حنا را با آب منقوع آمله و یا وسمه را با آن خمیر کنند و بر مو خضاب نمایند سیاه گرداند و روغن آن نیز مو را سیاه و طویل گرداند.

مقدار شربت از جرم آن: از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم.

مضر سپرز، **مصلح** آن عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام شیرین است و نسخ انوش داروهای ساده و لؤلؤیی و جوارش‌های آمله و حب و دهن و سفوف و شراب و مخلل و مربا و مطبوخ و معجون و مفرح و نبیذ آن در قرابادین ذکر یافت.

◄ امّ‌الکلب

ماهیت آن: شجری است ربیعی به قدر ذرعی مایل به زردی برگ آن شبیه به برگ لاغیه و حنا و اندک عریض‌تر از آن و اطراف آن مستدیر و با اندک خشونت و پیچیدگی و گل آن زرد شبیه به گل لاغیه و بدبو با سهوکت و چون باد بدان وزد بوی بغایت کریهی از آن به مشام رسد. منبت آن اکثر مزارع بلاد مصر و بادیه مصر و بادیه عرب که مسمی است به ینبوع.

افعال و خواص آن: آشامیدن دو مثقال از عصاره تازه آن و یک مثقال از خشک آن با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و اقسام مار مجرب و مسکن وجع آن در ساعت و بی‌روغن استعمال آن جایز نیست.

◄ امل بید

به فتح همزه و میم و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای

مثناة تحتانیه و دال مهمله.

ماهیت آن: میوه‌ایست هندی شبیه به نارنج و قسمی از اقسام لیمو است و پوست آن زرد و آب مغز آن در نهایت ترشی به حدی که چون سوزن آهنی را در آن فرو برند و زمانی بگذارند گداخته گردد و در هند نزدیک شاه جهان آباد در رنتهنبور خوب و به افراط است و در بنگاله از کوهستان سلهت و غیر آن می‌آورند.

طبیعت آن: سرد و تر.

افعال و خواص آن: دافع اکثر امراض قلب و قامع صفرا و مسکن غلیان خون و مهیج سودا و مولد بلغم و چون سر آن را سوراخی کرده بعضی از ادویه حاره هاضمه مانند قرنفل و جوزبوا و فلفل سیاه کوبیده و نمک و نانخواه و زنجبیل تازه ریزه کرده و سیاه دانه و مثل اینها و نمک لاهوری و نمک سیاه در میان آن پر نموده در آفتاب بگذارند و بعد از هر پنج شش روز یک مرتبه اندرون آن را به چوبی برهم زنند تا خوب نفوذ در جرم پوست آن نماید و در آفتاب بگذارند تا خشک گردد خوردن قدری از آن جهت تقویت هاضمه و آوردن اشتهای طعام بسیار نافع و طحال را نیز مفید و اگر پرورده آن را در سرکه تند اندازند و بگذارند تا برسد نیز مؤثر و لذیذتر می‌باشد.

◀امل کچایی

به فتح الف و میم و سکون لام و ضم کاف و فتح جیم فارسی و الف و یا.

ماهیت آن: نباتی است هندی صحرایی خارناک و برگ آن شبیه به برگ تمر هندی و از آن کوچک تر.

طبیعت آن: سرد و تر.

افعال و خواص آن: آشامیدن آب برگ آن به قدر چهار پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد و آب برگ آن را صاف کرده در آن ریزند و مقدار یک دو ماشه نمک طبرزد که نمک لاهوری نامند نرم سوده در آن ریزند و در ظرف دیگر ریخته نیم‌گرم بیاشامند تا پنج روز نهایت تا هفت روز نهار بدین دستور جهت حمیات حاده و انتشار هوا در عروق مرضی که در بنگاله می‌شود به سبب آن حدت و التهاب در اعضاء و عطش مفرط و اختلاط عقل و هذیان و حرارت و حمی صاحب آن را عارض گردد مفید است و در این ایام اجتناب از لبنیات و حموضات و اغذیه نفاخه واجب و لازم دانند و اهل بنگاله برگ خشک آن را نیز در آب جوشانیده آب آن را می‌آشامند و بخار آن را می‌گیرند برای امراض مذکوره و حمیات حاده.

◀ام وجع‌الکبد

ماهیت آن: گیاهی است باریک‌تر از بقله گل آن اغبر و برگ آن ریزه اغبر گوسفند آن را دوست می‌دارد و می‌چرد آن را و ربیعی است و تا اوایل زمستان می‌ماند.

افعال و خواص آن: جهت اوجاع کبد صفراوی مفید.

فصل الالف مع النون

◀اناغالس

به فتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است و اناغلس نیز آمده و به لغت نبطی اناکیر و به فرنگی انکالن نامند.

ماهیت آن: گیاهی است نر و ماده می‌باشد برگ آن شبیه به برگ مرزنجوش و مایل به استداره و شاخ‌های آن منبسط بر روی زمین و مربع و ثمر آن مانند غلافی و دانه‌های آن به قدر دانه خشخاش و بسیار تند و تلخ و گل ماده آن لاجوردی رنگ و گل نر آن سرخ.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جالی و جاذب و مجفف بی‌لذع و مفتح سده. غرغره آب برگ و ثمر آن جهت تنقیه سر از بلغم و تسکین وجع اسنان و سعوط آن نیز به دستور و چون مخلوط با عسل نمایند و در چشم کشند جهت ضعف بصر و قروح چشم و جلای آن و جرب و کمنه و سبل نافع و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن افعی و وجع کبد و جنبین و گرده نافع. ضماد آن جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضاء و منع زیاده شدن قروح خبیثه و باد سرخ و اصلاح جراحات مفید و بعضی گمان برده‌اند که ماده آن که گل آن لاجوردی است چون بر مقعده برآمده ضماد نمایند رد می‌نماید آن را و نر آن که گل آن سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس برمی‌آورد و شرب آن مورث سحج و مصلح آن صمغ عربی است.

مقدار شربت آن: از نیم مثقال تا یک مثقال.

بدل آن: ارطنیثا است.

◀اناغورس

به فتح همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر رای مهمله و سین مهمله در آخر لغت رومی است و در مصر معروف به خرنوب الخنزیر است و ثمر آن را حب الکلی نامند برای مشابهت آن به گرده.

ماهیت آن: گیاهی است شبیه در برگ و شاخ به پنجنگشت و بزرگ می‌شود تا آنکه به قرب شجر می‌رسد و گل آن شبیه به گل کلم و بوی آن ثقیل و ثمر آن مختلف اللون و هنگام رسیدن ثمر آن تابستان وقت رسیدن انگور است.



طبیعت: تمامی اجزای آن گرم و خشک و منبت آن بیشتر شام و انطاکیه.

افعال و خواص آن: ضماد برگ تازه آن که حدت آن کمتر از سایر اجزای آنست جهت تحلیل ورم‌های رخو نافع و چون خشک گردد قوّت آن قوی‌تر و تقطیع تجفیف آن زیاده می‌گردد و همچنین ریشه‌های بیخ آن و امّا تخم آن ملین و مقئ و چون آب برگ آن را مقدار یک درم تا یک مثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث نماید و گویند تعلیق آن به زنان آبستن هنگام ولادت جهت تسهیل و سرعت آن مفید امّا باید که بعد از ولادت به زودی باز نمایند و چون ثمر آن را بخورند قی شدید آورد و طلای عصاره بیخ آن محلل و منضج اورام است.

◄انبج

به فتح همزه و سکون نون و فتح با و سکون جیم معرب انبه لغت هندی است و آنب نیز نامند و به تورانی نغزک.

ماهیت آن: ثمر هندی است درخت آن بسیار عظیم و بزرگ‌تر از درخت گردکان و به اختلاف اراضی و اهویه بعد از سه چهار سال از نشانیدن تخم آن و تا هشت و نه سال به ثمر می‌آید و هنگام بهاران که به هندی مول نامند اول بهار و وقت رسیدن ثمر آن نیز به اختلاف بلدان هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و سرطان است و تا پنجاه و شصت سال ثمر می‌دهد و ثمر آن در اوایل سال به سال بهتر می‌شود و در اواخر بالعکس و برگ آن طولانی شبیه به برگ ساذج هندی و از آن بزرگتر و در رایحه نیز شبیه به ثمر آن و ثمر آن در ابتدا بسیار عفص می‌باشد و آهسته آهسته ترش می‌گردد و پس شروع می‌نماید به شیرینی و شیرین می‌گردد و در بعضی اماکن بعضی اشجار تمام سال ثمر می‌دهد ولیکن به شیرینی و خوبی آنچه در فصل و موسم آن می‌شود نمی‌رسد و همچنین در بعضی بلاد قریب به خط استوا دوازده ماه ثمر می‌دهد و همیشه ثمر آن بر درخت می‌باشد مانند جزیره سیلان و بندر بلچری چیناپتن و حوالی آنها و اکثر میوه‌های دیگر که در آن اماکن به هم می‌رسد نیز به دستور ولیکن غیر موسمی آن مانند موسمی نیست در بزرگی و کوچکی و شکل و طعم و رایحه و شادابی و بی‌ریشگی و ریشه داری و لحمی و کم آبی به اختلاف اقسام آن هیچ میوه نمی‌رسد چنانچه در بزرگی از نیم آثار تا دو آثار که یک من تبریزی است تخمیناً در بنگاله دیده شده و از بعضی درخت‌ها یک آثار و سه پا و نیم آثار اکثر که یک چهار یک من تبریزی است تخمیناً و در کوچکی برابر هلیله کابلی به بزرگی می‌شود و در شکل بعضی طولانی و سر آن اندک کج و بعضی اندک مفرطح و بعضی مدور اندک طولانی و بعضی فی‌الجمله شبیه به گرده حیوان و بعضی بسیار خوش رایحه و خوش طعم و رایحه آن شبیه به عنبر و بعضی رایحه آن شبیه به کافور و بعضی به زنیان و بد طعم و بعضی را رایحه شبیه به شبت و نانخواه و به رازیانه و غیر اینها از طعوم و روایح و بعضی مختلف الاجزا در قوام و طعم و در بعضی یتوع کمی همین در محل اتصال ثمر آن به شاخ درخت و در بعضی یتوع بسیاری حتی در زیر پوست آن نیز می‌باشد و بهترین آن بسیار شیرین شاداب مستوی القوام بی‌ریشه خوشبوی قلیل‌الیتوع آنست و آنچه بر خلاف این اوصاف باشد همگی یا بعضی بد و مضر و بهترین اطوار خوردن آن آنست که رسیده آبدار آن را به دست بمالند تا نرم گردد و سر آن را ببرند تا یتوعیّتی که در آن است دور شود و بمکند تا تمام آب صافی آن خورده شود و ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و نفاخ و قابض شکم است و آب آن ملین و یتوع آن چون بر زبان و لبها برسد باعث سوزش و جراحت می‌گردد و بی‌ریشه آبدار آن را که اندک سخت باشد سر آن را بریده که یتوعیت آن دور شود و هر دو طرف آهسته آن را بریده تناول نمایند که این نیز بهترین طور است و حیف است که انبه بی‌ریشه قسمی اعلی را که در بنگاله بعضی جاها مثل مالده و اطراف مرشدآباد که در چونه کهالی و باکها و دیگر جاها و در عظیم آباد پرکنه ملکی می‌شود نرم کرده بمکند برای مکیدن انبه شیرین خوشبو که آب رقیق داشته باشد و اگر ریشه‌دار هم باشد مضایقه ندارد و قسمی انبه در بنگاله می‌شود که در بلاد دیگر نیست که آن را کچموه می‌نامند سبز خام آن شیرین می‌شود و بعضی از اقسام این در رسیدگی شیرین و خوش می‌شود و بعضی در پختگی بد طعم می‌گردد و در بعضی بلاد دیگر نیز انبه می‌شود مانند سواحل بلاد یمن و عمان و سودان و سمیل و میاناب که مشهور به مینا است و از توابع لار است و بعض اماکن دیگر نیز قلیلی بهم می‌رسد امّا نه به وفور و خوش طعمی هند و دکهن و بنگاله است.

طبیعت آن: آنچه خام است سرد در دویّم و خشک در اول و مولد بلغم و سودا و شیرین رسیده آن گرم و خشک در دویّم و مولد خون غلیظ سوداوی هرچند کم آب‌تر و غلیظ القوام‌تر باشد سوداویت آن زیاده.

افعال و خواص و منافع آن: مقوی قوا و ارواح و اعضای رییسه و آلات تنفس و مری و معده و امعا و گرده به مناسبت شکل و مقوی مثانه و باه و نیکو کننده رنگ رخسار و بوی دهان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و درد سر بارد و بواسیر و اسهال بواسیری و ذرب و قولنج و عطش و اعیا و ضعف و کسالت و سستی بدن و بدن را فربه گرداند و ادرار بول آورد و طبیعت را قبض نگذارد بلکه ملین دارد.



مضر محرورین خصوص در خلای معده و **مصلح** آن آشامیدن سکنجبین و خوردن جامون رسیده شاداب یا شربت آن که میوه هندی است و آب دوغ و آب سرد.

قسم لحمی کم آب آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ و ریشه دار آن از آن بدتر و قابض و مورث امراض سوداوی و حکه و جرب و دمامیل و غیرها و مصلح نفخ آن اهل هند زنجبیل گفته‌اند و نمک که بالای آن قدری بخورند آزموده و زنجبیل در نمک پرورده بهتر. مضعف جگر و مصلح آن مویز و شاید در این امر شربت زرشک یا سکنجبین یا شربت جامون بهتر باشد و مضر لثه و عمور و دندان و مرقق منی است و گفته‌اند جهت فربهی و تقویت باه شیر تازه دوشیده خام و یا قدری جوش داده معین فعل آنست.

خام ترش آن مسکن صفرا و منبه اشتهای طعام و بلغمی و سوداوی مزاجان را **مضر** و مولد سودا و یتوع آن حار و مقرح اعضاء و رایحه آن شبیه به رایحه حبة الخضرای خام نارس که به فارسی بنشه و رسیده آن را بن نامند و **مصلح** آن مالیدن روغن است به عضوی که بدان رسیده باشد.

گل آن و مغز هسته آن بسیار بارد و یابس و حابس اسهال و مجفف و ممسک منی خصوص که اندک بریان نموده با ادویه مناسبه به قدر حاجت بیاشامند و چون نارس بسیار کوچک آن را که از شکوفه تازه به هم رسیده باشد خشک نموده هر روز یک درهم آن را با چهار درهم شکر بخورند درور منی و سرعت انزال را دفع نماید و گویند حافظ سیاهی مو است و مضمضه به آبی که برگ و گل آن را در آن ساییده باشند مقوی دندان و لثه و مستحکم کننده آنها است و استیاک به چوب آن رافع بوی دهان و ذرور خاکستر چوب آن جهت نزف‌الدم و به دستور ذرور برگ آن و دخان برگ خشک آن جهت دفع ریاح گرده و به دستور دخان پوست انبه خشک کرده نافع با تکرار عمل که بعد از آن بر آن عضو هوای سرد نرسد و نیز گرفتن دود آن در حلق جهت زخم آن و اگر برگ درخت آن را که خود از درخت ریخته باشد مالیده در سر غلیان مانند تنباکو بکشند زخم حلقوم را که منفذان و بینی و تارک سر هر سه یک شده باشد در مدت چهل یوم به اصلاح می‌آورد و چون برگ تر تازه آن را از درخت چیده بیخ ساقه آن را فشرده رطوبتی که از آن برآید بر دانه‌ای که در پلک چشم برمی‌آید بمالند زایل گرداند بی‌درد و وجع و چون نه عدد ساقه بیخ برگ آن را با نه عدد فلفل سیاه با آب نرم سوده حبوب بسته فرو برند اسهال و قی عارض هیضه را که بند نگردد بند نماید و طلای آب برگ‌های نازک آن و همچنین تدهین موی سر زنان به روغنی که در آن پوست انبه خام به تنهایی و یا با بعضی ادویه مناسبه دیگر انداخته در آفتاب پرورده باشند جهت درازی و سیاهی مو و منع اسقاط آن نافع و آب افشرده ثمر خام آن که امرس نامند و چتنی و امچور و اموت و حلوا و خوشاب و شراب و افشرج و عرق آب آن و قرص هسته آن و قلیه خام و مربای آن در قرابادین ذکر یافت و اهل هند و بنگاله انبه خام را در زیر آتش کرده پخته پس برآورده پوست آن را جدا کرده نرم می‌مالند و صاف کرده قدری قند سیاه که به هندی کر نامند داخل کرده در ظرفی نگاه می‌دارند هنگامی‌که باد سموم و یا هوای سمی و یا هوای ردی و یا وبایی به کسی رسد به زودی قدری از آن به او می‌خورانند و بر تمام بدن او می‌مالند به زودی به عون الهی شفا می‌یابد.

◀ انتله

به فتح همزه و سکون نون و ضم تای مثناة فوقانیه و فتح لام و ها لغت عجمی اندلسی است و آن را جدوار اندلسی و به هندی نربسی نامند.

ماهیت آن: دو صنف است یکی سیاه و بیخ آن کثیرالفروع و بزرگ به مقدار بیخ کولان و فروع آن شبیه به ریشه بنطافلن و طعم آن تلخ مانند دانه شفتالو و برگ آن انبوه مایل به سرخی شبیه به عنب‌الثعلب و گویند شبیه به (برگ)[1] پرسیاوشان است و صنف دویّم سفید و عامه اندلس این را فیهق نامند و برگ آن مانند برگ سنا و مایل به زردی و با خشونت و طعم آن شیرین و بوی آن اندک تند و با عطریت منبت آن اندلس و چین و کوهستان تبت و بعضی کوههای هند و مورنگ و لاسه که متصل به کوهستان خطا است و غیرها.

طبیعت سفید آن: در دویّم گرم و خشک و سیاه آن در سیّم.

افعال و خواص آن: سفید آن در دفع سم هوام ضعیف‌تر از قسم سیاه و محلل نفخ و رفع کننده ریاح و مسکن اوجاع باطنی بارد و جهت لسع هوام نافع.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

و بیخ آن کشنده حیوانات سوای انسان و محرک باه و صنف **سیاه** آن در تریاقیت قایم مقام تریاق فاروق خصوصاً در اوجاع بطن و اوجاع ارحام نافع و مجرب حتی آنکه بعضی گوسفندان گیاه‌های سمی را که در حوالی آن و با آن در یک جا می‌روید چنانچه گفته‌اند به سبب شیرینی طعم چون بخورند و از آن احساس سمیت نمایند به زودی به سوی گیاه انتله میل می‌نمایند و آن را می‌خورند و نجات می‌یابند از سمیت آن و مبهی و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و پخته آن در شراب قاطع بواسیر و حمول آن مقوی رحم و محلل ورم آن و ضماد آن محلل اورام سایر اعضاء و تدهین به روغن آن موجب درازی مو بغایت.

---

۱. فقط در نسخه ب



مقدار شربت آن: یک قیراط.

و زیاده از آن مورث خناق و کرب و تجفیف رطوبات، **مصلح** آن روغن کنجد و شیرینی است.

◀انثلیس

به فتح همزه و سکون نون و فتح ثای مثلثه و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است.

ماهیت آن: دو نوع است یکی کبیر و آن نباتی است مابین شجر و گیاه منبت آن شوره زارها و مواضع آفتاب رو و برگ آن مانند برگ عدس و نرم و شاخ‌های آن خشن به بلندی شبری و بیخ آن کوچک و باریک و گل آن سرخ مایل به بنفش و بدبو و تخم آن در غلافی رقیق و نوع دویّم برگ و شاخ آن بزرگ‌تر شبیه به کمافیطوس و زغب آن از آن زیاده و گل آن از آن کوچک‌تر و مایل به بنفشی و ثقیل الرایحه و بسیار بدبو.

طبیعت آن: گرم به اعتدال و خشک در اول.

افعال و خواص آن: محلل بسیار و با قبض اندک و جالی چون از گل و بیخ و یا تخم هر دو نوع آن بیاشامند عسرالبول و وجع گرده را نافع و با سکنجبین جهت صرع و ذرور هر دو نوع آن مدمل قروح و جروح و حمول مسحوق هر دو نوع آن با روغن گل و شیر بز جهت اورام حاره رحم و جراحات آن امّا نوع دویّم لطیف‌تر و در قوّت جالیه ضعیف‌تر از اول.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال است.

◀انجبار

به فتح همزه و سکون نون و کسر جیم و فتح بای موحده و الف و رای مهمله مشتق از جبر است.

ماهیت آن: نباتی است به بلندی قامتی و اکثر بر علیق و آنچه نزدیک آن باشد می‌پیچد و مشبک می‌سازد آن را برگ آن شبیه به برگ رطبه و با اندک زغبی مانند غبار و شاخ‌های آن قوی‌تر از رطبه و مایل به سرخی و گل آن سرخ و بعد از ریختن گل غلاف‌های کوچک از آن به هم می‌رسد و در آن تخم‌های ریزه می‌باشد و بیخ آن خشبی و سرخ و مستعمل ریشه‌های باریک آن است که آن را لحای انجبار نامند خواه تر باشد خواه خشک و پوست بیخ آن و این بهتر است و عصاره بیخ تازه آن نیز و منبت آن بلاد شام است در کنار رودها و میان جوی‌ها.

طبیعت آن: سرد و خشک در درجه سیّم و جالینوس گرم و خشک دانسته.

افعال و خواص و منافع آن: قاطع نزف‌الدم جمیع اعضاء خصوصاً از سینه و ریه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات از غیر اذیت و مسکن قی و مقوی اعضاء و امعا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و سل تازه و مزمن حتی زبول و ضعف اشتها و بول الدم و مده تازه و مزمن و دفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعده و سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضاء و کوفتگی عضل و فسخ و هتک آن نافع. چون یک درهم تا یک مثقال آن را در آب بجوشانند و با قدری قند و یا میپختج بیاشامند و به دستور با ادویه مناسبه دیگر و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف‌الدم زخمها به غایت نافع.

مقدار شربت: از عرق آن یک مثقال و از عصاره آن یک درم و از برگ آن پنج درم.

مضر مبرودین، **مصلح** آن زنجبیل.

بدل آن: مانند آن زرشک و ربع آن گل ارمنی و **عصاره** آن در اکثر افعال قوی‌تر از پوست بیخ و بیخ آن است. طریق گرفتن عصاره آن آنست که بگیرند پوست بیخ تازه آن را و بکوبند و آب آن را بگیرند و در آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار محافظت نمایند و عندالحاجت بکار برند و رنگ این سرخ یاقوتی می‌باشد. حب انجبار و سفوف و شراب و قرص و لعوق و مغلی آن در قرابادین ذکر یافت.

◀انجدان

به فتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح دال مهمله و الف و نون معرب انگدان فارسی است و به مازندرانی انجدان طیب را کوله‌پر نامند و بیخ آن را به عربی محروث و ساق آن را به ترکی بالدرغان گویند و چون انجدان مطلق مذکور شود مراد تخم آن است.

ماهیت آن: دو قسم می‌باشد یکی طیب و دیگر منتن و ساق نبات آن مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی و برگ آن شبیه به برگ کلم و از آن کوچک‌تر و گل آن چتری مانند شبت و سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه به درهم و بسیار خوشبو می‌باشد و صمغ این را حلتیت طیب می‌نامند و قسم دویّم برگ آن مانند صفحه سوخته و پرسوراخ و ساق آن ضعیف‌تر از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بدبو و بیخ آن را اشترغار و گیاه آن را کمات و صمغ آن را که بسیار بدبو است حلتیت منتن و خراسانی و به فارسی انگژد جهت آنکه صمغ را به فارسی ژد به فتح زای عجمی گویند و عوام آن را انگشت کنده و به هندی هینگ به کاف عجمی نامند و در بلاد فارس گوسفندان را به گیاه آن می‌چرانند بسیار فربه می‌شوند ولیکن گوشت آنها بدبو می‌گردد.

طبیعت: سفید طیب آن در دویّم گرم و خشک و سیاه منتن آن در سیّم و قومی مطلق انجدان را گرم و خشک در دویّم گفته‌اند.

افعال و خواص و منافع آن: مفتح و جالی و محلل و ملطف و



مقاوم سموم. *امراض الرأس* ضماد انجدان اسود با خطمی و آرد کرسنه بر سر جهت سدر حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ و آشامیدن آن ذهن را نیکو و حفظ را زیاده و نسیان و بلادت و حمق را زایل می‌گرداند و فالج و لقوه و استرخا را مفید و از توابل مستعمله در اغذیه صاحبان این امراض است. *امراض الصدر و المعده و غیرها* چون غلیظ الجرم و دیر می‌ماند در معده مخشن معده و مجفف رطوبات آن و ملطف طعام و مغیر رایحه دهان و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و برانگیزاننده اشتهای طعام و مقوی هاضمه و دافع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و مقاوم سموم و سپرز و یرقان و استسقا و فواق بلغمی و عسرالبول بلغمی و مدر بول و حیض و شیر و مسخن گرده و روده و محرک باه و رافع درد مفاصل حادث از برودت است آشامیدن آن خصوصاً مخلل آن که سرکه آن را استعمال نمایند زیرا که استعمال جرم آن جایز نیست در جمیع مواضع و سکنجبین آن که با میپختج پخته باشند جهت تب ربع و تب‌های بلغمی و مرکبه و درد سینه و استسقا و یرقان و رفع فواق بلغمی و عرق‌النساء مجرب و با شراب در اخراج جنین قوی‌الاثر و ضماد آن جهت جذب مواد به ظاهر جلد به قوّت و با موم روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق‌النساء و امثال اینها و با روغن زیتون به جهت کمنه تحت عین و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و ذرور برگ آن جهت آکله و بوییدن آن جهت فواق نافع.

مضر مثانه، **مصلح** آن تخم خربزه و مضر امعا و مصلح آن صمغ عربی و مضر محرورین و مصلح آن شربت انار و سکنجبین.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

بدل آن: محروث که اشترغار باشد به وزن آن و حلتیت دو دانگ و گویند به وزن آن زوفرا است و این انسب است.

شیخ داود انطاکی نوشته که گویند چون زن بعد از حیض بلافاصله هر روز یک درم تخم انجدان بخورد تا یک هفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که سفید آن باشد یا سیاه. بیخ آن در افعال قوی‌تر از سایر اجزای آن است. طلای آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و ملحم زخم‌ها.

مقدار شربت آن: تا نیم مثقال.

گویند **مضر** شش و معده و بطی الهضم و **مصلح** آن عسل است.

جوارش انجدان و سکنجبین و مخلل ساق و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و بیان صمغ آن که حلتیت است در حرف الحای خواهد آمد.

◄ انجره

به فتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح رای مهمله و ها لغت فارسی است به عربی قریض و به لغت دارالمرز کرنه و به ترکی کجیت و به هندی انتکن و به لاطینی ارتیک پریم و به لغت گیلان هرتیکه گویند.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن پرتشریف و انبوه و پرخار و ریزه و خارهای ساق آن ظاهرتر و چون ملاصق بدن شود باعث حمرت و سوزش و خارش گردد و گل آن زرد و تخم آن نرم و براق و با اندک پهنی و مایل به تیرگی از کنجد بزرگتر فی‌الجمله شبیه به بزر کتان و مستعمل تخم آن و بهترین آن سنگین مایل به سیاهی آنست.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک و در دویّم گرم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مقرح اعضاء و محلل اورام صلبه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر و سپرز و آشامیدن آن و آشامیدن برگ مطبوخ آن با ماءالشعیر جهت امراض صدر مانند ربو و نفس‌الانتصاب و تنقیه سینه از اخلاط لزجه غلیظه و گذاشتن برگ کوبیده آن در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال آن با مر بالمناصفه بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازه آن جهت حبس رعاف و برآمدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثآلیل خصوصاً با عسل و جهت التوای عصب و با نمک جهت جراحت سگ دیوانه گزیده و با موم روغن جهت سپرز و پخته آن با روغن زیتون جهت ورم بناگوش و ضماد رماد آن با نمک جهت قروح و بیخ آن با ماءالشعیر جهت تنقیه سینه و شش و تخم آن جهت ربو و سرفه و آلات تنفس و استسقا و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج و علل طحال و گرده و تقویت باه و با سکنجبین جهت تسکین وجع طحال و پهلو و گرده در ساعت و طبیخ آن با اصل‌السوس جهت تنقیه مثانه از چرک و آشامیدن آن با تخم کرفس و شیر گوسفند به غایت مهیج باه و با شراب مسهل بلغم به اعتدال و به دستور برداشتن فتیله آن با عسل و حمول آن مدر طمث و ضماد آن با عسل جهت بزرگ کردن قضیب و با مراهم جهت قروح و سرطان و به تنهایی جهت تحلیل اورام و به دستور ضماد برگ آن و طلای آن با عسل بر قضیب و کنج ران محرک باه و مضمضه عصاره آن محلل ورم لهات و ذرور تخم و برگ خشک آن جهت تجفیف زخم‌های متأکل و سرطان متقرح نافع بی لذع و حدتی.

مضر گرده و امعا، **مصلح** آن صمغ عربی و کثیرا و مصلح آن عناب. **مقدار شربت آن**: تا سه درهم زیاده بر آن مهلک، مصلح آن آشامیدن اشربه مبروده و آب میوه‌های بارده و چیزهای لعابی مغری.

بدل آن: قردمانا است یا حرف و دهن آن در افعال مذکوره خصوص تقویت باه اقوی از بزر آنست و همچنین در امر اسهال و

در قرابادین در ادهان ذکر یافت.

◀انجیرآدم

به فتح همزه و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر رای مهمله و الف ممدوده و دال مهمله و میم.

ماهیت آن: مترجم صیدنه ابوریحان در صیدنه خود نوشته که میوه‌ای است بزرگ‌تر از جوز و رنگ آن سیاه مایل به خاکستری و صیقلی و در پهنی و گردی به انجیر ماند و به هندی آن را کله گویند و در کوه‌های کابل بسیار بود و آن را زنان به جهت فربهی به کار می‌برند و چنین آورده‌اند که در آن کوههایی که منبت این درخت است حیوانیست که به خرگوش مشابهت دارد و هر کجا رمه گوسفندان را بیند آن حیوان متابعت آنها نموده و در پی آنها رود و شیر از پستان آنها بمکد و هرکه گوشت این حیوان را بخورد در ساعت دیوانه شود و این حیوان را عادت آنست که در زیر درختی خسبد که آن را انجیرآدم گویند و هیأت درخت آن را چنان نشان داده‌اند که شاخ‌های آن به درخت بید مشابهت دارد و چون شاخی از آن را با هیزم آمیزند و برافروزند هر که با آن آتش گرم شود او را غشی افتد و بی‌خبر شود.

◀اندروصارون

به فتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح صاد و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعضی عطاران آن را افیلس و فاس یعنی تبر نامند به جهت مشابهت برگ آن به تبر.

ماهیت آن: نباتی است ثمنشی منبت آن زراعت‌های گندم و جو و برگ آن ریزه مانند برگ نخود و تخم آن سرخ رنگ و قوسی شکل و در میان آن نقطه سفیدی تلخ طعم با عفوصت که آن را راعان نامند در غلافی شبیه به غلاف خرنوب شامی و در تابستان می‌رسد. **طبیعت آن**: گرم و خشک در اوایل سیّم با قوّت قابضه کمی.

افعال و خواص و منافع آن: مفتح و ملطف و قابض و نیکو است از برای معده. چون بیاشامند از آن مقدار دو درهم تفتیح سده احشا نماید و همچنین ساییده برگ آن و چون با زیت طبخ نمایند و بیاشامند جهت طحال و عسرالبول و اسقاط دیدان نافع و حمول آن با عسل بعد از طهر قبل از وطی مانع آبستنی است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که مؤلف جامع تمیمی آن را لسان العصافیر می‌داند.

◀انداهمان

به فتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و فتح ها و میم و الف و نون.

ماهیت آن: دوایی است کرمانی معروف.

افعال و خواص آن: بالخاصیه جهت استطلاق بطن نافع و گاهی استعمال می‌نمایند از آن یک مثقال تا دو مثقال و نیم مفرد و یا با گلاب و یا با آب گرم مقوی فعل آن.

بدل آن: به وزن آن گل ارمنی یا پوست انار و نصف وزن آن صندل سفید است.

◀اندروطالیس

به فتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم رای مهملتین و سکون واو و فتح طای مهمله و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و در مغرب کلنج و ملاح نامند.

ماهیت آن: نوعی از نخود بری است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که ظاهراً نوعی از قاقلی باشد منبت آن بیشتر سواحل دریای روم است. گیاه آن سفید رنگ و بی‌برگ و شاخ آن باریک و تند طعم و تلخ و در آخر میل به سرخی می‌نماید و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود در انتهای ساق آن روییده.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و مفتح و مجفف و مدر بول و آشامیدن تخم آن و طبیخ حشیش آن و جلوس در آن و طلای آن مجرب اطبا است جهت استسقا و نقرس و عسرالبول و سنگ مثانه و احتباس حیض خصوصاً با شراب.

مقدار شربت: از تخم آن یک مثقال، از شراب و امثال آن و از طبیخ آن با شکر یا سرکه تا ربع رطل.

◀اندروطون

به فتح همزه و فتح دال و ضم رای مهملتین و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون واو و نون.

ماهیت آن: برگی است شبیه به برگ بید خشک شده و از آن عریض‌تر.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافع.

◀انزروت

به فتح همزه و سکون نون و فتح زای معجمه و ضم رای مهمله و سکون واو و تای مثناة فوقانیه و به عین نیز آمده به اصفهانی کنجده و اکروهک و به شیرازی کدر و به عربی کحل فارسی و کحل کرمانی و به هندی لای نامند.

ماهیت آن: صمغ درخت خارداری است که آن را شایکه نامند به بلندی دو ذرع. برگ آن شبیه به برگ مورد و برگ درخت

کندر و منبت آن بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مایل به زردی می‌باشد و بهترین آن سفید مایل به زردی تازه آنست که در بالیدگی مانند کندر صغار و زودشکن و طعم آن تلخ با اندک شیرینی می‌باشد.

طبیعت آن: گرم در آخر دویّم و خشک در اول آن.

افعال و خواص و منافع آن: ملین و محلل ریاح غلیظه و مفتح سده و مجفف بی‌لذع رطوبات قروح و جروح و غیرها و بهترین مسهلات بلغم است و جاذب آن از مفاصل و از عمق بدن خصوص با تربد و هلیله و سکبینج و امثال اینها و بالعرض مسهل صفرا و مغری و مدمل و ملحم و جابر وثی. *امراض الرأس و العین و الاذن* آشامیدن آن با روغن تخم بیدانجیر جهت رفع تشنج امتلایی مفید و چون آن را با شیر دختران مدبر نموده در چشم کشند به تنهایی و یا با ادویه مناسبه جهت رفع رمد و چسبیدگی پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید و چون با مروارید و مرجان سوخته و نبات سفید بالسویه سوده ذرور سازند جهت ازاله بیاض عین صاحب تذکره مجرب دانسته. چون جوف پیاز را خالی کرده انزروت سفید پر کرده بر آتش گذارند تا به جوش آید پس آب آن را در گوش بچکانند درد گوش را ساکن گرداند و چون با عسل سرشته و فتیله بدان آلوده در گوش گذارند جهت پاک کردن چرک بسیار مؤثر. *امراض المفاصل و غیرها* آشامیدن آن جهت وجع مفاصل و ورک و عرق‌النساء و اخراج کرم معده و امعا و اسقاط جنین مفید و در تسمین مهزول بغایت مؤثر و گویند چون پنج درم آن را با سه قیراط حجرالبقرکه عوام اندرزا گویند و ده درم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از خوردن چند عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت بخورند باعث تسمین عجیب گردد بغدادی نوشته که زنان مصر آن را در آب هندوانه تا نصف روز می‌خیسانند و جهت تسمین بدن تا ده روز می‌آشامند.

المضار: گویند پنج درهم ساییده آن به سبب تسدید مسام و چسبیدن به احشا کشنده است خصوصاً با طلق محلوب و از اسرار مکتومه شمرده‌اند و مصلح آن صمغ عربی و روغن بادام است و هر گاه مفرد استعمال نمایند باید که با روغن بادام ده چندان باشد.

مقدار شربت آن: مفرداً از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکباً با سایر مسهلات یک مثقال.

بدل آن: به وزن آن صبر است.

استعمال آن در خارج جهت خوردن گوشت زاید و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رویانیدن گوشت صالح و التحام جراحت و رفع آثار جدری و با نطرون جهت ورم سینه و خنازیر که در حلق به هم رسد نافع.

طریق تشویه آن آنست که بگیرند انزروت را و کوبیده با شیر الاغ و یا شیر دختران خمیر کرده به چوب گز بگیرند و در تنور گرم بیاویزند تا رطوبت آن خشک گردد و اندک برشته شود پس برآورده استعمال نمایند و اگر یک مرتبه دیگر کوبیده با سفیده تخم مرغ سرشته به دستور باز تشویه نمایند بهتر و به اعتدال اقرب می‌گردد خصوصاً برای اکثر امراض عین که استعمال آن بی‌تشویه جایز نیست و حب انزروت و دوا و ذرور و سمنه و شیاف و ضماد و فتیله و قطور و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◄انسان

در اجزای بدن او منافع و مضار بسیار است و بهترین آن جوان صحیح‌المزاج تام‌الخلقه ساکن در بلدان معتدله است. چرک گوش او مولد ریاح و بیهوش کننده و ضماد آن جهت شقیقه و اکتحال آن جهت رمد و رفع بیاض چشم نافع و استخوان آن مولد امراض مهلکه و مداومت آن مورث کوری و ذرور آن در منع آکله مجرب خصوص استخوان کله سر و آشامیدن سوخته آن سه روز هر روز یک مثقال با هم وزن آن شکر جهت صرع و مفاصل و نقرس و عرق‌النساء آزموده و آب دهن او ناشتا کشنده کرم گوش و محلل هوایی که در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا و دافع قوبا و کلف و آثار قروح و طرفه و بیاض عین و کشنده مار است خصوص آب دهن ناشتای صفراوی مزاج و با سرگین گنجشک جهت قطع ثآلیل و قوبا و به تنهایی جهت قطع نزف‌الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار قرحه نافع و چون گندم را در دهن مضغ نمایند خصوص ناشتا و بر اورام و دمامیل گذارند تحلیل و نضج دهد و چرک بن دندان ناشتا جهت رفع قوبای تازه و قوبای اطفال و کلف و آثار جلد مفید و زهره او مسمن بدن و خون حجامت و فصد را چون بر نقرس و مفاصل و عرق‌النساء طلا نمایند جهت تسکین وجع آنها نافع و آشامیدن آن مورث بلادت و طلای خون حیض جهت تسکین دردهای صعب و التیام ناصور مفید و خوردن آن سم قاتل و حمول آن مانع حمل و بخور لته حیض جهت رفع تب لرز مجرب دانسته‌اند و بول آن خصوص بول اطفال و از آن شخص خود نه از غیر آشامیدن ناشتا جهت سرفه کهنه و عسرالنفس و سپرز و استسقا و یرقان و عسرالبول و جرب متقرح و حکه و قروح خبیثه و قوبا و با آب نخود و با ماءالعسل جهت رفع یرقان و قطور آن جهت درد چشم و بیاض آن به تخصیص که با عسل در ظرف مس بسیار جوشانیده باشند و به جهت طرفه نیز و ریختن گرماگرم آن بر زخم جهت حبس خون و شستن چرک جروح و قروح با آن و جالی جرب متقرح و حکه و قوبا و نمک بول آن که آن را در ظرف مس جوش داده نمک از آن بگیرند جهت رفع بیاض چشم و کلف مجرب و در افعال مانند شیرزق

است. در حدیث است که از حضرت صادق علیه الصلوه و السلام سؤال نمودند از آشامیدن بول انسان از برای مرض، فرمودند نیاشامند آن را سایل عرض نمود که مریض محتاج است به آشامیدن فرمودند اگر چنین است که دوای دیگر نمی‌باید پس باید که بیاشامد بول خود را نه غیر خود را و از آن حضرت علیه السلام سوال نمودند از آشامیدن بول شتر و گاو و گوسفند؛ فرمودند نعم لا بأس، یعنی آری باکی نیست و فضله طفل که غذای لطیف به آن خورانیده باشند نفوخ خشک آن در حلق صاحب خناق و ورم گلو و به دستور ضماد آن با عسل جهت تحلیل آن و طلای آن جهت تحلیل حمره و التحام جراحات و رفع عفونت اعضاء مفید و آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع یرقان و سمیت جراحت حربه زهردار و قولنج و حکه و قطع اسهال بیعدیل و با عسل و شراب جهت رفع گزیدن هوام و ادویه قتاله و تب‌های دایره و آشامیدن یک مثقال آن با مثل آن نوشادر مصعد جهت رفع اذیت سموم مصعد مانند داراشکنه و زیبق مصعده مجرب دانسته و سنون محرق آن جهت ازاله تعفن بن دندان مجرب و تازه آن خصوص با نمک جهت آکله و ضماد آن بر بهق و برص به تخصیص که آن شخص ترمس خورده باشد دو روز متوالی مالیده در آفتاب نشیند و طلای آن بر ساقین جهت قروح آن و به زیر ناف با خمیر در آب حل کرده جهت رفع مغص و به دستور آشامیدن آن مفید و موی سوخته آن جهت رفع ربو و بهر و استسقا و سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و منع سفیدی موی شرباً و اکتحال آن برای رفع بیاض عین و قطور آن با روغن گل سرخ جهت درد دندان و گوش و ذرور آن جهت آکله و نزف‌الدم و تجفیف جراحات و منع زیادتی زخم‌ها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب و رماد آن زایل کننده بثور و با شیر جهت اورام ساعیه و روغن آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه دیگر جهت تقویت باه مجرب و گویند آشامیدن آبی که خصیه انسان را بدان شسته باشند جهت ازاله تب و ورم جگر و وجع فوأد نفع عظیم دارد و منی آن جالی بهق و برص و کلف طلاءً و مشیمه آن مورث جذام است خوردن آن و چون طفلی را با سمومات به تدریج تغذیه نمایند جمیع اجزا و انفاس او قاتل بود و هیچ حیوانی دیگر قابل این نوع تغذیه و سمیت آن به این حد نیست و گویند چون انگشت خنصر مسقط را ببرند و زن تعلیق نماید مادام که با اوست آبستن نگردد شنیده شده که جراحان و اطبای اهل فرنگ دندان چرک و زرد شده و سیاه را به سوهان و آلات صاف و سفید و براق می‌گردانند و دندان کرم خورده و کج فاسد شده را نیز تبدیل می‌نمایند بدین نحو که دندان شخص جوان صحیح را کنده و دندان فاسد آن شخص را و به سرعت تمام دندان صحیح را به جای فاسد می‌گذارند و سه چهار روز صاحب آن را از تکلم بسیار و خوردن و خاییدن اشیای صلبه و رسانیدن آب سرد و هوا منع می‌نمایند و به خوردن شوربا و شله و آب نیم گرم اکتفا می‌نمایند تا مستحکم گردد و در بلد ایشان برای این امر دکانی است و همیشه بر در آن دکان فقرا و فرومایگان برای فروختن دندان خود حاضر می‌باشند و نیز مسموع شده که سابق بر این که هفت صد و هشت صد سال یا بیش از این باشد بر اجساد سلاطین و حکما و بزرگان خود برای حفظ و عدم سرعت فساد ادویه‌ای چند مانند صبر و قفر و قیر و نفط و امثال اینها تا مدتی می‌مالیدند و بعد از خشک شدن اجساد آنها در قالب‌های چوبی می‌گذاشتند و بعد از مرور مدتی دو صد و سه صد سال جمیع اجزای آن بلکه بعضی استخوان‌های نازک نیز مستحیل بدانها گشته و چیزی سیاه براق چسبنده شبیه به مومیایی شده و بعد از آن که آن عمل ممنوع و متروک گشته و بعضی از آن اجساد به دست بعضی اطبا و جراحان آمده آنها در صدد تجربه و امتحان آن آمده و به جای مومیایی استعمال نموده در بعضی مواد نافع مانند مومیایی یافتند و مومیایی انسانی عبارت از این است.

◄انغرا

به فتح همزه و سکون نون و کسر غین معجمه و فتح رای مهمله و الف لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است کوچک‌تر از درخت انار و به بزرگی آن می‌رسد و منابت آن جبال و مخصوص به زمانی نیست و برگ آن شبیه به برگ بادام و از آن عریض‌تر و گل آن مانند گلنار و از آن بزرگ‌تر و بیخ آن سفید و کوچک و چون خشک گردد بوی شراب از آن آید.

طبیعت آن: معتدل و گویند سرد با اندک حرارت لطیفه.

افعال و خواص آن: در قوّت قریب به خمر است در تفریح و اسکار و تطیب نفس و بالخاصیه آشامیدن برگ و بیخ آن جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن و به هم رسیدن انس بغایت مؤثر حتی آنکه چون حیوانات وحشی از برگ و شاخ و بیخ آن و یا طبیخ آن را بخورند باعث انس ایشان گردد و ضماد برگ آن جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع.

◄انف‌العجل

به فتح همره و سکون نون و ضم فا و الف و لام و کسر عین مهمله و سکون جیم و لام لغت مغربی است.

ماهیت آن: ثمری است شبیه به بینی گاو و نبات آن مابین شجر و گیاه و برگ آن شبیه به برگ کاسنی و ریزه‌تر از آن و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل است.

طبیعت آن: معتدل در گرمی و سردی و با قوّت محلله.

افعال و خواص آن: آشامیدن طبیخ برگ آن جهت ادرار حیض و رفع سموم بالخاصیه و نطول آن جهت تحلیل صلابات و تسکین وجع گزیدن هوام نافع و چون در روغن سوسن داخل نمایند و بر صورت بمالند باعث قبول ناظرین می‌گردد و این دو خاصیت از آن مشهور است در مغرب.

◀انفحه

به کسر همزه و سکون نون و فتح فا و حای مهمله و ها لغت عربی است به فارسی پنیرمایه و به هندی چاک و چسته به ضم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تای مثناة فوقانیه و ها و به جای ها الف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل هند است که های آخر کلمات و اسماء را به الف بدل می‌کنند و انفحه هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان با خواص و منافع آن انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد و اینجا به طریق کلی بیان می‌شود.

ماهیت آن: معده حیوانات شیرخواره بسیار صغیر قریب به ولادت است که بعد ذبح بر می‌آورند و استعمال می‌نمایند خواه تازه و خواه خشک نموده و چون آنها اندک بزرگ شدند و کاه خوردند آن زمان آن را انفحه نمی‌نامند و آن خواص و منافع بر آن مترتب نمی‌گردد.

بالجمله طبیعت مجموع آن: گرم و خشک در درجه دویّم و گفته‌اند تا درجه سیّم است.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت صرع و با سرکه و یا با مسکه و یا با عسل جهت صرع بلغمی خصوصاً انفحه ارنب که در این باب اقوی است که نیم درم آن را در سرکه انگوری حل نموده بنوشد و چون صبیان را قدری از آن بخورانند ایمن می‌گردند از صرع و انفحه بچه اسب و انفحه حیوان بحری که قوفی نامند و در دریای روم به هم می‌رسد قوّت و خاصیت آن مانند جند بیدستر است به دستور آشامیدن هر یک از آن هر دو و آشامیدن تمامی انافح می‌باشد نافع از برای تمدد و کزاز بلغمی و اختناق رحم جهت آنکه ملطف و محلل و گدازنده کل اخلاط منجمده و مجمد و مغلظ اخلاط رقیقه گداخته شده است و لهذا محلول آن با سرکه محلل خون منجمد در معده و به تنهایی و یا با ادویه مناسبه محلل خون و شیر که در معده و مثانه و سایر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل و حابس اسهال و بالخاصیه مقوی قلب و مفرح است امّا چون بسیار گرم است مهیج غضب زیاده از فرح است و حمول آن بعد از طهر معین بر حمل و آشامیدن مقدار نیم درهم آن با شراب به سبب قوّت تریاقیتی که دارد جهت رفع ضرر نهش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن و وجع بطن و قرحه امعا و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت رفع صرع و گفته‌اند چون زن انفحه ارنب نر و یا خصیه آن را با شراب ممزوج بیاشامد آبستن گردد و پسر زاید و از ماده دختر آورد و چون مقدار یک باقلا از آن با شراب بیاشامند جهت تب ربع نافع و چون با خطمی و زیت سرشته بر بدن بگذارند پیکان و نی و خار از آن برآورد و طلای آن بر منخرین جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب تب جهت ازاله آن مؤثر و انفحه گورخر و بز کوهی و آهو و استر و گوسفند و فیل به قدر نخودی بغایت مبهی‌اند و امتحان خالص آن آنست که بیندازند بر آن هر انفحه حیوان دیگر که باشد اگر گداخته شود خالص است و الا غیر خالص و حب انفحه و دوا و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◀انکول و اکول

ماهیت آن: حکیم میر عبدالحمید نوشته درختی است هندی برگ آن شبیه به برگ شفتالو و میوه آن شیرین و مغز آن بسیار چرب و طعم آن تلخ و با عفوصت.

طبیعت آن: گرم و تر در دویّم.

افعال و خواص آن: ضماد آن جهت استسقا و اورام و دفع زهر جانوران زهردار نافع و ثمر آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم شور و جهت سوزش اعضا و دق شیخوخت و سرعت انزال و تقلیل منی نافع و در ایام طاعون چون یک عدد از ثمر آن را با آب ساییده بر بشره آن طلا نمایند به خیریت گذرد و شفا یابد و گویند مجرب است و اگر تخم آن را کوفته در آب آمله مقشر هفت مرتبه تسقیه کنند پس خشک نموده از آن تخم و به دستور روغن کنجد روغن برآورند و از آن روغن تا چهل روز سعوط نمایند موی سفید را سیاه گرداند و اگر از چوب درخت آن سریر سازند و شب بر آن بخوابند از شر حشرات زهردار در امّان باشند و آن چوب را چون ساییده به ملسوع و ملذوع و صاحب هیضه ردیه بخورانند شفا یابد.

◀انگیز

به فتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه به لغت صقالبه خاوانی نامند.

ماهیت آن: نر و ماده می‌باشد. حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله گوید گیاهی است منبت آن حریم جبال گیلان چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند روز دیگر آنچه قسم نر آن است باز راست مشاهده گردد و آنچه ماده آنست به همان هیأت بماند.

طبیعت آن: گرم و خشک است.

افعال و خواص آن: ضماد برگ خشک آن با آب گوگرد در



یک روز بهق را زایل کند و تخم نر آن بغایت منعظ و تخم ماده آن موجب شدت شبق زنان و اندکی از آن با شراب منوم قوی به حدی که تا سه شبانه روز شارب آن بیدار نشود و آشامیدن روغن زیتون با آب رفع خواب آن می‌کند.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.

◀انّناس

به فتح همزه و دو نون، اول ساکن دویّم مشدد و الف و سین مهمله لغت هندی است.

ماهیت آن: ثمریست هندی معروف و در بنگاله بسیار می‌شود و خوشبو و خوش طعم نبات آن فی الجمله شبیه به نبات صبر و کادی و برگ آن از برگ صبر و کادی کوتاه‌تر و نازک تر و نبات این از آن کوچک‌تر و تا به ذرعی و خاردار و از وسط آن ساقی می‌روید و ثمر آن بر بالای آن ساق به هم می‌رسد و بر سر آن نیز برگ‌های کوتاه انبوه و شنیده شده که در یک ساق دو انّناس یکی بر بالای دیگری نیز به ندرت به هم می‌رسد و چون قدری از سر آن را با آن برگ‌ها ببرند و بنشانند باز سبز می‌گردد و از آن انّناس به هم می‌رسد و از اطراف سر ثمر و بیخ نبات آن نیز مانند درخت نخل و موز بچه‌ها می‌روید و چون آنها را جدا نموده بنشانند به جاهای دیگر نیز ثمر می‌دهد و از هر نباتی سالی یک ثمر به عمل می‌آید و هنگام رسیدن آن بودن آفتاب در جوزا و سرطان است که موسم بارش است در آنجا و دو نوع می‌باشد یکی را انّناس کونله می‌نامند و این کوچک به قدر نارنجی می‌باشد و مغز آن شیرین خوش طعم و رایحه و زرد رنگ طلایی و دیگر بزرگ و مغز خوب رسیده این چاشنی دار و اندک نارس این ترش و پوست هر دو نوع در هنگام خامی سبز می‌باشد و خانه خانه و اطراف خانه‌ها اندک پوست نازکی برآمده و بعد از رسیدن زرد مایل به سرخی می‌گردد و اندک براق صیقلی و در هر خانه قریب به پوست تخمهای ریزه زرد تیره و هر دو نوع آن با رطوبت بورقی جالی بسیار خصوص نوع بزرگ آن و طریقه خوردن آن این است که نوع کونله آن را یک ورق از پوست جدا نموده با اندک نمک و آب می‌شویند تا بورقیت آن کم گردد پس یک ورق دیگر از بالای آن برداشته که تخمها و خشبیت (خانه‌های[1]) پوست آن که در جرم آن نفوذ کرده زایل گردد پس مغز آن را ورقهای نازک بریده در ظرف چینی یا شیشه برهم می‌چینند و بعضی بر آن قند و یا نبات کوبیده پاشیده تناول می‌نمایند و قدری گلاب نیز می‌پاشند و بعضی به سبب شیرینی ذاتی خود احتیاج به شیرینی از خارج ندارد بلکه شیرینی طعم آن را منحرف می‌گرداند و نوع بزرگ آن را به دستور پوست خشبی ظاهر آن را جدا نموده قدری نمک بر آن مالیده اندک زمانی می‌گذارند تا بورقیت آن قدری کم گردد پس شسته یک ورق دیگر از روی آن جدا نموده برای ازاله تخم و خشبیت آن پس مغز آن را نازک ورق کرده نبات یا قند برآن پاشیده تناول می‌نمایند و در بعضی که اندک ترشی غالب می‌باشد با نمک خوردن نیز لذیذ می‌باشد.

طبیعت آن: سرد و تر در دویّم.

افعال و خواص آن: مسکن حدت صفرا و مقوی معده و کبد حار و بطی‌الهضم .

مضر مبرودین و مرطوبین، **مصلح** آن خوردن آن با نمک و زنجبیل پرورده با نمک و یا بالای آن خوردن است و پلاو چاشنی دار و آش و مربا و شربت آن نیز خوب می‌شود.

◀انوطیلون

به فتح همزه و ضم نون و سکون واو و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است بی‌ثمر شبیه به نبات کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه بغایت نافع و در حال التیام دهد آنها را.

◀انیسون

به فتح همزه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون به عربی بزرالرازیانج الرومی و الرازیانج الشامی و حب الحلوه و کمون الحلو و به فارسی بادیان رومی و زیره رومی و به هندی رندنی نامند.

ماهیت آن: نباتی است بلندتر از ذرعی و ساق آن مربع و باریک و برگ آن باریک و خوشبو و گل آن مایل به سفیدی و تخم آن در غلافی طولانی و از رازیانه کوچک‌تر و سبز مایل به سفیدی و زردی و اندک مثلث شکل و مستعمل تخم آن است و بهترین آن خوشبوی تازه بالیده آن است که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست بزور است و طعم تیز و تلخ باشد و هندی و بنگالی آن ریزه‌تر و ضعیف‌العمل می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک در آخر دویّم و تا سیّم نیز گفته‌اند و گرم در دویّم و خشک در سیّم نیز گفته‌اند و این اصح است.

افعال و خواص آن: ملطف و محلل ریاح و جالی و مسکن اوجاع و با قوّت تریاقیت و قابضه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و نیکو کننده رنگ رخسار. *امراض الرأس و غیرها* از توابل مستعمله در اغذیه اصحاب فالج و لقوه و استرخا و صرع است و بخور و سعوط آن جهت درد سر بارد و شقیقه و دوار و سدر و نزلات بارده و درد گوش نافع و چون به سرکه انگوری تر

---

۱. فقط در نسخه ب



کرده و خشک نموده بو داده در پارچه کتان نیلی بسته دایم ببویند جهت زکام و نزلات بارده و خوردن نیم درم انیسون و یک دانگ مصطکی کوفته در ده درم گلقند سرشته چند روز پی هم بعد از استفراغ بلغم جهت لیثرغس و سبات بلغمی نافع برای آنکه مبدل مزاج دماغ و مقوی معده است پس تولید نمی‌کند بلغمی که سبب لیثرغس است و چون دو درهم آن را در آب بجوشانند و صافی نموده ده درم جلنجبین عسلی در آن حل کرده باز صافی نموده بیاشامند جهت سبات حادث از برد خارجی و از آشامیدن ادویه مخدره مانند افیون مفید و باید که بوده باشد غذای او نخود آب و گوشت خروس جوان متوبل به ابازیر حاره یا حلتیت و مغز حب القرطم و چون آن را کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده با گلقند سرشته بخورند و یا جوشانیده به تنهایی بیاشامند و یا گلقند در آن حل کرده صافی نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصاً مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماءالعسل جهت کابوس نافع و سزاوار آنست که در اوایل فالج یا چهار روز یا هفت روز به آبی که در آن انیسون جوشانیده باشد به تنهایی یا با یک اوقیه جلنجبین عسلی در آن حل کرده صافی نموده باشند اقتصار نمایند و ضماد آن جهت استرخا نافع برای آنکه در آن حرارت با اندک قبضی می‌باشد و لهذا تقویت می‌بخشد اعضا را و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته‌اند و سنون آن جهت جلای دندان و دفع بدبویی دهان و خاییدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلای مجاری تنفس و درد سینه و سرفه و ضیق‌النفس و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع رطوبات آن و رفع اعیا و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر و بهر و امراض مذکوره و تفتیح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و رحم و استسقا و سوءالقنیه و تفتیت حصات و تب بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول و تحلیل قراقر ریاح در معده و سایر اعضا و ادرار شیر و عرق و بول و حیض و تقویت باه و گرده و ازاله سموم قتاله و تهیج وجه و اطراف و اسهال رطوبی خصوص بریان کرده آن در این امر و چون آن را بسیار نرم بکوبند و یا با آب ساییده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع خصوص ریحی آن و بخور آن جهت تسکین صداع بارد و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم ساییده آن با روغن گل در گوش جهت تسکین درد گوش و کری و ثقل سامعه حادث از ضربه و سقطه و به دستور مطبوخ آن در روغن گل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت رفع زردی رخسار زن زاییده و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن شپش نافع.

مضر امعا، **مصلح** آن رازیانه و مصدع محرور و مصلح آن سکنجبین.

مقدار شربت آن: از دو درهم تا پنج درهم.

بدل آن: تخم شبت و رازیانه و کرویا و در تقویت باه مثل آن انجره است و دستور تشویه و بریان نمودن آن جهت امراض عین و غیرها آنست که آن را به عسل بسرشند و در لته بسته به گل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده به کار برند و جوارش انیسون و حب و دهن و سفوف و عرق و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

فصل الالف مع الواو

◄ اوافیوس

به فتح همزه و سکون واو و الف و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و به گمان بعض مترجمین به معنی حدقه است زیرا که گل آن شبیه به نرگس است و بسیار کوچک و انبوه و بنفش و اندرون آن زرد و برگ آن شبیه به برگ گندنا و ساق آن به قدر شبری و به سطبری انگشتی و املس و گویند نورانی می‌باشد و مانند شمع در شب می‌درخشد و بیخ آن شبیه به پیاز نرگس و در مصر و شام بسیار است.

طبیعت: بیخ آن بارد در اواخر دویّم و مجفف در اول و تخم آن معتدل در حرارت و برودت و مجفف در اواخر سیّم و برگ آن بارد در اواخر اول و معتدل در یبوست و رطوبت.

افعال و خواص آن: آشامیدن بیخ آن جهت حبس اسهال و ادرار بول و دفع سموم و گزیدن رتیلا و ضماد آن با شراب ابیض جهت منع روییدن موی خصوصاً تازه آن قبل از بلوغ مانع روییدن یا باعث دیر بر آمدن آن و گذاشتن آن بر حقوین و عانه اطفال قبل از بلوغ باعث دیر محتلم شدن و گذشتن از وقت مقرری آن.

مقدار شربت آن: تا سه درهم.

مضر گرده، **مصلح** آن گویند کثیرا و تخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب و جهت یرقان ابیض و اصفر نافع.

مقدار شربت آن: تا دو درهم است.

◄ اوّز

به کسر همزه و فتح واو مشدده و زای معجمه لغت عربی است و به سریانی اروزو و به فارسی غاز و مرغابی و به هندی هانس و گویند اوّز اسم جنس مرغابی است و مراد نوع کبیر آن است که غاز باشد.

ماهیت آن: معروف است اهلی و برّی و وحشی می‌باشد و اهلی آن پرواز نمی‌کند و برّی آن پرواز می‌کند.

طبیعت: جمیع اصناف آن تا دویّم گرم و تا آخر آن نیز گفته‌اند.



افعال و خواص آن: غلیظ الغذا و دیر هضم و گویند چون هضم شود مسمن بدن و محرک باه است و پختن آن با ابازیر و مصالح حاره بهتر و مصلح آن آبکامه و آب انار و از اغذیه نافعه از برای برودت کبد و اوجاع بارده آنست جهت آنکه گوشت آن شدیدالحرارت است و چون با زهومت بسیار است که به فارسی سمیت نامند باید که بعد از ذبح دو سه ساعت و یا زیاده آن را در زمین دفن نمایند تا بوی زهومت آن کم گردد پس برآورده پرهای آن را کنده شکم آن را شکافته پاک شسته طبخ نمایند و این قلیل الغذاتر از ماکیان است و مهراً پخته آن جهت زیاده کردن پیه گرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و التیام فتوق اکلاً و ضماداً مؤثر و از خوردن آن به زودی تب حادث می‌گردد و به دستور مشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها و سنگدان آن لذیذ و غلیظ و بطی الانهضام و چون هضم شود متولد می‌گردد از آن غذای بسیار و جگر آن لذیذترین جگر حیوانات امثال آن است و غذاییت این از آنها بیشتر و سریع الانحدار و بازوهای آن صالح الهضم و الغذا و مغز سر آن طلاءً جهت ورم مقعده آزموده و پیه آن جهت تمدد و کزاز و تشنج امتلایی و تحلیل اورام بارده و صلابت مقعده و شقاق آن و تقشر جلد و داءالثعلب و داءالحیه تمریخاً و تدهیناً و برای تشنج شرباً و برای اذیت آبی که در گوش رفته باشد قطوراً و با آرد باقلا جهت ورم پستان ضماداً بالخاصیه نافع و زرده تخم نیمبرشت آن جهت افزونی عقل و تقویت قوّت حافظه و حفظ آن و زوال نسیان و سرفه خشک و قطور آن با زیت نیم گرم در رحم جهت احتباس حیض نافع و دم آن با آب و نمک جهت درد مثانه و تفتیت حصات شرباً بسیار نافع و پوست تخم آن مسحوق جهت اسهال دموی بهترین ادویه است و زبل آن جهت سرفه خشک مفید و دهن آن در قرابادین ذکر یافت.

◄اوسبید

به ضم همزه و سکون واو و فتح سین مهمله و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی است.

ماهیت آن: نیلوفر هندی است.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل ریاح و مواد بارده.

مقدار شربت آن: یک درم.

و **بیخ** آن سرد و خشک و در فعل و طبخ مانند لفاح جهت صداع و بواسیر نافع.

مضر مثانه، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: نیم درهم.

بدل آن: بیخ لفاح است.

◄اوفیموبذاس

به ضم همزه و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و فتح بای موحده و ذال معجمه و الف و سین مهمله لغت یونانی است به معنی شبیه به بادروج و در مغرب معروف به لسیعه و بعضی اخیون نیز و گاه فیلاطاریون نامند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به بادروج و شاخ‌های آن به قدر شبری و مزغب و مایل به تیرگی و تخم آن شبیه به شونیز سیاه و در غلافی مانند غلاف بزرالبنج. مستعمل بیخ آن است **طبیعت آن**: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و مجفف بی‌لذع یک درهم تا دو درهم آن با شراب جهت نهش افعی و هوام و یک درهم آن با مرصاف و فلفل جهت عرق‌النساء مجرب دانسته‌اند.

◄اونوما

به ضم همزه و سکون واو و ضم نون و سکون واو و فتح میم و الف لغت یونانی است به معنی مسقط الاجنه.

ماهیت آن: نوعی از ابوخلسا است که هوجویه نامند. برگ آن دراز و باریک و نرم‌تر از برگ هوجویه و بی‌گل و بی‌ساق و بی‌ثمر و مایل به سیاهی و در اکثر بلاد می‌روید. در هنگام ربیع در مواضع خشنه و بیخ آن باریک و ضعیف طولانی اندک سرخ به رنگ خون.

طبیعت آن: به غایت گرم.

افعال و خواص آن: بسیار تند و تلخ و با سمیت و خوردن آن خطرناک و طلای آن محلل مواد غلیظه و گویند ثمن درهم از برگ آن جهت عسر ولادت و ربع درهم آن جهت اخراج اجنه زنده و مرده مفید و تعلیق آن به دستور.

◄اونومالی

به ضم اول و نون در میان دو واو ساکن و به جای نون لام نیز آمده و فتح میم و الف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه به لغت یونانی شراب عسلی را نامند.

ماهیت آن: آن است که بگیرند شراب دو چند و عسل یک چند و بجوشانند تا به قوام آید و یا عسل را با آب انگور بجوشانند تا به قوام آید و نوع اخیر در جلا و تحلیل و تفتیح و انضاج قوی‌تر و هر چند کهنه شود قوّت تلیین آن کمتر می‌گردد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح و محلل و ملین طبع و مدر و بعد از طعام نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده است.



◀اونیا

به ضم همزه و سکون واو و فتح نون و یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است.

ماهیت آن: عصاره نباتی است منبت آن بوادی عرب قریب به مصر برگ آن شبیه به برگ تره تیزک و پر سوراخ که گویا کرم زده است و کم آب و ریزنده از هم و برگ گل آن زرد و بزرگ و عصاره آن شبیه به عصاره مامیثا.

طبیعت آن: گرم و تند.

افعال و خواص آن: جهت ظلمت بصر و تنقیه آن و دمعه و سلاق بغایت نافع دانسته‌اند و اختلاف در ماهیت آن نموده‌اند بعضی گفته‌اند رطوبتی است که از نبات مذکور می‌چکد و عصاره آن نیست و عصاره بودن آن اصح است و بعضی گفته‌اند عصاره مامیثا است و بعضی گفته‌اند عصاره خالیدوس اسود است و بعضی عصاره خشخاش اسود و بعضی عصاره اناغالس انثی یا عصاره بیخ و گیاه خشخاش اسود گفته‌اند و بعضی گفته‌اند سنگریزه‌ها است که در صعید مصر به هم می‌رسد شبیه به رنگ مس و می‌گزد زبان را چون بچشند و این قول بعید است و بالجمله از ادویه **مجهولة** الماهیه است.

◀اورمالی و اومالی

به ضم همزه و سکون واو و رای مهمله و فتح میم و الف و کسر لام و یای آخر حروف لغت یونانی است و آن را دهن عسلی و عسل داود نیز گویند.

ماهیت آن: روغنی غلیظ و با اندک شیرینی است که از ساق درختی حاصل می‌گردد و هر چند کهنه‌تر گردد بهتر می‌شود

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: جهت جرب رطب و درد مفاصل و تاریکی چشم نافع شرباً و اکتحالاً و بیست درهم آن با آب مسهل قوی بلغم خام و مورث سبات و سستی بدن و مادام که عمل آن تمام نشود به خواب نباید رفت.

فصل الاف مع الهاء

◀اهال

به فتح همزه و ها و الف و لام.

ماهیت آن: از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده می‌آشامند و گاه ترشی در آن حین طبخ داخل نیز می‌نمایند.

افعال و خواص آن: تابع نوع بقول و امثال آن است.

◀اهلیلج

به کسر همزه و سکون ها و کسر لام و سکون یا و فتح لام و جیم معرب هلیله فارسی است به هندی هروهره نامند.

ماهیت آن: ثمر درخت هندی است درخت آن عظیم و برگ آن باریک طولانی و ثمر آن خوشه دار و گفته‌اند که آن انواع است کابلی که زرد و بزرگ بالیده است و زرد که متوسط است و چینی سبز رنگ که از آن کوچک‌تر است و سیاه هندی که به قدر مویز است و از آن کوچک‌تر را که به قدر جویی است در هند هلیله جوی و از آن کوچک‌تر که بقدر زیره است هلیله زیره نامند و گویند هر یک ثمر درختی است علی حده شبیه به هم و آنچه به تحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور شکوفه تا انتهای کمال بالیدگی و نضج هر مرتبه را نامی گذاشته‌اند و نوعی علی حده دانسته مثلاً شکوفه خشک آن را که مانند زیره است هلیله زیره و از آن بزرگ‌تر که به قدر جو است هلیله جوی و از آن بزرگ‌تر که سیاه به مقدار مویز سیاه است مویزک و هلیله زنگی و هلیله هندی و هلیله اسود نامند و اینها همه هسته ندارند و از آن بزرگ‌تر نیمرس سبز مایل به زردی را هلیله چینی و از آن رسیده‌تر زرد را اهلیلج اصفر و به کمال رسیده زرد مایل به سرخی املس را اهلیلج کابلی گویند و منبت آن اکثر بلاد هند و دکهن و گجرات و بنارس و بنگاله است و امّا آنچه در گجرات می‌شود بهتر از همه و بعد از آن بنارس و پس بیربهوم که در بنگاله است و بی‌ریشه و بالیده و بزرگ و با قوّت می‌باشد و باقی جاها ریشه‌دار و کوچک و ضعیف‌العمل و کابلی جهت آن نامند که از راه خشکی از آن سمت به بلاد توران و خراسان و ایران می‌برند نه آنکه در کابل به هم می‌رسد و همچنین از هر سمتی که به بلدی می‌برند مانند بصره و غیره بصری نامند و امّا چینی جهت آن گویند که در قدیم الایام آنچه را از سواحل دریای هند به بلاد ایران و روم و عرب و غیره‌ها می‌برده‌اند همه را چینی می‌نامیده‌اند مانند دارچینی که در سیلان و نواح آن به هم می‌رسد و هلیله و زنجبیل که در گجرات و نواح آن علی هذا القیاس.

بالجمله طبیعت مجموع آن: در اول سرد و در دویّم خشک گفته‌اند و خشکی کابلی از سایر انواع کمتر است به اعتبار کمال رسیدگی آن.

افعال و خواص و منافع آن: در طب الائمه منقول است از محمد بن سنان از علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا که گفت شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که تحقیق شکایت کردند نزد اوشان از مرض پس آمدند اطباء و توصیف کردند برای آن حضرت (ع) عجایب ادویه را پس فرمودند آن حضرت (ع) این یذهب بکم الاهلیلج؟ یعنی چرا از نظر شما می‌رود و دور می‌روید

و اقتصار نمی‌کنید به رسیدن این ادویه که اهلیلج و رازیانج و شکر است در ابتدای گرما سه ماه متوالی در هر ماهی سه روز متوالی و هنگام آمدن زمستان همان قسم و بگردانید به جای رازیانج مصطکی در زمستان به درستی که مریض نمی‌شوید مگر به مرض موت و مجموع آن جهت تقویت معده و دماغ و ذهن و حفظ و حواس و تفتیح سدد و صداع و مالیخولیا و تصفیه ارواح و وسواس سوداوی و خفقان و غثیان و منع صعود بخارات به دماغ و اطفای نایره سودا که از احتراق صفرا باشد و تصفیه رنگ رخسار و استسقا و بواسیر ریحی و خونی و حمیات مرکبه در اواسط و اواخر نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا به عصر و بعضی در حمیات مطلقاً منع کرده‌اند استعمال هلیلجات را و این قول مسلم و کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران مجوز نیست جهت آنکه لطیف و رقیق ماده را به عصر دفع می‌کند و باقی را غلیظ متحجر می‌گرداند و به دستور در حقنه‌ها نیز و این نیز پسندیده و کلی نیست و علت منع عصر آنست و انضمام و تسدید مسام و عروق اعضا و ابقای مواد غلیظه در آنها و در حقنه اثر دوا در افضیه است نه مسام که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول است که آن را با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب می‌کنند و صرف هلیله را استعمال نمی‌نمایند در حقنه‌ها و در شرح اسباب در معالجه سرسام صفراوی در حقنه هلیله داخل است و (داشتن)[1] آن در دوار و گفته‌اند که چون با بنفشه و خیار شنبر و همچنین ملینات دیگر ترکیب نمایند باید که ملاحظه نمایند که قوّت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوّت دیگری نیاید و مانع تأثیر آن نگردد ولیکن اولی عدم استعمال آن است در حقنه‌ها خصوصاً جرم و مطبوخ آن که در حقنه‌ها اصلاً آن را نباید جوش نمود بلکه نقوع آن را استعمال نمایند نزد شدت حاجت و نیز باید که هلیلجات را بسیار نرم نکوبند بلکه مرضوض و جریش باشد یعنی نیم کوفته پس به روغن بادام شیرین چرب کرده استعمال نمایند تا آنکه باطل نگردد فعل آنها و مغص آنها کم گردد به سبب روغن و سنون دانه آن جهت تقویت لثه و خون رفتن از بن دندان و رویانیدن گوشت آن مفید و عمل نقوع اهلیلجات خصوص کابلی در اسهال زیاده از مطبوخ و سفوف آنست جهت آنکه صمغیت آن که حامل قوّت اسهال آن است در آب می‌آید و جرم حابس آن می‌ماند به خلاف مطبوخ که در آن نیز قدری از جرم آن می‌باشد و در سفوف تمامی آن و همچنین ریوند و نیز منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنها است زیرا که محدث قولنج‌اند به سبب دفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها.

مضر ثقل و حابس، **مصلح** آن عناب و سپستان و مصلح قبض که لازم عصر آنها است روغن بادام و یا گاو تازه و قند و ترنجبین و یا شکر.

مقدار شربت از جرم آنها: تا پنج درهم و در مطبوخات و نقوعات از هفت درم تا ده درم.

بدل آنها: در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص است و عصاره خشک هلیله کابلی و زرد قوی‌الفعل و اندک آن عمل بسیار می‌نماید و در قرابادین در اهلیلج ذکر یافت.

◄اهلیلج کابلی

بهترین آن زرد مایل به سرخی بالیده پر مغز کم ریشه هسته کوچک آن است که کهنه فاسد نشده باشد و اقوی انواع اهلیلجات است.

طبیعت آن: بعضی در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی گرم به اعتدال می‌دانند.

افعال و خواص آن: مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط به اخلاط و مدر بول و جهت صداع و نسیان و تقویت جمیع حواس خصوصاً حفظ و دوار صفراوی با شکر سفوفاً و دوار و سدر بلغمی تنقیه به آن نمودن و مالیخولیا و اصلاح حال دماغ و صرع و لقوه به تنهایی و با سه وزن آن عسل یا شکر سرشته هر روز مقدار یک جوزی از برای صرع سوداوی با ادویه دیگر مانند بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و افتیمون مطبوخاً و یا معجوناً با سه وزن آن عسل و گویند چون صاحب لقوه یک عدد هلیله کابلی استه بیرون کرده را در دهان گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آن را فرو برد و همچنین چون در جانب مایل گذارند یک عدد هلیله کابلی را نفع بخشد آن را و گویند چون یک سال هر روز یک عدد آن را تناول نمایند موی سفید نشود خصوص پرورده آن و بعضی این خاصیت را مخصوص به هلیله هندی دانسته‌اند و بالخاصیه جهت رفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع.

قدر شربت از جرم آن: تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال.

بدل آن: هلیله زرد است و بعضی سیاه گفته‌اند و سایر خواص زرد را دارد و **مربای آن** که زیاده از یک سال بر آن نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی و مقوی حواس و جگر است و دانه آن مدر بول و ذرور محرق آن جهت قطع خون بواسیر و نزف‌الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب.

مضر دماغ، **مصلح** آن عسل است.

◄اهلیلج اصفر

بهترین این نیز بالیده زرد هسته کوچک آنست که کهنه نباشد.

---

۱. در متن: ب



طبیعت آن: در آخر اول سرد و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: قریب به اهلیلج کابلی است که ذکر یافت. مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع، آشامیدن و اسهال بدان برای صرع صفراوی و آشامیدن منقوع آن در آب رمانین معصور با شحم نیز جهت آنکه مسهل صفرا است و چون آن را در روغن گاو تازه بریان نمایند پس برآورده از روغن پاک کرده نیم کوفته نیم مثقال از آن و ربع مثقال پوست صلب نارجیل سوخته ممزوج نموده با آب نیمگرم بیاشامند سه روز متوالی جهت زحیر و اسهال بواسیری و بواسیر مجرب و ذرور آن جهت دمعه و تجفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصاً که در خمیر گرفته بسوزانند و به دستور قطور آب خیسانیده آن همین اثر دارد و سنون دانه آن نیز مانند دانه اهلیلج کابلی است.

مضر ثقل، **مصلح** آن عناب و سپستان چنانچه اولاً ذکر یافت.

مقدار شربت از جرم آن: تا پنج درهم و در مطبوخ و منقوع از هفت درهم تا ده درهم.

◀اهلیلج اسود

که اهلیلج هندی نامند و قبل ذکر یافت. بهترین آن آنست که سیاه صلب بی‌دانه سنگین فاسد نشده باشد.

طبیعت آن: در وسط اول سرد و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و مصفی خون از سودا و ارواح از کدورت و نافع از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی و چون بگیرند از آن پنج درهم و از حجر ارمنی مغسول یک درهم و از سقمونیای انطاکی مشوی ربع درهم حب ساخته با ماءالجبن فرو برند جهت مالیخولیا نافع و مضغ نمودن و فرو بردن آب آن جهت لقوه و همچنین نگاهداشتن آن در دهان جانب شق علیل و جهت جلب رطوبت معده و تقویت احشا و درد سپرز و بواسیر و جذام و بو داده آن جهت حبس اسهال و نگاهداشتن آن در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت مؤثر گویند.

مضر جگر، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت از جرم آن: تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال.

بدل آن: هلیله کابلی و در قبض نصف وزن آن عفص و خمس آن تخم مورد است.

◀اهلیلج چینی

گفته‌اند از صنف کابلی است زرد مایل به سبزی و سیاهی و کوچک مایل به تدویر و کم گوشت و دانه بزرگ.

افعال و خواص و منافع آن: بسیار ضعیف‌العمل و الفعل است به حدی که با وجود سایر هلیلجات آن را استعمال نباید نمود و هلیله جوی و هلیله ریزه‌تر از آن ضعیف‌تر و طریقه احراق و تشویه و مربا و اطریفلات و جوارشات و حبوب و دهن و کلکلانج و رب و سفوفات و اشربه و عرق و فیروزنوش و قرص و کلکلانجات و ماءالحیوة و ماءالفواکه اهلیلجی و مطبوخات و معاجین و مفرحات و معاجین نجاح و نقوعات اهلیلج در قرابادین کبیر ذکر یافت.

فصل الالف مع الیای المثناة التحتانیه

◀ایارانوطانی

به کسر همزه و فتح یا و رای مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طای مهمله و الف و کسر نون و یا لغت یونانی است.

ماهیت آن: مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته که بعضی مردم آن را ارسطایون نامند. نباتی است شاخ‌های آن طولانی به قدر یک ذرع و اندک زیاده بر آن و برگ‌های آن از هم دور شبیه به برگ بلوط و از آن کوچک‌تر و باریک و اطراف آن مشرف و طعم آن اندک شیرین و بیخ آن اندک طولانی و باریک.

افعال و خواص آن: غرغره به طبیخ برگ آن با شراب جهت دفع قروح خبیثه بیخ دندان و آشامیدن بیخ کوبیده و برگ آن با شراب و به دستور ضماد آن جهت ضرر هوام و آشامیدن برگ آن مقدار یک مثقال ناشتا با نیم مثقال کندر و پنجاه و دو مثقال و نیم شراب کهنه گرم کرده چهار روز متوالی جهت یرقان و ضماد آن با بوره جهت تسکین (اورام بلغمیه و)[1] اورام حاره و تنقیه قروح وسخه و خوردن گره سیّم از شاخ نبات آن با برگ‌های حوالی آن همچنان پیوسته بر زمین جهت حمی غب و به دستور گره چهارم آن با برگ‌های حوالی آن جهت حمی ربع نافع گفته‌اند.

◀ایثولیس

به کسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است.

ماهیت آن: مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته نباتی است برگ آن شبیه به برگ قلومس با زغب بسیار و از اطراف بیخ آن برآمده و ساق آن مربع خشن و غلیظ و شبیه به ساق نباتی که آن را مالیطانا نامند یا ساق نباتی که آن را ارقیطون گویند و با آن گیاه بسیاری می‌روید و ثمر آن به قدر کرسنه در هر غلافی

[1] فقط در نسخه ب



دو دانه می‌باشد و عروق بسیار از یک بیخ آن می‌روید طویل و سطبر و چون خشک شود سیاه و صلب می‌گردد مانند شاخ و منبت آن بلاد امسلیسا و در کوهی که آن را ایذی نامند.

افعال و خواص آن: آشامیدن طبیخ عروق آن جهت نفث‌الدم صدر و خشونت حلق و سینه و شوصه و عرق‌النساء نافع و به دستور لعوق آن با عسل که ترتیب نمایند.

◀ایدمامیر

به کسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله لغت یونانی است.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به پشم و مایل به سبزی و پرشاخ و بر شاخه‌های درخت جنگلی متکون می‌گردد و در تنکابن داخج نامند.

طبیعت آن: سرد و خشک .

افعال و خواص آن: جهت اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق آن جهت نزف‌الدم جراحات کهنه و غیر کهنه و محرق آن جهت قروح بغایت موثر.

مقدار شربت آن: از دو مثقال تا سه مثقال.

◀ایدیغون

به کسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم غین معجمه و سکون واو و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به صمغ که بر صدفهای بنفش جمع می‌گردد و خشک می‌شود و صباغان آن را جمع می‌نمایند و استعمال می‌کنند و سرمه‌ای رنگ می‌باشد.

طبیعت آن: سرد.

افعال و خواص آن: محلل و طلای آن جهت اورام حاره و تنقیه قروح خفیفه چشم نافع.

◀ایذا اریذا

به فتح اول و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ آس برّی و از بیخ و برگ آن چیزی طولانی شبیه به خیوط تاک انگور رسته و شکوفه آن بر سر آن خیوط می‌باشد و طعم آن بسیار قابض.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: قاطع نزف‌الدم و اسهال و قروح امعا و حابس حیض و آشامیدن دو مثقال آن و ضماد برگ تازه و یا خشک آن و بیخ آن سرد تر و قابض‌تر و قاطع نزف‌الدم همه اعضا در همه وقت.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال است.

◀ایریفارون

به کسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح فا و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون و در بعضی نسخ به حذف واو و به هر دو زای معجمه دیده شده. لغت یونانی است به معنی الشیخ فی الربیع و اهل اندلس آن را ثریا می‌نامند برای اجتماع گل آن و بسیاری و انبوهی.

ماهیت آن: نباتی است ساق آن بقدر ذرعی مایل به سرخی و برگ آن شبیه به برگ تره تیزک و بسیار کوچک تر از آن و گل آن مایل به بنفشی و انبوه و در بو شبیه به سیب و در وسط آن چیزی به باریکی موی رسته راست غیر منحنی و در بهار سفید می‌گردد و منبت آن خرابه‌ها و شوره‌زارها.

طبیعت آن: بسیار سرد و با اندک تحلیل.

افعال و خواص آن: ضماد آن به تنهایی یا با میپختج جهت ورم معده و خصیه و با کندر جهت جراحت عصب و سایر اعضاء نافع و تره‌های میان گل آن نیز به دستور و چون تازه آن را بخورند فی‌الحال خناق آورد و در فعل مانند فطر و مداوای این نیز مداوای آن است.

◀ایرسا

به کسر همزه و سکون یا و رای مهمله و فتح سین مهمله و الف به لغت یونانی به معنی قوس قزح است جهت مشابهت رنگ گل آن بدان و به رومی ابریمون و به سریانی عقاراسوسانی نامند و به فارسی مشهور به بیخ بنفشه است.

ماهیت آن: بیخ سوسن آسمانگونی یعنی کبود برّی و جبلی است و بعضی گفته‌اند که سوسن برّی دلبوس است که سوسن زرد باشد و ایرسا بیخ سوسن جبلی است و آن خوشبو و پهن و دراز به قدر انگشتی و زیاده بر آن و پر گره و پوست آن کبود و سرخ و رنگارنگ و مغز آن مایل به زردی و سرخی و بعضی بسیار سفید می‌باشد. از وسط گیاه آن ساقی بر می‌آید و بر سر آن گلی و برگ‌های آن سه عدد و برگشته و رنگ آن مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی و بر آن نقطه‌های متوازی و اندک خوشبو و برگ‌های گیاه آن سطبر و بلند و بیخ آن سخت. بهترین آن ماقدونی صلب سطبر متلززالاجزا مایل به سرخی گره دار خوشبوی آن است که بسیار بلند نباشد و زبان را اندک بگزد و



بوی آن در وقت کوبیدن قوی باشد و به قوّت عطسه آورد و باید که در اواخر بهار از زمین برآورند و به ریسمان کتانی پیچیده و یا قلاده ساخته در سایه خشک نمایند که عفونتی در آن راه نیابد و سست و متخلخل‌الاجزا و رخو و بلند و باریک نباشد و سفید آن که رومی است ضعیف‌العمل‌تر از آن است و کهنه کرم خورده و سوراخ دار نباشد.

طبیعت آن: در اواخر دویّم گرم و در خشکی کمتر از آن و کهنه آن گرم‌تر و خشک‌تر از تازه آن.

افعال و خواص آن: ملطف و مسخن و مفتح و منضج و جالی و منقی و مسهل ماءاصفر و مره سودا و بلغم غلیظ و گفته‌اند قوّت اسهال کهنه آن زیاده است و آشامیدن سه مثقال تا هفت درهم با ماءالعسل اسهال کیموس غلیظ بلغمی و مره صفرا نماید. *امراض الرأس و غیره* ضماد آن با سرکه و روغن گل بر سر جهت صداع کهنه و به دستور مطبوخ آن خواب آورد و ضماد گل آن جهت سکته و تشنج امتلایی و خدر و به دستور آشامیدن آن و نیز آشامیدن بیخ و برگ آن از برای خدر و طبیخ بیخ آن جهت اختلاج و خدر و رعشه و رعده و سکته و فالج و استرخا و فزع صبیان در خواب و نسیان و زیادتی قوّت حافظه و به دستور خوردن جرم آن و با شراب ریحانی جهت تشنج امتلایی و تعطیس به جرم آن جهت جلب دموع و رطوبات زایده از چشم و سعوط برگ آن سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور طبیخ بیخ آن با سرکه در گوش جهت قطع نزلات بارده و دوی آن و مضمضه به آن جهت درد دندان بارد امتلایی و ضمور لهاة و مضغ جرم آن جهت بدبویی خمر و آشامیدن مطبوخ آن و یا جرم آن با میپختج جهت درد سینه و شش و ضیق‌النفس و ربو و سرفه و عسرالنفس و ذات الریه و خناق بلغمی و دفع فضول غلیظه محتبسه عسرة الدفع و درد جگر و سپرز بارد و استسقا و یرقان و تفتیح افواه بواسیر و عرق‌النساء و اعیا و مغص و جهت امساک منی و کثرت احتلام و جریان مذی بدون جماع و آشامیدن مطبوخ به دستور جرم آن دو درم با شراب جهت امراض رحم و انشقاق و تفتیح سده آن و احتباس طمث و فسخ و هتک عضل و با سرکه جهت گزیدن هوام و ادویه سمیه و ورم و سده سپرز و لرز و نافض حمیات و ضماد پخته آن جهت درد رحم و صلابت و انضمام فم آن هنگامی که بند شده باشد به سبب غلظت جرم خود و جهت تلیین اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و بثور لبنیه و قروح وسخه و به دستور تکمید بدان و با سرکه جهت سپرز و استسقا و گزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات سایله از قروح لبنیه و تحلیل آنها و رفع کلف و نمش و بهق سفید و به دستور با دو چندان خربق سفید جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت زخم‌های غایره و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخم‌های غایره و بدبویی زخمی که ناصور شده باشد و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و مقعده و امراض بارده و حقنه بدان جهت عرق‌النساء و بدبویی بواسیر و قروح غایره باطنه و بردن لحم زاید نواصیر و فرزجه آن با عسل جهت اخراج جنین و حمول آن جهت دیدان و تدهین به روغن آن جهت تشنج امتلایی و گشودن افواه عروق بواسیر و رفع اعیا و آشامیدن آن با سرکه یا شراب جهت تشنج امتلایی و هتک عضل و رفع سمیت فطر و بنج و گشنیز جبلی مجنن و برد و نافض حمیات و یک اوقیه آن مسهل قوی و غرغره آن با ماءالعسل جهت خشونت قصبه ریه و قطور آن در گوش با سرکه جهت رفع دوی و منع نزلات مزمنه و به تنهایی در بینی جهت رفع بدبویی منخرین و چون در زیت بجوشانند تا نضج یابد و در گوش بچکانند کری کهنه را زایل گرداند و حقنه بدان جهت عرق‌النساء و امراض رحم مفید. بدل دهن آن دهن الغار و صاحب اختیارات گفته که تخم آن از منومات مجربه است و اگر بیخ آن را قدری بر دندانی که درد کند بگذارند آن را بیندازد امّا باید که بداند آن دیگر نرسد که آن را فاسد کند.

مقدار شربت ایرسا تا دو مثقال.

بدل آن: در اسهال ماءالصفر ثلث آن ماذریون با بیست مثقال شیر شتر.

گویند **مضر** شش است **مصلح** آن عسل و جوارش و حب و دبید و دهن و قرص و لعوق آن در قرابادین ذکر یافت.

◄ایمارانوطالی

به کسر همزه و سکون یا و فتح میم و الف و فتح رای مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طای مهمله و الف و کسر لام و یا. لغت یونانی است به معنی عشبه مکرمه و در مصر زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن با برگ زیتون در ضخامت و صاحب تحفه نوشته که ظاهراً زرین گیاه باشد و نه چنین است و در حرف الزا ماهیت زرین گیاه مذکور خواهد شد.

ماهیت آن: نباتی است زیاده به ذرعی و شاخ‌های آن پر گره و ساق آن باریک و برگ آن از هم متفرق و از برگ بلوط باریک‌تر و کوچک‌تر و شرفه‌دار و طعم آن شیرین و بیخ آن باریک و دراز و گل آن زرد و چون بر صفحه مس این گیاه را طرح کنند ظاهر آن را به رنگ نقره گرداند به غیر غوص در جرم آن.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و معتدل نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مجفف و مفتح. آشامیدن دو مثقال از بیخ و برگ آن با شراب جهت نهش هوام و به دستور ضماد آن و آشامیدن دو مثقال آن با نه قیراط کندر و نه اوقیه شراب کهنه



چهار روز متوالی جهت یرقان و طحال و استسقا و تفتیت حصات و غرغره به طبیخ آن با شراب جهت قروح و بثور زبان و منع انبساط قروح دهان و تسکین اوجاع آن و لهاة و ضماد برگ آن جهت تسکین اورام حاره و جراحات و قروح و بخور آن مسقط جنین و گفته‌اند آشامیدن گره اسفل آن از جهت تب یومی و گره دویّم آن جهت تب نوبه بلغمی و گره سیّم آن جهت تب غب و چهارم جهت ربع مجرب و تعلیق نبات آن را اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته‌اند.

مقدار شربت آن: از یک مثقال تا دو مثقال.

مضر ثفل، **مصلح** آن کثیرا است.

◄ایّل

به کسر همزه و فتح یای مثناة تحتانیه مشدده و لام و به ضم همزه نیز آمده لغت عربی است آن را ایّل جهت آن گویند که پناه‌گاه خود را در مغارهای کوه سازد و به فارسی گوزن و گاو کوهی و به هندی باره سینگها به فتح بای موحده و الف و فتح را و ها و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و ها و الف و باره به لغت ایشان دوازده و سینگه به معنی شاخ است جهت آنکه شاخ آن اکثر متشعب به دوازده شعبه مانند شاخه درخت می‌باشد و بسیار صلب مصمت شبیه به دندان در جرم بلکه از آن صلب تر به خلاف شاخ حیوانات دیگر.

ماهیت آن: حیوانی است جبلی و غیر جبلی. جبلی آن سه نوع است: یکی آنکه در دامنه‌های کوهها که درختان بسیار باشد می‌باشد و این را وعل نامند و به ترکی جوبر و جثه این از آهو بزرگ‌تر و در زمستان موی آن مایل به سیاهی و در گرما سرخ می‌گردد و بی‌دنباله است و نوع دویّم آن که در کوههای گرم‌سیر می‌باشد از وعل بزرگ‌تر و این دنباله‌دار است و یحمور نامند و نوع سیّم آنکه در کوههای سردسیر می‌باشد و بزرگ جثه و این را بقر جبلی نامند و غیر جبلی آن زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشه‌های گرم‌سیر می‌باشد و این را بقرالوحش و به فارسی گوزن نامند و بهترین انواع این است و همه آنها هر سال در هنگام پاییز شاخ می‌اندازند و شاخ دیگر قوی‌تر و پر شعبه‌تر از آن برمی‌آورند و گویند که طویل‌العمر می‌باشد و بعد از هر صد سال مثانه دیگر در آن به هم می‌رسد و لهذا به عدد هر مثانه عمر آن را معلوم می‌نمایند. حکیم میرمحمدمؤمن در تحفه نوشته که والد حقیر از جد فقیر نقل نموده که او صاحب هفت مثانه را دیده بود و نوشته که گویند مراره ندارد و نه چنین است بلکه مراره آن بسیار کوچک است و چون پر شد از صفرا به زودی خالی می‌شود و بر کبد آن چسبیده می‌باشد و لهذا کم ظاهر می‌گردد و گفته‌اند چون تیر بر آن زنند و پیکان در آن نشیند بر نیاید و چون مشکطرامشیع بخورد برآید.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: گوشت اقسام آن مولد سودا و سریع‌الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرودین و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح نموده باشند به تخصیص که آن حیوان تشنه باشد بسیار گرم و با سمیت است پس باید که در زمستان بعد از آنکه آب بسیار به آن خورانیده باشند صید نمایند و یا آنکه بعد از صید به آن آب بخورانند و نگذارند که اضطراب بسیار نماید و بعد از صید فی‌الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد از ذبح بسیار نگذارند که بماند که به زودی متعفن می‌گردد پس طبخ نمایند با آب و اندک شبت تا خوب مهرّا شود و با روغن و چیزهای چرب تر تناول نمایند و بعد از آن اشربه ملینه شکم مانند شربت انجیر و ماءالعسل و فانیذ بیاشامند و چون شاخ آن را مانند هیزم بسوزانند و مقدار یک مثقال آن را با کثیرا به وزن آن بیاشامند جهت قطع نفث‌الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی و دموی خصوصاً با ادویه معینه بر آن و دفع یرقان و وجع مثانه و قرحه امعا و قولنج صعب و سپرز مفید و چون پارچه پارچه نموده در کوزه گلی مطین نموده سر آن را محکم کرده در تنور و یا در تون حمام گذارند تا آنکه سوخته سفید گردد پس مانند اقاقیا شسته اکتحال بدان نمایند جهت امراض عین و سیلان فضول از آن و تنقیه قروح آن و سبل و غشاوه و حکه و جرب و غیر مغسول آن را چون با سرکه طلا نمایند بر بهق و برص و در آفتاب نشینند تا عرق شود مفید باشد و با روغن گاو جهت شقاق دست و پا و آشامیدن آن نیم درهم جهت طحال و سنون آن جهت تقویت و جلای دندان و طلای آن جهت قلاع دندان بزرگان و کودکان بغایت موثر و بر عانه و پستان ادرار حیض نماید و مضمضه آن با سرکه جهت تسکین وجع ضرس و بخور آن جهت طرد هوام و تعلیق آن بر زن آبستن باعث سهولت وضع حمل به غیر الم و اذیت و غیر محرق آن را چون با دو سه دانه فلفل بسایند و اندکی بخورند و قدری بر آن طلا نمایند جهت درد پهلو و تمریخ پیه آن جهت تشنج و خوردن یک مثقال خون برشته آن بی‌روغن جهت قطع اسهال مزمن و قرحه امعا و آشامیدن خام آن یا برشته آن مقدار دو مثقال جهت دفع سم‌السّهام یعنی طفسیقون مفید و مالیدن مغز ساق آن و پیه شکنبه آن جهت تحلیل ریاح و انضاج صلابات و ازاله اعیای باردالسبب و مفلوج بعد از استفراغ نافع و بدل آن در این عمل زرده تخم مرغ نیم برشت دو چندان آن و طلای دنباله سوخته آن به تمامه و همچنین طلای پوست و گوشت و استخوان آن با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه جهت تحریک باه و نعوظ و



همچنین چون بر هر حیوانی دیگر بمالند و دمعه یعنی چرکی که در جوف گودال گوشه چشم آن جمع می‌شود و عوام آن را تریاک گاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قوی‌تر از تریاق فاروق است و چون به طفل بعد از ولادت قبل از آنکه شیر به او دهند مقدار یک حبه از آن چرک در شیر حل نموده در کامش بچکانند مادام الحیات آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و چون مار آن طفل را ببیند سست شود و از حرکت باز ماند مجرب است و بغدادی گفته که این اصلی ندارد و قضیب مجفف مسحوق آن با شراب و امثال آن در معاجین و حبوب در تهیج باه و انعاظ نایب مناب سقنقور دانسته‌اند و یک مثقال آن تریاق گزیدن افعی و مفتت حصات و تعلیق قضیب و خصیه و پوست و شاخ آن هر یک به تنهایی جهت منع گزیدن مار و عقرب و زنبور و سایر هوام مجرب و چون قضیب آن را بر بازو بندند نزدیک حامل آن مار نیاید و پنیرمایه آن مقوی باه و حمول آن سه روز بعد از طهر مانع آبستنی است و سم آن را چون بخور نمایند زلو را بکشد دفعتاً و مجرب است و گفته‌اند سر دم آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلافاصله دم آن را ببرند و از خاصیت آنست که بینی خود را بر سوراخ مار می‌نهد و به قوّت نفس خود مار را به خود می‌کشد و به تعجیل بیرون می‌آورد مانند آهن ربا آهن را و شروع به خوردن آن می‌نماید از دنباله آن و چون تمام آن را بخورد حدتی و سوزشی در چشم آن پیدا می‌گردد و آبی از آن جاری می‌شود و در گودالی که در گوشه چشم آنست مجتمع می‌گردد و به مرور ایام منجمد و بسته می‌شود و آن دمعه آن تریاق است که ذکر یافت و نیز چون مار را بخورد و گرمی و سمیت در خود یابد سرطان را گرفته می‌خورد به جهت دفع آن و ماده آن بعد از وضع حمل بچه‌دان خود را می‌خورد لهذا پوست آن علت نفاس را مفید است و چون گوزن کسی را به شاخ خود مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن ذنب الایّل عارض می‌گردد کرب شدید و غشی و هم و سم قاتل است. علاج آن آشامیدن کثیرا با روغن گاو و عسل نیم‌گرم و قی کردن پس آشامیدن فیل زهره دو دانگ تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق.



باب دویّم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها باء موحده است.

فصل الباء مع الالف

◀ بابونج

به فتح بای موحده و الف و ضم بای موحده و سکون واو و فتح نون و جیم به فارسی بابونه و در مغرب بابونق نامند.

ماهیت آن: گیاهی است شاخ‌های آن سبز و نازک و باریک متشعب و به قدر ذرعی و زیاده بر آن و برگ آن ریزه و باریک اندک طولانی و وسط گل آن زرد و اطراف آن برگ‌های ریزه سفید و از گل اقحوان ریزه‌تر و بهترین آن گل ریزه بسیار خوشبوی آنست و عندالاطلاق مراد گل آنست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در آخر اول خشک.

افعال و خواص گل آن: ملطف و محلل بی‌جذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قوّت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل بقایای رمد و تحلیل ریاح گوش و ربو و یرقان و تسکین اعیا و درد سینه و جگر و احشا و مقعده و رحم و تحلیل و تلیین اورام آنها و بیضه و سایر اعضا و تفتیت حصات مثانه و اخراج مشیمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و عسرالبول و عسر ولادت و جرب رطب و احتباس حیض شرباً و ضماداً و طلاءً نافع و بدن را از اخلاط ردیه پاک گرداند و به دستور جلوس در طبیخ آن و نطول آن در اکثر علل مذکوره و بخور پخته آن با سرکه جهت رفع نزلات در انتها و درد چشم با مداومت آن مفید امّا باید که بعد از تنقیه ماده باشد و خاییدن آن جهت قلاع دهان و ذرور آن جهت غرب منفجر بغایت نافع و شستن چشم با آب مطبوخ آن به تنهایی جهت درد چشم و بخور آن در آتش جهت گریزاندن هوام مؤثر.

مقدار شربت آن: تا سه مثقال.

بدل آن: قیصوم و برنجاسف و اقحوان.

مضر حلق، **مصلح** آن عسل و شربت انار.

بیخ آن گرم‌تر و خشک‌تر و در افعال قوی‌تر از گل آن و یک مثقال با شراب و عسل بسیار محرک باه است.

و **روغن** آن که گل آن را در روغن کنجد چهار وزن آن اندازند و در آفتاب گذارند و هفته‌ای یک مرتبه تجدید نمایند تا سه دفعه و یا اینکه در آب جوش دهند تا روغن بماند و آب آن بسوزد و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و اگر در قدری مضاعف طبخ دهند تا قوّت آن تمام در آب آید و اگر خشک باشد نصف وزن تازه آن بگیرند پس مالیده و صاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن داخل نمایند و طبخ دهند بهتر است.

طبیعت آن: گرم در دویّم و خشک در اول بلکه در خشکی معتدل.

افعال و خواص آن: محلل اورام بارده و مرکبه و مجفف رطوبات و تدهین بدان جهت دفع لرز حمیات بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و اعیا و تسدید مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل ریاح محتبس در اعضا و درد کمر و مفاصل و نقرس و قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه نافع.

◀ بادآورد

به فتح بای موحده و الف و سکون دال مهمله و مد همزه و فتح واو و را و دال مهملتین لغت فارسی است و کنگر سفید نیز نامند و به عربی شوكة البيضاء و به رومی لوفینیقی و به سریانی ساناجور و مؤلف جامع تمیمی آن را عصفر برّی می‌داند و به هندی گویند که جوسا است.

ماهیت آن: نباتی است خاردار به قدر دو ذرع و ساق آن به قدر انگشت ابهام و بزرگ‌تر از آن و مثلث و سفید و مزغب و



خاردار و ثمر آن مانند قبه و خاردار هر خاری به قدر سوزنی و در جوف قبه آن چیزی مانند پشم و گل آن بنفش و تخم آن شبیه به قرطم و مدور و بعضی شکاعی را بادآورد می‌دانند و می‌گویند شکاعی اسم عربی آن است و بادآورد اسم فارسی است و تحقیق آن است که در جنس قریب بهم‌اند نه عین و ماهیت شکاعی در حرف الشین خواهد آمد و فرق معلوم خواهد شد و منبت آن کوه‌ها و بیشه‌ها و تحقیق آن است که ساق بادآورد باریک سفید مدور تا به قدر یک شبر و اندکی زیاده بر آن و در بیخ ساق آن اندک زغبی و گل آن سفید و اطراف آن سه خار نرم نازک بقدر سوزنی و متصل میان شاخ‌های آن و ثمر آن به شکل تکمه اندک طولانی و در جوف آن چیزی شبیه به پرز و پشم سفید رنگ و چون گیاه آن خشک گردد باد آن را برکند و پراکنده نماید و لهذا آن را بادآورد نامند. منبت آن دامنه‌های کوه و ریگزارها.

طبیعت آن: گرم و خشک در اول و منسوب به مشتری و گویند در اول سرد و اظهر حرارت است ولیکن برگ و تخم آن با قوّت بارده و بیخ آن قوی‌تر از تخم آن و تخم آن از برگ آن.

افعال و خواص آن: برگ آن مسهل بلغم غلیظ و سودا و مقوی معده و مفتح سدد و مدر بول و حیض و مفتت حصات و محلل و با قوّت قابضه و مقاوم سموم و مضمضه به طبیخ آن جهت وجع دندان و بیخ آن جهت نفث‌الدم سینه و اسهال معدی مزمن و درد معده و تقویت آن و عسرالبول و گزیدن هوام و تبهایی که به سبب ضعف معده باشد و تبهای کهنه بلغمی و سوداوی و استسقا و یرقان از یک درهم تا یک درهم و نیم و مضمضه به طبیخ آن بهتر از طبیخ برگ آن است جهت درد دندان و ضماد آن جهت تحلیل اورام رخوه بلغمیه و خاریدن داءالثعلب به ساق تازه آن زایل کننده آن و مجرب و آب آن جهت رفع تشنگی و التهاب و چون بخایند و بر لذع عقرب و نهش مار گذارند بسیار نافع و از خاصیت آن آنست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند و نزدیکی آن نکنند و تخم آن جهت کزاز خصوصاً کزاز اطفال و تشنج و سرفه و تحلیل ریاح و درد ورک و کمر مفید.

مضر ریه، **مصلح** آن افسنتین. بدل آن شاهتره.

مقدار شربت آن: از تخم آن تا دو مثقال و از آب آن سه مثقال.

◄بادرنجبویه

به فتح با و الف و سکون دال و فتح رای مهملتین و سکون نون و جیم و ضم بای موحده و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و ها معرب بادرنگبویه فارسی است و به عربی مفرح القلب نامند.

ماهیت آن: نباتی است به قدر ذرعی و دو نوع می‌باشد نوع اول صغیر و برگ آن لطیف و طولانی و اطراف برگ آن مشرف مانند اره و ساق آن پر شعبه شبیه به ریحان و گل آن بنفش مایل به سرخی و به جای سبزی با طعام می‌خورند و این نوع صغیر ربیعی و صیفی می‌باشد و هر سال تخم آن سبز می‌شود نه ریشه آن و تخم آن شبیه به تخم کتان و کوچک‌تر از آن و اغبر و این را بقله اترجیه و ترنجان نیز نامند و نوع دویّم نیز در بو شبیه به آن و از آن تندتر و برگ آن مایل به تدویر و این صحرایی و بستانی نیز می‌باشد بی‌ساق و شاخ‌های آن بسیار از یک بیخ می‌روید و برگ آن با خشونت و عریض و از برگ نعناع بزرگ‌تر و گل آن سفید و کم تخم. حکیم میرمحمد مؤمن نوشته که این را در دارالمرز بادرنجبویه نامند و ریشه آن مثل نعناع هر سال سبز می‌شود و گربه این نوع را دوست می‌دارد و جمعی هر دو نوع را یکی می‌دانند و نه چنین است و بالنگو نیز نیست زیرا که تخم بالنگو باریک تر و بلندتر و سیاه نیلی و تخم این اندک بالیده‌تر و کوتاه‌تر از آن و اغبر و گیاه بالنگو مانند ریحان است و نوشته که حقیر تخم بالنگو را کشته گیاه آن را از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ برگ است و در بو مانند شاهسفرم.

طبیعت آن: گرم و خشک در اواسط دویّم و منسوب به مشتری و بعضی در اول معتدل در گرمی و خشک در دویّم گفته‌اند و این قول ضعیف است و قول اول اقوی و اصح.

افعال و خواص آن: مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکاء و معده و جگر و مفرح و مفتح سده دماغی و ملطف و دافع کابوس شماً و اکلاً و جهت وحشت سوداوی و خفقان و غشی و فواق ریحی و تحلیل سودا و امراض بلغمی و مغص و امراض ورکین و گرده و دفع سموم مطلقاً شرباً و ضماداً نافع و خاییدن برگ آن جهت ازاله بوی شراب و بخر یعنی بدبویی دهان بسیار مؤثر و آشامیدن سه درهم آن با نیم درهم نطرون جهت قرحه امعا و مغص و سه مثقال آن با یک مثقال نطرون جهت دفع سم فطر و سماروغ مفید جهت آنکه ازاله اختناق عارض از شرب فطر می‌نماید و مضمضه به طبیخ آن جهت فساد دندان و لعوق آن با عسل جهت عسرالنفس و نفس انتصابی و ساییده آن از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شرباً و ضماد آن جهت امراض مذکوره و تقویت قلب و تسکین اوجاع مفاصل به سبب قوّتی که در آنست و به خاصیتی که دارد و بالعرض نیز برای آنکه محلل و دافع سودا است و با سرکه محلل خنازیر و منقی قروح و خوردن آن ناشتا جهت ازاله خفقان سوداوی و غیر سوداوی و تقویت معده بارده رطب و تلطیف طعام غلیظ و آوردن جشاء و خواب بالعرض و طلای آب برگ آن جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و آکله و با نمک جهت خنازیر و قشعریره و نافض حمی در حمام معتدل و بوییدن برگ آن جهت تفتیح سده دماغی و جلوس در طبیخ آن جهت



احتباس حیض نافع.

مضر ورک گفته‌اند، **مصلح** آن صمغ عربی و کندر

بدل آن: دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست اترج.

مقدار شربت: از خشک آن تا ده درهم و از تازه آن تا بیست درهم و تخم آن در افعال ضعیف‌تر از برگ آن و یک مثقال آن جهت دفع لرز و قشعریره و مغص نافع.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال است و شراب و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◄بادروج

به فتح با و الف و سکون دال و ضم رای مهملتین و سکون واو و جیم لغت نبطی است و به عربی جوک و به فارسی ریحان کوهی و تره خراسانی و به هندی بابری و به لغتی تلسی جنگلی نامند.

ماهیت آن: نوعی از ریحان است برگ آن ریزه و ساق آن مربع و پرشاخ و کم بوتر از ریحان، گل آن مایل به سرخی و در مصر ریحان احمر نامند. برّی و بستانی می‌باشد و خریفی است نه ربیعی. صاحب **تحفة** المؤمنین نوشته که ظاهراً تخم شربتی باشد که از شیراز می‌آورند و با شربت قند می‌خورند بهترین گیاه آن خوشبوی آنست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و منسوب به مشتری است به سبب حرارت آن.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی دل و قوّت شامه و فم معده و مبهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و رافع انشقاق و جهت خفقان و غشی و عسرالنفس و ضعف جگر بارد و سده سپرز و ریزانیدن سنگ مثانه و ضماد آن با سویق جو و روغن گل و سرکه جهت اورام حاره و ورم پستان و به تنهایی جهت گزیدن عقرب و زنبور و تنین برّی و بر پستان جهت تحلیل ورم آن و با شراب حبوشی که منسوب به حبوش که جزیره‌ای از جزایر مغرب است و آن شرابی است عفص حاد به سبب آنکه آب دریا مخلوط به آن می‌کنند مسکن ضربان چشم و طلای آن جهت ورم چشم و منع نزلات و قطور عصاره آن جهت جلای بصر و دمعه و خاییدن آن جهت رفع کندی دندان و زوال رطوبات عارضی سینه و شش و از خاصیت آنست که چون مضغ نمایند در اول نزول آفتاب به برج حمل به نحوی که به تمام دندانها برسد سالم می‌مانند دندانها تمام سال از وجع و الم و چون کسی آن را خورده باشد و عقرب آن را بگزد احساس الم آن نمی‌نماید و گذاشتن خاییده آن در گوش جهت تسکین وجع آن مؤثر و سعوط آب آن با سرکه و کافور جهت رعاف و استنشاق آن معطس و سزاوار آنست که در آن وقت چشمهای خود را بر هم گذارند و خوب بفشارند در وقت عطسه و همچنین در هر معطسی و گویند ملین بطن است و مولد کرم معده و اکثار آن به سبب تولید ریاح و ابخره غلیظه و خلط مراری ردی خصوصاً چون با کوامخ مالحه تناول نمایند باعث ظلمت بصر و سدر گردد.

مصلح آن سرکه و خیار و خرفه.

مقدار شربت: از آب آن تا ده مثقال.

بدل آن: به وزن آن شونیز و از خواص برگ آنست که چون بخایند و در آفتاب گذارند کرم از آن متولد گردد و تخم آن مانع تولید سودا و جهت عسر بول و تحلیل نفخ و ضماد آن بر پستان مولد شیر.

مقدار شربت آن: تا سه مثقال.

و **روغن** آن که آب برگ آن را با سه مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند.

طبیعت آن: گرم و تند و جالی و آشامیدن نصف اوقیه آن با آب گرم جهت اخراج کرم معده و طلای آن جهت دفع مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع.

◄بادزهر

به فتح با و الف و سکون دال مهمله و زای معجمه و ها و رای مهمله اسم فارسی جنس تریاق است و به عربی حجرالسم نامند و گاه با را به فا بدل می‌کنند و فادزهر می‌گویند که معرب بادزهر باشد و گاه دال را می‌اندازند و بازهر می‌گویند و وجه تسمیه آن گفته‌اند باززهر است که یک زا را انداخته بازهر نامیدند و در قرابادین کبیر به تفصیل ذکر یافت و آن از حیوانی و معدنی می‌باشد و هر یک را انواع بسیار است امّا حیوانی پس آن سنگی است که در شیردان و یا روده و یا زهره بعضی حیوانات مانند بز کوهی و گاو کوهی و میمون و و قنفذ یافت می‌شود و شنیده شده که نزدیک زهره آن تکون می‌یابد و چون مطلق ذکر شود مراد حجرالتیس است که بهترین انواع آن است خصوصاً که از بز کوهی که در کوهسار شبانکاره فارس باشد و آن به اشکال مختلفه می‌باشد: طولانی و هیکلی و مدور و پهن جهت آنکه بر هر چه منعقد گردد به شکل همان می‌گردد مثلاً آنچه بر چوب مخلصه و یا تخم آن منعقد شده باشد طولانی و هیکلی می‌باشد و این هر دو بسیار خوب است و اگر بر چیزی دیگر مانند هسته خرما و یا تمر و یا پشم بسته شده باشد به شکل آنها می‌باشد و آن چوب و یا تخم مخلصه را مغز فادزهر می‌نامند و پهن آن اکثر پشمی است یعنی پشم در جوف آن می‌باشد و آن پشم اگر کم است چون در آب اندازند ته نشین می‌گردد و اگر بسیار است بر روی آب می‌ایستد و آنچه در اماکن دیگر غیر شبانکاره و نواح آن بهم می‌رسد بسیار ضعیف و کم خاصیت است مانند کوهستان هند و دکهن و غیرها جهت آنکه در کوهستان شبانکاره گیاه



مخلصه بسیار می‌باشد که با قوّت تریاقیت است و خوراک آن حیوان اکثر آن است و در جاهای دیگر نیست و مقدار بادزهر در بزرگی و کوچکی مختلف می‌باشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنگ آن بیشتر سبز زیتونی تیره و یا صاف براق و جرم آن تو بر تو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز می‌باشد و گویند که در حین گرمی که از جوف آن حیوان برمی‌آورند نرم می‌باشد و به رسیدن هوای خارجی صلب می‌گردد و به مجرد برآوردن در دهان می‌اندازند و به تقلب زبان آن را به هر شکلی که می‌خواهند می‌سازند و لهذا بعد برآوردن از دهان و انعقاد براق و املس می‌باشد و شاید وجه براقیت و املسیت آن محض همین نباشد زیرا که پرده‌های زیرین آن نیز املس و براق است و بدان که آن را جعل نیز می‌کنند از صبر و کندر و چند دوای دیگر در هم کرده به شکل بادزهر می‌سازند و فرق آن است که چون سوزنی را گرم کنند و در آن فرو برند اگر سر سوزن زرد شود و دود زردی از آن مشاهده گردد اصلی است و اگر سیاه جعلی است و گویند امتحان خوبی آن آنست که چون با خاکستر سفید خشک بر کف دست بمالند خاکستر سبز پسته‌ای گردد و چون قدری ساییده در شیر اندازند شیر را منجمد گرداند و ساییده آن سرخ مایل به سیاهی باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط است و اصل آن است که کسانی که مکرر آن را دیده‌اند از دیدن جوهر و قماش و رنگ آن در می‌یابند که اصلی است یا مجعول و مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر و با قوّت و خوشحال می‌باشد و از میان امثال خود دور و تنها می‌گردد.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و در اول سیّم خشک.

افعال و خواص و منافع آن: موافق جمیع امزجه و دافع اکثر سموم حاره و بارده حیوانیه و نباتیه و معدنیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده‌اند نه به طبیعت و مزاج فقط است بلکه به خاصیت و صورت نوعیه است و مقوی جمیع قوا و ارواح و حواس و اعضای رییسه و حرارت غریزیه و باه و مفرح و منشط و مزیل غم است شرباً و طلای آن با آب گشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت طاعون و اورام بارده و با شراب جهت گزیدن مار و افعی و عقرب و جانوران سمی و هوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند با گلاب و آب رازیانه نیز به دستور و به تنهایی جهت گزیدن هوام و ذرور آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم می‌نماید و به ترشح دفع می‌کند و باعث التیام آن می‌گردد و گویند چون شخص را زهر خورانیده باشند و همان لحظه فادزهر آزموده را در دهان نگاهدارد نفع تمام بخشد و اگر چند عدد فادزهر موصوف را در کاسه چینی بگذارند و بالای آن شیر گاو بدوشند و بعد از زمانی که شیر قدری قوّت و کیفیت بادزهر را کسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم می‌بخشد.

مقدار شربت آن: از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجه بارده رطبه و یا با بعضی مصلحات تا سه قیراط تجویز نموده‌اند و زیاده از آن کشنده.

مضر محرورین و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون، **مصلح** آن اشیاء مبرده.

بدل آن: به وزن آن حجرالایّل و اگر نباشد بادزهر معدنی نوع اعلی و یا زمرد صافی شفاف کهنه و یا زبرجد است و کیفیت ظهور و اطلاع بر آن در ولایت فارس و جودت و ردائت و دستور خوردن آن در اول فصل بهار و غیر آن و حبوب و مفرح بادزهری در قرابادین کبیر به تفصیل ذکر یافت و می‌گویند در ولایت کول کنده و تلنکانه که از حدود ملک دکهن است از روده گاو کوهی و گاومیش جنگلی نیز بر می‌آید وافر و بسیار و سبز و زرد رنگ و کوچک و بزرگ تا بیست مثقال ولیکن بی‌رونق و بی‌جلا می‌باشد و بسیار ضعیف‌العمل و کم قوّت و نیز گفته‌اند که در جزایر بحر هند و چین نوعی از فادزهر میمونی بهم می‌رسد که از روده میمون برمی‌آورند و رنگ آن نیز به زردی مایل است و هیکلی شکل و باریک دراز و به شکل دل مرغ نیز و پادشاهان آن سمت به قیمت اعلا می‌خرند و در خزاین خود نگاه می‌دارند و برای آن خواص و منافع بسیار نقل می‌کنند و به گمان خود مانند بادزهر بزی شبانکاره می‌دانند.

◄بادزهر قنفذی

از جمله ادویه جدیده است که اهل فرنگ به تازگی اطلاع بر آن یافته‌اند.

ماهیت آن: چیزی است صلب مدور اندک طولانی قریب به شکل جوزبوا و به رنگ آن و کوچک و بزرگ به مقدار جوز بزرگ اندک طولانی که در زهره بعضی از قنفذهای جبلی در بعضی از جزایر ملک فرنگ متکون می‌گردد و گویند که آن جزیره بتاویه است که جاوه نیز نامند و علامت تکون آن آنست که آن حیوان روز به روز ضعیف و لاغر می‌شود و از میان قنفدها برآمده جدا تنها می‌گردد و آخر هلاک می‌شود و چون مطلع گشتند شکم آن را شکافته برمی‌آورند.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم و منسوب به مشتری است.

افعال و خواص آن: آنچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض بارده رطبه و دفع بعضی سموم و سوء هضم و تخمه و هیضه و اوجاع گرده و مثانه و تقویت بعضی قوا نافع است و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار بیست مثقال تا چهل مثقال آب شیرین خالص صافی می‌کنند و لمحه‌ای آن سنگ را به



آهستگی در میان آن می‌گذارند تا آب تلخ گردد. پس برآورده آن آب را به یک دفعه یا دو دفعه به مریض می‌خورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاه می‌دارند و این هر چند زودتر آب را تلخ نماید بهتر و قوی‌الاثرتر است و به تدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک اندک به تحلیل می‌رود و می‌گدازد در آب و آب را دیرتر تلخ می‌گرداند و خواص هم کم می‌شود چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و نود قدسی برادر عالیقدر نواب مبارزالملک معین‌الدوله خان خانان سید محمدرضا خان بهادر مظفر جنگ در کلکته از عمده تاجر ارمنی چهار عدد همین را که دو عدد خرد و کلان و دو عدد برابر جوز در تار طلا گرفته بودند به چهار هزار روپیه خرید نموده آورده بودند از آن جمله یکی از آنها که به فقیر داده بودند چند جا در هیضه و بعد وضع حمل بعضی نسوان را به سبب برودت تغییر حالت شده بود امتحان شده فایده بسیار بخشید باقی خواص قسمی که مسطور نموده.

◄بادزهر معدنی

آن را به عربی حجرالسم و به فارسی بادزهر کانی و زهر مهره نامند و در بعضی لغات معروف به حجر قیطاس است.

ماهیت آن: حجری معدنی است و معادن آن مملکت خطا و جبال چین و هند و اجمیر و دکهن و تبت و قندهار و باختر و خراسان و کرمان و توران و خلیص است که از نواح مدینه طیّبه است و بهترین آن خطایی پس قندهاری پس خراسانی، پس خلیصی است که خوشبو و خوش طعم و املس و خوش قماش و خوش رنگ و ساییده آن سفید و خوشبو و کف دار باشد و هر چند این اوصاف در آن زیاده و بیشتر باشد بهتر و اثر آن قوی‌تر است و دیگر آنکه چون با افیون و یا با آب برگ نیم بسایند تلخی آن هر دو را زایل کند و یا آنکه چون برگ نیم را بخایند و مقارن آن زهر مهره ساییده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین افیون و دیگر آنکه در یکی از سموم مشروبه و یا ملذوعه استعمال نمایند اگر نفع و اثر از آن ظاهر شد خوب است و الا نه و امتحانات دیگر نیز گفته‌اند و اکثری از آنها خالی از مبالغه نیستند مانند آنکه چون به قدر دو جو از آن را بسایند و به خورد افعی دهند اگر آن را هلاک نماید خوب است و الا فلا و آنکه چون بر طعام سم آلوده گذارند اگر عرق کند بسیار خوب است و الا نی و بدترین آن دکهنی است و گویند الوان مفرده آن شش است زرد و سفید و سبز و اغبر و نخودی و منقط و این شش قسم را احقر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و مابین زردی و سفیدی و به رنگ وسمه و زرد مایل به سبزی و زرد مایل به سرخی و سرخ گلابی شلغمی و مخطط به سبز و زرد و سیاه و ابری ملون بدان الوان و غیر اینها نیز به نظر رسیده و جرم بعضی بسیار صلب مانند قندهاری و شاه مقصودی و بعضی متوسط مانند خطایی و خلیصی و بعضی رخو مانند دکهنی و اجمیری.

طبیعت آن: بعضی گرم می‌دانند و بعضی سرد و بعضی معتدل مایل به حرارت و شاید قول به اعتدال اقرب به صواب باشد و یابس در دویّم بالاتفاق.

افعال و خواص و منافع آن: موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم بیش و مقوی همه قوا و ارواح و حافظ آنها جهت آنکه فعل آن به خاصیت است نه به طبیعت فقط و مانع ضرر هوای وبایی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و مبهی و مقوی اعصاب و مفاصل و محلل و رادع اورام حاره و بارده و جهت مالیخولیا و ربو و ضیق‌النفس و ازاله هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و قی و هیضه و طاعون و وبا نافع شرباً با گلاب یا با عرق بیدمشک و یا عرقهای مناسبه دیگر و یا با آب خالص و چون آن را با آب بسایند و حب ساخته هر روز یک قیراط فرو برند تا چهل روز جهت حفظ صحت و منع ضرر هوای وبایی و اختلاف میاه و اهویه و منع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و تقویت اعصاب و باه نافع. رازی گفته که آن را در دفع سمیت بیش بهتر از ادویه تریاقیه مفرده و مرکبه دیگر یافتم و آن بادزهر زرد مایل به سفیدی رخو موج‌دار براق مانند شب یمانی بود و حکیم هاشم طهرانی در رساله فادزهریه خود نوشته که از غرایب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرد و درد شدیدی در جانب جگر و اضلاع او عارض گردید. سه دانگ از این فادزهر ساییده به سه دفعه هر دفعه یک دانگ به او خورانیدم هر دفعه آزار او تجفیف می‌یافت تا آخر روز صحت یافت و گویند آشامیدن نیم دانگ از عرق آن که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازاله خفقان فی‌الفور و درد چشم و اشتعال حمی مجرب است اگر اصلی داشته باشد و از آن این مقدار عرق برآید و افلاطون در کتاب جامع‌الخواص آورده که آن سم را جذب می‌نماید و شریانات و سایر عروق بدن را از آن پاک می‌سازد و خون را از سمیت خالص می‌گرداند و هر سم قاتلی که باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از انتشار و پراکنده شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد یا ملدوغ و یا ملسوع و اگر آن را بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را به ترشح دفع نماید و ارسطو گفته که اگر از بادزهر معدنی نوع اعلای آن انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاه دارند سموم با دارنده آن چندان اثری نکند که در غیر آن و دستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعام مسموم کنند حدت و قوّت آن را بشکند و ضعیف گرداند و چون آن انگشتر را در دهن مسموم گذارند و بمکد آن را نافع است او را و گفته‌اند که اگر بر این سنگ در وقتی که قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش



کنند و بر نگین‌دان انگشتری طلا نصب نمایند عقرب به دارنده آن مضرت نرساند و نزدیک او نگردد و با خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد و چون در دهان مسموم گذارند و بمکد و یا بر موضع لذع عقرب و هوام و طیارات ذوات السموم مانند ذراریح بمالند نافع و موثر است و گفته‌اند که چون نوع سفید آن را ساییده جهت سموم بخورند زهر را به طریق عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و به دستور انواع دیگر آن.

مقدار شربت آن: در دفع سموم از یک دانگ تا دو دانگ و در سایر امور از یک قیراط تا دو دانگ.

بدل آن: زبرجد اعلی است به وزن آن و زمرد نیم وزن آن و طین داغستانی یک وزن و نیم و حبوب و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◄بادنجان

به فتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنگان فارسی است به عربی مغدو و غدو و به هندی بیکن به لغتی بهانتا نامند.

ماهیت آن: معروف است برّی و بستانی می‌باشد و نزد اطلاق مراد ثمر بستانی آنست که مستعمل است غذاءً و دواءً و بهترین آن تازه کم تخم پوست بنفش براق مدور و اندک طولانی آنست و سفید به اوصاف مذکوره نیز خوب می‌باشد و باید که چون اراده طبخ و اکل آن نمایند پوست آن را جدا کنند و یا با پوست چهار شق نموده و خار زده و در اندرون و برون آن نمک بمالند و یا ورق نمایند و بر آن نمک بمالند و بر روی هم بچینند و بگذارند دو سه ساعت در آب سرد تا آب سیاه و تیز طعم گردد پس آن آب را بریزند و آب دیگر بر آن ریزند و همچنین تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نگردد و تیزی آن کم گردد پس پاک شسته با گوشت بره و بزغاله جوان و یا مرغ جوان فربه و روغن گاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زمانی دم دهند تا خوب پخته گردد پس با سرکه یا آبکامه یا آب انارین و اناردان و کوله پر و کرویا و امثال اینها که مصلح و دافع سدّه‌اند تناول نمایند یا بدون گوشت به روغن مذکور پخته یا ورق ورق کرده به دستور نمک مالیده و آب سیاه و تیز برآورده در روغن بریان کرده و یا در تنور و یا در خاکستر گرم اجاغ بگذارند که پخته شود برآورده و پوست آن را جدا کرده و ریشه‌ها دور کرده از دست خوب مالیده در گوشت و یا بی گوشت در آن نمک و پیاز و زنجبیل تر را ریزه کرده و قدری ماست داخل کرده در روغن بریان نموده یا خام که به هندی بهرته نامند تناول کنند و اگر چنان نکنند و بعد از شق و یا ورق خارها بر آن بزنند و نمک در جوف آن پر کنند و یا بر آن بمالند و زمانی بگذارند تا زرداب حاد آن از آن جدا گردد پس با آب خالص پاک شسته به دستور طبخ نموده تناول نمایند و یا آنکه با آب و نمک یک دوجوشی داده آب آن را بریزند پس طبخ نموده بخورند بد نیست و بادنجانی که مدتی بر درخت مانده باشد و یا سخت گشته بالیده نگردد نباید خورد.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم منسوب به مشتری است و بعضی در سیّم خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مقوی معده و مفتح سددی که از غیر آن به هم رسیده باشد زیرا که خود مسدد کبد و طحال است و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیه مسکن اوجاع حاره و خوشبو کننده عرق و قاطع عرق الدم و دافع سنان که بدبویی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و ادمان آن مفسد رنگ رخسار و محدث بثور و قوبا و بواسیر و درد چشم سوداوی و قولنج، مصلح آن طبخ نمودن آن با گوشتها و روغن و اشیای مذکوره است و چون بریان نمایند به دستور مذکور بخورند جهت تقویت معده و دفع قی شخصی که طعام تناول نماید و قی کند و چون بگیرند از آب مغز پخته آن مقدار یک اوقیه و در شراب خوب بمالند و بیاشامند ادرار بول نماید و چون از آب حادی که بادنجان را در آن خیسانیده باشند چنانچه ذکر یافت دست و پا را که عرق نماید بشویند چند مرتبه زایل گردد و چون بسوزانند و خاکستر آن را با سرکه خمیر نمایند و بر ثوالیل بمالند قلع نماید و چون اقماع یعنی دنباله آن را در سایه خشک نمایند و نرم ساییده بر بواسیر و سایر امراض مقعده بپاشند بعد از آنکه آن موضع را به روغن بادام تلخ یا بنفشه یا بابونه چرب نموده باشند مفید و اهل هند گویند چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند و آب آن را بگیرند مقدار ده پانزده مثقال و با پنج و شش مثقال شکر سیاه که به هندی کژ نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقطه قایم مقام مومیایی است و مجرب و چون بادنجان‌های کوچک را با اندک آبی و قلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود پس فشرده آب آن را بگیرند و با هم وزن آن زیت با آتش ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند و روز بر ثآلیل برآمده بمالند و شب ثفل آن را بر آن ببندند آن را زایل گرداند و اگر به جای روغن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازاله شقاق و اورام صعب و سرمازدگی مفید و چون بادنجان زرد شده رسیده را با تخم پزند تا مهرّا شود و تخم آن را نرم ساییده با موم روغن بر شقاق میان انگشتان و پاشنه پا بمالند در حال زایل گرداند و چون جوف بادنجان زرد شده را خالی کنند و با روغن کدو پر کرده در تون یا



تنور نیم‌گرم مقدار یک روز بگذارند پس روغن را برآورده در گوش بچکانند جهت ازاله درد آن مجرب و چون اقماع و گلش را اضافه نمایند جهت بواسیر بیعدیل.

المضار: سفید طولانی و یا بنفش پرتخم با حدت آن ردی و مضر و از آن در ردائت زیاده نوعی است که در هند و بنگاله باره مسیا نامند یعنی دوازده ماه ثمر می‌دهد و ثمر آن همیشه یافت می‌شود و آن باریک طولانی است تا یک شبر و زیاده و غیر طولانی نیز و پر تخم و تند می‌شود مگر نوعی که نیز دوازده ماه یافت می‌شود سفید و مدور و کم تخم می‌باشد بد نیست چندان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجان است که چون آن را بر خلاف جهت دو سوراخ نمایند یکی در عرض که از طرف دیگر بگذرد و دو سوراخ دیگر که نگذرد و در آب نمک اندک جوشی دهند و در آب آن بگذارند متغیر و فاسد نمی‌گردد.

◄بادنجان برّی

که به هندی بهتکتایی و بزرگ آن را بهرتا و به یونانی کفیشون نامند.

ماهیت آن: نبات آن به قدر ذرعی و زیاده بر آن و پر شعبه و خاردار و مزروع و خودرو و استاده و مفروش بر روی زمین و صغیر و کبیر می‌باشد منبت آن کنار رودخانه‌ها و صحراها و مواضع سیلها و ثمر آن به قدر زیتون و گردکان و پر خار و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می‌گردد و طعم آن بسیار تیز و مایل به تلخی و با بورقیت.

طبیعت آن: گرم و خشک‌تر از بستانی و منسوب به مشتری است.

افعال و خواص آن: ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت سرفه و ضیق‌النفس و اصلاح فساد بلغم و صفرا و تب و درد پهلو و عسرالبول و بطلان حس شامه و قتل دیدان و دفع بیماریهای زنان عقیمه نافع و گفته‌اند چون گیاه بهتکتیه را قدری معتد جمع نموده گودی بکنند و در قعر آن گودی کوچک و در آن ظرفی سر تنگ بگذارند و در گود بزرگ گیاه بهتکتیه را پر نموده بالای آن خار و خاشاک و یا سرگین گاو خشک چیده برافروزند تا قدری سوخته آب از آن جدا گشته در آن ظرف جمع گردد پس آن ظرف را بردارند و آب را در شیشه‌ای محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفه بارد رطوبی کهنه و ضیق النفس بارد رطب کهنه مفید است.

◄بادیان خطایی

به فتح با و الف و کسر دال مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح خای معجمه و فتح طای مهمله و الف و همزه و یا از ادویه جدیده است.

ماهیت آن: ثمری است جوزی رنگ هشت پره و بعضی هفت پره و هر پره‌ای دو پارچه پیوسته به هم بالای آنها منشق و در اندرون آن تخم کوچکی نیز جوزی رنگ و طعم آن فی الجمله شبیه به رازیانه و لهذا آن را بادیان خطایی نامند نه از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه است و از جبال نیپال و چین و زیربادات هند آورند بهتر و مستعمل تازه و تند طعم و رایحه آن است و کهنه آن که سیاه رنگ و طعم و رایحه آن بر طرف شده باشد غیر مستعمل.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و منسوب به مشتری.

افعال و خواص آن: محلل و مفتح و مقوی معده و هاضمه و دافع ریاح و ثقل طعام و درد احشا و تحلیل بلغم و ریاح و مدر بول و نصاری جهت امور مذکوره با چای خطایی طبخ نموده به دستور مذکور در چای می‌نوشند.

مضر عضل و عصب سلیم و مصدع و مورث تشنگی، **مصلح** آن بریان نمودن آن است.

◄بارزد

به فتح با و الف و سکون رای مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است به عربی قنّه و به یونانی خلبانی و به ترکی قاسنی و به هندی بریجا و به لغتی کنده بهروزه نامند و به این نام معروف است.

ماهیت آن: صمغ نباتی است برگ آن شبیه به برگ چنار مشابه نبات سکبینج و ساق آن باریک‌تر از آن و سفید مایل به زردی و شبیه به کندر بهتر از سرخ و زرد آن است و ثقیل‌الوزن و آنچه به تحقیق پیوسته و دیده شده لبن درختی است عظیم به قدر سرو که تنه آن را به تیشه و غیر آن جابجا خراشیده از آن تراوش می‌نماید و برمی‌آید و مانند لبن بلسان که دهن بلسان نامند می‌باشد. در اول سفید رنگ اندک رقیق ولیکن نه به رقت دهن بلسان و به تدریج منجمد و زرد رنگ پس زرد تیره پس سرخ و اندک خشک صلب مانند کندر می‌گردد و چون بر آتش گذارند گداخته می‌گردد تازه آن زودتر و رقیق‌تر و کهنه آن دیرتر و غلیظ‌تر می‌باشد و در بنگاله از کوهستان مورنگ بسیار می‌آورند و به قیمت ارزان می‌فروشند و قطعه‌های چوب درخت آن که از دم تیشه جدا شده در آن دیده شده و جرم چوب آن مانند سرو و دیودار رخو ریشه دار و گفته‌اند لبن دیودار است و قوّت لبن آن تا ده سال باقی می‌ماند و بهترین آن تازه صافی تندبوی بی‌غش آنست زیرا که مغشوش به راتینج و اشق و آرد باقلا می‌نمایند و گفته‌اند سه نوع می‌باشد یکی سبک بسیار سفید و خشک و یکی کثیف



صلب زرد سنگین و سیّم زرد رنگ نرم صافی بسیار تند بو و این بهترین همه انواع است.

طبیعت آن: گرم در اول سیّم و خشک در اواسط دویّم و منسوب به مشتری و کهنه آن از آن خشک‌تر.

افعال و خواص آن: ملین و محلل و جاذب و مسخن و جهت عسرالنفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصبانیه و علل بلغمیه و ضعف معده و جگر و سپرز و ادرار حیض و اسقاط جنین و اخراج مشیمه و با عسل جهت تفتیت حصات و تفتیح سده گرده و تسهیل ولادت و دفع سموم و جذب آنها و با شراب و مرمکی جهت سم طفسیقون و اسقاط جنین میت و اخراج مشیمه نافع و با آب جهت بواسیر و حرقت بول و چون سه روز بیاشامند دیگر عود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهت صداع بلغمی و درد گوش مفید و تدهین آن با دهن سوسن جهت رفع اعیا و کزاز بلغمی و ضماد آن جهت کزاز و اعیا و درد پهلو و کمر و تحلیل دamاميل و خنازیر و رفع کلف و قلع آثار خصوصاً با سرکه و نطرون و با نحاس محرق یا زهره بز ماده یا آهوی ماده جهت کلف و با مرهم‌ها جهت خوردن گوشت فاسد و رویانیدن گوشت صالح نافع و چون در گلاب حل نمایند بر آتش که غلیظ باشد و بر پارچه کرباسی مالیده بر کمر و از گرده تا گرده دیگر بچسبانند و بر بالای آن پنبه کهنه گرم کرده بگذارند و ببندند تا خود بخود جدا گردد و درد آن را زایل گرداند و مجرب است و به دستور جهت اوجاع رحم بر پشت زهار بچسبانند و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد آن و استنشاق رایحه آن و به دستور بخور آن به قمع جهت صرع و سدر و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و همچنین حمول آن و روغن آن جهت امراض رحم از قبیل اورام و اختناق آن و احتباس حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب شرباً و تمریخاً و تدهیناً و فرزجتاً نافع و دستور اخذ دهن آن آنست که بارزد را با هم وزن آن خاکستر چوب درخت انبه ممزوج نموده در قرع و انبیق چنانچه مقرر است مقطر نمایند و بکار برند و چون بارزد را با دوایی که آن را سفیدولیون نامند و زیت مخلوط نمایند و نزدیک هوام گذارند آنها را بکشد.

مضر محرورین در فصول و بلدان حاره و **مضر** دماغ، **مصلح** آن روغن بنفشه و کافور و مفسد گوشت صحیح.

مقدار شربت آن: تا یک درم و به جهت سموم تا یک مثقال.

بدل آن: نیم وزن آن سکنجبین و ربع آن جاوشیر جهت آنکه جاوشیر را از آن هر دو قوی‌تر می‌دانند و چون اراده نمایند که بارزد را بیاشامند باید که در روغن بادام تلخ و یا آب سداب حل نمایند و چون خواهند که صاف نمایند آن را از چوب و غیره در آب گرم اندازند تا گداخته گردد و آنچه روغن و صافی است بالای آن آید بگیرند و از پارچه صاف نمایند امّا نفشارند که دردی با آن آید و بکار برند.

◀ بارود

به فتح با و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و دال مهمله و به فارسی و به هندی باروت به تای مثناة فوقانیه به جای دال نامند و به اصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است و در اسیوس مذکور شد و به اصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در ابقر ذکر یافت و بالفعل اسم چیزی است مرکب از گوگرد و زغال چوب بید و یا بادنجان و یا بیدانجیر و یا عشر و یا اژوسه و یا امثال اینها و بالجمله چوب هر درختی که زود به آتش درگیرد و آتش آن تند باشد و شوره قلمی به اوزان مختلفه مثلاً اگر از برای توپ و تفنگ باشد در یک آثار هندی شوره پنج توله گوگرد و هفت و نیم توله زغال داخل می‌کنند و بسیار نرم کوبیده اگر بسیار تند خواهند با بول انسان و یا با شراب دو آتشه یا یک آتشه خمیر کرده می‌کوبند و حبوب بسیار صغار ساخته خشک کرده استعمال می‌نمایند و الا با آب.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم و در چهارم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: جالی و مقطع و مفتح سدد و جهت طحال و اوجاع ظهر نافع و ذرور آن حابس نزف‌الدم جروح تازه است فوراً با کمال سوزش و چون موضع وجع مفاصل را خارها زده بارود را نرم ساییده بر آن بمالند وجع آن را زایل گرداند.

مضر گرده و ریه، **مصلح** آن کثیرا و عسل است.

◀ باریلوماین

به فتح با و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یای مثناة تحتانیه و نون به لغت اندلس به معنی شبیه به چشم است و غلط کرده کسی که آن را صریمة الجدی دانسته و بعضی سقلینون و بعضی فلوماین نیز نامند.

ماهیت آن: گیاهی است بی‌ساق و برگ آن محیط بر آن و مایل به سفیدی شبیه به برگ لبلاب صغیر و نزدیک برگ آن شعبه‌ها روییده و بر آنها ثمری شبیه به دبق و مزغب با رطوبتی بسیار چسبنده که بر جامه و غیر آن هرچه می‌رسد می‌چسبد و ثمر آن را جمع نموده در سایه خشک می‌نمایند و بیخ آن غلیظ و منبت آن عمارات و خرابه‌ها و شوره زارها و از جمله نباتاتی است که بر آنچه نزدیک آن باشد می‌پیچد و برگ و تخم آن مستعمل.

طبیعت آن: گرم و خشک و منسوب به مشتری است.

افعال و خواص آن: محلل و مقطع و مجفف و تخم برگ آن مدر قوی است و اکثار شرب آن هر دو محدث بول‌الدم و یک



مثقال آن با شراب جهت ضیق‌النفس و سپرز و تجفیف منی حتی آنکه چون سی و هفت روز یا کمتر یا زیاده بیاشامند قطع نسل می‌کند و عقیم می‌گرداند و چون مقدار یک درم تا یک مثقال آن را با شراب بیاشامند جهت عسرالنفس و اعیا و تسکین فواق و تسهیل ولادت مفید و تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برگ و تخم آن را با زیت بر بدن بمالند بدن را گرم و مواد بلغمی و سوداوی را تحلیل نماید و در ابتدای دوره حمیات لرز آن را تسکین دهد.

◄بازی

به فتح با و الف و کسر زای معجمه و یا به فارسی باز نامند.

ماهیت آن: از جمله طیور سباع شکاری معروف است اغبر مایل به سفیدی و زردی و منقط به نقطه‌های سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید می‌باشد و این بزرگ‌تر از منقط آنست و پادشاهان آن را شاه طیور می‌نامند و به جهت شکار تعلیم و تربیت نموده و در حضور خود نگاه می‌دارند.

طبیعت: گوشت آن در دویّم گرم و در سیّم خشک و منسوب به مشتری است.

افعال و خواص آن: بطی‌الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم به خود و پر سوخته آن جهت اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهت رفع بیاض و طرفه و به دستور زهره آن بغایت مؤثر و طلای سرگین آن جهت جلای آثار و حمول آن جهت اعانت بر حمل، فرزجه و بخور آن جهت اسقاط جنین مفید.

مولد قولنج، **مصلح** آن ابازیر است.

◄باشق

به فتح اول و الف و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشه فارسی است و به عربی صقر و به هندی جره نامند.

ماهیت آن: از جمله جوارح طیور است و جثه آن کوچک‌تر از بازی است و در فعل از آن ضعیف‌تر.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و منسوب به مشتری است.

افعال و خواص آن: لیطف‌تر از بازی است چون گوشت آن را نمک‌سود کرده بسایند و سه روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو و همچنین جگر نمک‌سود آن.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

مهریارس گفته که نیم درهم از زهره آن و به دستور دماغ آن جهت خفقان سوداوی مجرب و قطور زهره آن جهت نزول آب در چشم و بیاض آن و طرفه قوی‌تر از زهره باز و طلای سرگین آن جهت ازاله کلف مجرب و روغن آن که آن را با پر و جمیع اجزا در آب بجوشانند تا مهراً شود پس صاف نموده آن آب را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند تدهین بدان جهت عرق‌النساء و وجع مفاصل و اعیا و تعب نافع و گویند از خواص آن آنست که چون چشم آن را در پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ ببندند از طی مسافتها مانده نشوند.

◄باقلّا

به فتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدده و الف مقصوره و چون لام را تخفیف دهند به الف ممدوده خوانند به لغت قبطی و مصری فول و به عراق جرجر معرب گرگر و به سریانی و کوفی کرانیس و قواباوس و به لغت سنجری کالوسک و بیستی کوسک نامند.

ماهیت آن: از حبوب معروفه است و در غلاف طولانی می‌باشد و سر غلاف آن اندک کج و باریک و در هر غلافی دو سه تا چهار دانه تا هفت دانه نیز می‌باشد و هر دانه قریب به بند انگشت کوچکی و بعضی ریزه‌تر و بعضی درشت‌تر و مابین هر دانه اندک پرده‌ای فاصله و دانه‌ها در غلافی و بر سر آن چیزی سیاه رنگ شبیه به ناخن چیده هلالی شکل و مغز آن دو فلق یعنی دو حصه به هم پیوسته و پوست آن را و همچنین پوست لوبیا و مانند آن را غدفه و شمروخ گویند و سنوف نیز و پوست یک دانه را سنف خوانند.

طبیعت تازه آن: در اول سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دویّم خشک با رطوبت فضلیه و گل آن گرم به اعتدال و لطیف و پوست اندرون آن مجفف و قابض.

افعال و خواص آن: محلل و منضج و سریع‌الانحدار از معده و غیره و مسدد و جهت تنقیه سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و تقویت باه و رفع قرحه امعا و اسهال و قی و چون با آب و سرکه بپزند و با پوست بخورند اسهال حادث از قرحه امعا و اسهال مزمن را قطع نماید و آرد رقیق آن با روغن بادام و قند جهت سرفه و خشونت سینه و حلق نافع و آب مطبوخ آن جهت خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تولد حصات و تفتیح سدد و ضماد آن با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که به سبب انجماد شیر باشد در آن خصوصاً چون با سرکه و نعناع پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و زیر چشم و با کندر و گل سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه و اورام حاره و پخته آن با شراب جهت ورم حالبین و رفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصاً با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته‌اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون آن



را بر زخم زلو و امثال آن بگذارند قطع سیلان خون آن نماید و بستن آن بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت آنست و ذرور آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان و طلای آن با ربع آن فادزهر گاوی جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع و ضماد پوست آن جهت بهق و برگ و پوست بیرون آن جهت سوختگی آتش و بهق مجرب و گل آن مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی ساییده در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و چون باقلا را بکوبند و بر هر عضو که خواهند بندند موی در آن عضو نروید و موی را از رستن باز دارد خصوصاً که آن موضع را از موی سترده باشند و مکرر بر آن ضماد کنند و خوردن باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و مبخر به افراط است **مصلح** آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب و ریختن آن آب پس پختن و با روغن بادام و ادویه حاره مانند صعتر و فلفل و دارچینی و قرنفل و فودنج و انجدان و امثال اینها خوردن و محدث خوابهای آشفته و خارش بدن و باقلای کهنه نفخ آن کمتر از تازه آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر گیاه باقلا جهت رفع آثار جرب سیاه نافع.

◀ باقلای قبطی و باقلای نبطی

نوع ریزه باقلای معروف است و به قدر ترمس و سیاه رنگ. منبت آن آبهای ایستاده و بیخ آن سطبر مانند بیخ نی و برگ آن بزرگ‌تر از برگ باقلای بستانی و گل آن سرخ بقدر گل سرخ.

طبیعت آن: سرد و خشک با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه است جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و در افعال بلیغ تر از باقلای معروف است.

◀ باقلای مصری و باقلای شامی

ترمس‌اند.

◀ پاکر

به فتح بای عجمی و الف و فتح کاف و رای مهمله.

ماهیت آن: درختی است هندی عظیم برگ آن اندک عریض طولانی بی‌تشریف به قدر برگ ترنج و بزرگ‌تر از آن و شیردار یعنی چون برگ آن را از درخت جدا نمایند اندک شیری رقیق برآید و چون تنه درخت آن را بخراشند نیز شیر برآید امّا کمتر از شیر درخت پیپر و رقیق‌تر از آن و برگ‌های نورسته سر شاخ‌های باریک آن که ابتدا پیچیده به شکل غنچه بزرگی می‌باشد اهل هند آن را پخته می‌خورند با گوشت و یا بدون گوشت لذیذ و چاشنی‌دار می‌باشد.

طبیعت آن: ظاهراً سرد و تر باشد و شیر آن با قوّت قابضه و رادعه.

افعال و خواص و منافع آن: می‌گویند جهت دفع دمامیل و بثور و جوششها و اورام اعضا و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در ردع و تحلیل اورام و دمامیل در ابتدا قایم مقام لبن (بز)[1] است ضماداً.

◀ پالسه

به فتح بای عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و ها و پهالسه به خفای ها نیز آمده.

ماهیت آن: ثمری است هندی فی‌الجمله شبیه به آلوبالو در شکل و رنگ تنها و به چوب بسیار باریک کوتاهی به شاخ‌ها چسبیده و درخت آن قریب به درخت امرود و برگ آن عریض و خشن و مشرف و دو نوع می‌باشد: نوعی اندک شاداب و چاشنی‌دار و آن را شربتی می‌نامند و درخت آن به قدر تا یک قامت و زیاده بر آنست و نوع دویّم آن کم آب و این را شکری نامند و درخت آن از آن بسیار بزرگ‌تر و این وفور دارد نسبت به نوع اول.

طبیعت آن: هر دو در سیّم سرد و در اول خشک.

افعال و خواص آن: مقوی دل و معده و کبد حار و رافع اسهال صفراوی و قی و فواق و تشنگی و سوزش اعضا و حمی دق و خام آن را نباید خورد و غرغره آب آن جهت خناق حار و افشرده نوع شربتی آن بسیار لذیذ و محرورالمزاج را موافق‌تر و نقیع پوست بیخ آن جهت حبس‌البول و بول‌الدم و حرقت آن مفید و به دستور پوست تنه درخت آن قریب به پوست بیخ انجبار است چون پوست درخت آن را گرفته پوست سیاه رنگ بالای آن را خراشیده مقدار چهار پنج توله جوکوب نموده در یک پیاله آب شب بخیسانند صبح خوب مالیده صاف کرده دو سه ماشه قند سفید داخل کرده بنوشند ذیابیطس را هر چند کهنه شده باشد در سه چهار روز که بیاشامند بعون الله تعالی زایل می‌گرداند.

مضر مبرودین، **مصلح** آن انیسون و گلقند و فلاسفه و کمونی است.

◀ پالک جوهی

به فتح بای عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسر ها و یا.

ماهیت آن: نباتی است هندی تا به قدر یک قامت و پراکنده و برگ آن نازک نرم و اندک طولانی و فی‌الجمله کریه‌الرایحه.

طبیعت آن: گرم و تر و منسوب به مشتری است.

افعال و خواص آن: طلای آب برگ تازه آن جهت بهق و کلف

---

۱. بز: ب



و احیاناً زخم می‌نماید به سبب تندی که دارد و ضماد پوست بیخ آن با صندل سفید و زاج محرق و فلفل و کات هندی سفید که با گلاب و آب لیمو نیکو سحق نموده بر قوبای سرخ بمالند بعد خاریدن آن موضع در چند مرتبه مؤثر و نیز ضماد پوست بیخ تازه آن با قرنفل و کالی زبری[2] از هر یک یک توله، سیر یک دانه همه را با آب بسیار نرم بسایند و مبالغه در ساییدن آن نمایند و بر قوبا خوب بمالند تا چند روز متوالی زایل گردد و چون بیخ آن را با پوست و ریشه در سایه خشک نمایند و بر سنگ صلایه کنند بدون آب و در هشت توله آن ده عدد هیل بوا با پوست و دانه نیز با آن صلایه نمایند و با آب سرشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و عندالحاجت به قدر مطلوب با آب سوده بر قوبا بمالند در چند مرتبه زایل گرداند و مجرب است و نیز چون بگیرند از پوست بیخ پالک جوهی و هلیله سیاه از هر یک پا و آثار و زاج سفید بریان شش دام و از مازوی سبز و کات هندی از هر یک چهار دام همه را نرم سوده و با آب لیموی کاغذی دوازده پاس سحق بلیغ نمایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و عندالحاجت به قدر مطلوب با آب یا گلاب رقیق سوده موضع قوبا را به پارچه خشنی مالیده نیک بمالند در چند مرتبه بعون الله تعالی زایل گردد و مکرر به تجربه رسیده. نوع دیگر: برگ درخت سیج که نوعی از زقوم است بر آتش گرم نمایند که نرم و ملایم شود و به دست فشارند که آب از آن برآید پوست بیخ پالک جوهی را در آن آب ساییده قرص ساخته خشک نموده نگاهدارند و عندالحاجت به دستور آب برگ مذکور را گرفته در آن ساییده قوبا را از پارچه خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است.

◀ بالنگو

به فتح بای موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو.

ماهیت آن: نوعی است از ریحان در بو شبیه به آن و سبز مایل به سفیدی و برگ آن بی‌کنگره و تشریف و تخم آن از تخم ریحان بالیده‌تر و بلند تر و در افعال قریب به تخم شاهسفرم.

طبیعت آن: گرم و تر در آخر اول.

افعال و خواص آن: مقوی قلب و جهت خفقان و رفع توحش و اسهال معوی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجرب و به جهت مغص و زحیر مفید.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

بدل آن: ریحان است.

◀ بامیه

به فتح با و الف و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانیه و ها.

ماهیت آن: ابن بیطار گفته ابوالعباس نوشته ثمر نباتی است و در بلاد مصر می‌شود. سیاه صلب به قدر کرسنه و شیرین طعم و با اندک لزوجتی و در غلافی مخمس شکل و دو طرف آن اندک باریک و بر آن زغبی شبیه به زغب لسان‌الثور و همچنین بر تمام نبات آن و نبات آن به قدر درخت خطمی و به هیأت آن در شعب و اغصان و لحا و اندک سرخ رنگ و برگ آن شبیه به برگ دلاع در ابتدای رستن سه سه در عرقی و گل آن مثل گل شجره ابی‌مالک کبیر در شکل و مقدار و اهل مصر آن را در خامی و نرمی با غلاف پخته با گوشت می‌خورند و بعد پخته شدن و صلب گشتن آرد کرده می‌خورند و در بغداد و نواح آن نیز می‌شود اهل آنجا نیز می‌خورند آن را.

طبیعت آن: سرد و تر و تری آن زیاده از سایر بقول.

افعال و خواص آن: قلیل الغذاء و خون متولد آن ردی و بعضی گفته‌اند موافق اصحاب امزجه حاره است. **مصلح** آن خوردن با مری و توابل حاره بسیار داخل آن نمودن در طبخ و شبیه بدین ثمری در بنگاله می‌شود و اکثر چهار پهلو و بعضی پنج پهلو و بسیار لعاب‌دار و آن را ولایتی پلول می‌نامند و در هندی بهندی می‌گویند نبات آن شبیه به خطمی در جمیع اجزا و سرشاخ‌های آن اندک سرخ رنگ و برگ آن نیز شبیه به برگ خطمی و خروع و گل آن شبیه به گل پنبه در رنگ و شکل و ثمر آن را در خامی با گوشت پخته می‌خورند و بی‌گوشت لذیذ می‌شود و می‌گویند که مولد منی و مقوی باه است.

فصل الباء مع الباء الموحدتین

◀ ببّغا

به دو بای موحده مفتوحه اول مخففه و دویّم مثقله و فتح غین معجمه و الف اسم طایری است هندی و به فارسی طوطی به هندی طوطه نامند.

ماهیت آن: مرغی است سبز رنگ و چند نوع می‌باشد سه از آن بزرگ و دو کوچک یکی از بزرگ آن را در بنگاله مدنه نامند منقار آن سرخ رنگ و بنا گوش و زیر حلق آن سرخ و سایر بدن آن سبز و بر گردن آن طوقی سیاه و بسیار خوش منظر و به تعلیم سخن‌گو می‌شود و دیگری را چندنه گویند منقار آن سرخ و بناگوش آن به رنگ گل کاسنی و در گردن این نیز طوق سیاهی و پرهای آن بسیار سبز و دنباله آن زرد پسته‌ای رنگ و از همه درازتر و این نیز سخن‌گو می‌گردد و دیگری را کجله نامند و منقار و سر این سیاه و به تعلیم نیز سخن‌گو می‌شود و جثه این به

---

۲. کالی زیره: ب



نسبت مدنه اندک باریک‌تر و یک صنف از کوچک آن را فریدی می‌نامند دو نوع می‌باشد یکی کله آن بنفش و منقار زرد و سایر بدن پسته‌ای و دیگر منقار زرد و همه پسته‌ای هر دو قسم بسیار خوش رنگ و کوچک و خوش منظر و ترکیب و بعضی از نوع اول از تعلیم سخن‌گو می‌شوند ولیکن کمتر از نوع بزرگ و تکلم این با صفیر است و این شبها در پنجره خود را معلق آویزان می‌کند و یکی دیگر از آن کوچک‌تر و آن را طوطیه گویند کله این نیز بنفش و منقار و سایر بدن آن سبز پسته‌ای و این نیز سخن‌گو می‌گردد و هم به صفیر و هم به غیر آن و مقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ و خروس و غیرها ولیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز می‌باشد و منقار همه منقوش و چنگل گیر از برای تصفیه صوت ایشان. اهل بنگاله بیخ پان یعنی بیخ تانبول که خولنجان است و قرنفل و ساقه برگ پان بنگاله و فلفل سرخ و بهنکره که گیاهی است هندی می‌خورانند و خوراک اکثر آنها شلتوک و شیر با چلاو و موز است که به هندی کیله نامند و حبوب دیگر نیز می‌خورند و آنچه حکیم میرمحمدمؤمن در **تحفة المؤمنین** نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زودتر سخن‌گو می‌گردد این سخن در بنگاله شنیده نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیگر و یا در ایران چنین باشد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک و منسوب به مشتری است.

افعال و خواص آن: بسیار بطی‌الهضم و مفرح دل و جهت التیام قروح مزمنه و ضماد آن جهت رفع ثآلیل مفید و خوردن دل و زبان آن مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رافع لکنت زبان و سرگین آن جهت دفع کلف و آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و خون آن جهت ازاله بیاض عین نافع است.

◀ ببر

شیری است که در بلاد هند به هم می‌رسد و گویند در جمیع خواص قوی‌تر از اسد است.

◀ پپیته

به دو بای عجمی اول مفتوح دویّم مکسور و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح تای مثناة فوقانیه و ها.

ماهیت آن: تخم ثمری است که از ارض جدید می‌آورند و ثمر آن به مقدار نارنجی و اناری و پوست آن جوزی رنگ تیره مایل به سیاهی و در جوف آن تخم‌های بسیار سیاه رنگ صلب مثلث شکل و آنچه به تحقیق پیوسته ثمر آن بقدر زردآلو و به شکل آن و در جوف هر ثمری سه دانه مثلث شکل بسیار تلخ می‌باشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و لحم و تخم همه تلخ است مغز دانه آن به تازگی سفید و چون کهنه گردد به تدریج صندلی رنگ و سیاه می‌گردد.

طبیعت آن: حار و یابس در آخر سیّم یا اول چهارم.

افعال و خواص آن: با قوّت تریاقیت و آشامیدن آن جهت هیضه بارد بلغمی که با قی و اسهال باشد و بند نشود و نیز قی مفرط بدون هیضه که به هیچ چیز بند نشود مقدار یک حبه یا دو حبه از آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه و یا با دو سه دانه فلفل با گلاب و یا آب و به جهت ضیق النفس و استسقای بارد بلغمی و اوجاع ریاح بارده و بواسیر بلغمی و اوجاع مفاصل و غیرها و بالجمله اکثر امراض بارده بلغمیه را مفید و مضر امراض حاره و محرورالمزاجان.

مقدار شربت آن: از یک حبه تا دو حبه.

بدل آن: نارجیل دریایی کهنه و فادزهر قنفذی است و آب در پوست آن خوردن نیز جهت امراض مذکوره نافع به شرط آنکه آب را در آن مقدار بگذارند که تلخ گردد.

◀ پپییهه

به دو بای عجمی اول مفتوح و دویّم مکسور و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ها و ها در آخر لغت هندی است.

ماهیت آن: ثمر درختی است هندی خصوص در بنگاله کثیرالوجود و درخت آن تا به سه قامت بلند می‌شود و جوف تنه آن رخو متخلخل کثیرالرطوبت و اکثر یک ساق بلند و بر سر آن شاخ‌های کوتاه و برگ آن شبیه به برگ بیدانجیر و از آن نرم‌تر و از آن بزرگ‌تر و ثمر آن نزدیک شاخ‌های آن مانند نارجیل و به مقدار نارجیل کوچکی و یا متوسطی با پوست خشبی و فی‌الجمله شبیه بدان و در تمام سال بر درخت می‌باشد و در زمستان می‌رسد در خامی سبز و مغز آن سفید و با لبن بسیار و سفید و بعد رسیدن پوست آن زرد رنگ و مغز آن سرخ رنگ و اندک شیرین و یتوعیت آن کمتر می‌گردد و بالای مغز جوف آن پرده‌ای مانند پرده مغز خربزه و در جوف آن تخم‌های بسیار کوچک مایل به تدویر به مقدار فلفلی با ریشه‌های باریک سفیدی بدان پرده پیوسته و با رایحه اندک کریهی و همچنین مغز و پوست آن را و یا دو سه قطره لبن آن را چون قلیلی با آب زنجبیل تازه که به هندی آدرک نامند بر گوشت بمالند حتی گوشت گاو و طبخ نمایند یا کباب سازند به زودی آن را مهرّا نماید و همچنین چون قدری از پوست آن را با گوشت طبخ نمایند و حلوای ثمر نیم خام بالیده آن که در آب طبخ نمایند و شیرینی به قدر مطلوب داخل نمایند و با روغن بریان کنند و به قدری زعفران و قلیلی مشک به گلاب سوده مطیب نمایند لذیذ می‌باشد. بهترین آن بزرگ بالیده به کمال رسیده ضخیم شیرین شاداب کم بوی آنست.



طبیعت آن: سرد و تر تا آخر دویّم.

افعال و خواص آن: جهت نفث‌الدم و بواسیر حار و قرحه مجاری بول و التهاب قلب و معده و کبد نافع.

المضار: بطی‌الهضم و مولد بلغم و خون بلغمی و ریاح و قراقر و مضر مبرودین و در حین امتلای بدن از بلاغم و رطوبات باعث حمیات بلغمیه و نزول آب و طلای لبن آن بر قوبا در دو سه دفعه باعث زوال آنست به اخراج زرداب لزج و رطوبات بسیار با اندک خارش و مجرب است.

فصل الباء الموحده مع الخاء المعجمه

◀ بخورالاکراد

به فتح با و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم رای مهمله و الف و لام و فتح الف و سکون کاف و فتح رای مهمله و الف و دال مهمله به لغت اندلس بربطوره و به سریانی اندراسیون و بخورالاکراد از آن جهت نامند که کردان در بلاد خود در بخورات بسیار استعمال می‌نمایند.

ماهیت آن: نباتی است ساق آن شبیه به ساق رازیانه و گل آن زرد و برگ آن انبوه و مانند دسته و خوشه از حوالی بیخ آن قریب به زمین می‌روید و بیخ آن سیاه و بالیده و صلب ثقیل الرایحه و پر رطوبت. منبت آن کوههای پر اشجار و از ساق آن صمغ سرخ رنگ بدبوی تند لذاعی که زبان را می‌گزد برمی‌آید و مانند کندر بر آن منجمد می‌گردد و از آن یتوعی نیز می‌گیرند بدین قسم که ساق آن را تیغ زده یتوع آن را گرفته در سایه خشک می‌نمایند برای آنکه آفتاب قوّت آن را ضعیف می‌گرداند و چون یتوع آن را گرفتند قوّت بیخ آن ضعیف می‌گردد و همچنین چون بیخ آن خشک گردد قوّت آن ضعیف می‌شود و عصاره آن را نیز می‌گیرند بدین نحو که بیخ تازه آن را کوبیده رطوبت آن را گرفته خشک می‌نمایند و قوّت این ضعیف‌تر است از یتوع آن و یتوع آن از صمغ آن و صمغ و یتوع آن کثیرالاستعمال و گفته‌اند که باید در هنگام اخذ لبن آن پره‌های بینی و صورت و دماغ را با روغن گل چرب نمایند و الا صداع و ظلمت بصر می‌آورد.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک و عصاره آن در اول سیّم و بیخ آن در آخر دویّم و گیاه آن در دویّم.

افعال و خواص آن: مفتح و مدر فضلات و مفتت حصات و مسقط جنین و صمغ آن جهت امراض بارده عصب مانند فالج و صداع بلغمی و لیثرغس و کزاز و مانند اینها و امراض سینه و شش مانند سرفه و ورم طحال صلب شرباً و به دستور مقدار نیم مثقال از دمعه آن و چون بر آتش اندازند و رایحه آن را استنشاق نمایند علل بارده دماغیه و سبات و سده زکامی و تجفیف رطوبات دماغی و رفع نزلات و هوای وبایی خصوص که از روی جیفه حیوانات و انسان به سبب قتال و غیره برخاسته باشد و جهت گریزاندن هوام نافع و چون بر دندان کرم خورده گذارند وجع آن را تسکین دهد و بسا است که آن را متفتت کرده می‌ریزاند و قطور صمغ محلول آن و به دستور لبن آن با روغن گل جهت درد گوش و جهت تفتیح سده و رفع ثقل سامعه و تسکین وجع آن و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت سرسام بلغمی و کزاز و سدر و صداع مزمن و فالج و عرق‌النساء و با سرکه جهت تحلیل سپرز و به دستور آشامیدن آن با سرکه و تمریخ آن با سرکه و زیت جهت تلیین اعصاب و چون صمغ آن را بر استخوان بگذارند آن را مقشر سازد و گاه حل می‌کنند عصاره آن را به این نحو که در جوف آن نان گرم می‌گذارند تا نرم گردد و گاه به حسب اغراض و اعلال بعضی ادویه مناسبه موافقه آنها نیز به آن اضافه می‌کنند مانند مغز بادام تلخ و سداب و امثال اینها به مقداری که اخراج نماید خلطی را که مقصود اخراج آنست به تلیین و یا به ادرار و یا به تحلیل و یا به تفتیح و یا به اذابه و آشامیدن لبن آن جهت عسرالبول و مغص و تحلیل نفخ و تلیین طبیعت و تسکین وجع مثانه نافع و بیخ آن ملین طبع و رافع عسرالبول و مغص و درد مثانه و محلل نفخ و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و عسرة الاندمال حادث از سوء المزاج رطب و تجفیف و اندمال آنها و رفع بدبویی قروح و نتن رحم و عرق زیر بغل و به دستور بخور آن چون در بینی زن حامله نزد ولادت تبخیر نمایند به آسانی وضع حمل نماید و حمول یک قیراط آن اخراج جنین زنده نماید و چون بسوزانند و با زیت و روغن گاو مخلوط نمایند و بر قروح رطبه و لبنیه سر بمالند خشک گرداند.

مضر دماغ ضعیف و مکرب محرورین، **مصلح** آن نیلوفر یعنی باید که تنها استعمال نکنند و از بوی آن اجتناب نمایند.

مقدار شربت از صمغ و عصاره آن: یک مثقال و از جرم آن دو مثقال.

بدل آن: حب الغار.

◀ بخورالسودان

به فتح با و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم رای مهمله و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون.

ماهیت آن: نباتی است مشبک به قدر شبری و شاخ‌های مشبک آن مایل به لاجوردی و گل آن سفید و با رطوبت لزج که به دست می‌چسبد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.



افعال و خواص آن: مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهت عرق‌النساء مجرب دانسته‌اند. ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمیه و سوداویه و مورث سحج. **مصلح**: آن صمغ عربی.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال است.

◀ بخور مریم

به فتح با و ضم خای معجمه و سکون واو و رای مهمله و فتح میم و سکون رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و سکون میم به افریقیه معروف به جرالمشایخ و به شام بولف است.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ لبلاب کبیر یک روی آن سبز و روی دیگر مایل به سفیدی و مزغب و ساق آن به قدر چهار انگشت و گل آن مانند گل سرخ و گل بعضی کبود نیز و بیخ آن مانند شلغم و عریض‌تر از آن و سیاه و گیاه آن را شجر مریم نامند و منبت آن جاهای سایه نمناک و مستعمل بیخ آن است و عصاره آن قوی‌تر از بیخ آن و قسمی است از عرطنیثا و غیر آنست زیرا که گیاه عرطنیثا خاردار و پرشاخ و ساق آن درازتر از ساق گیاه بخور مریم و برگ آن شبیه به برگ کلم و شاخ آن شبیه به بخور مریم و سیاه ولیکن در این چیزی شبیه به گره برآمده می‌باشد به خلاف بخور مریم.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و در آخر آن خشک.

افعال و خواص آن: مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسقط جنین و جهت یرقان و تفتیح سدد کبد و تنقیه فضول آن و صفرا از اقطار بدن و منافذ آشامیدن سه مثقال آن با آب انار و کثیرا که مصلح آنند و چون با عسل و یا شراب بیاشامند می‌باشد اقوی ولیکن در این هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند و ربو را نیز نافع است و با شراب جهت رفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با ماءالعسل جهت اسهال بلغم و خلط غلیظ و زبل متحجر و خلط متعذرالدفع و ضماد آن با فادزهر و دواهای سمی قتاله[1] است به قوّت جاذبه و طلای آب آن با سرکه جهت داءالثعلب و نقرس و التوای عصب و برآمدگی مقعده و ازاله کلف و با روغن زیتون کهنه جهت شقاقی که از سرما به هم رسیده باشد و با ادویه محلله جهت خنازیر و سایر صلابات و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم ولیکن به تنهایی در چشم نباید که بکشند به سبب حدت آن بلکه حدت آن را به نشاسته شکسته استعمال نمایند و سعوط آب آن جهت تنقیه دماغ به سبب قوّت جاذبه آن و چون آب مطبوخ آن را بر سر بریزند جهت قروح آن و بر صورت جهت زوال شقاقی که به سبب سرما عارض شده باشد و غسول خشک آن جهت ازاله آثار بشره و کلف و داءالثعلب و کماد آن جهت نقرس و التوای عصب نافع و چون پارچه صوفی را با آب آن تر کنند و حمول نمایند تقاضای براز نماید تقاضای قوی و فرزجه آن جهت اسقاط جنین و تعلیق آن جهت عسر ولادت بغایت نافع.

مضر مقعده محرورین، **مصلح** آن کثیرا و آب انار.

مقدار شربت از عصاره آن: نیم درم و از جرم بیخ آن تا سه مثقال و از خواص آن است که چون بر شکم طلا نمایند اطلاق نماید و بر رحم با تکرار عمل اسقاط جنین و ضماد گیاه تازه آن به تمامه جهت تحلیل صلابت طحال بیعدیل. تخم آن جالی و ضماد آن جهت ازاله کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داءالثعلب و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم مفید و عصاره و بیخ آن در این افعال قوی‌تر است و قسمی از بخور مریم را گیاه شبیه به نیل و برگ آن باریک و عسالیج آن به قدر ذرعی و باریک در اطراف آن شعبه‌ای مانند اکلیل و شبت و تخم آن شبیه به تخم شبت و بیخ آن را در منع حمل مجرب دانسته‌اند.

◀ پخته جوش

شرابی را گویند که آن را با دوایی چند جوشانیده باشند و آن چنان است که شیره انگور را با گوشت بره فربه در دیگ کرده باقی ادویه را نیم کوفته در کیسه می‌کنند و در دیگ می‌اندازند و می‌جوشانند تا گوشت مهرّا شود بعد از آن صاف کرده می‌نوشند.

فصل الباء مع الدال المهمله

◀ بداشقان

به فتح با و دال مهمله و الف و کسر شین معجمه و فتح قاف و الف و نون معرب از بدسگان فارسی است و بدشغان و بدکشان و قاتل ابیه و کف الکلب نیز نامند.

ماهیت آن: گیاهی است شبیه به بردی که به فارسی پیزر نامند و غیر آن است زرد رنگ ذهبی و باریک‌تر از بردی و نرم‌تر از آن. منبت آن نی‌زارها و آبهای ایستاده و اهل زنج دست برنجن از آن می‌سازند و گویند در آذربایجان بسیار است.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و محلل و مدر بول و جهت امراض بارده بلغمیه و رطوبیه نافع و بدل آن کشت برکشت است.

مقدار شربت آن: از یک درهم تا سه درهم.

بدل آن: یک وزن و نیم آن درونج و به وزن آن زیره کرمانی است.

---

۱. قتال: ب

◀بدهل

به فتح با و سکون دال چهار نقطه هندی و فتح ها و سکون لام اسم ثمر درختی هندی است و مشهور به بڑهل به رای چهار نقطه هندی است.

ماهیت آن: درخت آن عظیم است قریب به درخت گردکان و برگ آن بزرگ و عریض و ثمر آن قریب به تدویر و با زواید و پوست آن مزغب و زرد و مغز آن زرد طلایی و خانه خانه و طعم آن چاشنی‌دار و بر بعضی شیرینی غالب بر ترشی و بر بعضی بالعکس و رایحه آن قریب به رایحه سفرجل و با زهومت به خلاف سفرجل و پوست و تخم آن را جدا کرده در زیر طعام پلاو می‌گذارند و در قلیه داخل می‌کنند با چاشنی آب لیمو و قند لذیذ می‌گردد و در بنگاله بسیار می‌شود و در آن تخم‌های بسیار می‌باشد و در بعضی که بسیار خوب است تخم کمتر و در بعضی زیاده و شکل تخم‌های بعضی طولانی به هیأت تخم زردآلو و بعضی اندک مثلث و مغز تخم آن سفید و ترش.

طبیعت آن: سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته‌اند.

افعال و خواص آن: ثقیل و نفاخ و مولد بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث حمیات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان و مقلل منی و مضعف باه و اشتهای طعام و تخم آن ملین طبع اطفال به تنهایی بدین قسم که یک دانه یا دو دانه آن را ساییده با شیر مرضعه به او بخورانند و یا با ادویه دیگر یک دو دانه آن را کوبیده و از اجزای مسهلات ایشان است و مستعمل اهل بنگاله و به دستور مقدار قلیلی از شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال و مجرب است.

فصل الباء مع الراء المهمله

◀بڑ

به فتح با و رای چهار نقطه هندی است.

ماهیت آن: درختی است عظیم شاخ‌های آن پراکنده و از شاخ‌های آن ریشه‌های بلند آویزان بعضی قریب به زمین و بعضی به زمین رسیده و برگ آن اندک عریض طولانی از کف دست بزرگ تر و اندک ضخیم و بی‌تشریف و بی‌شعبه و در ممالک هند و بنگاله و دکهن کثیرالوجود و در گرمسیرات و بعضی بنادر فارس نیز می‌شود و به زبان مردم آنجا آن را لول می‌نامند و درخت آن بسیار بزرگ می‌شود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و از بیخ برگ آن چون بشکنند لبنی برمی‌آید چسبنده.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: آشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه و دافع بواسیر و چون لبن آن را هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه به تازه بگیرند و با هم وزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بیست و یک روز و یا زیاده و یا کمتر بقدر احتیاج که از یک درم شروع نمایند و هر روز قدری بیفزایند تا سه درم و باز به دستور کم نمایند جهت بواسیر هر نوع که باشد و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رییسه نافع و مجرب و ضماد شیر تازه آن بر اورام در ابتدای ظهور خصوص بر ورم کش ران رادع و مجرب و بر دمامیل ابتداءً اگر مواد کم است تحلیل می‌دهد و اگر مواد بسیار باشد منفجر نموده زود به التیام می‌آرد و بهتر از مرهم است و چون برگ آن را اندک گرم نموده بر زخم تازه که محتاج به بخیه باشد دهن آن را به هم آورده بر آن گذارند و محکم بندند و تا سه روز باز کنند ملصق و ملتئم سازد و آشامیدن ریشه‌های آویخته آن مقدار نیم درهم با یک درهم شکر سفید ممزوج نموده با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع.

◀بردی

به فتح با و سکون را و کسر دال مهملتین و سکون یا لغت عربی است به فارسی پیزر و به هندی کوندل و پهته و پیزا و به لغت اهل مصر فاقیر و به لغتی خوص جهت مشابهت برگ آن به برگ نخل و به سریانی بانورس نامند و قسمی دیگر از آن آنست که برگ و ساق آن طولانی و غلیظ‌تر و مدورتر می‌باشد و در مصر از پنبه آن کاغذ می‌سازند.

ماهیت آن: نباتی است ساق آن غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور و نرم آن را ریزه کرده از آن ریسمان ترتیب می‌دهند و گل آن مستدیر و ضخیم و سفید و ذهبی و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز و تخم آن ریزه‌تر از حلبه و تلخ و بیخ آن با حلاوت و از میان نبات آن ساقی می‌روید باریک و بر سر آن مانند شمع فتیله‌ای به مقدار شبری و بالای آن زغبی مانند گردی شکری رنگ می‌باشد و آن را از آن جدا می‌نمایند و از آن قرصها ساخته می‌فروشند و می‌خورند شیرین و خوش طعم می‌باشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم و از آن کاغذ می‌سازند و بنایان داخل ساروج می‌نمایند برای استحکام و به اصفهانی آن را لویی می‌نامند و آن گرد مخصوص بردی بلاد سند است. منبت آن زمینهایی که در آن آبهای ایستاده می‌باشد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در اول خشک.

افعال و خواص آن: آب آن جالی دندان و قاطع نزف‌الدم مطلقاً و با سرکه جهت سپرز و به دستور بیخ آن و خاییدن آن جهت رفع بوی سیر و پیاز و شراب و نبیذ خصوصاً بیخ آن و ضماد آن جهت



تحلیل اورام و ذرور محرق آن جهت التیام زخمهای تازه و کهنه و قروح خبیثه و آکله خصوصاً آکله دهان و نفث‌الدم و نزف‌الدم و جراحات تازه و آشامیدن محرق آن با سرکه جهت سپرز نافع. گویند **مضر** احشا است و **مصلح** آن عسل.

◀برسیاوشان

به فتح با و کسر را و سین مهملتین و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت یونانی است به معنی دواءالصدر و به عربی شعرالجبال و شعرالارض و شعرالجن و شعرالخنازیر و جعدة القنا و شعرالکلاب و کزبرة البئر و ساق‌الاسود و ساق‌الوصیف و به یونانی بولوطونخون یعنی کثیرالشعر و به فارسی پرسیاوشان به بای عجمی و عوام سنبل و به هندی کالی جهانت و کرجا و رتکوت نامند.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ گشنیز و بی‌ساق و ثمر و شاخهای آن بسیار باریک و صلب و سیاه سرخ رنگ. منبت آن مواضع نمناک و سایه مانند کنارهای چاه و پای دیوارهای کهنه و خرابه‌ها و قوّت آن تا شش ماه باقی می‌ماند و چون یک سال بر آن بگذرد قوّت آن باطل می‌گردد و بهترین آن پر برگ شبیه به کرفس شاخه صلب سیاه آن است.

طبیعت آن: معتدل مایل به گرمی و خشکی.

افعال و خواص آن: ملطف و مفتح و منضج و محلل و مجفف آشامیدن مطبوخ آن جهت اسهال فرمودن صفرا و سودا و بلغم موجود در معده و امعا و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق‌النفس و درد سینه و یرقان و حصات و ادرار بول نمودن و حیض و نفاس و اخراج مشیمه و گزیدن سگ دیوانه و استنشاق آب مطبوخ آن جهت زکام و نطول آب پخته آن جهت تفتیح سده انف و زکام و ضماد آن جهت صداع بارد و ضماد پخته آن با روغن جهت داءالثعلب و خنازیر و نواصیر و دبیلات و چون در دهن بخایند و آب آن را بر غرب و ناصور کنج چشم بچکانند و یا جرم خاییده آن را بر آن بندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن جهت رفع اسهال و امساک بطن مفید و ضماد پخته آن بر انثیین جهت تحلیل ورم و صلابت آن و طلای تازه آن جهت قروح خبیثه و گزیدن سگ دیوانه و داءالثعلب خصوصاً که تازه آن را به قوّت بر داءالثعلب بمالند و طلای کوبیده آن با مغز ساق گاو جهت درد سر بسیار نافع و ضماد کوبیده آن با لادن و روغن مورد و روغن سوسن و زوفا و شراب مقوی موی و همچنین چون مخلوط نمایند با آب طبیخ و یا خاکستر آن شراب و عسل و موی را بدان بشویند جهت قروح سر مفید و ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و حزاز و ذرور محرق آن جهت تجفیف و اندمال قروح خبیثه و آکله و حمول آن با مرمکی جهت رفع سیلان رحم نافع.

مضر سپرز، **مصلح** آن مصطکی و گویند گل بنفشه.

مقدار شربت از جرم آن: تا هفت درهم و از مطبوخ آن تا بیست درهم.

بدل آن: در امراض ریه به وزن آن گل بنفشه و نصف آن اصل‌السوس. گویند از خواص آنست که چون بکوبند تازه آن را و بر موضع مخالف عضوی که پیکان رفته باشد گذارند بدان موضع آید و پیکان را برآورد.

◀برسیان

به فتح با و سکون را و کسر سین مهملتین و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و برسیانا به الف در آخر نیز آمده.

ماهیت آن: اسم فارسی نباتی است منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است و بی‌شکوفه و گل و تخم می‌کند و در اول تموز می‌رسد و از ادویه غیر مشهوره است.

طبیعت آن: گرم و خشک و منسوب به مشتری است.

افعال و خواص آن: بوییدن و آشامیدن آن مقوی دماغ و روح نفسانی و بصر و جگر و معده و محلل ریاح و ملطف و مسهل اخلاط و طلای آب معصور و یا مطبوخ آن با آب برگ گل سرخ ساییده دو مرتبه یا سه مرتبه در حمام جهت قلع آثار سیاهی که از جرب و غیر آن به هم رسیده باشد مجرب دانسته‌اند. آب مقطر یعنی عرق آن بوی قرنفل دهد و در خواص مانند بادرنجبویه است در تقویت و تفریح نفس.

◀برطانیقی

به فتح با و سکون رای مهمله و فتح طای مهمله و الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر قاف و سکون یا لغت یونانی است و به هندی سروالی نامند.

ماهیت آن: نباتی است ربیعی و غیر بستان افروز است. برگ آن شبیه به برگ حماض برّی و از آن ریزه‌تر و سیاه‌تر و مزغب و ساق آن باریک و گل آن مایل به سرخی و قسمی از آن شبیه به خیری است.

طبیعت آن: مرکب‌القوی با قوّت قابضه و بعضی در اول دویّم گرم و خشک گفته‌اند و منسوب به مشتری.

افعال و خواص آن: ضماد آن محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصاره آن جهت التیام جراحات و مضمضه به طبیخ خشک آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم و بدبویی دهان و آشامیدن آن جهت تبها نافع و بهترین ادویه قابضه مستعمله است از برای دفع عفونات.

مورث غثیان، **مصلح** آن عناب.



بدل آن: آب چغندر است.

◄برک

به فتح با و را و کاف به لغت انگلسی به معنی پوست درخت و الف و فتح سین مهمله و فا به است.

ماهیت آن: پوست درختی است شبیه به قرفه و از آن تیره‌تر که از ارض جدید می‌آورند. گفته‌اند طایفه‌ای از قسیسان ملقب به جرویت در مملکت پریو که در آمریکای جنوبی واقع است بر خاصیت این قشر اطلاع یافتند و به فرنگ آوردند و لهذا منسوب به آنها گشت و آن را جرویتس برک نامند و در این پوست طعمی و رایحه‌ای غالب نیست مگر آنکه اندک قبوضتی دارد و رنگ کوبیده آن از قرفه کمتر.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت حمیات مزمنه کهنه و نایبه مسبوقه به برد مانند ربع و دوریه عتیقه بعد از تنقیه که زایل نگردد مفید بدین قسم که در هنگام فتره و انقضای نوبه مقدار یک درم تا یک مثقال طبی آن را به آب سرد حل کرده بیاشامند سه روز پی هم یا پنج روز تا هفت روز و فرنگان تا یک روز و یک شب و تا دو روز تا نوبه دیگر به فاصله دو دو ساعت نجومی که پنج کهری هندی است در همان وقت مذکور یک یک درم طبی که دو ماشه می‌شود با آب سرد حل کرده می‌خورانند و در حمیات عرضی و مزاجی و قروحی و امزجه متغیره فاسده و هنگامی که شراسیف ورم کرده و منتفخ شده یا سده‌ای در احشا به هم رسیده باشد و در حمیات لازمه و محرقه و در هنگام امتلا و فساد و تعفن اخلاط که به حد کمال باشد این دوا عدیم‌النفع و غیر مستعمل است و همچنین در صداع دوری و امراض نایبه رحم و اکثر امراض که دوره منتظم داشته باشد مگر بعد از تنقیه به قی و اسهال و انقضای نوبت در اکثری مفید و آن را گنه گنه نیز نامند و با اندک ملح طرطیر جهت حمی ربع کهنه همان وقت و همان مقدار تا سه روز پی هم نیز می‌دهند.

◄برگگ شیرازی

به فتح با و سکون رای مهمله و دو کاف فارسی اول مفتوح و دویّم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و الف و کسر زای معجمه و یای نسبت.

ماهیت آن: برگ قسمی از عنب‌الدب است و بیخ آن عود برّی است و عود البندق نیز نامند.

طبیعت آن: بسیار گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسکر قوی و زیاده آن مورث جنون و کشنده است.

◄برنجاسف

به کسر با و رای مهمله و سکون نون و فتح جیم یونانی ارطیه ماسیا و به عربی سویلا و به فارسی بومادران و به شیرازی برتراسک نامند.

ماهیت آن: نباتی است ساق آن قریب به ذرعی و شاخ‌های آن باریک و برگ آن ریزه و گل آن مانند شبت چتردار و زرد و سفید و مایل به کبودی نیز و با نبات آن اندک چسبندگی و منبت آن کوه‌ها و صحراهای سایه‌دار و از سر نو هر سال می‌روید. حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که آن غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است به افسنتین و اکثر یک ساق از یک ریشه می‌روید و بی‌شاخ و زیاده بر شبری و برگ آن شبیه به برگ و ساق زنبق و از آن بسیار ریزه‌تر و با چسبندگی قلیلی و گل آن سفید و زرد و با عطریت قوی بی‌ثقل رایحه. منبت آن مخصوص کوه‌هایی است که باران در آنجا بیشتر شود و اکثر اطبا و عشابین مشوش ذکر کرده‌اند و هر دو را یک چیز دانسته‌اند و بعضی که دو چیز دانسته بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات آن را در قیصوم مذکور ساخته‌اند بهترین آن خوشبوی ثقیل الرایحه آن است.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک و نیز در دویّم گرم و در آخر اول خشک گفته‌اند و منسوب به مشتری است.

افعال و خواص آن: ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصات. آشامیدن دو درهم گل زرد آن با عسل جهت اخراج اقسام کرم معده و حب‌القرع مجرب و آشامیدن طبیخ دو مثقال آن و جلوس در مطبوخ آن جهت رفع احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و ورم آن و اخراج سنگ مثانه و مشیمه و جنین و تنقیه قروح رحم مفید و آشامیدن آب نقوع مقدار دو درهم آن جهت رفع حمیات و به دستور مطبوخ آن جهت اکثر امراض مذکوره خصوص امراض رحم امّا باید که غذایی بی‌روغن تناول نمایند و ضماد آن جهت اقسام درد سر و تفتیح سده دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و بر سینه جهت درد سینه و بر زیر شکم برای دفع احتباس بول و حیض و تحلیل اورام و تسکین دردها و به دستور نطول آن و تکمید بدان جهت امراض مذکوره و رفع سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و استنشاق طبیخ آن جهت رفع زکام و امراض دماغی و استشمام گل آن و حمول عصاره آن با مرصاف جهت رفع فضلات رحم و آنچه مراد اخراج آن باشد و ذرور سوخته مجموع آن جهت تجفیف قروح و ضماد بیخ آن بر زیر شکم جهت ادرار بول و طمث و باید که در هنگام امتلای بدن ضماد آن را استعمال ننمایند و همچنین هنگامی که ماده در سدد انصباب باشد به سوی آن عضو.



مضر گرده و **مصلح** آن انیسون.

مقدار شربت آن: تا سه مثقال.

بدل آن: در امراض رأس بارد به وزن آن بابونج و در سایر امراض افسنتین است.

◀برم

به فتح با و سکون رای مهمله و میم. صاحب تحفه نوشته که مؤلف مغنی شکوفه امغیلان می‌داند و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خارداری بزرگ به قامت اثل و بزرگتر از آن و برگ آن مانند برگ خاری که خرنوب ثمر آن است و گل آن صوفی به مقدار زعرور و زرد با سفیدی آمیز و با عطریت رایحه دانسته.

افعال و خواص آن: مفرح و مطیب نفس و تازه آن با لزوجت و منوم و بغدادی نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که وثوق به قول او بود که خشک آن حابس بطن و تازه آن مسهل و در عراق آب مقطر آن که عبارت از عرق آنست به جهت خوشبویی و تفریحی که دارد در عطریات مستعمل است و در طب غیر متسعمل و آن را صمغی است و بعضی اطبای عرب حکایت کردند برای من که آن به جهت سرفه مزمن نافع است و به جهت نفث‌الدم با ماء فاطر مکی که دم‌الاخوین است مفید و صاحب تحفه نوشته که گویند عرق آن در خواص مانند عرق بیدمشک است.

◀برنگ کابلی

به فتح با و رای مهمله و سکون نون و کاف فارسی و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یای نسبت اسم فارسی است معرب آن برنق و برنج است و به هندی بابرنگ نامند.

ماهیت آن: دانه‌ای است کوچک مدور سیاه املس از فلفل ریزه‌تر و مغز آن سفید و با اندک تلخی و رایحه آن تند به حدی که محرورالمزاج را گاه باشد که رعاف عارض گردد از استشمام کوبیده آن و یا رسیدن گرد آن به دماغ در حین کوبیدن و آن دو نوع است بزرگ و کوچک. رنگ بزرگ آن سیاه آمیخته با سفیدی و گرم‌تر و مقی و کوچک آن مایل به سرخی و این قوی و بهتر است در دفع کرم معده و حب‌القرع و مستعمل مغز مقشر آن است.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و بعضی در سیّم و بعضی در اول گرم و خشک گفته‌اند و این قول بسیار ضعیف است.

افعال و اخواص آن: مخرج و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل به قوّت و مجفف رطوبات و قروح و مخرج اقسام کرم معده و امعا خصوصاً حب‌القرع حتی آنکه استیصال و اخراج کیسه آن می‌کند و رنگ بول شارب آن مانند بقم می‌گردد.

مقدار شربت آن: تا سه درهم که کوفته و بیخته با شیر تازه دوشیده آمیخته بیاشامند.

مضر امعا، **مصلح** آن کثیرا.

بدل آن: به وزن آن ترمس و نیم وزن آن قنبیل است و به وزن آن نیز گفته‌اند.

◀برنوف

به فتح با و سکون رای مهمله و ضم نون و سکون واو و فا به فارسی شابانگ نامند که معرب آن شابانج است.

ماهیت آن: درختی است قریب به انار و پرشاخ و برگ آن شبیه به برگ زعرور و از آن تیره‌تر و مزغب و رایحه آن تند و بدبو و شکوفه آن مانند خوشه و با زردی و وسط شکوفه آن زغب دار.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و مجفف رطوبات و شکننده بادهای غلیظ بارد و عصاره برگ آن جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات از دهان و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشای ایشان شرباً و نیل ساییده با آب آن بر مفاصل و اصداغ و پره‌های بینی و گردن و شکم و کفهای دست و پای ایشان مالیدن و به دستور خورانیدن مقدار یک درهم عصاره برگ آن محلول با لبن مرضعه ایشان به چند دفعه جهت امراض مذکوره و ام‌ّالصبیان نافع و آشامیدن سه درهم از عصاره آن با یک دانگ جاوشیر مسهل قوی بلغم محترق به سوی سودا و دافع اوجاع حادث از آن است و یک مثقال آن با یک حبه جاوشیر مسکن وجع قولنج مردان و زنان و مغص کل حیوانات که از سردی باشد و سعوط عصاره آن با عصاره سداب و جند بیدستر و روغن بادام تلخ جهت جمود و نسیانی که به یونانی ابلیمیس نامند و تنقیه دماغ سه روز متوالی و بوییدن برگ آن جهت تفتیح سده منخرین و اغشیه و دماغ و زکام و ذرور برگ خشک آن جهت التیام قروح و ضماد آن با زفت جهت حزاز نافع.

مضر امعا، **مصلح** آن صمغ عربی

بدل آن: مرزنجوش.

مقدار شربت از عصاره آن: تا سه مثقال و از برگ خشک آن تا دو درهم و نیم است.

◀برواق

به فتح با و سکون رای مهمله و فتح واو و الف و قاف.

ماهیت آن: به لغت اهل مغرب اسم خشبی است و به عجمی اسم سنگ سبک زردی است که چون بسایند مایل به سفیدی باشد و



در عراق متکون گردد و مانند کاه‌ربا و سندروس کاه را برباید.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مانع سیلان خون است مطلقاً و جهت خفقان و سپرز شرباً و ضماداً نافع و ذرور آن جهت التیام جراحت مؤثر و پوشیدن انگشتری آن باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن آن در پارچه با سنگ چقماق و در زیر سر گذاشتن و خوابیدن باعث دیدن در خواب است هر چه در آن روز سانح گردد و گویند مجرب است و بروق به حذف الف غیر آن است ولیکن مشابه آن.

◀برِوانی

به فتح با و سکون رای مهمله و فتح واو و الف و کسر نون و یا لغت عجمی است به سریانی عبروس و به یونانی اسقوانس نامند.

ماهیت آن: نباتی است پرشاخ و شاخ‌های آن مانند کمان کج و خمیده و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و بیخ آن سفید و پوست بیخ آن با زردی.

طبیعت آن: در اول گرم و تر.

افعال و خواص آن: مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصات و جهت استسقا و بواسیر و ضماد آن جهت بهق و داءالثعلب و تحلیل اورام و سوخته آن با عسل جهت تقویت جگر و عصاره آن جهت سفیدی و دمعه چشم نافع.

مضر مثانه، **مصلح** آن انیسون.

بدل آن: ریباس است.

◀برهتا

به کسر با و فتح رای مهمله و سکون ها و تای چهار نقطه فوقانیه هندی و الف به لغت هندی نام کتایی بزرگ است.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی دل و مشهی و گدازنده اخلاط و دافع ضیق‌النفس و سرفه و تب کهنه و درد شکم و ریاح و قراقر و فساد بلغم و کرم معده و مقعده و جذام و قابض بطن است.

◀بریا مصری

به فتح با و سکون رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف به لغت مصری به معنی بقله است یعنی بقله‌ای که در مصر می‌روید.

ماهیت آن: بقله‌ای است شبیه به کرفس و خوشبو و بوی آن مانند بوی رازیانه با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و منبت آن اولاً بلاد مصر بوده و از آنجا به جاهای دیگر نقل نموده‌اند و ربیعی است و تا اوایل صیف می‌ماند.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسخن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع.

مضر دماغ، **مصلح** آن نیلوفر.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

بدل آن: بسباسه و مداومت خوردن نبات آن جهت رفع زردی رخساره آزموده و در سایر افعال و دفع خمار ضعیف‌تر از تخم آن است.

◀بریاله

به فتح با و سکون را و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و فتح لام و ها و به رای مهمله به جای لام نیز آمده.

ماهیت آن: گیاهی است هندی شبیه به نبات عنب‌الثعلب و دو نوع می‌باشد یکی گل آن سفید ریزه و برگ آن کوچک و مدور و نازک و مشرف به شرفه‌های ریزه و ساق آن صلب‌تر از ساق عنب‌الثعلب و بیخ آن سفید و باریک و بلند و دویّم نیز شبیه بدان و گل آن زرد.

طبیعت آن: گرم و تر و بعضی سرد دانسته‌اند.

افعال و خواص سفید آن: آشامیدن آب برگ تازه آن که لعابی می‌باشد بدین قسم که برگ آن را شب در آب بخیسانند و صبح بمالند و صاف نمایند جهت منع جریان منی و تفتیت حصات و بواسیر و عصاره آن یعنی آب برگ کوبیده آن بدون شکر جهت رفع زهر مار گزیده شرباً و سعوطاً و به دستور سعوط برگ خشک آن و اگر مار گزیده بیهوش باشد به بینی او بدمند که به اقصی انف و دماغ او برسد و ضماد و طلای نوع زرد آن جهت تحلیل اورام و اوجاع و نضج دمامیل مفید.

فصل الباء مع الزاء المعجمه

◀بزرقطونا

به فتح با و سکون زای معجمه و کسر رای مهمله و فتح قاف و ضم طای مهمله و سکون واو و فتح نون و الف لغت عربی است به یونانی فسلیون به معنی برغوثی یعنی شبیه به برغوث و به فارسی اسفیوس و اسپغول و اسپغل به واو و به حذف واو نامند و در هندی نیز بدین نام مشهور است و در اصفهان مشهور به اسپرزه و در شیراز به بنکو است و شکم دریده نیز و به ترکی قارنی باروق نامند.

ماهیت آن: گیاهی است کوچک نهایت تا به یک ذرع و برگ آن باریک و بلند فی‌الجمله شبیه به گندنا و گیاه برنج و از آن



باریک‌تر و کوچک‌تر و از بیخ آن ساقه‌های باریک برمی‌آید و بر سر آنها خوشه‌ای مانند خوشه‌های گندم و بالای آن غلافی و در جوف آن تخم‌های آن و در تابستان می‌رسد و سه صنف می‌باشد: یکی سفید و این بهترین اصناف است خصوص بالیده آن که در آب ته نشین گردد و دویّم سرخ رنگ و این ضعیف‌تر از آن است در نفع و بعضی این را بهتر می‌دانند و سیّم سیاه که بدترین همه است و انطاکی نوشته که سفید آن در مصر بسیار است و سرخ آن را از برلیس که نام موضعی است معروف در مصر می‌آورند و لهذا آن را برلیسیا نامند منسوب بدان و سیاه آن را صعیدی نامند نیز بدان جهت که از صعید اعلی می‌آورند و شکوفه هر یک به رنگ آن است.

طبیعت: سفید آن در سیّم سرد و در دویّم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن با یبوست و اجتناب استعمال سیاه آن اولی است.

افعال و خواص آن: آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و با قوّت محلله و ملین طبع و جهت تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و سر و علل صفراوی و ذات‌الجنب و امراض دموی و اصلاح اخلاط سوخته و مغص و قرحه امعا و زحیر و دفع یبوست امعا حادث از صفرا و شرب ادویه حاره و به دستور لعاب آن به تنهایی و یا با روغن بادام جهت امراض مذکوره و برسام و تسکین عطش و تلیین طبیعت صاحب برسام و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت وجع مفاصل حار و نقرس و تلیین اورام ظاهری و ورم عقب گوش و خنازیر و خراجات و منع آنها از زیادتی و التوای عصب حادث از یبوست و جهت ورم صلب و جمره و حمره و با آب دهن جهت نضج و انفجار دمل و طلای لعاب آن و یا ضماد کوبیده آن با گلاب جهت درد سر و با روغن بنفشه جهت تسکین درد سر حار و ترطیب دماغ و اعصاب و رفع انشقاق موی و درازی و نرم کردن آن خصوص چون چند روز پی در پی بمالند و با مثل آن روغن گل سرخ و پوست خشخاش پخته جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و چون بیاشامند مقدار دو درهم و نیم تا سه درهم خیسانیده آن در آب گرم تا اینکه لعاب و لزوجت آن زود برآید با شکر سفید و یا سکنجبین جهت تلیین و اسهال مفید و آشامیدن مطبوخ آن در آب نیم‌گرم جهت درد سینه حار مفید که در آب بجوشانند و بیاشامند و چون بریان نمایند و با روغن گل سرخ چرب نمایند و بنوشند جهت رفع اسهال و قبضیت شکم و با روغن بادام شیرین جهت رفع سحج صبیان و تسکین مغص و زحیر و زایل گردانیدن غم که سبب آن احتراق صفرا باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن بمالند بدن را نیکو و نرم و فربه گرداند و لاغری حادث از گرمی را ببرد و گفته‌اند بزرقطونای کوبیده را نباید آشامید که قاتل است و وجه آن را بعضی حدت تخم آن و بعضی چسبیدن آن به سطوح باطنیه و تقرح آن گفته‌اند و چون کسی مقدار ده درم از کوبیده آن را بیاشامد گویند اولاً بدن او سرد گردد و خدر و استرخا و غم و کرب و غثیان و ضیق‌النفس او را حادث گردد پس غشی و سقوط نبض و موت و علاج آن قی فرمودن به ماءالعسل حار و نمک و بوره چند مرتبه و خورانیدن زرده تخم مرغ نیم‌برشت و اسفیدباجات با فلفل و نعناع و فوتنج و خورانیدن مثلث است.

بدل بزرقطونا در تلیین طبیعت و خشونت سینه و حلق و سرفه بهدانه و در تبرید و ترطیب تخم خرفه و در نضج تخم کتان.

مقدار شربت آن: از دو درهم تا ده درهم.

◀بزغنج و بزغند

به ضم با و سکون زای و ضم غین معجمیتن و سکون نون و جیم و به ضم با و سکون زای و ضم غین معجمتین و سکون نون و دال مهمله در آخر لغت فارسی است.

ماهیت آن: گویند بار درخت نابسته پسته است و گویند ثمر پسته یک سال مغز می‌بندد و آن را پسته می‌نامند و یک سال نمی‌بندد و آن را بزغنج و این در خواص مانند پوست بیرون پسته نیست بلکه بسیار سرد و خشک و قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیا است و دباغان از آن پوست حیوانات را دباغت می‌نمایند.

◀بزر کتان

به فارسی بزرک نامند و به هندی السی و تیسی و از مطلق بزر و دهن بزر مراد آن است. آشامیدن آن مبهی و منعظ است و روغن آن در حرف الکاف مع التاء در کتان مذکور خواهد شد.

فصل الباء مع السین المهمله

◀بسباسه

به فتح اول و سکون سین مهمله و فتح بای موحده و الف و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت عربی است به فارسی بزباز و به هندی جاوتری نامند.

ماهیت آن: پوست زیرین پوست خشبی جوزبوا است که بر بالای پوست صلب صدفی آن پیچیده می‌باشد و بهترین آن اشقر مایل به سرخی تندبوی تند طعم ضخیم تازه آنست که با اندک قبضی باشد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دویّم خشک و اول اصح است و با قوّت قابضه و حرارت ملطفه و جوهر ارضیه غالبه.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی معده و کبد و باه و منعظ و



زیاده کننده منی خصوصاً در باردالمزاج و هاضم و خوشبو کننده دهان و مفتح سدد و مجفف رطوبات و محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی غلیظ و جهت سلس‌البول حادث از برودت و رطوبت و سحج و نفث‌الدم و قرحه امعا و جلب رطوبت سینه و شش و اسهال کهنه و درد سپرز و منع ریختن فضلات به معده ضعیف و نشف رطوبت آن و تقویت رحم و نشف رطوبت و خوشبویی آن و سعوط آن با آب گرم یا روغن بنفشه جهت درد سر بارد رطب حادث از ریاح غلیظه و طلای آن بر سر جهت درد سر و شقیقه و صرع و ضماد آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه بر ناف و عانه و فقرات پایین ظهر جهت سلس‌البول و با برگ مورد جهت بدبویی زیر بغل و با سرگین بز و عسل جهت اورام صلبه و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زن زاییده و ریاح نفاس مجرب و فرزجه آن بعد از طهر معین بر حمل و با زعفران منقی رحم و مصلح آن و مالیدن قیروطی آن به زیر ناف جهت سحج و قرحه امعا مفید.

گویند **مضر** جگر، **مصلح** آن صمغ عربی و مصدع و مصلح آن گلاب.

مقدار شربت آن: تا سه درهم.

بدل آن: جوز بوا است و در افعال قریب به آن است و لطیف‌تر از آن و جوارش و دوا و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◄بستان افروز

به ضم با و سکون سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانیه و الف و نون و فتح همزه و سکون فا و ضم رای مهمله و سکون واو و زای معجمه لغت فارسی است و به عربی حبق بستانی و زینة الریاحین و داح نیز گوید جهت آنکه بسیار خوش منظر است و هر گیاه خوش منظر را عرب داح گویند و به فارسی تاج خروس و گل حلوا و گل یوسف و به هندی نوع صغیر آن را کوکنی و کبیر آن را جتاد هاری نامند و آن غیر حماحم است که حبق نبطی باشد چه حماحم برگ آن عریض‌تر و به الوان و ساق آن سرخ و نبات آن قوی‌تر و بزرگ‌تر و کم گل می‌باشد و بستان افروز برگ آن سبز و ریزه و پرگل و گل آن سرخ مایل به بنفشی و بی‌رایحه و تخم آن ریزه و سیاه و براق.

طبیعت مجموع آن: سرد و خشک و قابض و رادع.

افعال و خواص آن: آشامیدن آب معصور آن مقدار یک اوقیه و نیم و به دستور آب مطبوخ با جلاب و سکنجبین جهت رفع حرارت معده و جگر و سده سپرز و رفع سمیت خانق النمر نافع و جرم آن ثقیل و مصلح آن سکنجبین.

مقدار شربت: از آب آن تا یک اوقیه و نیم.

بدل آن: حماحم و تخم آن جهت اسهال نایب مناب تخم بارتنگ و چون بکوبند و در یک رطل شیر بخیسانند و شب در مهتاب بگذارند و صبح بنوشند و مداومت بر آن کنند سه روز یا زیاده جهت رفع حرقة البول و بول‌الدم مجرب.

مقدار شربت آن: دو مثقال.

◄بستیاج

به فتح با و سکون سین مهمله و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و جیم به فارسی خلال مکه و به عربی سدی نامند.

ماهیت آن: نباتی است خاردار و برگ آن با خشونت و ریزه و گل آن سفید و ازرق و شاخ‌های آن به قدر شبری از یک بیخ روییده و بر سر هر شاخی چتری مانند قبه رسته و خشن و از شاخ‌های باریک آن خلال سازند و تخم آن شبیه به نانخواه و طعم آن تند و ریزه و وخشیزک نامند.

طبیعت گیاه آن: در اول دویّم گرم و خشک و با اندک عطریت.

افعال و خواص آن: خلال کردن به آن جهت تقویت دندان و طلای آب آن جهت تحلیل اورام و جلوس در طبیخ آن جهت اصلاح حال رحم و ادرار بول نافع و تخم آن در آخر دویّم گرم و خشک و آن را به فارسی درمنه ترکی نامند جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصات و تفتیح سده جگر و ادرار بول نافع و ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و استسقا و درد مفاصل و مضمضه به طبیخ آن جهت درد دندان مفید.

مضر ریه **مصلح** آن گشنیز و مضر سر و مصلح آن ترمس.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

بدل آن: شیح ارمنی است.

◄بسّد

به ضم با و فتح سین مخفف و مشدد و دال مهملتین و به کسر با و تشدید سین و به فتح آن نیز آمده و گفته‌اند که قرول معرب قرواليون یونانی است و به رومی قولوریون و به لغتی قوالن و به عربی ناشف نامند.

ماهیت آن: آنچه مشهور است که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است سرخ پر سوراخ مانند خانه زنبور ولیکن سوراخ‌های این از آن باریک‌تر و در سواحل دریای عمّان و یمن و فارس و مالدیب و غیرها در زیر آب تکون می‌یابد و صاحب شفاءالاسقام نوشته که گفته‌اند که آن نبات بحری است و در جوف دریا می‌روید و چون از دریا برآورند و هوا بدان رسد سخت و صلب می‌گردد و نوشته که مستعمل در دواءالمسک بسّد



است زیرا که خوب نرم ساییده می‌شود و ته نشین ظرف نمی‌گردد به خلاف مرجان و آن سفید و سیاه نیز می‌باشد سیاه آن صلب‌تر و سفید آن رخوتر از سرخ آن است و بهترین آن سرخ صلب شفاف بی رمل است.

طبیعت آن: در اول سرد و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مفرح و قابض و مجفف و دافع وسواس و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد اشتها و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و قاطع نزف‌الدم و نفث‌الدم و اسهال دموی و ذوسنطاریای کبدی و قروح امعا و عسرالبول و نیم مثقال آن که با نصف آن صمغ عربی با سفیده تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند جهت قطع نزف‌الدم باطنی و نفث‌الدم مجرب (خصوصاً سوخته آن و محلل خونی که در دل منجمد شده باشد)[1] خصوصاً محرق آن و ذرور آن جهت خوردن گوشت زاید زخمها و رفع آثار آن و محرق آن جهت نزف‌الدم ظاهری و تقویت دندان و زایل کردن زردی آن و اکتحال محرق و مغسول آن جهت دفع بثورات و تقویت باصره و دمعه و جرب و سلاق و امثال آن و قطور آن با روغن بلسان در گوش جهت ثقل سامعه و کری و امین الدوله گفته که چون سه روز هر روز چهار دانگ آن را با سکنجبین بنوشند جهت رفع ورم سپرز و سده آن مفید و به دستور با آب محرق آن در این امر قوی‌تر و همچنین در جمیع افعال مذکوره و محلول آن را در دفع جذام مجرب دانسته‌اند.

مضر گرده و مورث تهوع، **مصلح** آن کثیرا.

بدل آن: جهت حبس خون به وزن آن دم الاخوین.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال و تعلیق آن بر معده جهت رفع جمیع علل آن نافع و از خواص آنست که چون طلا و نقره را از هر یک به قدر بسد در هم گداخته انگشتری یا نگین‌دانی از آن ترتیب دهند و بسد را در آن نصب کنند در حینی که قمر و شمس در حد اتحاد خود مقارنت با زهره داشته باشند و صاحب صرع آن را با خود نگاه دارد در حال صرع او برطرف شود و دارنده آن را هرگز غمی نرسد و از چشم بد ایمن ماند و محرق مغسول نوع سیاه آن بغایت مقوی دل و صنعت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده در کوزه خزفی مطین کرده در تنور گذارند یک شب پس برآورده ساییده استعمال نمایند و باید که به سرحد رمادیت نرسیده باشد و اقراص بسد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◀ بسر

به ضم با و سکون سین و رای مهملتین ماهیت آن غوره خرما است که زرد و مایل به شیرینی شده باشد و مراتب هفتگانه خرما در حرف التاء در تمر مذکور خواهد شد و بسر مرتبه چهارم آنست و در هر مرتبه حرارت آن می‌افزاید.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مقوی معده و حرارت غریزی و قابض و جهت امساک بطن و نفث‌الدم و بواسیر و خاییدن آن جهت تقویت لثه و استحکام آن و منع آن از قبول آفات نافع و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و نفخ و ریاح خصوصاً آنچه به سبب سردی هوای بلد خام مانده باشد و همچنین صعیدی آن و قبض بسر زیاده از قسب است و چون بسر را با عتیق اولومالی که شراب مصنوع از آب باران و عسل است بیاشامند التهاب را ساکن و حرارت غریضی را قوی گرداند و نبیذ بسر بسیار خوشبوی و مسکر و مقوی معده و امعا و شدیدالقبض و ممسک بطن است و بهترین بسر رسیده سبک آن آنست که به کمال رسیدگی رسیده شروع به افتادن از خوشه نماید و مصلح نفخ و قشعریره و نافض آن مکیدن آب انار میخوش و انار شیرین و سکنجبین است.

مضر ریه و سینه و **مصلح** آن خشخاش و **رب بسر** در مزاج مانند بسر است و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع.

◀ بسفایج

به فتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و جیم به عربی اضراس الکلب و ثاقب الحجر و تشمیز و به یونانی بولودیون یعنی کثیرالارجل و در مصر معروف به اشتوان و به هندی کهنکالی نامند.

ماهیت آن: بیخی است اغبر مایل به سیاهی و باریک و شبیه به هزارپا و گره‌دار و از هر گرهی ریشه‌های باریک برآمده و بهترین آن آنست که قرنفلی طعم و سطبر با اندک حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند مغز پسته باشد و سیاه آن زبون بلکه رنگ تازه آن پسته‌ای می‌باشد و هر چند کهنه شود روی به سرخی و سیاهی می‌آورد و نبات آن بی‌ساق و یک شاخه برگ‌دار شبیه به بال طیور و مانند گیاه سرخس به قدر یک شبر و برگ‌های آن ریزه اغبر و مزغب و بر آن نقطه‌های زرد می‌باشد و از میان شاخ‌های درختان و از بیخ اشجار خصوصاً بلوط می‌روید و ربیعی است و در تابستان می‌رسد. صاحب شفاءالاسقام نوشته که شاخ‌های آن باریک و سرخ شبیه به پرسیاوشان و از آن غلیظ‌تر و برگ آن شبیه بدان است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن آن را دارجماز نامند.

طبیعت آن: گرم در آخر دویّم و خشک در اول آن و بعضی گرم در سیّم نیز گفته‌اند و بعضی خشک در سیّم و گرم در دویّم و

---

۱. فقط در نسخه ب



بعضی در اول گرم و در یبوست معتدل نیز گفته‌اند و قول اول اصح است.

افعال و خواص آن: مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و به هر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کننده شیر غیر منجمد و جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیه امعا و آشامیدن آن با شکر و فانیذ و با اطعمه جهت رفع کراهیت آن برای کسی که مکروه دارد آشامیدن ادویه را خصوص پختن آن در میپختج و با ماءالعسل موجب اسهال مواد سوداوی و اخلاط غلیظه لزجه و مخاطیه از معده و مفاصل و بی‌ضرر است و آشامیدن مطبوخ آن با اصل‌السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق‌النفس و ربو و مداومت آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط دانه بواسیر بغایت موثر و آشامیدن سه مثقال مطبوخ آن با فلوس خیارشنبر یا ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده مزمن و صرع مجرب و چون اصحاب مالیخولیا و جذام هر روز یک درهم و نیم آن را با چهار اوقیه مغز فلوس خیارشنبر هفت روز بیاشامند آن هر دو علت را زایل گرداند و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماءالشعیر یا ماءالعسل محلل قولنج و نفخ و صالح العمل و به هر خلطی که برسد و موجود باشد آن را دفع نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض به جهت آنکه استفراغ جوهر سودا از قلب و دماغ می‌نماید و چون طبخ نمایند آن را با خروس پیر سال‌خورده که خروس را بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آن را چاک کرده پاک نموده بسفایج نیم‌کوفته انباشته طبخ نمایند تا هر دو خوب مهرّا گردد و مطیب به زنجبیل یا اندکی رازیانه نمایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبخ نمایند آن را مفرد و یا با فواکه خشک و حشایش تر اصلاح یابد و فعل آن نیکو گردد و ضماد آن جهت التوای عصب و شقاق مابین انگشتان نافع.

گفته‌اند **مضر** سینه **مصلح** آن پرسیاوشان و طبخ نمودن مرضوض آن را با ماءالشعیر و چغندر و یا نرم کوبیده و بر آن پاشیده بیاشامند. مضر گرده و مصلح آن هلیله زرد.

مقدار شربت: از جرم آن از یک درهم تا سه درهم و در مطبوخ از دو درهم تا شش درهم و هفت درهم نیز گفته‌اند به حسب مزاج و قوّت و سن.

بدل آن: جهت مواد سوداوی نصف آن افتیمون و ربع آن نمک هندی است و صاحب شفاءالاسقام نوشته که استاد من گفته باید پوست آن را تراشیده نرم کوبیده استعمال نمود تا آنکه منتفخ نگردد و حب بسفایج و سفوف و شراب و مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت.

فصل الباء مع الشین المعجمه

◄بشام

به فتح با و شین معجمه و الف و میم.

ماهیت آن: درختی است حجازی یعنی منبت آن در اصل ابتدا حجاز بوده و از آنجا به بیت‌المقدس و عراق و مصر نقل نموده‌اند و در جبال حوالی مکه مشرفه بسیار است و بالفعل به جای بلسان حب و عود و لبن آن مستعمل است و دو نوع است کبیر و صغیر: درخت کبیر آن اولاً به قدر درخت انگور می‌باشد پس بلند و عظیم می‌گردد تا به قدر درخت توت و بید و شاخ‌های آن راست نمی‌باشد بلکه کج واج و گره‌دار و برگ آن ریزه شبیه به صعتر و بزرگ‌تر از آن و با رطوبتی چسبنده و شیرینی کمی و گل آن زرد و تخم آن سرخ شبیه به کبابه و بی‌مزه و چرب و ثمر آن خوشه‌دار و در آن دانه‌های مایل به زردی و بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب‌الصنوبر و نرم و بی‌طعم مایل به بی‌مزگی و اندک شیرینی و قبضی و اعراب بادیه این را می‌خورند و چوب آن سبز با عطریت و صنفی از آن را حب مدور مانند فلفل و چوب آن خشن و سنگین مایل به سیاهی و چون قطع نمایند آن را و یا برگ هر دو صنف آن را آب سفیدی از آن برمی‌آید که دمعه و لبن آنست و چون خشک شود مایل به زردی و سرخی می‌گردد و این بهترین اجزای آنست و مسمی به دهن بلسان است و در حرف الدال مع الهاء تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن گویند بی‌ثمر است.

طبیعت: تمامی اجزای آن گرم در دویّم و خشک در اول و برگ آن با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: دمعه آن جهت بیاض عین و تنقیه زخمها و تجفیف آنها و قطع نزف‌الدم و عرق و درد دندان بارد و ادرار نمودن بول و حیض و حمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل و تنقیه رحم و تعدیل ریاح آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنیه و بطی‌الخروج از معده و جهت گزیدن عقرب شرباً و مضغاً و ضماداً نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص و برگ آن به تنهایی و یا با روغنهای مناسبه خضاب نیکو است چون طبخ نمایند و یا بکوبند و بر موی بمالند و یک شب بگذارند و یا برگ تازه آن را بکوبند و در روغن جوش دهند تا سیاه گردد و چوب آن را با خود داشتن و عصا از آن ساخته به دست گرفتن موجب قضای حاجت است و از این سبب آن را خشب‌الیسر و عصای موسی نامند و مسواک نمودن به چوب آن جهت خوشبویی دهان و تقویت و استحکام لثه نافع و چون حب آن مورث کرب و امراض ردیه است اجتناب از آن اولی است.



◄بشنین

به فتح با و سکون شین معجمه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و نون اهل مصر آن را عرایس‌النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برگشتن آب نیل و ماندن آن جابجا در آن می‌روید.

ماهیت آن: گیاهی است شبیه به نیلوفر و ساق آن باریک و بلند و گویند چون آفتاب طلوع می‌کند منبسط و بلند می‌گردد و سر آن از آب برمی‌آید و چون غروب می‌نماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب فرو می‌رود و سر آن مانند کوزه خشخاش و بزرگتر از آن و در آن دانه‌ها شبیه به جاورس و اهل مصر آن را خشک نموده و آرد کرده نان از آن می‌سازند و بیخ آن مانند شلغم و سیب و آن را پیارون نامند و خام و پخته آن را می‌خورند و پخته آن زرد رنگ شبیه به زرده تخم مرغ در رنگ و طعم و دو صنف می‌باشد: خنزیری و اعرابی و اعرابی آن بهتر و بیخ آن با عطریت.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در اول گرم.

افعال و خواص آن: در جمیع افعال مانند نیلوفر است بیخ اعرابی آن با اندک حرارتی چون با گوشت طبخ دهند و تناول نمایند مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و با شیر جهت سرفه نافع و ردی‌الغذا نیست و گل آن با قوّت محلله و روغن معمول از گل آن مانند روغن گل جهت رفع جنون و درد سر حار و شقیقه و ذات‌الجنب سعوطاً و طلاءً مفید و شربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانه آن محلل ورمها و جهت بواسیر نافع.

گویند **مضر** مثانه و **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: تا هیجده مثقال.

بدل آن: نیلوفر است.

و در هند و بنگاله چیزی شبیه به این می‌شود در غدیرها و بحیرها که تالاب و جهیل می‌نامند در اوایل هنگام طغیان آب و آن را کنول می‌نامند و ثمر آن کنول کته و بیخ آن را سلکی و گل آن شبیه به گل نیلوفر و خوشبوتر و بزرگ‌تر از آن و طرف زیرین برگ‌های آن سفید و بالای آن گلابی و سرخ رنگ و بسیار خوش منظر و غنچه آن صنوبری شکل به هیأت دل و ساق آن مجوف و بسیار طولانی و برگ آن پهن و بر روی آب مفروش و ثمر آن به هیأت کوزه خشخاش بسیار بزرگی و سرفواره‌ای و در اندورن آن دانه‌ها به مقدار ثمر طوس و فندق و کوچک‌تر از آن که به هندی نیم نامند مدور اندک طولانی با پوست سبز اندک صلبی و در اندرون آن پوست سفید نازکی و مغز آن مانند مغز فندق و بادام و پسته و باقلا دو پارچه و در آن زبانه سبز نازک تلخ طعمی آن را دور کرده و مغز آن در هنگام خامی شیرین و لذیذ و نازک و آن را می‌خورند و بعد از رسیدن و خشک شدن صلب می‌گردد و آن را در ظرفی گلی بالای آتش بریان کرده نیز می‌خورند و نیز آن را اس نموده و نان پخته به طریق سویق نیز می‌خورند و بیخ آن را نیز در خامی و بعد از رسیدن پخته می‌خورند ممسک و مقوی باه می‌دانند.

افعال و خواص جمیع آن: قریب به نیلوفر است.

فصل الباء مع الصاد المهمله

◄بصاق

به ضم با و فتح صاد مهمله و الف و قاف و بساق به سین مهمله و بزاق به زای معجمه نیز آمده مراد آب دهن انسان است مادام که در دهان است.

طبیعت آن: گرم و با رطوبت بالفعل و یابس در آخر امر و در حین گرسنگی حرارت و یبس آن زیاده و در حالت غضب و ارتیاض در کمال حرارت.

افعال و خواص آن: جالی آثار مانند بهق و کلف و قوبا و سیاهی و کمودت طلاءً و قاتل کرم گوش قطوراً و خاییده گندم ناشتا جهت نضج اورام و تحلیل آنها ضماداً نافع و در حال کمال حرارت بادزهر سموم و کشنده مار و افعی است چون در دهن آن اندازند و در انسان نیز خواص آن بالاجمال ذکر یافت.

◄بصل

به فتح با و صاد مهمله و لام به فارسی پیاز نامند و به هندی نیز به این نام مشهور است.

ماهیت آن: برّی و بستانی می‌باشد. برّی آن در چشمه سارها و کوه‌ها کثیرالوجود و طعم برگ و بوی آن مانند پیاز و این را به ترکی کومران نامند و قوی‌تر از بستانی است و بستانی آن سفید و سرخ و بزرگ بالیده و کوچک می‌باشد بهترین همه سفید بزرگ بالیده آبدار آنست.

طبیعت مجموع آن: در آخر سیّم گرم و در اول سیّم خشک و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مفتح سده و مقوی شهوتین طعام و باه خصوصاً پخته آن با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبایی و طاعون و اختلاف آبها خصوصاً در اسفار و اول ورود در بلدان خوردن خام آن با نان و مدر بول و حیض و مفتت حصات و مطبوخ مهرّای آن کثیرالغذا و ملین طبع و مسکن جشای حامض و پخته آن با چربی دنبه جهت تنقیه سینه و شش از اخلاط لزجه و پخته آن با سرکه و یا پرورده آن با سرکه جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و به تنهایی مانع ادویه کریهه و دافع سموم و آب آن جهت رفع



ضرر سگ دیوانه گزیده نافع خصوصاً چون یک چهار یک از آن به وزن شاه در عرض سه روز خورده شود بغایت مجرب و قطور آن در چشم بعد از تنقیه بدن جهت دمعه و حکه و جرب و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و قرحه عین و ضعف بصر و ظلمت حادث از رطوبات و مواد غلیظه و سعوط آن منقی دماغ و بوییدن آن جهت رفع ضرر هوای وبایی و تعفن هوا و سده دماغی و تحلیل بخار و چکانیدن آب آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح آن و تحنک به آن جهت خناق بلغمی و آشامیدن آب کوبیده معصور آن مقدار ده مثقال تا بیست مثقال به حسب ضعف و شدت آن جهت رفع سمیت عقرب گزیده و ضماد کوبیده آن بر موضع نهش مجرب النفع و نیز ضماد آن جاذب خون به ظاهر جلد و نیکویی رنگ رخسار و با عسل و بارود و نمک جهت رفع برص و ثآلیل و کلف و قروح شهدیه گویند مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و به دستور با نمک و سداب و عسل جهت ثآلیل برآمده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه جهت نضج اورام بارده و با زرده تخم مرغ یا روغن تازه یا پیه جهت دفع اوجاع مقعده و حکه و تحلیل ورم آن و با روغن کوهان شتر جهت رفع تشنج و شقاق مقعده و بواسیر و زحیر و با زیت جهت رفع کجی ناخن مجرب و حمول مقشر فرو برده آن در روغن زیت جهت گشودن دهن رگهای بواسیر و ادرار خون مؤثر و قیروطی آن با پیه مرغ جهت ریش پاها از کفش و موزه مفید و طلای پوست سوخته آن با موی سوخته جهت آکله مجرب و در جمیع افعال سفید بزرگ آن قوی‌تر از غیر آن.

مضر محرورین و اکثار آن مورث نسیان و لیثرغس و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده و تشنگی و مصدع محرورین خصوصاً تازه آن و با کوامیخ و **مصلح** آن شستن آنست با آب و نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول کردن و رافع بدبویی آن باقلا و مغز گردکان مشوی و نان سوخته است و چون گوشت و بقول و حبوب زهمه با سمیت را با پیاز طبخ نمایند و یا با پیاز ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن می‌نماید و لذیذ می‌گردد و تخم آن در آخر دویّم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و ضماد آن جهت داءالثعلب و بهق نافع.

مقدار شربت آن: یک مثقال است و حسوی بصل و دوا و قیروطی و لعوق و مراهم و مخلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◀بصل‌القی

به فتح قاف و سکون یا و همزه. ماهیت آن پیازی است ریزه و پوست آن سیاه و برگ آن شبیه به برگ بلبوس و در طول از آن درازتر.

طبیعت آن: بسیار گرم.

افعال و خواص آن: چون در آب جوش دهند و آب آن را بیاشامند قی را به هیجان آورد و چون قدری زیاده از آن بخورند و یا جرم آن را بیاشامند از غایت شدت قی فضله به قی دفع کرده و بسا باشد که منجر به خناق و سقوط قوّت گردد و اولی ترک استعمال آنست خصوصاً بیخ آن مکرر در هنگام شدت حاجت در شخص قوی‌المزاج ممتلی‌البدن با مقویات معده مانند حب الاثل و مانند آن نه به تنهایی.

فصل الباء مع الطاء المهمله

◀بط

به فتح با و سکون طای مهمله در آخر به فارسی اردک به ضم همزه و سکون را و فتح دال مهملتین و کاف و به هندی چینابدک و تبخ نیز نامند.

ماهیت آن: اسم صنفی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان کوچکتر از اوز که به فارسی قاز و به هندی راج هنس نامند و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی می‌باشد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک مرطب به رطوبت فضلیه و اهلی آن گرم‌ترین طیور اهلی است و بعضی گفته‌اند در مبرودالمزاج گرمی می‌کند و در محرور مورث تب.

افعال و خواص آن: کثیرالغذا و دافع ریاح حار و دیر هضم و نفاخ مگر بازوهای آن مسمن بدن و گرده و مبهی و مولد خون غلیظ و سریع‌التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشت‌ها است در تقویت باه و زیاده کردن ماده منی و سایر قوا و خوردن جگر آن خصوصاً بازوهای آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و تصفیه صوت می‌نماید و ضماد گوشت آن با نمک جهت ثآلیل و پیه آن بهترین پیه‌ها است. گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوّت نافذه و مغز سر آن جهت اورام مقعده مفید و ضماد آن با آرد باقلا جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و سرفه و خشکی سینه و خشونت صوت و لذع امعا و اوجاع آن و اعماق بدن و همچنین تدهین بدان و تحقین به گداخته آن با ادهان و یا ادویه مناسبه مفید و تخم آن غلیظ‌تر و دیر هضم و ضعیف‌تر از تخم مرغ و برای رفع هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر و برشته آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت تکلم اطفال و ساییده پوست آن با مروارید و شکر و نوشادر جهت رفع بیاض قوی‌الاثر و سنگدان آن دیر هضم و از تعفن دور



و چون هضم شود مقوی معده و احشا است و خاکستر پر و بال آن جهت تحلیل خنازیر مفید و زبل آن بسیار گرم و جهت زوال کلف و نمش و خنازیر نافع.

مصلح بطوء هضم و صداع آن سرکه و زنجبیل و سکنجبین و ادویه حاره مانند سداب و کرفس و فوتنج و اگر بریان نمایند باید که پیاز و غیره از ادویه مذکوره در جوف آن گذارند و با روغن زیت یا غیر آن بریان کنند و اگر اسفیدباج سازند در جوف آن گشنیز و کرفس و سداب و پیاز و یک دو دانه سیر خشک گذارند و با نخود و گندنا و دارچینی طبخ نمایند و بهر حال باید که خوب مهرّا پخته شود و زهومت و سهوکت آن زایل گردد و دهن آن جهت اوجاع مفاصل نافع و در قرابادین ذکر یافت و چون اوز کثیرالزهومت است باید برای رفع زهومت آن بعد از ذبح دو سه ساعت در زمین دفن نمایند پس برآورده پاک کرده طبخ نمایند در آب بدین قسم که دو سه دفعه با آب خالص جوش دهند و آن آب را بریزند پس با اندک پیاز ورق کرده و افاویه و بقول حاره و سیر طبخ نمایند و به هر نحو که خواهند تناول کنند و بط برّی و صحرایی زهومت آن بسیار است اولی اجتناب از آن است.

◄ بطارخ

به فتح با و طا و الف و ضم رای مهمله و خای معجمه اسم ماده تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد و جامد او به قدر انگشتی و سایل او نیز می‌باشد مانند ریگ و بهترین آن تازه مایل به زردی سایل آنست.

طبیعت نمک‌سود آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت گرده و سپرز و ریاح نافع.

مضر محرورین و سریع‌التعفن، **مصلح** آن زنجبیل و بالخاصیه قاطع تشنگی آن سکنجبین و ترشیها است مطلقاً و آنچه در گیلان تخم ماهی را اشبیل می‌سازند قریب الفعل است بدین.

◄ بطم

به ضم با و سکون طای مهمله و میم درخت حبه‌الخضرا است و به فارسی و به ترکی درخت سقز نامند.

ماهیت آن: درخت آن عظیم می‌شود و دیر خزان می‌کند و برگ آن طولانی و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه به سماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغز آن سبز و شیرین و با دهنیت شبیه به مغز پسته و از آن نازک‌تر و چرب‌تر و بالای مغز آن پوست خشبی و زیر پوست سبز آن پوست صدفی شبیه به پوست پسته و از آن نازک‌تر و نوعی از آن بسیار نازک می‌باشد و به فارسی کلخنک نامند و نوعی اندک صلب و پوست آن سبز مایل به سیاهی و طعم آن ترش و به فارسی بن نامند و خام آن با عفوصت و خوش رایحه و طعم در شیراز بنشه نامند و در ماستینه داخل می‌نمایند جهت خوبی رایحه و طعم آن و در حبة الخضرا به تفصیل مذکور خواهد شد. منبت آن سنگستانها و دامنه‌های کوه و زمینهای خشک صلب.

طبیعت: درخت و برگ و شاخ تازه آن گرم در آخر دویّم و خشک در آخر اول و خشک آن در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و قابض و با حدت و نطول پوست آن محلل اورام و برگ خشک کوبیده بیخته و با آب سرشته آن خضابی نیکو است و با سرکه و روغن جهت رویانیدن و دراز کردن و نیکویی و رفع خشونت موی و خاکستر چوب آن با روغن و یا به غیر آن جهت داءالثعلب مفید و صمغ آن را به فارسی و به ترکی سقز نامند و در علک‌البطم مذکور خواهد شد.

◄ بطّیخ

به کسر با و طای مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و خای معجمه لغت رومی است و به یونانی قافس و به فارسی خربزه نامند.

ماهیت آن: معلوم و معروف است و انواع می‌باشد بخارایی و سمرقندی و دارایی و غیر اینها از اصناف جیّده و گرمک که هلیمون نامند و پاییزه از اصناف پست و متوسط آن و غیر اینها از اصناف بسیار که تفضیل آن طولی دارد و بالجمله هر چند شیرین‌تر و لطیف‌تر و نازک‌تر باشد جوهر آن بهتر است و هر چند تفه‌تر و غلیظ‌تر باشد زبون‌تر.

طبیعت آن: در حرارت معتدل و در دویّم تر و شیرین آن در اواسط درجه دویّم گرم و گرمک آن در گرمی و تری معتدل و تفه آن در اول سرد و در دویّم تر.

افعال و خواص آن: جالی و مقطع و ملطف و سریع‌النفوذ و مرطب دماغ و بدن و مسمن آن و مفتح سدد و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصاً گرمک آن و مدر شیر و عرق و بول و مخرج حصات و سریع الاستحاله به خلط غالب و در دموی و صفراوی مورث رمد خصوصاً در بلدان و امزجه حاره و اکثار تناول آن مسهل آنچه به او رسد از اخلاط موجوده در معده و مصلح حال گرده و قروح باطنی و جلای آن و مرخی احشا و مصدع. ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مانند پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول آن مابین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد، مصلح آن سرکه و آب انار ترش. ضماد لحم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت رفع کلف و آثار جلد و



ضماد مجموع آن جالی جلد و جهت کلف و بهق و ضماد پوست آن جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصاً جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصات و انداختن آن در دیگ باعث زود پخته شدن گوشت است و آزموده شده و ریشه آن از یک مثقال تا دو مثقال مقی و ضماد آن با عسل جهت قروح شهدیه نافع و تخم آن در اول گرم و در دویّم تر مفتح سده کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و ملین طبع و مبهی و با قوّت محرکه مواد ساکنه و جهت سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تسکین قرحه و خشونت قضیب که از جهت حصات بهم رسیده باشد و جهت بدرقه شدن قوّت ادویه به جگر و مجاری بول و ضماد کوبیده غیر مقشر آن بر رخساره و بدن بغایت جالی بشره و جهت دفع کلف مجرب.

گویند **مضر** سپرز و **مصلح** آن عسل و بنفشه.

مقدار شربت آن: از دو درهم تا پنج درهم و بخور پوست و تخم آن با هم جهت ورمی که از سرمازدگی و برف در چشم بهم رسیده باشد بغایت نافع و همچنین چون به سبب شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل یخ بسته باشد خصوص که تخم آن را شسته با ریشه‌های آن در پوست آن گذاشته خشک نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است.

◀بطّیخ هندی

بطّیخ رقی و (بطّیخ سندی و)[1] بطّیخ اخضر نیز نامند و به عربی دلاع و دابوقه نیز و به فارسی خربوزه هندی و معروف به هندوانه است و به هندی تربوز نامند.

ماهیت آن: معروف است و انواع می‌باشد. بهترین آن رسیده شیرین شاداب شکننده بی‌ریشه آن است خواه رنگ آن زرد عسلی و یا نباتی باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و خواه ابلق و رقی به فتح رای مهمله و کسر قاف و یای نسبت منسوب به رقه است که اسم موضعی است از شام و گفته‌اند رقه اسم قریه‌ای است از بغداد و در آنجا خوب و جرم آن نرم و نازک می‌باشد به نسبت جاهای دیگر و زقی به کسر زای معجمه غلط و تصحیف است.

طبیعت آن: در اول دویّم سرد و در آخر آن تر.

افعال و خواص آن: مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمّیات محترقه و غب خالص و شخصی که در معده و کبد او صفرا متولد گردد خصوصاً که در کیفیت ردی و در کمیت بسیار باشد و بدن او لاغر و خشک محرورالمزاج باشد تعدیل مزاج او به این دوا بهتر است از استعمال ترشیها و مقطعات دیگر و آنچه در آن قوّت قبض باشد و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و مواد صفراویه محترقه و اعانت بر هضم و ادرار بول و تفتیت سنگ گرده و با شکر تبرید زیاده نماید و با شیر جهت امراض سوداویه و با تمر هندی جهت مواد صفراویه و جرب و حکه و با شیرخشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی‌الکیفیه که مقدار آن کم باشد مفید. بهترین اوقات تناول آن مابین دو طعام است که طعام اول انحدار یافته باشد و بالای طعام مفسد هضم و ناشتا خوردن مضر خصوصاً که هوا گرم و عطش بسیار غالب باشد و چون سر هندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل در آن ریخته سر آن را مستحکم بسته یک هفته در زیر سرگین اسب دفن نمایند مانند شراب مسکر می‌گردد امّا مغثی و مفسده معده است و هندوانه در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل به صفرا می‌گردد مانند آب کدو. مضر سپرز و باردالمزاج و معده سرد و مصلح آن عسل و گلقند و در مبرودالمزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آن است و تخم آن در دویّم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با قوّت مسکنه مواد متحرکه مانند آن.

مقدار شربت آن: تا پنج درهم و جهت اخراج حصات و انحدار خربزه از معده گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهر یبسی و درد سینه و ضعف معده که از خلط کراثی باشد و تقویت هاضمه نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و شراب آن نیز.

فصل الباء مع العین المهمله

◀بعر

اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر.

◀بعوض

بق صغیر است که به فارسی پشه خاکی نامند.

◀بعیر

اسم جمل است.

فصل الباء مع الغین المعجمه

◀بغرا

به ضم بای موحده و سکون غین معجمه و فتح رای مهمله و الف.

ماهیت آن: از جمله اغذیه اهل خراسان است که از آرد گندم

---

۱. فقط در نسخه ب



خمیر کرده و بر تخته پهن کرده و به قدر درهم‌ها بریده ترتیب می‌دهند بدین نحو که در آب یخنی و یا قلیه می‌ریزند تا خوب پخته گردد پس چاشنی سرکه یا دوشاب یا آب لیمو با قند و یا آب غوره و یا کشک و یا ماست و یا امثال اینها داخل کرده و یک دو جوشی دیگر داده فرود آورده تناول می‌نمایند.

طبیعت آن: گرم مایل به اعتدال است.

افعال و خواص آن: مشهی و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال گرده و صاحبان ریاضت و مولد خون صالح و بطی‌الهضم و مولد ریاح است و مصلح آن دارچینی است و آش ماهیچه که آش برگ نامند در جمیع افعال و خواص مانند آنست و آش رشته که خمیر آن را باریک و طولانی می‌برند و به دستور طبخ می‌دهند نیز مثل آنست.

◄بغل

به فتح با و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربی است به فارسی استر و به هندی خچر نامند.

ماهیت آن: حیوانی است که از نزدیکی اسب و الاغ تولید می‌یابد آنچه که پدر آن الاغ و مادر آن مادیان باشد بهتر است و نادر به عمل آید. آنچه مادر آن الاغ و پدر آن اسب باشد از آن پست‌تر و کثیرالوجود و این حیوان تاب مشقت و باربرداری و سواری و اسفار زیاده از اسب و الاغ دارد و خوش‌رفتار می‌باشد خصوص خوب آن.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: گوشت آن جهت درد مفاصل و پیه آن مسکن نقرس و عرق‌النساء و چون با روغن زیتون دل آن را طبخ دهند و سه روز هر روز چهار مثقال با آب عصی‌الراعی بنوشند مرد را عقیم می‌گرداند و چون زن بعد از طهر بلافاصله سه روز هر روز سه مثقال جگر آن را بخورد منع حمل او نماید و به دستور دل آن و به دستور بول آن را چون بیاشامند نیز مسقط آنست و موی آن و فرزجه و چرک گوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و گریزاننده هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن گریزاننده هوام است و پنج درهم سم آن را با روغن مورد ممزوج کرده به هر جا که مو ریخته باشد بمالند مو برویاند و داءالثعلب را زایل گرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر حامله نباشد مانع حمل است و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر آن را با مازو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر مو بمالند مو را سیاه و دراز گرداند و مجرب دانسته‌اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد ولیکن ضعیف‌تر است از آن.

فصل الباء مع القاف

◄بق

به فتح بای موحده و سکون قاف به عربی ناموس و به فارسی پشه و به هندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز کتّان به ضم کاف و تشدید تای مثناة فوقانیه و اهل عمان یمامه و بحرین و لحسا و قطیف ضمج به فتح ضاد معجمه و سکون میم و جیم گویند.

ماهیت آن: بدان که در این اختلاف است از کلام صاحب قاموس که البقه البعوضه و هی دویبه مفرطحه حمراء منتنة و البعوضه بالضم دویبه کالخنفساء و هی دویبه سوداء و از کلام شیخ داود انطاکی که البق له اسم یقع عندنا علی البعوضه اعنی الناموس و هو غلط و الصحیح انه الفسافس و یعرف بالشام و المصر بالبق و هو حیوان احمر و راسه اسود و له ارجل اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الامکنة الحارة زمن الصیف بالخشب و الحصر و الاراضی العفنه معلوم می‌گردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که به فارسی شب گز و سرخک و به هندی کهتمل نامند و از کلام صاحب مجمع‌البحرین که البعوضه بالفتح واحدة البعوض الذی هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقه و هی علی خلقة الفیل الاّ انها اکثر اعضاءً فان للفیل اربعه ارجل و خرطوما و ذنبا و لها مع هذه الاعضاء رجلان زائدتان و اربعةاجنهة و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت به جسد الانسان استقی الدم و قذفت به الی جوفها فهو لها کالبلعوم و الحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم می‌شود و این درست است و آن اشتباه است و منشأ اشتباه اطلاق بق است بر فسافس در بعضی لغات و آن دو نوع است بزرگ و کوچک. بزرگ آن به هیأتی است که صاحب مجمع‌البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند و کوچک آن را بعوض و در نی‌زارها و بیشه‌های پر آب و گیاه. نوع بزرگ آن بسیار می‌باشد و گزنده و با سمیت و کوچک آن در جاهای تاریک و پای دیوارهای نمناک و سمیت این از آن کمتر ولیکن صاحب تحفه به تبعیت شیخ داود اکثر خواص فسافس را در بق ذکر نموده بدان که خرطوم فیل مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب و مایعات را به دم در آن می‌کشد و آن را پیچیده در دهان خود ریخته می‌خورد.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: بلع نمودن زنده آن با حنا جهت رفع عسرالبول و قطع حمی و بلع هفت عدد آن در جوف باقلی سوراخ‌دار قبل از نوبه تب ربع مجرب گفته‌اند و نفوخ ساییده آن



در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصات نافع و چون بگزد به سبب سمیتی که دارد در عضو خارش و اندک ورمی حادث گردد، مصلح آن مالیدن روغن و آبلیمو است و چون زرنیخ ساییده و نوشادر را با پیه گاو سرشته چند روز در مکانی که در آن بسیار باشد بخور کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته‌اند و از دود کاه و سرگین گاو و زاج و شونیز و چوب صنوبر بگریزد و چرب نمودن صورت نیز باعث قلت ضرر و الم نیش آنست.

◄ بقثوفرثن

به فتح بای موحده و سکون قاف و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون رای مهمله و ضم ثای مثلثه و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ تره تیزک و از آن ضخیم‌تر و تیز طعم و ساق آن مربع و گل آن شبیه به گل بادروج و تخم آن مانند تخم گندنا و بیخ آن سیاه مدور مایل به زردی و کوچک‌تر از سیب و بوی آن شبیه به بوی شراب، منبت آن سنگلاخها.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و ملطف و مقطع. ضماد برگ آن جهت خراجات عظیم و ثوالیل منکوسه و جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قوی‌تر از برگ آن و ضماد آن با آرد جو محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن به سوی ظاهر و بیرون آورنده آن و چون بیاشامند از تخم آن یک مثقال خوابهای ردی مشوش بینند و بیخ آن در جمیع افعال از آن ضعیف‌تر و چون بیاشامند مقدار دو مثقال آن را با ماءالقراطن که ماءالعسل است اسهال بلغم و مره سودا نماید.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال است.

◄ بقر

به فتح با و قاف و سکون رای مهمله به فارسی گاو و به هندی کای نامند.

ماهیت آن: معروف است و نر آن که ثور باشد به هندی بیل نامند.

طبیعت: گوشت آن زیاده از یکساله عمر آن گرم و خشک است و از جمل گرم‌تر و از بز خشک‌تر.

افعال و خواص آن: گوشت آن بطی‌الهضم و غلیظ و خون متولد از آن غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم سپرز و داءالفیل و دوالی و بهق و جرب و قوبا و وسواس و تب ربع و مانند اینها از امراض و مداومت آن مضر اصحاب مفاصل و عرق‌النساء و قاطع حیض و ولادت پیش از وقت و مورث جرب و حکه و موت فجأه به سبب سده و صعود بخار غلیظ و بدبوی به سوی قلب و دماغ و نصاری چون بالای آن خمر می‌آشامند لهذا بسیار استعمال می‌نمایند جهت آنکه خمر آن را هضم می‌نماید و قوّت آن را باقی می‌دارد و کسی که خمر نمی‌آشامد نباید استعمال نماید و باید کسی که گوشت آن را تناول می‌نماید گاه گاهی تنقیه سودا به آشامیدن مسهل سودا می‌نموده باشد و متعرض ادرار بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابها و آبهای غلیظ نی‌زارها و ایستاده و چون بیابد در بدن خود التهابی و سوزشی سرکه بیاشامد و یا در طبیخ آن سرکه داخل نماید ولیکن سرکه با آن معین بر زیادتی تولید سودا است و لحم آن در طعم لذیذ می‌باشد و از برای صاحبان کد و ریاضات و فتق نیکو است و مسمن و مقوی بدن و قاطع مرار رقیق و امّا باعث تعفن خون است و بهترین آن گوشت گوساله فربه صحیح‌المزاج است و بعضی آن را بهتر از گوسفند چهارساله می‌دانند و زرد آن بهتر از سایر الوان و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع است و بدترین آن پیر و لاغر و علیل است و چون از گوشت آن سکباج پزند منع سیلان ماده از معده و کبد نماید و آشامیدن مرقه آن که دهنیت آن را تمام گرفته باشند با سرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی به سوی معده و کبد و امعا و منع انتشار آن در بدن و دفع یرقان و ادرار صفرا و قطع اسهال صفراوی نافع و چون مبرود المزاج و صاحب معده ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آن را خوب مهرّا طبخ نماید و با کاشم و سداب و سیر و یا سرکه و عسل و شیرینیها سوای خرما تناول نماید و خوردن تره تیزک و خردل بعد از آن نیکو است و باید که آب بالای آن به زودی نیاشامند تا اینکه شکم خشک کرده پس بیاشامند بالای آن شراب قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون گوشت بی‌چربی آن را بریان نمایند و چون آب آن را گرفته در گوش بچکانند کرم آن را بکشد و چون بر سوختگی آتش بمالند منع آبله آن نماید و مصلح گوشت آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مهرّا پختن آنست و چون در هنگام طبخ قدری پوست خربزه در آن دیگ اندازند مهرّا و لذیذ گرداند و مصلح گوشت گوساله استحمام و ریاضات بود و سر آن تب را زایل گرداند و قوّت باه بیفزاید و چون با سرکه پیش از طلوع آفتاب بر برص بمالند زایل گرداند و شاخ آن سرد در دویّم و خشک در سیّم است و چون شاخ گاو نر را خشک نموده براده نمایند خصوصاً از کناره‌های آن و مقدار یک مثقال آن را با آب سرد بیاشامند جهت حبس رعاف و با شراب عفص جهت حبس اسهال و همچنین شاخ سوخته و استخوان بینی آن و سم سوخته آن جهت تسکین وجع و جلای دندانها مفید و چون دو مثقال آن را با عسل بیاشامند اخراج حب‌القرع نماید و چون هر روز نیم درهم آن را با سکنجبین بیاشامند و مداومت بر آن



نمایند ورم طحال عظیم را تحلیل دهد و باه را برانگیزاند و ذرور آن مانع زیادتی آکله است و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و چون از شاخ چپ آن انگشتری سازند و بپوشند در انگشت دست چپ جهت صرع و ام‌الصبیان نافع و اهل سودان بسیار مستعمل دارند و زهره آن گرم و خشک قریب به چهارم بلکه در اوایل آن، اکتحال آن جهت جلای بیاض چشم و لعوق آن با عسل جهت خناق و حکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر این را در آن مرض مستعمل دارند و دور نیست و لیکن بی‌عسل استعمال آن جایز نیست و همچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین وجع و قطع چرک و ریم از آن خصوصاً با عسل و یا با آب سداب و زیت و طلای آن جهت سایر قروح و با نطرون جهت زوال آثار جلد و کلف و به تنهایی بر مقعده جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر بز یا شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان چرک از آن و چاق نمودن خراج که در آن به هم رسیده باشد و یا انخراقی که در آن عارض شده باشد و با آب گندنا جهت طنین و صداهایی که در گوش به هم رسیده باشد و غرغره آن با عسل و با مراهم جهت جمره به جیم و مانع تفتیح آنست و چون بر نهش جانوران سمی بمالند درد آن را تسکین دهد و سمیت آن را زایل گرداند و بعضی برای دفع سموم مقدار یک دانگ آن را با مصلح آن که کثیرا و عسل است جهت دفع سموم می‌آشامند و طلای آن با عسل جهت قروح خبیثه و تسکین وجع آن و وجع قروح فرج و ذکر و غلاف انثیین و معین بر تحلیل اورام آنها است و ضماد آن با نطرون و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و سبوسه سر و کلف و آثار جلد نافع و با معاجین جهت صاف کردن منی و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و مالیدن آن بر تنه درخت مانع کرم افتادن در ثمر آن است و خرزه آن که چیزی است که در زهره بعضی گاوان متکون می‌گردد و نرم می‌باشد و بعد از بر آوردن و رسیدن هوا بدان اندک صلب می‌گردد و آن را حجرالبقر و به هندی گاوروهن نامند در حرف الحا در احجار ذکر آن خواهد آمد و اخثاءالبقر در حرف الالف مع الخا ذکر یافت و خون ثور یعنی گاو نر آن بسیار گرم و خشک و غلیظ، ضماد آن با آرد جو جهت تلیین و تحلیل اورام صلبه و طلای مخلوط آن به خون حیض و گرم کرده آن جهت تسکین وجع نقرس و مفاصل مجرب و خوردن آن در ساعت ذبح مقدار ربع اوقیه کشنده به خناق به سبب سد منافذ روح و حدوث ورم حنجره و لوزتین و سرخی زبان و کرب و غشی شدید و عارض می‌گردد شارب آن را غثیان شدید و اضطراب و انضجار پس سرخی زبان و ظاهر شدن قطعه خون جامد بر اسنان و وجع نواحی حلق پس ورم و تشنج و اختناق و کزاز و علاج آنست

که او را قی نفرمایند بلکه پنیرمایه‌ها با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر سرو و چوب انجیر و شیرانجیر و برگ طباق که به یونانی قوثور نامند و حلتیت و بوره به او بخورانند و یا جوشانیده آن را با فلفل و عصاره عوسج و تحقین فرمایند به حقنه حاده و مکرر به حلق او رادعات و مبردات بریزند و تقویت فرمایند دماغ و حلق او را به شمومات و لطوخات و بر شکم او آرد جو و ماءالعسل ضماد نمایند و علامت برء او آنست که از مخرج اسفل او چیزی شبیه به زعفران دفع گردد و گفته‌اند از خواص گوشت آن آنست که چون پخته و در خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آن را محکم بندند و تا چهل روز بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن کرمها را در شیشه دیگر کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل است و نیم در هم آن در ساعت کشنده و چون با بزرالبنج قدری آن را ساییده در بینی دمند بیهوش گرداند و بول آن جهت جلای کلف و با سرکه جهت درد دندان و چون با حرمل بجوشانند و بشویند به آن عضو مخدور را خدر آن زایل گردد و مجرب است و چون نانخواه را در بول گوساله یک شبانه روز بخیسانند پس برآورده خشک نموده نرم بکوبند و هر روز به مقدار برداشت مزاج تناول نمایند جهت استسقا مفید و اغتسال دست و پای صاحب تب ربع به بول آن با بول آدمی ممزوج کرده زایل کننده آنست و قضیب خشک کرده گوساله مقوی باه و نعوظ و به دستور خصیه خشک کرده براده نموده آن و پیه آن جهت سرفه و ضعف و قروح قصبه ریه و معده و حرقة البول شرباً و در جمیع افعال بهتر از پیه خوک است و طلای آن بر خنازیر و قروح و جروح و بواسیر مفید و خاصیت بول آن در ابوال و لبن آن در البان مذکور خواهد شد ان شاءالله تعالی و چون روده‌های آن را گرفته پاک شسته پرباد نمایند و سر آنها را بسته ریسمانی به آنها بندند و آن روده‌های پرباد را در حوض و یا غدیر و یا نهری که در آنها وزغها بسیار باشند و فریاد کنند شب سر دهند و حرکت دهند همه وزغها خیال مار نموده از ترس خاموش گردند و بگریزند.

◄بقرالوحش

صاحب تحفه نوشته که نوعی از ایّل است و مذکور شد و شاید اشتباه باشد زیرا که بقرالوحش غیر ایّل است و به فارسی نیله گاو و به هندی روجه به ضم رای مهمله و واو مجهول و فتح جیم و ها نامند و فی‌الجمله شبیه به گاو است و شاخ‌های آن مانند شاخ آن بی‌فروع و بی‌شعبه و مشابهت به ایّل که به فارسی گوزن نامند ندارد و در خواص قریب بدانست.



◄بقس

به فتح بای موحده و قاف و سکون سین مهمله معرب از بقسین و یا بقسیون یونانی است و اهل شام شمشمار و به فارسی شمشاد نامند.

ماهیت آن: درختی است عظیم برگ آن مانند برگ انار و مورد و از آن کوچک‌تر و سبزتر و ساق آن سفید و صلب و چون خشک شود مایل به زردی گردد و از آن قاشق و عصا و متکا و شانه و غیرها سازند به سبب نرمی و صافی آن و ورقهای نازک مانند کاغذ نیز می‌سازند و بر آن قرآن و کتاب می‌نویسند و شاخ‌های آن پریشان و خزان نمی‌کند و گل آن سفید با عطریت بسیار و تخم آن سیاه مانند حب‌الآس و فلفل.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و سرد نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: برگ آن سم حیوانات خصوصاً شتر و ضماد نشاره آن با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صداع و تفرق شئون آن و با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و وثی و وهن و نطول طبیخ برگ آن جهت خروج مقعده مجرب و تخم آن قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب که به حد قوام رسد جهت جمره و نمله ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع. مقدار شربت از تخم تازه آن که دانه آن را بیرون کرده باشد تا یک اوقیه و از خشک آن سه مثقال و عرق شکوفه آن در تقویت دل و دماغ قوی‌تر از عرق بهار نارنج است و چون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت بخشد و فساد آن را دفع گرداند.

◄بقلة الحمقاء

به فتح با و سکون قاف و فتح لام و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون لام و ضم حای مهمله و سکون میم و فتح قاف و الف لغت عربی است و نیز به عربی فرفخ و رجله و حسیب و بقلة اللینه و بقله مبارکه و بقله فاطمه و بقلة الزهرا و به فارسی خرفه و تورک و به عبرانی ارغیلم و به فرنگی برغال سالی و به هندی خلفه و قسم کوچک آن را لونیا نامند و وجه تسمیه آن به حمقا آن است که در مسیل و وادیها و رودخانه‌ها و جاهای نمناک بیجا می‌روید و اختصاص به محلی ندارد و گیاه آن بسیار نرم و تر و خفیف می‌باشد.

ماهیت آن: دو نوع است بزرگ و کوچک گیاه بزرگ آن کمتر از ذرعی و ساق آن اکثر مفروش بر زمین و به سطبری انگشتی و بسیار نازک و شکننده و مایل به سرخی و برگ آن مایل به تدویر و اندک ضخیم و گل آن سفید و تخم آن سیاه ریزه و در برگ آن لزوجتی و در شاخ‌های آن قوّت قبضی می‌باشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق و در بعضی امساک بطن می‌نماید و در بعضی بلاد حاره یابسه خام آن را نیز می‌خورند مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودنه و ترخانی و کرفس و برگ کاسنی و نوع کوچک آن مفروش بر روی زمین و برگ و تخم آن از آن بسیار ریزه‌تر و با بورقیت بسیار و اندک ترشی و این اکثر خودرو می‌شود خصوص در بنگاله این نوع کثیرالوجود است به خلاف نوع کبیر آن و بهترین آن نوع بزرگ برگ و ساق سرخ آنست و نیز نوع دیگر می‌باشد از بزرگ آن که برگ آن اندک طولانی و خودرو است.

طبیعت آن: در سیّم سرد و در دویّم تر و در سیّم نیز تر گفته‌اند با اندک قوّت قبضی.

افعال و خواص آن: برگ و ساق آن جالی و مسکن صفرا و قامع آن و مسکن خون و حرارت جگر و معده و حدت تبهای حاره و صفراویه و عطش و ذیابیطس و صداع حار و قاطع نفث‌الدم و نزف‌الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزلات حاره و مبرد دماغ و قی باز دارد و تفتیت حصات و ادرار بول نماید و جهت سرفه و قرحه و حرقت مجاری بول و مثانه و امعا و نواصیر و بواسیر دامیه و تسکین حرارت رحم و حرقت و وجع آن و حابس حیض به قوّت قبض و برودت خود و جهت حب القرع و باد سرخ چون آب آن را گرفته مقدار ده درهم با نبات مقدار دو درهم و یا شکر بیاشامند و خوردن پخته آن با اندک روغن و پیاز برشته کرده جهت قطع اسهال مراری و تقویت امعا و حمیات حاره و داخل مزورات صاحب تب و امراض حاره نمودن به غایت نافع خصوص در بلدان و فصول حاره و چون محرورالمزاجان لاغر و خشک تناول نمایند ابدان ایشان را تر و فربه گرداند و با سرکه خوردن آن قلیل الغذاء و جهت اوجاع گرده نافع و خاییدن آن جهت رفع ضرس و اکثار آن محدث ضرس و عصاره آن را داخل اکتحال و برودات نمودن نافع و ضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار ضربانی و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و با آرد جو جهت تسکین صداع حار و ورمهای گرم چشم و مقدمه شقاقلوس و اورام دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و جمره و به تنهایی جهت تسکین حرارت اعضا و سوختگی آتش و بر معده و کبد جهت تسکین حرارت آن و با حنا بر کف دست و پای جهت تسکین حرارت آن و بهق به شرط تکرار عمل نافع و به دستور طلای آن جهت امراض مذکوره و ریختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار ضربانی و حقنه به آب جهت وجع انثیین حار و سیلان فضول از امعا و رحم مفید و ضماد بیخ آن جهت ثآلیل قوی‌تر از نبات آن و برگ و ساق آن مقوی باه محرورین و مضعف مبرودین و ضعیف الحرارت و بالخاصیه مسقط اشتها و



اکثار آن مورث تاریکی چشم.

مصلح آن مصطکی و کرفس و نعناع.

مقدار شربت: از آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن نبات آن مانع احتلام و تخم آن در جمیع افعال مانند آب آنست و از آن ضعیف‌تر و با قوّت مسکنه مواد و در تسکین عطش قوی‌تر از برگ آن. ذرور آن جهت قلاع و بثور دهان اطفال و غیر آن نافع و گویند **مضر** سپرز و معده بارد است و صاحب شفاءالاسقام جهت سپرز مفید نوشته و چون پنج درهم آن را نرم کوبیده بیخته با شکر یا جلاب جهت حمیات حاره و سرفه حار و التهاب کبد و لذع معده و امعا بنوشند نافع و تلیین بطن نماید و مصلح آن قند.

مقدار شربت آن: تا پنج درهم.

بدل آن: در اکثر امور برزقطونا و بریان یعنی بوداده آن قابض و غیر بوداده آن ملین طبع و حریره و حلوای بزر بقلة الحمقاء در قرابادین ذکر یافت.

◄بقله یمانیه

آن را بقله عربیه و بقله مابیه و یربوز و جربوز و اهل اندلس بلیطس و به فارسی سفید مرز و اهل بلخ منج و اهل بخارا و جرجان بورمنی و به سندی فانتهاری و به هندی چونلایی نامند.

ماهیت آن: مالیقی و بغدادی نوشته‌اند که گیاهی است شبیه به کاسنی و از آن ریزه‌تر مایل به سرخی و بی‌طعم و در کنار آبها می‌روید و حکیم میرمحمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن و طبرستان اشکنی نامند و ابن تلمیذ گوید که تخم آن شبیه است به تخم بستان افروز و قسم ماده آن سرخ مرز است و مترجم صیدنه ابوریحان نوشته برگ آن شبیه به برگ زردآلو و مناسبت میان آن و بستان افروز به آن است که نبات بستان افروز سرخ می‌باشد و نبات منج سبز و در تخم هر دو با هم مشابهت تمام دارند و نوع سرخ آن را که برگ و شاخ آن سرخ و درازتر است و آن را پخنج نیز گویند و نوع دویّم را ماده و این قول اصح و چونلایی چنین است و سفید آن در بنگاله بسیار بلند نمی‌شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین می‌باشد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر.

افعال و خواص آن: ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار چون با آب انار و روغن بادام طبخ نمایند و طلای عصاره آن با روغن گل جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و خراج و قروح و ورم چشم و ثآلیل و قروح باطنی و شهدیه و غلیان خون نافع و بطیءالهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت محرورین نافع و مسکن سرفه و عطش عارض از حرارت و مره صفرا خصوصاً جوش داده و پخته آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین و گشنیز تر تازه یا خشک و طلای آب آن جهت صداع عارض از احتراق شمس نافع و تخم آن سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام گرم شرباً و ضماداً مفید و صاحب دستورالاطباء نوشته که بیخ آن را چون با آب بسایند و بر عرق مدنی که به فارسی رشته و پیو و به هندی نارو نامند بمالند نافع است.

مضر گرده، **مصلح** آن شکر.

مقدار شربت آن: تا سه مثقال است.

◄بقله حامضه

به فارسی تره خراسانی و ساق ترشک و به هندی ساک چوکه نامند.

ماهیت آن: قسمی از حماض بزرگ ورق بی‌ساق است و از برگ کرنب کوچک‌تر و در جاهای نمناک می‌روید و طعم آن ترش.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و گویند در اول.

افعال و خواص آن: شکم ببندد و مره صفرا را سودمند بود و اشتهای طعام آورد هرگاه نقصان از حرارت باشد و محرورالمزاج را نافع و مبرود را مضر و عصب را به دستور، مصلح آن عسل است.

◄بقلة البراری

آن را بقلة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراهای رملی است.

ماهیت آن: نباتی است از کاسنی برّی کوچکتر و بیخ آن پهن بر روی زمین و گل آن زرد به خلاف قنابرّی که بیخ آن بر زمین فرو رفته است و طعم آن با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان می‌روید و در آخر نیسان ماه رومی می‌خورند و تخم آن شبیه به پنبه دانه است.

طبیعت آن: در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است.

افعال و خواص آن: مصلح امزجه و سریع‌الهضم و جهت خفقان قلب و خوشبویی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بن دندانها و تقویت قوّت هاضمه و معده و کبد و احشا نافع و صفرا را دفع نماید و بخور عرق آن جهت حمی ربع و حمی بلغمیه نافع و از خاصیت آنست که چون زیر جامه خواب گذارند خوابهای خوب بینند.



◄بقلة الرّماه

به ضم رای مهمله و فتح میم و الف و ها.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ بارتنگ و از آن ریزه‌تر و مایل به غبرت و بیخ آن باریک و پرشعبه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و منابت آن اکثر بلاد مغرب و ارمنیه و جزایر و خوز است و هر سال در بهار می‌روید و تا اواسط تابستان می‌ماند.

افعال و خواص آن: پوست بیخ آن را چون بکوبند و بفشارند و عصاره آن را گرفته طبخ نمایند تا غلیظ و سیاه مانند زفت گردد و بر هر پیکان تیری و حربه‌ای که بمالند و به هر حیوانی که بزنند و به خون آن برسد آن را در ساعت می‌کشد و اهل اندلس بیخ مقشر آن را به جای کندش استعمال می‌نمایند در نهایت گرمی و خشکی و سه درهم آن کشنده است به قی.

◄بقلة الاوجاع

به یونانی آن را اقاقالیا و اهل مغرب توجره نامند.

ماهیت آن: نباتی است مغربی و منبت آن بوادی افریقیه. در طعم شبیه به انیسون و با اندک تلخی.

طبیعت آن: در اوایل دویّم گرم و خشک و جهت درد شکم هر شخصی در هر زمانی مفید است.

◄بقم

به فتح بای موحده و قاف و میم.

ماهیت آن: درختی است عظیم منبت آن سواحل هند و زیرباد و دکهن و زنگبار و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن بسیار زرد و ثمر آن مدور مایل به سرخی و در آخر سرخ می‌گردد و بعد از رسیدن سیاه و شیرین و چون دو سه شب آن را بخیسانند مداد بغایت خوش رنگی می‌شود و گویند عین‌الدیک تخم ثمر آنست.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در چهارم خشک.

افعال و خواص آن: ذرور آن جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع نزف‌الدم و تجفیف قروح سایله و غسول با آب آن جهت نیکویی رنگ رخساره و تقویت مفاصل نافع و پنج درهم آن کشنده به یبس و سکون و بعضی را به خناق مقلق علاج آن مقیات و مرطبات و حقنه‌ها و حمولات معتدله و فصد در صورت احتیاج است و گویند علاج پذیر نیست و صباغان چوب آن را جوشانیده در رنگ کرباس و غیره مستعمل دارند.

فصل الباء مع الکاف

◄بکّا

به فتح با و کاف مشدده و الف.

ماهیت آن: درختی است معروف در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا شبیه به بشام و برگ آن از آن ریزه‌تر و ثمر آن مدورتر و بزرگ‌تر از آن و دمعه سفیدی که از آن می‌چکد از ماندن مانند دمعه بشام سرخ نمی‌گردد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ضماد ثمر آن جهت نضج دマمیل صلبه و اورام بلغمیه و مرکبه و سایر صلابات و مسواک به چوب آن جهت تقویت لثه و منع آفات از دندان و دمعه آن جهت وجع اسنان و تخم آن مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمیه و سوداویه نافع.

◄بکچی

به ضم بای موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا لغت هندی است و بابچی نیز گویند.

ماهیت آن: تخمی است مدور اندک طولانی و پهن و ظاهر آن سیاه و اندرون آن سفید و در غلافی مدور سه چهار عدد قریب به هم در خوشه‌ای مانند عنب‌الثعلب و برگ آن مانند برگ بقله خراسانیه و گل آن گلابی رنگ.

طبیعت آن: گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: ملین و نفاخ و مشهی و مفرح و جهت برص و بهق و جرب و فساد خون و جذام شرباً و ضماداً به تنهایی و یا با ادویه مناسبه دیگر جهت فساد صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب‌القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن در افعال مذکوره قوی‌تر و اهل هند تخم آن را از جمله رساین می‌دانند.

◄بکّن

به ضم بای موحده و فتح کاف مشدده و سکون نون و عوام بکم به میم نیز گویند.

ماهیت آن: گیاهی است هندی مفروش بر روی زمین. برگ آن ریزه اندک پهن طولانی و با شرفه کمی و سر آن اندک مدور، بیخ برگ‌ها باریک.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آب برگ آن جهت رفع حمیات بلغمیه و عفنه و سرفه بارد و حبس‌البول و حرقت آن و حصات مثانه نافع و ضماد آن منضج دمامیل و گویند چون روی توتیا را گداخته و در حین گداز بکّن را ساییده قدری معتد بر آن ریزند آن را سوخته سفیداب می‌گرداند در غایت خوبی.

◄بکمون

به ضم بای موحده و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و نون لغت فارسی است و به عربی عرفج نامند.



ماهیت آن: از جمله یتوعات است و گیاه آن در کنار آبها می‌روید شبیه به درخت سماق و شاخ‌های آن زیاده بر پنج عدد نمی‌باشد و مایل به سرخی و شیردار و از این جهت آن را ذوخمسة الاغصان نامند. برگ آن شبیه به برگ کاج و پیچیده و گل آن سفید و درهم و تخم آن شبیه به شاه دانه و آن را حب الفقد می‌دانند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سدد احشا و جهت سپرز بغایت نافع و گفته‌اند که اگر زن در سالی یک عدد از تخم آن را تناول نماید در آن سال آبستن نگردد و اگر هفت سال بدان مداومت نماید هیچ وقت حامله نشود.

◀بکهرینده

به فتح بای موحده و سکون کاف فارسی و خفای ها و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و دال چهار نقطه هندی و ها لغت هندی است.

ماهیت آن: ظاهراً نوعی از خروع است که در بنگاله می‌شود و فرق میان این و خروع آنست که شاخ‌های درخت بکهرینده از پایین روییده می‌باشد و برگ این مانند برگ بید انجیر و ثمر این بی‌خوشه و مدور اندک طولانی و پوست آن سبز و صاف و مغز تخم این سفید و مخدر مانند تاتوره.

افعال و خواص آن: یتوع ساقه برگ آن ملصق و ملحم جراحات تازه و قاطع نزف‌الدم آن به سرعت و مجرب.

فصل الباءالموحده مع اللام

◀بلادر

به فتح بای موحده و لام و الف و ضم دال و سکون رای مهملتین و به ذال معجمه نیز آمده لغت فارسی است مأخوذ از بهلاوه هندی و به عربی حب الفهم و حب القلب به جهت مشابهت آن به قلب حیوان و به رومی انقردیا نامند.

ماهیت آن: ثمری است هندی درخت آن شبیه به درخت پهالسه و شاخ‌های آن از بیخ رسته مایل به زمین و بر زمین افتاده و هر جای شاخه آن که بر زمین می‌رسد ریشه می‌بندد. منبت آن جنگلها و دو نوع می‌باشد: یکی صغیر و ثمر آن شبیه به نارنج و به و در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد می‌گردد و در اندرون آن لحمی اندک شیرین با چاشنی کمی و عفوصت بسیاری و بعضی مردم آن را می‌خورند و بر سر آن مانند اکلیل دانه صنوبری شکل مانند دل حیوان و بر سر آن گل آن می‌باشد و بعد از رسیدن سیاه می‌گردد و گل آن می‌ریزد و در اندرون ثمر آن تخم‌ها می‌باشد و گوشت آن اندک شیرین چاشنی‌دار با عفوصت بسیار بعضی اطفال و مردم آن را می‌خورند و اکلیل بالای آن که بلادر است مغزی شیرین دارد مانند مغز بادام و بر بالای آن مغز و زیر پوست رطوبتی غلیظ لزج و آن عسل آنست که دهن بلادر نیز نامند و طریقه اخذ عسل آن آنست که سر آن که مانند قمعی است بریده انبری را گرم کرده بدان بگیرند و بفشارند به قوّت تمام و آنچه عسل از آن برآید در صدفی یا در ظرفی شیشه و یا چینی جمع نمایند و همچنین دانه دیگر تا به قدر مطلوب برآید و یا آنکه بر روی سنگی و یا تابه آهنی بگذارند و دسته هاون آهنی را گرم کرده بر آن بفشارند تا عسل آن برآید و به دستور مذکور جمع نمایند و یا آنکه با کنجد نرم بکوبند و اندک نمک آبی بر آن پاشیده در پارچه کرباس قوی انداخته در شکنجه بکشند تا آنچه روغن در آن است به خوبی و آسانی برآید پس جمع نمایند و به کار برند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد زیرا که در بعضی امزجه به سبب عدم موافقت بخار و رایحه آن باعث تورم ابدان ایشان می‌گردد چه جای رسیدن عسل آن پس اگر اولاً امتحان نموده پس متوجه اخذ آن گردند بهتر است و چون خواهند که مغز آن را تناول نمایند باید که بلادر درست را در آتش اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد پس پوست عسل سوخته آن را دور کرده مغز آن را تناول نمایند و طریقه استعمال عسل آن آنست که به روغن مغز گردکان و یا کنجد تازه و یا روغن گاو تازه چرب و خلط کنند و یا با مغز گردکان و یا کنجد مقشر و یا نارجیل ساییده سرشته تناول نمایند و یا داخل معاجین و غیرها کنند و به تنهایی بدون دهن و یا شیئ دهنی چنانچه ذکر یافت استعمال آن جایز نیست و دویّم کبیر که در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگی است درخت و ثمر این نیز شبیه بدان است الا آنکه اکلیل این که بادام فرنگی نامند به هیأت گرده بز و به بزرگی آن می‌باشد و عسل این کمتر و مغز این شیرین‌تر و مأکول و عسل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز این نیز به دستور نوع اول است و در نوع اول بعضی دانه‌ها کم عسل و خشک می‌باشد و این را بلادر ذکر می‌نامند.

طبیعت: عسل آن در چهارم گرم و خشک و پوست آن در سیّم و مغز آن در سیّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: مسخن و محلل و ملطف و مقرح جلد و جهت قروح و امراض بارده دماغیه و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدر و نسیان و اختلاج و قطع ثآلیل و دفع رطوبات و ریاح و سلس‌البول و وشم و سایر آثار جلدیه و تقویت حفظ ذهن و اعصاب و دندان و باه نافع.

مضر محرورین و محرق خون و مورث یبوست دماغ و جنون و



سرسام و مالیخولیا و جوشش دهان و تهیج بدن، **مصلح** آن روغن گردکان و مغز تازه آن و مغز تارجیل تازه و کنجد مقشر و استنشاق روغن بنفشه و خورانیدن ماءالشعیر و اشیاء بارده و مصلح تهیج عارض از آن گویند روغن ماهی ریزه است که به هندی تنکره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند.

مقدار شربت آن: از ربع درهم تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده.

بدل آن: پنج وزن آن فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفط است و اکتحال آن در چارپایان مورث بیاض و رافع آن خربق و ضماد آن با ادویه مناسبه غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و مغز آن لذیذ و بی‌مضرت و مبهی و مهیج باه و پوست آن مهیج باه و جهت سیاهی موی بغایت موثر خصوصاً که با روغن بطم مدبر نموده باشند و دستور اخذ عسل آن و خوردن بلادر و مرکباتی که اصل و عمود در آنها عسل آن است مانند انقردیا و جوارش بلادر و حلوا و دلبهره و دهن و عرق و لبانه طولونیه و مزیدالعمر و معجون آن در قرابادین ذکر یافت. بدان که شخصی که بلادر خورده باشد و او را امراض حاده و سوزش باطن و جراحات و التهاب و جوشش زبان و حلق و وسواس عارض شده باشد علاج او آن است که او را مسکه تازه و روغن گاو و یا گوسفند و یا روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن او مکرر بمالند و فادزهر و جدوار مجرب با دوغ گاو تازه ساییده بخورانند تا آنکه حدت و لذع آن اندک تسکین یابد پس ماءالشعیر و دوغ گاو ترش و شوربای چرب و برنج چرب خصوص به روغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه بادام بچکانند و بر سر او چیزهای خنک نیز بمالند مانند روغن گل با شیر زنان و امثال آن و نطول نمایند بر سر آن آبی که بنفشه خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح از هر یک یک مشت در آن بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار و اشیاء بارده رطبه و آب گوشتها بخورانند و مصلح قروح حادث از بلادر موم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی.

◀ بل

به فتح بای موحده و سکون لام گویند به لغت هندی اسم خیار هندی است بزرگ‌تر از خیار کبیر و گویند به هندی آن را کچری و به لغت اهل بنگاله کژ می‌نامند.

ماهیت آن: آنچه حکیم میر محمد مؤمن نوشته که تخم آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن سیاه و اندرون آن سفید مایل به زردی است مؤلف گوید هیأت کچری نه چنین است بلکه تخم آن چنان است و پوست ثمر آن در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد مخطط به سبزی و بعضی زرد یک رنگ و لحم آن در خامی تلخ و بعد از رسیدن اندک ترش می‌گردد و بسیار خوشبوی می‌باشد و جهت خوشبویی آن را نزد خود نگاه می‌دارند و به جای دستنبویه است و نبات آن شبیه به نبات خیار و شاخ‌های این باریک‌تر و برگ این کوچک‌تر و نازک و نرم بی‌زغب.

طبیعت: تخم آن در آخر دویّم گرم و خشک و با قوّت قابضه و لحم آن از آن کمتر.

افعال و خواص آن: مقوی احشا و محلل صلابات عصب و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح و بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مبهی و بخور آن جهت بواسیر بسیار مفید.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال و مصدع محرورین، مصلح آن گشنیز و لحم آن گویند بسیار محلل و هاضم است به حدی که چون قدری از آن را با گوشت طبخ نمایند به زودی پخته و خوشبو و هاضم می‌گردد و معمول اکثر طباخان اهل شاه جهان آباد است و به جهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و مجرب چون خشک نموده سفوف سازند و با اندک آب گرم بنوشند و یا با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات و یا معاجین و یا سفوفات و غیرها و اسحق بن عمران نوشته که بل دانه‌ای است سیاه در خلقت شبیه به در و بزرگتر از آن و سر آن تیز و در داخل آن مغزی چرب و آن مستعمل و از بلاد هند آورند و بعضی بیل را پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله از ادویه مجهوله است و کچری معروف است و چنان است که ذکر یافت و یحتمل که بیل خشک قطعه قطعه نموده باشد چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده می‌فروشند.

◀ پلاس

به فتح بای فارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و آن را دهاک و تیسو نیز نامند.

ماهیت آن: درختی است هندی مشهور و دو صنف می‌باشد: یکی بزرگ و دیگر کوچک. درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن به مقدار یک قامت و بی‌ساق و برگ هر دو شبیه به هم و مانند برگ جوز و سر برگ آن مدور و بیخ آن باریک و غنچه گل آن سیاه رنگ و مزغب و بعد از شکفتن زرد نارنجی می‌گردد و خوش منظر و بسیار پرگل و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و مستعمل گل آن است و صمغ آن نیز.

طبیعت برگ آن: گرم و تر و با عفوصت بسیار و لهذا بعضی خشک گفته‌اند.



افعال و خواص آن: مشهی طعام و مبهی و به جهت تحلیل دمامیل و بثور و ریاح شکم و ریاح غلیظه محتبسه در بطن و قولنج و به جهت ذرب و خلفه و دیدان و بواسیر و در جبر کسر عظام گویند قایم مقام مومیایی است و گل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و مدر بول و گل سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیس و بر عانه جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل ورم مثانه و رحم و ثمر آن گرم و تر و دافع امراض گرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سودا و بلغم.

◀ پلاس پاپره

به فتح بای فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح بای فارسی و الف و بای فارسی و رای مهمله و ها.

ماهیت آن: ثمر درختی است هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مایل به زردی و اندک لعابی بی‌طعم غالبی و بعد از خشک شدن پهن اندک عریض و طولانی مانند برگ کوچک ضخیم کروی شکل می‌گردد و چهار نوع می‌باشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابرند.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن با ملح اندرانی و پوست هلیله بالسویه در گلاب خیسانیده جهت رفع بیاض عین مجرب.

◀ پلاسنطور

به فتح بای عجمی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم طای مؤلفه مهمله و سکون واو و رای مهمله لغت فرنگی است به معنی شجرة النبی و آن را دسنطو و لینوسنطو نیز نامند و معنی لفظ اول شجرة النبی و ثانی شجره مبارکه است.

ماهیت آن: از ادویه جدیده است که طایفه فرنگ در سنه هشتصد هجری که ارض جدید را یافتند و در تصرف آوردند معرفت بدین دوا بهم رسانیدند و به اطراف بردند و آن درختی است شبیه به درخت لسان العصافیر به هیأت مجموعی و با دو پوست یکی خارجی غلیظ شبیه به پوست بلوط و دویّم نازک متصل به چوب یعنی مغز آن و این سبز و زرد مایل به سفیدی مانند صندل زرد و چوب داخل آن که به منزله لب آنست سیاه سنگین متین مانند آبنوس و با دهنیت که مانند چوب صنوبر به آتش مشتعل می‌گردد و پلاسنطور را فرنگان بر مراکب حمل نموده به قسطنطنیه می‌آوردند و از آن در آنجا قبضه کارد و خنجر و شمشیر می‌سازند و بهترین آن سنگین بسیار دهنیت تازه آنست که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل و شدیدالنفع مغز سیاه رنگ شبیه به آبنوس آنست و بعد از آن پوست داخلی شبیه به صندل زرد پس پوست خارجی آن.

طبیعت آن: گرم و خشک در آخر درجه دویّم و بعضی یابس در سیّم گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفتح و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف و با قوّت تریاقیه و بالخاصیت مقاوم سموم و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق‌النفس و نیکویی بوی دهان و زوال بخر و تقویت معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال قدیمه متمکنه و درد پهلو و پشت و نقرس و مفاصل و انضاج اورام بارده و خنازیر و آتشک که شجر نامند و سرطانات و انواع جرب و حکه کهنه و بالجمله اکثر امراض بلغمیه و سوداویه ردیه را مفید و هزال مفرط و قی و یبس آن را زایل گرداند و انعاش حرارت غریزی و تقویت روح و تعدیل مزاج نماید و این به سبب صدور آثار متضاده و کیفیات متخالفه بلسان رطوبت اصلیه و بلسان طبیعت نامیده‌اند و از صورت نوعیه آن دانسته‌اند نه از کیفیت فقط و آن را مانند چوب چینی طبخ نموده مفرداً یا مرکباً مانند چوب چینی استعمال می‌نمایند و طریقه طبخ و استعمال آن در خاتمه قرابادین کبیر به تفصیل ذکر یافت و در مقدمه این کتاب نیز.

◀ بلبل {هزاردستان}

به ضم دو بای موحده و سکون دو لام.

ماهیت آن: طایری است معروف به قدر گنجشکی کوچک خوش شکل و سبز رنگ و نزدیک سر آن سیاه و سفید و نیکو لحن و ملیح الصوت و لهذا آن را در خانه‌ها نگاه می‌دارند و تربیت می‌نمایند.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: بغایت محرک باه خصوصاً مغز سر و بیضه آن و سرگین آن بسیار جالی و با قوّت قابضه. ضماد آن جهت نیکویی رخسار و ازاله کلف و شعر زاید اجفان و حمول آن جهت اسقاط جنین مؤثر و خاکستر پر آن جهت التیام جراحات و آشامیدن خون گرماگرم آن جهت تصفیه قصبه ریه و صوت مفید و مبرودین را نافع و محرورین را مضر است.

◀ بلبوس

به فتح بای موحده و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و معروف نزد عرب به بصل‌الذئب و بصل‌الزیر و به فارسی زیر و تلخه پیاز و به ترکی داغ سوغالی و در لرستان طرم نامند.

ماهیت آن: مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست



بلکه مانند سیر یکدانه است و پوست آن سیاه و متشنج و برگ آن مانند پیاز و از آن عریض‌تر و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بیخ آن از باران بزرگ می‌شود و اندک تلخ و مایل به شیرینی و از مأکولات است و ابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است و کوچک و طولانی و رنگ آن ارغوانی و رمانی و از آن گلگونه سازند و چون تخم مرغ را با آن بجوشانند مثل روناس رنگ می‌کند و به پیاز نرگس شبیه و برگ آن مثل کراث و گل آن شبیه به بنفشه و طعم آن با حلاوت و گفته‌اند بعضی از آن شیرین طعم و بعضی تلخ و بعضی بی‌مزه می‌باشد.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک و بعضی در آخر اول خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مهیج باه و جالی و جاذب خون به ظاهر جلد و مسمن بدن و ضماد آن بر کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه مفید و مخرج پیکان تیر و خار است از بدن و ضماد آن به تنهایی و یا با عسل جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و همچنین با عسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت کمنة الدم زیر چشم و با ادویه مناسبه جهت قلع ثآلیل مسماریه و حبس عرق و با نطرون مشوی جهت تنقیه نخاله سر و قروح رطبه آن و با سکنجبین جهت بثور لبنیه آن و با آرد جو جهت شکاف عضل و ناخن و با خانق‌النمر جهت کلف و بهق و آثار قروح و سیاهی باقی مانده در بدن بعد اندمال جراحت و با سرکه جهت غرب و طلای پخته آن در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهت نخاله سرو زخمهای تازه و به دستور ضماد مشوی آن در زیر خاکستر گرم با رئوس سمک صغاری که در مصر صبر می‌نامند بعد از سوختن آنها جهت قروح صفراویه ذقن که بعضی از آن دانه‌ها سرایت به بعضی دیگر نماید و اکثر جوانان را پیش از برآمدن ریش عارض می‌گردد و دیر می‌ماند و با سرکه جهت غرب که ورم ماق عظیم چشم است و چون با آب بپزند و با سرکه بخورند جهت وهن عضل و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه نافع.

المضار: بطی‌الهضم و مولد خلط غلیظ لزج حاد مضر عصب و مورث مغص، **مصلح** آن کاسنی و شیر تازه با عسل و دافع نفخ آن انیسون و مخلل آن یعنی پرورده آن در سرکه محرک باه مرطوبین است.

◄بلح

به فتح بای موحده و لام و سکون حای مهمله به فارسی غوره خرما نامند.

ماهیت آن: ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی بر نیامده و میل به شیرینی ننموده باشد.

طبیعت آن: در اول دویّم سرد و در آخر آن خشک و قابض.

افعال و خواص آن: با عطریت و مقوی لثه و معده و جگر و عصب مسترخی و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر شرباً و ضماد آن ملصق جراحات تازه و خوشبو کننده عرق و حابس آن و خاییدن آن مقوی لثه و به دستور مضمضه به طبیخ آن و مداومت اکل آن قاطع جذام.

مضر شش و سینه و مولد خلط غلیظ و ریاح و سدد، **مصلح** آن عسل و بنفشه مربا و شربت خشخاش.

مقدار شربت آن: دو درهم و جزو اعظم سک و رامک و اکثر خوشبوییها است و چون آب آن را با آب غوره بجوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب.

◄بلخته

به کسر بای موحده و لام و سکون خای معجمه و فتح تای مثناة فوقانیه و ها و به حای مهمله نیز آمده لغت مغربی است.

ماهیت آن: گیاهیست منبسط بر روی زمین و شاخهای آن باریک و سرخ به هم پیچیده مانند پیچیدن کرمها بر روی زمین به شکل دایره مستدیر و گل آن سرخ و سفید.

طبیعت آن: گرم در اول و مایل به خشکی.

افعال و خواص آن: محلل و ملطف و مقطع و غرغره به عصاره و طبیخ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و ضماد برگ آن محلل قوی و همچنین نطول برگ و مطبوخ آن جهت تحلیل اورام نافع و خوردن آن در طب مستعمل نیست.

◄بلخیه

به فتح بای موحده و سکون لام و کسر خای معجمه و فتح یای مشدده و ها و آن را خلاف بلخی نامند به سبب آنکه در بلخ که از مملکت تورانست بسیار به هم می‌رسد و بهرامج نیز می‌نامند و به فارسی بیدمشک گویند و در حرف الخاء در خلاف مذکور خواهد شد و بعضی آن را گرم در اول و مایل به یبوست دانسته‌اند منسوب به مشتری است.

◄بلسان

به فتح بای موحده و لام و سین مهمله و الف و نون.

ماهیت آن: نوشته‌اند درختی است عظیم تا به مقدار شجرة البطم می‌رسد به تربیت و مانند انسان متأذی می‌گردد از سردی و گرمی و عطش و سیرابی پس سزاوار آنست که آن را تدبیر نمایند و به حسب هر زمان و فصل تا به کمال لایق خود برسد و برگ آن شبیه به برگ سداب و بسیار سفیدتر از آن و منبت آن اول عین الشمس بوده که دیهی است از دیه‌های مصر و انطاکی نوشته که

در کتب نصاری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیه‌السلام چون گریخت به مطریه آمد و آنجا اقامت نمود نزدیک آن چاه و بشست ثیاب خود را و ریخت آب آن را درخت بلسان از آن رویید و لهذا نصاری تعظیم بسیار می‌نمایند و روغن آن را به اضعاف وزن طلا می‌خرند و ذخیره می‌گذارند نزد تبارکه رهبانان و از ادویه منفرده نفیسه بی‌مثل است و بهترین چوب آن که عود بلسان نامند تازه خوشبوی سنگین سرخ رنگ آن است که پوست آن زرد باشد. بهترین روغن آن آنست که در سرطان نزد طلوع شعرای یمانیه گرفته باشند و امتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرو رود و چون پنبه یا پشمی را بدان بیالایند و بشویند تا تمام منحل شسته گردد و از لزوجت آن در آن چیزی نماند و چون انگشت را بدان بیالایند و به چوبی و یا بالای ثوبی بمالند و بسوزانند اذیت به چوب و ثوب نرساند و در این امر مشارکت خمر مصعد یعنی عرق آن و مشابه نفط است و از مدتی که بلسان از مصر برطرف شده و اعشابان و عطاران اجزای درخت بشام را از عود و حب و لبن به جای آن می‌فروشند و مردم استعمال می‌نمایند و این در افعال بسیار ضعیف و بدل آن نمی‌تواند شد.

طبیعت حب و دهن و عود آن و به دستور خواص هر یک به جای خود مذکور خواهد شد.

امّا **برگ** آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و اخراج زلوی در حلق مانده و قطور مطبوخ آن در گوش جهت تسکین وجع آن و تکمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی و همچنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد رطوبی و گزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثآلیل و ضماد بیخ و ریشه‌های سوخته آن با سرکه جهت رفع ثآلیل و مربای پوست تازه آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ برگ آن را در آب بپزند و آب آن را با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قایم مقام روغن بلسان دانسته‌اند و گفته‌اند به سبب حرارت مزاج آن منسوب به مشتری است.

◄بلسکی

به ضم بای موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کسر کاف و یای مثناة تحتانیه لغت عربی است و نزد اهل مغرب معروف به مصفی‌الرعاةو صیدلانیه آن را قوّت البرّیه نامند.

ماهیت آن: نباتی است پرشاخ و خشن و مربع و ساق و شاخ‌های آن دراز و برگ آن متفرق و شبیه به برگ روناس و مایل به استداره و گل آن سفید و تخم آن صلب و مدور و میان آن مایل به کجی و چون چوپانان شیر را به آن از موی صاف می‌کنند لهذا مصفی‌الرعاةنامند.

طبیعت آن: مرکب القوی حرارت و یبوست بر آن غالب و یبس آن زیاده از حرارت.

افعال و خواص آن: ملطف و جالی و آشامیدن نیم اوقیه از عصاره آن با شراب ابیض ممزوج و یا با آب مجرب‌النفع جهت رتیلا و افعی و پنج درهم از حشیش آن نیز به دستور و قطور عصاره و یا مطبوخ آن با روغن گل یا بنفشه جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید و به سبب حرارت خود منسوب به مشتری است.

◄بلغار

به ضم با و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و رای مهمله در آخر و تلاتین نیز و به هندی بودار نامند.

ماهیت آن: جرمی است سرخ رنگ خوش رنگ ضخیم دانه‌دار خوشبو که از هشترخان می‌آورند و سبب بوی آن گویند آنست که دباغت آن را از پوست درختی می‌نمایند که آن درخت خوشبو است و در سوای آن بلد جای دیگر نمی‌شود.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: مانند افعال و خواص آن جلود است و در حرف الجیم مذکور خواهد شد و آب خوردن در اوانی مصنوع از آن مقوی قلب و رافع خفقان و مضعف باه و ذرور تراشه آن حابس دم خصوصاً سوخته آن که در جراحات تازه پر نمایند.

◄بلور

به کسر با و فتح لام مشدده و سکون واو و رای مهمله به فارسی بلور به ضم اول و ثانی و تخفیف لام گویند.

ماهیت آن: سنگی است سفید شفاف سست‌تر از زمرد و صلب‌تر از شیشه و در بعضی اماکن مانند کشمیر صلب‌تر و شفاف‌تر و در بعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم‌تر و شفافیت آن کمتر می‌باشد.

افعال و خواص آن: اکتحال نرم ساییده آن جهت رفع بیاض و سبل و جرب و تعلیق آن جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن ایشان موثر است.

◄بلّوط

به فتح بای موحده و ضم لام مشدده و سکون واو و طای مهمله به لغت طبرستان دارمازی و به فارسی بالوط و به لغت انطاکیه دوام و به لغت عراق عفصیج و به لغت مصر ثمرالفؤاد نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است عظیم منبت آن کوهستانها و سنگ‌لاخها و ثمر آن معروف و به قولی دو قسم می‌باشد قسمی مستطیل و قسمی مستدیر و این را بهش و شاه بلوط و بلوط‌الملک



گویند و این از قسم مستطیل لذیذتر و مأکول اهل بلاد و درخت آن شبیه به فندق است و مؤلف مالایسع سه قسم ذکر کرده و گفته که این قول اصوب است یک قسم مستدیر که شاه بلوط باشد و دو قسم مستطیل و از این دو قسم یکی با حلاوت و مأکول و دیگری با مرارت و غیر مأکول چنانچه در دیلم و طبرستان هر دو قسم می‌باشد و امین‌الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یک سال بلوط بار می‌آورد و یک سال مازو و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که ممکن است درختی یک سال نوعی از میوه بار آورد و سال دیگر نوعی دیگر چنانچه درخت پسته یک سال پسته بار می‌آورد و سال دیگر بزغنج چنانچه در بزغنج ذکر یافت و در فستق خواهد آمد و در زیر پوست آن متصل به مغز پوست نازک جوزی رنگ می‌باشد که آن را جفت بلوط می‌نامند و ثمر تازه آن را در آتش انداخته بریان کرده گرماگرم با نمک و یا بی‌نمک می‌خورند نازک و لذیذ می‌باشد و مغز خشک آن را آرد نموده روستاییان و دهاقین نان پخته می‌خورند و تحقیق آنست که یک سال ثمر آن خوب و بالیده می‌گردد و یک سال چیزی شبیه به مازو و کم مغز و غیر مازو است چنانچه در عفص ان شاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

طبیعت آن: شیرین مأکول آن در اول سرد و در دویّم خشک و تلخ آن در اول سیّم خشک و نایب مناب عفص و قابض است.

افعال و خواص آن: مغلّظ و بطی‌الهضم و کثیرالغذا چون انهضام یابد مسدد و حابس اسهال مزمن و نزف‌الدم و نفث‌الدم و جهت خفقان و غثیان که حادث از فم معده باشد و سحج و قرحه امعا و سلس‌البول و تقطیر آن و محرق آن مدر بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم حالب یعنی کنج ران و اورام بلغمیه و صلبه و ضماد سوخته آن و به دستور ذرور سوخته آن جهت رفع قلاع و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و چون بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت به خوردن آن نمایند جهت قطع سلس‌البول و بول در فراش و ادرار مذی و منی و تجفیف نار فارسی مجرب دانسته‌اند و نان آن ثقیل و مصدع و مولد سودا و سدد، مصلح آن سکنجبین و قند.

مقدار شربت آن: از یک مثقال تا پانزده مثقال.

بدل آن: خرنوب نبطی است و جمیع اجزای درخت آن بارد یابس و یبس ریشه‌های باریک آن زیاده و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع.

برگ آن جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب آن جالی دندان و جهت آکله مفید و آبی که در حین سوختن چوب بلوط ظاهر می‌گردد جهت خضاب ابرو بهتر از خطاط است.

و **جفت** آن مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شرباً و ضماداً و به جهت فتق ضماداً نیز نافع و **بدل** آن گلنار و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل آن است. **مقدار شربت** از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و چون پوست درخت آن را مهرّاً پخته یک شب بر موی کماد و یا ضماد نمایند که قبل از آن با طین قیمولیا شسته باشند به غایت سیاه کند.

و **شاه بلوط** با اندک حرارت و قبض می‌باشد و یبس آن کمتر از بلوط و غذاییت آن غالب و با قوّت جالیه و مسمن بدن و مولد پیه گرده و مشوی آن با اشربه مبهی و مهیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت موثر و در سایر خواص ضعیف‌تر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط **مضر** حلق و مثانه، **مصلح** آن بزر حندقوقا و شکر و سکنجبین و جفت شاه بلوط در سمیت مانند پوست شلتوک است.

◀بلوط الارض

ماهیت آن: اسمی است مشترک میان کماذریوس و بیخ نباتی که برگ آن مانند برگ کاسنی عریض و سبز و منبت آن ریگزارها و زیر کولان که نوعی از (تراسیل)[1] است که جدوار سفید اندلسی باشد و طعم آن شیرین با اندک تلخی مانند طعم بلوط و در شکل نیز بدان ماند و بیخ آن شبیه به بلوط و در زمین می‌باشد و برگ آن از زمین می‌روید.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: قاطع فضول و مفتح سده اعضای باطنی و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت رفع علل سپرز و تنقیه قروح مزمنه متعفنه و خوردن گوشت زاید و منع زیادتی قروح نافع و به ظن بعضی جهت حصات مثانه نافع.

مقدار شربت آن: از یک درهم تا سه درهم.

◀بلوطی

به هندی کجی و کهجور نامند.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ سیر و سیاه رنگ و شاخه‌های آن انبوه و مربع و سیاه و از یک بیخ روییده مزغب و برگ آن شبیه به برگ فراسیون و سیاه‌تر از آن و مزغب و بدبو و گل آن مدور و ثقیل الرایحه و زرد اغبر.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و ضماد برگ آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد پخته آن در زیر خاکستر گرم جهت

---

۱. نراسل: ب



بواسیر مجرب دانسته‌اند و ضماد کوبیده آن با عسل جهت تنقیه قروح وسخه نافع و در افعال قایم مقام فراسیون و دو وزن این به جای فراسیون است و منسوب به مشتری است به سبب حرارت خود.

◀ پلول

به فتح بای فارسی و سکون لام و فتح واو و سکون لام.

ماهیت آن: ثمر گیاهی است هندی از قبیل خیار بسیار کوچکی به مقدار خیار کبر و دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر و نیم سیر مخطط به خطوط طولانی و تخم آن سفید و اندک مدور و صلب. اکثر آن را برآورده و لحم آن را پخته و به روغن و پیاز بریان نموده بی‌گوشت یا با گوشت با نان یا برنج تناول می‌نمایند. بسیار لذیذ و دولمه آن نیز لذیذ و چاشنی‌دار آن الذ می‌باشد و گیاه و برگ آن مانند خیار ولیکن املس بی‌خشونت.

طبیعت آن: گرم در اول و تر در دویّم.

افعال و خواص آن: مقوی دل و مبهی و مشهی طعام و دافع سرفه و فساد خون و بلغم و صفرا و سودا و جهت تب و دماميل و بثور و کرم شکم و مقعده نافع و **برگ** آن سرد و تر و دافع فساد صفرا و **بیاره** آن دافع فساد بلغم و آب نقوع بیاره آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و بیشتر معمول اهل هند و بنگاله آنست که یک توله بیاره آن را که پلول لتّی نامند با یک توله گشنیز خشک جوکوب نموده شب در آب می‌خیسانند و صبح اندک مالیده صاف کرده با دو ماشه عسل خالص می‌آشامند نصف آن را صبحی و نصف آن را شام چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه ولیکن محرورالمزاج را چندان مفید نیست و آنچه مشاهده شد بلکه اندک مضر و **بیخ** آن تلخ و تند و ملین و **گل** آن دافع فساد اخلاط ثلاثه گفته‌اند.

◀ بليلج

به فتح بای موحده و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون جیم به هندی بهیره نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است هندی مایل به استداره و سر آن اندک باریک و بزرگتر از عفص و پوست آن زرد و اغبر نازکتر از پوست هلیله و مستعمل پوست آنست و درخت آن عظیم و برگ آن عریض‌تر از برگ انبه و کوتاه‌تر از آن شبیه به برگ امره و گردکان.

طبیعت آن: در آخر اول سرد و در آخر دویّم خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیت مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و بخارات و جهت رفع صداع و بواسیر. بوداده آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید.

مضر سفل، **مصلح** آن عسل و شکر.

مقدار شربت آن: تا سه درهم.

بدل آن: آمله مقشر به قدر ثلث آن و شکوفه حنا مثل آن و ثلث آن مورد و سدس آن هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم آن را با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند و مداومت بر آن نمایند جهت تقویت قوّت باصره و قطع رطوبات سایله از دهان مفید است.

فصل الباءالموحده مع النون

◀ بنات وردان

به فتح با و نون و الف و تای مثناة فوقانیه و فتح واو و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و نون به فارسی سوسک و عوام تدو خزوک حمام نیز و به هندی و اهل بنگاله تیل چوره و سونکروا نامند.

ماهیت آن: حیوانی است اکثر سرخ رنگ و بعضی سرخ تیره و پر آن براق و زیر شکم آن سفید و دو سبل و شش پا دارد و سر آن زرد و تخم آن سرخ رنگ شبیه به لوبیا و در حمامّات و قریب آبها و جایهای نمناک متعفن تکون می‌یابد و بدبو است و اهل چین و بعض فرنگ آن را در مربا ساخته می‌خورند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و مجفف. آشامیدن سوخته آن با یک مثقال و نیم عسل جهت عسرالنفس و دفع احتباس بول و حرقت آن و اسقاط نمودن جنین و تسکین درد رحم و رفع سموم هوام و نافض حمیات و قطور مطبوخ اجواف ساییده آن در روغن زیت جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با موم و زرده تخم مرغ به وزن آن جهت درد رحم و گرده و احتباس بول و چون آن را با قردمانا و اندکی از فسافس که به فارسی ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهراً گردد تدهین بدان جهت بواسیر و امراض مقعده گویند مجرب است و با انجیر جهت قروح ساق نافع و بیضه آن در دفع قروح مذکوره بیعدیل و خوردن خون آن با مأکولات مورث برص و بخور زرنیخ و نوشادر باعث گریزانیدن آنست.

◀ بندا

به فتح بای موحده و سکون نون و فتح دال و الف لغت هندی است. به عربی خرفطان نامند و در حرف الخاء خواهد آمد.

ماهیت آن: درختی است که بر درخت دیگر روید و پیچد به آن خواه تخم انجیر بر آن افتاده باشد یا نه.



طبیعت آن: گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: دافع سودا و بلغم و خون فاسد و جهت دمامیل و بثور و سموم نافع و بر هر درختی که روید و پیچد خاصیت آن پیدا می‌کند و در کتب اهل هند به تفصیل مذکور است.

◀بندال

به فتح بای موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و لام و سنگپره نیز گویند.

ماهیت آن: گیاهی است هندی که بر اشجار می‌پیچد برگ آن شبیه به برگ تانبول منبت آن کنار آب‌ها و جاهای سایه و ثمر آن مدور طولانی و تلخ و پرریشه و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می‌گردد و بیخ آن بسیار در زیر زمین می‌رود و دو قسم می‌باشد: سفید و زرد و سفید آن بهتر.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: چون بیخ آن را از زمین برآورند و پوست آن را جدا کرده در سایه خشک کنند و نیم مثقال آن را ساییده با ماءالعسل بخورند جهت اسقاط جنین مرده نافع و اسهال و ادرار عظیم آورد و با نمک قی آورد و اهل هند جهت یرقان و استسقا می‌خورانند و به سبب قوّت تفتیح و ادرار قوی که دارد نفع می‌بخشد و به جهت تب و ربو و ضیق‌النفس و سرفه بلغمی مفید و تخم آن جهت یرقان نافع و سعوط آن بسیار آب از بینی جاری می‌نماید و یرقان را رفع می‌کند و چون گرده ثمر خشک آن را با کره گاو بسرشند و بر بواسیر ضماد نمایند دانه آن را خشک کند و وجع آن را تسکین دهد و چون با شکر بخورند ادرار طمث نماید و مجرب و زیاده از آن کشنده است به قی و اسهال.

◀بندق

به ضم با و سکون نون و ضم دال مهمله و قاف معرب از فندق فارسی است و به عربی جلوز نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است جبلی و در صحرا و بساتین نیز به ندرت می‌روید و مخصوص به بلاد بسیار سرد است و ثمر آن سه پهلو مایل به تدویر و مغز تازه آن سفید و کهنه آن مایل به زردی و با دهنیت بسیار و مانند مغز بادام دو پارچه و بر بالای آن پوست نازکی سرخ مایل به تیرگی و بر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ و بعد از کمال رسیدن شکسته مغز آن را تناول می‌نمایند.

طبیعت آن: گرم در آخر اول و خشک در اوایل آن. جمیع اجزای درخت آن تا اغصان و برگ با قوّت قابضه و عفوصت و تجفیف خصوصاً پوست بیرون آن و جفت مابین مغز و پوست صدفی آن در غایت یبس.

افعال و خواص آن: مبهی و مقوی امعا خصوص معای صایم و زیاده کننده جوهر دماغ و دافع سموم بارده به ناشتا خوردن و بعد از طعام و با انجیر و سداب و عسل و جهت گزیدن عقرب و یک اوقیه آن با عسل جهت سرفه مزمن و با عسل و یا شکر جهت سرفه و اعانت بر اخراج نفث صدر و ریه و تقویت باه و بوداده آن با اندک فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال گرده و حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته پوست آن با پیه خرس و یا پیه خوک جهت داءالثعلب و ساییده آن با روغن زیت بر یافوخ اطفال شیرخوار جهت رفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی پلک ایشان نافع و گویند گذاشتن چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین با خود نگاهداشتن آن مانع گزیدن عقرب است و چون بخایند و در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن اغلظ مغزها است و اکثار خوردن آن مولد ریاح و تمدید معده و مضر معده و مهیج قی و مصلح آن در مبرودالمزاج ماءالعسل و فانیذ و در محرور سکنجبین و جلاب و مقشر آن سریع الانحدار و غیر مقشر آن حابس بطن و مصدع و مصلح آن فانیذ و جوارشات مسهله.

بدل آن: حب الصنوبر و مغز گردکان.

مقدار شربت آن: تا بیست درهم.

و **روغن** آن گرم و خشک در دویّم جهت سرفه بارد و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع. **مضر** معده و **مصلح** آن میبه و پوست سبز آن در غایت قبض و دو دانگ آن حابس اسهال کهنه و جفت آن به دستور.

◀بندق هندی

به هندی ریتهه و به نبطی رته و به بربری اطموط و اطماط نامند.

ماهیت آن: ثمر درخت عظیم هندی است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مایل به سرخی و چین دار مانند سپستان و در زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندک شیرین بسیار تلخ و چون خشک و کهنه گردد کمتر می‌گردد تا آنکه زایل می‌شود و در زیر آن نیز پوست اندک صلبی صلب‌تر از پوست بالای آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست ثمر آن است.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی معده و هاضمه و اعصاب و اعضای مسترخیه و رفع سموم و هجده قیراط آن با شراب و سکنجبین



رافع قولنج و یک مثقال آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و تب ربع و اسهال و هیضه شرباً که در آب بمالند تا کف آورد و صاف کرده بخورانند و جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر و ریح‌الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطاً به قدر فلفلی و بخور آن جهت جنون و امّ الصبیان و ضماد آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهت رفع احولی و نزول آب در چشم و چون در آب بمالند و برهم زنند تا کف کند و کف آن را به مار گزیده بخورانند نافع و دو درهم از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب بارد و ربو و سرفه و نفث‌الدم و فرزجه مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یک درهم آن جهت درد رحم نافع.

مقدار شربت آن: از نیم مثقال تا یک درهم و چون در هر یک مثقال آن نیم دانگ محموده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم آن را کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی بخیسانند پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر طبخ بلیغ داده مرق آن را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد و آشامیدن سبزی که میان مغز آن می‌باشد مورث ثقل سامعه است.

◄بنج

به فتح بای موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ فارسی است و به عربی سیکران و به یونانی افیقون و به سریانی ازمایلوس و به بربری اقطفیت و اسقیراسن نیز و به هندی اجوائن خراسانی و به لغت دیلمی کیرجک گویند چه غلاف آن شبیه است به قفیر.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ بادرنجبویه و بسیار غلیظ و در عرض و طول از آن بزرگ‌تر و بسیار سبز مایل به سیاهی مزغب و طعم آن تند و اندک تیز شبیه به طعم زنیان و بوی آن نیز شبیه بدان و ساق آن غلیظ و بر آن زغبی مانند پشم، ثمر آن در غلافی شبیه به گل انار در شکل و متراکم در طول و شاخ‌های آن یکی زیر دیگری در تحت اوراق و مملو از تخمی شبیه به حلبه و بسیار ریزه‌تر از آن و غیر مدور و آن سه نوع می‌باشد: سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه به تخم ریحان و اندک سیاهی و از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن مایل به زردی و تخم آن شبیه به تودری، گل آن سفید و سیاهی و کثافت برگ آن کمتر. هر دو نوع اول با سمیت و غیر مستعمل به سبب سمیتی که دارد و سیّم که سفید باشد مستعمل است و نسبت به هر دو کمیاب‌تر و بعضی بجای آن سرخ آن را استعمال می‌نمایند و بعضی از اطبا تازه آن را به جمیع اجزا کوبیده عصاره آن را گرفته در آفتاب خشک می‌نمایند و عندالحاجت به کار می‌برند و بعضی آن را کوبیده آرد گندم داخل کرده اقراص ساخته خشک می‌نمایند و قوّت آن تا یک سال باقی می‌ماند و بعد از آن ضعیف می‌گردد.

طبیعت: سیاه آن سرد و خشک در آخر سیّم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اوایل سیّم.

افعال و خواص آن: تمامی آنها مانع نزلات و سیلان رطوبات‌اند به سوی چشم و مسکن اوجاع گوش و مخدر و منوم و قاطع نزف‌الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و عرق‌النساء و نقرس و ضماد عصاره آن با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نقرس و ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع روییدن آن به شرط تکرار عمل و مطبوخ آن با سرکه و یا ثلث آن افیون مجفف قروح و طلای رماد آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت درد معده و فتیله آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعده و چون برگ و شاخ تازه آن را در عصاید طبخ دهند بغایت مسمن امّا باعث اختلال عقل است تا سه روز و خوردن سه چهار عدد برگ آن با شراب جهت رفع تب که با حرارت و برودت هر دو باشد و تسکین وجع عظام و بخور آن جهت جرب دست و کرم دندان و قطع نزف‌الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم آن با دو چندان تخم خشخاش و ماءالعسل جهت سرفه و قطع نفث‌الدم و نزف‌الدم همه اعضا و رحم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و شراب آن با طلا که نوعی از شراب است جهت آکله استخوان و طلای پخته آن با زرده تخم مرغ و با پیه جهت درد کنج ران و خصیه و با آرد باقلا جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و ضماد برگ مشوی آن با پیه یا زرده تخم مرغ جهت تسکین وجع سفل و چون از برزالبنج و افیون هر دو مساوی حب ساخته به قدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب طویل آورد و چون برزالبنج را ساییده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند درد و وجع آن را تسکین دهد و فرزجه آن جهت رفع قروح رحم و تجفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر مزمن و مضمضه به طبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان نافع و **بدل** آن افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون خصوصاً سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان است، **مصلح** آن عسل و انیسون.

مقدار شربت: از سفید آن از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ آن تا شش قیراط و از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برگ آن قوی‌التأثیر در تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصاره آن با عسل مسکن وجع گوش و با روغن گل مسکن



وجع دندان و عصاره برگ و شاخ و تخم تازه آن و همچنین عصاره تخم تازه آن به تنهایی که آن را کوبیده آب گرم بر آن پاشیده فشرده بگیرند با شیافات مسکنه اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبت حاده سایله از آن نافع و چون بزرالبنج را کوفته و به شیر مادیان سرشته و در پوست گوزن بسته زن تعلیق نماید مادام که با او باشد آبستن نگردد و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده است به سبات و ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن بعد از گرمی پس ضیق النفس و زردی رنگ بدن و جنون و غشاوه عین و ورم لسان و سخن ناگفتن و کف به دهان آمدن و خناق و بعد دو روز در گذشتن، علاج آن مکرر قی فرمودن با ماءالعسل یا شیر بز یا الاغ یا گاو و آشامیدن طبیخ انجیر در شیر و طبیخ حب الصنوبر و تخم ماميثا و پوست جوزبوا و شلغم و سیر و پیاز و تره تیزک و انجیر با پیه خنزیر کهنه و طلا که نوعی از شراب است گرم کرده بسیار نافع است و روغن آن که بزرالبنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا اندک خشک شود پس افشرده بگیرند تدهین بدان جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط آن جهت رفع درد سر حار و بی‌خوابی و قطور آن جهت درد گوش و حمول آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش کوبیده روغن از آن بگیرند تریاق سموم است و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی تنفس شرباً و سعوطاً و تدهیناً نافع.

◄بنطافلن

به کسر بای موحده و سکون نون و فتح طای مهمله و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانی است به معنی ذوخمسه اوراق و آن غیر اثلق است که به فارسی پنجنگشت و به یونانی بنطافیلن به معنی ذوخمسه اوراق و بعضی بنطالوس به معنی ذوخمسه اقسام و بعضی بنطاناطی به معنی ذوخمسه اجنحه نامند و به لغات دیگر نیز آمده و معنی آنها قریب بدین‌ها است.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به پنجنگشت و شاخ‌های آن باریک و به قدر شبری و برگ آن شبیه به برگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و به نادر در بعضی زیاده و دو طرف برگ آن مشرف مانند اره و گل آن مابین سفیدی و زردی به خلاف اثلق که گل آن مایل به سرخی و ازرقی است و برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن ریزه‌تر و چون به دست بمالند بوی آن در عطریت شبیه به بسباسه و نبات آن قریب به درخت انار و شاخ‌های آن صلب و ثمر آن که بزر آن باشد به قدر فلفل است به خلاف بنطافلن که نبات این به آن قدر بلند نمی‌شود و شاخ‌های این چندان صلابت ندارد و بی‌ثمر است و منبت هر دو نزدیک آبها است و بیخ بنطافلن مایل به سرخی و طویل و غلیظ و کثیرالمنفعت و بی‌حدت و خرافت.

طبیعت: جمیع اجزای آن در حرارت قریب به اعتدال و در سیّم خشک و بعضی در دویّم گرم دانسته‌اند و با قوّت مجففه.

افعال و خواص آن: محلل و تریاق سموم ادویه قتاله. آشامیدن دو مثقال از برگ آن با اوذرومالی که شراب معمول از عسل و آب باران است با ماءالعسل با هم وزن آن فلفل برای حمی غب غیر خالص و نایبه بلغمیه مزمنه نافع و از خواص آن است که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از چهار شاخ و برای حمی غب سه برگ از سه شاخ و برای حمی نایبه دو برگ و برای حمی یوم یک برگ تازه آن و چون یک ماه هر روز برگ یک شاخ آن را بخورند صرع مزمن را رفع کند و مداومت آشامیدن نه قیراط عصاره برگ آن جهت یرقان مجرب و به جهت قطع نزف‌الدم باطنی و ضماد آن جهت ظاهری و ضماد برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و داخس و همچنین ضماد آن بر قبل و یا امعا نیز جهت امراض مذکوره و نزف‌الدم و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و فرش نمودن برگ آن بر جامه خواب باعث تقلیل احتلام و سعوط آب برگ آن جهت جدری اسب نافع به شرط آنکه بعد از سعوط فرمودن آن مقداری آن را بگردانند که عرق کند و عصاره بیخ آن جهت رفع اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعا و مفاصل و عرق‌النساء و صرع و سه مثقال آن جهت سموم ادویه قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیده مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و بلغمیه و بلند شدن و آماس کردن شریان مفصود و دبیلات و حمره و داخس و بواسیر که دانه آن ظاهر باشد و جرب و غرغره به طبیخ آن در آب که ثلث آب برود جهت خشونت حلق و مضمضه و نگاهداشتن آن در دهان جهت تسکین وجع اسنان و منع قروح خبیثه آن از انتشار و شربت آن جهت رفع اسهال بطن و قرحه امعا و وجع مفاصل و عرق‌النساء نافع.

مضر معده، **مصلح** آن سکنجبین.

مقدار شربت آن: از یک مثقال تا سه مثقال.

بدل آن: در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زمرد و گویند بنطافلن را به هندی هلهل نامند و آن سه قسم می‌باشد قسمی گل آن زرد و این بسیار عزیز نزد اهل صناعت است و قسمی گل آن سرخ و قسمی گل آن سفید و این بسیار می‌باشد و گیاه آن تا یک و نیم ذرع نهایت دو ذرع و پر شعبه و بر هر شعبه شاخ‌های باریک و بر سر هر شاخی پنج برگ شبیه به برگ نعناع و بسیار بدبوی و در بیخ شاخ‌های باریک آن یک دو شاخ بسیار باریک دیگر رسته و بر سر آن برگ بسیار کوچک و از اطراف آنها شاخ‌های باریک با فتیله بلندی باریک که ثمر آن است برآمده و جوف آن مملو از دانه‌های بسیار ریزه اندک مفرطح و بعد از



رسیدن سیاه می‌گردد و ساق‌های گیاه آن مجوف و اهل هند آن را گرم و تر می‌دانند و برگ آن را پخته می‌خورند و جهت استسقا و قولنج و ریاح نافع می‌دانند و قطور سه قطره آب برگ آن در گوش جهت ریش و درد آن نافع امّا در اول وجع عظیم بهم می‌رسد پس زایل می‌گردد و گویند چون یک برگ آن را با یک برگ جوز ماثل کوبیده حب بندند و به صاحب تب بلغمی بخورانند به یک دفعه زایل گردد و بیخ آن را چون با برگ تانبول بخورند جهت سانجر که نوعی از حمی بلغمیه است و در روز آثار ظهور نوبه آن و همچنین تا سه چهار یوم نافع و مجرب است و چون براده حدید منقی را دو روز سحق نموده آن مقدار از عصاره آن به سر آن ریزند که چهار انگشت بالای آن آید و در آفتاب گذارند تا چهل روز بدون آتش مکلس می‌گردد پس سحق نموده از پارچه حریر بگذرانند و با آب برگ تانبول حب بندند به قدر کنار کوچکی شربتی یک حب جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قولنج ریحی نافع و از تخم آن یک درهم با نانخواه به وزن آن آشامیدن جهت استسقا نافع.

◄ بنفسج

به فتح با و نون و سکون فا و فتح سین مهمله و جیم معرب از بنفشه فارسی است و به عربی فرفیر و به یونانی ابرو نامند.

ماهیت آن: گیاهی است بلندی آن یک شبر تا یک شبر و نیم با شاخ‌های باریک بسیار از یک بیخ رسته که همان‌ها ساق‌های برگ آن است و برگ آن شبیه به برگ انار و حنا الاّ آنکه پایین برگ آن عریض‌تر و بزرگ‌تر و هر دو گوشه آن اندک برآمده و فی‌الجمله صنوبری شکل از میان گیاه آن شاخ‌های باریک رسته و بر سر هر شاخی یک گل کوچک خوشبوی بنفش رنگ و در کوهستان نیپال و نواح آن نیز می‌شود ولیکن گل آن اندک کوچک‌تر و زرد رنگ می‌باشد و مستعمل بیشتر گل لاجوردی رنگ خوشبوی آن است که کهنه و فاسد نشده باشد.

طبیعت آن: در اول سرد و در دویّم تر و بعضی در اول سرد و تر و بعضی در اول گرم و تر نیز دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: مسهل صفرا به رفق خصوص آنچه محتبس باشد در معده و امعا و مسکن عطش و حدت خون و جهت حمیات حاره و خفقان و غشی با ماءالشعیر و آلو و تحلیل اورام لطیفه و صلبه و صداع حار و صرع اطفال و نزلات و زکام و سرفه و خشونت سینه و حلق و خناق و ذات الجنب و ذات الریه و جهت معده و کبد و طحال و بروز مقعده و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درد گرده شرباً و نطولاً و ضماداً و بوییدن تازه آن منوم و مداومت آشامیدن آن چند روز هر روز دو درهم تا چهار درهم به طریق سفوف با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب و سه مثقال ساییده آن با شیر خشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل و سرشته آن با شیره گلقند جهت تبهای مرکبه بی‌عدیل و گویند گل تازه آن فادزهر سموم و منوم است و نطول طبیخ آن با بابونه بر سر جهت تسکین وجع و ازاله حرارت و جهت سرفه و یبوست دماغ و اعضا نافع و ضماد بسیار نرم ساییده آن بر سر و جبین جهت صداع و امراض حاره معده و کبد و سایر اورام حاره و شقاق و ورم مقعده مفید.

المضار: اکثار آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب تبهای حاره و بعضی این مضار را مخصوص به خشک آن دانسته‌اند و **مصلح** آن اندکی انیسون و بوییدن آن باعث زکام و **مصلح** آن خیری و مرزنجوش و **بدل** آن نیلوفر و برگ خبازی و در سرفه گل گاوزبان و به وزن آن اصل السوس.

مقدار شربت: از جرم آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و گفته‌اند بنفشه را چون با دواهای عاصری یعنی دوایی که فعل آن به عصر باشد مانند هلیله ترکیب کنند باید مراعات آن نمایند که قوّت یکی متصادم و مبطل قوّت دیگری نگردد و نیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آن است و استعمال آن با شکر مقوی فعل آن است در اسهال و با عسل مضعف آن و استعمال مطبوخ آن سبکتر است بر معده و سریع الانحدارتر از جرم آن و با آلو و عناب و تمر هندی و شاهتره و هلیلج قوی‌الاسهال خصوصاً که صاف نمایند بر روی ترنجبین و شیر خشت و فلوس خیارشنبر مالیده باز صاف نموده روغن بادام بر آن چکانیده بیاشامند و خورانیدن آب برگ آن مقدار یک درهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعده اطفال بغایت مؤثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و حرارت چشم و برآمدگی مقعده و جرب صفراوی و حکه بیعدیل است و آشامیدن شراب و یا مربای آن یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب و ذات الریه و تسکین التهاب معده و **روغن** آن سرد و تر و منوم و جهت جرب و جراحت جسد و خشکی سینه و سرفه و ریختن موی و نرم کردن اعضا و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت نافع و موثر و قطور آن در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار و بی‌خوابی مفید و تدهین ناف بدان جهت سعال مزمن مجرب و چون اسفنج را و یا پنبه را با روغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و بدل آن روغن نیلوفر و طریق گرفتن روغن آن به چند نوع است: یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر در کیسه کرباسی کرده مکرر بمالند و خشک کنند و گل را تجدید کنند تا آنکه مغز بادام یا



کنجد رنگین شود به رنگ آن پس هر وقت که خواهند کوبیده روغن آن را بگیرند نوع دیگر آنکه گل بنفشه تازه را در روغن کنجد در هر رطلی سی مثقال اندازند و در آفتاب گذارند و بعد از هر چند روز صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد و شراب معمول آن با شکر نافع است از برای سرفه و همچنین مربای آن جهت ذات الجنب و ریه و شوصه و وجع گرده و ادرار بول مفید.

◄ بنقه

به فتح با و سکون نون و فتح قاف و ها.

ماهیت آن: دانه‌ایست شبیه به عدس و از آن بالیده‌تر و به شیرازی مشو گویند قسمی از خلر است ولیکن به سفیدی و تدویر آن نیست.

طبیعت آن: سرد و خشک مایل به اعتدال و قابض.

افعال و خواص آن: جهت فتق و اسهال و ذرور آن جهت قروح ساعیه نافع و در سایر خواص مانند عدس و اکثار آن مولد سودا، **مصلح** آن روغن است.

◄ بنک

به فتح با و نون و کاف.

ماهیت آن: انطاکی گفته پوست درختی است یمنی سبک و زرد و با قبض و خوشبویی و گفته‌اند که پوست امّغیلان یمنی است و بعضی گفته‌اند که آن بنک الآس است و آن گره‌هایی است که در بیخ آن به هم می‌رسد و این انسب و اصح اقوال است و بهترین آن سبک و شیرین و قابض و خوشبوی آن است.

طبیعت آن: گرم و خشک و قریب به آخر درجه اول.

افعال و خواص آن: از عطریات است و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع اسهال صفراوی و غثیان حادث از برودت و نشف رطوبات شرباً و ضماد آن جهت تحلیل طحال و تجفیف رطوبات و طلای آن مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رایحه نوره و منقی جلد و رطوبات تحت آن.

مقدار شربت آن: تا پنج درهم.

بدل آن: آس است.

◄ بنّ

به ضم بای موحده و نون مشدده در اصل اسم خمر غلیظ است به لغت یمن که مشهور و معروف به قهوه بوده است و بالفعل اطلاق می‌نمایند بر ثمری خاص و برای حرمت آن را ترک کرده این را به جای آن می‌آشامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است کوهستانی که در جبال یمن و نواح آن و ملک حبشه و در بتاویه که جزیره ایست از جزایر زیربادات نیز به هم می‌رسد و تخم آن را در آذر می‌کارند و در آب که هر دو اسم ماه رومی‌اند می‌رسد. فصلی و غیر فصلی می‌باشد یعنی هم خودرو جنگلی صحرایی و هم مزروع بستانی و به تربیت بسیار خوب به عمل می‌آید که شاخ‌های باریک بسیار آن را می‌برند و گل‌های ضعیف ناکاره آن را دور می‌کنند و آن را آبیاری و غیر آن به حد لایق می‌نمایند. بهترین بستانی آنست که در بیت الفقیه از یمن می‌شود و آن دانه‌های سبز متوسط در کوچکی و بزرگی خوشبوی و بوداده کوبیده آن چرب می‌باشد و خوش طعم و رایحه و درخت آن یک ساق دارد و به سطبری انگشت ابهام و بلندی آن به دو ذرع تا سه ذرع دست می‌رسد شبیه به دست زعرور و گل آن سفید رنگ و ثمر آن در غلافی سیاه رنگ شبیه به حب الغار به بزرگی فندق کوچکی و پوست آن نازک‌تر از پوست آن هر دو و در اندرون آن دو مغز و در وسط هر مغزی شکافی مانند شکاف دانه گندم و هسته خرما ولیکن از آن پهن‌تر و از گندم بزرگ‌تر و از هسته خرما کوچک‌تر و سبز رنگ و در جوف آن پرده نازک پیچیده با اندک تلخی و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ یمنی آنست که در ته آب رود پس حبشی و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و بتاوی آن سفید و بزرگ‌تر و سبک‌تر از یمنی و حبشی و پوست تازه آن با اندک رطوبت و چسبندگی و حلاوت و عفوصتی و چون خشک گردد حلاوت آن کم و رفته رفته زایل می‌گردد و گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابوالحسن شاولی رحمة الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او به سبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل و مانده می‌شدند اتفاقاً وقتی بعضی ثمر آن را یافته خوردند رفع کسل و ماندگی ایشان شد و این را به دیگران گفتند ایشان نیز خوردند و نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که در آب جوش داده آب آن را بیاشامند پس چون این میوه را در آب جوش داده آب آن را می‌آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان می‌شد پس رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثری می‌خوردند ولیکن اهل هر بلدی و جایی به نحو خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوصاً تازه آن را در آب بسیاری جوش داده صاف کرده گرماگرم و نیم گرم پیاله‌های بزرگ پیش از طعام و اکثری بعد از آن می‌آشامند و ولوع بسیاری بر آن دارند و طعم آن آب نیز مایل به شیرینی و عفوصت می‌باشد خصوصاً تازه آن و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه زادهما الله تعالی شرفاً و تکریماً و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنگ و غیرها مغز آن را بعضی خام و بعضی نیم بریان که جوزی رنگ گردد و بعضی بریان که قریب به احراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم



کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می‌آشامند و فرنگان با قدری شیر و نبات می‌آشامند چنانچه به تفصیل در قرابادین مذکور شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میرعمادالدین محمود شیرازی در آخر رساله افیونیه خود در بیان قهوه نوشته‌اند که سرد و خشک در درجه دویّم است جهت آنکه در آن کیفیتی غالب بر طعم و رایحه و لون نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نمایند و به تجربه یافته‌اند که سردی آن به سرحد اضرار نمی‌رسد و در تساوی و غلبه هر یک از برودت و یبوست بر دیگری موقوف به تأمل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته‌اند که به تجربه فقیر یافته که سردی آن در درجه اول و خشکی آن در درجه دویّم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته‌اند که بعضی از واقفان خواص ادویه بر آن رفته‌اند که برودت آن در اول درجه ثانیه و یبوست آن در ثالثه است به واسطه آنکه در افراط آن یبوست دماغ و بی‌خوابی و خشکی مزاج به هم می‌رسد شاربان آن را و شیخ داود انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دویّم و آنچه شیوع یافته که سرد و خشک است نه چنین است جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و یمکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل و یا سرد در اول و آنچه دلالت بر برودت آن می‌کند عفوصت آنست و به تجربه رسیده که جهت تجفیف رطوبات و سرفه بلغمی و نزلات و تفتیح سده‌ها و ادرار بول نافع است و اینها نیز دلیل حرارت و یبوست آن است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که به قیاس ظاهر می‌گردد که در گرمی معتدل و خشکی بر آن غالب و قشر آن گرم‌تر و خشک‌تر از آن باشد مؤلف گوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازه آن جهت آنکه در آن دو جزو است یکی لطیف هوایی حار رطب و دیگری کثیف ارضی بارد یابس که به جزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و نضج و ادرار و تلیین و غیرها از آن صادر می‌گردد و به جزو ثانی افعال و آثار برودت و یبوست از تسکین حرارت تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر اینها از آن ظاهر می‌شود و هر چند تازه تر باشد آن جزو اول در آن زیاده می‌باشد و چون کهنه گردد به تدریج کم و زایل می‌شود خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زایل می‌گردد و به مقدار بریان نمودن آن و بالجمله تازه و نو آن خصوص قشر خام آن مایل به حرارت و یبوست است و کهنه آن خصوص بریان آن بارد و یابس و هر چند کهنه‌تر گردد و زیاده بریان نمایند بر برودت و یبوست آن می‌افزاید.

افعال و خواص آن: آنچه اطبای مذکوره بیان فرموده‌اند آنست که شرب آب مطبوخ آن مفتح سدد است به فادزهریتی که دارد مسکن اوجاع و ثوران و غلیان خون و حدت و لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصاً در اوایل و بعد از بروز حصبه و جدری و ربع مفید است و شرای دموی و یرقان را سودمند و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و جهت سرفه بلغمی و نزلات و رفع اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و رمد و مالیخولیا خصوصاً احتراقی آن و آنچه به سبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد به جهت تصفیه و ترقیق این اخلاط را و منع صعود ابخره را و گفته‌اند بواسیر را نافع است و ضماد آن با عسل جهت جبر عضو به در رفته و لعوق آن با عسل جهت سرفه حار رطب و حکیم میر عمادالدین محمود فرموده پندارم که مجذوم را نیز نافع باشد به جهت همین علت و نیز سرفه بلغمی و نزلات و رخاوت معده را به تجفیف رطوبات و صعود بخارات آن به دماغ و اسهال را خصوصاً نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بر آن هر دو و اکتفا نمودن به طعام و شراب اندک بی آنکه مؤدی به ضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیا و ماندگی و کلال و ملال اسفار و حرکات و مشقتها می‌نماید و بعضی راغبان و حریصان به شرب آن این رباعی را در مدح آن گفته‌اند:

راحیست قهوه روح فزا و کسل کسل
آرام جـان و قـوّت اعضـا و قوّت دل
تقـریب اجـتمـاع جـوانـان پـارسـا
تفریح بخش خاطر پیران مضمحل

و دیگـری ایـن فـرد را گفـته:

قهوه حمام سفراش خمار تریاک
پر طاووس نظر افشره تنباکو است

از مضار آن آنست که گفته‌اند صداع می‌آورد و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله باردالمزاج و مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی ظرفاً در مذمت آن گفته‌اند:

آن سیه رو که نام او قهوه است
مانع النوم و قاطع الشهوة است

اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه خام آن خصوصاً قشر آن که در بعضی امزجه شاید محرک باه و هاضم طعام باشد و یمکن که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه‌های گرم است و محرر گوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و



مضار آن بیجا است اکثر به عادت و قوّت و حرارت و برودت مزاج و قلت و کثرت آشامیدن آن برمی‌گردد و هیچ یک کلی نیستند و بیان وجوه هر یک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام گنجایش تفصیل آنها را ندارد و میرزا قاضی نوشته امّا جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دوا به سبب آنکه حرارت را کم می‌گرداند و به سبب کمی حرارت رطوبات کم به تحلیل می‌رود و لهذا گاه است که ایشان را خواب می‌آورد و از آن جمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب نمی‌کرد و مانند کسی که سرسام داشته باشد اضطراب می‌کرد چون دو سه شب به قهوه مداومت نمود او را خواب آمد و آن حالت زایل گشت و چون قهوه مضر قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوصاً در حصبه و جدری بعد از بروز جهت آنکه مروارید را در حصبه و جدری نفعی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ در آن اندازند نیکو است و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد از تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال و باعث شکفتگی طبع است آشامیدن چند فنجان آن و گفته‌اند ناشتا و در وقت امتلا از غذا مکرر نباید آشامید بلکه صبح اندک غذایی به طریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند معتادین به افیون و شب نشینان آخر روز و یا بعد از نماز عشا خصوص قریب به نصف شب چند پیاله بیاشامند دفع آنها نماید و گفته‌اند مصلح آن زنجبیل و دواءالمسک و نبات و گلاب و امثال اینها است و شیخ داود انطاکی نوشته شخصی که اراده شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و روغن پسته و روغن بسیار با آن نخورد و قومی با شیر می‌خورند و این خطا است و خوف احداث برص است و محرر می‌گوید که بهترین مصلحات که طعم و رایحه آن را طیب و لذیذ می‌گرداند و کریه و بد ذایقه نمی‌سازد عنبر اشهب است و پس زعفران.

◀ پنستکی

به فتح بای فارسی و سکون نون و کسر سین مهمله و سکون تای چهار نقطه هندی و کسر کاف و سکون یا و بن چهتکی نیز نامند یعنی درخت جنگلی پریشان زیرا که بن به فتح بای موحده به زبان هندی به معنی جنگلی و چهتک به معنی پاشان است.

ماهیت آن: نباتی است هندی مابین شجر و گیاه با شاخ‌های بسیار باریک به سطبری انگشتی و انبوه هر شاخی مشتمل بر شاخ‌های بسیار باریک و بر آنها برگ‌های کوچک فی‌الجمله شبیه به برگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگ‌تر و عریض‌تر و کوتاه‌تر از آن و ثمر آن فی‌الجمله شبیه به عنب‌الثعلب و اندک از آن پهن‌تر و در خامی سبز و بعد از رسیدن بنفش می‌گردد و بی‌طعم غالبی و در جوف آن تخم‌های ریزه سبز رنگ. منبت آن کنار آبها.

طبیعت آن: ظاهراً گرم و خشک باشد.

افعال و خواص آن: چون برگ و ثمر آن را نرم بسایند و بر شکم مستسقی تا هر جا که ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بیدانجیر را نیز گرم کرده بگذارند و با پارچه ببندند و تمام شب بگذارند و همچنین تا سه چهار شب ادرار قوی آورده و آشامیدن برگ و ثمر و شاخه‌های باریک آن با آب ساییده جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن و اسقاط نمودن جنین مفید.

◀ پنیاله

به فتح بای فارسی و سکون نون و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و لام و ها.

ماهیت آن: ثمری است هندی به قدر آلویی و طعم آن بعضی چاشنی‌دار و بعضی مایل به ترشی و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده به خلاف آلو که در آن یک تخم می‌باشد و درخت آن بعضی خاردار و بعضی بی‌خار نیز شبیه به درخت آلو در برگ و شاخ و شاید نوعی از آلو باشد که در ملک بنگاله به سبب غلظت هوا و آب چنین می‌شده باشد و چون ثمر پخته آن را خواهند تناول نمایند باید که آن را خوب بمالند تا نرم شود و تخمها از لحم آن جدا گردد پس بمکند آن را و الا ترش و عفص می‌باشد.

افعال و خواص آن: مسکن صفرا و مهیج بلغم و صفراوی مزاجان را نافع و بلغمی مزاجان را مضر و مورث حمی خصوص آنچه در آخر موسم در سنبله و حوالی میزان می‌رسد و جنگلی آن را ثمر کوچک‌تر و شیرین‌تر است.

فصل الباء الموحده مع الواو

◀ بورق

به ضم با و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون قاف معرب از بوره فارسی است و به هندی پاپری نون نامند.

ماهیت آن: نمکی است که در زمین شوره زار متولد می‌گردد از آب و نمک و انواع می‌باشد معدنی و مصنوع. بهترین آن معدنی است که از معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان می‌باشد بعضی سفید سبک پر سوراخ که طعم آن شور باشد و این را ارمنی نامند جهت آنکه از ارمنیه آورند و اعلی و اجود اصناف است و بعضی سرخ رنگ و این را نطرون نامند و بهترین این مصری سرخ و نرم با ملوحت و اندک ترشی و تلخی است و بعضی اغبر



صفایحی و این معروف به بورق الخبازین است جهت آنکه خبازان در آب حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ می‌مالند و بر تنور می‌چسبانند تا باعث سفیدی و رونق نان گردد و بعضی را بورق الصاغه نامند و آن سفید سنجی سنگین است و زرگران در تصفیه و جلای نقره مستعمل دارند جهت آنکه آن را بسیار صفا و جلا می‌دهد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و نرمی می‌باشد و آن را از افریقیه می‌آورند و این حادترین اصناف است و بهترین این صنف سبک صفایحی رقیق سریع التفتیت بنفش رنگ لذاع است که در صورت مانند کف منجمد باشد و این نیز اگر خفیف صلب است افریقی است و الا رومی امّا زبد بورق سبک غیر آنست جهت آنکه زبد بورق سبک کبیرالحجم شبیه به آرد گندم خالص و بوره زبدی منجمد با ترابیت و حمرت است فرق میان زهره اسیوس و زبدالبورق آنست که زبدالبورق بسیار سفید و سنگین‌تر و با اندک زردی می‌باشد به خلاف آن و امّا مصنوع آن پس آنچه را از براده شیشه و سرب مساوی الوزن سوده تسقیه به آب محلول قلی نموده و آب محلول قلی بسیار بر آن ریخته به آتش طبخ می‌دهند تا آنکه بسوزد و با رزانت می‌باشد و تنکار از این قسم به عمل می‌آید و آنچه از درخت غرب به عمل می‌آورند که آب برگ آن را می‌جوشانند تا غلیظ گردد و قرصها می‌سازند و این بسیار سبک و سفید مایل به سیاهی و ملوحت می‌باشد و این بسیار کمیاب است و بورق الغرب نامند بهترین همه اصناف ارمنی به اوصاف مذکوره است و تندترین همه زبدی است.

طبیعت آن: گرم تا اواسط سیّم و خشک تا اواخر آن و نطرون و بورق زبدی افریقی تا اواسط چهارم.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و جاذب خون به ظاهر جلد و آشامیدن ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه و مقاوم سموم و به تنهایی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه بلغمی و با هم وزن آن زیره کرمانی و ماء‌العسل و با طبیخ زوفا یا حاشا یا سداب یا شبت و امثال اینها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص مفرط و با بیخ انجدان جهت رفع مضرت خون گرم گاو و تحلیل خون منجمد در معده و با آب و شراب جهت ذراریح و با ادویه قاتله دیدان باعث اخراج و قوّت فعل آنها است و چون پنج درهم آن را در نیم رطل آب بیندازند و بر آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب گردد و ربع رطل زیت عذب در آن ریزند و بنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد گدازندگان نقره و سرب را و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده و با زیره کرمانی و میپختج جهت رفع خناق عارض از شرب فطر و قطور محلول آن با آب و شراب زوفا در گوش جهت رفع اوجاع و تفتیح سدد و دوی و قطع رطوبت جاری از آن و با سرکه جهت تنقیه چرک آن و غرغره آن با خل خمر جهت اسقاط زلوی در حلق مانده و اکتحال آن با عسل جهت حدت بصر و ضماد آن با پیه الاغ و سرکه و یا پیه خنزیر جهت رفع سمیت گزیده سگ دیوانه و با صمغ البطم بر دمامیل جهت انفتاح آنها و با انجیر جهت استسقا و ضماد آن با قیروطیات جهت رفع هزال و حزاز و حکه و جرب و فالجی که در آن گردن میل به سوی خلف نموده باشد نزد انحطاط علت و بر التوای عصب نیز نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت رفع عرق و به تنهایی جهت رفع عرق نیز و به تنهایی جهت نیکویی رنگ رخسار و ستردن موی از هر عضوی که خواهند و مداومت استعمال آن سیاه کننده بدن و دو درهم آن با سه درهم روغن زنبق بر ذکر و اطراف آن جهت تهیج انعاظ بهترین دوایی است و همچنین با عسل و مالیدن آن با روغن بر شکم و ناف و تهیگاه و نزد آتش نشستن کسی که در شکم او کرم باشد باعث قتل و اخراج آن و با ادهان مسخنه یا محلله مالیدن آن بر بدن صاحب حمیات دوریه هنگام برد و قشعریره و نشستن نزدیک آتش بین‌النفع و با مراهم جهت جرب و حکه و برص و شستن سر به آب محلول آن جهت حزاز و فرزجه آن جهت دفع رطوبات رحم و احتباس حیض مفید.

مفسد معده و محرک قی، **مصلح** آن مصطکی و صمغ عربی.

مقدار شربت آن: از یک درهم تا دو درهم و از قسم سرخ آن از نیم مثقال تا یک مثقال.

بدل آن: یک وزن و نیم آن نمک و بعضی نصف وزن آن قطران و بعضی به وزن آن ملح اندرانی گفته‌اند و پاشیدن آن بر موی باعث رقت آن و جهت داء‌الثعلب و داء‌الحیه نافع و چون خواهند آن را بسوزانند طریقه احراق آن آنست که در کوزه کرده سر آن را محکم بسته بر اخگر بگذارند و بگذارند تا سرخ گردد پس از آتش برداشته بگذارند تا سرد گردد و ساییده استعمال نمایند و محرق آن لطیف‌تر و حدت آن زیاده و قریب به قوّت بورق زبدی است.

◄بوزیدان

به ضم با و سکون واو و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون به عربی مستعجله نامند.

ماهیت آن: بیخی است سفید به حجم و طول انگشتی و زیاده بر آن و مصمت و صلب و بر ظاهر آن خطوط کشیده و با خشونت و بعضی گفته‌اند که نوعی از مستعجله است و بعضی گفته که آن از فروع مستعجله است و بعضی لعبت بربریه دانسته‌اند و بعضی غش می‌کنند آن را به هر دو یعنی بدل آن بعضی مستعجله و بعضی لعبت بربریه را می‌فروشند و فرق میان ایشان به عدم خطوط مستعجله است و حلاوت بوزیدان به خلاف لعبت بربری



که بی‌حلاوت است و آنکه لعبت بربری گره دار است به خلاف بوزیدان و گویند از هند می‌آورند و بالجمله نبات آن مجهول الماهیت است و بهترین آن سطبر به اوصاف مذکوره است و به خلاف آنها زبون و بسیار ضعیف.

طبیعت آن: گرم و خشک در آخر دویّم و در اول سیّم نیز گفته‌اند با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: با قوّت تریاقیت و مبهی و محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل و نقرس و مفتح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مفاصل و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و ازاله اخلاط غلیظه بارده به اذابه و ترقیق و رافع سموم بارده و بالخاصیت مسهل زرداب با قردمانا جهت بواسیر نافع.

مضر انثیان، **مصلح** آن عسل و خردل.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال و نیم.

بدل آن: بهمن سفید و گویند به وزن آن وج و در تریاقیت نیم وزن آن زرنباد و زراوند طویل است.

◄بوش دربندی

به ضم با و سکون واو و شین معجمه و فتح دال و سکون رای مهملتین و فتح بای موحده و سکون نون و کسر دال مهمله و یا.

ماهیت آن: قرصی است از برگ و گیاه نباتی به قدر درخت کوچکی و برگ آن شبیه به برگ حنا و تخم آن مدور و از شاهدانه کوچک‌تر و مایل به زردی. منبت آن بلاد عجم خصوصاً نواح شهر زور و ارمنیه. اهل آن بلد برگ و گیاه آن را کوبیده قرصها ساخته خشک نموده به اطراف می‌برند.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در اول خشک و در آخر اول سرد و خشک نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: رادع و ملین. طلای آن جهت تحلیل اورام حاره و منع زیادتی آنها و تسکین اوجاع رمد و نقرس خصوصاً با آب عنب الثعلب نافع.

بدل آن: شیاف مامیثا و حضض است.

◄بول

به فتح با و سکون واو و لام به فارسی کمیز و شاش و به هندی موت و مشهور به پیشاب است.

ماهیت آن: معلوم است و آن ماییت مشروب و مطعوم حیوان و انسان است که طبیعت از راه گرده و مثانه و احلیل و یا قبل دفع می‌کند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بسیار جالی و ملطف و مقطع و بول هر یک از حیوانات به حسب امزجه آنها مختلف می‌باشد و بول انسان اعدل از سایر ابوال و بعد از آن بول شتر و گاو است و هر بولی را که بجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف آنها بیعدیل است و بول انسان جهت قروح عمیقه رطبه و ساعیه و جرب و حکه و حزاز و سعفه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه و بثور پر آب که در سر به هم می‌رسد و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لذع را بدان بشویند و جهت داءالثعلب و برص و تقشر جلد و سوختگی آتش غسلاً و طلاءً و آشامیدن آن جهت فساد هوا و گزیدن جانوران سمی و سموم مأکوله و مداومت بول خود و بول طفل به قدر دو کف جهت مار گزیده و سایر هوام و مداومت بول خود هر صباح ناشتا به قدر دو کف جهت دفع سپرز بیعدیل و به دستور با نیم وزن آن آب برگ خیار بادرنگ به شرط آنکه اگر توانند قبل از آن مقدار راه روند که خسته گردند پس بنوشند و شستن مقعده به بول گرم جهت ورم آن و در مرض آتشک شستن موی به آن مانع ریختن آن و حقنه به آن جهت مغص و قطور آن جهت کرم گوش خصوص که در پوست انار گرم کرده باشند و ثفل بول با روغن حنا حمولاً جهت ورم رحم و با روغنهای گرم چکانیدن در آن و اکتحال آن جهت غرب و رمد و ظلمت بصر و طلای بول مطبوخ در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه به هم رسیده باشد و ضماد خاکستر رز که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف‌الدم اعضا و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس و نفس انتصاب و طلای کف آن جهت ثآلیل مؤثر و بول گاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر و از گاو نر جهت درد معده بارد و بواسیر و با مرصاف جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو به آن با خردل جهت خدر مجرب دانسته‌اند و بول خوک جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بیعدیل و بول خر جهت درد گرده و بول بز با سنبل‌الطیب که هر روز مقدار چهل مثقال بول آن را با یک مثقال سنبل‌الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی و قطور آن جهت درد گوش و بول شتر جهت ورم جگر و سده آن و استسقا و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض بارده احشا و قطور آن جهت جراحت گوش نافع و بول گاومیش به اوصاف جهت درد گوش بارد مجرب و بول سگ جهت ثآلیل مفید و خواص ابوال حیوانات هر یک به جای خود خواهد آمد.

◄بول الابل

اقراصی است که از یمن می‌آورند و در موسم حج در مکه معظمه زادها الله شرفاً و کراماً می‌فروشند.

ماهیت آن: زهراوی حکایت کرده که اهل یمن شترهای خود را در فصلی از سال به چرای گیاهی که در آنجا می‌شود و مخصوص



بدانجا است می‌برند و بول آنها را جمع نموده محافظت می‌نمایند از آن قرصها می‌سازند و مالیقی گفته که نه چنین است که زهراوی حکایت کرده بلکه چیزی است که یافت می‌شود در مغاره‌های کوهستان مکه معظمه و غیر آن و آن قطعه‌های سیاه رنگ متحجر است معروف به صن‌الوبر و تجار از اعراب آنها را گرفته اقراص می‌سازند و بعضی گفته‌اند که بول وطواط است که بعضی بر بعضی متراکم می‌شود در مغاره‌ها و بعضی گفته‌اند که گیاهی است مخصوص به جبال حجاز که آن را کوبیده با بول شتر سرشته اقراص می‌سازند و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نزف‌الدم و حمول آن جهت قطع حمل و بواسیر و با عسل جهت تحلیل اورام طلاءً نافع و بسیار ماندن آن بر بدن باعث تقرح آن است و مصلح آن روغن گل.

◀بولامونیون

به ضم بای موحده و سکون واو و فتح لام و ضم میم و سکون واو و کسر نون و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: قسمی از مخلصه است و گیاه آن مابین شجر و حشیش و شاخ آن باریک و پرشعبه و برگ آن از برگ سداب طولانی‌تر و بزرگتر و بر اطراف شاخ‌های آن چیزی مستدیر شبیه به سر و کوچک می‌باشد و در آن تخمهای سیاه و بیخ آن شبیه به درونج و سفید و دراز و با صلابت. منبت آن جبال و زمین‌های صلب خشن سنگلاخ و مستعمل برگ و بیخ آن است.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و مجفف و جالی و مفتح و آشامیدن بیخ و یا برگ آن مقدار یک درهم جهت ادرار بول و طمث و اخراج مشیمه و درد ورک و قرحه امعا و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت گزیدن هوام و با آب جهت عسرالبول و عرق‌النساء و با شیر تازه دوشیده جهت تفتیت حصات نافع و گویند هر که سه قیراط آن را ناشتا بنوشد هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه عقربی را بکشد و چون چنین کند باید که ثانیا آن را تناول نماید و مضغ آن جهت تسکین وجع اسنان از سردی و تعلیق آن مانع گزیدن عقرب و ضماد آن بر انثیان محلل ریاح آن.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

مضر معده، **مصلح** آن عناب.

بدل آن: بادزهر است.

◀بولسری

به ضم با و سکون واو و لام و فتح سین و کسر رای مهملتین و سکون یا و بهولسری به خفای ها نیز آمده و در بنگاله بول و مول سری به میم نیز نامند.

ماهیت آن: درختی است هندی عظیم و موزون، گل آن کوچک مدور و مشرف و خوشبو و بعد از خشک شدن خوشبوتر می‌گردد و خشک آن را بعضی در بالش و تکیه پر می‌نمایند جهت آنکه می‌گویند در جایی که آن باشد هزارپا در آنجا نمی‌باشد و نمی‌رود و ثمر آن در شکل فی‌الجمله شبیه به عناب و کنار متوسطی و در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد و سرخ نارنجی می‌گردد و لحمیت کمی با اندک شیرینی و عفوصت بسیار و بعضی اطفال و مردم آن را می‌خورند و تخم آن در غلافی شبیه به فندق و از آن ریزه‌تر و اندکی طولانی و مغز آن تلخ و با اندک دهنیت.

طبیعت گل آن: سرد و خشک و ثمر آن از آن زیاده و با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: محلل و جهت تسکین درد دندان و دفع فساد صفرا و اسهال صفراوی و خاییدن ثمر آن خصوص نارس و یا نیم رس جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و خوردن آن قابض شکم و نفاخ و ممسک منی و ثمر نارس آن از ادویه ممسکه منی است و عصاره تازه آن عطوساً و قطوراً در بینی برای اهوه و امراض دماغی نافع و آب بسیاری از دماغ بر می‌آورد و عرق گل آن مقوی ارواح و مفرح و جهت امراض مذکوره و بارده نافع و عطر آن که با براده صندل مرتب نمایند بسیار خوشبو و مقوی است و آشامیدن مطبوخ پوست درخت آن جهت تسکین وجع اعضا و مرضی که در بنگاله می‌شود و به هندی اهوه می‌نامند و می‌گویند که در بینی می‌شود و مضمضه آن جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و عصاره پوست درخت و ثمر نیمرس آن را ابریشم بافان جهت استحکام رنگ ابریشم بر تارهای آن می‌مالند و رنگ آن سیاه می‌باشد و با ثبات و پوست درخت و ثمر خام آن را نیز کوفته و در آب خیسانیده طبخ می‌دهند جهت رنگ نمودن ابریشم.

◀بوینون

به ضم با و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است ساق آن به قدر انگشتی و برگ آن شبیه به برگ کرفس و لطیف‌تر از آن و گل آن شبیه به گل شبت و



تخم آن ریزه و خوشبوی و مستعمل برگ و تخم و عصاره آنست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و مغص و یک درهم برگ آن مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصاً با ماءالعسل و چهار برگ آن جهت تقطیرالبول و مغص و نیم درهم از تخم آن به دستور و ضماد آن با شراب و نمک نیم گرم جهت تحلیل خنازیر و حمول آن جهت اخراج کرم امعا مفید و عصاره آن را از شاخها و برگ آن اخذ می‌نمایند.

مصدع و مغشی، **مصلح** آن عناب و شیر تازه دوشیده.

مقدار شربت: از برگ آن تا یک مثقال و از تخم آن نیم مثقال.

بدل آن: کندر است.

◄ پوئی

به ضم بای فارسی و سکون واو و کسر همزه و سکون یا.

ماهیت آن: گیاهی است هندی از قبیل تخم و در بنگاله کثیرالوجود و بر اشجار و دیوارها و سقف خانه مانند تاک و کدو بالا می‌رود و ساق آن به سطبری انگشتی و برگ‌های آن فی‌الجمله شبیه به برگ تانبول و سبز و از آن ضخیم‌تر و نازک و با رطوبت و لزوجت بسیار و بی‌زغب و دو قسم می‌باشد یکی سفید یعنی ساقه آن سفید رنگ و برگ آن سبز و این بسیار است و دویّم سرخ یعنی ساقه آن سرخ و رگ‌های برگ آن نیز سرخ رنگ و این کمیاب‌تر از آن است و اهل هند آن را پخته می‌خورند مانند سبزیهای دیگر و با لزوجت بسیار است.

طبیعت آن: سرد و تر.

افعال و خواص آن: منوم و مبهی و جهت ازدیاد منی و تلیین آلات صوت و حلق و تسکین حدت حمیات حاره و طلای آب برگ آن جهت تسکین سوزش و منع آبله کردن عضو به آتش سوخته نافع چون مکرر و پی هم بمالند در هنگام سوختن و بسیار قریب بدان.

فصل الباء مع الهاء

◄ بهمن

به فتح بای موحده و سکون ها و فتح میم و سکون نون لغت فارسی است.

ماهیت آن: بیخی است فارسی فی‌الجمله شبیه به زردک کوچکی و با اندک صلابت و کجی و با خشونت قلیلی و ناهمواری و منبت آن کوهستان ارمن و خراسان و گیاه آن به قدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگ آن مانند برگ اجاص منبسط و خارناک و کثیرالتشریف و بر ساق آن برگی چند سر آنها با هم پیچیده و بی‌گل و در تموز می‌رسد و دو قسم می‌باشد: سرخ و سفید سرخ آن بالیده‌تر و بلندتر و ناهمواری پوست آن زیاده و ظاهر آن سرخ‌تر از باطن آن و سفید آن هم ظاهر و هم باطن آن سفید و بهترین سرخ آن صافی سنگین خوشبوی آنست که چون بخایند با اندک لزوجتی و قبضی باشد و همچنین سفید آن و از نواح ارمنیه و خراسان آورند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و سرخ آن گرم تا سیّم و قوی‌تر از سفید و هر دو با رطوبت فضلیه و قوّت قبضی و مسیح هر دو را گرم و تر دانسته.

افعال و خواص آن: بغایت مقوی باه و دل و مسمن بدن و زیاده کننده ماده منی و مفتح و محلل ریاح و بلغم غلیظ لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و یرقان و تفتیت حصات گرده و مثانه خصوص با ادویه مناسبه و سرخ آن جهت تقویت باه و انعاظ قوی‌تر و چون در آب طبخ نمایند تا مهرّا شود و آب آن را با شکر ناشتا بیاشامند فربهی عظیم آورد خصوصاً با بادام و نخود و ضماد آن با نمک تلخ و عسل بر صورت زنان باعث نیکویی رنگ رخسار و شستن سر بدان جهت کشتن شپش و خوشبویی موی و فرزجه سفید آن با زعفران جهت تنقیه رحم و خوشبویی آن و هر دو نوع آن **مضر** سفل و **مصلح** آن انیسون و کثیرا و عناب.

مقدار شربت از جرم آن: هر دو تا دو مثقال و از آب مطبوخ آن تا سه اوقیه هر یک بدل دیگری‌اند و **بدل** هر دو به وزن آن تودری و نصف آن لسان العصافیر و موصلی سفید و سیاه و اسکندناکوری و بدل سرخ آن درونج و بدل سفید آن زرنباد است.

◄ بهمی

به فتح با و سکون ها و کسر میم و یا.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به گیاه جو و از آن کوتاه‌تر و باریک‌تر و خوشه آن شبیه به شیلم و منبت آن مواضع سایه‌دار.

طبیعت آن: سرد و خشک در دویّم و بسیار قابض.

افعال و خواص آن: مداومت شرب آن حابس اسهال مزمن و نزف‌الدم که مرفوع البرء باشد و سلس البول نافع.

مقدار شربت آن: تا دو درهم و از خاصیت آن آنست که چون در ابریشم ملون به رنگ ارغوانی یا در شال سرخی پیچیده بر عضوی که خون از آن نزف کند بیاویزند و یا ببندند در قطع آن مجرب دانسته‌اند.

◄ پهکرمول

به ضم بای فارسی و سکون ها و فتح کاف و سکون رای مهمله و ضم میم و سکون واو و لام.

ماهیت آن: بیخی است هندی با ریشه‌های بسیار تلخ و تیز و سیاه



رنگ.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: مشهی و مبهی و جهت امراض ریاحی و بلغمی و حمیات مرکبه و تحلیل اورام و ضیق النفس و درد پهلو شرباً و ضماداً نافع.

◀ بهنگره

به فتح با و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و فتح رای مهمله و ها.

ماهیت آن: گیاهی است هندی نبات آن به مقدار ذرعی و برگ آن شبیه به برگ انار و از آن عریض‌تر و برگ و ساق آن شاداب و طعم آن اندک تلخ و تیز و سه نوع می‌باشد سفید و زرد و سیاه. گل سفید آن سفید و سبزی برگ و ساق آن کمتر و گل سیاه آن سیاه و برگ و شاخ آن سبز تیره مایل به سیاهی و گل زرد آن زرد و برگ و ساق آن سبز مایل به زردی و این هر دو نوع بسیار کمیاب‌اند.

طبیعت آن: هر سه در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آب برگ و ساقه گیاه آن جهت تقویت بصر و قوّت باه و دفع و رفع رطوبات و ضعف آن هر دو و بلاغم و ورم و صلابت طحال و جذام و مضمضه آن جهت امراض دهان و درد دندان و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و طلای آن بر سر جهت صداع و بر داءالثعلب و بهق و برص و جذام و قوبا و اکثر امراض جلدیه به تنهایی به شرط مداومت و خاریدن موضع هر مرتبه و یا با ادویه مناسبه دیگر مانند آنکه از برای داءالثعلب با اصل السوس و برای جذام و بهق و برص با خربق ابیض و برای جرب رطب با توتیای هندی اخضر محرق و همچنین بالخاصیت مصلح بدن و امراض جلدیه است و گفته‌اند آشامیدن آن سیاه کننده موی ریش است خصوصاً نوع سیاه آن و گویند که چون گیاه آن را با نمک بالسویه از هر یک سه درم بیاشامند وجع قولنج را در ساعت تسکین دهد و اگر قولنج مزمن باشد و مدت یک اربعین بهنگره خشک و گل تیسو و تخم پنوار که سنگسبویه است و هلیله و بلیله و آمله بالسویه کوفته بیخته با هم وزن آن قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع گردد مجرب و چون یک توله برگ آن با سه ماشه نمک سنگ با هم مضغ نمایند و فرو برند درد شکم هر چند کهنه یک ساله باشد زایل گرداند و گویند اگر تخم آن را در نیم من عصاره بلادر بخیسانند و در زمین نیکو بکارند و به جای آب آب بلادر به آن دهند تا سبز گردد و یک پر مرغ سفید در پای گیاه آن فرو برند هرگاه آن پر سیاه گردد آن گیاه را از ریشه برآورده در سایه خشک کنند و تا هفت مرتبه در شیره بهنگره تازه تسقیه نمایند پس خشک نموده ساییده یک کف دست هر روز تا یک هفته بخورند جذام و برص را زایل گرداند و اگر تخم آن را با کنجد و شکر هر روز قدری بخورند باصره و سامعه و سایر قوای بدنیه را قوی گرداند و اگر با هلیله و بلیله و آمله هر چهار مساوی و ربع وزن یکی دارفلفل بخورند قولنج را زایل گرداند.

◀ بهوئی انوله

به ضم با و خفای ها و سکون واو و کسر همزه و یا لغت هندی است به معنی گیاه آمله زمینی به جهت آنکه گیاه آن به قدر شبری تا یک ذرع و برگ‌های آن ریزه شبیه به برگ آمله می‌باشد و در زیر برگ آن دانه‌های کوچک و شاخه آن باریک.

طبیعت آن: سرد و طعم آن تلخ و زمخت.

افعال و خواص آن: قطور آب نبات تازه آن به تمامه که مطلقاً آب از خارج داخل ننمایند در ناصور و قروح خبیثه چند روز متوالی جهت اندمال آن مؤثر و ضماد ساییده آن با نمک جهت جرب مفید و به تنهایی جهت ضربه و سقطه نافع.

فصل الباء مع الیاء المثناة تحتانیه

◀ بیارانگا

به فتح باء عجمی و یای مثناة تحتانیه و الف و فتح رای مهمله و الف و سکون نون و کاف فارسی و الف.

ماهیت آن: بیخی است طولانی به ضخامت انگشتی و زیاده بر آن و طول آن تا به دو شبر و زیاده نیز و بعضی گره دار و رنگ پوست آن زرد مایل به سرخی براق و ظاهر آن اندک گره دار و چون کهنه گردد مایل به سیاهی می‌شود و طعم آن بسیار تلخ و مغز آن ریشه دار و صلب و از ملک رخام که رخنک نیز نامند می‌آورند به سهلت و اسلام آباد و از آنجا به اطراف می‌برند و بسیار وفور ندارد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و منسوب به مشتری است.

افعال و خواص آن: اهل آن دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل می‌نمایند و در هر مرضی با دوایی خاص مستعمل دارند. *امراض اعضاء الراس* جهت درد سر قدری از آن را با گلاب ساییده بر پیشانی طلا می‌نمایند و می‌گویند که فی‌الفور درد ساکن می‌گردد و برای ام‌الصبیان مقدار یک سرخ پیارانگا با یک دانه قرنفل و یک دانه فلفل با شیر مرضعه طفل ساییده می‌خورانند و برای شب کوری پیارانگا و زردچوبه از هر یک یک ماشه با شیر زنان ساییده پارچه را بدان تر کرده سوخته



دوده آن را گرفته در چشم می‌کشند و برای درد چشم و رفع سرخی و جلای بیاض پیارانگا چهار رتی، زردچوبه گرده دار، حضض هندی، افیون از هر یک یک ماشه، زاج سفید دو رتی با آب تا سه ساعت نجومی کامل ساییده حل نموده شیر گرم کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا می‌نمایند و برای جلای بیاض و قطع آن با میل در چشم می‌کشند و ایضاً برای درد چشم قدری از آن را با قدری زردچوبه و قلیلی افیون و یا هر سه مساوی ساییده بر دور چشم طلا می‌نمایند درد و سرخی چشم را زایل می‌نماید و برای درد گوش که چرک از آن جاری باشد دو عدد بادنجان را درست بر آتش گرم می‌کنند و می‌فشارند و آب آن را گرفته قدری پیارانگا در آن می‌سایند و صاف کرده شیر گرم نموده دو سه قطره از آن در گوش می‌چکانند و می‌گویند فوراً درد را ساکن می‌گرداند و ریم را زایل می‌کند و برای درد دندان پیارانگا، نمک اندرانی، تنباکو، حلتیت بریان کرده، خاکستر پوست درخت عشر، پوست درخت بادنجان دشتی که به هندی بهتکتیه گویند از هر یک قدری نرم کوفته و بیخته بر دندان می‌مالند و دهن باز کرده سر را به زیر می‌دارند تا آب و رطوبات دفع گردد و برای پینس که مرضی است که در ملک هند در بینی به هم می‌رسد می‌گیرند پیارانگا و توتیای هندی از هر یک یک ماشه و در روغن گاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط می‌نمایند. *اعضاء الصدر* برای زیادتی شیر زنان پیارانگا یک ماشه، سیاه دانه، زیره سفید، شقاقل با آب نرم سوده صاف نموده می‌آشامند تا سه روز و برای ضیق‌النفس و سرفه کهنه یک ماشه پیارانگا با پوست بیخ بریاره و پوست بیخ کنکهیه از هر یک یک ماشه در هم نموده در سر غلیان مانند تنباکو می‌کشند ایضاً برای ضیق النفس و سرفه کهنه با آب مطبوخ پوست رنگنی به کسر را که آن را به هندی بهتکتیه نیز نامند و شاید بادنجان دشتی باشد بدین نحو که نیم پا و پوست آن را در نیم آثار آب خالص جوش می‌دهند تا آنکه نیم پا و آب بماند پس قدری نمک داخل آن کرده از آتش فرود می‌آورند و صاف نموده یک ماشه پیارانگا در همان آب ساییده در شبانه روز به فاصله چهار چهار گهری که تخمیناً یک و نیم ساعت نجومی می‌شود مقدار یک توله از آن آب را شیر گرم نموده می‌نوشند و همچنین تا آنکه آن آب تمام صرف شود و اگر مرض کهنه باشد و از این مقدار آب زایل نگردد مرتبه دیگر ترتیب داده می‌آشامند و از برای دبه اطفال که آن را به هندی ازارپسنلی و بگهی نیز می‌نامند که در پهلوی چپ اطفال صغیر تا دو نیم ساله و تا سه ساله دفعتاً به هم می‌رسد و علامت آن تب و جستن پهلو و گود افتادن خصوص پهلوی چپ و نفس به بالا کشیدن و تواتر نفس و نگرفتن پستان و گریه بسیار و بی‌قراری و بی‌آرام بودن است چنانچه در رساله علیحده مجملاً ذکر یافته مقدار یک رتی پیارانگا با یک دانه قرنفل و یا فلفل سیاه هر کدام که باشد و آن را در زهره خوک تر کرده خشک نموده باشند و بعضی عورات هند چون آن را مستعمل دارند نزد اوشان می‌باشد با شیر دایه آن ساییده می‌خورانند و می‌گویند که فی‌الفور آرام می‌یابد. *اعضاء الغذاء* برای تقویت معده و زیادتی اشتها پیارانگا سه ماشه، نانخواه، زنجبیل، بادیان، بیخ شیطرج هندی، فلفل سیاه، نمک ترب، نمک سیاه، نمک پانکا از هر یک یک توله، بکهمه سفید، وج ترکی، زاج بریان از هر یک یک ماشه کوفته بیخته با آب لیمو تا نه ساعت کامل سحق می‌نمایند و حبوب می‌بندند و هر حبی به قدر نخودی و باقلایی یک حب شام با آب نیمگرم فرو می‌برند و از برای تقویت معده و زیادتی اشتها و سرعت هضم یک ماشه آن را با نانخواه و رازیانه و با برنگ و نمک سیاه از هر یک یک توله با آب لیموی کاغذی یعنی لیموی آب مقدار ده دوازده عدد سحق بلیغ می‌نمایند آن مقدار که آب آنها تمام خشک گردد پس حبوب بسته نگاه می‌دارند شربتی از یک ماشه تا دو ماشه بعد از فراغ طعام روز و شب می‌خورند تا یک هفته و از برای تقویت معده و رفع انواع اسهالات و بواسیر و ضیق النفس رطوبی و سرفه بارد و ریاح و قراقر شکم و بالجمله اکثر امراض بارده رطبه یک وزن آن را با دو وزن فلفل سیاه نرم کوفته بیخته حبوب به قدر نخودی ساخته یک حب صبح و یک حب شام می‌دهند و این به تجربه رسیده و از برای دفع انواع هیضه خواه محتبس باشد و خواه جاری به عنوان قی و یا اسهال و یا هر دو مقدار نیم ماشه آن را با گلاب و یا با آب ساییده می‌خورند و از برای هیضه رطوبی و بلغمی مقدار دو رتی پیارانگا و دو سه دانه قرنفل و بیست و یک دانه فلفل سیاه نرم سوده می‌خورند و اگر قدری قلیل پیپتا نیز داخل نمایند بهتر است و از برای تخمه و سوء‌الهضم یک توله رازیانه را جوکوب نموده در آب جوش می‌دهند و صاف نموده مقدار دو رتی پیارانگا در دهن انداخته می‌خایند و بالای آن آن را می‌آشامند و برای بواسیر و رفع اسهال رطوبی یک وزن آن را با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با آب کنکهیه سرشته حبوب سازند هر حبی به قدر فلفلی شربتی دو حب صبح ناشتا و دو حب وقت شام فرو برند بواسیر و اسهال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید است. *اعضاء‌النفس* از برای استسقا پیارانگا، نانخواه، تخم حلبه، زیره سفید، فلفل سیاه، پوست بیخ بریاره، پوست بیخ کنار جنگلی از هر یک سه ماشه نرم کوفته بیخته هفت حصه نموده هر روز یک حصه را نصف صبح و نصف شام با عرق بادیان می‌نوشند و به جای آب نانخواه و رازیانه و بیخ بریاره و پوست بیخ انار از هر یک چهار توله



در آب می‌جوشانند و صاف نموده به جای آب می‌خورانند ایضاً از برای استسقا هفت روز ناشتا با ادویه‌ای که ذکر می‌یابد سفوف ساخته با آب سرد می‌خورند ادویه این است: پیارانگا چهار رتی، بکهمای سفید دو ماشه، نانخواه، تخم حلبه، زیره سفید از هر یک چهار ماشه نرم سوده سفوف می‌سازند و هشت حصه نموده هفت حصه آن را هفت روز ناشتا می‌آشامند و می‌گویند باید که به زودی بالای آن دال با خشکه بخورند در آن مدت زایل می‌گردد و از برای طحال پیارانگا، زهره خرگوش، زهره زاغ سیاه، زهره ماهی، زردچوبه سوخته، زاج سفید سوخته، توتیای هندی سوخته، تنکار سوخته از هر یک یک ماشه با آب برگ صبر که به هندی کهیکوار نامند خوب حل نموده به مقدار دانه ماش و خردل حب می‌بندند هر روز یک حب صبح و یک حب شام و کبیر را حب به قدر ماش و صغیر را حب به قدر خردل می‌دهند و از ترشی و بادی پرهیز می‌فرمایند و قلیلی روغن در طعام آن داخل می‌نمایند و قدری پیارانگا را با سرکه ساییده بر ورم طحال طلا می‌نمایند و از برای دفع پرسوت که آزاری است که بعضی عورات را بعد از زاییدن عارض می‌گردد و آن زن روز به روز زرد و ضعیف و لاغر می‌گردد و اکثر طبیعت آن ملین می‌باشد دو رتی پیارانگا را با بیست و یک دانه فلفل سیاه و با دو ماشه گوشت دهنیس که جانوری است هندی و دو ماشه گوشت بچه آهو که در حمل مادرش را ذبح نموده و از شکمش برآورده خشک کرده باشند نرم سوده حبها می‌سازند و تا هفت روز ناشتا می‌خورانند و از غذاهای نامناسب پرهیز می‌نمایند ایضاً برای پرسوت یک سرخ پیارانگا را با عنبر اشهب و مشک خالص و زعفران از هر یک دو ماشه، فلفل سیاه بیست و یک دانه، گوشت دهنیس، گوشت بچه آهو که خام از شکم مادرش برآورده باشند از هر یک سه ماشه نرم سوده حبوب می‌بندند هر حبی به قدر یک ماشه هر روز یک حب آن را می‌خورانند و از ترشی و بادی و از اغذیه‌های بارده پرهیز می‌نمایند و برای دفع سلس‌البول پیارانگا دو رتی، نانخواه یک ماشه، پوست بیخ بریاره، پوست بیخ کنار، تخم کنکهیه از هر یک یک ماشه نرم کوفته بیخته صبح ناشتا می‌آشامند و برای نزول آب پیارانگا را با نارجیل سفید ساییده بر موضع ورم طلا می‌نمایند و به دستور با فلفل سیاه و برای نزول آب در خصیه شش ماشه آن را با پوست شیطرج هندی و پوست بیخ تاتوله و پوست بیخ بریاره از هر یک شش ماشه خشک نموده با عصاره پوست درخت بکاین خوب حل کرده گرم نموده ضماد می‌نمایند بعون الله تعالی در سه چهار مرتبه زایل می‌گردد. *السموم* برای مارگزیده فی‌الفور قدری پیارانگا با شیر درخت عشر که به هندی آکه نامند و شیر درخت زقوم که به هندی تهورسیج نامند نرم سوده بر آن موضع طلا می‌نمایند و قدری پیارانگا را با جدوار مجرب ساییده می‌خورانند و با فلفل نیز. *الاوجاع* سه ماشه پیارانگا را در پا و آثار روغن سرشف یا کنجد خوب می‌سوزانند و صاف کرده شب گرم نموده بر موضع وجع می‌مالند و از هوای سرد محفوظ می‌دارند ایضاً جهت اوجاع یک توله پیارانگا را با گل دهاوه و هلیله زرد از هر یک یک توله کوفته در یک آثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب می‌گذارند و گاه گاه بر هم می‌زنند پس عندالحاجت گرم نموده بر موضع وجع می‌مالند و برای تحلیل اورام و غدد و تسکین اوجاع با دو وزن آن فلفل سیاه با آب نیم گرم سوده گرم کرده ضماد می‌نمایند.

حب پیارانگا: نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش فم معده و جذام و آتشک و جروح و قروح خبیثه و غیرها. **صنعت آن**: پیارانگا چهار رتی، زعفران و مشک خالص از هر یک یک رتی، کافور خالص و مومیایی از هر یک یک ماشه اجزا را کوفته بیخته سه حب می‌سازند هر روز یک حب آن را ناشتا می‌خورند و غذا وقت ظهر نخود آب و شب قلیه با خشکه و اگر مزاج قوی باشد و هضم تواند نمود وقت ظهر کیله سفری می‌خورند و از حموضات و لبنیات پرهیز نمایند.

◄ پیپل

به کسر بای عجمی و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای عجمی و لام لغت هندی است.

ماهیت آن: درخت هندی است در جمیع ملک هند به هم می‌رسد و بسیار عظیم و چتردار می‌باشد و هنود آن را تعظیم می‌نمایند و برگ آن عریض اندک طولانی و با کنگره کمی و نوک آن بلند و تیز.

طبیعت: برگ و پوست درخت آن گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ضماد پوست درخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم ناصور و برگ آن را که بر دمل گرم کرده بندند به تحلیل برد و یا پخته نماید و برگ خشک آن که خود بخود از درخت افتد سوخته گرماگرم در آب سرد اندازند تا هفت برگ و آن آب را بنوشند تهوع و قی را باز دارد و نیز پیپل به هندی دارفلفل را نامند.

◄ بیخ زرین گیاه

به کسر با و سکون یا و خای معجمه و فتح زای معجمه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف فارسی و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و ها به فرنگی جیسو نامند.

ماهیت آن: بیخی است شبیه به بهمن سفید و از آن طولانی‌تر و سنگین‌تر و صلب‌تر و بعضی مایل به زردی و سنگین و بسیار صلب و اندک براق طلایی فی‌الجمله شبیه به استخوان زرد شده و این بهترین آن است و از چین و زیربادات می‌آورند و گران بها است خصوصاً نوع صلب سنگین مایل به زردی آن.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی قوا و ارواح و باه چون مقدار قلیل از آن را با گلاب بسایند و بیاشامند و یا کوفته بیخته بر آب گوشت پاشیده بنوشند.

مقدار شربت آن: یک دانگ تا نیم درهم.

◀ **بیسم**

به کسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر سین مهمله و سکون میم.

ماهیت آن: ثمری است شبیه به به کوچکی و صلب و با زغب بسیار زیاده از به و انطاکی گفته که درخت آن را پیوند از سیب و امرود و یا با نهال بلوط و یا بید و یا قسطل که شاه بلوط است می‌نمایند و کثیرالوجود و بسیار پیوند از تفاح و صفصاف که بید است می‌نمایند و هنگام رسیدن ثمر آن هنگام رسیدن اثمار دیگر است و تا اواسط زمستان می‌ماند.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ آن فادزهر سموم حاره و مضمضه طبیخ آن جهت تقویت دندان و جلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث‌الدم و نزف‌الدم و رحم و بواسیر و برگ آن جهت التیام و التصاق جراحت تازه بغایت مفید و اکثار آن مولد سدد و عسرالبول، **مصلح** آن روغن بادام.

بدل آن: بلوط و عفص.

مقدار شربت آن: از ده درم تا پانزده درم.

◀ **بیش**

به کسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و شین معجمه.

ماهیت آن: بیخی است هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هند و نواح آن می‌روید و انواع می‌باشد و در هیچ یک از انواع آن تلخی و تیزی و حدت نیست ولیکن همه مخدرند فی‌الفور، معفن ارواح و اخلاط به مراتب خود در قوّت و ضعف و مهلک‌اند بدان سبب و بعضی گفته‌اند در بعضی اقسام آن تندی و تلخی است یک نوع آن را سینکهیا نامند به جهت مشابهت آن به شاخ آهو بره زیرا که به لغت هندی سینکهه شاخ را گویند و این را چندال نیز خوانند به جهت کمال رادئت و خباثت سمیت زیرا که چندال قوم بسیار رذل خبیث را نامند و این اکثر در کوه دابریت که میان هند و خطا واقع است و در کوهستان کیدارو که در سرحد تبت کوچک واقع است و در کوهستان مورنگ و رنگپور و رنگاماتی و نیپال نیز به هم می‌رسد و بهترین و قوی‌ترین آن آنست که به وزن سنگین و صلب و اندرون آن سیاه مصمغ براق باشد و بعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره پس زرد پس سفید تیره و بر ظاهر آن نقطه‌های سیاه و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد پس آنچه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد برهمنی نامند هر یک به مراتب گفته‌اند قوّت سیاه آن به مرتبه‌ای است که چون کسی آن را به دست و پا و بدن عرق آلود و یا بر زبان برساند در ساعت هلاک می‌کند به سبب سرعت تأثیر خود و می‌گویند حکمای هند امتحان قوّت آن را بدان می‌نمایند که ساییده بر شاخ گاومیش شیردار می‌مالند اگر خون از پستان برآمد و بعضی گفته‌اند خون از دماغ و شکم آن جاری شد و مرد بسیار قوی است و الا ضعیف و بعضی مبالغه به این حد نموده‌اند که چون دانه درست آن را بر شاخ گاو تعلیق نمایند اگر به جای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است و الا ضعیف و وجه تسمیه سینهکیا را این نیز نوشته‌اند و گویند اگر کسی بر آن گاومیش و یا گاو سوار شود در او نیز تأثیر می‌کند و نیز اگر بر رکاب بمالند از بیرون موزه و کفش به راکب و پوشنده آن سرایت می‌کند و بوی آن نیز کشنده است و اصل آنست که خوردن مقدار خردله‌ای از آن کشنده است فی‌الفور و اکثر امور مذکوره مبالغه بسیار است و می‌گویند این چنین بیشی کمیاب و سلاطین و حکام در خزاین در زیر نگین خود محفوظ می‌دارند و نوع دویّم بچهناک است و این بیخی است که در هیأت و ناهمواری ظاهر شبیه به جدوار و بیرون آن سیاه و اندرون آن شکری رنگ. منبت این نیز منابت سینگهیا و سمیت این از آن ضعیف‌تر و قابل تدبیر و اصلاح است به خلاف آن و لهذا اطبای هند بعد از تدبیر و اصلاح بچهناک را استعمال می‌نمایند خصوص تیلیای آن را که به رنگ روغن چراغ زرد و تیره مایل به سیاهی می‌باشد و سطبر و سر آن باریک مانند شاخ گوزن و از همه اقسام بچهناک بهتر است و گفته‌اند بچهناک را اقسام دیگر نیز هست ولیکن همه ضعیف و به هیأت و شکل و رنگ اکثری شبیه بهم‌اند مانند رودمنتا و باچلنگ و کمحاین و این هر سه از اقسام بچهناک ضعیف‌اند و از دو دانگ تا نیم درهم آنها کشنده است به تعفین و افساد ارواح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک بیرون آن مایل به زردی شبیه به سعد و این را به هندی تیزک نامند در غایت تندی و تلخی است و این شبیه به جدوار است و بعضی نامقیدان در شیر جوش داده سمیت آن را کم نموده رنگ کرده به جای جدوار می‌فروشند و قسمی دیگر شبیه به اکلیل الملک است و این را قرون السنبل



نامند و احیاناً در سنبل نیز یافت می‌شود و قسمی دیگر را بهراه صورات گویند و این سفید مایل به زردی غیر مخروطی شکل شبیه به بیخ نی گره‌دار و به قدر انگشتی می‌باشد و این را برهمی نیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر به هم می‌رسد و بعضی آن را مهوده نیز نامند و در طعم این نیز تلخی و تندی می‌باشد یک دانگ این کشنده است به کیفیت غالبه خود به سوزش اندرون و غلبه حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح و تحلیل آنها و قسمی دیگر را هلدیه نامند یعنی شبیه به زردچوبه جهت آنکه به ندرت در میان زردچوبه به هم می‌رسد و کسانی که آن را می‌شناسند اولاً از میان زردچوبه جدا نموده بعد از آن آن را جوش نموده خشک کرده حمل و نقل به بلدان می‌نمایند و رنگ این سبز اغبر با اندک زردی و منقط به سیاهی می‌باشد و این را کالاکوت نیز می‌نامند و قوی السمیت است و گویند از خاصیت گیاه آنست که در هنگام وزیدن باد ساکن و در هنگام سکون باد متحرک می‌باشد و قسمی را ستوا می‌نامند یعنی شبیه به زنجبیل جهت آنکه در میان زنجبیل احیاناً یافت می‌شود و این در قوّت ضعیف‌تر از هر چهار قسم است و گفته‌اند شاید فی‌الحقیقة این پنج قسم از اقسام بیش نباشد بلکه بیخ سمی دیگر باشد که به مجاز بیش خوانده‌اند و یا آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی گیرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام دیگر نیز گفته‌اند تا هیجده قسم از آن جمله ده قسم زبون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم تیلیا است چنانچه ذکر یافت و بنا بر تطویل ذکر ننمود و گیاه آن به قدر شبری و با یک ساق و برگ آن شبیه به برگ کاهو و کاسنی و گل بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش گویند طریق اخذ بیش و سایر بیخ‌های سمی آنست که کسانی که می‌شناسند و عادت به استعمال سمیات کرده‌اند در وقتی که آن بیخ‌ها رسیدند شب‌ها رفته در علف‌های آن مواضع سیر می‌کنند هر جا که بیخ سمی قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر می‌گردد قدری خاکستر از برای نشان و علامت بر آن موضع می‌ریزند و روز رفته آن موضع را شکافته آن بیخ را با احتیاط برمی‌آورند و در سایه خشک می‌نمایند و گویند در زمینی که اقسام بیخ اعلای او می‌روید مانند سینگهیا و بچهناک و کالاکوت هیچ گیاه دیگر نمی‌روید مگر جدوار و آن نیز به چند ذراع دورتر و بر اطراف آن و آن جدوار تریاق آن بیش است و شاید بوحا به ضم بای موحده و سکون واو و فتح حای مهمله و الف نام این جدوار باشد نه غیر آن خاک آن موضع مایل به سیاهی می‌باشد و چنان می‌نماید که گویا چرب است و در موسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن نمی‌گردد زیرا که اگر بوی آن بر ایشان برسد هلاک می‌گردند الا حیوانی که آن را موش بیشا نامند و مقر آن میان آنها و خوراک آن نیز از آن بیخها است و آن حیوان نیز سمیت بسیار دارد.

طبیعت آن: بدان که حکمای هند و یونان را در آن اختلاف بسیار است جمیع حکمای هند آن را سرد در درجه چهارم می‌دانند جهت آنکه آثار و افساد آن را تابع خواص و جوهر آن را منافی جوهر روح حیوانی می‌دانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبه چهارم به جهت دریافت بعضی از آثار آن.

افعال و خواص آن: اصلاح نموده آن جهت جذام و برص و امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه مانند سرفه و ضیق النفس و قروح خبیثه مقدار کم آن با مصلحات شرباً و طلاءً نافع و دستور تدبیر و خوردن مرکبات مصنوعه آن مانند پرتاب لنک[۱] و حبوب بیشی و معجون بیشی و روشن و مفرح دلگشای بیشی و تدبیر کسی که بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکر یافت و مجملاً اینجا ذکر می‌یابد بدان که از جمله احوالی که طاری می‌گردد شخصی را که بیش خورده باشد خدارت و بیحسی اعضا و ورم اعضای باطنی و لبها و زبان و خیرگی چشم و برآمدن آن از حدقه و رعاف و دوار و صرع و غشی است. گویند از استشمام رایحه گل آن نیز صرع عارض می‌گردد و هر که از آن اعراض نجات یابد قلیل است که به سل منجر نگردد علاج آن خورانیدن جدوار مجرب و متروديطوس و دواءالمسک خصوصاً مر آن و فادزهر حیوانی و معدنی و مشک خالص و پوست بیخ کبر است و آب برگ بیدانجیر مکرراً و قی فرمودن به طبیخ بزر شلجم و روغن کهنه پس آشامیدن چهار اوقیه طبیخ جفت بلوط با دواءالمسک و تریاق فاروق و پوست بیخ کبر مفید است اگر بسیار قوی نباشد و مهلت تدابیر بدهد و گویند تریاق را چندان در این تأثیری نیست مگر جدوار فایق را و نیز خورانیدن مشک و فلفل و بادزهر معدنی و شیر و سیر و زنجبیل و طین مختوم و جدوار فایق و پوست بیخ کبر و تخم ترنج و تخم سرو و حلتیت و زراوند و قرنفل و هربی و گوشت ثور دشتی قدید کرده و موش بیش و تریاق اربعه و تریاق کامل و تریاق الطین جدید.

◄ بیش موش بیشا

ماهیت آن: گویند حیوانی است شبیه به موش مکان آن موضعی است که منبت بیش است و گوشت آن تریاق بیش و سایر سمومات حیوانی و نباتی است و جهت بهق و برص و جذام نافع است و بعضی گفته‌اند که آن نباتی است در حوالی بیش می‌روید و فادزهر اوست و آن را یوحا نامند و آن حیوان و گیاه هر دو در بیش ذکر یافتند.

---

۱. ترتاب لنک: ب



◄ **بیض**

به فتح بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد معجمه مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است که به فارسی تخم و خایه ماکیان و به هندی مرغیکاانڈا نامند.

ماهیت آن: معلوم است بهترین آن بزرگ مقدار آنست که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد زیرا که حرارت هوا مفسد آن است و حافظ آن از فساد هوا در نمک نگاهداشتن.

طبیعت زرده آن: مرکب القوی مایل به گرمی تا آخر درجه اول و سفیده آن سرد و تر در دویّم و پوست بیرون آن در اول دویّم سرد و خشک و پوست صفیق اندرون آن که غرقی نامند سرد و خشک در اول.

افعال و خواص آن: زرده نیمبرشت آن صالح الکیموس کثیرالغذا قلیل الفضول و مقوی دل و دماغ و بدن و مبهی و جهت منع نزلات حاره از سینه و اصلاح حال سینه و خشونت آن و نفث‌الدم و خشونت معده و روده و مثانه و قرحه گرده و مثانه و مقوی شخصی که خون زیاده از او دفع شده و یا ضعفی از فصد به هم رسانیده باشد و موافق مزاج سوداوی و چون زرده آن را در ظرف چینی یا غیر آن بر هم زنند و با اندک فلفل یا مری در ظرف مسی و غیر آن که در آن آب باشد بگذارند و جوش دهند تا نیم پخته گردد و در بین بر هم می‌زده باشند و این بهترین انواع طبخ آن است و سریع الهضم جیدالغذا است و جهت حلق و سرفه و نفث‌الدم و تقویت باه و خوردن زرده خام آن جهت رفع اذیت گزیدن مار و تصفیه صوت و حرقت مثانه مفید.

مضر معده و اکثار و مداومت آن مولد حصات گرده و بهق و کلف و نیم پخته آن در مزاج اطفال نایب مناب شیر و بسیار پخته آن دیر هضم خصوصاً در مزاجی که بسیار رطوبت غالب باشد و مورث قولنج، **مصلح** آن ادویه حاره و آب کامه و با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک و کندر و انزروت جهت تسمین بدن بیعدیل و با دم الاخوین جهت زحیر و با کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان خون و تسدید فوهات عروق و سحج و با سماق و مازو و دانه مویز و انگور و امثال اینها جهت اسهال مراری و با مصطکی و مانند آن جهت درد شکم و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور و نشاره قضیب گاو کوهی و دارچینی جهت تقویت باه بغایت نافع و پخته آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد به معده و ضماد آن با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعده و با موم و روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلای پخته آن با زعفران و روغن گل و آرد جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم بواسیری و مقعده و ضربان آن و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با مر و زعفران جهت ورمی که از خون غلیظ به هم رسیده باشد و به تنهایی جهت شقاق سفلی نافع و چون زرده آن را به قدر مطلوب چهار پنج عدد و یا زیاده با زیره کرمانی و گل بابونه نرم کوبیده در هم سرشته بر پارچه کرپاس آب ندیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسپانند درد و وجع آن را تسکین دهد و تقویت بخشد و به تنهایی چون پارچه کرپاسی را مدور چیده وسط آن را سوراخ کوچکی نموده بر آن بمالند و بر دمل و یا ورمی که خواهند منفجر گردد گرم نموده بچسپانند در یک دو روز منفجر می‌سازد خوردن زرده یا سفیده آن موافق محرورالمزاج و تدهین روغن زرده آن جهت برآمدن موی ریش و غیر آن و برای تقویت باه و جهت تمدد و تشنج امتلایی حادث از برودت و رطوبت مجرب و سفیده آن مغری و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر هضم و با آرد جو قاطع نزف‌الدم و نفث‌الدم از فوق و تحت و ضماد آن جهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح حاره خبیثه و سوختگی آتش و آب گرم و منع آبله کردن آن و بر بشره جهت رفع آثار حرارت آفتاب و آتش و با ادویه قابضه بی‌لذع جهت قطع خون رعاف که از پرده‌های دماغ آید و با کندر بر جبهه جهت منع ریختن نزله به چشم و طلای آن به تنهایی رادع و مسدد مسام و جهت اورام حاره نافع و با کافور و بزرالبنج جهت تبرید چشم و رفع حدت و سوزش حادث از گرمی آفتاب و یا آتش و حقنه آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت تسکین وجع امعا و سحج و اسهال مراری و حمول آن با روغن گل جهت ضربان مقعده و رحم مفید و پوست صلب بیرون آن جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و ذرور آن با صدف جهت بیاض چشم و قطور مکلس آن یعنی سوخته مانند آهک سفید شده آن با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و نفوخ سوخته آن به قدری که سیاه شود و خاکستر نگردد جهت قطع رعاف مهلک مجرب و خوردن تازه مسحوق غیر محرق آن به قدر دو درهم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه مفید و پرده ملاصق پوست آن یعنی غرقی با خون بچه کبوتر حمولاً مفید بکارت است و از اسرار شمرده‌اند و پوست تخم مکلس در جمیع افعال مانند آهک است. جالینوس حدی به جهت نیم پخت نمودن آن قرار داده که هرگاه در آب گرم جوشان بگذارند تا صد عدد که شمار کنند و چون در آب سرد بر آتش گذارند تا سه صد عدد که شمار نمایند نیم پخته می‌شود .

مقدار شربت آن: از پنج عدد تا پانزده عدد و تخم سایر طیور در اماکن خود ذکر خواهند یافت و بالجمله بیض سلحفات برّی جهت صرع و بیض رخمه جهت دفع سموم و تخم تذرو و تخم تیهو و دراج و کبک شبیه‌اند به تخم مرغ خانگی و طریق تکلیس



قشر آن و حلوای زرده آن و رشته و شش رنجه که به فارسی شش رنگه و نسخ عجّه به اقسام و کوکو و نیم‌رو و نیم بست در قرابادین ذکر یافت.

◄بیل

به کسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و لام لغت هندی است.

ماهیت آن: ثمر درختی است هندی به قدر انار بزرگی و بهی متوسط و پوست آن در خامی سبز و نرم و بعد از آن بسیار صلب و بعد از رسیدن مایل به زردی و بعضی زرد کم رنگ و پوست آن اندک نازک که زود شکسته می‌گردد به رسیدن ضربه و صدمه و مغز آن اندک شیرین خوش طعم طیب‌الرایحه مایل به زردی و نرم و تخم او در غلاف‌های طولانی و در هر غلافی پنج و شش و یا زیاده به حسب خوبی و بدی نوع ثمر آن بالای آن تخم‌ها یعنی در جوف غلاف آن رطوبتی لزج اندک تلخ با حدت و عفوصت و بالای آن غلاف‌ها و در بین آنها و زیر پوست صلب مغز آن و ریشه‌های باریک نیز دارد که از پوست روییده در جوف مغز آن نفوذ کرده و بهترین آن آنست که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک و بسیار خوشبو و مغز آن بسیار شیرین و خوش طعم و رایحه و بی‌عفوصت و تخم‌های آن کم باشد یعنی آن غلاف‌های مذکوره کوچک و از هم دور و به سهولت و بدون آنکه شکافته گردد و رطوبت لزجه آن به مغز آن سرایت نماید و بد طعم گرداند جدا گردد و ریشه‌های آن نیز کم باشد که به آسانی توان از آن جدا نمود و چون در آب حل نمایند و از صافی بگذرانند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و ریشه کمی در آن بماند و شربت آن محتاج به شیرینی از خارج برای نیکویی طعم و شیرینی نباشد و اگر باشد به قدر قلیلی شیرین گردد و آنچه به خلاف اوصاف مذکوره باشد زبون است و درخت آن بزرگ تا به قدر درخت گردکان و سیب و بزرگتر از آن نیز می‌شود و برگ آن بزرگ‌تر از برگ سیب می‌شود و فی‌الجمله شبیه به آن و چوب آن صلب و سنگین و کم ریشه.

طبیعت: پخته رسیده شیرین آن گرم در اول و خشک در دویّم و نارس بسیار خام آن سرد در دویّم و نیم‌رس آن سرد در اول و خشک در دویّم و با قوّت قابضه حابسه.

افعال و خواص آن: مقوی دماغ و قلب و کبد و معده و قابض و حابس اسهال مزمن و قاطع لزوجات و حیض خواه مغز آن را بی‌شیرینی و یا با شیرینی بخورند و یا شربت نموده یعنی در آب حل کرده با شیرینی و یا بی‌شیرینی بی‌گلاب و یا با گلاب بنوشند.

المضار: اکثار تناول آن مولد بواسیر و سدد خصوصاً نیم‌رس آن و **مصلح** آن شکر نیم وزن آن تا به وزن آن و نیم رس آن را چون به گل بگیرند و در زیر آتش طبخ دهند و از مغز پخته آن مقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال و زیاده هم به حسب حاجت با هم وزن آن شکر و یا نبات و یا نیم وزن آن نیز به حسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و روغن تخم آن صاحب دستورالاطبا گفته که در کتب فارسی که در هندوستان تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته‌اند اگر به تجربه مقرون آید از عجایب و نوادر خواهد بود. طریق اخذ آن آنست که بگیرند تخم آن را و به طریق پتال جنتر روغن آن را بگیرند و مدت نه ماه بخورند هر روز مقدار یک درم آن را با آب مطبوخ هلیله و بلیله و آمله منقی از هر یک سه عدد که در سه پیاله آب جوش دهند تا یک پیاله بماند و بنوشند عجایب و منافع بی‌شمار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از هلیله و بلیله و آمله هر یک یک توله و در آب بجوشانند و صاف نمایند و یک تانک از این روغن را با آن ممزوج نمایند و تا چهل روز بیاشامند.



باب سیّم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها تای مثناة فوقانیه است

فصل التاء مع الالف

◄ **تانبول**

به فتح تا و الف و نون و ضم بای موحده و سکون واو و لام لغت هندی است و تنبول و پان نیز نامند.

ماهیت آن: برگ نبات مجنی است یعنی نباتی است بیاره دار مانند انگور و ساق و شاخ آن باریک‌تر از آن و برای آن نیز داربست می‌کنند و برگ آن سبز پهن و نصف بالای آن صنوبری و سر آن تیز و مابین آن عریض املس بی‌تشریف و زغب و ساقه برگ آن اندک بلند و چند نوع می‌باشد یک نوع آنست که برگ‌های آن نازک و کوچک و سفید می‌گردد به عمل و منبت آن مکهه که دهی است از مضافات صوبه بهار عظیم آباد و لهذا آن را مکهی نامند و این خوشبو و نیکو طعم و لطیف و کم حدت است. **طبیعت آن**: معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیگر کنکیریست که در شاه جهان آباد و اکبرآباد و نواح آن و دکهن می‌شود برگ آن بزرگتر از برگ مکهی و در جمیع افعال و خواص و مزاج قریب به آن و نوع دیگر آنست که برگ‌های آن بزرگ و سبز و بسیار لطیف و نازک و در سنارکام که قریه‌ایست از قرای مضافات جهانگیر نکر از بنگاله می‌شود و کافوری می‌نامند در حدت طعم و تندی رایحه شبیه به قرنفل می‌باشد. **طبیعت این**: گرم در آخر دویّم و خشک در اواسط آن و نوع دیگر که برگ‌های آن بزرگ و متوسط سبز و نازک و به تعمل سفید می‌گردد و در اکثر بلاد هند و بنگاله می‌شود و این را سانچی می‌نامند و این نیز لطیف و خوشبو است ولیکن به لطافت و رایحه آن سه نوع نیست. **طبیعت آن**: حار یابس قریب به اوایل درجه ثانیه است و نوع دیگر آن است که برگ‌های آن سبز و بزرگتر از آنها و با حدت طعم و رایحه و بنگله می‌نامند جهت آنکه مخصوص به بنگاله است. **طبیعت این**: حار در اواخر درجه دویّم و یابس در اواسط آن و هر یک از سانچی و بنگله اصناف می‌باشد در هر بلدی و جایی به قسمی در بعضی جاها ورقهای آن بزرگتر و در بعضی جاها کوچکتر و از اصناف بنگله آنچه برگهای آن نازک و کوچک و اندک عریض می‌باشد ملکپوری می‌نامند منسوب به ملکپور نام دیهی است از دهات مرشدآباد که در آنجا به هم می‌رسد و این بهترین اصناف بنگله است و بالجمله آن را انواع و اصناف بسیار می‌باشد در هر بلدی و جایی به نوعی خاص به نامی مشهور و برگ تمام آنها تا در درخت است سبز می‌باشد و بعد از چیدن بعضی را به تعمل سفید می‌نمایند بدین نحو که برگ‌های بسیار از آن را در زنبیلی و یا سبدی و یا گیره‌ای که به هندی توکری می‌نامند کرده سر آن را به پیشال یعنی کاه برنج یا گندم که به هندی پوال نامند پوشیده و در زمین گودی به مقدار آن کنده و در آن گودال آتش می‌افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را از آن گود برآورده زنبیل تانبول را یک شبانه روز در میان آن می‌گذارند و بر بالای آن سنگی و یا چیزی ثقیل برای آنکه برگ‌های نرم شده بر هم بنشینند می‌گذارند پس در تابستان شبها در شبنم و در زمستان جای گرم نگاه می‌دارند برگ‌های آن سفید و نازک می‌گردد و بیخ آن آنچه به تحقیق پیوسته خولنجان است که به هندی کولیجن نامند و در خولنجان بیان آن خواهد آمد و بهترین آن مطلقاً برگ متوسط سفید نازک کهنه آن است و برگ خام نورس و سبز تازه اخذ نموده و یا بسیار کهنه به درخت مانده و رطوبات آن به تحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک و لذیذ و این زمخت و با عفوصت می‌باشد.

افعال و خواص آن: مطلق مفرح و مشهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط آورنده و مفتح و مدر فضلات و مضغ آن به جهت رفع رطوبات دهان و لثه و استحکام



و تقویت دندان و لثه و خوشبویی دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و گرسنگی و تصفیه صوت و ضیق النفس و سرفه بارد رطوبی بلغمی و تقویت معده و هاضمه خصوصاً با فوفل و دانه هیل نافع و قاطع نزف‌الدم لهات و تحلیل اورام آنها و ضماد آنها ملحم جراحات تازه و بستن برگ پان بنگله گرم کرده بر نزول آب که در بیضه باشد دو سه برگ بالای هم یعنی سه ته بسیار مفید در ابتدا و در دو سه روز به تحلیل می‌برد و اگر بسیار گرمی کند و تاب نیاورند دو برگ بالای هم و یا یک برگ بندند و یا آنکه متوالی نبندند بلکه به تفاریق یک روز یا دو روز در میان تا به تحلیل رود و چون برگ تانبول را با مصالح آن که قدری فوفل ورق کرده و قلیلی کات هندی و اندک آهک مغسول است و اهل هند قاطِبَةً به اینها می‌خورند بخایند و آب آن را بر زخم تازه عموماً و بر زخم کچلی سر بعد سر تراشی و خون آلود بودن بمالند و همچنین بعد از ختنه اطفال بر آن بچکانند و یا بپاشند خون آن را بند می‌کند و موجب خشکی و سرعت اندمال می‌گردد و دستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده آب آن را می‌خورند و ثفل آن را می‌اندازند زیرا که ثفل آن مسدد و مورث قولنج است و گاهی برای لذت و یا برای تقویت معده و تقطیع اخلاط بلغمیه چند دانه قاقله صغار و یا کبار و یا یک دو دانه قرنفل مزید مصالح مذکوره می‌نمایند و ناشتا خوردن آن مضر خصوص محرورالمزاج را و در بعضی امزجه ناشتا اسهال می‌آورد خصوص بنگله آن و چون بی‌مصالح مذکوره با نمک هفت هشت تا ده برگ آن را یا زیاده به حسب برداشت طبیعت بخورند اسهال بلغم می‌نماید و سرفه و ضیق النفس را مفید و اهل هند هرگاه تانبول گویند مرادشان مرکب سکری است که از برگ تانبول و جوزبوا و شربت نبات و غیرها ترتیب می‌دهند و در قرابادین نسخه آن ذکر یافت و عرق آن نیز.

◄ تار

به فتح تا و الف و رای مهمله.

ماهیت آن: اسم درختی است هندی تنه آن بسیار بلند و قوی و بر سر آن برگ‌ها و هر یک با ساقی بلند و چتردار و هر یک مشتمل بر برگ‌های بسیار به هم پیوسته شبیه به پنجه آدمی و بلند و اندک ضخیم‌تر از برگ خرما و نارجیل و از چتر آن اهل هند بادزن می‌سازند و از برگ‌های آن بوریا می‌بافند و نویسندگان اهل کتک که ادریسه نیز نامند به جای کاغذ با قلم آهنی دفاتر خود را بر آن می‌نویسند و مدتها می‌ماند و آن نر و ماده می‌باشد نر آن خوشه برمی‌آورد و ثمر نمی‌بندد مانند نخل نر و ماده آن ثمر می‌بندد و ثمر آن فی‌الجمله در شکل شبیه به نارجیل خام با پوست و جوف آن پر ریشه و در آن دانه‌های اندک پهن در بعضی ثمرها چهار دانه و در بعضی سه و در بعضی دو و در بعضی یک دانه می‌باشد و آن را به هندی تار گل می‌نامند و در خامی شکافته بر می‌آورند و می‌خورند تر و شاداب و نازک و اندک شیرین مانند فالوده منجمد و مغز نارجیل تازه بسته می‌باشد و هر چند رسیده‌تر شود صلب می‌گردد تا آنکه مانند مغز نارجیل دریایی بسیار صلب می‌شود و در این هنگام در میان ریشه‌های بالای دانه آن که مانند انبه ریشه‌دار است رطوبت لزج اندک شیرین مایل به تلخی و بدبویی سرخ رنگ به هم می‌رسد و بعضی مردم آن را قدری میده گندم و اندک شیرینی داخل کرده در روغن مثل گلوله بریان کرده می‌خورند اهل بنگاله و عظیم آباد و اهل هند سر خوشه ثمر آن را خواه نر و خواه ماده و از ماده بیشتر در بدو ظهور و خامی بریده ظرفی گلی را بدان می‌بندند و آنچه آب در آن جمع می‌گردد برمی‌دارند و می‌آشامند و آن را تاری می‌نامند و طعم آن اندک به شیرینی مایل و فی‌الجمله کریه‌الرایحه و در تازگی که هنوز گرمی هوا بدان نرسیده و به جوش نیامده می‌گویند که غیر مسکر است و چون به جوش آمد مسکر می‌گردد و به اندک گرمی و حرارت آفتابی که بدو رسد و یا آنکه ظرف آن آلوده به تاری قدیم باشد به سبب کمال لطافت به جوش می‌آید و مسکر می‌گردد و لهذا شب ظرف نویی را بدان می‌بندند و قبل از طلوع آفتاب کسانی که آن را می‌خورند و خواهش به خوردن آن و ولوع بدان دارند نزدیک درخت آن رفته به مجرد فرود آوردن می‌خورند و هر مرتبه ظرف را تجدید می‌نمایند و آنچه روز بسته‌اند به فاصله سه چهار ساعت فرود می‌آورند و باز این به سبب گرمی هوا اندک مسکر می‌باشد و از آن سرکه نیز می‌سازند و آن سرکه بسیار ترش و لطیف می‌باشد.

طبیعت آن: دانه ثمر خام آن سرد و تر و تاری آن مرکب‌القوی با حرارت ضعیفی و رطوبت بسیاری و دانه ثمر پخته آن سرد و خشک و سرکه آن سرد و تر و بی‌قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: دانه ثمر خام آن ثقیل و بطی الهضم و نفاخ و رافع تشنگی و مقوی باه و رافع فساد صفرا و خون و ضربه و سقطه و مدر بول و تاری آن نفاخ و مقوی باه و منعظ و مسمن و مقوی ارواح و منشط و رافع تشنگی و مدر بول و جهت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و اندک مصدع و اکثار آن مورث دوار خصوص مسکر آن.

◄ تال مکهارا

به فتح تای مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح میم و کاف و خفای ها و الف و فتح رای مهمله و الف لغت هندی است و عوام تال مکهانا به نون و به زبان بنگله کلیاکهارا نامند.

ماهیت آن: تخمی است پهن اندک طولانی ریزه اغبر اندک براق



و لعابی مانند تودری و گیاه آن به قدر ذرعی و شاخهای بسیار از یک بیخ روییده و برگ آن شبیه به برگ کاسنی و خشن و زغب‌دار و گل آن سفید و ریزه‌تر از گل کاسنی و عقده‌های این نیز مانند عقده‌های کاسنی و تخم آن در آنها الا آنکه در عقده‌های این خارها مانند خار امغیلان می‌باشد به خلاف کاسنی و منبت آن کنار آبها و زمین‌های نمناک.

طبیعت آن: گرم و خشک با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: تخم آن مفرح و مسمن و مبهی و زیاده کننده منی و ممسک آن و دافع فساد سودا و خون و چون نرم کوبیده مقدار یک درهم تا سه چهار درهم آن را با هم وزن آن قند یا شکر و یا شیر گاو تازه دوشیده بیاشامند منی را زیاده می‌گرداند و امساک منی می‌آورد و سرعت انزال و جریان منی را برطرف می‌نماید و کوبیده آن را بر شربت پاشیده نیز می‌آشامند و داخل معاجین مبهیه نیز می‌نمایند و به سبب صلابت دیر کوبیده می‌گردد و آشامیدن آب مطبوخ برگ و ساق آن و سلاقه آن جهت استسقا به سبب قوّت ادرار آن مفید و ضماد ساییده گرم کرده برگ و ساق و بیخ آن به تمامی بر کمر جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت فسخ عضل و وجع آنها و بخور آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع.

فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الباء الموحده

◀ تبن

به کسر تا و سکون با و نون به فارسی کاه نامند و اسم جنس آن است.

ماهیت مطلق آن: معروف است و هیأت کاه هر گیاهی به نوعی علیحده است.

طبیعت اکثر آن: در اول سرد و در دویّم خشک و بعضی را به حسب آن چیز مختلف.

افعال و خواص آن: جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق به بخار آن جهت تحلیل اورام و رفع امراضی که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر قدمین جهت رنجی که از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و شستن بدن بدان جهت رفع اعیا و سستی نافع لیکن بشره را شبیه به بشره مریض می‌سازد و جوش دادن ترنج و بالنگ و لیموی درست در آن و تبدیل نمودن آن دو سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آن است و ضماد خاکستر آن با نیم وزن آن نمک و قدری سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع. کاه جو مبرد و افتراش آن جهت محرورین مفید و غسول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب و کلف خصوصاً سیاه آن و پشم و برگ خرما را از آن رنگ می‌نمایند و سیاه می‌گردد و از خاصیت کاه باقلا آن است که چون در زیر درخت میوه‌دار هنگام ظهور شکوفه آن بخور نمایند آن را ثمر آن را محفوظ می‌دارد از افتادن و مجموع کاه خصوصاً کاه خلر که جلبان نامند مضر عصب و خوابیدن بر آن بغایت مضر و عرق کاه گل مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و سستی و ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقه اخذ آن آنست که کاه گل دیوار خشک را با گلاب در دیگ عرق کشی کرده مقطر نمایند و به قدر حاجت بیاشامند و بوییدن کاه گل خصوصاً کاه گل دیوار مطبخ دود خورده که بر آن آب و یا گلاب پاشیده باشند نیز مقوی قلب و دماغ است.

فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الدال المهلمه

◀ تدرج

به فتح تای مثناة فوقانیه و دال و سکون رای مهملتین و جیم معرب از تدرو فارسی است و به ترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنگ و به هندی لوه نامند.

ماهیت آن: طایری است خوش رنگ نیکو منظر ملون منقش شبیه به دراج و از آن بهتر و کوچکتر و حلال گوشت.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر.

افعال و خواص آن: گوشت آن بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی دماغ و فهم و رافع نسیان و وسواس خصوصاً که تا سه روز متوالی کباب آن را تناول نمایند و اکتحال زهره و خون و به دستور قطور آن جهت بیاض و نزول آب در چشم و سعوط زهره آن مفتح سده دماغی و جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده مفید و طلای سرگین آن جهت بهق و برص و کلف و اصلاح بشره زنان حامله نافع و خاکستر پر آن سیاه کننده مو است ولیکن زود سفید می‌گردد و ذرور استخوان بسیار نرم ساییده آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب و اکثار خوردن لحم آن مصدع و مولد مره صفرا در محرورین، **مصلح** آن سکنجبین است.

فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الراء المهمله

◀ تراب

به ضم تا و فتح رای مهمله و الف و بای موحده به فارسی خاک و به هندی متی نامند.

ماهیت آن: معروف و از مطلق آن مراد خاکی است که به سبب تابش آفتاب و صدمات تردد خلق نرم شده باشد.

طبیعت آن: سرد به اعتدال و خشک.



افعال و خواص آن: مجفف و رادع و خاک اجاغ بسیار مجفف و قوّت ردع آن زیاده و با اندک تحلیل، ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و خاکی که در میان نمک باشد و یا ظرف سفالی که در آن نمک گذارند بسیار مجفف و محلل است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام بارده رطبه انفع.

◄ تراب المربعات

ماهیت آن: خاک چهار راه است.

طبیعت آن: الطف و اعدل است به سبب کثرت صدمات مختلفه و تردد و آمد و شد بسیار.

افعال و خواص آن: مجفف و منقی جراحات چرک‌دار و باعث التیام آنها و جهت استحکام اعضای مسترخیه و مترهله و استسقا ضماداً و دلکاً نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است و گفته‌اند از خواص آن است که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه به دست چپ آن را بردارند و در خرقه کبودی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل می‌نماید و منع شر آن می‌کند و چون زنان سر خود را بدان بشویند در حمام از نظر بد که عین نامند محفوظ می‌مانند و چون در ساعت سیّم روز چهارشنبه بردارند جهت عداوت و تفریق مؤثر است.

◄ تراب الصیدا

ماهیت آن: خاک مغاره جبل صیدا است از بلاد شام.

افعال و خواص آن: جهت جبر کسر شرباً و ضماداً نافع است نزد اهل آن بلد حتی آنکه ظن شان آنست که چون مصدوع آن را بیاشامد آن خاک به اذن خالق جل و علا به سوی آن موضع رفته جبر صدع و فصل شکافتگی آن عضو می‌نماید به اندک زمانی.

◄ تراب الشارده

ماهیت آن: خاک جزیره‌ای است از جزایر بحر روم در اقاصی شرقی بحر اندلس و آن جزیره متصل به آن را جزیره یابسه نامند.

افعال و خواص آن: گویند خاک آن جزیره را خاصیتی است عجیب غریب که چون مقدار نیم مثقال آن را در آب حل نمایند و در بینی انسانی و یا حیوانی که در حلق او زلو چسبیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او برمی‌آید و جو و گندم روییده در آن جزیره نیز همین خاصیت دارد و تعلیق آن بر سردابه معلوقه مسقط علق آن است و همچنین چون آن را بخورد و تعلیق بدان نماید و در آن دو جزیره هیچ هوامی و حیوان وحشی موذی نمی‌ماند.

◄ تربد

به ضم تای مثناة فوقانیه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و سکون دال مهمله به هندی نسوت نامند و ناک پتر و بداره و در بنگاله پتوهری گویند.

ماهیت آن: بیخی است ظاهر آن مایل به سیاهی و باطن آن سفید سبک و مجوف انبوبی و دو طرف آن مصمغ. منبت آن حوالی خراسان و سند و گیاه آن ساق‌دار و برگ آن شبیه به برگ لوبیا و لبلاب کبیر و اطراف آن باریک و نیز گل آن آسمانجونی بر سر ساقی روییده و ثمر آن مانند لسان العصافیر و آنچه اندرون آن سیاه و غیر مجوف باشد سم است مانند خربق سیاه زرد آن نیز بد است و بهترین آن به اوصافی است که مذکور شد که تازه کرم نخورده سفید مجوف مصمغ متوسط میان غلظت و رقت صاف جوهر املس سریع التفتیت سهل السحق بی‌ریشه و یا کم ریشه با اندک حدت طعم و قوّت نافذه و جلا باشد و آنچه به خلاف اوصاف مذکوره بود ردی و غیر مستعمل.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و در آخر آن خشک و صاحب شفاءالاسقام گرم و خشک در آخر دویّم گفته.

افعال و خواص آن: مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و قلیلی از صفرا و اخلاط سوخته و با زنجبیل که مقوی فعل آنست قالع بلغم غلیظ و لزج به ترقیق و دافع از عمق بدن و منقی دماغ و معده و رحم از بلاغم و مفتح سده آن و جهت فالج و امراض عصبانی و سرفه حادث به مشارکت رطوبات معده و عرق‌النساء و با روغن بادام و تخم کتان جهت سرفه مزمن و درد سینه و پوست هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع نافع و گفته‌اند چون جرم ساییده خام آن را بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا می‌نماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم می‌کند و لیکن سزاوار آن است که چون در مطبوخ و یا سفوف استعمال نمایند مبالغه در کوبیدن و نرم بیختن آن ننمایند تا به خمل معده و امعا نچسبد و در معاجین مبالغه نمایند و چون به طریق سفوف با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آب گرم باشد و اگر با نمک بخورند با آب سرد و آشامیدن قلیلی از آن با زنجبیل و نبات که به طور قهوه زنجبیل پخته گرم گرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس بارد رطب نافع.

مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب محرورالمزاج و صاحب قلب حار را مضر، **مصلح** آن خراشیدن پوست سیاه آن و به روغن بادام و یا پسته چرب کردن و با کتیرا استعمال نمودن امّا باید که به حد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آن است و وجه خراشیدن پوست آن را گفته‌اند آن است که ذراریح با گیاه آن می‌باشد.

مقدار شربت: از جرم آن تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم.

بدل آن: به وزن آن پوست ریشه توت و در بعضی امزجه غاریقون است و طریقه تدبیر جوارش و حبوب و دواءالتربد و رب التربد و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت.

◄ ترمس

به ضم تا و سکون رای مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله به فارسی باقلای مصری نامند.

ماهیت آن: تخمی است از باقلا کوچکتر سفید مایل به زردی و تدویر و مفرطح و وسط آن اندک فرو رفته و طعم آن با تلخی و بستانی و برّی می‌باشد بستانی آن بزرگتر و برّی آن ریزه‌تر و زردتر و تلخ‌تر و ثقیل الرایحه و بهترین آن در تغذیه سفید بالیده بستانی آنست و در تداوی برّی بسیار تلخ آن.

طبیعت: بستانی آن در آخر اول گرم و در دویّم خشک و برّی آن در دویّم گرم و در آخر آن خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سده کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زایل کننده کلف و برص و بهق. آشامیدن طبیخ آن و لعوق پخته سرشته آن با ماءالعسل و با سرکه ممزوج با آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول و حیض و با سداب و فلفل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تفتیح سده کبد و ضماد آن با ماءالعسل به زیر ناف جهت اخراج دیدان و بر برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه جگر و غیر آن و جذب سم هوام و آکله و نار فارسی و به دستور با سرکه و با عسل و سرکه با هم جهت تسکین وجع عرق‌النساء و تحلیل خنازیر و قلع نار فارسی و ورم سپرز و با مازریون جهت جرب مواشی و تضمید پخته آن با سرکه و عسل جهت عرق‌النساء و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده و تهبج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصاً که به آب دریا و یا ماءالرماد سرشته باشند و با سرکه تنها جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکه مخلوط با هم جهت تسکین اوجاع حاره و به تنهایی بر ورک جهت عرق‌النساء و بر بشره جهت تنقیه آن و نیکویی رنگ رخسار و حمرت آن و بردن آثار ضربه خصوصاً با آب باران و چون آرد آن را با بزر کتان و اندکی فلونیا سرشته بر پاره کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت رفع ثآلیل و بروز مقعده و شقاق آن و بواسیر و با مر جهت عرق‌النساء و ضماد طبیخ آن بر غانغرایا و آن ورمی است که اولاً حس از عضو برطرف می‌شود پس متورم می‌گردد و آشامیدن آن نیز جهت آن علت و تنقیه احشا و آشامیدن مقدار یک رطل از آن جهت برص و شستن چارپایان با آن جهت کشتن کنه آنها و پاشیدن آب مطبوخ آن که تلخی آن در آب رفته باشد بر دیوارهای خانه و حجره باعث قتل پشه و مانع تولید آنست و ریختن آن بر بهق و سعفه یعنی بثور رطبه سر و جرب و آکله و قروح خبیثه و همچنین شستن آنها به آن نافع و خوردن تلخ آن ناشتا هر روز سه درهم جهت تقویت روح باصره و منع صعود ابخره و صداع مزمن و امان از نزول آب در چشم و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سپرز و مثانه و رفع حصات نافع و چون با بیخ نباتی که آن را خامالاون اسود نامند طبخ نمایند و با آب آن جرب حیوانات را بشویند خصوصاً غنم زایل گرداند و آشامیدن آب طبیخ نبات آن جهت ادرار بول مفید و گفته‌اند که از خاصیت مجربه ترمس آن است که چون مقدار یک مشت از آن را نیم کوفته پوست آن را دور کرده در ظرف مس بی‌قلعی با شیر تازه دوشیده آن مقدار که از روی آن بگذرد با آتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب نماید پس به وزن آن روغن گاو بر آن ریزند و طبخ نمایند تا آنکه غلیظ و به سرحد انعقاد رسد و گرماگرم بر پارچه کرباسی بمالند اگر بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر ورکین و تهیگاه اسهال بلغم خام و چون اراده قطع آن نمایند آن پارچه را از آن موضع بردارند و با آب سرد بشویند و این از اسرار طب مکتومه است و جهت اطفال و پیران که نتوانند دوای مسهل بیاشامند نیکو است و حمول آرد سرشته آن با عسل و مرمکی جهت ادرار طمث و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع و در جمیع افعال تلخ آن قوی‌تر است از شیرین آن و بر شیرین آن غذاییت غالب و ثقیل و بطی الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تغذیه مطبوخ آن با ادهان و سرکه و مری و خوردن آن با نمک و صعتر و شیرینی و آشامیدن نبیذ کهنه بالای آن.

مقدار شربت آن: با ادویه از سه درهم تا پنج درهم و مفرداً تا هفت مثقال.

بدل آن: در جلای آثار دو وزن آن باقلا و تخم خربزه و در دفع کرم به وزن آن درمنه ترکی و در سایر افعال افسنتین است.

◄ ترنجبین

به فتح تا و رای مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون.

ماهیت آن: شبنمی است که بر خاری که آن را حاج و خارشتر نامند در خراسان و ماوراءالنهر و بلاد گرجستان و همدان و نواح آن می‌نشیند و منعقد می‌گردد مانند ریزه‌های نبات و طعم آن



شیرین و جالی و بهترین آن سفید تازه پاکیزه غیر مخلوط با برگ و خار بسیار آنست زیرا کـه شـاخ‌هـای آن را بریـده در چادرهـا ریخته می‌تکانند تا آنچه ترنجبین بر آنها انعقاد یافته جـدا گـردد پس از برگ و خار و خاشاک پاک کرده به اطـراف مـی‌برنـد و آنچـه چسـبیده و آلـوده بدانسـت در آب شسـته صـاف نمـوده می‌جوشانند تا غلیظ و یا منعقد گردد.

طبیعت آن: در اول گرم و تر و جالی‌تر از شکر.

افعال و خواص آن: ملین طبع و مسهل صفرا به رفـق و محـرک اخلاط و لطیف‌تر از شیرخشت. جهت سرفه و درد سینه و غثیـان و تبهای حاره و تسکین عطش و با ماءالجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و به دستور با ماءالشعیر دافع اخـلاط حـاره حـاده و بـا روغن کره گاو کوهی جهت عسرالبول و مداومت آن با شیر تـازه دوشیده جهت تحریک باه که یک اوقیه آن را با نیم رطـل شـیر گاومیش بیاشامند و مسخن بدن و آشامیدن ترنجبین بـا آب زیـره جهت رفع قراقر شکم که بـا حمـی خفیفـی باشـد و در حمیـات حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم و بواسیر و بول الدم استعمال آن جایز نیست چنانچه شـیخ الـرییس در بحـث حمیـات جـدری گفته که افضل آنست که تلیین طبیعت صاحب جدری را به تمـر هندی نماینـد و اگـر اجابـت نکنـد زیـاده نماینـد بـر آن قـدری شیرخشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیـره در غـب خالص نوشته کـه تـرنجبین را در تبهـای گـرم ندهنـد زیـرا کـه مستحیل به صفرا می‌گردد و اگـر ضـرورت باشـد بـا حموضـات بدهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن مر صـاحب جدری و حصبه را مانند مضرت عسل است محرورالمزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بی‌قـراری و هلاکـت اسـت و صاحب شفاءالاسقام در بحث جدری و حصبه نوشته کـه آن هـر دو را مضر است به جهت تحریک آن اخلاط ردیـه را و رسـیدن کیفیت آنها به قلـب و کشـتن علیـل و همچنـین شیرخشـت و در بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد مزلقات دهنـد و شیرخشت مناسب است ولیکن ازترنجبین احتـراز نماینـد زیـرا که در آن قوّت ادرار دم است مؤلف گوید صاحب بواسـیر و بـول الدم را نیز به دستور مضر است.

مضر سپرز و محرور المـزاج، **مصـلح** آن تمـر هنـدی و عنـاب و ماءالشعیر و بطی النزول و مصلح آن آب آلو و عناب.

مقدار شربت آن: از هفت مثقال تا سه مثقال.

بدل آن: شیرخشت است و به دسـتور آب جـو بـا شـکر سـرخ و دواءالترنجبین و شراب آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت.

◄ ترخوانه و ترینه

هر دو در قرابادین مذکور شدند.

فصل التاء مع الشین المعجمه

◄ تشمیزج

به فتح تای مثناة فوقانیه و سـکون شـین معجمـه و کسـر مـیم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح زای معجمه و سکون جیم معـرب چشمیزج فارسی است و نیز بـه فارسـی چشـمک و چشـوم و بـه عربی حبة السّودا و اهل حجاز بشمه و به هندی چاکسو نامند.

ماهیت آن: دانه‌ایست به قدر بهدانه و مثلث شکل و سیاه انـدک املس براق بهترین آن بزرگ سیاه براق آنست و ابن بیطـار نوشـته که آنچه از بلاد سودان و نواح آن آورند اندک بزرگتـر اسـت از حجازی آن و به گمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و بعضی در سیّم گفته‌اند.

افعال و خواص آن: جالی و با انـدک حـدت و نهایـت قـبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج قذی نافع و مدبران با زعفران و مامیران چینـی و شـکر کـه مقـوی تحلیـل و زیاده کننده جلای آنند جهت امراض مذکوره انفع که بـا گـلاب ساییده به طریق کحل ترتیب نمـوده اسـتعمال نماینـد و ضـماد آن جهت جراحت قضیب و اعضای عصـبانی و جـذام نـافع و دسـتور تدبیر آن آنست که در جوف پیاز یا خمیر گذاشته در زیـر آتـش پخته پس برآورده مقشر کرده استعمال نمایند و سه نـوع دیگـر و نسخ ذرورات تشـمیزجی و قطـور و کحـل آن در قرابـادین ذکـر یافت.

فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الفاء

◄ تفاح

به ضم تای مثناة فوقانیه و فتح فای مشدده و الف و حـای مهملـه به فارسی سیب نامند.

ماهیت آن: معروف است و شیرین و ترش و مـز یعنـی میخـوش چاشنی‌دار می‌باشد. بهتـرین آن شـامی پـس اصـفهانی بـه درخـت رسیده شاداب بزرگ لطیف آنست.

طبیعت: شیرین آن گرم در اول و تر در دویّـم و تـرش آن در اول دویّم سرد و خشک و مز آن در حـرارت و بـرودت معتـدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشـک و بـرگ و ثمر آن با قوّت تریاقیت.

افعال و خواص: مجموع آن مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفـه و مقـوی دل و دمـاغ و جگـر اکـلاً و شـمّاً و جهـت خفقـان و عسرالنفس و تقویت فم معده و منع انصباب فضول به معده و تنبیه اشـتها نـافع و شـیرین آن مفـرح و ملطـف روح حیـوانی و سـریع الاستحاله به صفرایی که در معده باشد و پختـه آن جهـت سـرفه یبسی و آب آن با شراب و آب گوشت جهت رفع غشی مجـرب و



آب آن در معاجین مفرحه مقوی فعل آنها و رب و شراب آن در جمیع افعال قوی‌تر از جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس سوداوی و دفع سموم خصوص عقرب و دفع وبا بسیار مؤثر و مسکن حرارت و مربای آن نیز قریب بدان و بهتر است از جرم غیر مربای آن. مشوی عفص در خمیر گرفته آن جهت ذوسنطاریا که اسهال دموی است و جهت صاحب سل و ذبول یعنی لاغری و ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد و وجع آن نافع و اکثار خوردن خصوص خام نارس ربیعی آن مورث تبهای مرکبه و نسیان و (مولد ریاح و تمدد سایر بدن و اوجاع عضل و اختلاج و مصلح آن دارچینی و اغذیه لطیفه و)[1] ترش آن قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و پخته آن در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه سمیه و خشک کرده و سویق آن با آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار آن مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلح آن گلقند و دارچینی و لعق نمودن عسل و مز آن مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و قی صفراوی و اسهال و در سایر افعال مانند ترش آن است و گویند همه اقسام آن هرگاه به خلط حار که در معده باشد برسد آن را دفع می‌کند و خام نارس بی‌مزه آن مولد خلط خام و حمی و ضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب آن را بدون شیرینی به قوام آورده باشند درآخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال دموی و شش و مداومت خوردن آن مضر عصب و شراب و مربای آن قریب النفع است بدان و با حرارت کمی و جهت وسواس سوداوی انفع از شیرین آن و سیب تلخ قابض‌تر از همه و آشامیدن عصاره سیب رسیده و عصاره برگ آن نیز به قدر یک اوقیه تا ده درم و طلای آن نیز جهت دفع سم عقرب و سایر سموم و ضماد برگ آن جهت ردع اورام حاره در ابتدا مفید و شکوفه آن با ادویه مناسبه جهت دفع اخلاط متعفنه و با ادویه مفرحه جهت تفریح مؤثر و مربای آن یعنی گلقند گل سیب جهت ضعف دل و دماغ و برانگیختن شهوت باه نافع که گل آن را با دو وزن آن شیره گلقند گل سرخ سرشته مانند گل سرخ مرتب نمایند و مقدار شربت تفاح هفت مثقال است و اولی آنست که محرورالمزاج حامض و مز آن را تناول نماید و مبرودالمزاج حلو آن را هر چند حلو آن مضر محرورین نیست و بلغمی مزاج شیرین عفص آن را و چون از خوردن آن در خود ثقلی یابند باید که بالای آن آب سرد ننوشند و طعام ترش نخورند و همچنین بالای هر میوه تر و تازه بلکه امراق اسفیدباجات و مسخنات بنوشند و تا از معده منحدر نگردد طعام نخورند و تفه آن هیچ یک را مناسب نیست و ردی است و جوارش و حلوا و خمیره گل آن و رب و اشربه و عرق و مربای آن در قرابادین ذکر یافت.

فصل التاء المثناة الفوقانیه مع المیم

◄ تمر

به فتح تا و سکون میم و رای مهمله به فارسی خرما و به هندی کهجور و چهارا نامند.

ماهیت آن: معروف است و نر و ماده می‌باشد نر آن طلع و خوشه برمی‌آورد و ثمر نمی‌بندد به خلاف ماده آن و در خوشه‌های طلع هر دو نوع گردی می‌باشد که آن را کشن می‌نامند و در ابتدای ظهور خامی گرد نر را بر ماده می‌زنند ثمر آن بالیده و شیرین و شاداب و تخم آن کوچک می‌گردد و الا خوب نمی‌شود و از ابتدای تکون تا انتها و کمال بلوغ و رسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده‌اند و هر مرتبه را به نامی موسوم اول را طلع و لیغ نیز گویند و دویّم را بلح و سیّم را خلال و چهارم را بسر و پنجم را قصب و ششم را رطب و هفتم را تمر و هر یک آن در اماکن خود مذکور خواهد شد و به حسب اماکن و بلدان مختلف می‌باشد و بهترین اماکن که خرما در آن خوب می‌شود جهرم از توابع فارس است پس عمان پس جاهای دیگر و بهترین اصناف غیر جهرمی آن آزاد پس مکتوم پس خستاوی است که پوست آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین رسیده بی‌ریشه باشد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: کثیرالغذا و مولد خون متین و جهت فالج و لقوه و اعیا و تقویت گرده لاغر شده و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و تلیین مفاصل و موافق سینه و شش بارد و آشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تب بلغمی و تفتیت حصات مجرب و با برنج جهت تسمین مهزولین و خیسانیده آن در شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دارچینی و از عقب آن نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه بیعدیل دانسته‌اند ولیکن ثقیل و بطی الهضم و مسدد، مضر محرورین و صاحبان بلدان حاره و در بلدانی که خرما در آنها حاصل نمی‌شود اهل آن بلدان را اکثار خوردن آن جایز نی و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع دهان و رمد و درد دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و روغنها و خشخاش و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد از خوردن آن با

---

[1]. فقط در نسخه ب



آب نیمگرم خصوص که سماق در آن خیسانیده باشند و به دستور غرغره با گلاب و سماق با سرکه و خاییدن طرخون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان و قلاع دهان و خناق است و مصلح سده آن در مبرودین جوارشات مسهله به عصر و بالجمله در محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث زوال امراض بارده و رطوبات بلیه و خام آن نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن گرم و خشک و صحیح آن است که مرکب القوی است با برودت بسیار و حرارت کمی و شدیدالقبض و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصات و ساییده آن جهت رفع اسهال و بستن شکم به قوّت و ذرور سوخته آن جهت قروح خبیثه و مغسول آن جهت التصاق جراحات تازه و ریختن احداب عین و سبل و قروح آن و حدت بصر و سیاهی چشم نافع.

◀ تمر هیرونی

به کسر ها و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر نون و یا. نوعی تمر کوچک باریک سرخ رنگ با هسته باریک کوچک است.

◀ تمر هندی

به عربی صبارا و حماروحوش و حومرا و به هندی انبلی نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است هندی در غلافی مانند باقلا الا آنکه از آن پهن‌تر و پوست آن بعد از رسیدن اندک صلب صدفی می‌گردد به خلاف باقلا و مغز آن پوست دیگر سوای آن ندارد طول آن به قدر شبری و دو نوع می‌باشد یکی سرخ تیره اندک چاشنی‌دار و در هنگام خامی نیز سرخ رنگ می‌باشد و در گجرات و نواح آن و اکبرآباد بسیار خوب می‌شود و در اماکن دیگر بدان خوبی نمی‌شود و این نوع وفور ندارد و دویّم سرخ کم رنگ مایل به تیرگی و این در خامی سفید می‌باشد و این نوع بسیار است و تخم هر دو مایل به تدویر و اندک پهن و مغز آن سفید و پوست آن سرخ تیره از ترمس بزرگتر و تخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برگ آن ریزه طولانی انبوه و بهترین آن رسیده بی‌عفوصت اندک کهنه آنست یعنی شش هفت ماه تا یک سال از اخذ ثمر آن گذشته باشد نه کهنه فاسد شده آن و دستور است که ثمر رسیده آن را مقشر نموده قدری از لیفهای آن را برآورده حبهای بزرگ ساخته اندک چرب نموده نگاه می‌دارند و الا آن را کرم می‌زند و رطوبت آن خشک و ترشی آن کم می‌گردد.

طبیعت: ثمر هر دو نوع آن در اول سرد و در دویّم خشک و در سیّم نیز گفته‌اند و خشکی سرخ آن زیاده.

افعال و خواص آن: لطیف‌تر از اجاص و رطوبت آن از آن کمتر و مقوی قلب و معده مسترخیه و قابض شکم خصوص سرخ آن و مسکن غثیان و قی صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تبهای حاره و غشیه و کرب و غشی و رفع عطش و تفریح و حکه و جرب و هیضه صفراوی و غرغره آن جهت خناق و مضمضه آن جهت قلاع دهان نافع و گفته‌اند که تمر هندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده و تنفر طبیعت و غثیان و قی می‌گردد بلکه باید که در آب بخیسانند چون خوب خیسید و قوّت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با اندک نبات و یا شکر و یا آنچه خواهند از اشربه و غیرها بیاشامند و اهل هند آشامیدن نقوع آن را برای جذام نافع می‌دانند.

المضار: اکثار آن مورث سحج و سعال و مضر صدر و سرفه و طحال و مولد سدد و ناشتا خوردن آن مضر و به دستور خام و تازه نورس آن زیرا که مسدد و بسیار نفاخ و بطی الهضم و الانحدار است و مصلح آن کثیرا و خشخاش و بنفشه و عناب و لعاب بهدانه و با اندک شیرینی خوردن.

مقدار شربت آن: از هفت مثقال تا سی مثقال.

بدل آن: آلو سیاه و در غیر اسهال زرشک و دانه آن در سیّم سرد و خشک و قابض و خوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب و ضماد آن جهت خلع عضو و وثی و تقویت سستی عضل و با پیه و امثال آن جهت نضج و گشودن دمل و چون نرم کوفته بیخته در فرج بمالند تنگ گرداند و مطبوخ کوبیده آن و تخم ریحان کوبیده با شیر زنان و یا شیر بز جهت نضج دمامیل حاره و انفجار آنها با تکرار عمل مجرب و چون برگ نازک آن را بسایند و در آب بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت زحیر حار و آزاری که در هند و بنگاله اهوه می‌نامند و در بینی مردم می‌شود و جهت حمی صفراوی و قرحه مجاری بول و احلیل که به فارسی سوزنک و به هندی سوزاک نامند نافع و ضماد آن جهت تسکین لهیب اورام حاره حاده و وجع و تحلیل آنها و با اندک دارفلفل جهت رفع اذیت لعاب عنکبوت که بر عضو مالیده شده باشد و تحلیل اورام حاره و بارده نیز و ضماد گل آن جهت تسکین رمد حار و وجع و حرارت چشم و آشامیدن آن جهت بواسیر خونی و ذرور پوست درخت آن جهت التیام جروح و قروح و خاکستر پوست درخت آن جهت آوردن اشتهای طعام نافع و جوارش و حلوا و سکنجبین و شراب و مربا و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◀ تمساح

به کسر اول و سکون میم و فتح سین مهمله و الف و سکون حای مهمله به فارسی نهنگ و به هندی مکرمچه نامند.

ماهیت آن: حیوانی است بزرگ در انهار کبار مانند رود نیل و



بعضی مواضع کنکا در هند و بنگاله نیز به هم می‌رسد و چهار دست و پا و دنباله دارد پوست آن خشن و ضخیم و بسیار قوی به حدی که در آب شیر و فیل را به خود می‌کشد و هلاک می‌گرداند و در خشکی از دست و پا به مردم و حیوانات دیگر سنگ می‌اندازد و در وقت مضغ فک بالای آن حرکت می‌نماید به خلاف حیوانات دیگر و دهن آن وسیع و گویند نود دندان دارد پنجاه در فک بالا و چهل در فک پایین و میان هر دندانی تا دندان دیگر دندان کوچک مربع و در وقت بند کردن دهان یک دندان در بین دندان دیگر می‌آید و منطبق می‌شود و زبان آن طولانی و طول جثه بزرگ آن تا ده ذرع و عرض آن دو ذرع و زیاده بر آن و تخم بر خشکی می‌گذارد و بچه‌های آن آنچه در آب تعیش می‌نماید تمساح می‌شوند و آنچه در خشکی سقنقور و بیرون آب نیز تعیش می‌کند و نوع کوچک آن که در ریگ تعیش می‌کند ورل مایی نامند و گویند همین سقنقور است.

ماهیت آن: در دویّم گرم و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: بخور جگر آن جهت رفع جنون و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین تازه و مزمن و زهره آن در این باب قوی الاثر و قطور پیه آن با روغن گل جهت رفع صداع و شقیقه و درد گوش و کری و درد کمر و گرده و تقویت باه و ضماد آن دافع آزار گزیدن آن در ساعت و گوشت آن محرک باه و اسفیدباج آن مسمن بدن مهزولین و رافع قولنج ولیکن ردی الکیموس و طلای خون آن با بلیله و آمله جهت تغییر لون وضح و بهق سفید و بر پیشانی و صدغین جهت دفع شقیقه و صداع و تدهین آن بر بدن صاحب تب ربع جهت رفع آن موثر و سوزانیدن پیه آن در چراغ در نهری که در آن وزغ باشد گویند مانع صدای آنست و به دستور افروختن فتیله سرشته آن با موم مادام که آن روشن باشد و چون پیه آن را بر موضع گزیدگی آن بمالند تسکین دهد وجع آن را و چون بر پیشانی گوسفند نطاح یعنی شاخ زن بمالند جمیع گوسفندان از آن بگریزند و تعلیق چشم آن که در زندگی از آن کنده باشند جهت منع تزاید جذام و تسکین درد چشم که چشم جانب راست آن را جانب راست و چشم جانب چپ آن را جانب چپ بندند و بستن آن بر پای راست جهت تقویت جماع و تعلیق دندان راست آن بر بازوی راست در تحریک باه و تقویت مجامعت اثر تمام دارد و چون پوست تمساح را بر دور قریه بگردانند و بر سقف دهلیز آن بیاویزند در آن قریه تگرگ نبارد.

فصل التاء مع النون

◀ تنّ

به ضم تای مثناة فوقانیه و تشدید نون.

ماهیت آن: ماهی است بزرگ فربه چرب که در دریای مظلم و دریای شام به هم می‌رسد و آن را به شبکه‌ها صید می‌نمایند و نمک‌سود می‌کنند.

طبیعت آن: حار یابس.

افعال و خواص آن: خوردن نمک سود آن جهت سم مار شاخدار و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن آن و قی کردن بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است.

◀ تنباکو

به فتح تا و سکون نون و فتح بای موحده و الف و ضم کاف و سکون واو به ترکی تتن و به هندی بجره بهنگ نامند.

ماهیت آن: حکیم میر محمد مؤمن در **تحفة المؤمنین** نوشته ظاهراً قسمی از ماهیزهرج جبلی باشد که قلومس نامند چه در ماهیت به قسم سیّم آن شبیه و در سمیت نسبت به ماهی مشابه آن است و قسم سیّم قلومس را تعریف کرده‌اند که برگ آن مانند برگ کرنب و از آن درازتر و با اندک رطوبت چسبنده و ساق آن زیاده بر ذرعی و با اندک زغب و تخم آن ریزه سرخ مایل به سیاهی و در غلافی و مؤید دیگر آنکه در زمان بقراط به جهت رفع وبا گیاهی را مقرر کرد که آورده در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد و آن گیاه قسمی از قلومس بود و این اثر با تنباکو می‌باشد و در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا به تدریج کم شده و بالفعل نایاب است و الله اعلم **بحقیقة الحال**. بدان که آن از ادویه جدیده و قریب به سه صد سال است که به هم رسیده و دو صد و کسری است که شیوع تمام یافته و باعث شهرت و وفور آن در ایران و توران و هندوستان گویند پرتکیش که گروهی از نصاری است بوده که از ارض جدید به دست آورده و تخم و برگ آن را به سمت ایران و هندوستان برده و از آنجا به جاهای دیگر منتشر گشته به نحوی که شاید بالفعل هیچ مملکتی و بلدی و قریه نباشد که آن را استعمال ننمایند خواه به عنوان کشیدن به غلیان و خواه به خوردن جرم آن و خواه به سعوط نمودن سفوف جرم آن به دماغ خواه در آن بلده و قریه به هم رسد و یا از جاهای دیگر آورند و به قیمت اعلی بخرند و گویند بدو شیوع آن در ایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان اواخر اکبر پادشاه و اوایل جهانگیر پادشاه بوده و آن انواع و اقسام می‌باشد و بهترین آن برگ‌های بزرگ ضخیم چسبنده تند بوی زرد مایل به سرخی است که خالهای سرخ مایل به تیرگی بر آن افتاده باشد که چون نرم نموده با آب بسرشند شیره دار چسبنده باشد خواه کاریونی و خواه کازرونی و یا طونی و یا طبسی و یا بلخی و یا ملتانی باشد و خواه از غیر آن اماکن هر جا که خوب شود مانند امانت خوانی



به فارسی و قسم اعلی سورتی برای کشیدن خالص آن در سر غلیان و برای تخمیر آن با قند سیاه که به هندی گڑه به ضم کاف فارسی و سکون رای هندی چهار نقطه و ها نامند که اهل هند و دکهن و بنگاله مستعمل دارند که برگ تنباکو را با هم وزن آن و یا قدری زیاده از آن شکر با هم خوب کوبیده و سرشته در ظرفی کرده چند روز می‌گذارند تا تخمیر یابد و آن را کڑاکو می‌نامند و بعضی برای سرعت و زیادتی تعفین و تخمیر چند روز در زمین و یا سرگین اسب دفن می‌نمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش بر آن گذاشته می‌کشند به اصطلاح هند این طریق را سلفه می‌نامند و صاحبان امتیاز تابه کوچکی از نقره یا سفالی ساخته و به یک روی آن به قدر یک تولـه از آن که کڑاکو نامند چسبانیده در سر غلیان می‌گذارند که روی خالی آن بالا باشد و بر آن اخگر گذاشته می‌کشند و بعضی برای خوشبویی قلیل سنبل الطیب کوبیده و بعضی صاحبان طبع و خوش سلیقه پوست سیب اگر به هم نرسد مربای سیب و یا به در کوبیدن داخل کرده و در ظرف گلی گذاشته و سر ظرف را از گل بند نموده در زمین دفن می‌کنند تا تخمیر یابد بعد از آن برآورده به دستور بر تابه چسبانیده می‌کشند بسیار خوشبو می‌شود و بهترین تنباکوها از برای کڑاکو تنباکوی بهیلسه که در دکهن است بسیار خوشبو و گران قیمت است و برگ‌های آن کوچک و زعفرانی رنگ و شیره دار چسپنده و بعد از آن تنباکو چنار کڑه که قریب به نارس است و در بنگاله به بهاکلپور و در هند قسم کال می‌شود بسیار تند و تلخ.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: معطس و مجفف و سم اقسام ماهی و دود آن مصلح فساد هوای وبایی و تعفن آن و منقی رطوبات دماغ و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی و ربو بلغمی و سرفه رطوبی و ضیق النفس بلغمی کشیدن و خاییدن و خوردن آن نافع و به دستور خوردن کراکو به مقدار دانه نخودی ناشتا حب بسته و سعوط ساییده برگ آن مانند غبار جهت دفع نزلات دماغی بارد رطب مزمن و تعطیس فرمودن به آن مفید و فرو بردن دود آن را رافع قبض بطن دانسته‌اند خصوصاً ناشتا و ذرور خاکستر آن جهت زخم دواب و ضماد آن با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و حزاز و منع نزف‌الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه و نزول آب آزموده و آشامیدن آب غلیان که زرد شده باشد از کثرت کشیدن جهت استسقا و مار گزیده نافع دانسته‌اند به ادرار بول و عرق مفرط و چرکی که در آب نی غلیان خصوصاً نزدیک به سر غلیان جمع می‌گردد چون از آن فتیله سازند و یا فتیله را بدان آلوده کرده در ناسور مزمن گذارند و دو سه چهار مرتبه نهایت شش هفت مرتبه التیام می‌یابد و چون در چشم کشند شبکوری را زایل می‌گرداند خواه آن چرک تازه باشد خواه خشک به طریق اکتحال و کشیدن تنباکو به سر غلیان با برگ فنجنکشت که به هندی سنبهالو نامند جهت دفع ضیق النفس و سرفه مزمن و ظلمت بصر عارض از رطوبت و برودت نافع و تنباکو مضر دل و دماغ حار یابس و محرورالمزاج و سوداوی و مورث سده و خفقان و تکدر حواس و مغلظ خون و مصلح آن شیر تازه دوشیده است و گویند معیار صحت مزاج بدن است زیرا که مریض را خصوص صاحب حمّی را خوش نمی‌آید کشیدن آن و حب تنباکو و عرق و مرهم و معجون آن در قرابادین ذکر یافت. بدان که اعیان و اشراف واعزه و اطبا و بعضی از نصاری در بنگاله و هند به طریقی که صاحبان سلیقه هند تابه چسبانیده معمولی دارند می‌کشند ولیکن در ولایت آنها تنباکو را به طریق سر غلیان نمی‌کشند و امّا به عنوان سعوط و عطوس اکثری مستعمل دارند و قلیلی برگ آن را می‌خورند و به عنوان دمی می‌کشند.

◄ تنزوی خطایی

به فتح اول و سکون ثانی و ضم زای معجمه و سکون واو و آن را شاه سینی نیز گویند.

ماهیت آن: قرصی است مصنوع و بعضی سرخ مایل به تیرگی و بعضی مایل به سبزی که از خطا می‌آورند و نیز اقراصی سیاه رنگ از کاشغر می‌آورند موسوم به اسم تنزو و تحقیق آن است که تخمیر آن از عصاره برگ حنای خطایی است و ماده آن گلی است که از بعضی معادن بادزهر معدنی برمی‌آورند و اقراص و غیر آن ساخته به مهر پادشاه آن مملکت رسانیده به جهت اعتبار به اطراف می‌برند و چون بادزهر معدنی مختلف الالوان است لهذا تنزو نیز مختلف الالوان می‌باشد و نیز مجعول از گل ارمنی و طین مغره و زرنیخ با آب گیاههای محلله می‌سازند و به جای تنزو می‌فروشند و علامت آن آنست که از آن بوی زرنیخ می‌آید به خلاف خطایی اصلی.

طبیعت آن: مرکب القوی مایل به حرارت.

افعال و خواص آن: رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف‌الدم و جراحات و آشامیدن یک دانگ آن تا نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیری و قی الدم و نفث‌الدم و ذرور آن جهت قرحه چشم و مقعده و قضیب و فرزجه آن جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع.

مضر شش، **مصلح** آن کثیرا است و نسخ تنزوی حار و بارد در قرابادین ذکر یافت.



◄ **تنکار**

به فتح تای مثناة فوقانیه و نون و کـاف و الـف و رای مهملـه بـه هندی سهاکه نامند.

ماهیت آن: گفته‌اند دو قسم می‌باشد معدنی و آن نـوعی از بـورق است و این دو قسم می‌باشد یکی شبیه به یخ و آن را بوره زبـدی و به شیرازی یخک نامند و قسمی شـبیه بـه بـرف و آن زبـدالبورق است و به شیرازی برنگ گویند و قسم دویّم مصنـوع و آن نـوعی از لحام الذهب مصنوع است و آنچـه بالفعـل مشـهور و متعـارف است مرکب از نمک و قلی بالسّویه و سه برابر هر دو بوره ارمنی است که مجموع را در شـیر گـاو و یـا گـاومیش بـه قـدر آنکـه بپوشاند آن را می‌جوشانند تا منعقـد گـردد و در آفتـاب خشـک می‌کنند و لحام الذهب مصنوع از بول غلمان نزدیک به بلوغ است که در ظرف مس جمع می‌کنند و از دسته مس در آفتـاب و جـای نمناک مدتها می‌سایند تا منعقد و صلب گردد و آنچه بـه تحقیـق پیوسته معدنی است و در بنگاله از کوهستان شمالی آن مانند نیپال و بهرایج و نواح آنها بسیار مـی‌آورنـد و بـه اطـراف مـی‌برنـد و مصنوع اگر باشد چیزی کمی خواهد بود.

طبیعت: اقسام آن در آخر سیّم گرم و خشک و از سموم است.

افعال و خواص آن: داخل کردن آن در طلا در حین گداز باعـث نرمی و زود گداختن آنست و لطیـف و محلـل و جـالی و مسـقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تأکـل آن و قتل کرم آن مفید گفته‌اند ولیکن بـه تجربـه و تکـرار عمـل معمول و مشاهده شده که متأکل دندان است و دندان را به زودی می‌اندازد چون چند روز متوالی ساییده بـر بـن دنـدان بمالنـد و از خاصیت معدنی آنست که تنقیه قلعی و تلیین آهن می‌کند و آهـن را چون یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سـرخ کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهـن مـذکور مثـل مغنـاطیس جذب آهن می‌نماید و فرق میان تنکار معدنی و مصنوعی آن است که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از آن رطـوبتی ظـاهر می‌گردد به خلاف معدنی.

◄ **تنّین**

به کسر تا و نون مشدده و سکون یـای مثناة تحتانیـه و نـون. بـه فارسی اژدها نامند.

ماهیت آن: حیوانی است برّی و بحری می‌باشد بـرّی آن از دهـن می‌گزد مانند مار و بحری آن از دنباله مانند عقرب و هر دو نـوع آن چنگال می‌دارد و گویند چهار نـاخن (بـه)[1] ترتیـب دارد (و)[2] یکی در کف دست و بر سر آن دسته مویی چـون کاکـل و چـون کسی را بگزد می‌کشد آن را به نزف‌الدم.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک و سم قتال.

افعال و خواص آن: ضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون گوشـت تـازه آن را بـر موضـع گزیده آن ببندند جذب سمیت و رفع اذیت آن می‌کند و معالجـه گزیده آن معالجه قروح خبیثه است.

فصل التاء مع الواو

◄ **توابل**

به فتح اول و واو و الف و کسر بای موحده و لام.

ماهیت آن: اسم اصطلاحی ادویه یابسه است که در اطعمه داخل می‌کنند مانند گشنیز و زیره و ساذج هندی و فلفل و هیل و قرنفل و دارچینی و امثال اینها.

◄ **توبال**

به ضم اول و سکون ثانی و فتح بای موحده و الف و لام معرب از تفال فارسی است به یونانی اماطیطس نامند.

ماهیت آن: ریزه‌هایی اسـت کـه از مـس و آهـن تفتـه در حـین کوبیدن جدا می‌گردد و به هنـدی آهنـی را لـوه چـون و مسـی را دیک چون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن مایل به سیاهی و سرخی و براق رقیق است که قبرسـی نامنـد کـه چون سرکه بر آن بپاشـند رنـگ بگیـرد و زنکـار از آن بـه هـم می‌رسد و به عمل می‌آورند و سفید رقیق آن ضعیف القوة.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: ملطف و جالی و از نحاس محرق لطیف‌تر و معفن اخلاط و جهت منع قروح خبیثه از انتشـار و التیـام قرحـه چشم و خشونت اجفان و سبل و بیاض و بردن گوشت زاید صلب جراحات چون از آن مرهم سازند و جهت جرب و حکه نـافع و آشامیدن نیم مثقال مغسول آن با یک مثقال علک البطم و یـا آرد گندم و یا صمغ عربی که حب بسته به جهت رفع بشاعت آن فـرو برند و بالای آن سرکه بیاشامند برای آن کـه مقـی و مسـهل قـوی بلغم است و جهت استسقا و ماءاصفر مفید و آشامیدن نـیم مثقـال آن که مقدار شربت آن است با ماءالقراطن کـه ماءالعسـل اسـت جهت اسهال کیموس مایی و حبن به تحریک که عبـارت از آزار شکم و ورم و بزرگی آنست مفید و زیاده آن باعث سحج و قرحه امعا است و ناشتا نباید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول آن را در امراض عین جهت آنکه بسیار حاد است و آب مغسـول آن بـه نهایت لطافت و حدت می‌باشد و در ذرورات و شیافات و مـراهم

---

۱. فقط در ب

۲. فقط در ب

استعمال می‌نمایند و اهل هند توبال را در سنونات که مسی نامند استعمال می‌نمایند چنانچه در قرابادین در حرف المیم در مسی ذکر یافت.

طبیعت آن: در چهارم خشک.

افعال و خواص آن: قابض اسهال خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف معده و باه و در سایر منافع و خواص قریب به توبال نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصاً تحت خمها یک هفته بگذارند زعفران می‌شود و آن به جهت بردن جرب عین و جلای حمرت آن و با ربع آن نوشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده و با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید سایر خواص آن انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل توبال النحاس در مقدمه کتاب ذکر یافت.

◄ توت

به ضم تا و سکون واو و تای مثناة فوقانیه و به ثای مثلثه نیز آمده.

ماهیت آن: ثمر درختی است معروف شیرین و ترش می‌باشد شیرین آن را نبطی و ترش آن را شامی نامند بهترین هر دو نوع آن بالیده شاداب آنست.

طبیعت: شیرین آن گرم در آخر اول و تر در آخر دویّم و بسیار شیرین آن تا دویّم گرم با قوّت قابضه و بارده.

افعال و خواص آن: مولد خون صالح و مرطب دماغ و مفتح سدد و مصلح جگر و فساد سپرز و مسمن بدن و مبهی و مقوی پیه گرده و مدر بول و ملین طبع و جهت آبله و حصبه نافع و در انضاج شبیه به انجیر و سریع الاستحاله به خلط حاضر و شیخ الرییس و صاحب شفاءالاسقام مفسد خون گفته‌اند و مصدع و ملطخ به معده جهت آنکه مفسد حال معده است، مصلح آن سکنجبین حامض در مبرودین و کسی که آن را به زودی حمی عارض می‌گردد جوارش کمونی.

و **ترش** آن در دویّم سرد و در اول خشک و قابض خصوصاً خشک آن که قایم مقام سماق است.

افعال و خواص آن: ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام گرم حلق و حنجره و مانع ریختن مواد حاره به حلق و زبان و سایر اعضا به سبب قوّت قبضی که دارد و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره به آب آن و به دستور با رب آن جهت قروح خبیثه دهان و قلاع و بثور و ردع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن آزموده خصوصاً با معینات آن مانند آب برگ گشنیز تازه و آب برگ کاسنی و شب یمانی و مازو و سک و مر و زعفران و ثمرة الطرفا و ایرسا و کندر هر یک به قدر حاجت از ردع و تحلیل و جلا و آشامیدن آن جهت قرحه امعا و اسهال حار و ذوسنطاریا و سایر مواد متجلبه به سوی معده خصوصاً خشک آن با معینات و مقویات آن مفید.

مضر سینه و شش و عصب، **مصلح** آن عسل و آب انار خصوصاً جوارشات و اطریفل صغیر و رب در جمیع افعال قایم مقام آنست و صنعت رب و شراب آن با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیخ توت که به قدر هشت مثقال آن در آب طبخ یافته باشد جهت اخراج حب القرع خصوصاً که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و به دستور طبیخ نیم کوفته آن در یک رطل آب که به ربع رسیده باشد با شکر و عسل و یا آنکه انجیر در آن پخته باشند جهت خانق النمر و سایر سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت که از خلط خام باشد بغایت نافع و طبیخ برگ آن نیز همین اثر دارد و غرغره آن جهت ذبحه و خنازیر و به دستور ضماد آن و مطبوخ هشت درهم ریشه‌های آن با سه اوقیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته و به نصف رسیده باشد مسهل قوی سوداست شرباً و مضمضتاً و ضماداً و نطول آن جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرگ نافع و از صمغ توت نیز همین اثر می‌آید و چون آب ریشه توت را که از شکافتن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برگ تاک و انجیر سیاه به قدر یک اوقیه با قدری آب باران در دیگ کرده و اطراف سرپوش آن را به خمیر گرفته بجوشانند تا به سدس رسد و موی را بدان بشویند خضاب قوی و مجرب است و همچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک و انجیر سیاه. *الفم* مضمضه به رب حامض آن جهت ورم و بثور فم و غرغره به آن جهت ورم حلق و خناق و ذبحه و به دستور به طبیخ برگ آن و به طبیخ پوست درخت و برگ آن جهت درد دندان نافع و خاییدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و طبیخ بیخ آن مرخی دندان. *الاورام و القروح* ضماد آن با سرکه در حمام جهت شری مزمن و قروح خبیثه مجففه و به دستور عصاره آن و طلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد برگ آن به تنهایی ساییده جهت بثور و قروح اکثر اعضا و جرب رطب و یابس نافع و توت نارس بسیار قابض و ضماد آن با سرکه جهت رفع شقاق و شری و به تنهایی نیز جهت کعبین و مابین انگشتان سریع الاثر و آزموده است. *السموم* آشامیدن عصاره برگ آن به قدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و پوست درخت توت شامی تریاق شوکران است چون در آب جوش داده بیاشامند و باید که بالای توت طعام ترش تناول ننمایند خصوصاً بر شامی آن.

◄ توتیا

به ضم تا و سکون واو و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف معرب از دودیای فارسی است به یونانی تمقولس



نامند.

ماهیت آن: صاحب تحفه حکیم میر محمد مؤمن و دیگران نوشته‌اند که معدنی و مصنوعی می‌باشد و معدنی را سه قسم گفته‌اند یکی سفید شبیه به پوست بیضه شتر مرغ که بر او چیزی مثل نمک ظاهر باشد و بهترین اقسام است و دیگری زرد و دیگری کبود و شفاف و این غلیظ‌تر از همه و مشهور به توتیای هندی و توتیای دیکیک در غایت حدت است و چند قسم دیگر نیز نوشته‌اند چنانچه در تحفه و سایر تذکره‌ها مذکور است و امین الدوله نوشته که توتیای بحری نیز می‌باشد و آن سنگهای سفید مستدیر شبیه به سنگ‌ریزه است امّا دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است که مصنوع از دود قلعی و اسرب و شبح که به فارسی شبه و روی توتیا و به هندی جست نامند باشد و سیّم را از مس به عمل می‌آورند مؤلف گوید آنچه به تحقیق پیوسته آن است که غیر مصنوع نمی‌باشد امّا کرمانی که انابیبی و سفالک و میزابی یعنی شبیه به ناودان که به هندی کهپریه و سنگ بصری نیز نامند دودی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت گداختن آن به عمل می‌آورند بدین طریق که کوره آن را دو طبقه می‌سازند بلند و در زیر آن جای آتش کردن مانند اجاغ می‌گذارند و از خاک چسپنده که در عراق آن را خاک رست می‌نامند قلمها و شمشهای بلند به مقدار شبری که دو سر آن اندک باریک باشد می‌سازند و خشک نموده در آب نمک غوطه می‌دهند و باز خشک نموده در طبقات آن کوره چپ و راست و چلیپا خوابانیده می‌چینند تا اینکه در حین گداز سرب دود آن بر آنها بپیچد و منعقد گردد و ضایع نگردد و چون زمانی ممتد گذشت و یافتند که دود بسیاری بر آنها پیچیده و منعقد شده است آنها را برمی‌آورند و می‌شکنند و دودهای منعقد مانند انبوبه و سفالک را از آنها جدا می‌نمایند و آن توتیای کرمانی است و باز به دستور قلمها و شمشهای تازه در آن کوره می‌چینند و همچنین نوع دیگر آنکه شنیده شده که کوره را مانند تنوری سرتنگ و بلند می‌سازند و در زیر آن جای آتش می‌گذارند و از پایین تا بالای دیوار آن تنور سوراخها برای نصب کردن آن قلمها و شمشها می‌گذارند پس قلمها و شمشها به نحو مذکور ساخته در آنها نصب می‌کنند و بعد از مدتی که دود بسیاری بر آنها منعقد گردید آنها را برمی‌آورند و به جای آنها قلمهای دیگر نصب می‌نمایند و همچنین از قلعی شبح به بای موحده یعنی روی توتیا شنیده شده که به دستور به عمل می‌آورند و بهترین آن پارچه‌ها و انبوبهای صلب بی‌خاک آمیخته آنست و مستعمل نرم ساییده مغسول آن است زیرا که استعمال غیر مغسول آن جایز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندی است از مس با زاج سفید به طریق احراق به عمل می‌آوردند و این مستعمل در امراض عین نادر است و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و آنچه مشهور به بصری است نه از آن جهت است که در بصره به عمل می‌آورند بلکه از آن جهت است که از کرمان به بصره می‌برند و از آنجا به جاهای دیگر و در ممالک هند.

طبیعت آن: جالینوس در اول سرد و در دویّم خشک دانسته و حنین سرد و خشک در دویّم گفته و مغسول آن بارد و مجفف بی‌لذع و با قوّت تغریه و امّا اخضر هندی آن حار حاد یابس در چهارم اکال مجفف است در غایت تجفیف.

افعال و خواص: کرمانی آن از اکبر ادویه عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد به سوی آن و جهت قرحه چشم و بینی و قضیب و عانه و مقعده و سرطان متقرح و سایر اعضا و اندمال قروح و جروح و آکله و رفع بدبویی زیر بغل اکتحالاً و ذروراً و طلاءً و مرهماً و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث‌الدم و نزف‌الدم و مقوی معده مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً و شیاف آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد، مصلح آن عسل.

مقدار شربت آن: تا نیم مثقال.

بدل آن: به وزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیشا و اقلیمیا است و طریق تشویه آن آنست که آن را با آب ساییده قرص می‌سازند و بر آتش نرم بر روی سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود و به کار برند و توتیای اخضر هندی با قوّت سمیت و اسهال قوی و قاتل است و مشروبا استعمال آن جایز نیست محرق و غیر محرق آن در بعض امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح در مراهم و اطلیه و اضمده مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده قدری از آن بیاشامد قی شدید آورد و از غایله آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب بهنکره که گیاه هندی است و در حرف البا ذکر یافت طلاءً جهت تجفیف جرب رطب و قوبا و تحلیل اورام خبیثه مانند جذام و قروح آن و جهت ناصور و غیرها قطوراً نافع و چون مقدار سه مثقال آن را با سه مثقال سرمه نرم سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده در زرافه پر کرده در احلیل تزریق نمایند در شبانه روزی سه چهار دفعه جهت قرحه مجاری بول که به هندی سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز می‌ماند و فاسد نمی‌گردد و می‌توان استعمال نمود و به دستور یک در هم آن با دو درهم مرداسنگ با هم نرم سوده با نیم آثار ماست ممزوج کرده در پارچه کرپاسی انداخت آب صاف آن را که از آن بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکور نافع و دستور غسل و پروردن کرمانی آن با آب غوره و شیافات آن و حبوب و مراهم توتیای هندی در قرابادین ذکر یافت و طریق



احراق توتیای هندی آن است که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و بر هم زنند تا محرق گردد و یا آنکه قطعه آن را بر اخگر گذارند و بگذارند تا به جوش آید و از جوش بنشیند مانند زاج پس برداشته ساییده استعمال نمایند و چون کسی توتیای اخضر را خورده باشد و او را غثیان و قی و التهاب و وجع معده و امعا و سوزش بول و براز و تمدد اعضا و غیرها عارض شده باشد تدبیر آن آنست که او را قی فرمایند و بخورانیدن امراق دسمه و شیر تازه دوشیده مکرر پس با لعبه و روغن بادام و آب گوشت چرب تغذیه فرمودن.

◄ تودری

به ضم تا و سکون واو و فتح دال و کسر رای مهملتین و سکون یا اسم فارسی است و به یونانی اردسیمن و بـه عربـی بـزرالخمخم و بزرالهوه و قصیصه و به اصفهانی قدومه و به کرمانی مار درخت و به تبریزی درینه نامند.

ماهیت آن: تخم نباتی است برگ آن دراز و بی‌ساق و شاخ‌های آن سرخ و صلب و با اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچک‌تر و اندک پهن و سه قسم می‌باشد سرخ و زرد و سفید و سرخ آن را در اصفهان قدومه گلگون نامند و سفید آن از سرخ و زرد اندک بزرگ و پهن‌تر و غیر خبّه است و خبّه را به اصفهانی خاکشی گویند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول تر و بعضی خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: هر سه قسم در افعال قریب بهم‌اند. مشهی و مبهی و منعظ و مسمن بدن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رنگ رخسار و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداویه و تصفیه صوت و سعال دموی و یبسی و مطبوخ آن در سرکه جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار و ضماد کوبیده آن با آب جهت تحلیل سرطانات باطنی و ابرده و ورمهای صلب و اکتحال آن با عسل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لعوق آن با عسل جهت تقطیع خلطهای لزج سینه و شش و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت دفع سموم و گفته‌اند که چون با قوّت ملتهبه است هرگاه اراده اکل آن نمایند باید که در آب بخیسانند و پس بجوشانند و در صره بسته در خمیر بگیرند و مشوی نمایند پس آن هنگام نافع است جهت نفث اخلاط غلیظه لزجه در سینه و شش و تحلیل اورام صلبه عقب گوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادویه قتاله.

مقدار شربت آن: در رفع سموم از سه درهم تا پنج درهم و در سایر افعال از دو درهم تا سه درهم.

بدل آن: بهمن سرخ است و گیاه آن قابض و در غایت ردع است و دواء التودریین در قرابادین ذکر یافت.

◄ تورئی

به ضم تای مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح رای مهمله و کسر همزه و سکون یا.

ماهیت آن: ثمر گیاه هندی است بیاره دار مانند خیار و خیارزه و ثمر آن را پوست کنده پخته در دو پیازه و قورمه یا بدون گوشت ساده با روغن و پیاز بریان کرده با نان یا با چلاو می‌خورند و لذیذ می‌شود و آن سه قسم می‌شود یکی کهرا و دیگری کهیا و سیّم بالیده بزرگ و قسم اول جنگلی خاردار و بعضی تلخ و بعضی شیرین هم می‌باشد و دو قسم دیگر بستانی و بی‌خار و اکثر شیرین و هر دو قسم مستعمل‌اند.

طبیعت: تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر و با لزوجت کمی.

افعال و خواص آن: اهل هند برگ و شاخ قسم اول آن را منضج ماده بلغم خام و دافع آن و دافع آماس اعضا و زردی بدن و استسقا و سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن را سرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته‌اند و ثمر قسم دویّم آن تب لرزه و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سیّم را ملین و دافع فساد صفرا گفته‌اند.

فصل التاء مع الها

◄ تهکار

به فتح تار و خفای ها و کاف و الف و رای مهمله اسم دوای هندی است و در بنگاله کثیرالوجود.

ماهیت آن: درختی است تا به یک قامت و زیاده بر آن و شاخ‌های آن پراکنده و بر آنها گره‌ها و بر هر گرهی یک دو شاخ باریک و بر آنها برگ‌های کوچک پهن و بی‌تشریف از برگ صعتر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و گل آن کوچک با ساقی باریک بلند سفید رنگ و بعد خشک شدن ساقی باریک از آن ظاهر می‌گردد و بر سر آن برگ‌های ریزه زرد و در وسط تارهای باریک سفید رنگ.

طبیعت آن: تا آخر دویّم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی.

افعال و خواص آن: خوردن دو سه درهم از برگ آن با اندک زنجبیل تازه که به هندی ادرک نامند در هم ساییده حب بسته بخورند و بنشینند تا عرق آید و عرق خشک گردد جهت رفع تب بلغمی و اوجاع اعضا خصوصاً دست و پا و بخور آن که آن را در ظرف سربسته پخته بگیرند جهت اوجاع اعضا و استرخای آنها نافع.



فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه

◄ تین

به کسر تا و سکون یای مثناة تحتانیه و نون به فارسی انجیر نامند.

ماهیت آن: برّی و بستانی و کوهی می‌باشد و هر یک نر و ماده و سفید و سیاه و برّی آن غیر جمیز است و جمیز را به هندی کولر نامند و در حرف الجیم بیان جمیز انشاءالله تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط در بزرگی و کوچکی برگ آن عریض و شاخ‌های آن شیردار و برگ آن را چون بشکنند از بیخ آن شیر برمی‌آید و درخت آن گل نکرده ثمر می‌بندد به خلاف درختهای دیگر و ثمر آن پیوسته به شاخ‌های آن و برگ بستانی از برّی آن عریض‌تر و شاخ‌های کوهی آن بر روی سنگها منبسط می‌باشد و ثمر آن انبوه و کوچک‌تر از بستانی و انجیر شامی سیاه و بسیار بزرگ می‌شود و بهترین انجیر شیرین شاداب آنها است خواه سفید باشد و خواه سیاه و سفید آن جهت اکل و سیاه آن جهت دوا بهتر و انسب است و انجیری که پیش از برگ و یا با برگ برآمده باشد نشاید خوردن و اجتناب از خوردن آن اولی‌تر است و گویند که چون شاخ انجیر را در آب و نمک ساعتی بگذارند پس برآورده بنشانند انجیر از آن شیرین می‌گردد.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم تر و بعضی در دویّم نیز گرم گفته‌اند و برّی آن گرم‌تر از بستانی و در رطوبت کمتر.

افعال و خواص: تازه آن ملطف و محلل و جالی قوی و صرع و فالج را نافع و کثیرالغذاتر از سایر میوه‌ها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل به رفق و کاسر قوّت غضبی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصاً چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند و جهت خفقان و ربو و سرفه و درد سینه و خشونت قصبه ریه و تقویت کبد و رفع سدده و ورم طحال و بواسیر و هزال گرده و عسرالبول و تقطیر آن و نضج اورام و دمامیل و با بادام و پسته جهت اصلاح بدن‌های ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز گردکان جهت امان از سموم قتاله و با سداب نایب مناب تریاق و با مغز قرطم و یک دانگ و نیم بوره ارمنی مسهل اخلاط غلیظه و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را گشاده نماید و بدن را فربه سازد و خوردن آن پیش از طعام تلیین بطن نماید و با مری منقی خلط بلغمی است از معده و چون بر طبع مکروه آید سکنجبین بالای آن بنوشند و **انجیر خشک** در دویّم گرم و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال ضعیف‌تر از تازه آن و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه به طرف جلد و لهذا اکثار آن مولد شپش است و جهت فالج و امراض رطبه و مبرودین و وجع ظهر و تقطیرالبول نافع و منعظ

است به سبب گرم کردن آن گرده را. *امراض الرأس* آشامیدن تر و خشک آن نیز جهت صرع و تقویت دماغ و ذرور خشک آن مجفف قروح سر. *الاذن* قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش. *العین* اکتحال و قطور لبن آن با عسل جهت غشاوه رطب و ابتدای نزول آب و غلظ طبقات و به آب برگ آن جهت جرب و خشونت اجفان. *الفم و الصدر* غرغره به آب طبیخ آن جهت رفع اورام عضله لسان و قصبه ریه و آشامیدن آب مطبوخ آن با حلبه و عسل که طبخ نمایند تا مانند لعوق گردد جهت تصفیه سینه و ریه و با زوفای خشک جهت تنقیه فضول سینه و سرفه کهنه و اوجاع مزمنه ریه. *اعضاءالغذاء* با سداب و انیسون جهت رفع ریاح و سدد و طحال و با مغز گردکان جهت معتادین به قولنج و صاحبان یبوست طبع و با قرطم مقدار یک دانگ و نیم نطرون جهت اطلاق نمودن بطن و به دستور شراب آن و حقنه به آب مطبوخ آن جهت مغص و چون انجیر را در سرکه انگوری تند نه روز بخیسانند و هر روز پنج عدد آن را با قدری سرکه آن بنوشند و بعضی را کوبیده به تنهایی و یا با اشق و سکنجبین و بیخ کبر ضماد نمایند جهت تحلیل ورم طحال مجرب و محلل خام آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال آن را بخورند بالخاصیه محرک باه منعظ است و اطلاق بطن نماید و جهت گزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته‌اند و شراب آن جهت سرفه مزمن و تفتیح سدد و تنقیه گرده و مثانه و انجیر برّی در جمیع افعال قوی‌تر و ضماد پخته کوبیده آن به تنهایی و یا با آرد گندم و یا جو و یا ایرسا و نطرون یا بوره جهت تحلیل اورام بناگوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثآلیل و تعقد عصب و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهق و تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با خمیر ناپخته و یا خمیرمایه جهت انضاج دمامیل و با زاج جهت قروح ساق سایله و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت داخس و مطبوخ آن با شراب که افسنتین و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت حبن که عظم معده و اورام و ریاح آنست نافع و تکمید پخته آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوخته آن با زیت در سفید کردن دندان بیعدیل و مقوی لثه و نافع نزف‌الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت ذوسنطاریا و اسهال خون و با موم و روغن زیت جهت شقاقی که از سرما به هم رسیده باشد و با سرکه و زردی تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعده و حقنه آن با آب مطبوخ سداب جهت مغص و حمول سرشته آن با عسل با پارچه پشمی جهت تنقیه قروح و جروح رحم و رطوبات فاسده و قطع نزف‌الدم آن و انجیر نارس به سردی مایل و لبن آن زیاده و با

حدت خصوصاً برّی و کوهی آن محلل و جاذب و با تریاقیت و ضماد پخته آن جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده و چون یک دو دانه انجیر خام را با گوشتی که بسیار سخت باشد مانند گوشت گاو و امثال آن بپزند به زودی مهرّا گرداند و چون در دیگ هریسه اندازند نیز گوشتهای آن را به زودی مهرّا گرداند و شاخهای تازه آن را نیز همین اثر است و شیر آن بسیار گرم و تند و جالی و متقرح و مسهل قوی و خطرناک خصوصاً شیر برّی آن و مانند انفحه منجمد کننده هر ذایب و رقیق کننده هر منجمد است و اکتحال آن جهت نزول آب و سنون آن به دستور و چون به پنبه آلوده در زیر دندان موجع و یا در سوراخ دندان کرم خورده گذارند باعث تسکین درد آن است و آشامیدن آن با مغز بادام ساییده ملین بطن و زایل کننده صلابت رحم با خطر و ضماد آن با پیه جهت قطع ثآلیل و با حلبه جهت نقرس و با آرد جو جالی جرب متقرح و غیر متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای آن جهت گزیدن زنبور و سایر هوام و سگ دیوانه و تنقیه آثار جلد و بردن گوشت زاید و حمول آن با زردی تخم مرغ و کثیرا جهت منع تقرح آن و برای تنقیه رحم و ادرار طمث و اخراج جنین نافع و عصاره شاخهای برّی آن در هنگام رستن برگ قایم مقام لبن آنست و در افعال قریب بدان و حرکت دادن ماءالجبن را به چوب انجیری که پوست آن را تازه جدا کرده سر آن را کوبیده باشند معین بر اطلاق آنست و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات و با سرکه جهت تقشر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفت یافته و طلای آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع گزیده سگ آرد گندم بپاشند و برگ انجیر تازه را گرم کرده ببندند وجع آن را تسکین دهد و به تکرار استعمال زخم آن التیام یابد و عصاره برگ تازه آن بسیار گرم و مقرح جلد و مفتح افواه عروق مقعده و جهت قلع ثآلیل و خیلان و اسهال نمودن شکم نافع و خالی از غایله نیست و سایر اجزای آن را فی‌الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس است و ثمر آن قوی‌تر و انجیر مضر جگر و معده ضعیف است خصوصاً تر آن و مضر اسنان خصوصاً اکثار تناول آن و مصلح خشک آن گردکان و صعتر و انیسون و مصلح تر آن سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدل آن در ادویه شش مغز چلغوزه.

مقدار شربت: از خشک آن تا سی مثقال و از تازه آن تا یک رطل است و اشربه و لعوق و ماءالتین و مخلل و مطبوخ تین در قرابادین ذکر یافت.

◄ تیواج

به کسر اول و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح واو و الف و جیم.

ماهیت آن: گویند پوست درختی است شبیه به پوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر بلاد خطا است و ظاهرا طالیسفر باشد و آنچه به تحقیق پیوسته غیر طالیسفر است بلکه پوست درخت لسان العصافیر است که به هندی درخت آن را کریه به ضم کاف و سکون رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و ها نامند و پوست آن را کریه کاچهال و چهال به لغت هند به معنی پوست درخت است و به لغتی دیگر کالاکوره گویند.

طبیعت آن: در آخر دویّم سرد و خشک و بعضی در آخر دویّم گرم و خشک گفته‌اند و قابض و بسیار تلخ.

افعال و خواص آن: جهت درد سر و درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و رعاف و بخور آن جهت بواسیر خونی و اسهال مزمن و تحلیل اورام رخوه و شقاق مقعده و نزف‌الدم جراحات و سیلان رحم و حیض و ضماد آن با سرکه جهت درد سر و تحلیل اورام رخوه و سنون آن جهت درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و بخور آن جهت بواسیر و شقاق مقعده و درد آن و درد رحم و رفع وبا و طاعون عجیب الاثر و نیم مثقال آن با یک مثقال نیلوفر جهت حبس اسهال بواسیری و غیر آن و اسهال الدم مجرب و سفوف آن با دوغ ماست چکیده و ربوب قابضه مانند رب حب الآس جهت اسهال مزمن بارد بواسیری و قطع خون بواسیر نافع و گویند جهت بواسیر خونی استعمال آن نافع است بدین طریق که هفت مثقال آن را نرم صلایه نموده و با روغن بادام شیرین چرب کرده حب سازند و پنج روز متوالی آن حبها را میل نمایند روز اول یک مثقال روز دویّم یک مثقال و یک دانگ روز سیّم یک مثقال و دو دانگ و همچنین هر روز یک دانگ بیفزایند که تا پنج روز تمام خورده شود و غذا روزی یک مرتبه به وقت ظهر چلاو با زرده تخم‌مرغ نیمبرشت و روز پنجم مسکه تازه گاو با چلاو بخورند و جهت رعاف اندکی سوده در بینی نفوخ نمایند و قدری سوده با گلاب و صندل و کافور بر پیشانی ضماد نمایند و جهت نفث‌الدم یک مثقال آن را با مثل آن لحیة التیس میل نمایند و جهت منع سیلان خون جراحت نرم سوده بر آن بپاشند و جهت حبس اسهال دموی نیم مثقال آن را با شیره تخم خرفه مقشر بریان کرده بیاشامند نیم مثقال آن را با شیره تخم و فرزجه آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید.

مضر سفل و محرورین و معطش و مورث التهاب احشا بنا بر آنکه گرم دانسته‌اند، **مصلح** آن کثیرا و ربوب فواکه و بزرقطونا و روغن بادام شیرین.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال است و جوارش و حب و سفوف و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت.



باب چهارم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها ثای مثلثه است

فصل الثاء المثلثه مع الالف

◀ **ثافسیا**

به فتح ثا و الف و کسر فا و سکون سین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف مشتق است از اسم جزیره‌ای که اول در آن یافته و از آنجا اخذ نموده‌اند و آن جزیره را ثافسیس نامند و بعضی الف را حذف می‌نمایند و لغت مغربی است و به یونانی مراس و به بربری اورباس گویند.

ماهیت آن: صمغ نباتی است صلب سفید رنگ شبیه به انزروت و تلخ و بسیار تند و گیاه آن شبیه به رازیانه و گل آن سفید و تخم آن مانند انجره و اندک عریض و در اطراف شعبه‌های آن اکلیلی و چتری مانند اکلیل و چتر شبت و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و منبت آن کوههای سخت و در تنکابن و الموت چرن و به دیلمی تملی نامند و بیخ آن را خراشیده لبنی که از آن برمی‌آید بعد از انجماد می‌گیرند و این صلب حاد می‌باشد و (بعضی بیخ آن را فشرده عصاره آن را می‌گیرند و این اندک نرم حاد می‌باشد و)[1] بعضی مجموع بیخ و برگ و ساق آن را فشرده عصاره آن را می‌گیرند و در ظرف سفالی خشک می‌نمایند و این متخلخل و سبز مایل به سیاهی می‌باشد و ضعیف القوت و باید کسی که اخراج دمعه آن می‌نماید لباس پوستین بپوشد و صورت و بدن خود را محافظت نماید و یا بر بدن خود موم روغن بارد قابض بمالد و استنشاق روغن بنفشه نماید و آن روز گرم نباشد و هوا نوزد زیرا که چون به صورت رسد به سبب حدتی که دارد متورم و متنفط می‌گرداند و گاه رعاف می‌آورد و بدان سبب می‌کشد گویند صمغ سداب برّی است و غیر آن است جهت آنکه سداب برّی را صفات غیر آن است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و دمعه آن گرم تر تا چهارم و قوی‌ترین سایر اجزای آنست و با رطوبت فضلیه گفته‌اند که یبس آن کمتر از حرارت آن است.

افعال و خواص آن: محلل و منضج و جاذب قوی از عمق بدن به ظاهر جلد و مقیٔ و مسهل بلغم غلیظ و جهت استرخای مفاصل بارد و درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و تفتیح سدد و داءالثعلب و اسقاط دانه بواسیر و قلع آثار و انضاج و انفجار دمل نافع و آشامیدن آن با ماءالعسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ و صفرا است و جهت درد پهلو و بطلان شهوت طعام و استسقا و طلای آن جهت رفع آثار جلد و کلف و بهق نافع. ضماد آن جهت داءالثعلب و رویانیدن موی و درد پهلو و زانو و قدم و نقرس و مفاصل و امثال آن و با هم وزن آن موم و کندر جهت کمنه الدم و اسقاط دانه بواسیر و قلع آثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد به شرط آنکه زیاده از دو ساعت نگذارند پس برداشته با آب دریا و یا ماءالرماد گرم کرده بشویند و با عسل جهت جرب متقرح و با گوگرد جهت انفجار ورم صلب نافع.

مقدار شربت آن: از عصاره بیخ آن تا پنج قیراط و از لبن آن تا نیم مثقال.

مضر حلق و معده و مقرح، **مصلح** آن کثیرا و پوست بیخ آن در افعال مانند صمغ آن است و چون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن گاو بجوشانند جهت تقویت عصب و درد مفاصل و آشامیدن آن با احشا و غیرها جهت مبرودین و مفلوجین بغایت نافع و در رویانیدن موی مانند آن دوایی نیست و تحقین بدان جهت عرق‌النساء و ضماد ساییده آن با آرد جو جهت لحم مقطوع و اوجاع صدر و بعد از شش ماه قوّت بیخ آن ضعیف می‌گردد.

مقدار شربت: از پوست بیخ و جرم آن تا نه قیراط.

بدل آن: در انبات شعر حرف بابلی و مضر مثانه و آلات بول و

۱. فقط در نسخه ب



مصلح آن حب الاس و بلوط و اکثار آن مورث ورم زبان و حلق و معده و ضیق النفس و غشی و احتباس بول و گرمی بسیار و شری. تدبیر آن قی کردن و شیر تازه و لعاب بزرقطونا و مسکه گاو و ماءالشعیر سرد کرده و آشامیدن و غرغره به روغن گل و نشستن در آب سرد اگر تشنج به هم نرسیده باشد و گفته‌اند تخم سداب مصلح آن است بالخاصیه و گویند چون گیاه و ساق آن را داخل اغذیه کنند به مرتبه‌ای احداث حرارت کند که در زمستان محتاج به پوشش نباشند و رنگ رخسار را سرخ گرداند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع است.

فصل الثاء مع الجیم

◄ ثجیر

به فتح ثا و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله.

ماهیت آن: جرم چیزهای افشرده است و قوّت آن متوسط مابین آب لطیف و جرم کثیف آن چیزی است و از مطلق ثجیر مراد لای آب انگور است و لای هر چیز را نیز ثجیر گویند.

طبیعت آن: قابض.

افعال و خواص آن: ضماد آن با نمک جهت ورم حار و ورم پستان و حقنه به طبیخ آن جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و منع سیلان رطوبات مزمنه رحمیه و همچنین جلوس در آن و دانه انگوری که در ثجیر مانده باشد قابض و نیکو است از برای معده چون بریان کرده مانند سویق ساییده بیاشامند جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و تقویت معده مسترخیه نافع و ضماد ثجیر عصفر سرشته با سرکه جهت تحلیل حمره و ورم کبد مفید.

فصل الثاء المثلثه مع الراء المهمله

◄ ثرید

نان خرد کرده است که در آب گوشت ریخته تناول نمایند و شامل است نیز نان خرد کرده و آنچه را که در دوغ و شیرینیها و غیر آن کنند و بخورند.

فصل الثاء المثلثه مع العین المهمله

◄ ثعلب

به فتح اول و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون بای موحده به فارسی روباه و به هندی لونبری و لوکری نیز نامند.

ماهیت آن: حیوانی است برّی معروف و بهترین آن ثعلب سفید است.

طبیعت آن: گرم و خشک است و پوست آن در گرمی قریب به سمور و با سهوکت بسیار.

افعال و خواص آن: خوردن گوشت آن جهت مبرودین و مرطوبین و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و نطول طبیخ زنده آن که دست و پای آن را بسته در آب جوشان اندازند و طبخ دهند تا مهرّا گردد جهت درد مفاصل و به دستور نشستن در آن تعقد و صلابت مفاصل و وجع آن خصوصاً که در آن روغن زیتون داخل کرده یا در آن جوشانیده باشند امّا بعد از تنقیه مفید و همچنین تمریخ بدان جهت امراض مذکوره و سرعت راه رفتن اطفال و رفع اعیا و بخور آب مطبوخ آن جهت فالج و استرخا و تمدد و تشنج یبسی و امتلایی و آشامیدن یک مثقال از شش خشک کرده ساییده آن با آب و عسل جهت ربو و سرفه و مالیدن مخلوط آن با پوست تخم محرق بر داءالثعلب باعث روییدن موی آن و قطور پیه گداخته آن در زیت و یا روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن و ادمان آن باعث رفع کری و تمریخ آن با روغن زیتون کهنه و امثال آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و دردهای بارد و تدهین دست و پا به پیه آن در سردی هوا در سفرها مانع تضرر آنها است و نگاهداشتن آن در دهان درد دندان و درد چشم را نافع و سعوط زهره آن با اشق و آب کرفس هر سه مساوی در هجده روز یک مرتبه جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت مؤثر و خاکستر پوست آن جهت سوختگی آتش و نواصیر و قروح حاره مفید و از خواص آنست که چون دندان آن را با خود دارند و یا در دست بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته‌اند و چون در برج کبوتر بیاویزند باقی نمی‌ماند در آن مگر یک کبوتر و چون پیه آن را به چوبی بمالند و بر کنج خانه بگذارند که در آن کیک باشد کیکها همه بر آن مجتمع گردند و پوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و پیران و کسی را که سرما بر او غالب باشد مفید و هر چند موی آن زیاده باشد گرم‌تر و محرورالمزاج را مضر و آبزن و بخور ثعلب و طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت و چون ثعلب را زنده در زیت طبخ دهند در جمیع افعال اقوی است استعمال آن.

◄ ثفل

اسم جرم چیزهاست که آب آن را افشرده باشند از ثجیر غلیظ‌تر و در افعال مشابه آن.

فصل الثاء معل اللام

◄ ثلج

به فتح ثا و سکون لام و جیم به فارسی برف نامند.

طبیعت آن: در سیّم سرد و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مخدر و معطش و مسکن درد دندان حار و



اخراج کننده زلـوبی کـه در حلـق مانـده و کـرم معـده و جهـت تقویت هضم معده حار و تبهای حاره و جرب و حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن آن باعث اجتماع حـرارت در معده و تقویت آن و مورث سـعال و مضـر احشـای ضـعیف و مبرودین و مرطوبین و صاحبان اورام باطنی و مصـلح آن قرنفـل و عسل و آب پرورده به آن بهتر از جـرم آن اسـت و چـون قـدری نمک و شوره به آن ممزوج نموده در ظرف نازکی از سفالی و یـا نقره و یا مس قلعی‌دار و یا جست شیر که از قند یا نبـات شـیرین کرده و قدری گلاب داخل کرده و یا شربت و یا افشـره و یـا آب هر میوه که خواهند کنند و گلاب و یا بیدمشک و یا عرق بهـار و یا عرق کیوره هر چه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پـر نموده و سر آن را به سرپوشی بپوشـند و اطـراف آن را بـه خمیـر سختی محکم بندند که آب مطلق در آن نفوذ نکند پس آن ظـرف را در آن پنهان نمایند به نحوی که ثلج ممزوج به نمـک و شـوره از هر طرفی مقدار نیم شبر و یا زیاده باشـد و سـه چهـار سـاعت کامل در آن نگاه دارند در جایی که هوا به آن نرسـد تـا منجمـد گردد پس بـرآورده سـر ظـرف را گشـوده از آن بـرآورده تنـاول نمایند.

◀ ثلج صینی

معرب از ثلج چینی است.

ماهیت آن: رطوبتی است منجمـدماننـد بـرف شـبیه بـه نمـک دریایی که از هند آورند و ابن بیطار گفته که زهر حجر اسـیوس است و در اسیوس ذکر یافت.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: جهت جـلای بیـاض عـین و ظلمـت بصـر و ضماد آن بر بدن جهت تب دق نافع و ایـن اسـم را بـر بـارود نیـز استعمال می‌کنند.

◀ ثلثان

عنب الثعلب است.

فصل الثاء مع المیم

◀ ثمام

به فتح ثای مثلثه و میم و الف و میم لغت عربی است. میر محمـد مؤمن نوشته که در تنکابن زراواش و در مازندران بازمیل نامند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به گندم و کوتاه‌تر از آن و سـاق آن باریک و بی‌گره و غیر مجوف و خوشه آن شبیه به ارزن و طعـم آن شیرین.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن محلل ریاح و مفتح سدد و ضماد تازه آن جهت اورام چشم و منع ریختن مواد به سوی آن و اکتحال محرق مغسول آن جهـت جـلای باصـره و تقویـت اشـعار عـین و رویانیدن آن و ازاله بیاض چشم نافع.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا پنج مثقال.

بدل آن: تودری است.

◀ ثمرة الاثل

به فارسی بارگز و گزبار و به هندی چهوتی مائین نامند.

ماهیت آن: بار نوع کوچک گز است که عذبـه نامنـد بـه قـدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: قابض و قاطع نزف‌الدم و نفث‌الـدم و مقـوی احشـا و آب طبـیخ آن کـه یـک اوقیـه آن را در دو رطـل آب بجوشانند تا به نصف رسد منقی رطوبـات عفنـه اطفـال و جهـت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب و با شکر جهت ربـو و سـعال و ضعف جگر و احشا و زردی رخسار و رطوبات رحـم و آکلـه و حکه و امراض مقعده و قروح رطبه شرباً و طلاءً نافع و مضمضـه آن جهت تأکل دندان و استحکام لثه مفید و چون یک شبانه روز در آب بخیسانند در افعال مانند مطبوخ آنست و قطـور آن مقـوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت دمعـه و سلاق و جرب بسیار مفیـد خصوصـاً کـه در گـلاب خیسـانیده باشند و جرم آن جهت نفث‌الدم و جراحت شش و اسهال کهنـه و سیلان مواد و نزف‌الدم اعضا و برشته آن در جـوف گـل سرشـوی گرفته جهت اسهال مجرب. ذرور آن جهت بردن گوشـت زایـد و قطع خون جراحات و طلای آن جهت نیکـویی رنـگ رخسـار و صاف نمودن بشره و حمول آن جهـت تجفیـف رطوبـات رحـم و ضماد پخته آن با آب و سرکه جهت سپرز و چون آن را با صـندل و افسنتین بجوشانند و آب آن را با شکر به قوام آورنـد آشـامیدن آن جهت تحلیل سپرز بیعدیل است و جهت تقویت اشتها و اعضـا و اعصاب و رفع اعیـا و مغـص و تنقیـه رطوبـات فاسـده معـده و تقویت آن بغایت موثر.

مضر سر، **مصلح** آن دوقو.

بدل آن: مازو یا شحم انار به وزن آن.

مقدار شربت از جرم آن: تا دو مثقـال و گوینـد تـا چهـار درم است.

◀ ثمرة الطرفا

به فارسی گزبار و معرب آن کزمازج است و به هندی بری مایین



نامند.

ماهیت آن: ثمر درخت گز است مثلث شکل بزرگ‌تر از عذبه که ثمر اثل است که ذکر یافت در افعال مانند آن و خالی از حرارت لطیفه و جلا و تقطیع نیست.

◀ ثمنش

به ضم ثای مثلثه و سکون میم و ضم نون و سکون شین معجمه به یونانی نباتی است که مابین شجر و حشیش باشد.

فصل الثاء المثلثه مع الواو

◀ ثوم

به ضم ثا و سکون واو و میم به فارسی سیر و به هندی لهسن گویند.

ماهیت آن: برّی و بستانی و جبلی می‌باشد. برّی آن را به یونانی اسقوردیون و به عربی ثوم الحیه نامند و در حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم می‌باشد: یکی بسیار دانه یعنی چند دانه به هم متصل و یکی منحصر بر یک دانه و به قدر پیاز کوچکی و این نسبت به آن کمتر است و جبلی آن را به فارسی موسیر نامند و برگ آن عریض مانند نرگس و گل آن بنفش و بیخ آن یک دانه به قدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بوستانی و در بو فی‌الجمله شبیه بدان و بهتر از همه بستانی مشهور بزرگ دانه آنست و جبلی آن از جهت مخلل نمودن بهتر و بدون مخلل این قسم کم مستعمل و تازه همه اقسام بهتر از کهنه و نوعی دیگر مرکب میان ثوم و کراث است که آن را کراثی نامند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و حرارت او شبیه به حرارت غریزی است و برّی آن در چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کننده خون و مدر بول و حیض و عرق و با قوّت تریاقیت و مقرح جلد و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت مزاج و دافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبایی و تعفن خصوصاً با سرکه آن و جهت تصفیه حلق و صوت و ربو و ضیق النفس و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی و اوجاع مفاصل و عرق‌النساء و نقرس و وجع ورک و امثال اینها و قطع اخلاط غلیظه و سپرز و دفع ریاح تهیگاه و قولنج ریحی و زلوی در حلق مانده و اقسام کرم معده و حب القرع و در مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قروح شش و درد معده و رفع تشنگی که از بلغم و سده ماساریقا باشد و تقطیرالبول و نیکویی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل اورام و حصات گرده و گزیدن مار و سایر هوام و سگ دیوانه گزیده و رتیلا و با شراب جهت سم افعی و مداومت اکل آن باعث سقوط موی سفید و روییدن موی سیاه و با انجیر و سداب و با مغز گردکان قوی‌تر از فادزهر و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر گوسفند پخته و با روغن گاو تازه بریان کرده و با عسل شیرین نموده حلوا ساخته در تحریک باه و انعاظ بیعدیل و با طبیخ فودنج جبلی جهت قتل شپش و صیبان که به فارسی رشک نامند مفید.

المضار: اکثار آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل مصدع و محرق خون و مضر چشم و شش و بواسیر و زنان حامله و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار تند و مضعف باه و مهیج امراض نایبه، مصلح آن پختن آن است در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و یا روغن کره و استعمال آن با گشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شیرین و امثال اینها و اکتحال با آب آن جهت کمنة الدم و غرغره با سرکه مخلل آن یعنی پرورده در آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و ذبحه و مضمضه به طبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارد و تأکل آن و تقویت لثه و به دستور نگاهداشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر و کندر در دهان جهت وجع اسنان حادث از برودت و احتقان بدان جهت عرق‌النساء و مالیدن مشوی آن بر دندان جهت تسکین وجع ریحی و رطوبی آن مفید و طلای آن با عسل جهت بثور و قوبا و قروح رطبه سر و سبوسه آن و بهق و جرب ولیکن مقرح کننده جلد است و با برگ (انجیر و سیاه زیره)[1] جهت گزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و مار و سگ دیوانه و کل سموم و رفع اذیت آنها و به دستور با عسل و با سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم اعضا و ضماد پخته آن با شیر جهت گشودن دبیله و دمل و تضمید محرق آن با عسل جهت ازاله خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داءالثعلب و با روغن گاو جهت سجح انفع و خوردن آن در روغن بریان کرده و طلا کردن جرم آن و یا روغن آن و یا آن هر دو جهت تجفیف قروح رطبه سر و تدهین به روغنی که مکرر سیر در آن جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاقی که از برودت به هم رسیده باشد و جهت وجع مفاصل و قولنج بلغمی و سجح حادث از خلط لزج شرباً و طلاءً از خارج و طلای رماد آن با عسل جهت بهق و برص و داءالثعلب و کمنة الدم و جرب و جلوس در طبیخ برگ و ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه و به دستور تدهین بدان ولیکن این ضعیف است نسبت به آن و طلای آن با نوشادر جهت برص و بهق و با

---

۱. انجیر سیاه و زیره: ب



زفت جهت داخس و خشونت ناخن و کجی آن و طبیخ آن کشنده شپش و خاییدن برگ آن و بعد از آن مضمضه بـه نبیـذ ریحـانی زایل کننده رایحه آن است و گفته‌اند اگر جهت فالج تا چهل روز هر روز درست خام آن را بلع نمایند بدین طریق که روز اول یک دانه و روز دویّم دو دانه و روز سیّم سه دانه همچنین تا چهل روز که روز چلهم چهل دانه شود و باز به دستور روزی یک دانه کـم نمایند تا به روز هشتادم باز به یک دانـه رسـد در بـین انشـاءالله تعالی زایل گردد و محتاج به دوای دیگر نگردد و چـون بـلادر را در زمین دفن نمایند تـا پوسـیده گـردد و در آنجـا سـیر را غـرس نمایند تا قوّت گیرد پـس بـرآورده آن را معجـون سـازند تقویـت عظیم بخشد و موی ریش سفید شده سـیاه رویـد و تریـاق الثـوم و منافع آن و دهن و مخلل و معجون آن در قرابادین ذکر یافت.

◀ ثومون

به ضم ثای مثلثه و سکون واو و ضم میم و سکون واو و نـون بـه فارسی تخم زرداب و به ترکی صفرااودی نامند.

ماهیت آن: تخمی است شبیه به خبّه منبت آن جاهای سایه. گیاه آن شبیه به سداب و برگ آن درازتر از آن و گل آن سفید و تخم آن تلخ و تند و ریزه و گویند تربد زرد بـیخ آن اسـت و در افعـال مشابه خربق.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقی و مسهل اخـلاط غلیظـه و اقسـام کـرم معده و مخرج جنین و مـدر بـول و حـیض و محلـل اورام بـارده.

مقدار شربت آن: نیم درهم.

مصلح آن کثیرا و گشنیز است.

فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه

◀ ثیل

به کسر ثا و سکون یا و لام لغت عربی تخم و تخمـه و خومـه و به ترکی پیلان افردی و در تنکابن گرگ جرواش و به فارسی بید گیاه نامند و گویند که آن نوعی از حرشف است.

ماهیت آن: اصناف است صنفی گیاهی است که در کنـار آبهـا و راه و زمینهـای نمنـاک مـی‌رویـد و مفـروش بـر روی زمـین و مخصوص به زمـانی نیسـت و شـاخ‌هـای آن دراز و باریـک و بـا گره‌ها و بندهای بسیار و برگ آن بسیار ریزه و سرهای آن تند و اندک صلب مانند صعتر و بر سر هر گرهی و بندی رسـته و گـل آن مابین سرخی و سفیدی و طعم گیاه آن بی‌مـزه و بـیخ آن مـادام که تر و تازه است آن را می‌خورند طعم آن شـیرین بـی‌مـزه و بـا اندک حرافت و قبض و دواب آن را می‌خورند و طعـم گـره‌هـای آن شیرین‌تر و صنف دیگر گره‌های آن عریض و نرم و چون دواب آن را می‌خورند می‌میرند و منبت آن گفته‌اند در بابل بسیار اسـت و در راهها می‌روید و صنف دیگر برگ آن مانند لبلاب و گل آن خوشبو و ثمر آن کوچک و عروق آن پـنج یـا شـش بـه سـطبری انگشتی و نازک و بدبوی.

طبیعت آن: صنف اول آن در اول سرد و خشک و با قوّت قـبض و گویند معتدل است و بیخ آن لذع و لطیف.

افعال و خواص آن: آشامیدن طبیخ آن جهت مغص و قروح مثانه و عسرالبول و طبیخ بیخ آن جهـت تفتیـت سـنگ گـرده و قـروح مثانه و آب گیاه آن از نیم رطل تا یک رطـل جهـت رفـع سـموم اقسام مارها و سگ دیوانه گزیده و حرقة البـول و احتبـاس آن و تفتیت حصات و تبهای حار و سل به غایت مجـرب و ضـماد بـیخ آن جهت التیام جراحتهای تازه و مـادام کـه خـون آلـود باشـد و گزیدن هوام و ضماد حشیش آن جهت اورام حاره و منع نزلات و ضـماد خاکسـتر آن جهـت قطـع خـون بواسـیر و تحلیـل اورام و تجفیف قروح بغایت نافع و مدر بول و صنف دویّـم عصـاره آن بـا ادویه مناسبه مانند شراب یا عسل هر دو مساوی و نصف آن مر و ثلث آن فلفل و به وزن هر دو کندر چون طبخ نمایند جهت علـل چشم و تحلیل مواد آن و تخم آن بغایت مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و ریختن مواد به معده و احشا و تفتیت حصـات گـرده و مثانه و قروح آن مفید و قسم سیّم آن را چون در ظـرف زجـاجی بر آتش ملایم بسوزانند و در ظرف مس بسایند ضماد آن را جهت قطع خون بواسیر مجرب شمرده‌اند و گویند زیاده بـر سـه مرتبـه احتیاج نمی‌شود که هر مرتبه نیم درم آن را بمالنـد و ضـماد تـازه آن با روغن گل بغایت ملین و منضج و محلل است.





باب پنجم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها جیم است

فصل الجیم مع الالف

◄ **جارالنهر**

به فتح جیم و الف و ضم رای مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون ها و رای مهمله به معنی همسایه نهر است جهت آنکه نبات آن مفارقت از انهار و آب نمی‌کند و در جاهای خشک نمی‌روید.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به نیلوفر و برگ آن بر بالای آب می‌باشد شبیه برگ چغندر مزغب و بیخ آن خشن و طعم آن با اندک تلخی و بی‌گل و ثمر.

طبیعت آن: سرد و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: جهت حبس اسهال و خون و قطع عطش شرباً و به جهت تحلیل اورام و التحام قروح تازه و خشک و اورام حاره و قروح خبیثه عفنه ساعیه و حکه طلاءً و ضماداً و ذروراً نافع و مانع سعی آنها است و به طریق مرهم نیز استعمال آن سودمند.

مضر عصب، **مصلح** آن شکر.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

◄ **جام پهل**

به فتح جیم و الف و سکون میم و بای عجمی و خفای ها و لام اسم ثمر هندی است و در بنگاله مشهور به سفری انبه.

ماهیت آن: ثمر درختی است فی‌الجمله شبیه به امرود و دو صنف می‌باشد: صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخ رنگ و بعد از رسیدن هر دو شیرین و مانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه‌دار و در جوف آن تخم‌های ریزه بسیار به قدر تخم مرو از سفید سفید و از سرخ سرخ رنگ و اندک صلب و شکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود کوچکی که گلابی نامند و سرخ آن اکثر مدور و در فصل گرما که موسم بارش هند و بنگاله است ثمر بسیار می‌آورد و در فصل زمستان نیز بعضی اشجار ولیکن به وفور آن موسم نیست و در هند و دکهن بهتر از بنگاله می‌شود و لکن به وفور بنگاله نیست و بهترین آن رسیده بالیده شاداب شیرین کم تخم آنست خصوصاً نوع سفید آن و درخت آن به بزرگی درخت سیب و به و غیر موزون و برگ آن از برگ سیب اندک بلندتر و با خشونت و بی‌تشریف و چوب آن پر ریشه شکننده می‌باشد و قابل عمارت نیست و اهل هند از آن خلال می‌سازند و می‌سوزانند و درخت آن زود به ثمر می‌آید و کهنه سالخورده آن کم ثمر می‌باشد و چون تنه آن را ببرند از اطراف آن شاخ‌ها برآمده در یک دو سال باز ثمر می‌دهد.

طبیعت آن: گرم و تر با رطوبت لزجه و قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی قلب و معده و ملین طبع در ابتدا پس قابض و مدر بول و حابس اسهال خصوصاً که با پوست و تخم آن را بخورند و نیمرس آن قابض‌تر و چون پوست درخت نونهال آن را که هنوز به ثمر نیامده باشد مقدار دو سه مثقال آن را شب در قدری آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه خیسانیده بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است.

المضار: مضر مبرودین و مرطوبین و صاحبان قولنج و مصدع و محرک نزله و اخلاط ساکنه و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر و باعث حمیات در ابدان مستعده خصوص اکثار آن و مضمضه به آب برگ مطبوخ آن جهت تقویت لثه و استحکام دندان متحرک نافع و مسکن درد آن.

◄ **چام گهاس**

به فتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفای ها و الف و سین مهمله لغت هندی و بنگاله است.



ماهیت آن: گیاهی است که در هند و بنگاله بسیار در جاهای نمناک در موسم برسات می‌روید و با ساقه‌های بلند به قدر ذرعی و زیاده و کمتر از آن دو عدد و یا زیاده بر سر هر ساقی سه برگ پیوسته بهم با بورقیت و حدت و بیخ آن سفید به قدر پیاز کوچکی با حدت و بورقیت و گل آن شبیه به برگی عریض طرف پایین آن پیچیده و از جانب پیچیدگی میلی مخروطی شکل روییده و زیر گل آن گرهی صراحی شکل و بیخی باریک سفید و گل آن نهایت بدبو می‌شود.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: خوردن ساق برگ پخته آن جهت استسقا و بیخ آن با فلفل که ساییده حبوب بندند هر حبی به قدر فلفلی و نخودی سه چهار حب آن جهت حبس قی و در هیضه که بند نشود و گذاشتن مقدار نخودی و یا باقلایی از آن بیخ در جوف قدری از موز پخته که به هندی کیله نامند آن مقدار که بلع توان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که بعد از بلع یک دو لقمه برنج نرم پخته بی‌روغن و بی‌نمک بخورند مجرب دانسته‌اند و چون مقدار بیست و چهار توله که یک نیم پا و آثار هندی باشد بیخ آن را نرم سوده در ظرف چینی کنند و به وزن آن روغن گاو داخل آن نمایند و خوب برهم زنند پس آب لیمویی که به هندی کاغذی لیمو نامند شانزده عدد داخل کرده خوب برهم زنند و اگر آب لیمو کم شود که مانند مرهم و ضماد رقیق نباشد آب چهار عدد لیموی دیگر داخل نمایند و در شیشه و یا ظرف چینی کرده در جای نمناک نگهدارند جهت التیام قروح خبیثه و ساعیه که به هندی کهرکهره نامند که روزی دو مرتبه آن را در جوف زخم‌ها پرکنند و بر بالای آن به طریق مرهم استعمال نمایند و اگر بعد التیام و چاق شدن خارشی در آن مواضع باقی بماند از تدهین بدان روغن مزبور زایل گردد و این روغن زیاده از یک هفته نمی‌ماند و هفته دویّم باز اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند.

◀ جاموس

به فتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله به فارسی گاومیش و به هندی بهنیس نامند.

ماهیت آن: نوعی از گاو صحرایی است سیاه رنگ و بسیار زورآور نسبت به گاو اهلی و شاخ‌های آن بلندتر و قوی‌تر و در هند و بنگاله دو صنف می‌باشد: یکی صحرایی و این را بهنیس نامند و دیگر جنگلی و این بسیار قوی و بزرگ و شاخ‌های آن بلندتر و قوی‌تر از اهلی می‌باشد و این را ارنه نامند و زور و قوّت این به مرتبه‌ایست که شیر و فیل را می‌کشد و شیر و روغن آن نسبت به شیر گاو چرب‌تر و غلیظ‌تر خصوص شیر جنگلی آن که ارنه گفته شده.

طبیعت آن: گرم و خشک و جنگلی آن گرم‌تر و خشک‌تر.

افعال و خواص آن: گوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات و هزال گرده نافع و گوشت بچه شیرخواره که دو سه ماهه باشد قورمه و کباب آن بسیار لذیذ و در ضرر و غلظت کمتر و دود کردن موی آن و شاخ آن باعث طرد افاعی و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکه گفته‌اند آشامیدن خاکستر کعب آن مقرح است و مولد سودا و **مضر** درد مفاصل و امثال آن و عرق‌النساء و نقرس، **مصلح** آن آبکامه و دارچینی و ادویه ملطفه و مهرّا پختن آن و بعد از آن سکنجبین آشامیدن و در سلهت از پوست جنگلی آن سپر می‌سازند بسیار خوب می‌شود.

◀ جامون

به فتح اول و الف و ضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو و فتح میم می‌نامند.

ماهیت آن: میوه هندیست درخت آن بسیار بزرگ به قدر گردکان و از آن بزرگتر و برگ آن اندک باریک و بلند تا به یک شبر و سبز تیره و شکوفه آن سفید و بسیار ریزه و میوه آن شبیه به انگور سیاه و اندک طولانی و بعضی بزرگ‌تر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن بنفش و باغی و صحرایی می‌باشد صحرایی ثمر آن کوچک و تخم آن بزرگ و کم آب و ترش و با عفوصت بسیار و باغی نیز دو صنف است یکی ثمر آن بزرگ بالیده بسیار شاداب چاشنی‌دار و تخم آن کوچک و با عفوصت کمی و این را رای جامون نامند و صنف دویّم در اوصاف مذکوره بدین مرتبه نیست.

طبیعت آن: سرد در آخر دویّم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: حابس اسهال صفراوی و مقوی معده و کبد حارین و مطفی حدت دم و صفرا و غرغره و مضمضه آن به جهت خناق و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن جهت حبس اقسام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها و باه محرورین و جهت ذیابیطس مفید و طلای ثمر رسیده آن جهت داءالثعلب نافع و روياننده موی آنست در چند مرتبه و نقوع ریشه‌های باریک بیخ آن و بیخهای باریک نازک آن به مقدار دو توله نیم کوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده بیاشامند تا مدت بیست روز و یا چهل روز مغز تخم کهنه آن با مغز تخم کهنه انبه و هلیله بریان کرده جهت اسهال مزمن مجرب و ذرور برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر به سبب ثوران آن صفرا را و مضر معده و دیر هضم، مصلح آن نمک که آن را شسته و نمک بر آن پاشیده زمانی بگذارند پس تناول نمایند.



آشامیدن افشره آن که آب آن را گرفته صاف نموده قدری آب و نبات به قدر آنکه طعم آن را نیکو گرداند داخل کرده بیاشامند و شراب آن نیز که آب آن را صاف نموده با قدری نبات یا قند که طعم آن را چاشنی‌دار گرداند با آتش ملایم طبخ نمایند تا انگشت پیچ گردد در افعال مذکوره بهتر از اکل ثمر پخته آن است و آهن و یا فولاد را چون براده نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند کشته نرم و سبک گردد به حدی که جوش خورده بالای آن آید و اگر مکرر در آب برگ آن تربیت نمایند پس شسته استعمال کنند بهتر است و خوردن این آهن یا فولاد کشته جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقا و بواسیر و امثال اینها نافع و یک نوع آن را گلاب جامون می‌نامند مخصوص بنگاله است تمام در هند و دکهن جای دیگر نمی‌شود و آن اندک مدور و شیرین و بعضی اندک آبدار و خوشبو شبیه به رایحه گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یک دانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز آن سبز پسته‌ای رنگ و درخت این به بزرگی درخت نوع اول نمی‌شود و اکثر پراکنده می‌باشد و برگ‌های آن نیز در طول و عرض از آن کمتر و اندک عریض‌تر و نازک‌تر و سبز روشن.

طبیعت آن: معتدل مایل به برودت و یبوست.

افعال و خواص آن: مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض و رادع.

◄ جاورس

به فتح جیم و الف و فتح واو و سکون را و سین مهملتین معرب از گاورس فارسی است و آن نوع ریزه دخن است که به فارسی ارزن و به هندی باجرا نامند و کنکنی نوعی از آن است.

ماهیت آن: حبی است رنگ آن اغبر و از ارزن ریزه‌تر و صاحب اختیارات نوشته که سه نوع است یک نوع را دخن و به فارسی ارزن و به شیرازی الم به فتح الف و ضم لام و میم و دیگری را ذرت به ذال معجمه و به فارسی زرت به زای معجمه گویند و نوع سیّم را جاورس که معرب گاورس است و به شیرازی کال نامند و اول متوسط در بزرگی و کوچکی و آن را به هندی باجرا نامند و نوع دویّم را به هندی جوار و نوع سیّم که از همه کوچکتر است به هندی کنکنی گویند و نیز در هند و بنگاله یک نوع دیگر می‌شود که از کنکی بزرگتر و زرد رنگ‌تر است و آن را چینه نامند و دخن و ذرت در جای خود مذکور خواهد شد و برگ آن مانند جو و اندک عریض‌تر و درازتر از آن و خوشه آن نیز مانند خوشه جو و دانه‌های آن از آن ریزه‌تر و نرم‌تر و متراکم‌تر و بهترین آن زرد سنگین آن است.

طبیعت آن: در اول سرد و در آخر دویّم خشک و بعضی سرد و خشک در دویّم گفته‌اند.

افعال و خواص آن: لطیفتر از دخن و قابض و مجفف بی‌لذع و ردی الکیموس قلیل الغذاء یعنی خون صالح از آن کم متولد می‌یابد و دیر هضم و چون هضم گردد بدن را قوی گرداند و با روغن و چربی غذاییت آن بیشتر و خوردن مهرّا پخته آن جهت التوای حجاب و انشقاق آن و نزلات نافع و خوردن نان مطبوخ آن حابس اسهال مراری و مدر بول و مسقط جنین و اکثار آن مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلح آن روغنها و شکر و حلواهای چرب و یا با شیر و یا با نخاله پختن و با روغن خوردن و به حمام رفتن و مالیدن روغنها بر بدن و کماد گرم کرده آن محلل نفخ معده و تهیگاه و مغص و درد بواسیر و پختن آن با شیر تازه دوشیده جهت صاحبان خون زاید و رطوبات فاسده و جلوس بر ساییده آن با نمک که در خرقه‌ای بسته باشند جهت بروز مقعده و پیچش و ثفل محتبس در امعا نافع و بدل آن در اضمده شونیز و استعمال کهنه آن که یک سال بر آن گذشته باشد جایز نیست.

◄ جاوشیر

به فتح جیم و الف و ضم واو و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله به فارسی جواشیر و کوشیر و نیز به شیرازی جاحوشی نامند.

ماهیت آن: صمغی است بدبو ظاهر آن سرخ تیره و باطن آن سفید و نبات آن را ساق غلیظ و بلندتر از ذرعی و نرم و بر او چیزی سفید شبیه به پشم و برگ آن شبیه به برگ انجیر مایل به استداره و مشرف به پنج تشریف و خشن و بسیار سبز و قبه آن شبیه به قبه شبت و گل آن زرد و خوشبو و تخم آن سیاه و قریب به انیسون و خوشبو و تند و ساق آن کوتاه و غلیظ و نرم و مزغب به زغب سفید مانند خیارزه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن تیزبوی زعفرانی رنگ و طریق اخذ آن آنست که بیخ آن را می‌شکافند در هنگام ظهور ساق آن و حوالی آن را خالی نموده برگی در زیر آن فرش می‌نمایند که صمغ آن در آن جمع گردد و چون خشک گردد از آن برمی‌دارند و نیز از ساق بیخ آن در هنگام ظهور گل آن که بودن شمس در جوزا است به طریق مذکور صمغ اخذ می‌نمایند و نیز از علامت خوبی آن آنست که در هنگام ریزه شدن در سودن ریزه‌های آن سفید باشد و زبان را بگزد و به دست بچسپد و چون در سرکه و یا آب حل نمایند زود منحل گردد و بوی آن تند باشد و آنچه از ساق آن گیرند رنگ خشک کرده آن زرد و محلول آن در آب به رنگ شیر باشد و این ضعیف العمل و غیر مستعمل است و مغشوش آن سیاه رنگ و غش به اشق و موم می‌کنند.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم و بعضی خشک در دویّم



گفته‌اند.

افعال و خواص آن: محلل ریاح و مفتح سدد و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه قویه و ملین صلابات و جالی لزوجات و اوساخ و با قوّت تریاقیه و جهت امراض بارده بلغمیه خصوصاً عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و صرع و ام الصبیان و رعشه حادث از کثرت جماع و نزلات و کوفتگی و تعقد عضل و درد مفاصل و دردی که از صدمات به هم رسیده باشد و جبر کسر استخوان و درد پهلو و نزف‌الدم و سرفه بلغمی نافع که نیم درهم آن را با آب مرزنجوش بیاشامند و بر آن مواضع نیز ضماد نمایند و یک مثقال آن جهت لرز حمیات دایره و استسقا و یرقان و تقطیرالبول و جرب مثانه و نفخ رحم و ادرار طمث و قولنج ریحی و بلغمی و تفتیت حصات و رفع سموم. ※امراض الرأس※ آشامیدن آن جهت صداع و صرع و ام الصبیان و لقوه و رعشه و نزلات. ※الضربه و الصدمه※ آشامیدن نیم مثقال آن با ماءالقراطن یا شراب جهت ضربه و صدمه. ※العین※ اکتحال آن جهت نزول آب و تقویت حدت بصر. ※الاذن※ قطور آن در گوش جهت رفع کری. ※الاسنان※ مالیدن آن بر دندان و پر کردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تأکل آن. ※الصدر※ آشامیدن آن جهت سرفه و درد پهلوی حادث از برودت و به دستور ضماد برگ آن جهت درد پهلو. ※اعضاء الغذاء※ آشامیدن عصاره آن با سرکه و طلا نمودن بدان جهت تحلیل سپرز و چون ده مثقال آن را در دو جره عصیر عنبی اندازند و بعد از بیست روز صاف نمایند و بیاشامند جهت طحال و استسقا جیدالنفع است. ※اعضاء النفض※ آشامیدن یک بندقه آن با آب گرم جهت ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابت آن و رفع تقطیرالبول و ثمر آن نیز ادرار طمث آورد خصوصاً با افسنتین و اختناق رحم را مفید و اسقاط جنین نماید و ریاح رحم را پراکنده سازد و تحلیل دهد و صلابت آن را زایل کند شرباً و حمولاً و قولنج و حکه مثانه را نافع و اسهال خلط خام نماید و حمول محلول آن با عسل جهت ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن هر چند بعد از سه روز باشد خصوصاً احتمال فتیله آن و احتقان آن در رحم باعث تجفیف آن. ※القروح و الجروح و الاوجاع※ طلای آن با عسل جهت قروح مزمنه و نار فارسی و با زیت جهت اوجاع مفاصل و عرق‌النساء و نقرس و با روغنها جهت رفع اعیا و به دستور آشامیدن عصیر آن جهت عرق‌النساء. ※السموم※ طبیخ آن با زیت به حدی که مرهم گردد جهت گزیدن سگ دیوانه و با زراوند آشامیدن آن جهت لسع هوام و غیرها و به دستور عصیر آن داخل کردن آن در مراهم جهت التیام قروح.

مضر انثیان **مصلح** آن مرماحور و بعضی مضر عصب صحیح دانسته‌اند و خیسانیدن در مطبوخ عنبی.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

بدل آن: به وزن آن قنه یا شیر انجیر و در اسهال اشق. آشامیدن تخم آن با شراب جهت اختناق رحم و اصلاح عصب رطب و خدر و قولنج بلغمی و ریحی و نیم مثقال آن با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد و ذرور بیخ آن جهت قروح مزمنه و استخوان عاری از گوشت شده و حمول آن جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل و گل آن نیز جهت جراحات و بثور و بالجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع است.

◀ چاول منگری

به فتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر رای مهمله و سکون یا.

ماهیت آن: ثمر درختی است که در اسلام آباد مشهور به (چات کانو)[1] مضاف صوبه بنگاله است می‌شود در غلافی اندک نازک صلب اغبر و ظاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازه آن سفید مایل به زردی و با دهنیت و بی‌طعم و رایحه غالب و هر چند کهنه گردد میل به زردی و سیاهی می‌نماید و بهتر و مستعمل تازه آن است.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم و با تریاقیت.

افعال و خواص آن: مفتح و جالی و مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض دمویه و سوداویه نافع شرباً و ضماداً.

مضر محرورین و روغن آن نیز برای جرب و قوبا مفید.

◀ چای خطایی

به فتح جیم عجمی و الف و یا و فتح خای معجمه و فتح طای مهمله و الف و کسر همزه و یا و صحیح به تای مثناة فوقانیه است نه طای مؤلفه.

ماهیت و سبب اطلاع بر آن: حکیم میرزا قاضی در رساله خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته آن را از ملک خود اخراج نمود آن شخص در جنگلها و بیشه‌ها و کوهها می‌گشت و زرد و علیل و ضعیف گشته بود روزی از غایت گرسنگی بر اطراف کوهی می‌گشت گیاهی دید آن را غذای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوّت در خود یافت در شهر آمده با یکی از

۱. چات کلم: ب



مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص به حضور پادشاه عرض نمود پادشاه به احضار اوامر فرمود و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نموده خواص آن را ثبت نمایند و نیز چنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه به نبات شبت و باریکتر از آن و خوشبو و با اندک تلخی است و چون آن را بجوشانند تلخی آن زایل گردد و آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف نماید و آن خودرو و مزروع می‌باشد و گفته که طایفه‌ای که در بلاد چین نبات آن را مشاهده کرده‌اند چنین می‌گویند که در میان شهر چین وادیی است و گیاه این برگ بر اطراف آن می‌روید و بر خمار مردمان به خوردن آن اعتیاد دارند و بیع و شرای آن بی‌رخصت پادشاه آنجا نمی‌توانند نمود خراج آن به خزانه پادشاه عاید می‌سازند و مترجم صیدنه ابوریحان می‌گوید که چای نوعی است از انواع نبات منبت آن زمین چین است و آن را می‌برند و در سایه خشک می‌کنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت می‌کنند و می‌خورند شربت آن قایم مقام ادویه مرکبه است و مضرت ادویه مرکبه ندارد و از این جهت اهل تبت دفع مضرت شراب با آن می‌کنند زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب می‌کنند و در دفع مضرت او هیچ دارویی به آن نمی‌رسد و نافع‌ترین ادویه است و طایفه‌ای که بر زمین تبت می‌برند در قیمت آن جز مشک نمی‌گیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن تا ادنی و همچنین در رایحه و منافع آن و نیز نقل است که در ولایت خطا جمعی مردم به طریق سیر به صحرا رفته بودند طعامی پخته در ظرفی کرده بالای آن را به شاخه پر برگی از اشجار آن صحرا پوشیده به کاری مشغول شدند که بعد از فراغ تناول نمایند و بعد از اندک زمانی که فارغ شدند و خواستند که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام مضمحل شده است این امر را نزد اطبا اظهار نمودند ایشان بعد از تفحص به حدس و قیاس دریافتند که برگ‌های آن شاخه را در هضم طعام و غذا اثر تمام است و در صدد تجربه آن درآمدند و محرر کتاب می‌گوید که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه به برگ انار و حنا و ریحان است و از آن بزرگ‌تر و عریض‌تر و ضخیم‌تر و شعبه‌های آن بلندتر و برگ بعض نوع آن ریزه‌تر از بعضی درخت آن شنیده شده که بقدر یک قامت تا به دو سه قامت و شبیه به درخت حنا و انار و بر ساق آن قریب با انتهای شاخ‌های باریک رسته و بر آنها گلهای کوچک و برگ آن مدور در بعضی جاها سه عدد و در بعضی جاها چهار عدد به هم پیوسته شبیه به گل سه برگه و چهار برگه و بر سر شاخ‌ها نیز گلی پنج برگ و منبت آن ملک چین و خطا و نیپال و آن انواع و الوان می‌باشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه امّا سفید ریزه برگ خوشبوی آن که برگهای آن بسیار درهم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از آن سبز و امّا یبس این از آن زیاده و بعد از آن بنفش و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیف‌تر و زبون‌تر و نوع اول یعنی خوب و اعلای آن عزیزالوجود و گران بها است و برای تجارت نمی‌آورند و سلاطین و حکام آن دیار برای امثال و اقران خود به طریق تحفه و هدیه به دیار دیگر می‌فرستند و امّا انواع دیگر آن بسیار است خصوصاً سبز تیره و سیاه آن وافر و ارزان است و از بعضی شنیده شده که بعضی نامقیدان مستعمل آن را با غیر مستعمل مغشوش و تبدیل نموده می‌فروشند بدین طریق که چون ضابطه نصاری است که مطبوخ یعنی جوشانیده آن را نمی‌خورند و مضر و بد ذایقه می‌دانند جرم آن را و لهذا آب را خوب جوش نموده بلکه آن مقدار که ربع آن یا خمس آن کم گردد پس قدری قلیل چای را در ظرفی که چایدان چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن می‌ریزند مثلاً در یک من طبی آب که تخمیناً سه ثلث یک آثار هندی باشد یک درم نهایت یک مثقال از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن کمتر و از زبون آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل می‌گذارند تا قوّت و رایحه آن در آب باز داده شود و آب اندک رنگین گردد پس آب صاف آن را که مطلق دردی و برگی در آن نباشد در پیاله‌ها ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت و تلخی است برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده می‌آشامند و اکثر قدری شیر گاو یا شیر بز تازه دوشیده برای اصلاح یبوست آن نیز در آن ریخته نیم گرم می‌آشامند پس خدمه آنها آن برگ‌های مستعمل را خشک نموده و به تدریج جمع نموده در قوطی‌ها و غیر آن به دستور اول پر کرده سر آنها را بسته می‌فروشند و فرق میان مستعمل و غیر آن به زهومت رایحه و سیاهی رنگ و کم رنگ شدن آب و اندک باز بودن برگ‌ها است از هم به خلاف غیر مستعمل آن.

طبیعت آن: گرم تا آخر دویّم و خشک در اواسط آن و نوع اعلای آن گرم در سیّم و بعضی سرد می‌دانند به جهت تسکین آن عطش و حرارت و التهاب باطن و دفع آن ضرر شراب را و این توهم است بلکه صدور افعال مذکوره از آن به سبب تلطیف و تقطیع آنست بلاغم و اخلاط لزجه و معطشه ملتهبه را و دافع رطوبات حادثه از شراب است.

افعال و خواص آن: مقوی قوا و ارواح و معده و باه مبرودین و مرطوبین و منشط و منعظ و ملطف و مقطع و مفتح و منضج و مرقق مواد و معرق و مدر بول و مسکن عطش کاذب و صداع بارد و التهاب معده و جشای دخانی و صاف کننده خون و رنگ رخسار و مبدرق ادویه به قعر معده و عمق بدن و منقی معده و دماغ و جهت ازاله بخر و بدبویی دهن و رایحه شراب و سیر و



پیاز و طیب نکهت بغایت مفید و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و انبساط نفس و ازاله غم و هم و یرقان و سوءالقنیه و استسقا و امراض سدی و بواسیر و حبس‌البول و تقطیر حادث از برودت و ضعف گرده هر یک به تنهایی و یا با ادویه مناسبه و ضماد پخته آن جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر و نطول آن معرق و منوم و در طعم آن اندک تلخی و عفوصتی که هست به نقوع آن در آب گرم به طرز مسطور و یا جوشانیدن در آب و داخل کردن نبات و شیر جوش داده بسیار کم و زایل می‌گردد و لهذا مصلح آن را شیرینی و شیر می‌دانند و بی‌شیرینی استعمال نمی‌نمایند و مضر می‌دانند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حاره است خصوص در محرورالمزاج و امّا جهت کسی که در معده او اخلاط فاسده لزجه ردیه بسیار باشد خصوص که از طعام سابق در خود ثقلی و جشایی و نفخی دریابد البته نافع است و آشامیدن آن را بسیار گرم نیز مضر می‌دانند خصوص در اوقات حاره و مزاجهای گرم و جوانان بالای طعام گرم بلکه نیم گرم آن را نافع گفته‌اند و نیز بالای طعام باعث سرعت انهضام و تحلیل آن و از این جهت نصاری قاطبة و اتباع ایشان صبح بعد از ناشتا و آخر روز وقت انحدار غذا مستعمل دارند و بهترین مصلحات آن در محرورین (فوفل و)[۱] شیر بز و در مبرودین مشک و قرنفل و بادیان خطایی و زنجبیل و دارچینی و جهت انعاش حرارت غریزی عود هندی و عنبر و زعفران و دارچینی و امثال اینها است و برای تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع با خصیة الثعلب و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و بالجمله با هر دوایی که مقوی فعل آن است از دوای مسهل و قابض و ملین و مقوی و غیرها استعمال نمایند مثلاً اگر با تربد و ریوند چینی بجوشانند و بیاشامند صفرا و بلغم لزج را اخراج نماید و چون با بنفشه و پرسیاوشان و اصل السوس و گل خطمی و بابونه و سنای مکی بجوشانند و صاف نموده قدری ملح طعام و شکر خام و روغن گل داخل کرده احتقان بدان نمایند تنقیه امعا از فضول لزجه بارده نماید به آسانی و همچنین بیان و طرق استعمال آن در قرابادین به تفصیل ذکر یافت و نیز بهترین طرق استعمال آن آنست که به طور نصاری در اینجا ذکر یافت و قهوه آن مقوی قوا و ارواح و باه و معده و منعظ و ممسک است.
صنعت آن: چای قسم اعلا و دارچینی قلمی و خصیة الثعلب مصری از هر یک نیم درم، اسکندناکوری کبابه چینی از هر یک ربع درمی کوفته بیخته به دستور مقرر طبخ نموده، دو حبه عنبر اشهب در آن گداخته، نبات به قدر آنکه آن را شیرین گرداند داخل نموده نیم گرم بنوشند و اگر پنج عدد قرنفل نیز اضافه نمایند بهتر است و نیز یک نوع چای دیگر دیده شده که از جبال نیپال و بهتنت می‌آورند گیاه آن فی الجمله شبیه به گیاه نعناع به قدر یک شبر و زیاده و برگ آن اندک باریک و بلند و با خشونت و ضخامت کمی، تازه آن زرد رنگ و خشک آن اغبر و خاکستری رنگ خصوص پشت آن بسیار لطیف و نازک به حدی که چون برگ آن را در دهان نگاهدارند به اندک زمانی منحل گردد و از آن ثفلی چندان نماند.

طبیعت آن: گرم تر از طبیعت خطایی است و لطیف‌تر از آن و طریقه استعمال این نیز مانند آن و در افعال و خواص قریب بدان است.

فصل الجیم مع الباء الموحده

◀ جبره

به فتح جیم و بای موحده و رای مهمله و ها لغت مغربی است مشتق از جیره و به یونانی اولسطیون به معنی جمع کننده جلد.

ماهیت آن: گیاهی است ربیعی و هر سال تازه می‌روید. منبت آن بلاد مغرب و بر تل‌ها و بلندی‌ها بسیار می‌روید و بلندی آن مقدار سه انگشت تا چهار انگشت و بوی آن مانند بوی شراب و برگ آن شبیه به برگ سیب و قابض و بیخ آن سفید و مانند موی باریک و گیاه آن بی‌گل و ثمر و نهایت بقای آن تا سرطان است و زیاده از سه ماه نمی‌ماند مگر آنکه در عسل نگاه دارند.

طبیعت آن: در اول دویّم گرم و تر.

افعال و خواص آن: مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات شرباً و طلاءً و با شراب دو درهم آن جهت وهن عضل و فسخ آن نافع و گویند چون بیخ آن را با گوشت پارچه پارچه نموده طبخ نمایند پارچه‌های گوشت را به هم ملصق سازد و آشامیدن آن مرقه جهت یرقان مجرب دانسته‌اند و چون بر جراحت تازه بچکانند آن را ملتزق و ملتئم سازد.

مصدع محرورین، **مصلح** آن مغز بادام تلخ.

مقدار شربت آن: تا چهار درم.

بدل آن: در التحام قنطوریون و در تفریح مثل و ربع آن زعفران است.

◀ جبسین

به فتح اول و سکون بای موحده و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و نون به فارسی سنگ گچ نامند.

ماهیت آن: سنگی است رخو سریع التفتیت و ذوطبقات که به آسانی از روی هم جدا می‌گردد سه قسم می‌باشد یکی سفید براق صفایحی انطاکی گفته که این فی‌الحقیقة طلقی است که نضج

۱. فقط در نسخه ب



کامل نیافته و بعضی گفته‌اند که زیبق است که غالب آمده بـر آن اجزای ترابیه و متحجر گشته و این را اسفیداج جصاصین نامنـد و دویّم سرخ رنگ و سیّم غیر صفایحی و غیر براق و این حجر گـچ است که پخته کوبیده گچ از آن مـی‌سـازند بـدترین آن سـرخ آن است و بالجمله **طبیعت** اقسام آن در سیّم سرد و خشک و بعضـی در اول چهارم خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: قابض و مغری و ضماد آن با سرکه ملصـق و ملزق جراحات و مغری و حابس خـون جـاری از اعضـا و محلـل ورم و ترهل و استسقا. ※امـراض الـرأس※ طـلای آن مفـرداً و بـا سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون و بـا سـرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و بـا گـل ارمنـی و عـدس و لحیـة التیس و آب مورد و سرکه جهت حبس رعـاف. ※العیـن※ طـلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت رمد دموی و منـع ریختـن مـواد بـه چشم و با آب گشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجرب و از خواص آنست که چون با روغن زیتون و انـدک بـوره و شـب یمانی بسایند و بر کتابت و نوشته‌جات بمالند زایـل گردانـد و بـر جامه‌ها و فرش‌ها باعث قلع چرک و چربی آن است و طـلای آن بر بواسیر جهت رفع آن مؤثر.

المضار: آشامیدن آن کشنده اسـت بـه خنـاق و خشـکی دهـان و قولنج و تریـاق آن آشـامیدن ماءالعسـل و اشـیای لعـابی و عصـاره خطمی تر و تازه و ملوکیه پس آشامیدن ربـع درهـم سـقمونیا در جلاب و حب النیل و قی فرمودن، اگـر سـحج عـارض گـردد بـه معالجه آن پردازند و در اکثر اعراض و تداوی نیز مانند اسـفیداج و قوی‌تر از آن است و سفیداب جصاصین در جمیع افعال قوی‌تر از همه اقسام و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است.

◄ جبنّ

به ضم جیم و بای موحده و نون مشـدده بـه فارسـی پنیـر نامنـد.

ماهیت آن: معروف است و آن شیر بسته است به تعمـل بـه زدن پنیرمایه و غیره بر آن. بهترین آن تازه چرب آن اسـت کـه مـابین نرمی و صلبی و خوشبو و لذیذ مایل به حلاوت باشد کـه از شـیر معتدل از حیوان صحیح البدن که خوراک آن گیاههای نیکو باشد به عمل آورده باشند و مصنوع از ماست بهتـر و سـریع الهضـم‌تـر است و دستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانیده پنیرمایه بـر آن زده منجمد ساخته نمـک بـر آن مـی‌پاشـند تـا مابیـت آن از جبنیت جدا گردد و بعد از جدا شدن جبنیت آن را نمک زده در سبدها و یا کیسه صفیقی کرده نمک بر آن پاشیده سنگی سـنگین بر آن می‌گذارند تا مابیت آن تمام برآید و بعضی در خاکستر دفن می‌کنند برای جذب مابیت آن پس استعمال می‌نمایند و اگر نمکین نخواهند ثانیا بر آن نمـک نمـی‌پاشـند و بهتـرین نمـک سـود آن آنست که تازه نمک زده چـرب باشـد و بسـیار کهنـه و طعـم و رایحه آن نگشته باشد و چون تناول نمایند رایحه آن در جشـا تـا مدتی از دهان نیاید.

طبیعت تازه آن: در دویّم سرد و تر.

افعال و خواص آن: مقوی معده و روده و گـرده و ملـین طبـع و مولد خلط صالح و دیر هضم و بعـد از هضـم سـریع السـلوک در اعضا و با مغز گردکان و صعتر بغایت مسمن بدن و باعـث نرمـی جلد و دافع مضرت کسی که مرداسـنگ خـورده باشد. ※اعضـاء الغذاء※ اکل برشته آن بعد از طبخ و فشردن آب آن حابس اسـهال خصوصاً اسهال مراری صفراوی. ※العین※ ضماد آن جهـت رمـد و طرفه. ※الصدر※ چون پنیر را در آب جوش دهند و مرضـعه آب آن را بیاشامد شیر آن زیاده گردد و منع تورم جراحـات و قـروح امعا خصوصاً با برگ چنار که دلب نامند و با حماض برّی.

المضار: مضر مبـرودین و دافـع اشـتهای طعـام و غیـر مهضـوم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس و ظلمـت بصـر، **مصـلح** آن عسـل و نعناع و صعتر.

و پنیر نمک سود کهنه در دویّم گـرم و خشـک و قـاطع بلغـم و مقوی اشتها و امعا و مجفف رطوبات و ضماد آن بـا عسـل جهـت انفجار دمل و رفع داخس و با زیت جهت تحجر مفاصـل و قـروح ردیه و به دستور با ماء اکارع و گویند از مفاصل چیزی مانند گچ برمـی‌آورد بـی‌اذیـت و بـا نوشـادر جهـت کلـف و جـرب نـافع. ※السموم※ با فودنج جبلی جهت لسع جانوران سـمی نـافع و مولـد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و **مضر** مبرودین و صاحبان سده احشا و لاغر کننده بدن و مولد حصات و مصـلح آن مغز گردکان و بسیار کهنه متعفن آن اقرب به سـمیت، مصلح آن مغز گردکان و در محرورین میوه‌ها و ترشی‌ها.

و پنیر غیر چکیده که به فارسـی دلمـه نامنـد در غایـت رطوبـت است و منوم و جهت تب دق و سل و التهاب معده و دفع یبوسـت جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع. **مضر** مبرودین و مورث امراض بارده رطبه و مولد حصات.

◄ جبلاهنگ

لغت فارسی است و جبلهنج معرب آنست.

ماهیت آن: تخم خاری است (زرد رنگ شبیه به شیوران)[۱] و بـه ترکی صفرااودی گویند و آن ثومونست.

افعال و خواص آن: مسهل و مقئ و آشامیدن تـا یـک درهـم آن جهت فالج.

مقدار شربت آن: تا نیم درهم و یک درهم آن کشنده زیرا کـه

۱. فقط در نسخه ب



با قوّت سمیت است و کسی که آن را خورده باشد خناق آن را عارض گردد و تدبیر کسی که آن را خورده باشد آنست که قی فرمایند به تدابیر چنین که مذکور شد و خورانیدن روغن و زیره و انیسون و جند بیدستر با نبیذ و خوردن غذای چرب و شیر تازه با عسل و ضماد نمک گرم کرده بر شکم آن و هر گاه شکم آن محتبس باشد او را تحقین فرمایند به حقنه‌های مناسب.

فصل الجیم مع الثاء المثلثه

◄ جثجاث

به فتح جیم و سکون ثای مثلثه و فتح جیم و الف و ثای مثلثه لغت عربی است و به یونانی بردیسیون نامند.

ماهیت آن: گیاهی است شبیه به گیاه درمنه ترکی و از آن کوچک‌تر و خوشبوتر و شاخ‌های آن باریک بسیار و گل آن شبیه به اقحوان رنگ آن سفید مایل به زردی و تخم آن با اندک پهنی و تلخی و کوچک‌تر از عدس.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مزیل مغص و گرم کننده احشا و آشامیدن طبیخ آن و به دستور سه درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص ریحی بیعدیل و بخور آن جهت اسقاط مشیمه نافع و مصدع و مصلح آن هلیله کابلی.

مقدار شربت آن: تا سه در هم.

بدل آن: برنجاسف است.

فصل الجیم مع الدال المهمله

◄ جدوار

به فتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و رای مهمله معرب زدوار به زای عجمی است و به عربی انتله و به یونانی ساطریوس و به مغربی ماه فرفین و ماه فروین و به هندی نربسی نامند زیرا که نر به کسر نون و سکون رای مهمله به لغت ایشان به معنی دافع و خالص کننده و بس به کسر بای موحده و سکون سین مهمله به معنی زهر است پس معنی آن خالص کننده بدن از غایله سمیت زهر است.

ماهیت آن: بیخی است شبیه به سعد اکثر صنوبرّی شکل و عقربی گره‌دار به مقدار انگشتی و از آن بزرگ‌تر و کوچک‌تر نیز ثقیل‌الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن بنفش و بهترین آن آنست که به اوصاف مذکوره باشد و چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه نه چنین باشد ضعیف العمل یا مغشوش آن است و گفته‌اند که جدوار پنج قسم می‌باشد: یکی آن است که ظاهر آن تیره سیاه رنگ و باطن آن بنفش مایل به سرخی و عقربی شکل تلخ طعم باشد بدین قسم که چون مذاق نمایند اولا اندک از آن شیرینی مدرک گردد و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطایی گویند جهت آنکه منبت آن بیشتر جبال خطا است و این بهترین اقسام آنست، دویّم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو تیره رنگ مایل به زردی و تلخ طعم و عقربی شکل باشد و این در خوبی بعد از خطایی است، سیّم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و ساییده آن نیلی رنگ و تلخ باشد و این در خوبی بعد از قسم دویّم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنگ و رنگ پور و نواح اینها است، چهارم آنست که مایل به سیاهی و تلخ و به قدر زیتونی باشد و منبت این قسم اکثر جبال بلاد دکهن است، پنجم اندلسی است و آن را انتله گویند و به قدر شبر است و سیاه و نرم و بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یک جا می‌باشد و گویند که به سبب مجاورت این سمیت بیش کم می‌گردد و به حدی که اهل آن بلد مقدار نیم دانگ از آن بیش را می‌خورند و زیان نمی‌یابند به خلاف بیش‌های دیگر که علیحده و دور از جدوار روییده باشد که مقدار بسیار کم آن مهلک است. حکیم هاشم طهرانی در رساله فادزهریه خود نوشته که جدوار در اکثر محال و مواضع می‌روید با بیش و بدون بیش حتی محال خراسان خصوص به حدودی که به سمت مشرق نزدیک‌تر باشد و از جمعی شنیده شده که در کوههای قهستان که میان مشهد مقدس و تبت واقع است گیاه جدوار بسیار می‌روید امّا کوچک و کم رنگ به سفیدی مایل و در تریاقیت ضعیف‌تر و آنچه در جبال تبت می‌روید از آن بزرگ‌تر و رنگین‌تر و قوی‌تر و در تریاقیت قریب به خطایی و اثر بسیار بر آن مترتب می‌گردد و بهتر است از آنچه در جبال هند می‌روید و همچنین آنچه که به حدود تبت نزدیک‌تر است قوی‌تر از آن بعد آنست و بهتر از هندی است و هندی بهتر از جاهای دیگر و خراسانی و غیر آن بسیار زبون و بغایت ضعیف الاثر. محرر گوید در هر بلدی از جبال قریب بدان که جدوار در آنها می‌روید می‌آورند مثلاً در خراسان و قندهار و کابل و شاه جهان آباد و از جبال تبت و نواح آن و قلیلی از خطا و نیز در شاه جهان آباد تا عظیم آباد از جبال نیپال و نواح آن و در مرشد آباد اکثر از جبال مورنگ و رنکاماتی و رنگپور و در هر یک از اماکن مذکوره اقسام و انواع می‌باشد هر چند در قوّت ضعیفتر از اقسام خطایی و تبتی‌اند به سبب تفاوت آب و هوای حوالی آن و زمین و بدان که در بعضی بلاد چون جدوار اصلی عزیزالوجود و کمیاب است بعضی نامقیدان بی‌باک بعضی بیخ‌های دیگر شبیه به جدوار را رنگ نموده به جای جدوار می‌فروشند و



نیز گاهی بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش می‌دهند تا سمیت آن کم گردد و چون بیش سفید و شکری رنگ می‌باشد به رنگ جدوار رنگ نموده به عوض آن می‌فروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی رنگ کرده به چند وجه است یکی آنکه چون رنگ کرده آن را به آب تر نمایند و به دست و یا به پارچه کرباسی بمالند رنگ آن بدان سرایت نماید و چون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگین سازد به رنگ آنچه آن را بدان رنگ نموده‌اند و دیگر آنکه ظاهر آن خشن و ناهموار و با شکنج می‌باشد به سبب آنکه در رنگ خیسانیده و جوشانیده و خشک نموده‌اند به خلاف اصلی که با نرمی و صفا و همواری می‌باشد و دیگر آنکه چون آن را بشکنند رنگ جمیع اجزای باطن آن مساوی نمی‌باشد بلکه قریب به پوست و ظاهر آن رنگین‌تر از مغز آنست و فرق میان جدوار و بیش نیز به چند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچک‌تر و باریک‌تر ازجدوار می‌باشد و رنگ آن سرخ‌تر دویّم آنکه چون بیش را بتراشند و بر زبان رسانند احساس حرقت و خدارت نماید و اگر قوی باشد باعث تورم و آبله شود به خلاف جدوار و نیز چون جدوار را بعد از احداث امور مذکوره بخایند و یا بسایند و بر زبان بمالند رفع غایله آن نماید و طعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت به خلاف بیش و همچنین امتحان جدوار را در زهرهای دیگر نمایند و گفته‌اند تاثیر تریاقیت جدوار در سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است.

طبیعت آن: گرم و خشک در اول سیّم و حرارت آن لذاع و مؤذی نیست به سبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت و ازدیاد آن مر آن هر دو را و یحتمل که آنچه شیخ الرییس رحمة تعالی در رساله ادویه قلبیه نوشته‌اند که حرارت آن مفرط نیست بنا بر همین جهت باشد که اثر و نفع آن به کیفیت فقط نیست بلکه به صورت نوعیه و خاصیت نیز است و لهذا تریاق انواع سموم حاره و بارده مشروبه و ملدوغه است شرباً و ضماداً.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی قوا و اعضای رییسه از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا نماید و پادزهر جمیع سموم حاره و بارده و مفتح و ملطف و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مسمن بدن و مقوی باصره و دندان و مشهی و مبهی و منعظ و مدر است و جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خدر و استسقا و یرقان و ضعف معده و تفتیت حصات و قولنج و عسرالبول و رافع عفونت اخلاط و تب ربع و اکثر امراض بارده شرباً و طلاءً نافع و آشامیدن نیم مثقال ساییده آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای قتال و عقرب حتی عقرب جراره و رتیلا و همه حیوانات سمی و بیش نافع و به دستور جهت اوجاع و اورام باطنیه و رفع هیضه و مقدار نیم درم آن با جلاب یا شراب یا یکی از اشربه مناسبه مانند شربت گاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و امثال اینها و با عرقهای مناسبه مانند عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و بیدمشک و نیلوفر جهت تفریح قلب و رفع ضعف آن و خفقان و طپش و فشار آن خصوصاً که از برودت باشد مفید چون چند روز متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع وبا در ایام و با مداومت بر آن و با گلاب جهت وجع مفاصل و با جلاب گرم جهت اوجاع معده مقدار یک دانگ از آن و با سکنجبین جهت سده جگر و با سکنجبین بزوری و یا ساده و یا شربت دینار و شیره عنب الثعلب و شیره تخم کاسنی جهت تفتیح سده ماساریقا و استسقا چند روز متوالی مداومت بر آن و جهت سنگ گرده و مثانه با شیره عنب الثعلب و خارخسک و جهت حبس‌البول با شیره تخم خیارین وخربزه و یا خارخسک و جهت قولنج ریحی با بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ سداب و پودنه و رازیانه و عنب الثعلب و جهت رفع حمیات بلغمیه مزمنه و ربع بعد تنقیه با جلاب گرم و با شرابهای مناسبه مداومت دو دانگ آن اقلاً تا هفت روز و برای دشواری وضع حمل مقدار دو دانگ آن را ساییده با آب عنب الثعلب یا حلبه یا شیره خارخسک یا جلاب بخورانند به زودی وضع حمل شود و اگر بچه در شکم آن مرده باشد و سمیت آن در بدن سرایت کرده و یا ضعف بسیار در وقت ولادت به او طاری گشته و یا دم نفاس بسیار جاری شده مقدار چهار حبه آن را با گلاب ساییده بخورانند و اقلاً تا هفت روز بدان مداومت نمایند صبح ناشتا و اگر موافقت نماید و گرمی نکند آخر روز نیز و جهت ام الصبیان و اکثر امراض دماغی اطفال را کمی با شیر مرضعه آن ساییده بخورانند و جوان کبیرالسن را با ادویه مناسبه آن علت از نیم درم تا نیم مثقال و حکمای هند مداومت آن را مسمن بدن دانسته‌اند و جهت تقویت انعاظ به تنهایی و یا با ادویه مناسبه با گلاب ساییده و یا حبوب و معجون ساخته تناول نمایند مفید و طلای آن به سرکه و گلاب جهت نضج اورام بارده و تحلیل آنها خصوصاً اورام مغابن که پس گوش و زیر بغل و بن ران است و جهت خناق و خنازیر و سایر اورام گلو و غیر آن و رفع طاعون و وبا و برص و بهق و جلای کلف و آثار جلد و اوجاع مفاصل و به دستور با چند دانه فلفل سیاه جهت اورام حاره و بارده آنها با آب برگ گشنیز تازه و طلای آن به تنهایی و یا با آب گشنیز و یا سرکه بر پشت چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن و بر دندان جهت تسکین درد بارد آن و بر بواسیر جهت تسکین وجع و تحلیل ورم آن و طلای آن بر پشت زهار جهت قرحه مثانه و حبس‌البول و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و در احلیل جهت رفع حبس بول و بند شدن چرک در آن و ذرور آن بر جراحات جهت التیام و نفث‌الدم آنها مفید و تمریخ آن با ادهان مناسبه



جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و سکته و فالج و لقوه و استرخا و رعشه و خدر و مانند اینها نافع و مقوی دماغ و قوای آن و اعصاب است و بالجمله این دواییست عظیم‌النفع کثیرالخاصیت جهت اکثر امراض خصوصاً بارده رطبه به تنهایی و یا با ادویه مناسبه هر علت مفید شرباً و ضماداً و طلاءً و تدهیناً.

مقدار شربت آن: از نیم دانگ تا چهار دانگ به حسب امزجه و اشخاص و امراض و فصول و بلدان و در حمی ربع و سایر امراض تا دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانگ.

بدل آن: در تفریح و تریاقیت سه وزن آن زرنباد و به وزن آن تریاق فاروق و یا فادزهر حیوانی است.

مضر محرور و یابس المزاج و مصدع و مورث جراحت و قرحه امعای ایشان، **مصلح** آن سکنجبین ساده و شیر تازه دوشیده آهن تافته و یا ماءالشعیر و آش جو و جهت قرحه کثیرا و در قرابادین به تفصیل ماهیت و اقسام و افعال و خواص و منافع و طرق استعمال و قانون ترک افیون به جدوار در افیون و دستور خوردن جدوار و حبوب آن با اندک افیون و بی‌افیون و دهن و مرهم و معاجین و مفرحات آن در جدوار ذکر یافت.

فصل الجیم مع الراء المهمله

◄ جرادالبرّ

به فتح جیم و رای مهمله و الف و دال مهمله لغت عربی است به فارسی ملخ و به هندی تیدی به کسر تای چهار نقطه هندی و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال چهار نقطه هندی و یا نامند.

ماهیت آن: حیوانی است معروف مختلف الالوان و با پاهای بسیار بلند و به کمتر از یک هفته بچه برمی‌آورد و بر نباتات و اشجار می‌باشد و بیشتر از یک سال نمی‌ماند و درختی را که بخورد فاسد سازد و نوع بزرگ آن در بعضی سالها تکون آن بسیار می‌شود بر هر مزرعه که بنشیند آن مزرعه را می‌خورد و فاسد می‌سازد و بهترین آن بزرگ فربه آنست.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: مبهی و جالی اخلاط غلیظه و جهت امراض قصبه ریه و تقطیرالبول و خوردن دوازده عدد آن که سر و اطراف آنها را انداخته با یک درهم مورد خشک ساییده باشند جهت استسقا مجرب گفته‌اند و جهت جذام بالخاصیه مفید و بخور آن جهت بواسیر و عسرالبول و طلای کوبیده پاهای آن جهت ثآلیل و کلف و جرب مفید خصوصاً سوخته آن با سرکه و طلای جوف تخم آن جهت دفع کلف نافع و خوردن قسم فربه بی‌بال آن را بریان کرده جهت گزیدن عقرب مفید و تعلیق نوع سبز گردن بلند آن که در مزارع به هم می‌رسد جهت رفع تب ربع بالخاصیت مفید و نمک سود آن قلیل الغذا و مولد خلط غیر صالح و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلح آن سکنجبین و انار چاشنی دار یا انارین است و شیره تخم خرفه و تخم خیار نیز گفته‌اند و ابن مؤلف گفته که چون ملخ را بسوزانند ملخهای دیگر از رایحه آن بگریزند و اگر نگریزند بمیرند.

◄ جرادالبحر

به فتح جیم و رای مهمله و الف و ضم دال مهمله و الف و لام و فتح بای موحده و سکون حا و رای مهملتین به فارسی ملخ دریایی نامند.

ماهیت آن: گفته‌اند حیوانی است سر آن مربع و از حوالی سر تا نصف تن آن صدفی و از هر طرف ده دست و پا شبیه به پاهای عنکبوت و بر سر آن دو شاخ و دو شاخ دیگر در زیر چشم آن رسته باریک‌تر از آن و چشمهای آن برآمده مؤلف گوید شاید آنچه بیان نموده‌اند از ماهیت آن ماهیت روبیان باشد زیرا که روبیان در اکثر بلاد مانند بنگاله و سواحل دریای فارس و بحرین و غیرها بدین هیأت می‌باشد و جرادالبحر شنیده شده فی‌الجمله شبیه به گنجشک بزرگی است و پردار و اندک پرواز کرده از آب برمی‌خیزد و باز در آب فرو می‌رود.

طبیعت آن: گرم‌تر و خشک‌تر از برّی آنست.

افعال و خواص آن: خوردن آن هر روز سه عدد مشوی و یا مطبوخ آن جهت منع زیادتی جذام مفید و آشامیدن دو مثقال از سوخته تمام آن با آب نخود سیاه تا هفت روز متوالی جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب.

◄ جرجیر

به کسر اول و سکون ثانی و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله به فارسی تره تیزک و به هندی ترمرا و تخم آن را هالون و عوام هالم و چند سور و چند سر نیز نامند.

ماهیت آن: برّی و بستانی می‌باشد برّی آن را بقهان و بستانی آن را کف عایشه و به فارسی کیکیر و به شیرازی کهزک گویند و برّی آن دو نوع می‌باشد: یکی با ساق و برگ آن از برگ ترب ریزه‌تر و مشرف و گل آن زرد و بسیار تند و این را خردل برّی گویند و دیگر بی‌ساق و برگ آن نرم و کم حدت و گل آن سرخ و بستانی سه قسم می‌باشد یکی شبیه به ترب و ساق‌دار و برگ آن با خشونت و در مازندران شاهتره و کوله‌تره و در تنکابن خاص‌تره نامند و تخم آن سفید و حرف بابلی عبارت از آن است و قسمی را رشاد و به فارسی تره تیزک (شاهی)[1] نامند و برگ آن

---

۱. فقط در الف



بزرگ و گل آن سرخ ارغوانی رنگ و تخم آن مایل به سرخی و طولانی و قسمتی دیگر برگ و تخم آن ریزه‌تر از حب الرشاد و مراد از مطلق آن این است و بهترین آن بستانی است.

طبیعت برّی آن: در سیّم گرم و در آخر دویّم خشک.

افعال و خواص برّی آن: مفتح سده جگر و سپرز و جالی و مدر بول و مفتت حصات و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و ضماد آن با زهره گاو جهت ازالـه آثـار قـروح و به دستور طلای آب آن با زهره گاومیش کلف را مفید و خـوردن آن ناشتا جهت رفع بدبویی زیر بغل و خوردن شراب ریحانی بالای آن جهت گزیدن ابـن عـرس و غیـر آن نـافع و گوینـد از خـواص آنست که چون آب آن را بگیرند و درخت انـار تـرش را بـه آن تسقیه نمایند شیرین گردد و چون نخود خشک را بـه آن پـرورده نمایند و بیاشامند تولید منی نماید و بیعدیل است و گوینـد چـون بگیرند بـرگ و شـاخ و تخـم آن را در هـاون نـرم بکوبنـد و در ظرفی پهن کنند تا خشک گردد و ثانیاً در هاون اندازند و بکوبند و شیر تازه دوشیده بر آن ریزند و تخم آن را نرم بکوبند و بـر آن بپاشند به دفعات و مخلوط نمایند تا آنکـهماننـد خمیـر گـردد و قـرص‌هـا سـاخته در سـایه خشـک نماینـد و نگاهدارنـد و عندالحاجت استعمال نمایند بسیار طیب و نیکو است.

المضار: مصدع و مورث سدد و مبخر و مظلم بصـر و در حـدیث آمده که هر که در شب جرجیر بخورد رگ جذام از دماغ او بـه حرکت در می‌آید و نزف‌الدم او را عارض می‌گردد بعد از خـواب و در حدیث دیگر وارد است که احـداث بـرص مـی‌نمایـد شـب خوردن آن، مصلح آن کاسنی و خرفه و سرکه است و بـرّی آن در ادرار بول و تحریک باه و انعاظ قوی‌تر از بستانی است خصوصاً تخم آن و تخم آن کـه حـب الرشـاد اسـت در خـواص مـذکوره قوی‌تر از برگ آن و قوی الجلا است و آشامیدن آن بـا آب گـرم مقئ بلغم و با زرده تخم نیم برشت محرک باه و مـنعظ و مسـمن بدن و ضماد آن جهت کلف و با عسـل جهـت بهـق و نمـش و بـا زهره گاو جهت شقاق ناخن مفید و اکثار آن مهیج دم و ثوران آن و انصباب مواد به اعضای ضعیفه، مصلح آن شیر تازه دوشیده.

مقدار شربت: از بستانی آن تا پـنج درهـم و از بـرّی آن تـا سـه درهم.

بدل آن: به وزن آن تودری یا تخم زردک برّی یا تخم پیاز است.

◄جرجیرالماء

قرة العین است و در حرف القاف انشـاءالله تعـالی خواهـد آمـد.

◄جرمیلک

به فتح جیم و سکون رای مهمله و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون کاف به لغـت کوهسـتان و لرسـتان و جاثلق اسم دوایی است که ترکان آنجا نبات ازار نامند.

ماهیت آن: بیخی است به سطبری انگشتی و طـول آن زیـاده بـر شبری و رنگ ظاهر آن مایل بـه سـیاهی و بـاطن آن سـفید و بـا صلابت و طعم آن شیرین و ساق آن قریب بـه ذرعـی و بـرگ آن طولانی بـه قـدر شـبری شـبیه بـه زبـان و سـبز تیـره و لطیـف و برگ‌های ساق اطراف اعلای آن بقدر برگ بید و گل آن کبـود و از گل نیلوفر هندی بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ آن است.

افعال و خواص آن: چون بکوبند و بر بیخ دندان بپاشند به نهجی می‌چسبد که از اکل و شرب زایل نمی‌گردد و سـنون آن بـه یـک دو دفعه جهت رفع تعفـن دنـدان و رویانیـدن گوشـت بـن دنـدان مجرب و آشامیدن آن جهت رفع زخم‌های باطنی و اورام احشـا و ضماد آن جهت جبر کسر و رفع جمیع زخمها و تشنج آن مفید.

◄چرونجی

به کسر جیم فارسی و فتح رای مهمله و سکون واو و خفای نون و کسر جیم و یا.

ماهیت آن: مغز ثمر درختی است هندی در اکثـر کوههـای هنـد می‌شود و درخت آن بـه مقـدار نـارنج متوسـطی و بـرگ آن بـه بزرگی برگ انجیر و بی‌تشریف و ثمر آن شـبیه بـه ثمـر قهـوه و آلوبالو و فالسه و از آن بزرگتر و آن را بـه هنـدی پیـاره نامنـد و پوست خارجی آن نازک و در خامی سبز و بعد رسـیدن بـنفش و لحم آن در خامی سخت و بعد رسیدن نرم و سبز پسته‌ای رنـگ و چاشنی‌دار می‌باشد و آن را می‌خورند و در آب حل کـرده افشـره می‌سازند و بر آب نیز می‌پزند و مغز آن که در زیر لحم آن اسـت در غلافی خشبی اندک صلب از پوست پسته نازک‌تر و ضخیم‌تـر از پوست حبة الخضراء و مغز آن به مقدار نصف نخود کـوچکی و تخم آلوبـالو و چـرب و شـیرین و لذیـذ و بعضـی ایـن را حـب السمنه دانسته‌اند و شاید غیر آن باشد زیرا کـه هیـأت درخـت و ثمر این به هیأت درخـت چرونجـی نیسـت چنانچـه ان شـاء الله تعالی خواهد آمد.

طبیعت آن: گرم در دویّم و تر در اول.

افعال و خواص آن: جالی و منعظ و مسمن بدن و کثیرالغذا و در اکثر افعال قریب به حبة السمنه و چون نرم بسایند و به تنهـایی و یا با ادویه مناسبه بر بشره بمالند بشره را صاف گرداند بـه سـبب جلایی که دارد و تخم آن سرد و تر و دافع مضرت صفرا و غلیـان خون و تشنگی است.

◄جرّی

به کسر جیم و رای مشدده و یا لغت عربی است به فارسی



مارماهی و به مصری تیلور و به سریانی سلورس و به یونانی سلورس و به هندی کچیامچهلی نامند.

ماهیت آن: ماهی است عظیم‌الجثه فربه که در دریای مصر به هم می‌رسد سیاه رنگ و بی‌فلس و با استخوان کمی و شارب آن مانند مار باریکی و دراز و سر آن طویل و دهن آن مستطیل مانند خرطوم و گوشت آن رخو با لزوجت و با سهوکت بسیار و یهودان آن را نمی‌خورند و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که در تنکابن آن را اسپلی و در مازندران کلیس نامند.

طبیعت: غیر نمک سود آن گرم و تر و نمک سود آن گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جالی و با قوّت جاذبه قویه. خوردن گوشت تازه آن کثیرالغذا و مولد خون بلغمی و منقی و مصفی قصبه ریه و صوت و ملین بطن و جهت سل و نفث‌الدم نافع و گفته‌اند مصلح آن جهت امراض مذکوره سوای سل نفث‌الدم انفع به سبب قوّت جلای آن و آشامیدن خون آن نیم اوقیه با هم‌وزن آن سرکه قاطع خونی است که از حلق آید و جلوس در طبیخ مملح آن جهت قرحه امعا در ابتدا و جذب مواد به سوی ظاهر بدن و به دستور دخنه آن به مقعده و احتقان آن جهت عرق‌النساء بیعدیل و ضماد نمک سود آن جهت جذب خار و پیکان و جذب مواد به سوی ظاهر جلد.

المضار: گفته‌اند مولد بلغم لزج و بطی الهضم و مضر گرده و محدث برص است، **مصلح** آن نمک سود نمودن و با سرکه و نعناع و صعتر و آبکامه و سکنجبین خوردن است.

فصل الجیم مع الزاء المعجمه

◄ جزر

به فتح اول و ثانی و رای مهمله معرب گزر فارسی است و نیز به فارسی زردک و به هندی کاجر نامند.

ماهیت آن: برّی و بستانی می‌باشد و برّی آن را به یونانی اسطافالیفوس و اغریوس نامند و بعضی شقاقل دانسته‌اند و سهو است و بستانی آن دو نوع می‌باشد: بیخ یکی طویل و یکی مستدیر سرخ و زرد و برگ آن شبیه به شاهتره و از آن عریض‌تر و طعم آن اندک تلخ و ساق آن پراکنده و خشن و گل آن چتردار مانند شبت و سفید و در میان آن چیزی ریزه مانند پنبه و بنفش و بهترین آن سرخ و شیرین شاداب کم ریشه بستانی آنست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و تر و بعضی در اول نیز گفته و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص بستانی آن: ملطف و مفتح سده جگر و مقوی معده و ملین و مبهی و زیاده کننده جوهر منی و منعظ و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار نمودن بول مفید. *اعضاءالصدر* جهت ذات الجنب و سرفه مزمن. *اعضا الغذا* عسرالهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقا مفید. *اعضاء النفض* مسکن مغص و مدر بول خصوصاً برّی آن و به دستور بزر برّی آن که دوقو باشد و همچنین برگ آن و مهیج باه است خصوصاً بزر بستانی آن که نفخ آن زیاده است و حمول آن و شرب تخم آن جهت عسر حبل نافع و چون بیخ و برگ آن را در آب جوش دهند و نطول نمایند و یا بشویند به آن اطراف صبیان را یعنی دست و پای ایشان را جهت تحلیل خون منجمد شده در آنها به سبب سردی نافع و مربای آن با عسل بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و هاضمه و با افاویه مناسبه جهت تقویت کبد بارد و تجفیف رطوبات معده و زیادتی تقویت باه و اعانت بر جماع انفع و حلوای آن نیز به تنهایی و یا با ادویه مناسبه قریب است به مربای آن و لذیذتر از آن و مخلل یعنی پرورده آن در سرکه جهت اذابه و تحلیل سپرز بیعدیل و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب آن قریب به مربای آنست و الطف و اقوی از آن و نبیذ آن که آب افشرده آن را با ربع آن عسل بجوشانند و در خم کنند و بگذارند تا به جوش آید و مسکر گردد بغایت مست کننده و بطی الانحدار و مصدع و عرق آن که با ادویه مناسبه گرفته شود در جمیع آثار نایب مناب خمر است و اندک مسکر و ضماد برگ آن جهت آکله نافع.

جرم آن بطی الهضم و نفاخ و **مضر** محرورین و **مصلح** آن ادویه حاره و آبکامه و پخته آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح.

مقدار شربت: از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربا و حلوای آن از ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا هفتاد مثقال.

و **تخم** آن محرک باه و در این باب از اصل آن قوی‌تر و عسر حبل را نافع و مانع مغص و در سایر افعال مانند آن و چون بگیرند آن را با هم وزن آن تخم شلغم و تربی را مجوف نموده در آن پر کنند و سر آن را بسته در زیر آتش طبخ دهند و برآورده بیاشامند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسرالبول مجرب گفته‌اند و آشامیدن یک درهم آن با هم وزن آن شکر جهت وجع ساق پا و ضماد تخم و برگ آن با هم جهت قروح متأکله نافع.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.

بدل آن: انیسون و دو قو است و جزر برّی را در بلاد قزوین گزرا نامند و بیخ آن به قدر انگشتی و گل آن زرد و تخم آن در غلافی خار ناک و در دو قو مذکور خواهد شد.

طبیعت تخم آن: در (اول)[1] سیّم گرم و در آخر اول خشک.

---

۱. فقط در نسخه ب



افعال و خواص آن: با حدت و لذع و در جمیع افعـال سـوای بـاه قوی‌تر از بستانی است و گفته‌اند بلکـه در تقویـت بـاه نیـز اقـوی است و مدر قوی و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار طمـث و آشـامیدن آن جهـت وجـع صـدر و شوصـه و ظهـر و استسـقاء و عسرالبول و انتفاخ بطن و نهش و لسـع هـوام را مفیـد و معـین بـر حمل و گفته‌اند که چون آن را آشامیده باشند و هـوام شـارب را بگزد اذیت نیابد و خوردن خام آن جهت رفع سموم و ضماد پخته برگ و بیخ آن جهت انجماد خون که از سردی هوا باشـد نـافع و حمول بیخ آن منقی رحم و معین بر حمل و آویختن آن در منـازل بالخاصیت باعث گریختن هوام است از آنجا.

مضر معده و حلق و عصب، **مصلح** آن انیسـون و حلـوای جـزر و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت.

◀جزع

به فتح جیم و سکون زای معجمه و عین مهمله.

ماهیت آن: سنگی است که در معدن عقیق کـه یمـن و حبشـه و کنبایت که از توابع گجرات است خیزد. بعضی شبیه به چشـم بـا طبقات و خطوط مسـتدیر سـفید و زرد و سـرخ و سـیاه و بعضـی صفایحی ذوطبقات رنگارنگ بر روی هم الحاصل اصل سـنگ او ذوطبقات ملون به الوان می‌باشد بـه هـر قسـم کـه آن را ببرنـد و بتراشند الوان و طبقات آن ظاهر می‌شود و به طبخ دادن بـه نـوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و با رونق می‌گردد مانند عقیق که به طبخ رنگین می‌گردد و صفایحی به شکل نگین و غیـر آن را جزع و مدور و اشکال دیگر ملون به الوان را بابـاغوری و سـیاه و سفید را سلیمانی و شفاف براق ملون به الـوان زرد و سـبز را عـین الهر و به هندی لهسینه نامند و این یعنی عین الهر بیشتر در معـدن یاقوت بهم می‌رسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نبشته و در حرف العین ان شاءالله تعالی بیـان آن خواهـد آمـد خـواه از معدن یاقوت صلب باشد یا نرم و عین الهر صلب بسیار اعتبار دارد خصوص که اندرون جرم آن دو نیم خط مثل رشـته باشـد بسـیار اعتبار دارد و نیز هنود میمنت می‌دانند و به قیمت گران می‌گیرند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جـالی و بـا حـدت و جهـت یرقـان و منـع خواب شرباً و جهت عسر ولادت پیچیدن آن در مـوی سـر زنـان موثر و تعلیق آن بر اطفال مورث سیلان رطوبات از دهان ایشان و رفع ام الصبیان و نگاهداشتن آن با خود مـورث همـوم و غمـوم و خصومت مردمان با دارنده آن و دیدن خوابهای هولنـاک و رافـع لقوه و اکتحال آن جهت نزول آب و رفع بیاض و سنون آن جهـت تنقیه و جلای دنـدان و ذرور آن قـاطع خـون و جهـت رویانیـدن گوشت تازه و بردن لحم فاسد آن (را نافع)[۲].

فصل الجیم مع العین المهمله

◀جعده

به ضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها به لغت یونـانی فولیون نامند.

ماهیت آن: دو نوع می‌باشد یکی صـغیر جبلـی و گیـاه آن سـفید رنگ به قدر شبری و برگ آن باریـک و مفـروش و روی بـالای آن مزغـب و اطـراف آن محـیط بخارهـای ریـزه و بـر اطـراف شاخ‌های آن مانند قبه و بر آن خیوط باریک سفید شبیه بـه مـوی و پر از تخم و گل آن سفید مایل بـه زردی و ثقیـل الرایحـه و بـا عطریت و اندک تلخ و به شیرازی گل اربه و بستانی آن را جعـده کبیر و به فارسی عنبر بید گویند برگ آن بزرگ‌تر و کم بوتر از جبلی و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در فصل بهار روید و تا زمستان ماند و بعد از هشت ماه از اخذ آن قـوّت آن ضـعیف گردد و مستعمل جبلی آن.

طبیعـت آن: گـرم و خشـک در آخـر دویّـم و بعضـی در سـیّم خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: با قـوّت تریاقیـت و مسـهله و مفتحـه سـدد جمیع اعضا و ملطفه اخلاط و مدر بول و طمث و آشامیدن طبـیخ آن دو اوقیه و نیم جهت تزکیه ذهن و رفع نسیان و نهـش هـوام و عقرب و استسـقای بـارد و یرقـان اسـود سـدی و تبهـای بلغمـی و سوداوی و اخراج دیدان و حـب القـرع و تحلیـل ریـاح و اوجـاع جنین و عسرالبول و وجع مفاصل و تفتیت حصـات و ادرار حـیض و تنقیه رحم و با سرکه جهت تحلیل سپرز و ضماد تازه آن جهت رطوبات صداع و تنقیه قروح مزمنه و اوجاع آن و التزاق و اندمال آنها خصوصاً نوع کبیر آن و ذرور صغیر آن جهت انـدمال قـروح ردیه و نشف رطوبات آنها و افتراش آن و دود کردن آن و پاشیدن آب منقوع آن نیز جهت گریزانیدن هوام نافع.

مصدع و **مضر** معده، **مصلح** آن حماما.

مقدار شربت: از جرم آن تا سه درهم و از طبیخ آن تا بیست مثقال.

بدل آن: پودنه کوهی و در تحلیل ریـاح شـیح و در اخـراج کـرم معده یک وزن و دو ثلث وزن آن پوست بیخ انار تازه و در ادرار سلیخه است و اکتحال عصاره آن با عسل جهت حدت بصر نافع.

فصل الجیم مع الغین المعجمه

◀جغد

به ضم جیم و سکون غین معجمه و دال مهملـه اسـم فارسـی بـوم

---

۲. رافع: الف



است.

ماهیت آن: مرغی است که در روز قوّت باصره آن بسیار ضعیف می‌گردد به سبب نور آفتاب به حدی کـه نمـی‌توانـد از آشـیانه و جای خود برآید و پرواز نماید اقسام می‌باشد: یکی بزرگ جثـه و آن را به فارسی برق و شاه بوم و به ترکی ساروقوس و بـه هنـدی الو نامند و قسم اوسط سیاه رنگ و آن را جغد و در تنکابن کوره بوم و به هندی چیله و قسم صغیر آن را بـه ترکـی بـیلاق و قسـم کوچک‌تر از همه که تن آن به قـدر قمـری و سـر آن بـه مقـدار نارنج کوچکی است آن را مرغ حق و به هندی پیچه نامند.

افعال و خواص آن: خوردن گوشت آن مورث ابلهی و بی‌وقـوفی در جمیع امور و آشامیدن خون و زهره آن با خاکستر چوب گـز و عسل آمیخته جهت سلس‌البول و بول در فراش و اکتحال خون و زهره آن جهت شبکوری و لطوخ دل آن حین ذبـح گرمـاگرم بـه روی صاحب لقوه و گردن او نافع و قطور مغز آن با روغن بنفشـه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شـقیقه از مجربـات و طـلای خون آن با روغن‌ها جهت کشتن شپش و گفته‌اند از خواص آنست که چون آن را بکشند یـک چشـم آن مفتـوح و یـک چشـم آن مطموس می‌باشد و تعلیق مفتوح آن باعـث بیـداری و مطمـوس آن مورث خواب است.

فصل الجیم مع الفاء

◀ جفت آفرید

به ضم جیم و سکون فا و تای مثناة تحتانیه و مدّ الف و فتح فـا و کسر رای مهمله و یا و دال مهمله انطاکی گفتـه لغـت یونـانی بـه معنی مزدوج و نزد ما مشهور به خصیة الثعلـب اسـت و بغـدادی گفته اسم فارسی است و معنی آن المخلوق زوجاً است و این اظهر می‌نماید از یونانی بودن آن و غیر خصیة الثعلب اسـت ولـیکن در تقویت باه از آن اقوی است.

ماهیت آن: گیاهی است بـه قـدر شـبری بـا شـاخ‌هـای بسـیار باریک و برگ آن ریزه‌تر از برگ نخود و انبوه ملاصق به هـم و به نزدیک ساق آن غلاف‌ها شبیه به هلیله و بـادام سـه تـا چهـار عدد و اطراف آنها خاردار و در اندرون هـر غلافـی سـه پـرده در طول و در هر پرده پنج تخم شـبیه بـه حلبـه و صـنوبری شـکل و منابت آن بلاد شام و روم.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و انطاکی در آخر دویّم خشک گفته.

افعال و خواص آن: در تقویت باه قـوی‌تـر از خصـیة الثعلـب و محلل ریاح و مسکن مغص و اوجاع مفاصل و چون هفـت مثقـال تخم آن را با گوشت بره یکسـاله بجوشـانند و صـاحب استسـقای طبلـی و لحمـی یـک هفتـه بـه آن مـداومت نماینـد و آب آن را بیاشامند زایل گردد و مربای آن بـا عسـل بغایـت محـرک بـاه و لطوخ آن بر انثیین جهت تحلیل ورم و ریح آن نافع.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: دو درهم.

بدل آن: شونیز است.

جفت پوست ملاصق لبوب است و بر طلع نیز اطلاق مـی‌نماینـد و جفت البلوط در بلوط مذکور شد و از مطلق این اسم مراد آنست.

فصل الجیم مع الکاف

◀ چکّی

به فتح جیم فارسی و کسر کاف مشدده و یا.

ماهیت آن: ثمر درختی است هندی که به هندی و بنگالی کتهـل نامند و در بنگاله نسبت به بلاد دیگر وفور دارد و خوب می‌شـود و درخت آن عظـیم و بزرگتـر از درخـت گردکـان و از درخـت چنار کوچکتر و برگ آن بزرگتـر از بـرگ نـارنج و تـرنج و در شکل شبیه به آن و اندک ضخیم‌تر از آن و چوب آن زرد رنـگ و کهنه سالخورده آن زرد تیره مایل به سـرخی و ثمـر آن از تنـه درخت و شاخ‌های آن برمی‌آید و آنچه نزدیک‌تر به بیخ آن باشـد بهتر و شیرین‌تر می‌باشد و می‌گوینـد در زیـرزمین از بـیخ آن نیـز برمی‌آید و آن بسیار شیرین و لذیذ و شاداب می‌باشد و ثمـر آن در بزرگی و کوچکی مختلف مـی‌باشـد. کوچـک آن تـا یـک آثـار هندی و کمتر از این نیز دیده شـده و در آن دو سـه دانـه کـه بـه هندی کووه نامند می‌باشد و بزرگ آن تـا یـک مـن هنـدی کـه دوازده من تبریزی است می‌شـود و در آن صـد عـدد و زیـاده هـم کووه می‌باشد و پوست آن در خامی سبز و بعـد از رسـیدن زرد و بعضی زرد و تیره مایل به سرخی و ناهموار و دانه‌دار و بر دانه‌هـا گویا اندک خاری برآمده و هر چنـد دانـه‌هـای آن درشـت‌تـر و بزرگتر باشد اغلب آنست که دانه‌های اندرون آن نیز بزرگ‌تـر و شیرین می‌باشد و هیأت کتهل درست مانند شکنبه حیـوانی اسـت که برگردانیده خمل آن را بالا کرده جوف آن را مملـو از چیـزی کرده باشند و آن اصناف می‌باشد بعضی دانـه‌هـای آن کوچـک و نرم و بدبوی و این زبون‌ترین قسـم آنسـت و بعضـی دانـه‌هـای آن متوسط و بعضی شیرین و بی‌ریشه و شاداب و شکننده و خوشبو و این را کهاجه نامند و بعضی دانه‌های آن بسیار لطیف و بی‌ریشه و شاداب که در دهن آب مـی‌شـود و اگـر از جـوف آن برآورنـد و زمانی بگذارند خودبخـود گداختـه آب مـی‌گـردد و ایـن بهتـرین اصناف است و زود هضم می‌گردد و کم نفخ و کتهلی که دانه‌های آن نرم و لزج باشد نفاخ و بطی‌الهضـم اسـت و بـین دانـه‌هـای آن



چیزهای اندک نازک طولانی متصل به دانه آن می‌باشد چهار تا شش که در بنگاله آن را چانپی نامند بعد از برآوردن آنها را جدا نموده می‌خورند زیرا که آنها اندک صلب و ثقیل و نفاخ‌اند و مردم کم مایه آنها را نیز می‌خورند و نیز در جوف آن پرده‌ها و ریشه‌ها می‌باشد که از پوست آن روییده و واسطه شده میان دانه‌های آن و تخم آن که در جوف دانه آنست اندک صلب و بالای آن پوست نازکی و خام آن غیر مستعمل بلکه تخم آن را با آتش بریان کرده با نمک می‌خورند لذیذ می‌باشد و گویند مصلح و هاضم ثمر آنست و نیز مردم بنگاله آن را در ماهی به طور دو پیازه و قورمه گوشت نیز می‌پزند خوب و لذیذ می‌باشد و چوبی که ثمر آن بدان به درخت پیوسته و تا به وسط ثمر آن رسیده به سطبری انگشتی و تا به قبضه دستی است و به طول یک شبر تا به یک ذرع به حسب کوچکی و بزرگی ثمر آن و آنچه از آن در جوف ثمر است اندک نرم می‌باشد خصوص طرف اعلای آن و آن چوب را به هند و بنگاله موسله کتهل نامند و بر اطراف آن و قریب به پوست آن خصوص محل اتصال آن به درخت یتوع بسیار چسبنده لزجی می‌باشد که آن را به هندی لاسه (کتهل)[1] نامند و به هر جا که برسد به دشواری از آن جدا می‌گردد و تا دست را به روغن چرب ننمایند خوب جدا نمی‌شود چنانچه شنیده شد که اهل هند و بنگاله نزدیک سر کتهل را در هنگام خامی که در آن وقت لاسه آن بسیار چسپنده می‌باشد بریده یا خراشیده و تیغ زده یتوع آن را گرفته به کاه آلوده خصوص به کاه برنج که به فارسی پیشال برنج و به هندی نروه گویند از آن آلوده آن کاه را در صحرا متصل گام که شیر می‌آید و آدم و گاو و بز و گوسفند را ضایع می‌کند پهن نموده طعمه مثل بز و یا میش آنجا بسته در کمین بالای درخت می‌نشینند چون شیر به طمع طعمه داخل آن گردید کاه لاسه آلوده بر دست و پای آن می‌چسبد برای جدا کردن آن از غصه دست‌ها را بر سر و صورت می‌مالد و بر سر و صورت می‌چسبد و چشم ها بند می‌شود بعد از آن از غصه می‌غلطد که در تمام بدن آن می‌چسبد که بدن آن به نظر نمی‌آید گویا توده کاه می‌شود پس مردمان از درخت پایین آمده چوب‌های سنگین اینقدر می‌زنند که به سهولت همه استخوان آن شکسته می‌میرد و نیز به همین طور آهو و گوزن و دیگر حیوانات را زنده می‌گیرند و صیادان طیور بر سر نی‌ها آلوده به آهستگی به پر طیور که بر اشجار نشسته باشند می‌رسانند (که پرواز کردن نمی‌توانند پس آنها را می‌گیرند)[2].

طبیعت ثمر آن: در آخر دویّم گرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مبهی و منعظ و ممسک و نفاخ و بطی‌الهضم و ثقیل و مفسد خون و مولد خون غلیظ سوداوی و امراض حادث از آن و مصلح آن نمک و موز و آب سرد بالای آن خوردن و در بعضی امزجه باکره تازه خوردن و مربا و حلوای آن نیز بسیار لذیذ می‌گردد ولیکن باید که اندک نیمرس و بی‌ریشه باشد که آن را مربا پزند و یا حلوا سازند و قدری مشک و زعفران با گلاب سوده در آخر داخل نمایند و ضماد چوب میان آن یعنی موسله آن را چون بسوزانند و به تنهایی و یا با فضله کبوتر و اندک آهک منفجر کننده دماميل و اورام و مقرح جلد است و گویند که از خواص آنست در خانه که باشد مار در آن خانه داخل نمی‌شود و چندان اصلی ندارد و چون بر برگ نازک آن روغن گاو تازه بمالند و بر زخم کهرکره که از قروح ساعیه است مکرر بندند ان شاءالله تعالی ملتئم گردد.

◀ چکوتره

به فتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و فتح تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و ها لغت هندی است و بتاوی نیز نامند.

ماهیت آن: نوعی از لیمو است درخت آن از درخت نارنج عظیم‌تر و برگ آن نیز از برگ نارنج بزرگ‌تر و ثمر آن بزرگ تا به قدر هندوانه متوسطی و پوست آن ضخیم‌تر از پوست نارنج و مغز آن سرخ رنگ چاشنی‌دار میخوش و کم آب‌تر از نارنج و در بلاد گرمسیرات کثیرالوجود و در بنگاله از همه بلاد هند خصوصاً در هوکلی بهتر می‌شود شاداب و شیرین و ترشی کمی که بدون قند می‌خورند.

طبیعت آن: سرد و تر در دویّم.

افعال و خواص آن: قریب به نارنج است.

◀ چکوند

به فتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و خفای نون و دال چهار نقطه هندی لغت هندی است و آن را پنوار نیز نامند.

ماهیت آن: گیاهی است هندی به قدر دو ذرع و برگ‌های آن ریزه مخروطی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا و باریک آن پایین متصل به شاخ در وقت غروب آفتاب برگ‌های آن ژولیده به هم پیوسته می‌باشد و تمام شب چنان می‌ماند و وقت طلوع آفتاب باز می‌گردد و تمام روز باز می‌ماند و بدبو و تلخ و تخم آن در غلافی شبیه به ماش و تخم ترب و دانه آن نیز شبیه بدان الا آنکه غیر مدور و اندک طولانی و لوزی شکل و بسیار صلب که تا چند روز در آب گرم نخیسانند نرم نمی‌گردد و ساییده نمی‌شود و بعضی گفته که سنگسبویه همین است و بعضی

۱. فقط در نسخه ب

۲. بر آنها می‌چسبند پس آنها را می‌گیرند: ب



غیر آن دانسته‌اند.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: محلل و جاذب الوبا و القوبا جهت رفع اذیت وبا و اکثر امراض جلدیه مانند قوبا و بهق و جرب نافع و خوردن برگ پخته آن و آشامیدن آب نقوع تخم آن و ضماد ساییده جرم آن به تنهایی و یا با اندک گوگرد زرد خالص که به هندی امله سار نامند و یا با اندک قیقهر که به هندی رال گویند نافع به شرط تکرار عمل و مداومت بدان چند روز و چون آن را در ظرفی کرده در جای گرم مانند پشت اجاغ تا یک هفته بگذارند تا خوب بخیسد و به جوش آید پس بسایند به تنهایی و یا با ادویه مناسبه بر قوبا ضماد نمایند انفع است و ضماد ساییده آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و کوبیده بیخته آن با ماست ممزوج کرده در آفتاب گذارند تا به جوش آید جهت داءالثعلب که موخوره نامند و قوبا را نیز نافع با تکرار عمل که اولاً موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب به خون آلود گردد پس بمالند و خوردن برگ پخته آن به طریق مسلوق از برای دفع وبا و امراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاده و در قریه‌ای از قرای آن وبا به هم رسید و مردم آن قریه به کوهستان حوالی آن رفتند کسانی که این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند و کسانی که نخوردند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با ثمن وزن آن زاج سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند و اندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل و خوردن آن نیز که حب بسته مقدار یک توله آن را ناشتا بلع نمایند تا سه روز و بعضی را یک دو دست اجابت می‌نماید امّا باید که آنچه برای خوردن است زاج آن را بریان نموده باشند و وزن آن کم باشد که در یک توله پوست و بیخ آن یک ماشه زاج باشد بلکه از این هم کمتر در بعضی امزجه و آن بسیار تلخ می‌باشد العلم عندالله.

فصل الجیم مع اللام

◄ جلّاب

به ضم جیم و فتح لام مشدده و الف و بای موحده.

ماهیت آن: از جمله اشربه است که جهت تقویت قلب و رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و امثال اینها ترتیب می‌دهند و با عرقهای مناسبه می‌آشامند. دستور ساختن آن آنست که بگیرند نبات سفید و یا شکر سفید مقدار یک من و با سه من گلاب به آتش ملایم بجوشانند و کف آن را بگیرند و صاف نمایند تا به نصف رسد پس یک درهم زعفران به گلاب سوده داخل نمایند و در ظرفی نگاهدارند و عندالحاجت با آب سرد و یا با یکی از عرقهای مناسبه حل کرده تخم بالنگو و یا فرنجمشک و یا ریحان و یا امثال اینها بر آن پاشیده بنوشند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد بزرقطونا بر آن بپاشند و اگر برودت غالب باشد عنبر و مشک از هر یک دو دانگ داخل جلاب نمایند در آخر طبخ جلّاب طبی عبارت از همین است.

◄ چلاپا

به فتح جیم عجمی و لام و الف و فتح بای فارسی و الف از ادویه جدیده است که در ارض جدید در بلده مسمی به چلاپا یافت می‌شود و اطبای آن بلد خواص آن را یافته به بلدان دیگر برده و به انگلیسی جلب نامند.

ماهیت آن: بیخ گیاهی است اغبر و کهنه آن مایل به سیاهی در شکل فی‌الجمله شبیه به شلغم و چغندر کوچکی و متوسطی بی‌طعم و رایحه غالبی که مستکره طبیعت باشد و آن را بریده و یا چهار شق نموده خشک کرده از آنجا می‌آورند.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: با قوّت مسهله بیغایله و اندک قابضه و غیر مستکره طبیعت چنانچه ریوند راست و خطری که مازریون و غیر آن دارند ندارد و احداث گرمی نمی‌نماید و جهت اکثر امراض مانند صداع کهنه و صرع و نوازل قدیمه و سرفه کهنه و حمیات مزمنه و وجع گرده و ظهر و عرق‌النساء و مفاصل و قولنج و استسقا و یرقان و امثال اینها نافع و طریق استعمال آن جهت اسهال آنست که مقدار یک درهم تا یک مثقال آن را نرم کوبیده بیخته با پنج مثقال گلقند سرشته بخورند و بالای آن عرق رازیانه و یا انیسون بیاشامند که معین بر عمل آنست و از برای رفع امراض معجون آن با ادویه مناسبه و نیز نقوع آن در آب که یک شبانه روز آن را نیم کوفته در آب بخیسانند و صاف نموده با شکر و یا با شربت ورد و یا با شربت بنفشه و یا امثال اینها به حسب حاجت بیاشامند.

مقدار شربت آن: از نیم درهم تا دو درهم.

بدل آن: مچوقان است که آن نیز از ادویه جدیده است و در حرف المیم خواهد آمد.

◄ جلد

به کسر جیم و سکون لام و دال مهمله به فارسی پوست و به هندی چمڑه و کهال نیز نامند.

ماهیت آن: معلوم است و بهترین آن جهت اکل پوست بره و بزغاله یک ساله فربه است و الذ همه پوست مرغ فربه پخته است.

طبیعت آن: به حسب هر حیوانی مختلف می‌باشد و نسبت به



گوشت آن سرد و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن پوست اندرون سنگدان و چینه‌دان طیور خصوصاً سنگدان خروس خشک کرده ساییده با طلا و با ماءالعسل جهت وجع معده و الصاق پوست سر بزغاله تازه ذبح نموده بر سر صاحب سرسام مفید و مجرب و پیچیدن عضو افعی گزیده در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشه پوست بز جهت قطع خون جراحت تازه پیچیدن عضو ضربه و صدمه رسیده در پوست بز یا گوسفند و یا امثال آن که تازه و گرماگرم حین ذبح باشد مسکن وجع و ورم آنست و به دستور جهت تحلیل اوارم بارده مفید و روغن پوست کرگدن جهت التیام جروح و قروح مفید که قطعه پوست کرگدن را در روغن کنجد اندازند و در آفتاب مدتی بگذارند و چون آن روغن به خرج آید روغن تازه دیگر بر آن ریزند و خاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان مجرب و سوخته پوست قنفذ برّی با روغن زیتون جهت داءالثعلب و محرق پوست افعی جهت داءالحیه مفید و آشامیدن پوست سوخته افعی که کسی را گزیده باشد زایل کننده سمیت خود است چون پوست آن را کنده سوخته به زودی به او بخوارنند و سوخته پوست ته کفش کهنه جهت سحج عارض از موزه و کفش مادام که تورم نکرده باشد و جهت سحج عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و تعلیق پوست آن بر کمر جهت دفع بواسیر و پوست بوزینه بر درخت مانع سرمازدگی آن و گذاشتن پوست مار در میان لباسها و اقمشه مانع کرم زدن آنست و پوست حیوانات مأکول دیر هضم و مولد خلط صالح متین قلیل الدمویه و مصلح آن مهرّاً پختن و با سرکه و مری و ابازیر و افاویه خوردن و متنجن به ادهان حاره نمودن و یا با انجیر و عسل خوردن و نیز قدری از خواص جلود حیوانات در ذکر آنها بیان شد و می‌شود.

◀ جلنار

به ضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و رای مهمله معرب گلنار فارسی است و این را گل انار صد برگ و هزاره نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار بزرگ و پر برگ می‌باشد و نیز گل انار نر می‌نامند جهت آنکه ثمر نمی‌بندد مگر به ندرت و ثمر آن را منحوس می‌دانند و در هر خانه و باغی که ثمر آورد می‌گویند زود آن را خراب و ویران می‌گرداند.

ماهیت آن: برّی و بستانی و سرخ و سفید و درخت آن مشابه به درخت انار الا آنکه اندک انبوه‌تر می‌باشد و بسیار بلند نمی‌شود و بهترین آن فارسی است یا مصری.

طبیعت آن: در اول دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و حابس سیلانات و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعا و سحج و قرحه آن و نزف الدم هر عضو و ادرار طمث و بواسیر و جرب و حکه و منع ریختن مواد به معده و فتق شرباً و ضماداً و طلاءً و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت بدبویی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان و ضماد آن جهت التیام جراحات و بدبویی زیر بغل و منع تزاید اورام و انصباب به سوی آن اعضا و ذرور آن جهت نزف الدم قروح و سحج و لطوخ آن با سرکه و طین مغره بر حوالی رحم مانع انصباب مواد به سوی آن.

المضار: مصدع و مسدد و مصلح آن کثیرا.

مقدار شربت آن: از یک درهم تا دو درهم.

بدل آن: به وزن آن اقماع رمان و یا پوست تازه انار و یا جفت بلوط و عصاره آن که تازه آن را کوبیده فشرده آب آن را گرفته خشک نمایند مانند عصاره **لحیة التیس** و یا آنکه خشک آن را در آب جوش دهند تا قوّت آن در آب باز داده شود پس بمالند و صاف کرده باز بجوشانند تا منعقد گردد در جمیع افعال قوی‌تر و لطیف‌تر از جرم آنست و گفته‌اند از خواص آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچه ناشکفته آن را صاحب رمد و معتادین به آن از درخت به دهن بچیند و فرو برد تا یک سال رمد نکشد و مجرب دانسته‌اند و سفوف و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت.

◀ جلنجبین

به ضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون. معرب گلنگبین فارسی است یعنی برگ گل سرشته با هموزن آن عسل که حقیقت و اصل آنست و مجازاً بر معمول از شکر و گل هموزن را به فارسی گلقند و کمتر را که گل کمتر و شکر سفید زیاده باشد گل شکری نامند و بهترین آن آنست که نیکو و محکم سرشته و گل آن خوشبو و تازه و عسل و یا شکر آن خالص سفید جیّد باشد و بسا باشد که باز در بین محتاج به داخل کردن عسل و یا شکر شوند زیرا که آن مقدار عسل و شکر کم تخمیر نیکو نمی‌یابد و حافظ آن نمی‌تواند بود از فساد و در قرابادین در حرف واو در ورد اقسام آن ذکر یافت.

طبیعت: عسلی آن گرم و خشک در دویّم و شکری آن گرم در دویّم و تر در اول.



افعال و خواص: هر دو نوع آن مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات غریبه و مانع صعود بخارات به دماغ خصوصاً خوردن آن بعد از طعام و عسلی آن جهت مبرودین و مشایخ و کسانی که در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج و وجع مفاصل و نقرس و تفتیت حصات و عسرالبول و با ربع آن معجون کمونی جهت تحلیل ریاح غلیظه و قولنج و اوجاع ظهر و انهضام طعام و مداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت و شکری آن جهت محرورین و جوانان و رفع مبادی وسواس و جنون و ممزوج آن با هموزن آن معجون اسطوخودوس و نصف آن معجون بنفشه که خوب سرشته باشند مداومت استعمال بدان جهت رمد کهنه و رفع بخارات و ضعف بصر و صداع و شقیقه و رفع اخلاط محترقه مجرب و آشامیدن مطبوخ عسلی آن با تربد و تخم کرفس که مکرر صاف نموده باشند جهت لقوه و فالج و استرخای دهان و زبان و مبادی مفاصل و مطبوخ شکری آن با تمر هندی و عناب جهت دوار و سدر و گلقند را چون در آب طبخ دهند و مالیده صاف نمایند نایب مناب شربت آنست. شیخ الرییس در معالجات سل قانون نوشته که ضعیفه‌ای سل داشت و من او را به خورانیدن گلقند معالجه نمودم که تا مدتی گلقند می‌خورد و مقدار معتدی به مصرف رسانید که مرا از بیان مقدار آن خجالت می‌آید و صحت یافت.

المضار: معطش و مضر کبد و مصلح آن خشخاش.

مقدار شربت: از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش وزن آن آب که تا به نصف رسد تا چهارده مثقال و قوّت عسلی آن تا چهار سال و شکری آن تا دو سال باقی می‌ماند.

◄ جلّوز

به ضم جیم و فتح لام مشدده و سکون واو و زای معجمه و به کسر جیم نیز آمده اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی نیز استعمال می‌نمایند و حب الصنوبر کبار را نیز می‌نامند و این به جهت اشتباه جیم به حا است چه به حای مهمله حب الصنوبر است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنچه محقق است جلّوز لوز برّی است و روغن وی را زیت الهرجان و السودان نیز گویند و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و آن بادام کوهی است که به شیرازی بخرک گویند قایم مقام چلغوزه بوده در منفعت.

طبیعت آن: گرم در اول و گویند در دویّم و خشک در اول و با اندک رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مبهی و زیاده کننده منی و جهت درد پشت و عصب و استرخا و عرق النساء و گزیدگی عقرب و رتیلا نافع. دیر هضم و دیر از معده می‌گذرد، **مصلح** آن شکر.

بدل آن: چلغوزه است.

◄ جلید

به فتح جیم و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله به فارسی تگرگ و به هندی اوله نامند و در طبع و جمیع آثار و افعال مانند ثلج است و از آن کثیف‌تر و گفته‌اند چون تگرگ را بر پارچه کرباسی پهن نمایند و بر گردن صاحب سلعه که در بنگاله مرضی می‌شود که به هندی کهیکه نامند ببندند باعث تحلیل آنست ولیکن وجع و سوزش بسیار می‌نمایند و چون بر عضوی که سوخته باشد بمالند وجع و التهاب آن را تسکین دهد و چون تگرگ را بر زمین اندازند که آب شود و گل آن را بر دملی که سوزش و التهاب بسیار داشته باشد بمالند تسکین دهد و چون آن گل را گلوله نموده خشک نمایند و عندالحاجت با آب تر نموده ضماد نمایند نیز همین اثر دارد.

فصل الجیم مع المیم

◄ جمّار

به ضم جیم و فتح میم مشدده و الف و رای مهمله و به زای معجمه نیز آمده و آن را قلب النخل و لب النخل و شحم النخل نیز و به فارسی پنیر نخل نامند.

ماهیت آن: چیزی است سفید رنگ شیرین قریب به طعم شیر که در سر درخت نخل و موضع طلع می‌باشد که چون آن را ببرند و یا برآورند آن درخت از ثمر می‌افتد و دیگر ثمر نمی‌دهد و بهترین آن سفید تازه شیرین آنست.

طبیعت آن: در آخر اول سرد و در وسط آن خشک.

افعال و خواص آن: مقوی معده و احشا و قاطع اسهال خون و غیر آن و جهت نفث الدم و درد سینه و رفع خشونت آن و حلق و نیکویی آواز و تصفیه آن و جهت سرفه و غلبه صفرا و غلیان خون و منع تحلیل ارواح خصوصاً روح طبیعی و جذب حرارت غریبه از بدن و رفع قی صفراوی و خمار و ضرر نبیذ و لاغری گرده آشامیدن طبیخ آن نافع خصوصاً با شکر و ضماد آن جهت گزیدن زنبور.

المضار: مضر ریه و مولد ریاح و خلط مایی و بطی النزول از معده، **مصلح** آن عسل و سکنجبین و خرما و زنجبیل پرورده.

بدل آن: حماض است.

◄ جمجم

به کسر دو جیم و سکون دو میم.

ماهیت آن: بیخی است شبیه به زردک برّی باریک و دراز و اندرون آن سفید و بیرون آن مابین سفیدی و زردی و خوشبویی و



با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و از آنجا به بخارا و سمرقند و سایر بلاد برند گویند آن را با سوزن زرین از زمین برمی‌آورند و در لرستان آن را گزرموشان نامند و ساق و برگ آن شبیه به زردک است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت خناق و ربو و سرفه و ضیق النفس و نزف الدم و ذات الریه و ذات الجنب و نیم مثقال آن جهت خفقان شرباً نافع و بیشتر استعمال آن با بهمن سرخ و سفید و شکر است جهت تحریک باه و مربای آن در جمیع افعال قوی‌تر و در قرابادین ذکر یافت.

مضر سپرز، **مصلح** آن صمغ عربی.

مقدار شربت آن: نیم درهم.

بدل آن: سه وزن آن سکنجبین. امین الدوله گفته که از یک مثقال تا یک مثقال و نیم آن با جلاب رافع خفقان در حال و از مجربات است.

◀ جمد

به فتح جیم و میم و سکون دال مهمله به فارسی یخ نامند و در طبیعت و افعال مانند ثلج است و از آن لطیف‌تر و خوبی و بدی آن به آبی که از آن منجمد می‌گردد برمی‌گردد و جهت هیضه و تبهای صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع رعاف مجرب و چون چشم کسی از سردی برف و یخ و هوای بسیار سرد ورم کرده درد نماید میل یخی که در میان تنه یا شاخه اشجار منجمد شده باشد به اندرون چشم بکشند مفید است ورم و درد آن زایل می‌گردد.

مضر اورام باطنی و اعضا است.

◀ جمّست

به فتح جیم و فتح میم مشدده و سکون سین مهمله و تای مثناة فوقانیه.

ماهیت آن: سنگی است که در صفرا که بادیه‌ای است در سه منزلی مدینه طیبه به هم می‌رسد بعضی از آن سفید و بعضی سرخ و بعضی آسمانجونی و تا مقدار یک رطل می‌شود و در معدنی که در آنجاست تکون می‌یابد و گفته‌اند ماده تکون آن زیبق قلیل ردی و کبریت کثیر جیّد است و ضعیف النضج و طبخ تام نیافته به اعتبار نقصان حرارت و الا یاقوت می‌گشت و بهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن محلل اورام و رافع خفقان و غثیان و غشی و مستی و طلای آن جهت ورم چشم و خراج و پوشیدن انگشتری مصنوع از آن جهت نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق و در زیر سر نایم گذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش.

مقدار شربت آن: تا نیم درهم و در ظرف مصنوع از آن اکل و شرب در آثار مانند آشامیدن جرم آنست.

◀ جمل

به فتح جیم و میم و لام به عربی ابل نیز و به فارسی شتر و به هندی اونت به ضم الف و خفای نون و سکون واو و تای چهار نقطه هندی و بچه آن را به عربی جزور و عجل نامند.

ماهیت آن: معروف است و آن حیوانی (بزرگ‌تر)[1] است از حیوانات دیگر چون رنجور شود برگ بلوط خورد و چون آن را مار بگزد خرچنگ خورد و بهترین آن یک ساله فربه اعرابی راعی سرخ رنگ و اشقر است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول سیّم خشک.

افعال و خواص آن: خوردن گوشت آن مقوی باه و اعضا و منعظ قوی و جهت تب ربع و عرق النساء و وجع ورک مزمن و یرقان اسود و حرقة البول نافع و طلای گوشت سوخته آن جهت قوبا و طلای ریه تازه آن که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب و جگر آن رافع نزول مای عین و مقوی باصره و طلای پیه آن بواسیر را مفید و نگاهداشتن آن در هر جا که خواهند گریزاننده مار است از آنجا و مداومت اکل ریه آن مورث کوری و حمول مغز ساق آن با پشم بعد از طهر سه روز متوالی معین بر حمل و نقوع سرگین خشک آن قاطع رعاف و آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت صرع و ضماد تازه آن جهت خنازیر و بثور و بخور و طلای آن جهت ثآلیل مؤثر و خوردن کوهان آن جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و انفحه یعنی پنیرمایه بچه کاه نخورده آن بغایت مقوی باه و منعظ و منجمد کننده جامد و گدازنده منجمد از اخلاط و منی و مسمن بدن و آشامیدن کف دهن آن در حین مستی مورث جنون و چکانیدن آب پودنه در دماغ جمل باعث زوال مستی آن و آشامیدن شیر آن جهت استسقا خصوص با بول آن مجرب و در قرابادین و در مقدمه این کتاب نیز دستور آشامیدن آن ذکر یافت و بول آن به تنهایی نیز مؤثر و مدر قوی و مسهل زرداب و جهت سرفه و زکام و ورم جگر و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع مستی به سرعت و بوییدن آن جهت تفتیح سده مصفات و رفع چشم و قطور گرم کرده آن در گوش مسکن وجع آن و جهت رفع ثقل سامعه مؤثر و نطول جوشانیده آن با حرمل جهت نقرس و فالج و خدر و

۱. زیرک‌تر: ب



اورام مجرب و ذرور موی نازک آن جهت تنقیه و اندمال قروح و سوخته آن جهت قطع سیلان خون جراحات و سعوط آن جهت حبس رعاف و بستن موی آن بر ران چپ رافع سلس البول و بستن کنه شتر بر آستین عاشق باعث زوال عشق آن و چون گندم را به عرق آن تر کرده به خورد طیور دهند بی‌هوش شوند و کف دهان آن نیز همین اثر دارد و گوشت آن غلیظ و ردی الکیموس و ثقیل و مولد خون سوداوی، مصلح آن با نمک و شبت مهرّا پختن و با زیت رکابی جوشانیدن و فلفل و کرویا و زیره کرمانی داخل کردن و یا کفی خردل خوردن و بعد از آن سرکه خالص و آب کامه یا سرکه کبر مخلل یا با اشترغار آشامیدن محرورالمزاج را و برای غیر اوجاع مفاصل و مبرودالمزاج را مربای زنجبیل خوردن است.

◄ جمهوری

به فتح جیم و سکون میم و ضم ها و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یا.

ماهیت آن: شرابی است که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند پس استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری نامند و دیگری گفته که آب انگوری است که جوشانیده تا به نصف رسیده باشد پس در خم کرده آن را شراب سازند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: منضج و محلل و مشهی و مبهی و معین بر جماع و سریع الانحدار و مولد خون صالح غلیظ و مسخن احشا است.

◄ جمّیز

به فتح جیم و فتح میم مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه و به یونانی اسفومغری یعنی تین الاحمق و به هندی کولر و چون در جوف ثمر آن پشه می‌باشد لهذا آن را ثمر پشه می‌گویند.

ماهیت آن: ثمر درختی است شبیه به انجیر و شیر آن بسیار غلیظ و برگ آن شبیه به برگ توت و در سالی سه مرتبه و چهار مرتبه نیز ثمر می‌دهد و ثمر آن بی‌گل از ساق آن برمی‌آید به مقدار آلوچه سبز و سفید رنگ و بعد از رسیدن بعضی سرخ می‌گردد و تخم آن به بزرگی تخم انجیر و در بعضی بلاد خود پخته نمی‌گردد تا آنکه آن را تیغ نزنند و منبت آن بلاد شام و حوالی آن و در هند و بنگاله بسیار است بلکه در این هر دو بلد انواع می‌باشد و شیر آن را بدین نحو می‌گیرند که شاخ آن را خراشیده به قسمی که به اصل درخت نرسد و در ایام بهار پیش از آنکه به ثمر آید و آنچه از آن برآید به صدفی جمع می‌نمایند در ظرف سفالی لعاب دار و یا چینی و یا شیشه و آن غیر انجیر برّیست چه انجیر برّی از سمومات و مأکول نیست و آن را در دیلم دیو انجیر و جمیز را شلکلا انجیر گویند و مأکول است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول تر.

افعال و خواص آن: جهت وسواس و سرفه یبسی و درد سینه و نفث الدم و سپرز و گرده نافع و لعوق آن که برگ و ثمر و شاخ آن را جوشانیده صاف کرده با شکر به قوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و گرفتگی آواز مجرب و مطبوخ نیمرس آن جهت نفث الدم از سینه و بواسیر و یک مثقال از برگ ساییده آن با آب جهت قطع اسهال مجرب و با هم وزن آن شکر جهت سرفه آزموده و ضماد عصاره برگ آن جهت تحلیل دمامیل و نضج آنها و آشامیدن آن با اشق جهت قروح سر و گزیدگی جانوران سمی و طلای آن نیز سودمند و گویند خوردن ثمر پخته آن با پشه جوف آن مانع رمد است به مداومت در آن سال و شیر آن گرم و با حدت ولیکن ضعیف‌تر از شیر انجیر و با قوّت ملینه و محلله اورام صلبه و مسهل اخلاط غلیظه و ملصق جراحات و جذاب و آشامیدن نیم درهم آن جهت تحلیل سپرز و تبهای بارده و با لرز و سردی و خاکستر چوب آن جهت قروح ساعیه و آکله و نار فارسی مجرب و ثمر آن ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مورث حمیات و مصلح آن انیسون و سکنجبین و گلنگبین و آشامیدن آب سرد بالای آن و نوعی از آن کوچکتر از آلوچه است و شیرین و بعد از رسیدن سرخ می‌گردد (و بر بالای آن از شیره آن چیزی نشر کرده مانند دانه نبات منجمد می‌گردد)[۱] و آن را قومی حماط می‌نامند و در فلسطین و بنگاله بسیار است و در فلسطین مشهور و معروف به سلمی و در هند و بنگاله به کولر کوچک و درخت آن بزرگ‌تر از انواع دیگر آن و ثمر این محتاج به تیغ زدن نیست و لعوق ثمر آن با اندک کثیرا و صمغ عربی که نرم سوده در آخر طبخ بر آن بپاشند تا آنکه به قوام انگشت پیچ آید جهت سرفه و امراض صدریه و تحلیل مواد و رفع اعیا نافع.

فصل الجیم مع النون

◄ چنپا

به فتح جیم فارسی و سکون نون و فتح بای فارسی و الف.

ماهیت آن: درختی است هندی و سه صنف می‌باشد یکی گل آن زرد و دیگری سرخ گلابی و درخت این هر دو صنف کوچکتر از درخت گردکان و برگ این اندک باریکتر از برگ آن و صنف

---

۱. فقط در نسخه ب



سیّم درخت آن عریض‌تر و برگ آن کوتاه‌تر و عریض‌تر و گل آن طولانی و رنگ آن سفید و این را ناک چنپا نامند و مستعمل در ادویه گل صنف اخیر آنست و گل هر سه فی‌الجمله شبیه به لاله و برگ‌های آن پنج عدد و باریک‌تر و بلندتر تا به قدر طول دو بند انگشت و ضخیم و خوشبو و تند به حدی که در محرورین احداث رعاف می‌نماید و در میان گل آن چند دانه ریزه مانند آنکه در اکثر گلها است می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: استشمام آن مقوی قلب بارد و خوردن آن دافع بلغم و ریاح و قاطع اشتهای طعام و گویند چون سر درخت آن را بریده و تنه آن را به قدر سه چهار ذرع گذاشته بر آن لته بسیار پیچیده و روغن چراغ بر آن ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمین بیرون است بسوزد پس بیخ آن را برآورند فادزهر اکثر سموم است شرباً و ضماداً و طلاءً و گویند که چوب حیوه مشهور به ملک هند عبارت از این است لیکن این اصل ندارد و درخت چوب حیات دیگر است و به نواح قلعه رهتاس که در صوبه عظیم آباد است می‌شود شاید در خواص قریب بدان باشد.

◄ جند بادستر

به ضم جیم و سکون نون و دال مهمله و فتح بای موحده و الف و دال و سکون سین مهملتین و فتح تای مثناة فوقانیه و سکون رای مهمله و بیدستر به یا به جای الف نیز آمده به یونانی اکسیانوس و به فارسی آش بچگان و به ترکی اغلان اشی نامند.

ماهیت آن: خصیه حیوانیست آبی مزدوج یعنی دو عدد متصل به هم به هیأت کیس بیضتین و آن حیوان به هیأت سگ بسیار کوچکی است و غیر سگ آبی است و موی آن سرخ مایل به سیاهی و غلیظ و در خارج آب نیز تعیش می‌کند و در دیلم آن را سنگ نامند و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که قیاس تقاضا نمی‌کند که خصیه آن به عظم جند باشد و حقیر تازه آن را ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده بود اصلاً بو و رنگ نداشت و بعد از جوشانیدن آن در آب و خاکستر و پرورده کردن آن به دود کاه بعد از مدتی صاحب بو و رنگ شد و اینکه در او نوعی از استحاله است شکی نیست و رنگ آن زرد و سرخ و سیاه می‌باشد و بهترین آن و مستعمل زرد پس سرخ سنگین خوشبوی تند و سریع التفتیت آنست که زیاده از سه سال بر آن نگذشته باشد و آنچه مخالف این اوصاف باشد زبون است و صاحب ترویح الارواح نوشته که قوّت آن تا پانزده سال می‌ماند و بعد از آن ضعیف می‌گردد و اندلسی نوشته که شکی نیست در این بلکه زیاده هم می‌ماند و سیاه آن با سمیت و قتال و محرر گوید آنچه حکیم نوشته راست است تازه آن نرم و بدبو و بعد از مدتی تا یک سال زیاده که بر آن بگذرد سخت و خوشبو و رنگ آن خوب ظاهر می‌گردد.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و در دویّم خشک و الطف و اقوی جمیع ادویه حاره یابسه است و چیز صمغی شمعی که داخل آنست لاذع شدیدالتسخین است استعمال آن جایز نیست.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و محلل اورام و تریاق ادویه بارده و قتاله و اکثر هوام و مخنوق از خربق و مهیج حرارت غریزی. *امراض الرأس و العصب و القلب و المعده* جهت امراض بارده رطبه دماغی و ریحی و عصبانی مانند صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب امتلایی و لیثرغس که سرسام بلغمی است و نسیان و درد سر بارد ریحی مزمن و بلغمی و شقیقه و سبات و خدر و کزاز امتلایی رطب و زکام و اوجاع اعصاب و اذن و غیرها و مالیخولیای مراقی و خفقان بارد و فواق و نفخ معده و قولنج بلغمی و ریحی شرباً و سعوطاً به تنهایی یا با ادویه مناسبه هر علت و خورانیدن یک حبه آن با شیر مرضعه جهت ام الصبیان و بر ناخنهای طفل مالیدن مؤثر. *السموم* طلای آن با سرکه و تمریخ آن و تدهین آن با روغن گل یا ادهان مناسبه دیگر جهت دفع سموم و خوردن آن بعد از افیون به قدری که افیون خورده باشند دافع سمیت آنست خصوصاً با سرکه و چون با مساوی آن افیون بسایند سمیت افیون را زایل گرداند خصوصاً با سرکه. *اعضاء النفض* چون بعد از فصد صافن مقدار دو درهم آن را به آب فودنج با عسل بخورند ادرار طمث نماید بدون ضرر و اخراج جنین و مشیمه کند و برودت رحم را زایل سازد و اگر به آن تب نیز باشد با عسل و فلفل مقدار یک ملعقه لعق نمایند هیچ مضرت نرساند و با سرکه جهت فواق. *الصداع* بخور آن جهت اصناف صداع بارد و ریحی. *العین* اکتحال آن جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل و طلای آن جهت قروح قتاله و اکثر امراض دماغیه و عصبانیه و اوجاع مزمنه و ضماد آن به تنهایی و یا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنه حاره و بارده و اوجاع بارده مفاصل و غیر آن و به دستور تدهین به روغن آن. *الاذن* گذاشتن آن در گوش جهت ریاح و ثقل سامعه که از برودت باشد و وجع بارد آن و همچنین قطور آن با روغن ناردین در گوش جهت امراض مذکوره و استشمام آن جهت اورام ریه و علتهای آن و تقویت دماغ نافع و حمول آن مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول.

مضر محرورین، **مصلح** آن شربت بنفشه.

مقدار شربت آن: تا یک دانگ.

بدل آن: مثل آن وج و یا نصف آن فلفل و در بعضی مواد به وزن آن مشک و در امراض جگر فرفیون و جهت تحلیل رطوبات



لزجه سه وزن آن فلفل و ثلث آن دارفلفل و ثلث آن زرنباد است و جند سیاه به قدر یک درهم کشنده است و بسیار است که در مدت یک روز می‌کشد و الا منجر به سرسام می‌شود و تریاق آن حماض اترج و سرکه خمر و شیر الاغ است و دوای جند بادستر و جوارش و حب و دهن و مرهم و معجون و نسخ سنجرنیا به اعتبار آنکه اصل و عمود در آنها جند بادستر است در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت.

◄ جنطیانا

به کسر جیم و سکون نون و کسر طای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و الف لغت یونانی است و به رومی اسبلیسقان و به فارسی کوشاد و به عجمی اندلس یش کشکه و بعضی یش کشکه را غیر آن دانسته‌اند و به هندی پکهان بید به فتح بای فارسی و کاف و خفای ها و الف و نون و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله گویند اسم آن مشتق از اسم پادشاهی است که اول اطلاع بر آن یافته و یا شفا از آن دوا یافته و اسم آن پادشاه جنطین بوده.

ماهیت آن: دو صنف می‌باشد: رومی و غیر رومی و رومی آن که بهترین اصناف است به فارسی نیز نامند مستعمل و نزد اطلاق مراد این صنف است بیخی است دراز تا به شبری و غلیظ مایل به سرخی و تیرگی و تلخ و ساق و عروق آن به سطبری انگشتی و مجوف و املس و به قدر دو ذرع و گره‌دار و برگ آن شبیه به برگ گردکان و یا لسان الحمل و از آن کوچکتر و از هم دور و سرخ و اطراف و وسط برگ آن مشرف و گل آن سرخ مایل به کبودی و ثمر آن در غلافی عریض نازک سبک شبیه به کنجد و منبت آن جبال و مواضع سایه و برف نشین و نمناک و صنف دویّم آن را جرمغانی نامند برگ آن شبیه به برگ حماض و این غیر مستعمل و در بنگاله جنطیانای شیرین طعم نیز دیده شده.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک بعضی در دویّم خشک گفته‌اند و قوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند.

افعال و خواص آن: قابض و بغایت ملطف و جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن اوجاع بارده و حمایت کننده قلب از اذیت سموم به سبب قوّت قابضه و تریاقیتی که دارد و مدر بول و مخرج جنین و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسرالبول و احتباس حیض و دو درهم آن با شراب جهت التوای عصب و وجع کبد و طحال و برودت و اورام آنها و یک مثقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام و سگ دیوانه و غیر آن و در تریاقیت اقوی و آشامیدن عصاره آن مقدار یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد بارد و سقطه و وهن عضل و اطراف آن و التوای عصب نافع و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد احشا و ضربه و سقطه و کسر اعضا و وثی و وجع معده و با سرکه جهت ازاله بهق و طلای آن با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و لطوخ آن جهت ورم حار چشم و داخل کردن آن در شیافات حاده به جای عصاره خشخاش سیاه مفید و حمول آن جهت اخراج جنین و اسقاط آن مؤثر و به دستور آشامیدن نیم مثقال کوبیده آن با عسل و آب نیمگرم و رازی گفته که جنطیانا از کبار ادویه است که داخل تریاقات و معاجین کبار کرده می‌شود از برای دفع سموم و تقویت ادویه خصوصاً برای دفع سمیت گزیدن سگ دیوانه و افعی و مار و عقرب و سباع گزنده ذوات السموم و مقاومت با سموم قتاله مشروبه.

المضار: **مضر** سینه محرورین، **مصلح** آن اسقولوقندریون. **مقدار شربت آن**: تا یک مثقال.

بدل آن: در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم آن اسارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند به وزن آن و گویند جنطیانا جرمغانی و عصاره آن که بیخ آن را بکوبند و پنج روز در آب بخیسانند تا غلیظ گردد و صاف نمایند و باز طبخ دهند تا منعقد گردد در جمیع افعال مذکوره شرباً و ضماداً قوی‌تر از جرم بیخ آنست و با سداب در تریاقیت اقوی و قوّت آن تا هفت سال باقی می‌ماند و دواءالجنطیانا و دهن و سفوف و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

فصل الجیم مع الواو

◄ چوب چینی

به ضم جیم فارسی و سکون واو و بای موحده و کسر جیم فارسی و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و یا و آن را خشب الصینی و بیخ چینی نیز نامند و از ادویه جدیده است.

ماهیت آن: بیخی است سرخ و گلابی رنگ و اندک شیرین خصوصاً تر و تازه آن و به قدر شبری و کوتاه‌تر و بلندتر از آن نیز و قوی به سطبری یک قبضه و بعضی باریک‌تر از آن و بعضی کم گره و بعضی پر گره و بعضی راست و بعضی کج و بعضی متشعب و بعضی املس و بعضی خشن و بعضی سنگین و بعضی سبک و بعضی صلب و بعضی رخو و بعضی سفید و بعضی سیاه براق می‌باشد و بهترین و مختار و مستعمل آن سرخ و گلابی رنگ و شیرین طعم آنست که قطعات آن بزرگ و راست و قوی و بی‌گره و یا کم گره و املس و بی‌ریشه و در صلابت و رخاوت متوسط و غیر متشعب و متشقق و تازه و سنگین غرقی غیر بسیار کهنه کرم خورده باشد و آنچه سفید و سبک و رخو باشد خام



است و آنچه سیاه براق صلب پر ریشه به هیأتی که گویا در اندرون آن صمغ جا کرده که مصمغ نامند و همچنین پر گره کج پر ریشه و متشعب و متشقق آن همه زبون و غیر مستعمل به جهاتی که در قرابادین کبیر ذکر یافت و نبات آن از قبیل نجم و بیاره فی‌الجمله مفروش بر روی زمین و شاخ آن باریک و صلب و غیر مجوف فی‌الجمله شبیه به شاخ‌های نورسته بانس که در هند و بنگاله می‌شود الا آنکه برگ آن باریک و بلند اندک شبیه به برگ ساذج هندی و از آن کوچک‌تر. منبت آن اکثر کوهستان بلاد چین و کنار آبها و چشمه‌ها و در کوهستان سلهت که در شمال و مشرق بنگاله واقع است نیز می‌شود ولیکن بسیار ضعیف و کم قوّت و پر ریشه و پر گره و سبک وزن رخو و از چین گیاه بیخ تازه آن را در میان خاک سرخ رنگی اندک لزج و آمیخته به ریگهای بسیار کوچک می‌آورند چنانچه در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و هشت هجری در کلکته آورده بودند محرر کتاب در مرشد آباد قدری بدست آورده خاکی شبیه بدان به هم رسانیده در باغچه کاشت سبز گشت بیاره آن شبیه به آنچه ذکر یافت بود و طول آن به مقدار سه چهار ذرع و برگ‌های آن کوچک اندک طولانی و دور دور در هر ساقی سه چهار پنج برگ زیاده نبود و از بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان به هم رسیده و بعد از یک سال برآورده شد در خوبی مانند چوب چینی نبود ولیکن شیرین طعم و چون باز کاشته شد به سبب اختلاف آب و هوا و یا قصور تربت سبز نگردید و پوسیده شد.

طبیعت آن: حکیم میر عمادالدین محمود شیرازی گرم و تر در مرتبه اول دانسته با یقین در حرارت و تأمل در رطوبت آن و حکیم میرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد هاشم طهرانی سرد در اول و خشک در دویّم دانسته‌اند و حکیم میر محمد مؤمن مرکب القوی مایل به حرارت و حکیم محمد اکبر معروف به حکیم ارزانی در قرابادین خود موسوم به قادری نیز مرکب القوی نوشته ولیکن همه قایل‌اند به رطوبت فضلیه آن و نواب معتمدالملوک سید حکیم علوی خان قدس سره نیز مرکب القوی و اجزای ترکیبی آن را مایل به حرارت و یبوست با رطوبت فضلیه غریبه بسیار فرموده‌اند و ادله هر یک به تفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و این اقرب به صواب است محرر گوید اصل آنست که تر و تازه آن حار رطب است با یبس بسیار کمی و هر چند کهنه می‌گردد بر یبس آن می‌افزاید و از رطوبت آن می‌کاهد و تأثیر حرارت یابس آن نیز غالب می‌باشد.

افعال و خواص آن: ملطف و مفتح سدد و محلل فضول و معرق و مرقق مصفی خون و ارواح و منوم و سریع‌النفوذ به اعضا و اقاصی بدن و عروق ضیقه شعریه و ممد حرارت غریزیه و مقوی اعضای رییسه و معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه به اعتبار قوّت قابضه‌ای که دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلایی و صداع مزمن سوداوی و شقیقه و مواد نزلیه مزمنه و اختلاط ذهن و سبات و اقسام جنون و مالیخولیا و مانیا و قطرب و امراض سوداویه و دمویه محترقه مانند جذام و آتشک و جمیع قروح خبیثه و ساعیه و جوششها و قوبا و جرب و حکه و آکله و قروح گرده و مثانه و امراض مقعده و بواسیر و نواصیر و اسهال بواسیری و سلس البول و امراض رحم و عقر و بروز نمودن حصبه و سوءالقنیه و استسقای لحمی و یرقان اسود و سل و عقده‌های صلبه و اورام صلبه سوداویه متحجره و حمیات سوداویه عتیقه و دق شیخوخت و حمی ربع و سرطانات و بهق و برص اسودین و کلف و اوجاع مفاصل و وجع ورک و عرق النساء و نقرس و داءالثعلب و داءالحیه و داءالفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسده محترقه و اعاده کننده باه مأیوسین و نضارت و حمرت و صفا و رونق رنگ بشره و تسمین بدن و غیر اینها از امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه به تفصیلی که در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع با شرایط و طرق استعمال آن به عنوان مطبوخ به طریق تعریق در ظرف سربسته و یا به طور قهوه و یا نقوع و یا سفوف و یا شربت و یا حلوا و یا حریره و یا مربا و یا دهن و یا مرهم و یا معجون و یا غیر اینها به تنهایی و یا با ادویه معینه و مناسبه و مختصه به هر علت و مرض و بالجمله اکثر امراض مزمنه سوداویه و دمویه محترقه را مفید و مجرب است و در امراض بلغمیه خصوصاً تازه چندان نفعی ندارد و در تصفیه خون و سایر اخلاط و تفرقه هر یک از هم بهتر از آن چیزی نیست چنانچه شخصی را بنا بر بعضی جهات چوب چینی به طریق مطبوخ با شرایط خورانیده شد و در آخر آن غلبه خون و سودا و بلغم نیز معلوم گردید و خارش در دست و پاها و اکثر اعضا و دانه‌های کوچک و انضجار طبع و خفگی قلب او را اولاً فصد اکحل نموده شد پس به فاصله دو سه یوم فصد صافن و در این دو فصد تمیز و جدایی خون از سودا بین و ظاهر بود که در حین اخراج خون چون رگ را وسیع گشوده شده بود شعبه بسیار سیاه با رنگی مانند مرکب و شعبه قوی‌تر از آن سرخ غلیظ مایل به تیرگی هر دو پیوسته به هم برمی‌آمدند و آنچه سیاه بود در ته لگن آب مانند جگر سیاه قطعه قطعه منجمد گشت و خون مخلوط به آب و بلغم مانند تارهای طحلب معلق و مضر محرورین و اطفال و جوانان و بلدان و فصول حاره در هنگام استعمال آن و بعد از آن تا چند مدت خوردن ترشی و نمک و آب سرد و میوهای تر و اشیای منفخه مانند بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع و غسل نمودن و آب سرد نوشیدن و هوای سرد به بدن رسیدن همه بسیار مضر و چون مقدار از شربت آن به حسب امزجه و امراض و اوقات و غیرها مختلف



می‌باشد و فی‌الحقیقت مقدار معینی ندارد و همچنین طرق استعمال آن لهذا اینجا ذکر ننموده.

بدل آن: صاصفراس و در بعضی مواد شجرة النبی که به فرنگی پلاسنطور نامند و در بعضی مواد عشبه مغربیه است و چون دو سه برگ آن را با گوشت طبخ دهند گوشت را زود مهرّاً و لذیذ گرداند مانند گوشت آهو و گوزن.

◄چوب چینی خطایی

ماهیت آن: چیزی است مانند غده و گره بزرگی شبیه به کدو و کتهل و پوست آن اندک خشن جوزی رنگ تیره و مغز آن گلابی و بادامی رنگ بی‌ریشه مانند خمیر خشک شده و از کوهستان خطا و نیپال می‌آورند و بر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنه درخت بر می‌آید مانند کتهل و بعضی میوه‌های دیگر و از برای آن خواص بسیاری نقل می‌کنند از قبیل خواص چوب چینی و بعضی بهتر و قوی‌تر از آن می‌دانند و دستور استعمال این نیز مانند چوب چینی چین است و نیز روزی دو ماشه آن را با دو سه ماشه نبات سفوف ساخته با قدری آب نیم گرم می‌آشامند تا مدت بیست و یک یوم تا چهل یوم و از نمک و حموضات و بقول و غیرها به دستور چوب چینی است و از آن خفیف‌تر.

◄چوب حیوة

به فتح حای مهمله و یای مثناة تحتانیه و واو و تا.

ماهیت آن: چوب درخت هندی است که در نواح بنارس و کورک پور و رهتاس به هم می‌رسد و بسیار عظیم می‌باشد و از آن سریر و پایه‌های پلنگ و غیره می‌سازند و رنگ آن اغبر و خالدار و ابری سیاه تیره و کمرنگ و کهنه سالخورده آن رنگین‌تر و صلب‌تر و بهتر و در تازگی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه به بوی عود هندی از آن ظاهر می‌گردد و برگ آن شبیه به برگ بیدانجیر و متشعب به سه شعبه و بلندتر و ضخیم‌تر از برگ بیدانجیر.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: با تریاقیت و قوّت قابضه و جهت دفع هیضه که قی و اسهال بند نگردد و اسهال رطوبی و تهوع را باز دارد و ریاح باطنی و سموم مشروبه و ضعیفه را دفع نماید و ضماد آن جهت دفع سموم منهوشه و ملدوغه و تحلیل اورام و تسکین اوجاع نافع و گویند مار و کژدم و هزارپا نزدیک خوابنده بر سریر آن نگردد و اذیت نرساند.

◄جوز

به فتح جیم و سکون واو و زای معجمه به فارسی گردکان و چهار مغز و به هندی اخروت نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است عظیم و برگ آن پهن و اندک طولانی و فی‌الجمله ضخیم و آن ثمر را سه پوست می‌باشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بسیار و قبوضت و اندک تلخی و در خامی اندک نرم و بعد از خشک شدن خشبی می‌گردد و دویّم که در زیر آنست صلب و دو پارچه به هم پیوسته و سر آن اندک برآمده و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی محتوی بر مغز آن و مغز آن سفید با دهنیت بسیار مانند مغز پسته و چلغوزه و چهار حصه است دو حصه از هم بسیار جدا و اندک اتصالی به هم دارند و دو حصه دیگر با هم متصل و اندک انفصالی و بین آنها پرده نازک اندک صلب خشبی است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و تازه آن را گرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده و هر چند خشک گردد یبوست و حرارت آن می‌افزاید و رطوبت آن کم می‌گردد.

افعال و خواص آن: بسیار لطیف و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضای رییسه خصوصاً دماغ و مقوی حواس باطنی خصوصاً با مویز منقی و انجیر سفید و پیران را بسیار موافق و خوردن ده مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و به تنهایی ناشتا جهت سهولت قی و بریان کرده آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد به هم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و بیعدیل و به دستور با بلادر مانع ضرر آن و خوردن آن با انجیر و سداب جهت رفع مضرت سموم خواه قبل از حصول سم خواه بعد از آن و آشامیدن سوخته آن که با پوست سوخته باشند به مقدار یک مثقال با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و بالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مصلح قروح و به دستور ضماد آن و اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و حمول سوخته مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و چون با زیره کرمانی نرم سوده با عسل سرشته بر سر و بدن مفلوج و ملقو و یا صاحبان اوجاع مفاصل بارده و حمیات بارده بلغمیه مزمنه بمالند و در حمام و یا در آفتاب و یا خانه گرمی و بر فرش گرمی بر طرف مخالف علت در آن هر دو علت و بر پشت در غیر آن بخوابند و بر خود لحاف پر پنبه بیندازند و بگذارند تا خوب عرق شود پس بدن را پاک کرده از زیر آن برآیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب سرد ننوشند در یک دو دفعه زایل گردد و اگر در حمام است در بیت حار آن روند و برهنه شوند و آن را گرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهند به طرف مخالف بخوابند و آن مقدار صبر کنند که



خوب عرق کنند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال آب مطلقاً ننمایند و برآیند و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازه تر آن جهت رفع آثار ضربه و دلوک آن جهت ازاله کلف و تشنج وجه و طلای خاییده آن ناشتا جهت قوبای اطفال و ورم سوداوی که زخم شده باشد و به دستور طلای خاییده مغز کهنه آن ناشتا جهت غرب و غانغرایا و جمره و قوبای اطفال و التوای عصب و تمدد و تشنج و اوتار قدمین حادث از برد و یبس و داءالثعلب و ورم پستان و طلای مغز کهنه سوخته آن با زفت جهت قروح سر و مغز آن به سبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و استحاله به خلط مراری خصوصاً کهنه آن و اکثار خوردن آن باعث اخراج حب القرع و موجب ورم لوزتین و بثور دهان خصوصاً در محرورین که مضر ایشان است و برای این باید که بعد از خوردن آن دهن را خوب بشویند و انار چاشنی‌دار بمکند و سکنجبین بخورند و یا اندک خشخاش خوردن نیز مصلح آنست و چون متغیر و متکرج گردد ردی و زبون و با سمیت می‌باشد نباید استعمال نمود و مداوای آن قی کردن و ترشی‌ها خوردن است و مربای آن با عسل جهت تسمین گرده و تحریک باه بسیار مؤثر و ملین بطن و مقوی معای اعور و سرکه پرورده آن تریاق صاحبان ضعف معده و صمغ آن جهت قروح خبیثه ذروراً و گذاشتن آن بر دندان موجع و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصاره پوست آن با رب انار که طبخ داده منعقد نموده باشند جهت اورام و نغانغ یعنی عضلات حلق مجرب و غرغره به آب مطبوخ پوست آن جهت تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و ذرور پوست صلب یعنی پوست دویّم آن جهت تجفیف جراحات و آشامیدن ساییده آن سه روز جهت نزف الدم و زوال تقطیرالبول حادث از استرخا و به دستور حمول آن با شراب جهت نزف الدم رحم و چون پوست بیخ آن را مقدار نیم اوقیه تا یک اوقیه بجوشانند و آب آن را بعد از پری معده از طعام بیاشامند قی آورد و اخلاط لزجه بسیار دفع نماید و اوجاع اسافل خصوص وجع بطن را نفع بخشد و چون پوست بیرون آن را در حالت تری و تازگی بکوبند و خبث الحدید ساییده بر آن بپاشند و هر روز بر هم زنند خضابی نیکو و رنگ آن با دوام می‌باشد و به دستور چون با خبث الحدید و سرکه طبخ نمایند و تا یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز بر هم زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ و انفع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قوبا و حزاز نافع و مسواک کردن به پوست تازه آن یعنی مالیدن آن بر دندان مقوی لثه و به دستور مالیدن پوست بیخ تازه آن هر پنج روز یک مرتبه به دندان منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آن را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرّا شود ضماد آن جهت بواسیر و امراض مقعده بغایت مؤثر و قطور آب برگ آن که گرم نموده باشند جهت اخراج چرک گوش و رب پوست سبز آن را که با عسل و یا رب انگور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون آمدن از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه بی‌عدیل و طلای پوست تازه آن با مثل آن برگ حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال آن نافع و طلای نشاره پوست آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص و خیسانیدن آن چند روز در روغن زیتون و بر بدن مالیدن جهت منع تولد شپش مجرب دانسته‌اند و شربت آن را جهت سپرز مجرب یافته‌اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغنی که طعم آن متغیر شده باشد و همچنین سایر اطعمه متغیرالطعم باعث رفع تغیر آنست و گویند از خواص مغز آنست که چون با مس بکوبند و یا بر مس بمالند مس را ریزه کند و گویند چون در فصل خزان مازو را در روغن زیتون بجوشانند به حدی که سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده پای درخت آن را حفر نموده و ریشه قوی آن را بریده طرف متصل به درخت را در آن شیشه کنند به حدی که به ته شیشه نرسد و در روغن باشد پس اطراف دهن آن را خوب بند نمایند و به خاک بپوشند و نگاهدارند تا زمانی که آن درخت به ثمر آید پس شیشه را بر آورند در آن شیشه چیزی سیاه شبیه به مرکب خواهد بود و آن خضابی است بسیار نیکو و مدتها اثر آن می‌ماند و از اسرار است و احتیاج به مالیدن بر مو نیست بلکه به محض تر کردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه می‌گرداند و چون قبل از موی برآمدن در حمام بر انثیان بمالند مانع روییدن موی سفید گردد و کندی مجرب دانسته و بعضی گفته‌اند از خواص آنست که چون در زیر سایه آن بخوابند لاغر می‌گرداند و شخص نایم بیدار می‌شود در حالتی که مجنون و حواس باخته باشد و چون خواهند که جوز را مقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که در آرد در ظرف اندک بریان نمایند پس به دست بمالند تا پوست آن جدا گردد و روغن آن در خواص مانند مغز کهنه آنست و محلل و مسخن و آشامیدن آن روزی سه درهم تا یک هفته جهت وجع ورک مجرب و جهت امراض بارده و امزجه بارده نافع و طلای آن جهت آکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال قوبا و داءالثعلب و قمل مجرب و سعوط آن جهت لقوه و فالج و تشنج نافع.

بدل مغز آن به وزن آن حبة الخضراء و بدل روغن آن روغن سداب است.

◀جوزابه

به فتح جیم و سکون واو و فتح زای معجمه و الف و بای موحده و ها به ترکی اوماج نامند.



ماهیت آن: طعامی است که از آرد گندم و سبزیها ترتیب دهند.
طبیعت آن: گرم و مرطب و به حسب سبزیها مختلف می گردد.
افعال و خواص آن: ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و **مضر** صاحبان ریاح و رطوبت معده است.

◄جوز ارقم

به فتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح الف و سکون رای مهمله و فتح قاف و سکون میم به لغت بربری اکثار نامند.

ماهیت آن: بیخ گیاهی است مستدیر به قدر گردکان و سفید و مصمت و زودشکن و در طعم شبیه به شاه بلوط و باقلا و با اندک تندی و چون خشک شود پوست سیاه رقیقی بر آن ظاهر می‌گردد و زود از آن جدا می‌شود و ساق گیاه آن باریک مستدیر و زیاده بر ذرعی و خشن و اغبر و مجوف و گل آن سفید و شبیه به قبه شبت و تخم آن بسیار باریک و تند طعم و برگ آن شبیه به برگ زردک و در مزارع و جبال می‌روید و در وسط تابستان به هم می‌رسد و تا سه سال قوّت آن باقی می‌ماند و بعد از آن ضعیف می‌گردد و بهترین آن سنگین پرمغز تازه آن است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و در آخر سیّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مخدر و مسکر و مفتت حصات و مخرج کرم معده به تخصیص چون با آب مطبوخ خسک بیاشامند و نانی که از آن ترتیب دهند بغایت منوم و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی و ساق و غیر آن مجرب دانسته‌اند. بحدی که در یک شب گفته‌اند به تحلیل می‌برد.

مقدار شربت آن: تا شانزده قیراط و مصلح تخدیر آن شیر تازه دوشیده و اکثار آن تا دو درم سم و باعث قی شدید و اسهال و استرخای اعضا و کشنده و مصلح آن ریختن آب سرد بر اطراف و بوییدن خوشبویی‌های سرد و تر و مالیدن آنها بر قلب و آشامیدن آب سرد و عود و میبه ساده.

◄جوزبّوا

به فتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح بای موحده و واو مشدده و الف معرب جوز بویای فارسی است و به هندی جای پهل نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است که در جزیره‌ای از جزایر زیرباد مسمی به جاوه که به زبان فرنگی ایاوا و بندر آن را بتاوی نامند به هم می‌رسد و آن بندر در تصرف ولندیس است که عوام ولندیز نامند و قومی از نصاری است خود بر جهاز به اطراف می‌برد و می‌فروشد و نیز شنیده شده در دکهن سونده بنور جایی هست بسیار می‌شود و جنگل و اشجار صندل هم هست و در این اوقات انکلس نیز که قومی دیگر از نصاری است نوعی از جوزبّوا یافته‌اند و آن طولانی فی الجمله در شکل شبیه به بلوط در غلافی نیز مانند غلاف آن و از آن صلب تر و مغز آن از مغز جوزبّوای معروف اندک رخوتر و لطیف تر و در دهنیت و بو از ان کمتر و در قوّت ضعیف تر و درخت جوزبّوا درخت گردکان و از آن کوچک تر و برگ فی الجمله شبیه به برگ آن و کوچک تر و باریک تر از آن و ثمر آن به قدر ثمر گردکان کوچک تر با پوست سبز خام و آن را سه پوست می‌باشد: یکی خارج و آن در خامی سبز و نرم و بی ریشه لحمی و ضخیم قریب به سطبرّی انگشت چنانچه درست آن را مربا ساخته از آنجا می‌آورند و در زیر آن پوست لحمی پوست دیگر صلب اندک صدفی و بر بالای آن بسباسه پیچیده و در جوف آن پوست صلب صدفی جوزبّوا می‌باشد به مقدار فندقی و اندک طولانی و از فندق بزرگ‌تر و بهترین آن تازه کرم ناخورده سنگین تند طعم و رایحه و آن سرخ رنگ است و قوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و در سیّم خشک و با قوّت قابضه و رطوبت فضلیه و لهذا به زودی آن را کرم خورد.

افعال و خواص آن: مفرح و ملطف و مسکر و حافظ حرارت غریزی و هاضم طعام و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و باه مبرودین و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و خوشبویی دهان و عرق و بول و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدی بارد رطب و ازاله رطوبات متعفنه معده و استسقای لحمی و عسرالبول شرباً مفید و بریان کرده آن حابس اسهال رطوبی و ضماد آن جهت درد سر بارد و فالج و لقوه و استرخا و اورام بارده جگر و اوجاع بارده رطبه و اوجاع و ضعف اعضا حادث از خوردن چوب چینی و با افسنتین و عسل جهت ازاله کلف و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهت کری گوش و اوجاع بارده آن قطوراً و تدهیناً و اکتحال آن جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع.

مضر محرورین و مصدع، **مصلح** آن گشنیز و مضر جگر و شش و مصلح آن بنفشه و عسل.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال و اکثار آن مورث سوء خلق و حمق.

بدل آن: به وزن آن بسباسه و در صلابات یک وزن و نیم آن سنبل الطیب و روغن و عطر آن در افعال مذکوره بسیار قوی‌تر و مربای آن از آن ضعیف‌تر و مخلل آن نیز از آن ضعیف‌تر و جوارش و حب و دهن و سفوف آن در قرابادین ذکر یافت و جهت منع کرم خوردن آن را در آهک نگاه می‌دارند.

◄جوز جندم

به فتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون



و ضم دال مهمله و سکون میم معرب از گوز گندم فارسی است و گل گندم نیز نامند و نزد عرب مشهور به نعیج الحبشه و شحم الارض و نزد اهل رقه معروف به خروءالحمام و نزد اهل اندلس به تربت العسل است.

ماهیت آن: چیزیست شبیه به مغز گردکان که بر روی سنگها متکون می‌گردد سفید مایل به زردی و بغدادی و انطاکی و مالقی نوشته‌اند که به قدر دانه نخود سفید مایل به زردی است که در صحراها بر روی سنگها متکون می‌گردد و انطاکی گفته به گمان من آن رطوبتی است که مختلط گشته به آن خاک لطیف و چون در عسل اندازند به زودی منحل شود و مقدار قلیل آن حجم بسیار به هم رساند و عسل را غلیظ گرداند و حجم آن را بیفزاید به حدی که یک اوقیه آن به حجم یک رطل نماید.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول گرم گفته‌اند و بعضی در سیّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: به غایت مبهی و منعظ و مسمن و مانع شهوات ردیه گل خوردن و امثال آن و مفتت حصات و رافع عسرالبول و با آب سیب جهت قطع نزف‌الدم و ضماد آن جهت نزف الدم و قوبا و سعفه نافع و مغثی و مقی و مصلح آن ریباس و انار.

مقدار شربت آن: تا دو درهم و چون یک رطل و ربع آن را در ده رطل عسل و سی رطل آب گرم اندازند و بسیار بر هم زنند و سر آن را بپوشند به زودی مسکر و شراب گردد به حدی که قوی‌تر از خمر باشد و اهل عراق آن را فضیلت می‌دهند بر خمر و بغدادی نوشته که صنفی از جوز جندم از ناحیه بربر می‌آورند و آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی و با سمیت است استعمال آن به هیچ وجه جایز نیست و مهیج باه و مجفف و با وجود آن مطفی قوّت باه است به سبب شدت تجفیفی که دارد و بدین سبب نیز قاطع نزف الدم است چون از خارج بر آن بپاشند و یا مقدار دو درهم با آب به و سیب بیاشامند.

◀ جوزالخمس

به فتح جیم و سکون واو و زای معجمه و الف و لام و فتح خای معجمه و میم و سین مهمله.

ماهیت آن: ثمردرختی است هندی به قدر فندقی مدور و سیاه خالدار و پوست آن ناهموار و در جوف آن دانه‌ها به قدر قرطمی و زیاده از پنج عدد نمی‌باشد و لهذا آن را جوزالخمس نامند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و در سیّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مسهل بلغم و لزوجات و اخلاط سوداویه محترقه و محلل ریاح و مفتح سدد.

مقدار شربت آن: تا دو درهم با آب گرم و مصطکی.

◀ جوزالزنج

به فتح زای معجمه و سکون نون و جیم.

ماهیت آن: ثمریست به قدر تفاحی و طولانی و چاشنی‌دار و در اندرون آن دانه‌ایست شبیه به قاقله صغار تیره رنگ و تیز طعم مانند خولنجان و خوشبو منبت آن صحرای بلاد بربر.

طبیعت آن: معتدل.

افعال و خواص آن: چون بسایند و مقدار یک دانگ آن را بیاشامند با آب گرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده است و در جوارشات حاره داخل کرده می‌شود.

◀ جوزالسرو

به فتح سین و سکون رای مهملتین و واو.

ماهیت آن: بار درخت سرو است و خشبی محض.

طبیعت آن: در سیّم سرد و خشک وگرم نیز گفته‌اند و اول اصح است.

افعال و خواص آن: قامع نزف الدم و مقوی اعصاب و ناشف رطوبات از عروق و مقوی معده و کبد و سپرز و امعا و ذهن را تیز گرداند و بوی دهان خوش کند و سده بگشاید و طلای آن با عسل و گلاب جهت شقیقه و درد سر بارد و با قوّت قابضه و ممسک منی و حابس بطن و جهت نسیان و سرفه مزمن و عسرالبول و آشامیدن آن با شراب نافع و ضماد آن با سریشم و اشراس جهت فتق و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی گذارند گوشت زاید را بخورد و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعده و دفع رطوبات رحم نافع.

مقدار شربت آن: نیم درهم و باعث زردی رخساره و سده و **مصلح** آن عسل و روغن بادام.

بدل آن: به وزن آن بیخ انار و نیم وزن آن انزروت سرخ و گویند یک وزن و نیم آن ابهل و به وزن آن گزمازج است و در حرف سین در سرو نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد .

◀ جوزالشّرک

به کسر شین معجمه و سکون رای مهمله و کاف و آن را تین الفیل و جوزالحبشه نیز نامند.

ماهیت آن: درختی است عظیم قریب به جوز شامی و ثمر آن به مقدار گردکان و اندک طولانی و مستدیر و پوست آن از آن نازک‌تر و سرخ و در سنبله می‌رسد و بعد از خشکی تیره رنگ و چین‌دار می‌شود و خودبخود از آن جدا می‌گردد و در زیر آن پوست صلبی و در جوف آن دانه‌ها شبیه به دانه‌های انگور و خوشبو با اندک تندی و اهل مصر آن را فلفل السودان نامند و گویند در حدت زیاده از فلفل است و رنگ آن مایل به تیرگی و



بنفشی و سرخی.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل ریاح و مغص شدید و مفتح سدد و رافع وجع ورک و عرق النساء و بی‌خوابی حادث از برودت و مهیج باه و اشتها و با آب گرم مدر بول و مسقط جنین و درد مثانه و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصات و روغن آن که ساییده با صد مثل آن آب جوش دهند تا به ربع رسد صاف نموده روغن زیتون به وزن آن در آن ریزند و در قدر مضاعف و یا با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام رخو و اوجاع سایر اعضا مفید.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

مضر ریه و مصدع، **مصلح** آن کثیرا.

بدل آن: نصف آن فلفل و در تحریک باه انجره است و گویند چون آن را با ربع آن فلفل بسایند و در آب طبخ دهند پس در آن آب کرسنه را جوش دهند تا آب خشک گردد مخلوط به فلفل نمایند فرقی چندان نمی‌کند از فلفل چنانچه بعضی نامقیدان فلفل را چنین مغشوش می‌نمایند.

◄ جوزالعبهر

به فتح عین و سکون بای موحده و فتح ها و سکون رای مهمله.

ماهیت آن: دانه‌ایست شبیه به آمله و مدور و در جوف آن مغزی شبیه به دانه آلوبالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبضی.

طبیعت آن: مایل به گرمی و خشکی.

افعال و خواص آن: قاطع اسهال مأیوسین و با رب مورد جهت اورام باطنی نافع است.

◄ جوزالقطات

به فتح قاف و طای مهمله و الف و تای مثناة فوقانیه و جوزالبرّی نیز گویند و آن را جوزالقطات از این جهت نامند که قطات که به فارسی سنگ خوار نامند بسیار حریص است به خوردن آن و بعضی گفته‌اند که جوزالانهار است و بعضی جوزالانهار را غیر آن دانسته‌اند.

ماهیت آن: دانه‌ایست شبیه به کاکنج و در غلافی و در هر غلافی دو دانه کوچک می‌باشد گیاه آن پر شاخ که از بیخ آن روییده و منبسط بر روی زمین و پر گره و نرم و برگ آن شبیه به برگ خرفه و از آن عریض‌تر و نرم‌تر و مزغب و غبار آلود و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک.

طبیعت آن: مایل به گرمی و خشکی.

افعال و خواص آن: آشامیدن برگ آن با شراب جهت تقطیرالبول و جرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ هلیون و عصاره آن جهت قولنج ریحی و خلطی و مرکب گویند نافع است.

◄ جوزالقی

به هندی مین پهل و به فرنگی نور مطلیه نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است مخصوص به بلاد یمن و هند و بنگاله به مقدار انجیر کوهی و فندق بسیار بزرگی و پوست آن اندک ضخیم و زرد تیره و اندک رخو و ریشه‌دار و در جوف آن دو پرده در هر پرده تخمهای ریزه بسیار به هم پیوسته فی‌الجمله شبیه به بهدانه و لعابی و مستعمل پوست آنست و بهترین آن تازه و کرم ناخورده آن.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس بارد رطب مزمن و اورام اعضا و تحلیل ریاح و نفخ شکم و جذام و دمامیل و بثور نافع و چون بیست درم شبت را در یک رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد و صاف نموده قدری عسل در آن ریزند و جوزالقی را و با مقی دیگری از مقیات که خواهند با قدری نمک ساییده با عسل بسرشند و با مطبوخ مذکور بیاشامند خصوصاً بعد از آن که شله و یا شوربا آشامیده باشند به فاصله یک دو ساعت به غایت قی آورد و بی‌غایله است و به دستور چون یک درم آن را با یک مثقال رازیانه و آب گرم و قدری عسل و همچنین با رازیانه و انیسون و یا قدر کفایت از آن با عسل سرشته با آب گرم بخورند قی آورد و فضول بلغمی و صفراوی را دفع نماید و اسهال نیز آورد به قدر قوّت و فصل و طبیعت و همچنین سرشته آن با نمک طعام و ضماد آن جهت تحلیل اورام و نضج آنها و دمامیل و انفجار آنها نافع.

مقدار شربت آن: یک درهم.

بدل آن: بوره و خردل هر دو مساوی الوزن است.

◄ جوزالکوثل

به فتح کاف و سکون واو و فتح ثاء مثلثه و فتح سین مهمله نیز و سکون لام و آن را اقراص الملک و بعضی جوزالقی نیز نامند.

ماهیت آن: ثمر گیاهی است هندی شبیه به خرنوب در شکل و رنگ مستدیر و اندک پهن پوست آن نازک و در جوف آن غلافی شبیه به غلاف شاه بلوط و طعم آن مانند باقلی و برگ آن شبیه به لبلاب. گل آن سفید و مستعمل ثمر آنست و بهترین آن تازه آن.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.



افعال و خواص آن: به غایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصات نافع.

المضار: مرخی اعضا به مرتبه‌ای که تا یک هفته به حال اصلی نمی‌آیند بعد از خوردن آن، **مصلح** آن فواکه و ربوب.

مقدار شربت آن: تا یک دانگ و یک درهم آن کشنده به قی و اسهال و تدارک آن ریختن آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبردات عطره است.

◀جوزالماثل

به فتح میم و الف و کسر ثای مثلثه و سکون لام و جوزماثم و جوز ماثا و جوز ماث نیز و مرقد و درخت آن را درخت مرقد نامند و به فارسی تاتوله و به هندی دهتوره و به لغتی استرمونیه گویند و معرب از گوز ماثل فارسی است.

ماهیت آن: ثمر درختی است به قدر درخت بادنجان و برگ آن اندک از آن کوچکتر خودرو و مزروع و سفید و بنفش می‌باشد امّا بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص بنفش مایل به سیاهی آن که ساق و برگ و ثمر و گل آن همه بنفش باشد و گل آن به شکل بوق نای و سرنای و لبلاب و از آن درازتر و گل نوع بنفش آن مضاعف و تو بر تو از سه تا پنج گفته‌اند و سه بسیار است و ثمر آن به قدر گردکان و خاردار مانند ثمر بیدانجیر و در جوف آن دانه‌های بسیار و کوچک اندک شبیه به دانه سماق و اندک خوش طعم و مستعمل تخم آنست و بهترین آن تخم تازه بالیده آن.

طبیعت آن: در اول چهارم سرد و خشک و گویند در خشکی قریب به اعتدال است و اول اصح.

افعال و خواص آن: مخدر قوی و مسکر حتی پوست ثمر و شحم جوف و گل آن مسکن صداع صفراوی و دموی مزمن و حرارت ملتهبه مفرطه و به غایت منوم و رادع اورام حاره و ضماد جرم آن یا تدهین به روغن دانه آن جهت بواسیر و اوجاع حاره مقعده و طلای طبیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و استسقا و ضربان و قطع عرق و منع قشعریره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و منع ریختن مواد به اعضا و تجفیف رطوبات غریبه نافع و بستن برگ گرم کرده آن بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم آن و بر سر جهت درد سر بارد و سد نزلات بارده و بر انثیین جهت نزول آب و بر اورام و دمامیل جهت تحلیل و نضج آنها مفید.

مقدار شربت آن: تا یک دانگ.

بدل آن: لفاح دو وزن آن.

مورث جنون و فساد فکر، مصلح آن فلفل و رازیانه و چون کسی مقدار زیاده از یک دانگ بخورد و همچنین گل آن را و عادی به مخدرات و مسکرات نباشد سکر و تخدیر آورد و جمیع اشیا به نظر او کبود نماید و خیالات فاسده در خیال او آید به حدی که گویا در خارج می‌بیند و عقل او زایل گردد و سخنان پراکنده گوید و چون خواهد که راه رود نتواند که درست نشیند موش و مورچه در نظر او آید و چون خواهد که بگیرد آن را خنده بسیار کند و چشمهای او سرخ گردد و تاریک و بسیار دست به جامه و فرش و دیوار می‌برد که گویا می‌خواهد چیزی بگیرد و بالجمله حالتی مانند دیوانگان به هم می‌رساند و در اکثر عوارض مانند افیون است ولیکن روغن کنجد و ترشیها با این منافات ندارد و تریاق لسع حیوانات سمی بود چون بخورند و عصاره برگ آن را طلا نمایند مداوای آن مداوای یبروج خورده است و خوردن زبد و روغن گرم کرده و قی کردن و گذاشتن دست و پا در آب گرم و گرم کردن بدن به مالیدن ادهان و ریاضت و تغدیه به اغذیه چرب و آشامیدن شراب مفوه و معجون جوز ماثل مسمی به حافظ الصحه و حب الشفا و حب جوز ماثل و حب بدل افیون جوز ماثلی و حب بیخ جوز ماثل و حلوای جوز ماثل و دهن آن در قرابادین ذکر یافت.

◀جوشیصا

به فتح جیم و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت نبطی است و اهل جزیره جوسانی و در تنکابن پلاخوار نامند.

ماهیت آن: بار درختی است به قدر نخودی به شکل زعرور و خشخاش و بسیار کوچک و بعد از رسیدن سرخ و شیرین می‌گردد و با قبوضت و در ایلول ماه رومی می‌رسد و هر چند در درخت زیاده می‌ماند سرخ‌تر و شیرین‌تر می‌گردد ولیکن قبوضت آن کم نمی‌گردد و درخت آن بسیار بلند نمی‌شود و پهن و به مقدار درخت آلوبالو می‌باشد و برگ آن شبیه به برگ سیب و گل آن سفید و در بعضی بلاد خزان نمی‌کند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مشهی و آروغ آورنده و فی‌الجمله مسمن بدن و خوردن آن قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن خصوصاً درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام در همه حال و مانع تعفن اطعمه در معده.

مضر محرورین، **مصلح** آن انارین.

مقدار شربت آن: تا سه درهم است.

◀چونلائی

به فتح جیم فارسی و سکون واو و خفای نون و فتح لام و الف و کسر همزه و سکون یا لغت هندی است بعضی گویند بقله یمانیه است و ظاهراً غیر آن باشد.



ماهیت آن: نباتی است در هند اکثر مزروع و مأکول برگ آن اندک شبیه به برگ ریحان و بی‌مزه و با اندک حدت و ساق آن بسیار بلند نمی‌شود و بی‌گل و تخم آن ریزه مانند تخم بستان افروز و چون برگ‌ها و سرشاخه‌های نازک آن را ببرند باز شاخها و برگ‌های تازه می‌روید باز می‌برند و همچنین چند مرتبه و آن برگها را با گوشت و یا بی‌گوشت پخته و با روغن و پیاز بریان نموده پخته می‌خورند لذیذ می‌شود و بورانی آن نیز لذیذ می‌باشد. حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که در شبانکاره فارس در ده موسوم به تبریز دیده شده و آن را سلیمانی می‌نمایند و اهل آنجا آن را بورانی می‌پزند.

طبیعت آن: در اول گرم مایل به یبوست و اهل هند آن را سرد می‌دانند.

افعال و خواص آن: سریع الهضم و دافع صفرا چون آب بیخ آن را گرفته یک مثقال حضض هندی و یک مثقال نار قیصر با آن ساییده حب بندند و هر حبی به قدر دانه فندقی و هر روز یک حب آن را با یک پیاله آب آن بیاشامند جهت بواسیر سایله نافع و مجرب ولیکن در ایام خوردن آن اجتناب نمایند از خوردن ادویه مضره به بواسیر و چون بیخ آن را بسایند و بر عرق مدنی ضماد نمایند نفع می‌بخشد آن را.

فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیه

◄ جینت

به فتح جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و خفای نون و تای مثناة تحتانیه.

ماهیت آن: درختی است هندی و بسیار بزرگ نمی‌شود و برگ آن شبیه به برگ تمر هندی و گل آن بنفش و تخم آن در غلافی مانند باقلا و از آن باریک‌تر.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آب برگ آن مسهل بلغم و قاتل اقسام دیدان چون صبح ناشتا اول اندک شیرینی بخورند و بالای آن مقدار هفت هشت مثقال آب برگ آن را خالص بدون آنکه آب داخل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم را دفع نماید و مجرب دانسته‌اند و ضماد برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل نافع و از گل آن کاغذ رنگ می‌توان نمود رنگ آن ارغوانی می‌باشد ولیکن ثبات ندارد و بستن برگ درست گرم کرده آن جهت تحلیل نزول آب در هر عضو که باشد کوبیده یک ط آن را پخته مانند گرده نان یکرو پخته جهت تحلیل نزول آب بیضه و گرم کرده آن بدون پختن جهت تحلیل اورام بارده و دمامیل مفید و تخم آن را چون ساییده بر ناصور و زخمهای بمالند و به فتیله آلوده در جوف آن گذارند نافع.

◄ جیدار

به کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و رای مهمله لغت فارسی است.

ماهیت آن: نباتی شجری است برگ آن مانند برگ بلوط و با شدت سبزی مایل به زردی و بر او شبنمی می‌نشیند و از آن دانه سرخی بقدر عدسی منعقد می‌گردد و سرخی آن زیاده می‌گردد و تا آخر آبار ماه الهی می‌ماند و آن را حب القرمز می‌گویند و در حرف القاف مذکور خواهد شد و ثمر آن به قدر مازویی و مایل به تدویر.

طبیعت آن: سرد و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: چون برگ خشک آن را ساییده یک مثقال با آب سرد بخورند امساک بطن نماید و چون با عسل و روغن گل بسرشند و دو مثقال آن را بخورند زحیر را دفع نماید و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و ضماد برگ تازه آن جهت تحلیل اورام حاره و تسکین اوجاع و زیادتی آن و هتک عضل و جلوس در طبیخ آن جهت تجفیف رطوبات رحم.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

◄ جیکلک

به کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف و فتح لام و سکون کاف لغت ترکی است.

ماهیت آن: ثمری است شبیه به دل گنجشک و در جوف آن دانه‌های ریزه شبیه به دانه‌هایی که در توت می‌باشد و رسیده آن سرخ تیره و چاشنی‌دار و در بو شبیه به خربزه گرمک و لذیذ و گیاه آن به قدر شبری و زیاده از آن و برگ آن شبیه به برگ گل سرخ و با اندک خار و گل آن مانند پاپچال و گل بنفشه و گیاه آن همیشه سبز و در تنکابن لیدانه و در دیلم چمیل و در گیلان و مازندران خربزه گاو نامند و ابن تلمیذ میجوتو نامیده است و گیاه دیگر را که دایم سبز است و دانه آن سرخ شفاف به قدر نخودی و از وسط برگ آن به چیزی مانند موی باریک متصل و برگ آن به قدر درهمی و با تقعیر و انتهای آن مثل سر سوزن و از جمله خارها است و آن را کجومن نامند و هر دو قسم آن در طبرستان به هم می‌رسد و اخیر را در تنکابن خیر نامند و آن دانه آس برّی است.

طبیعت آن: سرد و تر.



باب ششم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها حای مهمله است

فصل الحاء مع الالف

◀ حاقطی

به فتح حای مهمله و الف و کسر همزه و سکون قاف و کسر طای مهمله و سکون یا. بغدادی گفته لغت یونانی است و یوس اقطی نیز نامند و آن سبوقه است.

ماهیت آن: دو صنف می‌باشد: کبیر و صغیر. کبیر آن به بزرگی شجر می‌شود و شاخه‌های آن باریک و از چهار عدد زیاده نمی‌شود و برگ آن مشرف و به قدر برگ گردکان صغیر آن و به مقدار شبری و شاخه‌های آن باریک و برگ آن مشرف و به قدر برگ بادام و گل هر دو سفید و ثمر هر دو به مقدار بطم و در جوزا می‌رسد و قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: مخرج اخلاط لزجه و رطوبات غلیظه و مفتح سدد و مزید استسقا و اوجاع مفاصل شرباً و طلاءً مجرب و حمول آن جهت اوجاع رحم و امراض مقعده و نواصیر مفتوحه و حب آن را چون در اوقات حیض بلع نمایند منع آبستنی نماید و مجرب و مضمضه آب آن جهت اسقاط کرم دندان و طلای آن بر موی باعث سیاهی و عدم اسقاط آن و سعوط آن سه روز باعث زوال حمرت عین.

مضر ریه، مصلح آن عسل.

مقدار شربت آن: تا یک درهم.

◀ حاج

به فتح حای مهمله و الف و جیم به فارسی خارشتر و به ترکی دوتیکانی و به هندی جواسا نامند.

ماهیت آن: گیاهی است که ترنجبین بر آن در خراسان منعقد می‌گردد بغدادی نوشته که اسم خار عاقول است و غلط کرده کسی که آن را خلنج دانسته.

طبیعت آن: گرم و بسیار خشک و سرد نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: رادع و مفتح و جالی و تریاق سموم و شرب و ضماد و بخور آن رافع بواسیر و اکتحال عصیر آن جهت بیاض خفیف چشم و قطور سه قطره آب خالص آن در بینی ناشتا و بعد از یک ساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت رفع صداع مزمن مجرب دانسته‌اند و روغن آن که از آب برگ تازه آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل و جمیع علل بارده بغایت مؤثر و شکوفه آن جهت بواسیر نافع است.

◀ حاشا

به فتح اول و الف و فتح شین معجمه و الف به یونانی تومس و در مغرب معروف به صعترالحمیر است و در بیت المقدس و حوالی آن در مواضع سنگلاخ بسیار می‌روید.

ماهیت آن: نوعی از پودنه کوهی است شبیه به صعتر و به قدر یک شبر و شاخه‌های آن باریک و پربرگ و ریزه و بر آن زغبی مانند پنبه و گل آن ریزه و مدور و سفید مایل به بنفش و سرخی و تخم آن کوچکتر از خردل و منبت آن سنگلاخها.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و شیخ الرییس و بغدادی و صاحب شفاءالاسقام و دیگران گرم و خشک در سیّم و انطاکی در دویّم دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده احشا و منقی سینه و شش و جهت ضیق النفس و سرفه و تقویت معده و کبد و طحال و گرده و تحلیل خون منجمد و تریاق سموم بارده حیوانیه و نباتیه و حابس نفث الدم و مقطع و مسهل بلغم و مخرج اقسام کرم معده و شکوفه خالص آن مسهل سودا و قایم مقام افتیمون و با نمک طعام و سرکه باعث زیادتی تلطیف و تقطیع آنست و چون دو



درهم حاشا را با نمک و سرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی نماید و چون دو مثقال آن را با عسل بسرشند و با آب گرم بیاشامند جهت فالج و لقوه و نسیان و صرع و کزاز و تقویت گرده و باه و رفع درد دهن و حلق و نفث بلاغم و تفتیح قولنج نافع و چون قدر قلیلی در طعام داخل کنند مانند سبزیها و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوّت باصره را نگهدارد و ضعف معده و جگر حادث از اخلاط فاسده را زایل کند و اعانت بر هضم غذا نماید و آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت عسرالنفس و نفس انتصابی و اخراج حیات و ادرار حیض و بول و اخراج جنین و مشیمه و لعوق آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم و فضول مجتمعه در سینه و سرفه و ضیق النفس و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیه تازه و تحلیل خون منجمد در اعضا و قلع نمش و ثآلیل برآمده و یابسه که به یونانی افروخودیس نامند و با سویق و شراب جهت عرق النساء و امثال آن نافع و صخری آن جهت مصروعین نافع و باعث افاقه آنها است و گویند چون نزد مصروع در حین صرع حاشا را بسوزانند که دود آن به مشام او رسد اگر به افاقه آید علامت برء آنست **مضر** ریه، **مصلح** آن نعناع.

مقدار شربت آن: از دو مثقال تا پنج درهم.

بدل آن: در تنقیه نیم وزن آن افتیمون و در غیر تنقیه یک وزن و نیم آن صعتر و چون یک وزن آن را با ده وزن آن آب انگور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قوی‌تر از جرم آنست و شراب آن که صد مثقال آن را کوفته بیخته در لته بسته در شصت رطل آب انگور در خم کوچکی انداخته سر آن را بسته بگذارند تا خمر گردد پس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه و رفع سوءالهضم و سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و برودت و سایر اوجاع حادثه مادون تهیگاه و قشعریره تبهای بارد و دفع ضرر سردی هوا و برف و سموم بارده حیوانیه و نباتیه به غایت مؤثر و حاشا در جمیع افعال قوی‌تر از صعتر است.

◀ حاشیش

به فتح حای مهمله و الف و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون شین معجمه به فارسی حسن یوسف نامند.

ماهیت آن: چیزیست مانند موم که در آبها منجمد می‌گردد و رنگ آن مایل به سفیدی و بدمزه مایل به شیرینی و تندی و آنچه به تحقیق پیوسته دانه‌هایی است بسیار ریزه و سفید از خشخاش ریزه‌تر و صلب و به هندی تخم کرملی نامند.

طبیعت آن: گرم و خشک در چهارم.

افعال و خواص آن: بسیار تند و قوی‌تر از افربیون و مقی قوی چون بیاشامد شخصی که وجع شدید داشته باشد مقدار نیم درهم آن را با آب گرم قی شدید آورد و چیزی شبیه به خون قی نماید و نجات یابد از آن و ضماد آن جالی و سرخ کننده رخسار و مستعمل زنان است و جهت امراض بارده استعمال آن از خارج بدن مجوز و خوردن یک درهم آن کشنده به قی مفرط و احتراق و لهیب و اختناق و اختلاط ذهن و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و ماءالشعیر و روغن بادام و سویق آرد جو سرد کرده به برف و یخ و جلاب سرد کرده و دوغ گاو با قرص کافور است.

◀ حاماسوقی

به فتح حای مهمله و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر قاف و سکون یا.

ماهیت آن: نباتیست منبسط بر روی زمین به قدر شبری و شاخه‌های آن پنج شعبه به سطبری انگشتی رسته با برگ‌های ریزه و گل آن سفید و از شاخه‌های آن ثمری به قدر فلفلی می‌روید و چون قطع نمایند از آن لبن جاری می‌گردد.

طبیعت آن: گرم و خشک در اول.

افعال و خواص آن: جهت لسع عقرب شرباً و ضماداً مجرب و فرزجه آن جهت اصلاح رحم مفید است.

فصل الحاء المهمله مع الباء الموحده

◀ حباب

به ضم حای مهمله و فتح بای موحده و الف و بای موحده.

ماهیت آن: حیوانی است بسیار کوچک و سیاه شبیه به عقرب و از جعل باریکتر و در غیر بیدانجیر به هم نمی‌رسد و چون کسی را بگزد آن را می‌کشد در آن روز نهایت تا سه روز و صاحب آن را سرخی چشم و کرب و گرمی و اضطراب قلب عارض می‌گردد و علاج آن خورانیدن مخدرات قوی مانند کافور و امثال آنست.

◀ حباحب

به فتح اول و ثانی و الف و کسر حای مهمله و بای موحده به فارسی کرم شب تاب و به هندی جکنی و بهک جکنی نیز نامند.

ماهیت آن: حیوانی است از مگس کوچک‌تر و اندک باریک و اغبر و زرد و مقعدش در غایت سبزی و در زیر بال آن مستور و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب مانند اخگر می‌درخشد.

طبیعت آن: گرم و خشک و حاد و از زرایح قوی‌تر.

افعال و خواص آن: سه عدد آن قتال و یک عدد مقطوع الرأس آن که خشک شده باشد با دوازده مثقال نقیع حلتیت چون سه روز بنوشند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته‌اند و قطور یک عدد خشک ساییده آن با روغن گل جهت اخراج چرک گوش و کری آن و با صبر و سفیدآب جهت اسقاط دانه



بواسیر و گویند چون آن را در روغن کنجد اندازند و آن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم و قضای حاجات است.

◄ حبارا

به ضم حای مهمله و فتح بای موحده و الف و فتح رای مهمله و الف به فارسی هوبره و به ترکی توغدری و به هندی چرز نامند.

ماهیت آن: مرغی است برّی و منقار بلند و پایهای آن دراز و سه نوع می‌باشد یکی بزرگ ابلق اندک بزرگ‌تر از خروس خانگی و دیگری خاکستری رنگ منقش به سیاهی و از آن نوع اندک کوچک‌تر و دیگری بسیار کوچک که به هندی لک نامند به کسر لام.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: موافق مبرودین گوشت و پیه آن جهت ربو و ضیق النفس و بهر و پرده سنگدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال آن با مثل آن نمک جهت ابتدای نزول آب به غایت نافع و چون پیه آن را با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند و پنج عدد آن را فرو برند در قطع اسهال دوری که ذرب نامند بیعدیل است و خون آن تا سه مثقال با آب و شراب جهت ربو و عسرالنفس و خاکستر آن جهت ثآلیل ضماداً نافع و گوشت آن دیرهضم و **مضر** محرورین و **مصلح** آن سرکه و دارچینی است. گویند چون ناخن آن را با هم وزن آن حب المنسم ساییده با عسل به کسی بخورانند باعث محبت مفرط می‌شود و تعلیق آن موجب قبول و تعلیق چشم راست آن رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در سنگدان آن به هم می‌رسد قاطع رعاف و بیضه آن خضاب خوبی است.

◄ حبجبو

به فتح اول و سکون ثانی و فتح حای مهمله و ضم بای موحده و سکون واو.

ماهیت آن: ثمر درختی است در شحر و عمان به بزرگی درخت نارجیل ولیکن لیف ندارد و مستعمل ثمر آنست که بزرگ‌تر از ثمر نارجیل است و پوست آن نازک‌تر و چون بشکنند از جوف آن دانه‌ها به قدر نخودی و بزرگ‌تر از آن و چیز نرمی شبیه به آرد اغبر لذاع تند ترش با قبوضت بسیار برمی‌آید و مادام که در پوست است قوّت آن تا هفت سال باقی می‌ماند و چون برون آورند تا یک سال.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و قی و غثیان و چون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت رفع صداع حار و منع تصاعد بخار به دماغ و سدر و دوار و با عسل جهت زحیر نافع.

مضر سینه و صوت و مورث سعال، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: یک درهم.

بدل آن: سماق است و در هند و بنگاله ثمری شبیه بدانچه مذکور شد به هم می‌رسد ولیکن درخت آن شبیه به درخت نارجیل نیست بلکه شبیه به درخت بیل است و در هیأت و ثمر اندک کوچک‌تر و برگ آن نیز کوچک‌تر از برگ آن و تخم آن کوچک‌تر از نخود و مغز آن ترش و با قبوضت و بعضی نوع آن اندک چاشنی‌دار و آن را به هندی و در بنگاله کویته و کته بیل نامند و در حرف کاف مذکور خواهد شد.

◄ حبرج

به فتح حای مهمله و بای موحده و رای مهمله و سکون جیم.

ماهیت آن: مرغی است معروف شبیه به حبارا و از آن کوچک‌تر و در کنار آبها می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: غلیظ مولد خون سوداوی، مصلح آن مهرّا پختن و با مصطکی و دارچینی و سرکه و مری و اشترغار و بی‌روغن خوردن است و اگر اندک روغنی بر آن مالیده بریان نمایند بد نیست و مجوز است.

◄ حب البان

به فتح حای مهمله و ضم بای مشدده و الف و لام و فتح بای موحده و الف و نون به هندی بکاین و به فرنگی تورانکون ناریه نامند.

ماهیت آن: دانه‌ایست کوچک‌تر از پسته و مدور در غلافی مانند لوبیا و با اندک تلخی و پوست آن سفید و رقیق و درخت آن بزرگ‌تر از درخت گز و برگ آن شبیه به برگ بیدانجیر و کوچک‌تر از آن و بسیار سبز و گل آن زرد رنگ مانند ریسمان وازده و گویند برگ‌های بعضی شاخه‌های آن بسیار سفید می‌باشد به خلاف اشجار دیگر.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره آن مقی و آشامیدن جرم آن با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله آن جهت رعاف و سنون آن جهت استحکام لثه و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و با بول جهت ثآلیل نافع و مغثی.

مضر جگر و معده، **مصلح** آن رازیانه.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.



بدل آن: یک وزن و نیم آن سلیخه و عشر آن بسباسه و روغن آن جالی و محلل و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و تمریخ بدان جهت رفع ثآلیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهت قی بلغمی و ضماد آن با عنبر جهت نزلات بارده و سردی دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال آن با آب و عسل مهیج قی و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه جگر و سپرز و پنج درهم آن مسهل رطوبات رقیقه.

مضر معده، **مصلح** آن انیسون چون داخل حبوب کنند متکرج نمی‌گردد.

◄حب بلسان

به فتح حای مهمله و کسر بای مشدده و فتح بای موحده و لام و سین مهمله و الف و نون.

ماهیت آن: تخم درخت بلسان است به قدر فلفی و بزرگ‌تر از آن و اندک مایل به طول و رنگ آن اشقر و اندک ثقیل الوزن و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و فرق میان آن و تخم بشام آنست که تخم بشام بی‌مزه و بی‌مغز و مدور است و گفته‌اند بالفعل چون حب بلسان و درخت آن مفقود است تخم بشام را بدل آن می‌کنند و بدل آن نمی‌شود.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی معده و رافع برودت آن و مقوی هاضمه و با قوّت ترقاقیه و مجفف رطوبات معده و امعا و رافع صرع و سدر و درد سر کهنه و نو و مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و سرفه و ورم ریه و درد معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سده جگر و استسقا و عرق النساء و گزیدن هوام و عسرالبول و احتباس حیض و داءالثعلب و داءالحیه و تقویت بیخ موی شرباً و ضماداً نافع و جلوس در طبیخ آن جهت انفتاح رحم.

مضر مثانه، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.

بدل آن: یک وزن و نیم آن عود بلسان و اگر نباشد به وزن آن سلیخه و عشر آن بسباسه و در تریاقیت هم وزن آن زراوند طویل و حب الغار است و در بلسان نیز بعضی خواص آن مذکور شد.

◄حبة الخضراء

به فتح حای مهمله و بای موحده مشدده و ضم تای مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح خا و سکون ضاد معجمتین و فتح رای مهمله و الف.

ماهیت آن: ثمر درخت بطم است که به فارسی سقز نامند و در بطم خواص درخت آن مذکور شد و حبة الخضرا را به فارسی بن نامند و دو نوع است یک نوع را شاه بن گویند و این کوچک‌تر و پوست آن نازک‌تر به حدی که با پوست توان خایید و خورد و دویّم از آن بزرگ‌تر و پوست آن صلب‌تر و ابن مؤلف گفته که این زمان سه نوع است بدین قسم که در مال ورد و نواح آن درخت بن را با پسته پیوند می‌کنند ثمر آن بزرگ‌تر و لذیذتر می‌شود و آن را کلخنک نامند و بهترین آن سبز تازه بزرگ دانه آنست و درخت شاه بن را ضرو نامند و ثمر آن در خوشه می‌باشد و خام آن را (بنشه نامند و)[1] در آب دوغ و دوراغ داخل می‌نمایند برای نیکویی طعم و رایحه و تقویت معده درخت شاه بن را ضرو و صمغ آن را صمغ الضرو گویند و در حرف ضاد خواهد آمد.

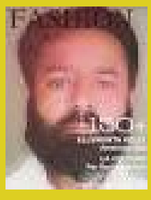
طبیعت تازه آن: در اول گرم و خشک و خشک آن در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی حواس و جگر و سپرز و مبهی و مهیج باه و مسمن بدن و گرده و مسکن اوجاع باطنی و مفتح سده گرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقی بدن از فضلات بلغمی و مفتت حصات و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه به هم رسیده باشد و مخرج اقسام کرم معده و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ و ریاح شرباً و با قوّت قابضه جهت فالج و لقوه و سرفه و خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و استسقا مفید و با بادام و شکر جهت تسمین بدن و تقطیرالبول و با سرکه آشامیدن جهت درد سر و تنقیه جگر و گزیدن افعی و رتیلا نافع و داخل نان کردن باعث سرعت انهضام و رافع ضرر آنست و **مضر** محرورین و بطی الهضم و ردی الکیموس و مصدع و مضر دماغ و احشای حار و اکثار آن باعث جوشش دهان و ابطال شهوت طعام، مصلح آن گلاب و رب ریباس و ربوب فواکه حامضه و سکنجبین و گویند کثیرا و گویند خمیره بنفشه.

مقدار شربت آن: از سه درهم تا پنج درهم.

بدل آن: مغز بادام تلخ یا پسته یا گردکان و گویند به وزن آن حب الطبیخ است و ضماد آن منضج جراحات صلب و طلای آن منقی وجه و جهت کلف و شقاق لب مفید و طلای سوخته آن بر داءالثعلب باعث رویبدن موی آنست خصوصاً موی سر و برگ آن را چون خشک نموده بکوبند و بر موی غلاف سازند موی را برویاند و دراز گرداند و مداومت اغتسال به آن در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب و چوب و برگ آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهت دفع رایحه کریهه بدن و گریزانیدن

۱. فقط در نسخه ب



هوام و نگاهداشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام و پشه مجرب دانسته‌اند و چون با مصطکی و قسط و روغن بجوشانند جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و مفاصل و اوارم و جبر کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است شرباً و طلاءً و مروخاً و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح ریه و سرفه مزمن و تلیین بطن و تهیج باه و گزیدن افعی مفید.

◀ حبّ الراسن

به فتح اول و ضم ثانی مشدده و الف و لام و فتح رای مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و آن را زبیب الجبل و زبیب برّی و اسطاقندمااغریا نامند و ابن بیطار گفته که معنی آن زبیب الجبل است و بغدادی گفته که نیست چنین.

ماهیت آن: دانه‌ایست شبیه به مویزج و املس و در غلافی شبیه به قرطم و پهن و با اندک تندی و تلخی و عطریت و مدور نیز گفته‌اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و همدان نیز و گل آن شبیه به سوسن و راسن و در حرف الراء مذکور خواهد شد و گفته‌اند برگ آن شبیه به برگ کرم برّی و مشرف و بیخ‌های آن برگشته و شاخه‌های آن ایستاده و سیاه رنگ است

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مبهی و مقوی موی و مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شرباً و طلاءً و غسولاً.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.

بدل آن: راسن به قدر نیم وزن آن و صاحب تحفه نوشته که مولف مالایسع و غیره مویزج را حبّ الراسن دانسته‌اند و اشتباه ایشان به جهت مشابهت این به آن است.

◀ حب الریباس

به کسر رای مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح بای موحده و الف و سین مهمله به فارسی تخم ریباس نامند بهترین آن تازه آنست.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و جهت قرحه صفراوی و جرب و حکه شرباً و ضماداً نافع.

بدل آن: تخم حماض بستانیست.

◀ حب الزلم

به ضم زای معجمه و فتح لام و سکون میم.

ماهیت آن: غیر تخم کنگر است چنانچه بعضی توهم نموده‌اند و ابن بیطار نوشته که ابن وافد گفته که آن حبی است چرب مفرطح اندک بزرگ‌تر از نخود ظاهر آن زرد و باطن آن سفید خوش طعم و لذیذ و از بلاد بربر می‌آورند و نزد ما آن را فلفل السودان نامند و فلفل السودان غیر آنست و بغدادی نوشته که آن دو صنف می‌باشد: یکی بزرگتر از نخود و مفرطح و خوشبو و خوش مزه و شیرین و پوست آن مایل به سیاهی و در شهر زور و مصر به هم می‌رسد و دویّم اندک طولانی و کوچک و زرد رنگ و از مصر و بربر می‌آورند. گیاه آن کمتر از ذرعی و برگ آن مستدیر مانند درهم.

طبیعت آن: در دویّم گرم و تر و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: محرک باه و مسمن بدن و گرده و مقوی جگر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقة البول شرباً و چون بخایند و بر کلف بمالند آن را زایل گرداند.

مقدار شربت آن: جهت تحریک باه تا هفت مثقال.

بدل آن: حبة الخضراء.

مضر حلق و مولد سده، **مصلح** آن سکنجبین است.

◀ حب السمنه

به کسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها و آن را شاهدانه برّی نیز نامند و به فارسی نقل خواجه گویند.

ماهیت آن: دانه‌ایست به قدر فلفلی مستدیر و سیاه رنگ و املس و مغز آن سفید و شیرین و با دهنیت و نبات آن به قدر ذرعی و شیردار و برگ آن سفید اغبر. منبت آن صحراها و بیابانها.

طبیعت آن: گرم و خشک و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: آشامیدن شیره مغز آن با ماءالعسل مسهل بلغم به رفق و چون شیره آن را بگیرند در آب و آرد و شکر و روغن بادام شیرین یا روغن کنجد تازه در آن ریزند و طبخ نمایند تا مانند حریره و فالوده و تر حلوا گردد و تناول نمایند جهت تسکین ابدان مهزولین و صاحبان برد و یبس و آشامیدن آب برگ درخت آن مقدار ربع رطلی جهت اسهال بلغم و صفرا با هم نافع.

مقدار شربت: از مغز آن تا ده درهم.

بدل آن: پسته و کنجد بالمناصفه و ثقیل و بطی النزول، **مصلح** آن سکنجبین و عسل است.

◀ حب العزیز

به فتح عین مهمله و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه.

ماهیت آن را انطاکی مانند ماهیت حب الزلم نوشته و بغدادی دو نوع گفته نوعی را اهل مصر در اسکندریه زراعت می‌نمایند در تابستان هنگام بودن آفتاب در برج اسد می‌رسد.

طبیعت آن: گرم در اول و تر در دویّم.



افعال و خواص آن: مسمن بدن و گرده لاغر و مولد خون صالح و جهت تقویت باه و کبد ضعیف و حرقة البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون و اکثار آن **مضر** حلق و ثقیل و مولد سدد، **مصلح** آن سکنجبین.

مقدار شربت آن: تا دوازده مثقال.

بدل آن: حبة الخضراء و بهترین طرق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آن را بکوبند و در آب بخیسانند یک شب پس بمالند و صاف نمایند و با شکر بیاشامند.

◀ حب القلت

به ضم قاف و سکون لام و تای مثناة فوقانیه معرب از کلت هندی است. حکیم علی در شرح قانون نوشته که آن را به هندی کلتهی نامند به ضم کاف و سکون لام و کسر تای مثناة فوقانیه و خفای ها و سکون یا و کلته نیز و قسمی را چکرک و قسمی را راپچ به بای فارسی و جیم عربی و این قسم را به عربی کاسرالحجر نامند.

ماهیت آن: نوشته‌اند دانه‌ایست سیاه مایل به ازرقی و براق شبیه به تخم کتان و از آن بزرگ‌تر و مایل به تدویر و شیرین و در حین خاییدن احداث حرارتی می‌کند و آنچه در بنگاله دیده شده نه چنان است بلکه دانه‌ایست اکثر سفید مایل به زردی بعضی مایل به سرخی و بعضی تیره مفرطح اندک طولانی به قدر دانه عدس و حلبه و مغز آن دو پارچه و سفید رنگ.

طبیعت آن: گرم در سیّم و خشک در دویّم و گویند گرم در دویّم و مایل به رطوبت است.

افعال و خواص آن: بغایت مفتت حصات گرده و مشهی طعام و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سده سپرز و قولنج و بلغم. آشامیدن طبیخ آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه دیگر و چون شش مثقال آن را با شش مثقال تخم شلغم در هفتاد و پنج مثقال آب جوش دهند بر آتش اخگر تا بیست و پنج مثقال آب بماند پس صاف نموده دوازده و نیم مثقال آن را صبح ناشتا نیم گرم و دوازده و نیم مثقال را شام نیز نیم گرم نموده بنوشند جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب است و ضماد آن جهت نیکویی رنگ رخسار و رفع بواسیر نافع. **مضر** ریه، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: یک درهم با آب برگ ترب برای تفتیت حصات چنانچه در سند سنگ تراشان آن را کوبیده در آب جوش داده و بر سنگ می‌ریزند نرم می‌شود و به آسانی بریده می‌گردد و اهل هند را عقیده آنست که چون بکوبند و بر سنگ بمالند سنگ را قابل قطع می‌گرداند.

◀ حب الکلی

به ضم کاف و فتح لام و یا.

ماهیت آن: حب اناغورس است و در حرف الف ذکر یافت و آن تخمی است شبیه به گرده کوچکی از باقلا بزرگ‌تر و مایل به طول و در وسط آن خطوطی و رنگ آن ممزوج به الوان مختلفه و قوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند بهترین آن مأخوذ در سنبله و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که به هندی کونچ نامند به خفای واو و درخت آن شبیه به درخت نسرین و برگ آن زرد و ریزه و پرشاخ شبیه به گل لسان الحمل که بر او تخم می‌بندد و بر او گلهای زرد و ریزه رسته و تخم آن در غلافی مانند غلاف باقلای بسیار بزرگی و پر خارهای ریزه که چون به دست برسد سوزش کند و خارش بسیار نماید.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: مخدر و مسکر و جالی آثار و مقی بلغم به قوّت با آب گرم و آشامیدن یک مثقال آن با شراب مسمی به فلوقر که آب انگور و روغن است جهت ربو و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور هفت عدد آن و به دستور تعلیق آن جهت اخراج مشمیه و جنین و عسر ولادت مجرب دانسته‌اند.

مقدار شربت آن: از نیم مثقال تا یک درهم و زیاده آن مکرب و مغثی و تا دو درهم کشنده و **مصلح** آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است.

◀ حب المحلب

به فتح میم و به کسر نیز آمد و فتح اصح است و سکون حای مهمله و فتح لام و بای موحده به فارسی پیوند مریم و به هندی کهیونی نامند.

ماهیت آن: حب درختی است شبیه به درخت بطم و پراکنده و تا یک قامت انسان و زیاده بر آن و برگ آن دراز و شبیه به برگ بید و از برگ زردآلو کوچک‌تر و خوشبو و چوب آن نیز خوشبو و لهذا قصاران اهل نهاوند چوب دستی جهت کوبیدن ثیاب از آن می‌سازند تا بوی آن به مشام رسد و درست بماند و گل آن سفید و حب آن بسیار خوشبو و با تلخی و بر سر شاخ‌های آن می‌روید و مدور به قدر جلبان که خلر نامند و به هندی متر کابلی و پوست آن سرخ و مایل به سیاهی و مغز آن سفید با تندی طعم و چرب و داخل اکثر خوشبوییها می‌نمایند و روغن آن را نیز می‌گیرند و بهترین آن تازه بالیده سنگین خوشبوی بسیار چرب آنست که مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد و بدترین آن سیاه آن. منبت آن قله‌های کوه و بلاد سردسیر و در میزان می‌رسد و اکثر از آذربایجان و نهاوند می‌آورند و روغن آن را نیز از آنجا

و انطاکی نوشته که پوست آن میعه یابسه است و صاحب تحفه نوشته که در گرمسیر یافت می‌شود و در لرستان بسیار است و آن را مهلب گویند.

طبیعت حب آن: در دویّم گرم و خشک و خشکی آن کمتر از گرمی و با قوّت محلله و مغریه و قابضه.

افعال و خواص آن: *اعضاء الراس و الصدر و القلب و الغذاء و النفض* مفرح و مقوی حواس و جهت اخراج رطوبات غلیظه لزجه سینه و شش و خفقان و بهر و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کبد و طحال و گرده و ظهر و قولنج و درد پهلو و امثال اینها خصوصاً با ماءالعسل جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیرالبول و مبهی و در حبس اسهال دموی بهتر از گل مختوم است و چون داخل نان کنند باعث سرعت انهضام آن گردد و مداومت اغتسال بدان در حمام مانع نزلات. *الزینه و الاوجاع و غیرها* طلای آن جهت کلف و جرب و صاف کننده بشره و طبیخ آن جهت نقرس و تحلیل صلابات حادث از صدمه و ضربه هر چند کهنه شده باشد و تقویت اعضای ضعیفه خصوصاً با آس و ضماد آن نیز جهت نقرس و اوجاع بارده نافع.

مقدار شربت آن: از سه درهم تا پنج درهم.

بدل آن: مغز گردکان و بادام تلخ.

المضار: **مضر** دماغ و احشای حار، **مصلح** آن گلاب و روغن بنفشه و رب ریباس.

الخواص: نگاهداشتن آن در پارچه کبود و به دستور بخور آن مبطل سحر و مداومت بخور آن موجب الفت متعاندین و چوب و برگ آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و رافع رایحه کریهه آن و گریزاننده هوام و هوام نزدیک چوب آن نگردند و نگاهداشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام و پشه مجرب گفته‌اند و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند آشامیدن و تدهین بدان نیز جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و اوجاع مفاصل و نقرس و اورام و جبر کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است.

◀ حب المنسم

به کسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله و به شین معجمه نیز گفته‌اند و میم لغت عربی است.

ماهیت آن: دانه‌ایست خوشبو و خوش طعم شبیه به حب البطم و کوچک‌تر از آن به قدر مغز آن و به قدر فلفلی و بسیار املس و زودشکن و مغز آن سفید و از بوادی یمن و حجاز خیزد و گویند فلنجه است و رنگ آن مابین سرخی و زردی و درخت آن شبیه به شمشاد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفرح و مفتح و مسخن و مبهی و مقوی معده مسترخیه و هاضمه و مجفف و ناشف رطوبات غریبه معده و احشا و بدن و مفتت حصات و مدر بول و رادع بخارات ردیه شرباً و طلاءً و اکثار آن **مضر** و مصدع، **مصلح** آن شیر.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

بدل آن: کبابه است و اکثر اهل یمن و حجاز خصوص زنان دهن آن را که عطر منشم می‌نامند برای محبت و یا عداوت استعمال می‌نمایند و خوشبو است و می‌گویند به هر قصد و اراده که آن را استعمال نمایند همان اثر می‌بخشد خصوص در عداوت و بغض و تفرقه میان متحابین و مشهور است میان عرب و چون خواهند که در میان دو کس و یا جماعتی تفرقه و عداوت افتد می‌گویند حق سبحانه و تعالی در میانشان عطر منشم بپاشد.

◀ حب النیل

به کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و لام به فارسی تخم نیلوفر پیچ و به هندی مرچایی و زیزکی و به بنگالی جهارمرچه و یک نوع دیگر نیز می‌شود و آن را اپراچتا نامند و قوّت اسهال این نوع را زیاده گفته‌اند.

ماهیت آن: دانه گیاهی است شبیه به لبلاب و بر مجاور خود می‌پیچد و شاخ‌های آن باریک و سبز و برگ آن سبز و در هر برگی گل کبودی شبیه به گل لبلاب و در آفتاب به هم می‌آید و تخم آن در غلافی و در هر غلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جالی بهق و برص و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ و خصوص با تربد و منقی بدن و دافع اوجاع مفاصل و سایر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع و مفید بهق و برص و نقرس و جرب و قروح خبیثه و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی و صاحب معالجات بقراطی نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازاله انواع جرب مجرب.

مقدار شربت آن: از یک دانگ تا نیم مثقال و یک درهم و زیاده آن کشنده است به مغص و اسهال مفرط ملصوق به ماساریقا و امعا، **مصلح** آن هلیله و بلیغ سحق و چرب نمودن به روغن بادام است و چون بکوبند و یک شب در روغن بادام بخیسانند و صبح به تنهایی یا با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غایله مغص و سحج آن می‌گردد.

بدل آن: به وزن آن شحم حنظل و سدس آن حجر ارمنی است و مفرد آن بعد از یک شبانه روز عمل می‌کند و با معاجین و محرکی زود عمل می‌نماید و قوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند.

◀ حبق
به فتح حا و با و قاف به عربی اسم جنس گل نباتات مابین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق آن مراد فودنج است.

فصل الحاء المهمله مع الجیم

◀ حجر
به فتح اول و دویّم و سکون رای مهمله به فارسی سنگ و برد و به هندی پتهر نامند.

ماهیت آن: اسم جنس هر چه از اجزای زمین صلب گردد به طول زمان و توالی اتصالات اجزای لطیفه رقیقه ارضیه و رطوبات لزجه و رسیدن حرارت و یبس و جفاف بر آن مره بعد اخری تا آنکه رفع مزاج ارضی آن گردد و اختلاف رنگ و صفا و شفافی و غیرها همه به حسب اختلاف اجزا و محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال اینها است مثلاً اگر رطوبت و برودت غالب باشند سفید و اگر هر دو قلیل باشند متکرج و متکدر و اگر حرارت و یبوست غالب باشند سرخ و اگر کمتر باشند زرد و اگر حرارت مفرط و رطوبت کم باشد سیاه و صلب و اگر ضعیف باشد رخو و اگر تأثیر حرارت و رطوبت در آن متساوی باشد متساوی الاجزاء و اگر مختلف باشد غیر متساوی در رنگ و صلابت و رخاوت و غیرها و تفصیل اقسام و مراتب آن طول دارد و محل گنجایش آن ندارد و بدان که شنیده شده که اطبای فرنگ می‌گویند که احجار را بنابراینکه هیچ ذایقه و بو ندارند چندان تأثیری و منفعت و خاصیتی در بدن انسان نیست هر نحو که استعمال نمایند و همچنین طلا و نقره و این سخن ناتمام می‌نماید.

◀ حجرالابیض
به فتح حای مهمله و جیم و ضم رای مهمله و الف و سکون بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و سکون ضاد معجمه در آخر.

ماهیت آن: سنگی است سفید ساییده آن مانند شیر و گویند که آن حجر لبنی است.

طبیعت آن: معتدل مایل به حرارت و یبوست.

افعال و خواص آن: جهت عسرالبول نافع و در سایر افعال مانند فادزهر حیوانی است و مراد اکسیریان از حجر ابیض زجاج آیینه است.

◀ حجرالاحمر
به فتح الف و سکون حای مهمله و فتح میم و سکون رای مهمله.

ماهیت آن: نوعی از الماس است به رنگ بیخ مرجان و یک دانگ آن سم قاتل است.

◀ حجرالارمنی
به فتح همزه و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یای نسبت.

ماهیت آن: سنگی است لاجوردی اغبر و اندک ازرق با رملیت و ملمس آن نرم و ملایم و نوعی از آن سرخ و تیره و از ارمنیه خیزد و لهذا حجر ارمنی نامند و بهترین آن سنگین هش با اندک ملوحت و انطاکی نوشته که شاید لاجورد فج غیر کامل باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و انطاکی در دویّم سرد و خشک نوشته و صاحب اختیارات در اول گرم و خشک دانسته.

افعال و خواص آن: مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض به سبب تنقیه سودا و مسهل قوی سودا و از لاجورد انفع و از خربق سیاه اسلم و جالی گرده و مثانه و بالخاصیت جهت جذام مفید و مستعمل مغسول آن است و غسل آن باعث زیادتی تقویت عمل آنست و غیر مغسول آن **مضر** معده و مغثی و **مصلح** آن کثیرا و عسل و سلیخه و انیسون.

مقدار شربت آن: تا نیم مثقال.

بدل آن: لاجورد مغسول است یک وزن و نیم آن و به وزن آن خربق.

◀ حجرالاساکفه
به فتح الف و سین مهمله و الف و کسر کاف و فتح فا و ها.

ماهیت آن: سنگی است ملون به سرخی و زردی و سیاهی درهم به هیأت سنگریزه و شکسته آن مایل به تیرگی و کبودی.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: ذرور آن جهت ورم لهات و جراحات و قطع نزف الدم نافع و مستعمل کفش گران است و لهذا آن را حجرالاساکفه نامند و اسکاف کفش دوز است.

◀ حجرالاسفنج
به کسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم. سنگی است که در اسفنج یافت می‌شود و ماهیت اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید صلب آنست.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مجفف بی‌لذع و قاطع نزف الدم و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تحلیل اورام و آشامیدن دو دانگ آن با شراب و امثال آن جهت تفتیت حصات گرده و یرقان نافع.



◀ حجرالاعرابی

به کسر الف و سکون عین و فتح رای مهملتین و الف و کسر بای موحده و یای نسبت. به فارسی شکر سنگ و سنگ زخم نامند.

ماهیت آن: سنگی است شبیه به عاج و از بادیه عرب خیزد.

افعال و خواص آن: جالی و قاطع نزف الدم و جراحات و غیرها و سنون محرق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه نافع.

◀ حجرالافروج

به فتح الف و سکون فا و ضم رای مهمله و سکون واو و جیم. حجر افردی نیز نامند.

ماهیت آن: سنگی است مانند قیشور و سبک که بر روی آب می‌ایستد و از اسلام بول روم خیزد.

افعال و خواص آن: مجفف و قابض. آشامیدن یک دانگ محکوک آن در حال و به زودی رفع سم گزیدن عقرب می‌نماید.

◀ حجرالافریقی

به کسر همزه و سکون فا و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر قاف و یای نسبت.

ماهیت آن: سنگیست مابین خفت و ثقل و صلابت و لین و با خطوط سفید مانند اقلیمیا و از افریقیه خیزد و بهترین آن زرد رنگ متوسط بین خفت و ثقل و در صلابت و لین آنست.

طبیعت آن: مجفف با اندک قبضی و لذعی.

افعال و خواص آن: محرق آن که سه مرتبه گرم کرده در خمر اندازند پس ساییده بشویند جهت قروح خبیثه و متعفنه و مفرداً با شراب و عسل نافع و با موم و روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید و احراق آن سبب زیادتی قوّت آنست استعمال محرق غیر مغسول آن جایز نیست.

◀ حجرالاناغاطس

به فتح همزه و نون و فتح غین معجمه و الف و کسر طا و سکون سین مهملتین.

ماهیت آن: سنگی است که چون بسایند در رنگ مانند خون گردد.

افعال و خواص آن: قطور آن با شیر زنان در چشم جهت ورم و دمعه و طرفه مفید.

◀ حجرالایّل

به کسر همزه و فتح یای مثناة تحتانیه مشدده و لام.

ماهیت آن: سنگی است که در شیردان گاو کوهی تکون می‌یابد و آن را بادزهر گاوی نامند و در بادزهر مذکور شد.

◀ حجرالبارقی

به فتح بای موحده و الف و کسر رای مهمله و قاف و سکون یای نسبت.

ماهیت آن: سنگی است شبیه به حجر خزفی به قدر کف دست و سبک مأخوذ از بارقه که موضعی است قریب به کوفه و منسوب بدان و اندک از آن آب بسیاری به خود جذب می‌نماید و بر روی آب می‌ایستد و بعد از جذب آب به ته آب می‌رود و چون در آفتاب گذارند آب را پس می‌دهد.

افعال و خواص آن: گویند از خواص آنست که چون جهت استسقای زقی حوالی ناف را اندک جراحت کرده بر آن بندند جذب رطوبات کند و بعد جذب در آفتاب گذارند رطوبات را پس دهد و بعد از پس دادن رطوبات باز بچسبانند تا آنکه جمیع رطوبات را جذب نماید و صحت یابد و وزن آن قطعه باید سه دینار باشد که مثقال است و قطعه نیم مثقال آن دو مثقال آب را جذب می‌نماید.

◀ حجرالبحری

به فتح بای موحده و سکون حا و کسر رای مهملتین و سکون یای نسبت.

ماهیت آن: جسمی است سفید مدور و صلب و در جوف آن دانه‌ایست که به اعلی و اسفل حرکت می‌کند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از اکتمکت است و ماهیت اکتمکت در حرف الف ذکر یافت و گفته‌اند چیزی است شبیه به فک مغر که دریا به ساحل می‌اندازد و در آن چیزیست که از اعلی به اسفل حرکت می‌نماید و گفته‌اند که آن قنفذ بحریست که بعد از مردن و ریختن خارها دریا به ساحل می‌اندازد و بالجمله از ادویه **مجهولة** الماهیت است.

افعال و خواص آن: آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ آن در تفتیت حصات هر موضع که باشد بغایت مؤثر است و مجرب گفته‌اند.

◀ حجرالبحیره

به ضم بای موحده و فتح حای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و ها.

ماهیت آن: سنگی است رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نواح شام خیزد.

افعال و خواص آن: با محللات محلل و با مجففات مجفف جهت تحلیل ریاح ورکین و التیام جراحات نافع.

◀ حجرالبرام

به فتح بای موحده و رای مهمله و الف و میم.



ماهیت آن: سنگی است سیاه که از آن دیگ و ظروف می‌سازند و در خراسان بسیار است.

افعال و خواص آن: جهت تقویت لثه دندان و نزف الدم مؤثر است.

◀ حجرالبسر

به ضم بای موحده و سکون سین و رای مهملتین.

ماهیت آن: سنگی است سفید مدور صاف در بحر حجاز یافت می‌شود.

افعال و خواص آن: چون اندکی از آن را بیاشامند ادرار بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصات کند بالخاصیه تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول مفید و آنچه در ساحل جده در صدف بزرگ مستدیری به هیأت سم یافت می‌شود بسیار کثیف و مستعمل در طب نیست.

◀ حجرالبشف

به فتح بای موحده و سکون شین معجمه و فا و یشب به یای مثناة تحتانیه در اول و بای موحده در آخر نیز آمده و به فارسی یشم گویند به میم در آخر.

ماهیت آن: سنگی است بسیار صلب و به الوان بسیار می‌باشد. بهترین آن زیتونی پس سبز مایل به زردی پس سبز صاف پس سبز مایل به سفیدی پس سفید است که آن را کافوری نامند بلکه آنچه صاف‌تر و صلب‌تر و شفاف‌تر باشد بهتر و مستعمل است.

طبیعت آن: در آخر دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت تقویت قلب و معده و خفقان عجیب الفعل حتی تعلیق آن به جهت نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول و با شراب سفید جهت حصات.

مقدار شربت آن: یک دانگ و تعلیق آن بر گردن جهت خناق و بر روی دل جهت خفقان و طپش آن و بر مری و معده جهت تقویت آن و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت رفع سحر و چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر و گویند که چون قمر در برج انثی باشد و بر آن صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت آلام باطنی نافع و بعضی در تأثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان شرط ندانسته‌اند و بعضی مقدار یک مثقال را شرط می‌دانند برای این عمل.

◀ حجرالبقر

به فتح بای موحده و قاف و رای مهمله و آن را خرزة البقر نیز نامند و به هندی کای روهن.

ماهیت آن: مهره‌ایست که در زهره گاو متکون می‌گردد به مقدار زرده بیضه مرغ و زردتر از آن و تلخ و نزد برآوردن و تازگی اندک نرم می‌باشد و بعد از سرد شدن و خشک گشتن اندک صلب و تیره و بعضی منقط به سیاهی می‌گردد و جرم آن اندک سخیف و سست و ظاهر آن صلب‌تر و در رنگ مساوی و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی پهن و بعضی طولانی و به هر شکلی که می‌خواهند در حین نرمی و تازگی می‌سازند و از یک مثقال تا چهار مثقال می‌باشد و آنچه در شیردان آن تکون می‌یابد بادزهر است و در فادزهر ذکر یافت و گویند علامت تکون آن در زهره گاو آنست که روز به روز آن گاو زرد و ضعیف و لاغر می‌گردد و چشم آن مایل به زردی و سفیدی و حدقه آن مستدیر و اکثر اوقات فریاد می‌کند و مختص به گاو نر یا ماده نیست و در ماده بیشتر و در بلاد بارده زیاده از حاره تکون می‌یابد و این کلی نیست و نیز در زهره هر گاوی تکون نمی‌یابد بلکه در صد یکی و بهترین آن بزرگ سنگین تازه آنست.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و انطاکی گرم در اول و خشک در دویّم گفته.

افعال و خواص آن: از حجرالتیس بغایت ضعیف‌تر و محلل و مسمن و مدر بول و حیض و جالی و مفتت حصات و جهت یرقان و مرضی که در هند و بنگاله در پهلوی چپ اطفال به هم می‌رسد و آن را دبه به فتح دال چهار نقطه و بای موحده مشدده و ها و بکهی به فتح بای موحده و کسر کاف و خفای ها و یا نیز نامند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصر به تنهایی و یا با اکحال مناسبه و طلای آن جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و بواسیر و التیام جراحات و با آب گشنیز خشک جهت جمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داءالثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط یک عدس آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم و خوردن آن هر روز به قدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلافاصله و یا در حمام و از عقب آن آب گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید پیه و نرمی آن و از مجربات دانسته‌اند و همچنین با مغز بادام و یا نارجیل و یا حبة الخضراء و یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن با عسل جهت باصور.

مضر محرورین و مصدع، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا دو قیراط و یک مثقال آن قاتل و آنچه در گرده گاو متکون می‌گردد بزرگتر و سبک‌تر و در افعال ضعیف‌تر از آنست.

◀ حجرالبلّور

به کسر بای موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و رای مهمله.



ماهیت آن: سنگی است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب‌تر و شفاف‌تر و از آن نگین و تسبیح و ظروف آب خوردن و سر نی و قلیان و عینک و غیرها تراشیده می‌سازند.

افعال و خواص آن: نگاهداشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و ترسیدن در آن و نگاه کردن در آن مانع سبل و مالیدن آن بر پستان زن شیردار باعث زیادتی شیر آن و چون خواهند که جلای آن زیاده گردد باید که در خون بز نر بگذارند و چون از آن عینک بزرگی که وسط آن ضخیم می‌باشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن پنبه‌ای و یا پشمی گذارند زود مشتعل گردد و از عینک شیشه نیز این اثر ظاهر می‌گردد.

◀ حجرالبولس

به ضم بای موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و چون بولس اول کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن به نام او مسمی گشته.

ماهیت آن: سنگی است شبیه به بوره ارمنی و از آن سخیف‌تر و سبک‌تر و ملمع و با نقطه‌های زرد و سفید.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل قوی چون آن را در روغن زیتون بجوشانند و آن روغن را بر بدن صاحبان اعیا بمالند به زودی رفع اعیا و ماندگی آنها گردد.

◀ حجرالحبشی

به فتح حای مهمله و بای موحده و کسر شین معجمه و سکون یای نسبت و آن را حجر فلفل نیز نامند.

ماهیت آن: سنگی است شبیه به زبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد.

طبیعت آن: گرم و خشک و بسیار تند و گزنده.

افعال و خواص آن: منقی و جالی و جهت ازاله آثار قریبة العهد و بیاض و انتشار بدون ورم و ظفره تازه غیر صلبه نافع است.

◀ حجرالحمّام

به فتح حای مهمله و میم مشدده و الف و میم.

ماهیت آن: جرمی است که در دیگ و پاتیل حمام متحجر می‌گردد و تیره رنگ و سست می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: از ادویه قویه است از برای سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن مؤثر است.

◀ حجرالحوت

به ضم حای مهمله و سکون واو و تای مثناة فوقانیه و به فارسی سنگ سر ماهی نامند.

ماهیت آن: جسمی است سفید و مفرطح فی‌الجمله مثلث شکل صلب شبیه به سنگ که به دو طرف سر نوعی ماهی که به هندی پتهرچته نامند متکون می‌گردد در هر طرفی یک عدد و آن ماهی به قدر یک شبر نهایت دو شبر می‌باشد و در بنگاله بسیار است و فلس‌دار و حلال و اکثر می‌خورند و از ماهی کوچک‌تر که یک شبر باشد سنگ کوچک‌تر و از ماهی کلان بزرگتر برمی‌آید.

طبیعت آن: گرم و خشک و حاد و با قوّت مفتته.

افعال و خواص آن: در تفتیت حصات گرده قوی التأثیر است.

◀ حجرالحیه

به فتح حای مهمله و یای مثناة تحتانیه و ها به فارسی مهره مار گویند.

ماهیت آن: اقسام می‌باشد قسمی معدنی و آن را مار مهره نامند و بعضی گویند که در معدن زبرجد به هم می‌رسد و آن زبرجدی رنگ مایل به سیاهی و خاکستری می‌باشد و به شکل نگین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال و دویّم حیوانی که در عقب سر بعضی افاعی می‌باشد و در همه افاعی یافت نمی‌شود بلکه به ندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم می‌باشد و بعد از رسیدن هوا متحجر می‌گردد و به قدر نصف صدفی مایل به درازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط به سه خط سفید و بعضی سفید و سست و مجعول نیز می‌باشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آنست که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بچسپد و چون شیر بر آن بریزند شیر منجمد و متغیر گردد و گفته‌اند چون بعد از آن در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسبد و شیر را منجمد نسازد و در حین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند به حال اصلی آید امتحان دیگر آنکه چون بر جامه پشمی سیاه یا کبود بمالند سفید گرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در آن نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند به حرکت و دوران آید و این امتحان مختص بدین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین می‌باشند.

افعال و خواص آن: جهت سم مار قوی‌الاثر و برای عقرب گزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل ولیکن شیخ الرییس در مفردات قانون نوشته که جالینوس منکر این فعل است و آشامیدن آن جهت تفتیت حصات و سنگ مثانه بغایت نافع.

مقدار شربت آن: تا سه قیراط و تعلیق مخطط آن جهت صداع و لیثرغس نافع است.



◀ حجرالخزامی

به فتح خا و زای معجمتین و الف و کسر میم و یای نسبت.

ماهیت آن: سنگی است سیاه رنگ و مدور و بدبوی و از صقلبه خیزد و از آتش مشتعل گردد و چون آب کمی بر آن ریزند شعله‌ور گردد و چون در روغن اندازند منطفی شود.

افعال و خواص آن: بخور آن جهت گریزانیدن هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی مؤثر است.

◀ حجرالخزفی

به فتح خا و زای معجمتین و کسر فا و سکون یای نسبت.

ماهیت آن: سنگی است مصری شبیه به خزف و صفایحی و زود منشق شود و از هم بپاشد و ریزه گردد.

طبیعت آن: در گرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک و با قوّت قابضه و حاده.

افعال و خواص آن: قایم مقام حجر قیشور است در ستردن موی و دو درهم آن با شراب قاطع خون حیض و خوردن یک مثقال آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دایمی و ضماد آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه نافع و مانع ازدیاد و انتشار آن هر دو است.

◀ حجرالخطاطیف

به فتح خای معجمه و طای مهمله و الف و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فا.

ماهیت آن: دیسقوریدوس گفته بچه اولین پرستوک را چون در افزونی نور ماه بگیرند و شکم آن را بشکافند دو عدد سنگ در شکم آن یابند یکی یکرنگ و دیگری ملون به الوان و چون یکرنگ آن را در پوست شتر یا گوساله بندند پیش از آنکه به زمین برسد تعلیق آن بر بازوی مصروع یا گردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید و مجرب است و انطاکی نوشته سنگی است به قدر سر انگشتی مایل به زردی و سفیدی و آن را حجرالیرقان نامند و در سر اندیب به هم می‌رسد و چون بچه خطاطیف را یرقان عارض می‌شود مادر و پدر آن رفته آن سنگ را برای زوال آن می‌برند و نزد ما یافت نمی‌شود مگر در آشیان خطاطیف و مردمی که می‌شناسند آن را به حیله بدست می‌آورند با اینکه بچه‌های آنها را به زعفران زرد می‌نمایند به نحوی که مادر و پدر آنها ندانند و بعد دیدن آنها بچه‌ها را زرد به گمان یرقان رفته آن سنگ‌ریزه‌ها را می‌آورند و مردم از آشیان آنها برمی‌آورند.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: جهت یرقان و خفقان و تفتیت حصات و تفتیح سدد شرباً و طلاءً و تعلیقاً نافع و گفته‌اند ملون آن را چون در حریر پیچند و نگاهدارند با خود باعث جاه و قبول و قضای حوایج می‌گردد و امین الدوله گفته تعلیق سنگ ملون سرخ آن موجب رفع فزع است.

◀ حجرالخمار

به ضم خای معجمه و فتح میم و الف و رای مهمله و آن را حجرالخمار جهت آن نامند که رافع خمار است و خرزة الخمار نیز نامند.

ماهیت آن: سنگی است سنگین و ملمس آن نرم و سرخ مایل به سیاهی و بسیار صلب نیست و آن قسم ماده خماهان است که حدید صینی نامند بهترین آنست که چون بر مس بسایند ساییده آن سرخ رنگ باشد.

افعال و خواص آن: چون مقدار یک مثقال و نیم ساییده آن را مخمور بیاشامد در ساعت خمار او زایل گردد و عرق نماید و سردی و سرور و فرح یابد.

◀ حجرالدیک

به کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف.

ماهیت آن: سنگی است سفید مایل به تیرگی به قدر باقلا و از آن کوچک‌تر و در شکم خروس متکون می‌گردد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: جهت دفع احزان و هموم و وسواس و تفتیت حصات شرباً و تعلیقاً نافع و آشامیدن آبی که آن را در آن شسته باشند جهت تسکین تشنگی مفرط بیعدیل و به دستور نگاهداشتن آن در دهان.

◀ حجرالرحا

به فتح را و حای مهملتین و الف آن را قوف نامند.

ماهیت آن: سنگی است سیاه و پرسوراخ و متخلخل مانند اسفنج و با صلابت و از جبال شرقی حلب خیزد.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده سرکه بر آن ریزند و عضو را به بخار آن بدارند باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض است و شستن مقعده به سرکه که در آن آن را تافته انداخته باشند جهت بروز مقعده و نطول آن جهت استحکام اعضا و قطع عرق و رفع اعیا و حمول جرم آن جهت بواسیر و قطع حیض و طلای آن جهت استسقا نافع.



◀ حجرالرخام
به فتح رای مهمله و خای معجمه و الف و میم.

ماهیت آن: سنگ سستی است که در بعضی بلاد در قبرها نصب می‌کنند و اقسام می‌باشد مراد از مطلق سفید آنست.

طبیعت آن: در آخر دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و رفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهت بهق و رفع آثار و ذرور آن جهت رفع بواسیر و آشامیدن مسحوق آن با عسل هر روز به قدر یک مثقال جهت رفع دملهای دموی مؤثر. گویند آشامیدن سنگ مقابر که منقوش به نوشته‌ها باشد باعث نسیان است و همچنین بسیار خواندن نقشهای آن و آشامیدن آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب به اسم معشوق و قصد رفع عشق دافع تعشق است.

◀ حجرالزیره
به کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و ها.

ماهیت آن: سنگی است با دسومت و ثقیل زود شکن.

افعال و خواص آن: ذرور آن جهت اندمال جراحات بسیار نافع.

◀ حجرالسلوان
به فتح سین مهمله و سکون لام و فتح واو و الف و نون.

ماهیت آن: سنگی است سفید و شفاف شبیه به بلور و فرق میان آن و بلور نرم شدن آنست در آب و آنکه محلول آن در آب مانند شیر باشد به خلاف بلور.

افعال و خواص آن: آشامیدن آب محلول آن جهت خفقان و نزف الدم و حرارت معده و رفع مرض عشق.

مقدار شربت آن: یک درهم و نوعی از آن که مایل به زردی و بسیار براق نیست از جمله سموم است.

◀ حجرالسّطریط
به فتح سین و سکون طا و کسر رای مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و طای مهمله در آخر به فارسی سنگ مرمر نامند.

ماهیت آن: دو نوع است یکی معدنی و دیگری آبی است که آن را به هر شکلی که می‌خواهند منجمد می‌گردانند بدین قسم که زمینی را که در آن آب می‌باشد به هر شکلی که می‌خواهند حفر می‌کنند و یک شب می‌گذارند از خلل و فرج آن آب در آن مکان محفور جمع می‌گردد روز دیگر رفته آن خاکی را که از آن برآورده‌اند در آن می‌ریزند و مدتی می‌گذارند و بعد از آنکه خوب منجمد و صلب گشت برمی‌آورند و تراشیده جلا میدهند و معدنی آن تخته سنگها است که از معدن آن بر می‌آورند و این صلب‌تر و شفاف‌تر از آبی آنست و معدن آن کرمان و در شهر بابک و قلعه (و مراین و تبریز است در هند و اجمیر)[1] و کرمانی بهتر و صلب‌تر و رنگ آن سبز و سفید و نخودی و ملون به الوان زرد و سفید و سرخ کمرنگ رگ دار و شبیه به یشم و تبریزی اندک زرد رنگ و رخو است و اجمیری سفید و صلب. بهترین همه آنست که از معدن مرغ آورند.

افعال و خواص آن: سنون محرق آن جهت تقویت لثه و ضماد آن با راتینج و زفت جهت تحلیل اورام صلبه و با موم روغن جهت درد فم معده و ذرور خام آن جهت سوختگی آتش مفید است.

◀ حجرالسمک
به فتح سین و میم و کاف به فارسی سنگ سر ماهی نامند.

ماهیت آن: سنگی است که از سر نوعی از ماهی برمی‌آید و ماهی آن بقدر شبری تا دو شبر و فلس دار حلال و در هر ماهی دو سنگ در دو جانب آن و سفید براق و صلب از ماهی کوچک کوچک و از بزرگ بزرگ می‌باشد.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک با قوت مفتته.

افعال و خواص آن: آشامیدن ساییده آن جهت تفتیت حصات گرده مجرب.

◀ حجرالعسلی
به فتح عین و سین مهملتین و کسر لام و یای نسبت.

ماهیت آن: سنگی است سفید و ساییده آن غلیظ و مایل به زردی و شیرین.

طبیعت آن: مایل به حرارت.

افعال و خواص آن: منقی قروح و در افعال ضعیف‌تر از حجر لبنی است.

◀ حجرالغاغاطیس
به فتح دو غین معجمتین و دو الف و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله.

ماهیت آن: سنگی است سنگین سیاه رنگ مایل به زرقت و نیز گفته‌اند سنگ بسیار سبک صفایحی است که از وادی غاغا که مابین فلسطین و طبریه از ارض مقدس است خیزد و آن وادی مشهور به جهنم است و آن سنگ را چون در آتش اندازند مانند چوب سوخته گردد و از یک رطل آن یک اوقیه بماند و سفید و صلب گردد و بوی آن در حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات و

---

۱. آقا در لخسجان و رایین و تبریز و اجمیر نیز است: ب



نفط و قیر باشد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و ملین و آشامیدن آن قاطع حمل و حیض و مفتت حصات.

مقدار شربت آن: تا نیم درهم و بخور آن جهت غشی که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام و دفع کرم اشجار.

مضر ریه، **مصلح** آن زعفران و مهیج صرع مصروعین.

بخور آن و ضماد آن جهت نقرس و رویانیدن گوشت مفید است.

◄ حجرالفتیله

به فتح فا و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها.

ماهیت آن: سنگی است اندک زرد رنگ شبیه به غاریقون و ریشه دار و از آن فتیله توان ساخت و در کرمان کثیرالوجود و آن سنگ را که بکوبند مانند پنبه نرم می‌گردد و بر کف دست مالیده فتیله ساخته در چراغ می‌گذارند و بر آن روغن ریخته مشتعل می‌نمایند و مادام که بر آن روغن بریزند مشتعل می‌باشد و یک فتیله کوچکی تا دو سه ماه کفایت می‌کند و می‌گویند که پارچه نیز از آن ترتیب می‌دهند.

افعال و خواص آن: گویند از برای التیام جراحات حیوانات بیعدیل است.

◄ حجرالفلفل

به ضم دو فا و سکون دو لام.

ماهیت آن: نزد مؤلف مالایسع حجر حبشی است و مذکور شد و نزد ابن تلمید سنگریزه‌ها شبیه به فلفل است که در حین خشک کردن فلفل به آن مخلوط شده کیفیت آن را حاصل کرده باشد.

افعال و خواص آن: در اطلیه کلف و امثال آن مستعمل است.

◄ حجرالقبطی

به کسر قاف و سکون بای موحده و کسر طای مهمله و یای نسبت به لغت اهل مصر معروف به اشنان قصارین است جهت آنکه گازران جامه را بدان می‌شویند.

ماهیت آن: سنگی است مایل به سبزی و سست و بغایت زودشکن و از جبال صعید مصر خیزد و گازران در شستن کتان استعمال دارند بهترین آن سبز بسیار رخو سریع التفتیت و انحلال آنست در آب.

طبیعت آن: سرد و خشک در اول.

افعال و خواص آن: مغری و مجفف بی‌لذع و قابض و مانع سیلان مواد به سوی عضو و قاطع سیلان خون ظاهر و باطن هر نوع که استعمال نمایند و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و ذرور آن جهت سیلان خون جراحات و اندمال جراحات اعضای رخو و اکتحال آن به تنهایی و یا با ادویه مغریه جهت دمعه و جرب و سلاق و قروح عین و آشامیدن آن با آب جهت اسهال مزمن و درد مثانه و نزف الدم و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و با موم و روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رفع بدبویی رحم نافع.

◄ حجرالقمر

به فتح قاف و میم و سکون رای مهمله و آن را بزاق القمر و زبدالقمر و به هندی چندرکانت گویند.

ماهیت آن: سنگی است سفید مایل به غبرت و سبک و شفاف که نقره را جذب می‌کند و در حین زیادتی نور قمر اغبریت آن مبدل به سفیدی می‌گردد و در مغرب و بلاد عرب یافت می‌شود و گویند شبنمی است که بر سنگ‌ها می‌افتد و متحجر می گردد و در هنگام ازدیاد نور قمر بسیار سفید می‌شود و بهترین آن آنست که در اوصاف مذکوره بهتر و زیاده باشد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و معتدل نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: آشامیدن یک عدسه و سعوط آن جهت صرع مجرب و جهت وسواس و جنون و خفقان و نزف الدم مفید و تعلیق آن در پارچه کبود باعث قبول و جاه و رفع خوف و فزع و آویختن آن بر درخت خرما حافظ ثمر آن و باعث تولید ثمر.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا است.

◄ حجرالقیشور

به فتح قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم شین معجمه و سکون واو و رای مهمله و صاحب منهاج به سین مهمله گفته.

ماهیت آن: سنگی است متخلخل سفید شبیه به اسفنج و بر روی آب می‌ایستد و گویند نوعی از زبدالبحر است و سیاه نیز می‌باشد و از جبال اسکندریه و اعمال مصر خیزد و علی ابن مجوسی گفته که آن مستعمل اهل صناعت است در حل ذهب و فضه. بهترین آن سبک کثیرة التجاویف هش آنست.

طبیعت آن: در اول گرم و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: محلل و حابس نزف الدم و آشامیدن سرکه که آن را گرم کرده در آن انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای آن جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات در استسقا و چون بر نوشتجات بمالند حک شود به حدی که اصلاً معلوم نگردد و سنون محرق و مسحوق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زاید و پر کردن قروح غایره و اکتحال آن جهت شبکوری و رفع آثار و مالیدن آن بر کف پا مانند سنگ جهت



صداع و تقویت بصر مؤثر است. دستور احراق آن آنست که در آتش سرخ کرده در شراب تا سه مرتبه اندازند تا سرد گردد پس ساییده استعمال نمایند.

◀ حجرالکرک

به فتح کاف و رای مهمله و کاف و به رای معجمه نیز آمده.

ماهیت آن: سنگی است بسیار سفید از هند و ساحل دریای آنجا خیزد که دریا به کنار اندازد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید می‌گردد شبیه به حجر سلوان و بلور.

طبیعت آن: در آخر دویّم سرد و خشک و در اول سرد و در یبوست معتدل نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اکتحال آن جهت رفع بیاض مزمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون آن جهت جلای دندان و رفع زردی آن جمیع امراض ردیه آن و آشامیدن طعام و شراب در قدح مصنوع از آن باعث سرور و رفع شرور مجالس و داشتن آن در منزل متباغضین به نحوی که ندانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند و سند بسیار معتبر است و از آن مهره‌ها می‌سازند و در موی می‌کشند و می‌گویند که موی را دراز می‌گرداند.

◀ حجرالکلب

به فتح کاف و سکون لام و بای موحده.

ماهیت آن: سنگی است که چون به طرف سگ اندازند سگ آن را به دندان گیرد و دور اندازد.

افعال و خواص آن: گفته‌اند در عداوت و تفرقه بسیار مؤثر است چون در شراب یا آب اندازند و از آن بنوشند و حاضر کردن آن در مجلس باعث عربده اهل آن مجلس و گذاشتن آن در برج کبوتران باعث گریختن آنها است.

◀ حجرالکلی

به ضم کاف و فتح لام و یا.

ماهیت آن: سنگی است که در گرده آدمی تکون می‌یابد سرخ رنگ با کمودت می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: گفته‌اند جهت تفتیت سنگ مثانه مؤثر و جهت تفتیت سنگ گرده بی‌منفعت و اکتحال آن جهت بیاض چشم مجرب است.

◀ حجراللبنی

به فتح لام و بای موحده و کسر نون و یای نسبت.

ماهیت آن: سنگی است اغبر با اندک شفافی و چون بسایند شیرین و ساییده آن مانند شیر گردد و لهذا آن را حجراللبنی نامند و از ارمنیه خیزد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در اول خشک .

افعال و خواص آن: قاطع نزف‌الدم و نفث‌الدم و حیض و مفتت حصات و جهت قرحه معده شرباً نافع و اکتحال آن جهت منع مواد و مورث یرقان و **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: نیم درهم.

بدل آن: شادنج است و باید که آن را در آب ساییده و حل نموده در حقه قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند.

◀ حجراللوقواعرافس

به ضم لام و سکون واو و فتح قاف و واو و الف و فتح عین و رای مهملتین و الف و ضم فا و سکون سین مهمله.

ماهیت آن: سنگی است که گازران بر آن رخت می‌شویند.

طبیعت آن: مجفف بی‌لذع.

افعال و خواص آن: جهت قطع سیلان مواد و اسهال و درد مثانه و نفث الدم و تجفیف جراحات شرباً و ذروراً نافع است.

◀ حجرالمثانه

به فتح میم و ثای مثلثه و الف و فتح نون و ها در آخر.

ماهیت آن: سنگی است که در مثانه انسان تکون می‌یابد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ گرده مؤثر و جهت تفتیت سنگ مثانه بی‌اثر و اکتحال آن جهت بیاض چشم مفید است.

◀ حجرالمحک

به کسر میم و فتح حای مهمله و سکون کاف به هندی کسوتی نامند.

ماهیت آن: سنگی است سیاه ثقیل‌الوزن و بعضی اغبر نیز چون بخار دهان متواتر به آن برسد طعم زعفران از آن ظاهر گردد و چون آن را بر اعضا بمالند چرک را زایل گرداند و بعضی مردم از آن سنگ پا ترتیب می‌دهند و چون طلا را بر آن بمالند و به نحوی که خطی از آن بر آن ظاهر گردد نیکی و بدی و خالص و مغشوش آن از لون آن ظاهر گردد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت عسرالنفس و درد گرده و اکتحال آن با شیر مرضعه پسر جهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح آن بغایت نافع.



مقدار شربت آن: یک دانگ است.

◄ حجرالمسنّ

به کسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده.

ماهیت آن: سنگی است که با آن کارد و شمشیر تیز می‌کنند و به فارسی فسان و سنگ کارد نامند و به الوان مختلف می‌باشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و زیتونی و سیاه ذوطبقه می‌باشد و بهترین آن سرخ و سیاه و براق و سنبادج قسم زبون آنست.

طبیعت: سرخ آن گرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک.

افعال و خواص آن: جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داءالثعلب و منع بزرگ شدن پستان و خصیه کحلاً و طلاءً و ساییده آن با آهن جهت رویانیدن موی و آشامیدن یک درم آن با سرکه جهت صرع و ورم سپرز نافع.

مضر گرده و **مصلح** آن کثیرا و قسم اغبر آن را چون بسایند بر روی مس و طلا نمایند بر قروحی که دفعتاً به هم می‌رسد مفید و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض عین و با سرکه و نطرون جهت قوبا و خنازیر و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحت عصب و درد آن نافع و ساییدن ادویه چشم بر روی آن باعث زیادتی تقویت و جلای آن و ذرور قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است.

◄ حجرالمشقّق

به ضم میم و فتح شین معجمه و قاف مشدده و سکون قاف ثانی.

ماهیت آن: سنگی است زعفرانی رنگ یعنی به رنگ تارهای آن نه به رنگ ساییده آن و تو بر تو و زودشکن و از نواح مغرب خیزد و در شکل مانند سرنج و در قوّت قریب به شادنج و اندک از آن ضعیف‌تر.

افعال و خواص آن: قطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است.

◄ حجرالمقناطیس

به کسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله و مغناطیس به غین معجمه نیز آمده. به فارسی سنگ آهن ربا و به هندی چومک پتهر نامند.

ماهیت آن: سنگی است سیاه مایل به سرخی تیره که از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین آن لاجوردی رنگ صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعد از جذب آهن به آن خوب بچسبد و زبون‌ترین آن سیاه آنست که قوّت جادبه آن آهن را ضعیف باشد و چون به آهن مدتی بگذارند قوّت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوّت آن می‌شود و چون در خون گاو گرم اندازند اعاده قوّت آن می‌شود و همچنین چون در خون بز اندازند و هر روز تغییر دهند و تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده‌اند که حجر مقناطیس را هر چند مدتی غیر معین مختلف میل به جانبی است از یمین و یسار قطب شمالی و وجه آن را تا حال نیافته‌اند.

طبیعت آن: در اول گرم و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و تقویت جگر و و سپرز و ازاله حصات و عسر ولادت و با ماءالعسل جهت اسهال اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شادنج است.

مقدار شربت آن: تا نه قیراط و نگاهداشتن پیچیده آن در حریر سفید با خود باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات و نگاهداشتن آن در دست رافع کزاز در دست و پا و تعلیق آن به طرف چپ جهت عسر ولادت و درد زاییدن و بخور آن که نرم سوده اندک اندک بر اخگر بپاشند و به انبوبه به رحم برسانند جهت رفع سیلان آن هر چند مزمن باشد بغایت مفید و مجرب و گویند چون حایض مس آن کند این اثر از آن زایل گردد و گویند چون زحل در سنبله باشد آن را با گلاب شسته سرمه ترتیب داده دیگری از آن اکتحال نماید و شخص مکحول به مقناطیس مدت مدید نظر به شخص مکحول به آهن کند به مرتبه باعث محبت ثانی به اول گردد که مافوق آن متصور نباشد و از مجربات شمرده‌اند.

◄ حجرالمنفی

به نون ساکن بعد از میم مفتوح و قبل از فای مکسور و یای نسبت.

ماهیت آن: سنگریزه‌ایست ابلق به مقدار زیتونی به الوان مختلفه که از منف از اعمال هیره خیزد.

افعال و خواص آن: طلای ساییده آن باعث بی‌حسی عضو است به حدی که ادراک به قطع آن نشود.

◄ حجرالنار

به فتح نون و الف و رای مهمله در آخر و آن را حجرالاصم و حجرالزناد و به فارسی سنگ آتش زنه و سنگ چقماق نیز نامند.

ماهیت آن: انواع است سفید نباتی و سیاه و سرخ و اغبر و ملمع و ثقیل الوزن و حاد و چون آهن را بدان زنند آتش از آن بجهد و بوی دخانیت از آن آید.

طبیعت آن: در اول سرد و در سیّم خشک و بعضی گرم گفته‌اند.

افعال و خواص آن: ذرور ساییده مانند غبار جهت خنازیر و تنقیه و التحام افواه آن و قروح عسرة الاندمال جمیع اعضا و تعلیق آن بر لته بسته در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت ایشان و بعد از ولادت باید که به زودی باز نمایند.

◄حجرالنمر

به فتح نون و کسر میم و رای مهمله.

ماهیت آن: سنگی است ابلق شبیه به پوست پلنگ به قدر مغز بادام و از آن کوچک‌تر و در جوف پلنگ ماده حاصل می‌شود و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد.

افعال و خواص آن: طلای آن جهت التیام جراحات و تعلیق آن جهت منع آبستنی مؤثر.

◄حجرالهندی

به کسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و یای نسبت.

ماهیت آن: سنگی است مایل به سیاهی و سرخی و ساییده آن مایل به سرخی و زردی و آن را شادنج هندی نامند و از سواحل دریای هند خیزد.

افعال و خواص آن: ذرور آن جهت قطع خون بواسیر و جراحات بیعدیل و آشامیدن آن یک دانگ و کمتر از آن جهت قطع اعضای باطن و بواسیر و سم عقرب مفید.

◄حجرالیهود

به فتح یای مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و دال مهمله و آن را زیتون بنی‌اسراییل و به فارسی سنگ جهودان نامند.

ماهیت آن: سنگی است فی‌الجمله بلوطی شکل و زیتونی و مایل به سفیدی با خطوط متوازیه در طول و در آب زود ساییده شود و طعمی غالب ندارد و در فلسطین از ارض شام در کوه مسمی به بروت و در دیار قدس نیز بسیار به هم می‌رسد و نر و ماده می‌باشد نر آن به اوصاف مسطوره و ماده آن بی‌خطوط و مایل به سرخی و تیرگی و بعضی اندک پهن غیر مستدیر و نر آن مخصوص به حصات مردان و ماده آن به زنان و ماده تکون آن شاید اجزای لطیفه ارضیه لزجه مختلفه به رطوبات و اجزای هواییه محتقنه تحت احجار باشد که به سبب تابش اشعه کواکب از خلل و فرج احجار برآید و بعد برآمدن بدان هیأت متحجر گردد.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک و معتدل نیز دانسته‌اند با قوّت مفتته.

افعال و خواص آن: مدر بول و مفتت حصات و مانع تولید آن و اذابت دهنده خون منجمد در مثانه و چون نیم مثقال آن را ساییده با پنجاه مثقال آب گرم و یک مثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصات و ادرار بول و رفع عسر آن و اذابه خون منجمد در مثانه مجرب و به دستور با آب گرم خالص و اکتحال آن با خون خفاش جهت رویانیدن موی مژه که ریخته باشد و طلای آن برابر و جهت رویانیدن موی آن خصوصاً با خون خفاش و به تنهایی جهت التیام جراحات و با عسل جهت تلیین صلابات.

مضر جگر، **مصلح** آن صمغ و سفوفات و معاجین آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

فصل الحاء مع الدال المهملتین

◄حداة

به کسر حا و فتح دال مهملتین و الف و تای مثناة فوقانیه به فارسی غلیواج و به شیرازی کورکوره و به ترکی چلقان و به هندی چیل نامند و کنیه آن به عربی ابوالقطاب و ابوالصلت و جمع آن حداء و حدان آمده.

ماهیت آن: طایری است معروف فی‌الجمله شبیه به باز و در شهرها و عمارات و اشجار می‌باشد و گوشت حیوانات کوچک را می‌رباید و در هند یک نوع دیگر نیز می‌شود که سر و سینه آن سفید و باقی تنه آن همه آن سرخ تیره و در جثه از نوع اول کوچک‌تر و مردم مردارخوار که صنفی از هنود هند و بنگاله‌اند که آنها را دوم و کنجر و چندال می‌نامند گوشت نوع ثانی را می‌خورند و گوشت نوع اول را نمی‌خورند زیرا که مورث جنون است به سبب فساد آن اخلاط و گوشت را.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: خوردن مطبوخ آن با گندنا و مداومت بر آن قاطع بواسیر و آشامیدن قدری از محرق آن که تمام آن را سوخته باشند با گلاب و قلیلی مشک جهت ربو و ضیق‌النفس و سعال مزمن و به دستور خون آن با ادویه مذکوره جهت امراض مزبوره ناشتا و مغز سر آن را چون در آب گندنا جوش دهند و بیاشامند جهت زحیر و بواسیر و آشامیدن خاکستر سوخته پر آن به غیر سر آن به مقدار یک دانگ تا دو دانگ با آب جهت نقرس و غدد بلغمی و سلعه بیعدیل و تدهین به روغنی که بیضه آن را در آن جوشانیده باشند تا مهرّا شده باشد جهت برص مجرب دانسته‌اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع و چون



زهره آن را در سایه خشک نموده عندالحاجت با آب ساییده و ملسوع به لسع هوام سه میل آن را در چشم طرف مخالف عضو ملسوع کشد مثلاً اگر در جانب چپ باشد به چشم راست و اگر در جانب راست باشد به چشم چپ شفا یابد بعون الله تعالی خصوصاً که در آب رازیانه سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم آن را در زیر بالش کسی گذارند به نحوی که آن کس نداند مانع خواب آمدن آن شود و چون زنده آن را در خانه بیاویزند مار و عقرب در آن خانه داخل نشوند و ضماد فضله تازه بچه نوع سرخ آن را چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب امّا باید که زیاده از یک ساعت نگدازند و ساییده خشک آن با آب یا عرق رازیانه نیز همین اثر دارد ولیکن از تازه آن ضعیف‌تر و گویند چون دو لشکر با هم مقابل گردند و حدات سرخ بر سر هر لشکری که پرواز نماید ظفر از جانب آنست و بدین سبب آن را فتح اللقا نامند.

◀ حدید

به فتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله به فارسی آهن و به هندی لوهه نامند.

ماهیت آن: از جمله فلزات معروفه است و اجناس کلیه آن دو نوع است: نر و ماده. نر آن که صلب است فولاد و ماده آن که نرم است آهن و فولاد کانی طبیعی را شاپورخان و شایرخان نیز و مصنوع از آهن نرم را اسطام گویند و چون شاخ سوخته بز و حجرالرخام را بالسویه بر آهن بمالند و بر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و قیر و قتر عبارت از آن است و چون با رصاص یا مرقشیشا یا سم الفار یا زرنیخ گدازند به مرتبه رصاص زود گداز گردد و به دستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن با شوره نحاس را از او سوزانند بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع متعارف بسیار است و طریق ساختن آن آنست که آهن متعارف را در کوزه مخصوص به آتش بسیار شدید یک هفته می‌تابند و حنظل و صبر و هر چه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات ساییده بر او ریخته آن مقدار می‌تابند که در جسم آن داخل شود و گویند چون آهن را تافته یک بار در روغن کنجد تطفیه کنند و بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا جذب می‌کند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در سیّم خشک و زنجار آن در آخر سیّم تا چهارم.

افعال و خواص آن: آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت امعا و اسهال مزمن بواسیری و ورم سپرز و تقویت معده و سلس‌البول و درد مقعده و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و آبی که آهن گران آهن تفته را مکرر در آن سرد می‌نمایند و آن را دوس و ماءالحدید نیز نامند و شراب با آهن تافته نیز در رفع خفقان و استسقا و طحال و سلس‌البول و ضعف جگر و معده و باه و حبس اسهال معدی و ذوسنطاریا قوی‌تر از آب تفته آهن است در آن و دوغ با آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخای مقعده قوی‌تر است و چون براده آهن را در شرابی که زهر آلوده باشد بیندازند تمام زهرها را به خود جذب نماید و رفع سمیت آن شود و شرب آن زیان نرساند و خبث الحدید و زعفران الحدید انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد و قطور سرکه که آهن در آن جوشانیده باشند جهت قطع نمودن چرک جاری از گوش که کهنه شده باشد.

المضار: براده آهن را چون بخورند درد شکم شدید و خشکی دهن و درد سر آورد. مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده با بعضی ادویه قویه است و بعد از آن مسکه و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر مالیدن و مقدار یک درهم مقناطیس خوردن و امراق دسمه و روغن گاو و در خواص آورده‌اند که براده آهن اگر بر کسی بندند که در خواب دندان بخاید دیگر نخاید و طلای چرک آهن با شراب جهت داخس و نقرس و حمول چرک آن حابس نزف الدم رحم و مجفف بواسیر است.

◀ حدق

به فتح حا و دال مهملتین و سکون قاف گویند اسم بادنجان است و گویند بادنجان دشتی است و اهل قدس آن را بادنجان برّی و اهل حجاز شوکة العقرب و به هندی بهتکتیه و کتبیکن نامند.

ماهیت آن: گیاه آن در بعض بلاد بزرگ‌تر از بادنجان و در بعضی برابر و شبیه بدان و ثمر آن به قدر جوز ماثل و بی‌خار و در بعضی بلاد مانند بنگاله پرتخم و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و در تابستان می‌رسد و زود فاسد می‌گردد و در هند سه نوع می‌باشد یکی کوچک و گیاه آن مفروش بر زمین و پرخار و ثمر آن به قدر فوفل و گل آن به رنگ گل بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگ‌تر و گل آن سفید و گیاه آن به قدر بادنجان و قسم سیّم گیاه آن بزرگ‌تر از بادنجان و گل آن مثل گل بادنجان و ثمر آن به قدر جوز ماثل و بعضی از آن بزرگ‌تر.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بسیار جالی قایم مقام صابون در بردن اوساخ لهذا اهل شام جامه با آن می‌شویند و بخور نوع بزرگ آن که مقدسی نامند جهت بواسیر بیعدیل و طلای نوع کوچک آن که حجازی نامند جهت گزیدن هوام و عقرب و به دستور خوردن برگ یا ثمر بیخ آن در ساعت نافع ولیکن با خطر و مورث کرب، مصلح آن سکنجبین و قطور روغن زیت و یا غیر آن که ثمر آن را در آن جوشانیده باشند جهت تسکین وجع گوش در ساعت و تدهین بدان جهت رفع اعیا مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط



کرم مقعده و آشامیدن زیره گل آن جهت سرفه مزمن و نوع کوچک آن جهت ضیق النفس و سرفه و حرقة البول و تب بلغمی و جذام و رفع قبضیت شکم و سنگ مثانه مفید دانسته‌اند و گل نوع سفید آن جهت حمل و برانگیختن حرارت معده و انهضام طعام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جذام و تب بلغمی و حکمای هند گویند روز یکشنبه چون پکهه نچهتر یا مول نچهتر بود در زیر گیاه آن جو و کنجد و برنج بریزند و شخصی به طرف شمال به نحوی که سایه او بر آن نیفتد بایستد و بیخ آن را بکند و به زن عقیمه بعد از پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو یک رنگ که گوساله او نیز هم رنگ آن باشد بخوراند و مرد با او مقاربت کند بار گیرد ان شاءالله تعالی و چون آن بیخ را با روغن گاو و زردچوبه ساییده بر سر بمالند جهت صداع و شقیقه و بخور آن جهت تب و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و سلعه و سعوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید و با دارفلفل و بول گاومیش بسایند و زنی که بچه در شکم او نماند و بزرگ نشود و ساقط شود بخورد طفل در شکم او بماند و بزرگ شود و به نیکویی تولد یابد و چون در حال مقاربت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود و چون با صندل سرخ سوده بر بدن بمالند هر که بوی آن را بشنود محب و مسخر او گردد و نوع صغیر آن جهت سلس البول و تب و بواسیر خونی و اسهال خون و امثال اینها نافع.

فصل الحاء مع الراء المهملتین

◀ حربث

به ضم حا و سکون رای مهملتین و ضم بای موحده و سکون تای مثناة فوقانیه و به ثای مثلثه نیز آمده.

ماهیت آن: گیاهی است بر زمین مفروش و برگ آن باریک و دراز و مابین برگ‌های طویل آن برگ‌های کوچک و خوشبوی و طعم آن با حدت و بسیار خوشبو کننده دهان.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و جهت سوء هضم و دفع بدبویی دهان و قولنج نافع و چون گوسفند از آن بخورد شیر و گوشت او خوشبو و لذید گردد.

مصدع، **مصلح** آن گشنیز.

مقدار شربت آن: تا سه درهم.

بدل آن: برنجاسف است.

◀ حربا

به کسر حا و سکون رای مهملتین و فتح بای موحده و الف آن را حامالاون نیز گویند و کنیت آن ابو حجاذب و ابوالزندیق و ابوالشقیق و ابوقادم و به فارسی آفتاب پرست و به هندی کرکت به کسر دو کاف فارسی و سکون رای مهمله و تای چهار نقطه هندی در آخر نامند.

ماهیت آن: حیوانی است فی‌الجمله شبیه به چلپاسه و از آن بسیار بزرگ‌تر و موی آن افشان همیشه نظر به آفتاب دارد و در ایام گرما چهره آن سرخ می‌گردد و دنباله آن بلند و چشمهای آن به جمیع جهات حرکت می‌کند برای آنکه صید خود را به هر طرف که باشد ببیند و چون صید او که مگس و امثال آنست نزدیک او آید به سرعت زبان خود را برمی‌آورد و آن را می‌رباید و از دور که می‌بیند رفته او را صید می‌کند و حشرات سمی مانند هزارپا و عقرب را نیز صید می‌کند و می‌خورد و گویند کسی را نمی‌گزد و چون بگزد کشنده است و معالجه ندارد.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: گویند چون موی مژگان را بکنند و خون آن را بر آن بمالند دیگر موی نروید و زهره آن را چون اکتحال نمایند غشاوه بصر را ببرد و پیه آن را چون بر آهنی بر روی آتش بسوزانند و مخلوط با خون و اندکی آب نموده بر قروح سر بمالند در یک مرتبه آن را زایل گرداند و چون آب مطبوخ آن را با آب حمام مخلوط کرده بدن را با آن بشویند رنگ بدن را تا چند روز سبز می‌دارد و گوشت آن سم قتال است و عارض می‌گردد از خوردن آن قی و وجع فوأد و مداوای آن قی فرمودن و سایر تدابیر ذراریح را به عمل آوردن و تخم آن نیز سم قتال است و در یک ساعت کشنده و مداوای آن خوردن فضله باز با طلا که نوعی از شراب است و قی فرمودن و پاکیزه کردن معده و مالیدن روغن گاو بر تمام بدن و تکمید سر با ماءاللحم و خوردن انجیر خشک با مسکه و جنطیانا است.

◀ حردون

به کسر حای مهمله و سکون را و ضم دال مهملتین و سکون واو و نون و در طبرستان ماچه کول و در اصفهان مال مالی و به هندی باهمنی نامند.

ماهیت آن: حیوانی است شبیه به وزغه و ورل برّی و از آن بسیار کوچک‌تر و با دست و پا و سر باریک و طولانی و در عرض روز چند مرتبه متلون به الوان مختلفه می‌گردد و در خانه‌ها و خرابه‌ها و کوهستانها یافت می‌شود.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: تعلیق دل آن در لته سیاه بسته جهت تب ربع و طلای پوست محرق آن با عسل جهت بی‌حس کردن اعضا به



حدی که از ضرب و قطع متألم نگردد و اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرگین آن جهت بیاض و حکه چشم و ضماد آن جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرگین آن آنست که سفید و سبک و زودشکن باشد و چون بسایند بوی آن ترش شبیه به بوی خمیر بود و امین الدوله گفته تدهین پیه گوشت آن موی را برویاند و تعلیق آن بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و به دستور تعلیق مهره پشت آن که قریب به گرده آن می‌باشد بر کمر و خوردن یک قیراط از چشم راست خشک کرده آن با آب سداب البته قاطع منی و یک قیراط از چشم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ و دو استار روغن گاو به غایت محرک باه و مسخن گرده و گویند چون حردون را به اسم صاحب عرق النساء صید کنند ورک باطن ران آن را پیدا کرده آن موضع را بشکافند و آن رگ را به اسم آن شخص قطع کنند و بعد از آن به دست بدون آلتی آن را ریزه ریزه نمایند بالخاصیه رفع آن علت شود و مجرب دانسته‌اند و خوردن گوشت حردون و مرق آن مورث جذام است.

◀ حرشف

به فتح حا و سکون رای مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فا لغت نبطی است و به عربی عکوب و سلبین و خوبع و به فارسی کنگر نامند.

ماهیت آن: اصناف می‌باشد بستانی و برّی و برّی دو صنف می‌باشد: کبیر و صغیر امّا بستانی آن با اضلاع و طبقات مانند کاهو و بی‌تشریف و امّا صنف کبیر برّی آن را ساق به قدر انگشتی و طول تا دو ذرع و پر برگ و با خارهای تند و گویند برگ این کوچک‌تر از برگ بستانی است و مایل به سیاهی و بر ساق آن چیزی شبیه به سیب و انار مجتمع گردد از اجزای زرد رنگ و تخم آن طولانی از جو بزرگ‌تر و بیخ آن مایل به سرخی و با لزوجت و از مطلق حرشف مراد این است و امّا صنف صغیر برّی آن بی‌ساق و کوچک و خاردار و آن را خویه نامند و همه آنها با رطوبت چسبنده و برگ صنف نوع بستانی مأکول آن را پخته با ماست و کشک و غیر آن و با گوشت و یا بدون گوشت می‌خورند لذیذ می‌باشد.

طبیعت بستانی آن: در دویّم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مبهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت قرحه شش و انقباض اطراف عضل و جراحت امعا و ضماد آن جهت داءالثعلب و خوشبو کردن عرق و موم و روغن آن را که با سه مثل ان آب کنگر ممزوج نموده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برش نافع و نطول آن جهت خارش بدن و ضماد بیخ آن جهت سوختگی آتش و التوای عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلح آن ادویه حاره و روغن و سرکه است.

طبیعت صنف برّی کبیر آن: در آخر دویّم گرم و در اول آن خشک و در جمیع افعال قوی‌تر از بستانی و مصلح اخلاط متعفنه و مخرج مواد غلیظه سینه.

مضر محرورین، **مصلح** آن سرکه و ترشیها و طلای اجزای لطیفه گل آن با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع اجزای آن جهت حزاز و رفع قمل نافع و **صنف برّی صغیر آن** محلل و مقی و صمغ حرشف را به فارسی کنگرزد نامند و در حرف الکاف ان شاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

◀ حرف

به ضم حا و سکون رای مهملتین و فا اسم نبطی حب الرشاد و به سریانی مقلیاثا و به عربی ثفا و به بربری بلاسفین و به فارسی تخم سپندان و اسفند سفید و تخم تره تیزک و شب خیزک و به یونانی قردامومن و حرف ابیض و به هندی هالم نامند و گویند چون آن را بریان نمایند آن زمان مقلیاثا نامند.

ماهیت آن: از جنس تره تیزک است و برّی و بستانی می‌باشد و رشاد قسم بستانی آنست و مأکول و برگ آن نرم و ریزه و در جرجیر مذکور شد و تخم آن اشقر و طولانی و برگ برّی آن مایل به تدویر و با تشریف و بهترین آن بابلی است و مستعمل بستانی آنست هم گیاه و هم تخم آن گفته‌اند آنچه تخم آن کوچک است آن را حرف نامند و در خوردنیهای گرم بیشتر استعمال می‌نمایند و آنچه سفید و مدور است آن را خردل گویند و این را بیشتر در طلاها بکار دارند و آنچه طولانی شبیه به تخم شاهسفرم است آن را حب الرشاد گویند. **طبیعت نبات آن**: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و نبات خشک آن در افعال و قریب به تخم آن و ضماد و نطول آب مطبوخ آن جهت ریختن موی.

مضر معده و مثانه و مورث تقطیرالبول، **مصلح** آن کاسنی و سرکه و برّی آن شدیدالحرافة و شبیه به بستانی و از آن در افعال قوی‌تر و به دستور تخم آن از تخم بستانی.

طبیعت تخم بستانی آن: که حب الرشاد مراد است در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بغایت محرک باه و مدر بول و محلل اورام سپرز و منضج اورام بلغمیه و محلل آنها و قاتل جنین و اقسام کرم معده و امعا و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و



ریه و مواد فاسده از بدن و استیصال سودا و رطوبات غلیظه از آن و منحدر کننده بلغم خام به طرف مثانه و رافع استرخای کل بدن و مفتح سدد و دافع سیلان چرک معده و امعا و مقوی اشتها و آشامیدن مقدار سه درهم آن با آب گرم جهت رفع قولنج و تحلیل ریاح و تنقیه سینه و ریه و جهت ربو و ادرار حیض و نهش هوام و تسخین معده و کبد و برانگیختن شهوت طعام و باه و اخراج دیدان و حب القرع و اخراج مشیمه و کشنده جنین در شکم و اخراج آن و به دستور پنج درهم آن با آب گرم و فانیذ سنجری و روغن کنجد جهت رفع قولنج سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد پهلو که از خلط غلیظ عارض شده باشد و با زرده تخم مرغ نیم برشت و عسل جهت درد سینه و شکاف عضل و تنقیه موادی که به سبب صدمه به سینه ریخته باشد و با تخم نیم برشت به تنهایی بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بز به قدر دو درهم تا ده یوم جهت ازاله برص مؤثر به شرط نهایت امساک از اطعمه و بو داده آن بسیار قابض جهت سحج و اسهال بلغمی نافع.

مضر گرده، **مصلح** آن شکر و نبات و خیار.

بدل آن: خردل و تخم تزه تیزک.

مقدار شربت آن: تا چهار درهم و ضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیه قروح شهدیه سر و قوبا و جرب متقرح که نار فارسی نامند و گزیدن هوام و منع ریختن موی و درد سر و وجع ورک و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت عرق النساء و اورام حاره و سوختگی آتش و با آب و نمک جهت انضاج دمامیل و به دستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز نطول و شرب آن جهت منع ریختن موی و شستن سر با آب آن جهت دفع چرک و رطوبات لزجه و منع اسقاط موی و لطوخ آن جهت بهق ابیض و برص و طلای آن با خون خطاطیف جهت رفع وضح و غیر آن و با عسل جهت نمش و با صابون جهت نمش مستحکم و با زفت جهت درد سر کهنه و با غار جهت درد اسافل و کمرگاه و در انفجار دبیله مؤثر و تحقین بدان جهت قرحه امعا و وجع ورک و حبس اسهال و استرخای مقعده و دود آن جهت بواسیر و گریزاندن هوام مفید.

◀ حرف ابیض

به ضم حا و سکون رای مهملتین و فا و فتح الف و سکون بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و ضاد معجمه در آخر به فارسی اسفندان سفید و به هندی سرسون گویند.

ماهیت آن: گویند قسمی از حرف بستانی است برگ آن پهن و بیخ آن بزرگ و گل آن سفید و حدت آن کمتر از رشاد و خردل فارسی است.

طبیعت آن: قریب بدان.

افعال و خواص آن: منشف رطوبات و آروغ آورنده و در سایر افعال مانند رشاد است.

◀ حرف البابلی

به ضم حا و سکون رای مهملتین و فا و فتح بای موحده و الف و کسر با و لام و یای نسبت.

ماهیت آن: گیاه آن به قدر شبری و برگ آن شبیه به برگ ترب و با خشونت و گل آن زرد و تخم آن سفید و مدور و در تنکابن خاصتره و در مازندران (کله تره)[1] و شاه تره نامند.

طبیعت آن: گرم‌تر و تندتر از حرف نبطی است که حب الرشاد باشد.

افعال و خواص آن: مقی قوی و مسهل خون به سبب شدت تفتیح و جذب و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج آن و جهت امراض بارده و عرق النساء نافع و ضماد آن منفجر کننده دبیله و در سایر افعال قوی‌تر از حرف بستانی و شانزده قیراط از گل آن مسهل قوی و مقی اخلاط مریه.

مقدار شربت آن: یک درهم است.

◀ حرف السطوح

به ضم سین و طای مهمله و سکون واو و حا هر سه مهمله به یونانی تلسفی و عامتنا و در اندلس معروف به اشیرون و اکثر اطبا آن را حرف بابلی نامند.

ماهیت آن: به قول دیسقوریدوس در ثانیه گیاهی است منبسط بر روی زمین برگ آن باریک طولانی به قدر یک انگشت و مشرف و با رطوبت لزجه و از وسط آن شاخی باریک به قدر شبر متشعب به دو شعبه برآمده و بر اطراف آنها گلی سفید و ثمری که گویا چیزی است که فشرده‌اند. منبت آن سقف خانه‌ها و دیوارها است و صاحب تحفه آن را حرف مشرقی دانسته.

طبیعت آن: گرم و با حدت قوی‌تر از انواع مذکوره است.

افعال و خواص آن: منفجر کننده دبیلات اندرونی و مدر طمث و مفسد جنین و مخرج آن شرباً و حمولاً جهت لقوه و عرق النساء مفید مسهل خون و مقی قوی و مخرج بلاغم و خراجات و اخلاط مراریه و **نهایت مقدار شربت آن** تا یک دانگ و نیم و چون هجده قیراط از گل آن بیاشامند اخراج مره صفرا به قی و اسهال نماید و تحقین بدان جهت عرق النساء نافع و به سبب قوّت تفتیح و جذبی که دارد اسهال خون می‌نماید و دبیلات اندرونی را منفجر می‌سازد.

۱. کلمه تره: ب



◀ حرف الماء
به ضم حا و سکون رای مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف بعضی سیسنبریون و بعضی مردم آن را قردامومن نامند.

ماهیت آن: نباتی است که بر کنار آبها می‌روید و برگ آن شبیه به برگ تره تیزک و در اول مستدیر و در آخر با تشریف است و آن غیر جرجیرالماء است چه جرجیرالماء در میان آبها ایستاده می‌روید و برگ آن بی‌تشریف است.

طبیعت: تازه آن در دویّم گرم و خشک و خشک آن در سیّم.

افعال و خواص آن: مسخن و مدر بول و حیض و جهت علتهای بارده باطنی و ضماد آن جهت قروح و بثور لبنیه و کلف نافع به شرط آنکه شب بمالند و صبح بشویند.

◀ حرف المشرقی
به ضم حا و سکون رای مهملتین و فا و فتح میم و سکون شین معجمه و کسر رای مهمله و قاف و یا.

ماهیت آن: صنفی از حرف بستانی است به قدر یک زرع با شاخ‌های باریک و برگ آن در دو جانب شاخ‌ها مانند نبات خرنوب رسته شبیه به برگ شیطرج و از آن نرم‌تر و سفید و گل آن سفید و بر اطراف شعبه‌ها شاخ‌های آن و ثمر آن مانند فلکه و تخم آن سفید و قریب به خردل و در حدت قایم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن داخل می‌کنند و در جمیع افعال قوی‌تر از حرف بستانی است. مطبوخ گیاه آن با گیاه جو جهت نزلات بارده و رفع اخلاط صدریه و تحلیل ریاح مؤثر.

◀ حرمل
به ضم حا و سکون رای مهملتین و فتح میم و سکون لام و به فتح و کسر حا نیز آمده لغت سریانی است و به فارسی اسپند نامند.

ماهیت آن: نوعی از سداب کوهی است و دو قسم می‌باشد قسمی را نبات به قدر ذرعی و از یک بوته چند شاخ می‌روید و برگ آن مایل به تدویر و غلاف دانه‌های آن مدور و مثلث الاضلاع و مخطط به سه خط و با اندک سرخی و تخم آن سیاه به قدر خردل و ثقیل الرایحه و از مطلق حرمل مراد این قسم است و قسمی را برگ مانند برگ بید و از آن کوچکتر و مایل به سفیدی و گل آن مانند یاسمین سفید و خوشبو و غلاف دانه آن طولانی و سفید رنگ و این را حرمل ابیض به اعتبار رنگ غلاف آن نامند و تا چهار سال قوّت آن باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: لطیف و جالی سینه و شش از رطوبات لزجه و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر شیر و بول و حیض و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع. *اعضاء الراس و الغذاء و غیرها* آشامیدن جرم آن جهت صرع و فالج و جنون و نسیان و سایر امراض بارده دماغیه و عصبانیه و تسخین اعضای دماغ و سایر بدن و رفع استسقا و یرقان و سدد و قولنج و عرق النساء نافع و آشامیدن نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه و تصفیه خون و نرم داشتن طبع. *اعضاء الصدر* چون یک اوقیه آن را بکوبند و با چهار اوقیه آب بجوشانند پس صاف نموده با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند قی به قوّت آورد و تنقیه سینه و اعالی بدن از رطوبات لزجه نماید و ضیق النفس و سعال رطوبی را مفید. *امراض الرأس و غیره* چون آن را به قدر یک رطل در شراب و یا آب انگور که به قدر سی رطل باشد بجوشانند تا به ربع رسد و تا سی روز روزی تا دو اوقیه آن را بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته‌اند و چون سه روز متوالی زنی که حامله می‌شده باشد و بعد از آن نشود از آن مطبوخ بیاشامد اعاده حمل او شود و چون پانزده شب صاحب عرق‌النساء مقدار یک مثقال تا یک مثقال و نیم ناکوفته آن را تناول نماید رفع آن علت گردد و مجرب دانسته‌اند و چون با تخم کتان و عسل سرشته بدان مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس بیعدیل و چون با زجاج محرق اضافه نمایند جهت تفتیت حصات نافع و اکتحال آن با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب و آب رازیانه تازه سبز جهت ضعف بصر امتلایی و نطول آب مطبوخ آن جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی و ازاله خدر و مداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد و آب جهت رفع امراض ریه و جگر و طلای آن با روغن شبت بر ناف و تهیگاه جهت قولنج مزمن و ضماد ساییده گرم نموده آن به تنهایی جهت فالج و استرخا و خدر و اوجاع ریحی و غیرها در هر عضوی که باشد نافع به شرط مداومت و به دستور با ثلث وزن آن زنجبیل خشک با آب برگ عنب الثعلب و اگر در آفتاب توانند این ضماد را به عمل آورند که زود خشک گردد بهتر است و سعوط عصاره آب مطبوخ آن جهت نزله و سرخی چشم و قطور آن که در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه و کری و دوی و طنین و بخور آن جهت درد دندان و رفع چشم بد و تعلیق آن در پارچه کبود رافع سحر و گویند افشانیدن آن در خانه باعث فرقت و بخور آن مبطل آن اثر است.

مضر محرورین مصدع و مغثی، **مصلح** آن ربوب و میوه‌های ترش و سکنجبین و حموضات دیگر.

مقدار شربت آن: از یک مثقال تا دو مثقال.

بدل آن: قردمانا و گویند تخم سداب است و روغن آن در سیّم گرم و در دویّم خشک و مفتح سده دماغی و جهت فالج و لقوه و رعشه و استرخا و صرع و اختلاج و ریاح اعصاب و خدر شرباً و ضماداً و حقنه آن جهت درد کمر و عرق النساء و برودت گرده و



رحم مفید و حمول بیخ آن با روغن ایرسا ساییده مفتح افواه عروق و خون بواسیر است.

◀ حرمله

به ضم حا و سکون رای مهمله و ضم میم و فتح لام و ها و عرب آن را اقضبانا نامند.

ماهیت آن: نباتی است حجازی به قدر قامتی و در کنار آبها می‌روید و از جمله یتوعات است و پر شیر و برگ آن درازتر از برگ بید و کوچک‌تر از آن و تیره رنگ.

طبیعت آن: گرم و با حدت.

افعال و خواص آن: گویند چون شیر آن را با پنبه و یا صوفی بگیرند به حدی که آن پنبه و صوف خوب‌تر شود و آن را بگذارند تا بد بو شود و چون انسان صاحب جرب در آفتاب ایستد و جرب خود را بخارد پس آن پارچه و صوف را بدان بمالد به قوّت که احساس وجعی نماید جرب آن به زودی زایل گردد.

◀ حر

به ضم خاک خالص و به کسر و فتح خاک سنگ‌دار است.

فصل الحاء المهمله مع الزای المعجمه

◀ حزاء

به فتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و به ضم حا و به مد و قصر هر دو آمده است گویند به فارسی آن را دیناررویه نامند و به قولی تخم آن را زوفرا و به شیرازی میرک کازرونی و کوخر نیز و در مازندران اناریچه خوانند.

ماهیت آن: برّی و بستانی می‌باشد و از مطلق آن مراد بستانی است ساق آن به قدر انگشتی و از آن باریک‌تر و شاخ‌های آن باریک و متشعب و از بالای ساق رسته و آن را قبه شبیه به قبه زردک برّی و مایل به زردی و تخم آن عریض و مایل به طول و تند طعم و با عطریت و برگ آن شبیه به برگ گشنیز و از آن بسیار ریزه‌تر و گویند شبیه به کرفس و از آن اندک بزرگتر و پهن‌تر و گویند شبیه به برگ سداب و از آن زردتر و بیخ آن شبیه به زردک و سفید و با اندک تندی و طعم آن و به دستور طعم برگ آن مرکب از طعم زردک و رازیانه و صاحب تحفه نوشته که صهاربخت و سعید مرجانی و ابن تلمیذ گفته‌اند که در طبرستان آن را جعفری نامند و ظاهراً جعفری از قسم برّی آن باشد چنانچه مشاهده شده مولف گوید که شبیه بدین گیاهی در هند و بنگاله بسیار می‌شود و اقسام می‌باشد و گیاه آن تا به بلندی دو ذرع و زیاده نیز یک قسم آنکه برگ گل آن بزرگ و زرد و تیره رنگ و کم برگ تا پنج عدد و در وسط آن برگ‌های ریزه و ساق و شاخ‌های آن باریک و سبز مایل به بنفشی و آن را جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبه گل آن بزرگ‌تر و پر برگ و رنگ آن زرد طلایی و آن را صد برگ و کیندا نامند و بعضی به تعمل برگ گل آن را پسته‌ای رنگ می‌گردانند بدین نحو که در هنگام ظهور شکوفه گل آن که اواسط زمستان است شاخ متصل بیخ آن را شکافته قدری نیل در آن می‌گذارند و بر بالای آن پارچه نم کرده می‌پیچند و قسم دیگر آنکه آن را حبشی نامند برگ‌های گل آن زرد و ریزه اندک پیچیده می‌باشد و قسم دیگر آنکه آن را سرنایی می‌نامند برگ‌های گل آن اندک بلند و پیچیده شبیه به سرنا و نیز قسمی دیگر می‌شود که برگ‌های گل آن سرخ برگشته به طرف پایین و در وسط آن برگ‌های ریزه زرد و بسیار خوش منظر و آن را گل مخملی نامند و برگ نبات آن شبیه به برگ تره تیزک و انبوه و نیز نر و ماده می‌باشد نر آن بر اطراف قبه گل آن برگ‌های بلند عریض هشت عدد تا ده عدد و در وسط آن تکمه‌ای و بر آن برگ‌های بسیار ریزه که زیره نامند و ماده آن را برگ‌های همه مساوی و بالیده‌تر و گیاه آن هم مزروع می‌باشد و هم به نشانیدن قلم آن و تخم آن سیاه رنگ و باریک طولانی و گل قلم کرده گیاه آن بالیده‌تر و رنگین‌تر از روییده تخم آنست و بهترین آن صد برگ و گل بزرگ تازه آنست.

طبیعت آن: در اول دویّم گرم و خشک و در سیّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مسخن و قابض و محلل و منضج خراجات و اورام صلبه و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و دافع جشای حامض و رافع مضرتهای اغذیه منفخه و معطشه و جهت سم عقرب و سایر هوام بارده و تقویت معده بارده و تسخین آن و خوردن مطبوخ برگ آن جهت بواسیر ریحی و خونی و اخراج سنگ گرده مجرب دانسته‌اند و قطور آب برگ آن جهت جریان رطوبات و چرک از گوش و طلای برگ درخت آن جهت قوبا و بهق و کلف و نطول طبیخ آن جهت تفتیت حصات نافع گفته‌اند و چون اندکی از آب برگ آن و اندکی زاج سفید در آب خیسانیده با توتیای کرمانی نرم سوده و با سرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچکانند هر صبح تا چند روز باعث تقویت آنست.

المضار: مصدع و در محرورین موجب رمد و جرب و بثور و قطع منی و مصلح آن سویق و آب سرد و کاسنی و بقول بارده و بادرنجبویه نیز گفته‌اند و ترشیها و بخور آن جهت دفع اذیت ریاح ردیه و برگ گل آن را چون در آب بجوشانند تا رنگ آن در آب باز داده شود پس صاف نموده اندک زاجی داخل کرده پارچه سفید را و یا کاغذ را بدان رنگ کنند بسیار زرد و نیکو می‌گردد و اگر اندکی نیل در آن داخل نمایند سبز پسته‌ای می‌شود و بر پارچه رنگ پخته می‌شود و از آفتاب تغییر نمی‌یابد.



◄ حزاء برّی

حزاة نیز نامند و به شیرازی کوخر گویند.

ماهیت آن: از جمله سداب برّی شمرده‌اند و دو قسم می‌باشد برّی و بستانی یک قسم را در مازندران جعفری نامند و برگ آن شبیه به برگ کرفس به قدر برگ گشنیز و تخم آن سبز و خوشبو و این بهترین اقسام است.

طبیعت آن: گرم و خشک در آخر سیّم.

افعال و خواص آن: مقوی هاضمه و دافع ریاح و ادویه قتاله بارده خصوصاً سم عقرب و مدر بول و مجفف منی و قسم دویّم که بستانی است ساق آن به قدر ذرعی و پر گره و برگ آن شبیه به برگ سداب و با زغب و خوشبو و تند طعم و تخم آن شبیه به انجدان و زوفرا عبارت از آنست و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه به برگ جزر و طعم آن قریب به طعم رازیانه و تخم آن سبز رنگ و خوشبو و خوش طعم نزدیک به تخم گزر در شکل و بر جامه بچسپد و به شیرازی آن را خودوسک نامند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی معده و احشا و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده جگر و سپرز و مسخن گرده و مثانه و مسمن آن و مبهی و مقوی آن و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و آشامیدن و بوییدن آن جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد آن جهت تسکین وجع و ورم بواسیر و به دستور خوردن آن و ادهان آن گویند بواسیر را زایل گرداند و رنگ روی را نیکو سازد و هیچ دوایی به آن نرسد و طلای گل و برگ آن با عسل جهت خراجات و آکله و ضماد جمیع اجزای آن با شراب و یا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام و نیم درهم آن با اندک شراب جهت گزیدن هوام شرباً نافع و جالینوس بالخاصیت آن را جهت سعال یابس مفید می‌داند و تخم آن در افعال قوی‌تر از اکثر اجزای آنست و **مضر** سر و مجفف منی، **مصلح** آن بادرنجبویه.

بدل آن: سداب است هرگاه اقسام دیگر حزا یافت نشود

مقدار شربت آن: تا سه درهم و از تخم آن تا یک مثقال.

◄ حزازالصخر

به فتح حای مهمله و زای معجمه و الف و ضم زای معجمه و الف و لام و فتح صاد مهمله و سکون خای معجمه و رای مهمله و به ضم حا نیز آمده و در مصر حناءالقریش و به فارسی گلسنگ و به دیلمی سنگ حنا گویند و این را حزاز از آن جهت نامند که مرض حزاز را که نوعی از قوبا است زایل می‌گرداند.

ماهیت آن: چیزی که بر روی سنگهای نمناک متولد می‌شود و رنگ آن سبز مایل به سفیدی و چون بدست بمالند به رنگ حنا مشابه گردد.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: جالی و جهت اقسام قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم زبان و با عسل جهت یرقان ضماداً نافع.

◄ حزنبل

به فتح و به ضم حای مهمله نیز و ضم زای معجمه و سکون نون و ضم بای موحده و سکون لام لغت عربی است و کف الدابه و کف النسر و به یونانی مربافلن نامند.

ماهیت آن: امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و مراد از آن بیخی است سفید و سطبر مایل به تیرگی و زردی و طعم آن شیرین مایل به تلخی و نبات آن انبوه و برگ آن شبیه به برگ سیب و عریض‌تر از آن و مزغب و ساق مجوفی از وسط آن رسته و رنگ آن مابین سرخی و زردی و مزغب و برگ‌های ریزه احاطه ساق آن نموده و بلندی آن تا دو ذرع و منحرف به جهت اسفل به حدی که ملاصق زمین شده و بر سر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج و درونش با اندک رطوبت و خارهای ریزه در اطراف آن و گل آن مایل به سفیدی و زردی و محیط به ساق آن مثل فراسیون و بی‌شعبه و شاخ و منبت آن نزدیک آبها و اکثر بلاد مانند طرسوس و اراضی شام و غور و طبریه و جبال بیت المقدس و هکار موصل و غیر اینها از بلاد مناسبه به طبیعت آن و بهترین آن طرسوسی چرب و شیرین با اندک تلخی است و تازه آن را چون از زمین بکنند نرم مانند شمع می‌باشد و چون بخایند مانند خمیر گردد و چون در تابستان نزدیک خشکی گیاه آن را بکنند صلب و بزرگ می‌باشد و قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و در وسط دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مبهی و مقوی احشا. ※اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و الزینه و المفاصل و غیرها※ آشامیدن آن جهت رفع صداع کهنه و رفع بخارات و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لهات و لثه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت حصات و مداومت یک هفته تا دو هفته بدان جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکویی رنگ رخسار و با مغز تخم خربزه جهت وجع گرده و نزف الدم و با گلنار جهت قطع سیلان خون و با آب گندنا جهت اسقاط دانه بواسیر و مداومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل آنچه در انثیان به هم رسید و با صبر جهت وجع مفاصل و عرق النساء. ※الراس※ بخور آن جهت



صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد مطبوخ مهرّای آن با سداب در روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النساء. *الاذن* قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه. *العین* اکتحال آن جهت قطع بیاض و ناخنه و سلاق. *السموم* آشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماعی اطبا است خصوصاً با شراب و به دستور طلا کردن آن. *الخواص* آشامیدن منقوع یک درهم آن در شیر تازه دوشیده به قدر یک سیر صبح ناشتا و تا آخر روز چیزی نخوردن موجب عدم تأثیر سموم است مطلقاً خواه حیوانی باشد و خواه نباتی تا مدت یک سال و گویند تا مدت العمر و با آب و نمک جهت سقطه. *الجروح* ضماد تازه و خشک آن جهت منع جراحات و التیام آنها بغایت مفید و گویند **مضر** ریه است، **مصلح** آن انیسون.

مقدار شربت آن: یک مثقال تا دو مثقال یوسف بغدادی در مربافلن صنفی را بیان نموده که در شام به هم می‌رسد و آن بیخی است شبیه به سورنجان صلب و عظیم و چون بخایند نرم می‌باشد و در رفع اثر سموم در عرض سال مخصوص به آن دانسته.

فصل الحاء مع السین المهمله

◄ حسک

به فتح حا و سین مهملتین و سکون کاف و آن را شکوهنج و شکرهنج نیز و به شیرازی حارسوهوک و به اصفهانی هرداد و در مغرب حمص الامیر و به فارسی خارخسک و به هندی کوکهرو و دهت چنکار یعنی دریای فیل چون بخلد فریاد برآورد.

ماهیت آن: برّی و بستانی می‌باشد برّی آن در خرابه‌ها و نزدیک آبها و بیشه‌ها می‌روید شبیه به نبات هندوانه و شاخ‌های آن خاردار منبسط بر روی زمین و برگ آن که نزدیک خارهای آن رسته شبیه به برگ زیتون و نخود و طعم ظاهر آن و شبنمی که بر آن می‌افتد ترش و جرم آن بی‌مزه و با اندک عفوصت و ثمر آن سه پهلو و اطراف آن نیز مانند خار و مغز آن از نخود کوچک‌تر و سفید رنگ بستانی آن در نهرها می‌روید و شاخ‌های آن مرتفع از روی زمین و خارهای آن ریزه و شاخ‌های آن طولانی و طرف بالای شاخ‌ها غلیظ‌تر از طرف اسفل و بر آنها چیزی رسته به باریکی موی مجتمع شبیه به خوشه و ثمر این نیز شبیه به ثمر آن بهترین آن بستانی آن است.

طبیعت آن: مرکب القوی از جوهر رطب اندک و یابس بسیار و حرارت لطیف و گرم و خشک در اول نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: *اعضاء الغذاء و الفنض و السموم و غیرها* جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصات گرده و مثانه و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار و مانع انصباب مواد و با شراب جهت دفع ادویه سمیه نباتیه و آشامیدن عصاره برگ و بیخ و ثمر تازه آن به تمامها جهت قرحه مجاری بول و احلیل که به فارسی سوزنک و به هندی سوزاک نامند و تقویت باه و تفتیت حصات و عسرالبول و قولنج و عصاره آن مستعمل در اکتحال مبرده و مجففه و رادعه و مضمضه به عصاره آن با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و وجع لثه و اورام عضل حلقوم نافع و ضماد عصاره طبیخ آن جهت ردع و ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد به اعضا و دو مثقال عصاره حسک برّی با شراب جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ آن جهت برطرف کردن کیک بغایت مؤثر چون نخود را در آب تازه آن مکرر پروده کنند در تقویت باه بیعدیل.

مقدار شربت آن: تا پنج درهم.

مضر سر، **مصلح** آن بادام و روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصاره گیاه آن و روغن آن که آب گیاه آن را با روغن کنجد طبخ دهند به دستور مقرر طلای آن و آشامیدن و تحقین بدان جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و گرده و عسرالبول و چکانیدن و مالیدن آن در احلیل و عانه و کمر جهت حصات گرده و مثانه مؤثر.

مقدار شربت آن: هفت مثقال با میپختج یا عسل یا نبیذ و چون تخم آن را که حسک دانه نامند با شیر تازه سه مرتبه طبخ نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بی‌مثل است.

◄ حسل

به فتح حا و سین مهملتین و سکون لام و به کسر حا نیز آمده به یونانی حسمی نامند.

ماهیت آن: گیاهی است شبیه به صعتر و برگ آن درازتر و بزرگتر از آن و تیره رنگ.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

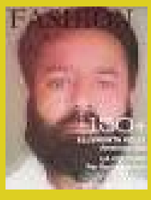
افعال و خواص آن: پخته آن مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبویی دهان و آروغ و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید.

مقدار شربت آن: تا پنج درهم و زیاده بر آن نیز مجوز است.

◄ حسوّ

به تشدید واو و حسو بر وزن فعول نیز آمده.

ماهیت آن: غذایی است که از حبوب و غیر آن ترتیب می‌دهند رقیق و به طریق قهوه تناول می‌نمایند و به فارسی حریره نامند و در قرابادین انواع آن ذکر یافت.



فصل الحاء مع الشین المعجمه

◄حشیشة البراغیث

به فتح بای موحده و رای مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ثای مثلثه به لغت شام گیاه دوقس را نامند و در عراق مراد از آن گیاهی است که کیک را دفع می‌نماید و در طبرستان کیک واش نامند و قسمی از دوقس را شمرده‌اند.

◄حشیشة الداخس

به فتح دال مهمه و الف و کسر خای معجمه و سکون سین مهمله لغت عربی است به یونانی فارفوخیا نامند.

ماهیت آن: گیاهی است منبت آن سنگلاخها و برگ آن شبیه به برگ عدس و از آن بزرگ‌تر.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و ملطف. ضماد آن جهت سعفه و قروح شهدیه و داخس نافع است.

◄حشیشة الزجاج

به ضم زای معجمه و فتح جیم و الف و جیم به رومی کسنین و اهل اندلس حیقه و حبقا و به فارسی گیاه آبگینه نامند.

ماهیت آن: گیاهی است که در شوره زار و محوطه‌ها و خرابه‌ها می‌روید شاخ‌های آن باریک مایل به سرخی و برگ آن خشن و مزغب و بر شاخ‌های آن چیزی شبیه به تخم به قدر برنج و خشن و بسیار تلخ و بر جامه می‌چسبد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: محلل اورام و رادع و مفتح سدد و جالی و قابض و چرک زجاج را بالکلیه زایل می‌گرداند و از این جهت آن را حشیشة الزجاج نامند و تحسی به دو اوقیه از عصاره آن با شکر جهت سرفه کهنه بسیار مؤثر و ضماد عصاره آن جهت اورام حاره و بواسیر و با سفیداب جهت حمره و نمله و قیروطی آن با روغن حنا و پیه بز و مالیدن برگ آن جهت قوبا و غرغره آن جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید.

مضر سر، **مصلح** آن نبات و خشخاش.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال است.

◄حشیشة العلق

به فتح عین مهمله و لام و سکون قاف امین الدوله گفته که آن را در گیلان خنیس نامند و از جمله پودنه است و در مازندران اوجی گویند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به سوسنبر و مایل به سیاهی و خوشبو بالخاصیه اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سایر افعال قوی‌تر از اقسام فودنج است.

◄حشیشة المعدن

به فتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون و آن را ریش سمندر نامند.

ماهیت آن: گیاهی است سفید و صلب قریب به صلابت سنگ و چون شکسته شود اجزای آن ریزه گردد و با روغن چون مشتعل گردد شعله آن برطرف نشود.

افعال و خواص آن: جالی و مورث صحت و طراوت جلد است و داخل ضمادات ملوکی می‌نمایند.

فصل الحاء معل الصاد المهمله

◄حصات

به فتح حا و صاد مهملتین و الف و تای مثناة فوقانیه به فارسی سنگریزه و به هندی پتهری و کنگر نیز نامند.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: رادع و مجفف و ذرور ساییده آن مانند غبار جهت نزف الدم جراحات و دفع ضرر آن مفید و انداختن آن در کوزه آب مصلح غلظت آن و مقوی احشا است.

◄حصرم

به کسر حا و سکون صاد و کسر رای مهملتین و سکون میم به فارسی غوره نامند.

ماهیت آن: انگور خام نارس سبز ترش است هر نوع که انگور باشد.

طبیعت آن: در اول دویّم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سردتر و خشک‌تر از آن تا سیّم.

افعال و خواص آن: مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم حاصل در معده و حابس طبع و مانع انصباب مواد و مقوی جگر و بدن و رافع تشنگی و سستی اعضا و ضماد ساییده خشک آن جهت خوشبو کردن عرق و حصف و منع تولد آن در آن سال ثانیاً و جوشش و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معده سرد و **مضر** باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه به جهت تکثیف آن اجزای معده را، **مصلح** آن گلقند و انیسون و انجیر.

بدل آن: ریباس و حماض و اترج و رب آن قاطع تشنگی و مسکن



حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و برانگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و امعا و منع غثیان صفراوی و خمار و منع قبول مواد و با رب انار میخوش جهت صفراوی مجرب و عصاره آن که در آفتاب خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره و لهات و قلاع دهان و رعاف و قی الدم و با آب گندنا جهت تجفیف دانه بواسیر و فرزجه آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و با سرکه جهت نواصیر و قطور آن جهت چرک گوش و غرغره آن جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت دمعه و خشونت اجفان و تأکل آن و حقنه آن جهت قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم مفید و در سایر افعال مانند رب آن و آب آن در افعال مانند عصاره آن و مقوی قوّت ماسکه معده و چون توتیا را با آن پرورده کنند و به دستور سایر ادویه عین را بغایت مقوی فعل آنست.

مضر سینه و مورث سعال، **مصلح** آن گلقند و شربت خشخاش.

مقدار شربت: از عصاره آن یک مثقال.

بدل آن: آب سیب ترش و سماق و شراب آن که از آب غوره قریب به شیرینی و رسیدگی سه جزو و عسل کف گرفته یک جزو ترتیب دهند بدین طریق که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا به جوش آید پس صاف کرده در خم نموده در آفتاب گذارند تا برسد قابض و مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت بطوء هضم و استرخای معده و قولنج سفلی و وبا و در سایر افعال مانند عصاره آنست و کهنه یک ساله و زیاده آن بهتر و قوی‌تر از تازه آنست و به دستور چون با آتش به قوام آورند و شربت سازند.

◄حصی لبان الجاوی

به فتح حا و کسر صاد مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و فتح بای موحده و الف و و ضم نون و لام و فتح جیم و الف و کسر واو و سکون یا و به فارسی حسن لبه و به هندی لبان نامند.

ماهیت آن: صمغ ضرو یمنی است و کمکام عبارت از آن است و در ضرو مذکور خواهد شد و انطاکی نوشته که اهل این صناعت تحقیق نکرده‌اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق و تشخیص نمودم که صمغ ضرو است و در اول تکون به قدر دانه گندم می‌باشد و به تدریج به قدر خربزه می‌شود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها است چون در آتش اندازند و از بخورات طیبه است و بهترین آن آنست که خوشبو و سفید مایل به سرخی و سیاهی باشد و مغشوش به مصطکی و کندر و صمغ می‌نمایند و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوشبو می‌باشد به خلاف مغشوش.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: ﷺالقلبﷺ مقوی دل و مورث سرور شرباً و بخورا. ﷺالفمﷺ خاییدن آن جهت رفع قلاع دهان و تقویت لثه و سرفه. ﷺالراسﷺ طلای آن جهت حبس نزلات. ﷺالاذنﷺ قطور آن با روغنهای مناسب جهت درد گوش بارد. ﷺالصدر و الدماغ و المعدهﷺ آشامیدن آن جهت امراض سینه و سرفه رطوبی و تقویت دماغ و معده و اذابت رطوبات و تحلیل آنها و رفع مغص و تقویت آلات تناسل و مقعده. ﷺالزینهﷺ اغتسال بدان جهت تقویت بدن و حفظ موی از افتادن.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.

بدل آن: لادن و مصطکی بالمناصفه و مصدع محرورین، **مصلح** آن روغن بنفشه و خشخاش است.

فصل الحاء المهمله مع الضاد المعجمه

◄حضض

به ضم حای مهمله و ضاد و سکون ضاد دیگر معجمتین.

ماهیت آن: دو نوع است مکی و هندی. مکی را به یونانی لوفیون نامند و آنچه مشهور است آنست که عصاره برگ و تخم نباتی است خاردار قریب به سه ذرع پوست آن کاهی رنگ برگ آن شبیه به شمشاد و ثمر آن شبیه به فلفل و سیاه و املس و طعم آن تلخ و گویند برگ آن مدور اندک ضخیم و سر برگ آن اندک فرو رفته و منبت آن خطم وادی عرفات است گیاه آن را بالتمام از بیخ و برگ و تخم و ساق گرفته و خرد کرده در حوضی می‌خیسانند پس خوب لگدکوب می‌کنند و صاف کرده می‌گذارند تا درد آن ته نشین گردد پس صافی زلال آن را گرفته طبخ می‌نمایند تا قریب به انعقاد رسد پس در خیکچه‌ها پر نموده سر آن را بسته به اطراف می‌برند و این را خولان می‌نامند و دردی آن را از بالایش می‌گذرانند تا ریشه‌ها و اجزای غلیظه آن جدا گردد پس اندک طبخی می‌دهند که قریب به انعقاد رسد گلوله‌ها می‌سازند و این را حضض می‌نامند و از بعضی ثقه شنیده شده و تحقیق همین است که گیاه آن به عینه گیاه عنب الثعلب است که به دستور مذکور مرتب می‌نمایند و بعضی مغشوش و بعضی محلول از برگ مورد و صبر سقوطری از هر یک سی مثقال و مرمکی بیست و پنج مثقال و زعفران بیست مثقال و دوشاب یک من تبریزی می‌سازند و فرق میان آن و اصلی آن آنست که رنگ بیرون اصلی زرد مایل به سیاهی و اندرون آن مایل به سرخی و چون در آب حل نمایند کف آن به رنگ خون می‌باشد و طعم آن با قبضیت و تلخی و چون در آتش بدارند ملتهب گردد و مجعول و مغشوش آن به خلاف آن باشد و با آتش ملتهب نشود.

طبیعت آن: در حرارت و برودت معتدل و در دویّم خشک.



افعال و خواص آن: قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل آن کمتر از ردع و آشامیدن آن جهت اورام باطنی و اسهال قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث سینه و سرفه و درد جگر و یرقان اسود و زحیر و ادرار حیض و بواسیر و حرارت گرده و قرحه مجاری بول و التهاب و تشنگی و گزیدن سگ دیوانه. *الاذن* قطور آن جهت منع سیلان رطوبات و چرک از گوش. *الفم* مضمضه آن جهت تقویت لثه مسترخیه و غرغره آن جهت ورم حلق. *العین* اکتحال آن جهت جرب و حکه و سلاق و دمعه و رمد و ضعف بصر و منع نزله. *اعضاءالغذاء* طلای آن جهت شقاق و قرحه مقعده و سحج کل اعضا و حقنه آن جهت اسهال مزمن و قرحه امعا نافع و قرشی در شرح قانون گفته که حضض با وجود آنکه منع نزف الدم می‌کند ادرار حیض می‌نماید.

مضر سپرز، **مصلح** آن انیسون و حماما.

مقدار شربت آن: از نیم مثقال تا یک درهم.

بدل آن: حضض هندی است.

◄ حضض هندی

به هندی رسوت نامند.

ماهیت آن: بعضی گفته‌اند که عصاره فیلزهرج است و تحقیق آنست که غیر آنست صاحب دستورالاطبا نوشته بهترین آن آنست که در نکرکوت و نواح لاهور از شیره هلیله تازه سازند و صاف باشد و در کتاب دیگر دیده شده که در نواح لاهور و نکرکوت از شیره هلیله تازه و شیر می‌سازند و حیکم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه از حکمای هند و کتب معتبره ایشان تحقیق شده آنست که عصاره دارهلد است که دارهلد تازه را نیم کوفته در آب می‌جوشانند تا تمام قوّت آن در آب باز داده شود پس صاف نموده مساوی آن شیر گاو داخل کرده می‌جوشانند تا غلیظ و منعقد گردد و به اطراف می‌برند و بعضی گفته‌اند معنی رسوت به هندی رس اوتهه است زیرا که رس به معنی عصاره و اوته به معنی جوشانیدن است و چون آن عصاره است و به طبخ مرتب می‌نمایند لهذا مسمی بدان گشته و آن عصاره برگ چند نباتی است بعضی شبیه به برگ حلبه و خاردار و بعضی شبیه به خرفه خرد و ضخیم‌تر از آن و بعضی شبیه به حندقوقی که به هندی کده پورنا و بس کهپره نامند در هاون‌های چوبی بزرگ کوبیده آب آن را گرفته صاف کرده طبخ می‌دهند تا به سرحد انعقاد رسد و بر برگ‌های عریض طولانی سبز پسته‌ای رنگ ریخته خشک می‌نمایند و به اطراف می‌برند و آن برگ یحتمل که برگ دارهلد باشد و رنگ رسوت تازه خالص زرد می‌باشد.

طبیعت آن: قریب به طبیعت مکی است و گفته‌اند سرد و خشک است.

افعال و خواص آن: نیز قریب بدانست و جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و بثور و تسکین حدت خون و صفرا و قی و فواق و اسهال بواسیری و ورم طحال و دفع سموم نافع و آشامیدن محلول مقدار نیم درهم آن با آب برگ ککرونده که گیاه هندی است مقدار پنج شش مثقال خصوصاً که شب در آن بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده نیم گرم بیاشامند جهت حبس خون بواسیر و اسهال بواسیری و اسهال الدم و سحج امعا و طلای محلول آن درآب نیم گرم جهت وجع بین الکتفین و تحلیل اورام حاره و بثور مجرب و اهل هند جهت سحج اطفال در ادویه ایشان داخل می‌نمایند و می‌خورانند و حبوب رسوت در قرابادین ذکر یافت و فتیله آن که یک وزن آن را با هم وزن آن ثمر نیم که به هندی نمولی گویند با ربع وزن آن زرنباد کوفته در آب برگ ککرونده سفید خوب حل کرده فتیله‌ها سازند به قدر بند انگشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آن را محکم بسته نگاهدارند عندالحاجت یکی بردارند بدبر جهت تسکین وجع بواسیر و حبس خون مجرب است.

فصل الحاء المهمله مع اللام

◄ حلاب

به ضم حای مهمله و فتح لام و الف و بای موحده.

ماهیت آن: گیاهی است به قدر شبری برگ و شاخ‌های آن بسیار باریک و گل آن بسیار ریزه سفید و تخم آن به قدر خردلی منبت آن اکثر امکنه خصوصاً اطراف عمارات و خرابه‌ها.

طبیعت آن: در سیّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: ضماد آب آن با آرد گندم جهت استحکام عضو مکسور و کوفته و بدر رفته و مانده و سست شده و با حنا جهت خارش کف دست اطفال و غیر اطفال و مانع زیاده شدن آن و جهت سیلان زرداب از آن مفید.

◄ حلبه

به ضم حای مهمله و سکون لام و فتح بای موحده و ها و فریقه نیز خوانند و در گیلان خلبه به خای معجمه و به اصفهان شنبلیله و در شیراز شلمیز و به هندی میتهی نامند.

ماهیت آن: از حبوب معروفه است و گیاه آن تا به قدر ذرعی و شاخ‌های آن باریک و برگ‌های آن ریزه صنوبری شکل زاویه آن متصل به شاخ و قاعده آن بالا و طعم آن مایل به تلخی و بوی آن تند و تخم آن لعابی و بوی آن نیز شبیه به بوی برگ آن و در غلافی شبیه به غلاف تخم ترب و اندک پهن و کوچک‌تر از آن



و اندک زرد رنگ و ریزه مربع اندک پهن و غیر املس و غیر مستوی و مأکول و برگ آن را نیز پخته می‌خورند و با گوشت لذیذ می‌باشد و بعضی برای حدت طعم و کم شدن تلخی و رایحه آن اولاً برگ آن را اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته پس با دو پیازه گوشت بریان کرده می‌خورند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: برگ آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت امراض بارده و سوءالقنیه و استسقا و سرفه بارد و ورم طحال و درد کمر و جگر و رحم و برودت مثانه و تقطیر بول و ضماد آن جهت تقویت موی نافع و خوردن آن با نان مانع تلیین آنست و تخم آن ملین و منضج و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی ریه. *الصدر و المعده* مطبوخ آن با عسل مسهل و جهت مواد محتبسه به سینه و سرفه و ربو و عسرالنفس و بواسیر و اورام باطنی و کسر ریاح و دافع بلغم لزجه از سینه و تنقیه امعا و مطبوخ آن با تمر هندی و مویز و انجیر که آب آن را بعد از طبخ صاف نموده با عسل به قوام آورده باشند جهت ضیق النفس و تصفیه صوت و قروح سینه و درد آن که مزمن شده باشد و با آب پرسیاوشان مجرب. خوردن آن با مری پیش از طعام و به دستور با عسل شکم براند و اخلاط ردیه دفع کند. *اعضاء النفض* طبیخ آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه جهت تسهیل ولادت و ادرار بول و حیض و مداومت خوردن آن با آرد گندم و شکر و عسل سرشته جهت تسمین بدن و اصلاح حال گرده مؤثر و آب طبیخ آن با پنج درم فوه جهت نیکویی رایحه براز و تلیین طبیعت و رفع سستی و شکستگی اعضا و ادرار حیض ولیکن مفسد رایحه عرق و بول است. *الاورام و غیرها* ضماد آن جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و سعفه و سبوسه و کلف و سوختگی آتش و شقاق بارد و کجی ناخن و ورم سپرز و رحم و رفع اسقاط موی و سایر آثار جلدیه و ضماد آرد آن با بوره ارمنی جهت تحلیل طحال و با انجیر جهت گشودن دمل و با آرد جو و روغن گل سرخ و سرکه جهت اورام حاره و با عسل جهت بارده و طلای آن جهت رفع چرک و نیکویی رنگ رخسار و با مویزج جهت منع تولد قمل و قطور نقیع آن در آب جهت دمعه و سلاق و حمرت و بقایای ورم چشم و نطول طبیخ آن و به دستور جلوس در آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و فرزجه آن با پیه قاز جهت تلیین صلابت رحم و تفتیح فم آن و شستن سر با آب طبیخ آن جهت جعودت موی و زوال حزاز و قروح رطبه نافع و اکثار آن مصدع و مغثی و مضر انثیان، مصلح آن سکنجبین حامض و انیسون و مکیدن انار میخوش و محرورالمزاج را استعمال برگ آن بدون کاسنی جایز نیست و طبیخ برگ آن با برگ اسفناج و یا برگ خرفه و یا با زردک نیکو مصلح است آن را از برای محرورالمزاج و روغن تخم آن گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت زحیر و اسهال و نخاله روی و موی و قرحه رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت جلای بشره مؤثر است

◄ حلبیب

به فتح حای مهمله و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده گویند سورنجان هندی است.

ماهیت آن: دوایی است هندی خشبی شبیه به سورنجان مصری.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و گویند در سیّم.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت نقرس و درد مفاصل و زانو و تقویت بدن و اخراج بلغم خام و اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و امعا و اسهال بلغم خام مفید.

مقدار شربت آن: تا سه درهم.

مضر سپرز و مغلظ آن، **مصلح** آن کثیرا و کاسنی است.

◄ حلبوب

به فتح حای مهمله و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و بای موحده لغت نبطی است و به اندلس حریف الاملس به حای مهمله و در بلاد دیگر عصاهرمس و خصی هرمس به خای معجمه و صاد مهمله و دیسقوریدوس در رابعه نوشته که آن را لیثورسطس و بعضی برسانیون و بعضی اربوطانون نامند.

ماهیت آن: گیاهی است به قدر شبری و پرشاخ و بسیار گره و شعبه‌های آن از گره‌های آن رسته و برگ آن کوچک‌تر از بادروج و مفروش بر روی زمین و یک روی آن مزغب و دو نوع می‌باشد: نر و ماده و ثمر نوع ماده آن خوشه‌دار با تخم و تخم آن از بطم کوچک‌تر و برگ نر آن و ثمر آن نیز کوچک‌تر از ماده و مستدیر و یک تخم بر بالای تخم دیگر و پیوسته به هم شبیه به خصیه حیوان و بیخ آن دو عدد و مستدیر به قدر تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب نیز به هم پیوسته مانند خصیه

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: محلل اورام بارده و ملین طبع و آشامیدن سی مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مایبه و مره صفرا و ضماد آن محلل قوی و گفته‌اند حمول برگ ماده آن بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن باعث حمل به دختر و آشامیدن برگ نر آن و حمول بیخ سست آن باعث حمل به پسر است بالخاصیت و گفته‌اند سست آن مضعف باه و صلب آن مقوی آنست.

◄ حلتیت

به کسر حای مهمله و سکون لام و کسر تای مثناة فوقانیه و



سکون یای مثناة تحتانیه و تای مثناة فوقانیه به فارسی انگزد و انغوزه و به اصفهانی انگشت گنده و به هندی هینک نامند.

ماهیت آن: دو نوع می‌باشد طیب و منتن و طیب آن صمغ انجدان سفید است که آن را کوله پر نامند و منتن آن را گویند صمغ انجدان سیاه است که به فارسی کمات نامند و بهترین آن طیب آنست و بهترین منتن آن صاف شفاف مایل به سرخی تند بوی با بشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و زبون مغشوش آن رنگ سبز و بوی آن مانند بوی گندنا و طعم آن کریه باشد و گویند منتن آن بدین اوصاف است و مغشوش به سکبینج و آرد باقلی می‌نمایند. منبت آن: هرات.

طبیعت آن: گرم در اول چهارم و خشک در آخر دویّم و منتن آن خشک در سیّم و با قوّت تریاقیت و سمیت.

افعال و خواص آن: *امراض الرأس* آشامیدن آن جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج و رعشه و صرع و خدر و تمدد و ام الصبیان و امثال اینها و با فلفل و سداب جهت کزاز و با شراب جهت امراض اعصاب و با سکبینج جهت فالج و خدر به شرط ادمان و بلع نمودن سه قیراط آن ممزوج با موم جهت فالج نافع. *امراض چشم و گوش و بینی و دهان و حلق و حنجره و صدر و معده و کبد و طحال و مراره* اکتحال آن با عسل جهت قوّت باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و قطور جوشانیده آن در روغن زیتون جهت درد گوش و کری کهنه و دوی و طنین و با زنجار و زاج جهت بردن گوشت زیاده که در بینی متکون شود و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد و ریزاندن آن و طلای آن از خارج نیز مسکن درد آن و مضمضه به طبیخ آن با انجیر و زوفا جهت درد دندان کرم خورده و غرغره آن با عسل جهت ورم لهات و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو و به تنهایی و یا با ادویه مناسبه جهت بحت الصوت و خشونت حلق و شوصه بلغمی و آشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیه صوت. *اعضاء الغذا* آشامیدن آن مذیب هر جامد و محلل و پراکنده کننده ریاح و با سکنجبین جهت جمود شیر و با قوابض جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت مغص ریحی و بلغمی و قولنج و تحلیل ریاح و پراکندگی آنها و اخراج اقسام کرم معده و تفتیح خون بواسیر و برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و خوردن مقدار یک نخود آن و یا کمتر به قدر برداشت مزاج که در جوف خمیر نان پخته گذاشته بلع نمایند تا چند روز پی هم جهت تحلیل استسقای بارد هر نوع که باشد خصوصاً زقی و طبلی نافع و با انجیر جهت یرقان سدی و با آب بارتنگ جهت رفع چرک و دبیلات باطنی. *امراض رحم و اورام و قوبا و ثآلیل و سموم و غیرها* و آشامیدن آن با مو و فلفل جهت گشودن بول و حیض و بخور و حمول آن جهت اخراج جنین میت و گذاشتن آن بر اورام بعد از شکافتن آنها جهت اخراج اجزای خبیثه آن و ضماد آن با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا و با قیروطی جهت ثآلیل و غدد و مسماریه و ضماد آن جهت داءالثعلب و با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عضل و طلای آن جهت زخم سگ دیوانه گزیده و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهر دار و مانند آن و به دستور با شیر و جنطیانا جهت گزیدن سگ دیوانه و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و رتیلا. *الباه* گذاشتن اندکی از آن در ممر احلیل باعث تقویت و نعوظ تمام و مالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصاً که در روغن زنبق مدتی بیندازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند. *الحمی* آشامیدن آن جهت تب ربع. *الزینه* آشامیدن آن با مأکولات جهت نیکویی رنگ رخسار نافع.

مضر دماغ و جگر، **مصلح** آن انارین و انیسون و مضر سفل و مصلح آن کثیرا و بوی آن مضر محرورین، مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل.

مقدار شربت آن: از یک عدسه تا نیم مثقال.

بدل آن: جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل آنست و گویند از خواص آنست که چون در پارچه بسته در ممر آب گذارند مانع تکون کرم است در آن و همچنین گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام است از آن موضع و بر هر چه بمالند هوام از آن گریزان شوند و چون قدری از آن را در بیخ درختی که قلع آن متعذر باشد گذارند آن را می‌سوزاند و اگر به یک دفعه کفایت نشود مکرر نمایند دیگر بر نخواهد آمد مانند سقوف خانه‌ها و دیوارها مانند درخت پیپل و برکه در بنگاله و هندوستان بر سقوف و دیوار خانه‌ها برمی آیند و با اندک زمانی دیوارها و سقف‌ها و گنبد و مساجد و حمام را خراب می‌کنند چنانچه اکثر می‌برند لیکن اگر اندکی ریشه اصلی آن ماند باز سبز می‌شود.

◀ حلزون

به فتح حای مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفی است و نوع کبیر آن را به فارسی سفید مهره نامند و به هندی سنکه به فتح سین مهمله و خفای نون و کاف و های هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و دقاقی می‌نمایند و بوق نیز می‌سازند و خرمهره که به هندی کودی گویند که در هند و بنگاله و اودیسه و غیرها به جای زر معاملات و خرید و فروخت خرده روپیه اکثر بدان است خصوصاً در بنگاله و در هند فلوس بیشتر و این کمتر نیز نوعی از



حلزون است.

ماهیت آن: برّی و بحری و نهری می‌باشد بحری آن بزرگ و نهری آن کوچک و هریک به اشکال مختلفه بود و برّی آن چیزی است که چسبیده می‌باشد به گیاهها و اشجار و بر آنها تکون می‌یابد و آن را زنطاح نامند و صدف اعم از آنها است و آن مخصوص به جلد حجری آن حیوانست و شیح و ودع و اظفارالطیب و طلیسا و خف الغراب و فرفورا و دلینس و صدف مروارید و غیرها و زنطاح نیز همه از انواع حلزون‌اند.

طبیعت جلد حجری آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: انشاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد و گوشت آن در دویّم سرد و تر. گوشت دلینس که در مصر ام الخول گویند از اقسام برّی و مستطیل است الطف و سریع الاستحاله به خون صالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافع و گوشت سایر حلزونات مولد بلغم و سدد و رافع تشنگی و التهاب صفرا. *امراض عین و اذن و انف* اکتحال سوخته مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای گوشت محرق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع روییدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که به هندی کهونکه نامند در هنگام ظهور جدری در چشم مانع بروز آن است در آن و بعد از بروز محلل و دافع آن و مسکن حدت و سوزش و گرمی چشم و چون تازه آن را بگیرند و به سوزن سوراخ نمایند و بر موی روییده در چشم بچکانند آن را زایل گرداند و چون بر پیشانی بمالند منع ریختن مواد به چشم نماید چون بر حوالی گوش بمالند جهت رفع رطوبات زخمهای غایر آن نافع و سوخته آن را چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید. *امراض معده و قولنج و درد مثانه و حبس طمث* فرو بردن گوشت خام آن جهت درد معده و با مر جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجفف و مسحوق آن جهت ادرار حیض نافع. *الاورام و الجراحات و النصول و امثال اینها و سوءالقنیه و نقرس و سم* ضماد گوشت آن جهت ورم نقرس و سوءالقنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سگ دیوانه گزیده از بدن و طلای رطوبت آن که از سوزن سوراخ کرده نزدیک آتش گرفته باشند با مرصاف و صبر بالسویه سرشته جهت تحلیل اورام مزمنه و التیام جراحات خبیثه بیعدیل و با مر و کندر نیز جهت التیام جراحات خصوصاً عصبانی و گویند بالخاصیت متطرقات صلبه را نرم می‌سازد.

◀ حلفا

به فتح حای مهمله و سکون لام و فتح فا و الف.

ماهیت آن: نوع از بردی است که به فارسی پیزر نامند که در آبها روید و از آن حصیر و امثال آن ترتیب دهند و در حلیفه که موضعی و منزل است قریب به مکه معظمه بیشتر می‌شود.

طبیعت آن: در اول گرم و خشک.

افعال و خواص آن: شستن سر با محرق آن سه روز متوالی جهت رفع حزاز و قروح ابریه و خوردن پنج درهم آن با عسل و سرکه کشنده اقسام کرم معده و امعا و مفتح سدد و گفته‌اند با آب و عسل نیز این اثر دارد و داغ کردن به شاخ‌های آن که از آتش افروخته باشند جهت نمله ساعیه و تکرار آن سه دفعه جهت منع زیاده شدن اورام رخوه نافع است.

◀ حلق

به فتح حای مهمله و لام و سکون قاف.

ماهیت آن: عصاره برگ نباتی است یمنی شبیه به علیق و ثمر آن مانند خوشه انگور و دانه آن مانند عنب الثعلب و بعد از رسیدن سرخ می‌گردد پس سیاه و برگ آن شبیه به برگ تاک و ترش و با گوشت آن را طبخ می‌نمایند و می‌خورند و عصاره آن را بدین قسم می‌گیرند که برگ آن را در تنور می‌گذارند و چون نرم گشت رطوبت آن را افشرده منعقد می‌سازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش می‌باشد و بهتر از آب حب الرمان است گفته‌اند آب آن را در اصفر می‌ریزند و بعد از انعقاد و خشک شدن برمی‌دارند و به اطراف می‌برند.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن پنج درهم محلول آن در سی درهم آب جهت قمع مره صفرا و تسکین لهیب و حرارت معده و عطش و ازاله کرب خمار بی‌عدیل.

مقدار شربت آن: تا پنج درهم.

فصل الحاء المهمله مع المیم

◀ حماحم

به فتح حای مهمله و میم و الف و کسر حای مهمله و سکون میم حبق بستانی است و در شام حبق نبطی و به عربی دیسم و به فارسی گویند بستان افروز است و نیز گویند غیر آنست و به هندی کلغه نامند.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ بستان افروز و از آن بزرگ‌تر و مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها با بستان افروز غرس می‌نمایند و مشهور به لاله خطایی است و در تبریز به گل عاشقان.

طبیعت آن: در آخر اول سرد و خشک.

افعال و خواص آن: با قوّت محلله و رادعه و رافع سده دماغ و



زکام حادث از بلغم و ضماد برگ آن جهت سوختگی آتش نافع و صاحب تقویم گفته که حرارت معده و جگر را ساکن گرداند و چون طبیخ آن را با جلاب یا سکنجبین بیاشامند معده و جگر را از اخلاط فاسده ردیه پاک سازد و تخم آن مقوی دل و برشته آن با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثار آن **مضر** مثانه، **مصلح** آن کندر.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.

بدل آن: بستان افروز است و روغن آن که آب برگ آن را گرفته با روغن زیتون بالمناصفه ترتیب دهند محلل با قوّت قابضه و خوردن دو مثقال آن جهت ریاح معده و طلای آن جهت ریاح اغشیه دماغ نافع است.

◄حمار اهلی

به کسر حای مهمله و فتح میم و الف و رای مهمله به فارسی خر و الاغ و به هندی گدهه به فتح کاف فارسی و سکون دال مهمله و فتح ها و های دیگر در آخر نامند.

ماهیت آن: حیوانی معروف است.

طبیعت آن: در اوایل دویّم گرم و در اوایل سیّم خشک و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: لحم آن غلیظ و بطی الهضم‌تر از گورخر. *امراض الرأس* خوردن کباب جگر آن ناشتا جهت صرع و تب ربع و آشامیدن سم سوخته آن هر روز نیم مثقال نیز جهت کزاز و صرع و بخور سم آن با خمر غلیظ جهت جنون و طلای سرگین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف و به دستور چکانیدن عصیر آن در بینی به تنهایی و استنشاق خشک آن که سرکه بر آن پاشیده باشند و نیز قطور آب سرگین تازه الاغ جهت صرع مفید. *امراض کبد مراره و گرده و مثانه و سموم و غیرها* آشامیدن بول آن جهت درد گرده و آشامیدن عصیر سرگین آن جهت یرقان و تفتیت حصات و اخراج جنین و مشیمه و بخور سم آن جهت عسر ولادت و آشامیدن آن جهت رفع سم و جذام و ضماد سم سوخته آن جهت شقاق مزمن و با روغن زیتون جهت خنازیر و مفاصل و ناسور و به دستور ضماد کبد سوخته آن با زیت جهت خنازیر و با شراب جهت کجی ناخن و برص بیاض آن و ضماد پیه آن جهت رفع آثار قروح و التیام جراحات احشا نیم گرم و خوردن آن و آشامیدن نقیع سرگین حمار گیاه خوار در شراب جهت گزیدن عقرب و تمریخ مغز سر آن با روغن زیت موی را برویاند و دراز کند و دندان آن را در زیر بالین گذاشتن خواب آورد و سپرز آن شیر را زیاده کند و خون آن زایل کننده بواسیر است چون بر آن بمالند و کودک بدخو را خوشخو گرداند و مضمضه به شیر آن درد دندان را تسکین دهد و آشامیدن شیر آن سرفه کهنه حار و سل و دق را مفید و موی دم آن را که در شراب اندازند عربده آورد و بول آن را بر هر کشتی که بمالند ماهیان بسیار در آن جمع آیند و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان و آشامیدن چرک گوش آن مقدار ثمن درهمی طفلی که بسیار گریه کند باعث تسکین گریه آنست و جالینوس گفته که طلای نطفه آن سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و گویند چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود و چند قدم برود و به دستور چون در گوش آن بگوید که مرا عقرب گزیده است باعث رفع درد آن است و چون قضیب آن را در کوزه آب ندیده کرده بر آتش گذارند تا قریب به سوختن رسد پس ساییده با روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن بغایت مؤثر و گویند چون قضیب تازه آن را با ادویه حاره پخته تناول نمایند قضیب را بزرگ گرداند و از مجربات شمرده‌اند و تدخین قضیب خشک آن جهت تب ربع نیز مجرب دانسته‌اند به شرطی که بعد از نوبه تدخین کنند و اندکی بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا بر آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال آن با ماءالقطر حابس اسهال است و چون ادمان خوردن لحم آن مورث خلط سوداوی و امراض سوداوی است باید که شخصی که ناچار باشد به خوردن آن تعهد نماید بدن خود را به اخراج سودا و ترطیب آن به استعمال ادهان و لعابات و چون تناول نماید و در بدن خود ثقلی و تمددی دریابد و زود از معده او نگذرد باید که مبادرت نماید به اخراج آن با استعمال فرزجات یا شیافات یا جوارشات مسهله تربدی و سقمونیایی.

◄حمارالوحش

به فتح واو و سکون حای مهمله و شین معجمه به فارسی گورخر نامند و معروف به خرگور است.

ماهیت آن: حیوانی است معروف.

طبیعت آن: گرم و خشک‌تر از حمار اهلی.

افعال و خواص آن: گوشت آن غلیظ و مولد سودا و چون خواهند که استعمال نمایند باید که با نمک و شبت و دارچینی و زنجبیل مهرّا پخته تناول نمایند. *امراض الرأس و العین و الصدر* تعلیق پوست پیشانی آن بر سر و یا بر بازو جهت رفع صرع مجرب دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند باید که مقدار یک شبر باشد و پوشیدن انگشتری مصنوع از سم آن در خنصر چپ جهت رفع صرع مجرب امّا باید که هر ماه آن انگشتری را تجدید و تغییر نمایند و طلای پیه آن با شیر مرضعه جهت رفع گریه اطفال و پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب و آشامیدن ریه خشک کرده آن با عسل و کثیرا جهت ربو و سرفه و ضیق النفس. *امراض گرده و مثانه و ظهر و باه و کلف و

داءالثعلب و دوالی و غیرها* آشامیدن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش و چهار قیراط زهره آن با خولنجان و آب کرنب جهت تفتیت سنگ مثانه و پیه آن با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و خصیه و قضیب آن بغایت مقوی باه و طلای زهره آن جهت رفع داءالثعلب و دوالی و پیه آن جهت کلف و قوبا و آشامیدن مرق گوشت آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و جگر و سم آن در افعال مانند حمار اهلی است.

◄ حمّاض

به فتح حای مهمله و میم مشدده و الف و ضاد معجمه به یونانی طوطاق اغریون و به شیرازی ترشه و به هندی چوکا نامند و به زبان فرنگی بستانی آن را اشلیه کیاتم و برّی آن را اشلیه پاتم گویند و قسمی دیگر که کوچک می‌شود برگ آن شبیه به سه برگه است آن را اطریفلین یعنی حماض سه برگه و به عربی حمضیض و به هندی امروله گویند.

ماهیت آن: برّی و مایی و بستانی می‌باشد بستانی آن دو نوع می‌باشد نوعی عریض الورق و تفه و آن را سلق برّی و به ترکی قوزی غلافی و به هندی چوکا و به لغت اهل یمن بعقل و نوعی دیگر رقیق الورق ترش و آن را حماض بستانی نامند و بیخ همه مایل به سرخی و ثمر آن خوشه‌دار و متراکم و تخم آن سیاه و براق و در غلافی ریزه مثلث شکل و سرخ رنگ و نوعی را تخم بدون گل تکون می‌یابد و این هر دو نوع ترش و بهترین انواع‌اند.

طبیعت آن: در اول سرد و در دویّم خشک و در اوایل دویّم نیز سرد و خشک گفته‌اند و با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: *امراض الفم* مضمضه به عصاره آن جهت تسکین درد دندان و آکله دهان. *امراض دماغ و معده و کبد* خوردن آن رافع خمار و قی و غثیان صفراوی و خواهش گل خوردن و امثال آن از خواهش ردیه فاسده است و جهت یرقان و تقویت جگر و التهاب و تشنگی و آوردن اشتهای طعام و رفع سمیت عقرب گزیده نافع و پخته آن تلیین طبع کند و جهت جراحت امعا و سحج با سماق مفید و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بپزند و با روغن زیت بریان نمایند و گشنیز و اندکی زیره و آب انار دانه بر آن بریزند و تناول کنند حبس شکم نماید و ضماد پخته آن با شراب جهت خنازیر و ورمهای بناگوش و جرب و برص و قوبا و با سرکه جهت سپرز بغایت نافع و ضماد آن با روغن گل و زعفران جهت قروح شهدیه مفید.

مضر باه، **مصلح** آن شربتها.

مقدار شربت آن: تا هیجده درهم.

بدل آن: حماض اترج و تخم آن در اول سرد و در دویّم خشک و قابض.

افعال و خواص آن: *امراض قلب و معده و کبد و امعا و سموم و غیرها* جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و قرحه امعا به سبب تغریه آن و گزیدن عقرب به جهت قوّت تریاقیه آن و بریان کرده آن جهت اسهال دموی و صفراوی و کبدی و بسیار بریان کرده آن حابس بطن و تعلیق بزر حماض بر بازوی چپ مانع آبستنی و گفته‌اند جهت سم عقرب به مرتبه‌ای مؤثر است که چون کسی او را آشامیده باشد و عقرب آن را بگزد متضرر نگردد.

مضر گرده و سپرز **مصلح** آن رازیانه و قند.

مقدار شربت آن: تا دو درهم و بیخ آن جهت اسهال دموی و سحج و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد آن جهت جرب متقرح و قوبا و داخس و شقاق ناخن و با آرد جو جهت خارش بدن و مطبوخ آن با سرکه جهت ورم طحال و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سدی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و احتباس حیض.

و **برّی** آن عریض الورق شبیه به بارتنگ در طعم و شبیه به برگ چغندر در شکل و آن را سلق جبلی نامند و بیخ آن را در اصفهان حلیمونا خوانند و آشامیدن آب گیاه آن و خوردن برگ پخته آن جهت سحج صفراوی و یبسی مفید و بیخ آن در افعال قوی‌تر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یک مثقال آن با آب خبث الحدید جهت بواسیر مجرب و ضماد آن جهت وجع مفاصل و کوفتگی اعضا و نقرس حار و بخور آن با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن دانه بواسیر ظاهری و فتیله آن با مقل ازرق و موم روغن تخم کتان جهت بواسیر باطنی نافع و مایی آن که در کنار آبها می‌روید برگ آن با صلابت و شبیه به کاسنی است و نبات آن شبیه به نیلوفر و بیخ آن شبیه به چغندر و تخم آن سیاه رنگ اندک مایل به سرخی و طعم آن مانند بستانی و آن را حماض البقر و سلق مایی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است.

طبیعت آن: سرد و خشک و قابض.

افعال و خواص آن: قریب به بستانی است و جهت خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازاله غم و توحش و استرخای مقعده و تفریح آورد و طبع را خوش دارد و ضماد آن جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع ازدیاد زخمها مفید و تخم و برگ آن را چون بخایند درد دندان را ساکن کند و بن آن را محکم سازد و ادمان اکل آن یرقان را زایل گرداند.

بدل آن: بطباط است.

◄ حمام

به فتح حای مهمله و میم و الف و میم به فارسی کبوتر و به هندی

نیز مشهور بدان است.

ماهیت آن: مرغی است معروف صحرایی و خانگی می‌باشد. صحرایی آن اکثر خاکستری رنگ مایل به سبزی و خانگی آن ملون به الوان و انواع و خوشرنگ‌تر و خوش منظرتر می‌باشد.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و در اول خشک و صحرایی آن گرم‌تر و خشک‌تر و لطیف‌تر از خانگی و هر دو با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: بچه اهلی آن بهتر خصوصاً تازه پر و بال برآورده آن. *امراض سر و چشم و معده و کبد و گرده و باه* خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی و تسمین بدن و تقویت گرده و باه و تولید منی و چون سنگدان آن را که تازه برآورده باشند و آلایش جوف آن را دور کرده ساییده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع و خوردن بچه کبوتر در روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نموده جهت تفتیت حصات گرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و طلای خون آن بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و به دستور آشامیدن قدر باقلایی از خون خشک شده آن و ریختن خون گرماگرم آن بر جراحات سر که به استخوان رسیده باشد و اکتحال خون گرماگرم آن خصوصاً که پر نورسته بچه آن را بکنند که خون از آن برآید و در چشم بچکانند جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و شبکوری نافع و فضله آن در سیّم گرم و خشک و جالی و مقرح آشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و سه درهم آن با دو درهم دارچینی جهت تفتیت حصات مجرب و طلای سرگین سوخته آن بر اطراف بینی جهت رعاف بیعدیل و چون سرگین آن را بسوزانند و ملح آن را بگیرند و با آب ترب بیاشامند تفتیت حصات نماید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صداع مزمن و شقیقه و درد پهلو و مفاصل و نقرس و با آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت گشودن دمل و قلع خشک ریشه زخمها و چون با آرد گندم و آب گرم و قدری قطران مرهم ساخته سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند پس بشویند و باز تجدید کنند در ازاله برص بغایت مؤثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و جلوس در طبیخ آن جهت عسرالبول و تمریخ پیه آن جهت رفع آثار قروح نافع و سر آن را که با پر و موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری اکتحالاً مفید و چون شکم بچه کبوتر را بشکافند و گرماگرم بر موضع عقرب گزیده بندند جهت جذب سمیت آن مفید و بیضه آن بسیار گرم آشامیدن خام آن جهت رفع خشونت سینه و نیکویی رنگ رخسار و چون اطفال با عسل تناول نمایند به زودی به سخن آیند و طلای پنج عدد آن با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و زهره آن را چون در چشم کشند جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع و استخوان ساق آن را چون بسوزانند و فرزجه نمایند جهت اعاده بکارت از اسرار است و مداومت خوردن بچه کبوتر مورث برص و مجموع کبوتر صحرایی و اهلی مضر محرورین و مصدع و محرق خون و اکثار خوردن کباب بچه کبوتر با ادویه حاره مورث احتراق دم و حدوث جذام است مصلح آن پختن آن با آب غوره و سرکه و گشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد از آن و سکون صاحب آبله در جایی که کبوتران در آن باشند در زیر یا بالا بالخاصیت مورث شفای آن و مجاورت آن سبب امن از امراض دماغی و عصبانی و عفونی مانند فالج و سکته و سبات و ام صبیان و خدر و طاعون و ازاله وحشت و فساد هوا است.

◄ حماما

به فتح حای مهمله و فتح دو میم و دو الف لغت نبطی است و امامون و امومن نیز گویند.

ماهیت آن: چند نوع می‌باشد نوعی نباتی است شجری مشبک از شاخ‌های سرخ یاقوتی رنگ و با صلابت و شبیه به خوشه و گل آن ریزه مانند گل خیری و سرخ رنگ و برگ آن شبیه به برگ فاشرا و تند و خوشبوی و گل آن را به یونانی لوفاین و به شیرازی ماهلو نامند و تخم آن بسیار لذاع و منبت آن ارمنیه و طرسوس و این بهترین انواع است و نوع دیگر مایی که در آبها می‌روید و در شام یافت می‌شود و مایل به سبزی و نرم و چون به دست بمالند بوی آن شبیه به سداب باشد و نوعی دیگر نبطی و آن غیر مشبک و مستطیل و پر تخم و سفید مایل به سرخی و گل آن زرد مایل به سرخی و بعد از رسیدن سرخ می‌گردد و در آب ماه رومی می‌رسد و اگر پیش از رسیدن به کمال تخم آن را اخذ نمایند به زودی فاسد می‌گردد و قوّت آن تا هفت سال باقی می‌ماند و صاحب تحفه نوشته که بهترین آن مایی است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و بعضی در دویّم خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: *امراض الرأس و الاورام و السموم و اعضاءالغذاء و النفض و غیرها* ضماد آن بر پیشانی جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و به تنهایی و یا با بادروج جهت گزیدن عقرب و با مویز جهت ورم احشا و آشامیدن آن مسکر و منوم و مورث سرور و منقی معده و جهت تقویت جگر و تفتیح سده آن و سده سپرز و تحلیل صلابت آن و رفع مغص و پراکنده نمودن ریاح. *الکبد* آشامیدن طبیخ آن جهت ورم جگر مزمن



و ورم رحم و سایر اورام و حبس بول و طمث و نقرس و حمول و فرزجه آن جهت ورم مقعده و رحم و به دستور جلوس در طبیخ آن و گذاشتن پا در طبیخ آن و طلای آن جهت نقرس و طلای آن با بادروج جهت عقرب گزیده مفید و داخل اکحال می‌نمایند.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.

بدل آن: به وزن آن اسارون یا عود یا قرنفل یا وج و نصف آن زیره سفید.

مضر معده، **مصلح** آن تخم کرفس و مصدع و منوم و کسالت آورد، مصلح آن صندل و گلاب و دارچینی و چون آن را با سدس آن دارچینی عرق کشند و با عسل بیامیزند و در آفتاب گذارند در تفریح و جمیع افعال قوی‌تر از خمر است و آشامیدن یک درهم آن با نیم درهم زجاج مکلس جهت ادرار بول و تفتیت حصات در همان روز مفید.

◄ حمّص

به کسر حای مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله به فارسی نخود و به هندی چنه به لغتی بونت به ضم بای موحده و سکون واو و خفای نون و تای چهار نقطه هندی و به ترکی بولچاق نامند.

ماهیت آن: برّی و بستانی می‌باشد گیاه بستانی آن به قدر یک ذرع و تا یک و نیم ذرع و با شاخ‌های بسیار باریک و بر آن برگ‌های بسیار ریزه مشرف و ثمر آن در غلافی به قدر پسته کوچکی در هر غلافی یک دانه و دو دانه تا چهار دانه و بهترین حبوب مأکوله است مانند باقلا و غیر آن و اجود آن سفید بزرگ دانه تازه آنست و برّی آن نیز شبیه به بستانی و تیره رنگ و کوچک‌تر و ثمر آن اندکی با تلخی و مایل به سرخی و دراز و نیز بستانی اصناف می‌باشد صنفی سفید بزرگ دانه ملایم و صنفی سرخ صلب ریزه دانه و صنفی سیاه و صنفی سرخ مایل به سیاهی و برّی را حمّص کرسنی نامند.

طبیعت آن: در اول گرم و خشک و برّی آن در آخر آن یعنی گرم‌تر و خشک‌تر از آن و نزد بقراط در دویّم گرم و در اول خشک و سبز تازه آن در اول تر و قوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند و مولد ریاح و نفاخ.

افعال و خواص: برّی آن منقی و مفتح سده جگر و سپرز و گرده شرباً و جالی جرب متقرح و قوبا و ملین اوارم بناگوش و انثیان ضماداً و با عسل جهت تنقیه قروح و جراحت سرطان مفید و بستانی آن ملین طبع و مقوی حرارت غریزی و ریه و ظهر و مولد خون صالح و کثیرالغذا و مسمن و منبه اشتها. ٭اعضاء الصدر و الغذا و المعده٭ تغذیه آن جهت ریه زیاده از حبوب دیگر است و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب با او نباشد و چون با تب باشد به جای شیر با آب بنوشند چون یک شب در سرکه بخیسانند و صبح ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده بسیار مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات و مفتح سدد به سبب کسب ملوحت و مدر بول به سبب حرارت و بالخاصیه جهت درد سینه و قروح شش نافع. ٭الباه٭ چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع آن را با اندک عسل بالای آن بنوشند جهت اعاده شهوت جماع مایوسین بیعدیل گفته‌اند و خوردن حمص مابین طعام معین بر هضم آن و چون هریسه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعده بهترین ادویه است و خوردن برشته آن که سرد نشده باشد جهت بواسیر دموی آزموده و سبز تازه آن مولد فضول آشامیدن نقیع آن جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع و روغن حمّص در سیّم گرم و خشک و تند و با قوّت نافذه و مقوی موی و باه و جهت تسکین درد دندان و لثه و دردهای بارد و جذام و امثال اینها بغایت مؤثر و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و تصفیه رنگ رخسار و صوت و طلای آن جهت تقویت باه و نمش و کلف و امثال اینها مفید و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصات و مدر فضلات و در جمیع افعال قوی‌تر از سفید آن و با قوّت تریاقیه و جهت استسقا و یرقان سدی و سده جگر و تحلیل ریاح و جذام نافع و طلای اقسام آن جهت رفع صداع و زردی رخسار و سعفه حزاز و کلف و خارش اعضا و بی‌حسی آنها و امراض مفاصل و تقویت موی نافع و گفته‌اند که از خواص آنست که چون در اول هلال ماه به عدد ثآلیل در بدن یک عدد نخود بالیده گرفته و مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای خود و یا از بالای شانه آن لته را به جانب عقب اندازند در آخر آن ماه آن ثوالیل برطرف می‌شوند و حمّص مضر قرحه مثانه است مصلح آن خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصاً تازه آن، مصلح آن جوارش کمونی و زیره و شبت و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدل آن در قوّت باه لوبیا و در سایر افعال ترمس و آشامیدن آب بعد از تناول نخود بغایت مضر است.

فصل الحاء المهمله مع النون

◄ حنّا

به کسر حای مهمله و فتح نون مشدده و الف به فارسی به تخفیف نون آمده لغت عربی است و به یونانی ارقان و فقولیون نیز و به هندی مهندی نامند.

ماهیت آن: نباتی است معروف ساق آن به قدر یک ذرع و زیاده



و در هند و بنگاله تا به قدر یک دو قامت انسان می‌شود و ساق آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه به برگ انار و مورد و نازک‌تر و کوچک‌تر و نرم‌تر از آن و در اکثر بلاد خصوص بنگاله خزان ندارد مانند مورد الا آنکه در فصل بارش که گرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر و رعناتر می‌باشد و نشو و نما زیاده می‌نماید و مزروع و قلم هر دو می‌باشد و قلم آن بیشتر و گل آن که فاغیه نامند سرخ مایل به سفیدی و خوشبو است و در بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دو بار گل می‌کند یکی در ایام بارش و دیگری زمستان و ثمر آن به قدر فلفلی و فی‌الجمله مانند اسپند و پوست آن نازک و خوشه‌دار و در جوف آن دانه‌های ریزه و گویند نر و ماده می‌باشد برگ نر آن عریض‌تر و بزرگ‌تر و برگ ماده آن کوچک‌تر و سبزتر و بعد از ساییدن رنگین‌تر و نبات آن رعناتر می‌گردد.

طبیعت آن: مرکب القوی مایل به سردی و در دویّم خشک و در اول گرم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: *امراض سر و چشم و دهان* ضماد و طلای آن با برگ گردکان بالمناصفه جهت بیضه و خوذه و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و به دستور با سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و با زفت و با روغن گل جهت قروح سر و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی و بر جبهه و صدغین خصوصاً که با آب گشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد به چشم و مضمضه به طبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بر کف پای آبله‌دار خصوصاً در بدو ظهور مانع بروز آبله است در چشم آن به تخصیص چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و در حدیث وارد است که حنا سید ریاحین است تخضیب بدان شعار اهل اسلام و ایمان است و صداع را زایل می‌گرداند و نور بصر می‌افزاید و تقویت باه می‌نماید. امراض معده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و طاعون و وبا و غیرها را نافع و بالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن و نقوع ده مثقال آن جهت یرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسرالبول و رفع احتباس آن و اسقاط جنین و تا ده روز متوالی به دستور جهت وبا و قروح مجاری بول و ادرار بول و حیض و رویبدن ناخن اصلی به جایی ناخن کج و متأکل و به دستور آشامیدن نقیع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و گویند چون یک ماه بدان مداومت نمایند و جذام زایل نشود قابل علاجات دیگر نیست و نطول آب مطبوخ آن جهت جمرت و سوختگی آتش و طلای آن جهت اورام حاره که زرداب از آن آید و با روغن گل جهت رفع جرب و با آب برگ بیدانجیر جهت شقاق مزمن و درد زانو مجرب و با گل حرف جهت فتق و قبله و ذرور آن جهت تجفیف قروح و ضماد برگ خشک کوبیده سرشته آن با پیه بز جهت التیام قروح خصوصاً قروح گوشه ناخن و آشامیدن تخم آن به قدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ به غایت نافع و گل آن معتدل و لطیف یک مثقال آن با سه اوقیه آب و عسل جهت رفع انواع صداع و قطع نزلات و تجفیف رطوبات و طلای آن با سرکه جهت صداع و به تنهایی جهت فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و رفع خناق و التیام قروح و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوصه طحال جهت ورم و درد و نفخه آن و گذاشتن آن در لباس موبینه مانع کرم زدن آن و برگ آن را نیز این اثر است و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند که مانند روغن گل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند گرم و محلل و مقوی موی و نیکو کننده رنگ رخسار است بدل آن روغن مرزنجوش و روغن برگ آن نیز مقوی و محلل و رافع اوجاع و تمدد اعصاب و مفاصل است و در قرابادین مذکور شد و گویند حنّا **مضر** حلق و ریه، **مصلح** آن کثیرا و لعاب بزرقطونا.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است.

◄ حندقوقی

به فتح حای مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره اسم نبطی است.

ماهیت آن: از جنس یونجه است برّی و بستانی می‌باشد برّی را به عربی حباقا و به یونانی لوطوس اغریوس و به فارسی دیواسپست صحرایی و به شیرازی اندقوقو و به لاطینی لوطس سکرار و به هندی بسکهپره و کده پرنه نیز نامند و بستانی را به عربی ذرق و به یونانی لوطوس و به لغتی طریفلن و به لاطینی طریفلم اوراتم و به کسطیلان طربول رماکه و به هندی این نوع نیز به نام برّی مشهور است و در اصفهان شبدر و در مازندران شرویت گویند و نیز سفید و سرخ می‌باشد و سفید آن قوی‌تر و اکثر مستعمل و ساق آن اندک سطبر و سفید و نرم و تا سه چهار ذرع طولانی و بر زمین مفروش و برگ آن اندک پهن و طولانی و بعضی را برگ‌ها ریزه و گل آن نیز ریزه و متراکم و بنفش با تارهای سفید و در این شاخه‌ها و برگها رسته و تخم آن ریزه مایل به استداره و رنگ آن مانند نانخواه و طعم برگ آن فی‌الجمله شبیه به خرفه و با حدت و خرافت و ساق سرخ آن صلب‌تر و مایل به بنفشی و به قدر سه چهار ذرع و مفروش بر روی زمین و برگ آن نیز شبیه به برگ سفید و در میان برگ و شاخ‌های آن شاخه بسیار باریکی رسته و بر سر گل آن سه عدد و زیاده ارغوانی رنگ با رگه‌های مایل به سفیدی و ریزه و اندک خوشبو و تخم آن ریزه‌تر از تخم سفید و طعم برگ آن نیز شبیه به برگ بستانی و با عفوصت و گلو را زیاده از آن می‌خراشد و آنچه در ماهیت آن نوشته‌اند که



ساق آن به قدر نیم ذرع و شاخ‌های آن باریک و برگ آن به قدر ناخن و گل آن خوشبو و با سفیدی و سرخی شاید در آن بلاد بدین هیأت می‌شده باشد و مستعمل برگ و تخم آنست و اهل هند بیخ آن را نیز مستعمل دارند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص بستانی آن: *امراض العین* اکتحال عصاره آن جهت غشاوه و بیاض و قرحه چشم. *امراض اعضاءالغذا و النفض و غیرها* آشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان و قولنج و مغص و رفع سموم قتاله و دمامیل و اصلاح اخلاط ثلثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و ملین و مشهی و به دستور تناول برگ پخته آن با اندک روغن بریان نموده و عرق آن نیز که به دستور برگ کاسنی و گل بیدانجیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت درد مفاصل و انثیین و اکثار آن مورث درد گلو، مصلح آن کاهو و کاسنی تازه و تازه آن موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت رفع کلف.

مقدار شربت: از تخم آن تا سه درهم و برّی آن را برگ بزرگ‌تر و ساق درازتر و تخم آن شبیه به حلبه و کوچک‌تر از آن و کریه الطعم و گل آن سرخ و آن را یونجه کوهی نامند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آب آن جهت صرع و درد پهلو و تقویت معده و درد آن و دفع ریاح و هیضه و برودت مثانه و تقطیرالبول و ادرار نمودن بول و حیض و شیر و عرق و سعوط آن جهت صرع و جنون و نطول عصیر آن جهت تسکین وجع عقرب گزیده مؤثر و بر عضو صحیح موجب احداث وجع و لذع و جلوس در طبیخ آن جهت سرعت حرکت اطفال و به دستور تدهین به روغن آن و نیز تدهین به روغن آن جهت درد اعضا و غسول با آب عصیر آن جهت تنقیه بشره نافع و مصدع و مضر محرورین مصلح آن گشنیز و بقول بارده و **تخم** آن گرم و تر و خشک‌تر از نبات آن مبهی و جالی و طلای آن در رفع اوساخ و کلف وجه قوی‌تر از بستانی.

مقدار شربت آن: تا سه درهم و مورث جرب، مصلح آن کثیرا و مضر سینه و مصلح آن شکر ابلوج و از خاصیت آنست که چون برگ و بیخ آن را بر ران چپ زن آبستن ببندند باعث سهولت وضع حمل آنست و باید که بعد از وضع حمل به زودی باز نمایند و صاحب دستورالاطبا نوشته که چون بیخ سفید در سایه خشک کرده آن را با آب و یا گلاب بسایند و در چشم کشند جهت رویانیدن موی مژگان ریخته و ازاله دمعه و جرب مفید و چون آب برگ سبز تازه آن را بگیرند و در نه درهم آن دوازده توله شیر گاو داخل کرده بخورند حبس بول را دفع نماید و نیز خوردن بیخ آن را از مقدار یک فلفل با یک دانه فلفل شروع نمایند و روزی به قدر یک فلفل از آن و یک دانه فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار چهل فلفل و چهل دانه آن رسد و باز به تدریج کم نمایند جهت اکثر امراض بارده رطبه و حمیات بلغمیه مزمنه خصوص مرضی که به هندی (صانجر)[1] نامند که در هر ماه یا در اوایل و یا اواسط و یا اواخر آن تب شدیدی اکثر با حمی و نزول آب در بیضه و پاها و مواضع دیگر نیز با درد و وجع عارض می‌گردد بسیار نافع است.

◀ حنطه

به کسر حای مهمله و سکون نون و فتح طای مهمله و ها در آخر به عربی بروقمح و به فارسی گندم و به هندی کیهون نامند به کسر کاف فارسی و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و نون و بریان کرده نیمکوفته مقشر آن را به عربی دشیش و برغل و به فارسی برغول گویند.

ماهیت آن: از حبوب مشهوره معروفه مأکوله است و اجود آن تازه بالیده سفید مایل به زردی و بعد از آن سفید است.

طبیعت آن: در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازه خشک نشده آن در دویّم تر.

افعال و خواص آن: بهترین اطعمه اصحا و کثیرالغذاء و مسمن بدن ولیکن مسدد و مضر صاحبان سده عروق و احشا و خوردن خام تازه آن مولد کرم معده و مصلح آن سرکه کهنه و آبکامه و مضر زنان حامله و پخته آن نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلح آن خوردن شیرینیها و خوردن آب بر بالای خام تازه نارس آن مورث قولنج ریحی و ضماد گندم ممضوغ جهت نضج دمامیل مفید برای آنکه مسخن جلد است و گندم برشته بطی‌الهضم و نفاخ و به دستور مطبوخ آن در آب ولیکن چون استمرار یابد متولد می‌گردد از آن غذای بسیار بیشتر از سایر انحای استعمال آن و ضماد گندم سوخته با موم و روغن جهت جلای رخسار بیعدیل و آرد گندم سمید که در آن اندک نخاله باشد که خمیره آن برآمده و نان از آن ترتیب دهند کثیرالغذاء و مسمن و مبهی و نان فطیر و نانی که آرد آن را بسیار نرم سوده و در آن مطلق سبوس نباشد و شسته مانند نشاسته شده باشد قابض و مسدد و دیر هضم و مصلح آن فانیذ سنجری و انجیر و فواکه مطبوخه و خوردن جوارش کمونی و فلافلی بعد از آن و آرد مطبوخ با شکر و بادام مانند حریره و اندک اندک لیسیدن جهت سرفه و نفث الدم و درد سینه و گرده و تسمین بدن و تقویت باه به غایت مؤثر و به دستور مصنوع از نشاسته آن و مطبوخ با آب و نعناع و روغن تازه

---

۱. سانجر: ب

جهت خشونت سینه و ضماد آرد گندم پخته با آب و روغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره و با آب پیاز جهت اورام بارده و نضج دماميل و با آب گشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد مجرب و طلای آن با سکنجبین جهت بثور لبنيه و با عصاره بنج جهت منع ریختن فضول به اعصاب و نفخ امعا و با شراب و یا سرکه جهت سم هوام خصوصاً آرد گندم سرخ و ذرور آن بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید خصوصاً که بر بالای آن برگ بیدانجیر بندند و گفته‌اند چون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ چند ساعت بندند پس باز کرده نزد سگ اندازند اگر سگ آن را نخورد معلوم می‌شود که آن سگ گزنده دیوانه بوده است و نشاسته آن را چون با رازیانه طبخ نمایند جهت زیاده کردن شیر زنان نافع و روغن گندم جهت منع قوبا خصوصاً قوبای اطفال و قوبای تازه و سعفه و حزاز و کلف نافع و دستور اخذ آن در ادهان در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◄ حنظل

به فتح حای مهمله و سکون نون و فتح ظای معجمه و سکون لام و آن را علقم نیز خوانند به سبب کمال مرارت و به عربی کسب و به شیرازی کوشت و به کرمانی خرزهره و به لغتی دیگر خربزه روباه و به لغتی هندوانه ابوجهل و به هندی اندراین کاپهل و به لغتی مهاکال نامند.

ماهیت آن: ثمر گیاهی است به قدر هندوانه کوچکی و نارنج متوسطی و در نهایت تلخی و نر و ماده می‌باشد نر آن صلب‌تر و کوچک‌تر و ماده آن بزرگتر و رخوتر و بهتر و مستعمل شحم ماده آنست که بیرون آن زرد و اندرون آن سفید مایل به زردی و متخلخل و در نبات آن ثمر بسیاری باشد و تخم آن سیاه بود و اندرون زرد سبز زبون و آنچه در بوته منحصر به یکی باشد از سموم قتاله است و در هند و بنگاله بیرون آن سرخ بسیار رنگین و سفید نیز می‌شود امّا بسیار کم و نادر و هیأت آن اندک طولانی و نبات آن شبیه به نبات هندوانه و برگ آن از آن کوچکتر و زرد رنگ بیخ آن باریک قوّت ثمر آن مادام که در پوست است تا چهار سال باقی می‌ماند و چون برآورند تا دو سال و باید که عندالاحتیاج شحم آن را برآورده استعمال نمایند و اگر پیشتر برآورند فاسد می‌گردد.

طبیعت آن: در چهارم گرم و در سیّم نیز گفته‌اند و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: محلل و مقطع و مسهل اقسام بلغم و جاذب اخلاط بلغمیه از عمق بدن. *امراض الرأس* آشامیدن آن جهت امراض سر بارد مانند صداع و شقیقه و فالج و لقوه و صرع و نسیان و منع نزلات مزمنه به چشم و چون در روغن زیتون بجوشانند و بدان سعوط نمایند جهت تفتیح سده دماغی و قطور آن جهت درد گوش و مالیدن ان بر دندان جهت آسانی کندن آن و سعوط آب تازه آن جهت رفع زردی چشم و خوردن برگ خشک آن به قدر دو درهم با نشاسته و صمغ عربی جهت اسهال سوداوی و با افتیمون و انیسون و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داءالحیه و جذام و سایر امراض سوداویه و مضمضه به طبیخ بیخ آن در سرکه جهت وجع دندان و چون جوف آن را خالی کرده در آن سرکه بریزند و بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت درد دندان و تقویت لثه و روغن آن که دو جزو آب تازه آن را با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و امراض بارده و جوشش سر و قطور آن جهت دوی و طنین و کرم گوش و مالیدن آن بر دندان جهت رفع درد آن و اکتحال رماد آن جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید. *امراض معده و امعا و کبد و گرده و مثانه و رحم و مفاصل و غیرها* آشامیدن آن به تنهایی یا با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و استسقا و جذام و داءالحیه و داءالفیل و سایر امراض سوداویه و بواسیر و چون در ماءالقراطن که ماءالعسل است طبخ نمایند و بیاشامند اسهال کیموس غلیظ نمایند و چون درست آن را در آب بجوشانند و به آن حقنه نمایند جهت فالج و رفع قولنج بلغمی و ریحی و عرق النساء و وجع ورک و ظهر و امثال اینها نافع و شیاف آن مسهل قوی و فرزجه آن قاتل جنین و آشامیدن یک درهم از روغن آن به دستور مسطور جهت اسهال بلغم و اخراج اقسام کرم معده و امعا و تدهین آن با زهره گاو بر ناف نیز جهت اخراج اقسام کرم و حقنه آن جهت رفع قولنج مفید و اگر تازه آن به دست نیاید ربع رطل شحم خشک آن را در آب بجوشانند و با یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و چون سر آن را بریده فلفل در جوف آن پر کرده سر آن را وصل کرده به گل حکمت بگیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یک هفته به نحوی که نسوزد پس برآورده فلفلها را ساییده تناول نمایند جهت رفع ریاح و انهضام طعام نافع و طلای سبز تازه آن جهت عرق النساء و دردهای بارد و سبز مفرد یک دانه و پوست و دانه آن را چون بکوبند و بیاشامند و همچنین مقدار زیادی از شحم آن اخراج اقسام دیدان نماید و آشامیدن آن و ضماد آن چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و توقف شدت آن مجرب گفته‌اند و طبیخ بیخ آن جهت استسقا و داءالفیل و تحلیل خون منجمد و رفع سمیت گزیدن عقرب حکایت کنند که اعرابی را چند جا بدن او را مار گزید در ساعت دو درم آن را بیاشامید صحت یافت و گویند چون سر آن را بریده چند پارچه عروق که به فارسی روناس نامند در آن فرو برده سر آن را وصل نموده به گل حکمت بگیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یک هفته به نحوی



که نسوزد پس برآورده عروق آن را از میان آن برآورند و خشک نمایند و وقت حاجت با آب لیمو ساییده بر کلف دست ضماد نمایند دو سه مرتبه بعون الله تعالی رفع می‌گردد مجرب است و ضماد برگ آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان خون منفجر و تحلیل اورام و پاشیدن آب طبیخ آن در خانه‌ها جهت کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر و بخور آن جهت ادرار حیض مفید و تعلیق بیخ آن بر کمر جهت نزول آب در بیضه گویند مؤثر است و تخم آن مسهل و مقی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب نمک بخیسانند تا تلخی آن زایل گردد پس بکوبند و با شیر و خرما بجوشانند و بخورند جهت صحت بدن مفید. ※الزینه※ چون حنظل را سوراخ کرده دانه‌های او را بیرون آورند و روغن زنبق در آن پر کنند و سوراخ آن را به قطعه‌ای حنظل مسدود کنند و به خمیر بگیرند و بر روی آتش بگذارند تا چند جوشی بخورد خضاب نمودن بدان و آشامیدن آن در حمام جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته‌اند و روغن آن که در امراض رأس ذکر یافت جهت منع ریختن موی نافع است و گویند چون آن را از میان دو پاره نموده بر بدن فرسی که بر آن کنه بسیار باشد بمالند در دو سه دفعه زایل گردد.

مقدار شربت: شحم آن از نیم درهم تا یک درهم و گفته‌اند که زیاده از نیم درهم نباید استعمال نمود و نباید که استعمال نمایند آن را مگر در سردی هوا در زمستان و در گرما و محرورالمزاج را استعمال آن جایز نیست جهت آنکه مکرب و موجب مغص است و بسا است که عمل نمی‌کند و موجب امراض می‌گردد خصوصاً صداع و امراض معده و مقعده و انفتاح افواه عروق و جریان خون صالح است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و مرطوبین قوی المزاج غلیظ الطبع و مستعملین میاه و اغذیه غلیظه و شیر و پنیر و امثال اینها. کسی که اراده استعمال آن دارد باید که به تنهایی نخورد بلکه با مصلح آن که صمغ عربی و یا کثیرا و یا مقل الیهود و یا نشاسته است هر یک مفرداً و یا مرکباً و با ادویه مناسبه دیگر نیز و صمغ عربی مضعف فعل آن و کثیرا معین عمل آنست و باید که بسیار نرم بسایند زیرا که جریش خشن آن مورث مغص و سحج و تقطیع امعا است و اصلاح آن به امور مذکوره است.

بدل آن: حب الخروع است و گویند به وزن آن خردل و چهار دانگ وزن آن قثاءالحمار و گویند به وزن آن حرمل است.

فصل الحاء مع الواو

◀ حواصل

به فتح حای مهمله و واو و الف و کسر صاد مهمله و سکون لام به هندی ککن بهیر و به مصر کی به ضم کاف و سکون یا نامند.

ماهیت آن: از جمله طیور آبی است اندک عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سر آن به طرف پایین برگشته و از آن پشت خار می‌سازند و پایهای آن مانند پای مرغابی و پرده‌دار و دو نوع می‌باشد سفید و سیاه خاکستری رنگ و سیاه آن بدبوی و پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوشبو و از پوست آن پوستین می‌سازند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و تر و رطوبت آن زیاده از حرارت.

افعال و خواص: گوشت آن غلیظ دیر هضم مضر، مصلح آن مهرّا پختن آن با دارچینی و کرویا و ادویه حاره تناول نمودن و پوشیدن پوستین آن موافق محرورین و جوانان و صفراوی مزاج را مضر و فرو بردن پیه خام آن جهت مغص و قولنج مفید و روغن آن محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت اوجاع مفاصل و دردهای بارد نافع.

◀ حور

به ضم حای مهمله و سکون واو و رای مهمله و به زای معجمه نیز آمده است و آن را کروفس و به فارسی توز نامند.

ماهیت آن: از جمله اشجار قریب به درخت خرما است برگ آن مانند برگ بید و از آن باریک‌تر و درازتر و پوست آن زرد و گل آن خوشبو و دانه آن مانند گندم و به لغت اندلس آن را سردوله نامند و نبطی و رومی می‌باشد و منبت رومی آن بلغار و اروس و صمغ رومی آن را گویند کهربا است و از اروس می‌آورند و بدین نحو ترتیب می‌دهند که پوست و چوبهای آن را بر هم چیده و در زیر آن ظرفی می‌گذارند و در آنها آتش می‌افروزند تا پوست و چوبها سوخته دهنیت آن در آن ظرف چکیده مجتمع گردد و درخت رومی آن بزرگتر و برگ آن درازتر از نبطی و نبطی آن بی‌صمغ و در مزبله‌ها می‌نشانند و فطری که در حوالی آن و در آن مزبله روید بی‌غایله است.

طبیعت رومی آن: در سیّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن صمغ آن با سرکه جهت خفقان و صرع و تقطیرالبول و به دستور ضماد آن بدون سرکه جهت خفقان و منع سیلان رطوبات به معده و امعا و عرق النساء و قطع حمل و تفتیح سده نافع و گل آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا و برگ آن با سرکه جهت نقرس و فرزجه آن با سرکه بعد از طهر معین بر حمل نیز گفته‌اند و طبیخ چوب آن مجفف قروح و آکله و روغن آن که مذکور شد قوی التأثیر و خوشبو و در افعال قریب به روغن بلسان است و نبطی آن در اول گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: ※العین※ اکتحال ثمر تازه آن با عسل جهت غشاوه. ※الاذن※ قطور آب برگ تازه آن جهت درد گوش و



آشامیدن یک مثقال از پوست آن جهت عرق النساء و تقطیرالبول نافع و قاطع حمل زنان است خصوصاً با اندکی حب الکلی و عسل و برگ آن نیز به دستور همین اثر دارد چون بعد از طهر بیاشامند

بدل آن: مرزنجوش دو ثلث وزن آن

مقدار شربت آن: از نیم درهم تا یک درم است.

فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیه

◀ حیه

به فتح حای مهمله و فتح یای مشدده و ها گویند وجه تسمیه آن به حیه از آنست که طویل العمر می‌باشد و نیز گویند جهت آنست که بعد مردن بدن آن مدتی می‌ماند بیشتر از ابدان حیوانات دیگر و آن را به فارسی مار و به هندی سانپ نامند.

ماهیت آن: اقسام می‌باشد و بهترین آنها سیاه دور از آب و کفچه‌دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن بلند و مانند کفچه می‌شود و در ملک هند و بنگاله بسیار به هم می‌رسد و مار مویزک نیز که سر آن مانند مویز سیاه و تن آن خاکی رنگ می‌باشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان می‌کند و سر بیرون چون کسی به غفلت به خیال دانه مویز دست به سوی آن برد او را می‌گزد و همچنین اقسام ردیه دیگر نیز می‌باشد و در افعی نیز ذکر یافت و نر و ماده می‌باشد و نر آن را دو دندان و ماده آن را چهار دندان و بعضی شاخدار می‌گویند که می‌باشد و برای شاخ آن نیز خواص و منافع می‌نویسند.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک و با قوّت تجفیف.

افعال و خواص آن: *العین* اکتحال پیه آن مانع نزول آب در چشم. *الاذن* قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش. *الفم* مضمضه جوشانیده آن در سرکه جهت درد دندان. *العین* چون مار سیاه خانگی را زنده در کوزه نویی کرده در تون حمام گذارند تا بسوزد پس برآورده با عسل سرشته اکتحال نمایند به غایت مقوی باصره. *الخنازیر و داءالثعلب و داءالحیه* با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه مزیل داءالثعلب و داءالحیه. *النواصیر* طلای پوست سوخته آن با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج کرده گذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار مؤثر. *الجذام و الثآلیل* چون سر و دنباله و زهره آن را در روغن اندازند و بجوشانند تا مهرّا شود تدهین بدان جهت ازاله جذام و ثوالیل سریع الاثر. الحمی* تعلیق دندان که در حال زندگی از آن کنده باشند و به دستور تعلیق دل آن جهت ربع و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب مؤثر. *الرحم و البواسیر* تعلیق پوست آن که هر ساله می‌اندازد که سلخ الحیه نامند و بسیار نازک و براق می‌باشد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر. *البرص* تخم مار را چون با سرکه و بوره بسایند و بر برص طلا نمایند جهت ازاله آن مجرب دانسته‌اند و دیمقراطیس گفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشکافند و احشای آن را برآورند و به جای آن شاهسفرم خشک که با آب خیسانیده نرم کرده باشند پر کنند و محل شق را بدوزند و در آتش گذارند تا پخته شود پس شاهسفرم را برآورده بر برص ضماد نمایند و ببندند و بعد از یک شبانه روز بگشایند بالکل زایل می‌گرداند مجرب است و مداوای کسی که او را مار گزیده و یا گوشت و یا زهره آن را خورده باشد مداوای افعی گزیده و لحم و زهره آن را خورده است و در افعی ذکر یافت.

◀ حیس

به کسر حا و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله به فارسی چنگال نامند.

ماهیت آن: غذایی است که از روغن و نان گرم می‌سازند.

افعال و خواص آن: کثیرالغذا و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مسدد و مصلح آن سرکه و عسل است.



باب هفتم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها خاء معجمه است

فصل الخاء مع الالف

◀ خاماسوقی

به فتح خای معجمه و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر قاف و یا لغت یونانی است و خاما به معنی زمین و سوقی به معنی انجیر است یعنی انجیر زمینی.

ماهیت آن: نباتی است بی‌ساق و بی‌گل و شاخه‌های آن به قدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین و پر شیر و برگ آن در زیر شاخ آن رسته شبیه به برگ عدس و در زیر برگ ثمری مستدیر و بیخ آن باریک و در ابار ماه رومی می‌رسد. منبت آن سنگستان و مواضع خشک و در مصر خصوصاً عین الشمس بسیار.

طبیعت آن: گرم و خشک در اوایل سیّم.

افعال و خواص آن: بسیار حاد و جالی و حریف. *العین* اکتحال آن با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب. *البواسیر* خوردن قدری قلیل آن با نان مسقط دانه بواسیر. *المعده* آشامیدن مطبوخ آن ملین بطن و به دستور لبن آن ولیکن با خطر. *الثوالیل و السم و الاورام و غیرها* ضماد شاخ و به دستور طلای شیر آن بر ثوالیل منکوب که مسماریه نامند و سایر انواع ثوالیل و خیلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار ضرب سیلی بر جبهه و غیر آن و به دستور طبیخ آن و چون اغصان آن را بکوبند و بر اورام بلغمیه و ثوالیل هر نوع که باشد ضماد نمایند تحلیل دهد. *الرحم* حمول ساییده آن با شراب جهت تسکین وجع رحم نافع.

مضر سینه، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا یک قیراط است.

◀ خانق الذئب

که قاتل الذئب نیز نامند.

ماهیت آن: گیاهی است برگ آن شبیه به برگ دلب و تیره‌تر و کوچکتر از آن و تشریفات این از آن زیاده و از شاخ آن شاخ‌های باریک دراز رسته.

طبیعت آن: در آخر سیّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: بالخاصیه کشنده گرگ است و چون بکوبند و بر گوشت خام بیفشانند و گرگ بخورد به زودی خناق کند و بمیرد و لهذا آن را خانق الذئب نامند و در سایر افعال مانند خانق النمر است که مذکور می‌شود و ابن ماسویه آن را اسقیل دانسته و صاحب اختیارات گفته که به تحقیق خربق سیاه است.

◀ خانق الکلب

آن را قاتل الکلب نیز نامند و به هندی کلهاژی گویند.

ماهیت آن: گویند اذاراقی است که به فارسی کچوله نامند و مذکور شد و یوسف بغدادی مولف مالایسع غیر آن دانسته. ماهیت آن را گفته گیاهی است شاخه‌های آن باریک طولانی و دیرشکن و برگ آن شبیه به برگ لبلاب کبیر و اطراف آن تند و بسیار بدبوی و با رطوبت لزجه و زرد رنگ و ثمر آن در غلافی شبیه به باقلی به طول یک انگشت و در جوف آن دانه کوچکی سیاه و صلب.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: از سموم قتاله و کشنده سگ است در ساعت به خناق لهذا مسمی بدان گشته و کشنده سایر سباع و حیوانات دم دار و انسان نیز. *الاورام* ضماد آن جهت تحلیل اورام بارده و نفخ بالغ النفع و به زودی مؤثر و علاج کسی که آن را خورده باشد تبرید و ترطیب و فصد است اگر طبیعت متحمل آن باشد و تقویت قلب به مفرحات بارده.

◀ خانق النمر

به فتح نون و کسر میم و سکون رای مهمله و قاتل النمر نیز نامند



و به یونانی اقونیطن.

در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی مازریون سیاه و بعضی اسقیل و امین الدوله گل سیر صحرایی دانسته و مؤلف مالایسع و صاحب تذکره گویند که آن گیاهی است غیر مازریون ساق آن به قدر شبری و برگ آن شبیه به برگ قثاء و از آن کوچک‌تر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمی‌شود و بیخ آن شبیه به عقرب و براق درخشنده مانند شیشه.

طبیعت آن: در چهارم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: از سموم قتاله است و در سباع سریع التأثیر خصوصاً گرگ لهذا آن را خانق النمر نامند. ٭الخواص٭ چون عقرب نزدیک آن رود و یا آن را نزدیک عقرب آورند هلاک می‌گردد و در اطلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانه بواسیر و نیم درهم آن کشنده به سدر و خناق و تشنج و بسته شدن زبان و سیاهی رنگ بدن و علاج و تریاق آن کمافیطوس با شراب صعتر و یا سداب و یا فراسیون و یا افسنتین و یا جرجیر و یا قیصوم و یا آشامیدن ماءالرماد با شراب است و قی و حقنه فرمودن.

فصل الخاء مع الباء الموحده

◄ خبّازی

به ضم اول و فتح بای موحده مشدده و الف و کسر زای معجمه و یا به فارسی نان کلاغ و پنیرک و خیرو و به ترکی ابم کماجی و در مازندران گیاه آن را نحیلک و به شیرازی خطمی کوچک نامند.

ماهیت آن: مولانا نفیس گفته که سه نوع می‌باشد یکی بستانی و آن مخصوص به اسم ملوخیا و ملوکیه است و دیگر برّی و آن دو نوع است یکی عظیم و آن مخصوص به اسم خطمی است و دویّم صغیر و آن مخصوص به اسم خباز است و به فارسی خیرو نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر برّی است که برگ آن مستدیر و بی‌مزه و اندک خشن خصوص پشت برگ آن و گل آن کوچک و سرخ مایل به بنفشی و تخم آن مدور اندک پهن و در وسط آن تقعیری و رنگ تخم بعض نوع سفید و بعضی مایل به سیاهی و نبات آن کوچک‌تر از خطمی و لعاب پوست بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری و نازکی اندک لعابی‌دار و چون خشک و کهنه شود بالکل برطرف می‌گردد و منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اول بهار می‌روید و خودرو و مزروع هر دو می‌باشد و خریفی تا بهار و ربیعی تا تابستان می‌ماند و یک نوع دیگر نیز دیده شده که برگ‌های آن ریزه و نرم و گل آن کوچک که در بهار می‌روید و تا تابستان می‌ماند و نبات این بسیار بلند نمی‌شود بلکه بعضی اندک بر زمین مفروش می‌باشد و برگ کل اینها همه سوای خطمی بلند و سرخ مایل به بنفشی و کرنایی شکل و بعضی کوچک و گل خطمی بزرگ و مدور و پهن و بعضی سرخ و بعضی سفید و زرد نیز می‌باشد چنانچه ان شاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

طبیعت آن: در اول سرد و تر گویند در دویّم و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی برّی آن را مایل به حرارت دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: با بورقیت و قوّت متضاده و معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سده کبد و مدر بول و زیاده کننده شیر. ٭العین٭ ضماد برگ آن که در دهن مضغ نموده باشند با نمک جهت تنقیه نواصیر چشم و بی‌نمک جهت التیام آن ٭جبرالکسر و الاورام و السموم و حرق النار٭ ضماد ساییده آن جهت شکستگی اعضا و تحلیل اورام حاره و گزیدن زنبور و مگس عسل و با زیت و با روغن گل جهت سوختگی آتش و باد سرخ و گزیدگی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت قروح سر و رفع نخاله. ٭الصدر و المعده و الکبد و آلات البول و السموم٭ آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحت الصوت و رفع خشونت آن که حادث از حرارت و یبوست باشند و درد سپرز و یرقان و جرب و قرحه مثانه و حرقت بول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ و برگ آن جهت ادویه قتاله و رتیلا و درد گرده نافع. ٭الرحم٭ جلوس در طبیخ برگ آن جهت صلابت رحم و تلیین اورام مقعده و چون برگ تازه آن را ساییده و با کره تازه گاوی بر بدن بمالند هیچ گزنده او را نگزد و برگ تازه نورسته کوچک نازک آن را پخته می‌خورند و بهترین استعمال آن در مأکول طبیخ آن با لحوم طیور است و مرخی معده ضعیفه و **مضر** امزجه بارده رطبه، **مصلح** آن در محرورین ترشیها و در مبرودین فلافلی و معجون کمونی.

مقدار شربت: از آب آن تا پنجاه درم.

و **تخم** آن سرد و تر و کثیراللعاب و مزلق و مغری و ملین بطن و جهت سرفه گرم و خشک و گرفتگی آواز و رفع نزله و تقویت امعا و سحج و قرحه گرده و مثانه و دفع لذع ادویه حاره حاده و دفع گزیدن زنبور و رتیلا و با تخم حندقوقای برّی بالسویه جهت درد مثانه و حقنه آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده و با عسل جهت درد جگر. ٭الاورام و الاوجاع٭ ضماد آن به تنهایی و یا با جو مقشر جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبه حاره و ضماد تخم و برگ آن جهت گزیدگی زنبور نافع.

مضر معده ضعیف، **مصلح** آن ربوب فواکه.

مقدار شربت آن: تا پنج درهم

بدل آن: تخم خطمی.



و **گل** آن جهت قرحه گرده و مثانه شرباً و ضماداً و شاخه‌های آن جهت وجع روده و مثانه نافع.

و **خبازی بستانی** را برگ دراز و گل زرد و کوچک‌تر از گل خیار و در پنبه زارها بسیار می‌روید و به بلندی گیاه پنبه می‌شود تخم آن سیاه و دراز شبیه به شونیز و بسیار تلخ و غلاف آن شبیه به کرم و مایل به سبزی.

طبیعت آن: در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رافع خشونت آن و مصفی صوت و مهیج حرارت به سبب لطافت و به جهت تبهای حاره نافع.

مضر معده بارد، **مصلح** آن ادویه حاره و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النساء و آب آن با شکر جهت دفع اخلاط محترقه و ضماد ممضوغ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع.

مقدار شربت آن: تا دو درهم است.

◀ خبز

به ضم اول و سکون بای موحده و زای معجمه به فارسی نان و به ترکی چرک و به هندی روتی و به نکریزی بریت نامند.

ماهیت آن: از اکثر حبوب ترتیب می‌دهند بدین نحو که هر یک از حبوب را که می‌خواهند آس نموده بیخته خمیر کرده پخته تناول می‌نمایند و بهترین همه نان گندم فربه رسیده سفید تازه مغسول است که ساییده سبوس آن را به قدر اعتدال جدا کرده خمیر نموده خوب سرشته و گذاشته باشند تا خمیر آن برآمده پس در تنور معتدل طبخ به اعتدال نموده باشند و با شیر و روغن که ترتیب می‌دهند آن را شیرمال می‌نامند و بهترین همه اقسام است و انواع این بسیار است و اگر شیرین خواسته باشند شیره شکر و دوشاب نیز ترتیب می‌دهند و بر آن زرده تخم مرغ می‌مالند برای رونق آن و ابازیر مانند کنجد مقشر و رازیانه و نانخواه و زیره بر آن می‌پاشند و یا در خمیر آن داخل می‌نمایند ولیکن غیر آبی آن همه بطی الهضم و غلیظ است امّا مقوی گرده.

طبیعت آن: راجع به طبیعت حبوب مصنوعه از آن است.

افعال و خواص آن: نان گرم مسخن و مجفف رطوبات معده و خاییدن آن جهت رفع کندی دندان مؤثر و نان سرد مرطب بدن و تازه آن سریع الانحدار و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن دیر هضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنگی و با ابازیر مذکوره و حلبه و سیاهدانه مشهی و دیر هضم و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و قابض و نان فطیر و آنچه آرد آن را نرم بیخته و سبوس آن را تمام گرفته باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصاً که با شیر و یا با روغن و شیرینی خمیر نموده باشند در اکثر امزجه نه کل به خلاف نخاله‌دار آن که همه را نافع است و نان جو سریع الهضم‌تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت اسهال و تبهای حاره که پی ضعف معده باشد نافع و نفاخ و در مبرودین مورث قولنج، **مصلح** آن ماءالعسل و مرق گوشت و شکر است و نان برنج سرد بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیرالغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار مؤثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نانها است در بعضی امزجه و نان آرد نخود و باقلی و بلوط و ارزن بطی الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی بغایت مضر، **مصلح** آن روغن و شیرینی‌ها است.

◀ خبزالحواری

به فتح حای مهمله و واو و الف و کسر رای مهمله و سکون یای نسبت

ماهیت آن: نانی است که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانها است و حواری به معنی سفید است و در روم و فرنگ نان را خوب سفید مرتب می‌نمایند بهتر از جاهای دیگر.

◀ خبزالخشکار

به ضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف و رای مهمله.

ماهیت آن: نانی است که گندم او را ناشسته و سبوس آن را ناگرفته ترتیب می‌دهند.

افعال و خواص آن: سریع الانحدار و غیر مسدد در بعضی امزجه و ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلح آن شیرینیها است و روغن و شیر تازه دوشیده.

◀ خبزالسمید

به فتح سین مهمله و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله که مشهور به نان میده است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیرالغذا و مورث سده جگر و سنگ گرده و مصلح آن انیسون و رازیانه و شکر و سکنجبین بزوری است.

◀ خبزالطابق

به فتح طای مهمله و الف و فتح بای موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک ساخته بر روی طابق آهنی که معرب تابه فارسی است که به فارسی ساج نیز نامند پخته باشند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیر است و این را نان ساجی نیز نامند.



◀ خبزالطابون
به فتح طای مهمله و الف و ضم بای موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب دهند و رقیق باشد مشهور به کسمه است کثیرالغذا و مولد خلط متین و دیر هضم و مضر محرورین.

◀ خبزالفرنی
به ضم فا و سکون رای مهمله و کسر نون و سکون یا نانی است که در فرن بپزند و اقسام می‌باشد از آن جمله کماج است و دیگر بکسمات و دیگر نان سنگک و این جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق و فرن آنست که مکانی مجوف که از سنگ و گچ و یا از خشت پخته اندک وسیع می‌سازند و بر آن دودکش مانند تون حمام قرار می‌دهند و در آن سنگ‌ریزه بسیار به ضخامت چهار انگشت و زیاده می‌ریزند و فرش می‌کنند و در یک کنار آن آتش می‌افروزند و در آن را بند می‌کنند تا خوب گرم شود و دود آن زایل گردد و خمیر کماج را با آب نخود خیسانیده خمیر می‌نمایند تا به جوش آمده با اندک شیرینی و روغنی خمیر می‌کنند و می‌گذارند تا برآید پس در کماج‌دانها کرده سر آنها را بسته بالای ریگهای گرم در آن فرن می‌چینند تا پخته و برشته گردد و بکسمات را نیز با آب نخود خیسانیده خمیر می‌نمایند و به هر شکل که می‌خواهند می‌سازند و در ظرفی چیده و یا بر روی ریگهای گرم بلاواسطه می‌گذارند تا پخته گردد پس برمی‌آورند و اگر خشک و دو آتشه خواهند همان را درست و یا لوزی و یا غیر آن بریده در ظرفی چیده بر روی ریگهای گرم می‌گذارند تا رطوبت آنها خشک شود و برشته گردد و خمیر این هر دو برآمده سبک و زود هضم می‌باشد و نان سنگک آنست که خمیر آن اندک رقیق و فطیر می‌باشد آن را پهن نموده بزرگ و یا کوچک که اندک نازک باشد و بر آن ریگ‌های گرم می‌اندازند و ابازیر مطلوبه مذکوره در خبز بر آن می‌پاشند تا پخته و برشته گردد پس بر می‌آورند و گرماگرم این نان بسیار لذیذ و روغنی این (لذیذ)[۱] می‌باشد و پزنده نان سنگک باید که بسیار صاحب وقوف باشد و در شهرهای ایران خصوصاً کرمان خوب می‌پزند و در کرمان بسیار بزرگ تا سه ذرع طول و عرض یک ذرع دست و کسری می‌سازند.

◀ خبث
به فتح خا و بای یک نقطه و ثای مثلثه جرم اجسادی است که در حین گداختن از آنها جدا شود.

طبیعت مجموع آن: خشک و در حرارت و برودت مختلف.

◀ خبث الحدید
به فتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله و آن را به فارسی نوس و ریم آهن و به شیرازی رمه و به هندی لوهه کاکو یعنی فضله آهن و مدبر آن را کیت به کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانیه و تای هندی نامند.

ماهیت آن: چرکی است که در وقت گداختن از آهن جدا می‌شود و بهترین خبثها است و مستعمل مدبر مغسول آنست یعنی ساییده در سرکه خیسانیده و خشک نموده شسته آن و هر چند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش بی‌سرکه باید که باشد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: بغایت مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و ادرار حیض و مانع حامله شدن و جهت بواسیر و طحال رطب و رفع رطوبات باطنی و قرحه امعا و مثانه و استرخای مقعده و سلس البول و تحلیل اورام مجرب. *العین* اکتحال آن جهت خشونت پلک چشم. *الاذن* قطور آن جهت پاک کردن چرک گوش. *الصدر* با عسل جهت تصفیه صوت. *الباه* با زرده تخم مرغ به قدر یک دانگ جهت تحریک باه مرطوبین و مأیوسین. *السموم* با سکنجبین جهت ادویه قتاله. *البواسیر* با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر. *الرحم* فرزجه آن با پشم پاره جهت نزف الدم رحم. *الاورام* ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان. *الصدر و الزینه* چون آن را بیست بار با آب و عسل بسایند و خشک کنند پس در روغن زیتون به قدر آنکه سه انگشت بالای آن آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل لعوق سازند و هر روز دو انگشت از آن تناول نمایند جهت تصفیه صوت و نیکویی رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن بیعدیل و به دستور چون با روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون سازند و هر روز مقدار قلیلی به قدر حاجت از آن تناول نمایند.

مضر شش، **مصلح** آن کثیرا و عسل.

مقدار شربت آن: تا دو دانگ و زیاده از آن مجوز نیست و از خوردن آن عارض می‌گردد حالتی که از خوردن براده آن به هم می‌رسد و علاج آن نیز همان است و طریقه تدبیر آن و مرکبات مصنوعه از آن در قرابادین ذکر یافت.

◀ خبث الذهب
به فتح ذال معجمه و ها و سکون بای موحده ثفل طلا است.

طبیعت آن: لطیف‌تر از همه.

افعال و خواص آن: قوی‌تر از خبث الفضه و نایب مناب اقلیمیا است و طلای آن با آب جهت رفع بدبویی زیر بغل و کنج ران مجرب.

---
۱. الذ: ب



◄ **خبث الرصاص**
به کسر را و فتح صاد مهملتین و الف و صاد مهمله ثفل قلعی است.
طبیعت آن: بغایت سرد و خشک و قابض.
افعال و خواص آن: مغسول آن جهت التیام جراحت چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد به چشم مؤثر و مانند رصاص محرق است.
بدل آن: اسفیداج رصاص.

◄ **خبث الفضّه**
به کسر فا و فتح ضاد معجمه مشدده و ها ثفل نقره است بهترین آن سبز رنگ نازک آن.
طبیعت آن: سرد و خشک و بغایت قابض و با قوّت جاذبه و مجففه.
افعال و خواص آن: طلای آن جهت قروح چشم و سعفه و جرب و بواسیر و نواصیر و التیام جراحت و به دستور در مراهم جهت سه مرض اخیر نافع.

◄ **خبث النحاس**
به ضم نون و فتح حای مهمله و الف و سین مهمله ثفل مس است و در قوّت قریب به خبث الحدید و از آن ضعیف‌تر و ملطف و جالی و در ادویه چشم و زخمها مستعمل و خوردن آن سم قاتل است.

◄ **خبّه**
به ضم خای معجمه و فتح بای موحده مشدده و ها به شیرازی شفترک و به اصفهانی خاکشی و به تبریزی سوردن و به ترکی شیوران و در مازندران گیاه آن را شلم پی نامند و در هند مشهور به خوب کلان است.
ماهیت آن: تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو نوع می‌باشد یکی ریزه و رنگ آن مایل به سرخی و طعم آن اندک مایل به تلخی و دویّم از آن بزرگ‌تر و رنگ آن سرخ مایل به تیرگی و هر دو خودروی در صحراها و باغها و دامن کوهها بسیار می‌شود و در ایام بهار و گیاه نوع صغیر آن یک و نیم ذرع نهایت دو ذرع و برگ آن طولانی شبیه به برگ جرجیر برّی و تند طعم و شاخ‌های آن باریک و متفرق و تخم آن در غلافی باریک رقیق بر اطراف شاخها رسته گیاه کبیر آن تا به سه ذرع و شاخه‌های آن متفرق و غلیظ‌تر و برگ آن بزرگ‌تر و عریض‌تر و تندتر و غلاف تخم آن نیز بزرگ‌تر و طعم تخم آن نیز تندتر از اول. یحتمل که طبیعت نوع صغیر آن در اول دویّم گرم و در اول تر و کبیر آن در آخر دویّم گرم باشد.
افعال و خواص آن: مبهی و مشهی و مقوی معده و هاضمه و جهت گرفتگی آواز و نیکویی رنگ رخسار و تحلیل مواد نخاع و جدری و حصبه و شری و برودت احشا و یک درهم و نیم آن جهت نفث اخلاط سینه و ریه و با شیر مسمن و نیکو کننده رنگ رخسار و محرک باه خصوصاً با دو وزن آن شکر که ده روز بنوشند و به دستور چون ده روز هر روز دو مثقال آن را با چهار مثقال شکر سفید کف نمایند و صاحبان سوداوی مزاج را نیز نافع و سه درهم آن جهت رفع سمیت ادویه سمیه و هیضه خصوصاً که سنگشو نموده با گلاب و یا آب خالص آن مقدار بجوشانند که شکفته گردد و نیم گرم بیاشامند و چون قی شود باز به دستور بیاشامند تا قی بند گردد و جهت هیضه صفراوی با آب برگ کاسنی تازه مکرر به تجربه آمده و ضماد آن جهت قرحه چشم و ورم بناگوش و پستان و انثیین و نقرس و ورم صلب سرطان و مشوی آن در خمیر جهت سرفه مزمن و جهت شش و جگر و فرزجه آن جهت اعانت بر حمل و قروح رحم نافع و مصدع، **مصلح** آن کتیرا.
مقدار شربت: از کبیر آن تا دو مثقال و از صغیر آن تا سه مثقال.
بدل آن: در امر باه و تسمین و مانند آن تودری است که بزرالخمخم نامند و کسانی که خبّه را بزرالخمخم دانسته‌اند اشتباهی است که ایشان را واقع شده و اصل آنست که غیر آنست.

◄ **خبیص البیض**
به فارسی خاگینه نامند و با سبزیها کوکو گویند. کثیرالغذا و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و با دارچینی و خولنجان و ادویه باهیه مقوی باه است.

فصل الخاء مع الثاء المثلثه

◄ **خثا**
به ثای مثلثه سرگین است و از مطلق آن مراد سرگین گاو است و در اخثاء البقر مذکور شد.

◄ **خثو**
به فتح خای معجمه و ضم ثای مثلثه و واو و به تای دو نقطه از بالا که مخفف خاتون ترکی و به لغت اهل خطا به معنی بزرگ است آمده مانند لفظ خان و هر دو مرادف هم‌اند.
ماهیت آن: گفته‌اند نام مرغی است که به فارسی رخ نامند به قدر کرگدنی و از آن بزرگ‌تر و طعمه آن اکثر اوقات می‌گویند که فیل است و در بلاد چین و زنج و ترک یافت می‌شود و از استخوان پیشانی آن جهت ملوک قدح می‌سازند و از خاصیت آن آنست که چون بر بالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سایر استخوان بدن آن و امین الدوله گفته که شاخ



آهوی مشک‌دار است و همین اثر برای آن بیان کرده و گویند جهت اسهال نیز بغایت نافع است و صاحب تحفه نوشته که مؤلف تذکره گوید که در سر اندیب یافت می‌شود و خوردن بیضه آن به قدر ده درهم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقه مصروع و زبل آن جهت رفع آثار و سنگدان آن جهت بواسیر ضماداً مفید و صاحب حیوة الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته در نعوت که آن طایری است عظیم الجثه و در بلاد چین و بابل و ترک به هم می‌رسد و کسی زنده آن را ندیده مگر استخوان مرده آن که گوشتهای آن جدا شده و ریخته استخوان خالی مانده و از خاصیت آن حیوان آنست که چون بوی سم بشنود حذر کند و بگریزد و عرق کند و حس او برطرف شود و دیگران گفته‌اند جاییکه به هم می‌رسد در زمستان و تابستان در راه او سموم بسیار است و چون بوی سم را بشنود و حذر کند و بمیرد پس استخوان آن را بگیرند و از آن ظروف و قبضه کارد و خنجر و غیرها سازند و چون بدان استخوان بوی سم رسد از آن عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون در آن گذارند و یا بر آن نهند عرق کند و بدان علامت معلوم گردد که مسموم است و مغز استخوان آن طایر سم کل حیوانات است و مار از استخوان آن بگریزد و نزدیک آن نرود مترجم صیدنه ابوریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چنین گفت که استخوان پیشانی حیوانی است که در هیأت شبیه به گاو نر است و سبب رغبت آدمیان بدان آنست که چون نزدیک زهر برند جرم آن عرق کند. ابراهیم سندی چنین حکایت کند که یکی از ثقات که به اطراف بلاد چین گشته بود چنان گفت که با طایفه‌ای در سفر چین رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم ما غایب شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمی‌دیدیم چون اهل چین آن حال مشاهده کردند به سجده افتادند و سر از سجده برنداشتند تا آفتاب پدید نشد و جهان روشن نگشت چون سر از سجده برداشتند از ایشان سوال کردم که سبب تاریک شدن عالم ناگاه و سجده نمودن شما چه بود گفتند آنچه بر روی آفتاب پدید آمد به آن عظمت خدای ایشان است و آن سجده خداوند خود را کردند چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغی است بغایت بزرگ و با هیبت و مسکن آن بیابانها میان چین و زنج است و در آن بیابانها فیلان وحشی می‌باشند که به هیچ طریق اهل نمی‌شوند طعام آن مرغ فیلان می‌باشند و آن حیوان را ختو گویند به طریق تعظیم چنانچه خاتون و خان و چنانست که گویی خاتون در اصل ختون بوده است در لغت ایشان که در لغت پارسی متداول شده است مؤلف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه دیده و شنیده شده که از بلاد چین استخوانی شبیه به کله مرغی می‌آورند سفید و سرخ حنایی رنگ خالدار و از آن زهگیر می‌سازند و می‌گویند برای دفع سموم نافع است.

فصل الخاء مع الراء المهمله

◄ خراطین

به فتح خا و را و الف و کسر طای مشاله هر دو و سکون یای مثناة تحتانیه و نون امعاءالارض و حمرالارض نیز و به هندی کیچوه به کسر کاف نامند.

ماهیت آن: کرمهای سرخ طولانی است که در زمینهای نمناک خصوصاً مانند باغچه‌ها و در سرگین‌ها در گرما که بارش شود و در اوایل سرما نیز به هم می‌رسد.

طبیعت آن: در اول گرم و تر و با رطوبت غریبه.

افعال و خواص آن: *آلات البول* آشامیدن سه درهم ساییده آن با دوشاب انگوری جهت ادرار بول و با آب گوشت جهت قوّت باه بسیار مجرب است. *الحلق و الصدر و آلات الغذاء و غیرها* جوشانیده آن در روغن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه به غایت آزموده و مسحوق آن با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعا و التیام آن مجرب دانسته‌اند و جهت عسر ولادت و رفع سنگ گرده و مثانه و با شراب مغیر رنگ بدن یرقانی در همان ساعت. *الاذن* قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد گوش و با زیت در گوش مخالف نیز مسکن وجع آن و چون بر آن نمک پاشند و آبی که از آن بر هم می‌رسد در گوش بچکانند جهت تسکین درد گوش نافع. *الحلق و غیرها* ضماد آن جهت ورم حلق و لهات و منع نزلات و طلای تازه آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب به شرط آنکه تا سه شبانه روز ببندند و نگشایند و به دستور جهت جراحت اعضای عصبانی مؤثر و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زردآلو جهت بواسیر و مطبوخ آن با زیت و طلای آن با زفت و برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب بغایت مؤثر و مطبوخ آن با قضیب حمار زنده اکلاً و ضماداً در این باب مجرب دانسته‌اند و چون با جعل و بنات وردان طبخ نمایند طلای آن جهت بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعده بی‌عدیل و در جایی یا در موسمی که خراطین نباشند و خواهند به هم رسانند باید که برگ جیل که شجری است که در هند و بنگاله کثیرالوجود است قدر معتدی از آن برگ را در گودی کرده خاک و آب بر آن بریزند به زودی تکون می‌یابد و از خراطین مسی به عمل می‌آورند و آن چیزی شبیه به آهن و حدید صینی است اندک سرخ رنگ بدین قسم که خراطین بسیار را جمع می‌نمایند و می‌سوزانند تا خاکستر گردد و



خاکستر آن را جمع نموده می‌شویند و در میان آن دانه‌ها که برمی‌آید یک جا کرده می‌گذارند و دو دانگ ساییده آن با آب تریاق سم بیش و افیون است و چون در طعام مسموم اندازند و جوش دهند قوّت و سورت آن را می‌کشند و کم می‌نماید و نگاهداشتن آن در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است.

◄ خرامقان

به فتح خا و رای مهمله و ال و فتح میم و قاف و الف و نون.

ماهیت آن: گیاهی است در شکل و بو مانند سنبل الطیب و رنگ آن سبز و طعم آن مایل به شیرینی.

طبیعت آن: در اول گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و مجفف و در افعال مانند سنبل الطیب و از آن ضعیف‌تر است.

◄ خربق

به فتح خا و سکون رای مهمله و فتح بای موحده و سکون قاف.

ماهیت آن: دو نوع می‌باشد ابیض و اسود ابیض آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه به برگ بارتنگ و از آن عریض‌تر و گل آن سرخ و ساق آن به قدر چهار انگشت مضموم و مجوف و چون خشک شود پوست آن مقشر گردد و بیخ آن شبیه به پیاز مستطیل و با ریشه‌های باریک و سفید مایل به زردی و تلخ و از شکستن آن غباری ظاهر می‌شود و در جوف آن مانند دام عنکبوت چیزی می‌باشد و منبت آن مواضع جبلیه و بهترین آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید سست آن است که به آسانی مفتت گردد و لحیم لعابی و از اراضی مرتفعه خشک باشد و چون بچشند اول زبان را اندک بگزد پس گزندگی آن بیشتر ظاهر گردد و آنچه مدور و اطراف آن نیز شبیه به اذخر و چون بشکنند از آن گردی برآید و کم گوشت باشد ردی و غیر مستعمل زیرا که خناق آورد.

طبیعت آن: در وسط سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و مخاطیه و مفتح سدد و منقی معده و جهت فالج و سرسام و صرع بلغمی و لیثرغس و سایر امراض بارده دماغیه و مفاصل و تفتیت حصات و ادرار حیض و قتل جنین و اخراج آن نافع. *الدماغ* سعوط آن مهیج عطسه. *العین* اکتحال آن در شیافات جهت جلای غشاوه و حدت بصر. *الفم و غیره* طلای آن با سرکه جهت قلع دندان متأکل و قوبا و جرب و برص و بهق به تنهایی و با ایرسا نیز و فرزجه آن مدر حیض و قاتل جنین و چون با سویق و عسل بسرشند و به موش بخورانند بمیرد و سم گلاب و خنازیر باشد و چون با گوشت طبخ دهند گوشت را مهرّا سازد و چون اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند به پختن آن در جوف خمیر و یا مخلوط به حسو جو و روغن بادام و یا مخلوط با اندک حاشا و مصطکی نمایند و بهتر آنست که ناشتا نخورند بلکه بر بالای اندک طعامی و زیاده از مقدار شربت آن که از نیم مثقال تا یک مثقال است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است به قی و خناق و تشنج و کشنده سگ و خنزیر است و مداوای کسی که زیاده از مقدار شربت آن خورده و او را اعراض مذکوره طاری شده تبرید و تطفیه و اسهال است اگر طبیعت او محتبس باشد و نشستن در آب گرم و مسکه گاو بر بدن مالیدن و آشامیدن امراق دسمه مانند مرق دجاج و بوییدن بویهای خوش و گفته‌اند که خوردن جرم مسحوق آن محدث تشنج است و مقی و بهتر آن است که پنج مثقال آن را در نه اوقیه آب باران سه شبانه روز بخیسانند پس صاف کنند و بیاشامند و یا آنکه مقدار یک رطل آن را پارچه پارچه نموده در دو قسط آب باران سه روز بخیسانند پس جوش دهند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند پس صاف نموده جرم آن را دور کرده با دو رطل عسل صافی جیّد به قوام آورند و کف آن را بگیرند و یک ملعقه آن به تنهایی و یا با آب گرم بیاشامند و گفته‌اند که چون مقی قوی بلغم است باید کسی که عاق و یا دشوار باشد بر او قی کردن و عادی نباشد بدان و نیز پیش از عادت به قی استعمال ننمایند بلکه عادت به تدریج و بهترین استعمال آن از برای قی آنست که تربی را سوراخ کنند و ریشه‌های باریک خربق را بریده و در آن ترب فرو برند و یک شب بگذارند و صبح ریشه‌های خربق را برآورده دور نمایند و قلیل غذای رقیقی مانند شله بخورد و بعد از آن ترب را با سکنجبین بیاشامد و بعد از دو ساعت به تکلیف قی نماید و گفته‌اند چون کسی او را خورده باشد و براز او را مرغ بخورد آن مرغ بمیرد.

◄ خربق اسود

به هند کتکی نامند.

ماهیت آن: بیخ گیاهی است سیاه پر گره مجوف و بیشتر آن مایل به تدویر و ریشه‌های سیاه باریک از آن رسته شبیه به رشته و برگ آن شبیه به برگ چنار و از آن کوچک‌تر و زواید اطراف آن بیشتر و با خشونت و ساق آن کوتاه و بنفش و گل آن سفید مایل به سرخی به شکل خوشه و ثمر آن شبیه به دانه قرطم و تخم آن در اسهال بی‌مضرت‌تر از اصل آن و تلخی بیخ آن از خربق سفید کمتر ولیکن در قوّت تندتر و پرخطر.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسهل مره سودا و بلغم و صفرای آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده قوی‌تر از سفید و در جمیع عللی که سفید مؤثر است این اسرع التأثیر.



اعضاءالراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت شقیقه و اوجاع سر و نزولات مزمنه نازل در چشم و سینه و تنقیه سینه و احشا و مثانه و رحم و چون در شیرینی‌ها چند روز بخیسانند و یا با جو مقشر و یا عدس جوشانیده و آب آن را بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیت تنقیه به آن کردن باعث تغییر مزاج می‌شود قریب به مزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر.

مضر گرده و **مصلح** آن کثیرا و صعتر و دوقو و فطراسالیون و فودنج و مصطکی و دو مثقال آن کشنده به خناق و اسهال.

مقدار شربت آن: از نیم درم تا نیم مثقال.

بدل آن: خربق سفید و گویند مازریون و چهار دانگ آن غاریقون و یا ماهیزهرج و نیم وزن آن مازریون و به وزن آن بیخ کبر و یا کبیکج است.

الفم چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و بخور آن نیز همین عمل نماید. *اعضاءالغذاء* آشامیدن آن با دواهای ملطف دفع کرم معده نماید و بعضی در سکنجبین می‌خیسانند و یا در شراب شیرین پس طبخ نموده صاف کرده به تنهایی و یا با مرق مرغ می‌آشامند اسهال بلغم و صفرا می‌نماید و گفته‌اند دافع سودا است از جمیع بدن و استفراغ صفرای غلیظ زیاده از سقمونیا می‌نماید بی‌اذیت. *الزینه و الجروح* ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثآلیل و بردن گوشت زاید فاسد زخمها و ناصور صلب نافع و قطور و فتیله و فرزجه آن مانند سفید آنست و پاشیدن طبیخ آن در مواضع مانع حشرات و چون گندم و امثال آن را در طبیخ آن بخیسانند قاتل هر طیور و وحوش است که بخورد و چون با موم و کندر و زفت با آب و روغن بیامیزند و بر جرب بمالند زایل گرداند و گویند چون نزدیک درخت انگور بروید و از آن انگور شراب سازند و بیاشامند اسهال نماید.

◄ خردل

به فتح خا و سکون را و فتح دال مهملتین و لام به هندی رایی نامند.

ماهیت آن: گیاهی است برگ آن شبیه به برگ ترب و کوچک‌تر از آن و خشن و اندک تند بوی و ساق آن مربع و گل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تند طعم و برّی و بستانی می‌باشد برّی آن را به عربی حرشا و به ترکی قجی نامند و برگ آن ریزه‌تر از برگ بستانی و تخم آن مدور و سرخ و برگ بستانی بزرگ‌تر از برّی و نوع سفید آن را حرف ابیض و به فارسی اسپند و سپندان نامند و نوع غیر تخم مدور سرخ تند طعم را به ترکی ککج گویند و از مطلق آن مراد بزرگ سرخ رنگ تازه بستانی است که چون بکوبند رنگ آن زرد و با دهنیت و حدت باشد و مستعمل همین نوع است.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جالی و جاذب اخلاط از عمق بدن و محلل رطوبات دماغی و معده و سایر اعضا و هاضم و مفتح سدد و مدر فضلات. *امراض الرأس و المعده و الکبد و الطحال و غیرها* جهت امراض بارده دماغیه و ریحیه مانند لیثرغس و فالج و استرخا و درد سر بارد و تفتیح سده مصفات و تسکین نزلات بارده و تزکیه حواس و ذکای ذهن و تقویت اشتها و زیادتی آن و تسکین درد جگر بارد و سپرز و ضماد آن بر سر بعد از تراشیدن موی آن با آهن جهت لیثرغس و نزله بارد و با عسل بر پیشانی جهت صداع و سد نزلات پی در پی و تسکین وجع جگر و طحال و سعوط آن مورث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و انکباب آن جهت تفتیح سده گوش و اکتحال آن با آب و عسل جهت غشاوه و خشونت پلک چشم و قطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم جهت شبکوری و در گوش و دندان جهت تسکین ضربان و درد آن هر دو نافض و چون تخم تازه آن را بکوبند و عصاره آن را گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین و رفع تخیلات نافع و به دستور چون داخل ادویه عین نمایند و گذاشتن فتیله آن با انجیر در گوش جهت درد آن و دوی و طنین و غرغره ساییده آن با ماءالعسل جهت ورم تحت زبان و ثقل و استرخای آن و درد دندان و خشونت قصبه ریه مزمنه و مضغ آن جهت اخراج بلاغم از دهان و لطوخ آن جهت تسکین ضربان و درد دندان دایم بی‌ورم مجرب در ساعت و چون با عسل و یا پیه و یا موم با آتش گداخته به زیت مخلوط نمایند و بر صورت و چشم بمالند رنگ رو را صاف کند و کمنة الدم را زایل سازد و آشامیدن آن با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و تقویت باه و با پودنه و شراب جهت اختناق رحم و اخراج کرم معده و آشامیدن جریش آن با آب جهت تب بلغمی و سوداوی دوری حادث از خلط غلیظ لزج و ضماد آن با انجیر جهت نقرس و عرق النساء و داءالثعلب و جذب مواد به ظاهر جلد و تسکین وجع بارد ریحی و تحلیل اورام بلغمی مزمن از هر عضو که باشد و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای مزمن و به دستور با کبریت و سکنجبین و با سکنجبین و کرنب جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه و سوداویه و برص و با روغن بر قضیب جهت نعوظ مجرب و همچنین آشامیدن تخم آن نیم درم ناشتا با شراب زکی مقوی باه و منشط و خوردن مخلوط آن با نان و یا شراب جهت اخراج کرم معده و مخلوط کردن آن با مراهم جاذبه و جربیه نافع و چون گیاه تازه آن را و یا تخم آن را با طعام بخورند طعام را هضم و معده را گرم گرداند و ورم طحال را تحلیل دهد و خوردن مسلوق و برگ

تازه آن و یا تخم آن با چغندر و خبازی برّی پیش از قی باعث تقطیع بلغم و مهیا گردانیدن از برای دفع است و به دستور مسلوق آن با چغندر و جهت صرع و سدر عارض از بلغم نافع و کامخ معمول از آن حاد حریف و محرق و جالی بلغم به قوّت و تسخین معده و کبد نماید باید که همیشه بیاشامند و بسیار هم و به تنهایی نیز بلکه با اغذیه غلیظ تناول نمایند و دافع ضرر آن کاسنی و بادام و سرکه است و صاحب اختیارات گفته که قوبایی که به هیچ چیز زایل نگردد چون بعد از حمام خردل را ساییده و قوبا را با پارچه خشنی آن مقدار بمالند که خون آلود گردد پس بر آن بمالند زرداب بسیاری از آن جاری شود و صحت یابد و بخور آن باعث گریزانیدن حشرات و هوام و رازی گفته ریختن آن در سوراخ مار باعث هلاک آنست.

بدل آن: دو وزن آن حب الرشاد و حرمل.

مضر محرورین و مورث تشنگی، **مصلح** آن کاسنی و روغن بادام و سرکه است باید که در تداوی با نمک هندی و با بوره ارمنی بیاشامند و زیاده از سه درهم کوبیده که مقدار شربت آنست و پنج درهم غیر کوبیده آن به حسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه استعمال ننمایند و چون در آب انگور بیندازند منع جوشیدن آن کند و در گیلانات سرکه شیرین از آن ترتیب می‌دهند و **روغن** آن که کوبیده به دستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل، آشامیدن آن جهت تفتیح سده اعصاب و رفع نسیان و فالج و اوجاع بارده مزمنه و تبهای مزمنه و اختناق رحم و قطور آن جهت ثقل سامعه و ورم بارد گوش و طلای آن جهت درد دندان و اختناق رحم و دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه و سایر اورام بارده نافع.

مقدار شربت آن: تا سه درهم است.

◀ خرقطان

به فتح خا و سکون رای مهمله و فتح قاف و طای مهمله و الف و نون به هندی باندا نامند.

ماهیت آن: گیاهی است که بر اکثر درختها مانند بادام و زیتون و سدر و غیرها می‌روید و بر آنها می‌پیچد و بر زمین بیخی ندارد و برگ آن شبیه به برگ زیتون و مایل به استداره و گل آن سرخ رنگ و تخم آن نیز سرخ و بالجمله هیأت برگ و گیاه آن به حسب اشجار متکونه بر آنها مختلف می‌باشد.

طبیعت آن: نیز اکثری سرد و خشک و با قوّت قبض و بعضی گرم و خشک دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: منقی دماغ و مقوی معده و مفتح سدد و محلل و آشامیدن آب مطبوخ آن با انجیر جهت سرفه و یک اوقیه آن جهت شکستگی استخوان و وثی عضل و قطع نفث الدم و رفع سحج و ذرور برگ خشک و محرق آن نیز جهت قوبای سر به شرطی که قوبا را با بول و نمک به حدی بشویند که خون آلود گردد پس بمالند و گویند مسهل اخلاط و مجفف بواسیر است و اهل هند برای آن خواص و منافع بسیار می‌نویسند از آن جمله آنچه بر درخت امغیلان بهم می‌رسد و تعلیق ساق گیاه آن بر کمر جهت بواسیر و به دستور آشامیدن آن جهت بواسیر و اسهالی که عسرالعلاج باشد و بعضی شرط نموده‌اند که باید روز یکشنبه قبل از طلوع آفتاب گرفته در وسط آن ریسمان هفت لا بسته بر کمر بندند و باز نکنند بواسیر و اسهال الدم را مجرب است و به دستور آنچه بر درخت سدر که کنار نامند و درخت انار نیز و آنچه بر درخت بیل تکون یابد چون با شیر گاو زن بعد از حیض سیزده روز بیاشامد آبستن گردد خصوص که در حین اخذ قمر در منزل شرطین باشد.

◀ خرّم

به ضم خا و به فتح رای مهمله مشدده و سکون میم لغت فارسی است به معنی فرح.

ماهیت آن: از ادویه مجهوله است بعضی گفته‌اند اسم فارسی مریحه است و آن گیاهی است که در بساتین و مواضع سایه‌دار می‌روید و برگ‌های آن باریک طولانی و گل آن بنفش و خوشبو و خوش منظر و لطیف و برگ‌های آن متفرق و اهل فرس آن را تعظیم بسیار می‌نمایند.

طبیعت آن: مایل به گرمی.

افعال و خواص آن: جالی و مقوی دماغ و منوم و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره آن مورث سرور و فرح و نگاهداشتن آن در کف دست باعث محبت و در آستین باعث محبوبی و روغنی که از گل آن ترتیب دهند جهت درد سر و بی‌خوابی و رفع توحش و چون از آن موم روغن ترتیب دهند و شب بر صورت بمالند و روز بشویند موجب نیکویی و سرخی رنگ رخسار و قبول و رافع بغض است و بعضی آن را سراج القطرب و بعضی دواءالحالبی که به یونانی اسطرطیقوس نامند و بعضی به تخفیف را به معنی قشر بیض منقی مغسول دانسته‌اند.

◀ خرنوب

به ضم اول و سکون رای مهمله و ضم نون و سکون واو و بای موحده و به فتح اول نیز آمده.

ماهیت آن: بستانی و برّی می‌باشد بستانی آن درختی است عظیم به بزرگی گردکان و برگ آن بسیار سبز املس مایل به تدویر و ضخیم هر دو طرف شاخ‌های آن یکی مقابل دیگری و گل آن زرد طلایی و غلاف آن به قدر شبری و کوتاه‌تر و ضخیم‌تر و سیاه و دانه‌های آن شبیه به باقلا و به قدر ترمس و شیرین طعم و در



تنکابن کرات و در مازندران و گیلان لارکی نامند و بهترین آن بستانی خشک آنست که مغز آن بسیار شیرین صادق الحلاوت و پوست آن رقیق و از یک سال تجاوز نکرده باشد و از آن در مصر و شام رب می‌سازند.

طبیعت آن: در اول سرد و در دویّم خشک و با قوّت قابضه و مسهله به عصر خصوص تازه آن و بسیار رسیده شیرین آن در اول گرم.

افعال و خواص آن: مدر بول و جهت اوجاع سینه و تقویت معده و تسمین بدن و تولید خلط جیّد اگر هضم یابد زیرا که بطی الهضم و نفاح است خصوصاً تازه آن که یک سال بر آن نگذشته باشد و با دوشاب ادرار بول نماید و چون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتهای طعام آورد و جهت سرفه مزمن مجرب دانسته‌اند و خوردن آن با دانه جهت تسمین بدن و رفع فتق و ضماد پخته آن جهت صدمه و سقطه و امثال آن و ثآلیل و چون تازه آن را بر ثآلیل بمالند آن را زایل سازد و چون یک پارچه از دو پارچه تخم آن را بر ثآلیل بچسبانند آن را قطع نماید و تخم آن سرد و خشک و بسیار قابض و محلل اورام و جهت بروز مقعده و نزف الدم نافع.

مضر معده و مجفف اعضا **مصلح** آن بهدانه و نبات.

بدل آن: به وزن آن هر یک از قرظ و طراثیث و عفص.

مقدار شربت آن: تا پنج درهم است.

و دویّم **برّی** و آن ثمر خاری است به قدر ذرعی و شاخه‌های آن پراکنده و خارهای آن تند و ریزه و گل آن زرد و داغدار و ثمر آن شبیه به گرده کوچکی و در قزوین گیاه آن را ورک نامند و خرنوب نبطی مراد از آن است.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و بسیار قابض.

افعال و خواص آن: مقوی معده و قاطع نزف الدم از هر عضو که باشد و حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون آن جهت درد دندان و استحکام آن و پوست و بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است و محتاج به کندن با آلت نیست و چون با حنا خضاب کنند مقوی موی و باعث درازی و مانع سفیدی آنست و طلای آن بر بدن جهت رفع اعیا و تقویت اعضا مؤثر و چون بکوبند و در آب بخیسانند و جامه رنگین را در آب آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته‌اند.

◄ خروع

به کسر خا و سکون رای مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله به فارسی بیدانجیر و به شیرازی کنتو و به ترکی کرچک و به هندی آریند نامند.

ماهیت آن: دو نوع می‌باشد سفید و سرخ مایل به بنفشی و دویّم قوی‌تر از سفید. برگ آن شبیه به برگ انجیر و شرفه‌های از آن بلندتر و ساق آن به قدر دو ذرع و از آن بزرگ‌تر نیز دیده شده و بیخ آن مانند نی مجوف و ثمر آن خاردار و خوشه‌دار و مدور و تخم آن به مقدار دانه قهوه و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پر روغن و منبت آن بلاد معتدله در حرارت و رطوبت.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و جهت صداع و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده و ضیق النفس و سرفه بارد و تحلیل قولنج و ریاح و تلیین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا خصوصاً مغز آن که قوّت اسهال آن زیاده است و برای ادرار حیض و اخراج مشیمه نافع و چون ده عدد مغز دانه آن را ساییده با ماءالعسل بیاشامند اسهال بلغم و رطوبات مایی نماید و مرخی و مسقط اشتها است و موجب کرب و غثیان و قی، **مصلح** آن کثیرا و مصطکی و نعناع.

مقدار شربت آن: از پنج عدد تا ده عدد و مستعمل مقشر آنست و بیست عدد آن مسکر قوی و بادزهر آن ریباس و عصاره رمان.

بدل آن: عشر آن دند است و ضماد آن جهت ثآلیل و کلف و تحلیل اورام بلغمی و صلابت و تسکین اوجاع اورام و نقرس و مفاصل و با سرکه جهت ورم پستان و اواخر حمرت که باد سرخ نامند. برگ آن ضعیف‌تر از حب آنست در اسهال و تریاقیت آن زیاده و آشامیدن عصاره تازه آن مکرر و قی نمودن بدان جهت رفع سم بارد بیش و افیون و امثال اینها و ضماد آن با آرد جو جهت اورام حاره چشم و ورم زیر گلو و سایر اعضای بعیده و مقی و مسهل و آشامیدن دو مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت تسکین وجع الفؤاد بارد و پوست بیخ آن جهت رفع مغص و انفتاح مجاری و سدد نافع و با ماءالعسل جهت تحلیل بلغم لزج از اعضای بعیده خصوصاً که تازه ساخته باشند و طلای آن جهت رفع تشنج و تلیین صلابات و درد گوش و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و با زبدالبحر جهت داءالثعلب و با آب گندنا جهت بواسیر شرباً و ضماداً و چون در ظرف مس کنند و بر آتش گذارند و سر آن را با ظرف مس بپوشند تا خوب گرم شود و در هر یک مثقال از آن یک حبه کافور خالص اصلی در عین گرمی سر آن را باز کرده در آن اندازند و باز سر آن را بپوشند تا گداخته گردد و فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و همان قسم پوشیده باشد و بعد از طهارت از قضای حاجت هر مرتبه موضع بواسیر را خشک نموده این روغن را نیمگرم کرده بمالند زایل گرداند و جوشانیده آن با سلخ الحیه و خردل و تدهین بدان جهت کزاز و داءالحیه و اقسام قوبا و کلف بیعدیل.



بدل آن: روغن ترب است اهل هند بیدانجیر را دافع جذام دانسته‌اند.

◀ خرموش

به هندی کهوس نامند.

ماهیت آن: نوعی از موش است بغایت بزرگ که با گربه جنگ می‌کند و بر آن غالب می‌آید.

افعال و خواص آن: بخور پوست خشک شده آن جهت بواسیر مجرب و استنجا به طبیخ آن نیز همین اثر دارد و در سایر خواص از موش اقوی است.

فصل الخاء مع الزای المعجمه

◀ خزامی

به فتح اول و زای معجمه و الف و فتح میم و الف گویند که به فارسی شب انبوی و شب بوی نیز نامند خصوص سفید آن را و بعضی گل مریم نیز گفته‌اند.

در ماهیت آن اختلاف است و بعضی گویند گیاهی است بسیار خوشبو که به فارسی خیری دشتی و به شیرازی اروانه نامند و انطاکی غیر خیری دانسته و گفته که گیاهی است لطیف قریب به بنفشه و در آذر ماه الهی می‌روید و در خیزران می‌رسد و منبت آن کوهستان و میان رودخانه‌ها و گل آن شبیه به بنفشه مایل به کبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو زیاده از فاغیه و قریب به نسرین و تخم آن مایل به سیاهی و اهل فلاحت بیان نموده که چون پیاز آن را به عکس هیأت اصل غرس نمایند و یا صلیبی شق نمایند بنفشه می‌گردد و یوسف بغدادی صاحب اختیارات و دیگران نیز خیری برّی دانسته و گفته‌اند که آن گیاهی است شاخ آن دراز و برگ آن ریزه و گل آن سرخ مایل به بنفشی و آسمانجونی و خوشبوتر از گل حنا که فاغیه نامند و از گلهای حشایش برّی دیگر نیز و منبت آن زمینهای رملی و نرم و از صفات و خواص خیری ظاهر می‌شود که خزامی غیر خیری باشد.

طبیعت آن: در اول دویّم گرم و خشک و بعضی تر دانسته‌اند و گل آن گرم‌تر از گیاه آن.

افعال و خواص آن: گل آن ملطف و مسخن و مفتح سده دماغ و مقوی آن و رافع صداع و جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح و مقوی دل و جگر و سپرز و مفتح سده آنها و مدر فضلات چون سه درهم آن را بیاشامند و فرزجه آن جهت تنقیه رحم و خوشبو کردن آن و نشف رطوبات و سیلان مزمن از آن و برودت و احداث گرمی و اعانت بر حمل و تنگی فرج و به دستور آشامیدن آن و طلای خشک آن جهت تقویت عصب و خوشبو کردن عرق و ضماد آن با آرد جهت اندمال جراحت و تحلیل ورم آن و بخور آن جهت رفع بدبویی عفونات و روغنی که از آن ترتیب دهند قایم مقام نفط است و مصدع محرورین، **مصلح** آن مورد.

مقدار شربت گل آن: تا سه درهم

بدل آن: بابونه است و پیاز و برگ و تخم آن در افعال ضعیف‌تر و غیر مستعمل‌اند.

◀ خزّ

به فتح خا و سکون زای مشدده.

ماهیت آن: به اصطلاح قدیم اسم ثیابی است که از ابریشم و پشم و کج که به عربی قز نامند ترتیب می‌دهند و خزّ خالص لباسی است که از موی بسیار نازک که در زیر مویهای خشن بز و امثال آن می‌باشد که به فارسی کرک نامند ترتیب دهند و به اصطلاح جدید پوست حیوانی است از سمور کوچک‌تر.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: پوشیدن آن جهت حفظ حرارت و دفع ضرر سردی از پشت و گرده و جهت فالج و نقرس و ضعف باه و رفع جذام و حکه سریع الاثر و آشامیدن آن جهت فتق اعصاب و اعضای عصبانی و ذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات نافع.

◀ خزف

به فتح خا و زای معجمتین و سکون فا به فارسی سفال نامند.

ماهیت آن: معروف است.

طبیعت آن: بسیار خشک و با اندک حرارت.

افعال و خواص آن: ضماد اقسام آن جهت ورمهای نرم و قروح اعضای یابسه المزاج مانند غضروف و وتر و جهت انسلاخ جلد و سفال نو با مرهمها جهت التیام جراحات و با سرکه جهت حکه و جوششها و حزاز و سعفه و جرب و نقرس و با موم روغن جهت ورمهای مزمن و خنازیر و غدد و ذرور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقه قرنیه و سنون آن جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون آمدن آن.

مضر اعصاب دماغی و **مصلح** آن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و طلای خزفی که در آن نمک یا خزف پاره‌هایی که در نمک و یا سنگریزه‌هایی که در نمک پیدا می‌شود جهت تحلیل اورام بلغمیه بارده هر عضو و اجفان چشم مؤثر.

فصل الخاء مع السین المهمله

◀ خس

به فتح خای معجمه و تشدید سین مهمله به فارسی کاهو و به



ترکی خاس نامند.

ماهیت آن: نباتی است معروف بستانی و برّی می‌باشد بستانی دو صنف است یک صنف برگ آن عریض و بلند تا به یک ذرع و نیم و چرب و شیرین و نازک و در ایران و عربستان و روم و غیرها در موسم بهار می‌روید و وفور دارد و در هندوستان و بنگاله در موسم زمستان که باران نمی‌بارد می‌روید ولیکن به وفور و خوبی و بزرگی آن بلاد نمی‌شود و صنف دویّم از بستانی فرنگی است و آن نیز دو صنف می‌باشد یک صنف برگ آن سبز کمرنگ و بسیار نازک و چرب و شیرین و صنف دیگر سر برگ‌های آن اندک بنفشی و نازک و چربی و شیرینی این از آن کمتر و برگ‌های این هر دو صنف در هم پیچیده مانند غنچه و مدور و هر سال تخم آن را تازه به تازه از فرنگ می‌آورند در زمستان می‌کارند و هر چند هوا سردتر باشد خوب‌تر و نازک‌تر و پیچیده‌تر می‌شود و امّا خس برّی برگ‌های آن باریک‌تر و بلندتر و بی‌چربی و اندک سخت‌تر و سبزتر از بستانی و تلخ و ساق آن با یتوعیت بسیار و بعضی از آن افیون به عمل می‌آورند ولیکن از افیون خشخاش بسیار ضعیف‌تر و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است و تخم صنف برگ بنفش فرنگی اکثر سیاه می‌باشد و بالجمله به نرمی و صلابت و جودت و ردائت زمین برمی‌گردد یعنی در زمین نرم جیّد که آبیاری آن به حد لایق نمایند برگ و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید می‌شود و به خلاف اینها بالعکس و مستعمل و مأکول بستانی آنست.

طبیعت بستانی آن: سرد و تر در اوایل دویّم.

افعال و خواص آن: صاف کننده خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله تعالی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که خطاب به موالیان خود کرده فرمودند که بر شما باد خوردن خس به درستی که خون را صاف می‌کند و اطبا گفته‌اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر و دافع ضرر آب و هوای وبایی و اختلاف آب و هوا و مسکن حدت خون و صفرا و یبوست صفرا و سودا و تشنگی و التهاب و مفتح سدد و دافع خمار و مانع مستی و صعود بخارات به دماغ و درد سر و نزله و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و منوم و رادع اورام حاره و ملین و مدر بول خصوصاً ناشسته آن زیرا که قوّت تفتیح این زیاده است از شسته آن و جهت حکه و جذام و جنون و یرقان و درد پستان و تبهای حاره و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن هر دو با سرکه جهت برانگیختن اشتها و رفع یرقان و تسکین درد معده و مطبوخ آن کثیرالغذاتر از خام آن و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر مؤثر و اکثار آن مضر باه و صاحب سل و ربو و مورث نسیان و کدورت حواس و بلادت و ضعف بصر و ظلمت آن و تولید ریاح، **مصلح** آن نعناع و کرفس و هلیله پرورده و زیره.

مقدار شربت: از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و هر ورم حار و حمرت و وثی و ذرور سوخته آن جهت التیام جراحات و قلاع و تخم آن در دویّم سرد و خشک و مخدر و منوم و مسکن مواد متحرکه و آشامیدن دو درهم آن جهت قطع احتلام و ضعیف نمودن شهوت جماع و سد نزله و زکام و درد سینه و تقطیرالبول و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهت خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد به چشم و بر موی جهت منع ریختن آن و بر گزیدگی عقرب جهت دفع سمیت آن. **مضر** باه، **مصلح** آن مصطکی

بدل آن: خشخاش و یا دم الاخوین و روغن آن جهت تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و تنویم و مالیخولیا و صرع یبسی و منع مستی شراب مؤثر و آب برگ آن در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار نافع و خس برّی سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گفته‌اند سردی آن نیز کمتر از بستانی و در افعال قوی‌تر از بستانی و برگ و تخم آن و لبن آن در قوّت مانند لبن بستانی بلکه از آن اقوی و مثل لبن خشخاش سیاه است. نیم درهم آن مسهل کیموس مایی و مدر حیض و جهت گزیدگی عقرب و رتیلا نافع شرباً و طلاءً و اکتحال آن جهت جلای قروح چشم و رفع غرب و لبن بستانی قریب النفع است بدین.

◄ خس

به فتح خا و سکون سین بی‌نقطه هندی است.

ماهیت آن: ریشه گیاهی است که در هند و بنگاله در موسم گرما از آن خس‌خانه می‌سازند و بر آن آب می‌پاشند بسیار خوشبو و سرد و خنک می‌باشد و با براده صندل عرق می‌کشند و عطر آن را می‌گیرند بسیار معطر و خوشبو می‌باشد و آن ریشه‌های باریک کج واج و گره‌دار مانند ریشه سنبل رومی و از آن غلیظ‌تر و بلندتر به قدر نیم ذرع و خوشبو است و نبات آن شبیه به اسل که کولان نامند و گویند بیخ اذخر آجامی است و در اذخر اشاره بدان شد و گفته‌اند ریشه والا است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی قلب و دماغ بارد.

فصل الخاء مع الشین المعجمه

◄ خشخاش

به فتح خا و سکون شین و فتح خای معجمتین و الف و شین



معجمه به هندی پوست نامند.

ماهیت آن: دو صنف می‌باشد بستانی که خشخاش سفید و برّی که خشخاش سیاه است امّا خشخاش بستانی گل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه و مدور و گیاه آن به قدر دو ذرع تا چهار ذرع به حسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه می‌باشد و برگ آن مشرف و مزغب طولانی و سر قبه و کوزه آن مشرف و قبه کوزه آن نیز به حسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرگ و کوچک می‌شود و همچنین لبن آن که افیون است قوی و ضعیف و در افیون ذکر یافت و در ایام بهار می‌رسد.

طبیعت پوست آن: در دویّم سرد و در اول خشک و بعضی در سیّم گفته‌اند و افیون ناگرفته آن قوی‌تر از افیون گرفته.

افعال و خواص آن: پوست آن مخدر و رادع و مسدد و نیم درم آن که صبح ناشتا و شام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب معده و امعا و حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر و با حلبه و گلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد به اعضا و آشامیدن آن جهت سعال گرم و سعال تر حادث از رطوبت رقیق به سبب تبرید و تغلیظ و تجمید و ردع خود و با شراب عفص قاطع اسهال مزمن و عصاره آن که کوکنار نامند سرد و مایل به رطوبت در آثار قوی‌تر از تخم آن مداومت آن مرخی اعضا و مشوش کننده حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد بالعرض غریزی و مسکن اوجاع حاره یابسه و منشط.

مضر ریه **مصلح** آن شکر و عسل و مصطکی.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال و نیم.

و **تخم** آن در دویّم سرد و در اول تر. مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراویه و قابض شکم و مداومت آشامیدن ده درم آن با شکر جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه حار یابس و نفث الدم و تب دق و تقویت دماغ و ضعف جگر و گرده و تسمین بدن و حرقت مثانه و امراض حاره آن با مثل آن مغز بادام مولد خون صالح و رافع هزال خصوصاً بو داده آن با عسل مبهی و مداومت آن قاطع باه و بوییدن بو داده آن جهت رفع بی‌خوابی مؤثر و دو درهم آن تا پنج درهم منوم قوی و روغن آن در افعال از تخم آن ضعیف‌تر و منوم و مسدد. مقدار شربت تخم آن تا ده درهم و چون خشخاش تازه را با پوست و کنگره آن بکوبند و اقراص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول و تسکین تشنگی و حبس اسهال کهنه و تجفیف رطوبات شرباً و نیز تجفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماداً.

مقدار شربت آن: تا پنج درهم و همچنین چون بعد از رسیدن جمله آن را در آب طبخ دهند ولیکن ضعیف‌تر از قرص آنست و گل آن با آب گشنیز جهت رفع وجع و سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحالاً و طلای آن جهت رفع آثار قروح و با آب گشنیز جهت نمله ساعیه و قروح و خبیثه ضماداً و روغن آن که به دستور روغن گل ترتیب دهند مخدر و مسکن دردهای حار و اورام و جهت نزله و سرفه حار شرباً و تسکین درد گوش و تحلیل ورم حار آن قطوراً مفید و آب مطبوخ برگ آن با عسل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن لعوقاً نافع خصوصاً با اقاقیا و عصاره لحیة التیس و آب مطبوخ آن نطولاً جهت رفع بی‌خوابی و ساییده کنگره آن با آرد جو جهت حمرت و اورام حاره ضماداً و طبیخ بیخ آن جهت جگر علیل و ترقیق خلط غلیظ معده شرباً مفید و چون برگ نازک تازه نورسته آن را در آب طبخ دهند مانند بقول دیگر و با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم آورد و حبس اسهال نماید.

بدل خشخاش کاهو است.

◄خشخاش برّی

ماهیت آن: خشخاش اسود است و برگ آن خشن‌تر و زغب و تشریف آن زیاده از خشخاش بستانی و گل آن ملون به الوان سرخ و بنفش و سیاه و کبود و غیرها و تخم آن سیاه و به اصطلاح اطبای سابق افیون عصاره آنست و به اصطلاح جدید افیون لبن آن.

طبیعت آن: در آخر سیّم سرد و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: در جمیع افعال برگ و تخم از بستانی قوی‌تر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم نافع و طبیخ بیخ آن در آب که به نصفه برسد جهت عرق النساء مفید.

مضر دماغ، **مصلح** آن رازیانه.

مقدار شربت: از جمیع اجزای آن به قدر نصف شربات اجزای بستانی و از تخم آن یک مثقال.

بدل آن: کاهوی برّی است در اکثر مواد.

◄خشخاش منثور

به فتح میم و سکون نون و ضم ثای مثلثه و سکون واو و رای مهمله و منثور از آن جهت نامند که برگ گل آن زود می‌ریزد و آن قسمی از خشخاش برّی است و برگ آن شبیه به برگ تره تیزک و رازیانه و با خشونت و مایل به سفیدی و ساق آن خشن و قبه کوزه آن کوچک شبیه به قبه شقایق و در قوّت از خشخاش بستانی قوی‌تر و از خشخاش سیاه ضعیف‌تر.

◄خشخاش زبدی

به فتح زای معجمه و بای موحده و کسر دال مهمله و یای نسبت.

ماهیت آن: گیاهی است بسیار سفید و سبک و ساق آن به قدر ذرعی و برگ آن بسیار ریزه و دراز و بیخ آن باریک و ثمر آن



متصل به برگ آن و سفید و مستعمل و چون جمیع اجزای آن سفید و سبک مانند زبد است لهذا زبدی نامیده‌اند و در وسط تابستان می‌رسد.

طبیعت آن: بغایت گرم و تند و مانند جبلاهنگ و از جمله سموم است.

افعال و خواص آن: مقی و مسهل قوی و جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع با ماءالقراطن به قی و تخم آن تا یک درم جهت اسهال بلغم مفید و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که به سبب سمیت قتال است و معالجه کسی که آن را خورده باشد معالجه جبلاهنگ است.

◀ خشخاش مقرّن

به ضم میم و فتح قاف و رای مشدده و سکون نون و آن را خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریاها و اماکن خشنه می‌روید.

ماهیت آن: گیاهی است سفید و مزغب و با زواید مانند اره و برگ آن شبیه به برگ قلومس و گل آن زرد و ثمر آن شبیه به شاخ گاو و منحنی و از این جهت مقرن نامیده‌اند و در جوف آن دانه‌ها مانند حلبه و کوچکتر از آن و غیر جبلاهنگ است چه دانه آن زرد است و دانه این زرد نیست و بعضی مردم گمان غلط برده‌اند که شیاف مامیثا مستخرج از نبات آنست و وجه غلط ایشان مشابهت برگ اینست با برگ آن.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن با ماءالعسل جالی و مقطع اخلاط به قی و اسهال و اکتحال گل آن با زیت جهت تنقیه جراحات و خشک ریشه آنها و آشامیدن یک مثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ آن جهت علل بارده جگر و عرق النساء و ترقیق اخلاط غلیظه لزجه نافع.

◀ خشاب

به ضم خا و فتح شین و هر دو معجمه و الف و بای یک نقطه و خوشاب به واو نیز آمده به فارسی اسم آب مطبوخ میوه‌ها است مانند آلوبالو و زردآلو و سیب و به و امرود و مویز و امثال اینها که با شکر طبخ دهند تا به قوام آید و مانند شراب آنها است.

طبیعت مجموع آنها: الطف از اصل آنها است.

افعال و خواص آن: هر یک آن راجع است به آنچه از آن اخذ می‌نمایند مثلاً از آلوبالو جهت تسکین عطش و التهاب و اصلاح خلط محترق و درد سپرز و از به جهت تقویت اعضای رییسه و ارواح و قوّت هاضمه و رفع عفونات و از سیب جهت رفع خفقان و غثیان و قی صفراوی و التهاب و حرارت کبد و یرقان اصفر و استسقای حار و از مویز جهت تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و از جامون جهت تقویت معده و تسکین حرارت کبد و بواسیر حار و لینت طبع صفراوی و زبون‌ترین همه خشاب زردآلو است و مجموع مولد ریاح، **مصلح** آنها انیسون و مصطکی است.

◀ خشکنجبین

به ضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون معرب از انگبین خشک است.

ماهیت آن: عسلی است بغایت خشک و تند بوی که از جبال فارس و حدود کازرون خیزد و گویند شبنمی است که بر اشجار آنجا می‌افتد سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ می‌باشد و در تنکابن شکری و در دیلم و طبرستان اسب دندان می‌نامند.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: در غایت جلا و تقطیع و تحلیل لزوجات و سرخ آن قوی‌تر از سفید آن و سبز آن بسیار گرم و مایل به تلخی و سیاه آن قریب به عسل بلادر و لهذا استعمال آن نشاید.

مقدار شربت سفید آن: تا یک درم و زیاده از آن محرق اخلاط و مهلک.

بدل آن: به وزن آن عسل و نیم وزن آن گزانگبین و گویند یک وزن و نیم آن عسل است.

◀ خشک نان

و آن را خشک نانج که معرب خشک نانگ است نامند.

ماهیت آن: نانی است که از آرد گندم خمیر آن را به شیرج سرشته باشند سازند.

طبیعت آن: گرم و تر در دویّم.

افعال و خواص آن: مولد خون جیّد و مغذی و فربه کننده بدن و جهت اصلاح لاغری گرده و تقویت باه نافع ولیکن عسرالهضم و مولد ریاح غلیظ و مصلح آن سکنجبین و مصنوع از روغن بهتر از شیرج است که روغن کنجد باشد.

فصل الخاء مع الصاد المهمله

◀ خصیه

به ضم خای معجمه و سکون صاد مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و ها.

ماهیت آن: معروف است و زبون‌ترین اعضای حیوان است از هر حیوانی که باشد و بهترین همه خصیه خروس فربه است و گفته‌اند نیکی و بدی آن به حسب حیوان برمی‌گردد.



طبیعت آن: گرم و رطوبت بر آن غالب و بعضی سرد و خشک گفته‌اند و اول اصح است.

افعال و خواص آن: از هر حیوانی در ضمن آن مذکور می‌شود و خصیه خروس فربه مبهی و مولد منی و خون صالح امّا بطی‌الهضم، **مصلح** آن انجدان و فوتینج کوهی و نمک و صعتر و نمک سود نمودن آنست.

◀ خصی الثعلب

به ضم خای معجمه و سکون صاد مهمله و ضم یا و الف و لام و فتح ثای مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون بای موحده به یونانی ساطیون و ساطیورین و بعضی طرفلن به معنی سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد.

ماهیت آن: بیخی است سفید شفاف از سورنجان کوچکتر و طعم آن شیرین و با لزوجت و اندک تندی و بوی آن شبیه به بوی منی و چند نوع می‌باشد یکی دانه‌های آن مانند دو بیضه کوچکی که به هم پیوسته باشند و از هر بیضه ریشه باریکی دراز رسته و در آخر هر ریشه دانه کوچکی پیوسته و هر چند آن دانه بزرگ شود بیضه آن کوچکتر گردد و از این جهت آن را قاتل اخیه نامند مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور و این نوع را تخم نمی‌باشد و برگ این شبیه به برگ پیاز و از آن اندک عریض‌تر و مفروش بر روی زمین و نرم و سه عدد می‌باشد و نوع دویّم تخم آن سیاه صلب براق و نوع دیگر ساق آن به قدر شبری و از وسط آن ساقی روییده و بر بالای آن دو عدد یا سه عدد گل زرد رنگ و در وسط گل تخمی سیاه و ساق این سرخ رنگ و برگ این شبیه به برگ سوسن آزاد که زنبق است و بیخ آن به قدر جوزی و بیرون آن سرخ و اندرون آن سفید و با لزوجت و شیرینی. منبت آن جبال و اماکن نمناک و بیشتر در روم و مصر به هم می‌رسد امّا رومی بهتر و فرق میان هر دو بدان است که مصری را در حین خامی سوراخ کرده به ریسمان کشیده خشک می‌نمایند به خلاف رومی و این بالیده‌تر و شفاف‌تر از مصری است و در حزیران می‌رسد و تا دو سال می‌ماند.

طبیعت: نوع اول آن گرم و تر در آخر اول و نوع دویّم در دویّم و نوع سیّم در سیّم و همه با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مبهی و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یابس و تمدد و فالج و لقوه و مولد دم صالح و منی و مقوی باه و نعوظ و طلای آن با روغن گل مقوی موی و رویاننده و مانع سقوط آن.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

مضر فم معده، **مصلح** آن شکر.

بدل آن: تخم رطبه و تخم زردک و گویند هر که نوع اخیر را قلع کند دست او بی‌حس و حرکت گردد و چون آن را بسوزانند و با موم و روغن زیتون و یا با سرکه تدهین کنند رفع آن گردد و نوع اخیر را در امراض سوداوی و بلغمی مانند فالج و لقوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصات گرده و تقویت باه و آوردن نعوظ مبالغه بسیار نوشته‌اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث نعوظ گردد و از سقنقور قوی‌تر دانسته‌اند و اصلی ندارد و چون برگ آن را با زعفران و اندک مشک ساییده حمول نمایند و با شوهر جفت شوند همان ساعت نطفه منعقد گردد و حامله شود و مجرب دانسته‌اند و تخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس.

مضر محرورین و فم معده و **مصلح** آن سکنجبین و عصاره لسان الحمل و شکر.

مقدار شربت از بیخ آن: تا یک عدد و از تخم آن تا یک درهم و در هند مشهور است که بیخ بهوئین چنپا **خصیة الثعلب** است و اصلی ندارد و شاید نوع اخیر آن باشد و یا شبیه بدان و این گل مخصوص بنگاله است در هند و جای دیگر نمی‌شود اول از زمین گل برمی‌آید بعد از آن برگ در رایحه و شکل فی‌الجمله با سوسن شبیه است.

بدل آن: بوزیدان و نیم وزن آن انجره و گویند به وزن آن تخم اسپست.

◀ خصی الدیک

به کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف.

ماهیت آن: صاحب **تحفة المؤمنین** نوشته که حب البان است و مؤلف تذکره و غیره غیر آن دانسته و گفته‌اند گیاه آن شبیه به عنب الثعلب و اطول از آن و دانه آن به قدر آلوبالوی بزرگی و سفید است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و جهت عرق النساء و مفاصل و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل و عرق النساء نافع و مصدع و مکرب، مصلح آن بنفشه.

مقدار شربت آن: تا یک درهم.

بدل آن: زیره.

◀ خصی الکلب

به فتح کاف و سکون لام و بای موحده به یونانی ارخص نامند.

ماهیت آن: گفته‌اند دو نوع است نوعی شاخ‌های آن به قدر یک شبر و برگ آن منبسط بر روی زمین و یا قریب بدان و شبیه به برگ زیتون و نرم‌تر و نازک‌تر و بلندتر از آن و گل آن بنفش و بیخ آن شبیه به بیخ بلبوس و بلندتر و باریک‌تر از آن و سفید او مضاعف و مزدوج مانند دو زیتونی که با هم متصل شده باشند



یکی بالای دیگری و یکی ممتلی از رطوبت لزجی و این را ماده نامند و دویّم رخو متشنج و این را نر نامند و گاه این بیخ را جوش داده مانند بلبوس می‌خورند و منبت آن مواضع حجریه و رملیه است. حکیم میر محمد مومن نوشته که ساق آن بی‌برگ و تا نیم ذرع و گل آن ریزه با هم متصل به شکل سرو و بنفش شبیه به گل اصابع صفر و نوشته که حقیر در فیروزکوه هر دو را مشاهده نموده همه صفات با هم شبیه‌اند مگر آنکه گل اصابع صفر بسیار به هم متصل نیست و سرخ ارغوانی است.

طبیعت آن: گرم و خشک قریب به سموم و در بیخ بزرگ آن رطوبت فضلیه و کوچک آن بی‌رطوبت و حدت و گرمی این زیاده از آنست

افعال و خواص آن: محلل اورام بلغمی و مسخن ریه و بزرگ آن محرک جماع به قوّت تمام و کوچک آن قاطع آن و گفته‌اند بزرگ ماده آن مادام که تر و تازه است محرک آنست خصوصاً جوشانیده آن در شیر بز و چون خشک گردد این نیز قاطع شهوت جماع می‌گردد و گویند هر یک را بعد دیگری بخورند فعل آن را باطل می‌گرداند و مشهور نزد اهل انطاکیه آنست که چون قسم بزرگ آن را بخورند پسر می‌زایند و چون قسم کوچک آن را دختر و مسخن ریه است، **مصلح** آن صمغ و خشخاش.

و نوع دویّم ساق آن به قدر یک شبر و برگ آن شبیه به برگ گندنا و از آن بلندتر و عریض‌تر و در آن رطوبتی چسبنده و گل آن بنفش و بیخ آن مانند دو بیضه کوچک متصل به هم.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت حبس بطن و قطع شهوت جماع خصوصاً اکثار آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و تنقیه قروح و منع نمله ساعیه از انبساط و قطع عفونت آنها و زایل کننده آثار جلد و قلاع دهان و به دستور ذرور آن بر اورام و قروح خبیثه.

◄ خصی العجاجیل

خصیه گوساله است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود.

◄ خصی الایّل

خایه بز کوهی است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت گزیدگی افعی نافع.

فصل الخاء مع الطاء المهمله

◄ خطّاف

به ضم خای معجمه و فتح طای مشدده مهمله مشاله و الف و فا به عربی ابابیل و به فارسی پرستوک و به ترکی قرلانقوج و به دیلمی حجلا و به هندی سیانی و کنهیا و پت دیوری نامند.

ماهیت آن: از طیور معروفه است.

طبیعت گوشت آن: در اول سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: کباب گوشت آن مفتح سدد و دافع یرقان و امراض سپرز و سنگ مثانه و آشامیدن یک مثقال خشک مسحوق آن جهت قوّت باصره و دو درهم از نمک سود خشک آن جهت خناق و غرغره خاکستر آن با آب جهت خناق و جمیع امراض لوزتین و حلق و به دستور با عسل و طلای سوخته آن بر حنک نیز همین اثر دارد و اکتحال محرق بچه آن با خون مقوی باصره و دماغ آن با عسل و یا با سرگین خاکستر آن با عسل جهت ابتدای نزول آب و جرب و بیاض و سبل و ظفره نافع و همچنین خون گرماگرم آن و سرگین و به دستور آن به غایت جالی و جهت نیکویی رنگ رخسار و رفع بهق و آثار جلد و با زهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته‌اند و خوردن آب معصور مدقوق آن با قدری بادروج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر و به دستور یک مثقال خاکستر آشیان آن که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت مؤثر و سعوط زهره آن جهت سیاه کردن موی سر و ریش و یوسف بغدادی گفته مخصوص به سفیدی قبل از وقت است و باید که در آن وقت شیر در دهان نگاهدارند که دندان سیاه نشود و طلای چشمهای آن با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چون در سالی دو بار بچه می‌دهد هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشکافند دو سنگریزه در آن ظاهر می‌گردد یکی یک رنگ و دیگری ملون چون یک رنگ غیر ملون آن را در پوست گوساله که در حین زاییدن بدن آن گوساله بر زمین نرسد یعنی نگذارند که بر زمین فرود آید به دست معلق گرفته ذبح نمایند و پوست آن را بگیرند و در آن بسته در گردن و یا بازوی صاحب صرع بندند جهت رفع آن مجرب دانسته‌اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده با خود نگاهدارند باعث جاه و قضای حوایج گردد و امین الدوله گفته سنگ ملون سرخ می‌باشد و تعلیق آن جهت رفع قرع مؤثر و گویند چون رفع فزع مؤثر و گویند چون بچه آن را با زعفران و امثال آن زرد کنند نحوی که در حین رنگ کردن مادر و پدر او نبینند جهت رفع زردی بچه خود سنگ یرقان را به آشیان خود آورند آن سنگ جهت یرقان مفید و در حجرالخطاطیف ذکر یافت و چون سر ماده و نر آن را هر دو با آتش سوخته در شراب قومی که شراب می‌خورند اندازند سکر نیاورد.

◄ خطمی

به فتح خای معجمه و سکون طای مهمله و کسر میم و یا و به



کسر خا نیز آمده اسمی و به یونانی مشتق از اسم کثیرالمنافع است.

ماهیت آن: گیاهی است معروف و از انواع خبازی شمرده‌اند و گل آن سفید و سرخ و الوان مختلف و بهترین همه سفید و آنچه بی‌گل باشد خطمی نیز نامند و نوع ارغوانی کبود آن را به هندی خیرو نامند.

طبیعت آن: جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرییس گرم به اعتدال گفته و تخم و بیخ آن را در قوّت مانند گل آن و از آن بسیار قوی‌تر و تجفیف آن بیشتر و لطیف‌تر و دیگران معتدل القوی و مایل به سردی و تری دانسته‌اند.

افعال و خواص و منافع آن: محلل و منضج و رادع و مرخی و ملین و گل آن ضعیف‌تر از تخم و برگ و ساق آن و ضماد برگ آن جهت اورام دماغ و بیخ گوش و تهبج و نفخه اجفان و التیام قروح و تسکین وجع اورام و تحلیل آنها و خنازیر و نضج جراحات و دمل و ورم پستان و مقعده و جراحات و حزاز و شکستگی اعضا و عرق النساء و مفاصل که همه از گرمی باشد و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش و با پیه مرغابی جهت درد مفاصل و عرق النساء و رعشه و با ادویه مناسبه و روغنها جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پخته آن با روغن بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر و نطول آن جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ آن جهت ورم مقعده و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیده آن جهت سنگ گرده و لعاب خام آن با شکر نیم گرم نموده جهت سرفه حار و مطبوخ آن جهت سرفه حار و رفع نفث الدم به سبب قوّت قابضه که دارد و ضماد آن با سرکه به شرط آنکه در آفتاب نشینند جهت رفع بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و چون بگیرند یک جزو از آن با دو جزو خرما و با سرکه بسرشند جهت تحلیل اورام به غایت مجرب و خاییدن آن جهت تسکین عطش و چون تخم آن را با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند و دست و پا را مکرر با آن بشویند جهت رفع شقاق و تقشر جلد کف دست و پا نافع و طلای مطبوخ آن بر سم اسب جهت رویانیدن آن و پوست بیخ آن بغایت ملین و قوی التحلیل و آشامیدن طبیخ سه درهم آن جهت رفع زحیر و قولنج و سده امعا و قرحه آن و اسهال صفراوی و حرقة البول و امعا و ورم آن اسهال ردی و به دستور تخم آن جهت امراض مذکوره و با شراب جهت عسرالبول و تفتیت حصات و فضلات خام مثانه و عرق النساء و شقاق عضلات و مضمضه به طبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار و چون بیخ آن را کوبیده در لته بسته در آب گذارند و در زیر آسمان شب نگاه دارند چندان که آب منجمد گردد طلای آن جهت رفع تهبج پلک چشم مؤثر و جهت سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن نیز همین اثر دارد و جلوس در طبیخ آن جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضا و اغتسال مو بدان مانع تشقق آن و نیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک و روغن سوسن و آرد باقلا جهت تعقد مفاصل و تحلیل اورام صلبه نافع و حقنه به طبیخ آن جهت امراض امعای مذکوره و غیر آن و طلای طبیخ آن جهت گزیدگی زنبور عسل و با عسل جهت رفع مضرت گزیدگی هوام و حمول آن با پیه بط یا مرغابی و صمغ البطم جهت ورم رحم و انضمام فم آن مجرب.

مضر معده، مصلح آن عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه، مصلح آن عسل است

مقدار شربت: از جرم آن یک مثقال و از طبیخ آن تا سی مثقال.

بدل آن: خبازی و صمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت آن می‌گیرند و زرد و سرخ رنگ می‌باشد جهت تسکین عطش و حبس بطن و قی صفراوی مجرب گفته‌اند.

فصل الخاء مع الفاء

◄ خفّاش

به ضم خای معجمه و فتح فای مشدده و الف و شین معجمه و به فتح خا نیز آمده و خشاف و وطواط و به فارسی شب پره و به شیرازی موش کور و به هندی چمکادر و در بنگاله چمکدری نامند.

ماهیت آن: طایری است معروف به خلاف طیور دیگر و چهار پا دارد و دندانها و پشم و مانند چهارپایان به چهار پا راه می‌رود و حیض می‌بیند و آبستن می‌شود و می‌زاید و شیر می‌دهد و پرواز می‌نماید مانند طیور ولیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر پر ندارد بلکه پوستی است بالای اضلاع و غضاریف کشیده که آنها را حرکت می‌دهد و منقبض و منبسط می‌سازد و سیاه رنگ و بسیار ضعیف البصر است و لهذا روز به سبب روشنی و تابش شعاع آفتاب از آشیان خود برنمی‌آید و اگر آشیان آن را خراب کنند و برآید غلیواج و کلاغ آن را می‌گیرند و شب خصوصاً شبهای ناقص النور به سبب تاریکی برمی‌آید و پرواز می‌نماید و در زایدالنور کمتر برمی‌آید و از این جهت مرض روز کوری را خفش و صاحب آن را اخفش می‌نامند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در چهارم خشک و حرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن.

افعال و خواص آن: آشامیدن مرقه پخته آن مسهل فضلات و زرداب و دافع استسقا و درد ورک و مهرّا پخته آن در روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و نقرس و تحلیل اورام بارده و در روغن کنجد جهت عرق النساء خصوصاً



چون مکرر بمالند و طلای مطبوخ مهرّای نر آن در ظرف آهنی یا مسی با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهراّ گردد و صاف نمایند جهت فالج قدیم و رعشه و ربو و نقرس و درد اعضا و منع اسقاط موی و منع بزرگ شدن پستان بغایت نافع و طلای مهراّ پخته آن در آب بر احلیل جهت رفع حبس البول و به دستور قطور آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب و جلوس در طبیخ آن جهت فالج و استرخا و اکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و چون خون آن را بر عانه صبیان طلا نمایند موی نروید و چون بر پستان دختران بمالند بسیار بزرگ نگردد و اکتحال آن رافع غشاوه است و خاکستر آن جهت حدت بصر و جلای بیاض آن و چون در شراب اندازند رافع مستی آنست و طلای زهره آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب در حال و مالیدن دماغ آن بر اسفل قدم جهت تهیج باه و سرگین آن بسیار گرم و خشک تا چهارم و اکتحال آن جهت رفع بیاض و طلای آن جهت رفع قوبا و شیر آن نیز بسیار گرم و کریه الرایحه و بسیار جالی و با سمیت و یک مثقال آن کشنده و ربع درهم آن مخرج حصات و در سقوف آشیانه آنها چیزی یافت می‌شود منجمد سفید رنگ به مقدار بند انگشتی و کوچکتر و بزرگتر از آن و متخلخل شبیه به قلی و سفیدتر از آن و سوراخ‌دار، طلای آن جهت قلع ثآلیل و ستردن موی از بدن و منع بزرگ شدن پستان ولیکن مقرح جلد است و بول آن نیز مانند شیر آن و حار و اذابه دهنده مواد و اکتحال آن جهت بیاض عین و لبن آن نیز جالی بیاض و ناخنه است ولیکن هر دو مضرند به چشم اجتناب بهتر از استعمال آنست گویند چون سر آن را در زیر بالین شخصی به نحوی که آن شخص عالم بدان نباشد گذارند آن شخص را خواب نیاید و به دستور چشم و دل آن همین اثر دارد و دفن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است در آن و در سوراخ موش باعث گریختن موشان است از آن خانه و تعلیق دل آن معین بر جماع و نیز گفته‌اند که چون میان خطاف و خفاش عداوت است و خفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف کرفس را در آشیان خود می‌آورد جهت محفوظ بودن بچه‌های خود از آن و چون گردن نوع کبیر که به هندی بادر نامند از بیخ قطع نمایند و ذکر را در جوف تنه آن گذارند قوّت باه بخشد و مالیدن مغز سر آن بر ذکر مقوی آنست.

فصل الخاء مع اللام

◄ خلّ

به فتح خای معجمه و سکون لام مشدده به فارسی سرکه نامند.

ماهیت آن: از اکثر چیزها مانند انگور و مویز و خرما و انجیر و شکر و آب نیشکر و تاری و عسل و امثال اینها هر میوه آبدار و شیرین و از حبوب نیز مانند برنج و غیره ترتیب می‌دهند و بهترین همه انگوریست که آب انگور را گرفته صاف نموده و یا بدون تصفیه با اثفال عنب در خم خزفی و یا چینی که اندرون آن را پیه مالیده باشند ریخته و بر هر صد رطل از آن ده رطل سرکه جیّد ریزند و سر آن را بپوشند و به گل بگیرند و در آفتاب و یا جای گرم بگذارند تا برسد و یا آنکه اولاً در آن سرکه نریزند و بگذارند تا خوب به جوش آید و خمر گردد پس در آن سرکه و نمک بریزند و بگذارند تا برسد و ترش گردد و خلّ خمر عبارت از این است و یا آنکه خمر خود بخود استحاله یافته خلّ گردد و خلّ تمر یعنی سرکه خرما آنست که بگیرند خرما را و در هر ده رطل آن چهل رطل آب گرم شیرین صافی ریزند و در خم تازه مقیر و یا پیه آلود ریخته سر آن را بسته در آفتاب گذارند یک هفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل از آن یک رطل سرکه جیّد و نیم اوقیه نمک ریزند و در خم کرده در جایی گذارند که آفتاب همیشه بر آن بتابد و سایه جنب و حایض بر آن نیفتد تا برسد و از آب نیشکر و تار و میوه‌های آبدار و بسیار مانند آب انگور است و از مویز و انجیر و نیشکر خشک کم آب و امثال اینها مانند خرما است و از شکر و عسل چنان است که در آب گرم حل نمایند که در هر ده رطل آن چهل رطل آب باشد و صاف نموده در خم کرده در آفتاب گذارند تا به جوش آید پس صاف کرده سرکه تند کهنه و قدری نمک داخل آن نمایند و باز بگذارند تا برسد.

طبیعت آن: انگوری آن مرکب‌القوی از جوهر حار لطیف قلیل و جوهر بارد لطیف کثیر و در دویّم سرد و خشک و گویند خشک آن در سیّم است و خرمایی و مویزی و انجیری و عسلی و بعض اینها قریب بدان و عسلی گرم‌تر و خشک‌تر از آن و بعضی کمتر از آنست و قوّت قابضه آنچه در آن قبضیت باشد مانند خلّ متخذ از کمثری و تفاح و سفرجل و امثال اینها زیاده و خلّ مرکب از سه جزو می‌باشد جزو حار ناری که قوّت تفتیح و نفوذ آن از آنست و جزو بارد ارضی که قوّت قابضه آن از آنست و جزو مایی بارد رطب و این غالب بر همه است و از این جهت مرخی و مضعف اعصاب است.

افعال و خواص آن: قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوی ادویه به اعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه. *امراض الرأس* طلا و نطول آن به تنهایی و یا با روغن زیت و یا روغن گل ممزوج با هم جهت صداع حار و صداعی که از آفتاب به هم رسیده باشد و یا از صفرا و یا بخارات حار و یا حمام گرم و به دستور تر نمودن پارچه بدان و یا با سرکه که در گلاب جوشانیده باشند و یا بر پیش سر انداختن و بوییدن آن به



تنهایی جهت تفتیح سده مصفات و نزله حار و صداع گرم و تقویت دماغ حار و با ادویه مناسبه مانند روغن بادام و روغن گل و گلاب و آب خیار و امثال اینها جهت تسکین صداع حار و سرسام و هذیان و به دستور بخور آن جهت امراض مذکوره و تفتیح سده خیشوم و همچنین چون بر آجر گرم (و یا سنگ گرم)[۱] کرده ریزند و یا سنگریزه و یا آجر گرم کرده در آن اندازند و بخار آن را بگیرند و چون یک وزن سرکه و دو وزن آن آب و قدری شکر در ظرف خزفی سر بسته که بر سر آن قمعی گذاشته و اطراف آن را به خمیر آرد ماش مسدود کرده سوراخ قمع را بند کرده جوش دهند قدری پس بخار آن را که سوراخ قمع را بگشایند که اندک اندک و به ملایمت برآید و بر ورم گلو و حلق رسانند و بعد سه ساعت تجدید کنند در سه چهار مرتبه زایل می‌گردد ان شاءالله تعالی. ※العین※ لطوخ آن با عسل جهت کمنه زیر چشم و خون مرده تحت جلد. ※الاذن※ قطور آن جهت قتل کرم گوش و تسکین درد آن مجرب و بخور آن به جهت طنین و دوی و ثقل سامعه و تفتیح سده مصفات و باعث حدت سامعه. ※الفم※ چون یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرّا شود و یک هفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده ناشتا هر روز دو درهم آن را بیاشامند جهت بدبویی دهان که به مشارکت معده باشد نافع و مضمضه بدان با نمک جهت خون بن دندان که کنده باشند و با زاج سفید جهت تصفیه و جلای دندان و جهت قطع خون لثه و سستی آن و با شبت جهت رفع تحرک اسنان و غرغره آن جهت منع سیلان فضول به حلق و خناق و سقوط لهات و درد دندان و با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه و خوردن آن اندک اندک جهت رفع زلوی در حلق مانده و سرفه مزمن و نفس انتصاب که از گرمی باشد و خل جوز که گردکان هنگامی که مقدار بندقی بود در سرکه اندازند تا برسد و بدان غرغره نمایند جهت خناق و امراض مذکوره دهان انفع. ※اعضاءالنفس و الغذاء و النفض※ خل عنصل جهت سرفه بارد و ضیق النفس و امراض دماغی و طحال و استسقا و خوردن سرکه جهت رفع تشنگی و اعانت بر هضم و قطع نزف الدم اعضای باطنی و تحریک اشتها و گداختن بلغم و سپرز و تقطیع صفرا و تفتیح سده ماساریقا و سپرز و رساننده اثر ادویه به طحال به مناسبت ترشی طعم سودا که در طحال است و مداومت آن ناشتا جهت قتل کرم معده و طعامی که با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول است به معده. ※السم※ قی کردن بعد از خوردن گرم کرده آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله و جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر فطر و سگ دیوانه گزیده خصوصاً سرکه انگوری و آشامیدن سرکه که انجیر یا مویز و یا پوست بیخ کبر در آن خیسانیده باشند ناشتا جهت تحلیل سپرز و استسقا و سرکه‌ای که در آن اندک مازریون خیسانیده باشند با عسل جهت استسقا و رفع برودت رحم. ※القروح و الاورام و الجرب※ تحقین به سرکه گرم کرده با نمک بعد از حقنه لینه جهت قروح امعا و قروح ساعیه و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و حمره به حا و جمره به جیم و نمله و جرب متقرح و بواسیر و داخس و قوبا و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش و نیز طلای آن مانع قبول ماده است از مجاور خود و نطول آن جهت گزیدن حیوانات سمی و جهت نزف الدم ظاهر و قطع سیلان آن و ضماد انجیری که در سرکه طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونت آن و با کبریت جهت نقرس و با بزرقطونا جهت کپه ارمنی که دانه سال نامند مجرب با تکرار عمل و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان و بناگوش و سایر اورام حاره و با حرمل جهت خدر و کزاز و وجع مفاصل و با رماد گرم جهت غدد و ورم بارد و بخور آن که بر سنگ گرم ریزند جهت بواسیر و مضر پیران و سوداوی مزاجان و صاحبان امراض ریه مانند سرفه تازه و خشک و غیرها و ریاح غلیظه و درد مفاصل و ضعف احشا و باه و رحم.

مضر اعصاب و اعضای عصبانی و باه و ناقهین و مبرودین و مداومت آن مورث استسقا و ضعف بصر و زردی رنگ رخسار و سحج و لاغری بدن، **مصلح** آن شیرینیها و گوشت آب چرب و شراب سرخ غلیظ و در رفع ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیفة الحرارت و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در سحج لعابها.

مقدار شربت آن: تا هفت مثقال.

بدل آن: در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو است و گویند سرکه نارجیل و تاری مضر عصب نیستند.

◀ خلاف

به کسر خای معجمه و فتح لام و الف و فا و به فتح خا نیز آمده.

ماهیت آن: شامل بیدمشک و بید برّی و بیدموله است و از مطلق آن و مراد بید برّی است که صفصاف و به فارسی بید ساده نامند. درخت آن عظیم و رنگ چوب آن سفید اندک رخو و برگ آن باریک و بلند تا به شبری و گل آن در ایام بهار بعد از روییدن برگ از شاخها و بین برگ‌ها می‌روید زرد رنگ و اندک خوش بو و باریک و بلند به قدر انگشتی و ثمر آن مانند خوشه که از ساق شاخ‌های آن می‌روید و در کتب بید عبارت از آنست و در اکثر مواضع یافت می‌شود و قسم نر آن بی‌گل و

۱. فقط در نسخه ب



بهترین آن آن بود که در کنار آبها روییده باشد.

طبیعت: گل آن در دویّم سرد و در اول تر و برگ آن سرد و خشک و ثمر آن در اول سرد و تر با اندک قوّت قبضی و لذعی و تجفیفی.

افعال و خواص آن: ملطف و مقوی دماغ و قلب حار و مفتح سده جگر و رافع صداع و رمد و خفقان و تشنگی و ضعف معده و تبهای محرقه و صفراویه و جمیع امراض حاره و عرق شکوفه آن الطف از جرم شکوفه آن و در افعال مذکوره اقوی از عرق برگ آن و جرم برگ آن قابض و رادع و عصاره آن مسهل بلغم و صفرا و سودا و جهت صرع و منع لرز تبها و تفتیح سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و ادرار بول و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور آن در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و جلوس در طبیخ برگ و شاخ آن جهت رفع فساد اعضا بغایت مؤثر و خوابیدن بر فرش آن جهت رفع حرارت کبد و قلب و ثمر آن جهت ضربه که بر حدقه رسیده باشد ضماداً و جهت نزف الدم و به دستور ضماد برگ تازه آن و آشامیدن آن جهت اسهال دموی و عرق آن جهت خفقان حار و حمی جدری و حمیات حاره حاده و حمی دق و صمغ آن که از برگ آن بیرون می‌آید جالی و مقوی باصره و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و با سرکه جهت ثآلیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری و زخمهای شری و آبله و اورام حاره و به دستور ضماد آب برگ تازه آن و جرم برگ آن قابض و رادع. **مضر** تهیگاه، **مصلح** آن گلاب و شکر.

مقدار شربت: از آب آن از هشت درهم تا بیست درهم که با شکر بنوشند.

بدل آن: ریباس و دستور آشامیدن آب برگ آن در قرابادین در حرف المیم ذکر یافت و بهتر از آب کاسنی و ماءالشعیر است جهت اکثر امراض و آشامیدن بیست درهم آن جهت رفع سده کبد نافع و عرق آن در حرف العین و روغن گل آن که به دستور دهن ورد ترتیب دهند بارد و مجفف و منشف و مسکن صداع طلاءً و مانع صعود ابخره حاره و سورت خون نیز شرباً و در سایر افعال قایم مقام روغن گل است.

◄ خلاف البلخی

به فارسی بیدمشک نامند و در شام شاه بید و در روم بهرامج.

ماهیت آن: درخت آن شبیه به درخت بید ساده و از آن کوچک‌تر و برگ ان از آن نازک تر و عریض تر و در طول کمتر و گل این قبل از برآمدن برگ به هم می‌رسد به قدر انگشتی و بلوطی و بعضی شبیه به دست گربه و بر آن زغبهای بلند و بر سر آن دانه‌های ریزه و زرد با اندک سرخی و بعضی مایل به اندک سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبوی و هر چند زغبهای آن زیاده و زردی آن غالب باشد خوشبوتر می‌باشد.

طبیعت آن: جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی در اول گرم و مایل به خشکی و قول جالینوس اصح است.

افعال و خواص آن: ملطف و مفتح سده خفیف دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق آن در جمیع افعال قوی‌تر از عرق بید و گلاب و مقوی دل و دماغ و ملین طبع و معین قوّت باه محرورین و مقوی احشا و چوب و برگ آن در افعال و خواص و مصلح و قدر شربت مانند بید ساده است و نطول آن محلل نفخ در هر عضو که باشد و بوییدن گل آن و یا عرق آن مقوی دماغ و محلل بادهای غلیظه و غرغره به عصاره برگ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و به دستور غرغره به طبیخ برگ آن و روغن شکوفه آن سرد و تر و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و خوردن آن مانع غلیان خون بسیار گرم و بدل آن روغن گل و طریق عمل دهن آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام مقشر پرورده نمایند مانند بنفشه و از آن روغن بگیرند الطف و بدل عرق آن نیلوفر است یا بید ساده.

◄ خلد

به ضم خا و فتح لام و سکون دال مهمله و آن را نداسه و به فارسی موش کور و به شیرازی انگشت برک و به اصفهانی واژه سبانک و به دیلمی کابیش و به هندی چهچوندر نامند.

ماهیت آن: حیوانی است کریه الرایحه بی‌چشم و دم و پاهای آن از موش کوچک‌تر و خاکستری رنگ و گویند چشم آن زیر پوست آنست و در زمینهای نمناک می‌باشد و پیوسته زمین را سوراخ می‌کند و ریشه‌های اشجار را می‌خورد خصوصاً بیخ گندنا و پیاز و لهذا چون گندنا و پیاز را بر در سوراخ آن گذارند به بوی آن بیرون آید.

طبیعت آن: بغایت گرم و با رطوبت و از سموم قتاله.

افعال و خواص آن: خون موضع دنباله آن جهت رفع بیاض چشم و آثار جلد و خال و خنازیر و طلای دماغ آن با روغن گل قاطع رعاف و سیلان خون از هر موضع که باشد و محلل اورام و خنازیر و جهت برص و بهق و قوبا و کلف و هرچه از بدن بروز کند بی‌عدیل و خون آن نیز همین اثر دارد و سر آن را سوخته با زاج سفید چون در گوش گذارند و یا در بینی بدبوی آن هر دو را زایل گرداند چون بر صاحب تب ربع بندند شفا یابد و طلای آن جهت درد سر و بخور آن جهت عسرالبول و سعوط زهره آن با آب بیخ رطبه جهت رفع لقوه از مجربات شمرده‌اند و تعلیق لب بالای آن جهت تب ربع و صرع و به آسانی بیرون آمدن دندان



اطفال و انداختن دندان آن میان جماعت موذی باعث تفرقه ایشان و همچنین در آتش انداختن پیه آن.

◀ خلّر

به ضم خای معجمه و فتح لام مشدده و سکون رای مهمله آن را جلبان خوانند و به هندی متر کابلی.

ماهیت آن: دانه‌ایست شبیه به کرسنه و گیاه آن به قدر ذرعی و کمتر آن و برگ آن ریزه و گل آن مابین سفیدی و زردی و غلاف آن شبیه به غلاف باقلا و سفید و پنج قسم می‌باشد آنچه غلاف آن از باقلا کوچک‌تر و پوست آن غلیظ‌تر و عریض و بسیار سفید و دانه آن به قدر نخود کوچکی آن را جلبان ابیض نامند و آنچه دانه آن کوچک و پهن و اغبر جلبان اسود و به شیرازی مشو و به هندی کهساری و اهل ولایت اروستان و نواح کرمان کونیان کرو خوانند و بسیار آن را می‌خورند و در موسم بهار که هنگام رسیدن آنست خام ناپخته آن را نیز می‌خورند و آنچه مضاعف الغلاف و خشن و دانه آن در سفیدی و کوچکی و تدویر کمتر از اول است آن را نبقه نامند و آنچه در غلافی قریب به باقلا و سیاه رنگ و دانه آن مستدیر و بزرگ و مایل به زردی و بسیار تلخ است در مصر بسیله نامند و قسم پنجم رقیق الغلاف سفید دانه و آن را قصاص نامند.

طبیعت همه اقسام آن: در اول سیّم سرد و در آخر دویّم خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه و تصفیه ریه و درد سینه و تلیین آن و تحلیل اخلاط فاسده و دفع فضلات غلیظه از امعا و ادرار نمودن شیر و بول و حیض و ضماد آن جهت تقویت اعضا و وثی و کلف و با عسل جهت تحلیل اورام و بخور آن موجب جمعیت مورچه است در آن موضع و چون گاو بخورد فربه شود.

مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و ادمان خوردن آن باعث لنگی و خوردن تر و تازه ناپخته آن دوار آورد خصوصاً نوع اندک پهن مثلث شکل آن که به هندی کهساری نامند، **مصلح** آن شراب عسل.

مقدار شربت آن: تا ده درم و نوع برّی آن بغایت غلیظ و مدر شیر است.

◀ خلنج

به فتح خای معجمه و لام و سکون نون و جیم.

ماهیت آن: درختی است شبیه به درخت گز و در چین و بلاد روس و به هند بسیار بزرگ می‌شود و برگ آن مانند برگ گز و گل آن کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز می‌باشد و ثمر آن مانند خردل و بنفش.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و شکوفه آن تندتر و قوی‌تر از سایر اجزای آن.

افعال و خواص آن: شکوفه و برگ آن جهت گزیدن هوام ضماداً و روغن شکوفه آن که به دستور روغن بابونه و روغن گل که در روغن کنجد ریخته سه هفته در آفتاب گذارند جهت رفع اعیا و درد مفاصل و به دستور نشاره چوب آن و یک مثقال از تخم آن با عسل حافظ دل از ضرر سموم و اکل و شرب در ظروف چوب آن مانع خفقان است.

فصل الخاء مع المیم

◀ خمان

به فتح خا و میم و الف و نون لغت نبطی است و به عربی رقعا نامند و به یونانی اقطی.

ماهیت آن: دو صنف می‌باشد کبیر و صغیر. کبیر آن شبیه به شجر و شاخ‌های آن مایل به سفیدی و مانند نی مستدیر و برگ آن مانند برگ گردکان و از آن کوچک‌تر و ثقیل الرایحه و در هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر سر هر شاخی قبه‌ای و گل آن سفید مایل به سرخی و ثمر آن شبیه به حبة الخضراء و بنفش مایل به سیاهی و در شکل مانند خوشه و در بو شبیه به شراب و غلط کرده کسی که آن را درخت هندی که ثمر آن بل و فل است دانسته.

افعال و خواص آن: محلل و بسیار مجفف و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه به گیاه و ساق آن مربع و پر گره و برگ آن شبیه به برگ بادام و مشرف الاطراف و از هر گرهی ثمری ظاهر و ثقیل الرایحه و قبه سر آن شبیه به خمان کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن دراز به سطبری انگشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن مراد خمان صغیر است و مستعمل بیخ آن.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و سردی آن غالب با اندک گرمی.

افعال و خواص آن: رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوّت محلله آشامیدن آب طبیخ برگ و ساق آن جهت اسهال بلغم و مره صفرا و آب افشرده آن و طبیخ بیخ آن به دستور دو مثقال از ساییده بیخ آن جهت جبر کسر و وثی و سقطه شدیده بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و تفتیح سده و مضمضه بدان جهت هلاکت کرم دندان و سعوط آن سه روز جهت رفع سرخی چشم و جلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابت رحم و باعث نرمی و تفتیح انضمام آن



و اصلاح فساد حال آن و به دستور آشامیدن ثمر آن و طلای پخته ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع اسقاط آن و ضماد برگ تازه آن با آرد جو جهت تسکین اورام حاره و سوختگی آتش و گزیدگی سگ و نواصیر و با پیه بز جهت نقرس و حمول بیخ آن جهت درد رحم و امراض مقعده و نواصیر نافع.

مضر ریه **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.

◄ خماهان

به فتح خای معجمه و میم و الف و فتح ها و الف و نون لغت فارسی است و خماهین نیز نامند و صندل حدیدی نیز.

ماهیت آن: حجری است سیاه رنگ نر و ماده می‌باشد و حدید صینی جنس نر آنست و حجرالخمار جنس ماده آن و نر آن صلب‌تر و تیره رنگ و سیاهی بر آن غالب و رنگ ساییده آن زرد مانند زرنیخ.

طبیعت آن: مایل به برودت و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: پوشیدن انگشتری آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن بدان جهت حفظ صحت چشم مؤثر و ماده آن که آن را حجرالخمار نامند نرم‌تر و رنگ ساییده آن بسیار سرخ و مایل به سیاهی.

طبیعت آن: سردتر از نر آن

افعال و خواص آن: آشامیدن یک مثقال و نیم از ساییده آن جهت رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تعریق مخمور و هر دو جنس آن جهت علل صفراوی و دموی و درد چشم و تقویت عضوی که از ریختن مواد متأثر شود و جهت خفقان و ریاح غلیظه و دو درهم ساییده آن جهت رفع درد شکم حادث از دوای مسهل به غایت مفید و طلای آن جهت تحلیل اورام خصوصاً ورم چشم و حکه و جرب و حرقت جفن.

مسدد، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: تا یک دانگ.

◄ خمر

به فتح خای و سکون میم و رای مهمله مراد از آن در شرع ما یختمر به العقل است یعنی آنچه که عقل را بپوشاند و در عرف مراد از مطلق آن شراب انگوری است و صنعت آن به انواع می‌باشد از آن جمله آنست که آب انگور را گرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آن را زفت یا قیر و یا موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب گذارند تا به جوش آید پس در سایه گذارند و یا خم را در سرگین اسب تا نصف دفن کنند تا برسد و به حسب تصفیه و غیر تصفیه و اضافه هر چیزی تأثیر می‌نماید مثلاً غیر صافی با دانه آن قابض و با خردل بدون جوشیدن شیرین و با زعفران مقوی دل و جگر و سرور آن زیاده و آنچه خم آن را بعد از اندودن به زفت و یا قیر و یا موم به عود و کشته بخور کنند و در آب انگور مورد و مصطکی و به شیرین و سیب قدری داخل کنند و بعد از آفتاب گذاشتن ظرف آن را در زمین دفن کنند ریحانی نامند و آنچه بر او شش ماه نگذشته باشد مسطار و به فارسی ولانی نامند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آن را جمهوری نامند و بی‌مزه غلیظ را قهوه و این قاطع باه است و شرابی که از یک سال تا دو سال گذشته باشد عتیق نامند و دو ساله قوی است و بهتر و آنچه از دو سال زیاده تا چهل سال بر او گذشته باشد قدیم گویند و اولی آن است که بعد از جوشیدن اقلاً تا سه ماه نگذرد استعمال ننمایند و نیز آن را اصناف بسیار است از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و مر و مز و قابض و غیر قابض و احمر و اصفر و ابیض و اسود و خوشبو و بدبو و خوش آینده و کریه بد آینده و مشمس و مطبوخ و مدفون و صافی و کدر و خفیف و ثقیل و حدیث و عتیق و متوسط میان آن هر دو و غیر اینها و چون اینها را با هم ترکیب کنند قریب به ششصد صنف می‌شود و بهترین همه متوسط العمر یک ساله و دو ساله سرخ مایل به زردی و خوشبوی معتدل القوام بین رقت و غلظت شیرین اندک تلخ آنست که ترش و بسیار تلخ و قابض نباشد به حدی که کام را به هم کشد و بدترین آنها به رنگ کدر غلیظ القوام ترش مزه بسیار قابض بدبوی آنست خواه بدبویی آن به سبب احتباس ابخره و یا ترشی باشد و یا به سبب غیر آن امور و قوی‌ترین همه زرد صافی معتدل‌القوام و بعد از آن سرخ معتدل‌القوام و ضعیف‌ترین همه سفید تازه نارس و رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطی‌النفوذ و سبز آن غلیظ و سیاه آن اغلظ و شراب خوشبو موافق همه امزجه و بدبوی آن ردی و غیر موافق همه امزجه و بالجمله هر یک را مزاجی و صورتی است صالح و موافق به مزاجی و شخصی خاص.

طبیعت آن: نیز به حسب الوان و طعوم و روایح و رقت و غلظت و تازگی و کهنگی و توسط و اعتدال مختلف می‌باشد در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و بالاجمال عتیق آن در سیّم گرم و در دویّم خشک و قدیم آن در سیّم گرم و خشک و مسطار آن در دویّم گرم و تر و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است معتدل و شش ماهه تا یک ساله آن در دویّم گرم و مایل به رطوبت و تفه آن که قهوه نامند ارطب.

افعال و خواص آن: رقیق آن سریع‌النفوذ و مفتح سده و غلیظ آن دیر هضم و کثیرالغذا و مقوی اعضا و تنافذ و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است بهتر از سایر اقسام و تفه آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه ولیکن مسقط شهوت طعام و باه و مصدع و



بهتر از آن زرد عتیق و سفید آن ملین و ضعیف و سیاه آن دیر هضم و مولد سودا و مطبوخ آن که جمهوری باشد غلیظ و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصدع و شیرین آن ثقیل و غذاییت آن غالب و ترش شیرین آن یعنی میخوش آن ردی و مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحّش و تلخ آن جالی و مفتح و هاضم و مدفون خم آن در زمین و یا برف و یخ که اصلاً در آفتاب نگذاشته باشند و آفتاب به آن نرسیده باشد غلیظ و دیرهضم و باعث مغص و مولد تبهای مزمن و شراب کهنه صرف موذی اعضا و مورث سحج و ممزوج به اعتدال آن مصلح حال بدن و با آب بسیار باعث سستی اعضا و استسقا و قابض آن بهتر از همه و حابس طبع و باعث خشونت سینه و دباغت معده و قوی الخمار و خوشبوی آن بسیار نیکو ولیکن مصدع و بدبوی آن موذی و مصدع و مورث امراض مهلکه و مشمس آن یعنی شرابی که در آفتاب رسیده باشد و بعد از جوشانیدن به سایه نبرده باشند تند و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تبهای حاره و ثقیل آن دیرهضم و خفیف آن سریع النفوذ و قدیم کهنه آن حاد و مضر حواس و اعصاب و تازه آن نفاخ و دیر هضم و مورث امراض بلغمی و متوسط آن معتدل و صاف آن مفتح و مدر و شراب تازه کدر تیره مولد رمل و سنگ مثانه و سدد و گفته‌اند چون مراعات مزاج و سن و فصل و بلدان و وقت و زمان و مکان و تدبیر سابق و نیکویی ترتیب کرده شود به شرایطی که در کلیات کتب مرقوم و در اخلاق ناصری و غیرها مذکور است و قلیلی اینجا ذکر می‌یابد فواید بسیار بخشد از آن جمله ملاحظه اوقات است که در هنگام تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و سیری و غضب و تعب و حرکات قویه و هوای بسیار گرم و اواسط روزهای تابستان و مقدار بسیار خصوصاً به یک دفعه استعمال ننمایند بلکه به قدر لایق و در هر ماه یک مرتبه یا دو مرتبه و یا در هر هفته یک مرتبه برای استراحت ارواح و قوا و زیاده و بیشتر از این تجویز نکرده‌اند که مضر است و ملاحظه مکان که وسیع و مرغوب و خوش آب و هوا و معتدل و در آن آب جاری و گلها و میوه‌های خوشبو باشد و اسباب سرور و فرح و نغمات و مغنیان و محبوبان دلکش خوش الحان و عطریات و بخورات مطیب لذیذ و رفیقان عاقل فهمیده و صاحبان هوش و اخلاق حمیده در آن جمع باشند و شیخ عمر خیام مجمل شروط آن را درین رباعی درج کرده:

رباعی

گر باده خوری تو با خردمندان خور
پس با صنمی لاله رخی خندان خور
بسیار مخور و رد مکن فاش مساز
اندک خور و گهگاه خور و پنهان خور

با مراعات این شرایط خمر حفظ صحت بدن می‌نماید و بدن را گرم و قوی و فربه و فکر و ذکر و عقل و حواس و اخلاق را جیّد و زکی می‌گرداند و شجاعت و سخاوت و فرح و نشاط می‌آورد و بخل و ظنون فاسده و خیالات ردیه و امراض دماغیه مانند مالیخولیا و جنون و وسواس را برطرف می‌کند و رنگ رو را نیکو و صاف می‌سازد و دماغ و دل و جگر و معده و اعضای اصلیه را همه تقویت می‌بخشد و هضم را نیکو کند و اشتها می‌آورد و نفوذ می‌فرماید به ماساریقا و هضم کبدی را نیز تقویت می‌بخشد و نفوذ می‌فرماید کیموس را در عروق کبار و فضول را به تحلیل می‌برد و اخراج می‌نماید غلیظ آن را به براز و لطیف آن را به بول و الطف را به عرق و به بخار و صفرا را به بول و عرق و بلغم و سودا را به براز و تفتیح سدد و ازاله رمد بلغمی و شهوت کلبیه و ضرر سموم و حبن یعنی ازاله زرداب شکم و ترهل و پیری و هوای وبایی و امثال اینها می‌نماید و خوردن آن به قدر ربع رطل با آب سیب و گوشت آب بی‌چربی جهت غشی و بیهوشی مجرب و در ضمادات اطلیه جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوّت ادویه مؤثر و بالجمله نفع جزیی بدنی دنیاوی آن در اکثر امزجه بیّن و ثابت است به نص قرآن مجید که در باب خمر و میسر وارد شده که و منافع للناس و امّا گناه و ضرر اخروی و دنیوی آن از پوشیدن عقل و عدم تمییز میان حسن و قبح اشیا و بی‌اختیار شدن و معاصی و قبایح بسیاری از صاحب آن به عمل آمدن بزرگتر و بیشتر از آن است که به بیان آید و لهذا در همان آیه شریفه می‌فرماید که و اثمهما اکبر من نفعهما و در آیه کریمه دیگر آن را رجس و عمل شیطان خوانده و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله آن را امّ الخبائث فرموده‌اند و همین کافی است در مذمت و ضرر آن و در مقدار شربت آن اختلاف بسیار است تا ششصد درهم تجویز کرده‌اند ولیکن دو دو مثقال و جالینوس و شیخ الرییس اختلاف مقدار را به حسب امزجه واگذاشته‌اند در محرورالمزاج قدری که بدرقه طعام شود و رفع تشنگی کند و به حد سرور و نشاط مفرط نرسد که بی‌اختیار سازد و از صنف سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد در معتدل المزاج و مبرود به قدر نهایت سرور و غیر ممزوج و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که به حد طرب رسد و ثقل و خواب آورد و سبب سکر و مستی آن متغیر شدن حواس است به رسیدن بخارات پی در پی به دماغ پیش از تحلیل آنچه اول صعود نموده و لهذا ضعیف الدماغ مرطوب زود مست می‌گردد و قوی الدماغ یابس دیر به سبب تحلیل بخارات در این قدری بیشتر از آن و باعث سرور و فرح آن کثرت روح حیوانی و انبعاث و انبساط آنست تدریجاً از باطن به ظاهر و باعث شجاعت و سخاوت و خوبی ادراک صاحب آن نیز همین است و بدان که در هر مزاج خمر محرک خلط غالب و ظهور آثار آنست مثلاً



کثیف الخلط را باعث ملال و گریه و لطیف الخلط را سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و تهور و اخلاط بارده رطبه و یا یابسه را علت سکوت و نوم و خوف و بی‌ملاحظه شرایط مضار آن زیاده از منافع آن زیرا که سبب موت فجأت و خناق و امراض دماغی مانند صرع و سکته و لقوه و فالج و رعشه و سرسام و جنون و امثال اینها و ضعف قوّتهای دماغی و حیوانی و طبیعی و اعصاب و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و زبان و دندان و ضیق النفس و خفقان و فساد هضم و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و استسقای غیر قابل العلاج و بطلان شهوت باه و اورام خطرناک و آکله و جوششها و تبهای مرکبه و محرقه و عشیه و تولید سنگ گرده و مثانه و حرقة البول و امثال اینها است و از جمله مضرتی که عاجل و سهل العلاج است خمار است که با تقلب نفس و ضیق آن و برد اطراف و حرارت آن و قشعریره و تهوع و تکسر بدن و سنگینی سر و اضطراب و تشویش خواب و اعراض هولناک می‌باشد و مضرتهای عاجل بدنی را اکثر علاج نمی‌باشد و مستعملین آن را چون به یک دفع ترک نمایند امراض ردیه و سوداویه و ضعف هضم و زلق المعده و الامعاء و فساد حلق و لون و غیرها به هم می‌رسد امّا تدبیر دفع خمار آن آنست که به خواب طولانی رود و حیله جویند در تنویم او به مالیدن دست و پا و به حمام بردن و آب نیمگرم بر سر او ریختن و از حمام برآوردن و استراحت فرمودن پس اگر به این تدبیر تخفیفی یافت بهتر والا باز به حمام معاودت نمایند و خواب فرمایند و اگر بعضی اعراض قوی باشد مانند صداع و تهوع و قی مکرر قی فرمایند به سکنجبین و آب نیم گرم پس شربت انار و به و یا ریباس با یک مثقال طین نیشابوری بخورانند و هرگاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای جوجه مرغ و آب غوره مطیب به نعناع بخورند و بعد از رفع صداع اگر سر و پیشانی و صورت گرم باشد اطلیه بارده استعمال نمایند و از جنس چیزهایی که عادیه خمار را می‌کشند جلاب با آب یخ و برف و فقاع و ماءالجبن و ربوب فواکه حامضه و قابضه است بدان که خمر حار بسیار مضر و مهلک است و نصاری که اکثر شارب خمرند منکر خمر بسیار حادند و می‌گویند اگر مردم بدین منوال که خمرهای حاد را می‌نوشند بنوشند احتیاج به هیچ وبا و طاعونی نیست خودبخود هلاک می‌شوند طور خوردن خمر نصاری موافق حکمت دارند لهذا به آنها نفع می‌بخشد.

◀ خمیر

به فتح خا و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله به عربی عجین و به فارسی خمیر ترش و خمیرمایه و به هندی ماوا نامند.

ماهیت آن: آرد گندم است که با روغن کنجد و یا روغن زیتون و یا روغن گاو و یا روغن گاومیش و یا بز و یا گوسفند و شیر و ماست هر یک که باشد سرشته بگذارند تا ترش و بدبو گردد و قدری از آن را داخل خمیر نان می‌نمایند تا برآید و فطیر نماند.

طبیعت آن: مرکب القوی در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و جالی و محلل و جاذب از عمق بدن و با نمک بسیار محلل اورام بارده خصوص اورام اسافل قدم و ازاله اوجاع آن و منضج و مفتح دمامیل و مسکن درد دندان و سی مثقال آبی که در آن خمیرمایه کم نمک به قدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانگ طباشیر و مثل طباشیر شکر و یک دانگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تب و التهاب مجرب و چون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی و احتراقی مفید و چون یک جزو آب نعناع و یک جزو خردل ساییده و در نسخه دیگر نصف جزو خردل است و سه چندان مجموع خمیرمایه اضافه نموده در ده مثل همه آب بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل به قوام آورند جهت تقویت هاضمه به مرتبهایست که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مبهی است و هرگاه بعد از معاجین باهیه بلافاصله بنوشند بغایت سریع الاثر و غرغره محلول آن در آب با ربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد آن با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات عظیم مأیوسه مجرب و چون خمیرمایه را کوبیده و با آب انار شیرین و امثال آن بسرشند قایم مقام خمر و از اسرار مکتومه است.

المضار: مضر سینه علیل، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا هجد درهم است.

فصل الخاء مع النون

◀ خنثی

به ضم خای معجمه و سکون نون و فتح ثای مثلثه و الف لغت سریانی است و اهل مغرب آن را بزواق نامند.

ماهیت آن: گیاهی است شبیه به اشراس که به فارسی سریش نامند و گویند نوعی از آنست. یوسف بغدادی نوشته که غلط کرده کسی که بیخ آن را اشراس دانسته بلکه غیر آنست برگ آن شبیه به گندنا و از آن لطیف‌تر و ساق آن قریب به ذرعی و نرم و بر سر آن گل سفیدی شبیه به بلوط و بیخ آن مستدیر و املس طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و طعم آن تند و تخم آن در قبه‌ای مانند تخم پیاز و قوّت آن تا چهار سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسخن و تند و با قوّت مجففه و محلله و



ملطفه و جابر کسور و محلل ریاح و اورام انثیین و مفتت حصات و رافع قروح باطنی و یک درهم آن مدر بول و حیض و دو درهم آن جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و گل و ثمر آن ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و هزارپا و خوردن اندک از آن جهت تسهیل قی و سه مثقال آن جهت نهش هوام و باید که برگ آن را بر آن ضماد نمایند و خوردن ساق تازه آن جهت یرقان خصوصاً چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب آن با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با گوگرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن با مداومت بر آن و بیخ آن در افعال قوی‌تر از آن. *العین* چون بکوبند تازه آن را و آب آن را بگیرند و با شراب کهنه شیرین تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال بدان جهت ازاله رطوبات چشم و سلاق و تسکین حرقت اجفان. *الاذن* قطور آب تازه آن به تنهایی و یا با کندر و عسل و شراب و مر نیمگرم نموده در گوشی که از آن چرک آید. *الفم* چون در گوش مخالف جهت تسکین دندان موجع و به دستور چون با زیت طبخ نمایند و در گوش مخالف دندان دردناک نیمگرم بچکانند و چون بیخ آن را مجوف کنند و در آن زیت پر کنند و بر آتش گذارند تا جوش خورد قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و طلای آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختگی آتش و ضماد آن به تنهایی بر دندان آسیا مسکن وجع آن و از خواص آنست که چون آن را با سرکه ساییده بر ابهام جانب ضرس دردناک ضماد نمایند درد آن را تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و ضماد پخته آن با دردی شراب جهت قروح خبیثه و وسخه و اورام پستان و خصیه و خراجات و دمامیل و جراحات چرک‌دار و مخلوط آن با شراب جهت ابتدای ورم حار غلیظ و چون بسوزانند و با بعضی ادهان مخلوط کرده داءالثعلب را با پارچه پشمی خوب بمالند و بدان تدهین کنند موی برویاند و لطوخ آن بر بهق ابیض بعد از مالیدن آن به پارچه خشنی در آفتاب نافع.

مضر گرده، **مصلح** آن مصطکی.

مقدار شربت آن: تا سه درهم.

بدل آن: در باه شقاقل و در سموم اسقیل است.

◀ خندروس

به فتح خا و سکون نون و فتح دال و ضم رای مهملتین و سکون واو و سین مهمله و آن را خالاون نیز و به فارسی ذرت مکه و به عربی حنطه رومیه و در تنکابن گندم مکه و به هندی جوار نامند.

ماهیت آن: ثمر نباتی است در خوشه و دانه‌های آن متصل به هم و الوان می‌باشد زرد و سرخ و سفید امّا سفید آن بسیار و به قدر دانه دخنی و بزرگتر از آن و خام آن با عفوصت و رسیده آن شیرین طعم و برشته کرده می‌خورند و ساییده آرد کرده از آن نان ترتیب می‌دهند شیرین و لذیذ می‌باشد گرماگرم آن و نبات آن شبیه به نیشکر و ذرت بزرگ.

طبیعت آن: مایل به حرارت و در دویّم خشک و گویند معتدل در حرارت و برودت.

افعال و خواص آن: محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع و ثقیل لزج و نفاخ و غذاییت آن غالب. تغذیه به آن جهت رفع سل و اسهال نافع و غداییت آن از برنج زیاده و از گندم کمتر و ضماد پخته آن با سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و ممضوغ آن جهت تقویت نور بصر و گزیدن جانوران سمی و حقنه طبیخ آن جهت قرحه امعا.

بدل آن: ذرت است.

◀ خندیقون

به فتح خا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون و خندریقون نیز آمده.

ماهیت آن: شرابی است که از ادویه و خمر ترتیب می‌دهند و از تراکیب اطبای فرس است و معنی آن شراب برّی است و به یونانیان نرسیده و لهذا در کتب ایشان ذکر آن نیست و نسخ آن متعدد و مختلف است و بالجمله در قرابادین به تفصیل ذکر نموده شد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در آخر آن خشک.

افعال و خواص آن: مولد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح سده جگر و معده و طحال و سرخ کننده لون بدن و ادهان آن فربه کننده بدن و مزیل امراض عسرالعلاج و قاطع حمی ربع و هرگاه تریاقیت عظیم مطلوب باشد قدری پادزهر حیوانی بعد سرد شدن ترکیب آن در آن داخل نمایند.

◀ خندریلی

به فتح خا و سکون نون و فتح دال و کسر رای مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یا و آن را یعفید نامند.

ماهیت آن: نوعی از کاسنی برّی است و شبیه بدان و بسیار تلخ و ساق و بیخ آن باریک‌تر از آن و گل آن زرد مایل به سرخی و بر شاخ‌های آن صمغی متکون می‌گردد مانند مصطکی به قدر باقلا و بسیار چسبنده و قوّت نبات آن تا یک سال و قوّت صمغ آن تا هفت سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: مجفف‌تر از کاسنی برّی است به سبب تلخی آن.

افعال و خواص آن: خوردن دو مثقال آن با شراب و به دستور



ضماد آن جهت گزیدن افعی و آب آن که با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برگ آن جهت قطع بواسیر و چون مجموع گیاه آن را با بیخ بر کنند و با عسل قرص سازند و با آب نطرون که بوره ارمنی است طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ آن در سیّم گرم و خشک و مفتح سدد و مفتت حصات و محلل ریاح و قطور آن در چشم با آب کاسنی جهت ازاله سبل و طلای آن جهت ازاله شعر منقلب و بر جراحات جهت بردن گوشت زاید آنها و فرزجه آن با مرصاف که لته بدان آلوده بقدر زیتونی حمول نمایند جهت گشودن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و به دستور ضماد آن و مورث سحج و قرحه امعا، **مصلح** آن نشاسته.

مقدار شربت آن: تا یک دانگ.

◀ خنزیر

به کسر خا و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله به فارسی خوک و گراز و به ترکی ذونقوز و به هندی براه و سور نیز و به فرنگی کرنیکول نامند.

ماهیت آن: حیوانی است معروف و بسیار کثیف و نجاست خوار و بد هیأت و گویند گوشت آن اعدل و بهترین لحوم حیوانات وحشی است و اصلی ندارد و در طعم شیرین و فرقی از گوشت انسان ندارد و اکثری از فرق غیر اسلامی آن را می‌خورند و قبل از ظهور نور اسلام گوشت آن را در بازارها می‌فروختند و بعد از آن در مذهب اهل اسلام حرام و بیع آن ممنوع و موقوف گردید.

طبیعت آن: در اول دویّم گرم و در سیّم تر.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و مسمن بدن و گویند موافق‌ترین لحوم است به مزاج انسان و همه آن بعد از انهضام جزو بدن می‌گردد و گویند مولد خلط غلیظ لزج است و مورث حرص شدید و صداع مزمن و داءالفیل و اوجاع مفاصل و فساد عقل و معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث مخنّثی، مصلح آن خمر از قبیل علاج فاسد با فسد است و شکر و فانیذ و امثال اینها نیز به حسب سن و قدر و مزاج مستعمل آن در قوّت و ضعف نیز گفته‌اند و آشامیدن کعب نر خشک سوده آن به قدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته‌اند و یک مثقال آن که در احراق به حد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا و مغص مزمن نافع و بول خوک وحشی جهت سنگ مثانه نافع و در سایر افعال مانند بول گاو است و سرگین خشک آن با آب یا شراب جهت نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و ضماد آن با سرکه جهت سستی عضل و با موم و روغن جهت التوای عصب و قطور زهره آن جهت قروح اذن و غیر آن و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهت رویانیدن موی سر اقرع و حقنه پیه آن جهت امعا و ضماد آن جهت درد رحم و مقعده و سوختگی آتش سرما و برف زدگی و پیه کهنه آن که مدتی بر آن گذشته باشد ملین و مسخن و مغسول آن با شراب و ممزوج نمودن با خاکستر یا آهک جهت اورام حاره و شوصه و از جالینوس منقول است که پیه نمک آن با مومیایی رفع کری سامعه می‌کند اگر چه مادر زاد باشد و تمریخ موضع تشنج به پیه آن نافع و به دستور دمل و خنازیر را و خون آن در جمیع افعال مانند خون انسان است و طلای آن جهت کوچک نمودن پستان و شیر منعقد در آن و اورام بالخاصیت مفید و ذرور استخوان سوخته آن رافع بواسیر و آشامیدن سم سوخته آن قاطع سلس البول و موی سوخته آن که با زفت احراق یافته باشد با روغن گل مجفف قروح مرفوع العلاج است و پوست آن گریزاننده پشه است.

◀ خنفسا

به ضم خای و سکون نون و فتح فا و سین مهمله و الف به فارسی جعل و خزوک و به هندی کهروله نامند.

ماهیت آن: دانه ایست کوچک سیاه و در پای دیوارها و خاکروبه‌ها و سرگین‌ها به هم می‌رسد و اصناف از پردار و بی‌پر و بزرگ و کوچک و اهلی و برّی می‌باشد برّی آن بزرگ‌تر از اهلی و برّی پردار آن قوی‌تر از اهلی بی‌پر آن.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آب منقوع آن به قدر یک شب مسهل اخلاط معدی و معوی و کبدی و جهت استسقا مجرب دانسته‌اند و بستن شکافته آن بر موضع عقرب گزیده جهت رفع سمیت آن و اکتحال رطوبت که از قطع دنباله و فشاردن آن ظاهر می‌شود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه نافع. بولس گفته اکتحال جرم مسحوق جعلی که در تنور خبازی به هم رسد جهت درد چشم مجرب و گفته چون پرده عقب سر آن را بردارند و رطوبتی که ظاهر شود مانند افیون در صدفی بگیرند به قدر سه مثقال و فتیله باریکی به قدر سوراخ احلیل ساخته به آن رطوبت آلوده در احلیل گذارند و باقی را بر عانه و کش ران و خصیه و اطراف آن طلا نمایند در ساعت حبس بول و سلس آن را بگشاید و مجرب است و اکتحال آن جالی غشاوه و ظلمت بصر و ضماد آن رافع قروح ساق و قطور روغن زیتونی که در آن جوشانیده باشند مسکن وجع گوش در ساعت و طلای آن جهت تحلیل خنازیر و بواسیر و از خواص آنست که چون در جوف نی گذارند و بر آن زن بندند رافع عسر ولادت است و چون در ورد احمر گذارند و در آن دفن نمایند پژمرده گردد و بمیرد و چون در سرگین دفن نمایند زنده و



بالیده شود و چون سرهای آن را در برج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران در آن گردد و چون هفت عدد آن را در زیر طاس مس سرخ قلعی ناکرده حبس کنند موجب باریدن باران و برودت هوا است و بخور شکوفه چنار و آب مطبوخ آن کشنده آن است.

◀ خنکات یزدی

قسمی از نبیذ ارزن است که به هندی بوزه نامند و در قرابادین ذکر یافت.

فصل الخاء مع الواو

◀ خوخ

به فتح خای معجمه و سکون واو و خای معجمه به فارسی شفتالو و به هندی ارو نامند.

ماهیت آن: ثمری است معروف و دو نوع می‌باشد آنچه پوست آن نازک و رنگارنگ سفید و سرخ و سبز و زرد و مزغب و از گوشت آن جدا گردد آن را هلو نامند و غیر آن را شفتالو کاردی و بهترین آن هلوی بزرگ شاداب لطیف است که گویا آب منجمد است و تلخی و حموضت آن غیر محسوس و بی‌جرم و خوشبو باشد به خلاف شفتالو و شفتالو نیز دو نوع است لطیف شاداب و غیر لطیف شاداب و همه اجزای درخت آن تلخ می‌باشد از برگ و گل و صمغ و تخم.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر و بعضی در اول سرد گفته‌اند و سردی و تری هلو از شفتالو زیاده.

افعال و خواص آن: ملین و مسکن بخارات حاره یابسه و تشنگی و غلیان دم و صفرا و جهت تبرید دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که از احتراق باشد و تبهای صفراوی خالص و دموی و رفع بدبویی دهان و در امزجه حاره معین باه و مشهی طعام و چون آب رسیده آن را گرفته شب بگذارند تا درد آن ته نشین و صاف گردد صبح صافی آن را به قدر نیم رطل با شکر و یا ترنجبین و یا شیرخشت و امثال اینها بیاشامند اسهال صفرا نماید و جهت رفع اخلاط سوخته حاده نافع.

مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التعفن و مورث تبهای مزمن هر چند بعد از یک ماه و یا زیاده باشد، **مصلح** آن عسل و مربای زنجبیل و شفتالو کاردی غلیظ‌تر و دیرهضم و با قوّت قابضه و نفاخ و مورث قولنج خصوصاً خام آن و تلخ آن به دستور و خشک کرده آن قابض و بغایت دیرهضم و چون هضم یابد کثیرالغذا و مانع سیلان فضول به معده بود و آشامیدن دو اوقیه آب برگ آن و به دستور شکوفه آن با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار مؤثر و طلای آن بر ناف دافع کرم شکم و بر بدن بعد از نوره و خشک آن نیز جهت رفع بدبویی آن و ضماد شکوفه آن با آب کرنب جهت قطع ثآلیل و ابن رضوان تصریح نموده که یک دانگ شکوفه آن اسقاط جنین زنده می‌نماید و روغن دانه آن جهت درد گوش و کری و تفتیح سده آن و درد بواسیر و خاییدن مغز آن جهت رفع کندی دندان و یک درم از استخوان دانه آن جهت اسهال مجرب و چون دانه آن را در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آن را برآورده ساییده بر بثوری و جربی که بر بدن اطفال و پس گوش ایشان برمی‌آید بمالند سریع الاثر و مجرب است.

◀ خوص

به ضم خای معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی برگ درخت خرما و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال آن را که دراز و باریک باشد شامل است.

◀ خولنجان

به فتح خا و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون و آن را خسرو دارو و به ترکی قرغات و به هندی کلیجن و کلاجن نیز نامند.

ماهیت آن: بیخی است سرخ تیره پرگره تند طعم تندبو و لذیذ و با حدت و آنچه به تحقیق رسیده بیخ درخت تانبول است که به هندی پان نامند و درخت آن کهنه سال خورده باشد و منبت آن بلاد هند و بنگاله است و غلیظ پر گره را قصبی و باریک صلب را عقاربی نامند و این بهتر از اول است و قوّت این تا هفت سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و گویند در سیّم.

افعال و خواص آن: مقوی معده و احشا و هاضمه و باه و اعضای باطنی و کاسر ریاح و ماسک بول و جهت صداع و صرع بلغمی و تصفیه صوت و سرفه رطوبی و رفع بدبویی دهان و خوشبویی آن و دردهای بارد بلغمی و درد کمر و کسر ریاح و آروغ ترش و رفع قولنج و برودت گرده و وجع آن و خنازیر و سرطان و عرق النساء نافع و نگاهداشتن اندکی از آن در زیر زبان رافع سستی آن و باعث سرعت تکلم اطفال و موجب شدت نعوظ و یک درم ساییده آن با یک اوقیه شیر بز تازه دوشیده جهت تحریک باه مجرب و طلای آن با آب و یا روغن زیتون و یا یاسمین زایل کننده کلف است و مجرب. **مضر** دل و حجاب سینه و مصدع محرورین، **مصلح** آن صندل و طباشیر و گوشت آب مرغ فربه و انیسون و حابس بول و **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال و نیم.

بدل آن: دارچینی و کبابه است و جوارش خولنجان دو نسخه آن



در قرابادین مذکور شد و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریاح و در سایر افعال الطف از اصل آنست و دستور گرفتن آن مانند عرقهای دیگر است.

فصل الخاء مع الیاء المثناة تحتانیه

◄ خیارشنبر

به کسر خا و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و رای مهمله و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح بای موحده و سکون رای مهمله معرب از خیارچنبر فارسی است و به هندی املتاس و کرماله و کرواله و سیال لاتهی نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است در بزرگی تا به قدر درخت گردکان و برگ آن کوچکتر از آن و اطراف آن تند و چوب آن خالدار و گل آن زرد شبیه به گل یاسمین و ثمر آن دراز تا به قدر ذرعی و باریک به سطبری ابهامی و زیاده بر آن و در جوف آن پرده‌های خشبی و بر آن رطوبت سیاه چسبنده منجمد که آن را عسل خیارشنبر نامند و پرده‌ها را فلوس آن و در بین هر پرده تخمی اندک پهن صنوبری شکل سفید مایل به زردی و مستعمل عسل آنست و آن شیرین طعم بدمزه اندک بدبو است بهترین آن سیاه براق رقیق القشر رسیده قوی بسیار عسل شیرین کم بوی آنست و باید که در هنگام احتیاج قلم آن را اندک با آتش گرم کرده شکسته عسل آن را از آن جدا نمایند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند به هر نحو که خواهند زیرا که اگر پیشتر اخذ نمایند ضعیف می‌گردد قوّت آن.

طبیعت آن: در اول گرم و تر و گویند معتدل در گرمی و تری.

افعال و خواص آن: ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون و منقی عصب و محلل اورام حاره دهان و حلق و احشا و غیرها و مسهل به رفق و بی‌غایله حتی زنان حامله و اطفال را مناسب و مجوز است و اسهال آن به جذب و لزوجتی است که دارد و با ادویه مناسبه هر خلطی مسهل آن ولیکن بطیءالعمل و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب برگ کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل سودا و با العبه مانند لعاب ریشه خطمی و بهدانه و بزرقطونا و روغن بادام جهت تفتیح سده امعا و زحیر و مغص و با ادویه مناسبه و آب برگ کاسنی و عنب الثعلب و کشوث جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و رفع تبهای حاره و غرغره آن با آب گشنیز تازه رادع خناق صعب و محلل آن و به دستور با شیر بز و با آب انجیر و شیر منفجر کننده و محلل آن در انتها و طلای آن جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین اورام و همه صلابات حاره خصوص با آب برگ عنب الثعلب نافع.

مضر معده و مغثی، **مصلح** آن مصطکی و انیسون و مورث مغص و سحج به سبب چسبیدن آن به امعا و مصلح و مانع چسبیدن آن روغن بادام است که بدان چرب کرده و یا بر آن چکانیده بنوشند.

مقدار شربت آن: از پنج مثقال تا بیست مثقال.

بدل آن: سه وزن آن مویز بی‌دانه با اندک تربد و نیم وزن آن ترنجبین است و گویند جوشانیدن عسل آن باعث رفع قوّت آن و شدت التزاق آن به روده می‌شود و استعمال تازه آن که یک سال بر آن نگذشته باشد مورث بول الدم و گل آن نیز ملین طبع چون طبخ نمایند و با روغن بخورند و مربای گل آن که به دستور گل بنفشه و ورد احمر ترتیب دهند یعنی گل انگبین آن نیز ملین و برگ نورسته آن نیز ملین است و همچنین خام نارس ثمر آن که ورق کرده پخته با روغن اندک بریان نموده به مقدار ده مثقال تا بیست مثقال آن را بخورند و دانه آن از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقی قوی و خوردن پوست سیاه مسحوق آن با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته‌اند و ضماد آن رافع قوبا و حب خیارشنبر و شراب و لعوقات و نقوعات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت.

◄ خیری

به فتح خا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر رای مهمله و یا آخر حرف لغت یونانی است. به فارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر می‌شود و در عراق عرب منثور خوانند.

ماهیت آن: از جمله گلهای خوشبو است و اصناف از برّی و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش می‌باشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از برّی قسم سرخ آنست و غیر خزامی است چنانچه گذشت و شب بو نام گلی است که در هند می‌شود و در حرف الشین مذکور خواهد شد.

طبیعت مجموع آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و ملطف و جالی و مدر و جذاب از عمق بدن و مسکن فواق و آشامیدن سه درم از آب آن و به دستور ساییده آن مدر حیض و مفسد جنین و مخرج مرده آن و مشیمه و تخم و بیخ آن را نیز همین اثر است و اکتحال آن جهت بیاض چشم و بوییدن گل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه و روغن آن که به طریق روغن گل ترتیب دهند بسیار گرم و محلل و سعوط آن جهت تفتیح سده دماغی و آشامیدن و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و طلای آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و طلای آن با عاقرقرحا و تخم انجره بر کمر جهت تقویت باه.

مقدار شربت آن: تا چهار درهم و بیخ آن با سرکه جهت صلابت سپرز طلاءً نافع و چون داخل مرهم کنند جهت ورم



 395

صلب و مفاصل و رحم و گشودن حیض و با موم روغن جهت شقاق انگشتان و مقعده و ضماد مطبوخ آن جهت درد دندان بارد و جلوس در طبیخ خشک آن و همچنین حمول آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین میت و مشیمه نافع.

◀ خیزران

به کسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون زای معجمه و فتح رای مهمله و الف و نون به فارسی خزران و به هندی بیت نامند.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ نخل و کوتاه‌تر از آن و ثمر آن نیز شبیه به ثمر آن و کوچک و مدور و چاشنی دار با عفوصت و در خوشه بزرگی و بعضی مردم می‌خورند آن را و سه نوع می‌باشد یکی شاخ‌های آن راست و قوی به سطبری ابهامی و زیاده بر آن و بندهای بعضی بسیار طولانی و خوش رنگ و خوش جوهر و در زیربادات هند خوب می‌شود و نصاری از آن چوب دستی می‌سازند و به قیمت اعلی می‌فروشند و نوع دویّم آن بیاره‌دار و به سطبری انگشتی و طولانی و خاردار و از پوست آن سطح کرسی و پالکی و چهارپایه و دروازه و پنجره و غیرها می‌بافند و این نوع در هند و بنگاله و زیربادات بسیار می‌شود ولیکن در زیربادات بهتر و پوست آن جوهردار و در بعضی دهات به جای ریسمان همین را مستعمل دارند در بستن کشتیها و خانه‌های کاهی و غیرها و نوع سیّم باریکتر از نوع دویّم و بی‌خار و بی‌ثمر و بندهای آن طولانی و گره‌های آن از هم دور و این نوع در سلهت که به سمت شمال و شرق مرشد آباد و پانزده شانزده منزل فاصله از آن واقع است به هم می‌رسد و در کنار آبها می‌روید و به جای دیگر نمی‌شود و مردم آنجا پوست این نوع را به طول جدا کرده و تراشیده از آن فرشی می‌بافند که ستیل پاتی می‌نامند یعنی فرش سرد خنک زیرا که ستیل به لغت هندی به معنی سردی و پاتی به معنی فرش است و بعضی از آن بسیار باریک و تنک می‌سازند به حدی که می‌گویند به سبب باریکی و املسی مار نمی‌تواند بدان راه رود و بالجمله بهترین فرشها است از برای ایام گرما ولیکن سوای بلادی که هوای آن مرطوب باشد مانند سلهت و بنگاله و مانند اینها نمی‌ماند و زود شکسته و برطرف می‌گردد مانند بلاد حاره یابسه و در غیر سلهت دیگر جا فرش آن را بدان خوبی نمی‌بافند و نمی‌شود و مخصوص بدانجا است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن ساییده آن جهت قطع نزف الدم و طلای آن رادع و محلل اورام و مورچه گزیده و از خواص آنست که چون در جامه گذارند ارضه به آن ضرر نمی‌رساند.





باب هشتم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها دال مهمله است

فصل الدال مع الالف

◄داذی

به فتح دال و الف و کسر ذال معجمه و یا و به دال مهمله نیز آمده به لغت فارسی جوجادو نامند.

ماهیت آن: قسمی از هیوفاریقون است و مراد از مطلق آن داذی فارسی است و آن دانه‌ایست مانند جو و باریک‌تر و درازتر از آن و طعم آن تلخ و تند و تیره رنگ و بهترین آن سرخ رنگ آنست و نبات آن زیاده بر شبری و سرخ رنگ منبت آن جبال فارس است.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک و تا چهار سال قوّت آن باقی می‌ماند و گویند گرم و خشک در دویّم و بعضی سرد دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: با قوّت تریاقیه و قابضه و مسکر و ملین صلابات و جهت وجع رحم و مقعده و استرخای آن و بواسیر و اسهال و دفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و لعوق آن با عسل جهت دفع سیلان رطوبات دهان و کرم معده و آشامیدن دو درم سفوف چرب کرده آن به روغن زیتون جهت بواسیر و جلوس در طبیخ آن جهت علل مقعده و رحم و بروز آن هر دو که باز بجای خود برد.

مضر مثانه، **مصلح** آن انیسون. مسدد و مدر و محرک بواسیر و مورث دوار و مصلح آن خمیره بنفشه و یا هلیله و یا قند.

بدل آن: در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن بادام و دو ثلث آن ابهل مگر در آبستنی که ابهل مناسب نیست.

مقدار شربت آن: تا دو درم و زیاده بر آن کشنده و اصلاح آن به قی و اسهال و شیر تازه دوشیده و چیزهای چرب است.

◄دارصینی

به فتح دال و الف و رای و کسر صاد مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و یا معرب دارچینی فارسی است و دار به فارسی به معنی درخت و چوب است و به یونانی آن را افتیمون و به سریانی مرسـلون نامند.

ماهیت آن: پوست شاخ‌های درختی است که منبت آن جزیره سیلان که سراندیب نیز نامند و شمالی آنست تا کوکن که جزیره ایست از جزایر دکهن و زیرباد و آنچه در اصل سیلان می‌شود بسیار خوب تندبو تند طعم و سرخ رنگ و شیرین و قلمهای آن باریک و نازک و بسیار درهم پیچیده و بلند تا دو سه ذرع و راست خصوص که از شاخ‌های نورسته آن جدا شده باشد و از سیلان گذشته به تدریج ضخیم و کم طعم و کم بو و قلم‌های آن کوچک می‌شود و آنچه تا کلیج و انجن و بندر کوچی می‌شود آن را نیز دارچینی می‌نامند ولیکن به خوبی سیلانی نیست و از کوچی گذشته تا کوکن به تدریج ضخیم و لعابی می‌شود و آنچه ضخامت آن کم است قرفه و ضخیم آن را سلیخه و به هندی هر دو را تج نامند و در جزیره کوه ملاخه نیز چیزی ضخیم بدطعم کریهة الرایحه تندبو قریب به بوی فسافس می‌شود و از بعضی ثقه شنیده شده که در جزایر شهر ناو که در عرض سی و کسری از درجات ارض جدید جنوبی خط استوا واقع است نیز دارچینی خوب مانند سیلانی به هم می‌رسد ولیکن به قدر کمی و به کثرت و وفور سیلانی نیست و در بلاد دیگر هیچ جا به هم نمی‌رسد و درخت آن به قدر دو نیم قامت مانند درخت‌های کوهی و جنگلی است کجواج و شاخ‌های آن پهن بعضی به زمین افتاده و برگ آن شبیه به برگ ساذج هندی و بید و از برگ بید اندک عریض‌تر و کوتاه‌تر و گل و ثمر آن فی‌الجمله شبیه به حب بلسان و طعم و رایحه آن قریب به طعم و رایحه دارچینی و دستور اخذ آن آنست که هر سال شاخ‌های کهنه درخت آن را می‌برند و چون شاخ‌های تازه رویید و بلند شد نزدیک به رسیدگی و سخت شدن



آن را از طول شق می‌کنند و چند روز می‌گذارند چون پوست آن به سبب تابش آفتاب جدا و پیچیده شد اخذ می‌نمایند بهترین آن سیلانی به اوصاف مذکوره است و از شخصی ثقه مسموع گشت که در جوف چوب درخت آن قدری کافور می‌باشد و اخذ می‌نمایند و ریشه‌های درخت آن را نیز در آب جوش داده از آن کافور به عمل می‌آورند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و قوّت آن تا پانزده سال باقی می‌ماند.

افعال و خواص آن: بغایت ملطف و مفتح و مفرح نفس و منضج عفونت اخلاط و تریاق سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوّتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و محلل ریاح و مواد بارده و مجفف رطوبات دماغی و نزلات بارده رطبه و امراض بارده دماغیه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مقوی باه و جهت خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویت اعضای رییسه و معده و جگر و رفع بدبویی دهان و سرفه رطوبی و ربو و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجه ناخسه قصبه ریه و حنجره و تنقیه صدر از آنها و تفتیح سده جگر و استسقا و عفونت زخمها و سموم هوام بارده از عقرب و غیره شرباً و ضماداً و شمّاً و حمولاً و ذروراً. *اعضاء الرأس* طلای آن بر پیشانی و صدغین جهت صداع بارد و به دستور روغن و عطر آن. *العین* طلای آن بر پلک چشم جهت اختلاج آن و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رسانیدن اثر ادویه به طبقات عین. *اعضاء الغذاء و غیرها* آشامیدن مطبوخ آن با سرکه و مصطکی جهت فواق رطوبی و با پوست هلیله کابلی جهت استسقای لحمی و زقی و ضماد آن جهت رعشه و دفع لرز تبهای بلغمی و سوداوی و دانه بواسیر و تسکین وجع آن و لسع عقرب و طلای ممضوغ آن بر حشفه جهت التذاذ جماع و لطوخ آن با عسل جهت بثور لبنیه و کلف و با سرکه نیز.

مضر محرورین و مصدع و مضر مثانه، **مصلح** آن کثیرا و اسارون.

مقدار شربت آن: از دو درم تا پنج درم.

بدل آن: در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا مثل وزن آن ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان است.

دهن آن بسیار گرم و خشک تا سیّم.

افعال و خواص آن: جهت رعشه و ثقل سر و صداع بارد و اوجاع ارحام شرباً و طلاءً و به تنهایی و یا با پیه و زیت و موم و زرده بیضه مرغ و عرق آن سریع الاثرتر از جرم آن قطور آن جهت ثقل سامعه و آشامیدن آن جهت تقویت هاضمه و تحلیل ریاح معده و یرقان و بواسیر نافع و جوارش دارچینی و حب و حسو و حلوا و دوا و دهن و سفوف و عرق و عطر آن در قرابادین ذکر یافت.

◄ دارشیشعان

به فتح دال و الف و رای مهمله و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله و الف و نون اسم فارسی است و آن را قندول و عودالبرق نامند جهت آنکه چون برق و قوس قزح به آن برسد خوشبوتر از عود هندی می‌گردد و به هندی آن را کای پهل به فتح کاف و الف و کسر یا و فتح با و ها و لام در آخر و کانپهل به نون نیز نامند. بهترین آن صلب و سنگین خوشبو و خوش طعم آنست.

ماهیت آن: پوست سطبری است مانند سلیخه مایل به سرخی و بعضی سرخ خوشبو با حرافتی و عفوصتی و درخت آن خاردار و کوتاه و چوب آن با حرافت و گل آن زرد خوشبو و تند و بهترین آن پوستهای ضخیم ثقیل الوزن خوشبوی سرخ رنگ آنست که در طعم آن تلخی و حدت باشد و نوع املس آن بسیار تلخ و سفید آن بی‌بو.

طبیعت آن: گرم در اول و خشک در دویّم با قوّت بارده و قابضه و گویند گرم و خشک در دویّم و بعضی سرد دانسته‌اند و قوّت آن مدتی می‌ماند.

افعال و خواص آن: محلل و قابض و مانع نزلات و دافع درد سر بارد و وسواس سوداوی و محلل ریاح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی اعصاب و رافع استرخای آنها و جمیع اعضا و مثانه و مفتح سدد و مسقط دانه بواسیر و معین بر اخراج جنین. *الصدر* آشامیدن آن با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه و تب و بواسیر و سیلان منی. *المعده* آب مطبوخ یک درم آن با شکر جهت دفع درد معده بارد مأیوس العلاج و تنقیه آن مجرب. *الفم* مضمضه به طبیخ آن جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت دفع قلاع و قروح خبیثه و ساعیه دهان و چون کوفته با سرکه سرشته بر دندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن و سنون آن جهت تعفن لثه بسیار مؤثر. *الانف* چون نرم کوبیده به فتیله آلوده در بینی گذارند جهت رفع بدبویی بواسیرالانف. *الاذن* با روغن خیری در گوش جهت درد آن. *نزف الدم و غیره* آشامیدن طبیخ آن قابض و قاطع نزف الدم و نفث آن و رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و حابس اسهال و جهت عسرالبول. *القروح* طلای آن جهت قروح متعفنه و ذرور آن جهت قروح رطبه اطفال و غیر آنها. *الرحم* فرزجه آن جهت اسقاط جنین و رفع عسرالبول و نشف رطوبات غلیظه و اعانت بر حمل زنان عاقر نافع و ذرور آن جهت تجفیف قروح مذاکیر و منع سعی و تحلیل صلابت آنها.

مقدار شربت آن: تا دو درم است.

مضر سپرز و جگر، **مصلح** آن دو قو و مصطکی.

بدل آن: به وزن آن اسارون و دو ثلث آن زراوند مدحرج و



نصف آن درونج است و بالخاصیه جهت قروح عجان که مابین خصیه و مقعده است نافع و گویند از خواص آنست که چون شاخ آن را با کندر بخور کنند و در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب شخص حاجتمند گذارند در خواب شخصی را بیند که از حاجت او جواب گوید و روغن شکوفه آن که دهن القندول نامند که به طریق روغن گل بنفشه و بادام گیرند و به جای بادام کنجد مقشر باشد بسیار خوشبو و آشامیدن نیم اوقیه آن با شراب زردک یا میبه جهت تقویت فم معده و حقنه آن با ادویه حاسبه جهت اسهال رطوبی و طلای آن جهت فالج و شقیقه و امراض دماغی و عصبانی و تفتیح سده دماغی و تقویت پرده‌های آن و تقویت باه و نعوظ و تحلیل ریاح و اورام صلبه نافع.

◄ دارفلفل

به فتح دال مهمله و الف و رای مهمله و کسر دو فا و سکون دو لام بعد از فای اول و دویّم به فارسی فلفل دراز و به هندی پیپل و پیپلی نامند.

ماهیت آن: ثمر نباتی است بیاره‌دار و برگ آن شبیه به برگ تانبول و از آن اندک کوچک‌تر و با حدت و تلخی و ثمر آن طولانی شبیه به شاه توت و سیاه رنگ و کوچکتر از آن و خشک دانه‌های آن کوچک و سرخ رنگ و پیوسته به هم و بالای آنها غلافی رقیق و پرده‌های سیاه رنگ در بین دانه‌ها و طعم آن تند و با اندک تلخی (و حدت و تلخی)[1] و حدت پوست آن زیاده از دانه آن و بیخ آن گره‌دار منشعب و پوست آن اغبر و مغز آن سفید و ریشه‌دار تند طعم و فلفل مویه عبارت از آنست و در حرف فا خواهد آمد.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و بعضی در اول سیّم گفته‌اند.

افعال و خواص آن: محلل مواد بارده و ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و هاضم طعام و مقوی معده و رافع قی و خوشبو کننده دهان و رحم و مسخن احشا و محرک باه و زیاده کننده منی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت فالج و صرع و سرفه بارد رطوبی و نقرس و عرق النساء و تقویت پشت و گزیدگی عقرب و رتیلا و تنویر اخلاط بدن و بالجمله امراض بارده رطبه را مفید و اکتحال آن که در جگر بز گذاشته و یا کوبیده بر آن پاشیده کباب کرده باشند جهت شبکوری و طلای آن با روغن جهت نهش عقرب و رتیلا و افعی نافع و در امر باه قایم مقام زنجبیل.

۱. فقط در ب

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

مضر سر و مصدع، **مصلح** آن صمغ عربی و صندل و گلاب.

بدل آن: به وزن آن فلفل سفید و گویند به وزن آن زنجبیل و زرنباد است بالسویه.

◄ دارهلد

به فتح دال و الف و رای مهمله و فتح ها و سکون لام و دال مهمله آن را دارچوبه و به هندی انبی هلدی نیز نامند.

ماهیت آن: درختی است هندی چوب آن زرد و گویند رسوت که حضض هندی باشد عصاره آنست چنانچه در حرف الحا در حضض ذکر یافت.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و رادع و زود هضم. *اعضاء الرأس* جهت امراض سر و گوش و دهان نافع و طعم دهان را نیکو گرداند. *اعضاء الغذاء و النفض* جهت تفتیت حصات و حبس‌البول. *الحمی و الجروح و القروح و غیرها* جهت تب بلغمی و اندمال جراحات و قروح و جرب و خارش شرباً و ضماداً مؤثر و دهن و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت در ادهان و مراهم.

◄ دانج ابروج

به فتح دال و الف و فتح نون و سکون جیم و فتح الف و سکون بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و جیم و دانگ افرونگ نیز نامند و به شیرازی انجکک.

ماهیت آن: تخم امرود جنگلی است بزرگتر از بهدانه مایل به مثلثی شکل پوست آن سیاه رنگ و مغز آن سفید و شیرین و لذیذ و آن را برشته مقشر نموده تنقل می‌نمایند. منبت آن کوه کیلویه است از توابع ولایت فارس و جای دیگر نمی‌شود.

طبیعت آن: در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و برشته آن مایل به یبوست.

افعال و خواص آن: موافق سینه و حنجره و اعصاب متشنجه و مبهی و مسمن و مدر بول و غذاییت بر آن غالب و آشامیدن شیره آن که بکوبند و در آب شیره آن را برآورند جهت ادرار حیض مفید و اکثار آن مفسد معده، **مصلح** آن شیرینیها است.

◄ دانک

به فتح دال و الف و فتح نون و کاف.

ماهیت آن: صاحب تحفه نوشته که امین الدوله گوید تخمی است شبیه به تودری سرخ و از آن ریزه‌تر و گیاه آن به قدر شبری و در کوهستان طبرستان و نواح آن یافت می‌شود.

طبیعت آن: گرم و تر.



افعال و خواص آن: جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درم آن را تا صد درم با دو چندان آرد گندم نانها ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن بیعدیل و فرزجه آن در اعانت بر حمل مجرب و مخرج جنین است.

فصل الدال المهمله مع الباء الموحده

◀ دبّاء

به ضم دال و تشدید بای موحده مفتوحه و الف ممدوده و خفای همزه نوعی از قرع است که به فارسی کدوی رومی نامند.

◀ دبّ

به ضم دال مهمله و سکون بای مشدده به فارسی خرس و به ترکی ایو و به هندی ریچهه و بهال نیز نامند و ماده آن را به عربی قاره گویند.

ماهیت آن: حیوانی است معروف محیل‌تر و شدیدالقوت‌تر از حیوانات امثال خود و کثیرالخوف از انسان و ذکی و قابل تعلیم و محاکی انسان و به دو پا ایستاده نیز راه می‌رود و عصا به دست می‌گیرد و راه می‌رود بدان و به دست می‌زند و سنگ می‌اندازد و خون آن کثیراللزوجت است و گویند صورت بچـه آن حین الولادت بدان سبب معلـوم نمی‌گردد و چون مکرر آن را بلیسد لزوجت آن کم گردد صورت آن ظاهر می‌شود.

طبیعت آن: گرم و کثیرالرطوبت و گوشت آن لزج و پیر مسن آن یابس المزاج.

افعال و خواص آن: زهره آن مفتح قوی آشامیدن یک دانگ آن با عسل جهت صرع و با سکنجبین و با عسل و فلفل جهت درد جگر بارد و استسقای لحمی و زقی و نیم مثقال آن جهت قولنج دواب بغایت نافع و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه جهت قوّت بصر و رفع بیاض و رویانیدن مژه و طلای آن به شرط مداومت تا پنج مرتبه با عسل و فلفل جهت قروح آکله و حزاز و رویانیدن موی مجرب و پنیرمایه آن جهت فربه کردن بدن مؤثر و آشامیدن آن به قدر یک مثقال جهت صرع بلغمی و اکتحال آن بعد از کندن شعر منقلب مانع روییدن آن و طلای آن بر بدن مانع روییدن موی بر آن و بر دمل باعث سرعت نضج آن و پیه آن در سیّم گرم و خشک و ضماد آن جهت درد مفاصل مزمن و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجره و بیرون رفتن و شکستن استخوان و کوفتگی اعضای و بر سینه جهت سرفه بارد و بر برص و داءالثعلب و طلای آن بر بدن اطفال حین الولادت جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی مؤثر و چون جوف انار را به تمامی خالی کرده با هم وزن آن روغن زیتون در آن گذازند و به آتش گرم کنند جهت رویانیدن موی ابرو و داءالثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه نافع و پوست آن بسیار خشک و نشستن بر آن جهت فالج و نقرس و مرطوبین و صاحب قشعریره و چون خصیه آن را شکافته مازو و سماقی بر آن پاشیده خشک کنند و ساییده بخورند جهت رفع اسهال بغایت نافع و ضماد سرگین آن محلل خناق و اورام و خوردن آن جهت رفع مغص و بخور موی آن جهت گریزانیدن هوام مؤثر و تعلیق چشم راست آن باعث گریختن وحوش و تعلیق هر دو چشم آن در لته بسته بر گردن صاحب تب ربع رافع آنست.

◀ دبس

به کسر دال و سکون بای یک نقطه و سین مهمله به فارسی دوشاب نامند و شامل دوشاب انگوری و خرمایی و توت سفید و امثال اینها است و از مطلق آن مراد انگوری و خرمایی است.

ماهیت: انگوری آن آنست که آب انگور شیرین رسیده را گرفته صاف نموده طبخ نمایند تا سه ربع آن برود پس بر آن خاک خاصی که خاک دوشاب نامند و گویند که خاک رست است می‌زنند و می‌گذارند تا دردی آن ته نشین و شیرین گردد و تا خاک بر آن نزنند خوب شیرین نمی‌گردد بلکه اندک طعم ترشی دارد و اندک ناصاف است و خاک نازده آن موسوم به رب عنب و میپختج است و در قرابادین در عنب نسخ آن به تفصیل ذکر یافت و خرمایی آن انواع از مطبوخ و غیر مطبوخ و غیر مطبوخ آنست که خرماهای رسیده را گرفته در آب‌ها جوش می‌دهند تا حلاوت و شیره آن در آب آید پس صاف نموده طبخ می‌نمایند تا غلیظ و انگشت پیچ گردد و سیلان آنست که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع می‌نمایند در جلها کرده و آنچه شیره از ثقل آنها بر هم نشسته تراوش کند و برآید گرفته اندک طبخ می‌نمایند تا غلیظ و قریب به انجماد گردد و یا آنکه در ظرف سر گشادی کرده بر بالای آن پارچه تنکی انداخته بر آفتاب می‌گذارند تا غلیظ و قریب به انعقاد رسد و این بهتر و لطیف‌تر از مطبوخ آنست و از توت آنست که آب توت سفید شاداب را گرفته با آتش ملایم طبخ می‌دهند تا غلیظ گردد و بدین دستور دوشاب هر چیز را که خواهند اخذ می‌نمایند.

طبیعت آن: دوشاب انگوری در دویّم گرم و در آخر اول تر.

افعال و خواص آن: مولد خون صالح و مسمن بدن و مفتح سدد و با سداب جهت صرع و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت رفع شری در همان روز و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با اندک زعفران جهت رفع هم و غم و غضب شدید و با شیر تازه دوشیده و اندک بادام جهت خفقان و هزال مفرط و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز و با ماءالشعیر جهت تفتیت حصات و ادرار بول و



ضماد مطبوخ آن با خطمی جهت تحلیل اورام و گشودن دمل نافع.

مقدار شربت آن: از دو مثقال تا بیست مثقال و اکثار آن محرق خون و مصدع، مصلح آن تخم ریحان و خشخاش است. شیخ الرییس فرموده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندکی حرمل قایم مقام خمر است الا در اسکار.

طبیعت خرمایی آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: کثیرالغذا و ملین طبع مبرودالمزاج و بلغمی و جهت فالج و درد مفاصل و سرفه بارد و تقویت باه باردالمزاج و طلای آن به تنهایی و یا با قسط و نمک جهت رفع کلف و با شونیز جهت جمود اعضا از سردی هوا نافع که بر بدن بمالند و در جای گرم مانند حمام و غیر آن نشینند و محرق خون و مولد خلط عکر سوداوی، **مصلح** آن سرکه و بادام و خشخاش و سکنجبین و ترشیها است.

◄دبق

به کسر دال و سکون بای موحده و قاف و آن را قسوس نامند و به فارسی مویزک عسلی و کشمش کاولیا.

ماهیت آن: دانه‌ایست از نخود کوچک‌تر و سبز رنگ و چون خشک گردد پوست آن درهم پیچیده و مایل به سیاهی شود و در جوف آن رطوبتی چسبنده باشد و دانه‌های آن به قدر خشخاش و گیاه آن از درخت امرود و غیر آن متکون گردد و چندین شاخ از یک مکان می‌روید برگ آن شبیه به برگ مورد و انار و لطیف باشد و سبز نیم رنگ و بهترین آن تازه املس مدور آنست که لون اندرون آن کراثی و بیرون آن مایل به سبزی و سیاهی و سرخی می‌باشد.

طبیعت آن: گرم در آخر دویّم و خشک در اول و با رطوبت فضلیه غیر لزجه و بعضی در سیّم گرم و خشک دانسته‌اند و قوّت آن مرکب از جوهر حار هوایی و بارد مایی و اندک جوهر قابض ارضی و بعد از ورود به بدن از هر یک فعل مختص بدان ظاهر می‌گردد.

افعال و خواص آن: ملطف و محلل و ملین و گدازنده رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق بدن و چون در آب گرم بخیسانند و پوست و تخم آن را از عسل آن افشرده صاف آن را با مغز گردکان یا با مغز دانه بیدانجیر سرشته بنوشند که دستور آشامیدن آنست جهت تنقیه سودا و بلغم و تفتیح سدد و عرق‌النساء و نواصیر و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و منفجر و جمع کننده مواد اورام و مسکن دردهای بارد و با راتینج و موم جهت نضج دملها و شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و به دستور با زرنیخ جهت شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و با کندر جهت قروح خبیثه و با زرنیخ و زفت جهت قلع ناخن و با آهک و آب انگور و عسل جهت رویانیدن آن و با حنا جهت سعفه و ابریه و با روغن گل جهت دراز کردن موی و جوشانیده آن در آب آهک جهت تحلیل اورام سپرز مؤثر و ممزوج آن با آهک جهت اذابه طحال و جذب و جلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع.

مضر دل، **مصلح** آن بادرنجبویه.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال و زیاده آن مورث مغص و دوار و ثقل اعضا.

بدل آن: در تحلیل نصف وزن آن ابهل و چهار دانگ آن بادام و در سایر افعال نیم وزن آن عاقرقرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و سپستان طبخ دهند و مانند خیاطه باریک ساخته بر روی اشجار اندازند طیوری که بر آن نشینند به پای آنها چسبیده صید گردند و چون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنگ آن گردد و در سایر رنگها نیز بسیار دخیل است.

◄دبیداریا

به کسر دال و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت نبطی مشتق از فارسی است.

ماهیت آن: گیاهی است هندی ساق آن به قدر ذرعی و خشبی و اسافل شاخها خاردار و برگ آن ریزه و بسیار سبز و شبیه به برگ بهار که نوعی از بابونه است و ثمر آن بی‌گل شبیه به ثمر گیاه پنبه و با اندک تلخی و حدت شبیه به حدت ابهل و چون داخل اطعمه کنند خوش طعم می‌گرداند و برگ تازه آن طیب الرایحه چون بخایند و آن ربیعی است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: قابض و معطش و محرق و جهت لقوه و فالج و تقویت معده و نقرس و امراض بارده شرباً و ضماداً و جهت استرخای معده و سنگ مثانه شرباً و با شیر محرک باه.

مضر محرورین، **مصلح** آن بقول بارده و رایحه آن باعث حرقت چشم و ادمان بوییدن آن مسقط شعر اجفان و خوردن تازه آن با سرکه کاسر حدت و لذع آن و مقوی معده.

مقدار شربت: از تخم و برگ آن تا سه درهم و مسواک به چوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل رطوبات لهات مؤثر.

فصل الدال المهمله مع الجیم

◄دج

به فتح دال مهمله و جیم به فارسی کبک دری و به شیرازی طخا و در تنکابن کوه کوک نامند.



ماهیت آن: مرغی است از طاووس بزرگ‌تر و خاکستری رنگ مخطط به خطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد می‌باشد و بهترین طیور برّی است و بعد از آن شحرور پس سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شفنین و جوجه کبوتر و ورشان فاخته است.

طبیعت آن: گرم مایل به اعتدال و لطیف.

افعال و خواص آن: در افعال از کبک قوی‌تر و بخور آن بالخاصیت جهت رفع طاعون و وبا مؤثر و نگاهداشتن پر آن با خود باعث یمن و برکت گفته‌اند.

◄ دجاج

به کسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف به فارسی مرغ خانگی و به هندی ککری و مرغی و به عربی نر آن را دیک و به فارسی خروس و به هندی ککر و مرغا نیز نامند.

ماهیت آن: حیوانی است اهلی و غیر اهلی خانگی و جنگلی و معروف.

طبیعت آن: جوان فربه اهلی خانگی آن در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از آن ارطب به رطوبت فضلیه و حرارت دیک یعنی نر نسبت به دجاج یعنی ماده کمتر و یبوست بر آن غالب و خروس بچه اعدل و مایل به رطوبت و قول به برودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه لحوم همه طیور غیر مایی حاراند و می‌تواند بود که وجه شبهه کسانی که آن را بارد گفته‌اند باشد که دیده و یا شنیده که اطبا خروس بچه را در حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده‌اند به خلاف مرغ بچه و ایشان بدون تأمل توهم نموده باشند که چون طریق معالجه به ضد است پس به سبب سردی مزاج خروس بچه است و گرمی مرغ بچه و حال آنکه نه چنین است بلکه به جهت حرارت مزاج خروس بچه پیه و چربی در آن تکون نمی‌یابد که استحاله به صفرا یافته مزید علت شود به خلاف مرغ بچه و مرغ غیر اهلی جنگلی که در بعضی صحراها چنانچه در بنگاله در جنگل و صحرای اطراف سکری کلی بسیار است به شکل و جثه مثل مرغ اهلی می‌باشد و نوع بزرگ آن که به هندی کلنک نامند هر دو نوع گرم‌تر و خشک‌تر از اهلی خانگی‌اند.

افعال و خواص آن: مهرّای آن کثیرالغذا و لطیف‌تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و زیاده کننده عقل و منی و غیر مهرّا پخته آن به خلاف آن و گوشت آب خروس پخته سالخورده محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید و بهتر آنکه بگیرند خروس پیر سالخورده را و ذبح نموده با آب بسیار طبخ نمایند تا مهرّا گردد و آب گوشت آن را با قدری بسفایج طبخ نمایند تا به قوام آید و نیم گرم بیاشامند اخراج مواد سوداویه به نیکویی نماید و مرقه جوجه جهت ابدان سقیمه و ناقهین و صاحبان التهاب معده و حمیات صفراویه شرباً و جهت تعدیل فضول و تلیین طبیعت و به دستور تغذیه بدان نافع و گفته‌اند فراریج مسهل‌اند و دجاج ممسک و چون خروس پیر را بسیار بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آن را بشکافند و آنچه در جوف آنست برآورند و در آن نمک و بسفایج و شبت پر کنند و با آب بسیار طبخ دهند تا به مقدار یک من بماند و شب زیر آسمان گذارند و صبح بیاشامند اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت حمیات دوریه مزمنه و رعشه و ربو و وجع مفاصل و انتفاخ معده و ترهل و قولنج و دفع سموم مشروبه موافق و بعضی با آن کرنب یا قرطم یا شبت و یا هر سه نیز اضافه می‌نمایند و این اقوی است در افعال مذکوره و در اسهال بلغم و گوشت خروس جوان زیاده کننده و صاف کننده منی و مصفی رنگ رخسار و صوت است و خروس بچه جهت ناقهین و امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قوی‌تر و جهت تسمین بدن و رفع هزال و تصفیه رنگ رخسار و صوت و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و منی و رفع خیالات فاسده و پخته آن با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت یک قطعه آن هر روز تا یک هفته با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب آن جهت دفع خواهش گل و امثال آن و موافق معده رطب و جگر آن کثیرالغذا و مسمن و دیر هضم و مغز سر آن با حرارت معتدله و رطوبت لزجه و آشامیدن ناپخته آن با شراب جهت گزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از حجاب دماغ باشد مجرب و پخته آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت قوّت مفکره و نیکویی ذهن و تصفیه صوت و ادمان آن باعث بلادت و پیه آن جهت تلیین صلابات و مواد سوداویه و طلای نیمگرم آن بر سر جهت مالیخولیا و سعفه و شقاق و جمیع امراض یابسه عجیب النفع خصوصاً که سه مرتبه پی هم بمالند و پیه دجاج معلوف به قرطم اقلاً دوازده روز جهت ابتدای جذام و پرده میان سنگدان خروس را چون خشک نمایند و ساییده با شراب بنوشند جهت وجع معده و ضعف آن و ذرب مجرب و جوارش و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن خصیه خشک آن با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه بسیار مؤثر و به دستور ضماد آن با روغن زنبق بر پشت زهار و کنج ران جهت تقویت نعوظ و چون خصیه خروس را در آفتاب خشک نمایند و با وزن آن ملح اندرانی سحق کنند و در ظرف مسی بر آتش گذارند تا منعقد گردد و هنگام مقاربت اندکی از آن را در زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب مشاهده می‌گردد و نیز گویند که چون بگیرند خروس را در هنگام ربیع و ذبح نمایند و آنچه در جوف آنست سوای خصیه آن برآورند و نمک در شکم آن پر کنند و در سایه خشک کنند



و به تمامی بکوبند و در شیشه نگاهدارند و عندالحاجت قدری با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند تقویت باه بسیار بخشد و خون خروس و مرغ را آشامیدن و خشک کرده آن را سعوط نمودن جهت قطع رعاف و چکانیدن خون بال تازه رسته پر آن جهت رفع بیاض چشم آزموده و ذرور استخوان سوخته مرغ سیاه با هم وزن آن چوب تاک که با هم سوزانیده باشند و یا بر موم سرشته حمول کنند جهت اعاده بکارت از اسرار شمرده‌اند و خوردن سنگ متولد در جوف آن جهت تفتیت حصات نافع و سرگین آن جالی و تند و خوردن یک مثقال آن با شراب و یا سرکه جهت رفع قولنج و سمیت فطر و طلای آن جهت بهق و برص و امثال آن و ضماد آن خصوصاً از خروس با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده مفید و باید که بگیرند سرگین مرغی را که مرّوض به اغذیه صالحه نموده باشند و از خاصیت آنست که چون شکم آن را بشکافند و گرماگرم بر موضع گزیده هوام و مار بندند جذب سمیت نماید و چون سرد گردد تبدیل نمایند و بر سایر مواد جهت جذب آن به ظاهر و بر سر صاحب سرسام رافع بیهوشی آن و نیز از خاصیت آنست که چون پرهای مقعده زنده آن را ناتمام بکنند و بر موضع گزیده مار بگذارند جذب سمیت می‌نماید و می‌میرد پس مرغ دیگر را بجای آن بگذارند و همچنین تا ملسوع صحت یابد و تناول آن با شیر و کشک و ماست و پنیر و سایر لبنیات مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و بواسیر، مصلح آن ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انگور و در محرورین سکنجبین و گفته‌اند که خروس بالخاصیت مضعف باه است و چیزی که در شکم مرغ می‌باشد که تخمهای آن بر آن پیوسته می‌باشد در هنگام ریزگی و خامی و آن را تخمدان می‌گویند و چون مرغ پیر شد و از تخم افتاد احیاناً از شکم آن برمی‌آید در تأثیر انجماد شیر مانند پنیرمایه است که قدری از آن را در شیر جوش داده نیم گرم بمالند.

فصل الدال المهمله مع الخاء المعجمه

◀دخان

به ضم دال مهمله و فتح خای معجمه و الف و نون به فارسی دود و به هندی دهونوه نامند.

ماهیت آن: اجزای ارضی لطیف حار یابس است که از اشیا در حین سوختن و گداختن متصاعد گردد و مختلف می‌باشد احوال آن به اختلاف چیزی که از آن متصاعد و متولد می‌گردد یعنی دخان شئ حاد حاد و شیرین شیرین و معتدل معتدل.

طبیعت: مجموع آن اندک گرم به سبب باقی بودن در آن اثر ناریتی که از آن مفارقت کرده و خشک به سبب ارضیت ماده و مستعمل در طب دخان القواریر و دخان الکندر در ادویه عین و دخان المر و البطم در رطوبات آن و تأکل حادث و رماق و دخان میعه قوی‌تر از دخان القواریر و بعد از آن دخان زفت و بعد از آن دخان قطران و هر دخانی که حدت آن زیاده است بهتر است از برای مداوای اشفارعین و غلظت حمرت و صلابت و ریختن موی و دخان الزنجبیل جهت تقویت عین بیعدیل و طریقه اخذ آن چنانست که آن را نیم کوفته با پیه گرده بز مخلوط نموده بر پارچه کهنه پهن کرده پیچیده فتیله سازند و در زیر ظرفی مقبب مانند طاس و غیر آن بسوزانند تا دود آن در آن جمع گردد پس بردارند و استعمال نمایند و دخان دکّان محمّصان در ادهان و مراهم مستعمل و دخان حصی لبان در افعال قوی‌تر از اصل آنست و خوردن قدر قلیل آن جهت تقویت باه نافع و در حصی لبان مذکور شد.

◀دخان القواریر

به ضم دال و فتح خای معجمه و الف و ضم نون و الف و لام و فتح قاف و واو و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله.

ماهیت آن: دوده شیشه است که در وقت گداز بر سقف کوره آن مجتمع می‌گردد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی باصره و جالی و جهت سبل و ناخنه و بردن گوشت زاید زخمها مفید.

◀دخان الکندر

به ضم کاف و سکون نون و ضم دال و سکون رای مهملتین.

ماهیت آن: دوده کندر است که طاسی را و یا ظرفی قبه‌دار معکوس گذارند و در زیر آن کندر را بسوزانند تا دود آن در آن مجتمع گردد.

افعال و خواص آن: جهت ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زاید و التیام قروح اعضا نافع است و در مقدمه نیز طریق اخذ آن ذکر یافت.

◀دخن

به ضم دال و سکون خای معجمه و نون و به فارسی ارزن و به شیرازی الم و به هندی کنکنی نامند.

ماهیت آن: نوعی از جاورس و دو قسم می‌باشد یک قسم آنکه لون قشر آن مایل به سفیدی است و نازک که به زودی از آن جدا می‌گردد و این بهتر است از برای اکل و دویّم آنکه پوست آن براق و املس و از آن دیر جدا می‌گردد و این را به هندی چینه نامند و نیکو است از برای دوا.

طبیعت آن: سرد در آخر اول و خشک در دویّم و از جاورس در



خشکی کمتر.

افعال و خواص آن: قلیل الغذاء و مجفف و حابس بطن از جاورس کمتر و مدر بول و بطی النزول از معده و استعمال مقشر و مطبوخ آن با شیر تازه دوشیده و با روغن تازه صالح الغذا و جهت تلیین صدر و تولید منی نافع و مولد سده و سنگ مثانه، **مصلح** آن شکر و عسل.

بدل آن: برنج است.

فصل الدال مع الراء المهمله

◀ درّاج

به ضم دال و فتح رای مشدده مهمله و الف و جیم به هندی تیتر نامند.

ماهیت آن: مرغی است قریب به جثه کبک و خوش منظر و در هند چهار نوع می‌باشد یکی بزرگ خاکستری رنگ مایل به سیاهی و منقش به سیاهی و این را به هندی کهیر نامند به جهت مشابهت رنگ آن به رنگ کهیر که به هندی اسم کات است و دویّم از آن کوچک‌تر و سیاه منقش به سفیدی و خاکستری و این را کالاتیتر یعنی تیتر سیاه نامند نسبت به همه این نوع خوش منظر می‌شود سیّم از آن کوچکتر و سفید مایل به خاکستری و منقش و این را کوریا به ضم کاف عجمی یعنی سفید نامند و نوع چهارم از همه کوچک‌تر و خاکی رنگ و بالای منقار آن خطوط سیاه و سفید و این را به هندی بهت تیتر نامند جهت آنکه در زمین‌های کشت زار بهم می‌رسد و بلند پرواز می‌باشد و پای آن سه انگشت دارد و گوشت آن بسیار ثقیل و دیرهضم و صلب به خلاف دو نوع اول که جنگلی‌اند و پرواز بسیار نمی‌توانند کرد پای آنها چهار انگشت دارد شیخ داود انطاکی اشتباهاً آن را آسمانی نوشته.

طبیعت آن: مایل به حرارت و در اول یابس و بعضی در دویّم گرم و خشک دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: گوشت آن لطیف‌تر از کبک و تذرو و بهتر از فاخته و زیاده کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منی و مقوی معده مبرودالمزاج و مرطوب.

مضر محرور یابس‌المزاج، **مصلح** آن ترشیها و زهره و خون و زبل آن جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و به قول مهریارس پیه آن با روغن رازقی جهت درد گوش عجیب الاثر.

◀ درداب

به فتح دال و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و بای موحده به فارسی دستنبویه و به هندی کچری به فتح کاف و سکون جیم فارسی و کسر رای مهمله و یا و در بنگاله کرمین و سیندنی نیز نامند.

ماهیت آن: از جنس خربزه گرمک است که ملیون نامند و کوچک‌تر از آن و به الوان و اشکال مختلف می‌باشد زرد مخطط به زردی و سبزی و زرد مایل به سفیدی یک رنگ و مدور و شلغمی و اندک طولانی و لحم آن کمتر از خربزه و مغز آن در خامی تلخ و بعد از رسیدن شیرین می‌گردد با اندک تلخی و تخم آن ریزه و صاحب تحفه نوشته که اکثری آن را ملیون دانسته‌اند و غلط است.

افعال و خواص آن: بوییدن آن مقوی دماغ و مفتح سده آن و خوردن خام و پخته آن مدر بول و مفتت حصات خصوص خام آن به شرط مداومت چند یوم و قدری از آن را چون در حین طبخ در گوشت اندازند گوشت را مهرّا سازد و تأثیر این در این باب از پوست خربزه زیاده است.

◀ دردار

به فتح اول و سکون را و فتح دال و الف و رای مهملات لغت فارسی است و آن را دارون و سفیدار و درخت پشه نیز نامند جهت آنکه در جوف ثمر آن پشه متکون می‌گردد و نوعی از غرب است.

طبیعت آن: در اول سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و با قوّت جالیه. اکتحال عصاره برگ آن با عسل جهت ظلمت بصر و قطور آن نیم گرم در گوش جهت ورم آن و قطور آبی که از سر چوب بیخ تر آن در حین سوختن برمی‌آید جهت رفع کری که از امتداد امراض به هم رسیده باشد و برگ تازه آن مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و پخته آن ملین طبع و ضماد آن جهت التیام جراحات تازه و جبر کسر عظام و با سرکه جهت جرب رطب و پوست بیخ آن در افعال قوی‌تر و یک مثقال آن با شراب و یا آب مسهل بلغم به عصر و طلای آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص مؤثر و رطوبت ثمر آن جالی جلد بشره و جهت تب دق و سرفه مزمن مجرب و آب خیسانیده خشک آن قایم مقام رطوبت آن.

المضار: محرق خون و مولد سودا، **مصلح** آن شکر.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

بدل آن: وخشیزک است.

◀ دروبطارس

به فتح دال و ضم را و سکون واو و فتح بای موحده و فتح طای مهمله و الف و کسر را و سین مهمله به یونانی به معنی ولدالبلوط است چه گیاه آن بر درخت بلوط کهنه می‌روید و بر آن می‌پیچد



مانند سرخس و کوچکتر از آن و با اندک جلا و تلخی و تیزی و بیخ آن مشبک به هم پیچیده و مزغب و شیرین با عفوصت و تلخی و تندی و صلب براق و رنگ آن سیاه و سرخ و تیره نیز می‌باشد و نوعی از بسفایج است و برگ آن مانند برگ نرگس و اندک با حلاوت و تندی و تلخی.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بغایت قابض و معفن و ضماد آن جهت کزاز و فالج و مفاصل و خنازیر نافع و طلای آن بر بدن و رو در پاک کردن اوساخ و تکرار تازه به تازه نمودن آن در ستردن موی عجیب الاثر.

مقدار شربت آن: تا یک دانگ.

المضار: یک درهم آن کشنده به التهاب و درد شکم و معالجه آن معالجه خربق اسود است.

◀درونفینون

به فتح دال و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون و به قاف نیز آمده لغت یونانی است و به عربی زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن به برگ زیتون.

ماهیت آن: گیاهی است برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن درازتر و باریک‌تر و شاخ‌های آن کمتر از ذرعی و گل آن نارنجی و تخم آن مستدیر و کوچک‌تر از کرسنه و لون آن مختلف و در غلافی کثیف درشت شبیه به غلاف نخود و بیخ آن به قدر ذرعی و به سطبری انگشتی و منبت آن زمین‌های نمناک و قریب به دریا.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و ابن بیطار و غیره آن را سرد و خشـک و قوی‌تر از لفاح دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: بغایت مجفف و ذرور ساییده آن قاطع خون و التیام دهنده جراحت و نطول آن محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و بر دندان قالع آن و تدهین آن مسقط دانه بواسیر و مسکن درد مفاصل و امثال آن و حمول آن مدر حیض و مجرب.

مقدار شربت آن: تا یک دانگ.

مصلح آن قی کردن با سرکه و شیر تازه است.

◀دردی

به ضم دال و سکون را و کسر دال هر سه مهمله و یا به فارسی لای نامند

ماهیت آن: ته نشین عصارات است و بهترین همه ته نشین شراب است که خشک آن را طرطیر و به فارسی دارتو نامند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ضماد آن در تحلیل اورام مجرب و جهت رفع حمره و قروح و قلاع و بردن گوشت زاید زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و به زیر شکم جهت رفع سیلان حیض دایم و بر سایر بدن جهت کلف و نهش و سایر آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و تسکین دردهای بارد و مفاصل و ورم پستان و محرق آن که خشک آن را بر روی اخگر و یا در کوزه‌ای گذاشته سوخته باشند به حدی که سفید باشد بغایت جالی و در جمیع افعال قوی‌تر و مستعمل تازه آنست و کهنه محرق آن ضعیف و مغسول آن جهت جلای بصر و رفع غشاوه و ناخنه و بیاض و ضماد آن با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده مفید.

بدل آن: زرنیخ سرخ است و چون آن را با قلی و شب تدبیر کنند جهت ازاله سرخی مس بغایت مؤثر و چون با بارود یعنی شوره سفید کنند در اصلاح نقره و زدودن زنگ مس بیعدیل دانسته‌اند.

◀دردی الخل

یعنی لای سرکه در جمیع افعال ضعیف‌تر از سرکه است مگـر در منع آکله که قوی‌تر است.

◀درونج

به فتح دال و ضم را و سکون واو و فتح نون و جـیم لغـت فارسـی است.

ماهیت آن: بیخی است عقربی شکل پوست آن خاکستری رنـگ گره‌دار و عدد گره آن دو یا سه و بهتـرین آن بـا انـدک تلخـی و خوشبویی و با صلابت و اندرون سفید آنست. برگ گیاه آن شبیه به برگ بادام و مایل به زردی و مفروش بر روی زمین و مزغـب و سـاق آن مجـوف بقـدر دو ذرع و از میـان بـرگ روییـده و برگ‌های ساق آن متفرق و باریک‌تر و درازتر از برگ‌هـای زیـر آن از پنج عدد تا هفت عدد و گـل آن زرد و مجـوف و مسـتعمل بیخ آنست و قوّت آن تا ده سال باقی می‌مانـد منبـت آن انـدلس و کوهستان شام خصوصاً جبل موسوم به بیروت و در آنجا معـروف به عقربی است و دو نوع می‌باشد فارسی و رومی بهترین آن رومـی عقربی است یعنی آنچه به شکل عقرب باشد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل بلغم و سودا و پراکنـده کننـده ریـاح غلیظه و مقوی حواس و دل و معده و سپرز و مفرح و با تریاقیـت و جهت خفقان و مالیخولیای مراقی و تقویـت هاضـمه و تسـکین وجع رحم و تلطیف ریاح غلیظه معده و امعا و رحم و رفع ضـرر گزیدن عقرب و رتیلا و سایر جانوران سمی و رفع طاعون شـرباً و



ضماداً خصوصاً با انجیر و خوردن آن با شکر جهت صداع بلغمی و درد سینه نافع.

مضر رأس محرور المزاج و مصدع، **مصلح** آن رازیانه و در محرور رازیانه با رب غوره یا رب ریباس و بهترین استعمال آن در خفقان و غیر آن برای تسکین حدت گرمی آن با شراب سیب و قلیلی کافور است.

مقدار شربت آن: یک درم تا دو درم.

بدل آن: در دفع مضرت ریاح رحم به وزن آن زرنباد و ثلث آن قرنفل و گویند بدل آن عاقرقرحا است و از خواص آنست که چون بیاویزند قطعه آن را در اندرون خانه طاعون در آن داخل نگردد و تعلیق سوراخ کرده آن به ریسمانی بـه زیر کمرگاه زن حامله جهت تسکین درد ولادت و حفظ جنین از آفات و امّا باید که آن ریسمان را زن خود رشته باشد و تعلیق سوراخ کرده آن به طول جهت رفع فزع در خواب و دیدن خوابهای مشوش و باعث دیدن خواب‌های نیکو است.

◄ درياس

به فتح دال و سکون رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و سین مهمله معرب از دورس فارسی است.

ماهیت آن: نوعی از ورد منتن است گیاه آن بقدر شبری و زیاده از آن و از ساق آن شاخ‌های بسیار رسته و برگ آن شبیه به برگ کنار و سبز مایل به سیاهی و در هر شاخی سه یا پنج تا هفت عدد برگ می‌باشد و گل آن زرد و مستدیر و پهن و کوچک و بدبو و تخم آن شبیه به فلفل کوچکی و شیخ داوود انطاکی درياس را تفسیر به دوای دیگر نموده.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و با برودت یعنی مرکب القوی.

افعال و خواص آن: مبخر و مسکر نیم درم تازه آن مسکر قوی و محلل بلغم و سودا و منبسط کننده جلد و مفتح سدد و رافع یرقان و ریاح و زردی بشره و سرخ کننده آن و گویند چون در روغن طبخ داده به وزن آن آرد گندم اضافه کرده با عسل به قوام آورند و بعد از طعام تا شش درم آن را تناول نمایند در تسمین بدن مجرب.

مضر سینه و مصدع، **مصلح** آن گشنیز و کثیرا است .

◄ دريان

به ضم اول و سکون رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون.

ماهیت آن: میوه ایست مخصوص به بلاد زیرباد و تحت الریح که عبارت از شهر تناسری و مرکی و ملاخه و شهر ناو و بلاد قریبه به آنها است مانند جزیره آچین و پلیمان و مرتبان و بتاوی و غیرها و ساق درخت آن بلند و برگ آن شبیه به برگ کتهل و میوه آن بزرگ و طولانی به هیأت خربزه سرده و پاییزه کوچک و پوست آن از پوست میوه کتهل درشت تر و به هیات کتهل و دانه دارتر و بر سر هر دانه آن خاری چنانچه هنگام ثمر آن حیوانات مثل فیل و کرگدن و شیر از خوف خلیدن خار آن به زیر درخت آن نمی‌روند و بوی میوه آن بسیار تند و کریه به حدی که در شامه کسی که گاهی نرسیده و آشنا به آن نباشد موجب تنفر و خوش آینده نیست بلکه مورث صداع است و اندرون آن میوه خانه‌ها است در صفوف و عدد صفوف آن از سه تا پنج و مابین فاصله خانه‌ها پوست سفید صلبی و در هر خانه از یک دانه تا پنج دانه می‌باشد و یک دانه آن بهتر است و شکل آن دانه به شکل ثمر بلوط سه پهلو و تخم آن مثل تخم کتهل و بعضی بزرگتر از آن و مأکول لحم آنست بدون پرده محیط به تخم آن بسیار ملایم ذایقه شیرین و لذیذ مثل مسکه که با قند ممزوج کرده باشند بلکه از آن لذیذتر و فرق همین است که دسومتی ندارد و شنیده شده که به سبب کمال لذت آن میوه بسیار مرغوب فیل است ولیکن به سبب خوف اذیت خار آن فیل آن را در علف پیچیده فرو می‌برد و به سبب سختی پوست آن هضم ناشده درست دفع می‌گردد و گاهی در میان فضله فیل درشت آن یافت می‌شود و مردم آن بلاد دریان چینی را بسیار جویان و خواهان‌اند و میگویند که آن برای تقویت بدن و قوای دیگر بهیمی بی نظیر است.

طبیعت آن: ظاهراً گرم و تر باشد.

افعال و خواص آن: بطی الهضم و مقوی و مبهی است و از مردم مبالغات بسیاری در عفونت بوی آن ثمر و لذت خوردن آن شنیده شده چنانکه می‌گویند و العهده علیهم که بوی آن شبیه است به بوی فضله انسان شب مانده به تکرار متعفن شده و در باب لذت آن می‌گویند که تاجر مالدار صاحب جهازی آنجا وارد شده اول از بوی آن متنفر بود و چون عادی و آشنا به بوی آن شده و مأنوس به آن گردید تمام اموال خود را فروخته صرف دریان نمود و آخر جهاز را نیز فروخت و بعد از آن مبلغی مدیون شد و بعد از آن فقیر شده در پای درخت دریان ساکن گشته به ذکر دریان مشغول گردید و آخرالعمر وصیت نمود که او را در پای درخت آن دفن کنند و الله اعلم و عجب نیست زیرا که سابق برین ابوالمحجن ثقفی که یکی از صحابه بوده در باب خمر گفته این شعر عربی را

شعر

اذامت فادفنی الی جنب کرمه
تروی عظامی بعد موتی عروقها



و لا تدفننی بالفلاه فانّنی
اخاف اذا مامت ان لا ذوقها
اگر این مرد نیز در باب دریان گفته باشد بعید نخواهد بود.

فصل الدال مع الفاء

◄ دفلی
به کسر دال و سکون فا و فتح لام و یـا بـه یونـانی شـیریون و بـه سریانی رودیون و به عربی جین و سم الحمار و به فارسی خرزهره و به هندی کنیر نامند.

ماهیت آن: نباتی است بقدر یک دو ذرع و بـرگ آن باریـک و بلند تا به یک شبر و بی‌تشریف و اندک ضخیم و صلب و املس و اندک بدبو و تلخ و تند و گل آن خوش منظر و دو نوع مـی‌باشـد یکی سرخ که به هندی رکت پهپت و دیگری سفید مایل به زردی که به هندی کربیر نامند و درخشنده و بر آن چیزی ماننـد مـوی مجتمع و ثمر آن پهن طولانی قریب به شـبری و صـلب و مملـو از چیزی ماننـد پشـم و بـیخ آن دراز و باریـک و شـور و مایـل بـه سرخی و اکثری سفید رنگ برّی و نهری می‌باشد و در تمـام سـال بیخ آن باقی می‌ماند و در خریف گل می‌کند و برّی آن عظیم‌تـر از نهری و سفید آن در امر باه و امساک منی قوی‌تر از سرخ آن و در هند و بنگاله نبات آن تـا بـه دو قامـت مـی‌شـود و همیشـه گـل می‌دهد.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک و با قوّت سمیت.

افعال و خواص آن: بغایـت محلـل ورمهـای صـلب و مجفـف و جالی و استعمال آن مخصوص از خارج است نـه داخـل زیـرا کـه کشنده انسان و بهایم و مواشی است و برگ آن را چون در شراب و انجیر بجوشانند و مقدار نیم اوقیه از آب مطبوخ آن با کره گاو بیاشامند از ضرر سم هوام ایمن گردند و در بهایم نیـز همـین اثـر دارد و ضماد پخته ساییده آن جهت تحلیل اورام صلبه و اذابه آنها و تسکین اوجاع ظهر مزمن و وجع زانو و عرق النساء و جـرب و حکه و کلف و رفع آثار جلد و طلای آب برگ آن جهت جـرب و حکه و ذرور برگ خشک آن جهت التیام زخمها و حمول آن جهت درد رحم و آب برگ و گـل آن جهـت جـلای رخسـار و اصلاح موی و پاشیدن آب مطبـوخ آن کشـنده کیـک و ارضـه و ساس و آب نقیع برگ آن کشنده بـز و مـیش و حیوانـات صـغار است و مطبوخ شاخ و برگ آن با روغن جهت رفع کچلی و جرب دواب و با افیون و اشق جهت درد سر و جمیع قروح آن و روغنـی که از گل و برگ تازه آن که مهراً پختـه و آب آن را گرفتـه بـا روغن زیتون بقدر نصف آن آب که در هر یک رطل آب آن نـیم رطل زیت باشد بجوشانند با آتش ملایـم تـا روغـن بمانـد جهـت فرطه که مقدمه کچلی است و جرب متقـرح و حکـه و بـرص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و اسـترخا و اوجـاع ظهـر و رکبه کهنه و امثال اینهـا نـافع و چـون بگیرنـد از بـرگ آن و از کشک ماست و از کبریت زرد هر یک یک جزو و نرم کوفته با دنبه گوسفند سرشته بر جرب متقرح طلا کننـد نهایـت تـا هفـت مرتبه آن را زایل گرداند و مجرب دانسته‌اند و چون بعد از تنقیـه تام دوازده مرتبه بر برص بمالند زایل سازد و چون بـیخ سـفید آن را مقدار کمی در شیر گاو تازه دوشیده جوش دهند و کـره آن را بگیرند و قلیلی از آن را بخورند تقویت باه و امساک منـی بخشـد و اهل هند اکثر این را استعمال می‌نمایند.

بدل آن: در تحلیل اورام صلبه به وزن آن کلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برگ انجیر.

مضر شش، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: نیم درهم و یک درم از برگ و گل آن خـواه پخته و خواه خام ساییده آن کشنده به خناق و التهـاب و کـرب و لهیب و انتفاخ بطن و جحوظ عین و احمرار آن و مـداوای آن بـه قی و حقنه و آشامیدن آب گوشت مرغ چرب فربه سـرد کـرده و خبیض و لعاب بزرقطونا و روغن بادام شیرین سرد کرده با کثیرا و خوردن خرمای شهریر عجیب النفع اسـت در ایـن امـر و خرمـای شهریر خرمای بزرگ دانه زرد و یا سرخ است و گویند خرمـایی است که تخم آن را در رطب می‌کارند و برمی‌آید همان قسم لهذا بدین اسم نامیده‌اند و خوردن انجیر با عسل و قلیلی سـداب و رب عنب و با کره نیز نافع است.

فصل الدال مع اللام

◄ دلب
به ضم دال و سکون لام و بای موحده به فارسی چنار نامنـد و بـه فرنگی بلطانس.

ماهیت آن: درختی است معروف و بسیار عظیم و برگ آن پهـن و متشعب و مشرف و چوب آن سبک و جوهردار منبت آن بلاد سردسیر و ثمر آن مدور و خاردار خشبی سبک وزن غیر مأکول.

طبیعت آن: سرد و تر با قوّت قابضه و ثمـر و پوسـت آن بسـیار سرد و خشک و با حرارت قلیله.

افعال و خواص آن: جالی و نقوع گل آن که ثمـر از آن گرفتـه باشد و ضماد برگ تازه پخته آن جهت ورم چشم و منع ریختـن مواد رطبه و آب رفتن از چشم و رفع ورم بلغمی و ورم زانو و هر عضو که باشد و ورمهای (گرم)[1] را نیز و به دسـتور ضـماد بـرگ

---

۱. حار: ب



تازه غیر مطبوخ آن جهت درد زانو و اورام حاره و مضمضه به طبیخ پوست تازه آن در سرکه جهت درد دندان و ذرور برگ خشک آن جهت تجفیف قروح و جروح و سوختگی آتش و ضماد پوست سوخته آن بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفن زخم‌ها و با آب جهت تقشر جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر تازه آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی جانوران سمی و ضماد برگ و ثمر آن با پیه جهت سوختگی آتش و بخور برگ و ثمر آن در خانه جهت گریزاندن خنفسا و به دستور پاشیدن آب طبیخ آن و غباری که بر برگ آن می‌نشیند بغایت **مضر** قصبه ریه و صوت و سمع و بصر است چون بدانها برسد و **مصلح** آن شیر تازه دوشیده.

◀دلبوث

به فتح دال و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و ثای مثلثه اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرایی است معروف به سیف الغراب جهت آنکه برگ آن شبیه به سیف است.

ماهیت آن: بیخی است شبیه به دو پیاز که ملاصق بهم باشند ولیکن بی‌پرده یعنی مانند پیاز پرده ندارد و دانه بالایی بزرگتر از زیرین و بعد از خشکی بسیار صلب می‌گردد و خشک آن را در بغداد در بازار می‌فروشند و آن را حب النافوخ می‌نامند جهت آنکه زنان بر رخسار خود برای سرخی و نیکویی و انتفاخ می‌مالند و گل آن شبیه به سوسن کبود است که ایرسا نامند و سرخ مایل به بنفشی و آن را صفراغانیون و بعضی کسیقیون و بعضی مارخاریون نامند و برگ این بسیار کوچکتر و باریکتر از آن و ساق آن قریب به ذرعی و برگ آن از برگ سوسن درازتر و ثمر آن مستدیر. منبت آن اراضی معموره و مزارع.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: جالی و جذاب از عمق بدن و مسمن و مبهی و چون در شیر تازه دوشیده بجوشانند نیکو و لذیذ می‌گردد و دفع ضرر آن می‌شود و آشامیدن آن جهت تهیج باه مؤثر و به دستور آشامیدن آن با شراب و گویند بیخ بزرگ فوقانی آن محرک باه و کوچک زیرین آن قاطع باه زنان و آشامیدن بالای آن جهت قیله اطفال نافع و چون سه عدد بیخ آن را در نبیذ بخیسانند هر روز از نیم رطل تا یک رطل از آن نبیذ بنوشند جهت خشک کردن دانه بواسیر و رفع ریاح آن مجرب دانسته‌اند و به دستور آشامیدن یک درم از بیخ آن با ماءالعسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد آن با شیلم و یا ماءالعسل جهت تحلیل غرب نافع و با کندر و شراب جهت جذب خار و پیکان و طلای آن جهت سرخی رخسار و رفع آثار و فرزجه آن جهت گشودن حیض مؤثر.

مضر حلق **مصلح** آن در شیر پختن آن.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.

◀دلدل

قنفذ برّی است و خواهد آمد.

◀دلع

به ضم دال و فتح لام و عین مهمله نوع کبیر قنفذ است که قنفذ جبلی و به فارسی خارپشت و به ترکی کرئی و در مازندران شال تشی و در دیلم شاکره و به هندی سینوه نامند.

ماهیت آن: حیوانی است قریب به جثه سگ کوچک و در پشت آن به جای مو خارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده و از قلم باریکتر و دو طرف آن باریک با تندی و چون به خشم آید خود را جمع کند و حرکت دهد خارها مانند تیر از کمان جسته از آن جدا گردد با اندک آوازی.

افعال و خواص آن: ذرور سوخته آن جهت جراحات بغایت مفید و در سایر افعال مانند قنفذ است و در حرف القاف خواهد آمد.

◀دلفین

به ضم دال و فتح لام و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و نون اسم یونانی و بعضی گفته‌اند به لغت رومی اسم نوعی از سمک است و خنزیرالبحر و به فارسی خوک ماهی و ماهی بینی دراز و به دیلمی کجه ماهی و به هندی سوس نامند.

ماهیت آن: حیوانی است دریایی و سیاه رنگ سر آن شبیه به سر خوک و دندان‌دار و بی‌فلس و به خلاف حیوانات دیگر حرکت از جای خود نکند و تنها سیاحت نکند مگر با جماعت یکی پی دیگری.

طبیعت آن: سرد و تر قریب به اعتدال.

افعال و خواص آن :گوشت آن مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و بسیار چرب و پر پیه و دیرهضم و پیه آن گرم خوردن و مالیدن آن جهت درد مفاصل مفید و چون در جوف حنظل مغز بیرون آورده گذاشته بر آتش بگذارند تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعه تازه و کهنه مزمن مفید و تعلیق دندان آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان مؤثر.

◀دلق

به تحریک دال و لام و قاف به فارسی دله و به اصفهانی موسوره نامند.

ماهیت آن: حیوانی است کوچکتر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه بدان و در روس و بلغار بهم می‌رسد و از پوست آن فرو می‌سازند و دلق می‌نامند و گرمی آن کمتر و ثقل آن بیشتر از



سمور است ولیکن بدبو است و لهذا ملوک آن را نمی‌پوشند .

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: خوردن گوشت آن زیاده کننده باه و گویند تعلیق چشم راست آن در خرقه کتان بر صاحب تب ربع رافع آن و چشم چپ آن بر آن باعث عود آن و جلوس بر پوستین آن جهت بواسیر نافع است.

◄دلیک

به فتح دال و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف به اصفهانی بنکل و در تنکابن کلیک و به ترکی آیت بروتی و در شام سرسرالدیک نامند.

ماهیت آن: اسم عربی ثمر گل سرخ صحرایی است مانند ثمر گل سرخ بستانی بقدر زیتونی و چون پخته شود زرد مایل به سرخی و اندک شیرین با عفوصت گردد و جوف آن مزغب و محتوی بر دانه‌های سفید طولانی و گل آن پرخارتر از بستانی و بی‌بو و مشتمل بر چهار برگ و گویند چون گل آن ریخته گردد ثمر آن حاصل می‌شود و ابن مؤلف گوید که به زعم شیخ الرییس آن تخم گل است.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و رادع. آشامیدن آن جهت تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفراوی و دموی نافع و مضمضه و غرغره به طبیخ آن و سنون آن جهت خناق و تقویت لثه مفید.

بدل آن: ثمر گل سرخ بستانی.

مقدار شربت آن: تا ده درم و جرم آن مورث سعال، مصلح آن گلقند است.

فصل الدال مع المیم

◄دم

به فتح دال و سکون میم به فارسی خون و به هندی لهو نامند.

ماهیت آن: معلوم است.

طبیعت آن: گرم و تر

افعال و خواص آن: دم هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور می‌گردد و مجموع آن جالی بیاض و محلل اورام و برشته آن قاطع اسهال و رافع سموم و دم بال کبوتر تازه پر برآورده جهت رفع شبکوری مجرب است و در حمام مذکور شد و چون خون در شکم منجمد گردد و یا در سینه و یا در امعا و یا در مثانه کیفیت سمیت به هم می‌رساند و از آن اعراض ردیه از صغر نبض و ضعف و غشی متواتر و سردی اطراف و اختناق عارض گردد معالجه آن معالجه بسته شدن شیر است در معده با آشامیدن پنیرمایه‌ها خصوصاً پنیرمایه خرگوش مقدار دو مثقال با یک اوقیه سرکه تند یا مقدار یک باقلا حلتیت با شیر انجیر خشک و یا آشامیدن آب فوتنج با سکنجبین حامض و آشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماءالعسل و قی کردن و بدان که اطبای فرنگ می‌گویند که چون خون بدن حیوانی یا انسانی که فاسد شده باشد و دانند که اصلاح آن متعذر است برمی‌آورند و خون بدن حیوان و یا انسان صحیح المزاج قوی را به جای آن داخل می‌نمایند آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح و سالم می‌گردد و قبل از این به چند سال این را معمول داشتند و چون دیدند که فایده چندان بر آن مترتب نیست و بالاخره ضرر می‌رساند ترک نمودند و طریق ادخال آن آنست که از دست مریض مثلاً از زیر ربط خون می‌گیرند به حد لایق و نبض او را بند می‌نمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض مقصود از بالای ربط به یک دفعه و به سرعت تمام رگ می‌گشایند و انبوبه بسیار باریکی در هر دو نصب می‌نمایند و خون صحیح المزاج به بدن مریض می‌رود و بعد رفع احتیاج انبوبه را برداشته رگ هر دو را بند می‌نمایند و به دستور در بدن شخص ضعیف و یا پیر خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل می‌نمایند برای تقویت آن و مدعی آنند که به عینک های بسیار جلی بین حرکت خون را دوری یافته‌اند و در هر نبضه یک دوره طی می‌نمایند از کبد به جانب قلب و داخل و از قلب به جانب کبد و خارج و به تجربه یافته‌اند که از زیر ربط که فصد نمایند خون برمی‌آید و از بالای ربط برنمی‌آید بلکه خون را جذب می‌کند و وجه عدم فایده و حصول ضرر یحتمل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان بالتمام به یک دفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس با اخراج قدری خواه قلیل و خواه کثیر و ادخال خون صحیح بدل آن بی‌فایده و باعث افساد آن بعد از اختلاط به تتمه خون فاسد کما لایخفی و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاجشان مساوی باشد نایاب و نیز خون هر بدنی موافق مزاج آنست و همچنین خون هر شی پس خون بدنی در بدنی دیگر و سنی به سنی دیگر و همچنین قوی به ضعیف غیر موافق و تا زمانی که استحاله یابد به سبب امتزاج به خون فاسد و یا به خون ضعیف المزاج و یا پیر فاسد می‌گردد طبیعت نیز از هضم و نضج غذای جدید از خارج باز می‌ماند پس با این حال باعث زیادتی علت و ضعف و هلاکت است نه اصلاح باقی العلم عند الله.

◄دم الاخوین

آن را دم التنین و دم الثعبان نیز و به عربی قاطر الدم و به فارسی خون سیاوشان و به هندی هیراد و کهی و رنک برت نیز نامند.

ماهیت آن: صمغی است خالص الحمرت مایل به بنفشی و قوّت آن مدتها باقی می‌ماند و گویند عصاره گیاه سرخی است که از جزیره سقوطره و هند خیزد و صاحب خلاصة التجارب گفته



که عصاره هوه جویه است و در ابوخلسا مذکور شد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ بقم است و سه نوع می‌باشد چکیده و خشبی و ترابی و بهترین آن چکیده صافی است که قطعاً چوب در آن نباشد و بعضی گفته‌اند که صمغ بقم نیست زیرا که از مواضعی که دم الاخوین را می‌آورند مانند حبشه و زنگبار در آن مواضع بقم نمی‌شود و بالجمله ماهیت گیاه و درخت آن معلوم نیست ولیکن آنچه نوشته که سه نوع است درست است بعضی چیکیده مانند صمغ سرخ تیره صافی براق که گویا از درخت جوش خورده برآمده و چکیده و بعضی دیگر از آن قبیل ولیکن آمیخته به ریزه‌های چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیره بی‌رونق و این را دو نوع دیده شده بعضی صافی و بعضی غیرصافی آمیخته به تراب.

طبیعت آن: در سیّم سرد و خشک و بعضی در دویّم گفته‌اند و با قوّت قابضه شدیده و یوحنا گرم در اول و خشک در دویّم دانسته.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت قطع و حبس خون از جمیع اعضای باطنی و التحام قروح و الزاق آنها و ردع سیلان فضول و تبرید معده و زوال حرارت کبد و معده و امعا و تقویت معده و زحیر و منع اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعده و به دستور آشامیدن نیم درم تا یک مثقال آن با زرده تخم مرغ جهت اکثر امراض مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحه چشم و سنون آن جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع و حبس خون و الزاق جراحات تازه از جمیع اعضا و التحام جراحات هر نوع که باشد.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: از نیم درم تا یک مثقال.

بدل آن: شادنج و عصاره خس است و گویند چون بلور و شیشه را بدان رنگ کنند صاف‌تر و رنگین تر از عقیق می‌شود و در این امر عدیل ندارد.

◄دمادم

به فتح دال و میم و الف و فتح دال مهمله و سکون میم.

ماهیت آن: نوعی از لوبیای هندی است و دو صنف می‌باشد صنفی کوچکتر و سرخ‌تر و شفاف‌تر از لوبیا و بر سر آن نقطه سیاهی و صنف دویّم از صنف اول کوچکتر و سرخ‌تر و شفاف‌تر بقدر دانه ماشی و بر سر آن نقطه سیاهی.

طبیعت آن: هر دو گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی دماغ رطب اطفال و غیر ایشان و قاطع سیلان لعاب از دهان هر دو.

مقدار شربت آن: از برای اطفال نیم دانگ و غیر اطفال یک دانگ است.

◄دماغ

به کسر دال و فتح میم و الف و غین معجمه.

ماهیت آن: مغز سر حیوان است.

طبیعت آن: سرد و تر.

افعال و خواص آن: دیرهضم و با قوّت تریاقیت و مقوی دماغ و مولد منی و طلای آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع.

مضر معده **مصلح** آن نعناع و سرکه و آبکامه و ادویه حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف می‌باشد و بالتفصیل در طی ذکر هر یک حیوانات مذکور می‌گردد.

◄دمعة الشجر

گویند صمغ لبلاب است.

افعال و خواص آن: بغایت جالی و جهت ستردن موی آزموده است.

◄دمیا

به یونانی نوعی از ماهی است که در مصر و حوالی آن سیسبا نامند و در حرف سین مذکور می‌گردد.

فصل الدال مع النون

◄دند

به فتح دال و سکون نون و دال مهمله مشهور به حب السلاطین است و به فارسی تخم بید انجیر خطایی و به هندی چیپال و چیپال کوته و جمال کوته نیز نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است در غلافی و اکثر سه عدد در یک غلاف و هر یک باز در غلافی بقدر پسته بسیار کوچکی و در طول از آن کمتر و هر دو غلاف آن در خامی سبز و غیر منقط و مغز آن دو پارچه بهم پیوسته مانند مغزهای دیگر و سفید رنگ و چون کهنه گردد مایل به زردی و زرد و سیاه و پوسیده می‌گردد و بر بالای آن متصل به مغز نیز پوست رقیقی و در وسط آن هر دو مغز زبانه و پرده آن در تازگی سفید سبز رنگ و بعد از خشکی و کهنگی زرد و سیاه و پوسیده می‌گردد و این زبانه و پرده با سمیت می‌باشد و طریق استعمال آن آنست که آن را عندالحاجت نه قبل از آن مقشر کرده زبانه آن را برآورده مدبر کرده بکار برند و در قرابادین دستور تدبیر آن مذکور شد و در مقدمه این کتاب نیز و بهترین آن سفید بالیده آنست و بعد از آن مایل به زردی که پوسیده نشده باشد زیرا که زرد فاسد و سیاه آن و آنچه مقشر کرده مدتی مانده فاسد شده باشد خالی از سمیت

نمی‌باشد استعمال آن مجوز نیست و برگ آن شبیه به برگ بادنجان و از آن نازک‌تر و بلندی درخت آن تا به سه ذرع و در هند و بنگاله تا به دو قامت انسان دیده شده و گل آن زرد مایل به سفیدی و منبت آن خطا و چین و هند و بنگاله و سنجرستان است و ثمر خطایی و چینی آن بالیده‌تر و قوی‌تر از هندی و بنگالی و سنجری از همه ضعیف العمل‌تر است.

طبیعت: مغز آن در اول چهارم گرم و خشک و در نهایت حدت و زبانه آن در آخر چهارم و با سمیت.

افعال و خواص آن: مقطع و جالی و مسهل بلغم و سودا و اخلاط غلیظه و سوخته و جاذب رطوبات خام و رقیق از دماغ و مفاصل و اقاصی و اعماق بدن و مفتح و جهت استسقا و یرقان و سنگ گرده و مثانه و وجع ظهر و ورکین و ساق و نقرس و بالجمله اکثر امراض بارده بلغمیه رطوبیه را نافع خواه به تنهایی و یا با ادویه مناسبه و مقویه و معینه عمل آن و چون حلق را می‌سوزاند اگر بدان رسد و تا مدتی سوزش و دغدغه آن محسوس می‌گردد و اکثر مردم را قی می‌آورد بهتر آنست جهت رفع آن حب مشوی آن را شکسته در جوف دانه کشمش و یا مویز دانه برآورده گذاشته بلع نمایند خواه بالای آن دوای دیگر بیاشامند و یا نه و اهل هند و بنگاله مقدار کمی از آن را بقدر برداشت و آنکه اسهال کند به اطفال شیرخواره اگر در مزاجشان سردی محسوس گردد به آب زنجبیل تازه که به هندی ادرک نامند و الا با شیر مرضعه آن حل کرده در مرض ام‌الصبیان و مرض دبّه به تحریک دال مهمله و بای موحده مشدده و ها که در آن مرض پهلوهای اطفال میجهد و گریه و اضطراب بسیار می‌کنند به حدی‌که شیر نمی‌گیرند و در اکثر اعراض با ام‌الصبیان مشارکت دارد سه چهار دست اجابت نموده به افاقه می‌آید مجرب است و نیز در معاجین و غیر آن در اکثر امراض مستعمل دارند و گفته‌اند اکتحال به آب ساییده آن در چشم مار گزیده باعث عدم تضرر از زهر آنست امّا باید که قلیلی باشد زیرا که دند کمال مضرت به چشم دارد و ضماد آن با ماست جهت شقاق و داءالثعلب و برص حیوانات و به دستور با آب لیمو و آب زنجبیل تازه جهت داءالثعلب و با ادویه مناسبه جهت جمیع اورام بارده و اوجاع و طلای آن حافظ سیاهی موی ولیکن مورث تورم و قرحه و تقشر جلد است و چون بر لب رسد سرخی آن را زایل کند و تکرار آن موجب برص.

مضر محرور المزاج و یابس و نحیف البدن و در بلدان و فصول حاره استعمال آن جایز نیست، **مصلح** آن جدا کردن قشر و پرده میان آن و مدبر کردن و یا در آب لیمو یک شب خیسانیدن و با کثیرا و نشاسته و برگ گل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و معینات فعل آن تربد سفید مجوف مدبر و هلیله سیاه یا کابلی و عصاره غافث و افسنتین و بسفایج و انیسون و پیاز عنصل مشوی و اندک زعفران است و آشامیدن آب سرد بالای آن و با افیون و فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست.

مقدار شربت آن: در قوی الابدان یک عدد تا دو عدد و در غیر آن تا نصف دانه با مصلحات و معینات مذکوره و چون کسی غیر مدبر و یا مدبر آن را بسیار و زیاده از مقدار مقرر بخورد گرمی کند و لذع و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ بیاشامد و با شیر تازه دوشیده یا کره و روغن بخورد و سویق تفاح و ربوب و اقراص قابضه حابسه بنوشد و یا آنکه کسی پرده جوف آن را بخورد و احوال او متغیر شود باید که اولاً شیر تازه دوشیده با روغن گاو بخورد و قی کند پس ادویه حابسه لزجه و مغریه مانند شیره تخم خرفه و لعاب بزرقطونا و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و فالوده برنج و جو مقشر با روغن گل و یا بادام شیرین و آب سیب و غوره و ربوب حامضه و ماهی پخته با مغز تخم کدو و آب گوشت و اگر مغص و کرب عارض گردد العبه مقویه با ملینات مناسبه بنوشند و حقنه‌های لینه با لعبه و اشیای مغربه و روغن گل و بعد از تلیین شیر تازه دوشیده و اغذیه ملینه جالیه مانند برگ چغندر و قطف و اجاصیه و اخبصه تناول نمایند.

فصل الدال مع الواو

◄دوایاغریا

به فتح دال و واو و الف و یای مثناة تحتانیه و فتح الف و سکون غین و فتح رای مهمله و یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است به معنی قصب جبلی یا قصب برّی.

ماهیت آن: قصبی است که در سنگلاخ و زمین صلب می‌روید ساق آن شبیه به ساق ریباس و طول آن زیاده بر شبری و مایل به زردی و زغب آن نیز مایل به زردی و بر سر آن چهار برگ مربع شکل سبز مایل به سفیدی و بر بالای برگ‌های آن چیزی می‌روید بی‌گل و در آن تخم آن می‌باشد و خوشبو با اندک تندی و خام و پخته آن مأکول.

طبیعت آن: در اول دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی حرارت معده و مصلح فساد آن و مدر بول و مخرج رطوبات غلیظه و تازه غیر مطبوخ آن ملین بطن و محلل ریاح شکم و رافع آروغ و خوشبو کننده دهان و مسخن احشا است.

◄دوپ

به ضم دال و سکون واو و بای عجمی لغت هندی است به فارسی مرغ به فتح میم و سکون رای مهمله و غین معجمه نامند.



ماهیت آن: علفی است خودرو که در هند و بنگاله بسیار بر زمینهای نمناک و در موسم برسات همه جا تمام صحرا می‌روید و بر زمین مفروش می‌باشد گویا مخمل سبز فرش نموده‌اند و برای اسب بهترین علفی است تر و خشک هر دو را به رغبت تمام می‌خورند و گره‌دار و شاخ‌های آن متشعب و برگ آن ریزه باریک و طعم آن تفه.

طبیعت آن: مایل به سردی و به اعتدال اقرب و با تریاقیت.

افعال و خواص آن: آشامیدن برگ و ساق نازک آن با برنج سفید شسته که با هم نرم ساییده باشند با قدری نبات جهت دفع قی و هیضه و رفع سمیت مار گزیده و با فلفل جهت مار گزیده انفع و به تنهایی جهت تسکین عطش و حدت خون و صفرا و جوشش و سوزش اعضا و ضماد آن با برنج و زردچوبه و روغن یاسمین جهت جدا شدن و ریختن خشک ریشه جدری و به تنهایی جهت تحلیل اورام حاره و حمره و شری و نزول آب در اعضا که در ملک هند و بنگاله بسیار به هم می‌رسد نافع.

◀دوادم

به تحریک دال و واو و الف و دال مهمله و میم و بدون الف نیز آمده.

ماهیت آن: چیزی است مانند صمغ سرخ مایل به سیاهی که در جوف درختهای کهنه متکون می‌گردد و در همه افعال قایم مقام مومیایی است.

◀دودالبقل

به فتح بای موحده و سکون قاف و لام به فارسی کرم سبزه نامند.

ماهیت آن: کرمی است که در سبزه زارها و به سر برگ‌های سبز اشجار تکون می‌یابد شبیه به هزارپا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی.

طبیعت آن: سرد و خشک و تازه آن با رطوبت.

افعال و خواص آن: خوردن آن جهت رفع سموم مشروبه و ضماد آن با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران سمی نافع است.

◀دودالحریر

به فتح حا و دو رای مهمله اول مکسور و در میان هر دو را یای مثناة تحتانیه ساکنه به فارسی کرم ابریشم نامند.

ماهیت آن: کرمی است اندک طولانی سرخ رنگ تیره که در بعضی بلاد در فصل ربیع و در بعضی در اوایل خریف نیز نر و ماده آن با هم جفت شده تخم می‌دهند و آن تخم‌ها را در بلاد سردسیر در پارچه پاکیزه بسته کسان لطیف پاکیزه غیر جنب و حایض در زیر بغل و یا بر روی ناف خود می‌گذارند و می‌بندند تا مدت بیست یوم که گرمی بدان رسیده بچه برآورند و در بلاد گرمسیر مانند بنگاله احتیاج بدان نیست و بعد از با هم جفت شدن نر را از ماده جدا می‌کنند و نر را دور می‌اندازند ماده آن تخم می‌دهد به بزرگی دانه خشخاش کوچکی و سفید رنگ و آن را نیز دور می‌اندازند و تخمها را بر روی پارچه لطیفی پهن می‌کنند و بالای آن پارچه پنبه‌دار یا دو سه لایی می‌اندازند محفوظ می‌دارند تا بچه برآورند و چون بچه برآورند سفید می‌باشند پس سرخ رنگ تیره می‌گردند برگ توت را بسیار ریزه کرده بر آنها می‌پاشند و آنها اندک اندک می‌خورند و به تدریج بزرگ می‌شوند و چون بزرگ شدند احتیاج به ریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگ‌های درشت و شاخ‌های آن را بر آنها و نزد آنها می‌اندازند و آنها می‌خورند زیرا که خوراک آنها همان است و تا سه ماه به کمال می‌رسند و می‌گویند در این هنگام شش روز به سه بار اصلاً برگ توت نمی‌خورند بار اول یک روز بار دویّم دو روز و بار سیّم سه روز پس شروع در تنیدن پیله بر خود می‌کنند و تا سه ماه دیگر پیله آنها به اتمام می‌رسد قدری را برای نتاج و تخم‌گیری و بچه‌کشی می‌گذارند و اینها پر برآورده پیله را سوراخ کرده بیرون می‌روند کسانی که عمله و ماهر بدانند نر و ماده آنها را با هم جفت نموده به دستور مذکور تخم گرفته پرورش می‌نمایند و تتمه پیله‌ها را در آفتاب می‌اندازند تا خشک گردد و کرم در آن پیله‌ها بمیرد از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پیله سوراخ شده خوب برنمی‌آید و در مازندران و گیلانات ایران شنیده شده که پیله آن بسیار بزرگ بالیده به سطبری شصتی بلکه از آن قوی‌تر و به بلندی آن و در بعضی جاها شبیه به بیضه کبوتر و سفید رنگ می‌شود و در بنگاله سالی دو مرتبه پیله می‌تنند یکی اوایل بهار تا اوایل برسات و یکی اوایل خریف و آنچه در اوایل بهار و اوایل برسات یعنی ایام و موسم بارش می‌تند بهتر می‌باشد.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت خفقان و سه درم از خشک آن که سوده و با مرق گندم چند روز متوالی بخورند جهت تسمین بدن و نیکویی رنگ رخسار و تقویت باه مؤثر و ضماد پخته آن در روغن کنجد جهت خناق و اورام بارده و تقویت باه و تعلیف مرغ بدان بغایت مسمن آن و خوردن گوشت آن مرغ مسمن و مقوی باه و خاکستر سوخته آن جهت التحام زخم و تجفیف رطوبات آن و رفع آثار و تعلیق یک عدد درست خشک کرده آن در خرقه ارغوانی بسته جهت رفع تب مؤثر است.

◀دود خشب الصنوبر

به فارسی کرم درخت کاج نامند.

ماهیت آن: کرمی است سبز رنگ که در درخت کاج تکون می‌یابد.



طبیعت آن: حار حاد قریب به ذراریح است لهذا دیسقوریدوس و جالینوس در ذراریح ذکر کرده‌اند.

افعال و خواص آن: ضماد مدقوق آن جهت انفجار دمل و اورامی که حاجت به شکافتن باشد و ازاله کلف و مجروح کردن هر عضوی را که خواهند آن را مجروح کنند عجیب الاثر و یک مثقال آن کشنده انسان و اعراض خورنده آن مانند اعراض خورنده ذراریح و معالجه این نیز قریب بدان است.

◄دود الخل

به فتح خای معجمه و تشدید لام بـه فارسی کـرم سـرکه نامنـد.

ماهیت آن: کرمی است زرد رنگ باریک که در سرکه تکـون می‌یابد.

افعال و خواص آن: سعوط آن جهت کرمی که در دماغ تکـون می‌یابد قوی الاثر و ضماد آن رادع و محلل و مقوی اعضا است.

◄دود الزبل

به کسر زای معجمه و سکون بای موحده و لام.

ماهیت آن: کرمی است زرد رنگ و کوچک کـه در سـرگین و مزبله به هم می‌رسد.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: تکـرار ضـماد مطبـوخ آن در روغـن زیتـون کهنه که پخته و مهراً شود جهت فرطه که ریختن موی تمام سر و مقدمه کچلی است و داءالثعلب مجرب و مالیدن روغن آن جهت بواسیر و امراض مقعده مفید.

◄دوسر

به ضم دال و و سکون واو و فتح سین مهمله و به شین معجمه نیـز آمده و رای مهمله در آخر.

ماهیت آن: نباتی است مانند گندم و در مزرع آن مـی‌رویـد و از آن درازتر و درشت‌تر و دانه آن بـاریکتر و خوشـه آن متفـرق و پوست آن سیاه و بعضی سرخ نیز و در هر خوشه دو غـلاف و یـا سه به شکل فتیله و دانه آن در میان پرده‌های غـلاف آن و خـوش طعم مایل به شیرینی و به شیرازی تخم آن را کرکاس نامند.

طبیعـت آن: گـرم در اول و خشـک در دویّـم و بعضـی سـرد دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: منضج و محلل و مجفف و ملین اورام صـلبه و دو درم آن مسهل و مخرج اقسام کرم معده و ضـماد آن بـا آرد گندم جهت غرب غیر منفجر و ممضوغ آن جهت غرب منفجـر و اکتحال آن با تشمیزج و نبات مصری جهت تحلیل دانـه کـه در چشم برآمده باشد و ضماد آن به تنهـایی جهـت جـرب و ابتـدای اورام صلبه و داءالثعلب نافع.

مضر انثیین و **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا دو درهم است.

◄دوقس

به ضم دال و سکون واو و ضم قـاف و سـین مهملـه لغـت یونـانی است.

ماهیت آن: سه قسم است قسمی برگ آن شبیه به برگ رازیانـه و از آن کوچکتر و باریکتر و به بلندی شـبری و گـل آن چتـردار مانند گشنیز و سفید و ثمر آن سفید و تند بو و مزغب و منبت آن مواضع سـنگلاخ و آفتـاب رو و تخـم آن را قمیلـه و نبـات آن را حشیشة البراغیث و به لغت دیلمـی کیـک واش نامنـد و قسـمی دیگر شبیه به کرفس و خوشبو و تند که زبان را می‌گـزد و تخـم آن شبیه به انجدان و بی‌بو و قسمی دیگر برگ آن شبیه به گشنیز و گل آن سفید و چتردار مانند گـل زردک و تخـم آن شـبیه بـه زیره و با تندی و بیخ آن در طعـم شـبیه بـه زردک و بـه غلظـت انگشتی و برگ آن بی‌زغب و جـالینوس دوقـو و دوقـس را یکـی دانسته و دیسقوریدوس از اصـناف زردک بـرّی شـمرده و حکـیم میر محمد مؤمن نوشته که این به تحقیق اقرب است و مـن اقسـام آن را مشاهده نموده‌ام و بهترین اقسام قسم اول است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسکن سرفه مزمن و مغص و مـدر حـیض و بول به قوّت و مسقط جنین و با شراب جهت نهش رتیلا و ضـماد آن جهت تحلیل اوارم بلغمیه و ادرار بـول و حـیض و بـه دسـتور برگ آن امّا ضعیف العمل و بیخ قسم اول آن جهـت رفـع سـمیت سموم مشروبه و تخم آن محلل نفخ و ریـاح و معـین بـر هضـم و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیه سینه و اخراج اخلاط آن به نفث و تحلیل مواد غلیظه از امعا و استسقای ریحی و مقوی فعـل آن تخـم کرفس.

مقدار شربت آن: دو مثقال و بدون تخم کـرفس جهـت گزیـدن عقرب و تنقیه رحم و اعانت بر حمـل و قطـع شـهوت جمـاع در محرورین و یابس مزاجان و نطول طبیخ آن جهت عقرب گزیده و جانوران سمی. چون تخم آن را بکوبند و بر رخت خواب بپاشـند رفع اذیت کیک نماید و کیک در آنجا نیاید و تخم دو قسم دیگر در افعال و خواص مانند دوقو است و از آن ضعیف‌تر.

◄دوقو

به ضم دال و سکون واو و ضم قاف و سـکون واو و لغـت یونـانی است و آن را دوقو اغریا و دوقو برّی نیز نامند.

ماهیت آن: تخم جزر برّی است و بـیخ آن را مستسـقاقل و گیـاه آن را خرس گیاه نامند جهت آنکـه خـرس آن را بسـیار دوسـت



می‌دارد و گویند بـه شـیرازی آن را بـدران نامنـد و آن شـبیه بـه نانخواه است و از آن ریزه‌تر و با اندک تندی و گیاه آن زیاده بـر شبری و برگ آن مانند بـرگ رازیانـه و آن ریـزه‌تـر و چتـر آن مانند چتر گشنیز و گل آن زرد و تند طعم و زغب‌دار و خوشبو و بیخ آن به سطبری انگشتی و باریک‌تر از آن و قریب بـه شـبری و در طعم مانند جرز و در قزوین گزر نامند و بهتـرین آن تـازه زرد رنگ آنست.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّـم خشـک و بعضـی در دویّـم گرم و خشک دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: در جمیع افعال قوی‌تر از جزر بسـتانی اسـت سوای تحریک باه. در جزر خواص نبات آن مذکور شد و مراد از مطلق آن تخم آنست آشامیدن آن جهت سرفه کهنه و فضول سینه و تقویت معده و هاضمه و باه و ازدیاد منی و تحلیل نفـخ ریـاح و مواد غلیظه بلغمیه و تفتیـح سـدد و ادرار بـول و تفتیـت حصـات گرده و مثانه و ادرار نمودن حیض و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و عسر ولادت و اسـترخای مفاصـل و وجـع آن و مغـص و سـحج اطفال و استسقای طبلـی و گزیـدن عقـرب و سـایر هـوام مجـرب دانسته‌اند و آشامیدن یک درم تا دو درم آن با دو وزن آن تـرمس جهت قتل حب القرع و ریزاندن آن و ضماد آن جهت تحلیـل ورم بلغمی مفید و نطول طبیخ آن بر موضع عقرب گزیده نافع.

مضر باه محرورین، مصلح آن مصطکی.

بدل آن: دو وزن آن تخم زردک و گویند به وزن آن تخم کرفس است.

فصل الدال مع الهاء

◄دهن

به ضم دال و سکون‌هـا و نـون بـه فارسـی روغـن نامنـد خـواه از حبوب نباتات گیرند و یا از گلها و یا شکوفه‌ها و یـا بـرگ‌هـا و غیرها به عمل آورند به طریقـی کـه در مقدمـه ایـن کتـاب و در قرابادین کبیر در حرف دال ذکر یافت و دهن هر چیزی در جـای خود مذکور می‌گردد.

◄دهن البلسان

به تحریک بای موحده و لام و سین مهمله و الف و نون به فارسی روغن بلسان نامند وآن را لبن البلسان و صمغ البلسان نیز گوینـد و فی الحقیقة لبن است نه دهن.

ماهیت آن: سه نوع است خالص و مصنوع و مرکـب امـّا خـالص آن چیزی است سیال اندک غلیظ چسبنده خوشبوی قوی الرایحـه تند طعم خالی از حموضت که زبان را بگزد و صاف سرخ عقیقـی باشد و چون در شیر اندازند شیر را منجمد سـازد و چـون در آب اندازند ته نشین نگردد و چون در آب حل کنند آب را به رنـگ شیر گرداند و چون به پشمی آلـوده بشـویند در پشـم از آن اثـری نماند و قوّت این تا چهار سال باقی می‌ماند و بهترین همه این قسـم است و هرچه بدین اوصاف نباشد ردی و مغشوش اسـت و طریـق اخذ دهن آنست که در اول طلوع شعری یمانیه تنه درخـت آن را تیغ زده آنچه از آن تراوش نماید بگیرند و مصنوع آن که معمـول این زمان است آنست که می‌گیرند چوب بشام و بسباسـه و میعـه سایله و روغن تخم ترب اجزای متساوی و می‌جوشانند مجمـوع را با ده وزن آن زیت تا به ربع رسد پس صاف می‌نمایند و این در نفع بعد از اصلی است و نیز شاخ و برگ و چوب و حب بلسان را در آب جوش می‌دهند و بـا روغـن زیتـون بـه دسـتور مقـرر مرتـب می‌نمایند و این بعد از آنست و مغشوش آن آنست که آن را بعضی با اکثر دهان مانند دهن حبة الخضراء و حنا و مصطکی و سوسـن و امثال اینها مغشوش می‌نمایند و بعضی به عسـل و مـوم و روغـن مورد و حنا و راتینج غش می‌کنند و این زبون‌تر از همه است.

طبیعـت خـالص آن: در اول سـیّم گـرم و خشـک و بـا قـوّت تریاقیت.

افعال و خواص آن: مقوی دماغ و اعصاب و قوّت باصره و رحـم و جهت امراض بارده دماغیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و کـزاز و صرع و صداع و دوار و رعشه و استرخا و قـروح سـر و اوجـاع مفاصل و حلق و اسنان و عرق النساء و نقرس و همه اوجاع بـارده رطبه و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نـزول آب و ثقل سامعه و کری گـوش حـادث از بـرودت و رطوبـت و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب نفس و قـروح ریـه و ضـعف معده و کبد و طحال و گرده و مثانه و تفتبت حصات و عسرالبول و استرخای قضیب و امراض مقعده و تلیین صلابت و تحلیل مـواد بارده و رفع لرز تبها و وضح و امراض مقعده و رحم و اوجـاع آن و اخراج جنـین و مشـیمه و ادرار حـیض و نشـف رطوبـات آن و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک به هر نـوع کـه استعمال نمایند شرباً و طلاءً و تمریخاً و اکتحالاً و قطوراً و سـنوناً و حمولاً و فرزجتاً و مفرداً و مرکباً نافع و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب و سـایر هـوام و خـانق النمر و امثال اینها است و آشـامیدن نـیم مثقـال آن بـا شـیر تـازه دوشیده جهت رفع سمیت و اذیت خانق النمر و فطر و نهش هـوام سمی و یک دانگ و نیم آن با سه مثقال طبیخ زوفا جهت سعال و اوجاع سینه و چون در روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلـوده در بینی گذارند جهت سکته و جمود و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و به دستور حمول آن با مـوم و روغـن ممـزوج کـرده و ضماد آن با ایرسا جهت اخراج خار و استخوان.

مقدار شربت آن: تا نیم مثقال.



بدل آن: یک وزن و نیم تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه یا روغن زیت (تازه)[1] یا روغن رازقی یا روغن ترب که در آن حب و عود بلسان جوشانیده باشند و گویند روغن کادی که در آن مرمکی جوشانیده باشند و گویند روغن نارجیل است و گفته‌اند که چون صمغ درخت کاج را در روغنهای مناسبه حل کنند در اکثر آثار مانند دهن بلسان است و بهترین ابدال آن می‌تواند بود.

◀ دهن الکرجن

به فتح کاف عجمی و سکون رای مهمله و فتح جیم و نون اسم هندی است.

ماهیت آن: روغنی است که از تنه درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهر سبز نیز به اصطلاح قدیم و به هندی چتکام و چات کام نیز می‌نامند بسیار است به عمل می‌آورند به زدن تیشه بر تنه درخت آن و نصب کردن ظرفی بدان موضع و به انحای دیگر نیز و رنگ آن روغن در تازگی اندک سرخ رنگ رقیق صاف می‌باشد و چون کهنه گردد سرخ بسیار تیره مایل به سیاهی غلیظ چسبنده و چون بسیار کهنه گردد غلیظ و چسبندگی آن زیاده می‌گردد و برای رفع کرم خوردن به چوب عمارت و تخته دروازه و غیر آن در بنگاله اکثر می‌مالند و نصاری در رنگ آمیزی کشتی و جهازات و عمارات داخل رنگها می‌نمایند و چوب آن درخت بسیار رخو و ریشه‌دار و در تازگی چرب که مانند فتیله دهن آلوده مشتعل می‌گردد و به کار عمارات به جز سوختن نمی‌آید.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل اورام است.

◀ دهنج

به فتح دال و ها و نون و جیم به فارسی دهنه فرنگ است.

ماهیت آن: سنگی است سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن تکون می‌یابد از ابخره کبریتیه که صعود می‌نماید از آن معادن و در خلل و فرج آن محتبس گشته تکاثف می‌یابد و به طول زمان سرد و منجمد و متحجر می‌گردد و آن را زنجار معدنی می‌نامند و الوان می‌باشد بعضی سبز تیره که در هنگام صفای هوای صاف و هنگام کدورت کدر گردد و گویند فیروزه نیز چنین می‌باشد و بعضی طاووسی رنگ مایل به سرخی اندک براق و بعضی طاووسی رنگ مایل به زردی و بعضی مایل به سیاهی و بهترین همه سبز تیره است و آن را دهنه فرنگی نامند و بعد از آن در بهتری طاووسی مایل به سرخی است و بدترین همه طاووسی مایل به سیاهی و معدن آن فرنگ است و از آنجا می‌آورند و انطاکی گفته که از روس و قبرس می‌آورند و صاحب اختیارات نوشته که معدن ان فرنگ و کرمان و خراسان و در ولایت فارس و شبانکاره و سیرجان و شیراز هم می‌باشد و آنچه فرنگی است آن را فرندی نامند جهت آنکه بر آن نقشی مانند جوهر شمشیر می‌باشد و آن جوهر را به تازی فرند نامند و شیرین و ترش می‌باشد شیرین آن آنست که چون بسایند و بر آینه ریزند آینه زنگ برندارد و ترش آن بالعکس و فرق میان طلایی و نقره‌ای و مسی و آهنی بدانست که با آب لیمو و بر آهن صیقلی مانند صفحه کارد و یا شمشیر بسایند اگر زرد طلایی برآید طلایی است و اگر به رنگ نقره نقره‌ای و اگر به رنگ مس مسی و اگر به رنگ آهن آهنی و بهترین همه طلایی سبز تیره فیروزه شیرین آنست و مستعمل در امراض عین همین نوع است پس نقره‌ای و گفته شده که ترش آن در صنعت کیمیا مستعمل است.

طبیعت آن: در اول چهارم گرم و خشک و بعضی سرد دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: جالی و ملطف و نیم درم آن فادزهر سموم مشروبه و مسی آن را چون با آب لیمو ساییده افیون خورده اگر بیاشامد و قی کند سمیت را دفع نماید و در غیر دفع سم نباید خورد زیرا که خود سم قاتل است به جراحت امعا و گویند معالجه پذیر نیست و نگاهداشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن نیز همین اثر دارد و سعوط محکوک آن با آب سداب جهت رفع صرع بیعدیل و به دستور نفوخ آن با مشک سوده سه دفع همین اثر دارد و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب خصوص با مروارید ناسفته و توتیای هندی اجزای متساوی که نرم سوده و به حریر بیخته در چشم کشند و از خواص غریبه آنست که چون ساییده در چشم دواب کشند دفع حبس البول آن نماید و طلای آن با سرکه جهت قوبا و سعفه سوداوی در سر و جمیع اعضا و جهت بهق و برص و رفع اذیت عقرب گزیده نافع.

◀ دهماسا

به فتح دال مهمله و خفای ها و فتح میم و الف و سین مهمله مفتوحه و الف و دهماهه به فتح دال و خفای ها و فتح میم و الف و فتح ها و ها در آخر نیز آمده و گویند اسم هندی شکاعی است و فی الحقیقة غیر آن است.

ماهیت آن :گیاهی است هندی فی‌الجمله شبیه به گیاه شکاعی

طبیعت آن: سرد و خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: جهت دوار و جوشش دهان و سرفه و ضیق النفس و حمیات و تقویت اعضا و تصفیه خون فاسد و صفرا و تسکین عطش و قی و دفع دمامیل و جذام نافع.

---

۱. فقط در ب



فصل الدال مع الیای المثناة التحتانیه

◄دیفروجس

به کسر دال و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم فا و رای مهمله و سکون واو و کسر جیم و سین مهمله و به ضم جیم نیز آمده لغت یونانی است به معنی مضاعف الاحراق و دیفروجاس و دیرجاس نیز نامند.

ماهیت آن: سه نوع است یکی معدنی است که از جزیره قبرس از چاهی بیرون می‌آورند و با آفتاب خشک نموده می‌سوزانند و این نوعی از طین است که بعد از خشک شدن مانند حجر صلب می‌گردد و نوعی دیگر دردی و خاک مس است که بعد از گداختن در بوته می‌ماند و آن در طعم و قبض مانند مس است و نوعی دیگر مرقشیشای سوخته است و این را به یونانی لوریطس نامند و در تون حمام تا چند روز آن را مانند آهک می‌سوزانند و چون سرخ گشت برمی‌آورند و رنگ این سفید مانند نقره است و بعضی از سنگریزه مس از معدن برآورده می‌سازند و بهترین آن صنف اول آنست که در آن طعم زنجار باشد و زبان را بسیار منقبض و خشک گرداند و بعد از آن در خوبی نوع دویّم است و هر دو مستعمل‌اند.

طبیعت آن: گرم و خشک و بسیار مجفف و نوع ثانی مرکب از حرارت ناریه محلله و ارضیه قابضه.

افعال و خواص آن: نفوخ آن در حلق جهت انتهای خناق و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش دهان و التحام زخمها و لهات منقطع و حبس خون آن به شرط تکرار عمل و به دستور جهت قروح عانه و دبر و خوردن گوشت زاید و نرم و باریک کردن موی غلیظ و با موم روغن جهت تحلیل دبیله و خشک کردن قروح سر و چون با سرکه بسایند و بر بدن بمالند جهت رفع حکه نافع و خوردن آن مهلک است.

◄دیک بردیک

به کسر دال و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف و فتح بای موحده و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف اسم فارسی است و به شیرازی مرگ موش عملی نامند.

ماهیت آن: چیزی است مصنوع از زرنیخ و زنجار و آهک و زیبق است که مجموع را ساییده در دو دیگ مضاعف یعنی یکی بر دیگری به عمل می‌آورند و گفته‌اند از تراکیب اطبای فارس است و شیخ داود انطاکی گفته از تراکیب نجاشعه است که از برای خلفای عباسی ساخته‌اند.

طبیعت آن: بسیار حار حاد یابس اکال است.

افعال و خواص آن: ذرور آن جهت آکله دهان و هر عضو که باشد به زودی به اصلاح می‌آورد و به دستور ناصور و قروح ساعیه فاسده را و لحم زاید را بخورد و قطع خون جراحات و تجفیف رطوبات از هر عضو می‌نماید و طلای آن با عسل جهت قلع آثار و دانه بواسیر مؤثر و از خوردن آن حالتی شبیه (به حالتی که)[۱] از خوردن اسفیداج و زرنیخ و زاج عارض می‌گردد علاج این نیز مانند علاج آنها است و نسخ آن در قرابادین مذکور شد و می‌شود.

◄دینساقوس

به کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و فتح سین مهمله و الف و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است به معنی دایم العطش و آن را خس الکلب و جرامغه نیز و مشط الراعی و به شیرازی طوسک نامند.

ماهیت آن: نوعی از خار است و ساق آن بلند و خارناک و برگ آن محیط بر ساق آن و شبیه به برگ کاهو و بر سر هر بندی از ساق آن دو برگ دراز خاردار مزغب و در بیرون و درون برگ آن برآمدگی‌ها مانند حباب و خاردار و طرف برگ متصل به ساق مجوف و عمیق که آب باران در آن جمع می‌شود و بر هر شعبه که از شاخ آن رسته چیزی شبیه به سر خارپشت و خاردار و بعد از خشکی سفید می‌گردد و چون بشکافند در جوف آن کرمهای ریزه سفید شفاف می‌باشد و قوّت آن مدتها باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مجفف و با قوّت تریاقیه و جالی. آشامیدن نقیع محلول آن در آب سه روز متوالی جهت تحلیل سپرز و خلط غلیظ و تفتیح سدد و رفع لرز حمیات و پخته آن مقوی قصبه ریه و محلل خناق و مدر بول و مخرج کرم معده و ضماد آن جهت ثآلیل و قروح شهدیه سر و ضماد پخته آن جهت بی‌حس کردن عضو به حدی‌که احساس الم بر بدن و سوختن نکند مستعمل و طلای مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعده و نواصیر و تضمید سر آن به جای ثمر آن بعد از ریختن بر موضع گزیده افعی و غیر آن جهت رفع سمیت آن نافع و چون قدری از سر آن را در لته بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل گردد و از آن قدری در شیر دیگر ریزند باعث نیکویی انجماد آن می‌گردد و چون کرمهای جوف ثمر آن را در پوست حیوانی بسته بر گردن و یا بر بازو بندند جهت رفع تب مؤثر دانسته‌اند.

مضر گرده، **مصلح** آن صمغ عربی.

مقدار شربت آن: تا سه درم است.

---

۱. فقط در ب



◄دیودار

به کسر دال و سکون یای مثناة تحتانیه و واو و فتح دال و الف و رای مهملتین اسم فارسی است و به عربی شجرة البق و شجرة الجن نامند و شاید اسمی مرکب از هندی و فارسی باشد زیرا که دیو به هندی شئ بزرگ عظیم را نامند چه درخت آن بسیار عظیم و بلند می‌باشد و دار به فارسی به معنی چوب است و آن را به هندی چیر نامند و دیودار نیز.

ماهیت آن: درختی است بسیار عظیم و بلند و راست تا پنجاه و شصت ذرع و زیاده هم و نصاری و جهاز را نان برای دول جهازات و (غرابات)[۲] و کشتی‌های بزرگ به قیمت اعلی آن را می‌خرند و دول جهازات عبارت از چوب راست بلندی است که در وسط کشتی برای آویختن بادبان نصب می‌کنند و چوب آن بسیار چرب و تند بو و طعم و رایحه روغن آن قریب به رایحه بارزد است اغلب که بارزد روغن این باشد و یا درختی قریب بدین و برگ آن اندک عریض طولانی نازک بی‌تشریف بقدر برگ ساذج و کوچکتر از آن و منبت آن اکثر سواحل دریا و ملک فنگ و از همان جا در بنگاله آمده با افراط شده و در هندوستان و شاید در دهکن هم باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم و لبن آن که دهن آنست در چهارم گرم و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: رادع و محلل قوی اورام بارده و مسکن اوجاع و الم گزیدن هوام بارده و بهق ضماداً و آشامیدن ساییده خشب آن جهت فالج و لقوه و استرخا و سکته و صرع و اکثر امراض بارده دماغیه و عصبانیه و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و رفع اسهال بلغمی و فواق ریحی و تحلیل ریاح و نفخ شکم و دفع حمیات بلغمیه و بلغم فاسد و جلوس در طبیخ آن جهت قروح مقعده نافع.

مضر ریه **مصلح** آن کثیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین.

مقدار شربت آن: تا یک درهم است.

ضماد آن جهت تحلیل خنازیر و اکثر اورام بارده نافع است.

---

۲. غرابه‌ها: ب





باب نهم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها ذال معجمه است

فصل الذال مع الالف

◄ذاقنی الاسکندرانی

به فتح ذال معجمه و الف و کسر قاف و نون و یا آخر حروف لغت یونانی است به معنی غار الاسکندرانی.

ماهیت آن: گیاهی است برگ آن قریب به درخت غار جبلی و شبیه به برگ مورد و از آن بزرگتر و سفید طولانی و شاخ‌های آن بقدر شبری و از ساق مابین برگ آن ثمری می‌روید بقدر نخودی و سبز مدور و بیخ آن خوشبو و شبیه به عود و تند طعم و منبت آن کوهستانها.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن بیخ آن بقدر شش درم با طلا که نوعی از شراب است جهت ادرار نمودن بول و حیض و اخراج نمودن مشیمه و رفع تقطیر البول و حبس آن نافع.

مقدار شربت: از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال است.

◄ذاقنی ویداس

به کسر واو و سکون یای مثناة تحتانیه و دال و الف و سین مهمله و ذاقنویداس به فتح ذال و الف و کسر قاف و ضم نون و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و سین مهمله نیز آمده لغت یونانی است به معنی شبیه به غار.

ماهیت آن: قسمی از مازریون عریض الورق است و به مغربی مازرو و در شام بقله نامند. ساق آن بقدر ذرعی و شاخهای آن بسیار باریک و در نصف اعلای آن می‌روید و پوست شاخ‌های آن قوی و لزج و چون بچشند زبان را بگزد و گل آن سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سیاه می‌گردد و دانه آن کوچکتر از حب الغار. منبت آن مغرب زمین و ارض شام خصوص کوه لبنا.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: حاد و مفتح و محلل. آشامیدن دو مثقال از برگ آن مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و مقی و مدر حیض و به دستور آشامیدن پنج حبه از دانه آن و خاییدن آن جالب بلغم است از دهان و حمول آن مدر حیض و به دستور شربت آن و آشامیدن آن مجوز نیست زیرا که مقطع و محرق خلط و معطش است و مصلح آن نشاسته و کثیرا.

مقدار شربت از برگ آن: تا سه قیراط و از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال است.

فصل الذال مع البای الموحده

◄ذباب

به ضم ذال معجمه و فتح بای موحده و الف و با به فارسی مگس و به ترکی شین و به هندی مکهی نامند.

ماهیت آن: از جمله حشرات الارض و تکون از فضلات می‌یابد و در اول تکون سفید رنگ می‌باشد و کمتر از یک هفته پر برمی‌آورد و بزرگ و کوچک می‌باشد بزرگ را خرمگس نامند و الوان می‌باشد سیاه و ازرق و زرد و بهترین همه سیاه آن و بعد از آن ازرق و بدترین همه زرد و آن خالی از سمیتی نیست.

طبیعت آن: در اول گرم و تر.

افعال و خواص آن: محلل و جاذب و مهوع و مقیٔ و آشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته‌اند و چون مگس بزرگ را بگیرند و سر آن را انداخته بر شعیره چشم بمالند و بدان مداومت نمایند زایل گرداند و مجرب و به دستور چون بر موضع زنبور گزیده بمالند به قوّت و جمع آن را تسکین و سمیت آن را جذب نماید و ضماد نوع بزرگ و یا کوچک آن با زرده بیضه مرغ که نرم بسایند جهت تسکین درد چشم و تحلیل گوشت زاید آن مادام که صلب نگشته باشد و مداومت مالیدن آن به شدت بر داءالثعلب مجرب و به تنهایی جهت تحلیل ورم چشم



و محمد بن احمد گوید که خوردن پخته و خام آن را هنود جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب می‌دانند و گذاشتن سر مگس سبز در احلیل باعث نعوظ قوی است و فضله مگس را چون با آب و عسل بنوشند جهت ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب یافته‌اند و بغدادی نوشته که حکایت کردند جماعتی از عوام و زنان که تجربه نموده‌اند آنها فضله آن را که به ریسمان شبها می‌نشینند جهت ازاله بهق و برص چون بیاشامند بعد از پرهیز از چیزهای ناموافق و در آفتاب نشینند و موضع برص را مکشوف نمایند تا آبله کند زایل گرداند و فعل آن مانند آطریلال است و چون فضله آن را با قراقروط و شکرسرخ ممزوج نموده شیاف سازند و بردارند اطلاق طبیعت آورد و روغن آن که مکرر مگس را در روغن کنجد اندازند و پرورش نمایند در آفتاب و هر مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب است و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مگس بود و به دستور از بوی کافور و روغن زیتون و زرنیخ و چون از زرنیخ و کندش صورت مگسی سازند و در جایی که مگس بسیار باشد گذارند مگس از آن موضع بگریزد.

◀ذبل

به فتح ذال و سکون بای موحده و لام به لغت رومی سیلوبان و به فارسی و به هندی نیز کچکره نامند.

ماهیت آن: پوست سلحفات یعنی سنگ پشت هندی است و گویند استخوان آنست بغایت سیاه و بعض اجزای آن مایل به زردی و براق و صلب و از آن دسته کارد و قلم تراش و پاندان و قلمدان و غیرها می‌سازند و ابلق زرد و سیاه و مایل به سرخی می‌باشد و شنیده شده که آن را به نحوی خاص طبخ می‌دهند نرم مانند خمیر می‌گردد پس از آن به هر شکل آنچه می‌خواهند می‌سازند.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: جالی و بغایت قابض و آشامیدن محکوک آن مسقط دانه بواسیر و با عسل جهت التحام قصبه ریه و نفث الدم و تب ربع و ضماد آن جهت اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط دانه بواسیر و طلای سوخته آن با سفیده تخم مرغ جهت شقاق کعب و شقاق رحم که از ولادت به هم رسد و شقاق مقعده و خروج آن نافع و فرزجه آن مانع سیلان رحم و مسقط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید.

مضر جگر، **مصلح** آن سیب.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.

بدل آن: استخوان قنفذ و گفته‌اند چون از آن شانه سازند و موی را بدان شانه کنند بالخاصیت جهت رفع نخاله بن موی و تولید قمل و ریختن موی مؤثر است و نیز گفته‌اند چون آن را با چوب صلبی که آدمی را در آن از حلق کشیده باشند و قدری از خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته‌اند و به دستور جهت اصلاح متباغضین مؤثر است.

فصل الذال مع الراء

◀ذراریح

به فتح ذال معجمه و دو رای مهمله و الف در اوسط و اول مفتوح و دویّم مکسور و سکون یای مثناة تحتانیه و حای مهمله به ترکی الاکلنگ و به دیلمی دارماس و به اصفهانی قسمی از سین نامند.

ماهیت آن: حیوانی است و دو نوع می‌باشد بزرگ و کوچک بزرگ آن بقدر زنبور و کوچک آن از مگس بزرگتر و پهن و بدبو بر نبات تازه مینشیند و در آنها تکون می‌یابد بهترین آن بزرگ طولانی آنست که در گندم تکون یابد و زرد مایل به سیاهی و سرخی و با خطوط زرد که به عرض در پر آن باشد و آنچه سبز و سرخ و زرد و منقط به سیاهی باشد زبون و سایر اقسام آن غیر مستعمل و چون آدمی را بگزد بی‌اختیار ازو بول جاری شود.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و در دویّم خشک و در سیّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: بسیار تند و متعفن و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و آشامیدن محرق آن رافع سپرز و مفتت حصات و مدر بول و حیض و نیز آشامیدن محرق آن با مرق گوشت گاو و یا با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است و گویند قطعه‌های خون منجمد با بول شارب آن دفع می‌گردد و عوام را عقیده آنست که سنگهای بسیار کوچک در جوف صاحب آن متکون می‌گردد و این دوا آنها را به ادرار دفع می‌کند و در اخراج سنگ گرده و مثانه نیز مؤثر است و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و اگر در پارچه پیچیده به بخار سرکه جوشان بدارند تا بمیرد حکم احراق دارد و باعث تلطیف آن می‌شود و استعمال آن مجوز و اکتحال آن جهت ناخنه و ضماد آن با سرکه جهت داءالثعلب و بهق و برص ناخن و تحلیل اورام بلغمیه و با قیروطی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و دفع ثآلیل و قمل و بقایای جدری و نمش و چون دست و پاهای آن را انداخته در سایه خشک نمایند و در روغن بنفشه بسایند پس در روغن زیتون بجوشانند تا غلیظ شود قطور آن جهت ثقل سامعه و درد گوش و طلای آن جهت رویانیدن موی ابرو و داءالثعلب بعد تقرح مفید و باید که چشم را



محفوظ دارند که در آن داخل نشود و چون نوع سیاه منقط سرخ آن را گرفته در روغن اندازند و مدت شش ماه در آفتاب گذارند جهت قلع فرطه که مقدمه کچلی است مؤثر هر چند مزمن شده باشد و طلای محرق آن با خردل جهت انبات شعر و با قیروطی جهت بیاض اظفار.

مقدار شربت آن: یک عدد سوخته آن و گفته‌اند سه طسوج و زیاده کشنده است به درد و تقرح مثانه و مغص و بول الدم و احتباس آن و غشی و حمی حاد و اختلاط و ورم قضیب و نواحی آن و التهاب و حرقت دهان و معالجه آن قی فرمودن به ماءالشبت مطبوخ و روغن گاو و آب گرم ممزوج به روغن کنجد و احتقان به کشک و ماءالشعیر مطبوخ با روغن گل و روغن تخم کتان و آشامیدن شیر گاو تازه دوشیده و آب گوشتهای چرب و آشامیدن آب برگ خرفه تازه با کره و ادهان بارده و فالوده‌های لینه و چکانیدن روغن گل و سفیده بیضه مرغ در احلیل و گفته‌اند پر و پاهای آن تریاق آنست و بعضی بالعکس گفته‌اند و همه بی‌اصل است.

◄ذرت

به ضم ذال معجمه و فتح رای مهمله و تا جاورس هندی است و به هندی جوار نامند.

ماهیت آن: حبی است سفید و شیرین از عدس بزرگتر و در خوشه بزرگی پر از دانه و نبات آن بقدر یک قامت و کمتر و زیاده بر آن و شبیه به نیشکر و نبات خندروس و بهترین آن سفید بزرگ دانه سنگین شیرین آنست.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قوی الغذا و غلیظ‌تر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس است مصلح و ملطف آن روغن‌ها و شیرینی‌ها و ضماد آن مبرد و مجفف و رادع و همچنین جمیع اجزای گیاه آن.

◄ذرق

ابوحنیفه گوید به لغت تازی نباتی را گویند که شبیه به گندنا و بر سر نبات آن غلافی که تخم آن در آن باشد و در تر و تازگی آن را بخورند و چون خشک گردد نخورند و بیخ آن به شکل پیاز و رنگ آن سیاه و چون پوست سیاه آن را جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین و پر آب و بعضی آن را حندقوقا گفته‌اند.

فصل الذال مع النون

◄ذنب الخیل

به فتح ذال معجمه و نون و بای موحده و الف و لام و فتح خا و سکون یای مثناة تحتانیه و لام و در شام مشهور به ذنب الفرس.

ماهیت آن: دو نوع می‌باشد یک نوع نباتی است که در قرب آبها و خندقها بسیار می‌روید و شاخ‌های آن مجوف و بسیار و مایل به سرخی و با خشونت و پر گره و گرههای آن به هم متصل و برگ آن باریک شبیه به دم اسب و برگ اذخر و بر اشجار مجاور خود می‌پیچد و تا بالای درخت می‌رود و از آن آویخته می‌شود شبیه به دم اسب و بیخ آن خشبی صلب و بی‌گل و ثمر می‌باشد و بعضی گویند گل آن مابین سفیدی و کبودی و قوّت آن مدتها باقی می‌ماند و نوع دیگر آنکه اطراف آن کوتاه‌تر از اطراف نوع اول و از آن سفیدتر و ابوحنیفه گفته لحیة التیس است و در زمین عرب بسیار و عصاره آن در معدن آن منجمد و خشک نشود تا آن را بر زمین دیگر نقل نکنند و در کتاب حشایش آورده که آن را کرفس کوهی نامند.

طبیعت آن: در اول دویّم سرد و در آخر آن خشک.

افعال و خواص آن: قابض و بی‌لذع و قاطع نزف الدم و نفث‌الدم زنان و جهت سرفه مزمن و امراض سینه و عسرالنفس حار و استسقا و ورم حار جگر و اقسام اسهالات حاره هنگامی که تب نباشد و قرحه امعا و جراحت مثانه و کثرت شرب آن جهت التحام فتق و التیام روده مقطوع مؤثر شرباً و حقنتاً و ضماد آن جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیله امعا و ورم مقعده و اورام حاره اعضا و سعوط عصاره آن جهت رفع رعاف نافع.

مقدار شربت آن: یک درم.

و مولد سودا، **مصلح** آن شکر و روغن بادام.

بدل آن: انجبار و صاحب اختیارات گفته که نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال آن مرخی اعصاب و مصلح آن بنفشه و ضماد نوع دویّم آن با سرکه جهت جراحات خبیثه و اورام مقعده و کبد و استسقا مفید است.

◄ذنب الخروف

به فتح خای معجمه و ضم را و سکون واو و فا.

ماهیت آن: گیاهی است بیخ آن باریک و شاخ‌های آن سفید و مجوف و برگ آن از هم دور شبیه به برگ راسن و گل آن زرد شبیه به گل رشاد برّی و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مایل به تلخی و تندی و با اندک لزوجت و در شام خصوصاً بیت المقدس کثیرالوجود.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و در سیّم خشک و گفته‌اند در آخر دویّم گرم و خشک است و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و دافع اذیت گزیده کلب و به دستور



ضماد آن بر موضع گزیده آن و قطور عصاره برگ آن و به دستور ضماد ساییده آن جهت رفع بیاض چشم مجرب دانسته‌اند.

◀ذنب السبع

به فتح سین مهمله و ضم بای موحده و عین مهمله.

ماهیت آن: گیاهی است ساق آن بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی آن مستدیر پر خارهای نرم از هم دور و برگ آن شبیه به برگ گاوزبان و مزغب و از آن کوچکتر و مایل به سفیدی و اطراف آن خاردار و در سرهای آن چیزی مستدیر و مزغب و بنفش رنگ و جسمی در وسط آن رسته مانند پشم و قوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک با رطوبت لزجه و قوّت قابضه و بعضی سرد دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: جهت رفع اورام بیعدیل و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و چون بیخ تازه آن را بخراشند و رطوبتی که از آن برآید بر عضو مؤلم بمالند تسکین دهد در حال و بیخ آن جهت استحکام استخوان شکسته شرباً بقدر یک مثقال و ضماد آن نیز نافع و طلا و عصاره آن جهت استرخای اجفان و تعلیق آن جهت تسکین درد اعضا مفید.

المضار: مصدع، مصلح آن عنب الثعلب.

مقدار شربت آن: یک مثقال است.

◀ذنب العقرب

به فتح عین مهمله و سکون قاف و فتح رای مهمله و بای موحده .

ماهیت آن: نزد جالینوس صامریوما است و بعضی گویند ثمر گیاهی است شبیه به دنباله عقرب و زرد رنگ و نبات آن کم و برگ آن ریزه و منبت آن بلاد سردسیر.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت سم عقرب و سایر سموم بارده حیوانی و غیر حیوانی نافع.

◀ذنب القط

به اصطلاح اهل شام گیاهی است برگ آن شبیه به برگ بلوط و گل آن زرد و بیخ آن شبیه به شغلم و ظاهر آن سیاه و باطن آن به رنگ خون و معروف نزد یونانیان به خروسوعالی است و آن اسم حیوانی است.

افعال و خواص آن: ضماد آن با سرکه جهت گزیدن تنین بحری نافع است.

◀ذنب الفار

لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشه آن به دنباله موش.

فصل الذال مع الهاء

◀ذهب

به فتح ذال معجمه و ها و بای موحده به عربی عقیان و عسجد نیز و به فارسی زر و طلا و به ترکی التون و قزول و به هندی سونا و کنچن نیز نامند.

ماهیت آن: اشرف فلزاتی است که در معدن از زیبق و کبریت معتدل صافی تکون می‌یابد.

طبیعت آن: معتدل مایل به گرمی و با رطوبت غریزی.

افعال و خواص آن: ملطف و مفرح و مقوی قلب و دماغ و حرارت غریزی و فکر و فهم را تیز گرداند و جهت امراض قلب و دماغ و کبد و معده و مراره و طحال و گرده و مثانه و باه و امراض صفراوی و سوداوی مانند خفقان و وسواس و توحش و هم و غم و حزن و جنون و دوار و صرع و ضعف معده و کبد و یرقان و سپرز و انواع بواسیر و ضعف گرده و مثانه و باه نافع و بدن را فربه سازد و جهت جذام به تنهایی و یا با ادویه مناسبه مانند بسفایج و کمازریوس و محلول سخاله آن با مروارید که در آب اترج حل کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره و زحیر و اسهال دموی و جذام مجرب دانسته‌اند و محلول طلا با نوشادر جهت اخراج سم مجرب و ساختن میل سرمه از آن جهت تقویت بصر و منع رمد و اکتحال آن جهت غلظت اجفان و بیاض و غشاوه و کمنه و انباشتن آن در ثقبه غرب جهت رفع آن مجرب و سنون آن جهت درد دندان و امساک آن در دهان جهت رفع بخر یعنی بدبویی دهان و ذرور آن جهت رفع آکله و آشامیدن آب طلا تاب جهت تقویت حرارت غریزی و قلب و معده و رفع اسهال نافع و طلای محلول آن جهت فالج و تحلیل اورام و داءالثعلب و داءالحیه و عرق النساء و بهق و برص و به دستور روغن آن اقوی است جهت تقویت کبد و اکثر امراض و انگشتری آن جهت داخس و ام الصبیان و مفاصل و تعلیق خالص آن بر گردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته‌اند و یشاوس این خاصیت را مخصوص به دانه حجری آن که بقدر دانه خردلی در نهایت صلابت می‌باشد و در معدن طلا تکون می‌یابد دانسته و لعب به طلا و دیدن آن مورث سرور و رفع هموم و تقویت دل و ضحک است و چون گوش را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام پذیر نگردد و گویند **مضر** مثانه و آلات بول است، **مصلح** آن عسل و مشک و حب الآس و شاه بلوط و اکثر را اعتقاد آنکه اصلاً ضرری ندارد و چون طلا را سحق نمایند به نهجی که از غیر آن هیچ جسدی داخل آن نگردد خصوصاً ادویه سمیه و تناول نمایند باعث حفظ صحت و طول عمر و دافع جمیع امراض سوداوی است و در این امور چیزی برابر او نیست.



مقدار شربت آن: از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانگ است و چون اطفال را در ظرف طلا شیر و طعام و شراب و دارو دهند زود به سخن آیند و فربه و قوی القلب و دلیر و شجاع و از ام الصبیان ایمن گردند و اگر زنگ زر در پای باز بندند در شکار دلیرتر گردد و چون از آن به شکل هلیله ساخته در خواب و بیداری صاحب توحش مزمن و خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاهدارد رفع جمیع اعلال او می‌گردد.

فصل الذال مع الیاء

◄ذئب

به کسر ذال معجمه و سکون همزه و بای موحده به فارسی گرگ و به ترکی خورد و به هندی هندارو بهیژیه و (به لغتی بک و)[1] به لغتی دیگر بهژاوهرهه نیز نامند.

ماهیت آن: حیوانی است معروف جری النفس دندانهای آن متخلل یعنی بعضی در بعضی می‌نشینند.

طبعیت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع چون بسایند و مقدار یک دانگ آن را با آب اگر حمی باشد و اگر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقا و تبهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غافث مقوی افعال آنست.

مقدار شربت آن: یک دانگ و زهره آن به مقدار یک دانگ با عسل و با طلا جهت تب ربع کهنه مزمن و قولنج و استسقا و مقدار یک نخود آن با مطبوخ حمص جهت تقویت باه بی‌نظیر و به دستور طلای آن در این باب و جهت رفع حمرت چشم در همان ساعت و با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرگی چشم و نزول آب و غشا در یک روز و ضماد آن با ورس جهت بهق و برص و با ادویه مناسبه جهت تقشر جلد و داءالثعلب و درد مفاصل و گویند چون زهره آن را لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری بر آن زن قادر نگردد و حمول آن مانع آبستنی و نیش خشک کرده آن بقدر یک دانگ با شیر تازه دوشیده جهت تب ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه آن جهت داءالثعلب و داءالحیه و ورم مزمن و دماغ آن به مقدار یک قیراط با شیر تازه دوشیده جهت منع صرع و طلای گداخته آن در آب سداب و روغن زیت بر بدن جهت همه اعلال ظاهری و باطنی حادث از سردی مفید و بخور موی آن سبب گریختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کبد آن رنجهای جگر را مفید و ضماد استخوان ساق محرق آن که با ذکر آن سوخته باشند جهت بواسیر و ابن زهر در خواص آورده که گرگ گیاه نخورد مگر وقتی که رنجور گردد مانند سگ و گربه و همه حیوانات قضیبشان از عضله و عصب است به غیر روباه و گرگ که از استخوان است بالای آن عروق و رباطات پیچیده در پوست کشیده و چون دم آن را در چراگاه گاو بیاویزند مادام که آن آویخته باشد هر چند که گاو گرسنه باشد اصلاً در آن داخل نگردد و بول و خون آن قاطع حمل زنان شرباً و حمولاً و چون خصیه آن را بریان کنند و بخورند قوّت باه بیفزاید و چون خصیه راست آن را بکوبند و با زیت بریان کنند و به صوفی آلوده زن نجود بردارد شهوت او زایل گردد و ارسطو فرموده که یک مثقال از خشک آن با آب تره تیزک جهت درد سینه و پهلو و با صعتر جهت درد تهیگاه بسیار نافع و اگر زن بر بول آن بول کند هرگز آبستن نگردد و زبل یعنی سرگین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آن آنست که گرگ استخوان خورده باشد و علامت آن بسیاری سفیدی آنست که با خشونت باشد آشامیدن یک مثقال آن با آب گرم و شراب مفید و به دستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن بر ران صاحب قولنج خصوصاً به ریسمانی که از پشم گوسفندی که آن را گرگ دریده باشد و اگر به عوض پشم در پوست ایّل بندند نیز همین اثر دارد و اگر پوست پسته به جای مغز آن گذارند و سر آن را بسته و برای آن گوشه قرار دهند و بر شکم بیاویزند نیز نافع است و اگر در انبوبه از نقره که دو گوشه داشته باشد مقدار باقلایی از آن کنند و بیاویزند نیز مؤثر است و به دستور پیچیده آن در پوست بزی که گرگ آن را دریده باشد بر خاصره صاحب قولنج و غرغره آن با عسل جهت خناق بلغمی و به دستور ذرور خشک استخوان خورده آن و بخور آن باعث جمعیت موش در آن موضع و تعلیق کعب آن بر زانو جهت رفع وجع ریحی آن و زحمت حرکات و باز نماندن از رفتار بسیار و گویند چون سر آن را در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتی که از تنفر و گریز از آن محل گریزی نداشته باشند و چون در برج کبوتر گذارند مار و سایر موذیات در آن داخل نگردند و چون در ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آن ممر جاری نگردد و چون صداق نامه زنان را بر پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد بنویسند هرگز مابین زن و شوهر او الفت نباشد و چون دندان پیش او را در پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و بر پوست آن خوابیدن قولنج را زایل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نمی‌خورد و چون بوی خون شنود و یا آدمی خون آلوده باشد و بوی او را شنود نگذارد او را تا ندرد هر چند آن آدمی قوی و زورآور و سلاح بسیار پوشیده باشد.

۱. فقط در نسخه ب





باب دهم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها رای مهمله است

فصل الراء مع الالف

◀ راتیانج

به فتح را و الف و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتینج و رتیانج و رخبینه و رشینه نیز نامند.

ماهیت آن: صمغ صنوبر است و سه نوع می‌باشد یکی آنکه سایل باشد و منجمد نگردد و آن را زفت رطب و نوع دویّم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صموغ دیگر بعد از برآمدن از تنه درخت خود بخود بدون طبخ منجمد و منعقد گردد و سیّم آنکه با آتش آن را طبخ دهند تا منجمد و منعقد گردد و این را قلقونیا و به شیرازی زنگباری نامند و بهترین راتیانج آنست که رنگ آن سفید مایل به زردی باشد و بوی صنوبر از آن آید.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک و بعضی در چهارم گفته‌اند و عیسی در سیّم گرم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیده آن گرم‌تر از آتش نادیده آن.

افعال و خواص آن: آشامیدن نیم مثقال آن با زرده تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبیخ سبوس گندم جهت سرفه مزمن و ربو و جراحت رطبه شش و مضغ آن جهت سرفه رطوبی و جذب فضول دماغی و کشیدن آن مانند تنباکو روز اول یک دفعه روز دویّم دو دفعه روز سیّم سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب الاثر و چون خرقه را بدان آلوده و با آفتاب خشک کرده صاحب زکام بارد و حمی ربع دود آن را بگیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحت و ازاله حکه و جرب و خشونت جلد و با گلنار جهت فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان بالسویه جهت رفع ثآلیل آویخته در مقعده که اطبا از علاج آن باز مانده باشند و جهت شقاق قدمین و بواسیر مجرب و جهت کجی ناخن مؤثر و چون یک جزو از آن و از هر یک زرنیخ سرخ و سرگین ارنب و پیه بز نصف جزو اجزا سوده و بر آتش گداخته اقراص سازند هر قرصی نیم مثقال و عندالحاجت یک قرص را بخور کنند با آتش ملایم و دود آن را با انبوبه بگیرند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحه ریه و چون یک جزو آن را بر آتش گداخته به وزن آن تخم کتان و نصف وزن آن سفیداب قلعی در آن انداخته از آتش فرود آورند لصوق قوی است برای التحام جراحات تازه و تنقیه کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح موی ذروراً مؤثر و راتینج رویاننده گوشت است در ابدان صلب و مهیج اورام است در ابدان نرم و چون آن را با نصف آن رهج و فلفل با روغن بادام طبخ دهند و مانند مرهم سازند جهت اسقاط دانه بواسیر مجرب ولیکن با الم بسیار و تدارک آن به مالیدن سفیده تخم مرغ و سفیداب و به خوردن شیر تازه دوشیده نمایند، **مصلح** آن موم روغن با آب حی العالم.

بدل آن: علک البطم و قنه و گویند بدل آن زیت کهنه است.

◀ رازقی

به فتح رای مهمله و الف و کسر زای معجمه و قاف و یا گویند نوعی از سنبل است و گل رای بید را نیز نامند و این اقرب به صواب است.

◀ رازیانج

به فتح رای مهمله و الف و کسر زای معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم معرب رازیانه فارسی است و نیز به فارسی بادیان و به رومی شمار و به هندی سونف به فتح سین مهمله و دالان بزرگ نیز نامند.

ماهیت آن: به زردی است معروف و دو نوع می‌باشد بستانی و برّی بستانی را مارثون و برّی را اقومارثون گویند بهترین آن بستانی آنست.

طبیعت بستانی آن: در اول سیّم گرم و در آخر اول خشک و



بقراط گرم در دویّم و خشک در اول دانسته و تخم آن گرم‌تر از برگ آن و بیخ آن قوی‌تر از سایر اجزای آن.

افعال و خواص: مجموع آن مفتح سدد مجاری سینه و کبد و گرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از برودت باشد و مقوی باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و مولد شیر و زیاده کننده آن خصوصاً تازه آن مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوّت قابضه و آشامیدن طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب و با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویه مناسبه و به تنهایی نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد پهلو و تهیگاه و قولنج و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسبنده به معده و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرقه قوّت ادویه و ایصال آنها به اطراف بدن و رفع اسهال مزمن و به دستور با زیره سبز جهت رفع اسهال و تقویت معده و با عسل و یا با سکنجبین جهت تبهای کهنه مفید و با آب سرد در هنگام تبها مسکن غثیان و التهاب معده و طبیخ آن با شراب یا غیر آن جهت گزیدگی جانوران سمی چون کژدم و زنبور و مانند اینها و آشامیدن یک درم آن به طریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از بلغم حامض به نشف و تبخیر و با اخراج آن از مکان خود و با ادرار به بول و خوردن سفوف آن با گلقند سرشته جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلاغم آن و با شیره آن به دستور خصوص اندک گرم نموده و مالیدن سفوف آن بر شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن مفید و از حضرت آدم علیه السلام منقول است که چون هر سال در اول نزول آفتاب به برج حمل تا وقت تحویل به برج سرطان هر روز یک درم تخم رازیانه را با هم وزن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند در آن سال اصلاً مرضی عارض خورنده آن نگردد و عصاره برگ تازه آن جهت حدت بصر و بعضی در هنگام تری و تازگی نزد آتش می‌دارند چون از آن رطوبتی برآید آن را جمع می‌نمایند برای چشم فعل آن ابلغ است از عصاره آن که آب آن را گرفته خشک نموده در چشم کشند به تنهایی و یا با ادویه مناسبه و چون آب تازه آن را بر آتش گذارند تا دو سه جوشی بخورد کف آن را با عسل و سکبینج و یا بی‌سکبینج در چشم کشند جهت منع نزول آب و تقویت روشنایی آن نافع و چون عصاره برگ تازه آن را با زهره قلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال بدان مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار است و طلای بیخ آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ آن در افعال مانند عصاره آنست و جهت تقویت باصره و نزول آب در چشم نزد فرود آمدن و جهت تفتیت حصات نافع.

مضر محرورین، **مصلح** آن صندل و سکنجبین و بطی الهضم و مرخی معده.

مقدار شربت: از تخم آن تا یک مثقال و دو مثقال نیز و از بیخ آن در مطبوخات دو مثقال تا سه مثقال.

بدل آن: تخم کرفس است.

◄رازیانه برّی

شاخ‌های آن عریض‌تر از بستانی و شبیه به ریباس و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن بزرگتر و سبزتر.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: جهت تقطیرالبول و تنقیه رحم و قروح از چرک و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض و تفتیت حصات و تبهای مزمن و یرقان و آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات سمی و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است.

◄راسن

به فتح اول و الف و سین و نون و آن را زنجبیل شامی و به یونانی انیون و به لغت اندلس جناح و کلموح نیز نامند.

ماهیت آن: بیخ نباتی است خشبی خوشبو و تند طعم یاقوتی رنگ مایل به سبزی و ساق آن متشعب برگ آن عریض و دراز شبیه به برگ قلومس و درازتر و خشن‌تر از آن و انبوه و از ساق آن روییده بر روی یکدیگر و گل آن مایل به کبودی و حب آن شبیه به قرطم با اندک پهنی و طعم آن اندک تند و منابت آن کوهستان و مواضع سنگلاخ و در تابستان بیخ آن را برمی‌آورند و بیخ آن مستعمل است و قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند و گویند بیخ آن زرد و به سطبری انگشت خنصر و بالای آن قوی‌تر از پایین آنست و بعضی گویند بیخ سوسن کوهی است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که دو نوع می‌باشد یکی بستانی و آن فیل جوش است و دویّم برّی و برگ آن شبیه به برگ فیل جوش و بیخ آن را به ترکی اندز خوانند و بهترین آن مایل به سبزی تازه کرم ناخورده عفص آنست و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و در دویّم نیز گرم و خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفرح و با قوّت تریاقیت و مقوی قلب و فم معده و هاضمه و باه و مثانه و رافع مالیخولیای مراقی و توحش و خوف و حزن حادث از مشارکت معده و مفتح سده جگر و سپرز و محلل ریاح و نفخ و مسکن اوجاع بارده کبد و مفاصل و ظهر و نقرس و عرق النساء و غیرها از امراض بارده رطبه و جهت تقطیرالبول رطوبی و بول در فراش و گشودن حیض آشامیدن مطبوخ آن و ضماد آن نافع و نطول مطبوخ آن با شراب جهت

شقیقه و امراض بارده رطبه دماغیه و تحلیل اورام آن و لعوق یک درم آن با عسل جهت سرفه و ربو و عسرالنفس و تنقیه سینه از بلغم و رطوبت و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم هوام و سایر سموم بارده و قطور آن در گوش جهت دوی و طنین و بخور آن بر دندان جهت انداختن کرم آن و بر رحم جهت گشودن حیض و ضماد مطبوخ آن در شراب جهت شقیقه و صرع و امراض بلغمی و عرق النسا و سایر اوجاع بارده و به دستور مطبوخ برگ آن مانند مطبوخ بیخ آنست در منافع و ضماد برگ آن جهت شکاف عضل و تحلیل اورام مفید.

مضر محرورین و مصدع و اکثار آن مفسد خون و محرق منی و قاطع باه، **مصلح** آن سرکه و ربوب حامضه و مکیدن انار ترش و خمیره بنفشه.

مقدارشربت آن: تا دو درم.

بدل آن: به وزن آن ایرسا و یا قسط شیرین و گویند چون یک عدد دانه آن را بلع نمایند رفع سرعت انزال نماید و بخور آن جهت تقویت دندان و رفع کرم آن و طلای آن جهت نیکویی رنگ رخسار و با عسل جهت رفع آثارجلد مؤثر و شراب راسن که معروف به شراب ملیکه است به اعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر از اصل آنست و مربای راسن و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد و گویند چون راسن زرد رنگ که شاخها و برگ آن منبسط بر روی زمین و برگ آن انبوه و طولانی و بیخ آن کوچک و زرد رنگ و با اندک تلخی و منبت آن جاهای نمناک و سواحل دریا می‌باشد بیاشامند جهت رفع الم گزیدن هوام و تسکین درد آن در ساعت مؤثر است و گفته‌اند چون پیکان تیر را به عصاره آن آب دهند به هر حیوانی که برسد به زودی آن را هلاک می‌گرداند.

◄ رامک

به فتح اول و الف و فتح میم و کاف لغت یونانی است.

ماهیت آن: از ادویه مرکبه و از تراکیب جالینوس است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره بلح می‌ساخته‌اند و در این زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب می‌دهند و بهترین آن آنست که بگیرند یک جزو مازو و نیم جزو پوست انار ساییده سه روز در آب بخیسانند و بجوشانند و برهم زنند تا مانند خمیر شود پس ربع جزو زاج و مانند آن صمغ محلول و یک جزو و نیم دوشاب خرما و یا عسل اضافه نموده طبخ دهند و اقراص سازند و اگر به وزن پوست انار بلح بسیار نارس اضافه کنند بیعدیل است.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: ملطف و قابض و مجفف و مقوی معده و کبد و امعا و مسکن حرارت و مانع مواد به اعضا و جهت حبس اسهال صفراوی و دموی و نزف الدم و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح شرباً خصوصاً با ماءالآس و ضماد آن بر شکم جهت تسکین کرب و طلای آن مقوی جلد مسترخی و دافع ورم حار و ورم مقعده و بروز آن و نقرس و حابس عرق و دافع عفونت و بخار فاسد و با حنا مسود شعر و قاتل شپش و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

بدل آن: سک.

مضر مثانه، **مصلح** آن عسل است و در قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد.

◄ راوند

به فتح اول و الف و واو و سکون نون و دال مهمله و ریوند به یای مثناه تحتانیه به جای الف و کسر را نیز آمده و به فارسی نیز بدین اسم مشهور است و بیخ جگری نیز نامند.

ماهیت آن: بیخ ریباس است که در دامن کوههای خطا و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد هند بهم می‌رسد و اکثر چوپانان و مردمی که بدان نواح می‌باشند و آن را می‌شناسند بیخ آن را برمی‌آورند و می‌گویند که بعد از حفر زمین اول بیخ باریک سیاه رنگی ظاهر می‌گردد و از آن ریشه‌ها به اطراف در زمین رفته چون دو سه ذرع دیگر بکاوند بر سر آن ریشه‌ها گره‌هایی به شکل شلغم بزرگ و کوچک برمی‌آید آنها ریوند است برآورده هر یک را بریده به دو قطعه و یا سه قطعه و یا زیاده که سوراخ کرده برای سهولت بار برداری و آنکه به زودی خوب خشک گردد و کرم نزند و فاسد نشود و بر گردن حیوانات می‌آویزند و لهذا اکثر قطعه‌های آن سوراخ‌دار می‌باشد و بهترین همه خطایی و چینی و تبتی آنست که قطعه‌های آن بزرگ شبیه به سم اسب و رنگ آن سرخ مایل به تیرگی و زردی و تندبو و سنگین مستوی الاجزا و جوهر آن مابین صلابت و رخاوت باشد و چون بخایند به دشواری نرم گردد و لزج باشد و چون ممضوغ آن را بر انگشت و یا بر عضو دیگر و یا بر پارچه بمالند زرد گرداند و چون بشکنند موضع کسر آن زرد اندک مایل به تیرگی باشد و این مستعمل اطبا است و قوّت آن تا یک سال باقی می‌ماند پس ضعیف می‌گردد و ماميران حافظ قوّت آنست که با آن نگاه دارند و آنچه بر خلاف این اوصاف باشد زبون و غیر مستعمل و گفته‌اند آنچه مشهور به زنجی آنست از جهت رنگ آنست که سیاه است نه از جهت آنست که منبت آن زنج است و این مشابه آنست در اکثر افعال و مخالف آنست در هشاشت و خفت و رنگ و بهترین این آنست که صلب سنگین و موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد و دیر کوبیده و خاییده شود



و آنچه معروف به ترکی و فارسی است نه از آن جهت است کـه منبت آن آن بلاد است بلکه از آن جهـت اسـت کـه بـدان بـلاد می‌آورند و از آن بلاد به جای دیگر نقل می‌نمایند و این در میـان هر دو صنف است در صنفات مذکوره و اندرون و بیـرون آن هـر دو بسیار زرد و بهترین این آنست که موضع قطع آن و ممضوغ آن نیز بسیار زرد و کرم ناخورده باشد و یک صنف دیگر است کـه از عمان می‌آورند و راوند شامی نامند و این عروق خشـن طـولانی به غلظت انگشتی قـوی‌تـر از آن نیـز و صـلب اغبـر کمـداللون و موضع کسر آن املس و ظاهر آن زرد آمیخته به زرقت می‌باشد و این مشهور بـه راونـد دواب اسـت بـرای آنکـه بیـاطره آن را در امراض کبد دواب مستعمل دارند عصاره صنف اول کـه بـه طبـیخ ترتیب دهند تا غلیظ گردد بهتر است از آنکه بکوبند و بسـایند و بسیار طبخ دهند تا منجمد گردد و تازه آن تا یک سال نیکو است و کهنه دو ساله آن ردی و مضر.

طبیعت آن: مرکب القوی و در اول دویّم گرم و خشـک و مبـرد بالعرض به سبب شدت تحلیل و با رطوبت فضلیه و لهذا بـه زودی آن را کرم می‌خورد.

افعال و خواص آن: مجفف و قابض و جالی و منضج و مقطع و پادزهر سموم بارده خصـوص عقـرب و مسـهل اخـلاط غلیظـه و رقیقه و خام به عسر و مدر بول و حـیض و مقـوی قـوّت جاذبـه کبد و مفتح سده آن و طحال و امعا و محلل ریاح و نفـخ گـرده و مثانه و رحم و مسکن اوجاع آنهـا و جهـت خفقـان بـارد و رفـع برودت معده و کبد و سرفه مزمن و ربو و سل و قرحه ریه و امعا و انواع استسقا و یرقـان سـدی و رفـع اسـهال سـدی و ماسـاریقا و ذوسنطاریا و تنقیه امعا و احشا و تحلیـل نفـخ و ریـاح آن و اورام بارده احشا و تخمه و مغص و بواسیر و نواصیر و تب ربع و چـون از آن حبی سازند که نرم سوده با لعاب بهدانه سرشته حب سازند و زیر زبان نگاهدارند و آب آن را فرو برند جهـت سـرفه کهنـه بارد رطب و ضیق النفس بارد رطب نیز و قلاع دهان بارد و امثـال اینها نافع و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر کـه حبـوب سـاخته فرو برند جهت تنقیه دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و توحش و جنون و نـزلات بـارده و دوی و طنین و رمد حادث از نزلات و با راسـن جهـت امـراض صـدریه مانند سرفه و ضیق النفس و بهر و غیرها و با شراب ریحـانی و یـا شربت سیب جهت فواق و فسخ عضل و عصب و رض و سسـتی آن حادث از صدمه و سقطه و به دسـتور بـا انیسـون و بـا آب گـرم جهت فواق و آروغ ترش و تمدد تهیگاه و فتق و مغص و با بابونـه و غافث و سنبل هندی و یا با ماءالاصول و یا بـا ماءالکشـوث بـه حسب شدت و ضعف قوّت مرض جهـت استسـقا و بـا سـکنجبین خصوص بزوری و یا اصولی نیز به حسب اقتضای حال جهت تفتیح سدد و صلابت طحال و تفتیت حصات و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و مقدار یک مثقال تا دو درم آن با شیره تخم خربزه و شیره خارسنگ جهت رفع حبس البول که به دوای دیگر گشوده نگردد مجرب و با ادویه مضعفه قوّت مسهله و منعشه و قوّت قابضـه آن مانند گل سرخ و گلنـار و طراثیـث و صـمغ عربـی بریـان جهـت ذوسنطاریای معدی و کبدی و رفع جشا و فساد اطعمـه و تخمـه و به دستور با سنبل هندی و با جاوشیر و مطبـوخ زبیـب و بسـفایج جهت قولنج ثفلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان و قنطوریون جهـت عرق النساء و تبهـای بلغمـی و ضـعف مفاصـل و اوجـاع آن و بـا زرشک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت آن و در دهـن داشـتن قطعه آن و آب آن را فرو بردن جهـت نفـث الـدم و سـده و ورم سینه و ربو و بهر و سعوط آن جهت امراض دماغیه و نزلیه نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابات جهت ورم حار مزمن و به دستور با آرد جو و تخم خبـازی و یـا خطمی و یا قوابض جهت استحکام استخوان بـه در رفتـه و طـلای آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تسکین اوجاع غیر حاره و سموم بارده خصوصاً عقرب و بر بین الکتفـین جهـت رفـع خوف قلبی و ذرور آن جهت تجفیف قروح رطبه مفید.

مضر سفل، **مصلح** آن صمغ عربی و گویند مضر امزجـه اطفـال و ضعفا است.

مقدار شربت آن: یک مثقال تا دو درهم.

بدل آن: در امراض معده و جگر یک وزن و نیم آن گل سـرخ و خمس آن سنبل است و مرکبات راوند از حبوب و رب و سـفوف و سکنجبین و شراب مسمی به شراب دینـاری و قـرص و معجـون آن در قرابادین ذکر یافت.

◄ رای بیل

به فتح رای مهمله و الف و دو یای مثناة تحتانیـه در میـان هـر دو بای موحده مکسوره و لام در آخر.

ماهیت آن: گل نباتی است هندی و سه نوع مـی‌باشـد رای بیـل و موتیه و موکره و همه در شکل نبات شبیه به هماند و در ممالک هند و بنگاله و دکهن بسیار به هم می‌رسد و خوشبو است و از آن مانند یاسمین روغن ترتیب می‌دهند که کنجد مقشر را در گـل آن پرورده به حدی که کنجـدها سـرخ و معطـر گردنـد پـس از آن روغن می‌گیرند و عطر از نوع موتیه نیـز مرتـب از بـراده صـندل می‌نمایند و گیاه آن تا به دو ذرع و زیاده نیز و شاخ‌هـای آن انبـوه بعضی مفروش بر روی زمین و پر گره و اکثر از بیخ آن روییـده و برگ آن اندک نازک املس متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز رنگ و گل آن سفید و خوشبو خصوص در شب و رای بیل اندک طولانی و مضـاعف و موتیـه شـبیه بـه دانـه مرواریـد بـزرگ و



تضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه و موکره از هر دو بزرگتر و برگ آن پهن‌تر و ضخیم‌تر و تضعیف این زیاده و لیکن لطافت بوی این هر دو زیاده است و گویند هر سه یک نوع‌اند و به حسب قوّت و ضعف زمین و تربیت و عدم تربیت مختلف می‌گردند و تربیت آن آنست که جایی که خواهند بنشانند درخت و یا قلم آن را باید که خاک آن را خوب تصفیه نمایند و یا آنکه صاف خالص باشد و بعد از غرس همیشه آب می‌داده باشند و قبل از موسم گل آن مثلاً در بنگاله که بودن آفتاب در برج ثور است در اواخر دلو و یا اوایل حوت شاخ‌های بلند آن را قلم نمایند و سرهای شاخ‌های آن را به دسته کاه مشتعلی اندک بسوزانند و اطراف بوته آن را مقدار یک شبر خالی نمایند و ریشه‌های باریک آن را خصوص از موکره دور نمایند و روز دیگر در آن آب بسیار ریزند و خاک بالای آن کنند و هر روز آب می‌داده باشند گلهای بزرگ خوشبو بار آورد و هر سال این عمل را تازه نمایند رای بیل موتیه می‌گردد و بدون ترتیب موتیه رای بیل بلکه گلهای بسیار کوچک و کم بو می‌شود و می‌گویند که اگر شاخ‌های رای بیل و یا موتیه را مکرر بخوابانند و اگر هر دو طرف آن را بعد بستن ریشه قطع نمایند که شاخ‌های تازه از بن آن به طرف بالا بروید و سرشاخها از درخت روییده بیخ گردد در چند دفع موکره می‌شود و گویند رای بیل یاسمین مضاعف است و گویند گل رازقی عبارت از این است.

طبیعت آن: گرم و تر و سرد نیز گفته اند.

افعال و خواص آن: جهت دفع صفرا و تسکین حرارت و قی و فواق و جنون نافع و بوییدن آن مفرح و مقوی دل و دماغ و روغن آن قریب النفع به روغن یاسمین است که به هندی چنبیلی نامند و گرم تر از آن دانسته‌اند.

فصل الراء مع البای الموحده

◀ ربیثا

به فتح رای و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه و الف.

ماهیت آن: نوعی ماهی کوچک است که از طرف هرموز می‌آورند و در گرمسیر از آن ماهیابه می‌سازند و آن را ماهی دشنه موتو نیز نامند و خشک آن را نیز اهل آنجا می‌خورند.

طبیعت آن: گرم‌تر از اربیان است.

افعال و خواص آن: مهیج باه و مصلح حال معده و تشنگی آورد و مصلح آن تخم کاهو است

فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیه

◀ رتم

به فتح را و تای مثناة فوقانیه و میم لغت عربی است.

ماهیت آن: نباتی است و دو نوع می‌باشد سیاه و سفید سیاه آن را شاخ‌های زیاده بر ذرعی و بی‌برگ و صلب مانند ریسمان و بر اشجار آویخته و پیچیده می‌باشد و گل آن زرد و ثمر آن مانند لوبیا و دانه آن به شکل عدس و سفید آن را ثمر و گل و شاخ نیز مانند سیاه آن الا آنکه رنگ شاخ‌های آن سفید و گل آن کوچکتر است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جاذب و محلل و با قوّت قابضه و تند دو درم از ثمر آن مقی قوی و آشامیدن آن جهت اقسام کرم و اخراج جنین مرده و قتل زنده آن و ادرار نمودن بول به قوّت و حقنه به عصاره آن جهت اسهال خون و عرق النساء نافع و خوردن هفت عدد دانه سه روز پی در پی سبب اسهال و منع بروز دمل.

مضر معده، **مصلح** آن سکنجبین.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال است.

◀ رتیلا

به ضم اول و فتح تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف به فارسی انجورک و دلمه و خایه گیرک و خایه گزک و به ترکی پای و به هندی مکری و بسیار بزرگ آن را بدمکر و آنکه پایهای دراز دارد مکرا نامند و بزرگ آن را تا بقدر گنجشکی دیده‌اند آن را آوازی مانند آواز گنجشک و زرد و زغب دار.

ماهیت آن: حیوانی است شبیه به عنکبوت و زرد رنگ و شکم آن بزرگ و سریع الحرکت و دست و پای آن کوتاه و اقسام می‌باشد و از سموم قتاله بارده است گزیدن آن و خوردن عددی از آن قتال است.

افعال و خواص آن: ضماد کوبیده آن بر موضع گزیده آن جذب سم آن می‌کند و اطهوریقس بستن زنده آن را بر بازوی صاحب تب دوری جهت رفع آن مجرب دانسته است و ترکان را عقیده آنست که چون ملسوع آن در ظرف طلا مدتی نظر کند رفع اذیت آن می‌شود و از لسع بدترین آنها که مصری بزرگ شبیه به ذبابی است که اطراف چراغ پرواز می‌کند ورم به هم می‌رسد در موضع آن و گاه سرخ می‌گردد و گاه تیره و سبز و هر یک از انواع آن را اعراض خاص است مثلاً از سرخ آن اندک وجعی و خارشی و زود تسکین یابد و از سیاه آن وجع شدید و رعشه و سردی بدن و از سفید آن وجع کمی و خارش و اختلاف بطن و رتیلایی که بر پشت آن خطوط براق است خدر و استرخای بدن و از زرد اغبر آنکه چون اراده گزیدن کند اندک رطوبتی از دهن آن برآید



وجع بسیار و رعشه قوی و عرق و برآمدگی شکم عارض گردد و احیاناً هلاک گرداند و عوارض انواع دیگر آن قریب بدانها است علاج همه آنها بعد مکیدن موضع لسع و جذب سم به قوّت، فرو بردن عضو در آب گرم و نطول با آب و نمک و دفن کردن در رمل و خاکستر گرم کرده و ضماد نمودن موضع لسع به مر و نمک و یا به خاکستر چوب انجیر و آهک و قلی و با آب گرم سرشته و خوردن شونیز و تخم کرفس به طریق سفوف و خوردن دواءالحلتیت و تریاق مخصوص به رتیلا است.

فصل الراء مع الجیم

◀رجل الغراب

به کسر را و سکون جیم و لام و الف و لام و ضم غین معجمه و رای مهمله و الف و بای موحده و آن را رجل الزاغ گویند و به پهلوی پای کلاغ و کلاغ پا و به ترکی غازیاغی و به فرنگی کرتویس نامند.

ماهیت آن: گویند نبات آطریلال است و اکثر تصریح نموده‌اند که غیر آنست و در نواح بیت المقدس بسیار و آن گیاهی است بقدر شبری و نیم و نبات آن منبسط بر روی زمین و برگ آن بسیار سبز و مایل به سیاهی مانند برگ رشاد بستانی و هر برگی مشقوق به دو شق و بر آن سه برگ باریک وسطی بلندتر از هر دو طرف شبیه به چنگال غراب و شعبه‌های آن متفرق و طعم آن با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن فرو رفته در زمین و مستدیرالشکل و گره‌دار همه مدور ظاهر آن مایل به زردی و ساییده آن بسیار سفید مانند سورنجان.

طبیعت آن: در آخر اول گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سده ظهر و مسکن ریاح و محلل و جهت رفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل و اسهال مزمن بغایت نافع و آشامیدن مرقه مطبوخ آن با رأس المغره یعنی بچه بز که بزغاله نامند جهت وجع صلب و پهلو و ورک و اوجاع سایر اعضا و اعیا و اسهال مزمن بیعدیل و طلای عصاره آن که با آتش به قوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آن را از برگ و شاخ و بیخ کنده و با آب شسته تا خاک و گل و غبار آن برطرف گردد پس در هاون سنگی نرم کوفته با دسته چوبی و آب آن را افشرده باز بکوبند و تمام آب آن را بگیرند و در پاتیل کرده با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و ثلث بماند و در جامهای شیشه و یا ظرف سرگشادی کرده در آفتاب گذارند و هر روز با قاشق مسی بر هم زنند تا منجمد گردد مانند شمع و به دست بچسبد چون به دست گیرند پس اقراص ساخته سوراخ کرده به ریسمان کشند و در آفتاب آویزند تا خوب خشک گردد و عندالحاجت بقدر ضرور گرفته با آب حل کرده بر مفاصل بمالند و اگر وجع و ضربان شدید بسیار باشد در دویّم آن را در آب حل کنند و با دو درم بیخ یبروح نرم کوفته بیخته بیامیزند و بر مفاصل بمالند تسکین درد آن دهد و زایل سازد.

فصل الراء مع الخاء المعجمه

◀رخبین

به فتح را و سکون خای و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت سریانی است و به فارسی لور و به شیرازی قراقروت نامند و لور کشک تازه خشک ناشده است.

ماهیت آن: گویند مابیت شیر است که به طبیخ غلیظ گردانند و بچکانند تا مابیت آن جدا گردد از جبنیت آن و غیر مصل است و ماست چکیده را نیز نامند.

طبیعت آن: در اول گرم و در آخر آن خشک.

افعال و خواص آن: کثیرالغذا و مبهی و مسدد و بطی الهضم و ثقیل و برداشتن شیاف آن مسهل است و مصل در حرف المیم مذکور می‌شود.

◀رخمه

به فتح را و خا و میم و ها لغت عربی است به فارسی مردار خوار و به هندی کدوهرکیله نامند.

ماهیت آن: قسمی از کرکس است و بزرگ جثه سفید مایل به تیرگی با خطوط سیاه و چشم آن بسیار زرد و در کوهستان و بیابانها می‌باشد و از مردم بسیار خایف و در اماکن بعیده تخم می‌دهد و تخم آن از تخم مرغ خانگی بزرگ‌تر است و دیده شده که در بنگاله و هند در کنار دریاها و رودخانه‌ها بسیار می‌باشد به اعتبار آنکه هنود اکثر مرده خود را نیم سوخته در آب دریا می‌اندازند و به کنار آمده خوراک آنها و سگ و شغال و کلاغ و غیره است همه با هم جمع شده می‌خورند و حیناً با خود اندک جنگی نیز می‌کنند و به سبب وفور مردار و سیری و سستی طبیعت باز هم متوجه خوردن می‌گردند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک و در سیّم بعضی گرم دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: گویند تخم آن بهترین اجزای آنست اگر هفت عدد آن را بدین طریق بخورند که اولاً تنقیه نمایند و بعد از آن یک عدد آن را خام تناول نمایند و تا شش ساعت مطلقاً چیزی نخورند پس شوربای چرب بیاشامند و باز بعد از یک هفته دیگر تکرار عمل نمایند که تا هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید و اگر فایده نبخشد از هیچ دوای دیگر منتفع



نخواهد گشت و مأیوس العلاج است و ذرور پوست آن قاطع نزف الدم و التیام دهنده جراحت و با سرکه جهت قوبا و حزاز نافع و زهره آن قطوراً با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت شقیقه و با روغن زیتون در طرف موافق جهت تحلیل زیاح و رفع کری و قطور و سعوط آن اطفال را جهت تحلیل ریاح دماغ ایشان و اکتحال آن با آب سرد جهت رفع بیاض و سرگین آن با سرکه قطوراً در چشم جهت رفع بیاض و درد گوش و با زیت جهت ازاله کری و ثقل سامعه و حمول آن جهت اسقاط جنین و ادرار حیض و به دستور بخور و لطوخ آن جهت گزیدگی عقرب و مار و زنبور و به دستور لطوخ زهره و تخم آن نیز و با سرکه جهت برص و گویند اکتحال آن در چشم جانب گزیده شده نافع و گوشت خشک خام آن با خردل بخوراً تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد مردی که آن را زنان بسته باشند و جهت تسهیل ولادت نیز و پر آن بخوراً جهت گریزاندن هوام پردار و بر بازوی چپ آن جهت تسهیل ولادت جگر آن را چون بریان نمایند و یا خام آن را ساییده در روزی سه دفعه یک دانگ با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته‌اند و پوست آن را چون خشک کرده ساییده بر جراحات بپاشند قطع خون آن نماید و مندمل سازد و طلای آن با سرکه جهت قوبا و حزاز و پوست اندرون سنگدان آن را چون خشک نموده ساییده با شراب بیاشامند جهت رفع جمیع سموم و مغز سر آن دو درم با روغنها جهت درد سر نافع از ازسطاطالیس منقول است که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهراً شود تدهین بدان جهت رفع جذام مجرب است و رخمه ردی المزاج و موخم و معطش و محرق اخلاط است.

فصل الراء مع الدال المهمله

◄ ردونتی

به ضم را و سکون دال مهملتین و فتح واو و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و یا و روونتی به دو واو اول ساکن دویّم مفتوح نیز شنیده شده.

ماهیت آن: گیاهی است هندی عظیم النفع جلیل القدر شبیه به گیاه نخود در شکل و برگ آن از آن کوچکتر و پشت برگ آن به طرف آسمان و روی آن به طرف زمین و گویا از آن آب همیشه تراوش می‌کند و زیر آن بقدر بوته آن به تدویر همیشه نمناک و سیاه رنگ می‌باشد مانند آنکه به روغن چراغ چرب کرده باشند و از این جهت آن را ردونتی نامند و برگ آن خوش طعم و مایل به شوری و در اطراف درخت آن مورچه بسیار می‌باشد و منبت آن مواضع آفتاب رو و شوره زار و قرب دریا و بعضی گویند از این جهت آن را اودرونتی یعنی در آفتاب روینده و گریه کننده و عوام آن را لون کاپویی گویند جهت آنکه در نمک‌زار می‌روید و دو نوع می‌باشد یکی بزرگ بقدر یک ذرع دست و شاخ‌های آن بقدر ارتفاع چهار پنج انگشت از زمین از تنه آن رسته و مایل به زمین پهن شده قریب یک دو انگشت از زمین مرتفع می‌باشد و کوچک آن بقدر یک شبر تا یک و نیم شبر و به همان هیأت و بهتر و مستعمل کوچک آنست و در صوبه اله آباد در سرکارکژه در دیه بندراپور و در وزیرآباد سه گروهی شاه جهان آباد متصل تغار نمک سازان و در دکهن نیز به هم می‌رسد.

طبیعت آن: گرم و تر با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: گویند که چون هنگام بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است و به هندی آن را مکهه بچهتر نامند که در روز یکشنبه اتفاق افتد آن گیاه را به نحوی که سایه آن کس بر آن نیفتد از بیخ و بار و برگ از زمین برکنند و پنج شب در زیر آسمان تبخیم نمایند پس در سایه خشک کرده نگاه دارند و سوده هر روز یک درم آن را با نبات و عسل هم وزن آن بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن را فربه و اشتهای طعام آورد و هاضمه را قوّت و باه را زیاده گرداند و هیچ ضرر ندارد و اگر با آب درخت موز که به هندی کیله نامند بیست و یک مرتبه تسقیه نمایند و یا با عرق قندی تند پس با هم وزن آن نبات سفید با روغن گاو بریان کنند و قدری دانه هیل بوا و قرنفل و مشک و کافور سوده بر آن بپاشند و معجون سازند و هر روز سه درم آن را با شیر تازه دوشیده بخورند تقویت باه عظیم بخشد و نیز گویند که اگر آب تازه آن را بر طلق محلول ریزند که هر دو در وزن مساوی باشند و هر روز قدری از آن بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهل روز متوالی هر روز دو درم سفوف آن را با هم وزن آن نبات به زنی که حمل نگیرد بخورانند حامله شود و چون از سفوف برگ آن یک سیر و از تریپهله که عبارت از هلیله و بلیله و آمله است نیم سیر و ترکته که دارفلفل و فلفل و زنجبیل است ربع سیر و به وزن مجموع که یک سیر و سه ربع سیر است شکر سفید درهم نموده هر روز مقدار یک کف دست آن را بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه دوشیده که تخمیناً نیم آثار باشد بیاشامند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را برطرف سازد و تقویت بخشد و آشامیدن سفوف برگ آن به تنهایی و غذای گرم و چرب خوردن نیز منافع بسیار دارد و اگر بدون شرط مزبور اوقات دیگر گیاه آن را اخذ نمایند و در سایه خشک کرده سفوف سازند و بخورند نیز منفعت دارد و گویند چون یک توله قلعی را گداخته چهار بوته تر و تازه آن را مالیده بر آن ریزنده آن را نقره سازد.



فصل الراء مع السین المهمله

◀رساطون
شرابی است که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند و قوی‌تر از شراب ارسطو است و در امزجه بارده نافع و در قرابادین مذکور شد.

◀رساع
سنگی است شبیه به خرچنگ در دویّم سرد و قریب القوه به سرطان جهت جلای باصره و دمعه نافع است.

◀رسمیلیموس
به یونانی اسم شند است که آن را دخان الضرو نامند و به هندی ست لوبان گویند.

◀رسکپور
به فتح را و سکون سین و فتح کاف و ضم بای عجمی و سکون واو و رای مهمله لغت هندی است.

ماهیت آن: شنجرف مفید و از رساین اطبای هند است و از مجربات ایشان.

طبیعت آن: بسیار گرم و خشک.

افعال و خواص آن: از برای جدری افرنجیه و جرب خبیث که آن را آتشک گویند و جوشش سرکه آن را نار فارسیه نامند و از برای سعفه خبیثه که آن را کچلی گویند و از برای اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن گردیده باشد و از برای ریشهای کهنه و ناصور انف و از برای خنازیر و سنگ گرده و مثانه و از برای سرعت انزال و ضعف باه با عسل تناول نمایند مقدار شربتی از یک سرخ تا دو سرخ. صنعت آن: سیماب گل ارمنی، زاج سفید و در نسخه دیگر به جای زاج سفید زاج اخضر هندی که آن را به هندی نیله تهوتهه گویند داخل است و نسخه اول بهتر است و نمک از هر یک نه تانک مجموعه را با آب طلایه کرده اقراص سازند و بعد از خشک شدن در کاسه سفالین لعابدار که در ته آن نمک کرده باشند بگذارند و کاسه دیگر مثل آن که به خاکستر و شیره جوز ماثل که آن را به هندی دهتوره گویند اندوده باشند بر بالای آن گذارند هر دو را به طین حکمت مطین کنند و سه شبانروز بر بالا و اطراف آن پاچک دشتی یعنی سرگین گاو صحرایی چیده آتش دهند و بعد از آنکه سرد شود برآورده آنچه ته ظرف و اطراف آن چسبیده باشد برآورده که رسکپور آنست و از برای قوّت باه نه شبانه روز آتش دهند و یک نسخه دیگر طریق صنعت آن و حب آن و دستور استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

فصل الراء مع الصاد المهمله

◀رصاص
به فتح را و صاد و الف و صاد مهمله شامل قلعی و اسرب است و از مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعی و به فارسی ارزیر و به هندی رانکا به خفای نون و کاف عجمی و از مقید به رصاص اسود اسرب که به فارسی سرب و به هندی شیشه نامند مراد است و به عربی رصاص را صرفان نامند.

ماهیت آن: معروف است و تکون آن از زیبق و کبریت و ردی الجوهر قلیل و پست ترین همه فلزات است و قصیرالنضج‌تر.

طبیعت آن: در سیّم سرد و مجفف با جوهر رطب جامد از برودت.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن کشنده و اکتحال ان جهت قطع حمرت چشم و سیلان و غلظت اجفان و طلای ساییده آن با آب گشنیز تازه و آب برگ کاسنی تر و آب بارتنگ و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال اینها هر یک به تنهایی و یا جمع دو و یا سه و یا همه با روغن گل سرخ جهت حبس نزله و سرطان متقرح و ورم مقعده و جرب و بواسیر و جراحت پستان و رحم و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد به اعضا و با شراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحه آن بر خنازیر و تعقد عصب و التوای آن و بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون به روغن چرب کنند و بگذارند تا رنگ بردارد و آن روغن زنگ گرفته را بر هر آهنی که بمالند هرگز زنگ نگیرد و پوشیدن انگشتری آن بالخاصیت موجب لاغری بدن است و بر درخت ثمردار چون آن را طوق نمایند باعث حفظ ثمر آنست از ریختن و میل آن را چون در گوش کسی که در آن زیبق ریخته باشد کنند برآورد.

◀رصاص الاسود
به عربی آنک و به فارسی سرب و به هندی سیسه نامند.

ماهیت آن: معروف و در فلزات تکون و قدر از رصاص ابیض زبون‌تر و از سوخته آن آبار و اسرنج حاصل می‌گردد و چون در زمین نمناک دفن نمایند منتفخ و برآمده گردد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر.

افعال و خواص آن: قابض و رادع و طلای آن با روغن گل و عصارات مذکوره در رصاص ابیض در خواص مانند رصاص ابیض است و ضماد آن با روغن گل و آب بارتنگ و آب گشنیز جهت سرطان متقرح و تحلیل اورام حاره و اوجاع مفاصل نافع و چون آن را بر کف دست بمالند که سیاهی آن بر کف دست بماند و آن



را با آب و یا غیر آن از عصارات مناسبه مطلوبه بشویند و بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گرداند و مجرب است و چون آن را بشوند بـه حـدی کـه سـیاهی آن زایـل گـردد اکتحال آن جهت قروح خبیثه عین بهتر از آبـار اسـت و ذرور آن جهت اندمال جراحات و التحام آنها و حبس خون و بـر جـرب و دمامیل نیز طلای آن نافع و بستن مقدار هفت مثقـال آن بـر کمـر جهت منع احتلام و بستن صفحه آن بـر غـدد و خنـازیر و التـوای عصب جهت تحلیل اوارم و ردع آنها مؤثر و گوینـد چـون انسـان جوان در کمال صحت و اعتدال مزاج و شدت قوّت جماع و انعاظ صفحه سربی به وزن نه درم و یا پانزده درم و یا هجده درم بسازد و در روز و ساعت زحل بر کمر بندد و تا چهل و پـنج روز بسـته باشد شهوت جماع او بالکل زایل گردد و به سبب برودت و شدت یبسی که دارد و پنج درم آن را چون در زیر بالین کسی دفن کننـد و او نداند خوابهای پریشان بیند و هفت درم آن را چـون صـفحه نموده در کوزه آب ندیده گذاشته وقتی که زحل در شـرف باشـد در میان درختـان دفـن کننـد منـع جمیـع مضـار اشـجار نمایـد و آشامیدن آن کشنده است هرگاه ساییده باشد و فـرو بـردن گلولـه آن بالخاصیت رافع درد معده مزمن است و مجرب دانسته‌اند.

فصل الراء مع الطاء المهمله

◄ رطب

به ضم رای مهمله و فتح طای مهمله و بای موحده.

ماهیت آن: خرمای تازه است و نسبت آن به خرما مانند نسـبت میوهای تازه است به خشک آن.

طبیعت آن: در اواسط دویّم گرم و در اول تر.

افعال و خواص آن: مداومت خـوردن آن بـا مغـز بـادام بغایـت مسمن بدن و محرک باه و مقوی گرده و کمر و ملین طبع و سـایر خواص آن در تمر مذکور شد.

مضر دندان و چشم و حنجره و صوت، اکثار خوردن آن مصـدع، **مصلح** آن کاهو با سرکه و خیار و سکنجبین است.

◄ رطبه

به فتح را و سکون طا و فتح بای موحده و ها بـه فارسـی اسپسـت باغی تازه و به ترکی یونجه نامند، خشک آن را بـه عربـی قسـت گویند.

طبیعت آن: در آخر اول گرم و تر و در دویّم گرم و خشک نیـز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: ملین و مبهی و نفاخ و مـداومت خـوردن آن با شکر مسمن و مولد خـون صـالح و ضـماد کوبیـده آن بـا عسـل محلل ورم بارد و با سرکه محلل ورم حار و ضماد پخته آن روزی دو بار جهت رعشه مفید و تخم آن قوی‌تر از سایر اجزا و قابض و مولد منی و شیر و مسمن بـدن و مـدر حـیض خصوصـاً چـون در حمام و یا بعد از آن تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سـرفه نافع و قوّتش تا پنج سال باقی است.

مقـدار شـربت آن: از دو درم تـا پـنج درم و روغـن تخـم آن و روغنی که از آب آن و روغن زیتون ترتیب دهنـد جهـت لقـوه و رعشه شرباً و ضماداً نافع و خشک آن قابض و گل آن ضعیف‌تر از تخم آنست و مداومت دخان آن جهت لقوه نافع.

فصل الراء مع العین المهمله

◄ رعّاد

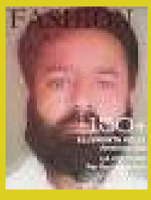
به ضم و به فتح را نیز و عین مشدده و الف و دال.

ماهیت آن: نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت آن پهن و مایل به سیاهی و شکم آن بسیار سفید که چون در دست گیرند و یا در دام افتد گوینـد دسـت صیاد مـی‌لـرزد و خـدارت بـه هـم می‌رساند و مترجم صیدنه ابوریحان گفته چون گوشـت آن را بـر عضو گذارند بی‌خبر سازد و حس آن را کم کند و لهذا درد سر را مفید است و در بحر اخضر و قلزم یافت می‌شود و آنچه به تحقیق پیوسته آنست که چندان عریض نیست و طول آن تا به یـک ذرع و نیم است و چون دست بدان رسانند بـی‌اختیـار دفعتـاً در دسـت لرزد و حالتی که گویا از بندها جدا می‌گـردد طـاری مـی‌شـود و چون دست از آن بردارند به حالت اصلی رجـوع مـی‌نماینـد و در بحر مغرب و سوییس و بعضی ممالک فرنگ حوالی انگلان و در بحر جنوبی عرض جدید نیز به هم می‌رسد ولـیکن قلیـل الوجـود است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بستن زنده آن بـر سـر جهـت رفـع صـرع و صداع مفید و مرده آن را این خاصیت نیست و به دسـتور بسـتن و گذاشتن آن بر مقعده برگشته مصلح آن و بـر سـر گذاشـتن عـرق چین پوست آن در ازاله درد سـر مـزمن و شـقیقه و دوار بغایـت مجرب گفته‌اند و پیه و گوشت آن شهوت پیران را اعاده نمایـد و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همـه اعضـا اسـت و پخته آن جهت سل و مطبوخ آن در روغن زیتـون کـه مهـرّا شـده باشد جهـت وجـع مفاصـل و کمـر و نقـرس و طـلای آن جهـت تحریک باه مؤثر و مالیقی گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه بـه رعّاد دیدم که مردم آنجا آن را عـرو مـی‌گفتنـد بغایـت مخـدر و خوردن آن را کشنده یافتم در ساعت.

◄ رعی الابل



به فتح رای و سکون عین و یای مثناة تحتانیه و الف و لام و کسر الف و بای موحده و لام و آن را سنانی و در مصر آن را شوک الجمل و به سریانی رعاویلا می‌نامند.

ماهیت آن: گیاهی است بقدر نبات زردک و برگ آن شبیه به برگ درخت سقز و از آن باریکتر و درشت‌تر و ساق آن پر شعبه و چتر آن شبیه به چتر شبت و گل آن سفید و ریزه و تخم آن شبیه به تخم شبت و وسط آن شکاف‌دار به خلاف آطریلال و با اندک شیرینی و بیخ آن به سطبری انگشتی و بقدر سه انگشت و سفید و شیرین و خام آن را به دستور ساق تازه آن می‌خورند و رعی الابل از آن جهت نامند که چون شتر و حیوانات دیگر از آن ابتدای چرا نمایند سم هیچ حیوانی به ایشان ضرر نرساند و چون بگزد و ضرری در خود یابند در صحرا بگردند و گیاه آن را پیدا کنند و بخورند امان یابند. منبت آن بستانها و در تازگی آن را می‌خورند و دیسقوریدوس گفته ساق آن شبیه به ساق کندر و شاخ‌های آن انبوه و بسیار خمیده و برگ آن به درازی دو انگشت و به طول سه انگشت است.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک و گویند در سیّم گرم و خشک است.

افعال و خواص آن: ملطف و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و خاییدن آن جهت تسکین درد دندان و رفع عسرالنفس مؤثر و ضماد آن با سرکه جهت اورام بارده و طبیخ آن سیاه کننده موی و چون با حنا بسرشند و بر موی بمالند آن را طویل گرداند ولیکن زود سفید سازد و تخم آن با شراب و یا بدون آن آشامیدن جهت گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع.

مضر احشا و اعصاب، **مصلح** آن قرفه و سنبل الطیب.

مقدار شربت: از برگ و تخم آن تا دو درم است.

◀رعی الحمار

ماهیت آن: خاری است شبیه به بادآورد بغایت تند و آنچه از آن شبیه به رایحه حرف و بیخ آن تند و تخم آن شبیه به خردل و سیاه و با عفوصت است حمار را چون دردی و نفخی به هم رسد از خوردن آن صحت می‌یابد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ آن مورث رعاف مفرط و به دستور تخم آن و ربع درم آن جهت طحال بیعدیل و جمیع اجزای آن جهت اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و برسام نافع.

مقدار شربت آن: تا نیم درم و از شدت اسهال مسقط قوّت، مصلح آن شقاق است.

◀رعی الحمام

به یونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی و یا به معنی مظلل الحمامه و آن را به فارسی گاومشنگ و دیومشنگ نامند.

ماهیت آن: گیاهی است طول آن زیاده بر شبری و برگ آن دندانه‌دار و مایل به سفیدی و از میان روییده و ساق آن منحصر به یکی و بیخ آن بقدر شبری و سرخ مایل به سیاهی و تخم آن شبیه به گرسنه و طعم آن تند و کبوتر این گیاه را دوست می‌دارد و به خواهش می‌چرد و انطاکی نوشته که برگ آن مایل به سیاهی است و بعضی بیخ آن را مستعمل دارند مانند قهوه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند و حکیم میر محمد مؤمن صاحب تحفه نوشته که نار قیصر عبارت از آنست و منبت آن کنار آبها و در آذر ماه می‌رسد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و در اول گرم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: ملطف و مجفف قوی و محلل و با برودت و قوّت قابضه و آشامیدن آن جهت لقوه و ادرار حیض و ضماد برگ آن جهت التیام جراحت تاره و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و پیه تازه جهت اوجاع رحم و با سرکه جهت حمره و با عسل جهت التیام قروح عمیقه مفید.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: قوة الصبغ است.

فصل الراء مع القاف

◀رقعه

به فتح را و قاف و فتح عین مهمله و ها به عربی شامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهت جبر کسر عظم مفید و مصلح آن باشد.

ماهیت آن: بیخی است صلب زرد رنگ و سرخ رنگ نیز گفته‌اند.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: دو مثقال آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع چون سه روز متوالی بنوشند.

◀رقعه یمانی

به فتح رای و سکون قاف و عین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یا و آن را رقاع نیز نامند.

ماهیت آن: گویند درختی است بقدر درخت گردکان و برگ آن مانند برگ چنار و ثمر آن شبیه به انجیر و بقدر انار و دانه ثمر



آن مانند انجیر و با شیرینی و مأکول است و انطاکی نوشته که در مصر مشهور به انجیر افرنجی است و آن را انجیر هندی نیز نامند و درخت آن در اطراف صنعا و شجر و در مصر نیز به هم می‌رسد ولیکن نجیب و خوب نیست تا به دو ذرع بلند می‌شود و برگ آن بسیار غلیظ و خشم و مشرف و پهن مانند برگ انجیر و حال آن که مثل آن نیست و ثمر آن از شاخ‌های آن برمی‌آید و بزرگ می‌شود تا بقدر خیار کوچکی و در اندرون پوست آن دانه‌ای مایل به طعم انجیر ولیکن بسیار کم شیرینی و لبن آن مانند لبن انجیر است و برگ آن را چون در زمین دفع کنند سبز می‌گردد و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که از این ظاهر می‌گردد که انجیر بغدادی باشد و در لاژ و گرمسیرات و در مازندران موجود است و مترجم صیدنه ابوریحان و صاحب اختیارات بدیعی نوشته‌اند به جوزالقی ماند امّا سروی شکافته و مثلث شکل و به سرخی مایل و منبت آن یمن و از آنجا به اطراف می‌برند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: قاطع نزف الدم و نفث الدم و بلغم و جالی قصبه ریه و صوت و رطوبات غلیظه لزجه معده به قی و شیر آن جهت قوبا و آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط دانه بواسیر طلاءً و سایر اجزای آن جهت وثی و جبر کسر شرباً و طبیخ آن مقی بلغم و اخلاط غلیظه به قوّت و ضماد برگ آن جهت التیام جراحات مفید.

مقدار شربت: از تخم و ریشه آن سه درم.

مضر معده، **مصلح** آن کثیرا است و گویند طریق استعمال آنست که با مطبوخ تخم سرمق و فوتینج و شبت حل کنند و بیاشامند قی بلیغ آورد.

فصل الراء مع المیم

◄رماد

به فتح را و میم و الف و دال مهمله به فارسی خاکستر و به هندی راکهه نامند.

ماهیت آن: معروف است که عبارت از سوخته خاک شده اجسام است و از هر جسمی که باشد منسوب بدانست مانند رماد عقرب و سرطان و کرم و امثال اینها و بیشتر اطلاق به رماد اخشاب می‌نمایند.

طبیعت آن: خشک و مجفف مایل به حرارت و آن مرکب از جزو بارد ارضی کثیف بسیار و جزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از شستن جزو دخانی حار آن زایل می‌گردد و جزو ارضی بارد آن باقی می‌ماند و کیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت و برودت و حدت و غیرها مانند رماد نوره که حاد است و رماد شجرتین که جالی است و رماد بلوط که قابض است و رماد کرم که با قوّت محرقه است و مفتته و رماد عقرب از آن اقوی است و همچنین خاکستر چوب تاک بعضی سرد و خشک و بعضی گرم دانسته‌اند بهترین آن آنست که از چوب درخت سالخورده باشد و آتش چوب آن تا مدتی می‌ماند و تا چند ماه گفته‌اند خصوص کهنه کوهی و صحرایی آن.

افعال و خواص آن: ضماد آن با سرکه جهت بیضه و خوذه و شقیقه و تحلیل اورام و گزیدگی جانوارن سمی و سگ دیوانه و آشامیدن آن مقدار نیم درم جهت قروح و جروح گرده و تفتیت حصات مفید و چون با نطرون و سرکه بر گوشت زاید که بر پوست خصیه به هم رسد ضماد نمایند زایل سازد و با زیت و یا پیه کهنه و عسل جهت شدخ عضل و استرخای مفاصل و تعقد اعصاب نافع.

مضر ریه، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا نیم درم و رماد قصب یعنی خاکستر نی بهترین آن نبطی آنست طبیعت این مانند کرم است مفتح سدد و التیام دهنده قروح و قالع آثار.

مضر ریه **مصلح** آن کثیرا با قند.

مقدار شربت آن: یک دانگ و رماد بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط قابض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع آکله و رافع قرحه قضیب خصوصاً سده مراره و قروح مقعده و چون به حریر ببیزند و سه روز هر صبح ناشتا دو درم آن را با شراب سیب بیاشامند جهت رفع بلت و رطوبت معده مفید و رماد قرع یعنی خاکستر کدو جهت قرحه قضیب و مقعده و خاکستر پشم مغموس در قطران و زفت و رماد ماذریون جالی مغص و جهت روشنایی چشم مفید و رماد عش خطاطیف یعنی خاکستر آشیانه پرستوک بهترین آن آنست که آشیانه در موضع بسیار هوادار ساخته باشد.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت رفع دشواری زادن نافع و گویند مضر شش، مصلح آن سکنجبین است. دستور احراق آن آنست که در کوزه کنند و به گل حکمت بگیرند و در تنور گرم گذارند و بعد از یک ساعت برآورند و ساییده بکار برند و رماد سرطان و غیره در سرطان مذکور شد و رماد تین باقلا یعنی خاکستر کاه باقلا در هنگام تری ضماد آن و دلوک آن در حمام جهت ازاله جرب اسود و جدری نافع.

◄رمان

به ضم را و فتح میم و الف و نون به فارسی انار نامند و به هندی نیز



ماهیت آن: انواع می‌باشد برّی و بستانی و بهترین آن بستانی شیرین بی‌دانه است که املسی نامند لطیف‌تر از سایر اقسام و بهترین آن رسیده بزرگ دانه شاداب آنست.

طبیعت آن: مطلق آن بارد رطب و برودت آن از دویّم نگذشته و رطوبت آن از اول با قوّت قابضه که مفارقت از جمیع اجزای آن نمی‌کند تا آنکه آب افشرده آن نیز همین اثر دارد هر چند قبض آن محسوس نیست و پوست آن بارد یابس شدید القبض دابغ و ترش آن سردتر از شیرین آن و خالی از یبسی نیست و انار ترش جارد و خراشنده امعا است حتی آنکه اگر ناشتا بسیار بخورند سحج امعا به هم رسد و استسقای بارد را مضر و گل انار شدید القبض بارد است و جمیع اجزای درخت آن شدید القبض و پوست آن شدید القبض‌تر.

طبیعت شیرین آن: سرد به اعتدال و در اول تر و با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و لهذا در محرورین باعث نعوظ گردد و جالی و مفتح و ملین بطن و مدر بول و مورث تشنگی و خوردن آن بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن و گفته‌اند این فعل کلی است و جهت تصفیه روح کبدی و تقویت کبد و استسقای زقی و سوءالقینه و یرقان و سپرز و خفقان و درد سینه و سرفه حار و تصفیه صوت و فربه کردن بدن و نفوذ فرمودن غذا و رفع جرب و حکه و نیکویی رنگ رخسار نافع و اکثار آن مفسد غذا و مرخی معده و مضر صاحبان حمی به سبب نفخ و تکثیف آن مسام را و مصلح آن انار ترش و در باردالمزاج زنجبیل پرورده و رب انار شیرین در افعال قوی‌تر از آب آن و مرخی معده و مصلح آن مصطکی است و شراب آن خصوصاً منعنع منافع بسیار دارد و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده به دفعات به قدری که گنجایش داشته باشد با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و به حدی رسد که دیگر جذب نکند مکیدن آن جهت وجع صدر و سعال مزمن یابس مجرب و به دستور آشامیدن آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد و عصیر آن را چون در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد پس در چشم کشند روشنایی آن را بیفزاید و هر چند این کهنه‌تر شود بهتر می‌گردد و دانه آن با عسل جهت درد گوش مفید و خوردن آن نفاخ و مولد ریاح در معده و ذرور گل سوخته آن جهت التیام جراحات و خشک نمودن آن مفید و غنچه ناشکفته آن از سه عدد تا هفت عدد به حسب سن و قوّت مزاج اطفال با قدری برگ‌های نورسته ام غیلان و قلیلی زیره سفید ساییده سنگتاب نموده به اطفال شیرخوار و یا بزرگتر از آن در حالتی که ایشان را اسهال عارض گردد و کهنه شود خواه به سبب دندان برآوردن باشد و یا غیر آن سه روز متوالی و یا تا هفت روز مفید و **رمان مز** یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سردی و تری مایل به اعتدال و در سایر افعال قریب به انار شیرین و در تسکین حدت صفرا و ثوران خون از آن زیاده و صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین ترش صرف و آشامیدن آب انارین که با شحم فشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بیست درم شکر خام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تبهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و در این افعال مانند هلیله زرد است و چون آب انارین را در ظرف مس کرده به قوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع.

◄رمان حامض

یعنی انار ترش در دویّم سرد و خشک و قابض و مسکن لهیب و حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد به معده و مدر بول و جهت منع صعود بخار به دماغ و رفع دخانیت آن و رفع خمار و قی و خفقان حار و اکثار آن مورث قرحه امعا و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخار است به دماغ و مضر مبرودین و مضعف جاذبه جگر و قوّت باه مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و اسفیدباج با توابل و سیر و اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه و نگاهداشتن آن در دهان جهت منع قروح خبیثه آن و به دستور چون در ظرف مس با عسل طبخ جیّد دهند جهت آکله دهان مجرب و چون عصاره آن را طبخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح انف و وجع اذن قطوراً و جهت قروح خبیثه و بردن لحم زاید ضماداً نافع و ضماد آن که مهرّا پخته باشند با پوست و تخم آن جهت جرب و حکه صفراوی مجرب و طلای مطبوخ آن درست در شراب جهت تحلیل اورام بیعدیل و سویق آن قابض و جهت رفع خواهش خوردن گل و امثال آن که زنان حامله و دیگران را به هم رسد مؤثر و رب انار ترش در افعال قوی‌تر از آب سویق آنست و به دستور شراب آن و چون جوف انار را خالی کرده در سرکه بجوشانند تا مهرّا شود و منعقد گردد پس بقدر فلفلی حبوب بندند پانزده عدد و یا زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحه امعا و مقعده مجرب و رب انارین در دویّم سرد و در اول خشک و قابض و جهت رفع التهاب و تسکین تشنگی مفرط و تبهای تند و قی و خمار و رفع خواهش ردیه حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع غم نافع و مضمضه با آب طبیخ آن جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلس البول و آشامیدن ساییده آن بقدر درهم با آب گرم در رفع کرم معده و حب القرع بیعدیل و طبیخ از بیخ انار در این باب از مجربات است و جهت لثه حار و درد دندان مضمضه آن بیعدیل و اناردان قابض‌تر از رب هر یک و در افعال قوی‌تر و کوبیده ترش آن با



مویز بالسویه و خمس آن زیره کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب.

مضر سحج و سرفه، **مصلح** آن مویز و جلوس در آب طبیخ آن جهت رفع سیلان طمث و خروج مقعده اطفال و ضماد آن با عسل جهت رفع آثار آبله و طلای سوخته آن با عسل بر سینه و معده جهت نزف الدم و نفث الدم و حقنه با آب آن که با برنج و جو مقشر بوداده جوشانیده باشند جهت رفع اسهال و سحج و تغسیل مقعده با آن جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعده مفید و گل انار در افعال مانند گل انار فارسی است و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و قلاع و فتق و مضمضه به طبیخ آن جهت استحکام دندان متحرک و قطع آمدن خون از لثه و رفع قلاع و ضماد گل آن با برگ کرم تازه بر فم معده جهت رفع قی مفرط و قطور عصاره گل آن با گلاب در چشم جهت منع انصباب مواد بدان و تحلیل ورم آن و با آب عنب الثعلب و با آب برگ لسان الحمل جهت قرحه احلیل و نشف رطوبت و اندمال آن و انصباب مواد بدان و با آب قراح جهت سحج موزه و کفش و ابتدای داخس و با سرکه جهت حمره که باد سرخ است مفید و با دردی خمر جهت جشای عارض در چشم به شرط مداومت بر آن و عصاره پوست رمان و شحم آن قایم مقام عصاره گل آنست و به دستور عقید عصاره درخت آن که در اواخر ربیع گرفته باشند و گویند چون هفت عدد غنچه ناشکفته آن را به نهجی بلع نمایند که به دست نرسد جهت قطع بروز دمامیل و رمد تا یک سال مجرب است و دانه‌های زردی که در اقماع انار می‌باشد شبیه بزر ورد در جمیع افعال مانند گل آنست و چون انار را طبخ نمایند تا مهرّا شود و چهار درم از آن را با آبی که در آن طبخ یافته است با دو اوقیه آرد خبز حواری و یا آرد دخن طبخ نمایند تا مانند عصیده گردد پس بر آن زیت خام و یا روغن گل ریخته بخورند جهت رفع اسهال ربع مأیوس العلاج مجرب و چون صاحب تب بعد از اندک غذایی آب انار را خواه شیرین باشد و خواه ترش بمکد نافع است او را ولیکن اگر پیش از غذا باشد بهتر است از بعد از آن مگر آنکه لینتی در طبع باشد و یا تهوع و قی معلوم گردد و چون انار درست را در شراب طبخ نمایند تا پخته گردد پس بسایند و بر گوش بندند جهت ازاله درد آن مجرب است و آش رمان و افشرج و برود رمانین و جوارش و حقنه و حب و حریره و خوشاب و دواءالرمان و دهن و رمانیه و رب سفوفات و سکنجبین رمانی و سویق و اشربه و طلا و عصاره و لعوق و ماءالرمانین و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد.

◄رمان برّی

که مض نامند به ضاد معجمه.

ماهیت آن: حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل است و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی کورکهپور از بلاد هند سرکار صوبه اود کثیرالوجود است سه چهار برگ از زمین برآمده گل می‌کند و گل آن شبیه به گل انار و برگ آن مانند برگ کاسنی و اصلاً چوب ندارد و ثمر آن شبیه به انار و به بزرگی انار متوسطی و طعم آن شیرین در زمین می‌رسد و هسته آن بزرگ.

افعال و خواص آن: ضماد بیخ آن با مساوی آن صبر سقوطری و طین ارمنی جهت ضربه و سقطه مجرب، در دو سه دفعه وجع آن را زایل می‌گرداند.

◄رمث

به کسر را و سکون میم و ثای مثلثه.

ماهیت آن: نباتی است از جنس نخود و شبیه به شیح به بلندی قامتی و رنگ آن مانند شیح و اغبر نیست و بعد از خشک شدن بسیار زرد می‌گردد و از آن چیزها رنگ می‌توان کرد و گویند از مجاورت آن رنگ شخص مجاور زرد می‌گردد.

افعال و خواص آن: دخان آن جهت زکام نافع و باعث گریختن هوام است و قلی که از سوخته آن به هم می‌رسد گویند بهتر از قلی اشنان است

◄رمل

به فتح را و سکون میم و لام به فارسی ریگ روان و به اصفهانی ماسه و به هندی ریت نامند.

ماهیت آن: معروف است بهترین آن ریزه خالص از خاک است.

طبیعت آن: در سیّم خشک و مجفف.

افعال و خواص آن: گرم کرده آن جهت نشف رطوبات و استسقا به عنوان بستن و دفن در آن کردن مفید و حمول ساییده آن جهت قطع حیض و منع حمل بغایت مؤثر و بالخاصیت آب بدمزه و آب بدطعم را خوش طعم می‌گرداند بالعکس آب خوشمزه را بدمزه.

◄رم رام

به فتح را و سکون میم و فتح را و الف و میم.

ماهیت آن: قرطم برّی است گویند قرصعنه است و برگ آن خرد و پهن و خاکی رنگ و جهت دفع مضرت سم مار و کژدم و انواع هوام نگاه می‌دارند و طریق استعمال آن آنست که برگ آن را در آب اندازند و بگذارند تا قوّت آن در آب آید پس آن آب را به او دهند که او را گزیده و قلی که از آن حاصل می‌شود ضعیف‌تر از قلی اشنان است.

فصل الراء مع النون



◀ رند

به عربی اسم راسن برّی است بـه لغـت شـام غـار نامنـد و گوینـد صندل است.

فصل الراء مع الواو

◀ رئوس

به ضم رای و همزه و واو و سـین مهملـه جمـع رأس اسـت و بـه فارسی کله نامند.

ماهیت آن: معروف اسـت مـراد از آن کلـه و مغـز آن اسـت از حیوانات و بهترین آن مغز کله گوسفند جوان فربه است.

طبیعت آن: نسبت به سایر بدن حیوان ابرد و ارطب اسـت و بـه حسب طبع هر حیوان مختلف می‌باشد در کیفیات اربع و قـوّت و ضعف و غیرها.

افعال و خـواص آن: کثیرالغـذا و بطـی‌الهضـم و چـون هضـم و استمراء یابد بدن ضعیف را قوی گرداند و منـی بیفزایـد و جهـت اصحاب کد و ریاضت نافع و مضعف معده و بدبو کننـده جشـا و بول، مصلح آن خوردن با خردل و سرکه و آبکامه و صـعتر اسـت و گوشت خدین آن گرم‌تر و رطوبت آن کمتر و غذاییت آن زیاده و هر دو چشم آن چرب‌تـر و سـریع النـزول و گوشـت زبـان آن ضعیف‌تر همه اجزای آنست و مغز آن ابرد و ارطب کـل اجـزای آن و پوست آن اعدل و بطی الهضم‌تر و غلـیظ‌تـر و غضـاریف آن ردی‌تر از همه اجزا و بطی النـزول و موجـب قـولنج و غضـاریف دماغ آن ردی‌تر. مصلح چشم آن نمک سیاه و زبـان آن نمـک بـه اعتدال و بناگوش آن سرکه و صـعتر و اشـترغار و پوسـت کلـه و غضاریف آن را حتی المقدور نباید خورد و اگـر مضـطر و ناچـار گردند به خوردن آن باید که با کف خردل و مصطکی و دارچینی قلیه پخته بخورند امّا بسیار و شکم سیر نخورنـد بلکـه بـر جـوع صادق و ریاضت شدید اندک بخورنـد و اگـر دیـر منحـدر شـود مصطکی و عود هندی بخایند و اگر ثقل کند باید که مبادرت بـه اخراج آن به قی کنند و اگر قی دشوار آید و یا عادی بدان نباشـند اسهال به بعض جوارشات مسهله نمایند و بهتر آنست که در بلدان رطبه و حاره صاحبان امزجه ضعیفه کله و پاچه نخورند اصـلاً و انگور بالای کله نخورند که مضر است و نطول سر بچه گوسـفند و پاچه آن جهت تسکین اوجاع سر یابس هنگـام انتهـای علـت و جهت ترطیب سوء مزاج دماغ یابس و جنون و بی‌خـوابی و امثـال اینها نافع و حقنه به مرق سر بچه گوسفند مرطب امعا و گـرده و اعصاب و مهیج باه و ملـین اورام صـلبه باطنیـه و سـرهای مـاهی کوچک نمک سود خشک کرده سوخته جهت شـقاق مـلازه و مقعده و ورم لهات و گرده و سـایر اورام صـلبه و امثـال اینهـا بـا ادهان مناسبه و با آبهای مناسبه نافع است.

◀ رواصیر

به فتح رای و واو و الف و کسر صاد بی‌نقطه و سکون یـای مثنـاة تحتانیه و رای مهمله.

ماهیت آن: عبارت از بقولی است کـه در آب پختـه و در روغـن بریان نموده در آب میوهای ترش مانند انار و سیب و به و ریبـاس و آب غوره و سماق و یا رب و یا شربت اینهـا و یـا ماسـت و یـا کشک اندازند و تناول نمایند و از جمله اغذیه است و به فارسـی بورانی نامند.

طبیعت آن: به حسب آنچه از آن می‌سازند مختلف می‌باشد.

افعال و خـواص آن: مسـکن صـفرا و حـدت خـون و مبـرود و محرورالمزاج را نافع و مضر مبرودین و ثقیـل و بطـی الهضـم بـه سبب آن و نفاخ و قابض شکم و مهیج امراض رحم است.

◀ روبیان

به ضم رای و سکون واو و کسر بـای موحـده و فـتح یـای مثنـاة تحتانیه و الف و نون و اربیان نیز آمده و به فارسی ماهی روبیان و ماهی میک و به هندی جهینکامچهلی نامند.

ماهیت آن: حیوانی است آبـی و حـلال بـا دسـت و پـای بلنـد و غلاف، جثه آن صدفی و کوچک آن بقدر ملخ بزرگـی و بـزرگ آن تا به یک شبر و نیم تا دو شبر و زیـاده هـم و سـرخ رنـگ و گوشت آن نیز سرخ رنگ و صلب و دیـر پختـه مـی‌شـود و غیـر جراد البحر است چه آن کوچک پردار اسـت و در جـراد البحـر مذکور شد و روبیـان کوچـک را بـا آب و نمـک جـوش داده و خشک نموده از سواحل دریا به اطراف می‌برند و آن را در فارسی میک می‌نامند بریان کرده با نمک می‌خورند و بـا روغـن و پیـاز بریان کرده با برنج پخته دم داده و یا بالای طعام نیـز ریختـه و یـا قلیه پخته می‌خورند.

طبیعت تازه آن: در دویّم گرم و در اول تر و نمـک سـود آن از آن گرم‌تر و خشک‌تر.

افعال و خواص آن: مبهی و مولد خـون صـالح و منـی و مسـخن گرده و رحم و معین بر حمل و کثـرت اولاد و بطـی الهضـم و بـا سکنجبین مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغـن گردکـان و یا روغن گاو یا نارجیل و یا پیـاز ورق کـرده بریـان نماینـد و بـا گندنا طبخ نمایند مانند قلیه و با تخم مرغ نیم برشت تناول نماینـد بغایت محرک باه و مسخن رحم است و اکتحال خشـک سـاییده آن با فلفل جهت رفع شبکوری نافع و ضماد کوبیـده آن بـا نخـود سیاه بر شکم مخرج حب القرع و به تنهایی محلـل اورام صـلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طـلای پختـه مهـرّای آن در روغـن زیتون جهت وجع مفاصل و نقرس نافع و نمک سـود آن محـرک باه مبرودین و مولد منی ایشان و مولد سودا و حکه قوی و امراض



سوداوی و به جوش آورنده خون صفرا، مصلح آن با مری یعنی آبکامه و سرکه و ربوب حامضه و بعد از آن شراب انار منعنع و جوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازه آن خصوص در مبرودین کرویا و قرص عود هندی و امثال اینها است.

◄ روذااریذا

به ضم را و سکون واو و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است به معنی اصل الوردی.

ماهیت آن: بیخی است شبیه به قسط و سبک‌تر از آن و بعد از ساییدن بوی گل سرخ از آن ظاهر می‌گردد.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم.

افعال و خواص آن: ملطف و محلل و جهت رفع صداع بارد مجرب خصوصاً چون با ناردین مخلوط کرده در آب جوش دهند و بدان نطول نمایند بر سر.

◄ روسختج

به ضم را و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون خای معجمه و فتح تای مثناة فوقانیه و جیم معرب روی سوخته فارسی است و آن را راسخت نیز نامند.

ماهیت آن: مس سوخته است و دستور احراق آن در دستورات مقدمه مذکور شد و بهترین آن سیاه مایل به سرخی آنست و سیاه آن زبون زیرا که بسیار سوخته و فاسد شده است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بسیار قابض و مجفف و تند و جذاب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت فاسد زاید مؤثر و قتال و مغسول آن ملایم‌تر و آشامیدن یک درم آن با موم و روغن کنجد که مصلح آنست مسهل قوی ماء اصفر به قوّت و جهت استسقا نافع و با آب باران و عسل مقی قوی. طریق غسل آن مانند اقلیمیا است.

◄ روی توتیا

شبه است و مشهور به روح توتیا است چه آن توتیای معدنی غیر مصنوع است به خلاف سایر اقسام. روی اسم فارسی طالیقون است و آن را مصنوع از چهار وزن مس و یک وزن و نیم سرب سازند و اهل هند این را بهنکار به فتح بای موحده و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و الف و رای مهمله نامند.

فصل الراء مع الهاء

◄ رهشی

به فتح را و سکون ها و کسر شین معجمه و یا به فارسی ارده نامند.

ماهیت آن: کنجد مقشر بریان نرم ساییده است که مایع باشد و روغن از آن جدا نکرده باشند.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: مبهی و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مفسد اشتها و بطی الخروج از معده مصلح آن عسل و سرکه و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح جشای احشا و منضج دامیل و خراجات و مسکن وجع و حدت و خشکی عضو به آتش و یا به بارود سوخته ضماداً و طلاءً و آنچه از مغز پسته و زردآلو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار مانند اصل آنست.

فصل الراء مع الیاء المثناة التحتانیه

◄ ریباس

به کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای موحده و الف و سین مهمله به فارسی ریواس و ریواج و جگری نیز نامند.

ماهیت آن: نباتی است بقدر یک ذرع و شبیه به سلق و از وسط آن یک و یا دو ساق روییده اندک پهن قریب به دو انگشت و به حجم یک انگشت بر بالای آن پوستی سبز رنگ و مزغب و طرف متصل به بیخ آن مایل به سفیدی و اندک بنفشی و طرف بالای آن سبز و مانند پوست بیخ کاهو به طول از آن جدا می‌گردد و مغز آن سفید رنگ نازک آبدار ترش با اندک عفوصتی و سر ساق آن متشعب و در بین شعبه‌ها پرده‌های سبز خشن و بالجمله ساق آن شبیه به ساعد انسان باریکی و سر آن شبیه به پنجه مرغابی و گل آن سرخ رنگ و طعم آن اندک ترش با شیرینی کمی و منبت آن موضع برف نشین و کوهستان بسیار سرد و بهترین آن فارسی سفید لطیف شاداب میخوش آنست که ساق آن سطبر و بلند باشد و بیخ آن راوند است چنانچه ذکر یافت و ریباس معمری منسوب است به معمر نیشابوری و اول کسی است که ریباس را یافته. مترجم صیدنه ابوریحان گوید که بیخ ریباس تا به آب نرسد برگ برنمی‌آورد و در بعضی مواضع سی سال باید تا برگ برآورد در این مدت بیخ آن به تدریج در زمین بزرگ می‌شود تا به مقدار بیخ درخت خرما رسد در بزرگی و آن را راوند گویند و چون نبات آن بزرگ شود هر برگی از آن مشابه به دست او می‌باشد و اردشیر را راوند دست بدان سبب گویند که دستهای او بلند بود و هر شاخی از نبات آن را تخم نباشد بلکه از میان نبات آن هر سال قضیبی برآید و بر سر آن تخم آن باشد و بر حوالی آن قضیب ساقهای ریباس برآید به شکل دست آدمی.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.



افعال و خواص آن: ملطف و با قوّت قابضه و مفرح و مقوی معده و احشا و جگر حار و تحریک اشتها و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و صاف کننده آن هر دو و جهت رفع مستی و خمار و خفقان و وسواس و بواسیر و طاعون و وبا و جدری و حصبه و اسهال حار صفراوی و یرقان و تبهای حاره و صفراوی و مداومت آن مانع بروز آبله و اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و رفع بیاض و ضماد آن با آرد جو جهت باد سرخ و نمله نافع.

مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین،

مصلح آن شربت عود و انیسون و عسل.

مقدار شربت: از آب آن تا سی درم.

بدل آن: حماض اترج و آب غوره و رب ریباس قوی‌تر از آب آنست و شربت آن وحشت و جنون و رفع بخارات و احتراقات را نافع است.

◄ریه

به کسر را و فتح یای مثناة تحتانیه و ها به فارسی شش و به هندی پهیپره و به ترکی ابکمه نامند.

ماهیت آن: معروف است و بهترین آن ریه بره و بزغاله شش ماهه تا یکساله است خصوص که کوهی باشد.

طبیعت آن: گرم و تر و بقراط سرد و تر و روفس خشک دانسته.

افعال و خواص آن: جهت مرضی و ناقهین که خواهش گوشت داشته باشند قلیل آن که اطراف آن را که نرم باشد بریده بریان نموده باشند نافع و گویند مداومت خوردن آن مورث سل و بطی الهضم و قلیل الغذا و مولد خلط بلغمی است مصلح آن کرویا و سرکه که در آن بخیسانند پس بریان کنند. مضر معده مصلح آن حب الآس و شکر است و ضماد گرماگرم آن جهت تحلیل ورم چشمی که بر سفیدی آن نقطه سرخی به هم رسیده باشد و ریه بز و خنزیر و گربه و خرس و جمل جهت سحج و ورمی که در پا از کفش و موزه و امثال آن به هم رسیده باشد مفید و به دستور ضماد محرق ریه آنها گرماگرم چون بی‌نمک آن را بر آتش بریان کنند و خونابی که از آن آید بر ثآلیل و قوبای یابس طلا نمایند زایل سازد خصوصاً که ریه بز یکساله باشد و محرق آن جهت رفع سحج مؤثر و ریه حمارالوحش را چون خشک کنند و بکوبند و بپاشامند جهت ضیق النفس نافع است.

◄رية البحر

به کسر را و فتح یا و ضم تا و الف و لام و فتح بای موحده و سکون حا و را هر دو مهمله.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به شیشه وقتی که تازه و تر باشد در کنار دریاها یافت می‌شود.

افعال و خواص آن: ضماد آن جهت نقرس و شقاقی که از سرما به هم رسیده باشد نافع است.

◄ریحان

به فتح را و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح حا و الف و نون به فارسی شاهسفرم و به هندی نازبو و نکد بابری نیز نامند.

ماهیت آن: اسم جنس است و او را انواع است و در شاهسفرم مذکور خواهد شد.

◄ریحان السلیمان

آن را جمسفرم و جماهوسلیمان نیز نامند.

ماهیت آن: گیاهی است از جنس عشقه شبیه به شبت تر و تازه و برگ آن شبیه به برگ خطمی و گل آن سفید و کوچک و دانه آن سیاه مانند فلفل و گیاه آن بر اشجار می‌پیچد و در کوهستان فارس به هم می‌رسد و در اصفهان و دارالمرز بر درختها می‌روید و در تنکابن دیسمونو نامند.

طبیعت آن: گرم و خشک و ابوریحان تا چهارم گفته.

افعال و خواص آن: ملطف و مجفف و مسهل بیغایله سودا و منقی خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبت لزجه معده و ضماد طبیخ آن جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد رحم و طلای آن با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت حمره و اورام حاره و حمول آن با روغن گل جهت درد رحم و آشامیدن و طلا کردن شکوفه آن جهت لقوه و فالج و گزیدن عقرب نافع.

مقدار شربت: از برگ آن تا سه مثقال و از آب آن تا ده درم و اکثار آن مصدع.

مصلح آن روغن نیلوفر و کافور.

بدل آن: مرزنجوش و گویند بدل آن نیم وزن آن شیح و نیم وزن آن عنب الثعلب است و گویند به سبب آنکه در چهارم گرم و خشک است سرما بدان ضرر نمی‌رساند و مدتها می‌ماند و اگر مدتها آب نیابد محتاج به آب نیست بلکه اشجار مجاور خود را از ریشه خود سیراب می‌گرداند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در کتب ادویه مفرده نوشته‌اند که گیاهی است در اصفهان مشهور به گل عقرب است و جهت عقرب و رتیلا و زنبور گزیده شرباً و ضماداً مجرب و برگ آن از لبلاب کوچکتر و گل آن مانند خوشه بنفش و اندرون آن زرد رنگ و کوچک است امّا همیشه سبز نیست و آن سطاریون است و مذکور می‌شود و گویند قسم جبلی آن را برگ آن مانند شبت و گل آن سرخ با



سفیدی می‌باشد.

◄ریحان الکافور

آن را ریحان یهودی و شجر الکافور نامند و گویند به فارسی سوسن نامند.

ماهیت آن: گیاهی است گل و شاخ آن شبیه به شبت و برگ آن شبیه به برگ انار و از آن ریزه‌تر و گل آن کبود مایل به سفیدی و از جمیع اجزای آن بوی کافور آید خواه تر باشد و خواه خشک.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آب آن جهت تفتیح سده و یرقان و قطع سیلان خون اعضا و بوییدن آن بسیار محلل رطوبات چسبنده به اغشیه دماغ و ادمان آن محلل اخلاط غلیظه دماغیه و تحلیل اورام و ذرور آن جهت قروح و جراحات نافع.

مضر محرورین، **مصلح** آن سکنجبین.

مقدار شربت آن: یک درهم و از آب آن تا هفت درهم است.

◄ریش

به کسر را و سکون یا و شین معجمه به فارسی پر نامند.

ماهیت آن: معروف است و عبارت از پر طیور است.

افعال و خواص آن: ذرور سوخته اقسام آن جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم باز که کژک نامند در قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ پر طیور آنچه بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند و در بینی دمند رعافی که به هیچ چیز بند نگردد فایده بخشد و مجرب است و در جمیع نزف الدم بیعدیل است خصوصاً پر طاووس.





باب یازدهم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها زای معجمه است

فصل الزاء مع الالف

◄زاج

به فتح زا و الف و جیم معرب از زاگ فارسی است.

ماهیت آن: از معدنیات است و اقسام می‌باشد و غیر شب است و سفید و سرخ و زرد و زرد آن منقلب به سبز می‌گردد و سفید آن را قلقدیس و شوغار و زرد را قلقطار و سبز را قلقند و قلقنت سوری نامند و به شیرازی زاج سیاه.

◄زاج ابیض

به فارسی زاج سفید و به یونانی خلل القیس و به هندی پهتکری نامند.

ماهیت آن: چیزی سفید و اندک مایل به زردی و خفیف الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه به زرنیخ بدخشی است که چون در دست بمالند زود ریزه گردد و پاک باشد از آلایش و کوفته نباشد و آنچه را که خواهند رنگ کنند و خوب رنگین صاف یکسان شود اولاً در آب محلول آن تر نموده خشک کرده پس رنگ می‌نمایند و معدن آن اکثر جاها است از آن جمله پنجاب از صوبه لاهور در قصبه بهره مشهور و خوش آب و نمکسار مابین نهرجهنا و (دراوی)[1] که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است و در حین برآوردن مانند نمک اندک نرم می‌باشد و با رسیدن هوا بدان صلب می‌گردد.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک و مایل به اعتدال و الطف همه اقسام است.

افعال و خواص آن: بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال قریب به زاج زرد است و آشامیدن ثلث درم تا نیم درم آن با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده کف کنند و بالای آن شیر گاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب داخل کرده باشند نهار بیاشامند و اگر آن مقدار شیر و آب را به یک دفعه نتوانند آشامید به دفعات بیاشامند و وقت شام نیز همین مقدار زاج و نبات با شیر و آب بیاشامند و از ترشی و بادی و گوشت پرهیز نمایند و تا هفت یوم به دستور به عمل آورند جهت رفع قرحه گرده و مثانه و احلیل و تحلیل ریاح آنها و تفتیت حصات نافع و اگر برای تفتیت حصات تا پانزده و بیست یوم به عمل آورند بهتر است و چون دو جزو آن را با یک جزو اقلیمیا با سرکه ساییده در ظرف سفالی کرده چهل روز تابستان در آفتاب در زیر سرگین اسب دفن کنند بغایت تند و جالی می‌گردد و ازاله بیاض غلیظه و ناخنه می‌نماید و در ازاله گوشت زاید زخمها بیعدیل و اکتحال زاج محرق جهت تنقیه چرک گوشه‌های چشم و با عسل جهت سطبری پلک آن و نفوخ آن در بینی جهت رعاف و به دستور طلای آن بر یافوخ با آب گندنا و با قیروطی جهت آکله دهان و بعضی با خمیر ساییده به دستور مذکور می‌سازند و آن نیکوترین دوایی است برای جرب طلاءً و طلای زاج با آب گشنیز جهت حمره و سلعه و جرب و حکه و خشک ریشه بستن زخمها و ذرور آن جهت قروح خبیثه و نزف الدم همه اعضا و ورم بن دندان و عضلات حلق و فرزجه و حمول آن با آب گندنا جهت نزف الدم رحم و فتیله آن با عسل جهت قرحه گوش و رفع چرک آن و جهت بواسیر و نواصیر مفید و قطور قلیل محلول آن را در آب باران جهت تنقیه بصر و رفع غشاوه رقیق و بیاض و امثال اینها نافع است.

◄زاج احمر

قسمی از زاج سفید مایل به سرخی است و جوف آن سیاه و با تجاویف و ثقبه‌ها و با زهومت و غلیظ‌تر از سایر اقسام و در

---

۱. ورای: ب



جمیع افعال مانند آنها است و از آن آنچه صیقلی و بنفش است ضعیف‌تر و شیخ الرییس در قانون نوشته که اطبای قبل از ما و اطبای زمان ما تجربه نموده‌اند که آشامیدن یک درم زاج سرخ بلخی موی سفید را می‌ریزاند و به جای آن موی سیاه می‌رویاند ولیکن شخص قوی المزاج مرطوب متحمل آن خواهد شد زیرا که بسیار قوی است.

◀زاج اخضر

یعنی زاج سبز به هندی آن را هیراکسیس نامند.

طبیعت آن: گرم و خشک‌تر از سایر اقسام و سوخته آن لطیف‌تر و احراق آن برای تلطیف آنست.

افعال و خواص آن: محرق و اکال. آشامیدن یک درم سوخته آن جهت رفع سمیت فطر و با عسل جهت اخراج کرم معده و حب القرع و با آب مقی قوی است و چون صاحب بنیه قوی مرطوب از آن بنوشد موی سفید از آن ریخته به جای آن موی سیاه بروید و مجرب دانسته‌اند ولیکن چون بسیار خشک و بغایت مضر ریه است ترطیب بسیار باید نمود و قطور آن در بینی با آب جهت قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات و در گوش جهت درد گوش بارد و آکله و قروح آن و به دستور طلای آن به تنهایی جهت آکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیرالانف و نزف الدم جراحات.

مضر جراحات عصبانی و زیاده از یک درم آن کشنده است.

◀زاج اصفر

یعنی زاج زرد که به هندی کسیس نامند.

ماهیت آن: بهترین اقسام زاجات و افضل آن ذهبی و درخشنده آنست.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک. سوخته آن لطیف‌تر به خلاف سایر املاح که از احراق قوی‌تر می‌شوند و مغسول آن را حدت کمتر.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت قتل و اخراج اقسام کرم معده و تحلیل ورم و صلابت طحال مؤثر و غرغره اقسام زاج با سرکه جهت زلوی در حلق مانده مجرب و چون دو جزو آن را با یک جزو اقلیمیا با سرکه ساییده در ظرف سفالی کرده چهل روز در تابستان در آفتاب و در زمستان در زیر سرگین اسب دفن کنند بغایت تند و جالی می‌گردد و ازاله بیاض غلیظ و ناخنه می‌نماید و در ازاله گوشت زاید زخمها بیعدیل و در رنگ کردن موی مؤثر.

مقدار شربت آن: که بی‌خطر باشد تا یک دانگ و زیاده بر آن خطرناک، مصلح آن قی کردن به شیر تازه دوشیده و روغن تازه و کره و شکر و ترطیب بدن.

بدل آن: زنگار است و فولاد جوهردار را بعد از تصقیل و تصفیه بدان جوهر می‌دهند.

◀زاج الاساکفه

به فارسی زاج کفشگران و به هندی کسیس نامند و گویند زاج سیاه است و به یونانی مالیطرنا و ملیطرنا گویند.

ماهیت آن: قسمی از زاج ابیض است کثیرالارضیت و چون آب به آن برسد سیاه می‌شود.

طبیعت آن: مانند سایر اقسام و قابض‌تر از سایر افعال و خواص آن قابض و جالی و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوششهای رطبه و حقنه آن با خمر جهت عرق النساء و لطوخ آن با آب جهت بثور لبنیه نافع و داخل ادویه مسوده موی کرده می‌شود.

◀زاج المقطر

و قاطر نیز نامند.

ماهیت آن: از جنس زاج اخضر است که ماهیت لطیف آن در زمین معدن منعقد می‌گردد و بهترین اقسام است امتحان آن آنست که چون بر فولاد بمالند به رنگ مس گردد.

◀زاج الجامد

از جنس زاج اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد.

◀زاج المطبوخ

نیز از جنس زاج اخضر است که با خاک مخلوط می‌باشد آن را با آب می‌جوشانند تا منجمد گردد و به هیأت مهره نرد بریده استعمال می‌نمایند و از خوردن اقسام زاجات سرفه مودی به سل و قروح اعضای باطنی و امعا و سحج عارض می‌گردد علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره تازه با شکر و شربت زوفا و مانند آنست.

فصل الزاء المعجمه مع الباء الموحده

◀زباد

به فتح زای و با و الف و دال مهمله به هندی مید به کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله نامند.

ماهیت آن: نوعی از عطریات است سیاه رنگ مایل به سرخی و سیال از بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور به زباد و آن حیوان را به فارسی گربه زباد نامند و جثه آن قریب به جثه سگ و گربه بزرگ صحرایی و با خطوط سیاه و سر آن کوچک و چون آن را حرکت بسیار دهند از مابین دو ران آن از عضوی



شبیه به پستان مایبتی به ترشح برمی‌آید در غایت خوشبویی و بیشتر خوراک آن حیوان سنبل تازه و علفهای خوشبو است و در بلاد سردسیر نمی‌ماند و بهترین زباد سیاه مایل به سرخی براق خوشبویی و بدترین آن سفید آنست و آن را مغشوش به اظفار الطیب و مصطکی و خوشبوییهای دیگر می‌کنند و امتحان خالص آن آنست که به دست بمالند اگر بچسبد و بعد از شستن دست بوی آن در دست بماند خالص است دیگر آنکه در آن حیوان کوچک سرخ رنگ مانند مگس کوچک می‌باشد و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه به گربه و درازتر از آن و نیز پوز آن یعنی دهن آن باریک‌تر و درازتر از گربه است و در بلاد حبشه و جزایر زیربادات به هم می‌رسد و اکثر مردم آن حیوان را در قفس نگاه می‌دارند و با آن بازی می‌کنند و بعضی رام می‌شوند و رنگ آن سفید مایل به زردی است و در زیر بیخ دم آن برآمدگی شبیه به نافه و بقدر جوز کوچکی است و در آن پنج شش سوراخ می‌باشد و از هفت روز تا پانزده روز یکبار از آن نافه زباد به عمل می‌آورند و از یک و نیم مثقال تا دو مثقال زیاده به عمل نمی‌آید و بعضی که رام اند دم آن را بلند کرده زباد از آن می‌گیرند و بعضی که وحشی‌اند دم آن را از قفس بیرون آورده از آن زباد می‌گیرند بدین طریق که صدفی را به آهستگی بر آن نافه می‌مالند و آن نافه را به ملایمت می‌فشارند از آن زباد برمی‌آید و آنچه از نر آن به عمل می‌آید بهتر است از ماده آن زیرا که منفذ بول ماده بالای آن نافع است و قدری از بول آن به آن زباد ممزوج می‌گردد و لهذا کسانی که از آن آگاه‌اند آن را ناشسته بکار نمی‌برند و طریق غسل آن آنست که در ظرفی کرده اولاً سه دفعه با آب سرد می‌شویند و بعد از آن سه بار دیگر با آب گرم و سه بار دیگر با آب سرد که نه بار باشد که به هر بار آب بسیاری بر آن ریزند و به دست خوب بر هم زنند پس زباد را به کف دست از روی آب بگیرند و به کنار صدفی پاک نمایند تا تمام آن برداشته شود و باز به دستور در ظرفی کرده آب بسیار بر آن ریزند و بر هم زنند و از روی آب برگیرند آن هنگام زباد نرم و صافی در آب گرم نرم و رقیق و در آب سرد منجمد می‌گردد پس سه بار در آب لیمو بشویند تا بوی بد آن زایل گردد پس سه بار دیگر با آب سرد و از کرباسی بگذرانند و سه بار با گلاب بشویند پس در اندرون کاسه چینی مالیده شبها بر روی گلهای خوشبوی مانند ورد احمر و یا ورد ابیض یا ورد اصفر و یا بهار نارنج و یا گل یاسمین و امثال اینها معکوس بگذارند و روزها پارچه پاکیزه صفیقی بر سر آن بسته در آفتاب گذارند تا هر مقدار که خواهد پس اندکی از آن را با قدری عطر گلاب و اگر حاضر نباشد با گلاب ممزوج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل و استعمال آنست.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در یبوست معتدل.

افعال و خواص آن: منشف و بغایت مفرح و مقوی دل و حواس و آشامیدن یک قیراط آن با ادویه مناسبه و با شراب تفریح آورد و جهت رفع غشی و خفقان و توحش و جنون و درد فم معده و مقعده نافع و نیم درم آن با قدری زعفران و مرق گوشت مرغ فربه جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته‌اند و بوییدن آن جهت زکام و درد سر بارد و شقیقه و همچنین تمریخ بدان و طلای آن با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن و به تنهایی جهت نضج دمل و تسکین وجع آن و التیام قرحه و بر قضیب آلودن مانع حمل زنان و مداومت بوییدن آن باعث صداع محرور و بد خلقی و ضیق النفس، **مصلح** آن صندل و کافور و اغذیه بارده.

بدل آن: غالیه است.

◄زبد

به ضم زا و سکون با و دال مهمله به فارسی روغن تازه بی‌نمک و مسکه و روغن و به هندی کهی نامند.

ماهیت آن: عبارت از روغن گاو و بز و گوسفند و گاومیش است و بهترین آنها تازه خوشبوی است که از سرشیر گیرند و روغن گاو لطیفترین همه و گاومیش خصوصاً جنگلی از همه غلیظ‌تر و چرب‌تر .

طبیعت آن: در اول گرم و در آخر آن تر و کهنه آن گرم‌تر و تری آن کمتر و زود مستحیل به خلط غالب می‌گردد خصوصاً به صفرا.

افعال و خواص آن: ملین و منضج و مسمن و مفتح سدد و جهت تصفیه صوت و خشونت قصبه ریه و حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار فرمودن فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و دفع آنها و مالیدن آن بر بدن نیز و خوردن آن با شکر و خشخاش بغایت مورث فربهی بدن و با بادام تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال و سحج که از حدت اخلاط باشد و با شربت گل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت لذع اخلاط و پانزده مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت عسرالبول مجرب و طلای آن بر بدن بالخاصیت تغذیه بدن می‌کند و تغذیه آن موقوف به ورود به آلات غذا نیست و جهت نضج ورمها و ورم بناگوش و اربیتین و دهن و ریشی که بر سر و بدن اطفال به هم می‌رسد و جهت گزیدن افعی و هزارپا خصوص گرم کرده و گرماگرم آن و تمریخ آن بر بن دندان اطفال باعث سرعت بیرون آمدن آن و نیز تمریخ آن جهت رفع خصف تازه و کهنه و با ادویه مفتحه جهت تفتیح حجب دماغ و تلیین اعصاب و جراحت مثانه و قوبا و سعفه



خشک و جرب خصوصاً که اولاً بدن را با آب سرد بشویند و بمالند و بعد از مالیدن صاحب آن خود را بپوشاند تا عرق کند در همان روز رفع علت می‌گردد و ضماد آن با سورنجان نرم کوبیده جهت قطع و استیصال دانه بواسیر مجرب و در این امر هر چند کهنه باشد بهتر دانسته‌اند و مغسول آن به یک صد و یک آب و اقلاً چهل و یک آب در امور مذکوره سریع الاثر و جهت پاک نمودن زخم از چرک و التیام زخمها و رویانیدن گوشت تازه و جهت بواسیر و حرق النار نیز مفید.

مضعف و مرخی فم معده و مسقط اشتها و بسیار خوردن آن مسهل، **مصلح** آن قوابض و نمک و شکر و فانیذ و عسل.

بدل آن: شیر تازه دوشیده که بجوشانند تا خمس آن سوخته گردد.

مقدار شربت آن: تا سی درهم است.

◀زبدالبحر

به فتح زای و با و ضم دال و الف و لام و فتح بای موحده و سکون حا و رای مهملتین به فارسی کف دریا و به هندی سمندر پهین نامند.

ماهیت آن: گفته‌اند جسمی است مرکب از اجزای لطیفه ارضیه و اجزای هواییه مجتمعه یا رطوبت دریا که به سبب تحریک امواج در سواحل بحر قلزم و بر روی سنگها مجتمع و متکون می‌گردد به صورت جسدی و آن پنج قسم می‌باشد یکی شبیه به اسفنج و سطبر و زرد رنگ با زهومت و کریه الرایحه مانند بوی ماهی و دویّم مایل به سفیدی بسیار متخلخل و با تجاویف بسیار و رایحه آن مایل به کراهیت شبیه به طحلب بحری و سیّم به شکل کرم و سبک و مایل به بنفشی و این را میسنون و دودی و به شیرازی کرم ایوب نامند و چهارم بسیار تجویف شبیه به پشم و چرک آلوده و سفید مایل به زردی و با تجاویف بسیار و آن را قینون گویند و پنجم سفید و سبک ظاهر آن املس و باطن خشن و تند طعم و بی‌بو و این از همه اقسام بهتر است و گفته‌اند بهترین این آنست که وردی یعنی به رنگ گل سرخ باشد و نیز قسمی دیده شده که سفید بسیار ضخیم به حجم یک انگشت و زیاده بر آن و بی‌رایحه و با اندک شوری و اجزای آن پرده پرده و اندک صلب و در بین پرده‌ها جرمی رخو از قبیل سفیداب و شئ مکلس و منجمد و بر پشت آن از قبیل پوست چیزی سیاه رنگ و وسط پوست آن در طول گره‌دار شبیه به خرزات فقرات ظهر در زیر پوست نمایان و طول آن را یک شبر و نیم گفتند و این را به هندی کستوری نامند و آنچه به تحقیق پیوسته زبدالبحر که به فارسی کف دریا نامند اطلاق این اسم بر آن به مجاز و شبه است و آن کف نیست بلکه استخوان بالای پشت حیوانی است بحری که در دریای فارس و قلزم و نواح آن به هم می‌رسد بقدر شبری و در زیر شکم آن پوستی و در آن لحمی رخو و در جوف آن آبی بسیار لعابی سیاه که بعضی مردم آن را با قدری صمغ ممزوج نموده به جای مداد استعمال می‌نمایند و آن حیوان به ساحل افتاده و به مرور گوشت و پوست آن به تحلیل و زایل گشته بدان هیأت می‌گردد و مردم از ساحل برداشته به اطراف می‌برند و کف دریا می‌نامند و اکثر ماهی‌گیران آن را صید نموده گوشت آن را که مرغوب ماهیان است به سر قلاب نصب کرده ماهیان را بدان صید می‌نمایند و استخوان پشت آن را می‌اندازند به مرور ایام بدان هیأت می‌گردد و آن ماهی را سبیلهای طولانی شبه به روده حیوان تا پنج شش عدد و به طول یک ذرع می‌باشد و دم کوچکی از گوشت لزجی و بر بالای پشت آن بالای استخوان پوست نازکی.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: از ادویه قتاله است قاطع قی و غثیان و هاضم اطعمه و مضر صوت و قصبه ریه، مصلح آن لعابها و صموغ.

مقدار شربت آن: یک دانگ.

بدل آن: شیح.

ضماد آن جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و بثور لبنیه و قروح و جرب متقرح و خنازیر و بهق و کلف و سایر امراض جلدیه و آثاری که بر روی ظاهر شود و با نمک و شراب جهت ستردن موی و جلای دندان و طلای آن با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن و اذیت لحم از مجربات است و طلای آن خصوص قسم اخیر با اندک فلفل با آب سوده جهت تحلیل اورام بارده رخوه و ریحیه و استسقا خصوصاً طبلی نافع و آشامیدن یک دانگ از قسم سیّم آن با مثل آن کثیرا جهت درد سر و عسرالبول و تفتیت سنگ گرده و اخراج رمل آن و درد کمر و استسقا و سپرز و ادرار نمودن حیض و ضماد محرق آن با سرکه و با شراب سرخ رقیق جهت داءالثعلب و کلف مجرب و مغسول آن را حدت کمتر و لطیف‌تر و جلای آن بیشتر و برای داءالثعلب و کلف بهتر و هر یک از اقسام آن بدل یکدیگرند.

مقدار شربت آن: یک دانگ تا دو دانگ.

مضر سر، **مصلح** آن روغن کدو.

بدل آن: حجر قیشور است و نوع سفید آن در سیّم گرم و در دویّم خشک. جهت جلای بصر و با ادویه مناسبه جهت رفع بیاض چشم مؤثر است.

◀زبدالبورق

به فارسی کف بوره نامند.

ماهیت آن: غیر بوره زبدی است و غیر جامد و بغایت سفید شبیه به آرد و بوره زبدی جامد مایل به سرخی در جمیع افعال



مانند بوره و از آن لطیف‌تر و تندتر است.

◄زبرجد

به فتح زا و بای موحده و سکون رای مهمله و فتح جیم و دال مهمله.

ماهیت آن: ارسطاطالیس زمرد و زبرجد هر دو را از یک معدن می‌داند و در معدن طلا تکون می‌یابد از مقابله زحل با قمر نزد مقابله شمس و الوان می‌باشد سبز صاف کم رنگ را مصری و زرد مایل به سبزی را قبرسی و زرد مایل به سرخی را هندی نامند و این زبون‌ترین همه است.

طبیعت آن: در سیّم سرد و خشک و انطاکی در چهارم دانسته.

افعال و خواص آن: در همه افعال مانند زمرد است و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسرالبول و مفتت حصات و جهت تقویت باصره و رفع جذام بهترین ادویه است که هر روز نیم درم آن را بخورند و تعلیق آن جهت صرع و عسر ولادت نافع.

مسقط باه، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: تا نیم مثقال.

بدل آن: زمرد است و چون صورت مرکبی در حین بودن قمر در حوت بر آن نقش کنند و از آن انگشتری سازند و در بنصر چپ کنند باعث فرح و ازاله هم و تسهیل ولادت است و چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کنند و در رصاص پیچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا به دام آیند و گویند آشامیدن شراب در پیاله زبرجد مست نمی‌گرداند.

◄زبزب

به فتح دو زای و سکون دو با در میان و در آخر به ترکی ابرسوخ و به اصفهانی خوک ره نامند

ماهیت آن: حیوانی است بقدر سگ کوچکی و روی آن ابلق از خط‌های سفید و سیاه و بعضی پوست آن نیز ابلق می‌باشد و مشهور است که هر چند آن را بزنند فربه‌تر می‌گردد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: گویند چون آن مردار می‌خورد مادام که میته نخورده باشد گوشت آن صالح الغذاء و جهت ریاح و سردی احشا و اذابت بلغم تحلیل مواد و پوشیدن پوست آن جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است و علامت آنکه گوشت مردار خورده آنست که از آن بوی بد آید.

◄زبیب

به فتح زای و کسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده به فارسی مویز نامند.

ماهیت آن: معروف است و آن انگور رسیده به درخت خشک شده آنست و انواع می‌باشد به حسب انواع انگور بهترین همه پر گوشت شیرین کم دانه فربه آنست و بدترین همه خشک کم گوشت پر دانه آن.

طبیعت آن: به حسب انواع انگور مختلف می‌باشد آنچه از انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و همچنین بسیار شیرین آن را گرمی زیاده از کم شیرین و مایل به ترشی آن نیز و معتدل‌ترین همه سفید و بعد از آن سرخ و بعد از آن سیاه آن و خشک کم گوشت پر دانه مایل به یبوست و قابض و دانه آن سرد در اول و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: در حدیث وارد است که باید که شما زبیب را بخورید که اطفای مره صفرا می‌نماید و بلغم را ساکن و عصب را محکم و غضب را می‌میراند و دل را قوی و نیک می‌گرداند و منقی آن کثیرالغذا است به سبب جوهر غلیظ ارضی که دارد منضج خلط غلیظ و ملین بطن و محلل به اعتدال و جالی معده و امعا و معین ادویه مسهله و موافق قصبه ریه و مقوی جگر و محرک باه مبرودین و مسمن بدن و جهت سرفه بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحه امعا و با گل گاوزبان و خرمای سبز جهت خفقان مجرب و با حصی لبان جهت رفع نسیان و با سرکه جهت یرقان به دستور مجرب و چون به جای دانه در هر عددی فلفلی جا داده بدان مداومت نمایند جهت سردی گرده و تقطیرالبول و سنگ گرده و مثانه بیعدیل و چون با انیسون بپزند تا مهراً گردد و صاف نموده با روغن بادام بیاشامند جهت سرفه بارد بلغمی مجرب و آشامیدن آب نقیع آن و یا آب مطبوخ آن و یا با ادویه مناسبه ملین طبع و خیسانیده آن در سرکه انگوری ناشتا جهت تحلیل ورم طحال مجرب که هر روز چند دانه آن را بخورند و بالای آن قدری از آن سرکه بیاشامند و چون با فلفل و آرد جاورس بریان کنند و با عسل بخورند بلغم از دهن بیرون آورد و ضماد آن با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام و انفجار دامیل و قلع ناخن بیجا شده برآمده و با شراب جهت غانغرایا و قروح شهدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطانات و با آرد باقلا و زیره جهت ورم انثیان و با جاوشیر جهت نقرس نافع.

مضر محرورین، **مصلح** آن سکنجبین و مکیدن آب میوه‌های ترش و خشخاش.

مضر گرده، **مصلح** آن عناب.

مقدار شربت آن: تا سی درم.

بدل آن: کشمش است و دانه آن سرد در اول و خشک در دویّم و قابض و حابس بطن و مقوی معده رطب و امعا و زبیب لاغر کم گوشت حابس بطن و مقوی آن و محرق خون مصلح آن خیارشنبر و گویند تخم خرفه و مضر گرده و مصلح آن عناب و نوع بی‌دانه



که کشمش نامند بهترین آن سبز آنست که از انگور عسکری سازند و زبون‌ترین آن سیاه و همه آن لطیف‌تر از دانه‌دار و کثیرالغذا و مبهی و با قوّت مسهله و آب نقیع و همچنین آب مطبوخ آن که با فانیذ به قوام آورده باشند جهت سرفه و تنقیه مواد سینه و تصفیه صوت نافع و ضماد آن با زعفران و زرده تخم مرغ و عصفر جهت انفجار دمل و تحلیل صلابات بیعدیل و چون بکوبند آن را با صبر و بر سر بمالند جهت دفع کچلی مجرب و در سایر افعال مانند مویز دانه بیرون کرده است و محرق خون مصلح آن همان مصلح مویز است که مذکور شد و شراب آن در قرابادین نوشته شده.

◄زبیب الجبل

به فتح جیم و بای موحده و لام و زبیب برّی نیز نامند و به یونانی قیسمونه اسطافیوس اغریا و به فارسی مویزک که مویزج معرب آنست و به شیرازی نیز مویزک نامند.

ماهیت آن: نبات آن شبیه به تاک و از آن ضعیف‌تر و شاخ‌های آن راست و سیاه و گل آن مایل به سفیدی و ثمر آن در غلافی مانند غلاف نخود و در آن دو سه دانه اندک پهن غیر مستدیر و با خشونت بعضی سفید و بعضی سیاه مایل به سرخی و مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز چون بخایند.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بسیار جالی و مفرح و مفتح و مسقط جنین و خاییدن و غرغره کردن به طبیخ آن جاذب رطوبات دماغی و تنقیه بلغم بسیار از دماغ و با مصطکی و کندر جهت رفع لکنت زبان و درد دندان که هر دو حادث از بلغم باشد و جذب رطوبت لثه و با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و چون یک عدد دانه آن را پنبه پاکیزه پیچیده اندک تر کرده کوفته که دانه آن کوبیده و شکسته گردد گرم کرده بر دندان موجع گذارند در ساعت تسکین وجع آن نماید و آشامیدن بقدر پانزده عدد آن با ماءالعسل مقی قوی اخلاط غلیظه و باید که بعد شرب آن به دفعات ماءالعسل بنوشند و حرکت کنند زیرا که اگر حرکت نکنند و بنشینند و یا خواب کنند خوف خناق است و با مصطکی و کندر جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد آن با عسل و یا سرکه و یا غیر آن جهت داءالثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب غیر متقرح و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و کشتن آن خواه در سر و خواه در بدن باشد و مطبوخ آن در روغن زیتون جهت گشودن دمل و نطول آن با طبیخ سداب جهت درد کمر و ساق و مضمضه به طبیخ آن با سرکه جهت وجع دندان و تجفیف رطوبت و استرخای لثه و چون نرم ساییده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند کرم آن را بکشد و وجع آن را تسکین دهد.

مضر سپرز، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا یک درم و زیاده از یک مثقال آن کشنده است به خناق و جراحت مثانه و احشا معالجه آن مرکب از علاج ذراریح و جبلاهنگ.

بدل آن: دو وزن آن عاقرقرحا است.

◄زبل

به کسر زاو سکون با و لام به فارسی سرگین نامند.

ماهیت آن: معروف است و مراد از آن زبل حیوانات است.

طبیعت آن: زبل هر حیوانی به حسب آن مختلف می‌باشد و بالجمله همه آنها گرم‌اند.

افعال و خواص آن: نیز به حسب هر حیوان مختلف می‌باشد و در طی ذکر آن حیوان مذکور شد و می‌شود ان شاء الله تعالی و بالجمله مجموع آنها محلل و مجفف‌اند.

فصل الزاء مع الجیم

◄زجاج

به ضم زا و فتح جیم و الف و جیم به فارسی آبگینه و شیشه نامند.

ماهیت آن: دو نوع است معدنی و مصنوع. معدنی سفید صاف شفاف به خلاف مصنوع آن و معدن آن اکثر جاها است آنچه در تبریز از توابع شیراز و غیر آنست سنگی است تیره رنگ ریزه آن را با قلی نرم ساییده در کوزه ریخته به آتش تند چند شبانه روز می‌گذارند تا خوب گداخته گردد پس حجر مغنیسا را سوده با رمل بر آن می‌پاشند تا دردی آن ته نشین گردد پس از آن آنچه می‌خواهند می‌سازند به هر رنگی که می‌خواهند رنگ می‌کنند و بهترین آن سفید صافی بسیار شفاف آنست و مصنوع آن را از رمل و سنگریزه و قلی می‌سازند و معمول اهل فرنگ بیشتر این است و شیشه‌های فرنگی اکثر از رمل گداخته باقلی است و این سفیدتر و شفاف‌تر می‌باشد و ارسطو حجر بلور را از جنس زجاج معدنی دانسته که مجتمع گشته و نضج زیاده یافته و رنگ نیکو بهم رسانیده.

طبیعت آن: گرم در اول و خشک در دویّم و مصنوع آن گرم تر.

افعال و خواص آن: مقطع و محلل و جالی لذاع و محرق آن مجفف بی‌لذع و رماد آن الطف. آشامیدن آن بقدر یک درم با شراب ابیض رقیق جهت تفتیت سنگ مثانه به شدت و جهت رفع ضعف گرده و مثانه و حرقت البول و سپرز و اکتحال محرق و



رماد بسیار سوده مانند غبار آن جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر نافع و سنون آن باعث جلای دندان زرده شده و طلای آن جهت حزاز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و ضماد آن با حنا جهت خنازیر و امثال آن بسیار نافع است و محلول آن در افعال مذکوره قوی‌تر.

مضر احشا و مقرح امعا، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا یک درم.

بدل آن: زبرجد است.

زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روز دو بار شیر را تبدیل نمایند و به هر صد مثقال از آن بیست و چهار مثقال شیر در حین گداز به خورد آن دهند.

فصل الزاء مع الراء المهمله

◀زراوند

به فتح زای و را و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله لغت فارسی است و به عجمی اندلس مسمقوره و معرب نزد ایشان به مسمقار مسمقران است و نزد اهل مغرب معروف به شجر رستم و به یونانی ارسطولوخیا و معنی ارسطوالفاضل و معنی لوخیا نفساء است جهت آنکه برای عسر ولادت نافع است و دو قسم می‌باشد نر و ماده قسم نر آن را طویل و ماده آن را مدحرج نامند و از مطلق آن مراد زراوند طویل است.

ماهیت آن: بیخی است به سطبری انگشتی و قوی‌تر و باریکتر نیز و ظاهر آن تیره مایل به سرخی و طعم آن تلخ با اندک زهومتی و برگ آن شبیه به برگ لبلاب کبیر و از آن درازتر و عریض‌تر و شاخ‌های آن بقدر شبری و باریک و گل آن بنفش به شکل شکوفه امرود و بهترین آن سطبر زعفرانی رنگ آنست که کهنه کرم خورده پوسیده نباشد و قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند.

طبیعت قسم اول آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: تریاق سموم نباتی و حیوانی و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصات و مدر بول و حیض و کشنده کرم معده و حب القرع و قمل بدن و جهت استرخای عصب و تشنج امتلایی و تنقیه سینه و کبد و تصفیه رنگ رخسار و دفع ریاح و آشامیدن دو درم آن با شراب جهت رفع سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز و یک مثقال آن با شراب عسلی جهت صرع و کزاز و ضعف احشا و اسهال بلغم و اخلاط غلیظه به قوّت و با ایرسا و عسل جهت پر نمودن قروح عمیقه و اصلاح آنها به قوّت و ضماد آن جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت مؤثر و چون با روغن بر بدن بمالند شپش را بکشد و دفع گرداند و سنون آن جهت تنقیه رطوبات لثه و چرک دندانها و فرزجه آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت مؤثر.

مقدار شربت آن: از دو درم تا دو مثقال و گویند **مضر** جگر و سپرز است و **مصلح** آن عسل.

بدل آن: زراوند مدحرج و گویند بدل آن در تحلیل صلابت سپرز شیطرج و در ریاح به وزن آن زرنباد و نصف وزن آن انزروت و در تجفیف عسالیج الکرم است.

◀زراوند مدحرج

به ضم میم و فتح دال و سکون حا و فتح را هر سه مهمله و جیم به فارسی زراوند گرد و به اصفهانی نخود الوندی نامند.

ماهیت آن: بیخی است مدور بقدر فندقی و اندک کوچکتر و بزرگتر از آن نیز با اندک پهنی و ظاهر آن زرد و باطن آن مایل به سرخی و بهترین آن تازه کرم ناخورده آنست و قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند و شاخ‌های گیاه آن بقدر یک ذرع و زیاد بر آن و برگ آن شبیه به برگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو و با اندک تندی و نرم و گل آن سفید و جوف آن سرخ و بدبو.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: تحلیل و تلطیف آن زیاده از طویل. آشامیدن آن با آب گرم و یا آب سرد ملطف اخلاط و منقی سینه و قصبه ریه و فادزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ وجهت درد سر و شقیقه بارد و صرع و جنون و وسواس و ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و فواق و یرقان صفراوی و بلغمی و تنقیه چرک زخمهای چرکناک و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرز تبهای بارد و با عسل جهت فالج و اوجاع مزمنه و ورک و عرق النساء و نقرس و در دفع سموم و سایر افعال قوی‌تر از طویل و ضماد آن جاذب خار و پیکان و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه مؤثر.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

مضر سپرز و مجفف اعضا، **مصلح** آن عسل و روغن کدو و بنفشه.

بدل آن: قسم طویل آن به وزن آن و نیم وزن آن ریوند چینی و گویند به وزن آن زرنباد است و نصف آن قسط و ثلث آن بسباسه و مترجم صیدنه ابوریحان بیرونی در صیدنه خود آورده که زراوند سه نوع می‌باشد و دو نوع همان است که ذکر یافت. نوع



سیّم زراوند خوش خوانند شاخ‌های آن باریک و دراز و برگ آن سطبر و مدور و شکوفه آن بسیار مانند شکوفه سداب و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که این نوع شیرین است نه تلخ و این نوع غیر مستعمل اطبا است و در خوشبوییها داخل می‌نمایند.

◄ زرنب

به فتح زای و سکون را و فتح نون و بای موحده آن را رجل الجراد نامند به جهت مشابهت آن بدان و به هندی برهمی و برنبهی و سپنی نیز و قسمی را مندوک پرنی و براهمی و درخت آن را تالیس و برگ آن را که زرنب است تالیسپتر نامند.

ماهیت آن: نباتی است از برگ صعتر برّی عریض‌تر و مایل به زردی خوشبو شبیه به بوی ترنج و گل آن زرد و گیاه آن کمتر از ذرعی و ساق آن مربع و مجوف و طعم آن با حدت و قوّت آن تا چهار سال باقی می‌ماند و منبت آن جبال فارس و آن را سرو ترکستانی نامند و در هند و بنگاله نیز به هم می‌رسد و بهترین آن آنست که باریک تندبوی تازه باشد.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و بغایت مفرح با قوّت قابضه و مقوی معده و جگر ضعیف و گرم کننده آن هر دو و قایم مقام دارچینی است و جهت تقویت اعضای رییسه و امراض عصب و تصفیه صوت و سرفه و ضیق النفس و فواق و ازاله بلغم و تقویت هضم و زیادتی اشتهای طعام و تحلیل ریاح و رفع اسهال و عسرالبول و برودت مثانه و سموم نافع و عصاره تازه آن در تفریح مانند خمر است و سعوط آن با روغن گل و یا با آب و روغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع.

مضر محرورالمزاج و ضعیف، **مصلح** آن گشنیز و جلاب نیم گرم.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: دو وزن آن دارچینی و گویند کبابه و سلیخه و گویند هیل بوا است.

◄ زرنباد

به ضم زای و را و سکون نون و فتح با و الف و دال مهمله در مکه مشرفه مشهور به عرق الکافور و به هندی کچور نامند.

ماهیت آن: بیخی است تندبو و با عطریت و ظاهر آن اغبر و باطن آن اندک مایل به زردی و طعم آن مایل به تلخی و آنچه شیرین است و کم بو ضعیف است و دو نوع می‌باشد یکی کوچک و آن بیخی است از زنجبیل بزرگتر و در بو تندتر و از آن اندک رایحه کافور آید و این را درست جوش نموده خشک می‌نمایند و به هندی کچور نامند و دویّم بیخی است سطبر و اندک بلند و بعد از برآوردن از زمین جوش داده ورق نمود خشک می‌نمایند برای آنکه زود خشک گردد و از فساد کرم خوردن محفوظ ماند و این را به هندی نرکچور گویند و برگ آن بلند بقدر ذرعی و عریض بقدر چهار انگشت منضم شبیه به برگ زردچوبه و از برگ زنجبیل بلندتر و عریض‌تر و گل آن زرد شبیه به دسته گلی و او را ساقی از وسط درخت آن برمی‌آید و بر سر آن گلهای زرد طولانی برمی‌آید و گویند سفید و سرخ نیز می‌باشد و چون بیخ آن رسید برگ‌های آن رو به خشکی می‌آورد و خشک می‌گردد آن زمان برمی‌آورند و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و دکهن و زیربادات و چین است و قوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مسمن بدن و تریاق زهر جانوران سمی و حابس قی و مدر بول و حیض و مسهل سودا و جهت سرفه بارد و بلغمی و وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و زحیر اطفال و به جهت تحریک باه و نعوظ و در دهان نگاهداشتن آن جهت درد دندان و صحت آن و مضغ آن جهت رفع سرفه بارد رطب مزمن و رایحه سیر و پیاز و شراب از دهان و ضماد تازه آن بر اورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آنها و بر قدم بالخاصیه جهت رفع جمیع علل سر و طلای آن بر ورک جهت داءالفیل و مالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و مورچه که بار دیگر عود نکنند مجرب و تعلیق قطعه بزرگ مقدار آن بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مأیوسین و مصدع و زیاده آن **مضر** دل، **مصلح** آن بنفشه.

بدل آن: در تفریح بوزیدان و درونج و در رفع زهرها مثل آن درونج و نیم وزن آن دانه ترنج و چهار دانگ آن طرخشقوق است و ضماد برگ تازه آن جهت رفع کلف نافع است.

◄ زرافه

به ضم زای و فتح رای مهمله مشدده و الف و فتح فا و ها به فارسی اشتر گاو پلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته‌اند که گردن آن بلند مانند گردن شتر و سر آن نیز مانند سر شتر و گویند مانند سر گاو کوهی و رنگ آن رنگ آهو و منقط به سفیدی و شبیه به پلنگ و پای آن مثل پای گاو و شاخ آن به دستور و دست آن درازتر از پای آن و زانو ندارد و دندان آن کوچک و دنبال آن شبیه به دنبال آهو است و آن از جمع شدن شتر ماده با گاو نر وحشی به هم می‌رسد و بالجمله شکل عجیب و غریب دارد.

طبیعت آن: خشک در اول و بسیار گرم.



افعـــال و خـــواص آن: مولـد خلـط غلـیظ سـوداوی مضـر محرورالمزاج و ضعیف مصلح آن مهراً پختن آن با پوست خربـزه و خوردن آن با روغن و افاویه هاضمه مقویـه معـده ولـیکن بایـد خورنده آن عادت دهد بدن خـود را بـه اسـتفراغ بـه ایارجـات و رفتن به حمام و عرق بسیار کردن و آن را خاصیتی دیگـر نیسـت مگر آنکه زهره آن جهت نزول آب مفید است.

◀زرزور

به ضم زای معجمه و سکون را و ضم زای معجمه و سـکون واو و رای مهمله جمع آن زرازیر آمده از جمله طیور اسـت بـه فارسـی سار و به ترکی سقرچین نامند.

ماهیت آن: نوعی از عصفور تیزپر است کـه در وقـت پـرواز آن آواز آید و پایهای آن کوتاه و چون پایهای آن را قطع نمایند نتواند پرواز نماید مانند آنکه چون دسـتهای انسـان را ببرنـد یـا ببندنـد نتواند که بدود و رنـگ آن سـیاه مـنقط بـه سـفیدی اسـت و در خانه‌ها آن را پرورش می‌نمایند و هر چند کهنه شـود سـفیدی آن کمتر می‌گردد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مبهی و مشهی و مقوی بصـر. مضـر دمـاغ و محرورالمزاج و یابس مصلح آن به روغن و یا آب چغندر پخـتن و محرورالمزاج بـا سـرکه و مـری خـوردن و بعـد از آن آب انـار میخوش نوشیدن و بهتر آنست که صحرایی و تازه صـید کـرده آن را نخورند به جهت حدت آن بلکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون صحرایی آن را ذبح نمایند باید که اقلاً شب بگذارنـد پـس صبح طبخ نموده بخورند.

◀زرنیخ

به کسر زا و سکون را و کسر نون و سکون یای مثنـاة تحتانیـه و خای معجمه به یونانی فرساطیس و به هندی هرتال و هرتار نامند.

ماهیت آن: جسمی است که متکـون مـی‌گـردد در معـدن خـود مانند تکـون کبریـت از بخـار دخـانی کـه مصـادف آن گـردد و رطوبت در قعر معدن ولیکن ماده ارضی و رطوبـت ثقیـل در ایـن بیشتر است و جزو نـاری و کبریتیـت غالـب و لهـذا ایـن مشـتعل نمی‌گردد به خلاف کبریت کـه بـه رسـیدن انـدک آتشـی بـدان مشتعل می‌گردد و آن پنج نوع می‌باشد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین آن همه زرد صفایحی مانند طلق و براق بـه رنـگ ذهب است و این را زرنـیخ ورقـی و بدخشـی نامنـد و بـه هنـدی هرتال ورقی و بهترین آن سرخ صافی شبیه به اسرنج است کـه زود مفتت گردد و بوی کبریت از آن آید و گاه می‌سوزانند زرنیخ را و مصاعد در طبخ می‌کنند و آن را شرار می‌نامند از جهت مشـابهت به شرار آتش در براقی اجزایی که ظـاهر مـی‌گـردد در آن و ایـن قاتل و بسیار حاد سـوزنده اسـت و داخـل مـراهم محللـه جالیـه می‌کنند و این هر دو قسم سبز و سیاه آن نیز ردی‌تر از گـل انـواع آن و غیر مستعمل‌اند به سبب قوّت احراق آن و سفید آن را زرنیخ النوره و دواءالشعر نامند و بدترین انواع اسـت بعـد از آن هـر دو قسم قاتل است و بعضی سفید آن را قوی‌تر و حادتر می‌دانند از آن هر دو و سمیت آن را علاج نیست و زرنیخ محرق الطف و قـوّت سمیت آن بیشتر و قتال مگـر آنکـه خـوب آن را سـوخته و قتـل نموده باشند و مقدار کـم آن را بـا شـرایط آن در امـراض مقـرره بخورند و زرنیخ سفید یحتمل که همان باشد که سرمه سفید نامند و در اثمد مذکور شد.

طبیعت: زرد آن در سیّم گرم و خشک و سـرخ آن در چهـارم و سه نوع دیگر از همه اقوی و از سمومات‌اند و گفته‌اند سیاه آن در چهارم و اصفر در اول چهارم و اخضر در وسـط سـیّم و احمـر و ابیض در اول آن و قوّت آن تا هفت سال باقی می‌ماند.

افعال و خواص: همه انواع آن لذاع و معفن و محرق و بـا قـوّت قابضه و خورنده گوشت زاید زخمها و جالی آثـار خـون مـرده و رافع سعفه و جرب و آکله و کشنده اقسام کـرم معـده و سـترنده موی و با راتینج جهت داءالثعلب و با آهـک و خاکسـتر و امثـال آن جهت ستردن موی و محرق آن گویند در این فعل اقوی است و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفـع قمل و هوام بدن و با پیه جهت تحلیل خراجات و بـا روغـن گـل سرخ جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحت بینی خصـوص سـرخ آن و با ادویه مناسبه جهت بردن گوشت زاید و رویانیدن گوشت بن دندان و خوردن زرد خام آن مقدار کمی برای سرفه رطـوبی و ضیق النفس بارد بلغمی نافع و بخور آن با راتینج به نحوی کـه دود آن به حلق رسد با انبوبه جهت سرفه رطوبی کهنـه و بـه دسـتور بخور آن به واسطه انبوبه با میعـه و مغـز چلغـوزه و مغـز بـادام بالسویه و از مجموع مقدار نیم درم جهـت ربـو و ضـیق الـنفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر با تکرار عمل و بـه شـرط آنکـه بعـد از عمل حریره آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفـع غالیـه آن بنوشند و یک دانگ سرخ آن با عسل جهت تصفیه آواز و رفع چرک سینه ولیکن چـون قـوی اسـت حـذر از آن اولـی اسـت و آشامیدن آن را با پیه و قی کردن جهـت تـب ربـع مـؤثر و حتـی المقدور اگر آن را از داخل استعمال نماینـد اولـی اسـت و طـلای زرنیخ سرخ با بول حمار و به دستور از هـر عضـوی کـه خواهنـد موی در آن نروید مانند زیر بغل و غیـر آن بایـد کـه مـوی آن را بکنند و زرنیخ سرخ را یا آب بنج تازه بدان موضع بمالنـد دیگـر نروید و مجرب دانسته‌اند و طلای آن بـا زهـره گـاو و آب حـی العالم و شبت جهت منع سوزانیدن آتش چـون آن را مـس نماینـد



مؤثر و سنون سوخته سرشته آن با بول صبیان جهت بردن گوشت فاسد متعفن دندان و رویانیدن گوشت صحیح مجرب و با سرگین گنجشک جهت ثآلیل و با صبر و حب البان مقشر و آب گندنا جهت سقوط دانه بواسیر و التیام جمیع زخمها بیعدیل و چون زرنیخ و زاج را هم وزن نرم سوده در روغن یاسمین که به هندی چنبیلی نامند خوب بجوشانند و هر عضوی که جرب رطب داشته باشد با آب گرم خوب بشویند که چرک آن پاک شود و با پر مرغی بر آن بمالند در چند مرتبه زایل می‌گردد و چون زرنیخ را در شیر حل کنند هر مگس که در آن افتد بمیرد و گویند هر مگس که بر آن عبور کند هم بمیرد.

مقدار شربت آن: تا نیم درهم. مصلح تعفین آن اخلاط را پوست هلیله زرد است.

بدل زرنیخ زرد نصف وزن آن سرخ است و بدل آن هر دو در اکثر افعال کبریت و اکثار ضماد و طلای آن باعث کلف و سستی باه و انعاظ است و مصلح کلف حادث از آن مالیدن عصفر و آرد برنج است و آشامیدن دو درم زرنیخ مصعد که عراقیون نامند بسیار بد و محدث سکر و مغص و قروح ردیه امعا و وجع مفاصل و متغیر شدن رنگ بدن به سیاهی است و اصلاح آن با آشامیدن آب گرم با جلاب بسیار و شیطرج و روغن بادام و قی بلیغ نمودن و ماءالارز و ماءالشعیر آشامیدن و تحقین بدان هر دو نمودن و امراق چرب مانند مرق مرغ جوان فربه با روغن بادام و شیر تازه دوشیده و لعاب بزرقطونا و تخم خطمی و بهدانه است و چون یک ماشه تا شش ماشه آن را نرم سوده با ماش پخته سرشته به بز بخورانند بدین دستور که تا شش روز یک ماشه آن را هر روز نرم سوده با قدری ماش پخته سرشته به بز بخورانند و به روز هفتم دو ماشه بر آن اضافه نموده هر روز سه ماشه بخورانند و روز هفتم این شش ماشه به دستور نرم سوده به ماش پخته سرشته بخورانند تا چهل روز تمام گردد و در بین دیگر بیفزایند و از روز دویّم خورانیدن آن به بز مقدار چهار توله شیر آن با آشامیدن شروع نمایند روزی یک توله بیفزایند تا آن مقدار که موافقت نماید پس دیگر بیفزایند و تا چهل روز بیاشامند و در این ایام از حموضات و بقول و ماهی و جماع و آب بسیار سرد و رسیدن هوای بسیار سرد به بدن احتیاط نمایند جمیع قوای حیوانیه و نفسانیه و طبیعیه را تقویت بخشد و طریق احراق و تشویه آن در مقدمه مذکور شد.

◄زریر

به فتح زا و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه گل نباتی است که در کوهستان جوزجان به هم می‌رسد و به شیرازی اسفرک نامند و به یونانی ارجیقن.

ماهیت آن: گیاهی است ساق آن شبری و گل آن زرد شبیه به گل عصفر برّی و مستدیر با اندک خارهای نرم و برگ آن زرد مایل به سفیدی و کوچک و بیخ آن زیاده بر شبری و طعم گیاه آن شبیه به کنگر.

طبیعت آن: سرد و خشک و با اندک حرارتی.

افعال و خواص آن: جالی و محلل صلابات و رافع آثار و مسکن دردها و مدر بول و خون و مفتح سدد و آشامیدن نیم رطل از آب مطبوخ آن با مویز سه روز متوالی جهت سپرز و یرقان و استسقا مجرب و یک اوقیه از معجون آن با عسل همین اثر دارد و ضماد آب طبیخ آن با آرد جو جهت اورام حاره بغایت مفید و خاکستر آن جهت جرب و جراحات نافع.

مصدع، **مصلح** آن سکنجبین.

مقدار شربت آن: در مطبوخات تا پنج درم و صباغان آن را از برای رنگ زرد استعمال می‌نمایند.

◄زریق

به ضم زا و فتح را و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف.

ماهیت آن: از طیور مایی است و برّی نیز می‌باشد و رنگ آن سفید و گوشت آن بسیار با سهوکت و زهومت و بدبو و با اعصاب و الیاف بسیار می‌باشد و بدترین آن پیر و لاغر آنست و بهترین آن جوجه آنست که از تخمی که ماده آن نجاست نخورده باشد به هم رسد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محرک باه و بطی الهضم مصلح آن با آب چغندر پختن است بعد از آنکه اولاً در روغن قدری بریان نموده باشند و سرگین آن بسیار جالی جهت جلای کلف و نمش و زهره آن با سمیت و جلای بیاض خفیف چشم و طلای آن بر ذکر جهت رفع استرخای آن نافع.

◄زرین گیاه

به فتح زای و کسر رای مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و فتح کاف فارسی و یا و الف و ها از جمله ادویه مجهولة الماهیت است. امین الدوله گفته آن را در خراسان گل عاشقان نامند و گیاه آن از یک ذرع زیاده و برگ آن عریض و مزغب و گل آن زرد و شاخ‌های آن بزرگ و دراز و چون نزد آن غنا و سرود نمایند گل آن می‌لرزد و صاحب اختیارات بدیعی گفته که درختی است که در ولایت کازرون بسیار می‌باشد خاصه در نشادر و ورق آن مانند ورق زیتون بود و گل آن مانند قرص آینه زرین در وقت انگور بشکفد و ورق آن سبز بود و بعضی درخت اترج را دانسته‌اند و بعضی آزاد درخت را گفته.



طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن عصاره آن با میپختج جهت عرق النساء و اخراج خون منجمد در مثانه و احتباس بول و عسر آن و احتباس حیض نافع.

مضر مثانه، **مصلح** آن حب الآس و بلوط.

بدل آن: به وزن آن قنطوریون دقیق و گویند دو وزن خیارزه و به وزن آن حب الاترج و گویند بدل آن نیم وزن آن زعفران است.

فصل الزاء المعجمه مع العين المهمله

◀زعرور

به ضم زای و سکون عین و ضم رای مهمله و سکون واو و رای مهمله به فارسی کیل و به اصفهانی کویج و به ترکی یمیشان و در تنکابن کرجیل نامند و از جنس کنوس طبری است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد.

ماهیت آن: دو نوع است بستانی و آن را مثلث العجم و به شیرازی کیل سرخ نامند بهترین آن به کمال رسیده بزرگ بالیده چاشنی‌دار آنست.

طبیعت آن: در آخر دویم سرد و در اول خشک و بعضی تر دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: با غذاییت و مسمن و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قی و مقوی معده و کبد حار و اشتهای طعام و جهت رفع اسهال و تقطیرالبول و آشامیدن آب آن با شکر جهت درد سر حار مجرب و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و حمره به حای مهمله مفید.

مضر گرده و مورث قولنج و مرخی معده، **مصلح** آن انیسون و عود و گلشکری.

مقدار شربت: از آب آن تا بیست و پنج درم و از جرم آن دوازده مثقال.

بدل آن: سیب ترش است و زعرور جبلی کوچکتر از بستانی است و دو نوع باشد سرخ رنگ و زرد و بهترین آن نیز بسیار رسیده آنست. طبیعت سرخ آن قریب به بستانی است و زرد آن سرد و خشک و قابض‌تر از سنجد و در افعال و خواص آن نیز قریب به بستانی‌اند و خون و قی باز دارند و گویند پشت را قوی گرداند و داءالفیل را نافع و مضرت و مصلح و مقدار شربت این به دستور بستانی است.

◀زعفران

به فتح زا و سکون عین و فتح فا و را و الف و نون و آن را به سریانی کرکم و جاوی به تشدید یا و به فارسی لرکیماس و به هندی کیسر نامند.

ماهیت آن: تارهای گلی است شبیه به عصفر و بسیار خوشبو و زرد تیره رنگ مایل به سرخی و بی‌خار و اول گل آن از زمین می‌روید و بعد اتمام آن ساق و برگ آن و طول ساق آن یک و نیم شبر و برگ آن شبیه به برگ یاسمین و بیخ آن شبیه به زراوند مدحرج و مانند پیاز نرگس و در گل آن تارها و در هر گلی سه چهار تار زعفران می‌باشد و آن تارهای بزرگ رنگین خوشبو است و آنچه باریک کمرنگ کم بو است زعفران نیست و منبت آن اماکن بسیار است و از مازندران در ده مسمی به باده کوه که عوام باکو نامند و اصطهبانات و گیلان و شام و مصر و مغرب و کشمیر و غیرها و بهترین همه کشمیری پس اصطهباناتی پس مازندرانی و بادکوهی پس از جاهای دیگر و بالجمله بهترین آنها بسیار زرد مایل به سرخی خوشبوی تازه آنست از هرجا که باشد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک و بعضی در سیّم گرم و در دویّم خشک گفته‌اند و قول اول اصح است.

افعال و خواص آن: مفرح قوی و مقوی حواس و مغری و منضج و محلل و مصلح عفونت خلط بلغمی و مانع و حافظ آن از تغییر و فساد و مدر بول و با قوّت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و بشره و رساننده قوّت ادویه به قلب و سایر اعضا و مفتح سده دماغ و جگر و سپرز و آشامیدن یک مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط آن جهت ازاله سپرز و با میپختج جهت رفع خمار و با عسل جهت ریزانیدن حصات و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعده و استشمام آن جهت برسام و شوصه نافع و منوم و اکتحال آن جهت جلای بصر و دمعه و غشاوه و زرقت عارض از امراض و سلاق و جرب و قرحه چشم و نطول آن جهت صداع شدید و بی‌خوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات و نوازل به چشم و تسکین جمره و ورم حار گوش و درد سر بارد و رفع بی‌خوابی و طلای آن با فرفیون جهت نقرس و مفاصل و ذرور آن جهت نزف الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعده.

مضر گرده و مضعف اشتها و مغثی (و به جهت اضرار به حموضت)[1] حاصله از انصباب سودا به معده و مقوی معده است به جهت آنکه در آن قوّت رایحه و قابضه است و مصدع و با شراب مسکر و مداومت آن مکدر حواس و مضر اعصاب، **مصلح** آن انیسون و سکنجبین.

مقدار شربت آن: تا دو درم و گفته‌اند سه درم آن کشنده است

۱. فقط در ب



به تفریح مفرط و اصلی ندارد زیرا که این مقدار آن را این اثر نیست مصلح و دافع ضرر آن اشیای قابضه روح است و بالخاصیت. گذاشتن یک تار آن در احلیل باعث ادرار بول بند شده و گفته‌اند چون دو درم آن را با آب سرشته مانند گردکان مدور ساخته در آن سوراخ کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیت مجرب.

بدل آن: به وزن آن قسط و مثل آن دانه اترج و ربع آن سنبل و سدس آن سلیخه است و **دهن** آن که پنجاه مثقال آن را در سه رطل و نیم روغن کنجد و یا روغن زیتون پنج روز بیندازند و هر روز بر هم زنند پس صاف کرده نگاهدارند افعال و خواص آن ملین عصب و صلابت رحم و منوم و محلل و تدهین بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای آن جهت تنقیه قروح رحم و قروح خبیثه سایر اعضا و حمول آن با موم و مغز استخوان جهت قرحه رحم نافع و برگ گیاه آن جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد به اعضا مفید و ثفل روغن آن را به یونانی قرقومعما نامند و قرقومعما نیز در حرف القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دواءالکرکم و دهن آن و قرص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد.

◀زعفران الحدید

ماهیت آن: زنگ آهن است که آهن را براده نموده بر روی صفحه پهن کرده تر کنند و در جای نمناک گذارند تا زرد شود بعد از آن کوبیده اجرای زرد شده آن را بگیرند و باز به دستور بگذارند و تکرار عمل نمایند تا همه زعفران گردد و بهترین اقسام آن خصوصاً در صناعت آنست که براده حدید را با ربع آن نوشادر ساییده در زمین دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران شود.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و از جمله سموم است. ضماد آن جهت نقرس و بواسیر و داخس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داءالثعلب و با سرکه جهت باد سرخ و جوششهای حاره مجرب و فزرجه آن جهت قطع حیض و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و یک قیراط آن مانع آبستنی است و از خوردن آن حالتی قریب به توبال آهن و براده آن خورده به هم می‌رسد و مداوای این مداوای آنست و در توبال در حرف تا مذکور شد.

فصل الزاء مع الفاء

◀زفت رومی

به کسر زا و سکون فا و تای مثناة فوقانیه و ضم را و سکون واو و کسر میم و یا.

ماهیت آن: سه نوع است زفت یابس و زفت بحری و زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است و گویند اسم قیقهر است و غلط است و بهترین آن صافی براق املس آنست.

◀زفت بحری

به فتح بای موحده و سکون حا و کسر رای مهملتین و یا.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به قطران سیاه و سیال از زمین مانند نفط حاصل می‌شود سیال آن قیر است که بر کشتیها و حمامات و غیرها برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها می‌مالند و داخل مراهم می‌کنند و بهترین اصناف آن نرم آنست.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و مقوی مفاصل و جهت فالج و عرق النساء و نقرس و ریاح بارده و اوجاع زانو و مقدار یک درم آن تا دو درم مسهل و ضماد آن با تکرار عمل جهت جذام و التیام اعضای شکسته نافع.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: قطران و گویند جاوشیر و سقز است بالسویه.

مضر ریه، **مصلح** آن کثیرا است و بیان قیر در حرف القاف مع الالف در قار مذکور خواهد شد.

◀زفت الرطب

ماهیت آن: رطوبتی است که از درخت صنوبر بی‌برکه قسم نر آنست سیلان می‌نماید و آنچه از درخت بار دهنده آن که غیر چلغوزه است و مسمی به تنوب سیلان می‌نماید منجمد آن را راتیانج نامند و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمر آن مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر حاصل می‌شود آن را قطران نامند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن آن جهت ورم عضل حلقوم و مری و ورم عضل باطنی دو طرف حلق و ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهت نفث الدم و مده سینه و سرفه مزمن و ضماد آن جهت جذب خون به ظاهر جلد و فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران سمی و با موم جهت برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحات صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحت فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن زخمهای چرکناک و جمره به جیم و خشک ریشه و باعث التصاق آنها و به دستور با مراهم معفنه و ضماد آن بر میان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهت اخراج زلوی در حلق مانده مجرب دانسته‌اند و با شکر جهت اقسام حزاز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النساء و



داءالثعلب و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنه آن جهت ورم حار و صلب امعا و رحم و گزیدن عقرب مؤثر.

مضر ریه **مصلح** آن کثیرا و بنفشه.

مقدار شربت آن: تا سه درم.

بدل آن: به وزن آن قیر است و گویند ربع آن قطران و روغن زفت که رطوبت بخار آنست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی آن گذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند و یا به قرع و انبیق مقطر نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن مو در داءالثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و برص ناخن و عرق النساء و سوزش آن و امثال اینها انفع از زفت است و قاطع نزف الدم، مسهل و تریاق سموم و جالی است و دوده زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن آن و قرحه چشم و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت باصره بغایت مؤثر است.

◄زفت یابس

ماهیت آن: زفت رطب است که به خودی خود خشک شود و یا به طبخ خشک کنند و آن را ابوسفاس نامند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: یبس و تجفیف این زیاده از رطب آن و در انضاج ضعیف‌تر از آن و جهت التیام قروح فاسده و ضربه و سقطه و قوبا و تحلیل و انضاج ورمهای صلبه و تفتیح سدد و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیف‌تر از رطب.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال است.

فصل الزاء مع القاف

◄زقال

به ضم زای و فتح قاف و الف و لام اسم فارسی قرانیا است به نون قبل از یای مثناة تحتانیه.

ماهیت آن: دیسقوریدوس گفته ثمر درختی است عظیم بقدر زیتونی و طولانی و در خامی سبز و بعد از رسیدن یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سایه می‌گردد و طعم آن ترش با اندک عفوصت و قبضی و آن را مانند زیتون مملح نیز می‌نمایند و در ملک هند و بنگاله ثمری فی الجمله شبیه بدین به هم می‌رسد و آن را جامون نامند و در حرف جیم ذکر یافت و گفته‌اند آن را کرونده نامند و در حرف کاف انشاءالله تعالی خواهد آمد.

طبیعت آن: سرد مایل به اعتدال و خشک و با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: جهت اسهال و قرحه امعا و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود ابخره به دماغ نافع.

مضر سینه، **مصلح** آن شکر است و ثمر خشک نارس آن که سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت مؤثر. خاکستر برگ آن جهت رفع آثار مفید و بغدادی صاحب مالایسع نوعی از انبرباریس دانسته چنانچه در انبر ذکر کرده و طبیعت آن را در آخر دویّم سرد گفته و غیر قابض و با رطوبت غرویه بلغمیه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب سریعاً و نافع برای آنچه نافع است انبرباریس گفته.

◄زقوم

به فتح زای و ضم قاف و سکون واو و میم به هندی تهور و سنده و سیج نیز نامند.

ماهیت آن: از جمله اشجار است و دو نوع می‌باشد حجازی و شامی حجازی آن بقدر قامتی و برگ آن از برگ انار عریض‌تر و با تشریف و گل آن از اطراف شاخ‌ها به هیأت یاسمین و زرد پسته‌ای رنگ و ضخیم و ثمر آن سیاه رنگ و شبیه به هلیله و در جوف آن دانه‌ای مانند کنجد و درخت نوع شامی بزرگتر و خاردار و گل آن زرد و ثمر آن از هلیله بزرگتر و رسیده آن شیرین طعم با تفاهت و عفوصت و مغثی و این نوع را **طبیعت آن**: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل ریاح و جالی و رافع آثار مقدار شربت تا پنج درم و روغن تخم آن با اندک تخدیر جهت تحلیل ریاح مفاصل و مواد بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل آنها و رافع سدد و فالج و نقرس و سپرز و امثال اینها شرباً و ضماداً.

مصدع محرور و سیاه کننده موی، **مصلح** آن شیر تازه دوشیده.

مقدار شربت آن: چهار قیراط.

بدل آن: نفط است و نوع اول با برگ و بار و تازه آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تجفیف و رادع و آنچه در بنگاله و هند دیده و شنیده شد چهار نوع می‌باشد یکی شاخ‌های آن سه پهلو و این را به هندی تدهارا نامند و گره‌دار می‌باشد و بر سر گره‌ها برگ‌های بسیار کوچک و شیر این را گرفته با آرد نخود بریان سرشته حبوب می‌سازند و برای رفع آتشک می‌گویند قوی الاثر است و اسهال قوی می‌نماید و دویّم چهار پهلو و این خاردار و بی‌برگ می‌باشد و سیّم ساق آن خاردار و شاخها و تنه بالای آن بی‌خار و برگ‌های آن اندک باریک و



بلند بقدر نیم شبر و این را سیج نامند و آب بـرگ ایـن را گرفتـه گرم نموده در گوش جهت درد آن می‌چکانند و با انـدک نمـک گرم کرده برای سرفه اطفال می‌خورانند و نیز جهت ضـیق الـنفس و استسقا و جذام و صلابت سپرز و ضعف هاضمه و یرقان و نفـخ شکم و ریاح محتبسه در امعا یعنی قولنج ریحـی و تفتیـت سـنگ گرده و مثانه و تحلیل اورام. چون پوست ریشه بیخ پالک جـوهی که گیاه هندی است در آب برگ آن به این طریق که برگ آن را از آتش گرم نمایند که نرم شود و در دستها فشـار دهنـد کـه آب خـوب برمـی‌آیـد سـاییده حـب یـا قـرص بسـته خشـک کـرده نگاهدارند وقت حاجت در آب بـرگ آن سـاییده بـر قوبـا طـلا نمایند روزی دو سه دفعه در چند روز زایل شود اگـر چـه کهنـه باشـد مجـرب اسـت و مکـرر بـه امتحـان رسـیده و از آن مربـا می‌سازند و جهت امراض مذکوره قبل نیز نافع و چون ساق و شاخ آن را ورقهای ریزه کرده با شلتوک که به هنـدی شـمالي و دهـان نامند در خمی فرش از زقوم ورق کرده و لحاف از شلتوک کننـد طبقه طبقه تا پر گردد و بر آن آن مقدار آب بریزند که از بـالای آن یک وجب پر گردد پس سر آن را پوشـیده در سـرگین اسـب یک هفته یا ده روز دفن کنند پـس بـرآورده شـلتوک‌هـا را نـیم خشک نموده کمسک سازند و روزی ناشتا مقدار یـک کـف آن را که سه مثقال باشد بخورند جهت استسقا و سرفه و ضیق الـنفس بارد رطب مفید و نوع چهارم ساق و شاخ‌های آن کم خار و از آن تارها بقدر یک شبر و زیـاده و بقـدر انگشـت بـاریکی آویختـه می‌باشد و لبن این چهار قسم همه سفید و بـه نـدرت سـرخ و زرد نیز می‌باشد. سفید آن جهت امـراض و سـرخ و زرد آن در اثبـات عقرب و سیماب مؤثر گفته‌اند و دیگـر اقسـام هـم دارد چنانچـه راقم در باغهای انگلیسه دیده از آن جمله سه پهلـو اسـت کـه بـر درختهای بزرگ می‌پیچد و ریشه‌های آن که به منزلـه بـیخ تـوان گفت بر تنه درختها ریشه‌ها دوانـده مـی‌چسـبد و بـالای درخـت بلکه منتهای شاخ‌های درخت شاخها کشیده متفرق می‌گـردد و از بیخ اصلی که قرب زمین است کنده‌تر می‌شود و قسم دیگـر سـه و چهار پهلو است کـه شـاخ‌هـای گنـده بـرآورده ایسـتاده و بـر آن خارهای بسیار طولانی می‌باشد بر خلاف سه دهـاره و چودهـاره هندی که خارهایش کوچک می‌باشد.

فصل الزاء مع اللام

◀زلابیه

به فتح زای و لام و الف و کسـر بـای موحـده و فـتح یـای مثنـاة تحتانیه و ها به فارسی حلوای زلیبی نامند.

ماهیت آن: از جمله حلوای معروفه است تازه آن لذید.

طبیعت آن: گرم.

افعال و خواص آن: مولد خلط صـالح و سـریع الهضـم و بغایـت مسمن بدن نحیف و مقوی گرده و جهت رطوبت ریه و سرفه نافع و مسدد و **مصلح** آن سکنجبین و انار.

◀زلایف الملوک

نوعی از ابرون است که حی العالم باشد و به فارسی زلف عروسان نامند.

فصل الزاء مع المیم

◀زمج

به فتح زای و ضم میم و جیم به فارسی چرغ و بـه ترکـی اوتلکـو نامند.

ماهیت آن: از جمله سباع طیور است کـه بـدان جـانوران صـید می‌کنند.

طبیعت آن: بسیار گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت ضعف دل طبیعی و خفقـان عارضـی و زهره آن را چون به تنهایی و یا با اکحال مناسـبه در چشـم کننـد جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری مجرب و سرگین آن طلاءً جهت رفع کلف و نمش و آثار جلد مؤثر.

◀زمجایی

به فتح زای معجمه و سکون میم و جـیم و الـف کشـیده و همـزه مکسوره و یای خطی ساکن در آخر.

ماهیت آن: میوه ایست جنگلی بقدر دانه انگـوری کـه در بـلاد زیرباد به هم می‌رسد با پوست خشک خشبی و اندرون پوست آن لحمی شیرین و لطیف کم رطوبت و در سـه سـال یـک بـار ثمـر می‌دهد و در آن سـال متعـارف اسـت کـه اطفـال را آبلـه بسـیار برمی‌آید.

طبیعت آن: گرم مایل به خشکی و با رطوبت فضلی.

افعال و خواص آن: تا حال معلوم نگشته است.

◀زمرّد

به ضم زا و میم و رای مهمله مشدده و دال و بـه ذال معجمـه نیـز برآمده به هندی پنا نامند.

ماهیت آن: از جمله احجار نفیسه است و گفته‌اند که در معـدن ذهب به هم می‌رسد که بر آن یبس و انجماد غالب گشته و بـدان سبب سبز شده و در مدت بیسـت و یـک سـال در معـدن تکـون می‌یابد و بعضی این را و زبرجد را از یک جنس می‌دانند کـه بـه سبب اختلاف ماده هر یک به نوعی تکون می‌یابـد و صـلابت آن از احجار دیگر کمتر است و سوهان در آن اثر می‌کند و اقسـام و



الوان می‌باشد قسمی ذبابی است یعنی رنگ آن شبیه به ذباب اخضر است نه آنکه بر حامل آن ذباب نمی‌نشیند چنانچه بعضی گمان کرده‌اند و این قسم بهترین اقسام و صاف و شفاف و آب آن متموج و رقصان می‌باشد و صورت چشم مخفی در آن مریی می‌گردد و این را صعیدی نامند که از صعید مصر آورند و قسمی ریحانی است یعنی رنگ آن شبیه به رنگ برگ ریحان و این را زمرد نو نامند و قسمی فستقی است یعنی سبز مایل به سیاهی و این را زمرد کهنه نامند و قسمی سلقی یعنی شبیه به رنگ برگ سلق و قسمی زنجاری شبیه به رنگ زنجار و قسمی کراثی شبیه به رنگ برگ کراث و قسمی دیگر صابونی یعنی به رنگ صابون سبز مایل به سفیدی است و این بدترین اقسام است و بهترین همه سبز پر آب شفاف صلب آنست که آمیخته به سنگریزه و طلقی نباشد یعنی در جرم آن ریزه‌های سنگ نباشد و نیز بعضی مواضع آن براق مانند طلق نباشد.

طبیعت اقسام آن: در دویّم سرد و در سیّم خشک و قوّت آن مدتی مدید می‌ماند.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی حرارت غریزی و ارواح و دل و دماغ و کبد و معده و رافع صرع و هم و غم و حزن و خفقان و ذات الجنب و ذات الریه و نزف الدم و اسهال دموی و سموم قتاله و نهش هوام و استسقا و یرقان و حبس البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و جذام هر چند که متقرح و اطراف ریخته باشد شرباً و تعلیقاً و چون شخصی که زهر خورده و یا جانوری سمی او را گزیده باشد قبل از سرایت به جمیع اعضا مقدار هشت شعیر آن را نرم سوده بخورد زهر بر آن کارگر نشود و امان یابد از افتادن مو و جدا شدن پوست بدن و اکتحال آن جهت تقویت بصر و رفع سبل و مداومت نظر کردن بر آن رافع کلان بصر و تعلیق آن و پوشیدن انگشتری آن جهت منع صرع در مصروع و لهذا ملوک آن را علاقه و گردن بند اطفال می‌نمایند از حین ولادت و چون انگشتری از طلا باشد جهت رفع طاعون مؤثر و طلای ان جهت سعفه و قروح خبیثه مفید و چون یک مثقال آن را در انگشتری ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد در طالع میزان که آفتاب در برج هوایی باشد نصب کنند و بپوشند باعث قبول دلها و هیبت در نظرها و قضای حوایج مجرب دانسته‌اند و خواص و منافع بسیار دیگر بدان منسوب می‌دارند مانند آنکه می‌گویند چون به طعام زهردار رسد عرق کند و حامل آن تنگی معیشت نیابد و چون افعی را نظر بر آن افتد کور شود و بعضی گویند آب از چشم افعی جاری گردد و کور نشود و غیر اینها از خواص و منافع و حال آنکه هیچ یک اینها اصلی ندارند زیرا که در هنگام توانگری اکثری مردم به قیمت بسیار اعلی خریده‌اند و بعد از آنکه فقیر و دست تنگ شده هم آن را به قیمت بسیار نازل فروختند و مجربین آن را بر چشم افعی مالیدند مکرر و کور نشد.

مقدار شربت آن: در رفع سموم یک دانگ و در نزف الدم یک قیراط.

بدل آن: در دفع سموم زبرجد و در رفع اسهال مرجان است.

◀زمور

به ضم زای و میم و سکون واو و رای مهمله اسم فارسی زفت یابس است و در دلک مغسول را زمور لاک نامند و مستعمل زرگران است.

افعال و خواص آن: در احتباس حیض بیعدیل و مقدار یک مثقال آن را با زرده تخم مرغ نیمبرشت از مجربات است جهت نزف الدم هر عضو نیز.

فصل الزاء مع النون

◀زنبا

به فتح زای و سکون نون و بای موحده و الف لغت فارسی است

ماهیت آن: گیاهی است کثیرالوجود در ری در تابستان می‌کارند و در اوایل زمستان می‌روید.

طبیعت آن: بسیار گرم و تند و تیز.

افعال و خواص آن: موجب حرارت بدن به نحوی که مستعمل آن از سردی هوا متضرر نگردد و جهت درد سر بارد و حدت بصر و پراکنده کردن ریاح و برطرف کردن آنها به قوّت شرباً و نطولاً نافع.

مضر به دماغ و خان آن مغثی به شدت به خلاف جوش داده آن و **مصلح** آن در سرکه پختن و با کاسنی و ساق کاهو و مکیدن انار چاشنی‌دار و سفرجل عقب آنست.

◀زنجار

به فتح زای و سکون نون و فتح جیم و الف و رای مهمله معرب زنگار فارسی است. به یونانی قینطوس و معنی آن مجرود بود.

ماهیت آن: زنگ مس است و انواع می‌باشد معدنی و غیر معدنی مصنوع. معدنی آن در معدن مس تکون می‌یابد و به یونانی این را بارسقاریس نامند و عبارت از دهنه مسی است و نوع دیگر آنست که در مغازه قبرس نزد طلوع شعری مقطر می‌گردد و منجمد می‌شود و این خالی از آمیزش به خاک و سنگریزه نیست و همچنین گرانی آن و این هر دو ردی و استعمال آن مجوز نیست در انسان و مصنوع آن اقسام است یکی آنست که سرپوش مسی را بر ظرف سرکه تند به نحوی گذارند که بخار آن از سرپوش بیرون نرود و بعد از هجده روز یا زیاده بردارند آنچه زنگ بر



طرف اندرون آن به هم رسیده باشد بتراشند و باز چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیگری زنجار دودی است و آن چنان است که مس را صفحه‌های بسیار تنگ سازند و بر هم چیده سرکه تند بر آن ریزند و بگذارند در سردابهای بسیار سرد تا زنگار شود پس زنگ آن را گرفته در هر پنج مثقال آن چهار اوقیه سرکه کهنه داخل کرده در هاون مسی بسیار بسایند تا غلیظ گردد پس شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده فتیله‌ها ساخته در آفتاب گذارند تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز می‌سازند و بهترین همه معدنی است پس دودی و آن را مغشوش به سنگریزه سوده می‌نمایند و امتحان آن آنست که چون تر کنند و با انگشت بمالند نرم گردد به خلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش به قلقنت نیز می‌کنند و امتحان آن آنست که بر اخگر گذارند اگر سرخ گردد مغشوش است زیرا که قلقنت بر آتش سرخ می‌گردد به خلاف زنجار.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: از سموم قتاله است و اکال و لذاع و معفن و مورث قرحه و سترنده گوشت و قالع آثار و با موم و روغن زیت بی‌لذع و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و باعث رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص و پخته آن با عسل جهت تنقیه چرک جراحات وسخه و دانه بواسیر جاسیه و ناصور مقعده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششها و زخمهای اعضای باردالمزاج مانند دهان و بینی و گوش و استرخای لثه و غلظت اجفان و اکتحال آن با عسل جهت غلظت اجفان و طلای محرق آن با فندق سوخته و کثیرای سرخ و سفیده تخم مرغ جهت کل جراحات حادث در سطح بدن مجرب و محلول آن در شیر دختران و سرکه در هاون مس به حدی که غلیظ و خشک گردد جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق آن که در سودن شبیه به توتیا گردد جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق و رطوبت او را خشک کند و به دستور با ادویه مناسبه جهت امراض چشم و با مراهم جهت خوردن لحم زاید و اصلاح قروح خبیثه متعفنه و با ادویه مناسبه جهت قروح شهدیه سر و چون با اشق بسرشند و فتیله ساخته در بواسیر گذارند فایده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بدبویی و زخم آن نافع ولیکن باید که دهان را پر آب کنند که گرد آن به حلق نرسد زیرا که گرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازه دوشیده و مسکه و چون زنجار مضر اعضای عصبانی است استعمال آن بی‌ضرورت جایز نیست و عندالضرورت مقدار کم آن با ادویه مغریه و ادهان و لعابات و یک درم آن کشنده به قرحه جگر و بعد از تجاوز از معده عدیم العلاج مصلح آن جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابها و مرقهای چرب و سایر تدابیر اسفیداج و زنجفر و زیبق خورده است.

بدل آن: به وزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر است.

◄زنجبیل

به فتح زای و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و لام به هندی تر تازه آن را ادرک و خشک آن را سونته نامند و سندهی نیز گویند.

ماهیت آن: بیخی است معروف نبات آن شبیه به نبات شقاقل و از آن کوچکتر و برگ‌های آن باریک طولانی بقدر یک شبر و زیاده و بی‌گل و ثمر و در مازندران نیز به هم می‌رسد و در بلاد هند و دکهن و گجرات و بنگاله بسیار می‌شود و همیشه تازه آن به هم می‌رسد و کوهی و دشتی نیز می‌باشد کوهی آن بزرگتر هم در بیخ و هم در گیاه و زنجبیل بی‌ریشه سفید خشک را به هندی ستهوه نامند و این بهترین همه است و از چین که مربای زنجبیل می‌آرند دانه‌های بزرگ و بالیده و نهایت بی‌ریشه که مانند آن هیچ جا نمی‌شود.

طبیعت: تر و تازه آن در سیّم گرم و در اول خشک و خشک آن در دویّم خشک و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مقوی قوّت حافظه و هاضمه و معده و کبد و مفتح سده جگر و مبهی و محلل ریاح غلیظه معده و امعا و مقطع بلاغم و رطوبات غلیظه چسبیده به سطح معده و امعا و غیرها و مجفف آنها و ملین طبع و مخرج خلط غلیظ و رطوبات دماغی و حلق و برودت اعصاب و جهت فالج و کرم معده و یرقان سدی و تقطیرالبول حادث از برودت و ضعف آلات بول و اسهال که از فساد غذا باشد و جهت رفع سموم حیوانی و تسکین تشنگی بلغمی و با نبات و کندر جهت رفع مضرت میوه‌های تازه و رطوبت معده و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ازدیاد منی و غلظت آن و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و معین قوّت مسهله تربد و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار است و اکتحال آن جهت غشاوه و سبل و بیاض و در دهان داشتن آن رافع تشنگی بلغمی و ضماد آن جهت تقویت اعضا و کزاز و رفع ریاح و بواسیر و اوجاع بارده و ورم بارد بلغمی و مایی و ریحی خصیه و سایر اعضا و با دو وزن آن حرمل اقوی است در تأثیر و به دستور مالیدن سفوف خشک آن و گرم نگاهداشتن آن موضع که هوای سرد بدان نرسد و به دستور با نصف وزن آن رازیانه خشک نرم کوبیده بیخته و با زرنباد نیز.

مضر حلق، **مصلح** آن عسل و روغن بادام.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: دارفلفل است و جوارش و مربای آن در قرابادین ذکر



یافت و ضماد تر و تازه نرم سوده آن جهت داءالثعلب و تحلیل اوارم ریحیه و بارده مایبه و تسکین اوجاع بارده نافع و نوع کوهی آن قوی‌تر و گویند چون آن را نرم بکوبند و بیزند و بر آب گوشت بپاشند و بخورند جهت دفع اوجاع مفاصل و امراض بارده رطبه و اورام بارده نافع و به دستور طلای خشک آن و یا آب تازه آن و نیز نوع دیگر می‌شود در هند و بنگاله که آن را انبه سونته می‌نامند و بوی انبه خام از آن می‌آید این نیز قریب به اول است در مزاج و خاصیت و تر و تازه این را اکثر ورق کرده با نمک و آب لیمو پرورده بعد از طعام برای تقویت هاضمه و تغییر مزه دهان اندک اندک می‌خورند و خوشبو و لذیذ می‌باشد و از نوع اول نیز تازه آن را ورق کرده به دستور با نمک وآب لیمو پرورده و یا خشک آن را کوبیده و بیخته با نمک و آب لیمو خمیر کرده اقراص می‌سازند و به دستور تنقل می‌نمایند.

◀زنجبیل الکلاب

ماهیت آن: گیاهی است برگ آن شبیه به برگ بید و بسیار زرد و شاخ‌های آن سرخ رنگ و طعم آن تند و شبیه به زنجبیل و کشنده سگ و لهذا آن را زنجبیل الکلاب نامند و گویند نوعی از صعتر است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: ضماد تازه تر آن جهت رفع کلف و آثار بسیار قوی الفعل و ضماد برگ آن محلل اورام صلبه و خوردن آن جایز نیست و مولف اختیارات بدیعی آن را فلفل الماء دانسته و از صفات آن ظاهر می‌گردد که غیر آنست .

◀زنجفر

به فتح زای و سکون نون و فتح جیم و سکون فا و رای مهمله به فارسی شنگرف نامند.

ماهیت آن: معرف است و دو نوع می‌باشد معدنی و مصنوعی معدنی آن را به یونانی مینون نامند و در معدن زیبق و طلا و مس تکون می‌یابد و حجرالزیبق می‌نامند و آن مانند عروقی سرخ اسرنجی رنگ با کثافت است و بعضی این را کبریت احمر دانسته‌اند و مصنوع آن از زیبق و کبریت است و به یونانی قبساباری نامند. بهترین آن قلمهای بلند سرخ بسیار تیره آنست که بوی کبریت از آن نیاید.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و بعضی خشک در سیّم و بعضی در دویّم سرد دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: قابض و جاذب و بعضی قوّت قبض آن را زیاده از جذب آن و بعضی بالعکس گفته‌اند و از شادنج قابض‌تر و ذرور آن جهت قطع نزف الدم و تأکل دندان و اندمال جراحات و خشک نمودن رطوبت آنها و حکه و جرب و حصف و نمش و شپش و سوختگی آتش نافع و با موم و روغن جهت سوختگی آتش و بثور و شقاق مقعده و اندمال جراحات و رویانیدن گوشت و همچنین مرهم آن و مرهم آن با قنه جهت ردع دمامیل در ابتدا و تحلیل و انفجار آنها و تحلیل اورام بارده و گرفتن دود آن باعث خشکی قروح خبیثه و اندمال آنها است ولیکن باید که چشم و گوش و دهان را از آن محافظت نمایند و عندالاستعمال در دهان آب پر نمایند زیرا که آن از سموم قتاله است و دو درم و گویند دو مثقال آن کشنده است به خناق و کرب و خفقان و جمود و سایر احوال زیبق خورده، اصلاح آن قی فرمودن به روغن گاو و به طبیخ انجیر و شبت و ماءالعسل و بوره و آشامیدن ادویه نافعه سحج مانند شیر تازه دوشیده و مطبوخ بزور لعابی و لعابات و آشامیدن مرقهای چرب و اگر برآید به قی بهتر و الا حقنه نمایند به ادهان و بدل آن شادنج است و اهل هند را عقیده آنست که چون آن را تنقیه و تصفیه نمایند و با ادویه مناسبه و یا به تنهایی حبوب صغار سازند جهت تبهای مزمن و مرکب و سرفه بارد رطب مزمن و ضیق النفس و یرقان و سختی شکم حادث از ریاح غلیظه و اوجاع مفاصل و جذام و رفع سمیت زهرها بسیار نافع و مقوی نور باصره است و دستور صنعت آن و مراهم آن در قرابادین مذکورشد.

◀زنبق

به فتح زای و سکون نون و فتح بای موحده و قاف به فارسی سوسن آزاد نامند و گویند که آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور خواهد شد و گویند کسانی که سوسن ابیض دانسته‌اند اشتباه کرده‌اند. صاحب اختیارات بدیعی گفته گل آن را سه شاخ زرد بود و بلندی شاخ آن که گل دارد یک گز و زیاده و کمتر و بر سر هر شاخی چهار و پنج و شش تا ده گل می‌باشد و خوشبوی و برگ‌ها که بر شاخ آن می‌باشد شبیه به برگ مورد و بلندتر از آن و برگ بیخ آن شبیه به برگ کاسنی و ضخیم‌تر از آن و رازقی گفته که زنبق است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در یبوست معتدل و بعضی در اول گرم دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: ملطف و مقوی دماغ و پیاز آن در افعال مانند پیاز نرگس است و قوی‌تر از آن و روغن آن که مانند روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته و سه مرتبه گل زنبق را تجدید کرده باشند در دویّم گرم و در اول خشک ملطف و ملین و مقوی اعضا و پنج درم آن مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای آن جهت رفع قشعریره و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع.



بدل آن: در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است.

◀زنبور

به ضم زا و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و رای مهمله جمع آن زنابیر آمده به هندی بهر و در بنگاله برله نامند.

ماهیت آن: از جمله حشرات الارض است و انواع می‌باشد مراد از آن بزرگ سرخ رنگ آنست و در اکثر صفات مانند نحل است که مگس عسل باشد و گویند چون ایام زمستان آید داخل خانه خود شود و بیرون نیاید تا هنگامی که هوا به اعتدال آید و مگس را صید می‌نماید و چون کسی متعرض خانه او گردد همه زنبوران متعرض اذیت او گردند و بگزند او را و بی‌تعرض نیز مردم را می‌گزند لیکن کمتر و آن عضو ورم و سوزش و خارش می‌کند و چون روغن بر زنبور ریزند بی‌حس گردد مانند مرده و بمیرد و چون بر وی سرکه پاشند باز به حرکت آید و چون روغن چراغ بر آن ریزند بمیرد و گویند نر آن را یک نیش قوی زهردار است و ماده آن را دو نیش ضعیف کم زهر و در ایام زمستان نیش آن می‌افتد و یا سمیت آن کم می‌گردد و ماده خانه آن معلوم نیست که از چه جنس است و نوع سرخ آن را سمیت از سایر انواع بیشتر.

طبیعت آن: بسیار گرم و خشک.

افعال و خواص آن: طلای آن با عسل و نمک جهت رفع برص و اورام رخوه بارده و گزیدن آن صاحبان امراض بارده مزمنه عصبانیه را مانند فالج و امثال آن بغایت نافع و گویند چون بچه‌های آن را خشک نموده ساییده یک درم آن را با فالوده بخورند موجب فربهی بدن است و زنبور سیاه مایل به زرقت را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص و بهق و رفع آثار غایره نافع و چون زنبور کسی را بگزد و در عضو ملسوع درد و سوزش و خارش و سرخی و ورم به هم رسد از انواع ضعیفه آن کمتر و قویه زیاده مداوای آن مکیدن موضع لسع است از دهان و به قوّت و یا به سر سوزن و یا غیر آن اندک شکافته و به قوّت مکیدن پس مالیدن خاک با سرکه و کافور و طحلب با سرکه و یا گل ارمنی با سرکه و به دستور گل رست با آب غوره و یا جدوار با سرکه و ضماد سرگین گاو تازه و ضماد خبازی و بقله رجله و عنب الثعلب و گذاشتن خرقه تر کرده با آب برف و یخ بر آن و تبدیل نمودن و گذاشتن در آب بسیار گرم و بلافاصله در آب بسیار سرد مسکن وجع آنست و مالیدن نوره و بادروج و خوردن ربوب قابضه و بزرقطونا و سکنجبین حامض و ماءالرمان حامض و خیار و هندبا و کاهو و گشنیز خشک با آب سرد و شکر و فصد نمایند اگر احتیاج به فصد باشد و مالیدن مگس ساییده بر آن و ضماد برگ کچو که در هند اوری نامند و با روغن گاو داغ کرده و یا روغن با پیاز داغ کرده و زنبور عسل نحل است در حرف نون مع الحاء انشاءالله تعالی خواهد آمد.

فصل الزاء المعجمه مع الواو

◀زوان

به فتح زا و واو و الف و نون.

ماهیت آن: اکثری آن را شیلم دانسته‌اند و یوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه آن غیر آنست و دانه‌ایست مایل به سیاهی و اندک سبزی مانند ماش و کوچک طولانی و سر آن باریک و در غلافی منحنی مانند غلاف شمشیر و طعم آن تلخ و با حدت و کراهیت به حدی که نفوذ می‌کند در سطح ذایقه زبان و مسکر شدید و موحش بدون تفریح و قسمی دانه آن پهن می‌باشد و قسمی زرد طولانی و این هر دو ردی‌تر از اول است.

طبیعت آن: در اوایل سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: با قوّت سمیت و جاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن بغایت مؤثر و طلای آن جهت رویانیدن موی داءالثعلب و تحلیل اورام و کماد آن جهت درد سر بارد نافع و چون داخل نبیذ کنند قوّت آن را قوی گرداند و سکر بسیار آورد و چون مسکر و مضر دماغ و عقل و مقعده است و سبات بسیار می‌آورد اولی اجتناب از خوردن آنست مصلح آن قی کردن به روغن گاو و مالیدن اطراف سفلی بدن و ربوب حامضه خوردن و بوییدن گلها و خوشبویی‌های بارد مقوی دماغ است.

◀زوفای یابس

به ضم زای و سکون واو و فتح فا و الف.

ماهیت آن :گیاهی است مفروش بر روی زمین برگ آن شبیه به صعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریت و شاخ‌های آن پر گره و بر هر گرهی گلی مایل به زردی و بی‌تخم و تلخ مزه و نوشته‌اند که برگ آن مانند برگ حنا است و بهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس آورند و آن را زوفای مصری نامند.

طبیعت: بستانی آن در دویّم گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قوی‌تر از بستانی.

افعال و خواص آن: ملطف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت فالج و سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و پهلو و زانو و معده و جگر و قولنج و سحج امعا و گزیدن جانوران سمی و داءالثعلب و داءالحیه و بخار آن جهت تحلیل ریاح گوش و



مضمضه پخته آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن طبیخ آن با آب و عسل و سداب جهت ورم شش گرم و ربو و سرفه مزمن و نزله که از سر به حلق ریزد و عسرالنفس و کشتن کرم معده و حب القرع و به دستور لعوق آن با عسل جهت رفع تکون کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با قردمانا و ایرسا قوّت اسهال آن قوی‌تر و جهت نیکویی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقا و گزیدن جانوران سمی و با طبیخ انجیر جهت خناق امتلایی و ضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم بارد و خون مرده که در پلک چشم مانده باشد و پخته آن جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز.

مقدار شربت آن: در مطبوخ چهار درم تا پنج درم.

مضر جگر، **مصلح** آن صمغ عربی و انار ترش.

بدل آن: صعتر است و جوارش و اشربه و لعوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور شده.

◄زوفاءالرطب

به فتح رای و سکون طای مهمله و بای موحده به فارسی سنکل میش و به ترکی شقلدان نامند.

ماهیت آن: چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران و زیر دم گوسفندان در بلاد ارمن به سبب چریدن گیاهی شیردار و با حدت از منافذ به طریق ترشح بیشتر برمی‌آید و در آن مواضع جمع و منعقد می‌گردد و بهترین آن آنست که در آب جوشانیده پشم را از آن جدا نموده باشند و یا کوبیده پشم را از آن برآورده و هرگاه منعقد آن به هم نرسد پشم میان ران گوسفند و بز را بجوشانند و چربی آن را بگیرند و به کار برند. گویند ایّل چون افعی را بخورد پیشانی آن عرق کند و آن عرق منعقد گردد آن را زوفای تر نیز نامند و در نهایت قوّت است در غیر آن.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است.

افعال و خواص آن: منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقا و مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشا و گرده شرباً و ضماداً نافع و طلای آن جهت تشنج و شکستگی اعضا و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تحجر مفاصل و تعقد عصب و آکله و ورم مقعده و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه حوالی آنها و رفع سردی آنها و با پیه مرغابی و طیور جهت تشنج و قرحه گوش و جراحت قضیب و فرج و شقاق مزمن و با اکلیل الملک و روغن تازه حمولاً جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع.

مضر محرورالمزاج و مکرب، **مصلح** آن سکنجبین و روغن گل و سرکه.

بدل آن: لادن و مغز ساق گاو و گوسفند.

مقدار شربت آن: یک مثقال تا سه مثقال و چون آن را از پشم جدا کنند و بسوزانند ذرور آن جهت قروح مذاکیر بهترین ادویه است.

فصل الزاء المعجمه مع الهاء

◄زهرة الملح

به فتح زای و سکون ها و فتح را و تا و الف و لام و کسر میم و سکون لام و حای مهمله.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به شوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند بو و کریه الرایحه شبیه به بوی ماهی و لذاع قوی و با اندک رطوبتی. گویند در حینی که آب نیل طغیانی کرده بر زمینهای پست می‌ماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردند زهرة الملح حاصل می‌گردد و ماسرجویه گفته که آن شوره است که مانند غبار بر روی نمک معدنی می‌باشد و آنچه زرد مایل به سرخی است با اجزای منعقده مانند دانه چند به هم جمع آمده آن ردی است و خالص آن هر دو نوع در زیت گداخته گردد و مغشوش آن در آب.

طبیعت آن: به نهایت گرم و خشک و تند.

افعال و خواص آن: مجفف و محلل قوی طلای آن با مایع مبرّدی جهت غشاوه عین و رطوبتی که از گوش تراوش کند و قروح خبیثه و آکله و تقشر جلد و آثار قروح و منع روییدن موی به سبب احراق آن و با روغنها جهت رفع اعیا و آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ با سکنجبین جهت صرع نافع و با شراب ممزوج در اسهال قوی‌تر از نمک هندی و مدر عرق.

مضر معده، **مصلح** آن عود هندی.

مقدار شربت آن: تا نیم درم و یک درم آن کشنده است و قابل علاج نیست.

◄زهرة النحاس

به ضم نون و فتح حا و الف و سین.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به کف و نمک دانه دانه که از پاشیدن آب بر روی مس تفته به هم می‌رسد و در معدن مس نیز یافت می‌شود و بهترین آن سفید ریزه دانه آنست.

طبیعت آن: در قوّت قریب به زنگار است.

افعال و خواص آن: اکال و لذاع و قابض و جالی. آشامیدن سه قیراط آن مسهل خلط و ماء اصفر و اکتحال آن با مصطکی که حدت آن را کم نماید جهت تحلیل غشاوه بصر و قطور سفید آن با روغن‌ها جهت رفع کری مزمن و غرغره آن با عسل جهت ورم

بارده و لهات و ملازه و مری و با روغن‌ها و مرهم‌ها جهت بردن گوشت زاید حتی گوشت زاید در بینی و بواسیر و تحلیل اورام مقعده و خشک نمودن دانه بواسیر و زخم‌ها و قروح خبیثه و با شراب جهت بثور و وضح و بهق سفید و از سموم قتاله است.

◄زهره

به فتح زای و سکون ها و فتح رای مهمله و ها قرنفل شامی را نامند و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد به فارسی اسم مراره است و به عربی بر رغوه اطلاق می‌کنند و وج را نیز می‌نامند.

فصل الزاء المعجمه مع الیاء المثناة التحتانیه

◄زیبق

به کسر زای معجمه و سکون یا و فتح بای موحده و قاف به فارسی سیماب و جیوه و به هندی پاره و به فرنگی سلواسون نامند

ماهیت آن: از جمله فلزات معدنیه است و شبیه به نقره گداخته متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنگ است و اکثر از آن بلاد می‌آورند در ظرف چوبی و نیز مسموع گشته هر چند بر آن چندان اعتمادی نیست که در شهر ناو و جنته بان که از عرض جدید ربع جنوبی است قلیلی به تعمل به عمل می‌آورند بدین قسم که حیوانات مرده متعفن شده خصوصاً سگ را در خمها پر می‌کنند و سر آنها را بسته تا مدتی مقرر در زیر زمین دفن می‌کنند پس برمی‌آورند در آنها سیماب می‌یابند و اگر از ایام مقرره بگذرد که برنیاورند خمها را خالی می‌یابند و نیز مسموع شده که در معدن طلق قلیلی تکون می‌یابد و در طبقات قطعه ضخیم طلق نیز می‌یابند و از خواص آنست که فلزات دیگر را فانی می‌گرداند چون بدانها رسد و لهذا از چین در ظروف چوبی که آن را به فرنگی پیپ نامند می‌آورند و چون حرارت بدان رسد خود نیز فانی می‌گردد و در آب و جاهای پست نمناک مجتمع می‌شود چنانچه جایی که ملمّع گران کار می‌کنند به نزدیکی آن آب می‌گذارند در آن قدری جمع می‌گردد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در سیّم تر گفته‌اند و بعضی گرم و تر دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: حاد و قابض. چون مبرود و مرطوب المزاج در هر سالی چند روز پی در پی در ایام زمستان هر روز بقدر یک حبه و به تدریج تا یک دانگ از خام آن را بخورد و بالای آن آب گوشت بیاشامد که مانع مغص و معین زود گذشتن آن از امعا و برآمدن آن گردد زیرا که سیماب خام در معده نمی‌ماند و به زودی برمی‌آید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعصاب و هاضمه و باه در مزاجی که موافقت کند بیعدیل است و طلای مقدار قلیل آن که یک مثقال تا دو مثقال باشد بر تارک سر در آخر هر ماه در تحت الشعاع بعد از سر تراشی که شش هفت تیغ خفیفی اندک غایر بزنند به حدی که خون برنیاید و سیماب را با آب برگ تانبول و با آب برگ ریحان و یا با آب دهان و یا با کره ماست و یا بعضی ادهان مناسبه آن مقدار بمالند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن متلاشی و ناپدید گردد بر آن بمالند تا تمام آن منجذب گردد بعد از لمحه‌ای سر را بشویند و بعضی بعد از هر سر تراشی لنگ یا پارچه صفیقی را در کنار خود فرش می‌نمایند و مقداری سیماب خام را در پارچه بسته بر یافوخ خود می‌مالند و آنچه از آن ریخته شد از بالای پارچه باز جمع نموده به دستور می‌مالند تا قریب به یک ساعت و اگر آن را با آب برگ تانبول و یا آب برگ ریحان و یا آب دهن و یا غیر آن کشته بمالند نیز نافع است و اگر در تحت الشعاع اکتفا به مالیدن نمایند نیز خوب است جهت تسخین دماغ بارد رطب و امراض حادث از آن و منع نزلات و مرضی که در بنگاله مشهور است که در انف به هم می‌رسد و آن را اهوا می‌نامند مؤثر و مالیدن اندک آن بر کف هر دو دست باعث خشکی جرب رطب و دانه‌های آتشک است و به دستور مالیدن آن بر دانه‌های آتشک و قروح و جروح خبیثه با روغن گاو که با یک صد و یک آب شسته یا با موم و روغنهای مناسبه و دود آن نیز همین اثر دارد امّا باید که بعد از تنقیه بدن در یک هفته سه بار به عمل آورند و در آن بین غذاهای لطیف و بی‌نمک و یا کم نمک تناول نماید ولیکن باید که به همان اعضا برسد و به دهان و حلق و دماغ و گوش نرسد زیرا که بسیار مضر به دماغ و مولد فالج و بطلان قوّت سامعه و فساد قوّتهای دماغی و زردی رنگ رخسار است و هوام مانند مار و عقرب و غیرهما از دود آن می‌گریزند و اگر نگریزند می‌میرند و طلای کشته آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و رفع جمیع آثار و آکله و سعفه رطبه و قروح ساعیه و سایله و دفع قمل و چون با حنا و روغن بر بدن بمالند نیز جهت دفع قمل و چون کشته آن را به ریسمانی بمالند و بر گردن و کمر و یا مو ببندند مانع تکون قمل گردد و اگر بر گردن حیوانات ببندند منع تکون قردان یعنی کنه حیوانات گردد و با کندر و راتینج و موم و روغن زیتون طلای آن جهت دانه‌های آتشک و قروح خبیثه و اکاله از مجربات است و خاک زیبق که در ظرف آن به هم می‌رسد در جمیع افعال مانند مقتول آنست و در سمیت نیز مانند آن و چون زیبق را به طعامی بسرشند و به خورد موش دهند بمیرد.

مقدار شربت آن: از غیر مقتول تا دو درم.

بدل آن: رصاص محلول و مصعد آن بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق اخلاط و محلل قوّتها و مقطع اعضا و چون



غیر مقتول آن را با ورق نقره خوب حل نمایند و بر مس یـا بـرنج که صیقلی باشد و با آب لیمو آن را خوب پاک شسته کـه چربـی در آن مطلقاً نباشد بمالند و بر آتش گذارند که سیماب آن صـعود نماید پس جلا نمایند مفضض گردد و اگر با طلا حـل نماینـد بـر مس و یا برنج و یا نقره به دستور بمالند طلا گردد و نیز چون مس و یا برنج و نقره را پاک بشویند بـا آب خـالص و آب لیمـو پـس سیماب بر آن بمالند و ورق نقره و یا ورق طـلا بـر آن بچسـبانند بچسبد یک لا ورق و یا دو لا ورق بالای هم اگر سنگین و بسـیار رنگین خواهند تا سه ورق پس زمانی قلیـل بـر آتـش گذارنـد تـا قدری سیماب آن سعود نماید و مهره نمایند و باز قدری بـر آتـش گذارند و مهره کنند ملمع نقره‌ای و یا طلایـی مـی‌گـردد و چـون زیبق را در گوش کسی ریزند او را اختلاط عقل عـارض گـردد و منجر به صرع و سکته و بطلان سامعه شود و مـداوای آن آنسـت که گوش را معکوس به طـرف زیـر دارنـد و میلـی از رصـاص و ذهب در گوش کنند تا زیبق بر آن بچسبد و برآید و اگر به یـک دفعه تمام آن برنیاید به دو دفعه و سه دفعه تـا تمـام آن برآیـد و چون زیبق را بسوزانند که مانند رماد گـردد و بـا ادویـه مناسـبه خلط نمایند جهت قولنج خصوصـاً ایـلاوس مفیـد اسـت و تـدبیر کسی که زیبق خورده باشد اگر غیر مقتول است بـه زودی برآیـد به محض آشامیدن آب گوشتهای چرب مزلق و اگر مقتول است و او را وجع بطن و مغص شدید و ثقل زبان و احتباس بـول و تـورم جسد عارض گردد علاج او آنسـت کـه شـیر گـاو تـازه دوشـیده بنوشد و قی کند و با جمیز و افسنتین و بزر کرفس و یـا شـراب و یا فودنج جبلی و یا زوفای خشک و آشامیدن مرقهای چرب مفیـد و سایر تدابیری که در زنجفر و اسفیداج مذکور شد و چـون غیـر مقتول آن را بر پارچه کرباسی بمالند و به طریق عصابه کسی کـه بر سر او شپش بسیار باشد به پیش سر بندد شپش بسیار در آن آید و بمیرد و در چند مرتبه بالکل برطرف گردد و دسـتور تصـفیه و حب و دوا و دهن و ضماد و عقد و قیروطـی و مـراهم و معجـون آن در قرابادین مـذکور شـد و اطبـای فرنـگ سـیماب را مکلـس می‌نمایند به تنهایی و یا با ادویه مناسـبه و مکلـس کـرده آن را از ملک خود می‌آورند خصوص فرانسیس و می‌گویند جهت آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوی و اوراح و حرارت غریزیـه ضـعفا و پیران نافع و طریقه استعمال آن آنست که تا پنج روز یا هفت روز یا نه روز روزی یک حب آن که به مقدار فلفلی است صبح ناشـتا ببلعند و از حموضات و لبنیات و بقولات اجتناب نمایند و هرگـاه دهن جوشش نماید آن زمان ترک نمایند بعد از آن نیـز تـا مـدت سی چهل روز پرهیز نمایند.

◄زیتون

به فتح زای و سکون یا و ضم تـای مثنـاة فوقانیـه و سـکون واو و نون.

ماهیت آن: برّی و بستانی می‌باشد بستانی آن را درخت بزرگتر و برگ آن آبدارتر و سبزتر از برّی و درخت آن بعد از چهـل سـال ثمر می‌دهد و گویند تا هزار سال می‌ماند و گوینـد بـرگ زیتـون جبلی نیز مانند برگ زیتون بستانی است.

طبیعت رسیده آن: گرم در اول و با قوّت قبض و نارس آن سـرد و بغایت خشک و سیاه آن گرم و خشک.

افعال و خواص آن: سریع الاستحاله بـه سـودا و صـفرا و تـازه و یاقوتی رنگ آن مرخی معـده و مغثـی و بهتـرین آن سـبز رسـیده آنست که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شـود نـه قبل و نه بعد از آن در این وقت مقوی معده و دابغ آن و مشـهی و حابس طبع و مبهی و مورث بی‌خوابی و لاغـری اسـت، مصـلح آن مغز گردکان و بادام و روغنهـا و سـرکه و گوینـد مضـر شـش و مصلح آن عسل و مداومت آن محرق اخلاط، مصلح آن شـیرینیها است و ضماد آن جهت رفع سبوسه سر و ضـماد نـارس آن جهـت سوختگی آتش و طلای دانه آن با پیـه و آرد گنـدم جهـت بـرص ناخن و بخور سـیاه رسـیده آن بـا دانـه جهـت ربـو و امـراض و امراض شش نافع و برگ آن در دویّم گرم و خشـک و ضـماد آن جهت غرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سر که منقطع شده باشد و جمره به جیم و نمله و منع سعی و زیاده شـدن آن و شـری و نار فارسی و با عسل جهت داخس و با آرد جو بر ماتحت نـاف و طلای آن جهت اسهال و خاییدن آن جهت قلاع دهـان و ضـماد پخته آن با آب غوره به حدی که به قوام عسل رسد جهت دنـدان کرم خورده و ریزانیدن و مضمضـه بـه آب طبـیخ آن جهـت درد دندان کرم خورده و آشامیدن مطبوخ آن در شراب جهت نقرس و مفاصل و حقنه به آب مطبوخ آن جهت قروح بـاطنی و مقعـده و رحم و عصاره آن با افعال مذکوره مانند برگ آنست و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و نزف الـدم آن و ضـماد خـام آن جهـت برآمدگی حدقه و قطع ریختن مواد به چشم و تأکل پلک آن نـافع و داخل شیافات گل اجفان می‌نمایند و چون مغز دانه آن را با پیه و آرد بیامیزند و بر برص ناخن گذارند زایل سازد و بـیخ درخـت آن را چون با قدری برگ آن بجوشـانند و بـدان مضمضـه نماینـد جهت تسکین درد سر و نطول آن جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت مؤثر و تعلیق بیخ آن بالخاصیت جهت سم عقـرب مجـرب و چـون شـاخ‌هـای باریک و برگ تازه آن را در کوزه کنند و در کوره کـوزه‌گـری گذارند تا بسوزد پس از کوزه برآورده شراب بر آن بپاشند و بـار دیگر بسوزانند امّا نه به آن حد که رماد گردد بلکه احراق کمـی یابد گویند در جمیع افعال قوی‌تر از توتیا است و رماد برّی آن بـا سرکه جهت عرق النساء بر بالای عرقوب از جانب وحشـی بقـدر



چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع آن و رفع آن علت از مجربات گفته‌اند و ضماد مدقوق برگ شاخ اقسام زیتون را نیز در این امر مجرب دانسته‌اند و رطوبتی که از شاخ تازه آن که در حین سوختن برمی‌آید جهت جرب و سبوسه سر و قروح آن و نطول طبیخ همه اجزای آن جهت صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانه‌ها جهت گریزاندن هوام و نگاهداشتن عصای چوب آن جهت قبول عامه و قضای حوایج و برکت مؤثر است و ضماد و رماد آن با عسل و آب ثمر آن جهت داءالثعلب و داءالحیه و سعفه و جوششها نافع و مضمضه با آب و نمکی که زیتون در آن خیسانیده باشند جهت استحکام دندان و لثه مفید و صمغ آن در صورت شبیه به سقمونیا و مایل به سرخی است.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: در تقویت ذهن قوی‌تر از کندر و جهت سعال مزمن و اخراج بلغم و رفع رطوبات جراحات و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت مؤثر و صمغ برّی آن قوی‌تر و مدر بول و حیض و حمول آن جهت جرب متقرح رحم و سنون آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده مفید و عصاره برگ زیتون که برگ آن را بکوبند و بر آن شراب و یا آب بپاشند و بفشارند و بگذارند تا منعقد و خشک گردد جهت سیلان رطوبات و نشف آنها بهتر از سایر ادویه است.

◄زیتون الماء

زیتونی است که نزدیک آبها روید در جمیع افعال ضعیف‌تر از سایر انواع و بعضی گویند زیتونی که در آب و نمک پرورده باشند مسمی به زیتون الماء است.

◄زیت

به فتح زای و سکون یای مثناة تحتانیه و تای فوقانیه.

ماهیت آن: روغن زیتون است و از مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده گیرند و مغشوش و غیر مغشوش می‌باشد و علامت غیر مغشوش آن آنست که اجزای آن زود بر سطح بدن منتشر گردد و از هم منقطع نگردد به خلاف مغشوش.

طبیعت آن: در دویّم گرم و با یبوست و قبض و قول به رطوبت آن بی‌اصل و مغشوش آن که در آب گرم ریزند و خوب برهم زنند و بگذارند تا بالای آن آب آید و سرد گردد و بردارند گرمی آن کمتر و الطف و بی‌لذع.

افعال و خواص آن: آشامیدن چهارده مثقال آن با یک رطل آب و یا با ماءالشعیر مسهل قوی و جهت درد اعضا و عرق النساء و با شراب و آب گرم جهت رفع قولنج و مغص و اخراج کرم معده و تفتیت حصات و ادرار بول و عرق و اوجاع مفاصل و عرق النساء و ورک و غیرها و قی کردن با آن جهت دفع سمیت ادویه و حقنه با آن جهت رفع قولنج ورمی و سدی و درد کمر و مفاصل و عرق النساء و تدهین بدان جهت اوجاع بارده و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها مفید.

مقدار شربت آن: تا هفت مثقال و چون یک سال از ساختن آن بگذرد و بعضی گویند چون شش سال بگذرد آن را زیت العتیق نامند.

طبیعت آن: گرم‌تر از غیر عتیق آنست.

افعال و خواص آن: محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوتهای آنها و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما و اکتحال آن مقوی بصر و رافع بیاض رقیق و جرب و سلاق و در نزول آب قایم مقام قدح و چون گرم نمایند و بر موضع عقرب گزیده بمالند تسکین الم آن دهد و چون زیت تازه را بجوشانند تا به نصف رسد بدل عتیق می‌گردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته‌اند و هر چند کهنه‌تر شود قوی‌تر می‌گردد و گویند تا چهل هزار سال قوّت آن باقی می‌ماند و چون زیت را با هم وزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنین تجدید کنند تا شصت مرتبه پس آن روغن را چندان بجوشانند تا به نصف رسد به مراتب شتی بهتر از روغن بلسان دانسته‌اند و از اسرار عجیب شمرده‌اند و آنچه از زیتون نارسیده گیرند آن را زیت الانفاق نامند و بهترین آن آنست که بی‌لذغ و حدت باشد.

طبیعت آن: معتدل و با قوّت قابضه و گویند در آخر اول سرد و خشک.

افعال و خواص آن: مسمن بدن و مقوی لثه و دندان و اعضا و موافق معده و صاف کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مانع ادرار و عرق و جهت تفتیت حصات و ادرار بول نافع و مغسول آن موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کردن رنگ رخسار و گویند چون بیست و دو درم آن را با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بیاشامند و در آن روز آب سرد نیاشامند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آنها نجات یابند و پیران چند ساله را باعث هیجان شهوت باه شود و مجرب دانسته‌اند و دهن زیتون متعفن یعنی دهنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار مبخر و مولد حکه، مصلح آن شربت بنفشه و دهن زیتون برّی را در سایر افعال و خواص قایم مقام روغن گل سرخ دانسته‌اند و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار ان و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لهات و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع می‌دانند و مخصوص به نوعی دون نوعی ندانسته‌اند و تدهین بدان هر روز مانع پیری و نیکو کننده موی و مانع اسقاط آن و قاطع تعفن

اخلاط و تقویت اعضا و زیت رکابی زیت عذب و زیت الانفاق و اهل عراق آن هر دو را زیت رکابی نامند جهت آنکه رکاب به کسر رای مهمله و کاف و الف و بای موحده که نام ابل است و چون از شام آن را بر پشت شتر بار کرده به آنجا می‌برند لهذا زیت رکابی نامند و آن را زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسی که آن را زیت مغسول دانسته دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب اندازند و یا در ظرفی کرده در تنور گرم گذارند تا پژمرده و نرم گردد پس کوبیده روغن آن را فشرده بگیرند و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده صاف کرده آن را باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند امّا احتیاط نمایند که روغن نسوزد و آنچه را بر آن نمک مالند و بگذارند تا نرم گردد پس مالیده فشرده دهن آن را بگیرند زبون است.

◄ زیتار

به فتح زا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح تای مثناة فوقانیه و الف و رای مهمله به عربی عکرالزیت نامند.

ماهیت آن: ثفل روغن زیتون است.

طبیعت آن: با اندک حرارت و چون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد و بعد از آن بفشارند و نگاهدارند.

طبیعت آن: در دویّم گرم.

افعال و خواص آن: قوی‌تر از حضض است لطوخ آن با شراب و ماءالعسل جهت درد دندان و با نقیع ترمس جهت جرب مواشی و دواب نافع و گویند هر چند کهنه‌تر شود بهتر می‌گردد و در افعال قوی‌تر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازه آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النساء و نقرس و استسقا و التیام و التحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع است.

◄ زیت السودان

به ضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون.

ماهیت آن: روغن ثمری است که زیت الهرجان و اهل مغرب اقصی ارجان و ارقان خوانند. درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است و به شیرازی بخرک و به عربی لوزالبربر نامند و دویّم بزرگ خاردار و ثمر آن نیز مانند بادام کوچک و روغن از این گیرند و طعم روغن آن شیرین و خوشبو است و به شیرازی درخت آن را ارجن خوانند و در عراق تنکس و بادام کوهی و خار آن را دواب می‌خورند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول تر و گویند خشک است.

افعال و خواص آن: مولد خون صالح و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مفتح سدد و جهت امراض سوداوی و بارده مانند جنون و وسواس و فالج و خدر و اورام بارده نافع و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجان است و آن زیتی است که از بلاد سودان آورند.

◄ زیرباج

به کسر زا و سکون یا و رای مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم معرب زیربای فارسی است.

ماهیت آن: به طریق مذکور در شفاءالاسقام آنست که گوشت را بقدر یک رطل ریزه ریزه کنند و اگر مرغ است از بند بند جدا کرده و با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد تازه و آب بجوشانند تا پخته گردد و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب و با شکر سفید و یک اوقیه مغز بادام کوبیده در گلاب شیره گرفته و یک درم گشنیز خشک و به وزن آن عود هندی و سداب و قلیلی زعفران داخل کرده مرتب نمایند و به قول شارح اسباب و علامات آنست که بگیرند پیاز را و بکوبند و یا ورق کنند و گشنیز خشک کوبیده در روغن بادام بریان کنند و آب داخل در جوش دهند تا پخته گردد پس قلیلی سرکه و شکر سفید و اندک مری و گشنیز و زیره کرمانی در آن داخل نمایند.

طبیعت آن: معتدل مایل به سردی.

افعال و خواص آن: لطیف و موافق امزجه اصحا و صفراوی مزاجان و کبد حار و مسکن مره صفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سدد و جهت تبهای نایبه و شطرالغب نافع.

مضر امزجه بارده است.





باب دوازدهم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها سین مهمله است

فصل السین مع الالف

◄ساج

به فتح سین و الف و جیم به هندی سال و ساکون نیز نامند.

ماهیت آن: درختیست هندی بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب مایل به سیاهی و کثیرالورق و خوشبو و برگ آن بزرگ و عریض و اندک طولانی و ثمر آن بقدر فوفلی و پسته و اندک طولانی و در کوهستان می‌شود و ثمر آن را جوش داده می‌خورند.

طبیعت چوب آن: در دویّم سرد و خشک و با اندک حرارت.

افعال و خواص آن: ضماد ساییده آن با آب سرد جهت درد سر حار و تحلیل اورام حاره و دمویه و صفراویه خصوصاً با آب اشیای بارده و خوردن نشاره آن جهت تسکین تشنگی و التهاب معده و با ماءالعسل جهت اخراج صفرا و بلغم و کرم معده قوی الاثر و طلای محرق آن که بعد از احراق در آب ماميثا و امثال آن اندازند پس ساییده طلا نمایند جهت ورم اجفان و تقویت باصره و حدقه نافع.

مقدار شربت آن: از یک مثقال تا سه مثقال.

مضر جگر، **مصلح** آن عناب است و پوست آن قابض و زمخت. ضماد آن باعث خشونت جلد بدن و روغن ثمر آن غلیظ و خوشبو جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید و گویند چون نافه مشک را در آن گذارند حافظ بوی آنست و وزن آن را زیاده می‌سازد.

◄ساداوران

به فتح سین و الف و فتح دال و الف و واو و رای مهمله و الف و نون معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه دار به لغت فارسی درخت است و الف و نون و برای جمع است و به عربی سواد الحکام نامند به جهت آنکه قسمی مداد از آن ترتیب می‌دهند و آن را سواد القضات نیز گویند.

ماهیت آن: چیزی سیاه مایل به سرخی و براق شبیه به شیح و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن به هم می‌رسد و گویند آنچه از درخت نارجیل به هم می‌رسد بهتر است و آنچه تحقیق شده از سمت خطا می‌آورند و به هندی کوی خطایی نامند و صاحب منهاج گوید صمغی است و صاحب جامع گوید چیزی است مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد یابند و صاحب اختیارات بدیعی گفته چیزیست که در میان درخت بطم کهنه یافت می‌شود و آن را آب بن نامند و گفته که صاحب جامع از درخت جوز یعنی گردکان تا درخت بطم سهو کرده و بالجمله از ادویه **مجهولة الماهیت** است و بهترین آن آنست که چون آن را بشکنند اندرون آن براق و چون در آب گرم زمانی بخیسانند محلول آن به رنگ اشقر باشد و طعم آن با اندک تلخی بود.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و با اندک حرارت محلله.

افعال و خواص آن: رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم همه اعضا است شرباً و ضماداً حابس اسهال دموی و التیام دهنده زخمها و با سرکه شراب جهت ورم قضیب و انثیان و با شراب جهت تحلیل اورام بارده و محلل دو مثقال آن در آب برگ مورد تازه که روغن مورد دو سه مثقال داخل کرده بر مو بمالند جهت تقویت بیخ و منع اسقاط آن و با روغن مورد جهت منع ریختن موی مؤثر و بغایت مسود آنست و فرزجه آن با سرکه و حقنه آن بی‌سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن آن مولد سودا، **مصلح** آن شکر.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

بدل آن: دو وزن آن مورد است.



◀ساذج

به فتح سین و الف و ذال معجمه و جیم به هندی پتر و تیزپات نیز نامند.

ماهیت آن: برگ درخت هندی است باریک طولانی از برگ بید عریض‌تر و ضخیم‌تر و خوشبو و اندک تند طعم و زرد رنگ و اندک خشن و پنج خط طولانی از طول از بیخ برگ آن رسته تا به سر برگ رسیده یکی از وسط و دو در کنار برگ و دو در مابین کنار و وسط و خطوط باریک در عرض برگ چنانچه در برگ‌های دیگر اشجار می‌باشد و درخت آن بلند و بزرگ و چوب آن نیز خوشبو و پوست آن شبیه به سلیخه می‌باشد و به جای سلیخه می‌فروشند و منبت آن اکثر در کوهستان‌ها است و در کوهستان سلهت که شمالی و شرقی بنگاله واقع است و درخت آن را از آنجا احیاناً به مرشد آباد و غیر آن نیز می‌آورند و گویند در غیر بلاد هند نیز به هم می‌رسد ولیکن اصل ندارد و قوّت آن تا سی سال باقی می‌ماند و بهترین آن تازه تند بوی تند طعم آنست که فاسد نشده و شورمزه نباشد و بوی آن شبیه به بوی اسارون و وج و ایرسا بود.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مسمن و محلل ریاح امعا و مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت وسواس و جنون و وحشت و تقویت حواس و سیلان آب دهان و بدبویی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وجع فؤاد و درد جگر مزمن و امعا و ریاح و استسقا و یرقان و سپرز و تفتیت حصات و عسر ولادت و اخراج مشیمه و دفع مره سودا و منع داخس و جمیع امراض مقعده و رحم و اکتحال آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نگاهداشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان و بدبویی دهان که به مشارکت معده باشند مفید و ضماد کوبیده مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام اجفان و طلای آن با سرکه جهت رفع بدبویی زیر بغل و کنج ران و بخور آن جهت رفع عسر ولادت و مشیمه و گذاشتن آن در میان جامه و اقمشه جهت منع کرم زدن آن مؤثر و در سایر قوی و افعال قریب به سنبل الطیب و از آن ضعیف‌تر و مضر ریه، مصلح آن مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت به.

مقدار شربت آن: در مطبوخات تا یک مثقال و در معاجین تا نیم مثقال.

بدل آن: دو وزن آن سنبل هندی و گویند سلیخه و یا طالیسفر است.

◀ساکودانه

به فتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمی و واو و فتح دال و الف و فتح نون و ها.

ماهیت آن: دوایی است که در جزیره دهناسری و شهرناد و جنک سیلان و مرکی و کده و ملاخا که از جزایر زیربادند پیدا می‌شود درخت آن مانند درخت سینبهل که درخت هندیست که از ثمر آن نوع پنبه به هم می‌رسد و پوست آن بسیار ضخیم و استخوان آن نازک رخو مردمان آنجا اولاً پوست سخت بالای آن را دور می‌کنند و اره دندانه‌داری از چوب ترتیب داده بر آن درخت می‌کشند از آن دانه‌ها و مانند فتیله نیز چیزی جدا می‌شود آنها را خشک کرده دانه‌ها را می‌فروشند و فتیله مانند را که کم بها است به مصرف خود می‌آورند و به قول دیگر گردی است که در جوف درختی در آن امکنه می‌شود برمی‌آید آن را با آب خمیر کرده حبوب بسیار صغار مانند نقل خشخاش می‌سازند و می‌فروشند.

طبیعت آن: گرم در دویّم و تر در اول.

افعال و خواص آن: مقوی و مبهی و منعظ و مسمن بدن و ملین طبع است و دستور آشامیدن آن آنست که قدری از آن را با شیر تازه دوشیده مانند شیر برنج طبخ نموده به قند یا نبات شیرین کرده می‌آشامند و کسی را که شیر موافقت نمی‌کند یا در بیماریها در آب پخته و با نبات شیرین کرده می‌خورند.

مقدار شربت آن: از ده مثقال تا بیست مثقال است.

◀سالامندرا

به فتح سین و الف و لام و الف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و رای مهملتین و الف اسم یونانی نوعی از عظایه است و به ترکی بیلانه اغودیرن نامند.

ماهیت آن: حیوانیست شبیه به مار و دست و پا دارد و دستهای آن کوتاه‌تر از پاها و گردن آن باریک و دم آن کوتاه و بزرگتر و پهن‌تر از سام ابرص و لون آن ابلق از زردی و سیاهی و بطی‌الحرکت و اکثر سر و دم آن سیاه می‌باشد و گویند آتش در آن تأثیر نمی‌کند و اگر در تنور اندازند آتش تنور افسرده گردد و این اصلی ندارد و نیز گویند چون سنگ بر وی زنند کارگر نشود.

طبیعت آن: بغایت گرم و خشک.

افعال و خواص آن: یک مثقال آن از سموم قتاله است مانند ذراریح و مسخن و معفن و مقرح جلد و روغنی که در آن مهرّا پخته باشند سترنده موی و مقرح عضو و چون دست و پای آن را قطع کنند و احشای آن را اخراج نمایند و در عسل چند روز بیندازند مالیدن آن عسل جهت درد مفاصل و اورام بارده نافع و علامات کسی که آن را خورده باشد کزاز و خدر و درد معده شدید و ورم شکم شبیه به استسقا و احتباس بول و ورم زبان و زوال عقل و تبدیل رنگ بدن به سیاهی و بنفشی مانند بادنجان و



از گزیدن آن نیز همان اعراض طاری گردد و معالجه و تریـاق آن علاج و تریاق زراریح است و لعوق راتینج و علک البطم با میعه و جنطیانا و عسل بـا قنـه و عسـل و آشـامیدن طبـیخ کمـافیطوس و خوردن قریصی که در آن کمافیطوس پخته باشند و خوردن بـرگ سوسن در روغن زیـت پختـه و مـرق ضـفادع و مطبـوخ بـا اصـل قرصعنه و تریاق آن تخم سلحفات بـرّی یـا بحـری در آب شـیرین پخته است.

◀ سامان

به فتح سین و الف و فتح میم و الف و نون.

ماهیت آن: نوعی از بردی است که به فارسی پیـرز نامنـد بسـیار نرم و باریک و مایل به زردی و از آن حصیر ترتیب می‌دهند.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: جلوس بر آن باعث فرح و جهت رفع بواسیر نافع و سوخته آن قاطع نزف الدم است.

◀ سام ابرص

به فتح سین و الف و میم و فتح الف و سـکون بـای موحـده و را و صاد مهملتین به شیرازی ماترنگ و به اصفهانی مالمالی و به هندی چهپکلی و در بنگاله تکتکی نامند.

ماهیت آن: اسم وزغه است ولیکن مصطلح آنست که بـرّی آن را سام ابرص و بلدی را وزغه می‌نامند که بـه فارسـی چلپاسـه و آن کوچکتر از چلپاسه و شبیه به حردون و با نقطه‌ها است و سمیت آن به حد سمیت چلپاسه نیست و بهترین آن آنست که در بستانها باشد.

طبیعت هر دو نوع آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ضماد کوبیده آن بر اعضا جـاذب پیکـان و خار و رافع ثوالیل و نملیه و مسماریه و گذاشتن جگر خشک آن بر دندان کرم خورده مسکن درد آن و طلای خشک آن با روغـن زیتون بر سر و شیر آن جهت رویانیدن موی و رفع احتباس بـول و چون شکافته بر موضع عقرب گزیده گذارند وجـع آن را تسـکین دهد و قطور زبل آن و خون و بول آن با اندک مشک در احلیـل جهت رفع فتق صبیان بسیار مؤثر و همچنین جلـوس در طبـیخ آن همین اثر دارد و خوردن آن مورث سل و امراض ردیه، **مصلح** آن شربت ریباس و امثال آنست.

فصل السین المهمله مع الباء الموحده

◀ سبج

به فتح سین و بای موحده و جیم در آخر معرب شبه فارسی اسـت و آن را شبق و شوق نیز نامند.

ماهیت آن: سنگی است سیاه و بـراق و زودشـکن و سـبک و از بلاد سودان و هند و جبال شام خیزد بهترین آن بسـیار سـیاه بـراق صافی رخو آنست.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: خوردن آن جهت خفقان و گشـودن سـده و تقویت معده و تفتیت حصات و یک دانگ آن بـا شـراب مقـوی باصره و دل و اکتحال محرق مغسول آن با عسل جهت جلای بصر و رفع غشاوه رقیق و تقویت باصره بغایت نافع و به دستور میل آن را در چشم کشیدن و پیوسته در آن نگاه کردن مـانع نـزول آب و مقوی باصره مشایخ و نگاهداشتن آن با خود به طریق انگشـتری و غیر آن جهت رفع چشم بد و تعلیـق آن بـر سـر رافـع درد سـر و نگاهداشتن قطعه آن که بقدر یک مثقال باشد جهت رفـع فـزع و وحشت آزموده است و گویند چون سوره لم یکن بر صفحه آن به قلم خفی و سطور دقیقه چند نویسند و صاحب لقوه پیوسته در آن نگاه کند و در غیر آن نظر نکند در یک روز لقوه آن زایل گـردد و از مجربات شمرده‌اند و ارسطو گوید کسانی‌که مسن باشند و در چشم ایشان ضعفی باشد و یا مانند خیالی و یا حبابی و یا مگسی و یا ابری در پیش چشم ایشان آید آیینه از آن سـازند و اکثـر در آن نظر کنند زایل گردد و طلای مسحوق آن با آب بر مذاکیر جهـت ادرار بول مجرب.

مضر سپرز، **مصلح** آن آب انجیر و صاحب اختیـارات بـدیعی دو نوع نوشته که یکی را از دربند قفچان می آرند و آن آبیسـت کـه به مرور ایام منجمد می‌گردد و نوع دیگر را از جیلان می‌آورند و این کافی بود و بهترین آن نوع اول است و نوشته که آورده‌اند کـه آن با آتش برافروخته می‌گردد مانند هیزم و بـوی آن ماننـد نفـط است.

◀ سپستان

به فتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانیـه و الف و نون لغت فارسی است به عربی دبـق و بـه هنـدی لسـوره نامند و معنی سپستان اطباء الکلیه است به جهت شدت نفـع آن از برای کلیه و آن را مخاطه و مخاطیا نیز نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است و دو نوع می‌باشد یکی بزرگ بقدر آلو و در اندرون متصل به تخم آن لعابی و تخم آن از لحم آن جدا و دویّم از آن کوچکتر و تخم آن چسبیده به لحم آن و لعاب ایـن کمتر و شیرین‌تر از نوع بزرگ و هر دو نوع در خوشه می‌باشـد و در پختگی و رسیدگی زرد و بعد از خشکی سیاه رنـگ و بهتـرین آن بالیده رسیده تازه بحری آنست و درخت آن بزرگ تـا بـه دو قامت و زیاده بر آن تا پنج شش قامت و رنـگ سـاق آن سـفید و شاخ‌های آن سبز و برگ آن مدور و بزرگ و اندک خشـن و در



بلدان حاره بسیار به هم می‌رسد و در اکثر بنادر فارس و نواح آن کثیرالوجود.

طبیعت آن: در حرارت و برودت معتدل و در اول تر.

افعال و خواص آن: گذاشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن و آشامیدن آب نقیع آن و یا مطبوخ آن جهت تلیین سینه و حلق و اورام آن و خشونت صوت و سرفه حار یابس و گرفتگی آواز و تسکین حدت صفرا و عطش و حرقة البول حادث از حدت صفرا و اخراج کرم معده و اسهال محرورالمزاج و مواد سوداوی و بلغم شور و اصلاح ادویه مسهله و تبهای حاره صفراویه و دمویه و بلغم شور و سحج عارض از شرب شراب حاد و از ادویه حاده نافع و قلیل الغذا و مولد رطوبات بلغمیه و مزلق آنچه در امعا است خصوصاً تحقین به آب مطبوخ آن و ضماد مطبوخ آن در دوشاب جهت گشودن دمل مجرب.

مقدار شربت آن: از سی عدد تا ده مثقال.

مضعف معده و گویند **مضر** جگر است، **مصلح** آن در مبرودین برگ گل سرخ و در غیر آن عناب.

بدل آن: خطمی است و چون چهار پنج عدد برگ نورسته آن را ریزه ریزه کرده شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بیاشامند جهت جریان منی و قرحه احلیل و مثانه که به فارسی سوزنک و به هندی سوزاک نامند نافع و ذرور پوست سوخته خشک آن جهت تسکین وجع و زخم با آتش سوخته مفید.

◄ سپیه

به فتح سین و کسر بای فارسی و سکون یا و ها به لغت فرنگی نام ماهی است.

ماهیت آن: ماهی است که در دریا به هم می‌رسد استخوان آن بسیار صلب و زرگران بر آن نقش حلی و زیور کنده در آن نقره و طلا گداخته می‌ریزند و اطفال بر لوح آن می‌نویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پر سوراخ مانند اسفنج و در جوف آن به جای خون آب بسیار سیاهی می‌باشد و هرگاه ماهی دیگر یا شخصی و صیادی قصد آن می‌کند از آن آب سیاه قدری در آب می‌ریزند آب سیاه می‌گردد به حدی که چیزی در آن نمی‌نماید و آن ماهی خود می‌گریزد و چون سیاهی جوف آن را در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در آن خانه چراغی دیگر نباشد گویند آن خانه پر از کدو به نظر می‌آید و گویند بیضه آن جهت تفتیت سنگ مثانه و کلیه و ادرار بول نافع است.

فصل السین مع الخاء المعجمه

◄ سخار

به فتح سین و خا و الف و رای مهمله.

ماهیت آن: گیاهی است شبیه به اذخر و پر شاخ و تلخ و بدبو.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام طعام و تفتیح سده جگر.

مضر محرورین، **مصلح** آن ربوب ترش.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

بدل آن: یک وزن و نیم آن اذخر است.

◄ سخاله

آنچه از فلزات به سوهان جدا کنند که به فارسی براده نامند و آنچه در حین گرفتن آن از ریزد.

فصل السین مع الدال المهمله

◄ سداب

به ضم سین و فتح دال و الف و بای موحده و به ذال معجمه نیز آمده لغت عربی است و به یونانی فیجن و در تنکابن و دیلم پیم و به هندی سانول و ساتری و به لغتی زونجی و به بنگالی تتلی نامند.

ماهیت آن: سه نوع است بستانی و برّی و جبلی درخت بستانی آن تا به دو ذرع و پر شاخ و برگ آن ریزه و بدبو و بسیار سبز و گویا بر آن غباری نشسته و گل آن زرد و تخم آن در غلافی و سه عدد به هم پیوسته مثلث شکل و بهترین آن بستانی سبز تازه تند بو که قریب به درخت انجیر روییده باشد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و تازه آن را گرمی و خشکی کمتر تا دویّم.

افعال و خواص آن: در کافی از حضرت ابوالحسن وارد است که سداب زیاده می‌گرداند عقل را و از آن حضرت هم و حضرت ابی جعفر هم نیز وارد است که سداب زیاده می‌گرداند عقل را و توفیر می‌دهد قوّت دماغی را و ولیکن آب پشت را متعفن می‌گرداند و نیز وارد است که جهت وجع گوش نافع است و اطبا گفته‌اند با تریاقیت و مفتح سدد و محلل ریاح و نفخ و مقوی معده و مشهی طعام و مدر حیض و بول و مخرج فضول بسیار و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه. *اعضاءالراس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها* جهت امراض دماغی و عصبانی مانند فالج و رعشه و تشنج امتلایی و اوجاع مفاصل و عرق النساء شرباً و ضماداً و جهت سینه و یرقان و طحال و قولنج ریحی و تفتیت حصات و بواسیر و امراض مقعده و رحم شرباً و آشامیدن آب برگ طبیخ آن با عسل بقدر دو اوقیه تا سه اوقیه جهت فواق مجرب و با شبت خشک جهت تسکین درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و تسکین مغص و ورم حار ریه و وجع مفاصل و عرق



النساء و لرز تبهای بارده و مطبوخ آن در زیت جهت اخراج کرم معده و مطبوخ آن در شراب که به نصف رسیده باشد جهت رفع استسقای لحمی و به دستور ضماد آن با مطبوخ انجیر و به دستور با انجیر و نمک پرورده آن و یا با نمک جهت حدت بصر و خاییدن برگ آن رافع بوی پیاز و سیر از دهان و قدر قلیل آن مقوی هاضمه و مشهی و جشا آورنده و با انجیر و گردکان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت آن هر روز بقدر یک درم جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب و خوردن تخم آن و به دستور حمول آن بعد از جماع مانع آبستنی است و مقاوم جمیع سموم و مداومت خوردن برگ و تخم آن باعث سقوط جنین و همچنین حمول و بخور آن و مداومت بوییدن آن باعث ضعف بصر و حواس و تاریکی قلب و ضماد برگ آن جهت ازاله درد گزیدن عقرب و رتیلا و سگ دیوانه مفید و مانع حمل و قطور عصاره آن در گوش جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و قطور آب مطبوخ آن با سرکه در بینی اطفال جهت رفع ام الصبیان و قطع رعاف و به دستور نفوخ برگ خشک آن در بینی قطع رعاف نماید و ضماد آن با روغن گل و خل خمر جهت تسکین صداع و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن مورد جهت بثور و با شبت و عسل جهت قوبا و شستن عضو با آن و نطرون جهت دفع بهق سفید و اقسام ثوالیل نافع و احتقان آب مطبوخ آن جهت رفع قولنج و چون آن را در روغن زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید کنند ادرار بول کند و با خود داشتن آن باعث گریختن حیوانات موذی صاحب شامه است و عصاره آن در سایر افعال مانند برگ آنست و قطور و اکتحال آن با آب رازیانه و عسل در چشم جهت رفع ضعف آن و باعث حدت نور باصره و چون آن را در پوست انار گرم کنند و در گوش بچکانند جهت تسکین درد آن و طلای محلول آن در سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهت جمره و نمله و قروح رطبه سر و با عسل جهت درد مفاصل و با عسل سعوط آن جهت ام الصبیان اطفال و گویند خوردن آن جهت فالج و رعشه و تشنج نافع و هر روز یک درم آن جهت فواق و آشامیدن و طلا نمودن آن جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه و رفع زهرها و منع آبستنی نافع و مداومت برگ آن مضعف باصره و مصدع و مورث شقیقه و محرق اخلاط و منی و مصلح آن سکنجبین و انیسون.

مقدار شربت آن: کبیرالسن را سه درم تا سه مثقال و ضعیف را یک قیراط تا چهار قیراط.

بدل آن: صعتر است و گویند نعناع و فودنج و گویند سیسنبر و تخم آن را چون بکوبند و یک درم تا دو درم آن را با عسل و یا سکنجبین بیاشامند صرع و کابوس و حدت بصر و فواق ریحی و سردی معده و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع و به دستور آشامیدن آب طبیخ آن و جون در زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسرالبول را زایل سازد و چون تخم آن را داخل نبیذها کنند باعث خوشبویی و شدت اسکار و دفع ضرر آن می‌شود و به زودی از بدن برمی‌آید ولیکن مورث رطوبت دماغ و صداع و درد سر و ثقل آن می‌گردد و **صمغ** بستانی و برّی آن بغایت گرم و خشک و گرمی آن کمتر از خشکی آن و غیر ثافسیا است و جهت قرحه چشم و تحلیل خنازیر و اورام زیر بغل و کش ران و برص و فرزجه آن بقدر یک دانگ جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض مجرب و روغن سداب که یک جزو آن را با چهار جزو آب و ده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت استرخا و برودت گرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم عارض از اختناق آن و تحلیل ریاح و لرز تبها و خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه و سعوط یک دانگ آن جهت رفع ثقل سامعه و حقنه آن جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع.

◀ سداب برّی

برگ آن باریک‌تر و کم شاخ تر و بدبوتر از بستانی است.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک و دواییت بر آن غالب.

افعال و خواص آن: اقرب سموم قتاله است چهار درهم آن کشنده‌تر از دفلی است به حرارت و سوزش اندرون و رنگ رو سرخ گردد و چشمها برآید و بول و غایط بند گردد و مداومت این نیز مانند مداومت آنست و عصاره آن باعث رعاف قوی و قتال و چون آن را بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ گرفتن آن و چون در مکان گوسفندان و مرغان بریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برگ آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت داءالثعلب نافع و اگر مزمن شده باشد با عصاره و اندک بیخ آن با پیه ممزوج نمایند و محرورالمزاج را استعمال آن اصلاً جایز نیست و مبرودالمزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقدار بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این اصناف عمل آنست و گویند مباشر جمع و طبخ آن را تورم در دست و صورت به هم می‌رسد با خارش و لهذا مباشر آن اول باید که اعضای خود را با دهان بارده تدهین نماید پس متوجه گردد.

◀ سدر

به کسر سین و سکون دال و رای مهملتین به فارسی کنار و به هندی بیر نامند و ثمر آن را به عربی نبق گویند.

ماهیت آن: برّی و بستانی می‌باشد برّی آن پرخار و آن را ضنال نامند و ثمر آن کوچکتر و خوشبو و چاشنی‌دار به شکل سنجد و



بعد از رسیدن سرخ و زرد رنگ می‌گردد و بستانی آن کم خـار و ثمر آن بزرگ‌تر و لذیذتر و خوشبوتر و شیرین و در شاه جهـان آباد و اکبرآبـاد بسیار خـوب و شـاداب و بـه اشـکال و انـواع و بزرگ و بالیده تا بقدر آلوچه و زردآلو می‌شود وفور بسـیار دارد و ارزان است و در بلاد گرم‌سـیر بـه هـم مـی‌رسـد و بهتـرین آن بزرگ پرگوشت رسیده شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ آنست که دانه آن کوچک باشد و از سدر مراد برگ ساییده آنست.

طبیعت ثمر آن: در اول سرد و در دویّم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و سـردی و تـری تـرش آن زیاده از شیرین و میخوش آن معتدل و بعضی شـیرین آن را در اول گرم دانسته اند.

افعال و خواص: نارس آن قابض و لزج و نفاخ و رسـیده آن قلیـل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و مسهل به عصـر و نـیم رطـل آن مسهل صفرا از معده و امعا و مطفی حرارت غربیه و خـوردن ترش رسیده آن مانع صعود بخارات به دماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین آن مفتح سده و کشـنده کـرم معـده و امعـا و مضـر مبرودین، مصلح آن سکنجبین و خشک آن قـوی القـبض و آرد آن که سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نمایند و هسته آن را برآورده آس نموده عندالحاجت بقدر مطلـوب بـا آب ممـزوج کرده اندکی شیرین و یا بـا یکـی از شـربتهای مناسـبه بیاشـامند و بریان آن بسیار قابض جهت اسهال مراری و قرحه امعا و حمیـات حاد نافع.

مضر دماغ، **مصلح** آن در محرور سکنجبین و در مبرود گلقنـد و مصطکی و آشامیدن شیره مغز دانـه آن مطفـی حـرارت حمیـات حاده دمویه و صفراویه و دقیه و جدری و حصبه و مسکن عطـش و مطبوخ دانه آن بغایت قابض و ضماد کوبیده آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها مجرب و طلای مطبوخ آن به حدی که غلـیظ گردد جهـت سسـتی اعضـا و تقویـت آنهـا و عضـلات و سـرعت حرکت اطفال مؤثر و ضماد شکوفه آن در حمام جهت رفع شـری مجرب و گفته‌اند که چـون دانـه نبـق را در گـلاب بخیسـانند و بکارند از برگ و ثمر آن بوی گلاب آید و اگر بـه عسـل آلـوده بکارند ثمر آن شیرین شود و اصـلی نـدارد و بـرگ آن کـه سـدر باشد ضماد آن و شستن بدن در حمام بدان جهت زخم‌هـا و تنقیـه چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط و تقویت اعصـاب و طـرد هوام و ضماد آن با شراب جهت نضج ورمهای حاره و تحلیل آنهـا و به تنهایی نیز جهت تحلیل اورام حاره و نضج آنها و بـه دسـتور طبیخ تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و به تنهـایی نیـز جهـت تحلیل اورام حاره و نضج آنها و نشاره چوب آن در آخر اول سرد و در آخر دویّم خشک و قاطع نزف الـدم و رافـع قرحـه امعـا و اسهالی که از ضعف معده به هم رسیده باشد و دفع استسقا و سپرز

و به دسـتور حقنـه آن جهـت جراحـات امعـا و ذرور آن جهـت زخمهای حاره مانند جدری و غیـره نـافع و مقـدار شـربت آن تـا هفت درم و آشامیدن آب مطبـوخ ریشـه و بـیخ آن کـه از زمـین برآورده اندک پوست آن را خراشیده پاک شسته ریزه ریزه کرده مقدار نیم رطل آن را در آب بسیار جوش دهند تا قوّت آن برآیـد و غلیظ سرخ رنگ گردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکویی رنگ رخسار نافع و غـذاییت بسـیار دارد و اکثر فقرا و جوکیان هند این را مستعمل و صمغ آن طـلاءً جهـت حزاز نافع است.

فصل السین مع الراء المهمله

◄سراج القطرب

به کسر سین و فتح را و الف و جـیم و الـف و لام و ضـم قـاف و سکون طا و ضم را هر دو مهمله و بای موحده و قطریل نیز نامند.

ماهیت آن: گیاهی است که تر و تازه آن در شـب ماننـد چـراغ می‌درخشد و این اسم مشتق از دو معنی است یکی از معنـی سـراج که به فارسی چراغ نامند و دویّم از قطرب که کرم کوچکی است بعضی پرنده و بعضی غیر پرنده که در شـب مـی‌درخشـد کـه بـه فارسی کرم شب تاب و به هندی بهکه جوکنی نامند و نیز قطرب اسم حیوانی است کوچک بقدر مگسی کـه بـر روی آب همیشـه حرکت می‌کند بدون قصد به جانبی و در شـب تاریـک بالجملـه می‌درخشد و آن اسم دوایی است که به یونانی افینـوس نامنـد بـه معنی حدقی و نیز نباتی دیگر که آن را به یونـانی خـیس نامنـد و بعضی بر چیزی جبلی کـه گـل آن آسـمانجونی اسـت و بـر گیـاه دیگر که آن را به یونانی لوسیماخیوس نامند و بر گیاهی نیـز کـه آن را به لغت مغربی بخیله نامند و در میان گیاه کتـان بسـیار بـه هم مـی‌رسـد و گـل آن سـرخ ماننـد ورد احمـر و بـیخ آن بقـدر گردکان و حفاران و فلاحان آن را یافته می‌خورنـد و بـر یبـروج نیز اطلاق می‌نمایند جهت آنکه در شب بیخ آن نـورانی و روشـن می‌باشد مادام که تر و تازه است و لهذا آن را در پارچه تر کـرده نگاه می‌دارند و نیز بر یبروح الوقـار اطـلاق مـی‌نماینـد و یوسـف بغدادی آن را یبروح الصنم دانسته و گفته‌اند آن را شـجر سـلیمان بن داوود علیهماالسلام می‌نامند جهت آنکه حضـرت سـلیمان عـم به آن استعانت می‌جسته بر همه اعمال خـود و همچنـین اسـکندر رومی و آن درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایـام و بـیخ آن یبروح الصنم است که پادشاهان تعظیم آن می‌کنند و در خزاین خود نگاه می‌دارند و درخت آن شبیه به علیق است و بـه تفصـیل در مالایسع مذکور اسـت و صـاحب تحفـه حکـیم مـؤمن گفتـه افینوس است و در حرف الالف مع الفا مذکور شد.

افعال و خواص آن: جهت رفع سموم و گزیدن رتیلا نافع است.

◄سرخس

به فتح سین و را و سکون خا و سین مهمله اسم فارسی است و به یونانی بطارس و در تنکابن و دیلم جماز و به هندی کیل دارو و بسوره نیز و در بنگاله پکراج نامند.

ماهیت آن: بیخی است سیاه رنگ مایل به سرخی و پر گره و پر از ریشه‌های باریک و نر و ماده می‌باشد نر آن بی‌ساق و بی‌ثمر و بی‌گل بلکه شاخی از بیخ آن می‌روید بقدر ذرعی و کمتر از آن و بر اطراف آن برگ‌های مشرف نزدیک به هم شبیه به پرهای بال مرغابی و ماده آن بی‌شاخ و منحصر بر یک برگ مرتفع و تا چهار سال قوّت آن باقی می‌ماند و بهترین سنگین مایل به سیاهی است که مکسور آن فستقی رنگ باشد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: جالی و مفتح و محلل نفخ و مجفف بیلذع و مفرح و دافع قمل و بخار سوداوی و مسهل اقسام کرم شکم و امعا خصوصاً با خربق سفید یا سیاه و با سقمونیا و عسل و به دستور لعوق آن با عسل مخرج ماء اصفر و مانع حمل و مسقط جنین و حب القرع است و جهت خفقان عسرالعلاج و جراحت گرده و مثانه و عرق النساء و نقرس و درد مفاصل نافع و آشامیدن یک مثقال آن با سه عدد زرده تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی جهت رفع کوفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر آن شش رطل تازه نازک را بقدر باقلی ریزه کرده و در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یکسان گردد و دو صد مثقال بماند و هر روز چهارده مثقال آن را بنوشند جهت رفع درد ورکین مزمن مجرب و ذرور خشک آن جهت جراحت رطبه عسرة العلاج بغایت آزموده و چهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین و سه درم آن جهت اخراج حیات که کرم دراز معده است و شرط استعمال آن آنست که قبل از آن سیر خشک بخورند و برگ تازه نورسته آن ملین طبع و چون چند روز متوالی بیاشامند مواد منتن چشم را به پلک دفع کند و ضماد آن بر هر عضوی موجب اخراج فضول و چون با حنا بر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم نزد ابتدای علامات آن مفید و فرش نمودن برگ آن در خانه مانع کیک.

مضر گرده، **مصلح** آن شیح ارمنی.

مقدار شربت آن: تا ده مثقال.

بدل آن: قنبیل است.

◄سرس

به کسر سین مهمله و را و سین مهمله در آخر اسم درخت است هندی و گویند که آن را سلطان الاشجار و به فارسی درخت زکریا نامند.

ماهیت آن: درخت هندی است موزون و برگ آن بادامی شکل و بی‌تشریف به عرض انگشت کوچکی و به طول یک و نیم بند انگشت و از برگ تمر هندی اندک بزرگتر و به شکل آن و در شاخ‌های باریک محاذی یکدیگر و متراکم و گل آن شبیه به گل گلاب جامون و خوشبو و رنگ آن زرد و بعضی سفید نیز نادراً و تخم آن بقدر تخم خیارشنبر و از آن کوچکتر و نازک و در غلافی مانند تخم قرظ امّا از غلاف آن بزرگتر و بسیار پهن‌تر و تازه آن نرم و خشک آن بسیار صلب و دیر کوبیده می‌گردد و طعم مغز خام آن شبیه به طعم نخود خام امّا با اندک عفوصت و حدت کمی و پوست درخت آن ضخیم و خشن.

طبیعت آن: سرد و خشک و شاید گرم باشد.

افعال و خواص آن: خوردن برگ پخته آن جهت رفع شبکوری که آن را بخورند و عصاره برگ آن را در چشم بچکانند و نیز بخورند و مضمضه به آب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه و دندان مجرب و چون پوست درخت آن را مقدار یک ماشه نرم کوفته بیخته روغن گاو تازه مقدار سه چهار توله تا پنج توله را داغ کرده از آتش برگرفته به آن ممزوج کرده بخورند و همچنین تا پنج روز یا ده روز و در بین و بعد از آن نمک و ترشی و بادی و بقول و پیاز و سیر و پنیر و لبنیات و آب سرد و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه پرهیز نمایند جذام و خدر و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و قوبا و امثال آنها را از امراض دماغیه و عصبانیه نافع و عرق آن که یک وزن آن را نیم کوفته امّا پوست نازک اندرون آن را دور کنند و با چهار پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند پس به دستور مقرر عرق کشند و تا بیست و یک روز یا زیاده به حسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع و اگر با آن نیم وزن تا یک وزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه خفیفه مانند دراج و طیهوج و گنجشک و امثال اینها و از حبوب برنج و گندم و ارهر که تور نیز نامند و روغن گاو تازه بسیار باشد و اگر مدت پنج یوم روغن آن را بخورند پرهیز را بعد از آن تا بیست و پنج یوم مرعی دارند و اگر ده روز تا پنجاه یوم و در عرق دو چند ایام شرب آن کافی است و باید عرق آن را در ظرف رویین نگاهدارند زیرا که ظرف آبگینه را می‌شکند و ضماد آن جهت یرقان و دماميل و بثور اورام و حکه و جرب و رفع زهر جانوران سمی و فساد خون و ذرور پوست درخت خشک کرده آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هر چند کهنه شده باشند و استشمام گل آن جهت رفع صداع و شقیقه و چون بیخ نوع سفید گل آن را در دهن گیرند امساک منی آورد و تخم آن را چون مقدار یک



درم کوفته و بیخته و با نبات دو درم مخلوط نموده بـا شیر تـازه دوشیده چهل درم بنوشند چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نـافع و بـه تنهـایی جهت خنازیر و چون با نمک طبرزد یـا آب بسـایند و در چشـم صاحب بیاض کشند مؤثر است.

◄سرطان نهری

به فتح سین و رای و طای مهمله و الف و نون و فتح نون و سـکون ها و کسر را و یای آخر حروف به فارسی خرچنگ و به هنـدی کینکرا نامند.

ماهیت آن: حیوانیست آبـی معـروف بهتـرین آن مـاده آنسـت و علامت آن آنست که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برنـد آب سفید ظاهر گردد بـه خـلاف نـر آن و بهتـرین آن بـزرگ نهـری آنست که در آبهای شیرین باشد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر.

افعال و خواص آن: کثیرالغذا و بطی الهضـم و مبهـی و بـا قـوّت جاذبه و محلله و چون دو سه عـدد آن را اطـراف قطـع نمـوده و جوف آن را با آب و خاکستر پاک شسته و با آب تطهیـر داده بـا جو مقشر طبخ دهند و صـاف نمـوده بنوشـند جهـت سـل و دق و سـرفه حـار یـابس و یبوسـت اعضـا و هـزال مفـرط حـار و محرورالمزاجان مجرب و به دستور محـرق آن بـا صـمغ عربـی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهـت بواسیر بغایـت نـافع و سه اوقیه از آب طبیخ آن با کرفس و رازیانه جهت تفتیت حصـات و ادرار بول و حیض و فضلات و مسحوق آن با بـادروج جهـت سـم عقرب و گویند چون این را با بادروج نزد عقرب برند بمیرد و بـا شراب سفید جهت عسرالبول و اخراج حصات و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و جانوران سمی دیگر و با عسل جهت عض کلب کلب و غرغره شیره کوبیده آن بقدر یـک سـکرچه جهـت خناق و درد لوزتین سریع الاثـر و ضـماد تـازه کوبیـده آن جهـت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با شـبت جهت ملسوع و ضماد محرق آن جهت سرطان پستان آزموده و بـا عسل جهت بهق و اورام جاسیه و تجفیف قروح نافع و چون چنـد عدد آن را زنده در دیگ مس بی‌قلعی بسوزانند تا خاکستر شـود و هر روز یک ملعقه آن را با نه اوقیه آب بنوشند جهـت رفـع سـم سگ دیوانه گزیده مجرب امّا باید کـه بـر موضـع زخـم گزیـده سگ مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشـیر گذارنـد و اگـر مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هـر روز بدهند و گویند شرط احراق آن به جهت این امر وقتی اسـت کـه آفتاب در اسد باشد و یا مقابله قمر نباشد و شـعرای یمـانی طلوع نموده باشد و به دستور هرگاه با یک جـزو محـرق مـذکور نـیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز یا زیاده بـر آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفـع اذیـت سـگ دیوانه مؤثر و همچنین چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یـک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسـل و ضـماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ نموده باشند جهت شـقاق پـا و مقعده و شقاقی که از سـرما بـه هـم رسـیده باشـد و شـقاق مـاده سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب تب غـب نـافع و گوینـد **مضر** مثانه و **مصلح** آن گل قبرسی و گل مختوم است.

مقدار شربت خام آن پنج مثقـال و از سـوخته آن سـه مثقـال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سـفوفات و اقـراص آن در قرابادین مذکور شد.

◄سرطان بحری

به فارسی خرچنگ دریایی نامند.

ماهیت آن: دو نوع است یکی آنکه مادام که در دریا اسـت نـرم بود چون از دریا برآورند و هوا بدان رسد متحجـر گـردد و جثـه آن بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نـرم بـود و از سواحل دریای هند و یمن خیزد و دویّـم شـبیه بـه سـرطان نهـری نیست ولیکن بسیار سفید و شبیه به خلر است و صیادان مـاهی در بلاد دیلم و تنکابن آن را به قلاب نصب نموده بـا آن صـید مـاهی می‌کنند.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعـال و خـواص آن: سـوخته آن را بـا چـلاو تلطیـف زیـاده و اکتحال آن جهت قمع رطوباتی کـه از طبقـات چشـم ریـزد و بـه جهت تقویت عضلات چشـم و روشـنایی آن و جـرب و ظفـره و سلاق و دمعه و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحـت و سـنون آن جهت جلای دندان و طلای آن جهـت کلـف و نمـش مفیـد و طبیعت دویّم سردتر از اول و محرق آن در خـواص ضـعیف‌تـر از اول و خوردن آن کشنده است.

◄سرنچی

به فتح سین و ضم را و سکون نون و کسر جیم فارسـی و یـا لغـت هندی است.

ماهیت آن: نباتی است هندی تا بـه یـک ذرع و نـیم و سـاق آن گره‌دار و بر سر گره‌ها شاخها و برگ‌های سفید و گل ریـزه و در بین برگ‌ها تخم‌های ریزه و سفید اندک پهـن و بـرگ نبـات آن شبیه به برگ خرفه بزرگ و از آن نازکتر و بی‌طعمی غالب.

طبیعت آن: مایل به حرارت و رطوبت.

افعال و خواص آن: خوردن برگ مطبوخ آن جهت وجع ظهر و



مفاصل و سایر اعضا و بیخ آن بـا دارفلفـل سـوده جهـت حمیـات مرکبه نافع و ضماد بـرگ و نبـات آن بـا کـات هنـدی و انـدک زنجبیل تر جهت التیام زخمهای عسرة الاندمال نـافع و داخـس را نیز مفید.

◀سرو

به فتح سین و سکون را و واو اسم فارسی اسـت و بـه هنـدی نیـز همین و نمال نامند.

ماهیت آن: دو نوع است برّی و بستانی. بـرّی آن کـه جبلـی نیـز نامند درخت عرعـر اسـت و در حـرف العـین ان شـاء الله تعـالی خواهد آمد و بستانی آن درختی است بسیار بلند و عظیم و موزون و برگ‌های آن بسیار ریزه و خزان نمی‌کنـد و ثمـر آن کوچـک صنوبری شکل شبیه به جـوز رومـی و آن را جوزالسـرو نامنـد و مغزی ندارد و در خامی سبز و صلب و بعد از رسیدن انـدک زرد رنگ و خشبی در جمیع اجـزای آن انـدک حـدت و حرافـت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید زرد رنگ شبیه به دانـه عدس و از آن نازکتر.

طبیعت آن: در اول گرم وگوینـد در حـرارت معتـدل و در سـیّم خشک و ثمر آن از سـایر اجـزا گـرم‌تـر و صـمغ آن گـرم حـاد حریف و قریب به صمغ صنوبر و ضعیف‌تر از آن و رطوبت سایله از آن ضعیف‌تر از قطران درخت شربین.

افعال و خواص آن: برگ آن قابض و محلل و قاطع نزف الـدم و زایل کننده عفونات و بهق و آشامیدن طبیخ آن جهت عسـرالبول و قروح امعا و سیلان فضول از مثانه و به دستور آشامیدن دو مثقـال از برگ ساییده آن با نیم مثقال مرمکی جهت تقویت مثانه و رفع بول در فـراش و عسـرالبول مفیـد و غرغـره طبـیخ آن جهـت درد دندان و قروح لثه و استرخای آن و لعوق آن با عسل جهت سـرفه کهنه مجرب و مقوی معده و گویند که برگ آن مخـدر اسـت و آشامیدن ثمر آن با شراب طیب جهت قطع نزف الدم و رفع نفـس الانتصاب و منع انصباب فضلات به معده و قرحه امعا نافع و چون ثمر آن را بسایند و بر فتق ضماد کنند جهت منع ریادتی و تحلیـل آن نافع .

مضر ریه، **مصلح** آن کثیرا و نشاره چوب آن جهـت منـع سـیلان فضول و با مرصاف جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش نافع و محرق مغسول برگ آن جهت سوختگی آتـش و غیـر مغسـول آن جهت قروح و جروح رطبه ضـماداً و ذروراً نـافع و ضـماد بـرگ پخته آن در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهـق و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه و به تنهایی جهـت فتـق و التیـام جراحت و تقویت اعضای مسترخیه سست شده و قطع نـزف الـدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفـع اعیـا و بـا آرد جـو و آب جهت اورام حاره چشم و حمره و نمله و سوختگی آتش و سعوط صـمغ آن جهـت تنقیـه رطوبـات دمـاغی و ذرور آن جهـت بواسیرالانف و عصاره ثمـر تـازه آن نیـز جهـت بواسـیرالانف و بواسیر مقعده و با گلنار جهت قروح رطبه سر و سایر قروح بـدن و تنقیه قروح وسخه و خاییدن آن جهـت رفـع سـیلان آب دهـان نافع و چون ثمر و برگ آن را با آمله در آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرّا شود پس با روغن کنجد بجوشـانند و ثفـل آن را بـر مـوی ضماد نمایند و روغن را طـلا کننـد جهت سـیاه و دراز کـردن و حفظ سقوط موی مجرب و به دستور چون بکوبند و بـا سـرکه و حنا کوبیده بسرشند و بر مو ضماد نمایند سـیاه و قـوی گردانـد و تضمید آن با موم و روغن زیتون عذب جهت تقویت معـده نـافع و بدل آن به وزن آن انـزروت سـرخ و نصـف آن پوسـت انـار و از خواص آن آنست که چون ثمـر و بـرگ و شـاخ آن را در خانـه نگاهدارند پشه داخل نشود و اگر بشود آن را بکشد و بـه دسـتور دود نمودن آن همین اثر دارد.

◀سرهنچی

به فتح سین و ضم رای مهملتین و خفای ها و سکون نـون و کسـر جیم فارسی و یا لغت هندی است.

ماهیت آن: نباتی است هندی برگ آن شبیه به برگ رطبه و گل آن ریزه و سفید و از آن خردتر و از زمین بسیار بلند نمی‌شود.

طبیعت آن: معتدل در حرارت و در اول خشک.

افعال و خواص آن: سعوط یک عـدد گـل آن بـا دو عـدد فلفـل جهت تفتیح سده خیشوم و دفع فضول دمـاغی و رفـع ثقـل رأس و صداع و رفع جذام مجرب گفته‌اند و خوردن نبـات پختـه آن بـه طریق بورانی بی‌ترشی جهت جبر کسر که تا چهار روز بخورند و برگ پخته آن را بر موضـع مکسـور بندنـد قـایم مقـام مومیـایی گفته‌اند.

◀سرپهونکه

به فتح سین و سکون را و ضم بای عجمی و خفای ها و سکون واو و نون و فتح کاف و ها لغت هندی است.

ماهیت آن: نباتیست شاخ‌های آن باریک و بلند بقدر سـه ذرع و برگ‌های آن باریک و بلند فی‌الجمله صنوبری الشـکل و مـزدوج در دو صنف محاذی یکدیگر بر هر شاخ‌هـای باریـک و بـر هـر شاخی پنج شش تا هفت زوج و یک فرد و پایین برگ‌ها از بـالای آنها باریک‌تر و پشت برگ‌ها اندک خشن و رگ‌هـای نمایـان و اندک صلب در وقت انفصال از وسط رگها گسـیخته نمـی‌شـود و طعم آن اندک تلخ و گل بعضی سـرخ و بعضـی سـفید و سـفید آن کمیاب و تخم آن در غلافی شبیه به غـلاف بـاقلا الا آنکـه از آن بسیار باریکتر و کوچکتر در هـر غلافـی چهـار پـنج تـا شـش و



تخمهای آن ریزه شبیه به گرده و پوست آن خالدار و مغز آن زرد و تلخ.

طبیعت آن: گرم و تر و بعضی سرد دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: مفتح و مدر و آشامیدن آن جهت سرفه و تنگی نفس و حمیات سوداویه و امراض جگر و سپرز و گرده و مثانه و دمامیل و بثور و اورام و مسکن عطش و مانع افساد خون و سموم و چون مقدار دو آثار از برگ آن و یک آثار از برگ بنگ خشک نموده بسایند و تا چهل روز هر روز یک کف آن را بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید و چون نه ماشه آن را با یک ماشه فلفل سیاه با آب ساییده صاف نموده بنوشند جهت سرطانات نافع و چون چهار ماشه تا نه ماشه آب برگ آن را با فلفل سیاه ساییده جب بندند و تا چهارده روز بخورند جهت آتشک که باد فرنگ نامند مجرب و چون برگ و ساق و بیخ آن را خشک نموده با یک ماشه فلفل سیاه بسایند و روزی مقدار سه مثقال آن را بیاشامند ادرار بول نماید و انهضام طعام کند و تفریح نفس آورد و اکثر امراض سوداوی را نافع است.

◀سراج القطراب

حباحب است.

◀سراج القطریل

نباتیست که تا خشک نشده است در شب می‌درخشد و گویند یبروح الصنم است و گویند اسمی مشترک است مثل سراج القطرب.

فصل السین مع الطاء المهمله

◀سطاخینس

به فتح سین و طا و الف و کسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سین مهمله در آخر لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است مابین گیاه و شجر و شبیه به فراسیون و پر برگ و برگ آن ریزه و سفید و اندک مزغب و خوشبوی مایل به کراهیت و شاخ‌های بسیار سفید رنگ از یک بیخ رسته و امّا نبات آن از نبات فراسیون بلندتر و برگ آن ریزه‌تر و سفید و شاخ‌های آن نیز سفید به خلاف فراسیون که زرد رنگ است و گل آن ریزه مایل به زردی و انبوه و طعم آن تند و تلخ و تیز و منبت آن کوهستانها و زمینهای صلب خشک.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در آخر اول خشک.

افعال و خواص آن: جهت ازاله توحش و خوف و وسواس و مالیخولیا و خفقان بارد و بی‌خوابی و اوجاع اندرونی حادث از ریاح غلیظه بارده و تقویت قلب و نفس و تنقیه مره صفرا و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهت آنکه مفسد آنست شرباً و حمولاً و جهت گزیدن سگ دیوانه پیش از آنکه از آب بترسد و قی نمودن به آب مطبوخ آن و چون در روغن زیت جوش دهند و در گوش بچکانند جهت تسکین درد دندان و به دستور چون بدان بمالند و بر پشت بخوابند نافع.

مقدار شربت آن: تا یک درم است.

◀سطاریون

به فتح سین و طا و الف و کسر رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است مابین شجر و گیاه شبیه به عشقه و بر اشجار مجاور خود می‌پیچد و به تنهایی و جدا نیز می‌روید و گل آن شبیه به بنفشه و چند عدد متصل به هم مانند خوشه و اندرون گلها زرد و ساق آن سبز مایل به سیاهی و برگ آن مانند برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان گل عقرب و به فارسی برابران نامند و در باغها بسیار است و آن غیر فاشرستین است.

طبیعت آن: مرکب القوی.

افعال و خواص آن: رادع اورام حاره و بارده و گل و برگ آن را چون بکوبند و بر گزیدگی عقرب و زنبور و رتیلا و سایر هوام ضماد نمایند مجرب است و به دستور آشامیدن آن.

◀سطراطیوطس

به فتح سین و سکون طا و فتح رای مهمله و الف و کسر طا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است به هندی جل کنبهی نامند.

ماهیت آن: نباتی است که بر روی آب به هم می‌رسد بی‌بیخ شبیه به بادرنجبویه و از آن کوچکتر و از نعناع بزرگتر.

طبیعت آن: سرد و تر.

افعال و خواص آن: ضماد آن با سرکه جهت منع جراحات و ردع اورام حاره و حمره و جهت حرقة البول و ادرار و حبس خون گرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب به طحلب است و در کتب معتبره اطبای فرنگ دو نوع نوشته‌اند یکی برگ آن را شبیه برگ حی العالم و از آن بزرگتر و آشامیدن آن جهت نزف الدم کلیه و مثانه و طلای آن با سرکه مانع جراحات و به جهت حمره به حای مهمله و اورام بلغمیه و نوع دویّم را ذوالف ورد گویند و آن حزنبل است و آن را ذوالالف ورقه نیز نامند و به لاطینی اسطرطس میل قولی یعنی هزار برگی نامند و آن نباتی است بلند بقدر شبری و زیاده بر آن و برگ آن شبیه به برگ کمون برّی و از آن کوتاه‌تر و از ساق آن شاخ‌های خرد رسته و بر سر هر یک آنها اکلیلی شبیه به اکلیل شبت و با خشونت و گل



آن سفید و ریزه و منبت آن زمینهای غیر مزروع معطل.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: جهت حبس الدم بواسیر و نزف الدم جراحات تازه و کهنه و التیام دهنده آنها و نواصیر و به دستور ذرور آن مفید است و اهل هند می‌گویند که چون آن را بسوزانند و نمک آن را بگیرند بدین نحو که آن را بسوزانند تا خاکستر شود و خاکستر آن را در آب حل کنند و آب آن را به جر علقه بگیرند و طبخ نمایند تا آب بسوزد و نمک بماند و اندکی از آن را بخورند به جهت سعفه یعنی کچلی و جمیع اورام مایی و قیلة الماء نافع و مجرب است.

◀سطرونیون

به فتح سین و سکون طا و ضم را و سکون واو و کسر نون و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است مابین گیاه و شجر که اکثر در گندمزارها می‌روید و با گندم می‌رسد و ساق آن باریک و پر گره و بی‌شاخ و برگ آن بقدر انگشت ابهام مابین استداره و طول و سر برگ‌های آن باریک و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه به برگ کلم و در آخر ساق آن شعبه‌های ریزه و به جای ثمر قبه‌ها بر آن شعب رسته و سفید صنوبری شکل و گل آن سفید و زرد و مانند گل یاسمین و تخم آن مانند زیره و بیخ آن دراز و سفید و با اندک تلخی و تندی و خوشبویی و قوی‌تر از سایر اجزای آن مستعمل و معطس و لهذا آن را به جای کندش استعمال می‌نمایند و غلط کرده کسی که آن را کندش دانسته به شبهه استعمال این به جای آن و فعل این مانند فعل آن و صاحب اختیارات بدیعی بیخ عرطنیثا دانسته و نیست چنین و نیز غیر از ربو است زیرا که آنها همه با سمیت‌اند به خلاف سطرونیون.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بغایت جالی و تند و محلل قوی و آشامیدن آن با عسل مسهل رطوبت بارده جهت عسر نفس و امراض جگر و یرقان سدی و ادرار حیض و با جاوشیر و بیخ کبر جهت ورم طحال و ادرار بول و تفتیت حصات و سعوط آن جهت تنقیه دماغ از فضلات و قطور آن در بینی جهت درد دندان و در ادویه چشم جهت جلای بصر و تقویت آن و سعوط ربع درهم آن با بیست عدد زیره کرمانی و زیت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته‌اند و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ آن با شراب و آرد جو جهت تحلیل اورام حاره و طلای آن جهت رفع بهق و جمیع آثار جلد و با گل ارمنی جهت رفع درد دندان و در فرزجات جهت تنقیه رحم.

مقدار شربت آن: تا نیم درم.

مضر سینه و محرق اخلاط، **مصلح** آن کثیرا است.

فصل السين مع العين المهمله

◀سعد

به ضم سین و سکون عین و دال مهمله به فارسی مشک زمین و در تنکابن استکو و به ترکی تبلاق و قرقرون و توبالاغ نیز و به هندی موتهه به ضم میم و سکون واو و فتح تای مثناة فوقانیه و خفای ها و مشکک نیز نامند.

ماهیت آن: بیخی است بعضی مدور طولانی و بعضی طولانی و بعضی مفرطح و انواع می‌باشد یکی بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرون آن سفید و خوشبو و بهترین آن بزرگ بالیده به اوصاف مذکوره کوفی بستانی آنست و آنچه در کنار آبها روید و یا در آبها ضعیف و دویّم هندی است که اندرون آن سفید نیست و کوچکتر است از کوفی و یک نوع دیگر هندی شبیه به زنجبیل است و چون آن را بخایند زعفرانی رنگ بود و چون این را بر جلد بمالند در ساعت موی آن را بسترد و این نوع با سمیت بود و نوع دیگر آنست که در شیراز در میان ریگ و گل زرد می‌روید و در کنار رودخانه‌ها نیز و این اگر چه کوچک است امّا بهتر از هندیست زیرا که اندرون آن بسیار سفید است و خوشبو و برگ آن شبیه به برگ گندنا و از آن بلندتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و بعضی در اول گرم و در دویّم خشک دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: مجفف بی‌لذع و مدر بول و حیض و مفتت حصات و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهت زیادتی فهم و عقل و صداع بارد و بدبویی بینی و بواسیرالانف و مقعده و نیکویی رنگ رخسار و خفقان و یرقان و تقویت معده و هاضمه و اعصاب و تحریک باه و اشتهای طعام و قروح معده و طرد ریاح و سم عقرب گزیده شرباً و ضماداً مؤثر و چون با آب ساییده و در ظرف سفالی کرده بر روی آتش گذارند تا رطوبت آن منجذب شود پس برداشته هر روز ناشتا قدری از آن را بخورند جهت تقویت معده و رفع سوزش فم معده به سبب بدهضمی و بدبویی دهان به مشارکت معده نافع و با روغن حبة الخضراء جهت درد کمر و سردی گرده و مثانه و تقطیرالبول و تبهای کهنه و قطع قی و برودت رحم و به هم آوردن فم آن شرباً و حمولاً و قطور آن جهت گرانی سامعه و سنون آن جهت تقویت دندان و لثه و خوشبویی دهان و رفع قروح و بدبویی آن و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحت مزمنه که به سبب زیادتی رطوبت باشد و جهت دردهای بارد ریحی و به دستور ضماد آن جهت



امراض مذکوره و طلای آن با زفت جهت جوشش سر و غسول آن جهت سرخ نمودن گونه و آشامیدن یک اوقیه از شرابی که یک اوقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و استعمال آن با بیخ باعث فساد قوت آن.

مضر حلق و صوت، مصلح آن شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و مداومت آن و زیاده از مقدار شربت خوردن محرق خون و مولد جذام و مصلح آن سه روز در عسل و سرکه خیسانیدن است.

مقدار شربت آن: از یک درم تا دو مثقال.

بدل آن: مثل آن سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع آن دارچینی است و چون داخل صابون کنند باعث خوشبویی آن گردد و زیادتی تنقیه و جلای آن و باعث نیکویی رنگ رخسار است و صنفی از سعد هندی که شبیه به زنجبیل است و ممضوغ آن به رنگ زعفران.

طبیعت آن: قریب به چهارم گرم و خشک و از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانگ آن مورث جنون و زیاده از آن کشنده و طلای آن به ساعت موی را بسترد و باعث جراحت جلد است.

◄ سعدان

ماهیت آن: اسم عربی گیاهی است شبیه به گیاه خسک و خاردار و سفیدتر از آن و برگ آن از آن نرم‌تر و ثمر آن مدور و پرخار و تخم آن پهن و اعراب معتقدند که بیخ و ثمر آن مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است.

◄ سعوط

به فتح سین و ضم عین و سکون واو و طای مهمله آنچه در بینی دمند و مایع باشد بدین نام موسوم است و از اختراعات جالینوس است و عودالعطاس را نیز به این نام نامند.

فصل السین مع الفاء

◄ سفادیکس

به فتح سین و فا و الف و کسر دال و سکون یا و ضم کاف و سکون سین مهمله لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است که در بیابان و معموره نیز می‌روید و ساق آن بقدر دو شبر و برگ آن مشرف و متفرق و شبیه به برگ شاهتره و از آن بزرگتر و گل آن بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و وسط آن سفید و در طعم مایل به تندی و تلخی و خام و پخته آن مأکول و بعضی آن را پیاز برّی دانسته‌اند.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و مفتح سده احشا و مدر بول و حیض و تریاق سموم و سی مثقال از آب آن با شکر و پنج درم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و به دستور دو درهم گل آن با مثل آن هلیله و عسل مسهل قوی است و **مضر** جگر و **مصلح** آن کثیرا است.

◄ سفرجل

به فتح سین و فا و سکون را و فتح جیم و لام به فارسی به و آبی و به ترکی حیوا و به یونانی قودونیامیلا نامند.

ماهیت آن: ثمری است معروف و سه صنف می‌باشد شیرین که آن را به آزاد نامند و ترش محض و ترش و شیرین که به عربی مز به ضم میم و تشدید زای معجمه و به فارسی میخوش نامند و گویند چون آن را با درخت کویج پیوند کنند ثمر بیشتر و بهتر آورد و بهترین آن بزرگ بالیده نازک شاداب آن است.

طبیعت شیرین آن: در حرارت و برودت قریب به اعتدال و گویند مایل به حرارت و در آخر اول تر است.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و مدر بول و طلای آب گرم کرده آن جهت رفع تهیج اطراف و سوءالقنیه محرورالمزاج مجرب و مبرود المزاج را مضر و جرم آن قابض و مسدد و **ترش** آن در اول سرد و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: در تقویت معده حار قوی‌تر از شیرین آنست و اکثار آن مسهل به عصر خصوصاً بعد از غذا و در خلای معده حابس طبع محرورالمزاج و عصاره آن جهت انتصاب نفس و ربو و نفث الدم و قی و خمار و تشنگی و تقویت معده و ادرار بول و نزف الدم نافع و **مز** آن معتدل در حرارت و برودت و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: قریب به هر دو است ولیکن ثقل این زیاده از آن هر دو و قرشی گفته اکثار این موجب فواق است فی‌الفور و بوییدن اقسام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و قاطع غثیان و خون اعضای باطنی و خوردن آنها خصوصاً شیرین جهت تفریح و رفع وسواس و درد سر و نزلات و تقویت کبد و معده و فم آن و رفع ضعف آنها و برانگیختن اشتها و حفظ جنین از اسقاط و بدبویی دهان و منع بخارات به دماغ و دل و مستی و غثیان و قی و کسالت و خفقان و یرقان و انصباب مواد به معده و اسهال و التهاب و درد فم معده که از انصباب مواد محترقه باشد و خواهش گل خوردن و جرم آن مسدد و در مضرتها زیاده از آب آن و مصلح آن مربا نمودن آن است با عسل و مضر احشای ضعیفه و مخشن قصبه ریه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصاً جرم

غیر مربای آن و اکثار آن موجب فواق در ساعت و مصلح آن عسل و انیسون و امثال آن و قطور آب آن در احلیل و فرج جهت رفع حرقة البول و جراحات مجاری آن بغایت نافع و چون آن را در زیر آتش گذارند تا بریان گردد به حدی که رنگ آن تیره شود و بخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب به تخصیص که در جوف آن به جای به دانه جوزبوا ریزه کرده پر کرده باشند.

مقدار شربت: از آب آن در تداوی تا سی درم و **رب به ترش** در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات به سر و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعا که از خلط موجود باشد و مسهل به عصر و با آب برگ نعناع جهت منع غثیان و قی خصوصاً صفراوی آن مضر ریه و سعال و رب به شیرین قریب به اعتدال و یبوست در آن غالب و قبض آن کمتر از ترش آن و در جمیع افعال مانند آن و جهت صاحبان احشای ضعیفه انسب از آن.

مقدار شربت: از رب آن هر دو تا بیست درهم و شکوفه تازه آن معتدل با قوّت قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت سینه و دل و احشا و خفقان حار و منع صعود ابخره به دماغ مؤثر و ضماد آن و به دستور ضماد جرم ثمر و برگ آن جهت اورام حاره چشم و سایر اعضا و حبس فضلات از انصباب به اعضا و رفع سمیت گزیدگی هوام و نیز تضمید برگ آن جهت تجفیف زخمها نافع و زغب و خمل آن یعنی پرزی که بر روی به می‌باشد بسیار قابض و مضر حلق و صوت و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات مفید و **روغن به** که به را مهرّا پخته آب آن را افشرده گرفته با دو چندان روغن زیتون جوش نمایند تا روغن خالص بماند.

طبیعت آن: سرد و تر و قابض.

افعال و خواص آن: جهت سبوسه سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و رفع ماندگی و قرحه رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق و آشامیدن آن جهت صداع حار و نفث الدم و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعا و رفع سم ذراریح و دود خشب الصنوبر مفید و حقنه بدان نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه آن به دستور روغن گل سرخ ترتیب دهند در قوّت ضعیف‌تر از آنست و **بهدانه** یعنی تخم آن در دویّم سرد و تر و با اندک قوت قابضه. لعاب آن جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حار یابس و تسکین حرارت معده و تبها و سوزش زبان و دهان و یبوست آن. در شفاءالاسقام مذکور است که حب سفرجل ملین به غیر قبض است و صاحب ذخیره گفته که بهدانه با وجود لعابیت مضر معده نیست و این خاصیت را از لحم به مجاورت اخذ نموده و طلای آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ آن جهت رفع کندی دندانها و مغز آن با غرویت و مبهی محرورین و موافق اعضای تنفس و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحه امعا.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال و از لعاب آن تا ده مثقال و مضعف و مرخی معده، مصلح آن در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه.

بدل آن: بزرقطونا است و طریقه مقشر نمودن تخم آن آنست که لعاب آن را تمام بگیرند و آن تخم لعاب گرفته را در پارچه کرباس خشبی بسته به قوت بمالند تا مقشر گردد و جلنجبین سفرجلی و جوارشات سفرجلی و حلوای آن و سکنجبینات سفرجلی و اشربه سفرجلی و عرق آن و قرص آن و مربای آن و ململات و معجون آن و میبه در قرابادین ذکر یافت.

◀سفیدولیون

فتح سین و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و سفندیلیون به فتح فا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون نیز آمده لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ خیار و برگ جاوشیر و ساق‌های آن بقدر ذرعی و شبیه به ساق رازیانه و گل و تخم آن شبیه به نوع چهارم سیسالیوس و از آن پهن‌تر و سفیدتر و ثقیل الرایحه و بیخ آن شبیه به ترب و منبت آن نی‌زارها و اماکن رطبه.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در آخر آن خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن دو مثقال از ثمر آن مفتح و مسهل بلغم و جهت صرع بلغمی و عسر نفس و ربو و درد جگر و یرقان سدی و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازه آن جهت تنقیه چرک گوش و بخور آن جهت افاقه سبات و لیثرغس مزمن و سکته و صداع حادث از مواد غلیظه مؤثر و نطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد و ضماد آن جهت صلابت بواسیر و نواصیر و بهتر آنست که بیخ آن را خراشیده و کوفته در سوراخ ناصور پر کنند و ضماد گل آن با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و سعی نمله و آشامیدن تخم آن و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم نافع.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت: از ثمر آن تا دو مثقال و از بیخ آن تا دو درم و جهت یرقان بیخ آن بهتر از ثمر آنست.

فصل السین مع القاف

◀سقمونیا

به فتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و



فتح یای مثناة تحتانیه و الف به عربی محموده نامند.

ماهیت آن: شیر نباتی است که در کوهستانها و زمینهای سنگلاخ می‌روید و پر شیر شبیه به لبلاب شاخ‌های بسیار از یک ساق روییده بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در بعضی امکنه گاهست که راست نیز ایستاده می‌باشد و بر ظاهر آن رطوبتی چسبنده که به دست می‌چسبد و برگ آن مانند برگ لبلاب و نرم‌تر و سبزتر و باریکتر از آن و گل آن سفید مستدیر و میان تهی و ثقیل الرایحه و بیخ آن سفید بقدر زردک عظیم حجم و کوتاه به سطبری ساعدی و مجوف و بدبو و پر از شیر و طریق اخذ شیر آن آنست که هنگام رسیدگی اطراف بیخ آن را از خاک خالی نموده برگ‌های جوز بر دور آن فرش می‌کنند و بیخ آن را شق می‌نمایند تا شیر آن در آن برگ‌ها جمع شود پس صبر می‌کنند تا منجمد گردد برمی‌دارند و یا آنکه بیخ آن را می‌سوزانند تا رطوبت آن برآید و آن اوراق جمع شود و اگر شاخ‌های مفروش بر زمین قریب بیخ آن را شق کنند از آن چیزی به دست نمی‌آید و بهترین آن انطاکی و یا جرمغانی آنست که از انطاکیه یا از جرمغان آورند و صاف و سبک وزن پرسوراخ شبیه به اسفنج و زود مفتت گردد و جرامغه در اصل طایفه‌ای بوده‌اند از عجم که از آنجا نقل به نواح دیار موصل کرده و در آنجا وطن ساخته و رنگ آن شبیه به رنگ سریشمی باشد که از پوست گاو می‌سازند و مایل به کبودی و زردی و سفیدی و محلول آن در آب مانند شیر سفید و چون بر زبان گذارند زبان را بسیار بگزد و گفته‌اند جرمغانی آن مایل به سیاهی و مستدیرالشکل می‌باشد و سیاه آن قتال و غیر مستعمل و هر چه به صفات مذکوره نباشد زبون و مصنوع آن را از شیر یتوعات دیگر مانند شیر عشر مخلوط به آرد کرسنه می‌سازند و قوّت مشوی آن تا دو سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی می‌ماند و بعد از آن قوّت مسهله آن مبدل به مدره می‌گردد و مدر می‌باشد نه مسهل و بهتر آنست که قرب به استعمال آن را مشوی نمایند و به کار برند نه بیشتر. دستور تشویه آن آنست که با مصطکی سوده در کیسه کرده در جوف سیب و یا به خالی کرده گذارند و سر آن را باز به قطعه از آن سیب و یا به بند کنند و به خمیر گرفته در تنور بر روی آجری و یا ظرف سفالی گذارند تا مشوی گردد پس برآورده در سایه خشک کرده با مصلحات و مقویات آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و بزر جزر و نمک و فلفل و هلیله و عسل و روغن بادام در مبرودین و با کثیرا و صمغ عربی و مغریات دیگر در محرورین استعمال نمایند و ابن تلمیذ سنامکّی و انیسون را بهترین مصلحات دانسته و در محرورین عصاره گل سرخ و کثیرا و رب به و در مبرودین انیسون و بعضی گفته که ساییدن آن با گل بنفشه نیز اصلاح آنست و یا آنکه در جوف بیضه مرغ گذارند و بر آن آب به و سیب بریزند تا پر گردد و سر آن را بسته در خمیر بگیرند و در تنور بر روی آجری بگذارند تا جوش بخورد و مشوی گردد پس برآورده استعمال نمایند و اگر آب به و سیب نباشد جلاب بر آن ریزند و گفته‌اند ساییدن آن با بادام مقشر کاسر حدت آنست و بالجمله باید که بدون مقویات معده و مغریات و معینات و مخمرات استعمال ننمایند یعنی باید که با ادویه مذکوره و با گل سرخ و انیسون و نشاسته و امثال اینها سرشته استعمال نمایند و باید که مبالغه در ساییدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیده تربد به خمل معده می‌چسبد و عمل آن ضعیف می‌گردد و نفوذ به سوی محدب کبد می‌نماید و از جذب به جهت عضو و فضول باز می‌ماند بلکه باید که اندک جریش باشد و نیز باید که در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد و بلدان حاره و محرورالمزاج و ضعیف القلب و ضعیف الاحشا و اطفال استعمال ننمایند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در آخر دویّم خشک و بعضی در سیّم نیز خشک دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط به آن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و مدر فضلات و قاتل جنین و مخرج آن و جهت گزیدن عقرب شرباً و ضماداً نافع و با هم وزن آن تا دو وزن تربد چون با شیر تازه دوشیده ناشتا بنوشند جهت اخراج اقسام کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و با گل سرخ جهت تقویت معده و با آب کرفس جهت سرعت خروج آن از معده.

مقدار شربت آن: نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده بر آن مضر دل و معده و کبد و امعا و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و اگر زن حامله بخورد بار اندازد و بچه او را بکشد و زیاده از نیم درم تا یک درم آن کشنده است به حدوث امساک اولاً و کرب و غثیان و عرق سرد و اسهال مفرط پس اهلاک و مداوای آن قی فرمودن و خوردن دوغ و سویق سیب و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد بر سر و نشستن در آن و طلای آن با روغن بادام جهت درد سر و با سرکه جهت صداع ضربانی و صداع مزمن و جهت قوبا نیز و ضماد غیر مشوی آن و به دستور طلای آن جهت بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون جهت خراجات و به دستور مطبوخ آن با عسل و زیت جهت تحلیل خراجات و عرق النساء و چون در سرکه بپزند و با آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و ورک و عرق النساء و جرب متقرح و نیز ضماد پخته آن در سرکه به تنهایی جهت جرب متقرح و با زهره گاو و ترمس چون بپزند و بر حوالی ناف بمالند جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا



نافع و حمول آن با پشم پاره جهت اخراج جنین و برگ آن ضماداً در افعال ضعیف‌تر از بیخ آن و فرزجه آن جهت اخـراج جنـین و بیخ آن بسیار گرم و محرق و محلل و نطـول آب آن بـا سـرکه و روغن گل سرخ جهت درد سر و ضماد آن به تنهایی جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و فرزجه جمیع اجزای آن قاتل جنین و مخرج آن و بدل سقمونیا یک وزن و نیم آن صبر زرد و نـیم وزن آن هلیله زرد و گویند لاغیه است و چون سقمونیا را با گـلاب و آب سماق و سفرجل بسایند و قرص سازند و عندالحاجت استعمال نمایند من جمیع الجهات بیغایله اسـت و خـوردن بهـی کـه در آن محموده را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امـراض صفراوی و رفع تب‌ها مفید و بی‌مضرت و دستور مشـوی نمـودن و جوارشات و معجونات آن در قرابادین مذکور شد.

◀ سقولوقندریا

به فتح سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فـتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون را و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است.

ماهیت آن: حیوانی است مانند عنکبوت با پاهـای بسـیار بـرّی و بحری می‌باشد و متأخرین آن را ابوسبع و سبعین و متقدمین اربع و اربعین نامیده‌اند و اربع و اربعین طولانی است با پاهـای بسـیار از قریب به سر آن تا دم در دو صف و اکثر سفید رنگ اغبر و اربـع اربعین در حرف الالف مع الراء ذکر یافت.

طبیعت آن: حار حاد و از سموم قتاله است.

افعال و خواص آن: در طب خواصی برای آن ننوشته‌اند و چـون بر عضوی از بدن مردم برسد حکه آورد مگر آنکه طلای مطبـوخ بحری آن در روغن زیتون سترنده مو است.

فصل السین مع الکاف

◀ سکّ

به ضم سین و تشدید کاف.

ماهیت آن: بدان که آن اصـلی و غیـر اصـلی مـی‌باشـد اصـلی آن متخذ از عصاره آمله رطب است و آن را سک چینی نیز نامنـد و چون در اکثر بلاد غیر هند آمله به هـم نمـی‌رسـد و تـازه آن بـه دست نمی‌آیـد و لهـذا از عصـاره بلـح کـه خرمـای نـارس اسـت می‌سازند و هرگاه مشک اضافه آن نماینـد آن را سـکّ المسـک نامند و گاه ادویه دیگر نیز به حسب حاجت داخل مـی‌نماینـد و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصـاره بلـح اسـت و ایـن نـوع از رامک است.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در اول گرم و در دویّم خشـک نیـز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفتح و محلل و قاطع نفث الدم و نزف الـدم و حابس قی و بطن حادث از رطوبـات و ضـعف معـده و امعـا و حابس طبع اطفال و مقوی اعصاب و قوّت ماسکه و اعضای باهیـه و قاطع عرق و رایحه نوره و بدبویی بدن شرباً و ضماداً و طلاءً.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

بدل آن: رامک است و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت.

◀ سکّ المسک

ماهیت آن: چون سکّ اصلی یا غیـر اصـلی را بـا قـدری مشـک بیامیزند به این نام خوانند و اگر در نافـه مشـک گذارنـد سـکّ الجلود نامند و چون نافه را در آب خیسانیده سـک را بـه آن آب بسرشند سکّ الماء گویند و چون نافه را کوبیده بـه آن بیامیزنـد سکّ اکراس خوانند.

طبیعت اقسام آن: مایل به گرمی.

افعال و خواص آن: قریب به رامک و قسمی از سـکّ المسـک که از جمله اطیوب است مؤلف شفاءالاسـقام آن را مقـوی احشـا دانسته و محلل و مفتح و مبهی و مفرح و جهت درد دل و مفاصـل و اسهال و نزف حیض نافع. صنعت آن آنست که بگیرند ده رطـل آب بلح تازه که غوره خرما اسـت و بـا سـه رطـل مـازو سـاییده بجوشانند تا قریب به انعقاد رسد از آتش برگرفته از هـر یـک از سنبل الطیب و لسان العصافیر و بسباسه و برگ جوز بوا و قرنفـل و قاقله صغار و کبار و عود هنـدی سـی اوقیـه و صـندل زرد نـیم رطل، زعفران پنج درم، صـمغ عربـی یـک رطـل مجمـوع را نـرم ساییده و با آن آب مذکور بسرشـند و اقـراص سـازند و اسـتعمال نمایند.

◀ سکباج

به کسر سین و سکون کـاف و فـتح بـای موحـده و الـف و جـیم معرب سرکه بای فارسی است.

ماهیت آن: نوع غدایی است که از سرکه ترتیب می‌دهند.

طبیعت آن: مبرود و مرطب.

افعال و خواص آن: ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان خون.

مضر نحیف البدن و صاحبان علل عصـبانی و سـوداوی و سـرفه و سحج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل و مضـر شارب ادویه مسهله، **مصلح** آن حلویات و پالوده صنعت آن آنست که بگیرند گوشت را و به حد وسط ریزه ریزه کرده و اگر مـرغ باشد از بندها جدا کرده نـیم پختـه و پیـاز و زردک و گنـدنا را چند جوشی داده لزوجت آن را گرفته بـا آب سـرد بشـویند و بـا



گوشت و سرکه و ادویه خوشبو بقدر حاجت مهرّاً پخته با عسل و یا شکر چاشنی داده و قدری زعفران در آخر اضافه کرده از دیگ برآورند و تناول نمایند.

◄سکبینج

به فتح سین و سکون کاف و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و جیم معرب از سکبینه فارسی است و به یونانی ساغافیون و به هندی کندل نامند.

ماهیت آن: صمغ نباتی است در شکل شبیه به خیار و بهترین آن صافی بیرون سرخ و یا زرد و اندرون سفید با رطوبت ظاهر است که بوی آن مابین بوی حلتیت و قنه و حریف باشد و از ماه که اسم موضعی است قریب به اصفهان آورده باشند و گویند قنه چون کهنه شود مستحیل به سکبینج می‌گردد و فرق میان ایشان رنگ اندرون سکبینج سفید است به خلاف قنه و این صمغ را از نزدیک برگ آن می‌گیرند به زدن تیغ بر ساق آن و قوّت آن تا بیست سال باقی می‌ماند و گفته‌اند دو نوع می‌باشد و هر دو جیّداند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و بعضی خشکی آن را در دویّم دانسته‌اند و این اصح است.

افعال و خواص آن: مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و غیر اینها و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که به آنها چسبیده باشند و با قوّت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و مانع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظه سینه و ریه و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهر و ورکین و طحال و نقرس و مغص و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و مدر بول و حیض. ※اعضاء الراس※ آشامیدن آن جهت امراض بارده بلغمیه و اعصاب و برودت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت در آن زایل شده باشد و جهت اوجاع مفاصل و سعوط آن جهت صداع و صرع بارد بلغمی. ※اعضاءالصدر و النفض و الحمیات و غیرها※ آشامیدن آن جهت تنقیه صدر و استسقا و اسهال ماء اصفر و اخراج سنگ گرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویه دایره و قولنج بلغمی و ریحی و بواسیر و ریاح آن و برودت کبد و امعا و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و به دستور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن به حسب هر مرضی از امراض مذکوره و آشامیدن یک دانگ آن تا نیم درم و تا یک درم جهت اصلاح ادویه مسهله و منع اذیت آنها از اعضا و با شراب جهت نهش عقرب و هوام قتاله و با عسل جهت تقویت باه و قولنج و ادرار طمث و اخراج جنین. ※العین※ اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استنشاق رایحه آن با سرکه جهت صرع و غشی عارض از اختناق رحم و به دستور بخور آن و فرزجه آلوده آن به پشم پاره جهت احتباس حیض و احتقان آن جهت بواسیر و دفع ریاح آن و تقویت باه و وجع ورک و ظهر و ضماد آن با سرکه جهت جذب خار و پیکان از اعضا و تعقد عصب و بواسیر و عرق النساء و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و ازاله آثار جلد و گزیدگی عقرب و هوام دیگر نافع و دستور حل آن مانند حل حلتیت است در روغن بادام تلخ و با آب گندنا و یا سداب و با نان گرم که در جوف آن گذارند تا آنکه نرم گردد و استعمال آن مبرودین را نافع و مضر محرورین و مورث اورام باطنی و مشتعل حرارت غریزی و **مضر** مثانه و گرده و **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا یک درم.

بدل آن: قنه و گویند در رفع سموم راتیانج است.

◄سکر

به ضم سین و فتح کاف مشدده و رای مهمله به فارسی شکر به شین معجمه و به هندی به لغت اشلوک سرکرا و شکر سرخ مایل به زعفرانی را کندوره و سرخ مایل به سیاهی را بوره و به لغت معروف بنگاله شکر سفید را چینی و به هندی کهاند و شکر تری و بوره و شکر سرخ مایل به سیاهی را کر نامند.

ماهیت آن: عصاره نیشکر است و آن شبیه به نی است ولیکن غیر مجوف و شاداب و سفید و سرخ می‌باشد. منبت آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و بتاویه و در خوزستان در عمان نیز و شکر سفید از سفید آن و سرخ از سرخ آن به عمل می‌آورند بدین نحو که قصب آن را گرفته مقشر نموده آب آن را گرفته به چرخ و یا به کوبیدن و آن آب را طبخ می‌نمایند تا منعقد گردد و در بعضی اماکن قصب آن خوب و نرم و نازک و بلند و در بعضی اماکن سخت و کم آب می‌شود و شکر سفید را چون با آب حل کنند و خوب تصفیه نمایند به طبخ داخل نمودن شیر و یا سفیده بیضه مرغ و منعقد سازند در قالب شیشه و یا غیر آن و در آن چوبهای باریک تراشیده گذارند و یا به ریسمان ریزند و بگذارند تا منعقد گردد و مره بعد اخری یعنی هر مرتبه آنچه از شیره آن انعقاد نیافته باشد باز به قوام آورده در آن قالب ریزند تا هر مقدار که خواهند و یا آنکه قالب پر گردد آن را سکر سلیمانی و به فارسی نبات نامند و اگر در تصفیه آن زیاده مبالغه نمایند و کمال تصفیه آن آنست که عندالطبخ و جوش دیگر چرک و کف بر سر نیاورد و در قالب شیشه ریزند آن را نبات قراری و سنجری خوانند و اگر بعد از تصفیه در حین انعقاد بر آن کف شیر یا سفیده بیضه مرغ زنند و به کفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد و به ریسمان کشند آن را فانیذ خزایی و سنجری گویند و اگر آن را به

کفچه و یا به چوبی خوب بر هم زنند که کف برآورد و آن را بر روی پارچه کرباس پاکی اندکی نم کرده و یا بر روی بوریای تر کرده از کفچه اندک اندک جدا جدا بریزند که حبابی شکل و جوف آنها متخلخل باشد آن را فانیذ و به هندی بتاسه نامند و اگر بر آن کف سفیده بیضه مرغ و یا کف شیر زنند و از تیر معجون سازی برهم زنند که خوب سفید گردد و از آتش برگرفته آن را اقراص و یا قلمهای باریک سازند و مقدار بند انگشتی ببرند و بگذارند تا سرد و بسته گردد آن را فانیذ و نیز به فارسی شکر پنیر نامند و اگر آن را بعد از تصفیه به نحو مذکور و قرب انعقاد برداشته به دست خوب بکشند تا تار بندد و مکرر چنین کنند در بین کشیدن هر دفعه به تخته پاکیزه و یا بوته چوبی بزنند تا خوب سفید گردد پس اقراص سازند آن را ناطف نامند و اگر بر آن کنجد مقشر بریان کرده بپاشند آن را ناطف سمسمی و به فارسی حلوای کنجد و به هندی ریوری خوانند و اگر در آن مغز بادام و پسته و یا گردکان داخل نمایند آن را حلوای مغزی گویند و اگر آن را مانند گیسو ببافند به فارسی کیسک نامند و بعضی در حلوای مغزی ربع وزن شکر عسل نیز داخل می‌نمایند برای زیادتی شکنندگی آن و اگر در تصفیه شکر مبالغه زیاده نمایند و چون به حد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که به طرف باریک آن سوراخی باشد ریزند و مدتی بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد و رطوبت و چرک آن از آن سوراخ تراوش نماید آن را فانیذ سنجری و به فارسی قند سفید نامند و اگر در قالب مستطیل که در هر دو طرف آن متساوی باشد ریزند آن را قلم نامند و اگر آن قند را باز صاف نمایند و به دستور باز منعقد سازند در آن قالبهای صنوبری و یا طولانی و یا مدور آن را ابلوج و به فارسی قند مکرر و به هندی اوله یعنی مانند دانه تگرگ نامند و بعضی آن را طبرزد گویند. بعضی گفته‌اند که اگر در طبخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید شیر تازه دوشیده در آن ریزند و صاف کرده به قوام آورند و در قالب ریزند آن را طبرزد نامند و از شکر سرخ بعد از تصفیه به طریق مزبور نبات و قند و ناطف و غیرها نیز می‌سازند ولیکن به لذت و لطافت شکر سفید نیست.

طبیعت: سفید آن در دویّم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دویّم گرم و در اول تر و شکر سرخ در آخر دویّم گرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب به اعتدال و هر چند زیاده آن را تصفیه نمایند حلاوت و حرارت آن کمتر و معتدل‌تر می‌گردد و لطیف‌ترین همه اقسام قند مکرر پس نبات قراری پس قند پس نبات است و همچنین و هر چند شکر کهنه‌تر گردد بهتر می‌شود و بر یبوست آن می‌افزاید.

افعال و خواص آن: ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ به عمق بدن و جهت تقویت ارواح و قوا و کبد و تحلیل ریاح امعا و تقویت باه و تولید خون صالح و استحکام اعصاب و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیه آن با آب گرم و روغن بادام شیرین جهت بحت الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل آن روغن گاو یعنی ده اوقیه که نیم گرم باشد جهت رفع وجع ناف و سده جوف و تنقیه زنان نفساء و به جهت عسرالبول مجرب و خوردن نبات در روزی به مقدار یک اوقیه که یک حب یک حب به دفعات در دهان گیرند تا آب شود جهت رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که حادث از جماع باشد نافع و با آب گرم جهت بحت الصوت عارض از نزلات و مداومت آن جهت ازاله سرفه و آشامیدن جلاب آن با گلاب و آب سرد جهت ابتدای حمیات محترقه و به دستور جلاب آن مطیب به گلاب و یا غیر مطیب با آب سرد و نیم گرم جهت اغذیه مرضی در ابتدا بقدر حاجت هرگاه حاد باشد نافع جهت آنکه جالی است و با کره تازه جلای آن زیاده و منقی قروح وسخه و حک و خاریدن اجفان به نبات و قلم و مشقی و ابلوج صلب جهت رفع جرب آن و جلای بیاض و لحم زاید و با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و ضماد آن با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت رفع قوبا و برص و سایر آثار قریب العهد و ذرور آن جهت حبس خون عضو مقطوع و مجروح و بردن گوشت زاید فاسد جراحات و رویانیدن گوشت تازه صالح و بخور اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تفتیح سده مصفات بغایت مؤثر.

المضار: مضر صاحبان سل و اسهال و مغص و صفراوی مزاجان و مولد خون صفراوی خصوص که در هنگام گرسنگی مفرط تناول نمایند و محدث صداع در مرطوبین هنگام غلبه بلغم و رطوبات بر مزاج و مولد بلغم به تخصیص که با روغن و یا ترشی استعمال کنند و اقسام کهنه آن مفسد اخلاط و محرق خون، مصلح آن بادام و شیر تازه دوشیده و ترشیها و آب انارین و سفرجل و طباشیر و کاهو و امثال اینها.

بدل آن: در تقویت باه و تلیین و ترطیب به وزن آن ترنجبین و یا گزانگبین و یا شیر تازه دوشیده و در تسکین قولنج عسل.

مقدار شربت آن: تا سی درم و نبات و طبرزد از برای محرورالمزاج و قلم سلیمانی و متعصر مطبوخ بدون سفید کردن که اندک سرخ رنگ باشد برای مبرودالمزاج و کسانی که در ابدان ایشان اخلاط غلیظه باشد بهتر و آب تازه نیشکر در اول گرم و در آخر آن تر. جهت تلیین طبع و حلق و سینه و شش و جلای رطوبت آن و جهت سرفه و احتباس بول و قرحه نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و نزول آب در خصیه. اکثار آن و



مکیدن آن ناشتا جالی معده و بعد از انهضام طعام ملین طبع و اخراج کننده ثفل به آسانی و بالای طعام مولد بلغم و نفخ و قراقر و نقوع آن در گلاب جلای آن زیاده و چون آب معصور آن را چند جوش خفیفی داده نیمگرم بیاشامند جهت سرفه بارد و تصفیه صوت و صمغی که مانند نمک بر نیشکر ظاهر می‌گردد جهت جلای باصره نافع.

◀ سکرالعشر

عشر به ضم عین مهمله و فتح شین معجمه و رای مهمله به فارسی خرک و به هندی آک نامند.

ماهیت آن: شبنمی است که بر درخت عشر در بلاد خراسان منعقد می‌گردد شبیه به قطعه‌های نمک سفید و آن را یمانی نامند و آنچه سیاه رنگ باشد حجازی گویند و ثمر آن که مسمی به خرقع است بهترین آن یمانی است که اولاً ذایقه آن شیرین با قبض باشد پس احساس به تلخی شود و اشتباه نموده کسی که آن را شکرتیغال دانسته و قوّت آن تا بیست سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: گرم و خشک در اول و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته و بعضی معتدل مایل به حرارت و حجازی آن گرم‌تر از یمانی.

افعال و خواص اقسام آن: مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و آلات تنفس و جهت سرفه بارد و قرحه شش و درد سینه و جگر و معده و گرده و مثانه نافع و معطش نیست مانند چیزهای دیگر جهت آنکه حلاوت آن کم است و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر گوسفند جهت سعال بهتر از دهن فاوندی و مداومت آن هر روز بقدر یک اوقیه تا یک ماه با آب نیمگرم جهت ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده‌اند و اکتحال آن جهت قوّت باصره و جلای بیاض نافع.

مصدع محرورین، **مصلح** آن روغن بادام.

بدل آن: بعضی شکرتیغال گفته‌اند.

مقدار شربت آن: یک اوقیه و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که کلسیوس بن مابس گوید که سکرالعشری که از درخت نوع عشری که برگ آن شبیه به برگ گز و گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود و مایل به سرخی است می‌گرفته‌اند با وجود شیرینی قدر دو مثقال از آن در سه روز قاتل بوده و در خزاین ملوک ضبط اقسام سکرالعشر از این جهت می‌شده مؤلف گوید بالفعل سکرالعشر وجود ندارد و از آن به جز نامی اثری نیست و ماهیت و مزاج و افعال و خواص درخت آن در حرف العین ان شاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

◀ سکرجه

به فتح سین و فتح کاف و سکون را و فتح جیم و ها.

ماهیت آن: امین الدوله گفته نباتی است برگ آن شبیه به برگ مورد و در وسط آن خاتمی شبیه به چشم و به حی العالم کبیر شباهتی دارد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسهل سودا است و جهت صلابت سپرز نافع مؤلف تذکره حب الشوک دانسته.

◀ سکوه

به فتح سین و ضم کاف و فتح واو و ها.

ماهیت آن: نام درختی است که در بلاد هند و بنگاله بسیار به هم می‌رسد و بسیار عظیم و بلند می‌گردد و چوب آن را در آن بلاد در عمارات به کار می‌برند و می‌گویند که درخت آن چون کهنه شود پوست آن را از آن جدا کنند و در زیر پوست آن رال که آن را قیقهر و قنقهر نیز نامند برمی‌آید چنانچه کافور که می‌گویند از زیر پوست درخت کهنه کافور و در جوف درخت آن نیز در حین بریدن و تخته کردن برمی‌آید.

فصل السین مع اللام

◀ سلاجیت

به فتح سین و لام و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه لغت هندی است.

ماهیت آن: نوع مومیایی است که در بعضی جبال هند و دکهن و صوبه بهار و غیرها از شکافهای کوه مانند مومیایی تراوش کرده برمی‌آید و منجمد می‌گردد و انواع می‌باشد اکثر آن سیاه کمرنگ ناصاف و خالص و غیرخالص و حاصل آن چنان است که مذکور شد و غیر خالص آن آنست که می‌گویند نوع میمون که روی آن سیاه و دم دراز که به هندی آن را النکور و هنومان نیز نامند آن را می‌خورد و به مجرد خوردن شکم آن جاری می‌شود و بر سنگها نجاست می‌کند آن را نامقیدان برداشته به جای سلاجیت خالص می‌فروشند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص خالص آن: با تریاقیت و جهت دفع فساد اخلاط خصوصاً خون و بلغم و ضیق النفس و دق شیخوخت و بواسیر بادی و خونی و جریان منی و سیلان بول و ضعف باه و تفتیت حصات مثانه و استسقا و زردی بدن و جذام و اورام و تقویت باه و جمیع اعضا و قوا و ارواح و دفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته‌اند.

◀ سلاحه

به ضم سین و فتح لام و الف و فتح حا مهمله و ها و به فتح سین



نیز گفته‌اند.

ماهیت آن: بول بز نر کوهی است که در کوه مسمی بـه سـلاحه در هنگام هیجان مستی بر روی سنگها می‌کند و منجمد می‌گـردد و آن سیاه مانند قیر می‌باشد و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیـب می‌دهند و بسیار قوی‌تر از بارود است.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسهل اخلاط سوخته و آشـامیدن یـک درم آن هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مسـتحکم دانسته‌اند اگر چه به حد ریختن اطراف رسیده باشـد و طـلای آن جهت گشودن اورام و دمل و رفع آثار جلد مؤثر و مستعمل صاف کرده سفید آن و طریقه تصفیه آن در مقدمه مـذکور شـد و غیـر صافی آن سیاه شبیه به زفت خاک آلود است.

◀سلت

به ضم سین و سکون لام و تاء مثناة فوقانیه و به کسـر سـین نیـز آمده به فارسی جو برهنه و به زابلی جـو گنـدم و بـه هنـدی آت جو به مد الف و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح جیم و واو نامند.

ماهیت آن: نوعی از جو است و کوچکتر از آن و متوسـط میـان جو و گندم و مانند گندم مقشر می‌گردد و سرخ و سفید مـی‌باشـد و گیاه آن یک ساق باریک دارد و مضر دواب نیست مانند گنـدم که مضر است.

طبیعت آن: گرم و خشک و گفته‌اند که در اول گرم و در دویّم تر است.

افعال و خواص آن: تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بـدن و مولـد پیه گرده و حریره آن بـا روغـن زیتـون و یـا کـره بسـیار جهـت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدید و نان گرم آن ملین طبع به عسر و مولد خلط صالح و چـون یـک روز بر آن بگذرد دیر هضم و مولد نفخ و ریح می‌گردد.

مضر معده، **مصلح** آن رازیانه و چربیهـا و شـیرینیها و ضـماد آن محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمـش و جلـوس در طبـیخ آن مسکن درد بواسیر و شستن بشره با آب طبیخ آن منقی آن است.

◀سلخ الحیه

به فتح سین و سکون لام و خا به فارسی پوست مـار و بـه هنـدی سانپ کاکچلی نامند.

ماهیت آن: پوستی است که مار در ایام بهار می‌انـدازد و بهتـرین آن پوست مار نر است و آن غلیظ‌تر و سیاه مایل به زردی و بـراق می‌باشد به خلاف از ماده که سفید رنگ نازک است.

طبیعـت آن: گـرم و خشـک در آخـر دویّـم و در سـیّم بعضـی خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: خوردن یک درم ریزه کـرده آن بـا دو درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیـر سـنگریزه گـرم کرده پخته باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته‌انـد و به دستور یک درم آن با سه عدد خرما که در سه روز بنوشـند جهت منع خروج ثآلیـل و سـقوط آن مـؤثر و بـا زجـاج مکلـس جهت ریزانیدن سنگ مثانـه بغایـت سـریع الاثـر و مضمضـه بـه سرکه که در آن جوشانیده باشند جهت رفـع درد دنـدان و لثـه و قروح آن و قطور روغن زیتونی که در آن جوشانیده و یا در آفتاب مدتی گذاشته باشند در گوش جهت تسکین درد آن و رفع سـیلان مـواد آن و جهـت جـرب و دمعـه و اسـترخای اجفـان و انتشـار احداب و سلاق و تقویت و حـدت باصـره و شـقاق مقعـده و بـه دستور قطور مطبـوخ آن بـا شـراب جهـت تسـکین درد گـوش و مضمضه آن جهت تسکین درد دندان و همچنین مضمضـه مطبـوخ آن با برگ کبر و قیروطـی مصـنوع از روغـن زیتـونی کـه در آن جوشانیده باشند جهت وجع شقاق لب و مقعده و ضماد سوخته آن با نوشادر جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و طـلای سـوخته آن با روغن زیتون و با شراب جهت رویانیدن موی داءالثعلب مجرب و بخور آن جهت گریزاندن هوام و اخراج جنین میـت و مشـیمه در ساعت و مجفف قروح رطبـه و بالخاصـیه بسـتن آن بـر ورک زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت و خوردن آن مظلم بصر و باعث تقشر جلد شبیه به پوست مار، **مصلح** آن گشنیز.

مقدار شربت آن: تا یک درم است.

◀سلحفات

به ضم سین و فتح لام و سکون حای مهمله و فتح فا و الـف و تـای مثناة فوقانیه به فارسی کشف و سنگ پشت و بـه شـیرازی لاک پشت و به ترکی تسباغه و به هندی کچهوا نامند و بزرگ نهـری را در بغداد و نواح آن رقا گویند.

ماهیت آن: حیوانی است معروف برّی و بحری و نهری می‌باشد.

طبیعت: بحری و نهری آن در دویّم گرم و در اول تـر و بـرّی آن گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی باه و کمر و کباب آن حابس حـیض و با جند بیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظه و التیام فتق قریب العهد و آشامیدن خون سلحفات بحری بقدر سه مثقـال بـا شـراب و یـک دانگ انفحه ارنب و نیم درم زیره کرمانی سفید در هر ماه جهت گزیدن هوام خصوص ضفدع اجامی کـه بـه یونـانی قورونـورفس نامند نافع و ضماد آن محلـل اورام و خـون بـرّی آن شـرباً جهـت صرع و تشنج نافع و چون آن را با آرد جـو و عسـل حـب سـازند بقدر فلفلی و صبح و شام یک حب ناشتا فـرو برنـد جهـت صـرع بیعدیل و طلای آن بر دست و پا جهت درد مفاصل و نقـرس بـا



تکرار عمل نافع و احتقان بدان با جند بیدستر جهت تشنج مفید و طلای زهره آن جهت تحلیل خوانیق و قروح خبیثه دهان اطفال و مالیدن آن بر بینی مصروع و به دستور سعوط آن و قطور آن در بینی جهت صرع و اکتحال زهره مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم و بیاض و دمعه نافع و چون شکافند شکم برّی را آنچه در شکم آنست برآورند بعد از ذبح و بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گاو ساییده بر پارچه کرباسی مالیده بر سرطان متقرح گذارند جهت تنقیه چرک و التحام و منع آن از عود بیعدیل و به جهت زوال زخمهای دیگر و سوختگی آتش نافع و بیضه آن بقدر فلفلی با حریره‌های موافق جهت قطع سرفه مزمن اطفال و طلای آن با عشر وزن آن رازیانه جهت ورم انثیان بیعدیل و با شیر مرضعه جهت دردها و باد خصیه اطفال و به دستور چون در روغن بجوشانند و طلا کنند و پیه آن جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ سلحفات و به دستور طبیخ زهره آن جهت فتق اطفال و گوشت آن نیز جهت تشنج و کزاز و تقویت طهر و بدن و باه و انعاظ و زیادتی منی و ضماد کاسه سوخته آن با روغن گل و روغن تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع آن که به حد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان متقرح بی‌نظیر و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعده و سایر اعضا خصوص شقاق پاها و ذرور آن جهت زخمهای عسرة العلاج و اگر با آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند و با عسل بسرشند و صبح ناشتا و شام بقدر یک ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند جهت لهث که گرفتگی نفس و برآمدن زبان است از شدت تعب و جهت سل و ربو نافع و اکتحال استخوان نرم ساییده خام و یا سوخته آن جهت کور نمودن هرکه را که خواهند کور نمایند بدون الم نافع و خون نوع بحری آن جهت رفع سموم شرباً و بخور استخوان تحتانی آن جهت رفع تبها و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوقانی آن جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت مؤثر نوشته‌اند و گویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تگرگ از آن مکان می‌کند و مجرب.

مضر امعا، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت: از سوخته آن یک درم و از تخم آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط است.

◄سلدانیون

به فتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت نبطی است و در مصر سندیان نامند.

ماهیت آن: درختی است قریب به درخت بید منبت آن بیت المقدس در خرابه‌ها و بلندی درخت آن تا سه گز و برگ آن شبیه به درخت غرب و سرخ رنگ و گل آن سرخ و تخم آن شبیه به شاهدانه و با شیرینی و قبض

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن برگ و تخم آن جهت تنقیه قصبه ریه و تصفیه صورت و رفع خشونت آن و به جهت رفع سموم حیوانی خصوصاً افعی بهترین ادویه است و نطول برگ آن محلل اورام.

◄سلق

به کسر سین و سکون لام و قاف به فارسی چغندر نامند.

ماهیت آن: دو نوع است یکی بزرگ سرخ تیره و شیرین و برگ آن پهن‌تر و آن را سلق اسود نامند و دویّم گلابی رنگ مایل به زردی و شیرینی این کمتر و برگ آن ریزه نازک زرد رنگ و ساق این باریک فی‌الجمله شبیه به اسفناج و این را سلق ابیض گویند بهترین آن شیرین بی‌ریشه آن است و سفید آن در مدوا بهتر از سرخ آن.

طبیعت آن: مرکب القوی با حرارت در اول و یبوست و بورقیت و قوّت قابضه و رطوبت مابیه فضلیه و سیاه آن با قوّت قابضه و سفید آن با جالیه و محلله.

افعال و خواص آن: جالی و محلل و مفتح و مقطع بلغم و مبرد و مطفی و جرم آن حابس طبع و قلیل الغذا و نفاخ و تلیین مابیت آن زیاده و بهترین اجزای آن آب برگ آن است و ساق‌های برگ آن بهتر از بیخ آن و از طبخ بورقیت آن زایل می‌گردد و خوردن پخته آن به طریق تغذی جهت رعشه و تحریک شهوت جماع خصوص آنچه ساق آن سرخ باشد و با سرکه و خردل جهت تفتیح سده طحال و تحلیل ورم آن مؤثر و جهت درد گرده و مثانه و امراض مقعده و آب برگ آن با ادویه مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط آب بیخ آن با عسل جهت تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنک جهت لقوه و صداع و شقیقه و رعشه و درد دندان و حمرت عین حادث از اخلاط لزجه به شرط ادمان بر آن نافع و به دستور آب برگ آن و قطور نیم گرم آن با روغن بادام و با عسل جهت درد گوش و غسول و نطول طبیخ برگ و بیخ آن جهت حزاز و نخاله سر و قمل و صیبان که به فارسی رشک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس مفید و ضماد آب برگ نیم گرم آن با بوره ارمنی جهت رفع بهق و داءالثعلب و تهبج پشت پا و استسقا و سایر اورام خصوص سفید آن و حقنه با آب آن و یا به آب طبیخ آن جهت اخراج ثفل و سحج و بروز مقعده و گذاشتن دست و پا در آب مطبوخ برگ آن نیم گرم مکرر و یا ریختن آن آب بر آن جهت رفع شقاق عارض



از سرما مجرب و طلای برگ پخته آن بعد از سرد شدن جهت سوختگی آتش و آب جوش و حمره که باد سرخ نامند و قیروطی معمول از آب برگ کوبیده آن جهت تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و ضماد برگ خام آن جهت بهق و داءالثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوبا و ثآلیل و با حنا جهت رویانیدن موی و نکویی آن و با روغن بادام جهت تلیین اورام و خوردن آن با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه.

مضر معده و اکثار آن مغثی و محرق خون و مورث قولنج و مغص و مصلح آن پختن آن با عدس است و استعمال خردل و آبکامه و یا آب غوره و یا شراب اترج و گویند چون آب آن را در سرکه ریزند آن را خمر گردانند بعد از چهار ساعت و در خمر سرکه بعد از دو ساعت.

◀سلوی

به فتح سین و سکون لام و فتح واو و یای آخر حروف به هندی لوا گویند.

ماهیت آن: اکثر اطبا آن را سمانی دانسته‌اند و بغدادی غیر آن گفته که از طیور آبی است و در کنار آبها می‌باشد رنگ پر و بال آن اندک شباهتی به سمانی دارد و پاهای آن درازتر از سمانی است و حکیم میر محمد مومن در **تحفة المؤمنین** نوشته ظاهراً که آنچه را به ترکی یلوه و در تنکابن لسه مال نامند عبارت از آن باشد چه آن از جنس سمانی است که به ترکی بیلدرچین گویند و در مکان بی‌آب نمی‌باشد و از کثرت باران بسیار و از عدم باران کم می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک. گرمی آن زیاده از خشکی.

افعال و خواص آن: بهترین از طیور آبی است و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و محرک حکه و بثور. اکثار آن مکرب و مصلح آن طبخ آن با حموضات و ادهان پخته آن بهتر از کباب آن است زیرا که کباب آن با سهوکت و بطی النزول است از معده و در هند چهار قسم می‌شود و هر یک به نامی مشهور و یکی را پانسل به فتح بای عجمی و سکون نون و ضم سین مهمله و لام و دویّم را کورک به فتح کاف و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون کاف و سیّم را پوندک به ضم بای فارسی و سکون واو مجهول و خفای نون و فتح دال مهمله هندی و سکون کاف و چهارم را دربهر به فتح دال و سکون رای مهملتین و فتح بای موحده و خفای ها و سکون رای مهمله نامند و به زعم اطبای اهل هند اول گرم و تر است و دافع سودا و مانع فساد آن و دویّم خشک و سیّم سرد و قلیل الغذا و دیر هضم و چهارم سرد و تر و دافع امراض حادث از خون فاسد و در سلوی که بر بنی‌اسراییل نازل می‌شد اختلاف است و در کتب تفاسیر به تفصیل مذکور است.

◀سلیخه

به فتح سین و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح خای معجمه و ها به یونانی اسلیوس و به هندی تج نامند.

ماهیت آن: گفته‌اند که پوست شاخ‌های درختی است مانند لوله‌های تنگ سوراخ و منبت آن هند و عمان است و برگ آن شبیه به برگ سوسن کبود و ساق آن غلیظ و پوست آن سطبر و هفت قسم می‌باشد یکی زرد غلیظ و خوشبو، دویّم سرخ به رنگ بیخ مرجان و صفایحی و خوشبو، سیّم سفید مایل به زردی و بی‌رایحه، چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق، پنجم رقیق کبود و در خوشبویی شبیه به گل سرخ، ششم شبیه به قسط و غیر براق، هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبوی و گویند از درخت دارچینی به هم می‌رسد و آن مستحیل به دارچینی می‌شود و آنچه به تحقیق پیوسته قول اخیر اقرب به صواب است و آن پوست درخت نوعی دارچینی است که در غیر سیلان و نواح قریب بدان به هم می‌رسد و هر چند دورتر می‌شود از سیلان زبون‌تر و کم بوتر بلکه مایل به بدبویی می‌شود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شد و بهترین آن سرخ رنگ ضخیم خوشبوی تند طعم املس آن است که با قبوضت باشد و زبان را بگزد و تلخ و کریه الرایحه نباشد.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و در سیّم نیز گفته‌اند و قوّت آن تا هفت سال باقی می‌ماند.

افعال و خواص آن: ملطف و مسخن و منضج و محلل ریاح و اورام بارده احشا و مقطع اخلاط و مقوی اعضا و معده و کبد و مدر بول و حیض و فضلات و مخرج جنین و حصات و جهت حدت بصر و تقویت آن اکتحالاً و جهت منع نزلات و زکام و سرفه و ربو و درد حجاب و معده و رحم و تنقیه رحم و ریاح آن و تبهای نوبه و دفع سمیت ادویه سمیه و زهر افعی و جهت خوشبویی رحم شرباً و ضماداً و بخوراً و فرزجتاً نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع نزلات و صداع بارد و با اصل السوس و ادویه صدریه سمیه جهت امراض صدریه مذکوره و اخراج بلغم و چرک از آن و به دستور بخور آن با عسل جهت بثور لبنیه و جلوس در طبیخ آن و به دستور بخور آن جهت تضییق و انضمام فم رحم مؤثر.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: دارچینی و قرفة الطیب است.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا و مضر امعا و مصلح آن آب سپستان و کثیرا است.

◀سلیمانی

به ضم سین و فتح لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف



و کسر نون و یای نسبت و سلمانی نیز آمده به فارسی داراشکنه و در مصر دواءالشعث و به هندی کسنالکه و راستینا نیز نامند.

ماهیت آن: چیزی است مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق یک رطل و سم الفار که رهج نیز نامند یک اوقیه که بعد از سحق بلیغ تصعید نموده باشند. بهترین آن تازه سفید سنگین آن است.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک و سم قاتل.

افعال و خواص آن: داخل مراهم می‌نمایند و دافع گوشت زاید است و خوردن آن مهلک، مداوای آن خوردن شیر تازه دوشیده و امراق دسمه و قی کردن پی در پی تا صحت یابد و از علامات کسی که آن را خورده باشد دوران سر و اغما و بیهوشی و غثیان و قی است و اعراض و مداوای آن مانند اعراض و مداوای زنجفر و زیبق و سم الفار خورده است.

فصل السین مع المیم

◄سماق

به ضم و به فتح سین نیز آمده و فتح میم و الف و قاف آن را سماقیل و طمطم و تمتم نیز و به هندی تترک و تماتیر و تنزیک نیز و یونانیان و عرب آن را در دباغت جلود مستعمل دارند و لهذا آن را سماق الدباغین نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است بقدر عدس و بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر و پهن‌تر از آن و در خوشه مانند خوشه حبة الخضرای و بر بالای آن پوستی. طعم آن ترش و با قبوضت و مستعمل پوست آن است که گرد بالای سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و بزرگ‌تر از آن و برگ آن بلند و اندک سرخ رنگ و مزغب و اطراف آن مشرف مانند اره و دو نوع می‌باشد بستانی و جبلی و در بلاد سردسیر به هم می‌رسد و بهترین آن سرخ رنگ پر گرد و ترش خوش طعم آن است که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده و تخم آن کوچک و قوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: سرد و خشک در دویّم و جبلی آن در سیّم خشک و برودت برگ آن کمتر از دانه آن.

افعال و خواص آن: قابض و رادع و مقوی و مدبغ معده و احشا و مانع انصباب صفرا به معده و امعا و قی و غثیان و ذرب و اسهال مراری و مزمن و ذوسنطاریا و نفث الدم و نزف الدم و کثرت بول و آشامیدن ساییده آن یعنی سویق آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و نیم کوفته آن با زیره با آب سرد جهت قی عنیف و کسی که همیشه قی کند و طعام در معده او نماند مجرب و مهیج اشتهای طعام محرورالمزاج و با زرده تخم مرغ و گشنیز خشک قاطع اسهال و لحومی و یا زرده تخم مرغی که در آن پخته شود نیز قابض و مانع اسهال است و مرغ و دراج بهتر و قوی‌تر است و با شراب قابض جهت اسهال و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوّت قبض بریان آن زیاده ولیکن قوّت کسر عادیه و حدت صفرای آن ضعیف‌تر است.

مضر معده و جگر بارد، **مصلح** آن مصطکی و انیسون و طبخ آن با بادنجان.

مقدار شربت آن: پنج درم.

بدل آن: سرکه و اقاقیا است و سفوف گردی که بر روی آن است که آن را تراب سماق نامند بسیار قابض و با اندک تلخی است جهت قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم و سنون آن جهت تقویت و استحکام لثه و قلاع خبیثه و درد دندان کرم خورده و به دستور مضمضه نقوع سماق در آب و چون گرد آن را پاک کرده در آب بخیسانند و در چشم بچکانند جهت ابتدای رمد و خصوصاً با قدری کثیرا و چون یک اوقیه آن را در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوّت آن در آب برآید پس خرقه را بدان تر کرده بر چشم اندازند و تکمید بدان کنند جهت جرب اکال و سلاق و تسکین حدت آن و به دستور تکمید پیشانی بدان جهت قطع رعاف مجرب و جهت جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در آن و قطور آن در گوش جهت منع سیلان چرک از آن و بروز آبله در آن و نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و صدمه و وثی و ضماد آن با آب جهت منع ورم قحف و سایر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار خدشه و قروح ساعیه و با عسل جهت جلای خشونت اجفان و با زغال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون آن را با برگ و چوب و شاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مانند حضض و به جهت امراض جفن و تحلیل ورم چشم و سایر اورام و نمله و قروح رطبه و شهدیه و فساد لثه و کلف و داخس و نزف رحم نافع و طبیخ برگ آن مسود موی و حقنه به طبیخ آن جهت قرحه امعا و ذوسنطاریا و سحج مفید و چون برگ آن را مهراً پخته آب آن را گرفته منعقد سازند در ردع و تبرید خصوص ردع مواد از چشم مانند اقاقیا است و طلای محلول آن با آب بارتنگ جهت قروح خبیثه و ضماد آن بر سر و فقرات ظهر و بیخ قضیب جهت سلس‌البول و استرخای اعضا و ضماد برگ آن بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی احشا و گویند که از خواص آن است که چون در صوفی سرخ رنگ بندند و در موضع نزف الدم ببندند قطع آن نماید و صمغ درخت آن شدیدالیبس و با اجزای حاره و بارده و رادعه و محلله است و جهت حدت بصر و امراض جفن و التصاق جراحات و تسکین درد دندان کرم خورده گذاشتن بر آن مفید و جوارش سماق و حب و سفوف و شیاف آن در قرابادین مذکور شد.

◀ سماق الدباغین

گفته‌اند مازوی ریزه دانه کوهی است و جمعی برگ سماق دانسته‌اند و دباغان به آن جلود رقیقه را دباغت می‌نمایند.

طبیعت آن: بسیار بارد و قابض است.

افعال و خواص آن: در جمیع افعال مانند سماق است و قبض این بیشتر.

◀ سمانی

به ضم سین و فتح میم و الف و کسر نون و یا در مازندران ورده و در دیلم وشم به ضم واو و شین معجمه و به عربی قتیل الرعد نامند جهت آنکه گفته‌اند که چون آواز رعد بشنود می‌میرد و اصلی ندارد و گویند غذای آن اکثر خربق است و اصلی ندارد و خایف و جبان‌ترین طیور است و به هندی آن را بتیر نامند.

ماهیت آن: از طیور معروفه و غیر سلوی است و چهار نوع می‌باشد یکی بزرگ و آن را به هندی کهاکس و کرچه گویند و دویّم از آن کوچکتر و آن را الوه و سیّم از آن کوچکتر و در گردن آن طوقی سیاه منقط به نقطه‌های سفید و این را به هندی چنک و کود و چهارم از همه کوچکتر و رنگ آن زرد و سرخ به هم آمیخته و این را به هندی توره نامند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: گوشت آن کثیر الغذا و مسمن بدن و نرم کننده بشره و مدر بول و مفتت حصات و جهت وجع مفاصل بارد نافع و بالخاصیه مورث رقت قلب خصوصاً دل آن و مبهی و مهیج باه زنان و پخته آن بهتر از کباب آن است و اکثار آن مورث صداع و کزاز و تشنج و تمدد و مصلح آن در آب شیرین و روغن کنجد و یا بادام جوشانیدن و با روغن بادام و یا روغنهای دیگر و آب انار ترش به فانیذ شیرین کرده خوردن و خوردن بیضه آن مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت و ضماد شق کرده آن جاذب سم هوام و لعوق زهره آن بقدر حبه با عسل هر روز جهت صرع بیعدیل و قطور خون آن در گوش جهت تسکین درد آن و در چشم جهت جلای آثار و رفع بیاض و طلای سرگین آن جهت کلف و نمش و بخور پر آن رافع تبها است و امین الدوله از خواص آن بیان نموده که یک عدد آن را به تمامی چون مشوی نمایند که چیزی از آن طرح نشود تناول آن باعث شفای سگ دیوانه گزیده می‌شود.

◀ سمسم

به فتح سین و سکون میم و کسر سین مهمله و میم و مشهور به کسر هر دو سین است به لغت حبشه جلجلان و به فارسی کنجد و به هندی تل به کسر تای مثناة فوقانیه نامند.

ماهیت آن: معروف است و بهترین آن سفید تازه چرب بالیده آن است قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند و در اکثر بلاد خبازان مقشر آن را بر روی نان می‌پاشند و حلواییان از آن حلوا می‌سازند و روغن آن که دهن الحل به حای مهمله نامند معمول و معروف و در اکثر ادهان و مراهم داخل است و در بعضی حلاوی نیز داخل می‌کنند زود متغیر و متکرج و فاسد نمی‌گردد به سبب لزوجت و غلظتی که دارد و بزر روغن ناگرفته آن خصوص که مقشر نکرده باشند دیرتر و مقشر آن زودتر فاسد می‌گردد.

طبیعت آن: در آخر اول گرم و تر و با رطوبت لزجه و در دویّم گرم و تر نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مغری و مفتح و صالح الکیموس قلیل الغذا و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق به سبب غرویتی که دارد و مصلح اخلاط سوخته و مواد سوداویه و ملین امعا و مقعده و محلل اورام حاره و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن عقرب و افعی و با هم وزن آن شکر و خشخاش و نصف آن مغز بادام مقشر و عشر آن بیخ ابیض که هر روز از مجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب و مولد پیه گرده و شیره کوبیده آن با نبات جهت رفع سوزش معده و مری و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقت و لذع ادویه مشروبه و خلط حاد و شرب شراب و جهت تلیین معده و امعا و دفع سنگ گرده به شرط مداومت بر آن مدتی نافع و خوردن دو درم آن با یک درم گردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با نخود مدرحیض و مسقط جنین و چون دو اوقیه آب طبیخ آن را با شراب و نقیع مویز یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع خارش دموی و بلغمی و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته‌اند و با فانیذ انفع و به دستور با نقیع صبر و زبیب و لعوق آن جهت سرفه و امراض سینه و قروح شش نافع و با بزر کتان جهت تقویت باه و ازدیاد منی و آشامیدن ساییده آن با شراب جهت رفع قولنج و قولون و گزیدن مار شاخدار.

المضار: بطی الهضم و مصلح آن بریان نمودن و با عسل و یا مری خوردن باعث سرعت انحدار آن است و به دستور با قشر آن و مورث بدبویی دهان خصوص که از آن در بین دندانها بماند و مصدع و **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: پنج درم.

بدل آن: تخم کتان و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و وشم اخضر و سطبری عصب و قولنج و گزیدن مار شاخدار و سوختگی آتش و بعد سوختگی به زودی مانع آبله و تسکین وجع و الم آن و نطول آب برگ آن باعث درازی موی و سیاهی آن و رافع جوش سوداوی و سر و ضماد مطبوخ آن با



شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن نافع و بیخ آن را چون در آب بجوشانند و سر و مو را با آن بشویند باعث درازی و سیاهی موی و رافع نموست و ابریه آن است و روغن آن را اگر از کنجد غیر مقشر بریان بگیرند آن را دهن الحلّ نامند به فتح حای مهمله و تشدید لام و لزوجت این زیاده است و اگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر و چون آن را نرم بکوبند و با آب به دست خوب بزنند تا گرم شود و روغن آن جدا گردد بردارند رطوبت آن غالب و آنچه ساییده در آب جوش دهند تا روغن حاصل گردد آن را طبیخ نامند و ساییده و کوبیده آن را بدون استخراج روغن رهشی نامند که به فارسی ارده گویند و در حرف الراء مذکور شد.

طبیعت روغن آن: در دویّم گرم و تر و تا هفت سال قوّت آن باقی می‌ماند.

افعال و خواص روغن آن: آشامیدن آن با ادویه مناسبه مفتح و ملین و مرطب و مسمن و رافع احتراقات حادث از خلط حاد و ضیق النفس و سعال یابس و قرحه ریه و تشنج یابس قوی‌تر از کنجد و در حرقة البول مانند کنجد و در مزوره‌های مرضی بعد از دهن لوز و فستق نافع‌ترین ادهان و قطور جوشانیده آن با فلفل سفید و مصطکی جهت گشودن سده گوش و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت تحلیل صلابات و اورام چشم و غیر آن و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ جهت رفع ورم چشم و با بزرقطونا جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از نوره به هم رسیده باشد و مالیدن قیروطی آن بر صورت جهت نیکویی و صفا و براقی و نرمی آن مفید و به دستور از کنجد و جلوس در آن جهت اکثر امراض یبسی مانند تشنج و غیر آن و همچنین تدهین بدان مکرر و انداختن پارچه تر کرده بدان بر عضو و یا اعضا و به دستور تدهین آن جهت زخم جدری و سوختگی آتش نافع.

مضر سوداوی مزاج و بطی الهضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله به صفرا، **مصلح** آن جوشانیدن آن با پیاز و یا با اندک خمیر و آشامیدن آن با آب لیمو و آبکامه و امثال آن و یا بعد از آن.

مقدار شربت آن: تا دو درم

بدل آن: روغن بادام شیرین است و جوارش سمسم و حلوا و سفوف آن در قرابادین مذکور شد و عصاره نبات آن جهت ازاله ابریه مؤثر است.

◄سمقوطن

به فتح سین و سکون میم و ضم قاف و سکون واو و ضم طای مهمله مشاله و نون. در ماهیت آن اختلاف است بعضی حی‌العالم دانسته و نه چنین است و بغدادی و غیر آن نوشته‌اند که به لغت یونانی نام گیاهی است و دو نوع می‌باشد صخری و سهلی صخری آن در سنگلاخها می‌روید و شاخها و برگ‌های آن شبیه به شیح است و صلب و خشک و خوشبو و طعم آن با حلاوت و برگ آن باریک شبیه به برگ رازیانه و سرهای شاخ آن کوچک مانند سرشاخ‌های حاشا و بیخ آن طولانی به سطبری انگشتی و بنفش و مستعمل برگ و سرهای شاخ آن است.

طبیعت آن: ظاهرالحرارات با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: دوایی است شریف نافع جهت امراض ظاهره و باطنه و محلل و مغری و جامع و مصلب اعضا و قابض و منقی ریه از فضول و چرک منجمد در آن و مضغ آن مسکن عطش حادث از جفاف و این همه افعال به قوّت ظاهره آن است و آشامیدن آن با سرکه و عسل و یا سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل و عصب و مطبوخ آن با شراب جهت قروح امعا و نزف الدم زنان حایض و غیر آن و جهت وجع گرده و با شراب جهت نزف الدم و قرحه امعا و با سکنجبین جهت شدخ عضل و با آب مورد و یا آب سداب و یا شراب عفص جهت قیلة الامعا و ضماد آن جهت فتق و چون با گوشت طبخ نمایند به زودی گوشت پخته و مهرّا و سریع الانحدار گردد.

مقدار شربت آن: از یک درم تا پنج درم و هرگاه اراده اکثار آن نمایند بهتر آن است که تکرار استعمال آن نمایند نه آنکه مقدار وزن آن را بیفزایند در اکثر مواضع و امّا سمقوطن سهلی نباتی است شاخدار و پراکنده و خشک و زغب‌دار و بلندی آن تا دو ذرع و برگ آن باریک طولانی و مزغب و نزدیک یکدیگر شبیه به زبان گاو و در مابین برگ‌ها برگ‌های کوچک چسبیده به برگ بزرگ آن و گل آن زرد و چون دست به برگ و ساق آن برسانند خارش آورد و رنگ ظاهر ریشه آن سیاه و باطن آن سفید و با لزوجت و بی‌شیرینی و بی‌عطریت به خلاف اول و منبت این غیر سنگلاخها و مستعمل ریشه آن است.

طبیعت آن: قریب به عنصل و از آن در گرمی ضعیف‌تر و رطوبت فضلیه این زیاده و لهذا بسیار مهیج باه و منعظ است و دو درم آن با شراب جهت نفث الدم از سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد آن جهت التصاق جراحت تازه و اورام مقعده نافع و چون با گوشت طبخ نمایند قطعه‌های آن بعضی با بعضی ملتصق گردد.

◄سمک

به فتح سین و میم و کاف به فارسی ماهی و به ترکی بالغ و به هندی مچهلی به فتح میم و سکون جیم فارسی و خفای ها و کسر لام و یا و شبوط را به هندی روهو و رضراضی را موی مچهلی نامند.



ماهیت آن: حیوان آبی است که تعیش آن بدون آب نباشد و گاه بر آنچه بدون آب تعیش می‌نمایند مانند سقنقور نیز اطلاق می‌نمایند مجازاً و آن را انواع بسیار است بعضی را نامی مخصوص و اکثری را نیست و تعداد آن غیر خالق انام جل اسمه نمی‌داند و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که حق سبحانه تعالی خلق کرد هزار قسم از دابه را نه صد قسم آبی و یکصد قسم برّی و بهترین همه ماهی رضراضی است و هازنی و هر ماهی سخری لطیف دیگر که در آبهای شیرین سبک خوشگوار که سرچشمه آن بعید و بر روی سنگ و سنگریزه که صخره نامند و یا رمل گذرد و همیشه جاری و مکشوف باشد و باد بر آن بوزد تکون یابد و مقدار آن در بزرگی و کوچکی متوسط و سریع الحرکت و فلس آن بسیار و استخوان آن بزرگ و خار آن کم باشد و سهوکت بسیار نداشته باشد و پشت آن منقط به سیاهی با خطوط سیاه مایل به سبزی و شکم آن سفید و در همان روز صید شده باشد و شب مانده آن زبون زیرا که گوشت آن بسیار لطیف و نازک است زود فاسد می‌گردد مگر آنکه آن را نمک‌سود نمایند و بعد از رضراضی ماهی شبوط و هازنی و امثال اینها است و ماهی دریای شور که در لجّه و یا سواحلی که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازکتر و لذیذتر از آب شیرین است و از اقسام آن ماهی حلوا و ماهی آبنوس که در نواح سیلان به هم می‌رسد و شاه ماهی که در بحره طبرستان صید می‌کنند و در ولایت ایران قزل آلا که منقط به سرخی است و اسلف که پشت آن سبز و شکم آن سفید و در هند ماهی روهو و در بنگاله هلسه ولیکن هلسه بسیار چرب و گوشت آن نازک و گرم و با سهوکت بسیار است امّا لذیذ و امثال اینها و بالجمله در هر دیار و مکان و بلد که در آن چشمه و یا نهر و یا بر ساحل دریا واقع است نوع ماهی خوب می‌شود و بهترین از انواع دیگر در همان جا و همچنین به حسب اهویه و فصول و اراضی نیز مختلف می‌باشد در لطافت و کثافت و لذت و عدم آن و بدان که به کبر و عظم جثه ماهی که حیوان آبی است هیچ حیوان برّی نمی‌رسد و بدترین ماهیها ماهی قنوات و گودالها و چشمه‌های کوچک و زمینهای پست و آبهای کثیف متعفن است که جاری نباشد و همیشه ایستاده باشد و همچنین ماهیهای بسیار بزرگ و یا بسیار کوچک و پرخار.

طبیعت مطلق آن: سرد در اول و تر در دویّم و بعضی گرم و تر مانند کواسج و تمساح و مارماهی و جری و اربیان که به هندی جهینکاه نامند و هلسه که در هند و بنگاله به هم می‌رسد و ماهی نهری آب شیرین سردتر از ماهی بحری آب شور و نمک سود هر نوع گرم و مایل به یبوست خصوص قدید کهنه نمک سود که گرم و خشک است.

افعال و خواص آن: کباب با آتش بریان کرده تازه آن بهتر از در روغن بریان کرده آن و سریع الهضم و صالح الکیموس و مرطب و مسمن و مولد منی و شیر و پیه گرده و در محرور مبهی و منعظ و مصلح اخلاط حاره و جهت تصفیه و نرمی قصبه ریه و قرحه آن و سل و دق و سعال یابس و ضعف کبد و گرده حارین و یرقان و زحیر و مغص حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری و دموی مجرب و مطبوخ ماهی هازنی با سرکه جهت صاحبان امراض حاره و محرورالمزاجان و با بزر یقطین جهت وهیج یعنی شدت حرارت و تسکین حدت آن و فساد دم احتراقی و خوردن ماهی تازه بریان با پیاز تازه سبز و آشامیدن شراب معتدل بعد از آن مولد منی و نعوظ و آشامیدن مرقه آن جهت زهرهای مشروبه و ملذوعه و مداومت بر آن جهت دفع زهر مار شاخدار و سگ دیوانه گزیده و بهترین انحای استعمال آن جهت ترطیب بدن به طریق اسفیدباج و بعد از آن مشوی بر طبق و با آتش بریان کرده آن سبک‌تر بر معده از آنچه در روغن بریان کرده آن و آنچه در آرد ملتوت کرده به روغن بریان نموده باشند تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیاری بی‌نان و بعد از آن قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده است و جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و بهق اسود و ابیض و رفع آثار مجرب و سمک **مضر** مبرودین و مرطوبین و دماغ رطب و عصب و معده بلغمی و **مصلح** آن پختن آن با روغن گاو و یا روغن بادام و یا کنجد و خوردن زنجبیل پرورده و صعتر و عسل و گلقند شکری کهنه و یا عسلی و آبکامه و ادویه حاره و زیرباجات و محرورین را خوردن با سرکه و سکنجبین بعد از آن و بالخاصیت مورث تشنگی و رافع آن سرکه و آبکامه و در بعضی امزجه مملح آن موافق‌تر و عطش آن کمتر و در بعضی امزجه غیر مملح آن و آشامیدن آب بسیار بعد از آن بغایت مضر به حدی که گویا آن را زنده و خود را مرده گردانیدن است و باعث امراض مزمنه است و امّا شراب بعد از انحدار نافع و قبل از آن باعث سده به سبب نفوذ اجزای غیر منهضمه آن به عروق و جلد و امراض ردیه از جرب و حکه و قوبا و امثال اینها و جمع آن با شیر و یا بیضه مرغ و یا گوشت خصوص حیوانات برّی بسیار مضر و محدث امراض مزمنه و نمک‌سود که پانزده روز و زیاده بر آن گذشته باشد مایل به گرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین و مولد بلغم زجاجی و مالح و مورث خارش و جرب و قوبا و تقشر جلد و بیداری و امثال اینها و آنچه مدتی بر آن گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده سوادویه سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه و قی فرمودن و خوردن مسهل و تنظیف بدن و قدید نمک سود آن که



سماریس نامند بدترین اقسام و کثیف‌ترین همه و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده و مورث امراض مذکوره و سهر و مداومت آن باعث شبکوری، مصلح آن آنچه ذکر یافت و خیسانیدن آن در سرکه گفته‌اند جهت گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیرهضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا به معده و مورث حکه و جرب و بثور سوداوی و اغتسال عضو با آب ماهی شور نمک سود جهت قروح عفنه و جرب تازه مفید و ماهی تازه را که بریان نمایند و بگذارند تا سرد گردد خصوص که یک شب بر آن بگذرد و یا زیاده و در جای نمناک مانده باشد ردی و سمی و مداومت هر روز بدان باعث برص و استسقا و محدث اعراض فطر و تدبیر آن قی فرمودن و مسهل خوردن و سایر تدابیر فطر است و در مبرودین خوردن جوارشات حاره و اشیای حاره مذکوره و در محرورین سکنجبین حامض و سرکه و آبکامه و کسی را که از خوردن ماهی غثیان عارض گردد باید که رب به بلیسد و آشامیدن آب نقوع زیره کرمانی بهتر است و جلوس در طبیخ آن جهت ابتدای قرحه امعا و جذب مواد به ظاهر جلد و تحقین بدان جهت عرق النساء مفید و تخم آن در تقویت باه قوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهت سرفه و زحیر حار نافع و زهره آن خصوص از شبوط گرم و خشک و اکتحال آن جهت رفع بیاض مؤثر و چون ماهی زنده را شق کنند و همان قسم گرماگرم که حرکت داشته باشد بر عضو ببندند جذب مواد و زجاج و خار و غیرها به ظاهر جلد نماید و در دفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام بیعدیل و ضماد سر سوخته نمک سود آن جهت ورم مقعده و شقاق آن و گزیدن عقرب و سگ دیوانه گزیده و با روغنها و لعابها جهت ورم صلب لهات و طلای استخوان سوخته آن جهت برص نافع و شستن ماهی با آب گرم و نمک نیکو و یا مالیدن کاه گل بدان و زمانی گذاشتن پس نیکو شستن باعث رفع سهوکت آن است و خوردن ماهی بدون آرد و نان باعث هضم آن است و با آرد و نان بطی الهضم.

◀سمکه رعاده

به فتح را و عین مشدده و الف و فتح دال هر سه مهمله و ها.

ماهیت و خواص آن: در رعاده در حرف الراء مهمله مع العین مذکور شد و شنیده شده که در دریای مسمی به بحر ابیض که در هفتاد درجه عرض شمالی خط استوا و به طول یک صد و چهل درجه واقع است نوع ماهی بسیار بزرگی بقدر یک صد و کسری تا دو صد ذرع در طول و بیست ذرع در عرض به هم می‌رسد و دهن و بینی آن بر پشت و میان هر دو شانه آن است و در هنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگی بقدر منار کوچکی آب از بینی آن می‌جهد و مردم آن بلد آن را صید می‌نمایند چون روغن بسیار دارد و تمام بدن آن گویا روغن منجمد است آن را پارچه پارچه نموده در دیگهای بزرگ بر آتش روغن آن را گداخته در ظرفهای چوبی که پیپ می‌نامند کرده به اطراف می‌برند و خرج سوخت چراغ و مشعل تمام سال آن بلد از همان است و مغز سر آن سفید پرده پرده نرم و لطیف است آن را گداخته برای سلاطین آن بلد شمع می‌سازند روشنی آن سفید مایل به سبزی است و بدان که به سبب سردی هوا سالی سه چهار ماه زیاده در آن دریا و سواحل آن نمی‌توان ماند و نیز شنیده شده که قریب به میزان دو سه روزی هوای بسیار سردی می‌وزد و اگر مردم به زودی خود را از آن دریا به در برند بهتر و الا در روز چهارم و پنجم آن از طرف شمال امواج تخته‌های یخ می‌آید و دست به دست تمام دریا یخ می‌بندد به نحوی که خلاصی از آنجا مشکل و ممتنع و هر که در آن جا ماند هلاک می‌گردد.

افعال و خواص آن: گویند خوردن مغز سر آن جهت سل و قروح سینه و حجب آن نافع است.

◀سمکة الصیداء

به فتح صاد مهمله و سکون یا و فتح دال مهمله و سمیکه صیدا به تصغیر نیز آمده و آن را سمکه برکه و سمکه ثول و به یونانی سفیفس نامند.

ماهیت آن: ماهی است که در قریه تبوک در چشمه ثول به هم می‌رسد شبیه به وزغه کوچکی و سام ابرص و با دست و پا و دم و مخلب و خمیدگی پای آن به طرف وحشی ران آن است و نر آن باریک و دراز و سر آن کوچک و دنباله آن دراز و زیر حنک اسفل آن با خط و خال و تا زنده است فرق میان نر و ماده آن ظاهر می‌باشد و بعد مردن مخفی می‌گردد و شیخ الرییس رحمة الله تعالی در مجربات خود سمکه تبوک نوشته و تبوک قریه‌ای است از شام قریب به صیدا و آن ماهی در آن قریه در چشمه ثول به هم می‌رسد بعد از ده یوم از ماه شباط که هنگام هیجان آن است ظاهر می‌شود و نر و ماده آن با هم جمع شده و به همان هیأت تا نیمه آذر ماه می‌مانند و سفاد آن مانند انسان است و در آن هنگام که فصل ربیع است کفی از بناگوش آنها برمی‌آید و داخل آب می‌گردد و مردم آنجا آن را جمع می‌کنند و در همان ایام آن را صید می‌کنند زیرا که در ایام دیگر بدان دست نمی‌یابند به سبب سرعت حرکت آن و چون صید نمودند به زودی آن را اندک نمکسود می‌نمایند و نگاه می‌دارند تا فاسد نگردد.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و کف آن در سیّم و هر دو با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مقدار یک حبه از کف آن با زرده تخم



مرغ نمیبرشت و یا با مرق مرغ جوان بغایت مهیج باه و منعظ گفته‌اند به حدی که به هلاکت می‌رساند از شدت انعاظ و به مراتب قوی‌تر از لحم آن است و نمکسود آن قوی‌تر از غیر نمکسود آن و گویند قوّت این به حدی است که هیچ چیز بدان نمی‌رسد و شرط خوردن آن آنست که نیم درم آن را سوده بر خمر ابیض پاشیده بعد از طعام بنوشند و بخوابند قوّت باه را به هیجان آورد و به سرعت انعاظ نماید و گویند که نر آن در ذکور و ماده آن در اناث مؤثر است و بعضی گفته‌اند که ماده آن را خاصیتی نیست نه در اناث و نه در ذکور و آنچه از ریگزارهای حوالی چشمه‌های صیدا صید کنند غیر آن چشمه مخصوصه سفید و به هیأت مذکوره نیست و آن خاصیت و اثر ندارد و بعضی گویند که آن در رمل مانند آنکه ماهی در آب شنا و غوص می‌نماید می‌کند و از این جهت آن را سمکة الرمل می‌نامند و نیز گفته‌اند که هر عضوی از آن برای فساد عضوی از انسان موافق است مثلاً دست آن برای وجع دست و پای آن برای وجع پای و همچنین و اصلی ندارد.

◄سمن

به فتح سین و سکون میم و نون به فارسی روغن و به هندی کهی به کسر کاف عجمی و به خفای ها و یا نامند و تازه آن را به عربی زبد به ضم زای معجمه و سکون بای موحده و دال مهمله و در حرف الزاء مذکور شد.

ماهیت آن: معروف است دهنیتی است که از شیر حیوانات و یا ماست به عمل می‌آورند و بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز جوان فربه است و روغن گاو از همه الطف و روغن میش و گاومیش و خصوص جنگلی آن اغلظ از همه.

طبیعت همه آن: در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه گردد از رطوبت آن می‌کاهد و یبوست به هم می‌رساند و دوساله آن در اول خشک.

افعال و خواص آن: در افعال قوی‌تر از زبد و محلل و مفتح و با قوّت تریاقیت و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی به قلب حتی آنکه بغدادی نوشته که شخصی را افعی قاتل گزیده بود و غیر روغن گاو کهنه حاضر نبود همان را آشامید آفتی به او نرسید و یک اوقیه آن با دو سکرجه که شصت درهم است با آب انار جهت ذوسنطاریا نافع و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و جهت سرفه یابس و یرقان و طحال و حصات نافع و آن گاه قبض می‌نماید و گاه لینت و لعوق آن ناشتا جهت سرفه یابس مزمن و تلیین سینه خصوص با شکر و بادام تلخ و یک اوقیه آن با نیم اوقیه آن شکر جهت رفع عسرالبول در حال مجرب و با آب گرم خوردن و قی کردن بعد از آن جهت سموم مشروبه و افیون و به دستور با شیر گاو تازه دوشیده و اکتحال آن با آب عنب الثعلب جهت ضربان عین و رفع اورام آن و طلای آن به تنهایی جهت تلیین صلابت آن و با زیت جهت جرب اجفان و بر اذن جهت اوجاع و سعوط آن جهت خناق و شقاق دواب و حقنه آن با آب خاکستر جهت زحیر و قرحه امعا و حمول آن با پیه مرغ جهت قرحه رحم و تنقیه آن و بر مقعده رافع شقاق و قاطع بواسیر و نزف الدم آن و تدهین گرم کرده و یا ریختن و چکانیدن آن بر موضع گزیده هزارپا و عقرب جراره و قملة النسر و اکثر جانوران سمی مفید و به تجربه رسیده و قطور نیم گرم آن در گوش نیز جهت قتل و اخراج آنچه در گوش رفته باشد و طلای روغن حامض و روغن گاو کهنه و یا گوسفند کهنه با سورنجان جهت بواسیر مجرب و به تنهایی جهت جذام و مالیدن آن شب بر صورت و خوابیدن و هفت شب پی در پی چنین کردن جهت تنقیه صورت و نیکویی و جلا و تصقیل آن و همچنین زبد این فعل نماید و طلای آن مکرراً محلل اورام خصوصاً اورام زنان و اطفال و بر جراحات باعث رفع خشک ریشه آنها و بر دهن جراحات باعث منع التحام آن و گذاشتن فتیله و یا پنبه را آلوده بدان در دهن جراحت باعث وسعت دهن و تنقیه غوران اگر در اندرون آن چرک باشد و چون برگ حنای خشک را نرم کوبیده بیخته با روغن کهنه سرشته بر جرب کهنه و جذام بمالند زایل گرداند و چون روغن را با آب سرد یک صد و یک مرتبه بشویند و بر جرب کهنه و بواسیر و اکثر جروح و قروح بمالند زایل گرداند و شسته آن تلخ می‌گردد و خالی از سمیت نیست و خوردن آن غیر مجوز و تمریخ و تدهین به روغن جوشانیده در شیر تازه دوشیده جهت اوجاع آن بغایت نافع.

مضر علتهای باطنی و رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مطحولین جهت آنکه سریع الاستحاله است به خلط غالب و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه است، **مصلح** آن در محرور ترشیها و در مبرود جوارشات.

مقدار شربت آن: در تداوی تا دو اوقیه و قوّت جالیه و تحلیل کهنه زیاده از تازه آن است و فعل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان قویه مستحکمه باشد ماندن اطفال و زنان و لهذا جهت اورام بناگوش اطفال نافع است و چون روغن فاسد گردد و خواهند که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ماست جوش دهند تا ماست سوخته گردد امّا روغن نسوزد و یا آنکه بر آتش گذارند چون به جوش آید اندک اندک آرد گندم بر آن بپاشند تا آرد سوخته گردد و روغن نسوزد پس صاف نموده به خرج آورند و نمک در روغن دخل کردن باعث حفظ و عدم سرعت فساد آن است.



◀سمندر
به فتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و رای مهملتین.

ماهیت آن: مهریارس گوید حیوانی است که از آتش متضرر نمی‌گردد مانند ماهی که از آب و بقدر عصفوری است و آتشی رنگ. مؤلف گوید شاید اصلی نداشته باشد.

افعال و خواص آن: خوردن زهره آن مقدار یک دانگ با آب نخود و مطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه و اکتحال دماغ آن با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون آن مانع ازدیاد وضح و مغیر رنگ آن است.

◀سمور
به فتح اول و ضم میم و سکون واو و رای مهمله.

ماهیت آن: حیوانی است که در ترکستان به هم می‌رسد شبیه به دلق و از آن سیاه‌تر.

طبیعت آن: بسیار گرم و خشک.

افعال و خواص آن: در جمیع افعال قوی‌تر از آن و پوشیدن پوستین آن گرمتر از سنجاب و حیوانات دیگر و جهت پیران و مبرودالمزاجان مفید و مسخن سینه و گرده و مقوی باه مرطوبین و ضماد پیه آن مسخن گرده و ذرور موی آن جهت تجفیف قروح نافع و پوستین آن زودتر از پوستین حیوانات دیگر فاسد می‌گردد جهت آنکه دباغت آن کمتر است.

◀سمیرا
به ضم سین و فتح میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و الف.

ماهیت آن: صاحب تحفه نوشته که صاحب نجبه گوید قسمی از ماهیزهرج است و در دیار ربیعه به هم می‌رسد و شبیه به کاسنی و بقدر یک قامت و برگ آن در غایت سبزی و اغبر و بیخ آن بقدر کزمازج و سم حیوانات است و ابن تلمیذ گفته در جوزا به هم می‌رسد و خوشه آن شبیه به فاس و سم حیوانات است.

طبیعت آن: بغایت گرم.

افعال و خواص آن: در اضمده امراض بارده مستعمل.

◀سمین
به فتح سین و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و نون به فارسی چربی و فربهی را نیز نامند.

ماهیت آن: چربی است که بر روی پرده شکم و ظاهر گوشت و روده و غیر آن می‌باشد از شحم ارطب و نرم‌تر.

طبیعت آن: بغایت گرم و تر و تری آن زیاده از گرمی.

افعال و خواص آن: قریب الفعل است به روغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله به صفرا و در صفراوی مزاجان و در مضرت مصلحات ادویه سمیه (بغایت)[1] مانند روغن تازه است.

فصل السین المهمله مع النون

◀سنامکّی
به فتح سین و نون و الف گویند به هندی مهار نامند.

ماهیت آن: برگ گیاهی است حجازی ربیعی ساق آن اندک رخو و برگ آن باریک شبیه به برگ حنا و مورد و از برگ حنا بزرگ‌تر و ضخیم‌تر و از برگ مورد نازکتر و گل آن مایل به کبودی و دانه آن پهن وکوچک صنوبری شکل مایل به درازی و اندک خمیدگی و در غلافی شبیه به غلاف باقلا و پهن و بسیار نازکتر از آن و نوعی برگ آن عریض‌تر از آن و گل آن زرد و آن را به حجاز عشرق نامند و در تابستان به هم می‌رسد و مستعمل برگ آن است که سبز باشد و زرد و سیاه و کهنه و فساد ناشده و از چوب و تخم و خاشاک پاک کرده باشند و قوّت آن تا هفت سال باقی می‌ماند و منبت آن حجاز است و در عظیم آباد از هند نیز قلیلی به هم می‌رسد و شاخ‌های آن درهم پیچیده ولیکن برگ آن کوچک و نازک و ضعیف العمل‌تر از مکی حجازی آن.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدیدالغوص به عمق بدن و مقوی آن و جالی جلد. *اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها* جهت صرع و شقیقه و جنون و صداع کهنه و درد پهلو و ضیق النفس و قولنج و عرق النسا و نقرس و تشنج عضل و داءالثعلب و داءالحیه و حکه و جرب و بثورهای کهنه و شپش که در بدن به هم رسیده باشد و جهت قتل دیدان و شقاق دست و پا و سایر امراض سوداوی و اوجاع مفاصل حاصل از بلغم و صفرای مخلوط با هم و جهت وسواس سوداوی بالعرض نیز و آشامیدن مطبوخ نیم اوقیه آن در دو اوقیه زیت الانفاق که به نصف رسد جهت درد کمر و ورکین و اخراج خلیط خام از آن هر دو عضو و جهت بواسیر و آشامیدن آب مطبوخ آن با ادویه مناسبه و گل سرخ جهت اخراج اخلاط مذکوره و با گل سرخ و شیره تازه دوشیده و شکر به دستور که وزن سنامکّی از دو مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال و گل سرخ از یک درم تا دو درم به حسب مزاج و مرض و شیر گاو تازه دوشیده از ربع آثار هندی تا یک آثار باشد و سفوف کوبیده بیخته آن را با گل سرخ و شکر با شیر تازه دوشیده نیز همان اثر

---

۱. در ب موجود نیست.



دارد ولیکن آب مطبوخ آن بیغایله‌تر است از جرم آن و آشـامیدن یک مثقال از مسحوق آن با عسل سـه روز متـوالی تـا هفـت روز جهت رفع وجع مفاصل و امثال آن مجرب.

المضار: مورث کرب و مغص و غثیان، مصلح آن پـاک کـردن از چوب و شاخ و تخم و آلودن بـه روغـن بـادام بعـد از کوبیـدن و پختن و با هلیله زرد و گل سرخ و انیسون و بنفشه و آب میـوه‌هـا استعمال نمودن و بالجمله استعمال آن بدون گل سرخ و روغن بادام جایز نیست.

مقدار شربت: از جرم آن از دو درم تا سـه درم و از مطبـوخ آن از چهار درم تا هفت درم .

بدل آن: گفته‌اند مثل آن تربد و نصـف آن هلیلـه زرد و ربـع آن بنفشه است ولیکن این مقدار بسیار است در اکثر امزجه و ضـماد مطبوخ آن در سرکه به حدی که قوام به هم رساند بر بدن جهـت جرب و حکه و کلف و بهق و اندمال زخمهای کهنـه و بـر مـوی جهت منع ریختن آن و با حنا بر موی جهت سیاه کردن آن مـؤثر و با سرکه و شاهتره و برگ حنا که با آب نرم ساییده در حمام و یا غیر آن بر بدن بمالند و بعد از سه چهار ساعت بشـویند جهـت حکه و جرب و قروح خبیثه و اندمال جراحات بـا تکـرار عمـل مجرب. بدان که شیخ الرییس رحمة الله تعالی متعـرض ذکـر سـنا نشده و حبوب و سفوفات و ضماد و مطبوخات و معاجین و نقـوع سنامکّی در قرابادین مذکور شد.

◄سنبادج

به ضم سین و سکون نـون و فـتح بـای موحـده و الـف و فـتح دال مهمله و جیم و و آن را حجرالمسن نیز نامند و به فارسـی سـنگ سنباده و به هندی کرند نامند.

ماهیت آن: سنگی است اندک رخو مانند رمل منجمد و سه نوع می‌باشد و در ملک هند بسیار از کوهستان شمالی اله آباد و توابـع آن می‌آورند و چند قسم می‌باشد یکی سفید رنگ شبیه به رنـگ شیر و به هندی این را دودیا نامند و دویّـم سـیاه رنـگ شـبیه بـه رنگ روغن چراغ و این را به هندی تیلیه نامند و سـیّم شـبیه بـه رنگ عدس و این را به هندی مسوریه نامند و ایـن بهتـرین همـه است و گویند هر چند سرخ‌تر و صلب‌تر باشد بهتر است و گویند بهترین آن نرم املس صلب جرم ثقیل‌الوزن مایل به سبزی آن است و رملی رخو آن زبون.

طبیعت آن: در دویّم سـرد و خشـک و بعضـی در سـیّم خشـک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: سنون آن جهت جلای دنـدان قـوی الاثـر و جهـت اسـتخرای لثـه مفیـد و ضـماد آن محلـل اورام و تربـل و برآمدگی جلد و مسکن التهـاب و بـا سـفیدی تخـم مـرغ جهـت سوختگی آتش و با موم جهت بواسیر و ساییدن معادن با آن باعث جلای آنهـا و موجـب زدودن چـرک و زنـگ آهـن و مسـتعمل صیقل گران است در تصقیل آهن و فـولاد و چـون در آب سـاییده مرجان را با آن جلا دهند بسیار به رونق آورد و ذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم و التیام قروح مزمنه نافع.

مضر عصب، **مصلح** آن زعفران اسـت و از داخـل غیـر مسـتعمل است.

◄سنبل

به ضم سین و سکون نون و ضم بای موحده و لام در لغت به معنی خوشه است و به عرف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیـب و سنبل العصافیر نیز نامند و سنبل رومی و سنبل جبلی و از مطلق آن مراد سنبل هندی است که به یونانی ناردین و به هندی بال چهر و جتاماسی و به لاطینی نارود و قسم دویّم را ناردین و ایتالیون یعنـی ناردینی که در ایتالیون به هم مـی‌رسـد و سـنبل رومـی را نـاردین کیاکو و به فرنگی ناروس نامند.

ماهیت آن: گیاهی است بی‌ثمر و بی‌گل شبیه به دنباله سمور و دله و در طول بقدر یک انگشـت و انـدک زیـاده بـر آن و بـه قطـر انگشتی و باریکتر از آن و خوشه‌دار و چند عدد به هم پیوسته به یک بیخ و رنگ آن اشقر سیاه مایل به زردی و بسـیار خوشـبو و تند رایحه و بیخ آن اندک صلب. منبت آن گویند کوهی است که آن طرف سوریا است و در هند و بنگاله نیز بسیار است و بهتـرین آن اشقر تازه خوشبوی تند کـه خوشـه آن کوچـک بـود و بـوی زهومـت نداشـته باشـد و بعـد از آن طـولانی باریـک کـه بـوی زهومت آن کم باشد زیرا که کهنه آن با زهومت می‌باشد و قوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و جالینوس در اول گرم و در دویّم خشک و بعضی در سیّم خشک گفتـه‌انـد و اول اصـح است.

افعال و خواص آن: مفتح سـده دمـاغی و معـده و کبـد و مقـوی دماغ و فم معده و جگر بارد و مسخن آنها و نیکـو کننـده رنـگ رخسار و مقـوی قـوّت ماسـکه و مـدر بـول و حـیض و مجفـف رطوبات و فضول دماغی و زبان و سـینه و معـده و مـانع انصـباب مواد به معده و امعا و دافع لذع آنهـا و مفتـت حصـات و حـابس طبع و جهت خوشبویی دهان و سرفه رطوبی و ضیق الـنفس و درد سینه و خفقان و قی بلغمی و تحلیل نفخ و ریاح و علـل کبـد بـارد رطب و استسقای لحمی و یرقان درد سپرز و اورام باطنی و بواسیر و علل بارده گرده و با افسـنتین و صـندل بغایـت مشـهی و مقـوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و نفخ معده و اکتحال آن با آب گشنیز جهت حمـره چشـم و تقویـت باصـره و رویانیـدن



مژگان و رسانیدن قوی ادویه به طبقات عین و نشف رطوبات آن و با عفص جهت دمعه مجرب و ضماد آن مقوی فم معده و محلل اورام آن و بر بدن قاطع عرق و باعث خوشبویی آن و طلای مطبوخ آن در خمیر جهت سیاه کردن و درازی موی مؤثر و ذرور آن جهت التیام جراحات و فرزجه آن جهت نزف الدم رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد گرده و ورم رحم و تسکین درد و تنقیه آن و گشودن حیض و به دستور تکمید به مطبوخ آن.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

بدل آن: اذخر مکی به وزن آن و گویند ساذج هندی و شراب آن که رطلی را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا به نصف رسد و سه هفته در آفتاب گذارند در جمیع افعال مذکوره اثرش قوی‌تر است و جوارش و شراب و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد.

◄سنبل رومی

آن را سنبل اقلیطی نیز نامند و آن ناردین اقلیطی است.

ماهیت آن: بیخ و ساقی است گل دار و خوشبو و با صلابت و در شکل شباهتی به سنبل الطیب ندارد بلکه برگ آن باریک بلند و سر برگ‌ها عریض‌تر از پایین و از وسط آن برگ‌ها ساقی رسته و بر سر آن شاخ‌های باریک و بر سر هر یک گلی کوچک و بیخ آن بلند منحنی گره‌دار با ریشهای باریک بلند و مستعمل بیخ و ساق گل آن است و بهترین آن تازه خوشبوی صلب آن که سبک و مجوف نباشد و بیخ های آن بسیار باشد.

طبیعت آن: گرم‌تر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر.

افعال و خواص آن: ضعیف‌تر از سنبل و با افسنتین با تریاقیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد مثانه و گرده و مدر بول و در مراهم حاره داخل می‌شود و شراب آن که نیم من آن را در سی رطل آب انگور اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و روزی بیست مثقال آن را با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده معده و جگر و گرده و یرقان و عسرالبول و فساد رنگ رخسار مفید و بعضی از سنبل اقلیطی سه اوقیه و از وج دو جزو در هفتاد رطل عصیر عنب به دستور خیسانیده صاف کرده استعمال می‌نمایند.

◄سنبل جبلی

به فارسی ریشه والا نامند در ماهیت آن اختلاف است انطاکی مو دانسته و بغدادی غیر آن و گفته برگ نبات آن شبیه به قرصعنه و شاخ‌های آن مانند شاخ آن و از آن کوچکتر و بی‌خار و بی‌ساق و بیخ آن زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون آن مایل به سیاهی و اندرون آن سفید و خوشبو و بی‌ثمر و بی‌گل و این را به مجاز سنبل نامند و الا مشابهتی بدان ندارد و آنچه از کتاب مصور فرنگی معلوم گردیده و دیده شده آن است که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر هر شاخی چتری و قریب به چتر آن در هر شاخی سه چهار شاخ باریک و بر آن برگ‌های باریک کوچک و در پایین شاخ‌های بلند آن نیز برگ‌های کوچک و بزرگ و برگ آن فی‌الجمله شبیه به برگ لسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ آن شبیه به پیازی و دو عدد به هم پیوسته یکی بزرگ و یکی کوچک با ریشه‌های قوی و ضعیف.

طبیعت آن: قریب به سنبل الطیب.

افعال و خواص آن: مقوی اعضا خصوصاً معده و جگر و مقوی قوّت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقا و قی بلغمی و شراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب است که سه رطل آن را در سی رطل آب انگور اندازند و به دستور مرتب نمایند و یک مثقال آن را بیاشامند جهت عسرالبول و علل کبد و استسقای لحمی و تقویت فم معده و احشا و قوّت ماسکه و قطع قی بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع.

◄سنبل فارسی

شامل پرسیاوشان نیز هست.

ماهیت آن: قسمی از ریاحین است که با نرگس می‌روید و در غایت خوشبویی و برگ و پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس و گل آن بنفش و بعضی سفید نیز می‌باشد و شکل یاسمین در هر ساقی چند عدد بر بالای یکدیگر و در افعال قریب به نرگس، پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس و سفید آن را در هند گل شب بو نامند زیرا که در شب بوی آن بسیار می‌باشد و ساق آن بلند و بر سر آن گل آن و برگ‌های نبات آن باریک بلند از برگ گندنا کوتاه‌تر و بیخ آن مانند پیاز نرگس و در بساتین می‌نشانند و هر سال و یا یک سال در میان اوایل فصل نوروز برآورده ریشه‌ها و اندک از ته آن را بریده چند روز در آفتاب می‌اندازند پس غرس می‌نمایند نبات آن بلند و گل آن بسیار و بالیده و خوشبو می‌شود و از اطراف پیاز آن پیازهای بسیار بر می‌آید.

◄سنبل اقلیطی

سنبل رومی است.

◄سنبوسه

به فتح سین و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و فتح سین مهمله و ها لغت فارسی است به یونانی برماوردا و به هندی مثلث را نیز سنبوسه و مدور را پوری نامند.



ماهیت آن: از اغذیه معروفه است که از آرد میده و شیر و روغن خمیر کرده پهن نموده و در جوف آن قیمه گوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویه حاره و مصالح گرم و عطریه داخل کرده به شکل مثلث ساخته پس در روغن بریان می‌نمایند و یا در تنور می‌پزند و بی‌گوشت نخود را پخته و به دستور مصالح داخل کرده نیز ترتیب می‌دهند و با پیاز بریان کرده در روغن و ادویه حاره بریان می‌نمایند.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: کثیرالغذا و مقوی اعصاب و مسمن بدن و مهیج اشتها ولیکن ثقیل و مسدد و مولد ریاح خصوص در معده ضعیف و مصلح آن سکنجبین گفته‌اند در صفراوی مزاج و جوارشات حاره مانند کمونی و فلافلی و فلاسفه و مانند اینها در امزجه بارده و بلغمیه.

◀سنجاب

به فتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف و بای موحده.

ماهیت آن: حیوانی است از موش صحرایی بزرگتر و دنباله آن کوتاه و پر موی و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و در تنکابن اسبکول نامند و در مازندران اسبنک و در درختها مأوی می‌دارد و در صقالبه و ترکستان بسیار به هم می‌رسد الحکم نزد امامیه گوشت آن حرام است و پوشیدن پوست آن حرام و نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم تر.

افعال و خواص آن: خوردن گوشت آن مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحه آن نافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام و پوشیدن پوست آن معدل مزاج و رافع اوجاع عصب و ذرور موی آن جهت التیام جراحات و قطع خون و ضماد آن با عسل جهت ردع اورام مفید است.

◀سندروس

به فتح سین و سکون نون و فتح دال و ضم را و سکون واو و سین هر سه مهمله به هندی چندروس نامند و نزد عوام مشهور به کهربا است.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به کهربا و از جنس آن و زرد رنگ و بعضی قطعه‌های آن سرخ رنگ و از کهربا خردتر و در آتش و روغن کنجد و روغن سرشف بر آتش گداخته می‌گردد و روغن کهربای مشهور که مستعمل نقاشان است و اهل هند ساخته بر حریر می‌مالند و از آن موم جامه می‌سازند از همان است و در قرابادین در ادهان به اسم دهن الصوابی مذکور شده و ظاهراً صمغ درختی باشد و آنچه گفته‌اند که سنگی است که از سواحل دریا خیزد و محمدبن احمدبن زکریا گفته که در وسط بحر هند چشمه‌ایست گرم آب آن مثل عسل غلیظ و در میان آن آب سندروس می‌جوشد و نرم می‌باشد و چون بر روی آب می آید سرد و منعقد می گردد و مخصوص به هند است اصلی ندارد و بعض اهل هند می گویند صمغ درخت کافور است و اهل فرنگ و ملاخه نیز متفق برآنند و درخت آن را رپنیروس نامند و گفته‌اند آنچه روز از درخت می‌چکد سندروس است و آنچه شب کافور و قطعه‌های سندروس دیده شده که در آنها کرمهای کوچک و مورچه‌های بسیار بود و چنان معلوم می‌شد که بر بعضی چکیده و بعضی در حین تازگی و عدم انعقاد بر آن نشسته و فرو رفته‌اند و در آن مانده و این نیز دلیل آن است که از قبیل صمغ است نه حجر و نه آنکه از دریا می‌جوشد و آن چهار نوع می‌باشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق و دویّم زرد کم رنگ و بسیار سست و سیّم مایل به کبودی و سست و چهارم سیاه و سبک و صلب و اول بهترین همه است و خوب آن آن است که مانند کهربا کاه را برباید و قوّت آن تا بیست سال باقی می‌ماند و از ادویه جلیلة القدر است و فرق میان این و کهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهربا می‌رباید و لهذا اکثری نیز از این سبحه و غیره ساخته به جای کهربا می‌فروشند و فرق آنست که این از کهربا سست‌تر است و چون در آتش اندازند از این بوی کریهی آید و از کهربا بوی آب مصطکی و دیگر آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که گرم گردد به خلاف سندروس و طعم سندروس اندک تلخ می‌باشد به خلاف کهربا و در ربودن کاه به قوّت کهربا نمی‌باشد و در کهربا نیز انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول سیّم خشک و در اول گرم و خشک نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و حابس نزف الدم و نفث الدم جمیع اعضای ظاهری و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معده و امعا و قاتل کرم آن هر دو و حب القرع و مدر بول و حیض و جهت استرخای عصب حادث از افراط برودت و رطوبت و امتلا و نفث الدم و خفقان و وسواس و ربو و ضیق النفس بلغمی و تب نایبه و سپرز و بواسیر و اسهال مزمن و مداومت آن با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرب و مانع عرق و حافظ قوّت است و لهذا کشتی گیران آن را مستعمل دارند و آشامیدن آن با ماءالعسل جهت ادرار طمث و بول و با سکنجبین و یا سرکه و یا هر دو با هم جهت اسقاط جنین به قوّت. ❊العین❊ اکتحال آن با عسل جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق مجرب و چون سوده بر جگر گوسفند و یا آهو



پاشیده بر آتش بریان کنند و آبی که از آن برآید بر چشم کشند جهت رفع شبکوری نافع. *الاذن* قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و با روغن زیت و یا گل جهت التیام جراحت آن. *اعضاءالراس و غیرها* بخور و دخان آن با عود هندی جهت رفع صداع و قطع زکام و به دستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و خشک گردانیدن ناصور و سنون آن جهت درد دندان و استحکام دندان متحرک و قروح لثه و ذرور آن جهت التیام جراحات و جوشانیده آن با روغن بادام به حدی که به قوام آید جهت شقاق هر عضو که باشد مجرب دانسته‌اند و به دستور در روغن گل جهت شقاقی که در گوشت دست و پا به هم رسد و با قطران جهت قوبا مجرب و فرزجه آن جهت اخراج جنین و در سایر افعال و خواص مانند کهربا است .

مضر گرده، **مصلح** آن صمغ عربی.

مقدار شربت آن: یک درم.

بدل آن: نصف وزن آن کهربا و ربع آن ساذج هندی است.

◄سندریطس

به فتح سین و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای مهمله مشاله و سین مهمله در آخر لغت یونانی است به معنی شبیه الحدید و به سریانی سیمقا گویند.

ماهیت آن: گیاهی است ربیعی و سه قسم می‌باشد قسمی برگ آن شبیه به برگ بلوط و خشن و شاخ‌های آن مربع و بقدر شبری و در اطراف آن چیز گردی و در آن تخمی سیاه و منبت آن سنگلاخها و قسم دویّم شاخ‌های آن بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه به برگ سرخس و کثیرالعدد و از دو جانب شاخ روییده و در انتهای شاخ آن شعبه‌های دراز و باریک و در اطراف آن چیزهای مستدیر و در آن تخمی شبیه به تخم چغندر و از آن مدورتر و صلب و قسم سیّم را برگ بزرگتر و شبیه به برگ گشنیز و شاخ‌های آن بقدر شبری و مایل به سپیدی و با اندک سرخی و ریزه و تخم آن باریک و تیره و مایل به سرخی و منبت این قریب به تاک انگور.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در سیّم خشک و قسم آخر از همه قوی‌تر.

افعال و خواص آن: ضماد برگ تازه و یا ذرور خشک همه اقسام آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدیدالاثر و حقنه و شراب آن جهت قرحه امعا و اسهال نافع و برگ قسم سیّم در التحام قروح مؤثرتر از اول و دویّم.

◄سنگسبویه

به فتح سین و سکون نون و کسر کاف و فتح سین مهمله و ضم بای موحده و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و ها لغت فارسی است معرب آن سنجسبویه است و به جیم به جای کاف و سکسبویه نیز آمده و گویند که به هندی آن را تخم چکوند و تخم پنوار نیز نامند و چکوند در حرف جیم مذکور شد.

ماهیت آن: دانه‌هاییست بسیار صلب شبیه به سنگ و املس و بزرگ‌تر از دانه انگور و به رنگ ماش و بقدر آن و مربع شکل و گویا دو طرف آن را بریده‌اند و این به سبب اتصال دانه‌های آن است به هم و در غلافی طولانی مانند غلاف تخم ترب و لوبیا می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: طلا و ضماد آن با سرکه جهت اورام خبیثه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار جلد نافع با تکرار عمل و آشامیدن نقوع آن به تنهایی و یا با برگ حنا و شاهتره و گوگرد زرد صافی هر یک بقدر مناسب جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سوداویه و صفراویه و دمویه فاسده زیرا که آن را مصلح دم فاسد و سایر اخلاط دانسته‌اند و نیز آن را مفرح گفته‌اند و اقوال دیگر مانند آنکه صاحب تذکره عباس دانه سپستان و صاحب شفاءالاسقام و غیره اثلق دانسته‌اند همه شاید خلاف واقع باشد و گفته‌اند خوردن آن جایز نیست.

◄سنگهارا

به کسر سین و اشمام نون و سکون کاف فارسی و اشمام ها و الف و فتح رای هندی چهار نقطه از فوق و الف لغت هندی است و گویند به گیلانی جیلان و جیلام نامند و در آنجا نیز به هم می‌رسد.

ماهیت آن: ثمر نبات هندی است و نبات آن در آب ایستاده می‌روید مانند غدیرها در ایام بارش که برسات و برشکال نیز نامند و در آن ایام بسیار می‌شود و در ایام دیگر کمتر و خاردار و برگ آن کوچک و مدور خیاره‌دار و ثمر آن مثلث و پوست آن خاردار بر هر گوشه خاری و مغز آن سفید و شیرین با تفاهت خام و نازک آن لذیذ و پخته آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام نازک آن را مقشر نموده این قسم می‌خورند و پخته خشک آن را خیسانیده بریان کرده می‌خورند و نرم و نیم صلب آن را در آب جوش نموده می‌خورند و بعضی در اندک روغنی نیز بریان می‌کنند و صلب خشک آن را آرد نموده قدری از آن را با شکر یا آب سرد می‌آشامند به جهت انجماد منی و رفع سرعت انزال و جریان آن و حبس بطن و نیز از آن حلویات می‌سازند و پوست

آن در خامی سبز با کمودت و خشک آن سیاه و مستعمل مغز ثمر آن است.

طبیعت: تر و تازه نارس آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوّت تریاقیت.

افعال و خواص آن: مقوی باه محرورین و سرفه و تب حار صفراوی و دموی و دق و اسهال الدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش دل و بیهوشی و تشنگی و خشکی حلق و سکر و خمار را نافع و گرسنگی در محرورین بیفزاید و علتهای دل را دفع کند و نقاهت و لاغری بدن زایل کند و ناصور مقعده را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و دیر هضم و مولد سدد خصوص پخته صلب و خشک آن.

◄ سنکهیا

به کسر سین و سکون نون و کسر کاف و خفای ها و فتح یا و الف لغت هندی است.

ماهیت آن: بیخی است سمی در لون و به هیأت شبیه به شاخ آهو بره منبت آن کوهستان کید در پربت که میان هند و خطا واقع است و آن انواع می‌باشد از قوی القوّت و ضعیف القوّت و متوسط قوی القوّت آن اعلا است و گفته‌اند به مرتبه‌ای قوّت سمیت آن قوی است که اگر لمس آن کنند و به بدن عرق آلود رسد و یا بر زبان رسانند در ساعت هلاک سازد به سبب سرعت نفوذ و رسیدن اثر سمیت آن به قلب و افساد روح قلبی و سایر ارواح به مشارکت یا به فرار و توجه ارواح و قوا تمامی به مبدأ و به نوع خود که قلب است و در آن مختص و فاسد و فانی شدن و گفته‌اند حکمای هند امتحان قوّت آن را بدان کنند که بر شاخ گاو شیردار تعلیق می‌نمایند و شیر آن را می‌دوشند و اگر به جای شیر خون برآید قوی است و الا ضعیف و از علامت ظاهری قوی آن آنست که سیاه براق صلب باشد و یا آنکه اندرون آن مایل به سرخی تیره و یا سفید تیره و یا مایل به زردی و بر روی آن نقاط مانند طلق مسحوق و یا کافور مسحوق پاشیده باشند و سرخ آن اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کم یاب است و یحتمل که قرون السنبل عبارت از این باشد و هلهل که هلاهل نیز نامند صمغ آن و بعضی گویند صمغ بچهناک است که نوعی از بیش است و در بیش مذکور شد.

◄ سنّور

به کسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و رای مهمله و هره نیز لغت عربی است به فارسی گربه و به ترکی پشیک و به هندی نر آن را بلاو و ماده آن را بلی نامند.

ماهیت آن: حیوانی است اهلی و وحشی و مایی و اهلی آن مأنوس‌ترین حیوانات ظاهرالجسد و به الوان مختلف از یک رنگ سفید و سیاه و حنایی و غیرها و ابلق از اینها می‌باشد و مایی آن را به هندی اودبلاو گویند و از پوست آن پوستین می‌سازند و سنّور را در ممالک فرنگ و غیرها اصناف و اقسام بسیار می‌باشد و به هیأت مختلف و در کابل نیز قسم خوب که پشم آن بسیار بلند می‌شود و سفید و ابلق و جوزی رنگ می‌باشد.

طبیعت اهلی آن: در دویّم گرم و رطوبت بر آن غالب.

افعال و خواص آن: گوشت آن موافق پیران و مرطوبین و اوجاع مفاصل رطب و صاحبان نقرس و فتق و مسخن گرده و بواسیر و درد پشت را سودمند و پوستین آن گرم و خشک پوشیدن آن مسخن بدن خصوص از سنّور مایی که پشم آن بلندتر و نرم‌تر می‌باشد و همچنین از اهلی پشم بلند آن و طلای محرق آن به تمامه در کوزه در تنور و یا در تون حمام که خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان دست و پای بیعدیل که با پر مرغی بمالند و سرگین آن شدیدالحرارت. طلای آن با روغن گل سرخ در روز نوبه تب غب مانع آن و حمول و بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه آن دافع نقرس و قدید مسحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس آن و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل. مهریارس گوید مغز سر آن با آب جرجیر شرباً جهت تقطیرالبول و درد گرده و سعوط زهره سنّور سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی مؤثر و اکتحال آن در حین ولادت گویند در شب تیزبین می‌شوند و نیم درم آن با روغن زیت جهت لقوه و با نمک کوفته جراحات کهنه را مفید و طحال گربه سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و ارسطو سعوط خصیه آن را جهت جذام بغایت نافع دانسته و **وحشی** آن بزرگتر از اهلی و اکثر زجاجی رنگ و کم مو و در جمیع افعال قوی‌تر از اهلی و در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته‌اند و جلوس در طبیخ آن جهت درد کمر و نقرس نایب مناب طبیخ کفتار و خوردن گوشت اهلی آن به سبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات و اشیای کثیفه زبون و دیر هضم و مفسد بدن است و چون سنّور کسی را بگزد خصوص وحشی آن گاه وجع بسیار و سبزی در بدن به هم می‌رسد مداوای آن ضماد پیاز و فودنج برّی است.

◄ سنه متر

به ضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تای هندیه و رای مهمله لغت هندی است به معنی نخود طلایی رنگ.

ماهیت آن: از ادویه هندیه است و آن دانه‌ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلایی و مزغب به زغب سفید و باطن آن



سفید و پر از چیزی شبیه به پشم و نبات آن از قبیل تخم و بیاره و بر مجاور خود پیچید و برگ آن ریزه مثلث یعنی سه برگ به هم پیوسته در یک ساق و گل آن کوچک زرد رنگ و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی سه دانه شبیه به دانه زعرور و مستعمل دانه آن.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و با قوّت مسهله.

افعال و خواص آن: آشامیدن چهار مثقال تا شش مثقال تخم نرم کوبیده آن با آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مرار سوداوی و بواسیر را نافع آب سرد معین فعل آنست.

فصل السین المهمله مع الواو

◀سودانی

به ضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و یا لغت عربی است و جمع آن سودانیات آمده گویند صرد است و به فارسی دارکو و داربر و سازج نیز و به شیرازی دارمک نامند.

ماهیت آن: طایری است دم آن طولانی و عریض بقدر یک کف دست و خوراک آن ملخ و حشرات و انگور و گوشت آن بدان سبب بدبو و بهترین آن سبز رنگ منقار بلند آنست که به اشجار منقار خود را بزند و گود نماید.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بسیار مضر دماغ و صاحبان هزال است.

◀سورنجان

به ضم سین و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون به هندی بربری و قسمی را پستهارمک نامند

ماهیت آن: بیخی است شبیه به سیر صحرایی صنوبری شکل با اندک پهنی و سه نوع می‌باشد یکی ظاهر و باطن آن هر دو سفید و طعم آن شیرین و دویّم ظاهر و باطن آن هر دو زرد مایل به تیرگی و سرخی و سیّم ظاهر و باطن آن مایل به سیاهی و ظاهر آن تیره‌تر و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول بالیده کرم ناخورده اندک صلب آنست که بدبو نباشد و این مستعمل در ادویه مأکوله و مشروبه داخل است و دو نوع دیگر با سمیت خصوص سیاه آن و مستعمل از خارج نه داخل است زیرا که مهلک‌اند به خناق و برگ آن شبیه به برگ کراث و از آن قوی‌تر و ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد و به فارسی شنبلید نامند و شبیه به زنبق کوچکی و گل سیاه آن سرخ و منبت آن کوهها و قوّت آن تا سی سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک و با رطوبت فضلیه و به زعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل.

افعال و خواص آن: مسهل اقسام بلغم از اعضای بعیده و اقاصی بدن و با قوّت قابضه و مفتح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصاً از مفاصل و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النساء و نقرس مجرب و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و خوردن نیم درهم آن با زنجبیل و فودنج و زیره و همچنین با شیر تازه دوشیده و فانید تا سه روز بغایت محرک باه و تریاق جمیع مفاصل است خصوصاً در اوقات ریزش نوازل و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام صلبه و با شراب جهت اوجاع مفاصل و با سرکه و آب حی العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن کهنه گوسفند و یا گاو جهت اسقاط دانه بواسیر و تسکین درد آن مجرب و ذرور آن مجفف زخمهای کهنه.

مقدار شربت آن: مفرداً با زعفران یک درم و مرکب با ادویه نیم درم تا نیم مثقال.

بدل آن: در اوجاع مفاصل به وزن آن حنا و نصف وزن آن مقل.

مضر معده مضرت بسیار و مورث مغص و مضعف معده و جگر، مصلح آن کثیرا و شکر و زعفران و باید که در اوجاع مفاصل با هم وزن آن زنجبیل و فلفل که معین و مقوی فعل آنند استعمال کرده شود و بوییدن گل آن مفتح سده دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد و رافع اذیت سمیت سیاه و سرخ آن اگر کسی خورده باشد قی فرمودن با شیر گاو تازه دوشیده و خورانیدن فادزهرات است و حبوب و دوا و سفوفات و مطبوخات و معاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد.

◀سوس

به ضم سین و سکون واو و سین مهمله به فارسی شیرازی مهک و بیخ آن را بیخ مهک و به اصفهانی مرو و به ترکی شیرین بان و به هندی (ملهتی و جیتهی مد)[1] و مرتی نیز و به فرنگی گلیسریزه نامند.

ماهیت آن: اسم نباتی است که در اکثر بلاد به هم می‌رسد و نبات آن بر روی زمین پهن می‌گردد و می‌چسبد بر آن و قریب به ده ذرع دست را فرا می‌گیرد و به مکانی که به هم رسیده به دشواری از آن زایل می‌گردد و غلظت آن از یک انگشت تا بقدر یک قبضه دست و زیاده بر آن می‌باشد و برگ آن شبیه به برگ مصطکی و گل آن مابین حمرت و زرقت و اکثر زرد و بیخ آن بلند و پوست آن سیاه رنگ و مغز آن زرد و دو قسم می‌باشد شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین آنست و لهذا آن را عرق السوس می‌نامند و مشهور است که باید پوست آن را مقشر نموده

---

۱. ملهتی جیتهی مد: ب



استعمال نمایند و در وجه آن گفته‌اند که مار آن را بسیار دوست می‌دارد و خود را بسیار بر آن می‌مالد جهت انسلاخ جلد و تقویت بدن و روشنایی چشم خود مانند رازیانه و نیز گفته‌اند که نه از آن جهت است بلکه از جهت حدت و زیادتی یبس آنست و تلخ آن غیر مستعمل جهت آنکه گفته‌اند با سمیت است و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی و تلخی و قبوضت و بعضی شیرینی آن غالب و بهترین آن شیرین کم ریشه زرد متوسط در غلظت و باریکی. مصری آنست که در صعید مصر می‌شود و بعد از آن عراقی پس شامی پس هر جا که خوب شود خواه آن بلاد باشد و خواه هند و خواه غیر آن که شیرینی آن غالب و تلخی و قبوضت آن بسیار کم باشد و قوّت آن تا ده سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: گرم در دویّم و خشک در اول و بعضی گرم در اول و بعضی معتدل در رطوبت و یبوست و بعضی سرد و خشک دانسته‌اند و قول اول اصح است و با رطوبت غرویه.

افعال و خواص آن: منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و التهاب معده خصوص نقوع آن که نمالیده بنوشد و نرم کننده سینه و حلق و در تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و مدر بول و حیض و جهت ربو و خشونت سینه و سوزش آن و حلق و نکویی آواز و ضیق النفس و علل ریه و کبد و مثانه و التهاب معده و حرقت بول و امراض دماغی و عصبانی و امراض طحال و بواسیر و تبهای کهنه و انواع سرفه مگر سرفه حادث از اخلاط غلیظه زجاجیه که ضعیف العمل است در آن و مداومت آشامیدن هر روز نیم درم از آن با ربع درم شکر و رازیانه جهت جلای مجاری بدن و نیکویی رنگ رخسار و طرد ریاح و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلای آنست خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند و شیخ الرییس در معالجات قولنج بارد نوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس در آب سکبینج و فراسیون و یا ماءالجبن نافع است آن را و اصل السوس به تنهایی نیز مجرب است و قی نمودن به مطبوخ آن مخرج رطوبات است و اگر تمام دفع نگردد و چیزی بماند با اسهال و یا با ادرار دفع می‌گرداند و داخل کردن آن در مسهلات مطبوخه و همچنین در ادویه کبدیه سبک می‌باشد بر طبیعت و دافع ضرر آنها است به سبب لزوجت و غرویتی که دارد و اکتحال آن جهت جلای بیاض و تقویت باصره و رفع زردی آن و ضماد آن با عسل و موم جهت داخس و با آب بهنگره که گیاه هندیست و در حرف الباء مع النون مذکور شد و یا با آب خالص جهت داءالثعلب با تکرار عمل مفید و ضماد برگ تازه آن جهت دفع بدبویی زیر بغل و میان انگشتان پا مجرب و چوب آن را ابن ماسویه و امین الدوله گرم و خشک‌تر از سایر اجزای آن دانسته‌اند و با قوت جالیه و قابضه و محلله و گفته‌اند که سیسارون عبارت از آن است و آتش آن تندتر از اخشاب دیگر و فی‌الواقع چنین است و در ایران شیشه گران سنگ شیشه را کوبیده در کوره‌ها با آتش آن می‌گذارند و تخم آن را محمد بن احمد قوی‌تر از سایر اجزای آن دانسته و یوحنا بن سرابیون گفته داخل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس به عمل می‌آید و در جاهای دیگر به هم نمی‌رسد و مخصوص بدانجا است و گویند اصل السوس **مضر** به گرده و سپرز است و **مصلح** آن در گرده کثیرا و در سپرز گل سرخ است.

مقدار شربت آن: تا پنج درم.

بدل بیخ آن: در اوجاع صدر به وزن آن کثیرا معجون با عقید انجیر و رب آن که بیخ آن را مقشر نموده نیم کوفته و یا شق نموده در طول و در آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود پس مکرر صاف نموده که دردی در آن نماند جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد گردد.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: در جمیع افعال بهتر از بیخ آن و دافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است.

◄ سوسن

به ضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و نون و به فتح سین اول نیز آمده معرب از سومانی سریانی است.

ماهیت آن: دو نوع می‌باشد و صحرایی و هر یک از آن هر دو سفید و کبود می‌باشد و بستانی را به لاطینی ایربدی دومیستینکا و صحرایی را ایربدی سالومتیکا و نوع دیگر صحرایی را وتال ترا ایربدی سالوتینکا و به فرنگی بستانی او را ایریس دومنسیکا و برّی او را ایریس سلوسیر و سوسن زرد صحرایی را تمرکابیس نامند و گویند سفید را سوسن آزاد نامند و ازرق را سوسن کبود و صحرایی الوان می باشد زرد و ازرق و ازرق را آسمان گونی که معرب آن آسمان جونی است و زرد را خطایی گویند و شاخ آن بلند می‌باشد و برگهای آن باریک بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک سه و یا پنج و بر آنها گل آن و برگهای گل آن پنج عدد و بعد از شکفتن منحنی می‌گردد و نوع دیگر از صحرایی دیده شده در کتاب فرنگی که از بیخ آن دو ساق رسته و بر سر آن گل آن و برگ‌های آن نیز باریک و بلندتر از اول و بیخ آن گرهدار کج واج با ریشه کمی و بیخ اقسام آن گره‌دار و با تدویر و طولانی سفید و خوشبو شبیه به بوی بنفشه و لهذا عوام آن را بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و گل سفید آن با عطریت و قوی و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که غیر سوسن آزاد است



جهت آنکه سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است و کسانی کـه آن را سوسن آزاد گفته اشتباه است ایشان را جهت عدم فرق میان اقسـام آن و ایرسا بیخ قسـمتی از سوسـن کبـود بـرّی و جبلـی اسـت کـه آسمانجونی گویند و گل آن بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی است و بیخ آن یک عدد پهن و دراز و پر گره و بدان کـه سوسـن ابیض است که زنبق نامند در این زمان و سوسن ابیض را اطلاق بر سه قسم گل سوسن مـی‌نماینـد اول بـر سوسـن بسـتانی معـروف و سوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوشبو و دویّم بنفسـجی و این کم بوتر از آنست و بـرگ‌هـای ایـن نیـز بلنـد و از صـحرایی بلندتر و اندک عریض‌تر و بیخ آن مدور طولانی شبیه بـه پیـاز بـا ریشه‌های بسیار و زنبق در کتب قدما اسم یاسـمین ابـیض اسـت و روغن آن را روغن زنبق می‌گفتند و قسم سیّم گل آن کـوچکتر از آن و بوی آن کمتر و در روز چندان بوی ندارد و شب بسیار بویـا می‌گردد و لهذا این را به فارسی گل شـب بـوی مـی‌نامنـد و شـب انبوی نیز و به عربی گویند خزامی است به خا و زای معجمتـین و در بلاد هند خصوص بنگاله کثیرالوجود است هـر چنـد در اصـل این اسم خیری برّی است ولیکن در این زمـان بـر هـر دو اطـلاق می‌نمایند و بعضی شب بو را گل مریم مـی‌گوینـد و در سـنبل نیـز ذکر یافت.

طبیعت آن: در اول گرم و در تری و خشکی معتدل و مرکـب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه و قوّت مجففـه و قابضـه و گوینـد سفید بستانی گرم و خشک در دویّم و بعضی در سـیّم گفتـه‌انـد و برّی آن از بستانی گرم‌تر و خشک‌تر.

افعال و خواص آن: جهت امراض ریه و وجـع طحـال و کبـد و رحم و بواسیر و خنازیر و ادرار حـیض و انـدمال زخمهـا و رفـع چـرک آنهـا نـافع و در رفـع سـموم ملذوعـه و خصـوص عقـرب ضعیفتر از سایر اقسام و لهذا باید با چیزی که قوّت جـلای آن را زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و جرب متقرح و قروح رطبه و با سرکه و یا با برگ بنگ و آرد گندم جهت تسکین اورام حاره انثیین و سوختگی آب گرم و به دستور با آرد جو و شستن رو با آب آن جهت رفع کلف و نمش نافع و عصاره آن که با خمـس وزن آن سـرکه و عسـل در ظرف مس طبخ دهند تا به حد انعقاد رسد جالی و مجفف بی‌لـذع و جهت جراحات اطراف عضل نافع و دهن آن مانند دهـن ایرسـا است در جمیع افعال و آشامیدن آن بقدر یک اوقیه و از طبـیخ آن نیز به همان وزن مسهل و جهت ایلاوس صفروای و امراض رحـم و اخراج جنین و رفع مغص و اوجـاع عصـب مفیـد و بـه دسـتور تمریخ و تدهین بدان و آشـامیدن یـک اوقیـه و نـیم آن مسـهل و تریاق بیخ و کزبره و فطر و تمـریخ و تـدهین بـدان جهـت تلیـین اعصاب و صلابت و برآمدگی رحـم و آشـامیدن تخـم آن جهـت ضرر هوام نافع و مضمضه بـه طبـیخ بـیخ آن جهـت وجـع دنـدان خصوصاً برّی آن و قطور آن در گـوش جهـت درد آن و آشـامیدن آن جهت حدت ذهـن و ضـیق الـنفس و نفـس الانتصـاب و وجـع حلقوم و غلظت و صلابت طحال و با ماءالعسل جهت اسهال مـاء اصفر و استسقا و جلای مثانه از رطوبات لزجه و تسکین عطش و خاییدن آن جهت رفـع بـدبویی خمیـر و ضـماد بـرگ آن جهـت گزیدن هوام و سوختگی آب گرم در حال نافع و به دستور بیخ آن و روغن بیخ آن جهت درد گـوش و عصـب و تـدهین اعضـا بـدان خصوصاً که بریان نموده و ساییده بـا روغـن گـل مخلـوط نمـوده بمالند و ذرور بـیخ خشـک آن جهـت ظفـره و گوشـت زایـد در اجفان و مطبوخ بیخ آن در روغـن گـل جهـت سـوختگی آتـش و امراض رحم شرباً و تدهیناً و با سرکه در ظرف مس جهت قـروح مزمنه و جراحات و استشمام گل آن مقوی و مفرح قلب و دماغ و محلل ریاح دماغی و ابخره آن و از زعفران قوی‌تـر اسـت در ایـن امر و لهذا جهت غشی بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلیل و امساک آن بسیار است به خلاف زعفران کـه انبسـاط آن کثیر و امساک آن قلیل است و شراب آن جهت لسع جمیع هـوام سمی نافع و صنفی از سوسن که در زیر درختان می‌روید و گـل آن زرد و کوچک و بیخ آن به سطبری انگشتی و خوشبو و با تلخی و قوی‌تر از سوسن سفید و کبود و ضعیف‌تر از ایرسا است و گـل آن گرم‌تر از همه و با قوّت قابضه خاییـدن بـیخ آن و مضمضـه بـه طبـیخ آن جهـت درد دنـدان و ضـماد گـل و بـرگ آن جهـت جراحات و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت اورام بلغمیـه و اورام فجه که جمع و پخته نگردد نافع و جمع و پخته گرداند و بغدادی گفته که این عدس المر است و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن احمر دلبوس است.

◀سوفال

به ضم سین و سکون واو و فتح فا و لام.

ماهیت آن: ابوجریج گفته شـکوفه و پوسـتهای غلـیظ شـبیه بـه پوست درخت لسان العصافیر است.

طبیعت آن: گرم و خشک و با حـدت و حـلاوت و جهـت درد مفاصل بارد نافع.

◀سولان

به فتح سین و سکون واو و فتح لام و الف و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: بیخی است سرخ رنگ بـه شـکل کـرم از صـقالبه و روم خیزد.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: حار و محرق جلد و سعوط یک حبه آن بـا



آب چغندر جهت لقوه و طلای آن محلل اورام بارده و پراکننده ریاح و به دستور با ادهان و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح غلیظه نافع و داخل اکتحال کرده می‌شود.

◄سویق

به فتح سین و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف به فارسی پست و ملخان و به ترکی قادوت و به هندی ستو نامند.

ماهیت آن: اسم عربی آرد جمیع مأکولات است و به عرف اطبا مراد آرد بوداده آنها است ولیکن باید که به حد اعتدال بریان نمایند که نه خام باشد و نه سوخته و بعد از بریان نمودن یک مرتبه با آب گرم و یک مرتبه با آب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و سویق جو و برنج و گندم جهت تسکین التهاب تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع است.

طبیعت آن: راجع به آن چیز است که از آن سازند و یبوست بر آن غالب و از جو و گندم و برنج و نخود و کنار که نبق نامند و سنجد که غبیرا و سیب و حب الرمان و امثال اینها سازند و تبرید مغسول آنها زیاده از غیر مغسول و دستور غسل آن در اینجا و در مقدمه نیز مذکور شد.

افعال و خواص آن: نیز به حسب آنچه از آن سازند مختلف باشد و سویق شعیر در تبرید و تجفیف رطوبات معده و تقویت آن و تسکین حرارت و قی صفراوی و غثیان و اسهال صفراوی خصوصاً که با آب انارین بسرشند و یا سفوف سازند و جهت صداع صفراوی و صداعی که از ارتفاع بخارات محترقه معده باشد و تبهای حاره نافع و چون از آن حسوی و یا عصیده سازند با قلیلی شیرینی و غذای اطفال از آن نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجه بارده و مشایخ و نفاخ مصلح آن قند و آب سرد و در مبرودین قلیلی رازیانه و کمون و یا جوارشات حاره. سویق حنطه گرم مایل به اعتدال و سریع الهضم و الانحدار و کثیرالغذاتر و نفخ او نیز کمتر از جو و مسکن حرارت و باید که با قند و یا شکر بیاشامند و سویق ارز بین هر دو است و برای امزجه متوسطه نافع که با شیرینی بخورند و سویق نخود قریب به سویق گندم و مقوی باه و نفاخ و نباید که با شیرینی بخورند و سویق نبق که کنار نامند قریب به جو است و مسکن حرارت و التهاب معده و کبد و حابس اسهال امّا کثیرالنفخ و سویق تفاح قی و غثیان صفراوی و تشنگی را ساکن گرداند و معده را قوّت دهد و شکم ببندد و سویق غبیرا به دستور و سویق رمان و سویق خرنوب نیز امّا قوّت قبض این هر دو غالب و سرد و خشک‌اند و سویق قرع سرفه و درد سینه را که از گرمی باشد نافع و طبع را نرم دارد و سرد و تر است و همچنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد و خواه اثمار قریب است بدان در منافع و خواص از اشیای بارده جهت امراض حاده و حمیات حاره حاد خصوص که از قبل معده باشد و جهت اسهالات برای آنکه اینها خالی از قبض و تغریه و لزوجتی نیستند و جایی که مطلوب قبض بطن و امساک نباشد باید که برای رفع آن به روغن حبة الخضرا و یا گردکان و یا زیت کهنه چرب نمایند و گفته‌اند تا ضرورت بسیار داعی نشود اسوقه را استعمال ننمایند خصوص از اشیای قابضه حابسه که مسدد خالی از غایله و قولنج نیستند و اصلح همه و موافق‌تر برای معده عندالضرورت سویق شعیر و حنطه است امّا شعیر جهت آنکه سردتر است برای تسکین التهاب و احداث خشکی بهتر و سویق حنطه برای تبرید و ترطیب جهت آنکه این در معده مکث می‌کند و آن به زودی می‌گذرد و مصلح سده آن با شکر و شیرینیها استعمال نمودن و خوردن جوارشات مسهله است.

◄سویقیّه

به فتح سین و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر قاف و فتح یای مشدده و ها.

ماهیت آن: شربتی است متخذ از ارز که آن را می‌کوبند و می‌بیزند و با آب طبخ می نمایند تا غلیظ گردد پس در آن آب انار و ماءالعسل و شیره مویز و شکر رقیق داخل نموده مکرر بر هم می زنند و به دارچینی و قرنفل و بسباسه خوشبو نموده در تابستان دو روز و در زمستان سه روز در آفتاب می‌گذارند پس استعمال می‌نمایند و گاه از جوز جندم و از نان خشک کوبیده و ذرت نیز می‌سازند و از ارز با عسل بهتر است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز و جهت استسقا و یرقان و طحال و عسرالبول و انهضام طعام و تقویت باه نافع.

مصدع و مبخر و آنچه از ذرت سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلح آن سکنجبین است.

فصل السین مع الهاء

◄سهجنه

به فتح سین و خفای ها و سکون جیم و فتح نون و ها لغت هندی است و آن را سرکوه و سی کوه نیز نامند.

ماهیت آن: درخت هندی است که در بنگاله به افراط عظیم می‌شود و از آن شاخ‌ها برآمده و زیر هر شاخی شاخ‌های باریک و بر آن شاخها نیز شاخ‌های باریک آویزان مانند خوشه و بر هر شاخ باریکی برگ‌های ریزه صنوبری شکل بسیار مزدوج مقابل



یکدیگر رسته سه قسم می‌باشد به حسب گل زرد و سفید و سرخ و گل آن بیشتر ریزه سفید مایل به زردی و بعد از اتمام گل فتیله‌های باریک بلند به مقدار دو شبر برمی‌آید که ثمر آن است و در جوف آنها تخمهای سفید سه پهلو و اهل هند گل و فتیله ثمر آن را در خامی با ماهی به روغن سرشف پخته می‌خورند در قلایا و غیرها و از تنه درخت آن نیز صمغی برمی‌آید شبیه به صمغ عربی.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: سریع التأثیر و دافع علتهای دهان و محلل اورام و رافع گرانی بدن و مقوی قوّت باصره و روشنایی آن و مشهی طعام و زیاده کننده صفرا و گل آن بهتر از برگ آن و دافع ریاح و سودا و صفرا و مدر بول و غایط و سریع الهضم و آشامیدن عصاره بیخ تازه آن با شیر گاو جهت رفع حبس البول و تفتیت سنگ مثانه و اشتهای طعام و عصاره عروق آن که در زیر زمین است مقدار دو مثقال صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد رطب و ربو مجرب گفته‌اند امّا باید که بالای آن یک دو لقمه نان میده با روغن بخورند و ضماد بیخ آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام مفید ولیکن مقرح جلد است و مخلل ثمر خام آن یعنی جوش داده و پخته در سرکه پرورده آن با خردل لذیذ و مقوی هاضمه است و دافع بلاغم و رطوبات معده و کرم آن و کرم امعا و اهل هند در روغن سرشف مرتب می‌نمایند.

فصل السین المهمله مع الیاء المثناة التحتانیه

◄سینبل

به کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح بای موحده و لام.

ماهیت آن: درختی است هندی بسیار عظیم و چوب آن شبیه به چوب انجیر سفید و سبک و برگ آن مانند برگ جوز و از آن درازتر و گل آن سرخ تیره و بزرگ شبیه به لاله بسیار بزرگی و بیخ درخت کوچک آن شبیه به ترب و شقاقل بزرگی و بسیار نازک مغز آن سفید و پوست آن نباتی رنگ و ثمر آن مانند جوزه پنبه و در جوف آن پنبه بسیار نرمی و درخت آن دو نوع می‌باشد خاردار و بی‌خار و خاردار آن را به هندی کانتی سینبل و سانورکانتی نیز نامند و این در خواص بهتر از بی‌خار آنست و بیشتر مستعمل در ادویه بیخ آنست و در وساید پنبه آن و در غلاف اسلحه و غیر آن چوب آن.

طبیعت آن: گرم و تر و با رطوبت فضلیه و بعضی خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: گویند که چون بیخ درخت به گل نیامده آن را برآورند و به کارد چوبی ورق کرده در سایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با هم وزن آن نبات سفید سفوف نمایند و روزی مقدار یک درم تا دو درم تا چهل روز بخورند و از ترشی و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و تسمین بدن عجیب النفع و نیز به جهت اسهال صفراوی و دموی و سوزش اعضا و جریان منی و وذی و مذی و دامیل و بثور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و پنبه آن هرگاه در گوش رود کر می‌گرداند.

◄سیو

به لغت فرنگی نام گیاهی است خوشبو.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض شرباً و جهت تحلیل اورام و صلابات ضماداً نافع است.

◄سیسارون

به کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین و الف و ضم رای مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانیست.

ماهیت آن: دیسقوریدوس گفته بیخ نباتی است معروف و آن بیخ را چون جوش دهند خوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته‌اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته که بعضی توهم نموده‌اند که آن قلقاس است و نیست چنین و رازی در حاوی نوشته که چنین تفسیر به خشب شونیزه نموده و این بعید و اشتباه است او را. بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: محلل و مقوی. آشامیدن طبیخ بیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار فرمودن بول مفید و مانع ضعف معده و اعضای باطنیه است.

◄سیسبان

به فتح دو سین و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده مفتوحه و الف و نون لغت عربی است و گویند به هند آن را گل انول نامند و در ماهیت آن اختلاف است. صاحب منهاج و من تبع آن حب الفقد دانسته که بزر فنجنگشت باشد و بعضی گفته‌اند که ثمر اثل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته درختی است به قامت دو ذرع تا چهار ذرع به حسب اماکن و غیر سبسبان به بای موحده بعد از سین اول است که ذکر یافت و این عریض الورق و باریک و بر روی هم پیچیده می‌باشد و گل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر حلبه و رنگ آن مابین زردی و سیاهی و در باغات جهت خوش منظری غرس می‌نمایند و این اقرب به



صواب و انول هندی مشابه این است.

طبیعت آن: مایل به گرمی و در دویّم خشک و در دویّم گرم و تر نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مقوی و مدبغ معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و با شیر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن مانع تولید کیک و گویند پوشیدن انگشتری آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر بالخاصیت مورث جاه و قبول در نظرها.

مصدع محرور المزاج، **مصلح** آن گشنیز.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: بادآورد است و اهل هند ضماد برگ برّی آن را جهت سرطان مجرب گفته‌اند.

◀سیسبا

به کسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله و بای موحده و الف و سیبیا به کسر سین و سکون یا و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و الف نیز آمده به عربی لسان البحر و به فرنگی شپیه و اهل سواحل مغرب قناطه و بعضی دمیا نامند به اسم هر ماهی صدفی.

ماهیت آن: نوعی ماهی است که در بحر قلزم و بحیره طبریّه بسیار به هم می‌رسد شبیه به سرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود و اطفال عرب به آن کتابت و مشق می‌نمایند و از این جهت آن را به فارسی ماهی مرکب نامند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بطی الهضم و ملین بطن خصوص حوصله آن و رطوبت آن بسیار گرم و طلای آن جهت داءالثعلب و بهق و نمش و جرب و خاکستر استخوان محرق آن جالی آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم حیوانات و سنون آن جهت جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و جفنی را که خشونت داشته باشد بدان حک نمایند زایل سازد و حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یک مرتبه تخم می‌دهد و بچه برمی‌آورد و زیاده از دو سال عمر آن نمی‌باشد. آشامیدن بیضه آن به جهت اخراج سنگ گرده و مثانه بسیار نافع و اگر در چراغی از سیاهی آن برافروزند در خانه دیگر که در آن چراغ نباشد هر کس که نشسته باشد در اطراف آن خانه گردی مشاهده می‌نمایند و نوشته که از کتاب مصور فرنگی نقل نموده شد.

◀سیلان

به فتح سین و یا و لام و الف و نون.

ماهیت آن: اسم عربی عصاره خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ گردانند و دبس اعم از آنست و در دبس نیز مذکور شد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و الطف از دبس مطبوخ و غلظت این از آن کمتر است.

افعال و خواص آن: قریب به تمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی ما فی المعده و امعا از بلاغم و مقوی کبد بارد و باه و منعظ و زیاده کننده روح کبدی و صالح الغذا و سریع الاستحاله به صفرا و محرق خون و مفسد لون، اکثار خوردن آن مضر محرورین و مسدد به خلاف رطب که مسدد نیست، مصلح آن میوهای ترش و چاشنی‌دار و بر بالای آن چیزهای چرب خوردن و آنچه بر آتش به عمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل التسدید است.

◀سیسالیوس

به کسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله ثانیه و الف و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در آخر لغت یونانی است به فارسی کاشم رومی نامند و بغدادی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده کسی که کاشم دانسته و شیخ الرییس در مبحث استسقا گفته که انجدان رومی است و آن را سلسالیوس و سیسالی نیز نامند بالجمله از ادویه‌ایست که در ماهیت آن اختلاف است اصح اقوال آنست که نباتی است و چهارم قسم می‌باشد یکی شبیه به رازیانه و از آن قوی‌تر و قبه آن شبیه به قبه شبت و ثمر آن از انجدان که کوله پر نامند درازتر و تند طعم و بیخ آن زیاده بر شبری و با عطریت و در افعال از سایر اجزای آن قوی‌تر و دویّم برگ آن شبیه به لبلاب کبیر و از آن درازتر و قبه آن مثل قبه شبت و تخم آن سیاه شبیه به گندم و بزرگتر از آن و تندتر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم آن قوی‌تر از سایر اجزا و سیّم برگ آن شبیه به برگ زیتون و درشت‌تر و ساق آن درازتر از قسم اول و قبه این بزرگ‌تر و ثمر آن عریض‌تر و بزرگتر و فربه و خوشبو و قوّت این از قسم اول قوی‌تر و از دویّم ضعیف‌تر و چهارم نبات آن شبیه به انجدان و ثمر آن سفیدتر از آن و مستدیر و درازتر و قریب به آنکه دو طبقه باشد و با عطریت و تندی و چون مقشر کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه و مایل به سبزی و در طعم شبیه به ترنج ظاهر گردد و مستعمل بیشتر این قسم است و مقشر آن.

طبیعت همه اقسام آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مفتح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت صرع و عسر



نفس و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و تقطیرالبول و اخراج جنین و درد رحم و اذابه بلغم منجمد و یک مثقال آن با فلفل و شراب جهت رفع مضرت هوای سرد و مداومت نه قیراط آن با میفختج تا ده روز جهت درد گرده و لعوق بیخ قسم اخیر آن با عسل جهت رفع فضول سینه و سل کهنه و امراض گرده و مثانه نافع.

مضر محرورین، **مصلح** آن کثیرا و اکثار آن مضر جگر و مصلح آن زرشک.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

بدل آن:انجدان است.

◄سیسنبر

به دو سین مهمله اول مکسور و دویّم مفتوح در میان هر دو یای مثناة تحتانیه ساکنه و سکون نون و فتح بای موحده و رای مهمله در آخر و سوسنبر به ضم سین اول و سکون واو نیز آمده اسم فارسی نمام است و به فارسی نیز سه سنبل و سی سنبل و به لاطینی سرپیلم و به عربی نمام الملک نامند و دیسقوریدوس گفته که بعضی آن را ازفلس گویند و ازفلس نمام است و آن را نمام از جهت سطوع رایحه و تندی بوی آن نامند و بغدادی غیر نمام دانسته.

ماهیت آن: نباتی است از قبیل ریحان و مابین نعناع و فودنج برّی و بستانی می‌باشد برّی آن را ذباب نامند و برگ آن مانند برگ سداب و قوی‌تر از بستانی و بستانی آن شبیه به نعناع و از آن سفیدتر و خوشبوتر و برگ آن عریض‌تر و گل آن سفید مایل به سرخی و تخم آن ریزه‌تر از تخم ریحان و منابت آن اراضی مکشوفه کثیره الشمس است.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم و نیز در آخر دویّم گرم و در اول آن خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفتح و مفرح و مقوی احشا و روح دماغی و قلبی و با قوّت تریاقیه و رافع عفونات و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و جنین مرده و محلل ریاح شرباً و جلوساً و با شراب جهت تسکین قی و غثیان و جهت درد سر خصوصاً با سرکه و روغن گل ضماداً و جهت امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرب شرباً و ضماداً و طبیخ آن جهت فواق و مغص و تقطیرالبول و تفتیت سنگ مثانه و درد رحم و رفع قمل و عرق بدبو شرباً و ضماداً و با سرکه جهت قی الدم شرباً نافع و به دستور تخم آن جهت امراض مذکوره و حمول آن نیکو کننده بوی رحم و بوییدن آن مثیر و محرک مواد دماغی.

مضر ریه، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت از خشک آن: یک مثقال.

بدل آن: مرزنجوش و بادروج و روغن آن که آب آن را با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه گل آن را در روغن اندازند و در آفتاب گذراند مانند روغن گل بابونه و تبدیل نمایند مکرراً جهت تفتیح سده دماغی و منخرین و تحلیل مواد و تقویت اعضا و موی سر و خوشبویی آن مؤثر و بیعدیل است.



باب سیزدهم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها شین معجمه استفصل الشین مع الالف

◄شادنج

به فتح شین و الف و بـه فـتح دال مهملـه و نـون و جـیم در آخـر معرب از شادنه فارسی است و به سین مهمله نیز آمده و به عربـی حجرالدم نامند جهت آنکه حابس دم است و یا آنکـه رنـگ آن بعد سودن به رنگ خون سرخ می‌باشـد و حجرالطـور نیـز نامنـد جهت آنکه از جبل الطور می‌آورنـد و حجـر هنـدی نیـز جهـت آنکه در هند نیز به هم می‌رسد.

ماهیت آن: سنگی است سریع التفتیت عدسـی شـکل و جاورسـی شکل نیز و به الوان مختلفه و به انواع متکثره می‌باشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری تیره مایل به سیاهی و خشخاشی سـرخ و زرد با نقطه‌های ابلق و بهترین همه سـرخ عدسـی شـکل آن اسـت کـه مصـری نامنـد سـریع التفتیـت و مکسـور آن نیـز سـرخ باشـد و زبون‌ترین همه خاکستری رنگ تیره آنست کـه هنـدی گوینـد و همه این انواع معدنی می‌باشند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفـه نوشته که فقیر همه اینها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سـفید را در فیروزه کوه و سـرخ و زرد و ابلـق را در حـوالی جـواری و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز می‌باشد از مقناطیس محرق و این سیاه زودشکن‌تر از معـدنی اسـت و در جمیـع افعـال ماننـد معدنی به خلاف مصنوع از حجرالحار محرق که اغبر ثقیل الوزن می‌باشد.

طبیعت: مغسول آن در آخر اول سرد و در دویّـم خشـک و غیـر مغسول آن در اول سرد و در آخر دویّم خشک و بعضی در دویّـم سرد و در سیّم خشک و بعضی در سیّم گرم و خشک نیز گفته‌اند و مستعمل مغسول آن است و قوّت آن تا بیست سال باقی می‌ماند.

افعال و خواص آن: مجفف و رادع و قـابض بـی‌لـذع و خـاتم و مدمل قروح و مقوی عصب و عضل و قوّت باصره و حابس سـیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب انارین و امثـال آن جهت نفث الدم و با شراب جهت عسـرالبول و سـیلان حـیض دایم و ادرار منی و با ادویه مناسبه جهت اسـهال دمـوی و قرحـه امعا و زحیر و سل و اکتحال آن با شیر دختران و سفیده تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و دمعه و سـلاق و سـوزش پلـک چشـم و قرحه و جرب و حکه حار و با آب حلبه جهـت امـراض بلغمـی غلیظه چشم و با آب خالص جهت خشونت اجفان بی‌ورم و چون از آن شافه سازند و با اقاقیـا بیامیزنـد و در چشـم کشـند جهـت امراض چشم و جرب نـافع و ذرور غیـر مغسـول آن جهـت دفـع گوشت زاید جراحات و رویانیـدن گوشـت صـالح مجـرب و بـه دستور قطور ساییده آن با آب که غلیظ باشد و با گشـنیز و ماننـد آن جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحات مقعـده و رحـم و قضیب و اعضای عصـبانی بیعـدیل و طـلای آن جهـت حمـره و سوختگی آتش.

مقدار شربت آن: از یک دانگ تا نیم مثقال.

مضر مثانه، **مصلح** آن کثیرا.

بدل آن: حجر مغناطیس سوخته و در ادویه عین حضض و یا روی سـوخته نـیم وزن آن و چهـار دانـگ آن توتیـا و در غیـر آن دم الاخوین و طریقه غسل و اقراص و مرهم آن در قرابـادین مـذکور شد و عدسی بسیار صلب سرخ خشک‌تر از سایر اقسـام و جهـت قروح خصوص قروح سفل و قـروح حـادث از سـوختگی آتـش و لهیب آن نافع و شادنج مصـنوع مضـر معـده و احشـا و مصـلح آن عصاره زرشک است.

◄شاطل

به فتح شین و الف و کسر طای مهمله مشاله و لام در آخر و شاتل به تای مثناة فوقانیه نیز آمده به فارسی روشنک نامند.

ماهیت آن: دوایی است هنـدی شـبیه بـه فطـر خشـک و بقـدر باقلایی بزرگتر و کوچکتر از آن نیز و با تلخی و پوست آن بسیار چین‌دار مابین سیاهی و سرخی و املس و آنچه بعضی گفته‌اند کـه عروقی است خشن پر کرده مانند باقلا اصلی ندارد و گویند که از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریـه کره که از جامعه شیراز است نیز می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.



افعال و خواص آن: مسهل قوی اخلاط غلیظه متشبث در مفاصل و اعصاب و کیموسات محترقه و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جمله اجزای معجون نجاح است.

مقدار شربت آن: نیم مثقال با هم وزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث درد سر مصلح آن فواکه بارده است.

◄شارف

به فتح شین و الف و رای مهمله و فا.

ماهیت آن: گویند اسم هندی است بیخی شبیه به تربد و طعم آن بی‌حدت و ذی‌مقراطیس گوید **طبیعت آن** در اول گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسهل بلغم مایی و جهت امراض بارده نافع و گویند آن را به هندی بدهارا به کسر بای موحده و فتح دال مهمله و خفای ها و الف و فتح رای مهمله و الف نامند. طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت اورام اعضا و امراض بارده و سیلان منی مفید.

◄شاهتره

به فتح شین و الف و کسر ها و فتح تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و ها لغت فارسی است معرب آن شاهترج است و معنی آن سلطان البقول و به عربی بقلة الملک و به یونانی قیاسوسی به معنی دخانی و قفتص نیز و به هندی پت پاپره به معنی بقله نافعه برای مره صفرا و کت پاپره نیز نامند و در طب قدیم فلاخان شام آن را شجرة الدم می‌نامند جهت آنکه صاف کننده خون است بالخاصیت.

ماهیت آن: گیاهی است معروف دو نوع می‌باشد یکی را برگ ریزه شبیه به گشنیز و اندک خاکستری رنگ و گل آن بنفش ریزه و دویّم برگ آن از آن عریض‌تر و سبز و گل آن سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت و قبض و هر دو را کزبرة الحمام نامند و برگ آن بهتر از سایر اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تیزی و قبض آن است.

طبیعت آن: مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دویّم خشک و گویند در دویّم گرم است و شیخ الرییس در اول سرد گفته.

افعال و خواص آن: مفتح سده کبد و طحال و مقوی کبد و معده و مدبغ آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصاً سودا و دافع مره صفرا و سودای محترقه به بول و صاف کننده خون و مدر بول و منبه اشتها و خشک آن در تقویت معده قوی‌تر و جهت تبهای کهنه و امراض سوداوی و بلغم شور و تقویت بن دندان آن و با سرکه جهت قی صفراوی و غثیان بلغمی و تنقیه معده و امعا از فضول محتبسه در آن و همچنین با ماءالعسل و آب برگ تازه آن با شکر و یا با تمرهندی جهت تنقیه معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال و تقویت معده و رفع یرقان و جرب و حکه و قوبا و ابریه حادث از احتراق خون صفراوی عفن و یا بلغم عفن و کسر حدت اخلاط محترقه مریه و سوداویه از سر و بدن و دفع آنها به بول و براز و عرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره به قرع و انبیق مانع اسهال جهت مفارقت نمودن جوهر حار لطیف مفتح آن و اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و منع ریختن اشک بسیار و با صمغ عربی جهت منع روییدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضه آن جهت جراحت کام و زبان و حرارت آن و تنقیه لثه و استحکام آن و ضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و به دستور چون با آب تازه آن بسرشند و بمالند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل و صیبان که رشک باشد و ابریه نافع و به دستور شستن با آب مطبوخ آن و ابن ماسویه ضماد تازه آن را جهت گزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته و صاحب شفاءالاسقام گفته بهترین آن برگ تازه آن است و نوشته که استاد من گفت ندیدم من که شاهتره به تنهایی تلیین طبیعت کند چه جای اسهال و نه تقویت قلب بل ضعف آن دیده شده و تخم آن معتدل الحرارت و در افعال محمد بن احمد و جالینوس قوی‌تر از سایر اجزای آن دانسته‌اند و گویند شاهتره **مضر** ریه است و **مصلح** آن کاسنی.

مقدار شربت: از جرم آن سه درم تا پنج درم و از آب آن از سی مثقال تا شصت مثقال با آب نقوع هلیله زرد مطیب به شکر و در مطبوخ پنج درم تا ده درم و از تخم آن تا پنج درم.

بدل آن: نصف وزن آن سنا و دو ثلث آن هلیله زرد و گفته‌اند که استعمال آن با هلیله زرد اولی است جهت آنکه مضر طحال است و هلیله مصلح آن است و عصاره برگ آن را باید صاف ناکرده استعمال نمایند و قسمی از گیاه می‌باشد در نبات شبیه بدان و از آن بسیار تیره‌تر و برگ آن باریکتر شبیه به افسنتین و ساق آن ایستاده و گل آن مایل به سیاهی و مجتمع و عروق آن لطیف و تلخی و قبضی ندارد بلکه بی‌مزه و بدبو و قاتل گاو است چون آن را بچرد و غیر مستعمل زیرا که غیر شاهتره است.

◄شاهسفرم

به فتح شین و الف و فتح ها و کسر ها نیز آمده و سکون سین مهمله و فتح فا و رای مهمله و میم معرب شاهسپرم فارسی است به معنی سلطان الریاحین و نیز به فارسی نازبو معروف به ریحان مطلق است و به فرنگی اسمیم و قسمی که برگ آن بزرگ است اسمیم ماگنوم یعنی برگ بزرگ و قسمتی که برگ آن ریزه است اسمیم باروم یعنی برگ کوچک و به هندی تلسی نامند و بعضی



غیر تلسی دانسته‌اند.

ماهیت آن: ریحان سبز مایل به زردی ریزه ریزه برگ است و قسمی بزرگ برگ سبز تیره صاحب اختیارات بدیعی نوشته که حبق کرمانی است و بهترین آن سعتری بود که کرمانی نامند و ریحان یزدی نیز.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سده دماغی و محلل اورام جمیع اعضا و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصاره آن با شکر جهت رفع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خاییدن آن جهت قلاع دهان و تر کرده آن با آب مبرد و مقوی اعضا و استشمام آن جهت درد سر محرورین و مسافرین و رفع وبا و گریزانیدن هوام و تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت معتدل جمیع امزجه و بدان که اطبا کوبیدن تخم ریحان را در تراکیب منع نموده‌اند و همچنین بزر لسان الحمل را در ادویه زحیر جهت آنکه لعابیت آنها که مطلوب است زایل می‌گردد ولیکن کوبیده آن ضرر نمی‌رساند مانند کوبیده بزرقطونا و در تراکیب ادویه زحیر کوفته آن مستعمل است چنانچه صاحب کفایه منصوری و غیر آن نوشته‌اند که در کوفته آن قوّت قابضه زیاده می‌باشد خصوص تخم ریحان که کوفته آن با صمغ عربی در زحیر عجیب النفع است و مجرب و جوشانیده آن نیز مفید.

◄شاه صینی

به فتح شین و الف و ها و کسر صاد مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و یا.

ماهیت آن: عصاره جامد سیاه صفایحی است که بر او شبیه به نقش خاتم نقشی باشد و از چین آورند و گویند که از هند و گویند آن عصاره حنای چینی است و گویند عصاره ریوند است و مولانا نفیس کرمانی نوشته که برگ حنای چینی مسحوق معجون باخل است و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است و به الوان مختلف می‌باشد بعضی به رنگ صندل سفید و بعضی مایل به سرخی و بعضی مایل به سیاهی و بعضی مایل به زردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر تنزوی خطایی است.

طبیعت آن: در سیّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: مجفف و قابض و طلای آن جهت صداع حار و با گلاب جهت اورام حاره و ابتدای فتق و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات و آشامیدن آن معین بر بیداری و جهت صداع حار و منع صعود بخار به دماغ و جهت ضعف معده نافع.

◄شاهبانک

شابانک و غابانک نیز نامند.

در ماهیت آن خلاف است بعضی گویند بنفسج الکلاب است که به عربی تسوَة الکلاب نامند و بعضی جمسفرم برّی و صاحب جامع و نواب مرحوم برنوف دانسته‌اند و نیز گفته‌اند که شجر ابراهیم کوچک است و نیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از قیصوم است و از قول صاحب حاوی که حب شبرم برّی است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که اینها همه خلاف است و محقق آنست که بنفسج الکلاب است که به شیرازی آن را رانس سگ گویند.

طبیعت آن: گرم و خشک است در دویّم.

افعال و خواص آن: جهت صرع و آب رفتن از دهان خصوصاً اطفال و تحلیل ریاح شکم ایشان و زخمها و قایم مقام مرزنجوش است.

◄شاض

به فتح شین و الف و ضاد معجمه به زبان هندی ارهروتور نیز نامند.

ماهیت آن: حبی است از حبوب مأکوله معروفه مشهوره که در اکثر بلاد خصوص مازندران و هند و بنگاله و دکهن به هم می‌رسد بقدر نخود کوچکی و مدور اندک پهن و بر سر آن مانند دانه باقلا نشانی و در دکهن و بندر سورت و گجرات و عظیم آباد خوب و بالیده می‌شود.

طبیعت آن: سرد و خشک در دویّم گفته‌اند و شاید گرم و خشک باشد.

افعال و خواص آن: نفاخ و بطی الهضم و قلیل الغذا و قابض و مبخر و جهت اسهال صفراوی و ذرب و فساد بلغم و خون و دفع زهر نافع دانسته‌اند.

فصل الشین المعجمه مع الباء الموحده

◄شبّ

به کسر شین و به فتح نیز آمده و بای موحده مشدده به فارسی ذمه و زاگ سفید و به هندی پهتکری به کسر بای فارسی و خفای ها و سکون تای چهار نقطه مثناة فوقانیه و کسر کاف و رای مهمله و یا نامند.

ماهیت آن: مایتی است که مجتمع و منعقد می‌گردد و از اجزای عفنه ارضیه به سبب برودت انعقاد غیر مستحکم یافته از جمله معادن اربعه غیر کاملة الصورت است که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و شبوب باشند و آن چیزی است شبیه به زاج و با اندک ترشی به خلاف زاج که ترشی آن زیاده است و در اکثر افعال مانند زاج است و معادن آن یمن و مصر و بلاد ارمنیه و



گرجستان و اکثر بلاد است و اصناف آن را هفده بیان نموده‌اند و آنچه موجود و مستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مایل به زردی و یا بی‌زردی و این را یمانی نامند و این آبی است که از معدن آن که بلاد یمن است می‌چکد و منجمد می‌گردد و این بهترین اصناف است و صنف دویّم سفید شفاف که در آن مطلق زردی نیست و این را زاج بلوری نامند و قطعه‌های این مربع و معکب و مشقق می‌باشد و صنف سیّم مایل به استداره و این را زاج مدحرج نامند و صنف چهارم ملمس آن نرم و زود شکن و با زهومت رایحه و این را زاج زفر نامند و سه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل و دویّم سرخ رنگ غیر مضبوط الشکل و سیّم سبز شبیه به زاج و شور مزه و دو صنف دیگر است که با سمیت است و غیر مستعمل یکی ازرق شفاف و دویّم سیاه مایل به تیرگی.

طبیعت مجموع آن: در دویّم گرم و در سیّم خشک و در سیّم گرم نیز گفته‌اند و بعضی سرد دانسته و اصلی ندارد.

افعال و خواص آن: مجفف قوی و قاطع نزف الدم زخمها و زایل کننده گوشت زاید و التیام دهنده قروح و رافع چرک و زنگ معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شرب آن مانع قی و غثیان و مقوی ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و قطور آب محلول آن جهت بیاض عین و غشاوه رقیقین با تکرار عمل نافع و قطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع کری و نشف رطوبات و وجع آن و وجع انثیین مفید و اکتحال مکلس مسحوق با مروارید و شکر و پوست تخم مرغ و سرگین حردون اجزای متساوی جهت قلع بیاض عین مجرب و با مازو و سماق جهت دمعه و قمل و حمره مزمنه و اورام و سطبری پلک چشم و قلع بثور لبنیه و سنون آن با فوفل جهت درد دندان و تقویت لثه و استحکام دندان متحرک و به دستور امساک آن بر دندان متحرک و با خاکستر بیخ کرنب جهت قلاع و به دستور با عسل جهت قلاع و مضمضه به طبیخ آن با سرکه و عسل نیز و ذرور آن جهت ورم لثه و لهات نافع و به دستور طلای آن از بیرون و ضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهت استسقای لحمی و تهبج و با برگ آس جهت رفع بدبویی زیر بغل و عرق آن و با نمک و مازو و گل سرخ و سرکه جهت منع قروح ساعیه و خبیثه و سعی تزاید آن و با آب گرم و با عسل جهت حکه و جرب متقرح و با عسل جهت رفع آثار و با عصاره عصی الراعی بر بناگوش جهت منع سیلان مواد از گوش و بهق و با دردی خل و عفص هر سه مساوی جهت آکله و طلای محلول آن در آب بر ناخن سفید شده و خارش انگشتان و داخس و شقاق عارض از سرما و پاشیدن آب محلول آن جهت سوختگی آتش و منع آبله آن مؤثر و با موم جهت داخس و با آب بر موی و بر بدن جهت رفع قمل و رشک و اذابه لحم زاید در هر عضو که باشد و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و حمول آن به تنهایی در پارچه صوفی جهت رفع سیلان حیض و نشف رطوبات و اصلاح حال رحم و پیش از هنگام جماع مانع حمل و با قطران مسقط جنین با تکرار عمل و نفوخ آن در دهن افعی و به دستور قطور آن با آب دهن انسان کشنده آن و بخور آن در زیر جامه خواب کسی که بترسد و فزع نماید جهت ازاله آن مؤثر و گذاشتن آن در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب.

مقدار شربت آن: یک قیراط.

بدل آن: نوشادر و گویند از خواص آن آنست که چون کسی را چشم بد رسد و شب را بخور کند اگر در آن قطعه ثقبه به صورت چشم پیدا گردد و آن را در طرف قبله خانه آن شخص بگذارند چشم بد به اهل آن خانه نرسد.

المضار: آشامیدن یک درم آن بسیار مضر و محدث سرفه شدید و یبس بسیار و مضر ریه و گاه مودی به سل گردد و دو درم آن فی‌الفور کشنده و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره گاو و یا روغن گاو و شکر و فانیذ و قی کردن و میوه تر و تازه خوردن است.

◄شبت

به کسر شین و فتح بای موحده و تای مثناة فوقانیه مشدده که به فارسی شوت و شود و به یونانی وانبیتون و به هندی سوا و سوی و تخم آن را به هندی والان خورد گویند.

ماهیت آن: گیاهی است معروف قایم بر یک ساق و شاخهای آن بسیار باریک شبیه به رازیانه و برگ‌های آن ریزه و گل آن چتری و تخم آن ریزه‌تر از رازیانه و اندک پهن به شکل نصف دانه رازیانه در طول و گفته‌اند که اهل تجربه تصریح نموده‌اند که هریک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب به یکدیگر می‌شوند و قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند و از ادویه کبار جلیلة القدر و بهترین آن تازه خوشبوی شکفته آنست.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و در اول دویّم خشک و گفته‌اند تر آن در آخر اول گرم و خشک آن در اول آن.

افعال و خواص آن: محلل و منضج و مفتح سدد و هاضم و با تریاقیت و مسکن مغص و اوجاع بارده و مدر بول و حیض و جهت ربو و فواق امتلایی و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و امراض بلغمیه حادث در سینه و معده و امراض آلات تناسل و آشامیدن آن با عسل جهت رفع سموم و اعانت بر قی و اخراج اخلاط غلیظه از معده و نیز آشامیدن طبیخ تازه و خشک برگ و تخم آن جهت پراکنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اقطار بدن و وجع ظهر و گرده



و مثانه و ادرار بول و تسکین مغص و قطع غثیان کـه حـادث از ایستادن طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و فواق بلغمی امتلایی و طبخ گوشت با اینها باعث اخراج وسخ و زفـارت و زهومـت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام آنست و چـون شـبت را سـاییده بـا عسل طبخ دهند تا منعقد گردد بر معده لطوخ نمایند اسـهال نمایـد به آسانی و جلوس در طبیخ برگ آن و به دستور تخـم آن جهـت امراض رحم و تحلیل ریاح گرده و مثانه و انثیان و قطـور عصـاره آن جهت امراض گوش.

مقدار شربت آن: تا هشت درم.

المضار: مضر محرورین و مبخـر و مغثـی و مـداومت اکـل آن و آشامیدن طبیخ آن مضعف دماغ و بصر و معده و گـرده و مثانـه و مقلل و مجفف منی و اکثـار آن قـاطع آن، مصلـح آن آب لیمـو و سکنجبین و آب غوره وترشیها و در مبرودین قرنفل و دارچینـی و عسل گفته‌اند.

بدل آن: تخم آن و دهن آن که عصاره برگ تازه آن را بـا روغـن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند و یا برگ تـازه آن را در روغـن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطـف و مسـخن و جهـت اعیا و درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات و تهیج اطراف و رفع قشعریره و لرز تبها بغایت مؤثر و **تخم** آن گرم‌تر و خشک‌تر، در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معـده و خـوردن ترشـی آن بعـد از طعام مقی قوی و به دستور مضـر محـرورین و مغثـی و اکثـار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشـیها است و تخم سوخته آن در سیّم گرم و خشک و بـا عسـل جهـت امراض مقعده و بواسیر شرباً و ضـماداً و بـا رمـاد زجـاج و عسـل جهت تفتیت حصات و عسر بـول مجـرب دانسـته‌انـد و ذرور آن مجفف قروح رطبه و پر چرک و جهت قرحه قضیب بی‌عـدیل و ضمادی مسحوق آن با عسل که در طبخ به حد انعقاد رسیده باشـد بر مقعده باعث تلیین طبع است.

◄شبرم

به ضم اول و سکون بای موحـده و ضـم رای مهملـه و مـیم و بـه کسر اول و سـیّم نیـز آمـده و بـه یونـانی سطوسـا و بـه شـیرازی گاوکشک و کانیطنوسک و طانیطومک نیز نامنـد جهـت آنکـه چون گاو بخورد می‌میرد و گوسفند را زیان ندارد.

ماهیت آن: نباتی است که در بوستانها و کشـت زارهـا رویـد و ساق آن راست و با زغب و گره‌دار بقـدر ذرعـی شـبیه بـه نـی و شیردار و برگ آن شبیه به طرخون و برگ کاج و گل آن بـنفش و دانه آن شبیه به عدس و مایل به سفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پرشیر و قوی‌تر از ثمر آن و ثمر آن قوی‌تر از بـرگ آن بهتـرین آن سرخ رنگ سبک وزن رقیق شبیه به پوست پیچیده اسـت کـه از نصیبین و از دیار دیگر آورند و بدترین آن تیـره رنـگ غلـیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبـون و اقـوال دیگـر نیـز در بیـان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن در جـوف آن ماننـد خیاطه‌ها باشد بسیار زبون قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی‌احتیاج قوی مجوز نیست.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در آخر دویّم خشک و در دویّم گرم و در سیّم خشک نیز گفته‌اند و شیر آن تا چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: از سموم قتاله و مسهل قـوی بلغـم و سـودا و زرداب و با قوّت قابضه و مفتح دهن رگها و سدد و مـدر اخـلاط از عمق بدن و موافق معده بارد رطـب و جهـت استسـقای زقـی و قولنج و درد مفاصل نافع و ضماد آن جهت قوبا بیعدیل.

مضر محرورین و ضعیف البنیه و معـده و جگـر و بـاه و مـورث حمیات حاده و ضعف اشتها و محرق منی.

مقدار شربت آن: تا یک دانگ.

بدل آن: مازریون و یک مثقال آن قاتل به قی و کـرب و غشـی و خناق، مداوای آن خوردن مسکه و روغن گاو و مرقه چرب است و نیم مثقال شیر آن کشنده و غیر مستعمل، مصلـح آن ناکوفتـه آن را در شیر خیسانیدن و سه مرتبه تبدیل نمودن که در هـر مرتبـه یک شبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون و مقل و کمون کرمانی و هلیله زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویه مسهله معتدله استعمال نمودن است برای کسر حـدت شـبرم زیرا که آن بسیار حاد است پـیش از اصـلاح و بـه تنهـایی جـایز نیست استعمال آن و در معالجه قولنج که سبب آن ریاح غلیظـه و بلغم باشد با مقل و سکبینج و اشق و سرگین گرگ حـب سـاخته بکار برند و در معالجـه اورام و سـدد و آب زرد کـه عبـارت از استسقا است و غلبه بلغم و سودا در آب کاسنی و رازیانـه و عنـب الثعلب صاف کرده سه شبانه روز خیسانیده پس در سایه خشـک نموده با قدری نمک هندی و صبر و تربد و هلیلـه حـب سـاخته استعمال نمایند.

◄شبه

به فتح شین و بای موحده و ها به فارسی روی توتیـا و بـه هنـدی جست و به لغتی کبهر به فتح کاف و سکون بای عجمـی و خفـای ها و رای مهمله نامند.

ماهیت آن: یکی از اجساد معدنیه معروفه است و از ترکیـب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث مس و یا ربع وزن شـبه و سـه ربع مس باشد جسدی زرد رنگ شبیه به طلا مـی‌سـازند کـه بـه فارسی آن را برنج و به هنـدی پیتـل نامنـد و بعضـی شـبه را اسـم اصطلاحی آن برنج مصنوع دانسته‌اند و شبه مـابین اسـرب و قلعـی است و صلب‌تر و دیر گدازتر از هر دو، رنگ آن مایل به کبودی



و رنگ آن کمتر از فلزات دیگر و اوانی مصنوع از آن جوهردار و نگاهداشتن آب در آن سرد و گلاب و اکثر عرقها در آن خوب می‌ماند و دیر فاسد می‌گردد به خلاف اوانی اجساد دیگر و اوانی خالص آن شکننده می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب رازیانه و یا کاسنی و یا عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوخته آن جهت رفع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید.

مضر طحال، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: تا یک دانگ و گفته‌اند که چون موی را به منقاش آن بکنند دیر برآید و گفته‌اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع از آن حابس طبع و مورث قولنج و زردی رنگ است و نیز شبه اسم درختی است معرب از شاباهی سریانی و به یونانی فالیورس نامند بزرگ و بقدر سه ذرع بلند می‌شود و در ریگستانها و اراضی خالیه به هم می‌رسد و شاخ‌های آن باریک صلب با خارهای کوچک و برگ‌های آن شبیه به برگ آس سبز مایل با اندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند از آن رطوبتی لزج بسیار برآید.

طبیعت آن: در آخر اول گرم و در دویّم خشک و برعکس نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: تخم آن از اکبر و اعظم ادویه نافع از برای نهش افاعی و حیوانات سمی و مغری سینه و همچنین برگ و بیخ آن و طبیخ آن حابس بطن و محلل اورام بلغمین است در ابتدا.

◄شبیبی

به فتح شین و کسر دو بای موحده و سکون دو یای مثناة تحتانیه در میان و آخر بیخ شوکران است و آن را عامه بیخ تفت نامند جهت آنکه در کوه تفت بسیار به هم می‌رسد و شبیه به لفاح است در تخدیر و اکثر افعال.

فصل الشین مع الثاء المثلثه

◄شث

به فتح شین و ثای مثلثه.

در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ سرو دانسته که از آن دباغت جلود می‌نمایند و گفته‌اند که گیاهی است تلخ خوشبو که با آن پوست را دباغت می‌کنند و انطاکی و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته‌اند که نباتی است بی‌ساق و گل و منحصر در اوراق متراکم تو بر تو با رطوبت بسیار کریه الرایحه زرد رنگ و در کوهستانها و سنگلاخها به هم می‌رسد و دباغان دباغت پوست با آن می‌کنند.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آب آن حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قایم مقام مامیثا.

مضر مثانه، **مصلح** آن عناب.

مقدار شربت آن: یک درم.

بدل آن: سماق است و چون پوست حیوانات را بدان دباغت نمایند خوشبو گردد.

فصل الشین مع الجیم

◄شجره ابی مالک

به فتح همزه و کسر بای موحده و یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر لام و کاف به یونانی فلوماین نامند.

ماهیت آن: نباتی است دو نوع می‌باشد برّی و بحری و نبات آن منحصر به یک ساق مربع سبز رنگ و بعضی مایل به سرخی و بنفشی و بر آن گرهها از هم دور و بر هر گرهی دو برگ بزرگ بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر و مشرف دندانه‌دار مانند اره و پایین برگ‌ها سفید که گویا برگ کوچکی است و کثیرالشعبه و شاخ‌های آن مجوف و گل آن ریزه و بنفش و ثقیل الرایحه در اقماع سبزی و ثمر آن بقدر نخودی مدور و تخم آن سیاه باریک و بیخ آن بزرگ بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید با لزوجت که چون در آب زنند از آن کفی مانند صابون برآید و از آن گازران جامه شویند خوب پاک گردد و در دمشق و نواح آن بسیار و آن را صابون القاف نامند و منبت آن جاهای نمناک و سایه و کنار آبها و میان آنهاست و گفته‌اند که قسمی از عرطنیثا است و غیر چوه صباغان است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از گلیم شوی است و در آذربو مذکور شد.

طبیعت آن: در اوایل دویّم گرم و در یبوست قریب الاعتدال.

افعال و خواص آن: بیخ آن از ادویه شریفه است مقطع بلغم و جالی و مسهل سودا به رفق و بهتر از لاجورد و دافع جمیع امراض سوداویه و در رفع جذام و قرحه ردیه بیعدیل گفته‌اند و آشامیدن آن خصوصاً برّی جهت نزف الدم نفساء مجرب و ضماد بیخ برّی آن جهت خنازیر و طلای برگ هر دو نوع آن رافع قروح و التیام دهنده زخمها.

مضر مثانه، **مصلح** آن سکنجبین.

مقدار شربت آن: تا سه درم.



بدل آن: به وزن آن حجر ارمنی است.

◄شجرة الراهب

به فتح رای مهمله و الف و کسر ها و بای موحده.

ماهیت آن: در طب قدیم محمد بن احمد گفته درختی است که در بلاد دمشق به هم می‌رسد مزروع و غیر مزروع ثمر آن شبیه به ثمر شاهدانه و روغنی که از آن می‌گیرند در طعم نیز شبیه به شهدانج.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: گفته‌اند دانه‌هایی که در شاخ‌های بالای آن می‌باشد مقی قوی و دانه‌های شاخ‌های زیرین مسهل بدون قی و دانه‌های شاخ‌های وسط آن هم مقی و هم مسهل.

مقدار شربت آن: از پانزده دانه تا چهل دانه و غیر ماهودانه است.

◄شجرة المریم

به فتح میم و سکون را و فتح یای مثناة تحتانیه و میم.

ماهیت آن: نبات بخور مریم است و مذکور شد و شاخ‌های آن درهم و مشبّک در یکدیگر که چون در آب اندازند دراز و بالیده گردد و چون خشک شود به حال خود عود کند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در یبوست معتدل.

افعال و خواص آن: مفتح و رافع بلغم و سرخ کننده بشره و جالی و جهت زکام بارد و نزول آب در چشم و آب نقوع آن جهت عسر ولادت و اخراج جنین بیعدیل و طلای آن جهت بواسیر و بهق و برص و اندمال زخمها و بردن گوشت زاید مؤثر.

مضر ریه، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا نیم درم است.

◄شجره ابراهیم

پنجنگشت است بعضی آن را ام غیلان و جمعی شانج دانند مالیقی نوشته که در فلاحه شجره ابراهیم را عظیم و طویل و کثیرالشوک و پر برگ و گل آن زرد و خوشبو و آن را برم نامند و در صحراها و زمینهای خالی خشک به هم می‌رسد و گاه گل آن را در لخالخ و خوشبوییها می‌نمایند.

فصل الشین مع الحاء المهمله

◄شحرور

به ضم شین و سکون حار و ضم رای مهملتین و سکون واو و رای مهمله در آخر لغت عربی است و به ترکی قراطارخ و به اصفهانی غوغار و به مازندرانی توکاور نامند.

در ماهیت آن اختلاف است اکثری گفته اند طایریست سیاه به جثه قمری و مناقر و پاهای آن دراز و زرد مایل به سرخی و اقوال دیگر که در دراج و کبک دری و نوعی از گنجشک بزرگ سیاه طویل العنق و منقار و پا است توهم است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و تر و در اول گرم و خشک نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: سریع الهضم صالح الغذا و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خون آن با روغن بادام بغایت مورث حسن صوت و رافع کرفتگی آواز و صاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت آنست و صلب و گرم و خشک و دیرهضم به سبب صلابتی که دارد و ردی الغذا و دیرهضم و مولد خون گرم.

مضر معده، **مصلح** آن روغن بسیار است.

◄شحم

به فتح شین و سکون حای مهمله و میم به فارسی پیه نامند.

ماهیت آن: عضویست از اعضای مفرده که بر بعض اعضا مانند گرده و معده و امعا متولد منعقد می‌گردد برای محافظت آن و آن صلب‌تر از سمین و ماده آن و سمین هر دو رقیق دم بارد مایی و فاعل انعقاد آن هر دو برودت است و لهذا گرمی آن هر دو را می‌گدازد ولیکن برودت و کثافت و انعقاد بر شحم غالب‌تر از سمین است و دهنیت و مابیت بر سمین و بهترین آن تازه برآورده از حوالی گرده است و اجود طرق استعمال آن آنست که از اغشیه آن را پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی به آفتاب گذارند و هر قدر که از آن گداخته گردد در ظرف سفالی بردارند و اگر نمک سود نمایند جهت محافظت بعضی امراض بد نیست و از برای بعضی امراض زبون و نیز طرق تصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد.

طبیعت آن: بدان که شحم حیوان نر گرم‌تر از حیوان ماده و وحشی گرم‌تر از اهلی و همچنین شکاری از غیر شکاری و خصی بین بین قریب به ماده آن و ابرد و ارطب از لحم است و تازه آن گرم‌تر و کهنه آن گرم و خشک و گفته‌اند هر چند کهنه‌تر می‌شود گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده می‌گردد و به حسب هر حیوانی طبیعت آن مختلف می‌باشد و شحم هر یک از حیوانات در اسم خود مذکور شد و می‌شود ان شاءالله تعالی و از مطلق آن مراد پیه بز است و خشک‌تر و سبک هضم‌تر و سریع الانحدارتر و بطی الفسادتر از الیه است که دنبه باشد و ارطب شحوم شحم خنزیر است و فعل آن قریب به زیت پس شحم بط و شحم بز غلیظ‌تر از شحم خنزیر و بط و شحم مرغ خانگی و خروس بین هردو اند و شحم گاو نر گرم‌تر از شحم گوسفند و



شحم نر ماده گرم‌تر از بز نر و شحم شیر گرم‌تر از همه و قوّت تحلیل و حدت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن جایز نیست و در انتهای اورام صلبه و مزمنه نافع.

افعال و خواص آن: بهترین شحوم شحم خوک است در نضج و تلیین اورام حاره و قرحه امعا و تسکین اوجاع و غوص در اعماق بدن پس شحم بط نیز سریع الغوص است با لزوجت پس پیه گرده بز ماده جهت قرحه امعا و لذع معای مستقیم و لهذا مسکن اوجاع و جالب نوم است و پیه خرس جهت داءالثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم رحم و امعا و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی نهری که از حرارت شمس گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و بحری آن را انفع گفته‌اند و پیه افعی جهت نزول ماء در چشم مجرب و پیه کرکس و جوارح طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد یک درهم از موم و زفت و شحم گاو نر با شحم بچه گاو و یا شحم بز نر یا شحم بز ماده و یا شحم خنزیر جهت نضج و تفتیح اورام و دمامیل بهترین دوایی است و شحم خنزیر جهت اطفال و زنان و کسانی که گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر و شحم ثور از برای مفلوجین و حصادین و جمیع اعضای یابسه صلبه جهت زیادتی تحلیل آن انفع و گفته‌اند که چون از عضوی موی آن را بکنند و پیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در آن عضو مو نروید و اصلی ندارد و شحم اوز و شحم دجاج نمک سود جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل و ایّل را چون لطوخ نمایند جهت طرد هوام نافع و شحم تیس هندی که به هندی پیر و به مازندرانی زیل نامند از انفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم مغثی و مرخی معده، مصلح آن در محروورین سکنجبین و آب لیمو و امثال آن و در مبرودین زنجبیل و نمک و مانند آن.

بدل آن: در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است.

فصل الشین مع الراء المهمله

◄شراب مروق

به ضم میم و فتح را و واو مشدده و قاف.

ماهیت آن: خمری است که نان میده و بکسمات در آن خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند و بخورند کثیرالغذا و موافق ناقهین است.

◄شربین

به ضم شین و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت فارسی است به یونانی قادرس و به فرنگی سندر و به لغت (اسلام آباد و چاتکام نیز گویند که مضاف بنگاله است)[1] کرجن نامند.

ماهیت آن: از اصناف سرو است برگ آن از آن عریض‌تر و ثمر آن شبیه به بار سرو و از آن کوچکتر و قطران حاصل از آن بهترین قطرانها است و بعضی آن را از اقسام صنوبر دانسته‌اند و بسر و اشبه و از آن کوچکتر و در اصفهان معروف به درخت نوش است و قسمی دیگر از آن کوچکتر و خاردار و ثمر آن بقدر گردکان و آن را عرعر برّی نامند و گفته‌اند درخت شربین تا پنجاه سال می‌ماند و در کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه به ثمر کاج و بزرگتر از آن بود و شاخ‌های آن متراکم پر برگ با برگ‌های باریک اندک بلند.

طبیعت اقسام آن: در اول سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهر و باطنی و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظه و با طلا جهت آشامیدن ارنب برّی و لعوق آن جهت داءالفیل و به دستور لطوخ آن و نطول آن جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض مقعده و رحم و مضمضه به طبیخ برگ و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و ورم لوزتین و با نمک جهت نهش مار شاخدار و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اعیا و التیام قروح و خوشبویی رایحه بدن و احتقان به طبیخ آن جهت کشتن سایر دیدان مؤثر و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال رطوبی و علل کبد و گزیدن ارنب برّی نافع و لطوخ ثمر آن با شحم ایّل و با مغز سر آن بر تمام بدن جهت عدم مضرت هوام موذی نافع و مورث صداع و هزال، مصلح آن فواکه ترش و گشنیز است و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطا در قطران مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی و اهل بنگاله و فرنگ قطران آن را که روغن کرجن نامند بر چوبهای عمارات و کشتی‌ها برای محافظت از کرم خوردن می‌مالند و داخل رنگها نیز نموده بر کشتی‌ها می‌مالند.

◄شراب

اسم اصطلاحی خمر است و نیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب میوه‌ها و یا ادویه رطبه و یا یابسه در آب پخته صاف کرده با شیره نبات و یا قند و یا عسل و یا مانند آنها به قوام آورده اطلاق می‌نمایند.

◄شریفه

به فتح شین و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح فا و ها آن را اسیتاپهل نیز نامند.

ماهیت آن: اسم هندی ثمری است هندی شبیه به ثمر صنوبر که

---

[1]. اسلام آباد چاتکام که مضاف بنگاله است: ب



به فارسی کاج نامند و پوست آن صلب خشن و مقطع به هم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از هم بعضی جدا می‌گردند و به عدد قطعه‌های آن در جوف آن دانه‌ها است و بر هر دانه رطوبتی و پیوسته به باطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج دانه‌دار و در زیر آن پرده اندک نازک لزج و در جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی بقدر لوبیا و حب الخروع و مغز آن سفید و درخت آن پریشان با شاخ‌های بسیار و تا به سه قامت بلند می‌شود و برگ آن از برگ ساذج عریض‌تر و اندک کوتاه‌تر و نازک‌تر و بهترین ثمر آن بزرگ بالیده رسیده شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آنست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و تر با رطوبت لزجه.

افعال و خواص آن: اندک مسخن و مخرب معده و محرک مواد ساکنه و ملین طبع خصوص با پرده بالای تخم آن خوردن نفاخ و بطی الهضم و اکثار آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی و محدث حمیات و دمامیل و جرب و قوبا و امثال اینها و تخم آن را چون بسایند و بر سر بمالند شپش آن را بکشد و دفع نماید ولیکن باید که احتیاط نمایند که به چشم نرسد که سوزش و ورم می‌کند و فرزجه آن مسقط جنین است و مجرب.

فصل الشین مع الشین المعجمتین

◄ششریث

به کسر شین و سکون شین دویّم و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ثای مثلثه.

ماهیت آن: اسم بیخ نباتی است که در دیرالبلاد مصر یافت می‌شود سطبرتر از انگشتی و بی‌مزه مایل به زردی.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت استسقای زقی مجرب دانسته‌اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرداب می‌کند.

فصل الشین المعجمه مع الطای المهملة المشالة

◄شطیبه

به ضم شین و فتح طا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای موحده و ها لغت مغربی است.

ماهیت آن: نباتی است کثیرالوجود در کوه‌های برف‌دار برگ و تخم و شکل گیاه آن مانند زیره و با اندک تندی طعم و شیرینی و بیخ آن چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: به جهت علت معروفه به شوکه گویند مجرب است.

فصل الشین مع العین المهمله

◄شعر

به فتح شین و سکون عین و رای مهملتین به فارسی موی و به ترکی قبل و به هندی بال نامند جمع آن اشعار و شعور و شعار آمده.

ماهیت آن: متولد از ابخره و ادخنه اخلاط محترقه و یابسه است و فرق میان آن و صوف و وبر آنست که شعر پیچیده نمی‌باشد به خلاف صوف و وبر و صوف نرم و نازک و مابین آن هر دو است و صوف را به فارسی پشم و وبر را کرک نامند و هر سه عام‌اند همه حیوانات یعنی بعضی را شعر و و بر هر دو می‌باشد مانند بز و بعضی را پشم فقط می‌باشد مانند میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را نمی اشد مگر شعر فقط و از مطلق آن مراد شعر انسان است.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: سوخته آن مسخن و بغایت مجفف و بیلذع و جهت آکله و خشک کردن زخمها و قلاع و قروح ذروراً و طلاءً با عسل و با کندر و زفت جهت جراحات سر ذروراً بعد از مالیدن زفت بر آنها و طلای آن با مرداسنگ جهت تسکین جرب و حکه شدید قوی چشم و با روغن زیتون و یا آب جهت سوختگی آتش و با سرکه ساییده آن جهت تحلیل و قلع ثآلیل و بثور و سگ دیوانه گزیده و با شراب و روغن زیتون جهت ورم سر و جراحت آن و به دستور غیر محرق آن و محرق آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال و با روغن گوسفند جهت عشره و ورم حادث از آن و ذرور آن جهت بروز مقعده و رد کننده آنست بر موضع خود و قطور آن با روغن گل جهت تسکین درد گوش و با سفیداب و توتیای مغسول و گل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور آن جهت صرع سددی و گریزاندن هوام و حمول آن جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات آن و صرع و ماءالشعر که از تقطیر آن حاصل می‌گردد جهت داءالثعلب و رویانیدن موی مجرب و به دستور دهن آن و نیز مقوی باه است و تعلیق موی طفل پیش از آنکه صلب شده باشد جهت نقرس و عقرب گزیده نافع و دستور احراق آن در دستورات مقدمه و دهن آن در مرکبات در ادهان مذکور شد.

◄شعرالجیاد

به کسر جیم و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و دال مهمله.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به موی یال اسب و باریک و سیاه چندین عدد به هم پیوسته شبیه به دسته از یکجا روییده و بر روی زمین پهن و بی‌برگ و ساق و بیخی قوی و چون بسوزانند بوی موی سوخته از آن آید و غیر پرسیاوشان است.



طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بخور آن جهت تب ربع مجرب و تعلیق آن مانع ماندگی مسافران و روندگان پیاده است.

◄ شعرالغول

به ضم غین معجمه و سکون واو و لام و آن را حاء الغول نیز گویند.

ماهیت آن: گیاهی است بی‌ساق و ثمر و منحصر در اوراق خشن شبیه به سرخس مایل به سیاهی و بیخ آن سیاه و پر ریشه و در دارالمرز موجود و در تنکابن کرف نامند و غیر پرسیاوشان است چنانچه بعضی گمان کرده‌اند مالیقی گفته که آن را به فارسی اردمانه و به بربری مامرب و سیون نامند و آن نباتی است که در اقلیم ثالث به هم می‌رسد و در غیر آن از اقالیم دیگر به هم نمی‌رسد و آن تارهای باریک شبیه به موی است که بر روی زمین پهن می‌شود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض می‌گردد و چون بر آتش اندازند بوی موی آید و بعضی محض مسنون را شعرالغول نامیده‌اند و در مغرب اقصی بسیار می‌روید میان مدینه تلمسان و مدینه فاس و در آنجا معروف به لحیه مسنون است.

طبیعت آن: گرم و خشک به اعتدال.

افعال و خواص آن: قریب به پرسیاوشان است و در تنقیه سینه قوی‌تر از آن و مالقی گفته از خاصیت آن است که بخور آن زایل کننده تب ربع است به زودی و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن.

◄ شعیر

به فتح شین و کسر عین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله به فارسی جو و به هندی سج به فتح سین مهمله و جیم عجمی نامند.

ماهیت آن: از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیده بالیده تازه آنست و کهنه که یک سال بر آن گذشته باشد بسیار زبون.

طبیعت آن: در آخر اول سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قلیل الغذاتر از گندم و با قوّت جالیه و قابضه و مجففه و رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و حدت حمیات حاره حاد و سل و دق، مصلح آن لبن یتوعات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه، مصلح آن روغنها و انیسون است و آب جو مقشر مطبوخ به حدی که جوها شکفته و مهرّا شوند و صاف کرده سرد نموده و یا نیم گرم بیاشامند که ماءالشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حاره حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب و حرارت جگر و عطش مفرط و دق و سل و قرحه ریه و ذات الجنب و سعال یابس و صداع حار و امثال اینها و مدر و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرخی معده رطب و مضر احشای بارده و نفاخ و مصلح آن گلقند و هنگام اعتقال بطن استعمال آن جایز نیست و مطبوخ آن با نصف وزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره جهت صداع حار و به اضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و مفتح سدد و با عناب و سپستان و انجیر و پرسیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب و شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد مایل به خشکی و غلیظ‌تر از ماءالشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجه حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و درد آن و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و گشاینده دامیل حاره و به تنهایی و یا با تخم خبازی به وزن آن جهت سل و ذات الجنب و اورام زیر بغل و سینه و پستان و بناگوش و سایر اعضا و به دستور با قلیلی ریوند چینی جهت اورامی که حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه جهت اورام صفراویه و شری و اگر آرد آن نباشد جو مقشر را با آب و یا عصارات برگ‌های مناسبه ساییده استعمال نمایند. با آب سفرجل جهت نقرس حار و با آب گشنیز تازه جهت تحلیل خنازیر و اورام حاره صلبه و ورم گلو و با رازیانج و تخم کتان و زفت و بول اطفال جهت تحلیل اوام صلبه و گشودن دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بنگ و افیون و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر یا ماءالعسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت مؤثر و ضماد سوخته آن با سرکه جهت کلف و حزاز نافع و سویق آن یعنی آرد بوداده آن که در سویق مذکور شد تبرید و تغذیه آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است و مسکن عطش و لهیب باطنی و نان آن ثقیل بطی الهضم و نفاخ و چون خمیر آن را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کنند و یک شب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرط و قی صفراوی و تبهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بیعدیل.

مضر مبرودین و نفاخ، **مصلح** آن شکر و با نبات خوردن و مصلح سویق آن مغسول نمودن و با شیرینی خوردن است و دستور طبخ ماءالشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف آن شاء الله تعالی مذکور شد.

فصل الشین مع الفاء

◄ شفنین البرّی

به فتح شین و سکون فا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و نون معروف به یمام است به ترکی الافاختـه و به هندی بکلـه نامند.



ماهیت آن: مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن آن سیاه و ناتمام و گردن و پای آن بلند و گویند به جثه فاخته است و به فارسی بوتیمار نامند و گویند کبوتر برّی است و منتقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنگاله دیده شده طوق گردن ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند باریک سیاه رنگ و بعضی را مایل به زردی و بعضی را پرهای سر آن بلندتر و اکثری را کوتاه‌تر.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و گویند خشکی بر آن غالب است.

افعال و خواص آن: بغایت مسمن بدن و مجموع آن مستحیل به خون صالح می‌گردد و مقوی قوّت ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوّت حافظه و محرک باه و اکثار آن مضر محرورین و مورث بی‌خوابی، مصلح آن سرکه و گشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه دوشیده است و گویند بهتر آنست که بعد از ذبح یک روز رها کنند و روز دیگر پخته بخورند و همچنین سایر طیور قویه را و بهترین آن کوچک فربه آنست و زیاده از یکساله آن و همچنین لاغر آن بسیار مضر است.

◄شفنین البحری

به هندی ساکوچ و به فرنگی پستیتا که مرین نامند.

ماهیت آن: حیوانی دریایی است شبیه به خفاش در رنگ و بال و شکل و در دنباله آن نیشی مانند خار است.

افعال و خواص آن: چون کسی را بگزد الم عظیم حادث گردد و چون نیش آن را در زیر جامه خواب بگذارند مورث بی‌خوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوخته آن بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب آن را حوت الشر نامند و گویند چون در بول کسی نیش آن را فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول شود و مادامی که برنیاورند رفع آن نشود.

فصل الشین مع القاف

◄شقاقل

به فتح شین و دو قاف در میان هر دو الف اول مفتوح و دویّم مضموم و در آخر لام و آن را شقاقل و ششقاقل و حشقاقل و شقیقل و هشقیقل نیز و به هندی ستالی و سوالی و دودهالی و کاکول و ستاور نیز نامند.

ماهیت آن: بیخی است پر گره و با لزوجت و اندک شیرینی و به سطبری انگشتی و دراز و سفید رنگ و ساق گیاه آن پر گره و بر هر گرهی برگی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه و پر از رطوبت سیاهی و گل آن بزرگ‌تر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار متراکمه و جاهای نمناک و مستعمل بیخ آنست و قوّت آن تا چهار سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم تر با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و مسخن معده و کبد و گرده.

مضر اشتها و مصدع و **مصلح** آن عسل و مربای آن با عسل بیغایله و مقوی ارواح و قوا و باه و زیاده کننده منی.

مقدار شربت آن: تا پنج درم.

بدل آن: در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است.

◄شقایق

به فتح شین و قاف و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و قاف و آن را شقایق النعمان و به لاطینی به یای دراز اتیلم یعنی گلی که رنگ او زود متغیر می‌شود و به لغت کستیلان امایلس و به فارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن به نعمان گفته‌اند برای مشابهت رنگ آن به شقیق برق است و نیز گفته‌اند شبیه است به خون که سرخ است و خون را نعمان نامند و نیز گفته‌اند چون نعمان بن منذر آن را بسیار دوست می‌داشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته‌اند که چون او آن را بسیار در خضابات استعمال می‌نمود لهذا موصوف بدان نموده‌اند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به خشخاش در نبات و برگ و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن در همه چیز کوچک‌تر و تخم آن ریزه‌تر و برّی و بستانی می‌باشد و برگ بستانی آن از برّی ریزه‌تر و گل آن اکثر پنج برگ و صد برگ که هزارا نامند نیز می‌شود و الوان و افشان نیز.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوزه خشخاش اخذ می‌نمایند بسیار قوی التخدیر و السکر و به دستور دانه و پوست آن از دانه و پوست خشخاش. جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و آشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با میفختج جهت تسکین درد احشا و اعضا که دفعتاً بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در ساعت و ذرور آن حابس نزف الدم هر عضو و در مطبوخات صاحب جدری در اوایل جهت تلطیف ماده و تصفیه آن و تفتیح مسام و بروز به ظاهر جلد نافع و آشامیدن طبیخ برگ و ساق آن که با کاه جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلای عصاره آن منقی چرک زخمها و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و قطور آن جالی بیاض عین و به



دستور قطور برگ گل آن و اکتحال بدان و ضماد گل آن با پوست گردکان سبز سیاه کننده مو و رافع قوبا و آشامیدن یک درم تخم آن هر روز با آب سرد و مداومت بدان جهت رفع برص مجرب گفته‌اند و یک درم از قبه آن با شراب مورث جنون است.

◀ شقراق

به فتح شین و به کسر نیز آمده و کسر قاف و فتح رای مهمله مشدده و الف و قاف و شراق و شرقوق و شرشق نیز و به فارسی کاسکینه و به شیرازی کاسه شکنک و به اصفهانی سبز قبا و به مازندرانی کراکر و عرب آن را اخیل گویند و بد یمن دانند و به هندی لتوره نامند.

ماهیت آن: دمامنی گفته طایری است بقدر کبوتر و کوچک سبز رنگ خوش منظر و در جناح آن سیاهی و مخطط به سرخی و سبزی و سیاهی نیز می‌باشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها بسیار و حریص و بدخو و دزد بچه مرغان دیگر است و دور از آبادانی و مردم می‌باشد و بر سر کوهها آشیانه می‌سازد ولیکن بچه در آبادانی برمی‌آورد و عفیف از سفاد و کثیرالاستغاثه می‌باشد و فریاد بسیار می‌کند که گویا آن را زده‌اند و بغدادی و انطاکی گفته‌اند طایری معروف است ملون به سبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شکاف دیوارها خانه می‌سازد و در تابستان دیده می‌شود و بدبو است و کثیر التصویت و گویند طایری است بقدر گنجشک که پیه گویند و گنجشکان را صید کند.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و دیر هضم.

مضر محرورین و مصدع، **مصلح** آن سکنجبین عسلی و شکری و طلای سرگین آن جهت جلای کلف نافع است.

فصل الشین مع الکاف

◀ شکاعی

به ضم شین و به فتح نیز آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و به یونانی اقرانیقی و نیز افشارنیقی به معنی شوکه‌البیضا نامند و گویند آن را شوکة البیضا و شوکه عربیه و کثیرالرکب نیز و به لاطینی اطرکطیاس و به فارسی بادآورد و نیز گویند اصح آنست که غیر بادآورد است بلکه از اصناف آنست و نیز به فارسی آن را چرچه گویند و در بعضی بلاد معروف به کنگر خر است و گویند به هندی اونت کتاره نامند.

ماهیت آن: دو نوع می‌باشد یکی گل آن سفید و شاخهای آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن اندک قوی‌تر و پر شعبه و مایل به سبزی و زردی و این مخصوص به شکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطبری آن به قدر انگشتی و باریک‌تر از آن و برگ آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب کمی و بر سر آن خاری و گل آن بنفش مایل به زردی و تخم آن ریزه مثلث شکل خاکستری رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی گفته‌اند زرد آنست که کهنه نباشد و مستعمل از آن بیخ و ثمر آنست و بیخ آن قوی‌تر.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و گویند در اول گرم و در سیّم خشک و بعضی سرد نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: قوّت تجفیف و قبض این زیاده از بادآورد و با قوّت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و مفتح و جهت قطع نزف‌الدم از سینه و ورم لهات و مقعده و طبیخ آن جهت امراض معده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصاً در صبیان بغایت نافع و به جهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و اسهال بطن و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبات از رحم و سایر بدن مفید برای آنکه دافع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنها است از عمق بدن و با افسنتین مسمن بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام مقعده و مدمل قروح.

مضر ریه، **مصلح** آن صمغ عربی است.

مقدار شربت آن: دو درم و صاحب تقویم پنج درم گفته.

بدل آن: بادآورد و در سایر افعال قریب به بادآورد و در حرف الباء مع الالف مذکور شد. صاحب اختیارات بدیعی گفته که به شیرازی آن را خار مهک گویند و وی نباتی است کوهی و در زمین سیستان به هم می‌رسد.

◀ شکرتیغال

به فتح شین و کاف و رای مهمله و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام به فارسی تیهال نامند.

ماهیت آن: خانه و غلاف حیوانی است شبیه به مگس که در خار انزروت مانند کرم ابریشم از لعاب خود می‌تند و در آن می‌میرد و بعضی را سوراخ کرده به در می‌رود و آن خانه و غلاف در تازگی شیرین می‌باشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم می‌گردد و آن کرم را به شیرازی خزوکک و تیغال و خانه آن را شکرتیغال نامند و غیر سکرالعشر است و صاحب اختیارات اشتباه نموده آن را سکرالعشر نوشته.

طبیعت آن: در حرارت معتدل و رطوبت بر آن غالب و با لزوجت.

افعال و خواص آن: ملین صدر و خشونت آن و مسکن حدت



اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیه صوت و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مغثی، **مصلح** آن شکر و ترنجبین.

مقدار شربت آن: تا پنج درم.

بدل آن: نبات است.

◄شکّ

به ضم شین و فتح نیز آمده و کاف مشدده بـه عربـی سـم الفـار و تراب الهالک و اهل عراق و مغرب رهج الفار و به شیرازی مرگ موش کانی و به هندی سنبل کهار نامند و اکسیریان زرنـیخ سـفید خوانند.

ماهیت آن: جسمی است معدنی سفید ثقیل الـوزن بـراق و آنچـه زرد رنگ باشد زبون بود و از خراسان آورند و گوینـد دود نقـره است که از معدن او به هم می‌رسد و قوّت آن تا هفتاد سـال بـاقی می‌ماند و بعد از آن فاسد مـی‌گـردد و رنـگ آن اغبـر و وزن آن سنگین می‌شود.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: از سموم قتاله است و محلل و معفن و التیـام دهنده زخمهای بارد شدید که صبر نتـوان نمـود و اکتحـال آن در یک روز رطوبـات طبقـات چشـم را زایـل کنـد و طـلای آن بـا روغنها جهت حکه و جـرب و بـا گـلاب جهـت اورام بـارده و استسقا نافع و نیم درم آن در یک روز کشنده به سوزش اندرون و ثقـل زبـان و اعضـا و خـدر و سـرخی چشـم و گرمـی بـدن و برافروختگی بشره و گاه به اسهال الدم منجـر گـردد و تریـاق آن تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده به قـدر ربـع و تـا دو چندان بیاشامند و معالجه آن معالجه زیبق خورده اسـت و چـون در خمیر گیرند و یا در طعامی دیگر و به خورد موش دهند بمیرد و هر موشی دیگر که بوی آن بشنود نیز می‌میرد و خانه از موشان پاک شود و اهل هند می‌گویند که پنج نوع می‌باشد یکی پهتکیا و آن شبیه به شب یمانیست سفید شفاف و در آتش دود نکند و دوم هلدیا یعنی به رنگ زردچوبـه زرد رنـگ و سـیّم کودیـا و ایـن میگون است و چهارم دارما و آن سرخ است به رنگ دانه انـار و پنجم سنکهیا و این بسیار سفید می‌باشد و ایـن هـر دو نـوع اخیـر بسیار کمیاب است و در اعمال صناعت کیمیا بـه کـار مـی‌آیـد و دافع بلغم و سودا است و جهت تـب لـرز و ضـیق‌الـنفس انسـان و اسب و درد دندان نافع دانسته‌اند.

◄شکرقند

به فتح شین و کاف و سکون رای مهملـه و قـاف و سـکون نـون و دال مهمله به فارسی مشهور به زمین قند و زمین را به هنـدی اول نامند.

ماهیت آن: بیخ نباتی است به طریق نجم و بیاره بر زمین مفروش و برگ آن شبیه به جوز ماثل و از آن کوچک‌تـر و گـل آن نیـز شبیه به گل آن و کم رنگ‌تر و کوچک‌تر و بیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشه آن برآمده تا به قدر تربی و پوست آن سرخ و مغز آن سفید و کم آب و در هر یـک ده پـانزده عـدد و زیـاده و کمتر نیز تکون می‌یابد به سبب قـوّت و ضـعف زمـین و بعـد بـه کمال رسیدن برآورده زیر خاکستر گرم مانند چغندر پختـه و یـا در آب جوش داده پوست آن را جدا کـرده مـی‌خورنـد شـیرین و لذیذ می‌باشد بعضی آن را بعد از پختن نرم کرده قدری آرد گنـدم ممزوج کرده مانند خمیر سرشته حبوب بزرگ به قـدر گردکـان ساخته در روغن بریان کرده گرماگرم در شیره شـکر و یـا نبـات که غلیظ باشد می‌اندازند و بعضی برای خوشبویی قدری مشک به گلاب حل کرده داخل آن شیره می‌کنند پس برآورده مـی‌خورنـد بسیار لذیذ می‌باشد و این را به هندی کل کله می‌نامند.

طبیعت آن: گرم و تر و با رطوبت فضلیه غریبه که بعـد از طـبخ و جوش دادن کم می‌گردد.

افعال و خواص آن: مسدد و قـابض و نفـاخ و فـی‌الجملـه مغـری سینه و قصبه ریه است.

فصل الشین مع اللام

◄شلّ

به ضم شین و تشدید لام.

ماهیت آن: ثمر درخت هندی است از ادویه مجهوله است بعضی گویند که آن را سـفرجل هنـدی نامنـد کـه بیـل باشـد و بعضـی گفته‌اند بزرگتر از فندق است و در طعم آن تندی و اندک تلخی و قبض است و نرم ملمس و بی‌قشر و بعضی گفته‌اند مـدور بـه قـدر زردآلو می‌باشد و بعضی گفته‌اند به هیأت زنجبیل است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسـهل و دافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النساء و قولنج نافع.

مضر ریه، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: تا نیم درم است.

◄شلجم

به فتح شین و به سین مهمله نیز آمده و سـکون لام و فـتح جـیم و میم معرب شلغم به غین معجمه فارسی است و به یونانی عنقلـی و عنقیلی نیز و به فارسی برشاد و شیلم نیز و به فرنگی پـم بـه ضـم بای عجمی و میم نامند.



ماهیت آن: معروف است و برّی و بستانی می‌باشد و برّی دو قسم است: یکی شاخ‌های نبات آن دراز و برگ آن بـه عـرض انگشـت مهین و بیخ آن باریک مانند بیخ اشجار دیگر و غیر مأکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید و منابت آن مـزارع و دیگـری را منابـت صحراهای نمناک و نزدیک آبها و به یونـانی نونینـاس و نونیـاس نیز گویند بیخ آن به قدر خیار و بسیار سرخ و مأکول و بـرگ آن شبیه به برگ بستانی و از آن باریک‌تر و املس و کثیرالتشریف و تخم آن مانند بستانی و مایل بـه سـیاهی و تخـم ایـن مسـتعمل در تریاق فاروق است و بستانی آن را برگ شـبیه بـه بـرگ تـرب و کثیرالتشریف و از آن املس‌تر و بیخ آن مدور و مفـرطح و بعضـی اندک طولانی و بر سر آن اندک ریشه و مأکول و در اکثـر بـلاد به هم می‌رسد و به قدر نارنج بزرگی و تا هندوانه در بعضی بـلاد و اراضی قویه می‌شود و نازک بی‌ریشه و در بعضی اراضی ضـعیفه کوچک ریشه‌دار و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بـی‌ریشـه آنست و تخم آن سرخ و تیـره و از بـرّی بزرگتـر و ایـن مـزروع می‌باشد در خریف و در اواخـر شـتا و اوایـل ربیـع نیـز قلیلـی در بعضی بلاد به هم می‌رسد.

طبیعت: برّی آن در اواسط دویّم گـرم و در اول تـر و بسـتانی آن در اول دویّم گرم و در اواخر اول تر.

افعال و خواص آن: تناول مطبوخ بیخ آن کثیرالغذا و رافع سـعال و ملین سینه و بطن و مقوی باصره و مشـهی طعـام و مهـیج بـاه و زیاده کننده منی و مفتت حصات و مدر بول و برگ‌هـای نـازک آن را قوّت ادرار زیاده و بطی الهضم و نفـاخ و مصـلح آن فلفـل و زیره و شیرینیها و در احادیث وارد اسـت کـه امـر فرمودنـد بـه خوردن شغلم و فرمودند علیکم باللّفت فانه لیس احد الاوله عـرق من الجذام و اللّفت یذیبه و در حدیث دیگر است که ما من احـد الاوفیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم و چون ریشه‌های باریـک آن را ساییده با عسل بیاشامند جهت سپرز و عسـرالبول مجـرب و ضماد مطبوخ آن محلـل اورام و نطـول مطبـوخ جمیـع اجـزای آن جهت شقاق عارض از برد و نقرس و حکـه مراریـه و بـه دسـتور طلا و ضماد برگ و بیخ و یا تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن یعنی مخلل آن لذیذ و ملطف رطوبات و مقوی احشا و مشهی و بـی‌نفـخ خصوص با خردل آن و یا چاشنی‌دار آن که قوّت جلا و تقطیع آن زیاده است و مطبوخ آن در جوف خمیر در زیـر آتـش کـه طـبخ کامل یافته باشد قلیل النفع و جشا آورنده و محرک بـاه زیـاده از مخلل آن جهت آنکه رطوبت فضلیه و ریاح آن در جـوف خمیـر بالکل به تحلیل نمی‌رود و جمیع اجزای آن با تریاقیت و تخـم آن در اول سیّم گرم و در اول تر و مبهی‌تـر از بـیخ آن خصوصاً کـه اندک بریان نموده باشند و مشهی و با تریاقیت و در جمیـع افعـال قـوی‌تـر از آن و مولـد ریـاح و مصـدع محـرورین، **مصـلح** آن سکنجبین و ترشیها و گلقند و خشخاش سیاه و شکر نیز.

مقدار شربت آن: دو درهم و روغن تخم آن محلل ریاح و رافـع اعیا و مقوی آلات تناسل شرباً و تدهیناً و مرهم بیخ آن کثیرالنفـع و در قرابادین در مراهم مذکور شد و تخم قسم اول برّی آن جـالی بشره است طلاءً.

◀ شلیل

به فتح شـین و کسـر لام و سـکون یـای مثنـاة تحتانیـه و لام بـه خراسانی شقرنک و شیرهو نیز نامند.

ماهیت آن: از جنس شفتالو است گویند درخت شفتالو و زردآلـو را که با هم پیوند نمایند شلیل مـی‌شـود و آن بـه قـدر زردآلـو و گردکان و از شفتالو لذیذتر و لطیف‌تر و غایله آن کمتر.

در طبیعت و سایر افعال اقرب بدان هر دو است.

فصل الشین مع المیم

◀ شمع

به فتح شین و سکون میم و عین مهمله به فارسی مـوم نامنـد و بـه یونانی قبروس.

ماهیت آن: معروف است که جرم خانه زنبور عسـل اسـت کـه عسل را در آن جمع می‌کند و آن سه نوع می‌باشد یکی آنسـت که زنبور عسل عسل را در آن جمـع می‌کند و این مایل بـه سـرخی و زردی و نرم و چرب و خوشبو می‌باشـد و بـوی عسـل از تـازه آن می‌آید و دویّم آنست که پرده‌های خـانه خود را از آن می‌ســازند و در آن عسل نمی‌باشد و این متوسط است در خوبی و بدی و سیّم معروف به تسلیط است و آن چیزی سیاه رنگ است که بر کوایر یعنی خانه خود می‌مالد و این زبون است.

طبیعت آن: در اول دویّم گرم و در رطوبت معتدل و قوّت آن تـا سی سال باقی می‌ماند.

افعال و خواص آن: محلل و منضج و ملـین اعصـاب و موافـق جراحت‌ها و مصلح ادویه مراهم و حافظ آنها و خـوردن وزن ده توله از آن که به مقدار دانه گندم ریـزه ریـزه کـرده فـرو برند با احسای موافقه و یا در روغنها خصـوص روغـن کنجـد حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مـزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد سینه و سـرفه و سـل و رفـع انجماد شیر و درد گلو و لهات و تصفیه صوت ببعدیل و بخـور آن معرق صاحبان حمیات و رافـع عفونـات وبـایی و هـوایی و رایحه آن جهت رفع بدبویی بینی و اذیت بوی مردار و مقابر و وبا و حقنه گداخته آن بـا روغـن گـل سـرخ بـا زیـت عـذب بالمناصفه جهت سحج امعا بغایت نافع و طـلای آن بـا ادهـان مناسبه خصوصاً روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه و سـایر

خشونات بدن و نضج اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها و به چرک آوردن آنها و رفع اذیت زخم حربه زهردار و جذب آن بالخاصیه و طلای موم روغن معمول با روغن سوسن و یا روغن زنبق و یا یاسمین بر صورت صاف کننده و نیکو کننده رنگ رخسار و زایل کننده کلف و محلل صلابت اعصاب و گویند چون از موم زرد یا سرخ با روغن سوسن و یا گل سرخ مرتب نمایند و سه هفته در آفتاب گذارند پس بر اورام پس گوش و اربیه طلا نمایند به تحلیل برد و منع انصباب مواد بدان نماید و چون به تنهایی ورق ساخته بر پستان گذارند مانع انجماد و بسته شدن شیر است در آن و بر تعقد عصب و اورام محلل آنها و تکمید ریزه ریزه کرده آن با زردچوبه خشک کوبیده در صره بسته و به روغن کنجد گرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط به عود هندی نموده بر آتش گذارند به دیری و اندک اندک سوخته گردد و خوردن موم دافع اشتها و مسدد، **مصلح** آن نان.

مقدار شربت آن: تا نیم درم.

بدل آن: آرد باقلا است و گویند چون آشیان مگس را بسوزانند و به ظرفی بمالند و در آب دریا و یا سایر آبها گذارند آب شیرین را به خود جذب می‌کند. دستور سفید کردن موم آنست که بگیرند موم را و گداخته در آب سرد اندازند و چرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند و همچنین مکرر نمایند پس در دیگ سر گشاده سفالی نو کرده آب دریای شور بر آن ریخته و اندک نطرون و اگر آب دریای شور نباشد آب نمک بر آن ریزند و بر آتش گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند و دیگ سفالی دیگر که در آن تواند داخل شد ته آن را تر کرده در آن فرو برند تا مومها بدان بچسبد برآورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز دیگ را در آن فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بگدازند با آب شور و نطرون و از ته دیگ سفالی دیگر تر کرده بردارند پس آن قرصها را دور دور به ریسمانی کشیده روزها در آفتاب بیاویزند و بر آن آب سرد دفعه به دفعه بپاشند و شبها به ماهتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس گداخته از آن شمع ریزند و یا در مراهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار گرم جوشان بر آن ریزند و به دستور طبخ دهند و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آنکه بعد از تصفیه چرک آن را گداخته در آب سرد اندک بریزند و یا آنکه به دسته جاروبی به هم زنند که به زودی دانه دانه گردد پس روزها بر پارچه کرپاس نم کرده ریزند و بر آفتاب گذارند و آب بر آن بپاشند و شبها زیر آسمان و ماهتاب گذارند تا سفید گردد.

فصل الشین مع النون

◄شند

به فتح شین و سکون نون و دال مهمله دیسقوریدوس اسمیلوس نامیده و به هندی ستّ به فتح سین مهمله و تای مثناة فوقانیه مشدده گویند.

ماهیت آن: از طیوب معموله است خصوص اهل مصر و بهتر از آنجا جای دیگر نمی‌سازند و گویند دخان ضرو است و دستور صنعت آن آنست که حصی لبان را نیم کوفته هر قدر که خواهند در دیگ سفالی کنند و دیگ طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف آن را به گل حکمت بگیرند و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا در ظرف بالا صعود نمایند و بچسبد و اگر به جهت زیادتی عطریت ظرف بالای را به عود و صندل بیالایند خوب است و اگر به جای دیگ بالای کاغذی را به شکل کله قند پیچیده بر سر آن نصب کنند به نحوی که اصلاً بخار بیرون نرود نیز خوب است و بهترین آن سفید خوشبوی آنست که بوی دود از آن نیاید.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصات و دافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته‌اند و طلای آن جهت التیام قروح و دافع آثار و حمول آن جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف و مصدع محرور و مخشن سینه و مصلح آن روغن کنجد.

مقدار شربت آن: چهار قیراط است.

فصل الشین مع الواو

◄شواء

به فتح شین و واو و الف ممدوده لغت عربی است به فارسی کباب و بریانی گویند.

ماهیت آن: گوشت بریان کرده است به هر نحو که بریان نموده باشند بر آتش به واسطه یا بی‌واسطه در روغن یا بی‌روغن و از بالا روغن بر آن زده باشند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: استشمام رایحه آن در حین بریان نمودن مقوی قلب ناقهین و مرتاضین و به دستور خوردن آن سریع‌الهضم جیّدالکیموس و مقوی اعضای رییسه و باه و اکثار آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ.



◀شواصرا

لغت یونانی است به فتح شین و واو و الف و فتح صاد و رای هر دو مهمله و الف مشک الجن است و گویند در بلاد شبانکاره فارس مشک چوپان نامند و در تنکابن مشک واش.

ماهیت آن: رازی گفته از انواع برنجاسف است که برنجاسف نیز نامند و دیسقوریدوس گفته به یونانی بطوس نامند و آن گیاهی است که هر سال تازه به تازه می‌روید به قدر ثمنشی مفروش بر روی زمین و شاخ‌های آن بسیار و برگ آن شبیه به برگ دشتی و تخم آن بر سر شاخ‌های آن و همه آن از شاخ و برگ و تخم بسیار خوشبو است و لهذا مردم در ثیاب خود می‌گذارند منبت آن بیشتر وادیها است و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که در بلاد دیلم نباتی بدین نام که آن را مشک الجن نامند دیدم خاکستری رنگ مایل به زرقت شبیه به اشنه بی‌ساق و بی‌گل و منحصر بر اوراق بسیار متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمی‌گردد و بیخ آن سیاه بقدر مسماری و منبت آن سنگلاخها و کوهستانهای عظیم و از تازه آن تا چند ماه بوی مشک تازه می‌آید.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی ارواح و قوا و مدر حیض و با شراب جهت عسرالنفس محتاج به انتصاب و در حقنه‌ها جهت عرق النساء و اوجاع مفاصل داخل می‌نمایند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه است.

◀شوحط

به فتح شین و سکون واو و فتح حا و سکون طای مهملتین لغت عربی است.

ماهیت آن: مجهول است بغدادی گفته درختی است بزرگ شاخ‌های آن صلب و بی‌گره و راست و برگ آن شبیه به برگ بید و از چوب آن کمان گران کمان می‌سازند و بعضی گفته‌اند که نوعی از نبع است و بعضی آن را و شربان را یک دانسته‌اند و گویند آنچه در قله کوه می‌شود نبع است و آنچه در پایین آن شوحط و به اختلاف منابت نام آن مختلف می‌گردد و صاحب اختیارات خوشه ارزن گفته و بعضی گفته نوعی خبیث و زبون مازریون است و این قول اقرب به صواب است.

طبیعت آن: گرم و خشک و جمیع اجزای آن با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: جهت اسهال مفید و جلوس در سایه آن ممنوع است.

◀شوکران

به فتح شین و سکون واو و فتح کاف و رای مهمله و الف و نون لغت عربی است و بغدادی گفته یونانی است و ابن بیطار گفته که به عجمی اندلس حفوظه نامند و به یونانی قوبیون و سقونیون و باریقون و طفنیقون و منقوسیون و به فرنگی شبکنه و به فارسی بیخ تفت نامند.

ماهیت آن: دیسقوریدوس در رابعه گفته بیخ نباتی است با لزوجت و ساق آن پرگره شبیه به شاخ رازیانه و سطبرتر از آن و شعبه‌های شاخ‌های آن چتردار و برگ آن شبیه به برگ قثا و بزرگ‌تر از آن و ثقیل الرایحه و در بالای آن شعبه و اکلیلی و در آن گل سفید شبیه به گل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مایل به سفیدی و روفس گفته برگ آن مانند برگ یبروج و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی‌ثمر و تخم آن به رنگ نانخواه و بزرگتر از آن و بی‌طعم و بی‌بو و لعاب‌دار و بعضی گفته‌اند بیخ نباتی است که آن را دوسر و دورت و دورس نیز نامند و بعضی گفته‌اند بزرالبنج رومی است که آن را دورس گویند و بهتر و مستعمل آن آنست که در کوه تفت از یزد روید و آن را دورس تفتی گویند و صاحب اختیارات گفته آن را شوکران نامند و بعضی گفته‌اند بیخ نباتی است که به هندی موتهه نامند.

طبیعت آن: در چهارم سرد و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: مخدر و مسکر و منوم.

مقدار شربت آن: نیم دانگ.

بدل آن: بزرالبنج و دو درم آن قتال به قوّت سمیت بارده و به زوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و سدر و ظلمت و غشاوه بصر که چیزی را نبیند و فواق و برودت باطن و اطراف در آخر تشنج و خناق از تنگی که در قصبه ریه و حنجره پیدا کند پس موت و مداوای آن مبادرت به قی و اسهال بطن تا که نقا حاصل گردد پس آشامیدن اشیای نافعه تریاقیه مانند طلای صرف که نوعی از شراب است پس اندک مهلت داده بعد از آن شیر الاغ و افسنتین با فلفل و جند بیدستر و سداب با طلا بنوشند و با قردمانا و میعه و فلفل با تخم انجره با طلا و روغن غار و انجدان و حلتیت و روغن حار مناسبی و باقی تدابیر آن مانند تدبیر افیون خورده است و چون خوشه آن را پیش از آنکه تخم آن خشک شود بگیرند و بکوبند و عصاره آن را گرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد و از آن جمله آنکه ادویه مسکنه اوجاع چشم است و ضماد آن جهت تسکین اوجاع حاره و نمله و جمره و حمره و ضماد برگ و تخم آن بر پستان شیردار قاطع شیر آن و مانع آویخته شدن آن و بر پستان دختران مانع کبر آن و به دستور بر خصیه پسران و بر خصیه و کش ران جوانان مانع احتلام و محلل ورم آن و بر قضیب مضعف باه و مانع بزرگ شدن آن و بر عانه و هر عضوی که خواهند مو نروید مانع آن و بر شکم حابس اسهال و نزف الدم و به دستور طلای آن بر پیشانی حابس رعاف و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که چون بیخ آن را با بزرالبنج از



هر یک پنج درم کوبیده با یکصد و پنجاه مثقال آب و یکصد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه با آتش ملایم طبخ دهند تا آب بسوزد پس مویزها را از ادویه جدا کرده نگاه دارند و از یک عدد تا سه عدد آن را بخورند مسکر قوی و امساک منی آورد و زیاده از سه عدد منوم قوی است و نوشته که من این را مویز عمر نام کرده‌ام.

◄شوندر

به فتح شین و واو و سکون نون و فتح دال و رای در آخر هر دو مهمله و به ضم اول و دویّم نیز آمده.

ماهیت آن: بغدادی گفته معرب از چغندر فارسی است و آن نوعی از لفت است به مصر آن را لفت طلیطلی و قومی شلجم احمر نامند و آن شبیه به شلجم است در نبات و صورت ولیکن برگ آن خشم و مشرف نیست بلکه اقرب به سلق است و برگ آن را نمی‌خورند چنانکه برگ شلغم را می‌خورند بلکه بیخ آن را می‌خورند و طعم آن با حلاوت و تلخی کمی است و انطاکی گفته فرقی میان آن و زردک و شلغم نیست مگر آنکه برگ آن مشرف نیست بیخ آن مایل به استداره و طول و بسیار سرخ و شیرین مایل به تلخی و تیزی است و صاحب تحفه نوشته قسمی از شلغم برّی مأکول است و بهترین آن سرخ خالص کوچک تازه آنست.

طبیعت آن: بارد رطب در دویّم و گرم و تر در آخر اول نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: رافع ریاح و عفونت و مسخن و جاذب دم از عرق به ظاهر جلد و مهیج باه. بغدادی گفته بنابرآنکه بارد رطب است که اظهر است مضر باه است.

مضر مبرودین و صاحبان معده بارد و بطی الهضم و مورث نفخ و قراقر، **مصلح** آن سرکه و خردل و پختن آن مهرّا و مردم بلدان با شیر آن را یا با ماست ترتیب می‌دهند و بطی الهضم می‌گردد ولیکن لذیذ می‌باشد و تخم آن بسیار نافع است در ادویه قتاله و اگر بیشتر از سم بخورند سم چندان ضرر نمی‌کند و فعل آن را باطل می‌سازد بالمره و لهذا از ادویه تریاق فاروق است و جزوی از اجزای آن به خلاف تخم بستانی آن که ضعیف است و طبیخ آن جهت ابرده نافع جلوس و نطول بدان و در سایر افعال قوی‌تر از سایر اقسام شلجم و در شلجم مذکور شد.

◄شونیز

به ضم شین و سکون واو و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه لغت فارسی است و شونوز و سیاه دانه نیز و به عربی حبة السودا و به یونانی سنو و دیسقوریدوس شنون گفته و به هندی کلونجی نامند به فتح کاف و ضم لام و سکون واو و خفای نون و کسر جیم و یای آخر حروف بهترین آن تازه فربه دانه تند بوی آنست.

ماهیت آن: تخم نباتی است شبیه به رازیانه و از آن درازتر و باریک‌تر و گل آن زرد مایل به سفیدی و بنفش نیز می‌شود و برگ آن شبیه به برگ زبان در قفا و تخم آن در غلافی بزرگتر از غلاف بزرالبنج و تخم آن قریب به مقدار انیسون و سیاه تند بو و مغز آن سفید و قوّت آن تا هفت سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسخن و مجفف رطوبات و منضج و مقطع اخلاط و جالی و مدر شیر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و مشیمه و تریاق سموم بارده شرباً و بخوراً و حمولاً با دهن سوسن. ※اعضاءالصدر و الغذاء و النفص و غیرها※ جهت سرفه بارده و درد سینه و و انتصاب نفس و قی المدّه و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و قولنج ریحی شرباً و ضماداً نافع و مداومت خوردن آن هر صباح مدر بول و حیض و شیر و با روغن جهت سرخ کردن رخساره و تصفیه بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده شرباً و ضماداً و یک مثقال تا دو درم آن تا سه درم با آب نیم گرم جهت سگ دیوانه گزیده و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع بلغمی کهنه و با آب و عسل جهت نفس الانتصاب و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تبهای مزمنه و با نطرون جهت عسرالبول و سوخته آن جهت بواسیر خصوصاً که با رب مورد بنوشند بیعدیل و بوییدن خام آن و یا در سرکه خیسانیده آن یک شب در صره بسته و به دستور سعوط در سرکه خیسانیده آن یک شب و صبح ساییده جهت درد سر بارد مزمن و تفتیح سده خیشوم و زکام و نزله و لقوه بغایت نافع و بیعدیل و چون هفت عدد دانه آن را در شیر زنان بخیسانند یک ساعت و بسایند و در بینی کسی که یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع و زایل سازد به سبب قوّت تفتیحی که دارد و سعوط مسحوق آن با دهن ایرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و به دستور با اکتحال استعمال آن جهت نزول در ابتدا و کماد گرم کرده آن بر سر جهت زکام و بر سایر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و مضمضه مطبوخ آن با سرکه به تنهایی و یا با چوب صنوبر جهت درد دندان بارد و ضماد آن در پیش سر جهت منع و سد تنالی نزلات مزمنه و رفع درد سر بارد و تفتیح سده خیاشیم و با سرکه خمر و یا انگوری جهت ثآلیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و بهق و برص و سعفه و قوبا و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و ثوالیل و خال مجرب و با آب حنظل تر که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی‌الاثر و با آب شیح جهت اخراج حیات به قوّت تمام و ساییده آن با خون افعی و یا خون خفاش و یا خون خطاف جهت وضح بغایت مؤثر و با



عسل و روغن جهت درد رحم و وجع آن در حین نفاس و با روغن گل سرخ جهت انواع جرب و ضماد سوخته آن با موم گداخته و روغن سوسن و یا حنا و مانند آن هر دو بر سر صاحب قرع که به فارسی کل نامند مفید و مانع ریختن موی آن و روياننده آنست به شرط مداومت و ضماد اندک بریان کوبیده آن با گلاب جهت زخم‌های سوداوی ساق پا مجرب و با بول صبیان جهت قروح شهدیه سر و سایر قروح بارده رطبه و قطور بو داده کوبیده جوش داده آن با روغن زیتون و صاف کرده به قدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و با روغن حبة الخضرا در گوش جهت تفتیح سده و رفع ریاح و درد آن نافع و دخان آن گریزاننده هوام و اکثار شربت شونیز مورث خناق محرورین و سدر، مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا دو درم در مبرودین و در محرورین تا نیم درم و بدل آن انیسون و نصف وزن آن تخم شبت و روغن آن با روغن زیتون و کندر جهت اعاده باه مأیوسین شرباً و طلاءً مجرب دانسته‌اند و روغن آن که به قرع معکوس گرفته باشند طلاءً بر اعضای تناسل و کمر جهت آوردن نعوظ بیعدیل و رافع دردهای بارده و سستی اعصاب و سده آن و به دستور آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر و قرشی گفته نبات آن را چون در غدیر اندازند ماهیان آن بالای آب آیند و گویند نوعی از آن خناق و غثیان آورد، تدبیر آن قی کردن و آشامیدن شیر و سایر تدابیر کندش خورده است.

فصل الشین مع الیاء المثناة التحتانیه

◀ شیبه

به فتح شین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای موحده و ها اسم عربی است و غیر شیبة العجوز است و آن را بعضی اشنه بستانی نامند.

ماهیت آن: گیاهی است ساق و شاخ آن سفید و برگ آن مایل به سفیدی و غبارناک و گویا به مقراض ریزه کرده‌اند و خوشبو با تندی شبیه به بوی صعتر. منبت آن بساتین و جاهایی که باران بسیار شود و در شیراز بسیار می‌شود و آن را در بساتین و مقابر بسیار می‌کارند و ریحان کرمانی و حبق کرمانی نیز نامند و رایحه آن شبیه به کافور است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک و در آخر اول نیز خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزلی شرباً و ضماد آن رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها محلل آن و جهت تحلیل ریاح رحم و انفتاح فم آن و ادرار طمث و جذب جنین شرباً و حمولاً و جلوساً فی ماء طبیخه مؤثر.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال و نیم است و با شراب و ماءالعسل به قدر احتیاج.

◀ شیح

به کسر اول و سکون یای مثناة تحتانیه و حای مهمله به یونانی ساریقون و اقدینا شجرا و سیتا بحریا نیز و به فارسی درمنه نامند.

ماهیت آن: نباتی است قریب به بلندی شبت و گل آن خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبیه به افسنتین رومی ولیکن قبض این از آن کمتر و گرمی این از افسنتین زیاده و برگ‌های آن ریزه نازک شبیه به برگ سداب و بعضی مایل به زردی و بعضی مایل به غبرت و گل آن زرد و سرخ و آن اقسام می‌باشد جبلی آن قوی‌تر از صحرایی و آنچه گل آن مایل به زردی است و برگ آن شبیه به سداب و نبات آن از شبت کوچک‌تر شیح ارمنی نامند و آنچه مایل به غبرت و تخم آن شبیه به تخم کشوث و اندک از آن بزرگ‌تر و ترکی آن با رطوبت چسبنده و گل آن زرد و شیح جبلی را به یونانی اقلیون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و گل آن سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم بستیاج است که وخشیزک نامند و آن تخمی است معروف و در بستیاج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن گل آنست غیر سایر اجزا و گیاه آن را می‌سوزانند و گفته‌اند نوعی از افسنتین است و صاحب منهاج آن را دو صنف گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه به برگ سرو و دیگری ارمنی زرد رنگ و شیخ الرییس (ره) نیز یکی را سروی الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در ادخنه و بخورات است و دویّم برگ آن شبیه به برگ طرفا و گفته گاه یافت می‌شود صنف ثانی که زرد رنگ می‌باشد و آن را سریقون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین آن ارمنی است.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم و در دویّم نیز خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط فاسده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم شرباً و ضماداً و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و عسر نفس و فواق و مغص و درد ورک و تبهای مرکبه شرباً نافع.

مقدار شربت آن: در سموم تا سه درم و در غیر آن تا دو درم.

مضر معده و عصب و مصدع، **مصلح** آن مصطکی و ترمس.

بدل آن: به وزن آن افسنتین و بعضی سداب را بدل آن دانسته‌اند تکمید به طبیخ آن و به دستور طلای آن جهت رمد بلغمی و سایر

اورام بلغمی غلیظ بعد از تنقیه در هر دو و ضماد و رماد سوخته آن با روغن زیتون و یا زنبق و یا امثال آن جهت داءالثعلب و سرعت رویانیدن موی بر آن مؤثر و ذرور آن جهت آکله و روغن آن که به دستور روغن گل سرخ سازند جهت عسرالنفس و رفع لرز تبها و امراض بارده و ورم معده و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع است.

◄شیخ البحری

و آن را شیخ یهودی و سمک یهودی و اهل مغرب نیل نامند.

ماهیت آن: حیوانی است بحری و در دریای مغرب کثیرالوجود شبیه به سنگ پشت بحری ولیکن صدفیت این بدان مرتبه نیست بلکه پوست صلبی است و سر و بینی آن شبیه به گوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمی‌کند و از این جهت آن را سمک الیهودی نامند و آن را نمی‌خورند.

افعال و خواص آن: خوردن دل آن جهت داءالثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس و رافع آنست و بخور اجزای آن با استخوان جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه مجرب دانسته‌اند.

◄شیرخشت

به کسر شین و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله و کسر خا و سکون شین معجمتین و تای مثناة فوقانیه به فارسی شیرخشک نامند.

ماهیت آن: گفته‌اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ نیز بر درختی که آن را به زبان دهات نواح خراسان کشیرو در درختی دیگر که کبیرو نامند می‌نشیند و آن درخت به قدر دو سه قامت بلند می‌شود و چوب آن خالدار زرد و سفید و اندک ثقیل الوزن است و از آن عصا می‌سازند و کمیاب و قیمتی است جهت آنکه چوب آن اکثر کج واج می‌باشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از گره‌های آن درخت برمی‌آید و منعقد می‌گردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بر آن می‌کند جهت آنکه گفته‌اند که خشت به لغت اهل آن نواح به معنی صمغ است و بعد اضافه و ترکیب کشیرو یا کبیرو بدان و حذف کاف از اول کشیرو و کبیرو و اسقاط واو از اول وخشت و آخر کشیرو یا کبیرو برای تخفیف شیرخشت و بیرخشت گردید و نیز آن را به فارسی شیرخشک می‌نامند یعنی لبن منجمد و مجفف پس لبن که به فارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن حبهای بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان گذارند زود گداخته گردد و کام و زبان را بسیار شیرین و سرد گرداند و با جلا و تقطیعی باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص است ورای شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع از آرد جو و شکر را این صفت نیست و نصاری در این اوقات از بلاد ایتالیان بسیار می‌آورند و می‌گویند در آنجا بسیار به هم می‌رسد و از قبیل شبنم است و از آنچه بر شاخ‌های اشجار و سنگهای پاکیزه افتاده و یا در چادری و یا غیر آن با احتیاط اخذ نموده‌اند سفید خالص می‌باشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط به خاک و مایل به تیرگی است و این نوع مطلقاً دهان را خوب سرد نمی‌گرداند و زود در آب گداخته نمی‌گردد مانند شیرخشت خراسانی امّا در قوّت اسهال قریب بدان است و گویند در بلاد صوبه بهار که مشهور به عظیم آباد و پتنه و بهاکلپور و نواح آن از علفی که آن را به هندی کترا می‌نامند چیزی شبیه به شیرخشت به عمل می‌آید بدین قسم که چون علفها را بریدند ضابطه است که بیخ آن را آتش می‌زنند بعد از آن از بیخ آنها رطوبتی جوشیده برمی‌آید و مانند دانه نقلی سفید بسته می‌گردد و آن دانه نقل در جمیع اوصاف مانند شیرخشت است و آن را به زبان مردم آنجا هرلالو و به فرنگی مانه نامند و حکیم میر عبدالحمید نوشته که من خود تجربه نمودم مانند شیرخشت است.

طبیعت آن: در آخر اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل.

افعال و خواص آن: جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و لهیب معده و قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تبهای حادث از مواد رقیقه و نیکو مسهلی است و اسهال آن به رفق بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و پیران و ضعفا را موافق است و اگر نزله و سرفه نباشد با گلاب بهتر است و عمل آن بیشتر و الا با ادویه مناسبه دیگر و با ماءالشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان تب حار حاد و محرورالمزاجان و امراض حاره حاده که در نیم آثار ماءالشعیر که قریب به یک رطل است و یا زیاده مقدار پنج شش توله تا هشت توله شیرخشت را حل نموده صاف کرده روغن بادام مقدار دو درم بر آن چکانیده گرم کرده بنوشند و هرگاه تشنه شوند و یا قصور در اسهال نماید عرق رازیانه و یا قدری ماءالعشیر نیم گرم کرده بنوشند.

المضار: مولد ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی و باعث سرعت انزال است به سبب جلایی که دارد، **مصلح** آن روغن بادام و رازیانه.

مقدار شربت آن: تا بیست و پنج مثقال.

بدل آن: به وزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرییس در بعضی مقالات قانون گفته که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین و جالی



بشره و با شیر جهت طراوت گونه مؤثر است.

◄شیرسته

به کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر رای مهمله و سکون سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانیه و ها.

ماهیت آن: به لغت گیلانی اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند خمر است و مضرتی که در سرکه می‌باشد ندارد در اکثر مواضع و دستور صنعت آن آنست که خردل سرخ با تخم شلغم برّی که شبیه به تخم شلغم بستانی و مایل به سیاهی است با سرکه تند می‌سایند تا مانند خمیر گردد و بعد از آن ده مثقال آن را با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر برهم می‌زنند تا مانع جوشیدن آن گردد پس استعمال می‌نمایند.

◄شیطرج

به کسر شین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح طای مشاله و رای هر دو مهمله و جیم معرب چیترگ هندی است و به هندی چیته نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند معرب شیتره فارسی است و به عربی مسواک الراعی و خینوس و فاغوش و خامشه نیز نامند و به یونانی لیبدیون به بای موحده بعد از یای مثناة تحتانیه و لیفدیون به فا به جای بای موحده و به بربری عصاب و به فارسی بیخ برنده نامند.

ماهیت آن: رازی گفته دو نوع می‌باشد هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه به عود فوّه و رنگ آن مایل به سیاهی و دیسقوریدوس گفته نباتی است معروف و در شیر و آب و نمک معمول است استعمال آن و جالینوس در عاشره از میامر خود از ذی‌مقراطیس نقل کرده که گیاهی است که در مقابر و دیوارهای کهنه و مواضعی که کشت و کار نمی‌شود می‌روید و همیشه تازه می‌باشد و سرخ رنگ و برگ آن شبیه به برگ حرف و بلندی شاخ‌های آن تا به یک ذرع و در تابستان برگ آن خشک می‌گردد و باریک شده بر آن می‌باشد تا آنکه سردی هوای زمستان بدان رسد آن زمان می‌ریزد و شاخ‌های آن باریک می‌گردد و متصل به بیخ آن برگی می‌ماند و در تابستان از شاخ‌های آن گل سفید ریزه برگی ظاهر می‌شود و تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه‌تر که خوب دیده نمی‌شود و مستعمل بیخ آنست و در سابعه از ادویه مفرده گفته قوّت و طعم و رایحه آن شبیه به حرف است و بهترین آن به قول صاحب منهاج تازه هندی یا بحری آنست و بعضی گفته‌اند بهترین آن فارسی آنست به جهت آنکه چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله می‌کند به خلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی است و قوّت آن تا پنج سال باقی می‌ماند و گفته‌اند علامت خوبی و تازگی آن آنست که چون بیضه مرغ را در کوبیده آن یک روز پنهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه در بنگاله دیده شد نبات آن به بلندی یک ذرع تا به یک ذرع و نیم و شاخ‌های آن باریک و گره‌دار و بر هر گرهی چند عدد برگ شبیه به برگ عنب‌الثعلب و از آن اندک بلندتر و بعد از ریختن برگ آن در همان مواضع یعنی بر گرههای آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی‌الجمله شبیه به گل یاسمین امّا از آن کوچک‌تر می‌روید و دو نوع می‌باشد یکی رنگ شاخ آن سیاه مایل به سرخی و گل آن سیاه و این کمیاب است و دیگری سفید مایل به سبزی و بعضی مایل به سرخی و گل آن سفید و این بسیار و نبات آن همیشه می‌باشد و خودرو است. منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در ربیع گل می‌دهد و در اواخر آن برگ برمی‌آورد.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جالی و محرق و منعظ و مقرح جلد و مفتح و مسهل اخلاط لزجه و صاف کننده آواز و دافع بلغم مفاصل و اوجاع آنها و ریاح و سموم و سپرز و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و طریق استعمال آن بیشتر آنست که با شیر و یا سرکه و یا در آب و نمک خیسانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق سفید و جرب و قوبا و تقشر جلد مفید برای آنکه سیاه کننده جلد بدن و نافذ و جالی است و اولاً آبله می‌کند پس مقرح ساخته مواد آن را دفع می‌نماید و به اصلاح می‌آورد و وجع مفاصل را نیز مفید است و درد را ساکن می‌گرداند و ضماد برگ آن مقرح جلد و با بیخ راسن جهت سپرز و عرق النساء و جرب متقرح که ربع ساعت تا نیم ساعت بر آن بگذارند.

مقدار شربت آن: یک درهم.

مضر ریه، **مصلح** آن صمغ عربی و مصطکی.

بدل آن: در علل سپرز مرجان و در غیر آن فوه و زرنباد است.

◄شیرزق

اسم نبطی شیر خفاش است و گویند مراد از آن بول و سرگین اوست و در خفاش مذکور شد شیروغ نیز همان است.

◄شیلم

به فتح شین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربی است و زوان نیز نامند و به فارسی گندم دیوانه.

ماهیت آن: دانه‌ایست از جو باریک‌تر و کوچک‌تر و با تلخی و مایل به سرخی و نبات آن شبیه به نبات گندم و در گندم‌زار می‌روید و در اصفهان کاکلک و به شیرازی مشکک گویند و بهترین آن فربه آنست که کهنه و فاسد نباشد.



طبیعت آن: در دوم گرم و خشک و خشکی آن زیاده از گرمی.

افعال و خواص آن: مخدر و موجب سدر و مفسد آواز و نانی که شیلم داشته باشد مسکر و منوم و باعث سدر و ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و سرشته کوبیده با شراب جهت وجع ورک و با سرکه پخته با زیت سرشته جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با بزر کتان و سرگین کبوتر منفجر و سوراخ کننده دمامیل و جراحات و اورام و با گندم جهت قوبا و ریشه‌ها ذروراً و با گوگرد جهت بهق طلاءً مفید و چون در شراب اندازند بغایت سکر و خواب گران آورد.

بدل آن: حندقوقی.

مصلح مضار آن روغن و شیر و قی کردن و ربوب حامضه آشامیدن و روغن آن لطیف‌تر از روغن گندم و طلای آن بر صدغین خواب معتدل آورد و قوبا را نافع است چون بر آن بمالند بهتر از روغن گندم و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن گندم است و در قرابادین مذکور شد.





باب چهاردهم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها صاد مهمله است

فصل الصاد مع الالف

◀**صابون**
به فتح صاد و الف و ضم بای موحده و سکون واو و نون از مخترعات هرمس است.

ماهیت آن: معروف است و دستور ساختن آن آنست که بگیرند قلی یک جزو و آهک آب ندیده نیم جزو و هر دو را نرم ساییده و با پنج وزن آن آب در حوض و یا در ظرفی بزرگ کنند که متصل بدان اندک نشیب‌تر حوضی و یا ظرفی دیگر و مابین هر دو ممری باشد آن ممر را بسته تا دو ساعت آن آب را با قلی و آهک خوب برهم زنند پس رها کنند تا ته‌نشین گردد آنگاه آن ممر را باز نمایند تا صافی آن در آن حوض دویّم و یا ظرفی دیگر آید پس آن ممر را باز مسدود نمایند و همان مقدار آب باز در آن ریزند و نیکو برهم زنند و بگذارند تا ته‌نشین گردد و صافی را باز در حوضی و یا ظرفی علی حده نمایند و همچنین تا دیگر حدت و تندی در آن نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاهدارند پس به قدر ده وزن آب اول روغن زیتون بر روی آتش گذاشته به تدریج از آب آخر به خورد آن بدهند تا تمام شود پس آب پیش از آن را و همچنین تا آخر آب اول را به خورد آن دهند و قوام آن مانند خمیر شده باشد پس از آتش فرود آورند و بر بوریایی و یا حصیری پهن نمایند و مانند اقراص بزرگ ببرند و بگذارند تا خشک شود و بعضی به جای روغن زیتون روغن بیدانجیر و یا بنفشه و یا کنجد و یا دنبه و یا قرطم می‌کنند و بهترین همه مصنوع از زیتون است و بدترین همه معمول از بزر است و در قرابادین اقسام آن ذکر یافت.

طبیعت آن: گرم و خشک در سوم.

افعال و خواص آن: مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام و جالی و خوردن آن مانع حمل و حمول آن مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و ضماد آن با هم وزن آن حنا جهت درد زانو و عرق النساء و نمش و کلف و با زیبق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن و با زاج سفید محرق جهت قوبا و با روغن گل که با هم طبخ دهند جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با تکرار عمل و بر قروح شهدیه که بمالند و تا هفت روز بگذارند پس با آب گرم بشویند و باز بمالند تا زایل گرداند از اجله ادویه است و با سرگین کبوتر و آهک و امثال آن جهت گشودن دمل و اغتسال موی سر به صابون جهت رفع چرک و قمل و رشک و بثور ابریه نافع و موی را مجعد گرداند و اکثار آن موی را سفید گرداند و با العبه جهت حکه و جرب و رفع آثار و چون در خرقه صوفی اندازند و به زور بر حزاز و قوبا بمالند زایل گرداند و با هم وزن آن نمک در حمام به دستور جهت حکه و جرب ریش شده و چون با نیم وزن آن سلیقون که زنجفر محرق است که سرنج نامند و هم چندان آهک آب ندیده درهم نموده بر موی ریش خضاب نمایند در حمام بعد از آن که ریش را پاک شسته باشند که نموست و چربی در آن مطلق نمانده باشد و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و پیری را ببرد و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام بلغمیه و نضج آنها و اکثر امراض جلدیه مناسب و مجرب و شیاف آن مسهل خلط خام و رافع قولنج و مخرج کرم معده خصوصاً در اطفال و مدر بول.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال و چهار درم آن کشنده است به جراحت امعا و احشا و ذرور سوخته آن در ظرف سفالی جهت ناصور مفید که موضع را اول با آب گرم پاک بشویند و خشک کنند پس بر آن بپاشند مجرب و آب آن خصوصاً آب اول تیزاب است و آشامیدن آن قتال تا چهار درهم به سوزش حلق و معده و مجاری غذا و قی و اسهال شدید و بسا باشد که اعضای باطنی را متقرح و سوراخ گرداند و مداوای آن همچنین صابون خورده قی نمودن با آب گرم و روغن کنجد است با کدو و بعد از آن آب



گوشتهای چرب با روغن بادام نوشیدن و آشامیدن ماءالخیار با روغن بنفشه و قی نمودن بدان و آشامیدن مرق دجاج با حب یقطین پخته و باکی نیست به آشامیدن یک دانگ کافور و مالیدن تیزاب بر محل لسع و عض حیوانات سمی جاذب و مانع انتشار آنست و به تقرح دفع گرداند.

◄صاصفراس

به فتح صاد و الف و فتح صاد و سکون فا و فتح را و الف و سین همه مهمله.

ماهیت آن: از ادویه جدیده است که از بلده مسمی به فلوریده از بلاد ارض جدید می‌آورند و آن پوست درختی است بعضی ضخیم و بعضی نازک شبیه به دارچینی در شکل و رنگ و بو و طعم آن قریب به رازیانه و با حدت و عطریت و درخت آن شبیه به درخت صنوبر در دهنیت و سایر اوصاف و با حدت و برگ آن مدور و مشرف به شرفه و چون خشک شود خوشبو گردد زیاده از تازه آن و تنه درخت آن شبیه به کمثری در قطر و سبز رنگ مایل به تیرگی و در صلابت و رخاوت معتدل. منبت آن صحراهای معتدله در حرارت و برودت و رخاوت و صلابت و مستعمل بیشتر قشر آن است.

طبیعت آن: در اول سوم گرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی گرمی و خشکی قشر آن زیاده از چوب آن.

افعال و خواص آن: ملطف و مرقق و رطوبات لزجه و مقطع آنها و مفتح سدد عتیقه در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی اعضای رییسه و ضعیفه و قوا و موافق حرارت غریزیه به سبب عطریت رایحه و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از ماده بارده رطبه به تعریق و ادرار و ضیق‌النفس و سرفه کهنه و فواق و قی و غثیان و هیضه و سوءالمزاج بارده از معده و کبد و مثانه و وجع گرده و مفاصل قدیم حادث از ماده بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و زایل کننده عسرالبول حادث از سنگ گرده و مثانه و از غرایب آثار آنست که اطلاق طبیعت می‌نماید و اسهال نیز با وجود یبسی که دارد به سبب فادزهریت و جهت امراض سمی به تمامی خصوصاً طاعون و حمی ربع و نایبه و وباییه حتی آنکه گفته‌اند نگاهداشتن قطعه‌ای از قشر آن در دهان و فرو بردن آب آن در ایام وبا بسیار نافع و مانع سرایت عفونت هوا است باذن الله تعالی و نیز جهت تسکین درد دندان نافع چون مرطوب‌المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع ولیکن مناسب محرورالمزاج و همچنین یابس‌المزاج نیست مگر نزد احتیاج و ضرورت برای طبیب حاذق و تدبیر او و جهت آنکه استعمال او در چنین مزاجی خطرناک است به حدی که تدبیر و اصلاح آن دشوار و طبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظه مزاج و سن و بلد و فصل و مرض و غیره نموده با ادویه مصلحه و مبدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مفرط با ادویه مسمنه بارده استعمال نموده باذن الله تعالی هزال برطرف گشته و تسمین حاصل شده جهت آنکه از شأن این دوا است بدرقه و رسانیدن قوای ادویه‌ای که ترکیب به آن نموده‌اند به سوی محل مقصود پیش از فتور قوت و سقوط تأثیر آن به سهولت و لهذا نفع آن در امراض متضاده بزرگ و بسیار است با ادویه مناسبه هر علت و طرق استعمال آن به وجه کثیره است و اشهر و اقوی همه آنست که بگیرند چوب یا قشر آن پنج درهم یا شش درهم به حسب رأی طبیب و اقتضای وقت و به کارد ریزه ریزه نموده در یکصد و پنجاه درم آب یک شب و یک روز بخیسانند پس در دیگ کرده سر آن را بسته به نحوی که مطلقاً بخار آن بیرون نرود پس در ظرف گلی لعابدار با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و پنجاه درم بماند پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس سر آن را گشاده صاف نمایند و با شکر پنج مثقال و یا بدون آن نیم گرم بیاشامند و بر ثفل آن دو صد درهم آب داخل کرده با آتش ملایم جوش دهند تا یکصد درهم بماند و صاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند بیاشامند و همچنین تا بیست و یک روز یا چهل روز به حسب رأی طبیب و کلفت و مشقت پرهیز از محافظت هوا و غیر آن بطور چوب چینی نیست و جهت هر مرض با ادویه مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند.

◄صاصلی

به فتح صاد و الف و کسر صاد مهمله و لام و یا آخر حروف و صوصلا و شاصلی نیز و به یونانی ارتینوس غالا نامند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به حلفای تازه روییده و از آن کوچک‌تر و شاخهای آن باریک و نرم و نازک و زودشکن مایل به سفیدی به قدر دو شبر و بالای آن متشعب به سه چهار شعبه و تازه آن مأکول و اندرون گل آن سفید و تخم آن شبیه به شونیز و از آن سبزتر و قایم مقام شونیز و خبازان بر نان می‌پاشند به جای شونیز و بیخ آن شبیه به بلبوس کوچکی خام و پخته آن را می‌خورند. نواب معتمدالملوک سیدعلوی خان قدس سره نوشته‌اند شاید قاقلی و یا نوعی از آن باشد زیرا که شبیه بدان است در ماهیت و خواص و افعال.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: جهت درد فواد و ابرده و ریاح فم معده نافع و تخم آن در افعال شبیه به شونیز است و بسیار خوردن بیخ آن محرک باه و رافع وجع فواد بارده است.



◀صامریوما
به فتح صاد و الف و فتح میم و سکون رای مهمله و ضم یـای مثناة تحتانیه و سکون واو و فتح میم و الف لغت سـریانی اسـت و اهـل اندلس ترنشول و به دیار مصر گیاه عقـرب و بعضـی عربـان آن را غبرا نامند جهت آنکه رنگ آن اغبـر اسـت و بعضـی لاجوردیـه جهت آنکه رنگ عصاره گل آن لاجـوردی اسـت و گوینـد اسـم گیاهی است که به هندی آن را لجالو گویند.

ماهیت آن: نباتی است و دو نوع می‌باشد کبیر و صغیر. کبیـر آن را از یک بیخ چهار پنج شاخ می‌روید و شاخ‌هـای آن پـر شـعبه و برگ آن شبیه برگ سیب و از آن کوچـک‌تـر و زغـب‌دار و بـا خشونت و گل آن سرخ لاجوردی و منحنـی ماننـد دنبالـه عقـرب منبت آن زمینهای خشن و صغیر آن را برگ کوچک‌تر و مـدور و ساق آن مفروش به روی زمین و گل آن لاجـوردی و منبـت آن کنار آبها و جاها که آب در آن ماند و بر طرف گردد و مسـتعمل برگ و ساق و تخم آن است و بیخ آن را چندان منفعتی ننوشته‌اند.

طبیعـت آن: گـرم و خشـک در دویّـم و حـرارت آن زیـاده از یبوست آنست.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و مسهل بلغـم و مـره سـودا و مدر حیض و مخرج جنین و تریاق سم عقرب و رتیلا و آشـامیدن آب چهار عدد از شاخ آن به تمامه از برگ وگل و تخم با عسل و یا با فانید شیرین نموده جهت اسهال مره صفرا و با شـراب جهـت رفع سمیت عقرب و رتیلا و همچنین آشامیدن دو درم از تخـم آن سنگ مثانه را نیز بریزاند و گفته‌اند بلع نمودن چهار عدد از ثمـر آن بـیش از نوبـه تـب ربـع بـه یـک سـاعت و سـه عـدد بـرای حمی مثلثه یعنی غب مؤثر و ضماد آن جهت رفـع ثواليـل و قوبـا مفید و ضماد برگ آن با شیر جهـت تحلیـل اورام حجـب دمـاغ اطفـال و نقـرس و التـوای عصـب و آشـامیدن ثمـر نـوع صـغیر آن با اندک نمک هنـدی و یـا نطـرون جهـت دفـع اقسـام کـرم معده و امعا و ضماد آن با سرکه جهت ثآلیل برآمده آویخته نـافع و گویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع گزیـدن عقـرب و رتـیلا است.

مضر سپرز، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: تا دو درم و صـاحب تحفـه نوشـته کـه امـین الدوله درخت حب السمنه را صامریوما دانسته و لجالو در حـرف اللام ان شاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

◀صاب
اسم عربی جمیع اشیایی اسـت کـه بسـیار تلـخ و تنـد باشـد و بـر قثاءالحمار و بر گیاهی که یتوع آن تند و تلخ است نیز اطلاق می‌نمایند.

فصل الصاد مع الباء الموحده

◀صبر
به کسر صـاد و سـکون بـا و رای مهملـه و بـه فـتح اول و کسـر دویّم نیز آمده و آن را صبارا نیـز نامنـد لغـت عربـی اسـت و بـه سریانی علوی و به یونانی فیقرا و الیا و به رومی نیز الیا و به هندی ایلیا و الوا و ایلـوا و یـول سـیاه و در بنگالـه مصـبر نیـز نامنـد و درخت آن را اهل شام و نـواح آن صـبارا و بـه هنـدی کهیکـوار نامند.

ماهیت آن: عصاره و بعضی گفته‌اند صمغ درختی است به بلنـدی یک قامت و در بعضی بلاد کوتاه‌تر و در بعضی بلندتر مـی‌شـود و از بیخ آن برگ‌های بلند ده عدد و زیاده نیـز مـی‌رویـد شـبیه بـه برگ عنصل و از آن بسیار بلندتر تا به دو ذرع و اندک عریض‌تـر و طرف پایین برگ آن عریض‌تر و ضخیم‌تر از طـرف بـالای آن و سر آن باریک و بر اطراف برگ آن خارهای صلب کوتـاه و دور از هم و جوف آن متخلخل و مملو از رطوبت غلـیظ لـزج بسـیار تلخی که صبر از آن به عمـل مـی‌آیـد یعنـی عصـاره آنسـت کـه خیکچه‌ها می‌کنند و یا در ظرفهای گشـاده خشـک مـی‌نماینـد و چون برگ‌های آن بلند شـود و کهنـه گـردد از بـیخ آن و وسـط برگ‌ها شاخی می‌روید قریب به ذرعی پـر از رطوبـت عسـلی بـا اندک حلاوتی و حدتی و کریه الرایحه و بر سر آن ثمـری شـبیه به غوره خرما و در آخر سرخ می‌گردد و بـیخ آن بـه قـدر شـلغم بزرگی و نر و ماده می‌باشد علامت نر آن آنست که دو طرف ثمر آن باریک و ماده آن را متساوی و جمیع اجـزای درخـت آن تلـخ است خصوصاً رطوبت آن که ذکر یافت و گفته‌اند صبر سـه قسـم می‌باشد یکی عربی که از جزیره سقوطره که بر دهنه دریای قلـزم و سرحد حبشه و یمن واقع است و در آن جزیره کنـدر و مقـل و دم الاخوین نیز بسیار به هم می‌رسد و صبر آنجـا زرد و زعفرانـی تیره سرخ رنگ اشقر صـاف بـراق چسـبنده صـلب کبـدی شـکل زودشکن می‌باشد و اجزای آن در حین شکستن ریزه ریزه می‌شـود و بهترین آن و مستعمل از داخل و ادویه عین و خـالص از رمـل و سنگریزه خوشبوی آن است که با حدت و لذع باشد و بوی مـر از آن آیـد چـون نفـس گـرم بـدان رسـد و دویّـم هنـدی و آن زرد کمرنگ مایل به سـیاهی غیـر صـافی و از سـقوطری در اوصـاف مـذکوره کمتـر و ضـعیف العمـل‌تـر خـصوص از داخـل و سـوم سمیخانی به فتح سین مهمله و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح خای معجمه و الف و کسر نون و یای نسـبت نـام بلـدی از بخارستان است و آن را صبر فارسی نیـز نامنـد و ایـن زبـون‌تـرین اقسام است و سیاه رنـگ غیـر صـافی شـبیه بـه دردی و رملـی و دیرشکن و بدبو و سخیف و سبک و بسیار ضعیف العمل از خارج و از داخل غیر مستعمل و محمد بن احمد دینوری نوشته که یـک



قسم دیگر نیز می‌باشد مشهور به خضرمی و این بعد از سقوطری و بهتر از هندی و فارسی است و بعضی این قسم را یمانی گفته‌اند و قوّت صبر تا چهار سال باقی می‌ماند یعنی کمتر از چهار ساله آن قوی‌العمل و از چهار سال گذشته تا هفت ساله آن بسیار ضعیف‌العمل و غیرمستعمل و باید که مبالغه در ساییدن آن نمایند تا به خمل معده بچسبد و خوب عمل نماید و جوانان و صفراوی مزاجان و محرورین و صاحبان ضعیف‌الاحشا به تخصیص صاحبان ضعف امعا و ماساریقا و جگر و علل مقعده و بواسیر و کسانی که در ابدان ایشان خون غالب و عروقشان ضیق باشد و در هواهای بسیار گرم و یا بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند و همچنین هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آن را فاسد سازد و صبر را مغشوش با اقاقیا و صمغ عربی و امثال اینها می‌نمایند و فرق به رایحه و طعم و صلابت آنست که اهل خبرت می‌شناسند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و بعضی در سیّم خشک و بعضی در اول خشک گفته‌اند و قول اول اصح می‌نماید و تلخی طعم و قبض آن دلالت بر مرکب القوی بودن آن دارد و این اقوی است.

افعال و خواص آن: مفتح سدد کبد و غیر آن و محلل ریاح احشا و مسهل قوی هر خلط مهیای مجتمع در معده و سر و مفاصل و غیرها و ضعیف الاثر در غیر آن و جاذب از اقاصی بدن و منقی معده و عروق از اوساخ و مسهل و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مایی و صفرایی و زایل کننده یرقان به قوّت اسهال و تفتیح سدده کبد و بهترین دوایی است برای معده و منقی و مقوی آن است و مقوی قوّت باصره و سایر حواس و دافع مالیخولیا و حدیث نفس و اکثر امراض دماغی حادث به مشارکت معده زیرا که معده را با آنها کمال شرکت است و منوم و مجفف بی‌لذع خصوص مغسول آن و ملصق نواصیر غایره و مدمل قروح عسرة الاندمال خصوص که در دبر و مذاکیر باشد و مانع خباثت مواد آنها است و اگر بیش از برآمدن عرق بدنی یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز پی هم بدین ترتیب بخورند که روز اول نیم درهم و روز دوم یک درهم و روز سوم یک درهم و نیم و قدری بر آن موضع گذارند ماده آن را به تحلیل برد و باطل سازد و آشامیدن یک مثقال و نیم آن با آب نیم گرم اسهال معده نماید به قوّت و تنقیه آن کند از فضول و با ماءالعسل اسهال بلغم و صفرا نماید و گاه است که چون صبح و شام چند حبه از آن با مصلحات آن و راتینج و عسل کف گرفته به قوام آورده سرشته فرو برند با آب گرم اسهال بطن نماید و فاسد نگرداند طعام را در معده و اوجاع معده را در یک روز زایل گرداند و با مصطکی منقی دماغ و با غاریقون جهت مفاصل و ربو و تنقیه سینه و یک درم آن با آب سرد جهت نفث الدم و یرقان و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با ادویه مناسبه جهت جمیع امراض سوداویه و اخراج اقسام کرم معده و امعا و امراض طحال و گرده و رفع تشنگی حادث از صفرای مخلوط به بلغم و اعاده کردن شهوت طعام باطل شده و اصلاح و التهاب حادث در لهات از حرارت صفرای کاین در معده و یا ادویه مسهله و رفع ضرر آنها از معده چون به اطفال شیرخواره با ادویه مناسبه بخورانند کرم شکم ایشان را دفع نماید و اگر به طفل بخورانند و به مرضعه او بخورانند نیز همان اثر دارد به اعتبار تأثیر در شیر او و در طب قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز پی هم هر روز مقدار یک مثقال آن را بخورند و سه روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند و همچنین عقده‌ها و گره‌های مزمنه قدیمه را به تحلیل برد.

مقدار شربت معتدل آن: یک مثقال و یک و نیم درهم آن مسهل و سه درهم آن منقی اخلاط فاسده و اکثار آن مورث اسهال الدم.

بــدل آن: در اورام و جراحات دو وزن آن حضض مکی و در اسهال نیم وزن آن تربد و قدری سقمونیا و گفته‌اند به وزن آن افسنتین و نصف وزن آن زعفران.

مضر امعا و معده و کبد ضعیف و مقعده به جهت آنکه مرخی و مفتح افواه عروق مقعده است و مورث سحج، **مصلح** آن در امعا کثیرا و در ضعف معده و کبد برگ گل سرخ و مصطکی و در مقعده مقل و چرب نمودن آن موضع به روغن گل یا روغن بنفشه و یا پیه بز و مقوی فعل آن عسل و افاویه و هلیله زرد است و اقسام زبون آن گاه باشد که تا سه روز در معده بماند باعث قلق و کرب گردد و املاح آن عندالضرورت زیرا که استعمال آنها بی‌ضرورت جایز نیست غسل آنست با گلاب و با برگ گل سرخ و مصطکی و افسنتین و مقل و ماءالعسل و یا با طبیخ افاویه و عسل آشامیدن و اکتحال آن مقوی باصره و سلاق و حکه و جرب و غلظ اجفان و پر کننده قروح غایره چشم و چاق کننده آن و قاطع دم منبعث به سوی آن و طلای آن با روغن گل جهت قروح چشم و جرب و اوجاع آن که از جانب موافق باشد و تجفیف رطوبات آن و بر پیشانی و صدغین جهت تنقیه فضول صفراوی از دماغ و تسکین صداع و با نمک و نطرون بر پیش سر جهت منع نزلات بارده و تسخین دماغ و مجفف رطوبات آن و با آب برگ بارتنگ و با سرکه جهت قروح رطبه سر اطفال و با اقاقیا جهت استحکام شئون سر ایشان و با آب برگ بارتنگ جهت قروح بینی و گوش و با روغن کدوی شیرین جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن موی سر و ریش و دفع قمل و رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که



خون در آن مرده بنفش شده باشد و رفع آثار جلد و نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده و نمله و باد سرخ و داخس و قروح خبیثه و اوجاع ظهر و مفاصل و بواسیر و به دستور با شراب و عسل جهت کوفتگی اعضا و عضلات دو طرف زبان و لثه و اورام دهان و منخرین و قروح عسرة الاندمال خصوصاً که بر انف و مذاکیر و دبر باشد و با آب گشنیز تازه و سرکه جهت حمره و شری و با شراب حلو جهت دانه‌های بواسیر و برآمدگی و آویختگی دانه‌های آن و قطع آمدن خون از آنها و شقاق مقعده و با آب گندنا جهت اسقاط دانه بواسیر امّا باید که بعد از اسقاط سرب را با روغن گل ساییده بر آن موضع بمالند و مطبوخ آن با آب گندنا و سلخ‌الحیه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض مقعده با تکرار عمل بی‌نظیر و طلای آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه بر بدن موتی حافظ اجساد آنها از تعفن و زود از هم پاشیدن و ضماد محلول آن در وسخ صوف که از طبخ برآورده باشند بر اعضا جهت تسکین وجع حادث از رض و فسخ و غسول آن با سرکه جهت حزاز و سعفه و داءالثعلب و بخور آن و گرفتن دخان آن با انبوبه و با قمعی جهت ربو با مداومت بر آن بهترین دوایی است و تحقین بدان جهت بواسیر نافع و ذرور آن مجفف زخمها و التیام دهنده آنها و جهت قروح قضیب و فرج و اعضای عصبانی به نهایت مفید و با استخوان پوسیده بالسویه جهت دفع آکله و بواسیر و قروح خبیثه مجرب و زنان اهل هند را دستور است که چون شکم اطفال شیرخواره قبض می‌شود و از آن درد و وجع به هم می‌رسد صبر را با آب حل کرده بر برگ تانبول بنگاله مالیده گرم کرده به زیر ناف ایشان مایل به طرف چپ موضع کبد را به جهت مضرت آن مران را گذاشته می‌چسبانند اسهال می‌آورد و درد وجع آن را زایل می‌گرداند و گویند که چون قطعه‌ای از برگ را شق نموده و بر آن زردچوبه و قلیلی افیون نرم سوده بپاشند و بر ورم کش ران که خیارک نامند گرم کرده ببندند به تحلیل برد و صبر مغسول ضعیف‌العمل‌تر از غیر مغسول و حدت و لذع آن کمتر جهت آنکه اجزای لطیفه مسهله آن زایل می‌گردد و یا ناقص امّا نفع آن از برای معده ضعیف بیشتر از غیر مغسول و همچنین برای اکثر امراض چشم و دستور غسل آن در قرابادین ذکر یافت و از ادویه شریفه و جزو اعظم ایارجات و شبیارات و اکثر حبوب مسهله است و داءالصبر و ضماد و طلا و قرص و مطبوخ و معجون و نقوع آن در قرابادین مذکور شد.

◄ صبّی
عصاره سنای مکی است که از آن قرصها سازند به جهت رفع اورام بغایت نافع است.

فصل الصاد مع الحاء المهمله

◄ صحنات
به فتح صاد و سکون حا و فتح نون و الف و تای مثناة فوقانیه به فارسی ماهیانه نامند.

ماهیت آن: در قرابادین مذکور شد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مجفف رطوبات معده و قاطع بلاغم و جالی آن و دافع بدبویی دهان که از رطوبات فاسده معده و یا ضعف آن باشد و جهت فالج و امراض بارده و وجع ورک و تقویت هاضمه و برانگیختن اشتها نافع.

مضر محرورین و سوداوی مزاجان زیرا که محرق خون و مولد خلط ردی و سودا و امراض حادثه از آن و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و جرب و حکه و صداع است، **مصلح** آن بالخاصیت زنجبیل و مغز کاهو و یا سرکه و ترشیها استعمال نمودن است.

فصل الصاد مع الدال المهمله

◄ صدف
به تحریک صاد و دال و فا به هندی سیپ و به فرنگی بلینه نامند.

ماهیت آن: گویند با حلزون مرادف است و شاید حلزون اسم جنس باشد و صدف نوعی از آن یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب و پهن شبیه به استخوان و در صلابت و رخاوت مابین حجر و عظم باشد آن را صدف و آنچه به اشکال مختلفه باشد آن را حلزون نامند و حلزون در حرف الحا مذکور شد و مراد از مطلق آن صدف مروارید است و بیان صدف مروارید در لؤلؤ انشاالله تعالی خواهد شد و در قرابادین ذکر یافت و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد.

طبیعت آن: بعضی گرم است و بعضی سرد و بعد از سوختن گرم و لطیف می‌گردد و خشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن.

افعال و خواص آن: ملطف و جالی و حابس اسهال و نفث الدم و نزف الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای آن و آکله و جلای دندان شرباً و ذروراً و سنوناً و نفوخ صدف سفید ساییده خصوصاً پوست داخلی آن در بینی جهت رعاف و اکتحال آن جهت قرحه چشم و سلاق و شعر زاید و ضماد صدف زرد معروف به خف الغراب محرق مخلوط به قطران بر اجفان مانع روییدن شعر زاید و با سرکه چون بسرشند و بر ثوالیل و بواسیر گذارند زایل سازد و مجرب و سنون صدف محرق با نمک جهت درد دندان و تجفیف لثه سست شده و استحکام آن و دفع تعفن جراحات متعفنه و گفته‌اند که آن را بسیار نباید سایید تا معین باشد بر



قوّت جلای آن و ضماد آن جهت استسقا نافع امّا باید کـه از بـدن جدا ننمایند و بگذارند که خود بخود بریزد و برّی آن در این فعل اقوی است و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتـش و با آب گرم و با روغن گرم و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و چون با سرکه بسـایند و بـر بنـاگوش بمالنـد صـداع دایمی نزلی را زایل سازد و مالیدن سوخته نرم سوده آن بر اوجـاع بارده رطبه مسکن و زایل کننده آنست. جالینوس گفته که صدف هندی محرق بالخاصیه رافع درد فـؤاد اسـت و بخـور آن جهـت بواسیر و بستن گوشت آن بر عضو جاذب پیکان استخوان به ظاهر و خوردن آن زایل کننده سایر ریاح و سردی‌ها از بدن و ضماد آن به زیر ناف و بر قطن مقوی باه و آشامیدن امـراق لحـوم اصـداف صغار مسهل بطن و صدف فرفیر یعنی بنفش را چون طـبخ نماینـد در روغن و تدهین بدان نمایند محافظت می‌کند موی را از افتـادن و چون با سرکه بیاشامند طحال را زایل سازد.

◀صدف البواسیر

معروف به خف الغراب است و در ساحل دریـای قلـزم و حجـاز بسیار است و شبیه به حلزون مگر آنکه با طبقات و بدبو و بنفش مایل به سیاهی و در سواحل قلزم معروف به رکیه اسـت و بخـور و ضماد محرق آن با عسل جهت بواسیر و ثآلیل و زحیر نافع.

◀صدف الفرفیر

که فرفور نیز نامند نوعی صدفی است مایل به سیاهی و در غایـت صلابت. بخور آن مخرج مشیمه و رافـع اختنـاق رحـم و اکتحـال محرق آن بغایت جالی است.

فصل الصاد مع الراء المهمله

◀صریمة الجدی

به فتح صاد و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم و تـای مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهملـه و یـا در اندلس آن را سلطان الجبل نامند.

ماهیت آن: نباتی است شاخ‌های آن غلیظ گره‌دار که می‌پیچد بـر مجاور خـود و بـرگ آن شـبیه بـه بـرگ لـبلاب کبیـر و از آن کوچک‌تر و گل آن سفید و خوشبو و ثمر آن مانند ثمر لـبلاب و با لزوجت و اندک حرافت. منبت آن جبال و مواضع خشنه.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و در وسـط آن خشـک و تـا اول سیّم نیز گرم گفته‌اند.

افعال و خواص آن: آشامیدن تخم آن مفتح سـدد و مـدر بـول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقی رحم از فضلات و هر روز یک مثقال آن با شراب سفید و امثال آن به قدر نیم رطل جهـت عسـر نفس و تنقیه رحم و رفع طحال و سموم مفید.

مضر گرده، **مصلح** آن عناب.

مقدار شربت آن: تا دو درهم و بوییـدن گـل آن مقـوی دمـاغ و منشط و محرک باه و بیخ آن را منفعتی ننوشته‌اند.

◀صرد

به ضم صاد و فتح را و دال مهمله جمع آن صراد آمده.

ماهیت آن: مرغـی اسـت کـه بـه فارسـی سـبز کـرا و ترنشـک اورکاک نیز نامند و بـه عربـی سـوام و کنیـت آن ابـوکثیر و آن طایریست ابلق سر و منقار آن بزرگ و او را برثن یعنی کف پـا و انگشتان بزرگ است و دیده نمی‌شود مگـر بـر شـاخه درخـت و کسی را دست بر آن نیست و بسیار شریرالنفس گریزنده و دشـمن گوشت است و آن را صفیر مختلف است هر طایری را که خواهد صید نماید به زبان آن صفیر برمی‌آورد و بـه زبـان آن نـزد خـود می‌طلبد و چون طایر بسیار نزد آن جمـع شـدند بـه هریـک کـه می‌خواهد حمله می‌نماید و به منقار خـود کـه بسـیار تیـز اسـت گرفته از میان قد او دو نیمه کرده می‌خورد و همیشه کار آن این است و مأوای آن سر درخت‌های بلند و قلاع و حصون است و در حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مـروی اسـت که آن حضرت به دست ابن قانع صرد دیدند فرمودند که ایـن اول طایریست که در روز عاشورا روزه نگاهداشت و نیـز در حـدیث دیگر وارد است که نهی فرمودند از قتال مورچه و زنبور عسـل و صرد و هدهد و گوشت آن حرام است.

◀صرصر

به ضم دو صاد مهمله و در میان و آخر رای ساکنه مهملتـین و بـه فتح هر دو صاد نیز آمده لغت عربی است جمـع آن صراصـر و بـه سریانی و به شیرازی چهره ریسـک و اهـل انـدلس جغالـه و بـه فارسی چرواسک و عربان صراد اللیل و به اصـفهانی زنجـره و در تنکابن جیک و به هندی جهینکر نامند.

ماهیت آن: حیوانی است معروف شبیه به ملخ و بسیـار کوچک و در خانه‌ها و باغها و شکاف دیوارها می‌باشد و شبها بسیار صـدا می‌کند به مدت طولانی متصل به هم خصوص در گرمـا و شـبهای تار.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خـواص آن: خـوردن بریـان آن جهـت اوجـاع مثانـه و ساییده خشک کرده آن با فلفل جهت قولنجی کـه اطبـا از عـلاج آن عاجز باشند نافع که از پنج عـدد تـا ده عـدد آن را بـا مثـل آن عسل و فلفل به حسب قوّت و شدت و ضعف و خفت علت با آب



گرم و یا جلاب عسل و یا شکر بیاشامند در ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته‌اند و قطور زیت مطبوخ آن در آن خصوصاً مطبوخ اطراف آن جهت تسکین درد گوش و گویند چون دو عدد یا سه عدد آن را در انبوبه نی کرده و سر آن بند کرده زیر بالین گذارند مادام که آن در زیر بالین باشد صاحب آن را خواب نیاید.

فصل الصاد مع العین المهمله

◀صعتر

به فتح صاد و سکون عین و فتح تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و سعتر به سین مهمله به جای صاد نیز آمده ولیکن اطبا بیشتر به صاد می‌نویسند تا ملتبس و مشتبه به شعیر نشود و به شین معجمه و به زای معجمه نیز آمده و به رومی لزموش و به یونانی صعتروس و اوریغاسن و به فارسی آبشن و اوشن و به ترکی کلکلیک و به اصفهانی اویشم و به هندی ساتر نامند.

ماهیت آن: برگ گیاهی است و انواع می‌باشد بستانی و برّی و جبلی. بستانی را به فارسی مرزه نامند و برگ بستانی مدور و برگ برّی بعضی طولانی ریزه و بعضی برگ آن نازک و جبلی عریض و مدور و آنچه رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی و آنچه سفید نزد بعضی مردم مشهور به جوزی است و صعتر شوار نیز نامند و انواع دیگر نیز می‌باشد و همه در طعم تند و خوشبو و گل همه کبود بهترین آن برگ کوچک تازه برّی آنست و دراز برگ آن بهتر از مدور برگ آنست.

طبیعت آن: در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته‌اند و گرمی و خشکی جبلی آن زیاده.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و مقطع و مجفف و محلل ریاح و بلاغم و ملطف اغذیه غلیظه و مبهی و مشهی غذا و منقی ریه و معده و جگر و امعا از رطوبات و بلاغم و مانع صعود ابخره به دماغ و دافع جشای بلغمی و مسکن وجع دندان و ورک حادث از سردی و وجع مثانه و رحم و مدر بول و حیض و با قوّت تریاقیت و خوردن آن با آب انجیر جهت ربو و سرفه و با انجیر خشک و عرق آورد و رنگ رو را نیکو گرداند و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و غثیان و وجع فواد و قولنج ریحی و ثقلی بلغمی و مغص و مخرج اقسام کرم معده و حب القرع و به دستور با عسل و اگر پیش از ادویه مسهله بخورند باعث تهیه اخلاط است برای دفع به مسهل به آسانی و با آب کرفس جهت تفتیت حصات و عسرالبول و با میپختج جهت دفع مضرت شوکران و افیون و با سکنجبین جهت رفع مضرت جنین و با بادروج و ترب جهت وجع ورک و ثقل حاصل از رطوبات شرباً و ضماداً و با روغن زیتون جهت انواع

مغص و آشامیدن سرکه که صعتر در آن خیسانیده و با سکنجبین مصنوع از آن هر گاه سرفه نباشد جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و با خیارزه جهت کوفتگی عضل و معده و جگر و لعوق آن با عسل جهت ورم ملازه و ریه گرم و سرفه رطوبی و عقرب گزیده و سایر هوام و مضغ آن جهت تسکین درد دندان و تقویت بصر و سفوف آن با مثل آن شکر جهت قطع صعود ابخره و تقویت چشم و با اطعمه غلیظه باعث خوشبویی و سرعت انحدار و زیادتی لذت و لطافت آنها است مانند هریسه گندم و باقلا و عدس و کله و پاچه و گوشت گوساله و مانند اینها و محلل ریاح و نفخ آنها و با جمیع بقول مضر عین خواه گرم باشد خواه بارد رافع ضرر آنها و با سرکه بهترین نان خورشی است و آشامیدن سه درم آن با عسل جهت گزیدن عقرب و سایر هوام و مضمضه آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و اکتحال آب معصور آن جهت رفع بیاض و شب کوری و سعوط آن با روغن ایرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسیار از دماغ و قطور آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه و با شیر جهت تسکین وجع آن و ضماد آن با عسل جهت اورام صلبه و عرق النساء و وجع ورک و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح جوف ایشان و با سویق جهت تحلیل اورام بلغمی و با گندم جهت وجع ورک و ضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و رایحه بخور آن و افتراش بدان جهت گریزانیدن هوام و آشامیدن مطبوخ شاخ‌های آن با مثل آن عناب که در چهار مثل آن آب جوش دهند تا به ربع رسد جهت تصفیه خون غلیظ بالخاصیه مؤثر و گل آن مسهل مره سودا و بلغم امّا ضعیفتر از افتیمون و قوی‌تر از حاشا چون دو مثقال آن را با سرکه و نمک بیاشامند اسهال سودا و بلغم نماید و ادرار بول و حیض کند و عصاره گل تازه آن محلل ورم عضل دو طرف زبان و لهات و قلاع دهان در آخر علت و مربای آن با شکر و یا عسل و به دستور گلقند دو مثقال آن در دفع سموم و امراض بارده قوی‌الاثر و چون شب وقت خواب مقدار یک مثقال آن را بخورند و بخوابند و مداومت بر آن نمایند منع صعود ابخره به دماغ و نزول آب به چشم نماید و ذهن را تقویت بخشد و رنگ رو را نیکو گرداند و روغن گل آن به تنهایی با جمیع اجزای آن به دستور مقرر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا و اوجاع ظهر و مفاصل و خصوصاً قولنج و امراض نواحی معده و امعا بهتر از روغن‌های دیگر و تخم آن در جمیع افعال قوی‌تر از برگ آن و مفتح سدد و رافع یرقان و مهیج باه وخاییدن آن مسکن درد دندان و محرک اشتها و چون در نان داخل نمایند دافع ضرر مأکولات و معین بر باه مبرودین و صعتر **مضر** ریه، **مصلح** آن سرکه.



مقدار شربت آن: تا پنج مثقال است.

فصل الصاد المهمله مع الفاء

◀صفراغون

به فتح صاد و سکون فا و فتح رای مهمله و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و نون.

ماهیت آن: اسم فرنگی مرغی است قریب به گنجشک خاکستری رنگ مایل به زردی و سبزی و منقار آن باریک و دم آن اندک بلند و بر آن نقطه‌های سفید و در موسم سرما بیشتر ظاهر می‌گردد و بر لب جوی و حوض نشسته صفیر می‌کند و دم خود را دایم حرکت می‌دهد بیشتر سنگریزه و ریزه‌های خشت می‌خورند به عربی ابوالليح و به فارسی دم جنبانک و دمیچه و به شیرازی مرغک سقا و به هندی حموله و کهنحن نیز نامند.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و گوشت آن تلخ با قوّت تریاقیت.

افعال و خواص آن: خوردن گوشت خام و به دستور محرق آن با ماءالعسل جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسرالبول بسیار نافع و مدر قوی است.

فصل الصاد مع اللام

◀صل

اسم قسمی از مار است که روی آن مدور باشد و گویند شنیدن آواز آن کشنده است.

فصل الصاد مع الميم

◀صمغ

به فتح صاد و سکون میم و غین معجمه و به فتح میم نیز آمده لغت عربی است به یونانی فوقمینون و به سریانی قاموز و به رومی دینون و به فارسی اردو و به شیرازی ازدو و به هندی کوند نامند.

ماهیت آن: رطوبتی است که از تنه بعضی اشجار تراوش می‌کند و منجمد و خشک می‌گردد و صمغ هر نباتی در طی ذکر آن مذکور شد و می‌شود و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت ام غیلان که مغیلان نیز نامند حاصل می‌گردد و بهترین آن زرد مایل به سفیدی صاف شفاف براق آنست که چون در آب اندارند و زمانی بماند منتفخ نگردد و تمام آن گداخته شود و چیزی از آن نماند و گداخته آن صاف و چسبنده باشد و چون قطعه‌ای از آن را در دهان بگذارند به دندان و کام بچسبد و منتفخ نشود بلکه گداخته گردد.

طبیعت آن: در گرمی معتدل و در دوم خشک و جالینوس گرم دانسته.

افعال و خواص آن: مغری و ملین صدر و قابض و مقوی معده و امعا و حافظ استخوان و مانع ریختن مواد به سینه و رافع حدت و نکایت ادویه حاده و اسهال صفراوی و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه و خشونت حلق و قصبه ریه و سینه و تصفیه صوت و منع انصباب مواد نزلی به سینه و معین بر اخراج نفث چون قدری از آن را در دهان گذاشته آب گداخته آن را اندک اندک بمکند و فرو برند و یا در حبوب و یا در ادویه مناسبه داخل کنند و از دو مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال و سحج امعا مجرب و بریان آن با روغن گل سرخ قاطع سیلان خون جمیع اعضا است سوای رحم و بواسیر و حابس اسهال. مداومت آن روزی یک مثقال که سوده با یک اوقیه روغن گاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم و نزف الدم صدر و ریه و سایر اعضای داخلی سوای رحم و بواسیر مجرب و به دستور با شیر بز تازه دوشیده و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور آن با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید.

مضر سفل، **مصلح** آن کثیرا و گویند گلاب و صندل.

بدل آن: صمغ بادام و حب الاس است.

◀صمغ البلاط

به فتح بای موحده و لام و الف و طای مهمله لغت عربی است و آن را لزاق العجر و لزاق الرخام و به یونانی لسوفلا به معنی غراء الحجر نامند.

در ماهیت آن اختلاف است دیسقوریدوس گوید چیزیست که از حجر رخام و حجری که از بلاد قوما می‌آورند می‌سازند با سریشم جلود و صاحب منهاج گفته بعضی از آن معدنی است و بعضی مرکب از صبر و دم الاخوین و علک‌البطم و انزروت و صمغ عربی از هر یک یک جزو و از بیخ مرجان که بسد است و زاج از هر یک نیم جزو بسیار نرم کوفته بیخته با آب صمغ محلول سرشته و بر دیوار گچکاری می‌مالند و می‌گذارند تا خشک گردد و هر چند خشک و کهنه گردد بهتر می‌شود و بغدادی گفته که آن نشاره بلاط مضاف به غری الجلود است که بسیار با هم می‌مالند و می‌سایند چند یوم پی در پی و صاحب تحفه نوشته که نشاره بلاط الکبران و غری الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوار خانه‌ها می‌مالیده‌اند و سنگ فرش خانه‌ها را که بلاط عبارت از آنست بدان مستحکم می‌کرده‌اند.

افعال و خواص آن: ذرور آن جهت الصاق موی زاید چشم و التیام جراحات تازه و منع آنها از تفتیح قوی و سریع الاثر و آنچه

صاحب منهاج بیان کرده در قلع بهق بسیار مؤثر دانسته‌اند.

◀صمغ الدامیثا

به فتح دال مهمله و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه و الف.

ماهیت آن: صمغی است تلخ مایل به سرخی و صاف در غایت حدت و جیش تفلیسی گفته که از بلاد فارس خیزد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و مسخن و محلل ریاح و در مزاج و سایر افعال قایم مقام حلتیت است مگر آنکه کریه‌الرایحه مانند آن نیست.

مقدار شربت آن: تا نیم درم.

◀صمله

غذایی است که از خمیر آرد گندم مثل بغرا ترتیب دهند و در افعال مانند بغرا است و مذکور شد.

فصل الصاد مع النون

◀صندل

به فتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب سندل به سین مهمله فارسی است و گویند لغت سریانی است و به یونانی حلوسطقاقیل و به رومی فلوریقا و به هندی چندن نامند.

ماهیت آن: چوب درختی است عظیم به قدر درخت گردکان و انبه و نیب و شاخ‌های آن افتاده بر روی زمین و ثمر آن در خوشه مانند حبة الخضرا. انطاکی گفته که برگ آن شبیه به برگ گردکان و نرم و نازک است و سه نوع می‌باشد یکی سفید نباتی رنگ و آن را صندل ابیض و به هندی چندن و دویّم زرد رنگ و آن را صندل اصفر و به هندی ملاکیر و سیّم سرخ تیره و آن را صندل احمر و به هندی رکت چندن نامند و منبت آن اکثر بلاد هند و سواحل دکهن و فرنگ است و بهترین از سفید و زرد آن آنست که خوشبو و کم ریشه و صلب و چرب و املس باشد و از سرخ آن آنچه تیره رنگ صاف کم ریشه و قوّت آن تا سی سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: سفید و زرد آن در سیّم سرد و در دویّم خشک و سرخ آن در دویّم سرد و در سیّم خشک.

افعال و خواص: سفید آن مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و با تریاقیت و محلل اورام حاره و جالب مواد مسدد و آشامیدن آن جهت خفقان حار و تبهای تند صفراوی و التهاب و منع صعود بخارات به دل و دماغ و برسام و ضعف قوّت حافظه و ذهن و دل و معده و جگر به تخصیص در محرورالمزاج و به دستور طلاءً و نیز طلای آن با گلاب و قلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حار و به تنهایی و یا با نیم وزن آن انزروت با سفیدی تخم مرغ بر پیشانی و صدغین جهت صداع حار و منع نزلات به چشم و سایر اعضا و به تنهایی و یا با ادویه بارده مناسبه جهت خفقان و وجع معده حار و رفع بدبویی نوره و عروق و با آب برگ عنب الثعلب و یا با آب حی العالم و یا با آب برگ خرفه و یا با آب طحلب و امثال اینها جهت نقرس حار و اورام حاره مانند حمره و نار فارسی و منع ریختن فضول به عضو در ابتدای علت و بالخاصیت طلای آن مورث حرارت و خارش شدید در بدن به سبب تکثیف مسام و میل ماده به باطن و رافع آن سرکه و روغنهای گرم و لطیف و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت، **مصلح** آن عسل و نبات .

مقدار شربت آن: یک مثقال.

بدل آن: نصف وزن آن کافور و بعضی اشنه گفته‌اند و بدل سرخ آن نصف وزن آن فوفل است و صندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح و غیر آن شرباً ضعیف‌تر و طلاءً قوی‌تر از سفید و طلای آن جهت درد سر حار و اورام حاره و ضماد آن با روغن زنبق جهت رفع تب و اعیا و با گلاب جهت رفع قلاع دهان و بدستور جهت درد آن. قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان ما در اضمده و غیر آن صندل سرخ است و در مشروبات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده‌اند بر آنکه در صندل سرخ جزو حاری نیز است که نفوذ می‌فرماید اجزای بارده را از خارج به داخل و لهذا اقوی است فعل آن از سفید در خارج و چون با سفید نیست اقوی است از سرخ در داخل و صاحب شفاءالاسقام گفته که آنچه مشاهده کرده‌ایم ما از اطبا آنست که استعمال می‌کنند صندل سفید را در اسهال صفراوی و سرخ را در اسهال دموی و هر دو را با هم در اسهال مختلط با هم و سه عدد از تخم آن را چون بیاشامند جهت بول‌الدم و حرقة البول و مرضی که به جای منی خون انزال شود مجرب دانسته‌اند و اطبای هند با آب زنجبیل تر که به هندی ادرک نامند استعمال می‌نمایند و جوارش و حب صندل و خمیرها و سفوف و اشربه و معجون و مفرح آن در قرابادین مذکور شد.

◀صن الوبر

به کسر صاد و نون و الف و لام و فتح واو و بای موحده و رای مهمله.

ماهیت آن: انطاکی گفته اقراصی است که در مغاره‌های بلاد یمن می‌یابند و به حجاز می‌آورند و در اصل و حقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد و بغدادی گفته که چیزی



است که از مغارات جبال یمن به مکه می‌آورند شبیه به صمغ و به رنگ مرو در مکه آن را اقراص ساخته می‌فروشند و بول الابل نامند و در حرف با مذکور شد و در وجه تسمیه آن بعضی گفته‌اند بول جانوری است قریب به جثه گربه که آن را وبر نامند چون در آن مغارات بول کند و غلیظ و منجمد و خشک گردد آن را اخذ می‌نمایند و نواب مرحوم نوشته‌اند ظن غالب آنست که این دوایی باشد که به هندی سلاجیت نامند و بعضی گویند ابوال تیوس جبلی است که در مغرات بر سنگها مجتمع می‌گردد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و در دویّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات خبیثه جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام نافع و حمول آن قاطع حمل و بواسیر را ضعیف گرداند و طلای آن با عسل با طول مکث مقرح بدن، **مصلح** آن روغن گل.

◀ صنوبر

به فتح صاد و نون و سکون واو و فتح بای موحده و رای مهمله لغت عربی است و ارزه نیز و به سریانی ازرند و به رومی بقطانیون و به یونانی قلوغیطون نامند.

ماهیت آن: دو صنف می‌باشد ذکر و انثی. ذکر آن دو نوع می‌باشد: یکی بستانی و آن درخت بزرگی است قریب به چنار برگ آن شبیه به خیاطه قوی و به خلال بلند بقدر یک شبر و سبز تیره رنگ و ثمر آن به شکل دل حیوان و به قدر دل گوسفند و بزرگ‌تر از آن و شبیه به ثمر شریفه که ثمر هندیست و خانه خانه و بعد از رسیدن خشک شدن از هم شکافته می‌گردد و خشبی است و مغزی ندارد و مأکول نیست و درخت آن را به فارسی ناژو و ناجو و به شیرازی کاج و ثمر آن را برکاج نامند و راتینج صمغ این است و دویّم جبلی که در سردسیر به هم می‌رسد و ثمر این نیز مأکول نیست و از مطلق آن مراد اینست و درخت این شبیه به درخت ابهل و به سریانی ازرند نامند و چوب این چرب و به جای شمع و چراغ و مشعل می‌سوزانند و قطرانی که از این به عمل می‌آید رقیق‌تر و قلیل المنفعت‌تر از شربین است و انثی آن نیز دو نوع است یکی کبیر و چلغوزه ثمر این است و در شیروان و اقصی آذربایجان و بعضی جاها از ملک روم و کشمیر و غیرها بسیار به هم می‌رسد و دویّم صغیر و آن را تنوب نامند و ثمر آن را قضم قریش و عامه اهل شیراز آن را فستق نامند امّا ثمری که معروف است نزد عامه اهل شیراز و عراق به چلغوزه فی‌الحقیقت از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانه صنوبر پهن و بی‌مغز و ثمر چلغوزه مغزدار و مغز آن اندک باریک فتیله شکل به قدر دانه خرمای کوچکی و در غلافی اندک صلب که به دست شکسته می‌گردد و ثمر آن را چون در آتش اندازند بعد از گرم شدن منشق گشته آوازی کرده دانه‌های چلغوزه از میان خانه‌های آن جسته برمی‌آیند و نیز نوعی دیگر از صنوبر می‌شود درخت آن متوسط در بزرگی و کوچکی و خوش منظر و آن را نوش نامند و برگ آن اندک پهن و مشرف متشعب خوش منظر و زنان اهل اصفهان و ایران در وقت حنا بستن نم کرده بر پشت دست گذاشته بالای آن حنا می‌بندند خوش‌نما می‌گردد و در شربین اشاره بدان شد و درخت صنوبر را خزان نمی‌باشد و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که نر آن را ثمر بی‌مغز و قطران او زبون‌تر از قطران شربین است ماده آن کوچک و بزرگ می‌باشد کوچک آن را صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمر آن مثل دل گوسفند و از آن بزرگ‌تر و مغز نر آن با تلخی و سفید و بی‌پرده رقیق سرخی و قضم قریش عبارت از آنست و در سمنان کثیرالوجود و راتینج صمغ آنست و بزرگ آن را صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت می‌شود و بسیار بزرگ و مغز ثمر آن را به اصطلاح آنجا چلغوزه و درخت آن را درخت چلغوزه نامند و ثمر آن به قدر بالنگی و مغز دانه‌های آن مثل قضم قریش و بالیده‌تر و شیرین‌تر از آن و در عراق چلغوزه مغز میوه‌ای را گویند که از بحرین می‌آورند و ظاهراً انبه باشد چه در صفات مثل انبه است و درخت آن به قدر زرد آلو و برگ آن همیشه سبز و انبوه و ثمر آن به قدر شفتالو و مستطیل و در طعام شبیه به آن و مغز دانه آن دراز و باریک و با پرده سرخی که ملاصق مغز بادام است به خلاف حب صنوبر که بی‌پرده سرخ و بالیده‌تر و کوتاه‌تر است و قول حکیم رحمة الله علیه تا آنجا که مثل قضم قریش و بالیده‌تر و شیرین‌تر از آنست درست است و عبارت بعد از آن که در عراق چلغوزه مغز میوه‌ای را می‌گویند که از بحرین می‌آورند و ظاهراً انبه باشد تا آخر اشتباه محض و غیر مطابق واقع است زیرا که انبه و تخم آن نه چنین است و انبه در حرف الالف مع النون مذکور شد و نیز نوشته که ظاهراً ساسفراش[۱] فرنگی عبارت از آن باشد این نیز اشتباه است و صاصفراس به دو صاد مهمله و در آخر آن سین است و در همین باب در صاد مع الالف و الصاد ذکر یافت و بالجمله بهترین آن تازه سفید بالیده چرب آنست.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و در دویّم نیز گفته‌اند و برگ و پوست آن گرم‌تر و خشک‌تر از مغز آن.

افعال و خواص آن: آشامیدن برگ و پوست آن جهت درد گلو و جراحت شش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و یک مثقال

۱. ساسفراس: ب، صاصفراس: کاف



از لحا و برگ آن با ماءالعسل جهت علل کبد و ورم و غلظ آن و خشک آن با آب سرد حابس بطن و ذرور آن مدمل مواضع ضرب رسیده و با آب گرم سوخته خصوصاً لحای نوع ذکر آن که اقوی است در این امر و طلای مخلوط لحا و برگ آن با مرداسنگ و دخان کندر جهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش و با موم و روغن مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم واقع بر ظاهر جلد و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه ساعیه و غسل به طبیخ آن جهت رفع اعیا و کچلی و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقعده و مضمضه به طبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بخور آن جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض با تکرار عمل و دخان آن مانند دخان کندر و قطران است در نفع جهت ریختن موی مژه و ابرو و گداختن ماق و تأکل آن و دمعه و ضعف بصر و سلاق و ضرب نافع و ضماد برگ تازه کوبیده آن جهت نزف الدم جراحات تازه و چوب آن که به دستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مؤلف تذکره نایب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته و چون ریزه نموده با سرکه بجوشانند و مضمضه بدان نمایند درد دندان را تسکین دهد و همچنین چوب آن را چون در دهان نگهدارند و پوست بیخ آن قابض و مجفف و دو مثقال آن جهت اسهال و سحج مفید و ذرور آن جهت سوختگی آتش و آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و حب صنوبر کبار در دویّم گرم و در اول تر و قوّت آن تا یک سال باقی است.

افعال و خواص آن: مبهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضا و باه و مفتح سدد و کاسر ریاح موذیه حاده و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر و یرقان و استسقا و درد گرده و مثانه حادث از حراقت مره صفرا و لعوق آن با عسل هر روز مقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب و جهت امراض ریه و تنقیه آن از اخلاط غلیظه و تنقیه گرده و سرفه کهنه خصوصاً با دوشاب مفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار نمودن بول و منع قرحه گرده و مثانه و با عصاره بقلة الحمقا جهت تسکین درد معده و تقویت ابدان ضعیفه و قمع رطوبات فاسده و مطبوخ تر و تازه کوبیده با پوست آن با طلا که صاف کرده هر روز مقدار چهار اوقیه آن را بنوشند جهت سعال مزمن و قروح ریه و مداومت خوردن حب‌الصنوبر کبار جهت استحکام اعضای مسترخیه و سختی گوشت. شراب آن که کوبیده در آب انگور اندازند مانع نزلات و سرفه و هاضم و قاطع اسهال رطوبی و استسقا و ضماد آن با افسنتین بر معده جهت رفع مغص آن مفید.

مقدار شربت از حب آن: تا دو درم و از عصاره آن سه درم و از طبیخ آن یک اوقیه و حب الصنوبر بطی الهضم و مضر محرورین و مصدع و مغثی، **مصلح** آن سکنجبین و فواکه حامضه قابضه است مانند انارین و به و موافق مبرودین و در ایشان محتاج به مصلح نیست و در امر باه با کنجد و عسل بهتر که مقوی آنست و باید که زیاده از نیم اوقیه که یک یک دانه تنقل نمایند زیاده تناول نکنند.

بدل آن: در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده و احشا حب الغار و حب الصنوبر صغار مسهل به عصر است به سبب قوّت قبضی که دارد و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قوی‌تر از کبار و در سایر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التوای امعا، مصلح آن در آب گرم با روغن کنجد خیسانیدن آنست یک روز و کرم سبزی که در درخت صنوبر به هم می‌رسد در سمیت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده و روده‌ها نیز و در تمام بدن سوزش و حرارت به هم رسد و ضعف عظیم روی دهد. علاج آن علاج ذراریح است.

فصل الصاد مع الواو

◀ صوف

به ضم صاد و سکون واو و فا به فارسی پشم نامند.

طبیعت: سیاه آن گرم‌تر از سرخ آن و از سفید بسیار گرم‌تر و مجموع آن در آخر دویّم گرم و خشک و بهترین آن نرم خالص آنست.

افعال و خواص آن: سرخ آن جهت شری بیعدیل و کماد سرخ آن که در شراب گرم تر کرده جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه و اوجاع ضربه و سقطه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه گزیده و پوشیدن جامه‌های پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و صلب کننده جلد است و افتراش آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص مانند شعر است جهت قروح و لحم زاید نافع.

◀ صوف البحر

به فتح بای موحده و سکون حا و رای مهملتین.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به پشم که از صدف بزرگ سفیدی که سر آن عریض و طرف دویّم آن مایل به باریکی و از اندرون شکافته و شبیه به شیح و اندرون آن مایل به زردی و سرخی و در جوف آن حیوانی ایستاده و از راه شکاف آن صوفی برمی‌آید.

افعال و خواص آن: جهت قطع اسهال و ضماد آن جهت نزف الدم هر عضو سریع الاثر.





باب پانزدهم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها ضاد معجمه است

فصل الضاد مع الالف

◀ضان

به فتح ضاد و الف و نون به فارسی گوسفند و گوسپند و بره و ماده آن را میش نامند و به عرف اطبا اسم مطلق گوسفند است.

ماهیت آن: معروف و از جمله حیوانات مأکولة اللحم است و نسبت به حیوانات دیگر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و از کمال بلادت بر سر ذابح خود می‌ایستد و وحشت و اضطراب نمی‌کند و همین یک وجه حلیت لحم آن و امثال آنست از حیوانات ضعیف‌النفس و الادراک زیرا که حیوانات قوی ذکی‌الحس و الادراک عند الذبح جرح و الم بسیار در می‌یابند و نفس آنها را تعلقی به بدن خود و نفس ذابح می‌باشد و لهذا اکثر حرام شده‌اند در شرع شریف و ذابحان حیوانات اکثر قسی القلب می‌باشند و بهترین آن یکساله و دو ساله آنست که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و شانه و حوالی آن بهتر از گوشت سایر اعضای آنست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و تر.

افعال و خواص آن: سریع الهضم کثیرالغذا و مولد خون متین و مقوی و مسمن بدن و موافق‌ترین لحوم برای بدن انسان و دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و معده و گرده و مداومت خوردن مغز سر آن مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب مهرّای آن با سرکه و عسل که مداومت بر آن نمایند و غذا منحصر بدان باشد بغایت مقوی بدن و مانع غشی و رافع خفقان و لاغری بدن و بلع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده و همچنین گداخته نیم گرم آن جهت سرفه و درد سینه و ضیق‌النفس و حرقة البول بسیار مفید و گوشت گرماگرم ذبح کرده آن را چون بر اعضای ضربه و صدمه رسیده که تازه باشد ببندند و چون سرد گردد تبدیل نمایند به زودی درد را زایل کند و مانع تورم و زخم شدن گردد و به دستور پوست گرماگرم آن که اعضا را بدان پیچند و ضماد گوشت سوخته آن جهت لسع حیات و عقارب جراره و با شراب جهت کلب کلب و اکتحال خاکستر آن جهت رفع بیاض عین و طلای آن با سرکه جهت بهق نافع و زهره آن گرم و خشک و جالی آثار و اکتحال آن جهت بیاض به تنهایی و یا با عسل و طلای آن جهت اقسام قوبا و غسل سر با آن جهت حزاز و ابریه خصوصاً با عسل و خون آن گرماگرم جهت حکه و جرب و منع آبله اعضای سوخته در ساعت طلاءً و سرگین آن بسیار گرم و خشک طلاءً و ضماد آن جهت تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمها و با موم و روغن گل گداخته جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت شری و ثآلیل و لحم زاید که توثه نامند و سوختگی آتش و داخس مجرب و ضماد در گلاب خیسانیده آن جهت انفجار خراج و دمل مجرب و شراب استخوان سوخته قبرقه آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر سم آن جهت داءالثعب طلاءً و مغسول محرق آن حابس اسهال و در ایام وبا و طاعون استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جایز نیست و غلیظ‌تر و کثیرالفضول و بطی‌الهضم‌تر از لحم معز است و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل آن و هر که اراده تبرید بدان کند در آنها طبخ نماید و یا با قراقروط و یا کشک و یا سماق و یا با آنها بخورد.

فصل الضاد مع الباء الموحده

◀ ضب

به فتح ضاد و بای موحده مشدده به فارسی سوسمار و به هندی کوه نامند و شاید کوه غیر آن باشد.

ماهیت آن: حیوانی است کوچکتر از گربه و مابین سیاهی و



زردی و دنباله آن بسیار کوتاه و درشت شبیه به ثمر درخت سرو.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و مابین ورل و حردون است در حدت کیفیت.

افعال و خواص آن: گوشت آن مقوی باه و جایز نیست محرورالمزاج را استعمال آن جهت آنکه مکرب است و عندالاحتیاج باید که با سرکه طبخ نماید تا مهرّا شود و با زیت و گشنیز و زیره کرمانی و عرق نعناع خیسانیده مطیب نموده با کاسنی و مغز کاهو و بقول بارده دیگر بخورند و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب در آن و طلای آن جهت کلف و بهق و نمش با سرکه اگر قوی باشد و با آب اگر ضعیف و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی و طلای پوست سوخته آن مورث بی‌حسی عضو به حدی که اگر قطع کنند صاحب آن متألم نگردد.

◀ضبع عرجا

به فتح ضاد و ضم بای موحده و عین مهمله و فتح عین و سکون رای مهتملین و فتح جیم و الف لغت عربی است و حل و جفار نیز گویند و کنیت آن ام عامره است و به یونانی قسمیهور و به سریانی بدنا و به فارسی کفتار و به هندی چرکه وبجو و به دکهنی ترس نامند.

ماهیت آن: حیوانی است بزرگ مانند گرگ و نر و ماده می‌باشد و در رفتار و دویدن لنگی می‌کند و در وجه تسمیه و لنگی آن گفته‌اند که چون رطوبت جانب ایمن آن از ایسر آن زیاده است لهذا می‌لنگد و گویند به سبب آنست که جانب چپ آن کوتاه‌تر از راست آنست خصوصاً ماده آن گویند به سبب حیله خود را چنان می‌نماید تا به مردم و حیوانات دیگر ایذا رساند چون پیر شود اعارج شود و آن را متصف به اعرج و مؤنث آن را به عرجا نموده‌اند و آن حایض مانند ارنب می‌شود و نیز مانند ارنب یک سال نر آن قوی‌القوت و یک سال ماده می‌باشد و عوام می‌گویند یک سال ماده و یک سال نر می‌باشد و در وقت نری سفاد می‌نماید و در هنگام مادگی می‌زاید و ضعیف القلب و کثیرالجماع و حریص بر آن می‌باشد و بسیار از حنظل می‌ترسد اگر شخصی در دست بگیرد از آن می‌گریزد و نیز از خواص آن است که اگر سگ در بلندی ایستاده باشد و سایه آن در شب ماهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر برود که سایه هر دو در هم مستغرق باشد سگ خود را از بالا اندازد و کفتار او را بدرد و در روز به سبب گرمی هوا بسیار کم زور می‌باشد و شب قوی و گوشت آن حرام است نزد امامیه و ابوحنیفه و نزد مالکی مکروه و نزد شافعی حلال.

طبیعت آن: در آخر دویّم تا اول سیّم گرم و در اول دویّم خشک.

افعال و خواص آن: آبزن طبیخ آن یعنی جلوس در آن که زنده آن را دست و پا بسته در دیگی بزرگ دهن گشاده اندازند که در آن آب جوشان باشد که شبت و نخود و روغن‌های مناسب نیز در آن باشد و سر آن را بپوشند تا مهرّا شود پس صاف نموده در ظرفی بزرگ که علیل تواند در آن نشیند کنند و علیل در آن نشیند امّا باید که آن مقدار گرم باشد که برداشت آن را داشته باشد تا آن زمان که رو به سردی آورد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و کزاز و استرخا و عرق النساء و نقرس و ریاح غلیظه مفید و در قرابادین آبزنات آن مذکور شد و به دستور تدهین به دهن آن که در آب با ادهان مناسبه طبخ دهند جهت امراض مذکوره مفید و خوردن گوشت آن جهت رفع برودت معده و حمیات بلغمیه و سوداویه و زردی رنگ و رخسار و اوجاع بارده و خوردن خون آن رافع جنون و خوردن نیم درم از چرک گوش آن مورث جنون و زهره آن نیم درم مسهل اخلاط ثلثه.

مضر ریه، **مصلح** آن عسل و اکتحال آن به تنهایی جهت حدت بصر و جلای غشاوه و بیاض آن و طلای آن بعد از کندن موی زاید پلک چشم مانع روییدن آن و با هم وزن آن روغن اقحوان که در ظرف مس سه روز بگذارند پس طلا نمایند بر بیاض عین و نزول آب در آن هر ماه دو روز زایل سازد و مجرب و هر چند این روغن کهنه شود بهتر است و جگر سوخته ساییده آن نرم اکتحالاً جهت روشنایی چشم و زهره آن نزول ماء در چشم را نافع و تقریب چشم نماید و طلای زهره آن با پیه شیر جهت جلای بشره و ازاله کلف و آب خوردن در پوست آن دافع ترس سگ دیوانه گزیده است از آب و چون از پوست آن پیمانه سازند و حبوب را به آن بپیمایند مانع فساد آنها و فساد زرع است و جلوس بر پوستین آن مورث ابنه و رافع نقرس و ریاح غلیظه و مفاصل و حمول محرق پوست تهیگاه و حوالی آن با زیت جهت رفع ابنه و به دستور مالیدن آن بر مقعده و حوالی آن را چون بسایند و بر حوالی مقعده بمالند نیز همین اثر را دارد و از ماده آن بالعکس و مورث ابنه است و بستن پوست ضبع ماده بر شکم زن حامله مانع اسقاط آن و طلای مغز ساق آن با زیت الانفاق جهت نقرس عظیم النفع و نگاه داشتن دندان آن با خود مانع فریاد سگ دیوانه به دارنده آن و خصیه نمک سود آن به قدر یک مثقال با آب گرم جهت درد جگر نافع.

فصل الضاد مع الجیم

◀ ضجاج

به فتح اول و جیم و الف و جیم.



ماهیت آن: صمغ درختی است خاردار و شبیه بـه لبـان مایـل بـه سرخی و براق که از جبال عمان می‌آورند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت بردن گوشت زاید جراحـات و التیـام آنها و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضـا نـافع و در شسـتن جامه و کتان بهتر از صابون و زودتر سفید می‌گرداند و بعضی سر بدان می‌شویند و به کسر ضاد اسم هر نباتیست که طیـور و سـباع مانند خروع و قنب دفع سمیت از خود بدان می‌نمایند.

فصل الضاد مع الراء المهمله

◀ضرو

به کسر ضاد و سکون رای مهمله و واو به فتح ضاد نیز آمده لغـت عربیست و به یونانی فوضوقس و بـه سـریانی ضـروا و بـه رومـی فشاشیش و به فارسی درحسخک و رازی در حاوی کبیر گفته که به فارسی اریسه و نیز گفته‌اند که درخت کلنگورا نامنـد و صـمغ آن را به فارسی حسن لبه و به هندی لبان گویند و جوهری گفتـه که حسن لبه صمغ کمکام است.

ماهیت آن: درختی است شبیه به درخت بلوط و عظیم و اطراف برگ آن مایل به سرخی و نرم و ثمر آن در خوشه ماننـد بطـم و دانه آن بزرگتر از آن و چون برسد خار و برگ آن سـرخ گـردد منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها است و صـمغ آن در ابتدای ظهور مانند دانه گندم باشد و آهسته آهسته بـزرگ تـا به قدر خربزه گردد و از آن لبنی لزج سیاه شبیه به قیر دفع گـردد و اصح آنست که درخت آن را کمکام و صمغ آن را حصـی لبـان جاوی نامند و معروف بدان و خوشبو شـبیه بـه بـوی مصـطکی و لادن و بهترین آن آنست که سفید مایل به سرخی و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و اکثر در بخورات مستعمل و در حرف الحا مذکور شد.

طبیعت شاخ و برگ و بـار آن: گـرم و خشـک و گرمـی آن زیاده از خشکی و گفته‌اند گرم در سیّم و خشک در اول.

افعال و خواص آن: در آن جذب قوی است و جهت سـرفه بـارد و سیلان رطوبات از دهان و رحم شرباً و فرزجتاً و حابس بطـن و آب مطبوخ آن که صاف کرده و با شکر بـه قـوام آورنـد جهـت خشونت حلق و سرفه بارده و درد دهان و قلاع نافع و سریع الاثـر و مضمضه آن جهـت درد دنـدان و اسـتحکام آن و ازالـه بلغـم و سفیدی آن و چون با روغن طبخ دهند و در گوش بچکانند جهـت درد گوش و ذرور آن جهت قلاع دهان و عصاره آن مقـی قـوی و به دستور طبیخ اطراف تر و تازه آن و مخرج بلغم از معـده بـدون مضرت است و برگ آن خوشبو و آشامیدن طبیخ آن به قـدر سـه اوقیه جهت رفع درد تهیگاه و چون برگ و اطراف تر و تـازه آن را به قدر یک قبضه بسوزانند و خاکستر آن را با آب نیکـو طـبخ دهند پس صاف کرده صاحب وجع خاصـره بنوشـد درد آن زایـل گـردد در سـاعت و مجـرب اسـت و روغـن حـب آن خوشـبو و مجفف و محلل بلغم و ریـاح و جهـت مغـص و تقویـت معـده و جرب حیوانات مفید شرباً و طلاءً.

بدل روغن آن: روغن حب البطم است و ذرور چوب سـوخته آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح مقعـده و قضـیب نـافع و صاحب اختیارات بدیعی گفته که آنچه از مکه معظمه می‌آورنـد آن را رب الضرو نامند در دهان نگاهداشتن آن در حال درد آن را تسکیـن می‌دهـد و صمـغ آن را در خوشبوییـها داخـل می‌نمایند.

◀ضریع

به فتح ضاد و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و عـین مهملـه و گویند که آن را شیرق نامند و شتر آن را بخورد.

ماهیت آن: برگ نباتی است مدور و مجـوف مایـل بـه زردی و تلخ و در قعر دریا به هم می‌رسد و موج به ساحل می‌آورد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جلوس در طبـیخ آن و بـه دسـتور نطـول آن جهت درد مفاصل و طلای آن و بـه دسـتور شسـتن بـدن بـدان در حمام جهت جرب و حـکه مجرب دانسته‌اند و بخـور آن جهـت زکام و التیام جراحات سـریع الاثـر و گوینـد چـون سـتور از آن بخورد هرگز فربه نشود جناب اقدس الهی در وصـف اهـل جهـنم می‌فرماید: قوله تعالی لیس لهـم طعـام الامـن ضـریع و بیـان آن در تفاسیر مذکور است.

◀ضرع

به فتح ضاد و سکون را و عین مهلمتین به فارسی پستان و به هندی چوچی نامند.

ماهیت آن: معروف است و آن عضو عصبانی قلیل اللحم است که در آن شیر تکون می‌یابد از بـرای خـوردن بچـه آن و بهتـرین آن فربه پر شیر از حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکـو باشـد و زبون‌ترین آن بر عکس آن.

طبیعت آن: سرد و خشک بالذات به سبب عصبانیت جوهر خود و با رطوبات بسیار.

افعال و خواص آن: چون نیکو هضم یابد صالح الغذا و اگر هضم جیّد نیابد مولد خلط خام بلغمـی اسـت ردی از بـرای مبـرودین و مرطوبین، **مصلح** آن افاویه و مصطکی و خولنجان و بریان نمـودن آنست و در محرورین محتاج به اصلاح نیست و مدر بول زنـان و زیاده کننده شیر ایشان و جهت دفع خمار کسـی کـه در معـده او



شراب و یا اخلاط حاده صفراویه و یا حریفه موجود باشد.

فصل الضاد مع العین المعجمه

◀ضغیوس

به ضم ضاد و سکون غین و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و ضغابیس به فتح اول و دوم و الف و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله نیز آمده لغت عربی است و به فارسی سقچه نامند.

ماهیت آن: قثای کوچک و خربزه نارس است و نیز نباتی را نامند که شبیه است به هلیون آنچه از آن بر روی زمین ظاهر است سبز و آنچه زیر زمین است سفید و شیرین.

افعال و خواص آن: برگ آن قاطع باه و بیخ آن که در زیر زمین و سفید و شیرین است محرک باه و مأکول و کاسر حدت صفرا است و به جهت نیکویی طعم در کشک و ماست داخل می‌کنند و می‌خورند.

فصل الضاد مع الفاء

◀ضفدع

به فتح ضاد و سکون فا و دال و عین مهملتین به فارسی وزغ و به شیرازی بک و به ترکی قرباغه و به هندی میدک نامند.

ماهیت آن: معروف است حیوانی است که در زیرزمینهای نمناک و آبهای ایستاده و جویها بسیار به هم می‌رسد برّی و بحری و نهری می‌باشد و از مطلق آن مراد نهری است و برّی آن از سموم قتاله است.

طبیعت اقسام آن: در سیّم سرد و در اول خشک و اصل آنست که خالی از حرارت قویه نیست.

افعال و خواص: نهری آن (از)[1] سموم است از قبیل دفع فاسد به افسد و مضمضه به طبیخ نهری آن جهت درد دندان و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و امثال آن و سموم گزندگان به قوّت و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها خصوصاً ذرور سوخته لحم آن و با زفت‌تر جهت داءالثعلب و طلای آن قالع دندان است بی‌الم و وجع و مانع سوزانیدن آتش و دماغ محرق آن قاطع نزف الدم اعضا و نفوخ آن قاطع رعاف و به دستور طلای آن بر پیشانی و جمعی که طلای خون آن را مانع بر آمدن موی دانسته‌اند اصلی ندارد و گفته‌اند چون ران ضفدع را به ریسمان بندند و کسی که الماس خورده باشد بلع کند پاره‌های الماس بدان چسبد و برآید و چون اطراف و احشای آن را انداخته با پیه گرده بز مهرّاً پخته روغن آن را جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب دانسته‌اند و قسمی از ضفدع که در پای اشجار به هم می‌رسد سبز بسیار کوچک چون آن را با هم وزن آن دانه پنبه بسوزانند اکتحال آن جهت نزول آب مجرب است و مضمضه به طبیخ آن جهت وجع اسنان و گفته‌اند چون آن را به دو نصف شق کنند یکی را در آفتاب و یکی را در سایه خشک نمایند آنچه در آفتاب خشک شده است سم است و آنچه در سایه مداوای آن و هر که ضفدع اجامی سبز و یا زرد و یا سیاهی از هر صنف که باشد و یا سرخ بحری را بخورد او را درور منی و قذف آن عارض گردد پس بدن او سیاه کمد شود و بسا است که متورم گردد و قی و ورم احشا و درد دل به هم رساند پس بمیرد و گاه از خوردن زرد و سیاه آن سقوط اشتها اولاً پس جشای حامض و فساد رنگ بدن و قی و غیثان و وجع فؤاد و ورم شکم و ساقین به هم رسد و مداوای آن قی فرمودن با آب و نمک و آب شبت مطبوخ با ملح به حدی که نقی حاصل گردد و به حمام رفتن و آشامیدن سکنجبین و اسفیدباجات با دارچینی و دواءالکرکم و دواءاللک و آشامیدن شراب و هر که خلاصی یابد از آن کم است که او را استسقا و یا سقوط اسنان عارض نگردد.

فصل الضاد مع المیم

◀ضمران

به فتح ضاد و کسر میم و فتح رای مهمله و الف و نون و آن را ضربوان و ضروان و ضومران نیز نامند.

در ماهیت آن اختلاف است اکثر آن را شاهسفرم شیرازی دانسته‌اند و رنگ آن سبز است نه چون کرمانی و بعضی فودنج نهری و بعضی حماحم و بعضی گفته‌اند گیاهی است که در بادیه می‌روید و در حجاز کثیرالوجود و خوشبو و حادالرایحه و بعضی گفته‌اند نوعی از شیح است که صنفی از قیصوم باشد و بسیار خوشبو و بهترین آن تازه خوشبوی آنست.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و بعضی سرد دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: کثیرالمنافع از برای امراض بارده و زکام و ضماد آن جهت قلاع و سوختگی آتش و بوییدن آن که گلاب بر آن پاشیده باشند مقوی دماغ محرورالمزاج است.

---

۱. دافع: ب



باب شانزدهم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها طای مهمله مشاله است

فصل الطاء مع الالف

◀ **طالیسفر**

به فتح طا و الف و کسر لام و سکون یـای مثنـاة تحتانیـه و سـین مهمله و فتح فا و رای مهمله.

در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی گویند آن پوست درختی است که از بلاد هند آورند اندک از دارچینی ضخیم‌تر و صلب‌تر با اندک حدت و خوشبویی کمی و اشقر و چون کهنه گردد مایـل به سیاهی شود و گفته‌اند عروقی است باریـک بیـرون آن اغبـر و اندرون آن زرد و بوی آن شبیه به بـوی زعفـران و بـا عفوصـت و تیزی و شاید زرنب باشد کـه بـه هنـدی طـالیس نیـز نامنـد و آن برگ درختـی است باریـک بیـرون آن اغبـر و انـدرون آن زرد رنگ.

طبیعت آن: مختلف القوی با جوهر ارضی غالب معتدل در گرمی و سردی و مایل به حـرارت و خشـک در سـیّم و بعضـی گـرم و خشک در دویّم دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: جهت لقوه و فالج و نفث الدم و نزف الدم و حبس سیلانات و اسهالات بواسیر و قروح امعا و مضمضه به طبیخ آن با سرکه جهت درد دنـدان و نگاهداشـتن آن در دهـان جهـت قلاع سفید آن و ضماد آن خشک کننده دانه بواسیر

مقدار شربت آن: تا یک مثقال. بـدل آن چهـار دانـگ وزن آن کمون و نیم وزن آن ابهل و گویند بدل آن به وزن آن سنبل و نـیم وزن ساذج و گویند ابهل و مقل مساوی آن.

مضر ریه، **مصلح** آن عسل است.

◀ **طالیقون**

به فتح طا و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است و به عربی صفر و به فارسـی مس است و روی عبارت از آن است جهت آنکـه در معـدن مـس به هم می‌رسد بدون صناعت بشری.

ماهیت آن: مصنوع و غیر مصنوع می‌باشد غیر مصـنوع آن مسـی است زرد رنگ شبیه به برنج مصنوع مرکب از مس و روح توتیـا و از تافتن به آتش و کوفتن به مطرقه سیاه نمی‌شـود و بـه خـلاف سایر اقسام مس و مصنوع آن مسی است که مکرر گداخته در بول گاو که در آن اشنان سبز جوشانیده باشـند ریزنـد و چـون قـدری رصاص اضافه آن کنند آن را نحاس صینی نامند و گوینـد جسـدی است مصنوع از اجساد سبعه که طلا و نقره و مس و آهن و سرب و قلعی و روح توتیا که به فارسی هفت جوش و به هنـدی کانسـه نامند.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: با قوّت سمیت و چون منقاشی از آن سـازند و موی را از آن بکشند دیگر برنیاید و چـون قلابـه از آن سـازند هیچ ماهی از آن خلاص نشود و چون گرم کـرده در آب اندازنـد هیچ حیوانی از آن آب نخـورد و چـون از آن آیینـه سـازند و در خانه تاریک صاحب لقوه دایم در آن نظر کند رفع علت آن شود.

◀ **طاووس**

به فتح طا و الف و دو واو اول مضموم دوم ساکن و سین مهمله بـه هندی مور نامند.

ماهیت آن: طایریست معروف خوش رنگ بـه الـوان مختلفـه و براق و دم آن بسیار بلند و چتری چون بـر دارد بلنـد کنـد و آواز آن شبیه به آواز گربه و ماده آن بزرگتر از نر آن و خوش رنـگ و خوش منظرتر از نر آن و دم نـر آن کوچـک‌تـر و مـاده آن در سالی یک بار تخم گذارد.



طبیعت گوشت آن: در آخر دویّم و خشک.

افعال و خواص آن: بغایت صلب و غلیظ و بطی‌الهضم و مولد خلط غلیظ کثیف و گویند مقوی معده است و آشامیدن مرق اسفیدباج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن گوشت و پیه آن مقوی باه و مرقه لحم آن که با سداب پخته باشند جهت درد معده بارد و قولنج و ریاح غلیظه و درد مفاصل و به دستور نطول آن و طلای پیه آن بر کمر و ذکر و مقعده محرک باه و طلای پیه گداخته آن با آب و سداب و عسل جهت قولنج و درد معده و طلای خون آن با انزروت و ملح جهت قروح خبیثه که بیم آکله باشد و طلای سرگین آن با قوّت جلای بسیار و جهت ثآلیل و رفع جمیع آثار و طلای استخوان سوخته آن جهت کلف و تغیر رنگ برص مفید و آشامیدن زهره آن به قدر دو دانگ به تنهایی و یا با سکنجبین و آب گرم جهت حبس اسهال و ذوسنطاریای مزمن و طلای آن با سرکه جهت گزیدن هوام و قروح و رفع آثار و با انزورت جهت قلع بیاض و ذرور سوخته آن ملحم جراحات و سنون آن مقوی دندان و جالی آن و گویند چون دنباله آن را در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب یک مثقال فلزی شبیه به طلا به هم می‌رسد و اکتحال آن در رفع بیاض عین و امراض آن از مجربات است و گوشت آن بسیار گرم مصلح آن ابازیر و گفته‌اند مصلح آن و همچنین گوشت هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنگی سنگین به قدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن بندند و معلق بیاویزند یک روز یا دو روز تا سه روز پس پاک نموده شسته با سرکه مهرّا طبخ دهند و با روغن تناول نمایند و باید که غیر صاحبان قوّت معده و مرتاضان نخورند و گویند که از خواص آنست که چون طعام مسموم را بیند به رقص و فریاد آید و نظر کردن آن بر طعام مسموم باعث کسر قوّت سمیت آنست.

فصل الطاء مع الباء الموحده

◄ طباشیر

به فتح طا و بای موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله به هندی بنس لوچن و تباکیر نیز نامند.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به گره‌های نی که از جوف نوعی از نی که به زبان هندی ترله بانس نامند و از نی قوی‌تر و از بانس کلان باریک‌تر و نازک‌تر و گره‌های آن دور دور به تفاوت دو دست می‌شود و در طرف رنگپور و نواح سلهت که در سمت مشرق و شمال مرشدآباد و از بنگاله واقع‌اند بسیار به هم می‌رسد و در این ملک کاغذ باد از همین بانس می‌سازند و آن در ابتدا رطوبتی است رقیق و به تدریج منعقد می‌گردد و آنچه از آن در جوف آن انعقاد یافته و نی آن خود به خود شکافته و یا مردم شکافته برآورده باشند شبیه به عقده گره نی و استخوان نرمی است و چون در آب اندازند سخت‌تر گردد و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن شفاف باشد و این بهترین اقسام است و این را به هندی بنس لوچن گویند و آنچه از آن ریزه شده باشد بعد شکافته شدن و یا خوب منعقد نشده باشد آن را کوبیده خمیر کرده قرصها سازند سفید غیر شفاف نرم زودشکن می‌باشد و در آب حل می‌گردد و این در مرتبه دویّم است از خوبی و شنیده شده که گاهی برای سهولت اخذ آتش در نیستان آن می‌زنند و یا آنکه خود به خود آتش در آن می‌افتد و نی‌ها سوخته و شکافته طباشیرها برآمده بعضی سوخته ریزه شده و بعضی نیم سوخته و بعضی ناسوخته درست در میان نی‌های سوخته و خاکستر افتاده می‌باشد بعد سرد شدن دانه‌های طباشیر خوب آن را چیده برمی‌آورند و آنچه ریزه شده و ناسوخته است علیحده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک می‌نمایند این بعد از آنست در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علیحده کوفته اقراص می‌سازند و این خوب سفید نمی‌باشد بلکه خاکستری رنگ است و خالی از بورقیت و حدتی نیست و آن را مغشوش به گره استخوان سوخته و هیل کوفته می‌نمایند و فرق به اغبریت و سیاهی رنگ و ثقل آنست.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در سیّم خشک و خشکی قسم اول از دویّم کمتر و دویّم از سیّم و شیخ الرییس مرکب القوی دانسته با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی و حار و محلل و مجفف رطوبات بارده مرخیه معده و جهت اورام حاره چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضای ضعیفه از حرارت و حمیات حاره حاده و عطش مفرط و خلفه حار با آب سرد و جهت قلاع و بثور و قروح خصوص بثور و قلاع دهان اطفال شرباً و ذروراً به تنهایی و یا با اندک برگ گل سرخ و نبات سفید و ذرور آن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش و با سکنجبین جهت رفع توحش و غم و کرب و التهاب مفید و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب.

المضار: مداومت آن مضر باه و مصلح آن مصطکی و عسل و گویند مضر ریه، مصلح آن صبر یا عناب و یا عسل و مصلح آن در مبرودین تعدیل آن به زعفران.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: به وزن آن تخم خرفه بو داده و نصف آن سماق و گل مختوم و صندل سفید و این بهترین بدلهای آنست و گویند بدل آن



کاغذ مصری سوخته و عصاره لحیة التیس و تخم کاسنی و سه وزن آن تخم خیارزه و چهار وزن آن بزرقطونا است و در قرابادین کبیر جوارشات و حب و سفوفات و اقراص و لعوقات طباشیر ذکر یافت.

◀ طباق

به ضم طا و فتح بای موحده و الف و قاف به لغت اندلس طباق و به یونانی قویثرا و به فارسی سپرغم بیابانی نامند.

ماهیت آن: نباتی است که در اندلس قبل از آنکه غافث یافت شود به جای غافث به شبیه آن استعمال می‌نمودند و در جوزا به هم می‌رسد و دو نوع می‌باشد کبیر و صغیر. کبیر آن به قدر قامتی و برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن اندک بلندتر و باریک‌تر و نازک‌تر و مزغب و با چسبندگی و سهوکت و کراهیت رایحه و تلخی و تندی و شیرینی و این را طباق منتن و شجر براغیث نیز نامند جهت آنکه از افتراش برگ آن براغیث و هوام می‌گریزند و صغیر آن به قدر یک شبر و برگ آن نرم و زودشکن و گل آن مایل به زردی و نرم و بی‌بو و با اندک شیرینی و این کریه الرایحه نیست مانند آن.

طبیعت آن: گرم و خشک در آخر دویّم و در سیّم نیز گفته‌اند و گرمی آن زیاده از خشکی آن و قوّت آن تا مدتی می‌ماند.

افعال و خواص آن: گل صغیر آن مقوی کبد و جهت اوجاع آن و تفتیح سدد و ازاله تهبج و نفخ حادث از ضعف و ادرار طمث و تفتیت حصات و دفع سموم خصوص سم عقرب شرباً و ضماداً و طبیخ عصاره گل و برگ آن مسهل اخلاط محترقه به رفق و جهت یرقان و مغص و اوجاع رحم و حمیات کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین به قوّت و به دستور جلوس در آن.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال و چون گل تر و تازه آن را در زیت طبخ دهند و بنوشند جهت نافض و قشعریره حمیات دوریه نافع و ضماد برگ صغیر آن جهت صداع و جراحات و نهش هوام و با سرکه جهت صرع بلغمی و با زیت جهت کزاز و رفع تبها و جرب و حکه و افتراش برگ آن خصوص منتن آن جهت گریزانیدن هوام و پشه و قتل کیک و به دستور تدخین بدان و حمول عصاره آن مسقط جنین در ساعت و صنفی از آن که قریب به آب می‌روید و ساق آن غلیظ مابین کبیر و صغیر و در آن رطوبتی که به دست بچسبد نیست و ثقیل الرایحه‌تر و بدبوتر از هر دو صنف و ضعیف العمل‌تر از هر دو است.

◀ طباهیج

در قرابادین کبیر مذکور شد.

فصل الطاء مع الحاء المهمله

◀ طحال

به کسر طا و فتح حا و الف و لام لغت عربی است و به فارسی سپرز و به هندی تلّی نامند به کسر تای مثناة فوقانیه و کسر لام مشدده و یای مثناة تحتانیه.

ماهیت آن: معروف است که عضوی است نرم سخیف کبود رنگ واقع در جانب چپ زیر قلب و آن اوعیه سودا متولد در کبد است برای ریختن قدری از آن بعد دفع فضول از معده بر فم معده و از معده جهت انتباه آن به جوع برای دباغت معده و داخل شدن قدری از آن در خون برای تغذیه بعض اعضای صلبه چنانچه به تفصیل در کلیات فن طب مذکور است و تکون آن از دم سوداوی است و آنچه می‌گویند که فرس طحال ندارد نیست چنین مانند آنکه می‌گویند که شتر زهره ندارد و آن مثل است برای سرعت و جلادت فرس و عدم جرأت و جسارت شتر. بهترین آن از حیوان فربه جوان اهلی است جهت آنکه ردائت آن کمتر است از حیوان پیر برّی و شیخ الرییس گفته بهترین همه طحال خنزیر است و طحال طیور بدترین همه.

طبیعت آن: بارد و یابس.

افعال و خواص آن: بطی‌الهضم و ردی الکیموس، مولد خون سوداوی و ذرور خون خشک آن ملصق و قاطع نزف الدم جراحات تازه، مصلح ردائت آن خالص نمودن از عروق و با روغن بسیار دنبه و پیه پختن و بالای آن شراب رقیق آشامیدن است. بدان که طحال از اعضای مفرده است یعنی در بدن هر حیوانی از یک طحال بیش نیست ولیکن اطبای فرنگ می‌گویند که به ندرت متعدد نیز دیده شده و در بدن بعضی حیوانات تا پنج عدد و شنیده شده که اطبای فرنگ شکم سگی را شکافتند در جوف آن پنج عدد طحال یافتند و نیز شنیده شده که طحال سگی را بریده برآوردند و باز آن را ملتئم ساختند و آن سگ تا مدتی زنده بود.

◀ طحلب

به ضم طا و سکون حا و ضم لام و بای موحده بر وزن قنفذ و به کسر اول و سکون نیز آمده بر وزن زبرج لغت عربی است و به سریانی طحلیا و به یونانی اویسون و به رومی برونیا و به فارسی جغرابه و جامخواب بک و به شیرازی جلبک و به اصفهانی جل وزغ و به هندی سوال نامند و در بنگاله معروف به کایی است و کسی که آن را به هندی کنحال دانسته محض توهم است جهت آنکه کنحال طحلب الصخر است که حرازالصخر باشد نه طحلب الماء.



ماهیت آن: سبزی است که بالای آبها خصوص آبهای ایستاده کـه آفتاب بر آنها نتابد مانند غدیرها و آب جویهـا و حوضـها تکـون می‌یابـد و سه قسـم می‌باشد: آنچه مستدیر و از هم متفـرق اسـت مسمی به خرازالماء و طحلب لیفـی اسـت و آنچـهماننـد ریشـها متصل به هم و بر لب جویها بسیار مـی‌باشـد غـزل المـاء نامنـد و آنچه متراکم مانند نمد باشد خروع الضـفادع گوینـد و در آبهـای ایستاده تکون می‌یابد. بهترین آن آنست که در آب شیریـن تکـون می‌یابد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر و با قوّت قابضه و قبض نهـری آن زیاده از بحری است.

افعال و خواص آن: ضماد آن به تنهایی و یـا بـا آرد جـو جهـت حبس الدم از هر موضعی که باشد و باد سرخ و تحلیل اورام حاره و تبهای حاره و نقرس و قیله و فتق اطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیـین عصـب قـوی الاثـر و چـون در روغـن زیتـون بجوشانند و بلع نمایند و آب گرم بالای آن بنوشند و قـی کننـد در اخراج زلـوی در گلـو چسـبیده مجـرب و آشـامیدن خشـک آن حابس اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن مقدار یک درم با سه چهار دانه فلفل و قلیلی تنباکوی خشک که همه را بـا آب غلیـان نرم سوده حب بسته صبح ناشتا فرو برند جهـت طحـال حـادث از کثرت خوردن بقـول نـافع تـا کـه دفـع گـردد و هرچـه بـر روی سنگهای دریا متکون شود بسیار قـابض. طـلای آن حـابس سـیلان خون اعضا است.

فصل الطاء مع الخاء المعجمه

◀طخشیقون

به فتح طا و سکون خا و کسر شین معجمـه و سـکون یـای مثنـاة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نـون طفشـیقون نیـز نامنـد بـه معنی قوسی است.

ماهیت آن: دوای سمی است از جمله یتوعات که در بـلاد ارمـن پیکان را به آن آب می‌دهند زخـم آن کشـنده مـی‌باشـد بـرگ و نبات آن شبیه به برگ کبر و پر شیر و بغایت تند.

افعال و خواص آن: ضماد آن جهت قوبا نـافع و گوینـد حلتیـت بادزهر آنست شرباً و ضماد کردن بر موضع جراحت آن.

فصل الطاء مع الراء المهمله

◀طراثیث

به فتح طا و را و الف و کسر ثای مثلثه و سکون یای مثناة تحتانیه و ثای مثلثه بـه معنـی زب الارض و زب الریـاح اسـت و زب بـه معنی ذکر است.

ماهیت آن: نباتیست خشبی شبیه به فطر و در زمین فرو رفتـه و سرخ و سفید می‌باشد و گیاه آن مانند بـرگ پیچیـده و منبـت آن بیشتر نخود زارها و زیر درختان و سرخ آن شیرین طعم و قابض و مأکول و سفید آن تلخ و غیر مأکول.

طبیعت آن: در سیّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال و سـیلان خون و عرق و مقوی کبد و معـده و دابـغ و رافـع اسـترخای آن و جهت اعیا و ردع مواد حاره و تحلیل صـلابات و تقویـت مفاصـل مسترخیه شرباً و ضماداً و چون با شیر بز تازه دوشیده طبخ دهنـد و یا با دوغ ماست گاو بیاشامند جهت استرخای معده و کبد نافع.

مضر ریه، **مصلح** آن شکر و مخشن جلد و مصلح آن بزرقطونا.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: ثلث وزن آن عفص و دو ثلث آن قـرظ و نصـف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و به قولی به وزن آن صمغ عربـی است و اقاقیا نیز به وزن آن گفته‌اند.

◀طراشنه

به فتح طا و را و الـف و شـین معجمـه و فـتح نـون و هـا و آن را جعفریه و عشبة العجول نامند.

ماهیت آن: غافقی گفته نبات آن دو نوع می‌باشد یکـی بـرگ آن شبیه به برگ شلغم برّی و از آن نازک‌تر و مشقق و مجعـد و در سبزی شبیه به برگ کلم و بر آن غباری سفید رنگ و ساق آن تـا قریب به یک قامت و بر بالای آن شعبه‌های کوچک و بر اطراف آنها گلهای زرد مانند گل طباق یا گل کاسـنی و بـیخ آن سـفید بـا شعبه‌های بسیار و صنف دویّم نیز شبیه بدان و سبزی آن مایـل بـه زردی و ساق آن از آن کوتاه‌تر و باریک‌تر و شاخها و شعبه‌هـای آن زیاده. منبت آن اجام و مواضع رطبه.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص: صنف اول آن اکتحال عصاره آن رافع بیاض عـین و در آن امر قوی الفعل و آشـامیدن عصـیر نبـات آن دافـع نفـخ و ضعف کبد و طحال و استسقا در بدو حال و صنف دوم نیز جهت رفع بیاض قوی الفعل و سریع الاثـر و لهـذا آن را عشـبة العجـول نامند.

◀طراغثون

به فتح طا و را و الف و ضم غین معجمه و ضم ثای مثلثه و سکون واو و نون.

ماهیت آن: شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی ذکر نموده و قوسی نامیده و گفته بعضی مردم آن را قوسی نامنـد و نبـات آن شبیه به شاخی است و برگ آن شبیه به برگ نباتی کـه زعفـران



ثمر آنست و سر شاخ آن بزرگ و بر طرف آن ثمری سیاه رنگ و آن نبات را می‌خورند و رازی گفته حشیشی است کـه در میـان گندم می‌روید و آن را مثلث می‌نامند و صاحب فلاحت گفته کـه شاخی است کوتاه بسیار سبز گاه با برگ نازک باریـک طـولانی می‌باشد و گاهی بی‌برگ و عروق آن طولانی غلیظ اغبر و پوسـت آن غلیظ و بر شاخ آن ثمری شـبیه بـه جـوزالقطن و در میـان آن تخم‌ها و آن را می‌خورند و لذیذ و خوشبو است و بیخ آن شـیرین و آن را با شاخ آن می‌خورند.

افعال و خواص آن: اکتحال آن جهت منع کثـرت دمـوع عـین و خاییدن و خوردن آن نیکو کننده بوی دهان است.

◀طراغین

به فتح طا و را و الف و کسر غـین معجمـه و سـکون یـای مثنـاة تحتانیه و بعضی سقونیوس نامند.

ماهیت آن: نباتی است کوچک بر روی زمین به قدر یک شبر و زیاده و کمتر از آن و بی‌برگ و بر شاخ‌های آن ثمر به قـدر دانـه گنـدم و شـبیه بـه حـب انگـور کـوچکی و اطـراف آن نیـز و کثیرالعدد.

طبیعت آن: گرم و خشک و سرد و خشک نیـز گفتـه‌انـد و بـا قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: آشامیدن ده دانه آن با شراب جهت اسهال و سیلان رطوبات رحم مزمنین نافع و بعضی مـردم آن را کوبیـده و حبوب و اقراص ساختـه عندالحـاجت استعمـال می‌نمایند.

◀طراغیّون

به فتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و ضم یای مثناة تحتانیه مشدده و سکون واو و نون لغت یونانی است بعضی شبیه به بـیش جهت آنکه رایحه برگ آن در خریف مانند بیش می‌باشد.

ماهیت آن: دو قسم است یکی بزرگ و بـرگ و سـاق آن ماننـد اسقولوقندریون و با اندک زغبی و صمغ آن مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطس بسیار به هم می‌رسد و دویّم کوچـک‌تـر از آن و در سواحل دریا به هم می‌رسد و بی‌برگ و بسیار بلند نمی‌شـود و بر شاخ‌های آن دانه‌های سرخ بسیار به قدر گنـدمی و هـر دو سـر آن باریک.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: یک مثقال از هر دو نوع آن با شراب مفتت حصات و مدر حیض و مخرج جنـین شـرباً و حمـولاً و ضـماد آن جاذب و پیکان از بدن و کوچک آن قابض و جهت حبس اسـهال و سیلان حیض و باقی سیلانات شرباً و از دانه آن تا ده دانـه نـافع است.

◀طرخون

به ضم طا و به فتح نیز آمده و سکون را و ضـم خـای معجمـه و سکون واو و نون و معـرب ترخـانی فارسـی اسـت و بـه سـریانی طرخونی و به رومی اورسیطون و به یونانی میورسینه نامند.

ماهیت آن: نباتی است معروف در بلاد ایران خصوص در فـارس و در شیراز کثیرالوجود و مانند سبزی‌های دیگر از نعناع و پودنـه و جرجیر که تره تیزک نامند و مانند اینها با نان و پنیـر و غیـره می‌خورند و برّی و بستانی می‌باشد و نبات آن هم از تخم و هم از قلم شاخ آن به هـم مـی‌رسـد و در طعـم آن حـدت و قبوضـت و عفوصت و اندک حلاوتی اسـت و خاییـدن آن ناشـتا بـه تنهـایی فی‌الجمله خدارتی در زبان به هم می‌رسـاند و لهـذا بعضـی مـردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسـهله بشـعه مـی‌خاینـد طعـم آنهـا خوب محسوس نمی‌گردد و طعم برگ نورسته بیل ترش هندی که به هندی کت بیل و کویتهه نیز نامند فی‌الجمله شبیه بدان اسـت و لیکن حدت و لطافت ندارد و در کثافت و عفوصت بسیار بر ایـن غالب و بیخ برّی آن عاقرقرحا اسـت و اهـل فلاحـت گوینـد کـه چون تخم اسفند را در سرکه کهنه بخیسانند تا مـزاج گیـرد پـس بکارند طرخون می‌گردد و نیز اگر در میان ترب گذاشته بکارنـد طرخون می‌روید بهترین آن بستانی تر و تازه آنست.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک خصوص برّی آن و بستانی آن را در اول گرم و خشک نیز گفته‌اند و با قوّت مخدره.

افعال و خواص آن: محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سـدد و مقوی معده و مشهی و مجفـف و ناشـف رطوبـات و خاییـدن آن خوشبو کننده دهان و مغیر ذایقه و مخدر دهان و زبـان و جهـت قلاع نافع چون مدتی بعد از خاییدن در دهان نگاهدارند و جهت اصلاح هوای وبایی و طـاعون و چـون آب تـازه آن را بـا شـراب کادی حل کنند و بنوشد جهت منع آبله و حصـبه و منـع حـدوث علل وباییه نافع و آشامیدن آب بعد از مضغ آن لذیذ نماید.

مضر محرورین و اکثار آن محرق خـون و قـاطع بـاه، **مصـلح** آن بقول بارده و مخشن سینه و مصلح آن عسل و بطی الهضم و مصـلح آن کرفس و مقوی فعل آن رازیانه است.

◀طرفا

به فتح طا و سکون را و فتح فا و الف به فارسی گـز و بـه هنـدی جهاو و به رومی موریقا و به سریانی عرا و به یونانی اریغا بوشا و بعضی گفته به یونانی مورسقی نامند.

ماهیت آن: چهار صنف می‌باشد یکی درختی است عظیم و برگ آن مانند برگ سرو و این را به عربی اثل و ثمر آن را عذبه و بـه هندی ننهی مایی و درخت آن را سال نامند و دویّم درخت آن نیز عظیم شبیه به اثل و این را صـنف بـرّی اسـت و بـی ثمـر و سـوم



کوچک برگ‌های آن کم و گل آن سفید مایل به سرخی و در خوشه و نحل یعنی زنبور عسل آن را دوست می‌دارد و ثمر آن مانند مازوی با عطریت و خوشبو و به هندی این را برّی مایی گویند و چهارم ثمر آن بی‌گل به هم می‌رسد و به قدر حب شاهدانه و سرخ مایل به سبزی و صباغان ثیاب را به آن رنگ می‌نمایند و این صنف در بلاد عراق و فارس نمی‌باشد و گفته‌اند دو صنف می‌باشد بزرگ و کوچک، بزرگ آن را اثل نامند و بستانی است و ثمر آن مدور و عذبه نامند و در حرف الف مع الثاء المثلثه مذکور شد و کوچک آن برّی و آن مخصوص به این اسم است و شکوفه این سفید مایل به سرخی و ثمر آن مثلث شکل و گزمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبهای شیرین روید.

طبیعت آن: در اول سرد و در دویّم خشک و بعضی در دویّم نیز سرد گفته‌اند.

افعال و خواص آن: قابض و با اندک قوّت تجفیفی و رادع و محلل و طبیخ بیخ آن با زیت جهت جذام حادث از ورم سپرز و سده آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط و حبس صفرا در آن و جهت تفتیح سدد و ورم صلب جگر که هر روز سی و پنج مثقال آن را بنوشند مجرب و مضمضه به طبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن آن جهت حبس اسهال و نزف الدم رحم و رفع سیلان و تجفیف رطوبات آن مجرب و آشامیدن عصاره برگ یا طبیخ لحا و یا گل و یا تخم آن نرم و کوچک کننده طحال صلب بزرگ شده خصوصاً که در سرکه و انجیر طبخ نموده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم مقعده و رحم و بواسیر و شستن سر بدان جهت رفع شپش و صیبان که رشک نامند نافع و ضماد برگ کوبیده مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابت طحال خصوصاً با اشق و سکبینج و بیخ کبر و صبر و به دستور تکمید بدان جهت طحال و ذرور خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله. آتش و دخان و بخور شاخ و برگ آن جهت زکام و اخراج زلوی در حلق مانده و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه مؤثر و گرفتن بخور برگ آن سه دفعه ساقط کننده دانه بواسیر و ثآلیل و خاکستر چوب آن با قوّت جالیه و مجففه و حمول آن جهت استرخا و خروج مقعده و ذرور آن جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و ثمر آن جهت نفث الدم مزمن و تقویت لثه مسترخیه و فساد هوا و گزیدگی رتیلا و آشامیدن آب و طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت طحال مفید.

بدل آن: اثل است.

◀ طریخ

به فتح طا و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و آن را بتارخ نیز نامند.

ماهیت آن: نوعی ماهی است به قدر یک شبر و اندک زیاده بر آن و تا دو شبر نیز و پهن و سفید رنگ و آن را به فارسی حلوا ماهی نامند و در بحیره از حبش از ناحیه آذربایجان و دریای فارس و بحرین و بعض سواحل بنادر مانند پهولچری و غیره به هم می‌رسد فلس‌دار و کم استخوان و نازک و تازه آن بسیار لذیذ و آن را نمک سود نیز می‌نمایند و به اطراف می‌برند.

طبیعت تازه آن: گرم و خشک در اول و نمک سود آن در آخر دویّم.

افعال و خواص آن: مشهی و مبهی و جالی و مقطع بلغم معده و ملطف سودای غلیظه و جهت حمیات ربع و تحریک باه مبرودین و مرطوبین نافع و در بعض امزجه تلیین طبع و در بعضی حبس می‌نماید و مضر محرورین و بهترین آن آنست که با روغن بادام یا کنجد مقشر تازه بریان نموده باشد بعد تنظیف تام از فلس و امعا و مراره و غیرها و پاک شسته و تازه آن بهتر از نمک سود آنست.

◀ طرفریدوس

به فتح طا و سکون را و فتح فا و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله.

ماهیت آن: دیسقوریدوس گفته عشبه‌ای کثیرالاغصان است شبیه به عصا و کمازریوس و برگ آن باریک است شبیه به برگ نخود و در بلاد فلیقه کثیرالوجود است.

افعال و خواص آن: جهت نهش هوام نافع است.

◀ طرفولس

به فتح طا و سکون را و ضم فا و سکون واو و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است.

ماهیت آن: قطعه‌های لطیف نافع است جهت جساوت طحال و گفته‌اند خشک است.

◀ طریفلن

به کسر طا و را و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم فا و لام و نون اسم یونانی است به معنی ذوثلاثه اوراق.

در ماهیت آن اختلاف است به قول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان حندقوقا و نبات خصیة الثعلب و به عربی مراد از حومانه است و آن نباتی است قریب به ذرعی و شاخهای آن باریک و سیاه شبیه به اذخر و برگ آن مانند برگ حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و گل آن بنفش و رایحه آن شبیه به عصفر و بیخ آن دراز و صلب و تخم آن مایل به پهنی و با زغب و مستعمل

برگ و تخم آنست.

طبیعت آن: در سوم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح و مقوی معده و جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برگ و تخم آن و از برگ آن سه مثقال به تنهایی با آب سرد جهت ازاله صرع و شوصه و ابتدای استسقا و وجع رحم و عسرالبول و با سکنجبین جهت سپرز و سموم هوام و چون بکوبند نبات آن را با برگ و بیخ و عصاره آن را بر نهش هوام ریزند وجع آن را تسکین دهد و به دستور نطول طبیخ شاخ‌های آن و اگر بر عضو متقرح و یا بر عضو سلیم برسد درد و وجع کند و بگزد و بخورد آن را. آشامیدن سه برگ و سه دانه تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه و چهار برگ و چهار دانه آن جهت حمی ربع بالخاصیه نافع و بیخ آن از ادویه تریاقیه و در معاجین کبار داخل.

مقدار شربت آن: دو درم.

مضر گرده و **مصلح** آن کثیرا است.

◀طریقولیون

به فتح طا و کسر را و سکون یا و ضم قاف و سکون واو و کسر لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است به معنی ذوثلاثه عناقید.

ماهیت آن: نباتی است به قدر شبری برگ آن شبیه به برگ ثیل و از آن قوی‌تر و گل آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره و بیخ آن خوشبو و سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل و غلط کرده کسی که آن را بیخ تربد دانسته.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و در آخر آن خشک.

افعال و خواص آن: مقوی معده و جگر و قاطع اخلاط بارده و جهت خفقان و رفع سموم نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال بطن و ادرار بول.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

مضر سفل، **مصلح** آن کثیرا است. بغدادی گفته از ادویه سمیه است نزد اهل هند و آن را مربافلن دانسته‌اند و جالینوس این دوا را ذکر نکرده.

فصل الطاء مع الفاء

◀طفشیل

به فتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و لام به فارسی عدسی نامند.

ماهیت آن: عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه قدیمه است.

افعال و خواص آن: قلیل الغذا و مقوی معده حار و مسکن حدت خون و صفرا و جهت تبهای مرکبه بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن حیض و سلس بول نافع.

مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه، **مصلح** آن شیرینیها است.

فصل الطاء مع اللام

◀طلح

به فتح طا و سکون لام و حای مهمله.

در ماهیت آن اختلاف است. گویند موز است به هندی کیله نامند و گویند نوعی از ام غیلان بیخار است به اصطلاح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد و ام غیلان مذکور شد.

◀طلع

به فتح طا و سکون لام و عین مهمله به فارسی بهار خرما نامند.

ماهیت آن: شکوفه درخت خرما است در ابتدای ظهور و چون به مقدار یک شبر و یا کمتر و یا زیاده رسد شبیه به ماهی بی‌سر و دم عریض‌الوسط سر و ته آن باریک می‌باشد و آن زمان غلاف آن منشق گردد و از جوف آن خوشه خرمای سفید رنگ که دانه‌های آن از جو خردتر و بر آن گردی مانند آرد باشد ظاهر گردد و برآید و به تدریج دانه‌های آن بزرگ و رسیده آن غلاف خشک و جدا گردد و بیفتد و آن غلاف را کفری و خوشه خام تازه از آن بر آمده را ولیع و به فارسی دانه‌های آن را غوره خرما و آن گرد را کشن و دقیق النخل خوانند و کشن درخت نر را تا به ماده نزنند بعد از آنکه دو سه دانه ثمر نر آن را در جوف ثمر ماده گذاشته و بسته باشند خرمای آن بالیده و بزرگ و شیرین لحیم نمی‌گردد و از ابتدای غورگی تا انتهای تمری مراتب اواسط آن را نامهای بسیار است و در تمر اکثری مذکور شد و صنف کفری در حرف الکاف مع الفا انشاءالله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و قداوی از نخل تر است که در زمین و آبهای شیرین روییده باشد و دانه‌های آن کوچک و پوست آن سفید بود و قبوضت آن کم و تلخی نداشته باشد.

طبیعت آن: در اول سرد و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مقوی معده و قابض و مسکن حرارت و حدت خون و آشامیدن خشک آن به قدر نیم اوقیه جهت رفع تشنگی و اسهال و تبهای حاره و نفث الدم و نزف لدم نافع و دیرهضم و اکثار آن مولد قولنج و عسرالبول و درد سینه و مصلح آن چربیها و گوشتها و شیرینیها و جوارشات مانند جوارش کمونی و فلافلی و زنجبیل مربا و عسل و کشن آن با حرارت



لطیفه و رطوبت فضلیه و لهذا بغایت محرک باه مردان و محرک شهوت زنان است.

◀ طلاء

به کسر طا و فتح لام و الف ممدوده.

ماهیت آن: آب انگور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث یا کمتر از آن برود و آن را میفختج نامند و بعضی اعراب آن را خمر گویند و بعضی گویند آب انگوری است که طبخ دهند تا آنکه نصف آن و یا بیشتر و یا کمتر برود و غلیظ مایل به سیاهی گردد و آن را طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران و زفت می‌مالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص می‌دارند و بعضی مثلث را.

طبیعت و افعال و خواص آن: نیز قریب به خمر و مثلث است و ذکر یافت و می‌یابد انشاءالله تعالی.

◀ طلق

به فتح طا و لام و قاف در آخر و سکون لام غلط است و به کسر طا نیز آمده معرب از تلگ فارسی و به عربی کوکب الارض و عرق العروس و به سریانی فتح جمشا و کوکبا ارغا نیز گویند و به رومی غوفوطس و غوقوطیه نیز و به یونانی چشمارون و فلون و اسطرو به معنی کوکب یعنی کوکب الارض و به فارسی ابرک و بهودل نیز و به هندی ابهرک نامند.

ماهیت آن: جسمی معدنیست متکون که از زیبق خالص و کبریت قلیلی غالب بر آن ارضیت و یبس و فاعل انعقاد آن برودت و سه صنف می‌باشد یمانی و اندلسی و هندی و بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنگ شفاف و براق صفایحی است که خوب ورق ورق گردد و اوراق آن بزرگ و نازک سفید براق صدفی باشد و مایل به سیاهی نباشد و بعد از آن در خوبی هندیست و آن در سفیدی و نازکی کمتر از یمانیست و اندلسی که مغربی نیز نامند از همه پست تر و اوراق ان نازک نمی‌گردد و رنگ آن با کمودت و نیز گفته‌اند دو صنف می‌باشد یکی صفایحی و ورق می‌گردد و دوم مانند سنگ جص و معدن آن جزیره قبرس است و در هند معدن آن بعض جاها است مانند نواح عظیم آباد و می‌گویند که احیاناً در بعضی قطعه‌های آن قلیلی سیماب برمی‌آید و مستعمل از آن محلوب و محلول آنست و چون به تنهایی احراق نمی‌یابد (لابد با نوشادر و کلس البیض احراق می‌نمایند)[1] و دستور حلب و حل و احراق آن در مقدمه مذکور شد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در آخر سیّم خشک و در اول سرد و در دویّم خشک نیز گفته‌اند.

۱. لابد بیالایند با نوشادر و کلس البیض و احراق می‌نمایند: ب

افعال و خواص آن: آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و کبدی و نزف الدم همه اعضا و رحم و ذوسنطاریا و تبهای حاره و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت سرفه گرم و مغسول آن با آب بارتنگ جهت نفث الدم سینه و رحم و بواسیر بیعدیل و طلای آن جهت قروح رطبه قضیب و اعضای عصبانی و اورام حاره پستان و خلف اذن و بواسیر و حکه و جرب مذاکیر و سایر اعضای رخوه و جذام متقرح و رفع آثار سیاهی جلد بغایت مؤثر.

المضار: آشامیدن آن مطلق با خطر و **مضر** سپرز و گرده، **مصلح** آن کثیرا و تخم کرفس و استعمال آن با عسل رافع تشبث آنست به اعضای باطنی.

مقدار شربت آن: تا نیم مثقال و چون محلوب آن را مانند غبار ساییده و مکرر با آب خالص غسل نموده و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در آن زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا محلول باشد و با زنگار زمردی رنگ و با عصفر فستقی رنگ گردد و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن از آتش شود و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی می‌دانند هرگاه به آن گداخته شود و دستور حلب و حل و احراق و دهن و اقراص کوکب در قرابادین ذکر یافت.

فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیه

◀ طیرانه

به فتح طا و سکون یا و فتح رای مهمله و الف و فتح نون و ها و طشیر و طشور نیز آمده.

ماهیت آن: نباتی است مانند فطر و بزرگتر از آن و در شب مانند چراغ می‌درخشد و تر و تازه آن سفید و زرد و خشک آن سرخ رنگ منقطع می‌گردد از ظروف مانند اسفنج قطعه‌های سرخ و رطوبت آن بدبو و منبت آن اکثر زیر درخت بلوط و زیتون و در سالی که باران بسیار شود بیشتر می‌روید.

طبیعت آن: گرم و خشک در چهارم.

افعال و خواص آن: نفعی از آن تا حال ظاهر نشده و از سموم قتاله قویه است حتی بوییدن و لمس نمودن آن و اجتناب از آن واجب.

◀ طین

به کسر طا و سکون یا و نون به فارسی خاک و به هندی متی و به سریانی چشما نامند.

ماهیت آن: معروف است بهترین آن طین حر یعنی خالص از



آمیزش ریگ و شوره و کبریت است که از آب شیرین باشد و آن را حر از این جهت نامند و به فارسی خاک رست نامند و لطیف‌ترین اطیان آنست که از آب شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین نیل مصر بهترین اطیان انهار است.

طبیعت آن: مطلقاً سرد و خشک مگر خاک بلد مصطکی و خاکی که در میان نمک به هم می‌رسد و یا مدتی در نمک مانده باشد و خاک دریای شور و آبهای تلخ و کبریتی و شبی و امثال اینها که همه گرم و خشک‌اند.

افعال و خواص آن: جمیع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و مسدد و حابس اسهال و محلل اورام و مسکن التهاب و گرمی مقعده و مقوی اعضای مسترخیه از سواری بسیار و حرکت عنیفه شرباً و ضماداً و طلاءً به تنهایی و یا با ادویه مناسبه هر علت و آشامیدن آن جهت سل، نفث الدم و سحج امعا و گزیدن ارنب بحری و ذراریح و سموم هوام و تحقین بدان جهت سحج امعا و طلای آن جهت نهش افعی و کلب کلب و با سرکه و روغن گل سرخ جهت تحلیل ورم حار و چون خاک حر را با آب شیرین سرشته خشک نمایند و در آبهای کدر و شور حل کنند و بگذارند تا ته نشین گردد خالص و شیرین و اصلاح فساد آنها نماید و چون با آب تلخ و شور ممزوج نموده عرق کشند عرق آن شیرین برآید و خاکی که مدتی آفتاب بر آن تابیده باشد طلای آن جهت استسقا و تقویت اعضای مسترخیه رهله و با سرکه جهت گزیدن هوام بی‌عدیل و غسل سر بدان منقی اوساخ آن و مقوی موی و دراز کننده آن و خاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک اجاغ بسیار مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن زنبور و با قیروطی جهت خنازیر و تحلیل صلابات و طلای خاک تنور با نمک و سرکه جهت رفع کچلی سر اطفال مجرب و خاکی که در نمک مدتی مانده باشد و خاک ظرف گلی که در آن نمک می‌گذارند جهت تحلیل اورام بارده و انفجار دمامیل و بثور نافع و با بول بز و یا شتر و یا گاو محلل استسقا و ضماد کاه گل با سرکه جهت گزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون گلاب بر آن بپاشند و ببویند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق کاه گل که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معده حار بسیار مفید و طلا و ضماد خاک رود نیل که هنگام زیادتی آن و بعد کمی آب خشک شده باشد مقوی اعضا و محلل اورام مزمنه و رافع استرخا و لاغری حادث از کثرت نفث الدم و در احادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه و آله تاکلوا الطین فان فیه ثلاثه خصال تورث الداء و تعظم البطن و تصفراللون و قال صلی الله علیه و آله ایضاً اکل الطین حرام علی کل مسلم و قال ایضاً من اکل الطین فکانما اعان علی قتل نفسه و مضر اصحاب حصات و دیدان و ضعف احشا است.

◄ طین الابیض

ماهیت آن: خاکی است سفید رنگ با غرویت و نرم اندک چرب با چسپندگی کمی که در بعضی اراضی خصوص جاها که طین حر باشد در زمین کوفه و حجاز به هم می‌رسد و آن رگهای خاک خالص لزج چسبنده است شبیه به طین خراسانی.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: جالی چرک موی سر چون سر را بدان بشویند و جهت قروح مزمنه و دمامیل و تحلیل اورام حاره و تسکین آنها ذروراً و طلاءً نافع و در سایر خواص مانند طین خراسانی است.

◄ طین الاحمر

طین مغره است که به فارسی گل سرخ یزدی و به هندی کیرو نامند و گاهی آن را طین فارسی نیز نامند.

طبیعت و افعال و خواص آن: در مغره در حرف المیم مع الغین مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی.

◄ طین الاخضر

به فتح همزه و سکون خا و فتح ضاد معجمتین و رای مهمله.

ماهیت آن: خاکی است سبز رنگ چرب با لزوجت و چسبندگی که از اردکان که از توابع شیراز است می‌آورند و در بعضی از قطعه‌های آن رنگ‌های زرد و سرخ و سفید می‌باشد و بهترین آن سبز یک رنگ خالص آنست.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: زنان ایران او را بریان نموده دود داده می‌خورند و می‌گویند جهت طپش قلب نافع و شستن سر و بدن بدان مسکن حرارت و نرم کننده جلد و مو و رافع چرک و شپش و پاشیدن سوده آن بر فرش و غیره که بر آن روغن ریخته باشند ناشف آنست.

◄ طین الارمنی

به فتح اول و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر نون و یای مثناة تحتانیه نسبت به سریانی حمادرمنایا و به یونانی بیلاطرنیون و به رومی فلارمیانا نامند.

ماهیت آن: گلی است سرخ تیره جگری رنگ با نرمی و اندک چربی و غرویت که به زبان بچسبد و خوشبو و در طعم شبیه به خاک باشد و از ایروان و ارمنیه آورند و گاه بر حجر ارمنی نیز به مجاز اطلاق می‌نمایند و بهترین آن نرم املس چرب خالص



صافی از سنگریزه و رمل چسبنده به زبان طلایی رنگ آنست.

طبیعت آن: سرد در اول و خشک در دوم.

افعال و خواص آن: قابض و مغری و مقوی قلب و حابس نزف الدم و نفث الدم صدر و بطن و رحم و امعا و معده و بواسیر و بول و به جهت قروح آنها و قروح و قلاع دهان و منع نزلات عظیمه منحدره به سوی سینه و ضیق النفس و سرفه و سل و حمیات و ربو حادث از آنها و جهت حبس اسهال شرباً بسیار نافع به جهت شدت تجفیفی که دارد و از این جهت نیز رادع اورام است و به جهت وبا و طاعون چون پیش از حدوث آن چند روز و یا در آن هنگام نیز با سرکه و گلاب اگر تب نباشد و الا با آب و سرکه بخورند و بر ورم آن طلا نمایند امان یابند از آن و با اقاقیا جهت کسر عظام طلاءً و ذرور آن جهت حبس نزف الدم کل اعضای ظاهری و تجفیف قروح رطبه مفید.

مضر طحال، **مصلح** آن مصطکی و گلاب.

مقدار شربت آن: از نیم درم تا دو درم.

بدل آن: طین مغره و طین حجازیست.

◀ طین الاصفر

به فتح اول و سکون صاد مهمله و فتح فا و رای مهمله و آن را طین‌الصنم نیز نامند.

ماهیت آن: خاکی است زرد مایل به تیرگی که از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه آورند و رهبانان سکنه آنجا بر آن صورتی نقش می‌نمایند و گویند صورت بت است و بعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم و گویند چیزی است که به هندی آن را پیوری نامند و اصلی ندارد زیرا که پیوری چیزی است زرد سبک وزن مصنوع از بول بچه گاو تازه زاییده که به آن برگ درخت انبه خام خورانیده طبخ نموده به عمل می‌آورند و اکثر مستعمل نقاشان است و مشهور است.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و حابس و جهت نفث الدم اعضای باطنی و قیام کبدی و قیام المده شرباً بهترین اطیان است و ذرور آن جهت نزف الدم ظاهر و تجفیف قروح نافع.

◀ طین الاقریطس

به کسر همزه و سکون قاف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر طا و سین مهملتین و آقرقرطون و قریطون نیز نامند.

ماهیت آن: خاکی است خاکستری رنگ با خشونت و به انگشت شکسته گردد و در قوّت شبیه به شب است و از آن بسیار ضعیف‌تر و فرق میان هر دو به چشیدن معلوم می‌گردد که تجفیف این به آن حد نیست و غالب بر آن اجزای هواییه است.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جالی بی‌لذع و جهت قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع از اسقاط مؤثر و گفته‌اند مسهل ولادت است و نقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی مستعمل دارند.

◀ طین الاندلسی

به ضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهمله مشدده و یای نسبت.

ماهیت آن: خاک سیاه کثیفی است.

افعال و خواص آن: جهت تحلیل اورام ضماداً و طلاءً نافع است.

◀ طین الجلود

به ضم جیم و لام و سکون واو و دال مهمله.

ماهیت آن: خاکی است سرخ تیره رنگ املس که پوست حیوانات را به آن رنگ می‌کنند سرخ مایل به زردی می‌گردد و رنگ آن قیام و ثبات ندارد.

طبیعت آن: گرم و خشک و با قوّت قابضه شدیده و محلله.

افعال و خواص آن: طلای آن محلل اورام و با آب برگ بارتنگ جهت اسهال نافع و خوردن آن جایز نیست و ردی است.

◀ طین الحرّ

به ضم حای مهمله و رای مهمله مشدده به فارسی خاک رست نامند.

ماهیت آن: بعضی آن را شامل طین اندلسی و طین فارسی و بعضی خاکی که از سیراف می‌آورند دانسته‌اند و آن خاکی است رخو سبک خالص و بسیار سبز شبیه به ریحان و چون دود دهند آن را خوشبو و خوش طعام گردد و آن را می‌خورند کسانی که معتاد به گل خوردنند زیرا که مضرت این کمتر از اطیان دیگر است و بعضی گفته خاک خالص از آمیزش ریگ و رمل و اشیای غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین الخراطین دانسته‌اند.

◀ طین الحکمت

از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقدمه و در قرابادین مذکور شد. بر ظروف شیشه و چینی و غیره جهت رفع ضرر از آتش و صدمات می‌مالند و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و عصب مؤثر است.



◀طین الخراسانی

به ضم خای معجمه و فتح رای مهمله و الف و فتح سین و الف و کسر نون و یای نسبت و آن را طین نیشابوری و طین‌الاکل و طین‌المأکول نیز نامند.

ماهیت آن: گلی است بسیار سفید خوشبو و خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است و لهذا کسانی که عادت به خوردن خاک دارند از آن می‌خورند و بعضی بریان کرده بخور داده بعضی خام و بعد بریان کردن شوری آن اندک کم می‌گردد و در بغداد اطفال با آن بر الواح می‌نویسند و بعضی مردم آن را بریان نموده با گلاب شسته صاف و خالص آن را اقراص ساخته خشک نموده تناول می‌نمایند و بعضی قدری مشک و یا عنبر و یا کافور نیز اضافه می‌کنند.

طبیعت آن: سرد و خشک و بعضی به سبب ملوحت آن اندک گرم دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: تنقل خالص و با مصول مطیب آن به نحو مذکور جهت خوشبویی نکهت و تقویت معده و تسکین غثیان و قی و منع سیلان لعاب و آب از دهان وقت خواب و رفع جوع کلبی و هیضه مهلکه با قی و اسهال و منع نزلات مفید خصوصاً که تربیت و پرورش به اشنه و سعد و اذخر و قاقله و کبابه و امثال اینها به گلاب تر کرده باشند.

مقدار شربت آن: از یک مثقال تا سه مثقال و در رفع هیضه دو اوقیه آن با آب سیب میخوش و یا با رب آن و با آب طبیخ سعد و با آب سرد و اکثار آن مفسد مزاج و مولد سدد و حصات و مضر معتادین به سده کبد و ماساریقا و ضعف کبد و مسالک ضیقه و سنگ گرده و مثانه ولیکن به مضرات اطیان دیگر نیست، **مصلح** آن انیسون و تخم کرفس است.

◀طین داغستانی

به فتح دال مهمله و الف و کسر غین و معجمه و سکون سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یای نسبت.

ماهیت آن: خاکی است که از داغستان و قریب به دربند بلده شیروان آذربایجان آوردند و الوان می‌باشد. بهترین آن خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از داغستان قریب به نواح شیروان آورند و گاهی آن را مانند اطیان دیگر می‌شویند اقراص می‌سازند و این هنگام سفید رنگ املس نرم سبک خالص از رمل و سنگریزه چسبنده زود در آب گدازنده می‌باشد و بعضی از آن کبود رنگ و این در خوبی بعد از آنست.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: مفرح قوی و رافع خفقان و غشی و سمیت اخلاط و تب وبایی حادث ار اخلاط فاسده و در سایر افعال قوی‌تر و بهتر از طین مختوم و اکثر معتادین به گل به سبب کمی مضرت این را می‌خورند خصوصاً زنان عراق و عرب ولیکن مسدد و مفسد لون است، **مصلح** آن شستن و مشوی نمودن آنست.

◀طین الدقوقی

به فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و کسر قاف و یای نسبت.

ماهیت آن: خاکی است که از ناحیه دقوقی بلده حلب آورند کبود رنگ با یبوست قوی و بعضی از آن سفید رنگ سبک املس خالص از رمل و سنگریزه و زود گدازد در آب و این بهترین آنست.

طبیعت آن: سرد و خشک و با قوّت قابضه و اندک حرارتی.

افعال و خواص آن: مجفف و قابض و حابس اسهال و ناشف رطوبات معده و اورام مرکبه و حاره و زایل کننده اوساخ بدن و موی شرباً و طلاءً و غسولاً و زنان معتاد به خوردن اطیان بیشتر این را می‌خورند به جای طین خراسانی ولیکن مسدد و مفسد رنگ است و به سبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد می‌سازد، **مصلح** آن شستن و بریان نمودن و خوردن انیسون است بالای آن و خوردن شیرینی بالای آن و با آن بسیار مضر.

◀طین الرومی

به ضم رای مهمله و سکون واو و کسر میم و یای نسبت.

ماهیت آن: خاکی است سرخ نیم رنگ و بعضی سفید مایل به کبودی و خوشبو و آن نوعی از طین قبرسی سفید است.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: مجفف و قابض. طلای آن با آب کاسنی محلل و مانع ورم اجفان و خون آمدن از چشم و در سایر افعال مانند گل ارمنی است.

◀طین شاموس

به فتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله و آن را طین شامیس و کوکب الارض و کوکب شاموس و به سریانی چشماشاموس و به رومی فلاغاسامس و به یونانی ابوبریطس و به فارسی گل سفید نامند.

ماهیت آن: چند صنف می‌باشد صنفی سفید صفایحی اندک براق ناصاف شبیه به حجرالمس و صنفی رمادی رنگ صفایحی نرم زود شکن که در آب زود گداخته گردد و این را به یونانی اسطرا یعنی کوکب و به فارسی ابرک و به هندی کهری متی نامند و صنفی بسیار سفید نرم سبک که چون بر زبان گذارند بچسبد و زود شکسته گردد و در آب زود گداخته شود و این بهترین همه و به قول انطاکی صنف دویّم بهترین همه است و از قبرس و صقالبه



آورند.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و مغسول خشـک کـرده آن الطف. شیخ الرییس گفته که هواییت بر آن غالب از طین مختوم و اقوی از آن است.

افعال و خواص آن: آشامیدن یک مثقال از مغسول آن بـا گلنـار قاطع خون حیض دایم و جریان عـرق شـرباً و طـلاءً و بـا شـراب جهت سموم حاره و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و اختلاف و سیلان خون از همـه اعضـا و دو درم آن بـا آب و انـدکی سـرکه جهت قرحه امعا سریع الاثر و نیز دو درم آن با آب و شراب کـه آب غالب باشد جهـت تحلیـل اورام حـاره اعضـای رخـوه ماننـد پستان و بناگوش و زیر بغل و کنج ران و حقنه آن با آب بارتنگ جهت ذوسنطاریا و قرحه امعا که متعفن نشده باشد بعد از آنکـه اولاً با ماءالعسل و آب نمک حقنه نموده باشند و طلای آن با آب و روغن گل جهت ورم پستان و اورام حاره و نقرس و بـا شـراب جهت سموم ملذوعه نافع و در سایر افعال مانند طین مختوم است.

◀طین صوفی حمید

به ضم صاد مهمله و سکون واو و کسر فا و یا و فتح حای مهمله و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله.

ماهیت آن: خاکی است سفید خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند.

افعال و خواص آن: با قوّت تریاقیت جهت رفع اذیـت و سـمیت هوام زهردار و مار شرباً و طلاءً و با خـود داشـتن آن مـؤثر و در سایر افعال مانند طین قبرسی است.

◀طین الفارسی

گل شیرازی و گل سرشوی نیز نامند.

ماهیت آن: گلی است سفید مایل به زردی و خوشـبوی و بعضـی طین حر اصفهانی و بعضی طین نیشابوری و بعضی طـین خراسـانی دانسته‌اند.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: جهت وجع ریه نافع .

گفته‌اند **مضر** ریه و مثانه است، **مصلح** آن آب سرطانات.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

◀طین القیمولیا

به کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و آن را حجر رخام و بـه هندی کهری متـی نامنـد و اطفـال در هنـد بـر تختـه‌هـای مشـق می‌مالند.

ماهیت آن: سه قسم است یکی سفید براق خوشبو و گویند از آن بوی کافور آید و دویّم مایـل بـه بنفشـی و چـرب بـا لزوجـت و دیرشکن کـه در آب زود حـل نگـردد و از بـلاد انـدلس و ارمـن آورند و این هر دو خوب و مستعمل و قسـم سـیّم کـه سـیاه و از اندلس آورند زبون‌ترین همه است. بغـدادی نوشـته کـه شـیخ مـن گفت که طین قیمولیا خاکی است که در میان فلفل یافت می‌شـود و غیر او کسی نگفته و در آن دو قوّت است یکی مبروده و دیگـر حاره محلله و بعد از غسل قوّت حاره محلله آن زایـل مـی‌گـردد. بهترین آن صافی سفید صلب لزج آنست که زود شکن نباشـد و در آب زود گداخته نگردد.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: مجفف و محلل و قابض و ناشف رطوبـات و بلت معده و مقوی آن و هاضمه و حابس اسهال صفراوی و ضـرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحه امعا و مسکن سوزش مقعده و طلای آن جهت امراض چشم و با سرکه جهت ورم بنـاگوش و همه اورام حاره و بر سوختگی آتـش مـانع آبلـه آن و بـه تنهـایی جهت نضج دمامیل و التیام جراحات و جوششها خصوصاً جوشـش سر اطفال و ابدان ایشان و تحلیل اورام و با عسل جهـت ورم زیـر معده و سایر اعضا مفید هرچند همه اطیان محلل اورام‌اند ولـیکن این را این خاصیت زیاده است و از همه اقوی و محرق مغسول آن جهت قروح عسـره الانـدمال و در سـایر افعـال ضـعیفتر از طـین شاموس.

بدل آن: طین مصـری اسـت و صـاحب اختیـارات گفتـه کـه در کوهستان یزد به هم مـی‌رسـد و زنـان جهـت جـلای روی خـود استعمال می‌کنند روی ایشان را پاک می‌گرداند.

◀طین قبرسی

به فتح قاف و بای موحده و سکون را و کسر سین مهملتـین و یـای نسبت.

ماهیت آن: گلی است سرخ چسبنده خوشبو که به زبان می‌چسبد و چون بشکنند اندرون آن رگهای زرد رنگ بود و چون به دست بمالند دست را رنگین کند.

طبیعت آن: سرد و خشک و با قوّت قابضه معتدله.

افعال و خواص آن: جهت نفث الدم هـر عضـو و قرحـه امعـا و سحج آن و سحج کبد شرباً و احتقاناً و یک درم آن با آب سـرد و یا با آب جوش داده جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویه قتاله و طلای آن جهت تحلیل اورام و شکستگی اعضا و کوفتگی آنها و افتادن از جای بلند.

مقدار شربت آن: تا پنج درم.

بدل آن: در جمیع افعال طین مختوم است.



◄طین الکرمی

به فتح کاف و سکون رای مهمله و میم و یای نسبت.

ماهیت آن: خاکی است که از بلاد سودیا آورند سیاه کریه‌الرایحه شبیه به فحم. گویند که از چوب صنوبر گیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم یعنی تاک انگور است بر آن می‌مالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آن را طین‌الکرم نامند و آنچه از آن سفید خاکستری رنگ باشد زبون است.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و در اکحال جهت روییدن اشفار و در ادویه رفع کلف و حکه مستعمل زیرا که بهترین ادویه حکه است و شرب دو درم آن جهت نزف الدم باطنی و ظاهری و طلای آن جهت دمامیل و قروح مزمنه مؤثر.

◄طین المختوم

به فتح میم و سکون خا و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون واو و میم.

ماهیت آن: به قول جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیره ملیون از جزایر بحر مغرب آورند و در آنجا معبد عابدی است و آن را منسوب به ارطامس عابد می‌نمایند و خادم و نگهبان آنجا زنی است و غیر از آن خادم و نگاهبان آنجا نمی‌باشد. آن زن وقتی قدری خاک از تلی که قریب به آنجا است با خضوع و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام و نیت شفا آورده در معبد و به دستور غسل اطیان آن را نیکو شسته اقراص ساخته مهر آن عابد را بر آن نموده و در سایه خشک کرده نزد ملوک یونان و روم فرستاد و شهرت یافت و در آن تل هیچ درختی و سنگی نیست و خاک خالص است و به قول دیسقوریدوس آنست که آن خاک را با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخت و مهر نمود و گویند در آن جزیره رسم است که بز را ذبح نمی‌نمایند مگر به عنوان قربانی و آن را بر سر آن تل و لهذا خاک بالای آن تل سرخ رنگ می‌باشد و بهتر از خاک جاهای دیگر است و گویند خاک پایین آن تل مایل به زردی و با حراقت و خاک تلهای دیگر آن جزیره دور از آن معبد را آن خاصیت نیست و کم رنگ مایل به سفیدی با قوّت جالیه است و لهذا غسالان ثیاب را به آن می‌شویند و گویند بالفعل آن جزیره را آب گرفته و طین مختوم اصلی به هم نمی‌رسد و به جای آن طین ارمنی و یا خاکی دیگر شبیه بدان را بدان هیأت ساخته استعمال می‌نمایند و آنچه به تحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق نگشته و تا حال هست و به دستور از آنجا به همان نحو در هیکل مریخ اقراص ساخته به اطراف می‌برند و بهترین آن بسیار سرخ چرب املس آنست که ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون بر لب و یا بر زبان گذارند بچسبد و بوی آن شبیه به بوی شبت باشد و چون بر جراحت تازه پاشند در ساعت قطع خون و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید باشد و بوی شبت از آن نیاید و حبس خون را به سرعت ننماید خوب نیست.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و با قوّت تریاقیت و شیخ الرییس معتدل در گرمی و سردی دانسته. مشابه جسد انسان مگر در رطوبت که یبس بر آن غالب است.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی دل و معده و مغری و مجفف و مقاوم جمیع سموم و مانع انصباب مواد جهت آنکه قابض افواه عروق و مسالک سم و دافع اذیت و نکابت آنست به سبب تغریه و حبس و قبض و تریاقیتی که دارد حابس نفث الدم و نزف الدم باطنی و ظاهری کل اعضا است و جهت قرحه ریه و حلق و امعا و سحج آن و سایر قروح باطنی به تنهایی و یا با کثیرا و به جهت فساد خون و تبهای حاره وباییه و طواعین و اسهال دمویه و صفراویه و دفع مضرت هوام و هوای وبایی و آب زبون شرباً خواه قبل از آنها و خواه بعد از آنها و با شراب جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند ذراریح و ارنب بحری و مار و افعی و سگ دیوانه و با شراب و آب گرم و شبت آشامیدن و قی نمودن جهت دفع سموم و تحقین بدان جهت ذوسنطاریا و قروح امعا به دستور مذکور در طین شاموس و طلای آن با عسل یا شراب جهت امراض مذکوره و تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه متعفنه و شکستگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و باد که بر بالای آن طلای برگ قنطوریون و فراسیون و سیر برّی و امثال اینها از برگ‌های مناسبه لطیفه بگذارند و با سرکه جهت نهش هوام مانند مار و افعی و سگ دیوانه و اورام حاره و ذرور آن جهت جروح و قروح تازه و کهنه که خون و چرک و رطوبت بسیار از آن آید به زودی حبس نماید و التیام دهد و باید که طلا و ذرور آن به قدر علت وسعت آن باشد بلکه اندک زیاده و با شراب ابیض و یا احمر و یا حلو و یا مر و یا مثلث و یا عقید عنب و یا عسل و یا سرکه عنبی کهنه تند و یا سکنجبین هر یک که مناسب باشد به حسب علت و حاجت باشد و اگر پیش از آشامیدن سم و یا گزیدن حیوان سمی بخورند از اذیت آن محفوظ مانند.

مضر ریه و **مصلح** آن کثیرا و عسل و مضر طحال و مصلح آن کثیرا و گلاب.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال و تا دو درم نیز.

بدل آن: گل داغستانی در امور مذکوره قوی‌تر از آن و بعد از آن طین ارمنی و در اطلیه طین مغره. صاحب اختیارات بدیعی نقل نموده که طفل یکساله دو مثقال دیک بر دیک که از سموم قتاله است بخورد و در زمان قدری طین مختوم با شیر مادرش به او



دادم شروع به قی کردن نمود و مجموع آن را به قی دفع کرد باز قدری با شیر مادرش به وی دادم دیگر قی کرد و یک مجلس طبیعت او اجابت نمود و از آن زهر کشنده خلاصی یافت و بدان که جمیع اطیان حابس دم و اسهال اند مگر این طین که مسهل است و گفته‌اند مسهل سم است فقط و مشارک آنها است در قبض و حبس بعد از آن.

◀طین المصر

به کسر میم و سکون صاد و رای مهملتین ابلیز است و به یونانی ارطوباس نامند یعنی خاک زمین محروثه.

ماهیت آن: خاکی است آفتاب خورده چرب بسیار سفید با خطوط و با حدت که از مصر آورند و بعضی خاکستری رنگ بهترین آن خاکستری رنگ است که بسیار نرم باشد و چون بر مس بمالند ساییده آن به رنگ زنجار باشد و گاه آن را مانند غسل اسفیداج می‌شویند و اقراص ساخته خشک می‌نمایند و مغسول آن نرم‌تر می‌باشد و گاه مقدار نخودی ساخته در ظرفی چیده و سر آن را بسته در اخگر می‌گذارند تا بسوزد و به رنگ خاکستر سیاه گردد.

طبیعت آن: گرم در اول و خشک در آخر دویّم.

افعال و خواص آن: جالی و مجفف و قابض و مغری و جهت اسهال الدم و استسقا و طحال و اورام کهنه و مترهله رخوه و اوجاع مزمنه و بواسیر قدیمه طلای آن با سرکه و به تنهایی نیز بسیار مفید و در اسکندریه مستعمل است.

◀طین الجزیرة المصطکی

و آن را طین الکیوس و حیا و حیوش نیز نامند یعنی جزیره مصطکی.

ماهیت آن: خاکی است رقیق صفایحی و قطعه‌های مختلف‌الشکل که از جزیره مصطکی آورند بهترین آن سفید مایل به خاکستری رنگ زود شکن و در آب زود گدازنده است.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: جالی و مفتح به خلاف اطیان دیگر و جاذب خون به ظاهر جلد و نیکو کننده رنگ رخسار و لهذا جهت نمش و جلای تنقیه و تصفیه اوساخ بدن و جلای آن و تصقیل وجه خود زنان در حمام بر بدن می‌مالند و در غمزه‌ها مستعمل دارند و جهت سوختگی آتش در آخر امر که متقرح شده باشد مفید است.

◀طین مدینه

طین مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند تربت مرقد منور جناب حضرت سید الشهدا است علیه السلام که برای استشفا مقدار کم آن را با دعا و شرایط آن می‌خورند.

◀طین الملتانی

به ضم میم و سکون لام و فتح تای مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یای نسبت.

ماهیت آن: خاکی است صفایحی مابین سرخی و زردی و سفیدی و اندک صلب.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جالی و محلل اورام طلاءً و در شاه جهان آباد اطفال بر تخته مشق می‌مالند.

◀طیهوج

به فتح طا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و جیم معرب تیهو فارسی است. جمع آن طیاهیج و به فارسی فرفور نیز نامند و به اندلسی ضریس به ضاد و ذریس به ذال معجمتین و به سین مهمله مشدده نیز.

ماهیت آن: مرغی است کوهی کوچک‌تر از کبک و در رنگ شبیه بدان و زیر بال آن سیاه با سفیدی بهترین آن فربه جوان قریب به معموره است. رازی گفته مرغی است به قدر کبک، گردن و منقار آن سرخ .

طبیعت و افعال و خواص آن: مانند کبک است و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافع.



باب هفدهم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها ظای معجمه مشاله است

فصل الظاء مع الباء الموحده

◀ ظبی
به فتح ظا و سکون بای موحده و یا اسم عربی غـزال اسـت و در حرف الغین مع الزای المعجمتین انشاالله تعالی خواهد آمد.

فصل الظاء مع الفاء

◀ ظفره
به ضم اول و سکون فا و فتح رای مهمله و ها لغت عربـی اسـت و آن را تستر نیز نامند جهت آنکه در تستر که بـه فارسـی شوشـتر نامند و از بلاد فـارس اسـت بسـیار مـی‌شـود و آن را بـه فارسـی علفک داغ نامند.

ماهیت آن: گیاهی است ضـعیف مفـروش بـر روی زمـین و بـر دیوارها و شاخ‌های آن باریک نـرم و بـرگ آن مـدور ظـاهر آن سبز و باطن آن سرخ تیره. کوچک آن به قدر ناخنی و بزرگ آن قریب در شکل بـه بـرگ قوطولیـدون و از میـان بـرگ‌هـای آن ساقه‌های بسیار باریک برمی‌آید مدور به قدر یک شبر و کمتر از آن و بر سر آن گلی زرد و سبز رنگ و بـیخ آن سـیاه مـنقش بـه سفیدی و باطن آن سفید به قدر یک انگشت.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: تند و تیز و خورنده گوشت و سم قاتل. لهذا استعمال آن از داخل ممنوع است و ضماد آن خورنده گوشت زاید و ثآلیل و نواصیر و آکله و کچلی را نافع و قـایم مقـام دیـک بـر دیک دانسته‌اند.

◀ ظفرالقط
به فتح قاف و طای مهمله اسم مغربی نبات فلومایِن است.

ماهیت آن: دو صنف است یکی بـرّی و دیگـری نهـری و ایـن را شجره ابی مالک نامند و مذکور شد و جـالینوس ایـن دوا را ذکـر نکرده و برّی آن نباتی ساق آن مربع شبیه به ساق باقلا و برگ آن شبیه به برگ لسان الحمل و بر ساق آن غلافهای سـرکج و متصـل بعضی به بعضی و گل آن شبیه به گل سوسن کبود برّی که بـیخ آن را ایرسا نامند و آمیخته به آن غلافها و بهترین آن جبلی آنست.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و عصاره تازه تمامی آن قاطع رعـاف و نفث الدم صدر و اسهال و نزف الدم رحم و بواسیر ضماداً و شـرباً و ذروراً و برگ آن جهت التیام جراحات مؤثر.

مضر سفل، **مصلح** آن صمغ عربی.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

بدل آن: اقاقیا است.

◀ ظفر قطورا
به فتح قاف و طای مهمله و سکون واو و فـتح رای مهملـه و الـف لغت سریانی است.

ماهیت آن: گیاهی است برّی و بستانی و بستانی آن را شـاخ‌هـای باریک شبیه به موی منبسط بر روی زمـین منبـت آن زمـین‌هـای خشک رملی جبلی و در سـواحل بیشـتر و بـرّی آن را شـاخ‌هـای باریک خشبی و پوست آن نازک و رنگ ساق آن سرخ و مقـدار یک شبر و نیم آن از زمین برآمده و بـاقی در زمـین فـرو رفتـه و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنـگ و آنچـه در زمـین اسـت سرخ و از بیخ آن شاخ‌هـای متفـرق رسـته و بـر آنهـا بـرگ‌هـای باریک شبیه به برگ شـیح از هـم دور و گـل آن شـبیه بـه گـل اناغالس و مایل به سرخی و ثمر آن شـبیه بـه ثمـر هیوفـاریقون و



نبات آن در سرما و گرما می‌ماند و برطرف نمی‌شود و مستعمل پوست بیخ آنست.

طبیعت آن: سرد و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: چون آن را خشک نموده بکوبند و ببیزند و با عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرحه امعا و سحج آن و قطع نزف الدم هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت حبس خون از هر عضو که باشد نافع است.

فصل الظاء مع اللام

◄ظلف

به کسر ظا و سکون لام و فا لغت عربی است به فارسی زنگله و کفشک و مشهور به سم است که اصل آن سنب بوده و سم شده و به رومی اکیدون و به هندی کهر و جمع آن اظلاف آمده و متداول نزد اهل فرس آنست که سم به معنی حافر است نه ظلف و بعضی سم شکافته را نامند و صاحب اختیارات بدیعی گفته ظلف را به فارسی بشک گویند.

ماهیت آن: معروف است و آن جسمی است صلب غضروفی که بر کف دست و پای حیوانات روییده و شکافته می‌باشد.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: ظلف هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و می‌شود و سوخته مجموع آن مسهل ماء اصفر و ضماد آن با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع و طلای سوخته سم بز با سرکه جهت داءالثعلب مؤثر.

فصل الظاء مع الیاء المثناة تحتانیه

◄ظیّان

به فتح ظا و یای مشدده و الف و نون به فارسی یاسمین برّی است و یاس سفید عبارت از آنست و به لغت اندلس برید فوقه به معنی عشبة النار و به بربری ابریر و به هندی جوهی و جاهی و جنگلی چنبیلی نامند و منبت آن بیابانها و بالای تلها و با علیق باشد و بر آن پیچد و از آن جدا نباشد و گویند بوی آن رعاف آورد و قسم مغربی آن را عشبه مغربیه نامند و در حرف العین انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به لبلاب و از آن صلب‌تر و شاخ‌های آن در هم پیچیده و گل آن بسیار خوشبو و قسمی خاردار شبیه به خار گل سرخ و گل آن از گل یاسمین بستانی که گل چنبیلی نامند بسیار کوچک‌تر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه و قوّت بیخ آن تا بیست سال باقی می‌ماند و فعل آن مانند خربق اسود است و لهذا بعضی گمان کرده‌اند که همان است و بعضی ظیان را به اوصاف دیگر ذکر کرده‌اند اصح اقوال آنست که ذکر یافت.

طبیعت بیخ آن: در اول چهارم گرم و خشک و گرم‌تر از خربق اسود و سایر اجزای آن در سیّم.

افعال و خواص آن: محلل و ملطف. *امراض الرأس و العصب و الصدر و الریه* بوییدن گل آن جهت صداع و شقیقه و ریاح غلیظه و چون نیم اوقیه بیخ آن را در یک اوقیه آب بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج و لقوه و استرخای مزمن و سرفه کهنه و ضیق النفس بیعدیل و سعوط یک حبه از آن با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و روغن مرکب آن جهت استرخا و فالج و لقوه و علل بارده و ربو و سعال مزمن نافع جهت آنکه گرم و خفیف و محلل قوی است و همچنین روغنی که بیخ آن را در آن جوشانیده باشند. * امراض الفم و المعده* مضمضه به طبیخ برگ و شاخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن مطبوخ آن مقی قوی و همچنین با آب خبازی مقی قوی و به دستور عصاره برگ و شاخ‌های آن و آشامیدن سه درم از عروق آن با مثل آن بسفایج و مثل آن مقل ارزق مسهل و منقی بلغم و سودا است بی‌کرب و الم و اذیت و گفته‌اند ده مجلس اجابت می‌کند و به دستور آشامیدن نیم درم از بیخ آن کوبیده و به روغن بادام چرب کرده با هم وزن آن افسنتین و کثیرا مسهل بلغم و صفرا است به قوّت تمام امّا با خطر و در قوّت قریب به خربق اسود. *امراض الجلد* طلای آن محرق جلد مانند شیطرج و با سرکه بهترین ادویه است جهت بهق سفید و سیاه و برص و یا با طین علک جهت عرق النساء و اوجاع مفاصل نافع امّا باید که زود بردارند که بسیار زخم نکند و روغن آن نیز جهت عرق النساء مفید و طلای آن با سرکه که به قوّت بمالند به حدی که خون آلود گردد جهت داءالثعلب به یک دفعه مؤثر.

مقدار شربت آن: تا نیم درم و یک مثقال آن کشنده به قی و کرب و مغص شدید، **مصلح** آن روغن بادام شیرین و امراق دسمه و العبه و مبردات است و نوعی از ظیان که برگ‌های آن باریک و شاخ‌های آن سرخ و گل آن مایل به سرخی است بسیار تند و تیز و بوی آن کریه و تند است و زبون و غیر مستعمل زیرا که محرق جلد و زبان و خراشنده و جدا کننده جلد بدن و برگ آن نیز مانند بیخ آنست و این نوع را به یونانی قلیماطس نامند.



باب هجدهم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها عین مهمله است

فصل العین مع الالف

◀ عاقرقرحا

به فتح عین و الف و کسر دو قاف و فتح حای مهمله و در میان هر دو دو رای مهمله ساکنه و در آخر الف معرب اکرکره هندی است و گفته‌اند لغت نبطی است و بعضی گفته‌اند لغت عربی است مشتق از عقر و تقریح جهت آنکه فعل آن تقریح است.

ماهیت آن: نباتی است کثیرالوجود و در مغرب و هند در شاخ و برگ و گل شبیه به بابونه کبیر سفید گل که به مصر کرکاش نامند مگر آنکه شاخ‌های عاقرقرحا مزغب و مفروش بر روی زمین و شاخ‌های آن بسیار از یک بیخ رسته و بر سر شاخ‌های آن قبه‌های مستدیر به شکل بابونه و گل آن تمام زرد به خلاف بابونه که شاخ‌های آن ایستاده و برگ‌های گل آن سفید و بیخ آن طولانی به قدر یک شبر و به سطبری انگشتی و تند و تیز و سوزنده و دیسقوریدوس گفته که به یونانی آن را فوریون به معنی عاقرقرحا نامند نبات آن شبیه به شبت و اکلیل آن نیز مانند آن و گل آن زرد شعری دندانه‌دار و این صفت عودی است که آن را عود القریح جبلی نامند و در شام کثیرالوجود و بر سر وادی برده به هم می‌رسد و این را ثمری است که من آن را دیده‌ام و بیخ آن به طول یک شبر و به ضخامت انگشتی و قایم مقام عاقرقرحا است در بعضی افعال و خواص و انطاکی گفته که عاقرقرحا بعضی از آن مغربی است و ماهیت آن را به نحوی که شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده و اولاً ذکر یافت و بعضی شامی که آن را عودالقریح نامند و آن بیخ طرخون جبلی است و به قسمی است که دیسقوریدوس بیان کرده و در سرطان می‌رسد و بدان که اصح اقوال در ماهیت آن قول اول است و مستعمل بیخ آنست و قوّت آن تا هفت سال باقی می‌ماند و بهترین آن حاد سوزنده زبان است که به حجم یک انگشت و سنگین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته‌اند مغربی آن اقوی از هندی آنست.

طبیعت آن: در آخر سیّم تا اوایل چهارم گرم و خشک و شامی آن در سیّم و بعضی گمان کرده‌اند که بارد است.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و منقی فضول دماغی و آلات آن و جالی بلاغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و لکنت زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق النساء و استسقا و تقویت باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و حمیات و غیرها ضماد او طلاءً نافع. ❊امراض الرأس و المفاصل و العصب و الصدر❊ مالیدن آن با روغن زیت جهت کزاز و خدر و استرخای مزمن و اعضای بیحس شده و به دستور جلوس در طبیخ آن و ذرور و دلوک آن بر یافوخ باعث تسخین دماغ و مانع توالی نزلات و صرع حادث از خلط غلیظ نافع و به دستور مضغ آن خصوصاً با مصطکی و یا زفت و نفوخ آن در بینی مفتح سده مصفات و خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بخیسانند و در زیر دندان موجع گذارند وجع آن را تسکین دهد و چون بخایند و یا به زیر زبان بپاشند جلب رطوبات نماید و لکنت را زایل سازد و چون طبیخ آن را در دهان نگاهدارند دندان متحرک را مستحکم گرداند و مضمضمه و یا غرغره به طبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهات و استرخای زبان حادث از بلغم و مالیدن سوده آن بر بدن ادرار عرق آورد و تعلیق عاقرقرحا به تنهایی و یا با فاوانیا جهت صرع اطفال نافع و اگر به موی سگ سیاه یک رنگ ببندند بهتر است. ❊المعده و الباه و الحمیات و غیرها❊ لعوق آن با عسل جالی و زایل کننده درد سینه و سرفه کهنه بارد بلغمی و برودت و بلغم از معده و زیاده کننده باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن نیم



درم آن مسهل بلغم به عنف و چون پیش از نوبه تب و نافض با زیت بر تمام بدن بمالند آن را زایل گرداند و عرق آورد و استرخای اعضا را برطرف سازد و چون پیش از جماع روغن آن را بر قضیب بمالند آن را محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع دهد و انزال را سریع گرداند کسی که اراده نماید که انزال او سریع شود به دستور چون با عسل بسرشند و طلا نمایند و چون با آرد باقلا بسرشند و به خریطه آلوده، قضیب و بیضه را در آن اندازند و یک روز کامل رها کنند که در آن باشد اعانت بر جماع مبرودین نماید خصوصاً کسی که در بیضه خود بسیار از سردی دریابد من عجایب افعاله چون با نوشادر نرم بسایند و بر کام و دهان بمالند مانع سوختن آنست از آتش و بازیگران مستعمل دارند و چون با سرکه طبخ نمایند تا مانند خمیر گردد و بر دندان کرم خورده گذارند کرم آن را بریزاند.

مضر ریه، **مصلح** آن کثیرا و مویزج.

مقدار شربت آن: تا یک درم.

بدل آن: دارفلفل و عسل در امراض کبد و در امراض معده راسن و اگر آن هر دو به هم نرسد زنجبیل نصف وزن آن و یا فلفل به دستور و در غرغره‌ها فودنج جبلی یک وزن و نیم آن و در اوجاع حلق قاقله و روغن آن که از عصاره آن ترتیب دهند و یا آنکه یک اوقیه خشک آن را بکوبند و با یک رطل آب جوش دهند تا یک اوقیه بماند پس مالیده صاف کرده با دو اوقیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه شرباً و تدهیناً و سعوط آن جهت صداع و شقیقه بارده و صرع و تقویت دماغ بارده مفید.

◀ عاج

دندان فیل است و در فیل انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد و مجملاً چون زن وزن نیم مثقال تا یک مثقال سوده آن را با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود.

◀ عاقول

انطاکی گفته شوکه الجمال است.

ماهیت آن: نباتی است معروف با خار بسیار و تیز و گل آن سفید و زرد و در وسط آن مانند مو تارها و دانه آن مانند قرطم و مستدیر.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و تریاق سموم و خلاصی دهنده از آنها شرباً و جمیع اجزای آن جهت بواسیر شرباً و بخوراً و طلاءً نافع و به دستور طلای خاکستر آن و عصاره آن نافع قروح ساعیه و گفته‌اند چون بر حمره بزنند ورم آن زیاده و بزرگ نشود.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا.

بدل آن: حندقوقا است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته حاج است که به فارسی خارشتر نامند که بر آن شیرخشت در خراسان می‌نشیند و گویند ینبوت است که نوعی از خرنوب است.

فصل العین مع الباء الموحده

◀ عبیثران

به ضم عین و فتح بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه و رای مهمله و الف و نون و عبوثران به فتح ثای مثلثه و به ضم آن نیز آمده و به هندی دانه و داونه مروا نیز نامند.

ماهیت آن: گفته‌اند شامل برنجاسف و شجر مریم است و بغدادی گفته که غلط کرده کسی که آن را شیح دانسته و کسی که آن را قیصوم گفته بلکه نباتی است مایل به غبرت و مزغب و ثقیل الرایحه و با عطریت شبیه به رایحه سنبل الطیب و بطبیخ و تفلیسی گفته نباتی است برگ آن مدور و صاحب معتمد نوشته که قیصوم نیست بلکه نباتی است اغبر با شاخ‌های باریک شبیه به قیصوم و این را ثمری است زرد رنگ شبیه به چیزی که در وسط اقحوان می‌باشد و خوشبو شبیه به بوی سنبل‌الطیب.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و در سیّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفتح و محلل و مقوی دماغ ضعیف و بارد و قلب و معده و مدر حیض و محرک جماع در مبرودین و معین بر حمل. *امراض الرأس و القلب و المعده* بوییدن آن مسکن ابخره بارده و منقی دماغ و مقوی آن و جهت درد سر و نزلات و زکام و دوار و سدر و امثال اینها از امراض بارده حادثه از بلغم و رطوبت و از سودا نافع و آشامیدن آن خصوصاً با عسل جهت امراض دماغی حادث به مشارکت قلب و رحم و وجع فواد و تقویت احشا و تفتیح سدد و حفظ صحت بدن و تحریک باه مبرودین و اکتحال آب آن جهت حدت بصر و جلای غشاوه رقیق. *امراض الرحم* حصول سرشته آن با عسل مسخن رحم بارد و نیکو کننده حال آن و معین بر حمل هر چند عاقر باشد جهت آنکه زایل کننده عقر است.

مقدار شربت آن: دو درم.

◀ عبهر

نرجس است و صاحب معتمد گفته معروف است در زمان ما به شجره النبی و اصطرک و آن میعه است و این درخت را صمغ نیست ولیکن دهن است البته اسم عربی زعفران است و نیز اسم خوشبویی مرکب است و در مرکبات مذکور

می‌گردد و در قرابادین کبیر ذکر یافت.

فصل العین مع الثاء المثلثه

◀ عثق
به تحریک عین و ثای مثلثه و قاف.

ماهیت آن: نباتی است به قدر قامتی برگ آن شبیه به برگ کبر و سطبر و انبوه.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل قوی و محرق و عصاره خشک کرده آن را چون مکرر ضماد نمایند موی را مانند نوره سترد.

فصل العین مع الجیم

◀ عجّه
به فتح عین و جیم مشدده و های مهمله اسم عربی قسمی از خاگینه است که کوکو نامند و در خبیص البیض مذکور است و در قرابادین کبیر در بیض به تفصیل ذکر یافت.

فصل العین مع الدال المهمله

◀ عدس
به فتح عین و دال و سین مهمله به فارسی نشک و مرجومک و به هندی مسور به فتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و رای مهمله و در یمن ملس نامند.

ماهیت آن: حبی از حبوب مأکوله مشهور است مدور و مفرطح و دو نوع می‌باشد برّی و بستانی. برّی آن کوچک‌تر مایل به تدویر و تلخ و آن را نبقه نامند و بستانی آن پهن‌تر و بزرگتر و در نوع بستانی دانه‌های کوچک سرخ رنگ می‌باشد که به هندی شوخدانه و در بنگاله اکری نامند و پخته و مهرّا نمی‌شود و لهذا چیده جدا کرده تتمه را می‌پزند بهترین آن سفید بستانی بزرگ دانه آنست که در طبخ زود گداز یابد و آب را سیاه نکند و با پوست و مقشر کرده هر دو قسم را که با ترشی انبه و روغن گاو می‌پزند لذیذ می‌شود.

طبیعت آن: در حرارت مایل به اعتدال و در دویّم خشک و بعضی در دویّم سرد و خشک دانسته‌اند و تحقیق آنست که پوست آن گرم در اول و لب آن سرد در اول است و لهذا آب مطبوخ پوست آن ملین و جالی و لب یعنی جرم مقشر آن قابض و یبس برّی آن غالب و نفخ بستانی زیاده.

افعال و خواص آن: جالی و نفاخ و بطی الهضم و مولد خون سوداوی و سودا و قابض و مسکن غلیان خون و مغلظ آن و مانع سلوک آن در عروق ضیقه و باعث دیدن خوابهای مشوش ردی و ظلمت بصر. ※امراض العین و الحلق و الصدر و المعده※ ضماد آن با اکلیل الملک و با آب سفرجل و دهن الورد جهت نزلات و اورام حاره عین و مطبوخ آن با سرکه جهت اورام حاره و شری و حمره و خنازیر و با آب پخته به جهت نزلات و سوخته آن جهت استرخای پلک چشم و سفید کردن دندان و غرغره آب طبیخ آن جهت قلاع دهان و خناق خصوصاً با رب شاه توت و آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه و سرفه و درد سینه و بلع نمودن سی عدد مقشر آن جهت اصلاح فساد معده و مهرّا پخته آن با سرکه مقوی معده و بی‌نفخ و بی‌سرکه پخته آن نفاخ و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر در آن و با عسل جهت قروح غایره و ضماد خام با قشر آن با چند دانه فلفل جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع آنها. ※الحمی※ مطبوخ آن با پوست جهت اصحاب جدری خصوصاً با سرکه و یا آب غوره و مزوره آن با روغن بادام جهت مرضی بعد رفع تبها باعث عدم نکس آن و ضماد آن با سفیدی بیضه مرغ جهت نمله و حمره و شقاق پا و به دستور با سرکه پخته جهت شقاق عارض از سرما و خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت اورام معده و با سویق جهت نقرس. ※الزینه※ ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیه بشره و رفع زردی رخسار.

مضر سوداوی مزاج و صاحب ضعف بصر و معده و قولنج و بواسیر و عسرالبول و اکثار خوردن آن مولد خون سوداوی و محرق خون و مظلم بصر و محدث مالیخولیا و سرطان و جذام و اورام صلبه و با شیرینیها مولد استسقا و قولنج و بواسیر و عسرالبول و حبس آن و احتباس حیض و مجفف بدن و قاطع باه و باعث دیدن خوابهای مشوش و تاریکی چشم، **مصلح** آن طبخ آن مهرّا با روغن کنجد تازه و یا روغن گاو و یا روغن بادام و یا سرکه و گوشت فربه خوردن و بدترین همه خوردن آن با ماهی نمکسود.

بدل آن: ماش است و مطبوخ بستانی آن با پوست قابض و مقلل بول و حیض و برّی آن مسهل و مدر هر دو.

◀ عدس الماء
نوعی از طحلب است که خروءالضفادع نامند و در طحلب مذکور شد.

فصل العین مع الراء المهمله

◀ عرعر
به فتح دو عین و سکون دو رای مهملتین لغت عربی است به فارسی سرو کوهی و به شیرازی وهل و به سریانی سرو بیاجبلا و به



رومی قرنوس و به یونانی سرو ثمارون و اروس و سرو نمارون نیز نامند.

ماهیت آن: دو نوع است یکی بزرگ و از سرو کوتاه‌تر و کوچک‌تر و ثمر آن بقدر فندقی و با اندک شیرینی و دویّم از آن کوچکتر و ثمر آن به قدر باقلا و مستدیر و گفته‌اند ثمر عرعر ثمر ابهل است و بعضی ابهل دانسته و بعضی گفته شربین از آن به هم می‌رسد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و ثمر آن گرم در سیّم و خشک در اول دویّم و در اول گرم و در دویّم خشک نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مسخن و مفتح سدد و با قوّت قابضه و مقاوم سموم و مدر بول و حیض. *امراض الصدر و المعده و غیرها* آشامیدن دو درم آن جهت تفتیح سدد و سرفه و درد سینه و طحال و ضعف معده و کسر ریاح و بواسیر و مغص و درد رحم و ذرور منی و وذی و مذی و شکافته شدن عضل و گزیدن هوام خصوص با شراب انجیر و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و ضماد آن جهت قطع عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: یک مثقال و گویند از خواص آنست که چون هشت عدد آن را در سر بندند باعث قبول و عظمت در نظرها است.

◀ عرق

به تحریک عین و را و قاف لغت عربی است. به سریانی وعنا و به یونانی اوبیهون و به رومی اوروسیس و به فارسی خوی و به هندی پسینه نامند.

ماهیت آن: چیزیست که از مسامات بدن حیوان ترشح کند و برآید خصوصاً نزد حرکات و گرمی هوا و استعمال چیزی که عرق آورد و گفته‌اند که آن فضول رقیقه حاصله از غذا در بدن است که از راه منافذ و مسامات دفع می‌گردد و گفته‌اند ماهیت دم است که مشوی می‌گرداند آن را مرار و شیر را نیز مابیت دم می‌دانند.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: محلل و جالی است و عرق انسان و هر حیوانی در طی اسم آن مذکور شده و می‌شود ان شاء الله تعالی و از خوردن عرق دابه زردی رنگ و سبزی آن و خناق و سیلان عرق بسیار و بدبو عارض می‌گردد. علاج آن تنقیه به ماءالعسل پس از آشامیدن میفختج و روغن گل و تریاق‌الطین مختوم و آشامیدن زراوند و ملح اندرانی از هر یک نیم درم با آب گرم است و نیز عرق به تحریک عین و اوقاف اسم مای مقطر از حبوب و اخشاب و گلها و بیخ‌های رطبه و یا یابسه است که به قرع و انبیق مقطر نمایند به دستور مقرر و در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز انشاءالله تعالی خواهد آمد و در طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر می‌یابد.

طبیعت هر یک آن: راجع به طبیعت چیزی است که از آن مقطر نموده باشند.

افعال و خواص آن: نیز راجع به آن چیز است ولیکن الطف و سریع النفوذتر و تأثیر آن در بعضی مواد زیاده و اکثار آشامیدن عرقهای حاره حاده مانند دارچینی و نانخواه و سیر و امثال اینها محرق خون و مورث امراض حاره و به دستور عرق قندی.

◀ عرن

به فتح اول و دوم و نون و عرب آن را اعظم السبق خوانند.

ماهیت آن: زوایدی است که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر می‌باشد.

طبیعت آن: مانند مزاج سم است و شدید الیبس.

افعال و خواص آن: نیز مانند آنست و در ظلف ذکر یافت و بالجمله چون مقدار نیم درم آن را با سرکه ساییده بنوشند جهت صرع رطوبی و با آب و یا با گلاب جهت سموم جمیع اصناف عوام و بخور آن جهت اختناق رحم و حمی ربع مفید و گفته از خواص آنست که چون صاحب حمی ربع به قصد رفع تب آن را از حیوان جدا کند رفع تب می‌شود و مجرب دانسته‌اند و نیز عرن نزد اهل شام اسم نوع سفید هیوفاریقون است ان شاء الله تعالی در حرف الها خواهد آمد.

◀ عروق الصباغین

فوه الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر است.

◀ عروق الصفر

به ضم عین و رای مهمله و سکون واو و قاف و ضم صاد و سکون فا و رای مهمله و آن را حشیشه الصفرا و عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز نامند و به عربی (بردرد)[1] و بقله الخطاطیف و به یونانی خالدونیون و خلدونیون و طوماغا نیز و به رومی کالیدونیون و به فارسی زردچوبه و به هندی هلدی نامند.

ماهیت آن: دو نوع است یکی کبیر و دیگری صغیر. صغیر آن ماميران است و در حرف المیم مذکور خواهد شد و کبیر آن بیخ نباتی است ساق آن به قدر دو ذرع و از بیخ آن شعبه‌ها روییده و

---

۱. هردوده: ب، هرد: کاف. به نظر می‌رسد هرد صحیح باشد؛ زیرا در لغتنامه دهخدا هرد کلمه‌ای سانسکریت به معنی زردچوبه ذکر گردیده است.



بر هر شعبه برگ‌هایی شبیه به برگ موز تازه کوچکی رسته و از برگ زرنباد بزرگتر و گل آن زرد و در خوشه به قدر یک شبر و تخم آن سیاه رنگ بسیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد برآوردن از زمین آن را بریده جوش داده خشک نموده به اطراف می‌برند و تازه آن بد طعم و رایحه تا سه چهار ماه پس نیکو می‌گردد و گویند در میان آن به ندرت بعضی دانه‌های سمی به هم می‌رسد و آن صلب‌تر و مایل به تیرگی است و آن را به هندی هلدیا نامند و کسانی که می‌شناسند چیده بر می‌آورند و تتمه را جوش می‌دهند و احیاناً بعضی دانه‌ها شبیه به ماميران در میان بسته‌های زردچوبه به هم می‌رسد و آنچه در ماهیت آن صاحب تحفه و غیره نوشته‌اند بیان واقع نیست و منبت آن بلاد چین و هند و بنگاله و دکهن است و بهترین آن تازه خوشرنگ کم ریشه آنست.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جالی بصر و مفتح سده جگر و جهت استسقا و یرقان نافع چون یک درم آن را با شراب ابیض و با هم وزن آن انیسون بیاشامند و مضغ آن جهت تسکین وجع اسنان خصوص اندک بریان نیم گرم آن و اکتحال آن جهت جرب و بیاض رقیق و تقویت چشم و عصاره آن روشنایی چشم بیفزاید و بیاض حادث در آن را برطرف کند و ذرور آن مجفف قروح و رافع درد و ورم آنها و لهذا اهل هند بعد از حجامت بلافاصله ذرور آن را بر آن موضع می‌مالند و ضماد آن با شراب زایل کننده نمله و مجفف قروح است و تکمید بدان مسکن اوجاع و محلل اورام خصوص ورم حادث بعد از فصد و طلای آب گل آن زایل کننده کلف و بهق و آثار جلد.

مضر قلب به مضرت بسیار، **مصلح** آن آب لیمو و اترج.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: فوة الصبغ و نیم وزن آن در امراض عین ماميران و در غیر آن نیم وزن آن نیز عاقرقرحا است.

فصل العین مع السین المهمله

◀ عسل النحل

به فتح عین و سین و لام و فتح نون و سکون حا و لام به یونانی مالی و القولیس نیز و به سریانی ویسا و به رومی مالی و به فارسی انگبین و شهد و به هندی مده و به لغتی بهت برس نامند و مشهور به شهد است.

ماهیت آن: معروف است و مراد از آن عسل نحل است بهترین آن سرخ رنگ شفاف و خوشبوی غلیظ خوش طعم صادق الحلاوت آنست که در آن مطلق موم نباشد و چون با انگشت بردارند تار بندد و این از برای مداوا بهتر است و بعد از آن سفید نباتی رنگ به اوصاف مذکوره و این از برای لذت و تغذیه و ربیعی این بهتر از صیفی است و شتوی آن زبون و همچنین سبز و سیاه و کهنه از یکسال گذشته حادالطعم و تیز و یا ترش و تلخ و رقیق شده بشع بدبوی و یا خشک شده و رطوبات آن تحلیل یافته بشع بدبوی گشته و اکثار بسیار کهنه فاسد آن در کمال مضرت و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است.

طبیعت تازه آن: در دویّم گرم و در اول خشک و اندک مانده آن در آخر دویّم گرم و خشک و بعضی انواع حاد آن و همچنین کهنه آن در اول سیّم گرم و در دویّم خشک و عسل خام گرمی و حدت و جلای آن زیاده و به دواییت اقرب و عسل مطبوخ کف گرفته حرارت و حدت و جلای آن کمتر و به غذاییت اقرب و در قوام آوردن آن شرط است که آب داخل کنند و به آتش ملایم جوش دهند تا به قوام آید و احتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آن را نمی‌توان گرفت و اگر آتش زیاده کنند می‌سوزد و تلخ می‌گردد.

افعال و خواص آن: جالی و مفتح سدد و افواه عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات و جاذب آنها از عمق بدن و فضول دماغی و زایل کننده استرخا و استسقا و یرقان و سپرز و عسرالبول و انواع ریاح و ایلاوس و سموم بارده و مفتت حصات و دلیل بر منافع آن همین بس که حق تعالی در کلام مجید خود می‌فرماید که و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیه لقوم یتفکرون و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: فو الذی نفسی بیده ما من بیت فیه عسل الا و یستغفرالملک لذلک البیت فان شربها رجل دخل فی جوفه الف الف دواء و خرج منه الف الف داء فان مات و هو فی جوفه لم تمسه النار و قال صلی الله علیه و آله و سلم قلب المؤمنین حلو یحب الحلوه و قال صلی الله علیه و آله و سلم نعم الشراب العسل یرعی القلب و یذهب برد الصدر و قال من یرید الحفظ فلیأکل منه و نیز در حدیث است که هر که اراده شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد و جالینوس گفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست در نفع از برای بدن و علاج اکثر امراض و از برای سرشتن ادویه جهت آنکه به سبب لزوجت و غلظت قوام باعث سرعت امتزاج و حفظ آنها است از تلاشی و فساد و به سبب حلاوت مجرب طبایع و لذیذ و دافع بشاعت و رساننده قوای ادویه است به سرعت در تمام بدن و غیر اینها از فواید کثیره. ※امراض الصدر و الرأس و المعده و الکبد و غیرها※ آشامیدن آن با مصطکی جهت جلب رطوبات و فضول دماغی و



فالج و لقوه و استرخا و خدر و امثال اینها و تقویت معده و اشتها و دفع ریاح و لزوجات و تفتیح سدد و قولنج و تقویت معده و شهوت طعام و باه و با کندر جهت تنقیه صدر و قصبه ریه و استسقا و یرقان و طحال و تفتیت حصات و عسرالبول و انواع ریاح و ایلاوس و دفع سموم و با آب خصوصاً آب باران مرطب اعضا و مقوی باه و ضغطه و مدر و منقی قرحه امعا و مثانه و مفتت حصات و رافع عسرالبول و بالخاصیت مسکن عطش و مغص و قی نمودن بدان جهت تنقیه معده. *الفم و الحلق* غرغره آن جهت تحلیل ورم عضلات جانب حلقوم و لوزتین و تنفیه جراحت کام و زبان و حلقوم و لوزتین و به دستور تحنک بدان و مضمضه بدان با سرکه جهت استحکام لثه و رویانیدن گوشت آن و تقویت دندان و جلای چرک و سفید کردن آن خصوص که با انگشت بر دندانها بمالند و در هر ماهی سه چهار مرتبه به عمل آورند و شبه نموده کسی که آن را مرخی دانسته به اعتبار آنکه شیرینی‌ها همه مرخی‌اند و وجه شبه آنست که شیرینی را مطلق اخذ نموده و فی‌الحقیقت شیرینی با رطوبت مرخی است نه شیرینی با یبوست و عسل حار یابس است بالاتفاق. * العین* اکتحال آن به تنهایی و یا با آب پیاز و با نمک اندرانی جهت جلای بصر و دفع حکه و جرب و دمعه و بیاض و نزول آب در آن. *الاذن* قطور آن در گوش با انزروت و نمک سنگ جهت رفع ریاح و دوی و قطع مده و رطوبات سایله از آن و تسکین اوجاع بارده آن و ثقل سامعه و به دستور قطور آن با زهره گاو تازه و یا با آب برگ نیم تازه و یا با شیر بز و یا لبن نسا و یا با سفیده بیضه مرغ. *الصدر* آشامیدن و لعق غلیظ آن با روغن گل جهت سرفه بارد. *الامعا* تحقین بدان با آب بارتنگ جهت قرحه امعا و تحلیل اورام آن نافع با تکرار عمل و به تنهایی با حقنه‌ها مقوی عمل آنها. *اعضا التناسل و الرحم* ضماد آن بعد از حمام مکرر باعث تقویت قضیب و عظم آن و حمول آن جهت علل رحم زنان نفساء. *الاورام و البثور و الکلف و غیرها* ضماد آن با آرد گندم جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف و با قسط جهت کلف و با نمک جهت رفع آثار ضربه و صدمه‌ای که بادنجانی رنگ شده باشد و با عذبه جهت تنقیه اوساخ جروح و بردن گوشت زاید و التیام زخم آنها و با زراوند طویل و آرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه مجرب و با زراوند طویل و آرد کرسنه و بادام تلخ و حب المحلب و آرد جو جهت ادرار عرق و با انزروت جهت جلای قروح و بردن گوشت زاید و با ادویه بهق و برص و کلف دافع آنها و با نوشادر جهت بهق و برص و مطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه و قوبا و طلای آن با روغن گل جهت قروح شهدیه و سایر قروح حادثه از بلغم مالح و جهت تقویت بدن و به تنهایی جهت رفع قمل و صیبان که به فارسی رشک نامند و بر جسد اموات حافظ آنها است از سرعت فساد و همچنین مالیدن آن بر لحوم و شحوم و غیرها. * السموم* لعوق و یا آشامیدن آن با آب کمون جهت فطر قتال و گزیدن سگ دیوانه و غلیظ آن با روغن گل جهت نهش هوام و قی نمودن بدان جهت رفع اذیت افیون خورده و از خواص مجربه آنست که چون زن با آب شربت ساخته ناشتا بیاشامد اگر باعث مغص گردد حامله است و الا فلا و جهت این امور به تمامی خام جیّد آن و در بعضی اضمده و اطلیه و در بعضی مواد تازه خام اندک حاد آن اولی است و بالجمله جهت مبرودین و بلغمی مزاجان و در زمان و فصل و بلد بارد نافع.

مضر مخالف اینها و مصدع محرورین و اکثار آن سریع الاستحاله به صفرا و مفسد دماغ حار و مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مفرط، **مصلح** آن آب انار ترش و اترج و آب لیمو و فواکه حامضه و ربوب آنها و سرکه و گشنیز.

مقدار شربت آن: پانزده مثقال.

بدل آن: دوشاب انگوری و خرمای جیّد غیر مطبوخ. بدان که عسلی که مگس آن بر گیاه افسنتین و امثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ بود و جهت امراض معده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صعتر نشسته باشد به دستور و به جهت مبرود و مرطوب مزاجان و امراض بلغمیه بارده و آنچه بر حاشا نشسته باشد نیز جهت امراض مذکوره و قابض و تفتیح سدد نافع و گفته‌اند نوعی عسلی خریفی می‌شود که از بوییدن آن عطسه می‌آید و گفته‌اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زایل کند آن را نباید خورد تدبیر کسی که آن را خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمک سود شور خوردن و مکرر قی کردن است تا معده نقای تام یابد و بعد از آن تفاح مز یعنی ترش شیرین که سیب میخوش باشد و امرود تناول نمایند و نیز نوعی از عسل می‌باشد که خواص آن مانند شوکران است استعمال این نیز جایز نیست به هیچ قسم و دستور طبخ عسل و شراب آن و مثلث آن و ماءالعسل در قرابادین کبیر مذکور شد و از خوردن عسل ردی و بسیار تند و تیز که از بوییدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بزرالبنج عارض گردد، علاج آن تطفیه با اشربه بارده و آب فواکه بارده و العبه مغریه و مانند اینها است.

فصل العین مع الشین المعجمه

◄عشبه مغربیه

به ضم عین و سکون شین و فتح بای موحده و ها مخفف عشبة النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب آن را عشبة النار نامند به سبب حدت آن و بعضی گویند که به هندی رس و به رومی



سرینه و به فرنگی اسفرنیا گویند و وجه نسبت آن به مغرب آنست که اولاً اهل مغرب اطلاع بر فواید آن یافتند و بعد از آن در سایر بلاد انتشار و اشتهار یافت.

ماهیت آن: قضبان ظیان است که یاسمین برّی باشد و آن شاخ‌های نباتی است شبیه به لبلاب و درهم پیچیده بلکه اشبه به یاسمین سفید که به هندی چنبیلی نامند و بسیار تلخ و گل آن بسیار خوشبو و برگ آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ و نرم و قسمی شاخ‌های آن خاردار شبیه به خار گل سرخ و از یاسمین بستانی بسیار کوچک‌تر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه و قسمی برگ آن مشابه به برگ لبلاب و گل آن شبیه به یاسمین زرد و از آن کوچکتر و رنگ آن مایل به سبزی و خوشبو و زیاده از یاسمین برّی و بر مجاور خود می‌پیچد. بهترین همه و اقوی مغربی آنست که شاخ‌های آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و سرخ نیم رنگ باشد که چون بشکنند از آن غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنگ و به اوصاف مذکوره نباشد بد است و قوّت آن تا بیست سال باقی است و عشبه بلاد دیگر ضعیف الاثر.

طبیعت آن: گرم در اواخر درجه دویّم و خشک در آخر آن و خشکی کهنه آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سیّم و بعضی در اوایل چهارم گرم و خشک گفته‌اند و در قوّت قریب به خربق سیاه است و صاحب معتمد و بعضی دیگر نیز بیخ خربق دانسته‌اند چه در قوّت و فعل مانند آنست و سایر اجزای آن در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه و صدریه و معدیه و کبدیه و گرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها نافع. *امراض الرأس و الفم و الصدر و المعده* بوییدن گل آن جهت درد سر و شقیقه بارد و مضمضه به طبیخ آن با سرکه انگوری جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ آن به نحو چوب چینی و تدهین به دهن آن نیز جهت فالج و استرخا و لقوه و ربو و سرفه مزمن و ضیق النفس و تقویت معده و کبد و استسقا و بواسیر و از این قبیل سایر امراض بارده رطبه و آشامیدن طبیخ شاخ و بیخ آن که به قدر نیم اوقیه آن را در یک رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج و استرخای مزمن و ضیق النفس و سرفه کهنه بی‌عدیل و سعوط بیخ آن به وزن حبه‌ای با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده. * اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النساء و الاورام و الامراض السوداویه و الجذام و الآتشک و امثالها* آشامیدن سفوف آن هر روز یک مثقال با نبات تا یک هفته و زیاده بر آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با گلاب جهت فالج و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النساء و غیرها و تحلیل اورام و حمول آن مدر بول و مسقط جنین.

مقدار شربت آن: از یک مثقال تا دو مثقال.

بدل آن: چوب چینی اندک کهنه.

مضر محرورین و جوانان و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دمویه و حصبه و جدری و مانند اینها و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن به قدر سه درم با هم وزن آن بسفایج و مصطکی و مقل ازرق مسهل قوی خلط سودا به غیر کرب و آشامیدن برگ آن مقدار قلیلی با زیت بسیار مقی قوی عنیف و جهت گزیدن کلب کلب و جهت جذام و امراض سوداویه و دوایی است قوی ولیکن غیر مأمون و با خطر. ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع. بیخ آن بسیار حار حاد چنانچه ذکر یافت و محرق و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی و طلای آن جهت بهق و برص و با سرکه جهت عرق النساء و داءالثعلب به حدی که خون آلود گردد در یک دو دفعه زایل گرداند به اذن الله تعالی به تقرح و دفع مواد ردیه آنها و نیم درم آن که مقدار شربت آنست مسهل قوی بلغم و سودا است و مانند خربق سیاه است و با آب خبازی مقی قوی و یک مثقال آن کشنده به قی و کرب و مغص، **مصلح** آن روغن بادام شیرین است. بدان که نفع آن در امراض بلغمیه ظاهر است چه در هر دو کیفیت یعنی حرارت و یبوست ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد به قواعد کلیه که علاج و دفع مرض به ضد است و امّا در امراض سوداویه باید که به اعتبار یبس سودا موافق نباشد امّا به اعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و متحجره را رطوبات بسیار در بدن به هم می‌رسد که باعث ترطیب و اصلاح یبوست سودا و دافع علت حادثه از آنست و بالخاصیت نیز مانند حجر لاجورد که با وجود آنکه دافع امراض سوداویه است امزجه سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی حرارت دم و احراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آن را به بعضی عرقهای سرد و غیر آن که در این وقت شاید در بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع باشد. حکیم میرمحمد مؤمن در تحفه نوشته که جمعی آن را نایب مناب چوب چینی می‌دانند. مؤلف گوید اگر محرورالمزاجان یابس ضعیف به هیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجه ایشان مکرر مشاهده شده و دستور آشامیدن آن به انحای شتی و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد.

◀عشر

به ضم عین و فتح شین معجمه و رای مهمله و به تشدید شین نیز آمده و عشار به الف بعد از شین نیز آمده. لغت عربی است و به یونانی حجاکیوس و به فارسی خرک و درخت زهرناک و به



هندی آک به مد الف و سکون کاف و ها و عوام اکون و مدار نیز نامند.

ماهیت آن: از جمله اشجار یتوعی است حاد اکال سمی و به قدر قامتی و زیاده بر آن و شاخ‌های بسیار از بیخ آن می‌روید. منبت آن بادیه و صحراها و زمینهای رملی و مخصوص به بلاد گرمسیر و برگ آن شبیه به برگ کتهل و ترنج و از آن هر دو اندک کلان و ضخیم‌تر و نرم‌تر و با اندک زغبی و گویا بر آن گردی نشسته و جمیع اجزای آن از برگ و ساق و شاخ شیردار که چون بشکنند از آن بسیار شیر برمی‌آید به حدی که از یک درخت آن بقدر یک رطل و زیاده هم شیر به عمل می‌آید و گل آن چند عدد متصل به هم فی‌الجمله شبیه به گل نرگس و نوشته که شبیه به گل خرزهره است و ثمر آن شبیه به خیار کوچکی و پلول بزرگی و منحنی و چون رسیده و شکافته گردد از جوف آن چیزی شبیه به پرز حریر و پنبه (سیمل)[1] بغایت نرمی برمی‌آید و گویا کیسه مملو از پنبه است و تخم آن فی‌الجمله شبیه به حب القرطم و تخم سنامکی و خاکستری رنگ مایل به سیاهی و اعراب بادیه از آن پنبه مخد یعنی بالش ترتیب می‌دهند و در قداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند و سه نوع می‌باشد یکی درخت آن بزرگ و گل آن سفید و برگ آن بزرگ و شیر بسیار و این در شهرها و در کنار بساتین نیز می‌روید و بهترین انواع گفته‌اند و دوم از آن کوچک‌تر در قد و برگ و بیرون گل آن سفید و اندرون آن بنفش مایل به سرخی و سیّم از همه کوچک‌تر و گل آن پسته‌ای رنگ مایل به سفیدی و بعضی زرد گفته‌اند و لبن این هر دو کمتر از اول و بیشتر در بیابانها و زمین‌های رملی می‌روید.

طبیعت شیر آن: در چهارم گرم و خشک و با سمیت است.

افعال و خواص آن: اکال و مقرح جلد و قاطع بلغم و با قوّت مسهله قویه و سترنده موی است و حادترین شیر نباتات شیردار است و دباغان اهل حجاز و سند و هند شیر آن را در ستردن موی جلود مستعمل دارند. ※امراض الرأس و غیرها※ طلای آن رافع کچلی و سعفه و قوبا و قالع دانه بواسیر و مضمضه آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال نافع و چون لبن آن را به پنبه آلوده بر دندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که جهت تسکین جذام و قوبا و جرب و بثور و دمامیل و صلابت طحال و امراض کبد و استسقا و دیدان و حب القرع نافع است و اگر نانخواه را در شیر آن چند مرتبه تسقیه نمایند و در سایه خشک نمایند به جهت ضیق‌النفس و سعال بلغمی مجرب و دیگران گفته‌اند که چون ارزن و یا شلتوک و یا نخود و یا غیر آن از حبوب را در آن مکرر تسقیه کنند و در سایه خشک نمایند مقدار قلیل آن اسهال بسیار می‌نماید و به جهت امراض مذکوره نافع و طلای اندک آن بر مفاصل دست و پا که به عنوان نقطه‌ها به سر خلالی بر آنها گذارند باعث آبله و تقرح و اخراج رطوبت لزج و تسکین اوجاع آنها است چنانچه بعضی اهل هند و بنگاله این را مانند شیطرج مستعمل دارند و بعضی در سالی یک مرتبه در موسم بهار و تابستان.

طبیعت برگ و شاخ آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بستن برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و تدهین مطبوخ به دهن آن در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر و ذرور برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و آکله و رفع چرک قروح وسخه و تجفیف آنها و بردن گوشت زاید فاسد نافع و حکیم میر عبدالحمید نوشته اگر درخت آن را که گل آن سفید باشد از برگ و شاخ و پوست و گل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند و هر روز دو مثقال آن را با شیر گاو بخورند جهت ضعف بدن و ناتوانی و ربو و سعال بلغمی و تبهای مزمن و تحلیل نفخ بسیار نافع و اگر تسقیه نموده در آب بهنکره بخورند در منافع انفع و اتم است و نوشته‌اند که ذرور برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و آکله و رفع چرک قروح متقرحه و تجفیف آنها و خوردن گوشت فاسد مفید و چون یکی از حبوب مذکوره را با برگ آن در ظرفی مانند سبو و مرتبان به طریق فرش و لحاف چیده و بر آن آب آن مقدار که از روی آن بگذرد بریزند و سر آن را پوشیده مدت بیست یوم بگذارند پس برآورده حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل و امراض مزبوره را نافع است و پنبه آن جهت قداح یعنی آتش زنه بهترین اشیا است و چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات بگذارند قاطع نزف الدم آنها و جهت رویانیدن گوشت تازه مؤثر.

المضار: جمیع اجزای آن با سمیت و مضر محرورالمزاج و مضعف احشا است و مقرح جلد.

مقدار شربت لبن آن: نیم درم و سه درم آن کشنده به سحج و تقرح احشا و بواطن و اسهال قوی، **مصلح** آن البان و ادهان و تنقیه به قی است.

الخواص: اهل مصر گویند بخور و افتراش برگ آن گریزاننده پشه است مؤلف گوید اگر حتی المقدور استعمال چنین ادویه سمیه کثیرالغایله ننمایند اولی است حکیم میر محمد مؤمن و غیره نوشته‌اند که قسمی از شجره عشر را سمیت به حدیست که جلوس و نوم در سایه آن کشنده است و برگ آن شبیه به برگ

---

۱. سینبل: ب



لبلاب و مدور و قسمی را برگ شبیه به برگ درخت گز و گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود مایل به سرخی و کیسوس بن ثالس گوید که از این قسم سکر می‌گرفته‌اند با وجود شیرینی مقدار دو مثقال آن قاتل بوده و در سه روز و در خزاین ملوک ضبط اقسام سکرالعشر از این جهت می‌شده محمد بن احمدبن زکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر آن را جمع کرده بودم بعد از آن آن ظرف را مکرراً با آب گرم و اشنان شسته جمع کثیری که از آن ظرف آب خوردند همگی هلاک شدند.

◀ عشرق

به فتح عین و سکون شین و فتح رای مهمله و قاف. به یونانی قرحا و گویند به یونانی مرفوران نامند.

ماهیت آن: به لغت اهل حجاز سنای عریض الورق را نامند. برگ آن از برگ سنا عریض‌تر و سبزتر و گل آن مایل به سرخی و بعضی لاجوردی رنگ و کوچک به استداره و غلاف آن شبیه به غلاف نخود مزغب و تخم آن عدسی شکل کوچک و بعضی مرو دانسته و ابن تلمیذ گفته گیاهی است برگ آن شبیه به برگ غار سرخ و خوشبو و عروسان استعمال می‌کنند و دینوری غیر آن دانسته. دیسقوریدوس در ثالثه گفته قرحا نباتی است برگ آن شبیه به برگ عنب الثعلب بستانی و با شعبه بسیار و بزرگ سیاه رنگ تخم آن شبیه به جاورس و در غلاف‌های شبیه به خرنوب شامی و عروق آن سه یا چهار به قدر یک شبر سفید رنگ خوشبو. منبت آن بیشتر سنگلاخها که آفتاب بر آن تابنده باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: چون از بیخ آن مقدار ربع یک من نیم کوفته در شش قوطولی شراب حلو یک شب و یک روز بخیسانند پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیه رحم و تخم آن را چون در حسو داخل کرده بنوشند ادرار بول و شیر آورد و خوردن حب آن خواه تر باشد خواه خشک جهت بواسیر و سیاه کردن موی نافع.

◀ عشقه

به فتح عین و شین و قاف و ها به فارسی اخفاک و تال شا و به هندی چاندریل نامند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به لبلاب و بسیار کم برگ و شاخ‌های آن بسیار از لبلاب قوی‌تر و از آن درازتر و به هر درختی که می‌پیچد آن را خشک می‌گرداند و از این جهت آن را عشقه نامند مشتق از عشق که به تنی که پیچد آن را خشک می‌گرداند و تخم آن شبیه به حلبه و از آن کوچک‌تر و در تنکابن دیسمونو نامند و بعض اطبای این زمان تخم آن را کشوث دانسته‌اند.

فصل العین مع الصاد المهمله

◀ عصفور

به ضم عین و سکون صاد و ضم فا و سکون واو و رای مهمله. به فارسی گنجشک و چغوک و پنجشک و به ترکی سرچه و شارچه نیز و به هندی نر آن را چرا و ماده آن را چریه و به بنگالی کوریه نامند.

ماهیت آن: طایریست معروف صغیرالجثه و اهلی و برّی می‌باشد و جثه برّی آن اندک بزرگ‌تر و منقار آن باریک‌تر و درازتر از اهلی و به هندی این را بکری نامند و اهلی را چریه و کوریه به کاف فارسی نامند و بهترین آن فربه شتوی برّی آنست و خانگی آن هر چند فربه باشد زبون.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و برّی آن از اهلی یابس‌تر.

افعال و خواص آن: مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید کند و محرک باه و زیاده کننده منی و منعظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و گفته‌اند عصفور از طیور جیّده است از برای اصحاب فالج و لقوه و استرخا و خدر و ضعف کبد و استسقا و یرقان و ضعف گرده و باه و امثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرود و مرطوب مزاجان و کسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و مغز سر نر آن را خصوص که در وقت هیجان گرفته و در روغن بادام بریان کرده و با افاویه مفرحه مقویه معینه باه خوشبو نموده باشند بغایت مهیج باه و زیاده کننده منی و منعظ است و فراخ یعنی بچه آن قوی است در تحریک باه و شدت انعاظ خصوصاً چون عجّه سازند با زرده تخم مرغ و به روغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضه آن و این در تسمین بدن بیعدیل و مغز سر آن با زرده تخم مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرورین، مصلح آن آب انار و غوره و مری و سکنجبین حامض است و بهترین آنست که گوشت آن را متنجن سازند با مری و یا آب انار و یا غوره بخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب و گرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آن را در آرد عدس بچکانند و بنادق سازند و خشک ساخته به وقت مقاربت یک بندقه آن را با عسل ساییده بر احلیل بمالند و پا را بر زمین نگذارند و مقاربت نمایند باه را برانگیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار گرم و خشک و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادث در وجه و با آب دهان جهت رفع ثآلیل و جالی کلف و آشامیدن استخوان ساییده آن مقوی معده و حابس اسهال و ناساییده آن بغایت مضر احشا و امعا است بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه ساییده و خواه ناساییده به همان جهت و



آنکه مورث سحج مری و امعا است و خاکستر پر آن محلل اورام است طلاء و چون موی مقعده آن را پاک کرده در ثقبه گوش بدارند در حال درد آن را ساکن کند و مجرب و چون پرهای آن را تمام بکنند و پاک کنند سوای سر آن که زنده باشد و در آشیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبورها بمیرد پس در روغن بجوشانند تدهین بدان جهت استرخای قضیب و تقویت باه و نغوظ مجرب و عصافیر شوک که عصفور کوچک اغبر است که عوام آن را ابوتمرون نامند بسیار خشک و گرم است و نمک سود خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن **مضر** محرورین، **مصلح** آن اشیای مذکوره است.

◄عصی الراعی

به فتح عین و صاد و الف مقصوره و لام و فتح رای مهمله و الف و عین مهمله مکسوره و یا لغت عربی است به لاطینی آن را بسباث بلی گویند و به بربری رستنی نودیه و به لغتی دیگر بربری کوری ژوله و به یونانی بطباط و بلغوثیون برمندار نیز و به سریانی شطبانی فلوعرین و به افریقی خنجر و در جداول حاوی کبیر برشیان دارو نامند. گویند برشیان دارو اسم فارسی آنست و به فارسی کسته و هزار بندک و هرحره و به هندی لال ساک و گویند به هندی راج کیری نیز نامند و آن را عصای موسی نیز نامند و بالجمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است و نر و ماده می‌باشد دیسقوریدرس در ثالثه گفته نر آن هر سال از سر نو می‌روید و با شاخ‌های بسیار باریک‌تر تازه منبسط بر روی زمین مانند سل و برگ آن شبیه به برگ سداب و از آن بلندتر و بسیار نرم‌تر و نزد هر برگی گل سفید و سرخ تیره و ماده آن را گیاه کوچک و یک شاخ تر تازه و برگ آن شبیه به برگ صنوبر و نزدیک یکدیگر و منبت آن آبها و بغدادی گفته دو نوع است ذکر و انثی و بعضی کبیر و صغیر گفته‌اند. ذکر آن ثمنشی بزرگ و انثی آن کوچک و برگ ذکر آن طولانی و برگ ماده آن مایل به تدویر. منابت آن شطوط انهار و جاهای آب‌دار و سایه و گل آن نزد برگ آن می‌روید از نر آن سرخ و از ماده سفید و در کتاب موسوم به طب قدیم است که درختی کوچک با شاخ‌های باریک گره‌دار و برگ‌های مفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان می‌ماند و گل آن نزد گره‌های شاخ آن می‌روید و این شبیه به ساک چونلایی هندی است و انطاکی نوشته نباتی است خاردار برگ آن تر و تازه مزغب قریب به برگ بلسان و تخم آن مابین برگ‌های آن برمی‌آید و ذکر و انثی می‌باشد. تخم ذکر آن سرخ و تخم ماده آن سفید و در جوزا می‌رسد و قوّت آن تا یک سال باقی می‌ماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنگ مایل به سیاهی بستانی آنست و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر می‌باشد کبیر را نر و صغیر را ماده و به فارسی صغیر را سفید مرز و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساق آن سرخ و برگ آن مایل به بنفشی و در باغها بسیار و در تنکابن صغیر آن را خاک تیره گویند و برگ و ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید کوچک‌تر از تخم کبیر و گویا خاکستر بر برگ‌های آن پاشیده‌اند و تخم هر دو قسم در زیر برگ‌های آن برمی‌آید و انبوه و در افعال کبیر آن از صغیر قوی‌تر.

طبیعت آن: در سیّم سرد و در اول خشک و جزو مایی بر آن غالب.

افعال و خواص آن: قابض و رادع و حابس نفث الدم و نزف‌الدم کل اعضا و قی صفراوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و تبهای دوری و قرحه امعا را نافع. *الاذن* قطور عصاره آن قاتل کرم گوش و مجفف قروح و مسکن وجع آن. *الصدر*آشامیدن عصاره آن تا یک اوقیه قاطع نزف‌الدم سینه. *المعده* ضماد آن مسکن التهاب معده مبرودان و آشامیدن آن حابس اسهال مراری و قرحه امعا و نزف الدم آنها و مرضی که در آن قی و اسهال هر دو آید و این مرض را به یونانی حولارا نامند و قولنج را نیز مفید شرباً و ضماداً و حقنتاً و حمولاً. *الرحم* چون در شراب طبخ نمایند و با عسل بیامیزند جهت قروح فرج عظیم النفع است. *الجروح و القروح و الاورام و البثور* ضماد آن جهت اندمال جراحات تازه و تحلیل فلغمونی و حمره و نمله و قروح ساعیه و کل اورام دمویه و منع انصباب مواد جیّدالنفع و ضماد برگ تازه آن جهت تسکین التهابات و حمره و نمله نافع. *السموم* آشامیدن آن با شراب جهت دفع سموم و نهش هوام سمی.

مضر ریه، **مصلح** آن انجیر و شربت بنفشه سکری و صندل نیز گفته‌اند.

مقدار شربت از آب آن: تا هفتاد مثقال.

بدل آن: عنب الثعلب و برای بیخ آن در طب منفعتی تا حال ننوشته‌اند و اهل هند مضمضه به آب مطبوخ آن را جهت جوشش دهان و ضماد ساییده گرم کرده آن جهت نضج و انفجار دمامیل و کهار یعنی ملح مأخوذ از محرق آن را صباغان به جای زاج در صبغ لباس مستعمل دارند.

◄عصب

به فتح عین و صاد و بای موحده به فارسی پی و به هندی پاری و پتهه نیز نامند.

ماهیت آن: چیزی است چرب سفید صلب در انفصال و نرم در انعطاف و خم شدن و بدن حیوان مؤلف از آنست و حس و حرکت بی‌آن نمی‌باشد و حیواناتی که استخوان دارند به سر آنها



کشیده شده است.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: دیرهضم و ردی الغذا و سریشم مصنوع از آن جهت التصاق شعر منقلب و غیر آن نافع.

◀ عصفر

به ضم عین و سکون صاد و ضم فا و رای مهمله احریض است و در قرطم که حب آن است مذکور می‌گردد.

◀ عصارات

به ضم عین و فتح صاد و الف و رای مهمله و الف و تای مثناة فوقانیه جمع عصاره است.

ماهیت آن: اجزای مایبه مسترخیه از نبات است خواه از گلها و یا از اوراق و یا از اغصان و یا اصول و لحای آنها باشد که کوبیده فشرده اخذ نمایند خواه همان قسم مایع استعمال نمایند و خواه خشک نموده و آنچه از آنها به اسمی مخصوص‌اند علیحده بدان نام ذکر می‌یابد و باقی در ضمن نبات آن.

فصل العین مع الضاد المعجمه

◀ عضل

به فتح عین و ضاد معجمه مفتوحه و لام.

ماهیت آن: چیزی است در بدن حیوان که قریب به مفاصل و اعضای متحرک آن می‌باشد و به حسب تعدد حرکت اعضا تعدد آن می‌باشد و آن مرکب از لحم و رباطات و اعصاب و عروق و غشا است چنانچه تشریح آن در کتب تشریح و کلیات مذکور است.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: جیّدالغذا و صالح الکیموس و لذیذ و خفیف تقلیل تناول آن و اکثار آن محدث قی بالخاصیت و همچنین چون در امتلای طبیعی بدن بخورند، **مصلح** آن ادهان و ابازیر معتدله و بالجمله آنچه از اعالی بدن و قریب به مفصل باشد بهتر است از اسافل آن و دور از مفصل.

فصل العین مع الظاء المعجمه

◀ عظایه

به فتح عین و ظای معجمه و الف و یای مثناة تحتانیه و ها و عظاء به مد نیز آمده.

در ماهیت آن اختلاف است صاحب قاموس گفته دابه‌ایست شبیه به سام ابرص و جمع آن عظاء و دیسقوریدوس گفته که از جنس حردون است شبیه به وزغ و نر آن را جیلان و ماده آن را فرجان نامند و انطاکی سالامندرا دانسته و حکیم علی جیلانی گفته حیوانی است مانند سام ابرص و سبز رنگ بطی الحرکت، الوان آن در اوقات شبانه‌روز مختلف می‌گردد و چون در آتش اندازند نسوزد و با قوّت سمیت است و آن را مانند ذراریح دست و پا انداخته و شکم آن را شکافته امعای آن را برآورده در عسل نگاه می‌دارند که فاسد نگردد.

افعال و خواص آن: آشامیدن مقدار دو دانگ از آن جهت رفع الم و سمیت گزیدن آن و چون آن را شق کنند و بر نهش افعی بندند نفع بیّن بخشد. *الجروح و القروح* جهت جرب مانند ذراریح است در نفع و در مراهم اکاله و موتلمه داخل می‌کنند. *الزینه* طلای مطبوخ خون آن در زیت سترنده موی است و زهره و سرگین آن هر دو زهر قاتل و سرگین آن شدیدالجلا است چون اندکی از آن را با نشاسته بسیار بیامیزند و جهت رفع کلف و آثار غلیظه و تنقیه قروح عفنه خبیثه استعمال نمایند مفید است و چون اندکی از آن را با نشاسته بسیار بیامیزند و جهت رفع کلف و آثار غلیظه و تنقیه قروح عفنه خبیثه استعمال نمایند مفید است و چون عظایه کسی را بگزد و دندان‌های خود را در آن موضع گذارد باید که روغن و خاکستر بر آن بمالند تا برآید و ابریشم و قز برآن بمالند تا برآید پس خاکستر و روغن بر آن موضع بمالند و اگر وجع آن دوام یابد بمکند آن موضع را به قوّت و نطول نمایند بر آن آب گرم که در آن نخاله جوشانیده باشند پس تریاق رتیلا و طرخشقوق نافع است.

◀ عظم

به فتح عین و سکون ظا و میم جمع آن عظام به فارسی استخوان و به هندی هدی و هاد نیز و به یونانی سولونوس و به رومی ستپون و به سریانی کرما و به ترکی سموک نامند.

ماهیت آن: معلوم است که جسمی است صلب در بدن حیوان که از آن صلب‌تر عضوی نیست و از اعضای مفرده است و برای استحکام و دعامه و صدور افعال قویه قیام و قعود و مشی و سایر حرکات به آسانی و با حسن وجوه مخلوق است و فواید آن به تفصیل در کتب تشریح مذکور است و عدد آن در بدن انسان به عدد حروف رحم است یعنی دوصد و چهل و هشت و بهترین آن استخوان انسان است.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در اول سیّم خشک و محرق آن در آخر سیّم خشک.

افعال و خواص آن: قابض و حابس و مجفف. *امراض الرأس* آشامیدن ساییده استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصاً پوسیده آن و ریختن آب مطبوخ استخوان پوسیده با سرکه بر سر



حابس رعاف و سعوط بسیار نرم سوده آن و تعلیق ناب یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع و تعلیق استخوان پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت شقیقه، جانب راست برای جانب راست و چپ برای جانب چپ. *الفم* تعلیق ضرس آن برای ضرس اعضاء. *الغذاء* آشامیدن کهنه بالیده آن که بسیار نرم سوده باشند حابس اسهال و قاطع نزف الدم و آشامیدن رماد ساق گاو و استخوان ران آن مقدار یک مثقال با عصاره عصی الراعی جهت قطع نزف‌الدم و حبس بطن و سحج امعا و آشامیدن و ذرور رماد استخوان کلب قاطع بواسیر و مجرب است. *الطحال* آشامیدن سوخته بالیده آن با سکنجبین جهت سپرز و به دستور سوده کعب تیس با سکنجبین. *الباه* آشامیدن کعب تیس با عسل جهت تهیج باه و استخوان بالیده انسان با عسل به دستور. *الرحم* برداشتن فتیله آن تنقیه رحم نماید و رطوبات سایله آن را خشک گرداند. *حرق النار* ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سوختگی آتش اوجاع. *المفاصل و غیره* آشامیدن آن با عسل جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و غیره به تخصیص اوجاع عظام. *القروح و الجروح* ذرور کهنه پوسیده آن جهت تجفیف رطوبات و التیام اعضای یابسه و عصبانیه مانند ذکر و خصیه و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر رادع و مانع قروح و ملصق جراحات و مانند نوره موی را بسترد و زایل سازد با نور و بواسیر را ساقط گرداند. *الحمی* آشامیدن استخوان انسان میت به قسمی که شارب آن نداند جهت حمی ربع و آشامیدن استخوان کاسه سر انسان مخدر و مسکن الم. *الزینه* طلای کعب خنزیر جهت برص. طلای استخوان انسان کهنه بالیده با ماءالشعیر جهت رفع آثار آبله و غیره و کهنه بالیده آن که در دیوارهای کهنه باشد با گلاب نیز همین اثر دارد.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

الخواص گفته‌اند گذاشتن ضرس انسان با استخوان بال هدهد در زیر سر نایم مادام که در زیر سر آن باشد بیدار نشود و با خود داشتن ضرس آن مانع احتلام است و تعلیق دندان طفل اول که افتد و بر زمین نرسد در نقره گرفته باعث منع آبستنی است. تعلیق دندان تمساح بر جانب راست باعث تقویت بر جماع است و تعلیق دو استخوانی که در بال خروس می‌باشد و دو طرف آن سوراخ است جهت رفع اعیا و تعلیق راست آن برای حمی دایمه و تعلیق کعب ابن عرس که به زندگی آن برآورده باشند بر زن باعث آنست که حمل نگیرد و تعلیق ناب سگی که انسان را گزیده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک نشدن سگ دیوانه به صاحب آن و فریاد نکردن آن بر او و تعلیق ناب کلب بر کسی که در خواب حرف زند و بر طفل باعث سرعت و به آسانی برآمدن دندان او بی‌وجع و جهت رفع یرقان و دفن کردن کله انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت ایشان است و گویند چون استخوان ناب یعنی دندان نیش سگ و گربه را در میان جماعتی اندازند که ایشان ندانند باعث خصومتشان گردد و چون استخوان سگ را به جای استخوان انسان که شکسته و برطرف شده باشد گذارند التیام یابد و افعال و خواص استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافت و می‌یابد ان شاءالله تعالی.

فصل العین المهمله مع الفاء

◀ عفص

به فتح عین و سکون فا و صاد مهمله به فارسی مازو و به هندی مازوپهل نامند.

ماهیت آن: گویند ثمر درخت بلوط است زیرا که درخت بلوط یک سال بلوط ثمر می‌آورد و یک سال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت و نیز گویند ثمر درختی است بسیار شبیه به بلوط شاید این اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص به سردسیر است و مازو در بلاد هند که گرمسیر است نیز می‌شود و بهتر و مختار آن بزرگ خام سبز صلب سنگین بی‌سوراخ آن است و آنچه سبک و نارسیده و به خلاف اوصاف مذکوره است ضعیف و قوّت آن تا سه سال باقی ماند.

طبیعت آن: سرد در اول و خشک در دویّم و نیز در دویّم سرد و در سیّم خشک گفته‌اند با جوهر ارضی بسیار بارد و شدیدالقبض.

افعال و خواص آن: حابس و مانع سیلان رطوبات. *الرأس* نفوخ آن قاطع رعاف. *العین* اکتحال آن جهت دمعه و سلاق و جرب. *الاذن* قطور آن با آب بقلة الحمقا در گوش خون و چرک جاری از آن باز دارد. *الفم* سنون و ذرور آن بر دندان و بن آن و مضمضه به مطبوخ آن خصوصاً با سرکه جهت تقویت دندان و لثه و عمور و جلب رطوبات فاسده از زبان و لثه و قلاع دهان و منع سیلان رطوبات از دهان و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید و مانع تأکل آن. *اعضاء النفض* آشامیدن ساییده آن با آب جهت قروح امعا و اسهال مزمن و سیلان حیض و رطوبات رحم و تجفیف آن و به دستور خوردن آن با اغذیه و ضماد پخته آن در آب جهت اورام مقعده و بروز آن و بروز ناف اطفال خصوصاً با سرکه. *القروح و الاورام و غیره* طلای ساییده آن با سرکه جهت قوبا و باد سرخ در ابتدا و داءالثعلب و کلف و بهق و نمش و ذرور مسحوق آن بر لحم زاید باعث ضمور و لاغری و تحلیل آن خصوص محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و آکله است شرباً و خصوصاً مطبوخ آن با سرکه و یا شراب ذروراً و طلاءً نیز و



جهت جبر کسر نیز مفید. ※الزینه※ اغتسال موی بـه آب مطبوخ آن یا نقوع آن سیاه کننده موی است و سیاه کننده مداد و استخوان و طلای آن حابس عرق و رافع بـدبویی آن و محـرق آن در زیـت جهت سیاه کردن موی نیکو خضابی است کـه بعـد بریـان کـردن دهنیت آن را نشف نموده سوده بکار برند.

مضر سینه و حلق، **مصلح** آن کثیرا و صمغ عربـی و بـا بـیض نـیم برشت خوردن.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

بدل آن: پوست انار و جفت بلوط و ثمـرة الطرفـا و هلیلـه زرد است به وزن آن و دستور احراق آن آنسـت کـه بـر روی اخگـر بسوزانند و با ظرف سفالی بر آتش بگذارند و در آن ظرف بریـان کنند و در شراب خاموش نمایند و یا در سرکه و نمک و قـبض و تجفیف و لطافت این بیشتر است بـه سـبب حـرارت مکتسـبه از حرق خصوص مطفی آن در شراب قـابض و بـا سـرکه و نمـک و برای حبس دم و تجفیف قـروح و تحلیـل اورام ایـن انفـع از غیـر محرق آنست.

فصل العین مع القاف

◀ عقاب

به ضم عین و فتح قاف و الف و بای موحده به فارسی اله و الـوه و به هندی کیده و به ترکی قراحوش نامند و به اصطلاح اکسـیریان اسم نوشادر است.

ماهیت آن: طایری است معروف و بزرگ جثه سیاه رنـگ و از جمله جوارح طیور و سباع آنهاست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: لحم آن لیفـی صـلب ردی الکیمـوس جهـت ابرده و ریـاح و رطوبـت نـافع و قریـب بـه گوشـت گـاو اسـت. ※العین※ اکتحال زهـره آن جهـت ابتـدای نـزول آب در چشـم و حدت بصـر و تقویـت آن و رفـع غشـاوه و قـروح آن. ※الاورام※ طلای خون آن جهت تحلیل اورام. ※الزینـه※ سـرگین آن جـالی. طلای آن جهت رفع کلف و جوشـش رخسـار و تحلیـل خنـازیر. بخور پر آن جهت اختناق رحم نافع است.

◀ عقرب

به فتح عین و سکون قاف و فتح رای مهمله و بای موحده.

لغت عربی است به فارسی کژدم و به هنـدی بچهـو و بـه فرنگـی اشکوربی نامند و به اصطلاح اکسیریان مراد از آن کبریت است.

ماهیـت آن: از هـوام ذوات سـموم اسـت و آن اقسـام و الـوان می‌باشد آنچه در حرکت دنباله خود را بلند دارد شیاله و آنچه بر زمین کشد جراره نامند و ایـن از شـیاله کوچـک‌تـر اسـت و در سمیت قوی‌تر و مهلک و در شهر اهواز کثیرالوجود به حدی کـه مردم ترک سکنای آنجا نمودند و سمیت عقـرب ماده قـوی‌تـر از نر آن و سیاه آن زبون خصوص سـیاه زغـب‌دار بـزرگ آن و بـه تخصیص سیاه پردار و گفته‌اند عقرب عسـکریه و بعضـی مواضـع دیگر نیز بسیار با سمیت است به حدی که گفته به مجرد مشی بر بدن هلاک می‌گرداند و گویند که اگر نیش خود را بر سنگ زند آن را مفتت می‌گرداند چنانکه شخصی آن را به ریسمان بسته بـر روی سنگی بست هر مرتبه که نیش خود را بر آن سـنگ مـی‌زد پارچه‌ای از آن سنگ جدا می‌گشت و لهذا برای تفتیـت حصـات مجرب دانسته‌اند و به تجربه رسیده که چون آجرهای آب ندیـده را اندک آب پاشیده بـر روی هـم بچیننـد خصوصاً در تابسـتان عقرب بسیار در میان آن تکون می‌یابد و بعضی گفته‌اند که چـون کاهو را کوبیده دفن کنند در زمین دو سه روز عقرب تولد کنـد و بعضی گفته‌اند که چون شاخه کنگـر را در میـان دو خشـت آب ندیده بگذارند عقرب تولد کند و گزیدن عقـرب بـر غیـر موضـع عصب رافع فالج و مجرب دانسته‌اند.

طبیعت آن: در سیّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: ※امراض الـرأس※ طـلای روغـن آن جهـت فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها. ※العین※ اکتحـال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویه حـاره مناسـبه جهـت رفـع بیاض و ناخنه چشم انسان و غیر آن و محرق آن با سرگین مـوش به قدر نصف وزن آن جهت تقویت بصر و جرب و جلای غشاوه. ※الصدر※ آشامیدن برشته آن جهت سـرفه بـارده کهنـه و قرحـه ریه. ※آلات بول※ آشامیدن محـرق آن بـا ادویـه مناسـبه جهـت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسرالبول بی‌نظیر و جهت رفع قولنج خواه حادث با لذات و خواه به مشارکت گرده. ※البرص و البهـق و الکلف و داءالثعلب※ طلای عقرب بزرگ خشک کـرده سـوده با سرکه سرشته بر برص تازه زایل کننده آن به اذن الله تعالی و به جهت بهق و کلف و تدهین داءالثعلب بدان نیز مفیـد. ※القـروح※ و چون عقرب را در زیت بسوزانند و بر قروح خبیثـه و عسـرة الاندمال بمالند و بر بالای آن سفوف عقرب محرق بپاشند سودمند بود و تدهین داءالثعلب بدان نیز زایل کننـده آن و رویاننـده مـوی آن. ※البواسیر※ طلای آن جهت اسقاط دانه بواسـیر و بـه دسـتور تدهین بدان به دهن آن. ※السموم※ چون زنده آن را شـق کننـد و بر موضع گزیده عقرب بندند جذب سمیت نماید و خوردن برشته آن جهت رفع سـمیت آن نیـز مفیـد. ※البـاه※ تـدهین آن جهـت تقویت باه مؤثر و گفته‌اند چون یک عدد عقرب را در آخـر مـاه که سه روز یا چهار روز از ماه مانده باشد گرفته در شیشه کننـد و بر آن زیت ریخته و سر آن را محکم بسته در آفتاب چنـد روز



بگذارند تا قوّت آن در دهن آید تدهین بدان جهت فالج و وجع ظهر و عرق النساء و قطع دانه بواسیر و گفته‌اند اگر زیاده باشد اعداد عقرب زیاده نمایند به حسب آن روغن را به ازای هر عددی باید که ده درم زیت باشد و چهل روز در آفتاب گذارند و تدهین بدان جهت تفتیت حصات مجرب و گفته‌اند تعلیق عقرب مرده خشک به زنی که حمل آن نماند باعث حفظ آن از اسقاط.

مقدار شربت رماد آن: نیم درم تا یک مثقال.

مضر ریه، **مصلح** آن گل ارمنی و تخم کرفس و آشامیدن آب پیاز تا بیست مثقال و چون عقرب کسی را بگزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و ملسوع در بدن خود دو حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد و گاه گرم و کرب و اضطراب و ضعف در دل خود و عرق سرد و استرخای اعضا و لرزه و اختلاط عقل و اختلاج لبها و فواق و قی شدید عارض گردد و به قی چیزی لزج برآید و ریح در شکم او به هم رسد و رنگ او متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و دندانها بر هم افتد و غشی او را طاری گردد و اعضا سرد و سست گردد و قضیب او ورم کند و مقعد او برآید و این هنگام معالجه پذیر نبود بالجمله علاج آن فی‌الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن باشد به قوّت تمام مانند مار گزیده و بزر کتان و کبریت زرد و علک البطم را کوبیده به روغن زنبق سرشته بر آن موضع گذارند و جند بیدستر و فرفیون و مرمکی و فلفل دراز با سرکه بر آن موضع به قوّت تمام بمالند و به آتش تکمید نمایند و یا به آب گرم و تریاق فاروق و تریاق اربعه و تریاق العقارب و سیر بخورانند و سیر را نیز ضماد نمایند و جدوار بر آن بمالند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای مفتحه سدد خصوصاً کرفس و اگر عقربی که گزیده است به دست آید بگیرند و بکوبند و بر موضع نهش آن بندند دفع سمیت آن نماید و مجرب و آهک و برگ توت را گرفته به روغن دنبه سرشته بر محل زخم آن نیز و آهک و زرده تخم مرغ با هم آمیخته نیز درد آن را ساکن گرداند و باقلا کوفته به دوشاب سرشته فی‌الحال درد آن را ساکن کند و اگر کژدم را در روغن بجوشانند و بپالایند و آن روغن را بر موضع گزیدگی آن مالند درد ساکن گردد و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند و چون کودک از مادر بزاید نیم درم از آن به کام او بمالند اگر در همه عمر کژدم او را بگزد درد نکند و اگر چرک گوش خنزیر را بر موضع گزیدگی عقرب بمالند درد ساکن شود. اگر سریشم را به سرکه حل نمایند و بر زخم کژدم بمالند همین عمل کند و اگر کژدم را بگیرند و با نمک سوده در روغن چراغ گرم داخل کنند و بر زخم کژدم گذارند همین عمل کند و اگر برگ تاک را بکوبند و بر موضع لسع گذارند درد ساکن شود و اگر مغز جوز و انجیر و سیر را کوفته بر زخم آن بمالند نیز سودمند بود. استعمال شافه یخ در مقعده مسکن وجع است و موش را شکم شکافته گرماگرم بر آن ضماد نمایند و تخم یونجه را پخته ضماد نمایند و بیخ کبر و افسنتین و زراوند طویل و مدحرج و طرخشقوق اجزای مساوی با عسل معجون ساخته مقدار چهار دانگ بخورند. نقل است که شخصی فالج داشت که قدرت بر قیام و قعود و مشی نبود از اتفاقات شبی در بین خواب چند جای بدن او را عقرب جراره بگزید آزار فالج او زایل گشت اطبای ماهر گفتند اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این نقل به تفصیل در کتاب فرج بعد شدت مسطور است و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن گاو و یا گوسفند و ریختن گرم کرده بسیار گرم جوشان بر موضع لسع آنست مکرر و نیز گذاشتن محجمه و به قوّت کشیدن و داغ کردن آن موضع پس فصد نمودن و ربوب فواکه حامضه خصوص سیب ترش و سویق آن با آب سرد و طرخشقوق و کاسنی و ماءالشعیر و ماءالقرع و ماءالخیار و قرص کافور و امثال اینها از مطفیات و مسکنات حدت خون و تریاق عسگری و تریاق متخذ از طرخشقوق خشک و برگ سیب ترش و گشنیز خشک اجزای متساوی و سه کف آن را بخورند مفید است و هر مرضی که حادث گردد از آن به معالجه آن پردازند و دستور احراق و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◄عقرب بحری

به هندی سینکهی مچهلی و به فرنگی شکوربی مرین نامند.

ماهیت آن: نوع ماهی صدفی است خاردار که سر آن بزرگ و خاری سفید بر آن رسته که نیش آنست. گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم.

افعال و خواص آن: *امراض عین* اکتحال زهره آن جهت نزول آب و خیالات و جلای غشاوه و تقویت بصر و به دستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم. *داءالثعلب* طلای آن جهت داءالثعلب مفید.

◄عقعق

به فتح دو عین و سکون دو قاف و آن را عکه و به ترکی صقصقان و در اصفهان علاجاره نامند.

ماهیت آن: از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و خوش منظرتر.

طبیعت آن: گرم و خشک ردی الکیفیت.

افعال و خواص آن: خوردن آن از داخل غیر مجوز و قریب به غراب ابقع. اکتحال زهره آن جالی غشاوه و قروح عین و مورث محبوبی در نظر خلایق گفته‌اند و گفته‌اند بخور زبل آن جهت ربو مفید است.



◀ عقیق

به فتح عین و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف.

ماهیت آن: سنگی است معروف و معدن آن یمن و در کمبایت بیشتر و ساحل بحر روم نیز گفته‌اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته‌اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب می‌باشد به خلاف غیر آن و به الوان بسیار می‌باشد سرخ و زرد و سفید و سیاه و هر یک رنگین و نیم رنگ و سرخ و جگری و صاف و شفاف و ناصاف غیر شفاف و ابلق و شجری و ذوطبقات و هر یک در هنگام برآوردن از معدن کم رنگ می‌باشد قطعه‌های صاف شفاف بی‌جرم آن را جدا کرده طبخ می‌دهند رنگین می‌گردد و طریق طبخ آن آنست که دیگ بزرگی خزفی و یا مسی را که بلند باشد تا به گردن در آن چوبها می‌چینند و دیگ را تا به نصفه آب می‌کنند و قطعه‌های عقیق را بر آن چوبها می‌چینند و سر دیگ را محکم بسته زیر آن آتش ملایم می‌افروزند که بخارات گرم بدانها برسد و کسانی که این عمل می‌کنند نزد خود زمانی معین مقرر دارند که تا آن زمان طبخ رنگین می‌گردد پس برآورده تراشیده حکاکی می‌نمایند به هر نحوی که می‌خواهند آنچه از آنها بسیار رنگین صاف شفاف براق یک رنگ است بسیار خوب و مستعمل در ادویه و انگشتری و غیرها بسیار سرخ شفاف براق این قسم است پس زرد و آنچه در جرم آن شکلی شبیه به شاخه درختی و یا پارچه کوهی باشد آن را شجری نامند و آنچه ذوطبقات است هر یک به رنگی اکثر آن را بدان قسم تراشند که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آن را جزع گویند و در حرف جیم مع الزاء ذکر یافت و آنچه در عرض بریده باشند که خطوط آن در سطح بالای آن مدور و یا غیر مدور باشد آن را حجر سلیمانی و به فارسی باباغوری نامند و این نوع اکثر صلب‌تر می‌باشد و اکثر سنگ مهره را از این نوع می‌سازند.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و محرق آن الطف به سبب کسب حرارت و خشکی آن غالب.

افعال و خواص آن: در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است. آشامیدن دو دانگ نرم سوده آن به تنهایی و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان و به تنهایی و یا با ادویه حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض که به هیچ قسم بند نشود و با ادویه مناسبه مفتحه سدد جهت رفع سده کبد و طحال و با ادویه مفتته جهت تفتیت حصات. اکتحال آن به تنهایی و یا با اکحال جهت تقویت بصر و نیکویی اشفار. سنون محرق آن به تنهایی و یا با مروارید و بسد جهت تقویت دندان متحرک و لثه و منع خون رفتن از بن دندان و جلای چرک آن.

الخواص تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و خصومت و پوشیدن عقیق لحمی که به رنگ آب گوشت شسته باشند جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصاً برای حیض جاری و پوشیدن انگشتری آن رافع خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و امن از درد سینه و گویند چون عقیق را با مشک و کافور و روغن زیت بسایند و بر روی و موی خود بمالند و نزد سلاطین و حکام روند عزیز و گرامی گردند و محبوب همه خلایق باشند همچنان که عجم فیروزه را به فال نیکو دارند.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا نیم درم

بدل آن: بسد است.

فصل العین مع الکاف

◀ عکبر

به فتح عین و سکون کاف و فتح بای موحده و رای مهمله به فارسی برموم نامند.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به موم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هر دو است که مجتمع می‌گردد در خانه زنبور عسل و در سالهای جدب خشک که گیاه کم روید بیشتر به هم می‌رسد و رخنه‌های خانه خود را بدان بند می‌کنند و بغدادی گفته کسانی که وسخ الکوایر دانسته‌اند غلط کرده‌اند جهت آنکه وسخ الکوایر چیزی است که بر دیوار خانه آن که کور نامند یافت می‌شود و آن چیزی است که اولاً زنبور عسل آن را به منزله اساس بنیاد می‌کند پس بر آن از موم خانه‌ها ساخته عسل در آن جمع می‌نماید.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: به سبب کمال ردائیت خوردن آن را نشاید. ضماد آن جهت قوبا و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نایب مناب مومیایی دانسته‌اند و لهذا آن را مومیایی نحلی نامند و بخور آن جهت سرفه بارد کهنه و حمول آن قاتل و مخرج جنین.

مقدار شربت آن: یک مثقال که با ده مثقال نبات و عسل شربت نموده بنوشند.

صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزی است که در میان عسل بود و به شیرازی آن را دارو خوانند و نوشته که مؤلف گوید مگس نحل آن را برای خورش خود و بچگان خود می‌آورد از مجموع گلها و آن الوان می‌باشد زرد و سرخ و سفید و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند.



◄ عکر

به فتحتین عین و کاف و رای مهمله.

ماهیت آن: ثفل و دردی چیزها است مطلقاً و نزد اطبا مخصوص به ثفل ادهان است و در اکثر امور قوی‌تر از دهن صافی آنست و در بعض امور غلیظ‌تر و کثیف‌تر از آن و عکر هر دهنی راجع بـه طبع و خواص آنست ولیکن غلیظ‌تر و کثیف‌تـر از آن و مسـتعمل نیست مگر در اضمده منضجه و لطوخات.

طبیعت آن: عکر زیت گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: چون در ظرف مـس قبرسـی طـبخ دهنـد تـا غلیظ گردد مانند عسل در نفع مانند حضض بلکه بهتـر از آنسـت. *الفم* چون با آب غوره طبخ دهند تا غلـیظ گـردد و بـر دنـدان کرم خورده بمالند آن را قلع نماید به آسانی. *العین* داخل ادویه عین کرده می‌شود و از اجزای آنست. اکتحـال بـدان جهـت نـزول آب در چشم و به دستور عکـر دهـن سوسـن. *اعضـاء الـنفض* احتقان به کهنه آن جهت قرحه مقعده و رحم و ضماد آن محلـل ریاح شدیده طحال. *الاوجاع و غیـره* طـلا و ضـماد تـازه غیـر مطبوخ آن جهت عرق النسـاء و نقـرس و اوجـاع مفاصـل نـافع و عکر هر چیز در ذیل ذکر آن چیز مذکور شد و می‌شود انشاء الله تعالی.

◄ عکرب

به فتح عین و سکون کاف و فتح رای مهمله و بای موحده.

ماهیت آن: نوعی از حرشف برّی است برگ آن مایل به سـفیدی و تخم آن سفید مستطیل و چون بریان نمایند لذیذ گردد و با قهوه مغشوش می‌کنند.

افعال و خواص آن: بغایت مقوی باه است و سایر خـواص آن در حرشف مذکور شد.

◄ عکنه

به فتح عین و سکون کاف و فتح نون و ها اسم لغت بربـری اسـت که نوع دقیق سورنجان است.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: زیاده کننده باه و مداومت بر آن سرخ کننده وجه است به حدی که سرخی آن بر سر نیـز سـرایت کنـد و بـه زودی رنگ آن زایل نگردد زنان در سمنه خـود مسـتعمل دارنـد جهت سرخی رنگ رخسار.

فصل العین مع اللام

◄ علس

به فتح عین و لام و سین مهمله به فارسی گندم مکه نامند و طعام اهل صنعا است.

ماهیـت آن: صـنفی اسـت از حبـوب شـبیه بـه گنـدم و نـان آن شیرین‌تر از گندم.

طبیعت آن: سرد و تر و قوّت قبض آن زیاده از گندم و گرم‌تر از جو.

افعال و خواص آن: چون در آب طبخ دهند و در آب آن صاحب بواسیر بنشیند وجع آن را تسکین دهد و حرکت آن را زایل کند.

◄ علق

به فتح عین و لام و قاف لغت عربی است به فارسی زلو و دیوچه و به ترکی سلوک و به هندی جونک نامند.

ماهیت آن: کرمی است در انهار و غدیرها و گودالها که در آنهـا آبهای شیرین ایسـتاده غلـیظ مـتعفن و طحلـب بسـیار باشـد تولـد می‌یابد و انواع می‌باشد آنچه در انهار و یا غدیرهای آب شـیرین و یا کثیرالطحلب غیر متعفن به هم رسد و رنگ آن سـیاه کمرنـگ متوسط در کوچکی و بزرگی و سر آن سیاه و مدور و زیـر شـکم آن اندک الجه باشد نیکو است و گفتـه‌انـد آنچـه زیـر شـکم آن سرخ رنگ و بر پشت آن دو خط سبز و به اوصاف مذکوره باشد نیکو است و آنچه بسیار سیاه و الجه است و بزرگ زبون و غیـر مستعمل و بسیار کوچک آن ضعیف.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: لعوق خشک کرده آن با عسل محلـل خنـاق و مفتت حصات و ضماد مسحوق آن با صبر مجفف دانه بواسـیر و طلای آن جالی آثار و طلای پخته آن در روغن زیتون بـر قضـیب بغایت معظم و مقوی آن و ضماد سوخته آن در روغـن زیتـون بـه دستور معظم و مقوی آنست و ضماد سوخته نـوع کوچـک آن بـا سرکه یا آب بنک مانع رویبدن مـوی زایـد اسـت کـه در اجفـان رویبده و کنده باشند و قطور آن با روغن بنفشه جهت حرقه البول و قرحه مثانه مجرب گفته‌اند و چون پانزده عـدد زلـوی بـزرگ زنده را با بیست مثقال خـراطین شسـته خشـک کـرده در روغـن کنجد تازه خالص مقدار نـیم آثـار هنـدی خـوب بجوشـانند پـس صاف کرده در شیشه‌ای نگاهدارنـد و عنـدالحاجت بـر قضـیب و حوالی آن بمالند تقویت آن بسیار بخشد و نعوظ آورد و چـون بر خصیه‌ای که در آن آب نزول کرده و کهنـه و صـلب شـده باشـد چند روز متوالی گرم کرده بمالند زایـل سـازد و مجـرب اسـت و چون نوع اعلای آن را مواضعی که خون فاسد در آنها باشد ماننـد سعفه و قروح خبیثه و قوبا و بثور ردیه و مواضع ضعیفه و صغیره مانند اجفان و موقهای چشم و رخسـارها و یـا اطفـال و یـا زنـان ضعیف البنیه که نخواهند حجامت نمایند ایشان را بچسبانند خون فاسد را جذب نماید بی‌مشقت ولیکن باید که بـدن ممتلـی نباشـد



بلکه نقی از اخلاط فاسده باشد و بعد از آن از استعمال آب سرد و هوای سرد و حموضات اجتناب نمایند و اگر مثنی نمایند یعنی روز دویّم بر عضوی که زلو چسبانیده‌اند باز بچسبانند که بقیه خون فاسدی که در عضو مانده است بکشد بد نیست امّا باید که در عدد از روز پیش کمتر باشد مثلاً اگر در روز پیش ده عدد زلو چسبانیده‌اند روز دوم پنج یا سه عدد بچسبانند و باید که ملاحظه حفظ قوّت نمایند و آن مقدار خون به یک دفعه نگیرند که ضعف آورد و بر روی رگ بچسبانند و بهتر آن آنست که زلوی جیّد مختار را قبل از چسبانیدن زمانی نگون بدارند که آنچه خورده است قی کند و دفع نماید و عضو شخص مریض را چندان بمالند که سرخ گردد اگر ممکن باشد پس زلو بچسپانند و بعد از پر شدن آن از خون زلو را از عضو به زور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون شده و سیر گشته خودبخود جدا گردد و با اندک خاکستر و یا نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندک پیاز را بر دهن آن رسانند که خودبخود بدین اعمال جدا می‌گردد پس موضع دهن آن را لمحه به لمحه با پارچه کرباس نازکی کهنه پاک نمایند تا خون آن بند گردد اگر بسیار آید و بند نگردد آن زمان با قدری خاکستر و یا با ادویه حابسه دم بند نمایند و اگر آن موضع به سبب رسیدن آب یا هوا درد و یا ورم کند و خارش بسیار نماید آن موضع را با زردچوبه کوفته بیخته در خرقه بسته تکمید نمایند و یا با آب سوده گرم کرده مکرر ضماد نمایند و از آب و هوای سرد محفوظ دارند و چون بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلو بپاشند جمیع خونها را قی کرده دفع نماید و بمیرد و اگر احیاناً آب زلودار بنوشند و در گلو زلو بماند تدبیر اخراج آن آنست که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا برآید.

◀ علک

به کسر عین و سکون لام و کاف اسم جنس چیزی است که قابل مضغ باشد و از هم نپاشد مانند سقز و مصطکی و امثال اینها.

◀ علک البطم

به کسر عین و سکون لام و کاف و الف و لام و ضم بای موحده و سکون طای مهمله و میم به فارسی سقز و به اصفهانی قندرون نامند.

ماهیت آن: صمغ درخت بطم است خشک آن را قلفون گویند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و ملطف و مقوی هاضمه و مدر بول و منقی اوساخ و به اتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است. *اعضاء الدماغ و الحلق و المعده* خاییدن آن جهت جذب و جلب رطوبات بلاغم از دماغ و تنقیه آن و حلق از اخلاط لزجه و تقویت معده به تحلیل رطوبات آن مفید. *اعضاءالنفس و القلب* چون یک اوقیه آن را با دو اوقیه پیه گرده بز در قدر مضاعف بگذارند و تمامی آن را در سه شب وقت خواب بنوشند جهت سرفه رطوبی و خفقان بی‌عدیل. *القروح و الجروح و غیرها* با عسل جهت زخم‌های باطنی و با سندروس و زرده تخم مرغ نیم برشت جهت کسر اعضا و رفع اعیا و در رویانیدن گوشت در زخمها مانند راتینج است و در مراهم بدل آن داخل می‌کنند و ضماد گداخته آن در پیه بز جهت رفع کجی ناخن و درد اعضا و شقاق مزمن خصوصاً با قدری شنجرف مجرب و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شکاف عضل و تقویت عصب و حکه کهنه نافع.

مضر محرورین، **مصلح** آن سکنجبین و گویند مضر عصب، مصلح آن عسل است.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

◀ علک الانباط

به فتح الف و سکون نون و فتح بای موحده و الف و طای مهمله علک البطم است و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت پسته است و در منافع مانند سقز. بهترین آن سفید مایل به زردی است.

◀ علیق

به ضم عین و فتح لام و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف به یونانی باطس و به لاطینی روس و سایر و به فارسی ورد و به شیرازی توت سه گل و در دیلم تموش و به ترکی بکورنیکان نامند.

ماهیت آن: دو نوع است غیر جبلی و جبلی و غیر جبلی آن را به لاطینی سارساهوره نامند و آن نباتی است خاردار در برگ و گل شبیه به گل سرخ و ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه اندک مدور سه پهلو.

طبیعت آن: مرکب‌القوی و سردی و خشکی بر آن غالب تا به درجه دویّم.

افعال و خواص آن: جمیع اجزای آن مجفف و مبرد و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم و سیلان رحم و مقوی احشا. *الرأس* ضماد برگ آن جهت زخمهای سر و برآمدگی حدقه. *العین* عصاره برگ و ساق تازه مسحوق آن با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصاً قرحه و دمعه و ناخنه و اورم و برآمدگی آن. *الفم* خاییدن برگ آن جهت قروح لثه و استرخای آن و قلاع و بدبویی دهان و جراحات تازه آن و همچنین خاییدن ثمر رسیده آن. *اعضاءالغذا و النفض* آشامیدن آب برگ و ساق تازه با اندک صمغ عربی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال و فضلات و بواسیر و آشامیدن آب طبیخ برگ و ثمر آن و با گلاب در حین حیض مانع حمل و



آشامیدن گل آن نیز حابس اسهال و ضماد برگ آن مقوی معـده و بواسیر را که خون از آن جاری باشد مفیـد و بـه دسـتور عصاره برگ آن که در سایه خشک کرده باشند و شرط نیکویی عصاره آنست با زیادتی قـوّت و ثمـر آن قـابض‌تـرین سـایر اجـزای آن و آشامیدن آن مقوی امعا است و بیخ آن بـا قـوّت قابضـه و جـوهر حار لطیف. آشامیدن آن مفتـت حصـات کلیـه اسـت. ﷽الاورام و القروح﷽ ضماد برگ آن محلل اورام و منفجـر کننـده دبـیلات و مانع ازدیاد آکله و نمله و سـاعیه و طـلای عصـاره ثمـر تـازه آن جهت تجفیف قروح رطبه و منع سیلان چـرک و رطوبـات از آن و گل آن را نیز این خاصیت است و ضماد برگ و شاخ‌های نازک تازه آن جهت سحج فخذین در اسفار نافع. ﷽الزینه﷽ طبیخ برگ و ثمر آن سیاه کننده مـوی و نیکـو خضـابی اسـت گوینـد هـر کـه ملازمت نماید به غسل قدمین بدان بعد از هر مرتبه که به حمـام رود موی آن سفید نگردد. ﷽السموم﷽ به جهت دفع سمیت حیوانی که آن را فرسطس نامند و آن مارماهی است کـه شـاخدار اسـت مفید.

مضر گرده، **مصلح** آن شکر.

مقدار شربت آن: از عصاره و گل سه درهم و علیق جبلی را بـه لاطینی سارساريد نامند و این کم خارتر و خارهای آن باریک‌تـر شبیه به نسرین و ساقهای این سفید و ثمر این مایل به تدویر ماننـد ثمر گل سرخ و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفه آن محلل است و ابن مؤلف گوید که حضرت موسی علی نبینا و آله علیـه السـلام آتش از این شجر دیده و بعضی گویند از درخت عناب.

◄ علیق الکلب

و آن را علیق القدس و به شیرازی درخت سـه گـل و بـه فرنگـی پلیور و گل آن را به فارسی سه گل خوانند و به عربی وردالسـباخ و نسرین السباخ و به یونانی طیش باطش.

ماهیت آن: نباتیست بسیار بزرگ‌تر از علیق و شبیه بـه شـجر و برگ آن عریض‌تر از برگ آن و خارهای شاخ آن صلب‌تر از خار علیق و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و سبز طولانی و چـون پخته گردد سرخ شود و در جـوف آن چیـزی ماننـد پشـم بـود و مستعمل ثمر آنست که پشم جوف آن را پاک کرده باشـند زیـرا که خوردن پشم جوف آن مهلک است به سبب چسبیدن به مـری و به جهت شدت قبضی که دارد.

افعال و خواص آن: آشامیدن طبیخ پوست ثمر آن بغایـت قـابض طبع و حابس بول و گل آن سـرد و خشـک و قـابض و مجفـف و جهت اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و ذرب و نفث الـدم سینه مفید و گفته‌اند پشم آن ملحم جراحات است.

بدل آن: شوكة المصريه است.

فصل العین مع النون

◄ عنّاب

به ضم عین و فتح عین و فتح نون مشدده و الف و بای موحده.

ماهیت آن: ثمر درختی است معروف قریب به درخـت کنـار و زیتون در بلندی و برگ آن اندک ضخیم‌تر و طولانی‌تـر از بـرگ کنار و یک روی آن مزغب و پوست درخـت آن سـرخ رنـگ و چوب آن نیز سرخ رنگ و نیم رنگ و خالدار بهترین آن بـزرگ بالیده به کمال رسیده سرخ شده پر گوشت جرجانی و یا خطایی و نیپالی آنست که شیرین و عفوصت آن کم باشد و نیز نوعی اندک طولانی فی‌الجمله شبیه به خرما و هسته آن باریک بلند دیده شده که از نیپال و کوهستان رنگپور می‌آورند در حلاوت این زیـاده و در عفوصت کمتر از آن است و قوّت آن تا دو سال باقی است.

طبیعت تازه آن: معتدل در حرارت و برودت و مایل به رطوبت و شـیخ الـرییس رحمـه الله بـارد در اول و معتـدل در یبوسـت و رطوبت قلیلی گفته.

افعال و خواص آن: منضج اخلاط غلیظه و ملین صدر و احشـا و مسهل اخلاط رقیقه و رافع خشونت سینه و حلق و صوت عـارض از حرارت و سرفه و ربو و وجع صـدر و صـاف کننـده خـون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و گرمی و وجع جگر و گرده و مثانه و امراض مقعده و لذع امعا و معـده و فساد مزاج جگر. ﷽العین﷽ طلای ساییده آن به تنهایی و با هسته آن مسکن التهاب و ورم حار چشم. ﷽اعضاءالصدر﷽ آشـامیدن آن جهت امراض صدر و ریه مانند سرفه و ربو و وجع صـدر و رفـع خشونت سینه و حلق و صوت به تنهایی و یـا بـا ادویـه مناسـبه و خشک آن از برای امراض صدر و ریه بهتـر از تـر تـازه آنسـت. ﷽اعضاءالغذا﷽ آشامیدن آن نفـاخ و بطـی الهضـم و ردی از بـرای معده و مولد خلط محمود و اندک لـزج و ملـین احشـا و مسـهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنگی و حـرارت جگر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعده خصوص رسـیده نیم خشک آن و نیم رس آن حابس بطن و آشامیدن ساییده آن بـا دانه جهت قرحه امعا و با دانه آن مانند سویق با آب سـرد جهـت حبس بطن و رفع اسهال مفید. ﷽اعضاءالنفض﷽ گفته‌اند که جهـت امـراض کبـد و گـرده و مثانـه نـافع اسـت. ﷽الاورام و البثـور و غیرها﷽ آشـامیدن آب نقـوع یـا مطبـوخ آن در عـرق کاسـنی یـا سکنجبین جهت شری و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون و با سکنجبین و خبه سنگشو نموده به دستور هرگاه سرفه نباشد و الا با آب و یا با عرق نیلوفر و یا بیـد و یـا کـادی و امثال اینها با خبه و به دستور آشامیدن آن با آب عدس مطبوخ بـا قشر و آشامیدن نقوع آن در گلاب و شـکر جهـت اکثـر امـراض



مذکوره سوای سرفه و جهت دفع ضرر شراب و دبیلات نافع.

مقدار شربت آن: تا پنجاه عدد.

بدل آن: سپستان.

مضر معده بارد رطب و نفاخ خصوص اکثار آن، **مصلح** آن شکر و مویز طایفی و گلاب و مقلل منی و مضعف باه، مصلح آن عسل و ادویه باهیه و چون برگ آن را با آب طبخ دهند و صاف کرده هر روز نیم رطل با قدری شکر بیاشامند تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و ذرور برگ خشک نرم کوبیده بیخته آن جهت رفع آکله و قروح خبیثه خواه در دهان باشد و یا در عضو دیگر بهترین دوایی است خصوصاً آنکه اولاً عسل بر آن عضو بمالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آن را نرم بسایند و به تنهایی و یا با هم وزن آن سفیداب ممزوج کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و بی‌عدیل و آشامیدن نشاره چوب آن جهت دفع سحج و حکه و جرب و ضماد آن جهت جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه جهت امراض چشم طلاءً نافع و با سرکه جهت قوبا و خاییدن برگ تازه آن باعث خدارت و بی‌حسی زبان و عدم ادراک طعم ادویه بشع کریه الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات و ادویه بشعه آن را مضغ می‌نمایند و شیخ الرییس در ادویه مفرده قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم من در این نفعی نه در حفظ صحت موجوده و نه در استرداد صحت مفقوده و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم نافع و شاید این خاصیت به سبب تغلیظ آن خون را باشد و کسی که آن را صاف کننده و غاسل آن دانسته ظنی است که توجه من به آن نیست و آن را غذاییت بسیار قلیلی است و نوشته که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و پسندیده و سکنجبین عنابی و شراب و لعوق و مطبوخ و نقوع آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و در حدیث وارد است که العناب یذهب بالحمی و الکمثری تجلی القلب.

◄ عنب

به کسر عین و فتح نون و بای موحده لغت عربی است به فارسی انگور و به ترکی اوزم و به هندی داک نامند.

ماهیت آن: ثمری است معروف که از درخت تاک که رز نیز نامند به هم می‌رسد و صیفی و شتوی می‌باشد و صیفی آن را انواع و اصناف بسیار است. بهترین آن سفید رسیده شیرین شاداب بزرگ دانه آنست که پوست آن رقیق و تخم آن کوچک و دانه‌های آن در مقدار متساوی باشند و درهم طپیده در خوشه نباشند و خوشه آن باریک نباشد و الطف همه عسکری و صاحبی و ریش بابا و کشمشی که رازقی نامند پس انواع دیگر و کشمشی بسیار شیرین و لطیف است.

طبیعت آن: با قوای مختلفه است و انواع کثیره و مطلق رسیده آن در آخر اول گرم و تر و بعضی بسیار شیرین آن را تا دویّم گرم و تر دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: جالی و منضج و سریع الانحدار و کثیرالغذا و بهترین میوه‌ها است در غذاییت و تولید خون صالح و معدل امزجه غلیظه و مصفی خون و دافع مواد سوداویه و احتراقیه و مصلح حال صدر و ریه و مسمن بدن و زیاده کننده پیه گرده که آب آن را خورده پوست آن را بیندازند.

مضر معده رطبه ریحیه و مولد ریاح در آن، **مصلح** آن زیره و رازیانه و مضر سده جگر و طحال و قولنج ریحی و گرده و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش و آب سرد بالای انگور بغایت مفسد آن و مورث استسقا و تبهای عفن و باید که بعد از چیدن فی‌الفور تناول ننمایند بلکه بعد از آنکه یک دو روز مانده باشد بخورند و مابین دو طعام که طعم اول انهضام یافته باشد و انگور تازه نفاخ و ملین و انگور اندک قشر آن پژمرده کثیرالغذاتر از انجیر و نفخ آن کمتر و مقوی بدن و مسمن و زیاده کننده خون جیّد و منضج و ملین و جهت ناقهین و صاحبان حمی مزمنه و بارده نافع و آب انگور سریع‌النفوذ و الانحدار و جهت امراض صدر و ریه و باید که آب آن را بمکند و پوست آن را بیندازند و نخورند و مویز خصوصاً طایفی آن اوفق به حال معده و کبد و گرده و مثانه و انگوری که دو روز مانده باشد به دستور مویز با تخم خوردن جهت اوجاع معده و امعا و گرده و مثانه بهتر و روغن انگور که مکرر آب و ثفل آن را با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت مسخن و محلل و ملین جلد است و دانه آن در دویّم سرد و خشک و مولد ریاح و حابس بطن و ممسک بول و منی خصوص دانه انگوری که از خم سرکه برآورند و بریان کرده آن قبض آن زیاده و مضر مثانه و گرده و پوست آن سرد و خشک در اول و بسیار بطی‌الانحدار و مولد ریاح و ذرور محرق آن جهت جلای جلد و تجفیف رطوبات چشم و اکثر قروح در هر عضو که باشد مفید و انگور نارس و غوره و عفص سرد و با قوّت قابضه و کثیفه در حدیث وارد است که سئل نوح الی الله تعالی الغم فاوحی الله الیه ان یأکل العنب فانه یذهب الغم و در حدیث دیگر وارد است که احب الی من الفاکهه العنب و البطیخ و در طور خوردن انگور وارد است که اکل العنب حبه حبه فانها اهنؤها و شتوی آن به سبب ضعف تابش آفتاب خوب رسیده و شیرین نمی‌گردد و دو صنف می‌باشد سفید و سرخ و سرخ آن را در بغداد جبلی نامند و این با شیرینی کمی و با عفوصت و بسیار



غلیظ و بطی النزول از معده و نفاخ و احیاناً بـه سـبب یبسـی کـه دارد مقوی معده است و سفید آن لطیف و سریع‌النزول‌تـر از آن و خاکستر چوب آن مفتـت حصـات و محلـل اورام بـارده بیضـه و خوذه و شقیقه و بواسیر شرباً و ضماداً و جوارش حصرم و خـل و دبس و دهن عقید آن و رماد الکرم و شراب حصرم و شراب عنب و شراب ریحانی و میبه و میفختج در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◄ عنب الثعلب

به فتح ثای مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و بای موحده و آن را قنا و زبرق و ثلثان و تولیدون و به فارسی روباه تربک و روبـاه تورک نیز به معنی انگور روباه و شـکر انگـور روبـاه نیـز و بـه ترکی قوش اوذی و به اصفهانی تاج ریزی و به هندی مکوه مکوی و کاک ماجهی نیز و به لاطینی سلاطم و به بربـری مرابلـه و بـه کستیلان ازمور نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است و انواع می‌باشد از بستانی و بـرّی و جبلی و هر یک نر و ماده می‌دارد. نر بستانی آن را کاکنج و اهـل مغرب حب اللهو و ماده آن را عنب الثعلب و اهل مغـرب قنـاد و نزد اطلاق مراد این است و برّی نیز دو قسم می‌باشد جبلی و سهلی و جبلی نر آن را اهل مغرب کـاکنج غالیـه نامنـد و در خانـه‌هـا می‌کارند و این کوچکتر و صلب‌تر از کاکنج بستانی است و نافع‌تر از آن و گویند نر قسم جبلی را کاکنج منوم و مـاده بـرّی راعنـب الثعلب مجنن نامند و کیفیت این بسیار قوی می‌باشد و نبات عنـب الثعلب بستانی مابین شجر و گیاه و تا به دو ذرع و پرشاخ و برگ آن بزرگتر و عریض‌تر از برگ ریحان و مایل به سیاهی و ثمر آن زرد مایل به سـرخی و شـیرینی و لزوجـت در خوشـه و تخـم آن ریزه به قدر خشخاش و سفید و ثمر این نوع نیز سـیاه مـی‌باشـد و گویند سیاه آن خالی از سمیتی نیست و غیـر مسـتعمل از داخـل و بهترین آن مستعمل زرد مایل به سـرخی بالیـده تـازه فاسـد نشـده آنست و مستعمل ثمـر و بـرگ و عصـاره آن و یـا عـرق آن و یـا مطبوخ یعنی سلاقه آن و یا طلا و ضماد آن از خارج و عصـاره آن نیز و نبات کاکنج بستانی از نبات عنب الثعلب بزرگتر و برگ آن عریض‌تر و ثمر آن به قدر نبقه کوچکی و انگوری خـرد املـس و در غلافی و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ می‌گـردد و تخـم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب و نبات قسم اول سـهلی کـه آن را عنب الثعلب منوم نامند ثمنشی عظیم و برگ آن شـبیه بـه بـرگ سیب و به و مزغب غبارآلود و در ساق آن چسبندگی است و گـل آن سرخ به رنگ خون و ثمر آن در غلافـی زرد و اصـل قشـر آن سرخ و در زمینهای نمناک سنگلاخ می‌روید و قسم دویّم ایـن کـه مجنن گویند نباتی است برگ‌های آن مانند جرجیر و بزرگتـر از آن شبیه به برگ حرشف و بی‌خار و ثمر آن در خوشه و در هـر خوشه ده دوازده دانه و دانه‌های آن سیاه مدور رخـو ماننـد دانـه دبق و بیخ آن سفید غلیظ مجوف بـه درازی یـک ذرع. منبـت آن امّاکن جبلیه و نزدیک درخت چنار و مواضعی که بادهـای گـرم آن را محرق سازد.

طبیعت بستانی آن: در دوم سرد و خشک و با حرارت فاعلـه و گفته‌اند سرد در اول و خشک در دویّم و مخدر آن بارد یـابس در سیّم و مخدر و منوم آن شبیه به افیون و ضعیف‌تر از آن.

افعال و خواص بستانی آن: ملطف و مسکن حرارت و تشـنگی و با قوّت قابضه و رادعه و محلل اورام حاره. *امـراض الـرأس و الصداع* ضماد برگ نرم سـوده آن جهـت صـداع و ورم حجـب دماغ و به دستور نطول بدان و بخور آن جهت نزلات و آشـامیدن یک مثقال ریشه بیخ آن بـا شـراب منـوم. *الاذن* ضـماد آن بـر بناگوش جهت تحلیل ورم آن و قطور آب برگ آن نیمگرم چنـد مرتبه جهت امراض گوش و بینی. *العـین* عصـاره بـرگ همـه انواع آن حتی منوم جهت غرب و تقویت بصر و سـاییدن شـیافات نافعه چشم جهت اوجاع عین در آب آن بـدل آب خـالص و بـدل سفیده بیضه مرغ انسب و قطور عصاره نبات آن به تمامـه جهـت زخمی و آسیبی که به چشم رسد مـؤثر. *الفـم* غرغـره بـه آب برگ آن جهت اورام حلق و درد دندان. *امـراض آلات الغـذاء و النفض* ضماد آن بـر معـده جهـت ورم آن و التهـاب آن و سـایر اعضا و اورام حاره و آشامیدن چهار اوقیه آب آن با شـکر محلـل اورام باطنیه و امراض احشا و مسهل اخلاط مراریه و رافع مغـص و زحیر و ورم مقعده و استسقای حار و به دستور دو اوقیـه آن بـا آب رازیانه و آب کاسنی و با کشوث و حقنه آن جهـت جنـون و شری و تنقیه امعا به سـبب اطـلاق آن و قـوّت قبضـی کـه دارد و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحـم و حمـول آن مانع احتلام به سبب برودت آن و آشامیدن تخـم مخـدر آن مـدر بول و مفتت حصات گرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام. *الاورام و الحکه و الجرب و القروح و حرق النار و غیرها* آشامیدن آب آن جهت اورام باطنیه حاره و ضـماد آن جهـت منـع اورام حـاره ظاهریه و باطنه و سوختگی آتش و زخم آبلـه و قـروح سـاعیه و سرطان متقرح خصوصاً با آرد جو و تکرار استعمال و با اسفیداج و دهن ورد جهت حمره و نمله و به دستور با جنطیانا.

گویند **مضر** مثانه، **مصلح** آن قند.

بدل آن: کاکنج و نزد بعضی بطباط.

مقدار شربت آن: تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده مثقـال و از آب آن تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ آن بغایت مقـی اسـت و عنب الثعلب مجنن که ماهیت آن ذکر یافت.

طبیعت آن: در چهارم خشک و از سموم است.

افعال و خواص آن: یک مثقال آن به غایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده به خشکی زبان و کمودت رنـگ و فـواق و



قی الدم بسیار و نفث آن و اختلاف سحج و مخاطی در دهان به هم رسیدن طعمی شبیه به طعم شیر و استعمال آن به هیچ وجه جایز نداشته‌اند و بعضی در اضمده مواد حاره فاسده غلیظه تجویز نموده‌اند و تدبیر کسی که آن را خورده باشد آشامیدن ماءالعسل است و قی فرمودن به آن و با انیسون و شیر و مضغ رازیانه و آشامیدن شیره آن با شکر و یا آشامیدن طبیخ آن و خوردن بادام تلخ و سینه مرغ نیز.

◀ عنب الدبّ

به ضم دال مهمله و بای موحده مشدده به ترکی مرداراغاجی و بارشین نیز گویند و درخت آن را غایش نامند.

ماهیت آن: درختی است کوهی نر و ماده می‌باشد نر آن به قدر قامتی و شاخ‌های آن بسیار و مایل بر زمین و چتری و بی‌خار و برگ آن مانند برگ انار و مایل به پهنی و نرم و ثمر آن خوشه‌دار و به قدر کناری کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزوجت و قبض کمی و گل آن زرد مایل به سبزی شبیه به گل حنا و باریکتر از آن و بغدادی نوشته نوعی از زعرور جبلی است و بیخ آن مایل به سرخی.

طبیعت آن: سرد و خشک در اول.

افعال و خواص آن: ثمر آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام و بیطاران پوست آن را بر اورام دواب ضماد می‌نمایند تا چرک آورده به شود و ماده آن را برگ بزرگتر از نر و شبیه به برگ شمشاد و از آن کوچک‌تر و غیر چتری و بیخ آن عود برّی است و سایر اجزای آن با سمیت و در بلاد کرمان و شیراز کثیرالوجود و آن را برگک نامند و برگ آن مسکر است به خلاف بیخ آن.

◀ عنب الحیّه

به فتح حای مهمله و یای مثناة تحتانیه مشدده و ها شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است.

◀ عنبر

به فتح عین و سکون نون و فتح بای موحده و رای مهمله. در ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند موم نوعی از نحل است که در جزایری که در میان دریا واقع است بر جبال و اشجار آن نوعی نحلی خانه ساخته عسل در آن جمع می‌کند و در موسم بهار که گلها و شکوفه‌ها بسیار است و در موسم باد و باران از شدت آن هر دو خانه‌های آنها جدا گشته با سیلاب و در دریا می‌رود و عسل آن را به مرور ایام شسته زایل می‌گردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و لطمات امواج پی در پی درهم نشسته پرده پرده مدور و غیر آن می‌گردد و به ساحل دریا می‌آید و مردم آن را برمی‌دارند و استعمال و بیع و شری می‌نمایند و مدور آن را شمامه می‌نامند و به قیمت اصلی می‌فروشند و مؤید این است که از جمعی ثقات شنیده شده که به ندرت بعضی اوقات تازه آن که به دست آمده با حلاوت و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو می‌باشد و در سواحل بحرین و مالدیب و هزرموت و نواح آنها موج می‌آورد و مردم آنجا آن را برمی‌دارند و امام و سلاطین و حکام و متولین آن بلد آن به قیمت بسیار گران می‌خرند و به رغبت تمام می‌خورند و می‌گویند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوا و ارواح است و بدن را فربه می‌سازد و حیوانات بحری آن را بسیار دوست می‌دارند و چون آن را دیدند به زودی می‌بلعند و در شکم آنها انهضام نایافته آنها را می‌کشد و یا شکم آنها منتفخ شده بر روی آب می‌افتد و کسانی که واقف این امرند آنها را به زودی گرفته شکم آنها را شکافته برمی‌آورند و این سیاه رنگ و اندک با سهوکت و زهومت می‌باشد و این را عنبر بلعی می‌نامند و نیز مؤید آنست آنچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم المخاطب به حکیم معتمد الملوک سید علوی خان خال والد ماجد محرر قدس الله سرهما قلمی نموده‌اند که فقیر شمامه دید که در آن مثل نحل جانورهای بسیار قریب به صد عدد که جلد پوست آنها صلب خزفی بود بودند و محرر کتاب نیز قطعه عنبری دید که در آن نیز سر و گردن جانوری صدفی جلد سرخ جوزی رنگ و شبیه به منقار نیز چیزی در آن نمایان بود و آن مغفور نیز نوشته‌اند ولیکن قول بر آنکه آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان دریا و یا جزایر میان دریا مانند قفر و مومیایی و قیر برمی‌آید و به سبب جزر و مد تلاطم امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی آب دریا پرده پرده منجمد می‌گردد و نیز مدور به شکل شمامه‌ای و به اشکال دیگر گشته به ساحل می‌افتد نزد احقر اقوی است و گفته‌اند از این هر دو آنچه مخلوط به خاک و ریگ و رمل می‌گردد در ته آب می‌نشیند به سبب ثقل و این صفایحی سیاه می‌باشد و احیاناً از بین صفایح آن رمل و خاک و چرک برمی‌آید و این را عنبر رملی و تخته نامند و بدون تصفیه استعمال این جایز نیست و طریق تصفیه آن مانند تصفیه موم است و در مقدمه ذکر یافت امّا قول بر آن که عنبر روث یعنی سرگین نوعی از حیوان دریایی است که موج آن را به ساحل می‌اندازد و همچنین قول بر آنکه آن طل یعنی شبنمی است که بر روی دریا نشسته به طول زمان منعقد می‌گردد چنانچه صاحب اخوان الصفا بر آن است بعید می‌نماید و الله اعلم به حقایق ماخلق لماخلق پس بدان که از عنبر آنچه صافی مایل به زردی است آن را عنبر اشهب و از این آنچه مدور شکل شمامه



نامند و آنچه قطعه‌های آن مایل به سفیدی است و بر آن نقطه‌های بسیار ریزه سفید می‌باشد آن را عنبر خشخاشی و آن نقاط را بهار و عنبر می‌نامند و بهترین همه آنست که تازه با دهنیت و خوشبو باشد و سایر انواع دیگر به مراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مایل به ازرقی است پس مایل به سبزی پس مایل به سیاهی و زبون‌تر از همه سیاه کم بوی بسیار کهنه آنست پس بلعی و آنچه ریزه شده باشد خواهند آن را مجتمع گردانند باید در گلاب قدر مضاعف بگذارند و در گلاب سرد اندازند و مانند شمامه سازند و یا آنکه در پارچه کرباس نازکی پاکیزه کرده در آب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد و درهم فشار دهند تا یکسان گردد پس در آب سرد فرو برند تا منجمد گردد و پارچه را از آن جدا کرده نگاهدارند و این بعد از مدتی نیز بهار می‌کند و مصنوع و مجعول نیز می‌سازند از گچ و لادن و موم و قدری عنبر سیاه و به هر شکلی که می‌خواهند صفایحی و یا شمامه و گاه شمامه از آن ساخته از عنبر خالص سه چهار لا پرده بر آن می‌چسبانند و می‌فروشند و یا عنبر خالص را گداخته بالای آن می‌ریزند و کهنه کرده می‌فروشند و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری آن را بخایند اگر متفتت گردد مصنوع است و اگر نرم و مجتمع و اندک چسبنده باشد خالص و دیگر آنکه در آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد خالص است و الا مجعول و یا آنکه سیخی را گرم کرده در آن فرو برند اگر بوی خوش از آن برآید خالص است و الافلا و اصل آنست که امتیاز شمامه اصلی از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آن را و حقیقت جوف آن را دریابند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دویّم خشک نیز گفته‌اند.

افعال و منافع و خواص آن: حافظ ارواح و قوّتهای حیوانی و نفسانی و طبیعی و بغایت مفرح مبرودین و مقوی حواس خمسه ظاهره و باطنه و محرک شهوتین باه و طعام و اعاده کننده قوّتها از شرب ادویه مسهله و غیره و کثرت اوجاع و جماع کم شده و مفتح سدد و بادزهر سموم و مقاوم آنها و مقوی افعال معاجین و تراکیب و بالطبع دافع امراض بارده عموماً و بالتخصیص امراض بارده دماغیه و قلبیه و خوشبو کننده دهان و بالخاصیت دافع امراض حاره قلب و دماغ و منعش حرارت غریزی است و پیران را بسیار موافق. ※امراض الرأس و الصدر و القلب و المعده و الکبد و الطحال و الکلیه و المثانه※ جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع بارد و شقیقه و جنون و نزلات مزمنه و اوجاع گوش و تحلیل ریاح آن و امراض بینی و سینه و سرفه کهنه و ربو و قرحه شش و ضعف قلب و خفقان و غشی و ضعف معده و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده و طحال و گرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع مفاصل اعصاب شرباً و سعوطاً و تدهیناً و بخوراً. ※اعضاء التناسل※ مداومت آشامیدن آن با ماءالعسل جهت اعاده باه مایوسین و طلای آن با غالیه و ادهان حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین به حد افراط و آشامیدن یک دانگ آن هر روز تا سه روز جهت درد فم معده جدید و قدیم مجرب. ※الوبا و السموم※ آشامیدن آن جهت رفع وبا و سموم و بخور آن مصلح هوای وبایی و گریزانیدن هوام و بوییدن آن در جمیع امور مذکوره قوی الاثر.

المضار: باعث غلیان خون و رقت آن و تولید شری در محرورین، مصلح آن کافور و میوه‌های سرد و تر و سعوط آن با ادهان حاره جهت دفع امراض بارده دماغیه و تفتیح سدد آن و حمول آن با اقطنه آلوده جهت رفع استطلاق بطن حادث از برد و ضعف معده و گویند مضر امعا است، مصلح آن صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبدی است، مصلح آن ادویه بارده مانند طباشیر و گشنیز و امثال اینها و اکثار اکل و شم آن برانگیزاننده ماشری و حمره است و مصلح آن بوییدن کافور و خیار.

مقدار شربت آن: یک دانگ و گفته‌اند که اگر یک مثقال آن را با دو چندان سر بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی به سه دفع در یک روز خورده شود تفریح به حد اسکار آورد و به این قول مغرور نباید شد که چندان اصلی ندارد.

بدل آن: به وزن آن مشک و زعفران و گویند به وزن آن مر و مشک و زعفران است و دستور حل و تصفیه و بخور و ساختن تسبیح و جوارش و حب و خمیره و شراب و شمع و عرق و سعوط و فتیله و قرص و قهوه و معجون عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد.

◀ عنقود

به ضم عین و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم جنس خوشه است و جمع آن عناقید آمده.

ماهیت آن: اسم خوشه نباتی است مخصوص پرشاخ به قدر شبری و برگ آن مانند برگ سداب و ریزه و بی‌شکوفه و خوشه آن مملو از رطوبت و تخم و رایحه آن شبیه به سداب.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی اعضا و مانع ریختن مواد به اعضا است و ضماد آن رافع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا.

مقدار شربت آن: تا سه درم.

◀ عنکبوت
به فتح عین و سکون نون و فتح کاف و ضم بای موحده و سکون واو و تای مثناة فوقانیه جمع آن عناکب آمده به فارسی کارتنه و به ترکی ارومچک و به هندی مکری نامند.

ماهیت آن: حیوانی است کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک بلند و انواع می‌باشد و هر یک به نامی خاص مانند شبث و سبع الذباب و رتیلا و غیرها و از مطلق آن مراد نوعی است که در گوشه‌های خانه و جاهای خالی از لعاب دهن خود تارها تنیده خانه‌ها ساخته می‌ماند.

طبیعت: همه انواع آن سرد و خشک و بعضی مانند شبث و سبع الذباب و مانند آن را گرم دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: ※الاذن※ قطور عنکبوت غلیظ نسج سفید با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن. ※نزف الدم و الاورام و القروح و البثور※ بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از آنها جاری باشد باعث حبس خون به سبب چسبیدن بر آنها و التیام آنها است. ※الحمیات※ گفته‌اند که چون نسج عنکبوت را با بعضی مراهم مناسبه داخل کنند و یا با زفت بر پارچه کتانی مالیده بر جبهه و یا صدغین بچسبانند جهت رفع حمی غب مؤثر و نیز گفته‌اند چون نسج عنکبوت غلیظ سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو و یا بر گردن صاحب تب غب بندند زایل گردد و پرده صفیقی که در زیر شکم عنکبوت در حین بچه دادن می‌باشد و چون بچه‌ها بزرگ شدند جدا گشته بچه‌ها برمی‌آینـد آن را چون بر بازوی صاحب تب ربع بندند زایل گردد و چون بر نزف الدم اعضا بندند حبس آن نماید و بر جراحات تازه حکم بخیه و خشک بند دارد و چون عنکبوت بر عضو مالیده شود آبله کند و خارش نماید و مجروح گردد.

المضار: از نوع قوی آن اعراض ردیه و برد اطراف و قشعریره و انتشار قضیب و امتداد آن و انتفاخ بطن از ریاح به هم رسد. علاج آن آشامیدن سداب خشک و سعد و شونیز با شراب صرف قوی و تعریق در حمام و مالیدن انبه خام خشک کرده است که به هندی امچور نامند که آن را با آب نرم سوده بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف به عذب است و پاهای آن کوتاه و بر زمین می‌کشد و چون خلالی نزد او برند به دست خود می‌گیرد از گزیدن آن حمی مطبقه عارض می‌گردد و سایر عوارض دیگر و سم آن گرم است به خلاف سایر عنکبوتهای دیگر، علاج آن فصد است به دفعات و حل طبیعت به مطبوخ فواکه و الزام ماءالشعیر و مزورات و باید که گوشت فاسد موضع لسع آن را با آلت حدیدی ببرند و تدبیر قروح ردیه را به عمل آورند و امّا عنکبوت معروف به فهد که بر مگس می‌جهد و آن را می‌گیرد چنانچه فهد بر صیدی می‌جهد و می‌گیرد آن را و آن عنکبوت دست و پا کوتاه کوچک سفید منقط به سیاهی است و آن سلیم‌تر از سایر انواع است از گزیدن آن خارش بسیار عارض می‌گردد، علاج آن عرق فرمودن و عرق را پاک کردن ساعت به ساعت و مالیدن حضض محلول در سرکه که در آن بیخ کرفس جوشانیده باشند و امّا عنکبوت معروف به شبث و آن عنکبوتی است که پایهای بسیار بلند دارد و از لسع آن وجع معده و قی و عسرالبول و براز عارض می‌گردد و مهلک است، علاج آن علاج رتیلا است.

◀ عنم
به فتح عین و نون و میم به لغت دیلم و تنکابن دارواش و به هندی سکرداری نامند و گویند جلنار است که به فارسی گلنار گویند.

ماهیت آن: حکیم میرمحمد مؤمن در تحفه نوشته از شاخهای درختان می‌روید و غیر نیتوحه است. برگ آن سبز با طراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گل آن سرخ خوش منظر و حکیم میرعبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که چند صنف می‌باشد صنفی برگ آن شبیه به هلیون و این صنف و برگ آن جهت جراحات مفید و صنفی برگ آن مثل برگ نیم و صنفی برگ آن مانند برگ انبه و صنف چهارم برگ آن شبیه به برگ خیار و هر چهار صنف در خواص قریب به هم اند.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: ※الفم※ خاییدن برگ آن مقوی دندان و لثه. ※اعضاءالغذا و النفض※ آشامیدن آن مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض و به دستور ضماد و حمول آن. ※الجروح※ ضماد و ذرور آن جهت جراحات تازه نافع است.

فصل العین مع الواو

◀ عود
به ضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم جنس چوب و شاخ اشجار است که به هندی لکری و دالی نامند. از مطلق آن مراد نزد اطبا عود هندی است که به هندی اکر نامند.

ماهیت آن: چوب درختی است که از کوهستان جنتیا قریب به سلهت که از توابع صوبه بنگاله و در سمت شمال و شرق آن واقع است و در جزایر مملکت دکهن که هر دو از بلاد عرض شمالی خط استوا اند و در جزیره جنتیان از جزایر شهر ناو که قریب به سرحد چین از بلاد عرض جنوبی خط استوا به عرض سی و چند درجه است به هم می‌رسد و درخت آن بسیار عظیم و ساق و شاخ‌های آن اکثر کج واج غیر مستوی و اندک رخو که از آن عصا و چوبدستی و یا ظرفی و یا پیاله خوب نمی‌توان ترتیب داد به سبب کج واجی و رخاوت و نیز جابجای آن مجوف می‌باشد به جهت آنکه درخت آن تا سالخورده و کهنه نباشد و



بعد از بریدن تا مدتی نماند که اجزای خام آن به مرور ایام بپوسد و بریزد خوشبو نمی‌باشد و برای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن می‌کنند پس برآورده آنچه از آن با دهنیت و سنگین سیاه غرقی است که در آب فرو می‌رود در آب انداخته امتحان نموده جدا می‌کنند و آن را غرقی می‌نامند و آنچه در آن اندک خامی باقی است با آلات آهنی برآورده غرقی مستعملی می‌گویند و آنچه نیم غرقی است آن را نیم غرقی و سمله اعلی و آنچه مطلق به ته آب نمی‌رود سمله خوانند و این کثیرالوجودتر از انواع دیگر و غرقی آن سیاه می‌باشد و غیر آن اغبر بعضی تیره و بعضی کمرنگ به مراتب خوبی و بدی و گفته‌اند انواع می‌باشد هندی و سمندوری و قماری و مندلی و هندی آن سیاه و سمندوری آن را دهنیت غالب بر هندی و قماری آن کم رنگ و مندلی آن بسیار خوشبو است و نیز برّی و جبلی می‌باشد جبلی آن با خطوط سیاه و برّی با خطوط سفید و بعضی بالعکس گفته‌اند و بخور ثیاب به هندی آن باعث منع تولد شپش است در آنها و گفته‌اند سمندوری منسوب به اسم بلدی است که از آنجا می‌آورند و همچنین قماری مختار در طب در ادویه بیشتر هندی بنگالی سلهتی غرقی آنست که تلخ خوشبوی با دهنیت و اندک قبضی باشد زیرا که عود اماکن دیگر به خوبی و خوشبویی و چربی نوع اعلای سلهتی یعنی غرقی آن نیست و آنکه در اکثر نسخ و تراکیب قید عود هندی خام می‌نمایند شاید جهت آن باشد که دستور است که چوب آن را خیسانیده و نیم کوفته از آن عرق می‌گیرند و از آن عرق بعد سرد شدن عطر می‌گیرند و بعضی نامقیدان آن اثفال را خشک نموده به جای آن می‌فروشند تا آن را استعمال ننمایند که ضعیف است و بعضی قدری مغز بادام داخل آن اثفال کرده در شیشه‌ها کرده از آن به طریق تنکیس روغن می‌گیرند و آن را به هندی چووه اکر می‌نامند و این چندان خوشبو نیست مانند چووه خالص که از براده عود عرق ناگرفته بدون خلط مغز بادام اخذ می‌نمایند و بعضی آن را با براده صندل و یا براده چوب تکر باز عرق می‌کشند و بعد سرد شدن عطر آن را می‌گیرند و این عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوشبو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته که از بندر چیته خیزد که از آنجا به جاوه ده روزه راه بود و آن بغایت عزیزالوجود است و به همسنگ زر فروشند و گویی هیچ بو ندارد و چون به دست بگیرند گرم شود و عرق کند بغایت خوشبو بود و بوی آن یکسان بود راست است و قریب به آنچه نوشته محرر نیز شنیده و شاید بندر چتینان مذکور باشد که چیته نوشته و بدان که چوبی دیگر در هیأت و صلابت و دهنیت بسیار شبیه به عود غرقی مگر در بو در هند و بنگاله به هم می‌رسد ولیکن همه کس در نمی‌یابند اکثر این را بدل آن می‌فروشند و این را تکر می‌نامند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و در سیّم خشک و در دویّم نیز گرم و خشک گفته‌اند.

افعال و خواص و منافع آن: ملطف و مفتح سدد و مفرح و مقوی اعصاب و حواس و قوای دماغی و قلب و کبد و معده و احشا و گرده و پراکنده کننده ریاح و محلل آنها و هاضم و زایل کننده بدبویی دهان و رطوبات عفنه و بلت معده و رحم و ضعف معده و امعا و گرده و مثانه و رحم و حافظ صحت حوامل و جنین و دافع اوجاع نقرس. ※اعضاء الرأس※ آشامیدن آن بسیار مقوی حواس و اعضای دماغی و اعصاب و به دستور بخور آن مقوی و محلل فضول رطبه دماغیه است. ※الفم※ مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کننده نکهت و سنون محرق آن جالی دندان و مستحکم کننده آن. ※اعضاءالصدر و القلب و الغذاء※ آشامیدن آن جهت سرفه و ربو و ضیق النفس و تفریح و تقویت قلب و رفع غشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و ذوسنطاریای سوداوی و استسقا و سپرز خصوصاً که یک درم و تا یک درم و نیم آن را بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و نگاهداشتن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود را در آتش اندازند و ظرفی که از روی توتیا باشد که به هندی جست نامند بر آن معکوس بدارند که دود آن در آن مجتمع گردد و قدری شیر مرضعه طفلی که قی نماید و به هیچ نوع تسکین نیابد در آن بدوشند و حرکت دهند که به آن ممزوج گردد و به آن طفل بخورانند در دو سه دفعه قی بند گردد و طفل صحت یابد. ※اعضاءالنفض※ مقوی آلات بول و باه و ممسک بول و منی و وذی و مذی حادث از برودت و رطوبت و ضعف مثانه و اوعیه منی و رطوبات سایله از رحم را باز دارد و آن را خشک و گرم سازد. ※السم※ مطبوخ آن با شراب ریحانی بادزهر سموم بارده و بخور نمودن ثیاب به هندی آن مانع تولد قمل است در آنها.

مضر محرورین شرباً و بخوراً، **مصلح** آن کافور و سکنجبین و گویند مضر سفل، مصلح آن گلاب.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

بدل آن: دارچینی و قرنفل و زعفران و زراوند مدحرج دو دانگ وزن آن و در اوجاع نقرس قنطوریون دقیق است و دستور احراق و بخور و جوارشات و عود مطرا که تطریه نامند و چوه و خمیره و اشربه و شمامه و عطر و فتیله و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◄عودالبلسان

به فتح بای موحده و لام و سین مهمله و الف و نون.

ماهیت آن: شاخ‌های درخت بلسان است بهترین آن گندم رنگ



خوشبوی آنست.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و مقوی قوا و با تریاقیت. *امراض الرأس* جهت دوار و صرع و تنقیه رطوبات دماغی و تاریکی چشم. *امراض الصدر و الغذاء و النفض و السموم* جهت ربو و ضیق النفس و سردی معده و جگر و بادزهر سموم و گزیدگی افعی را مفید. *الرحم* بخور آن جهت تجفیف رطوبات رحم و عقم را زایل سازد.

مقدار شربت آن: تا نیم مثقال.

مضر امعا، **مصلح** آن کثیرا.

بدل آن: حب آن و در بلسان نیز ذکر یافت.

◀ عودالحیّه

به فتح حای مهمله و یای مثناة تحتانیه مشدده و ها.

ماهیت آن: غیر از قزوینی دیگری ذکر نکرده و آن نباتی است که در بلاد بربر و سودان به هم می‌رسد شبیه به سوسن و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و با صلابت و خشونت و تلخی و تندی رایحه مانند عاقرقرحا.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه. *السموم* آشامیدن نیم درم آن جهت دفع سمیت هر سم گرم و سرد نافع خواه قبل از آن و خواه بعد از آن و نگاهداشتن آن در دست نیز مانع گزیدن مار و هوام است با دارنده آن و بعضی را گمان آنست که چون در دست نگاهدارند و چشم افعی بر آن افتد بی‌حس و حرکت گردد و چون خاییده در دهان مار اندازند بمیرد. *الاوجاع* تدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النساء و اوجاع بارده در ساعت مفید.

مقدار شربت آن: تا نیم مثقال.

◀ عودالعطاس

به ضم عین و فتح طا و الف و سین مهمله.

ماهیت آن: نزد بعضی کندش است و نزد بعضی بیخی است به قدر انگشتی و سر آن سطبر و طرف دیگر آن باریک منحنی و ظاهر آن تیره رنگ و باطن آن سفید و شاخ‌های نبات آن باریک و انبوه شبیه به گیاه برنجاسف و برگ آن شبیه به برگ زیتون و قبه آن کوچک و شبیه به بابونه و تندبوی و معطش.

طبیعت تازه آن: در آخر دویّم گرم و خشک و خشک آن در آخر سیّم خشک.

افعال و خواص آن: معطس قوی و جالی و محلل. *الآثار* ضماد آن رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است و بیطاران در جراحات دواب مستعمل دارند.

◀ عودالقرح

به ضم قاف و سکون را و حا هر دو مهمله.

در ماهیت آن اختلاف است بعضی عاقرقرحا دانسته و بعضی وج و بعضی گفته بیخی است با حدت و نبات آن شبیه به رازیانه به قدر قامتی و شاخ‌های آن مانند ریباس و عریض و در شام کثیرالوجود.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: در جمیع افعال مانند وج است و بعضی مانند عاقرقرحا دانسته‌اند.

◀ عوداليسر

به ضم یای مثناة تحتانیه و سکون سین و رای مهمله.

ماهیت آن: جمعی برآنند که چوب اناغورس است به جهت خاصیت آن در یسر و آسانی ولادت و بعضی به جهت قضای حوایج و یسر آن چون چوب محلب و چوب خطمی و قومی صنفی از اراک دانسته‌اند.

◀ عودالصلیب

به فتح صاد مهمله و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده نزد جمعی فاوانیا است و بعضی غیر آن دانسته‌اند و در فاوانیا ذکر آن و تفرقه میان هر دو خواهد آمد انشاءالله تعالی.

◀ عوسج

به فتح عین و سکون واو و فتح سین مهمله و جیم.

ماهیت آن: درختی است قریب به درخت انار و پرخار و برگ آن تند مایل به درازی و با رطوبت چسبنده و ثمر آن به قدر نخودی و مایل به طول و سرخ و در درخت بسیار می‌ماند و نمی‌ریزد و منبت آن شوره زارها و قسمی از عوسج را برگ سیاه مایل به سرخی و عریض‌تر از اول و خار آن بیشتر و شاخ‌های آن دراز تا چهار ذرع و ثمر آن عریض باریک و گویا در غلافی است و قسمی دیگر سفید و شیخ الرییس نوشته که آن را ثمر مانند توت است که مردم آن را می‌خورند و در بلاد بارده بسیار و مستعمل برگ‌های نازک سبز آنست.

طبیعت مجموع آن: در اول سرد و در آخر دویّم خشک.

افعال و خواص آن: *العین* قطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز پی هم جهت رفع بیاض آن خواه تازه باشد خواه کهنه مجرب و چون ثمر آن را بکوبند و آب آن را گرفته صاف کرده خشک نمایند و عندالحاجت مقدار یک دانگ آن را با سفیده تخم مرغ و یا شیر زنان سوده در چشم بچکانند جهت



اوجاع و رفع بیاض آن نافع و ضماد آن بر پیشانی مانع نزول فضلات است به چشم به سبب قوّت قبضی که دارد و پرورده نمودن توتیا به آب آن جهت رمد بسیار مفید و چون برگ آن را در آب بجوشانند تا قوّت آن در آب آید پس مالیده صاف نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم مؤثر. ※الفم※ خاییدن برگ آن جهت قلاع دهان. ※النمله و الحمره※ ضماد برگ تازه آن جهت نمله و حمره که حرارت آن در کمال شدت نباشد. ※الحکه و الجرب و الجذام و الامراض السوداویه※ آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی و تسکین التهاب صفرا نافع و شریف گفته که اطبای یونان و فارس و هند به این معالجه جذام را در ابتدا می‌نمایند بدین قسم که بیخ آن را ریزه کرده هر روز به قدر یک اوقیه با یک رطل آب می‌جوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده می‌نوشند چهار پنج مجلس عمل می‌کند و دفع سودای سوخته می‌نماید و جهت جذام مجرب دانسته‌اند و شرط است که در روز قبل از آن اسفیدباج گوشت گوسفند فربه تناول نمایند و روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند روز بدان مداومت نمایند و باید که روز دیگر شرب آن که روز راحت است به حمام روند و بغدادی و غیره نوشته‌اند که در شراب ریحانی به دستور طبخ دهند و بیاشامند و در اثنای آن به حمام روند و انطاکی طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه و رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته و چون بیخ آن را ریزه کرده با برگ مورد بسوزانند جهت قروح و امراض مقعده و منع زیادتی قروح خبیثه و رویانیدن موی سریع الاثر و ثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن و قاطع نزف الدم و اسهال.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

بدل آن: در ورمهای گرم به وزن آن اشنه و به وزن آن فوفل.

مضر سپرز و مورث قولنج و **مصلح** آن کثیرا و بالخاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف خانه و دروازه مبطل سحر و با خود داشتن آن مورث جاه دانسته‌اند و بخور برگ و یا عصاره آن نیز گریزاننده هوام است.

فصل العین مع الیای المثناة التحتانیه

◀ عینون

به کسر عین و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون.

ماهیت آن: غافقی گفته این اسم را نزد ما بر دو نوع از گیاه اطلاق می‌نمایند: یکی را کحلا و کحدان و سلیس نامند و آن نباتی است بسیار تلخ و از ساق آن شاخ‌های بسیار باریک راست طولانی صلب روییده و برگ آن کوچک مانند برگ مورد و با متانت و رنگ شاخ‌های آن مابین سیاهی و سرخی و در هر شاخه‌ای گلی سرمه‌ای رنگ مستدیر مانند درهمی و مایل به سیاهی و منابت آن کوهستانها و اطبای اندلس آن را سنابلدی نامند و نوع دویّم برگ آن خوشبو مانند مرزنجوش و از آن بلندتر و شاخ‌های آن طولانی به قدر ذرعی و باریک سفید ایستاده از یک ساق روییده نزدیک و بیخ آن و بر اطراف شاخ‌های آن گلی زرد رنگ منبت آن نیز کوهستان‌ها و با قوّت قابضه و این بهتر از نوع اول است و اسلم از آن در فعل.

طبیعت آن: گرم و خشک در اول و سیّم.

افعال و خواص آن: اهل اندلس آن را به جای سنامکی مستعمل دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصاً در خلط بارد یعنی بلغم و سودا چون یک قبضه آن را با انجیر بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النساء و ورک و مغثی است، **مصلح** آن عناب و انیسون.

مقدار شربت آن: دو درهم تا سه درهم.

◀ عیوان

به کسر عین و سکون یا و فتح واو و الف و نون شیخ‌الرییس(ره) نوشته:

※الخواص※ محلل است. ※اعضاء الراس※ جهت امراض بارده دماغ و منع زکام بارد. ※العین※ قطور آب آن جهت حدت بصر مفید است.

◀ عین الدیک

به فتح عین و سکون یا و نون و الف و لام و کسر دال مهمله و سکون یا و کاف به فارسی چشم خروس نامند و گویند به هندی کهنکچی نامند.

ماهیت آن: تخم درختی است صلب سرخ صیقلی براق مدور پهن و گویند در خوشه‌ای مانند بطم می‌باشد و درخت آن آنچه به تحقیق پیوسته درخت بقم و آن ثمر آنست و در جبال هند و دکهن به هم می‌رسد و کسانی که گفته‌اند که کهنکچی شاید شبه باشد زیرا که هیأت کهنکچی دیده نه چنان است بلکه کهنکچی دانه‌های آن گرد گردی به قدر دانه نخود کوچکی و هسته آلوبالو و دو نوع می‌باشد سرخ و سفید و در حرف الکاف بیان آن انشاءالله تعالی خواهد آمد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی اعضا و حافظ قوّتها و مانع پیری و جهت ازدیاد منی و تقویت باه بسیار مؤثر دانسته‌اند به حد افراط و جزو اعظم معجون ملوکی و حافظ‌الصحت است.



مقدار شربت آن: از نیم درم تا یک مثقال.

مضر محرورین و مصدع، **مصلح** آن گشنیز و باید که با شیر تازه دوشیده و یا ترنجبین خیسانیده و یا مسکه استعمال نموده شود.

◀ عیون

جمع عین است و آن عضوی از اعضای معروفه حیوانی است.

طبیعت آن: گرم و تر و رطوبت آن زیاده از اعضای دیگر و حرارت آن مایل به اعتدال است.

افعال و خواص آن: بهترین همه چشم گوسفند است و چشم طیور تمامی ردی مایل به یبوست و زیاده کننده منی است زیادتی نیکو و سریعة الاستمراء در محرورین و ردی و مضر مبرودین.

مصلح آن نمک و صعتر و خوردن مسلوق آنست.

◀ عین البقر

اسم نوعی از انگور بزرگ دانه است که شیرینی آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه باشد. نزد اهل مغرب اسم نوعی از آلوی بزرگ دانه است و ذکر یافت و بطی الهضم ثقیل بر معده است و اقحوان را نیز نامند.





باب نوزدهم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها غین معجمه است

فصل الغین مع الالف

◄غار

به فتح غین و الف و رای مهمله به یونانی وانیمووسقلیموس و نـزد اهل شام زند و به فارسی باهشتان و به فرنگی لاورس نامند.

ماهیت آن: درختی است عظیم تا هزار سال می‌ماند و اهل یونـان آن را بسیار احترام می‌نمایند و شاخه آن را در دست مـی‌دارنـد و از خود دور نمی‌کنند و حکمای ایشان از چوب آن تاج می‌سـازند برگ آن نرم‌تر از برگ بید و بلندتر از آن و تلخ و خوشـبو و بـا انجیر آن را نگاه می‌دارند آن را خوشبو مـی‌گردانـد و مـانع کـرم زدن آنست و جبلی و سهلی می‌باشد برگ جبلی آن باریـک‌تـر از برگ سهلی و مخصوص به بـلاد شـام اسـت و از آنجـا بـه مصـر می‌برند و ثمر آن را به یونانی ذاقنی و به فارسی دهمشت نامنـد و آن به قدر فندقی کوچک و پوست آن نازک سیاه رنـگ و مغـز آن دو پارچه و زرد رنگ و چرب و خوشبو و چون کهنه گـردد مایل به سرخی و تیرگی می‌گردد و سیاه آن فاسد.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم. مغز ثمر آن گرم‌تر از برگ و پوست آن و ثمر آن خشک‌تر از سـایر اجـزای آن و روغـن آن گرم‌تر از سایر اجزا و گرم‌تر از روغن گردکان.

افعال و خواص آن: محلل و مفرح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوص حب آن. *اعضاء الرأس* آشامیدن حـب آن بـا شـراب جهت صداع بلغمی و ریاح محتبسه و صـرع و وسـواس و تقویـت ذهن و فم و سعوط آن جهت شقیقه و لقوه و تـدهین بـه دهـن آن جهت درد اعصاب و رفع اعیا و اخـتلاط ذهـن و دهنهـای عـروق. *الاذن* قطور ساییده حب آن در روغن گل و سرکه و یـا خمـر کهنه جهت اوجاع بارده گوش و رفع دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و به دستور قطور دهن آن. *الفم* مضمضـه بـه طبیخ برگ آن جهت درد دندان. *الصدر* لعوق برگ و حب آن با عسل و یا با طلا جهـت امـراض بـارده و بـا سـکنجبین جهـت امراض حاره و ضعف نفس و نفس الانتصـاب و سـیلان فضـول از ریه و قروح ریه و سرفه کهنـه و ضـیق الـنفس. *اعضـاء الغذاء* آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریـاح غلیظـه و مغـص و قـولنج و امراض جگر و سپرز و با عسل جهت قرحه امعا و آشامیدن دهـن آن با شراب انگوری جهـت وجـع کبـد و بـه دسـتور قشـر آن و آشـامیدن طبـیخ بـرگ آن مقـی و آشـامیدن دو مثقـال حـب آن خشک سوده مسکن مغض در سـاعت. *اعضـاء النفض* دهـن آن مغثی و مقی و مدر بول و حیض و طبیخ برگ آن جهـت امـراض مثانه و رحم شرباً و با عسل جهت امراض بـارده و بـا سـکنجبین جهت حاره و نطول و جلوس در آن جهت امراض گرده و مثانه و رحم و آشامیدن یک درهمی از قشر آن مفتت حصـات و کشـنده جنین است به سبب تلخی بسیار که دارد و به دستور حب آن نیـز مفتت حصات و حمول آن مسقط جنین. *الحمی* تمریخ به دهن آن جهت رفع قشعریره حمیات. *السموم* آشامیدن حـب آن بـا شراب جهت گزیدگی مار و عقـرب و سـایر هـوام و بـه دسـتور ضماد بدان جهت لسع زنبور و نحل و غیر اینها. *الاورام* ضـماد آن با نان و یا با سویق جو جهـت تسـکین ضـربان و اورام حـاره. *المفاصل* آشامیدن آن و دهن آن و تمریخ بـدان جهـت اوجـاع مفاصل و اعصاب و درد کمـر و غیرهـا. *الزینـه* طـلای آن بـا شراب جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد مؤثر.

المضار: حب و دهن آن مرخی معده و مغثی و محرک قی.

مضر صدر، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت: از حب و برگ آن نیم مثقـال و تـا دو مثقـال آن مسهل.



بدل آن: حب المحلب و ساذج و اگـر یافـت نشـود بـادام تلـخ و سیسنبر نیز گفته‌اند.

الخـواص طردالهـوام: پاشـیدن آب طبـیخ بـرگ آن در خانـه گریزاننده مگس و هـوام اسـت و بـه دسـتور افتـراش بـرگ آن. صاحب فلاحه گوید: چون برگ آن را با دست بچینند بـه قسـمی که بر زمین نیفتد و بر پس گوش خود گذارند هر مقـدار شـربت که بنوشند مست نگردند و چون در موضعی کـه طفـل خوابـد و بترسد در خواب بگذارند دیگر نترسد و با خود داشتن آن مـورث جاه و قضای حاجت و تکیه کردن به عصای آن باعث حدت بصر و تقویت همت و اغتسال بدان در حمام باعث رفع تعسر و سحر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نماید کسـی کـه از ازدواج و مردی مانده باشد زایل گردد و قادر گردد و دستور اخـذ روغن آن آنست که دانه آن را نـیم کوفتـه در آب طـبخ نماینـد و بگذارند تا سرد شود آنچه بر روی آب ایستد بردارند و یا عصـاره برگ و ثمر آن را در آب طبخ دهند تا قوّت آن در آب آیـد پـس با روغن زیتون در قدر مضاعف و اگر میسر نباشد با آتـش ملایـم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و امّا نسوزد پس صاف نموده بکار برند.

◄ غاریقون

به فتح غین و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به بیخ پوسیده که در جـوف بعـض اشجار سالخورده کهنه پوسـیده ماننـد درخـت انجیـر و جمیـز و امثال اینها و یا ریشه آنها است که پوسیده گشته به سـبب تعفـین مانند فاد که از درخت بلوط به هم می‌رسد و بعضـی ریشـه‌هـای پوسیده و بعضی فطر دانسته‌اند و آن نر و ماده می‌باشد و به الـوان مختلف و طعم آن با حلاوت ظاهر و حرافت و مـرارت و قـبض. نر آن اندک صلب‌تر از ماده و مستدیر و با طبقات که گویا شـیء واحد است به خـلاف مـاده آن و قـوّت آن تـا چهـار سـال بـاقی می‌ماند و بهتر و مستعمل ماده سفید سبک وزن املس بـا طبقـات مستوی غیر مستدیر است که قطعه‌های آن بزرگ و رخو باشـد و با اندک سودن از هم بپاشد و آنچه به خلاف ایـن اوصـاف باشـد زبون و زرد و سرخ آن قریب به سمیت و سیاه آن سمی و همه آن غیر مستعمل و همچنین نر آن و شرط استعمال آن آنسـت کـه بـر پرویزن موی بمالند تا لطیف آن بگذرد و اجزای سمیه آن بماند و نکوبند زیرا که اجزای سمیه آن که به شکل ناخن چیـده هسـت به کوبیدن کوفته داخل می‌گردد.

طبیعت آن: خواه نر و خواه ماده به قول شیخ الرییس در اول گرم و در دویّم خشک با جوهر هوایی و مـایی و ارضـی لطیـف و بـه قول دیگران گرم و خشک در دویّم و بعضی گرمی آن را زیاده از خشکی آن تا سیّم و بعضی مرکب القوی و بعضی تر دانسته‌اند و با قوّت قابضه و صاحب ارشاد گرم در اول و خشک در دویّم گفته.

افعال و خواص آن: مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با هـم و ملطف اخلاط غلیظه و مقطع مواد لهجه غلیظه و محلـل نفـخ و ریاح غلیظ و اورام صلبه و قولنج هر نوع که باشد غیر ایـلاوس و مفتح سدد خصوص سـده کبـد و گـرده و معـین ادویـه مسـهله و رساننده آنها با اقصای بدن و جاذب مواد از اقاصی و اعماق بـدن و مدر بول و حیض و رافع وهن عضل و سموم منهوشه و مشـروبه و ادویه سمیه و بغایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرح بالعرض و مصلح فساد اخلاط فاسده و حمیات بلغمیه و بـی‌غایلـه و محمـود العاقبت است. *اعضاءالرأس* جهت صداع بارد و بلغمی مزمن و کهنه و شقیقه و رفع بخارات خصوصاً با هلیله کابلی و مصطکی و با فاوانیا جهت صرع و با ریونـد جهـت نـزلات و غرغـره آن بـا میفختج جهت تحلیـل ورم حلـق و عضـلات آن و تقویـت لثـه و دندان و احتقان آن جهت ابتدای نـزلات وباییـه. *اعضاءالصـدر* نیم درم آن با آب جهت نفث الدم و نزف الدم صـدر و یـک درم آن با انیسون جهت ربو و نفس الانتصاب و با رب السوس بـه وزن آن جهت درد سینه و سرفه مزمن بارد بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و با طلا جهت قرحه ریه. *اعضاءالغذاء و النفض* آشـامیدن یک درم تا یک مثقال آن با ریوند جهت امراض جگر و معـده و ترش شدن طعام در معده و با سکنجبین جهت یرقان سدی و سپرز و مثل آن اسارون با عسل سرشـته جهـت تفتیـت سـنگ گـرده و مثانه و درد احشا و کمر و گرده و با افسنتین معجون با عسـل بـه شرط مداومت جهت استسقای لحمی و زقـی و بـا انیسـون جهـت اوجاع باطنیه و با رازیانه نیز جهت درد احشـا و سـنگ گـرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و حقنـه آن نیـز جهـت قولنج و ورم و قروح امعا و مضغ آن بـه تنهـایی و بلعیـدن آب آن نیکو دوایی است برای وجع معده و جشای حامض و ایستادن طعام بر سر معده و یک درم آن با ماءالقراطن اگـر تـب باشـد جهـت اسهال بلغم و سودا و صفرا با هم مخلـوط و اذابـه خلـط غلـیظ و جذب از اقاصی بدن و ادرار بول و حیض و رفـع مغـص و اختنـاق رحم و تحلیل ریاح آن و اگر تب نباشد با انومالی و بـا صـبر نیـز جهت اختناق رحم و قرحه آن و با قلیلی جند جهت اقسام قـولنج بلغمی و ریحی الا ایلاوس و با ریوند جهت تفتیت سنگ گرده. * الاورام و آلات المفاصـل و الحمیـات* آشـامیدن آن بـا ادویـه مناسبه جهت جمیع انواع اورام و به دسـتور طـلای آن و نـیم درم آن تا نیم مثقال و یک درم با سکنجبین جهـت اوجـاع مفاصـل و عرق‌النساء و با صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق‌النساء و نقـرس و امراض اعصاب و حمیات نایبه بعد نضج مـاده و حمیـات کهنـه و



نفض حمیات و دو درهم آن با شراب قبل از نوبت مانع نفض آن و حقنه آن نیز جهت حمیات وبابیه و بـا مـاءالقراطن نیـز جهـت حمی. *السموم* آشامیدن آن یک درم تا دو درم با شراب جهت لسع مار و سایر هوام و به دستور ضماد آن بر موضع لسـع آنهـا و داشتن آن با خود جهت منع گزیـدن عقـرب. *الزینـه* آشـامیدن چهار قیراط آن جهت نیکویی رنـگ رخسـار و اقسـام زبـون آن همه مهلک و مورث کرب و خناق و امراض ردیه، **مصلح** آن در همه حال جند بادسـتر و قـی فرمـودن بـا آب گـرم و شـیر تـازه دوشیده و بیخ و سایر تدابیر کندش خورده را به عمل آورند.

مقدار شربت آن: در غیر مطبوخ و مفرد یک درم و در مطبـوخ تا یک مثقال.

بدل آن: نصف وزن آن شحم حنظل و به وزن آن تربد و ربـع آن زنجبیل با هم و ربع آن فربیون و دو وزن آن بسفایج و بـه دسـتور دو وزن آن افتیمون و عشر آن خربق سفید است و حبوب و قـرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◀ غاز

به فتح غین و الف و زای معجمه. اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر از اردک و به عربی قاز و اوز نیز نامند و ذکـر یافـت در حرف الف.

طبیعت آن: گرم و تر و غلیظ‌تر از اوردک.

افعال و خواص آن: نیز ماننـد آن و روغـن آن محلـل و مفـتح و جهت ریاح و مغص و استسقا و درد مفاصـل شـرباً و ضـماداً نـافع است و در قرابادین کبیر دهن آن در اوز نیز مذکور شد.

◀ غاغالس

به فتح دو غین معجمه و دو الف بعد از هر یک و ضم لام و سـین مهمله و غالسینس به فتح غین و الف و لام و کسـر سـین مهملـه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سین نیز آمده و به یونانی به معنی منتن الرایحه است و غالونیس نیـز آمـده و نـزد اهـل مصـر مشهور به قس الکلاب و در طبرستان پلیهیم نامند.

ماهیت آن: نباتی است املس و بـرگ آن نـرم و بـدبو چـون بـه دست بمالند تلخ و بی‌لذع و گل آن بـنفش باریـک و حکـیم میـر محمد مؤمن نوشته نبات آن بقدر نبات ابخره و برگ آن املـس و بدبو و گل آن چتری و سفید مانند گل شـبت و ثمـر آن بـه قـدر عنـب الثعلـب و بعـد از رسـیدن سـیاه و پـر آب مـی‌گـردد و در دارالمرز سرکه را به آن رنگین مـی‌سـازند و بـیخ آن سـفید و بـا تجویف. منبت آن خرابه‌ها و شوره زارها و اطـراف بسـاتین و در گرما به هم می‌رسد.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک و گرم و خشـک در دویّم نیز گفته‌اند و بعضی در سیّم.

افعال و خواص آن: *الاذن* ضماد برگ و شـاخ آن بـا سـرکه جهت ورم گوش. *اعضاءالصدر* خوردن ساق تر و تازه خـام آن مانند سبزیهای دیگر جهت سرفه کهنه و بهر و ضـیق الـنفس هـر نوع که باشد و ربو و درد سینه بی‌عدیل به حدی که قایم مقـام آن چیزی دیگر ندانسـته‌انـد. *اعضـاءالنفض* مفـتح سـدد و مفتـت حصات و مدر بول و حیض و محلل ریـاح. *الجـرب و الحکـه و الاورام و القروح* جهت جرب و حکه و تحلیل خنـازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم صلب انثیان خصوصـاً چـون برگ و شاخ آن را با سرکه روزی دو سه مرتبه ضماد نمایند و به دستور اغتسال به طبیخ آن روزی چند مرتبـه و بالخاصـیه جهـت علل صفراوی مفید.

مقدار شربت آن: پنج درهم و آشـامیدن طبـیخ بـیخ آن بقـدر ده درم مسهل قوی بلغم و سودای رقیق و سریع العمل است.

◀ غافث

به فتح غین و الف و فتح فا و ثای مثناة فوقانیه بر وزن آفـت و بـه کسر فای و ثای مثلثه نیز آمده به لاطینی اوبطـوری و بـه بربـری اگرسومنه نامند و نبات آن را حشیشة الغافث و شجرة البراغیث و شوکه منتنه نامند.

ماهیت آن: گیاهی اسـت خـاردار و بـرگ آن دراز و عـریض و طولانی و مزغب و از وسط برگ‌هـای آن شـاخی مجـوف خشـن روییده و گل آن کبود مایل به بنفشی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و از صبر تلخ‌تر و با عفوصت و قـبض کمـی و حرارتـی چندان ندارد و مستعمل گل آنست و یا عصـاره آن و قـوّت آن تـا سه سال باقی می‌ماند. بهتـرین آن فارسـی اسـت کـه از کوهسـتان شیراز آورند و رومی نیز.

طبیعت آن: گرم در اول و خشک در دویّم و جمعی بالعکس نیز گفته‌اند و صاحب ارشاد گرم و خشک در دویّم دانسته و با قـوّت قابضه کمی.

افعال و خواص آن: ملطف و مقطع و جاذب و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و تنقیه مجاری آن و جهت تبهـای مرکبـه و اسـهال اخلاط سوخته و ادرار بول و شیر و حیض و عرق. *اعضـاءالغذاء و النفض* آشامیدن حشیش و یا عصاره آن جهـت اوجـاع کبـد و تفتیح سدد آن و سده طحـال و تقویـت کبـد و تحلیـل اورام آن و اورام طحال و صلابت آن و صلابت معده و سوءالقنیه و استسقا و ادرار بول و حیض و با شراب جهت قروح امعا و حمـول آن مـدر قوی حیض بعد از یأس از آن. *القروح* آشـامیدن نـیم مثقـال از حشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین گل و عصـاره آن و ضماد گیاه آن با پیه خنزیر کهنه و با پیه هر حیوانی کـه باشـد



سرشته جهت قروح عسرة الاندمال و طلای عصاره آن جهت جرب و حکه و ذرور آن مجفف و التیام دهنده زخمها. *الحمی* جهت حمیات مزمنه کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محترقه به تخصیص عصاره آن با عصاره افسنتین. *الزینه* جهت داءالثعلب و داءالحیه.

گویند **مضر** طحال است، **مصلح** آن انیسون.

مقدار شربت آن: در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم.

بدل آن: در حمیات به وزن آن اسارون و نیم وزن آن افسنتین و طریق اخذ عصاره آن آن است که گیاه آن را و آب آن را گرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد پس اقراص ساخته خشک نمایند.

طبیعت آن: سرد و خشک و الطف از جرم آن.

افعال و خواص آن: ملطف و مقطع و رافع جرب و حکه و تبهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین.

مقدار شربت آن: نیم مثقال تا یک مثقال.

مضر انثیین، **مصلح** آن مصطکی.

بدل آن: سه وزن آن غافث و گویند سه وزن آن سماق است و تخم آن را چون با شراب بیاشامند جهت قروح امعا و نهش هوام مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◀ غالیون

به فتح غین و الف و کسر لام و ضم یا و سکون واو و نون لغت یونانی است به معنی عاقداللبن جهت آنکه شیر را مانند انفحه منجمد می‌گرداند.

ماهیت آن: نباتی است ایستاده برگ آن طولانی و گل آن زرد و باریک و ریزه و انبوه و خوشبو با اندک حدت و منبت آن کنار آبهای ایستاده.

طبیعت آن: گرم در اول و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: حابس نزف الدم و ضماد گل آن جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی روغن گل جهت رفع اعیا و **بیخ** آن در آخر اول گرم و در دویّم تر.

افعال و خواص آن: بغایت محرک باه است.

◀ غالمون

به فتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون. شیخ الرییس نوشته دوایی است خوشبو و سفرجلی رنگ با قوّت مجففه با حدت کمی و منجمد کننده شیر مانند انفحه و گل آن جهت قطع انفجار خون و سوختگی آتش مفید. مؤلف گوید شاید این خود غالیون و یا قریب بدان باشد.

◀ غالیه

به فتح غین و الف و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانیه و ها.

ماهیت آن: از ادویه مرکبه قدیمه است. گفته‌اند از مخترعات جالینوس و اصل آن مرکب از عنبر و حصی لبان و روغن بان سه جزو و عرقهای خوشبو است. پس به جهت اغراض دیگر عود هندی و سک و رامک و لادن و امثال اینها اضافه می‌نمایند و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت.

طبیعت آن: گرم و خشک و به حسب تراکیب طبیعت آن مختلف می‌باشد در حدت و عدم آن.

افعال و خواص آن: مقوی قلب و دماغ و سایر قوا و ارواح و اعضا و مفرح. *اعضاءالرأس* تمریخ بدان با روغن بان و یا خیری جهت تسکین صداع بارد و فالج و لقوه و به دستور با شراب و استشمام آن منعش صاحب صداع و مسکن صداع بارد و آشامیدن آن با شراب مسکر و قطور محلول آن در یکی از آن روغن در گوش جهت صرع و سکته و وجع گوش. *اعضاءالصدر* بوییدن آن مفرح و مقوی قلب. *اعضاءالنفض* حمول آن جهت اوجاع بارده رحم و تحلیل ورم صلب بلغمی آن و ادرار طمث و اختناق رحم و اصلاح حال آن مفید و رحم را مهیای آبستنی گرداند و طلای آن بر احلیل ملذذ جماع است.

فصل الغین المعجمه مع الباء الموحده

◀ غبارالرحی

به ضم غین و بای موحده و الف و رای مهمله و الف و لام و رای مهمله و حای مهمله و یا به فارسی گرد آسیا نامند.

افعال و خواص آن: مجفف. سعوط آن جهت قطع رعاف و ضماد آن بر پیشانی جهت منع ریختن مواد به چشم و تقویت اعصاب نافع است.

◀ غبیرا

به ضم غین و فتح بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و الف به فارسی سنجد و به ترکی ایکده نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است بزرگ به قدر درخت عناب و پریشان و در بلاد بسیار سرد به هم می‌رسد و برگ آن خشن و اغبر و لهذا آن را غبیرا نامند و دو نوع بود نر و ماده و نر آن ثمر نمی‌دهد و ماده آن دو نوع می‌باشد یکی ثمر آن به قدر عناب و فندق کوچکی و کناری و پوست آن نازک و بعد از رسیدن پوست آن سرخ می‌گردد و از مغز خوب جدا نمی‌شود و مغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو و خوش طعم و در جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه به هسته عناب و



کنـار و دویّـم ثمـر آن بزرگتـر از نـوع اول و پوسـت آن نیـز سرخ رنگ و از مغز جدا می‌گردد و مغـز آن نیـز سـفید رنـگ ولـیکن ماننـد آرد نـرم مـی‌باشـد و تخـم آن بـه آسـانی از آن جدا می‌گردد و این در شیرینی از آن نـوع کمتـر و ایـن را بـه فارسی سنجد آردی نامند و هر دو نوع در وسط تابستان می‌رسند و قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: سرد در اول و خشک در دویّـم و خشـکی خـام آن زیاده.

افعال و خواص آن: مقـوی و مفـرح. *امـراض الـرأس* جهـت صـداع خصوصـاً حـادث از ترقـی ابخـره از معـده و سـایر بدن. *امـراض الصـدر* سـرفه گـرم را مفیـد. * اعضـاءالغذاء* مقـوی معـده و قـوّت ماسـکه و دابـغ آن و مسـکن قـی و قـامع صفرا و مانع صعود ابخـره و انصباب مـواد بـه معـده و سـیلان رطوبـات و حـابس اسـهال خصوصـاً خـام آن و سـویق آن نیـز جهت امور مـذکوره مفیـد و سـحج صـفراوی را مفیـد و حـابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفـال را بسـیار موافـق تنقـل بـدان جهت آنکه معدل مزاج ایشان است.

مقدار شربت آن: تا پنجاه عدد و گل آن سفید مایل بـه زردی و بعضی زعفرانی رنگ گفته.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و بسـیار خوشـبو و تنـد بـه حدی که در جایی که درخت گلدار آن باشد بوی آن بـه اطـراف تا هفت هشت خانه می‌رسد.

افعال و خواص آن: مهیج شـهوت بـاه خصوصـاً از زنـان و لهـذا زنان و دختران نـورس را از استشـمام رایحـه آن منـع مـی‌نماینـد و در ادویـه وباییـه گـل آن را داخـل مـی‌کننـد و استشـمام آن نیـز مفـرح و مقـوی دل و دمـاغ و آشـامیدن آن جهـت امـراض دماغیـه ماننـد فـالج و کـزاز و تقویـت دمـاغ و قلـب. *امـراض الصـدر و الریـه* جهـت امـراض ایـن هـر دو عضـو مانند ربو و قرحه ریـه. *امـراض اعضـاءالغذاء* جهـت تقویـت معده و جگـر و تفتـیح سـدد و تحلیـل ریـاح و استسـقا و یرقـان و لرز حمیات مفید.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

القـروح و الجـروح چـون بـرگ آن را بـر جراحـت و قرحـه بندنـد بـه چـرک آورد و چـرک آن را پـاک سـازد و ملتئم گردانـد کـه احتیـاج بـه دوای دیگـر نباشـد و اگـر بـرگ تازه آن نباشـد خشـک آن نیـز مفیـد اسـت و روغـن آن کـه آن را در روغـن طـبخ دهنـد تـا مهـراً گـردد تـدهین بـدان جهـت مفاصـل و اسـترخا و دراز کـردن مـوی مجـرب و عـرق گـل سنجد محلل ریاح معده و در جمیـع افعـال ماننـد آنسـت و از آن ضعیف‌تر.

فصل الغین مع الذال المعجمه

◄غذاف

به ضم غین و ذال معجمتین و الف و فا.

ماهیت آن: نوعی از کلاغ کوچک است به قدر زاغچه مایل بـه سیاهی و منقار و پای آن سرخ نیست به خلاف زاغچه که رنـگ آن سیاه و منقار و پای آن سرخ است.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خـواص آن: گوشـت آن صـلب و مولـد خلـط فاسـد و مطبوخ آن با شبت جهت ریاح تهیگاه و درد زانـو و ریـاح بـارده جوف است و زهره و سرگین آن بسیار حاد و جالی و رافع آثار و مقوی بصر است.

فصل الغین مع الراء المهمله

◄غراب

بـه ضـم غـین و فـتح رای مهملـه و الـف و بـای موحـده اسـم جنس کلاغ اسـت و سـه نـوع اسـت یکـی ابلـق و آن را غـراب البقـع و دویّـم سـیاه بـزرگ و آن را غـراب اسـود نامنـد و بـه ترکـی قوزقـون و سـیّم سـیاه کوچـک و آن در کشـت زارهـا بسیار می‌باشد و به غـراب الـزرع موسـوم و اهـل انطاکیـه آن را اغثاق نامنـد و بـه فارسـی کـلاغ سـیاه و آنچـه از غـراب الـزرع کوچکتر و منقار و پای آن سرخ است به فارسـی زغـن و زاغچـه نامند و این غیـر غـذاف اسـت و جیفـه نمـی‌خـورد و بهتـرین آن مختلف یعنی بچه آنست.

طبیعت آن: گرم و خشک در اول.

افعـال و خـواص آن: جهـت مبـرودین و مرطـوبین و مشایخ و زیادتی منی مفید و خوردن هریسه آن جهت تحریـک باه و باید که قبل از طـبخ مکـرر در آب طـبخ دهنـد و آب آن را بریزند پس با سرکه طبخ دهند تا مهراً شـود کـه مصـلح آن اسـت برای محرورین و در خواص مانند غراب الزرع اسـت و از صـنف آن است غراب سفید که ابقع یعنی ابلق باشـد و بهتـرین ایـن بچـه آنست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: دیر هضم و ردی الغذا و اجتناب از آن اولـی و خوکردن آن قاطع باه و تعلیق چشم آن مورث بیخـوابی اسـت و

زاغ:

طبیعت آن: در سـیّم گـرم و خشـک و در سـایر خـواص ماننـد غذاف است و بغایت ردی الغذا و نخوردن آن اولی است. آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح و قولنج و جلـوس در طبـیخ آن یعنـی



مرقه آن جهت ازاله ریاح شایکه. *الزینه* چـون زنـده آن را در ظرفی گذارند و براده آهن و حموضـات ماننـد سـرکه تنـد و آب اترج بر سر آن ریزند و سر آن را پوشیده چهـل روز در سـرگین اسب دفن کنند تا حل گردد پس برآورند همه آن روغـن خواهـد بود و آن به تنهایی و یـا بـا سـرگین آن خضـابی نیکـو و مجـرب گفته‌اند و تا مدتی رنگ آن می‌ماند و متغیر نمی‌گردد و در تغییـر رنگ وضح و رویانیدن موی مجرب و کـلاغ سـیاه و **زاغچـه** در اول گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مولد خون صالح و محرک باه.

مضر محرورین، **مصلح** آن سرکه و زهره همه انـواع آن جـالی و حاد و جهت رفع بیاض و ناخنه و با زهره خروس و عسل جهـت ظلمت بصر و زبل آنها نیز حاد و جـالی و جهـت بهـق و بـرص و زوال آثار مفید و خوردن گوشت خشک آن با عسل سه روز هـر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طـلای خـون خشـک کـرده آن رافع بواسیر و طلای پر سوخته آن رویاننده موی است.

◄غرب

به فتح غین و را و بای موحده به یونانی اطاء و به شـیرازی وزک و به اصفهانی وشک و در تنکابن و دیلم اوجا نامند.

ماهیت آن: درختـی اسـت بسـیار بـزرگ از جـنس خـلاف یـا صفصاف به اختلاف اصـطلاح آن و بـرگ و پوسـت آن سـفید و برگ آن به قدر برگ قطف و از آن صمغی به عمـل مـی‌آیـد بـه زدن تیغ به ساق آن در هنگام ظهور شـکوفه آن و اکثـر مسـتعمل لحاء و برگ و صمغ آنست.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و بعضی تـا سـیّم و زیـاده از صفصاف دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: گل و برگ و عصاره مـأخوذ از آن هـر دو مجفف بی‌لذع و با عفوصت و لحای آن قریب بدان و خشک‌تر از آن. *الاذن* قطور عصاره برگ و بیخ مسحوق آن بـا روغـن گـل جوشانیده در پوست انار جهت تسکین وجع گوش و آمدن چرک از آن و به دستور مطبوخ پوست تـازه آن و شسـتن سـر بـه طبـیخ لحای آن جهت حزاز. *العین* قطور عصاره گل و برگ و صـمغ آن جهت جلای بصـر و رفـع بیاض و وشم و آثار بیعدیل. *الفم* غرغره به طبیخ قشر آن و یـا عصـاره آن جهـت اخـراج زلـوی در حلق مانده مؤثر. *الصدر* آشامیدن قشر آن و به دستور ثمـر آن جهت نفث‌الدم. *اعضاء الغذاء* آشـامیدن بـرگ سـاییده آن بـا فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در امعای دقاق کـه ایـلاوس نامند العیاذ بالله و جهت سده کبد و به تنهایی با آب مانع آبسـتنی و آشامیدن عصـاره آن اخـراج کننـده علـق اسـت از حلـق و آب افشرده آن جهت دفع سیلان و چرک اعضای باطنی و سده جگـر. *المفاصل* نطول طبیخ آن جهت نقرس. *القروح* ضماد پوست و برگ تازه آن بر اعضای مقطوعه و مجروحه ردیه طریه نـافع و گل آن داخل مراهم مجففـه کـرده مـی‌شـود و ذرور آن مجفـف قروح مزمنه و آکلـه و بـه دسـتور ذرور خاکسـتر آن. *الزینـه* طلای خاکستر قشر و یا چوب درخت آن با سرکه جهت اسـقاط ثوالیل منکوسه و غیر منکوسه در دست و پا و ثوالیل مدوره شبیه به سر میخ که مسماریه نامند و پوست بیخ آن داخل خضابات مـو کـرده می‌شود برای سیاهی آن و رماد چوب مغسول آن قایم مقـام توتیا است.

مضر گرده، **مصلح** آن صمغ عربی.

بدل آن: نیم وزن آن اقاقیا است و گفته‌اند که از تنـه درخـت آن نمکی برمی‌آید سفید نازک بهترین املاح اسـت و آن را بـه جـای املاح دیگر استعمال می‌نمایند.

◄غری

به کسر غین و فتح رای مهمله و یا به فارسی سریشـم و بـه هنـدی سریش و به ترکی پابوشقان نامند.

ماهیت آن: عبارت از چیزهای لعابی چسبنده است که بـه طـبخ غلیظ و چسبنده شده باشد و انواع مـی‌باشـد و مـراد از مطلـق آن سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم و بعد از آن آنچه از نشاسته گندم مرتب نمایند.

طبیعت مجموع آن: به مراتب گرم و خشک است.

◄غری الجلود

سریشمی است که از پوست حیوانات مکرر مـی‌جوشـانند در آب تا مهرّا شـود و مـی‌گذارنـد تـا درد آن تـه نشـین گـردد و صـاف می‌کنند و باز طبخ می‌دهند و همچنین مکرر عمـل مـی‌نماینـد تـا دیگر درد آن متمیز نگردد پس آن مقدار طبخ می‌نمایند که غلـیظ گردد و در آفتاب چندان بر هم می‌زنند که به حـد انعقـاد رسـد پس قلمها بریده خشک می‌نمایند و عنـدالحاجت هـر مقـدار کـه می‌خواهند در آب گرم بر آتش طبخ می‌نمایند تا گداخته گـردد و گرماگرم وصل اخشاب و جلود و غیرها بدان می‌نمایند و بهتـرین آن معمول از پوست گاو است که صافی باشد از آن بهتر آنچـه از پی سازند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مغری و مجفف. *امراض الرأس* طلای آن جهت سعفه کهنه و قروح سر مؤثر. *امراض الصـدر* آشـامیدن محلول آن در آب به تنهایی و یا با سرکه و یـا بـا ادویـه مناسـبه دیگر که مانند حسو پخته تحسی بدان نماینـد جهـت نفـث الـدم صدر و قرحه ریه نافع. *الجروح و حرق النار و جبر المکسـور و



الفتوق و الجرب و القوبا و غیرها* ضماد آن با عسل جهت ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و به در رفته و قیلة الماء و با آب جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و با زردچوبه و جوزالسرو و با سرکه سرشته جهت فتق تازه که تا مدتی بر آن بندند و نگشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات و با آب جهت سوختگی آتش و مانع آبله آن و با مازو و جوزالسرو جهت فتق و قیلة الماء و با سرکه جهت جرب متقشر و تقشر جلد و قوبا و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلای بشره و چون گداخته به پشم خرگوش آلوده بر جراحات که خون از آنها جاری باشد گذارند بند نماید و بر سوختگی آتش درد و وجع و التهاب آن را تسکین دهد و منع آبله کند و محرق مغسول آن قایم مقام توتیا است.

◀غری السمک

به فارسی سریشم ماهی نامند.

ماهیت آن: رطوبتی است منجمد شبیه به پیه که در شکم نوعی ماهی بینی دراز که خنزیرالبحر نامند و امثال آن به هم می‌رسد و سفید و بعضی سیاه و ابلق نیز می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک در اواخر اول یا اوایل دویم.

افعال و خواص آن: قریب به غری الجلود است. *اعضاءالصدر* مداومت آشامیدن آن روزی از یک مثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب. *الزینه* ضماد آن جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از نشاسته و سرنج و امثال آن ترتیب می‌دهند در منافع قریب به اصل آنست. آشامیدن یک مثقال و نیم آن جهت حبس نفث‌الدم صدر نافع و ضماد آن جهت الصاق جراحات و اعضای به در رفته و بر ناخن سفید شده و به جهت برص و شقاق وجه و تمدد آن نافع است.

◀غری الجبن

به فارسی سریشم پنیر نامند. از صنایع غریبه است و غیر از حکیم میر محمد مؤمن دیگری ذکر نکرده و آن را جوهرالصنایع نامیده.

ماهیت آن: آنست که پنیر تازه را ورقهای نازک بریده بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده نرم بپاشند و ورقهای پنیر را بر آن پهلو پهلو که به هم بچسبند فرش کنند و بر آن اوراق باز آهک نرم بپاشند که آنها را بپوشد تا جمله اوراق فرش و لحاف شود پس سنگ مسطح سنگینی بر آن گذارند و ده روز بگذارند در آفتاب تا دهنیت آن بالتمام گرفته شود یعنی آهک جذب نماید پس با آب شسته به دستور فرش و لحاف از نمک ساییده کرده یک هفته در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند اگر از آن چربی ظاهر شود با آب و نمک و آهک بجوشانند تا به حدی رسد که اصلاً چربی در آن نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه ساییده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیده تخم مرغ که در شیشه خوب بر هم زده کف آن را گرفته باشند و قطرات آن را بر سنگ زیرین ریخته با سنگ بالاسا بمالند تا سنگ بر آن بچسبد پس چند قطره آب آهک صاف بر آن بچکانند که روان شود امّا باید آن مقدار باشد که چون چیزی را به آن وصل کنند زود خشک گردد و از خواص آنست که هر چیزی را که به آن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکتومه شمرده‌اند.

فصل الغین مع الزاء المعجمتین

◀غزال

به فتح غین و زای معجمتین و الف و لام به فارسی آهو و به ترکی جیران و به هندی مرگ به کسر میم و رای مهمله و کاف عجمی و بچه آن را به عربی تا شش ماه طبی و از شش ماه تا سه سال را خشف و تا شش سال را ظبی نامند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: از سایر لحوم صید اقرب به مزاج انسان و موافق مرطوبین و مبرودین کثیرالفضول در بدن و کسانی که محتاج به تجفیف و لاغری بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا است و نر آن بهتر از ماده آنست خصوص خشف یعنی چرب فربه چریده در صحرای خوش آب و علف. *امراض الرأس و القلب و الغذاء* تناول آن جهت فالج و استرخا و سایر امراض بارده عصبانیه و خفقان بارد و یرقان. *الزینه* طلای آن موجب درازی موی است.

الخواص چون خصیه آن را صعتر و نمک پاشیده خشک کنند فرزجه آن قاطع حیض و سرگین آن گرم و خشک و بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام بلغمی و تهیج و اکتحال آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت سپرز مفید و گوشت آن مصدع و مضر محرورین و صاحبان معتاد به قولنج مرکب یا ثفلی یا ریحی خصوص کباب آن با سرکه که زبون و بطی‌الهضم است، **مصلح** آن اول جوش دادن در آب پس با روغن بادام و یا کنجد مقشر طبخ نمودن و برای کسی که او را ریاح و ابرده عارض گردد با روغن گردکان و زیت و آب و نمک مکرب نفس و عسرالخروج و مصلح آن سکنجبین و مکیدن فواکه حامضه قابضه است و غزال مسک ان شاء الله تعالی در مسک مذکور خواهد شد. گوشت آن گرم و تر و خشک‌تر از سایر انواع است.



فصل الغين مع الضاد

◀ غضارالصينی

به فتح غين و ضاد معجمتين و الف و رای مهمله به فارسی كاسه چينی نامند. بغايت مجفف و سنون نرم كوبيده آن جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه است و غضار مطلق مراد كاسه سفالين مزجج يعنی لعابدار است و چون غضار چينی را نرم سوده با هر رنگی كه خواهند با صمغ محلول بياميزند و مانند مداد و شنجرف بدان بنويسند بعد خشک شدن خط از كاغذ بلندتر و نمايان‌تر از مداد و شنجرف و الوان خالص ديگر می‌باشد.

فصل الغين مع اللام

◀ غلقی

به فتح غين و سكون لام و كسر قاف و يا.

در ماهيت آن اختلاف است. نزد جمعی علقه است و نزد جمعی بيخی است به قدر ترب و نرم و ثمر آن مانند ثمر كبر و مثلث شكل و برگ آن شبيه به ناخن و مدور و در جوف ثمر آن چيزی مانند پنبه و تخم آن مانند دانه امرود و صلب و لبنی كه از آن حاصل می‌شود مسهل قوی به حدی كه مهلک است و طلای آن رافع ثآليل است و صاحب اختيارات بديعی گويد گياهی است كه به كبر ماند برگ و ساق آن گرد و در صحرای شيراز بسيار و از جمله يتوعات معتبره است و شير بسيار دارد و هر شمشير و كاردی كه به آن آب دهند زخم آن بر هر كس كه برسد بميرد و اگر شير آن را بر قوبا بمالند زايل شود.

فصل الغين مع النون

◀ غنم

به فتح غين و نون و ميم اسم ضان است و به لغت ماوراءالنهر نوعی از قطران است كه به تركی كيلک نامند بهتر از اقسام قطران و موافق محرورالمزاج و دير هضم.

مضر معده، **مصلح** آن مربای زنجبيل و گلقند است.

فصل الغين مع الواو

◀ غوتاغنبا

به ضم غين و سكون واو و فتح تای مثناة فوقانيه و الف و فتح غين معجمه و سكون نون و فتح بای موحده و الف و به جای هر دو غين قاف نيز آمده معرب از گوتاگنبا لغت فرنگی است و گمرگوت نيز نامند و نزد عوام مشهور به عصاره ريوند است و به عربی فرفيران نامند.

ماهيت آن: عصاره‌ايست زرد تيره رنگ مايل به سرخی براق كه چون قطعه‌ای از آن را بر چراغ بدارند مشتعل گردد و چون در آب حل كنند آب آن را مانند شير غليظ و زرد رنگ سازد و بی‌طعم و رايحه غالبی كه اقراص و قالبهای بزرگ و كوچک ساخته از ارض جديد می‌آورند بعضی گويند عصاره ريوند است و اصل آنست كه غير آن است و از بعضی ثقه شنيده شده كه عصاره نباتی است شبيه به گندنا و برگهای آن از آن بلندتر و عريض‌تر و در چنتبان و نواح آن كه جزيره‌ايست از جزاير شهرنا و از ارض جديد جنوبی قريب به بندر چين و در چين نيز بسيار به هم می‌رسد و از آن بلاد می‌آورند.

طبيعت آن: گرم و خشک در اول گفته‌اند وليكن آنچه به تجربه معلوم گشته تا اواخر دويّم گرم و خشک است.

افعال و خواص آن: مسهل و مخرج اخلاط مختلفه به آسانی و بی‌غايله است و هر خلط فاسدی را كه دريابد از نواح صدر و معده و كبد و ساير اعضا به قی و اسهال و ادرار دفع می‌نمايد و بسيار در معده نمی‌ماند مانند مسهلات ديگر نهايت يک روز و يک شب بلكه به زودی و آسانی فعل خود را نموده با اخلاط فاسده دفع می‌گردد و جهت اكثر امراض بارده رطبه دماغيه و عصبانيه و صدريه و معديه و كبديه مانند فالج و لقوه و استرخا و تشنج امتلايی و بيضه و خوذه و ماليخوليا و ريزش نزلات و نزول آب در چشم و ثقل سامعه و دوی و طنين و ضيق النفس و سرفه بارد و خفقان بارد و تفتيح سدد و ماساريقا و كبد و استسقا و يرقان و احتباس بول و حميات بلغميه مزمنه و بالجمله اكثر امراض مزمنه قديمه و جديده را مفيد و دوايی است شريف و بی‌غايله حتی آنكه گفته‌اند به اطفال و حوامل نيز می‌توان داد امّا بهتر آنست كه به حوامل ندهند و مخرج اقسام ديدان كبار و صغار و حب القرع و اكثر استعمال آن با گلقند است كه مصلح آنست و يا با شكر سرخ كه دو دانگ آن را با چهار دانگ كه مقدار شربت متوسط آنست به حسب سن و مزاج و قوّت و ضعف بدن نرم سوده با سه چهار درم گلقند و يا شكر سرشته بخورند و هر وقت در عمل آن قصوری شود و يا تشنه شوند آب نيم گرم بنوشند و اكثر آنست كه قی و اسهال هر دو می‌آورد و بعضی را اسهال فقط و بعضی را كرب و اسهال بسيار و بعضی را اسهال كمی بايد كه تشويش و اضطراب ننمايند كه تا آخر روز تا اول شب كه عمل آن به اتمام رسيد و غذا تناول نمودند و خواب كردند طبيعت به حال می‌آيد و اگر عمل بسيار نمايد و مغص در بطن و سوزش در مخرج غايط به هم رسد قدری گلاب را با روغن بادام نيم گرم نموده بياشامند و روغن گل بر شكم و مخرج بمالند و اگر در ابدان قويه و امراض مستحكمه با بدرقه نقوعات و يا



مطبوخات مناسبه هر مرض بیاشامند بهتر است و باقی منوط برای طبیب حاذق است و نقاشان در رنگ آمیزی‌ها مستعمل دارند و قوّت آن تا ده سال قوی می‌باشد و بعد از آن ضعیف می‌گردد.

مقدار شربت آن: از دو دانگ تا نیم درم و از کهنه آن تا چهار دانگ است.

◀ غوشنه

به ضم غین و سکون واو و کسر شین معجمه و نون و ها و غویشه نیز آمده. اسم فارسی است و به فارسی نیز روشنک نامند.

ماهیت آن: نوعی از کمات و یا فطر است با ملوحت و شکل آن چون خشک شود مانند برگ کاسنی است کوچک متشنج نرم و به سبب ملوحتی که دارد چون نوعی از کمات خشک شود گازران جامه را بدان شویند چرک آن را پاک می‌گرداند و در بیت‌المقدس و بلاد عجم بسیار است و آن را یک ریشه خوانند و چون در آب جوش دهند ملوحت آن زایل گردد و با ترشی‌ها می‌خورند و با لذت می‌باشد و در غلظت و بطوی انحدار از کمات کمتر است.

طبیعت آن: سرد و خشک و از سایر کماتها کمتر.

افعال و خواص آن: مغلظ دم و کاسر حدت آن و ردی الخلط مانند کمات نیست بهتر آنست که اکثار در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند بالای آن شراب جیّد بنوشند.



باب بیستم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها فا است

فصل الفاء مع الالف

◄ **فاخته**

به فتح فا و الف و کسر خای معجمه و تـای مثنـاة فوقانیـه و هـا لغت فارسی است و نیز به فارسی کرکرو و به هندی پاندک نامند و به عربی عرفیه و نزد اهل انطاکیه مشهور به یمامه است .

ماهیت آن: مرغی است خاکستری رنگ مطوق بـه طـوق سـیاه قریب به جثه کبـوتر صـحرایی و کمتـر از آن و قلیـل الالفـت و حسن الصوت.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشـک و بعضـی تـا اول سـیّم گفته‌اند و بهترین آن جوان فربه آنست.

افعال و خـواص آن: ٭امـراض الـرأس٭ مهـرّا پختـه آن جهـت رعشه و فالج و خدر و امراض عصبانی بارد و ریاح غلیظ و تفتیح سدد. ٭العین٭ قطور خون تازه گرم آن جهت بیاض چشـم مـؤثر خصوص خون بال آن. ٭الاورام و غیره٭ ضماد زبل آن بـا سـرکه جهت تحلیل اورام و نضج آنها و بـه جهـت رفـع کلـف و آثـار و خوردن گوشت آن مورث بی‌خوابی و دیر هضـم خصـوص کبـاب آن، **مصلح** آن شکر و در روغنها و سرکه و گشـنیز. ٭الخـواص٭ گفته‌اند تعلیق زبل آن بر طفلی که شب در خواب فزع نماید رافـع آنست و آواز آن مغز را سودمند و مـار از آواز آن بگریـزد و در خانه‌ای که قمری سفید باشد هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد و بخور پر آن گریزاننده مار است.

◄ **فادزهر**

به فتح فا و الف و دال مهملـه و زای معجمـه و سـکون هـا و رای مهمله معرب بادزهر است و به اصطلاح عبـارت از دوایـی اسـت که حافظ ارواح بود به قوّت خود دفع ضرر سـم از بـدن نمایـد و بیان معنـی آن بـه تفصـیل در مقدمـه و بـادزهر در حـرف البـای الموحده مع الالف مذکور شد.

◄ **فاذخ**

به فتح فا و الف و فتح ذال و خـای معجمتـین. حکـیم میـر محمـد مؤمن نوشته به لغت هندی اسم بندق هندیست و مؤلف اختیـارات اشتباه به نوعی از حجرالسم کرده و گویند سنگی است زرد مایـل به سفیدی و بعضی به سبزی و به رنگهـای دیگـر نیـز مـی‌باشـد و چون بر روی سنگ با زردچوبه بسایند ساییده آن پسـته‌ای رنـگ بود و در آتش نسوزد و نیز صاحب اختیارات نوشته کـه از آخـر هند و چین نیز آورنـد و بهتـرین آن چینـی بـود و بـادزهر همـه زهرها است شرباً و طلاءً.

مقدار شربت آن: دوازده جو است و گفتـه بـی‌خـلاف بـادزهر کانی است.

◄ **فار**

به فتح فا و الف و رای مهمله به فارسی موش و هوشا و موکهـک و به سریانی کوقفری و به رومی بوبطیقو و به یونانی لیفطـروس و به هندی چوه و به ترکی سیجان نامند.

ماهیت آن: حیوانی معروف است ذی هوش و موذی.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ٭امراض الرأس٭ خوردن آن مورث نسـیان و غثیان و اخلاق ذمیمه و مفسد معده و چون بریان نماینـد و بـه طفلی که از دهن او رطوبات بسیار آید بدهند کـه بخـورد مـؤثر. ٭اعضـاءالنفض٭ جلـوس در طبـیخ آن جهـت رفـع عسـرالبول و آشامیدن سرگین آن جهـت تحلیـل اخـلاط غلیظـه و بـا کنـدر و سرکه جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و شافه آن رافع عسرالبول و بغایت ملین طبع اطفال. ٭العین٭ طلا و اکتحال زبـل آن جهـت



رویانیدن مژگان ریخته شده و جلای بیاض چشم. *الزینه* طلای خون آن جهت قلع ثآلیل و مسامیر مجرب و ضماد سوخته سر آن و سرگین آن با سرکه و یا با عسل جهت رویانیدن موی داءالثعلب مؤثر.

مقدار شربت آن: نیم درم و بخور آن گریزاننده موشان و بول آن رافع سیاهی کتابت. *السم* چون موش را زنده و شکافته گرماگرم بر موضع لسع مار و عقرب بندند دفع سمیت آن کند و بر عضوی که خار و پیکان رفته باشد برآورد و بر خنازیر تحلیل دهد و به دستور بریان آن بر گزیدگی عقرب و خوردن بیش مانده آن مورث نسیان. ابن مؤلف گوید میان موش و کژدم عداوت است اگر هر دو را در شیشه کنند میانشان خصومتی عجب بود موش قصد دنبال کژدم کند و کژدم نیش زند اگر موش دنبال کژدم را گرفت و برید از اذیت آن رست و الا از بسیاری لسع هلاک می‌گردد و چشم آن را اگر بر کلاه دوزند راه رفتن آسان شود و اگر بر صاحب تب آویزند تب او زایل گردد و خصیه آن را که بر زن بندند تا با او باشد حامله نشود.

◀ فارة البیش

موش بیش است و مذکور شد.

◀ فارة المسک

آهوی مسک است و گفته‌اند آن را به هندی چهچهوندر نامند و آن حیوانی است فی‌الجمله شبیه به موش و بسیار بدبوی که هر جا که بگذرد بدبو می‌گرداند و از دور بوی آن فی‌الجمله شبیه به بوی مشک و بول و غایط آن بسیار حاد و اکال است به حدی که بر فرشی و لباسی که بول و غایط کند آن را می‌پوساند اگر زود نشویند و مدتی بماند و به سبب کمال تعفن گربه و سایر حیوانات گوشت آن را نمی‌خورند و خالی از سمیتی نیست و در قاذورات و مزبله‌ها به هم می‌رسد و بیشتر مخصوص به ملکه هند و بنگاله است و شنیده شده که در مازندارن و بلدان حاره رطبه نیز به هم می‌رسد دو نوع می‌باشد سفید رنگ و بزرگ‌تر و این بسیار بدبو است و نوع دویّم از آن کوچک‌تر و به رنگ موش و بدبویی این از آن کمتر.

طبیعت آن: گرم و خشک.

◀ فاسی

به فتح فا و کسر سین و یای نسبت.

ماهیت آن: حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته به یونانی اندروصارون نامند و آن تخمی سرخ رنگ خمیده و تلخ و غلاف آن مانند خرنوب و برگ آن مانند برگ نخود و در میان جو و گندم می‌روید.

طبیعت آن: در اول گرم و تر.

افعال و خواص آن: لطیف و قابض و مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل و عسرالنفس و سپرز نافع و فرزجه آن با عسل مانع حمل و شربت جوشانیده آن در روغن زیتون کشنده کرم معده.

مقدار شربت آن: دو درم است و نواب علویخان مرحوم نوشته‌اند که اندروصارون را به یونانی اندرونیلون نیز نامند و بیان ماهیت آن را در حرف الالف من ذکر کرده‌ام. مؤلف گوید کتاب مفردات آن مرحوم نزد احقر نبود که دیده شود که چه تحریر فرموده‌اند حق سبحانه تعالی برساند از فضل خود.

◀ فاشرا

به فتح فا و الف و فتح شین معجمه و رای مهمله و الف معرب از فاشار سریانی است و به عربی کرمة البیضا و به فارسی هزارفشان و هزارگشان که معرب آن هزارجشان است و معنی هزارگشان الف عالیج یعنی هزارشاخ و بعضی گفته‌اند معنی الف ذراع است و نیست چنین بلکه به معنی اول است و نیز به فارسی ماردارو و کرم دشتی و به شیرازی نخوشی جهت آنکه نبات آن در زمستان خشک نمی‌گردد و تفلیسی گفته به سریانی کتبنا نامند و به رومی حلیلوطن و به یونانی اغلیطوس و به بربری ارجالون و در تنکابن و طبرستان الاملک گویند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به تاک انگور خاردار و برگ آن با ملاست و مایل به تدویر و تارها دارد مانند تاک و بر مجاور خود می‌پیچد و ثمر آن به قدر نخودی و سرخ خوشه‌دار و در زمستان ثمر آن بی‌برگ می‌ماند و طعم آن حاد با حرافت و قبوضت و صاحب اختیارات بدیعی گفته در هر خوشه قریب به ده دانه می‌باشد و در ابتدا سبز و بعد از رسیدن سرخ می‌گردد و آن را سیاه دارو خوانند و در کوهستان بلاد فارس کثیرالوجود و بسیار مستعمل خصوصاً بیخ آن در سموم منهوشه و آن را عودالحیه نامند و بسیار شبیه به قسط تلخ و عطاران به جای قسط تلخ می‌فروشند و طعم آن با قبوضت و حاد حریف بسیار تلخ است. در قانون در قفطارغان مذکور است که هزارجشان است و مختار و مستعمل تر و تازه آنست.

طبیعت: برگ و ثمر آن در سیّم گرم و در دویّم خشک و بعضی در سیّم نیز گفته‌اند و گرمی بیخ آن کمتر از آن و تلخ و تیز.

افعال و خواص آن: جالی و ملطف و مجفف و مسخن معده و مقوی آن. *اعضاءالرأس* آشامیدن آن روزی یک درم تا یک مثقال جهت رفع صرع و سدر و فالج و استرخا و نسیان و شدخ عضل. *العین* مطبوخ آن در دهن زیت جهت کمنة الدم تحت چشم. *اعضاءالصدر* لعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی و فساد نفس و سرفه کهنه و درد پهلو و ریاح آن و چون عصاره آن را با



گندم طبخ نماید و بیاشامند شیر را غلیظ و زیاده گرداند و ضماد آن با سرکه جهت بثور لبنیه. ※اعضاء الغذاء※ چون برگ‌ها و شاخ‌های نورسته آن را طبخ نمایند و بخورند جهت تقویت معده و قبضیت و جلای آن از لزوجات و جهت وجع فؤاد و وجع معده و تسخین آن و به جهت اسهال و ادرار شیر مؤثر و بیخ آن محلل و گدازنده صلابت طحال و خصوصاً که با سرکه تا سی روز بیاشامند و به سرکه و انجیر بر آن ضماد نماید و همچنین عصاره آن. ※اعضاءالنفض و الاورام و البثور و غیرها※ تناول مغز پخته آن نزد ابتدای روییدن و خام آن نیز جهت اسهال بطن و ادرار بول نافع و عصاره تازه آن یک درم با اندکی کثیرا که مصلح آنست نیز با ماءالعسل جهت اسهال بلغم و بیخ آن نیز با کثیرا و یا ماءالعسل به قدر یک درم تا یک مثقال اسهال و قی قوی آورد و ادرار بول و شیر و سایر فضلات و تفتیت حصات کند و جنین را بکشد و حمول آن و یا عصاره آن جهت اخراج جنین و تنقیه رحم و به دستور جلوس در طبیخ آن و مطبوخ آن با زیت به حدی که غلیظ گردد جهت بواسیر و نواصیر مقعده و جمیع اوجاع بارده و تحلیل صلابات خفیف و دافع چرک زخم‌ها و نطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و ضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و بثور لبنیه و قطع ثوالیل و با شراب جهت تسکین وجع داخس و تحلیل اورام صلبه و انفجار دبیله نافع. ※القروح※ ضماد بیخ آن با نمک جهت قروح ردیه خبیثه و داخل مراهم آکله و حمره کرده می‌شود و ثمر آن جهت جرب متقرح و غیر متقرح و تقشر جلد شرباً و لطوخاً و طلاءً مؤثر. ※المفاصل※ ضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته و استحکام اعضای مسترخیه ضعیفه و با آرد کرسنه و حلبه جهت تحلیل اورام و انفجار دمامیل. ※السموم※ آشامیدن یک مثقال از بیخ آن جهت لسع افعی و سایر هوام و ضماد آن با شراب نیز و برگ و ثمر آن در این فعل ضعیف‌اند. ※الزینه※ ضماد بیخ آن با آرد کرسنه و حلبه جهت رفع کلف و آثار سیاهی بعد از جروح و قروح مانده و جلای سایر آثار و تنقیه بشره و صاف کننده آن و به دستور مطبوخ آن در روغن زیت مهرّا به جهت کمنة الدم تحت چشم و ضماد ثمر آن سترنده موی است و دباغان در ستردن موی جلود مستعمل دارند و گویند اکثار اکل بیخ و ثمر آن مضر سپرز و مورث اختلاط ذهن و عقل است، **مصلح** آن با کثیرا خوردن و یا قی کردن و بعد از آن ربوب حامضه خوردن و آشامیدن عصاره آن اختلاط عقل و ظلمت بصر آورد.

بدل بیخ و ثمر آن: به وزن آن درونج و دو ثلث آن بسباسه و بعضی نصف وزن آن نوشته‌اند.

◄فاشرستین

به فتح فا و الف و کسر شین معجمه و رای و سکون سین مهملتین و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون در اکثر نسخ چنین است و بعضی به تشدید فوقانیه مشدده به معنی مزیل شصت علت و بعضی به فتح رای مهمله و فتح تای مثناة فوقانیه و سکون سین مهمله و نون گفته‌اند. لغت سریانی است به عربی کرمة السودا و به فارسی شش بندان سیاه و به شیرازی شش بندان و به یونانی انبالس مالیا به معنی کرم الاسود و به رومی انارتروطیس و به بربری میمون و به اندلس معروف به بوطانیه است و گفته‌اند معنی فاشرستین دافع شصت علت است.

ماهیت آن: نبات آن شبیه به فاشرا و لبلاب است در پیچیدن بر مجاور خود و در رنگ مخالف فاشرا و برگ آن عریض‌تر از برگ لبلاب و ساق آن سیاه و ثمر آن مانند ثمر فاشرا در خوشه و در خامی سبز و بعد از رسیدن سیاه و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سرخ و گفته‌اند به زودی مایل می‌باشد و در قانون در قفطارغان مذکور است که سپندانست.

طبیعت آن: گرم و خشک به اعتدال.

افعال و خواص آن: در افعال ضعیفتر از فاشرا است. ※اعضاءالراس※ صرع و فالج را بسیار مفید. ※اعضاءالصدر و النفض※ جهت تنقیه سینه و اعضای نفض و ضماد برگ آن جهت زخمهای حیوانات مانند خر و اشتر و گاو و امثال اینها و التوای اعصاب مفید.

بدل آن: کرمة البیضاء است.

◄فاط

به فتح فا و الف و طای مهمله مؤلفه به ظای معجمه بعضی گفته‌اند لغت رومی است و تفلیسی گفته عربی است و به سریانی بالطاء و به رومی فطیلامج نامند.

ماهیت آن: تا حال خوب معلوم نشده و هر کس چیزی گفته صاحب اختیارات جدوار خطایی دانسته و در کتاب طب قدیم نوشته که فاذخ است که سنگ زرد مایل به سفیدی و سبزی است که از اقاصی فارس می‌آورند و بهترین آن صلب آنست و اکثری برآنند که دوایی است مجهول الماهیت که از ترکستان می‌آورند و بهترین آن تازه آنست.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت سم و شوکران و جوز ماثل و لسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است.

◄فاغره

به فتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح رای مهمله و ها و آن

را فارغه نیز نامند و به فارسی فاخره و کبابه دهن شکافته و کبابه دهن گشاد گویند.

ماهیت آن: بزرگتر از کبابه است و بـه قـدر نخـودی و جـوزی رنگ و تا به نصف شکافته و در جوف آن دانه کوچکی مـدور و سیاه براق و با عطریت و از زیربادات هند و بلاد سودان آورنـد و در لطوخات و لخالخ و اشباه آنها مستعمل دارند.

طبیعت آن: به قول شیخ الرییس گرم و خشک در سیّم و به قـول دیگران در اول دویّم گرم و در آخر دویّم خشک.

افعال و خواص آن: بـا قـوّت محللـه و بسـیار قـابض. *امـراض الرأس و القلب* آشامیدن آن جهت امراض بارده دماغیـه و ریـاح غلیظه و جنون و لخلخه آن جهت تقویت دمـاغ و قلـب. *الفـم* مضمضه به عصاره آن جهت لـذع دهـان. *اعضـاءالغذاء* مقـوی معده و هاضمه و جگر بارد و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمـی و سوداوی و داخل ادویه مصلحه معده و کبد بارد و گرده می‌شود و جهت سوء استمراء و اغذیه بارده جهت اسهال بارد نافع و حـابس شکم.

مصدع محرور، **مصلح** آن کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب.

مقدار شربت آن: تا دو درهم است.

◄فالبرنس

به فتح فا و الف و کسر لام و فتح بای موحده و سکون رای مهملـه و ضم نون و سین مهمله و در بعضی لغات بدون نون آمده و آن را فالی بورس نیز نامند.

ماهیت آن: نباتی است که از بیخ‌های باریـک شـاخ‌هـای بسـیار می‌روید به طول دو نیزه و گره‌دار شبیه به نی و تخم آن سفید بـه قدر جاورس اندک طولانی و بیخ آن را فایده‌ای نیست در طب.

طبیعت آن: گرم و خشک با حرارت لطیفه.

افعال و خواص آن: *اعضاءالنفض* آشـامیدن تخـم و بـرگ و عصاره آن هر یک به تنهایی و یا مجموعی با آب و یـا بـا شـراب جهت اوجاع مثانه مفید.

◄فالنجیقن

به فتح فا و الف و کسر لام و سکون نون و کسـر جـیم و سـکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و سکون نون. لغت یونـانی اسـت بـه معنی رتیلا و فالنجیطس و لوقاقینس نیز آمده.

ماهیت آن: نباتی است کـه آن را دو شـاخ یـا سـه شـاخ متفـرق می‌باشد از یکـدیگر و گـل آن سـفید شـبیه بـه سوسـن و انـدک مشرف و تخم آن سیاه به قدر نصف عدسی و باریـک‌تـر از آن و بیخ آن کوچک باریـک و در هنگـام قلـع از زمیـن زرد پـس سفیـد می‌گردد و منبت آن تلهای خاک.

افعـال و خـواص آن: جهـت نـیش حیوانـات سـمی نـافع و دیسقوریدوس گفته آشامیدن بـرگ و گـل و تخـم آن بـا شـراب جهت لسع عقرب و نهش رتیلا نافع است.

◄فالوذج

به فتح فا و الف و ضم لام و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم و فالوذق به قاف نیز آمده، معرب پالوده فارسی است.

ماهیت آن: به اصطلاح قدیم حلوای نشاسته را نامند که با روغن بادام و یا روغن پسته تناول نمایند و به اصطلاح جدید معروف در این زمان در اکثر بلدان آنست که نشاسـته را در آب گـرم بسـیار حل می‌نمایند و صاف کرده طبخ می‌دهند که خوب پخته و خامی آن زایل شده به حد انعقاد رسیده که چون در آب ریزند مخلـوط به آب نگردد پس در ظرفی تنگ ریخته به حجم نـیم انگشـت و بعد سرد شدن قطعه‌های بسیار کوچک لوزی بریده در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید جیّد مطیب به گلاب و یا عرق بیدمشک و یا هر دو ریخته یخ و یا برف داخل کرده تناول مـی‌نماینـد و یـا آنکه بعد کمال طبخ به سـرحد انعقـاد رسـیدن انـدک انـدک در پاتیلی مشبک ریخته در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشـته بـه قاشق می‌مالند تا مانند دانـه‌هـای مرواریـد از سـوراخ‌هـای پاتیـل برآمده در آب سرد ریخته منعقد گردد پس به دسـتور در شـربت ریختـه تنـاول می‌نمایند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: کثیرالغذا و جهت اکثر امراض صدر و ریـه و اسهال نافع و اگر بر آن تخم ریحـان و یـا تخـم شـربتی بپاشـند تقویت آن معده را و حبس آن اقوی می‌گردد.

◄فانیذ

به فتح فا و کسر نون و سـکون یـا و ذال معجمـه بـه فارسـی قنـد نامند.

در ماهیت آن اختلاف است بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد و هرگاه بی‌تصفیه باشد آن را قند سیاه گوینـد و اطبا آن را شکر احمر یعنی شکر سرخ نامند و اصل آنسـت کـه شکر به اعتبار نیشکر سه نوع می‌باشد: یکی سـیاه رنـگ کـه بـه هندی کر نامند و یکی سرخ رنگ کـه شـکر احمـر اسـت و بـه هندی لال چینی و شکر تری زیرا کـه در بنگالـه شـکر را چینـی می‌نامند و یکی سفید و آن را به هندی کهاند گویند و چون شکر سفید را به آب گداخته بجوشانند و کف شـیر و یـا سـفیده تخـم مرغ بر آن زنند و صافی نموده منعقد گردانـد آن را نبـات سـفید گویند و چون مرتبه دیگر تصفیه کرده در ظرفـی بریزنـد کـه در آن جدا گردد آن را شکر سلیمانی گویند و چون دیگر بـاره طـبخ نموده تصفیه نمایند و در قالب صنوبری بریزند آن را فانیذ گوینـد



که به فارسی قند نامند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج که به فارسی قند مکرر و بـه هنـدی اولـه نامنـد و گوینـد هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزنـد معـروف بـه قلم است و چـون طـبخ دیگـر داده در شیشـه ریزنـد نبـات قـراری و سنجری نامند و چون در طبخ ثالث بـه قـدر عشـر آن شـیر تـازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آن را طبرزد گویند و اکثـر قند مکرر را مخصوص به این اسـم دانسـته‌انـد و بعضـی را گمـان آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر تصفیه نماید به طـبخ و در کفچه کرده به چوبی بر هم زنند که حبابها بـه هـم رسـاند و قرصهای کوچک بریزند به روی پارچه سفیدی یا بوریای پـاکیزه یا غیـر آن بـه قسـمی کـه حبابهـای آن مجـوف حبـابی باشـند و بگذارند که سرد شود و بسته گردد آن را فانید و به هندی تباسـه و قومی دیگر گویند که چون آب نیشکر سفید را مرتبه دیگر بـه طبخ تصفیه نمایند و صاف نموده به قوام آورنـد و از آتـش فـرود آورده بریزند و به کف شیر یا کف سفیده بیضه مـرغ و تیـر زدن آن را سفید کنند و قرصها سازند و بگذارند تا بسـته گـردد آن را فانیذ و به فارسی شکرپنیر گویند و اکثری را زعم آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر به طبخ تصفیه نمایند به گرفتن کف آن تا آنکه دیگر کف نیاورد پس صافی نموده به قوام آورند و بعد از قوام دو شخص آن را به دست بکشند و در بین کشـیدن دفعـه بـه دفعه آن را به چوبی یا به تخته پاکیزه بزنند تـا سـفید شـود پـس قرصها سازند آن را فانیذ نامند و به عربی نـاطف و گـاه مغزهـای فواکه چون جوزاگل یعنی گردکان و بادام و پسته مقشـر و امثـال اینها داخل می‌نماینـد و آن هنگـام آن را حلـوای مغـزی و قبیـده می‌گویند و بعضی برای زیادتی شـکنندگی آن مقـدار ربـع وزن آن عسل مصفی نیز داخـل می‌نمایند و اگر بر روی بی‌عسلی آن کنجد بپاشند آن را حلوای کنجد و به هندی ریوری و بـه عربـی نـاطف سمسم نامند. صاحب اختیارات گفته که فانیذ آن است که به قوام آورند قند سفید را یعنی مرتبه ثالثه را تصفیه شکر سـفید کـه در قالب مخروطـی ریختـه باشـند و عسـل طرفـا را کـه بـه فارسـی گزانگبین گویند بعد از تصفیه بر چوبی که آن را وتد گویند زنند تا سفید شود پس آن را قطعات نموده استعمال نمایند فانیذ نامند و از ترنجبین نیز به همین قسم ترتیب می‌دهند و در فانیذ خزایـی و فانیذ سنجری نیز اختلاف است آنچه را از قند سازند و بی‌آرد جو نگاهدارند فانیذ خزایی نامند و آنچه را از عسل طرفا و تـرنجبین ترتیب دهند و آرد جو بر آن پاشند و نگاهدارنـد فانیـذ سـنجری نامند معرب سنگری منسوب به سنجستان که معـرب سنگزسـتان به سین مهمله و زای معجمه است و بالفعل معـروف بـه سیسـتان است و غلط کرده آنکه گفته که فانیذ سحری است به ضم سین و سکون حای مهملتین که منسوب است به سحر که آن بلدی اسـت از عمان و بهترین آن سفید رقیق خزایی است.

طبیعت آن: گرم و تر در اول خصوص سفید آن کـه رطوبـت آن زیاده است.

افعـال و خـواص آن: غلـیظ‌تـر از شـکر و گـرم‌تـر از آن. *اعضـاءالنفس* جهـت سـرفه و ضـیق الـنفس و درد سـینه. *اعضاءالنفض* جهت تلیین بطن و بـرودت امعـا و رحـم نـافع و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◄فاوانیا

به فتح فا و الف و فتح واو و الف و کسر نون و فتح یا و الف آن را عودالریح و بـه سـریانی کهبانـا و کهبنـا نیـز و نـزد اهـل مغـرب معروف به عودالحمیر است.

ماهیت آن: اکثری تصریح نموده‌اند که فاوانیا عودالصلیب است و مولانا نفیس در معالجه صرع در شرح موجز قرشی گفته به تحقیق غلـط کـرده کسـی کـه فاوانیـا را عودالصـلیب دانسته از جهـت مشابهت بیخ و برگ هر دو با هم ولیکن فرق میان هر دو را بیـان نکرده و بعضی گفته نر آن را چون در جوف آن خطـوط صـلیبی است عود الصلیب و ماده آن را که ندارد فاوانیا خوانند و این اصح اقوال است و شیخ‌الـرییس(ره) در مفـردات قـانون هـر یـک را از عودالصلیب و فاوانیا را جدا جدا ذکـر فرمـوده و نیـز فـرق بیّنـی بینهما ذکر نکرده و در عودالصلیب ماهیت آن را به تفصـیل ذکـر نموده و نوشته کـه دیسـقوریدوس گمـان کـرده کـه عودالصـلیب چیزی است که بعضی مردم آن را ذوالاصابع نامیـده‌انـد و بعضـی دیگر علیسی به معنی حلوة الریح و آن نباتی است که ساق آن بـه قدر دو شبر و متشعب به شعبه‌های بسیار و نـر و مـاده مـی‌باشـد. برگ نر آن شبیه به برگ شاه بلـوط و بـرگ مـاده آن شـبیه بـه برگ سمونیون که کرفس برّی است و مشرف و بـر جانـب سـاق آن غلافی شبیه به غلاف بـادام و چـون شـکافته شـود آن غـلاف ظاهر می‌شود از آن دانه سرخ مانند خـون شـبیه بـه دانـه انـار و کثیرالعدد و مابین دانه‌های آن چیزی بنفش رنگ پـنج یـا شـش و بیخ نر آن به سطبری انگشتی و به بلندی یـک شـبر و سـفید و بـا قبوضت طعم و بیخ ماده آن متشعب به چند شعبه هفت یا هشـت هر یک شبیه به بلوطی مانند بیخ خنثی.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس* آشامیدن بیست و پنج حبـه آن با ماءالعسل جهـت کـابوس. *اعضـاءالغذاء* خـوردن آن بـه تنهایی جهت لذع معده و وجع آن. *اعضـاءالنفض* آشـامیدن آن مقدار یک بادام جهت تنقیه رحم از فضول طمثی و ادرار طمث و وجع گرده و مثانه و رحم و یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب حابس و عاقل بطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانـه بـا شـراب اسود قابض و حابس و قاطع نزف الدم رحم و ده عدد حـب آن بـا



شراب عسلی جهت اختناق رحم عارض از وجع رحم و چون صبیان را در ابتدای حدوث حصات بیاشامانند دفع نماید و دیگر حصات عارض ایشان نگردد و در فاوانیا نوشته که آن نر و ماده می‌باشد نر آن بیخهای سفید به سطبری انگشتی است و چون آن را بخایند ظاهر می‌گردد از آن بعد از یک ساعت اندک حلاوتی با قبوضتی در طعم و ماده آن کثیرالشعبه.

طبیعت آن: گرم به شدت.

افعال و خواص آن: مجفف و قابض و محلل و مفتح و ملطف و مقطع و جالی. *اعضاء‌الرأس* نافع است جهت صداع و صرع حتی تعلیق آن به تنهایی مجرب و نوشته که یهودی گفته تدخین ثمر آن جهت مجانین و مصروعین نافع و زایل کننده آن و به دستور خوردن ثمر آن با گلقند شدیدالنفع و نوشته که گمان من آنست که این نفع در فاوانیای رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست و پنج دانه با ماء‌العسل یا با شراب جهت کابوس. *اعضاء‌الغذاء* آشامیدن مطبوخ آن با اشربه قابضه عفصه مانع انصباب مواد است به معده و آشامیدن تخم آن مقوی معده و مسکن وجع و لذع آن و بیخ آن مفتح سدد و جهت یرقان نافع. *اعضاء‌النفض* چون با شیر و مدرات بیاشامند ادرار بول و حیض نماید. آشامیدن بیست و پنج دانه تخم آن با ماء‌العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و وجع آن و کابوس و دوازده دانه آن جهت قطع نزف الدم مفید و چون زنان صاحب نفاس مقدار یک بادام از بیخ آن را بخورند تنقیه نماید فضول نفاسیه ایشان را به ادرار و به دستور جهت وجع گرده و مثانه و طبیخ آن با شراب شکم را بند نماید و ادرار آورد. *الزینه* طلا و غمره آن در جلای آثار سیاهی بشره مؤثر. *المفاصل* آشامیدن آن جهت نقرس نافع و به دستور ضماد آن و دیگران نیز ماهیت آن را مانند آنچه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده نوشته‌اند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المؤمنین نوشته نبات آن شبیه به زردک و ماده آن را نبات مانند کرفس برّی و گفته‌اند نر آن را چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی متقاطع یافت می‌شود و ماده آن به شکل بلوط می‌باشد و در جوف آن خطوط صلیبی نیست و نزد اطلاق مراد نر آن است و بهترین آن رومی سطبر آنست که کهنه کرم خورده نباشد و چون بخایند بعد از ساعتی ظاهر شود از آن حدت و حرافت با اندک تلخی و قوّت آن تا هفت سال باقی می‌ماند و گفته‌اند که باید نزد استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند و بعضی گفته که برای امراض مردان نر آن و برای زنان خصوص امراض رحم ایشان ماده انسب است.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم و بعضی تا سیّم و بعضی مایل به اعتدال دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: آشامیدن بیخ آن به قدر یک درم در شراب عفص با شکر شیرین کرده یا با مشروب شیرین دیگر جهت صرع و رعشه و لقوه و ام‌الصبیان و اکثر امراض سر و تفتیح سدد و یرقان و درد گرده و مثانه و ادرار طمث و نقرس مفید و تخم آن مخرج اخلاط لزجه و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن و استشمام بیخ کوبیده در صره بسته آن جهت صرع و ضربه و سقطه و طلای آن جهت دفع آثار سیاهی بشره و نقرس و تدهین بیخ و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض مؤثر و تعلیق ثمر آن در قلاده اطفال و به دستور تعلیق بیخ آن خصوص نر آن که به طول سوراخ کرده باشند جهت رفع فزع اطفال و ام‌الصبیان و صرع و اورام حاصل در دماغ ایشان و جهت وجع معده مبرودین و مسافرین و در بیابانها و صحراها باعث مأمونی است از آفات و با شراب جهت وجع بطن و سعوط ثمر آن که حب آنست به تنهایی و یا با مشک و زعفران جهت صرع و ام‌الصبیان و در خواص نر آن را بهتر از زمرد دانسته‌اند به تخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد و به غیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته‌اند اگر به آهن قلع نمایند عمل آن باطل می‌گردد و صاحب شفاء‌السقام نوشته که استاد من گفت باید که با مس یا غیر آن قلع نمایند نه به آهن به همان جهت و تعلیق نر صلیبی آن که با شروط مذکور اخذ کرده و در پارچه زردی بسته و حایض آن را مس نکرده باشد جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت در نظرها مجرب دانسته‌اند و گویند در خانه‌ای که عودالصلیب باشد در آن خانه جن و جانوران گزنده داخل نشوند و گفته‌اند اگر دو مثقال از نقره و طلا را در هم بگدازند و صفحه ساخته و چهار عدد تخم آن را در آن بپیچند و با خود دارند جهت صرع بلیغ النفع است هر چند صرع کهنه و ده بیست سال بر آن گذشته باشد و اگر در زیر فرش دو کس که با هم دشمنی داشته باشند گذارند و قمر با زهره متصل در تثلیث باشد میان آن هر دو الفت به هم رسد.

◄فاغیه

به فتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و ها اسم شکوفه حنا است و در حنا مذکور شد و نیز شامل جمیع شکوفه‌ها است و به عین مهمله اسم بیخ اسپند است.

فصل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیه

◄فتایل

به فتح فا و تای مثناة فوقانیه و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و لام جمع فتیله است که به فارسی شافه نامند. فتیله در لغت زباله و نزد اطبا عبارت از ادویه‌ای است که فتیله ساخته در دبر خواه



برای اسهال و یا تقویت باه و یا بواسیر و یا غیرها و یا در قبل برای تنقیه و یا نشف رطوبات و یا تقویت تسخین و تضییق آن و یا به غیر این اسباب بردارند ولیکن بیشتر استعمال آن را بر ادویه‌ای که در دبر بردارند می‌نمایند و به حسب هر علت ترکیب آن مختلف می‌باشد و اسهال فتایل مسهله و جذب اینها از اعالی بدن بیشتر از حقنه‌ها است و این مستعمل در جایی است که مانعی نباشد از استعمال مسهلات مشروبه و حقنه‌ها و تفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت هم به عنوان قواعد کلیه ترکیب و هم بعنوان انواع تراکیب و نسخ آنها.

◄فتایل الرهبان

به فتح فا و تای مثناة فوقانیه و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم رای مهمله و های ساکنه و فتح بای موحده و الف و نون اهل اسکندریه زنجبیله نامند و در آنجا کثیرالوجود.

ماهیت آن: نباتی است به قدر ذرعی و تیره رنگ مایل به سفیدی و برگ آن مانند برگ حنا و سنامکی و کوچکتر از آن و اغبر و اشهب و شبیه به برگ شونیز و مزغب نیز می‌باشد و گل آن زرد و مجتمع و تخم آن مانند تخم تره تیزک و بیخ آن خوشبو و طعم آن تیز و تلخ و منبت آن کنار دریا و رودخانه‌ها و ریگ زارها و گویند چون بیخ تازه آن را برآورند و با برگ آن پیچیده در چراغ گذارند و بر آن روغن بریزند مستعل می‌گردد مانند فتیله و رهبانان مستعمل دارند و لهذا آن را فتایل‌الرهبان نامند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و بیخ و گل آن گرم‌تر از سایر اجزا.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس* آشامیدن طبیخ بیخ آن با آب جهت زکام و اوجاع سر حادث از سردی. *اعضاءالنفس* جهت سرفه و ربو و عسر نفس و ریاح غلیظه و به دستور ضماد آن بر سینه. *الباه* جهت تقویت باه. *اوجاع المفاصل و غیره* ضماد بیخ آن با لبان ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و تحلیل صلابات و اورام انثیان و اورام قبیحه و فسخ عصب و گوشت کوفته شده و مربای بیخ آن انفع از مربای زنجبیل. *اعضاءالغذاء و النفض و الباه* جهت خوشبویی دهان و جشای بارد و انهضام غذا و تحلیل مواد و تسخین معده و گرده و مثانه و ادرار بول و تحریک باه و تقویت آن بسیار مؤثر است.

◄فتیت

به فتح فا و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و تا لغت عربی است.

ماهیت آن: هر چیز خرد کرده را نامند و بیشتر مستعمل در نان گندم خشک خرد کرده است خواه به کوبیدن و خواه به غیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد و بعضی گفته‌اند که نرم باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک به اعتدال.

افعال و خواص آن: قلیل الغذا و مجفف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی و دیر هضم و مولد امراض بارده و ریحیه مانند قولنج و وجع پهلو و تهیگاه و مصلح آن نیکو خمیر نمودن و طبخ جیّد دادن و با سمسم و کمون و نانخواه و یا شکر و روغنها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امزجه بارده رطبه و صاحبان ضعف احشا بسیار مضر و باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنه آن ردی است و بهترین مصلحات آن در همه حال شکر است.

فصل الفاء مع الجیم

◄فجل

به ضم فا و سکون جیم و لام به فارسی ترب و به شیرازی تربزه و به سریانی فعالا و به رومی دفیون و به یونانی افاتیس و نیز به یونانی ابابوس و به هندی مولی و به فرنگی رفالس نامند.

ماهیت آن: معروف است و در اکثر بلاد می‌شود و دو نوع می‌باشد: برّی و بستانی و شامی نیز و شامی آن آنست که تخم شلغم را در بوته ترب گذاشته غرس می‌نمایند و یا بالعکس و برّی آن تندتر از بستانی امّا به درازی و بزرگی بستانی نیست و در قوّت قریب به خردل و بعضی آن را خردل برّی دانسته‌اند و بستانی آن اقسام می‌باشد قسمی سفید طولانی نازک و از این قسم بعضی در بعضی از قرای بنگاله بسیار بزرگ بالیده تا به یک دو ذرع دست و به قطر نیم شبر می‌شود بعضی نازک شاداب و بعضی خشک و جوف آن متخلخل رخو و در ضلع رنگپور کامی است مسمی به غیر صدر از قوّت زمین آنجا به وزن بیست آثار و به درازی دو دست و زیاده از آن و به قطر قریب به دو شبر و شاداب و شیرین آن را فتیل مولی می‌نامند یعنی در درازی قطر مثل دندان فیل کلان می‌شود و معمول اهل بنگاله است که آن را مثل شغلم با گوشت و یا ماهی پخته با چلاو می‌خورند و در جاهای دیگر تا به یک و نیم شبر و قسمی دیگر مدور شلغمی شکل پوست آن سیاه اندک خشن و این خشک‌تر از قسم سفید طولانی آنست و به شادابی آن نیست ولیکن تندتر از سفید خصوصاً پوست آن و این قسم اکثر در زمستان می‌شود و به سبب سردی هوا و یبس در زمین منشق می‌گردد و قسمی دیگر مدور سفید پوست که اهل فرنگ از ملک خود تخم آن را می‌آورند و این نیز قریب به سیاه مدور است و این نیز مخصوص به زمستان است



و بهترین همه شاداب نازک تند طولانی آنست که کم ریشه باشد و برگ همه اقسام شبیه به برگ شلغم و خردل و از آن هر دو خشن‌تر و تندتر و تخم همه مایل به تدویر و در غلاف باریک طولانی تا به قدر انگشتی و در خامی سبز نازک تند شبیه به طعم ترب و لذیذ به هندی آن را سینکری نامند و آن را مانند ترب با نمک می‌خورند و آن را ریزه ریزه بریده با گوشت می‌پزند لذیذ می‌شود و بعد از رسیدن سرخ تیره مایل به سیاهی می‌گردد.

طبیعت: تخم آن گرم در سیّم و خشک در دویّم و بیخ آن در اول گرم و در دویّم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آن و برّی آن اقوی و احد از بستانی در جمیع اجرا.

افعال و خواص آن: ملطف و محلل و مولد ریاح و محرک آروغ و تخم آن محلل آن و در بعضی ابدان هاضم غیر منهضم خصوصاً برگ آن و در بعضی که در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معده ایشان خصوصاً اصل آن جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است و مدر بول و با اندک تلیین چون برگ ربیعی آن را طبخ نموده بخورند با زیت و یا روغن و مری و غذاییت آن زیاده از بیخ آنست و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند که در فجل سه خاصیت است برگ آن پراکنده کننده ریاح است و مغز آن مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است. *اعضاءالرأس* مضر سر و دندان و حنک. *الاذن* قطور روغن آن جهت تحلیل ریاح گوش کثیرالنفع و چون جوف ترب را خالی کرده روغن گل در آن ریخته بر آتش گذارند تا جوش بخورد پس نیم گرم چند قطره در گوش بچکانند جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع آن سریع النفع و به دستور چون آب آن را با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند. *العین* مضر چشم و قطور آن جالی و رافع آثار حادث زیر موق آن و آب برگ آن تیز کننده قوّت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنة الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید. *الصدر* آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه کهنه مزمن و دفع کیموسات غلیظه حادثه در سینه و خناق حادث از آشامیدن فطر قتال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کننده شیر است. *اعضاءالغذاء* ردی است برای معده و جشا آورنده و بعد از طعام ملین بطن و نفوذ فرماینده غذا است و قبل از طعم مانع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و از این جهت باعث سهولت قی است خصوصاً پوست آن با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز است و به دستور تخم آن با سکنجبین و ابن ماسویه گفته آشامیدن آب آن هاضم غذا و مفتح سدد کبد و طحال است و استسقا و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مغثی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است و وجع کبد را مفید و نیم مثقال تخم آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی قوی و منقی معده و چون خربق را ریشه ریشه کرده در ترب فرو برند و به خمیر و گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس برآورند و خربق را دور کرده آن ترب را بخورند به قوّت تمام قی آورد. *آلات المفاصل* تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق‌النساء و وجع ورک و حکه حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع آنها نافع. *القروح و الجروح* ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لبنیه و شهدیه و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار غانغرایا و قوبا. *البثور* ضماد آن با آرد شیلم برای بثور لبنیه و جلای آنها. *اعضاءالنفض* تناول نمودن مطبوخ آن جهت ادرار حیض و رفع احتباس آن و آشامیدن آب شاخ‌های آن بدون برگ به قدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته‌اند خصوصاً با سکنجبین و آب برگ و شاخ آن به قدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرداب و استسقا و با نمک جهت سپرز و تفتیح سده کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نمایند و تخم شلغم را در آن سوراخها گذارند و سر سوراخها را به پارچه‌های ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در آن پر کنند و سر آن را به پارچه ترب مسدود نمایند و در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته‌اند باید که سه روز پی در پی مرتب نموده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقی است و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید. *السم* ضماد آن جهت نهش افعی و ضماد تخم آن با شراب جهت مار شاخدار و سم هوام و چون سر شاخها تراشیده بیخ آن و یا کوبیده آن را بر عقرب گذارند بمیرد و به دستور چون آب آن را بر آن ریزند از هم بپاشد و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بگزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم نزدیکی هوام است. *الزینه* خوردن آن نیکو کننده رنگ رخسار و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داءالثعلب و داءالحیه و با عسل جهت قلع آثار عارض تحت چشم و طلای آب آن جهت قوبا و ضماد تخم آن با عسل جهت نمش و سایر الوان غریبه و آثار ضربه و قرحه و کلف و نیکویی رنگ رخسار و قوبا و با کندش جهت بهق ابیض خصوصاً در حمام و اکثار آن رویاننده موی است بر موضع داءالثعلب.

المضار: و نیز اکثار آن مورث مغص و تعفن اخلاط و مولد شپش جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر یافت.

مضر سر و حلق و دندان، **مصلح** آن نمک و عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و مخلل آن یعنی پرورده آن در سرکه تند



انگوری قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند و با طعام نیز و مجرب و اصلاً ضرری ندارد اگر سرفه نباشد و تخم آن مقی و جهت درد جگر و سپرز و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت گزیدن مار شاخدار مؤثر و در سایر افعال مذکوره قوی‌تر از بیخ آن است و آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقی معده و ضماد آن جهت قوبا و با سرکه جهت زخم غانغرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب.

مقدار شربت آن: از تخم آن تا یک درم و از آب آن تا سی درم و از جرم آن تا بیست درم و برّی آن بسیار گرم‌تر از شلغم و ضعیف‌تر از ترب و محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است و روغن آن که تخم و آب برگ آن را در ابتدا تخم بستن به دستور مقرر ترتیب دهند که با روغن زیت و یا روغن کنجد تازه در قدر مضاعف و با آتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و نسوزد بسیار مسخن و در اکثر امراض قایم مقام زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف‌تر و گرم‌تر از روغن بیدانجیر و محلل قوی و آشامیدن آن جهت فالج و لقوه و دفع اذیت عقرب و سایر هوام زهردار و قطور آن در گوش جهت تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تدهین بدان جهت فالج و لقوه و استرخا و رفع خشونت بشره و جلای آن و بهق و برص و انطاکی گفته که چون ترب را بخایند و بگذارند تا متعفن شود و کرمها از آن متکون گردد و در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد بماند پس آنها را حل نمایند در حل معادن بیعدیل و افعال غریبه از آن می‌آید.

◄فجل باعشیقی

فجل شامی است.

طبیعت آن: مرکب القوی و از شغلم گرم‌تر.

افعال و خواص آن: از فجل و شغلم ردی‌تر و ضعیف‌تر از فجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است.

فصل الفاء مع الراء المهمله

◄فراخ

به کسر فا و را و الف و خای معجمه به فارسی جوجه و به ترکی فریک نامند.

ماهیت آن: معروف است.

طبیعت و افعال و خواص: جوجه هر حیوانی در ذیل نام آن حیوان ذکر یافت و می‌یابد انشاءالله تعالی. بهترین همه جوجه مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه با ادویه حاره و سیر مولد جذام دانسته‌اند و مطبوخ آن با پیه مقوی قوی باه و گویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است.

◄فراسیون

به فتح فا و رای مهمله و کسر سین مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و به ضم فا نیز آمده و به یونانی فراسین و برسون نیز و به لاطینی مادروپیتم و به عربی علقما جهت آنکه تلخ است و هر چیز تلخ را علقم نامند و به فارسی افنان سر و کورار به معنی کراث جبلی که گندنای کوهی گویند و لفظ کرویا یمکن که تصحیف از کورار باشد. در ماهیت آن اختلاف است دیسقوریدوس گفته نباتی است با شاخ‌های بسیار مربع سفید مزغب از یک بیخ روییده و برگ آن به مقدار انگشت ابهام و مایل به استداره و مزغب و متشنج و تلخ و گل و برگ آن متفرق در شاخ‌ها و رنگ گل آن بنفش و مستدیر و منابت آن خرابه‌ها و انطاکی نوشته بیخی است مربع با شاخ‌های بسیار سفید مزغب که از یک ساق روییده با برگ‌های خشن مانند ابهام و گل آن ازرق یا اصفر تلخ طعم و در ثور و جوزا می‌رسد و قوّت آن تا شش سال می‌ماند و گفته‌اند که بهترین و مختار آن رومی مایل به سرخی آنست و حکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را حشیشة الکلب و صوف الارض که عبارت از کراث جبلی است نامند و ماهیت آن را چنانچه از دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع می‌باشد نوع سفید آن را فراسیون و این را به عربی صوف الارض و حشیشة الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سگ بر آن بگذرد بر آن بول کند این نوع کثیرالاستعمال است و نوع دیگر را بلوطی نامند و نوع سیّم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمدالملوک سید علویخان قدس سره نوشته‌اند که کسی که آن را کراث جبلی دانسته غلط کرده و یحتمل که آنچه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که به هندی اروسه نامند و اروسه در حرف الالف مذکور شد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و مقطع و مفتح سده کبد و طحال و با قوّت تریاقیه. *اعضاءالرأس و الاذن و العین* قطور عصاره آن در گوش جهت تنقیه فضول و تفتیح منافذ آن و ازاله درد کهنه آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی به سبب حدت قوّتی که دارد و بردن اثر زردی یرقان که در چشم مانده باشد و جهت جرب و سلاق و دمعه و غشاوه و نزول آب در چشم و ضماد مطبوخ آن با آب جهت انتفاخ اجفان خصوصاً با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن به چشم نیز زایل کننده زردی یرقان است و چون جرب عین را با ماءالرمان حامض بمالند و برگردانند و عصاره فراسیون را بر آن بمالند زایل گرداند و داخل

شیافات مقویه بصر کرده می‌شود. *الفم و الاسنان* مضغ برگ آن جهت امراض فم و استحکام دندان. *اعضاءالصدر* آشامیدن نیم درم آن با شربت بنفشه و یا با جلاب جهت سرفه رطب و قروح سینه و ریه و تنقیه آنها از نفث و مده و نیم درم تا یک درم آن با طبیخ زوفا و روغن بادام شیرین جهت تنقیه سینه و ریه از اخلاط لزجه عجیب الفعل و با شکر و یا با عسل و یا با انجیر جهت ربو و سرفه بلغمی و ضیق النفس و قطع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن حسو معمول از آن و نخاله گندم که نخاله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم اوقیه فراسیون خشک که به وزن پنج درم باشد در آن جوش دهند تا غلیظ گردد پس صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت سرفه مفرط عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ گل آن با آب و عصاره تخم تر و تازه آن با عسل جهت قرحه ریه و با ایرسا چون خشک آن را بیامیزند جهت رفع سرفه مزمن و تنقیه سینه از فضول و ضماد برگ آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق النفس. *اعضاءالغذاء* مفتح سده کبد و طحال و سعوط آن جهت یرقان و مضغ برگ آن و بلع آب آن جهت اوجاع معده و آشامیدن طبیخ آن و یا عصیر آن با روغن گل و یا با زیت جهت درد امعا و تحلیل ریاح غلیظه و بلغم لزج در هر موضع که باشد و اعظم ادویه منقیه بدن است از فضول غلیظه و برای وجع طحال و به دستور ضماد آن نافع. *اعضاءالنفض* آشامیدن آن خصوصاً با ایرسا جهت تنقیه رحم و ادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و به دستور ضماد و جلوس در طبیخ آن و چون در آب و زیت و یا با آب تنها طبخ دهند و با آن کماد نمایند بر عانه مردان و زنان جهت رفع اوجاع مثانه حادث از ریاح و عسرالبول و ضماد برگ تازه آن زیر ناف جهت رفع تعقد امعا و وجع آن بغایت نافع و فرزجه آن با عسل تا هفت روز پی هم جهت اعانت بر حمل سریع‌الاثر و بالجمله فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه است هر نوعی که استعمال نمایند شرباً و ضماداً و کماداً و وجع کاسر و خاسر و جنین را بسیار مفید. *السموم* آشامیدن عصاره برگ آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله مانند فطر و گشنیز و امثال اینها و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه. *الاورام و الجروح و القروح* ضماد برگ پخته آن با آب ممزوج با عسل جهت تحلیل اورام و تنقیه و جلای چرک و قروح وسخه عفنه کهنه خبیثه و گوشت فاسد متأکل و قلع داخس و تلیین و تحلیل خنازیر و انفجار دامیل و جراحات خام بدون اذیت و قروح را التیام دهد و چون بکوبند تازه تر آن را و با پیه گرده بز سرشته بر اورام هر نوع که باشد ضماد نمایند به زودی تحلیل دهد و جبر کسر نماید و چون در زمین گودی کنده به آتش گرم کنند و چون گرم شد آتش را برآورده در آن گرماگرم فراسیون را فرش نمایند و علیلی که از برودت و ریاح زمین‌گیر شده باشد بدن او را چرب کرده بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر آن فرش نمایند و بر او لحافی بپوشانند و در آن همان قسم خوابیده باشد تا گرمی آن زایل گردد در رفع مرض او مجرب گفته‌اند و چون در خمی که آب انگور مقدار یک (ملطویطس)[1] باشد و مکوک برگ تازه فراسیون را کوبیده ریخته سر آن را پوشیده سه ماه بگذارند پس برآورده صاف کنند و بنوشند در دفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع دانسته و گفته‌اند از اکبر ادویه است در آن امور.

المضار: مضر گرده و مثانه در غایت مضرت به حدی که اکثار آن موجب ادرار خون و بول الدم می‌گردد، **مصلح** آن کثیرا و عسل و سنبل الطیب و رازیانه را بعضی بادزهر آن دانسته‌اند و مقوی فعل آن.

مقدار شربت آن: تا سه درم، صاحب منهاج نیم درم گفته.

بدل آن: در امراض سینه پرسیاوشان و در تحلیل ریاح چهار دانگ وزن آن لبان و دو وزن آن اسارون و در اسهال لزوجات و تسکین مغص و گویند بدل آن افتیمون و انیسون است و گویند به وزن آن لاغیه و در تحلیل طحال و غیره اشق.

◄فرس

به فتح فا و را و سین مهملتین به فارسی اسب و به ترکی آت و به هندی کهورا به ضم کاف عجمی و خفای ها و سکون واو و فتح رای هندیه و الف نامند.

ماهیت آن: حیوانی است معروف و از حیوانات دیگر مأکول اللحم اهلی گرم‌تر و بهترین مرکوبات و خوش هیأت‌تر آنها و مؤدب و مروض‌تر و با فراست و اصناف می‌باشد از نجیب و غیر نجیب و بچه آن را به عربی مهر و به فارسی کره نامند.

طبیعت گوشت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: خوردن آن مورث شجاعت و قساوت قلب و کباب آن با شیر مقوی باه مبرودین. *اعضاءالرأس* گفته‌اند چون زوایدی که بر زانوی فرس می‌باشد بکوبند و با سرکه بیاشامند صداع را زایل گرداند. *اعضاءالنفض* آشامیدن انفحه آن به قدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و ذرب و به دستور لحم محرق آن قاطع اسهال رطوبی و کباب آن مولد خلط فاسد.

مضر محرورین و **مصلح** آن جوش دادن و مهرّا پختن آن و آشامیدن دوغ و آب انار بالای آن باید که آب بر آن نیاشامند.

الاورام و البثور طلای محرق پوست مهر یعنی کره آن با موی با آب پراکنده کننده بثور و سرگین آن مانند سرگین حمار است

---

۱. ماطویطس: ب، ک



در خواص و خون تازه گرم آن از جمله سموم و مسهل و اعراض و علاج آن مانند دم ثور است و در بقر مذکور شد و عرق آن نیز در عرق ذکر یافت. *الزینه* طلای خون آن تغییر دهنده رنگ وضح و ذرور پوست سوخته آن با موی رافع جوششها است. *الخواص* گویند چون دندان آسیای آن را بر ساق بندند از حرکت ماندگی نباشد و اگر دندان آن را بر گردن کودک بندند دندان او بی‌الم برآید و سم آن را در خانه‌ای که موش بسیار باشد دفن کنند موشان بگریزند و عرق آن را که بر زهار طفل بمالند موی نرویاند و بر بواسیر دفع نماید و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و در بینی جهت رعاف و اگر پای حیوان چهارپا را به دم اسب بندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم آن را بکشند کیک در آن خانه داخل نشود و فرس بحری را به فرنگی اورهب کانیس نامند. گویند از خواص آنست که چون خواهند بر عضوی موی برآید خاکستر آن را با قیر و با پیه بز سرشته بمالند موی بروید و ذرور آن جهت خشک کردن جراحات و رویانیدن پوست بر آن مؤثر است.

◄فرفیون

به فتح فا و سکون را و فتح فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و توهم کرده کسی که به کسر فای دویّم خوانده و آن را فربیون به با به جای فای دویّم و افربیون و ابربیون به زیادتی همزه مفتوحه در اول که معرب او بربیون فارسی باشد نیز نامند و آن را اکل نفسه و حافظ اطفال و به بربری تاکوب و به رومی فوطینوس و به یونانی کمالیون و اهل مصر و شام آن را لبانه مغربیه خوانند. در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی لبن مازریون و بعضی لبن زقوم دانسته‌اند اصّح همه اقوال قول غافقی است که روایت کرده از کسانی که آن را دیده در بلاد بربر در جبل در آن که آن را بربریه نامند و کثیرالوجود است در آنجا و از آنجا به بلاد دیگر می‌برند و آن لبن دو نوع نبات است یکی شبیه به نبات کاهو و پر شعبه و خارناک و پر شیر و دویّم برگ آن سیاه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و خارهای این باریک و تیزتر و شیر این بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفا تمام بیان ماهیت و خواص و افعال آن مذکور شد.

◄فرمیوس

به فتح فا و سکون را و کسر میم و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله برنفیس است.

ماهیت آن: ثمریست شبیه به حنظل و با عفوصت و در جوف آن تخمها.

طبیعت آن: بسیار گرم و خشک.

افعال و خواص آن: تمریخ آن با ادهان مدر عرق و ضماد آن با شراب جهت نهش افعی نافع.

◄فرنجمشک

به فتح فا و را و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف معرب پلنگمشک فارسی است و آن را فرنجمشک و فلنجمشک و ابرنجمشک به با به جای فا نیز آمده و به سریانی فلنلمثکا و به رومی امیولوفراس و به یونانی اقلبیس و به هندی رام تلسی و گویند به هندی انبل نامند.

ماهیت آن: نوعی از ریحان است نبات و برگ آن اندک بزرگتر و بلندتر و بسیار خوشبو شبیه به بوی قرنفل و لهذا آن را قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هر جا قرنفل بستانی مذکور است مراد این است و آن را حبق قرنفلی و ریحان قرنفلی نیز نامند و گویند چون رایحه آن شبیه به رایحه مشک است از آن جهت آن را فرنجمشک نامند و آن دو صنف می‌باشد یکی بستانی و آن را هندی و دویّم برّی و آن را چینی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و مزغب و برگ آن مانند برگ بادروج و رنگ آن مابین سبزی و زردی و مزغب و رایحه آن شبیه به قرنفل و تخم آن به شکل زیره و سیاه رنگ مایل به سبزی و از تخم بالنگو سه پهلوتر و بسیار کوچکتر از آن و منبت آن مجاری آبها و شوره زارها و برّی آن را شاخهای مدور و برگهای آن ریزه‌تر و باریک‌تر شبیه به برگ نمام برّی و ریحان کوهی و با خشونت و با عطریت و تندی زیاده از بستانی و تخم آن شبیه به تخم ریحان و از آن درازتر و سه پهلو. منبت آن خرابه‌ها و بیابانها و سنگلاخها.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و برّی آن گرم‌تر و یبس این از مرزنجوش و نمام کمتر.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس* مفتح سده دماغی و مصفات و منخرین اکلاً و شمّاً و طلاءً و جهت درد سر بارد نافع. *الفم* بوی دهان خوش کند و لثه و دندان را محکم کند و رطوبات فاسده آن را دفع کند. *اعضاءالصدر* آشامیدن آن مقوی دل و جهت خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم در قلب. *اعضاءالغذاء:* مقوی معده و کبد و هاضم غذای غلیظ و محلل ریاح و جشای نیکو آورد و مسکن مغص و منبه اشتها است. *اعضاءالنفض* جهت سپرز و بواسیر شرباً و طلاءً نافع.

المضار: مصدع محرورین و مولد مره سودا شمّاً و شرباً، **مصلح** آن بنفشه و سکنجبین.

مقدار شربت آن: سه درم.

بدل آن: سوسنبر و بادرنجبویه نیز گفته‌اند و قرنفل نیز و تخم آن بسیار خشک و مجفف منی و هاضم طعام و منعظ و مولد صیبان که به فارسی رشک نامند.

مقدار شربت آن: تا دو درم و چون در سرکه و اشربه و شراب



و آب انگور داخل کنند مانع فساد آنها است.
بدل آن: بالنگو.

◄فرخار

به فتح فا و سکون را و فتح خای معجمه و الف و رای مهمله.
ماهیت آن: درختی است به قدر چنار و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن مانند گل سرخ و بغایت خوش منظر و طبیعت و افعال و خواص آن ضعیف‌تر از گلنار است.

◄فرشه

به فتح فا و را و شین معجمه و ها.
ماهیت آن: اسم عربی شیری است که با زرده تخم مرغ با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود شبیه به آغوز و در افعال مانند لباء است.

فصل الفاء مع السین المهمله

◄فسافس

به ضم فا و سین و الف و کسر فا و سین مهمله به فارسی سرخک و ساس و شب گز نیز و بـه هنـدی کهتمـل و بـه فرنگـی سـمیس نامند.
ماهیت آن: حیوانی است از جمله هوام و به قدر نصف عدس و سر و دم آن باریک و بسیار کوتاه فی‌الجمله شبیه به نصف دانه حب الخروع و دست و پای آن نیز باریک و دو سبیل کوتاه نیز دارد و نیشی از دهان برمی‌آورد و با آن مـی‌گـزد و بـاز بـه خـود می‌کشد و بدبوی و بچه آن سـرخ رنـگ و بـزرگ آن مایـل بـه سیاهی و از گزیدن آن عضو اندک خارش و سوزش و ورم کمـی می‌کنـد و باز خودبخـود زایـل می‌گردد و در شکاف‌های چوب و سریرها و خانه کبوتران و در چهار پایـه کـه بـه اصـطلاح هنـد پلنگ می‌نامند و بر آن خواب می‌کنند و لباس پشمی و ابریشمی و در حصیرها و بوریاها بسیار تکون می‌یابد.
طبیعت آن: گرم و خشک در سوم.
افعال و خواص آن: ٭اعضاءالرأس٭ نفوخ سـاییده آن در بینـی و استشمام رایحه ساییده آن و یا طلای آن بر انف جهت مرضی کـه در بنگاله می‌شود و آن را اهوه می‌نامند مؤثر و دود آن بـا انبوبـه که در حلق برسد و یا آشامیدن آن با سرکه و شراب و یـا غرغـره آن جهت اخـراج زلـوی در حلـق مانـده مـؤثر. ٭اعضـاءالنفض٭ گذاشتن سوده آن در سـوراخ قضـیب جهـت رفـع احتبـاس بـول و استشمام رایحه و بخور آن جهت اختنـاق رحـم و مالیـدن آن بـر موضع داءالثعلب. ٭السم٭ بلع یک عـدد آن جهـت گزیـدن مـار شاخدار و از بسیاری خوردن آن مانند خوردن ذراریح احوالی

طاری می‌گردد و تدبیر آن نیز تدبیر آنست.

◄فستق

به ضم فا و سکون سین مهمله و ضـم تـای مثنـاة فوقانیـه و قـاف معرب پسته فارسی است به سریانی بستقی و به یونـانی بسـطاقیا و به فرنگی بسباکه نامند.
ماهیت آن: ثمر درختی است شبیه به درخت بطم که به فارسی سقز نامند و از آن کوچکتر و اغبر بی‌خار و مدتی می‌ماند و ثمـر آن در اول نیسان پیدا می‌شود و با پلول مـاه مـی‌رسـد و بسـتانی و جبـلی می‌باشد و ثمر بستانی بزرگتر از جبلی و از مطلق آن مـراد ثمر آنست و بهترین ثمر آن آنسـت کـه بـزرگ دانـه پوسـت آن نازک سفید و پوست خارج آن سبز مایل به بنفشی و مغز آن سبز و چرب لذیذ باشد و آن را به بطم پیوند مـی‌نماینـد و پیونـدی آن بسیار خوب می‌شود و جفـت آن مـراد پوسـت رقیـق بـالای مغـز آنست که زیر پوست صلب سفید اسـت و درخـت آن یـک سـال ثمر آن مغزدار و یک سال بی‌مغز می‌باشد و بی‌مغـز آن را بـزغنج می‌نامند و در حرف الباء مع الزاء مذکور شد و ثمر آن مادام کـه در پوست است مدتی می‌ماند فاسد نمی‌گردد و چون مقشر کردند و از پوست جدا نمودند فاسد می‌گـردد و آب لیمـو حـافظ فسـاد آنست.
طبیعت مغز آن: در دویّم گرم و خشک و بعضی تر دانسته‌انـد و بـا رطوبـت فضـلیه و ایـن صـواب اسـت و لهـذا آن را زود کـرم می‌خورد و مقوی بـاه اسـت و زیـاده کننـده منـی و بعضـی سـرد دانسته‌اند و این زعم غلط است.
افعال و خواص آن: ٭اعضـاءالرأس و الصـدر و الغـذاء٭ جهـت تقویت ذهن و حفظ دماغ و سرفه و قلب و خفقان و قـی و غثیـان و مغص و برودت کبد و تفتیح سـده کبـد و منافـذ غـذا و مـراره جهت عطریت و عفوصت و تلخی که دارد و منقـی کبـد و مزیـل وجع رطوبی آن و قلیل الغذا و مسمن بدن و مقوی معـده و فـم آن از سایر حبوب زیاده خصوصاً که با جفت آن یعنی پوسـت بـالای لب آن بخورند رافع لاغری گرده و یرقان و طحال و سموم و نهش هوام و خوردن آن با شکر مصلح هوای وبایی و پوست سرخ رقیـق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیـرون آن سرد و خشک. ٭الفم٭ مضع آن مقوی دندان و لثـه و خوشـبو کننده دهان و رافع قلاع آن. ٭اعضـاءالغذاء٭ بغایـت مقـوی دل و معده و قابض و مخشن و دابغ خمل آن و رافع قی و فواق و اسـهال و تشنگی. ٭السم٭ با شراب جهت دفع سم عقرب و سایر هـوام و پوست سفید صلب آن که در آب طـبخ داده باشـند جلـوس در آن جهت خروج مقعده مجرب و نطول بـه طـبیخ پوسـت درخـت و برگ آن جهت حـبس نـزلات و درد مقعـده و رحـم و جـرب و



حکه و رفع قمل. *الزینه* مداومت غسل موی بدان جهت ازاله وسواس و مواد سوداوی و دفع سموم و خوشبو کننده اطعمه و مقوی غالیه‌ها و بالخاصیت مغز آن مضر معده خصوصاً مقشر آن و مفسد طعام و به دستور دهن آن و گویند مغز آن مضر سفل است، مصلح آن زردآلو.

بدل آن: مغز بادام و مغز حبة الخضرا و گویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغزین و اکثار آن محدث شری، **مصلح** آن آشامیدن سرکه و انار ترش و زردآلوی ترش خشک است.

فصل الفاء مع الشین المعجمه

◄فشاغ

به ضم فا و فتح شین و الف و غین معجمه و فشغ به فتح فا و شین و غین معجمه نیز آمده و نزد اطبا مشهور بدین است و نزد اهل لغت بدان و به فارسی آن را سرم نامند.

ماهیت آن: از جنس فاشرا است و بر مجاور خود می‌پیچد و آن را می‌پوشاند و نبات آن شبیه به نبات عنب الثعلب و شاخهای آن باریک و خار آن کمتر از فاشرا و ثمر آن خوشه‌دار و برگ آن با خشونت و دانه آن بعد از رسیدن سرخ می‌گردد و طعم آن گزنده زبان و بیخ آن سطبر و صلب. منبت آن اجام و مواضع درشت نیز و قسمی از آن بی‌خار و دانه آن به شکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دور آن خط سفیدی. حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته ظاهراً لوبیای هندی عبارت از آن باشد مؤلف گوید شبیه بدین در هند و بنگاله چیزی می‌شود و آن را سیم به کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و میم می‌نامند و برگ آن اندک پهن نبات آن بر مجاور خود می‌پیچد و آن را می‌پوشاند و ثمر آن در غلافی مانند باقلا دانه‌های آن کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه می‌باشد و در یک طرف آن قریب به نصف آن خطی سفید در هر دو نوع و مغز آن سفید و در طعم اندک شبیه به باقلا و بوی زهومت آن زیاده از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان کرده‌اند.

طبیعت قسم اول آن: در سوم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن ثمر و برگ آن مفرح و مقوی و حافظ حرارت غریزی و دافع ضرر ادویه سمیه و محلل ریاح و چون برگ آن را با عسل لعوق ساخته به تدریج اندک اندک به طفل شیرخوار بدهند مدة الحیوة گویند سموم نباتی و حیوانی به او اثر نمی‌کند.

مقدار شربت آن: یک مثقال و خوردن نه قیراط از قسم دویّم آن مورث دیدن خوابهای پریشان و تولید خلط فاسد و نفخ و ریاح بسیار و ضماد آن رادع اورام و مسکن درد مفاصل است.

فصل الفاء مع الضاد المعجمه

◄فضه

به کسر فا و فتح ضاد و ها به فارسی سیم و نزد عوام مشهور به نقره است و به هندی روپا به ضم رای مهمله و سکون واو و فتح بای عجمی و الف و به سریانی سیما و به رومی ارجوا و به یونانی اکورا و به ترکی کرمس و به فرنگی ویراط نامند.

ماهیت آن: از فلزات معروفه مشهوره میان مردم کثیرالنفع است و گفته‌اند ماده تکون آن زیبق خالص جیّد و کبریت خالص است و کبریت عشر وزن زیبق بود به دلیل آنکه چون نقره از کبریت مکلس گردد به وزن خود زیبق را منعقد گرداند و به نظر قمر با مساعدت مشتری در سه سال تکون آن در معدن خود تمام می‌شود و فاعل انعقاد آن برودت و در باطن آن ذهبیت است، چنانچه در باطن ذهب فضّیت است.

طبیعت آن: در اول سرد و خشک و با قوّت قابضه و مجففه و سخاله آن خشک‌تر و قوّت قابضه آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: در تفریح قریب به یاقوت. *اعضاءالرأس* جهت مالیخولیا و جنون و وسواس. *العین* اکتحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر. *الفم* آشامیدن سخاله آن با ادویه مناسبه جهت رفع بخر و جلب و جذب رطوبات لزجه متعفنه و بلاغم. *الصدر* آشامیدن محلول آن و به دستور سخاله آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش و سایر امراض قلبیه با ادویه مناسبه. *اعضاءالغذا و النفض* به جهات مذکوره مقوی معده و کبد است و جاذب رطوبات و جهت استسقا و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسرالبول و طلای محلول سخاله آن با زیبق مقتول جهت بواسیر. *الجرب و الحکه* به دستور جهت جرب و حکه. *الاورام* ضماد سخاله آن جهت تحلیل اورام.

مضر امعا، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: از یک دانگ تا نیم درم و از خاصیت آنست که از رایحه گوگرد خام و مجاورت آن سیاه می‌گردد و غسل آن با نمک رافع و جالی آنست و آشامیدن طعام و شراب در اوانی فضه باعث تفریح و گفته‌اند خوردن شراب در جام فضه سکر زود آورد و دستور حل و تکلیس و احراق آن در مقدمه ذکر یافت و فضه محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده‌اند و آن را تنتور و پنورا نامند و لاجوردی رنگ شفاف مانند یاقوت کبود است که نیلم نامند و از این جهت آن را نیلم آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتر از فضه غیر محلول است به جهت خفقان و غشی و مالیخولیای مراقی

بیعدیل که دو قطره آن را با اشربه مناسبه بیاشامند.

فصل الفاء مع الطاء المهمله

◄فطر

به کسر فا و به ضم نیز آمده و طای ساکنه و رای مهمله به فارسی سماروغ و شما و به سریانی فطریاثا و به رومی دموکوطیس و به هندی پهین چهتر و به یونانی اونظریثا نامند و دیسقوریدوس در ثالثه قنطس و در رابعه موقوطیس نامیده.

ماهیت آن: نباتی است که زمینهای نمناک و عقب بارشها در بعضی بلاد زمین منشق شده برمی‌آید و در بعضی جاها بدون انشقاق نیز به شکل نصف بیضه مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و مأکول آن را به فارسی قارچ و به شیرازی مردم عوام هیکل و به ترکی کیلک و فطر و کمات اسم جنس مأکول و غیر مأکول آنست و بعضی فطر را مخصوص نوع قتال و کمات را به مأکول آن دانسته‌اند و بالجمله هرچه بی‌لزوجت و بی‌رایحه و سفید مایل به تیرگی و کوچک باشد و در زمین طیب نیکو روید مأکول است و سیاه آن غیر مأکول در غایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه از نوع سفید آن که در آن لزوجت بسیار و یا در آن عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد و یا در زیر درخت زیتون و انجیر و گردکان و گیاهان سمی و یتوعات و یا در سرگین و جیفها و نزدیک سوراخ حیوانات سمی و مانند اینها روید همه قتال است و گویند سفید مأکول آن تریاق سرخ غیر مأکول آنست و گویند آنچه را در کشمیر کنکهنجو نامند از نوع مأکول آنست و گفته‌اند فطر سه نوع می‌باشد: یکی را قفع نامند و به فارسی هیکل و دویّم را فوشنه و سیّم را فقیل و هر سه از انواع کمات است و گویند فرق میان سمی ردی غیرمأکول آن و میان مأکول به آن است که چون غیر مأکول را ببرند و بگذارند زود فاسد و متعفن گردد و همچنین هرچه را به آن گذارند فاسد سازد و نیز فطر مأکول را به هندی کنبهی به خفای ها نامند و فطر غیر مأکول را پدیهیرا و قسمی را چهتر به خفای ها نامند و قسمی را ککن دهول و قسم اول بهترین اقسام است.

طبیعت مأکول آن: در سیّم سرد و تر.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس* اکثار خوردن آن مورث خدر و فالج و سکته. *اعضاءالنفض* اکثار آن باعث عسرالبول و مداومت آن قاطع نسل و ضماد خشک کوبیده آن با سریشم ماهی جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف. *اعضاءالعین* اکتحال آب تازه آن جهت بیاض و تقویت باصره و جرب پلک و چشم و مانع نزول آب خصوصاً چون سرمه را بدان پرورده کنند. *اعضاءالغذاء* نفاخ و دیر هضم و مولد خلط غلیظه و عفن و اکثار آن مولد هیضه و چون قبول عفونت کند به زودی متعفن گردد به حد افراط و مسدد و مورث قولنج و درد معده و آشامیدن ساییده خشک آن رافع اسهال و ذرب و زلق الامعا. بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبخ آن با نمک و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و با کمثری تر و یا خشک خوردن و خوردن فلفل و زنجبیل پرورده و جوارشات مناسبه مانند فلافلی و کمونی و فلاسفه و امثال اینها و آشامیدن آب سرد بالای آن و همچنین با بیضه مرغ و یا با گوشت خوردن مضر و گویند از خواص آنست که هر حیوانی سمی کسی را که فطر مأکول خورده باشد بگزد و هنوز آن فطر در معده او باشد در او هیچ دوایی فایده نمی‌بخشد و تریاق سمی غیر مأکول آن چون کسی خورده باشد او را عرق سرد و ضیق النفس و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و ذبحه و قشعریره که از عوارض آنست طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ترب و آب پودنه و مری و بوره و نمک و سکنجبین یا فودنج جبلی یا سرگین خروس بچه با سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب انجیر با آب گرم با اندک سرکه و نمک و مرغ بچه و یا با سرکه و یا خوردن عسل بسیار است و تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلی و یا کمونی با شراب و یا با آب سداب و ضماد نمودن بر معده اضمده ملطفه و استعمال حقنه‌های حاده و بسا است که در یک روز بلکه در ساعت هلاک می‌گرداند و هر فطری که در زیر خم شراب رسته باشد پوست آن زهر کشنده و جوف خشک کرده آن مورث بیهوشی است چون اندکی از آن را بخورند و آنچه در بنگاله می‌شود خواه غیر مأکول خواه مأکول خوردن آن غیر مجوز زیرا که مأکول آن نیز خالی از سمیتی نیست.

◄فطراسالیون

به فتح فا و سکون طا و فتح را و الف و سین مهملات و الف و کسر لام و ضم یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و به فرنگی بطرسالی نامند.

ماهیت آن: کرفس کوهی است و آن را کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم آن سیاه طولانی شبیه به نانخواه و خوشبو و تند و بهترین اجزای آنست و مستعمل.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: *اعضاءالغذاء و النفض* قاطع لزوجات و محلل نفخ و بغایت مفتح و جهت درد پهلو و مغص و ادرار بول و حیض قوی الاثر و مخرج جنین و مبهی. *السموم* مقاوم جمیع سموم بارده و در جمیع افعال قوی‌تر از بستانی و سایر اقسام خود.

بدل آن: دو وزن آن تخم کرفس بستانی و جالینوس نیم وزن آن

افسنتین گفته و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که بالفعل تخم نبطی را به جای آن استعمال می‌کنند و آن مدور مایل به درازی و به قدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مایل به زردی و تند طعم و برگ نبات آن عریض و با اندک حدت و گل آن چتری شبیه به شبت است و در تنکابن واپلیهم نامند و این قسم را بعضی ضعیف‌تر از فطراسالیون دانسته‌اند و جمعی مثل آن و آن مدر عرق و رافع عرق النساء و تهیج و فرزجه آن مسقط جنین و در سایر افعال مانند اقسام کرفس است و در حرف کاف در کرفس انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد.

فصل الفاء مع القاف

◄فقع

به فتح فا و قاف و عین مهمله و به کسر فا نیز آمده.

در ماهیت آن اختلاف است جمعی از اقسام فطر و کمات دانسته‌اند و بعضی غیر آن و اصح آنست که از غیر اقسام فطر است و مدور به قدر نارنجی و کوچک‌تر از آن و اندک طولانی و در زیر زمین در مواضع سیلها و جاهای نمناک و قرب انهار و بعد از باران در زمینهای ریگزار و دامنه‌های کوه بسیار به هم می‌رسد و جایی که تکون می‌یابد زمین آنجا اندک بلند و بعضی منشق می‌باشد و کسانی که می‌دانند آنجا را می‌کاوند و برمی‌آورند و در بعضی جاها یک دانه و در بعضی چند عدد و به فارسی تشنج و به ترکی دنبلان نامند و آن شیرین لذیذ می‌باشد آن را پخته و یا بریان کرده می‌خورند بهتر از فطر مأکول است و در سالی که رعد و برق بسیار شود بسیار تکون می‌یابد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر.

افعال و خواص آن: نفاخ و بطی الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج اصلاح آن مانند اصلاح فطر است و ضرر آن را ندارد.

◄فقّاع

به ضم فا و فتح قاف مشدده و الف و عین مهمله لغت عربی است. به یونانی روفوس و روفونس نیز دیده شده و به رومی بقاعین و به فارسی بوزه نامند و گفته‌اند آن را فقاع از این جهت می‌نامند که کف آن را می‌گیرند و واحد آن فقاعه و به فارسی سوراک آب خوانند.

ماهیت آن: اسم انواع نبیذ است و طعم آن مرکب از اندک شیرینی و ترش و تلخی و حدت و آن مصنوع از اکثر حبوب می‌باشد مانند جو و برنج و ارزن و ذرت و نان حواری یعنی نان سفید فطیر با نعناع و کرفس و از مویز و خرما و شکر و نیشکر و عسل و امثال اینها نیز و گاه اضافه می‌کنند بر آن فلفل و سنبل الطیب و قرنفل و سداب و امثال اینها.

طبیعت آن: به حسب آنچه از آن می‌سازند مختلف می‌باشد و بالجمله ابرد همه شعیری پس خبزی و احر همه عسلی مفوه است پس عسلی غیر مفوه پس تمری یعنی خرمایی و اعدل همه زبیبی است که با حب الرمان سازند و کسی که اراده اصلاح و خوشبوی آن نماید باید که به غیر از مصطکی و برگ نعناع و قلیلی طرخون چیزی دیگر زیاده نکند.

افعال و خواص آن: ردی‌الغذا و نفاخ و مولد اخلاط غلیظه فجه و ریاح و مضر اعضای حیوانی و قوّت نافذه آن به حدی است که اگر عاج را در آن بخیسانند نرم گرداند و آسان گردد آنچه را خواهند از آن بسازند. مضر حجب دماغ و اعصاب را کمال مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جیّدالکیموس، کثیرالغذا بسیار موافق محرورین و مقوی احشا و معده و نفخ آن کمتر و بهتر متخذ از شعیر است و متخذ از شعیر مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع و مضر گرده و مثانه و متخذ از عسل از برای مبرودین مفید و نفخ و ریاح آن کمتر و چندان مضر به عصب نیست و متخذ از شکر اعدل از عسلی است و از برای معتدل المزاج موافق و سزاوار آنست که ناشامند آن را مگر ناشتا نیاشامند مگر وقتی که معده و نزد انحدار آن زیرا که در غیر این دو وقت طعام را فاسد می‌سازد و امّا عسلی و مفوه آن را مگر ناشتا و یا در اواخر بقایای طعام در معده کثیرالرطوبت باشد و آلوده به رطوبت لزجه باشد و باید که خبزی و شعیری آن را مفوه به مصطکی و سنبل الطیب و قاقله نمایند که نفخ آن را زایل گرداند و طرخون آن را لذیذ و حب الرمان نیکو می‌گرداند خصوصاً که آن را معطر سازند و در هر بیست رطل آن از هر یک از آن افاویه یک مثقال زیاده داخل نکنند و اگر چند برگ ترنج نیز داخل کنند بد نیست و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیّده آن.

◄فقاح

به ضم فا و فتح قاف و حای مهمله اسم جنس شکوفه‌ها است به عربی و فقاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافت و می‌یابد.

◄فقاح الکرم

شکوفه انگور است. به یونانی دوذاطیاطیون و به رومی انیکس طراخیون و به سریانی نفجی اوکبیشا و به فارسی ول نامند برّی و بستانی می‌باشد. بهترین آن برّی تازه آنست.

طبیعت آن: در اول سرد و خشک و با عطریت.

افعال و خواص آن: مقوی دل و معده و مسکن فواق و قی و عرق آن یعنی ماء مقطر آن در افعال قوی‌تر و لطیف‌تر از اصل آنست.



◀فقاح الملح

زهرة الملح است و نزد بعضی ابقر است و ماسرجویه گفته بر روی نمک معدنی چیزی شبیه به شوره تکون می‌یابد الطف اجزای ملح و قبض آن کمتر از آن است.

◀فل

به فتح فا و تشدید لام.

در ماهیت آن اختلاف است. بغدادی نوشته ثمری است هندی بقدر پسته و پوست آن شبیه به پوست بندق و پایین مغز آن مایل به زردی و سفیدی و بالای آن مایل به سبزی و برگ آن با زوایای بسیار با ساقی به قدر یک شبر و در موسم ربیع گل می‌آورد گلی زرد رنگ و خوشبو و به زودی برطرف می‌گردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است خواه به رأسه و خواه به ترکیب آن با نیلوفر که بیخ آن را شکافته نیلوفر را در آن گذارند و یا بالعکس یعنی پیوند نمایند آن را با نیلوفر و حکایت کرده در فلاحت که آن گلی است سفید خالص و برگ‌های آن مضاعف و محیط به دانه آن و اندرون آن زرد رنگ و چون پخته گردد سیاه شود و چون برگ‌های آن بریزد دانه آن طولانی گردد و سرخ براق و این هنگام آن را برشکین نامند و این نیلوفر هندی نیست و رته هم نیست و صاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته و سهو است او را.

طبیعت آن: به قول بغدادی گرم و خشک در سیّم و به قول انطاکی در دویّم گرم و معتدل و یا یابس در اول.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و منقی دماغ و ضماد آن مزیل صداع و استرخای عصب و آشامیدن آن جهت خفقان و غشی و استسقا و ریاح بواسیر شرباً و بخوراً و طلاءً و استعمال تخم آن موی را دیر سفید می‌گرداند و طحال و وجع کبد را برطرف می‌سازد شرباً و مالیدن برگ ساییده آن بر بدن باعث خوشبویی و عدم تولید شپش است و حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که یاسمین مضاعف را به هندی رای بیل نامند و تخم آن بقدر دانه نخودی است نه به قدر فندقی و آنچه بر فقیر بعد از تبتع بسیار در بلاد هند معلوم گردیده آنست که فل به فتح فا معرب از پهل هندی است و آن میوه‌ای است مشهور و در بلاد دکهن و بنگاله به هم می‌رسد بسیار خوشبو شبیه به بوی گلاب و لهذا آن را گلاب پهل می‌نامند و آن در اول سرد و تر و مقوی قلب و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و تخم آن به نحوی است که صاحب تحفه نوشته منقول از بغدادی و مؤلف گوید یحتمل که گلاب جامون باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه به آنست و گلاب جامون در حرف جیم در جامون ذکر یافت و تخم آن دو قسم می‌باشد بعضی سبز پسته‌ای رنگ و بعضی سفید.

◀فلز

به کسر فا و سکون لام و زای معجمه در لغت به معنی سفید روی و مس سفید است که از آن ظروف ریخته می‌سازند و مفرغ نیز نامند و فلز به تشدید زای معجمه و کسر لام به معنی ریم آهن و ریم معادن گدازنده است و هر گوهری که در کان خیزد و در اصطلاح آن را اجسام معدنی نامند و هر یک را معدنی مخصوص است و وزن هر یک متفاوت اعم از آنکه متطرق بالفعل باشد یا بالقوه که با اعمال مخصوصه قابل گداز و تطرق یعنی چکش گیر گردد و اقسام متطرق را مطلقاً متطرقات و معدن سبعه نامند و فی‌الحقیقت هشت نوع‌اند که از هفت معدن حاصل می‌شوند: اول طلا دویّم نقره سیّم قلعی چهارم سرب پنجم آهن ششم روی توتیا هفتم مس هشتم روی و هر دو از یک معدن حاصل می‌گردند و جهت اختلاف و تعددشان تفاوت و اختلاف وزن هر یک است امّا مس از گداز جسم معدنی به هم می‌رسد و روی خود در معدن به هم می‌رسد و از این جهت او را به فارسی روی و مس رست نامند و به یونانی طالیقون و آن در نهایت زردی است و از تاب آتش سیاه می‌گردد و لهذا به عربی آن را صفر نامند و مس دو نوع می‌باشد یکی سرخ و یکی مایل به زردی و هر دو در وزن سبکتر از روی‌اند و مس سرخ نرم‌تر از مس مایل به زردی است و از فرنگ که معدن آنست سه نوع می‌آورند یکی قلمها و آن نرم سرخ اعلا است دویّم تختهای بزرگ و این در خوبی و سرخی از آن کمتر و سیّم قرصهای بزرگ پهن و این از همه زبون‌تر است و از مس سفید نیز ظروف ساخته می‌آورند ولیکن این شکننده است و متطرق نیست و بعد از یک دو سال زرد کم رنگ می‌گردد و متطرق بالقوّت سیماب است که با اعمال مخصوصه متطرق و قابل گداز می‌گردد پس فلز نه نوع شدند و معدن هشت با سیماب و چون روی کمیاب است اکثر اشتباه به مس زرد می‌نمایند.

طبیعت و افعال و خواص هر یک در جای خود مذکور شد و می‌شود.

◀فلفل

به ضم فا و سکون لام و ضم فا و سکون لام و به کسر هر دو فا نیز آمده معرب پلپل فارسی است و به سریانی پلپلی و به یونانی بشوریقون و ارنیفس نیز و به هندی مرچ و کلمرچ یعنی فلفل گرد نامند.

ماهیت آن: ثمر هندی است یعنی در بعضی بلاد هند و بنگاله و جزایر ملک دکهن به هم می‌رسد و نبات آن دو نوع شنیده شده یکی شبیه به نبات دارفلفل و لبلاب و بر مجاور خود می‌پیچد یعنی از قبیل نجم و بیاره و برگ آن شبیه به برگ تانبول و از آن



کوچک‌تر و در ملاست از آن کمتر و صنوبری شکل شبیه به برگ لبلاب و از آن ضخیم‌تر و تند طعم با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل است خوشه‌دار و در هر خوشه ده بیست دانه متصل به هم شبیه به خوشه بقم و توت بزرگی و به طول یک دو بند انگشت و دانه‌های آن به خامی سبز و بعد از رسیدن بنفش و بزرگ‌تر از دانه گشنیز و به قدر نخودی کوچک و به چوبهای بسیار باریک و پیوسته به خوشه آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین‌دار می‌گردد و دویّم نبات آن بقدر دو سه ذرع و برگ آن شبیه به برگ عنب الثعلب و از آن در طول اندکی بلندتر و در عرض کمتر یعنی باریک‌تر و بلندتر و با حدت و اندکی تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه به خوشه عنب‌الثعلب و ذرت ولیکن بزرگ‌تر از خوشه عنب‌الثعلب و کوچک‌تر از خوشه ذرت و دانه‌های ثمر آن مانند دانه‌های ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید نیز می‌باشد شاید همان سیاه باشد که به سبب سودن دانه‌ها به هم در حمل و نقل بسته‌ها پوست سیاه دانه‌های بسیار رسیده آن جدا گشته سفید می‌گردد و درختی علیحده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده شده که پوست سفید نیز می‌باشد و درخت آن جدا است ولیکن شبیه به هم و این قلیل‌الوجودتر از پوست سیاه و پوست نوع سفید آن نازک‌تر و شکنج آن کمتر و اندک املس و گویند برّی و بستانی می‌باشد برّی آن قوی‌تر از بستانی و بهترین آن حادالعطم و رایحه آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آن است.

طبیعت: سیاه آن در آخر سیّم و سفید و یا مقشر از پوست سیاه آن در اول سیّم گرم و خشک و شیخ الرییس(ره) فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته.

افعال و خواص آن: محلل و جذاب و جالی و مسخن و منقی بلغم و با قوّت تریاقیت. *اعضاءالرأس* مقوی حافظه و اعصاب و جهت علتهای عصب بسیار مفید و خاییدن آن با مویز جهت جلب و دفع رطوبات دماغ و معده و تدهین به دهن جوشانیده آن در آن جهت فالج و خدر و جمیع امراض بارده رطبه و رفع قشعریره تبهای بارده و به دستور آشامیدن آن با ادویه قابضه جهت امراض مذکوره و طلای مطبوخ آن در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان و به دستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند و همچنین سنون بدان به جهت درد دندان کرم خورده. *اعضاءالغذاء* آشامیدن آن قاطع بلغم و مسخن و مقوی معده و جگر و هاضمه و مشهی و رافع آروغ ترش و ملطف اغذیه غلیظه و خلط غلیظ و مرقق خون غلیظ مبرودین و دافع جذام و ریاح و مغص و با برگ غار تازه جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن مانع قولنج ریحی و بلغمی. *العین* اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلای بیاض آن و ناخنه. *اعضاءالصدر* جهت دفع سرفه بارد رطوبی و ضیق النفس و اوجاع صدر و ربو و با عسل جهت خناق بلغمی و تنقیه ریه و منع اجتماع رطوبات لزجه و بلاغم در سینه بدستور با لعوقات و حریره‌های مناسبه. *اعضاءالنفض* مدر بول و حیض و با ادویه قابضه جهت تقطیرالبول و ادرار بول و حیض و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل. *الباه* آشامیدن آن با شیر و شکر جهت تقویت باه. *الاورام و البثور و الزینه و غیرها* ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رفع داخس و برص ناخن و جذام و با حنا جهت رویانیدن ناخن زایل شده از قوبا و غیر آن با تکرار عمل و مداومت و به دستور با پیه مرغ و با آرد باقلا و نخود جالی بهق و با نطرون به نهایت جالی بهق و سرخ کننده رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی در موضع داءالثعلب که به قوّت تمام بمالند و با محللات جهت تهبج ریحی و با مرهم داخلیون جهت تحلیل اورام بلغمی. *آلات المفاصل* مسخن عصب و عضلات به حدی که معادل آن نیست دوایی. *السموم* بادزهر سموم و آشامیدن آب جوشانیده کوبیده آن در آن جهت دفع سمیت مارگزیده و عقرب گزیده و افیون خورده که مکرر بیاشامند و قی کنند تا اثر سمیت باقی است و جهت سموم بارده مطلقاً و سمیت بیش نیز مفید و تدهین به دهن آن نیز و حکمای هند می‌گویند چون بیش را مکرر با فلفل و آب زنجبیل تازه سحق بلیغ نمایند رفع سمیت آن می‌شود و گفته‌اند چون مار گزیده آن را بخاید اگر حدت آن را دریابد زهر در آن چندان اثر ننموده و اگر درنیابد زهر بسیار در آن عمل نموده و این امتحان قوی است از برای استخلاص از سم و یا تأثیر آن که تا به چه حد است.

المضار: مصدع محرورین و مخشن صدر و حلق و مضر جگر حار و گرده و کسانی که خون در ابدان ایشان وفور نداشته باشد و جهت جراحت باطنی و المی که در مجاری بول داشته باشند و مجفف منی و در فصل گرما و جوانان محرورالمزاج را و امراض حاره حاده، **مصلح** آن ادهان بارده و در مبرودین عسل مصفی.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

بدل آن: زنجبیل و دارفلفل است و سفید آن بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم از سیاه آن. بدل سیاه آن یک و نیم وزن آن سفید و جوارشات فلافلی و دهن الفلفل و مخلل و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◄فلفل السودان

به ضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون.

ماهیت آن: گفته‌اند دانه‌ای است املس شبیه به حلبان و غلاف



آن مانند غلاف آن و تند طعم با اندک تلخی و نبات آن ثمنشی کوچک و منبت آن بلاد حبش و سودان است و از آنجا به مصر می‌آورند و اهل بلاد به جای فلفل مستعمل دارند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل محرک باه و جهت درد دندان و حرکت آن و قولنج و ایلاوس نافع.

مضر حلق، **مصلح** آن عناب و معدل مبرودین.

مقدار شربت آن: تا دو درم و حکیم میر عبدالحمید نوشته که به هندی آن را کاچ مرچ نامند و نبات آن مابین شجر و گیاه تا به دو ذرع است و نهایت سه ذرع و برگ آن مانند برگ ریحان سبز و گل آن سفید مانند گل آلوچه و از آن بسیار ریزه‌تر و ثمر آن طولانی تا به قدر دو بند انگشت و مستدیر صنوبری شکل مخروطی طرف متصل به شاخ غلیظ‌تر از طرف بالای آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ براق می‌گردد و تخم آن سفید شبیه به تخم جوز ماثل و از آن کوچکتر و آن ثمر در غایت حدت با اندک تلخی است و در خواص مانند دارفلفل و حرارت این زیاده از آن است و پختن ماهی بدان مصلح ضرر ماهی است و در خواص دیگر به نحوی است که صاحب **تحفة المؤمنین** نقل از بغدادی و انطاکی نموده و نوشته و مؤلف گوید کسی که گاهی آن را نخورده و محرورالمزاج باشد به مجرد رسیدن آن به زبان او و یا به چشم او سوزش بسیار می‌کند و تورم به هم می‌رساند و نیز نوعی دیگر از فرنگ تخم آن را می‌آورند و در بنگاله در بعضی باغچه‌ها می‌کارند برگ آن از آن اندک عریض‌تر و ثمر آن مدور به قدر آلوی سیاه و پوست آن بعد از رسیدن سرخ و با شکنج می‌باشد و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست.

◀فلفل الماء

ماهیت آن: فلفلی است که در آبهای ایستاده غیر جاری می‌روید و لهذا آن را فلفل الماء نامند. برگ آن شبیه به برگ بید و نرم نازک و ساق آن پر گره و شاخهای آن به قدر ذرعی و دانه آن ریزه و مجتمع شبیه به خوشه و طعم آن تند شبیه به طعم فلفل و بی‌عطریت و بعضی عوض فلفل و افاویه خشک آن را با زیت سوده در اطعمه استعمال می‌نمایند و قایم مقام آنست و آنها را خوش طعم و رایحه و سریع الهضم می‌گرداند و بیخ آن طولانی و بی‌منفعت.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: *اعضاءالغذاء* مسخن معده و جگر و هاضم شرباً و ضماد برگ و ثمر آن محلل اورام بلغمیه و صلبه برآمده و رافع آثار و کمنه الدم تحت عین. *الزینه* ضماد بیخ آن جهت رفع کلف و نمش مزمن صلب قوی الاثر.

مقدار شربت آن: تا دو درم است.

◀فلفل مویه

به ضم میم و سکون واو و فتح یا و ها به هندی پیپلامول به لام و پیپلامور به رای مهمله نیز نامند و مول و مور به لغت اهل هند اسم بیخ است و پیپل نام دارفلفل یعنی بیخ دارفلفل و دارفلفل در حرف الدال ذکر یافت.

ماهیت آن: بیخی است گره‌دار و بعضی متشعب و اغبر و مغز آن سفید و ریشه‌دار و تند طعم و بهترین آن تازه سفید تند طعم سنگین صلب آنست و در طبیعت و خواص و مقدار شربت و مصلح قریب به دارفلفل.

امراض الرأس سعوط آن جهت صرع و سکته و خاییدن آن به تنهایی و یا با مویز و یا غرغره آن با طبیخ مویزج جاذب و قالع بلغم از دماغ و جهت امراض مذکوره نافع. *اعضاءالغذاء و النفض و غیرها* مشهی طعام و هاضم آن و حرارت معده را برافروزد و جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال و ورک و عرق النساء و نقرس و اوجاع بارده و ریحیه و تشنج شدیدالنفع و قوی‌تر از دارفلفل شرباً و ضماداً.

بدل آن: به وزن آن نارمشک و دو ثلث آن سورنجان و ثلث آن مغز حب القرطم و دارفلفل نیز گفته‌اند.

مضر محررین و مقلل نور بصر و منی است.

فصل الفاء مع النون

◀فنجیون

به فتح فا و سکون نون و کسر جیم و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و فنجریون نیز آمده.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ لبلاب کبیر که آن را قسوسی نامند و از آن بزرگتر و از هفت عدد زیاده نمی‌شود و طرف ملاصق بر زمین آن سفید و طرف بالای آن بسیار سبز و با زواید و زوایای بسیار و در بهار از میان برگ‌های آن ساقی می‌روید بقدر شبری و گل آن زرد و زیاده بر ده روز نمی‌ماند و لهذا تصریح نموده‌اند که بی‌گل و بی‌ساق می‌باشد و بیخ آن باریک و در مواضع نمناک به هم می‌رسد تند طعم و تلخ و با قبض و تازه آن مستعمل و خشک آن را حدت و تلخی زیاده. نواب علویخان معتمدالملوک قدس سره نوشته‌اند یمکن این نبات صنفی از تنباکو باشد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل ریاح. *الصدر* نگاهداشتن قلیلی از



بیخ و برگ آن در دهان جهت سرفه مزمن و ضیق النفس و نفس انتصاب و ربو و قرحه سینه و تحلیل ریاح و بخور خشک آن و استنشاق دود آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و گشاینده اورام دملها و التیام دهنده زخم‌ها و حمول آن با عسل مخرج جنین زنده و مرده است.

◄فنک

به فتح فا و نون و کاف لغت عربی است و به فارسی دله و به ترکی قرقاس نامند.

ماهیت آن: پوست حیوانی است از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آورند و رنگ آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوست حیوانات است بغدادی گفته گوشت آن شیرین است و بعضی گفته‌اند فروثعلب روس است و بعضی گفته‌اند پوست نوعی از گربه است و انطاکی گفته پوست طایری است سفید رنگ بسیار نرم و از آن پوستین می‌سازند بسیار سفید می‌باشد.

طبیعت آن: به قول انطاکی گرم در سیّم و معتدل و یا خشک در آن.

افعال و خواص آن: پوشیدن آن مسخن بدن و ملطف و محلل اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و نافذ حمیات و نرمی بشره و بخور آن جهت طرد هوام نافع و گوشت آن ردی و در آن منفعتی نیست و به قول انطاکی و غیر آن گرم و معتدل‌تر از سمور و سردتر از آن و گرم‌تر از سنجاب و قاقم.

افعال و خواص آن: پوشیدن آن موافق جمیع امزجه خصوصاً پیران و اطفال را و خوردن گوشت آن مغثی است.

فصل الفاء مع الواو

◄فوّ

به ضم فا و سکون واو مشدده لغت یونانی است و به یونانی بثوریدوس و فوله نیز و به لسان اهل خوارزم زوله و به فارسی شیستره و بیخ سنبل و به هندی چهال کری نامند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به انوسالیون یعنی کرفس جبلی عظیم الورق و ساق آن زیاده بر ذرعی و املس و مجوف مایل به بنفشی و پر گره و گل آن شبیه به نرگس و از آن بزرگتر و رنگ آن سفید بنفشی آمیخته و بیخ آن سطبر اشقر و انتهای آن با شعبه‌های کج در هم بافته و مانند بیخ اذخر و ریشه‌های خربق و بوی آن شبیه به بوی سنبل رومی و لهذا آن را ناردین برّی نامند و منبت آن بلادی است که آن را نبطس از ساحل بحر اسود یعنی بحر روم نامند و مراد از مطلق آن و مستعمل بیخ آنست و دو نوع می‌باشد کبیر و صغیر. کبیر را به فرنگی فوباکینوم و صغیر را فوباروم گویند بهترین آن بیخ باریک اشقر خوشبوی شبیه به بوی سنبل است و گفته‌اند بلکه خود بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن زبون و گفته‌اند بیخی است یاقوتی رنگ و اندرون آن بعد از شکستن زرد رنگ و طعم بیخ و برگ آن شبیه به کرفس جبلی و آن را مغشوش به بیخ آس می‌نمایند و فرق با آن آنست که بیخ آس بی‌بو و صلب است و این خوشبو و نرم.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و محلل ریاح. *اعضاءالصدر و النفض و غیرها* آشامیدن یابس و طبیخ آن جهت علل بارده سینه و درد پهلو و مغص و سپرز و ادرار بول و حیض و عرق النساء و تنقیه عرق و با قوّت تریاقیه و ضماد آن جهت داء الثعلب مفید.

مضر گرده، **مصلح** آن عسل و رازیانه.

بدل آن: کبابه.

مقدار شربت از جرم آن: یک مثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است.

◄فودنج

به ضم فا و سکون واو و فتح دال مهمله و به معجمه نیز آمده و فتح نون و جیم معرب از پودنه و یا پودنگ فارسی است و فوتینج به تای مثناة فوقانیه به جای دال نیز آمده و به سریانی هیزارنا و به یونانی فونیاثا و فیلا نیز و به رومی اربقانون و به عربی حبق نامند.

ماهیت آن: سه نوع است: برّی و جبلی و نهری. برّی آن را به یونانی علیجن و اهل اندلس بلاثه و مصر فلیه و اهل شام صعتر گویند و ساق آن متفرق و تندبوی با عطریت و برگ آن ریزه مایل به استداره و نازک و نرم و طعم و رایحه آن شبیه به فودنج نهری است و با حدت و تلخی کمی و تخم آن شبیه به تخم ریحان.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بغایت ملطف. *اعضاءالراس و الغذاء و النفص و غیرها* جهت کزاز و تنقیه فضول سینه و معده و سوزش آن و فواق و غثیان و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض و اسهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع هوام سمی و فرزجه آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابت آن. *الفم* سنون سوخته آن جهت تقویت لثه. *القلب* بوی آن رافع غشی.

مضر امعا، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: نصف وزن آن پودنه نهری و نیز نوعی از پودنه برّی را برگ دراز و نرم مایل به سیاهی و گل آن خوشبو و تند مایل به



زردی و در جمیع افعال ضعیف‌تر از اقسام پودنه است و **فودنج جبلی** را به یونانی قطمین و بعضی علیجن اغریا و به فارسی پودنه کوهی نامند و گویند مشکطرامشیع است.

ماهیت آن: نبات آن بسیار تند در طعم و بو و برگ آن از برگ برّی بزرگ‌تر و سفید رنگ مزغب مانند صوف و برگ مشکطرامشیع شبیه به برگ صنفی از نمام که سوسنبر نامند و ساق آن بزرگتر از شاخ‌های آن و سرخ رنگ و بی‌گل و بوی برگ آن شبیه به بوی سوسنبر و چون خشک گردد شبیه به ریحان خشک گردد و مشکطرامشیع در حرف میم مذکور خواهد شد.

فودنج نهری: ضومران و حبق التمساح و به یونانی قالامینی نامند و به فارسی پودنه بستانی و دو نوع می‌باشد: نوعی را برگ مانند ریحان کوهی و ضخیم‌تر و خشن‌تر از برّی و شاخه‌های آن پر گره و باریک و بر زمین پهن و گل آن بنفش و در کنار آبها و بساتین روید و نوعی شبیه به نعناع و برگ آن درازتر از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو رنگ آن مایل به زردی و ساق آن قوی‌تر و چون در بستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع می‌شود و بهترین هر یک تازه خوشبوی آنست و جبلی اقوی از برّی و برّی از نهری و نهری کثیرالوجودتر از دو نوع دیگر و نصاری قدس شاخ‌های آن را در اعیاد بر سر می‌زنند مانند تاج و در آب نیز می‌اندازند در آن ایام.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: با قوّت تریاقیت و جوهر لطیف. ※الاذن※ قطور آب آن نیمگرم جهت کری که در گوش به هم رسیده باشد. ※اعضاءالصدر و غیرها※ آشامیدن طبیخ آن جهت نفس انتصاب و داءالفیل و تب بلغمی و سوداوی و جذام و جرم آن با عصاره تازه آن با عسل مدر بول و عرق و با شراب جهت هیضه و فتق عضل و با سکنجبین و یا رب و یا شربت انار جهت رفع غثیان و قی صفراوی و فواق و نطول آن جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول برگ آن جهت احتباس حیض و قتل جنین و ضماد پخته آن در شراب جهت رفع آثار سیاهی جلد و عرق النساء. ※السموم※ آشامیدن آن با شراب جهت سموم و ضماد خشک آن بر مواضع لسع هوام موجب تقرح و جذب سمیت آن. ذرور آن در مواضعی که کرم متکون شده باشد رافع آن.

مضر باه و گرده، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: یک درهم.

بدل آن: نعناع و نزد بعضی قردمانا است.

◄فوذج

به ضم فا و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم معرب از فوده فارسی است.

ماهیت آن: مایه مری و بعضی ترشیها است و آن را از آرد گندم و آرد جو می‌سازند تا خشک گردد و عندالحاجت به کار می‌برند و در قرابادین کبیر نیز صنعت آن تحریر یافت و در مری نیز.

افعال و خواص آن: ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت جرب و خارش بدن و نضج دمامیل و تحلیل اورام مفید جهت آنکه محلل قوی است و بعضی در آن ادویه خوشبو با سرکه اضافه می‌نمایند به حسب احتیاج و مطالب و خوشبو و در آفتاب مدتی می‌گذارند تا به عمل آید.

◄فوفل

به ضم فا و سکون واو و فتح فا و لام و به فتح اول نیز آمده. گویند معرب از کوبل هندی و به سریانی فوفلا و به رومی اورسیمون و به یونانی ضیموطوس و به هندی سپاری نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است که در دکهن و بنگاله به هم می‌رسد و درخت آن باریک و بلند تا به ده بیست ذرع است و به قطر یک شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخها رسته شبیه به شاخ‌های نارجیل و نخل و از آن کوتاه‌تر و برگ‌های آن نیز شبیه بدان ولیکن کوچک‌تر و باریک‌تر و ثمر آن در خوشه مانند خوشه خرما و کوچک‌تر از آن و پوست دانه‌های آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ رنگ و بعد از خشک شدن سیاه می‌گردد و بعد از رسیدن خوشه‌های آن را بریده دانه‌های آن را جدا کرده خشک نموده آنچه خوب رسیده است در آب جوش می‌دهند و پوست آن را جدا می‌کنند و آن پوست خشبی لیفی است و اندک ضخیم و این فوفل را به هندی سپاری چهالیه نامند یعنی پوست جدا کرده زیرا که پوست اخشاب و میوه چینی را به هندی چهال گویند پس آن دانه‌ها را خشک می‌نمایند و هر یک به قدر جوز بوا کوچک‌تر و بزرگ‌تر از آن بعضی مدور و بعضی اندک مفرطح و بعضی صنوبری شکل خواه طولانی خواه غیر طولانی و پوست آن اندک جوزی رنگ می‌باشد و آنچه به کمال رسیده و با پوست آن را نگاه می‌دارند کوهه نامند و نیز مطلق غیر مقشر خام تازه خشک ناکرده را کوهه خوانند و فوفل مطلقاً دو قسم می‌باشد بنگالی و دکهنی و هر یک نیز بر چند قسم و از بنگاله آنچه مقشر و خشبیت و زمختیت آن کمتر و مغز آن سفید با رگه‌های زرد مایل به سرخی تیره و ریشه آن شبیه به ریشه مغز نارجیل و مدور و صنوبری شکل است آن را سپاری چهالیه نامند و اهل بنگاله و هند قاطبه ورق کرده یا ریزه ریزه به قدر نخود کرده آن را با برگ تانبول می‌خورند و آنچه بسیار زمخت و خشبی و تمام آن سرخ رنگ است آن را چکی نامند و



این بیشتر مستعمل در سنونات است و قسم اول بهتر و در همه بلاد بنگاله می‌شود ولیکن به وفور چاندپور و نواح آن که دهی است از ده‌های بنگاله قریب به جهانگیر نکر جای دیگر نیست و در آنجا سالی قریب یه یک روپیه بیشتر تجارت آن می‌شود و دکهنی آن نیز اقسام است بهترین همه آن قسمی است که چکنی دکهنی نامند یعنی چرب و آن پهن سپاری می‌باشد و کم ریشه و نازک و زمختی آن کمتر و در خامی آن را مکرر در آب جوش می‌دهند پس چیزی سنگین بر آن می‌گذارند یا در مطرقه اندک می‌کوبند تا پهن گردد پس بریده و در عرض دو پارچه کرده در شیر گاو چند مرتبه جوش می‌دهند پس در آب با کات هندی پس برآورده خشک نموده خوب می‌مالند دانه‌های آن را تا براق گردد و از آن آنچه لطیف چرب نازک باشد که چون قطعه‌ای از آن را در دهان نگاهدارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ بی‌ریشه باشد قسم اعلی و اول نامند و آنچه نه چنین باشد به مراتب از آن پست‌تر و نیز قسمی از دکهنی دانه‌های آن مدور صنوبری شکل می‌باشد سرخ رنگ بسیار زمخت و این را چکی دکهنی نامند ولیکن این بهتر از چکی بنگالی است و استعمال این در سنونات اولی است و بعضی مردم از قسم بنگالی اعلی به دستور چکنی دکهنی در هنگام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوش داده چکنی می‌سازند ولیکن به خوبی دکهنی نمی‌شود بلکه مانند قسم پست آن نیز و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع می‌باشد: یکی سرخ به سیاهی مایل مخروطی شکل مایل به استداره با عفوصت بسیار با اندک تلخی و این را چکی می‌نامند و این در سنونات مستعمل، دویّم تیره رنگ مفرطح و کم عفوصت و این را چکنی می‌نامند و بعض متمولین با برگ تانبول می‌خورند و بعضی به تنهایی، سیّم رنگ ظاهر آن اندک سرخ رنگ بزرگ دانه و باطن آن سفید و این را سپاری چهالیه نامند و این را عموماً همه کس با برگ تانبول که پان نامند می‌خورند، نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک رخو با اندک چربی شبیه به طعم نارجیل ولیکن به چربی نارجیل نیست و در غلافی شبیه به غلاف بلوط و از آن تیره‌تر و این را سپاری کهوپریه گویند یعنی شبیه به مغز نارجیل خشک که به هندی کهوپره نامند و این قسم قلیل‌الوجود است بلکه فی‌الحقیقت سه نوع است و نوع اول نوع علیحده نیست و در میان نوع سیّم دانه‌ها بدان صفت گاهی یافت می‌شود و یا آنکه بعضی اشجار که یبوستی بر آنها غالب باشد ثمر آنها چنان می‌شود و بالجمله بهترین همه سنگین نو کرم ناخورده آن است و از نوع دکهنی چکنی براق آن که چون در دهان گذارند زود بخیسد و نرم گردد و عفوصت نداشته جرم آن الطف باشد.

طبیعت مطلق آن: در دویّم سرد و خشک و شیخ الرییس در سیّم نوشته و در قوّت قریب به صندل.

افعال و خواص آن: قابض و رادع و مانع صعود ابخره به دماغ و مستحکم کننده اعصاب و رافع رطوبت دهن و سستی اعصاب و اعضا و وثی و قلاع و امراض حاره دهان و سستی اسنان و لثه و سیلان خون از آن و رافع درد پهلو و مقوی دل و اعضای مسترخیه و معده و حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سرخ آن تا دو درهم مسهل به عصر به رفق و غیر مفرط و مدر بول و حیض زیاده از سنبل هندی و رومی چون در آب جوش دهند و صاف نموده آب آن را بیاشامند. **مضر** صاحبان سنگ گرده و مثانه و قولنج و مخشن سینه، **مصلح** آن کثیرا. اکتحال آن جهت طرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب رمد و جرب آن مفید.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

بدل آن: به وزن آن صندل سرخ و نصف آن آب گشنیز سبز است و مضغ آن جهت خوشبویی و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و دندان و به دستور مضمضه به طبیخ آن و ضماد آن جهت ورم حار غلیظ نافع و فوفل نیم رس خشک ناشده را اگر بخورند دوران سر و خفقان آورد، مصلح آن آشامیدن آب سرد است و در گوشها از دهن هوا دمیدن.

◄فوّه

به ضم فا و تشدید واو مفتوحه و ها و به عربی عروق الصباغین و فوّه الصبغ و به یونانی دودرلوس و به فارسی روناس و رودک و رودانک و به هندی مجیته و به فرنگی روبیه و فوه صغیر را به لاطینی البیسم و به بربری روبیه منور نامند.

ماهیت آن: بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و دو نوع می‌باشد برّی و بستانی و ثمر آن مدور و بعد از رسیدن سیاه می‌گردد و نبات آن کوچک و خشن و از یک شاخ زیاده ندارد و برگ‌های آن مستدیر و ثمر آن در میان برگ‌ها مجتمع و در آن تخم آن و منبت آن سنگلاخها و زمینهای صلب و مستعمل بیخ آن و بهترین آن تازه و رنگین و سرخ آن.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سدد. *اعضاءالرأس و الغذاء و النفض* آشامیدن آن با عسل جهت فالج که بیحسی عضو باشد و جهت لقوه و سستی اعضا و یرقان و تقویت معده و ادرار بول غلیظ بسیار و حیض و شیر و عرق النساء و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جگر و سپرز و یک درم آن با دو درم ریوند چینی با یک پیاله نبیذ جهت ضربه و سقطه و ثمر آن با سکنجبین جهت ازاله سپرز و تنقیه جگر و تفتیح سده آن هر دو و همچنین سایر اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانیه و



سعفه و حزاز و قوبا و بهق و رفع آثار جلد عارض از ضربه و سقطه و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و لک‌هایی که در صورت از آفتاب به هم رسیده باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلد. ※السموم※ خوردن ساییده آن با طعام به جهت گزیدن سگ دیوانه و برگ و شاخ و ثمر آن به تمامی رافع سم هوام و هر جزوی از آن به تنهایی نیز همین اثر دارد.

مضر مثانه به سبب قوّت ادرار قوی که دارد و مورث بول‌الدم، **مصلح** آن کثیرا. مضر سر و مصلح آن انیسون.

مقدار شربت آن: یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال.

بدل آن: کبابه به وزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث آن مویز سیاه نیز گفته‌اند و گفته‌اند شارب آن باید که هر روز به حمام رود و بدن خود را بشوید و تعلیق نبات آن به تمامی ساق و برگ و گل و ثمر و بیخ در خانه جهت دفع چشم بد و مربوط آن در پارچه قرمزی بر گردن حیوانات مانع حدوث امراض و مجفف و جالی قروح و جرب آنها است.

فصل الفاء مع الهاء

◄فهد

به فتح فا و سکون ها و دال مهمله اسم عربی یوز است و به هندی چیته و به ترکی پارس نامند. جمع آن فهود آمده.

ماهیت آن: حیوانی است از جمله سباع شکاری قابل التعلیم شبیه به نمر در رنگ و شکل و از آن کوچکتر و به مقدار سگ بزرگی و کثیرالنوم و غضب و ماده آن جلدتر و شکار کننده‌تر از نر آن و بزرگ آن سریع التعلیم‌تر از کوچک آن و چون مریض گردد و گوشت سگ بخورد شفا یابد و آن را موانست به غنا و مزامیر و محبت با خمر است و اول کسی که صید به آن نموده یزید ابن معاویه بود علیهما ما علیهما.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: در حرف الیاء مع الواو در یوز مذکور خواهد شد. گفته‌اند چون بول آن را در سوراخ موش بریزند موش از آن مکان بگریزد و چون کسی را بگزد به دندان و یا به ناخن تدبیر آن تدبیر شیر و سنور وحشی گزیده است و مذکور شد.

فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیه

◄فیروزج

به فتح فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و فتح زای معجمه و جیم معرب پیروزه فارسی است.

ماهیت آن: سنگی است رنگ آن مرکب از زرقت و خضرت به رنگ آسمان و معدن آن نیشابور و خجند و کرمان و آذربایجان و جبال فارس و نواحی شیراز و در جبال بهتنت نیز مشهور و بهترین همه نیشابوری کهنه بزرگ رنگ صاف یکسان آنست که در صفای هوا صاف و در کدورت آن کدر گردد که ابواسحاقی نامند زیرا که هشت نوع می‌باشد و بعد از آن فتحی و ازهری پس سلیمانی پس درنوبی پس آسمان‌گونی که آن را خاکی نیز نامند پس عبدالحمیدی پس اندلسی پس گنجینه و این بدترین همه انواع است چنانچه از جبال بهتنت که می‌شود از این نوع است و ماده تکون آن کبریت جیّد است و زیبق قلیل به قدر خمس آن که انعقاد از برودت یافته باشد به نظر زحل و شمس و در مدت هفت سال به کمال رسد و آنچه از معدن کرمان و شیراز به هم می‌رسد مایل به سفیدی است که شبانکی و شیربوم گویند و آنچه در نیشابور و غیر آن به هم می‌رسد مایل به نیلی بود و نیل بوم نامند و مجموع آن از بوی مشک و رسیدن عرق و چربی بد رنگ و فاسد می‌گردد به حدی که تمام آن بد رنگ و فاسد می‌شود و آن زمان آن را مرده نامند و گفته‌اند در این زمان چون معدن نیشابور خراب است به جای آن فیروزه کرمانی را مستعمل دارند و آن به سبب رخاوت و تخلخل به زودی به رسیدن چربی و عرق و غیره فاسد و بد رنگ می‌گردد.

طبیعت آن: در اول سرد و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: مفرح و با قوّت تریاقیت. ※اعضاءالرأس و الصدر و الغذاء و النفض※ اکتحال آن جهت نشف رطوبات چشم و دمعه و بیاض و تقویت روح و باصره و رفع شبکوری و فتق طبقه قرنیه و سایر طبقات حادثه از ضربه و ورم خواه به تنهایی و یا با ادویه مناسبه هر یک و با عسل جهت صرع و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و به تنهایی و یا با ادویه مناسبه و یا تراکیب معاجین و غیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و اسهال و قرحه امعا و سایر جراحات باطنیه و قروح وسخه. ※السم※ بادزهر جمیع سموم نیم درم آن و یک درم آن با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیه مجرب.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا. ارسطاطالیس گفته هر گوهری که از رنگ خود تباه گردد پوشیدن آن بد باشد.

مقدار شربت آن: نیم درم.

※الخواص※ گفته‌اند تعلیق آن مقوی قلب و مانع خوف و فیروزی بر خصم و دارنده آن از غرق در آب و رسیدن صاعقه به آن محفوظ ماند و تختم بدان مانع نزدیک شدن مار و عقرب است به صاحب آن و نگاه کردن بر آن بسیار باعث تقویت نور باصره و دیدن رویت هلال بدان باعث یمن و برکت و چون با اجسام



نرم بگذارند صلب گرداند و مکلس آن تکلیس معادن و تثبیت نفوس هاربه نماید.

◄فیل

به کسر فا و سکون یا و لام معرب از پیل فارسی است و به هندی هاتی و هتهی و گج نیز به فتح کاف عجمی و جیم و به فرنگی آل فانطه و بانکریزی الیفین نامند.

ماهیت آن: حیوانی است معروف بسیار کبیرالجثه اکبر از کل حیوانات و از جمله مسوخات شمرده‌اند به این معنی که به صورت آن بعض از امم عاصیه سالفه مسخ گشته‌اند و بعد از سه روز مرده‌اند و انواع می‌باشد از کمریه و مرکه و غیر اینها و مجنس از اینها و کمریه کبیر جثه و با دست و پاهای اندک کوتاه و مرکه بلند و تا هفت ذرع دست از ناخن دست تا استخوان شانه آن و از این زیاده و نر آن را دو دندان بلند قوی می‌باشد از دو طرف دهن آن بر آمده و خم دار به طرف بالا و بعضی را تا مقدار سه چهار ذرع دست و زیاده هم بلند می‌شود که بر آن تختی و یا چارپایه بسته بر آن بعضی از هنود عمده نشسته می‌خوانند و دندان بعضی تا به نصفه آنچه از دهن آن بیرون است مجوف می‌باشد و بعضی کمتر و باقی غیر مجوف و هر چه تجویف آن کمتر و ضخیم و راست و سفید باشد بهتر است و آنچه را صید کرده‌اند هر سال و یا یک سال در میان از سر دندان آن قدری مقدار یک شبر و یا کمتر می‌برند برای آنکه خوب قوی گردد و حلقه‌های برنجی بر آن می‌اندازند تا منشق و متکسر نگردد از تابش آفتاب و صدمات و خرطوم آن را به هندی سوند نامند و به جای بینی آنست و مجوف و پیچیده می‌شود و از آن تنفس می‌نماید و آب را بدان به دم می‌کشد و پیچیده در دهان خود ریخته می‌خورد و کاه و غیره خوراکی خود را به همان خرطوم برداشته به دهان داخل می‌کند و به دندانهای آسیا کوتاه خرد کرده می‌خورد و در خرطوم آن زور بسیار است و آن در کوهستان چیته و تپره و اسلام آباد که در بنگاله‌اند و آشام و در صوبه اود و در کورک پور و غیره و دکهن و سراندیب و مالدیب و حبشه و جاهای دیگر نیز به هم می‌رسد و می‌گویند نادراً در جوف دندان بعضی افیال سالخورده چیزی مدور شبیه به مروارید بزرگی به هم می‌رسد و آن را گج موتی به لسان اهل هند می‌نامند و دندان فیل ماده که به هندی هتینی نامند کوتاه باریک تا به یک شبر و نیم و یا اندکی زیاده بر آن و دندان فیل را به عربی عاج نامند و بهترین اجزای آنست و مفصل پاهای آن در وسط و مفصل دستهای آن در وسط نیست بلکه در دو جانب بالا و اسفل یکی قریب به یک ذرع بالا و یکی نیز قریب یک ذرع به ناخن آن و لهذا در وقت نشستن و خوابیدن اولاً دستها را از پیش دراز می‌کند پس پاها را می‌خواباند و از گرمای بسیار متأذی می‌گردد و هرگاه تب نمود به زودی می‌میرد و مدت حمل آن هجده ماه گفته‌اند و می‌گویند عمر آن مثل انسان است.

طبیعت آن: سرد و بسیار خشک.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها* اکتحال زهره آن جالی آثار چشم و مقوی آن و آشامیدن هر روز دو درم براده عاج با ماءالعسل و یا با آب و عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل و پهلو و با آب و یا با ادویه مناسبه حابس اسهال و نزف الدم و با شراب و یا با ماءالعسل تا یک هفته جهت حمل و به دستور فرزجه آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته‌اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب هر شب یک مثقال نشاره آن را با دو مثقال نبات سفوف نمایند و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است و با آب پودنه کوهی و یا نهری چند روز پی هم مانع ازدیاد جذام است و ذرور ساییده آن با هم وزن آن براده آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن به نحوی که آن زن نداند که بول فیل است دیسقوریدوس جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته و حمول سرگین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد و گویند اگر بر درخت باردار بندند و یا بر آن بمالند دیگر بار نیاورد و بخور آن رافع تب‌های مزمنه و گریزاننده هوام و طلای آن رافع کلف و آثار جلد و قمل و محرق آن جهت سعفه رطبه و التیام زخمها و زهره آن جالی آثار چشم و طلای آن برای رفع برص تا سه روز پی هم و با خون کشف و یا بیضه آن تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیه آن با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن و فرزجه آن معین بر حمل در غایت اعانت. *الخواص* بستن دندان آن یعنی عاج بر عضوی که استخوان آن شکسته و در آن مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر گردن انسان خصوصاً اطفال و مواشی در پارچه بسته مانع ضرر وبا و طاعون و صرع و ام الصبیان و اگر بر درخت زنند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی ربع و حمیات نایبه و در حدیث از حضرت امام کاظم علیه الصلوة و السلام وارد است که شانه کردن از شانه عاج وبا را زایل می‌گرداند و بخور اندکی پارچه خشک خرطوم آن رافع بواسیر است.

◄فیلجوش

به کسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیل گوش فارسی است که به معنی آذان‌الفیل است و گفته‌اند لوف العقد و لوف الجعد و لوف الحیّه است و گفته‌اند لوف کبیر است که حضض هندی عصاره آنست و کشنده فیل است.



◄فیلزهرج

به کسر فا و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح رای مهمله و جیم معرب پیل زهره فارسی است جهت آنکه گفته‌اند کشنده فیل است.

ماهیت آن: نباتی است که حضض هندی که رسوت نامند عصاره آنست و گفته‌اند که نوعی از لوف کبیر است و گفته‌اند خود نام حضض هندی است و گفته‌اند نام زهره فیل است و جهت آنکه عصاره را در کیسه چرمی می‌کنند شبیه به زهره می‌باشد و یا به جهت آنکه کشنده فیل است و لهذا مسمی بدان گشته و حضض هندی در حرف الحاء مذکور شد و گفته‌اند ثمر آن به قدر فلفل است.

طبیعت آن: معتدل در حرارت و برودت.

افعال و خواص آن: ٭اعضاءالنفض٭ آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن جهت ادرار حیض و به دستور آشامیدن عصاره آن مقدار شش درخمی تا دوازده درخمی آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید. ٭الزینه٭ طلای آن به تنهایی و یا با زیت مقوی موی است.



باب بیست و یکم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها قاف است

فصل القاف مع الالف

◄قاتل الکلب

ماهیت آن: خانق الکلب است و نزد بعضی اذاراقی است.

طبیعت آن: بسیار گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن محدث نفث الدم و رعاف و کشنده سگ است به زودی و سایر حیوانات و انسان نیز.

◄قار

به فتح قاف و الف و رای مهمله و نزد عوام معروف به قیر است و کسی که آن را رال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درختی است و آن را لعل معبری و قیقهر و قنقهر خوانند و ان شاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد.

ماهیت آن: چیزی است سیاه رنگ مایل به سرخی که از زمین با آب گرم از چشمه می‌جوشد و در بلده هیت و نواح آن که بر کنار شط فرات واقع است کثیرالوجود و آن در حین برآمدن سیال می‌باشد و بعد از ماندن زمانی صلب می‌گردد و بعضی مردم برای آنکه زود صلب و قابل آن گردد که بر کشتیها و دیوارها و صحن حمامها و حوضها بمالند چنانچه رسم و مدار اهل بصره و بغداد و نواح آنها بر آنست قدری خاک داخل می‌نمایند و قوّت آن تا سی سال باقی می‌ماند و قریب است به قفرالیهود.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک. رقیق آن که سیال نامند احر اصناف آن است و صلب آن را جبهی گویند و خشک آن نیز قابض‌ترین اقسام و مطبوخ سیال آن با تراب برای صلابت قوّت قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس* مضغ آن منضج اخلاط لزجه و جالب رطوبات رقیقه از دماغ و عضل فکین و برودت آنها و ثقل زبان و لکنت و عسر تکلم و ضرس یعنی بی‌حسی دندان و فساد لثه را زایل کند و رنگ رو را نیکو سازد و نیز اخلاط لزجه صدر را نضج دهد. *اعضاءالغذاء* و نیز مضغ آن معین بر هضم و مسخن معده و بلع آن پراکنده کننده ریاح و مانع تغیر آب و طعام و فساد هوای وبایی و اعانت بر هضم و تقویت معده و کبد و طحال و آشامیدن آب در ظرف قیراندود مانع غلظت و تغیر و دافع ضرر آن و رافع طاعون و استسقا و محلل نفخ ریاح و مسخن اعضای باطنی است و گفته‌اند نگاهداشتن آب در ظرف قیراندود مانع غلظت و تغیر آن و مداومت اکل آن مورث قروح مثانه و گاه مودی به سحج امعا می‌گردد و سزاوار است که کسی که اراده خوردن آن داشته باشد با بعض ادهان مناسبه حل کرده بخورد تا باعث قرحه و سحج نگردد.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال و زیاده بر آن مجوز نیست.

بدل آن: قفرالیهود است و در سایر خواص نیز مانند آن و ضماد آن منضج دمامیل و جراحات و دبیلات و محلل اورام و جابر کسور و زایل کننده وجع ضربه و سقطه و ساختن شراب در خم قیراندود باعث رقت و سرعت خروج آن از بدن و هرگاه غلیظ القوام باشد نیکو است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و خمار آن خفیف‌تر.

◄قاطانیقی

به فتح قاف و و الف و فتح طای مهمله و الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر قاف و یا و قاباطیقی نیز آمده. به لغت یونانی به معنی کف العقاب است.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن کوچک شبیه به برگ آس و زیتون و دو صنف می‌باشد صنفی ثمر آن شبیه به کرسنه و بیخ آن



باریک مانند بیخ اذخر و شش و یا هفت سر دارد و چون خشک شود منحنی گردد سر آن به سوی اسفل و در شکل شبیه به ناخن‌های حدات مرده و صنفی دیگر سر آن مانند سیبی کوچک و بیخ آن مانند تخم زیتون و برگ آن نیز شبیه به برگ زیتون در رنگ و شکل و بزرگتر از آن و ثمر آن کوچک به قدر نخودی و سرخ و سوراخ سوراخ.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن به شرط آنکه در حین آشامیدن به قصد محبوب و مادر او بیاشامند باعث محبت و تعشق است و در بلاد انطاکیه آن را مستعمل دارند در دوستی و گفته‌اند تعلیق آن مانع تعشق است.

◀ قاقالیا

به فتح دو قاف و دو الف و کسر لام و فتح یا و الف لغت یونانی است و بعضی گفته‌اند که آن بقله الاوجاع است و شاید غیر آن باشد.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن سفید و بزرگ و ساقی از وسط برگ آن ایستاده روییده و بر آن گلی شبیه به گل نباتی که آن را بروانیا نامند و چون گل آن ریخت حبی از آن ظاهر می‌گردد و آن را بیخی است با قوّت مجففه و بی‌لذع. منبت آن کوهستان.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: آشامیدن نقوع بیخ آن در شراب و مضغ آن نیز ناشتا جهت رفع خشونت قصبه ریه و مری و سرفه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است و چون مانند کثیرا در شراب بخیسانند که غلیظ گردد و یا لعوق از آن سازند و یا مضغ نمایند بیخ آن را از آن عصاره برمی‌آید که نافع است امراض مذکوره را و قایم مقام رب السوس است و حب آن را چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تمدید و مانع لذع و تشنج آنست.

◀ قاقله

به فتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و ها به یونانی قطیداوس و به سریانی شرفیون و شوشما و به فرنگی کرده موم و به فارسی هیل و به عربی هال و به هندی الایچی نامند.

ماهیت آن: از جمله افاویه عطریه است و ثمری است هندی و دو نوع می‌باشد کبیر و صغیر. کبیر را قاقله کبار نامند و صغیر را قاقله صغار و **قاقله کبار** را قاقله ذکر و هیل ذکر و قاقله زنجی و به هندی الایچی نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است بقدر دو سه ذرع و یک ساق دارد و برگ آن شبیه به برگ انار و ریحان و گل آن سفید ریزه مایل به سرخی شبیه به گل باقلا و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع به مقدار یک بند انگشت و کوچکتر و بزرگتر از آن و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته به هم و اندک ضخیم با خطوط طولانی و در طرف پایین جای اتصال به شاخ قمعی و برآمدگی و چون خشک گردد پوست آن بعضی خودبخود و یا با اندک صدمه منشق گشته دانه‌های آن برآید و تخم آن شبیه به تخم حرمل و خوشبو و فی‌الجمله شبیه به رایحه کافور و با اندک حدت و در تازگی با رطوبت لزجه شیرین طعمی و بعد از خشکی زایل گردد و قوّت آنچه در غلاف است تا نهایت دو سال باقی می‌ماند پس طعم و رایحه آن زایل و قوّت آن باطل می‌گردد و آنچه از غلاف برآمده تا یک سال و انطاکی نوشته که برگ آن عریض است و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که برگ آن شبیه به برگ جواز یعنی ذرت است و سبز تیره و طول آن به قدر یک شبر و نیم و عریض به قدر سه چهار انگشت و گل و ثمر آن در اسفل ساق آن می‌روید و گل آن شبیه به گل باقلا است و از دیگری نیز چنین شنیده شده و طول برگ آن را تا دو شبر گفته.

طبیعت آن: گرم در اول و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشاء و حابس بطن خصوص بریان کرده آن و در بعض طبایع این الذ و انفع از صغار آنست و بیشتر با برگ تانبول یعنی پان می‌خورند و دیگر در ادویه و سنونات و غیره به مصرف می‌آید و داخل طعام نمی‌کنند و سنون پوست کوبیده آن و به دستور دانه آن مقوی لثه و مانع قلاع دهان و گویند **مضر** امعا، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

بدل آن: قاقله صغار است.

قاقله صغار: و آن را نیز شمشر به ضم دو شین معجمه و میم و شوشمش و خیر بوا و هیل بوا و هال بوا و هیل انثی و به هندی گجراتی الایچی و چهوتی الایچی نامند.

ماهیت آن: ثمر نباتی است که در ملیار در کوه موسوم به هیلی و نواح آن به هم می‌رسد و در جای دیگر وجود ندارد و نبات آن تا به دو ذرع و برگ آن به قدر برگ انار و ریحان و پهن‌تر از آن و ثمر آن خوشه‌دار و هر دانه از آن در غلافی به قدر مغز پسته و بزرگ‌تر و کوچک‌تر از آن و بسیار خوشبو و در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید می‌گردد و مثلث شکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه پارچه و به هم پیوسته و خشن با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال به خوشه اندک قمعی و برآمدگی و مایل به کجی و پوست آن بدان متصل و از آن روییده و رسیده آن چون خشک گردد خودبخود



و یا با اندک صدمه شکافته دانه‌ها از جوف آن برمی‌آید و در جوف آن دانه‌های آن مانند قاقله کبار مگر آنکه این ریزه‌تر و در سه صف در سه ضلع آن و مابین آنها پرده سفید رنگ نازکی که به واسطه آن غذا بدانها می‌رسد و در تازگی در آن رطوبت لزج شیرین طعم خوشبویی و چون خشک گردد زایل شود و پوست آن سفید گردد و طعم دانه‌های آن اندک تند و خوشبو و بعد از خاییدن آن دهن اندک سرد گردد و چون کهنه شود مایل به تلخی شود و حدت رایحه آن رو به کمی و پوست آن میل به سیاهی آورد تا آنکه بدبو و بی‌طعم و قوّت آن باطل گردد و بالجمله قوّت آن تا سه سال می‌ماند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و با قوّت تریاقیت و قابضه.

افعال و خواص آن: مفرح و ملطف و جالی و محلل و خوشبو کننده عرق و رایحه دهان. ٭اعضاء‌الراس٭ نفوخ کوبیده آن در بینی که عطسه آورد جهت صداع ریحی و صرع بلغمی و ذرور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و مضغ آن خوشبو کننده دهان و پوست و دانه آن مقوی لثه مضغاً و ذروراً. ٭اعضاء‌الصدر و الغذاء و النفض٭ ناشف رطوبات صدر و حلق و معده و مقوی قلب و جهت خفقان بارد و تقویت معده و تسخین و رفع بلت آن و غثیان و تهوع و قی و وجع معده بارد ریحی و آوردن جشا و انهضام طعام به تنهایی و یا با ادویه مناسبه و حابس بطن خصوص بریان کرده آن و با آب مصطکی و آب آنار جهت قی و غثیان و تقویت معده و جوش داده نیم کوفته آن خصوص با پوست در گلاب و یا آب جهت رفع غثیان و تهوع و هیضه و قی و به دستور با برگ پودنه و یا نعناع با آب و یا با گلاب جوش داده یک درم آن با سکنجبین سه روز جهت اوجاع بارده کبد و تفتیح سده آن و با تخم خیارین اجزای متساوی روزی دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده و مثانه. ٭الزینه٭ اکل و ذرور آن خوشبو کننده عرق و در همه افعال اقوی از کبار آن مگر در تقویت معده و اطبا برعکس این نوشته‌اند شاید قاقله کباری که در حبشه و زنج و جاهای دیگر غیر بنگاله می‌شده باشد چنان بود و آنچه در بنگاله می‌شود و مکرر به تجربه رسیده چنین است که ذکر یافت.

مضر صدر و ریه، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: یک درم تا یک مثقال.

بدل آن: نصف آن کبابه و نصف آن حب بلسان و به وزن آن قاقله کبار است و صنف سیّم قاقله که نوشته‌اند تا حال دیده نشده که ماهیت و خواص آن تحریر یابد.

◄ قاقلی

به فتح قاف و الف و کسر قاف ثانی و فتح لام مشدده و الف مقصوره و به تخفیف لام و به ضم قاف و کسر لام و یا نیز آمده لغت قبطی است و به عربی قلام کرمان و فلاح و رجل الفروج و به فارسی کاکل و کاکسر و شابانگ و نیز به فارسی و ترکی شور و به یونانی مروسیمون و به رومی اوردقیون نامند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به اشنان و حرف و بزرگتر و سبزتر از آن و رطوبت این زیاده بر آن و با شوری و بورقیت و تلخی و قبضی اندک و ربیعی است و در جوزا می‌رسد و مردم با ماست و شیر می‌خورند و شتر بدان راغب و موافق مزاج آن و منبت آن شوره‌زارها و خرابه‌ها.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و بغدادی در اول نوشته.

افعال و خواص آن: ٭اعضاء‌الغذاء٭ خوشبو کننده جشا و هاضم آنچه در بطن باشد و قلیل الغذاء با بورقیت و لزوجت و لهذا مسهل و مخرج ما فی‌البطن است و آب افشرده آن مسهل ماء اصفر و یک اوقیه آن تا نیم رطل با آب نقوع زبیب و شکر سرخ رافع ترهل و ضعف معده و درد کمر و پشت و ورک اگر تب نباشد و ثقلی در معده احداث می‌نماید به سبب لزوجتی که دارد و باید که عصاره آن را جوش ندهند که قوّت آن باطل می‌گردد بلکه جوش نداده بیاشامند و بعضی یک رطل عصیر آن را با ده درم شکر سرخ می‌آشامند و فعل قوی می‌نماید و جیش ابن الحسن گفته با شکر سرخ و لبلاب و شاهتره فعل آن اقوی است. ٭اعضاء‌النفض٭ مدر بول و شیر و زیاده کننده منی و محرک باه خوردن تر و تازه آن و گفته‌اند مجفف و مسخن و قاطع منی است مانند سداب و مبرد قوی است مانند کاهو و کافور و تخم آن در اسهال زرداب اقوی و گفته‌اند فعل آن مانند فعل کشوث است.

مقدار شربت: از جرم آن تا سه درم و از آب عصیر آن دو ثلث رطل با ده درم شکر سرخ و یحتمل که این ردونتی باشد که در حرف الرای مع الدال المهمله ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست.

◄ قاقم

به فتح قاف و الف و ضم قاف و میم.

ماهیت و طبیعت آن: پوست حیوانی است شبیه به سنجاب و ابرد و ارطب از آن و پوست آن شبیه به پوست فنک و قیمت آن بیشتر از سنجاب و فرو یعنی پوستین آن را گرمی کمتر از سمور و موافق ابدان معتدله و گفته‌اند فرو آن گرم‌تر از فرو سنجاب و لباس ملوک و سلاطین است و گفته‌اند پوست حیوانی است کوچکتر از گربه و بزرگتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنگ و سر و دم آن سیاه.

افعال و خواص آن: شبیه به فنک است.



◀قانصه

به فتح قاف و الف و کسر نون و فتح صاد مهمله و ها لغت عربی است و به یونانی شعر سیمون و به رومی کبلیان و به فارسی سنگدان و به هندی پتهری گویند و توهم کرده کسی که آن را چینه دان دانسته زیرا که چینه دان را به عربی حوصله نامند.

ماهیت آن: به منزله معده است از برای طیور و گفته‌اند به جای مصارین و امعا است و اول اصح است و بهترین همه قانصه اوز فربه جوان است و بعضی گفته قانصه بط است پس دجاج سمین و باید که از هر حیوانی پرنده که اخذ می‌نمایند جوان باشد نه پیر.

طبیعت آن: به طبیعت طیر مأخوذ از آن برمی‌گردد.

افعال و خواص آن: نیز بالجمله از طیور مذکوره کثیرالغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و قانصه دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید و چون هضم نیکو یابد خون محمود از آن تولید می‌یابد ولیکن مولد قولنج و بطی الهضم است خصوصاً عصب آن. مصلح آن آنست که عصب آن را دور کنند و طبخ کامل دهند که خوب نضج یابد و با سرکه و مری و نمک بخورند و پوست زرد اندرون آن را به تخصیص از خروس چون خشک کرده سوده با آب سرد بنوشند جهت درد معده و استطلاق بطن و زلق الامعا مفید و این پوست از حیوان لاغر خشک بهتر از فربه آن و اقوی است در این فعل. قانصه حباری گرم و خشک و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلای آثار قرنیه مؤثر.

◀قاوند

به فتح قاف و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله.

ماهیت آن: از ادویه مجهوله است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتی است یا حیوانی بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته‌اند و گفته‌اند که در بلاد ترک مرغی است که آن را قاوند نامند و این شحم آنست و آن را شحم قاوندی نامند و بعضی گفته‌اند پیه طایر هندی است و بعضی پیه سگ آبی دانسته و بعضی دهن مغز ساق ایّل گفته بعضی گفته دهن ماهی است و بعضی گفته از جوف سنگ سیاه برمی‌آید اقوال دیگر نیز در آن وارد است و از آن جمله آنکه اسم روغنی است سفید منجمد شبیه به پیه و بی‌بو که از حبشه و نواح یمن و هند آورند و آن را شحم قاوندی نامند و نواب معتمدالملوک سید علویخان قدس سره نوشته‌اند اقوال مذکوره در آن همه بی‌اصل است بلکه دهن ثمر درختی است که در کوه کما و آن که کوهی است بر کنار نهر گنگ یعنی دریای گنگ که گنگا نیز نامند و آن کوه تا به خطا و چین کشیده و مابین هند و آن بلاد واقع است و آن ثمر بقدر بادام بزرگی و به حجم گرده بزی است مغز آن را ساییده در آب جوش می‌دهند و کف می‌کنند و کف آن را بالتمام می‌گیرند پس آن کف را جوش می‌دهند تا مابیت آن برطرف گردد و روغن خالص بماند و ملاحظه می‌نمایند که نسوزد پس صاف می‌نمایند و بعد از سرد شدن منجمد مانند پیه می‌گردد و نزد عامه اهل هند معروف به شحم شجری است و بعض اوقات مغز مقشر آن را به گلهای خوشبو مانند یاسیمن ابیض و یا رای بیل که یاسیمن مضاعف است پرورده می‌نمایند مثل مغز بادام یا گل بنفشه و گل سرخ پس از آن روغن می‌گیرند و در مروخات شقاق حادث از سردی هوا استعمال می‌نمایند.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و گویند گرم مایل به خشکی است.

افعال و خواص آن: محلل ریاح غلیظه و محرک باه و آشامیدن یک درم آن تا سه درم با لعابها و حریره‌های مناسبه جهت سعال بارد کهنه متقرح و ضعف اعصاب و اوجاع بارده و سایر اوجاع ظهر و خاصره و ورک و زانو و غیرها و تقویت باه در هنگامی که غیر مادی بلکه ساذج باشند مفید.

مقدار شربت آن: تا سه درم و به دستور تدهین بدان جهت امراض مذکوره نافع.

فصل القاف مع الباء الموحده

◀قبج

به فتح قاف و سکون با و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت آنکه در لغت قاف و جیم هر دو با هم در یک کلمه جمع نمی‌شوند مگر در این کلمه نزد عوام آتش خوره و به عربی حجل و واحد آن قبجه با ها در آخر آمده و نر و ماده آن یکسان است در آن و به ترکی ککیلک و به هندی چکور و به سریانی چغلا و به یونانی ساغیورا و به رومی بزدیق نامند.

ماهیت آن: طایریست معروف به جثه کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خالدار منقط به سیاهی و سفیدی مانند قطاه و سر آن مدور با خطوط سفید و سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرگی و اطراف پر آن مخطط به سیاهی و سفیدی و منقار و پاهای آن سرخ و ماده آن پانزده بیضه می‌گذارد و بسیار دوست می‌دارد بیضه خود را و نر آن موصوف به کثرت سفاد است مانند خروس و از این جهت بیضه آن را به منقار می‌کشد تا آنکه ماده آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا ماده آن از آن می‌گریزد و به سوی تخم خود می‌رود و محافظت آن می‌نماید تا نر نشکند پس نرهای بعضی با بعضی جنگ و فریاد بسیار می‌کنند و هر یک بگریزاند دیگر را و بر آن ظفر یابد به آن سفاد می‌کند و کبک تغییر می‌دهد اصوات



خود را هر قدر که می‌خواهد از خواص آن آنست که نر آن شدیدالغیرت می‌باشد بر ماده خود و بسا است که ماده منتفخ می‌گردد از رایحه نر و دیگر آنست که چون صیاد را بیند سر خود را به برف فرو می‌برد به گمان آنکه صیاد آن را نمی‌بیند پس صیاد آن را می‌گیرد و عمر آن پانزده سال می‌باشد و از غنا و اصوات خوش الحان خوش می‌شود و بسا است که از کمال خوشی در آشیان خود می‌افتد و صیاد آن را می‌گیرد و تعیش آن در سردسیر و کوهستان سرد برف نشین می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و خشکی آن زیاده بر گرمی و بعضی معتدل دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: لحم آن الطف لحوم است و کثیرالغذا و سریع الهضم و مولد خون صالح. *اعضاءالراس و الصدر و الغذاء و النفض* جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغیه و صدریه و فواد و معده و کبد و احشا و استسقا و حبس بطن و ازدیاد باه و تسمین بدن نافع.

المضار: در محرورالمزاج و هوای حاره و بلدان حاره مضر و با شراب صرف مصدع و مورث خارش بدن، مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح دو شب در سرما و در گرما یک شب بگذارند پس طبخ نموده تناول نمایند و در بعضی امزجه دیر هضم و آشامیدن یک مثقال از مغز سر آن با شراب و به دستور با نیم مثقال صندل جهت یرقان و بلع جگر گرماگرم آن به قدر نیم مثقال جهت صرع و زهره آن اکتحالاً جهت جلای غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری و با زیت شیرین که اجزای مساوی ضماد نمایند بر بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم و با مروارید ناسفته سوده و مشک به وزن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه و غشاوه و دمعه و سعوط آن در هر ماه یک بار جهت حدت ذهن و نیکویی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آن که خشک کرده سوده با زجاج فرعونی یعنی شیشه سفید و دارفلفل اجزا متساوی با عسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضه آن را چون با سرکه عنصل پخته بخورند جهت وجع بطن و زوال مغص و در غیر سرکه جهت فصاحت و تصفیه صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر مسمن بدن و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای سرگین آن رافع کلف و نمش است.

فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیه

◀قتاد

به فتح قاف و تا و الف و دال مهمله لغت عربی است و نیز به عربی شجرة المقدس و مسواک القیاد و مسواک المسیح و به فارسی گون و نوارس و قبیح نیز قسمی از آن است و اصح آنست که به فارسی آن را کم به ضم کاف و به شیرازی بالش عاشقان نامند.

ماهیت آن: درختی است پرخار و خارهای آن تند و خم شده به سوی پایین که چون برگ‌های آن را خواهند که به دست کشیده از شاخ‌های آن جدا نمایند چنانچه از شاخه‌های اشجار دیگر می‌کنند دست مجروح گردد و ساق آن بی‌خار و مانند نی و شتر آن را نخورد مگر در سالی که باران کم بارد و نباتات کم روید و چون مواشی از آن چرا نمایند و بخورند فربه گردند و گل آن زرد فام و در آن قطعه‌های سرخ رنگ و میوه آن از گل آن بیرون می‌آید و رنگ آن به هیئت هسته خرما و کثیرا صمغ آنست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و صاحب اختیارات بدیعی گرم و تر گفته.

افعال و خواص آن: آشامیدن آب آن جهت سرفه و ضیق‌النفس و قرحه ریه و طلای آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و بیخ آن با دهنیت و تازه آن مانند مشعل می‌سوزد بدون روغن.

فصل القاف مع الثاء المثلثه

◀قثاء

به کسر قاف و فتح ثای مثلثه مشدده و الف ممدوده به فارسی خیارزه و به یونانی قیموطمشور و به سریانی بوصینی و به رومی قومیا و به هندی ککری نامند.

ماهیت آن: معروف است که نبات آن از قبیل نجم و بیاره است مانند خیار بادرنگ و مشابه آن الا آنکه برگ آن از آن املس و اندک کوچک‌تر و ثمر آن دو نوع می‌باشد یکی بزرگ طولانی ضخیم اللحم قلیل البزر که در اول فصل ربیع می‌رسد و این را خیارزه کازرونی نامند و دویّم از آن کوچک‌تر و لحم آن نازک‌تر و تخم آن بیشتر در اواخر تابستان می‌رسد و این را خیارزه نیشابوری نامند و این شیرین‌تر و لطیف‌تر از اول است و از هر دو نوع بعضی مغز مابین و تخم آن تلخ می‌باشد و نیز هر دو نوع بعد از کمال رسیدن و پخته شدن ترش می‌گردند خصوص نوع دویّم و گفته‌اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس کازرونی است و زبونترین آن نیشابوری مخطط خشن آن و تخم آن بهتر از تخم خیار و لطیفتر از قثد و سریع الهضم‌تر از آن و مولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار است و آن بطیخ خام مستدیر است که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این قول نادر است و نزد عوام شیراز این مشهور به کمبزه و هوکو و کرکو است نه خیارزه.

طبیعت آن: در آخر دویّم سرد و تر و مغز آن ارطب و الطف از



لحم آن و ترش آن ابرد و ارطب و سریع الاستحاله به فساد و خلط غالب.

افعال و خواص آن: در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مروی است که فرموده‌اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند که قثاء را از اسفل آن بخورید که برکت آن اعظم است. *اعضاءالغذاء و النفض* جالی و مسکن عطش و حرارت و صفرا و التهاب و حدت خون و جگر است خصوص مغز رسیده آن و نیکو است از برای معده حار و اوجاع مذاکیر و مثانه ولیکن قلیل الاستمرار است و ملین بطن و مدر بول خصوصاً سنگ گرده و مثانه و رمل آن و مغز تلخ آن در این امر اقوی است زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن و ترش آن از شیرین آن و آشامیدن بیخ آن به قدر دو ابولوسات با ماءالعسل قی خلط بلغمی رقیق نماید.

المضار: نفاخ بطی‌الهضم و الاستمرا و ردی الکیموس و سریع العفونت و مهیج حمیات مزمنه و صعبه و بطیخ سریع الاستحاله‌تر به فساد است از آن، مصلح آن نمک و نانخواه و زبیب و رازیانه و مقشر نمودن آنست در مبرودین و در محرورین سکنجبین و تخم آن مدر و مفتح و جالی و منقی عروق از مواد لزجه و قوی‌تر از مغز و لحم آن و از تخم قثد ضعیف‌تر و از تخم خربزه و با اندک قوّت محرکه مواد ساکنه و پوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و وجع خاصره و دیر هضم و خلطی که از آن به هم رسد مستعد عفونت باشد و در اکثر افعال مانند قثد است، مصلح آن عسل و کمونی و جوارش عود و اشیای مذکوره و برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و سلع بلغمی و با عسل جهت شری بلغمی و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی نافع.

◄قثاءالحمار

لغت عربی است و نیز به عربی مشط الذئب و صاب و به فارسی خیارزه اسپند و خیار خر و سماهنگ و کربز و به یونانی شقوشینا و کسانی که آن را کریلای هندی دانسته‌اند توهم است زیرا که قثاءالحمار از ادویه مسهله است به خلاف کریلا و گویند به هندی کرمی و کچری تلخ گویند و یحتمل که پلول تلخ برّی که کندوری گویند باشد.

در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته‌اند نبات آن شبیه به نبات قثاء است و برگ آن مزغب و خشن و قثاء یعنی ثمر آن شبیه به بلوط طولانی و بیخ آن بزرگ سفید رنگ منبت آن خرابه‌ها و زمینهای رملی و طعم ثمر آن تلخ کریه الرایحه و بعضی که کهنه شده باشد با خطوط و بعضی املس و بغدادی گفته که نباتی است که یک ساق دارد و ایستاده و برگ آن کوچک‌تر از برگ قثای بستانی و اقوای اجزای آن و مستعمل از آن عصاره ثمر آنست و بعضی گفته‌اند مستعمل عصاره بیخ آنست و اصح آنست که عصاره ثمر آنست که به یونانی اطریون نامند و بعضی گفته‌اند نباتی است سبز رنگ مایل به سیاهی شبیه به نبات کبر و بی‌خار و گل آن سفید و ثمر آن طولانی‌تر از بلوط و سبز رنگ و نضج پخته آن زرد و بسیار تلخ و از این جهت آن را علقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را علقم خوانند و بهترین اجزای آن ثمر رسیده زرد راست طولانی مانند خیارزه بسیار تلخ آنست که نبات آن منحصر به یک ثمر نباشد و هر چند ثمر آن زیاده باشد بهتر و مستعمل و همچنین از عصاره آن بهتر و مستعمل آن سفید رنگ املس سبک آنست که چون نزد چراغ بدارند مشتعل گردد و زیاده از یک سال بر آن نگذشته و از ثمر رسیده آن باشد که نبات آن منحصر به یک ثمر و یا ثمرهای کم و خشک نباشد بلکه پر ثمر و تازه باشد اخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیده آن را که چون دست به ثمر آن رسانند خودبخود از درخت جدا گردد و تازه شاداب باشد پس یک یک را بریده بفشارند بر منخلی و یا صافی و آنچه از لحم آن در منخل یا صافی بماند بفشارند و بمالند تا از منخل و یا صافی بگذرد و آب شیرین بر آن ریزند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب صاف رقیق بالای آن را بریزند و بر آن رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب بالای آن را بریزند و همچنین چند مرتبه پس دردی را نرم سوده و سحق بلیغ نموده و با صمغ عربی به وزن آن و یا با نیم وزن آن نشاسته و یا با گل ارمنی سرشته اقراص سازند و خشک نمایند و نوع دیگر آنست که در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود گرفته در پارچه صافی اندازند و بمالند و آب صاف آن را بگیرند و به دستور راوق کنند و به روی خاکستر نرم بیخته خشک کنند پس الواح و یا اقراص سازند بدین قسم که بر روی کرباسی سه تو بر روی خاکستر نرم بیخته عصاره غلیظه آن را بریزند تا نشف رطوبت آن را نماید پس صلایه کرده اقراص سازند و در سایه خشک کنند و گفته‌اند قوّت آن تا ده سال باقی می‌ماند و آن را مغشوش به اشیای چند می‌نماند و معلوم نمی‌گردد و علامت مغشوش آن آنست که به اوصاف مذکوره نباشد و بسیار سفید و کراثی خشن و سنگین آن ردی و غیر مستعمل.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و در سیّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: ملطف و محلل و جالی و منقی دماغ و مسهل مره صفرا و بلغم خام و زرداب و جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوذه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النساء و سرفه بارد و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقا و یرقان اسود و بواسیر و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و ثمر و برگ و بیخ آن همه جالی و محلل و مجفف و



تجفیف پوست آن زیاده از برگ آن و حدت عصاره و برگ و بیخ آن زیاده. *اعضاءالرأس* سعوط عصاره آن با شیر دختران محلل شقیقه غلیظه و صداع بیضی عام به تمام سر و جمیع اوجاع بارده مزمنه ولیکن بعد از تنقیه تام و نیز نافع است جهت لقوه و خدر و کزاز و صرع و لطوخ آن بر منخرین با شیر جالب فضول کثیره و جهت بیضه و خوذه و صداع مزمن و عصاره برگ آن از آن ضعیف‌تر و ریشه‌های بیخ آن قوی التجفیف‌تر از سایر اجزای آن. ضماد آن بر بناگوش جهت تحلیل ورم و مطبوخ آن با آرد جو نیز و قطور نیم گرم عصاره آن در گوش مسکن درد آن و مضمضه به طبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصاره آن در زیت که در آفتاب گرم گذاشته باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه حادث از ریاح و مواد غلیظه و به تنهایی گرم کرده کشنده کرم آنست و طلای عصاره آن با عسل و با روغن زیتون یا زهره گاو جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع. *اعضاءالنفس* لطوخ عصاره آن با عسل و زیت بر حنک جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال و آشامیدن عصاره آن جهت سوء تنفس بسیار موافق و آب افشرده بیخ آن به قدر شش قیراط جهت سوءالقنیه و استسقا و یرقان اسود عجیب النفع و بدون ضرر و آشامیدن بیخ آن به قدر دوازده قیراط و با طبیخ نیم رطل آن با دو قسط شراب و یا آشامیدن هر سه روز سه ابولوسات که به قولی نه قیراط و به قولی هجده قیراط است با ماءالعسل قی بلغمی و صفراوی آورد و اسهال بلغم خام و صفرا و زرداب نماید به سهولت بی‌مضرت به معده و بهترین ادویه است برای استسقا و به دستور آشامیدن پوست آن به قدر چهار اکسوتا که بیست و چهار قیراط است هر روز با ماءالعسل و چون عصاره آن را با دو چندان نمک و اندک سرمه سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدری از آن را با آب حل کرده به پر مرغی آلوده بر بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد و اگر سریع‌تر خواهند در زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد شراب با زیت بیاشامند و اگر فایده نبخشد سویق با آب سرد و یا سرکه با آب بیاشامند و یا در آب سرد بنشینند و آب سرد بر سر ریزند و اطراف را بمالند و محجمه ناری بدون شرط گذارند و اشیای قابضه و حابسه قی بخورند و چون بیخ آن را ساییده و نیم رطل آن را در سه رطل شراب داخل کنند و هر روز هفت اوقیه و نیم آن را ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقا نافع و سعوط عصاره آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ آن با میپخته و امثال آن جهت استسقای لحمی. *اعضاءالنفض* آشامیدن عصاره آن مدر بول و حیض و حمول آن مفسد جنین و چون بکوبند و آب آن را گرفته نیم گرم نموده به زیر ناف بمالند کرمها را بکشد و برآورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون بر خصیه بمالند درد آن را تسکین دهد و نزول آب آن را در تحلیل برد. *الاورام و البثور* ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منفجر کننده دمامیل و جراحات خصوصاً با صمغ البطم و عصاره آن در این باب اقوی است. *آلات المفاصل* آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل و جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی دست و پا و جمیع اعضا و خدر آنها و حقنه به طبیخ آن جهت عرق النساء و ضماد پخته آن با سرکه و یا میپخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بارد و ضماد گل آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و همچنین ضماد پخته آن. *القروح و الجروح* ذرور خشک آن بر جرب متقرح و قوبا نافع و با عسل و یا سرکه و یا شراب سرشته نیز جهت جرب متقرح و ثواليل و قوبا و بهق و آثار سیاهی صورت و سایر بدن و مداومت به آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت جذام نافع و چون آب قثاءالحمار را در روغن کنجد یا روغن بزر کتان طبخ نمایند تا آب آن رود و بر بواسیر بمالند زایل سازد و چون ثمر تازه رسیده آن را ریزه ریزه کرده و یا آب آن را گرفته با روغن زیتون دو وزن آن در ظرفی کرده سر آن را بسته در آفتاب گرم گذارند چهل روز یا بر روی اخگر تا رطوبت آن خشک گردد پس بر بدن بمالند جهت رفع سردی و جلب و جذب فضول و رفع کلف و بثور عدسیه که بر صورت برمی‌آید و اوجاع مفاصل کهنه و امثال اینها و به دستور آشامیدن آن نافع.

مقدار شربت: از عصاره آن از دو قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن دوازده قیراط و از طبیخ آن تا سه اوقیه و از تخم و گل آن تا یک درم با آرد جو و کثیرا و از روغن آن تا یک درم و در حقنه‌ها از یک درم زیاده به کار نبرند زیرا که مضر محرورین و ابدان ضعیفه و مقی به افراط و باعث سحج است، مصلح آن در افراط قی اشیای مذکوره و العبه با ادهان مناسبه است و چون خواهند عصاره آن را استعمال نمایند باید که به تنهایی استعمال ننمایند که مورث سحج است بلکه با مصلحات و معینات فعل آن و مناسب طبیعت آن به کار برند و بهترین آنها صبر و قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جبلی و بستانی و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و ملح هندی و حب بلسان با ماءالعسل و عقید عنب و اقسام صموغ و روغنها و اقل آنست که یک دانگ عصاره آن را سوده با هم وزن آن صمغ عربی و نیم وزن آن گل ارمنی و نشاسته سرشته بخورند و با سقمونیا و شحم حنظل از ادویه حاره استعمال آن جایز نیست و صمغ لوز کاسر و مبطل قوّت فعل آنست.



◄قثد

به فتح قاف و ثای مثلثه و دال مهمله اسم عربی خیار مأکول است و بــه شــیرازی خیــار دراز و خیــار بالنــگ و بــه خراســانی خیاربادرنگ و به هندی کهیرا و به فرنگی کوکوابرس نامند.

ماهیت آن: ثمر نباتی است از قبیل نجم و بیاره و بر مجاور خود می‌پیچد و بر زمین نیز پهن می‌گردد و برگ آن پهن و مشرف بزرگ‌تر از برگ قثاء مزغب و شاخه‌های نورسته و نازک آن نیز مزغب و ثمر آن انواع است یعنی سفید و نازک طولانی و آن را مصری و شامی نامند و از این نوع در بعضی جاها طولانی تا به یک ذرع درست می‌شود و لحم آن زیاده و مغز و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مخطط و از این نوع در بعضی جاها طولانی تا به یک ذرع دست می‌شود لحم آن زیاده و مغز و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مخطط و از این نیز آنچه طولانی و کوچک است نازک و لطیف و آن را نیز شامی و مصری نامند و آنچه بزرگ و سخت مایل به استداره و ضخیم و مغز و تخم آن زیاده‌تر و بزرگ‌تر آن را بلدی نامند و نیز در بنگاله نوعی دیگر می‌شود اکثر ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن خشن و لحم آن کم و تخم آن زیاده و نورس کوچک آن نازک و پخته آن سخت و تخم آن بزرگ و این را به هندی لوتن کهیرا نامند و در زمستان و تابستان نیز به هم می‌رسد و این دو نوع در گرما و در همه انواع آن اکثری شیرین و بعضی اندک تلخ می‌باشد و جمله انواع آن غلیظ‌تر از قثاء و بعد از رسیدن زرد و مغز آنها ترش و لحم آنها صلب می‌گردد و بعضی مردم لحم صلب آن را مانند کدو پخته می‌خورند و از کدو غلیظ‌تر و بطی الهضم‌تر و نفاخ‌تر است و بهترین قثد کوچک نازک آنست و بدترین آن متوسط در صغر و کبر و صلب و کرم زده آن که به فارسی عوام شفته زده و شفته دار نامند زبون.

طبیعت آن: سرد و تر در دویّم.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس* جهت صداع حار خوردن و ضماد کردن و مالیدن قاش و یا کف آن بر پیشانی و نیز استشمام پاره کرده آن و یا آب تر و تازه آن به عنوان لخلخه جهت انعاش ارواح نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حاره حاده دماغیه و رفع بی‌خوابی مفید. *اعضاءالغذاء و النفض و غیره* آشامیدن آن جهت اکثر حمیات حاره حاده و تسکین حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و دفع تشنگی و تفتیح سده جگر و ادرار بول و اخراج حصات و رفع یرقان و ضعفی که از اسهال حار مفرط به هم رسیده باشد نافع و آشامیدن آب آن تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مره صفراوی که در معده و امعا موجود باشد و اخلاط محترقه صفراویه و سوداویه و جهت حمیات حاره حاده و یرقان و به دستور آب خیار رسیده زرد شده ترش قوّت اسهال آن زیاده از نارسیده آن و چون قدری قرنفل را در آب آن بخیسانند یک شبانه روز و یا در جرم آن فرو برند و یک شبانه روز بگذارند پس روز دیگر افشرده بیاشامند با ماءالعسل جهت نیکویی رنگ رخسار و تفتیح سدد و تحلیل ریاح غلیظه و دفع مواد حاره و خفقان در یک روز مؤثر و نطول مطبوخ آن مانع تولد قمل و در حدیث است که آشامیدن آب مطبوخ پوست خیار تازه در آب سه روز متوالی رافع یرقان است و خوردن خیار محرورین را موافق و مضر مبرودین و عصب معده و الیاف آن و خام کننده غذا و مولد خلط خام و نفخ و قراقر و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود با طعام و بعد از آن خوردن خصوص اغذیه غلیظه مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن مضر، مصلح آن در محرورین سکنجبین و در مبرودین زبیب و نانخواه و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی و مغز خیار نارس الطف و ابرد از لحم آن و لحم آن نفاخ و ثقیل و دیر هضم و مغز رسیده ترش آن ابرد و ارطب و جهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنگی و ادرار نمودن بول و غیرها انفع و سریع الفساد و ضماد مغز و تخم آن جهت التهاب معده و احشا و تحلیل ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرمی جلد و رفع خشونت آن و بر پشت زهار رافع احتباس بول و عسر آن و ادرار قوی آورد خصوص در اطفال و مغز تلخ آن در این امر اقوی است از شیرین آن و ضماد آن با بوره و عسل نیز جهت تحلیل ورم نافع. آشامیدن دو مثقال و نیم پوست خشک کرده آن جهت رفع عسر ولادت و سهولت وضع حمل مؤثر.

مضر زنان حوامل بی‌وقت و **تخم** آن سردتر از تخم قثاء و از آن بهتر و بعیدالتعفن و با قوّت محرکه مواد ساکنه و مدر بول و مخرج صفرای سوخته با ادرار و جهت وجع ریه و قرحه آن و حرقه البول و ورم کبد و طحال حارین و حمیات حاره نافع.

مقدار شربت: از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برگ آن به قدر دو سه مثقال با دو چندان بول صاحب طحال جهت تحلیل طحال آن مجرب و بعضی در مبرودالمزاجان قلیلی آب زنجبیل تازه نیز داخل می‌کنند و دهن الخیار که آب رسیده زرد آن را گرفته با روغن کنجد و یا زیت طبخ نمایند تا روغن بماند در جمیع افعال ضعیف‌تر از روغن کدو است و ماءالخیار نیز مانند ماءالقرع است که در خمیر آرد جو گرفته پس در گل و در تون حمام و یا در تنور طبخ نمایند پس آب آن را گرفته بنوشند جهت



امراض حاره و حمیات صفراویه حاده و دق نافع و خوردن خیار نازک با نمک و با قشر بهتر از بی‌قشر آن است زیرا که زودتر از معده می‌گذرد و در آن نمی‌ماند که نفخ نماید و متعفن گردد به خلاف بی‌قشر آن و کسی که مقشر آن را ترجیح داده غلط کرده و جمع آن با شیر زبون و موجب فالج در مبرودین است
.

فصل القاف مع الدال المهمله

◀قدید

به فتح قاف و کسر دال و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله.

ماهیت آن: اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه به آتش و خواه به آفتاب و یا در سایه و از مطلق آن به اصطلاح مراد گوشت خشک شده قاق حیوانات برّی یا بحری است و به هندی سکاهیرا و سوکتی نامند و بهترین آن از گوشت حیوان نر فربه جوان چرب است و بعضی گفته‌اند از حیوان نر جوان متوسط در فربهی و لاغری است که در آن حدت و تلخی به هم نرسیده باشد و بعضی گفته‌اند گوشت خشک نمکسود است و اکثر عام دانسته‌اند خواه نمکسود باشد و یا بی‌نمک و اجود همه گوشت گوسفند و بز و ماهی و خنزیر است برای آکلین هر یک و از نمکسود آن که معتدل الملوحت باشد و در آن حدت و تلخی نباشد.

طبیعت آن: گرم و خشک‌تر از غیر آن.

افعال و خواص آن: جهت ترهل و استسقا و امراض بارده و بلغمی مزاجان اگر عطش بسیار نیاورد و یا رفع تعطیش آن نموده باشند نافع و آشامیدن آب بسیار بر آن برای خشک مزاجان بد نیست و ردی‌ترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث بیداری و قولنج ثفلی در معتادین بدان و حکه و جرب یابس و جوششها و گوشت قدید حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن چون در سرکه خیسانیده طبخ نمایند که عطش آن را کم کند و خشکی آن را زیاده. بدترین طرق استعمال آن بریان کردن آنست زیرا که بسیار خشک معطش می‌گردد و بهترین مصلحات آن گشنیز خشک و یا بقول لزجه مانند اسفناج و سرمق و یا چغندر نیز بد نیست با روغن بادام و کنجد تازه و کره و روغن گاو تازه و پیه تازه در محرورین و دارچینی و زیره و انیسون و ادهان مذکوره در مبرودین و چون عطش و کرب آورد سکنجبین با آب سرد بیاشامند و چون خشکی در حلق و عطش آورد جلاب با آب سرد و با مرقهای چرب بنوشند و خوردن لوزینه چرب و مغز خیار بهترین مصلحات و زایل کننده فساد آنست و اکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه و فساد اخلاط امراض مذکوره است.

فصل القاف مع الراء المهمله

◀قراد

به ضم قاف و فتح را و الف و دال مهمله لغت عربی است و آن را قرد به ضم قاف نیز نامند و جمع آن قراد به ضم قاف و قردان به کسر قاف نیز آمده و به فارسی کنه و به هندی چچری دکنی و پکن نیز نامند.

ماهیت آن: حیوانی است کوچک شبیه به دانه بیدانجیر و به قدر آن و کوچک‌تر از آن نیز که در ابدان بعضی حیوانات مانند سگ و شتر به هم می‌رسد و بیشتر نزدیک به گوش سگ و زیر شکم و بیخ ران شتر می‌باشد و می‌چسبد به بدن آن و به دشواری از آن جدا می‌گردد و دست و پا ندارد و به دهن و دندان مانند زلو می‌چسبد و خون بدن را می‌کشد.

طبیعت آن: قریب به فسفاس.

افعال و خواص آن: طلای خون کنه سگ مانع انبات شعر زاید و شعر منقلب است که چون بعد از کندن بدان موضع بمالند دیگر نروید و چون بعد از قطع شعیره پلک چشم بمالند زالی سازد و چون بر اشفار بمالند مانع روییدن موی مژگان گردد.

◀قراصیا

به فتح قاف و رای مهمله و الف و کسر صاد مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و به ضاد معجمه نیز آمده و به سین مهمله به جای صاد و قاراسیا نیز آمده لغت رومی است و اهل صقلب چراسیا و اهل مغرب و اندلس حب الملوک و اهل دمشق نیز قراسیا و به فارسی شیرین آن را گیلاس و ترش آن را آلوبوعلی و عوام آلوبالو و آلوبولی و الی بالی نیز نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است شاخهای آن پریشان و سرخ رنگ و برگ آن نیز سرخ رنگ و شبیه به درخت زردآلو در برگ و شاخ و ثمر آن کوچک و مدور و به چوبی باریک بلند پیوسته به شاخه آن و اکثری آویخته و دو عدد با هم و در خامی سبز و عفص و نیم رس آن سرخ و ترش و رسیده آن بنفش و میخوش یعنی چاشنی‌دار با اندک تلخی غیر محسوس و تخم آن کوچک به قدر نخودی متوسط، پوست آن صلب و سفید رنگ و مغز آن سفید و گیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلوبالو است ولیکن ثمر آن از آن بزرگ‌تر و بعد از رسیدن شیرین می‌گردد و هسته آن مانند هسته آلو و نیز قسمی دیگر می‌باشد در جمیع امور شبیه به آلوبالو الا آنکه ثمر آن کوچک‌تر و بعد از رسیدن عفص می‌باشد و بهترین همه رسیده شاداب آنست.



طبیعت آن: آنچه خام است سرد و خشک و قابض در اول و آنچه نیم رس و سرخ و ترش است سرد و خشک در اول دویّم. رسیده چاشنی‌دار آن در آخر دویّم و رسیده شیرین آن گرم و تر در آخر اول و در اول دویّم نیز گفته‌اند و با قوّت قابضه.

افعال و خواص: شیرین آن یعنی گیلاس سریع الانحدار از معده به سبب رطوبت و لزوجتی که دارد و جهت خشونت حلق و ریه نافع و برانگیزاننده تخمه و مضعف معده و لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل می‌گردد به هر خلطی که غالب باشد و به طبیعت آن و مصلح آن جوارشات حاره مقویه و مسهل و ملین طبع است خصوص چون با دانه آن خورده شود و این هنگام منعظ نیز می‌باشد و خشک آن قابض و چاشنی‌دار آن یعنی آلوبالو قاطع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان و قی صفراوی و اسهال و مقوی معده و کبد حار. قوّت قابضه خشک آن زیاده از تر و تازه آن و دانه آن را چون شیره گرفته با عشر آن رازیانه بنوشند جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و قرحه مجاری بول و ادرار حیض بیعدیل و چون مغز دانه آن را با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیله‌های باریک ساخته در احلیل گذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی آن و بول المده و حرقة البول است و صمغ هر دو نوع آن گرم و خشک و شبیه به صمغ اجاص و جالی و مغری و قاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبه ریه و نیکویی رنگ رخسار و برانگیختن اشتها و تفتیت حصات نافع زیرا که خشونت سینه اگر از یبس باشد تغریه آن را می‌نماید و اگر از بلغم لزج چسبنده آن را تقطیع می‌کند و جلا می‌دهد و جهت سرفه مزمن با آب سرد باید که بیاشامند.

مقدار شربت آن: یک مثقال و اکتحال آن باعث حدت قوّت باصره و رافع جرب آن و طلای آن منقی بشره است.

◀قراطارغوین

به فتح قاف و را و الف و طای مهمله و الف و کسر رای مهمله و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانیه و نون.

ماهیت آن: نباتی است با شاخهای بسیار گره‌دار از یک بیخ روییده و برگ آن شبیه به برگ گندم و تخم آن شبیه به جاورس و بغایت تند. منبت آن زمین‌های سایه و شوره‌زارها و گفته‌اند گندم صحرایی است.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: گویند چون مرد و زن هر دو چهار روز ناشتا قدری از آن به مقدار نیم درم با پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت نمایند زن بیشتر حامله گردد به اذن الله تعالی.

◀قراطن

به فتح قاف و را و الف و ضم طای مهمله و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: ماءالعسل ساذج است و صاحب اسرارالطب گفته عسل قلیل است که با آب بسیار پخته باشند.

◀قراطاط

به فتح قاف و را و الف و طای مهمله و الف و طا لغت ترکی است به زبان فرنگی قرقاط اوده اسپنه نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است به قدر فلفلی و در ترشی شبیه به زرشک و در افعال قریب بدان و شاید نوعی از آن باشد و اشتباه نموده کسی که آن را زقال دانسته زیرا که زقال اسم فارسی قرانیا است به نون قبل از یای مثناة تحتانیه و زقال در حرف الزاء المعجمه مذکور شد.

◀قرة العین

به ضم قاف و فتح رای مشدده و ها و الف و لام و فتح عین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت عربی است و آن را جرجیرالماء و کرفس الماء نیز نامند جهت مشابهت این به آن هر دو در طعم و رایحه و بالجمله اسمی مشترک میان هر دو است به یونانی دیقورس و سلینون و افوسالیوس به معنی کرفس الماء و به سریانی کرقشاد و به رومی سیون و به فارسی کنگر آبی نامند.

ماهیت آن: نباتی است که در آبهای ایستاده و احیاناً در جاری نیز می‌روید و قبه آن بیرون از آب و از میان گل آن برآمده و رنگ گل آن زرد و ساق و برگ آن شبیه به کرفس و از برگ کرفس اندک ضعیف‌تر و گفته‌اند برگ آن مشرف مایل به تدویر است مانند کرفس و بر ساق آن رطوبتی چسبنده به دست و جمعی اجزای آن از گل و غیره با عطریت و تند طعم و برگ آن را اهل شام بسیار می‌خورند.

طبیعت آن: گرم و خشک در آخر دویّم.

افعال و خواص آن: مسخن و محلل و حابس نزف الدم هر عضوی که باشد و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده. *اعضاءالغذاء و النفض* آشامیدن تازه و یا مطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظه ردیه در معده و امعا و تفتیح سدد و تسخین معده و انهضام طعام و ادرار بول و حیض و تفتیت حصات گرده و سرخ نمودن رنگ رخسار و ازاله درد پهلو و یرقان و طحال و مغص و قرحه امعا و نطول طبیخ آن و یا اغتسال بدان جهت تسکین قشعریره و نافض حمیات یعنی لرز تبها نافع.

مضر سفل و **مصلح** آن عناب.



◀قرد

به کسر قاف و سکون را و دال مهمله لغت عربی است و جمع آن اقراد و قرود و قرده به کسر قاف و فتح را و دال مهملتین و ها و قرده به فتح قاف و کسر را آمده و ماده آن را قرده به کسر قاف و سکون رای مهمله و فتح دال و ها و به فارسی کنی و بوزینه و میمون و به ترکی پینچی و به هندی آنچه روی آن سرخ است بندر و آنچه روی آن سیاه و بدن آن خاکستری رنگ، لنکور و هنومان نیز و این هر دو دم دارند و فی الجمله شبیه به روی انسان و دست و پا و انگشتان آن دراز است به هر دو پا نیز راه می‌رود و دم ندارد و بدن آن نیز سیاه و پشم آن بلند است آن را به فارسی نسناس و به هندی بنمانس یعنی انسان جنگلی گویند و این صنف مأنوس‌تر می‌باشد از دو صنف اول و مثل آن هر دو بسیار موذی نیست و در زیربادات ممالک فرنگ و چین و غیرها اصناف دیگر نیز می‌شود بعضی در صورت بسیار شبیه به انسان و بعضی نه و بعضی بی‌دم و بعضی با دم کوتاهی و بعضی با دم بسیار بلندی و بعضی دم آن گره‌دار ابلق و پر پشم و بر سر دم آن گره بزرگی و بعضی بی‌گره و بالجمله الحکم گوشت آن نزد امامیه حرام و نزد اهل سنت سوای مالک رح نیز و بعضی مکروه دانسته‌اند و مالک رح حلال.

ماهیت آن: حیوانی است مشهور و خود از مسوخات نیست بلکه به صورت آن بعضی از امم سالفه عاصیه مسخ شده و بعد از سه روز مرده‌اند و آن حیوان اشبه به انسان است در مزاج و خلق و اکثر حالات قابل تعلیم است و حکایت انسان می‌کند و به دست چیزی را برمی‌دارد و طرب می‌نماید و خنده و بازی می‌کند و احیاناً به دو پا راه می‌رود و ذکی و سریع الفهم است و اطبا اکثر دوای مجهول الخاصیتی را که می‌خواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیر سمی اولاً به او می‌خورانند به همان سبب مناسبت به مزاج انسان. نقل است که دو میمون هدیه برای متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود و دیگری زرگر و نیز شنیده شده که میمون شطرنج بازی یاد گرفته بود و نیز نقل است که میمون ماده نزد میمون بازی بود و آن خبی و آنچه کسی دزدی کرده و یا در دل قصد کرده بدان اعلام می‌کرد بدین قسم که بر پاره‌های کاغذ مطالب و یا نامهای کسانی که متهم بودند به دزدی نوشته پیش آن می‌انداختند آن یک یک را دیده بو کرده نام دزد و یا نام کسی که چیزی را پنهان کرده بود جدا کرده به دست میمون باز می‌داد شخصی گفت شاید این تصنعی از میمون باز باشد خود چیزی را پنهان کرد به قسمی که کس ندید پس آن میمون را طلبید و نامهای بعضی مردم را نوشته نزد او اندخت او همه نامها را دیده کنار کرد و نگاهی به صورت صاحب مجلس کرد و برخواست و بر او سلام کرد یعنی خود پنهان کرده و روزی ظریفی در دل قصد کرد که با او مقاربت نماید و بر پارچه‌های کاغذ مطالب چند نوشته و این مطلب را نیز چون آن میمون آن را دید به غضب در آمد و خواست که او را بگزد میمون باز مانع می‌شد و فایده نمی‌کرد آخر حضار مجلس گفتند باعث چیست میمون باز از میمون پرسید او پاهای خود را از هم جدا کرد و به انگشت میان هر دو پای خود را نمود که می‌خواهد چنین کاری بکند و باز بر او حمله می‌کرد ناچار آن شخص را از مجلس برخیزانیدند و بعد از چندی آن میمون را دزدان کشتند که اکثر آنها را به گیر می‌داد و از شخصی ثقه شنیده شده که در کتاب مصور حیوانات فرنگی دیده شده که در ساحل دریایی که زمین آن ریگ بوم بود شیری قصد گرفتن میمونی نموده بود میمون‌های بسیار جمع شده به سرعت و جلد جلد همه بر صورت آن می‌ریختند تا آنکه شیر عاجز شده گریخت و حکایات بسیار از آن منقول است که تفصیل آن طولی دارد و نر آن اگر دست یابد با زن انسان مقاربت می‌نماید و چون مقاربت نمود سوزش بسیاری در فرج او به هم می‌رسد و او را هلاک می‌گرداند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: طلای خون آن جهت منع روییدن موی مجرب و خوردن آن گرماگرم باعث گنگی زبان در ساعت و چون از پوست آن غربالی سازند و هر غله را که در آن بیزند و زراعت کنند از آفات ملخ محفوظ می‌ماند و گفته‌اند که میمون چون طعام مسموم را ببیند فریاد می‌نماید و می‌ترسد و صاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل می‌گردد و از اسرار مکتومه است.

◀قردمانا

به ضم قاف و کسر و به فتح نیز آمده و سکون را و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون و الف و قردمانی و قردامون نیز آمده لغت یونانی است و آن کرویای دشتی است و به فارسی تخم آن را که مستعمل است تخم توخره نامند.

ماهیت آن: نبات آن شبیه به کرویا است در برگ و گل و ثمر مگر آنکه ثمر آن از آن طولانی‌تر و برگ و بیخ این از آن بزرگتر و شاخ آن بلندتر و خشن‌تر و گفته‌اند نبات آن شبیه به نبات بابونه است و شاخ‌های آن متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگ‌تر و بیخ آن قوی‌تر و گل آن سفید مایل به کبودی و ریزه و تخم آن دراز و باریک شبیه به کرویا و از آن درازتر با تندی و تلخی و نوع برّی کرویا است و مستعمل تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تند طعم و رایحه بزرگ دانه است که زود کوبیده نشود و منبت آن مجاری سیل و آبها و کوهسارها و سنگلاخ‌های بلاد عرب و ارمنیه و هند.



طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسخن و سرخ کننده بشره و گدازنده اخلاط لزجه و مقوی اعضای باطنیه. *اعضاءالراس و العصب* آشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخا و عرق النساء و وجع ورک بلغمی و کوفتگی عضل. *اعضاءالصدر* جهت تنقیه سینه و تصفیه صوت و سرفه کهنه و ربو. *اعضاءالغذاء و النفض* جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سده جگر و سپرز و قولنج و مغص و قتل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و جهت درد گرده و عسرالبول و سموم بارده حیوانیه مانند عقرب و غیرها با شراب و با پوست بیخ غار جهت تفتیت حصات و با سرکه جهت عسرالبول رطوبی و حمول و بخور آن قاتل جنین و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه و سعفه و قوبا و کلف و برش.

مضر سپرز، **مصلح** آن افتیمون و انیسون.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

بدل آن: اذخر با حرمل و مشکطرامشیع و حرف نیز گفته‌اند.

◄قرصعنه

به فتح قاف و را و سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون و ها لغت عربی است و حافظ النحل نیز نامند و اهل شام شوکه ابراهیم و شجره ابراهیم نیز و به فرنگی ارین‌جیم گویند.

ماهیت آن: نباتی است خاردار برگ مفروش بر زمین و از میان برگ‌ها ساقی روییده گره‌دار به قدر یک شبر و زیاده بر آن و برگ بعضی مایل به سفیدی و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق. بیخ مجموع خوشبو و بعضی مایل به شیرینی با اندک حرافت و تلخی کمی و بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نارک منبت آن جبال قدس و افریقیه و بلاد عرب و فارس. ابوالعباس حافظ اندلسی نوشته که در جبال قدس امنة الله تعالی نوعی برگ آن شبیه به برگ خامالاون ابیض که اشخیص نامند و خشن و ازرق با ساقه‌های بسیار انبوه و گره‌دار و اطراف آنها خارها و گل آن سفید و بیخ آن ضخیم و لحیم و طعم آن شیرین با اندک تندی می‌شود و امّا آنچه در افریقیه و بلاد عرب می‌شود انواع است نوعی برگ آن شبیه بدانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن انبوه املس و بسیار سبز و ساق آن به قدر یک ذرع و بر نصف اعلای آن شعبه‌های بسیار روییده شبیه به قرصعنه ازرق اولاً سبز رنگ پس سفید می‌گردد و بیخ آن طولانی و راست به رنگ بیخ سوسن برّی و این قسم قوی‌تر از قسم اول و در کیفیت و رایحه شبیه به خسک و این را بر در خانه‌ها برای گریزانیدن مگس می‌آویزند و نوعی برگ آن مایل به استداره و بریده و بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ملصق بر زمین و مستدیر به شکل دینار و ساق آن یک عدد و به قدر یک ذرع و زیاده نیز و گره‌دار و خار نازک و خار آن مایل به زرقت و بیخ آن به شکل فاوانیا ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بیخ آن را مغشوش به بهمن می‌نمایند و بدل یکدگر می‌فروشند لیکن برگ بهمن از آن بسیار پهن‌تر است و آن را نفاخ الجبال نامند و نیز ابوالعباس گفته که دیدم من در جبل قبر لوط علیه‌السلام نوع قرصعنه سفیدی که ساق آن خشن و اوراق آن بسیار و خار آن تیز و جمه آن بزرگ‌تر و ضخیم‌تر از نوعی که نزد ما است حتی آنکه گویا حرشف متوسط طولانی است شبیه به قسم جبلی محدب الورق مفردالساق قوی الحرارت و در قدس و نواح آن این را جهت وجع پهلو مجرب می‌دانند و نوعی نیز که در ساحل دریا می‌شود برگ آن عریض‌تر و سفیدتر و بیخ آن سست نازک و شیرین‌تر از آن نوع و قلیل‌الخشونت اقرب به ملاست و ریشه‌های آن شیرین با اندک حرافت و این نوع جهت تهیج باه و انعاظ قوی است خصوص مربای آن با عسل و نیز نوشته که دیدم در حوالی بیت‌المقدس در زمین سنگلاخ نوعی از قرصعنه سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچک‌تر از برگ خامالاون ابیض و کوتاه‌تر و نازک‌تر از آن و شاخ‌های بسیار از یک بیخ روییده و بر محل برگ آن میل‌های باریک مانند میل مغزل و گره‌دار و حوالی گره آن برگ‌ها و پر تضاعیف و بر اطراف آن گلی مانند گل قرصعنه ازرق و سر آن کوچک‌تر از آن و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را قرصعنه نامند و دیسقوریدوس در ثالثه گفته که آن را برنجی نامند و بعضی تارین و بعضی ارنجین و آن صنفی از خار است. برگ آن در هنگام ظهور شور مزه و عریض و اطراف آن خشن و خوشبو و چون بزرگ شود شاخ‌های آن بسیار می‌گردد و بر اطراف آنها سرهای سفید و سرمه‌ای رنگ نیز احیاناً و مدور شبیه به ستاره و بر حوالی آنها خارهای تیز صلب و عروق آن طولانی عریض به سطبری ابهامی. ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو منبت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز انواع آن را مانند آنچه ابوالعباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یک ساق دارد و به قدر یک شبر و نیم و شاخه‌های آن مایل به سفیدی و بر آن سرهای مستدیر و بر کنارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن به سطبری سبابه و طولانی و این نوع کثیرالوجود در بغداد و نواح آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آن را مادام که تر و تازه و نازک است پخته می‌خورند و بعضی با آب و نمک پرورده می‌نمایند و بهترین به قول دیگر است و ردی الخلط نیست و مربای بیخ آن با عسل بهتر است و انطاکی نیز مجملاً بدان نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در اندلس آن را شوکه ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود در سنگستان‌ها و



زمین‌های خشن و ریگ بوم‌ها می‌روید و آن نوعی از خار است که چون اول روید برگ آن بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و به قدر یک وجب و زیاده نبود نبات آن انبوه و گل آن سفید و سر گل آن مایل به سرخی و پر گره و برگ آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن به سطبری انگشتی به درازی سه گز بلکه بیشتر از آن و به زبان آن قوم که مگس عسل می‌دارند آن را خارخسک گویند و به شیرازی شوره و در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس عسل از گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته گیاه خارداری است و اقسام می‌باشد و برگ اقسام آن مفروش بر روی زمین و از میان برگ‌ها ساقی می‌روید و یک قسم را ساق گره‌دار و خارها در حوالی گره‌ها و گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و به فارسی پیوه زا نامند و در افعال مانند مسدس است و قسم دویّم را برگش بی‌خشونت و خاردار و نرم بسیار و ساقش به قدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخ‌ها می‌روید و آن قوی‌تر از اول است و قسم سیّم را برگ مایل به استداره و بیخش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساق آن بی‌شعبه و به قدر ذرعی و مملو از خارهای مایل به کبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضا است برگش بسیار و خارهای آن تند و ساق آن خشن و قبه آن شبیه به کنگر و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش محدب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب می‌دانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق به سطبری انگشت سبابه در طعم شبیه به زردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آن را قرصعنه مسدس و در مازندران رولنک و در تنکابن ششکاک گویند و گویا مخفف شش شاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین ممتلی آن.

طبیعت مطلق آن: در آخر اول گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل صلابات و هاضم و سریع الانحدار و مولد خلط صالح و منعظ و مبهی و با قوّت تریاقیت. آشامیدن ثلث رطلی از طبیخ بیخ آن با مثل آن سداب جهت اوجاع شراسیف و به تنهایی جهت درد پهلو و سینه مجرب. *اعضاءالغذاء و النفض* نیز آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین اورام و بثور و تحلیل جراحات و دبیلات باطنیه و مداومت آن مخرج اخلاط محترقه و فاسد از بدن و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تفتیت حصات و رفع مغص و با شراب جهت درد جگر امتلایی و یک درم آن با یک درم تخم جزر جهت ادرار حیض و بغایت محرک باه و مربای بیخ تازه نرم آن خوشبو کننده جشا و محرک باه و منعظ و عصاره آن مدر حیض و دافع مغص. *السموم* با شراب جهت نهش هوام خصوص عقرب و سموم قتاله و خوردن بقول مطبوخ آن مادام که تر تازه نرم است بهترین بقول است و مولد خلط ردی نیست و محلل بلغم رقیق در معده و امعا است و گاه آن را با آب و نمک پرورده می‌نمایند و به دستور خوردن بیخ آن. *الاورام* ضماد آن محلل اورام و با آرد جو و آب برگ کاسنی تازه محلل اورام و قروح رطبه در ساق پا که آب از آن جاری باشد و داءالفیل در ابتدا و تعلیق آن بر در خانه گریزاننده ذباب از آن خانه و بر اورام خارجیه محلل آنست.

◄قرطاس

به کسر قاف و به ضم آن نیز و به فتح نادراً آمده و سکون را و فتح طای مشاله و الف و سین مهمله لغت عربی است و قرطس طعفر و کاغذ نیز و به فارسی نیز به کاغذ مشهور است به سریانی کرطیسا و محرق آن را به رومی خرتین کامبنین و به یونانی سنجامیقور نامند جمع آن قراطیس و قرطس آمده.

ماهیت آن: معروف است و در اکثر بلاد می‌سازند و هر جا از چیزی و بر آن کتب و مکاتیب و دفاتر و غیرها می‌نگارند و بهترین آن خان بالغی است خواه قسم مشهور به ابریشمی و یا قسم پنبه‌ای پس دولت آبادی پس کشمیری خصوص قسم اعلای آن پس سمرقندی پس اکلیسری پس پندوایی بنگالی نیز قسم اعلای آن پس رنگپوری نیز قسم اعلای آن پس مصری نیز قسم اعلای آن و از مطلق آن مراد کاغذ مصری است که از ساق بردی که به زبان اهل مصر غافیر نامند می‌سازند و بهترین آن آنست که سفید باشد و انطاکی گفته بهترین آن مصری است که از بردی و اصول بشنین می‌سازند. تفلیسی گفته بهترین آن محرق مصری است. صاحب تحفه نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق بردی و لعاب بشنین است و بردی را به فارسی پیزر نامند و در حرف الباء مع الزاء ذکر یافت.

طبیعت آن: سرد در اول و خشک در دویّم و انطاکی گرم و خشک در دویّم گفته.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس* نفوخ آن خصوص محرق آن حابس رعاف و بخور آن جهت زکام و سنون آن حابس سیلان خون از لثه و مستحکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت بیاض و دمعه و قرحه چشم. *اعضاءالصدر و الغذاء* آشامیدن محرق آن با مرق سرطان نهری پخته جهت قروح ریه و حبس الدم از سینه و معده با ادویه مناسبه قابضه و قروح امعا و به دستور احتقان بدان و آشامیدن



نقوع آن در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم نافع، مقدار شربت آن یک مثقال. *الجروح و القروح* ذرور آن مجفف قروح رطبه وسخه و غیر وسخه و زخمی که در پا از موزه به هم رسد و ملحم آنها و پیچیدن آن بر عضو مجروح با خون آن آلوده ملحم آن و چون با آب تر کنند و در حال رطوبت آن کتانی را با آن بپیچند و بگذارند تا خشک شود پس در سوراخ نواصیر داخل نمایند آن را به سبب منتفخ شدن گشاد سازد.

بدل آن: در اکثر امور بردی سوخته است.

◄قرط

به ضم قاف و سکون را و طای مهمله مشاله لغت عربی است به فارسی شبدر و شبدار و به اصفهانی شودر و ثمر آن را رسین نامند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به رطبه و از آن شیرین‌تر و برگ آن بزرگ‌تر. بغدادی گفته اسم مصری نباتی است که در مصر می‌روید شبیه به رطبه و نوعی از آنست درخت آن عظیم و برگ آن بزرگ قریب به برگ بلوط و در مصر زراعت می‌نمایند برای فربهی اسبان و ثمر آن را رسیم نامند.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: آشامیدن تر و تازه آن مسهل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازه آن یا طبیخ خشک آن با شکر و یا انجیر و یا عسل جهت سرفه و خشونت سینه نافع.

◄قرطم

به ضم قاف و سکون را و ضم طای مهمله مشاله و میم و به کسر قاف و را و به کسر هر دو نیز آمده. لغت عربی است و آن را حب العصفر و بزرالاحریض و به فارسی خسکدانه و تخم کافشه و به گیلانی تخم کاجره و تخم کازیره و به هندی کروکسبنه و کابیج نیز و به سریانی کشنی و به رومی قنطادوس و به یونانی اطرقطوس و دیسقوریدوس فنیفس نامیده و برّی آن را فنیفس اغریون یعنی اصفر برّی و برّی و بستانی می‌باشد.

ماهیت آن: بستانی آن دانه‌ایست صنوبری شکل مایل به پهنی و تربیع و پوست و مغز آن سفید با دسومت و چون کهنه گردد پوست آن میل به سیاهی و مغز آن به زردی پس سیاهی و لزوجت می‌نماید و در غلافی زیر گل آن و در هر غلافی هفت و هشت دانه و نبات آن تا به دو ذرع خاردار و برگ آن بلند و با شرفه‌های بسیار ریزه و بالای برگ آن عریض‌تر از پایین آن و بر بندها و مواضع شاخ‌ها و بر شاخ‌ها نیز رسته و ساق و شاخ‌های آن در خامی سبز رنگ و بعد از رسیدن سفید می‌گردد و گل آن خاردار و سرخ رنگ و صاحب اختیارات قرطم برّی را طریفان گفته و بعضی گفته‌اند طریفان حب آنست نه نبات آن و شیخ الرییس غیر آن دانسته و در حرف الطاء مع الراء مذکور شد و بالجمله بهترین آن سفید بستانی تازه سنگین بالیده آنست و وجه ذکر آن علیحده از احریض جلالت و عظم نفع آنست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در آخر اول خشک با قوّت مسهله.

افعال و خواص آن: قلیل الغذا و مسهل و مخرج بلغم رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح چون پنج درم آن را کوبیده و شیر گرفته با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل بیاشامند و نیز چون ده درم آن را بکوبند و در نیم رطل آب بجوشانند و بمالند و صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن ریخته بنوشند و ایضاً چون ده درم مغز مقشر آن را با مغز بادام تلخ و قسط از هر یک نیم مثقال و نطرون و انیسون و از هر یک یک مثقال داخل کنند و با انجیر خشک و عسل بسرشند و مقدار یک جوزه تا دو جوزه بخورند و به دستور چون از آن ناطف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و نطرون به وزن مزبور با عسل و شیره انجیر به قوام آورند و شب وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق. *اعضاءالراس* ماءالجبن مصنوع از آن که افتیمون را در صره بسته در آن اندازند و یا بمالند تا قوّت آن در آن برآید و بنوشند و بالای آن شیرینی مناسبی بیاشامند جهت مالیخولیا و وسواس و توحش و خفقان و جذام و جرب و حکه و اکثر امراض سوداویه مؤثر و به دستور آشامیدن لبن منجمد از شیره آن و اندک نمک هندی فعل آن اقوی. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن شیره آن با آب انجیر خیسانیده و یا فانیذ و یا عسل منقی سینه و صاف کننده آواز و منضج نزلات و اکثر امراض بارده صدریه و مقوی باه و زیاده کننده منی و نیکو کننده رنگ رخسار و دافع ریاح و محلل آنها است و چون داخل مزورات ماشیه و حمصیه نمایند نضج و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد محترقه نماید و آشامیدن ده درم شیره آن با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل جهت استسقای زقی و لحمی نافع و با اندک نمک هندی ادرار آن قوی‌تر و انفع و خوردن مغز مقشر آن به دستور مسطور در دفع قولنج مؤثر و معتادین قولنج را اوفق و آشامیدن شیره آن که مغز فلوس خیارشنبر در آن حل کرده باشند جهت تب بلغمی بعد از نضج ماده و آن از جمله ادویه‌ایست که هر خلط منجمد را می‌گدازد و هر خلط رقیق را منجمد می‌گرداند و لهذا بالای شیر نباید خورد که آن را منجمد می‌گرداند در معده.

مضر معده، **مصلح** آن انیسون و شیرینیها.

مقدار شربت آن: از پنج درم تا ده درم و از آن زیاده مضر و غیر مجوز.

بدل آن: حبة الخضرا است و گفته‌اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیر ده درم حب القرطم باشد و نیم رطل آن را بیاشامند تا عمل نماید و دهن آن قریب به دهن انجره است و ضعیف‌تر از آن و منجمد کننده شیر و جدا کننده



مابیت آن از جبنیت و دهن بستانی آن مسهل بطن است. قرطم برّی را به یونانی اطریطوس نامند و نبات آن بلندتر و برگ آن طولانی‌تر از بستانی و در این شاخ‌ها رسته و باقی شاخها خالی و بی‌برگ و سفید و نیز در این شاخ‌های آن پنج عدد خار و گل آن زرد و تخم آن شبیه به تخم بستانی.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن برگ و ثمر آن به قدر یک مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جهت لسع عقرب مفید و گفته‌اند چون ملسوع برگ و یا ثمر آن را در دهان نگاهدارد مادام که در دهان اوست احساس تألم سم نکند و چون بیندازد باز عود کند.

◄قرطمان

به ضم قاف و سکون را و ضم طای مهمله مشاله و فتح میم و الف و نون معرب هرطمان فارسی است و گفته‌اند که جلبان است.

ماهیت آن: ابوحنیفه دینوری اسم درختی دانسته شبیه به درخت چنار و در ساحل عمان یافت می‌شود و برگ و شاخ آن خوشبو است.

افعال و خواص آن: آشامیدن خشک آن به قدر دو مثقال جهت رفع اسهال مفید دانسته‌اند و هرطمان در حرف الها مذکور خواهد شد.

◄قرظ

به فتح قاف و سکون را و ظای معجمه مشاله بعضی گفته معرب کرت فارسی است و به فارسی بزغند و به سریانی خجفرومیثا و به یونانی عرصمودون و به هندی کیکر و به مصری سنط به طای مهمله و به ظای معجمه نیز و صنط به صاد و طای مهملتین و در میان هر دو نون نیز نامند.

ماهیت آن: گفته‌اند ثمر نوعی از ام‌غیلان است که اقاقیا عصاره آن و صمغ عربی صمغ آنست و درخت آن خاردار و بعضی برگ سلم و بعضی ثمر سنط دانسته‌اند و ساق درخت آن قوی و چوب آن صلب و چون کهنه گردد سیاه رنگ به رنگ سیسم و آبنوس می‌گردد با اندک سفیدی و اهل هند و بنگاله پایه گرد و نهاورته و کادی و چهکره از آن می‌سازند برای صلابت آن و شاخها و چوب‌های آن غیر مستوی و تخم آن به قدر دانه تمر هندی و از آن کوچکتر و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ می‌گردد و در غلافی مانند تمر هندی و از آن نازکتر و مانند لوبیا و گل آن سفید و بعضی زرد و در هند زرد می‌باشد و خوشبو از برگ و ثمر آن دباغت ادیم و پوست حیوانات می‌نمایند و آن را جلود القرظ می‌نامند و بهترین عصاره آن یعنی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن اخذ نموده در سایه خشک کرده باشند و بیان آن مفصلاً در اقاقیا در حرف الالف مع القاف مذکور شد.

طبیعت اجزای شجر آن: سرد و خشک و با قوّت قابضه .

افعال و خواص آن: مسواک به چوب بیخ آن و سنون ساییده آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و نیکو کننده رنگ رخسار و آشامیدن آب طبیخ برگ و خار آن حابس اسهال و بخور آن مستحکم کننده اعصاب مسترخیه و رافع درد آن و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جروح عظیمه رطبه نافع.

◄قرع

به فتح قاف و سکون را و عین مهمله و به فتح را نیز آمده لغت عربی است و نیز به عربی دباء و به فارسی کدو و به هندی نیز مشهور بدان است و به ترکی قباق و به سریانی قراء و به رومی فلوفرنیا و به یونانی قروفا نامند و دیسقوریدوس قلوفیا نامند.

ماهیت آن: ثمر نباتی است که آن را یقطین نامند و بیاره دار و بر مجاور خود بر زمین و دیوار نیز پهن می‌شود و برگ و شاخ آن بزرگتر و قوی‌تر از خیار و خشن و مزغب تر از آن و بیخ آن باریک و بلند و اندک شیرین و مسکر و مطلقا آن دو نوع است شیرین و تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و به فارسی کدوی تلخ و به هندی تونبری نامند و گفته‌اند دو نوع است سبز و رومی و شیرین آن اصناف است، صنفی مدور و صنفی طولانی تا به دو ذرع و زیاده هم شنیده شده و قطر آن از یک شبر هم کمتر تا به یک شبر و این مخصوص به بلاد هند و بنگاله است و صنفی کوچک به قدر نارنجی و امرودی بسیار بزرگ و به شکل آن و این مخصوص به بلاد دکهن و هندوستان است و بسیار نازک و لذیذ می‌باشد و به هندی دهیندس نامند و از همه اصناف بهتر و لطیف‌تر و نازک‌تر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست آن که مغز آن را برآورده خشک کرده باشند تا مقدار یک صد رطل گندم و یا برنج می‌گنجد و این مخصوص به بنگاله است و جای دیگر به این بزرگی نمی‌شود و در هندوستان می‌برند تا صد روپیه فروخته می‌شود و از این طنبور می‌سازند هر قدر که بزرگ باشد قیمت آن زیاده که او از آن بلندتر می‌شود و صنفی طولانی مستدیر و لحم آن با زهومت و این مخصوص به بلاد هند و بنگاله است و هنود این را بسیار می‌خورند و مسلمین کمتر و به هندی پیته و به بنگالی کونده نامند. شیرینی و مربای این خوب می‌شود و لحم اینها همه سفید است و تخم همه طولانی پهن و نیز صنفی می‌شود مدور و بعضی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مایل به اندک سرخی و لحم و مغز آن سرخ رنگ و طعم آن با اندک شیرینی و این را مزوبه و به فارسی کدوی مکه و به هندی کدیمه نامند و بهترین همه آن سفید نازک تازه شیرین آنست که ریشه‌دار نباشد و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد.



طبیعت آن: مطلقاً سرد و تر در دویّم.

افعال و خواص آن: مبرد و مرطب و مفتح سدد و مدر بول و ملین بطن و زایل کننده یرقان و خلفه مزمنه و حمیات حاده و خوردن پخته آن قلیل الغذاء و سریع الانحدار و مناسب محرورالمزاجان و صفراوی و مولد خلط صالح تفه اگر در معده فاسد نگردد قلیل الانهضام زیرا که به تنهایی سریع الفساد و استحاله به خلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط سمی به سبب لطافتی که دارد و چون با فواکه مناسبه خلط ترکیب نمایند کیفیت آن را مبدل گرداند مانند آنکه اگر با سفرجل و یا آب غوره و یا آب انار و یا سرکه در روغن بادام و یا زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفراوی مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع و به دستور چون با سرکه طبخ نمایند ولیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است و با شیء حریف مانند خردل مولد خلط حاد و با شیء مالح مولد خلط شور و با قابض قابض و همچنین با هر چیز مستحیل به خلط مناسب آن. *اعضاءالرأس* قطور و نشوق یا ریختن آب افشرده خام آن با شیر دختران در بینی و گوش و به دستور گذاشتن جراده آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بی‌خوابی و ضماد ساییده آن بر پیش سر اطفال و غیر اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع خشکی دماغ و بی‌خوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و شستن سر با آب آن و آشامیدن و قطور آن در بینی باعث تسکین صداع حار و تنویم مبرسمین و غرغره و مضمضه آن جهت وجع حلق و درد دندان حار و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن خصوصاً با روغن گل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن به تنهایی و یا با روغن گل جهت درد دندان و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازه منعقد که هنوز گل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مؤثر و به دستور آب گل آن و جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس و جنون و رمدی که از بخارات معده باشد. *اعضاءالصدر* آشامیدن اسفیدباج مطبوخ آن با کشک الشعیر و یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جهت درد سینه و سرفه حار و به دستور آشامیدن سویق آن به تخصیص که مغسول باشد. *اعضاءالغذاء و النفض* مطبوخ آن مسکن عطش و گرمی کبد حار و کرب صفراوی و دافع فضول حاره به سبب ازلاقی که دارد ولیکن موجب سستی و ارخای معده و امعا است و سویق آن حابس بطن و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ معصور آن به قدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل و با عسل و اندک نطرون ملین بطن و مسهل به اعتدال با مغز فلوس خیارشنبر و ترنجبین و بنفشه مربا و با شراب آن مسهل صفرا و جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر مسهل صفرای سوخته و منقی امعا و گرده جهت حرارت دماغ و رمد و حمیات حاره و آب مطبوخ درست در خمیر و گل گرفته آن به دستور ماءالقرع به قدر نیم رطل با ده درم شکر و با شربتهای مناسبه لطیفه جهت تسکین حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حاده دقیه و غیرها و اکثر امراض حاره حاده و شیخ الرییس نوشته در ذات الجنب هر چند ماءالقرع نافع است از جهتی گاه مضر است از جهت آنکه مدر است و مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حاده صفراویه و کسر حدت صفرا و خون و اکثر امراض حاره حاده و نیز باعث سرعت خروج آنست از معده و با گوشت باعث سرعت و نیکویی هضم آن و با مزورات ماشیه و حمصیه با روغن بادام جهت سرفه و ترطیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تبهای حاره و آشامیدن مرق مطبوخ کدو با خروس بچه و یا با مغز تخم آن جهت رفع غشی و تبهای حاره و غشیه و رفع سمیت اخلاط سمیه بی‌عدیل و ضماد آن بر معده و کبد و گرده و احشا مسکن حرارت و لهیب آنها و آشامیدن پوست خشک آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا و بالجمله اقسام قرع جهت محرورالمزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع و مضر مخالف آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و مسقط اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سودای احتراقی از بلغم و مطبوخ تراشه آن با ماست که کدو ماست و به هندی رایته نامند چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و نعناع استعمال نمایند مبرودالمزاجان را موافق و محرورالمزاجان را احتیاج بدانها بدون نمک و اندک نعناع نیست. مصلح آن قی فرمودن و آشامیدن با ماءالعسل و عود هندی و قرنفل و زیره و سعد و نعناع و جوارشات حاره عطره و پختن آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل و آبکامه و اشیای حاره دیگر و نمک در مبرودین و در محرورین و صفراوی مزاجان آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آن که مسیر نامند با شکر و یا با عسل معتدل‌ترین مربیات و لذیذ و مقوی دماغ و مولد خون صالح و دافع مواد سوداویه و امراض حادث از آن و سریع الهضم اگر در معده بلغم بسیار نباشد و الا مستحیل بدان می‌گردد و عسلی آن برای مبرودالمزاجان بهتر از شکری و محلل آن ملطف و هاضم و مسکن حدت صفرا و خون خصوص چاشنی‌دار آن موافق محرورالمزاجان و مضر مبرودین. *القروح و الجروح* ذرور پوست خشک سوخته آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رفع آکله زخمها و زخم ذکر و اعضای یابس المزاج و با روغن گاو تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و به دستور مغز



آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش و با دم الاخوین نیز. *الاورام* ضماد کدوی ساییده جهت حمره و اورام حاره و روغن آن که آب تازه لحم و مغز جوف آن را گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه بادام و قدر مضاعف و یا غیر آن طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند مانند روغن بنفشه و نیلوفر است.

طبیعت آن: سرد و تر.

افعال و خواص آن: مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست آن و منوم و جهت مالیخولیا و سهر مفرط و تشنج یابس و درد گوش حار و سرفه حار و دق و تلیین صلابات شرباً و سعوطاً و قطوراً و تمریخاً نافع و چون پوست آن را جدا کرده خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده و خام باشد و مجموع آن را از لحم و شحم و تخم با پیه گرده بز بکوبند و بجوشانند تا خوب مهراً شود و بگذارند تا سرد شود و چربی بالای آن را بگیرند در جمیع افعال از ترطیب و تبرید و غیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد سازند و چون سر کدو را بریده در جوف آن خبث الحدید پر نمایند و سر آن را به همان قطع بند کرده بگذارند و بعد از چهل روز آب آن را گرفته با حنا خمیر نمایند و بر مو خضاب کنند خضاب نیکو است و مغز تخم کدو.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در اول تر و با قوّت مسکنه اخلاط متحرکه.

افعال و خواص آن: مسمن بدن و جهت رفع خشونت سینه و نفث الدم ریه و سرفه حار و تشنگی و تبهای حاره و قرحه امعا و مثانه حادث از خلط حاد و لاغری گرده و حرقت البول و امثال اینها نافع و روغن تخم آن جهت رفع یبوست دماغ و بیخوابی و سل و تبهای حاره و مغص صفراوی بیعدیل شرباً و قطوراً و سعوطاً و تمریخاً و طلاءً و ضماد روغن مغز تخم کدوی شیرین با دم الاخوین نرم سوده و یا با جرم مغز آن جهت قروح سر و بدن اطفال و گوشه دهان و بناگوش و مذاکیر و غیرها مجرب.

مقدار شربت از تخم آن: تا هفت مثقال.

بدل آن: مغز تخم هندوانه و خیارین و حلوا و دهن القرع و مربی و مخلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◄قرع المر

یعنی کدوی تلخ که به هندی تونبری نامند.

ماهیت آن: در نبات شبیه به بیاره کدوی شیرین و ثمر آن از آن کوچک‌تر.

طبیعت آن: بسیار گرم و خشک و سمی.

افعال و خوص آن: مقدار قلیلی از آن مقی قوی و قی فرمودن به آن جهت ضیق‌النفس بارد رطب قدیم و سرفه رطب کهنه نافع و قطور آب گل آن و نشوق آن جهت رفع یرقان و امراض رطوبی و دماغی نافع و بیخ آن که به هندی بکهمه نامند گرم و خشک و محلل اورام و اوجاع بارده طلاءً و ضماداً مفرداً یا مرکباً با ادویه مناسبه و گویند که چون کدوی تلخ خشک را بشکافند و در جوف سر آن پرده‌ای که مانند پرده عنکبوت می‌باشد برآورده نرم سوده اندکی از آن را سعوط نمایند جهت رفع یرقان اصفر که چشمها و رخساره همه زرد شده باشد و اکثر امراض دماغی و رطوبی نافع به اخراج رطوبات و بلاغم زرد رنگ از بینی و چشم.

◄قرفة الدارچینی

بدان که قرفه به کسر قاف و سکون را و فتح فا و و ها لغت عربی است به معنی پوست درخت مطلقاً و مراد اطبا پوست درخت خاصی است و به یونانی فنیضیطراس و به سریانی ضروافور و به رومی فیرفنیطوسنین و به هندی تج نامند.

ماهیت آن: آنچه به تحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در جزیره سیلان به هم می‌رسد و ضخیم‌تر از دارچینی و پوست آن خشن‌تر و اصناف می‌باشد بعضی به رنگ دارچینی و بعضی تیره‌تر و بعضی مایل به زردی و سفیدی با خطوط و بعضی رایحه آن شبیه به رایحه قرنفل با اندک حدت و این را قرفه القرنفل و بعضی به رایحه دارچینی و این را قرفه الدارچینی نامند و بعضی کریه الرایحه و بهترین همه قرفه القرنفل دارچینی رنگ تیره آنست که با حدت و خوشبو باشد و بسیار کهنه فاسد شده نباشد و زبون‌ترین همه کمرنگ اغبر کریه الرایحه آنست و در دارچینی به تفصیل ذکر یافت.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک. قرفه القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل و قرفه الدارچینی قریب به دارچینی یعنی ضعیفتر از آن و بعضی از آن قوی‌تر دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: مقوی اعضای باطنی. *اعضاءالرأس و العصب* جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و اوجاع مفاصل. *اعضاءالغذاء* مقوی معده و کبد سرد و در این فعل اقوی از دارچینی گفته‌اند. *الاورام و القروح* ضماد آن با سرکه رافع اورام و جرب و قوبا.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: سلیخه است.

◄قرقمان

به کسر قاف و سکون را و کسر قاف و میم و الف و نون و به فتح هر دو قاف و میم و الف و نون نیز آمده.

ماهیت آن: چیزی است مانند قاو که در جوف بعضی اشجار کهنه می‌رسد خصوصاً درخت خرما و مقل حجازی و صعیدی و



انطاکی گفته چیزی است کرم خورده که در جوف درختهای کهنه به هم می‌رسد و مخصوص به درخت مقل است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: حابس نزف الدم و اسهال مزمن و سایر سیلانات و مدر بول و شیر و سنون آن جهت تقویت لثه و سفید کردن دندان و ضماد آن با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن نافع.

◄قرقومعما

به فتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون عین معجمه و میم و الف و قرقوعما نیز آمده. لغت یونانی است.

ماهیت آن: ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقو زعفران است و معما ثفل را نامند و مختار و بهترین آن خوشبوی سنگین سیاه رنگ آنست که در آن چوب نباشد و چون بخایند به دندان بچسبد و دندان را رنگین کند و چون در آب حل کنند آب را رنگین به رنگ زعفران نماید و انطاکی دهن زعفران دانسته.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: منضج و مسخن و مقوی اعصاب و محلل صلابات و مدر بول و اکتحال آن جالی آثار و رافع ظلمت چشم و مقوی روح باصره است.

◄قرمز

به کسر قاف و سکون را و کسر میم و زای معجمه لغت رومی است و گفته‌اند لغت ترکی است و به عربی دودالصباغین و صبغ ارمنی نیز و قفر و به فارسی کرم رنگریزان و کم رنگ و به یونانی انیقروس و به سریانی اغنیوس نامند و دیسقوریدوس در رابعه قفیس نامیده.

ماهیت آن: حیوانی است کوچک که در برگ‌های اشجار خصوص درخت جیدار به هم می‌رسد و تا به قدر دانه عدسی بزرگ می‌شود و سرخ و هر چند بزرگ می‌شود سرخ‌تر می‌گردد و گویند شبنمی است که بر برگ بعضی اشجار می‌نشیند و چیزی شبیه به دانه عدسی بر سر آن برآمدگی مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرگتر می‌شود تا به قدر دانه نخودی مستدیر و مانند حیوانی پرنده می‌گردد که گویا می‌خواهد طیران کند پس شکافته شده از جوف آن کرم کوچکی سرخ رنگ برمی‌آید و هر چند کهنه گردد رنگ آن زیاده می‌گردد و آن را با شراب می‌کشند به نوعی خاص و طبع می‌نمایند با شراب یا آب و رنگ آن را اخذ نموده نقاشان کتاب و رنگریزان در رنگ آمیزی نقاشی و کتابت و رنگ ابریشم و پشم به کار می‌برند و یک جزو آن ده جزو حریر و یا پشم را که در آب جوش داده باشند خوش رنگ می‌گرداند و رنگ کتان و ریسمان پنبه بدان خوب نمی‌شود و گویند دو قسم می‌باشد خمری و غیر خمری. خمری آنست که آن را در شراب می‌کشند و بالیده و خوش رنگ می‌باشد و یک دانه آن را چون در آب بمالند به زودی آب را خوش رنگ می‌گرداند به خلاف غیر خمری و بهترین الوان احمر است و از آن بهتر رنگی در سرخ نیست زیرا که رنگ این شکفته و خوش نما و براق می‌باشد خصوص که بر طلا بنویسند و ابریشم و پشم رنگ نموده بدان ثابت رنگ می‌باشد و بهترین آن تازه بسیار سرخ آنست که از قبرس و بلاد ارمن آورند.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: با قوّت قابضه و حابس دم. ٭اعضاءالنفض٭ آشامیدن آن به قدر دو درهم تا یک هفته هر روز پی هم با عسل جهت قطع حیض مجرب گفته‌اند و با سرکه جهت منع حمل و ذرور آن مجفف بواسیر. ٭الجروح و امراض الاعصاب٭ ضماد آن با عسل جهت الصاق و التیام جراحات عظیمه و به دستور با سرکه و نیز با سرکه جهت شکستگی اعضاء و جراحات اعصاب خاصه و سایر اعضاء عموماً قوی الاثر. ٭الزینه٭ نطول آب مطبوخ آن محلل صلابات و نیکویی و درازی موی و مانع تولید قمل.

مقدار شربت آن: دو درم و تعلیق آن با ابریشم سرخ در رفع تب مؤثر.

◄قرن

به فتح قاف و سکون را و نون لغت عربی است به سریانی قرنه و به فارسی سر و شاخ حیوان و به هندی سینکه نامند.

ماهیت آن: معروف است و آن به منزله سلاح و حربه است برای دفع موذی از خود و اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام گاو و بز و میش و آهو را می‌باشد و نوع نر را بزرگتر و بلندتر از ماده و ماده تکون آن بیشتر و غلیظ‌تر از ماده موی است و جمع آن قرون آمده.

طبیعت مطلق آن: سرد و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: مجفف و قابض مانند ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست. ٭العین٭ اکتحال آن جهت منع نزول مواد به سوی عین. ٭اعضاءالنفض٭ جهت نفث الدم هر عضوی و بواسیر. ٭اعضاءالغذاء و النفض٭ جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و یرقان و ذوسنطاریا نافع و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و قرن هر حیوانی در طی ذکر آن حیوان بیان شده و قرن ایّل را به سریانی قرناویلاکا و به یونانی سمفوریا و به رومی سمفوریس و به فارسی سر گاو کوهی و شاخ گوزن نر و به هندی باره سینکه گویند و بهترین آن مأخوذ از ایل پیر است و نیز قرن ایّل را به اصطلاح اهل بالغه از بلاد اندلس نباتی را نامند که به یونانی قرتمن گویند و قرتمن مذکور شد و نیز قرن به قول



انطاکی اسم درختی است به قدر آزاد درخت و آن را ثمری است به قدر زیتون و سرخ پس سیاه می‌گردد.

افعال و خواص آن: جهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برگ آن جالی آثار و چون بگیرند ثمر آن را در حال خامی که سبز باشد و سرخ نگشته ساییده بر اورام و قروح گذارند به زودی زایل سازد.

◄قرنفل

به فتح قاف و را و سکون نون و ضم فا و لام و قرنفول نیز و به یونانی عرنیواس و به رومی فرفلون و به فارسی میخک و به هندی لونک نامند.

در ماهیت آن اقوال بسیار است آنچه به تحقیق پیوسته آنست که ثمر درختی است که در جزیره‌ای از جزایر زیرباد که آن جزیره را جاوه و بتاویه نیز نامند به هم می‌رسد و در جای دیگر نمی‌شود و بالفعل آن جزیره در تصرف ولندیس است که فرقه‌ای از نصاری است و درخت آن فی‌الجمله شبیه به درخت کنار و شاخ‌های آن باریک و بلند مانند شاخ‌های یاسمین که به هندی چنبیلی نامند و بلند شده باز به سوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه به برگ انار و از آن بزرگ‌تر و ثمر آن که قرنفل است باریک بلند از بند انگشتی کوتاه‌تر و اندک پهن و سر آن مشرف و بر سر آن قبه‌ای به شکل حباب و چون خشک گشت در بسته‌ها که می‌آورند به سبب سودن با هم اکثر قبه آن جدا می‌گردد و آن را نر و ماده می‌باشد نر آن بزرگ‌تر و اغبر و کم رنگ و کم بو و کم طعم‌تر از ماده و ماده آن کوچک‌تر و در صفات مذکوره اقوی و بهتر و مستعمل ماده تازه خوشبوی قوی الرایحه تند طعم مایل به شیرینی تیره رنگ بالیده آنست که در خاییدن و کوبیدن اجزای آن تمام خوب نرم گردد و خشبیت نداشته باشد و آنچه به خلاف این اوصاف باشد زبون.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: با قوّت تریاقیت و تفریح. *اعضاءالرأس* مقوی ارواح و اعضای رییسه باطنیه و حافظ آنها جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر و رفع صداع بارد رطب و فالج و لقوه و نزلات متوالیه و سکته و تفتیح سدد دماغی و سایر امراض بارده رطبه سوداویه دماغیه و عصبانیه نافع و سوداوی مزاجان و کسی که در مزاج او سودا غالب باشد شرباً و سعوطاً و نفوخاً و طلاءً و ضماداً به تنهایی و یا با ادویه مناسبه و جهت تقویت لثه و درد دندان بارد و رفع بدبویی دهان و باعث طیب نکهت مضغاً و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع سبل و غشاوه و نیز خوردن آن جهت امراض مذکوره عین. *اعضاءالصدر* جهت سرفه بارد رطب و ضیق النفس کهنه رطوبی و خفقان بارد و وحشت و خوف و وسواس و مورث شجاعت آشامیدن آن. *اعضاءالغذاء و النفض* مقوی معده و قوّت هاضمه و امعا و کبد و گرده بارده و طحال و باه و رحم و مسخن و رافع امراض بارده اعضای مذکوره و قی و غثیان و فواق و جشا و تحلیل ریاح غلیظه حاصله از اغذیه لزجه غلیظه و استسقای لحمی و تقطیرالبول و سلس آن و علل بلغمی و سوداوی و زلق الامعاء رطوبی و امراض بارده رحم شرباً و فرزجتاً آشامیدن نیم درم آن با شیر تازه دوشیده به شرط مداومت به غایت محرک باه و مدوامت یک درم آن در وقت طهر و پاکی از حیض باعث حمل و تسخین رحم و فرو بردن یک عدد نر آن هر روز باعث عدم حمل و طلا و ضماد ماده آن بر پیش سر جهت امراض بارده دماغیه مذکوره و بر اوجاع بارده مسکن آنها و بر اورام بارده محلل آنها و ضماد ممضوغ آن با آب دهان بر احلیل نزد مقاربت باعث تلذذ جانبین و گویند **مضر** گرده و امعا و **مصلح** آن صمغ عربی.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

بدل آن: به وزن آن دارچینی و نصف آن بسباسه است و نیم وزن آن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان و به وزن آن نیز خولنجان گفته‌اند و عرق آن در جمیع افعال قایم مقام خمر است که بگیرند یک جزو آن را و نرم بسایند و از هر یک برگ گل سرخ و برگ گاوزبان نرم سوده یک و نیم جزو و برگ تانبول نیم کوفته بیخته نیم جزو و همه را در گلاب یک شبانه روز بخیسانند پس به دستور متعارف مقطر نمایند و به قدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهره و باطنه و معده و کبد و هاضمه و دفع ریاح و سموم و تفتیح سدد و تعدیل اخلاط و استسقا و سایر امراض بارده بیعدیل و شراب آن که یک جزو آن را با شانزده جزو آب انارین و یک جزو عسل مصفی در شیشه کنند و سر آن را بسته در سرگین اسب دفن نمایند و بعد از یک هفته برآورده استعمال نمایند از خمر به مراتب قوی‌تر گفته‌اند و اگر آن را با شکر به قوام آورند و شربت مرتب نمایند جهت امراض بارده صعبه بی‌نظیر دانسته‌اند و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین کبیر مذکور شد.

◄قرنفل بستانی

ماهیت آن: برگ فرنجمشک است و به هندی انبل و رام تلسی نیز نامند و در فرنجمشک ذکر یافت و عرق آن مانند عرق قرنفل است در طعم و رایحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را بر قنطوریون غلیظ بستانی اطلاق می‌نمایند جهت مشابهت گل آن به قرنفل در عطریت و رایحه.

◄قرنفل شامی

قرنفلیه است لغت مغربی است.



ماهیت آن: نباتی است ساق آن به قدر یک ذرع و خشن و با شعبه‌ها و برگ آن شبیه به برگ لبلاب و برگ بنفشه و گل آن بنفش مایل به سفیدی و خوشبو شبیه به بوی قرنفل و بیخ آن شبیه به خربق سیاه و در بو مانند دارچینی. منبت آن اکثر مواضع نمناک و با بادروج یکجا می‌روید.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس و غیرها* آشامیدن آن جهت صرع و به دستور ضماد برگ آن جهت صرع و ورم ریحی و رطوبی و ابتدای غرب و ورم پستان و تحلیل انجماد شیر در آن و بوییدن گل آن جهت زکام و آشامیدن آب طبیخ آن جهت عسر نفس و سرفه رطوبی و عسرالبول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و آشامیدن بیخ آن جهت وجع حادث از احتباس حیض و اسقاط جنین و با شراب جهت لسع هوام و ضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضا و چون بیخ آن را کوفته در روغن طبخ نمایند تدهین و تمریخ بدان جهت کزاز و لرز حمیات نافع.

مضر محرورین، **مصلح** آن بنفشه.

مقدار شربت آن: یک درم است.

◀قرون السنبل

به ضم قاف و را و سکون واو و ضم نون و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم بای موحده و لام.

در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی بیخ نوعی از سنبل ابیض دانسته‌اند که با سنبل یافت می‌شود و قتال است و بعضی گفته که در ریشه بعضی از سنبل هندی نیز یافت می‌شود و بعضی بیخ خانق النمر و بعضی بیخ شوکران دانسته‌اند و بعضـی گفته‌اند بیخی است شبیه به بیش و سمی و بعضی گفته‌اند نوعی از بیش است و اصح اقوال قول اخیر است که نوعی از بیش است و به هندی آن را سینکهیا نامند و در حرف الباء مع الیاء در بیش ذکر یافت و آن سیاه رنگ باریک و از سعد باریک‌تر و درازتر و با درخشندگی و بعضی سفید رنگ نیز می‌باشد.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن مجوز نیست ضماد آن با سرکه جهت رفع دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه بارده و تدهین روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره و ضماد آن جهت تحلیل صلابات اعضا مفید و ربع درم آن کشنده است به اختلاط عقل و بول الدم و سیاهی زبان و سایر امراض سرسام و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن کافور مقدار بسیاری تا به یک درم و تا یک مثقال هم با گلاب و شیره تخم خرفه مقشر با برف و یخ سرد کرده یا جلاب و قرص کافور با دوغ ماست گاوی و ضماد نمودن اضمده بارده بر قلب و کبد مانند صندل و کافور با گلاب و آب برگ بید و امثال اینها و آشامیدن شیر تازه دوشیده و سویق سیب ترش و جو مغسول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب هندوانه و ماءالقرع و ماءالخمار و لعاب بهدانه و بزرقطونا سرد کرده با جلاب و مانند اینها.

◀قریس

به فتح قاف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله.

ماهیت آن: بعضی گفته‌اند نوع غذایی است مانند مصوص و مصوص در حرف المیم مذکور خواهد شد و اکثری گفته‌اند آب گوشت سرد منجمد شده را نامند هر گوشتی که باشد از ماهی و غیر آن.

◀قریص

به فتح قاف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و صاد مهمله.

ماهیت آن: بعضی گفته‌اند نوع غذایی است که از لحوم لطیفه خفیفه مانند ماهی و بزغاله و جوجه مرغ و پاچه و امثال اینها ترتیب دهند با سرکه و ترشی‌ها و میوه‌های تازه و خشک و ادویه طیبة الرایحه.

طبیعت آن: معتدل با برودت و رطوبت.

افعال و خواص آن: مسکن صفرا و خون حاد و قاطع بلغم و محرورالمزاجان را نافع.

مضر مبرودالمزاجان و سوداوی و علل اعضای تنفس و سرفه و ضیق‌النفس.

فصل القاف مع الزاء المعجمه

◀قزاح

به ضم قاف و فتح زای معجمه مشدده و الف و حای مهمله لغت مغربی است و اعراب افریقیه آن را علجان و اهل شیراز کمه و کماه نیز نامند.

ماهیت آن: نباتی است معروف در قیروان شبیه به رازیانه و شتر آن را می‌چرد و از رازیان برگ آن باریک‌تر و شاخ‌های آن کوچک‌تر و متشعب درهم بافته شده و گل آن زرد و تخم آن باریک به انیسون و طعم آن مانند رازیانه و جمیع اجزای آن از برگ و شاخ و گل و ثمر همه خوشبو است و در مصر نیز به هم می‌رسد و در نواح شیراز نیز و برای غنم نیکو مرغی و علفی است فربه کننده آن.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.



افعال و خواص آن: برگ و تخم آن مستعمل اهل آن نواح به جای توابل و محلل ریاح و محرک جشا و مسکن اوجاع بارده و مدر بول و حیض و در اطعمه باعث لذت آنها و آشامیدن آب طبیخ آن با ربع رطلی شکر در تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته‌اند.

فصل القاف مع السین المهمله

◀قس

به ضم قاف و سین مهمله.

ماهیت آن: لبلاب بی‌ثمر است برگ آن ریزه و مشبک و شاخ آن باریک.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس* سعوط عصاره آن جهت عفونت خیشوم. *اعضاءالنفض* آشامیدن آب برگ و ساق آن مدر حیض و فرزجه آن مخرج جنین. *السم* آشامیدن آب بیخ آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع.

◀قسب

به فتح قاف و سکون سین مهمله و بای موحده اسم عربی حجازی تمر نخل خشک شده نیمرس است و اهل مغرب آن را مقلل و اهل نجد عرق و برشوم و به فارسی خرمای سنگ اشکن و به شیرازی قسبک نامند.

ماهیت آن: خرمای بسیار خشک نیمرس است که به کمال نرسیده باشد اقسام می‌باشد و آنچه را بعد از جوش دادن در آب شکافته و پارچه غیر متساوی نموده خشک کرده باشند شکم دریده نامند و آنچه سر آن را بلبل خورده و در درخت مانده خشک شده باشد بلبل خورده گویند و این شیرین‌تر می‌باشد و بهترین همه بزرگ فربه هسته کوچک آنست که خشک و صلب باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی معده و ناشف رطوبات و مستحکم کننده الیاف آن و حابس طبع و نفاخ خصوصاً که آب بر آن بیاشامند و خوردن آن با مغز گردکان منضج و محلل اخلاط سینه و اما اسرشی آن که خوب خشک نباشد گرم و تر و خشکی ندارد و نفاخ و بطی الهضم و مرخی معده و گاه اسهال می‌آورد، مصلح آن مغز گردکان بریان کرده و گفته‌اند قسب قاطع اسهال بلغمی و مسکن عطش حادث از بلغم مالح است و بهتر آنست که خشک اندک مایل به سبزی آن را مقدار کمی بالای طعام سرد و تر بخورند خصوصاً صاحبان ضعف معده و اما اوقال یعنی آنچه خام هسته نابسته خشکیده بی‌مغز باشد همه اصناف آن زبون و مورث ریاح و کشیدگی معده و احشا و اجتناب از آن اولی است، مصلح آن زیره در سرکه خیسانیده و مطلق قسب مضر دندان و لثه است مانند سایر شرینیهای نخلی، مصلح آن در محرورین سکنجبین حامض و شراب انارین و در مبرودین زیره در سرکه خیسانیده و بعضی گفته خرمای هیرونی عبارت از آن است.

◀قسط

به ضم قاف و سکون سین و طای مهمله مشاله گفته‌اند معرب از قسطس یونانی است و گفته‌اند معرب از (کت)[1] هندی است و به سریانی قوشنا و قشنا و به فارسی کوشنه و به فرنگی کست و به هندی کته نامند.

ماهیت آن: بیخی است شبیه به بیخ لفاح و نبات آن بی‌ساق و مفروش بر زمین و برگ آن عریض و گویند بیخی است خشبی که به هندی پهکرمول نامند. بدان که قسط سه قسم می‌باشد قسم اول آن شیرین سفید اندک مایل به زردی سبک با عطریت است و این را قسط بحری و عربی گویند و دویّم تلخ مایل به سیاهی و مغز آن مایل به زردی و سطبری و سبک و کم بو و این را قسط هندی نامند و سیّم مایل به سرخی و سنگین و در وزن شبیه به چوب شمشاد و خوشبوی و بی‌تلخی و این سمی و قاتل است و آنچه بوی صبر از آن آید زبون و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و بالجمله از ادویه شریفه جلیله النفع است و بهترین آن سفید تازه شیرین کرم ناخورده با عطریت رایحه سطبر لحیم آنست که چون بخایند اندک زبان را بگزد و پوست آن نازک باشد و بعد از آن هندی سیاه سبک وزن و بعد از آن قسط شامی و قوّت آن تا ده سال باقی می‌ماند و بعضی بیخ راسن را قسط شامی نامند و مغشوش به قسط بحری می‌نمایند و فرق میان آن و قسط بحری صلابت و عدم عطریت رایحه و گزیدگی بیخ راسن است یعنی صفات قسط بحری در بیخ راسن نیست.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک. شیخ الرییس گرم در سیّم و خشک در دویّم گفته و با رطوبت فضلیه نفاخه و گفته‌اند قوّت حرارت و حرافت و مرارت مر آن به حدی است که مقرح جلد است.

افعال و خواص آن: مقوی اعضای رییسه و غذاییت نافضه و اعصاب و باه و دافع امراض بارده رطبه از آنها و مسخن اعضا که مراد تسخین آنها باشد و جاذب خون و سایر اخلاط و سم به ظاهر جلد. *اعضاءالرأس* مقوی دماغ و مستحکم کننده اعصاب و محلل و پراکنده کننده ریاح مخدره دماغیه و دافع صداع بارد

---

۱. کتهه: ب

رطب کهنه خصوصاً قسط سفید که در آن امر عظیم‌النفع است و از برای اوجاع مقدم دماغ و لیثرغس و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و غیره از امراض بارده رطبه دماغیه شرباً با عسل و یا ادویه مناسبه دیگر و ضماد آن با عسل نیز و تمریخ آن با روغن عربی که روغن بز یا گاو باشد که در آن بجوشانند و بمالند جهت امراض مذکوره و سعوط آن با آب باران جهت درد سر مزمن و لطوخ آن جهت رفع نسیان و ضماد آن با روغن زیتون جهت فالج و استرخا و درد گوش و به دستور قطور دهن آن در گوش مفتح سده بارد آن و بخور آن رافع زکام و وبای حادث از عفونات. *اعضاء‌الصدر* آشامیدن یک مثقال آن با خمر و افسنتین جهت اوجاع صدر و ربو و بهر و ضیق‌النفس و سرفه کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه لعوقاً با عسل و درد پهلو را نیز نافع. *آلات المفاصل و الاعصاب* جهت اوجاع مفاصل و استرخای عصب و عضل و فسخ آن و تسخین اعصاب و مفاصل و رفع امراض آنها و جهت عرق النساء شرباً و ضماداً و به دستور تدهین آن. *اعضاء‌الغذاء و النفض* آشامیدن آن با عسل جهت نشف رطوبات و بلاغم و دفع آنها و قطع اخلاط لزجه و ریاح و تقویت معده و کبد و گرده و مثانه و تسخین و دفع امراض و اوجاع آنها و عضلات بطن و جهت تفتیح سده کبد و طحال و تحلیل ورم طحال و استسقا و یرقان و مغص و درد رحم و با آب سرد جهت اخراج کرم معده و امعا و حب القرع و ادرار بول و حیض و بخور آن به قمع فرزجه و حمول آن جهت ادرار حیض و قتل و اخراج جنین و مشیمه و تسکین اوجاع رحم و به دستور جلوس در طبیخ آن و تکمید بدان. *اعضاء‌التناسل* آشامیدن نیم درهم آن با عسل و یا با شراب جهت تقویت باه و به دستور ضماد آن و تدهین به دهن آن. *الحمی* آشامیدن آن با سکنجبین جهت تب ربع کهنه و ضماد آن با روغن زیتون جهت لرز حمیات بلغمیه پیش از اخذ حمی یعنی پیش از نوبه. *القروح و الجروح* ضماد آن با ماء‌العسل جهت رفع کلف و آثار جلد و طلای آن با سرکه قطران و عسل جهت داء‌الثعلب و رویانیدن موی در آن موضع و جهت برش و نمش و سعفه و جراحات و تشنجی که در صورت به هم رسیده باشد و ذرور کهنه آن جهت قروح رطبه و تازه آن مقرح جلد. *السموم* یک مثقال آن با خمر و افسنتین تریاق سموم و جاذب آنها به سوی ظاهر جلد جهت رفع سم افعی و عقرب و رتیلا و امثال اینها از سموم قتاله نافع.

مضر مثانه، **مصلح** آن گلنگبین. مضر ریه، مصلح آن انیسون.

مقدار شربت آن: یک درهم تا یک مثقال.

بدل آن: نصف وزن آن عاقرقرحا و گویند بدل آن وج ترکی است و مصلح آن خطمی است.

دهن القسط ساده که قسط تلخ را مقدار چهل مثقال نیم کوفته یک شبانه روز در شراب بخیسانند پس با چهارصد مثقال روغن زیتون با آتش ملایم بجوشانند تا شراب سوخته گردد **طبیعت آن** گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی اعصاب و اعضا و باه و محلل قوی و رافع برودت معده و جگر و لرز تبهای سوداوی و بلغمی پیش از نوبه و مقوی موی و دراز کننده آن شرباً و تدهیناً.

مقدار شربت آن: هفت درهم و قسط ابیض مر در صحراها و کوهستان بلاد بحری از بلاد فارس که گرمسیرات نامند بسیار به هم می‌رسد گیاه و برگ آن شبیه به کرمه البیضا که فاشرا نامند و بیخ آن ضخیم‌تر از بیخ فاشرا و تلخ و آن قسط احمر است و انطاکی نوشته که نوعی از قسط می‌شود بسیار سنگین و ثقیل و آن را اهل آن بلد قسط تلخ و ماردارو می‌نامند و من نبات آن را دیدم و بیخ آن را برآوردم و تجربه کردم و دواء‌القسط و ادهان و معاجین آن در قرابادین کبیر مذکور شد.

◄قسطرون

به فتح قاف و سکون سین و فتح طای مهمله مشاله و ضم رای مهمله و سکون واو و نون به یونانی قسحروطروقون یعنی متعدی به آتش و وجه تسمیه آن بدان جهت آن است که در اماکن بارده می‌روید و اهل روم آن را برطانیقی نامند و رسماریتا نیز.

ماهیت آن: دیسقوریدوس گفته نباتی است که هر سال تازه می‌روید ساق آن باریک به قدر یک ذرع و زیاده بر آن و مربع و برگ آن باریک بلند طرف پایین آن عریض‌تر و به تدریج باریک می‌شود شبیه به برگ بلوط و مشرف و خوشبو و بر طرف ساق آن تخم‌های مجتمع و در یکجا شبیه به خوشه و بیخ آن شبیه به خربق و باریک و مستعمل بیشتر برگ و بیخ آنست و انطاکی نوشته گل آن زرد و در بو شبیه به بوی صعتر و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن مذکور است و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیت است.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: جمیع اجزای آن با قوّت تریاقیت. *اعضاء‌الرأس و الغذا و النفض* آشامیدن برگ آن با آب جهت صرع و جنون. مقدار یک درم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد و طحال و با شراب جهت یرقان و ادرار طمث و چهار درخمی آن با شراب سمی با ادرومالی جهت اسهال بطن و یک درم آن با ادرومالی جهت ادرار بول و تفتیت حصات و اختناق رحم و مقدار یک باقلای آن با عسل کف گرفته بعد از طعام جهت تقویت هاضمه و دفع جشای حامض از فساد معده و به دستور مضغ آن و فرو بردن آب آن و آشامیدن طبیخ آن جهت رفع قی ذریع و عنیف و جهت اسهال طبیعت و ادرار بول.



اعضاءالصدر آشامیدن آن با ماءالعسل جهت قرحه ریه مزمن و چرک مجتمع در سینه و مقدار سه ابولوث آن با شراب ممزوج نیم گرم جهت نفث‌الدم سینه اگر تب نباشد الا با آب. *العین و الاذن* اغتسال به طبیخ آن جهت رمد و کمنه و قطور عصاره آن در گوش جهت درد دندان. *اوجاع المفاصل و غیرها* آشامیدن جهت عرق النساء و فسخ عضل. *السموم* آشامیدن سه درخمی آن با ادرومالی جهت نهش هوام سمی، یک درم آن با شراب جهت دفع سمیت ادویه قتاله، ضماد آن نیز با شراب جهت نهش هوام ردیه و گفته‌اند نفع آن در سموم به حدی است که اگر قبل از وقوع سم بخورند اذیت آن را کم گرداند و اگر بعد از آن دفع سمیت آن نماید.

فصل القاف مع الشین المعجمه

◄قشار کندر

به کسر قاف و فتح شین و الف و رای مهمله و ضم کاف و سکون نون و ضم دال و رای مهملتین.

ماهیت آن: ریزه‌هایی است که از سودن قطعه‌های کندر با هم جدا شود و در کیسه آن ریخته گردد.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: قابض و مجفف و در داروهای چشم و اکحال و در مراهم و معاجین و غیرها مستعمل و جهت نفث‌الدم و قرحه امعا و اسهال مزمن شرباً و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحات و خشک کردن آنها و اصلاح قروح و جروح قدیمه و فرزجه آن جهت نشف تجفیف رطوبات سایله مزمنه از رحم و بریان آن جهت رفع حکه رحم نافع و در کندر نیز مذکور خواهد شد.

◄قشر

به کسر قاف و سکون شین و رای مهمله لغت عربی است و به فارسی پوست و به هندی چهال و چهلکا نیز نامند و جمع آن قشور آمده و قشره با ها مراد پوست نازک تازه نرم است.

ماهیت آن: اسم جنس پوست اشجار از تنه و شاخه‌ها و ریشه و ثمر و تخم است و الوان اکثر قشور مختلف می‌باشد با مغز آن و گاه متفق و بالجمله در خامی و تازگی سبز و بعد از خشک شدن سفید و مایل به سفیدی و اغبر و سیاه رنگ و بعضی بعد از کمال رسیدگی زرد مایل به سرخی و سرخ می‌گردد مانند اترج و دارچینی و نارنج و غبیرا و امثال اینها و نیز در غلظت و رقت و لطافت و کثافت و حدت طعم و رایحه و عدم آن هر دو نیز مختلف و متفاوت می‌باشند و نیز بعضی بطی الهضم و بعضی سریع الهضم و نیز قشر بعضی اشجار انفع و خوشبوتر و تندتر و لطیف‌تر و سریع النفوذتر از جرم و لحم آنست به سبب عطریت رایحه مانند اترج و دارچینی و قرفه و سلیخه و امثال اینها و نیز پوست بعضی انفع و احد و الطف‌اند مانند بیخ کاسنی و کبر و رازیانه و کرفس و دارفلفل و نانخواه و گشنیز خشک و مانند اینها و گاه می‌باشد قشر بعضی سریع‌الهضم‌تر از لحم آن مانند زردک و ترب و خیار و مانند اینها و لهذا با پوست خوردن آن انفع است و سریع الهضم‌تر از بی‌پوست و نیز قشر بعضی خوشبوتر از لحم آنست ولیکن نفاخ و بطی الهضم مانند پوست سیب و به تفصیل قشر هر چیز و منافع آن در بیان آن چیز مذکور شد و می‌شود و جالینوس و غیر آن گفته‌اند هر چیز را قشری است حتی معدنیات و فلزات را و قشر فلزات آنست که نزد کوبیدن از آن جدا می‌گردد مانند انواع توبالات و اینها الطف و جالی‌ترند از اجرام آن فلزات و توبالات نیز ذکر یافت و جهت تأکل و نقصان لحوم فاسده انفع و توبال نحاس بهتر از توبال آهن و قشار شاپورقان قابض‌تر از غیر آن و بدان که مراد قدمای اطبا از اطلاق آن قشر بطیخ است و اما در این زمان نزد اهل یمن و نواح آن مراد از آن قشر قهوه است یعنی بن و طبیعت قشر هر چیز مطلقاً گرم و خشک‌تر از جرم و لب آنست.

افعال و خواص آن: بطی الهضم‌تر و نفاخ‌تر مگر بعضی که ذکر یافت.

قشر اترج: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: مقوی معده و قلب و دماغ و هاضمه و احشای بارده و محلل ریاح و خاییدن آن خوشبو کننده دهان و زایل کننده بوی سیر و پیاز از آن و قلیل آن نافع و اکثار آن مضر، مصلح آن عسل.

قشر اصل الرمان: سرد و خشک و مسهل و مخرج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع.

قشرالرمان: آنچه از رمان حلو است سرد و تر و آنچه از رمان حامض است سرد و خشک و ضماد آن جهت ورمهای سحج امعا و اسهال و قطع خون بواسیر و مضمضه با آب آن مقوی لثه و دندان و چون دو درم آن را بسایند و سفوف سازند و بالای آن آب گرم بیاشامند اخراج دیدان به قوّت نماید.

قشر اصل الرازیانج: گرم و خشک در دویّم و در افعال قریب به بیخ کرفس.

قشر اصل الکرفس: گرم و خشک در دویّم. ملطف و مفتح و مدر بول و جهت امراض کبدیه و طحالیه نافع و به دستور **قشر اصل کبر و هندبا و قشر جوزالخضر**: یعنی پوست سبز تازه گردکان سرد و خشک و با حدت چون آن را پخته از آن ربی ترتیب دهند جهت رفع خناق رطوبی نافع.

قشر جوزالصلب: یعنی پوست صلب زیر پوست گردکان، خاکستر محرق آن مجفف زخمها و بی‌لذع.

قشر الخیارشنبر: چون دو مثقال آن را نرم سوده بر آب سرد پاشیده زن حامله نزد وضع حمل که به دشواری شود بنوشد به آسانی وضع حمل او شود.

قشر قصب الفارسی: محرق آن جهت داءالثعلب.

قشر الفستق: یعنی پوست بیرون پسته سرد و خشک در دویّم و قابض و مجفف و دابغ و مقوی امعا و معده است و به تفصیل هر یک اینها و غیر اینها در اماکن خود ذکر یافت و می‌یابد انشاءالله تعالی.

◀قشمش

به کسر قاف و دو شین معجمه در میان هر دو میم ساکنه معرب کشمش فارسی است.

ماهیت آن: نوع انگوری است کوچک مدور مایل با اندک طولانی و الطف و شیرین‌ترین انواع آنست و زبیب رسیده آن نیز بسیار شیرین و لطیف و بهتر از سایر انواع زبیب‌ها و از نیم‌رس و غوره آن که غوره کشمش نامند چاشنی‌دار می‌باشد و این از برای زیر طعام گذاشتن و در شکم مرغ و طیور دیگر و حلان ماهی کردن بسیار موافق و لذیذ.

طبیعت و افعال و خواص آن: در زبیب مذکور شد.

فصل القاف مع الصاد المهمله

◀قصاص

به ضم قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی از خلر رقیق الغلاف کوچک دانه بسیار سفید است و در حرف الخاء مع الرا در خلر مذکور شد.

◀قصب

به فتح قاف و صاد و بای موحده لغت عربی است و به سریانی قنا و به یونانی اثونبون و قالامن نیز و به رومی فلاماوس و به فارسی نی و به ترکی قابیش و به هندی سرکنده و نل و به فرنگی بروند و نوع بسیار کبیر آن را به هندی بانس و متوسط آن را ترله بانس نامند.

ماهیت آن: اسم جنس نی گره‌دار است و آن اقسام است از مجوف و غیر مجوف و مصمت و آجامی و غیر آجامی که در زمین‌های آبدار و کنار آبها و زمین‌های نمناک می‌روید و بهترین اقسام مجوف آنست که بندهای آن بلند و گره‌های آن بسیار از هم دور باشد و این را نی هندی نامند و از این نوع آنچه بندهای آن بسیار بلند باریک نرم و گره‌های آن بسیار از هم دور است آن را نی آچی نامند جهت آنکه از آنجا می‌آورند و آن جزیره‌ای از جزایر زیربادات است و در جزایر دیگر نیز به هم می‌رسد و قلم که بدان کتابت می‌کنند نیز نوعی از نی مجوف است و بهترین این آنست که در قریه واسطه از قرای شوشتر و بعد از آن آنچه در قرای دیگر نواح آن به هم می‌رسد که صلب خوش جوهر خوش رنگ سیاه مایل به سرخی براق و یا اندک ابلق بی‌ریشه و راست است پیچ‌دار نباشد و چرب و نرم باشد و از آن آنچه را تربیت می‌نمایند در ابتدای رستن و وقت بریدن و بعد از آن خوب می‌باشد بدین قسم که بعد از رستن و به قدر یک دو ذرع رسیدن آنچه بسیار ضعیف و غیر مستوی است و یا گره‌های آن نزدیک به هم می‌برند تا تتمه قوّت یابند و آنچه خوب است اگر اندک کج شده به ملایمت راست می‌کنند و بعد از کمال رسیدن می‌برند و نمی‌گذارند که بسیار خشک و فاسد گردد پس دسته‌ها بسته در جای بلند که بدان‌ها دود برسد می‌گذارند و دود بدان می‌دهند و تدابیر دیگر نیز می‌کنند پس خوب آن را جدا کرده دسته‌ها می‌بندند هر دسته یک صد عدد و آنچه را تربیت ننموده باشند زبون و اتفاقاً در هر دسته از این نیز سه چهار نیزه که در هر نیزه دو یا سه عدد بند قلم می‌باشد خوب برمی‌آید و باقی زبون و از نوع زبون نی بوریا و غیر آن می‌بافند و از مصمت آن نیز می‌سوزانند و نیشکر که قصب السکر است از اقسام مصمت آنست و علیحده مذکور می‌گردد و انابیبی که نی فارسی است و آن نی سبز رنگ است که در آنها می‌روید و نبطی آن نمی‌روید مگر در آبهای ایستاده و عکرش که قسمی از ثیل است چون در زمینهای آبدار تربیت یا بدنی می‌گردد و قنا یعنی نی نیزه و تیر که به عربی مران و به هندی سری نامند نیز هر دو از اقسام قصب‌اند و اقسام بانس که در ملک هند و زیربادات خصوص افراط اقسام آن در بنگاله بسیار است نیز از اقسام نی مجوف است و تفصیل هر یک جدا جدا طولی دارد و خیزران نیز از اقسام نی مصمت است و در حرف الخاء مذکور شد.

طبیعت مطلق آن: سرد و خشک و محرق آن گرم و خشک.

افعال و خواص: بیخ آن اندک جالی و بی‌حدت و از سایر اجزای آن قوی‌تر. *اعضاءالرأس* ذرور قصب محرق جهت سعفه و قوبای حادث در سر و گل آن چون در گوش رود احداث کری نماید به سبب چسبیدن به اندرون گوش و لهذا احتراز از آن واجب است و سنون سوخته قصب جالی دندان و مانع سیلان خون لثه و اکتحال رطوبتی که در برگ نی جمع می‌گردد جهت رفع بیاض عین از مجربات است. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن ساییده برگ آن با عسل جهت سرفه و محرق آن به قدر یک دانگ جهت تفتیح سده مراره و ادرار بول و حیض. چون برگ نورسته آن را در آب خوب بمالند و صاف کرده بنوشند



نفث الدم را مفید است. *الجروح و القروح* ضماد سوخته آن جهت جرب و حکه و زخم‌های چرک‌دار و ضماد برگ تازه آن جهت حمره و اورام حاره و ضماد بیخ تازه کوبیده آن جاذب استخوان و پیکان و با سرکه مسکن درد کمر و عصب و ورک و ذرور پوست نی نیمرس خصوصاً بانس حابس نزف الدم همه اعضا است که پوست ظاهر آن را بتراشند و نرم سوده بر آن بپاشند. *السم* ضماد شکوفه آن جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش و معده. *الزینه* طلا و خضاب بیخ سوخته آن با پوست و با هم وزن آن حنا جهت رویانیدن موی و بلندی و تقویت آن و جلای بشره و پوست نی فارسی سوخته گرم و خشک در سیّم و جهت داءالثعلب. *الحمی و غیره* فرش کردن برگ نی فارسی که آب بر آن پاشیده باشند جهت صاحبان تب حار و رفع شدت گرمی هوا و فساد آن نافع.

مضر ریه، **مصلح** آن کثیرا و فندق است.

◀قصب الذریره

به فتح ذال معجمه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و ها لغت عربی است و نیز به عربی قصب بوا و به سریانی قصادیسما و به یونانی ارمنیقون و به رومی اقیاقیلونی و به فارسی نی نهاوندی و برکینه و به هندی چراتیا و چراتیه و یک نوع دیگر را نیپال و به فرنگی کال دم ارمانک نامند و دیسقوریدوس قالاس نامیده.

ماهیت آن: نباتی است معروف باریک و بلند تا دو شبر و انبوبی گره‌دار و بر هر گرهی دو شاخ و بر شاخ‌ها نیز شاخ‌های بسیار باریک و بر هر گرهی دو برگ شبیه به برگ نعناع و بر شاخ‌های بسیار باریک آن غنچه‌ها و گل‌های کوچک فی‌الجمله شبیه به گل بنفشه و ساق آن را چون بشکنند شکسته آن با ریشه‌ها باشد و جوف آن سفید و در آن چیزی شبیه به پنبه ندافی نموده و نسج عنکبوت و لزج و طعم ممضوغ آن قابض با اندک حدت و حرافت و رنگ ظاهر ساق و شاخه‌های آن سرخ مایل به زردی و تیرگی و دو نوع می‌باشد یکی کبیر و به اوصاف مذکوره و دویّم صغیر و آن بسیار باریک مانند خیوط و منابت آن بلاد هند و فارس و کهکیلویه و در بنگاله نیز کثیرالوجود و گفته‌اند نوع دویّم املس و به هیأت کبیر آن و رنگ ظاهر آن با کمودت و طعم آن با قبوضت و با حدت و حرارت و این هندی است و بهتر از اول و نیز گفته‌اند یک نوع دیگر هندی می‌باشد که حدت و تلخی ندارد و این را تخمی است مانند نخود و در غلافی و اکثر اطباء گفته‌اند مختار و بهترین آن یاقوتی رنگ به صفات مذکوره صدر است که گره‌های آن نزدیک به هم و ساییده آن خوشبو و زرد رنگ مایل به سفیدی باشد.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و بعضی گرمی آن را و بعضی خشکی آن را غالب دانسته‌اند و این اظهر است.

افعال و خواص آن: ملطف و محلل و با اندک قوّت قابضه و مجففه زیاده از قابضه و حرافت و با جوهر ارضی و هوایی که با هم نیکو امتزاج به اعتدال یافته و با جوهر لطیف چنانچه در همه افاویه می‌باشد و مقوی دل و جگر و دافع استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسرالبول و تقطیر آن و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل. *اعضاءالرأس و العصب و الصدر* آشامیدن طبیخ آن با تخم کرفس جهت جنون و وجع فواد بارد و سرفه بارد رطب و نیز استنشاق دخان آن به تنهایی و یا با صمغ البطم به قمع که به حلق برسد جهت سرفه بارد رطب و اکتحال آن جهت جلای بصر و تقویت آن و حدت بصر و آشامیدن طبیخ آن جهت شدخ عضل و اورام معده و کبد و تفتیح سدد و با عسل و بزر کرفس جهت حبن یعنی وجع عضلات بطن و اورام رحم و ادرار بول و امراض گرده و رفع قرحه مزمن و تقطیرالبول و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم و استسقا و عرق النسا. *الزینه و الاورام* ضماد آن جهت کمودت خون مرده زیر جلد و تحلیل اورام و ذرور آن جهت خوشبویی زیر بغل و عرق و شکستگی اعضا نافع.

مضر کمرگاه، **مصلح** آن انیسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: عدس و مر و به دستور اظفارالطیب است با صندل و آن را داخل اکحال جالیه و مقویه بصر و گفته‌اند داخل طیوب و ذرایر می‌نمایند لهذا آن را قصب الذریره می‌نامند و اطبای هند آن را سرد و خشک و سبک و باد انگیز و دافع سرفه و صفرا و سوزش اعضاء و تب حادث از فساد اخلاط ثلثه که سنپات نامند می‌دانند و آشامیدن نقوع آن با برگ حنا و هلیله سیاه هندی و شاهتره از هر یک یک درم تا یک مثقال و یازده عدد فلفل نیم کوفته که شب در آب گرم بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده با دو درم شکر بیاشامند ده روز متوالی یا بیست تا چهل روز جهت اقسام جرب و قوبا و ابتدای جذام و غیرها مجرب و به اضافه بسفایج و افتیمون و عناب فعل آن اقوی است.

◀قصب السکر

به فارسی نیشکر و به هندی به لغتی اوکه و به لغتی گانده و گنه هر دو به کاف عجمی و پوندا نیز نامند.

ماهیت آن: دو نوع است سفید و سرخ و هر یک اصناف می‌باشد از نرم نازک شاداب شیرین و صلب کم آب کم شیرینی و بعضی شور مزه و به حسب اماکن مختلف می‌باشد در خوبی و بدی و



سفید آن در قصبه بردوان از مضافات مرشد آباد بنگاله بسیار خوب و لطیف و نازک و شیرین مثل قند و نبات می‌شود بعد از آن در اکبرآباد و شاه جهان آباد و صوبه بهار و لکهنو و بعضی جاها در دکهن از بلاد هند و در راج محل و دیگر جاها نوع سرخ در بنگاله خوب و کلان می‌شود و در صوبه عظیم آباد و اوده و کورک پور از بلاد هند و نیز در بتاویه و چین و در مصر و عمان نیز خوب می‌شود از قسم سفید و در اماکن دیگر بدان خوبی نمی‌شود و سرخ آن نیز مختلف باشد و در خوبی و بدی و بهترین قصب السکر آنست که صادق الحلاوت و آبدار لذیذ کم ریشه باشد یعنی ریشه‌های آن نرم نازک باشد که در خاییدن دندان و زبان را آسیبی نرسد و شکر مصنوع از آن خوب و لطیف می‌باشد و در فانیذ دستور اخذ و صنعت و اقسام شکر و فانیذ و قند و نبات و غیرها مذکور شد.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم تر.

افعال و خواص آن: ملطف خون و حابس و مفتح سدد. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* رافع خشونت سینه و ریه و سرفه و جالی رطوبات متولده در آنها خصوص در مشوی آن که در زیر آتش و یا خاکستر گرم و یا آنکه مقشر آن را با آب گرم شسته باشند و مسمن بدن و مدر بول و منقی مثانه و ملین بطن و محرک باه و رافع التهاب معده و قی کردن با آب آن که بیاشامند و بالای آن آب سرد بنوشند و قی کنند با اعانت پر مرغی که در روغن کنجد فرو برده باشند و اکثار آن خصوص بعد از طعام نفاخ و مولد ریاح و مفسد معده و **مضر** ریه پیران و بلغمی مزاجان، **مصلح** آن طبخ آن دو سه جوش و خوردن انیسون بعد از آن.

فصل القاف مع الضاد المعجمه

◀قضاعه

به ضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عین مهمله و ها به عربی ماده سگ آبی را نامند و به هندی اودبلاو و نیز غبارآسیا را نامند.

افعال و خواص آن: اکتحال و ضماد دماغ آن جهت رفع تاریکی چشم بیعدیل.

فصل القاف مع الطاء المهمله

◀قطا

به فتح قاف و طا و الف جمع آن قطات و قطوات نیز آمده و قطیات نیز و وجه تسمیه آن به قطات به جهت حکایت از صوت آنست یعنی در تصویت آن قطا قطا ظاهر می‌گردد و به فارسی سنگخوار و به ترکی باقربقره و به رومی فاسا و به یونانی رمینامور و به هندی لوا نامند و نواب علویخان مرحوم نوشته‌اند توهم نموده کسی که آن را سنگ اشکنک دانسته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که به فارسی اسفرود نامند.

ماهیت آن: مرغی است و دو نوع است کبیر و صغیر. کبیر آن جبلی به قدر کبوتر و مخطط به الوان مختلفه و زردی بر آن غالب و صغیر آن برّی و به جثه گنجشک بزرگی و مرقش با زردی و بر سر آن تاجی و در صحراهای کم آب و سنگستانها می‌باشد.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و در سیّم خشک و شیخ الرییس نوشته ضعیف الحرارت قوی الیبس است.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس و العصب و الغذاء* مفتح سدد و مقوی معده و کبد مرطوبین و جهت فالج و برودت اعصاب و احشا و استسقا و قولنج بلغمی و تحلیل ریاح و تحریک باه نافع.

المضار: دیر هضم و مولد سودا، **مصلح** آن گذاشتن آنست بعد از ذبح دو روز در سرما و در گرما اقلاً یک شب مانند طیور سرخ گوشت صلب دیگر پس مهرّا پختن و با سرکه و روغن و ادویه طیبة الرایحه خوردن و سنگدان آن مولد سنگ گرده و اکتحال خون گرماگرم آن جهت رفع بیاض و شب کوری و طلای استخوان سوخته آن که در روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهت رفع سعفه یعنی کچلی و داءالثعلب و رویانیدن موی در آن نافع است.

◀قطاف

به ضم قاف و فتح طا و الف و فا به فارسی سنبوسه و به هندی پوری نامند.

ماهیت آن: نوع غذایی است که از آرد میده و با روغن و شیر خمیر کرده و نانهای تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و گردکان و فندق و پسته کوبیده با قند و کشمش پر می‌نمایند و با سبزیها و یا گوشت قیمه و یا نخود مقشر پخته یا خام سبز پر کرده در روغن بریان می‌کنند و یا در فرن و یا در تنور در ظرفی چیده بریان می‌نمایند و می‌خورند.

طبیعت آن: به آنچه که از آن سازند راجع.

افعال و خواص آن: کثیرالغذا و مولد خلط متین و مسمن بدن و مبهی و آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز و فندق سازند برای مبرودین و آنچه از جوز یعنی مغز گردکان سازند سریع النزول و برای مبرودین و مشایخ بهتر است.

المضار: مولد سدد و دیر هضم و آنچه با سبزیها ترتیب دهند مرطب و قلیل الغذاتر از سایر اقسام، مصلح این عسل و مصلح سایر اقسام در محرورین سکنجبین حامض و در مبرودین عسل است.



◀قطایف

به فتح قاف و طا و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و فا به فارسی رشته خطایی نامند.

ماهیت و صنعت آن: در حرف الالف مع الطا در اطریه ذکر یافت.

طبیعت آن: در دویّم گرم و تر و اصلی آن در رطوبت مایل به اعتدال.

افعال و خواص آن: سریع الهضم و کثیرالغذا و مولد خلط صالح و موافق ناقهین و ضعیف القوه چون با عسل بخورند بغایت مسمن بدن و چون با مغز گردکان و یا با روغن آن که تازه باشد تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند و اکثار آن به حدی که بر معده ثقیل باشد ممنوع و مضر، مصلح آن سکنجبین است.

◀قطف

به فتح قاف و طا و فا لغت عربی است و نیز سرمق نامند. معرب از سلمه و یا سرمگ و یا سرمه فارسی است و به سریانی قفطا و به یونانی افیلوکبیون و فکرکسیس و دیسقوریدوس اندرافکسیس و به قولی اطرافعس نامیده و به فارسی اسفناج رومی و به هندی پالک و به قول دیگر ککروهن و گویند به هندی بتهوا به فتح بای موحده و ضم تای مثناة فوقانیه و خفای ها و به فتح واو و الف نامند. **ماهیت آن**: نباتی است برّی و بستانی برگ آن سبز مایل به زردی و طولانی و زود شکن و ساق آن مانند پودنه بلند و گل و تخم آن با زردی و اندک لزوجت و شوری و منبت آن نزدیک آبها و برّی آن اقوی از بستانی.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر و سردی و تری برّی کمتر از بستانی.

افعال و خواص آن: تناول برگ پخته آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کبد حار و صفراوی مزاجان خصوصاً با آب غوره و انار و مسکن عطش و صاحبان حمیات حاره و طحال و رادع اورام حاره حلق و سایر اورام باطنی و ملین سینه و بطن و آب مشوی آن با شکر مسهل و ساق آن مفتح سدد و رافع اورام حاره باطنیه و ظاهریه و حمره شرباً و ضماداً و طلاءً که پارچه را با آب آن تر کرده مکرر بر عضو گذارند و آشامیدن آب آن با شکر مفتت حصات گرده و مثانه و محلل ورم طحال و با ادویه مسخنه غیر محلله مبهی مضر مبرودین و مولد ریاح، مصلح آن ادویه حاره عطره و طلای عصاره برگ آن در حمام رافع جرب و حکه و آثار حادث در جلد و شستن جامه حریر و پشمینه رنگین به آب طبیخ آن پاک کننده اوساخ آن بدون تغییر رنگ و ضماد برگ پخته آن محلل اورام حاره و حمره و تخم آن در گرمی معتدل و در اول خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و مسهل و محلل لزوجات و اورام باطنیه و ظاهریه و مدر بول و مقی قوی مره صفرا چون با مصلح آن که نمک و آب گرم و عسل است بیاشامند و چون بیست و یک روز هر روز دو مثقال آن را با ماءالعسل بیاشامند جهت تفتیح سدد و استسقا و یرقان مجرب و جهت عسرالبول و تقطیر آن و ضعف گرده و رفع التهاب احشا و حمیات حاره و سموم مفید و اکتحال آن با شکر به وزن آن جهت جرب نافع بالخاصیه آشامیدن آن مبهی و منعظ.

مقدار شرب آن: از یک مثقال و نیم تا دو مثقال با جلاب و شکر و گلاب و سکنجبین و سایر اشربه مناسبه و تخم برّی آن را چون به قدر سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا به نصف رسد پس بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت اخراج مشیمه که برنیاید و سه چهار روز یا زیاده مانده باشد مجرب دانسته‌اند. مصلح آن در اسهال و هیجان قی نمک و عسل و آب گرم و گفته‌اند بقله آن بهتر از چغندر و سایر بقول است جهت آنکه زود منحدر می‌گردد و اخراج می‌یابد نه به سبب لزوجت بلکه تقویت تحلیلی که دارد. **مضر** مبرودالمزاج و معده بارد و مولد ریاح غلیظه، **مصلح** آن پختن آن با چغندر و مطیب با افاویه عطره و ابازیر حاره نمودن و با آبکامه خوردن است.

◀قطف بحری

اهل شام آن را ملوخ نامند و گفته‌اند بتهوای هندی این نوع است نه نوع اول و به یونانی لیمون و ملخ نیز خوانند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به عوسج و بی‌خار و برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن شریف‌تر و خشن‌تر و با اندک شوری و قبضی. منبت آن به سواحل دریا و شوره زارها و این بهتر از آن هر دو نوع است جهت آنکه موذی و مضر معده نیست به سبب ملوحت و قبضی که دارد.

طبیعت آن: گرم در دویّم و تر در اول.

افعال و خواص آن: خوردن اطراف و برگ نازک ریزه تازه تر آن خام و با مطبوخ زیاده کننده شیر و منی و معین بر جماع و سبک بر معده و زود اخراج می‌یابد به سبب اندک ملوحتی که دارد و آشامیدن بیخ آن به قدر دو درم با ماءالعسل جهت شدخ عضل و تسکین مغص و ادرار بول و رفع احتباس آن مفید و بعضی قطف بحری را ملوخیا و بعضی نوع صغیر خطمی دانسته‌اند و هر دو غلط است و از پوست آن کسای مخطط و عبا و برد یعنی چادر و غیرها می‌بافند و یحتمل که این درخت سن باشد که در ملک هند و بنگاله و غیرها نیز می‌شود و برگ و شاخه‌های نازک نرم نورسته آن را پخته می‌خورند مانند بقول دیگر و از پوست رسیده ساقه درخت آن که به بلندی یک دو قامت می‌شود



و چوب آن سفید رخو سبک می‌باشد به جای پشم و موی حیوانات در بلاد ایران و عرب و در ملک هند مستعمل دارند در تافتن ریسمان از آن و بافتن بعضی البسه و جل حیوانات و خریطه و کیسه و جوال و غیره برای گذاشتن شکر و برنج و فوفل و غیرها.

◄قطلب

به ضم قاف و سکون طا و ضم لام و بای موحده لغت شامی است به عربی قاتل ابیه و به عجمی اندلس مطردیه و عامه عصی الدب و به یونانی قوماریس و قوماورس نیز و ثمر آن را جنی الاحمر نامند و بعضی گفته‌اند که به لغت قدس نقیب و به یونانی باقولا گویند.

ماهیت آن: درختی است شبیه به درخت به و برگ آن از برگ آن نازک‌تر و ثمر آن به قدر آلویی و بی‌تخم و چون رسیده پخته گردد زعفرانی رنگ و سرخ یاقوتی و شیرین و خوشبو می‌شود با اندک قبضی و چون آب آن را بمکند بجای تخم ثفل باریک مانند کاه در آن می‌ماند.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: ثمر آن تریاق سموم قتاله و ضماد آن بر چشم جهت نضج آب نازل در آن مؤثر. *الاورام و البثور* آشامیدن آب طبیخ برگ آن جهت رفع ثآلیل و دمامیل و تحلیل اورام و به دستور ضماد برگ مطبوخ آن و نطول آن جهت درد مقعده و رحم. *القروح و حرق النار* ذرور برگ آن جهت تجفیف قروح رطبه و ثآلیل و رفع سوختگی آتش و به دستور ضماد آن مؤثر و ثمر آن مضر گرده و گفته‌اند آن را صمغی می‌باشد و کم یافت می‌شود و اگر به هم رسد خوردن آن جهت منع اسقاط جنین و حمول آن جهت بواسیر و بخور آن جهت رفع سحر و افسون موثر است.

◄قطنّ

به ضم قاف و طا و تشدید نون و به تسکین طا و تجفیف نون نیز آمده لغت عربی است و به عربی نیز آن را نامهای بسیار است مانند کرسف و برشف و طوط و عصب الخرفع و تازه آن را قور و کهنه آن را قضیم و به فارسی پنبه و به ترکی ماموق و بینوق نیز و به هندی رویی و درخت کپاس و شکوفه آن را کپاس کاپهول و حب آن را بنوله نامند.

ماهیت آن: مغز ثمر درختی است و در اکثر بلاد معموره کثیرالوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول و اقلیم هفتم که مطلقاً نمی‌شود و آن دو نوع می‌باشد یکی نبات آن صغیر از یک ذرع تا به یک قامت و قدری زیاده نیز به حسب ضعف و قوّت زمین فی‌الجمله شبیه به درخت بادنجان و بر یک ساق ایستاده و ساق آن مجوف و اطراف آن شاخ‌های بسیار و بر سرشاخها گل و ثمر آن و برگ آن از برگ بادنجان کوچکتر و زرد رنگ و گل آن نیز زرد رنگ و اندک خوشبوی فی‌الجمله شبیه به گل خطمی و ته برگ‌های گل آن سرخ و ثمر آن که جوزة القطن نامند به قدر گردکان و شبیه به غنچه گل و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن مایل به بنفشی و شکافته پنبه از جوف آن نمایان می‌گردد و در بعضی اماکن و بلدان ثمر آن را بعد از کمال رسیدن می‌چینند و درخت آن را برقرار می‌دارند یک سال تا دو سال دیگر ثمر می‌آورد پس از بیخ می‌برند و از سر نو زراعت می‌کنند و در بعضی بلاد هر سال از بیخ می‌برند و از سر نو می‌کارند این نیز به سبب قوّت و ضعف زمین است پس پنبه را از جوزه و تخم جدا کرده به مصارف مقرره می‌آورند و نوع دویّم درخت آن عظیم به قدر درخت زردآلو و سیب و گردکان تا مدتی می‌ماند بیست و پنج سال تا سی سال و زیاده هم و گل آن سرخ و بزرگتر و جوزه آن نیز بزرگتر و پنبه آن بسیار نرم و یحتمل که این نوع سینبهل باشد که در ملک هند و بنگاله می‌شود ولیکن پنبه این به کار بافتن البسه نمی‌آید و در حرف السین مع الیاء ذکر یافت. بهترین پنبه سفید تازه نرم آنست و کهنه خشن آن زبون و بهترین حب آن بزرگ پر مغز تازه آنست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و بعضی تر دانسته‌اند و حب آن در دویّم گرم و تر و با رطوبت فضلیه و گل آن گرم و تر و با قوّت مفرحه.

افعال و خواص: **گل آن**: *امراض الرأس و القلب و النفض و غیرها* آشامیدن شراب آن به قدر بیست درم جهت ابتدای جنون و وسواس و خفقان حار و اختناق رحم مؤثر و از یک اوقیه آن گفته‌اند که از غایت تفریح حالتی قریب به کسر به هم می‌رسد. *الاورام و حرق النار* ضماد آن به تنهایی و یا با برگ تازه آن جهت تحلیل اورام و رفع حکه و آبله و سوختگی آتش و اما **پنبه**: پس البسه بافته از آن و محشو بدان و یا بافته ابریشم و یا پشم محشو پنبه خصوص تازه خوب ندافی نموده آن مقوی و مسخن و مجفف بدن و مصلب آن. *امراض الرأس* موافق صاحبان امراض دماغیه و عصبانیه مانند رعشه و استرخا و فالج و کزاز و امثال اینها و بخور آن رافع زکام. *الاورام و الحکه و حرق النار و الجروح و القروح* ضماد پنبه سوخته که به حد رمادیت نرسد محلل اورام و رافع حکه و مانع آبله و سوختگی آتش و پر کردن آن در جوف قروح عمیقه جاذب چرک از عمق و مجفف آن و ذرور آن قالع جراحات و مجفف اینها و پر کردن آن در جوف زخمهای کهنه محلل و قاطع لحم فاسد زاید آن و جاذب چرک از عمق آن و بستن پنبه کهنه گرم کرده بر اعضای موجعه و اورام بارده هر عضوی که باشد و بر قیلة الماء نیز



مسکن و محلل آن با تکرار عمل خصوصاً که بر آن عضو اولاً زنجبیل و زرنباد نرم کوفته بیخته خوب بمالند پس پنبه را گرم کرده بر آن بسته تا مدتی بگذارند و باز نکنند و به دستور پنبه تازه دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده پهن نموده بر ورم بیضه بندند و همچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک زنجبیل و آب بر آن پاشیده گرم کرده و چون فتیله از پنبه سازند و یک سر آن را بر ثآلیل مسماریه گذارند و سر دیگر آن را آتش دهند که گرمی و حدت آن بدان رسد ولیکن به سرحد احراق نرسد و تا سه روز بدان نحو داغ نمایند زایل گردد و **حب القطن یعنی پنبه دانه**: *امراض الصدر و الباه* آشامیدن مغز مقشر آن ملین سینه و شکم و رافع سرفه گرم و با دارچینی و شکر در مبرودین و با سکنجبین در محرورین مقوی باه.

مقدار شربت آن: تا پنج مثقال و تدهین به دهن آن جهت رفع کلف و نمش و خراجات حادثه در صورت و **ورق آن**: آشامیدن آب برگ تازه آن به قدر ربع رطل به دفعات خصوصاً با شربت سیب حابس اسهال اطفال و غیر اطفال و ضماد آن با روغن گل جهت نقرس و ضربان دایم بیعدیل و با برگ خرفه جهت اوجاع مفاصل حاره و بارده و جلوس در طبیخ برگ تازه کوچک و اندک از بیخ آن جهت اختناق رحم و تسکین وجع آن و ذرور آن قاطع خون جراحات و ضماد جمیع اجزای آن مقوی معده و محلل و جاذب خون به ظاهر جلد. *الاذن* چون شاخ پنبه را در گوش گذارند و طرف دیگر آن را بسوزانند آبی که در گوش رفته باشد جذب کند و گفته‌اند تخم آن **مضر** گرده، **مصلح** آن خمیره بنفشه.

بدل آن: تخم کنگر است و در قرابادین کبیر جوارش حب القطن و معجون آن و شراب زهر آن ذکر یافت.

فصل القاف مع العین

◄قعنب

به فتح قاف و سکون عین و فتح نون و بای موحده به عربی نام شیر است و نیز ثعلب نر را نامند و به فارسی ناخن باز و غاققی گفته اسم نباتی است که به عجمی اندلس طرسه و در نسخه دیگر طرنیه نامند.

ماهیت آن: نباتی است بر یک ساق ایستاده و برگ آن قریب به برگ اسفناخ و زرد رنگ و بر سر شاخهای آن سرهای زرد رنگ و شاخهای آن را مانند رازیانه می‌خورند و طعم آن تفه با اندک شیرینی و در آخر اندک تلخی از آن محسوس می‌گردد و نزد اهل بادیه معروف به قلقاس است و قلقاس غیر این است و در فصل القاف مع اللام مذکور خواهد شد.

◄قعبل

به فتح قاف و سکون عین و فتح بای موحده و لام.

در ماهیت آن اختلاف است و بعضی از اقسام فطر دانسته‌اند و دیسقوریدوس گفته اسم نبطی دوایی است که به یونانی سقراطیون نامند و آن بیخی است شبیه به بلبوس و به بزرگی به قدر شلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم که زبان را بگزد و برگ آن شبیه برگ سوسن و بلندتر از آن و نرگس و کراث بزرگی.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: در بعضی افعال قایم مقام بصل الفار است و گاه عصاره بیخ آن را گرفته و با آرد کرسنه سرشته از آن اقراص می‌سازند و به صاحبان جنون و طحال مقدار دو درم می‌خورانند با ماءالعسل که با آب باران ساخته باشند و صاحب منهاج گفته نباتی است شبیه به ساق کنگر و سفید و سطبر و چون خشک شود مایل به زردی و سرخی گردد و بی‌برگ و بی‌گل و بی‌مزه که در هنگام ربیع زمین را شکافته برمی‌آید و همان که تازه برآمد مردم آن را اخذ می‌نمایند و عرب آن را قصبة الصبغ نامند.

طبیعت آن: گرم و تر در دویّم بعضی آن را پخته با ماست و سیر که مصلح آنست تناول می‌نمایند طعم آن تفه با اندک حرافت است.

فصل القاف مع الفاء

◄قفر

به فتح قاف و سکون فا و رای مهمله.

ماهیت آن: اسم جنس قار و عرق الجبال است که عبارت از مومیایی باشد و آنچه شبیه بدان بود در تکون و سلاجیت هندی نیز از آن جمله است و در حرف السین مع اللام ذکر یافت.

◄قفرالیهود

به فتح قاف و سکون فا و را و فتح یا و ضم ها و سکون واو و دال معرب کفرالیهود است و به سریانی یهودایا و به رومی قرسطون و به یونانی برفیونینا نامند و در وجه تسمیه آن گفته‌اند که چون از بحیره یهودیه که قریه منیه نیز گویند قریب به قریه کفرا که در قدیم الایام آباد بوده و حال خراب شده از اعمال فلسطین قریب به بیت المقدس از بین سنگهای زیر دریا مانند عنبر جوشیده برمی‌آید و لهذا مسمی به قفرالیهود نموده‌اند و آن دو قسم است یکی آنست که دریا در زمستان در وقت هیجان به ساحل می‌اندازد و اهل آن بلد قدری را از روی آب می‌گیرند و قدری بر خشکی افتاده و رنگ این بنفش مایل به سرخی براق و بوی آن



شبیه به بوی نفط و حجریت بر این غالب و آنچه را از روی آب گرفته‌اند بی‌آمیختگی از سنگریزه و خاک می‌باشد و آنچه را از کنار دریا از روی زمین برداشته‌اند مخلوط می‌باشد و این مادام که بر روی آب و تازه است نرم و سیال می‌باشد و چون برداشتند و کهنه شد منجمد و صلب می‌گردد و قسم دویّم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده برمی‌آورند و این نیز ناصاف می‌باشد مانند موم با آب گرم بر آتش صاف می‌نمایند و این صافی و تیره رنگ می‌باشد و براقی بسیار ندارد و بوی آن شبیه به بوی قیر عراقی است و انطاکی مخصوص به بحیره طبرستان و ساحل آن دانسته و گفته که از زمین قدس نیز می‌آورند و بهترین آن و مستعمل در تریاق فاروق بنفش براق سریع التفتیت و سنگین و خوشبوی آنست که بوی نفط از آن آید و خالی از سنگریزه و خاک باشد و کهنه آن سیاه و زبون آن را مغشوش به زفت و قیر نیز می‌نمایند و مغشوش آن نیز سیاه می‌باشد و آنچه از جبال حاصل می‌گردد که عرق الجبال نامند از اقسام مومیایی است الطف و اقوی از قفرالیهود است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: قایم مقام زفت و قیر و قطران و عنبر دانسته‌اند و در جبر کسر و رض لحم و ضربه و سقطه قریب به مومیایی است و بجای آن مستعمل. *اعضاءالرأس* دخان آن رافع زکام و نزله و محرک صرع معتادین آن و لطوخ آن و اکتحال آن جهت الصاق شعر منقلب در جفن و شعیره و جلای بیاض و تجفیف رطوبات عین و گذاشتن آن بر دندان و سنون بدان جهت درد دندان کرم خورده و خوشبویی دهان و رفع رایحه کریهه آن و طلای آن بر اعصاب و اعضای مسترخیه ضعیفه نافع. *اعضاءالصدر* آشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و عسر آن و قرحه ریه و اعانت بر اخراج نفث و مده سینه و اورام لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و جهت نفث الدم و نزف الدم. *اعضاءالغذاء و النفض* بلع نمودن مقدار دو خرنوبه تا سه خرنوبه آن جهت رفع بخار دخانی و تحلیل خون منجمد در معده و اسهال رطوبی مزمن و طرد ریاح معده و شراسیف و ضعف کبد و گرده و بواسیر و دفع دیدان و حب القرع و تقطیرالبول و امراض رحم مطلقاً و رفع صلابت آن و تقویت اعضا و حمول و دخان و استشمام رایحه آن جهت نتو و برآمدگی رحم و تسکین اوجاع و اختناق آن و آشامیدن آن با اندک جند بیدستر و شراب جهت ادرار طمث مأیوس العلاج به قوّت نافع و آشامیدن آن با سرکه محلل گدازنده خون منجمد در معده و داخل سفوفات اطفال و سفوفات مقویه معده معین بر هضم و تحلیل ریاح و قراقر می‌نماید و احتقان آن با ماءالشعیر جهت ذوسنطاریا و قرحه امعا و مؤثر. *آلات المفاصل و الاورام* ضماد آن جهت تقویت اعضاء و اوجاع مفاصل و اورام جاسیه و نقرس و عرق النساء و استحکام اعصاب و اعضای بارده و به دستور شرب آن و ضماد آن با آرد جو و نطرون و موم جهت عرق النساء و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل و انضاج اورام حاره و بارده و ضماد گداخته آن در زیت جهت کوفته شدن عضو لحمی و شکستگی استخوان و ضربه و صدمه و سقطه و نضج خنازیر و تحلیل اورام جراحات و منع تورم آنها. *الجروح و القروح* ضماد آن ملصق جراحات و مدمل آنها و رافع قوابی و داخل مراهم منبته الحم کرده می‌شود جهت التیام زخمها و تلیین و رفع کرم آنها مفید. *الزینه* لطوخ آن منقی بشره و مانع سفیدی اظفار و رافع قوبا و برص و بهق. *السموم* طلا و آشامیدن آن با افسنتین و شراب جهت نهش هوام سمی نافع.

مقدار شربت آن: از نیم درم تا یک درم.

الخواص دخان آن گریزاننده هوام و مار و عقرب و پشه و غیرها و مالیدن محلول آن در زیت بر درخت انگور رافع کرم آن و طریق استعمال آن آنست که در اکثر جاها در روغن زیت گداخته به کار برند.

مضر محرورین از داخل، **مصلح** آن سرکه و آب فواکه بارده مطفیه.

مقدار شربت آن: تا یک درم.

بدل آن: زفت رطب و بعضی قیر گفته‌اند.

فصل القاف مع اللام

◄قلی

به فتح قاف و فتح لام و الف مقصوره و به کسر قاف و سکون لام و یا نیز آمده و آن را قلی الصباغین و شب العصفر نیز و در اصفهان کهلا و در خراسان شخار و در گیلان و شیراز قلیا و به هندی سجی و ساجی و در کابل اشفار نامند.

ماهیت آن: چیزی است متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک گودی می‌کنند و بر آن اشنان تازه بسیار جمع می‌کنند و بالای آن نی و خار یا هیضه آتش می‌زنند اندک رطوبتی از آن سیلان می‌نماید و در آن مجتمع و منجمد می‌گردد چنانچه در اشنان ذکر یافت و هر چند در آن اشنان رطوبت و چسبندگی زیاده باشد زیاده به عمل می‌آید تا آنکه مانند قرصی و گرده بزرگی و الا مانند حبهای بزرگ و کوچک می‌باشد و از نبات رمث و رمرام نیز به عمل می‌آورند و در بلاد کرمان و روم و ملتان خوب به عمل می‌آید و رومی بهتر و قرص‌های آن بزرگ و صاف و ملتانی اکثر ریزه با خاکستر آمیخته و مسموع گشته در ملتان نیز از اقراص به عمل می‌آید و در جایی که گیاه آن را



می‌سوزانند ظرفی سفالی شبیه به دیگچه دفن می‌نمایند که رطوبت سایله از آن در آن جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب می‌شود و بهترین این صاف سیاه براق شبیه به حجرالرحا است که قوف نامند و بعد از آن ممزوج به رمث و رمرام. آنچه مانند خاکستر سیاه که در آن پارچه‌های کوچک باشد زبون و جزو اعظم صابون است.

طبیعت آن: در چهارم گرم و خشک و با قوّت سمیت.

افعال و خواص آن: جالی و محرق و اکال و اقوی از ملح به مراتب. *اعضاء الغذاء* چون آن را هفت مرتبه در آب حل کنند و به جر علقه تصفیه نموده منعقد سازند. آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و انهضام طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قی مأیوس العلاج و تحلیل ورم طحال. *العین* اکتحال آن رافع بیاض چشم حیوانات. *القروح و الثؤالیل و غیرها* طلای آن خورنده گوشت زاید زخمها و زایل کننده ثؤالیل و نواصیر و برص و بهق و جرب رطب و سعفه.

المضار: یک درم آن کشنده در همان روز و دو درم آن در ساعت و قابل العلاج نیست و بالجمله مداوای آن مداوای صابون خورده و آشامیدن ادهان و امراق چرب و قی نمودن است و در اطلیه استعمال آن به تنهایی ممنوع است بدون ادهان زیرا که محدث یبسی است که رفع آن دشوار است و چون آن را در روغن حل کنند و بر انگور بپاشند به زودی آن را مویز گرداند و ملح القلی در حرف المیم مع اللام در املاح خواهد آمد.

◄قلانش

به فتح قاف و لام و الف و ضم نون مشدده و شین معجمه.

ماهیت آن: نباتی است مسمی به خوخ المروج جهت مشابهت به آن در رنگ و برگ و شاخها مگر آنکه برگ این از آن کوتاه‌تر و اندک عریض‌تر و گره‌های قصب این نزدیک به هم و منبسط بر روی زمین به خلاف آن و اهل مصر به جای چوب در استسقای آب استعمال می‌نمایند و بسیاری آب نیل را بدان می‌کشند و به زراعت و غیرها می‌دهند و مزه آن تفه با اندک لزوجت است.

افعال و خواص آن: شیخ ابن بیطار گفته عصاره آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم نیز حمولاً نافع و فعل آن در این باب مانند دوایی است که به یونانی لوسیماخیوس نامند و در حرف اللام مع الواو مذکور خواهد شد و گویا نوعی از آن است و در غیر مصر من آن را ندیدم.

◄قلب

به فتح قاف و سکون لام و بای موحده لغت عربی است به فارسی دل و به لاطینی مطس برمیون نامند.

ماهیت آن: عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان است و اول عضوی است که تکون می‌یابد بنابر قولی و اصل و مبدأ و معدن حرارت غریزی و روح حیوانی است و لهذا گرم‌ترین همه اعضا است و آخر همه اعضا از حرکت می‌ماند و سرد می‌گردد و گوشت آن بسیار صلب و بطی‌الهضم اولی اجتناب از آن است مگر عندالضرورت بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج است و بهترین از مواشی دل گوسفند و بز کم سن به صفات مذکوره و از طیور دل دجاج جوان فربه خالی از مرض و از قلوب طیور آبی احتراز انسب.

طبیعت آن: مطلقاً گرم و خشک و گرمی طیور زیاده از گرمی غیر آن و خشکی برّی زیاده از اهلی و طیور آبی بسیار گرم‌تر از غیر آبی.

افعال و خواص آن: مقوی دل و رافع خفقان و دیر هضم و ردی الغذا، مصلح آن مهرّاً پختن و مطنجن آن با شحم و روغن و با آبکامه و سرکه خوردن و یا کباب رقیق به روغن کنجد و یا بادام و با سرکه و انجدان و فلفل و زیره و صعتر و بالای آن سرکه و آبکامه آشامیدن و نیکو غذایی است از برای اصحاب کد و ریاضت. *العین* قطور و اکتحال خونابه‌ای که در هنگام کباب کردن از آن می‌چکد در رفع شبکوری مجرب دانسته‌اند قلب هر حیوانی در طی آن ذکر شد و می‌شود.

◄قلب

به ضم قاف و سکون لام و بای موحده به عجمی اندلس سجس افراغیه به معنی کاسرالحجر و به یونانی لبلیس فرسن یعنی بزر حجری و به فارسی سنگسبویه نامند و سلیمان ابن حسام گفته که این نبات را بصلب که یکی از اسمای فضه است نامیده‌اند برای صلابت و سفیدی رنگ تخم آن و نواب علویخان مرحوم مغفور نوشته‌اند که گمان می‌برم که این تخمی باشد که به هندی آن را تخم پنوار نامند و کسی که آن را کلتهی دانسته غلط کرده جهت آنکه کلتهی حب القلت است به تای مثناة فوقانیه نه بای موحده و نیز غلط کرده‌اند کسانی که آن را ماش هندی دانسته‌اند و بیان حب القلت در حرف الحاء مع الباء مذکور شد و پنوار را در بنگالی چکوند نامند و چکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت و سنگسبویه نیز در حرف السین.

ماهیت آن: سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس کثیرالوجود است و در غیر آنجا از مواضع دیگر از بلاد شام که من سکنی داشته و دیده‌ام ندیدم مگر به دیار بکر به ظاهر مدینه آمد برابر برج زاویه معروف به برج صالح در فصل خریف و کسی توهم نکند که این همان حب القلب است که در حرف الحا مذکور شد.



ماهیت آن: گفته‌اند حب نباتی است برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن بلندتر و عریض‌تر و نرم‌تر و از آن آنچه نزدیک به زمین است مفروش بر آن و شاخ‌های آن باریک ایستاده تا به یک ذرع و زیاده و کمتر از آن شبیه به اذخر و صلب و بر اطراف شاخ‌های آن چیزی شبیه به ساق منقسم به دو قسم و بر آن برگ‌های ریزه و مابین برگ‌ها تخم آن و آن سفید صلب مدور شبیه به کرسنه کوچکی منبت آن زمین‌های خشن و اماکن عالیه و انطاکی گفته تخم آن سیاه رنگ با خشونت و در کوهستان در هنگام بودن آفتاب در برج اسد می‌روید.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و انطاکی در دویّم دانسته.

افعال و خواص آن: *اعضاءالصدر* جهت سرفه بارد مزمن و ربو و ضیق النفس. *اعضاءالغذاء و النفص* جهت فواق رطوبی و اسهال و ادرار بول و با شراب سفید جهت سنگ گرده و مثانه و رفع احتباس بول و حیض و ضماد آن جهت بواسیر نافع.

المضار: بغایت مضعف باه و مجفف منی، **مصلح** آن مغز چلغوزه.

مقدار شربت آن: تا سه درم است.

◄قلت

به ضم قاف و سکون لام و تای مثناة فوقانیه معرب از کلتهه هندی است و به فتح قاف و کسر نیز آمده به سریانی قلتا و به یونانی اقونیا و به رومی توانیقی نامند و در حرف الحاء مع الباء در حبوب ذکر یافت.

◄قلسوفودیون

به فتح قاف و سکون لام و ضم سین مهمله و سکون واو و ضم فا و سکون واو و کسر دال مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است.

ماهیت آن: نباتی است صغیر به قدر یک شبر مستعمل در وفور نار. منبت آن مابین سنگها برگ آن شبیه به برگ نوعی از نمام که آن را ارقلس نامند و گل آن شبیه به ارجل السریر متفرق بعضی از بعضی مانند گل فرابیون.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و با جوهر لطیف محرق.

افعال و خواص آن: آشامیدن نبات و طبیخ آن جهت نهش هوام و شدخ عضل و تقطیرالبول و ادرار طمث و اخراج جنین و قطع ثوالیل که آن را به یونانی افروخودوس نامند مؤثر چون چند روز بدان مداومت نمایند.

◄قلفونیا

به ضم قاف و سکون لام و ضم فا و سکون واو و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانیه و الف مقصوره لغت یونانی است. به فارسی زنگباری نامند.

ماهیت آن: گفته‌اند صمغ صنوبر است مطلقاً و بعضی گفته‌اند صمغ صنوبر برّی است که به یونانی قوفا نامند و آن صمغ راتینج است که خود به خود سیال باشد چون طبخ دهند آن را انجماد یابد قلفونیا نامند و شیخ ابن بیطار گفته غلط کرده‌اند کسانی که آن را راتینج به عینه دانسته‌اند به گمان آنکه راتینج علم است از برای تمام اقسام آن و این خطا است بلکه مخصوص به صنفی از اصناف آنست که به طبخ انجماد یافته باشد و بغدادی گفته که قلفونیا صمغ صنوبر است و سه نوع است یکی سیالی که منعقد نمی‌شود مانند قطران و بعضی آن را قطران نامند و نوع دویّم صلب و نوع سیّم آنست که بعد طبخ صلب می‌گردد و این فی‌الحقیقت قلفونیا است و آنچه شامل جمیع اصناف است راتینج است و راتینج را راتیانج نیز نامند و راتیانج در حرف الراء مع الالف ذکر یافت.

◄قلقاس

به فتح دو قاف در میان هر دو لام ساکن و الف و سین مهمله لغت عربی است و گفته‌اند به ضم اول لغت رومی است و به سریانی قلقاسی و به رومی اوذی تغس و به هندی اروی و به دکهنی چمکدلا و به بنگالی کچو نامند.

ماهیت آن: ابن بیطار و بغـدادی نوشـته‌اند نباتـی است که نزدیک آبهـای ایسـتاده می‌روید. برگ آن املس بزرگ شبیه به برگ موز و از آن در طول کمتر و کوچکتر و هر برگی را ساقی علیحده از یک بیخ رسته نهایت به سطبری انگشتی و بیخ آن به بزرگی ترنجی و کوچک‌تر از آن نیز به قدر زردکی ظاهر آن مایل به سرخی و باطن آن سفید و طعم آن با قبوضت و حدت و بورقیت و لزوجت کامن و چون در آب جوش دهند و آب آن را چند مرتبه تبدیل نمایند پس طبخ دهند قبوضت و حدت و بورقیت آن زایل و لذیذ و لزوجت کامنه آن زایل گـردد و برّی نیز می‌باشد ولیکن غیر مستعمل و آنچه در بنگاله می‌شود و دیده شده بیخ جنگلی برّی آن که نزدیک آبها و گودها خودرو است کچو نامند شبیه بدان است که ذکر یافت و شاخ‌های آن تا قدری ناودانی شکل و تتمه مدور و به تدریج باریک شده تا به برگ پیوسته و به هر بوته را نهایت تا چهار شاخ و برگ آن فی‌الجمله شبیه به کشتی کوچکی که یک طرف آن باریک و طرف دیگر آن عریض و در جوف آن در ایام بارش و شبنم اندک اندک آبی می‌ماند و منبت آن کنار آبها و زمین‌های نمناک و نهایت بلندی شاخ‌های آن تا به یک و نیم ذرع و بعد از بزرگ شدن آن از بیخ آن ساقی می‌روید و بر سر آن گلی زرد رنگ طولانی و بوی آن شبیه به بوی زردچوبه و رنگ آن نیز به رنگ آن و تخمی ندارد

و این نوع کم مستعمل و کم کسی می‌خورد جهت آنکه حدت و بورقیت و لزوجت بسیار دارد و به جوشانیدن در آب و طبخ به نحو مذکور بالکل زایل نمی‌گردد و برگ آن را نیز پخته می‌خورند و آن نیز با حدت و لزوجت بسیار است و بیخ بستانی آن را که به هندی اروی نامند کوچک‌تر و برگ این بزرگ‌تر و عریض‌تر و حدت و بورقیت و لزوجت آن کمتر و لهذا اکثر مستعمل و مأکول به نحو مذکور که اولاً در چند آب جوش داده تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب داخل کرده پخته و افاویه حاره طیبه و زردچوبه داخل نموده می‌خورند لذیذ می‌باشد و با گوشت لذیذتر و بعضی که در پختن بسیار صاحب وقوف‌اند اول در آب زردچوبه انداخته که خوب رنگین شود یک مرتبه در آن آب جوش می‌دهند که رنگین گردد و نیم خام آن را در روغن و پیاز بریان می‌کنند بعد از آن در آب گداز کرده ترشی انبه خام تازه یا خشک و اگر نباشد ترشی لیمو یا تمر هندی به قدر ذایقه و اندکی فلفل سرخ داخل کرده ساده بدون گوشت یا با گوشت پخته می‌خورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم می‌شود و در حین طبخ لزوجت آن را زایل می‌گردانند و بریان نمودن در روغن نیز و این را نیز گلی مانند آنست.

طبیعت آن: مطلقاً در اول گرم و در دویّم تر و در اول نیز خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: بغایت مسمن بدن و محرک باه دانسته‌اند. *اعضاءالصدر*جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره. *اعضاءالغذاء و النفض* سریع الهضم و رافع سحج امعا و اسهال و پوست آن در حبس اسهال اقوی و جهت استسقا و لاغری گرده و اسهال صفرا و ماء اصفر و مابیت به رقق و ادرار بول خصوصاً عصاره نبات آن و تناول برگ و شاخ مطبوخ آن نافع.

المضار: دیر هضم و مولد سودا و سدد، **مصلح** آن عسل و سکنجبین و ادویه خوشبوی مانند دارچینی و قرنفل و بعضی آن را با سرکه و خردل مرتب می‌نمایند و این هنگام سریع‌الهضم و الخروج می‌باشد از معده و نوشته‌اند که آن را تخمی می‌باشد و در افعال قریب به تخم کرنب.

مقدار شربت: از تخم آن دو درم و عصاره نبات آن از ثلث رطلی تا به دو ثلث و نوعی از قلقاس می‌شود صلب مستدیر که هر چند طبخ نمایند پخته نمی‌گردد و ضماد آن جهت نضج اورام و ذرور سوخته آن جهت اندمال قروح و قلاع و تقویت موی مؤثر.

◄قلقدیس

به فتح دو قاف و لام ساکن در میان و کسر دال و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله.

در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج سفید و بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضی نوعی زاج سفیدی که به فارسی آن را زاج شتر دندان نامند دانسته‌اند و بعضی گفته که آن را به فارسی شوغار و به یونانی حلقیس نامند و تحقیق آنست که قلقدیس سه صنف می‌باشد صنفی سفید سبک زود شکن و این تندترین و بهترین اصناف است و صنف دویّم کثیرالارضیت غلیظ خشن و رنگ آن مایل به کبریت و این را به یونانی مالی ترایا نامند و صنف سیّم نرم متساوی الاجزا و سست و چون آب بدان رسد سیاه گردد و این را زاج الاساکفه نامند و در حرف الزای المعجمه مع الالف به تفصیل ذکر یافت.

◄قلقطار

به فتح دو قاف در میان لام ساکن و فتح طای مهمله مشاله و الف و رای مهمله.

در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج سفید شتر دندان و بعضی زاج اصفر مایل به حمرت دانسته‌اند و بهترین آن خالص بسیار زرد و براق مانند زرنیخ زودشکن آنست و در زاج نیز ذکر یافت.

◄قلقل

به کسر دو قاف و سکون دو لام و به ضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربی است و آن را قلاقل و قلقلان به ضم قاف اول و بزر رمان برّی و به فارسی انار دانه دشتی و به هندی کوارچکنه نامند و بیخ آن گویند مغاث است.

در ماهیت آن اختلاف است به قول اکثر آنکه نباتی است شبیه به نبات قنب و ساق آن مایل به سرخی و شاخ‌های آن دراز و قنب از آن اقوی از شاهدانج و بوی آن ذفرالرایحه و گل آن مایل به سفیدی و تخم آن در غلافی خشن و مستدیر و بزرگ‌تر از فلفل و املس و بیرون آن مایل به سیاهی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق آن سفید و مستعمل مغز آنست و بعضی آن را حب السمنه دانسته‌اند و نه چنین است و آنچه مشاهده شده در بنگاله آنست که نبات آن یک ذرع دست با یک ساق باریک و شاخ‌های باریک زوج زوج متصل برگ‌های آن رسته و برگ آن شبیه به برگ یاسمین و از آن کوچک‌تر بر سر یک شاخه که قوی‌تر است و از شخص ثقه استماع یافته که نبات آن از قبیل نجم و بیاره درهم پیچیده بر زمین مفروش و برگ آن شبیه به برگ مرزنجوش و ثمر آن به قدر فلفلی و مدور سیاه رنگ و یک نقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته به هم متصل به قمع آن و در غلافی سه پهلو شبیه به غلاف کاکنج بر سر شاخی که باریک‌تر است و در خامی سبز می‌باشد. بیخ آن سرخ رنگ باریک.

طبیعت آن: در دویّم گرم و تر با رطوبت فضلیه.



افعال و خواص آن: بغایت مقوی باه و منعظ و مسمن بدن هر نوع که استعمال نمایند خصوصاً با کنجد و نبات و یا فانیذ و یا عسل سرشته و مصلح حال گرده و مثانه و زایل کننده احتراق اخلاط.

مقدار شربت: بریان کرده آن از قبیل تنقل تا یک اوقیه و از کوبیده آن تا نیم اوقیه.

المضار: اکثار آن مصدع و مضر معده و مورث هیضه، **مصلح** آن بریان نمودن و با سکنجبین و یا با قند و عسل خوردن.

بدل آن: به وزن آن تودری سفید و یا حب الصنوبر و یا مغاث و نیم وزن آن ابهل و چهار دانگ آن مغز تخم خیارزه است.

◄قلومس

به ضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله لغت یونانی است به معنی اذان الدب و رازی بوسیر دانسته.

ماهیت آن: نباتی است و پنج صنف می‌باشد و ماهیزهرج نوعی از آن است صنف اول سفید و برگ آن نیـز سفیـد و نـر و مـاده می‌باشد و برگ ماده آن شبیـه به برگ کلم و سفیدتر و عریض‌تر از آن و ساق آن به قدر ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق آن و گل آن مایل به زردی و تخم آن ریزه بیخ آن دراز به سطبری انگشتی و نر آن را برگ درازتر و باریک‌تر از ماده، صنف دویّم برگ آن سیاه و عریض‌تر و بزرگتر از صنف اول، صنف سیّم شاخ‌های آن بسیار دراز و بی‌ساق و برگ آن شبیه به برگ سفرجل و بر سرشاخه‌های آن قبه‌های مدور و گل آن زرد طلایی، صنف چهارم برگ آن شبیه به برگ انجیر و از آن کوچک‌تر بی‌ساق و ملاصق زمین، صنف پنجم برگ آن بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تندبو و ساق آن زیاده بر ذرعی و گل آن سفید مایل به سرخی و تخم آن ریزه و تیره رنگ و مدور با حدت و تلخی و این صنف یحتمل که تنباکو باشد و آن در حرف التاء المثناة الفوقانیه مع النون ذکر یافت.

طبیعت همه اصناف آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و با قوّت قابضه و ریشه‌های آن در افعال قایم مقام ماهیزهرج است. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* مدر بول و یک مثقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و با شراب جهت منع اسهال و طبیخ آن جهت سرفه بارد و ضیق النفس و شکاف عضل. *الاورام و حرق النار و السم* ضماد برگ مطبوخ صنف سیّم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب و ضماد برگ صنف نر آن جهت سوختگی آتش.

مضر گرده، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: اناغورس است.

◄قلوماین

به ضم قاف و لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و آن را شجره ابی مالک و اهل دمشق صابون القاف و صابون النبات و ظفرالقط نیز نامند.

ماهیت آن: نباتی است جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه به ساق باقلا و برگ آن شبیه به برگ لسان الحمل و بر ساق آن غلاف‌ها و اطراف بعضی مایل به طرف بعضی و گل آن شبیه به گل سوسنی که بیخ آن را ایرسا نامند و به هیأت حیوانی که آن را اربع و اربعین گویند. بهترین آن جبلی و گاه از نبات آن نیز مانند آنکه از بیخ آن عصاره می‌گیرند اخـذ می‌نمایند.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: حابس رعاف و نفث الدم سینه و نزف‌الدم معده و رحم و ضماد برگ نرم کوفته آن جهت الزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب.

فصل القاف مع المیم

◄قمری

به ضم قاف و سکون میم و کسر رای مهمله و یای نسبت منسوب به قمر است که نام بلدی است از بلاد مصر و گفته‌اند که آن بلد اسکندریه است جهت مشابهت رنگ این به خاک آن بلد و واحد آن قماری آمده و گفته‌اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمری است مانند رومی و روم و زنجی و زنج و ماده آن را قمریه نامند و نر آن را ساق جر و جمع قماری غیر منصرف است و آن را به هندی توترو نامند.

ماهیت آن: مرغی است از فاخته کوچکتر و با طوق و بسیار مأنوس و خوش منظر و خوش آواز و گفته‌اند که لفظ یاکریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر می‌گردد. دو نوع می‌باشد سفید و زرد و از غرایب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته که از جمله هدایا که بعضی ملوک بقاع هند هدیه برای سلطان محمود سبکتکین فرستاده بودند قمری بود که چون طعام زهردار را می‌دید چشمهای آن سرخ و اشک از آن جاری و متحجر می‌گشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات دهن گشاده می‌پاشیدند به زودی چاق می‌شد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثار آن محدث وسواس و جذام، **مصلح** آن ادهان و ادویه لطیفه است تدهین به دهن آن باعث سرعت حرکت اطفال



و تخم آن را چون به طفل بیاشامانند باعث سرعت تکلم آنست قبل از هنگام آن.

الخواص گفته‌اند بودن آن در خانه باعث عدم تاثیر سحر و رد آن و چشم بد است از صاحب آن خانه.

◀قمقام

به فتح قاف و به ضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف و میم و قمل به فتح قاف و سکون میم و لام.

ماهیت آن: دو حیوان کوچک‌اند که در بدن انسان و غیر انسان به هم می‌رسند و فرق میان هر دو آنست که قمقام را پاهای بسیار است و به بیخ موی می‌چسبد و واحد آن را قمام می‌نامند و قمل شش دست و پا دارد و به دهن اندک می‌گزد و سر و دم آن باریک و سفید رنگ و آنچه در موی به هم می‌رسد اغبر و سیاه رنگ و گفته‌اند رنگ آن به رنگ موی می‌باشد که در آن تکون می‌یابد از سیاه و میگون و سفید و غیرها و ماده آن زیاده از نر آنست و قمل را به فارسی شپش و به ترکی بیت و به هندی چویین نامند و مراد از مطلق آن قمل انسان است و ماده تکون آن عرق حادث از کثرت فضلات ردیه و کثافات مجتمعه در بدن انسان و قلت و یا عدم اغتسال بدن و ثیاب و عدم تنظیف آنها است و قوّت مزاج بدن و هر چند ماده آن زیاده تکون آن زیاده. در موهای سر و ریش و لباسهای چرک کهنه تکون آن زیاده می‌باشد خصوصاً در زمستان و کثرت آن باعث لاغری بدن می‌گردد و مرض است و در ابدان نقیه نظیفه و البسه پاکیزه تکون آن کم می‌باشد بلکه نمی‌باشد.

افعال و خواص آن: چون شش شپش زنده را در سوراخ باقلا گذارند و بلع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب گفته‌اند و چون در سوراخ احلیل گذارند رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله در کف دست خود گذارد و بر آن شیر بدوشد اگر راه رود و حرکت کند حامله به پسر است و الا به دختر و بعضی گفته‌اند که اگر بمیرد حامله به پسر است و الا به دختر و انداختن شپش زنده موجب نسیان است بلکه باید که بکشند و بیندازند و طلا کردن آن بر بدن مولد در حین ولادت با آب زیره باعث آنست که در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون در بدن شپش بسیار به هم رسند تدبیر دفع آن آنست که جامه را به زیبق آلوده بپوشند و یا زیبق بر بدن بمالند و یا زیبق با حنا در ساعت دفع آن کند و شستن سر با آب تخم شریفه که ثمر هندی است که ساییده با آب مخلوط کرده سر را با آن بشویند به زودی رفع شپش آن می نماید اما باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند که داخل آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن می‌گردد و از خواص آنست که نزد قرب موت از انسان می‌گریزد و چون قمل بسیاری جمع نمایند و از آن سریشم سازند قوی‌تر و چسبنده‌تر می‌باشد از سریشهای دیگر و گفته‌اند قمل متولد در حبوب آشامیدن نیم درم آن جهت قرحه ریه و تفتیت حصات نافع و این از جمله محالات است زیرا که این مقدار به هم رسیدن متعذر است.

فصل القاف مع النون

◀قنا

به فتح قاف و نون و الف مقصوره لغت عربی است و بر چند معنی آمده از آن جمله به معنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی به کسر قاف مانند جبل و جبال و بعضی اطبا گفته‌اند که به فتح و به قصر قصب است و واحد آن قناه به ها است و جمع آن قنوات و بر عودالطباشیر یعنی قصب آن نیز اطلاق می‌نمایند و بر شجره الاشق نیز و گفته‌اند خود اشق است و گفته‌اند نوعی از اندروطالیس است و نیز گفته‌اند اسم نباتی است برگ آن شبیه به برگ نعناع و معروف نزد عامه عرب به کلخ و نزد بعضی به رطبه یابسه و کلخ در حرف الکاف مع اللام مذکور خواهد شد.

◀قنابری

به ضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح بای موحده و رای مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و گفته‌اند لغت نبطی است به ضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر بای موحده و رای مهمله و یا نیز آمده و نیز آن را به عربی عملول و قملول و نملول و فوهق و شجرة البهق و به یونانی قیفهیمالون و به رومی قبارومبدوس و به خراسانی برغثت و به فارسی بزند و بخند و به شیرازی سبزه و سوده و به اصفهانی موجه نامند.

ماهیت آن: نباتی است که در اول ربیع می‌روید و تا آخر آن می‌ماند و بغدادی گفته از بقول صحرایی است و برگ آن کوچک‌تر از برگ کاسنی صحرایی و با اندک حدت و تلخی و گل آن سفید باریک و تخم آن اغبر رقیق و نواب مغفور مبرور نوشته‌اند برگ آن شبیه سرمق است ولیکن املس نیست بلکه زغب خفیفی دارد و صاحب تحفه نوشته برگ آن شبیه به اسفاناخ و با اندک تندی و تلخی است به قدر شبری و ساق آن باریک و گل آن سفید ریزه و تخم آن در غلافی به قدر نخود و در هر غلافی چهار عدد بسیار شبیه به خردل بهترین آن تازه آنست که در شاخهای آن اندک سرخی باشد.

طبیعت آن: گرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دویّم خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: لطیف و جالی و مقطع و از ادویه نافعه است جهت مبرودین و محرورین هر دو. *اعضاءالصدر و الغذاء و



النفض* منقی سینه و ریه از کیموسات غلیظه و مفتح سده کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و رفع یرقان و مغص و اخراج کیموسات غلیظه می‌نماید و ضماد آن جهت بواسیر و مغص و تحلیل صلابات رحم نافع. *الزینه* جهت کلف و بهق و وضح بهترین دوایی است ضماداً و شرباً و گفته‌اند خوردن آن با اندک زمانی و قلیل ایامی وضح را زایل می‌گرداند و به دستور تدهین آن جهت امراض مذکوره و زخم پستان. *السموم* ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی مؤثر. **المضار**: مولد سودا خصوصاً نمک پرورده آن، **مصلح** آن طبخ و بریان نمودن آنست در روغنها مانند روغن بادام و کنجد و غیر آن و گفته‌اند مصلح آن هلیله کابلی و شکر است.

◄قنّب

به کسر قاف و فتح نون مشدده و بای موحده و به ضم قاف نیز آمده لغت عربی است و گفته‌اند معرب از کنب فارسی است و آن را ابق و به یونانی ودیفرونس و به سریانی قنبیرا و به رومی کتانی و به فارسی کنب و بنگ و به هندی بهنک به خفای ها و به اصطلاح ورق الخیال و جزو اعظم و حشیش و حشیشة الفقرا و نشاط افزا و فلک تاز و عرش نما و حبة المساکین و شهوت انگیز و مونس الهموم و چتر اخضر و زمرد رنگ و برکلک شیرازی و امثال اینها نامند و دیسقوریدوس قنابس و قنابوس نیز نامیده و گفته‌اند پوست ساق آن را قنب نامند و از آن مانند کتان ریسمان و البسه سازند اما پوشیدن لباس آن جایز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و محدث لاغری است و کاغذ از آن خوب ساخته می‌شود چنانچه در کشمیر از آن کاغذ می‌سازند بسیار خوش قماش برابری با کاغذ ابریشمی می‌کند و شکوفه و غبار زغبی و شبنمی که بر آن می‌نشیند و غلیظ و چسبنده است همه را جمع می‌نمایند و چرس می‌نامند و در سر غلیان می‌کشند تخدیر و سکر بسیار می‌آورد خصوص شبنم آن و آن هر چه چسبنده‌تر و غلیظ‌تر و منجمدتر باشد قوی‌تر است و بسا است که به سبب کمال قوّت هلاک می‌گرداند کشنده خود را.

ماهیت آن: نباتی است معروف و در اکثر بلاد به هم می‌رسد مانند هند و کشمیر و بنگاله و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته‌اند به ترتیب مذکور هر یک اقوی از دیگرند و عراقی و بنگالی از همه ضعیفتر و بعضی فارسی را اقوی از رومی گفته‌اند و هر یک برّی و بستانی و جبلی می‌باشد و برّی و جبلی اقوی از بستانی‌اند و بستانی فی‌الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا می‌گردد و درخت آن بلندتر تا به پنج ذرع و ساق آن مجوف و شاخ‌های آن باریک و بر آن برگ‌های پنج یا شش یا هفت تا نه و اکثر فرو می‌باشد و بسیار سبز رنگ و با خشونت و گل آن سفید رنگ باریک و تخم آن مدور و آن را شهدانج و به فارسی شاهدانه نامند و برّی و جبلی آن را درخت کوتاه‌تر از بستانی و لحای آن خوب جدا نمی‌گردد و به دشواری اگر قلیلی به عمل آید به کار امور مذکوره نمی‌آید و شاخ‌های آن شبیه به خطمی و سیاه رنگ و برگ آن نیز مانند برگ بستانی و از آن خشن‌تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی بر آن غالب و گل آن سرخ و ثمر آن مانند فلفلی شبیه به حب السمنه و بعضی خود حب السمنه دانسته‌اند و بیخ آن را مغاث و شیخ ابن بیطار گفته قنب دو نوع می‌باشد برّی و بستانی و نوع ثالثی که آن را قنب هندی نامند و ندیدم من آن را مگر در مصر و آن را حشیشه نامند و در بساتین زراعت می‌نمایند و بسیار مسکر است یک درم آن زیاده بر آن از حد سکر بدر برده به رعونت و اختلاط عقل و جنون منجر می‌سازد و بسا است که هلاک می‌گرداند و بالجمله انواع ردیه آن بسیار است از مجنن و غیر آن.

طبیعت: برگ آن مرکب القوی و در سیّم سرد و خشک با حرارت لطیفه قلیله و برودت کثیفه غالبه و تخم آن گرم و خشک در سیّم و پوست آن سرد و خشک و در غایت ردائت و لحای آن سرد و خشک به اعتدال.

افعال و خواص آن: از جمله اشجاری است که برگ آن به سبب مرکب بودن قوای آن اولاً فرح و سرور و نیکویی رنگ رخسار و سکر می‌آورد و به جزو حار لطیف و تخدیر حادث از جزو بارد و بعد زوال و تحلیل جزو حار لطیف و ظهور آثار جزو بارد کثیف ضد افعال مذکوره از آن ظاهر می‌گردد و نیز به سبب جزو حار خیال و فکر را لطیف و دقیق می‌گرداند و عطش و اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زاید می‌گرداند و بالاخره بالعکس و باعث تکدر روح دماغی و ظلمت بصر و ضعف آن و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن می‌گردد جهت آنکه مجفف منی است و شیرینها مقوی فعل آن و ترشیها مبطل آن. *اعضاءالرأس* سعوط برگ برّی آن منقی دماغ و اغتسال به عصاره آن جهت رفع ابریه و شپش موی سر و قطور عصاره برگ برّی و دهن آن جهت تسکین درد گوش و کشتن کرم آن. *اعضاءالغذاء و النفض* خوردن برگ آن ناشف رطوبات معده و حابس بطن و مدر بول و وذی را نافع و ممسک و مجفف منی و پوست آن قاطع باه و مجفف منی. *القروح و الجروح و الاورام و البثور* ذرور کنب پوسیده مجفف جروح و قروح رطبه و مندمل کننده آنها و ضماد طبیخ بیخ برّی آن و ضماد برگ آن جهت تحلیل اورام حاره و جمره و تسکین اوجاع اعضای عصبانی که در آن کیموسات فاسده مانده باشد مفید و چون برگ خشک آن را نیم کوفته و اندک آبی بر آن پاشیده و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده



گذاشته بر خصیه بندند جهت قیله الماء و تحلیل اورام آن نافع.

مقدار شربت آن: یک درم و زیاده بر آن خصوصاً از انواع ردیه آن کشنده، مصلح آن قی نمودن با روغن گاو و آب گرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شراب حماض بسیار مفید و تخم آن مسکن غثیان و محلل و پراکنده کننده ریاح و مولد خلط ردی قوی الاسخان و مبخر و قابض بطن و ممسک و مجفف منی.

المضار: مصدع و مظلم بصر و مضر معده، مصلح آن بریان نمودن و اکثار آن باعث قرحه احشا، مصلح آن خشخاش و سکنجبین شکری و شراب لیمو و گویند آب سرد و برف و شراب فواکه حامض است و دهن شاهدانج که مانند روغن بادام گیرند گرم و خشک و جهت درد گوش و اعصاب و تحلیل اورام صلبه و صلابت رحم قطوراً و تمریخاً نافع و آشامیدن آن مجفف منی است. بدان که اهل هند خصوص فقرای ایشان ولوع بسیاری به آشامیدن آن دارند و به گمان فاسده خود معتقد آنند که عمر را طویل و خیال و فکر را زاید می‌گرداند چنانچه مقوله بعضی از فقرا که خود را کامل و واصل می‌دانند این است که بیت

بنگی زدیم و سر اناالحق شد آشکار
ما را به این گیاه ضعیف این گمان نبود

و اکثری از این طایفه هر صبح و شام برگ آن را ساییده و در آب حل کرده صاف نموده یک قدح می‌آشامند و هر که از امثال ایشان واردشان می‌گردد به او نیز تواضع می‌نمایند و بعضی خشک نموده اندک بریان کرده زمانی طویل آن را مضغ می‌نمایند به تنهایی و یا با کنجد مقشر و یا ساییده با شکر سفوف می‌نمایند و طرب و فرح بسیار می‌کنند جهت آنکه در ابتدا و اوایل حال قوای بهیمی ایشان را به حرکت می‌آورد و انواع اطعمه کثیره می‌خورند و متلذذ می‌گردند انهضام می‌یابد و بدن ایشان فربه می‌شود به کثرت اجتماع رطوبت پس ثانیاً مبتلا به اکثر امراض صعبه می‌گردند مانند ضعف هاضمه و کثرت ریاح و قراقر بطن و سوءالقنیه و تهیج اطراف و صورت و تغیّر رنگ بشره و امثال اینها و ضعف باه و سقوط اسنان و بخر و کسالت و جبن و خیالات فاسده شیطانیه و سوء فکر و انداختن خود و جهال را به سوی عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات و غیره و بعضی از آن معاجین می‌سازند و می‌خورند و بعضی برای اصلاح و تقلیل یبس آن در شیر جوش می‌دهند و آن شیر را ماست می‌سازند و کره آن را گرفته در تراکیب استعمال می‌نمایند و بعضی سرشیر آن را گرفته استعمال می‌نمایند نیز دهن آن را به انواع دیگر اخذ می‌نمایند و بعضی که بسیار قوی می‌خواهند قدری از چرس آن را داخل تراکیب می‌کنند مانند معجون شرزه خانی که مشهور به شیرزادخانی است که از دکهن ساخته احیاناً می‌آورند که یک حبه آن سکر بسیار می‌آورد و جزو اعظم آن روغن بنگ و چرس و ادهان و جواهر بیخهای قوی مخدر مسکر دیگر است.

◄قنبره

به ضم قاف و سکون نون و ضم بای موحده و فتح رای مهمله و ها لغت عامی قنبره است و جمع آن قنابر به فتح قاف و کسر بای موحده و به عربی ابوالملیح و به فارسی چکاوک و حجوزولک نیز و به یونانی بردالوس و بربیدالوس و به لاطینی کارینه نامند.

ماهیت آن: مرغی است از جمله عصافیر از گنجشک اندک بزرگتر و خوش منظر و خوش آواز و بر سر آن کاکلی و تاجی مانند طاوس و هدهد و بهترین آن جوان فربه آن و وجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر اختصاص آن به اسم خاص است و شهرت آن بدان است.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن اسفیدباج و مرقه آن ملین طبع و گوشت آن حابس و همچنین گوشت آب و لحوم سایر عصافیر و این اقوی از آنها است و مداومت کباب آن صالح الغذا و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع فوأد بسیار موثر.

مضر محرورین، **مصلح** آن کاسنی با سرکه و میوه‌های ترش و با روغن بادام استعمال نمودن است.

◄قنّبیط

به ضم قاف و فتح نون مشدده و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و طای مهمله مشاله به فارسی کلم رومی و کلم گرد نامند.

ماهیت آن: نوعی است از کرنب و وجه علیحده ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بودن است و نزد عوام و اهل شام و بغداد مشهور به بیض العیار است برگ آن شبیه به برگ چغندر و از آن عریض‌تر و ضخیم‌تر و سبزی آن به اغبریت و سرمه رنگ و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بر بالای آن جمه آن و بر اطراف آن برگها در هم مجتمع به شکل کله و در بنگاله در موسم زمستان تخم آن را از فرنگ می‌آورند هر سال تازه می‌کارند بسیار خوب و لطیف و سفید و مجتمع نازک و لذیذ می‌باشد و هر چند هوا سردتر باشد بهتر می‌شود به تعمل و تربیت بهتر و سفیدتر و لطیف‌تر می‌گردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برگ‌های آن را در هم می‌بندند و در هنگام نزدیک به کمال رسیدن دیگچه سفالی که به هندی هاندی نامند معکوس بر بالای آن می‌گذارند که کله آن در جوف آن بگنجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آن را فاسد سازد و ساق آن را از نصفه بیشتر به گل می‌گیرند و بدان آب همیشه می‌دهند خوب و لطیف و



بالیده می‌گردد و به قوّت زمین و خوبی تخم نیز برمی‌گردد و بهترین آن تازه سفید رنگ یا زردرنگ نازک خوب درهم پیچیده آنست و نیز قسم دیگر از این می‌شود در برگ و ساق و قبه همه مشابه بدان الا آنکه برگ‌های خارج آن اندک بزرگ‌تر و عریض‌تر و تیره‌تر و رنگ و ساق برگ آن بنفش مایل به سرخی و رنگ برگ‌های قبه پیچیده آن سرخ تیره مایل به بنفشی است و بهترین این نیز تازه خوش رنگ نازک و خوب در هم پیچیده آنست.

طبیعت آن: مرکب القوی با رطوبت ماییه غلیظه و حرارت مفتحه لطیفه و ماده ارضیه کثیفه و گفته‌اند گرم در اول و خشک در دویّم است.

افعال و خواص آن: با قوّت مفتحه و محلله و مبهیه و نفاخیه و مدر بول و مولد خون سوداوی عکر و مضعف دماغ و مبخر و ردی الغذاء و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی پهلو و شکم و بالخاصیت محلل خمار و مسکن آن و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف دماغ و بصر به سبب تبخیر آن و آشامیدن مابیت آن مانع مستی و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع، **مصلح** مضار آن در آب جوشانیدن و آب آن را مکرر ریختن و مهراً پختن با گوشت فربه و روغن بادام و یا زیت الانفاق و روغن گاو تازه بسیار بریان نمودن و با ادویه حاره لطیفه خوردن است و بیض آن نفاخ و مهیج فواق و زیاده کننده منی و معین بر جماع خصوصاً چون بریان نمایند و با سرکه و زیت و آبکامه بخورند مولد سودا است زیاده از کرنب و تخم آن گرم و خشک و استعمال آن پیش از شراب و یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد.

◄قنبیل

به کسر قاف و سکون نون و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و لام گفته‌اند معرب کنبیلای فارسی است و یا معرب کمیله هندی.

در ماهیت آن اختلاف است بسیار بعضی گفته چیزی است رملی سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید با شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته‌اند که شبنمی است که بر اراضی بادیه یمن می‌نشیند و با خاک ممزوج گشته بدان هیئت می‌گردد و بعضی گفته طینی است مانند طین معروف به طین الجلود که نزد باریدن باران ظاهر می‌گردد در خراسان و بعضی گفته‌اند بزور رملی است ظاهر آن سرخ و بعضی گفته‌اند تخم سرخس است و نواب حکیم معتمد الملوک سید علویخان قدس سره نوشته‌اند که بیشتر از کوهستان مابین هند و چین می‌آورند و از آورندگان استماع یافته که از درختی حاصل می‌گردد که آن درخت را می‌نشانند و بطن ایشان بزور آن اشجار است یا شبنمی که بر آنها می‌نشیند محرر شنیده آنست است که مغز ثمر درختی است کوهی درخت آن شبیه به درخت معصفر و برگ آن نیز شبیه به برگ آن و از آن بزرگتر و خاردار و خارهای آن درشت و بلند و ثمر آن به شکل نارنجی و بر سر آن خاری و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ می‌گردد و بعد از کمال رسیدن شکافته از جوف آن چیزی سرخ رنگ تیره برمی‌آید و بر زمین می‌ریزد مردم آن را جمع نموده برمی‌دارند و همان قنبیل است آنچه غیر ممزوج به خاک است خالص و سبک وزن می‌باشد و آنچه مخلوط به خاک و رمل است غیر خالص و سنگین العلم عند الله.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و در سیّم نیز گفته‌اند و با قوّت قابضه شدیده.

افعال و خواص آن: آشامیدن یک درم تا دو درم ساییده آن با ادویه مناسبه مخرج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع به قوّت و مسهل رطوبات لزجه و اخلاط فاسده و جهت عرق مدنی و طلای آن نیز جهت امور مذکوره نافع.

مضر امعا، **مصلح** آن کثیرا و شیح ارمنی و مضر فم معده، مصلح آن مصطکی و انیسون.

بدل آن: ترمس و برنگ کابلی مقشر و سکبینج. *الجروح و القروح و الجرب و القوبا* ذرور نرم سوده آن مجفف قروح رطبه و التیام دهنده جراحات و سعفه و جرب رطب و بثور و قوبا خصوصاً که اولاً عضو را به روغن گل و یا روغن تخم ناکیسر به تخصیص سعفه و جرب و قوبای اطفال و به دستور تدهین آن و خوردن اطریفل و دوا و معجون آن و استعمال مرهم آن و اطریفل و دوا و دهن و مرهم و معجون قنبیلی در قرابادین کبیر مذکور شد.

◄قنطوریون

به فتح قاف و سکون نون و ضم طای مهمله مشاله و سکون واو و کسر رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و نزد بعضی یونانی و اصح آنست که معرب از جنتوریه رومی است منسوب به جنتورس حکیم رومی جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بدان به هم رسانیده و به سریانی اسکیغیلا و به یونانی ارمیطرون و به فارسی اوبزر و لوفا و کریون نامند و گفته‌اند کریون اسم قنطوریون دقیق است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در آخر ربیع می‌روید.

◄قنطوریون کبیر

که آن قنطوریون غلیظ و به یونانی قنطوریون طوماغا یعنی



قنطوریون کبیر و بوقی نیز و لوفای کبیر نامند.

ماهیت آن: نباتی است ساق آن شبیه به ساق حماض و خس و به بلندی دو ذرع تا سه ذرع با شعبه‌های بسیار از یک بیخ رسته و بر سر آنها قبه‌ها شبیه به قبه خشخاش و مدور طولانی و گل آن سرمه رنگ مدور شبیه به صوف و تخم آن شبیه به قرطم یعنی تخم کافشه و با حرافت و برگ نبات آن شبیه به برگ جوز و سبز و اطراف آن مشرف شبیه به دندانه‌های اره و بیخ آن سطبر طولانی تا به دو ذرع و صلب و سرخ رنگ و پر از رطوبتی سرخ به رنگ خون و طعم آن مرکب از حدت و حرافت و اندک حلاوت و قبضی و رنگ عصاره آن نیز سرخ مانند خون منبت آن زمینهایی که آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تلها و پشته‌ها و قوّت آن تا ده سال باقی می‌ماند و نواب معتمدالملوک سید علویخان قدس سره نوشته‌اند که قنطوریون صغیر کثیرالوجود است به ارض ما یعنی بلاد فارس و آن بر دو نوع است برّی که بر زمینهای سهل هموار و تلهای پر اشجار می‌روید و گل آن سرخ رنگ مایل به بنفشی است و بستانی آن نبات قوی‌تر و بلندتر از برّی و گل آن خوشبوتر و تلخی آن کمتر و در سایر احوال مساوی برّی ولیکن گل آن مختلف الالوان و عامه اهل شیراز آن را گل میخک و گل قرنفلی نامند و گل آن تا قریب به نه ماه می‌ماند و بیخ آن در زمین باقی می‌باشد و در ایام ربیع از سر نو از همان بیخ می‌روید و بیخ برّی آن در زمین باقی نمی‌ماند بلکه هر سال از سر نو در اوایل ربیع می‌روید و در اوایل صیف گل و تخم می‌آورد و قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و در سیّم نیز گفته‌اند و عصاره بیخ آن قوی‌تر از سایر اجزای آن مستعمل.

افعال و خواص آن: محلل و قابض و جالی و به حسب اختلاف طعوم بیخ آن از آن افعال متضاده صادر می‌گردد از ادرار طمث و اخراج جنین مرده و افساد زنده و اخراج آن و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت و حرافت آنست و حبس نفث الدم و اندمال جراحات که از افعال برودت که به سبب قبض آنست و گفته‌اند چون لحم مقطوع را به آن طبخ دهند مجتمع می‌گرداند. ※اعضاءالصدر و الغذاء و النفض※ جهت ضیق النفس و عسر آن و ربو و سرفه کهنه و نفث الدم مزمن و درد پهلو و مغص و رفع سده کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض و عسر ولادت و اوجاع رحم و فسخ عضل و عصب و قتل و اخراج دیدان نافع و فرزجه آن جهت ادرار طمث و اخراج جنین موثر. ※الجروح و القروح و النواصیر※ ضماد تازه آن به تنهایی و خشک آن به تنهایی و یا با مراهم جهت الزاق و چسبیدن زخم‌های تازه و التیام و ختم جراحات تازه و ردیه کهنه و عمیقه غایره و نواصیر و اوجاع عصب و فسخ آن و کسر اعضاء و عرق النساء بغایت قوی‌الاثر و در سایر افعال قریب به قنطوریون صغیر و از آن ضعیفتر.

مضر دماغ، **مصلح** آن عسل و شیرینیها.

مقدار شربت آن: تا دو درم و اگر تب نباشد با شراب و الا با آب.

بدل آن: حضض و قنطوریون دقیق و عصاره حب آن جهت امراض مذکوره نافع و شیخ ابن بیطار نوشته که آنچه در بلاد لوقیا می‌شود عصاره آن را گرفته به جای حضض استعمال می‌نمایند.

◄قنطوریون صغیر

که آن را قنطوریون دقیق و به یونانی قنطوریون طولیطون به معنی قنطوریون دقیق و قنطوریون طرمقرون یعنی قنطوریون صغیر و بعضی آن را ملیسون مشتق از ملیس که به معنی آب ایستاده است نامند جهت آنکه اکثر منبت آن کنار آبهای ایستاده است و در بطایح نیز می‌روید و به فارسی لوفای خرد و کریون نیز گویند.

ماهیت آن: نباتی است که بر کنار آبهای ایستاده و در بطایح می‌روید به قدر یک شبر و زیاده بر آن شبیه به اوفاریقون که فودنج جبلی نامند و ساقهای آن از هم جدا و پر شاخ و برگ آن شبیه به برگ سداب و گل آن سرخ مایل به بنفشی شبیه به گل شب بو و از آن کوچکتر و ثمر آن مانند گندم مستعمل و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و با اندک قبضی و بیخ آن کوچک و بی‌منفعت به خلاف بیخ نوع کبیر و سایر اجزای آن مستعمل و تازه آن اندک خوشبو و شاخهای آن سفید مایل به زردی و قوّت آن تا ده سال باقی می‌ماند و از نباتات ربیعی است و در آخر ربیع می‌روید.

طبیت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: لطیف‌تر و قوی‌تر از نوع کبیر در جمیع افعال و ساق و برگ و گل آن قوی‌تر از عصاره آن و مجفف بی‌لذع و مفتح و مسهل و منقی و جاذب از اعماق بدن و مفاصل و امثال ادویه چینی را منفعت بسیار است. ※اعضاءالرأس و العصب و الصدر و الغذاء و النفض و السموم و غیرها※ آشامیدن مطبوخ دو مثقال آنکه در هفتاد مثقال آب طبخ نمایند تا به نیمه رسد و بمالند و صاف کنند و با شکر و امثال آن بنوشند جهت تنقیه دماغ و اعصاب و صرع و عسر نفس و نفث الدم و اسهال مره صفرا و سودا و زرداب و بلغم لزج مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و فسخ عضل و تفتیح سده جگر و طحال و رفع قولنج بلغمی و تحلیل صلابت طحال و ضرر سموم هوام خصوصاً عقرب نافع و دو درم آن جهت رفع حمیات و با شراب جهت نفث‌الدم و ذات الجنب بارد و با ماءالاصول جهت اوجاع ظهر و مفاصل و

عرق النساء و نطول با آب مطبوخ آن دافع کزاز و به دستور بخور آن و احتقان با آب مطبوخ پنج درم آن با روغن کنجد و به دستور به رماد آن جهت عرق النساء و اوجاع ظهر و قولنج بیعدیل برای آنکه مخرج اخلاط مراریه و سوداویه و بلغمیه لزجه است و افراط عمل آن موذی به اسهال الدم. *الجروح و القروح و الاورام* ضماد تازه آن جهت الزاق و اندمال و ختم جراحات کبار تازه و کهنه ردیه و عسرهالالتحام و نواصیر و تلیین اورام صلبه و منع انصباب مواد به اعضا به سبب قبض و تجفیف بی‌لذع که دارد و خشک آن با مراهم مجففه جهت تجفیف قروح ردیه خبیثه غایره عمیقه و نواصیر و با پیه جهت منع انفتاح و انشقاق جراحات کبار تازه و کهنه و اندمال و تحلیل اورام آنها و با آرد ترمس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آرد جو جهت حاره آنها و گل آن ضماداً و شرباً جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصاره آن در قوّت قبض و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب به سایر اجزای آن و طریق اخذ آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند درخت سبز تر و تازه آن را با ثمر و بکوبند و آب آن را بگیرند و در ظرف خزفی در آفتاب گذارند و به چوبی پاکیزه بر هم زنند و اگر در یک روز خشک نگردد شب سر آن را بپوشند زیرا که شبنم مانع انجماد و انعقاد عصارات است و روز دیگر به دستور در آفتاب گذارند و به چوب پاکیزه بر هم زده باشند تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تر و تازه آن به هم نرسد بیخ خشک کبیر آن را نیم کوفته پنج روز در آب بخیسانند پس بجوشانند و نیکو بمالند و مکرر صاف نمایند پس به آتش ملایم طبخ دهند و برهم زده باشند تا منعقد گردد و به همین نهج عصاره هر چه را خواهند اخذ نمایند.

طبیعت آن: قریب به سایر اجزای آن.

افعال و خواص آن: نیز قریب بدانها بلکه در بعضی مواد اقوی. آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع. *اعضاءالرأس* سعوط آن با سرکه و آب عنصل جهت قروح بینی و حبس رعاف خصوصاً با اندک زاج و کافور و آب یخ و طلای آن با سرکه بر پیش سر و صدغین جهت صداع حادث از احتراق شمس و آشامیدن شراب و چون موی سر را به نوره زایل نمایند و محلول آن با سرکه بر آن بمالند جهت رفع قروح آن و رویانیدن موی مجرب و اکتحال عصاره رقیق آن با عسل جهت بیاض و اندمال قرحه عین و طلای آن با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و تسکین درد آن و با آب کاکنج جهت سطبری پلک چشم و جرب آن و با شیر و آب رازیانه جهت جمیع اوجاع عتیقه عین و رفع آثار قرنیه و شعیره و با آب مرزنجوش جهت تحلیل سبل و چون پلک چشم را برگردانند و عصاه آن را با آب انار بر آن بمالند در حال رفع جرب آن نماید و قطور آن با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش و با آب برگ شفتالو جهت قتل و اخراج کرم آن و با آب ترب و امثال آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و رفع کری و مضمضه آن با گلاب جهت رایحه کریه دهان و قلاع متعفنه آن و با طبیخ جوزالسرو جهت درد دندان و رفع تحریک و استحکام آن و غرغره آن با آب بارتنگ و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و طلای آن با آب جهت شقاق لب. *اعضاءالصدر* آشامیدن آن با طبیخ حلبه جهت امراض سینه. *اعضاءالنفض* حمول عصاره تازه آن مدر حیض و مخرج جنین.

مضر امعا، **مصلح** آن صمغ عربی و کثیرا.

مقدار شربت: از تازه آن یک درهم تا دو درهم و از خشک آن تا سه درهم و در حقنه پنج درهم و از عصاره آن یک درهم.

بدل آن: به وزن آن افسنتین و نیم وزن آن بابونه و نیم مثل آن تربد و بعضی به وزن آن پرسیاوشان و نیم وزن آن برگ حنا گفته‌اند و روغن آن که آب تازه آن را با روغن زیتون با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند گرم و خشک و مسخن عصب و مقوی بدن و رافع امراض بارده عصبانیه مانند فالج و استرخا و اعیا و اوجاع بارده مزمنه و تحلیل ریاح و رافع بهر و عسر ولادت و شراب آن که آب آن را با شکر به قوام آورند جهت اکثر امراض مذکوره نافع است.

◄قنفذ

به ضم قاف و سکون نون و ضم فا و به فتح فا نیز آمده و به ذال معجمه و به دال مهمله نیز به جای ذال. لغت عربی است و نیز به عربی خیز و به یونانی قوقماروس و به سریانی قفد و به رومی شیراخندون و به فارسی خارپشت و جبر و وجش و سیخول و به شیرازی چوله و در تنکابن وارموک و به مازندرانی وزمچی و به ترکی کرنی و به هندی ساهی و سارسل و سینهی نیز نامند و ماده آن را به عربی قنفذه و جمع آن قنافذ.

ماهیت آن: حیوانی است موی بدن و پشت آن بلند مانند خار و چون به خشم آید سر خود را فرو کشد و مجتمع گردد مثل دسته خاری شود و خود را حرکت دهد از میان آنها خارها به قدر یک شبر و کم و بیش چیزی مانند تیر جدا گردد و برآید با اندک آوازی و اگر به بدن کسی برسد اندک زخم نماید و سه قسم می‌باشد برّی و جبلی و بحری. برّی آن کوچک به مقدار گربه کوچکی و جبلی آن بزرگ به مقدار سگ متوسطی و خارهای آن بلند و ابلق تا به یک شبر و زیاده بر آن نیز و این را دلدل نامند و قنفذ بحری نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه به قنفذ و نصف پایین آن شبیه به ماهی و در بدن آن موی است مانند موی حیوان و نرم و بعضی گفته‌اند صدفی است و



اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنفذ برّی است و بهترین آن کهنه بزرگ آنست و در جزیره‌ای از جزایر زیرباد گویند جزیره جاده است که بتاویه نیز نامند و در جوف بعضی قنفذها فادزهری تکون می‌یابد مانند آنکه در جوف بز کوهی و گاو و میمون و غیرها و اهل آن جزیره شصت هفتاد سال می‌شود که پی بدان برده‌اند و از جوف آن برمی‌آورند و آن بزرگ و کوچک نیز می‌باشد بزرگ آن به مقدار بلوطی و اندک کوتاه‌تر از آن و سطبرتر و کوچک آن به قدر جوز بوا کوچکی و طعم آن بسیار تلخ و چون در آب گذارند زمانی آب را بسیار تلخ می‌گرداند و آن آب مستعمل در انواع هیضه‌ها و اوجاع بارده و تحلیل ریاح و امثال اینها از امراض بارده رطبه و یحتمل که محل تکون آن زهره آن باشد و بیان آن به تفصیل در بادزهر در حرف الباء مع الالف ذکر یافت.

طبیعت آن: گرم و خشک در اول دویّم.

افعال و خواص آن: برّی آن گوشت آن مجفف و محلل قوی و مانع انصباب مواد به احشا و به دستور کبد خشک آن و رماد محرق آن جالی و محلل و مجفف. *اعضاءالرأس و المفاصل و النفس و الغذاء و النفض* گوشت مملح آن با سکنجبین جهت درد سر و با ادویه مناسبه جهت فالج و تشنج و امراض عصب و داءالفیل و استسقا اگر با تب نباشد و درد گرده و غیر مملح آن جهت رفع سوء مزاج و سل و بول در فراش اطفال و غیر اطفال حتی آنکه ادمان اکل آن باعث عسرالبول است و مقوی باه مرطوبین و مبرودین و کبد و خشک کرده آن در آفتاب جهت استسقا و آشامیدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجبین جهت تهیج لحمی. *الاورام و البثور و الجروح و القروح* لحم آن جهت خنازیر و جذام و تحلیل غدد و عقده‌های صلب و فسخ عضل شرباً و ضماداً و رماد پوست محرق آن جهت قروح وسخه و خوردن لحم زاید و تجفیف قروح و جروح جهت آنکه جالی و منقی و مجفف است و به دستور آشامیدن گوشت خشک کرده ساییده آن جهت جذام و بخور آن نیز. *الزینه* لطوخ رماد آن رافع کلف خفیف و نمش و با زفت جهت داءالثعلب و با ادویه مناسبه جهت جرب و اغتسال بدان جهت قروح سر. *الحمی و السموم* خوردن لحم آن رافع حمیات مزمنه و نهش هوام و سایر سموم و نیم درم از محرق پوست آن جهت تب ربع مجرب.

المضار: اکثار آن مفسد مزاج معده و کبد و رنگ رخسار مصلح آن مهراً پختن آن با آب و مطنجن نمودن آن با روغن بادام یا شیرج و با سرکه و کاسنی خوردن آن و مراره آن گرم و خشک و جالی و مجفف و اکتحال آن رافع بیاض عین و طلای آن مانع انتشار قروح در بدن و جهت جذام نیز نافع و چون با موم بسرشند و زن بیاشامد و یا حمول نماید جهت اخراج جنین میت موثر.

دلدل یعنی قنفذ کبیر جبلی که آن را سهمی نیز نامند جهت آنکه تیر می‌اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن گوشت آن جهت نقرس عظیم النفع و به دستور ضماد آن و طلای خون آن جالی کلف و زایل کننده اوساخ بدن و حمول آن مدر حیض و گفته‌اند که از خار دلدل مار و هوام می‌گریزند و نزدیک آن نمی‌روند و قنافذ با مار خصومت می‌نمایند و مار را می‌کشند بدین قسم که کمر مار را به دهن گرفته سر را به اندرون می‌کشند و خارهای بدن خود را ایستاده می‌کنند و هر چند مار اضطراب می‌کند و زیاده خود را به بدن او می‌زند زیاده مجروح می‌گردد آخرالامر سست شده می‌افتد و می‌میرد و لهذا مار از آن گریزان است جابر بن حیان الصوفی در کتاب خواص کبیر گفته که گوشت قنفذ برّی جهت عسرالبول نافع است بدین قسم که آن را ذبح نمایند و پوست آن را بکنند و گوشت آن را در آفتاب خشک نمایند آن مقدار که توان کوبید و یا براده نمود پس بگیرند از کوبیده و یا براده آن مقدار دو مثقال یا سه مثقال و در شراب حل کرده بیاشامند به زودی شفا یابند و چون بسوزانند قنفذ را و نرم با نوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب به انحلال گردد پس با عسل منزوع الرغوه سرشته بر داءالثعلب و داءالحیه بمالند به زودی زایل گرداند و موی برویاند و جهت قوبا نیز نافع که سرگین آن را با زیت حل نموده بر قوبا طلا نمایند بعد از مالیدن قوبا به نطرون به قوّت که سرخ گردد و طلای محرق آن با دهن الآس و یا غیر آن جهت رویانیدن موی در هر موضعی که خواهند مؤثر و طلای پوست سوخته آن با خردل و عسل سرخ منزوع الرغوه بر سر جهت درازی موی و منع تشقق و اسقاط آن و جهت داءالثعلب و داءالحیه نیز و اگر به جای موی آن موی سیاه نروید مکرر طلا نمایند و آشامیدن طحال خشک کرده مسحوق آن با شراب جهت اذابه طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت طحال آن را بریان نموده خورد بعد از سه ساعت عرق بسیاری نمود و دردی در جوف آن به هم رسیده و پس از یک ساعت بول بسیاری کرد مقدار دو ثلث رطل و زیاده و شفا یافت از آن علت به اذن الله تعالی و مراره آن را چون اخذ نمایند و زهره آن را برآورند و با سرمه خراسانی نیکو سحق کنند اکتحال بدان زایل کننده بیاض عین است به زودی و طلای زهره خشک کرده آن رافع برص تازه در چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه و طلای زهره خشک کرده کوبیده آن با شراب سرشته و اقراص ساخته و خشک نموده و عندالحاجت با سرکه سوده جهت بواسیر دامیه مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید. حکایت شیخ الرییس قدس سره در کتاب شفا نوشته که قنفذ می‌شناسد تقلب و گردش اهویه را پیش از وزیدن آنها و لهذا راه خانه خود



را از آن طرف مسدود می‌نمایـد و از طرف مخالـف آن می‌گشاید و در حر و برد نیز چنانچه شخصی از اشخاص انسانی بدان واقف گشت و حجری یعنی خانه‌ای برای قنفذی در خانه خود ساخت به نحوی که دیگری بر آن مطلع نگشت و آن قنفذ راه خانه خود را تبدیل می‌نمود نزد تبدیل اهویه و حر و برد و آن شخص بر سبیل کرامت به مردم اخبار می‌نمود و مردم مستبد می‌شمردند و قدر و منزلت او پیش ایشان عظیم بود به آن جهت و لحم بحری آن لطیف‌تر از برّی و نیکو است برای معده و تقویت آن و تلیین بطن و ادرار بول و محرق پوست آن جهت جرب و قروح سر مفید.

◀قندس
به ضم قاف و سکون نون و ضم دال و سین مهملتین اسم کندش است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد و سگ آبی بلغاری را نیز نامند که خصیه آن جند بادستر است و پوست آن را برمی‌آورند و از آن فرو و فروش و البسه و غیره می‌سازند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: پوشیدن آن زایل کننده برودت و ریاح از بدن و جلوس بر آن جهت نقرس نافع است.

فصل القاف مع الواو

◀قوطولیدون
به ضم قاف و سکون واو و ضم طای مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و نیز به یونانی قومالیون و اهل مغرب زلالف الملوک و بشانق و اذان القسیس نامند جهت آنکه برگ آن شبیه به مکیالی است که به یونانی قطولی نامند و گفته‌اند که نوعی از قدح مریم است و آن نوعی از حی العالم است و گفته‌اند نوعی از ابرون است و به عربی کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه به کاس است.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن مستدیر با اندک تجویفی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل به ساق و در اطراف آن و بیخ آن مانند زیتونی و با تندی و تلخی.

طبیعت آن: مرکب القوی و بیخ آن گرم و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و رادع و جالی و محلل. ※اعضاءالغذاء و النفض※ آشامیدن برگ آن مسکن التهاب معده و با شراب و عسل رافع تهیج بدن و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول. ※الاورام و الجروح※ ضماد برگ آن محلل اورام و مسکن حرارت معده و احشا و رافع شقاقی که از برودت هوا به هم رسیده باشد و ضماد عصاره بیخ و برگ آن محلل ورم و زخم‌ها و با شراب وسیع کننده ثقبه جراحات است و از ادویه **مجهولة** الماهیت است.

◀قوفی
به ضم قاف و سکون واو و کسر فا و یا.

ماهیت آن: حیوانی بحری شبیه به صورت انسان است در شکل و انفحه آن در قوّت مانند جند بادستر.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: خوردن گوشت آن جهت صرع و اختناق رحم نافع و فرق میان انفحه آن و میان انفحه حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفحه حیوانات دیگر ریزند و بعد از زمانی آب آن را به روی انفحه آن ریزند به زودی آن را بگدازد و آب گرداند به خلاف انفحه حیوانات دیگر که این خاصیت ندارد.

فصل القاف مع الهاء

◀قهوه
به فتح قاف و سکون ها و فتح واو و ها اسم خمر غلیظ است و نیز به معنی مشبع و محکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است به زودی شارب خود را سیر می‌گرداند و سکر آن محکم و قوی است و الحال مصطلح نزد عامه و مراد از آن ثمر درختی است که در یمن و حبشه و بتاویه به هم می‌رسد و آن را بن می‌نامند و در حرف الباء مع النون به تفصیل ذکر یافت.

فصل القاف مع الیاء

◀قیروطی
به کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر طای مهمله مشاله و یا لغت یونانی است که به عربی مشهور شده و به فارسی موم روغن نامند.

ماهیت آن: عبارت از موم گداخته در روغن است هر روغنی که باشد از روغن گل یا غیر آن خواه ساذج از همان جزو باشد و یا مرکب از اجزای دیگر و به حسب اغراض مختلف می‌باشد و نسخ آن به تفصیل در قرابادین ذکر یافت.

◀قیصوم
به فتح قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم لغت عربی است و قیسوم به سین مهمله به جای صاد



نیز آمده و به یونانی شوصرا و به رومی ارطاماسیا و اطمیثا نیز و به فارسی برنجاسف و بلنجاسف به لام به جای را و بوی مادران نیز و برتراسک و به شیرازی سر زردک و به هندی گندنا و گندمار نیز نامند.

ماهیت آن: گفته‌اند برنجاسف جبلی است گفتـه‌اند دو نوع می‌باشـد نر و ماده. نر آن را شاخه‌های باریک و ثمر آن کوچک شبیه به افسنتین و گل آن کمرنگ و کوچک‌تر از گل ماده و مایل به سفیدی و ماده آن نباتی است ثمنشی مشاکل شجر مایل به سفیدی و شاخه‌های آن پر برگ و برگ آن مشقق باریک شبیه به برگ سداب و بر ساق آن رطوبتی چسبنده و بر سر و اطراف شاخ‌های آن گلی مستدیر زرد طلایی رنگ و خوشبوی و با حدت و ثقل و تلخ طعم و ثمر آن مانند حب الآس و در تابستان گل می‌کند گفته‌اند ماده آن برنجاسف و نر آن قیصوم است و نیز گفته‌اند نوعی از برنجاسف است نه خود برنجاسف و فرق میان هر دو آنست که از ساق برنجاسـف شاخ‌های بسیـار می‌روید و قیصوم را ساق بی‌شاخ و اکثر از یک ریشه یک ساق می‌روید و برگ‌های آن مانند زنبق بر ساق آن رسته و برگ متصل به بیخ آن مفروش بر زمین و در انتهای ساق آن قبه چتری که گل آنست و با عطریت و ثقیل الرایحه شبیه به رایحه برنجاسف و زرد رنگ و طعم آن تلخ و به این مشابهت جمعی به غلط قیصوم را خود برنجاسف دانسته‌اند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و در اول گرم و در سیّم خشک نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: قوّت تحلیل گل آن زیاده از افسنتین. *اعضاءالرأس* نطول آن جهت صداع بارد. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض و المفاصل و السموم و الحمیات* آشامیدن مطبوخ آن به تنهایی یا با ادویه مناسبه جهت درد سینه و ضیق النفس و قتل اقسام کرم معده و امعا و اخراج آن و ادرار بول و حیض و رفع عسرالبول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و فسخ عضل و ریاح مفاصل و عرق النساء مزمن و ضرر ادویه قتاله و لرز حمیات خصوصاً ممزوج به دهن و با شراب جهت دفع ضرر جمیع سموم و لسع عقرب و رتیلا شرباً و ضماداً و با زیت پخته به جهت تسخین دماغ و معده و ازاله برودت آن هر دو عضو ضماداً و حمول آن مخرج جنین و ضماد آن جهت تحلیل اورام و اندمال جروح تازه و به دستور ضماد مطبوخ آن با سفرجل محلل اورام عسرة التحلیل. *الزینه* ذرور آن و ضماد سوخته آن جهت نزف الدم همه اعضاء و داءالثعلب و با روغن بید انجیر و یا روغن ترب جهت سرعت برآمدن ریش موثر. *الخواص* افتراش به آن و به دستور بخور آن گریزاننده هوام.

مضر ریه، مصلح آن کثیرا و خشخاش. مضر معده، مصلح آن عسل و شیح.

مقدار شربت آن: دو درم.

بدل آن: افسنتین و بابونج و روغن آن که از برگ و گل آن مرتب نمایند جهت اکثر امراض بارده عصبانیه و ادرار حیض و اسخان رحم و انضمام فم آن و تحلیل صلابات و رفع لرز حمیات نافع است.

◄قیقهر

به فتح قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ها و رای مهمله و قبقهن به نون به جای را و قنقهر به نون به جای یا و قینقهر به زیادتی نون مفتوح بعد از یا نیز آمده لغت یونانی است و به عربی شجر و به فارسی لعل معبری و به هندی رال و دهونه نیز نامند.

در ماهیت آن اختلاف است و آنچه به تحقیق پیوسته آنست که صمغ درختی است که در هند و بنگاله بیشتر به هم می‌رسد فی‌الجمله شبیه به سندروس و نرم و رخو که زود ساییده می‌شود و با اندک حرارتی که از آتش بدان رسد گداخته گردد حتی آنکه آفتاب تند نیز آن را نرم می‌سازد و کریه الرایحه فی‌الجمله شبیه به رایحه قیر و یا زرد ممزوج با هم و قبل از گداز قطعه‌های آن اکثر قلمی اندک پهن سفید مایل به زردی بعضی اندک تیره و بعد از گداز سیاه رنگ می‌باشد و کوبیده آن سفید شکری رنگ و بد طعم و با اندک غرویت است و گویند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که سال نیز گویند برمی‌آید و در حرف سین در سکوه مذکور شد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و مدمل. *اعضاءالرأس و الصدر و الغذاء و النفض* منقی دماغ و با ماءالعسل جهت صرع و ربو و استسقا و ادرار طمث و آشامیدن یک درم آن سه روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین و یا با آب قراح جهت تحلیل سپرز و لاغر گردانیدن بدن موثر. مقدار شربت آن ربع درم. اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع آثار چشم و سنون آن جهت درد دندان و تساقط لثه. *الجروح و القروح و الجرب و القوبا* ضماد و طلای آن منقی آثار قروح و جروح به زودی و مراهم آن جهت التیام جراحات و قروح تازه و کهنه مزمنه و عمیقه و زخم جدری و سوختگی آتش و ناصور نافع و به دستور روغن آن و نیز روغن آن جهت جرب رطب و قوبا مجرب و روغن و مراهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.





باب بیست و دویّم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها کاف است

فصل الکاف مع الالف

◄ کات

به فتح کاف و الف و تای مثناة فوقانیه به فارسی نام نوعی از برنجی است که در شوشتر که به عربی تستر گویند زراعت می‌نمایند و گویند یک سال که آن را زراعت نمودند تا هفت سال ثمر می‌دهد و هر سال احتیاج به زراعت تازه ندارد و نیز نام دوایی است که به لغت هندی مشهور به کتهه است.

ماهیت آن: صمغ و لبن درختی است که آن را به هندی کهیر نامند و آن درختی است بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار و بسیار صلب و خاردار و شاخ‌های آن پراکنده و بر آنها شاخ‌های باریک و بر شاخ‌های باریک آن در دو صنف مقابل هم برگ‌های بسیار و ریزه طولانی شبیه به برگ تمر هندی و طریق اخذ آنست که تنه درخت آن را جابجا زخم می‌زنند از آن رطوبتی برمی‌آید و منجمد می‌گردد و بهترین آن آنست که خودبخود از درخت برآید مانند صموغ دیگر و آن دو نوع می‌باشد یکی سفید رنگ که آن را پکهراکته نامند و این اکثر در ادویه مستعمل و دویّم سرخ رنگ و این بیشتر مأکول با برگ تانبول و این را نیز صاف می‌نماید زیرا که بیشتر آمیخته به خاک و رمل می‌باشد و آن را حبوب یا اقراص ساخته خالص و یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر و ادویه دیگر اقلاً مشک و عنبر عندالحاجت برای خوشبویی دهن تناول می‌نمایند و این را کهرولی به خفای ها و کرولی بدون ها می‌نامند و آن را صمغی نیز می‌باشد سرخ رنگ اندک براق.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و مجفف و حابس و رادع سنون آن جهت استحکام لثه و عمور و قلاع دهان و با غراغر و مضمضه‌ها نیز و ذرور و طلای آن مجفف جراحات حاره خصوصاً جراحت حادث از نوره و آب دریای شور و مطبوخ آن قاتل کرم شکم و جهت یرقان و جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا و مجاری بول و حرقت آن و برص و تبهای حاره و دمامیل و بثور شرباً و طلاءً مفید و اکثار آن مولد سنگ گرده و مثانه و مضعف باه، مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسیار مفید شرباً و چوب درخت آن جهت اسهال و حبس البول و امراض مذکوره شرباً موثر است.

◄ کاذی

به فتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یا و به دال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است و گفته‌اند لغت هندی است و به عربی آن را کدر نامند و نیز به هندی کیورا و نوع کوچک آن را کیتکی گویند.

ماهیت آن: نباتی است کثیرالوجود در بلاد عمان و یمن و هند و دکهن و بنگاله و زیربادات و درخت آن فی‌الجمله شبیه به درخت نخل و کوتاه‌تر از آن و پراکنده و غیر موزون و ساق و شاخ‌های آن پر گره و خاردار و پیچیده و بر روی زمین و برگ‌های آن باریک بلند از برگ نخل و نارجیل بلندتر و عریض‌تر و نرم‌تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانه‌های اره و باریکتر از آن مانند خار و دور دور از هم و در زیربادات از برگ آن مانند آنکه از برگ نخل فروش و جای نماز و غیره می‌بافند نیز می‌بافند نرم‌تر و بهتر می‌باشد و گل آن که طلع نامند شبیه به ذرت بزرگ یعنی خندروس با برگهای توبرتو و اطراف برگها نیز خاردار و رنگ آن سفید مایل به زردی و خوشبو خصوص برگهای درونی که سفیدتر و لطیف‌تر و خوشبوتر است و در وسط آن خوشه‌ای مانند خوشه کفرا و بسیار نرم‌تر از آن و پر گرد و آن گرد و جرم خوشه آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع کوچک آن که کتیکی نامند کوچک‌تر و خوشبوتر و لطیف‌تر



از کبیر و در اسد و سنبله گل می‌کند و تا میزان می‌ماند و از برگ گل آن عرق می‌کشند مانند عرق گلهای دیگر و آن عرق خوشبو فی‌الجمله شبیه به بوی بیدمشک می‌باشد در اول وهله تندتر و اندک با حدت خصوص مکرر آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو و لذیذ می‌باشد و چون دهنیت چندان ندارد با براده صندل و یا با عطر صندل ضم می‌نمایند که برگ آن را با براده صندل عرق می‌کشند و عطر آن را از روی عرق بعد از سرد شدن می‌گیرند و باز آن عطر را در ته قابله و مشربه می‌ریزند و بر آن عرق گل تازه می‌کشند و عطر آن را از روی عرق برمی‌دارند و همچنین هر چند زیادتر تکرار نمایند خوشبوتر می‌گردد و یا آنکه اولاً عطر صندل را در ته قابله می‌ریزند و بر آن عرق گل کاذی می‌کشند و عطر آن را برمی‌دارند و به دستور تکرار عمل می‌نمایند و شراب برگ گل آن که در آب جوش می‌دهند و مالیده آب آن را با قند به قوام می‌آورند نیز خوشبو می‌باشد و شراب آب بیخ و تنه تازه آن و یا خشک نیم‌کوفته در آب خیسانیده آن را با شکر و یا قند به قوام می‌آورند و آن را ثمری می‌باشد شبیه به اناناس در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی و غیر مأکول و این ثمر بیشتر در کادیهای حوالی ادیسه و سواحل دکهن به هم می‌رسد.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و بعضی معتدل مایل به حرارت و یبوست دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی دماغ و دل و سایر حواس و اعضا و رافع خفقان و اعیا و ماشرا و جدری و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن دردهای صعب و جذام را نیز نافع گفته‌اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین دوایی است و اهل هند را عقیده آنست که در موسم آبله هر که آبله برنیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آن را و یا هر دو را با هم بیاشامند آبله برنیاورد و اگر برآورد چند دانه تا به هشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد ولیکن مخفف عوارض آنست خصوصاً که با عرق نیلوفر و خبّه سنگشو نموده بنوشند و در ایام ظهور آبله نیز موثر است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع اعیا و رافع خفقان و مستحکم کننده اعضا شرباً و شمّاً و تمریخاً که شکوفه آن را قبل از آنکه خوب شکفته گردد در روغن کنجد اندازند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و در بین اگر دو سه مرتبه شکوفه آن را تبدیل نمایند مانند روغن گل و بابونه اقوی می‌گردد و ذرور آن در گوش اطفال مسکن درد آن و التیام دهنده قروح و مجفف رطوبات مستخرج از آن و در فرج باعث نرمی و خشکی و تنگی آن. ذرور خاکستر چوب سوخته آن جهت التیام جراحات مجرب. دانه آن مقوی دل و جگر.

بدل آن: صندل سرخ و به وزن آن چوب بقم گفته‌اند و رب و شراب آن به انحای عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت. صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در گرمسیرات شیراز درخت کدر بسیار است و آن را گل کبدی نامند. بوی بسیار خوش دارد تا به حدی که جامه‌ای که بوی آن بگیرد و تا ریزیده گردد بوی از آن زایل نشود و الله اعلم شاید او را شبه شده باشد.

◀ کاشم

به فتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربی است و گفته‌اند لغت فارسی است و به یونانی قنالیون و لیفستیقون ساسالی و لیفطیغون و به سریانی نیلی قثیا و به رومی کملاون و گفته‌اند انجدان رومی است و تخم آن را به فارسی گل پر نامند و گفته‌اند به زعم بعضی متأخرین نوع رابع سیسالیوس است که به یونانی طروبین نامند.

ماهیت آن: تفلیسی گفته نباتی است زرد رنگ شبیه به انجدان و ابن بیطار و بغدادی گفته‌اند کاشم رومی نباتی است ثمنشی کوچک ساق آن باریک شبیه به ساق شبت و پرگره و برگ آن مانند برگ اکلیل الملک و نرم‌تر از آن و خوشبو و برگهای اعلای ساق آن باریک‌تر و پر شکاف‌تر از برگهای زیرین و آخر ساق آن چتردار و ثمر آن سیاه مصمت اندک طولانی از رازیانه بالیده‌تر و تند طعم و با عطریت و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوترین و تندترین سایر اجزای آن و بهترین آن تازه تند طعم خوشبوی آنست و قوّت آن تا سه سال می‌ماند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سده جگر و محلل ریاح و منضج خلط خام. *اعضاءالصدر* جهت سرفه بارد رطب و ربو و عسر نفس. *اعضاءالغذاء و النفض* مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و مخرج آن و رافع رطوبت معده و اوجاع بارده رطبه و قراقر و رافع سده کبد و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین و معین بر حمل. *السموم* تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارد. *امراض العصب و المفاصل* طلای آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق النساء و سایر امراض بارده رطبه.

مقدار شربت آن: یک درهم و در استسقا دو درم با آب گرم و اهل روم به جای قرنفل داخل اطعمه می‌کنند و بسیار ملطف لحوم است خصوصاً لحوم طیور آبی ولیکن باید که مرق لحم آن را گرماگرم نیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حار است بلکه بعد از آن که بخار آن زایل شده باشد.



مضر محرورین، **مصلح** آن خیسانیدن در سرکه و یا آشامیدن سرکه بالای آن. مصدع محرورین، صداع غیردایم بلکه سریع الزوال، مصلح آن بوییدن کافور با گلاب. مضر مثانه، مصلح آن رازیانه و تخم خیارین نیز گفته‌اند.

بدل آن: به وزن ربع وزن آن زیره سفید و به وزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک برّی نیز گفته‌اند.

◄ کافور

به فتح کاف و الف و ضم فا و سکون واو و رای مهمله.

ماهیت آن: صمغ درختی است که در زیرباد و در جزیره‌ای مسمی به ماچین به هم می‌رسد و آن درختی عظیم می‌باشد و چوب آن سفید رنگ و رخو گویند در گرمی هوا اکثر پلنگ و مار مجاور درخت آن می‌باشد و آبی که از آن درخت در حین قطع می‌چکد مسمی به ماءالکافور و دهن الکافور است و در نهایت تندی رایحه و غلیظی و مایل به سرخی و کافور اقسام می‌باشد یکی ریاحی به کسر رای و فتح یای مثناة تحتانیه و بای موحده نیز آمده و الف و کسر حای مهمله و یای نسبت و در وجه تسمیه آن گفته‌اند سبب تصاعد آن با ریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته‌اند که ریاح نام پادشاهی است که اول آن را یافته بود و یا در عصر او یافته‌اند و به نام او اشتهار یافته و این را به هندی بهیم سینی نامند و آن حبوب شبیه به مصطکی می‌باشد که خود بخود از باطن آن درخت جوش خورده به ظاهر بروز می‌کند مانند صموغ دیگر و این اعلای همه اقسام است و چون گرمی بدان رسد و یا در آفتاب گذارند نرم و گداخته می‌گردد و قلیل الوجودتر از سایر اقسام و بعضی گفته‌اند که بعضی مواضع تنه درخت آن را می‌خراشند و تیغ می‌زنند رطوبتی که برمی‌آید و منجمد می‌گردد کافور است و بعضی گفته‌اند شبنمی است که بر درخت کافور می‌نشیند و منعقد می‌گردد مانند ترنجبین و شیرخشت و رنگ اینها همه سفید نباتی می‌باشد. قسم دویّم قیصوری گفته‌اند منسوب به بلد قیصور است و آن نیز شبیه به صمغ و سفید صفایحی صاف شفاف می‌باشد و از جوف درخت آن برمی‌آورند چنانچه شیخ الرییس قدس سره در مفردات قانون نوشته اما خشبه فقد رایناه کثیراً و هو خشب هش خفیف جداً و ربما اختنق فی خلله شئ من اثرالکافور و محرر نیز از بعضی ثقه شنیده که سالی چند تخته ضخیم از چوب کافور از اجین آورده بودند در بندر هوکلی که بندر بنگاله است و آن را بریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد اعزه و تجار آنجا میان خودها قسمت نمودند و این نیز اعلا و خالص است و کمیاب و گفته‌اند در سالی که صواعق و زلازل و رجف بسیار باشد زیاده به عمل می‌آید و در سالی که کمتر کمتر و نهایت در سالی دو سه من طبی و یا تبریزی حاصل می‌گردد و آنچه در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین و جرایر زیربادات و بعض بلاد فرنگ نیز به هم می‌رسد و بهترین همه آنست که در جزیره مسمی به برنیو که واقع بر خط استوا به طول یک صد و سی درجه است به هم می‌رسد هم از جوف چوب درخت آن برمی‌آورند و هم از تنه درخت آن به طریق ترشح مانند صموغ و مصطکی برمی‌آید و اخذ می‌کنند و هم از طبخ نمودن ریشه‌های درخت آن به عمل می‌آورند بهترین همه قسم اول است و بعد از آن قسم دویّم و بعد از آن قسم سیّم و درخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار می‌باشد و سفید رنگ و کم شاخ و برگ آن شبیه به برگ مولسری و از برگ و پوست و چوب و جمیع اجزای آن بوی کافور می‌آید و اهل چین و جزایر بلاد دیگر که در آنها کافور به هم می‌رسد به سبب خوبی کافور این جزیره از این جزیره می‌برند و نیز شنیده شد از شخصی که به سخن او کمال وثوق بود که از جوف چوب درخت دارچینی نیز قدری کافور به عمل می‌آید و از طبخ ریشه‌های درخت آن نیز. قسم سیّم گفته‌اند که از ریزه‌های چوب درخت آن از جوشانیدن به عمل می‌آورند و این تیره رنگ ناصاف می‌باشد و مشهور به کافور موتی است و اقسام دیگر نیز می‌باشد همه مجعول مصنوع بعضی مصعد و بعضی غیر مصعد. مصعد آن سفید لطیف شفاف و قطعه‌های بزرگتر و مصنوع را بیشتر از بندر چینه که بندری است از بنادر چین در صندوقهای بزرگ چوبی پر کرده می‌آورند و به وزن منها به من هندوستان و ارزان بها می‌فروشند و این اندک چرک رنگ است و گفته‌اند که مصنوع آن اکثر از برگ و بیخ درخت موز و چوب درخت کافور با چند دوای دیگر ترتیب می‌دهند و نیز شنیده شده که از موم سفید کافوری دو وزن در روغن گل یا بنفشه نیم وزن در هم حل کرده و سنگ رخام را ده وزن نیکو سحق نموده بر آن می‌پاشند و در هاون با اندک کافور اصلی صلایه می‌نمایند تا خشک گردد و ریزه ریزه نموده مانند کافور اصلی می‌سازند و چون خواهند کافور چرک را سفید نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند و گرم گرم در کاسه شیشه‌ای ریزند و قطعه‌های کافور را در آن اندازند و با انگشت به ملایمت بمالند پس برآورند و بر غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و ریزه‌های آن را در پارچه نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر پس به ملایمت بمالند تا چرک آن زایل گردد پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص به چند طور است یکی به نحوی که ذکر یافت، دویّم آنکه در یخ و یا برف گذارند و مشتعل سازند اگر مانند شمع مشتعل گشت خالص است و الا مغشوش و سیّم آنکه قطعه شیشه‌ای را بر آتش گذارند و کافور بر آن ریزند اگر تمام آن گداخت و مرتفع گشت و باقی نماند

چیزی خالص است و الا مغشوش، چهارم آنکه در پارچه نان گرمی گذارند اگر عرق کرد و تر شد خالص است و الا فلا، پنجم آنکه اندکی از آن را بر شقیقه پاشند اگر خنکی و سردی بسیاری در چشم ظاهر گشت و آب از چشم برآید خالص است و الا فلا، ششم آنکه رایحه کافور اصلی شبیه به رایحه پوست ترنج و لیمو است با بوی خاصی که دارد به خلاف مغشوش و فی‌الحقیقت فرق مشکل است مگر آنکه شخصی با حدت ذهن و حدس صایب مکرر هر دو را دیده باشد تا فرق تواند گذاشت و چون کافور زود هوا می‌گردد و نمی‌ماند خصوص در ایام گرما و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست که در ظرف شیشه‌ای ضخیم سر تنگ با چند دانه جو و فحم و یا فلفل پر نموده سر آن را خوب مستحکم بندند و به موم گرفته نگاهدارند و عندالحاجت که برآورند باز سر آن را به دستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور را استعمال نمایند و در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را به تنهایی و یا با اندک نبات و یا با ادویه مناسبه یابسه بارده از ادویه آن ترکیب به آلتی از عقیق به ملایمت که گرم نگردد بسایند و بکار برند.

طبیعت آن: سرد و خشک در آخر سیّم و با قوای مختلفه ناریه حاره محلله که مرارت آن دلیل آنست و قوّت ارضیه بارده یابسه که دلیل بر آن قبض آنست و قوّت هواییه لطیفه معتدله که حدت رایحه و عطریت آن دال برآنست و اهل هند بالعکس در آخر سیّم تا اول چهارم گرم و خشک دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس و الصدر و الغذاء و النفض* مفرح و مقوی دماغ و قلب و حمی و دق و سایر حمیات عنیفه و ذات الجنب و قرحه ریه و سل و اسهال حاره و خلفه صفراوی و دافع تشنگی و التهاب جگر و گرده و حرقة البول است شرباً و طلاءً و سعوطاً و طلای آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی مسکن صداع حار و مقوی حواس و اعضای دماغی و به دستور با روغن گل و خل خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصاً در حمیات حاره حاده و بر یافوخ و پیشانی خصوص با آب برگ گشنیز تازه و یا برگ آس و یا برگ لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و سعوط یک دو جو آن با آب برگ گشنیز تازه و یا سرکه و یا عصیر بسر و یا آب برگ آس و یا بادروج جهت رعاف و با برگ کاهو جهت بیخوابی محرورین و تسکین حرارت دماغ و با روغن گل جهت اورام حاره و اکتحال آن جهت رمد حار با آب گشنیز و سرمه ساییده باعث برنیامدن دانه آبله است در چشم و اگر برآمده باشد باعث زوال آن و به دستور با آب حلزون تازه اما باید که حلزون آب شیرین باشد و قطور آن با روغن گل در بینی جهت سوء مزاج حار ساذج سر و چشم و علامت سوء مزاج ساذج آنست که به ارتفاع و زیادتی آفتاب زیاد و شدید شود و به انحطاط و نقصان آن ضعیف و کم و قطور محلول آن با آب گشنیز تازه در گوش جهت درد گوش حار و قطع رعاف دماغی و سنون و غرغره آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن و خوردن آن با مشک و عنبر معدل برودت آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی مبرودالمزاج و ضعیف. *السموم* تریاق سموم حاره و عقرب جراره و ربع مثقال و یا زیاده با آب سیب ترش و جهت قرون السنبل با آب انار و شیره خرفه و برف. *الحمی* جهت حمی دق و سایر حمیات حاره حاده نافع و حمیات خلطیه را مطلقاً مضر چه در اوایل چه در اواخر جهت آنکه در اوایل باعث تغلیظ مواد و در اواخر موجب تحجر آنها است. *الجروح و القروح* ذرور آن جهت قروح خبیثه ساعیه و با ادویه مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن مجرب.

المضار: مضر مبرودین و صاحبان مزاج ضعیف و مصدع و مضعف معده و آلات غذا و باه حتی اکثار بوییدن آن و منجمد منی و مبرد گرده و مثانه و گفته‌اند ضرر آن به باه نه به سبب برودت فقط است بلکه به حرارت محلله ریاح آن نیز و در امر ضعف باه از افیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخدیر آن خللی و آفتی و تعطیلی درآلات تناسل خود نمی‌یابد به خلاف کافور و مورث بیخوابی خصوص بسیار بوییدن آن و باعث سفیدی موی و پیری و قطع اشتها و نسل و تولید سنگ گرده و مثانه، مصلح آن عنبر و مشک و جند بادستر و ادویه حاره و عطره و گلقند و روغن سوسن و گل خیری و بنفشه و نرگس و امثال اینها است و شیخ الرییس در ادویه قلبیه نوشته که آن را خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اگر مقدار معتدل از آن بیاشامند و بسا است که اعانت می‌کند بر تعدیل امزجه حاره و عطریت رایحه آن معین بر خاصیت آنست و در امزجه بارده باید که تعدیل کرده شود برودت آن را به مشک و عنبر و یبوست آن را به روغن خیری و بنفشه.

مقدار شربت آن: تا یک دانگ و دو مثقال آن قاطع باه و مفسد معده و گویند دو مثقال آن قاتل است.

بدل آن: دو وزن آن طباشیر و یک وزن آن صندل سفید و گفته‌اند اگر زن در فرج خود طلا نماید مرد بر آن قادر نگردد حکایت ابن ماسرجویه گفته مردی از اصحاب مقدار یک مثقال کافور در یک روز بخورد باه او قطع گردید و روز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او، روز سیّم نیز همان مقدار بخورد فاسد شد معده او به حدی که غذا در معده او هضم و نضج نمی‌یافت و اهل هند آن را مقوی باه می‌دانند و لهذا در



اکثر حلویات و ماست داخل می‌نمایند و جوارش و حب و دهن و عرق و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت.

◄ کاکراسینگی

به فتح کاف و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف و یا.

ماهیت آن: دوایی است هندی شبیه به غلاف شاخ بزی و کوچک و مجوف و رنگ آن سرخ تیره و طعم آن اندک تلخ و با حدت و عفوصت و آن گل و ثمر درختی است شبیه به درخت موز.

طبیعت آن: در اول گرم و در آخر سیّم خشک.

افعال و خواص آن: جهت سرفه و ضیق النفس بارد رطب خصوصاً اطفال و جهت فواق و قی و اسهال الدم مجرب دانسته‌اند و جهت رفع تشنگی و فساد بلغم و تب نیز و مشهی طعام است و ضماد آن رافع بهق است.

◄ کاکنج

به فتح کاف و الف و فتح کاف و نون و جیم و به کسر کاف دویّم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است و نزد عامه اهل فارس معروف به عروسک پس پرده به شیرازی کچومن و به یونانی اوسفدنون و به سریانی خمری مرجا و به رومی اسقیدولیون و به عربی جوزالمزج و حب اللهو و به هندی راجپوتکه و بن پوتکه و به لاطینی هلیله کایم نامند.

ماهیت آن: از انواع عنب الثعلب است و وجه افراد ذکر آن معروف بودن به اسم خاص است و آن نباتی است شبیه به نبات عنب الثعلب و برگ آن از آن عریض‌تر و شاخ‌های آن چون بلند شود منحنی به سوی اسفل گردد و گل آن سفید مایل به سرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه به مثانه و آن غلاف در خامی سبز می‌باشد و بعد رسیدن سرخ و در وسط آن دانه‌ای مانند سر پستان و فندق کوچکی نیز بعد از رسیدن سرخ می‌گردد و پیوسته به قمع آن و دو صنف می‌باشد جبلی و بستانی و جبلی آن را برگ مانند برگ سیب و مزغب و غبارآلوده و سیاه و ساق آن با رطوبت چسبنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن زرد مایل به سرخی و در غلافی زرد منبت آن سنگلاخها و آن را کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم و در تخدیر قوی‌تر از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل پوست ثمر و دانه آنست که سرخ رسیده بالیده تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی جبلی گفته‌اند و جمع میان هر دو قول آنکه جایی که تخدیر بسیار مطلوب باشد جبلی بهتر است و در مواضع دیگر بستانی و قوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: سرد و خشک در دویّم و جبلی آن در سیّم و عصاره آن نیز.

افعال و خواص بستانی آن: *الاذن* قطور عصاره آن جهت قروح مزمن گوشت. *اعضاء‌الصدر و الغذاء و النفض* جهت ربو و لهث و عسرالنفس و اخراج صفرا به ادرار و اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و ادرار بول و دفع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مصلح حال جگر و مداومت هر روز مقدار یک مثقال از آن و یا عصاره آن جهت یرقان مجرب و بلع نمودن زن هفت عدد دانه آن را بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب یافته‌اند و فولس گفته که چون جزوی از خشک آن با جزوی از شیح ارمنی بسایند و بخورند کرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نماید. *الاورام و القروح* طلای عصاره آن محلل صلابات و بواسیر و رافع قروح مزمنه گوش و حافظ قروح از فساد و مخدر.

مصلح آن گلقند.

مقدار شربت: از پوست و دانه آن تا پنج درم.

بدل آن: عنب الثعلب و جبلی آن نیز مدر بول. یک مثقال آن منوم و زیاده از یک مثقال مورث اختلاط عقل و جنون است و جوارش و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت.

◄ کالاکوت

به فتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا لغت هندی است به معنی سیاه گل.

ماهیت آن: بیخی است سمی نبات و گل آن مایل به سیاهی و بیخ آن در هیأت و رنگ شبیه به جدوار بنفش و سیاه و اعلای آن در کوه کیدار پربت از نواح تبت پیدا می‌شود و بهترین و قوی آن براق صلب سنگین آنست.

طبیعت و افعال و خواص آن: مانند سینکیا است که نوعی از بیش است و بیش در حرف الباء مع الیاء ذکر یافت و گل آن نیز در کمال سمیت است.

◄ کالی زیری

به فتح کاف و الف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه و کسر زای مهمله و یا لغت هندی است و آن را سوراج نیز نامند.

ماهیت آن: تخم نباتی است هندی نبات آن به قدر دو ذرع و برگ آن اندک طولانی مشرف و گل آن به رنگ گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه به تخم آن در شکل و غلاف و از آن بلندتر و رنگ آن سیاه بسیار تلخ و مستعمل تخم آن.

طبیعت آن: گرم و خشک در آخر سیّم.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت رفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع و ضماد آن جهت تسکین



اوجاع بارده و تحلیل اورام صلبه به تنهایی و یا با ادویه مناسبه نافع و به دستور ضماد برگ و شاخ درخت آن و به سبب کمال حدت و خالی نبودن از سمیت اطبا در معالجه اشخاص انسانی از داخل کم مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل بیاطره در معالجه دواب است.

◀ کامخ

به فتح کاف و الف و فتح میم و خای معجمه معرب از کامه فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته‌اند به فارسی جواب و به اصفهانی کومه نامند.

ماهیت آن: نوع صبغ و نان خورشی است که از پودنه و شیر و ابازیز و فوذج که خمیره کوامخ و مری است می‌سازند و در قرابادین نسخه آن و فوذج ذکر یافت. بهترین این معتدل الحرافت کثیرالابازیر است.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مشهی و منحدر کننده غذا است به زودی الا آنکه ردیة الکیموس معطش و مفسد معده و مضر طحال است و اکثار آن باعث تبهای عفنی و اورام مزمنه و مضر سینه و سرفه نیست و تجفیف این کمتر از مری است و سزاوار آنست که بسیار نیاشامند.

◀ کانجی

به فتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم و یا.

ماهیت آن: اسم سرکه هندی است که از حبوب مأکوله می‌سازند بهترین همه مصنوع از برنج است و آن را سرکه هندی نامند. صنعت آن آنست که هر یک از حبوب را که می‌خواهند مهرّاً پخته صافی نموده با قدری نمک در شیشه و یا در مرتبان چینی و یا سفالی لعاب‌دار کرده سر آن را بسته چهل روز یا زیاده در آفتاب و یا پشت اجاغ می‌گذارند تا برسد و خوب ترش گردد پس صاف نموده به کار می‌برند.

طبیعت آن: مطلقاً سرد و تر با اندک قبضی.

افعال و خواص آن: جالی و مقوی اعضا و مسکن قی و حرارت و حدت خون و صفرا و عطش.

مضر معده و صاحبان امزجه بارده. **مصلح** آن گلقند آفتابی و یا ورد مربی و عسل است و گویند سیر است که کوبیده در آن داخل کرده بیاشامند و آنچه از گندم و جو سازند مفرح قلب و مقوی قوا و رافع سستی بدن و مقوی موی شرباً و طلاءً ولیکن اکثار خوردن آن مضر.

◀ کاک ماجهی

در بنگاله عنب‌الثعلب را گویند و کستی هم نامند.

فصل الکاف مع الباء الموحده

◀ کباب

به فتح کاف و بای موحده و الف و بای موحده لغت عربی است.

ماهیت آن: گوشت بریان کرده به آتش است و اقسام می‌باشد و بهترین همه کباب گوشت حلان چاق فربه چرب است که قطعه‌های آن کوچک و همچنین گوشت ماهی لطیف که با اخگر فحم هیمه جید متساوی بریان نموده نمک و فلفل و غیرهما به قدر لایق و روغن نیز بر آن زده باشند و آنچه به سیخ به حد اعتدال تشویه یافته باشد بهتر است از آنچه در روغن بریان نموده باشند خواه قطعه‌های گوشت را درست و یا کوبیده مانند شامی کباب که طباهیج نامند و یا غیر آن و کباب گوشت آهو و گوزن و طیور و امثال اینها نیز لذیذ می‌باشد ولیکن بسیار گرم و خشک است و بدترین آن آنست که از گوشت پیر لاغر و نمک بسیار بر آن زده و یا بر اخگر زغال چوب و فلی و انجیر و خروع و زقوم و امثال اینها از هیمه‌های ردی بریان نموده باشند یا آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک به حسب اختلاف لحوم مختلف می‌باشد در شدت و ضعف.

افعال و خواص آن: نیز به حسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و مسخن بدن و گرده و محرک اشتها و باه و موافق معده مرطوبین و کسانی که فصد و یا حجامت کرده باشند و دیر هضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق و گشنیز و فلفل و سایر ادویه حاره حابس اسهال رطوبی و در محرورالمزاج مورث صداع، **مصلح** آن سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار بعد از آن بغایت **مضر** خصوص کباب ماهی که گویا آن را زنده و خود را مرده گردانیدن است.

◀ کبابه

به فتح کاف و با و الف و فتح بای موحده دویّم و ها لغت عربی است و نیز به عربی حب العروس و به یونانی مهیلیون و به رومی فریغلیون و به هندی کباب چینی نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است که از ملک چین و نواح آن و روم می‌آورند و دو صنف می‌باشد صغیر و کبیر. کبیر را حب العروس نامند و آن فی‌الجمله شبیه به حب بلسان است و مایل به تیرگی و سیاهی و مغز آن سفید و خوشبو و تند طعم و درخت آن شبیه به درخت مورد و نوع صغیر را فلنجه و افلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع الفاء ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازه خوشبوی تند طعم آنست که از چین آورند و بعد از آن رومی و این بهتر از هندی است زیرا که هندی تلخ می‌باشد



و قوّت آن تا ده سال باقی می‌ماند و بعضی گفته‌اند ثمر آس برّی است و اصلی ندارد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و بعضی در سیّم گفته‌اند و بعضی گفته‌اند با قوّت حاره قوّت بارده نیز دارد.

افعال و خواص آن: بغایت ملطف و مفتح. *اعضاءالرأس و الصدر* رافع درد سر مزمن و خاییدن آن خوشبو کننده دهان و مقوی لثه و دافع قلاع عفن آن و صاف کننده آواز و رافع خفقان. *اعضاءالغذاء و النفض* مقوی معده و احشا و اعضای باطنی و رافع اسهال و مفتح سدد کبد و احشا و گرده و محلل ریاح و دافع امراض کبد و طحال و مدر بول و منقی قروح مجاری آن از رمل و سنگریزه به ادرار و مفتت آنها و حابس سلس البول و بول در فراش و آشامیدن دو دانگ آن با سکنجبین جهت شری ابیض نافع. *الاورام و الجروح و القروح* ضماد آن با پیه حیوانات محلل اورام و رافع قروح و جروح و شری بلغمی. *الزینه* طلای آن با غالیه‌ها خوشبو کننده رایحه بدن و مقوی آن و طلای آب خاییده آن بر قضیب بغایت ملذذ جماع.

مضر مثانه، **مصلح** آن مصطکی و گویند مصدع، مصلح آن صندل و گلاب.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

بدل آن: دارچینی و قاقله و چون یک درم تا یک مثقال آن را نرم سوده بر یک پیاله ماست تازه بسته که بسیار ترش نباشد و سر آن را به پارچه صفیقی محکم بسته اگر موسم گرما باشد شب تحت السماء بگذارند و صبح برهم زده بیاشامند تا سه روز یا پنج روز به دستور جهت قروح مجاری بول موثر است.

◄ کبابه دهن شکافته

فاغره است و در حرف فاء ذکر یافت.

◄ کباث

به فتح کاف و با و الف و ثای مثلثه لغت عربی است.

ماهیت آن: ثمر رسیده سیاه شده آراک است بهترین آن بزرگ بسیار رسیده آنست که تخم آن کوچک باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: چون پنج درم آن را نرم سوده با هم وزن آن شکر سفوف نمایند و بالای آن آب سرد شیرین بیاشامند اسهال نماید و مقوی معده است و جهت اوجاع ظهر و اکثر امراض نافع جهت آنکه جالی معده است از بلاغم و آشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت معده و امساک طبیعت نافع.

بدل آن: به وزن آن برنگ کابلی و نصف آن قسط ابیض و دو ثلث آن قنبیل است.

◄ کبد

به فتح کاف و کسر با و دال مهمله و به کسر کاف نیز و سکون با در هر دو آمده به فارسی جگر و به یونانی مروسیا نیز و به رومی هفابرا و به ترکی بورک و به هندی کلیجا نامند و کبد مؤنث است و مذکر نیز آمده و جمع آن اکباد و کبود و گفته‌اند کبد بالکسر و سکون با مفرد است.

ماهیت آن: عضوی است مرکب و از جمله اعضاء رییسه بدن حیوان و مبدأ قوّت طبیعی و محل هضم کیموس و اخلاط است و بیان آن به تفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد طیور است خصوصاً دجاج و بط و اوز فربه جوان که غذای آنها فواکه و حبوب نضیجه شیرین باشد و بهترین مواشی جگر بزغاله و بچه گوسفند یکساله فربه و بدترین آنها جگر حیوانات بزرگ پیر خصوص حیوانات وحشی است.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: غلیظ دیر هضم و خون متولد از آن بطی‌السلوک در مجاری و سریع‌التعفن مگر آنکه با نمک و سرکه و آبکامه و دارچینی و کرویا و گشنیز خشک که بر آتش جید بریان نموده باشند، مصلح آن در محرورین سرکه و گشنیز و در مبرودین ادویه حاره مذکوره و جوارشات مناسبه و چون شرحه نموده بر آن نمک و صمغ عربی پاشیده بریان نموده باشند جهت قرحه امعا و اسهال مؤثر به شرط آنکه قوّت هاضمه معده قوی باشد و عاجز نیاید از هضم آن و بالخاصیه جگر بز محرک صرع مصروعین است و کبد حمار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع و به دستور جگر کبک که خشک کرده کوبیده یک مثقال آن را بخورند و همچنین جگر موش و جگر خنزیر برّی با سرکه جهت لذع هوام و جگر ذئب جهت درد جگر و داءالذئب و جگر کلب و کلب کلب هر دو جهت گزیده سگ دیوانه و منع ترسیدن آن از آب اکلاً و ضماداً.

کبد المعز: خوردن جگر بریان کرده آن جهت صرع و بخار آن را گرفتن و آب مقطر از آن را در حین بریان کردن در چشم چکانیدن همه رافع شب کوری است.

کبد الوزغه: چون جگر وزغه را بر دندان کرم خورده گذارند درد آن را ساکن گرداند و کسی که الماس خورده باشد چون جگر آن را به تار خیاطه بسته ببلعد و بعد از اندک زمانی به آهستگی برآورند گویند الماس بدان چسبیده برمی‌آید.

کبد الایّل: چون شرحه نموده و بر آن فلفل و دارفلفل کوبیده پاشیده کباب کنند و آب مقطر آن را در چشم کشند شب کوری را زایل کند و ابتدای نزول آب را مفید و به دستور چون خشک



کنند و سوده در چشم کشند جهت هر دو علت مفید و به تفصیل خواص جگر هر حیوانی در طی ذکر آن ترقیم یافت و می‌یابد انشاء الله تعالی.

◄ کبر

به فتح کاف و با و رای مهمله لغت عربی است و یا معرب از فارسی به یونانی انونیطس و قبارس نیز و به سریانی قبار و به رومی قباریش و به شیرازی کورک نامند.

ماهیت آن: ثمر نباتی است خاردار و پرشاخ و اکثر شاخ‌های آن منبسط بر روی زمین و برگ آن اندک پهن و گل آن در غلافی سبز به مقدار زیتون کوچک و دانه نخودی و بعد شکفتن گل آن سفید و در وسط آن تارها شبیه به موی و ثمر آن که خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر و به قدر خیار کوچکی و بعد از رسیدن شکفته مغز آن سرخ رنگ و تخم آن زرد و با رطوبت و لزجی و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قبض و عفوصت کمی و هر چند رسیده‌تر باشد تلخی و عفوصت آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ طولانی و پوست آن ضخیم و از چوب وسط آن بعد از خشک شدن اکثر جدا گردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصاً بیخ آن در حرافت و مرارت و اندک ملوحتی است و غنچه گل و ثمر کوچک نارس آن را نیز در آب نمک شیرین نموده محلل می‌نمایند و بیخ آن قوی‌تر از سایر اجزای آن اکثر مستعمل و منبت آن خرابه‌ها و سنگلاخها و زمینهای خشن و آنچه قریب به آب و زمینهای نمناک باشد نفاخ ردی و مفسد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و آنچه در بلاد حاره یابسه به هم رسیده تا سیّم.

افعال و خواص آن: مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقطع بلغم و سودا و اخلاط لزجه. *اعضاءالرأس و العصب* جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج و استرخا و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس نافع به سبب عفوصت و قبضی که دارد و ضماد تازه آن جهت فسخ عضل و خاییدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان و به دستور خاییدن پوست تازه آن و یا برگ آن و مضمضه به سرکه خمری که پوست آن و یا تخم آن در آن جوشانیده باشند مسکن درد دندان و مفتح سدد دماغی و منقی دماغ و قطور عصاره آن در گوش کشنده کرم آن و شستن سر به آب طبیخ آن رافع کچلی. *اعضاءالصدر* با ادویه خوشبو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و مسکن اوجاع صدر و نمک پرورده آن جهت ربو و غرغره به طبیخ آن دافع بلغم از اعضای تنفس. *اعضاءالغذاء و النفض* مقوی احشا و محلل ریاح و مفتح سده کبد و طحال و مسهل خلط خام و مدر مره سودا و قاتل دیدان امعا و مدر بول و حیض و زیاده کننده قوّت باه و خوردن نمکسود آن پس از طعام ملین بطن و بهترین دوایی است از برای سپرز خصوص پرورده آن با عسل و سرکه و بسا است که استفراغ می‌نماید از طحال ماده غلیظه سوداوی را به اسهال و ادرار و بعد از آن صحت حاصل می‌گردد و با فلفل و سداب جهت تفتیح سده کبد بارده و خوردن مخلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز و آشامیدن آب برگ آن کشنده و مخرج اقسام کرم معده و امعا و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصاً با سرکه مدر بول و حیض و جهت بواسیر و ازدیاد باه خصوصاً شیرین ناکرده تلخ آن و بخور آن جهت بواسیر نافع. *الاورام و البثور* ضماد پوست تازه و یا خشک آن و یا برگ آن با ادویه مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه و با سرکه رافع بهق و قوبا و به دستور برگ آن با ادویه مناسبه کاسر قوّت آن و جهت خنازیر رقبه و اورام غلیظه آن و زیر بغل و کش ران از اعضای رخوه مجرب. *القروح و الجروح* ضماد تازه آن جهت قروح خبیثه و وسخه و مجفف آنها. *آلات المفاصل* جهت عرق النساء و اوجاع ورک شرباً و احتقاناً به عصیر آن. *السموم* تریاق اکثر سموم است شرباً و ضماداً خصوص با شراب و گل آن قبل از شکفتن در دویّم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن ضعیفتر و ذرور آن رافع نواصیر چشم و مخلل آن لذیذ و مشهی و رافع سپرز و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و به دستور مخلل خیار آن و خیار آن گرم و تر و تخم آن در سیّم گرم و خشک و خیار رسیده آن بدون مضغ تخم آن ناشتا ملین طبع و مفسد معده و ساق و برگ آن در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از گل آن و محلل خنازیر و نواصیر چشم و عصاره آن کشنده اقسام کرم معده و ضماد آن با زفت رافع قروح شهدیه و قروح خبیثه و به غایت محلل خنازیر و سایر اورام بلغمیه و در جمیع افعال ساق آن قوی‌تر از برگ آن و غرغره به طبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ و مفتح سدد دماغ و صدر.

مقدار شربت: از آب آن تا هشت درم که با سرکه و عسل و شکر بنوشند و از بیخ آن تا سه درم و در مطبوخ تا هفت مثقال.

مضر معده محرورین، **مصلح** آن سکنجبین. مضر مثانه، مصلح آن انیسون و اسطوخودوس. مضر گرده، مصلح آن خولنجان و عسل و هر یک از اجزای آن بدل دیگری و کامخ کبر مهزل و محلل طحال و بهتر از کبر و مضر دماغ و معده، مصلح آن غرغره به آب سرد و آشامیدن آنست.



◄ **کبریت**

به کسر کاف و سکون با و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و تای مثناة فوقانیه لغت عربی است و تای آخر آن به قول بعضی اصلی و به قول بعضی زاید و بغدادی گفته معرب از نبطی است و عربی الاصل نیست و به یونانی قاریون و به سریانی کبریتا و به رومی نادن و به فارسی گوگرد و به هندی گندهک نامند.

ماهیت آن: جسمی است حجری رخو با جوهر ارضیه متولد از بخار یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنیتی ممزوج گشته و به حرارت شمس طبخ یافته و در آن دهنیت و حرارت و لطافت و خفت به هم رسیده باشد و لهذا به رسیدن آتش بدان به زودی مشتعل می‌گردد و چهار صنف می‌باشد سرخ و زرد مایل به سبزی و سفیدی مایل به کبودی و سرخ آن شفاف صافی لامع می‌باشد و در معدن خود شب می‌درخشد مانند آتش و اطراف معدن خود را روشن می‌گرداند و معدن آن هرموز از اعمال فارس و جزایر عمان است و نواب معتمدالملوک سید علویخان قدس سره نوشته‌اند که دیدم من معدن آن را در جزیره‌ای از جزایر عمان که مانند معدن دیگر زمین را حفر نموده کبریت سرخ صافی برمی‌آورند اما کبریت احمر غیر صافی که معلم اول نوشته گاهی من ندیدم و جالینوس نوشته که کبریت را از معدن حفر نموده برمی‌آورند و آن سرخ و زرد و سفید و سیاه می‌باشد و زرد آن مایل به سبزی است و این را مصطکاوی و اصابعی نامند و سفید را کبریت فارسی گویند و مایل به کبودی را کبریت اسود کدر خوانند و مطبوخ آن از آب چشمه‌های گرم کبریتی و یا از خاک بعضی اماکن اغبر مایل به سیاهی و محرق آن سیاه می‌باشد و بهترین اقسام آن احمر جیّدالحمرت است و بهترین آن صافی سنگین غیر متحجر آنست که به آتش نرسیده باشد و تفلیسی گفته که بهترین اقسام کبریت زرد بدبوی صافی آنست و جالینوس گفته که بهترین هر صنف صافی خالص آنست و قوّت آن تا سی سال باقی می‌ماند و در کبریت احمر اقوال بسیار است. انطاکی گفته که معدن ذهب و بغدادی گفته وادی النمل است و بعضی گفته‌اند جوهری است مصنوع غیر معدنی و بعضی دهن الشعر مقطر دانسته‌اند و به اصطلاح اهل صناعت کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی آن و بعضی تا چهارم دانسته‌اند و در غایت دهنیت.

افعال و خواص آن: محلل و مسخن و ملطف و مجفف و جالی و جاذب. *اعضاءالرأس و الصدر و الغذاء و السموم* آشامیدن آن با زرده تخم نیم برشت و یا در زرده تخم مشوی نموده جهت زکام و نزله و سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم از سینه و شش و رفع یرقان و سموم و آشامیدن آن به تنهایی با آب و یا با ادویه مناسبه رافع یرقان و مدر حیض مقاوم سموم و ذرور آن نیز رافع ضرر لسع هوام سمی است و طلای آن با حب الغار جهت امراض بارده و با نیم وزن آن صمغ عربی با ماست جهت سعفه و قروح سر و قوبا و جرب رطب مجرب و سعوط آن جهت صرع و سکته و شقیقه و بخور آن رافع صداع و حابس زکام و نزله و رافع کری و مسقط جنین خصوص نوع سرخ آن و قطور آن با ادهان و با ادویه مناسبه رافع کری و ثقل سامعه و طلای آن با عسل و بول و آب دهن جهت گزیدن هوام و با راتینج جهت گزیدن عقرب و با سرکه جهت گزیدن عقرب و تنین بحری و با طین قیمولیا جهت سعفه. *القروح و الجروح و البثور و غیرها* آشامیدن آن در بیضه مشوی و یا بیضه نیم برشت جهت اقسام جرب رطب و خارشها و طلای آن با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر و با سرکه جهت بهق و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار و بیاض ناخن و سایر آثار حادث در بدن و حکه و جرب و بهق و ناخن و تقشر جلد و داءالحیه و الثعلب و آکله و قروح رطبه و با صمغ البطم تنها جهت قلع آثار ناخن و با حنا جهت قوبا و با جند بیدستر جهت تحلیل صلابات و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس و ذرور آن بر بدن قاطع عرق و بر موی سفید کننده آن و بخور آن گریزاننده هوام و سفید کننده موی و اغتسال بدان جهت حکه به دستور با آب کبریتی.

مضر معده، **مصلح** آن کثیرا و شیر تازه دوشیده و مضر دماغ، مصلح آن بنفشه و شکر.

مقدار شربت آن: از دو دانگ تا یک مثقال و بدل هر یک دیگر است و مصعد آن جهت تکلیس معدن و رفع چرک آنها بیعدیل و سفید کرده آن نایب مناب جوهر زرنیخ و روغن آن جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و عرق آن بغایت مجفف و سریع النفوذ و جالی و رافع رطوبات و جهت سرفه بارد و ضیق النفس بارد رطب و تحلیل ورم طحال و درد دندان و دفع گوشت فاسد بن دندان و کثافات آن و مسخن و محرق اخلاط و مقرح جلد و چون قلیلی از آن را به پنبه آلوده بر دندان دردناک شدید گذارند تسکین دهد و چون بر زخم کژدم گذارند سم را جذب کند و چون بر عرق مدنی گذارند تمام آن را به آسانی برآورد و چون قطره‌ای از آن را با آب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد و اشتهای طعام آورد و وضح و دوای آن برای جمیع امراض بلغمیه و سوداویه و حمیات که با سردی آید و حمیات مزمنه حادثه از بلغم و سودا و عرق النساء و اوجاع مفاصل و غیرها نافع به تفصیلی که در قرابادین کبیر ذکر یافت.



◀ کبسون

به فتح کاف و سکون بای موحده و ضم سین مهمله و سکون واو و نون و کفسون به فا به جای بای موحده نیز آمده.

ماهیت آن: برگ نبات و حبی است که از بلاد حبشه می‌آورند و آن شبیه به گشنیز شامی و با تندی و تیزی و تلخی و حب آن مدور.

طبیعت آن: گرم و خشک در اول به گمان اهل حبشه و تحقیق آنست که در سیّم گرم و خشک است.

افعال و خواص آن: اهل حبشه بسیار آن را مستعمل دارند جهت اسهال و اخراج دیدان و حب القرع که نرم می‌گویند و با شکر و یا با عسل سرشته با شیر تازه دوشیده می‌آشامند به تنهایی و یا با برنگ کابلی و ادویه مناسبه دیگر و بعضی آن را کشوث و بعضی برنگ کابلی دانسته‌اند و اصلی ندارد و آنچه به تحقیق پیوسته نبات آن مشابه بومادرانست در جمیع اجزا و بیخ آن بسیار قوی است در اسهال و اخراج دیدان و حب القرع و طریقه استعمال آن آنست که کوبیده در آب با تمر هندی حل می‌نمایند و صاف کرده می‌آشامند و اگر از آن قوی‌تر خواهند برنگ کابلی نیز بر آن ضم می‌نمایند و اگر از آن اقوی خواهند قدری حب النیل نیز اضافه می‌کنند و اگر از اینها استیصال تام نیابند بیخ آن را ساییده با آب می‌خورند.

طبیعت آن: یحتمل که در سیّم گرم و خشک باشد نه در اول چنانچه ذکر یافت.

◀ کبیکج

به فتح کاف و کسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح کاف و جیم معرب از فارسی است و آن را کف الضبع و به یونانی بطراخیون و سالتین اغریون و به اصفهانی موشک و به ترکی ماستواء چچکی و به هندی جل بیل و لستوپری نیز و به فرنگی زتنکل نامند.

ماهیت آن: اصناف بسیار است صنفی برگ آن شبیه به برگ گشنیز و از آن عریض‌تر و مایل به سفیدی و با رطوبت لزجه و گل آن زرد و بنفش نیز و ساق آن باریک به قدر یک ذرع و بیخ آن سفید تلخ و متشعب مانند شعبه‌های خربق و منبت آن قریب آبهای جاری، صنف دویّم نیز شبیه به صنف اول و از آن بزرگتر و بسیار حریف و گل آن بنفش و این را سالتین اغریون نامند و صنف سیّم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد طلایی و کریه الرایحه و صنف چهارم نیز شبیه به صنف سیّم و گل آن سفید به رنگ شیر.

طبیعت اصناف آن: گرم و خشک در آخر دویّم و در سیّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: حار حاد مقرح و جالی و مقشر جلد و لذاع و محکک. *اعضاءالرأس* سعوط بیخ خشک آن معطس و قوی‌تر از کندش و طلای آن از خارج جهت ضربان اسنان و سنون آن جهت تفتیت آنها و نطول مطبوخ آن جهت سعفه. *الاورام و البثور* طلای آن جهت قطع جرب و بثور و ثوالیل مسماریه و غدد آویخته و ضماد تازه برگ و شاخ آن با اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضا و با روغن‌ها جهت جرب انسان و حیوان و قطع برص و بیاض ناخن و اقسام ثوالیل و داءالثعلب و حمول آن مخرج جنین و مشیمه و رافع احتباس حیض و دو مثقال آن کشنده و چون با مثل آن آرد گندم خمیر کنند و بر عضو گذارند نایب مناب داغ است و از داخل استعمال آن جایز نیست به سبب کمال حدت آن و چون کسی آن را بخورد اعراض از او مانند اعراض اسقیل و بزر انجره خورده است و به دستور مداوای آن.

فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیه

◀ کتان

به فتح کاف و تای مشدده و الف و نون لغت عربی است و به کسر کاف نیز آمده و به هندی السی و تیسی نیز نامند و تخم آن را به عربی بزر کتان به فتح با و سکون زای معجمه و به کسر با نیز گفته‌اند. به هندی السی کابیج و تیسی نیز نامند.

ماهیت آن: نباتی است بقدر ذرعی و ساق و برگ آن باریک و گل آن لاجوردی و قبه‌های آن قریب به جوزی و پر از تخم و تخم آن کوچک اندک پهن طولانی و از پوست درخت آن مانند پنبه و پوست درخت قنب لباس می‌بافند لباس آن بسیار سرد و خشک می‌باشد.

طبیعت آن: سرد و خشک و گفته‌اند معتدل مایل به برودت است.

افعال و خواص آن: پوشیدن لباس آن رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و نشف آن و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و از ملابس محرورین و فصل گرما است و شپش در آن از پنبه کمتر جمع می‌گردد و به هم می‌رسد به جهت آنکه به بدن خوب نمی‌چسبد و غیر مغسول آن مجفف خصوصاً در زمستان و بخور آن و نبات آن نیز مفتح سده دماغ و زکام و مصلح حال رحم و ذرور سوخته آن مجفف و قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و به دستور پر کردن جوف زخمها به خرقه کتان. شریف گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان جامه کتان نو پوشند و در تابستان جامه کتان شسته اگر خواهند لاغر نشوند بالعکس و گل آن مفرح و مقوی دل و تخم آن مایل به زردی و

تیرگی و املس و پهن اندک طولانی و بعضی مایل به سرخی و قسمی سیاه و نوعی سفید.

طبیعت مجموع آن: در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و ملین طبع. *اعضاءالراس و العصب و الصدر* ضماد آن با آب سرد جهت صداع ورمی و قوبای دماغی و قروح سر و با بزرقطونا جهت تسکین درد مفاصل و عرق النساء و نقرس و قطور لعاب آن در چشم و مالیدن آن بر چشم دافع سرخی آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه بلغمی و سه درم آن جهت تنقیه سینه و نضج و تحلیل ورم جگر و اعضای باطنی و بریان نموده آن قابض و جهت نفث الدم و سرفه رطوبی به غایت مفید. *اعضاءالغذاء و النفض* مداومت هر روز نیم مثقال آن جهت درد امعا و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحه گرده و مثانه و چون یک توله تخم آن را در آب جوش داده لعاب آن مع تخم بنوشند برای ریزانیدن سنگ گرده مجرب و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه مأیوسین مجرب دانسته‌اند و حقنه به طبیخ آن جهت اخراج فضول و لذع امعا و رحم و به دستور جلوس در طبیخ آن و دود آن مصلح حال رحم. *الاورام و البثور و الجروح و القروح و غیرها* ضماد آن جهت ورم صلب و قروح سر و با انجیر جهت کلف و با حرف بابلی و عسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثآلیل و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آنها و ذرور سوخته آن جهت تجفیف جراحات و تسکین درد سر و لذع آن و به دستور پر نمودن جوف زخم به خرقه کتان.

المضار: مظلم بصر، مصلح آن گشنیز و مضعف هاضمه، مصلح آن سکنجبین و مضر انثیان و مصلح آن عسل.

مقدار شربت آن: سه درم تا چهار درم.

بدل آن: حلبه و روغن تخم آن گرم و تر و حقنه آن با روغن گل جهت وجع جراحت امعا و طلای آن جهت وجع فواد و قوبا و جراحت و تسکین درد آن و آشامیدن آن و جوشانیده آن جهت رفع قولنج انسان و دواب و به دستور تدهین بدان مضعف باصره و باه، مصلح آن سکنجبین است.

◄ کتم

به فتح کاف و تا و میم لغت عربی است و به فارسی وسمه و برّی آن را در مازندران و تنکابن شالحنی نامند به معنی حنای شغال.

ماهیت آن: برگ نباتی است برّی و بستانی می‌باشد بعضی گفته‌اند غیر برگ نیل است و برگ آن شبیه به برگ مورد و ساق آن غیر مجوف و شاخ‌های آن انبوه و ثمر آن به قدر فلفلی و بعد از رسیدن سیاه می‌گردد و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و برّی و جبلی آن در کنار رودخانه‌های ریگزار می‌روید و شاخ‌های آن انبوه‌تر و برگ آن عریض‌تر و درازتر از برگ نیل و ساق نیل و مجوف نبات آن شبیه به کتان و تحقیق آنست که برگ نیل است و گفته‌اند شرط است که برگ آن را صبح چیده به یک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب نیم خشک بماند و روز دیگر با آفتاب خشک نمایند رنگ آن ضایع می‌گردد و ملا سدید کازرونی در شرح موجز در مسودات شعر نوشته که وسمه هندی جیّد تازه در تخضیب و تطویس بهتر از وسمه کرمانی است و وسمه کرمانی تخضیب آن کمتر ولیکن رنگ آن دیرتر می‌ماند و تخضیب آن مایل به سیاهی است به رنگ موی و طاوسیت بسیار ندارد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جالی و قابض و محلل. *اعضاءالرأس* خضاب آن با آب و نمک جهت صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوذه و بخور و طلای آن جهت زکام و تقویت موی. *اعضاءالغذاء و السم* آشامیدن آب برگ آن و یا آب طبیخ آن بغایت مقی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و بهترین چیزها است از برای خضاب و گفته‌اند خضاب به وسمه بهتر از خضاب نیل است بنابر قول آنکه غیر یکدیگر دانسته.

المضار: مضعف دماغ، مصلح آن قرنفل و لادن و روغن آن که آب آن را با هم وزن آن روغن کنجد با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی و منع ریختن آن و بواسیر و امراض مقعده و اوجاع بارده تدهیناً نافع و تخم آن در رنگ و مقدار غلاف شبیه به تخم ترب و مایل به سیاهی و اکتحال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و بیخ آن را چون با آب بسیار طبخ دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قایم مقام مداد است و در تخضیب لحیه و غیر آن شرط است که اولاً موی محاسن و سر و غیر آن را پاک بشویند که چربی و نموست مطلقاً در آن نباشد پس اولاً آستر به حنای ساییده نمایند و بعد از زمانی بشویند و خشک نمایند و خضاب به وسمه نمایند که رنگ آن نیکو می‌گردد.

◄ کتبته

به فتح کاف و دو تای مثناة فوقانیه و در میان هر دو بای موحده ساکنه و در آخر ها.

ماهیت آن: نباتی است طول آن بقدر ذرعی و ساق آن باریک و صلب مانند ساق کتان و برگ‌های اسفل آن دراز شبیه به برگ کتان و نرم و سبز مایل به سیاهی و مفروش بر روی زمین و بر

نصف اعلای ساق آن تا سر گلهای ازرق سفید رنگ نازک و زرد رنگ نیز شبیه به گل کتان و کوچکتر از آن و تخم آن مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ.

طبیعت آن: در آخر اول گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع ورک و مفاصل بارد و ضماد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع و قسمی دیگر از آن می‌باشد که در اماکن صلبه می‌روید و شاخ‌های باریک از ساق آن رسته و بی‌برگ و شیردار و این قسم از قسم اول قوی‌تر در اخراج بلغم خام.

مقدار شربت آن: از قسم اول دو درم و از دویّم یک و نیم درم و حمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته‌اند.

◄ کتیله

به ضم کاف و فتح تا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها.

ماهیت آن: نباتی است طول آن از یک شبر تا یک گز و شاخ‌های بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب و برگ آن شبیه به برگ مورد و از آن باریکتر و مایل به سفیدی و مزغب و منبت آن بلاد شام و بیت المقدس.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: چون اندکی از آن در خم شراب اندازند پیش از آنکه به جوش آمده باشد مانع فساد آن و اهل مصر این شراب را شراب الحشیشه نامند در نهایت حرارت است و به جهت امراض بارده نافع.

فصل الکاف مع الثاء المثلثه

◄ کثیرا

به فتح کاف و کسر ثا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح را و الف لغت عربی است به یونانی طراغافیثا و طراقافیبا نیز و به فارسی گون نامند و مشهور. به هندی کتیرا به تای مثناة فوقانیه به جای ثای مثلثه است.

ماهیت آن: صمغ درختی است بسیار خاردار و خارهای آن بسیار تیز و برگشته که آن را قتاد نامند و مذکور شد و سفید و سیاه می‌باشد بهترین آن سفید صافی املس باریک خالص مایل به حلاوت آنست و سیاه آن زبون.

طبیعت آن: در گرمی و سردی معتدل و در اول تر و ارطب از صمغ عربی و بعضی در اول سرد و خشک دانسته‌اند و خشکی آن کمتر از سردی و بعضی گرم و تر و بعضی مرکب القوی.

افعال و خواص آن: مغری و با تجفیف کمی و شکننده حدت ادویه حاده و مغلظ خون و مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و ادویه حاده مشروبه از امعا و مقوی فعل آنها به سبب غرویت و تلیین و ازلاقی که دارد و با اندک قوّت مسهله. *اعضاءالرأس و الصدر* اکتحال آن با العبه و ادویه مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم در اکحال و ذرورات مسکن حدت آن و بهتر از صمغ عربی و به جای آن مستعمل و آشامیدن آن با شیر الاغ و یا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم و نزف الدم سینه و سایر اعضای باطنی و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و قرحه ریه و گرفتگی آواز و چون با عسل بسرشند و حبوب و یا اقراص ساخته در دهان نگاهدارند و آب آن را فرو برند جهت امراض سینه نافع. *اعضاءالغذاء و النفض و السموم* آشامیدن آن با ادویه مناسبه مقوی امعا و مسکن لذع و قرحه آن و مسکن درد گرده و مثانه و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مصلح ادویه سمیه و گویند مسهل مره صفرا و بلغم لزج است و آشامیدن دو درم آن که در میپختج خیسانیده و با قدری شاخ گوزن و یک دانگ شب یمانی داخل نموده باشند جهت وجع گرده و حرقت مثانه فی‌الفور نافع و مداومت آشامیدن آن با هر یک از مغز بادام مقشر و نشاسته و شکر به وزن آن بغایت مسمن بدن خصوصاً که بعد از آن شیری که در آن نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه شمرده‌اند. *الزینه* طلای آن جهت کلف و نمش و تلیین جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب و با سرکه جهت بهق و برص و با العبه جهت تشقق موی. *الجروح و القروح* ضماد آن با گوگرد جهت جرب و آکله و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخم‌های حاره و بارده.

مضر سفل **مصلح** آن انیسون.

مقدار شربت آن: از یک درم تا پنج درم.

بدل آن: در تغریه و غیر آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو و بیخ آن درخت را چون بکوبند هنگامی که خشک باشد و با سرکه بر بهق بمالند زایل گرداند.

فصل الکاف مع الجیم

◄ کچنار

به فتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف و رای مهمله و لام به جای را نیز آمده لغت هندی است.

ماهیت آن: درختی است هندی شاخ‌های آن متفرق و پریشان و برگ آن عریض و وسط آن هم از جانب پایین و هم از جانب بالا منشق به دو نصف و غنچه آن سبز طولانی و گل آن بعد از شکفتن خوش منظر و اندک خوشبو و دو نوع می‌باشد سفید و سرخ ارغوانی مایل به بنفش و عدد برگ‌های گل آن پنج عدد و پایین برگ‌ها باریک و بالای آنها عریض و در وسط آن پنج تار



باریک و بر سر هر تاری چیزی شبیه به دانه زیره و در وسط آن تارها نیز تاری باریک و وسط آن ضخیم که تخم آنست و غنچه خام آن را با دو پیازه پخته با روغن بریان کرده با گوشت و یا بی‌گوشت می‌خورند لذیذ و خوش طعم و بو می‌باشد.

طبیعت: جمیع اجزای آن سرد و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: قابض و مجفف و مقوی معده و امعا و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جذام و خنازیر و مطبوخ پوست درخت آن با سماق بالسویه جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و مقعده و غرغره آن خصوصاً با اقاقیا و گلنار جهت جوشش دهان و گلو و خنازیر و خوردن غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفه حار رطب و حبس اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع.

فصل الکاف مع الراء المهمله

◄ کراث

به ضم کاف و فتح را و الف و ثای مثلثه و به فتح کاف نیز آمده لغت عربی است به فارسی گندنا و به هندی نیز بدین نام مشهور و به اصفهانی تره و به دیلمی کوار و به لاطینی کوپر کیسو و به یونانی فراسینا و به سریانی عطارا و به رومی فقلوطار و بستانی آن را نبطی و جبلی را فراسیون نامند.

ماهیت آن: نباتی است معروف و در اکثر بلاد می‌شود و برّی و بستانی و جبلی می‌باشد آنچه برگ آن باریک شبیه به برگ پیاز و در تمام سال می‌ماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی می‌روید و بر سر آن گل و تخم و گل آن سفید شبیه به گل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه به تخم پیاز و این را کراث البقل و کراث المایده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام و پخته آن را می‌خورند و در موائد و خوان حاضری و طعام مانند بقول دیگر حاضر می‌سازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار می‌رسد و پیاز آن شبیه به بصل مأکول و قبه آن مانند قبه آن آنرا کراث شامی و به یونانی فراآسن بابالوطن و فراسن فافالوطن نیز و به شیرازی ترپیاز نامند و خام این غیر مأکول بلکه پخته آن را با گوشت می‌خورند و این دو صنف می‌باشد صنفی صغیرالرأس دقیق العنق، صنفی کبیرالرأس صغیرالعنق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول و برّی آن بسیار شبیه به ثوم است و آن را کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته‌اند فراسیون این است و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار و کثیرالاستعمال است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مفتح و ملطف و مبخر. *اعضاءالرأس و الصدر و الغذاء و النفض* طلای برگ آن با سرکه بر پیش سر حابس رعاف و خوردن آن منقی قصبه ریه و مفتح سده جگر و مقوی هاضمه و کمر و ملین طبع و رافع قولنج و مدر بول و حیض و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن به قدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت امراض بارده رطبه سینه و اورام ریه و نضج آنها و با ماءالشعیر و یا مطبوخ آن با جو جهت درد سینه و ربو و با سرکه پرورده آن مفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و عصاره برگ خشک کرده آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و بواسیر را نافع و حمول برگ کوبیده آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب و نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل صلابت آن و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت باه و قطور آب آن با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط آن با کندر و سرکه کهنه جهت قطع نزف الدم و رعاف و چون گندنا را دو بار بپزند و بفشارند و جرم آن را در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع نفخ و غلظت آنها می‌گردد. *السموم* ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی و آشامیدن آن نیز با ماءالعسل جهت سموم. *الاورام و البثور و القروح* ضماد آن با سماق جهت شری و ثآلیل و با نمک جهت قروح خبیثه.

المضار: اقسام آن از پیاز دیر هضم‌تر و نفاخ و مبخر و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فساد لثه، **مضر** حارالمزاج و دیدن خوابهای ردی، **مصلح** آن گشنیز و کاسنی تازه است. چون شمشیر و کارد و غیره را با آب برگ آن آبگیری کنند آب و تندی آن زایل نگردد و تخم آن در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح و محلل و جالی. *اعضاءالغذاء و النفض* آشامیدن دو مثقال آن با هموزن آن تخم مورد رافع امراض بارده و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مفتح سده بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و با شراب مبهی و بغایت محرک باه و بو داده آن به تنهایی یا با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و با حب الآس جهت زحیر و حبس خون مقعده و بخور آن جهت بواسیر. *الفم* بخور آن با موم و قطران جهت درد دندان و اخراج کرم آن. *السموم و الزینه* ضماد عصاره آن جهت لسع افعی و رفع کلف و آثار جلد و دردهای بارد و چون بکوبند و در سرکه ریزند رفع ترشی آن نماید.

مضر ریه و گرده و مثانه، **مصلح** آن عسل و در تقویت باه تخم

کراث شامی قوی‌تر از آن است و آشامیدن طبیخ بیخ آن به طریق اسفیدباج با روغن قرطم و روغن بادام و یا کنجد جهت رفع قولنج نافع. کراث برّی شبیه به ثوم است و بسیار تند.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و در اول آن خشک.

افعال و خواص آن: مفتح و مقطع و جالی. ※اعضاءالغذاء و النفض※ بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصاره آن مسهل سودا و مورث اسهال الدم و تخم آن را چون چند روز هر روز پنج قیراط با شکر بخورند رفع بواسیر نماید. ※السموم※ جهت گزیدن هوام قوی الاثر از سایر اقسام و از جمله اجزای تریاق فاروق است. ※الزینه※ ضماد آن رافع برص و ثآلیل و مقرح اعضا است و نوعی از برّی که در جبال به هم می‌رسد برگ آن بسیار باریک و با حدت می‌باشد.

افعال و خواص آن: بسیار ملطف جهت خوشبویی دهان و تسکین درد معده و امعا قوی الاثر است.

◀ کراث

به فتح کاف و رای مهمله مخففه و الف و ثای مثلثه لغت عربی است.

ماهیت آن: درختی است کوهی برگ آن دراز و باریک و شاخ‌های آن نرم و پر شیر. منبت آن بلاد حجاز و آن را عشبه الصباغ نامند.

افعال و خواص آن: شیر آن را داخل اطعمه نمودن رافع جذام دانسته‌اند.

◀ کراع

به ضم کاف و فتح را و الف و عین مهمله لغت عربی است جمع آن کوارع و به فارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه بز و گوسفند جوان فربه است.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: مولد کیموس لزج غیر غلیظ است ولیکن محمود قلیل الفضول است. ※اعضاءالصدر※ جهت خشونت سینه و حلق و سرفه حار نافع خصوصاً با کشک الشعیر جهت آنکه ملین سینه است. ※اعضاءالغذاء و النفض※ قلیل الغذا سریع الهضم جیّد الکیموس لزج غیر غلیظ و ملین بطن است به سبب لزوجت و ازلاقی که دارد و چون با سرکه و انجدان استعمال نمایند لزوجت و برودت آن کمتر گردد و شقاق زبان و سحج امعا را که از گرمی باشد نافع و صاحب اختیارات آن را رشید دانسته.

◀ کردناج

به کسر کاف و سکون را و کسر دال مهملتین و فتح نون و الف و جیم معرب کردناگ فارسی است.

ماهیت آن: نوع کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن به سیخ کشیده با آتش بریان می‌نمایند و بهترین آن مرغ جوان فربه است که به روغن گاو تازه آن را مکرر تسقیه کرده باشند در هنگام بریان کردن که تر و نرم گردد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت تقویت بدن مرتاضین و ابدان متخلخل و معده حار نافع و کثیر الغذا.

مضر معده ضعیف، **مصلح** آن میپختج و بعضی گفته‌اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور است که در داخل آن ابازیر کرده باشند.

◀ کرسنه

به فتح کاف و را و سکون سین مهمله و فتح نون و ها معرب از کسنک فارسی است و به عربی حب البقر و به یونانی اوزونس و به سریانی کشنی و به رومی فاغیونس و به فرنگی برو و به فارسی کسنک و کشن و مشنگ گاوی و گاودانه و به هندی متر به فتح میم و تای چهار نقطه هندی و رای مهمله نامند.

ماهیت آن: دانه‌ایست مدور به قدر نخودی کوچک و تیره رنگ مایل به سرخی و زردی و طعم آن تلخ و با تندی و غیر مأکول انسان به طریق غذا بلکه علف و غذای گاو است و آن را فربه می‌گرداند و به کبوتر و گوسفند و مرغ و بز و غیرها نیز می‌خورانند و بهترین آن املس سنگین مایل به زردی و بعضی گفته‌اند مایل به سفیدی آن است و نبات آن کوچک و شاخ‌ها و برگ آن باریک و تخم آن که ثمر آنست در غلافی و این در هند و بنگاله چند صنف می‌باشد و هر یک به نامی مخصوص یکی را متر نامند چنانچه ذکر یافت و دویّم را بتلا به فتح بای موحده و سکون تای مثناة فوقانیه هندیه و سیّم را ماکهه به فتح میم و الف و فتح کاف و های هندی و این را چون گاو بخورد سیاه و فربه گردد.

طبیعت آن: در اول تا دویّم گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و مقطع و جالی. ※اعضاءالصدر※ مسهل نفث غلیظ و منقی سینه و شش و آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه ریه و عسرالنفس و ضماد آن جهت تحلیل صلابت پستان. ※الفم※ سنون آن با زراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت بن دندان. ※اعضاءالغذاء و النفض※ آشامیدن آرد مقشر خیسانیده آن مسهل و محرک باه مبرودین و با روغن کنجد مسکن مغص و زحیر و با سرکه رافع عسرالبول و جرب گرده و تنقیه گرده و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع. ※الاورام و البثور و القروح و الجروح※ ضماد آن با عسل و با ادویه مناسبه و به تنهایی نیز جاذب خون به ظاهر جلد و جهت



جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و مانع انتشار آن و التیام جراحات عمیقه. ❊الزینه❊ ضماد آن با آب دفلی و تخم خربزه جهت برص و با زفت جهت بزرگ نمودن عضو و طلا و غسول بدان منقی بشره و جهت سرخ نمودن آن قوی‌تر از سایر ادویه و خوردن سویق آن باعث رفع لاغری بدن و شستن عضو با آب طبیخ آن و یا نطول بدان جهت شقاق عارض از سرما و حکه و بثور لبنیه و شهدیه. ❊السموم❊ ضماد آن با سرکه و افسنتین جهت لسع عقرب و با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و انسان سگ دیوانه گزیده و انسان صایم.

المضار: اکثار آن مولد خلط فاسد و مدر خون و مورث اسهال دموی، **مصلح** آن گلاب و گل ارمنی و اصلاح آن مانند اصلاح ترمس است و سفید آن را غایله کمتر از سرخ آن و طبخ آن دو مرتبه موجب بطلان قوّت جالیه آنست و باقی ماندن ارضیت آن و غذا اندک از آن حاصل می‌گردد.

مقدار شربت آن: تا سه درهم.

◄ کرش

به فتح کاف و کسر را و شین معجمه و به کسر کاف و به سکون را نیز آمده لغت عربی است و به یونانی سمنطونس و به سریانی اسطمکا و به رومی کلیا و به فارسی شکنبه و به هندی اوجهری نامند.

ماهیت آن: عضوی از اعضای معروفه مرکبه بدن حیوان و به منزله معده است در بدن انسان و شامل شکنبه و روده‌های حیوان است و از حیوانات تا کوچک تازه تولد یافته و علف و حبوب و غیره نخورده‌اند که برآورند انفحه نامند و بعد از آن شکنبه و بهترین آن از برای اتخاذ ادویه خصوصاً اسفیدباجات شکنبه گوسفند و بز جوان فربه است.

طبیعت آن: جمعی گرم و تر و بعضی سرد و خشک دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: کثیرالغذا و دیر هضم.

المضار: مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم، **مصلح** آن مهرّا پختن و با ادویه حاره خوشبو و سرکه خوردن است.

◄ کرفس

به فتح کاف و را و سکون فا و سین مهمله معرب از کرفش به شین فارسی است و گفته‌اند معرب از کرسب فارسی است و به یونانی اوداسالیون و به سریانی کرفشا و به رومی باطراخیون و به هندی اجمود و به فرنگی سلری و به لاطینی سلدهری نامند.

ماهیت آن: نباتی است و آن را اقسام بسیار است و به حسب اماکن مختلف و هریک را نامی خاص از بستانی و جبلی و صخری و نبطی و مایی و از مطلق آن مراد بستانی است و برگ آن مایل به تدویر و شاخهای آن باریک و بلندی نبات آن تا به یک ذرع و تخم آن ریزه‌تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند طعم و با عطریت در مقدار قریب با انیسون و مدور غیر املس و بیخ آن بزرگ و سیاه رنگ با ریشه‌های باریک و قوی‌تر از سایر اجزای آن و بعد از آن تخم آن و قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند و بیخ آن تا سه سال.

طبیعت آن: در اول دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح و محلل. ❊اعضاءالرأس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها❊ ضماد آن با آرد جو محلل ورم چشم و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و فواق و برودت احشا و رفع قی و سحج و مغص و حدت ادویه و محرک اشتهای طعام و باه و محلل ریاح و نفخ و معین بر عمل ادویه مسهله و تفتیح سده کبد و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیه گرده و مثانه و گداختن سنگ مثانه و رفع حصبه و لرز حمی بلغمی و وجع ورک و عرق النساء و نقرس و اوجاع ظهر و اکثر امراض بارده بلغمیه مفید. ❊السموم❊ آشامیدن آب آن که با آب انار و شکر جوشانیده باشند جهت سموم مشروبه و آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت ادویه قتاله و نهش هوام و مرداسنگ و طبیخ کرفس با عدس و قی نمودن بعد شرب منقی آن. ❊الخواص❊ خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و همچنین بعد از آن باعث سرعت تاثیر سم است در بدن و تدبیری ندارد. ❊الاورام و البثور و الجرب و الحکه و غیرها❊ ضماد آن به تنهایی و یا با عسل محلل اورام و طلای آن تا یک هفته با روغن گل و سرکه جهت جرب و به دستور با کبریت و بوره سرخ و با نوشادر جهت ثآلیل و رفع آثار مفید.

المضار: مبخر و محرک صرع محرورین و باعث صرع و خفت عقل و مضر حوامل و مرضعه به جهت آنکه محرک باه ایشان است و تازه آن نفاخ، **مصلح** آن انیسون.

مقدار شربت: از عصاره آن تا پانزده درم و از جرم آن تا سه درم و از بیخ آن در مطبوخات پنج درم و بزر کرفس بستانی:

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: در تفتیح قوی‌تر از سایر اجزای آن و هاضم غذا و جاذب فضول از معده و رحم و جهت استسقا و تسکین اوجاع و در سایر منافع مانند بیخ آن.

مضر ریه، **مصلح** آن حماما و گویند تخم کاسنی و مورث سحج، مصلح آن کثیرا.

مقدار شربت آن: یک درم.



بدل آن: نانخواه و زیره.

الخواص چون در هر رطلی از آب انگور یک مثقال تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده داخل نمایند و همچنین در هر رطلی از شراب نیم مثقال از آن مخلوط کنند و بهتر آنست که کوفته در صره بسته در آن اندازند و سر آن را بسته نگاهدارند و بعد از سه ماه صاف نمایند و در ظرف دیگر کنند و تناول نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع عسرالبول و چون نیم مثقال آن را با نیم مثقال نانخواه بنوشند جهت تقویت معده و رفع ریاح نافع و پرورده بیخ و برگ آن با عسل یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پرورده آن با سرکه یعنی مخلل آن مفتح سدد و مقوی معده و احشا و اشتهای طعام و محرک آن و موافق محرورالمزاج است و تخم کرفس مضر به صرع است لهذا در ادویه مصروع داخل نباید کرد و کرفس جبلی را به یونانی ارداسالیون نامند نبات آن به قدر یک شبر و شاخهای آن کوچک و بر سر آنها قبه‌ها مانند فربیون و از آن کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه به زیره و حریف و خوشبو و منبت آن سنگستانها و اماکن جبلیه و اقوی از کرفس بستانی.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم.

افعال و خواص آن: آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه مرکبه و ادویه حاره کرده می‌شود و کرفس صخری را به یونانی فطراسالیون نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه می‌روید و کرفس ماقدونی نیز جهت آنکه در بلده ماقدون به هم می‌رسد نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه به نانخواه و با عطریت و خوشبو و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف ولیکن ضعیفتر از تخم آن و اقوی جمیع اجزای آن تخم آنست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح و محلل. *اعضاءالغذاء و النفض* آشامیدن تخم و سایر اجزای آن محلل نفخ معده و معای قولون و رافع درد پهلو و مغص و وجع گرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویه مدره بول و مرکبه کرده می‌شود و کرفس نبطی را کرفس مشرقی و کرفس شتوی و به یونانی اقوسالیون یعنی کرفس عظیم نامند و به بربری حضض گویند.

ماهیت آن: بزرگتر از کرفس بستانی است و مایل به سفیدی و برگ آن سبز مایل به سرخی طولانی نازک و با خطوط و پهن‌تر از برگ بستانی و سرهای آن شبیه به سر بنفشه و بر آن گل آن و تخم آن طولانی و مصمت و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک و خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع تاریک بین اشجار و نزد آجام و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برگ و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و گاه مملح نموده.

طبیعت و افعال و خواص آن: ضعیفتر از کرفس بستانی. آشامیدن تخم و یا بیخ آن با شراب مسمی به اتومالی مدر حیض و جهت تقطیرالبول و امراض بارده و لطوخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز صنفی از کرفس کبیر می‌باشد که کرفس طری و به یونانی سمرنیون نامند که در کوه مسمی به امانوس به هم می‌رسد ساق آن شبیه به ساق کرفس بستانی و صلب با شعبه‌های بسیار و برگ آن بهتر از آن و مایل به زردی و برگ‌های قریب به زمین آن منحنی به سوی بیرون و در برگ آن اندک رطوبتی چسبنده به دست و با اندک تندی طعم و خوشبو و چتر آن مانند چتر نبطی و شبت و تخم آن شبیه به تخم کلم و مستدیر و تند طعم و رایحه آن شبیه به رایحه مر و بیخ آن حریف طیب الرایحه ولیکن حرافت آن به آن حد نیست که حنک را بگیرد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مایل به سفیدی. منبت آن سنگلاخها و تلها.

طبیعت و افعال و خواص آن: قریب به کرفس بستانی و ضعیفتر از جبلی. آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق‌النساء و نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین و برگ نمک پرورده آن حابس بطن و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه و عسرالنفس و انتصاب آن و عسرالبول و نهش هوام مفید و حمول آن مسقط جنین. *الاورام و الجروح* ضماد آن محلل اورام بلغمیه حدیثه و اورام حاره و صلبه و خراجات و چاق کننده آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک جشا و مسکن وجع طحال و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت حمیات نیز و کرفس الماء را کرفس اجامی و نهری نامند و در کنار آب و میان آن می‌روید و بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف و سفید رنگ.

طبیعت و افعال و خواص آن: ضعیف‌تر از همه اقسام است.

◄ کرگدن

به فتح کاف و سکون را و فتح کاف و دال مهمله مشدده و نون و به ذال معجمه مشدده و مخففه نیز و به تشدید نون نیز آمده معرب از کرگ فارسی است و به عربی جریش و به هندی کیندا نامند.

ماهیت آن: حیوانی است عظیم الجثه از گاومیش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چین‌دار و ضخیم و صلب و صورت آن فی‌الجمله شبیه به کله قند و تیز و منحنی به سوی بالا و بسیار زور آور به حدی که بر فیل غالب می‌آید و آن را نیز می‌کشد و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنگل هند و بنگاله به هم می‌رسد و شاخ‌های آنچه در بلاد حبشه و نوبه به هم می‌رسد بلندتر و سیاه آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه و



کم جوهر چون از عرض آن را ببرند و آنچه در بلاد هند و بنگاله به هم می‌رسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و به ندرت در وسط بعضی خالهای سفید به انحای اشکال به هم می‌رسد و اهل هند آن را با میمنت و خواص بسیار می‌دانند و ظاهراً گوشت آن حلال باشد به جهت آنکه مانند بقر و ایّل و غنم نشخوار که به عربی جره به کسر جیم نامند و به هندی جکالی گویند می‌کند یعنی علفی و غذایی که خورده باشد آن را باز گردانیده در دهان می‌خاید و فرو می‌برد و این از علامت حلیت گوشت حیوان چهارپا است و از پوست آن به سبب صلابت و ضخامت سپر می‌سازند بسیار خوب و جوهردار می‌شود و به قیمت اعلی می‌فروشند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بخور شاخ آن جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام و به دستور بخور حافر آن و آشامیدن آب در ظرفی که از شاخ آن ساخته باشند و به دستور پوشیدن انگشتری و زهگیر از شاخ آن جهت بواسیر و طلای پیه آن مورث مهابت در نظرها و روغن پوست آن که قطعه‌ای از آن را در روغن کنجد اندازند و مدتی در آفتاب گذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و گفته‌اند که هر مقدار که از روغن آن خرج نمایند و عوض آن روغن خالص داخل نمایند نیز نفع می‌بخشد و اثر آن ضعیف نمی‌گردد.

◄ کرکند

به فتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال.

ماهیت آن: اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه به یاقوت و بعضی گفته‌اند اسم لعل است.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان و توحش آشامیدن آن. بعضی سنگی را که به هندی پیکو نامند و بعضی سنگی بنفش رنگ که به عربی حمینه نامند دانسته‌اند.

◄ کرکرهن

به فتح دو کاف و سکون دو رای مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است.

ماهیت آن: بیخی است باریک شبیه به سنبل رومی و بسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقرقرحا و لهذا بعضی آن را عاقرقرحا دانسته‌اند و غیر آنست و بعضی گفته‌اند بیخی است باریک به غلظت شاخ ریحان شبیه به بسفایج در شکل و رنگ و سیاهی این از آن کمتر.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت فالج و امراض عصب نافع و جمعی آن را فاوانیا دانسته‌اند.

◄ کرکی

به ضم کاف و سکون را و کسر کاف دویّم و یا لغت عربی است به فارسی کلنک و به ترکی درنا و به هندی کونج به ضم کاف و سکون واو و خفای نون و جیم نامند.

ماهیت آن: از جمله طیور برّی است بلند پرواز و کنار آبها نیز می‌باشد. بهترین آن آنست که باز آن را صید کرده باشد.

طبیعت گوشت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج.

المضار: دیر هضم و مولد خلط غلیظ، مصلح آن آنست که یک دو روز بعد از ذبح بگذارند پس با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و ابازیر حاره لطیفه داخل کنند و بعد از آن حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه‌دان آن حابس اسهال و آشامیدن خشک ساییده آن با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شبکوری اکتحالاً و با آب حلبه جهت تحلیل اورام ضماداً و زهره او سعوطاً سه روز با آب چغندر و به دستور سه روز تا یک هفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب به شرط آنکه در جانب مخالف در بینی کشند و در آن ایام روغن گردکان بیاشامند و بمالند و در جای تاریک بنشینند و به روشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت رفع نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله نافع و طلای آن جهت رفع برص و جرب متقرح قوی الاثر و سعوط مغز سر آن و زهره آن از هر یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش با تکرار عمل و در تقویت حافظه بی‌مثل و پیه آن را چون بگدازند و با سرکه عنصل بیاشامند چند روزی پی هم صلابت طحال را زایل گرداند و چشم آن را چون خشک نموده سوده در چشم کشند بی‌خوابی آورد و خصیه آن را چون نمک سود نمایند و خشک کرده سوده با هم وزن آن سرگین سوسمار و کف دریا و شکر در هم نموده در چشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب گفته‌اند.

◄ کرم

به فتح کاف و سکون را و میم لغت عربی است واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و به یونانی اولیاطیوم و به سریانی کبتا حمرا و به رومی دیدرون اسایا و به فارسی تاک و رز و به هندی داکهه کاجهار نامند.

ماهیت آن: نباتی است اکثر از قبیل نجم و بیاره و بر مجاور خود پیچد و تنه آن قوی و شاخ‌های آن باریک بلند و نورسته آن با خیوط و برگ آن پهن فی‌الجمله شبیه به برگ خیارزه و برگ



عنب‌الثعلب بستانی و غیر مزغب و املس و خوش طعم خصوص برگ نازک نورسته آن و خوش رایحه و گل آن ریزه باریک خوشبو و زرد مایل به سفیدی و ثمر آن که عنب و به فارسی انگور و به ترکی ارزم گویند خوشه‌دار و در خامی سبز عفص و نیمرس آن ترش و با عفوصت و رسیده آن شیرین و ملون به الوان از سفید و سرخ رنگ و سیاه و بعد از رسیدن و خشک شدن زبیب و به فارسی مویز و نیم‌رس خشک آن را که ترش طعم است غوره مویز نامند و تخم آن مدحرج الشکل سرخ رنگ شبیه به خصیه حیوان بسیار کوچکی و آن را حب العنب نامند و شاخ‌های نازک درست آن را لفایف الکرم و عسالیج الکرم نیز نامند و برّی و جبلی و بستانی می‌باشد نبات برّی و جبلی آن بسیار بلند و پهن بر روی زمین و اشجار و غیره نمی‌گردد و ثمر آن کوچکتر و کم آب‌تر و پوست آن ضخیم‌تر از بستانی می‌باشد و درخت برّی بی‌ثمر را در تنکابن دیورز نامند و شاخ‌های درخت آن را مطلقاً تا هر سال نبرند و تربیت ننمایند ثمر زیاده و بهتر نمی‌دهد و بیان عنب به تفصیل در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای درخت آن عسالیج آنست و بعد از آن برگ و عصاره.

طبیعت آن: در آخر دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: جالی و مجفف و قابض. *اعضاء‌الرأس و الصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن عسالیج آن مانع صعود ابخره به دماغ و ضماد برگ و عسالیج و خیوط آن خصوصاً با آرد جو جهت درد سر حار و تسکین التهاب عین و اورام حاره آن و با آرد جو و رامک جهت تسکین التهاب معده و ابتدای ورم حار آن و سایر اعضا و عصاره برگ آن مقوی معده حار و مانع قی و قاطع قی الدم و رافع خمار و تقلب نفس و جهت قرحه امعا و اسهال صفراوی که ذوسنطاریای معوی نامند خواه بنوشند و خواه بدان حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که آب عسالیج آن را با قند به قوام آورند جهت خفقان صفراوی و تحریک اشتها و دفع خمار و تسکین حدت صفرا و غثیان و اسهال مواد رقیقه صفراویه نافع و بسا است که به سبب قوّت جالیه‌ای که دارد باعث اطلاق طبیعت می‌شود.

مضر سرفه، **مصلح** آن عسل و صمغ و آب منجمد آن بسیار جالی و یابس. آشامیدن آن با شراب رافع سپرز و مخرج سنگ مثانه و ضماد آن رافع قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح و طلای آن با روغن زیتون سترنده موی با دوام عمل و آب چوب آن که در حین سوختن تراوش کند رافع ثآلیل و نمله و کلف و نمش و قوبا و جرب و سترنده موی خصوصاً با زبیب و رماد چوب و نشاره شاخ‌های آن گاوی و ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و رماد شاخ‌های آن با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بوره ارمنی جهت بردن گوشت زاید زخم‌ها و با سرکه جهت التوای عصب و گزیدن هوام و افعی و سگ دیوانه و ورم غددی و کماد گرم کرده آن جهت بواسیر و خوردن نیم درهم آن جهت قرحه امعا و تفتیت حصات و آشامیدن آب خاکستر آن جهت سقطه مفید و نوع برّی گرم اقوی و قابض‌تر و شکوفه آن بهترین اجزای آن و شدیدالقبض. آشامیدن دو مثقال خشک آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در آن و حابس اسهال و مدر بول و آشامیدن آب طبیخ آن به قدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و ضماد آن رافع ورم چشم و سایر اورام حاره و قلاع دهان و رادع مواد و مسکن التهاب معده و دافع قروح خبیثه و حمول آن قاطع حیض و چون آن را در سفالی بسوزاند اکتحال و ذرور آن جهت درد چشم و با عسل جهت ناخنه و گوشت آن با عسل قاطع خون لثه و بن دندان و رافع سستی آن و طلای آن با عسل جهت داخس و پوست آن سنوناً قاطع خون لثه و بیخ انگور سیاه برّی بسیار جالی. قطور مطبوخ آن به تنهایی و یا با ادهان مناسبه جهت جلای چرک گوش و رفع کری و آشامیدن آن با آب یا شراب جهت استسقا و اسهال ماء اصفر و ثمر برّی آن مقوی معده و رافع غثیان و حموضت طعام و اسهال و ادرار بول و ضماد آن مانع ورم جراحات و روغن شکوفه آن در خواص مانند روغن گل است و لطافت این از آن کمتر و با قوّت قابضه و رادعه و جهت جوشش دهان و حبس عرق و قروح ساعیه مفید. صنعت آن: بگیرند شکوفه آن را و مکرر در روغن زیتون اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه روز تجدید کنند و روغن عصیر آن که با روغن کنجد و یا با زیت ترتیب دهند مسخن و مسکن اوجاع اعصاب و عضلات و رافع اعیا است.

◄ کرم دانه

به کسر کاف و سکون را و میم و فتح دال و الف و نون و ها لغت فارسی است به عربی حب الدود نامند.

در ماهیت آن اختلاف است بعضی ثمر مثنان دانسته و بعضی گفته‌اند حبی است سیاه هر دو طرف آن باریک و بر آن غشایی سفید رنگ.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسهل ماء اصفر و مخرج دیدان و مسخن قبل و مصفی آن از فضلات و بعضی حب نوعی از مازریون دانسته و اقوال دیگر نیز در آن وارد است و از خوردن خارش و ورم عارض گردد علاج آن علاج تربد خورده است.



◄ **کرنب**

به ضم کاف و را و ضم نون و با و فتح اول و دویّم و سکون سیّم نیز آمده معرب از کرم فارسی است و نیز به فارسی کلم و به اصفهانی قمریت و به یونانی قرنبا و قرنیو و به سریانی کرانبی و کرنبا و به رومی اعاریسا و به عربی بقلة الانصار نامند.

ماهیت آن: نباتی است و انواع می‌باشد از بستانی و برّی و بحری و بستانی را اقسام بسیار است و قنبیط قسمی از بستانی است و در حرف القاف مع النون ذکر یافت و قسمی معروف از بستانی آن را بیخ شبیه به چغندر و پوست آن خشن و سبز رنگ و برگ آن عریض و سطبرتر از برگ چغندر و رنگ آن سبز اغبر و تخم آن ریزه مدور سرخ تیره و این را به یونانی قرنبا انمارس نامند و از اقسام کرنب نبطی است و نیز قسمی دیگر را بیخ شبیه به شلغم و اندک مفرطح در طول و رنگ آن سفید و پوست آن چندان خشونت ندارد و جرم مغز آن نازک و بی‌ریشه و برگ آن شبیه به برگ قسم اول و از آن کوچکتر و نیز قسمی دیگـر می‌باشد که از بیـخ آن ساقـی می‌روید و قدری از زمین بلند شده بر آن گرهی شبیه به شلغم سبز کم رنگ منعقد می‌گردد و بر بالای آن نیز ساق تا به دو شبر بلند می‌باشد و در انتهای ساق آن برگ‌ها فی‌الجمله شبیه به صنف دویّم و مأکول و مستعمل گره آنست نه بیخ آن که در زمین است و نیز قسمـی دیگر می‌باشد که از بیخ آن برگ‌ها می‌روید فی‌الجمله شبیه به برگ قسم اول و برگ‌های بیرونی آن از آن بزرگتر و اندرونی کوچکتر و در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک به قدر دو سه انگشت روییده و بر سر آنها قبه‌های سفید و همه به هم پیوسته و در بین هر یک قبه برگی باریک کوچک و عدد قبه‌ها ده تا پانزده و این را گل کلم نامند و مستعمل و مأکول شاخه‌های قبه نازک آنست نه بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیفتر می‌باشد و بالجمله اصناف آن از شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و غیرها مختلف می‌باشند در شکل و از مطلق آن مراد بستانی است و بهترین اقسام آن نازک بی‌ریشه تازه آنست.

طبیعت اقسام بستانی آن: مرکب القوی و در اول گرم و در دویّم خشک و بیخ آن ارطب از برگ آن و برّی آن گرم‌تر و خشک‌تر از بستانی.

افعال و خواص آن: منضج و ملین و مجفف خصوصاً چون طبخ دهند و آب اول آن را بریزند و غذاییت آن اندک و از عدس ارطب و چون با گوشت فربه و مرغ جوان طبـخ دهند جیدالغـذا می‌گردد. *اعضاءالرأس* آشامیدن طبیخ آن و تخم آن مانع صعود ابخره به دماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت بصر و مستی و مهرّاً پختن آن قابض و رافع خمار و ارتعاش و منوم و مقوی ضعف بصر و سعوط عصاره آن منقی دماغ و منوم و مجفف لسان. *اعضاءالصدر* آشامیدن طبیخ آن و خوردن و مهرّاً پخته آن رافع سرفه مزمن و ورم حجاب و احشا و آشامیدن هر روز یک اوقیه آن صاف کننده آواز و رافع گرفتگی آن و وجع طحال و به دستور چون مضغ نمایند و آب آن را بمکند جهت صوت منقطع نافع و غرغره به عصاره آن و یا طبیخ آن با روغن کنجد رافع خناق. *اعضاءالغذاء و النفض* بطی الهضم نفاخ خصوصاً آنچه در تابستان روییده باشد و مملح آن با آب و نمک ردی‌تر و خوردن برگ تازه آن با سرکه رافع ورم طحال و آشامیدن آب مطبوخ آن مدر بول و حیض و آشامیدن تخم آن محرک باه و با ترمس قاتل دیدان و حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و آشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصات و آشامیدن عصاره آن با ایرسا و نطرون مسهل بطن و حمول گل آن مدر حیض و قاتل جنین خصوص با آرد شیلم. *السموم* آشامیدن عصاره آن با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات است. *الاورام و البثور و القروح و الجروح* ضماد همه انواع ثلثه آن منضج صلابات و برگ کرنب برّی یا بستانی بسیار نرم کوفته به تنهایی و یا با آرد جو محلل اورام حاره و بارده بلغمیه و حمره و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زخم‌های عمیق و منع انتشار آنها و سوخته آن به غایت مجفف و رافع سعفه و مانع روییدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت خنازیر و خراجات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش. *آلات المفاصل* ضماد برگ آن جهت رعشه و با آرد حلبه و سرکه جهت اوجاع مفاصل و نقرس و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل و تخم آن در دویّم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلای آن رافع کلف و نمش.

مقدار شربت آن: دو مثقال.

المضار: مبخر و مولد سودا و ردی الغذاء و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و **کلم برّی** در شکل شبیه به بستانی و سفیدتر از آن و برگ آن از آن کوچکتر و با زغب و تلخ و دواییت بر آن غالب‌تر از غذاییت و بعد از طبخ با آب انار تلخی آن زایل می‌گردد و تخم آن شبیه به فلفل سفید.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: بسیار جالی و محلل و ملین طبیعت و مسهل خصوصاً که با گوشت فربه طبخ یافته باشد طبخ خفیفی و چون دو مرتبه و یا زیاده طبخ یافته باشد می‌باشد مسکن بطن و آشامیدن بیخ و تخم آن به قدر دو درهم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و **کلم بحری** برگ آن دراز و بیخ آن سرخ شبیه به برگ زراوند و با اندک یتوعیت و لبن مانند برگ لبلاب و طعم



آن شور و با تلخی و خوردن این جایز نیست و در ضمادات محلله مستعمل و دو مثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار مؤثر است.

◀ کرونده

به فتح کاف و را و خفای واو و فتح نون و دال و ها لغت هندی است و به جای ها الف نیز می‌نویسند.

ماهیت آن: ثمر هندی است درخت آن فی‌الجمله شبیه به درخت لیمو و خاردار و برگ آن بعضی بزرگ اندک پهن طولانی و بعضی کوچکتر و طول آن اندک کمتر و املس غیر مشرف و بی‌زغب و خارهای آن بر گره‌های شاخ‌های آن و سر اکثر آنها دو شعبه و گل آن سرخ رنگ مایل به سفیدی و ریزه و با عفوصت و ثمر آن شبیه به نیشوق و کوچک بقدر عناب کوچکی مدور اندک طولانی و با یتوعیت و دو نوع می‌باشد سفید و سبز و سفید آن لطیف‌تر و در خامی و کوچکی سبز و ترش با عفوصت بسیار و هر چند رو به بزرگی می‌آورد عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده و قریب به نصف آن سرخ می‌گردد و رسیده آن بنفش و چاشنی‌دار و تخم آن دو عدد و یا سه عدد و اندک پهن و سفید و نرم که خاییده می‌گردد و خام آن را مقشر نموده و تخم برآورده در قلایا و غیره داخل می‌نمایند و اگر چاشنی‌دار خواهند قدری شیرینی داخل می‌نمایند و مخلل و مربا و شربت از آن می‌سازند و پخته آن را این قسم می‌خورند و یا شربت می‌سازند و نوع سبز آن در خامی سبز و نیم رس آن سبز و سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه به قسم سفید و ظاهراً نوعی از زقال باشد که قرانیا نامند و در ملک هند و بنگاله بدین هیأت می‌شده باشد.

طبیعت آن: سرد و تر و با قوّت قابضه و بعضی گرم دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پخته آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و نقوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع.

◀ کرویا

به ضم کاف و را و سکون واو و فتح یا و الف ممدوده و مقصوره نیز و به فتح کاف و را و سکون واو نیز آمده معرب کراویای لاطینی و یا کراوی سریانی است و به یونانی ازحمیون و به سریانی کراوی و به رومی فادرونی و به عربی تقده و تقرد و کمون رومی و بعضی کرنباد و قرنفاد و به فارسی کرویه و زیره رومی و شاه زیره نامند و دیسقوریدوس قاروا نامیده.

ماهیت آن: تخم نباتی است بستانی و برّی می‌باشد نبات بستانی آن به قدر یک ذرع و برگ آن شبیه به برگ شبت و چتر آن نیز شبیه به چتر آن و گل آن سفید رنگ و تخم آن شبیه به زیره سفید و از آن بلندتر و مایل به زردی و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه به بیخ زردک و مأکول و آن را پخته می‌خورند و برّی آن قردمانا است و گل آن سفید مایل به کبودی و در باقی صفات مانند بستانی و شیخ علی گیلانی شارح قانون گفته برگ بستانی آن شبیه به برگ شبت و مایل به سیاهی و تخم آن باریک و برّی آن شبیه به بابونه و شاخ‌های آن باریک مابین سرخی و نیلی و گل آن سرخ شبیه به گل گشنیز و قوّت تخم و بیخ آن شبیه به انیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل و قوّت آن تا سه سال می‌ماند.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و بعضی خشک در سیّم گفته‌اند.

افعال و خواص آن: ضعیف‌تر از قردمانا و ملطف و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخه. ٭اعضاءالرأس٭ مانع صعود بخار به دماغ. ٭العین٭ اکتحال آن باعث حدت بصر و از جمله اجزای ادویه عین است و اکثار آن مضعف بصر. ٭اعضاءالصدر٭ جهت ضیق النفس و خفقان بارد و فواق ریحی. ٭اعضاءالغذاء٭ مسخن معده و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و قی و مغص و محلل بلغم و مدر بول و دافع درد معده و مغص و ریاح گرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کننده آن و قاطع منی و قاتل دیدان و حب القرع و مخرج آن و سه درم آن با یک اوقیه روغن زیتون تا یک هفته جهت استسقا و در سرکه پرورده آن موافق محرورین و آشامیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس در طبیخ آن جهت اوجاع رحم و ضماد محرق تخم آن جهت قلع بواسیر آویخته.

مقدار شربت آن: تا پنج درم و **مضر** ریه، **مصلح** آن عسل و صعتر و مضر گرده و مصلح آن کثیرا.

بدل آن: قردمانا و انیسون و زیره.

◀ کریلا

به فتح کاف و کسر را و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی به جای الف ها می‌نویسند.

ماهیت آن: ثمر نباتی است هندی شبیه به قثا و بر مجاور خود می‌پیچد و برگ آن شبیه به برگ قثا و هندوانه بی‌زغب و کوچکتر از برگ قثا و هندوانه و گل آن زرد و ثمر آن به قدر خیار کوچکی و خاردار با خارهای نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی‌الجمله شبیه به تخم کدو و از آن کوچک‌تر و خشن و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد می‌گردد و کسانی که آن را قثاءالحمار دانسته‌اند محض توهم است جهت آنکه رایحه قثاءالحمار بسیار کریه و با حدت است به خلاف



رایحه کریلا و آن نیز مسهل قوی است مانند شحم حنظل بلکه اقوی از آن به خلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیه معتاده اهل هند و بنگاله و دکهن است که پوست آن را کنده و ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه می‌شویند که تلخی آن زایل گردد و با هم وزن آن پیاز را نیز ورق نموده در روغن بریان می‌نمایند و با گوشت و یا بی‌گوشت پخته می‌خورند با نان و یا با چلاو بسیار لذیذ می‌شود بعضی خواهند که تلخی آن کم گردد نمک بر آن پاشیده بعد از ورق نمودن که ساعتی می‌گذارند پس پاک شسته به نحو مذکور بریان و طبخ می‌نمایند لذیذ می‌گردد و بعضی آن را از پهلو چاک کرده تخم را برآورده نمک مالیده به دستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده و پخته به طریق دلمه طیار می‌کنند لذیذ می‌شود.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و دافع جریان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقا و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصاً که تلخی آن را زایل نکرده باشند.

مضر محرورین، **مصلح** آن سکنجبین و مبردات است.

فصل الکاف مع الزاء المعجمه

◄ کزبره

به ضم کاف و سکون زا و ضم بای موحده و فتح رای مهمله و ها و به فتح کاف و رای مهمله نیز آمده لغت عربی است و یا معرب از کزبرنای سریانی است و جلجلان نیز نامند و به یونانی بردنمائمون و به نبطی فاتره و به سریانی کزبرنا و به فارسی گشنیز و به هندی دهنیه نامند و دیسقوریدوس فوریون نامیده و بعضی گفته‌اند کزبره اسم نبات جلجلان است که گشنیز خشک باشد و به هندی نبات آن را کوتهمیر گویند.

ماهیت آن: بری و بستانی می‌باشد. نبات برّی را برگ ریزه‌تر و مایل به تدویر و تخم کوچک‌تر هر دو عدد به هم پیوسته و در جمیع افعال قوی‌تر از بستانی و از آن زبون‌تر و با سمیت می‌باشد و به شیرازی این را قیتره نامند و نبات بستانی به قدر ذرعی و زیاده بر آن با شاخ‌های باریک و برگ‌های آن شبیه به برگ تره تیزک و در کوچکی عریض‌تر و بزرگتر می‌باشد و هر چند بزرگتر می‌گردد باریکتر و ریزه‌تر می‌شود و گل آن چتردار از چتر شبت کوچکتر و گل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مدور و پوست آن اندک خیاره‌دار و مغز آن دو حصه به هم متصل و حدت و رایحه پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازه بالیده بزرگ دانه تند طعم قوی الرایحه آنست.

طبیعت آن: مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دویّم و نیز سرد در آخر اول تا سیّم و خشک در دویّم گفته‌اند و نزد ابوجریح در سیّم خشک و نزد شیخ الرییس خشک آن مایل به اندک گرمی و نزد جالینوس جمیع آن مایل به گرمی و با جوهر حار لطیف که به زودی تحلیل می‌رود و در معـده نمی‌رسد که گرمی آن ظاهر گردد و الا اکثار آشامیدن عصاره آن قاتل نمی‌بود به تبرید و با جوهر کثیف ارضی بارد بسیار.

افعال و خواص آن: تازه آن با حدت کمی. ٭اعضاءالرأس و الصدر و المعده٭ آشامیدن هفت مثقال آب آن منوم و مانع صعود ابخره به دماغ خصوصاً با سرکه و سماق و قطور آن به چشم مانع بروز آبله و حصبه در آن و رافع زردی آن و ضماد آن با شیر دختران جهت ضربان چشم و با نان خشک جهت سلاق و رمد و مضمضه با آن رافع جوشش دهان و سوزش آن و مسکن درد دندان کرم خورده و خاییدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون آن و شرابی که از آن ترتیب دهند منوم و جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق‌النفس حار رطب و خفقان مفید و هفت مثقال از آب آن با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع باه و نعوظ. ٭الاورام و البثور و الجروح٭ ضماد آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب و حکه و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و امثال آن و چون سرب را با آب گشنیز با روغن گل بسایند و بر سرطان متقرح و غیر متقرح بمالند دفع نماید و مجرب.

مقدار شربت: از آب آن تا یک اوقیه و از جرم آن دو اوقیه.

بدل آن: برگ خشخاش و کاهو و **تخم** آن که جلجلان و گشنیز عبارت از آن است:

طبیعت آن: تا در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: ٭اعضاءالرأس و القلب و الغذاء٭ مفرح و مقوی دماغ و قلب و مانع صعود ابخره به دماغ و رافع خفقان و وسواس حار و مقوی معده و حابس اسهال و جریان منی و قروح مجاری بول و آشامیدن شیره آن و یا نقوع آن جهت اسهال دموی و هیضه نیز خصوص بو داده آن و رافع خفقان و با میپختج مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و خاییدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و شربت آن جهت سدر و دوار و منع مستی شراب و سفوف در سرکه خیسانیده آن نیز همین خاصیت دارد و ضماد آن جهت درد سر حار و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع آروغ و با میپختج مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار



فارسی و امثال آن و ذرور آن قاطع خون جراحات.

مقدار شربت آن: از پنج درم تا یک اوقیه.

بدل آن: تخم کاهو و خشخاش.

المضار: زیاده آن تا چهار اوقیه از آب تر و تازه آن مورث نسیان و اختلال ذهن و سدر و سباب و بحة الصوت و تقلیل منی و ضعف باه و مسکن نعوظ و تقلیل حیض و آمدن بوی کزبره از بدن شارب آن، علاج آن بعد از تنقیه به قی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است به تنهایی و یا با دارچینی و **مضر** صاحب ربو و ضیق النفس، **مصلح** آن تخم نیم برشت و شراب و سکنجبین سفرجلی است.

◀ کزبرة الثعلب

ماهیت آن: غافقی گفته نباتی است با خیوط باریک و پریشان و پهن بر روی زمین و رنگ آن مایل به سرخی به رنگ خون و برگ آن کوچک بر دو جانب شاخ‌های آن و مشرف به شرفه‌های نزدیک به هم و مایل به سبزی و سیاهی و ساق آن ایستاده و مدور و بر اطراف آن سرها به قدر انگشت ابهام صنوبری شکل و بر آن گلی باریک سرخ رنگ و تخم آن باریک منبت آن کوهستانها.

طبیعت آن: گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: اکتحال عصاره آن با شکر جهت حدت قوّت باصره و جلای غشاوه و خوردن جگر تیس بریان که بر آن برگ خشک آن را سوده پاشیده باشند جهت شبکوری. گفته‌اند نبات آن خنازیر را نافع است.

المضار: از آشامیدن آب نقوع آن حالتی شبیه به سکر عارض می‌گردد با اختناق و خشونت حلق و سینه و علامت آن آمدن بوی کزبره است از بدن شارب آن، علاج آن قی نمودن به طبیخ شبت و زیت و آشامیدن روغن و رب عنب است بعد از آن و بعد از تنقیه به قی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیمبرشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است به تنهایی و یا با دارچینی.

◀ کزوان

به فتح کاف و سکون زا و فتح واو و الف و نون لغت فارسی است. به عربی بقله اترجیه به جهت مشابهت رایحه برگ آن با اترج و بقله فلفلیه نیز برای مشابهت حدت طعم آن به فلفل نامند.

ماهیت آن: گفته‌اند معروف به بادرنجبویه است نزد اطبا و شیخ ابن بیطار گفته غیر آنست و آن را بادرنجبویه نیز نامند نباتی است خوشبو برگ آن از زمین می‌روید بدون ساق شبیه به برگ جرجیر و مایل به سبزی و سر آن مدور و پایین آن اندک مشرف و طعم و رایحه آن شبیه به پوست اترج و با عطریت عجبی.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفرح و مطیب نفس و مقوی قلب و فوأد یعنی فم معده و رافع هموم و خفقان بارد و دافع سموم بارده خصوص عقرب و مسخن بدن به کمال تسخین.

مضر محرورین و اکثار آن مصدع و محدث حرقة البول، **مصلح** آن آشامیدن سکنجبین و ربوب بارده و امثال اینها است.

◀ گزنگبین

به فتح کاف و زا و سکون نون و فتح کاف و کسر بای موحده و یای مثناة تحتانیه و نون.

ماهیت آن: شبنمی است که بر درخت گز و سایر اشجار می‌نشیند و مانند ترنجبین منعقد می‌گردد و آنچه بر درخت بید منعقد می‌گردد الطف است از آنچه بر درخت گز و بلوط منعقد می‌گردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ دانه آنست که مخلوط به برگ و خاشاک نباشد.

طبیعت آن: در اول گرم و در خشکی معتدل.

افعال و خواص آن: جالی و با قوّت مسهله. ٭اعضاءالرأس و الصدر٭ منقی دماغ و ریاح غلیظه آن و جهت نزلات و تقویت اعضای تنفس و آلات غذا و ملین سینه و صوت و رافع خشونت آن و ضیق النفس و سرفه حار و بارد رطب و مرطوبی مزاج را نافع.

مقدار شربت آن: از هفت درم تا بیست درم است.

فصل الکاف مع السین المهمله

◀ کسب

به ضم کاف و سکون سین و بای موحده لغت عربی است و نیز به عربی الثخ و به فارسی کنجاره و کشنو و به شیرازی خره و به هندی کهلی نامند.

ماهیت آن: ثفل چیزها است که از آنها روغن گرفته باشند مانند حبوب و لبوب و بزور و غیرها و از مطلق آن مراد ثفل دهن کنجد است و بعضی گفته‌اند جرم آنست که در آن مطلق دهنیت نمانده باشد.

طبیعت و افعال و خواص آن: ثفل هر چیز در طی ذکر آن مذکور شد و می‌شود انشاء الله تعالی و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذاء و مولد نفخ و ریاح و سده است و از خوردن کسب خروع هیضه عارض می‌گردد، علاج آن تربد خورده است.

◀ کستی

به کاف تازی در بنگاله عنب الثعلب است.



◄ کسموقا

به فتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسمیوقا با کسر میم و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو نیز آمده اسم نبطی است.

ماهیت آن: شیخ ابن بیطار نوشته غافقی گفته که مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین مدور قطر آن به قدر یک فتر که طول مابین انگشت سبابه و ابهام است. برگ آن شبیه به برگ مرزنجوش، طعم آن لزج شبیه به طعم نبق کوچک عفص و آن را خشک کرده نگاه می‌دارند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: عندالحاجت در آب مالیده به عقرب گزیده می‌خورانند در حال تسکین می‌نماید.

◄ کسول

به ضم کاف و سین و سکون واو و لام.

ماهیت آن: ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمری است به قدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه به خیارشنبر اندک عریض و تخم آن بقدر خیارشنبر. منبت آن بلاد روم.

طبیعت آن: سرد و خشک و بسیار قابض.

افعال و خواص آن: آشامیدن یک درم آن قاطع خون و اسهال دموی و ذرور آن در رفع نزف الدم جراحات بیعدیل است.

◄ کسوندی

به فتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسر دال و یا و کسونجی به جیم به جای دال نیز آمده. لغت هندی است.

ماهیت آن: نباتی است هندی تا به یک قامت انسان و زیاده نیز و شاخ‌های آن انبوه و مایل به بنفشی و برگ آن شبیه به برگ سنامکی و حلبه و گل آن زرد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت دفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل فساد اخلاط و سعال نافع و خورانیدن آن به دواب جهت سرفه آنها که کنار نامند مفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آن که به هندی کالی کسوندی نامند با چند دانه فلفل نرم سوده حبوب ساخته به مار گزیده بخورانند شفا یابد و ضماد آب بیخ تازه آن با صندل جهت قوبا نافع است.

◄ کسیرو

به فتح کاف و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای و واو لغت هندی است.

ماهیت آن: بیخ نباتی است هندی که در غدیرها که به هندی تالاب نامند و آبهای ایستاده می‌روید و از نبات آن بوریا می‌بافند و بیخ آن که کسیرو است مدور به قدر جوز بوا و پوست آن سیاه بعضی اندک مایل به سرخی با ریشه‌های بسیار باریک سیاه و مغز آن سفید روشن لذیذ خوش رایحه و گفته‌اند بیخ نوعی از بردی است.

طبیعت آن: مرکب القوی و سرد و تر در دویّم با اندک حرارتی.

افعال و خواص آن: با تریاقیت و قوّت قابضه و جهت تقویت قلب و خفقان و رفع هیضه شدید بعد آنکه قی و اسهال بسیار شده باشد نه در اول حال و دافع اسهال صفراوی و دموی و سوداوی و سوزش اعضا و سموم مشروبه و ملدوغه و طاعون را مفید شرباً و طلاءً و گفته‌اند حمیات صفراویه و دمویه را نافع است.

◄ کسیلی و کسیله

به فتح کاف و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره و یا و ها به جای آن در لغت دویّم اسم نبطی است.

ماهیت آن: چوب نباتی است شبیه به روناس و با چسبندگی و سیاهی و سرخی بر آن غالب و تخم آن شبیه به حب الرشاد و گویند پوست درختی است در شکل شبیه به سلیخه سیاه و در طعم بدان مشابهت ندارد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: سنون آن مسکن درد دندان و رافع تحرک آن و آشامیدن آن مقوی معده و احشا و مفتح سده رحم و گرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشنده کرم معده و نیکو کننده رنگ رخسار و در فربه نمودن بدن بهتر از انزروت و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع.

مقدار شربت آن: از سه درم تا پنج درم.

مضر ریه، **مصلح** آن کثیرا است.

فصل الکاف مع الشین المعجمه

◄ کشت بر کشت

به فتح کاف و سکون شین و تای مثناة فوقانیه و فتح بای موحده و سکون رای مهمله و فتح کاف و سکون شین معجمه و تای مثناة فوقانیه لغت فارسی است به عربی به معنی التواء بر التواء به کسر هر دو کاف نیز آمده به معنی زرع بر زرع و بعضی آن را سوادالسند و بعضی سوادالهند و بعضی سوادالاکراد و به فارسی پیچک و اهل شبانکاره فارس بچو و به یونانی فناغیوس و به رومی بروطوس و به هندی پهیلی و نواب معتمدالملوک قدس سره نوشته‌اند یحتمل که دوایی باشد که به هندی مرورسینکه نامند.

ماهیت آن: گیاهی است مانند ریسمان باریک به هم پیچیده



بعضی بر بعضی و اکثر عدد آنها پنج می‌باشد از یک بیخ رسته و رنگ آن مایل به سیاهی و زردی و طعمی غالب ندارد و گل آن یک عدد شبیه به گل حب النیل و سفید رنگ و بعضی مایل به سرخی و برگ آن شبیه به دنباله عقرب و بهترین آن هندی تازه مایل به سیاهی و زردی آنست و بعضی آن را بدشکان دانسته‌اند و اصح آنست که غیر آنست و در قوّت مانند آن.

طبیعت آن: در اول گرم و در آخر آن خشک و در دویّم گرم و خشک نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع، **مصلح** آن در قطع باه و شیر حب الصنوبر.

مقدار شربت آن: یک درم.

بدل آن: صبر است.

◀ کشمش

به کسر کاف و سکون دو شین معجمه در میان هر دو میم مکسوره اسم فارسی زبیب بی‌دانه است. معرب آن قشمش به قاف به جای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیده بزرگ دانه تازه آنست.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: با قوّت مسهله و مبهی است و باقی خواص آن در زبیب مذکور شد.

◀ کشوث

به ضم کاف و شین معجمه و سکون واو و ثای مثلثه و اکشوث نیز آمده لغت عربی است و بعضی گفته‌اند معرب است و کشوثا نیز گویند و به یونانی بثروطوس و به سریانی ونا و رغبا نیز و به رومی کشمورین و به فارسی برش و به هندی امل بیل و اکاس بیل و امرلته نیز نامند و گفته‌اند که به فارسی زجمول نامند و گفته‌اند که زجمول نام تخم کشوث است.

ماهیت آن: گیاهی است مانند ریسمان باریک و بی‌برگ و ساق آن مایل به زردی و تیرگی که بر خارها و گیاهها می‌تند و گل آن ریزه ریزه مایل به سفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و مایل به تدویر و رنگ آن سرخ مایل به زردی و بعضی زرد مایل به سفیدی و بهترین آن تازه زرد تلخ طعم آنست و قوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک و با قوای متضاده.

افعال و خواص آن: ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه از عروق و منقی آنها از اخلاط فاسده.

اعضاءالغذاء و النفض مفتح سده معده و کبد و احشا و منقی اوساخ از شکم و عروق و ملین طبع و منقی بدن و جهت ربع و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و تبهای کهنه و تحلیل ریاح و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تنقیه رحم و آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و قابض و حابس نزف الدم و سیلان خون رحم و آب آن عجیب النفع است از برای یرقان و عصاره برّی آن را چون در شراب اندازند و بیاشامند مقوی معده ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ آن در تفتیح و خیسانیده آن در اسهال قوی‌تر.

مقدار شربت: از آب آن دو اوقیه و از جرم آن در مطبوخ پانزده درم و مغثی، مصلح آن کثیرا.

تخم آن در افعال مذکوره قوی‌تر از سایر اجزای آن و بو داده آن در تقویت معده و قبض و حبس نزف الدم اعضای باطنی و سیلان رحم اقوی از غیر بوداده آن و ضماد آن جهت جرب و نقرس نافع.

مقدار شربت آن: دو درم.

گویند **مضر** ریه، **مصلح** آن کاسنی و مضر طحال و مصلح آن سکنجبین.

بدل آن: بادروج و ثلث آن افسنتین است.

فصل الکاف مع العین المهمله

◀ کعب

به فتح کاف و سکون عین و بای موحده لغت عربی است به فارسی غاب و شتالنگ نامند. جمع آن کعاب و کعوب آمده.

ماهیت آن: استخوان متصل به ساق است بهترین آن کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و کعب بقر محرق جهت سپرز و تقویت باه و با عسل جهت تفریح دل و تقویت جگر نافع.

مقدار شربت آن: تا سه مثقال. اکتحال آن مقوی باصره و سنون آن مقوی دندان و ضماد آن رافع برص است.

◀ کعک

به فتح کاف و سکون عین و کاف معرب کاک فارسی است.

ماهیت آن: بعضی گفته‌اند نوعی نان است که به فارسی کلیچه نامند و بعضی گویند نان دو آتشه است و بعضی گویند نان طابق و بعضی نان طابون که خشک نان نامند و بالجمله نان خشک دو آتشه که توان کوبید و آرد نمود.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: حابس بطن و مجفف رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و داخل بعضی اقراص نموده می‌شود.



فصل الکاف مع الفاء

◀ کف آدم

لغت عربی است.

ماهیت آن: نباتی است بقدر ذرعی و برگ آن مستدیر و به قدر برگ مورد و بیخ آن خشبی و ظاهر آن مابین سیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از تخم کافشه باریکتر و بعضی گیاه بهمن سرخ دانسته‌اند.

طبیعت آن: در اول گرم و خشک.

افعال و خواص آن: رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال قایم مقام بهمن سرخ است.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

◀ کفّ الضبع

به فتح کاف و تشدید فا و الف و لام و فتح ضاد معجمه و ضم بای موحده و عین مهمله و به سین به جای ضاد نیز آمده لغت عربی است.

ماهیت آن: غافقی گفته نباتی است ربیعی از چند روز بیش نمی‌ماند و کم برگ و برگ‌های آن مدور متشقق و به قدر برگ کرفس و بر روی زمین مفروش و شاخ‌های آن باریک مزغب و منبسط بر روی زمین و زرد رنگ و شاخ‌های بسیار از یک بیخ می‌روید و گل آن زرد طلایی و سفید نیز می‌باشد و بیخ آن مانند بیخ خربق و با حدت بسیار. منبت آن قریب به آبها و زمینهای نمناک و گفته‌اند نوعی از کبیکج است و بعضی خود آن دانسته‌اند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و مقطع و جالی و محلل. اکتحال آن رافع بیاض. ذرور آن رافع ثوالیل و خورنده گوشت زاید و روياننده گوشت صحیح و منقی جراحات و قروح را نافع.

◀ کف الهرّ

به کسر ها و رای مهمله مشدده لغت عربی است.

ماهیت آن: نباتی است به قدر شبری و شاخ‌های ریزه و بر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر منشقق و ملصق به زمین و گل آن زرد براق خوشبو و با عطریت و بیخ آن به قدر زیتونی با شعبه‌های بسیار و در اول پاییز می‌روید و گفته‌اند ملحق به کف الضبع است.

طبیعت و افعال و خواص آن: مانند آن. فرزجه آن معین بر حمل و ذرور آن جهت قروح خبیثه و ضماد آن با عسل قالع ثوالیل است.

◀ کف المریم

لغت عربی است و آن را کف عایشه و به هندی هتهاجوری نامند. در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته‌اند اصابع الصفر و در عراق شجره را بدین اسم نامند و در مغرب بنطافلون را و ابوالعباس حافظ در کتاب رجله مشرقیه گفته نباتی است که آن را کف مریم حجازی نامند.

ماهیت آن: نباتی است منبسط بر روی زمین با شاخه‌های صلب و به قدر شبری و برگ آن مایل به استداره و مجعد و با اندک زغب و اندک قبضی و بسیار سبز و گل آن باریک مایل به زردی و به قدر گل رجله و چون آن ریخته شود گل زرد صلبی به هم رسد پس برگهای آن ریخته و شاخه‌های آن پیچیده گردد شبیه به انگشتان پیچیده و برگردد به سوی شکلی که متعارف است نزد مردم.

طبیعت و افعال و خواص آن: قریب به بنطافلن است و در حرف الباء مع النون ذکر یافت.

◀ کفرّی

به ضم کاف و فتح فا و رای مشدده و الف مقصوره و به فتح و به کسر کاف و به ضم فا و به کسر آن نیز آمده لغت عربی است و به یونانی قیقس و به فارسی غنچه خرما و کاردوالی و به شیرازی نارونه خرما نامند.

ماهیت آن: غلاف شکوفه نخل است که هنوز نشکفته و از آن خوشه برنیامده باشد و بعضی پوست غلاف و شکوفه و گرد نر آن را که کافورالنحل و دقیق النحل و کشن نامند هر سه دانسته‌اند و بعضی پوست فقط و بعضی خوشه شکوفه آن که طلع نامند و بعضی کافور آن یعنی گرد آن را گفته‌اند و بالجمله بهترین آن تازه خوشبوی مأخوذ از نخل نر است و چون کهنه گردد سرخ شود و بو و قوّت از آن زایل شود.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و با حرارت کمی و برودت بسیاری نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی قوا و ارواح قلبی و دماغی و کبدی. *الفم* سنون آن مقوی لثه و رافع آکله و قروح خبیثه و به دستور ذرور آن جهت آکله و قروح ساعیه سایر اعضاء. *اعضاءالغذاء و النفض* آشامیدن دو مثقال از سفوف آن قاطع اسهال و طبیخ آن قابض و نیم رطل نیم کوفته آن که با یک رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد و صاف کرده با هم وزن آن شکر به قوام آورند جهت تقویت معده و هیضه و ضعف احشا و منع انصباب مواد به معده و رحم و درد گرده و مثانه مفید و ضماد آن مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و راتینج رافع جرب به شرط آنکه چند روز بر آن بگذارند و غبار بسیار نرمی که



غیر کشن در آن به هم می‌رسد در جمیع افعال قوی‌تر از کشن و بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح عفنه باطنیه و اسهال است و عرق آن که مانند گلاب گیرند با عطریت و قابض و مقوی قلب و معده و رافع خفقان و اسهال رطوبی و سحج و دهن آن که بعد از رسیدن طلع نیم کوفته و با مساوی آن روغن زیتون در هم کرده سه چهار روز حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند و سر آن را بند نمایند و بکار برند.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: رافع درد سر حار و قرحه امعا و قابض بطن و حابس عرق و مقوی موی و مانع سقوط آنست.

فصل الکاف مع الکاف

◀ ککرول

به دو کاف اول مفتوح و دویّم ساکن و ضم رای مهمله و سکون واو و لام.

ماهیت آن: ثمر نباتی است هندی و در بنگاله هم می‌شود از قبیل نجم و بیاره و بر مجاور خود می‌پیچد برگ آن شبیه به برگ خیارزه و ثمر آن اندک طولانی خاردار و در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد و سرخ می‌گردد و تخم آن زرد رنگ و آن را اهل هند ورق نازک بریده پخته و با روغن بریان کرده می‌خورند به تنهایی و یا با گوشت لذید می‌شود.

طبیعت آن: مایل به اعتدال و با اندک رطوبتی.

افعال و خواص آن: جهت سرفه و درد شش و بدن و تبهای کهنه نافع.

المضار: نفاخ و بطی‌الهضم. ضماد بیخ آن با آب بر بیخ موی و بستن سر به پارچه مقوی موی و مانع اسقاط و دراز کننده آنست و داءالثعلب را نیز مفید.

◀ ککرونده

به دو کاف اول مفتوح و دویّم ساکن و ضم رای مهمله و سکون واو و نون و فتح دال مهمله و ها لغت هندی است. گویند کمازریوس است.

ماهیت آن: نباتی است تا به دو ذرع و شاخهای بسیار متراکم از یک بیخ رسته و برگ آن طولانی مشرف فی‌الجمله شبیه به برگ کاسنی و از آن بزرگتر و کریه الرایحه با زغب نرمی و رنگ آن تیره و طعمی غالب ندارد و با اندک عفوصت و گل آن زرد ریزه و تخم آن سیاه باریک و تخم آن در غلافی شبیه به کوزه شقایق و خیاره‌دار و بیخ آن باریک و سفید و بی‌طعمی غالب.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفتح و محلل. *اعضاءالرأس* عصاره بیخ آن جهت اهوه که مرضی است در بنگاله در بینی مردم می‌شود و علامت آن تب شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصاً گردن و شانه و کمر شرباً و سعوطاً نافع و قطور آب برگ آن جهت رمد شدید و وردینج که از آب آن چشم را پر کنند و بعد از ساعتی بریزند و باز تکرار نمایند در سه روز رمد زایل شود. *اعضاءالغذاء* آشامیدن آب برگ آن جهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و به دستور پخته آن و طلای آب آن بر مقعده جهت بواسیر. *السموم* جمیع اجزای آن جهت سگ دیوانه گزیده نافع و آشامیدن بیخ آن که نرم سوده و به قدر فلفلی حب بندند سه حب آن حابس اسهال مزمن و هیضه است ولیکن در اوایل هیضه خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شود و ضعف غالب گردد و بدن نقا یافته باشد و باید که در وسط تابستان نبات آن را به تمامه اخذ نمایند و خشک کنند و عندالحاجت سوده با عسل بخورند و دو مثقال از تخم آن با عسل و از ریشه آن سه مثقال با شیر جهت رفع سم کلب به قی نافع. *الخواص* چون فولاد را براده نموده در آب آن ریزند و با آفتاب تند گذارند همه آن را مکلس سازد و مکلس آن جهت استسقا و اکثر امراض بارده عظیم النفع است.

فصل الکاف مع اللام

◀ کلب

به فتح کاف و سکون لام و بای موحده لغت عربی است و جمع آن کلاب و اکالب و کالب و کلیب آمده و مؤنث آن کلبه و به فارسی سگ و به ترکی آیت و به هندی کته و ماده آن را سگ ماده و به هندی کتی و کتیه نامند.

ماهیت آن: حیوانی است درنده و شدیدالریاضت و با وفا و شعور و صفات حمیده و ذمیمه و معروف و در همه بلاد به هم می‌رسد و تمام شب بیدار می‌باشد برای پاسبانی و روز می‌خوابد و آن را اجناس بسیار می‌باشد از اهلی و برّی و مایی و اهلی را نیز اصناف می‌باشد از بزرگ و متوسط و کوچک و بزرگ شکاری آن را سلوقی و ماسوای آن را جنگلی نامند و سلوقی که منسوب به سلوق است که اسم مدینه یمن است و آن قابل تعلیم صید است و شکار می‌کند و جنگلی اسم عامی سگی است که قابل صید نباشد و صید نکند و این را به هندی وکوره نامند و این اکثر محافظت باغ و زراعت و خانه می‌نماید و بزرگ این نزد ایلیات و اهل بوادی و قبری و کوهستانها می‌باشد و نگاه می‌دارند برای امور مذکوره و در شهرها به ندرت و متوسط آن سگی است که در همه جا بسیار می‌باشد و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز



می‌نماید اما نه به خوبی نوع بزرگ و کوچک آن خوش شکل‌تر و اکثر بلند پشم می‌باشد و بهترین آن آنست که در ملک فرنگ می‌شود و آن جماعت آن را بسیار پرورش می‌نمایند و دوست می‌دارند و تا به قدر بچه گربه پنج شش ماه می‌باشد از آن بزرگتر نمی‌شود و نیز بعضی به قدر گربه یک دو ساله و اندکی زیاده از آن و این نوع جانوران کوچک مثل روباه و خرگوش و مانند اینها شکار می‌کند و هر دو قسم بسیار با شعور و اشاره فهم و با وفا می‌باشند و از وفا و شعور کلب اهلی نقلهای بسیار نموده‌اند که تفصیل آن طول دارد و **کلب برّی** را به عربی مکنااین اوی نموده‌اند و به فارسی شغال و به شیرازی توره و به ترکی چغال و به هندی گیدر به کاف فارسی نامند.

ماهیت آن: معروف است و در همه بلاد می‌شود و این در ویرانه‌ها بیشتر مأوی دارد و در روز کم برمی‌آید و از مردم گریزان و حیله‌ور و مکار و وقت شام از خانه‌های خود برمی‌آید و قریب به ربع شب گذشته فریاد می‌کند و به اطراف می‌گردد و همین که یکی آواز کرد همه به اتفاق آواز می‌کنند و مرغی و جانوری خردتر از خود و یا مرده که یافتند می‌خورند صبح باز به جای خود می‌روند و این گاهی با سگ اهلی جمع می‌شود و نتاج حاصل می‌گردد و **کلب مایی** حیوانی است آبی و آن دو نوع می‌باشد بحری و نحری و بحری آن به جثه سگ اهلی و از آن بزرگتر نیز و دستها و پایهای آن کوتاه و بی‌دم و در بحیره دربند کثیرالوجود آن را صید می‌کنند و پوست آن را کنده در آن نفط پر کرده به بلادها می‌برند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و در خواص مانند سگ اهلی و زهره آن سم قاتل است در ساعت و علاج پذیر نیست و اکتحال آن رافع بیاض عین و ریه تازه آن جهت نقرس بی‌عدیل و کلب نهری به جثه گربه و از آن بزرگتر و بسیار مشابه به دلق و دست و پای آن بزرگتر از آن و دم آن بلند مانند دم گربه و آن را به هندی اودبلاو نامند و در انهار عظیمه می‌باشد و در نهراروس و در نهرمسکا بسیار و آن را قندس و بعضی خزمیان نامند و گفته‌اند خزمیان حیوانی است که از آن جند بیدستر حاصل می‌گردد و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که در تنکابن سگ نهری را شک نامند و جند از آن حاصل می‌شود و حقیر مشاهده نموده که صیادی در ایروان جند از آن قطع نموده بود و بعد از جوشانیدن در آب خاکستر و به دود کاه خشک نمودن رنگ و بوی از آن ظاهر شد و نوع استحاله در آن معلوم گردید و در طبیعت و افعال و خواص مانند کلب اهلی است و در بنگاله نیز احیاناً کلب نهری که او را اودبلاو نامند و در دریای کنکا به هم می‌رسد خصوصاً اطراف جهانگیر نکر و سمت اسلام آباد و رنکاماتی و نواح آنها و در چیران چهپره و بهار بسیار است و پشم آن نرم و بلند می‌باشد آن را صید نموده و پوست آن را کنده به بلدان خصوصاً بلاد سردسیر برای پوشش می‌برند و در عجایب المخلوقات نوشته که بدن خود را گل آلود می‌کند برای آنکه تمساح به خیال طین آن را ببلعد و چون بلعید و داخل شکم آن شد روده‌های آن را می‌خورد و شکم آن را شکافته بیرون می‌آید و از این جهت هر که نزد آن پیه سگ آبی باشد از غایله تمساح محفوظ می‌ماند و مقدار یک عدس از زهره آن سم قاتل است و شنیده شد که آنها جمع شده ماهی از دریا صید نموده به ساحل می‌آورند چون قدری معتد جمع کردند میان خودها تقسیم می‌کنند و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بر آن بول می‌کنند در ساعت در آنها کرم پیدا می‌گردد و کلب مایی بلغاری کلب نهری است و گفته‌اند کلبی است که جند بیدستر خصیه آنست. کلب کلب سگ دیوانه است و گفته‌اند چون سگ گوشت سگ را بخورد دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و گوشت جیفه بخورد در آخر گرما و از علامت آن آنست که خاموش می‌باشد و سر و دم خود را پایین انداخته و دم خود را اکثر در میان پاهای خود می‌دارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آن را می‌گزد و لعاب از دهن آن جاری گردد و از آب بترسد و در حرکت مانند سکر خورده‌ها و آواز آن گرفته و سگان از آن بگریزند و طعام و شراب نخورد و چون موی آن بریزند و در بدن او صفحه‌های جرب به هم رسد آن زمان انتهای علت آنست و آفت آن عظیم و مزاج آن سگ مایل به سوداویت و خباثت و سمیت می‌باشد و در لعاب آن سمیت و بیشتر در بلدان و اوقات حاره بسیار و بسیار سرد و به سبب احتراق اخلاط به هم می‌رسد و گاه غیر سگ را از حیوانات دیگر مانند گرگ و کفتار و پلنگ و شغال و امثال آنها نیز عارض می‌گردد و انسان را چون سگ دیوانه بگزد و از مطلق آن مراد سگ اهلی است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و بچه بیست روزه آن گرم‌تر.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس* آشامیدن پخته آن با ادویه خوشبو جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر و قطور شیری که از اول مرتبه آن باشد رافع بیاض و طلای زهره آن مانع روییدن موی زاید در چشم و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین خشک آن خصوصاً که با استخوان فقط تعلیف نموده باشند و این هنگام آن سفید و بی‌بو و خشک می‌باشد خشک نموده نگاه می‌دارند و عندالحاجت بسیار نرم سوده با ادویه مناسبه خلط نموده استعمال می‌نمایند و جهت خناق و اورام حلق مجرب. *اعضاءالغذاء و النفض* چون سرگین آن را در تابستان بگیرند و در سایه خشک کنند و با شراب و یا آب بیاشامند سرگین معلف با استخوان به نحو مذکور با شیری که سنگریزه در آن جوشانیده باشند و یا

آهن تفته در آن خاموش کرده باشند جهت ذوسنطاریای دموی مجرب و آشامیدن خون خشک کرده آن به قدر پنج درم جهت اسهال دموی و چون بچه چشم نگشوده آن را به تمامه در آب طبخ دهند به حدی که با آب یکسان گردد و نود مثقال گندم در آن آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و خشک شود و آن گندم را به خوراک مرغ یکساله که در تاریکی بسته باشند بخورانند و بعد از اتمام آن مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر در آن مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد خصوصاً سه مرغ پرورده را به سه روز بخورد و در فربه کردن بدن نیز مجرب و آشامیدن و حمول پنیرمایه آن مخرج میت و چون بچه سگ پستان زن مرضعه که شیر در آن منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل و قطور شیر آن که نیز از اول مرتبه زاییدن آن باشد در احلیل رافع حرقه البول. ※السموم※ آشامیدن پنیرمایه آن به قدر ربع درم رافع حرقه البول و جگر بریان نموده کباب آن جهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه مؤثر خصوص که جگر همان سگ دیوانه گزیده باشد و به دستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن خون آن جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن شیر آن به شرط مذکور رافع زهرهای قتاله. ※الاورام و الجروح و القروح※ خوردن پخته آن در آب با ادویه خوشبو در رفع جذام مجرب دانسته‌اند و طلای سرگین آن محلل اورام صلبه و ذرور خشک آن جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر نیز جهت زخمهای کهنه و شقاق و بواسیر و حکه و بول آن رافع ثآلیل و پیه آن محلل خنازیر و چون بچه چشم نگشوده آن را با سرگین گاو بسوزانند و بر ناصور بپاشند خشک گرداند. ※الزینه※ چون بول سگ ماده را در ظرفی کنند و بگذارند تا منعقد گردد و بر مو بمالند سیاه گرداند و نیکو خضابی است و گفته‌اند که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع روییدن موی است و همچنین به هر موضع که خواهند و اصلی ندارد. ※الخواص※ استخوان و عصب سگ با استخوان شکسته و عصب گسیخته انسان پیوند پذیرد به خلاف استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ناب آن که دندان نیش نامند مانع خرخره آواز و حرف زدن انسان است در حالت خواب و رافع یرقان و بر طفل باعث برآمدن دندان بی‌درد و الم و چون ناب آن را با ناب گربه که به موی ایشان بخور نموده باشند در هر خانه که دفن نمایند باعث حدوث فتنه است در آن و زبان سگ سیاه را چون در موزه دارند از جمیع گزندگان ایمن گرداند تعلیق ناب کلب کلب که در پوست همان سگ بسته باشند بر بازو رافع شر کلاب کلب است هر چند که دارنده آن را بگزند و نگاهداشتن قراد کلب با خود باعث فریاد نکردن و اذیت نرسانیدن کلاب است به دارنده آن مگر سگی که از آن قراد گرفته‌اند. تعلیق قضیب خشک کرده آن بر ران به غایت معین بر جماع و تعلیق موی سگ سیاه یک رنگ جهت صرع نافع است. خربق کشنده سگ است و چون دارچینی را کوبیده در خمیر گرفته به خورد سگ بدهند به طرب و رقص آید و چون زهره سگ آبی مقدار یک عدسه بخورند بعد از یک هفته هلاک می‌شود، علاج آن آشامیدن روغن گاو تازه است با جنطیانا و دارچینی و پنیرمایه خرگوش ممزوج به روغن تازه طیب و تلطیف تدبیر و چون کلب کلب کسی را بگزد اکثر عوارض سگ دیوانه مانند توحش و آثار مالیخولیا طاری می‌گردد. علاج او آنست که محجمه بر آن موضع گذارند و به قوّت بکشند تا خون بسیاری برآید پس مرهم‌های محرقه و اکال بر آن گذارند و با سیر کوبیده با سرکه و زیت سرشته و با چغندر و پیاز و تره تیزک پخته با روغن یا سیر و پیاز با نمک کوبیده به خاکستر چوب تاک سرشته و این تدابیر در ابتدا است تا سم قبل از سرایت سم در جمیع بدن و هنگام سرایت آن باید که متوجه تنقیه بدن شوند به مسهلات صاحب مالیخولیا و خورانیدن دواءالذراریح و دواءالسرطان مخصوص به سم آنست و تریاق فاروق خورانیدن و ادویه تریاقیه اگر از این تدابیر به حال آید بهتر و الا به سایر تدابیر اصحاب مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیه و یا حمام و غیر آن پردازند.

◄ کلخ

به کسر کاف و سکون لام و خای معجمه و به حای مهمله نیز آمده. لغت سریانی است.

ماهیت آن: بغدادی گفته نباتی است برگ آن شبیه به برگ تفاح.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و رافع نفث الدم و اسهال دموی و گزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف نافع و **تخم** آن بسیار گرم.

افعال و خواص آن: مدر عرق و رافع مغص و از قول آن ظاهر می‌شود که اندروطالیس باشد و در آنجا تصریح نموده که مانند اشنان بی‌برگ است و در اینجا تصریح کرده که نزد اهل مغرب اسم قنا و نزد اهل مصر اشق است.

◄ گل داودی

به ضم کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله و یا.

ماهیت آن: گلی است که در ملک هند و بنگاله به هم می‌رسد و مشهور است شبیه به گل نسرین در جمیع صفات و برگ آن فی‌الجمله مانند برگ پنبه و گیاه آن به قدر ذرعی و زیاده بر آن



تا به دو ذرع و بوی آن شبیه به بوی برنجاسف و سه قسم می‌باشد زرد و سفید یک رنگ و سفید مایل به بنفشی. زرد آن بسیار و دو قسم دیگر کمتر و به لاطینی برطینی نامند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: در جمیع افعال قریب به برنجاسف و عرق آن مقوی و مفرح دل و آشامیدن گل آن با شراب محلل و دافع خون منجمد در معده و مخرج سنگ گرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده و گرده و مثانه و رحم.

مقدار شربت آن: به طریق سفوف سه مثقال و در مطبوخ تا پنج مثقال و ضماد و عصاره گل مطبوخ زرد آن مجفف قروح و جهت سرطان متقرح از مجربات اهل فرنگ است و چون بگیرند از گل زرد آن به قدر یک مشت گشاده انگشت و از رازیانه به قدر یک درم و از زیره سفید نیم درم و در آب خوب بپزند که مانند مرهم گردد ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی در ایام تزاید مجرب و بیعدیل است.

◀ گل مهندی

به ضم کاف و لام و کسر میم و سکون ها و خفای نون و کسر دال مهمله و یا.

ماهیت آن: گلی است در هند و بنگاله کثیرالوجود و در باغات و باغچه‌ها غرس می‌نمایند در فصل گرما که موسم بارش است و در اسد و سنبله و میزان با اختلاف زمان به گل می‌آید و گل آن الوان یک رنگ سرخ و گلابی و بنفش و سفید و چند رنگ درهم و افشان نیز و مخفف که پنج برگ و مضاعف که صد برگ نامند گل سرخ نیز می‌باشد. نبات آن خوش منظر و پر گل و از یک ذرع تا دو ذرع بلند می‌شود و بوته کوچک پرگل هزارا بهتر برگ آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف ساق و شاخ و برگ آن اندک رطوبت لزجی و ساقهای آن نازک متصل به گره‌ها. آن را اندک جوشی در آب داده رطوبت آن را نشف نموده و دو سه ساعت در آفتاب گذاشته در سرکه پرورده می‌نمایند اچار خوب می‌شود و می‌خورنـد و نیز مربا می‌سازنـد لذیذ می‌باشد و مقوی باه می‌دانند و نیز برگ نازک آن را و گل آن را با گوشت پخته می‌خورند و تخم آن ریزه سیاه رنگ.

طبیعت گل آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: خوردن مطبوخ آن در قلایا و با غیرها مقوی باه گفته‌اند و آب کوبیده برگ و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا با آتش و آب گرم سوخته و آبله آن که بعد از سوختن بر آن به زودی مکرر بمالند.

◀ کلز

به کسر کاف و سکون لام و زای معجمه.

ماهیت آن: گفته‌اند حبی است هندی و به سریانی کلزی و به رومی سلوفتیج نامند و گفته‌اند پوست درختی است هندی و به هندی میده لکری نامند و یحتمل که مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه آنست و غلط کرده کسی که آن را حب کادی و یا بیخ رمان برّی دانسته.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: جهت شکستگی استخوان و بیجا شدن عضو و بدر رفتن آن شرباً و ضماداً نافع و در سایر افعال مانند مغاث است و انشاءالله تعالی در حرف میم خواهد آمد.

◀ کلس

به سکر کاف و سکون لام و سین مهمله لغت عربی است و نیز به عربی نوره و جیر و به فارسی آهک و به هندی چونه نامند.

ماهیت آن: به اصطلاح اطبا عبارت از اصداف و حلزونات و قشر بیض و احجاری که مبالغه در احراق آن نموده باشند به حدی که خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آن را بسته و به گل حکمت گرفته در تون حمام و یا تنور یک شبانه روز بگذارند پس برآورند و اگر خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد بهتر و الا باز گذارند تا سفید گردد و اگر بسیار خواهند به دستور خشت خام و کوزه خام برای آن کوره سازند و در آن به ترتیب چیده و لابلای آن هیزم و بر بالای آن گل مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و دستور تکلیس قشر بیض و هر چه خواهند به همان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق قشر بیض مذکور شد هر چند کلس سفیدتر و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است.

طبیعت آب ندیده آن: در آخر اول گرم و در آخر دویّم خشک و تا بیست روز قوی‌القوّت و با حدت و محرق و مقرح جلد می‌باشد پس ضعیف می‌گردد و آب دیده قسم حجری آن را تا سه روز قوّت احراق باقی است و بعد از آن مسخن می‌باشد.

افعال و خواص آن: سترنده موی خصوصاً با زرنیخ که مقوی فعل آنست و مالیدن ثفل عصفر و برگ شفتالو رافع بدبویی آن و روغن گل یاسمین که به هندی روغن چنبیلی نامند با سفیده تخم مرغ با هم آمیخته نیز و ضماد روغن گل و آرد عدس و توتیای مغسول و گل سرخ ساییده رافع جراحت آن و کلس مغسول:

طبیعت آن: مایل به اعتدال.



افعال و خواص آن: قاطع نزف الدم و نفوخ آن مکرر و گذاشتن فتیله را که به سفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک آغشته باشند در بینی قاطع رعاف و مالیدن روغن زیتونی که آهک در آن جوشانیده باشند مانع نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و قروح و جروح نافع و کلس البیض در حبس خون جراحات قوی‌تر خصوص که با روغن خردل ابیض که به هندی سرسون نامند پارچه تر کرده بدان بر جراحات موضع فصد و ختنه و غیر اینها گذارند و جهت حکه و جرب و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجه آن قاطع خون حیض و سیلان رطوبات از رحم و جریان منی و به دستور خوردن یک حبه تا دو حبه آن با عسل چند روز جهت حبس خون بواسیر و سیلان منی و وذی و مذی مردان و نیز ضماد آهک صدفی با زردچوبه و قند سیاه هندی که به هندی کر نامند جهت التیام به قروح تازه مجرب و حابس خون آن و تکمید کلس حلزون جهت تسکین اوجاع بارده مؤثر و ضماد نوره مطلقاً با آب زنجبیل تازه و نمک محلل اورام بارده و آب نزول در اعضا که در بنگاله بسیار عارض می‌گردد مفید.

المضار: آشامیدن آن قاتل به خشکی دهن و وجع معده و کشیدگی آن و مغص و عسرالبول و غشی و اسهال دموی. مصلح آن آشامیدن ادهان و امراق دسمه و لعابات با ادهان مناسبه و تدهین بدن و سایر تدابیر زرنیخ و زنجفر خورده است و خوردن هر چه دز آبی که مکرر آهک در آن ریخته تصفیه نموده باشند طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است.

◄ کلوی

به کسر کاف و ضم لام و سکون واو و یا لغت هندی است و آن را کرج نیز نامند.

ماهیت آن: نباتی است از جنس لبلاب که بر مجاور خود می‌پیچد و برگ آن مدور به قدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مایل به زردی و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن سطبر و خوش ریشه مانند چوب اراک و بی‌ثمر و بی‌ریشه و چون چوب آن را غرس نمایند سبز گردد و مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیر آن نشاسته. دستور اخذ نشاسته آنست که چوب آن را نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهایی که بر سر آمده باشد بردارند و آن آب را بریزند به ملایمت و آنچه ته نشین شده بماند باز آب بریزند و بگذارند تا ته نشین گردد پس آن آب را بریزند و ته نشین آن که مانند نشاسته است بردارند و به کار برند و این نیز اندک تلخی دارد.

طبیعت آن: گرم و خشک در اول و بعضی تر دانسته‌اند و اهل هند سرد و خشک.

افعال و خواص آن: جهت سرفه و یرقان و غشی و قی و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و مبهی و مشهی و مولد منی است و اگر با روغن بخورند ریاح و سودا دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشاند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیره آن در حالتی که سبز و تازه باشد اقوی بود و اگر تازه آن به هم نرسد خشک آن را در آب جوش دهند و مالیده آب آن را بگیرند و این نوع شیره را به هندی ست ورس نامند و چون عصاره آن را طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود و حبوب سازند هر حبی به قدر نخود بزرگی و از یک حب تا دو حب آن جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر قدیمه و حدیثه مجرب شرباً و کلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات حتی حمی دق مؤثر دانسته‌اند و با اسهال و بدون اسهال نیز می‌توان داد و سرفه را نیز مفید گفته‌اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکب با ادویه مناسبه و جهت حمیات مرکبه عتیقه و بلغمیه مزمنه با طباشیر سفید و دانه هیل بوا هر یک دو درم و نبات سفید چهار درم شربتی از یک مثقال تا دو درم مجرب گفته‌اند. ست آن یعنی عصاره آن را لطیفتر و سریع الاثر دانسته‌اند و در حمیات حاره نقوع آن را و نیز نقوع حابس قی است و در غیر حاره مطبوخ آن را گاه با اصل السوس مقشر و گاه با مویز منقی و گاه با قصب الذریره به هر نحو و هر دوا که مناسب داند طبیب حاذق.. دستور اخذ عصاره یعنی ست آن آنست که کلوی تازه را بگیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصاً آب باران قدری بر آن بریزند و بیفشرند تا آب آن غلیظ برآید پس آن آب در ظرف سفالی یا چینی پهن کرده بر آن پارچه بسته که گرد و غبار بر آن ننشیند پس بر آفتاب گذارند تا خشک گردد و این بهتر الطف است و اگر آن آب افشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد گردد نیز خوب است ولکن لطافت آن قسم کمتر است و اگر الطف از آن خواهند کلوی تازه را شسته و از میان دو شق نموده خورد کرده یک شب در آب باران بخیسانند پس مالیده صاف کرده بدون آنکه آن را بکوبند و آن آب در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند.

◄ گلهار

به ضم کاف عجمی و سکون لام و فتح ها و الف و رای مهمله و آن را گل کنول نیز نامند. لغت هندی است.

ماهیت آن: گل نباتی است که در غدیرها و آبهای ایستاده که به



هندی تالاب و جهیل نامند می‌روید. نبات آن شبیه به نبات نیلوفر و از آن قوی‌تر و برگ آن پهن‌تر و گل آن بزرگتر از گل نیلوفر و مضاعف و رنگ آن سفید و سرخ و در هم آمیخته و بسیار خوش منظر و خوش رایحه و بعض سفید فقط و در وسط گل آن تخمهای ریزه زرد که آن را به هندی کیسر و کنجلک نیز نامند.

طبیعت گل آن: سرد و تر.

افعال و خواص آن: جهت حمیات صفراویه و یرقان و تسکین عطش مفرط نافع و عرق آن قریب الفعل به عرق نیلوفر و زردی میان گل آن سرد و خشک و مسکن حدت صفرا و قابض شکم و حابس خون بواسیر و گوزه گل آن که به هندی کنول کته نامند و بعد از ریختن برگ‌های آن ظاهر می‌گردد و به شکل سر فواره و نصف گره و در جوف آن خانه‌ها می‌باشد و در هر خانه دانه باد و غلاف یکی سبز اندک ضخیم و دیگر سفید نازک و مغز آن دو پارچه مانند مغز بادام و سفید و شیرین طعم لذیذ خصوص نازک آن که صلب نگشته باشد و در وسط مغز آن زبانه سبز رنگ و تلخ طعم. **طبیعت مغز آن**: نیز سرد و تر و رسیده صلب آن خشک و دیر هضم و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا و سبزی میان مغز آن نیز سرد و تر جهت حمیات حاده نافع و ساق گل آن را امرنال و بیخ آن را شانوک گویند و سرد و خشک‌اند و مبهی محرورین و قابض اسهال و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا.

◄ کلیان کاته

به فتح کاف و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح کاف و الف و فتح تای مثناة فوقانیه و ها.

ماهیت آن: نباتی است خاردار بقدر ذرعی و خار آن درشت و در ملک بنگاله در حوالی بردوان و میدنی پور کثیرالوجود.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: چون نیم مثقال پوست بیخ آن را با نیم مثقال ریوند چینی مدبر جهت وجع طحال شدید بخورند در ساعت تسکین یابد و تدبیر ریوند آنست که ریوند را در قدری آب بجوشانند و آب آن را ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند تکمید بدان جهت استسقا و جمیع اورام و آلام و اوجاع مفید و اگر طرف روی برگ آن را بر جراحت بندند زخم را چاق نماید و اگر بر جراحات یا لحوم فاسده طرف پشت آن را بندند لحوم فاسده را بخورد و اگر بر خراج بندند منفجر سازد و چون پوست بیخ آن را کوبیده در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند وجع عظیم در آن به هم رسد و ورم دفع گردد اما باید که چون وجع شدید شود آن کیسه را باز کنند و بر موضع دیگر بندند و همچنین به جمیع مواضع ورم و مکرر این عمل نمایند و به جهت ورم طحال و نزول آب نیز نافع است.

◄ کلیه

به ضم کاف و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه و ها. لغت عربی است به فارسی گرده و به هندی نیز همین نامند و به اصفهانی قلوه و به ترکی نوکرک نامند.

ماهیت آن: عضوی است از اعضای مرکبه بدن حیوان و در هر حیوان دو عدد می‌باشد یکی به جانب راست و یکی به جانب چپ مایل به طرف پشت از برای جذب مابیت از کبد و فرستادن به مثانه تا به ادرار بول دفع گردد. بهترین آن از برای اکل گرده گوسفند جوان فربه و بز است که در همان ساعت ذبح کرده اخذ نموده باشند و حیوان عطش نداشته باشد.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی گرده و کمر و پیه آن ملین اورام صلبه.

المضار: بطی الهضم و ردی الغذاء سریع الفساد به جهت آنکه ردی‌ترین گوشتهای اعضا به بدن حیوان است و اقبال طبیعت به سوی آن کماینبغی نیست.

مصلح آن طبخ و یا بریان نمودن آنست همان قسم با پیه آن و یا روغن زیت و یا روغن کنجد و با نمک و فلفل و دارچینی و کرویا و مصطکی و آبکامه و سرکه مطیب نمودن است.

فصل الکاف مع المیم

◄ کمات

به فتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تا.

ماهیت آن: اسم جنس فطر و کشنج و قعبل و سماروغ است و نزد بعضی مخصوص به مأکول آنست و فطر مخصوص به انواع مأکوله آن و هر یک مذکورشدند و آن را به ترکی قارچ و به فارسی سمالو و سماروغ و هوره نیز و به شیرازی هکلو و به یونانی اوزونا و معرف بادی دولی و به سریانی ارذی و به رومی هودیا و به عربی نبات الرعد و به هندی کهنبی به ضم کاف و اشمام ها و نون و کسر بای موحده و یا نامند و دیسقوریدوس ودین نامیده.

ماهیت آن: بیخی است که از عفونت زمین در هنگام ربیع در زمین‌های رملی و دامنه‌های کوه بیشتر به هم می‌رسد و مدور سرخ رنگ بی‌ساق و بی برگ و آن را خام و مطبوخ می‌خورند و طعمی و رایحه غالب ندارد و بهترین آن آنست که در زمین‌های مرتفع رملی طیب به هم رسد و متوسط در بزرگی و کوچکی و املس خوشبو تازه و طعمی و رایحه‌ای غالب نداشته باشد و بعضی



گفته‌اند بهترین آن سفید با اوصاف مذکوره است و آنچه به خلاف این اوصاف باشد و در زمین‌های ردی و زیر اشجار ردیه یتوعیه و زیتون و جوز روید و سفید و سرخ تیره و خشک باشد ردی است و با سمیت و سیاه آن که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه باشد مهلک.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر.

افعال و خواص آن: *العین* در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که کمات از من است و آب آن شفا است از برای چشم و اطبا گفته‌اند که آب آن جالی بیاض عین است خصوص آبی که نزد بریان کردن از آن می‌چکد و سرمه‌ای را که با آب تازه فشرده آن ساییده و پرورده باشند مقوی اجفان و قوّت روح باصره و زیاده کننده نور آن و رافع نزول آب آنست. *اعضاءالغذاء* غلیظ ثقیل ردی الکیموس قلیل الغذاء بطی الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی و بلغم و نفاخ و مولد ریاح در زیر سراشیف و پشت است.

المضار: اکثار آن مولد سکته و فالج و ذبحه و ثقل لسان و عسر نفس و بهق ابیض و قولنج و عسرالبول. **مصلح** آن طبخ آن با شبت و یا با آب و نمک و صعتر و پودنه و سداب طبخ جیّد و مطیب به روغن و مری و ابازیر حاره مانند دارچینی و فلفل و قرنفل و امثال اینها نمودن است و سایر تدابیر فطر است که مذکور شد و ضماد خشک آن با آب بر سر جهت رفع طلع پیش از وقت آن مجرب و ضماد خشک سوده آن با سرکه و سریشم ماهی جهت برآمدگی ناف اطفال و فتق ایشان و سایر فتوق مجرب و تازه آن را نیز بریان نموده با نمک و فلفل می‌خورند و خوردن خشک آن مجاز نیست و عندالضرورت باید که یک شبانه روز در خاک خالص با آب حل کرده بخیسانند پس پاک شسته به دستور پخته با روغن بسیار بخورند و اکثار به خوردن آن ننمایند و اگر با آبکامه و خردل بخورند که بهترین مصلحات آنست بهتر است.

◄ کماذریوس

به فتح کاف و میم و الف و فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و به دال مهمله نیز آمده معرب ماذریوس یونانی است به معنی بلوط الارض و گفته‌اند لغت رومی است و به یونانی مقیفرون و به فارسی راندارو تلخ و به شیرازی ماندارو تلخ و به فرنگی کمیداس نامند و دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آن را طوفوریوس نامند و گفته‌اند که به هندی آن را موندی گویند و فی‌الحقیقت غیر موندی است و موندی در حرف المیم مع الواو و النون مذکور خواهد شد.

ماهیت آن: دیسقوریدوس گفته نباتی است به قدر شبری و برگ آن ریزه و شبیه به برگ بلوط در شکل و رنگ و تشقق و طعم آن بسیار تلخ و با اندک حدت و گل آن بنفش و ریزه و تخم آن ریزه‌تر از انیسون و با حدت و بیخ آن ارغوانی رنگ و در تموز یافت می‌شود و منبت آن سنگلاخها. باید که بعد از رسیدن به تمامه بردارند و نگاه دارند که برگ و گل و تخم آن نریخته موجود باشد و نیز گفته نباتی است برگ آن عریض سبز شبیه به برگ ترمس برّی و نبات آن مفروش بر روی زمین و بلند نمی‌شود و بیخ آن شبیه به بلوط کوچکی و در طعم شبیه بدان با تلخی و جالینوس گفته قضبانیست مانند ریحان و از آن غلیظ‌تر و سبز رنگ و برگ آن ریزه شبیه به برگ بلوط و گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و بیخ آن نیز ارغوانی و تلخ و گفته‌اند شاخه‌ها و برگ آن درخت اشق است و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که بیخ نباتی است شبیه به بلوط و اقوال دیگر نیز وارد است و بالجمله بهترین آن تازه برّی آنست که در آن گل و تخم باقی و نریخته باشد و قوّت آن هفت سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دویّم و بعضی در سیّم گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفتح و مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و مسخن بدن. *العین* از آن حبوب ساخته خشک می‌نمایند اکتحال ساییده آن با شراب جهت قروح عین که غرب و ناصور نامند و همچنین اکتحال طبیخ آن با زیت و ذرور ساییده آن نیز. *اعضاءالصدر* آشامیدن تازه و یا خشک مطبوخ آن جهت سرفه مزمن رطوبی. سه درم مطبوخ آن با جلاب و یا با عسل چند روز پی هم جهت درد سینه و ریه و برودت نواحی آن. *اعضاء الغذاء* آشامیدن تر و تازه آن و یا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی سددی و تحلیل صلابت طحال و سایر امراض طحال و ادرار بول و حیض و اسقاط جنین و شدخ عضل و با شراب جهت تحلیل صلابت طحال سریع الاثر و آشامیدن طبیخ چهار درم آن با هم وزن آن روغن زیتون در یک رطل آب که تا به ثلث برسد و چند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصات سنگ گرده و مثانه مجرب و باید که روزی سه اوقیه بنوشند و ضماد پخته آن با سرکه آن محلل صلابت طحال و شراب آن جهت رفع سوءالهضم و فساد معده و ابتدای استسقا و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج نافع و دستور ساختن شراب آن آنست که در هر رطلی از شراب و یا عصیر عنب در شراب دو درم و در عصیر دو مثقال ریخته و مدتی گذاشته پس صاف کرده روزی تا یک رطل بیاشامند و این هر چند کهنه‌تر باشد بهتر است. *السموم* ضماد آن جهت نهش هوام نافع. *القروح* ضماد آن با عسل جهت قروح مزمنه و وسخه. *الزینه* مسوح آن بر بدن باعث گرمی آن دهن آن که از آب تازه آن و یا از آب مطبوخ آن



و از گل آن به دستور روغن گل سرخ و ادهان دیگر ترتیب دهند جهت رفع برودت بدن و ریاح مؤثر و در سایر افعال کماذریوس مانند کمافیطوس است. **مقدار شربت آن**: سه درم و در مطبوخ تا هفت درم.

مضر امعا، **مصلح** آن کثیرا.

بدل آن: به وزن آن سیسالیوس و ربع آن سلیخه و نزد بعضی عروق غافث و سلیخه است و اسقولوقندریون نیز گفته‌اند.

◄ کماشیر

به ضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله لغت فارسی است. معرب آن قماشیر و به یونانی لوفطیون نامند.

در ماهیت آن اختلاف است بعضی صمغ کمات و بعضی صمغ نباتی بدبو و بعضی صمغ هندی شبیه به جاوشیر و بعضی صمغ نباتی شبیه به جاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون است شبیه به جاوشیر و بعضی شبنمی تیز و تند شبیه به جاوشیر دانسته‌اند و بالجمله در صمغیت آن اتفاق است و بهترین آن زرد تندبوی تازه آنست و در قوّت اقوی از جاوشیر.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و در دویّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: *اعضاءالغذاء و النفض* مسهل زرداب و دافع استسقای لحمی و زقی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و به دستور حمول آن با صمغ عربی و محلل صلابات شرباً و ضماداً.

مقدار شربت آن: از یک دانگ تا نیم درم.

مضر ریه، **مصلح** آن کثیرا است.

◄ کمافیطوس

به ضم کاف و میم و الف و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو و سین مهمله. لغت یونانی و به یونانی الاصل خامانیطس نامند به معنی صنوبرالارض و بعضی گفته‌اند به معنی مفروش بر روی زمین است و اصح است و به سریانی زرعا و کرفشا و به فارسی تخم کرفس رومی و به شیرازی ماش دارو و به لاطینی ابیکه و به فرنگی جوده و به هندی ککرونده نامند.

ماهیت آن: دیسقوریدوس گفته‌اند از نبات مستأنفه‌ایست که هر سال تازه می‌روید و اصناف می‌باشد صنفی از آن را نبات بلند نمی‌شود و گاه برگ و شاخ آن می‌دود بر روی زمین و شاخ‌های آن مایل به سرخی و برگ آن شبیه به برگ صنوبر و حی العالم و صغیر و مزغب و کثیف ضخیم و تلخ با اندک قبوضت و حرافت با رطوبت چسبنده و بوی آن شبیه به بوی درخت صنوبر و گل آن باریک و زرد و تخم آن از تخم کرفس کوچکتر و بیخ آن سفید و از ثور تا سرطان می‌ماند و قوّت آن تا ده سال باقی است و صنف دیگر را نیز شاخ‌ها به قدر یک ذرع شبیه به اذخر و شعبه‌های آن باریک و گل آن شبیه به صنف اول و برگ و تخم آن سیاه رنگ و در بو شبیه به بوی صنوبر نیز و صنفی دیگر را نر نامند ساق نبات آن خشن و سفید و شاخ‌های آن باریک و برگ‌های آن کوچک و باریک سفید مزغب و گل آن زرد کوچک و رایحه این نیز شبیه به رایحه صنوبر و قوّت این دو صنف قریب به اول و از آن ضعیف‌تر و جالینوس گفته کمافیطوس شاخ‌های آن باریک سبز و برگ آن مانند برگ مرو و گل آن سرخ و در ثور می‌روید و در سرطان به کمال می‌رسد و قوّت آن تا ده سال می‌ماند و تلخ آن بهتر از حاد حریف آنست و صاحب اسرارالطب گفته آن را به یونانی حرشف نامند و شاخ‌های آن باریک و برگ آن منبسط بر روی زمین و گل آن سرخ مایل به سیاهی و با قبوضت و حرافت و تخم آن زرد و بعضی گفته‌اند تخم کرفس رومی است و بعضی گفته‌اند طرخون رومی و یا هندبای رومی است و رنگ آن بنفش و در آخر تخم آن فراسیون می‌شود و بهترین آن تازه برّی آن. بعضی گفته‌اند بهترین تازه بستانی تند بوی آنست و مستعمل از آن برگ و شکوفه و تخم آن.

طبیعت آن: در اول دویّم گرم و در آخر آن خشک و در دویّم گرم و در سیّم خشک نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و منقی و جالی اعضای باطنی و بلغم غلیظ و جلای آن زیاده از گرمی آن. *اعضاءالغذاء و النفض* مفتح سده کبد و طحال و با قوّت مسهله و مسهل بلغم غلیظ و از اکبر ادویه طحال است و جهت امراض آن اعضا و استسقا و یرقان اسود و تحلیل ریاح نافع چون هفت روز متوالی بنوشند و مفتح سده رحم و مدر بول و حیض و رافع عسرالبول و جهت اوجاع گرده و شکاف عضل و بواسیر مفید و حمول آن با عسل منقی رحم و مخرج جنین و آشامیدن برگ آن با شراب هفت روز جهت یرقان و با توبال النحاس و راتینج مسهل عظیم زرداب و منقی رحم از فضول. *آلات المفاصل* آشامیدن دو مثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیه معای غلیان نافع و آشامیدن آن با عسل جهت تنقیه اعصاب و عرق النساء و وجع ورک و نقرس و مداومت آشامیدن آن تا چهل روز با ماءالعسل که با آب باران ساخته باشند و یا با عسل و آب باران جهت عرق النساء و درد کمر و گرده و مغص و ادرار بول و حیض و آشامیدن مسحوق آن با انجیر با دانه سرشته مسهل. *الجروح و القروح* ضماد آن با عسل التیام دهنده جراحات و قروح عفنه کبار و ملصق جراحات تازه. *الاورام و البثور* ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل ورم پستان و تحلیل صلابات و با عسل جهت منع



سعی نمله ساعیه. *السموم* آشامیدن طبیخ آن دافع ضرر سموم و خانق النمر.

مضر ریه، **مصلح** آن انیسون.

مقدار شربت آن: از دو درم تا سه درم.

بدل آن: به وزن آن سیسالیوس و نصف آن سلیخه و باید که در هواهای گرم و امزجه حاره و اطفال استعمال ننمایند و آنچه در بنگاله می‌شود و ککرنده نامند در همین باب در فصل کاف مع الکاف مذکور شد.

◀ کمثری

به ضم کاف و فتح میم مشدده و سکون ثای مثلثه و فتح رای مهمله و الف مقصوره و به ضم میم مشدده غلط است. لغت عربی است به یونانی لوفیون و آفنوس و انقوس نیز و به رومی ابیدی و به فارسی امرود و انبرود و به هندی ناشپاتی نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است از سیب بزرگتر و برگ آن شبیه به برگ شفتالو و از آن عریض‌تر و بزرگتر و گل آن مانند گل آن و ثمر آن اصناف می‌باشد از برّی و جبلی و بستانی و هر یک شیرین و ترش و شیرین میخوش و عفص و قابض و غیرها و مطلقاً در بلاد سردسیر بهتر از گرمسیر می‌شود و هر چند بلد سردتر باشد بهتر و لطیف‌تر می‌گردد و بستانی اقسام می‌باشد از شاه امرود که خراسانی نامند و چینی که معروف به سکری است و نظری و سنجستانی و غیرها و هر یک از اینها در هر بلدی و شهری و جایی که می‌شود به نامی مخصوص و نیز هر یک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر می‌شود خصوص در بلاد سردسیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین خوب می‌شود و قسم بزرگ مدور شیرین شاداب خوش طعم و رایحه آن را که گویا شربت قند منجمد با کمال لطافت و لذت است و پوست آن نرم و نازک و سبز مایل به زردی شاه امرود نامند و ممدوح شیخ الرییس است و این در بلاد دامغان و بلخ خوب می‌شود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن برآمده فی‌الجمله صراحی شکل و در سایر اوصاف قریب بدان است آن را حسینی نامند و این در آذربایجان و همدان خوب می‌شود و چون پوست آن ضخیم است باید که مقشر نموده بخورند و قسم متوسط را که در مقدار از آن کوچکتر و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت از آن هر دو کمتر نظری نامند و این در اکثر بلاد به هم می‌رسد و به شیرازی عباسی نامند جهت آنکه به حکم شاه عباس موسوی صفوی رحمه الله نهال آن را از همدان به اصفهان و بلاد دیگر بردند وفور یافت و قسم صغیر از همه اقسام طولانی‌تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل پیش از همه اقسام به هم می‌رسد و در جرم آن اندک رملیت است و پوست آن اندک زرد رنگ و سرخ و در بغداد رخون و به شیرازی گلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن به حد اعتدال است و بهترین همه قسم اول و بهترین هر یک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش طعم و رایحه بزرگ مقدار نازک پوست آن است و آنچه بدین اوصاف نباشد به مراتب از قلت و کثرت زبون و تخم همه اقسام شبیه به سیب و به امّا لعاب ندارد.

طبیعت آن: نضج شیرین شاداب معروف به شاه امرود معتدل مایل به حرارت و در دویّم تر و معروف به حسینی قریب بدان و اقسام و انواع دیگر در حرارت معتدل و در اول تر بعضی مایل به خشکی.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی و جالی و با قوّت قابضه و ملینه و بهتر از تفاح است در اکثر امور. *اعضاءالرأس* مرطب دماغ و دافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخره است به دماغ. *اعضاءالصدر و الغذاء* مفرح و مقوی قلب و معده و هاضمه و رافع خفقان و تشنگی و سوزش مثانه و معدل خون و ملین طبع و با قوّت قابضه بعد از تلیین و مانع صعود ابخره به دماغ خصوصاً خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد به اعضا. *السم* رافع سمیت فطر و چون فطر را به آن طبخ دهند ضرر آن زایل گردد و جمیع اجزای آن سرد و خشک و شکوفه آن مفرح و مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد آن محلل ورم چشم و تخم آن بشع و مغثی و قاتل کرم معده و مخرج آن چون دو مثقال آن را بیاشامند و برگ آن حابس اسهال چون پنج درم آن را بیاشامند و ذرور آن مجفف جراحات و التیام دهنده و ملصق آنها و صمغ آن محلل و منضج قوی و سوخته چوب و برگ آن نایب مناب توتیا است و ذرور آن مجفف قروح.

المضار: مضرت به کمال رسیده شاداب لطیف آن کمتر خصوص در محرورالمزاجان قوی. **مضر** مبرودین و ضعیف المعده و اکثار آن مولد نفخ و قولنج خصوص به کمال نارسیده آن، مصلح آن زنجبیل مربا و رازیانه و با گوشت نیز و یا امراق طیور برّی لطیف بد نیست.

◀ کمثری حامض

که کمثری چینی نامند بهترین آن رسیده شاداب لطیف آنست.

طبیعت آن: دراول سرد و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مقوی معده و کبد و مشهی طعام و مسکن غلیان حدت خون و صفرا و مانع صعود ابخره به دماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنگی و قی و اسهال خواه تر و تازه آن را بخورند و یا خشک آن را و بعد از طعام مانع صعود ابخره به دماغ.



مضر مشایخ و صاحبان فلج و مبرودالمزاج و عصب و مورث قولنج، **مصلح** آن عسل و جوارش کمونی و مانند آن و کندری و پختن آن به بخار آب و مشوی نمودن یعنی به خمیر گرفته و در زیر آتش پختن و یا مربا نمودن با عسل و یا شکر و نارسیده زمخت آن بارد و یابس در دویّم و قابض و مورث قولنج و حابس قی و اسهال و ضماد آن ملصق جراحات است.

◄ کمثری برّی

درخت آن کوتاه‌تر و ثمر آن کوچکتر و بی‌آب و با عفوصت و رملیت.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: قابض و مسدد. آشامیدن سفوف خشک آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات و رویاننده گوشت. *السموم* فادزهر فطر، چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زایل گردد و آشامیدن خاکستر چوب آن فادزهر کسی که او را خناق از خوردن فطر و امثال آن به هم رسیده باشد.

مضر عصب و مورث قولنج، **مصلح** آن عسل و ادویه حاره خوشبو است.

◄ کمثری جبلی

نیز مانند برّی است و از آن سردتر و خشک‌تر و قابض‌تر و همچنین نارس زمخت هر نوع و نیز نوعی از جبلی که در کوه‌کیلویه می‌شود و مخصوص بدانجا است ثمر آن کوچکتر و زمخت و با خشونت و صلب و بعد از پختن اندک شیرین و با رملیت بسیار و در جوف آن تخم بسیار و ثمر آن را گرفته در خاک دفن می‌کنند و بعد از آنکه لحم آن مضمحل شد برآورده شسته تخم آن را جدا می‌کنند و آن را بریان نموده مقشر کرده می‌خورند و داخل لبوب و مرکبات دیگر نیز می‌کنند و آن را به فارسی انجلک نامند و دانج ابروج همین است و در حرف دال ذکر یافت و از کوهستان رنگپور نیز ثمری شبیه به امرود جبلی می‌آورند به مقدار لیموی کاغذی و مدور و آن را بیوت بیو می‌نامند و شراب کمثری جهت انحلال طبیعت و رفع فساد معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری نیمرس مرتب می‌نموده باشند که آب کمثری نیمرس که هنوز خوب نرسیده و نرم نشده باشد گرفته صاف کرده با شکر و یا عسل به آتش ملایم به قوام آورند و رب آن قابض و حابس اسهال صفراوی و قی صفراوی و رافع و دابغ معده و دستور مرتب نمودن آن مانند ربوب دیگر است.

◄ کمرزهره

به فتح کاف و میم و سکون رای مهمله و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح رای مهمله و ها.

ماهیت آن: گفته‌اند که نباتی است که در کوهستان سرد برف نشین به هم می‌رسد برگ آن شبیه به برگ آس و به هم متصل بعضی به بعضی و شاخ‌های آن بسیار و به مقدار دو وجب و زیاده و کم از آن و از زمین بلند می‌باشد و چون برگ آن را بشکنند شیر بسیاری از آن برآید و بر سر شاخ‌های آن گلی و تخم آن مانند مازریون و بقدر کرسنه و بیخ آن با شعبه بسیار و بر درخت آن کرمی مانند کرم ابریشم منقط و منقش به سیاهی و سرخی و سفیدی به هم می‌رسد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: با قوّت سمیت و قاتل بعضی حیوانات و نبات آن تریاق فایق نهش هوام و عقارب.

◄ کمرک

به فتح کاف و سکون میم و فتح را و کاف و عوام کمرنگه نامند.

ماهیت آن: اسم ثمری است هندی طولانی به قدر نیم شبر و شش پهلو به شکل شش پر و در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد می‌گردد و ترش و شیرین می‌باشد درخت آن بلند و موزون به قدر درخت گردکان و برگ آن بعضی ریزه و بعضی بزرگ اندک طولانی در شاخ‌های باریک و برگ‌های اسفل شاخه آن ریزهتر از برگ اعلای آن.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و سردی و خشکی ترش آن زیاده از شیرین آن.

افعال و خواص آن: قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و قی و اسهال صفراوی و طعم دهان را نیکو گرداند و در سایر افعال و خواص آن قریب به ریباس است.

مضر مبرودین، **مصلح** آن جوارشات و ادویه حاره.

◄ کم کوت

به ضم کاف و سکون میم و ضم کاف دویّم و سکون واو و تای مثناة فوقانیه لغت فرنگی است به معنی صمغ درخت کوت زیرا که کم در لغت ایشان به معنی صمغ است و آن را کوتاکنبا و غوتاغنبا و به لغت انگلیس کمنبوس و به لغت پرتگالی برون نیز نامند و نزد عوام مشهور به عصاره ریوند است و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حرف الغین مع الواو ذکر یافت. گویند چون آن را با مساوی آن صبر حب نموده هر حبی به قدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت به حسب مراتب اسنان و ضعف و قوّت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی‌مشقت و تعب.



◀ کمون

به فتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربی است و یا معرب از خامون یونانی و یا از کمون سریانی و به عربی سنوت و به رومی اسفیقوس و نیز به یونانی کرمینون و به فارسی زیره و به هندی نیز زیره و جیره نامند.

ماهیت آن: تخم نباتی است از رازیانه باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید می‌باشد و نبات آن از رازیانه کوچکتر و برگ آن مستدیر و قبه آن مانند شبت و معروف است و در اکثر بلاد می‌شود و چهار قسم می‌باشد فارسی و نبطی و کرمانی و شامی و هر یک برّی و بستانی می‌باشد و کرمانی آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبو که به یونانی باسلیقون نامند به معنی ملوکی و فارسی آن زرد رنگ خوشبو و هر یک برّی و بستانی می‌باشد و بهترین همه برّی و بستانی کرمانی تازه آن است پس فارسی تازه جیّد آن و برّی هر یک اقوی از بستانی و بدترین همه نبطی سفید و بستانی است و مغشوش به کرویا می‌نمایند و فرق به خوشبویی و استطالت زیره کرمانی و اکثر مستعمل تخم آن است هم از داخل و هم از خارج و قوّت آن تا هفت سال باقی می‌ماند و از برّی نوعی می‌باشد ساق آن باریک به قدر یک شبر و بر آن چهار و یا پنج برگ مشقق شبیه به برگ شاهتره و بر سر آن قبه‌های کوچک مستدیر پنج و یا شش و نرم و در آن ثمر چیزی مانند کاه و یا نخاله محیط به تخم آن و تخم آن بسیار تندتر از کمون بستانی. منبت آن بالای تلها است و نیز نوعی می‌باشد از برّی شبیه به بستانی و تخم آن شبیه به شونیز و قوی الحرارت و در غلافی شبیه به قرن از دو جانب آن رسته و طعم آن تلخ و تند و یحتمل که این نوع چیزی باشد که به هندی کالی زیری نامند و در همین باب مذکور شد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در سیّم خشک و در سیّم نیز گرم و خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مسخن و ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض. ٭اعضاءالرأس٭ سعوط نقوع خیسانیده آن در سرکه و یا استشمام منقوع آن و یا پر نمودن بینی بدان حابس رعاف و قطور آب ممضوغ آن در چشم قاطع خون آن و جالی غشاوه و قرحه چشم و طرفه و کمنة الدم خصوصاً که با زیت مخلوط نموده باشند و ممضوغ آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و بعد کشط آن و مانع التصاق چشم و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضه به طبیخ آن مسکن نزلات و درد دندان خصوصاً با صعتر و امثال آن. ٭اعضاء النفس٭ آشامیدن آن با سرکه ممزوج با آب جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و خفقان بارد. ٭اعضاءالغذاء و النفض٭ آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و گرده و تحریک اشتها و جشا و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و مغص ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوص بریان نموده آن در این امر و مدر بول و حیض و رافع تقطیرالبول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن به سرکه پرورده خشک نموده آن قاطع شهوت گل خوردن و فحم و امثال آن و در سرکه خیسانیده بریان کرده آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی الاثر و احتقان به طبیخ آن محلل ریاح و نفخ امعا و معده و گرده و حمول آن با زیت قاطع خون حیض و ضماد آن با زیت محلل ورم طحال. ٭السموم٭ آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام. ٭الاورام٭ ضماد آن با آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و یا زیت و آرد باقلا محلل ورم انثیین. ٭القروح و الجروح٭ مدمل جراحات چون در آنها پر نمایند. ٭الزینه٭ طلای آن و یا اغتسال بدان جالی بشره و مداومت به آشامیدن آن و یا عرق آن باعث لاغری و زردی بدن. ٭الخواص٭ چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند گویند در مدت العمر شپش در بدن او به هم نرسد.

مضر ریه، **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: دو درم.

بدل کرمانی آن یک وزن و نیم نبطی آن و گویند بدل آن کرویا است و در طرد ریاح مغز شاهدانه و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی و گویند بدل آن تخم کرنب است و بدل شامی کرویا و تخم گندنا و زیره جهت مبرودین و مشایخ و بلغمی مزاجان بسیار نافع و چون با افاویه و شبت و دارچینی در طبخ لحوم غلیظه داخل نمایند آنها را لطیف و قوی و ملین و مدر بول و محلل نفخ گرداند.

کمون نبطی در دویّم گرم و خشک و ملین طبع و کرمانی قابض و کمون برّی که شبیه به شونیز است در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: قوی‌تر از بستانی. ٭اعضاءالعین٭ عصاره صمغ آن جالی بصر و جالب دمعه و داخل ادویه گاوی و نتف شعر منقلب می‌نمایند و چون بعد از نتف بر آن بمالند دیگر نروید و چون بر جرب چشم بمالند آن را زایل گرداند و ضماد جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم به هم رسیده باشد نافع. ٭اعضاءالغذاء و النفض٭ جهت تقطیرالبول و اخراج سنگ گرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و گرده خصوصاً با آب کرفس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده. ٭السموم٭ آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام نافع. ٭الاورام و البثور٭ ضماد آن با روغن زیتون و عسل رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل اورام انثیان و آشامیدن عصاره آن با ماءالعسل مسهل و آشامیدن حشیش آن مدر بول است و دستور مدبر نمودن آن و سفوف و دوا و جوارشات و شراب



کمون در قرابادین کبیر مذکور شد.

فصل الکاف مع النون

◀ کندر

به ضم کاف و سکون نون و ضم دال و رای مهملتین لغت عربی است و گویند فارسی است و به یونانی قیبوطیسرون و به سریانی لیانو و به رومی سیفروس نامند.

ماهیت آن: علک و صمغ شجری است خاردار به قدر دو ذرع و برگ و تخم آن شبیه به برگ و تخم مورد و مایل به تلخی و منبت آن کوهستانها و بلاد شجر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آن را اخذ می‌نمایند و از آن آنچه مستدیرالشکل مایل به سرخی است کندر ذکر و آنچه سفید سست است انثی و تازه آن را که در انبانها حرکت داده مدور شده باشد مدحرج و پوستهای رقیق و با صفایحی آن را که از ساییدن به یکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و آنچه از غیر صفایحی آرد باشد دقاق کندر نامند و قوّت آن تا بیست سال باقی می‌ماند و بهترین آن تازه نرم خالص ذکر آنست که ظاهر آن سفید و زود شکسته نشود و چون شکسته شود داخل آن چسبنده و زرد و طلایی باشد و علامت خالص آنست که زود با آتش مشتعل گردد به خلاف مغشوش آن زیرا که آن را مغشوش به صمغ عربی و صمغ صنوبر می‌نمایند و صمغ عربی مشتعل نمی‌گردد و صمغ صنوبر دود می‌کند و نیز رایحه اصلی آن شبیه به رایحه مصطکی است و نیز قشار آن را مغشوش به قشر صنوبر و قشر تنوب می‌نمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دو است و اکثر مستعمل قشار آنست و بهترین قشار آن ثخین چسبنده تازه املس آنست و طریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی بخیسانند و داخل نمایند و در مراهم در سرکه بخیسانند زیرا که تازه آن ساییده نمی‌گردد و گفته‌اند در بعضی بلاد هند نیز به هم می‌رسد و رنگ آن اندک یاقوتی و به رنگ بادنجان است.

طبیعت آن: گرم و خشک در اول دویّم و گفته‌اند خشک در اول و قشور آن تا سیّم خشک.

افعال و خواص آن: با قوّت مجففه و قابضه و منضجه و جالیه کمی و بی‌لذع و حابس خون و اکثار آن محرق دم. *اعضاءالرأس و الصدر* منقی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و حجب دماغی و نفث‌الدم و مقوی دل و قوّت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی خصوصاً با مصطکی و صاف کننده آواز و رافع خفقان و با صمغ عربی رافع بدبویی خیشوم و عسرالنفس و سرفه مزمن رطوبی و ربو و با عسل جهت نسیان و با مویزج و صعتر جهت ثقل زبان شرباً و مضغاً و ضماد آن با نطرون و عسل جهت قروح رطبه سر و گرفتگی آن و تقویت دندان و لثه و با زفت جهت شدخ عارض در گوش و چون یک مثقال آن را در آب بخیسانند و بیاشامند از آن آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحه چشم و پر کننده آن و تحلیل خون منجمد در آن و مده تحت قرنیه و ظفره و سرطان و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن خصوصاً با عسل و ذرور آن جهت قروح خبیثه ردیه آن و بالجمله از اکبر ادویه امراض عین است خصوص ظفره سرخ مزمن و قطور آن با خمر حلو جهت درد گوش و ضماد آن با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حاره پستان و داخل ادویه مشروبه قصبه ریه کرده می‌شود. *اعضاءالغذاء* آشامیدن آن با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات و تسخین و استمساک آن و جودت هضم و حبس قی و خلفه و ذرب و ذوسنطاریا و نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و آشامیدن نیم درم آن با وزن آن نانخواه جهت زحیر بلغمی نافع و برداشتن فتیله سرشته آن با شیر در مقعده مانع انتشار قرحه آن. *الحمیات* جهت حمیات بلغمیه. *الاورام و البثور* ضماد آن با طین قیمولیا و روغن گل جهت ورم کرم پستان زنان خصوصاً در هنگام نفاس و داخل ادویه اضمده محلله اورام احشا کرده می‌شود و با سرکه و زفت جهت وجعی که به یونانی مرمیقیا نامند از آن احساس به رفتن مورچه است بر بدن و از مقدمات خدر است و جهت قلع قوبا و ثوالیلی که آن را نیز به یونانی مرمیقیا نامند و آن احساس به رفتار مورچه است بر عضو و با عسل جهت داخس و با زفت جهت شکاف عضل. *القروح و الجروح* جهت چسبیدن و اندمال جراحات عمیقه خصوصاً جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن و انتشار قروح خبیثه و با پیه بط جهت قوبا و با پیه خنزیر و یا پیه بط جهت قروح با آتش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما. *اوجاع المفاصل* با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع بارده استخوان که مزمن شده باشد و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات. *الباه* آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیم برشت و جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز بوا و بسباسه. *الزینه* با روغن مورد مانع ریختن موی است.

مقدار شربت آن: نیم درم.

المضار: اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین و مورث جنون و جذام و بهق سیاه، مصلح آن برنج فارسی و شکر. مقدار زیاده آن شراب و سرکه کشنده.

بدل آن: مصطکی و قشار و آن و تدهین بدان رافع وبا اما قشار آن در دویّم گرم و در سیّم خشک.



افعال و خواص آن: در کمال قوّت قبض و تجفیف و لطیف‌تر از کندر و جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد اعضا و تقویت معده و رافع قرحه امعا و احتقان بدان نیز جهت قرحه امعا و ضماد آن بر شکم حابس اسهال و کشنده کرم معده و با زفت جهت شکاف عضل. *القروح و الجروح* منقی قروح و مجفف و مندمل کننده آنها و جالی آثار به قوّت.

مقدار شربت آن: دو ثلث آن دو ثلث درم و اکثار آن مضر و مضار این نیز مانند مضار کندر است و دقاق کندر نیز خشک‌تر و لطیف‌تر از کندر و بهترین آن خالص نرم سوده آنست.

افعال و خواص آن: مفتح و جالی و در افعال ضعیف‌تر از قشار آن مگر در الزاق و تغریه و دخان کندر که دوده آن باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و مسکن اوجاع چشم گرم و قاطع سیلان رطوبات از آن و منقی قروح آن و رویاننده گوشت در آن و سرطان آن را نافع است و جوارش و دخان و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد.

◀ کندری

به ضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر رای مهملتین و یای نسبت.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به نبات زردک و رازیانه و برگ آن از آن عریض‌تر و بوی آن مانند کندر.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و در آخر آن خشک.

افعال و خواص آن: مدر و محلل و منضج و در اکثر افعال قایم مقام کندر است.

◀ کندس

به ضم کاف و سکون نون و ضم دال و سین مهمله و به شین معجمه نیز آمده. به فارسی بیخ گازران و کندشه نیز نامند.

ماهیت آن: بیخ نباتی است شبیه به کنگر برگ آن مایل به سبزی و سفیدی و در شام لباس پشمی را با آن می‌شویند و ظاهر بیخ آن مایل به سیاهی و باطن آن مایل به زردی و تندبوی و در سرطان می‌رسد و قوّت آن تا بیست سال باقی می‌ماند و مستعمل عروق آنست. بهترین آن تازه تندبوی با اوصاف مذکوره است.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک و با قوّت سمیت.

افعال و خواص آن: معطس قوی و محرق خون و بلغم و قالع آن و مخرج مره سودا. *اعضاء‌الرأس* سعوط آن به قدر یک عدس با روغن بنفشه مفتح سده مصفات و محلل ریاح خیاشیم و اخلاط غلیظه و مخرج آنها به عطسه و تحریک آنها و رافع بیحسی و خدر و فالج و لقوه و امثال اینها و بیهوشی مصروع و مسکوت و نیز رافع خشم و بدبویی بینی و صاف کننده آواز و باعث حدت بصر و رفع شبکوری سعوطاً و قطوراً با روغن بنفشه و داخل شیافات علل عیـن می‌نمایند و قطور جوشانیده آن با روغن بنفشه و یا ادهان مناسبه دیگر در گوش جالی اوساخ و منقی آنها و رافع اوجاع بارده و دوی و طنین و گرمی و ریاح حادث از برودت و رطوبت و کشتن کرم آن و بالجمله سعوط و عطوس و قطور آن جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه نافع اما باید که بعد از تنقیه بدن و در فصل سرما و یا قریب بدان استعمال نمایند و اجتناب نمایند از استعمال آن در حین امتلای تام و فصول حاره و بلدان حاره و محرورالمزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و بسا است که عطسه بسیاری آورد و خودبخود تسکین نمی‌یابد. تدبیر آن استنشاق روغن بنفشه و تر نمودن به سرکه و گلاب با یخ و یا برف سرد کرده است. *اعضاء‌الصدر* قی کردن با آن جهت عسر نفس و ربو. *اعضاء‌النفض* آشامیدن آن به قدر یک دانگ با شیر تازه دوشیده و روغن کنجد مقی قوی و مسهل و محلل صلابت طحال و مدر بول و حیض و مخرج جنین و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین میت مجرب و رد تفتیت حصات قوی الاثر و مسخن احشا و با بیخ کبر و جاوشیر جهت تنقیه سودا و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و آشامیدن و ضماد آن جهت استسقا و یرقان و طحال. *الزینه* ضماد آن با عسل جالی کلف و بهق و برص خصوصاً اسود آن و ضماد آن با هم وزن آن زرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء‌الثعلب و داء‌الحیه. *الاورام و البثور* طلای آن با سرکه و عسل جهت جرب و حکه و قوبا و جوشانیده آن با سرکه و قدری روغن گل نیز جهت خارش. *المفاصل* آشامیدن و طلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و **مضر** ریه و مورث کرب و غشی، **مصلح** آن کثیرا و شیر تازه دوشیده.

مقدار شربت آن: جهت قی کردن از یک دانگ تا دو دانگ با شیر تازه دوشیده جهت سپرز و یرقان و امثال آن از یک دانگ تا پنج قیراط و اولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصاً محرورالمزاجان و در فصل گرما و دو درم آن کشنده در حال به عروض خناق و لهیب و تشنگی مفرط و اختلال عقل و درد شکم و تقطیع امعا و مداوای آن قی فرمودن به شیر و روغن و حقنه قویه که در آن شحم حنظل باشد و آشامیدن روغن گاو بسیار و اگر تشنج عارض گردد معالجه تشنج یابس نمایند و بعضی گفته‌اند علاج پذیر نیست خصوصاً وقتی که اختلال عقل و وجع شدید در معده به هم رسد.

◀ کنگرزد

به فتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون رای مهمله و کسر



زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است و کنگری و تراب القی نیز نامند.

ماهیت آن: صمغ حرشف است که به فارسی کنگر نامند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: مقی بلغم و صفرا به آسانی چون با آب گرم و سکنجبین بیاشامند و یا با عسل و ضماد آن محلل اورام.

مقدار شربت آن: یک درم تا دو درم.

بدل آن: جوزالقی و در قی و در غیر آن دارشیشعان است.

◀ کنکهی

به فتح کاف و سکون نون و فتح کاف دویّم و خفای ها و به کسر همزه و یا و کنکهیه نیز نامند. لغت هندی است به فارسی درخت شانه نامند به جهت آنکه مشابه است ثمر آن به شانه و گفته‌اند مشت الغول و بعضی گفته شوحط است ولیکن شاید غیر آن هر دو باشد.

ماهیت آن: آنچه در بنگاله مشاهده شده نباتی است به قدر یک قامت و زیاده بر آن و شاخ‌های پراکنده و صلب و بر شاخ‌های آن شاخ‌های ریزه و بر آن شاخ‌ها برگ‌های ریزه فی‌الجمله شبیه به برگ گشنیز و از آن بعضی بزرگتر و پهن‌تر و ضخیم‌تر و صلب و بر سر شاخ‌های آن گلی کوچک زرد رنگ با پنج برگ و در وسط آن تارهای بسیار باریک و بر سر آنها دانه‌های زرد ریزه و تارهای سبز نیز و تخم آن در قبه‌ای شبیه به سر فواره و نصف گره و خیاره‌دار و عدد خیارهای آن هفده هجده و در جوف آنها تخم‌های سیاه رنگ کوچک اندک پهن و سر آنها باریک.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت امراض سینه و بواسیر و اورام و تب غیر نوبه و دفع مواد سوداویه و ادرار بول و قروح مجاری آن نافع و تخم آن مبهی و ضماد برگ آن محلل اورام و مضمضه به آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان مجرب و خوردن برگ مطبوخ آن جهت درد کمر و درد اعضا و بواسیر خونی و بادی و نقوع برگ آن که شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی مؤثر و چون چند شاخه آن را به هم بسته و شیر را به جوش آورند بعد از آن فرود آورده آن شاخ‌ها را در آن حرکت دهند شیر منجمد و ریزه مانند آرد گردد.

◀ کنوس طبری

به فتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طا و بای موحده و رای مهمله و یای نسبت.

ماهیت آن: به لغت طبرستان اسم نوع کبیر زعرور است و به ترکی ازگیل نامند و دوام این زیاده از آن.

طبیعت و افعال و خواص آن: قوی‌تر از زعرور صغیر و قابض‌تر و لذیذتر از آنست.

◀ کنهان

به فتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و نون معرب از فارسی است و به فارسی کوهان نامند و بعضی گفته‌اند نبطی است بعضی آن را کونهان خوانند و بغدادی آن را کنهان گفته.

ماهیت آن: نباتی است قریب به درخت کوچکی برگ آن در رنگ و حدت شبیه به برگ حبة الخضرا و رایحه آن شبیه به او و شاخ‌های آن از یک ساق سطبر رسته و نرم‌تر از درخت حبة الخضرا.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: دوام بوییدن آن مسخن دماغ و آشامیدن آن مسخن بدن تسخین شدید و مسخن معده و کبد بارد و معین بر هضم.

مقدار شربت آن: یک درم تا سه درم و بیشتر از آن مورث وخم و فساد غذا به احراق. مضر سفل و محرق خلط.

الخواص عجیب الفعل است در گریزانیدن عقرب و در جایی که آن باشد عقرب نزدیک آنجا نمی‌رود و چون برگ آن را بر عقرب بپاشند در حال بمیرد.

فصل الکاف مع الواو

◀ کوسنل

به ضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و لام لغت تنکابن و دیلم است و ابن تلمید گفته به لغت طبرستان دیودار و بلغت مازندران دامغان گوزن گیاه نامند و در تذکره بغدادی به اسم کومرثل نوشته و گفته نوعی از تفاح است.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو ذرع و تخم آن سیاه به قدر آلوبالو و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سفید و صاحب تحفه گفته که آن غیر تفاح است و مستعمل از آن در دیلم برگ آنست در اطعمه.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع سلس البول و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض بارده رطبه.

مقدار شربت آن: از برگ آن در اطعمه تا ده درم و از بیخ آن تا نیم درم و اکثار آن مورث جنون و کشنده و گفته‌اند از خاصیت بیخ آن است که قالع در هر حالتی که آن را قلع نماید و به هر قولی تلقی و تکلم نماید شارب آن بیخ را نیز همان حالت



طاری می‌گردد و همان قول را تکلم می‌نماید و آزموده است.

◀ کونله

به فتح کاف و سکون واو و خفای نون و فتح لام و ها لغت هندی است.

ماهیت آن: ثمر درختی است شبیه به نارنج در جمیع اجزا الا آنکه آن از درخت نارنج اندک کوچکتر و همچنین برگ و بهار و ثمر و تخم بهار آن یعنی گل آن کم بوتر و برگ آن نازک‌تر و در سبزی کمتر و ثمر آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن به رنگ نارنج و شیرین و شاداب می‌گردد و خوشبو و خوش طعم و پوست بعضی نازک‌تر و املس و بعضی ضخیم‌تر و به صلابت پوست نارنج نیست و در تلخی نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبو و آنچه پوست آن نازکتر می‌باشد شاداب‌تر از ضخیم آنست و در بنگاله از کوهستان سلهت و رنگپور که آن هر دو در سرحد آن بلد واقع‌اند می‌آورند و در آن هر دو جا خصوص در سلهت بسیار خوب و وافر می‌شود و در میدنی پور و کتک از مملکت اودیسه و در شاه جهان آباد و اکبرآباد و عظیم آباد و لکهنو که رنگتره نامند و نواح آن بلد واقع‌اند می‌آورند و در آن هر دو جا بسیار خوب و وافر می‌شود و در مملکت هند نیز می‌شود ولیکن به خوبی و وفور آن هر دو مکان نیست و در مملکت پرتگال نیز بسیار خوب می‌شود و در تمام سال می‌ماند به خلاف آن اماکن و غیرها از بعض شهرهای مملکت ایران و دکهن و غیرها که موسم رسیدن آن زمستان و تا بهار است به حسب اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاد نمی‌ماند.

طبیعت آن: در اول دویّم سرد و در آخر آن تر.

افعال و خواص آن: مفرح قلب و رافع خفقان و مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و لهیب معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده و قایم مقام پوست اترج و نارنج و طلای آن رافع کلف و مخلل و مربای آن نیز خوشبو و لذیذ و مقوی می‌باشد و تخم آن در تریاقیت نیز مانند تخم اترج و چون ثمر به کمال رسیده آن را به تمامه از پوست و مغز و تخم بگذارند تا پوسیده و خشک گردد پس با آب ساییده حبوب سازند هر حبی به قدر نخودی بزرگ شربتی از پنج حب تا ده حب جهت رفع غثیان و قی مفرط و اسهال بسیار که در هیضه‌ها به هم می‌رسد بسیار نافع و مجرب و بهترین از فادزهر معدنی و غیره از حابسات تریاقیه است.

◀ کومه

به ضم کاف و سکون واو و فتح میم و ها.

ماهیت آن: به لغت اصفهانی نوعی از مری است که مایه آن را که فودج است در شیر حل نموده استعمال می‌نمایند.

افعال و خواص آن: قریب به مری است که به فارسی آبکامه نامند و تجفیف این کمتر از آن و مضر سینه و سرفه نیست و اما اکثار آن مورث تبهای عفنی و اورام مزمنه است.

◀ کویت

به فتح کاف و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانیه و تای چهار نقطه فوقانیه هندیه و کبیت به بای موحده نیز آمده به جای واو و لغت هندی است و در بنگاله کتبیل نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است هندی شبیه به بیل و خربزه مدور کوچکی و پوست آن صلب و سفید رنگ و مایل به سبزی و خشن و مغز آن ترش و با عفوصت و چون رسیده گردد میخوش شود و خوشبو و در دکهن خوب می‌شود و تخم آن نیز شبیه به تخم بیل و از آن کوچکتر و در غلافی و یتوع آن نیز مانند یتوع بیل و درخت آن به قدر درخت بیل و گردکان و برگ آن شبیه به برگ بیل و از آن کوچکتر و برگ نورسته و شکوفه آن در طعم فی‌الجمله شبیه به طرخون و با عفوصت بسیار.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: مفرح و قابض و مقوی قلب حار و معده و کبد. *اعضاءالفم* غرغره آن جهت جوشش دهان و درد گلو و منع بروز آبله و حصبه در کام و زبان و گلو و مضمضه آن جهت استحکام لثه و اورام آن و به دستور سنون خشک آن. *اعضاءالغذاء* مقوی آنها و امعا و آشامیدن افشره آن با طعام جهت برانگیختن اشتها مفید. *السموم* خوردن و مالیدن مغز آن دافع سم رتیلا و اگر به دست نیاید پوست خشک آن را ساییده بر موضع لسع رتیلا بمالند نیز مؤثر است.

فصل الکاف مع الهاء

◀ کهربا

به فتح کاف و سکون ها و رای مهمله و فتح بای موحده و الف لغت فارسی است و یا معرب از کاه ربای فارسی و به یونانی دیامنیطس و به سریانی حمرما و به رومی میغیرس و به هندی کپور و به عربی قرن البحر و مصباح الروم نیز نامند.

ماهیت آن: صمغ درختی است که از بلاد اروس و بلغار و مغرب و غیر آن آورند و درخت آن عظیم و آن را حوز به حای مهمله مضموعه و سکون واو و زای معجمه نامند. منابت آن بلاد بسیار سرد و برف نشین است و آن دو قسم می‌باشد رومی و نبطی رومی آن بهتر است و صلب و شفاف براق طلایی رنگ دیرگداز و چون به دست بمالند که گرم گردد از آن بوی آب لیمو آید و خرده کاه را برباید و پنبه و ابریشم را نیز چون بدان گرمی رسانند و



وجه تسمیه آن به کهربا از این جهت است و به الوان دیگر نیز می‌باشد و نبطی آن بدین اوصاف نیست و در قوّت از آن ضعیف‌تر و گاه در جوف آن کاه و سنگریزه می‌باشد که در وقت چکیدن صمغ در آن مانده منعقد و متحجر شده و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که حقیر قطعه‌ای از کهربا مشاهده نمود که مگسی در آن مانده منجمد و متحجر شده بود و از بعضی ثقه شنیده شده که در خزانه بعضی پادشاهان هند قطعه کهربایی بود که بچه میمونی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکمای ماتقدم ظاهر می‌گردد که کهربا و سندروس هر دو از یک جنس‌اند و سندروس مخصوص به بلاد هند و کهربا مخصوص به بلاد مغرب و شمال و در ربودن کاه هر دو شریک‌اند الا آنکه سندروس با اندک حرارتی که از مالیدن دست به هم رساند جذب کاه می‌نماید و کهربا محتاج به مالیدن بسیار است و سندروس نرم و بوی آب لیمو از آن نمی‌آید و جلای بسیار نمی‌پذیرد از حکاکی و کهربا صلب و از آن بوی آب لیمو می‌آید و جلای بسیار می‌یابد و در حین سوختن از آن بوی مصطکی و از سندروس بوی کریه و بوی شاخ سوخته می‌آید و نزد بعضی آب چشمه‌ایست در جزایر مغرب و غافقی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق می‌آورند و صنفی یافت می‌شود در غربی اندلس در سواحل بحر در زیر زمین و بیشتر نزدیک بیخ روم و حراثان و مزارعان چیز بسیاری جمع می‌نمایند و یافت می‌شود در آنها قطعه‌های مصمغ صاف شفاف و این بهتر از صنف مشرقی و صلب‌تر و قوی‌تر از آن است در فعل و نوشته که خبر دادند مرا که آن رطوبتی است که از برگ درخت روم می‌چکد هنگام برآمدن آن درخت از زمین و آن رطوبت شبیه به عسل است پیش از منجمد شدن و گاه در اندرون قطعه‌های آن مگس و گاه میخها و سنگریزه‌ها یافت می‌شود مطابق قول غافقی از ثقات نیز مسموع گشته و از اقوال دیگر در آن مذکور است و چون اصلی نداشت ذکر ننمود و بیان سندروس در حرف السین مع النون گذشت.

طبیعت آن: در گرمی و سردی معتدل و در دویّم خشک و در اول سرد نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی دل و حابس نفث الدم و قاطع نزف الدم همه اعضای ظاهری و باطنی و قابض. ※اعضاءالرأس※ حابس رعاف و نزلات و مانع ریختن رطوبات از دماغ به ریه و داخل ادویه عین کرده می‌شود و از ادویه نافع آنست. ※اعضاءالصدر※ حابس نفث الدم صدر و ریه با آب سرد به قدر نیم مثقال و یا با ادویه مناسبه دیگر و نیز حابس خونی که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد و با گلاب و یا با آب جهت خفقان عارض از صفرا به مشارکت قلب به معده. ※اعضاءالغذاء و النفض※ حابس قی و اسهال دموی و مانع مواد ردیه از انصباب به معده و حبس نزف‌الدم مقعده و بواسیر و رحم و حیض و کبد و مجاری بول و جهت یرقان و حرقة البول و ضعف معده و گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت تقویت معده و رفع عسرالبول و بالخاصیت جهت زحیر و خلفه و طلای آن با صبر مسقط دانه بواسیر. ※القروح و حرق النار و الکسور و غیرها※ ذرور آن جهت التیام جراحات و حبس الدم آنها و طلای آن با آب جهت حرق النار و کوفتگی و شکستگی اعضا و با مورد حابس و قاطع عرق ضعفاء. ※الخواص※ تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود داشتن آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین است از اسقاط و گفته‌اند چون به وزن چهار شعیره آن را در طالع سرطان صورت بوزینه قایم الذکر نقش کنند حامل آن در خود از جماع فتوری نیابد.

المضار: گویند کهربا **مضر** سر است و اکثار آن مصدع، **مصلح** آن بنفشه.

مقدار شربت آن: نیم مثقال.

بدل آن: سندروس و اگر یافت نشود دو وزن آن طین ارمنی و ثلث آن سلیخه و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و دستور احراق و دهن و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت.

◄ کهرنی

به کسر کاف و خفای ها و سکون رای مهمله و کسر نون و یا لغت هندی است.

ماهیت آن: درختی است هندی بسیار عظیم و برگ آن بلند و اندک باریک‌تر از برگ کتهل و ثمر آن کوچک طولانی به قدر یک بند انگشت و در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد می‌گردد و شیرین با یتوعیت بسیار که بر دست و زبان و لب می‌چسبد.

طبیعت آن: گرم در اول و تر در دویّم و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی اعضا و رافع ثقل سر و بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و قی و جهت سرفه و قرحه مجاری بول و مشهی طعام و باه و زیاده کننده منی و آنچه در ولایت گجرات می‌شود بهترین است از آنچه در بنگاله می‌شود و نیز در بعضی اماکن ثمر آن مدور و بزرگ بقدر آلو می‌باشد و این بسیار کمیاب و در پرنیه از مضافات صوبه بنگاله یک دو درخت آن موجود است و اکتحال سوده تخم آن با شیر دختران رافع جرب و بیاض و جالی و روشن کننده چشم است و با ناخن فیل در رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با گلاب اهوه را مفید.



فصل الکاف مع الیاء

◄ کیاکو

به فتح کاف عجمی و یای مثناة تحتانیه و الف و ضم کاف و واو.

ماهیت آن: از ادویه جدیده است که از ارض جدید می‌آورند قریب به پنجاه شصت سال می‌شود که بر منافع آن مطلع گشته‌اند و آن چوبی است جوزی رنگ بسیار صلب و ریشه‌های آن به خلاف ریشه چوب‌های اشجار دیگر مطول نیست بلکه مورب و صف به صف از یمین به یسار و از یسار به یمین رفته که گویا ریشه‌های بعضی صفها ریشه‌های بعضی صف دیگر را به زوایای حاده در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی غالب ندارد و رایحه قوی نیز و به جهت صلابت گویی مسطح وسط غرغره‌ها مراکب و جهازات و کشتیها را که به زبان فرنگی کپی نامند خواه بزرگ و خواه کوچک که بدان ریسمان‌ها و پرده‌ها و آلات مراکب و جهازات و اشیاء و احمال و اثقل را بالا می‌کشند و فرود می‌آورند در حمل و ثقل اکثر از آن چوب ساخته از ارض جدید می‌آورند و کهنه و شکسته آنها را در اکثر بنادر می‌فروشند و اطبا و داکتران ایشان و غیر ایشان خریده و براده نموده استعمال می‌نمایند و بهترین آن تازه نو آنست و کهنه مدتها آب و هوا و آفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الاثر و قوّت آن تا مدتی می‌ماند.

طبیعت آن: یحتمل که تا اول دویّم گرم و در سیّم خشک باشد.

افعال و خواص آن: ملطف و محلل و جالی و مصلح اخلاط محترقه و مجفف قوی و جهت اکثر امراض بلغمیه و سوداویه و دمویه فاسده مانند فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق‌النساء و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب بلکه در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشبه مغربیه اقوی است لهذا فرنگان در این اوقات چوب چینی صرف و همچنین عشبه مغربیه را به تنهایی بدون کیاکو استعمال نمی‌نمایند بلکه هر سه را با هم به تنهایی و یا با ادویه مناسبه دیگر به طریق نقوع بیشتر بکار می‌برند به خلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشد و بهترین طرق استعمال آن که مکرر به تجربه رسیده آنست که بگیرند چوب آن را و به سوهان براده نموده و با چهار وزن آن چوب اعلی نیز براده نموده و در پنج وزن هر دو عرق قندی دو آتشه بلکه سه آتشه تند بخیسانند و در ظرف چینی و یا شیشه ضخیم و سر آن را خوب مسدود نمایند که مطلقاً بخار آن بیرون نرود و در آفتاب گذارند تا چهل روز و در بین برهم می‌زده باشند تا خوب گداخته و مضمحل گردد و هر چند آن عرق تندتر باشد و بهتر زودتر گداخته می‌گردد پس صاف نموده در شیشه‌ها کنند و سر آن را بسته در جای سرد نگاهدارند بلکه در ایام گرما میان رمل گذارند تا شیشه را نشکند و رنگ این که خوب به عمل آمده باشد سرخ یاقوتی صاف شفاف می‌باشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست که چون قدری از آن را در پیاله کنند و بر آن آب ریزند تمام آن به رنگ شیر سفید گردد و اگر آب نیم رنگ گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل است و عندالحاجت در امزجه متوسطه و امراض ضعیفه از یک توله تا یک و نیم توله هر روز ناشتا تا بیست و یک روز و در امزجه و امراض متوسطه روزی دو توله تا بیست و یک روز یا سی روز و در امزجه قویه و امراض شدیده دو توله تا دو و نیم توله نهایت سه توله تا سی و یک روز نهایت پنجاه روز بنوشند بعون الله تعالی در عشره دویّم و الا سیّم نفع بیّن ظاهر می‌گردد و اگر جروح و قروح باشد هر نوع که بود رو به خشکی می‌آورد و بعضی خشک می‌گردد و خشک ریشه می‌بندد و در عشره چهارم و پنجم بالکل زایل می‌گردد اگر به جای عرق قندی در عرقهای مناسبه دیگر مانند عرق گاوزبان و شاهتره و بادرنجبویه و امثال اینها به طریق نقوع چوب چینی بخیسانند و بنوشند نیز خوب است اما باید که غذا در آن ایام چلاو بی‌نمک با شیر باشد و چیزی دیگر نخورد و به جای آب نیز شیر نیم‌گرم بیاشامند و بعضی اوقات کباب و قلیه و یخنی با نان یا چلاو و پلاو نیز می‌تواند خورد ولیکن باید که همه بی‌نمک باشد و از هوا و اعراض نفسانیه و جسمانیه و حرکات آن هر دو و جماع و اکل حبوب و بقول و حموضات و آب سرد و نمک و غیرها اجتناب نمایند و بالجمله در امر پرهیز به دستوری است که در چوب چینی به تفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت چه در بین و چه در بعد از فراغ و همچنین باید که بعد از تنقیه تام بدن از اخلاط فاسده از فصد و مسهل و قی و غیرها چه در ابتدا و چه در بین استعمال نمایند تا منتفع گردند و متضرر نشوند و در فصل زمستان در هند و بنگاله استعمال آن اولی است از فصول دیگر.

◄ کیک واشه

به فتح کاف و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف و فتح واو و الف و شین معجمه و ها لغت عجمی است.

ماهیت آن و افعال و خواص آن: گیاهی است که چون آن را فرش نمایند کیک بگریزد و گفته‌اند اسم طبری نوع نباتی است که به یونانی آن را دوقس نامند و تخم آن را چون ساییده بر فرش و رخوت پاشند کیک از آن بگریزد و دوقس مذکور شد.

◄ کینتی

به فتح کاف عجمی و سکون یای مثناة تحتانیه و خفای نون و کسر تای مثناة فوقانیه و یا لغت بنگالی است.

ماهیت آن: نباتی است از قبیل نجم و بیاره مفروش بر زمین و بر مجاور خود و برگ آن شبیه به برگ انار و از آن باریک‌تر و سر برگ آن و نیز گل آن به رنگ گل کاسنی و کوچک.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: سعوط برگ خشک سوده آن جهت رفع سمیت مار گزیده نافع.



باب بیست و سیّم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها لام است.

فصل اللام مع الالف

◀لاذن

به فتح لام و الف و ذال معجمه و نون و به دال مهمله نیز آمده درخت آن را به فرنگی لدان نامند.

ماهیت آن: رطوبتی غلیظ چسبنده است که از ساق و برگ درخت کوهی حاصل می‌گردد و آن درخت به قدر درخت انار و شبیه به درخت دبق است و برگ آن عریض به هم متصل و رقیق و صلب و گل آن مایل به سرخی و ثمر آن مانند زیتون و در جوف آن دانه سیاه باریکی و در کتاب مصور فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم با شاخ‌های باریک بلند و برگ آن بر دو طرف شاخ زوج زوج رسته و باریک بلند از برگ انار بزرگتر و بر شاخ‌ها گل و ثمر آن و گل آن پنج برگ و اندک کوچک و لاذن اصناف می‌باشد آنچه از ساق و برگ آن اخذ نموده باشند خالص و در کمال خوبی و خوشبویی و بهترین اصناف است و آن را لاذن عنبری نامند و آنچه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفندان در چریدن نبات آن چسبد و از آن جدا نمایند زبون‌تر از صنف اول و آنچه بر سم مراعی در حین چریدن چسبد و آن را اخذ کنند زبون‌ترین همه اصناف و این با خاک و ریگ آمیخته می‌باشد و بعضی گفته‌اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه به نبق می‌نشیند و آن را جمع نموده اقراص ساخته به اطراف می‌برند و بعضی گفته‌اند که رطوبتی است که از نبات قسوس که نوعی از لبلاب است حاصل می‌گردد و بر موی بز و گوسفندان در حالت چـرا می‌چسبد و از آنها اخذ می‌نمایند و تصفیه نمـوده اقـراص می‌سازند و به اطراف می‌برند و بهترین آن قبرسی خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مایل به سرخی و سبزی عنبرّی آنست که سنگین و خالص و رملیت نداشته باشد و سیاه قاوی آن زبون.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک و آنچه از بلاد جنوبی به هم می‌رسد گرم و تر و بعضی در دویّم گرم و در سیّم خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: ملطف قوی و مسخن و مفتح افواه عروق و مقوی ارواح و جاذب و اندک قابض و منضج رطوبات غلیظه لزجه و محلل آنها به اعتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع و لهذا داخل ادویه مسکنه اوجاع می‌نمایند. *اعضاءالرأس* طلای آن جهت درد سر و با روغن گل بر یافوخ اطفال جهت حبس نزلات و سرفه ایشان و داخل ادویه معالجه صداع ضربانی کرده می‌شود و قطور محلول آن در روغن گل در گوش مسکن اوجاع آن و طلای آن بر پیش سر حابس نزلات و مانع آنها از نزول. *اعضاءالنفس و الغذاء و النفض* آشامیدن آن جهت سرفه بارد و تقویت معده و تسکین اوجاع بارده آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و حابس بطن و مدر بول و شیر و مخرج جنین و طلای آن مقوی معده و مانع غثیان و سیلان آب دهان حادث از استرخای معده و رافع صلابت آن و صلابت کبد و رحم و فرزجه آن نیز رافع صلابت رحم و اختناق آن و احتباس حیض و گرفتن دخان آن به قمعی در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و یا پیه گاو جهت ورم مقعده و درد آن و تحقین بدان با روغن گل جهت سحج بارد. *القروح و الجروح* طلای آن مدمل جروح و قروح کهنه عسرة الاندمال و منقی گوشت فاسد. *الزینه* تدهین آن با روغن مورد و شراب جهت رویدن موی و انبوهی و بسیاری حفظ آن از اسقاط نافع جهت آنکه لطیف و غوص کننده در باطن عضو و منقی اخلاط فاسده و جذب کننده اخلاط صالحه قابل تکون موی است و به جهت داءالثعلب و داءالحیه نیز مفید به همان اسباب و با زیت جهت قلع عضو و برص و با شراب قلع آثار قرحه و آبله. *الاورام و الاوجاع* ضماد آن با زفت محلل صلابات و با روغن بابونه و



شبت جهت تسکین اوجاع بارده. *حرق النار* طلای آن با روغن گل جهت سوختگی آتش. *طردالهوام* بخور آن گریزاننده هوام. *الخواص* چون زن بعد از بول بخور آن را بگیرد اگر در حال باز ادرار بول آید قابل حمل خواهد بود و الا فلا.

المضار: **مضر** سفل و آشامیدن آن موجب کرب، **مصلح** آن سنبل رومی.

مقدار شربت آن: از نیم درم تا یک درم. روغن لاذن که یک اوقیه آن را در یک رطل روغن زیتون و کنجد حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب به سدس آن برود:

افعال و خواص آن: جهت برودت اعضا و زکام رطوبی و تقویت معده و رویانیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن به غایت نافع است.

◄ لازورد

به فتح لام و الف و کسر زای معجمه و فتح واو و سکون را و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است.

ماهیت آن: سنگی است که از کاشغر می‌آورند. بهترین آن صلب صافی نیلی براق با نقطه‌های طلایی کبود به سرخی و بنفشی و سبزی مایل است که در آن رگه‌های خاک نباشد و آنچه به اوصاف مذکوره نباشد مصنوع است و مستعمل در طب نیست و ماده تکون آن زیبق قلیل جیّد و کبریت بسیار غیر ردی قریب به ماده ذهب است که طلا ناگشته یبوست بر آن غالب شده آن را بدان رنگ و لاجورد گرداند و آن را مغشوش به زرنیخ زرد و ربع وزن آن زاج و رمل می‌کنند و سحق بلیغ با سرکه که در آن نمک حل کرده و مس تفته را در آن خاموش کرده باشند تا سرکه سبز گشته باشد می‌نمایند تا به قوام خمیر آید پس خشک نموده به جای لاجورد می‌فروشند و همچنین به سنگ مرمر تسقیه به آبی که در آن شب یک مرتبه و آن سرکه مذکور مرتبه دیگر و در سرگین گرفته یک شبانه روز آتش ملایم موافق داده پس سرد کرده برآورده به جای لاجورد اصلی می‌فروشند و فرق به شناخت صلابت و جوهر و اوصاف مذکوره است و اگر سوده باشد به آنکه رنگ لاجورد اصلی مانند رنگ آنست به خلاف جعلی و نیز از فرنگ چیزی مصنوع ساییده به رنگ لاجورد می‌آورند اندک سبک وزن خوب نرم و سوده نیست و چون خوب نرم بسایند رنگ آن بسیار کم می‌گردد و لاجورد نیست و مستعمل در طب سنگی اصلی کاشغری آنست. هرگاه اراده اسهال باشد غیر مغسول آن و الا مغسول آن زیرا که قوّت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست و دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک و شیخ الرییس و دیگران در دویّم گرم و در سیّم خشک گفته‌اند و مغسول آن در اول سرد و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: جالی و صاف کننده اخلاط از کدورات و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط به خون و بالخاصیت دافع سودای حوالی قلب و امراض سوداویه و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مفرح و مقوی قلب و با اندک قوّت قابضه و در سایر افعال قریب به حجر ارمنی و لزاق الذهب و از آن هر دو ضعیفتر و با قوّت محترقه و حاده و مقرحه و لذاعه و معفنه. *اعضاءالرأس* نفوخ آن قاطع رعاف و آشامیدن آن جهت مالیخولیا و وسواس و اکتحال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مژگان و از اعظم اجزای ادویه امراض عین است برای تقویت اجفان و رویانیدن مژگان و زیادتی و تخمین آنها. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره و جهت ربو و بهر و اسهال سودا و اخلاط سوداوی و جهت امراض حادث از قبل سودا و درد گرده و ادرار بول و حیض به قوّت و فرزجه نیم درم آن تا یک درم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و حمول آن مدر حیض. *القروح و الجروح و الزینه* ذرور آن جهت آکله و قروح ساعیه و جذام و حکه و جرب و به دستور طلای آن با سرکه جهت تجدید موی و اسقاط و قلع ثوالیل و برص.

مضر فم معده، **مصلح** آن مصطکی با حماما و موجب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول آن، مصلح آن کثیرا و عسل و غسل و تصویل آن.

مقدار شربت آن: از نیم مثقال تا یک مثقال با ادویه مناسبه.

بدل آن: حجر ارمنی است و لزاق الذهب نیز گفته‌اند و دستور غسل و حبوب آن و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد.

◄ لاعرین

به فتح لام و الف و و فتح عین و کسر رای مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و لاعون نیز دیده شده.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به پای خرگوش و لهذا آن را ارنبی گویند و به عربی رجل الارنب و به لاطینی لکونس و به بربری طربیطس نامند. منبت آن خرابه‌ها.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: چون با شراب بیاشامند شکم را بند نماید و با آب جهت حبس شکم صاحب تب و ضماد و تعلیق آن محلل اورام حار اربیه است.

◄ لاغیه

به فتح لام و الف و کسر غین معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و ها



در تنکابن سینه یخ نامند.

ماهیت آن: نوعی از یتوعات است و بی‌غایله‌تر از یتوعات دیگر و نبات آن پرشیر قریب به نبات سقمونیا و برگ آن مدور زرد رنگ و گل آن زرد مایل به سرخی و شبیه به گل نرگس و شبت و اندک خوشبو و مگس عسل بر آن می‌نشیند و چرا می‌کند و تخم آن شبیه به خشخاش و چون نبات آن را ببرند از آن رطوبتی و لبنی برآید و آن را اخذ می‌نمایند و بعضی لبن آن را با آرد جو و کثیرا جمع می‌نمایند. منبت آن دامنه‌های کوه.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک بلکه در اول چهارم.

افعال و خواص آن: لبن آن قوی‌تر از سقمونیا و با سمیت. *اعضاء الغذا* مسهل قوی و مقی و جهت استسقای زقی و اخراج ماء اصفر و اخلاط محترقه و خوردن برگ پخته آن نیز جهت استسقای زقی و اسهال ماء اصفر قوی و آشامیدن آب برگ آن مقی و مسهل قوی و قوی‌تر از لبن آن ولیکن لبن آن منقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و انداختن شیر آن در غدیری که در آن ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است بر روی آب و کشنده آن و ضماد آن مقرح جلد و به دستور برگ و تخم آن.

مقدار شربت: از لبن خالص آن یک دانگ و از مخلوط آن با آرد جو تا یک دانگ و نیم و برگ آن در مطبوخات نیز یک درم و از آن زیاده جایز نیست.

مضر امعا، **مصلح** آن کثیرا.

بدل آن: فراسیون و مگس عسلی که از گل آن چرا نموده باشد با عسل آن نیز مسهل است.

◀ لالا

به فتح دو لام و دو الف.

ماهیت آن: گیاهی است معروف که از طرف مکه معظمه زادهاالله تعالی شرفا و کرامه می‌آورند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و مسخن. آشامیدن آن حابس سیلان خون و بخور آن خصوصاً ثمر آن جهت بواسیر و درد مقعده نافع و اکثار آن **مضر** مثانه، **مصلح** آن تخم مورد است.

◀ لاله سرنگون

ماهیت آن: اسم فارسی نباتی است معروف که در باغچه‌ها غرس می‌نمایند و پیاز دارد.

افعال و خواص آن: پیاز آن را چون با دنبه بالمناصفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب رفته روغن بماند طلای آن جهت عرق النساء مجرب یافته‌اند.

◀ لاله نعمانی

به ضم نون و سکون عین مهمله و فتح میم و الف و نون و یای نسبت.

ماهیت آن: اسم فارسی نباتی است برگ آن شبیه به برگ زنبق و از سه چهار عدد زیاده تا نه و گل آن مانند شقایق و بزرگ‌تر از آن و بیخ آن مانند پیاز به قدر فندقی و طولانی در چند پرده و پرده درونی آن شبیه به ابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن به قدر چهار انگشت.

طبیعت آن: گرم و تر با رطوبت غالیه و حرارت قلیله.

افعال و خواص آن: مفرح و مسکر و منوم و نشأه آن بی‌غایله و مشهی و هاضم و محرک باه و سرخ کننده رخسار.

مقدار شربت آن: از یک درم تا دو درم است.

◀ لامی

به فتح لام و الف و کسر میم و یا.

ماهیت آن: صمغ درختی هندی است خوشبو مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مابین سفیدی و زردی.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسخن و ملطف و مفتح سدد و گدازنده بلغم و رافع امراض بارده و بلغمیه. *امراض الاعصاب و المفاصل* جهت ضعف عصب و شکستگی و کوفتگی اعضا و اعیا و با آرد مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع شرباً و ضماداً. *الجروح و القروح و الاورام* ذرور و طلای آن جهت التصاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع رایحه کریه بدن و بخور آن معرق.

المضار: مصدع محرورین، **مصلح** آن گشنیز.

مقدار شربت آن: نیم درم و از ادویه نافعه مبرودین و مشایخ و عصب است.

فصل اللام مع الباء الموحده

◀ لبا

به کسر لام و فتح بای موحده و الف به فارسی فرشه و به شیرازی زهک و فله و به ترکی آغوز و به هندی پیوسی نامند.

ماهیت آن: شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه آن ده رطل شیر را غلیظ گرداند.

طبیعت آن: سرد و تر.

افعال و خواص آن: مسمن بدن و محرک باه محرورین و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد قوی و نفاخ و مورث فواق و



قولنج و تولید حصات خصوص با شیرینی نحل و باعث جشای دخانی، **مصلح** آن عسل و شیرینها است.

◀ لبخ

به فتح لام و با و خای معجمه.

ماهیت آن: اسم عربی درختی عظیم است و در صعید مصر کثیرالوجود شبیه به درخت چنار و برگ آن مایل به درازی و ثمر آن کوچک و سبز و شبیه به رطب و بعد از رسیدن شیرین می‌گردد و با کراهیت طعم و گفته‌اند این درخت در فارس سمی قاتل بود و چون نقل به مصر نمودند سمیت آن زایل و دوا و غذا گردید و بعضی نوعی از آزاد درخت و بعضی سداب دانسته‌اند و اصلی ندارد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و بعضی تر و بعضی سرد و خشک دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: مضغ آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه است که شکایت کرد نبی از انبیای علیهم السلام به سوی حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد به سوی او بخور لبخ را. آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و ذرور آن حابس نزف الدم خارجی و طلای آن مقوی موی و با شراب محلل اورام و با لادن و مورد جهت جبر کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل به زودی و دخان آن گریزاننده هوام و ثمر آن مقوی معده و حابس خون و اسهال.

المضار: مصدع و خوردن مغز هسته آن موجب ثقل سامعه و کری است و بر درخت آن نوعی رتیلا به هم می‌رسد قاتل.

◀ لبلاب

به کسر لام و به فتح نیز آمده و سکون با و فتح لام و الف و بای موحده و آن را فربوله و به یونانی تنبایس و قسوس و به عربی عاشق الشجر و علیق و حبل المساکین و عشقه و حلبوب و به شیرازی هرشه نامند.

ماهیت آن: نوعی از قس است و اصناف می‌باشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن بر مجاور خود می‌پیچد. کبیر را به هندی چاندنی بیل نامند و برگ آن شبیه به برگ لوبیا و سفید آن را گل سفید شبیه به شاخ جثجاث و تخم آن سفید و آن را حبل المساکین و در تنکابن لکو نامند و سیاه آن را گل بنفش و تخم سیاه و صغیر آن را به هندی عشق پیچان گویند و به فرنگی سفید آن را مدژه البه و سیاه آن را هیده بنکره و صغیر آن اقسام می‌باشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مایل به سرخی و قسمی از آن بی‌ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار.

طبیعت کبیر آن: مرکب القوی و جالینوس در دویّم سرد و خشک گفته و یوحنا ابن ماسویه گرم دانسته.

افعال و خواص آن: مفتح و محلل و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوّت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف می‌گردد و به سبب تحلیل رطوبت آن و آب فشرده آن بدون طبخ بالعکس. ❊اعضاء‌الرأس و الصدر و الغذاء و النفض❊ سعوط عصاره آن با ایرسا و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و قطور عصاره آن با روغن زیتون و یا پنبه آلوده در گوش گذاشتن جهت درد گوش و جلای چرک آن و برگ کبیر سفید آن که مسمی به حبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و ریه و تفتیح سده کبد و آب آن جهت سرفه حادث از حبس طبیعت و قولنج عارض از خلط حار و مسهل صفرای سوخته و با خیارشنبر جهت ربو و ورم احشا و قرحه ریه بیعدیل و به دستور چون با روغن بادام بجوشانند و سه درم از گل آن جهت قرحه امعا و ضماد برگ تازه آن جهت درد سپرز خصوص که با سرکه پخته باشند و گل قسم اخیر بی‌ثمر آن را آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل و حمول شاخ و برگ آن با عسل مدر طمث و آب افشرده آن رافع بدبویی رحم. ❊اعضاء‌المفاصل و الاورام و القروح و الجروح و حرق النار❊ طلای آب برگ تازه سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حاره مفاصل و منفجر کننده دمامیل خصوصاً با شیر آن و ضماد برگ تازه مطبوخ آن در روغنها محلل اورام و مسکن اوجاع و رافع اعیا و غیر مطبوخ آن جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و ضماد عصاره آن با موم روغن نیز جهت سوختگی آتش و به دستور ضماد برگ قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برگ قسم بی‌ثمر مطبوخ آن جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش. ❊الزینه❊ عصاره قسم سیاه آن سیاه کننده موی و آب قسم اخیر بی‌ثمر آن شدیدالحرارت و حدت و سترنده موی و کشنده شپش. ❊السموم❊ ضماد بیخ قسم بی‌ثمر آن با شراب جهت گزیدن رتیلا نافع و از قسم کبیر آنچه برگ آن با خشونت و دراز مایل به سیاهی است مسمی نزد اهل مغرب به شحمیه و سراویل الطوال است.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: جهت درد سینه و سرفه و سپرز و قولنج و تبهای مزمنه و ربع و ربع رطل از آب آن با ده درم مغره قاطع نزف الدم همه اعضا. ❊الجروح و القروح❊ ضماد تازه آن التیام دهنده جراحات و خشک آن مجفف و ناشف قروح و رافع قروح خبیثه.

المضار: اقسام لبلاب مضر عصب و سر و مثانه، مصلح آن نبات و مانع حمل و قاطع حیض.

مقدار شربت از آب آن: از یک اوقیه تا سی درم با نبات بی آنکه بجوشانند و **لبلاب صغیر**:

طبیعت آن: قریب به کبیر و مرکب القوی.

افعال و خواص آن: محلل و قابض و مسهل مره صفرا به سبب لزوجتی که دارد و اسلم از سایر اقسام. ٭اعضاءالصدر و غیرها٭ رافع اقسام سرفه که با یبوست طبع باشد و قولنج حار و با خیارشنبر محلل ورم احشا و تفتیح سدد و اکثر تبها. ٭اعضاءالمفاصل و الاورام٭ محلل اورام مفاصل و غیرها.

مقدار شربت از آب آن: تا نیم رطل با بیست درم نبات.

بدل آن: آب برگ خطمی و خبازی است.

◄لبن

به فتح لام و با و نون لغت عربی است به فارسی شیر و به ترکی سود و به هندی دودهه نامند.

ماهیت آن: معروف است و آن مرکب از سه جزو است مابیت و دهنیت و جبنیت و به حسب غلبه هر یک بر دیگری طبیعت آن در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اعتدال مختلف می‌گردد و در خاصیت و افعال نیز و شیر هر حیوانی به انفراده جدا جدا انشاء الله تعالی مذکور می‌شود و بعد از این امور مشترکه در اینجا بالاجمال بیان می‌یابد و هر حیوانی که مدت حمل و ولادت آن قریب به مدت حمل و ولادت انسان باشد انسب به تغذیه است از غیر آن پس شیر گاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انسب است برای تغذیه اطفال و غیر ایشان از شیر حیوانات دیگر و مایل به اعتدال است در امور و کیفیات مذکوره و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شیر شتر بعد از آنها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته‌اند و گفته‌اند اعدل وافر آنست و شیر الاغ و اسب و شتر و گورخر و خوک و غیرها برای تداوی اقوی‌اند از حیوانات مذکوره و آنها برای تغذیه و همچنین به حسب تعلیف و سن و فربهی و لاغری و رنگ حیوان و سحنه آن از صلابت و رخاوت و فصل و بلد و غیرها مختلف می‌باشد چه هرگاه تعلیف به علفهای تر و تازه و ایام ربیع و بارش باشد ارطب از علفهای خشک و ایام گرما و خشکی می‌باشد و به مسکرات و مخدرات مانند بنگ و خشخاش و کاهو و امثال اینها نمایند شیر آن نیز مسکر و مخدر خواهد بود از ادویه ملینه ملین و از مسهله مسهل و همچنین از قابضه و مسخنه و مبروده و مرطبه و لطیفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز متبدل می‌گردد و شیر حیوان سفید زودتر منحدر می‌گردد از غیر آن.

طبیعت اجزای آن: مابیت آن در دویّم سرد و تر و دهنیت و دسومت آن در اول گرم و خشک و جبنیت آن در اول سرد و خشک و شیر تازه دوشیده گرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ و الانحدار به خلاف سرد آن که در سرد شدن حرارت لطیفه آن به تحلیل می‌رود پس باید که چون خواهند بنوشند گرم نموده بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و از مطلق آن بدون قیدی مراد شیر گاو است و موافق‌ترین اغذیه است در مزاج اطفال بعد از شیر زنان و در غیر اطفال در طبیعت و مزاج شخص که موافقت نماید و بعد از آن گوشت و تخم مرغ نیم برشت و هرچه جبنیت بر آن غالب باشد مسدد و ثقیل و هر چه مابیت بر آن غالب مدر و مفتح و خفیف و هر چه دهنیت و دسومت مسخن و مثقل و قبل از انقضای چهل یوم از ولادت آن در زمستان به سبب غلظت و قریب به ولادت را به سبب غلبه مابیت نیز استعمال جایز نیست و در آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازه دوشیده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رایحه غریب جیّدالمرعی است.

المضار: اکثار آن مورث تبها و تولید شپش و قروح و جرب و حکه و وضح و اورام ردیه و دمامیل و ماشرا و امثال اینها و مطلقاً خواه قلیل و خواه کثیر جهت اصحاب اورام باطنیه مضر و جهت اعصاب و امراض عصبانیه خصوصاً بلغمیه نیز هر روز پی هم خودن آن مضر و به جهت دسومت سریع الاستحاله به دخانیت و صفرا و خلط غالب و فساد و در اماکن حاره و معده ضعیفه باعث مضرت و موافق سوداوی مزاجان و یابس و معتادین به افیون و مقدار قلیل آن در اغذیه و کثیر آن در تلیین و اسهال اقوی و جمع آن با شیء حامض و مالح و با گوشت و بیضه مرغ و ماهی و ترب و پیاز و میوه‌های تازه و بقول و حبوب و امثال اینها و بالای آن نیز مادام که انحدار نیافته باشد و بالای آن چیزی خوردن و خوابیدن همه مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن و امتلا مهلک دانسته‌اند و به دستور با شیر حیوان اهلی کثیرالدسومت و ثقیل و وحشی قلیل الدسومت و خفیف.

طبیعت آن: مطلقاً مرکب القوی با غلبه حرارت و رطوبت و نیز گرم در اول و تر در دویّم.

افعال و خواص آن: مجموع شیر حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و گفته‌اند موافق امزجه حاره یابسه هرگاه صفرا در معده نباشد و قطور آنها جهت رمد و اکثر امراض عین خواه به تنهایی و یا با شیافات و ادویه مناسبه و طلای اقسام آن موافق ورم مقعده و درد آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم و حافظ رطوبات اصلیه و طول عمر و مسمن و محرک باه خصوص شیر جاموش با شکر. ٭السموم٭ بادزهر سموم قتاله و شراب ارنب بحری و شوکران و بنگ و ذراریح و ارنب بحری و ثافسیا و خربق و خانق الذئب و نمر و جمیع ادویه اکاله و معفنه و امثال اینها نافع است. ٭الزینه٭ طلای



آن جالی آثار قبیحه و آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار خصوصاً با شکر و فربه کننده بدن خصوصاً شیر برنج و فرنی آن به تخصیص در امزجه حاره یابسه و طلای ماءالجبن جالی کلف و آثار جلد و آشامیدن آن نیز. *الاورام و البثور* آشامیدن ماءالجبن با هلیله جهت جرب و حکه نافع و اطبای هند جمیع شیرها را خام خوردن محدث امراض مختلفه می‌دانند مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو تازه دوشیده که هنوز گرمی پستان در آن باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته‌اند و غیر این دو سه شیر خصوص شیر بز را جوشانیده بهتر می‌دانند و طریق جوشانیدن آن آنست که به قدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و با آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر بماند پس بعد از سرد شدن بنوشند و نیز هر شیر را بعد از آنکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته‌اند خوردن آن را بد می‌دانند و همچنین شیر حیوانی که تازه بچه آن مرده و یا ساقط شده باشد و بسیار لاغر و یا مریض و یا حامله و یا تازه زاییده و یا قریب به انقطاع را نیز زبون و مولد امراض کثیره و در اوایل حمیات نیز اما در اواخر نافع گفته‌اند و رافع قبض بطن و سوزش چشم و یبس دماغ و لاغری و ضعف بدن و پیری و آلات بول و اعضای تناسل را مفید و چون شیر را با هم وزن آن و یا زیاده آب بنوشند ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند.

◀لبن الاتان

به فتح الف و تای مثناة فوقانیه و الف و نون لغت عربی است و به فارسی شیر الاغ و شیر خر و به هندی کدهی کادودهه نامند.

ماهیت آن: معلوم است و مایبت بر آن غالب و به غایت قلیل الجبنیت و دهنیت.

و لهذا **طبیعت آن**: ابرد و ارطب همه شیرها است تا دویّم سرد و در سیّم تر و بهترین آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زاییده است و اگر بچه آن ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم بنوشند که سرد نگشته باشد.

افعال و خواص آن: بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و مفتح و مقوی قلب حار و بطی الاستحاله به خلط غالب و موافق امزاجه حاره یابسه هرگاه معده ایشان خالی از صفرا باشد. *اعضاءالرأس* سعوط و قطور آن در بینی و گوش و یافوخ جهت ترطیب دماغ و جهت رفع یبس آن و بی‌خوابی و صداع حار یبسی و امراض حاره یابسه دماغیه و رعاف و درد گوش حار و رمد حار و سوزش چشم و دمعه و سلاق و طرفه و امثال اینها خصوصاً با سفیده بیضه مرغ و روغن گل جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره که پارچه کرباسی پاکیزه را بدان تر کرده بر پیش سر و گوش و چشم اندازند و چون گرم گردد و یا خشک شود تبدیل نمایند و غرغره و مضمضه آن جهت خوانیق و ذبحه و اورام لثه و لهات و لوزتین و تقویت لثه و درد دندان به تنهایی و یا با مغز فلوس خیارشنبر و در این حین تحلیل آن اقوی و جهت امراض مذکوره انفع و سعوط آن با کهربا و یا سندروس نرم سوده حابس رعاف. *اعضاءالصدر و الحمیات و الغذاء و النفض* آشامیدن آن موافق سینه و جهت سل و دق و قروح ریه و حمیات حاره حاده و امراض حاره حاده و هزال حار یبسی و سرفه و عسرالنفس و لهیب و نزلات حاده و جهت نفث الدم خصوصاً با کهربا و کثیرا و طین مختوم و پوست بیخ انجبار و صمغ عربی و امثال اینها و نزف الدم را نیز مفید و ملین بطن و جهت استسقای حار و صلابت طحال و التهاب دم و صفرا و حقنه آن جهت اسهال الدم که ذوسنطاریا نامند و جراحات امعا و رحم خصوص با قوابض و قطور آن در احلیل به تنهایی جهت حرقه البول و با دم الاخوین و گل ارمنی و روغن کدو و جهت قرحه مجاری آن و به دستور تزریق آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه مذکوره. *السموم* آشامیدن آن جهت رفع مضرت ادویه قتاله. *الاورام* ضماد آن جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصاً با زعفران.

مضر مبرودین و مرطوبین و درد سر بارد و دوار و طنین خصوصاً بر آن خوابیدن و مهیج فواق و جشای دخانی، **مصلح** آن گلنگبین.

مقدار شربت آن: از دو اوقیه تا نیم رطل با شکر و کثیرا و روغن تخم کدو و رب السوس و امثال اینها و تعلیف آن به اشیای مناسبه و لایقه هر علت شرط است مثلاً برای نفث الدم و سل و دق به گشنیز تر و تازه و برگ خار خرنوب و حماض و اطراف عوسج و برگ بارتنگ و کاهو و جو خیسانیده و امثال اینها و جهت جلا و تحلیل و تفتیح سدد کرفس و رازیانج و شیح و قیصوم و جو خیسانیده و با تخم کرفس ممزوج کرده و امثال اینها.

بدل آن: شیر زنان و یا شیر بز و دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر به تفصیل و در مقدمه این کتاب نیز مجملاً ذکر یافت.

◀لبن الأسد

به فتح الف و سین مهملتین شیر شیر است و به هندی باکه کادودهه نامند.

طبیعت آن: در کمال گرمی و حدت.

افعال و خواص آن: در غایت جلا و نفوذ و ادرار است.

◀لبن البقر

به فتح بای موحده و قاف و رای مهمله به فارسی شیر گاو و به هندی کای کادودهه نامند.

ماهیت آن: معروف است و در این اجزای ثلثه از دهنیت و



جبنیت و مابیت به نسبت البان دیگر به حد اعتدال و متساوی است و در غلظت و رقت نیز هر چند بالذات دهنیت بر آن غالب و غلیظ‌تر شیرها است سوای شیر گاومیش که دهنیت و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر گاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است که تعلیف به نباتات و اشیای جیّده یافته معتدل القوام سفید صافی شیرین خالی از طعم و رایحه غریبه.

طبیعت آن: معتدل در گرم و سردی و تری و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مفتح و جالی و سریع الهضم و کثیرالغذا. *اعضاءالرأس* آشامیدن تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن و حافظ رطوبات اصلی و رافع نسیان و مالیخولیا و وسواس و نیکو کننده رنگ رخسار و امراض بینی را مفید و قطور و طلای آن جهت امراض عین حتی مأیوس العلاج از مداومت آن صحت یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شرناق. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن گرماگرم تازه دوشیده مقوی قلب و رافع غم و وسواس و خفقان و قرحه ریه و سل که بی‌تب خلطی باشد و سحج امعا را مفید و ملین طبع و مولد منی و مبهی و مسمن بدن و خوردن شیر برنج رقیق جیدالطبخ با شکر ملین طبع و قولنج یابس ثفلی و زحیر یبسی را نافع و شیر آهن تاب و یا با سنگ تفته مکرر داغ کرده رافع اسهال و آشامیدن آن با دو وزن آن آب شیرین خالص ممزوج نموده مدر قوی و منقی مجاری بول و خصوص با قلیلی تا مقدار دو دانگ زاج و یک درم نبات نرم سوده. *المفاصل و الاورام و البثور* طلای آن با سفیداب قلعی جهت نقرس و اورام حاره و آشامیدن آن و طلای آن نیز جهت جرب و حکه و قوبا و جذام و مالیدن شیر برنج بر سر اقرع یعنی کچل که دانه‌های زخم آن صلب شده و سرتراشی آن دشوار باشد باعث نرمی آنست اما باید که مقدار شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد با آب گرم پاک شسته سرتراشی نمایند و با افیون و موم و روغن زیتون مسکن وجع نقرس حار. *السموم* آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنها است که مکرر بنوشند و قی کنند تا رفع غایله سم گردد هر نوع سم و ادویه قتاله که باشد به تنهایی و یا با ادویه مناسبه آن مانند روغن گاو و نارجیل بحری و امثال اینها. *الزینه* آشامیدن مطبوخ آن با برنج به طریق شیر برنج و فرنی جهت طول عمر و نیکویی رنگ رخسار و با گردکان و خرما جهت فربهی گرده و بدن و نیکویی رنگ رخسار و تقویت باه و ازدیاد منی.

مقدار شربت آن: از نیم رطل تا یک رطل.

المضار: اکثار آن مورث سنگ گرده و مثانه و تولید قمل و برص و سریع الاستحاله به خلط غالب بر معده، **مصلح** آن شکر و عسل و با آن هر دو مانع انجماد آن در معده و چون منجمد گردد موجب قشعریره و لرز و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق گردد و مداوای آن قی کردن با حرف و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با فودنج و به دستور با عسل و تخم کرفس و آب گرم و آشامیدن پنیرمایه تا مقدار یک مثقال از مجربات شمرده‌اند و حکمای هند گفته‌اند شیر گاو سفید دافع سودا است و شیر گاو سیاه دافع صفرا است و شیر گاو سرخ قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع هر سه خلط.

◀لبن جاموس

به فتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله معرب گاومیش است یعنی شیر گاومیش از شیر گاو بسیار غلیظ‌تر و دهنیت بر آن غالب و ثقیل و بطی الهضم و سریع الاستحاله به خلط غالب و صفرا است چون شیر را با چوب گیاه کنکهیه طبخ دهند و حرکت دهند منجمد و بسته گردد نبات داخل کرده بخورند بواسیر را نافع است.

◀لبن الخفاش

به ضم خای معجمه و فتح فا و الف و شین معجمه قریب به شیر اسد است.

◀لبن الخنزیر

به کسر خای معجمه و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهلمه به فارسی شیر خوک و بهندی سورکادودهه نامند.

طبیعت آن: سرد و تر.

افعال و خواص آن: نزد بعضی بسیار ممدوح و جهت سل و دق نافع و مورث برص و وضح است.

◀لبن الرماک

به فتح رای مهمله و میم و الف و کاف به فارسی شیر مادیان و به هندی کهوری کادودهه نامند.

ماهیت آن: معلوم است. بهترین آن نیز مانند شیر گاو است و به همان شروط و جبنیت آن کمتر.

طبیعت آن: گرم‌تر از شیرهای دیگر.

افعال و خواص آن: جالی و مفتح و مفرح. *اعضاءالرأس و الغذاء و النفض* آشامیدن آن محرک اشتها و باه و ملین طبع و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و مدر بول و حیض منقطع حادث از حرارت و یبوست و حقنه گرماگرم آن منقی قرحه رحم و حمول آن با نشاره عاج بعد از طهر معین بر حمل عاقر و آشامیدن ترش کرده آن که قمز نامند در اکثر افعال مذکوره قوی‌تر دانسته‌اند و جهت استسقا و بعض انواع دق به شرایط



مذکوره در لبن اتان و آینده در لبن لقاح از تعلیف آن به رازیانه و غیر آن از اشیای حاره و بارده ملطفه مفتحه نیز مفید. *الخواص* گفته‌اند از خواص آنست که چون هر سال قلیلی از آن به اطفالی که آبله برنیاورده باشند بخورانند در آن سال آبله برنیاورند و اگر برآورند زیاده بر چند دانه نباشد و از مجربات مکرره شمرده‌اند.

◀لبن الضان

به فتح ضاد معجمه و الف و نون که لبن النعاج و به فارسی شیر میش و گوسفند نیز نامند.

ماهیت آن: معروف و بر آن دهنیت و جبنیت غالب و غلیظ‌تر از شیر گاو و بهترین آن شیر میش سیاه به شروط مذکوره است.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: مقوی جوهر دماغ و نخاع و باه و جهت قرحه ریه و امعا و نفث الدم و تزحر و نیکویی رنگ رخسار و دفع مضرت ادویه سمیه و جماع و تدارک آن به تقویت با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سایر افعال و مضرات مانند البان دیگر است و محدث قراقر و مرار و بلغم و قولنج است.

◀لبن اللقاح

به فتح لام و قاف و الف و حای مهمله به فارسی شیر شتر و به هندی اونتی کادودهه نامند.

ماهیت آن: معلوم است و لطیف و رقیق‌ترین شیرها و مایل به شوری طعم و دهنیت آن به سبب کمی و گرمی و شدت امتزاج از مایـیت آن جـدا نمی‌گردد.

و لهذا **طبیعت آن**: گرم مایل به خشکی است.

افعال و خواص آن: جالی و منضج و محلل. *اعضاءالرأس و الغذاء و النفض* آشامیدن آن مقوی چشم و به دستور اکتحال بدان و آشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس و ربو و تفتیح سدد و رفع یبوست جگر و تحلیل اورام باطنیه و صلبه و تحلیل خلط کاین در کبد و استسقای زقی و طبلی و غیر آن هر دو را نافع اما بعد از استحکام علت و اجتماع ماء اصفر نه قبل از آن و جهت علل طحال و بواسیر و ادرار بول و حیض و باه را برانگیزاند و با بول شتر جهت اسهال و ادرار ماء اصفر که زرداب نامند نافع و باید به تدریج از دو اوقیه شروع نمایند تا به یک رطل رسانند و شتر را ده روز قبل از استعمال در ایام استعمال تعلیف به رازیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال اینها نموده باشند و با پنج درم سکرالعشر جهت استسقای گرم و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتهای طعام و در اورام صلبه با روغنهای مناسبه محلله مانند روغن بیدانجیر و ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال اینها و بعضی گفته‌اند شیر شتر معطش و بطی الانحدار از معده و اعالی جوف است نسبت به البان دیگر و دستور آشامیدن آن جهت استسقا آنست که نباید که بیاشامند آن را در اوایل و یا اورامی که آیل به استسقا است مگر بعد از استحکام ماده ورم اگر با آن تب نباشد و الا جایز نیست در هیچ وقت زیرا که با تب البان منافات تام دارند و زیاده کننده ماده حمیات‌اند و در اورام غیر آیله در اوایل امر باکی نیست از استعمال آن و دستور آشامیدن آن و ماءالجبن آن نیز به تفصیل در قرابادین و بالاجمال در مقدمه این کتاب نیز مذکور شد.

◀لبن المعز

به فتح میم و سکون عین مهمله و زای معجمه به فارسی شیر بز و به هندی بکریکادودهه نامند.

ماهیت آن: معلوم است مایيت بر آن غالب بر دو جزو دیگر و گفته‌اند جبنیت آن زیاده است.

طبیعت آن: مایل به حرارت و گفته‌اند بارد در اول و رطوبت بر آن غالب تا دویّم و گویند معتدل‌ترین شیر حیوانات است.

افعال و خواص آن: ملطف و جالی. *اعضاءالرأس* آشامیدن آن جهت نوازل و حبس آنها و غرغره آن جهت اورام لهات و حلق و کام و ورم زبان خصوصاً با مغز فلوس خیارشنبر که در آن حل کرده صاف نموده باشند و قطور آن در بینی و گوش نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی و درد گوش حار و ضماد آن که پارچه بدان تر نموده بر پیش سر گذارند نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی نافع و آشامیدن آن نیز. *اعضاءالصدر و الغذاء* آشامیدن آن با کثیرا و صمغ عربی و یا با لک مغسول جهت نفث الدم و سرفه سل و قرحه ریه و نزف الدم سایر اعضای باطنی که مقدار شیر بیست و پنج مثقال تا پنجاه مثقال و هر یک از اینها نیم درم تا یک درم باشد به دستور از سی مثقال آن تا پنجاه مثقال با یک مثقال تا دو مثقال کثیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید ولیکن باید تازه دوشیده گرماگرم و سرد ناشده و از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت و مرض باشد و از بز سرخ بهتر از الوان دیگر است و خالص گرماگرم آن ملین بطن و مدر بول و جهت قرحه مثانه و تقویت باه و تدارک ضرر جماع و عرق النساء حادث از گرمی و یبس و در سایر افعال مانند شیر گاو است و از آن لطیف‌تر.

مضر مبرودین و مرطوبین و نفاخ و باعث جشا و هیجان فواق و امثال اینها.

بدل آن: شیر گاو و بالعکس و آشامیدن آن به طریق ماءالجبن



جهت اسهال صفرای محترق و امراض صفراویه محترقه و سوداویه و یرقان و ترطیب بدن و برای محرورین نافع. *الحمی* جهت حمی دق و حمیات حاره کهنه و دستور آن به تفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون ماییت آن زایل می‌گردد و به جای اسهال شکم را حبس می‌نماید و آشامیدن آن با آب و خبّه که خاکشی و شفترک نامند با قلیلی شربت بنفشه که ابتدا از ده پانزده مثقال آن با سه چهار مثقال آب و یک درم خبه سنگشو نموده و نیم درم شربت بنفشه شروع نمایند و به تدریج روزی چهار پنج مثقال بر شیر و اندک اندک بر هر یک از آب و شربت بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نمایند و بر معده گران نباشد و خلل در هضم و نضج ننمایند و در هنگام استغنا و عدم احتیاج باز به تدریج کم نمایند جهت ترطیب بدن و حمیات حاره حاده در انتها و حمی دق و تسمین بدن مهزول محرورالمزاج مفید و نیز دستور آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت. *الاورام و البثور* ضماد تخم ریحان کوبیده پخته در شیر بز محلل و منضج و منفجر کننده اورام و دمامیل و بثور است و به اضافه تخم تمر هندی کوبیده اقوی.

گویند **مضر** احشا است، **مصلح** آن کثیرا.

بدل آن: شیر گاو.

◀لبن النساء

به کسر نون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و به فارسی شیر زنان نامند.

ماهیت آن: معروف و الطف است از شیر اتان و موافق‌ترین سایر شیرها است از برای اطفال و امراض حاره حاده خصوصاً از مولد دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زاییده است که غذاهای موافق خورده باشد چند روز قبل از آن و در بین نیز.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر و از دختر زاییده سردتر.

افعال و خواص آن: جهت ترطیب و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و رمد و قروح ریه و حمی دق و ادرار بول و دفع سمیت ارنب بحری نافع. *اعضاءالرأس و الصدر* آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ و حنجره و تفتیح سده خیشوم و رفع سل و دق و یبوست سینه و سرفه یبسی و نفث الدم و نزف الدم با ادویه مناسبه و سعوط آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و صداع حار یبسی و اختلاط عقل و مالیخولیا و جنون صفراوی و دموی و سهر و امثال اینها به دستور ضماد آن بر سر بدین قسم که خرقه بدان تر کرده پی در پی بر پیش سرگذارند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و قطور آن در چشم جهت رمد حار و قرحه و رفع خشونت پلک آن و با انزروت جهت ظفره و سلاق و شرناق و امثال اینها و در گوش جهت وجع حار و قرحه و ورم گرم آن.

مقدار شربت آن: از دو اوقیه تا نیم رطل و باید که گرماگرم که سرد نگشته باشد بیاشامند و اگر از پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که به سبب کمال لطافت زود فاسد می‌گردد.

بدل آن: شیر الاغ.

الخواص گفته‌اند چون زن حامله بر روی شپش شیر بدوشد اگر شپش بمیرد و یا در زیر آن بماند آن زن به دختر حامله است و اگر نمیرد و زنده برآید به پسر و مجرب دانسته‌اند و بهترین شیر زنان و سایر الالبان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع گردد و با چسبندگی بسیار نباشد و به اعتدال قوام باشد و دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر و نیز در مقدمه این کتاب ذکر یافت.

◀لبن حمارالوحش و لبن الغزال

شیر گورخر و شیر آهو هر دو گرم‌ترند از مادیان که لبن الرماک باشد و لطیف‌تر از آن و در تحریک باه اقوی.

◀لبن الحامض

به فتح حای مهمله و الف و کسر میم و ضماد معجمه به فارسی ماست و به هندی دهی است و به ترکی جغرات نامند.

ماهیت آن: شیر منجمد است و بهترین آن ماست شیر گاو تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر هر چند ترش‌تر و رقیق‌تر باشد سردی و تری آن زیاده.

افعال و خواص آن: مرطب و مسکن تشنگی و مقوی باه محرورین و غذاییت آن نسبت به دوغ که مخیض نامند به سبب زیادتی دهنیت بیشتر و در سایر افعال قریب بدان و مخیض در حرف المیم مع الخاء المعجمه مذکور خواهد شد.

المضار: **مضر** مبرودین و معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تبهای عفنه، **مصلح** آن معاجین حاره و زنجبیل مربی است و اغذیه مصنوعه از آن در قرابادین کبیر به تفصیل ذکر یافت و چربه بالای آن را بر سر مالیدن مرطب دماغ و منوم و قایم مقام روغن تخم کدو است.

◀لبن السودان

به ضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون.

ماهیت آن: نزد اکثر اسم فرفیون است و بغدادی و دیگران گفته‌اند چیزی است شبیه به صمغ و مایل به سیاهی و زردی که از نواح مغرب می‌آورند.

طبیعت آن: بسیار گرم و خشک تا چهارم.

افعال و خواص آن: از سموم قتاله و بوییدن آن باعث رعاف و



عطسه بسیار و مهلک و تدبیر آن تدبیر افربیون و جند بادستر سیاه خورده است و مذکور شد. ضماد آن محلل اورام صلبه است در چند ساعت.

◀ لبن الیتوعات

به فتح یای مثناة تحتانیه و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تای مثناة فوقانیه.

ماهیت آن: شیر نباتات شیردار است مانند مازریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال اینها.

افعال و خواص مجموع آن: از سموم و مسهل قوی به عنف و شیر هر نباتی در ذیل آن مذکور می‌شود و آنچه نامی مخصوص ندارد در یتوعات در حرف الیاء مع التاء مذکور خواهد شد و اعراض و تدبیر آن مانند اعراض و تدبیر افربیون خورده است و مذکور شد.

فصل اللام مع التاء المثناة الفوقانیه

◀ لتکو

فتح لام و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم کاف و واو.

ماهیت آن: ثمر درختی است در بنگاله می‌شود و کثیرالوجود و درخت آن به قدر درخت آلو و پنیاله و پرخار و برگ آن نیز شبیه به برگ آلو و پنیاله و ثمر آن خوشه‌دار و هر خوشه هفت هشت تا ده دانه و به بزرگی آلوی کوچکی و پنیاله و سفید رنگ و طعم آن در خامی ترش و بعد از رسیدن میخوش می‌گردد و در جوف بعضی آن سه دانه و بعضی چهاردانه شبیه به دانه‌های شریفه و کتهل که کوه نامند و در جوف دانه‌های آن تخمی بنفش رنگ نرم لزج لعابی.

طبیعت آن: سرد و تر.

افعال و خواص آن: مسکن حدت صفرا و خون و جهت بعض امراض دمویه و صفراویه نافع و شربت آن نیز جهت امراض مذکوره نافع.

فصل اللام مع الجیم

◀ لجالو

به فتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون واو لغت هندی است.

ماهیت آن: گیاهی است که در کنار آبها و زمینهای نمناک می‌روید و در موسم باران بیشتر و دو قسم می‌باشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک می‌روید نبات آن به یک ذرع و شاخ‌های آن باریک و برگ آن ریزه باریک شبیه به برگ امغیلان و از آن ریزه‌تر و قسم دویّم مایی که در کنار آب و غدیرها می‌روید و این مفروش بر روی زمین می‌باشد و در شاخ و برگ شبیه بدان قسم و از خواص هر دو قسم است که چون دست نزدیک آن برند و بدان رسانند برگ‌های آن به هم مجتمع می‌گردند و چون دست را بکشند و از آن دور نمایند بعد از اندک زمانی از هم باز می‌گردند به حالت اصلی خود و از جمله ادویه عظیم النفع است نزد اهل هند و به اصطلاح خود آن را از رساین می‌دانند.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و منضج و مفتح و به جهت فساد خون و امراض حادثه از آن و امراض صفراویه شرباً نافع و قطور آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و گویند چون آفتاب در برج سرطان و در منزل نثره باشد که به هندی پکهه فچهتر نامند بروند بر کنار غدیری که در آنجا گیاه لجالو باشد و اولاً غسل بکنند و قدری شیرینی تصدق نمایند و بخور منسوب به زحل بسوزانند مانند مقل ازرق با روغن سرشف پس آن گیاه را از ریشه برکنند به نحوی که سایه آن کس بر آن نیفتد و در سایه خشک نمایند و باز چون ماه در آن منزل آید نرم کوفته بیخته به قدر فلفلی از آن را با شیر گاو تازه دوشیده ممزوج کرده این منتر را هفت مرتبه بر آن خوانده بنوشند منتر این است: بسم الله الرحمن الرحیم دولها امرت دولها سنکه ادان نمونمو بشواد تا سه هفته هر هفته هر روز بدین نحو بخورند در هفته اول امراض سوداوی و حمیات ربع و مرکبه دفع گردد و در هفته دویّم بواسیر و نواصیر و یرقان و امثال اینها زایل گردد و در هفته سیّم جذام و بهق و قوبا و آتشک و مانند اینها برطرف گردد بعون الله تعالی و بالجمله مداومت بدان قوای حیوانی بیفزاید و از اسرار است نزد ایشان.

فصل اللام مع الحاء المهمله

◀ لحم

به فتح لام و سکون حای مهمله و میم لغت عربی است جمع آن لحوم آمده به فارسی گوشت و به هندی ماس نامند.

ماهیت آن: معروف و منعقد از خون است و فاعل انعقاد آن حرارت فاضله و در بدن حیوان برای حشو و فاصله و حایل بودن میان اعصاب و عروق و اوتار و غیرها و استخوان و حافظ و مانع بودن آنها از التوا در حرکت مختلفه و فسخ و رض از صدمات خارجی و برای ترطیب اعصاب و عروق و غیرها و حسن منظر و نیکویی هیأت شکل و غیرها از منافعی که مفصلاً در کتب کلیات مذکور است و اقسام می‌باشد به حسب اقسام حیوان و اعضای آن



و لحم هر حیوان در اسم خود مذکور شد و می‌شود و در اینجا به قول کلی و بالاجمال چیزی ذکر می‌یابد. بباید دانست که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است و حیوانیت بر آن غالب پس انسب غذای برای بدل مایتحلل او لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که سید الطعام اللحم و طبیعت مدبره بدن ناچار است در استحاله نبات تا آن را شبیه به مغتذی نماید از هفت قسم فعل از تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تشبیه و تغذیه و ادخال در حیوانات با اقل این افعال مدعا حاصل است مثلاً در شیر آنها پنج فعل کافی است که تفریق و تغذیه آن هضم و تمییز است و تعقید و تشبیه و ادخال باشد و در بیضه طیور سه فعل کافی است که تحلیل و استحاله و تمییز باشد و در لحوم دو فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی است پس لحوم صید و بهترین سایر اغذیه شدند و گوشت مقادیم حیوان از گردن و دست و سینه بهتر از مؤخر آن مانند ران و پشت مازه و گرده ردی و گوشت ایمن بهتر از ایسر و جانب وحشی خشک‌تر و بطی النزول و انثی نرم‌تر و ارطب و بهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج فربه است در امزجه لطیفه صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بز و گوسفند است که کمتر از شش ماه و زیاده ار یک ساله نباشند و بعد از آن گوساله و یکساله گاو و گاومیش و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از وحوش بچه بز کوهی است و آهو بره و گوشت حیوان خصی کرده از گوشت ناخصی کرده بهتر است و الطف و گوشت حیوان راعی چریده بهتر و الطف از محبوس معلوف و از حیوان سیاه بهتر و لذیذتر و سبک‌تر از سرخ اجـود و متوسط و از سفیـد بطی‌الهضم و سمین و سریع الاستحاله به تعفن و فساد و گوشت سرخ دور از فساد به تعفن و سریع الهضم و مذبوح در همان روز بهتر از بایت شب مانده و قدید گرم و خشک و قلیل الغذاء بسیار زبون و مولد خلط ردی و لحوم برّی بهتر از اهلی و بهترین لحوم برّی ظبی و بهترین اهلی ضان و گوشت جدی اقل فضولاً است از غیر آن و لحوم حیوانات برّی از برای بلغمی مزاجان و صاحبان فلج و استسقا و کسانی که برودت و رطوبت بر مزاج ایشان غلبه نموده باشد با سرکه و آب غوره و امثال آن برای محرورین و کسی که مزاج آن ملتهب نباشد مطنجن آن را با مری و زیت بخورد و گوشت اعضای عصبانی مولد بلغم است و گوشت سرخ خالی از لیف عصب گرم و تر و قریب به استخوان خشک و متین و گوشت طفلی بارد رطب لزج و گوشت نعجه ردی ضعیف الغذاء، مصلح آن و مصلح هر گوشت ضعیف رطب و پیاز و فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و هیل بوا و زیره و امثال اینها است و مصلح گوشتهای گرم و خشک سرکه و آب غوره و روغن و گوشتهای گرم و تر گشنیز و سماق و امثال اینهاست و گوشت رخو که در آن عصب نباشد لذیذ خصوص گوشت سینه و پستان به سبب تولید شیر در آن و گوشت زبان لذیذ سریع الهضم و گوشت حیوان وحشی و حمارالوحش گرم و خشک در سیّم و سریع الهضم کثیرالغذا مایل به سوداویت و در فصل زمستان خوردن آن و امثال آن بهتر و گفته‌اند بطی‌الهضم و ردی الکیموس و گوشت کباش جهت کسی که ذراریح خورده باشد نافع و گوشت ارنب گرم و خشک، گوشت بریان کرده آن جهت قرحه ریه مفید و گوشت قنفذ بسیار تر است و گوشت چرب و دنبه گرم‌تر از همه و غلیظ‌تر و بطی‌الهضم و ملین شکم و قلیل الغذا و ردی و سریع الاستحاله به دخانیت و صفرا و گوشت گاو و ماده کثیرالغذاء غلیظ سوداوی و مولد امراض سوداویه و خشک‌تر از گوشت بز و گوشت جوان آن سریع الهضم‌تر و بهترین آن گوشت بچه گاو ماده و بهترین اوقات خوردن آن فصل بهار و اول تابستان و پوست خربزه مهراً کننده آنست چون در حین طبخ در آن اندازند و همچنین در هر گوشت صلب که زود مهراً نگردد و اکثار گوشت گاو مولد بهق و امراض سوداوی و گوشت شقراق کاسر ریاح و بعیدالتعفن از گوشت بز و گوسفند و قلیل الشحم و یابس الجوهر و قلیل الغذا ردی و گوشت حیوانات صید گرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی و بهترین آنها گوشت آهو است و گوشت سباع و ذات المخالیب همه آنها ردی، اجتناب از آنها واجب و گوشت ضان معتدل در رطوبت و یبوست سریع الهضم مولد خون جید و جهت محرورالمزاج نافع و گوشت جزور یعنی بچه شتر بسیار گرم و خشک و مولد خلط غلیظ و جهت اصحاب کد و ریاضت شدید و عرق النساء و در آخر حمیات ربع نافع و گوشت سنور یعنی گوشت گربه گرم و تر و گویند سرد است مسخن گرده و جهت درد پشت و بواسیر مفید و لحم الخیل یعنی گوشت اسب مانند گوشت شتر مخلخل مسام و جهت اصحاب کد و ریاضت شدیده نافع و مولد سودا و از طیور طیور متوسطه که قریب به مرغ خانگی باشند مانند کبک و تذرو و دراج و حجل و طیهوج و امثال اینها، صغیر اینها بهتر از کبیر و برّی بهتر از اهلی و بهترین برّی طیور مذکوره و بهترین اهلی دجاج و از طیور مایی آنچه گردن آن بلند و عظیم الجثه باشد ردی است و لحوم برّی کبار همچنین طیور کبار جثه مانند بط و اوز مورث حمیات ربع‌اند و از مایی ماهیان متوسطه در بزرگی و کوچکی آب جاری صخری لطیف مانند ماهی رضراضی و حلوا ماهی و ماهی رهوواند واری و آبنوس و امثال اینها و از برای اصحاب کد و ریاضت قوی المزاج حار لحوم قویه غلیظه مانند گوشت جزور و خیل و گوزن و گاومیش بهتر و اولی است از لطیفه خفیفه و باید که حیوانات رطبة المزاج را بعد از استکمال قوّت آنها و یابسه را هنگام طفولیت و کوچکی ذبح



نمایند و هر چه از شکم حیوان برآورند که حلان به ضم حای مهمله و فتح لام مشدده و الف و نون و حلام به میم به جای نون نامند و آنچه به حد کمال نرسیده باشد همه ضعیف و مورث ضعف و سستی و امراض بلغمیه‌اند و از حیوان پیر و ضعیف سالخورده بسیار لاغر و مریض و میته همه مورث امراض صعبه کثیره و سودا و امراض سوداویه است خصوص کبش و تیس و بقر و جاموس و جمل و همچنین گوشت حیوان بچه مرده و یا گرگ و غیر آن از سباع گزنده و خوف‌ناک و یا در آب افتاده و به دستور حیوان مخنوق همه ردی و مورث امراض ردیه صعبه و سودا و امثال اینها است و در حضور حیوانی حیوان دیگر را ذبح نمودن زبون و آشامیدن آب بعد از گوشت مضر و تناول نمودن آن در شبها باعث تخمه و جمع آن با شیر و بیضه مضر و غیر مجوز و هر چند مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کنند اولی است و باید که اجزای آن متساوی طبخ یافته خواه کباب باشد و یا غیر آن و گوشت آب یعنی مرقه سریع الهضم و النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف المزاج و القوّت است اگر بلاغم و رطوبات بسیار بر بدن غالب نباشد و کسی که اراده نماید تجفیف و صلابت بدن را باید که مشوی و کردناج آن را بخورد و مشوی آن بطی‌النزول‌تر و یابس‌تر و قوی الدم از مسلوق و کسی که اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که اسفیدباجات چرب بیاشامد و روزی دوبار خوردن آن ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بر طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوّت است و مداومت بر آن نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت ذهن و غلبه صفات بهیمی و اخلاق سبعی و بسیار دیر دیر خوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری و وهن و نقصان در ارواح و سقوط قوا است و مشوی یعنی بریان آن مولد لحم صلب و خشک و مطبوخ آن به طریق یخنی گرم و تر و مولد لحم رخو نرم و قلیه آن کثیرالغذا و باعث تقویت بدن است و حلوای لحم و ماءاللحم به اقسام و امراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت. *اعضاءالرأس* گوشت گاو و گاومیش و سایر گوشتهای غلیظ مولد سودا و امراض سوداویه از جنون و وسواس و گوشت ابن عرس با شراب جهت صرع. *العین* خاکستر گوشت حملان جالی بیاض چشم و گوشت سباع و ذوات المخالیب مقوی چشم و رافع امراض عین و زهره طیور و اکثر حیوانات جالی بیاض و آثار چشم. *اعضاءالنفض* گوشت سرطان نهری جهت مسلولین و گوشت جوجه طیور مهیج خوانیق. *اعضاءالغذاء* گوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سده کبد و طحال و استسقا و گوشت قنفذ با سکنجبین جهت استسقا و لحوم غلیظه و مضر معده و طحال. *اعضاءالنفض* گوشت گاو مانع ریختن صفرا است به معده و گوشت ارنب مشوی جهت قروح امعا نافع و گوشت قنفذ خشک کرده با سکنجبین جهت وجع گرده و مرق خروس پیر به شرط مذکور در دجاج جهت قولنج و امراض سوداوی و مرق گوشت گاو و سکباج آن جهت اسهال مراری و همچنین قریص گوشت آن با گشنیز تازه و سرکه و حموضات مناسبه به سرکه و همچنین با گشنیز خشک و اندک زعفران و گوشت طیور مشوی و غیر مشوی مانند گوشت کبک و طیهوج و قطا و قمری که جوش داده مرق آن را بریزند و جرم آن را تناول نمایند حبس طبیعت نماید و مرق آن تلیین و گوشت شتر مدر بول و گوشتهای چرب تلیین آن زیاده از غیر آن و گوشت سباع و ذوات المخالیب جهت بواسیر و گوشت حمار وحشی با روغن قسط جهت وجع گرده و تحلیل ریح غلیظ. *الحمیات* گوشت گاو و ابل و وعل و طیور بزرگ پیر محدث حمی ربع‌اند. *السموم* آشامیدن گوشت ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم و گوشت حملان سوخته برای لسع مار و عقرب و جراره و با شراب جهت سگ دیوانه و گوشت ضفدع جهت لسع هوام. *آلات المفاصل* ضماد گوشت گرم به گرمی ذبح جهت ضربه و سقطه و به دستور پیچیدن عضو در پوست گرماگرم آن و ضماد دنبه جهت تلیین عصب صلب شده و تلیین اعضای متشنجه و گوشت ارنب جهت نقرس و اوجاع مفاصل و قریب است در فعل به مرق ثعلب و گوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضماداً و شحم حمار وحش با دهن قسط جهت وجع ظهر و تحلیل ریاح غلیظه تمریخاً و گوشت افعی و قنفذ اکلاً به طریق مرقه و یخنی نافع و گوشت گاو مولد جذام و داءالفیل و دوالی و جرب و قوبای ردی و سرطان و همچنین سایر لحوم غلیظه. *الجروح و القروح و الاورام* طلای گوشت گوسفند سوخته و ضماد گوشت گاو و سایر لحوم غلیظه محلل اورام صلبه. *الزینه* طلای پیه حمار وحش و بط رافع کلف و سوخته گوشت حملان رافع بهق و سوخته گوشت ضفدع جهت داءالثعلب نافع است.

◄لحیة التیس

به لام مفتوحه و حای ساکنه و یا و الف و لام و فتح تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت عربی است.
در ماهیت آن اختلاف است مالقی و بغدادی و انطاکی و غیرها گفته‌اند نباتی است مجعد و بر روی زمین مفروش و از زمین بلند نمی‌شود و برگ آن شبیه به برگ گندنا و مردم آن را می‌خورند و مداوا با آب آن می‌نمایند و همین لحیة التیس حقیقی است و نزد عرب و اهل شام و شرق و دیار بکر (مسمی)[1] به اذناب الخیل

۱. فقط در ب



و نزد عامه اهل اندلس به سقواس است و به فارسی اسلنج و به اصفهانی سنگ و الاشنگ نیز به فتح شین معجمه و سکون نون و کاف نامند و دیسقوریدوس قسوس نامیده و بعض مردم قسادق و قسارت نیز خوانده و گفته‌اند آن دو صنف است نر و ماده. آن را درخت کوچک و کثیرالاغصان و خشن و کوتاه و برگ مدور و صلب و مزغب و گل شبیه به گلنار و منبت آن سنگستانها و صنف ماده آن را برگ شبیه به برگ گندنا و پایین آن عریض‌تر از بالای آن و گل سفید و نزدیک بیخ آن. نوعی از طراثیث می‌روید سرخ یاقوتی رنگ و آن بهترین انواع آنست و گاه سفید و گاه اشقر نیز می‌باشد و قوّت قبض این زیاده از آن در جمیع اجزاء آن. طرثوث را به رومی هیوقسطیداس و به یونانی ایوقسطس نامند و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره آن طرثوث است و از جمله اجزای تریاق فاروق همان است و در قوّت مانند حضض الا آنکه در حضض قوّت تحلیل است و در این قوّت قبض فقط و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله و جمعی دیگر بیان نموده‌اند که آن شاخ‌هایی است بی‌برگ مایل به سرخی و درخشندگی و سرخی آن مایل به سیاهی و به قدر شبری و بیشتر آن در زمین و چهار انگشت آن از زمین پیدا و بیرون و منبت آن شوره‌زارها و این قول اصح می‌نماید چه بیخ گیاه مزبوره نوعی از طراثیث است بهترین آن تازه آنست.

طبیعت آن: معتدل در گرمی و سردی و خشک در دویّم و جالینوس در سابعه گفته نباتی است مابین شجر و گیاه با اندک قبضی. مؤلف گوید در شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک تا به یک شبر می‌روید و با شاخ‌های باریک و برگهای باریک بلند و نبات آن به هیأت مجموعی شبیه به ریش بز نر که تیس نامند و آن را به شیرازی و اصفهانی الالاشنک نامند و نر و ماده می‌باشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازه آن را با سرکه و بدون آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو می‌خورند و یحتمل که لحیة التیس این باشد و آنچه در کتاب مصور فرنگی دیده شد نبات آن بلند است و یک ساق ایستاده دارد و بر آن برگهای باریک بلند شبیه به برگ گندنا و گل آن پهن مدور و برگ‌های آن اندک طولانی و سر آنها متشعب به دو شعبه و غنچه آن فی‌الجمله شبیه به غنچه گل سرخ و رنگ گل آن سفید.

طبیعت آن: در آخر دویّم سرد و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: قابض و قاطع نزف الدم و اسهال مراری و دموی و قرحه ریه و بیخ آن در قبض اقوی و عصاره آن در قبض مانند تخم گل سرخ و مقوی معده و مانع انصباب مواد بدان و قرحه ریه و امعا و عصاره آن از آن اقوی و آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نزف الدم رحم و در سایر افعال قوی‌تر از اقاقیا. *اعضاءالرأس* بیخ آن جالی چرک گوش و خشک کننده قروح آن. *اعضاءالنفض و الغذاء* آشامیدن برگ و گل و بیخ آن با ماءالشعیر جهت قرحه ریه و عصاره آن جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحه امعا. مقدار شربت از عصاره آن تا سه درم و از برگ و گل آن تا چهار درم. *الجروح و القروح* ذرور برگ و گل آن جهت اندمال و التیام جراحات کهنه و رفع تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع. *الاورام* ضماد گل آن محلل اورام حرق النار و گل آن با موم روغن جهت سوختگی آتش. *السموم* محمد بن زکریا خوردن بیخ لحیة التیس را دافع سموم دانسته.

مضر گرده، **مصلح** آن عناب.

بدل آن: حضض و اقاقیا است و گلنار و تخم آن.

فصل اللام مع الخاء المعجمه

◄ لخنیس

به فتح لام و سکون خا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است.

ماهیت آن: نوعی از خیری برّی است نبات آن قریب به ذرعی و گل آن بنفش و برّی و جبلی می‌باشد و هر دو در صورت مشابه به هم مگر آنکه جبلی آن اقوی است و خشن‌تر و کوتاه‌تر از برّی و دانه آن سیاه و تلخ و به قدر عدسی بعضی آن را سراج القطرب دانسته‌اند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک خصوص گل و تخم آن.

افعال و خواص آن: آشامیدن دو درم از آن هر دو نوع مسهل قوی و یک درم آن جهت لسع عقرب شیاله و چون گل آن را بر روی عقرب اندازند آن را بکشد.

فصل اللام مع السین المهمله

◄ لسان

به کسر لام و سین و الف و نون لغت عربی است به فارسی زبان و به هندی جیب نامند.

ماهیت آن: از اعضای مرکبه بدن حیوان و در دهن آن واقع و مرکب از لحم رخو غددی سبک و عروق و عصب و عضلات و غشاوه و معروف است و مخلوق از برای برآمدن آواز از دهان و تکلم و افاده و استفاده و القای ما فی‌الضمیر به غیر تقلب غذا در حین مضغ و اعانت بر بلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از سینه و معده و غیر اینها از منافعی که در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و غیر خالق جل اسمه نمی‌داند فواید آن را به تفصیل.



طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: خفیف سریع الانحدار و مرطب بدن و با ادویه حاره خوشبو زیاده کننده منی.

المضار: سریع التعفن، مصلح آن طبخ آن با سرکه و یا گشنیز خشک و زیره و خولنجان در مبرودین و در محرورین سرکه و گشنیز خشک خوردن است.

◀لسان

و آن را اذان الثور و کحلا نیز نامند به جهت آنکه گل آن به رنگ کحل است.

ماهیت آن: نباتی است با لزوجت و رایحه آن شبیه به انجبار و غیر لسان الثور است. برگ آن عریض مفروش بر روی زمین و مستدیر و در خشونت مانند برگ گاوزبان و از میان برگ آن شاخی می‌روید به قدر ذرعی و بر سر آن گلی سرمه‌ای رنگ و فرق میان برگ این و برگ لسان الثور به آنست که برگ ابن عریض تر و مدورتر، در بو شبیه به خیار و لزوجت آن زیاده از لسان الثور و گل آن آویخته به سوی زمین و خام و پخته برگ آن را می‌خورند به خلاف برگ و گل لسان الثور که به این اوصاف نیست.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر.

افعال و خواص آن: جهت علل زبان انسان و شتر و غیر آن از حیوانات و بثوری صلب سرخ که ظاهر می‌گردد بر زبان مانند حب الرمان و آن را حارس می‌نامند و جهت قلاع و سایر امراض حاره دهان و خفقان و حرارت معده نافع.

◀لسان الابل

به الف مکسوره و بای موحده و لام لغت عربی است.

ماهیت آن: غیر رعی الابل است و غلط کرده کسی که آن را لسان الابل دانسته بلکه آن نباتی است مابین گیاه و شجر و شاخه آن پراکنده و مربع مایل به سفیدی و برگ آن شبیه به برگ تفاح و از آن بلندتر و باریکتر و اندک خشن و مجعد شبیه به تجعید یثاب تازه شسته و با زغب نرمی و سفید رنگ و خوشبو ثقیل الرایحه و ثمر آن زرد مایل به پهنی، منبت آن زمینهای خشن.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و در سیّم گرم و خشک نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفتح و جالی. ٭اعضاءالفم و الغذاء و النفض٭ آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن و مضغ برگ آن جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تلجلج آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سدد و مدر بول و رافع التهاب باطنی. ٭القروح و الجروح٭ ذرور آن منقی قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهنده جراحات و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا به آب مطبوخ آن مسکن حکه فرج و مقعده و ذکر. ٭الزینه٭ خضاب آن با حنا سیاه کننده موی سر و شستن با آب آن و بدان خضاب نمودن نیز سیاه کننده موی است.

مضر گرده، **مصلح** آن صمغ عربی.

مقدار شربت: از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا دو اوقیه و شراب آن که هفتاد مثقال آن را در دو هفتاد رطل آب انگور ریخته ترتیب دهند جهت نفث الدم و سرفه و سستی عضل و قرحه گرده و مثانه و احتباس حیض نافع.

مقدار شربت آن: تا یک رطل.

٭السموم٭ جهت گزیدن شفنین بحری نافع است.

◀لسان الثور

به فتح ثای مثلثه و سکون واو و رای مهمله لغت عربی است. به فارسی گاوزبان و به یونانی فو و به لاطینی بکلورم و به لغتی دیگر یرااجم و به هندی سنکاهولی نامند.

ماهیت آن: نباتی است جمیع اجزای آن با خشونت و مزغب و منقط به نقطه‌های شبیه به خار و ساق آن باریک و خشن مانند پای ملخ و سبز مایل به زردی و به قدر ذرعی و بزرگ و آن بزرگتر و سیاه و ضخیم و با خشونت و منقط به نقطه‌های سفید شبیه بخار و مزغب شبیه به زبان گاو و مفروش بر روی زمین و ربیعی است و تازه آن سبز مایل به زردی و کهنه آن مایل به سیاهی و هر چند کهنه‌تر گردد سیاه‌تر شود و گل آن لاجوردی رنگ به شکل گل انار و از آن کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک اندک طولانی و سفید و از حب القرطم اندک باریک‌تر و در قمعی و اندک لعابی و تخم آن را مدور نیز گفته‌اند منبت آن اکثر بلاد خصوص گیلان که در آنجا بسیار خوب می‌شود و در عظیم آباد از ملک هند نیز می‌شود ولیکن برگ آن نازک و حکیم میر محمد مؤمن در **تحفة المومنین** نوشته قسمی را که در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان می‌دانند مرماحوز است و گل آن لاجوردی و کوچک و مدور می‌باشد و بهترین آن گاوزبان تازه ضخیم سبز مایل به زردی منقط گیلانی است.

طبیعت: تازه آن در اول گرم و تر و خشک آن را رطوبت کمتر و مایل به یبوست و قوّت آن تا هفت سال باقی می‌ماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رییسه و حواس و ملین طبع و مسهل مره صفرا و اخلاط محترقه و سودای متولد از خلط سوداوی و تسکین اعراض آنها و امراض سوداویه مطلقاً. ٭اعضاءالراس و الصدر و الغذاء٭ آشامیدن



آن با مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکویی حواس و رنگ رخسار و تفریح و رفع خشونت قصبه ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و شش و خفقان سوداوی و توحش و وسواس و حدیث نفس و فزع و خوف و غم و هم و یرقان و سنگ گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا ماءالعسل جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن دو درم گل آن با یک درم گل ارمنی و دو درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و انعاش حرارت غریزی و قوی و ازاله یرقان و تفتیت حصات و تصفیه رنگ رخسار و ذرور محرق آن در دهان جهت قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب و سوزش دهان و سستی لثه و به دستور غیر محرق آن ولیکن از آن ضعیفتر.

مضر سپرز، **مصلح** آن صندل سفید.

مقدار شربت: از جرم آن از دو درم تا پنج درم، در مطبوخ و منقوع از پنج درم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه.

بدل آن: ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن پوست اترج و نیز به وزن آن ریباس و نصف آن سنبل و ربع آن اسارون گفته‌اند و چون از آب آن و آب سیب و آب مویز شرابی ترتیب دهند دو مثقال آن تفریح به حد یک رطل شراب کند بدون ازاله عقل و عرق گاو زبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیف‌تر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی اقوی گفته‌اند.

مقدار شربت آن: تا چهار اوقیه.

◀ لسان الحمل

به فتح حای مهمله و میم و لام لغت عربی است و دیسقوریدوس آن را کثیرة الاضلاع و ذوسبعة الاضلاع نامیده و به فارسی بارتنگ و به ترکی باغ پرباغ و لسان الحمل کبیر را به فرنگی بیشاک میسور و صغیر را بیشاک مینور نامند.

ماهیت آن: از جنس مرماحوز است و دو صنف می‌باشد: کبیر و صغیر. کبیر را برگ شبیه به زبان گوسفند و سبز طولانی و اندک عریض و ساق آن به قدر ذرعی و پراکنده و مایل به طرف زمین و سرخ رنگ املس و از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند رسته بر سر آن و گل آن زرد رنگ و تخم آن مدور ریزه سیاه رنگ مایل به بنفشی و بیخ آن سست و مزغب و تا به سطبری انگشتی و صغیر را نیز به دستور الا آنکه برگ این از آن کوچکتر و سرخی ساق کمتر و تخم آن بزرگ‌تر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع نیز از آن زیاده و از مطلق آن مراد صغیر است.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و تخم و بیخ آن را یبوست زیاده از برگ و برودت کمتر و برودت به سرحد تخدیر و یبوست آن به حد لذع نرسیده.

افعال و خواص آن: مرکب از جوهر مایی و ارضی و از جوهر مایی تبرید می‌نماید و از جوهر ارضی قبض و آب برگ آن لطیف. ※اعضاءالرأس※ آشامیدن آن حابس نفث الدم و نزف الدم همه اعضای باطنی و رعاف و صرع و سعوط و ضماد آن بر پیش سر و سینه نیز و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن که از حرارت باشد و مکرر مضمضه نمودن با آب طبیخ بیخ آن و یا مضغ آن و با آب برگ آن جهت درد دندان و قلاع و امراض دهان و بثور عدسیه آن و تقویت لثه مسترخیه و دامیه و با آب برّی آن جهت رفع قلاع دهان و قطور و طلای آب برگ آن جهت رمد حار مفید و ساییده می‌شود شیافات چشم در آب آن و داخل ادویه عین کرده می‌شود. ※اعضاءالنفس※ تخم آن حابس نزف الدم و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بدل سلق جهت ربو و آشامیدن عصاره آن جهت دق و سل و نفث الدم و قرحه ریه و ربو دموی و صرع. ※اعضاءالغذاء و النفض※ آشامیدن عصاره آن مقوی کبد حار و طحال و گرده و مفتح سده آن و مسکن تشنگی و رفع فساد هضم و قی الدم اعضاء باطنی و حرقه البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برگ و تخم آن مفتح سده کبد و گرده و مثانه و در ادویه مفتحه آنها داخل کرده می‌شود و جهت قروح امعا و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن به جای برگ چغندر جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک و سرکه و عدس جهت اسهال دموی و آشامیدن آب برگ آن با طلا جهت درد گرده و مثانه و آشامیدن و یا احتقان به تخم و یا عصاره آن جهت قرحه امعا و حبس خون بواسیر و حمول آن جهت درد رحم حادث از احتقان آن. ※الحمی※ گفته‌اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع و همچنین با چهار اوقیه و نیم شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصاره آن نیز جهت حمیات حاده نافع. ※السموم※ ضماد آن با نمک جهت سمیت سگ دیوانه گزیده. ※الجروح و القروح و حرق النار※ ضماد آن و به دستور ذرور آن جهت تنقیه چرک و تجفیف و اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختگی آتش و نار فارسی و قروح ساعیه و آکله و با طین قیمولیا و اسفیداج جهت جمره به جیم و داءالفیل و منع تزاید و موجب ضمور آن. ※الاورام و البثور※ محلل اورام حاره و نمله و شری و حمره به حای مهمله که باد سرخ باشد و ورم پس گوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر مؤثر.

المضار: گویند **مضر** ریه، **مصلح** آن عسل و عصاره آن مضر طحال و مصلح آن مصطکی.

مقدار شربت: از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل.

بدل آن: حماض بستانی و تخم آن در افعال مانند عصاره برگ آن



و بو داده آن قابض و مغری امعا و رافع زحیر و به روغن بادام و یا روغن گل چرب کرده و یا در آب جوش نموده آن نیز رافع مغص و حابس نزف الدم اسافل بدن.

مقدار شربت آن: تا سه درم و عرق برگ بارتنگ که مانند گلاب به قرع و انبیق مقطر نموده باشند در تقویت قوّت ماسکه بیعدیل و در همه افعال از عصاره برگ آن ضعیف‌تر است.

◀لسان السبع

به فتح سین مهمله و ضم بای موحده و عین مهمله.

ماهیت آن: نباتی است به قدر دو ذرع و شاخ‌های آن پراکنده و برگ‌های آن طولانی و اطراف آن نیز و مشرف مانند دندانه‌های اره و مجعد و صلب و رنگ آن سبز مایل به زردی و سفیدی و بر سرشاخ‌های آن قبه‌های مستدیر و گل آن بنفش و بیخ آن سیاه مربع. منبت آن زمینهای سنگریزه و ربیعی است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و فرزجه بیخ آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین نافع است.

◀لسان العصافیر

به فتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله به فارسی زبان گنجشک و به هندی اندرجو و به شیرازی تخم اهر خوانند.

ماهیت آن: ثمر درختی است از قسم دردار و عظیم و برگ آن شبیه به برگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هر یک از هم متفرق و در هر غلافی یک دانه باریک طولانی شبیه به زبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنگ و باطن آن سفید مایل به زردی و با تندی و تلخی و قوّت آن تا ده سال باقی می‌ماند و در ملک هند و بنگاله کثیرالوجود و دو نوع می‌شود یکی تلخ با حدت و دویّم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعه برنج به هم می‌رسد و به بلندی نبات آن و از برگ نبات برنج باریکتر و نازکتر و خشن‌تر و سبز تیره شبیه به برگ بید و از آن اندک پهن‌تر و سر برگها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانه‌های آن در غلافهای سبزتر شبیه به خار و گل آن ریزه و از تلخ آن سفید مایل به زردی و از شیرین آن بنفش و ثمر تلخ آن نیز به هیأت شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده‌تر و رنگ باطن آن بنفش.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و در اول تر نیز گفته‌اند و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: مسکن ریاح و برگ آن با قبوضت. ٭اعضاء الصدر٭ آشامیدن ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن. ٭اعضاءالنفض٭ آشامیدن آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصات و تقویت اعضای تناسل و تحریک و زیادتی باه مفید و فرزجه آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حمل و مجرب گفته‌اند.

المضار: مصدع محرورین، مصلح آن گشنیز.

مقدار شربت آن: جهت باه به تنهایی تا سه درم و با معینی تا دو درم.

بدل آن: در تقویت باه به وزن آن جوزبوا و نصف آن بهمن سرخ و یا تودری سرخ به وزن آن و یا مغز گردکان و یا کبابه.

٭الجروح و القروح٭ ضماد برگ آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه. ٭آلات المفاصل٭ ضماد پوست آن با سرکه جهت کوفتگی عضل نافع.

◀لسان الکلب

به فتح کاف و سکون لام و بای موحده به لاطینی امیره گویند شبه بکلوره و به بربری نیکوکالنس نامند.

ماهیت آن: گویند لسان الحمل است و بعضی حماض دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند نباتی است علیحده ساق آن زیاده بر دو ذرع و با شعبه‌های بسیار و گره‌دار و باریک و برگ آن شبیه به برگ بارتنگ و از آن درازتر و با تقعیر و بسیار نرم املس و اطراف آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید پر شعبه با شعبه‌های باریک مانند ریسمان و متشبک درهم و در اول تابستان می‌روید و منبت آن نزدیک آبها.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن به قدر یک رطل با عسل رافع صلابت طحال. ٭القروح و الجروح:٭ ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخم‌های تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است.

فصل اللام مع الصاد المهمله

◀لصیقی

به فتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر قاف و یا و آن را اذان الدب نیز نامند و در تنکابن معروف به کاش است.

ماهیت آن: نباتی است خاردار که بر جامه می‌چسبد و از آن جهت آن را لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر ذرعی و به سطبری انگشتی و برگ آن شبیه به برگ بارتنگ و از آن کوچکتر و ضخیم‌تر و تخم آن به قدر فندقی و نخودی.

طبیعت آن: در آخر اول گرم و خشک.



افعال و خواص آن: محلل و جالی. *اعضاء الصدر* آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه بارد و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت ضربان ورم مقعده بغایت نافع و غسول آن سرخ کننده رخسار و مغز و تخم آن مبهی است.

فصل اللام مع العین المهمله

◀لعاب

به ضم لام و فتح عین و الف و بای موحده به عربی ریق و به فارسی آب دهان نامند.

ماهیت آن: معروف است.

افعال و خواص آن: جالی خصوص لعاب دهان صایم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صایم را در گوش کسی که از اذیت کرم متأذی باشد ریزند تسکین دهد و کرم آن را بکشد و برآورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آن را بکشد.

◀لعبت بربری

به ضم لام و سکون عین و فتح بای موحده و تای مثناة فوقانیه و فتح دو بای موحده در میان هر دو رای مهمله و در آخر یای نسبت.

ماهیت آن: بیخی است شبیه به سورنجان و باریکتر از آن و مانند سر پستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف به تریاق است و از نواح افریقیه آورند و نامقیدان مغشوش به سورنجان می‌نمایند و بعضی سورنجان را به این نام خوانند و اشتباه است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی. *اعضاءالصدر و النفض* آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و اوجاع صدر و امثال آن نافع. *السموم* رازی جهت سم افعی و سموم سایر هوام بغایت نافع دانسته و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار.

مقدار شربت آن: دو درم که در سویق بسیار جوش دهند تا رفع غالیه حدت آن گردد.

المضار: اکثار آن مورث امراض حاره و مصدع، **مصلح** آن گشنیز.

بدل آن: به وزن آن مغز گردکان است و چون اطفال و یا غیر ایشان به غلطی بخورند قی و اسهال آورد تا به حدی که سرخی چشم و حالتی مانند مستان احداث نماید و اگر زن باشد اختناق رحم و هلاک سازد. تدبیر آن قی نمودن به روغن و عسل و بعد از آن انیسون خوردن است.

◀لعل

به فتح لام و سکون عین و لام گفته‌اند معرب از لال هندی است.

ماهیت آن: از احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان به هم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعات تصریح نموده‌اند که از سی سال متجاوز است که سالی به سبب زلزله عظیمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یاقوت است و رنگ آن از رنگ یاقوت در سرخی کمتر و اندک مایل به بنفشی و ارغوانی و از یاقوت نرم‌تر و معدن آن بدخشان از مملکت توران و در دکهن نیز به هم می‌رسد و بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلب‌تر از دکهنی و دکهنی نرم‌تر و اندک تیره‌تر و وافرتر از بدخشانی و کم بهاتر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت یاقوت است که با اختلاف مکان بدین نحو متکون می‌گردد و یاقوت در حرف الیاء مع الالف مذکور خواهد شد.

طبیعت آن: در گرمی و سردی معتدل مایل به حرارت و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: در تفریح دل و اعصاب و قوّت باصره قوی‌تر از یاقوت و حابس نزف الدم و بواسیر و در جمیع علل سوداوی قوی التاثیر.

مقدار شربت آن: از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیم دانگ گفته‌اند.

فصل اللام مع الفاء

◀لفاح

به ضم لام و فتح فا و الف و حای مهمله لغت عربی است. به فارسی شابیزک و مغد نیز نامند و مغد اسم بادنجان است.

ماهیت آن: ثمر یبروح برّی است و بیخ لفاح عبارت از یبروح سریانی است و در حرف یا مذکور خواهد شد و نر و ماده می‌باشد قسم ماده آن را برگ عریض و مفروش بر روی زمین و شبیه به برگ کاهو و از آن کوچکتر و مایل به سیاهی و ثقیل الرایحه و گل آن سفید و ثمر آن از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت و مایل به شیرینی می‌گردد و آن را لفاح الجن نامند و تخم آن شبیه به تخم سیب و بیخ آن دو سه عدد متصل به هم ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و پوست بیخ آن سطبر و مایل به سیاهی و در شکل شبیه به صورت انسان و بی‌مو یعنی لیفهای شبیه به موی که در یبروح می‌باشد در این نیست و قسم نر آن را برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمر آن به قدر خیار و زرد بیخ آن در سطبری متوسط و صنفی از آن را منبت



مقابر و مواضع سایه‌دار و برگ آن کم عرض و در طول به قدر شبری و مایل به سفیدی و بی‌ساق و بی‌گل و ثمر و بیخ آن دراز و به سطبری ابهامی و سفید و این قوی‌ترین اقسام است و قوّت آن تا چهار سال باقی می‌ماند و قوی‌ترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره و آب سایل از آنست.

طبیعت آن: در آخر سیّم سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف بیخ آنست عدیم القوّت.

افعال و خواص آن: مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاده و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر و منوم و مسمن بدن. *اعضاء‌الرأس* طلای آن جهت درد سر و بوییدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه به طبیخ آن جهت درد دندان. *اعضاء‌الصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن شش قیراط از پوست بیخ آن با آب و عسل جهت رفع بیخوابی و خفقان حار و اسهال دموی و حرقة البول نافع و مقی بلغم و مره سودا است و گیاه آن مدر بول و حمول تخم آن با کبریت قاطع حیض. *اعضاء‌المفاصل* ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار. *الاورام و البثور* طلای آن محلل اورام حاره و با سرکه جهت حمره و ضماد برگ آن با آرد جو جهت اورام حاره و برش. *الزینه* طلای شیر آن جهت کلف و نمش و آشامیدن نیم درم از تخم آن بغایت سرخ کننده رخسار مانند سرخی که از حمام بسیار گرم به هم می‌رسد و طلای پوست آن مولد قمل در هر روغنی که باشد. *السموم* طلای پوست بیخ آن با عسل در روغن زیتون جهت گزیدن هوام و به دستور تخم آن و برگ کوچک آن فادزهر عنب الثعلب سمی قتال.

مقدار شربت آن: از سه قیراط تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده است به اختلال عقل و سبات و غثیان، **مصلح** آن قی کردن به روغن و عسل و بعد از آن عسل و سداب بری و خردل و انیسون خوردن و بعضی گفته‌اند آب سرد نوشیدن. **المضار**: اکثار بوییدن آن محدث سکته خصوص آنچه برگ آن سفید باشد، **مصلح** آن برموم بوییدن و تخم خشخاش و به وزن آن جوزالقی نیز گفته‌اند و آشامیدن تخم سه عدد آن با رازیانه و شکر سکر با تفریح آورد و بیغایله است.

◀لفش

به فتح لام و فا و شین معجمه.

ماهیت آن: درختی است عظیم منبت آن نواح شام و در هنگام تـری و سبـزی زود مشتعـل می‌گردد و در خشکی دیر آتش در آن تاثیر می‌نماید و ابن ابی خالد گوید مراد از قول حق سبحانه تعالی در قرآن مجید و من الشجر الاخضر ناراً آن درخت است.

افعال و خواص آن: طلای برگ خشک مسحوق آن رافع برص و بهق و عصاره تازه آن رافع قوبا است. حکیم میر محمد مؤمن نوشته که انطاکی گوید که آن چوب صنوبر است.

فصل اللام مع القاف

◀لق لق

به فتح دو لام و دو قاف معرب لک لک فارسی است.

ماهیت آن: از جمله طیور معروفه است کبیرالجثه که در اوایل ربیع می‌آید و گاه متوطن می‌گردد و از جایی خود نقل نمی‌نماید و از خار خانه می‌سازد برای محافظت بچه‌های خود از مار زیرا که مار دشمن بچه آنست و آن نیز به سبب حرارت و یبوست مزاج خود مار را می‌بلعد و به آن ضرر نمی‌رساند و گوشت آن بدبو است برای بودن خوراک آن حشرات و خبایث.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: *اعضاء‌الرأس و غیرها* خوردن گوشت آن جهت فالج لقوه و خدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه در اعضا و ضعف باه و سموم منهوشه و گوشت بچه آن بهتر از بزرگ آن.

مضر محرورین، **مصلح** آن روغن کنجد و طبخ آن با سرکه و کرفس و گشنیز بسیار و زیت شیرین و با روغن بادام و شراب بر آن نیاشامند و بیضه آن در جمیع افعال قوی‌تر از گوشت آن و زهره آن رافع شبکوری است اکتحالاً و خون آن جالی و جهت ازاله بهق و وضح نافع. طلای آن با سرکه و سرگین آن جالی بهق و کلف و آثار جلد و با بیضه آن سیاه کننده موی و رافع صرع است.

فصل اللام مع الکاف

◀لک

به ضم لام و کاف و به فتح کاف نیز آمده به فارسی لاک و به هندی لاکهه به خفای ها نامند.

ماهیت آن: صمغ نباتی است که در مملکت هند و بنگاله به هم می‌رسد و از سر شاخ‌های بعضی اشجار برمی‌آید و منعقد می‌گردد و سرخ رنگ شبیه به توت سرخ و بعضی حبه‌های آن تا به قدر لیمویی و نارنج می‌باشد و این را لاک خام و به هندی لاکهه جهوری نامند و از درخت سدر که به فارسی کنار نامند و درخت پیپل و بر و غیر اینها به عمل می‌آید و آنچه از درخت کنار به عمل می‌آید بهتر است و از طبخ لک خام در آب و اخذ آب آن انواع رنگهای سرخ به عمل می‌آید و هر یک را نامی و آنچه از آب مطبوخ آن به انعقاد به عمل می‌آورند به هندی گلال



به کاف عجمی نامند و آنچه آب آن را در پنبه گرفته اقراص نازک ساخته خشک می‌نمایند به فارسی کتاد و به هندی التا و مهاور نیز گویند و ثفل لاک مطبوخ آب گرفته را ورقهای نازک می‌سازند و آن را به هندی چپرا و به شیرازی دوس می‌نامند و بهترین آن و مستعمل در طب سرخ شفاف صافی تازه خام غیر مطبوخ مغسول آن است زیرا که مغسول آن در بعضی مواد بهتر از غیر مغسول است و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صافی تازه آن است و این در غیر طب مستعمل و قوّت آن تا ده سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در سیّم خشک و در اول گرم و در دویّم خشک نیز گفته‌اند و مغسول آن الطف و غیر مغسول آن اقوی.

افعال و خواص آن: جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس. *اعضاء‌الرأس و الغذاء و النفص* آشامیدن آن جهت فالج و نفث الدم و سرفه و ربو و خفقان و تقویت معده و جگر و احشا و تفتیح سده کبد و طحال و استسقای لحمی و زقی و یرقان و ضعف گرده و سایر اعضا و تنقیه اخلاط بارده و وجع کبد و تحلیل اورام باطنیه نافع و آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ مغسول آن با شیر بز تازه دوشیده به قدر سی مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب.

مضر سپرز، **مصلح** آن مصطکی.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

بدل آن: در تفتیح دو ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر.

الخواص لاغر کننده بدن است بالخاصیت و چون هر روز یک دانگ آن را با سرکه بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز به غایت بدن را لاغر کند و چیزی دیگر بدان نرسد و همچنین چون سه چهار مثقال آن را با سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون اشنان سبز را یک شبانه روز بخیسانند پس لک خام صافی اضافه نموده با آتش ملایم بجوشانند تا دردی و صافی آن از هم جدا شوند و آب اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافی آن را جدا کرده با صمغ عربی جمع و منعقد نمایند و این را به هندی گلالی نامند و در نوشتن و نقاشی بهتر از رنگ شنجرف و ثفل آن را زمور زرگری و زرگران در لحیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است آشامیدن آن در قطع حیض از مجربات و طریق غسل آنست که بگیرند لک خالص از چوب و خاشاک صافی خام را و در هاون نرم بکوبند و آبی که ریوند چینی و بیخ اذخر در آن جوشانیده باشند اندک اندک بر آن ریزند و به آهستگی بمالند تا یکسان گردد پس در پارچه حریری بریزند و بمالند و آنچه در آن بماند باز به دستور با آب مذکور بسایند و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از لک نماند پس آن آبهای مخلوط به لطیف لک را بگذارند تا ته نشین گردد آب بالای آن را بریزند و خشک نموده سوده بکار برند و نیز دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز و دواء‌الملک نسخ متعدده و سفوفات و اقراص آن نیز ذکر یافت و بدان که رنگ آن مخصوص به ابریشم و پشم است به خلاف غیر آن ولیکن باید ابریشم و یا پشم را اولاً در مطبوخ آن با طرطیر که صاف کرده باشند یک شب با آتش ملایم بجوشانند و طرطیر باید که پنج جزو و از لک صد جزو باشد و بدون طرطیر تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نمی‌شود.

فصل اللام مع النون

◀لنجیطس

به فتح لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است و در شام منسم نامند.

ماهیت آن: نباتی است و دو صنف می‌باشد بستانی و صحرایی بستانی را برگ عریض‌تر از برگ گندنا و منحنی به طرف اسفل و سرخ به رنگ خون و بیشتر برگ‌های آن از بیخ آن می‌روید و کمتر بر ساق آن و ساق آن به قدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه شبیه به قلنسوه و در آن صورتی شبیه در شکل به رح الحریه (برنگ دهان باز کرده)[۱] و در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه به زردک. منبت آن اماکن خشنه و جاهای نمناک و صنف صحرایی را برگ مانند اسقولوقندریون و از آن خشن‌تر و تشریف آن بزرگتر.

طبیعت آن: گرم و خشک و خشکی آن زیاده بر گرمی.

افعال و خواص بستانی آن: آشامیدن بیخ آن مدر بول. مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از طبیخ آن دو اوقیه و آشامیدن خشک صحرایی آن با شراب و یا با سرکه جهت سپرز. مقدار شربت آن تا دو درم. *الجروح و القروح* ضماد تازه صحرایی آن مانع زیادتی جراحات و باعث تنقیه و التیام آنها است.

فصل اللام مع الواو

◀لوبیا

به ضم لام و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه لغت هندی است و به یونانی سیلهین و به قبطی مامیرا و به رومی فسولن و به عربی فریقا نامند و به فارسی نیز مشهور به لوبیا است و آن را لویا و ثامروان نیز گویند.

۱. فقط در نسخه ب



ماهیت آن: حبی است از حبوب مأکوله مشهوره و در اکثر بلاد به هم می‌رسد و نبات آن شبیه به لبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بر مجاور خود می‌پیچد و برگ آن از برگ لبلاب سبزتر و املس و گل آن ریزه و بنفش و ثمر آن در غلافی شبیه به غلاف باقلا و از آن باریکتر و دانه آن از دانه باقلا کوچک‌تر شبیه به گرده حیوان کوچکی و در ماه نیسان می‌کارند و در حزیران می‌رسد و دانه آن بعضی سفید با نقطه‌ای سیاهی بر سر آن و بعضی سرخ و بعضی سیاه نیز و تازه نارس آن را مغز و غلاف ریزه ریزه بریده با گوشت پخته می‌خورند لذیذ می‌شود و رسیده آن را بی‌غلاف و سرخ آن را چون مکرر در آب جوش دهند و آب آن را تبدیل نمایند سفید می‌گردد و قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود زبون‌تر و نفاخ‌تر و سریع الخروج‌تر از ماش اگر آن را عایقی نیاید.

طبیعت: سرخ آن در آخر اول گرم و در دویّم تر و سفید آن معتدل در حرارت و برودت و گفته‌اند سفید آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و سرخ آن گرم و تر.

افعال و خواص آن: با قوّت جلا و تحلیل و ادرار و ادرار پوست آن زیاده از آب آن. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* نفاخ و بطی‌الهضم و مولد خلط غلیظ خصوص سفید آن و ملین سینه و معین بر قی و مولد منی و شیر و محرک باه و مسمن بدن و مدر بول و حیض خصوص آشامیدن آب مطبوخ سرخ آن با قلیلی قنه و روغن ناردین و منقی نفاس و مخرج جنین و جلوس در آب مطبوخ سرخ آن مکرر نیز منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد گرده نیز نافع و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی مشوش، مصلح مضار مذکوره آن زنجبیل و خردل و آبکامه و زیره و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سقز و طبخ آن با گوشت نیز مصلح آن است فی‌الجمله و مغثی است بالخاصیت و مصلح آن بهتر از دارچینی و سکنجبین و یا آبکامه و خردل و سداب چیزی نیست و خوردن آن با غلاف بسیار مضر مگر آنکه نرم و نازک و خوب طبخ یافته باشد با ادویه مذکوره.

◄ لوز

به فتح لام و سکون واو و زای معجمه به فارسی بادام و به فرنگی انگداله نامند.

ماهیت آن: ثمری است برّی و بستانی و کوهی می‌باشد و هر واحد شیرینی و تلخی دارد شیرین را لوزالحلو و به فارسی بادام شیرین نامند درخت آن به قدر درخت انار و به و پوست آن مایل به سرخی و تیرگی و گل آن سفید و در میان آن ریزه‌های زرد رنگ و برگ آن پهن مستدیر نرم و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سیّم و چهارم ثمر می‌آورد و مدتی می‌ماند و ثمر آن را سه پوست می‌باشد و در ابتدا که هنوز از هم امتیاز نیافته‌اند طعم آن عفص پس میل به ترش می‌نماید و چغاله آن ترش و نازک و لذیذ خصوص با اندک نمک و هر چند نازک‌تر و خام‌تر باشد ترش‌تر و لذیذتر می‌باشد پس میل به بستن مغز و پوست و خشبیت می‌نماید و چون پوستهای آن خشبی و صلب گشتند تفه می‌گردند و مغز آن چرب و شیرین و در این هنگام مغز تازه آن نازک و لذیذ می‌باشد و چون به کمال رسید و خشک گشت مغز آن نیز لذیذ و از آن روغن اخذ می‌نمایند و خام و بریان کرده مغز مقشر از هر سه قشر را می‌خورند و انواع حلویات از آن ترتیب می‌دهند و داخل تراکیب می‌نمایند و نیز مغز مقشر آن را با گلهای خوشبو مانند گل بنفشه و گل سرخ که ورد احمر باشد و بیدمشک و امثال اینها هر گلی که خواهند پرورده می‌نمایند و روغن از آن اخذ می‌کنند عندالحاجت و روغن آن به بوی همان گل می‌باشد و یا از آن نقل و حلویات می‌سازند و یا همان قسم می‌خورند ماحصل هر نحو که خواهند همه خوشبو و لذیذ و مقـوی می‌باشد و پوست بیرونی آن خشبی و اندک نازک می‌باشد که بعد از خشک شدن اکثر خودبخود و یا به سودن بادامها با هم جدا می‌گردد و پوست وسطی آن صلب سفید رنگ و پوست سیّم متصل به مغز آن اندک سرخ تیره و با عفوصت و قبوضت و بعض انواع بادام که پوست آن رقیق نازک می‌باشد که به دست شکسته و جدا می‌گردد که آن را بادام کاغذی می‌نامند مغز آن لطیف‌تر و لذیذتر و شیرین‌تر از نوع صلب آن و برّی و جبلی این نوع را پوست صلب‌تر و دهنیت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت نیز ضعیف‌تر از بستانی است و بهترین آن لوز نازک پوست بزرگ مغز چرب است.

طبیعت آن: در اول گرم و تر و معتدل نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفتح و حافظ قوّتها. *اعضاءالرأس و الصدر* حافظ جوهر دماغ خصوص با نبات و جالی اعضای باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و حلق و موافق سینه و شیره آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و ربو و ذات الجنب و حبس نفث الدم و با نصف آن زفت جهت قطع سرفه از مجربات و سنون پوست صلب سفید آن که سوخته باشند و به سرحد رمادیت نرسیده باشد جهت تقویت لثه و دندان و جلای آن. *اعضاءالغذاء و النفض* ملین اعضای باطنی و بطن به سبب جلایی که دارد و جهت قرحه امعا و مثانه و زحیر حادث از رطوبت معده و مولد منی و مسکن حدت آن و حدت بول و مسمن بدن و با شکر کثیرالغذاء و ملین طبع و مفتح با انجیر نیز ملین و جهت قولنج نافع و بادام مطحون ثقیل بر معده و بطی النزول از آن و رهشی سریع النزول‌تر از آن و بادام مربا در تغذیه و فربه نمودن بدن بهتر و در اصلاح گرده قوی الاثر و بو داده آن



مقوی معده و قابض و رافع ترهل و سستی آن و مقوی باه و زیاده کننده منی و لعق نمودن مقدار یک جوزه معتدل از آن با عسل جهت درد جگر و سرفه و تحلیل ریاح خصوص ریاح گرده و ثمر تازه نارس آن که چغاله نامند با پوست مقوی بن دندان و مسکن حرارت دهان به سبب برودت و یبوست پوست آن. *السموم* خوردن آن با انجیر جهت گزیدگی سگ دیوانه شرباً و ضماداً و شکوفه آن محرک باه مردان و قاطع باه زنان.

المضار: ثقیل و بطی الهضم در معده بارد رطب و مضر احشا، مصلح آن مصطکی و مهیج صفرا، مصلح آن شکر و بادام متکرج و فاسد موجب کرب و سقوط اشتها و غثیان و غشی، مصلح آن قی نمودن و ربوب حامضه بعد از آن آشامیدن و روغن آن را طبیعت معتدل در گرمی و سردی و به غایت مرطب دماغ خصوص تازه آن.

افعال و خواص آن: *اعضاءالراس و الصدر و الغذاء* مرطب دماغ و موافق تشنج یبسی و ورمی و سرسام و ذات الجنب و رافع سهر و منوم شرباً و تمریخاً مکرراً و آشامیدن آن با کثیرا و شکر جهت سرفه خشک و تصفیه آواز و قصبه ریه و تلیین امعا و رفع ضرر ادویه مسهله مطلقاً و حبوب حاره شرباً و چرب نمودن آنها بدان و با آب گرم و العبه و اشیای مناسبه نیز جهت زحیر و مغص و تلیین امعا و رفع قولنج و عسرالبول و اعانت بر اخراج حصات خصوصاً با حجرالیهود سوده با آب گرم. مقدار شربت آن تا نه مثقال. *آلات المفاصل* دوام تدهین مهره‌های پشت بدان جهت نقرس و رفع خمیدگی پیران و غرغره آن با آب گرم جهت خشونت حلق موثر.

مضر احشای ضعیفه، **مصلح** آن مصطکی و برگ تازه آن مهسل و مسقط کرم معده و خشک آن قابض و رافع اسهال است.

◀لوزالمر

به ضم میم و رای مهمله مشدده به فارسی بادام تلخ نامند.

ماهیت آن: مانند لوزالحلو است الا آنکه مغز آن تلخ و بهترین آن نیز تازه بزرگ دانه چرب آنست.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و در آخر اول خشک و در دویّم نیز گرم و خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و در تنقیه و ازاله اخلاط غلیظه بیعدیل. ضماد آن با سرکه جهت درد سر و اکتحال آن جهت تقویت باصره. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* جهت ربو و سرفه و ورم سینه و ریه نافع خصوصاً با نشاسته و یا نعناع جهت وجع گرده و با عسل جهت تفتیح سده کبد و طحال و امراض کبد و یرقان و طحال و با ماءالعسل جهت قولنج و با میپختج جهت علل گرده و تفتیت حصات و ادرار بول و رفع عسر آن و وجه رحم و اغتسال سر بدان جهت حزاز و قتل شپش و فرزجه آن مدر حیض. *الجروح و القروح و الاورام و البثور* ضماد آن با سرکه و یا شراب جهت زخمهای کهنه و ساعیه و بثور رطبه و قوبا و حزاز و نمله و جرب و حکه و شری و طلای آن جالی کلف و آثار صورت و با شراب و عسل جهت نمله. *السموم* ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه مفید.

مضر امعا، **مصلح** آن شکر و نبات و بادام شیرین و خشخاش و بیخ آن را ضماداً جهت جمیع دردها مفید و ریشه درخت آن گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل جهت درد سر بارد و کلف و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیه طحال و کلیه و رفع قولنج و اخراج کرم معده و ضماد خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید و طلای برگ مطبوخ آن با شراب جهت حزاز بیعدیل. ارسطو گوید چون پنج درم بادام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مجفف.

طبیعت آن: در اول دویّم گرم و مایل به رطوبت.

افعال و خواص آن: مسهل اخلاط لزجه چسبنده و سوداویه در نواح معده و با ادویه مناسبه جهت ربو و ورم سپرز و درد گرده و عسرالبول و رفع قولنج و اختناق رحم و اورام و انقلاب آن و اخراج حصات و جنین و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم آن و حمول آن مخرج جنین و مشیمه. *الزینه* طلای آن جهت رفع آثار رخسار و کلف و چین گونه و شقاق عارض از سرما. *الجروح و القروح* طلای آن با شراب جهت قروح رطبه و سپرز و حزاز نافع.

مقدار شربت آن: تا چهار مثقال و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نایب مناب صمغ عربی است و بادام نمک پرورده بریان مصلح و معدل نفس است نزد گرسنکی کاذب و باعث بطوء سکر و منقی سینه و مدر بول و مسهل بطن و مورث تخمه و مصلح آن شکر و مثلث و لوز برّی و لوز جبلی درخت آن هر دو از درخت لوز بستانی کوچکتر و برگ آن ریزه و گل آن مایل به سرخی و با عطریت و ثمر آن کوچکتر و با تلخی و قبض بسیار و غیر جلوز است.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلت و امراض بارده آن و قی و اسهال نافع.

مقدار شربت آن: تا سه درم و از گل آن تا دو درم.

◀لوزالبربر

به فتح دو بای موحده و دو رای مهمله ساکنه.



ماهیت آن: قسمی از لوز برّی است شبیه به حب الصنوبر و بزرگتر از آن و زرد رنگ و در جوانب آن شعبه‌ها که به مغز آن نرسیده.

طبیعت آن: گرم و خشک و بسیار قابض و روغن آن را زیت السودان نامند و مذکور شد در حرف الزاء مع الیاء المثناة التحتانیه.

◀ لوسیماخیوس

به ضم لام و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر خای معجمه و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است به معنی شبیه الذهب و نزد اهل اندلس قصب الذهبی و خویصه مصغر خوصه و لخوخ الماء و عودالریح نیز و به هندی جورا و راج ناکهه نیز نامند.

ماهیت آن: نوعی از سراج القطرب است و آن نباتی است قریب به ذرعی و بی‌ساق و شاخ‌های آن باریک و گره‌دار و بر هر گرهی برگ‌ها رسته شبیه به برگ بید و طعم آن با اندک قبضی و گل آن سرخ مایل به زردی طلایی رنگ. منبت آن آبهای ایستاده و نی زارها و مستعمل برگ و عصاره آن.

طبیعت آن: در آخر دویّم سرد و خشک و انطاکی گرم و خشک در دویّم دانسته.

افعال و خواص آن: قاطع رعاف و نزف الدم همه اعضا فرزجه برگ آن قاطع سیلان حیض و حقنه آن جهت قرحه امعا و ضماد آن جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهت دراز کردن موی و بخور آن گریزاننده هوام و در قتل موش مجرب دانسته‌اند.

مضر ریه، **مصلح** آن عناب.

مقدار شربت از آب آن: نیم مثقال و از برگ آن یک مثقال است.

◀ لوعجیدیطوس

به ضم لام و سکون واو و فتح عین مهمله و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو و سین مهمله.

ماهیت آن: ابن تلمیذ و محمد ابن احمد گفته‌اند گیاهی است برگ آن شبیه به برگ اسقولوقندریون و تخم آن مثلث شکل و برّی و بستانی می‌باشد برّی آن گرم‌تر از بستانی.

افعال و خواص آن: آشامیدن برگ خشک آن و ضماد پوست آن با سرکه جهت جرب مجرب و جمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است.

◀ لوف

به ضم لام و سکون واو و فا لغت عربی است و به فارسی فیل گوش و به فرنگی کونکلوس و سربن طین نیز نامند به معنی شبیه به مار.

ماهیت آن: نباتی است و سه قسم می‌باشد: قسم اول **لوف الکبیر** یعنی بزرگ و آن را لوف الارقط و لوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن به مار ابلق و به یونانی درافیون و دراقیطن نامند به معنی لوف الحیه.

ماهیت آن: ساق آن سطبر و شاخ‌های آن مانند عصا و رنگ ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار ابلق و برگ آن شبیه به برگ لبلاب کبیر و بنفش و با رنگهای مختلف و ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید و بعد از رسیدن زرد و بیخ آن مانند بلبوس و منبت آن مکانهای نمناک و سایه‌دار.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و با جوهر ارضی.

افعال و خواص آن: ملطف و مخرج و مقطع اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سدد و به غایت جالی. *اعضاءالعین* قطور عصاره آن رافع بیاض عین حادث از قرحه. *الاذن* قطور آب خوشه تازه آن با روغن زیتون مدر بول و رافع عسر آن و رافع حصات. *اعضاءالصدر و النفض* آشامیدن لوف کبیر جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و ربو کهنه و با عسل و یا شراب محرک باه و با سرکه مسقط جنین و حمول آن مخرج جنین و بوییدن گل آن نیز مخرج جنین و آشامیدن سی عدد از دانه آن با سرکه جهت اسقاط جنین و مشیمه بیعدیل. محمد بن احمد گفته که چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته بیخته با آرد گندم و روغن کنجد و نمک خمیر نمایند و خمیرمایه نان نمایند و هر روز هفت مثقال از آن نان را تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب. *الزینه* ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و بهق و نمش و برص و با شراب جهت شقاق عارض از سرما مفید. *الجروح و القروح* ضماد آن بهترین ادویه سرطان و نواصیرالانف و تنقیه جراحات متعفنه و زخم‌های تازه است خصوصاً برگ و ثمر آن و از آن شیافات می‌سازند برای نواصیر و چون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد گرداند و ضماد پخته آن رافع شقاق مزمن و آثار قروح. *طردالهوام* مالیدن آب ریشه آن بر بدن گریزاننده هوام است خصوصاً افعی مضر جگر و مولد خلط غلیظ، **مصلح** آن صمغ عربی.

مقدار شربت آن: یک درم.

بدل آن: افسنتین.

قسم ثانی لوف را **لوف الجعد** و فیل جوش و به یونانی ارب و لادن و به بربری الونی و اهل اندلس صیاره و به فرنگی اریسارم نامند.



ماهیت آن: مانند لوف صغیر است و برگ آن از برگ قسم اول کوچکتر و با الوان مختلفه و ساق آن به قدر شبری و بنفش و ثمر آن مانند قسم اول و بیخ آن نیز.

طبیعت آن: در گرمی کمتر از قسم اول و در خشکی از آن زیاده.

افعال و خواص آن: بیخ آن قوی‌ترین اجزای آن و مقطع قوی و جهت امراض سینه و تنقیه آن و ضماد آن با سرگین گاو جهت نقرس و در سایر افعال مانند لوف کبیر است و چون بیخ تازه آن را در روغن مغز زردآلو بجوشانند تا سوخته گردد تمریخ بدان جهت اسقاط دانه بواسیر موثر و حمول آن به خرقه آلوده جهت بواسیر باطن و چون بیخ آن را پارچه پارچه نموده در شراب یک شبانه روز بخیسانند پس هر مقدار که ممکن باشد در مقعده نگاهدارند جهت بواسیر عجیب النفع و بخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع است و قسم ثالث لوف را **لوف الصغیر** نامند و به یونانی اربصارن و اهل مصر دوبره و دیسقوریدوس در ثالثه دراقیطون نامیده و به یونانی فیل جوش نامند. به معنی اذن الفیل.

ماهیت آن: دو صنف می‌باشد صنفی کوچکتر از دیگری. صنف اول را برگ و شاخ آن شبیه به قسم کبیر و ثمر آن در طرف ساق آن شبیه به خوشه و در ابتدا سفید به رنگ خشخاش و بعد از پخته شدن زرد زعفرانی و طعم آن با حدت که زبان را بگزد و بیخ آن مایل به استداره شبیه به بیخ بلبوس و لوفا و پوست آن نازک. منبت آن اماکن رطبه و جالینوس گفته برگ و بیخ آن شبیه به نوع دویّم است و از آن تندتر و تلخ‌تر.

طبیعت آن: از قسم اول گرم‌تر و خشک‌تر تا چهارم.

افعال و خواص آن: محرق و لذاع و قوی‌تر از سایر اقسام و الطف و با اندک قبضی. ※اعضاء‌الصدر و الغذاء و النفض※ آشامیدن بیخ تازه آن جهت سرفه و ربو و عسرالنفس و نفس‌الانتصاب و نزله و وهن عضل و پخته و یا بریان آن جهت اسهال و اخراج و دفع رطوبات از سینه و منقی اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سده کبد و طحال و گرده و خشک آن با عسل جهت ادرار بول و اخراج جنین و در سایر افعال مانند کبیر و قطور آب آن با زیت در گوش زایل کننده گوشت فاسد زاید آن و در بینی جهت نواصیر آن و در چشم جهت رفع اثر قرحه آن. ※الجروح و القروح※ طلای آن خورنده گوشت فاسد و رویاننده گوشت صحیح و مجفف و مدمل جراحات و جهت سرطانات و اورام جاسیه منخرین که آن را کثیرالارجل نامند و سایر قروح خبیثه و مانع قروح ساعیه است از انتشار و سعی و داخل مراهم و شیافات و فرزجات کرده می‌شود و صنف دویّم آن را برگ شبیه به صنف اول و از آن کوچکتر و بی‌آثار الون مختلفه و ساق آن به قدر یک شبر و به شکل دسته هاون و گل آن زعفرانی رنگ و بیخ آن به شکل قسم اول و قوی‌تر از سایر اجزای آن:

طبیعت آن: گرمی و خشکی این کمتر از همه در آخر اول تا اول دویّم.

افعال و خواص آن: از آنها ضعیفتر و جلا و تقطیع آن کمتر و جهت نفث اخلاط صدریه خارج به نفث و آشامیدن چهار مثقال از بیخ آن جهت ادرار طمث در ساعت مفید و جالینوس گفته برگ آن را به انحای بسیار استعمال می‌نمایند و پخته نیز می‌خورند و خشک نیز می‌نمایند و پخته می‌خورند. ※الجروح و القروح※ نیز مانند آنهاست از برای جروح و قروح خبیثه و غیر خبیثه و ساعیه و غیر ساعیه و نواصیر و مطبوخ آن در روغن تخم زردآلو در منافع مانند آنست و طلای بیخ آن با روغن بنفشه و یا روغن گل سرخ گرم کرده جهت منع و توقف زیادتی جذام و انتشار آن و تأکل اطراف و مداومت مالیدن آن زایل کننده آن و آشامیدن آن با روغن کهنه جهت دمامیل نافع است.

◀ لؤلؤ

به ضم دو لام و سکون دو واو که به همزه خوانده می‌شود لغت عربی است و به فارسی مروارید و به ترکی اینچی و انجو و به هندی مکتا و موتی و بزرگ مقدار آن را به عربی در و آنچه در صدف یکتا باشد در مکنون و در یتیم نامند.

ماهیت آن: چیزی است معروف که از جوف نوع صدفی برمی‌آید بزرگ و کوچک آن از تخم خشخاش ریزه‌تر و بزرگ آن تا به قدر بیضه گنجشک و نادر تا به قدر بیضه کبوتر نیز و تا به وزن سه مثقال گفته‌اند و بهترین آن سفید آب‌دار صاف براق مدور غلطان بحرینی و هرموزی و عمانی آنست و هرموزی را بعضی بهتر از بحرینی گفته و بعد از آن صراحی شکل به اوصاف مذکوره و سایر اشکال آبدار سفید براق آن از آن پست‌تر و زرد و سیاه بی‌آب و بسیار ریزه آن زبون و در دریای جزیره سیلان و جزایر دیگر مانند برازیل از ارض جدید عرض جنوبی که تازه نصاری به دست آورده‌اند و غیر آن نیز به هم می‌رسد و در مرشد آباد و بنگاله در غدیر مسمی به موتی جهیل و در شیب کنج قریب جهانگیر نکر و در دریای سلهت نیز به هم می‌رسد لیکن بسیار ریزه زرد رنگ ناصاف و احیاناً دانه‌های بزرگ به قدر نخودی نهایت چهار رتی مایل به سرخی برمی‌آید و آن فی‌الحقیقت برزخی مابین حیوان و نباتات و حجر است و حجریت بر همه غالب مانند فادزهرات حیوانیه و صدف آن حیوانی است که در زیر دریا تکون می‌یابد و مانند نبات ریشه دارد و سیاه رنگ که در بین احجار و سنگریزه‌های قعر دریا بند می‌نمایند و به تدریج بزرگ می‌شود و هنگام گرسنگی دهان یعنی دو صدفه خود را می‌گشاید و ماهیان ریزه و کرمها و اشیای لعابی زیر دریا آنچه در جوف آن می‌آید غذای خود می‌سازد و همچنین



و هر چند بزرگ‌تر می‌شود و ریشه آن قوی‌تر و صدف آن بزرگتر و سفید و براق می‌گردد و مروارید در جوف آن قریب به قلب آن تکون می‌یابد و گفته‌اند کمال تکون و نمای آن را حدی معین است که اگر بعد از نهایت کمال غوص ننمایند و برنیاورند و در جوف آن بماند باز به تحلیل می‌رود و در جاها که زمین قعر آن خاک صرف باشد مروارید خوب در آنجا می‌شود و هر چند سنگلاخ‌تر باشد بهتر می‌شود و آنچه مشهور است که مروارید آب باران نیسان است که در حین باریدن صدف‌ها بالای آب می‌آیند و دهن گشاده قطرات باران را در جوف می‌گیرند و مروارید می‌گردد اصلی ندارد بلکه آنچه به تحقیق پیوسته به نحوی است که بیان شد و به تفصیل در قرابادین کبیر مذکور گشت.

طبیعت آن: در آخر دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوا و ارواح و در تفریح از ذهب و غوص کننده در تمام اجزای بدن. *اعضاءالراس و الصدر و الغذاء* آشامیدن ساییده آن حابس نفث الدم و نزف الدم و وسواس و جنون و بدبویی دهان و ربو و انواع خفقان و خوف و حزن و فزع سوداوی و امراض قلب و ضعف معده حار و کبد و گرده و مفتح سدد و مفتت حصات و دافع یرقان و حرقه البول و حابس اسهال دموی و مراری و خون بواسیر و حیض و سعوط با آب محلول آن جهت صداع حادث از انتشار احداب عین در مرتبه اول و اکتحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کمنه و قرحه آن مفید و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی و حافظ صحت و سنون آن مقوی لثه و پاک کننده چرک دندان و فرزجه آن را در منع حمل مجرب دانسته‌اند. *الزینه* طلای غیر محلول آن جالی کلف و بهق و رافع آثار جذام و غیرها و محلول آن رافع برص به قول ارسطو. *القروح و الجروح* ذرور آن قاطع سیلان خون اعضای ظاهری و قروح و التیام دهنده آنها. *السموم* آشامیدن و طلا نمودن آن دافع سموم مشروبه و ملذوعه. *الخواص* تعلیق آن مقوی دل و در دهان نگاهداشتن آن جهت جذام و در رفع غم و ضعف دل موثر.

مضر مثانه به قولی **مصلح** آن بسد.

مقدار شربت آن: تا نیم مثقال.

بدل آن: صدف سفید است و از چربی و بوی بد و چرک و دود بد رنگ و زبون می‌گردد و شستن آن در آب برنج مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آن را فاسد می‌گرداند و مالیدن آرد برنج تر کرده بدان نیز صاف کننده آنست و خورانیدن درست آن به کبوتر و یا مرغ و بعد از اندک زمانی آن را ذبح کردن و از شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیه آنست و گفته‌اند در جوف آن کرم می‌باشد و کرم‌دار آن زبون و علامت آن آنست که نسبت به مرواریدهای دیگر ملمس آن گرم می‌باشد و گفته‌اند در دو طرف روز یعنی صبح و شام رنگ آن متغیر می‌گردد و دستور احراق و حل و جوارش و حب و خمیره و دهن و سفوف و اقراص و مفرح و معجون آن در قرابادین کبیر به تفصیل مذکور شد و بالجمله طریق حل آن آنست که ساییده در شیشه کنند و بر آن آب اترج ریزند که آن را خوب بپوشد و سر شیشه را بسته در ظرفی که در آن سرکه باشد معلق بیاویزند و آن ظرف را در سرگین اسب دفن کنند تا چهارده روز پس برآورند حل شده خواهد بود بعضی گفته‌اند احتیاج به آویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرگین دفن نمودن کافی است.

فصل اللام مع الهاء

◄ لهولوقوغراقیس

به کسر لام و ضم ها و سکون واو و ضم لام و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و فتح غین معجمه و رای مهمله و الف و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله.

ماهیت آن: شجر مصری است که گازران استعمال می‌نمایند در غسل ثیاب و در آب زود نرم می‌گردد.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: مجفف بی‌لذع و قابض دماغ و مانع سیلان مواد. آشامیدن آن جهت نفث الدم و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و ضماد آن جهت جراحات تازه و کهنه نافع است.

فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیه

◄ لیثانولس

به کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح تای مثلثه و الف و ضم نون و سکون واو و ضم لام و سین مهمله.

ماهیت آن: مالیقی گفته نباتی است و اصناف بسیار دارد و آنها را کندریات نامند برای آنکه رایحه بیخ آنها شبیه به کندر است و از انواع کلوخ است و برگ آن مستدیر و طعم آن شبیه به رازیانه و با اندک حدت و صنفی را اهل اندلس بربطور و بعضی استر و بعضی عسالیج نامند آن را جهت آنکه عسالیج در خامی و نازکی در ایام ربیع می‌خورند و با اندک تیزی و لذت است و صنفی بی‌ساق و بی‌ثمر و صنفی با ساق و ثمر و بیخ آن همه در بو شبیه به کندر و نوعی از آن که در ساحل دریا می‌شود گل آن سفید و ثمر آن مانند ثمر رازیانه است و جالینوس در سابعه گفته آن سه نوع است یکی بی‌ثمر و دو نوع دیگر با ثمر و در قوّت همه شبیه



به هم.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و ملین و جالی. *العین* عصاره نبات و بیخ آن با عسل جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت غلیظ و باعث حدت آن. *اعضاءالرأس و الصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن نوعی را که بروفس و سمافیون نامند جهت یرقان و با سرکه جهت مغص و ادرار بول و حیض و به دستور آشامیدن گل آن و آشامیدن آن با فلفل و شراب جهت اوجاع سینه و یرقان. *الاورام و البثور* ضماد آن محلل اورام حاره عارض در مقعده و بواسیر برآمده و اورام عسرة النضج و اورام بلغمیه و شدخ عضل و اطراف آن و با سرکه جالی بهق. *القروح و الجروح* ضماد خشک آن با عسل حابس خون جراحات و قروح و مجفف و مدمل انواع آنها و با آرد شیلم و سرکه جهت شدخ عضل و اطراف آن. *السموم* با سرکه جهت نهش هوام و با زیت مدر عرق است.

◀ لیف

به کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فا لغت عربی است.

ماهیت آن: غشاوه و پرده است بافته شده از خیوط و تارهای خشبی که محیط به سر نخل و مغز آن و اطراف طلع و ثمر نارجیل و مقل و فوفل و امثال اینها می‌باشد و بهترین آن لیف نخل و نارجیل است و زبون‌ترین آن لیف مقل و از مطلق آن مراد لیف نخل است.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: بسیار خشک و جالی. *اعضاء العین و الفم* اکتحال خاکستر محرق آن جالی و جالی بیاض رقیق و غلیظ آن با مداومت بر آن و سنون آن مستحکم کننده لثه و دندان و پاک کننده چرک و سفید کننده آن و فرش و لباس آن جهت استسقا و ترهل و مستی و اورام و طلای خاکستر آن جهت برص و بهق و جرب و حکه و حزاز و آشامیدن آن جهت تفتیت و اخراج حصات و از مقل جهت تسکین بواسیر نافع است.

◀ لیف البحر

ماهیت آن: بیخی است شبیه به سعد و بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن سیاه و اغبر و برگ آن شبیه به برگ سریش و خنثی و بیخ آن ریشه‌های باریک سیاه به هم دربافته پیچیده مدور شبیه به گوی کوچکی بقدر گردکان تا بقدر نارنجی و با خشونت که گویا پشمی است مدور کرده شده و از دریای مغرب خیزد و موجه به ساحل می‌اندازد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: شدیدالیبس و جالی. *اعضاءالعین و الفم* محرق آن بهترین ادویه چشم و دهان است و اکتحال مغسول آن جهت ناخنه و بیاض چشم و سنون غیر مغسول آن جالی دندان و مقوی لثه و ضماد و ذرور آن جهت قروح خبیثه و به دستور کوبیده خشک آن.

◀ لیفیه

به کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ها لغت عربی است.

ماهیت آن: گیاهی است سرخ رنگ خاردار ثمر آن به شکل خیار کوچکی و خاردار و دو نوع می‌باشد یکی مسهل قوی و دافع حمیات و دویّم قتال و غیر قتال آن نایب مناب قثاءالحمار است در افعال و در غور و نواح مصر کثیرالوجود.

مقدار شربت آن: ربع درم و زیاده از یک درم آن کشنده است.

◀ لیمو

به کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و واو.

ماهیت آن: معروف و انواع است از ترش و شیرین و میخوش و هر یک نیز اصناف است بهترین همه لیموی رقیق آب و از مطلق آن این نوع مراد. درخت آن از درخت نارنج کوچک‌تر و شاخ‌های آن اندک درهم و برگ آن کوچکتر از برگ نارنج و ثمر آن به قدر بیضه مرغ و بسیار بزرگ آن تا به قدر بیضه قازی و مدور اندک طولانی و بهترین آن بزرگ بالیده شاداب آنست که پوست آن نازک باشد و بهترین اجزای آن آب رسیده آن و پوست آن نیز در تقویت قریب به پوست نارنج است و از آن ضعیف‌تر.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در اول خشک و تر نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: ملطف و جالی و قاطع اخلاط لزجه غلیظه. *اعضاءالراس و الصدر و الغذاء* جهت درد سر حار و دوار حادث از ابخره اخلاط غلیظه و تسکین خمار و اورام حاره حلق و خفقان سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام و برگشتن آن و جهت جذب مواد حاره جگر و معده و تقویت معده و جگر حار. *الحمی* جهت تبهای صفراویه و دمویه و عفونت خون و غب خالص و غیر خالص نافع.

المضار: مضر عصب و صاحب سرفه و باردالمزاج و اکثار آن در خلای معده مضعف امعا و مورث مغص، **مصلح** آن شکر و عسل و چون لیمو را ببرند و گرم کرده طرف بریده آن را بر پیشانی صدغین مکرر بمالند صداع حار را تسکین دهد.

الاورام و البثور جهت بثور و شری و حصف و به تنهایی جالی

بشره و زایل کننده اوساخ. *السموم* دافع سموم هوام و ادویه قتاله و در اکثر امور قایم مقام سرکه و آب اترج و از جهت امراض صفراویه بهترین از آن و از شراب آن دوایی نیست و شراب آن در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و عسل آن مایل به خشکی و انطاکی ساده شکری آن را در دویّم سرد و در اول تر دانسته و مرکب آن به حسب ترکیب.

طبیعت آن: نیز مختلف و بهترین ساده آن آنست که از آب لیموی تازه به کمال رسیده بالیده شاداب با شکر سفید و یا قند سفید مکرر و با عسل جیّد صافی مرتب نموده باشند و صادق الحموضت و از ساختن آن یک سال زیاده نگذشته و معتدل القوام و نسوخته باشد و اگر شکر سفید صافی را در قدحی کنند و بر آن آب لیمو بفشارند آن مقدار که آن را تر گرداند و یک شبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آن را ترش و نیکو گرداند داخل نموده به قوام آورند بهتر است.

افعال و خواص آن: جهت امراض مذکوره نافع. *اعضاءالرأس و الصدر و الغذاء و غیرها* از برای قلاع دهان و بستگی زبان و تصفیه آواز و سینه و جهت سرفه گرم و خفقان حار و قمع صفرا و دفع غلیان خون و حمیات صفراویه و مرکبه و دایره به تخصیص و قطع و قلع اخلاط محترقه و سوداویه و غلیظه لزجه و ابخره اخلاط سوداویه جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط آن است و قاطع هر خلط و ماده غلیظه و لزجه و چون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا می‌گرداند بدن را از برای قبول دوای مسهل و بعد از آن غسل می‌دهد بدن را از آنچه در آن مانده از بقیه دوای مسهل و کسی که همیشه آن را بیاشامد حفظ می‌نماید صحت او را و از برای جمیع امراض اطفال نافع و در رفع مضرت سموم و حمیات دایره قایم مقام تریاق فاروق است خصوص منعنع آن و بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادین کبیر به تفصیل و اقسام از سفرجلی و ترنجبینی و شیرخشتی و مرکب آن و قرص آن و مربا و مخلل آن ذکر یافت و چون جواهر را با آب لیمو بسایند و بخیسانند مدّت چهل یوم و در بین آب لیمو را تبدیل می‌نموده باشند حل گرداند و دستور حل آن مانند لؤلؤ است در آب اترج و مذکور شد و **تخم آن** در دویّم گرم و در آخر اول خشک و در تقریح و یا تریاقیت و دفع سموم مانند حب اترج است و مستعمل مقشر آن یک درم تا دو درم با آب گرم یا با شراب و خاییدن آن رافع بی‌حسی دندان عارض از ترشی آن و چون لیمو را به تمامه خشک نمایند و با وزن آن شکر بسایند و بخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سدد بیعدیل و نمک پرورده آن مقوی معده و باعث خوشبویی دهان و آروغ و **برگ آن** در تفریح ضعیف‌تر از برگ اترج و طلای ساییده ان با اندک قرنفل و دارچینی رافع صداع و بی‌دارچینی نیز و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر از ترش امّا مضر عصب نیست و آنچه پیوند نموده باشند درخت آن را با ترنج و یا نارنج و لیمو مشهور به مرکب نیز در افعال ضعیف تر از آن است.

باب بیست و چهارم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها میم است

فصل المیم مع الالف

◄ **ماء**

به فتح میم و الف ممدوه به فارسی آب به هندی پانی و به انگلسی واتر نامند.

ماهیت آن: معروف و آن جسم رطب سیال و رکنی از ارکان عنصری و از عناصر اربعه بسیطه و اجزای مولدات ثلثه طبیعیه و صناعیه است و به تنهایی به سبب بساطت صلاحیت و قابلیت غذاییت بدن حیوان ندارد بلکه مرقق و مبدرق اغذیه نباتیه و حیوانیه و نفوذ فرماینده اخلاط است در عروق ضیقه شعریه و اعماق بدن و نیز مرطب بدن و مفرح ارواح خصوص روح حیوانی و در تلو هوا است در این امر و مسکن التهاب و حدت و کاسر حدت حرارت معده و کبد حار و غاسل اخلاط غلیظه لزجه و ملین و رقیق کننده آنها است و قابل دفع گرداننده و معین بر دفع آنها و نیز معین بر هضم و نضج و جذب و دفع استحاله و تأثیر فعل و انفعال اغذیه و ادویه است و بالجمله فعل و کار طبیعت و صناعت چه در ادویه و اغذیه و چه در زراعت و حرث و غرس و سایر صناعت تمامی بی‌مداخلت و اعانت آن تمام نمی‌شود و وجود آنها منوط بدان و نص من الماء کل شیء حی اشاره بدان است و چون این امور بالاجمال دانسته شد بباید دانست که جوهر آبها به اعتبار خفت و ثقل و صفا و کدورت و سرعت نفوذ و انحدار بطوء آن و تقویت هاضمه و ضعف آن مختلف می‌باشد و انواع میاه منحصرند در آب باران و آب چشمه‌ها و کاریزها و آب چاهها گداخته از برف و یخ و به عبارت دیگر میاه منحصرند در ماء جاری و راکد و ماءالمطر و ماء جاری مانند آب نهرها و در حکم آنها است ماءالمطر و ماءالعیون یعنی آب چشمه‌ها که آب از آنها جوشد و برآید و ماء راکد مانند آب غدیرها و گودالها و امثال اینها و در حکم اینها است ماءالبیر یعنی آب چاه و قنات یعنی کاریز پس هر آبی که در لطافت و خفت و صفا و سرعت نفوذ و انحدار و غیرها از صفات مذکوره بر همه مزیت داشته باشد آن بهتر است و آن نیست مگر ماءالمطر یعنی آب باران پس آن از همه بهتر است و بعضی گفته‌اند در آن نیز قوّت قبضی است چنانچه شیخ الرییس در مبحث اسهال گفته واجب است که بوده باشد آب ایشان آب باران جهت آنکه در آن قبضی است. مؤلف گوید می‌تواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض به سبب کمال لطافت و خفت و صفا و نفوذ و سرعت انحدار و عدم توقف در معده که باعث بلت و رخاوت و سستی آن و الیاف آن و تلیین و اسهال و نفخ و قراقر گردد بلکه به جهت نشف رطوبات باعث قبض شود و لهذا گویا با قوّت قابضه است ولیکن به سبب کمال لطافت زود قبول عفونت می‌نماید و مضر سینه و آواز است در ابدان و کسانی که عادی به آشامیدن آن نباشند باعث هیجان نوازل و زکام و سرفه و غیرها است و لهذا چون در خارج نگاهدارند زود در آن کرم تکون می‌یابد تدبیر و اصلاح آن جوش نمودن و یا سنگتاب و یا آهن تاب کردن آنست و بهترین آن آب باران صیفی و خریفی است و بعضی آب باران شتوی را گفته‌اند به اعتبار ضعف تأثیر تابش آفتاب و صعود ابخره کثیره بلکه لطیفه و این به حسب اراضی و بلدان مختلف می‌باشد و یک حکم بر همه جاری نمی‌توان نمود و قریب به آب باران آب مقطر به عنوان عرق در قرع و انبیق و یا به عنوان ترشح از خم و سبو و کوزه متخلخل المسام و یا سنگ رخو است که آب منقطر منتشر آنها را جمع نموده بیاشامند و از فرنگ سنگی رخو مجوف از قبیل حوضی بسیار کوچک که نیم مشک آب باران در آن گنجایش دارد می‌آورند و آب شور دریای ناصاف را که در آن ریزند و مکرر مقطر نمایند آب شیرین صافی از آن قطره قطره ترشح می‌نماید حتی اگر شربت را ریزند آب خالص مقطر می‌شود و شکر در جوف آن می‌ماند و تا به این



حد مبالغه دارند که اگر کسی زهر در آب داخل کند زهر می‌ماند و آب خالص تقطیر یابد و بر جهازات و کشتی‌های آن سنگ را نگاه می‌دارند که عندالضرورت و اتمام آب شیرین آب شور را به تقطیر شیرین نموده بیاشامند و یا به طریق عرق و بعد از آن در لطافت و جودت ماءالعیون یعنی آب چشمه‌های جاری عمیق شیرین صافی شفاف خوش طعم و رایحه است که خاک زمین آنها خالص طیب و یا ممزوج به سنگریزه سرخ و یا سنگلاخ و بالای آنها مکشوف باشد که باد شمالی بر آنها بوزد و اشعه آفتاب و کواکب بر آنها بتابد و ابخره و ادخنه آنها به تحلیل رود و در آنها محتقن نماند و به سبب جریان و حرکت و تموج هوا زیاده تلطیف و تصفیه یابند و هر چشمه که آب آن از بلندی مانند بالای کوه و یا دامنه کوه به زیر ریزد و به اوصاف مذکوره باشد بهتر است و بعد از آن ماءالانهار الجاریه یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها دور و بلند باشد که به سرعت جاری و خاک آنها طیب باشد و یا بر سنگی و یا سنگریزه سرخ گذرد و بالای آنها مکشوف بود که باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف شفاف عمیق باشند و از مغرب و جنوب به طرف مشرق و شمال روند و گفته‌اند در آب نیل این همه اوصاف موجود است و اگر کدر باشد به سبب مرور و شدت جریان بر زمین رملی ممزوج به خاک طیب چون در ظرفی بگذارند به اندک زمانی صافی گردد و در صافی آن دردی نباشد که مرتبه دیگر از آن جدا و ته نشین گردد نیز خوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون و سیحون و دجله فرات و امثال اینها و در آب کرن و رکنی و سوهن نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آب جاری که متصف بدین صفات نباشد و یا طعمی و رایحه کریه بر آن غالب باشد زبون و بعد از اینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب التربت صافی شفاف شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد آنها را متموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه به خلاف این اوصاف باشد مانند آب غدیرهای کوچک و گودالها همه ردی و ثقیل و موجب امراض ردیه‌اند که مذکور می‌گردد و نیز در حکم آب ایستاده است آب گداخته یخ و برف و این هر چند لطیف است ولیکن مضر عصب و احشا است و باعث تحریک نزله و سرفه و همچنین آب حوضها و آب انبارها و برگ‌ها نیز همه ردی و ثقیل و نفاخ و موجب امراض ردیه‌اند به تخصیص که در آنها علق و کرمها و طحلب متکون شده و غلیظ و طعم و رایحه آنها متغیر باشد و بالای آنها غیر مکشوف و از آنها در ردائت زیاده ماءالآجام و البطایح است یعنی آب نی زارها و برنج زارها و آبهای جاری تحت اشجار ردیه سمیه و یا بر زمینهای ردی کثیف و یا تلخ و شور است که همه موجب امراض ردیه‌اند مانند ضعف معده و کبد و هضم و قلت اشتها و عفونت اخلاط و سدد و سوء استمراء غذا و سوءالقنیه و استسقا و طحال و یرقان و زلق الامعا و بواسیر و دوالی و اورام رخوه و زردی رنگ رخسار و ثقل بدن و قروح احشا و حمی ربع و عرق مدنی و قروح ساق پا و لاغری آن و حکه و جرب و قوبا و جنون و نزول آب و امثال اینها خصوصاً در زمستان و علاوه آنها در زنان باعث عسر حمل و انتفاخ جنین و متولد شدن آن متورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و وخم و در اطفال ادره و امثال آن از امراض ردیه و امّا آب کدر مولد سده و سنگ گرده و مثانه و مفسد غذا است و در حکم ماء راکد است.

◀ماءالبئر و القنات

یعنی آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطی الانحدارند و از آب غدیرهای وسیع طیب صافی به اوصاف مذکوره ثقیل‌تر و بهترین اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال و مغرب باشد و آب آنها شیرین و صافی و شفاف و سبک بود همیشه از آن آب بسیار می‌کشیده باشند و قنواتی که سرچشمه آنها بعید و بلند و آب آنها شیرین و صافی و سبک و به سرعت جاری باشد و آنچه از اینها بدین اوصاف نباشد و یا متغیرالطعم و الرایحه و مایل به تلخی و شوری و عفونت باشد و یا مدّتی محتقن و محبوس و ضایع و یا دیر مانده باشد همه زبون و محدث اکثر امراض مذکوره‌اند و علامت خفت و لطافت آب اوصاف و افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و اعانت بر هضم و تقویت اشتها و خفت و سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل و غیرها و علامت دیگر سرعت قبول حر و برد از مسخن و مبرد خارجی است یعنی آنچه زودتر گرم و یا سرد گردد اخف و الطف است از آنچه دیرتر و علامت دیگر آنست که دو قطعه پنبه و یا کرباس و خاک طیب را که به وزن مساوی باشند در دو مقدار از دو آب که معرفت خفت و لطافت و ثقل و کثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند و خوب خشک کننند پس وزن نمایند هر کدام که سنگین‌تر باشد آن آب ثقیل‌تر است.

طبیعت آن: مطلقاً یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و تر و در تری چیزی بدان نمی‌رسد و لهذا تسکین عطش و التهاب معده و کبد به نحوی که از این حاصل می‌گردد از مایع دیگر نمی‌شود.

افعال و خواص آن و منافع و مضار: اگر بر وقت و حد لایق و ضرر بیاشامند منافع است که در صدر ذکر یافت و الا باعث ضعف و سستی اعصاب و معده و احشا و کبد و فساد رنگ رخسار و بدن و نسیان و بلادت ذهن و سبات و ثقل حواس و عروض نزلات و تهبج اطراف و زیر چشم و سوءالقنیه و استسقا و



امثال اینها است مثلاً اگر در هنگام سیری و سیرابی و یا قبل از انحدار غذا از معده و یا قبل از غذا و یا بین آن و یا بعد از ریاضت و حرکات عنیفه شدیده و یا خواب و یا حمام و یا جماع و یا در بین خواب و یا ناشتا و یا ایستاده و یا کمر بسته و یا بر رو در افتاده و امثال اینها و یا آب بسیار خصوصاً که سرد باشد بیاشامند و امّا در بلدان حاره و ایام طاعون و فصل گرما و محرورالمزاجان قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوّت دماغ را عدم مراعات شرایط مذکوره این همه مضر نیست اگر مبالغه در اکثار و مداومت آن نکنند و به حد ضرورت اکتفا نمایند و به یک دفعه آب بسیار نیاشامند بلکه اندک اندک اقلا به سه دفعه به سه نفس و امّا غیر ایشان را البته مضر و باعث اکثر امراض مذکوره است و بعد از میوه‌های تر و تازه و سبزیها باعث تکون مواد فجه غلیظه و نفخ و ریاح و قراقر و مداومت بر آن باعث حدوث آکله و آشامیدن ماء بارد معتدل المقدار موافق‌ترین آبها است برای اصحا و منبه اشتها و مستحکم کننده الیاف معده امّا مضر عصب و اصحاب اورام احشا است و آب بسیار سرد خصوصاً آب یخ و یا برف و یا آبی که در آن یخ و یا برف انداخته باشند و از همه بدتر آب تگرگ است و هر چند آب سرد محرورالمزاجان قوی را موافق و مقوی هاضمه و جاذبه و ماسکه و قوّت اشتها و کبد حار حاد و تبهای حاره است ولیکن عموماً مطفی حرارت و مضعف عصب و مضر صاحبان سدد و صداع بارد سینه و احشای ضعیفه و باعث تحریک نزلات و صداع و استسقا و استرخا و رعشه و ترهل و قولنج و ضعف باه و امثال اینها است خصوصاً که اکثار در آن کرده شود بی‌وقت و مداومت بر آن نمایند و آب به شوره سرد کرده که معمول اهل هند است قریب بدینها است در منافع و مضار و مصلح آن مصطکی و عود و جوارشات مدره و امثال اینها است. ماء کدر موافق اصحاب بطن یعنی اسهال ولیکن مسدد و مولد حصات، مصلح آن آشامیدن مدرات است و امّا آب بسیار گرم محلل ریاح و نفخ و جهت مالیخولیا و صداع بارد و بثور و ورم حلق و قروح حجاب و ریه و نواح صدر و اغتسال معده و رفع تشنگی سوداوی و بلغم شور و تنقیه معده و تحریک دوای مسهل و اذابه بلغم رقیق و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و تسکین اوجاع و خارش بدن مفید و اکثار مداومت بر آن مضر معده و مرخی آن و مفسد هضم و مطفی طعام و مودی به دق و لاغری بدن است، مصلح آن اشیای قابضه بارده و شستن چشم صاحب رمد و اورام و بثور و قروح بدان نافع خصوص در انتها و امّا آب نیم گرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث استسقا و علل طحال و صعود ابخره به دماغ و اکثار آن مفسد معده و جهت ورم حلق و لهات و سینه و صرع و تنقیه معده و تحریک دوای مسهل و اعانت بر اسهال و قی و اذابه بلغم رقیق و تسکین تشنگی سوداوی و بلغمی شور و قلیل آن ناشتا غاسل معده است و آب فاتر یعنی معتدل در سردی و گرمی موافق سینه و معده ضعیف و احشا و مسکن خارش بدن است و ماء مدبر مستعمل در استسقا آنست که ده رطل آب باران با یک رطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند. نوع دیگر آنست که در یک صد رطل آب دو رطل سرکه تند انگوری ریزند و طبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس در خم متخلخل و یا سنگ متخلخل المنافذ ریزند و آنچه از آن مترشح گردد در کوزه ضیقة المنافذ کنند و بنوشند نوع دیگر آنست که بگیرند نشاره چوب گز و آجر آب ندیده در آب یک شبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند در گرما. مصلح آبهای ردی فاسد و کدر ناصاف مروق نمودن آنست و یا مقطر کردن به طریق عرق و یا در خم و سبو و یا سنگ متخلخل و (ترویق)[1] آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند در جای اندک بلند بگذارند و متصل بدان ظرفی دیگر خالی که اندک از آن نشیب باشد نیز گذارند و فتیله پارچه کرباس نظیفی را تر نموده یک سر آن را در ظرف آب و سر دیگر را در ظرف خالی گذارند تمام صافی آن در آن متقطر گردد و طریق تعریق آن و یا آب شور آن و یا آب تلخ و یا آسن یعنی متغیرالطعم و الرایحه و یا آب غلیظ آن است که خاک طیب صافی خصوصاً خاک آفتاب خورده سوخته بدان می‌آمیزند و عرق کشند یک مرتبه و یا دو مرتبه و چون چند دانه بادام را کوبیده در آب کدر شیره کشیده بگذارند صافی می‌گردد و ایضاً چون قلیلی آهک خالص صافی و یا زاج در آب اندازند آن را صافی می‌گرداند و همچنین چون چند دانه نرملی که تخم ثمری است هندی در آب شیره کشند و بگذارند صاف می‌گردد و داخل نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسد و طبخ نمودن و یا عرق کشیدن دافع فساد آنها است خصوصاً در تابستان و آب غلیظ ثقیل محدث اکثر امراض مذکوره است و نیز مصلح آن سیر و پیاز و تصفیه آن به شب و یا به طریق مذکوره است و نیز مصلح هر آب ردی و نزد تغیر آب به آبی دیگر سیر و پیاز و سرکه و کاهو همه یا هر کدام که باشد خوردن و داخل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف ردی و بعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف است و نیز جوش نمودن و آهن داغ کردن و یا ممزوج نمودن ربوب حامضه و سرکه و سکنجبین است و در اسفار ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصاً که آب منزل گذشته بهتر باشد و یا تدابیر مذکوره است.

◄ماءالبحر

به فتح بای موحده و سکون حای مهمله و رای مهمله یعنی آب

---

۱. طریق: ب



دریای شور.

طبیعت آن: گرم و خشک و زغاق یعنی تلخ و شور و تند.

افعال و خواص آن: جالی و محلل و جاذب و ملین و مسهل بلغم و صفرا و ناشف رطوبات و مفسد خون و مولد حکه و جرب و نطول گرم کرده آن جهت وجع اعصاب و شقاق عارض از سرما و حکه و جرب و قوبا و اغتسال سر اقرع بدان با مداومت باعث شفای آن و جلوس در آن جهت لسع هوام و امراض بارده و استسقا.

المضار: معده را مضر و موجب حبس طبیعت و سحج و قرحه امعا و حرقة البول، مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ و مرق ماهی و اغذیه رطبه دسمیه و صمغ عربی و گل ارمنی با روغن بادام و العبه مناسبه و طین حر و سویق جو بو داده در آن حل نمودن و بعد از تصفیه آشامیدن و انداختن خرنوب و حب الآس و زعرور در آن.

◀ماءالجمّه

به ضم جیم و فتح میم مشدده و ها.

ماهیت آن: گویند آبی است غلیظ سیاه که از بلاد هند و چین آورند و گویند از جوف نوعی ماهی حاصل می‌گردد که در بحر چین به هم می‌رسد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن ربع درهم آن جابر کسر اعضا است و گفته‌اند دو مثقال آن را این خاصیت است که چون بیاشامند هر عضوی که شکسته شده باشد در یک روز به اصلاح آورد و جهت گسیختن عروق و رض عصب و نیز طلا و مضمضه آن جهت جوشش لثه و طلای آن جهت رفع آثار و قروح و حکه و جرب به سرعت مجرب. ابن مؤلف گفته که در دریای هرموز نیز نوع ماهی به هم می‌رسد که از شکم او آبی خاکستری رنگ برمی‌آورند و آن ماءالجمّه و همان خاصیت دارد و به اطراف می‌برند.

◀ماءالحماة

به فتح حای مهمله و میم و الف و تای مصدری یعنی آبهای گرم بورقی و زاجی و شبی و کبریتی و نوشادری و امثال اینها.

طبیعت مجموع آنها: مایل به گرمی و خشکی.

افعال و خواص آن: محلل قوی و قابض و مانع تولید قمل. آشامیدن قلیل آن حابس قی و ماءالشبی جهت نفث الدم و سیلان بواسیر و فضول طمثی و غیرها نافع و اکثار آنها بغایت مضر و موجب ثوران حمی در ابدان مستعده و در سایر افعال مانند آب کبریتی، **مصلح** آن آشامیدن ملینات و نیز مانند مصلح ماءالبحر است.

◀ماءالرماد

به فتح رای مهمله و میم و الف و دال مهمله.

ماهیت آن: آبی است که خاکستر در آن اندازند چند مرتبه و جوش دهند و صاف نمایند.

طبیعت آن: گرم و خشک و با اصل آنچه آن خاکستر از آن است راجع و آنچه از یتوعات و اشجار حاره است گرم و تر بلکه خشک.

افعال و خواص آن: جالی و مجفف و محرق و معفن و قالع اوساخ و در این امر بهتر از صابون و آشامیدن بسیار صاف آن به قدر نیم مثقال مخشن بواطن و جالی قصبه ریه و معده از لزوجات و حابس قی و غثیان و اسهال، مصلح خشونت آن روغن بادام و نیم اوقیه آن جهت خون منجمد در شکم و دفع سمیت لسع رتیلا و نطول آن جهت فالج و درد عصب و احتقان بدان جهت قرحه امعا و طلا و قطور آن بر زخمها جالی و قاطع و اکال گوشت زاید و مجفف آنها است.

◀ماءالزفتی و القیری

به کسر زای معجمه و سکون فا و کسر تای مثناة فوقانیه و یای نسبت و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر را و یای نسبت آبی است که در معدن زفت و یا قیر به هم می‌رسد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن مفتح سدد و مسخن بدن و سرخ کننده رنگ رخساره و مورث قرحه امعا و امراض حاره، **مصلح** آن اغذیه رطبه دسمه و آشامیدن صمغ عربی و گل ارمنی با العبه و روغن بادام و یا با ادویه مناسبه.

◀ماءالکبریتی

یعنی آبی که از معدن و زمین کبریتی برآید.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسخن و مجفف و جلوس و اغتسال بدان جهت امراض سوداویه ردیه مانند جرب و قوبا و بهق و تقشر جلد و اوجاع مفاصل بارده و تعقد عصب و شخوص و ریاح بارده و جراحت گزیده سباع و سعفه و قرع یعنی کچلی و درد جگر و رحم و زانو و امثال اینها نافع.

المضار: مضعف باصره و معده و امعا و مسخن جگر، **مصلح** آن امراق دسمه و اشیای بارده رطبه.

◀ماءالمرّ

به ضم میم و رای مشدده یعنی آب تلخ.

طبیعت آن: گرم و خشک.



افعال و خواص آن: ملطف اخلاط غلیظه، مقطع بلاغم و مفتح سدد.

مضر محرورین و مفسد خون، **مصلح** آن اشیای دسمه و جلاب ممزوج با آب و عسل و شکر و سیر مطبوخ و ماءالحمص قبل از آن و قبل از هر آب مشتبه است و یا جوشانیدن و یا مقطر نمودن آن است.

◀(ماءالمعادن)[1]

یعنی آبی که از معادن فلزات برآید مانند معدن مس و آهن و سرب و قلعی و امثال اینها.

طبیعت اینها: قریب به طبیعت آن فلزات است.

افعال و خواص آن: ماءالنحاس خواه از معدن آن برآید و یا آنکه مس تفته را در آن خاموش نمایند جهت فساد مزاج و جوشش دهان و ورم لهات و درد گوش و تقویت اعضای ضعیفه به مضمضه و قطور و اغتسال بدان نافع.

مضر بواطن و آشامیدن آن خطرناک، **مصلح** آن به دستور ماءالزفت است و ماءالحدید نیز خواه از معدن آن برآید و یا آنکه آهن تفته را در آن سرد نماید جهت طحال و استسقا و تقویت اشتها و تقویت باه و اکثر امراض بارده نافع و اغتسال بدان نیز جهت امراض مذکوره در ماءالکبریت.

◀ماءالرصاص

یعنی آبی که از معدن سرب یا قلع برآید و یا آنکه سرب و قلعی گداخته و یا تفته در آن اندازند مولد قولنج و احتباس بول و ردائت آب اسرب زیاده از آب قلعی است.

◀ماءالذهب و الفضه

به دستور جهت تقویت دل و دماغ و معده و کبد و باه و مالیخولیا و خفقان و اعانت بر نعوظ نافع و ممسک بطن و بالجمله ماءالمعدن مورث عسر بول است.

◀ماءالملح

به کسر میم و سکون لام و حای مهمله یعنی آب شور خواه از معدن آن برآید و یا نمک در آن اندازند یا از چاهها و چشمه‌های شور برآید.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن و مضار آن: قریب به ماءالبحر است و مذکور شد و آن مسهل است اولاً و بعد از مداومت قابض است به سبب نشف رطوبات.

مصلح آن شیرینی‌ها و چربی‌ها و مخلوط نمودن آرد جو بو داده و یخ و خاک خالص طیب است.

◀ماءالتون

به ضم تای مثناة فوقانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است و به عربی ماءالنون به نون به جای تا نامند.

ماهیت آن: آبی است که از ماهی نمک‌سود ترشح کند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مضمضه آن جهت قروح متعفنه دهان و احتقان بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و وجع ورک و عرق النساء و قروح امعا و تنقیه جراحات کهنه و تجفیف آنها نافع و بالجمله مصلح هر آبی که عطش بسیار آورد. آشامیدن دوغ ترش و شیره تخم خرفه که در دوغ ترش پرورده باشند و ممزوج نمودن سرکه با آب و ربوب حامضه و گذاشتن آلو بخارایی در دهان و اناردان است امّا منافع میاه به ترتیب اعضا:

اعضاءالراس ماء فاتر جهت اصحاب صرع و آب گرم مضر ایشان و ماءالبحر جهت صداع بارد و ماءالنحاس جهت قروح دهان و گوش مضمضه و قطوراً. *آلات المفاصل* ماءالبحر و کبریتی اغتسال و استحمام بدان جهت امراض عصب بارد مانند رعشه و فالج و خدر و امثال اینها. *اعضاءالعین* ماءالقیر مضر چشم. *اعضاءالصدر و النفس و الغذاء و النفض* آب بسیار سرد مضر سینه و قصبه ریه و سرفه و آب فاتر جهت اورام حلق و لهات و سینه و ماء بورقی بعضی اوقات جهت امراض ریه نافع و نطول آب دریا جهت اورام سدی و ماءالشب جهت نفث الدم و ماءالحدیدی جهت تقویت معده و امراض طحال و گرده و قولنج و ماءالنحاس قریب بدان و جهت گرده و قولنج نافع و آب بسیار سرد مضر اصحاب سدد و باه و حابس بطن و مسکن حرکات منی و ماءالبحر و مانند آن از آبهای شور مضر معده و مسهل اولاً و بعد از مداومت باعث امساک به سبب تجفیف رطوبات معده و گرفتن بخار آب دریا جهت استسقا و آب بورقی مناسب حال معده رطبه در بعضی اوقات به سبب نشف رطوبات آن و ماءالشب مانع قی و ماءالحمات قابض بطن و ماءالکبریتی جهت اورام کبد و طحال و اوجاع آنها و احتقان آب دریا جهت مغص و هیضه محتبس و آشامیدن آن مسهل و گاه باعث لذع می‌گردد و آشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست و آب شبی جهت منع اسقاط و ادرار حیض و آب کبریتی جهت اوجاع رحم و ماء معدنی باعث عسرالبول و حیض و ولادت و اکثر آنها باعث اطلاق بطن و بعض آنها مجفف مانند شبی و حابس بطن و محدث قولنج و ماءالکدر محدث سنگ گرده و مثانه و آب آهن تاب جهت نفث الدم نافع. *الحمیات* میاه کبریتی و طینی و راکد بدبو همه محدث حمیات غلیظه و ربع‌اند. *السموم* آب دریا جلوس در

---

۱. ماءالمعادن: ب

آن جهت لسع افعی و سایر هوام قتاله نافع. ※الجروح و القروح※ ماءالقیری جهت قروح مضر و ماءالبحر جهت حکه و جرب و قوبا و قروح و به دستور آب کبریتی استحمام بدان و به جهت بهق و برص نیز مفید. ※الاورام و البثور※ آب کبریت جهت اورام مفاصل و تحلیل صلابات و ثوالیل آویخته. ※الزینه※ آب دریا جهت شقاق عارض از سرما قبل از تقرح و قاتل قمل و محلل خون منجمد تحت جلد و ماءالاصول و ماءالبزور و ماءالجبن و ماءالخیار و ماءالخلاف و ماءالشعیر و ماءالقراطن که عبارت از ماءالعسل است و ماءالقرع و ماءالکافور و ماء لسان الحمل و ماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد و ماءالورد و ماءالهند با بعضی از آنها در مقدمه کتاب و بعضی در ضمن ادویه در قرابادین کبیر ذکر یافت و به تفصیل انشاء الله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد.

◀ماءالقداح

به فتح قاف و دال و الف و حای مهملتین.

ماهیت آن: مراد عرق گل نارنج است که مانند گلاب عرق کشند مشهور به عرق بهار.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و محلل. ※اعضاءالراس و الصدر※ جهت صداع بارد و کزاز و سایر امراض بارده و نزلات و انعاش نفس و ازاله خفقان بارد و تفتیح سده مصفات و خیاشیم و چون در شیشه کرده ببویند جهت رفع امراض بارده رأس و تشنج حاصل در عضل محرک سر و گردن نافع و مداومت بوییدن آن باعث سهر. ※اعضاءالغذاء و النفض※ مقوی معده و مضر کبد و معین باه و قاطع اسهال رطوبی چون ناشتا بیاشامند.

◀مارگیاه

به فتح میم و الف و رای مهمله و کسر کاف فارسی و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و ها لغت فارسی است.

ماهیت آن: نباتی است قریب به دو ذرع و برگ آن شبیه به برگ بید و گل آن زرد و قبه آن شبیه به سر مار. منبت آن حریم آذربیجان.

افعال و خواص آن: اکثر متوطنین آنجا آن را کوبیده در شوربا ریخته می‌خورند و گویند که دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمی‌گردند و شرط می‌دانند که بعد از آن تا یک هفته چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از ادرار منی و جماع نمایند. حکیم میر محمد مومن نوشته که به ظن حقیر آنست که احیون باشد و الله اعلم.

◀مارکیوا

به فتح میم و الف و رای مهلمه و فتح کاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح واو و الف لغت فارسی است و نارکیوا نیز نامند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به درخت تا به قدر پنج ذرع با شاخ‌های بسیار و صلب دیرشکن و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم‌تر و گل آن سرخ شبیه به گل شب بوی و ثمر آن در میان برگ‌ها شبیه به فندق و مایل به سیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است و آنچه از حبوب مانند کرسنه و غیره را در آن بجوشانند و خشک کنند طعم آن مانند فلفل گردد که تمییز نتوان نمود.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کننده بشره و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف و فرزجه آن مدر حیض و طلای برگ آن با آب سترنده موی. آشامیدن دانه آن با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است.

◀مارماهیج

به فتح میم و الف و رای مهمله و فتح میم و الف و کسر ها و سکون یای مثناة تحتانیه و جیم معرب مارماهی است و اهل مصر آن را افکلیس نامند.

ماهیت آن: ماهی است شبیه به مار طولانی و زیاده بر شبری تا به یک ذرع و سفید رنگ و بر پشت آن از سر تا دنباله خارها شبیه به اره و بی‌خار نیز می‌باشد و بر روی آب مانند ماهیان دیگر نمی‌آید.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: خوردن گوشت آن را مقوی باه می‌دانند و زایل کننده ریاح و سردیهای بدن پیران و جهت وجع پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال آن برای باه یخنی آن با دارچینی و مصطکی و از برای امور دیگر و پیران مطنجن آن است.

◀مازریون

به فتح میم و الف و فتح زای معجمه و سکون رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون به یونانی خامالا نامند.

ماهیت آن: برگ درختی است شیردار به قدر درخت سماق و سه قسم می‌باشد قسمی را برگ سفید و بزرگ و نازک و این را اشخیص خوانند و قسم دویّم را برگ زرد رنگ و از برگ زیتون کوچکتر و از برگ مورد بزرگتر و ضخیم‌تر و این را به فارسی هفت برگ و به شیرازی مشت رو نامند و قسم سیّم را برگ سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آن است ولیکن چون این نیز خالی از غایله نیست و در قوّت قریب به شبرم بدون تدبیر استعمال آن غیر



مجاز و تدبیر آن آنست که برگ قسم کبیر سفید آن را بگیرند و دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته با روغن بادام چرب کرده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی تربد مدبر و افتیمون و پوست هلیله زرد و گل سرخ و رب السوس و زیره کرمانی و نمک هندی و در اسهال ماء اصفر و بلغم ایرسا و توبال النحاس و اسارون و عصاره غافث و افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی و مرمکی صدفی و سکنجبین و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شرب آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیارشنبر اولی است و سبب اطلاع بر مازریون را ملا احمد تبتی در تاریخ الحکمای خود چنین نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل علاج نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع گردانیده گفت مرا بگذارید که چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم و به گرسنگی نمیرم اطبا گفتند تو به هر چه میل داری بخور که بعد از آن هیچکس مانع تو نخواهد بود پس آن مرد گفت مرا بر سر کوچه برید که آنچه خاطر من خواهد از جماعتی که در کوچه‌ها می‌گردند و چیزهای خوردنی و حلاوی می‌فروشند بخرم و بخورم چنان کردند. اتفاقاً اول بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته می‌فروخت. طبیعت ملهمه او میل به آن کرد از آن ملخ پخته قدری صالح خریده تناول نمود بعد از ساعتی شروع به اسهال کرد و چندان آب زرد متعفن از شکم آن مستسقی بیرون آمد که گمان هیچ احدی نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود امّا بعد از آن بالکلیه از آن مرض نجات یافت چنانکه هیچ کس او را نمی‌توانست شناخت چون این خبر به اطبایی که مدّتی در معالجه او اوقات صرف نموده و از علاج مأیوس شده دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد چه ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره یکی از آن اطباء که حدت ذهن او نسبت به سایر طبیبان دیگر زیاده و قوی بود بایع ملخ را طلبیده از وی پرسید که تو این ملخ را از کجا صید کردی و چطور زمینی بود و در آن زمین چه گیاه بود گفت من این ملخ را از جایی صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون هیچ درخت دیگر نبود و خوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از آن فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال رطوبات رقیقه است غایتش آنکه چون قوّت اسهال آن بسیار قوی‌تر است چنانکه اگر به وزن یک درهم تنها از مازریون به شخصی دهند یحتمل که آن اسهال آرد که حبس آن ممکن نباشد و بنا بر خطری و غایله‌ای که دارد مازریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی‌نمایند و عندالضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال می‌نمایند و آنجا دو طبخ یافته یکی در شکم ملخ و دیگر در آب که ملخ فروش نموده و کسر کیفیت آن شده و به اصلاح و اعتدال آمده و لهذا از آن این عمل بی‌خطر و غایله به ظهور آمد و این از الهامات جناب باری است تقدس و تعالی مر طبیعت را.

طبیعت آن: در آخر سیّم و در چهارم نیز گرم و خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: جالی و منقی و مقشر و بسیار حریف تند. *اعضاءالرأس* مضمضه به طبیخ آن خصوصاً سیاه آن مسکن درد دندان و چون بر پارچه‌ای از برگ آن فلفل سوده مالیده بر دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست. *اعضاءالغذاء و النفض* مسهل ماء اصفر و حیات و حب القرع و جهت استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف گرده نافع خصوصاً برگ تر و تازه آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه به دستور مزبور خیسانیده خشک نموده مقدار شش قیراط آن را در یک رطل و نیم آب جوش دهند تا به ثلث رسد و صاف نموده بیاشامند اسهال حیات و حب القرع نماید به تخصیص که با فودنج جبلی جوش نموده باشند و گاه می‌خیسانند بیست درهم آن را در دو سیر شراب و دو ماه می‌گذارند پس می‌آشامند جهت استسقا و تنقیه نفاس و چون شش درهم آن را در یک رطل و نیم آب جوش دهند تا به ثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند امّا نسوزد یک درهم تا پنج درهم آن اسهال به رفق نمایند و آشامیدن طبیخ آن جهت عسرالبول شدید مفید و بعضی گفته‌اند مسهل سودا و اخلاط بلغمیه نیز است خصوصاً که با دو وزن آن افسنتین بجوشانند و بیاشامند و بعضی یک مثقال آن را با دو مثقال افسنتین و با عسل مطبوخ به قوام آورده سرشته شیاف ساخته برمی‌دارند و واجب است که به حسب اراده اسهال ماء اصفر و هر یک ضم نموده بیاشامند و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال. *السموم* آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام.

مقدار شربت آن: از شش قیراط تا نیم درهم.

بدل آن: سه وزن آن ایرسا و دو دانگ وزن آن مقل الیهود. *الجروح و القروح* ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیه چرک قروح وسخه و قلع خشک ریشه و تجفیف جرب رطب به سبب جوهر اکال محلل مجفف آن و با موم روغن جهت جرب متقرح. *الزینه* طلای برگ آن جهت بهق و قوبا و نمش به تنهایی و یا با کبریت نافع.

المضار: مضر محرورین و اطفال و ضعفا و در فصل گرما و بلدان حاره یابسه و بدون تدبیر و مصلح. بغایت مضر جگر و مقی و مورث کرب و غم و دو درهم از غیر مدبر آن خصوصاً زرد و سیاه آن قتال به قی و اسهال و کرب و غشی، تدبیر آن قی فرمودن



به شیر گاو تازه دوشیده مکرر بـا جـلاب و میبـه خوشـبو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از آن مرقهای چرب آشامیدن و مبردات قوی و مثروديطوس و تریاق طین مختوم بهترین مـداوای آنسـت و چون با آرد جو و زیت و آب سرشته به موش و سـگ و خـوک بخورانند بمیرند و شیر درخـت آن در چهـارم گـرم و خشـک و سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلای آن جالی بهق و برص و جوارش و دوا و حبوب و روغن و سکنجبین و سفوف و اقـراص و معاجین برگ آن در قرابادین کبیر مذکور شد.

◀ماس

به فتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و به هندی هیرا نامند.

ماهیت آن: از احجار نفیسه و صلب‌ترین و خشک‌تـرین احجـار است و الوان می‌باشد از سفید و زرد و سـیاه و سـرخ و سـیاه کـم رنگ که به هندی تیلیـا نامنـد و سـفید آن کثیرالوجـود و زرد و سرخ و سیاه سبز کم رنگ و یک رنگ خالص هر یـک از اینهـا کمیاب و تیلیا و داغدار سفید آن معیوب و داغدار به داغ سرخ آن را بد یمن می‌دانند و بهترین همه سفید یـک رنـگ شـفاف بـراق بزرگ قطعه آنست و همچنین الوان دیگر آن کـه یـک رنـگ و صاف باشد و معدن آن ملک دکهن حوالی کلکنـده و جهنـه پنـه است. طریق اخذ آن آنست که زمین را حفر نمـوده خـاک آن را برآورده بر زمین می‌پاشند و بـر آن آب ریختـه در وقـت ارتفـاع آفتاب از کناری بر آن نظر می‌کنند هر جا برقی به نظر درآیـد آن را نشان کرده رفته برمی‌دارند و همچنین باز زیر و رو کرده بر آن آب پاشیده به دستور در آفتاب بر آن نظر می‌کنند و در ابتـدا قبـل از حکاکی برق بسیاری و صفای چندانی ندارد و حسـن و قـبح آن خوب ظـاهر نیسـت و بعـد از حکـاکی حسـن و قـبح آن ظـاهر می‌گردد و در برازیل از جزایر ارض جدیـد جنـوبی نیـز بـه هـم می‌رسد ولیکن به خوبی و سفیدی و شفافی و صلبی دکهنی نیسـت و الماس را به الماس سیاه سوده با لاک گرم کرده سرشته چرخـی ساخته به جای سنگ سنباده در حکاکی احجـار دیگـر حکـاکی می‌نمایند و قطعه‌های آن مانند طلق و زرنـیخ ورقـی ورق ورق بـر روی هم چسبیده غیر محسوس می‌باشـد بعضـی از آن قابـل جـدا گشتن اوراق از هم است و بعضی نه و کسانی که عارف بدانند آن را که قابل است از هم جدا می‌نمایند و آنچه مشهور است کـه از سرب آن را می‌تراشند و حکاکی می‌نمایند اصلی ندارد و هر یـک از الوان آن را به نامی مخصوص خوانند مانند آنکه آنچه شبیه بـه رنگ نوشادر است و شفاف نوشادری و سفید شبیه به رنگ نقـره را قبرسی و آنچه سفیدی رنگ آن از نوشادری کمتر و قطعه‌هـای آن بزرگ آن را ماقدونی نامند و زیتی نیز و این را بعضی بهتـرین همه می‌دانند و آنچه به رنگ آهن است حدیدی و احجار دیگـر و آلات حدیدی هیچ یک در آن اثر نمی‌کند و آتش نیز مگـر بـه دشواری بسیار و اهل هند آن را مکلس می‌سازند به نحوی خـاص و مکلس آن را بسیار نافع می‌دانند جهت امراض مزمنه صعبه.

طبیعت آن: در چهارم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: تعلیق آن مقوی دل و رافـع خـوف و فـزع و باعث سرعت ولادت و غلبه بـر خصـم و مسـدس شـکل آن مـانع صرع و سنون آن جالی دندان و خطرناک و اجتناب از آن اولـی و گذاشتن آن بر دندان باعث تفتیت آن بدون کلفتـی و گفتـه‌انـد از خواص آنست که به غیر شکل مثلث شکسته نمی‌گردد.

المضار: سمی است و قلیل آن نیز قاتل بـه تقطیـع اعضـای بـاطنی. مداوای آن قی نمودن با شیر تازه دوشیده گاوی و با روغـن مکـرر تا تمام آن برآید و آشامیدن مرقهای چرب بعد از آن.

◀ماش

به فتح میم و الف و شین معجمه لغت عربی است و مج نیـز و بـه فارسی نیز مشهور به ماش و به هندی مونک نامند.

ماهیت آن: حبی است از حبوب معروفه مأکوله و در اکثر بـلاد کثیرالوجود و آن حبی است کوچک مدور اندک طولانی پوسـت آن سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی غیـر تیره و بعضی زرد رنگ و در بنگاله بعضی پوست آن سیاه بهتـرین همه سبز تیره است پـس سـیاه و سـبز پـس زرد و زرد آن دیرتـر پخته گداز می‌گردد از سبز خصوص زرد دانه ریزه آن و قـوّت آن تا سه سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در آخر اول سـرد و مایـل بـه خشـکی و مقشـر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مایل به گرمی و با عفوصت.

افعال و خواص آن: لطیف تر از عدس و نفخ آن کمتر از بـاقلا و در جلا کمتر از باقلا و اصلح حبوب مأکوله است و کثیرالغـذا و مولد خلط صالح الکیموس ولیکن بطی الانحدار خصوص مقشر آن که قشر آن را بالتمام گرفته باشند زیرا که یبس و قـوّت تحلیـل و جلا در قشر آن است و از اغذیه تابستان و بهار و بلـدان حـاره و صاحبان مزاج گرم و حمیات حاره حاده است جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا و خـون اسـت. *اعضاءالصـدر و الرأس و الغذاء* مقوی عصب و اعضای عصبانی و قـوّت باصـره و جهت درد سر حار و نزلات و ورم لهات و سرفه و حمیات حـاره حاده و امراض گرده نافع زیرا که موافق آنسـت و مطبـوخ مقشـر آن با روغن بادام مولد خلط صالح امّا از برای حمیات صفراویه بـا برگ خرفه و کاهو و سرمق و جو مقشر و مطبوخ آن با پوست با حماض حابس بطن و از خواص آن اسـت کـه بـا وجـود بـرودت تحریک سودا نمی‌نماید و هم از جهت تلیین و هم از جهت قـبض



بطن نافع است امّا هرگاه اراده تلیین طبیعت باشد باید کـه مقشـر آن را طبخ نمایند بـا مـاءالقرطم و روغـن بـادام شـیرین و هرگـاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آن را بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکـه در آب جـوش داده آب آن را بریزنـد تـا قـوّت حـاره جالیه آن زایل گردد پس آب خالص داخل کرده طبخ نموده تنـاول نمایند و اگر با حبس تسکین حدت و حرارت دم و صفرا مقصـود باشد با آب حماض و یا با آب انار تـرش افشـرده بـا پـرده سـفید جوف آن که شحم الرمان نامند و یا با سماق و زیت رکابی و اگر زیت خوش نیاید با روغن بادام شیرین طبخ دهند و حسو متخـذ از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات حاره نافع.

المضار: ماش مبرودالمزاج و پیران و کسانی کـه در معـده ایشـان رطوبات و اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد مضر خصـوص مقشر آن و مضر دندان و باه، مصلح آن در مبرودین افاویـه عطـره حاره مانند زیره و قرنفـل و دارچینـی و فلفـل و زنجبیـل تـازه و جوارش کمونی و فلافلی و مصطکی و خـردل و امثـال اینهـا و در محرورین طبخ آن با ماءالقرطم و یا با حموضـات مـذکوره و نیـز در محرورین ماءالقرطم و روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه در حمام جهت جـرب متقـرح و بـا آب جهـت تقویـت اعضـای مسترخیه و تسکین درد آنها و مطبـوخ آن بـا طـلا کـه نـوعی از شراب است و یا با شراب و یا مطبوخ آن بـا زعفـران مسـکن درد اعضای کوفته شده و جدا شده نافع است و الوان اطعمه مصنوعه از آن ماننـد بـرا و بـری و بـری کشـمیری و یـا بروپهتـی و دال و منکوچهی و ماش پلاو و کهچری و لدو مـاش در قرابـادین کبیـر مذکور شد و امّا حبی که در ملک هند و بنگاله و دکهن می‌شـود و آن را ماش و ارد به ضم همزه و سکون را و دال مهملتـین و بـه بنگالی کلایی نامند و غیر آن ماش است و کسانی که آن را حـب القلت دانسته سهو نموده‌اند و آن حبی است به رنگ و شکل ماش و بزرگ‌تر از آن و مغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ و یـا خمیـر کردن در آب لزوجـت آن ظـاهر مـی‌گـردد و در ملـک هنـد و بنگاله پخته به اسب و غیـره و در آب مـی‌خوراننـد و خـود نیـز می‌خورند مانند مونک.

طبیعت آن: گرم در اول و تر در دویّم و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: بسیار نفاخ و بطی‌الهضم و مولد منی و منعظ به سبب نفخی که دارد و ضماد آن جهت امور مـذکوره در مـاش انفع و جهت برص که تـازه بـه تـازه سـاییده روزی چنـد مرتبـه بمالند تا چند روز متوالی مفید دانسته‌اند و در ملک هند و بنگاله آن را نیز مانند ماش پخته می‌خورند و انواع اطعمـه ماننـد مـاش می‌سازند و در قرابادین شمه‌ای ذکر یافت.

◀ماسفودون

به فتح میم و الف و فتح سین مهمله و ضم فا و سـکون واو و ضـم دال مهمله و سکون واو و نون.

ماهیت آن: گفته‌اند اسم هندی دوایـی است که در ملـک هنـد می‌روید و از آنجـا می‌آورند شاخ و برگ آن شـبیه بـه ریحـان و برگ آن از برگ آن عریض‌تـر قریـب بـه بـرگ آس و مـدور و نازک تر و در بو شبیه به سنبل هندی و گل آن شبیه به یاسمین و از آن لطیف‌تر.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: در جمیـع افعـال قریـب بـه سـنبل و جهـت خوشبویی داخل ادهان می‌نمایند خصوص برگ آن را.

◀ماعز

به فتح میم و الف و کسر عین مهملـه و زای معجمـه لغـت عربـی است و معز نیز و به فارسی بز و نر آن را تیس و به ترکی کجی و به هندی ماده آن را بکری و نر آن را بکرا نامند.

ماهیت آن: حیوانی اسـت مشـهور از حیوانـات مأکولـة اللحـم. گوشت آن نسبت به لحوم حیوانات دیگر بعد از گوسفندان اسـت و الطف و بهترین آن جوان یکساله فربه صحیح المزاج آن اسـت و اهلی و صحرایی و جبلی می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و تر و گرمی آن از لحم گوسفندان یعنـی ضـان کمتر و جبلی از اهلی گرم‌تر و لطیف‌تر و بری از اهلی نیز گرم‌تر و لطیف‌تر.

افعال و خواص آن: موافق محرورین و مرضی و در فصل و بلدان حاره صالح الکیموس مولد خون لطیف سبک.

مضر سوداوی مزاج، **مصلح** آن بادام و نارجیل و خرما و خـوردن میوهای تر و تازه و ترشـیها و کشـک بـا آن بـه غایـت مضـر و گوشت بزغاله مافوق شش ماه با رطوبت غالبه و بهتـرین لحـوم و مسکن غلیان خون و ملطف و موافق مرضـی و نـاقهین و گذاشـتن گوشت بز گرماگرم بر عضو ضربه و صدمه رسیده و کوفته شـده و به دستور پیچیدن عضو در پوست گرماگرم آن مسـکن وجـع و درد و باعث عدم تـورم آن و بسـتن پوسـت سـر بزغالـه در حـین گرمی بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن و ضماد مغـز سـر آن مرطب قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه. *العین* اکتحـال زهـره آن رافع غشاوه و جگر بز سیاه را چون شرحه شرحه نموده آن را با آن مخلوط کرده دارفلفل و زنجبیل بر آن پاشیده کبـاب نماینـد و چون آب مترشح از آن را گرفته در چشم کشند جهت شبکوری مجرب و سنون سرگین نیم سوخته آن با نمک سنگ جهـت رفـع زردی دندان و عفونـت لثـه. *اعضاءالصـدر و الغـذاء و الـنفض* چون خصیه آن را شکافته زراوند مدحرج و نطرون و زیره بر آن پاشیده خشک کنند یک مثقال آن با آب گرم جهت بهر و ربو و درد جگر و مثانه و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثـر و



چون با بوره و صعتر خشک کنند یک مثقال آن با سرکه عنصل جهت سپرز و چون بز نر چهارساله یکرنگ سرخ را در اول فصل هنگام رنگینی انگور ذبح نمایند و خون اول و آخر آن را بریزنـد و خون وسط را در ظرفی بگیرند و بعد از بسته شدن ریـزه ریـزه کنند و بر روی کاه و یا غربـال در سـایه خشـک نماینـد و آن را یدالله نامند جهت آنکه در تفتیت سنگ گرده و مثانه قـوی الاثـر است و بیعدیل و آشامیدن حریره پیه آن با آرد بـرنج و جـاورس جهت سحج و اسهالی که از اغذیه حاره حاده به هم رسیده باشـد و جهت منع افراط عمل مسهل و احتقان بدان بـا آرد جـو جهـت قرحه امعا و آشامیدن سـرگین آن جهـت یرقـان و بـا ماءالعسـل جهت گشودن حیض و قتل و اخراج جنین و فرزجه خشک آن با کندر جهت رفع ادرار حیض و آشامیدن سم سـوخته آن بـا عسـل جهت رفع بول در فراش مجرب.

مقدار شربت آن: تا دو درهـم و طـلای سـرگین آن بـا بـول آن جهت استسقا و ورم طحال و طلای مطبوخ آن با بول اطفال جهت رفع قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و ماء اصفر. *الاوجاع و الاورام و البثور* ضماد پیه آن مسـکن دردهـا و طـلای سـرگین آن محلـل اورام کهنه و سرگین سـوخته آن الطـف و جـالی و طـلای آن بـا سرکه جهت داءالثعلب و به دستور طلای نیم سوخته آن با سرکه جهت داءالثعلب و ثآلیل منکوسه و با عسل جهت جرب و وضـح و اورام صلبه و سعفه و با بزرالبنج جهت کوچک نمودن پستان و انثیان و ضماد سرگین پخته آن در شـراب و حلبـه جهـت تحلیـل اورام و چون گرده آن را شرحه نمـوده و کبریـت بـر آن پاشـیده کباب نمایند و آب مترشح از آن را نیز بر بهق بمالند زایل گرداند. *القروح و الجروح* پیه آن رویاننده گوشت بر زخمهـا و طـلای سرگین محرق آن با عسل جهت قروح ساعیه و شهدیه. *السموم* آشامیدن پیه آن جهت سم ذراریح و آشامیدن سـرگین سـوخته آن جهت گزیدن هوام. طلای سرگین خشک بز پخته با شـراب و یـا سرکه جهت جذب سم هوام و زهـره بـز کـوهی بـادزهر سـموم هوام. *آلات المفاصل* ضماد پیـه آن بـا سـرگین آن و زعفـران جهت نقرس و داغ کردن به سرگین خشک آن جهت عـرق النسـاء از مجربات و مشهور اسـت بـه داغ عربـی و طریـق آن آنسـت کـه سرگین را افروخته در پشمی پیچیده در موضع عمیقی کـه در تحـت بندها و محاذی ابهام است بگذارند تا حـرارت آن کـم گـردد پـس تبدیل به دیگری نمایند تا حرارت آن محسـوس در ورک گـردد و طلای محرق و غیر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بـارد و بـا سرکه جهت حار آن. *طردالهوام* بخـور سـرگین آن گریزاننـده هوام و حشرات است. *الخواص* چون شاخ و سم آن را با تـرب و عسل و بید انجیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیای صلبه را نـرم سازد و چون آن را حل کنند مدادی در غایت سیاهی باشد.

◀ مالک الحزین

به فتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف و الف و لام و فتح حـای مهمله و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و آن را مالکی نیز نامند و به فارسی بوتیمار و به هندی بکله.

ماهیت آن: از طیور آبی اسـت سـفید و جثـه آن بـه قـدر جثـه کبوتری و گردن و پاهـا و منقـار آن دراز و در اکثـر کنـار آبهـا مجاور و سر به زیر افکنده می‌باشد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: گوشت آن غلیظ و مولد ریاح و مقوی گرده و محرک باه، مصلح آن ادویه حـاره. طـلای پیـه آن قـاطع خـون بواسیر و ضماد خون آن در حمام مانع نزلات است.

◀ مال کنگنی

به فتح میم و الف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون و یا لغت هندی است.

ماهیت آن: تخم نباتی است هندی و نبات آن را یـک سـاق و یـا دو ساق و تا به قدر یک قامت و شبیه به نبات دخن و ساق آن از آن قوی‌تر و برگ آن بزرگتر و در طول و عرض زیـاده و خوشـه آن نیز بزرگتر از آن و دانه آن به قدر دخن و اندک طولانی و سه پهلو و بعضی اندک پهن و سرخ تیره رنگ و مغـز آن سـفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه به هم پیوسـته در غلافـی دیگـر و در آن خوشه و طعم آن با حدت.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول تر دانسته‌اند.

افعـال و خـواص آن: *اعضـاءالرأس و العصـب* آشـامیدن آن جهت تقویت دمـاغ و قـوّت حافظـه و ذهـن و اوجـاع مفاصـل و نقرس و عرق النساء و ورک و رکبه و امراض بارده رطبه دماغیه و عصبانیه و لیثرغس سعوطاً و تدهین بـه دهـن آن جهـت فـالج و لقوه و رعشه و تشنج رطوبی و امتلایـی و امـراض مـذکوره و بـه دستور تکمید بدان. *اعضاءالصدر و النفض* آشـامیدن آن جهـت تقویت معده و سرفه و ضیق الـنفس و تقویـت معـده و هاضـمه و اشتهای طعام و کبد و باه و رفع ضعف آنها نافع و به دستور تدهین به دهن آن جهت تقویت باه بغایت مؤثر و خوردن روغـن آن نیـز بدین دستور که روز اول قدر بسیار قلیلی یعنـی یـک حبـه و یـا کمتر از آن با برگ تانبول و روز دویّم اندک از آن زیـاده و روز سیّم نیز از آن اندکی زیاده و همچنین تـا بـه حـدی کـه موافقـت نماید و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها بسـیار مفیـد و اهل هند به انحای شتی آن را مستعمل دارند مانند آنکه از یک دانه شروع می‌نمایند و هر روز یک دانه می‌افزایند تا به صد دانـه می‌رسانند و باز به تدریج کم می‌نمایند تا به اتمـام رسـد از بـرای



اکثر امراض قویه بارده رطبه مزمنه و تقویت قوا و باه و زیادتی حرارت غریزی مبرود و مرطوب المزاج قوی و از امراض متوسط المزاج چهل روز به همان ترتیب که از یک دانه شروع می‌نمایند و یک دانه می‌افزایند تا چهل دانه و باز به دستور می‌کاهند و از برای امراض دون آن تا بیست روز و یا ده روز و یا هفت روز به همان ترتیب که به بیست و یا ده و یا هفت دانه رسد و باز به همان نسق کم می‌نمایند تا به یک دانه و در ایام استعمال چند روز قبل و بعد از آن از ترشی و بادی و لبنیات و بقول و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و حرکات عنیفه و اشیای حاره حریفه مانند خردل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب می‌نمایند و گفته‌اند تدهین به روغن آن که در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت رفع جذام و خورانیدن بدان نیز تا مدّت بیست و یک روز جهت جذام و نیز دانه‌های درست آن را در روغن گاو خالص بریان می‌نمایند و روزی یک کف آن را می‌خورند و می‌گویند قوّت باه را به حدی می‌رساند که به شرح نمی‌آید و نیز در شیر گاو می‌جوشانند و صاف نموده از آن شیر ماست بسته روغن آن را می‌گیرند و روزی مقدار یک اوقیه آن را با شیر برنج می‌خورند و می‌گویند که موی را سیاه می‌گرداند و دیگر موی سفید نمی‌روید و گفته‌اند که اگر یک آثار آن را در آن ده آثار شیر بخیسانند آن مقدار که تمام را جذب کند و هر هفت روز دانه آن را بلع نماید کسی که عنین باشد یا قوّت باه او بسیار ضعیف گشته به حال اصلی آید و قوّت عظیم یابد و چون آن را به روغن ضفدع چرب کرده روغن از آن اخذ نمایند و بر قضیب بمالند تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اگر در بول شیر و یا شغال چند روز بخیسانند و سه روز متواتر به زن فاحشه زانیه بخورانند شهوت او بالکل زایل گردد چنانکه دیگر رغبت بر جماع نکند و کسی بر او قادر نگردد.

المضار: مضر محرورالمزاج و فصول و بلدان حاره و جوانان و چون حار حاد است اکثر ضرر می‌رساند چنانچه شنیده شد که چند کس خوردند و همه متضرر گردیدند و بعضی هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصاً از داخل و نیز دهن آن را و ادهان حبوب دیگر را بدین نحو اخذ می‌نمایند که در دیگی تا نصفه آب کرده و بر سر آن پارچه صفیق پاکیزه بسته بر سر آتش می‌گذارند و تخم آن را هر مقدار که می‌خواهند کوبیده بر آن پارچه می‌پاشند و سر آن را به سرپوش می‌پوشند تا بخار در آن مجتمع گردد بعد از یک دو ساعت برداشته تخم کوبیده را با پارچه می‌فشارند آنچه روغن از آن برآید اخذ می‌نمایند و مرتبه دیگر نیز به دستور به عمل می‌آورند تا دیگر روغن در آن نماند و این بهترین طرق آنست.

◀ مالیا

به فتح میم و الف و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانیه و الف.

ماهیت آن: بعضی مران دانسته‌اند و یونس گفته درختی است که در بلاد شام می‌شود.

افعال و خواص آن: آشامیدن برگ آن رافع سمیت افعی و طلای پوست محرق آن رافع برص و خوردن نشاره چوب آن کشنده است. حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که به هندی آن را اکول نامند برگ آن شبیه به برگ بادام و گل آن سفید است و چوب آن را چوب حیات دانند چون بیخ آن را ساییده به مار گزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید و جهت هیضه نیز نافع و دفع خلط سمی و غذای سمی به قی می‌نماید.

◀ مالیقراطن

به فتح میم و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و رای مهمله و الف و ضم طای مهمله مشاله و نون لغت یونانی است به معنی ماءالعسل زیرا که مالی به معنی عسل و قراطن به معنی ماء است.

ماهیت آن: آنست که یک وزن عسل صافی خالص را در دو وزن آب باران و یا آب صاف شیرین به آتش ملایم طبخ دهند و کف آن را بگیرند تا دو ثلث بماند پس صافی نموده نگاهدارند و عندالحاجت بیاشامند و این ماءالعسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی ادویه مناسبه حاره و یا بارده به حسب عرض و غرض اضافه نمایند و نسخ آن به تفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد.

طبیعت ساده آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه و مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و معده سرد و احشا و اشتها و دافع امراض بارده عصبانیه و دماغیه و اوجاع مفاصل و قی و قراقر شکم و اذیت ادویه قتاله و ضعفی که از جماع به هم رسیده باشد و مدر بول و حیض.

مضر محرورالمزاج و صفراوی و اورام حاره احشا، **مصلح** آن ربوب حامضه.

مقدار شربت آن: تا سی مثقال است. شیخ الرییس در مبحث قولنج گفته که ماءالعسل مأخوذ برای قولنج باید که طبخ بسیار یافته باشد تا نفخ آن زایل گردد و الا ضعیف الطبخ نفخ می‌نماید.

◀ مامیثا

به فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه و الف لغت نبطی است و آن را همینا نیز نامند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به خشخاش بحری معروف به خشخاش مقرن و برگ آن مایل به سفیدی و با زواید شبیه به اره و مزغب و با رطوبت چسبنده و گل آن زرد مانند خشخاش



ساحلی مقرن و ثقیل الرایحه و پر آب و ثمـر آن ماننـد خشـخاش مقرن و بی‌غلاف منحنی شبیه به غلاف خشـخاش بحـری کـه در قرون می‌باشـد و تخـم مامیثـا بـه قـدر کنجـد سـیاه و شـاخ‌هـای خشخاش ساحلی در زمستان می‌ریزد و در بهار عـود مـی‌کنـد بـه خلاف مامیثا که اثری از آن در ظاهـر نمی‌ماند و در سرطان ثمـر مامیثا می‌رسد و آن را کوبیده اقراص می‌سازند به هیأت بلـوطی و آن را عصاره مامیثا و شیاف مامیثا نیز نامند و قوّت آن تـا هفـت سال باقی می‌ماند و بهترین آن زرد مایل به سیاهی قوی الرایحه بـا تلخی است که چون در آب حل کنند زود حـل گـردد و عصـاره مجفف آن بهتر از جرم آن و گفته‌اند آن دو نوع می‌باشد نـوعی را که گل سرخ است ازغامونی نامند و آن غیر مستعمل و نـوعی کـه گل آن زرد است مستعمل و گفته شد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و در اول نیز گفته‌اند.

افعـــال و خـــواص آن: قـــابض و رادع و محلـــل و مقـــوی. *اعضاءالرأس و العصب و الصدر و المعده* طلای آن جهـت درد سر و مفاصل حاره و منع انصباب مواد به چشـم و ابتـدای رمـد و حرارت اجفـان و سـلاق و وردینـج و ورم حـار آن و دلـوک آن جهت قلاع دهان و اکتحـال آن جهـت دمعـه و اسـترخای پلـک چشم و ضعف باصره و آشامیدن تخم آن به قدر یک مثقـال رافـع خفقان و اسهال صفراوی با ادویه مناسبه معینه و مسمن بدن است. *الاورام و البثور و حرق النار* عصاره آن جهـت اورام حـاره و باد سرخ و سوختگی آتش و سحجی که به سبب حرکـت در زیـر بغل و ران بهم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت حمره و نقـرس بیعدیل.

مقدار شربت آن: تا یک درهم.

بدل آن: سماق.

مضر سپرز، **مصلح** آن بادام شیرین است.

◀ماميران

به فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثنـاة تحتانیـه و فـتح رای مهمله و الف و نون.

ماهیت آن: قسمی از زردچوبه است ساق و شاخ‌های نبـات آن از زمین مرتفع و برگ آن شبیه به بـرگ لـبلاب کبیـر و مایـل بـه استداره و سفید مایل به زردی و با لزوجت و بیخ آن پـر شـعبه از یکجا روییده و کوچکتر از زردچوبه و باریک‌تر از آن و گره‌دار و غیر مستقیم و در گره‌های آن ریشه‌های بسیار باریک شـبیه بـه موی. منبت آن قرب آبها و از هنـد و چیـن و خراسـان آورنـد و هندی آن زرد و مایل بـه سـیاهی و چینـی آن زرد و زبـون‌تـر از هندی و خراسانی آن تیره رنگ مایل به سبزی و تخم آن شبیه بـه کنجد و بهترین آن زرد باریک صلب گره‌دار تازه چینی آنسـت و قوّت آن تا بیست سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جالی و محلل و مفتح و مقرح جلد و مشـقق ناخن. *اعضاءالرأس* سعوط آن بـا عسـل جهـت تنقیـه دمـاغ و اکتحال آن جهت جلای بیاض و ناخنه و ظلمت بصـر و روشـنایی آن را بیفزایـد و مضـغ آن جهـت درد دنـدان. *اعضـاءالغذاء و النفض* آشامیدن بیخ آن با شـراب جهـت یرقـان سـدی و تحلیـل ریـاح غلیظـه و زحیـر و مغـص و ادرار بـول و طـلای آن جهـت انقلاب رحم و ورم بواسیر بی‌نظیر و بعضی **مضر** گرده گفتـه‌انـد، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: تا نیم مثقال.

بدل آن: به وزن آن زردچوبه و نصف آن مر.

الزینه طلای آن با عسل و با سرکه جهت برص ناخن و کلـف و برش و جرب و رفع آثار جلد نافع است.

◀ماهودانه

به فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و ها اسم فارسی است به معنی قایم بالذّات یعنی در اسهال بـه تنهایی بی‌معاونت دوایی دیگر کافی است.

ماهیت آن: نباتی است شیردار و آن را اهل مشرق حب الملـوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی به دند است سـاق نبـات آن بـه قدر ذرعی و به سطبری انگشتی و برگ‌های ساق آن دراز شبیه به برگ بادام و برگ‌های شعبه‌های آن ریزه مایل به تدویر شبیه بـه برگ زراوند طویل و گل آن زرد و ثمـر آن در غلافـی مخـروط شبیه به خیار کبیر و در جوف آن سه دانـه متفـرق از هـم و هـر یک در غلافی دیگر و دانه آن از دانه کرسنه بزرگتر و پوست آن اغبر و مایل به سرخی و مغز آن سفید و شیرین و چوب و بـیخ آن باریک و قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند. گوینـد منبـت آن بـلاد هند و عراق است و گویند دانه آن شبیه به ماش اسـت و بزرگتـر از آن و در غلافی شبیه به لوبیا.

طبیعت شیر آن: در سیّم گرم و خشـک و بـرگ و دانـه آن در آخر دویّم.

افعال و خواص آن: آشامیدن آب بـرگ مطبـوخ آن بـا خـروس سالخورده مسهل و محلل قولنج و مدر بول و جهت درد مفاصـل و نقرس و عرق النساء و بلع دانه آن از سه دانه تا هشت دانه مسـهل و آشامیدن کوبیده حب بسته آن با آب سرد در اسـهال قـوی‌تـر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مـرار سـوداوی و کیمـوس مایی زیاده از درست بلع نمودن آن.

مقدار شربت آن: از حب آن سه عدد تا هشت عـدد و از بـرگ آن تا دو درهم و زیاده بر آن غیر مجوز و آشامیدن آب سرد معین



عمل آنست.

مضر ریه و معده و **مصلح** آن انیسون. مضر سفل، مصلح آن کثیرا و گفته‌اند چون ماهودانه مفقود است بالفعل بـه جـای آن حـب السلاطین مستعمل و بعضی برگ آن را به تنهـایی و یـا بـا ادویـه مناسبه پخته می‌خورند اسهال می‌نماید و به جهت اوجاع مفاصـل و عرق النساء و نقرس و استسقا و قولنج نـافع و بـا مـرق خـروس سالخورده پر ریخته جهت قولنج و ادرار بول و لبن آن نیـز مسـهل است و بدل آن نیم وزن آن دند و به وزن آن حب الخروع و یک وزن و نیم آن حب النیل است.

◄ماهیزهرج

به فتح میم و الف و کسر ها و یای مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و جیم معرب از ماهی زهره فارسی اسـت بـه معنـی سم سـمک جهت آنکه کشنده ماهی است.

ماهیت آن: نوعی از فلوس است که به ترکی سـقوبرویی نامنـد و نزد اکثر اطبا پوست گیاهی است شیردار شبیه بـه شـبرم سـاق آن زیاده بر ذرعی و برگ آن مفروش بـر زمـین و گـل آن زرد و در آخر ساق آن از جوانب آن رسته به هیئت سرو و پوست سـاق آن مایل به زردی و با اندک حدت شبیه به حدت پوست بیخ کبـر و مستعمل همین است نه سایر اجزای آن و قوّت آن تا سه سال بـاقی می‌ماند و بهترین آن پوستهای باریک زرد رنـگ تـازه بـا انـدک حدت و تندی آنست.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسهل قوی اقسـام بلغـم و اخـلاط غلیظـه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقـرس و عـرق النسـاء نـافع جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه اسـت از عـروق و مفاصـل و از برای مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و قوی کثیرالنفع.

مضر امعا، **مصلح** آن کثیرا و نشاسته و انیسون و بـا روغـن بـادام چرب نمودن.

مقدار شربت از جرم آن: با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تـا سه درهم جهت استسقا و تحلیل اورام بلغمی و ریحـی و چـون آن را کوبیده در آبی که در آن ماهی باشد اندازنـد ماهیـان بـی‌حـس گشته بر روی آب آیند و بمیرند و گویند ماهیان مست گشته بـر روی آب آیند.

فصل المیم مع الثاء المثلثه

◄مثنان

فتح میم و سکون ثای مثلثه و فتح نون و الـف و نـون لغـت عربـی است.

ماهیت آن: نباتی است که کرم دانـه ثمـر آنسـت و آن دو قسـم می‌باشد قسمی را شاخ‌ها انبوه و خشن و بقدر دو ذرع و بـرگ آن شبیه به برگ مازریون و از آن نازکتر و با رطوبت چسبنده و گل آن سفید و از مابین گل ثمر آن می‌روید شبیه به تخم مورد و مایل به استداره و سبز و بعد از رسیدن سـرخ مـی‌گـردد و پوسـت آن صلب و سیاه و مغز آن سفید و آن را جـرم دانـه و کرمدانـه نیـز نامند و برگ و تخم آن مستعمل.

طبیعت آن: جمیع اجزای نبات ان تا سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن یک درم آن با حریره‌ها و یـا بلـع نمودن دانه آن را درست مسهل قوی بلغم و مانع صعود ابخـره بـه دماغ و مخرج اقسام کرم معده و امعا.

مقدار شربت آن: از ده دانه تا یک درم.

الزینه طلای کوبیده آن باعث ادرار عرق بسیار و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت جرب و قوبا و برص بغایت نافع و زنان حب آن را در فرزجات مسخنه و ناشفه رطوبات و خوشبو کننده ارحام و معینه بر حمل و مشوقه و ملذذه جمـاع مقـدار ربـع درهـم آن را مستعمل می‌نمایند و برگ آن در افعال مانند تخم آن و باید که آن را در فصل ربیع ایام حصاد اخذ نمایند و خشک کرده نگاه دارنـد و عنـدالحاجات بکوبنـد و شـظایای آن را از آن جـدا کننـد و آشامیدن دوازده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مابیه و جهت استسقا نـافع و بـه دسـتور در سـرکه خیسـانیده آن جهت رفع غالیه‌ای که دارد و با طبیخ باقلا و یا عـدس مسـهل بـه رفق و حمول آن مخرج جنین و قاتـل آن و ضـماد مطبـوخ آن بـا زفت جهت قوبا و جرب و برص مجرب.

مقدار شربت برگ آن: در مطبوخات تـا سـه درم و بایـد کـه یک شبانه روز در سرکه بخیسانند مانند برگ مازریون و با صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و از تخم آن یک درم که به دسـتور در سرکه بخیسانند و با روغن بادام و صمغ عربی و کثیرا اسـتعمال نمایند و تا دو درم آن کشنده و مورث جراحت حلـق اگـر بـدان رسد و سحج و خارش عظیم در بدن و ورم حار به هـم مـی‌رسـد. علاج آن علاج فرفیون خورده است و در فرفیون مذکور شده.

قسم دویّم آن در مصر کثیرالوجود منبت آن قریب دریاها و آبها و ریگ زارها و نبات آن بقدر دو شبر و چتـری و بـرگ آن ماننـد برگ ابهل و اثل و در پهلـوی هـم و گـل آن زرد و باریـک و از میان برگ‌ها روییده و تخم آن بقدر انجره و سـفید رنـگ و بـیخ آن خشبی و بی‌فایده و گفته‌اند که کرمدانه این قسم است نه قسـم اول و مستعمل تخم و برگ آن.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن یـک درم بـرگ خیسـانیده آن در سرکه یک شبانه روز و یا با روغـن بـادام آشـامیدن مسـهل مـاء



اصفر و بلغم خام و اقسام کرم معده و استسقا را نافع و چون پنج درهم آن را با یک اوقیه مویز بی‌دانه در یک رطل آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند صاف نموده یک درهم با روغن بادام در آن ریخته بنوشند جهت اسهال بلغم خام و ماء اصفر و استسقا و اخراج اقسام کرم امعا صغار مفید. ※الجروح و القروح※ استعمال فتیله آن در خنازیر و جراحات خورنده گوشت فاسد و منقی اوساخ و چاق کننده آنها و به دستور ضماد برگ آن با ادویه مناسبه و یا به تنهایی.

◄مثلث

به ضم میم و فتح ثای مثلثه و لام مشدده و ثای مثلثه در آخر.

ماهیت آن: اکثری گفته‌اند آب انگوری است که دو ثلث آن در طبخ برود و یک ثلث بماند و از قول شیخ الرییس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود آملی در شرح کلیات ایلاقی معلوم می‌گردد که مثلث عبارت است از آب انگور سه جزو و آب خالص یک جزو که جوش نمایند تا یک ثلث آن برود و آنچه در صدر ذکر یافته و اکثری گفته‌اند اشتباه است منشاء آن حمل بر مثلث فقهی است نه طبی و مثلث طبی این است که ذکر یافت و مثلث فقهی آن است که شراب انگوری را بجوشانند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند و بالجمله در طبیعت و منافع قریب به خمر است و مولد خون صالح متین و مقوی هاضمه و موافق ذات الجنب و ذات الصدر و آبله و حصبه و مقوی باه مبرودین و زیاده کننده منی و اکثار آن مضر محرورین، مصلح آن بسیار مزج آن با آب است.

فصل المیم مع الجیم

◄مجنح

به ضم میم و سکون جیم و فتح نون و حای مهمله لغت عربی است به فارسی گل خوش نظر نامند.

ماهیت آن: نوعی از ریاحین است.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره آن جهت کرم گوش و قرحه و درد آن نافع است.

◄مجوقان

به فتح میم و ضم جیم عجمی و سکون واو و فتح قاف و الف و نون.

ماهیت آن: از ادویه جدیده است که از ارض جدید از بلدی که مجوقان نامند نصاری می‌آورند و آن بیخ نباتی است سفید رنگ شبیه به فاشرا. نبات آن کثیرالاصول شاخ‌های آن مفروش بر زمین و برگ آن مدور و در آن رگهای بسیار و ثمر آن شبیه به گشنیز و در خوشه مانند خوشه عنب الثعلب و در وسط تابستان در تموز می‌رسد و بیخ آن سطبر و سفید مانند بیخ فاشرا و بعضی آن را بیخ فاشرا دانسته‌اند و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا با حرافت و حدت بسیار است به خلاف این بیخ.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و با قوّت مسهله و قابضه مانند راوند و از این جهت به غلط بعضی نوعی از راوند دانسته‌اند و نیست چنین جهت آنکه در این دوا نسبت کیفیتی که مستکره طبیعت باشد و رایحه ثقیل و طعم کریهی چنانچه در رواند است.

افعال و خواص آن: جهت نوازل و وجع مفاصل و گرده و قولنج و سلعه رطبه نافع جهت آنکه مسهل و مخرج بلغم و مایبت فاسده از بدن و مخرج خلاصه آن و بسا است که استعمال یک قیراط آن با شربتی و یا معجونی موافق پنج شش مجلس بی‌تعب اطلاق می‌نمایند و بالجمله از مسهلات ملوکیه است که معالجه کرده می‌شود با آن و چوب چینی و یا عشبه و شجرة النبی و صاصفراس و قوّت قنبا که عصاره ریوند نامند و امثال اینها جهت آتشک و حکه و جرب و وجع مفاصل و ظهر و غیرها و در حمیات مزمنه مستمره عظیم النفع است جهت آنکه مفتح سده است به قوّت تمام و کیفیت استعمال آن به انحای بسیار است از مربای آن مانند مربای اصول دیگر و معجون بیشتر سفوف آن با شکر یا اشربه مناسبه مرض با عرق رازیانه یا انیسون یا دارچینی و یا مطبوخ هر یک آنها و بهترین معاجین معجون ورد مسهل است جهت آنکه مناسب و موافق آنست در غایت موافقه و همچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوّت آن در آب باز داده شود که یک شبانه روز در آب اول خیسانیده باشند با شکر تنها و یا با مقویات دوا و اعضای رییسه چنانچه در آب استعمال مسهله لطیفه و شدیده است نیز و بعد از استعمال آن اگر به مقدار نیم ساعت خواب نمایند باعث تقویت عمل آن می‌گردد به خلاف مسهله لطیفه دیگر که خواب باعث ضعف و یا بطلان عمل آنها است.

مقدار شربت آن: در اطفال غیر بالغ نیم درم و در اقویا و بالغین از یک درم به حسب قوّت و ضعف مزاج. بدان که در این دوا قوّت انضاج است و لهذا جایز است استعمال آن بدون منضج و از خاصیت آن منع قی و غثیان است به خلاف سایر ادویه مسهله و مفتح سدد است از مجاری ضیقه و عروق شعریه و سواقی و غیرها خواه در کبد باشد و خواه در سایر اعضا و جهت امراض رحم و اختناق آن و غیرها از امراض مختلفه مختصه به آن نافع و رب آن نیز مانند رب هلیله به عمل می‌آورند و مقدار یک قیراط آن با خوشابات و یا اشربه مناسبه چند مجلس کافی اجابت می‌نمایند



که نقا حاصل می‌گردد بی‌تعب. الحاصل این دوا از ادویه ملوکیه است و اطفال و زنان حامله و مرضعات را سودمند و بیغایله است چنانچه گفته‌اند و باقی منوط به تجربه است.

◄ محلب

در حب المحلب مذکور شد.

فصل المیم مع الخاء المعجمه

◄ مخ

به ضم میم و خای مشدده به فارسی مغز استخوان را نامند و شامل مغز سر نیز است.

ماهیت آن: معروف است که جسم نرم چرب است که در جوف استخوان حیوان می‌باشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان قص و اطراف استخوانهای نرم باشد.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: ملین و مرخی اعضا و کثیرالغذاء و مسمن بدن.

المضار: اکثار آن مفسد معده و مورث غثیان خصوص بی‌نمک خوردن آن، **مصلح** آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره در مبرودین و ترشیها در محرورین. *آلات المفاصل و الاعصاب* تمریخ بدان ملین صلابت مفاصل و اعصاب و رباطات و اوتار و عضلات و شقاق اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چرا خوب یافته باشد و مغز ساق گاو نر و بز نر قوی‌تر و گرم‌اند و قوّت تحلیل آنها کمتر و تجفیف آنها زیاده و چرب و لذیذند خصوص از حیوانی که رنگ آن سیاه و پر مغز با اوصاف مذکوره باشد و وجه بهترین مغز ساق برای زیادتی دهنیت و قلت فضول آنست به سبب کثرت حرکت آن و چون مغز ساق گاو و یا آهو را مکرر بر ساق و بندهای پای اطفال بمالند زود به راه افتد و چون خواهند که آن را نگهدارند باید که در زمستان اخذ نمایند و در غرفه‌ها و اماکن بلند گرم خشک با برگ خار خسک بگذارند و از جاهای نم دور دارند.

◄ مخلّصه

به ضم میم و فتح خا و لام مشدده و صاد مهمله و ها و آن را مخلّصه از آن جهت نامند که از خوردن آن خلاص و امان می‌یابد از سم افعی و نکایت آن و موت و به تکرار به تجربه رسانیده‌اند در سموم هوام دیگر نیز.

ماهیت آن: نباتی است مختلف الانواع و به حسب اماکن مختلف الشکل می‌باشد و تا هفت قسم دیده شده و همه با تلخی و گل همه منحنی منکوس و شبیه به مججمه قسمی بی‌ساق شاخ‌ها از زمین رسته و برگ آن شبیه به برگ کرفس و از آن نرم‌تر و از اول تا آخر شکافته و هر چند شاخ‌های آن بلندتر گردد برگ آن ریزه‌تر شود تا به حد برگ کتان و گل کبود و منکوس و این قسم در اواسط ربیع می‌روید و در اواسط گرما گل می‌کند و قسم دویّم آن نیز شبیه به قسم اول مگر آنکه گل آن مابین کبودی و سرخی است و قسم سیّم را برگ شبیه به سر هدهد و ریزه و گل آن سفید با زردی و اندک سیاهی و این قسم را به اسکندریه رأس الهدهد نامند و قسم چهارم ساق‌دار و در ربیع می‌روید و ساق آن باریک و مستدیر به قدر دو شبر تا سه شبر و شاخ و برگ ندارد و گل آن به شکل عقرب و کبود نیم رنگ و قسم پنجم را ساق مربع و برگ مدور و مشقق و شبیه به برگ بادرنجبویه و بی‌بو و طعم آن تلخ و این قسم در طرابلس و نواح آن بسیار است و منبت آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخها صلب و اغبر و بد شکل و غیر مستقیم بلکه معوج و کم برگ و برگ‌های آن باریک دراز شبیه به برگ بابونه و بر سر شاخ‌ها قبه‌ها شبیه به قبه بابونه امّا برگ‌های ریزه ندارد و با زغبی بنفش و این قسم در بلاد شام کثیرالوجود و معروف به رهاه و حران است و بهترین همه قسم اول و آنچه در اراضی صلبه بی‌آب و سنگلاخ روید قوّت آن تا بیست سال باقی می‌ماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آن را محاحم و ابواح گویند و سه نوع است یک نوع آن را به شیرازی کاربک نامند و به فارسی بلبل شامی و یک نوع را گشنیز کوهی و یک نوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع مشابه به هم امّا در نبات اندک متفاوت. نبات کاربک خشن و تخم آن بسیار تلخ و گل آن ازرق و در کوه و سنگستانها روید و نبات گشنیز کوهی املس و بزرگتر در قد و تخم آن نیز بزرگتر و تلخ منبت آن مرغزارها و دامنه‌های کوه و گل آن مایل به سرخی و نوع تریاق کوهی در رمل روید و نبات آن کوچکتر و گل آن مایل به سفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: *اعضاءالغذاء* آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد و طحال و اعصاب و دفع اوجاع مفاصل و طهر و ورک و امثال اینها. *السموم* آشامیدن یک درم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند مار شاخدار و عقرب و رتیلا و غیرها خواه قبل از آن و یا بعد از آن مانع تأثیر و دافع ضرر آنها است.

مقدار شربت آن: یک مثقال با روغن زیت و چون در اول نزول آفتاب به برج حمل تا سه روز هر روز یک مثقال تخم آن را



بنوشند در آن سال هیچ سمی به خورنده آن ضرر نرساند و عرق مخلصه ملطف و محلل و مقوی اعضای رییسه و موافق مبرودین و رافع قولنج و بعضی داخل کردن آن را در تریاق کبیر قایم مقام شراب دانسته‌اند.

◀مخیض

به فتح میم و کسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد معجمه لغت عربی است به فارسی دوغ و به ترکی ایبران و به هندی چهاچه نامند.

ماهیت آن: ماستی که با اندک آب در خیک و یا غیر آن حرکت داده و برهم زده دهنیت آن را که کره نامند گرفته باشند. بهترین آن دوغ تازه ماست شیر گاو است که دهنیت آن را بالتمام بهنحو مذکور گرفته باشند.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر و رطوبت بر آن غالب بر یبوست.

افعال و خواص آن: مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی حدت تب دق و سمومات حاره و حرارت و التهاب معده و جگر گرم و مسکن تشنگی و با خبث الحدید و اطریفل جهت تقویت معده و سنگتاب و یا آهن تاب آن یعنی داغ کرده به سنگریزه و یا آهن تفته جهت حبس اسهال دموی و صفراوی خصوصاً با طراثیت و قوابض و مطبوخ آن با برنج و آرد جو بو داده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار و به جهت تسمین بدن موثر و در حمی دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل و مقدار نان از ده مثقال زیاده تجویز ننموده‌اند. دستور آشامیدن در حمی دق و امراض حاد حاذه چنان است که بگیرند دوغ تازه گاوی را و نیک بپالایند که تمامی کره آن جدا گردد مطلق دهنیت در آن نماند تا پنج شش ساعت بگذارند که طعم آن نیکو و اندک ترش مزه گردد پس نیکو برهم زنند تا مایبتی که در آن آمده است با آن مخلوط گردد پس بگیرند نان تنک میده خالص مقدار ده درم و ریزه کرده در سی درم از آن دوغ بیامیزند و بگذارند تا نیکو امتزاج یابد و تناول نمایند و اگر زیاده از این مقدار خواهند و احتیاج بیشتر باشد به همین میزان زیاده نمایند و روز دویّم پنج درم دوغ زیاده کنند و از نان یک درم کم نمایند و همچنین هر روز پنج درم بر دوغ بیفزایند و از نان یک درم بکاهند تا دوغ خالص بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند که ترک نمایند بر عکس اول عمل نمایند تا به مقدار روز اول برسد و بعضی اطبا نظر به کمال احتیاط گفته‌اند شروع از ده درم دوغ و یک درم نان بیفزایند تا دوغ به سی درم رسد و اگر زیاده از سی درم خواهند همین قسم زیاده نمایند و به دستور بکاهند و کسانی را که عادت به خوردن دوغ باشد محتاج به این تدبیر نیستند بلکه همین مراعات قوّت هضم و آنکه به او حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده مانند غب خالص و امثال اینها و جایی که تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر تناول نمایند و هنگامی که طبیعت ملین باشد و تلیین آن موجب ضعف گرده گردد دوغ را آهن تاب و یا سنگ تاب نمایند و با طباشیر سفید و یا طراثیت و یا حبوب و اقراص مناسبه استعمال نمایند و صاحب خلاصة التجارب نوشته گاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع می‌بخشد و نفع بسیار در آن امراض و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ سه مرتبه تسقیه نمایند و خشک کنند آشامیدن قلیلی از آن رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز می‌کند و از اسرار مرتاضین است.

المضار: دوغ در تبهای عفنه خلطی مضر جهت آنکه متعفن و مزید علت می‌گردد اصلاح آن قی نمودن و آشامیدن سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد ترش گردد مورث دوار و غشی شود اصلاح آن نیز قی کردن و یا فلافلی و جوارشات حاره خوردن است.

فصل المیم مع الدال المهمه

◀مداد

به کسر میم و فتح دال و الف و دال مهمله لغت عربی است و آن را خبر به کسر حای مهمله و سکون بای موحده و رای مهمله نیز و به فارسی مرکب نامند.

ماهیت آن: معروف و اقسام آن در قرابادین کبیر به تفصیل مذکور شد و از مطلق آن نزد اطبا مراد مصنوع از دوده روغن کتان و صمغ عربی با غری الجلود و زاج زرد و آب مازو است. بهترین آن بسیار سیاه براق سبک وزن آن است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک به خلاف مداد هندی که سرد و خشک است و از اجزای درخت فوفل می‌سازند و گفته‌اند که از مازوی تنها می‌سازند.

افعال و خواص آن: قابض و مجفف و رادع خصوصاً مداد هندی. *اعضاءالرأس و العصب و غیرها* سعوط و ضماد مداد هندی بر پیشانی حابس رعاف و طلای آن رافع شقیقه و سستی اعضا و بر کف پا جاذب حرارت حمیات و بر اورام حاره محلل آنها و غیر هندی جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه و یا با آب و یا خالص آن جهت سوختگی آتش و به دستور با قیروطی امّا باید که بعد از تطلیه نشویند و رفع ننمایند بلکه بگذارند تا خودبخود زایل گردد و آنچه در آن زاج باشد مصلح مراهم قروح متعفنه است و دیسقوریدوس گفته آشامیدن دو مثقال مداد با آب



سرد رافع سم عقرب است.

فصل المیم مع الراء المهله

◄**مرّ**

به ضم میم و تشدید را و به فتح میم نیز آمده لغت عربی است و به رومی اعروعولیطوس و به سریانی مراد کبا و به یونانی سمرنا و به هندی بول به ضم بای موحده و سکون واو و لام نامند.

ماهیت آن: صمغ و یا لبن درختی است که در بلاد مغرب و روم و جزیره سقوطره می‌شود و بسیار بلند و رعنا و نرم و گره‌دار و گرههای آن مانند بندهای نی و جوف آن مصمت یعنی میان آن پر می‌باشد و از آن نیزه می‌سازند مشهور به نیزه نی است و جمیع اجزای آن تلخ و نزد بعضی مران و مالیا یکی است و این قول اقرب به صواب است چه در افعال قریب به همانـد و نـزد بعضی مران قرانیا است و این اصلی ندارد چه مـران را بـرگ شـبیه بـه برگ توت است و بـرگ قرانیـا شـبیه بـه بـرگ تـرنج و از آن کوچکتر و درخت آن بسیار بلند نمی‌شود و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه بدان ولیکن با عفوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاردار شبیه به قرط و صمغ آن به چند نوع حاصل مـی‌گردد و آنچه از تنه درخت آن به تیغ زدن و فرش نمودن بوریایی و ظرفی در زیر آن در آن جمع گردد و انجماد یابد حاصل گـردد بهتـرین انواع است و این قبل از انجماد سفید رنـگ و بعـد از آن رنگیـن می‌باشد و این را مرصاف نامند و آنچه از تنـه درخـت آن ماننـد صمغ خود به خود تراوش کند و منجمد گردد و اخذ نماینـد بعـد از آن است در خوبی و این زرد رنگ می‌باشد و مرالبطارح نامنـد و آنچه پوست درخت آن را که در زیر آن صـمغ آنسـت افشـرده عصاره آن را خشک مـی‌نماینـد و یـا آنکـه در آب جـوش داده صاف نموده آب صافی آن را باز طبخ می‌دهند تا منعقـد و منجمـد گردد مسمی به میعه سایله و مر حبشی است و این بدترین همه و سیـاه رنـگ می‌باشد و مختار و بهترین همه مر صـافی خـالص از چوب و سنگریزه و سبک وزن و زود شکن و خوشبوی بسیار تلخ با بشاعت آنست که ظاهر آن مایل به سفیدی و سرخی و باطن آن از شکستن سفید و بعد از شستن سفید شبیه به ناخن چیده باشـد و آنچه به اوصاف مـذکوره نباشـد زبـون و غیـر مسـتعمل و آن را مغشوش به صمغ عربی می‌نمایند و به جوشانیدن در آب مر اهلـی و بعضی یتوع سمی قاتل که آن را فاسیس نامنـد و در لـون شـبیه بدان است امّا با حدت و کراهیت رایحه و زهومـت اسـت غـش می‌نمایند.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و در آخر دویّم خشک و در آخر سیّم نیز گفته‌اند و در دویّم گرم و خشک دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: جـالی و مجفـف و قـابض بیلـذع و مفـتح و منضج و مسهل و ملین و ملزق و محلل ریاح و اورام بارده بلغمیـه و از جمله ادویه جلیله و عظیم النفع است و داخل تراکیـب کبـار کرده می‌شود و حافظ و مانع تعفن اخلاط اسـت و لهـذا حکمـای سلف بر اجساد اموات برای تجفیف و نشف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد و تغیر بـا بعـض ادویـه مناسـبه مـی‌مالیـده‌انـد و گفته‌اند آنچه از اقلیطا می‌آورند قوّت تجفیف و انضاج و تلیین آن زیاده از غیر آنست. ٭اعضاءالرأس٭ سعوط مقدار یک دانگ آن منقی دماغ و با آب مرزنجوش جهت منع نـزلات و بـا آب نعنـاع جهت بدبویی بینی ولیکن باید گرم نموده باشند و نطول محلول آن در سرکه که غلیظ باشد بر سر جهت وجع صدغین و صداعی کـه سبب آن معلوم نباشد و با آب مرزنجوش بر منخرین با پـر مرغـی حابس نزلات مزمنه و ذرور آن مجفف قروح سـر و اکثـر قـروح سایر اعضا و ضماد آن با زیره کرمانی به روغن گاو سرشته جهـت تجفیف و التیام قروح رطبه سر و بـه دسـتور ضـماد آن بـا کنـدر جهت انواع قروح و بثور سر مجرب و سریع الاثر. گذاشـتن فتیلـه آلوده بدان و افیون و مامیثا و جند بیدستر مخلوط درهم در گوش جهت تنقیه چرک و ریم و تجفیف قروح و التیام آنهـا و تسـکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضه محلول آن در آب شب محلول در خل عنصل و یا سرکه ممـزوج بـه آب مطبـوخ در آن بیخ هلیون و قلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنه دهـان و لثـه دامیه و با سرکه عنصل هـر روز جهـت قطع خـون بـن دنـدان و باعث نیکویی نکهت یعنی خوشبویی دهان و رفع بدبویی آن و بـه دستور نگاهداشتن آن در دهان و فرو بردن آن رافع خشونت حلـق و تصفیه آواز و اکتحال و طلای آن جالی آثار عظیمـه و بیـاض و ظلمت بصر و خشونت اجفان و قطع چـرک و پـر کننـده قـروح چشم بی‌لذع و حابس و محلـل آب نـازل در چشـم در ابتـدا اگـر رقیق باشد و نیز اکتحال حل نمـوده آن در آبـی کـه در آن عـروق زعفران و زردچوبه جوش داده باشند و یا در آب اسـل یـا فـودنج نهری جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب و شیخ الـرییس نوشـته مغشوش یتوعی آن درین امر بهتر از غیر آنست. با شیر زنـان و یـا سفیده بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و با آب شقایق النعمـان و بـا فلفل جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و بـا آب حلبه و گلاب جهت قرحـه و بـا آب مـورد جهـت دمعـه و جرب و با عصیر عوسج و یا شقایق النعمان نیز جهت جلای بیـاض به قوّت و با گلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت کمنـة الـدم تحت العین و بالجمله باید که هرگاه اراده اسـتعمال آن نماینـد در امراض عین خصوصاً رمد با شیر زنان و یـا شـیر الاغ و یـا سـفیده بیضه مرغ به کار برنـد. ٭اعضاءالصـدر٭آشـامیدن آن بـا اشـیای مناسـبه جهـت امـراض سـینه و سـرفه مـزمن رطـوبی و ربـو و



عسرالنفس الانتصاب و درد پهلو و سینه مفید. *اعضاء‌الغذاء و النفض* آشامیدن صافی خالص آن جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و تنقیه اعضای باطنی و تحلیل نفخ و ریاح و خون منجمد در رحم و تلیین بطن و اسهال ماء اصفر و بلغم و قروح امعا و سحج و مغص ریحی و بلغمی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین و ادرار بول و حیض موقوف شده و وجع گرده و مثانه و تلیین صلابت آن و تفتیح و انضمام فم آن خصوصاً با آب سداب و یا افسنتین و یا آب ترمس و یا راسن جهت امراض رحم و امعای مذکوره و به دستور احتقان بدان با میاه مذکوره و با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبویی دهن و به دستور جلوس در آن و حمول آن در قبل با شراب مسقط جنین به سرعت و در دبر با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی و حمول مسحق سرشته آن با آب برگ مورد جهت رفع بدبویی رحم و چون با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند حل نمایند و بر ابهام پای راست بمالند مادام که آلوده باشد از جماع فتور نیابند و ضماد آن با ادویه مناسبه جهت فتق و با سرکه و آب چغندر جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشامیدن نیم درم آن با بیضه نیم برشت حابس نزف الدم رحم. *الحمی* آشامیدن مقدار یک باقلا با فلفل قبل از نافض حمیات به دو ساعت مانع نفض. *السموم* آشامیدن با شراب جهت سموم بارده و طلای آن جهت نهش هوام. *الاورام و البثور* طلای آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و خنازیر خصوصاً با آب ترب. الجروح و القروح* ضماد و طلای آن منقی و مدمل قروح متعفنه و رویانیده گوشت صالح بر استخوان و مجفف قروح و جروح و مانع تعفن آنها و با گوشت حیوان صدف جهت قطع گوشت مرده قروح و جروح اعصاب و غضاریف و رویانیدن گوشت بر استخوان عاری از گوشت شده و با سرکه جهت قوبا و با روغن گل جهت جرب متقرح و حکه و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن خصوصاً که اولاً عضو را با آب بارتنگ بشویند و بعد از آن بر آن بپاشند. *الزینه* ضماد آن با شراب و لادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن و تقویت و انبوهی آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و با سلیخه و پیاز عنصل و عسل جهت قلاع و ثوالیل و کلف و طلای آن با شب یمانی جهت رفع بدبویی زیر بغل و کش ران و با آب اترج جهت سعفه و جرب. *آلات المفاصل* آشامیدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و ضماد آن با آب گشنیز و یا آب کرفس تازه و با زیت و سرکه جهت شدخ عضل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و به تنهایی و یا با ادویه مناسبه جهت کسر عظام مؤثر.

المضار: مضر محرورین و بوییدن آن منوم و باعث سدر و صداع خصوص کسانی را که عادی به عروض صداع باشند و مضر مثانه، مصلح آن عسل.

مقدار شربت آن: از یک باقلا تا نیم درهم.

بدل آن: صمغ بادام تلخ و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ به وزن آن و نزد بعضی مومیایی و جند و فلفل هر یک از اینها به حسب مناسب و مراعات امراض و دخان آن که مانند دخان کندر به عمل آورند و در سایر افعال مانند مر و الطف و قوّت تجفیف آن زیاده است و برگ آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات و دافع سموم افعی و سایر هوام و ثمر آن مانع تخمه و کماد و یا ذرور سوخته آن رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته آن با آب رافع جرب متقرح و سعوط سایر اجزای آن قاطع رعاف و فرزجه آن حابس حیض و ضماد سوخته آن با سوخته پرسیاوشان جهت دراز کردن موی و آشامیدن نشاره چوب آن به قدر دو درم کشنده و مالیا را نیز همین اثر است.

◄مرّار

به ضم میم و دو رای مهمله اول مشدده و مخففه و در میان هر دو الف لغت عربی است.

ماهیت آن: خاری است که در آخر بهار و اول تابستان می‌روید و در مصر معروف به مریر است و اطبای آنجا به جای شکاعی مستعمل دارند و در فعل قریب بدان است و مردم دیار بکر آن را ازرودویه نامند و برگ آن شبیه به برگ چغندر و سیاه رنگ و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبه‌ها از یک بیخ از آن می‌روید و گل آن زرد و در آخر و هنگام خشکی خاردار می‌شود و شبیه به شکاعی و در آن تخمی مانند تخم معصفر و بسیار تلخ می‌باشد و قوّت آن تا چهار سال باقی می‌ماند و ساق آن را پوست جدا کرده می‌خورند و تلخی آن کمتر از برگ و تخم و پوست است و بعضی با گوشت پخته نیز می‌خورند. منبت آن میان زراعت و زمین‌های نمناک و چون شتر از آن چرا نماید فربه گردد و چیزی بهتر از آن نیست در فربه نمودن شتر و لهذا آن را شوک الجمال نامند.

طبیعت آن: در حرارت معتدل و خشک در سیّم گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفتح و ملطف. *العین* ضماد آن جهت درد چشم. *اعضاء‌الصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن برگ آن و یا آب برگ به قدر یک اوقیه مکرر جهت علل قصبه ریه و درد پهلوی مزمن و ضعف جگر و تفتیح سدد آن و ادرار بول و جرب و حکه و اطفای حدت و حرارت خون و تصفیه آن و جهت تبهای کهنه و با نانخواه و زجاج سوده جهت تفتیت سنگ مثانه و عسرالبول. *السموم* آشامیدن سه دانه آن با شراب جهت سموم نافع.



المضار: مصدع، مصلح آن کثیرا.

مقدار شربت از جرم آن: تا سه درهم و از آب آن تا یک اوقیه است.

◄مراره

به کسر میم و فتح دو رای مهملتین در میان هر دو الف و در آخر ها لغت عربی است جمع آن مرارات و مرایر نیز آمده و به فارسی زهره و به هندی پته نامند.

ماهیت آن: معروف است و آن عضوی است از اعضای مرکبه بدن حیوان موضوع و وعایی از برای صفرای متولد در کبد از جهت فواید مذکوره در کتب کلیات و آن را دو مجری است یکی از کبد به سوی آن برای آمدن صفرا از کبد در آن و دیگری از آن به معده و امعا برای انصباب صفرا به معده و امعا برای غسل آن و دفع فضول و مراره هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شد و خواص کلیه آنها و آنچه مذکور نشده در اینجا بیان می‌یابد و قوی‌ترین زهره‌های حیوانات چهارپا زهره گاو پس زهره خرس پس زهره بز پس زهره گوسفند است و اسلم زهره‌های طیور زهره خروس و ماکیان و کبک و سایر زهره‌های طیور اقوی‌اند از حیوانات چهارپا وقتی که نسبت داده شود طایر را به ماشی و صید کننده و از زهره‌های بسیار قوی و لذاع زهره جوارح است خصوص بزرگ آنها و زهره شبوط و سمک مسمی به عقرب و سلحفات اقوی‌اند از زهره حیوانات چهارپا و ضعیف‌ترین زهره‌ها زهره خنزیر است و نیز هر یک از زهره‌ها به حسب نری و مادگی حیوان و اختلاف احوال از سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی و وحشی و اهلی و ریاضت و تعب و دوندگی و سرعت سیر و پرواز و راحت و آرام و یکجا بستن و در قفس بودن و تعلیف و غیرها با اشیای حاره و بارده مختلف می‌باشد چه از حیوان نر مطلقاً که در هنگام گرسنگی و آتش و دوندگی و غیرها از اسباب مسخنه اخذ نمایند گرمتر و خشک‌تر و با حدت و اقوی‌اند و از ماده خصی و هنگام مخالف آن امور از اسباب مبروده اخذ نمودن در گرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیف‌تر می‌باشند و زهره انواع ماهیان حاد و قوی می‌باشد خصوص زهره شبوط که سمی است و زهره انواع مارها سم قاتل‌اند و بهترین آن مطلق زرد مایل به سرخی به رنگ طبیعی آنست و بدترین آن زنگاری و سرخ تیره آنست.

طبیعت آن: مطلقاً تا چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: حار جالی و شدیدالنفوذ. ※اعضاءالرأس※ مفتح سده خیشوم و مصفات و قطور مراره دب جهت قروح تازه گوش و قطور زهره رخمه با زیت جهت ثقل سامعه و با عصاره کراث نبطی برای طنین و ثقل سامعه و اغتسال سر به زهره گاو نر و با نطرون و طین قیمولیا برای حزاز و دلوک و مراره سلحفات جهت قلاع خبیثه دهان اطفال و زهره اردک خانگی با دوغ سعوطاً در جانب موافق جهت رفع شقیقه نافع و اکتحال زهره جوارح خصوصاً خشک آنها جهت ابتدای نزول آب در چشم و انتشار زهره آهو و گوسفند نر جبلی از حیوانات چهارپا و کبک و شیوط جهت غشاوه و زهره گرگ جهت رفع بیاض عین و زهره ثور با آب رازیانه باعث حدت بصر و زهره خروس و ماکیان و کلاغ و بزاة و مرغان آبی و لقلق و کفتار و خنزیر و حیوانات مأکول اللحم و امثال اینها جالی و جهت حدت بصر و تنقیه قروح آن از اوساخ نافع. ※اعضاءالنفض※ لعوق زهره آهو و الاغ با روغن گاو تازه ناشتا در حمام دافع بهر و ربو و زهره گاو نر با عسل جهت خناق و به دستور زهره سلحفات. ※اعضاءالغذاء و النفض※ آشامیدن زهره ثور مفتح افواه عروق و بواسیر و زهره هر حیوانی مطلقاً مسهل است حتی زهره خنزیر چون بر ناف بمالند و یا پنبه بدان آلوده حمول نمایند تلیین و اسهال نماید و ضماد زهره ثور با عسل جهت قروح معده و نطول آن جهت وجع رحم و انثیین و ورم شراسیف و فرزجه زهره هر حیوانی مدر حیض است و آشامیدن یک درم زهره قنفذ با یک درم موم سرشته مخرج جنین و از مجربات شمرده‌اند و آشامیدن زهره جغد با خاکستر چوب گز رافع بول در فراش و طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل مورث لذت جماع عظیم زنان و محبت مفرط ایشان به مردان و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا و قدری زیبق بر کنج ران و قضیب و خصیه و ران باعث شدت نعوظ و گویند تا کف پا را بر زمین نگذارند رفع آن نگردد. ※السموم※ طلای زهره تیس جهت نهش هوام و به دستور زهره ثور. ※الاورام و البثور※ طلای زهره حمار وحش با عسل جهت ثوالیل و تحلیل اورام و در مراهم حمره داخل کرده می‌شود و زهره شیر با عسل مانع تزاید اوارم و تحلیل آنها و رافع خنازیر. ※القروح و الجروح※ طلای زهره گرگ جهت التیام جراحات عصب و در زمان سرما مانع تشنج و کزاز مخوف و زهره تیس جهت قلع گوشت زاید و داخل مراهمی که محتاج به مرارت قویه باشند برای قروح عظیمه قدیمه داخل کرده می‌شود و طلای زهره هر حیوان که باشد با نطرون و راتیانج و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و زهره گاو جهت اوجاع شدیده و داخل مراهم جراحات غیر حادث از جمره نافع است.

◄مرّان

به ضم میم و فتح رای مشدده و الف و نون.

ماهیت آن: درختی است که در زمین عرب به هم می‌رسد جمیع اجزای آن تلخ و چوب آن صلب.



طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن برگ و یا عصاره برگ ان بقدر یک درم با شراب جهت سم افعی گزیده نافع و تتمه خواص آن در مرّ ذکر یافت و بعضی خود آن را شجرة المر دانسته‌اند چنانچه مذکور شد.

◀ مربافلن

به ضم میم و سکون رای و فتح بای موحده و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانی است به معنی هزار برگ و آن حزنبل است و در حرف الحاء مع الزاء مذکور شد.

◀ مرجان

به فتح میم و سکون را و فتح جیم و الف و نون لغت عربی است و به فارسی نیز مشهور بدان و به هندی مونکه و مرجان نیز نامند.

ماهیت آن: جسمی حجری شبیه به ساق و شاخ درخت است و سرخ و سفید و سیاه نیز می‌باشد که در بحرین در زیر آب از زمین می‌روید و تا بقدر یک ذرع و زیاده نیز و با شاخ‌ها و بی‌برگ و ثمر و بهترین آن قطعه‌های بزرگ سرخ رنگین براق بی‌جرم و بی‌سوراخ کم گره آنست و بعد از آن سفید با اوصاف مذکوره و سیاه آن زبون و ماده تکون آن اجزای لطیفه ارضیه مختلفه با آب و هوای حادث از ابخره محتقنه در زیر زمین آن دریا و بین احجار است که به سبب تابش آفتاب و تأثیر کواکب به هم می‌رسد و هنگام زیادتی و قوّت و غلبه ابخره بروز آنها را از خلل و فرج و منافذ احجار و زمین مرتفع ساخته برمی‌آورد و بعد از برآمدن متشعب می‌گردد به شکل نبات و درخت و اجزای بخاریه از آن مفارقت نموده متحجر می‌گردد و به صورت سنگ می‌شود و در بحر طولس و اندلس به هم می‌رسد و جایی که بسیار عمیق است آلات سرب و غیره از اثقال بر دام ماهیگیری بسته در دریا می‌اندازند و بر اطراف و جوانب حرکت می‌دهند تا بدانها پیچیده گردد پس به زور می‌کشند تا شکسته و جدا گردد و برآید و جاها که عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته به ریسمان بسته شکسته برمی‌آورند.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک و بعضی در اول سرد گفته‌اند و سیاه آن را تا سیّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن نیم درم آن قابض و مجفف و حابس و یک درم آن را بادزهر جمیع سموم دانسته‌اند و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع و جهت رفع فزع و خوف اطفال در خواب و در سایر افعال مانند بسد است و در حرف الباء مع السین ذکر یافت و دستور احراق و حب و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد.

◀ مرداسنج

به ضم میم و سکون رای مهمله و فتح دال مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و جیم معرب مرداسنگ فارسی است و نیز در فارسی مرداهنگ و به یونانی لیدوخورس نامند.

ماهیت آن: جسمی حجری است مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن و بیشتر از سرب و قلعی به طریق احراق به عمل می‌آورند و ذهبی آن سرخ و فضی بنفش و رصاصی مایل به سرخی و زردی است و بهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین آنست.

طبیعت آن: به انحای است از آن جمله آنکه می‌گذارند سرب را و سرنج و یا سرب سوخته به خورد آن می‌دهند تا هر دو خوب ممزج گردند پس در ظرفی سرکه تند بر سر آن می‌ریزند و هر چه خوب سوخته و ممزج به آن باشد جدا می‌سازند و با آب و جو طبخ می‌دهند به حدی که جو مهراً گردد و منشق شود پس از جو جدا کرده با هم وزن آن نمک می‌سایند و در آب می‌خیسانند و هر روز بر هم می‌زنند و هر سه روز آب را تبدیل می‌نمایند تا چهار مرتبه که خوب صاف گردد و اجزای خام در آن نماند پس استعمال می‌نمایند و چون خواهند که آن را سفید گردانند که مرتک نامند به فتح میم و به کسر آن نیز و سکون رای مهمله و فتح تای مثناة فوقانیه و کاف در پشم سفیدی پیچیده با آب باقلا بجوشانند و بعد از مهراً شدن باقلا و سیاه شدن پشم آب باقلا و پشم را تجدید نمایند و طبخ دهند تا سفید گردد و این مستعمل در اطلیه و ذرورات است برای آنکه عضو را سیاه نگرداند و مغسول آن الطف و حدت آن کمتر از غیر مغسول و طریق غسل آن آنست که هر مقدار که خواهند نرم بسایند و آب نمک بر آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت بر بالای آن آید و تا چهل روز بگذارند و هر سه چهار روز بر هم زنند و هر هفته یک مرتبه آب را تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشم نموده نرم سوده بکار برند و باید که نمک به وزن مرداسنگ باشد و بدین طریق غسل نیز سفید می‌گردد.

طبیعت آن: مایل به گرمی و در آخر دویّم و تا سیّم خشک گفته‌اند و مغسول آن در اول سرد و خشک در سیّم و سفید کرده آن که مرتک نامند الطف و اقوی.

افعال و خواص آن: اقسام آن سم قتال و از داخل غیر مستعمل و محلل و مجفف و قابض و مغری و مسدد و حابس و جالی و برنده گوشت فاسد زاید و رویاننده گوشت صالح و التیام دهنده زخمهای عمیق و ماده اکثر مراهم و جامع ادویه و کاسر شدت تحلیل ادویه محلله قویه و خورنده گوشت فاسد عفن و از خاصیت آن آنست که چون در سرکه اندازند آن را شیرین گرداند. *اعضاءالعین* سفید کرده مغسول آن در اکحال جالیه جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحه چشم نافع. *اعضاءالنفض* شیخ الرییس در ادریه



مفرده قانون نوشته که آشامیدن آن حابس بول است و زنـان بـلاد ما به اطفال برای خلفه و قروح امعا و اسهال می‌خورانند و حکـیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته کـه در بـلاد دارالمـرز جهت رفع کرم با شیر می‌دهند و حرکت می‌فرمایند و تـا کرمهـا دفع نگردند مانع سکون آنند و فی‌الواقع در دفع اقسام کرم بیعـدیل است. امین الدوله تصریح نموده کـه نـیم درم سـفید کـرده آن بـا جلاب مخرج اقسام کرم معده است و مجـرب و سـفید کـرده آن در حقنه‌ها حابس اسهال قروحی و سحجی. *الجروح و القـروح* طلای آن رویاننده گوشت فاسد زایل شده در قروح و منشف آنهـا و قروح رطبه و منقی قروح بالعرض به معاونت ادویه مناسبه و با مثـل آن کبریـت زرد و سـرکه و روغـن مـورد جهـت شـری و جوششهای پر آب. *الزینه* طلای سفید کرده آن جـالی کلـف و رافع آثار حکه و جرب و جدری و تحلیـل خـون منجمـد تحـت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و مسکن حـدت ادویـه حـاده و جهت دفع بدبویی عرق اعضا مانند زیر بغل و کش ران و بوی عرق را خوش کند و منع ادرار عرق نماید و جهـت سـحج جلـد مـؤثر خصوصاً با روغن گل سرخ و با روغن گل بر حـوالی قلـب و زیـر بغل مانع ریختن مواد به قلب و با سرکه جهت رفع قمل و چون با روغن زیتون بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلای آن بهتـرین ادویه انشقاق است و طلای غیر سـفید کـرده آن بـا آهـک سـیاه کننده جلد و ذرور آن جهت قروح بین انگشتان پا نافع.

المضار: دو درم آن کشنده به احتباس بول و انتفاخ بطن و حـالبین و قولنج و مغص عظیم و ضیق الـنفس و کشـیدگی و خنـاق و گـاه منجر به انشقاق امعا گردد، مصلح و مداوای آن بـه قـی و تنظیـف بدن است با ماءالشبت و انجیر و آشامیدن مرمکی سه درم بـا آب نیم گرم و ملازمت آشـامیدن اسـفیدباج و لحـوم خرفـان و مـرق خروس پیر و آب گوشت‌های چرب و سرکه خمر سیاه و مالیـدن لطوخات معرقه و ادهان بر بدن و خوردن زنجبیل مربا و افسـنتین و زوفا و تخم کرفس و فلفل و فاغیه یعنـی گـل حنـا و نـاردین و طلای دو مثقال از تخم کرفس و افسنتین و مرمکی با یـک اوقیـه طبیخ کرفس و اگر طبیعت قبض باشد حقنه فرمایند به حقنه‌هـای لینه و حب و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت.

◄مرزنجوش

به فتح میم و سکون را و فتح زای معجمه و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب مرزنگوش فارسی اسـت و بـه عربی سرمق و عنقر و به هندی دونامردا نامند.

ماهیت آن: غیر از اذان الفار است جهـت آنکـه بـرگ آن هـیچ شباهتی به گوش ندارد بلکه طولانی و نبات آن از جملـه ریـاحین خوشبو است و در باغچه‌ها ذرع می‌نمایند و نبات آن تا به دو سـه ذرع و با شاخ‌های پراکنده و برگ آن طولانی اندک باریـک کـم عرض و گل آن سفید مایل به سـرخی و تخـم آن شـبیه بـه تخـم ریحـان و شـفاف و کسـانی کـه آن را اذان الفـار دانسـته اشـتباه نموده‌اند.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و در اول آن خشک.

افعال و خواص آن: قوی‌تر از سوسنبر و ملطف و محلل و مفـتح و جالی و مفتح و جـاذب. *اعضـاءالرأس* آشـامیدن مطبـوخ آن مفتح سده دمـاغ و خیاشـیم و رافـع صـداع بـارد رطـب بلغمـی و سوداوی و ریحی و مالیخولیای مراقی و لقوه و حابس زکام جهـت آنکه محلل رطوبات و ریـاح دمـاغی اسـت و بوییـدن آن جهـت تقویت دماغ و مستی شراب و منع خمار و تفتیح سـده منخـرین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع و طلای آن با حنـا در حمام جهت درد سر بارد مجرب و تدهین به دهن آن جهت فـالج و امراض عصب بارد مانند کزاز و امثال اینها و اکتحال آن جهـت ابتدای نزول آب در چشم و ضعف باصره و طـلای خشـک آن بـا عسل جهت رفع آثار خون منجمـد زیـر چشـم و خاییـدن و فـرو بـردن آب آن مـانع سـیلان رطوبـات و آب از دهـان و نطـول آن جهت درد گوش و به دستور قطور آن و قطور دهـن آن نیـز و یـا گذاشتن خرقـه تـر کـرده بـه دهـن آن در گـوش دافـع سـدد آن. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* آشـامیدن مطبـوخ آن مفـرح و جهت درد سینه و سرفه و ضیق الـنفس و خفقـان و وجـع فـواد و تسخین اعضای باطنی و احشا و تحلیل ریاح سپرز و رافـع مغـص و استسقا و عسرالبول و احتباس حیض و قولنج ریحـی و فرزجـه آن مدر حیض.

مقدار شربت آن: از جرم تـا دو مثقـال و در مطبـوخ تـا هفـت مثقال.

مضر گرده و مثانه، **مصلح** آن کاسنی و تخم خرفه.

بدل آن: سوسنبر و گویند افسنتین و مرماحوز و دو وزن آن و نیم وزن آن فلفل و به وزن آن شابانک نیز گفته‌اند.

الاورام و البثور طلای آن محلـل اورام بلغمیـه و بـا بـزرالبنج جهت ورم انثیان. *آلات المفاصل* با موم روغـن جهـت التـوای عصب و وجع ظهر و اربیه و با عسل جهت رفع اعیا و بـه دسـتور تدهین به دهن آن. *الزینه* طلای آن با سرکه جهت رفع کلف و بدبویی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامـت رافـع اثـر زخـم آن. *السموم* ضماد آن با سرکه جهت لسع عقـرب. *طـرد الهـوام* بخور آن گریزاننده هوام و رافع مضرت هوای وبـایی و روغـن آن که آب آن را با هم وزن آن با روغن زیتون بجوشانند تا آب رفتـه روغن بماند تدهین بدان جهـت فـالج و لقـوه و کـزاز و رعشـه و شقیقه و درد سر بارد و قطور آن جهت تفتیح سده گوش و گرانـی سامعه و تحلیل ریاح آن نافع است.



◄ **مرسطس**

به فتح میم و را و فتح سین و ضم طا و سین مهملات لغت نبطی است.

ماهیت آن: درختی است بقدر یک قامت بـرگ آن بـه بـاریکی موی و به هم پیچیده و با رطوبتی چسبنده مانند عسل و تند بوی و تلخ و رطوبت برگ آن زیاده از شاخ آن.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک

افعال و خواص آن: طلای آن جهت نهش افعی و سایر هوام سمی و محرق برگ و شاخ آن با آرد در حمام سه مرتبه رافع جـرب و قـالع آن و سـنون آن جهـت تقویـت لثـه و جراحـت آن و ذرور خشک آن جهت التیام زخم‌هـا و تعلیـق آن جهـت عسـر ولادت مؤثر و آشامیدن دو اوقیه از آب آن کشنده است بعد از دو روز و صاحب فلاحت گفتـه چـون بـرگ آن را غـرس نماینـد درخـت می‌روید و چون شاخ آن را بریده دفن نماینـد و آب دهنـد بعـد از چهل روز فطر مأکول روید.

◄ **مرعزی**

به فتح میم و سکون را و فتح عین مهمله و کسر زای معجمه و یای نسبت اسم سریانی است به فارسی مرعز نامند.

ماهیت آن: نوعی از پشم بز و از موی بسـیار نـرم اسـت و اکثـر سفید می‌باشد و از آن لباس می‌بافند.

افعال و خواص آن: پوشیدن آن موافـق جمیـع امزجـه و مسـخن مبرودین و مقوی کمر و گرده و محرک باه است.

◄ **مرقشیشا**

به فتح میم و سکون رای مهمله و فتح قاف و کسر شین معجمـه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین معجمـه و الـف لغـت یونـانی است و آن را مارقشیشا و حجرالنور و حجر روشنایی نیز خواننـد جهت آنکه برای روشنایی چشم بسـیار مفیـد اسـت و بـه هنـدی سونامکهی نامند.

ماهیت آن: سنگی است غیر براق بـه خـلاف مغنیسـا کـه بـراق است و انواع می‌باشد از ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شـبهی و در معادن آنها تکون می‌یابـد و هـر یـک بـه رنـگ آن فلـز و منسوب بدان و مخلوط به جوهر آن معدن اسـت و آن جـوهر را از آن استخراج می‌نمایند و قوی‌ترین همه نحاسی است.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم وخشک و در سـیّم نیـز خشـک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: محلل و جالی و قابض و منفخ و مسخن و بـا سمیت و استعمال آن از داخل غیر مجوز و مادام که آن را خـوب نرم نسایند منفعت آن ظاهر نمی‌گردد. ٭اعضاءالرأس٭ گفتـه‌انـد تعلیق آن بر گردن طفل باعث عدم فزع آن است. اکتحال محرق و غیر محرق آن جهت جلا و تقویت چشم و تحلیل مده تحت آن. ٭الاورام و البثور٭ طلای آن با راتیانج جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم محلله کرده می‌شود به سبب تحلیـل و انضـاجی کـه دارد. ٭القروح و الجروح٭ با راتیانج جهت التیام قروح و با زرنیخ منقی قروح و خورنـده گوشـت زایـد فاسـد و روياننـده گوشـت صحیح. ٭آلات المفاصل٭ طلای آن محلل آنچه جمع شـده اسـت در اجزای عضل از ماده شبیه به مده. ٭الزینه٭ طلای آن با سرکه جهت برص و بهق و نمش و تحلیل رطوبات محتقنـه زیـر جلـد و نرم و باریک کننده موی و باعث تجعید آن و محـرق مغسـول آن الطف و حرارت آن کمتر و طریق احراق آن آنست که بـه عسـل آلوده در خرقه پیچیده در آتش اندازند تـا سـرخ گـردد و بعضـی مکرر می‌نمایند و طریق غسل آن مانند غسل اقلیمیا اسـت و اهـل مصر مصفای آن را جهت استسقا و بواسیر و اوجاع گرده و مثانـه و یرقان و جریان منی و دق شیخوخت اسـتعمال مـی‌نماینـد و بـه جهت دفع سموم مشروبه نیز مصنوع از مس یـک آثـار هنـدی و روی توتیا ربـع آثـار و سـرب ثمـن آن و قلعـی نصـف ثمـن آن و سنگریزه سرخ سوده نیم من آثار که همه را یکجا گداختـه در آن ربع آثار سم الفار زرد سـوده پاشـیده در حـین گـذار و در جـایی ریزند شبیه به مرقشیشا می‌شود و زبون.

◄ **مرماحوز**

به فتح میم و سکون را و فتح مـیم و الـف و ضـم حـای مهملـه و سکون واو و زای معجمه و به رای مهمله نیز آمـده و بـه فارسـی مرو خوش نامند.

ماهیت آن: مرو جبلی است ساق آن زیاده بر شـبری و خشـبی و با صلابت و شاخ‌های آن طـولانی و بـرگ آن مایـل بـه تـدویر و درازی و رنگ آن مایل به تیرگـی و سـبزی و خوشـبو و تلـخ بـا بشاعت کمی و ملاصق به ساق آن و مایل به اسـفل و تخـم آن در غلافی شبیه به تخم کتان و گل آن مایل بـه تیرگـی و زردی و در تموز می‌رسد.

طبیعت آن: تا سیّم گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفـتح سـدد بلغمی در هـر جـا کـه باشـد. ٭اعضـاءالرأس٭ چـون در شـراب اندازند به زودی سکر آورد و بوییدن آن تفتیح سده دماغی نماید و صداع آورد و انکباب بـه مطبـوخ آن جهـت انحـدار بخـارات از دمـاغ و صـداع بـارده و مشـابه بـه شـیح اسـت در ایـن امـر. ٭اعضاءالصدر و الغـذاء و الـنفض٭ آشـامیدن آن جهـت خفقـان سوداوی و تقویت معده و امعا و احشای ضـعیفه و ضـعف جگـر بارد و قی و غثیان بـاز دارد و جهـت تفتـیح سـده احشـا و نشـف



رطوبات معده و با شراب جهت درد رحم و حوامل و بـه دسـتور نطول به طبیخ آن و جلوس در آن.

مقدار شربت: از برگ و گل و تخـم آن تـا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه.

المضار: مصدع و معطش، مصلح آن مورد و ریاحین بارده.

بدل آن: بادرنجبویه و مرزنجوش و به جهـت سـکر بـه وزن آن اشنه و اندکی زعفران و مرماحوز و مرزنجـوش و فرنجمشـک و شاهسفرم و بادرنجبویه همه قریـب بـه هـم و قـایم مقـام و بـدل یکدیگرند. *الاوجاع* چون بـرگ تـازه آن را در حمـام فـرش کنند و بر آن صاحب اوجاع بارده و ریاح در بدن و اعضای باطنـه و ظاهره بخوابد زایل گردد و بهتر از آن دوایی نیست.

◀مرمازاد

به فتح میم و سکون رای و فتح میم و الـف و فـتح زای معجمـه و الف و دال مهمله به فارسی مرو آزاد و به فرنگی اسطاکیس نامند.

ماهیت آن: نباتی است ساق آن یک عدد و بقدر شـبری و قریـب به جعده و پر زغب به حدی که گویا از ساق آن تا آخر در میـان پنبه حلاجی کرده بسیار نرم پیچیده‌اند و گل آن بـنفش مایـل بـه سرخی و ریزه از ساق آن تا آخر با برگ‌های بسیار ریزه آمیختـه به گل و حکیم میر محمد مؤمن نوشته‌اند که فقیر در فیروزه کوه مکرر مشاهده کرده و اخذ نموده.

طبیعـت آن: گـرم و خشـک و گرمـی آن را زیـاده از خشـکی دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس* سعوط آن با روغـن بنفشـه جهت تفتیح سـدد دمـاغی و تقویـت دمـاغ و صـداع بلغمـی نـافع. *اعضاءالغذاء و النفض* مقوی معده و جگـر و اعضـای بـاطنی و تحلیل ریاح و امراض بارده جگر و رحم و مدر حیض است.

◀مرماطوس

به فتح میم و سکون را و فـتح مـیم و الـف و ضـم طـای مهملـه و سکون واو و سین مهمله به فارسی درنگ نامند.

ماهیت آن: مرو بری است و قسمی از مرو سفید کـه مرمـاهوس خوانند و برگ آن شبیه به برگ خبـازی و از آن کـوچکتر و بـا تشریف و در همه افعال مانند مرماهوس است.

◀مرماهوس

به فتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سـکون واو و سین مهمله به فارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به مرماحوز و برگ آن مانند برگ لبلاب و از آن کوچکتر و گل آن مایل به سفیدی و تخم آن مدور به خلاف سایر اصناف آن که همه طولانی‌اند و گفته‌انـد مـراد از مطلق تخم مرو تخم این است.

طبیعت آن: گرم و خشک و نزد بعضی معتدل.

افعال و خـواص آن: مفـرح و مجفـف و در همـه افعـال ماننـد مرماحوز است و شکوفه آن را امین الدوله سرد و تر دانسته‌اند.

◀مرو

به فتح میم و سکون را و واو لغـت نبطـی اسـت و گوینـد فارسـی است و نیز به فارسی مرو رشک و به هندی کنوچه نامند.

ماهیت آن: اسم جنس است و انواع می‌باشد و هر یک بـه نـامی مخصوص و بر ابرون و خزامی و اقحوان و لسان الثور نیـز اطـلاق می‌نمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوی آنسـت کـه مرمـاحوز باشد و اصناف مرو چهار اسـت و نـزد بعضـی پـنج یـک نـوع را مرمازاد نامند و دویّم را مرماحوز و سیّم را مرمـاطوس و چهـارم را مرماهوس و صنف پنجم را سرو دانسته‌اند و ظاهراً ابرون باشد و از نوع مرو نباشد و نوعی از مرو که کم بو می‌باشـد نسـبت بـه مرماحوز آن را شموسا نامند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و به حسب انواع آن مختلف می‌باشد چنانچه ذکر یافت.

افعال و خواص آن: ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغـم و مفشـی ریاح و مفتح سدد هر جا که باشـد *اعضـاءالرأس* قطـور آن بـا شیر زنان در گوش جهت تسکین وجع آن و در بینی جهت صـداع حاره و صداع بارد و بوییدن نـوع خوشـبوی آن مصـدع خصوصـاً بالای شراب. *اعضاءالغذاء و النفض* مقوی معده و امعـا و رافـع استسقا و ریاح جوف و مدر بـول و عـرق و محلـل بلغـم معـده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مداومت به آشـامیدن بـرگ و تخم طولانی که آن شبیه به تخم کتان است نمایـد و هـر روز دو درم آن را با مثل آن شکر ناشتا بیاشامد تجفیف مـاء و اخـراج آن به بول و عـرق نمایـد دایمـاً و تخـم آن را چـون بریـان نماینـد و بیاشامند جهت سحج خصوصاً که بـا روغـن بـادام چـرب نمـوده باشند و جهت ذوسنطاریا و بریان نـاکرده آن مسـهل بلغـم و نیـز بریان کرده آن با تخم حماض رافع اسهال دمـوی و قرحـه امعـا و سحج. *الاورام و الدمامیل* ضماد آن منضج اورام صلبه و دمامیل و خراجات و محمد بن زکریا تخم آن را در دویّم گـرم و در اول تر دانسته و گویند چـون انـدک آب بـر آن ریزنـد و بـا انگشت بمالند و لعاب آن را با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شرای سوداوی را بالکل زایل گرداند و مجرب است.

◀مرهیطس

به فتح میم و سکون رای مهمله و کسر هـا و سـکون یـای مثنـاة تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین.



ماهیت آن: سنگی است سیاه مخطط و سبک و بعضی ازآن لاجوردی رنگ و چون بسایند رایحه خمر از آن آید و از مغرب آورند.

افعال و خواص آن: آشامیدن سه شعیره آن جهت وجع الفواد مجرب دانسته‌اند و ضماد آن جهت نمله مفید است.

◀مری

به ضم میم و کسر رای مشدده و یا لغت عربی است مشتق از معنی مراره و گفته‌اند اصل آن ممری به دو میم بوده که برای تخفیف یک میم را حذف نموده‌اند و به کثرت استعمال به یک میم قرار یافته و گفته‌اند اسم نبطی است و به سریانی اوریاموریا و به رومی کولوغورس و به فارسی آبکامه نامند.

ماهیت آن: از ادویه قدیمه است و از اختراع اطبای کلدانیون و ماده آن فوذج است و در حرف الفاء مع الواو مذکور شد و بهترین آن آنست که آرد جو را با فودنج بری در تابستان خمیر کرده گردها ساخته در تنور پزند پس با هم وزن آن فوذج و مثل آن نمک و ربع آن رازیانه و به جهت مبرودین قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و امثال آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر آن بپاشند تا سیاه و متعفن گردد پس در آب حل کرده صافی آن را در شیشه کنند و چند روز در آفتاب گذارند و هر روز بر هم می‌زده باشند پس استعمال نمایند انواع و اقسام دیگر می‌باشد و همه به تفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد.

طبیعت آن: تا سیّم گرم و خشک و در اول گرم و در دویّم خشک نیز گفته‌اند و ابن ماسویه سمکی آن را از شعیری در گرمی و خشکی کمتر دانسته و نیست چنین.

افعال و خواص آن: جالی اخلاط غلیظه و منقی بلغم و ملین بطن و ناشف رطوبات. ※العین※ اکتحال و یا قطور آن در چشم در اوایل جدری مانع بروز آبله است در آن و اگر برآمده باشد باعث ازاله آن و مجرب. ※الفم※ غرغره آن محلل ورم لهات و لوزتین و جاذب بلاغم از دماغ و رافع نقصان ذایقه و باعث خوشبویی آن. ※اعضاء‌الغذاء و النفض※ مسخن معده و جگر و مجفف و ناشف رطوبات معده و امعا و مسهل و هاضم طعام و مشهی و دافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف غذای غلیظ و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط بواسیری لزج و ادرار فضلات و وجع ورک و عرق النساء. ※الجروح و القروح※ نطول آن جهت قروح عفنه خبیثه و معمول از ماهی و لحوم شور نیز جهت قروح خبیثه نافع. ※الزینه※ خوشبو کننده نکهت و آشامیدن آن چند روز پی هم با قدری لک لاغر کننده بدن و مجرب. ※السموم※ جهت نهش کلب کلب نافع گفته‌اند.

المضار: **مضر** سینه و سرفه و بواسیر و صاحبان خارش و قوبا و جدام و امثال اینها، **مصلح** آن لعابها و چربیها و شیرینیها و رفتن به حمام است مکرر و بالفعل آبکامه مشهور میان عوام به جای مری فوذج یعنی ماده آبکامه محلول در سرکه است که در آفتاب می‌گذارند تا برسد و استعمال می‌نمایند و قوّت مسهله این ضعیف و مفتحه غالب و مضر امعا و در حقنه‌ها غیر مستعمل و در اصفهان به جای سرکه در شیر حل می‌کنند و معروف به کومه است و در حرف الکاف مذکور شد.

فصل المیم مع الزاء المعجمه

◀مزز

قسمی از نبیذ است که در مصر از جو و برنج می‌سازند و به فارسی بوزه نامند و در بوزه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت.

◀مزمارالراعی

به کسر میم و سکون زای معجمه و فتح میم و الف و ضم رای مهمله و الف و لام تعریف و فتح رای مهمله و الف و کسر عین مهمله و یا.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ بارتنگ و از آن باریکتر و منحنی به طرف زمین و ساق آن باریک و بی‌گره و بقدر ذرعی و با رطوبت چسبنده و بر اطراف آن سری عمودی شکل و بر آن گل باریک مابین سفید و زردی و خوشبو و بیخ آن سیاه شبیه به خربق اسود و بسیار خوشبو منبت آن اماکن رطبه و در جوزا به هم می‌رسد و تخم آن شبیه به تخم گل سرخ.

طبیعت آن: در اول دویّم گرم و خشک و بعضی گرم و تر دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: جالی و محلل اورام و رافع سموم و مفتح سدد و مدر حیض و قابض بطن. ※اعضاء‌الغذاء و النفض※ آشامیدن آن به تنهایی و یا با وزن آن دوقو مسکن فواق و مغص و جهت قرحه امعا و شدخ عضل و اوجاع رحم و آشامیدن طبیخ بیخ آن در آب جهت تفتیح سده جگر و تفتیت حصات گرده و مثانه و تنقیه آن و درد رحم و آشامیدن نبات خشک آن حابس بطن و مدر حیض و ضماد آن محلل ورم صلب احشا. ※الاورام※ ضماد تازه آن محلل اورام بلغمیه و گدازنده اورام رخو. ※الزینه※ غسول آن جهت دراز کردن موی و طلای آن با زبیب الجبل و روغن زیتون مانع تولد قمل تا یک سال. ※السموم※ آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم جهت آشامیدن ارنب بحری و سم ضفادع و ضرر افیون.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال و در مطبوخ تا پنج درم در یک



رطل آب که تا به نصف رسد با شیرینی اگر اراده لینت باشد و بی‌شیرینی اگر اراده حبس طبیعت باشد و از آب آن یک اوقیه.

مضر طحال، **مصلح** آن بادآورد.

بدل آن: اشنان است.

فصل المیم مع السین المهمله

◀ مستعجله

به ضم میم و سکون سین و فتح تای مثناة فوقانیه و سکون عین مهمله و فتح جیم و لام و ها.

در ماهیت آن اختلاف است نزد بعضی بوزیدان و نزد جمعی سورنجان و انطاکی و دیگران گفته‌اند از فروع لعبت بربری و آن ریشه‌هایی است درهم پیچیده و صلب مربع شکل به نوعی که چون از هم باز کنند چوب آن مربع متساوی الاضلاع مشاهده گردد. بهترین آن شیرین صلب خوش جوهر آنست و آن را مستعجله از آن جهت نامند که در تقویت باه مستعجل و سریع الاثر است.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول تر و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: با صندل مقوی قوا و اعصاب و باه و مانع فساد اخلاط و مهیج باه به سرعت و مستعجل و مصلب ذکر. آشامیدن آن قبل از سم مانع تأثیر آن.

مضر حلق، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: تا سه درهم.

بدل آن: خمیرمایه است و زنان آن را در فربهی بدن مستعمل دارند و با احسا و فالوده‌ها و نیز کوبیده بر شیر پاشیده و تا سه درهم آن را یک مرتبه می‌خورند.

◀ مسحوقونیا

به فتح میم و سکون سین و ضم حای مهمله و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و آن را مسحقونیا نیز نامند و به فارسی کف آبگینه و به عربی ماءالزجاج.

ماهیت آن: اطلاق آن را بر احجار مطبوخه مصنوعه از شیشه و سنگ سرمه و اقلیمیا و راسخت ساییده و تسقیه با آب آهک و قلعی نموده و صمغ بلاط اضافه کرده و جوشانیده تا منعقد گردد و کف شیشه که در حین گداز بالای آن پیدا می‌گردد نیز می‌نمایند و آن شبیه به بوره می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: حاد جالی. ※العین※ اکتحال آن رافع بیاض و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شرناق و سنون آن جالی دندان. ※الجروح و القروح و البثور※ طلا و ذرور آن به تنهایی و یا با مراهم جالی و قاطع گوشت زاید فاسد زخمها و مجفف آنها و گشاینده دبیلات و رافع آثار جلد و طلای آن در حمام رافع خارش بدن.

المضار: آشامیدن آن قتال.

بدل آن: آبگینه سفید است.

◀ مسک

به کسر میم و سکون سین و کاف لغت عربی است به فارسی مشک به شین معجمه و به سریانی مسکه و به رومی مورون و به ترکی ببار و به هندی کستوری نامند.

ماهیت آن: اسم خون منجمد است که در ناف حیوانی به جثه آهوی کوچکی که دست و پای آن باریک و استخوان قلم دست و پای آن یک پارچه به خلاف آهوهای دیگر و صورت آن شبیه به ابن عرس که به فارسی راسو و به هندی نیول نامند با دو دندان باریک بلند مثل گراز برگشته به سوی بالا. بعضی گفته‌اند که نر آن را دو شاخ و دو دندان می‌باشد و ماده آن را دو دندان و آن حیوان را آهوی خطایی و آهوی مشک نامند و در کوهستان چین و خطا و تبت و ترکستان و کوت کانکرا که نکرکوت می‌گفته‌اند در قدیم الایام و کوهستان بهرایج و نیپال و مورنگ و رنگپور و غیرها که همه آن کوهستانها به هم پیوسته‌اند به هم می‌رسد و در هر سرحد بلدی و مملکتی و شهری از مواضع قریبه به آن کوهستان می‌آورند مثلاً در توران و ایران از خطا و تبت، در ملتان و لاهور و شاه جهان آباد و اله آباد و کهنو از آنجا و از کوهستان کوت کانکرا و بهرایج و نیپال نیز و در بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگپور و نیپال و در ایران و خراسان و روم از چین و خطا و تبت هم از راه دریا و هم از خشکی می‌آورند. خالص آن را بسیار کم می‌آورند مگر به عنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و سرحدات و اکثر در همان جا نافه را بریده مغشوش نموده به قسمی که معلوم نشود نافه را درست ساخته می‌آورند که کم کسی درمی‌یابد و بهترین آن به حسب امکنه خطایی است پس تبتی پس کوت کانکرایی پس نیپالی پس از جاهای دیگر و به حسب بو و تندبویی آن به حدی است که محرورالمزاج را رعاف آورد و به حسب رنگ زرد و تفاحی آن و گفته‌اند مشک دو نوع است هندی و ترکی و هر یک را اصناف مختلف و ترکی بهتر از هندی و خطایی آن بهتر از تتاری زیرا که تتاری با اندک زهومت است و بعد از آن اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس رنگپوری و بعد از آن سایر اصناف و بعضی گفته‌اند که مسک چهار قسم می‌باشد قسم اول خونی است که از آن حیوان به طریق حیض و بواسیر



دفع شده بر روی سنگها منجمد می‌گردد و این قسم در نهایت خوشبویی و تندی می‌باشد به حدی که بوییدن آن رعاف می‌آورد و زرد رنگ و قطعات آن طولانی و با صلابت و نادر و قلیل الوجود است. قسم دویّم تبتی و آن نافه است که از اجتماع خون در حوالی ناف او به سبب غلبه قوّت و حرارت آن به هم می‌رسد و بزرگ می‌شود تا مقدار نصف لیموی و بعد از بزرگ شدن و رسیدن به کمال خود خارش بسیاری در آن موضع به هم می‌رسد و به سبب شدت خارش بر سنگها و درختها می‌مالد پس آن با پوستی که بر بالای آنست جدا شده می‌افتد. قسم سیّم چینی است و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آن را دست می‌مالند تا خون اطراف یکجا جمع شود پس شکافته برمی‌آورند و خشک می‌کنند و آن سیاه رنگ با صلابت می‌باشد و نیز گفته‌اند که صیادان موضع ناف آن را کشیده به عصابه می‌بندند و چون خون بسیاری در آن مجتمع گردید آن را ذبح نموده ناف آن را بریده مدّتی در جو دفن می‌نمایند پس برمی‌آورند خوشبو می‌گردد و الا قبل از آن کریه الرایحه است مانند جند بادستر که قبل از استحاله کریه الرایحه است. قسم چهارم هندی است و آن خونی است که از ذبح آن حیوان به هم می‌رسد با جگر و سرگین خشک آن خمیر می‌کنند و این قسم اشقراللون است و غیر صلب می‌باشد و بدترین همه و غیر مستعمل و این سخنان بتمامها شاید اصلی نداشته باشند بلکه مشک دو قسم می‌باشد یا اصلی خالص است و یا جعلی مغشوش و اصلی خالص همان قسم دویّم است که مسمی به تبتی کرده‌اند و حال آنکه مخصوص بدانجا نیست و این قسم یا آنست که خودبخود جدا می‌گردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب به رسیدن کمال که مردم آنجا وقت آن را می‌دانند آن حیوان را گرفته بریده جدا می‌کنند و قسم اول بر تقدیر صدق یحتمل که آن حیوان به سبب خارش آن موضع را بر سنگها می‌مالیده و مجروح شده خون از آن برمی‌آمده و بر سنگها ریخته منجمد شده باشد و مردم آن را یافته حمل بر حیض و بواسیر آن می‌کرده باشند و دو قسم دیگر خصوص چهارم مغشوش است و نیز گفته‌اند که مشک عملی از ریوند چینی و حصی لبان و جگر خشک کرده بز و تخم مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک خالص ترتیب داده در نافه‌ها پر کرده سر آن را مسدود نموده به صورت اصلی ساخته می‌فروشند و علامت مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و کمی رایحه و یا بدبویی آن معلوم می‌گردد و امتحان آنچه در نافه باشد آنست که ریسمانی را به سوزن گذرانیده اول از نافه بگذرانند پس آن ریسمان را از وسط سیر بگذرانند و بو کنند و هرگاه که بوی سیر ندهد خالص است و الا فلا و امتحان آنچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری از آن را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله گردد مغشوش. ارسطو گوید که مشک خالص ساییده را چون در ظرف رطوبت دار گذارند بقدر یک ساعت وزنش زیاده می‌شود و امتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش گذارند و مشک بر روی آن ریزند اگر از آن بوی نیکو آید خالص است و الا مغشوش. امتحان دیگر آنکه سر جوال دوزی را در سر زنند و در نافه فرو برند و ببویند اگر بوی بد از آن آید مغشوش است و اگر بوی خوش از آن آید اصلی و بهترین مشک مشک تبتی خالص به همان اصطلاح است و قوّت آن مادام که در نافه است تا سه سال باقی می‌ماند و از نافه بیرون آورده تا یک سال.

طبیعت آن: گرم در سیّم و خشک در دویّم و شیخ الرییس و دیگران گرم در دویّم نوشته‌اند و بعضی خشکی آن را غالب بر گرمی دانسته‌اند و بالجمله هر چند کهنه شود یبس بر آن غالب و حرارت آن ضعیف می‌گردد.

افعال و خواص آن: ملطف و مفتح سدد و محلل اخلاط غلیظه بارده و ریاح و بالخاصیه مفرح و مقوی دل و دماغ و سایر اعضای رییسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و مذکی حواس ظاهره و باطنه. *اعضاءالرأس* مذکی حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذایقه و با اندک قوّت سکر و جهت مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت و نسیان و سایر امراض عصبانی نافع و رساننده قوی ادویه است به اعماق بدن و بوییدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن با زعفران و اندک کافور جهت صداع بارد و به تنهایی نیز و سعوط آن به تنهایی و یا با جند بادستر و فلفل و دارشیشعان و امثال اینها جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغیه و تمریخ آن با روغن بان بر مقدم دماغ و با ادهان حاره بر فقرات ظهر جهت خدر و فالج و استرخا با تکرار عمل و استدامت بر آن و طلای آن نیز و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و رفع بیاض رقیق و دمعه و ظفره و نشف رطوبات چشم و رساننده قوای ادویه به طبقات آن. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان بارد سوداوی و توحش و غشی و غم و وجع فواد و سقوط قوّت و ضعف دل و رافع اسهال و حابس بطن و ریاح امعا و فرزجه آن معین بر حمل است و طلای آن با روغن خیری مقوی و محرک باه. *الزینه* نیکو کننده رنگ رخسار شرباً و لطوخاً. *السموم* آشامیدن آن دافع ضرر سموم مشروبه و ملذوعه و ادویه سمیه خصوص بیش و قرون السنبل.

المضار: **مضر** محرورین و مصدع ایشان خصوصاً در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردی رنگ رخسار و بدبویی دهان، **مصلح** آن گلاب.

مقدار شربت آن: تا نیم درم.



بدل آن: یک وزن و نیم آن ساذج هندی و در اوجاع عصب دو ثلث وزن آن جند بیدستر یعنی در سعوط و طلا و مشروب و جوارشات و حبوب و دواءالمسک به اقسام و معجون مسک در قرابادین کبیر به تفصیل مذکور شد.

◀مسیر

به فتح میم و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله.

ماهیت آن: اسم مربای کدو است و بهترین مرباها است واضع آن بقراط اولاً او آن را با عسل ساخت پس توسعه یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی است. صنعت آن آنست که بگیرند کدوی رسیده جیّد را و پوست و ما فی‌الجوف آن را جدا کرده و لب آن را شرحه شرحه بریده و با لوزهای کوچک و در آب صافی آهک گذارند زمانی پس برآورده پاک شسته در آب خالص شیرین طبخ دهند تا پخته گردد ولیکن مضمحل نگردد پس برآورده نشف رطوبت آن را از پارچه پاکیزه نمایند و در عسل کف گرفته به قوام آورند و یا شیره شکر صافی دو برابر آن ریزند و بر آن بگذارند تا عسل و یا شیره شکر در آن منجذب گردد و اگر رطوبت آن عسل و یا شیره شکر را رقیق گرداند تبدیل نمایند و یا دو سه جوش خفیفی دهند و با گلاب و اندک مصطکی سوده خوشبو سازند و بکار برند و در قرابادین کبیر به تفصیل ذکر یافت.

طبیعت عسلی آن: مایل به گرمی و شکری آن معتدل.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه. *اعضاءالرأس و الصدر و الغذاء* مولد خون صالح و مانع صعود ابخره به دماغ و جهت مالیخولیا و سدر و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با بادام جهت تسمین بدن و با خشخاش جهت رفع بیخوابی مفید است.

فصل المیم مع الشین المعجمه

◀مشط الغول

به فتح میم و سکون شین و ضم طای مهمله و الف و لام و ضم غین معجمه و سکون واو و لام. انطاکی نوشته که الحال معروف به دیشار است و به هندی کهنکی نامند.

ماهیت آن: نباتی است شاخهای آن باریک و برگ آن شبیه به برگ گشنیز و صلب و بی‌گل و ثمر آن خوشبو. منبت آن کوههای بلند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد. *السموم* آشامیدن سه اوقیه آب برگ آن جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته‌اند.

◀مشک دانه

به کسر میم و سکون شین و کاف و فتح دال مهمله و الف و نون و ها.

ماهیت آن: اسم دوایی هندی است و در بنگاله کثیرالوجود و آن دانه‌ایست کوچک بقدر عدسی و ضخیم‌تر از آن و اغبر مایل به تیرگی و فی‌الجمله شبیه به گوش ماهی و با خطوط باریک و در جوف آن مغزی اندک چرب و بی‌طعم و رایحه غالبی.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: چشم را روشن گرداند و امراض دهان و بی‌مزگی و خشکی را زایل و ثقل معده و ریاح آن را دفع نماید و برص را مفید و سیلان منی را مؤثر و چون برگ و بیخ آن را در آب بمالند و صاف کرده با شکر بخورند قروح مجاری بول را که سوزاک نامند نافع است.

مقدار شربت آن: تا یک درهم است.

◀مشکطرامشیع

به کسر میم و سکون شین و کسر کاف و فتح طا و رای مهملتین و الف و فتح میم و کسر شین معجمه و سکون یای تحتانیه و عین مهمله اسم نبطی است و فهلوی نیز گفته‌اند و به شیرازی رنک گویند.

ماهیت آن: قسمی از پودنه جبلی است و قوی‌ترین اقسام آن برگ آن انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و مایل به استداره و با خشونت و چون گوسفند چرا کند به عوض شیر خون از پستان آن برآید یعنی شیر آن باز مستحیل به خون گردد.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و در وسط آن خشک.

افعال و خواص آن: *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن آن مخرج رطوبات غلیظه از سینه و شش و رحم و مقوی اشتها و مفتح قولنج و جهت غشی و کرب و ادرار بول و حیض و نفاس نافع به قوّت و اسقاط جنین و قتل آن و تفتیت حصات و چون یک دانگ آن را با یک دانگ سقمونیا و یک درهم کتیرا سوده با ده درم خمیره بنفشه بسرشند و با آب گرم بیاشامند رفع قولنج نماید و کسی که شهوت او منقطع شده باشد چون در هر سه روز یک روز نیم درهم آن را سوده با سه درهم تخم خربزه و ده درهم مسکه میش و بیست درم عسل بخورد شهوت او زیاده گردد و شراب آن رافع کرب و غشی و مدر حیض است و بخور آن مسقط جنین و فرزجه آن بقدر یک دانگ با روغن بلسان مسکن درد رحم.



مضر مقعده، **مصلح** آن سرکه و از غایت قوّت ادرار و شدت آن به عوض بول خون برمی‌آید. مصلح آن رب مورد و آرد بلوط.

مقدار شربت آن: یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال.

بدل آن: به وزن آن پودنه و قردمانا و در ادرار حیض بـه وزن آن عدس المر است.

◄مشمش

به کسر دو میم و در میان و آخر آن دو شین معجمه ساکنه لغت عربی است و به یونانی ارمینافن و به ترکی اردک.

ماهیت آن: ثمری است معروف و بهتر از خوخ و در بلاد سردسیر به هم می‌رسد و اقسام می‌باشد از هسته شیرین و تلخ و هر یک به نامی مشهور و بهترین همه رسیده شیرین لطیف پوست هسته شیرین پر آب کم جرم آن است و خشک کرده آن بهتر از تازه آن.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر گفته‌اند ظاهراً شیرین آن گـرم و تر باشد.

افعال و خواص آن: مفتح سدد و ملین صلابت. ※اعضاءالغذاء※ شیرین آن ملین طبع و موافق محرورین مادام کـه در معـده فاسد نگردد و باعث رفع بدبویی دهان و آشامیدن آب مطبوخ و یا نقوع خشک آن مسهل صفرا و ملین طبع و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و التهاب معـده و رافـع آروغ و خصوصاً میخوش آن. ※الحمیات※ چون صاحب تب حار صفراوی تازه آن را بخورد و آب گرم و عسل بالای آن بیاشامد و قی کند اخلاط کراثی و زنجاری دفع شده تب او رفع گردد و از مجربات شمرده‌اند.

المضار: سریع التعفن و فساد و نفاخ و مولد آروغ تـرش و تبهای عفونی و مضر مبرودین و صاحبان ریاح و تمدد و جشای حامض و ضعف معده و مشایخ، مصلح آن شکر و مصطکی و انیسون و نانخواه و جوارش کمونی و کندری و خوردن آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و برف و یا آن را بالای طعام غیر منهضم خصوص طعام غلیظه بطی الهضم خوردن بغایت مضر، مصلح آن قی فرمودن و تنقیه بدن با هلیلج یا تخم رازیانه چند روز پی هم و یا بالای آن سکنجبین خوردن و گویند نیم درهم مصطکی و نیم درهم انیسون با شراب میبه ممسک بیاشامند و ناشتا خوردن آن بسیار بد و مداومت بر آن باعث سحج، مصلح آن شکر و انیسون در جمیع امزجه و گفته‌اند هرگاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید مشاهده گردد و لهذا اکثار خوردن آن را مورث برص دانسته‌اند به جهت آنکه سریع التعفن و مولد خلط بلغمی است و تخم قسم تلخ آن در دویّم گرم و خشک و تخم قسم شیرین آن در اول گرم و تر.

افعال و خواص آن: مبهی و بطی الهضم، مصلح آن بریان کردن و نمک بر آن زدن است و روغن همه اقسام آن مفتح سدد و ملین صلابت و رافع خشونت حلق و درشتی جلد و روغن مغز آن بقدر یک مثقال کشنده کرم معده و مسهل آن به قوّت و محلل اورام مقعده و مفتت حصات و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی شرباً و طلاءً و قطور آن در گوش جهت تسکین درد و قتل کرم آن و گرانی سامعه بیعدیل و در سایر افعال قریب بـه روغن بادام تلخ.

مقدار شربت آن: تا سه مثقال و روغن شیرین آن ضعیفتر از روغن بادام شیرین است و اجزای درخت آن در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن طبیخ برگ آن مسقط کرم معده و مدر بول و نطول آن محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر دو مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آب برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن و شکوفه آن سرد و خشک.

افعال و خواص آن: ملطف. آشامیدن و ذرور آن قاطع نـزف‌الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تلخ آن باعث غثیان و غشی. مداوای آن قی کردن است و ربوب فواکه حامضه مانند غوره و اترج و لیمو آشامیدن است.

فصل المیم مع الصاد المهمله

◄مصطکی

به فتح میم و سکون صاد و فتح طای مهملتین و کسر کاف و یا به ضم میم و فتح کاف نیز آمده و انباری گفته مصطکا به مد الف بر وزن فعلا معرب از مصطخای یونانی است و یا مصطخی رومی و به عربی علک رومی و به سریانی کیا و نیز به رومی و سندی کیه نامند.

ماهیت آن: صمغ درختی است که در سباطه از بلاد شام و روم و ناحیه ارمنیه می‌شود و چوب و برگ آن لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن مایل به تلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن مستخرج می‌شود و قوّت آن تا بیست سال باقی می‌ماند و آن دو قسم می‌باشد قسمی سفید نرم خوشبوی صاف شفاف با اندک شیرینی و چسبندگی بسیار به دندان در وقت خاییدن و تازه آن به حدی نرم است کـه ساییده نمی‌شود و این را نبطی نامند و بهترین آن بزرگ دانه آنست و این قسم مثل صموغ دیگر از قوّت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون می‌آید بدون اعانت از خارج به خراش درخت آن و غیره و قسم دویّم سیاه و با تلخی و در اوصاف مذکوره ضد آن و قابل سحق است و این را قبطی نامند و بعضی گفته‌اند که این قسم به زدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن و تراوش رطوبت از آن



حاصل می‌گردد و دیگران گفته‌اند که چوب و شاخ‌های نازک و برگ تازه آن را جوش داده صاف نموده منعقده می‌سازند و این قسم یافته می‌شود در زمین صافن از اعمال روس قریب به ترکستان از اقلیم پنجم و این قسم ردی غیر جیّد است.

طبیعت آن: گرم و خشک در آخر دویّم و بعضی خشک در سیّم دانسته‌اند و شیخ الرییس گفته که این مقدار گرمی و خشکی که در آن است در درخت آن نیست و آن لطیف و معتدل است در سردی و گرمی و مرکب از جوهر لطیف مابی اندک گرم و جوهر کثیف ارضی است و همچنین جمیع اجزای آن.

افعال و خواص آن: ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوا و اعضای رییسه و معده. *اعضاءالرأس و الصدر* خاییدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن رافع صداع بارد و نزلات بارده و به دستور بوییدن و استنشاق آن با روغن زنبق و با هلیلجات جهت وسواس و خبث نفس و مبادی مالیخولیا و تسکین نوازل و تصفیه قصبه ریه برای آنکه مسهل سودا است با آنها و با کندر جهت حدت ذهن و تقویت حفظ فهم و طلای مطبوخ آن با زیت جهت کزاز و رعشه و ضربان و ماندگی اعضاء و لرز حمیات و ذرور آن در چشم جهت الصاق شعر منقلب و چون در آتش اندازند و پارچه پنبه را در گلاب تر کرده به دود آن داشته بر چشم صاحب رمد گذارند درد آن را تسکین دهد و چون با روغن کنجد جوش دهند و در گوش بچکانند سده آن را بگشاید و گرمی را نافع و قطور روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد آن. خاییدن و یا سنون آن به تنهایی و یا با ادویه مناسبه جهت استحکام دندان و لثه و رویانیدن گوشت و تسکین درد آن و خوشبویی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده بالمشارکت مفید و مضمضه به روغن ثمر آن مستحکم کننده دندان متحرک و مسواک کردن به چوب و شاخ‌های آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و لثه مسترخیه و آشامیدن آن جهت سرفه و نفث‌الدم و تصفیه قصبه ریه و با ادویه قاطعه دم حابس آن از هر عضو که باشد. *اعضاءالغذاء و النفض* آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و گرده و خوشبویی معده و برانگیختن اشتهای طعام و کسر ریاح و رفع سوء هضم و قراقر و فواق ریحی و تحلیل ریاح و تحریک جشا و ورم احشا و مغص خصوص با آب گرم یا با آب سرد جهت انحدار رطوبات و رفع بلت از معده. صاحب شفاءالاسقام گفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث بلت و رطوبت می‌نماید در معده به خلاف آنکه با آب گرم بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد و مصطکی را با آب سرد که در آن گلقند مالیده صاف کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت می‌نماید به عسر و مداومت بر آن باعث حبس و قبض بطن است و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیلجات مسهل سودا و با کهربا قاطع نفث الدم و چون یک درم آن را با دو درم شکر سوده بیاشامند به آب تلیین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و بادها دفع کند و اخلاط غلیظه بلغمیه را تحلیل دهد و فضول را منحدر سازد و طبع را نرم دارد خواه شب وقت خواب و یا صبح بیاشامند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از آن و چون در آب جوش دهند و بیاشامند جهت نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشا و چون یک درم آن را در یک رطل آب در کوزه آب ندیده تازه جوش دهند تا دو ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف گردد تجدید نمایند باز در کوزه تازه دیگر جهت استسقای زقی و غثیان و زحیر و تقویت هضم مجرب و به دستور چون اجزای درخت آن را بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جمیع اجزای درخت آن از ثمر و برگ و شاخ و ساق و بیخ همه قابض‌اند و پوست درخت آن قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس است که هوفقسطیداس نامند و همچنین عصاره برگ تازه آن و از ثمر آن روغنی ترتیب می‌دهند شدیدالقبض و لطیف و ملین آشامیدن و مالیدن آن جهت اوجاع رحم و سیلان رطوبات ردیه از آن و برآمدگی آن و معده و بر موضع معده و گرده و مثانه جهت تقویت و تحلیل ریاح آن و هیضه و فواق و سوء هضم و چون اجزای آن را به تمامی بجوشانند با آب و مکرر کنند یعنی آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند و همچنین تا آنکه غلیظ گردد و بیاشامند جهت نفث الدم و قرحه امعا و اسهال و برآمدگی ناف و رحم مفید و ضماد برگ آن جهت برآمدگی مقعده و رحم حادث از سردی نافع.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال.

بدل آن: کندر به وزن آن و یک وزن و نیم علک البطم و در تقویت معده و جگر به وزن آن اذخر گفته‌اند.

مصطکی **مضر** مثانه است، مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکه انگوری یک شبانه روز پس خشک نموده استعمال نمودن با کثیرا و یا به تنهایی و گویند مصلح آن قند و صمغ عربی است و مغز گردکان و گشنیز نیز گفته‌اند.

آلات المفاصل و الجروح و القروح آشامیدن مصطکی جهت جبر کسر و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و نطول آن مقوی اعضای مسترخیه و جابر استخوان شکسته شده و ضربه رسیده و سقطه و کوفتگی اعضا و ذرور مصطکی نرم سوده بر اورام و اوجاع و بی‌جا شدن اعضا و زخم‌ها و بستن آنها به پارچه باعث تحلیل اورام و تسکین اوجاع و به جا آمدن عضو بی‌جا شده و التحام زخمها است خصوص که اول با آب طبیخ اجزای آن عضو را شسته باشند مکرر و مالیدن آن بر اوجاع بارده و تعقد



مفاصل با روغنهای گرم محلل و به تنهایی جهت التیام قروح و بـه دستور تدهین به دهن و گل آن و گفته‌اند سیاه قبطی آن در تحلیل صلابات اقوی از سـفید آنسـت. *الزینـه *آشـامیدن و طـلای آن جالی بشره و سرخ کننده رخسار و طریق داخل نمـودن مصـطکی در تراکیب و جوارشات و حبوب و دهن و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◀ مصل

به فتح میم و صاد و لام لغت عربی است بـه اصـفهانی قـارا و بـه ترکی قراقروط نامند.

ماهیت آن: مایبت دوغ است کـه بعـد از جـوش دادن و انفصـال اجزای جبنیت و مایبت از هم، اجزای مایبت را آن مقدار جـوش دهند تا غلیظ و منعقد و آن بسیار ترش می‌باشد و جبنیت مخلوط با اندک سرکه با آن سرشته چند روز می‌گذارند تا انـدک مـزاج گیرد پس به جای پنیر با نان می‌خورند بسیار لذیذ می‌باشد و تازه آن را نیز با کره ممزوج کرده با نان و یا رطب تازه می‌خورند الذ می‌باشد و چون در آن جبنیت نمک داخل کنند و حبوب کـبار و یا اقراص ساخته خشک کنند به فارسی کشک و به ترکی قـروط و به عربی اقط و مصل نیز نامند.

طبیعت مصل: در دویّم سرد و خشک

افعال و خواص آن: مسـکن حـدت صـفرا و خـون و تشـنگی و حرارت معده و کبد و اسهال مراری و حمیات صفراویه حـاده را نافع و رادع اورام حاده و بـه دسـتور طـلای آن رافـع اورام زبـان. مضمضه و غرغره با آن جهت قـلاع حـار دهـان و لثـه و حـلق و اورام حاره آنها نافع و ضماد آن جهت سعفه رطبه و نار فارسـی و قوبا و قروح شهدیه و امثال اینها با سرکه نافع و سـعفه پـا را نیـز مفید است.

المضار: ردی الغذا و اکثار آن مولد نفخ و قولنج و مصلح آن ادویه مسخنه و جوارشات حاره است.

◀ مصوص

به فتح میم و ضم صاد و سکون واو و صاد مهمله.

ماهیت آن: به اصطلاح اطبـا عبـارت از سـیخ کبـاب چاشـنی‌دار است حقیقتاً و مجازاً بر قلایای چاشنی‌دار و مزورات نیـز اطـلاق می‌نمایند که از جوجه و یا مرغ جوان فربه یا گوشت بره املـک و یا بزغاله هر یک که خواهند با سبزی‌های مناسبه ماننـد بـرگ خرفه و کاسنی و اسفناج و گشنیز تـازه و بـرگ عنـب الثعلـب و امثال اینها و ابازیر حاره مناسبه و ادویه خوشبو به حسب احتیاج پخته با آب زرشک و یا انار ترش و یا سماق و امثال اینهـا تـرش نموده و چاشنی از شکر گرفته تنـاول مـی‌نماینـد اگـر چاشـنی‌دار منظور باشد و اگر ساده مطلوب باشد بی‌ترشی و چاشنی.

طبیعت آن: به حسب ترکیب اجزای ان مختلف گردد.

افعال و خواص آن: صالح الغذاء سـریع الهضـم. جهـت صـاحبان امزجه حاره و معده و کبد حار و غلبه صـفرا و امـراض حـاره و صفراویه و اسهال حادث از حرارت و صفرا و حمیات حاره حاده نافع است.

فصل المیم مع الضاد المعجمه

◀ مض

به فتح میم و ضاد معجمه لغت عربی است.

ماهیت آن: رمان بری است و گویند ثمر آن حـب القلقـل اسـت. حکیم میـر عبدالحمیـد در حاشـیه تحفـه نوشـته کـه در حـوالی کورکهپور از صوبه اوده و (لکنهو)[1] از بلاد هند کثیرالوجود است و سه چهار برگ از زمین برآمده گل می‌کند گلی مانند گل انار و برگ آن شبیه به برگ کاسنی و اصلاً چوب ندارد و انار آن بقدر انار وسطی و بر روی زمین می‌رسد و طعم آن شـیرین و هسـته آن بزرگ.

افعال و خواص آن: ضماد بیخ آن با مساوی آن صبر سـقوطری و طین ارمنی جهت وجع ضربه و سقطه در دو سه دفعه رفع الـم آن می‌کند و مجرب است.

فصل المیم مع الغین المعجمه

◀ مغاث

به ضم میم و فتح غین معجمه و الف و ثای مثلثه لغت عربی است.

ماهیت آن: بیخی است دراز و سطبر و پوست آن سـیاه مایـل بـه سرخی و مغز آن مایل به سفیدی و زردی و بهتـرین آن خوشـبوی تلخ مایل به شیرینی آنست و از جبال کرخ و نواح آن خیـزد و دو نوع می‌باشد بغدادی و هندی. برگ بغدادی با خشـونت و عـریض مانند برگ ترب و گل آن سفید و تخم آن ماننـد حـب السـمنه و آن را فلفل نامند و لهذا بعضی شبه نموده‌اند که آن بیخ رمان بـری است که حب القلقل ثمر آنست و بعضـی گفتـه‌انـد کـه نـوعی از سورنجان است و اصل آنست که غیر آن هر دو اسـت و قـوّت آن تا هفت سال باقی می‌ماند و انطاکی نوشـته کـه نـوعی از آن را از عبادان و نواح شام مـی‌آورنـد و آن در مصـر مسـتعمل و ضـعیف الفعل و هندی آن را درخت بسیار بـزرگ و بـرگ آن کوچـک قریب به برگ سیب و ثمر آن فی‌الجملـه شـبیه بـه سپسـتان و بـا لعابی چسبنده و سیاه و تلخ و آن را به هندی میدالکری نامند و به عربی کلز و در حرف الکاف مذکور شد.

---

۱. در نسخه ب موجود نیست.



طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک و بعضی مایل به حرارت گفته‌اند.

افعال و خواص آن: محلل و قابض و مقوی اعصاب و اعضای مسترخیه و سست شده و مسمن بدن. *اعضاءالرأس و آلات المفاصل و الصدر و النفض* آشامیدن آن با سکنجبین جهت صرع و جنون و دفع خلط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النساء و نقرس و تشنج و ضعف عصب و استرخای آن و شکستگی استخوان و التوای اعصاب و تحلیل صلابت آنها و صلابت حلق و ریه و رحم و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و تحریک باه و به دستور ضماد آن با گل ارمنی جهت جبر کسر و وثی و ضربه و سقطه و التوای عصب و تحلیل و تلیین صلابت آنها و دشبد و اورام حلق و رحم و همچنین با سرکه. *الزینه* مداومت آشامیدن آن با عناب و کثیرا جهت تسمین بدن و تخم آن در تحریک و تقویت باه قوی‌تر از سایر اشیا.

مضر مثانه **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: دو درم.

بدل آن: سورنجان و عاقرقرحا و در ضمادات قلت است.

◀مغره

به فتح میم و غین و رای مهمله و ها و آن را طین مغر نیز نامند لغت عربی است به یونانی میلطوس و به هندی کیرو نامند.

ماهیت آن: خاکی است سرخ تیره و مایل به زردی و با غرویت. گویند که از روم آورند و در هند و بنگاله بسیار و بیشتر از راج محل می‌آورند دو نوع می‌باشد یکی سرخ تیره خالص و این را به هندی سون کیرو نامند و دویّم کم رنگ ناصاف و این را کیرو مطلق و این به خوبی آن نیست و نزد بعضی مغره بهتر از طین مختوم است و بهترین آن آنست که چون در آب اندازند منتفخ گردد و زیاده شود در حجم و صافی باشد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قابض و مجفف و حابس و رادع. *اعضاءالغذاء و النفض* آشامیدن آن جهت اوجاع کبد و حبس بطن و قتل دیدان و حب القرع و حبس نزف الدم جمیع اعضا و حیض و با زرده تخم نیم برشت و آب بارتنگ جهت قرحه امعا و مثانه و بواسیر و رحم و تسکین حرارت اعضا و حقنه آن جهت قرحه امعا و جریان خون از آنها و با آب برگ بارتنگ در قبل جهت حبس حیض. *الزینه* آشامیدن آن با شکر جهت فربه نمودن بدن و طلای آن با روغن کنجد جهت نرمی بشره و براقی آن و چون دست را بدان خضاب نمایند و آن را شسته حنا بندند گفته‌اند تا بیست روز رنگ حنا می‌ماند. *الاورام و البثور و القروح و الجروح* طلای آن با سرکه جهت حمره و نمله و اورام حاره و سوختگی آتش و زخمها و طلای آن با بانچی و کبریت و بیخ خرزهره که با آب زنجبیل تازه تا مدّتی سحق و صلایه نموده باشند اقلاً تا پنج روز و حبوب ساخته هرگاه خواهند یک حب آن را با آب زنجبیل تازه سوده بر برص طلا نمایند در چند مرتبه بعون الله تعالی زایل می‌گردد اگر زایل شدنی است و تازه و قلیل المقدار است.

المضار: اکثار آن مسدد و مضر امعا و بواطن، مصلح آن شیرینیها.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: به وزن آن گل ارمنی و ربع آن گشنیز است.

◀مغنیسا

به فتح میم و سکون غین و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و الف اسم نبطی است.

ماهیت آن: سنگی است قریب به مرقشیشا و به فارسی رنگ کاسه نامند و کاسه گران ظروف را با آن رنگ می‌کنند و شیشه گران نیز بعد از آنکه سنگ شیشه را گداخته آن را کوبیده بر آن می‌پاشند صافی می‌گردد و آن حدیدی و فضی و ذهبی و نحاسی می‌باشد و گفته‌اند انواع آن پنج است و از اکثر آن سرب حاصل می‌گردد یکی سیاه و دویّم مایل به سیاهی و سیّم سرخ و چهارم سفید و پنجم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ و محمد بن زکریا دو نوع گفته یکی را اشهبا نامند و این انثی و با نرمی می‌باشد و دیگری سرخ مایل به سیاهی و حدیدی و این را ذکر و به قول اکثری حدیدی آن سیاه و فضی سفید و ذهبی زرد و نحاسی سرخ و در جمیع اقسام آن نقطه‌های سفید و چشمها ظاهر می‌باشد و قدری درخشنده و گدازنده شیشه صاف کننده آن و آن را قابل رنگ گرفتن می‌سازد و با آهن نیز همان فعل می‌نماید.

طبیعت آن: در دویّم سرد و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: جالی و قابض. *اعضاءالغذاء و النفض* آشامیدن آن مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصات و عسرالبول. *الزینه و القروح و الجروح* طلای آن با سرکه و عسل رفع کلف و قلع آثار و در ازاله چرک و روغن و امثال آن غریب الفعل و ذرور آن التیام دهنده جراحات.

مضر دل، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: نیم درم.

بدل آن: مرقشیشا است.

فصل المیم مع القاف

◀مقل

به ضم میم و سکون قاف و لام به سریانی مقلا و به رومی بذالبون



و به عربی قفروکور و به فارسی بوی جهودان برای آنکه یهودان آن را بسیار بخور می‌نمایند و به هندی کوکل نامند بـه دو کـاف عجمی اول مضموم و بعد از آن واو ساکن و کاف دویّم مکسـور و در آخر لام.

ماهیت آن: صمغ درختی است بقدر درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و شنجر و بلاد هند کثیرالوجـود و انـواع می‌باشد و همه تلخ. آنچه صمغ آن مایل به سـرخی و تلخـی اسـت مقل ارزق نامند و آنچه مایـل بـه زردی مقـل الیهـود و مایـل بـه تیرگی و کثافت و سیاهی و نرمی در ملمس را صقالبی و آنچـه از نواح یمن خیزد و بادنجانی رنگ مـی‌باشـد مقـل عربـی گوینـد و بهترین آن صافی خالص براق لزج چسبنده نرم خوشبوی زرد مایـل به تلخی آنست که چون در آتش اندازند بوی غار از آن آیـد و در آب زود گداخته شود و آمیخته بـه چـوب و خاشـاک و رمـل و خاک و غیرها نباشد و آنچه به خلاف آن اوصاف باشـد زبـون و قوّت آن تا بیست سال باقی می‌ماند و چـون کهنـه شـود تلخـی آن زیاده و هر چند کهنه‌تر گردد میل به تیرگی مـی‌نمایـد و نـرم آن مبدل به خشکی و سختی می‌گردد خصوصاً عربی آن و مغشوش به مر می‌نمایند و فرق به لزوجـت مقـل و براقـی اسـت بـه خـلاف مغشوش.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و در دویّم خشـک و شـیخ الـرییس در دویّم گرم و بعضی تر دانسته‌اند و این اصلی ندارد.

افعال و خواص آن: جالی و محلل و ملـین و بـا قـوّت تریاقیـت. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض و آلات المفاصل* جهت کزاز و درد گلو و سرفه رطوبی کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه و ربو و ضعف جگر و تحلیل ریاح آن و ریاح بواسیر و خون منجمد در احشا و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حـیض و عـرق النسـاء و نقرس و وجع ظهر و ادرار بول و حیض و شـیر و تفتیـت حصـات گرده و تفتیح سدد و اسهال بلغم نافع و چون با ادویه مسهله حـاده بیامیزند دفع حدت آن می‌نماید و چون از مقل صافی سرخ رنـگ عربی مقدار دو مثقـال بسـایند و بـا ماءالعسـل بیاشـامند منحـدر می‌گرداند بلغم را و ضماد مقل عربی جهـت تحلیـل اورام حلـق و حنجره مفید و شیخ الرییس گفته قوّت تلیین صقلبی زیـاده از غیـر آنست و آشامیدن یک درم آن با شیر تازه دوشیده جهت تقویـت باه و بغدادی گفته چون اراده تلیین طبیعت نمایند مقل را بکوبنـد و آب گرم بر آن ریزنـد و بیاشـامند اسـهال بلغـم نمایـد و ضـماد مسحوق مطبوخ آن با سه وزن آن سبوس گندم که بـه جـای آب، آب انگور و یا رب آن باشد با قدری روغن گاو جهت ورم شقیقه مجرب و ضماد آن با آب دهن صـایم جهـت ورم پلـک چشـم و اورام صلبه جگر و باد فتق و با اندکی سرنج جهـت اسـقاط دانـه بواسیر و ثوالیل خصوص تازه آن و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه و امراض رحم و مقعده و بواسیر خصوص بـا آب گندنا و به تنهایی جهت تقویت باه و ضـماد آن کـه بـا کفـی باقلا جوش داده خمیر نموده باشند جهت قیلة الماء اطفـال و بـاد فتق و قیلة الامعا را نیز به تخصیص مفید و احتقان جهـت بواسـیر و بخور آن جهت بواسیر و انتفاخ رحم و انضمام فم آن و انحـدار جنین و دفع فساد هوا که به سـبب عفونـت رطوبـت بسـیار و یـا کشتار و یا مردار بسیار باشد و حمول آن نیز جهـت رفـع انضـمام فم رحم و انحدار و جذب جنین و قطع بواسیر و رطوبات سایل از رحم و نشف آنها مفید. *السموم* طلا نمودن آن نیز جهـت دفـع سمیت لسع هوام. *الاورام و البثور* ضماد آن جهت تلیـین اورام و تقعد عصب و فسخ عضل و خون منجمـد تحـت جلـد و بـا آب دهن صایم جهت قوبا و ضماد ممـزوج خمیـر کـرده آن بـا بـاقلا جوش داده جهت اسقاط ثآلیل آویخته و تحلیل اورام بلغمیه صلبه و ضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنـازیر و آشـامیدن مطبـوخ آن جهت اورام باطنیه.

مضر ریه، **مصلح** آن کثیرا. مضر کبد، مصلح آن زعفران.

مقدار شربت آن: یک درم.

بدل آن: دو ثلث آن مرمکی و ربـع آن صـبر اسـت و اطـریفلات مقلی و بخـور و حبـوب و دهـن و اضـمده و اقـراص و مـراهم و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد.

◄مقل مکی

ماهیت آن: اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و با حلاوت و تر آن را نهش و خشک آن را وقل نامنـد و مـأکول است و می‌خورند آن را و درخـت آن در شـکل و ثمـر شـبیه بـه درخت خرما.

طبیعت آن: سرد و خشک.

افعال و خواص آن: قابض. *اعضاءالغذاء و النفض* مقوی معـده و حابس اسهال و سیلان خون و طبیخ آن جهت تقطیرالبول و نفث الدم و جلوس در آن جهت دفع انفجـار خـون رگهـا و آشـامیدن طبیخ درخت آن جهت قـروح مزمنـه و تنقیـه بلغـم. نطـول لیـف سوخته آن جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است.

◄مقنعه

به ضم میم و سکون قاف و کسر نون و فتح عین مهمله و ها.

ماهیت آن: عبارت از شیر گـاو اسـت کـه گـرم کـرده عصـاره خرنوب شامی اضافه نموده باشند.

افعال و خواص آن: جهت مالیخولیا و خشونت سـینه و تسـکین تشنگی و تلخی دهان و رفـع تبهـا و اخـلاط سـوداوی حاصـل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مفید است.



◀مقدونس
به فتح میم و سکون قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله.
ماهیت آن: کرفس ماقدونی است که فطراسالیون نامند و در حرف الفا مذکور شد.

فصل المیم مع الکاف

◀مکهاره
به فتح میم و کاف و ها و الف و رای مهمله و ها آن را به نون به جای را نیز گویند لغت هندی است.
ماهیت آن: بیخ نباتی است هندی مشهور به تال مکهانه و در هند و بنگاله در غدیرها که تالاب نامند در میان آن بسیار به هم می‌رسد و گل و برگ آن شبیه به گل و برگ نیلوفر و بعد از کمی آب که بیخ آن را بقدر چغندر متوسطی و پوست آن سیاه خشن و در جوف آن خانه‌ها و در هر خانه تخمی مایل به تدویر و با پوست سیاه رنگ اندک صلب. مغز آن سفید اندک شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم و آن را برآورده می‌خورند در خامی و نازکی و پخته خشک آن را بریان نموده نیز می‌خورند.
طبیعت آن: گرم و تر.
افعال و خواص آن: تازه آن مقوی بدن و باه و زیاده کننده منی در مبرودین.
مضر محرورین و خشک بریان کرده آن با غذاییت و حابس اسهال است.

فصل المیم مع اللام

◀ملح
به کسر میم و سکون لام و حا به فارسی نمک و به ترکی دوز و به هندی لون نامند.
ماهیت آن: جسمی سفید است که در آب گداخته می‌گردد و داخل کل اطعمه کرده می‌شود مگر در حلویات و آن اقسام می‌باشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن حجری و غیر حجری است. حجری آن رطوبتی است که از شکافهای بعضی کوهها و مغاره‌ها و قعر آنها تراوش نموده منعقد و متحجر می‌گردد و بهترین آن سفید صلب صاف شفاف است که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز از آن قبیل است و نیز از آن قبیل است آبی که از بعض اراضی می‌جوشد و یا به عنوان ترشح از رگهای زمین تراوش می‌نماید و مادام که در جای خود است غیر منجمد و متحجر نیست و چون از آنجا حرکت دهند و به جای دیگر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی کنند و آن آب را در آن بندند و چون زمانی بر آن بگذرد و هوای سرد بر آن وزد منجمد و متحجر گردد مانند ملح هرموزی و سانبهر و امثال اینها ولیکن اینها به سفیدی و صافی و شفافی لاهوری و اندارانی نیستند و نمک سانبهر اندک سرخ رنگ است و غیر حجری آن آب بعض چشمه‌های بعض اماکن است و آن را دریای نمک نامند که به سبب تابش آفتاب و تأثیر کواکب دیگر اطراف آن انجماد می‌یابد و مانند قند می‌باشد در انجماد و صلابت و وسط آن غیر منجمد مایع است و هر چه در آن افتد به مرور ایام به سبب حرارت و حدت مستحیل به نمک می‌گردد و هر یک از انواع املاح را به نامی مخصوص دارند چنانچه اکثر مذکور خواهد شد و حجری آن در آب دیرتر گداخته می‌گردد از غیر حجری و مسموع گشته که در حدود کوهستهان شرقی بلاد پنجاب مابین مضاف نکرکوتهه معموره‌ایست که علی الدوام در آن مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان معروف نزد هنود به جولامکهی است و بر در آن چشمه‌ای چند است مسطح که آب آنها شور مانند نمک گداخته در آب است و مردم آن را در مطبوخات استعمال می‌نمایند و اکثر هنود آن را بترکا به جاهای دور می‌برند و در سالی یک مرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف بعیده در آنجا جمع می‌گردند و آن در کوه در موضع مسطحی واقع است و در آنجا عمارتی ساخته‌اند و شنیده شده که پادشاه اورنگ زیب عالم گیر که پاس شرع بسیار منظور داشت تابه آهنی بسیار سنگین و کلان و ضخیم طیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که برآمدن آتش مسدود شود لیکن شعله آتش تابه را سوراخ کرده برآمد و هر چند سعی وجد و جهد نمود موقوف نگردید قدرت کامله حق سبحانه جل شأنه برای عبرت شمه از آتش جهنم شعله تند سوزان برای دیدن مخلوقات آفریده لیکن کفار برعکس آن کرامات تصور نموده می‌پرستند و نیز در کوهستان سمت مغرب آن نمکی کبود رنگ صلب متحجر اندک تلخ و تند که به هندی کومه نامند به هم می‌رسد آن را نیز نرم سوده در آب حل کرده استعمال می‌نمایند و این با تلخی است چنانچه ذکر یافت.
طبیعت آن: در دویّم گرم و در سیّم خشک گفته‌اند و جهت مبرودین و هضم غذا و رفع ثقل معده و مفتح سده کبد و طحال و کشنده کرم معده و امعا و جشا آورد و ریاح را دفع نماید.
مضر محرورین و گرده و مثانه و اسهال آورد و منی را رقیق گرداند، **مصلح** آن با روغن تازه گاو و گاومیش و بز استعمال نمودن آنست.
مصنوع آن نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شور از هند گرفته تا بنگاله جابجا به عمل می‌آورند و در مطعومات و مأکولات مدار اهل آن بلدان و نواح آنها تمام بر آن است و آن چنان است که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته می‌گذارند



تـا در آن منجـذب و خشـک گـردد پـس خـاک آن موضـع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ مـی‌دهنـد تـا منعقـد گردد و اگر آن را مرتبه دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سـفید شبیه به قند و مانند غیر حجری مأخوذ از دریای نمک می‌گردد و چون مکرر تصفیه نموده و بر کاه پیچیده ریزند مکرر طبقه طبقه تا مانند قند منجمد گردد آن را در بنگاله و هند کاچ لون نامنـد و بهترین همه ملح (درانی)[1] است که در هنـد مشـهور بـه لاهـوری است پس اقسام دیگر حجری پس غیر حجـری کـه ملح طعـام و خبز نامند و بدترین همه ملح مصنوع از ماء بحر اسـت و ایـن بـا اندک تلخی و حدت می‌باشد زیاده از املاح دیگر و از مطلـق آن مراد ملح طعام است و نیز از برای تداوی از رمادات اکثر نباتـات مانند برگ و سـاق تنبـاکو و تـرب و مـوز و امثـال اینهـا و بـول حیوانات و انسان نیز به طریق ترویق و تصـفیه و طـبخ ملحـی بـه عمل می‌آورند و هر یک از اینها موسوم به آب چیزی‌انـد کـه از آن می‌سازند و اهل صناعت از بـول انسـان جـوان محرورالمـزاج شارب الخمر ملحی به عمل می‌آورند برای اعمال خود و بدان کـه تنکار و اقسام زاجات و شـیوب و بـوره و قلـی و نوشـادر نیـز از جمله املاح‌اند و بالجمله فاعـل انعقـاد کـل حـرارت و مـاده آن رطوبت و اجزای لطیفه ترابیه طیبه اسـت و بـه حسـب اخـتلاف تأثیر حرارت و لطافت مواد اقسام آنها مختلف می‌گردد مثلاً اگـر حرارت به اعتدال باشد و ماده لطیف و ارض طیـب اقسـام امـلاح جیده از آن حاصل می‌گردد و در این صورت اگر یبوسـت بـر آن غالب باشد قطعه‌های آن بزرگ و سفید شفاف می‌شود و اگـر بـه آن حد نباشـد قطعـه‌هـای آن کوچـک و یـا ریـزه رخـو و اگـر حرارت قوی باشد و ماده و ارض نفطی قطعه‌های آن بزرگ سـرخ رنگ که بوی نفط از آن آید تکون می‌یابد و اگـر حـرارت قـوی باشد و ماده لطیف و ارض منتن ملح منتن حاصل می‌گردد و رنگ آن سیاه می‌باشد و هم بر این قیاس اقسام دیگر به تفصـیلی کـه در کتب معادن مذکور است و هندی آن در سیاهی کمتـر از نفطـی و نفطی را چون به تدخین نفطیت آن را زایـل سـازند ماننـد ذرانـی گردد.

طبیعت مطلق آن: در آخر دویّم گرم و خشک و هر چند تلخ‌تر باشد گرم‌تر بود.

افعال و خواص آن: محمد بن یعقوب کلینی روایت کنـد مرفـوع از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که حضرت رسالت پنـاه صـلی الله علیه و آله و سلم خطاب به علی ابن ابـی طالـب علیـه السـلام کرده فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را به خـوردن نمـک و اختتام کن به نمک پس به درستی که شخصی که افتتاح کند طعام خود را به نمک و اختتام کند به نمک محفوظ می‌ماند از هفتـاد و دو مرض از جمله آنها جنون و جذام و برص است و در حدیث دیگر وارد است از آن حضرت علیه السلام که هر کـه بـر لقمـه اول طعام خود نمک پاشیده بخورد دور می‌شود از آن نمش وجـه یعنی لکه‌هایی که بر صورت می‌افتد و در حدیث دیگر وارد است از همان حضرت علیه السلام که حق سبحانه تعالی وحی کرده به سوی حضرت موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بـه ملح و ختم کن به ملح طعام خود را به درستی که دوا است هفتاد مـرض را که اهون و اضعف آنها جنون و جذام و بـرص و وجـع حلـق و ضرس و بطن است و در حدیث دیگر از حضـرت رسـالت مـآب صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم مـروی اسـت کـه سـید ادام یعنـی نانخورش نمـک اسـت و نیـز در حـدیث دیگـر وارد اسـت کـه فرمودند که هر که پیش از خوردن هر چیز و بعد از خوردن هـر چیز نمک بخورد سیصد و سی مرض از او دفع می‌گردد که اهـون آنها جذام است و در حدیث دیگر از حضـرت ابـی عبـدالله علیـه السلام مروی است که عقرب گزید حضـرت رسـول الله صـلی الله علیه و آله را پس آن حضرت صلی الله علیه و آله لعنت فرمودنـد عقرب را و فرمودند که نگذاشتی تـو هـیچ مـؤمنی را کـه اذیـت نرسانیدی و نه هیچ کافری را پس نمک طلبیدند و بـر آن موضـع مالیدند درد ساکن شد پس فرمودند که اگر می‌دانستند مـردم چـه خاصیت است در ملح هر آینه خواهش نمی‌کردند به آن تریـاق را و احادیث بسیاری در فضیلت ملح وارد است و به این چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای طبیعیین ملطـف و محلـل و قابض و مجفف و مسدد و قـوّت قـبض ایـن زیـاده از سـایر افعـال آنست و تجفیف و تحلیل محرق آن زیاده از غیـر محـرق و دافـع عفونات اخلاط و گدازنده اخلاط جامده و تحلیل اسخان ملح مر زیاده از سایر اقسام و ملح بریان قوّت تحلیل و تلطیف و شوری آن کمتر و چون این را چند مرتبه غسل دهند مجفف بی‌لذع گـردد و قوّت اسهال آن ضعیف شود و مجموع آنها مسـهل بلغـم و سـودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و سـدد و تخمـه و فسـاد طعـام و مشهی و نیکو کننده رنگ رخسار و مصلح اغذیـه بـارده و نیکـو کننده طعم اطعمه و بقول و حبـوب تفـه و حموضـات و لحـوم و امثال اینها اند و بعضی در اخـراج خلطـی خـاص قـوی‌تـر از غیـر آنست چنانچه مذکور خواهد شد عنقریب. *اعضاءالرأس* ملـح اندرانی جهت حدت ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت قـروح حادث در سر و با سرکه جهـت سـعفه و قوبـا و بـا صـبر جهـت نزلات امراض. *العین* اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سـبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مراورید جهـت پـاک کـردن چرک و جلای دندان و مضمضه بدان جهت تقویت لثـه و دنـدان کرم خورده و قلع کرده شـده خصـوص محـرق انـدرانی آن بـرای

---

۱. ذرانی: ب

زیادتی تجفیف آن و به دستور مضمضه آن با سرکه جهت افعال مذکوره. *اعضاءالصدر* آشامیدن ملح اندرانی و نفطی و سایر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه و نفطی آن با عسل و سرکه جهت خناق و ورم لهات مفید. *اعضاءالغذاء و النفض* آشامیدن آن معین بر قی و قی نمودن به نفطی آن در غایت نفع است از برای ذوسنطاریا و با سکنجبین منقی معده. مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و بعض اقسام آن در اخراج خلطی خاص اقوی از قسمی دیگر و همه غاسل امعا و معین بر قلع سودا از اقاصی بدن و رافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام‌اند خصوص نفطی آن و اندرانی جهت اوجاع معده بارده و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سدد و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی و تفتیح سدد و ضماد آن با فودنج جبلی و روغن و خمیر نان جهت تحلیل اورام انثیین بلغمی و به دستور با جوز ماثل و با فودنج و عسل جهت قروح ذکر و بو داده آن مجفف و قابض و سوخته آن الطف. *السموم* ضماد آن با بزر کتان جهت لسع عقرب و با فودنج جبلی و زوفا و عسل جهت لسع افعی شاخدار و نهنگ و با سرکه و عسل جهت گزیدگی هزارپا و زنبور و با سکنجبین جهت دفع مضرت افیون و فطر و با مشکطرامشیع جهت گزیدن افعی و با زیت و قطران نیز و با فودنج جبلی و روغن گاو به دستور. *الاورام و البثور* ضماد آن با کف صابون جهت ورم ریحی و بلغمی و تهیج و با فودنج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی و با زفت و عسل نیز و با گل اجاغ و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب و با خمیر جهت نضج دمامیل و با عسل و زیت جهت انفجار دمامیل مؤثر. *القروح و الجروح و الزینه* طلای آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت داخس و با عسل و فوتنج جهت منع نمله از انتشار و با زیت و سرکه جهت خارش بلغمی به شرط آنکه نزدیک آتش نشینند و یا عضو را بر آتش بدارند که عرق کند و بستن آن با پشم بر زخم قاطع خون آن و اغتسال نمله و آکله و جوششها بدان رافع آنهاو اغتسال آن نیکو کننده رنگ رخسار. *حرق النار* طلای آن با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و منع آبله آن خصوص نوعی بورقی آن. *نزف الدم* چون نمک را نرم سوده با روغن یاسمین ممزوج کرده پارچه بدان تر کرده بر موضع فصد و یا ختنه و یا غیر آن گذارند خون را به زودی بند نماید. *آلات المفاصل* ضماد آن با روغن زیتون و غیر آن و زفت و عسل جهت فسخ عضل و کوفتگی اعضا و وثی و با آرد گندم جهت التوای عصب و با زیت جهت رفع اعیا و بستن گرم کرده آن بر عضو جهت رفع اوجاع بارده و بلغمیه و ریحیه و به دستور تکمید آن به تنهایی و یا با حرمل نرم کوفته درهم و با سبوس گندم و با برنج نیز.

المضار: مضر دماغ حار و مورث ظلمت بصر و خارش بدن و ابدان ضعیفه خصوص مصنوع از آب بحر آن و محرق خون و مجفف اخلاط بدن و مقلل منی به تخیصص اکثار آن، مصلح آن صعتر و چربیها و اشیای بارده رطبه و گویند از خواص مجربه آنست که چون سه درم آن را در حینی که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه مریض بر آتش گذارند اگر بعد از جستن میل به درون خانه کند آن مریض شفا می‌یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته آن را بر طرف چپ زنان تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت گردد.

◄ملح اندرانی

و آن را ملح ذرانی به فتح ذال معجمه و رای مهمله و کسر نون و یای نسبت نامند مشتق و منسوب به ذرای به معنی شدت بیاض است جهت آنکه رنگ آن نسبت به املاح دیگر بسیار سفید صاف شفاف است مانند بلور و به فارسی نمک سنگ بلوری و به هندی نمک لاهوری نامند جهت آنکه از لاهور می‌آورند و شنیده شده که در حین برآوردن از معدن قطعه‌های آن اندک نرم می‌باشد و بعد از رسیدن هوا بدان متحجر می‌گردد و این بهترین اصناف املاح است و بهترین آن صاف شفاف آن و در هندوستان از آن نمکدان و پیاله و نعلبکی می‌سازند و خیار ورق کرده و غیر آن در آن گذاشته تناول می‌نمانند نمکین می‌گردد.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی فهم و ذهن و مسهل بلغم و لزوجات و رافع تخمه طعام و جشا و در ادویه عین جهت امراض مذکوره در ملح غیر آن جایز و مستعمل نیست.

◄ملح سانبهر

به فتح سین مهمله و الف و سکون نون و فتح بای موحده و خفای ها و رای مهمله.

ماهیت آن: بعضی آن را ملح اندرانی دانسته‌اند و اصل آنست که غیر آن است زیرا که به سفیدی و شفافی آن نیست و قطعه‌های این کوچک و اندک سرخ رنگ است و شنیده شده که زمین را قدری حفر می‌نمایند از خلل و فرج و عروق زمین آبی منتشر می‌گردد و در آن گودال جمع می‌شود و به رسیدن هوا منجمد و متحجر می‌گردد و این در لطافت از نمک لاهوری کمتر و در طبیعت و افعال و خواص آن قریب بدان است.

◄ملح اسود

به فارسی نمک سیاه و به هندی کالالون نامند.

ماهیت آن: از اقسام ملح العجین است و سیاه رنگ و با اندک



تلخی و بی‌نفطیت رایحه.

طبیعت آن: در گرمی و خشکی زیاده از ملح اندرانی.

افعال و خواص آن: قوّت تلیین و اسهال و جلای این زیاده از ملح اندرانی و قریب به ملح نفطی است و چون نرم سوده با قدری هسته انبه خشک نرم سوده ممزوج نموده اندکی بخورند فواق را زایل گرداند.

◀ملح رشیدی

ملح طعام است که مایل به سرخی است.

◀ملح العجین

یعنی نمک که داخل خمیر نان و طعام می‌نمایند و آن اقسام و الوان می‌باشد از حجری غیر اندرانی و از غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک در فارس و ایران می‌باشد و نمک مصنوع از آب بحر و در هر بلدی قسمی از آن مستعمل مانند آنکه در عراق عرب و عربستان و روم و حجاز و نواح آنها حجری مذکور و در فارس و ایران غیر حجر مأخوذ از دریا و در سواحل سند و دکهن و بنگاله همه مصنوع از آب بحر شور و در کورکهپورو جونپور و بنارس و نواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن امکنه را جمع نموده در آب حل می‌نمایند و آب صافی آن را گرفته طبخ می‌دهند تا منجمد می‌گردد و در هندوستان نمک سانبهر و نیز آن الوان می‌باشد از سفید مایل به زردی و مایل به سرخی و مایل به سیاهی و بهترین همه سفید صاف آنست.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاده است.

افعال و خواص آن: قریب به ملح اندرانی است الا مصنوع آن که قوّت اسهال و حدت آن زیاده و مایل به تلخی است.

◀ملح طبرزد

به فتح طای مهمله و بای موحده و سکون رای مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله.

ماهیت آن: نمک جبلی حجری است. بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی به اندرانی و لاهوری آنست.

طبیعت و افعال و خواص آن در صدر ذکر یافت.

◀ملح المرّ

به ضم میم و رای مهمله مشدده به فارسی نمک تلخ و به هندی پادالون نامند.

ماهیت آن: نمکی است به سفیدی و سیاهی و زردی مایل.

طبیعت آن: گرم و خشک تا چهارم.

افعال و خواص آن: در اندمال جراحات با صمغ عربی و روغن زیتون قوی‌تر از سایر اقسام.

مقدار شربت آن: کمتر از یک درم و گفته‌اند این همان ملح نفطی است لاغیر و نیز گفته‌اند که مصنوع است معدنی نیست.

◀ملح نفطی

به کسر نون و سکون فا و کسر طای مهمله و یای نسبت.

ماهیت آن: از جمله املاح معدنیه است سیاه رنگ بدبو با نفطیت و از بریان نمودن و سوختن با آتش نفطیت آن کم و زایل گشته سفید می‌گردد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: قوّت مسهله و مقیه آن زیاده از سایر املاح و در اخراج بلغم و سودا قوی‌تر از سایر اقسام و چون با روغن گل سرخ طلا نمایند در رفع جرب و جوشش ابدان عجیب الفعل.

مقدار شربت آن: تا یک درم.

حکیم میرعبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنگی است مشهور به سجی که قلا نامند و از سمت غازی پور می‌آورند و در پتنه مشهور به عظیم آباد آن را می‌سازند و به اطراف می‌برند و دستور صنعت آن آنست که اولاً قلا را مکلس می‌نمایند پس کوفته در آب می‌جوشانند و آن آب را منعقد می‌سازند ملح نفطی حاصل می‌گردد و یحتمل که آن هم غیر مصنوع و هم مصنوع باشد.

◀ملح هندی

ماهیت آن: نمکی است شفاف سرخ رنگ مایل به سیاهی که بنفسجی نامند و قطعه‌های آن اندک بزرگ و به هندی آن را سینده لون نامند.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام مذکوره.

مقدار شربت آن: تا یک درم و نیم است.

صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات و اوراق که به هندی کهار نامند آنست که گیاه و یا هر برگ نباتی را که می‌خواهند از ترب و نخود و تنباکو و برگ موز و غیرها هر مقدار که می‌خواهند می‌گیرند و خشک نموده می‌سوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آن را در آب حل می‌کنند و می‌گذارند تا ته‌نشین گردد و آب صافی آن را به تمامی به جر علقه در ظرف دیگر که متصل بدان است گذاشته می‌گیرند بدین نحو که فتیله از پنبه و یا کرباس پاکیزه ساخته و تر نموده یک سر آن را در ظرفی که در آن آب خاکستر است می‌گذارند و سر دیگر آن را در ظرفی خالی



تا تمام مابیت صافی آن در ظرف خالی آید و باز در آن دردی خاکستری قدری آب داخل می‌نمایند و بر هم می‌زنند و می‌گذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آن را به جر علقه می‌گیرند و همچنین تا دیگر ملوحت در خاکستر نماند پس جمیع آبهای صافی را یکجا نموده باز به جر علقه صاف نموده صافی را طبخ می‌نمایند تا متحجر گردد و یا آنکه آب خاکستر را عرق می‌کشند و عرق را به طبخ منعقد می‌سازند و صنعت ملح اشجار که قلی نیز و به فارسی قلیا و کهلا و به هندی سجی نامند نیز بطور جر علقه است و طبخ و خواص آن در قلی ذکر یافت و چون آن را در سرکه حل نموده عقد نمایند و با نوشادر بسایند و به ازای هر سه درم آن یک عدد بیضه مرغ بیفزایند و با آتش برشته کرده روغن آن را به افشردن بگیرند خورنده گوشت زاید و منقی آنست و دستور احراق و حب ملح مسهل و حب ملح مسمی به حب حیات و عرق ملح و ملح سلیمانی و پاچک و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد.

◀ملح فرنگی

نمکی است مصنوع مصاعد قلمها و قطعه‌های بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از فرنگ می‌آورند طعم آن با اندک شوری و بورقیت. مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و حمیات عفنه مزمنه را نافع چون مقدار دو توله تا چهار توله آن را در آب گرم با عرق رازیانه حل نمایند و قدری شکر داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نماید و اگر از آن اقوی خواهند دو توله تا چهار توله آن را به حسب قوّت مزاج و حاجت با چهار توله شیرخشت و چهار ماشه برگ گل سرخ و شش ماشه رازیانه نیم کوفته شب در آب گرم بخیسانند و صبح صاف کرده نیم گرم نموده بیاشامند و از برای اعانت عمل آن گاه گاه عرق رازیانه نیم گرم بیاشامند (خلاصة الحکمه تصنیف محمد حسین خان رحمة الله)[1].

فصل المیم مع النون

◀منّ

به فتح میم و نون مشدده.

ماهیت آن: اسم عربی مجموع شبنمی است که بر اشجار و غیر آن منعقد گردد و شیرین باشد مانند ترنجبین و گزانگبین و شیرخشت و امثال اینها و آنچه بر اشجار سمی منعقد گردد سم باشد مانند سکرالعشر و آنچه بر نباتات قابضه نشیند قابض و آنچه بر مسهله مسهل و بالجمله از ادویه مسهله است و هر یک در اسم خود مذکور شدند.

۱. فقط در نسخه الف

◀منج زراوشان

به فتح میم و سکون نون و جیم و فتح زای معجمه و رای مهمله و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت فارسی است.

ماهیت آن: تخمی است شبیه به نانخواه و سرخ و بالیده‌تر از آن و نزد بعضی تخم خیری بری است.

فصل المیم مع الواو

◀موّ

به ضم میم و واو و به فتح میم و تشدید واو نیز آمده و به یونانی میوه و بعضی میطیقون و به فارسی ریشا والا نامند.

ماهیت آن: بیخ نباتی ساق آن شبیه به شبت و از آن غلیظ‌تر و بقدر دو ذرع و برگ آن مانند برگ آن و بیخ آن متفرق و باریک و بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوشبو و به رنگ غاریقون و مایل به زردی و اندک تلخی و حدت که زبان را اندک بگزد و گرم کند در خاییدن. منبت آن بیشتر مقدونیا است بهترین آن سفید روشن پاک آنست و استعمال آن بدون آنکه آن را مخلل نمایند جایز نیست و دستور مخلل نمودن آنست که در سرکه اندازند و چند روز بگذارند پس برآورده خشک نموده اقراص ساخته بکار برند و انطاکی ریشه سنبل جبلی دانسته و قوّت آن تا دو سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در سیّم خشک و در سیّم نیز گرم و خشک گفته‌اند و با رطوبت نافخه.

افعال و خواص آن: قابض و مسخن و ملطف و مفتح منوم. *اعضاءالراس و العصب و الصدر و الغذاء و النفس* آشامیدن بیخ آن جهت سد نزلات و منع ریختن آنها به سینه و تصفیه آواز و امراض عصب و مفاصل و اوجاع آنها و ضعف معده و جگر و طحال و گرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ معده و کبد و رحم و تسکین صعود بخارات به دماغ و مغص و درد گرده و مثانه از اجتماع فضول و رافع بدبویی ابخره و بلاغم و لزوجات معده و مدر بول و حیض و منضج منی و مقوی و محرک باه و جلوس در طبیخ آن جهت عسرالبول و احتباس آن و حیض مفید.

المضار: مصدع، مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکه چنانچه ذکر یافت و مضر سپرز، مصلح آن تخم کرفس و عسل.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

بدل آن: نیم وزن آن سنبل الطیب و نیم وزن آن جوز بوا و گویند بدل آن فطراسالیون است به وزن آن و گویند بدل آن فلفل سیاه و گویند افسنتین است.

◀موز

به فتح میم و سکون واو و زای معجمه لغت عربی است و نیز به



عربی طلع و به هندی کیله نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است هندی در بنگاله و دکهن کثیرالوجود و در سواحل اکثر بلاد عربستان و یمن و عمان و بصره و بنادر ایران نیز قلیلی یافت می‌شود و گفته‌اند شیرینی و لطافت آنها زیاده از بنگالی است و اصناف می‌باشد و هر یک به نامی مشهور در هر بلدی خصوص در بنگاله و درخت آن به دو سه قامت و برگ‌های آن عریض و طولانی تا به دو ذرع و از تنه آن می‌روید و تنه آن پرده پرده و با رطوبت بسیار و در جوف آن مغزی که به هندی کنجیال نامند و آن را ورق ورق کرده با ماهی یا تنها پخته مانند بقول و اصول دیگر می‌خورند و ثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل بنفش مایل به سرخی و سبزی می‌باشد پس آن شکافته خوشه ظاهر می‌گردد و در آن خوشه دانه‌های موز بسیار ریزه و به تدریج بزرگ می‌شود تا آنکه می‌رسد و پخته می‌گردد پس آن را قطع نموده پوست بالای آن را دور کرده مغز آن را می‌خورند و تنه درختی که یک مرتبه ثمر آورد دیگر ثمر نمی‌آورد آن را می‌برند و مغز آن را که کنجیال نامند برآورده پخته می‌خورند چنانچه ذکر یافت و در بنگاله ثمر آن را اختصاص به فصلی و زمانی معین نیست در تمام سال ثمر می‌دهد الا آنکه در فصل بارش زیاده و از اطراف درخت فصیلها و بچه‌های بسیار برمی‌آید و آنچه بلند و بزرگ است بعد از اخذ ثمر به نحو مذکور و قطع تنه آن از آنها به جای آن برقرار می‌دارند تتمه را برآورده جاهای دیگر غرس می‌نمایند و در باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت و زیاده می‌شود و ثمر بعضی اصناف آن شیرین و لطیف و لذیذ بسیار و خوشبو می‌باشد و آن را در هند و در بنگاله کیله مرتبانی نامند و سوای بنگاله خصوص جهانگیر نگر در تمام ملک هند و دکهن این نوع نمی‌شود و این بی‌تخم است و بعد از آن اصناف دیگر با تخم بعضی بسیار گرم و ریزه مانند انوپان و صفری و چینیه و مال پهوک و چنپا و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک رایحه خوش ولیکن به لطافت و لذت و خوشبویی و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی از اینها نیز با اندک عفوصت می‌باشد خصوص که خوب پخته و رسیده نباشد و امّا صنفی که آن را کچکیله نامند خوشه و ثمر آن بزرگ‌تر از ثمرهای همه اصناف دیگر تا به یک شبر و اکثر مثلث شکل می‌باشد پخته و رسیده آن را نمی‌خورند برای بی‌مزگی و لزوجت و کم شیرینی پوست آن را در نیم خامی جدا کرده مغز آن ورق نموده در ماهی و قلایا یا بدون اینها پخته می‌خورند و از همه بدتر صنفی است که در بنگاله آن را اتهیه نامند چون این بسیار بی‌مزه و با لزوجت و عفوصت و پرتخم است اکثری نیم پخته آن را نیز نمی‌خورند مگر فقرا و مساکین و هر یک از اصناف مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر می‌شود به حسب اختلاف زمین و آب و هوا و به هرجا به نامی مخصوص و همه اصناف مذکوره در بنگاله خصوص جهانگیر نکر جای دیگر نمی‌شود و از برگ و پوست درخت آن خشک کرده و سوزانیده ملحی به عمل می‌آورند چنانچه در ملح مذکور شد و خاکستر آن را به اعتبار آنکه با بورقیت و جلا است گازران هند و بنگاله در غسل بعض ثیاب بسیار چرب و چرک مستعمل دارند به جای صابون که در آب چند روز لباسها را می‌خیسانند پس اندکی طبخی داده و این را به اصطلاح خود یهتی نامند پس مالیده افشرده با آب خالص می‌شویند تا پاک گردد.

طبیعت آن: در گرمی معتدل و در دویّم تر و با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: جالی و کثیرالغذاء و بطی الهضم و بعد از انهضام مولد خون غلیظ و مسمن بدن. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* مفرح و ملین سینه و جهت سرفه یابس و خشونت حلق و ترطیب معده و حبس بطن و تحریک باه محرورین و دافع لاغری گرده نافع. مطبوخ نیم پخته کچکیلا حابس اسهال. *الزینه* طلای آن با سرکه و آب لیمو جهت کچلی و سعفه و جرب و حکه و با آب و تخم خربزه جهت کلف و نیکویی رنگ رخسار. *الاورام* ضماد برگ آن محلل اورام. *القروح و الجروح و حرق النار* ضماد نوع موزی که در بنگاله مال بهوک می‌گویند جهت سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بر آن موضع بمالند مانع آبله و وجع آنست و نیز نوع موزی که بولکه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروحی که به سبب آتشک ابوین و یا مرضعه به هم رسیده باشد مجرب که رسیده آن را پخته آن را نرم مثل مرهم ساخته بر پارچه مالیده بر آن گذارند در پنج شش مرتبه زایل می‌گردد بعون الله تعالی. ذرور خاکستر پوست آن و پوست درخت جهت نزف الدم جروح و تجفیف و التیام قروح مؤثر.

المضار: بطی الهضم و نفاخ و اکثار و مداومت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب سدد و قولنج و زحیر و ضعف هاضمه خصوص در محرورین و مرطوب المزاج و بلدان رطبه و باعث نزول آب در اعضا و خصیه به تخصیص و چون آب بالای آن بنوشند، مصلح آن نمک بر بالای آن خوردن و مربای زنجبیل و عسل و شکر در بعض امزجه بارده و سکنجبین بزوری و شکری در حاره و خوردن آن ناشتا بسیار مضر و بالجمله در امزجه حاره یابسه قویه و بلدان حاره یابسه موافق و نافع و مقوی و مفرح و مسمن و در ابدان بارده رطبه و ضعیفه و بلدان رطبه و ضعیفه و بلدان رطبه مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و امثال آنها و

بیخ آن گرم و خشک. آشامیدن آن دافع کرم شکم و اهل فلاحت نوشته جایی که موز نباشد و خواهند که به هم رسد باید



که دانه خرما را در قلاس گذاشته غرس نمایند و در موضع غرس سرگین اسب ریزند و تسقیه نموده باشند درخت موز به هم می‌رسد.

◀موسلی

به ضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و یا لغت هندی است.

ماهیت آن: گویند بیخ سینبهل کوچک به گل نیامده است و آن بیخی است به سطبری شقاقل مصری و بسیار شبیه بدان و از آن بزرگتر و دو نوع می‌باشد سفید و سیاه. سفید آن اقوی و مستعمل و بعضی سیاه آن را انفع دانسته‌اند.

طبیعت آن: گرم و خشک تا دویّم و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: آشامیدن سفوف آن که به کارد چوبی ورق کرده در سایه خشک نموده کوفته آن را بقدر دو مثقال با نبات جهت ضیق النفس و تقویت باه و ازدیاد ماده منی و رفع بواسیر و تحلیل ریاح آن و آشامیدن دو مثقال آن با زیره کرمانی جهت یرقان و با زنجبیل بی‌ریشه که به هندی ستوا نامند جهت هیضه بلغمی و اسهال و با آب پیاز جهت قولنج ریحی و با آب فرنجمشک و یا آب برگ تلسی که نوعی از فرنجمشک است جهت تحلیل ریاح گرده و با برگ پنجنگشت بالسویه جهت رفع ام الصبیان و با اطریفل جهت سیلان منی که به هندی پرمیو نامند و با نانخواه جهت سرفه بارد و با دارفلفل جهت گزیدگی سگ دیوانه و با کنجد جهت حمی ربع و غب و جدری و با نمک سنگ جهت تقویت اشتها و زیادتی آن و با آب گرم جهت درد شکم و با شیر گاو و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه و فربه نمودن بدن و با روغن کنجد جهت زکام و نزله و رفع بلاغم مفید است و بهترین طرق استعمال آن آنست که بیخ درخت دو ساله سفید آن را از زمین برآورند و ریشه‌های باریک آن را دور کنند و به کارد چوبی ورق نموده و به سوزن چوبی سوراخ کرده به ریسمان کشند و در سایه خشک نمایند پس سفوف کرده روزی یک توله آن را با یک توله نبات در نیم پیاله آب گرم ریخته به قاشق چوبی برهم زنند تا لعاب آورد و تا چهل روز به این دستور بیاشامند و در این ایام از ترشی و بادی و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و هوای سرد و آب بسیار سرد پرورده پرهیز نمایند جمیع قوای حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را مانند جوان می‌گرداند. حکایت: حکیم شرف الدین در مجربات خود گفته که من شروع به خوردن این دوا نمودم و پدر من جهت آنکه با زن خود مقاربت ننمایم مرا بر یک جانب و زوجه مرا به جانب دیگر خود می‌خوابانید چون بیست روز از خوردن این دوا گذشت از شدت قوّت باه و شبق نتوانستم صبر نمود شبی پای خود را از بالای پدر دراز کرده زن خود را بر آن پا سوار نموده بدین طرف آوردم و با او مقاربت کرده باز بر پا سوار کرده بدان جانب فرستادم که در بین پای من لغزش نمود و اندک فرود آمد و پای زن من بر شکم پدر رسید از خواب بیدار شد گفت ای ظالم چرا تا چهل روز صبر نکردی که این لغزش و ضعف هم نمی‌ماند.

◀مولسری

به ضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر رای مهملتین و یا لغت هندی است.

ماهیت آن: درختی است عظیم و شاخ‌های آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنگاله و فرنگ کثیرالوجود و در باغات و خانه‌ها غرس می‌نمایند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک پهن مدور مشرف صندلی رنگ و بسیار خوشبو هم در تازگی و هم بعد از خشک شدن و در موسم گرما که هنگام بارش است در ملک هند و بنگاله هنگام بهار آنست و ثمر آن بقدر عناب متوسطی و سنجد بزرگی و به رنگ آن و مغز آن با عفوصت بسیار اندک شیرینی و هسته آن بزرگ.

طبیعت: گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوص نارس آن.

افعال و خواص آن: ثمر نارس خشک و تخم آن را نیز در ادویه حابسه منی و سیلان آن داخل می‌نمایند جهت آنکه قابض و ممسک منی است و حابس بطن و آشامیدن نقوع پوست درخت آن جهت حرقه البول و قروح مجاری آن و آتشک نافع و بیخ آن نیز به دستور و مضمضه به طبیخ پوست درخت آن جهت درد دندان و تقویت لثه نافع و سعوط گل خشک سوده آن برای مرض اهوه که مرضی است در بنگاله در بینی مردم به هم می‌رسد علامت آن تب شدید و صداع و درد گردن و شانه و غیرها است و جهت صداع بارد و به دستور کشیدن گل خشک آن در سر غلیان به جای تنباکو و عرق گل آن جهت صداع و تقویت دل و دماغ شرباً سعوطاً نافع. *طردالهوام* گذاشتن گل آن بر فراش و رختخواب باعث دوری هزار پا و مار از آن است و در حرف الباء مع الواو به نام بولسری نیز ذکر یافت.

◀مومیا

به ضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است به معنی حافظ الاجساد و به عربی عرق الجبال و به فارسی مومیایی نامند.

ماهیت آن: چیزی است شبیه به قیر از درزها و شکافهای بعض جبال بیرون می‌آید و بهترین همه آن است که در کوه داراب که از توابع فارس است به هم می‌رسد و بعد از آن در اصطهبانات و



نواح آن و بعد از آن در کهکیلویه و آنچه از جاهای دیگر اخذ می‌نمایند قیر است نه مومیایی و ضعیف الاثر و چندان خاصیتی و نفع بر آن مترتب نمی‌گردد و آنچه ملا احمد تهته در تاریخ الحکما در کیفیت بد و اطلاع بر مومیایی و خواص و افعال آن نوشته آنست که از جمله عجایب اتفاقات ظهور مومیایی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده‌اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از سپاهیان او در حوالی داراب جز فارس شکار می‌کردند ناگاه یکی از ایشان تیر کاری بر قوچ کوهی زد و آن بعد از چنان زخمی از نظر ایشان غایب شد هر چند تفحص کردند نیافتند اتفاقاً بعد از یک هفته باز آن جماعت به شکار رفتند همان قوچ را دیدند که صحیح و سالم می‌گردد و آن تیر در پوست او آیخته و قوچ آنچنان می‌خرامید که گویا اصلاً زخمی بدو نرسیده آن جماعت از مشاهده آن حالت متعجب شده در مقام گرفتن او شدند و به هر نحوی که بود او را به دست آوردند چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیایی در اندرون زخم و حوالی او چسبیده بود چنانچه معلوم می‌شد که او خود را به موضعی که مومیایی داشته مالیده و آن مومیایی موجب التیام و التحام زخم کاری او شده و چون این خبر به فریدون رسید به حکم او حکما و اطبا در مقام تجربه و امتحان آن شدند و در التیام جراحات و جبر عظم مکسور و غیرها از وی آثار ارجمند و فواید عظیمه یافتند انتهی کلامه و بعضی گفته‌اند که در زمان فریدون فرخ حکما پی به این دوا بردند بدین طریق که روزی فریدون برای شکار رفته بود و آهویی را تیر زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست و از پهلوی دیگر او بیرون رفت و تیر دیگر بر پای او زد که لنگ شد و می‌رفت و فریدون در عقب آن می‌رفت تا آنکه آهو به جایی رسید که اندک گودی داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود را بر آن مکان مالیده و تا رسیدن فریدون به سر وقت او باز آن آهو بدو نشست و برفت و نمی‌لنگید از این معنی فریدون متعجب شده حکما را طلبید و اظهار آن مقدمه نموده و بعد از تفحص معلوم شد که از درزهای سنگ مانند صمغ چیزی تراوش می‌کند و می‌چکد و آن آهو آن را لیسیده پس فریدون حکم کرد که مستحفظان در آنجا باشند و هر ساله هر مقدارکه جمع شود ارسال حضور نمایند و از آن زمان تا حال در آنجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه جمع می‌شود از برای سلاطین ارسال می‌دارند و رفته رفته به مرور ایام از کثرت کاوش آن مکان گود شده است به اعتبار آنکه سنگی را که از درز آن برمی آید می‌کاوند بلکه از زیر آن بیشتر به دست می‌آید و همچنین از این جهت آن مکان گودتر از سابق شده و بالفعل بر مثال چاهی به عمق دو قامت انسان به قطر سه چهار ذرع شده است سنگی عظیم

بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن می‌باشند و سالی یک مرتبه پنجاه شصت کس و زیاده هم جمع شده آن سنگ را اندک اندک کنار می‌کنند که شخصی در آن تواند رفت پس شخصی لنگی بسته اندرون آن می‌رود اندک آبی بقدر یک شبر یا یک و نیم شبر گاهی قدری زیاده و گاهی کمتر که از تراوش عروق آن کوه در ته آن جمع شده است در آن مدّت و بر بالای آن اندک دهنیتی مانند پرده نازک منجمد گشته تمام آن آب را با اندک سنگ و ریگ و آنچه هست در آن بیرون آورده در دیگ بزرگی جمع می‌کنند و مستحفظان همه جمع می‌باشند و آن دیگ را بر آتش گذاشته چند جوشی می‌دهند تا دهنیت از مایبت و خاک و ریگ و غیرها جدا گردد پس فرود آورده سر آن را بسته همه بر آن مهر می‌کنند و می‌گذارند تا خوب سرد گردد پس سر آن را باز کرده آنچه بر روی آن بسته شده است از دهنیت می‌گیرند و مرتبه دیگر آن را به همان قسم جوش داده می‌گذارند تا سرد گردد و دهنیت آن را باز می‌گیرند و همچنین تا دهنیت دیگر در آن نماند پس قدری را عمله به عنوان دزدی برای خود می‌گذارند و تتمه را جمیع آنها بر آن مهر نموده ارسال حضور می‌نمایند و مجموع تخمیناً یکصد و پنجاه مثقال نهایت تا دو صد مثقال در تمام سال جمع می‌شود گاهی زیاده تا سه صد مثقال و گاهی کمتر و زیاده بر این شنیده نشد و در دردی آن نیز تأثیر و خاصیت بسیار است چون در روغن گاو یا گل سرخ حل نمایند و صاف نموده بیاشامند و یا تدهین نمایند و نیز از بعضی ثقه شنیده شده که در داراب دره کوهی است که از آنجا مومیایی دارابی اخذ می‌نمایند و در آن دره از شکاف کوه قطره قطره مومیایی می‌چکد در زیر آن قاشق بزرگی نصب کرده‌اند و در آن آنچه مجتمع می‌گردد اخذ می‌نمایند و جمع می‌کنند و هر سال به دستور ارسال حضور سلاطین می‌نمایند و غیر دارابی نیز از شکافهای سنگ برمی‌آید ولیکن مکانی معین مانند دارابی ندارد و کسانی که ماهر این کارند در آن کوهستان رفته تجسس می‌نمایند بر روی بعضی سنگها که علامتی و داغی معلوم می‌شود آنجا را میخی کوبیده نشان می‌گذارند و بعد از چند مدّت آمده از آنجا آنچه جوشیده شده است جمع نموده برمی‌دارند و گاه است که سال دیگر از همان سنگ و همان‌جا نیز برمی‌آید و نیز از بعضی ثقه و سکنه آن دیار شنیده شد که بعضی اهل آن دیار و اصطهبانات و کهکیلویه و نیز (بزوایح و)[1] نواح آنها جمع شده در بعضی مغاره‌ها و شکافهای کوه که می‌دانند که از آنها مومیایی برمی‌آید هیمه بسیاری در آن مغاره‌ها و شکافها جمع کرده آتش می‌زنند و می‌روند به سبب گرمی تابش از شکافها و درزهای

۱. به بعض: ب



سنگها چیز بسیاری برمی‌آید و بر اطراف شکافها و درزها منجمد می‌گردد و بعد از سرد شدن آن مغاره‌ها آمده آنها را جمع کرده میان خودها قسمت می‌کنند و می‌فروشند و این نوع است که نزد مردم بسیار و وافر و ارزان است و خرید و فروخت آن می‌شود و در نفع قریب به نوع دویّم است امّا نوع اول که دارابی و مأخوذ از مکان خاص و خالص است منافع بسیار دارد و قلیل الوجود است و به دست همه کس نمی‌آید چنانچه ذکر یافت مگر آنکه قلیلی از آن عمله و یا از بخشش و انعامات سلاطین و یا از عمله کارخانجات به طریق سرقت به دست بعضی آید و نیز چیزی شبیه به مومیایی بسیار ضعیف العمل ناصاف از بعض کوههای هند و دکهن به عمل می‌آید و می‌گویند که از شکاف مغارات می‌چکد و خوب خالص آن را چون در آب اندازند آب را سرخ می‌گرداند و مانند موم می‌باشد و کمیاب است و آن را به لسان اهل هند سلاجیت می‌نامند و خاصیت بسیاری برای آن بیان می‌کنند و می‌گویند که نوع میمون سیاهی که آن را النکور می‌نامند بسیار آن را دوست می‌دارد و هر جا یافت می‌خورد و به مجرد خوردن شکم آن جاری می‌شود و بر سنگها نجاست می‌کند همان را نامقیدان برداشته به جای سلاجیت اصلی خالص می‌فروشند.

مومیایی انسانی که مشهور میان عوام است حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته‌اند که در ازمنه سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتی خود را از تعفن به مالیدن مرمکی و عسل و مومیایی و قفرالیهود و امثال انها می‌نموده‌اند و چون اکثر دخمه‌های بلاد مغرب را آب گرفته هر چه از اجساد و اعضای آن موتا را امواج بحر به ساحل رسانیده و می‌رساند آن را جهال به جای مومیایی صرف نموده و می‌نمایند و در آخر نوشته اگر چه در جبر کسر نفعی می‌کند ولیکن شرب آن حرام و مورث کوری و فساد اخلاط و مضرتهای بی‌غایت است و مصدق قول حکیم محرر اوراق از غریزی صادق القول حکیم دانا متصف به جمیع اوصاف حمیده مسمی به میر محمد حسین که در این اوقات سفر ملک فرنگ و مصر و نواح آنها نموده و به بنگاله مراجعت کرده با احقر ملاقات کردند و قبل از سفر مذکور نیز آشنا بودند و اکثر ملاقات می‌نمودند. از جمله غرایب اموری که در آن سفر شنیده و مشاهده نموده بودند این بود که قبل از این چهارصد پانصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آن را دستور بود که مرده خود را در دخمه یا در قبر نمی‌گذاشتند و دفن نمی‌نمودند بلکه به اطبا و جراحان می‌سپردند که بر ابدان ایشان ادهان و ادویه چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند و ایشان بعد از مدّتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند و در قالبی از چوب گذاشته بر آن نام میت و قوم و قبیله آن را نوشته در خزاین محفوظ می‌داشتند و بعد از آن سه‌صد چهارصد سال می‌شود که آن را ترک نموده‌اند احیاناً اگر جسدی از آن اجساد به دست حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آید آن را به جای مومیایی استعمال می‌نمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از آن را به مرور به خرج آورده و قدری از آن را به میر معزی الیه داده بود اوشان قلیلی به احقر دادند تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوان‌های نازک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسبیده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی در آن باقی بود.

طبیعت آن: یحتمل که از مومیایی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد.

افعال و خواص آن: در اضمده و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب به مومیایی باشد در نفع ولیکن از داخل و مشروب غیر مجوز زیرا که مضر گفته‌اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه حرمت آن والله اعلم و مومیایی سگ بچه که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آن را ذکر نکرده شاید از این قبیل باشد که بعضی ادویه حافظه مقویه تریاقیه از قبیل ادویه مذکوره و غیرها بر بدن بچه سگ تازه زاییده شده مالیده زمانی ممتد در خمی کرده در زمین دفن می‌نموده باشند و یا آنکه در بلدان حاره یابسه بدون خم در پارچه پیچیده در زیر ریگ دفن می‌کرده باشند تا به سبب گرمی تابش آفتاب تعفین و تخمیر تمام یافته و صورت وحدانی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی به هم رسانیده پس برآورده استعمال می‌نموده باشند و یا بطور دیگر العلم عندالله تعالی.

فصل در بیان جودت مومیایی و کیفیت و خواص و منافع و طرق استعمال آن

مفرداً و مرکباً بدان که بهترین آن دارابی سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته و با اندک بوی نفطیت باشد. ارسطو فرموده که بهترین آن آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح با ریزه نی شکسته شق نموده و بر آن بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیایی آنست که به همواری پای مرغ و یا خروسی را بشکنند و بقدر یک دانگ از آن را در روغن گل سرخ حل کرده به حلق او ریزند و قدری بر آن بمالند اگر در عرض یک شبانه روز جبر شکستگی پای او را نموده به اصلاح آورد خوب است و جیّد و اصلی و لابد و غیر اصلی و گاه باشد که در عرض هفت هشت ساعت به اصلاح آورد و امتحان دیگر آن مومیایی خوب را چون به دست بگیرند مثل موم خالص به زودی نرم می‌گردد و بدو مغشوش و مبدل آن صلابت بسیار دارد و به زودی و به حرارت کمی نرم نمی‌شود و بهترین امتحانات



آنست که جبر کسر اعضای انسان و اوجاع و تقویت باه و سایر قوا و غیرها در انسان تجربه نماید.

طبیعت آن: در اول سیّم گرم و در دویّم خشک و نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن و صاحب شفاءالاسقام حار در دویّم و یابس در اول گفته و قوت آن تا چهل سال باقی می‌ماند.

افعال و خواص آن: مقوی ارواح و دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و مفتح سدد و جالی و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و رفع سموم مشروبه و ملذوعه و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و داءالفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع. *اعضاءالراس و الاذن و الانف و اللسان* محلول مقدار یک حبه آن با آب مرزنجوش جهت صداع بارد ساذج و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج و استرخا و دو حبه آن با آب طبیخ صعتر فارسی و راسن جبلی سبات و آشامیدن و مالیدن و سعوط نمودن و چکانیدن یک جو آن در بینی گوش با طبیخ مرزنجوش و با روغن زنبق و نیز سعوط یک حبه آن با یک حبه مشک و کافور و جند بیدستر محلول در روغن بان جهت اوجاع بارده کهنه در سر و ریاح و برودت دماغ و همچنین قطور آن در گوش و بینی با روغن زیتون و عسل جهت ریاح مجتمع در دماغ و آشامیدن یک حبه آن با آب طبیخ کرفس و زیره کرمانی جهت لقوه و نیم دانگ آن با آبی که صعتر فارسی در آن جوشانیده باشند جهت ارتعاش و چکانیدن یک حبه آن با روغن یاسمین یا گل در گوش جهت درد آن و مقدار یک شعیره آن با روغن گل سرخ به تنهایی و یا با آب غوره قطور آن و فیتله ممزوج با آن در گوش گذاشتن جهت ثقل سامعه و ریش و قروح و آمدن چرک از آن نافع و ارسطاطالیس گفته قطور محلول آن با پیه خوک غیر نمکسود جهت کری نافع حتی کری مادرزاد مبالغتاً و با کافور به تنهایی و یا آب مرزنجوش جهت رعاف و امراض بینی و دلوک آن با عسل جهت لکنت زبان و ثقل آن نافع. *اعضاءالنفس* آشامیدن مقدار سه شعیره آن در نبیذ جمهوری جهت نفث الدم از ریه و یک حبه آن با شیر الاغ جهت نفث الدم و رعاف و همچنین قطور آن جهت رعاف و یک قیراط آن با سکنجبین و یا با آب نعناع جهت خناق و یک قیراط آن با شراب مورد و رب توت و یا با طبیخ عدس و امثال اینها جهت وجع حلق و ورم آن. گفته‌اند غرغره مقدار دو حبه آن با آب اصل السوس مقشر سه روز و عاقرقرحا مطبوخ جهت خناق و یک طسوج آن با آب عناب و یا سپستان و ماءالشعیر و اصل السوس مقشر سه روز متوالی ناشتا جهت سرفه و یک قیراط آن با آب نعناع و یا با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت خفقان بارد مفید است. *اعضاءالغذاء* آشامیدن یک قیراط آن با آب مطبوخ زیره کرمانی و کرویا جهت غثیان و تهوع و خفقان و ضعف معده و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده و امعا و ازاله رطوبات مجتمعه بر فم معده و سقطه و ضربه بر سینه و معده و برای سقطه و صدمه و ضربه کبد مقدار یک قیراط آن با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران در آب برگ عنب الثعلب و یا با آب برگ کاسنی و یا در خیارشنبر و جهت فواق ریحی یک حبه آن با طبیخ تخم کرفس و زیره کرمانی و جهت وجع طحال یک قیراط آن با آب گشنیز تازه و یا با آب بیخ کبر و جهت وجع و نفخه و بزرگی طحال یک قیراط آن با ماءالسکر و یا با آب کرفس تازه و یا با طبیخ بیخ آن و یا با طبیخ تخم فنجگشت و یا پوست بیخ کبر و برای ورم جنین با آب طبیخ خسک و طلای نیم دانگ آن در آبی که انیسون در آن جوشانیده باشند بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یک دانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع. *اعضاءالنفض و التناسل* آشامیدن یک قیراط آن با شیر تازه دوشیده به تنهایی و یا با قدری شکر جهت قروح و اوجاع احلیل و مثانه و آشامیدن طسوجی از آن با آب مطبوخ دوقو و فقاح اذخر جهت رفع حبس البول و تقطیر و ادرار آن و خوردن هر هفته یک مرتبه دو حبه آن با روغن گاو جهت رفع باد بواسیر و اوجاع معده و دو حبه آن با آب مطبوخ ساذج هندی جهت اختناق رحم و حمول اندک آن مخلوط با آرد گندم جهت قلت صبر به نگاهداشتن بول و سلس‌البول و همچنین حمول آن با روغن زیتون یا روغن زنبق جهت تقطیرالبول و عدم صبر بر حبس آن و استرخای مقعده و غدیوط و مسوح آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین آشامیدن دو حبه آن با آب باقلا یا حبه‌ای از آن با زرده تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الباه نقل کرده اگر کسی را آب منی خرج شده باشد و خواهد که به زودی به حال اصلی برگردد در آخر حرکت قریب به انزال دو جو مومیایی را در پنج درهم عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرورالمزاج باشد با اشربه بارده مناسبه بنوشد مجرب است. *آلات المفاصل* محلول آن از یک دانگ تا یک و نیم دانگ در ادهان مناسبه مانند روغن گل و یا اشیای موافقه مانند آب باقلا و یا زرده تخم مرغ دو سه عدد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتگی عضله و عصب و جدا شدن و پاره شدن آن و کسر عظم و سقطه و ضربه و صدمه و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بر آن موضع بیعدیل و همچنین آشامیدن آن با شراب صرف و برای جراحات کهنه و ناصور یک دانگ آن با یک درهم پیه خنزیر گداخته در زیت

مقدار نیم درهم مـرهم سـاخته بمالنـد و جهـت اعـلال بـاطنی و صدمات آن در روغن گل سرخ یا روغن کنجد حـل کـرده و طـلا نمودن با آن و اگر بر کسی تیری زده باشند مالیدن بر آن موضع و خوردن آن بغایـت نـافع. *الحمـی* آشـامیدن نـیم دانـگ آن بـا مطبوخ افسنتین و بادآورد و یا با اشربه مناسبه دیگـر جهـت رفـع حمیات عتیقه بلغمیه و سوداویه نافع. *الاورام و البثور و الزینـه* نیم دانگ آن با مطبوخ افتیمون صرف با ادویه مناسبه هفـت روز متوالی جهت ابتدای برص و جذام و داءالفیل و همچنین جهت هر علت با ادویه مناسبه و معاون آن مفید است. *السـموم* مالیـدن آن بقدر یک قیراط با روغن گاو جهـت گزیـدن عقـرب گزیـده آشامیدن یک قیراط آن با شراب صرف یا نبیذ صرف و همچنـین یک قیراط آن با آب گشنیز تازه و یـا آب بـیخ کبـر آشـامیدن و گذاشتن بر آن و جهت مطلق سـموم مقـدار دو حبـه آن بـا طبـیخ خسک و یا با آب فراسیون و یا با آب سداب و یـا بـا آب فـوتنج جبلی یا با آب انجدان و یا با آب طبیخ آنها مجرب است و دستور حل مومیایی مانند حـل عنبـر و لادن اسـت در قـدر مضـاعف در گلاب و یا با ادهان مناسبه و یا به تنهایی و در تراکیـب و ادویـه داخل نمودن و حبوب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◄مونج

به ضم میم و سکون واو و نون و جیم لغت هندی است.

ماهیت آن: پوست درخت نوعی از نی غیر مجوف است کـه بـه هندی سرگنده نامند و اطفال از قلم آن بر تخته می‌نویسند.

طبیعت آن: سرد و خشک .

افعال و خواص آن: غرغـره بـا آب مطبـوخ آن جهـت جوشـش دهان و اورام لثه و لهات و آشامیدن آن جهت ضعف شهوت طعام و بواسیر خـونی و ریحـی و درد گـرده و مثانـه و آلات تناسـل و آشامیدن آن به طریـق تنبـاکو در سـر غلیـان بـه جهـت فـواق از مجربات گفته‌اند و به تجربـه رسـیده و اگـر قبـل از کشـیدن آن قدری برگ تنباکوی خشـک را در آتـش انداختـه دود آن را بـه دهان بگیرند بهتر است و اگر به یک دفعه زایـل نگـردد مکـرر نمایند و این معالجه فواق ریحی است و بخـور آن جهـت بواسـیر مفید است .

◄موندی

به ضم میم و سکون واو و خفای نون و کسر دال مهمله و یا لغـت هندی است.

ماهیت آن: نباتی است هندی کثیرالمنافع و از قبیل نجـم و بیـاره با شاخ‌های مفروش بر زمین و برگ آن شبیه به برگ پودنـه و از آن ضخیم‌تر و مزغب و گل آن سرخ مایل به بنفشی و مدور شـبیه به تکمه و خوشبو فی‌الجمله شبیه به بوی گلاب و طعم آن اندک و تلخ و منبت آن صـحراهـا و مـزارع و در هنـد و عظـیم آبـاد و بنگاله کثیرالوجود.

طبیعت آن: در دویّم گرم و تر و با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: مقوی اعضای رییسه و قوا و ارواح و معده و محلل و ملطف و مفتح و در تلطیف و تفتیح قریب به چوب چینی به حدی که از عرق و بول و رایحه شارب آن بـوی آن مـی‌آیـد و جهت رفـع خفقـان و تـوحش و یرقـان و زردی بشـره و امـراض صفراوی و سوداوی رحـم و حرقـة البـول و اورام و بثـور ماننـد خنازیر و دمامیل و اورام جمیع اعضا نافع و آشامیدن عرق آن کـه به دستور گلاب عرق کشند جهت خفقـان و وسـواس سـوداوی و صفراوی و تحلیل مواد بلغمیه و تقویت قوا و اوراح و سایر امراض مذکوره و جـرب و قوبـا و حکـه و امثـال اینهـا نـافع بـه شـرط مداومت بر آن که از سه مثقال تا پنج مثقال ابتداء شروع نمایند و روزی دو مثقال بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماینـد و مـرض رو به تخفیف و انحطاط آورد پس به تدریج کم نمایند و در ایـام آشامیدن از حموضات و لبنیات و بقول و اغذیه غلیظه و آشامیدن آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و امتلا و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام اجتناب نمایند و اگر نمـک را تقلیـل نماینـد بهتـر است و اقتصار بر اغذیه لطیفه و آب نیمگرم نماینـد و در امزجـه قویه شروع از ده مثقال نمایند و به تدریج یک مثقال یا دو مثقـال بیفزایند و جرم آن را نیز اهل هند مسـتعمل دارنـد و نبـات آن را در هنگام نازکی با بـیخ و بـرگ و گـل کنـده در سـایه خشـک می‌نمایند پس نرم سوده با آرد گنـدم و روغـن و شـکر بـه طریـق حلوا پخته روزی موافق برداشت مزاج مـی‌خورنـد جهـت حفـظ قوای حیوانی و بدنی و منع موی از سفیدی و اسقاط و نیز به طریق سفوف با اشربه مناسبه می‌آشامند جهت امور مذکوره و تخـم آن را گفته‌اند اگر با شیر هر روز مقـدار یـک کـف بخورنـد قـوّت حیوانی بخشد و گل آن را اگر تا چهـل روز بخورنـد نیـز همـان خاصیت بخشد و نبات آن را قبل از به گل آمدن چون با بهنگـره ساییده بر روغن و عسل آمیخته تا چهل روز بخورند موی را سفید نگرداند و نیز نزد اهل هند مشهور است که چون غنچه گل آن را در اول سال درست بلع نماینـد در آن سـال از آزار رمـد محفـوظ می‌مانند یک غنچه آن یک سال، دو غنچه آن دو سال و همچنـین مجرب می‌دانند و بیخ آن را اگر تا یک سال بخورنـد نیـز جهـت سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آن را نیم کوفته در آب بخیسانند آن مقدار که نم بردارد پس با روغن یاسمین چرب کرده در شیشه کرده به طریق قرع معکوس مقطر نمایند و هر روز یـک دانـگ آن را با بـرگ تـانبول در زمسـتان بخورنـد نفـع عظـیم بخشـد و تقویت قوا و اوراح نماید و امراض بارده رطبه را دفع سـازد و بـه دستور چون آب تازه نبات آن را با گل و بیخ بگیرند و بـا روغـن



کنجد بقدر ربع آن با آتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و صاف نموده هر روز مقدار دو درم آن را صبح ناشتا بخورند تا چهل و یک روز و در این مدّت از جماع و ترشی و بادی پرهیز نمایند تقویت باه به حدی بخشد که شرح نتوان نمود و چون بیخ آن را در ظرف مسی با دسته چوب نیم خوب بسایند و سحق نمایند با آب چندان که سیاه رنگ گردد پس پنبه پاکیزه را بدان تر نموده خشک کرده نگاه دارند و عندالحاجت قدری از آن پنبه با آب تر کرده بر چشم صاحب رمد گذارند تسکین درد و وجع آن نماید و نیز نوعی از موندی می‌شود که آن را به هندی مهامونـدی نامند و گل آن بزرگتر از نوع اول جهت تعدیل اخلاط بسیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب به نوع اول است.

فصل المیم مع الهاء

◀ مها

به ضم میم و فتح ها و الف و مهی نیز آمده لغت نبیطی است.

ماهیت آن: سنگی است و دو قسم می‌باشد قسمی سفید صلب شفاف شبیه به سنگ آتش زنه که از آن نیز آتش ظاهر می‌گردد و از نواح روم و صعید مصر آورند و در معدن مغنیسا به هم می‌رسد و در خون گرم تیس چون بسایند حل می‌گردد و قسمی دیگر از آن غیر شفاف و از آن صلب‌تر و شبیه به نمک سنگ و این را کوبیده از آن ظروف می‌سازند و غیر سلوان است.

طبیعت آن: در دویّم سرد و خشک .

افعال و خواص آن: جالی و محلل. *العین* اکتحال آن با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم بی‌المی و به دستور چون با آب بسایند و در چشم کشند. *السان* چون یک حبه از آن را با نمک و نوشادر و زعفران و مر و سرکه و عسل حل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن و لکنت و تعسر تکلم نماید و مجرب گفته‌اند. *اعضاءالنفض* آشامیدن آن جهت تفتیت حصات و ادرار بول و ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر و رافع انجماد آن در آن. *الخواص* تعلیق آن جهت رفع رعشه و لرز و عسر ولادت و بر اطفال رافع خوف و جستن ایشان از خواب و دیدن خوابهای پریشان و داشتن آن در دست راست جهت قضای حاجات مؤثر دانسته‌اند.

◀ مهد

به فتح میم و سکون ها و دال مهمله.

ماهیت آن: صاحب خلاصة التجارب نوشته به لغت کشمیری گیاهی را نامند که شاخ‌های بسیار دارد و کبود به شکل همیشه بهار و برگ‌های آن باریک و دراز و گل آن باریک و دراز و گل آن همیشه رو به آفتاب دارد و به هر طرف که میل می‌نماید این نیز میل می‌کند و بیخ آن بقدر جدواری بزرگ و سفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیرالوجود و صیادان آنجا بیخ آن را مانند سریشم می‌پزند و تیر را بدان آلوده به هر حیوان شکاری که می‌زنند در ساعت می‌افتد و می‌میرد آن را می‌گذارند تا خوب سرد گردد جمیع زهرها از بدن آن حیوان بازگشته با خون در محل زخم جمع می‌گردد و آن موضع را بریده می‌اندازند و تتمه گوشت آن را می‌خورند می‌گویند بی‌مضرت است و سمیتی ندارد و امتحان بیخ مطبوخ آن در قوّت و ضعف چنان است که تیغی بر عضوی فرو می‌برند تا اندک قطره خونی جاری گردد پس محل زخم را پاک می‌نمایند و قدری از آن بیخ بر آن می‌گذارند اگر فی‌الحال نشویند از پوست نیز سرایت می‌کند به گوشت و سوزش و خارش عظیم در بدن احداث می‌نماید و سرخ می‌سازد و اگر علاج نکنند هلاک می‌سازد و اگر فی‌الحال عضو را پاک بشویند و به روغن چرب نمایند و بر آن تریاقات بمالند مضرت نمی‌رساند و علاج آن اگر در خارج باشد محجمه بگذارند و بکشند و زلو بچسبانند و بعد از آن بر آن تریاق بمالند و شستن آن موضع به بول در اول حال بغایت نافع است.

◀ مهلبیه

به ضم میم و فتح ها و لام مشدده و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و ها. به فارسی فرنی نامند.

ماهیت آن: از جمله اغذیه لذیذه است که از شیره آرد برنج و شیر و شکر ترتیب می‌دهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره می‌کشند و با شیر طبخ می‌دهند تا شیره برنج پخته گردد و به قوام آید پس شیره شکر صاف کرده در آن می‌ریزند آن مقدار که آن را شیرین گرداند پس چند جوشی داده فرو می‌آورند و در ظروف چینی برمی‌آورند و اگر خواهند در هنگام فرود آوردن چند دانه هیل بوا کوبیده با قلیلی مشک در گلاب شیره کشیده داخل می‌نمایند و خوشبو و لذیذ می‌گردد و تناول می‌نمایند بعد از آن سرد می‌گردد و این مخترع دورس بابلی است که به جهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع قی که او را عارض شده بود از ریختن سودا به معده او.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: جهت مالیخولیا و جنون و درد سر یبسی و فربه نمودن بدن و تولید خون صالح و منی و تقویت باه و رفع قی سوداوی نافع است.

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه

◀ میبه

به فتح میم و سکون یا و کسر بای موحده و ها.



ماهیت آن: اسم فارسی شراب به است که با شراب و یا با آب انگور و یا دوشاب انگوری مرتب نمایند.

افعال و خواص آن: مفرح و منبسط و مقوی معده و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت.

◀میسن

به فتح میم و سکون یا و فتح سین و نون نیز آمده و بدون نون نیز آمده و به واو به جای نون نیز دیده شده لغت عربی است، به یونانی لوسوس و لطوس نیز نامند.

ماهیت آن: درختی است عظیم برگ آن شبیه به برگ کرفس و با زواید بسیار ثمر آن بزرگتر از فلفل و شیرین و خوش طعم و خوشبو و مثلث شکل مایل به زردی و نیز گفته‌اند به قدر کنار کوچکی و سیاه و با تندی است و چوب درخت آن مایل به سیاهی و سرخی و صلب و خوشبو و بری و بستانی می‌باشد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک و بستانی آن معتدل.

افعال و خواص آن: آشامیدن ثمر آن جهت سرفه و تقویت معده و حبس اسهال و تنقیه رطوبات و لبن آن را اهل شام برای سرفه مستعمل دارند و احتقان به نشاره چوب آن جهت قرحه امعا و سحج مفید. ※الاورام و البثور※ ضماد آن جهت داءالفیل و تحلیل اورام مجرب دانسته‌اند. ※الزینه※ طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی و منع آن از اسقاط و چون شاخ و بیخ آن را سوده بر اورام صلبه بندند تا سه روز متوالی و هرروز تجدید نمایند در تحلیل آن مؤثر و در رفع فتق نیز مجرب گفته‌اند.

◀میسنون

به فتح میم و سکون یا و فتح سین مهمله و ضم نون و سکون واو و نون به فارسی کرم ایوب نامند..

ماهیت آن: جسمی است حجری باریک طولانی به مقدار تخم خرما و از آن بلندتر نیز و سفید خاکستری رنگ و اندک رخو و گفته‌اند نوعی از زبدالبحر است.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن جهت استسقا و سپرز و تفتیت حصات و درد گرده و احتباس حیض نافع و ذرور آن مجفف رطوبات جروح و قروح و التیام دهنده آنها و تجفیف قروح سر و در سایر افعال مانند زبدالبحر است و مذکور شد.

◀میعه سایله

به کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح عین مهمله و ها لغت عربی است و لبنی نیز و به هندی (سلهارس)[1] نامند و درخت آن را به فرنگی اسطراکه لیکه گویند یعنی نرم و میعه مشتق از میعان است.

ماهیت آن: صمغ و یا لبن درختی است بسیار خوشبو و گفته‌اند درخت آن شبیه به درخت سفرجل است و آن را در بلاد شام عبهر نامند و گفته‌اند صمغ درخت مران است و اصناف می‌باشد و آنچه خود بخود از درخت تراوش کند مانند صموغ دیگر بهترین اصناف است و رنگ آن اشقر مایل به زردی و به قوام عسل می‌باشد و آنچه از فشردن اجزای درخت آن اخذ می‌نمایند مایل به سرخی و غلیظ‌تر می‌باشد و این متوسط است و آنچه اجزای درخت آن را در آب طبخ می‌دهند و می‌مالند و صاف می‌کنند پس آن را می‌جوشانند تا غلیظ می‌گردد سیاه و ثقیل می‌باشد و این مسمی به میعه یابسه است و صاحب کتاب مرشد گفته یک نوع آن سفید می‌باشد و یک نوع سرخ و بالجمله قوّت آن ده سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مقوی و محلل ریاح و منضج و ملین و با قوّت قبض و تجفیف. ※اعضاءالراس و النفس و الغذاء و النفض※ جهت سرفه و زکام و خدر و کزاز و رعشه و انحدار رطوبات از دماغ و تنقیه آنها و درد سینه و ریه و گرفتگی آواز و تقویت اعضای باطنی و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و درد کمر و ورکین و آشامیدن سه درم آن با آب گرم مسهل بلغم به قوّت تمام و طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر و کزاز و رعشه و ماندگی اعضا و بخور آن نیز جهت نزلات و کزاز و قطور آن جهت امراض گوش و ریاح غلیظه آن و فرزجه و بخور آن نیز جهت احتباس حیض. ※الاوجاع و غیرها※ ضماد آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و در ضمادات آنها مقوی فعل آنها و طلای آن جهت جرب و آشامیدن سه درم آن با آب گرم جهت جذام و بخور آن نیز **مضر** ریه و **مصلح** آن مصطکی.

مقدار شربت آن: از یک مثقال تا سه درم.

بدل آن: روغن یاسمین و جند بیدستر و نزد بعضی به وزن آن قطران و ثمن آن زفت رطب است و از اجزای غالیه‌ها است

◀میعه یابسه

ماهیت آن: نزد بعضی صنف سیّم میعه سایله است که ذکر یافت و نزد بعضی ثفل صنف دویّم است که اجزای درخت آن را افشرده صافی آن را می‌گیرند و نزد بعضی ثفل آب مطبوخ آن است .

طبیعت آن: در گرمی و خشکی زیاده از میعه سایله است .

افعال و خواص آن: با قوّت قابضه و ممسک بطن. بخور آن جالب رطوبات دماغی و رافع لقوه و ضرر هوای وبایی و حمول آن جهت خون بواسیر نافع و حیض و مسقط جنین و رافع انضمام

---

۱. سلارس: ب



فم رحم و صلابت آن و در سایر افعال قریب به میعه سایله.

المضار: مصدع، **مصلح** آن رازیانه.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال

بدل آن: جاوشیر است.

◄ میفختج

به فتح میم و سکون یا و ضم فا و سکون خای معجمه و فتح تای مثناة فوقانیه و جیم معرب میپخته فارسی است و به یونانی اغلیقن نامند به معنی عقیدالعنب.

ماهیت آن: آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن نسوزد و غلیظ گردد و مایل به ترشی باشد و در گیلانات آن را دوشاب ترش نامند چون با خاک دوشاب بجوشانند شیرین گردد آن را دوشاب گویند و به عربی دبس و در دبس ذکر یافت و گاه در آن هیل و جوز بوا و قرنفل و امثال اینها اضافه می‌نمایند .

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: موافق سینه و ریه و آبله و حصبه و معین بر نفث و تلیین طبع و محرک باه و جهت وجع گرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف به دیاقوزا کرده می‌شود.

المضار: در محرومین اکثار آن مولد صفرای غلیظ، مصلح آن میوهای سرد و ترش.

بدل آن: دوشاب انگوری است.



باب بیست و پنجم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها نون است

فصل النون مع الالف

◄نارجیل

به فتح نون و الف و کسر رای مهمله و جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و لام معرب ناریل هندی است زیرا که در هند تازه آن را ناریل و خشک آن را کهوپره نامند و به فرنگی کوکرس اندیگریس و به عربی جوز هندی.

ماهیت آن: ثمر درختی است و در اکثر بنادر و سواحل دریای هند و دکهن و بنگاله یافت می‌شود و در ملیبارات کثیرالوجود و هر چند قریب‌تر به دریای شور باشد و آب شور به پای آن برسد ثمر آن بهتر و لذیذتر و شیرین‌تر و چرب تر می‌باشد و با اختلاف اراضی و بلدان از هفت هشت سال بعد از غرس تا قریب به صد سال ثمر می‌دهد و ثمر آن مانند خرما در خوشه می‌باشد الا آنکه خوشه آن بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده پانزده عدد و درخت آن نیز شبیه به درخت نخل الا آنکه زواید تنه آن کمتر و شاخ‌های آن نیز شبیه به شاخ‌های نخل مگر آنکه برگ‌های آن بلندتر و چوب وسط آن نیز بلندتر و صلب‌تر و جاروب اکثر از چوب وسط برگ آن می‌سازند و تا به بلندی دو ذرع دست و بسیار مضبوط می‌باشد و ثمر آن سه پوست دارد یکی لیفی خشن ضخیم به ضخامت یک انگشت و در خامی سبز و لیفهای آن نرم و صلب و بعد از رسیدن و خشک شدن اغبر می‌گردد و آن را جدا می‌نمایند و خیسانیده کوبیده ریشه‌های آن را جدا نموده ریسمان لنگر جهازات و کشتی‌ها از آن می‌سازند جهت آنکه در آب دریای شور به زودی پوسیده و فاسد نمی‌گردد و پوست دویّم آن صلب خشبی سیاه رنگ و بر سر آن سه نشان، دو کوچکتر و صلب و اندک براق شبیه به دو چشم و سیّمی اندک بزرگتر و رخو غیر براق فی‌الجمله شبیه به دهن و از همان موضع جذب رطوبت برای نشو و نما می‌نماید و از همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع به روییدن درخت می‌نماید و در هنگام نیمرس بودن آب در آن باشد آن موضع را سوراخ می‌نمایند و آب آن را از آن برمی‌آورند و بعضی مردم سر آن را به مقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آن را از جوف آن بریده بر می‌آورند برای آنکه غلاف آن درست بماند برای ساختن غلیان و بر آن آب نی نصب نموده غلیان می‌سازند و اکثری شکسته مغز آن را برمی‌آورند و می‌خورند و اقسام حلویات از مغز آن ترتیب می‌دهند و در اکثر ملیبارات خوراک مردم آنجا و حیوانات ایشان بیشتر منحصر بدان است چه خام و چه به طریق شیر برنج و غیر آن پخته و روغن طعام و چراغ نیز از روغن آن به عمل می‌آورند و خشک آن را در اکثر بلاد بعیده می‌برند و پوست سیّم آن نازک جوزی رنگ و پیوسته به مغز آن و این را در هنگام استعمال و اکل جدا می‌نمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و با دهنیت بسیار است می‌خورند و از آب آن سرکه نیز می‌سازند و چون آب آن را بگذارند که به جوش آید خمر و مسکر می‌گردد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف شیرین چرب کم ریشه آنست و بهترین آب آن آنست که ملوحت نداشته باشد .

طبیعت آن: مغز نارجیل تازه در وسط دویّم گرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دویّم گرم و در اول دویّم خشک و متکرج آن در سیّم گرم و در آخر دویّم خشک و آب آن در اول گرم و تر و همه اجزای آن با رطوبت فضیله .

افعال و خواص آن: مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد خلط صالح. *اعضاءالرأس* جهت دفع مواد بارده بلغمیه و سوداویه مانند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبویی دهان. *اعضاء الغذاء و النفض* جهت ضعف جگر و قرحه باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین گرده و کمر مبرودین و ادرار بول و تقطیر آن و سردی مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی.



المضار: جرم آن مسدد و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و مخشن سینه و مفسد آواز، مصلح آن شکر و نبات و در مبرودین و مشایخ احتیاج به اصلاح ندارد و در محرورین میوه‌های ترش و لیمو و هندوانه و مغز فاسد متکرج آن مورث غثیان و غشی، مصلح آن قی نمودن و میوهای ترش تریاقی خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقاً خوردن برنج خام شسته است بر بالای آن به مقدار سه چهار مثقال و گویند چون قدری برنج را در جایی که نارجیل بسیار باشد بپاشند همه آنها را فاسد می‌گرداند.

مقدار شربت از جرم آن: غیر معتادین را سه مثقال و از آب آن سه اوقیه.

بدل آن: مغز گردکان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و سرکه آن در اول گرم و در سیّم خشک و در دویّم نیز خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: آشامیدن آن مسهل و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت هاضمه و مهرّا نمودن لحوم چون در حین طبخ در آن اندازند و سنون خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکه و نیکو کننده رنگ رخسار و با حنا مقوی موی.

روغن آن را دو قسم اخذ می‌نمایند یک قسم آنکه مغز آن را کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج می‌نمایند جهت تقویت فهم و تولید پیه گرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید شرباً و تدهیناً و تازه آن جهت آشامیدن و کهنه آن جهت تدهین انفع است و با روغن هسته زرد آلو جهت بواسیر مجرب و قسم دویم آنکه مغز تازه مقشر آن را کوبیده و یا با آلت آهنی خراشیده با آب گرم ممزوج نموده صاف کرده در جای بسیار سرد آن آب را می‌گذارند تا دهنیت آن بالا آید و منجمد گردد پس اخذ می‌نمایند و این الطف و در امزجه مبرودین و مرطوبین از روغن گاو و گوسفند بهتر است و خوش طعم و خوش ذایقه می‌باشد و روغن پوست دویّم صلب خشبی آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است.

◄نارجیل بحری

به فتح با و سکون حا و کسر رای مهملتین و یای مثناة تحتانیه به فارسی نارجیل دریایی نامند.

ماهیت آن: ثمر درختی است که در جزیره‌ای که بر خط استوا به طول یکصد و بیست درجه واقع است می‌شود و در جای دیگر به هم نمی‌رسد و درخت آن بسیار شبیه به درخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی دو عدد به هم پیوسته و آن را نیز سه پوست می‌باشد الا آنکه پوست دویّم این از آن صلب‌تر و املس و پوست سیّم متصل به مغز این اندک ضخیم‌تر و مغز این ضخیم‌تر و صلب‌تر و کم ریشه بعضی به ضخامت عرض دو انگشت و زیاده هم دیده شده و دهنیت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازگی اندک چرب و بسیار سفید و لذیذتر از مغز نارجیل هندی است و مغز خشک آن بسیار صلب قریب به صلابت عاج و چون کهنه گردد میل به زردی و سرخی و تیرگی و تلخی می‌نماید و هر چند کهنه‌تر می‌گردد تیرگی و تلخی آن زیاده می‌شود و از ادویه جدیده است و قریب یکصد و پنجاه سال می‌شود که پی به منفعت آن برده‌اند و آن جزیره را هشت نه سال است که یافته‌اند و الا قبل از آن از روی آب می‌گرفتند و هرکس به وهم و خیال خود چیزی گفته و نوشته‌اند.

طبیعت آن: مرکب القوی و بعضی گرم و تر در اول و بعضی در دویّم دانسته‌اند و هر چند کهنه‌تر شود حرارت و یبس آن زیاده می‌گردد.

افعال و خواص آن: با قوّت تریاقیه و حافظه قوّت و گفته‌اند چون هر هفته یک مرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبه آن را با گلاب بر سنگ سماق ساییده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت نماید و دافع اذیت هوای وبایی و اختلاف آنها و جاذب اخلاط ردیه فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون مقدار چهار پنج حبه آن را سوده به صاحب هیضه و یا شارب سموم بخورانند و قی فرمایند مادام که سمیت در بدن او باقی است قی آورد و اخلاط فاسده سمیه را دفع نماید و چون بالتمام دفع گردد و دیگر قی نیاورد زیرا که از خواص آن است که چون در بدن اخلاط فاسده نیابد تحریک قی نمی‌نماید و به دستور آشامیدن آن با شیر گاو تازه دوشیده جهت افیون خورده و یا بیش و امثال اینها و چون به صاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس به قشعریره مقدار یک حبه تا دو حبه آن را ساییده بخورانند و قی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل می‌گردد و نفع بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سایر هوام زهردار دافع الم و نکایت آن.

مقدار شربت آن: از یک قیراط تا دو قیراط گفته‌اند. مؤلف گوید شاید این به حسب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کهنگی و نویی آن باشد زیرا که تر و تازه آن را اکثری مقدار بسیاری تا یک درهم خورند و مطلق تفاوتی در امزجه ایشان به هم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فایده بر آن مترتب نگشت یحتمل که خواص مذکوره متعلق به کهنه آن باشد این قدر به تجربه رسیده که اکثار تازه آن در امزجه حاره یابسه باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می‌بخشد

و الله اعلم و گفته‌اند آشامیدن آب در پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب به مغز آن است و قایم مقام آن است و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت.

◀ناردین

به فتح نون و الف و کسر را و دال مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و نون.

ماهیت آن: گفته‌اند سنبل رومی است جهت آنکه دو سنبله است و مؤلف اختیارات بدیهی گفته بیخی است در رنگ شبیه به ماميران و عروق الصفر و به شکل اسارون با ریشه‌های بسیار و ریشه این باریکتر از ریشه اسارون و بهترین آن قوی تازه خوشبوی آن است و آنچه مایل به سفیدی باشد زبون.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در سیّم خشک.

افعال و خواص آن: *اعضاءالرأس و الغذاء و النفض* آشامیدن یک درم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد به معده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام و اکتحال آن موی مژگان برویاند به تنهایی و یا با اکحال مناسبه و جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع گرده و امراض رحم نافع.

مضر ریه، **مصلح** آن کثیرا و عسل.

مقدار شربت آن: یک درم.

بدل آن: سنبل هندی است.

◀نارفارس

به فتح نون و الف و کسر رای مهمله و فتح فای و الف و را و سین مهملتین.

ماهیت آن: صاحب منهاج گفته نوعی از مر مغشوش است که از نواح فارس می‌آورند و با یتوعات دیگر مغشوش می‌نمایند و صاحب تحفه نوشته که بغدادی اشتباه نمود نار را به معنی انار فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آن را نفهمیده و ممکن است که به معنی آتش باشد جهت آنکه مر مغشوش به یتوعات سمی از جمله سموم و در احراق اخلاط مانند آتش است چنانچه نار فارسی اسم مرض حار حاد است.

◀نارقیصر

به فتح نون و الف و کسر رای مهمله و فتح قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح صاد و رای مهملتین به هندی ناکیسر (عظیم)[1] گجراتی نامند.

در ماهیت آن اختلاف عظیم است انطاکی گفته نباتی است با یک ساق باریک سرخ مایل به زردی و گل آن نیز مایل به زردی و خوشبو از روم آورند و در مصر آن را ساق الحام گویند و گویند شقایق النعمان است.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معده بارد و تحلیل ریاح و مغص و تفتیح سدد و ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع.

مقدار شربت آن: یک مثقال است.

◀نارکیوا

به فتح نون و الف و کسر رای مهمله و فتح کاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح واو و الف.

ماهیت آن: گفته‌اند مارکیوا است و نزد ابن بیطار دو چیزاند ولیکن از تعریف او دو چیز ظاهر نمی‌شود و بعضی خشخاش زبدی دانسته‌اند. منبت آن اکثر اجام و مواضع سایه‌دار و به تنهایی می‌روید و تا به یک قامت بلند می‌گردد و برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن کوچکتر و سبز و املس و بسیار نرم مانند خربزه و گل آن شبیه به گل خیری و ثمر آن بقدر بندقی و در آن تخم ادکن اللون یعنی تیره رنگ و تند و تیز لذاع و بعضی آن را فلفل الماء دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند که غیر آنست و بالجمله

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم و با حدت و لذع.

افعال و خواص آن: آشامیدن تخم کوبیده آن با عسل سرشته زایل کننده ملیله و محلل ریاح غلیظه و اخراج کننده بلاغم. *الزینه* طلای خاکستر درخت آن و یا با برگ ساییده آن رافع کلف و نمش و آثار جلد و ساقط کننده موی و باعث دیر برآمدن آنست. *الاورام* طلای آن محلل اورام و از خواص آنست که چون کرسنه و یا پیاز و مانند آن را در آن جوش دهند و خشک نموده بعد از خواب بر صورت بمالند منتفخ و سرخ رنگ گرداند.

◀نارمشک

به فتح نون و الف و کسر رای مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت فارسی است به معنی مسک الرمان و آن را نارغیت نیز نامند و در قفطارغان در قانون به اسم سوربار مذکور است و گویند به هندی ناکیسر خوانند.

در ماهیت آن اختلاف است بعضی اقماع زمان هندی دانسته و بعضی گفته‌اند شکوفه نباتی است که در خراسان کثیرالوجود و سرخ مایل به زردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه انار کوچکی که گل آن نشکفته باشد و درخت آن بقدر درخت انار و چیزی است و بعضی آن را و نارقیصر را یک چیز دانسته‌اند و اصلی ندارد جهت آنکه در تراکیب قدما مانند سفوف ارسطو هر

---

[1] . فقط در نسخه ب



دو مذکور است و بهترین آن تازه خوشبوی آنست کـه رنـگ آن مابین سفیدی و زردی و با عفوصت طعم باشد.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّـم خشـک و بعضـی در دویّـم گرم و خشک دانسته‌اند و شیخ الرییس در سیّم.

افعال و خواص آن: ملطف و مرقق اخلاط و مانع تحلیـل ارواح. *اعضاءالراس و الصدر و الغذاء* آشامیدن آن مانع صعود بخارات به دماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا و وسـواس و تقویـت دل و جگر و معده و امعای بـاردالمزاج و جهـت حـبس نـزف الـدم و اسهال و رفع لزوجات و داخل ادویه مفرح کرده می‌شود. *القروح و الجروح* ضماد آن جهت تجیفف قروح و رفع عـرق نـافع و بـه دستور ذرور آن مضر مثانه و مورث زردی رخسار شرباً و طـلاءً، مصلح آن روغن بادام و مضر مراره و مصلح آن کاسنی.

مقدار شربت آن: از دو درم تا دو مثقال.

بدل آن: نیم وزن آن پوست پسته و به وزن آن زنجبیـل و سـدس آن سنبل الطیب است و به وزن آن زیره کرمـانی و ثلـث وزن آن قسط بحری نیز بعضی گفته‌اند.

◄ نارنج

به فتح نون و الـف و رای مهملـه و سـکون نـون و جـیم معـرب نارنگ فارسی است و به هندی کرنا نامند.

ماهیت آن: ثمر درختـی اسـت عظـیم و خـوش منظـر و انـدک خاردار و چوب آن صلب سفید مایل بـه زردی بـه رنـگ صـندل ابیض نرم در ملمس و کم ریشه و مسـتوی الاجـزا و بـرگ آن از برگ لیمو بزرگتر و از اترج کوچکتر و خوشبو و گـل آن سـفید اندک طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی کمی و ثمر آن در خامی سـبز و مـدور و بعـد از رسـیدن زرد مایـل بـه سرخی می‌گردد مغز آن ترش آبدار و قاش قاش در پرده‌ها و تخـم آن اندک طولانی شبیه به تخـم اتـرج و از آن کـوچکتر و تلـخ و پوست ثمر آن نیز تلخ و بهترین آن بزرگ بالیـده رنگـین شـاداب پوست نازک املـس آنسـت و در گرمسـیرات کثیرالوجـود و در بعض بلاد ثمر آن همیشه می‌باشد بر درخت از سـال گذشـته زرد سرخ رنگ و از سال حال سـبز نیمـرس و هنگـام شـکوفه آن در بهار و پاییز است.

طبیعت آن: پوست زرد و شکوفه آن گرم و خشـک در دویّـم و ترشی آن در آخر دویّم سرد و در اول خشـک و بعضـی در دویّـم نیز خشک گفته‌اند و پوست و تخم آن در دویّم سرد و خشـک و خشکی آن زیاده و سایر اجزای آن گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: جمیع اجزای آن سوای ترشی از اتـرج بهتـر. *اعضاءالصدر* در ترشی آن لزوجتی است که موافق نزلات سینه و سرفه حار است خصوص که با پوست از میان دو پاره نموده و تخمهای آن را بر آورده قدری نبات کوبیده بر آن پاشیده بر آتـش گذارند که دو سه جوشی بخورد پس برداشته نیم گرم بمکنـد آب آن را صبح ناشتا. *اعضاءالغذاء* آشامیدن آب آن با شکر مسـهل صفرا و مسکن حدت آن و خـون و مـدر صـفرا و رافـع خمـار و امراض حاره صفراویه و به دستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی و ضرر نارنج به اعصاب کمتر از سـایر حموضـات اسـت و مضـر عصب غیر صحیح و اکثار آن مضعف جگر خصوص ناشتا، مصـلح آن شکر و عسل و پوست زرد آن مفرح. آشامیدن یک درم و نـیم آن که خشک کرده باشند با آب جهت رفع قی و غثیان و مغص و اخراج کرم شکم مجرب در یـک سـاعت و ضـماد آن بـا سـرکه جهت درد سر بارد و حار و ضماد پخته مهـرّای آن بـه تمامـه از پوست و مغز و تخم جهت جرب و حکه و جوششهای سر و نـرم کـردن جلـد بـدن و مـوی بیعـدیل. *اعضـاءالنفض و السـموم* آشامیدن آب نقوع پوست و شکوفه آن جهت عسـر ولادت و سـم عقرب و هوام سمی و بوییـدن پوسـت و بـرگ آن مفـرح و رافـع طاعون و هوای وبایی و فساد هوا. *السموم* تخم آن با تریاقیـت. دو درهم مقشر آن تریاق لسع هوام سمی و بـه دسـتور ریشـه‌هـای باریک درخت آن با شراب و بوییدن نارنج رافع طـاعون اسـت و شکوفه آن را بوییدن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق که مسـمی به ماءالقداح و به فارسـی بـه عـرق بهـار اسـت در دویّـم گـرم و خشک.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی ارواح. *اعضاءالراس و الصدر و الغذاء و النفض* جهت رفع ضعف دماغ و تفریح و تفتـیح سـده مصفات و نزلات و درد سینه و خفقان و غشـی و قـولنج ریحـی و تقویت اشتها و باه و رافـع آروغ و ریـاح و مغـص و مـداومت آن هفت روز روزی دو اوقیه بـا شـکر و ربـع درهـم مرجـان سـوده جهت سپرز از مجربات و بـا آب کـرفس جهـت اخـراج سـنگ گرده و مثانه و آشامیدن آن ناشـتا جهـت قطع اسـهال رطـوبی و حمول آن با پشم جهت ادرار طمث و اصلاح حال رحم و با شـیر مادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته‌اند و اکثار بوییدن آن مورث بیخوابی، مصلح آن گلاب و هوا مضر آن و قوّت آن در ظرف خشبی و یا مسی تا هفت سال باقی می‌مانـد و در شیشـه تـا یک سال و روغن آن که پوست زرد آن را بـا شـکوفه در روغـن کنجد اندازند و سه هفته در آفتاب گذارند و هر هفته یک مرتبه تجدید پوست و گل نمایند پس امتحان نمایند در جمیع افعال بهتـر از روغن ناردین است و گذاشتن پوست و گل خشک آن در ثیاب مانع کرم زدن آنست بالخاصیت و آشامیدن دو مثقـال آن بـادزهر سموم بارده حیوانیه است و تدهین بـدان نیـز و حـب تخـم آن و دهن و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافـت و مخلـل پوسـت زرد آن و مربای آن نیز هـر دو لذیـذ و مقـوی معـده مـی‌باشـد و



صنعت آن مانند پوست اترج است .

◀ناطف

به فتح نون و الف و کسر طای مهمله و فا به فارسی قبیطه نامند.

ماهیت آن: معروف.

طبیعت آن: گرم و خشک .

افعال و خواص آن: موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و به جهت منع انصباب سودا به معده نافع.

مضر محرورین، **مصلح** آن اشیای حامضه و مصنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجه بارده و سرفه حادث از حرارت و مصنوع از خشخاش جهت اصحاب نزله و حرقة البول و مصنوع از عسل موافق امزجه بارده و پیران و مولد صفرا در جوانان و مصدع و مصنوع از رقیق جهت درد سینه و سرفه و ریه حادث از سده خلطی بلغمی نافع و مصنوع از کنجد کثیرالغذاء و موافق سینه و سرفه ولیکن ثقیل و بطی الهضم و مرخی معده و مصنوع از گردکان بغایت گرم و معده بلغمی و گرده را موافق ولیکن مصدع، مصلح آن خشخاش و یا کاهو و مصنوع از بادام اندک گرم و سرفه رطوبی را مناسب است.

◀ناکیسر

به فتح نون و الف و کسر کاف عجمی و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین و رای مهملتین. ناککسیر به دو کاف دیده شده که می‌نویسند لغت هندی است.

ماهیت آن: درختی عظیم که در بنگاله می‌شود و بقدر درخت گردکان و برگ آن پهن بقدر برگ امرود و گل آن بسیار خوشبو و در پورنیه و رنگپور و دیگر نواح بنگاله کثیرالوجود و عطر گل آن خصوص زردی که در میان گل می‌باشد می‌گیرند بسیار تندبو می‌باشد و در صندوق عطری که آن باشد عطرهای دیگر را همه فاسد و بوی خود می‌گرداند از حدت بویی که دارد.

طبیعت آن: گرم و خشک تا آخر سیّم و عطر آن تا چهارم.

افعال و خواص گل آن: صفرا و بلغم و غایله سموم و ریاح و بواسیر را هر نوع که باشد و کرم شکم و قی را دفع نماید و رنگ رو را صاف و نیکو و خون را صاف و جراحتها را پاک و به اصلاح آورد و حبس خون بواسیر و استیصال دانه آن بدین قسم که سه مثقال زیره که در میان گل آن می‌باشد شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری قند و یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پی هم تا آنکه دانه‌ها زایل گردد و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که در چهل روز به تجربه رسیده که زایل گشت و چون زردی آن را شب در آب بخیسانند و صبح آب آن را صاف کرده بیاشامند با اندک نباتی تا چهل روز دانه بواسیر را زایل گرداند و آشامیدن مقدار یک حبه از عطر آن با برگ تانبول مقوی باه ولیکن چون بسیار گرم است خطرناک اولی آنست که محرورالمزاج مرتکب آن نگردد و طلای عطر آن نیز مقوی باه و انعاظ است و چون مغز تخم آن را کوفته اندک آبی بر آن پاشیده در صره بسته و بر جرب یابس شب خوب بمالند تا اندک روغنی از آن برآید و چون روغن آن کم گردد باز اندک آبی بر آن بپاشند بر هم زده صره را بسته باز بمالند و روز با آب گرم بشویند در چند روز پی هم زایل گرداند و جرب رطب را نیز مفید خصوص که روغن از تخم آن اخذ نموده بر جرب رطب بچکانند و قنبیل را نرم سوده بر آن بپاشند در چند مرتبه زایل سازد.

◀نانخواه

به فتح نون و الف و نون و فتح خای معجمه و واو و الف و ها لغت فارسی است به معنی طالب نان و نیز به فارسی زنیان و به عربی کمون ملوکی و به هندی اجواین نامند.

ماهیت آن: تخمی است شبیه به انیسون و از آن ریزه‌تر و اشقر مایل به زردی و تندبو و تند طعم و با اندک تلخی و قوّت آن تا چهار سال باقی می‌ماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم صعتر جبلی دانسته‌اند و نیست چنین و بهترین آن زرد مایل به سرخی تازه تند طعم و بوی آن است.

طبیعت آن: در اول درجه سیّم گرم و خشک و بعضی در آخر آن گفته‌اند.

افعال و خواص آن: با قوّت مجففه و تریاقیه ملینه و محلل ریاح. ❊اعضاءالراس❊ آشامیدن آن جهت فالج و رعشه و استرخا و قطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای کمنه و آنچه از چرک و غیر آن انجماد یافته باشد و در گوش جهت ثقل سامعه. ❊اعضاءالصدر و الغذاء و النفض❊ جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیه چرک و لزوجات آن و تفتیح سدد و تقلب قلب و تلیین بطن و تحلیل ریاح و صلابت کبد و طحال و رفع مغص ریحی و آنچه به سبب دوای سمی شدیدالنکایت و مسهل قوی مانند ماهودانه و امثال آن عارض شده باشد و جهت فواق و قی و غثیان و جشا و آروغ بدبو و تخمه و ریاح و قراقر و هضم طعام و دفع فساد اشتها و بلت و برودت معده و کبد و احشا و عسرالبول و حصات و مبهی و مسخن احشا و کبد و گرده و مثانه و مسکن مغص و مقوی و مسخن معده و کبد باردین و مدر بول و حیض و شیر و عرق و استسقا را مفید ناشتا خوردن آن و در نان نیز داخل کردن و با عسل و شراب جهت احتباس بول مبرودین و اخراج کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین و جمیع امراض رحم و کسی که به ذایقه او اطعمه لذیذ نیاید و کوبیده آن

با مغز گردکان سوخته رافع تزحر و ناشتا خوردن آن رافع سنگ گرده و مثانه و از مجربات شمرده‌اند و چون در آب لیمو آن مقدار که آن را بپوشاند و یک انگشت بالای آن آید بخیسانند و خشک کنند و هفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعاده شهوت باه مایوسین مجرب گفته‌اند. ٭الزینه٭ آشامیدن سه مثقال آن که در یک رطل شیر جوشانیده باشند تا به نصف رسده باشد با یک اوقیه قند سفید که بالای آن لحوم خورده شود باعث فربهی به افراط گردد و خوردن و طلا نمودن آن بر بدن بالخاصیت موجب زردی بشره و با عسل و ادویه برص و بهق و آثار جلد مقوی فعل آنها. ٭الحمیات٭ آشامیدن جهت حمیات بارده مزمنه کهنه خصوص ربع و نطول آن دافع نافض. ٭السموم٭ آشامیدن آن تریاق سموم و نهش هوام و مضرت افیون و به جهت ترک عادت آن و نطول آب گرم آن جهت رفع اذیت عقرب گزیده سریع الاثر و بخور آن با راتینج و فرزجه و حقنه آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بدبو و تجفیف آن و ضماد آن با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم انثیین. ٭الاوجاع و الاورام و البثور٭ ضماد آن با سفیده بیضه مرغ جهت ناف برآمده مجرب و با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل اورام خصوصاً با طین قیمولیا از مجربات شمرده‌اند و به دستور جهت خون منجمد تحت جلد بیعدیل و با روغنها جهت بثور لبنیه.

المضار: مصدع محرورین و اکثار آن مورث ظلمت بصر و زردی بدن، مصلح آن گشنیز و مقلل شیر مرضعه و منی به جهت آنکه مجفف این هر دو است، مصلح آن ترمس.

مقدار شربت آن: تا سه درم.

بدل آن: در غیر تسمین شونیز به وزن آن جوارش و دستور مدبر نمودن و دهن و سفوف و شراب و عرق و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و عرق آن که به دستور متعارف عرق کشند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و عسر نفس و تحلیل ریاح و تقویت اشتها و رفع بلت معده و استسقا مفید و چون با دارچینی و گاو زبان عرق کشند در تفریح نایب مناب خمر دانسته‌اند و روغن آن که به قرع و انبیق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح و دردهای مزمن و اورام بارده بهترین ادویه است.

فصل النون مع الباء الموحده

◄نبیذ

به فتح نون و کسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و ذال معجمه لغت عربی است به معنی منبوذ و به فارسی و به هندی نیز بوزه نامند.

ماهیت آن: اسم جنس جمیع مسکرات مایع است غیر از خمر و آن انواع است و عبارت از نقوعات مسکره حاده است و مراد از آن و مشهور مصنوع از اشیایی است که ذکر می‌یابد و فقاع قسمی از آن است که از آب انار و سایر میوه‌ها و حبوب ترتیب دهند و آن مقدار نگذارند که به جوش آید و مسکر گردد و چون مدّتی بگذارند که به جوش آید و مسکر گردد آن هنگام آن را مضغ نامند و از جمله انبذه است.

طبیعت مطلق آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محرق خون و مضعف دماغ و مکدر حواس و مولد سودا و سوداوی مزاجان و صاحبان اورام سوداویه و طحال را مضر و دستور صنعت آن نزد متقدمین آنست که هرچه از زبیب و خرما و سنجد و سایر میوه‌ها و یا بسر یعنی غوره خرما سازند باید که آن را در دو مثل آن آب یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس در ظرفی کرده سر آن را محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و نزد متأخرین آنست که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا به نصف رسد پس به دستور مرتب نمایند و آنچه از حبوب سازند باید که آن مقدار بجوشانند که مضمحل گردد و با آب یکسان شود و با سه وزن آن هر شیرینی که خواهند از شکر و عسل و دوشاب و امثال اینها آمیخته بگذارند و بعد از یک هفته صاف کنند و بکار برند و به جهت تقویت و اصلاح آن بعضی از ادویه مفرحه و مقویه مانند جوزبوا و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود هندی و امثال اینها از هر یک به ازای هر ده رطل پنج درم نیم کوفته در پارچه بسته از اول طبخ تا آخر در آن اندازند و آنچه از عسل و شکر و دوشاب و امثال اینها سازند باید که با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند و اگر خواهند برای تقویت ادویه مسطوره به وزن مزبور داخل نمایند.

◄نبیذالزبیب

به فارسی مویز آب نامند.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول تر و گرمی آن از شراب مشمش و مطبوخ آن کمتر و با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: مولد دم متین و مفتح سدد و هاضم و مسخن بدن و مقوی معده و چون قدری عسل اضافه نمایند گرمی و قوّت نفوذ آن در اقطار بدن و اعماق آن زیاده می‌گردد و می‌باشد منقی سینه و ریه از اخلاط لزجه و مسخن گرده و مثانه و محلل ریاح و محرک باه و مدر بول و مخرج فضول و چون حماما در حین جوش اضافه نمایند جهت جوع بقری و تقویت هاضمه و بدن نافع.

المضار: سریع الفساد و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون



و مولد امراض سوداویه و احتراقات و اورام سوداویه و طحال و استسقا است.

◄ **نبیذالعسل**

و آن را شراب عسلی نامند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در دویّم خشک و بسیار گرم از خمر.

افعال و خواص آن: محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و پیران و مقوی حواس و جهت امراض بارده و ضعف اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع و استعمال آن در فصول و بلدان بارده انسب.

المضار: سریع الاستحاله به صفرا و مضر محرورین و صفراوی مزاج خصوص صاحبان کبد حار و نحیف البدن و قلیل الدم به تخصیص آشامیدن آن ناشتا و مداومت بر آن. طریق ساختن آن عسل و خرما دو جزو، نان خشک یک جزو، جوز بوا عشر نان، قرنفل و بسباسه از هر یک نصف عشر نان، زعفران ثلث عشر مجموع را نیم کوفته در آب بجوشانند تا مضمحل گردد و اثر از آنها نماند پس صاف نموده بقدر عشر وزن صافی آن عسل اضافه نموده بجوشانند تا دو ثلث آن بماند و یک ثلث بسوزد و استعمال نمایند بعد از رسیدن.

◄ **نبیذالسکر**

که از آب نیشکر و یا قند و شکر سازند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: رقیق و لطیف‌تر از زبیبی و با قوّت نافذه و جهت گرده و مثانه و حرقة البول و عسر آن نافع.

المضار: محرق اخلاط و صفرای کراثی و زنجاری و باعث صداع، مصلح آن مکیدن سفرجل و انار با شحم و نبیذ مصنوع از فانید جهت سینه و ریه و گرده و مثانه و فربهی و چاقی بدن نافع و مسهل و موافق ناقهین و صاحبان سودا.

المضار: مولد حکه، مصلح آن چیزهای سرد و تر.

◄ **نبیذالفواکه**

که از آب میوها به عمل آورند مانند آب به شیرین و سیب و امرود و توت و امثال اینها و این بهتر از نبیذ حبوب است.

المضار: مسکر و سریع الفساد و مهیج نفخ و قراقر، مصلح آن ادویه حاره و خوشبو و عسل.

◄ **نبیذالتمر**

که از خرما سازند و آن را شراب خرمایی نامند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: موافق پیران و بلغمی مزاجان.

المضار: ثقیل و مضر دماغ و معده و امعا و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون و اخلاط است.

◄ **نبیذالبسر و البلح**

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: بهتر از خرمایی و بعد از مویز آب بهتر از سایر انبذه است و قابض و مقوی معده و مدر بول.

◄ **نبیذالدبس و السیلان**

که شراب دوشابی نامند و در طبیعت و افعال مانند شراب خرمایی است.

◄ **نبیذالارز**

که به فارسی بوزه نامند و در مصر مرزوان شامل نبیذ ذرت و برنج و جو و گندم و سایر حبوب است.

طبیعت آن: از سایر انبذه گرمی آن کمتر.

افعال و خواص آن: مسهل بطن و مدر بول و قلیل السکر و مضعف باه و هاضمه و ساقط کننده شهوت مصلح آن ترویق آن با عسل و طبیخ آن با افاویه.

المضار: مورث سبل و ظفره و مضر ابدان ضعیفه، مصلح آن ماهی تازه و گفته‌اند آنچه از گندم و دخن سازند محرک اشتها و سرخ کننده رنگ رخسار و مسکر قوی و با عسل محرک باه و آنچه از جو می‌سازند نفاخ و بی‌تفریح و مفسد باه و هاضمه است.

فصل النون مع الحاء المهمله

◄ **نحاس**

به ضم نون و فتح حا و الف و سین مهمله لغت عربی است و به فارسی مس و به هندی تانبه نامند.

ماهیت آن: از جمله فلزات معدنیه است و معدن آن جزیره جپان و بعض ممالک فرنگ و ایران و بلدان دیگر است و بهترین همه جپانی آنست و آن اقسام می‌باشد آنچه قلمها و شمشها ساخته می‌آورند آن سرخ رنگین نرم می‌باشد و بهترین اقسام است و آنچه تخته‌های بزرگ عریض طولانی ساخته می‌آورند بعد از آن است در خوبی و آنچه اقراص بزرگ ساخته می‌آورند بدان خوبی نیست و صلب است و همچنین آنچه در ملک فراسیس و کرمان از ایران می‌شود صلب می‌باشد و آنچه در مزنیان قریب به سبزوار می‌شود و در کاشان و اطراف برده از آن ظروف می‌سازند نیز نرم و قریب به جپانی است و در کاشان و بنگاله در بلده



جهانگیر نکر ظرف آن را خوب می‌سازند و نوعی کـه در معـدن آن تکون می‌یابد و آن را مس رست گویند و عبارت از روی است بـه عربـی صـفر و بـه یونـانی طـالیقون گوینـد رنـگ آن زرد و درخشنده می‌باشد و طالیقون در حرف طا ذکـر یافـت و نـوعی از گداختن سنگ خالص به هم می‌رسد بعضی از آن مایل به زردی و اکثری سرخ می‌باشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چـون سرخ آن را بـا عشـر آن روی توتیـا بگدازنـد جسـمی زرد رنـگ حاصل می‌گردد که به فارسی برنج و به عربی صفر مصنوع و بـه هندی پیتل نامند چکش گیرتر و صلب‌تر از نحاس اسـت و چـون زرد آن را با مقدار خمس و یا ربع وزن آن روی توتیا بگدازنـد و در قالب‌های به شکل اوانی بریزند این را به فارسـی ریختـه و بـه هندی بهرت نامند و این قابل الطراق یعنی چکـش گیـر نیسـت و شکننده می‌باشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجـود اسـت بنـابراین مصنوع آن را به اسم آن شایع گردانیده‌اند و مستعمل است و چون مس را با قلعی بگدازند به فارسی سفید روی نامند و چون با قلعی و روی توتیا هر دو بگدازند بـه فارسـی جـام نامنـد و بـه هنـدی کانسه و این شکننده‌تر می‌باشد و از فرنگ ظروف سـاخته چـرخ نموده بسیار سفید براق شبیه به نقره می‌آورند و تا تازه و نو اسـت و آب و چربی بدان نرسیده و بـه اسـتعمال بسـیار نیامـده و نـم و رطوبت بسیار در آن اثر نکرده بدان صفت می‌باشد پـس میـل بـه اندک زردی می‌نماید و شکننده و قابـل گـداز نیسـت و گداختـه نمی‌گردد و ماده تکون نحاس زیبق و کبریت غیـر صـافی اسـت و متعلق به سعادت زهره با شمس و توسط به قمر و در یـک سـال و بیست و پنج روز به اتمام می‌رسد بـه گفتـه بلینـاس و بهتـرین آن زرد ذهبی پس سرخ زرد نرم خالص آنست و آنچـه بـه غیـر ایـن الوان و اوصاف باشد همه ردی و همچنین بسیار صلب آن.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل و محرق آن با قوّت مدمله و قابضـه و حدت حرارت و غسل آن باعث لطافت و کسر حدت و حـرارت آن و زهرة النحاس الطف اسـت و در حـرف الـزاء المعجمـه مـع الحاء مذکور شد. *اعضاءالرأس* چون نحاس را در سرکه چنـد روز بگذارند و حنا را با آن سرکه خمیر نموده ضـماد نماینـد در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته‌اند و اکتحـال به آن باعث حدت بصر و صلابت اجفان را مفید و چون مـوی را به منقاش طالیقون بکنند دیگر نروید. *اعضـاءالنفض* آشـامیدن محلول آن با ماءالعسل مسهل مـاء اصـفر و مبـادی استسـقا و بـه دستور طلای آن و آشامیدن ساییده آن مهیج قـی و نـیم مثقـال آن مخرج مابیت آن به غیر اذیت و حمول سخاله آن با دودی کـه در دیگ و غیر آن مجتمع می‌گردد و با آب لیمو جهت منـع آبسـتنی مجرب گفته‌اند. *السموم* آشامیدن ساییده آن به تنهایی و یـا بـا روغن گاو و یا شیر تازه دوشیده و قی فرمودن مکـرر باعـث دفـع ضرر افیون خورده و آشامیدن اشیای حامضه و لبنیات و لحوم و یا مالحه و یا تلخ و یا چرب در ظرف مـس بـی‌قلعی خصـوص کـه زمانی در آن مانده باشد بسیار مضر و در قلعی‌دار مـدّتی گذاشـتن نیز مضر خصوصاً که گرم باشد و سر آن را گرماگرم بسته باشـند و از همه بدتر ماهی بریان است که در آن گذشته گرماگرم و سر آن را پوشیده شب مانـده باشـد جهـت آنکـه اینهـا همـه باعـث زنجاریت مس‌اند و زنجاری می‌گردند و زنجـار خـود سـم اسـت مداوای آن قی فرمودن با شیر تازه دوشـیده و ادهـان و بعـد از آن آشامیدن آب گوشـتهای چـرب. *القـروح و الجـروح و الاورام و البثور* طلای غیر مغسول آن با عسل جهت اندمال قروح خبیثه و ساعیه و منع سعی آن و خوردن گوشت زاید و مغسـول آن مـدمل جراحات و طلای آن با عسل مصلح قروح متصله مجتمعه در ابدان صـلبه و جهـت جـرب و حکـه و تحلیـل اورام و رفـع سسـتی و ماندگی اعضا مفید و آنچه نحاس را سـفید و بـراق گردانـد تـافتن صفایح رقیق آنست و در ترشـی‌هـا مکـرر انـداختن خصوصاً آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعـد از گـداز بـر آن رافـع اشـیای مختلفه بدان و انداختن تخم بادنجان بـدان در حـین گـداز باعـث سرعت ذوب آنست و محرق آن را روسـختج نامنـد و در حـرف راء مذکور شد و استعمال و یا اغتسال بـه آب در ظـرف مسـی بـا آفتاب گرم شده مورث برص است خصوصاً تکـرار اسـتعمال آن و از خوردن توبال و براده آن و یـا خـوردن طعـام و یـا شـراب در ظرف بی‌قلعی آن خصوص کـه تـرش باشـد و مـدّتی در آن مانـده عوارضی مانند عوارض توبال و براده و زنجفرالحدید عارض گردد علاج آن مانند علاج آنست و مذکور شد.

◀ نحام

به ضم نون و فتح حا و الف و میم به ترکی و فارسی انقود نامند.

ماهیت آن: نوعی از طیور آبی است از قاز کـوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مایل به زردی و بسیار فربه و اکثر در کنار آبها و خرابه‌ها می‌باشد.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: دهنیت بر آن غالب و بسیار بدبو و مولـد خـون متین و منی چون هضم یابد و مقوی چشم و بدن و محرک باه.

مضر محرورین و دیر هضم و بـدبو کننـده بـول و عـرق و بـراز، مصلح آن در سرکه پختن و یا با کشک الشـعیر و فانیـذ و بعـد از آن نیز تناول نمودن معین بر انحـدار آنسـت و جهـت مبـرودین و مشایخ مفید.

◀ نحل

به فتح نون و سکون حا و لام زنبور عسل است بـه فارسـی مگـس



عسل و به هندی شهد کامکهی نامند.

ماهیت آن: معروف و در شمع شمه‌ای ذکر یافت.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: چون بچه پر برنیاورده آن را در سایه خشک نمایند و یک درهم آن را با پالوده آرد گندم که آرد ده مثقال و شکر پنج مثقال باشد بنوشند در اندک زمانی بدن را فربه می‌گرداند و مجرب گفته‌اند و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام آن است.

فصل النون مع الخاء المعجمه

◀ نخاع

به ضم نون و فتح خا و الف و عین مهمله لغت عربی است به فارسی مغز حرام و حرام مغز نامند.

ماهیت آن: مغز سفید چرب لزجی است که در میان استخوان فقرات گردن و پشت و غیرها می‌باشد برای ترتیب اعضای اعصاب و اعصاب اکثری از آن روییده شده‌اند و نایب مناب و دنباله مخ دماغ است و نیز رساننده روح نفسانی مأخوذ دم به دم از دماغ به اعصاب است.

طبیعت آن: گرم و تر. از دماغ تری آن کمتر و گرمی آن زیاده.

افعال و خواص آن: طلای آن ملین صلابات و ضماد آن اکال قروح و در چرک آوردن زخمها و رفع شقاق لب و سایر اعضا و خشکی اعضا حادث از سرما و گرما بیعدیل و در سایر افعال قریب به دماغ است و غیر لذیذ و بطی الانحدار و لهذا اکل آن غیر مجوز، مصلح آن نمک و بالای آن حلاوی خوردن و بهترین همه انجیر و در ماءالعسل خیسانیدن است.

◀ نخاله

به ضم نون و خای معجمه مفتوحه و الف و لام مفتوح و ها لغت عربی است و سبوس نیز و به هندی بهوسی و چوکهر نامند.

ماهیت آن: سبوس حبوب است و از مطلق آن مراد سبوس گندم است.

طبیعت آن: گرمی آن کمتر از آرد گندم و خشک‌تر از آن و بالجمله گرم و خشک در اول.

افعال و خواص آن: جالی و محلل و منقی. ✻اعضاءالرأس✻ بخور خیسانیده آن در سرکه جهت زکام. ✻اعضاءالصدر و الغذاء و النفض✻ آشامیدن آب مطبوخ آن به طریق حسو با شکر و عسل و روغن بادام جهت تلیین سینه و شکم و اعانت بر اخراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفه مزمن و ربو و ریاح غلیظه و تغذیه ناقهین بدان نافع و نان آن قابض و مجفف رطوبات معده و ضماد مطبوخ آن در شراب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و تحلیل ورم آن که از انعقاد شیر در آن به هم رسیده باشد. ✻السموم و الاورام و البثور✻ ضماد مطبوخ آن در آب برگ ترب جهت تسکین وجع گزیدن عقرب و ضماد مطبوخ آن با نمک و به دستور خشک کوبیده آن با نمک جهت لسع افعی و عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت نمله ساعیه و جرب متقرح و قوبا و اورام حاره و ضماد منقوع آن در سرکه جهت جمره به جیم و تکمید آن جهت تحلیل اورام ریحیه و اوجاع نافع خصوص که با اندک نمک ممزوج نموده و در صره‌ها بسته بدان تکمید نمایند مکرر یک صره بعد از صره دیگر و نطول نخاله جو جهت حکه و شری و بخور نخاله عدس جهت رفع بول در فراش و قمل و صیبان و بخور نخاله باقلی جهت منع ریختن شکوفه درختان. ✻آلات المفاصل✻ ضماد نخاله گندم با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل مفید است.

فصل النون مع الدال المهمله

◀ ند

به فتح نون و دال به فارسی کشته نامند.

ماهیت آن: دوایی است مصنوع از قبیل بخور و مانند غالیه خوشبو و مخترع آن نجاشعه‌اند و برای خلفای عباسی ترتیب داده‌اند. اجزای آن عود هندی خام، عنبر اشهب، صندل سفید، حصی لبان، پوست اترج یا برگ آن اجزای متساوی کوفته بیخته با یک وزن تمام ادویه و بعضی دو دوزن آن نبات سفید با گلاب و یا آب مرزنجوش سرشته اقراص و بعضی مانند شمع فتیله طولانی می‌سازند و در مجالس برای خوشبویی می‌سوزانند و نیز از عود غرقی خام با گلاب سوده چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال و مشک یک مثقال و نبات سفید یکصد مثقال می‌سازند بعضی مصطکی نیز داخل می‌نمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص و یا فتیله‌ها مانند شمع می‌سازند.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی قلب و دماغ و حواس و منعش ارواح و محرک شهوت و مقوی معده و کبد و باه و دافع سمیت هوای وبایی و طاعون و رافع زکام است شرباً و بخوراً.

فصل النون مع الراء المهمله

◀ نرتیقس

به فتح نون و سکون را و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سین مهمله.



ماهیت آن: بولس گفته نباتی است شبیه به حنظل در جوف آن شحم و تخم آن با عفوصت.

طبیعت آن: گرم و با خشکی بسیار.

افعال و خواص آن: ٭اعضاءالرأس و غیرها٭ سعوط آن جهت دفع بدبویی بینی و قطع رعاف و ضماد آن با روغنها مدر عرق و با شراب جهت گزیدن عقرب نافع.

◀نرجس

به فتح نون و سکون را و کسر جیم و سکون سین مهمله معرب از نرگس فارسی.

ماهیت آن: گلی است بسیار خوشبو و دو نوع می‌باشد یک را قدحی و دویّم را مضاعف نامند قدحی در میان آن به شکل قدحی و پیاله کوچکی زرد رنگ و اطراف آن شش عدد و برگهای سفید مایل به تدویر و این را نرگس نر نیز نامند و مضاعف را ماده و به شیرازی هفت زرده برگ‌های آن زیاده و به الوان دیگر نیز می‌باشد مانند بنفش و نبات آن در ساق و برگ و تخم و بیخ شبیه به پیاز و کوچکتر از آن و بیخ قدحی را چون به شکل صلیبی شق کنند و غرس نمایند مضاعف می‌گردد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و بعضی معتدل در گرمی و خشکی و بعضی در دویّم گرم وخشک گفته‌اند و تخم آن در دویّم گرم و خشک و گفته‌اند در اول تر.

افعال و خواص آن: جالی و جاذب از عمق بدن و محلل قوی و غاسل. ٭اعضاءالرأس٭ بوییدن گل آن جهت صداع بلغمی و سوداوی و تفتیح سده دماغی و ازاله نزلات و زکام بارده نافع جهت آنکه محلل قوی است. جبرییل بن بختیشوع گفته هرکه خواهد در زمستان زکام به هم نرساند مداومت به بوییدن نرگس نماید و ضماد آن جهت سعفه و منع نزلات. ذرور بیخ خشک آن رافع سبل و ناخنه و ضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب. ٭اعضاءالغذاء و النفض٭ آشامیدن بیخ خاییده و یا مطبوخ آن بغایت منقی خصوصاً با عسل و مخرج هر چه در معده جمع شده و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و التیام دهنده زخم‌های ظاهری و باطنی و چهار درم آن با ماءالعسل مخرج اقسام کرم معده و مسکن اوجاع مثانه و رحم و ضماد بیخ آن که سه روز در شیر خصوصاً در شیر گاومیش خیسانیده خشک نموده پس ساییده باشند جهت تقویت باه و سطبری قضیب و بر مادون احلیل جهت رفع عنین مجرب و به تنهایی نیز مقوی باه و معظم ذکر است. ٭الجروح و القروح و الاورام و البثور٭ ذرور بیخ آن قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و ضماد آن با سرکه و عسل منقی قروح و گشاینده دبیلات که دشوار به نضج آیند و با آرد گندم و یا شیلم و عسل جهت اخراج پیکان و خار و امثال آن و تحلیل اورام اعصاب و ضماد بیخ آن با سرکه و عسل جهت تنقیه اوساخ و التیام جراحات عظیمه و غایره و وتر و رباط و عصب مقطوع و با صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و سفیداب و مرداسنگ جهت ورمهای جاسیه. ٭آلات المفاصل٭ ضماد آن با عسل جهت دردهای مزمنه اعصاب و مفاصل و نقرس و شکستگی اعضا و نیز ضماد آن ملزق و چسبنده جراحات عارض در اعضای عصبانی است الزاق شدید. ٭حرق النار٭ ضماد آن با عسل جهت سوختگی آتش. ٭الزینه٭ ضماد آن با سرکه جهت داءالثعلب و بهق و آثار جلد.

مضر محرورین و مصدع ایشان، **مصلح** آن بنفشه و کافور و در همه افعال گل آن مانند بیخ آن.

مقدار شربت آن: یک مثقال و نیم.

روغن گل آن مانند روغن گل مدّت چهل روز در آفتاب مرتب نموده و در بین تجدید گل کرده باشند محلل و مسکن اوجاع سوداویه و ریحیه و رافع صداع ریحی و صداع رطب و سوداوی و دافع دردهای بارد و موافق امراض عصب و گشاینده فم رحم و مسکن اوجاع آن و مصدع محرورین و تخم آن تا سیّم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: آشامیدن نیم درم آن با شیر تازه دوشیده بغایت محرک باه و ضماد آن با سرکه جهت کلف و بهق و نمش موثر است.

◀نروک

به فتح نون و ضم را و سکون واو و کاف لغت فارسی است.

ماهیت آن: بیخی است شبیه به لعبت بربری و از آن بزرگتر و از کرمان آورند. امین الدوله گفته که مخبر صادق به من خبر داد که در جبال کرمان خصوصاً جایی که پلنگ باشد در اول بهار نباتی می‌روید برگ آن در ابتدا شبیه به برگ خربزه و چون بقدر شبری رسد شکل برگ آن منقلب گردد و بنابر آن در آن وقت آن مکان را نشان می‌کنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ آن به همان نشان بیخ آن را اخذ می‌نمایند و گفته‌اند علامت خوب و خواص آن آنست که چون بر بالای دیگ جوشان بگذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در تنور اندازند نان از تنور بریزد و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ اصلی آن به رنگ پلنگ ابلق می‌باشد و نیز از خواص آنست که چون پلنگ از زاییدن بسیار آزار می‌یابد و بر او دشوار است زادن لهذا آن بیخ را پیدا کرده برآورده می‌خورند تا بار نگیرد و از خوردن آن باز نمی‌گیرد و در بدن آن غدد به هم می‌رسد و از هر مکانی که پلنگ بیخ آن را برآورده خورده باشد باز سال دیگر از همان مکان بیخ تازه می‌روید و با سبزی می‌باشد به خلاف آنچه را



پلنگ برنیاورده که آن سفید است و در سرگین آن گاهی بعضی مهره‌ها یافت می‌شود و بعضی گفته‌اند در شیردان آن و بعضی گفته‌اند در فرج و رحم آن و بعضی گفته‌اند در ذنب آن تکون می‌یابد و صاحب الاختیارات بدیعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن به هم می‌رسد و باقی خلاف است و آن را حجرالنمر و به فارسی نروک پلنگ نامند و دستور اخذ آن چنان است که چون قبل آن را احساس نمایند و در فم رحم آن چیزی مانند آب دریا بند باید که پوست رحم آن را ببرند و در جو اندازند و مدّتی نگاهدارند آن آب مانند انفحه منعقد گردد و نروک حقیقی عبارت از این است و طرقیون مصنوع آن را به انواع می‌سازند بعضی مانند جو و بعضی مانند گندم باریک طولانی و این صحیح نیست. صحیح همان است که ذکر یافت.

افعال و خواص آن: چون دو شعیره تا یک طسوج آن را زن بخورد و یا فرزجه سازد و یا ذرور و یا تعلیق نماید هرگز آبستن نگردد و چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با هر زن که مقاربت نماید حامله نگردد و ذرور و تعلیق آن جهت دفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب دانسته‌اند و طلای آن جهت رفع ناصور مجرب.

مقدار شربت آن: یک طسوج و زیاده از آن موجب لاغری با افراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته‌اند چون بر ناصور بندند حجم آن زیاده گردد و ناصور کمتر و کوچکتر شود و تجدید آن باعث رفع ناصور است.

فصل النون مع السین المهمله

◀نسر

به فتح نون و سکون سین و رای مهملتین لغت عربی است و به فارسی کرکس و به ترکی فخر و به هندی کد نامند.

ماهیت آن: از جمله سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب به عقاب و مایل به سرخی و منقار و ساق آن دراز و پر آن مانند نی است و گویند در یک روز زیاده از دو هزار فرسنگ به پرواز قطع می‌نماید به دلیل آنکه بچه آن را زعفران آلوده در آشیان آن می‌گذارند هنگامی که او نباشد و چون او آمده بچه خود را زرد مشاهده می‌نماید به گمان آنکه یرقان کرده در یک روز سنگ یرقان را از سراندیب آورده در آشیان خود می‌گذارند برای رفع یرقان آن. بعضی بلاد ایران و روم و ترک و غیره مسافت آن تا سراندیب در رفتن و مراجعت از دو هزار فرسنگ زیاده است زیرا که آن سنگ به غیر از سراندیب جای دیگر یافت نمی‌شود و در هنگام پرواز بسیار اوج می‌گیرد و از مغرب تا مشرق در یک روز سیر می‌نماید و باز مراجعت می‌کند و به سبب حرارت مزاج در وقت خواب یک چشم را نمی‌پوشاند و تا هزار سال عمر می‌کند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمی‌آورد و قوّت شامه و باصره بسیار قوی دارد به حدی که از مسافت بعیده در مکانی که حیوان مرده باشد در حین پرواز و یا غیر آن آن را دیده و یا بوی آن را شنیده خود را به آن می‌رساند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل ریاح غلیظه و مفتح سدد. *اعضاء‌الرأس* خوردن گوشت آن رافع تشنج و اکتحال خون و زهره آن به آب هفت مرتبه و طلای آن بر اطراف چشم قالع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سعوط دماغ و زهره آن هر یک بقدر نیم دانگ و به وزن آن قطران و روغن زیتون رافع جذام و جنون و از مجربات شمرده‌اند و قطور پیه گداخته آن نیم گرم مکرر در گوش جهت کری قدیم. *اعضاء‌الصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن پیه آن جهت سرفه و گوشت آن محلل ریاح غلیظه و قولنج امعای دقاق مسمی به ایلاوس و مفتح سدد و مفتت حصات و قاطع بلغم.

المضار: ردی الغذا و غلیظ، مصلح آن دارچینی و سرکه و طلای بیضه آن در سه روز مقوی قضیب.

الجروح و القروح و البثور و الزینه طلای خاکستر موی آن رافع جرب و حکه و قروح و طلای سرگین آن جالی کلف است و رافع ورم گلو که در بنگاله کهیکه می‌شود.

◀نسرین

به فتح نون و سکون سین و کسر رای مهمله و یای مثناة تحتانیه و نون به عربی ورد صینی و به فارسی گل مشکین و در بعضی بلاد گل عنبرین و در اصفهان مشکین چه و به هندی سیوتی نامند.

ماهیت آن: گلی است سفید و بعضی اوراق آن مایل به زردی و مضاعف شبیه به گل سرخ و از آن کوچکتر و خوشبو و درخت آن از حمل تا اسد و در بعضی بلاد مانند بنگاله و غیر آن از اقلیم دویّم تمام سال گل می‌دهد ولیکن در ایام بهار و تابستان بیشتر و موسم‌های دیگر کمتر و عرق آن از گلاب بسیار کم بوتر جهت آنکه چون بسیار لطیف است بوی آن در حین عرق کشیدن به تحلیل می‌رود و ضعیف می‌گردد و از آن نیز عطر برمی‌آید.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک در اول و شیخ‌الرییس در دویّم و بعضی در سیّم گفته‌اند.

افعال و خواص آن: ملطف و مفتح و محلل و منقی و مانند یاسمین و نرگس است در قوّت و ضعف. *اعضاء‌الرأس* بوییدن آن مقوی دل و دماغ و حواس و مسخن دماغ و رافع سردی اعصاب و نزلات و زکام و ساییده آن در لخالخ باعث خوشبویی آنها و معطش و مفتح سده دماغی و منخرین و محلل ریاح و رطوبات آن



به عطسه و لطوخ بری آن بر پیشانی مسکن صداع و زکام و قطور آن با روغن زیتون جهت کشتن کرم گوش و تحلیل ریاح آن و دوی و طنین و سنون و مضمضه آن جهت درد دندان. *اعضاء‌الصدر و الغذاء* آشامیدن چهار درخمی آن منقی سینه و جهت اورام لثه و حلق و لوزتین و خفقان بارد و مقوی معده و جگر و موافق علل جگر و جهت فواق و قی و غثیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و یک درم آن تا چهار درم برگ آن مسهل قوی. محمدبن زکریا نوشته که در خراسان دیدم که گل نسرین را از یک درم تا سه درم می‌دادند اسهال و ادرار قوی می‌کرد و گلنگبین آن نیز اسهال تمام می‌نماید با تقویت دل و تفریح مقدار شربت آن تا یک اوقیه و ضماد آن مسقط دانه بواسیر و مانع اشتداد داء‌الفیل. *آلات المفاصل* ضماد آن با حنا جهت تقویت موی و ضماد آن در حمام باعث رفع بدبویی عرق و خوشبویی آن و طلای آن رافع کلف رخسار و مداومت نیم مثقال خشک آن تا یک مثقال از اول حمل تا یک سال مانع سفید شدن موی دانسته‌اند و انطاکی به جهت این امر هر روز دو مثقال مربای شکری آن را در کتاب تجربه بیان نموده و از آن سربی یعنی گلقند مانند ورد احمر می‌سازند و گرم‌تر از گلقند و ورد احمر است و مفرح و جهت خفقان بارد و تقویت قلب بارد نافع و نیز مسهل دانسته‌اند چنانچه ذکر یافت و روغن آن که مانند روغن نرگس مرتب نمایند مسخن به اعتدال و مقوی دماغ و بالخاصیت رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی دانسته‌اند.

فصل النون مع الشين المعجمه

◄نشا

به فتح نون و شین و الف لغت عربی است و به فارسی نشاسته و به یونانی امولن و امولونس نیز نامند.

ماهیت آن: عبارت از کشک گندم است که گندم را خیسانده تا به حد تعفن رسد و پوست آن منشق گردد که چون به دست بمالند به آسانی از مغز آن جدا شود و مغز آن نرم پس کوبیده فشرده از صافی گذرانیده اثفال آن را دور نمایند و صافی آن را بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آن را بریزند و ته نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند. بهترین آن سفید تازه خالص غیر متکرج و سیاه آن است.

طبیعت آن: در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: رادع و قابض و مغری. *اعضاء‌العین* مصلح ادویه عین و مقوی آن و جهت تجفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد به چشم و اکتحال آن با شیر زنان و با سفیده بیضه مرغ مسکن حرقت چشم و رمد و نرم کننده خشونت اجفان. *اعضاء‌الصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن مطبوخ آن با نبات و یا روغن بادام نیم گرم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفه حار و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و اسهال بطن به تخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوّت قبض و حبس آن زیاده می‌گردد و حریره آن مانع نزول نوازل به سینه و با پیه بز جهت سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل و باید که یک وزن آن را با سه و یا چهار وزن آن آب جو طبخ نمایند و احتقان آن جهت قرحه امعا. *الاورام* ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حاره. *الزینه* طلای آن با زعفران جهت کلف. *السموم* طلای آن با شراب جهت نهش افعی.

المضار: قلیل الغذا و اکثار آن مقلل منی و مسدد و دیرهضم و گویند مولد سودا است، مصلح آن شیرینیها و کرفس و قرنفل.

بدل آن: برنج مغسول و غبارالرحی.

مقدار شربت آن: از یک مثقال تا پانزده مثقال است.

◄نشاره

به ضم نون و فتح شین و الف و فتح رای مهمله و ها.

ماهیت آن: اسم اجزایی است که از اخشاب به سوهان در حین ساییدن جدا گردد.

طبیعت آن: نشاره هر چیز نسبت به اصل آن گرم‌تر و خشک‌تر است مگر آنچه کرم خورده و تعفن یافته و پوسیده شده باشد که یبس آن زیاده و بعضی گرم‌تر و بعضی این را سرد دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: همه آن قابض و جالی. *الجروح و القروح* نشاره چوب کرم خورده پوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخم‌ها و مدمل آنها و چون با مساوی آن انیسون با سرکه خمیر نموده در پارچه کتان بسته بسوزانند پس سحق نموده بر قروح خبیثه و نمله ساعیه و آکله بپاشند منع تعفن و سعی و اکل آنها نماید و التیام دهد و نشاره چوب صنوبر با حنا جهت جرب رطب و بخور و تدخین آن گریزاننده هوام و کشنده پشه و نشاره عاج آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص و منافع هر یک به تفضیل در ذیل خشب آن جابجا مذکور شد.

◄نشف

به تحریک نون و شین و فا اسم عربی است.

ماهیت آن: گویند بیخ مرجان است که به بسد نامند و گویند غیر آن است و آن سنگی است سبک پر سوراخ شبیه به آشیان زنبور که از سواحل دریای مخا و جده و نواح آن خیزد و در زیر آب تکون می‌یابد.

طبیعت آن: خشک‌تر از بسد.



افعال و خواص آن: قاطع خون و التیام دهنده زخمها و ملحم آنها خصوصاً با شب و در سایر افعال مانند بسد است.

فصل النون مع العین المهمله

◄نعام

به ضم نون و فتح عین و الف و میم به فارسی شتر مرغ نامند.

ماهیت آن: مرغی است معروف عظیم الجثه گردن آن بلند شبیه به شتر و پاهای آن شبیه به پای گاو و ظلف آن مشقوق و رنگ آن اغبر مایل به سفیدی و مانند طیور دیگر بسیار پرواز نمی‌تواند نمود بلکه به عنوان جست و خیز است و بهترین آن بچه آنست و چندان محتاج به آب نیست مگر آنکه آب را بیند بلکه استنشاق هوا آن را کفایت است.

طبیعت آن: بسیار گرم و خشک تا آخر سیّم و تا چهارم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: گوشت آن محلل ریاح و قاطع بلاغم. *اعضاء‌الرأس و المفاصل و النفض* خوردن گوشت آن رافع فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و ظهر و عرق النساء و نقرس و ساق و امثال اینها و استسقا و جمیع امراض بارده رحم را مفید.

المضار: بطی‌الهضم و مضر محروین و مصلح آن سرکه و روغن و پیه آن را آشامیدن باعث سرعت تکلم اطفال و رافع برودت اعضا است و ضماد آن محلل اورام مزمنه و استسقا و تهیج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال چون بر بدن و پاهای ایشان بمالند و از خواص آنست که بر بدن شخصی که مالیده باشد اقسام مارها از آن شخص بگریزند و اگر نزدیک او شوند بی‌حس گردند. ابن رضوان گفته چون پیه آن را در اول تابستان و آخر بهار بگیرند در هر موضع که گذارند مار و افعی از آن بگریزند و چون بوی آن بشنوند غشی آورند. سرگین آن رافع کلف و آثار جلد به زودی و خاکستر موی آن رافع آکله و از خواص آنست که از بلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تفته متضرر نمی‌گردد و هضم می‌گرداند.

◄نعنع

به فتح دو نون و سکون دو عین مهمله و آن را نعناع نیز و به یونانی مشی و به فارسی هزار پا و به شیرازی راقوته نامند.

ماهیت آن: نباتی است معروف بری و بستانی می‌باشد برگ بری آن خشن‌تر و کوچکتر و بستانی نازکتر و نرم‌تر و بهترین آن تازه املس بستانی آنست.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه.

افعال و خواص آن: در جمیع افعال قویتر از پودنه و با قوّت مسخنه و مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده. *اعضاء‌الرأس* طلای آن بر پیشانی خصوص با آرد جو جهت درد سر بارد و سعوط یک دانگ عصاره آن با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیری که در گردن بهم رسد به غایت مؤثر و قطور آن با ماء‌العسل جهت درد گوش و مالیدن آن بر زبان رافع خشونت آن و خاییدن آن رافع درد دندان. *اعضاء‌الصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن عصاره آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن و چون با پرسیاوشان بجوشانند و بیاشامند جهت وجع فؤاد و خفقان معدی و تقویت معده و ماسکه و هاضمه و فم معده و تحلیل ریاح معده و آروغ و رفع فواق ریحی و کشنده اقسام کرم شکم و با سرکه قاطع نزف‌الدم و آشامیدن دو سه شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قی و هیضه و مشهی و مسکن خفقان معدی و وجع الفؤاد و درد معده و چون با قدری عود و یا مصطکی بخایند فواق و خفقان را زایل کند و مقوی دل و مفرح و یرقان را مفید و تقویت باه بخشد و با حب الرمان نیز جهت هیضه و چون دو سه شاخ آن را در شیر بمالند مانع انجماد آنست و با سرکه و ترشیها رافع ضرر آنها است به اعصاب و به دستور با لبنیات و لهذا در سکنجبینات و آب دوغ داخل می‌نمایند و با پنیر نیز می‌خورند و ضماد آن مسخن و مقوی معده و اشتها و با آرد جو جهت ادرار فرمودن شیر منجمد در پستان و به تنهایی جهت بواسیر و با مویز جهت ورم انثیین و درد آن و حمول آن قبل از جماع مانع حمل.

المضار: مولد ریاح و اکثار آن مولد حکه در گلو، مصلح آن کرفس.

بدل آن: پودنه بحری.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

السموم ضماد آن با نمک جهت رفع سمیت سگ دیوانه گزیده و ممضوغ آن جهت عقرب گزیده. *الاورام و البثور* ضماد آن با آرد جو جهت خراجات و نضج دمامیل و شراب و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و سکنجبین آن نیز.

فصل النون مع الغین المعجمه

◄(نغز

به فتح نون و غین و زای مهمله.

ماهیت آن: اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص به گنجشک سیاه کوچکی است که دنباله آن کوتاه و دایم‌الحرکت و کثیرالصوت است و به عربی آن را بوتمرون و ابوالملیح و به فارسی چکاوک و به هندی مملوله و در تنکابن حجر نامند.

طبیعت آن: گرم و خشک.



افعال و خواص آن: قدید نمک‌سود آن جهت اسهال و غیر نمک‌سود آن جهت عسرالبول و تفتیت سنگ گرده و مثانه بغایت نافع است.)[۱]

فصل النون مع الفاء

◀ نفط

به کسر نون و سکون فا و طای مهمله.

ماهیت آن: رطوبتی است دهنی حادالرایحه که از بعضی زمینها مانند زفت و قیر می‌جوشد و از اقصی عراق خیزد و دو نوع می‌باشد سفید و سیاه. سفید آن بهتر و الطف و به سبب لطافت زود مستحیل به هوا می‌گردد و نقاشان قدری از آن را داخل روغن کمان برای ترقیق و تلطیف ممزوج نموده بر نقشها می‌مالند و سیاه آن به آن لطافت نیست و به تقطیر سفید می‌گردد و آن را مغشوش به روغن خزامیان می‌نمایند و فرق آنست که نفط متصاعد می‌گردد به خلاف آن و از توابع مصر از کنار دریا نوعی نفط می‌آورند و آن را زیت الجبل می‌نامند.

طبیعت آن: تا چهارم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: اقوی از اکثر روغنها و مفتح و سریع‌النفوذ و گدازنده صلابات و تریاق جمیع امراض بارده شرباً و ضماداً. ※اعضاءالرأس و العصب و الغذاء و النفض※ طلای آن جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و استرخا و اکثر امراض و اوجاع بارده رطبه و تحلیل ریاح و اوجاع مفاصل و امثال اینها مفید و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم و بیاض قطور آن جهت کری و ریاح گوش و آشامیدن آن جهت سرفه کهنه بارد و بهر و ربو و ضیق النفس و نفث الدم و بواسیر و تفتیت حصات و اخراج کرم معده و مقعده و تحلیل ریاح احشا و مغص و حرقة البول و فرزجه و بخور آن جهت سردی رحم و اختناق آن مفید و طلای سفید آن رافع کری حیوانات.

مضر محرورین و مصدع، **مصلح** آن خشخاش و سرکه و **مضر** ریه و **مصلح** آن کثیرا.

مقدار شربت آن: از سفید آن دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه آن تا یک مثقال.

بدل آن: به وزن آن میعه و بعضی قطران گفته‌اند و زفت رطب نیز. ※السموم※ خوردن سفید و سیاه آن دافع سموم قوی الاثر است.

◀ نفل

به فتح نون و فا و لام.

ماهیت آن: گویند نبات بارزد است شبیه به رطبه و بی‌خار مایل به سرخی و بنفشی و در بو شبیه به شکوفه بید و شاخ‌های آن گره‌دار مانند خارخسک و در عربستان کثیرالوجود.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن تخم و گل آن رافع سپرز و مدر بول و گل آن اقوی و طبیخ آن در افعال ضعیف‌تر است.

فصل النون مع الکاف

◀ نکاچونی

به کسر نون و فتح کاف عجمی و الف و ضم جیم فارسی و سکون واو و کسر نون و یا.

ماهیت آن: صاحب خلاصة التجارب نوشته که به زبان هندی نوعی یتوعی را نامند که نبات آن بر روی زمین پهن می‌باشد و سلق نبات آن بسیار ضعیف و برگ‌های آن از دو جانب رسته مقابل یکدیگر و به مقدار نصف عدسی و در این ممالک یعنی مرو و نواح آن کثیرالوجود است و در زمینهای ریگ بوم و دور از آب و نزدیک آن روید و قوی‌تر آن آنست که دور از آب باشد و نبات آن مایل به سرخی.

طبیعت جمیع اجزای آن: گرم و خشک در اول سیّم.

افعال و خواص آن: آشامیدن عصیر و یا مدقوق برگ آن با شراب جهت اکثر سموم هوام منهوشه و به دستور طلای آن مفید و با شیر مسهل اخلاط فاسده و اخراج سموم از بدن نافع است.

فصل النون مع المیم

◀ نمر

به فتح نون و کسر میم و رای مهمله به فارسی پلنگ و به ترکی فیلان و به هندی تیندو به کسر تای مثناة فوقانیه و یای مثناة تحتانیه و خفای نون و دال مهمله و واو نامند.

ماهیت آن: حیوانی است معروف شبیه به فهد در شکل و رنگ و صورت آن شبیه به شیر و کثیرالحیا و هیچ حیوانی گوشت آن را نخورد و در جثه از سگ بزرگتر و باریکتر و جلد و سبک رفتار و تیزروتر از حیوانات دیگر و شدیدالقوّت و غیور و به تجربه رسیده که چون بر زخم پلنگ موش بول کند پلنگ نجات نیابد و موش حریص بر آن است که خود را بدان رساند و بول بر آن کند و لهذا پلنگ زخم‌دار را در جایی نگاه می‌دارند که اطراف آن آب باشد و موش نتواند خود را بدان رساند و بول کند بر آن و از خواص آن آنست که در هنگام رفتار هیچ حیوانی را بالاتر از خود نمی‌تواند دید.

---

۱. فقط در نسخه ب



طبیعت گوشت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: *اعضاء‌الرأس* پیه آن بهترین اطلیه است از برای فالج و خدر و اوجاع مفاصل و نقرس و امراض بارده و به دستور تدهین بدان و اکتحال خون آن رافع جمیع علل چشم. *اعضاء‌النفض* قطور مغز سر آن با آب جرجیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و به دستور حمول آن در روغن زنبق و جلوس بر پوست آن مسکن بواسیر. *الجروح و القروح و الزینه* طلای مطبوخ پیه و گوشت آن با آب و زیتون مهرّاً پخته جهت ازاله زخمها و شری و حزاز بیعدیل و طلای خون آن رافع کلف و بهق و آثار جلد و طلای زهره خشک آن به ماء حماض اترج رافع بهق و از خواص آنست که چون کسی بر تمام جسد خود پیه کفتار بمالد پلنگ قصد او نکند و چون آن کس نزدیک آن رود پلنگ نگریزد و به حدی بیحس گردد که قدرت بر حرکت او را نماند که آن شخص اگر خواهد آن را بتواند بگیرد و نمر بسیار محب خمر است چون بدان رسد بی‌اختیار آن را بنوشد. *طرد الهوام* موی آن را چون در خانه دود کنند کژدم بگریزد از آنجا و خود از درخت مو بگریزد.

المضار: زهره آن سم قاتل و دو دانگ آن در سه ساعت هلاک سازد. تدارک آن قی نمودن به شیر تازه دوشیده و بعد از آن ربوب و طین مختوم خوردن است و سایر تدابیر زهره اسد خورده است که مذکور شد.

◄نمل

به فتح نون و سکون میم و لام لغت عربی است. به فارسی مورچه و به هندی چونتی نامند و بزرگ آن را چونتا و کنیرا به تای چهار نقطه هندی و به ترکی قاربیجه.

ماهیت آن: از جمله حشرات و قوّت شامه آن غالب‌تر از حیوانات دیگر و مختلف می‌باشد در مقدار از بزرگ و متوسط و ریزه بزرگ سیاه را بری و دست و پا بلند آن را نمل فارس و به فارسی مورچه سوار و کوچک را بلدی و کبار پرنده را طیار و به فارسی مورچه پردار نامند و گفته‌اند که هر چند بزرگتر شود پردار می‌شود.

طبیعت مطلق آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: با قوّت سمیت خصوص کبار آن. *الاذن* مهریارس گفته چون مور را در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و ریاح و طنین آنست. *آلات التناسل* چون صد عدد مورچه مقابر را در نیم اوقیه روغن رازقی و یا روغن زنبق انداخته سه هفته در آفتاب بگذارند طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه مایوس و رافع عنین و مورث صلابت و بزرگی آلت و از مجربات دانسته‌اند. *الاورام و البثور* طلای مور مقابر با سرکه رافع خنازیر. *الزینه* طلای مسحوق آن مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند محتاج به تکرار استعمال نیست و ضماد کبار سیاه آن جهت برص بعد از تنقیه و ضماد تخم آن با همه روغنها مسقط مو و مانع برآمدن آن دانسته‌اند.

المضار: خوردن آن موجب مغص و کرب و نفخ و ریاح و قراقر، مصلح آن عسل و زیره و چون کسی را بگزد خصوص نوع بری آن سوزش و خارش عظیم و ورم به هم می‌رسد، مصلح آن مالیدن آهن سوده با سرکه و روغن تلخ و ضماد چوب خیزران با آب تخم آن را چون بخورند تحریک ریاح شکم به طرف اسفل به حدی نماید که ضبط آن دشوار و متعذر باشد، مصلح و رافع آن زیره کرمانی.

الخواص گفته‌اند چون کسی خواهد که چیزی در جایی گذارد و مورچه در آن نرود باید که در وقت گذاشتن حبس نفس نماید و نفس نکشد مورچه در آن نخواهد رفت مادام که دست دیگری بدان نرسد و از اسرار مکتومه است و از دخان کبریت و قطران و حلتیت و زهره گاو نر بگریزد.

◄نموس

به ضم نون و میم و سکون واو سین مهمله جمع نمس است.

ماهیت آن: حیوانی است به مقدار شغال و صورت آن شبیه به دلق و رنگ آن مایل به زردی و با خطوط سبز و سر آن کم موی بسیار چرب به حدی که مظنه آن شود که گویا چرب کرده‌اند و نموست علتی است که در سر به هم می‌رسد بنابر مشارکت در این وصف مسمی بدان گشته و مرغ و موش را صید کنند و در هنگام مستی صدای آن شبیه به صدای گربه گردد و در وقت غیر مستی به نهجی دیگر و ترکان ماوراء‌النهر آن را لاکنجه گویند و در بلاد مرو نیز یافت می‌شود.

افعال و خواص آن: *امراض الرأس* سعوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون و اکتحال زهره آن با سفیدی بیضه مرغ رافع دمعه. *الزینه* طلای سرگین آن با خردل رافع داء‌الثعلب و طلای پیه آن و به دستور موی سوخته آن با روغن رافع بهق سیاه و جرب. *الخواص* ارسطو گفته چون آفتاب در بیت خود با شرف باشد چشم راست آن را گرفته در خرقه کتان بسته بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او گردد و چون چشم چپ آن را ببندند حمی باز عود نماید و مفارقت ننماید.

فصل النون مع الواو

◄نوارس

به فتح نون و واو و الف و کسر را و سین مهملتین لغت یونانی



است و به عربی آن را شجرة القدس و مسواک العباس و مسواک المسیح نامند.

ماهیت آن: نوعی از قنا است شاخ‌های آن باریک و بلند تا به سه ذرع و برگ ریزه مستدیر و جمیع اجزای آن مزغب با زغب شبیه به پشم و گل آن زرد و خوشبو و طعم آن تند و خار آن تیز مانند سوزن و صمغ آن مابین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیرالوجود. منابت آن آجام.

طبیعت: تخم آن در دویّم گرم و خشک و بیخ آن در سیّم و این قوی‌ترین اجزای آنست.

افعال و خواص آن: مجفف و قابض. *اعضاءالصدر* آشامیدن عصاره آن جهت قرحه ریه و ذات الجنب بیعدیل. *السموم* تخم آن رافع سموم قتاله و مقاوم آنها.

مضر گرده، **مصلح** آن قند و گفته‌اند مصلح آن بندق است.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

الاعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته‌اند و لهذا آن را شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفه ساییده جرم آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف‌تر از بیخ آن و آشامیدن و ضماد کردن آن نیز جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و شکستن آن و قطع نزف الدم مؤثر و طبیخ نبات و گل آن قایم مقام صمغ آنست.

◀ نوشادر

به ضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال و رای مهملتین لغت فارسی و به هندی نوسادر و به فرنگی سال ارمونیک نامند و نزد اهل صنعت موسوم به عقاب و کبریت الدخان و ملح النار و سلساليوس نیز است.

ماهیت آن: چیزی است سفید شبیه به شوره قلمی و اصناف می‌باشد از معدنی و مایی و مصنوع معدنی آن را معدن بلاد حاره مانند حبشه و زنج است و قطعه‌های آن مانند شوره و مایی آن آب چشمه‌ایست که چون دست بدان زنند کف کند و از جوشانیدن آن قطعه‌های سفید بر روی آن بسته گردد و انطاکی گفته در نواح اصفهان آن چشمه موجود است و گویند در جبال خراسان نیز می‌باشد و این هر دو صنف عزیزالوجودند و مصنوعی آن را از قازورات و کثافات به تعفین و تصعید به عمل می‌آورند و احیاناً قلیلی در کوره آجرپزی که از قاذورات آن را طبخ دهند نیز به هم می‌رسد و این قبل از تصعید اکثر رنگ آن اغبر می‌باشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی می‌گردد و چون سفید صاف شفاف آن را با مثل آن زاج زرد لاری و عشر آن زنگار تصعید کنند سرخ می‌گردد و در مصر و روم و ملتان شنید شده که قازورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده و مانند خشت خام اقراص ساخته خشک کرده در کوره بر هم چیده و بالای آنها خشتهای پخته را دو دو ایستاده سر آنها را بر هم تکیه داده آتش می‌دهند و آنچه بر آن خشتها و بر اطراف و بالای کوره صعود نموده منعقد می‌گردد بعد از سرد شدن اخذ می‌نمایند.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و در اول آن خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و جاذب از عمق بدن به ظاهر و مفتح و قاطع نزف الدم همه اعضاء. *اعضاءالعین* اکتحال آن جهت التیام قرحه و رفع دمعه بارده مفید. *الفم* غرغره آن با آب سداب جهت زلوی در حلق مانده. *الصدر* آشامیدن آن رافع چرک سینه و طلای آن جهت خناق. *السموم* چون آن را با مثل آن فضله انسان تصعید کنند آشامیدن یک مثقال آن در رفع سم مطلق سمیات مجرب دانسته‌اند و از اسرار مکتومه است. *الطحال* آشامیدن آن رافع طحال. *الجروح و القروح* ضماد و ذرور آن مجفف قروح و حابس نزف‌الدم آنها و جروح و رافع چرک آنها. *الزینه* طلای آن با روغن تخم مرغ رافع برص و با عسل جهت داءالثعلب و داءالحیه و سعفه و با روغن کنجد جهت جرب. *الخواص* پاشیدن آب محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و به دستور بخور آن باعث گریختن مار و هوام است از آن مکان و چون محلول آن را بر کاغذی نقش کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب بدان نگردند.

المضار: سه درهم آن کشنده است به تقطیع احشا، مداوای آن قی نمودن به شیر و روغن و اشیای امراق دسمه و اطعمه چرب خوردن است و سایر تدابیر زرنیخ و زنجفر خورده.

فصل النون مع الهاء

◀ نهما

به فتح نون و سکون ها و فتح میم و الف.

ماهیت آن: اسم نبطی درختی است کوهی ساق آن مربع و بقدر یک قامت و با زغبی مایل به زردی و شکوفه آن بعضی مایل به سفیدی و بعضی مایل به سرخی و میان آن تهی و عمیق با عطریت و برگ آن بعضی مستدیر و بعضی دراز و بی‌ثمر.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی و مفرح. *اعضاءالرأس* بوییدن آن جهت سد نزلات و زکام و به دستور بخور آن. *النفض و الصدر* آشامیدن آن با تفریح و مقوی قوا و رافع خفقان و مدر خون و فرزجه آن منقی رحم و خوشبو کننده آن. *السموم* با سرکه رافع همه سموم. *الزینه* آشامیدن خیسانیده آن با مویز و



بعد از آن بادام خوردن مسمن بدن. *الخواص* چون یک درم آن را با هفت عدد دانه گشنیز در پارچه کبودی بسته در چاه اندازند در تابستان باد سرد وزیدن گیرد و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ بندند رفع سحر و چشم بد کند بالخاصیت.

فصل النون مع الیاء المثناة التحتانیه

◄نیده

به فتح نون و سکون یای و فتح دال مهمله و ها لغت مصری است به فارسی سمنو به واو و سمنی به یا نیز نامند.

ماهیت آن: از اغذیه معروفه اکثر بلاد است. شیرین و لذیذ می‌باشد و دستور صنعت آن آنست که گندم جید را صاف نموده در آب می‌خیسانند و بر تخته و یا خانچه چوبی و غیر آن پهن می‌نمایند به ضخامت سه چهار انگشت و پارچه کرپاس پاکیزه بر آن می‌اندازند و هر روز بر آن آب می‌پاشند تا آنکه ریشه برآورد و سبز گردد و چون به مقدار چهار پنج انگشت رسید آن را بریده کوبیده آب آن را افشرده صاف نموده به دستور قدیم آب صافی آن را در دیگ می‌کنند و با آتش ملایم طبخ می‌دهند و قطعات یخ به دفعات در آن می‌اندازند و طبخ می‌دهند تا غلیظ و شیرین گردد و به دستور جدید که بالفعل معمول میان عوام آنست که آب صافی آن را با سه چهار وزن آن آرد میده خالص در دیگ بزرگی طبخ می‌نمایند به ملایمت تا اینکه فضج یابد و طعم خامی آن برطرف شود و بعضی مغز بادام و پسته و گردکان درست غیر کوبیده و بعضی درست با پوست در حین طبخ در آن می‌اندازند و بعضی بی‌پوست نیز و بعد از کمال نضخ زمانی سر آن را مستحکم نموده دم داده در ظرف برمی‌آورند و تناول می‌نمایند بسیار لذیذ و شیرین می‌باشد و عورات اکثر بلاد این را به طهارت و پاکیزگی و حسن عقیده و خضوع و خشوع تمام به نیاز حضرت سیدالنساء صلوات الله علیها مرتب می‌نمایند و به عنوان تبرک از برای موالیان و محبان ایشان جابجا می‌فرستند.

طبیعت آن: در اول گرم و در خشکی معتدل.

افعال و خواص آن: مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم. *اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء* جهت رفع صعود بخار به دماغ و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع.

المضار: ثقیل و دیر هضم و مسدد و اکثار آن مورث تبهای مرکبه و آنچه بادام و گردکان و پسته در آن اندازند زبون و ثقیل‌تر، مصلح آن سکنجبین و کاسنی است.

◄نیطافلی

به کسر نون و سکون یا و فتح طای مهمله و الف و فتح فا و کسر لام و یا.

ماهیت آن: صاحب مغنی گفته از جمله یتوعات و غیر بنطافلن است و بر شاخهای آن پنج عدد برگ می‌باشد و برگ آن شیردار و بغایت مجفف بی‌لذع و بی‌حدت.

افعال و خواص آن: طبیخ آن جهت درد جگر و اسهال بواسیری و ضماد آن جهت خنازیر و عرق‌النسا و مفاصل و تحلیل صلابات و داخس مفید و عصاره بیخ آن سم قاتل.

مقدار شربت آن: تا سه ابولوسات است.

◄نیل

به کسر نون و سکون یا و لام لغت هندی است و آن را به عربی نیلج نیز نامند.

ماهیت آن: اقراص و حبوبی است آسمان جونی تیره رنگ مصنوع از عصاره نباتی و اکثر از هند و گجرات و تهته مشهور به دیول و نواح آن به اطراف می‌برند و آن را از درخت نیل که آن را عظلم نامند به عمل می‌آورند و نبات آن در کتم مذکور شد و بیان اختلاف آنکه بعضی وسمه و نیل را یک چیز دانسته‌اند و بعضی غیر یکدیگر و آن بری و بستانی می‌باشد. نبات بستانی شبیه به کتان و ساق آن منشعب به سه شعبه باریک و برگ آن شبیه به برگ کبر و تخم آن ریزه مایل به سرخی شبیه به تخم خرنوب و از آن ریزه‌تر و بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه‌تر و بی‌تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ لاجوردی آنست که به هندی نیل بیانه نامند جهت آنکه در قصبه بیانه که قصبه‌ایست از توابع شاه جهان آباد به عمل می‌آورند و در هیچ جای دیگر بدان خوبی و صفا و رنگ نمی‌شود لیکن از ده دوازده سال که صاحبان انکریز متوجه شده در بنگاله و صوبه عظیم آباد و بنارس بلکه تا لکهنو بیشتر کشت و کار درخت نیل کرده و جابجا کوتهی‌ها برای تیاری نیل بنا گذاشته تیار می‌کنند بسیار خوب و رنگین مثل لاجورد و بهتر از بیانه می‌شود و بر جهازات برای تجارت می‌برند و از برگ همین که خشک کرده مردمان خضاب می‌کنند همین وسمه است خوب سیاه می‌شود و گویند در خورجه که متصل اکبرآباد است بسیار خوب نیز می‌شود و اکثر تجارها از آنجا خریده به اطراف می‌برند.

طبیعت آن: در آخر اول گرم و در دویّم خشک و نزد بعضی معتدل.

افعال و خواص آن: محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث‌الدم و نزف‌الدم. قوّت تجفیف بستانی آن زیاده و بدون لذع و بری آن را قوّت تجفیف اقوی و با حدت و جاذب از اعماق بدن. *اعضاء الصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن آن بقدر چهار شعیره به تنهایی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه شدید اطفال که از

شدت آن قی کنند و درد سینه و گرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویه مناسبه جهت قرحه ریه و شوصه سوداویه و با گلقند خواه هندی و خواه کرمانی آن جهت وحشت هموم و خفقان و با سکنجبین جهت سپرز خصوص بری آن و با خیارشنبر جهت استسقا و عصاره آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بمالند اسهال نمایند چون بر زهار ایشان بمالند بول بسته را بگشاید. *الجروح و القروح* ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات کهنه برای شدت جذب و حدت آن و طلای محلول آن در آب که گرم نموده باشند جهت تسکین وجع بواسیر مؤثر و با نیم وزن مرداسنگ و قدری روغن گل سرخ و موم جهت آکله از مجربات امّا باید که قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر متقرح بیعدیل و جهت اندمال جراحات در ابدان صلبه بستانی آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجفیف و قلت جذب و حدتی که دارد و جهت قروح کهنه با عسل و جراحات عصب و حرق النار و بری آن با آرد شیلم جهت اخراج خار و پیکان. *الزینه* جالی کلف و بهق و برص و داءالثعلب نافع خصوص محرق آن. *الاورام و البثور* ضماد آن جهت تحلیل ورم رخو و کل اورام در ابتدا و جهت خراجات.

مضر ریه، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: تا دو درم.

بدل آن: به وزن آن آرد جو و ثلث آن ماميثا است و دستور اخذ رنگ آن آنست که بکوبند و در آب یک شبانه روز بگذارند پس ته نشین آن را بگیرند و در خمی کنند و پر از آب نمایند و در زیر آن آتش ملایم کنند و بر هم زنند تا کف بر سر آورد کف آن را بگیرند و استعمال نمایند در رنگ ثیاب و غیرها.

◄نیلج

به کسر نون و سکون یا و فتح لام و جیم لغت عربی نیل است و بعضی غیر آن دانسته‌اند.

ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ صعتر و بر روی زمین مفروش و در حوالی دربند شیروان کثیرالوجود.

افعال و خواص آن: اقراص معمول آن را جهت بیاض چشم بیعدیل دانسته‌اند.

◄نیم

به کسر نون و سکون و یا و میم لغت هندی است. گویند اصل آن نینب بوده که بنابر قاعده مقرره در الفاظ فارسیه هر جا که نون با بای موحده ساکنه جمع شود با را به میم بدل می‌کنند مانند دنب و سنب که با را با میم بدل کرده و برای تخفیف نون را حذف کرده دم و سم شده در اینجا نیز همین عمل نموده نیم گشته.

ماهیت آن: درختی است عظیم هندی معروف و مشهور برگ آن باریک و مشرف و نازک و اندک با عطریت و خوش منظر و ثمر آن به قدر سنجد بسیار کوچکی یعنی مدور و اندک طولانی و رسیده پخته‌های آن زرد رنگ و تلخ با اندک شیرینی یحتمل که آنچه حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته‌اند که آن را در اصفهان سنجد کرخی و در مازندران کنار نامند و در بعضی بلاد معروف به درخت توز است چندان اصلی نداشته باشد زیرا که نیم در غیر بلاد هند نمی‌شود و مستعمل اکثر برگ تازه آنست.

طبیعت آن: نزد اهل هند سرد در اول و خشک در دویّم و نزد بعضی در اول گرم و تر و نزد بعضی معتدل.

افعال و خواص آن: محلل و منضج. *اعضاءالرأس* بخور برگ مطبوخ آن در آب جهت درد گوش و اوجاع مفاصل و قطور عصاره برگ تازه آن به تنهایی و یا با عسل در بینی مسکن صداع و در گوش مسکن وجع و مصلح جراحات و مانع آب رفتن از آن و مضمضه با آب برگ تازه آن و یا با آب مطبوخ آن جهت تقویت لثه و درد دندان نافع. *اعضاءالنفض* آشامیدن آب برگ تازه مطبوخ آن و یا آنکه برگ آن را ساییده و گرده نانی پخته در آب اندازند و آب آن را سه شبانه روز بپاشامند جهت تحلیل ریاح و رطوبات معده و التیام مجاری بول و تصفیه آنها و آشامیدن آب مطبوخ پوست بیخ آن بقدر دوازده مثقال مدر حیض بسته شده و آشامیدن ثمر آن یک مثقال حابس اسهال مزمن و حکیم میر محمد افضل در مجربات خود نوشته که ثمر آن گرم و تر و ملین بطن و رافع جذام است. *الاورام و البثور و الدمامیل* ضماد برگ کوبیده گرم نموده آن و به دستور ضماد پخته آن بدین نحو که در ظرف سفالی کرده و ظرف دیگر بر سر آن گذاشته و اطراف آن را بسته بر آتش کمی گذارند که به بخار طبخ یابد و یا آنکه در برگ بید انجیر و یا برگ موز بسته در زیر خاکستر گرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حاره رطبه و بارده و نضج دمامیل و تنقیه قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و امثال اینها نافع و ضماد ساییده آن با اندک نمک منقی قروح خبیثه و خورنده گوشت فاسد و به دستور با گر که شکر سرخ تیره مایل به سیاهی است اکال قروح و جروح است و چون به فتیله آلوده در دهن زخم گذارند گشاده گرداند و چون در جوف آن فرستند تنقیه آن نماید خصوص که بر بالای آن زخم برگ ساییده گرم کرده و یا مطبوخ به نحو مذکور بسته باشند و چون قروح و جروح تنقیه تام یافتند و خواهند ملتئم سازند باید که بی‌نمک استعمال نمایند و مرهم و دهن آن نیز جهت اکثر قروح و جروح و سوختگی آتش نافع و بعضی روغن آن را نایب مناب روغن شیخ صنعان دانسته‌اند و صنعت آن هر دو و حلوای برگ آن در



قرابادین کبیر ذکر یافت و عرق پوست درخت بسیار کهنه آن که نیم کوفته هر مقدار که خواهند و با ربع وزن آن شکر سرخ که به هندی گر نامند امّا صاف خالص باشد و ده وزن آن آب بخیسانند و روزها به آفتاب و شبها در سایه گذارند تا بیست و یک روز پس عرق کشند به دستور مقرر و روزی دو توله تا چهار توله آن را بیاشامند و از عقب آن به فاصله یک دو ساعت نان با روغن گاو تازه بخورند تا بیست و یک روز یا زیاده به حسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها و استسقا و نزول آب در هر عضوی که باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و امثال اینها نافع و به دستور آشامیدن نقوع مذکور جهت امراض مزبوره روزی دو توله به دستور و مراعات پرهیز.

◄ نیلوفر

به کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و رای مهمله از نیلوپهل هندی است زیرا که نیل به زبان هندی به معنی آب و پهل به معنی ثمر است و به یونانی نیمفا و به عربی کرنب الماء و حب آن را حب العروس و به زبان بنگاله سپلاوکویین نامند و بری آن را به مصر عرایس النیل گویند.

ماهیت آن: گل نباتی است که در غدیرها و آبهای ایستاده که به هندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم بارش آن دیار است به هم می‌رسد ساق آن نرم و مجوف طولانی به قدر عمق آنها تا به دو قامت و برگ آن عریض و بر سطح آب مفروش و گل آن بیرون از آب و الوان می‌باشد سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بنفش زرد رنگ نیز ولیکن زرد رنگ آن کمیاب و سفید آن کثیرالوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن ارغوانی و بهترین همه سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با قمعی سخت و در میان آن زیرها و بعد از ریختن گل آن ثمری بقدر سیبی مدور و در جوف آن تخمهای کوچک سیاه که با لزوجت می‌باشد به هم می‌رسد و هندی آن مایل به سرخی و بیخ آن بعضی شبیه به زردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم خشبی و این را به هندی سلکی نامند و بعضی مردم پخته می‌خورند و بعضی گفته‌اند نیلوفر بری نیز می‌باشد.

طبیعت جمیع اجزای آن: در دویّم سرد و تر و گل آن از همه الطف و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن گل آن است و اکثر مستعمل و قوّت آن تا به یک سال باقی می ماند.

افعال و خواص آن: مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی. ※اعضاءالرأس و الصدر※ بوییدن گل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سد نزله و خشونت سینه و سرفه حار و قروح ظاهری و باطنی حادث از ادویه حاده است و چون تعدیل آن با زعفران و دارچینی کرده باشند جهت تقویت دل و خفقان مؤثر و نگاهداشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب و نطول گل آن بر سر مسکن حرارت آن. ※اعضاءالنفض و الحمیات※ آشامیدن گل آن و به دستور بیخ آن حابس اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و منجمد کننده آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و یا جوارش عود شیرین و آشامیدن گل آن به تنهایی و یا با مطبوخات مناسبه و یا عرق آن جهت جدری و حصبه و بعد از بروز نه قبل از آن جهت آنکه مانع بروز آنست و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حاره حاده است.

مضر مثانه، **مصلح** آن نبات و عسل و مضر باه و مصلح آن لبوبات و عسل.

مقدار شربت: از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال.

بدل آن: بنفشه و یا خلاف و یا خطمی سفید و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت درد معده و مقعده و مثانه و ورم طحال و مقعده.

※الزینه※ ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و با زفت و یا عسل جهت داءالثعلب و نطول آن با سرکه جهت اورام حاره.

مقدار شربت آن: از یک درم تا سه درم و اکثار آن مضعف باه و تخم آن مضعف باه و منجمد کننده منی و آشامیدن آن جهت رفع سیلان رطوبات جاری از رحم و ضماد آن جهت نزف الدم و درد مثانه و درور حیض نافع.

مقدار شربت آن: تا سه درم است.

شراب نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حار و تبهای حار و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع. صنعت آن: بگیرند نیلوفر تازه یک رطل و در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یک من قند سفید به قوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع و یا نصف وزن آن از نیلوفر خشک مرتب نمایند.

عرق نیلوفر صداع حار و تبهای صفراوی و حمیات دقیه و جدری و حصبه و سرفه حار و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار را نافع. صنعت آن: بگیرند گل نیلوفر تازه و با چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر نمایند و بعد از سرد شدن در شیشه و یا صراحی جست روی توتیا نگاهدارند و عندالحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند.





باب بیست و ششم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها واو است

فصل الواو مع الالف

◄واق

به فتح واو و سکون الف و قاف.

ماهیت آن: اسم مرغی است آبی که در کنار آبها می‌باشد. تیره مایل به سیاهی و مخلوط به سفیدی و سر آن سیاه و در کله آن چهار عدد موی مانند کاکل رسته و در غایت سفیدی و نرمی و در بلندی قریب به شبری و ترکان با زلف حفار جمع نموده بر سر می‌زنند و آن مرغ را در تنکابن اوین نامند و از حفار کوچکتر و اکثر صید آن ماهی است و چون به کمال خود رسد صدای آن واق واق باشد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و در اول خشک.

افعال و خواص آن: گوشت آن محلل ریاح و سهوکت آن از طیور دیگر کمتر و رافع فالج مطلقاً حتی بخور پر آن درد زانو و کمر را مفید و روغن آن جهت فالج و امراض عصب نافع و گوشت نمک سود آن جاذب خار و پیکان و زهره آن جهت رفع بیاض چشم و بهق مفید است.

المضار: محرورین را مضر، مصلح آن فواکه حامضه و سکنجبین ساده و پختن در آب و بریان نمودن آن با روغن بادام و یا کنجد و یا گشنیز و نانخواه مطیب نمودن است.

فصل الواو مع الجیم

◄وج

به فتح واو و جیم و آن را عودالوج و به یونانی اقورون و به فارسی اگیر ترکی و به هندی بچه نامند.

ماهیت آن: نباتی است که در قوّت قریب به ایرسا است و در آبها می‌روید مانند بردی و به فارسی سوسن زرد گویند. برگ آن از برگ نرگس درازتر و عریض‌تر و با خشونت و انبوه ساق آن بلند و گل آن شبیه به سوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مایل به سرخی و بیخ آن گره‌دار و بعضی به بعضی اندک پیچیده و کج شبیه به سعد و رنگ آن مابین سفید و سرخی تند طعم با حرارت و حرافت و تلخی و قوّت آن تا چهار سال باقی می‌ماند و قریب به قوّت زراوند و ایرسا است و اقسام می‌باشد. بهترین همه سفید بزرگ خوشبوی پر گره آنست و مستعمل بیخ آن و جالینوس گفته که خوشبو نیست و در سنبله می‌رسد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و در وسط دویّم خشک.

افعال و خواص آن: ملطف و جالی بیلذع و مفتح و قاطع بلغم و محلل ریاح و تریاق سموم. ※اعضاءالصدر و الرأس و الغذاء※ آشامیدن آن خصوص با مصطکی جهت تنقیه دماغ از سایر فضلات و جهت فالج و خدر و استرخا و لکنت زبان خصوص خاییدن آن و در دهان نگاهداشتن باعث سرعت تکلم اطفال است چون به ایشان اندک اندک بخورانند نیز به جهت رفع ثقل زبان و درد دهان بیعدیل و اکتحال آن جهت رفع بیاض و غلظت قرنیه و جلای بصر و ظلمت عارض از رطوبات نافع خصوص عصاره تازه آن و نیز آشامیدن آن جهت تقویت قوّت حافظه و تجفیف رطوبات اعصاب و دماغ و معده و تنقیه آن و تصفیه خون و صفرا و درد سینه و پهلو و سرفه بارد و تقویت معده و جگر بارده و هاضمه و تحلیل ریاح معده و امعا و درد جگر و امعا و سپرز و مغص و سحج امعا و تقطیرالبول رطوبی و تفتیت حصات و تسخین گرده و تقویت باه و زیادتی آن و مدر بول و حیض است و ضماد آن جهت فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و صلابت طحال نافع و رافع کبر آن و فرزجه آن با شیر مادیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم. ※السموم※ آشامیدن آن جهت سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم ملدوغه و بالجمله همه امراض بارده و مبرودین و مشایخ را مفید و مضر سر، مصلح آن رازیانه و محرق خون محرورین، مصلح آن سکنجبین.

مقدار شربت آن: یک مثقال.

بدل آن: در طرد ریاح و امراض کبد و طحال به وزن آن زیره کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در امر باه و اوجاع و غیرها زراوند طویل و نیز شیح ارمنی گفته‌اند و ایضاً ربع وزن آن قرنفل و عود هندی.

الزینه آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار و به دستور ضماد آن جهت بهق و برص نافع. *الاورام و المفاصل* ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص و فتق و امثال اینها نافع و جوارش و دهن و سفوفات آن در قرابادین مذکور شد و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و معجون آن جهت نشف رطوبات دماغ و نزلات و مقدمه نزول آب در چشم و رفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده و تجفیف رطوبات آن مفید و هر دو نیز در قرابادین ذکر یافتند.

فصل الواو مع الدال المهمله

◀ودع

به فتح واو و دال و عین مهمله.

ماهیت آن: از جمله اصداف و حلزونات است. اصناف و اقسام و اشکال مختلفه می‌باشد آنچه دراز و پیچیده است به فارسی کچک و در دیلم کلاچک و به اصفهانی کس گربه و به هندی کودی و نوع کوچک آن را به شیرازی گوش ماهی خوانند و به هندی کهونکا نامند و پوست آن زیاده از سایر اقسام و در دریا و زمینهای نمناک نیز به هم می‌رسد و بهترین آن بحری آنست و شنج پهن و پیچیده بود.

طبیعت آن: سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سایر اصداف.

افعال و خواص آن: مدر مایبت و جالی و جهت عسرالبول و حصات نافع و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و ناشف رطوبات اعضا به ظاهر و طلای ساییده کودی زرد بر پشت زهار باعث ادرار بول و رافع احتباس آن و محرق آن در همه افعال مانند شیح و جالی و گرمی و خشکی آن زیاده و رادع. *العین* اکتحال آن جالی بیاض عین و باعث حدت بصر. *الزینه و الاورام و غیرها* ضماد آن جالی بهق و برص و قوبا و ناشف رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع و مالیدن سفوف محرق خشک آن مسکن اوجاع بارده و محلل اورام بلغمیه و ضماد محلول آن در آب لیمو محلل اورام و با قلیلی نوشادر رافع جمیع آثار جلد. *الاذن* کودی زرد را سوخته آن را ساییده در گوش بقدر نیم ماشه اول انداخته بعد از آن قدری آب لیمو اندازند جوش می‌خورد وجع گوش و سنگینی دو سه دفعه

که به عمل آورند دفع خواهد شد و آشامیدن مسحوق غیر محرق آن با سرکه مقدار ربع درهم با شراب ابیض جهت قرحه امعا و منع تولد آن قبل از تعفن.

المضار: **مضر** ریه، **مصلح** آن عسل.

مقدار شربت آن: تا نیم درم است.

فصل الواو مع الراء المهمله

◀ورد

به فتح واو و سکون را و دال مهمله به لغت عربی اسم جنس گلهای خوشبوی اشجار است و به عربی جل معرب گل نامند و از مطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که به فارسی گل سرخ نامند و آن اقسام می‌باشد از سرخ و خوش رنگ و خوشبو و سرخ کم رنگ خوشبو و زرد صندلی و سفید و هر یک بری و بستانی می‌باشد و هر واحد به نامی مخصوص و بستانی هر یک اکثر مضاعف و بری غیر مضاعف است.

◀ورد ابیض بری

ماهیت آن: بزرگتر از نسرین و غیر مضاعف است و پنج برگ و برگ‌های آن سفید و بزرگتر از بستانی و در وسط آن زیره زرد رنگ و تندبو و درخت آن بزرگتر از نسرین.

◀ورد احمر بری

ماهیت آن: گل درخت دلیک است و سرخ غیر مضاعف.

◀ورد احمر بستانی

به فارسی گل سرخ نامند.

ماهیت آن: معروف و در اکثر بلاد می شود بهترین آن برای عطر گرفتن بزرگ و رنگین بسیار خوشبوی تلخ طعم با اندک شیرینی آنست و برای تداوی غنچه تمام ناشکفته آن زیرا که قوّت قبض این زیاده است و در اکثر بلاد مانند هند و بنگاله تا هر سال قبل از موسم گل آن که اواخر دلو و اوایل حوت است آن را قلم نکنند و در پای آن ماهی گندیده و خاکی سفیدی که آن را گلی نامند و غیر آن از مصالح ندهند و آب یاری و تربیت نکنند گل نمی‌دهد.

طبیعت آن: مرکب القوی با جوهر مایی و ارضی و نزد اکثری در اول سرد و در دویّم خشک و جمعی گرم و تر گفته و بعضی معتدل دانسته‌اند با قوّت قابضه و خشک آن را قبض زیاده و تلخی کمتر و قرشی گفته ورد یابس نسبت به رطب آن میل به سردی دارد.

افعال و خواص آن: مقوی قوا و ارواح و مفرح و ملطف و جالی



و مسهل و مسکن صفرا و بلغم رقیق و قابض خصوص خشک آن و قبض غنچه خشک آن زیاده و با حرافت و تلخی و قبض و اندک شیرینی و چون خشک گردد تلخی و شیرینی آن زایل گردد و تازه آن مسهل چون بیست درم آن را بیاشامند. ٭اعضاءالرأس٭ قطور عصاره آن جهت درد سر و چشم و گوش و قطور طبیخ خشک آن جهت غلظت اجفان و ضماد تازه آن جهت درد سر و مضمضه به طبیخ آن جهت تقویت دندان و لثه و به دستور سنون آن و ذرور خشک آن رافع قلاع دهان و نیز مضمه و غرغره آن با عدس و کافور و بوییدن آن مقوی دل و دماغ و در ضعیفان باعث هیجان عطسه و زکام و نزله و ماشری و در بعضی مسکن آنها. مصلح آن کافور در محرورالمزاج. ٭اعضاءالصدر و الغذاء و النفض٭ آشامیدن آن جهت تقویت قلب و ریه و معده و جگر و گرده و امعا و رحم و مقعده و رفع نفث الدم و آشامیدن آب آن رافع خفقان حار و غشی و ضعف قلب و اعضای مذکوره و حابس اسهالات حاره خصوص غنچه عفص آن و گویند ده درم غنچه تازه آن ده مجلس عمل می کند و ضماد آن جهت تحلیل اورام مراق و تجفیف رطوبات معده و تقویت آن و ضماد تازه آن جهت ورم مقعده و احتقاق به طبیخ آن جهت قروح امعا و ذرور خشک آن جهت رفع سیلان رحم و بدبویی آن باعث خوشبویی و تنگی آن. ٭الحمی٭ سه درهم آن مسکن حرارت تب ربع. ٭القروح و الجروح و الاورام٭ ذرور خشک آن جهت رفع جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و خشک نمودن دانه‌های آن و ضماد تازه آن جهت ثآلیل و سحج جلد که به سبب حرکت به هم رسیده باشد و رویانیدن گوشت تازه بر زخمهای عمیق و تحلیل اورام حاره و شکستگی اعضا. ٭الزینه٭ طلای آن در حمام جهت رفع بدبویی عرق و ضماد تازه آن جهت اخراج خار و پیکان از بدن و حزاز و در زیر بغل و کنج ران جهت بدبویی و التیام جروح و قروح آن و به دستور ذرور آن با برگ مورد جهت قطع عرق.

مضر باه و مورث تشنگی و **مصلح** آن حب الزلم و انیسون.

مقدار شربت از تازه آن تا ده درهم و از خشک آن تا چهار درهم و از آب آن تا هشت درهم.

بدل آن: بنفشه به وزن آن و ربع آن مرزنجوش و عصاره برگ گل تازه آن که در سایه خشک نموده باشند جهت غلظت اجفان و نفث الدم و رفع رطوبات و بلت معده مفید و قبض و یبس آن زیاده از غنچه و برگ آن و آشامیدن سفوف اقماع آن حابس نفث الدم و قابض بطن.

زرورد یعنی دانه‌های ریزه که در وسط گل آن می‌باشد.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن دو درهم آن با آب رافع نفث الدم و نزف الدم و اسهال عسرالعلاج خصوص که با اقماع آن بسایند و حمول آن مقوی رحم و رافع رطوبات آن و مضیق فرج است و تخم گل که عبارت از ثمر آن است و مانند تکمه است در افعال مانند دلیک است که عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد و بعضی زرورد را عبارت از غنچه ناشکفته آن دانسته جهت مشابهت آن به زر قمیص یعنی تکمه پیراهن و بعضی دلیک دانسته‌اند و بالفعل مشهور به زرهای وسط گل آنست و مستعمل در تراکیب نیز همین است و جلنجبین آن در افعال قریب به برگ آن و در بعض مواد اقوی و در بعض اضعف و روغن آن که برگهای گل تازه بی‌اقماع آن را در روغن کنجد تازه و یا روغن زیتون تازه اندازند و در آفتاب گذارند و چون رنگ برگ گل سفید گردد افشرده دور نمایند و برگ گل تازه در آن ریزند و همچنین تا هفت مرتبه و این را دهن ورد خام خالص نامند و یا آنکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد و یا زیت به وزن آن با آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و این را دهن ورد مطبوخ نامند.

طبیعت مطلق آن: مرکب القوی.

افعال و خواص آن: رادع و قابض و محلل و مفتح و موافق مواد حاره و بارده و با قوّت مسهله. ٭اعضاءالرأس٭ نطول آن به تنهایی و یا با سرکه و گلاب جهت درد سر و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و تحلیل اورام دماغی و به دستور طلای آن با سرکه و لخلخه و یا با سرکه و گلاب جهت دردسر و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و تحلیل اورام دماغی و به دستور طلای آن با سرکه و لخلخه آن با سرکه و گلاب جهت تسکین صداع و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و درد سر و رفع یبس آن و مضمضه آن مسکن درد دندان و رافع قلاع حادث از آهک خورده. ٭اعضاءالغذاء٭ آشامیدن آن مسهل ماده لزج و حابس اسهال مراری و مسکن التهاب معده و قروح امعا و سحج و مغص و تقویت اعضا و تسکین اوجاع و رافع زحیر و به دستور تدهین بدان و احتقان بدان جهت قرحه امعا و سحج و مغص عارض از خوردن مغز فلوس خیارشنبر و غیر آن و نطول آن حابس اسهال مراری و مسهل ماده لزجه. ٭القروح و الجروح و الاورام٭ تدهین بدان رویاننده گوشت بر زخمهای عمیقه و مجفف رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبیثه و زخم آبله و با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و زخم عارض از نوره و ورم چشم و با سرکه بادزهر قروح و جوششهای حاره و آشامیدن آن جهت رفع ضرر آهک خورده و زرنیخ و ذراریح و امثال اینها. ٭الزینه٭ با سرکه و آب مورد جهت رفع عرق.

مقدار شربت آن: یک اوقیه.

بدل آن: بـه وزن آن روغـن بیـد و نـیم وزن آن روغـن بنفشـه و ماءالورد که به فارسی گلاب نامند

طبیعت آن: مرکب القوی و مایل به سردی و با سه قوّت حرارت لطیفه مفتحه و رطوبت و اندک قـوّت قابضـه و بعضـی سـردی و خشکی آن را بسیار غالب دانسته‌اند

افعال و خواص آن: مقوی دمـاغ و قلـب و فـم معـده و قوّتهـای بدنی. ※اعضاءالرأس و الصـدر و الغـذاء※ آشـامیدن نـیم گـرم آن جهت عوارض حـادث از نزلـه و نفـث الـدم و خشـونت سـینه و خفقان حار و تقویت بدن و درد معده و امعا و مغص بارد و حـار و وجع کبد و طحال و با شراب باعث زیادتی تفـریح و بوییـدن و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنقـل جهـت درد سر بارد و لخلخه آن جهت تقویت دمـاغ و حـواس بـاطنی و نشاط نفس و تقویت دل و رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان و بالخاصیه مضر صاحب نزله و محرک آن و بـاه و باعـث سـفیدی موی، مصلح آن جلاب و نبات.

مقدار شربت آن: تا هیجـده مثقـال و آشـامیدن گـلاب مکـرر مقطر نموده بقدر دو اوقیه مسهل است و جلنجبین شکری و عسلی مرکب و جوارش و حب و دهن الورد به اقسام و شراب و عرق و غسول و اقراص آن نیز به انحای شـتی و گـل شـکری و گلنگبـین عسلی و معجون ورد همه در قرابادین کبیر مذکور شد و نوع گـل سرخ مضاعفی که در اکثر بلاد خصوصاً هند و بنگاله می‌شـود آن را سدا گلاب می‌نامند جهـت آنکـه همیشـه گـل مـی‌آورد و در بعضی کمتر و بوی بسیار ضعیف و ناخوش نیز از جمله ورد احمر بری است.

◀ورد اصفر

یعنی گل زرد نسرین زرد بری است. درخت آن خاردار و گـل آن زرد غیر مضاعف و خوشبو و مفرح و قوّت آن مانند نسرین سـفید و گلنگبین و حلوای برگ آن مفرح و مقوی باه است.

◀ورد اصفر بستانی

این نیز نسرین بستانی زرد است و درخـت آن بقـدر گـل سـرخ و بی‌خار و گل آن مضاعف و رنگ آن زرد مایـل بـه صـندلی و در قوّت مانند گل سفید بستانی است.

◀وردالحماق

به فتح حای مهمله و میم و الـف و قـاف و آن را وردالعجـاز نیـز نامند و به فارسی گل رعنا زیبا و به شیرازی گل قحبه خوانند.

ماهیت آن: درخت آن شبیه به درخت ورد احمر بری و گـل آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ آتشی و بیرون آن زرد زعفرانـی و بوی خوشی ندارد و گفته‌اند از اقسام ورد منتن است و بـه نـدرت بعضی خوشبو هم می‌شود و مستعمل بیخ آن.

طبیعت آن: گرم و خشک و گرمی بیخ آن زیاده.

افعال و خواص آن: محلل قوا و در اطلیه استعمال آن اولی است.

◀ورس

به فتح واو و سکون را و سین مهمله.

ماهیت آن: ثمر درختی است حجازی مخصوص به بلاد یمن و تا بیست سال گل و ثمر می‌دهـد و تخـم آن ماننـد کنجـد و بعـد از رسیدن منشق شده چیزی شبیه به موی زرد مایل به سـرخی شـبیه به زعفران از آن ظاهر می‌گردد و ساییده آن را از یمن مـی‌آورنـد شبیه به زعفران سوده و ثیاب را بدان رنگ می‌کنند و بهتـرین آن نیز تازه زرد مایل به سـرخی اسـت و قسـم سـیاه آن را از حبشـه آورند و حبشی نامند و سرخ تیره آن را که هندی نامند زبـون‌تـر بود و نزد بعضی کرکم بیخ نبات آنست و اصلی نـدارد و قـوّت آن تا چهار سال باقی می‌ماند و آن را حبی است مانند ماش.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: مقوی و مفرح عظیم و رافع بهق و خفقـان و محلل ریاح غلیظه و جالی و مهیج و مقوی بـاه و مفتـت حصـات. ※الزینه※ طلای آن رافع بهق و برص و کلف و نمش و جالی سـایر آثار و باعث لاغری بدن و آشامیدن آن جهت وضـح. ※الجـروح و القـروح※ جهـت جـرب و حکـه و سـعفه و قوبـا و بثـور نـافع. ※السموم※ مقاوم همه سموم.

مضر ریه، **مصلح** آن مصطکی و کثیرا و عسل.

مقدار شربت آن: تا یک مثقال

بدل آن: به وزن آن زعفران و نصـف آن سـاذج و پوشـیدن ثیـاب مصبوغ بدان مهیج باه دانسته‌اند و معین بر جماع.

◀ورشان

به فتح واو و سکون را و فتح شین معجمه و الف و نون بـه ترکـی الافاخته نامند.

ماهیت آن: از جنس کبوتر صحرایی اسـت و از آن بزرگتـر و از دجاج کوچکتر و مایل به سیاهی و مطوق.

طبیعت آن: گرم و خشک.

افعال و خواص آن: گوشت آن ماننـد کبـوتر صـحرایی اسـت و خفیف‌تر از گوشت کبـوتر و خشـک‌تـر از آن و جهـت فـالج و برودت گرده و مثانه و پشـت و تحلیـل ریـاح و چـون در روغـن زیتون مهراً پخته طلا نمایند در افعال مانند پیه شتر مرغ.

المضار: عسرالهضم و مداومت خـوردن آن مـورث سـوء خلـق و حبس بطن، مصلح آن در محرورین سرکه و در مبـرودین نمـک و اندکی نخود و با آب پختن و در ایـن هنگـام نیـز سـریع الخـروج



می‌باشد از شکم.

◄ورل

به فتح واو و رای مهمله و لام بـه فارسـی و ترکـی بزمچـه و بـه هندی گوی به ضم کاف عجمی و واو مجهول و یا نامند

ماهیت آن: حیوانی است بزرگتر از حردون و سر آن کوچک و دنباله آن دراز و از دنباله وزغ قویتر و پوست آن سـیاه و خشـن و ابلق به خطوط زرد و گفته‌اند غیر سوسمار است.

طبیعت آن: گرم و خشک در سیّم و در دویّم نیـز گفتـه‌انـد و سرگین آن بسیار گرم و خشک.

افعال و خواص آن: قایم مقام سقنقور است در همه افعال و مبهی و محلل ریاح و ضماد گوشت آن جاذب پیکـان و خـار از بـدن و سم لسع هوام به خود و چون آن را شق نموده بر ظاهر جلد بندنـد باعث فربهی عضو گردد. *الزینه* تدهین به روغن زیتون کـه در آن جوشانیده باشند تا مهراً شده باشد رافع آثـار جلـد و کچلـی و حکه و داءالثعلب (و قوبا. *العین* اکتحال آن جالی بیاض عـین و تدهین بدان رویاننده موی در داءالثعلب)[1] و جالی وضح و کلف و نمش و قوبا و مسمن بدن پیه و گوشـت آن و مالیـدن پیـه آن بـه قوّت باعث عظم قضیب و طلای خاکستر آن باعث بی‌حسی عضو.

بدل پیه آن: پیه سقنقور است.

فصل الواو مع السین المهمله

◄وسخ

به فتح واو و سین و خای معجمه به فارسی چرک و به هندی میل نامند.

ماهیـت آن: معـروف اسـت کـه فضـلات متجلبـه خارجـه از مسامات بدن حیوان است و هر بدنی که فضول رطبه لطیفه در آن زیاده باشد چرک آن نیز زیاده می‌باشد و از مطلق آن مراد چرک بدن انسان است.

طبیعت آن: گرم و خشک و به حسب امزجه و اغذیه و اعضـاء و بلد مختلف می‌باشد آنچه قریب به ناخنها است گرمی و خشکی آن زیاده است.

افعال و خواص آن: طـلای چـرک گـوش جهـت شـقاق لـب و گزیـدن افعـی و آشـامیدن آن مـورث بیهوشـی و استسـقا و قاتـل گفته‌اند و طلای چرک بدن با بعضی ادهان چرک گـوش جهـت شقاق لب و گزیدن افعی و آشامیدن آن مورث بیهوشی و استسقا و قاتل گفته‌اند. طلای چرک بدن بـا بعضـی ادهـان مناسـبه جهـت بواسیر و شقاق لب و مقعده و داخس و با موم روغن جهت تحلیل اورام پستان و نفاطـات و جوششـها و ذرور خشـک سـاییده آن جهت نشف قروح وسخه و با اندک جلایی. *السموم* ضـماد آن جهت نهش افعی و به دستور چرک گوش انسان زیرا که اقوی در تأثیر از سایر اوساخ بدن است و وسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی‌گیران و آن دو قسم می‌باشد یکی آنست کـه در ابـدان ایشان به سبب مالیدن روغن و غبار جمع می‌گردد و دویّم آنسـت که بر دیوار زورخانه مجتمع می‌شود و هـر دو منضج و محلـل و جالی به اعتدال‌اند و طلا کردن آن جهت قـروح مشـایخ وسـخه و عرق‌النساء و با مراهم جهت تحجر رحم نافع است.

◄وسخ الکوایر

به فتح کاف و واو و الف و یای مثناة تحتانیه و رای مهمله.

ماهیت آن: چرکی است که یافته می شود در کـوایر نحـل یعنـی خانه‌های زنبور عسل و آن غیر عکبر است که بـه فارسـی برمـوم نامند و به قول بغدادی و به قـول صـاحب تحفـه برمـوم اسـت و بهترین آن مایل به سرخی و نرم و خوشبوی آنست و شیخ الـرییس گفته بهترین آن سبز آنست.

طبیعت آن: گرم و خشک تا آخر دویّم.

افعال و خواص آن: لطیـف و جـالی و جـاذب و محلـل اورام و بخور آن جهت سرفه مزمن و طلای آن جالی قوبا و جاذب پیکان و خار از باطن و در جبر کسر و ضربه و سقطه قایم مقام مومیایی است و وسخ الحمام جهت نفاطات نـافع وماننـد وسـخ مصـارعین است.

فصل الواو مع الشین المعجمه

◄وشق

به فتح واو و شین و قاف لغت فارسی است.

ماهیت آن: پوستین حیوانی اسـت از سـگ بزرگتـر و از پلنـگ کوچکتر و در رنگ و شکل مانند آن و فربه و دنبال آن از یـک شبر کمتر و در تنکابن آن را پلنگ تومول نامند و گفته‌انـد شـبیه به روباه است و در ترکستان به هم می‌رسد و گفته‌اند بری است و بحری نیز گفته‌اند و تخم در خشکی می‌گذارد و اصلی ندارد.

طبیعت آن: در آخر سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشـه و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع اسـت از بـرای امـراض مـذکوره و مسخن بسیار و زایل کننده بلغم و مقوی گرده و باه و معین بـر آن و مصلح حال گرده و مثانه و ظهر بارد و مداومت لباس و افتـراش و جلوس بر آن جهت بواسیر و نقرس مجرب و جهت مبرودین و مشایخ نافع و مضر محرورین و شاربان خمر و مرقق جلـد و مهیـا گردانیدن آن از برای قبول آفات از سرما و ذرور موی سـوخته آن

---

۱. فقط در نسخه ب



جهت جراحات مزمنه نافع است.

◄وشیج

به فتح واو و کسر شین و سکون یا و جیم به فارسی آن را لیمودارو نامند.

ماهیت آن: نباتی است معروف میان عرب و در کوهستان از شکافهای سنگ روید و در بو شبیه به بوی لیمو و چوب آن بسیار صلب و از آن نیزه می‌سازند و برگ آن شبیه به برگ گشنیز و شاخ‌های آن باریک و بیخ آن گره‌دار شبیه به سعد.

طبیعت آن: در آخر دویّم سرد و خشک و با عفوصت.

افعال و خواص آن: رادع و مقوی اعضا. آشامیدن نیم مثقال از بیخ خشک ساییده آن با بیضه نیم برشت جهت شکستگی اعضاءالصدر و ضربه و سقطه و فسخ عضل و دهن و وثی و رض و در این امور بهتر از رفع مطیب است و جلوس در طبیخ آن با اندکی اذخر جهت رفع سیلان رحم و نزف الدم آن و بواسیر و مقعده مفید است.

فصل الواو مع العین المهمله

◄وعل

به فتح واو و کسر عین و لام.

ماهیت آن: اسم بقر جبلی است مطلقاً و جمع آن وعول و اوعال آمده و بعضی گفته‌اند بهتر از اهلی است و آن حیوانی است بسیار سیاه رنگ بقدر جاموس کوچکی و نوعی از ایّل است و به ترکی جوبر و در دیلم شوکا نامند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: جیّدالغذا و مقوی اعضای مبرودین و مشایخ. پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس طلاءً مفید.

المضار: سوزاننده خون و مولد اخلاط غلیظه سوداویه و جذام، مصلح آن سرکه و مری و ابازیر و حمول شاخ آن مورث عقر و موی آن گریزاننده هوام بخوراً و چون شخصی را زده باشند و یا ضربه و سقطه و یا صدمه بدان رسیده باشد در پوست آن که گرماگرم جدا نموده باشند بپیچند الم و وجع آن زایل گردد و ورم نکند.

فصل الواو مع اللام

◄ولب

به فتح واو و لام و بای موحده.

ماهیت آن: به لغت عربی نام نوعی از یتوعات است و به یونانی تابلص نامند نبات آن بقدر ذرعی و برگ آن شبیه به برگ زیتون و بسیار سبز مایل به تیرگی و با خشونت و شیردار و چون قطع نمایند شیر از آن جاری گردد و در بعضی اماکن شبیه به برگ مورد و آن غیر الب است که شجرة الراهب نامند و غیر ماهودانه است.

طبیعت آن: گرم و خشک در دویّم.

افعال و خواص آن: مغثی و مقی قوی و با قوّت مسهله و مخرج اخلاط به عنف و منقی بدن و گویند از عجایب خواص آنست که چون از جهت فوق قطع نمایند برگ و شیر و تخم آن مقی صرف می‌باشد بدون قوّت مسهله و اگر از طرف پایین قطع نمایند مسهل بدون قوّت مقیه و اگر از هر دو قسم ترکیب نمایند و بخورند قی و اسهال هر دو می‌آورد و مسقط کرم شکم است.

مقدار شربت آن: نیم درم و زیاده بر آن کشنده و مورث غشی، مصلح آن عسل و آبی که در آن بنفشه جوشانیده باشند.

بدل آن: لاله است و اولی اجتناب از استعمال آنست مطلقاً.

باب بیست و هفتم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها ها است

فصل الهاء مع الالف

◄هارسنکهار

به فتح ها و الف و را و فتح سین مهملتین و سکون نـون و کـاف و ها و الف و رای مهمله لغت هندی است به معنی علاقه گل که از برای زینت در گردن اندازند زیرا که هار به لغت هندی بنـد گـل را که در گردن اندازند نامند و سنکهار زینت و آرایش را گویند.

ماهیت آن: درختی است هنـدی و در هنـد خصـوص در بنگالـه کثیرالوجود و ساق آن مربع شکل و از بیخ تا انتها و در چهار ضلع آن در زیر پوست چهـار رگ سـفید صـلب انـدک پهـن رسـته و همچنین در شاخ‌های آن و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز و تیره خشن و پایین آن عریض و بـالای آن باریـک بعضـی مشرف و بعضی غیر مشرف و پوست سـاق و شـاخ آن مـنقط بـه نقطه‌های سفید رنگ شبیه به گاوزبان و گـل آن خوشـبو و سـاق آن زرد و گل آن انبوبی شکل باریک اندک طولانی بقدر نیم بنـد انگشت و بر سر آن برگ‌های سفید شش هفت عدد ریزه شبیه به گل یاسمین و اهل هند غنچه‌های نـیم شـکفته آن را بـه ریسـمان کشیده هار می‌سازند و برگهای سـفید گـل شـکفته آن را از سـاق زرد آن جـدا مـی‌نماینـد و افشـرده آب آن را گرفتـه خشـک می‌نمایند و آن را گل کامه می‌نامند خوشبو می‌باشد و از آب تازه آن نیز لباس را رنگ می‌نمایند عودی رنگ خوشـبو مـی‌گـردد و ساق گل آن را خشـک نمـوده در آب جـوش داده لبـاس را بـدان رنگ می‌نمایند زرد رنگ می‌گردد و تخم آن پهن مایل به تـدویر و از میان اندک منحنی و مایـل بـه زردی و تیرگـی و در غلافـی خشبی نازک و مستعمل در ادویه بیشتر برگ و تخم آن است.

طبیعت آن: سرد و خشک و با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: اهل هند برگ نازک نورسته آن را مقـدار شش هفت برگ با آب ساییده با اندکی زنجبیل تر که بـه هنـدی ادرک نامند جهت حمیات کهنه می‌خورانند و تخم آن را سـاییده با آب و سر را بدان می‌شویند جهت رفع حزاز و می‌گوینـد شـرط است در استعمال جهـت حمیـات اجتنـاب از ماسـت و لبنیـات و ماهی و گوشت و گل کامه در قرابادین کبیر در حرف کاف ذکـر یافت.

◄هاسیمونا

به فتح ها و الف و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیـه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت نبطی است.

ماهیت آن: نباتی است ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسـبنده و مزغب و شاخ‌های آن باریک و برگ‌های آن ریزه شبیه بـه خـار کوچک و بیخ آن شبیه به شلغم و سیاه و هر چند در زمـین فـرو می‌رود باریکتر می‌گردد تا به قدر موی می‌رسد و خام و پختـه آن را می‌خورند و لذیذ می‌باشد و مایل به تندی.

طبیعت بیخ آن: در دویّم گرم و در اول خشک و بعضی گـرم و تر دانسته‌اند.

افعال و خـواص آن: ملطـف اخـلاط غلیظـه. *اعضاءالصـدر و الغذاء و النفض* آشامیدن آن مقوی قلب و حافظ صـحت بـدن و جهت سرفه و درد سینه و سـپرز و گـرده و مثانـه نـافع و بعضـی آشامیدن آن را باعث تولید پسر دانسته‌اند و گفتـه‌انـد بالخاصـیت نطفه منعقد از آن قبول صورت انوثیت نمی‌کند و جلوس در طبیخ آن و به دستور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و بـه گمـان بعضی تعلیق آن در پارچه سـبز در روز چهارشـنبه قبـل از طلـوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است.

فصل الهاء مع الدال المهمله

◄هدبه

به فتح ها و سکون دال و فتح بای موحده و هـا در اصـفهان آن را



خرخدا و به شیرازی مهبک و پرپا و بـه عربـی حمارقیـان و بـه هندی سروالی نامند.

ماهیت آن: حیوانی است بقدر باقلا خاکستری رنگ زیـر شـکم آن سفید با پایهای بسیار به قدر سـوزنی و در زیـر خمهـای آب و جاهای نمناک به هم می‌رسد.

طبیعت آن: در دویّم سرد و تر.

افعال و خواص آن: تحنک بدان با عسل جهت خنـاق و سـقوط لهات و به دستور طلای آن با پر مرغی. *الاذن* قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل سرخ نیم گرم در گوش مسکن درد آن و رافع کری قـدیم. *اعضـاءالـنفس* چـون در کـوزه نـو سـفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تـا دواوقیـه آن را بنوشند جهت عسر نفس مجرب دانسته‌اند. *اعضـاءالنفض* آشامیدن غیر محرق آن با شراب رافع عسرالبول و یرقـان و قطـور رطوبت آن در احلیل رافع حرقة البول و به دستور گذاشـتن فتیلـه آلوده بدان. *الحمی* بعضی تعلیق آن را در پارچه کتـان و امثـال آن رافع حمی ربع دانسته‌اند.

◀هدهد

به ضم دو ها در میان هر دو دال مهمله بـه فارسـی مـرغ سـلیمان نامند.

ماهیت آن: مرغی است منقط به نقطه‌های زرد و سیاه و بـر سـر آن تاجی از پر.

طبیعت آن: در دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: *اعضاءالعین* اکتحال زهره و یـا خـون آن جهت بیاض چشم. *اعضاءالغـذاء و الـنفض* مهـرًا پختـه آن بـا شبت جهت تفتـیح سـدد و رفـع پـیچش و قـولنج و تحلیـل خـون منجمد در گرده و مثانه و دل آن را چون خشـک نماینـد و نـرم سوده با طلا بیاشامند تقویت باه نماید. *الزینـه* ضـماد زهـره و خون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهره آن در جای تاریک تـا سه روز بر صاحب لقوه مفید. *اعضاءالرأس* بلـع نمـودن دل آن در حین گرمی ذبح یعنی گرماگرم باعث قوّت حافظه و به دسـتور سعوط دماغ آن با روغن کنجد تازه. *الخواص* تعلیـق چشـم آن بر صاحب نیسان باعث عدم فراموشی هر چیز است که یاد نمایند و به یاد آمدن فراموش شده و تقویت حافظه و بر صـاحب جـذام هر چند قدیم باشد مـؤثر و تعلیـق پـر و زبـان آن باعـث جـاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان فک زیرین آن جهت بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و تعلیق هدهد مذبوح به تمامه بر در خانه باعث امـان از سحر و چشم بد و ام الصبیان و تعلیق استخوان آن جهت تب ربـع و گذاشتن ناخن و پر آن در حریر زرد بسته در زیر سر دو خصـم جهت الفت میان ایشان خصوصاً وقتی کـه قمـر در سـنبله و نظـر دوستی با زهره داشته باشد و نگاهداشتن آن با خود جهت نصـرت بر خصم و بخور پر آن جهت زخمها و سحر و جنون و گریزاننده هوام و مورچه و کیک و بخور مغز آن در بـرج کبـوتران باعـث آن است که هیچ موذی نزدیک آن نگردد و خـوردن گوشـت آن جهت رفع سحر و کسی را که بسـته باشـند و چـون خـون آن را خشک نمایند و با سوسن خلط کنند و یا به روغن کنجـد تـازه و بر مو بمالند سیاه و مجعد گرداند و چون بلندترین پری از پرهـای بال آن را در پوست بندند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنگـام مجامعت تقویت بخشد.

فصل الهاء مع الراء المهمله

◀هربی

به فتح ها و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و یا لغت هندی است.

ماهیت آن: صاحب خلاصة التجارب نوشته بیخ نوعی از محموده است و در جبال کشمیر کثیرالوجود و دو نوع می‌باشد یکی مایـل به سیاهی و دویّم سفید شکری رنگ طـولانی غیـر مخروطـی بـه مقدار سه جدوار.

طبیعت سیاه آن: در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله.

افعال و خواص آن: مقدار نیم نخود آن کشنده به اسهال مفرط و قی و سحج و سوزش و حرارت بـواطن و تشـنج یـابس. تـدبیر آن تدبیر بیش خورده است و مـذکور شـد و از جهـت شـدت قـوّت حکمای هند این را مستعمل ندارند و سفید شـکری رنـگ آن در آخر سیّم گرم و خشک و دانگی از آن کشنده است بـه عـوارض مذکوره تدبیر آن نیز به دستور و این را در اکثـر سـموم مسـتعمل دارند و آنها را به قی و اسهال دفع می‌کند و مقاومت با همه سموم می‌نماید و بالخاصیت همه را دفع می‌کند و گفته‌اند که در هنگـام برآوردن بیخ آن باید که صورت و دماغ را محافظـت نماینـد کـه بخار آن بدان‌ها نرسد و الا متورم می‌گردد.

◀هرطمان

به ضم ها و سکون را و فتح طای مهمله و مـیم و الـف و نـون بـه عربی قرطمان نامند و گویند معرب هرتمان فارسی است.

ماهیت آن: حبی است شبیه به جلبان که خلر نامنـد و در میـان جو و گندم به هم می‌رسد و بعضی خود جلبان دانسته‌اند و اشـتباه است جهت آنکه هرطمان سرخ مایل بـه سـیاهی اسـت و جلبـان سیاه مایل به غبرت و نبات هرطمان شبیه به گنـدم و ثمـر آن در غلافی منقسم به دو صنف.

طبیعت آن: در سردی معتدل و مایل به خشکی و با قوّت قابضه.

افعال و خواص آن: محلل و رادع. *اعضاءالصدر و الغذاء* آشامیدن مطبوخ آن با روغن غیر قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس بطن. *الاورام* ضماد آن جهت ردع و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع.

المضار: ثقیل بطی الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیره کرمانی و روغن بسیار و مکیدن لیمو و سفرجل و اگر در فم معده مانده باشد خوردن حلویات باعث نزول آنست.

◀ هرنوه

به فتح ها و سکون را و ضم نون و واو و ها و آن را قرنوه نیز نامند.

ماهیت آن: گفته‌اند ثمر درخت عود است کوچکتر از فلفل و با اندک زردی و طعم آن تند و بوی آن خوش شبیه به بوی عود و از حوالی سنجر و عمان آورند.

طبیعت آن: مرکب القوی در دویّم گرم و در خشکی معتدل.

افعال و خواص آن: مفرح و محلل. *اعضاءالرأس و الصدر و الغذاء و النفض* بخور آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تلیین آن و اعانت بر هضم و تسخین گرده و مثانه و آشامیدن طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خاییدن آنست و گذاشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن آن و بیخ آن را چون چهل روز میان شراب و یا سرکه نارس بگذارند بسیار سیاه می‌گردد به حدی که از عود هندی تفرقه نتوان نمود.

مقدار شربت آن: تا دو درهم.

بدل آن: قاقله است.

◀ هرفروری

به فتح ها و سکون را و فتح فا و کسر رای مهمله و سکون واو و کسر رای مهمله و یا لغت هندی است.

ماهیت آن: ثمر درخت هندی است بزرگ و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شکفته در شاخ‌های باریک و در دو صف مقابل به هم و گل آن بسیار ریزه صندلی رنگ و ثمر آن مدور شش پهلو و ترش و در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد رنگ می‌گردد و آن را می‌خورند خام و پخته و مخلل آن را نیز ترتیب می‌دهند.

طبیعت آن: سرد و تر در سیّم.

افعال و خواص آن: قامع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است.

◀ هریسه

به فتح ها و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و ها.

ماهیت آن: از اغذیه مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب درهم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جیّد و گوشت مرغ جوان فربه و یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم: گندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علیحده و بعد از طبخ استخوان آنها را از آن جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده در آن داخل کنند و با هم طبخ دهند و با کفچه بر هم می‌زده تا یکسان گردند و دارچینی و هیل ناکوبیده درست در آن اندازند و باید که وزن گوشت مضاعف گندم باشد و زیاده بر آن لذیذتر می‌گردد و اگر خواهند که با قند و دارچینی تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تام در ظروف برآورده روغن جید تازه خوشبو را داغ نموده بر آن ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بر آن پاشیده با نان و یا بی‌نان تناول می‌نمایند و اگر خواهند که با قورمه که در آن نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست و با گوشت نیز بدین قسم ترتیب می‌دهند و آن را با روغن داغ کرده با آب لیمو و یا سرکه و یا آب نارنج و صعتر کوبیده تناول می‌نمایند.

طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: کثیرالغذا و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب و باه و زیاده کننده منی و موافق امراض سینه و خشونت آن و سرفه یابس المزاج.

المضار: دیر هضم و مسدد، مصلح آن در محرورین و در مبرودین انگور و بالخاصیت انداختن قدری انگور در دیگ هریسه مرقق قوام آنست و خوردن انار بالای هریسه مضر.

فصل الهاء مع اللام

◀ هلام

به ضم ها و فتح لام والف و میم.

ماهیت آن: نوع غذایی است که از گوشت گاو و گوساله و امثال آن بعد از پختن در آب نمک در جایی می‌گذارند تا آب آن چکیده گردد و به حسب احتیاج بقول حاره و یا بارده را با سرکه پخته گوشت مذکور را در آن می‌اندازند و بقول را بعد از اندک زمانی از آتش برمی‌دارند و اگر بقول را بجوشانند قسمی از قریص خواهد بود.

مزاج و افعال و خواص آن: تابع بقول و لحومی است که از آن

مرتب می‌نمایند.

◀ هلیون

به فتح ها و سکون لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و به عربی خشب الحیه و به فارسی مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و به فرنگی سپارک و به هندی ناکرون نامند و هلیون دشتی را اسبا اغوس گویند.

ماهیت آن: نباتی است بستانی و غیر بستانی. صنف بستانی را به دیار مصر در بساتین می‌نشانند برگ آن شبیه به برگ اسپست است و نبات آن بی‌خار و آن مدور در خامی سبز و بعد از رسیدن بنفش می‌گردد و منقط به نقطه‌های زرد و زرافشان و در جوف آن سه عدد تخم شبیه به حب النیل و صلب در سه ضلع و صنف دویّم خاردار و این را به عجمی اندلس اسیرعین نامند و ساق و برگ این شبیه به کبر و اندک شیردار و گل این مایل به سفیدی است و گفته‌اند برگ این شبیه به برگ رازیانه است و ابن مؤلف گفته که هلیون اغلب از بیخ درخت انار روید و بر درخت انار پیچیده شود و سخری نیز می‌باشد.

طبیعت آن: در اول گرم و در دویّم خشک و بعضی گرم و خشک دانسته‌اند و بری آن را خشکی غالب بر گرمی و سخری آن را معتدل گفته‌اند.

افعال و خواص آن: محلل و مفتح سدد. *اعضاءالعین و الفم و الصدر و الغذاء و النغض* آشامیدن آن جهت ظلمت بصر و ابتدای نزول آب در چشم و درد سینه و ریه و پهلو و استسقا و مضمضه آن جهت درد دندان و آشامیدن آن مفتح سده کبد و طحال و گرده و ملین بطن و جگر و محلل نفخ و ریاح و قولنج و غذاییت آن غالب و هاضم و مغیر رایحه بول و عرق و مفتت حصات گرده و مثانه و منقی گرده و مدر بول و طبیخ آن ملین طبع و مقی بلغم لزج. ملاصق معده و رافع درد امعا و مهیج باه و مدر بول و با شراب جهت تقطیرالبول و آشامیدن آن ناشتا مفتت حصات و زایل کننده علل گرده و مثانه. *السموم* آشامیدن طبیخ ان با شراب جهت نهش رتیلا.

المضار: اکثار آن مضر رأس، مصلح آن عسل و مداومت بر آن مهیج درد مفاصل و بالخاصیت مفسد طعام و مغثی، مصلح آن در مبرودین عسل و در محرورین جوش نمودن آن در سرکه و مری نیز و طبیخ آن در شیر برای محرورین و با گوشت تنها مقوی باه بیشتر از مفرد آن و همچنین معمول آن با بیضه و ریختن آبی که در آن جوش نموده باشند اول بار پس پختن با آب تازه جهت آنکه آب اول آن حاد بشع مغثی است و همچنین سکنجبین مصلح آنست در محرورین و در مبرودین و مشایخ احتیاج به اصلاح چندان نیست.

مقدار شربت آن: تا سه درهم و گویند هلیون کشنده سگ است چون بخورد و تخم آن مفتح سده طحال و آشامیدن آن با عسل و روغن بلسان مخرج سنگ گرده و مثانه و زنان مصر تخم آن را کوبیده نرم سوده بر تخم مرغ نیمبرشت پاشیده نیم گرم می‌آشامند به گمان آنکه مسمن بدن است و فرزجه آن مدر حیض و ادرار آن قوی‌تر از هلیون.

مقدار شربت آن: تا دو مثقال.

بدل آن: حنظل.

مضر دماغ، **مصلح** آن سکنجبین و بیخ آن را خاییدن جهت درد دندان و گذاشتن ساییده آن مسکن درد دندان غیر فاسد و کننده فاسد آن و تعلیق خشک آن مسکن درد دندان و باعث کندن آن است به آسانی بی‌وجع و الم و مضمضه به طبیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان و به دستور طبیخ تخم آن و آشامیدن طبیخ بیخ آن به تنهایی و یا با عسل و یا تخم خربزه قوی الفعل است در تفتیت حصات و علل مثانه و وجع حادث از سده گرده و مجاری بول و در فلاحت مذکور است که چون شاخ گوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند هلیون روید و از مجربات است.

فصل الهاء مع النون

◀ هندبا

به کسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف لغت عربی است به فارسی کاسنی نامند.

ماهیت آن: نباتی است معروف و در اکثر بلاد به هم می‌رسد و اقسام می‌باشد از بری و بستانی و هر یک نیز بر دو قسم است. آنچه را برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مایل به تلخی و ساق آن تا به دو ذرع و زیاده نیز با شاخ‌های رخو و گل کبود و اندک بزرگ و خوش منظر هندبای شامی نامند و آنچه را برگ کوچکتر و گل ریزه‌تر و کبود و تلخی آن زیاده هندباءالبقل گویند و به حسب اختلاف اهویه و امکنه و ازمنه تغیر در طعم و رنگ و طبع آن به هم می‌رسد در تابستان گاه است که تلخی بسیار به هم می‌رساند پس آن هنگام میل به حرارت کمی می‌نماید به حدی که اثر برودت بسیار از آن ظاهر نمی‌گردد و بستانی را کاسنی و بری را طرخشقوق نامند.

طبیعت: تر و تازه آن در آخر اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن زایل می‌گردد به سبب ضعف ترکیب و کمال لطافت و لهذا در شرع و طب هر دو منع از غسل آن وارد شده است و آنچه در تابستان بسیار گرم و یا بلدان حاره و در موسم گرما به هم می‌رسد مایل به گرمی است و خشک آن مایل به خشکی و با قوّت قابضه به اعتدال از غیر شدید و نوع صغیر آن را



رطوبت و لطافت کمتر از کبیر و بستانی ابرد و ارطب از بری.

افعال و خواص آن: مفتح و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی. *اعضاءالرأس* طلای آب برگ آن به تنهایی و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری و با طلا که نوعی از خمر است جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیده برگ آن جهت رمد حار خصوصاً با روغن بنفشه و مضمضه به طبیخ بیخ آن با سرکه و به تنهایی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس و غرغره آن با خیارشنبر و یا شراب شاه توت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و به دستور با آب برگ گشنیز تازه. *اعضاءالصدر* ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم جاسیه. *اعضاءالغذاء و النفض* آشامیدن آن جهت تفتیح سده کبد و طحال و یرقان و استسقای حار و تفتیح سده احشا و عروق و تقویت جگر و تسکین حرارت خون و تشنگی و غثیان و هیجان صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقی مجاری بول و گرده و هر چند تلخ‌تر باشد در رفع سدد و امراض کبد بهتر است و آشامیدن آن با خبّه سنگ شو نموده با سکنجبین ساده جهت قی صفراوی و هیجان صفرا و شری و هیجان دم صفراوی و جدری و حصبه و هیضه صفراوی و آب برگ تازه آن را که بجوشانند و کف آن را بگیرند و صاف نموده که آب کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت معده حار و استسقا و تفتیح سدد و رفع تعفن رطوبات و خوردن برگ آن با سرکه مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده گردد و بری آن موافق‌تر از برای معده و بستانی آن از برای کبد. *الحمیات* آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات عتیقه و جهت حمیات ربع و حمیات بارده و آشامیدن مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بیخ آن به تمامی به تنهایی و یا با تخم کشوث به اضافه سکنجبین بزوری و یا ساده و با شراب کشوث و یا بزور هر یک به حسب احتیاج جهت حمیات مرکبه کهنه وبابیه و استسقا و سپرز و رفع تهیج اطراف مجرب. *السموم* ضماد برگ آن و همچنین طلای آب آن و آشامیدن آب آن نیز با زیت و بادزهر ادویه کشنده و ضماد برگ و بیخ آن با هم جهت لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرص و همچنین با سویق جو ببعدیل. *آلات المفاصل و الاورام* ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت تبرید عضوی که اراده تبرید آن باشد عجیب الاثر.

مقدار شربت: از آب آن تا نیم رطل.

مضر صاحب سرفه که از سبب ورم محدب کبد نباشد و محرک آن و الا چندان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع، **مصلح** آن شکر و شربت بنفشه و امثال آن و تخم آن در دویّم سرد و خشک و مایل به حرارت و با اجزای بارده نیز گفته‌اند و با قوّت محرکه مواد ساکنه و صاحب شفاءالاسقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دویّم دانسته.

افعال و خواص آن: جهت صداع و خفقان و تفتیح سدد و استسقا و یرقان و حمیات صفراویه و سددیه نافع و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و طحال و قطع نفث الدم و تحریک اشتها مؤثر و در سایر افعال نایب مناب برگ آنست.

مقدار شربت آن: از دو درهم تا پنج درهم.

المضار: کریه الطعم و مغثی، مصلح آن ادویه خوشبو و سکنجبین و صاحب شفاءالاسقام در بحث ورم طحال نوشته که مضر طحال است، مصلح آن سکنجبین و بیخ آن در اول گرم و در دویّم خشک.

افعال و خواص آن: بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تصفیه خون و رفع ورم احشا و استسقا و نضج و تحلیل مواد و حمیات مرکبه مزمنه و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع.

مقدار شربت آن: از جرم ساییده آن از یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم است.

◄ هندبای بری

که آن را طرخشقوق و بقلة الیهودیه نیز نامند و غیر خندریلی است.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به بستانی و برگ آن از آن باریکتر و ریزه‌تر و گل آن کبود و طعم آن بسیار تلخ.

طبیعت آن: در آخر اول سرد و خشک و تبرید آن زیاده از بستانی.

افعال و خواص آن: قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال به غیر از ترطیب قوی‌تر از بستانی و قاطع نفث الدم و مدر حیض و شیر و اکتحال لبن آن جهت جلای بیاض عین و حمول عصاره آن رافع اورام حاره فرج و رحم. *السموم* آشامیدن آب آن با روغن زیتون جهت رفع اکثر سموم مشروبه و هوام و ضماد بیخ آن جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار و با آرد جو جهت باد سرخ و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ آن در افعال قوی‌تر از بستانی و هر یکی بدل دیگری‌اند و دستور آشامیدن برگ بستانی آن جهت تفتیح سده عروق و جگر و تبهای دموی و صفراوی و دستور مروق نمودن آن و عرق آن و سفوف آن و معجون تخم آن همه در قرابادین کبیر ذکر یافت و نیز نوعی کاسنی بری می‌شود که تخم آن را فرنگان از بلاد خود می‌آورند و در بنگاله در بساتین می‌کارند و در ابتدای موسم سرما برگ‌های آن باریک طولانی و اندک مشرف و



نازک و سفید رنگ خصوص برگ‌های اندرونی آن که حرارت آفتاب بدان اثر نکرده باشد در ابتدا ساقی ندارد و در انتها از آن یک ساق باریکی می‌روید و بر سر آن گل آن شبیه به گل کاسنی بستانی و اندک طولانی و تخم آن نیز شبیه بدان و هر چند هوا سرد و تر باشد آن بهتر و لطیف‌تر می‌شود و آن را در هنگام کوچکی و خامی دسته می‌بندند که حرارت آفتاب در جوف آن اثر نکند و برگ‌های آن نازک و لطیف گردد و یحتمل که این نوعی از بری باشد.

طبیعت و افعال و خواص آن: قریب به بری است.

فصل الهاء مع الواو

◄هواء

به فتح ها و واو و الف و همزه به فارسی باد نامند و به هندی باو.

ماهیت آن: معروف و یکی از عناصر اربعه است که ارکان نیز نامند و آن خفیف بالاضافه است یعنی از خاک و آب لطیف‌تر و از آتش ثقیل‌تر است و یکی از سته ضروریه ناگزیر موجودات جسمانی یعنی موالید ثلاثه است و مروح روح حیوانی مستقر در قلب است که اگر دمی و لحظه‌ای بدان نرسد منطفی و خاموش می‌گردد و باعث نشو و نمای نباتات و حیوانات بلکه زیادتی و تصلب و اکمال جماد است و حضرت امام ثامن علی بن موسی رضا علیهما التحیه و الثناء در رساله ذهبیه می‌فرمایند خطاب به مأمون کرده بدان به درستی که قوّت نفس تابع امزجه ابدان است و امزجه ابدان تابع هوا و متغیر می‌شود امزجه به تغییر اهویه در امکنه مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا به یک دفعه و گرم شود مرتبه دیگر نیز به یک دفعه متغیر می‌شود به سبب آن امزجه ابدان و اثر می‌کند آن تغیر در قوا پس اگر باشد هوا معتدل می‌باشد امزجه و ابدان نیز معتدل و صحیح می‌باشد تصرفات قوا و امزجه و حرکات طبیعیه مانند هضم و نضج و جماع و خواب و بیداری و سایر حرکات طبیعی و نفسانی.

طبیعت آن: بالذّات گرم و تر است به حسب اختلاف و اوضاع فلکی و ارضی مختلف می‌گردد و به حسب جهات نیز مثلاً بودن هنگام آفتاب در بروج شمالیه گرم می‌گردد و همچنین هنگام استیلا و سلطنت یکی از کواکب حاره حار می‌گردد و در اراضی منخفضه غیر مکشوفه جانب شمال آنها و یا اراضی مجاور بحر نیز و به خلاف اینها بارد و هنگام شدت تابش آفتاب خصوص در بلاد صخریه گرم و خشک و در بلاد بحریه و جزایر و هنگام باران رطب و باد صبا که از جانب مشرق تا به نقطه شمال وزد گرم و خشک است و باد شمال که از جانب شمال تا به نقطه مغرب وزد سرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا به نقطه سهیل وزد سرد و تر و باد جنوب که از سهیل تا به نقطه مشرق وزد گرم و تر و مرکب از اینها مرکب از کیفیات اربعه است.

افعال و خواص آن: باد صبا مزیل بلغم و مجفف رطوبات و مفتح سدد و معین بر هضم و مانع نزلات و مقوی قوّت دافعه و مصلح حال مرطوبین و جهت امراض بارده رطبه از استسقا و فالج و لقوه و غیرها نافع و مضر محرورین و ابدان خشک و امراض صفراویه و محرق صفرا و مولد حکه و جرب و تشنج یابس و امثال اینها است و باد شمال مستحکم می‌گرداند اعضا را و مانع استرخا و کسالت و مقوی اعضا و حواس و ذکای فهم و ذکر و هضم و صفای رنگ و نضارت آنست و مضر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و بواسیر و باعث اسقاط جنین و عسر ولادت و امثال اینها است و باد دبور عکس صبا است و باد جنوب عکس شمال و مرکب از اینها جهت امراض مرکبه نافع و اصلاح فساد و تعفن هر یک بر دیگری نمایند و به تغییر و تبدیل بلد و مکان اگر ممکن باشد و به بوییدن پیاز و سیر و سرکه و زردچوبه و عنبر و لادن و قطران و مومیایی و عود هندی و عنبر و قسط و کندر و سندروس و کهربا و پوست انارین و مشک و زعفران و سعد و ابهل و صندل و گزمازه و زراوند طویل و جدوار تمام اینها و یا آنچه میسر آید و بخور نمودن به اینها و درونج و طرفا و خوردن پیاز و سیر و سرکه و نعناع و زردچوبه و طین مختوم و حلتیت و آویختن پیاز عنصل بر در خانه و پاشیدن سرکه بر در و دیوار و فرش خانه خصوص که در آن سیر و پیاز پرورده باشند و حتی المقدور از آن خانه حرکت نکنند و به جایی نروند و اگر بالضرورت حرکت کنند بینی را به لته به سرکه و سیر آلوده ببندند و زود معاودت نمایند با وجود این تدابیر باید که از خوردن مثل میوهای تر و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در آنچه می‌خورند پیاز و سیر داخل کنند و غذاهای ترش بی‌چربی میل نمایند و شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن بلد اگر بتوانند احتراز کنند والا بسیار کم بخورند و از تریاقات تریاق فاورق و مثرودیطوس و جدوار خطایی هر یک که باشد مکرر بخورند و برشعثا و فلونیای رومی نیز مناسب است و فادزهر معدنی هم خوب است.

◄هوفاریقون

به ضم ها و سکون واو و فتح فا و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون معرب از اوفاریقون یونانی است و هیوفاریقون نیز دیده شده به زیادتی یای مثناة تحتانیه میان ها و واو و بعضی اندروسامن و بعضی قوریون و بعضی امامانیطس به معنی صنوبری برای مشابهت رایحه تخم آن



به بوی راتینج که صمغ صنوبر است نامند و گفته‌اند که هوفاریقون لغت رومی است.

ماهیت آن: نباتی است و سه قسم می‌باشد و هر سه را ثمر شبیه به جو است و قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده بر آن و برگ آن مانند برگ سداب و بسیار سرخ و گل آن سفید شبیه به گل شبت چتری و در بو شبیه به بوی صنوبر و تخم آن در غلافی طولانی و سیاه و دراز شبیه به جو و مدور نیز. منبت آن زمینهای صلب و خرابه‌ها و ثمر آن اقوی از تخم و سایر اجزای آن و قوّت آن تا ده سال باقی می‌ماند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و گفته‌اند خشکی آن زیاده از گرمی آنست.

افعال و خواص آن: مجفف و محلل و ملطف و مفتح سدد و گدازنده اخلاط و لزوجات و غیره. *اعضاءالرأس و الغذاء و النفض* آشامیدن آن جهت کزاز و تفتیح سده معده و کبد و امعا و ادرار بول و طمث و اسهال مره صفرا و حمول آن نیز جهت ادرار بول و حیض. *آلات المفاصل* آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب و یا آشامیدن عصاره آن چهل یوم پی هم مداومت بر آن جهت درد ورک و عرق النسا و نقرس و آشامیدن تخم آن هر روز نیم درم با ماءالعسل جهت عرق‌النساء مجرب دانسته‌اند. *الحمیات* آشامیدن آن با نیم وزن آن سداب جهت حمی ربع. *الجروح و القروح* ضماد برگ آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیمه و قروح ردیه و سوختگی آتش و ذرور آن جهت تنقیه قروح مترهله متعفنه نافع.

بدل آن: تخم شبت و انیسون و بیخ آن مانند بیخ کبر است و قسم دویّم را نبات بزرگ‌تر از اول و شاخهای زیاده و برگ آن بقدر برگ نعناع و پرشعبه و با شعبه‌های مستقیم و ساق آن سرخ و گل آن زرد و تخم آن در غلافی شبیه به خشخاش و با خطوط و در بو شبیه به راتینج.

طبیعت آن: در آخر دویّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفرای غلیظ و آشامیدن آب سرد معین بر عمل آن و در همه افعال مانند قسم اول و آشامیدن تخم آن با شرابی که آن را اردومالی نامند جهت عرق النساء و طلای مطبوخ آن در شراب رافع جراحات عظیمه و ضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع و قسم سیّم آن را که داربروی نامند و نبات آن بزرگتر از اول و کوچکتر از دویّم و بسیار سرخ و شاخهای آن انبوه‌تر و برگ عریض مانند برگ سداب و به بزرگی نعناع و بسیار و گل آن زرد و در بو شبیه به قسم اول.

طبیعت آن: در گرمی و خشکی از اول کمتر.

افعال و خواص آن: مسهل رطوبات معده و مجفف بلت آن و در جمیع افعال قوی‌تر از اول و دویّم. آشامیدن دو درهم آن مسهل صفرای غلیظ خصوصاً با آب سرد و مقوی معده و رافع فالج و عرق النساء و عسرالبول و مفتت حصات و مسقط جنین و مدر حیض و سرخ کننده رخسار و مقاوم همه سموم و جهت استسقا و قولنج و تب ربع و طلای آن با زیت جهت فالج که میل کرده باشد گردن به سوی پشت و طلای آن جهت بهق و کلف و همه آثار جلد و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع.

المضار: مصدع محرورین، مصلح آن سکنجبین.

مقدار شربت آن: یک درهم.

بدل هر یک از اقسام آن دیگری است و بدل همه به وزن آن اذخر و نصف آن بیخ کبر و نصف وزن آن شیطرج و نصف آن قردمانا نیز گفته‌اند و حکیم میر عبدالحمید نوشته که آن را به هندی اروسه نامند و اقسام است قسمی که گل آن سفید و برگ آن مانند (گل عباسی و تخم آن مانند جو و خوشه آن مثل خوشه جو و گندم و بر سر خوشه)[1] گل آن و درخت آن بقدر دو ذرع و خارناک است از جمله ادویه مشهوره هندی است و در خواص چنان است که مرقوم است قسم دویّم را گل زرد و در شاه جهان آباد و برهان پورآن را پیابانسه نامند و قسم سیّم را گل بنفش و سرخ نیز می‌باشد و بری آن در جمیع افعال قوی‌تر از باغی است.

◄هوم

به ضم ها و سکون واو و میم لغت ترکی است.

ماهیت آن: نباتی است شاخهای آن پر گره و ثمر آن شبیه به عنب الثعلب و کبک از آن بسیار محظوظ است و بی‌برگ و بی‌بیخ و با ریشه‌های ضعیف و غیر غایر در زمین.

افعال و خواص آن: از سموم قتاله است و چون پیکان را با آب آن الوده خشک نمایند به هر حیوانی که زخم تیر آن برسد آن را بکشد.

◄هوم المجوس

به ضم ها و سکون واو و میم و الف و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون واو و سین لغت عربی است و آن را مراتیا نیز نامند.

ماهیت آن: گیاهی است اسفل ساق آن یک عدد و باریک و صلب و گل آن زرد و تیره شبیه به یاسمین و برگ آن ریزه و شکوفه آن شبیه به یاسمین و شکوفه آن شبیه نیز به مشکطرامشیع و صاحب تحفه نوشته که ظاهراً که از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخور مریم دانسته‌اند. حکیم میر عبدالحمید نوشته آنچه متحقق شده هوم المجوس گلی است که آن را جعفری نامند. اقسام می‌باشد قسمی پنج برگ و قسمی مضاعف و

---

۱. فقط در نسخه ب



جعفری مذکور شد.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک و بعضی گل آن را سرد و خشک گفته‌اند.

افعال و خواص آن: جالی و حاد و مجفف و مفتح سدد و آشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار فضول و تفتیت سنگ گرده و سنگ مثانه نیز گفته‌اند و برای احتباس بول نیز و ذرور گل آن حابس خون جراحات.

مقدار شربت آن: یک مثقال و زیاده از دو مثقال کشنده به تجفیف قوی و حکیم میر عبدالحمید مقدار شربت آن را دو توله نوشته و روغن گل آن که با دنبه گوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و با روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است.

◀ هوقسطیداس

که آن را هوفسطیداس به ضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون سین و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال و الف و سین مهملتین نامند.

ماهیت آن: عصاره نباتی است که لحیة التیس نامند و مذکور شد و گفته‌اند طرثوثی است که در زیر درخت لحیة التیس به هم می‌رسد و غیر لحیة التیس است.

◀ هیشر

به فتح ها و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و رای مهمله.

ماهیت آن: کنگر بری است و بلندی آن تا بقدر یک گز و زیاده و میان آن تهی و شکوفه آن پهن و بنفش و بعد از خشک شدن سفید می‌گردد و در میان شکوفه آن چیزی مانند پنبه و اگر آن پنبه در گوش رود کر گرداند.

افعال و خواص آن: آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع.

◀ هیل بوا و هال بوا

به کسر ها و سکون یا و کسر لام و فتح بای موحده و واو و الف.

ماهیت آن: خیربوا است و در حرف الخا مذکور شد.

طبیعت آن: گرم در اول و خشک در دویّم و بعضی در سیّم گفته‌اند.

افعال و خواص آن: بسیار لطیف‌تر از قاقله. *اعضاء الغذاء* مقوی معده و کبد سرد و هاضم طعام است.

◀ هوفلسوس

به ضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون لام و ضم سین و سکون واو و سین.

ماهیت آن: چنین گفته‌اند خس الحمار است که ابوخلسا باشد و مذکور شد در حرف الالف مع الباء.

طبیعت آن: سرد و تر با قوّت تجفیف و تسخین قلیل و قبض.

افعال و خواص آن: با قوّت قابضه و سایر افعال آن در ابوخلسا ذکر یافت.

باب بیست و هشتم

در بیان ادویه‌ای که حرف اول آنها یاء مثناة تحتانیه است

فصل الیاء مع الالف

◀ **یاسمین**
به فتح یا و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون یا و نون و آن را یاسمون به واو به جای یا و به ضم میم نیز و سجلاط نیز و به شیرازی گل هاشم و به هندی چنبیلی نامند.

ماهیت آن: گلی است خوشبو و سفید و زرد و کبود و بعضی را پشت گل بنفش و هر یک سوای زرد بستانی و بری و جبلی می‌باشد و سفید آن خوشبو و کثیرالوجود و کبود آن کمیاب و نبات آن مابین شجر و یقطین یعنی نه مانند درخت ایستاده است و نه مانند یقطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن و نیز زرد و کبود آن شجریت غالب و در بعضی بلاد درخت آن عظیم می‌گردد و ساق سفید آن اندک پیچدار و برگ‌های آن اندک ریزه طولانی و مشرف و بر دو جانب شاخه آن رسته و خوش منظر و گل آن خوشبو با ساقه باریک مجوفی و بر سر آن برگ‌های ریزه پیوسته به آن ساق و در هنگام غنچگی طولانی امرودی شکل و بعضی سفید آن را زنبق دانسته‌اند و گفته‌اند از روغن زنبق مراد روغن این است و سوسن آزاد را مخصوص بدین و سوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقودالخاصیت و این از جهت اشتباهی است که ایشان را رو داده و در سوسن مذکور شد و بری را ظیان نامند و جبلی آن یاسمین هندی است. جمهور اطبا در ماهیت آن نوشته‌اند که درخت آن مانند درخت مورد و از آن سبزتر و املس و بزرگتر و برگ آن پهن‌تر و نرم‌تر و به سطبری برگ مورد نیست و درخت قسم سفید آن ضعیفتر و گل آن سفید و با شایبه سرخی و بعضی بی‌سرخی و بسیار خوشبو و از حمل تا عقرب گل می‌دهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد آن از این عظیم‌تر و چتری و مانند درخت مورد است و نزد بعضی قسم زرد آن مسمی به زنبق است و بالجمله **طبیعت آن**: در دویّم گرم و خشک و تا سیّم نیز گفته‌اند.

افعال و خواص آن: مفرح و مفتح سدد و مسمن بدن. ٭اعضاءالرأس و العصب و الغذاء و النفض٭ بوییدن آن جهت تقویت دماغ و درد سر بارد و رفع ریاح دماغ و مشایخ و مبرودین را نافع و نطول طبیخ آن جهت صداع و دردهای بارد و آشامیدن آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و مفرح و محرک باه و مخرج اقسام کرم معده و امعا و مدر بول و حیض و چون آن را در شراب اندازند اندک آن سکر بسیار آورد و آشامیدن آب گل آن سه روز هر روز ده درم قاطع نزف الدم و مضمضه به آب مطبوخ برگ آن جهت درد دندان و قلاع دهان و جوشش آن و لثه و ضماد آن بر پشت و قضیب معین بر نعوظ و بزرگ کننده آن. ٭السموم٭ آشامیدن آن مقاوم همه سموم و به دستور ضماد آن. ٭الزینه٭ ضماد آن جهت رفع کلف و سرخ کننده رخسار و به دستور غسل آن در حمام و در سفید کردن موی مؤثر حتی ذرور آن.

المضار: مصدع محرورین و اکثار بوییدن آن باعث زردی رنگ رخسار، مصلح آن بنفشه و گل سرخ و سرکه.

مقدار شربت: از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم.

بدل آن: یاسمین زرد و در تسخین بدن و سفید کردن موی زرد آن اقوی و بدل هر دو یاسمین بری است و روغن آن که مانند روغن گل مرتب نمایند و یا کنجد مقشر در آن مکرر پرورده نمایند تا رنگ کنجد سرخ گردد پس ساییده از آن روغن اخذ نمایند بسیار خوشبو و معطر می‌باشد.



طبیعت آن: گرم و تر.

افعال و خواص آن: مفتح و محلل و نرم کننده جلد و جهت امراض بارده عصبانیه و مشایخ نافع و در جمیع افعال مذکوره اقوی.

مقدار شربت آن: از سه درم تا پنج درم است و بوییدن آن مصدع و باعث رعاف محرورین و گل یاسمین زرد ایران در دکهن و شاه جهان آباد و در بعضی بلاد هند کثیرالوجود و گفته‌اند چون آن را در جوف حنظل سبز مهرّا پخته یک درم از آن را با یک اوقیه عسل چند روز بخورند و مداومت بر آن نمایند جهت رفع استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب است.

◄ یاقوت

به فتح یا و الف و ضم قاف و سکون واو و تا.

ماهیت آن: سنگی است از سنگهای معدنی نفیس عظیم القدر نزد مردم و الوان و اصناف می‌باشد از سرخ و زرد و کبود و سبز و پسته‌ای و سفید و هر یک نیز بسیار رنگین و متوسط و کمرنگ و بهترین همه سرخ بسیار رنگین رمانی آبدار صلب شفاف بی‌جرم بی‌داغ و رنگ آنست و هر چند قطعه آن بزرگتر و خوش شکل‌تر باشد معتبر و قیمت آن زیاده از اصناف سرخ خمری و وردی و نارنجی و زعفرانی و لیمویی است و از اصناف کبود آسمان گونی و کحلی و لاجوردی و پسته‌ای آن کمیاب و لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هر یک از آنها آنست که صلب صاف و شفاف یک رنگ یعنی رنگ اجزای آن متساوی باشدو یاقوت (از همه احجار مگر الماس صلب‌تر و کبود آن صلب‌تر از سرخ و سرخ از زرد و پسته‌ای قریب به سرخ و سفید)[1] از همه نرم‌تر و خام که در معدن ناقص مانده و هر یک به نامی مخصوص‌اند. سرخ را به هندی مانک و پدم راکه و بانکریزی روبی و زرد را به عربی بسراق و به هندی پکهراج و بانکریزی و توبس و نیلی را به فارسی نیلم و به هندی نیلمن و بانکریزی سفیار نامند و ماده تکون آن کبریت و زیبق صافی خالص شفاف براق است و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمه کتاب نیز به تفصیل مذکور شد و شنیده شده که در پیکو در قطعه زمینی که معدن یاقوت است و در آنجا به هم می‌رسد کسی سکنا نمی‌تواند نمود و خاک آن سیاه رنگ و صلب و کبریتی است یعنی بوی کبریت از آن می‌آید و در موسم باد و بارش و طوفان و رعد برق و صاعقه بسیار در آن می‌افتد و زمین آن تمام منشق می گردد و از شکافهای آن زمین نیز بوی کبریت بسیار می‌آید به حدی که متأذی می گرداند و اطراف آن موضع درختهای عظیم بسیار متراکم می‌باشد و هیمه فروشان بریده می‌فروشند و اکثر آن جماعت و فقرا و مساکین جست و جو نموده آنچه می‌باشد از قطعه‌های یاقوت بزرگ و کوچک می‌برند و در سر کار پادشاه آنجا که مشهور به راجه است می‌فروشند و به دیگری نمی‌توانند فروخت زیرا که حکم راجه آنجا آنست که اگر به دیگری بفروشند خانه آن را ضبط نمایند و سیاست عظیم کنند و نیز مسموع گشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمی‌باشد بلکه ناصاف و خام چنانچه وقتی راجه آنجا حکم نموده که قطعه‌ای از آن زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعه‌های بزرگ خوب برآید چون حفر نمودند قطعه‌های کوچک بد رنگ ناصاف نرم برآمد و با وجود آن جمعی هلاک شدند به سبب بوی کبریت و ابخره متعفنه لهذا امر نمود که دیگر حفر ننمایند و آنچه از بالای زمین بیابند بیاورند و نیز اماکن دیگر مانند جزیره برازیل از ارض جدید جنوبی و جزیره سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره است ولیکن یاقوت جنوبی آن به خوبی پیکویی نیست هر چند برازیلی اکثر قطعه‌های آن صاف شفاف آبدار بزرگ مقدار می‌باشد ولیکن به صلابت پیکویی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی و غیرها و سیلانی بسیار نرم و کم رنگ می‌باشد و از اقسام آن گفته‌اند غیر از سرخ رمانی تاب آتش ندارد و بعضی گفته‌اند سرخ رمانی آن از آتش رنگین‌تر می شود و نیز گفته‌اند چون با سفید آن شایبه سرخی باشد چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد. بدان که اکثر این اقوال اصلی ندارد و رایحه کریهه و دود و عرق و روغن مضر لون آنست و مالیدن آن بر جذع سوخته و آب سنباده باعث جلای آن.

طبیعت آن: در حرارت و برودت معتدل و در دویّم خشک و زرد آن در دویّم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم و در سیّم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دویّم خشک.

افعال و خواص آن: مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن یک درهم آن جهت رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغییر هوای وبایی و تصفیه خون و حفظ حرارت غریزی و قوای حیوانی و پوشیدن انگشتری آن جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و طاعون و در دهان داشتن آن جهت رفع بدبویی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفریح و نشاط و تعلیق آن بالخاصیت جهت رفع اصابه عین که چشم زخم نامند و طاعون و تغییر هوای وبایی و وسواس و صرع و خفقان و با هیبت و شکوه بودن نزد مردم و نیز قاطع نزف الدم و محلل انجماد خون دانسته‌اند. اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم.

مقدار شربت آن: از یک قیراط تا یک دانگ و معاجین

---

۱. فقط در نسخه ب



مسمی به یاقوتی و مفرح آن در قرابادین کبیر ذکر یافت.

فصل الیاء مع الباء الموحده

◄ یبروح

به فتح یا و سکون بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و حای مهمله لغت سریانی به معنی ذوالصورتین است.

ماهیت آن: اسم سریانی جنس اشیای زوجیت در خلقت و شامل بیخ لفاح و ثمر اقسام آن است و از مطلق آن مراد قسم جبلی آن است و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند در آن شبیه به دو صورت انسان مشاهده می‌گردد لهذا آن را مسمی به این اسم نموده‌اند و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی به صورت انسان دارد به خلاف آن که مشابهت تام دارد و بعضی آن را مختص به بیخ سراج القطرب دانسته‌اند.

◄ یبروح الصنم

به فتح صاد و نون و میم.

ماهیت آن: بیخ لفاح بری است به شکل دو انسان که روبروی یکدیگر گذاشته باشند و آن را مهره گیاه و سگ کن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هر که آن را قلع نماید هلاک می‌گردد لهذا بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر گردن سگی و آن سگ را رم می‌دهند تا به حرکت آن بیخ کنده شود و گفته‌اند که اصلی ندارد و نبات آن شبیه به تعلیق است که به ترکی کن نامند و بقدر ذرعی است و برگ آن شبیه به برگ انجیر و باریک‌تر از آن و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه به میعه سایله و گل آن سفید و گویند در شب می‌درخشد و بیخ آن شبیه به صورت دو انسان باشد روبروی هم و مستور به لیفهای اشقر شبیه به موی به خلاف سایر اقسام بیخ لفاح که لیفهای مذکور ندارد و مادام که سر این صورت را جدا نکنند قوّت آن تا شصت سال باقی می‌ماند و گفته‌اند که یبروح به معنی صنم طبیعی است یعنی نباتی که در صورت شبیه به انسان باشد اعم از آنکه معنی آن اسم موجود باشد یا غیر موجود و بسیاری از اسما دلالت می‌کند بر معنی غیر موجوده و صورت یبروح موجود خشبی است اغبر از قسط بزرگتر و بیخ آن لفاح بری است. دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آن را فطیمس و بعضی موقولن و بعضی درقیانا نامیده‌اند یعنی بیخ مهیج حب و آن دو صنف می‌باشد یکی معروف به ماده و رنگ آن مایل به سیاهی و خشبی و برگ آن شبیه به برگ کاهو و از آن باریکتر و کوچکتر و با زهومت و ثقیل الرایحه و منبسط بر روی زمین و نزدیک برگ آن ثمری شبیه به تفاح و از آن کوچکتر و خوشبو و در آن تخم شبیه به تخم امرود و بیخ آن بزرگ و دو عدد یا سه عدد متصل به هم و ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بر آن پوستی غلیظ و ساقی و صنف دویّم موصوف به ذکر و بعضی مردم این را موریون نامند و برگ این سفید و املس بزرگ عریض شبیه به برگ سلق و لفاح آن دو چند بیخ ماده و بقدر خیاری و رنگ آن زعفرانی خوشبو و ثقیل الرایحه و راعیان آن را می‌خورند و سبات ایشان را عارض می‌گردد و بیخ آن شبیه به ماده یعنی به صورت انسان ماده است و از بیخ صنف ماده آن اندک طولانی‌تر و بی‌ساق و نیز صنفی در اماکن سایه‌دار و گودالها می‌روید برگ آن کوچک و عریض و طول آن بقدر شبری و بی‌ساق و بیخ آن به سطبری ابهامی و طولانی و سفید و بی‌گل و ثمر و این قوی‌ترین اصناف یبروح الصنم است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در حدود گرم سیر شیراز نزدیک به قلعه شهریار نوعی یبروح به هم می‌رسد طول آن از یک وجب کوتاه‌تر و با دست و پا و رنگ آن سفید و بهترین آن اقوی فربه آنست و گاه عصاره پوست صنف نر آن را در هنگام تری و تازگی کوبیده و فشرده در ظرف سفالی و در آفتاب خشک نموده اقراص می‌سازند و گاه عصاره بیخ آن را گرفته چنانچه از پوست آن به دستور خشک می‌نمایند و در قوّت ضعیفتر از عصاره پوست بیخ آنست و بعضی پوست بیخ آن را کوفته به ریسمان کتانی پیچیده می‌آویزانند تا خشک گردد و بعضی بیخ آن را طبخ می‌دهند با شراب تا آنکه دو ثلث آن برود و صاف می‌نمایند و منعقد می‌گردانند و گاه دمعه آن را استخراج می‌نمایند بدین نحو که بیخ آن را چند جا خراشیده ظرفی بدان نصب می‌نمایند تا دمعه آن در آن مجتمع گردد و عصاره آن قوی‌تر از دمعه آنست و از هرمس نقل نموده‌اند که بهترین زمان قلع آن آنست که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل به سعدین و یا به یکی از سعدین و با قمر در یک برج باشد و روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سایر اوقات است.

طبیعت آن: سرد و خشک در دویّم و با اندک قوّت حرارت و با رطوبت فضلیه و بعضی سرد در اول سیّم و خشک در آخر آن دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: پوست بیخ آن مقوی و مجفف و مخدر و مغز بیخ آن ضعیف و برگ آن تر و خشک هر دو مستعمل و گفته‌اند هر عضو قسم ماده آن دوای همان عضو مردان است و بالعکس یعنی هر عضو قسم نر آن دوای زنان است. *اعضاءالرأس و العصب* آشامیدن آن مسبت و منوم و چون در شراب اندازند سکر شدید آورد و بوییدن آن نیز باعث سبات و حمول آن در مقعده نیز و این خاصیت مخصوص به سفیدالورق بی‌ساق آنست که ذکر یافت و اکثار آن شرباً و شماً باعث سکته و گاه شرابی از آن می‌سازند برای ازاله سهر به این نحو که سه من از پوست بیخ



آن را در یک مطریطوس شراب حلو می‌اندازند و سه قوانسات از آن می‌آشامند و گاه طبخ می‌دهند پوست آن را در شراب تا اینکه اخذ نماید قوّت آن را و استعمال می‌نمایند برای سبات مقدار بسیاری از آن را و بعضی از پوست بیخ صنف سیّم شراب به عمل می‌آورند به این قسم که سه من آن را در یک مکیال شراب حلو می‌اندازند و بعد از رسیدن مقدار سه قبوسات از آن می‌آشامند برای تخدیر و بی‌حسی عضو شخصی را که خواهند قطع نمایند و عصاره آن نیز باعث سبات و بی‌حسی عضو است و آشامیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و تعلیق آن جهت صرع. *العین* ضماد برگ آن جهت وجع چشم و رمد و دمعه آن را در ادویه مسکنه اوجاع داخل می‌نمایند. *اعضاءالصدر و الغذاء و النفض* آشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان و آشامیدن دمعه آن بقدر یک اوقیه با ماءالقراطن یعنی ماءالعسل مقی مره صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده بر آن کشنده و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم و مره صفرا چون اطفال و غیر ایشان تناول نمایند گاهی به سبب شدت قوّت هلاک می‌نمایند و آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون نارسیده آن را با روغن گل سرخ ساییده زن حامله بر شکم و کمر طلا کند از اسقاط جنین محفوظ می‌ماند و حمول دمعه آن بقدر نیم دانگ مخرج جنین و چون بیخ آن را با کبریت آتش ندیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و آشامیدن آن با مقل جهت بواسیر و با کاسنی جهت حرقة البول. *السموم* آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف اخیر آن که شبیه به صنف ابیض الورق است که بادزهر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل یبروح را کسی بخورد اولاً او را اختناق رحم و سرخی چهره و برآمدگی آن و زوال عقل و حالت شبیه به مستان و افیون خورده عارض گردد پس موت تدبیر آن قی نمودن و آشامیدن روغن و آب گرم و عسل و تنقیه بدن است و نیز قی فرمودن به ماء افسنتین مطبوخ و عسل و خورانیدن فلفل و شبت و مصطکی و صعتر و مرو سفید و شیر تازه دوشیده و جند بیدستر و سداب و خردل و آشامیدن لبن حامض در صورت کثرت اسهال.

مقدار شربت آن: یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانگ گفته‌اند و آشامیدن آن بدون اصلاح جایز نیست و اصلاح آن ممزوج نمودن با نشاسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برگ گل ساییده و رب السوس و صبر و تربد و هلیلج و افسنتین و غافث و نمک هندی و زعفران و بسفایج است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهبج وجه و وجع کبد و فساد معده و اعراض دیگر ردیه.

الجروح و القروح ذرور بیخ و ثمر آن جهت آکله و قروح خبیثه. *الاورام و البثور* طلای آن محلل اورام صلبه و رخوه و خنازیر و چون نرم کوبیده با سرکه سرشته بر حمره گذارند زایل سازد و بثور را نیز. *آلات المفاصل* ضماد آن با سویق جهت وجع مفاصل و آشامیدن آن جهت داءالفیل. *الزینه* دلوک برگ آن زایل کننده برش بدون تقرح خصوصاً که برگ آن تازه باشد و لبن آن جهت قلع نمش و کلف بدون لذع و قرحه نافع. *الخواص* چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند مقدار سه دانگ آن را با شراب بیاشامند سبات آورد به حدی که احساس به قطع ننماید و نیز چون یک مثقال از صنف سیّم آن را به تنهایی و یا با بعضی طبیخها و یا نان و یا با سویق بیاشامند در ساعت اختلاط عقل و سبات آورد که تا سه چهار ساعت به همان حالت بماند که تعقل و احساس به چیزی ننماید به سبب جمع حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطبا می‌نشانند صاحب آن را در آب سرد تا اینکه شفا یابد به همه جهات و گفته‌اند چون عضوی از اعضای بیخ و ثمر آن را با قلیلی روغن بان و روغن زیتون یا روغن خلاف نرم بسایند و پیشانی و چشمها و روی را بدان تدهین نمایند و نزدیک ملوک روند بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتی که روی دهد روا گردد و چون مجموع آن را و یا عضوی از آن را شکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر گردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و دزدان و قطاع الطریقان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته‌اند که اول ماه آن را تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دوری شیاطین و جن و انس موذی مؤثر و چون یک عدد گل ناشکفته آن را در کتانی به ریسمان پشمین که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع آن گردد.

فصل الیاء مع التاء المثناة الفوقانیه

◄ یتوع

به فتح یا و ضم تا و سکون واو عین مهمله.

ماهیت آن: اسم جنس نبات شیردار است که شیر آن حار و حاد مسهل محرق باشد و مشهور از آنها هفت نبات است عشر و شبرم و لاغیه و ارطنیثا و ماهودانه و مازریون و بنطافلن که ذوخمسة الاوراق نامند و جمیع آنها سمی قتال‌اند و نیز یافته‌اند بعضی یتوعات حاده خارجیه از این نبات مشهور را مانند اذان الفار و نوعی از لبلاب و فرفخ بری یعنی بقله الحمقای بری و قوسنجی و از مطلق آن مراد لبن لاغیه است که تریاق فرادی و قوسنجی نامند و گفته‌اند بهترین آن یتوع درخت ذکر نبات مذکور است که شاخ‌های آن طولانی و بزرگ‌تر از یک ذرع و مایل به سرخی



شبیه به شاخ‌های زیتون و مملو از لبنی سفید حاد باشد و برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن طولانی‌تر و نازک‌تر و به اطراف شاخ‌های آن پنج شاخه باریک شبیه به شاخ‌های اذخر و به اطراف آنها قبه‌ها و سرها که ثمر آنست و مایل به تقعیر شبیه به صنفی از اذخر و بیخ آن غلیظ خشن و منبت آن اماکن خشنه و کوهستان و آشامیدن لبن آن مقدار دو دانگ مسهل بلغم و امّا نوع ماده آن که آن را جوزی نامند شبیه به نبات اذان الفار و از آن بزرگتر و قوی‌تر و سفیدتر و برگ آن شبیه به برگ مورد و از آن بزرگتر و بدبو و اطراف آن تند و خاردار و شاخ‌های آن بقدر یک شبر از بیخ آن روییده و ثمر آن در بعضی سالها بیشتر و بعضی کمتر و در بزرگی بقدر جوز کوچکی و اندک گزنده زبان مانند پوست گردکان و بیخ آن نیز شبیه به بیخ آن و منبت این نیز زمینهای صلب و کوهستانها و لبن و بیخ و برگ و ثمر آن در قوّت مانند صنف اول و از آن قوی‌تر و بحری آن که خشخاش نامند شاخ‌های آن بقدر چند شبر و مایل به سرخی و پنج و یا شش عدد و برگ‌های آن کوچک نازک اندک طولانی شبیه به برگ کتان و ثمر آن شبیه به کرسنه و سرهای آن مضاعف و مدور و گل‌های آن سفید و بر اطراف قضبان سرها متصل به هم و مستدیر و در آن ثمری و شاخ‌های آن از یک بیخ روییده و تمام نبات آن مملو از شیر و مستعمل این صنف است و در قوّت مانند دو صنف اول و گفته‌اند یتوعی دیگر می‌باشد که آن را مشمس نامند یعنی دایر با شمس و ثمر و ورق آن شبیه به بقلة الحمقا و از آن باریک‌تر و شدیدالاستداره و شاخ‌های آن چهار و یا پنج از یک بیخ روییده بقدر یک شبر و باریک سرخ رنگ مملو از لبن سفیدی و چتر آن شبیه به چتر شبت و تخم آن شبیه به زیره و تمامی آن با حرکت شمس دور می‌نمایند و منبت آن بیشتر خرابه‌ها و بیرون اطراف شهر و تخم و لبن آن را جمع می‌نمایند مانند بزور و البان نباتات دیگر و قوّت آن مانند قوّت اصناف دیگر و از آن ضعیفتر و بعضی این را مانند سقمونیا دانسته‌اند در قوّت و منبت آن را مزارع گفته‌اند و نیز گفته‌اند یتوعی دیگر می‌باشد که آن را سروی نامند ساق آن از یک شبر تا یک ذرع و سرخ رنگ و برگ آن از ساق آن می‌روید شبیه به برگ ارز تازه روییده و این نیز مملو از لبن است و در قوّت مانند اصناف مذکوره و نیز گفته‌اند یتوعی دیگر می‌باشد که در سنگستانها و میان احجار می‌روید و با شاخ‌های محیط بر آن از هر دو جانب و کثیرالورق شبیه به برگ مورد و باریک و سرخ رنگ و ثمر آن مانند ثمر عسف و این نیز با یتوعیت بسیار و در عمل مانند آنها است و نیز نوعی عریض الورق شبیه به برگ قلومس می‌باشد و بیخ و برگ و لبن آن مسهل کیموس مایی و به گمان بعضی فیلوسا نوع یتوعی است که به یونانی آن را فوریاسایس نامند و نیز نوع دیگر می‌باشد ساق آن بقدر یک ذرع و زیاده بر آن و مربع و پرگره و برگ آن کوچک ریزه و اطراف آن تند و گل آن سروی ریزه بنفش رنگ و تخم آن پهن شبیه به عدس و بیخ آن سفید مملو از لبن و گاه یافته می‌شود در بعضی مواضع نبات این نوع بسیار بزرگ و بیخ آن نیز بزرگ و چون مقدار یک مثقال آن را بیاشامند با ماءالعسل اسهال شکم نماید و همچنین ثمر آن و همچنین لبن آن را چون با آرد کرسنه بسرشند و باید که از برگ آن زیاده از سه مثقال تناول ننمایند و همچنین از آب آن و بعضی مردم یتوع نباتی که ساق آن مجوف بقدر یک ذرع به سطبری اصبعی و اطراف ساق آن منشعب و برگ‌های آن بعضی بر ساق آن و بعضی بر شعب آن رسته امّا برگ‌هایی که بر ساق آن است طولانی شبیه به برگ بادام و از آن عریض‌تر و بسیار نرم‌تر و برگ‌هایی که و بر شعب آن است کوچکتر شبیه به برگ زراوند و لبلاب و ثمر آن بر اطراف شعب آن مستدیرالشکل شبیه به حب کبر و در جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی و بزرگتر از حب کرسنه و چون آن را مقشر نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و بی‌انتفاع در طب و نبات آن مملو از لبنی باشد مانند یتوع. حکیم فاضل دیسقوریدوس نوشته که همه این اصناف را من مشاهده نموده‌ام اقوی و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس بیخ آنها پس ورق آنها است و عندالاطلاق مراد لبن لاغیه است و آنچه از اینها به اسمی مخصوص مشهور بودند جابجا مذکور شد و در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان می‌یابد.

طبیعت مطلق آن: را در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته‌اند و متوسط آنها را در سیّم و ضعیفه آنها را در دویّم و با قوّت سمیت.

افعال و خواص آن: مقرح جلد و قتال و چون در برکه افتد ماهیان تمام بر بالای آب آیند. *العین* اکتحال لبن آن قاطع ظفره. *الفم* قطور آن بر دندان کرم خورده مفتت حصات و مسقط آن و با قطران سرشته اقوی جهت آنکه محافظ دندانهای صحیح است و همچنین با موم سرشته و چون دندانهای صحیح را به موم گرفته پس بر دندانهای متأکل لبن آن را بچکانند تا آنکه آن را مفتت و قلع نماید بهتر است و چون بیخ آن را در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه نمایند وجع دندان را تسکین دهد. *اعضاءالغذاء و النفض* آشامیدن آن مسهل بلغم مایی است و قالع بواسیر و چون دو قطره و یا سه قطره آن را بر انجیر بچکانند و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کافی نماید و همچنین با سویق و نان خالص و بهتر آن است که با عسل و یا قیروطی استعمال نمایند تا آنکه باعث تقرح دهان و حلق نگردد و گاه اخذ می‌نمایند با قدری سویق و آب بر آن ریخته می‌آشامند اسهال می‌نماید و شاخ‌های خشک آن در این امر بسیار ضعیف است و

صنفی که آن را کرفیون نامند چون شاخ‌های آن را گرفته در سایه خشک کرده پوست آن را گرفته بقدر نه کرمه و یک شبانه روز در شراب کهنه خیسانیده پس صاف نموده نیم گرم کرده بیاشامند اسهال بیغایله می‌نماید.

مقدار شربت: از لبن آن تا سه قطره و بدون مصلح استعمال آن جایز نیست و مصلحات آن نشاسته و آرد جو و روغن بادام و روغن بنفشه و گل سرخ ساییده و رب السوس و کثیرا است و دوغ سرد کرده و مصلح افراط عمل آنست.

المضار: با قوّت سمیت و جراحت کننده جلد و مسهل قوی در همه امزجه و از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحه امعا و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی است و لهذا استعمال آن را از داخل تجویز ننموده‌اند و عندالضرورت از سه قطره که مقدار شربت آن با مصلحات مذکوره باید که بیفزایند و بدل آن در استفراغ ماییت از امعا و بلت از اعضا سه وزن آن سقمونیا و به وزن آن سکبینج.

الجروح و القروح ضماد بیخ آن با سرکه محلل صلابت اطراف بواسیر و قاطع قوبا و مصلح قروح متعفنه متأکله و با قیروطی جهت جرب سوداوی و نار فارسی و آکله و غانغرایا. *الزینه* طلای آن قالع ثوالیل و توثه و خیلان و لحوم زایده در اطراف ناخنها و لبن آن زایل کننده مو است خصوص که در آفتاب بمالند و مویی که بعد از آن روید ضعیف باشد و چون مکرر نمایند دیگر نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع غایله آنست.

فصل الیاء مع الراء المهمله

◀ یربوع

به فتح یا و سکون را و ضم بای موحده و سکون واو و عین مهمله لغت عربی است به فارسی موش دشتی و به هندی کهوس نامند.

ماهیت آن: حیوانی است شبیه به موش و از آن بسیار بزرگتر و دستهای آن بسیار کوتاه و پایها و دم آن بلند و قوی و در صحراها و خرابه‌ها و در بعضی عمارات کهنه می‌باشد و خراب می‌کند.

طبیعت آن: در سیّم گرم و خشک.

افعال و خواص آن: کثیرالغذا و ملین طبع. *اعضاءالرأس و العصب و الغذاء و النفض* آشامیدن آن جهت اکثر امراض بارده اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و ادرار بول و تقطیر آن و اخراج سنگ گرده و مثانه و تقویت باه و مشایخ را مفید.

المضار: محرق خون و محرور المزاج را مضر، مصلح آن میوه‌های تر و تازه ترش و ترشیها است.

فصل الیاء مع القاف

◀ یقطین

به فتح یا و سکون قاف و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت عربی است.

ماهیت آن: اسم جنس هر نباتی است که بر ساق نایستد و بر زمین مفروش باشد و یا به مجاور خود پیچد مانند نبات خیار و هندوانه و خربزه و کدو و لبلاب و امثال اینها و عوام از مطلق آن مراد قرع دانسته‌اند که به فارسی کدو نامند و قرع ذکر یافت.

فصل الیاء مع النون

◀ ینبوت

به فتح یا و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و تای مثناة فوقانیه.

ماهیت آن: خرنوب نبطی است و در پای دیوارها و بساتین روید و ثمر آن شبیه به گرده گوسفند بسیار کوچکی و سرخ رنگ مایل به سیاهی و آن را در مصر حب الکلی نامند و دانه آن را دانه خرنوب شامی و در حرف الخا ذکر یافت و اینجا نیز شمه ذکر می‌یابد.

طبیعت آن: در گرمی و سردی معتدل و خشک در دویّم و بعضی در اول و بعضی سرد و خشک در سیّم دانسته‌اند.

افعال و خواص آن: مقی بی‌لذع. *اعضاءالنفض* آشامیدن آن و حمول آن و جلوس در طبیخ آن جهت رفع مغص و اسهال و سیلان حیض مفرط و تقویت سفل نافع. *السموم* پاشیدن طبیخ آن کشنده براغیث. *الثوالیل* طلای آن محلل ثوالیل و زایل کننده آن.

المضار: ثقیل و دیرهضم خصوصاً تر و تازه آن.

◀ ینمه

به فتح یا و سکون نون و فتح میم و ها لغت مغربی است.

ماهیت آن: نباتی است شبیه به خندریلی و برگ آن از برگ کاسنی کوچکتر و مزغب و زرد رنگ و ساقی از وسط آن بقدر یک شبر و زیاده روییده و گل آن زرد مانند خندریلی و ابن بیطار نوشته که برگ آن مابین لسان الحمل بری و برگ اذان الغزال است و زرد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آن را به شیرازی سنبل دارو خوانند.

افعال و خواص آن: ضماد تازه آن جهت الصاق جراحات تازه و ذرور خشک آن جهت اندمال زخم‌های کهنه مفید.

فصل الیاء مع الواو

◀ یوز

به ضم یا و سکون واو و زای معجمه اسم فارسی فهد است و به ترکی پارس و به هندی چیتا نامند.

ماهیت آن: حیوانی است شبیه به پلنگ و آن را تعلیم و رام نموده مانند سگان شکاری به آن صید وحوش مانند آهو و امثال آن می‌نمایند.

طبیعت آن: در حرارت و یبوست کمتر از پلنگ.

افعال و خواص آن: در جمیع افعال مانند پلنگ است.

و به اینجا ختم نموده ادویه مفرده را بعون الله تعالی و حسن توفیقه والحمدلله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی رسوله محمد و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیراً کثیرا.



خاتمه



خاتمه

در بیان تعداد ادویهٔ مذکوره به اسامی و لغات مختلفه از عربی و یونانی و سریانی و فارسی و ترکی و هندی و غیرها مسمی به فرهنگ به ترتیب حروف تهجی با ملاحظهٔ حرف دوم و سوم نیز بتوفیق الله تعالی و حسن عنایته در ضمن بیست و هشت باب و در هر بابی چند فصل.

❊ باب الالف ❊

فصل الالف مع الالف

آب: اسم فارسی ماء است.

آب پنیر: ماءالجبن است.

آب جو افشرده: اسم کشک الشعیر است.

آب جو جوشانیده: اسم ماءالشعیر است.

آبخ: نام زعرور است.

آب دندان: به مد الف و سکون با بر وزن باربندان جنسی از امرود و قسمی از انار و نام نوعی از حلوا است.

آب دارو: مومیایی است و محمد بن زکریا دوای دیگر را به این اسم خوانده.

آبست: به مد الف و فتح با و سکون سین و تا به لغت مغربی گوشت اترج را نامند و در اترج مذکور شد.

آبق: به اصطلاح اکسیریان زیبق است.

آبکامه: اسم فارسی مری است.

آبکوان: نشاسته است و لباب الحنطه را نیز نامند.

آبی: اسم فارسی سفرجل است و به و بهی نیز نامند.

آبلوج: اسم فارسی قند مکرر است.

آته: اسم هندی دقیق است که به فارسی آرد نامند و نیز به هندی اسم میوه‌ای است در شکل شبیه به ثمر کاج.

آثرون: به یونانی اسم سماق است.

آچار: بر وزن پاکار انواع ترشیها یعنی مخللات را گویند.

آخرک: به فارسی استخوانی را گویند که در زیر گردن و بالای سینه می‌باشد که به عربی ترقوه نامند.

آذرباس: به عبرانی ثافسیا است.

آذرگون: آذربو است.

آرد جو بریان کرده: سویق الشعیر است.

آرد سبوس‌دار: اسم فارسی خشکار است و آردیست که مبالغه در بیختن و جدا کردن پوست از مغز آن نکرده باشند.

آرد کنار: سویق النبق است.

آرد میده: اسم فارسی سمید است.

آردوج: به لغت ترکی اسم درخت ابهلست.

آرن: به لغت یونانی اسم لوف الکبیر است.

آرن صارن: به یونانی اسم لوف الصغیر است.

آزاد دارو: به لغت فارسی به معنی سلق جبلی است.

آسا: به سریانی آس است.

آسرون: به لغت یونان اسم سماق است.

آسو: اسم هندی شرابی است مسکر که از قند سیاه و از پوست امغیلان می‌سازند و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت.

آش بچگان: اسم فارسی جند است.

آغارولن: به ترکی اسم سودانیات است.

آغلس: به یونانی دوسر است

آغو: به ترکی اسم دفلی است.

آغونی: به ترکی اسم لباء است.

آغورس: به فارسی اسم ابهل است.

آغلیس: یعنی طاهر و به یونانی اسم فنجنگشت است.

آفتاب پرست: به فارسی حربا است و آزریون را نیز نامند.

آگ: به کاف عجمی اسم هندی آتش است و به کاف تازی اسم فارسی و به ها در آخر اسم هندی درخت عشر است.

آکل بنفشه: فرفیون است و کافور را نیز نامند.



آلوج: مؤلف جامع الادویه گفته که شبیه به بیش است در شکل و در بلاد عجم آن را کارزک نامند و مؤلف اختیارات نوعی از مخلصه شمرده.

آلوه: به فارسی عقاب را گویند.

آلوی: به یونانی سنامکی است.

آلوی سفید: اسم شاهلوج است.

آلوبالو: اسم فارسی قراصیا است.

آلوی بخارا: اسم فارسی اجاص است.

آلوچه: اسم فارسی ادرک است.

آمله: به فارسی اسم آملج است و به ترکی تفاح را نامند.

آمله سار: به هندی کبریت فارسی را نامند.

آمولن: به یونانی اسم نشاسته است که نشاء نامند.

آنک: رصاص اسود است.

آنویس: به یونانی اشراس است.

آنیس: به یونانی اسم انیسون است.

آهک: اسم فارسی نوره است.

آهن: اسم فارسی حدید است.

آهن ربا: اسم فارسی مقناطیس است.

آهو: اسم فارسی غزال است.

آیک دلاله: اسم فارسی سنبل الطیب است.

آینه چینی: اسم چیزی است مانند آینه که از نقره و برنج سازند.

فصل الالف مع الباء الموحده

اب: سنبل الطیب است.

ابابیل: خطاف است.

ابامرون: به یونانی وج است.

ابرازالقط: به لغت مغربی ابرون صغیر است که حی‌العالم نامند.

ابراز: به قول مؤلف تذکره لغت شامی گیاه سورنجان است.

ابزار: ادویه‌ای خوشبو است که در طعام داخل می‌نمایند و همچنین توابل مگر آنکه توابل را اطلاق بر ادویهٔ یابسه و ابزار را بر رطبه بیشتر استعمال می‌نمایند.

ابرق: شفین بحری است و طلق را نیز نامند.

آقلیا: به رومی اسفاناج است.

ابرک: به هندی طلق است.

ابرکاکیا: دام عنکبوت است.

ابرنج: برنج کابلی است.

ابرنی: به رومی لوف است.

ابردیون: به یونانی اشنه است.

ابریز: ذهب خالص است.

ابریمون: به یونانی ایرسا است.

ابل: اشتر است.

ابلیو: به عربی ابرون است.

ابلسین: طین مصری است.

ابم کاجی: به ترکی خبازی است.

ابن آوی: شغال است.

ابن حبه: نان است.

ابن الماء: مرغابی است و جمع آن بنات الماء است.

ابوالاجساد: به اصطلاح اهل صنعت کبریت است.

ابوالارواح: به همان اصطلاح زیبق است.

ابوتمرون: به رومی اسم نغز است و آن طایری کوچک است.

ابوالشفا: سکر است.

ابوعماره: صعتر است.

ابوقلمون: حجر یشب است.

ابوغلس: به رومی گل خیری است.

ابونامون: به یونانی قفرالیهود است.

ابیشون: به یونانی راتینج است.

ابوالفضل: صفراغون است.

ابوالملیح: قنبره است.

فصل الالف مع الثاء و المثلثه

اثاریون: به یونانی اشترغار است.

اثامیطیقون: به یونانی مو است.

اثانقون: اشق است.

اثدار: به لغت اهل بادیه انبرباریس است و به تا نیز دیده شد.

اثزوهو: به رومی بنفسج است.

اثاناسیا: اسم معجونی است.

اثیرالملوک: اسم ذروری است مرکب و هر دو در قرابادین مذکور شدند.

فصل الالف مع الجیم

اوجهری: به هندی کرش یعنی شکنجه است.

اجواین: به هندی نانخواه است.

اجواین خراسانی: به هندی بزرالبنج است.

اجمود: اسم هندی تخم کرفس است.

اجّه: به کسر اول و جیم مشدده و ها به هندی قصب السکر است.

فصل الالف مع الحاء المهمله

احداق المرضی: اقحوان است و آن را بهار و بابونهٔ کوهی نیز نامند.

احداق البقر: عنب اسود است.



احدیا و احادیا: به یونانی افعی است.

احریض: عصفر است.

احلب دیا: به سریانی شبرم است.

فصل الالف مع الخاء المعجمه

اخراس: به یونانی کمثری بری است.

اخروس: به یونانی اماریتون است.

اخریط: کراث بری است.

اخریطوس: کرنب بری است.

اخسینه: خردل بری است.

اخله: به لغت مصری بستیاج است.

اخیلوس: به یونانی نانخواه است.

اخینوس: اخیروس است و آن را ضرونیه و خودرو نیز نامند.

فصل الالف مع الدال المهمله

ادادا: به لغت بربری اشخیص است که اسدالارض نامند.

ادرافس: اذریون است.

ادفوس: به یونانی عرعر است.

ادویهٔ حاره: عبارت از ابازیر است.

ادویهٔ خوشبو: عبارت از افاویه است.

فصل الالف مع الذال المعجمه

اذان الارنب: به لغت بربری لصیقی است.

اذان الثور: لسان الثور است.

اذان الجدی: نوع بزرگ لسان الحمل است.

اذان الدب: قلومس است و گفته‌اند یک نوع بوصیر است.

اذان الشاه و اذان الغزال: لصیقی است و گویند لسان الحمل است و بلسکی را اذان الغزال نامند.

اذان العبد: به لغت بربری مزمارالراعی است.

اذان الغز: عصی الراعی است.

اذان الفیل: لوف کبیر است.

اذان القسیس: نوعی از ابرون است.

اذرد: نوعی از زبدالبحر است.

اذناب الخیل: لحیة التیس است.

فصل الالف معر الراء المهمله

ارامونی: به یونانی شقایق است.

اراه: مصطکی است.

اربالیس: به عبرانی حمص است.

اربیان: به لغت شام بهار است و آن غیر روبیان است که ماهی روبیان نامند و به هندی جهینکامچهلی.

ارپا: به ترکی شعیر است.

اربیس: به یونانی علیق است.

اربعه و اربعین: اسقولوقندریا است.

ارتقی: به یونانی خلنج است.

ارجالون: فاشرا است.

ارجان: لوزالبربر است و ارجن روغن آنست.

ارجن: به عبرانی عنکبوت است.

ارجیقن معرب ارجیقنهٔ یونانی است و آن زرير است.

ارخص: به یونانی خصی الکلب است.

اردک: به فارسی بط است.

اردسم و اردسمین: به یونانی تودری است.

اردما و اردشران و اردشیردار: نوعی از مرو است و گفته‌اند مرماحوز است.

اردم: آذربو است.

ارده: به فارسی رهشی است.

ارذه: به فارسی زفت رومی است.

ارزن: به فارسی دخن است.

ارزه: به فارسی زفت رومی است.

ارزیر: به فارسی رصاص ابیض است.

ارسانیقون و ارسانیقی: به یونانی زرنیخ زرد است.

ارسد: حجرالثور است.

ارسطور: به یونانی نبات بزرالبنج است.

ارسطولوخیا: به یونانی به معنی فاضل النفسا است و آن زراوند طویل است.

ارشد: اثلق است.

ارسطاثاسیا: به یونانی برنجاسف است.

ارطوناس: به یونانی طین قیمولیا است.

ارشد: مرقشیشا است.

ارطیا: به یونانی عنقود است.

ارطی وارطیا: به یونانی درخت غربست.

ارغامونی: خشخاش صحرایی است در رنگ شبیه به شقایق و به شیرازی مامیثا سرخ نامند.

ارغول: کافور موتی است.

ارغیلم: اسم عبرانی بقلة الحمقا است.

ارقان و ارقون و ورقان و ایرقان و فقولیان و برنا و یرنا: همه اسم حنا است و روغن جلوز را نیز نامند.

ارقب: به عربی تیس جبلی است.

ارقلس: به یونانی نمام بستانی است.

ارقلیان: خشخاش زبدی است.



ارقولس: به یونانی ابهل است.

ارکفن: به یونانی حمص است.

ارماط: درخت کادی است که کدر نیز نامند و گویند گل آن است.

ارمالی: پوست درخت کادی است که به هندی کیوره نامند.

ارمانیان: به یونانی لاجورد است.

ارمینا: به یونانی نوشادر است.

ارمیناقن: به یونانی مشمش است.

ارمونیا: به یونانی اقاقیا است.

ارند: به هندی درخت خروع است.

ارندی: حب آنست.

ارنیفس: به یونانی فلفل است.

اروانه: به فارسی خیری صحرایی است.

اروزا: به سریانی اوز است.

اروسه: ابوخلسا است و به رای هندی نام درخت هندی است.

ارونیه: به سریانی زعرور است.

ارونس: به یونانی کرسنه است.

اروق: به ترکی مشمش است.

ارومچک: به ترکی عنکبوت است.

ارها: به سریانی املج است.

اریدا: به یونانی بیخ نباتات است.

اریصادن: به یونانی دویره است.

اریطس: به یونانی نوره است.

فصل الالف مع الزاء المعجمه

ازداد: کافور موتی است.

ازورد: به لغت بربری حندقوقی است.

ازودی: دارشیشعان است.

ازوا: به ترکی صبر است.

فصل الالف مع السین المهمله

اسپرطسم: قفرالیهود است.

اسپلی: به لغت تنکابن اسم جری است.

اسپرزه و اسپغول و اسپغل: به فارسی بزرقطونا است.

اسپرک: به فارسی زریر است.

اسپندان: به فارسی اثیاطون است.

اسپرطم و اسطعلس و اسقلطس: قفرالیهود است.

اسپرغم و اسفرغم و اسفرم: به فارسی شاهسفرم است.

استخوان خرما: به فارسی اسم نوی التمر است.

استر: اسم فارسی بغل است.

استرخا: به یونانی زرنیخ سرخ است.

استراود: به ترکی اسم فلفل است.

اسحار: به لغت اهل بیت المقدس تودری است.

اسدالارض: اشخیص است و حربا را نیز نامند.

اسرب: رصاص اسود است.

اسرنج: سرنج است.

اسریقون: زنجفر سوخته است.

اسطراک: به یونانی میعهٔ سایله است.

اسطروطیم: به فرنگی کندس است.

اسطام: نوعی از حدید است که فولاد باشد.

اسطافیوس اغریا: زبیت الجبل است.

اسطافابس و اسطون: به یونانی جزر است و به لغت روم اسطفلین و به لغت شام اسطرماطوس اسپند است و به فرنگی اسطلس گویند قفرالیهود است و اسطون نیز نامند.

اسطریس: به یونانی سنگ مرمر است.

اسعیرا: قثاءالحمار است.

اسفراج: اسم اندلسی هلیون است.

اسفاد سفید و اسفند سفید: به فارسی خردل ابیض است و گفته‌اند بلکه حرف ابیض است.

اسفست: معرب اسپست فارسی است و آن حندقوقی بری است.

اسفناج رومی: قطف است.

اسفیدار: درخت غرب است.

اسفیدش: به فارسی بزرقطونا است.

اسقورون: به یونانی خبث الحدید است.

اسقال واسقیلا: اسقیل است.

اسقلیاطیقوس: جلنار است.

اسقلینوس: اسقولوقندریون است.

اسقنط: خمر است.

اسقوالس: به یونانی بروانی است.

اسقوریدوس: پنیرمایه است.

اسقیدولیون: کاکنج است.

اسکوربی: به فرنگی عقرب است.

اسقولس: اشراس است.

اسطریوس: حجر یشف است.

اسکندروس: به رومی بوم است.

اسلیوس: به یونانی سلیخه است.

اسمار و اسفار و اسفرم: هر سه اسم آس بری است.

اسمالارن: به یونانی سوسن بری است.

اسنة البستانیه: شبه است.



فصل الالف مع الشين المعجمه

اشبیل: به گیلانی اسم نوعی از بطارخ است.
اشترگیاه: اسم فارسی سلیخه است.
اشتلابوس: دارشیشعان است.
اشتیون: به مصری بسفایج است.
اشقاقل: شقاقل است که جزر بری نامند.
اشقون: به ترکی ریباس است.
اشکانی: به لغت تنکابن و طبرستان بقله الیمانیه است.
اشکیل چشم: عوسج است.
اشمرسا: نوعی از مرو است که کم بوتر است از سایر اقسام.
اشنان دارو: به فارسی زوفای خشک را نامند.
اشیران: به یونانی خصی الکلب است.
اشیاف مامیثا: شیاف مامیثا است و در مامیثا ذکر یافت.

فصل الالف مع الصاد المهمله

اصابع غدادی: نوعی انگور طولانی را نامند که آن را انگور زیتونی نیز نامند.
اصابع قینان: فرنجمشک است.
اصابع الملک: اکلیل الملک را نامند.
اصابع الهرمس: شکوفهٔ سورنجان را گویند.
اصطرک: به یونانی میعهٔ یابسه است.
اصنف: بیخ کبر است و صنف نیز آمده.
اصطفی: میعهٔ سایله است.
اصطفلن: به لغت اهل شام جزر است و آن معرب از اسطافالیس یونانی است.
اصفلاوس: دارشیشعان است.
اصول الاربعه: عبارت از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی است.
اصل الخنثی: اشراس است.
اصل الرأس: بیخ نوعی فیلجوش است که به ترکی اندز نامند.
اصل السوس: بیخ سوسن است که به فارسی بیخ مهک و به هندی ملهتی و در بنگاله جیتهی مد نیز نامند.
اصل السوسن الاسمانجونی: ایرسا است.
اصل السوسن الابیض: بیخ سوسن سفید است و در سوسن خواهد آمد.
اصل الانجدان: اشترغار است.
اصل العرطنیثا: آذربو است.
اصل الفلفل: فلفل مویه است و آن بیخ فلفل دراز است که به هندی پیپل نامند و آن را پیپلامول گویند.
اصل المرجان: بسد است.
اصل النیلوفر الهندی: بیخ اوسبید است و گفته‌اند فل است و فاغیه را نیز نامیده‌اند.

فصل الالف مع الضاد المعجمه

اضرادالعجوز: خسک است.
اضراس الکلب: بسفایج است.
اطموط: اطماط است که رته و به هندی ریتهه نامند.

فصل الالف مع الطاء المهمله

اطا و اطاطاس: به یونانی درخت غرب است که به فارسی وشک نامند.
اطباءالکلبه: سپستان است.
اطیوط و اطماط و اطموط: اسم بربری رته است و فوفل را نیز نامند.
اطموط: کشت برکشت را گویند .
اطبطون: اسقیل است.
اطروخیا: اسم سریانی بادرنجبویه است.
اطروغا: به سریانی اترج را گویند.
اطریقون: خسک است.
اطریون: عصارهٔ قثاءالحمار است.
اطمیثا: قیصوم است.

فصل الالف مع العین المهمله

اعلبوطس: به عبرانی نام طلق است.
اعین السراطین: اثلق است و سنگسبویه را نیز نامند.
اعیون: حلبه است.

فصل الالف مع الغین المعجمه

اغاسولیس: درختی است که اشق صمغ آن است.
اغالوجی: به یونانی عودالجوز را نامند.
اغبر: اسم دوای مرکبی است از شیر و توتیا و نبات که نرم سوده در چشم می‌پاشند و در قرابادین نسخ آن مذکور شد و حبه را نیز نامند.
اغرمطس: به یونانی ثیل را نامند.
اغرلیوس: به یونانی حنظل را گویند.
اغریوس: قثاءالحمار است.
اغلان آشی: به ترکی جند را گویند.
اغلیقش: به یونانی دوسر است.
اغلیقی و اغلیقن: به یونانی میفختج را نامند.
اغنش: به لغت حجاز و یمن نوشادر را گویند.



اغیریا: به یونانی به معنی ارض است.

اغیراطون: به یونانی جلفا است.

اغیرس: به یونانی جوز رومی است.

اغیس: به یونانی پنجنگشت را نامند.

فصل الالف مع الفاء

افاریقون: دبق است و ماذریون را نیز نامند.

افاسون: روغن ترب است.

افراسیمون: نعنع است.

افراسیون: یونجه است که حندقوقی باشد.

افرغنج: کشوث است.

افرودیجان: قسم اول دیفروجس است.

افروسالین: حجرالقمر است.

افریدس: به یونانی اذخر را نامند.

افعابن: به یونانی سداب است.

افلاطن: مقل ازرق است.

افلنجه: فلنجه است.

افنیسون: به یونانی بادآورد است.

افیعابن: به یونانی سداب است.

افیفرون: اخینوس است.

افیلون و افلین: به حذف واو نیز آمده شیح جبلی را گویند.

افنیقس: به یونانی عصفر است.

افیمونا: به یونانی دارچینی را نامند.

افینس: به یونانی فرنجمشک است و افرنجمشک نیز نامند.

افیور: به یونانی بزور را گویند.

افینون: به یونانی بادآورد است.

افیورسفسافن: به یونانی تخم خبازی را گویند.

افینین: به رومی فرفیون را نامند.

فصل الالف مع القاف

اقارون: به رومی وج را گویند.

اقاقالس: به یونانی تشمیزج است.

اقرقومعما و قرقومعما: نیز دردی روغن زعفران است.

اقرسی و اقرس: دبق است.

اقاروا: کرویا است.

اقریطس ماطس: گل علیق القدس است.

اقراص الملک: جوزالکوثل است.

اقسوس: مویزج عسلی است.

اقسیا: مازریون سفید است.

اقطناارانوقی: به یونانی شکاعی است.

اقتالوقی: به یونانی شوکة البیضاء است که بادآورد نامند.

اقثارالیقی: به یونانی به معنی شوکه غریبه است که شکاعی باشد.

اقطن: به یونانی ماش است.

اقطی: به یونانی خمان کبیر است.

اقلانونس: به یونانی انجره است.

اقلاروطس: به یونانی طرفا را گویند.

اقویلاسمون: دهن بلسان است.

اقومارثون: رازیانه بری است.

اقونیطن: به یونانی خانق النمر را گویند.

اقونوسیون: رعی الابل است.

اقیوس: به یونانی کمثری است.

اقومالی: به یونانی ماءالعسل است.

فصل الالف مع الکاف

اکاریقون: تخم زیتون دشتی است.

اکج: زعرور را گویند.

اکر: به کاف فارسی به هندی عود هندی است.

اکرار: نوع کبیر صامریوما است.

اکرالبحر: لیف البحر است.

اکرفس: کرفس است.

اکروفس: جوز رومی است.

اکروهک: انزروت را نامند.

اکسوفیلس: به یونانی حومانه است.

اکسومانس: ابوخلسا است.

اکسیالوس: به یونانی جند است.

اکشوث: کشوث است.

اکهروت: به هندی گردکان را نامند.

اکیر: به ترکی وج را نامند.

اکمویزان: رعی الحمام است.

فصل الالف مع اللام

الاتیون: راسن است.

الاد: به یونانی زیت است.

الاسفافس: لسان الابل است و غلط کرده کسی که آن را رعی الابل دانسته.

الط: نمام است و نماما و نمام الملک نیز نامند و هرقولیون نیز و آن سیسنبر است.

الاچی: به هندی قاقله را گویند.

الاطینی: لبلاب است.



الاتن: به یونانی بسباسه را نامند.

الاکلنگ: به ترکی ذراریح است.

الاملک: به لغت دیلمی فاشراست.

الانیون: به یونانی راسن را گویند.

البای: به یونانی خطمی است.

البطوط: کشت برکشت است.

الج: لبلاب است.

السا: نانخواه است.

السنة العصافیر: لسان العصافیر است.

السفافن: لسان الابل است.

السنین: به یونانی ملح را گویند.

السی: به هندی بزر کتان است.

الط: سوسنبر را نامند.

الماس: ماس را نامند به فارسی.

الماقن: به یونانی بسباسه را گویند.

المقطرون: به یونانی کهربا است.

المیکه: به فرنگی مصطکی است.

الک: اسم ترکی مخ است.

الوج: نوعی از نبات مخلصه است.

الیون: به یونانی اسد است.

الویس: به لاطینی صبر سقوطری است.

الیوه: به لاطینی زیتون است.

فصل الالف مع المیم

امامون: به یونانی حماما است.

اماغیرون: به عبرانی خرنوب نبتی است.

اماطیطس: به یونانی شادنج را گویند.

ام الجلود: نوعی از حلزون است.

امرود: اسم فارسی کمثری است.

امروسیا: عنقود است و نام معجونی است.

امعاءالارض: خراطین است.

امعاسین: به رومی آب غوره را نامند.

امعدالیا: به یونانی لوز است.

امورعی: به رومی عکر زیت است.

امولیقون: به یونانی آبار است.

امونیافن: به یونانی اشق است.

امیوس: نانخواه است.

فصل الالف مع النون

انار: به فارسی رمان را نامند.

انارکیوا: خشخاش است.

انارمشک: نارمشک است.

اناریجه: به مارندرانی قسمی از اذخر را گویند.

اناردانه: به فارسی حب الرمان است.

اناردان دشتی: به فارسی حب القلقل را نامند.

اناطیطس: به یونانی اکتمکت را نامند.

اناغورس: به رومی اناغالس را گویند.

اناغالیس: به یونانی اذان الفار است.

انالیس: اسم نبطی اناغالس است.

انالیقی: انجره را گویند.

انب: به تحریک بادنجان است و به تسکین نون و بای موحده انبه است.

انباریقن: خنثی است.

انبالس لوقا: به یونانی فاشراست.

انبانس مالیا: فاشرستین است.

انبوب الملک و انبوب الراعی: نوعی از ابرون است که حی العالم باشد و گویند بستان افروز را نامند.

انبوس: نانخواه است.

انتلهٔ سودا: جدوار است.

انبجات: اقسام مربیات را نامند مانند مربای انبه و مربای زنجبیل و آمله و هلیله و بیل و غیرها در شیرهٔ شکر و با دوشاب و یا عسل.

ابرون: وج است.

انبلی: به هندی تمر هندی را گویند.

انجدان رومی: سیسالیوس است و گویند کاشم است.

انجل: خطمی را گویند.

انجیا و انقلیاو انحوسا و انیساولون: ابوخلسا است.

انجرة السواد: حشیشة الزجاج است.

انجرک: مرزنجوش است.

انجلک: به فارسی دانج ابروج را نامند.

انجن: به هندی سرمه و دوای چشم را نامند.

انجوع: عود را نامند.

انجیده: فراسیون است.

انجیر: به فارسی نام تین است.

انجیر بغدادی: ثمر رقع یمانی است و در مصر آن را انجیر یمن نامند.

انجفطینا: جلنار است.

انده: به دال هندی اسم بیض است.

اندامون: به یونانی ماش است.

اندراین: به هندی حنظل است.

اندرجو: به هندی لسان العصافیر است.

اندرزا: به فارسی حجرالبقر است.

اندراسیون: بخورالاکراد است.

اندرونیلون و اندروصارون: به یونانی اسم قاس است و مؤلف جامع

تمیمی اندروصارون را به لغت یونانی لسان العصافیر دانسته.

اندروسامن: هیوفاریقون است و به لغت رومی آن را

اندرونیاکون نامند.

اندیقیا: به یونانی اندوطونیا و انطونیا به رومی کاسنی بستانی

است و آن را هندبای بلخی نیز نامند.

انس: به عربی اسطوخودوس است.

انساثا: مویزج است.

انفافین: به رومی حصرم است.

انفاق: روغن زیتون نارسیده است.

انفافیون: آب غوره است.

انقردیا: به رومی بلادر است.

انقلیمن: به یونانی بهار را نامند و آن نوعی از اقحوان است.

انقوانقوس: مریحه است.

انقود: اسم فارسی و ترکی نمام است.

انقون: ورد منتن و به یونانی دریاس است.

انگبین: به فارسی عسل است.

انگور شغال: به فارسی عنب الثعلب است.

انگوزه: به فارسی حلتیت منتن را نامند و به هندی هینک.

انودیا: عصاره قثاءالحمار است.

انوق: رخمه است.

انولا: به هندی اسم املج است.

انومیسا: شقایق النعمان است.

فصل الالف مع الواو

اوارن: به یونانی بیض طیور است.

اوبیانیس: به یونانی اقحوان است.

اوتشین: جاوشیر است.

اوتلکو: به یونانی کرم العنب است و به ترکی زمج را گویند.

اوجا: به لغت تنکابن درخت غرب است.

اوجالیوس: ابوخلسا است.

اوجری: اسم هندی کرش است که به فارسی شکنبه نامند.

اوجی: به مازندرانی حشیشة العلق است.

اوراسالیوس و اوراسلیوس: به یونانی کرفس جبلی است جهت آنکه او را به لغت ایشان به معنی جبل است و سالیوس کرفس.

اوذلک: به ترکی حرمل است.

اورز: به یونانی آب را نامند.

اورز بباری: به یونانی فلفل ماء است.

اورزما: ماءالعسل است.

اوریزا: به یونانی ارز است.

اورکلکیک: به ترکی وج است.

اورن: لوف صغیر است.

اوریقاس: لوف صغیر است.

اورزحورس: به یونانی زنبق است.

اوس: به هندی شبنم را نامند.

اوفقلس: به یونانی لسان الحمل است.

اوقطاریون: غافث است.

اوقیمن: به یونانی بادروج است.

اوقیلس: به یونانی فرنجمشک است.

اوکسومالی: به یونانی سکنجبین عسلی است.

اوماریقا: به یونانی رازیانۀ رومی است.

اونو: به یونانی خمیر است.

اونوسالیوس: به یونانی قرة العین است.

اوماج: به ترکی اطریۀ بی‌ترشی است که به ترکی آش بوا نامند.

اوماثیانا: به یونانی مشمش است.

اوناذیا واوبوذیا: به یونانی عصارۀ قثاءالحمار است.

اونتهه: به خفای نون و تای هندی به هندی ابل را نامند.

اوهیره: به هندی آس است.

اویقس: به یونانی اظفارالطیب است.

اوبکم: به ترکی اسم ریه است.

فصل الالف مع الهاء

اهمونیون: به یونانی اسفیداج را نامند.

فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه

ایبار: به ترکی مشک را گویند.

ایبک: به ترکی ابریشم است.

ایدع: دم الاخوین است.

ایدقان: حناء است.

ایدس: به یونانی نحاس است.

ایدیزا: عشبة النار است.

ایساطس: به یونانی نیلج است.

ایشک: به ترکی حمار است.

ایطاماس: درخت غرب است.

ایقاقلس: عفص سبز است.



ایکده: به ترکی غبیراء است.
ایکسلین: به رومی آبنوس است.
ایلوا: به هندی صبر است.
ایکر: به ترکی وج را گویند.
ایملنون: اسقولوقندریون است.
اینک: به ترکی بقر است.
ایوس: به یونانی زنجار است.
ایوک: به ترکی قاقم است.
ایهقان: جرجیر بری است.

٭باب الباء الموحده٭

فصل الباء مع الالف

باباری: به یونانی خشخاش زبدیست.
بابری: به هندی ریحان.
بابونهٔ گاو: به فارسی اقحوان را نامند.
پات: به بای عجمی به هندی برگ نبات را نامند.
پاچ: به با و جیم عجمی به هندی نام علفی است که به یونانی فاسقون دون نامند.
باجره: به هندی دخن را نامند.
پاچه: به با و جیم هر دو به فارسی اسم کراع است.
بادام: اسم لوز است به فارسی.
بادام کوهی: به فارسی جلوز است.
بادامک: به فارسی بادام فارسی است و نیز نام نوعی از خلاف است.
بادل: به هندی ابر را گویند.
بادیان: اسم فارسی رازیانج است و به فارسی رازیانه نیز گویند.
بادیان رومی: به فارسی انیسون است.
پارا: به هندی اسم زیبق است.
بارتنگ: به فارسی لسان الحمل را نامند.
بارج: عنب الثعلب است.
بار درخت بقم: به فارسی عیون الدیک را نامند.
بار درخت سدر: به فارسی نبق را گویند.
بار درخت سرو: به فارسی جوزالسرو را گویند.
بار سرو کوهی: به فارسی ابهل را گویند.
بار درخت عود: به فارسی هرنوه را نامند.
بار درخت گز: به فارسی ثمرة الطرفا را نامند.
بار درخت گل صحرایی: به فارسی دلیک است.
بارس: به ترکی یوز را نامند و به هندی حجرالمحک.
بارسطاریون: به یونانی رعی الحمام را گویند و آن به معنی حمام است.
بارسقاریقس: زنجار معدنی است.
بارمو: به هندی دوقو است.
بارنج: نارجیل است.
باروق: به عبرانی اسفیداج است.
بارود: حجرالسبوس است.
باری رعلا: به سریانی بزر کتان است.
باریقون: شوکران است.
باز: اسم فارسی بازی است.
بازن: اسم ترکی یوز است.
بازهر کانی: به فارسی فادزهر معدنی است.
بازهر گاوی: به فارسی حجرالبقر است.
باسیون و بافیون: سعد را گویند.
باشه: به فارسی باشق است.
باطباط: به ترکی بزرالبنج را نامند.
باطس: نوعی از علیق است.
باقری: به ترکی کبد است.
باقربقره: اسم ترکی قطاه است.
باقرساق: به ترکی امعا است.
باقلای هندی: قسم اخیر فشغ است.
باقلای مصری: نوعی باقلای کوچکی است که در مصر می‌شود و غیر ترمس است.
باکهه: به هندی اسم اسد است.
بال: به ترکی اسم عسل است و به هندی نام شعر است.
بالادرغان: به ترکی ساق انجدان است.
بالغ: به ترکی سمک است.
پانک: به هندی اسفناج را گویند.
بالنگ: به فارسی اترج را گویند.
پانی: به بای هندی اسم ماء است.
بالیقس: ابوخلسا است.
بان: درخت حب البان است.

فصل الباء الموحده مع الباء الموحده

ببر: اسم نوع شیر است که در هند به هم می‌رسد و از شیر کوچکتر و باریک‌تر.
ببراله: زراوند طویل است.
ببول: به هندی اسم امغیلان است.

فصل الباء مع التاء المثناة الفوقانیه

پت و پتی: به هندی اسم زهره حیوانات است.
بتع: نبید تمر است و نزد بعضی نبیذ دخن است و گویند



نبیذ عسل است.

پتکه: به ترکی قانصه است و به فارسی سنگدان طیور گویند.

پتهر: به هندی اسم حجر است.

فصل الباء مع الثاء المثلثه

بثاومی: به یونانی سرخ است.

فصل الباء مع الجیم

بج: به جیم عربی به لغت اندلس نام قطف است و به جیم فارسی اسم هندی وج است.

بجم: به مصری اسم ثمرة الطرفاء است.

بجثحاة: عصی الراعی است.

بجوره: به هندی اترج است.

بچهناک: به هندی اسم نوع از بیش است.

بچهو: اسم هندی عقرب است.

فصل الباء مع الحاء المهمله

بحشخاش: اذان الغزال است.

فصل الباء مع الخاء المعجمه

بختج: معرب از پخته فارسی است.

بخرک: به شیرازی بادام کوهی را نامند.

بخله و بخیله: بقلة الحمقاء است.

بخم: شرابی را نامند که از آرد گندم را مثال آن سازند.

بخور :میعهٔ سایله است.

بخیر و بخمه: کنگر است.

بخیب: بول شتر اعرابی است.

فصل الباء مع الدال المهمله

بدرانک: اندریان است.

بدلیون: مقل است.

بده: اسم فارسی غرب است.

فصل الباء مع الرا و المهمله

بر: به ضم به عبرانی اسم از اسمای حنطه است و به فتح و رای هندی اسم درختی هندی است.

برابران: به فارسی سطاریون است.

براجیل: کرفس است.

براثی: به یونانی بروسا به سریانی وبرسامون وبروسون به رومی ابهل است.

برادةالحدید: سودهٔ آهن است.

براسیا: البوسیون است.

برپا: به فارسی هدبه است.

برام: حجرالبرام است.

بربر: به عربی ثمر اراک است.

بربطوره: به لغت اندلس بخورالاکراد است.

بربیلون: از جملهٔ یتوعات است و گفته‌اند قسمی از بلبوس است.

برنقش: اشق است.

بردوسلام: به مغربی لسان الحمل است.

برذون: به عربی اسب یابو است.

پرستوک: به فارسی خطاف است.

برش: قطن است.

برشین: به لغت مصر رطبه است.

برشیون: ثمر درختی است شبیه به امرود و منبت آن اسکندریا و در مصر آن را تناول می‌نمایند و در سایر بلاد بعیده سم است.

برسیقامیلا: به یونانی سفرجل است.

پرسوخ: به ترکی زیر است.

بشوم: به عربی قسب است.

برشیان دارو: عصی الراعی است.

برطانیقی: بستان افروز است.

برطیقون: طین مغره است.

برغست: به خراسانی قنای بری است.

برغل: حشیش و دشیش است.

برغونی: به یونانی بزرقطونا است.

برغول و برغور: به فارسی اول به معنی حشیش است و دوم به معنی گندم نیم آس کرده است.

برف: به فارسی ثلج را گویند.

برقوق: به مصری مشمش و به شامی آلوچه را نامند.

برکفه: قصب الذریره است.

برگ نیل: به فارسی وسمه است.

برمس: صبراست.

برموم: به فارسی عکبر است.

برنق و برنج کابلی: معرب برنگ کابلی است.

برنجمشک: فرنجمشک است.

برنی: به یونانی ابریشم و به هندی اسم زنبور است.

برنج: به فارسی اسم ارز است.

برنیس: به یونانی نهش است.

بروانیا: به یونانی فاشراست.

بروش: به یونانی به معنی جبن است.

برهفانج: اسم مرو است و گفته‌اند اسم مرماحوز است.

برهلیا: به سریانی تخم رازیانه را نامند.

برهمی: به هندی اسم قسمی از بیش است.

بریون: به یونانی اشته است.

بریموطالون برمو: اذربویه را نامند.

فصل الباء مع الزاء المعجمه

بز: اسم فارسی معز است و گفته‌اند که میش را نیز شامل است.

بزاق: آب دهن است.

بزاق القمر: حجرالقمر است.

بزباز: به فارسی بسباسه را نامند.

بزور: تخم نباتات است و بزر هر نباتی در ضمن آن نبات ذکر یافت.

بزر بلاسقلین: حرف بابلی است.

بزرالارجوان: غیر تشمیزج است و در ارجوان مذکور شد.

بزرالبنج هندی: اجواین خراسانی را نامند.

بزرالجزر بری: دوقو است.

بزرالحجری: قلت است.

بزرالخمخم: تودری است.

بزرالسپندان: حرف ابیض است که به فارسی سپند سفید گویند.

بزرالدندالاسود: جبلاهنگ است.

بزرالرازیانج الرومی: انیسون است.

بزرالرمان البری و بزرالمط: حب القلقل است.

بزرالعصفر: قرطم است.

بزرالفنجنگشت: حب الفقد است و در اثلق مذکور شد.

بزرالقنب: شاهدانج است.

بزرالکرفس الجبلی: فطراسالیون است.

بزرالورد: تخم گل سرخ است.

بزرالهوت: تودری است.

بزغاله: به فارسی جدی را نامند.

بزقا: اعاده است.

بزمچه: اسم فارسی ورل است.

فصل الباء مع السین المهمله

بسباسه: هرمل عربی است.

بساق: آب دهان انسان است.

پست: به کسر بای عجمی به فارسی اسم سویق است.

پستان: به کسر بای عجمی اهم ضرع است.

بستج: کندر است.

بستیاج: حسک است به رومی.

پسته: به بای عجمی اسم فارسی فستق است.

بسقیا: شاهتره است.

بسقیس: به یونانی بقس است.

بسکهه: به لغت هندی حندقوقی بری است.

بسلا: بصل است.

بسوروتون: به یونانی نوع ثقیل توتیای مصنوع است.

بسیلا: به لغت مصر نوعی از جلبان است و آن خلر بری است در غایت تلخی.

فصل الباء مع الشین المعجمه

بشبش: به عربی برگ حنظل را نامند.

پشکل: به بای عجمی اسم بعر است.

بشلشک: جنطیانا است.

پشم: به بای عجمی به لغت فارسی صوف را نامند.

پشم وزغ: به فارسی طحلب است.

بشمه: تشمیزج است.

بشنان: به لغت بربری بسفایج است.

بشولیون: بهسریانی بزرقطونا است.

پشه: اسم فارسی بق است.

پشیک: اسم ترکی سنور است.

فصل الباء مع الصاد المهمله

بصاق: آب دهن است.

بصل الفار و بصل البر و بصل الحنابل و بصل الحیه: اسقیل است.

بصاق القمر: حجرالقمر است و آن را رغوة القمر و زبده القمر نیز نامند.

بصل الزیز و بصل الذیب: بلبوس است.

بصل المأکول: بلبوس است.

بصل النرجس: پیاز نرگس است.

فصل الباء مع الضاد المعجمه

بضاق: آب دهن انسان است.

فصل الباء مع الطاء المهمله

بطارس: به یونانی سرخس است.

بطباط: عصی الراعی است.

بطرا: به یونانی اسم سنگلاخ است.



بطراخیون: بطارخ است.
بطراخو: به یونانی ضفدع است.
بطرالادن: به یونانی به معنی دهن حجری است و آن نفط است.
بطراسالیون: فطراسالیون است که کرفس جبلی باشد.
بطریون: خرنوب الشوک است.
بطسفا: به یونانی مومیایی است.
بطیخ زقی و بطیخ هندی و شامی و فلسطینی: بطیخ هندی است که به فارسی هندوانه و به هندی تربوز نامند.
بطیطس: به یونانی یبروج است.
بطنیه: بل است.

فصل الباء مع العین المهمله

بعرکسرگین حیوانات است که خشک شده از هم پاشیده باشد مانند سرگین گوسفند و شتر.
بعوض: پشهٔ خاکی است که به عربی بق الصغیر نامند.
بعیر: اسم جمل است.

فصل الباء مع القاف

بقرالوحش: نوعی از ابل صحرایی است.
بقله اترجیه: ترنجان است که قسمی از بادرنجبویه باشد.
بقلة الانصار: کرنب است.
بقله بارده: لبلاب است.
بقلة الحمقای بری: ابلیور است.
بقله خراسانی: بقلهٔ حامضه است.
بقلة الخطاطیف: دواءالخطاطیف است و گویند عروق الصفر است.
بقلهٔ دشتی: بقیاق است.
بقلهٔ ذهبیه و بقله روهبیه: قطف است.
بقلة الرمل: بقلهٔ براریه است.
بقلة الزهرا و بقلة اللینه: بقلة الحمقا است.
بقلة الضب: بادرنجبویه صحرایی است.
بقلة السنایر و بقلهٔ فارسیه: بادرنجبویه است.
بقلهٔ مبارکه و بقله عاشیه: جرجیر بستانی است.
بقلة العدس: فرفر است.
بقلهٔ غریبه: بقلهٔ یمانیه است.
بقلة الروس: فودنج بری است.
بقلة الغزال: مشکطرامشیع است.
بقلة الملک: شاهتره است.
بقلهٔ یهودیه: هندبای بری است.
بقسمات: معرب بکسمات فارسی است و آن نوعی از خبزالکعک است که در فرن می‌پزند.
بقسیس: به یونانی بقس است.
بقم: به ضم بای موحده و فتح قاف مشدده و میم به لغت یمن جوز ماثل است.

فصل الباء مع الکاف

بکرایی: به فارسی نوع لیمو است شیرین با اندک تلخی و دو نوع می‌باشد یکی بزرگ که بکرایی مکه نامند و لیموی شیرین نیز و دیگری کوچک.
بکام: حب الاس است.
بکان: بیلر به هندی.
بکاین: به هندی آزاد درخت است.
بکم: اسم بقم است به هندی.
بکنی: به هندی اسم معز است.
بکورتکن: به ترکی علیق است.

فصل الباء مع اللام

بل: اسم هندی ثمری است.
بلابس: به سریانی بلبوس است.
بلاخوار: به لغت تنکابن جوشیصا است.
بلار: عرطنیثا است.
بلارج: لقلق است.
بلابس: به سریانی حرف بری است.
بلاسفین: به لغت بربری حرف بریست.
بلاع اودی: به ترکی حرف الماء است.
بلبوس: بصل الزیز است.
بلبوسا: سورنجان است.
بلجلج: زاج سیاه است.
بلخیه: بهرامج است.
بلد و بید: به هندی ثور است.
بلنبس: به عربی تین ابیض است.
بلسفا: به یونانی حرف بابلی است.
بلسامن: به یونانی اسم بلسان است.
بلسن: عدسی است.
بل شیرین: به شیرازی طراثیث است.
بلطاس: به فرنگی درخت خیار را نامند.
بلطاون: به یونانی بقلهٔ یمانیه است.
بلغور: حشیش است.

بلمون و بکمون: به فارسی اسم فرنج است.
بلنجاسف: برنجاسف است.
بلنجمشک: فرنجمشک است.
بلنطس: به اندلسی بقلهٔ یمانیه است.
پلنگ: ببای عجمی اسم فارسی نمر است.
بلواسیه: شقراق است.
بلوایه: خطاف است.
بلاوه: به هندی بلادر است.
بلوط: به ترکی اسفنج است.
بلوسیطون: گلنار است.
بلوط الارض: به یونانی دربوس است.
بلوط الملک: شاه بلوط است.
بهیم: به لغت دیلمی غالیس است.
بلیسا: به لغت دیلمی بلبوس است.
بلی: به کسر با و تشدید لام به هندی اسم سنور است.
بلین: خرفه را نامند.

فصل الباء مع النون

بن: به ضم با و سکون نون مری است و به تشدید نون قهوه را نامند.
بن: به فتح با و سکون نون به فارسی حبة الخضراء را گویند.
بنات الرعد: فطر است.
بنات النار: انجره است.
بنات الشیح: هدبه است.
بناست: به فارسی علک البطم است.
پنبه: به فارسی قطن است.
پنبه دانه: به فارسی حب القطن است.
پنبهٔ کهنه: اسم فارسی قطن است.
بنج جبلی و رومی: شوکران است.
بنجنکشت: به فارسی اسم اسلق است.
بنیوق: به ترکی قطن است.
بنومه: به اندلسی خرفطان است.
بنجشکروان: به فارسی لسان العصافیر است.
بندواش: به لغت تنکابن ثیل است.
پنیر: سپستان است.
بنلوجن: به هندی طباشیر است.
بنطاامس: به یونانی ذوخمسهٔ اجنحه را نامند و اسم بنطافلون است.
بنطاطوس: به یونانی بنطافلن و به معنی ذوخمسه اقسام است.
بنطادقطران: به یونانی اسم پنجنکشت است و به معنی ذوخمسه اصابع و بنطافلون را نیز به این اسم نامند.
بنفشهٔ سگ: به فارسی شابانج است و بنفسج الکلاب نیز.
بندی: به فارسی قنب است.
بنگو: به شیرازی بزرقطوناست.
بنوله: اسم هندی حب القطن است.
پنیر: اسم فارسی جبن است.
پنیر خرما: اسم فارسی جماز است.
پنیرک: اسم فارسی خباز است.
بنکارعلا: به سریانی بسفایج است.
پنیرک بستانی: اسم فارسی ملوخیا است.
پنیرمایه: اسم فارسی انفحه است.
بنونخله: عدس مر است.
بنوباش: ماش است که به هندی مونک نامند.
بنوسرخ: عدس است.

فصل الباء مع الواو

بوادو: اسم اصطلاحی بیخ بقول مانند زردک و چغندر و شلغم است و ترشی کدو را نیز نامند.
بوبلس: تبکه درخت جوز است.
بوبو: هدهد است.
بوبوکبود: به لاطینی کراث است.
بوبو کوهی: به فارسی سلاخه است.
بوت: به یونانی درختی است ثمر آن شبیه به زعرور و حکیم میر محمد مؤمن نوشته ظاهراً درخت کنوس طبری همین باشد.
بوتیمار: به فارسی شفنین بریست.
بوحا: گویند حشیشی است که با بیش می‌روید.
پودنهٔ صحرایی: مشکطرامشیع است.
پودنهٔ جویی و کوهی: به فارسی فودنج نهری و جبلی را گویند.
بورنگ: بادروج است.
بورق الغرب و بورق الخبازین و بورق الصناعه: از اقسام بوره‌اند.
بورهٔ سفید: اسم فارسی بورهٔ رومی است.
بورهٔ سلمانی: به فارسی نطرون است.
بورنی ازون بالغی: به ترکی دلفین را نامند.
بوز: به ترکی جمد است.
بوزاد: به ترکی اسم عجل است.
بوز:ه اسم موز است که به عربی فقاع نامند.
بوزیطس: مرقشیشا است.
پوست: اسم فارسی قشر نباتات است و جلد حیوانات را



نیز شامل.

پوست بهار خرمای ماده: کفری است.

پوست بیخ درخت زرشک: آرغیس است.

بوسفاس: زفت یابس است.

بوشاد: شلجم است.

بوسیرا: قلومس است.

بوطاموقیطن: به یونانی سلق الماء است.

بوطانیه: فاشرا است که کرمة السودا نیز نامند.

بوغلیصن: به یونانی لسان الثور است.

بوغنج: شونیز است.

بوف: اسم فارسی قسمی از جغد است که به ترکی ساروقوش نامند.

بوقدو: اسم ترکی خلطه است.

بوقسیا: دردار است.

بوقل: خرفه است.

بوقی: قنطوریون غلیظ است.

بوکل: حبة الخضراء است.

بولا: به سریانی باقلی است.

بولوخودیون: به یونانی بسفایج است.

بولودیون: به رومی سرخس است و به یونانی به معنی کثیرالارجل است و آن بسفایج است.

پولاد: به بای عجمی قسمی از حدید جوهردار است.

بول: به ضم اول اسم هندی مرصافی است.

بولسری: به معنی مولسری است.

بولوسیون: به یونانی لبلاب سیاه است.

بولوطریخون: به یونانی به معنی کثیرالشعر است و آن پرسیاوشان است.

بولوقیمن: به یونانی قرصعنه است.

بوم: اسم عربی جغد است.

بومادران: به فارسی برنجاسف است.

بویانس: فلفل مویه است.

بوی لوز: اسم ترکی فرن است.

فصل الباء مع الهاء

به: اسم فارسی سفرجل است.

بهار: اسم نوع صغیر اقحوان است.

بهار درخت خرما: اسم فارسی طلع کور است.

بهار قسم نر خرما: اسم فقور است و آن را کفری نامند.

هتکری: به کسر اول اسم هندی زاج سفید است.

بهرامج: بیدمشک است که خلاف بلخی نامند.

بهرم و بهرمان: اسم فارسی گل عصفر است و صاحب جامع تمیمی بهرمان را اسم یاقوت دانسته.

بهش: اسم شاه بلوط است و مقل تازه را نیز نامند.

بهته: هریسه است.

بهق الحجر: خزازالصخر است.

پهکرمول: به ضم اول و خفای ها اسم هندی جنس گلها است.

بهیج: بوزیدان است.

بهیره: اسم هندی بلیله است.

فصل الباء مع الیاء المثناة التحتانیه

پیازون: به لغت مصری اسم بشنین است.

پیاز: به فارسی بصل است.

پیاز عنصل: به فارسی عنصل است.

پیان: به ترکی سوسن است.

پیپل: به هندی اسم دارفلفل است و نیز نام درختی عظیم است.

پیپلامول: به هندی فلفل مویه را گویند.

بهج: به هندی بزور نباتات را گویند.

بیجاده و بیجادق: بسد سیاه را گویند.

بیجک: کشت برکشت است.

بیخ: به فارسی اصل شی را نامند از نبات و غیر آن.

بیخ دانهٔ انار دشتی: به فارسی مغاث را نامند.

بیخ انجدان خراسانی: اشترغار است.

بیخ بخور مریم: آذربو است.

بیخ برنده: اسم شیطرج هندی است به اصفهانی.

بیخ تفتی: به فارسی اسم شوکران است.

بیخ جماز: به لغت تنکابن سرخس است.

بیخ دارجماز: به لغت تنکابن بسفایج است.

بیخ سنبله: به فارسی سنبل که اردنانی است که فو نامند.

بیخ طرخون کوهی: عاقرقرحا است.

بیخ کوله پر: به فارسی محروث را خوانند.

بیخ لفاح بری: یبروح الصنم است.

بیخ مرجان: به فارسی بسد است.

بیخ نی: اسم فارسی اصل القصب است.

بید: اسم فارسی صفصاف است که بید بری باشد.

بیدانجیر: اسم فارسی خروع است.

بیدانجیر خطایی: به فارسی دند است.

بیدگیاه: اسم فارسی نیل است.

بیدمشک: اسم فارسی خلاف بلخی است که بهرامج نامند.



بیر: اسم هندی کنار است.

بیرزد: اسم فارسی بارزد است.

بیسر: به هندی لؤلؤ را نامند.

بیغاین: سداب است.

بیغول: تخم کتان است.

بیقه: بنقه است.

بیل: به فتح اول به هندی اسم ثور است.

بیل باماله: اسم ثمر هندی است.

بیلدارو: به لغت تنکابن جند است.

بیلدرچین: به ترکی سمانی است.

پیل گوش: اسم فارسی لوف کبیر است.

بیم: به لغت تنکابن سداب است.

بین: به ترکی دماغ است.

بیوزا: اسم فارسی قسمی از قرصعنه است.

بیوله: به هندی شجرة البق است.

پیه: اسم فارسی شحم است.

پیه خرما: به فارسی جماز است.

❊ باب التاء المثناة الفوقانیه ❊

فصل التاء مع الالف

تاسمفت: به زبان بربری جماز است.

تاتوره و تاتوله: اسم فارسی جوز ماثل است.

تادانه: به لغت دیلم حب الزلم است.

تانینا: صقر است.

تاسمن: مخلل اترج است.

تاغندست: به لغت بربری عاقرقرحا را نامند.

تاکوب: فرفیون را گویند.

تالیسفر: به هندی زرنب را نامند.

تالسقیس: حرف است.

تانیا: اسم هندی نحاس است.

فصل التاء مع الباء

تبر: ذهب است.

تبن مکه: اذخر را گویند.

فصل التاء مع الجیم

تج: اسم هندی قرفه است.

فصل التاء مع الخاء المعجمه

تخ: به عربی خمیر ترش است و کسب را نیز نامند.

تخم: اسم فارسی بزور و بیض طیور را نیز شامل است.

تخم ترشه: به فارسی بزر حماض را گویند.

تخم خیری: به فارسی بیخ زراوشان است.

تخم زرداب: به فارسی ثومون است.

تخم قنب: به فارسی شهدانج است.

تخم کاج: به فارسی حب الصنوبر را گویند.

تخم کاجیره و تخم کافشه: به فارسی حب القرطم را نامند.

تخم کرفس کوهی: اسم فارسی فطراسالیون است.

تخم کونچه: باقلای مصری است.

تخم مرغ: به فارسی نام بیض ماکیان است.

تخم نیلوفرنج: به فارسی اسم حب النیل است.

فصل التاء مع الراء المهمله

تراب الفار و تراب الهالک: سم الفار را نامند.

تراب القی: کنگرزد است.

تربز: اسم تربد است.

تریهلا: به هندی اسم اصطلاحی هلیله و بلیله و آمله است.

تره تیزک: اسم فارسی جرجیر است.

ترخوان: به فارسی اسم طرخوان است.

ترشه واش: به لغت تنکابن حماض است.

ترفاش: فطر است.

ترک: به ترکی زبل است.

ترمس: الوسن است.

ترنج: اسم فارسی اترج است.

ترنجان: نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی می‌خورند.

تره: به اصفهانی کراث را نامند.

تریاق ترکی: مومیایی است.

تریاق الحیه: رطوبتی است که در کنج چشم گاو کوهی و بز کوهی جمع می‌گردد و در پادزهر مذکور شد و به شیرازی آن را ارس بران نامند.

تریاق الرساق: ثوم است.

تریاق فارسی و تریاق طبیعی: بادزهر است.

تریاک: اسم فارسی افیون است.

تریامان: غافث است.

تریاملون: علق است.

تریاق جبلی: تخم نوعی از مخلصه است.

تربوم: به لغت تنکابن اسطوخودوس است.

تریون: به یونانی دفلی است.

تربة العسل: به اندلس جوزجندم است.

فصل التاء مع السین المهمله



تسباعه: به ترکی سلحفات است.

فصل التاء مع الشین المعجمه

تشتیوان و تشمیر: بسفایج است.

فصل التاء مع الفاء

تفاح الارض: بابونه است.

تفاح ارمنی: مشمش را نامند.

تفاح الجن: ثمر لفاح است.

تفاح بری: زعرور است.

تفاح فارسی: خوخ است.

تفاح ماهی: اترج است منسوب به بلاد ماه است که در آنجا بسیار به هم می‌رسد.

تفاق: نوعی از هندبای بری است که بقله یهودیه نامند.

تفرالس: به یونانی بیخ است.

تفسیا: ثافسیا است.

تفسلیقون: طخشیقون است.

تفورا: تفیر است.

فصل التاء مع القاف

تقده: کزبرهٔ بری است.

تقره: کرویا است.

فصل التاء مع الکاف

تکان: اسم ترکی شوک است که به فارسی خار نامند.

تکر: اسم هندی اسارون است و نیز چوبی شبیه به عود هندی را بدین نام خوانند.

تگرگ: اسم فارسی جلید است.

فصل التاء مع اللام

تل: اسم هندی سمسم است.

تلسی: اسم هندی فرنجمشک است و برگ آن عبارت از قرنفل بستانی است.

تلی: اسم هندی طحال است.

فصل التاء مع المیم

تمتم: اسم سماق است.

تمرالفهم: بلادر است.

تمشدانه: توت العلیق است.

تملول: قثای بری را گویند.

تمن: اسم عربی ارز است.

تنبلی: به لغت دیلمی نبات ثافسیا است.

تموش: اسم دیلمی علیق است.

فصل التاء مع النون

تنبول: تانبول است.

تنبوت: قسم صغیرهٔ صنوبر است.

تنسوم: قسم صغیر صامریوما است.

فصل التاء مع الواو

توبا: به لغت مجوس سیب را نامند.

تویج: عشقه است.

توتیای اکبر: شیح است.

توت العلیق و توت وحشی: ثمر علیق است و به شیرازی توت سه گل نامند.

توت: اسم فارسی فرصاد است.

توته: اسم هندی طوطی.

توج: سفرجل.

توذریون: شوکران را گویند و آن بیخ کوهی است.

توده: به لغت مغربی بقلة الاوجاع را گویند.

تورک: به فارسی تخم خرفه است و نبات آن را نیز نامند.

توره: به فارسی اسم شغال است.

توز: به فارسی جزر رومی است.

قوس: بکاین است که آزاد درخت باشد.

توله: به فارسی خبازی را نامند و بچهٔ سگ را وصنفی از سگ شکاری را نیز نامند و به هندی نام وزنی است که سه مثقال صیرفی می‌شود.

تولکی: اسم ترکی ثعلب است.

تویج: گیاهی را نامند که به تازی عشقه گویند.

فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه

تیتر: به هندی دراج را نامند.

تیدی: به هندی جراد را نامند.

تیزپات: اسم هندی ساذج هندی است.

تیس: به عربی اسم بز نر است.

تیغال و تیهال: شکرتیغال است.

تیقلیس: به یونانی خنثی است.

تیل: اسم هندی روغن بزور است.

تین احمق: جمیز است.

تین الفیل: جوزالشرک است.



تیندوکی لکری: اسم هندی چوب آبنوس است زیرا که تیندو نام درخت آبنوس و لکری نام چوب است و کی برای اضافت و نسبت است.

تین افرنجی: به لغت مصر ثمر رقع یمانی است.

تیهو: اسم فارسی تیهوج است.

❊ باب الثاء المثلثه ❊

فصل الثاء مع الالف و الخاء و الدال و الراء

ثاقب الحجر: بسفایج است.

ثالسقیس: به یونانی حرف بابلی است.

ثامر: لوبیا است.

ثاموس: به یونانی مرزنجوش است.

ثخین: به معنی غلیظ است.

ثدی: ضرع را نامند که به فارسی پستان گویند.

ثریا: به لغت اندلس ایریفارون است.

فصل الثاء مع العین المهمله و الغین المعجمه و الفاء و القاف و اللام

ثعبان: اسم مار عظیم است.

ثغاریر: به غین معجمه دردیست.

ثفا: به فا به عبرانی حرف بابلی است و گویند لغت عربی است.

ثقوس: به قاف هندبای بریست.

ثلثلان: عنب الثعلب است.

فصل الثاء مع المیم

ثمرة السدر: نبق است.

ثمرة شجرالدوام: مقل مکی است.

ثمرة الشوک المصری: جلنار است.

ثمرة العرعر: ابهل را نامند.

ثمرة العلیق: قوت العلیق است.

ثمرة الفواد: به لغت مصر شاه بلوط است و بعضی بلادر را نامند.

ثمقولس: به یونانی توتیا را نامند.

فصل الثاء مع الواو

ثوب الماء: طحلب است.

ثوم بری و ثوم الحیه و ثوم الکلب: اسقوردیون است.

ثوم الثعلب: به اندلسی قسم دوم سندریطس است.

ثومس: به یونانی حاشا را نامند.

فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه

ثیر: ورد ابیض را نامند.

ثیریون: به یونانی دفلی است.

ثیریون: به یونانی اذخر است.

❊ باب الجیم ❊

فصل الجیم مع الالف

جاوی: اسم زعفران است.

جازکون: به فارسی بسباسه را گویند.

جارالنهر: سلق الماء است.

جاسوس: خشخاش زبدی است.

جاصا: به لغت سریانی اجاص است.

چاکسو: به هندی تشمیزج است.

جال: به فارسی درخت مسواک را گویند.

جامه: باقلای قبطی را نامند.

جام پهل سفری: انبه را نامند.

جامع اللحم: قنطوریون است و جیوه را نیز نامند.

جاورس هندی: ذرت است.

جاوزین و جاوزهرج: حجرالبقر است که به فارسی گاوزهره گویند جهت آنکه در زهرهٔ آن تکون می یابد.

چاول: به هندی اسم ارز است.

جای پهل: به هندی جوزبوا را نامند.

جای تری: به هندی اسم بسباسه است.

فصل الجمی مع الباءالموحده

جبلاست: فطراسالیون را گویند.

جبین: به ترکی ذباب را نامند.

جبسین: جص است.

جج: به دو جیم به لغت تنکابن مامیران است.

فصل الجیم مع الدال المهمله

جداجدا: صرصر است.

جدال: نوع سبز ملح است.

جدب: جماز است.

جدوار: به اصفهانی صبر را نامند.

جدا و جدی: بزغاله را نامند به عربی و نیز به عربی معز گویند.

فصل الجیم مع الراء المهمله



جز: به جیم عربی و به هندی بیخ را نامند.

چرایته: اسم هندی قصب الذریره است.

جراصیا: قراصیاست.

جرامه: مشط الراعی است.

جربوب: جلبوب است.

جربوز: بقله یمانیه است.

چربی گوشت: اسم فارسی سمن است.

جرجر: باقلی است.

جرجر مصری: باقلی مصری است که ترمس نامند.

جرجیرالماء: قرة العین است.

جرمانق و جرمدانق: کرم دانه است .

جرذان: فاره است.

چرغ: به فارسی اسم زمج است.

چرغون: به فارسی لسان الحمل را نامند.

چرند: به دیلمی نبات ثافسیاست.

چریه: به هندی اسم عصفور است.

جریش: به ترکی اشراس را نامند.

فصل الجیم مع الزاء المعجمه

جزر اقلیطی و جزر بری: گویند شقاقل است.

جزمازج: گزمازج است که ثمره الطرفا باشد.

جزور: بچه شتر است.

فصل الجیم مع السین المهمله

جساد: زعفران است .

جسارا: تمر هندی است.

جست: اسم هندی روی است که به عربی شبه نامند.

جسمی: حسک است.

فصل الجیم مع الشین المعجمه

جش: به فارسی مهره کبودی است که به گردن اطفال جهت چشم بد می‌بندند.

چشمیزج و چشمک و چشوم: تشیمزج است.

چشم خروس: به فارسی عین الدیک است.

جشیش: به عربی بلغور را نامند و آن نیم کوفته گندم و امثال آن است.

جص: جبسین محرق است.

فصل الجیم مع العین المهمله

جعده صغیره: جعده کوهی است.

جعدة القنی: به لغت دمشق پرسیاوشان است.

جعده کبیره: جعده بستانی است.

جعفری: به لغت مازندرانی قسم کرفس الماء و جرجیر است.

جعفیل: به فارسی اسدالعدس است.

جعل: به فارسی قسم بزرگ خنفسا است.

فصل الجیم مع الغین المعجمه و الفاء و القاف

جغرات: به خراسانی لبن حامض را نامند.

چغندر: به فارسی اسم سلق است.

جعفری: به فا کفری است.

جقطوط: به قاف شوکران است.

فصل الجیم مع الکاف

چکاوک: اسم فارسی قبره است.

جگر: به فارسی کبد را نامند.

چکروک: به ترکی دانه میوه ها را گویند.

چکورتکه: اسم ترکی جراد است.

فصل الجیم مع اللام

جل: معرب گل فارسی است و مراد از آن ورد احمر است.

جلاب: از اشربه است و در مرکبات ذکر یافت.

چلپاسه: اسم وزغه است.

جلبان: خلر است.

جلبوب: نوعی از لبلاب است.

جلتاغوج: اسم ترکی حبة الخضراء است.

جلتلق: سلق جبلی است.

جلجلان: به سریانی سمسم و کزبره را نیز شامل است.

جلجلان الحبش: خشخاش سیاه است.

جلجلان مصری: اسم بیش است.

جلز: حلفا است.

چلغوزه: اسم فارسی تخم میوه است و غیر حب الصنوبر است.

جلفطیط: دوغ غلیظ است.

جلقان: اسم ترکی حداة است.

جلماثا: قند است.

جلنجبین: اسم گلقند است و گویند گلقند عسلی است.

جل نسرین: معرب گل نسرین است.

جلوجا: جاوشیر است.

جلنجوج: فودنج بری است.

جلنجون: صعتر است.

جلهم: قسم سیاه عوسج است.

جلی دار: به لغت تنکابن آزاد درخت است.

چلیره و چریله: به هندی اشنه را گویند.

جلیف: به عربی شیلم را نامند.

فصل الجیم مع المیم

جمازالنهر: سلق الماء است.

جماز: به لغت تنکابن سرخ است.

جمان: به عربی اسم لؤلؤ است.

چمدچینی: استیوس است.

جمر: تمر هندی است.

جمسفرم: ریحان سلیمانی.

چمکادر و چمکودری: اسم هندی خفاش است.

جمیل: به لغت دیلم چکاوک است.

چمل الحمی: جرجوان است.

فصل الجیم مع النون

چنار: اسم فارسی دلب است و در بنگاله نوع خربزه طولانی را که در رانکاماتی و نواح آن در اسلام آباد و راج محل و پورنیه نیز به هم می‌رسد نامند.

جناح: به لغت اندلس راسن است و حرشف را نیز نامند.

جنبذ: غنچه ناشکفته هر درختی است و اکثر استعمال آن در جبنذالرمان است.

جنتل: صعتر است.

جنثوبه: قنطوریون دقیق است.

جنجر: اذان الغزال است.

چندال: به هندی قسم زبون بیش را گویند.

چندن: به هندی صندل را نامند.

چنگال: به فارسی خبیص را گویند.

چنه: به هندی نوعی از نخود را گویند.

جنی احمر ثمر قطلب اشت.

فصل الجیم مع الواو

جو: اسم فارسی شعیر است.

جوار: اسم هندی قسمی از ذرت است.

جوان اسپرغم: اسم فارسی شابانج است.

چوبک اشنان: اسم فارسی عرطنیثا است.

جوبر: اسم ترکی وعر است.

جو برهنه: اسم فارسی سلت است.

جوبل: به اصفهانی کاشم را نامند.

جوتری: به هندی بسباسه را گویند.

جوزالابهل: ابهل است.

جوزالابهار و جوزالبر: جوزالقطاه است.

جوز ارمانیوس: قسمی از مخلصه است.

جوزالسرو: ثمر درخت سرو است.

جوزالجسه: جوز الخمس است.

جوزالرته: بندق هندی است.

جوزالرقع: رقع یمانی است.

جوز شیران: قلومس است.

جوزالطیب: جوزبوا است.

جوز ماثم و جوز ماثا و جوز مقاتل و جوز مهاثل: جوز ماثل است.

جوزالمزج: حب کاکنج است و گویند دفلی است.

جوز هندی: نارجیل است.

جوشانی: جوشیصا است.

چوغان: اسم فارسی اشنان است.

چوه صبّاغان: اسم فارسی آذربو است.

چوک: اسم هندی چیزی است از قبیل رب بسیار ترشی که از کوهستان نیپال و نواح آن ساخته می‌آورند و نیز آب لیمو را جوش می‌دهند و وقتی که غلیظ می‌شود در ظرف می‌گذارند و بکار می‌برند.

چوکا: به هندی حماض است.

چوه گازران: شجره ابی مالک است و صابون القاف را نیز نامند.

چوناوئی: اسم هندی بقله یمانیه است.

چونه: اسم هندی نوره است.

چوهه: اسم هندی فاره است.

فصل الجیم مع الهاء

جهاو: به هندی طرفه را نامند.

جهاؤکاپهل: به هندی گزمازج را گویند.

جهینکا: اسم هندی روبیان است.

چهاچ: اسم هندی مخیص است.

چهال: اسم هندی پوست اشجار است.

جهلی: اسم هندی غشا است.

فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیه

جیپال: اسم هندی دند است.

جیر: نوره است.

جیران: به ترکی غراب را نامند.

جیک: اسم دیلمی صرصر است.

چیل: اسم هندی حداة است.

چیلدارو: اسم فارسی سرخس است.



چمیدیون: به یونانی شاهتره را نامند.

چینوتی: اسم هندی نمل است.

چینه: اسم هندی دخن است.

چینه‌دان: به فارسی حوصله طیور را نامند.

جیوه: به فارسی زیبق را گویند.

❊ باب الحاء المهمله ❊

فصل الحاء مع الالف

حافظ الاجساد و حافظ الموتی: قطران است.

حافظ الاطفال و حافظ النحل: فرفیون است.

حافظ الجوز: نوره است جهت آنکه مانع کرم زدن آن است.

حافظ الکافور: فلفل است.

حافظ النفط: تین است زیرا که مانع صعود آنست.

حافر: سم حیوانات است.

حافرالمهر: سورنجان است.

حالاس: به یونانی اسفنج است.

حالق الشعر: جالینوس گوید زرنیخ است و بعضی گویند حجرالقیشور است و بعضی گویند فاشراست.

حالبی: اطراطیقو است.

حالوما: به سریانی ابوخلسا است.

فصل الحاء مع الباء الموحده

حباقا: حندقوقای بری است.

حبوب: دانه نبات را نامند و حب هر نباتی در ذیل آن نبات مبین شد.

حب البقر: کرسنه است.

حب الاثل: عذبه است.

حب البطم: حبة الخضراء است.

حبحب: به لغت اهل مکه معظمه شرفها الله تعالی شرفاً و کرامه و حبشه و نواح آنها اسم هندوانه است.

حب الحنکلا: حب السمنه است.

حب الجلوه: انیسون است.

حب الدود: کرمدانه را نامند و آن ثمر مثنان است.

حب الدهمت: حب الغار است.

حب بخستانی: دانه قاقله است.

حب سلاطین و حب خطاء: دند است که به هندی جمال کوته و جیپال کوته نامند.

حب الرشاد: بزرالحماض است.

حب الرشاد: تخم نوعی از جرجیر است که حرف نبطی نامند.

حب السودا: شونیز است و تشمیزج را نیز نامند.

حب الصراط: مازریون است.

حب العرعر: ابهل است.

حب العروس: کبابه است و گویند تخم نیلوفر است.

حب العصفر: قرطم است.

حب العصفور: دبق است و گویند اثلق است.

حب الفقد: تخم فنجنگشت است و کویند ثمر بکمون است.

حب الفهم: بلادر است.

حب القلقل: در حرف القاف مذکور شد.

حب القنب: شاهدانج است.

حب القنا: عنب الثعلب است.

حب الوز: لسان العصافیر است.

حب الملوک: ماهودانه و گویند دند است و این اصح است و گویند حب الصنوبر کبار است و بغدادی گوید به لغت بغداد اسم قراصیا است.

حب النافوخ: به لغت بغدادی بیخ دلبوث خشک است.

حب اللهو: کاکنج است.

حبق: به عربی اسم گل نبات مابین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق آن مراد فودنج بری است.

حبق اترجی و حبق ترنجانی: بادرنجبویه است.

حبق تمساح و حبق الماء: فودنج نهری است.

حبق جبلی: فلفل مویه است.

حبق خراسانی: بقله خراسانیه است.

حبق الشوخ: مرو است.

حبق صعتری کرمانی و حبق بستانی: شاهسفرم است.

حبق الراعی: برنجاسف است.

حبق الفیل و حبق القنا: مرزنجوش است.

حبق قرنفلی: فرنجمشک است.

حبق نبطی: حماحم است.

حبق النهر: لوسیماخوس است.

حبق: مداد است.

حب المساکین: لبلاب است.

حبن و حبین: دفلی است.

فصل الحاء مع الثاء المثلثه

حثره: غوره انگور است.

حثرما: به سریانی اسم نعناع است.

حثلب: درد روغن است.

فصل الحاء مع الجیم

حجر اسود: به اصطلاح اهل صناعت موی سر است.

حجرالاصم و حجرالزناد: حجرالنار است.

حجر اسیوس: اسیوس است.

حجر افردی: حجر الافردج است.

حجر بازدهر: حجرالحیه است.

حجر بلور: بلور است.

حجرالبهة و حجرالنسر و حجرالعقاب: حجرالنسر و حجرالبحری را شامل است.

حجران: به اصطلاح اکسیریان زر و نقره است.

حجرالتیس: بادزهر حیوانی است.

حجرحدیدی: خماهان است.

حجرالدم و حجرالطور: شادنج است.

حجرالحدید و حجرالهنود: حجر مقناطیس است و در مقناطیس مذکور شد.

حجرالرمل و حجر زیبق: حجر زنجفر مخلوق است.

حجر زیتون: حجرالیهود است.

حجرالسم: پادزهر معدنی است.

حجر شجری: بسد است.

حجراشعر و حجرالشقاق: حجرالقیشور است.

حجرالعاج: حجر اعرابی است.

حجر لیغیطوس: حجر غاغاطیس است.

حجراللازورد: لاجورد است.

حجرالماء: سنبادج است.

حجرالماسکه و حجرالنار و حجر الولادت: اکتمکت است.

حجرالمصفا: شبه است.

حجرالنور و حجرالخطاطیف: است.

حجل: قبج است.

فصل الحاء مع الدال المهمله

حد: جلنار است.

حدج: حنظل است.

حدید صینی: خماهان است.

حدقی: اسم جنس هر گلی است که مستدیر و شبیه به چشم باشد.

فصل الحاء مع الراء المهمله

حر: به ضم حا خاک خالص است و به کسر و فتح خاک سنگدان است.

حراب: اسم عربی اشترغار است.

حرب: طلع است.

حربه: لوعجیدیطوس است.

حربیط: اسم عربی آزاد درخت است.

حرثا و حرانه: خردل بری است.

حرجل: ملخ بزرگ سبز است.

حرجوان: ملخ بی‌بال است و در جراد مذکور شد.

حرز: اشنان است.

حرزة البقر: حجرالبقر است.

حرزة الحمار: حجرالحمار است.

حرزالشیاطین: علف آطریلال است.

حرقان: اسم سنگ است.

حرمانه: اسم نبطی مربافلن است.

حرمد: طین سیاه است و آنچه لون و رایحه آن متغیر باشد.

حرمل ابیض و حرمل عربی: قسمی از حرمل است.

حریث: مارماهی است.

حریرک: ابریشم است.

حریق املس: به لغت اندلس حلبوب است.

حزم: به رای معجمه سراج القطرب است.

فصل الحاء مع السین المهلمه

حسکه: به لغت مصر بستیاج است.

حسل: بچه سوسمار را نامند.

حسن لبه: اسم فارسی حسی لبان است.

حسن یوسف: اسم فارسی حاشیش است.

فصل الحاء مع الشین المعجمه

حشقیقل: شقاقل است.

حشیشه: اسم اصطلاحی قنب است.

حشیشة الاسد: اسدالعدس است.

حشیشة الافعی: بلسکین است.

حشیشة الاوارم: اندریون است.

حشیشة الارض: گیاه آطریلال است.

حشیشة البراغیث: به لغت شام گیاه دوقس را نامند و در عراق مراد از آن گیاهی است که کیک را دفع می‌نماید و در طبرستان کیک واش نامند و قسمی از دوقس است.

حشیشة الخراسانیه: وخشیزک است.

حشیشة السعال: فنجریون است.

حشیشة السلحفاة و حشیشة الحاة: آلسن است.

حشیشة السلطان: حرف ابیض است.

حشیشة الطحال و حشیشة الدود: سقولوقندریون است و حیوانی را نیز به اسم اخیر خوانند که قدیم مشهور به اربع و اربعین بوده و الحال سبعه و سبعین خوانند.

حشیشة العقرب: صامریوما است و به لغت حجاز بولامونیون

نامند.

فصل الحاء مع الصاد المهمله

حص: ورس است.

حصی الاسفنج: حجرالاسفنج است.

حصی هرمس: حلبوب است.

فصل الحاء مع الفاء

حفا: اسم عربی بردی است.

حفج: اسم روده است که شیردان و هزارخانه نامند.

فصل الحاء مع القاف

حقوق: بقلة الحمقاء است.

حق قوشی: اسم ترکی صاقر است.

حقین: اسم ماست است.

فصل الحاء مع اللام

حل: به لغت حجاز سمسم غیر مقشر و به اصطلاح اکسیریان زیبق را نامند.

حلال: مصطکی است.

حلاقف الشعر: نوره است.

حلاحل و حلحل: بصل است.

حلاوینون: به یونانی مامیثا است.

حلوای زلیبا: به فارسی زلابیه است.

حلوای قبیده: اسم فارسی ناطف است.

حلیثاک نوعی از یتوعات است و برگ آن مانند برگ زیتون و شیر آن جهت ثآلیل نافع.

حلباب: لاغیه است و گویند لبلاب کبیر است.

حلان و حلام: بزغاله است و حلوان غلط است.

حلم: قراد است.

حلوسیاه: کثیرا است.

حلیفه: حزاز بری است.

حلیمون: اسم فارسی حماض است.

فصل الحاء مع المیم

حمارالبیت و حمار قیمان: هدبه است.

حماض الاترج: ترشی ترنج است.

حماض الارنب: کشوث است.

حماض جبلی: حماض بری است.

حماض نهری: حماض بستانی است.

حماض سوانی: حماض مایی است و حماض البقر را نیز نامند.

حماط: طلوع نوعی از جمیز است.

حمر: به لغت حجاز تمر هندی است و قفرالیهود را نیز نامند.

حمرالارض: خراطین است.

حمص الامیر: به مغربی حسک است.

حمص الکرسنی: حمص بریست.

حمض: اسم مجموع اشجار است که ملوحتی داشته باشد و گویند مخصوص به اشنان است.

حمضیض: نوع صغیر حماض است شبیه به سه برگه که به هندی ته پتی نامند و در تنکابن ترش واش نامند.

حمحم: نبات خبه است و به خای معجمه نیز آمده است و به لغت شام و دیار برگ لسان الثور است.

حمل و حملان: به فارسی اسم بره است و در ضان مذکور شد.

حمیرا: اسم عربی ابوخلسا است و به کسر حا اسم فسافس است.

فصل الحاء مع النون

حناء الغزاله: به لغت مصر ابوخلسا است.

حنطه رومی: خندروس است.

حنفه و حنفا: به لغت اندلس حشیشة الزجاج است.

حنای قریش: حزازالصخر است.

حنای مجنون: به لغت مصر وسمه است.

فصل الحاء مع الواو

حواری: آرد گندم بسیار نرم سفید است.

حوت: سمک است.

حوت الشر: شفنین بحری است.

حوجم: اسم عربی گل سرخ است.

حوراسفیدار: حماحم است.

حوص: قصب است.

حوران و حومران: طرخون است.

حوک: بادروج است.

حومانه: اسم عربی طریفلن است.

حومر: تمر هندی است.

فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیه

حی: به لغت اکسیریان زیبق است.

حی العالم: ابرون است.

حیصل: بادنجان است.

حیفا: حشیشة الزجاج است.

حیوة الموتی: قطران است.



حیوس: طین حیا است.

حیومیون: اسم یونانی باقلی است.

❊ باب الخاء المعجمه ❊

فصل الخاء مع الالف

خاتم الملک: ساداوران است.

خار: به فارسی شوک را نامند.

خارخسک: اسم فارسی خارحسک است.

خارپشت: اسم فارسی قنفذ است.

خارصینی: شبه است و به فارسی روی توتیا و به هندی جست نامند.

خاعن: اسم ترکی خس است.

خاکستر: به فارسی رماد را نامند.

خاکشی: به اصفهانی اسم خبه است.

خاص تره: به لغت تنکابن حرف بابلی است و به خراسانی گندنا.

خارباز: ذباب است.

خاک صوفی حمید: در اطیان ذکر یافت.

خاگینه: اسم خبیص البیض است.

خالاون: به یونانی خندروس است.

خافور: نباتی است که تازه روییده باشد و گویند مراد از مرو عریض الورق است و اهل مصر هرطمان را به این اسم نامند.

خاماذاقنی: به یونانی به معنی غارالارض است و در حرف الغین ذکر یافت.

خامالا: به یونانی زیتون الارض است و آن مازریون است.

خامالاون مالس: به یونانی اشخیص سیاه است.

خامامالیون: به یونانی به معنی تفاح الارض است و آن بابونج است.

خامالاون لوقس: اشخیص سفید است.

خامالاون: به یونانی حربا است.

خامااقطی: به یونانی خمان صغیر است.

خامانیطس: به یونانی به معنی صنوبرالارض است و آن کمافیطوس است.

خمادریوس: به یونانی به معنی بلوط الارض است و آن کماذریوس بود.

خالی دوینون: به یونانی به معنی خطافی است و آن ماميران است و گویند عروق الصفر است.

خاوانی: به لغت صقالبه انگیز است.

خامشه: به لغت شام شیطرج است.

خامون: به یونانی اسم کمون است.

خاولنجان: خولنجان است.

خامیراق: سکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند.

خایه قندر: اسم فارسی جند است.

فصل الخاء مع الباء الموحده

خبازی: شجری خطمی است.

خبچه: تمر هندی است.

خبز رومی: خبزالکعک است.

خبزالغراب: اقحوان است.

خبزالمشایخ: نبات بخور مریم است.

خبزالقرود: لوف الکبیر است.

خبیز: اسم جمیع نباتات است که به گردش آفتاب دور کنند و خبازی مشتق از آن است.

خبیص: اسم عربی حبیض است و در حرف الحاء المهمله مذکور شد.

فصل الخاء مع التاء المثناة الفوقانيه

خترق: افسنتین است.

ختفرج: بقله الحمقاء است.

ختم الملک: طین مختوم است.

فصل الخاء مع الثاء المثلثه

خثا: سرگین است و از مطلق آن مراد سرگین گاو است و در اخثاء مذکور شد.

فصل الخاء مع الدال المهمله

خداع الرجال: بزرالبنج است.

خدرنق: عنکبوت است.

فصل الخاء مع الراء المهمله

خر: اسم فارسی حمار است.

خربزه: اسم فارسی بطیخ است.

خربزه گرمک: اسم فارسی ملیون است.

خرچنگ: اسم فارسی سرطان است.

خرخدا: اسم فارسی هدبه است.

خردل ابیض و خردل فارسی و خرنق و خرنوق: حرف ابیض است.

خرزهره: اسم فارسی دفلی است.

خرس: اسم فارسی دب است.

خرطال: هرطمان است.

خرغوله: اسم فارسی لسان الحمل است.

خرفه: اسم فارسی بقلة الحمقاء است.

خرفان: بره تازه است و جمع آن خروف است.
خرقی: خلر است.
خرقع: ثمر عشر است.
خرگور: اسم فارسی حمارالوحش است.
خرگوش: اسم فارسی ارنب است.
خرما: اسم فارسی تمر است.
خرمای تر: اسم فارسی رطب است.
خرمای خرک: اسم فارسی قسب است.
خرمای هیرونی: اسم فارسی قسب است و گویند خرمای باریک است که استه آن باریک باشد.
خرم: به سکون را و به حای مهمله و به زای معجمه نیز آمده پوست تخم مرغ است و در حرف الخا مذکور شد و به حای مهمله و زای معجمه نیز دیده شده.
خرموش: موش بسیار بزرگ است که با گربه جنگ کند و غالب آید.
خرنوب الخنزیر: اناغورس است.
خرنوب الشوک و خرنوب مغربی و بری: خرنوب نبطی است.
خرنوب قبطی و ثمری: ثمر قرظ است.
خرنوب صیدلانی: خونوب شامی است.
خرنوب هندی: خیارشنبر است.
خرو: اسم فارسی خبازی است.
خروب: اسم جنس خرنوب است و گویند مخصوص بری آنست.
خروع چینی: دند است.
خرء: زبل است.
خرءالحمام: جوزجندم است.
خرءالضفادع: طحلب است.
خرءالعصافیر: اشنان است.
خروس: اسم فارسی دیک است و در دجاج مذکور شد.
خروسان: به عبرانی عقرب را نامند.
خرومک: اسم فارسی مرجان است.
خریع: اسم عربی احریص است.
خربق: اسم انجره است و گویند فاوانیا است.

فصل الخاء مع الزاء المعجمه

خزازالصخر: حزازالصخر است.
خزازالماء: طحلب است.
خزران: اسم فارسی خیزران است.
خزمیان: مراد از آن حیوان جند است و گاه بر جند نیز اطلاق می‌نمایند.
خزنباش: مرماحوز است.

فصل الخاء مع السین المهمله

خس الحمار: ابوخلسا است.
خسف: اسم عربی جوز است.
خسق: احریض است.
خسک: اسم فارسی حسک است.
خسکدانه: اسم فارسی قرطم است.
خسرودانه: اسم فارسی خولنجان است.
خس الکلب: دیناقوس است.
خسته: اسم فارسی استخوان میوه‌ها است مانند خرما و آلو و شفتالو و امثال اینها.

فصل الخاء مع الشین المعجمه

خشخاش ابیض: خشخاش بستانیست.
خشخاش بری: خشخاش اسود است.
خشخاش بحری: خشخاش مقرن است.
خشب الشونیز: نزد بعضی سیساریون است.
خشف مثلثه: بچه آهو است که اول مرتبه تولد یافته باشد و صاحب تحفه اشتباهاً بچه نرینه شتر را نوشته است.
خشکار: خبز خشکار است.
خشل: مقل مکی است.
خشنشار: مرغابی بزرگ است تیره رنگ و میان سر آن سفید و به ترکی قشقلداک نامند.
خشم: به لغت شبانکاره کشوث است.
خشرم: خانه زنبور است.

فصل الخاء مع الصاد المهمله

خصیة البحر و خصی خزه: اسامی جند است.
خصی هرمس: حلبوب است.

فصل الخاء مع الضاد المعجمه و الطاء المهمله

خضف: خربزه نارسیده است.
خضلاب: درخت مقل است و گویند مقل مکی است.
خطر: وسمه است.

فصل الخاء مع الفاء

خفج: خردل بری است.
خفروج: خرفه است.
خف الغراب: نوعی از حلزون است بزرگتر و درازتر از آن.

فصل الخاء مع اللام



خلاق: زعفران است.

خلال: خرمای نارس است که از حد بلح گذشته باشد و در تمر مذکور شد و بستیاج را نیز نامند.

خلال ابراهیم: خیری بری است.

خلال خلیل: نبات آطریلال است.

خلال دان: نوعی از آطریلال است.

خلال مأمون: اذخر است.

خلبان: اسم یونانی بارزد است.

خل الخمر: سرکه انگوری است که از شراب انگوری به هم رسیده باشد خواه خودبخود یا به تعمل.

خل العنصل: سرکه عنصل است که اسقیل نیز نامند.

خلل القیس: به یونانی زاج است.

خل الزیت: ترشی است که از روغن زیتون و غوره و یا از سرکه و روغن بادام و گشنیز خشک و نان فطیر خرد کرده و شکر ترتیب دهند.

خلاف بری: بید مطلق معروف است.

خلال مکه: اسم فارسی بستیاج است.

خلر بری: به لغت مصر بسیله را نامند.

فصل الخاء مع المیم

خمافیطوس: کمافیطوس است.

خمالیون: ماذریون سیاه است.

خمان الارض: نوع صغیر خمان را نامند.

خمخم: نبات تودری است و به لغت نبطی اسم خبازی است.

خمسة الاوراق: پنجنگشت است.

خمسة الاغصان: بکمون است.

خمل: سورنجان است.

خمیر بنفشه: اسم فارسی بنفشه مربی است.

خمیرمایه: اسم فارسی خمیره است.

خمیط: گوشت بریان است.

فصل الخاء مع النون

خنتف: سداب است.

خنجک: خارخسک است.

خندیس: خمر است.

خنزیرالبحر: دلفین است.

خنک: اسم فارسی لسان الحمل است.

خنی: اسم فارسی حنا است.

خنیس: به لغت دیلمی حشیشة العلق است.

فصل الخاء مع الواو

خولان: به لغت مصر اسم حضض هندی است.

خواتم الملک: طین مختوم است.

خوبانی: زردآلو خشک شده است که مغز آن را برآورده و بجای آن مغز آن را مقشر کرده و یا مغز بادام مقشر کرده در آن گذارند.

خوب کلان: اسم هندی خبه است.

خوخ اقرع: شفتالو کاردیست و گویند اسم ساذج هندی است.

خوض: اسم عربی برگ درخت خرما است و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال آن را که دراز و باریک باشد شامل است.

خوش نظر: حماحم است.

خوصی: بردیست.

خوک: اسم فارسی خنزیر است.

خوکره: به لغت اصفهانی زبازب است.

فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیه

خیارچنبر: اسم فارسی خیارشنبر است.

خیار دشتی: اسم فارسی قثاءالحمار است.

خیارزه: اسم فارسی قثا است.

خیار کبر: اسم فارسی ثمرة الکبر است.

خیزران: اسم هندی مورد بریست.

خیری بری: قسم سرخ خیری است و گویند خزامی نوع بری آنست.

خیربوا: اسم قاقله صغار است.

خیروج: خبازی است.

خینفوج: حب القطن است.

خیطه: نعامه است.

خیل: فرس است که به فارسی اسب نامند.

❊ باب الدال المهمله ❊

فصل الدال مع الالف

دارتو: اسم فارسی طرطیر است و به فرنگی تارتور و روغن مصنوع از آن را لینم تارتور نامند.

دارجماز: به لغت تنکابن بسفایج است.

دانج البر: حب راسن جبلی است.

داربوقه: بطیخ هندی است.

داربرنتینا: بقم است.

دارحج: به لغت دیلمی ایدمامیر است.

داراشکنه: اسم فارسی سلیمانیست.

دار رومی: سولان است.



دارفیل: اسم فارسی قرصعنه است.

دارکوب: سودانیات است.

داک: اسم درخت عنب است.

دارکیسه: به قولی طالیسفر است و به قولی بسباسه و گویند چیزی است مانند کیسه که در بعضی درختها به هم می‌رسد و اندرون آن پر از ریشه می‌باشد.

دارمک و دارما: نوع سفید اشموسا است.

دارواش: اسم دیلمی غنم است.

داروان: به یونانی آزاد درخت است.

دام عنکبوتک ابرکاکیا است.

دانقوذ: اسم ترکی خنزیر است.

دانه مویز: اسم فارسی عجم الزبیب است.

فصل الدال مع الباء الموحده

دبا: به تشدید با نوعی از قرع است که به فارسی کدوی رومی گویند.

دباب: به تشدید باء اول سوسنبر بستانی است.

دبأ: به سکون همزه جراد است.

دباسی: به لغت عراق شفنین بری است.

دبال: ترنج است و دباله را نیز نامند.

دبوسک: خبازی است و دبوکی نیز نامند.

فصل الدال مع الجیم و الحاء

دجر: به جیم اسم نبطی لوبیا است.

دجویانا: اسم سریانی غراب است.

دح: به حای مهمله کزبرة الحمام است.

دحیا: زعفران است.

فصل الدال مع الخاءالمعجمه

دخس: دلفین است.

دخیسا: به لغت نبطی شامل روغن بلسان و بنگ است.

فصل الدال مع الراء المهمله

درفیقن: قلومس است.

دراقنیطون: لوف الکبیر است.

درخت کاج: به فارسی صنوبر را نامند.

درخت نارون: به فارسی غرب را گویند.

در: علیق است.

دراشیح: نوعی از لبلاب است و گویند خندریلی است.

دراقن: به لغت شام اسم خوخ است.

درخت دسک: به فارسی اسم دلدار است.

درخیسا: به لغت نبطی شامل روغن بلسان و بنگ است.

درخس: دلفین است.

درست: اسم فارسی الوسن است.

درسومارس: به یونانی زجاج است.

درد روغن زیتون: اسم فارسی عکر زیت است.

درقطولیطس: زراوند طویل است.

درمنه: اسم فارسی شیح است.

درمنه ترکی: به فارسی تخم بستیاج را گویند.

درمنه خراسانی: به فارسی گیاه وخشیزک را گویند و تخم آن بستیاج.

درنا: به ترکی کرکی است.

دردی الخل: لای سرکه است در جمیع افعال ضعیف‌تر از سرکه و در آکله قوی‌تر از آن است.

درنجفک اسم فارسی حجرالقمر است.

درناق: اسم ترکی ظلف است.

درونک: درونج است.

دراچه: شراب انگوری را به لغت هندی نامند.

دستنبویه: به دال و سین مهملتین اسم فارسی درداب است.

دشیش: به دال مهمله و شین معجمه حشیش است.

فصل الدال مع العین المهمله

دعیا: اسم سریانی اقاقیا است.

دعشا: علک البطم است.

دعیامینون: افیون است.

فصل الدال مع القاف

دقاق کندر: ریزه‌های کندر است که از او مقشر گردد.

دقاس: به سریانی بول است.

دقرقبا: به لغت سریانی بطیخ است.

دقطامایون: به همان لغت مشکطرامشیع است.

دقیق النخل: به فارسی آن را کشن و گرد خرما خوانند و آن در طلع مذکور شد.

فصل الدال مع اللام

دلاع: به عربی بطیخ هندی را نامند.

دلبیس: نوعی از صدف است و در مصر ام الخلول نامند و آن ودع بری است.

دلدع: به لغت اهل بیت المقدس نوعی از کلح است و به یونانی سقندولیون نامند.



دله: اسم فارسی دلق است.

فصل الدال مع المیم

دم التنین و دم الثعبان: دم الاخوین را نامند.

دمیسا: به یونانی نوع از ماهی است که سیبیا نامند.

دمسیسه: به مصری نوع زبون افسنتین است.

دمسیحه: اسم فارسی صفراغون است.

دمعة العشاق: حب النیل است.

دمور: اسم ترکی حدید است.

دمورتیکان: اسم ترکی حسک است.

فصل الدال مع النون

دندان فیل: اسم فارسی عاج است.

دنبلان: اسم ترکی کشنج است.

دنبه: اسم فارسی الیه است.

دندران: اراقو است.

دنق: سپستان است.

دنقه: شیلم است.

دنقطاماش: مشکطرامشیع است.

فصل الدال مع الواو

دواءالحیه: جنطیانا است.

دواءالخطافی: خالیدونیون.

دواءالشعث: به لغت مصر اسم سلیمانی است.

دواءالنمر: بیخ نروک است.

دوراس: اسم فارسی دریاس است.

دواله: اسم فارسی اشنه است.

دوام: شامل درخت مقل و بلوط مستدیر است.

دوباروج: کاکنج است.

دودهه: اسم هندی لبن است.

دودالجراد: بنات وردانست.

دودالصباغین و دود القرمز: قرمز است.

دود: اسم فارسی دخان است.

دورحولی: دلبوس است.

دوشاب: اسم فارسی میفختج است و گویند اسم فارسی دبس عنبی است.

دوشان: اسم ترکی ارنب است.

دوشان تودری: به ترکی خنفسا را نامند.

دورس: شوکران است.

دوص: ماءالحدید است.

دوغ: اسم فارسی مخیض است.

دوقوبری و دوقوغریا: دوایااغریا است.

دوقوس: بصل است.

دوقسطاس: مشکطرامشیع است.

دوقرقیا: به یونانی حنظل است.

دوکی: اسم ترکی ارز است.

دولی: اسم ترکی جلید است.

دول: طالیسفر است و به خفای ها بعد از دال به لغت هندی اسم گرد و خاک و غبار است.

دوم: به لغت مغربی خرما است.

دونه مروا: اسم هندی مرزنجوش است.

دویره: رخمه است.

دویره: نوعی از لوف است.

دویل: گیاهی است که سال برو گذشته باشد.

فصل الدال مع الهاء

دهام: رصاص اسود است.

دهتوره: اسم هندی جوز ماثل است.

دهماسا: گویند اسم هندی شکاعی است.

دهن: به عربی روغن را نامند.

دهن الآسمان جونی: دهن ایرسا است.

دهن البزر: روغن تخم کتان است و در کتان مذکور شد.

دهن البطم: روغن درخت بطم است.

دهن الاترج: روغن ترنج است.

دهن الحجر: نفط است.

دهن حب البطم: روغن حبة الخضرا است.

دهن الحل: دهن سمسم است.

دهن الخوف: روغن زعفران است.

دهن الزفت: در زفت مذکور شد.

دهن السوسن الآسمانجونی: دهن ایرسا است.

دهن الصوابی: روغن سندروس است که مشهور به روغن کمان است.

دهن عسلی: اومالی است.

دهن المبارک و دهن المنفذ: روغن آجر است.

دهمست: اسم فارسی غار است.

دهنه: اسم شبه است.

فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیه

دیاسقولیطوس: جوارش کمونی است.

دیاقوزا: اسم یونانی شربت خشخاش است.



دیامرون: اسم یونانی شربت توت است.

دینار: اسم سریانی تخم کشوث است.

دیناروبه: اسم فارسی قسم از حزای بری است.

دیواسپست: حندقوقای بری است.

دیوانجیر: تین بری است.

دیفروجانس: دیفروجس است.

دیک: اسم عربی خروس است و در دجاج مذکور شد.

دیسم: حماحم است.

دیوسیر: بلبوس است.

دیوبافونیطس: اسم یونانی اصل اللوف است.

دیک الکرم: هدهد است.

دیوچه: اسم فارسی علق است.

❊ باب الذال المعجمه ❊

فصل الذال مع الالف

ذاقنی: اسم یونانی غار است.

ذاماسکینا: اسم رومی اجاص است.

فصل الذال مع الراءالمهمله

ذرت مکه: خندروس است.

ذرق: به ضم اول و فتح ثانی حندقوقای بستانی است و به فتح اول و تسکین ثانی سرگین طیور است.

ذرق سون: عنب الثعلب مجنن است.

ذرق الطیر: خرفطان است.

ذروح: به تشدید را واحد ذراریح است.

ذریاس: ثافسیا است.

ذریس: طیهوج است.

فصل الذال مع الفاء و القاف و الکاف

ذفری: اسم عربی سداب است و هر چه کریه الرایحه باشد به دستور ذفرا نامند.

ذقل: فطراسالیون است.

ذکر: به جزم ثانی زراوند طویل است.

فصل الذال مع النون

ذنب الحردون: ذنب الخروف است.

ذنب الفار: لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشه و تخم آن به دنباله موش.

ذنب الفرس: به لغت شام ذنب الخیل است.

ذنب اللبوت: ذنب السبع است.

فصل الذال مع الواو

ذوالف ورقات: مرباقلن است.

ذوثلثه حیات: زعرور است.

ذوثلثه ورقات: شامل حندقوقا و گیاه خصیة الثعلب و فضفضه و طریفلن است.

ذوثلثه شوکات: شکاعی است.

ذوثلثه الوان و ذو ثلثه اوراق: طریفلن است.

ذوخمسه اصابع: اثلق است.

ذوخمسه اوراق و ذوخمسه اغصان و ذوخمسه اجنحه و ذوخمسه اقسام: همه اسم بنطافلون است.

ذومایه شوکه و ذومایه راس: قرصعنه است.

❊ باب الراء المهمله ❊

فصل الراء مع الالف

راتا: به یونانی رمان حلو است.

راتیاج و راتینجک راتیانج است.

راج کیرا: اسم هندی اذان الغز است.

راج کیری: اسم هندی عصی الراعی است.

راج هنس: اسم هندی پرسیاوشان است.

رأس الهدهد: به لغت اسکندریه قسمی از مخلصه است.

راح: اسم خمر است.

راحلة الاسد: نوعی از عرطنیثا است.

رازیانج رومی و شامی: انیسون است.

راسخ و روی سوخته: روسختج است.

راسو: اسم فارسی ابن عرس است.

رأس الشیح: به لغت اندلس اقسون است.

راطینی: به یونانی اسم مجموع علکها است.

راعی: نوعی از سمک است.

رافونه: پودنه است.

رافه: حلتیت است.

راکهه: اسم هندی رماد است.

رانج: جوز هندی است که نارجیل نامند.

رال: اسم هندی قیقهر است.

رامتو: به فرنگی درخت عوسج است.

رایم: به فرنگی شیلم است.

رایون: به یونانی اسم راوند است.

فصل الراء مع الباء الموحده

رب: عبارت از آب میوها و نباتات است که به طبخ به قوام آورده باشند و رب هر چیز در تحت آن مذکور شد.



رب العنب: میفختج است و در دیلم دوشاب ترش را نامند.
رب الضرو: صمغ کمکام است.
ربرق: عنب الثعلب است.
ربل: نوع جبلی افسنتین است و گویند نوع از برنجاسف و قیصوم است و دو درهم آن جهت رفع زهر هوام مجرب دانسته‌اند.
ربیان: اربان است.
ربیس: علیق است.

فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیه

رته: اسم نبطی بندق هندی است که به هندی ریتهه نامند.
رتک: مشکطرامشیع است.
رترت: اسم خنازیر کبار است.

فصل الراء مع الجیم

رجل الزرزور و رجل الطیر و رجل العقاب و رجل العقعق گیاه آطریلال است و به لغت هندی کاکچنکی و مسی نامند و گویند رجل الغراب غیر آطریلال است و به زبان فرنگی آن را کرتویس نامند.
رجل الارنب: لاعون است.
رجل الدجاج: اقحوان است.
رجل الجراد: زرنب است.
رجل الراعی: خربق سیاه است.
رجل الزاغ: رجل الغراب است.
رجل الفروج و رجل الغلوس: قاقلی است.
رجله: بقلة الحمقاء است.
رجیع: فضله حیوانات است.

فصل الراء مع الحاء المهمله

رحیق: اسم خمر است.

فصل الراء مع الخاء المعجمه

رخ: اسم فارسی خشو است.
رخام: حجرالرخام است.
رخام الطین: طین قیمولیا است.
رخبینه: راتیانج است.

فصل الراء مع الشین المعجمه

رشاد: حرف بستانی است.
رشته قطایف: اسم اطریه است.
رشینه: راتیانج است.

فصل الراء مع العین المهمله

رعی الزرازیر: فوة الصبغ است.
رعاویله: اسم سریانی رعی الابل است.

فصل الراء مع الغین المعجمه

رغث: جنطیانا است.
رغوه: کف مایعات است که نزد حرکت بر سر آید و آنچه از جامد است نیز نزد حرکت مانند صابون و نمک باشد.
رغوة الحجامین و رغوة البحر: اسفنج است.
رغوة القمر: حجرالقمر است.
رغوة الملح: زهرة الاسیوس است.
رغیدا: اراقو است.
رغانس: به فرنگی فجل را نامند.

فصل الراء مع القاف

رق: سلحفات بحری است.
رقعا: اسم عربی خمان صغیر است و گویند سرخس است.
رقع: فارسی خرفطان است.
رقاقس: لغت بربری است و گویند جفت آفرید است و بعضی اسم خصیة الثعلب دانسته‌اند.
رقیب الشمس: صامریوما است و نوعی از یتوع را شامل است.

فصل الراء مع الکاف

رکت چندن: اسم هندی صندل احمر است.
رکبه: صدف البواسیر است.
رکف: بخور مریم است.

فصل الراء مع المیم

رمان الانهار: نوع کبیر هوفاریقون است.
رمان البر: شامل درخت فلفل و چنار است.
رمان السعال: خشخاش سفید است.
رماد عش الخطاطیف: خاکستر آشیانه خطاف است و در خطاف ذکر یافت.
رمث: به کسر شجری است شبیه به عصا.

فصل الراء مع النون

رند: به عربی آس بری است و به لغت شام غار و گویند صندل است.
رنف: اسم عربی بهرامج است.



رنک کاسه: اسم فارسی مغنیسا است.

فصل الراء مع الواو

وراث: به یونانی خشخاش سیاه است.

رواس: اسم نبطی قرة العین است.

روباه: اسم فارسی ثعلب است.

روباروس: اسم یونانی آزاد درخت است.

روپه: اسم هندی فضه است.

روپیه: اسم هندی فضه مسکوک است.

روبیه: به لغت بربری فوة الصبغ است.

روتی: اسم هندی خبز است.

روث: سرگین حیوانات است.

روح و روحانی: به لغت اکسیریان زیبق است.

رود: به یونانی ورد است.

رودامالی: به یونانی شربت ورد است که با عسل ساخته باشند.

رودیون: اسم سریانی دفلی است.

روده: اسم فارسی معاء است.

روزی: اسم سریانی ارز است.

روسی اوطا: به یونانی سماق را نامند.

روناس: اسم فارسی فوة الصبغ است.

روشنک: اسم فارسی شاطل است.

روشیانا: به یونانی به معنی کحلی و به سریانی اسم مرقشیشا است.

روفیون: نوعی از عنب الثعلب است.

روهنش: اسم هندی اذخر است.

رویا: اسم سریانی عنب الثعلب است.

روی: اسم فارسی طالیقون است.

روی توتیا: شبه است و مشهور به روح توتیا است چه آن توتیای غیر مصنوع و معدنی است به خلاف سایر اقسام.

روین: اسم یونانی فوة الصبغ است.

روغن: اسم فارسی دهن است و سمن را نیز گویند.

روغن بادام کوهی: زیت هرجان است.

روغن درخت ارزن: زیت سودان است.

روغن زفت: قساولان است.

روغن زیتون: زیت است.

روغن زیتون فارس: زیت الانفاق است.

روغن شیره و شیرپخت و روغن کنجد: دهن الحل یعنی دهن سمسم است.

فصل الراء مع الهاء

رهج و رهشفار و رهج الفار: شک است.

رهیرا: دوایی است هندی مسهل و جهت تحلیل ریاح در امراض کبد و طحال و استسقا مفید است.

رهیقان: زعفران است.

فصل الراء مع الیاء المثناة التحتانیه

ریباجک اسم فارسی ریباس است.

ریتاع: رساغ است.

ریحان ابیض: شیبه است.

ریحان الجمال: سلیخه است.

ریحان الجمال و ریحان داود: اذان الفار است.

ریحان سبز: ضمیران و آن نوعی از شاهسفرم است.

ریحان الشیطان: شابانج است.

ریحان الشیوخ: مرو است.

ریحان القبور: آس بری است.

ریحان کوهی: بادروج است.

ریحان الملک: شاهسفرم است و از مطلق ریحان مراد آن است.

ریحان نعنع: به لغت مصر ترنجان است.

ریحان یمانی: قطف است.

ریحان: نوعی از خمر است.

ریشم: اسم هندی ابریشم است.

ریشه والا: اسم فارسی سنبل جبلی است.

ریما: اسم کرگدن است.

ریم آهن: اسم فارسی خبث الحدید است.

ریوند: راوند است.

❊ باب الزاء المعجمه ❊

فصل الزاء مع الالف

زاج اسود: زاج مطبوخ است و گویند زاج الاساکفه است.

زاج بلوری: اسم فارسی شب یمانی است.

زاج الجامد: از جنس زاج اخصر است که در ظاهر معدن آن به هم میرسد.

زاج البحر: زاج اصفر است.

زاج سوری: زاج احمر است.

زاج قبرسی: زاج زرد مایل به سبزی است.

زاج لاری و کرمانی: از جنس زاج قبرسی است.

زاج مطبوخ: از جنس زاج اخضر است که مخلوط به خاک آن را در آب حل نمایند و صاف کرده بجوشانندتا منجمد گردد و به هیأت مهره نرد بریده استعمال نمایند.

زارج: اسم فارسی انبرباریس است.

زاغ: اسم غراب کبیر اسود و به ترکی قورغان نامند.



زاغچه: اسم فارسی غراب است.
زافه: اسم فارسی قنفذ است.
زاوق: اسم زیبق است.
زاوان: مر است و گویند مرو است.

فصل الزاء مع الباء الموحده

زبان گنجشک: اسم فارسی لسان العصافیر است.
زبیب بری: زبیب الجبل است.
زبدالبحیره: ادرافیون است.
زبدالطری: اسفنج است.
زبدالقصب: رطوبتی است که در بیخ نی جمع می‌شود.
زبدالقمر: حجرالقمر است.
زبدالقواریر: مسحقونیا است.
زبدالملح: زهره اسیوس است.
زبش: بطیخ رقی است.
زجمول: تخم کشوث است.

فصل الزاء مع الحاء و الدال المهملتین

زحتم الملک: ساداوران است.
زحل: به لغت اکسیریان رصاص اسود است.
زداوش: به لغت تنکابن نمام است.
زدوار: جدوار است.

فصل الزاء مع الراء المهمله

زر: اسم فارسی ذهب است.
زرتک و زردک: به تا و به دال آب عصفر است.
زرجون: اسم خمر است.
زردآلو: اسم فارسی مشمش است.
زردک: اسم فارسی جزر است.
زرده تخم مرغ: اسم فارسی محلل البیض است.
زردچوبه: اسم فارسی عروق الصفر است.
زرقوری: نبات آطریلال است.
زرقون: اسم مغربی اسرج است.
زرنیخ ابیض: شک است.
زرنیلج: ریباس است.
زرالورد: زیره میان ورد احمر است.
زریرا: بقله مبارکه است.

فصل الزاء مع الغین المعجمه

زغار: اسم فارسی غداف است.
زغیر: مرو است و به فارسی تخم کتان را نامند و گویند اسمی از قنقهن است.

فصل الزاء مع الفاء

زفت بری و جبلی: زفت یابس است.
زفت رومی: شامل زفت یابس و زفت بحری است و از مطلق آن مراد در اکثر زفت بحری است و گویند اسم قیقهر است.

فصل الزاء مع القاف و اللام و المیم

زقاط: اسم بربری حب الزلم است.
زلایف الملوک: نوعی از ابرون است که حی العالم باشد که به فارسی زلف عروسان گویند.
زلفح: اسم عربی بیش است.
زلو: اسم فارسی علق است.
زمات الراعی: اذن الغزاست.
زموم: از نامهای زیبق است.

فصل الزاء مع النون

زن: دوسر است.
زیبق اصفر: یاسمین زرد است.
زنبور عسل: نحل است.
زنبوع: اسم عربی استنبوب است.
زنجارالحدید: زعفران الحدید است.
زنجار مجرود و زنجار دودی: از اقسام زنجار مصنوع است.
زنجبیل بلدی و زنجبیل شامی: راسن است.
زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی: اشترغار است.
زنجره: به لغت اصفهانی صرصر را نامند.
زنجرف: زنجفر است.
زنجرو: انزروت است.
زنجبیله: به لغت مصر و اسکندریه فتایل الرهبان را نامند.
زند: به لغت شام غار را گویند.
زنطاح: قسمی از حلزون بری است که در اشجار و بقول می‌باشد و بقدر باقلایی است و غیر آن چیزی است که در دیلم سندله کاجول نامند و در حلزون مذکور شد.
زنگار: اسم فارسی زنجار است.

فصل الزاء مع الواو

زوفرا: قسمی از خزامی بری است.
زولنک: به لغت مازندرانی قسم اخیر قرصعنه است.
زوله: به لغت جرجان فو است.



فصل الزاء مع الهاء

زهر: به فارسی سم را نامند و به عربی شکوفه را.

زهره: به فتح زا قرنفل شامی و در مغرب قرنفلیه و به فارسی مراره حیوان و به عربی بر رغوه اطلاق می‌نمایند و وج را نیز می‌گویند و به ضم زا به اصطلاح اکسیریان نحاس است.

زهر اسیوس: اسیوس است.

زهر زمین: به لغت جرجان آزاد درخت است.

زهرة الحجر: جوز جندم است و گویند خرازالصخر است.

زهم: اسم زباد است و گویند زباد اسم جانور و زهم اسم عطر آن است.

فصل الزاء مع الیاء المثناة التحتانیه

زیت الاصحار و زیت فلسطینی و زیت رکابی: هر سه اسم زیت انفاق است.

زیت ریاح: طراثیث است.

زیت الجبل: به لغت نواح مصر اسم نفط است.

زیت الشلجم: روغن تخم شلغم است و به لغت صعید مصر روغن افنیقطس است.

زیت الهرجان: زیت السودان است.

زیتون الارض: مازریون سیاه است.

زیتون بنی اسراییل: حجرالیهود است.

زیتون جبلی و زیتون الجش و زیتون کلبه: زیتون بری است.

زیتون الماء: زیتونی است که نزدیک آبها روید و در جمیع افعال ضعیفتر از سایر اقسام آن است و بعضی گویند زیتونی است که در آب و نمک پرورده باشند.

زیتونیه: به لغت مصر ایمارانوطالی است و گویند وردفینونست.

زیرقون: به لغت دمشق نوعی از درخت سنجد بی‌ثمر است.

زیر: صرصر است.

زیره: اسم فارسی کمون است.

زیره رومی: اسم فارسی افتیمون و کرویا را نیز نامند.

زیره سبز: زیره فارسی است که کمون نبطی نامند.

زیره صحرایی: اسم فارسی کمون بری است.

زین: کتان است.

زینا: نانخواه است.

* باب السین المهمله *

فصل السین مع الالف

سابیزج: معرب از شابیزک فارسی است که یبروح نامند.

ساناحورا: اسم سریانی بادآورد است.

ساجی: اسم هندی قلی است.

سار: اسم فارسی زرزور است.

ساروا: اسم یونانی عضابه است و به هندی سار را گویند.

ساریقون: اسم یونانی شیح است.

ساس: اسم فارسی فسافس است.

ساسارکشت: بزرالانجره است.

ساسم: آبنوس است و گویند نانخواه را نامند.

ساسالیون و سالیون: سیسالیوس است.

ساطریه و ساطریون: اسم یونانی خصیة الثعب است.

ساطریوس: به یونانی جدوار را نامند و به معنی مخلص الارواح است.

ساغین و ساغافیون: اسم سکبینج است.

سافروس: اسم یونانی فیروزج است.

ساق الحمام: به لغت مصر رعی الحمام است و انطاکی نارقیصر گفته.

سالسن اغریون: اسم یونانی سکبینج است.

سالیطس: اسم یونانی حجرالقمر است.

سالیون: اسم یونانی کرفس است.

سانقه و ساق اسود: پرسیاوشان است.

فصل السین مع الباء الموحده

سپاری: اسم هندی فوفل است.

سپرغم: اسم فارسی شاهسفرم است.

سبزقبا: به لغت اصفهان اسم شقراق است.

سبع: اسم جنس حیوانات درنده است جمع آن سباع.

سبع الارض: پرسیاوشان است.

سبع الشعر: افتیمون است.

سبسنان: آزاد درخت است.

سبوس گندم: اسم فارسی نخاله است.

فصل السین مع التاء المثناء الفوقانیه

ستاور: اسم هندی شقاقل است.

ستاوری: اسم هندی بوزیدان است.

ستو: اسم هندی سویق است که به فارسی پست نامند.

ستوا: به هندی اسم نوعی از زنجبیل است که بی‌ریشه باشد و گویند اسم قسمی از بیش است.

فصل السین مع الجیم

سجوس: به لغت رومی و سجیلس به لغت یونانی اذخر است.

سجلاب: اسم یاسمین است.



فصل السین مع الحاء المهمه

سحاب: به لغت اکسیریان زیبق است.

سحاب البحر: اسفنج است.

سحوریون: اصل است.

فصل السین مع الخاء المعجمه

سخاله: آنچه از فلزات به سوهان جدا کنند و نیز اجرای صغاری را که در حین کوبیدن فلزات جدا گردد نامند.

سخاوس: اسم سریانی اسطوخودوس است.

سخیره: زاج احمر است.

سخینا: اسم یونانی مصطکی است.

سخیس: به یونانی درخت مصطکی است.

فصل السین مع الدال المهمه

سداب اغریا: اسم سریاانی فراسیون است.

سدوس: نیلج است.

سدف: بستیاج است.

فصل السین مع الراء المهمله

سراج القطرب: حباحب است.

سراج الظلام: کندش است.

سراج القطریل: نباتی است که تا خشک نشده است در شب می‌درخشد و گویند یبروح الصنم است و گویند اسم مشترک است مانند سراج القطرب.

سراد: خلال است.

سرانیون: اسم یونانی اسارون است.

سراویل الطوال: قسم اخیر لبلاب کبار است.

سرانیون: اسم یونانی پرسیاوشان است.

سرب سوخته: آبار است.

سربیون: اسم یونانی پرسیاوشان است.

سرچه: اسم ترکی عصفور است.

سرحان: ذئب است.

سرخان خینوس: اسم یونانی شیطرج است.

سرخ مرز: اسم فارسی اذان الغزال است.

سرو: اسم شامی کرفس است.

سردوله: اسم اندلسی خوز رومی است.

سرسار: اثلق است.

سرسون: اسم هندی خردل ابیض است.

سرطواط: فالوذج است.

سرکه: اسم فارسی خل است.

سرکه شیرین: اسم شیربسته است.

سرکه هندی: اسم کانجی است.

سرگین: اسم فارسی زبل است.

سرگین خروس: اسم فارسی خرءالدیک است.

سرگین سوسمار: اسم فارسی بعرالضب است.

سرکی: اسم هندی بیخ نیلوفر است.

سرگین گاو: اسم فارسی اخثاءالبقر است.

سرماشقک اسم ترکی عشقه است.

سرمه: اسم فارسی اثمد است.

سرم: به لغت شیرازی اسم فشاع است.

سرمق: معرب سرمخ فارسی است که قطف باشد.

سرو جبلی: عرعر است.

سریس: به یونانی هندبا است.

سریش: اسم فارسی اشراس است.

سریشم ماهی: اسم فارسی غری السمک است.

سریشم پوست حیوانات: غری الجلود است.

فصل السین مع الزاء المعجمه و السین المهمله

سرنا: اسم نبیذالحنطه است نزد اهل بغداد.

سسالی: معرب سیسالیوس یونانی است.

سسی و سسا: به هندی اسم ارنب است.

فصل السین مع الطاء المهمله

سطاح: اسم جنس گیاهی است که بر روی زمین پهن شود.

سطرا: زرنباد است.

سطحیلون: اسم یونانی جدوار است.

سطفلین: اسم سریانی جزر است.

سطرکا: بلغت سریانی معیه یابسه است.

سطیعون: اسم یونانی ذوفرا است.

سطینوس: اسم یونانی جلنار است.

فصل السین مع العین المهمله و المعجمه

سعالی و سعاله: فنجریون است و حشیشة السعال را نیز گویند.

سغبین: سکنجبین است.

سغتل: عود بلسان است.

سغبو: سرخس است.

فصل السین مع الفاء

سفال: اسم فارسی اسفیداج است و خزف را نیز نامند.

سفرجل هندی: گویند اسم شل است که بیل باشد.



سفری ام: جام پهل است.

سفسامن: به یونانی خیار است.

سفش الکرم: عسالیج الکرم است.

سفلنون: بیونانی اسقولوقندریون است.

سفند: اسم فارسی حرمل است و اسفند نیز نامند.

سفندیلوس: اسم یونانی شاهترج است.

سفیداب: اسم فارسی اسفیداج است.

سفیداب یزدی: اسم فارسی اسفیداج جصاصین است.

سفید اسفند: اسم فارسی حرمل ابیض است.

سفید خار: اسم فارسی عوسج است.

سفید روی: به هندی کاسی است و آن را از چهار جزو مس و یک جزو قلعی مرتب سازند.

سفید مرز: به اصفهانی سفید سلمه نامند و اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است که به هندی چولائی نامند.

سفید مهره: اسم فارسی قسمی از دوغ است.

فصل السین مع القاف

سقر و صقر: به صاد نیز آمده. اسم عربی دوشاب خرما است. اطبا به صاد را اسم باشه می‌دانند و به ترکی به کسر سین اسم بقر است.

سقراطیون: به یونانی قنبیل است.

سقراغانیون: دلبوث است.

سقرجین: اسم ترکی زرزور است.

سقرقو بروقی: اسم ترکی ماهی زهرج است.

سقرنیوس: اسم یونانی عقرب است.

سقر: اسم ترکی علک البطم است.

سقردیون: اسقولوقندریون است.

سقولیجان: اسم ترکی خراطیون است.

سقولومس: اسم یونانی حرشف است.

سقونیا: اسم یونانی صابون است.

سقنقس: سقنقور است.

سقبرعلا: اسم سریانی بسفایج است.

فصل السین مع الکاف

سگ آبی: اسم فارسی فضاعه است.

سکال: امین الدوله گوید فنجنوش است.

سک انگور: اسم فارسی عنب الثعلب است.

سکبینج: حجر طاغیطوس است.

سگ دیوانه: اسم فارسی کلب کلب است.

سکور: اسم ترکی خلاف است.

فصل السین مع اللام

سلسافیوس: نوشادر است.

سلسقی: به یونانی اسم بنات وردان است.

سلق الماء: حماض مایی است.

سلسان الجمل: صریمة الجدی است.

سلم: نبق است.

سلمه: قرظ است.

سلیخة السوداء: نوعی از سلیخه است.

سلیط: زیت است و گویند عکبر است.

سلیمقون: به یونانی اسرنج است.

سلیتون: قرة العین است.

سلوک: اسم ترکی علق است.

سلور: معرب از سلوس یونانی است و آن جری است.

سلهارس: اسم هندی میعه سایله است.

فصل السین مع المیم

سم: اسم نوعی از سدر بی‌ثمر است و به ضم اسم فارسی ظلف است و به عربی زهر را نامند.

سمار: به لغت مصر اسم اسل است.

سماروغ: نوعی از فطر است.

سماریس: اسم یونانی ماهی شور است.

سماقیل: سماق الباغین است.

سم الحمار: دفلی است.

سم السمک: ماهی زهرج است.

سم الفار: شک است.

سمر: درخت امغیلان است.

سمکه تول و سمکة الزله: سمکه صیداست.

سمک الیهودی: شیح البحر است.

سمسم بری: جبلاهنگ است.

سمسق: به ضم اول مرزنجوش است و به فتح اول یاسمین است.

سمطاوس: اسم یونانی اثمد است.

سمن: اسم فارسی وشیر است.

سمندرپهن: اسم هندی زبدالبحر است.

سمنه و سمنیون: حب السمنه است.

سمنو: اسم فارسی نیده است.

سموریون: کرفس است.

سموک: اسم ترکی عظم است.

سمنیون: به یونانی اسفیداج است.

سمیقا: اسم سریانی سندیریطس است.

سمیقلس: نوع از عشر است که سایه آن قاتل است.



فصل السین مع النون

سن: به فارسی عشقه است که نوعی از لبلاب باشد و به هندی اسم نباتی است که در خامی برگ آن را می‌خورند و نیز برگ آن را خشک می‌نمایند جهت اکثر امراض مانند پیچش و کرم شکم و آن را سوکته می‌نامند و از پوست درخت آن بعد از رسیدن ریسمان و البسه و غیرها می‌سازند و بجای موی حیوانات در بلاد هند مستعمل است و به یونانی اسم مو است.

سن الکلب: سپستان است.

سنا: به فارسی به معنی سواک یعنی چوبی که از آن مسواک می‌سازند.

سنا اندلسی و سنا بلدی: عینون است.

سناخ دخان: زاج است که مجتمع گردد بر چیزی.

سنام الجمل: کوهان شتر است.

سنایز: به لغت مصر آمله است.

سناو: به فارسی به معنی سخاله است خواه از طلا یا نقره و یا آهن و یا غیر اینها از هر فلزی که باشد.

سنب: به فارسی به معنی حافر است که سم نامند.

سنبهالو: به هندی پنجنگشت است.

سنبالی: گفته‌اند به لغت هندی نام دوایی است که آن را موندی نیز نامند.

سنبر: شونیز است.

سنبل: به هندی مطلق بیش را نامند و به فارسی و هندی نیز پرسیاوشان و نیز به فارسی گل آسمانجونی خوشبو را گویند.

سنبل الاسد: سنبل جبلی است به قول انطاکی و آن موّ است.

سنبل اقلیطی: سنبل رومی است.

سنبل جبلی: به فارسی ریشه والا است و گفته‌اند سنبل اسد است.

سنبل رومی: ناردین است.

سنبل سودی: نوعی از سنبل الطیب است.

سنبل العصافیر: سنبل هندی است که ناردین نیز گفته‌اند.

سنبل فارسی: پرسیاوشان است.

سنبل کهار: به هندی شک است که سم الفار نیز نامند.

سنبوت: کمون است.

سنبوسق: معرب سنبوسک و سنبوسه و آن از اغذیه معروفه مصنوعه است که آن را به هندی پوری نامند.

سنبهاری: به فارسی فودنج نهری است.

سنجار: خس الحمار است و آن را رجل الخامه نیز نامند.

سنجد: به فارسی اسم غبیرا است.

سنجد بوی: گلی است که بوی آن شبیه به بوی گل سنجد است.

سنجد خراسانی: عناب است.

سنجد کرخی: به اصطلاح عامه اصفهان ثمر درخت نیم است.

سنجد هندی: ثمر مولسری است.

سنجفر: شنجرف است.

سنجینوس: مصطکی است به یونانی.

سندانه: به عربی ماده خر را نامند و یاتان مشهور است.

سندر: به فارسی سندروس است.

سندره: به عربی شجر قنی است که از چوب آن کمان می‌سازند.

سندری: نوعی از طیر است.

سندس: به یونانی قثای بستانی است و بطیخ را نیز نامند.

سندس مارس: به یونانی بیخ قثای بستانی است.

سندوخس: به یونانی جوشیر است.

سندریس: به یونانی سرنج است.

سندوز: به هندی اسرنج است.

سندیوس اغریوس: به یونانی قثای بری است که قثاءالحمار باشد.

سندرنی: به نون و یا هر دو بعد از رای مهمله به معنی اسرنج است و به قاف غالط است.

سندوها و سندوهن و سندوهی: به لغت هندی اسم ملح طبرزد است.

سنده: به فارسی اسم عذره انسان است.

سندها: به هندی طباشیر است.

سندهان: عود هندی است.

سندهی: زنجبیل است.

سندی: اسم هندی نخل بری بی‌ثمر است که تنه آن را ضربت زده و یا آنکه طلع آن را بریده ظرفی به جای آن نصب می‌نمایند که به مرور یک شبانه روز در آن رطوبت جمع گردد پس برداشته می‌آشامند شیرین طعم و اگر یک دو روز بماند و کف بکند مسکر می‌شود و از مطلق آن مراد نزد اهل هند آن رطوبت مجتمع مسکر است.

سندیان: به لغت اهل شام درخت بلوط است و به لغت مصر سلدانیون است.

سندیان الارض: به لغت سریانی فراسیون است.

سندبریس: به یونانی حدید است.

سنسق: آس بری است.

سنسه: به فارسی زنبور سیاه است.

سنط: به عربی درخت قرظ است.

سنفرس: به یونانی قثای بستانی است و بطیخ را نیز نامند.

سنف: به عربی دو سر است که در صحرا به هم رسد و به فارسی کرکاس نامند.

سنقر و سنقار: از طیور معلم شکاری است که ملوک بدان شکار می‌نمایند.

سنقره: کلاغ سبز است و به فارسی کاسه شکنک نامند و آن



شقرواق است.

سنگ: اسم فارسی حجر است و به شیرازی برد و به یونانی بطر و بهندی پتهر نامند و به کاف تازی به هندی اسم سنج است و آن مهره ای است که دقاقان هند از آن دقاقی می‌نمایند و آلات پوشیدن دست زنان. هنود دهاتی غربا از آن می‌سازند.

سنگ آتش: حجرالنار است.

سنگ آسیا: حجرالرحی است که به هندی چکی کاپتهر نامند.

سنگ آهن ربا: حجر مقناطیس است.

سنگ احمر: حجرالحمر است و آشامیدن یک دانگ آن سم قاتل است.

سنگ ارمنی: حجر ارمنی است.

سنگ اسفنج: حجرالاسفنج است.

سنگ اشکن: حب القلت است که به هندی کلتهی نامند و آن را سنگ اشکن جهت آن نامند که مفتت حصات است و نیز اسم نوعی از ثمر است.

سنکانه: به فارسی نام مرغی است که به عربی صعوه نامند.

سنگ برامی: حجرالبرام است.

سنگ پرستوک: حجرالخطاطیف است.

سنگ پرکان و سنگ معی: اسم قریه‌ای است از قریه‌های شیراز از اعمال فاروق که معدن آن سنگ است و آن سنگی است ملون به الوان و شیشه گران آن را در سفید کردن شیشه مستعمل دارند و مغنیسا نامند.

سنگ پشت: به فارسی سلحفات و به هندی کهچوه نامند.

سنگ پشم: به فارسی حجر حبشی است.

سنگ یشم: اسم حجر یشب است.

سنگ بصری: به فارسی توتیا انابیبی است.

سنگ چقماق: حجرالنار است.

سنگ بلور: حجرالبلور است.

سنک: به هندی مهره را نامند که به عربی شنج است.

سنگ کارد: اسم فارسی حجرالمسن است.

سنگ گچ: اسم فارسی جبسین است.

سنگل: به لغت فرس زوفای رطب است.

سنگدان مرغ: اسم فارسی قانصه است.

سنکیها: به لغت هندی اسم نوعی از بیش است.

سنم: بقر را نامند.

سنی: نوعی از ماهی است که در ملتان و بلاد سند به هم می‌رسد و لذیذ می‌باشد.

سنوت: کمون است.

سنوس: سندریطس است که آن را نبات حدیدی نیز نامند.

سنوله: نوعی از خطاف است.

سنیز: شونیز است.

سنین: اجزای صغار است که در وقت سودن دو سنگ به هم رسد.

فصل السین مع الواو

سو: به ترکی آب را نامند.

سوادالاساکفه: چیزیست مرکب از زاج و پوست انار و سرکه و از جمله رادعات است.

سوادالبطن: به عربی کبد است.

سواد السند و الهند: کشت و برگشت است و گفته‌اند سوادالهند نوعی از سلیخه است که سلیخة السوداء نامند و از ادویه تریاق فاروق است.

سوداءالحکام: ساداوران است.

سوادالقضاة: عفص است.

سودانیات: مرغیست که به فارسی دارکو و به عربی صرد نامند. گوشت آن مبهی و مضر دماغ است.

سوسن: هومانه است.

سود: اسم ترکی لبن است.

سوادیه: به عربی عصفور است و مار سیاه را نیز نامند.

سوادالهند و السند: صاحب منهاج گفته آن حیوان جاری مجرای توتیا است در افعال باید که در کوره حدادان آن را بسوزانند و سوده به آب شسته و حبوب ساخته خشک نمایند و عندالحاجت استعمال نمایند و بعضی کشت برکشت دانسته و بغدادی غیر کشت برکشت دانسته و صاحب منهاج گفته چیزی است شبیه به شیشه سیاه که اهل هند و سند از آن اسوره می‌سازند یحتمل که که آنچه باشد که از آن چوری می‌سازند و زنان هند و سند در قبضه دست می‌پوشند و آن را از احراق نوعی کاهی به عمل می‌آورند و از آن اوانی نیز می‌سازند ولیکن ناصاف می‌باشد.

سوسن: به عربی اسم درختی است که از آن زند یعنی دسته کارد و غیره می‌سازند واحد جمع آن سواسنه آمده است.

سواسن: هومانه است که طریفلن باشد.

سوام: به فتح ابل راعی است و به ضم نام طایری است.

سویدی: به فارسی نام مرغی است کوچک که به فارسی سار و به ترکی سنقوردون و زرزور نامند.

سونیه: به لغت مصر نبیذ است که از گندم می‌سازند و اهل مصر بسیار آن را می‌آشامند.

سوجر: نیز اسم شجر خلاف و یا صفصاف است.

سوخ: به فارسی اسم بصل است.

سودریقون: به یونانی اسم نوعی از توتیا است.

سودق: صقر است.

سودنیق و سودانق: اسم صقر یا شاهین است.



سور: به هندی اسم خنزیر است.

سوران: به فارسی اسم مرغی است کوچک خوش آواز و گفته‌اند شاروشارک است.

سود بارد: نارمشک است.

سوربیون: به یونانی شیح ارمنی است.

سورتیخان: به خای معجمه به یونانی ذروری است نافع جهت اورام حلق و وجع آن و سوتیخان بدون رای مهمله میان واو و تا نیز آمده مشتق از سوتیخی که به یونانی نام ورم عضل داخل حلق و یا مری است و در قرابادین ذکر یافت.

سورج: معرب شوره فارسی است که به عربی ابقر نامند و صاحب تحفه بارود دانسته است.

سورسان: سولان است.

سورطیون و سورقطون: خصیة الثعلب است.

سورمچهلی: به هندی خنزیرالبحر است که دلفین نامند.

سورن: بیخ نباتی است هندی که مشهور به جرکهند است.

سوره: گفته‌اند که سیری است معروف به کرفس الماء و قرة العین است.

سوری: گفته‌اند اسم نوعی از زاج و گفته‌اند زاج احمر است و نیز به فارسی اسم نوعی از ریحان سرخ رنگ و نیز نام سوسن احمر است.

سورق: صقر است.

سوزه: قنای بری است.

سوس: اسم ضب است و نیز اسم کرمی است که در لباس پشمی به هم می‌رسد.

سوسپند: به فارسی نام نباتی است یتوعی و یتوع آن بسیار مستعمل در خضابات و به شیرازی علف شیردار و به هندی دودیه نامند.

سوسک: به فارسی تیهو معرب آن تیهوج و آن مرغی است شبیه به کبک و از آن کوچکتر و گویند خنافسی است که در حمامات و مواضع نمناک بسیار به هم می‌رسد.

سوسمار: ضب است که به هندی گوه نامند.

سوسن احمر: دلبوث است.

سوسن آزاد: سوسن ابیض است که زنبق نامند.

سوسن جبلی: ایرسا است و راسن را نیز نامند.

سوسنبر: سیسنبر است.

سوسه: به فارسی اسم عضابه است.

سوطالن: سلق است.

سوطلیس: نیز سلق است.

سوطیرا: به یونانی اسم مخلص اکبر است و در قرابادین ذکر یافت.

سوعانه: به عربی اسم مذی و یا ودی است.

سوعان: به ترکی اسم بصل است.

سوفته: به فارسی سوس متکون در صوف و پشمینه است که بخورد و فاسد سازد آن را.

سوقیطون: جند بیدستر است به یونانی و صاحب اختیارات خصیة الثعلب دانسته و بعضی سیب بی‌بو را نیز نامند.

سوفال: ابوجرایج گفته گل قشور غلیظی شبیه به قشور لسان العصافیر است و آن نافع است جهت اوجاع مفاصل بارد.

سوقوطون و سوقرطون و سقوقرطون: اسم حی العالم است به یونانی.

سوقی: به یونانی تین است.

سورفیرس و سوقیروس: به یونانی اسم خروع است.

سولا: مازریون است.

سولع: به عربی اسم صبر است.

سوما: اسم سخاله حدادی است.

سومافون و سوماجیون و سومافیون: اسفاناخ است.

سوماما: به سریانی سخاله نحاس است.

سونا و سونه: به هندی اسم ذهب است.

سونا مکهی و سون ماکهی و سون مانکهی: همه اسم هندی مرقشیشا است.

سوناموتی: اسم هندی بابونه است.

سونپ و سونف: به هندی اسم رازیانج است.

سونتهه: اسم هندی زنجبیل خشک است.

سونجرلون: اسم هند نمک سیاه است.

سونخس: هندبای بری است.

سوندهی: به لغت هندی اسم اذخر است.

سونش: اسم فارسی براده آهن است.

سویق: اسم عربی پست و تلخان فارسی و به هندی ساتو است و آن اقسام است از آرد تفاح و حنطه و سلت و شعیر و حمص و رمان و نبق و قرع و غیرها می‌سازند.

فصل السین مع الهاء

سهاکه: اسم هندی تنکار است.

سهاله: اسم فارسی سخاله است.

سه برگه: اسم فارسی حندقوقی است.

سهر: اسم فارسی بقر است و گفته‌اند مختص به گاو ماده است.

سهریز و شهریز: به شین معجمه نیز آمده اسم نوعی از تمر است.

سهرین: دارچینی است.

سه سنبل: اسم فارسی سیسنبر است.

سه گل: علیق است به فارسی.

سه کوهک: اسم فارسی حسک است.

سهل: اسم عربی غراب است.



سهلاة: اسم عربی حصی است.

سهیله: اسم طعامی مصنوع است.

فصل السین مع الیاء المثناة التحتانیه

سی: اسم فارسی حجر است.

سیا: اسم فارسی سنا است و گفته‌اند عصاره آن است و گفته‌اند عصاره نبات دیگر است.

سیاب: به عربی اسم بلح است و گفته‌اند اسم بسر است و بعضی خلال گفته‌اند.

سیابه: اسم خمر است.

سیاداوران: ساداوران است و گفته‌اند عصاره‌ایست که از بیخ درخت جوز جاری گردد و سیاه رنگ است و چون خشک گردد حاد و مشتعل گردد و نواب علویخان قدس سره فرموده‌اند این دوا در شیراز بلاد فارس بسیار است و از کوهستان نواح آن می‌آورند و از ساق درخت بطم به عمل می‌آورند به زدن تیشه‌بران و سیاه رنگ مانند مداد می‌باشد و آن را ریک سله می‌نامند و صاحب اختیارات گفته چیزی سیاه رنگ است که در جوف درخت بطم به هم می‌رسد و آن را آب بن می‌نامند

سیار: به فارسی کشکینه و به هندی آبسی روتی نامند و آن چیزی است معمول از آرد حبوب مانند آرد جو و دخن و باقلا و امثال اینها.

سیاسیر: به فتح اول به فارسی اسم سار است.

سیاع: به عربی کتان است و یا نباتی دیگر شبیه به کتان و به کسر اول اسم کاه گل است.

سیاله: به فتح اول به لغت عربی نباتی است سفید با خارهای طولانی که چون خارها ازو جدا کنند ازو لبنی برآید و نیز ثمر طولانی را نامند و یاسمین نیز و حندقوقی را ایضاً.

سیال: به کسر اول به هندی اسم شغال که کلب بری باشد و یاسمین را نیز نامند.

سیالخ: اسم فارسی حسک است.

سیالی: به کسر اسم هندی شقاقل است.

سیان: به فتح به فارسی عشقه است.

سیاه بید: به کسر اسم نوعی از خلاف است.

سیاه داران: اسم فارسی کرمة السودا است که به سریانی فاشرستین نامند.

سیاه دانه: به کسر اول اسم فارسی حبة السوداء است که شونیز و به اصفهانی (سرننح)[1] نامند.

سیاه گوش: اسم فارسی سافرانق است.

سیب: اسم فارسی تفاح است.

سیبا: اسم تمر هندی است.

سیپیوس و سیبوس: به فتح اول و سکون دوم اسفیوش است که بزرقطونا باشد.

سیبیا: به کسر اول دمیا است.

سیتل: لغت عربی اسم چیتل هندی است و آن قسمی از بقر وحشی است و گفته‌اند بز کوهی است که تیس جبلی باشد و کلان‌تر از آهو و خالهای سفید مدور دارد و خوش منظر می‌باشد و شاخ ندارد جمع او سیاتل آمده.

سیج: به فتح اول اسم فارسی مویز است که زبیب باشد و به کسر اول اسم هندی نوعی از درخت زقوم است.

سیچغنه: به کسر اول اسم فارسی ماشیه است که معرب آن باشق است و گفته‌اند اسم صعوه است.

سیچقان: اسم ترکی فاره است که به فارسی موش و به هندی چوها نامند.

سیخول: به کسر اسم فارسی قنفذ کبیر است.

سیسامندا: اسم سریانی جبلاهنگ است.

سیسامون: به یونانی اسم سمسم است.

سیبی: به لغت عربی سیسبان است.

سیسرک و سیسرو و سیسک: همه به کسر اسم سوسی است که در حبوب به هم می‌رسد و آن را بخورد و آن را قمل الطعام نیز نامند.

سیسق: سرمق است.

سیسرم: ابن تلمیذ گفته دوایی است شبیه به زنجبیل با تلخی و اندک قبضی.

سیسمان و سیسبرم و سینومولون: همه اسم نمام است.

سیسنبرون و سیسبرون: حرف الماء است.

سیسو و سیسه: اسم هندی اسرب است که رصاص اسود باشد.

سیسون: اسم هندی درختی است عظیم و چوب آن سیاه رنگ اندک ابلق و جوهردار صلب می‌باشد.

سیسیون: افسنتین است.

سیسارون: عشبة الشونیز است.

سیطبیط: اسم عربی صرصر است که به فارسی زنجره و چهره ریسک نیز نامند.

سیغرا: اسم فارسی قنفذ کبیر است.

سیغروس: اسم یونانی کندر است.

سیغوس و سیفیوس: نیز قثای بستانی است.

سیغوس اغریوس و سیغوثون: قثای بری است که قثاءالحمار باشد.

سیف: اسم ماهی است و موی دم اسب را نیز به عربی نامند.

سیف الغراب: دلبوث است.

---

[1]. سیاه برنج: کاف

سیفافیطوس: به یونانی آبنوس است.

سیفس انمارس: به یونانی قثای بستانی است.

سیفس اغریوس: قثای بری است.

سیقومورون: به یونانی اسم خمیر است.

سیک: به کسر اسم ترکی قضیب حیوانات است.

سیکارن: بیخ است.

سیکوان الحوت: اسم یونانی قلومس است و بواسیر را نیز گفته‌اند و اسم ماهی زهرج نیز.

سیکک و سیلک: اسم فارسی سوس حبوب است که قمل الطعام نامند.

سیکی: اسم فارسی شراب مثلث است.

سیلان: به فتح عبارت از عصیر رطب است و نیز نام نوعی از یاقوت سرخ است.

سیلانه: به کسر اسم فارسی عناب است.

سیلج: گویند اسم هندی اشنه است.

سیلقی: اسم یونانی بنات وردان است.

سیم: به کسر اسم فارسی فضه است.

سیماب: اسم فارسی زیبق است که به هندی پاره نامند.

سمیده و سمیاده: به کسر اسم فارسی سنباده که معرب آن سنبادج است.

سیماهنگ: قثاءالحمار است که به فارسی خیارزه اسپند نامند.

سیموس: به یونانی اسم الماس است.

سیمقور: خمیر است.

سیملا: به یونانی اسم لوبیا است.

سین: به کسر اسم فارسی ذروح است که جمع آن ذراریح است.

سیناء: به فتح به لغت عربی نام درختی است.

سینب: به کسر اسم هندی نوعی از باقلا است که مشهور به سیم است و نبات آن از قبیل تخم آن است.

سندر: به کسر و ضم دال مهمله اسم هندی اسرنج است.

سیند و سیج: به کسر اسم هندی زقوم است.

سیندهالون: اسم هندی ملح طبرزد است که ملح درانی نامند.

سیندیرس: به یونانی حدید است.

سیوارالهند: کشت و برکشت است.

سیون: قرة العین است.

سیویی: به کسر اسم هندی اطریه شعریه است.

سیه سنبل: سیسنبر است.

سید و سیدانه: به کسر به عربی اسم ذئب است جمع آن سیدان و سیاد آمده.

سیدنوق: صقر است و گویند شاهین است.

ساسا: قرة العین است.

سیر: به کسر اسم فارسی ثوام است و نزد عامه تریاق روستاییان و به هندی لهسن نامند.

سیراب: به کسر اسم فارسی غذایی است از امعای حیوانات مانند بز و گوسپند با آب و سیر ترتیب دهند.

سیران: گفته‌اند اسم هندی مرقشیشا است.

سیرجون: به فتح چیزی است مصنوع از رصاص مجفف قروح چشم و منبت لحم آن است.

سیر صحرایی و سیر دشتی و سیر مو: همه اسم ثوم بری است. که بیونانی سقوردیون و به هندی جنکلی لهسن نامند.

سیرمان: یاقوت احمر است.

سیرن: کرفس الماء است که قرة العین باشد.

سیس: گویند آبنوس هندی است و نیز گویند به هندی اسم کافور است.

سیسا: به یونانی اسم سرطان بحری است و اسرب را نیز نامند.

سیسار: به یونانی اسم انجدان طیب است.

سیسارون: قلقاس است و گویند دوایی است مجهول الماهیة.

سیسامر: به یونانی اسم سمسم است.

* باب الشین المعجمه *

فصل الشین مع الاف

شابانک: شابانج است و شافانج نیز نامند.

شاهباهی: به سریانی نام درختی است که حب آن شبیه به شهدانه است.

شاب: خردل است.

شاب رومی: فلفل سفید است.

شاب هندی: فلفل سیاه است.

شابرقان و شابورگان و شابورن: همه اسم فولاد است که حدید ذکر باشد.

شابیرج و شابرج: لفاح است.

شاج: حیوانی است شبیه به سنور که زباد نامند.

شاخ: اسم فارسی قرن است.

شاخل و شاخرل: به فارسی اسم حبی از حبوب مأکوله است که از آن نان می‌سازند.

شاد: به فارسی به معنی خمر است.

شادانق: معرب شاهدانه فارسی است که شادنج نیز نامند.

شادانه: شادانج است.

شار: اسم سار است و گفته‌اند اسم سفال است.

شربا: به سریانی ابریشم است.

شارشک: طیهوج است.

شارکی: اسم انجدان است که بیخ حلتیت است.

شارود: صاروج است.

شاسپرم: اسپرغم است که شاهسفرم نامند.

شاش و شاشه: اسم فارسی بول است که کمیز نیز نامند.

شاه شاء: شیص است به عربی.

شاشنک و شاشنگ: طیهوج است.

شاصلا: صاصلی است.

شاطریون: به یونانی خصیة الثعلب است.

شافانج: معرب شابانک است که برنوف باشد.

شافد: هلیون است.

شالم: به عربی سیم است.

شالی: به فارسی نام برنج غیر مقشر است که شلتوک نیز نامند.

شال گره: به لغت دیلمی و شال تشی به لغت مازندرانی دلدل است.

شال ختی: اسم مازندارنی وسمه است.

شالیطون: به یونانی خطاف است.

شاماخ: اسم فارسی نوعی از حبوب مأکوله است که بسیار ریزه و به هندی سانوا نامند.

شافع: به عربی نام تیس است و ضان را نیز نامند و یا حیوانی که شفع بچه آورد نه وتر.

شامد: اسم عقرب است.

شامرا: دودی است که در کوره و غیر آن مجتمع گردد.

شامی: اسم نوعی از کباب است.

شان: عبارت از خانه زنبور عسل است و بعضی عسل غیر مصفی را نامند.

شانک: به فارسی اسم قانصه است و حوصله را نیز نامند.

شانه سر و شانه سرک: اسم فارسی هدهد است.

شاوزد: اسم فارسی شوکه است سفید شبیه به شیح که به عربی ثغام نامند.

شاوطیس: به یونانی ریحان سلیمانی است.

شاهاب: آب مستخرج از معصفر است به طریق خاص.

شاه اسپرم و شاه اسپرهم و شاه اسفرهم و شاه اسفرغم و شاهپرهم: همه اسم شاهسفرم است.

شاه افسر و شاهنبره و شاهبه: همه به فارسی اسم اکلیل الملک است.

شاهباز: اسم فارسی باز سفید بزرگ است که به ترکی خطاطیغون نامند.

شاهربا: اسم سریانی ابریشم است.

شاهبانگ: برنوف است.

شاهبوی: به فارسی اسم عنبر است.

شاهتره: اسم فارسی شاهترج است.

شاهتوت: توت شامی است.

شاه چینی: اسم تنزو خطاییست معرب آن شاه صینی است.

شاهدارو: اسم خمر عنبی است.

شاهدانج: معرب شاهدانه است.

شادانق و شاهدانک: نیز نامند که بزرالقنب است.

شاه درخت: اسم درخت صنوبر است.

شاه زیره: زیره کرمانی است که کمون نامند.

شاهسفرم رومی: اسطوخودوس است.

شاهلوج و شاهلول و شاهلوک: معرب شاه آلو است که به شیرازی آلوگوجه نامند و آلو سلطانی نیز.

شاه ماهی: بطارخ است.

فصل الشین مع الباء الموحده

شب: به ضم و سکون بای موحده اسم نوعی از عنکبوت سمی است.

شب انگیز: به فتح بیخ بنج است.

شبام: به عربی اسم نبات است.

شبان: به فارسی اسم خفاش است.

شباط: به عربی اسم نوعی سمک که شبوط نامند.

شب افروز: کرم شب افروز است.

شب انبوی: به فارسی گل شب بو است که خزامی است.

شبانور: به فارسی اسم خفاش است.

شباهنگ: به فارسی مرغ سحرخوان است.

شب پره و شب پرک و شب پاره و شب پاژه و شب بوزه: همه اسم فارسی خفاش است که به هندی چمکادر و چمکودر نیز نامند.

شب الاساکفه: به فارسی زاج کفشگران است.

شب القلی: قلی مصاعد است.

شب تاب و شب چراغک: اسم فارسی حباحب است که به هندی بهک جکنی نامند.

شب خوان: اسم فارسی عندلیب است.

شب خیزک: اسم فارسی تره تیزک است که به عربی رشاد نامند.

شبدر: به فارسی اسم حندقوقی بستانی است.

شبدع: به عربی به معنی لسان است و عقرب را نیز نامند و گفته‌اند عقرب اسم حقیقی و لسان مجازی آنست.

شب رنگ: گلی است سیاه رنگ مایل به زردی و نیز سنگ سیاهی را نامند که آن را شبه گویند که چون بر آتش گذارند بسوزد و از آن بوی نفط آید.

شب طباط: به سریانی به معنی عصی الراعی است و سفطفاطا نیز نامند.

شبوقه: نوع کبیر خمان الارض است.



شبب: اسم هدهد است.

شبیشه: اسم فارسی راتینج است و نیز خفاش را نامند.

شپش: به بای فارسی اسم فارسی قمل است به فتح قاف و سکون میم.

شپشه: نیز به بای فارسی اسم سوسی است که در حبوب تکون می‌یابد.

شپندان: گفته‌اند نام انار شیرین است.

شبه: اسم فارسی شیح است.

فصل الشین مع التاء المثناة الفوقانیه

شتامه: اسم عربی اسد عابس است که به فارسی شیر خشمناک نامند.

شتر: اسم فارسی بعیر است.

شترپای: اسم رقع یمانی است.

شتر بچه: اسم فارسی جزور است.

شترخار: اسم فارسی عاقول است.

شتر دندان: اسم فارسی زاج مصریست.

شترغار: اشترغار است.

شترگاو پلنگ: اسم حیوانی است که زرافه نامند.

شترمرغ: اسم فارسی نعامه است.

شتر مور: اسم فارسی نمل کبار بری است و آن در صحراهای مغرب و بلاد نجد تا به مقدار بزی می‌شود و کشنده شتر است و خورنده آن.

شترنج: به فارسی اسم اجناس حبوب است که درهم خلط نموده و پخته می‌خورند و آن طبخ را شترنجی نامند منسوب بدان و نیز شطرنجی اسم فرشی است که از پشم ملون به الوان و با ریسمان رنگارنگ بافته باشند.

شته: اسم فارسی عنب است.

فصل الشین مع الجیم

شجاع: اسم مار نر سیاه عظیم جثه است.

شجاج: به عربی حمارالوحش است.

شجر و شجرا: اسم عربی درخت است که به هندی جهار نامند واحد آن شجره و جمع آن اشجار.

شجره: به تحریک اسم راسخ است.

شجرة الاکله: به عربی نام صنوبر هندی است که دیودار نامند.

شجره بارد: لبلاب صغیر است.

شجرة البراغیث: طباق است.

شجرة البق: دردار است که به فار سی درخت پشه نامند.

شجرة البهق: قنابریست.

شجرة التسبیح: اندریان است.

شجرة التنین: لوف کبیر است که لوف الحیه نامند.

شجرة التیس: درخت انجیر است.

شجرة الجبار و شجرة الجبان: پرسیاوشان است.

شجرة الجن: دیودار است.

شجرة الحائضه: اسم ام غیلانست.

شجرة الحراره: آزاد درخت است.

شجرة الحیات: سرو است جهت آنکه مأوای حیات است و فرفیون را نیز نامند.

شجرة الحیه: جنطیانا است و لوف کبیر را نیز نامند.

شجرة الخطاطیف: عروق الصفر است و مامیران را نیز گویند.

شجرة الدب: زعرور است و علیق الکلب را و اقسوس را نیز نامند.

شجرة الدبق: درخت سپستان را گویند.

شجرة الدلب: که به عربی غیثام و به فارسی درخت چنار است.

شجرة الدم: شخار است و شاهتره را نیز نامند.

شجرة الذراریح: جهت آنکه ذراریح در انابیت آن بسیار می‌مانند.

شجرة ذی قرنین و شجره سلیمانی و شجرة الصنم: یبروح الصنم است.

شجره رستم: زراوند طویل است.

شجرة الزعرور: به فارسی درخت کیل نامند.

شجرة الضفادع کبیکج است.

شجرة الطحال: صریمة الجدی است و فاشرستین را نیز نامند.

شجرة الطلق: مسمی به شجره مریم و کف مریم است.

شجره طیبه: نخل است.

شجرة العجم: مولوبذانا است که مرداسنگ سفید کرده را نامند.

شجرة العقب: نوارس است.

شجرة الغار: دهمست است.

شجرة الفرس: نوارس است و گویند عرق السوس است.

شجرة القدس: نوع بزرگ قناد است.

شجرة القطران: شربین است.

شجرة الکافور: اقحوان است و ریحان الکافور را نیز نامند.

شجرة الکف: اصابع الصفر است که کف مریم نامند.

شجرة الکلب: الوسن است.

شجره موسی: علیق الکلب است و عوسج را نیز نامند.

شجرة النمام: صامریوما است.

شجرة النور: درخت لسان العصافیر است که به فارسی درخت

اهرو نامند.

شجرة الیهود: قنای بری است.

شجره: نوعی از راتیانج است که به آتش پخته باشند.

فصل الشین مع الحاء المهمله

شحعم: به عربی اسد است.

شحدان: کرسنه است.

شحرا: به سریانی زاج البحر است و گفته‌اند لغت یونانیست.

شحراشمساقا: زاج احمر است.

شحط: به عربی ورق طیور است.

شحم اترج: پوست بالنگ است که البست نامند.

شحم الارض: قطن است و خراطین را نیز گفته‌اند و بعضی قطر دانسته و خراطین را امعاءالارض.

شحم الحنظل: مغز و پرده‌های جوف حنظل است و همچنین.

شحم الرمان و شحم قاوندی: قاوند است.

شحم المرخ: خطمی بری است.

شحم النخله: جمازالنخل است.

شحر: کشنج است.

شحور: نام طایری است که شحرور نامند.

شحیمه: لبلاب کبیر است.

فصل الشین مع الخاء المعجمه

شخاب: ککتاب و شخب شیر تازه دوشیده است.

شخر: قلی است.

شخار ابیض: به اصطلاح اهل صنعت ملح القلی است.

شخت: به تای مثناة فوقانیه در آخر توبال الذهب است.

شخنار: اسم فارسی طایریست مایی سبز رنگ وسط سر آن سفید.

شخیزه: به فارسی نام قلی است و نوشادر را نیز نامند.

شخیس: اسم فارسی عصفوری است کوچک و خوش آواز.

فصل الشین مع الدال المهمله

شدخ: بزر انجبار است.

شدر: حب القرظ است.

شدن: به عربی شکوفه نباتی است شبیه به یاسمین.

شدنیات: جمع شدنیه است و آن اسم نوعی از شتراست که در موضعی از یمن به هم می‌رسد و یا منسوب به فحل است.

فصل الشین مع الذال المعجمه

شذ: به ذال معجمه درخت مسواک است و ملح را نیز نامند و ذباب کلب یعنی مگس سگ را نیز و نیز قطعه کوچک از درخت جوز را نامند.

شذام: ملح است.

شذان: به کسر اول و تشدید دوم به عربی اسم درخت سدر است.

شذر: به فتح به عربی قطعه ذهب است که در معدن برآورده باشند و لؤلؤی صغار را نیز نامند.

شذمان: به عربی ذئب است.

شذو: به عربی مشک است.

شذه: قرصعنه است.

فصل الشین مع الراء المهمله

شراب جبوشی: شرابی است که در جزیره جبوش از بلاد مغرب از آب دریا و دوشاب سازند و آن حار و عفص می‌باشد.

شراب حدیث: شرابی است که زیاده از شش ماه بر آن نگذشته باشد.

شراب ریحانی: خمر صاف خوشبوی معتدل القوام سرخ و یا زرد است.

شراب دوشابی: نبیذالدبس است.

شراب سوسن: می سوسن است.

شراب عسلی: نبیذ عسلی است.

شراب عتیق: شراب چهار ساله است.

شراب مروق: شرابی است که خبز کعک را در آن خیسانیده و بعد از شش ساعت صاف نموده باشند.

شراب مویزی: نبیذ زبیب است.

شراب نبث: به ضم اول و کسر ثانی و ثای مثلثه به عربی اسم اسد است.

شراقی و شراهق: سوسن ابیض است.

شراس: اشراس است.

شرانق: سلخ الحیه است.

شرنب: به مصری شبرم را نامند.

شربه: درخت نخلی است که در آب روییده باشد.

شربت: به سریانی فراسیون است که صوف الارض نامند و نیز حشیشة الکلب را گویند و به فارسی گندنای کوهی و نیز شربت عبارت از آب میوه‌ها و یا دواها و گلهای تر و خشک در آب خیسانیده جوشانیده با شکر و با عسل به قوام آورده است و ایضاً جلاب را نامند.

شربث: بثای مثلثه در آخر به لغت سریانی فراسیون است و اسد را نیز نامند.

شربوغ: به ضم ضفدع است.

شرپون: به ضم و بای فارسی قطران است.



شرجیان: به عربی درختی است مانند بادنجان که جلود را دباغت بدان می‌نمایند.
شران: به عربی دابه‌ایست مانند بعوض که در شب ظاهر می‌شود.
شرزردک: نوع زرد زعرور است.
شرغوف: ضفدع صغیر است.
شرفا: عبیری است.
شراق و شرقوق: شقراق است.
شرنبث: به عربی اسم اسد است.
شرنگ: به فارسی اسم مطلق سم است و نیز حنظل را نامند که عبارت از دفلی است که به فارسی خرزهره نامند.
شرو: به فتح و به کسر نیز به عربی عسل است.
شروین: شربین است که نوعی از سرو است که عرعر نامند.
شری: علیقه است که قثاءالحمار باشد و گیاه حنظل را نیز نامند.
شرق: طایری است مابین حداة و صقر.
شریان: درختی است که از آن کمان می‌سازند.
شریش: اسراش است و به هندی غری الجلود را نامند.

فصل الشین مع الشین المعجمه

شش: اسم فارسی ریه است.
شش پستان: به فارسی اسم کلب است جهت آنکه اکثر عدد پستان آن شش است.
شش پخته: بقله یمانیه است.
ششبندان: اسم فارسی کرمة السوداء است که فاشرستین نامند.
ششیره: گفته‌اند فو است و فوة الصباغین را نیز نامند که به فارسی روناس گویند.
ششقاقل: شقاقل است.
ششمانیه و ششمر: هیل بوا است.

فصل الشین مع الطاء المهمله

شطا: به فتح بچه نخل است و چون جدا کنند و غرس نمایند در موضع دیگر فصیل نامند.
شطیه: صعتر بستانی طویل الورق است که به شیرازی مرزه و آبشن دراز نامند.
شطشاط: به عربی اسم طایریست.
شطوط و شطوطی: ناقه ضخیم السنامست.

فصل الشین مع العین المهمله

شعر: به عربی زعفران است.
شعرا: به فتح اول و الف ممدوده ذبابی است ازرق یا احمر که بر شتر و الاغ و سگ نشیند و به فارسی مگس سگ نامند و نیز نام درخت نخود است و نیز نوعی از شفتالو را نامند.
شعرالارض و شعرالجبار و شعرالجن و شعرالجبال و شعرالحیات و شعرالغول و شعر الجنات و شعرالخنازیر: پرسیاوشان است.
شعر شقراء: جعده است.
شعروره: به عربی قثاء صغیر است و گفته‌اند قثای بری است.
شعور صقالبه: زعفران است.
شعصور: به عربی جوز بری است.
شغال و شغیر: به فارسی ابن آری است که کلب بری نامند.
شغالی: به فتح نوعی از عنب است.
شغوا: به عربی اسم عقاب است.

فصل الشین مع الفاء

شفادارو: به فارسی اسم بادزهر است.
شفاته: به فارسی اسم طایری است بزرگتر از حداة سر آن ملون به چهار رنگ و پر و جسد آن به الوان بسیار.
شفتالو: به فارسی خوخ را نامند.
شفترک: اسم فارسی خبه است.
شفترنگ: به فارسی اسم میوه‌ای است که دو طرف آن سرخ و طرف دیگر سفید مایل به زردی باشد و آن ثمر مرکب از درخت شفتالو و زردآلو یعنی پیوندی است از آن هر دو و شلیل نیز نامند.
شفتیل: به فارسی حندقوقی بستانی است.
شفردانه: حرمل است.
شفشه: به کسر به فارسی اسم شمس طلا و نقره است که به عربی سبایک نامند.
شفصلی: صاصلی است.
شفعاءالغز: به سریانی لسان الحمد است.
شفور: روغن سفرجل است.
شفورس و شفودیس: قنای بری است.
شفیر: فیروزج است.
شفیقل: شقاقل است.

فصل الشین مع القاف

شقادیرا: ثوم کراثی است.
شقا و شقاری و شقر و شقیق: به عربی شقایق النعمان است.
شقده: به عربی اسم گیاهی است کثیرالدهن و اللبن.
شقر و شقران: به فتح به عربی ذئب است.
شقر: به ضم و به فتح هر دو اسم عربی بچه حربا است.
شقر: به عربی اسم دیک است.
شقری: به کسر ثمر جید است.
شقره: شنجرف است که زنجفیر نیز نامند.



شقردانه: حرمل است.
شقربن: شقردیون است که ثوم بری باشد.
شقردی قرادس و شقردین: ثوم مطلق است.
شقاری و شقیق: شقایق النعمان است.
شقوردوفراسیون: ثوم الکراث است.
شقی رغلا: بسفایج است.

فصل الشین مع الکاف

شکاعه: خاری است که پر می‌کند دهن شتر را و به فارسی ژاژ نامند.
شکانک: قانصه طیور را نامند.
شکر بادام: به فارسی نقل بادام را نامند و به زردآلوی خشک که تخم آن را برآورده و به جای آن مغز بادام شیرین گذاشته باشند نیز اطلاق می‌نمایند.
شکر برگ: اسم فارسی شکر پاره است که حلوای خاص است
شکر پنیر: اسم فارسی فانیذ سنجری است و حجرالعاج را نیز نامند.
شکر سنگ: حجر اعرابی است و فانیذ سنجری را نیز نامند.
شکره: اسم فارسی باشق کوچک است.
شکرهنج: به فارسی حسک است.
شکفه: مخفف شکوفه است.
شکل: نباتی است که به فارسی خوش نظر نامند و ریحان تاتاری را نیز و به ترکی قلعه و آن مجنح است.
شکنبه: اسم فارسی کرش است که به هندی اوجهر نامند.
شکنج: اسم مار است و گفته‌اند مار سرخ را نامند.
شکند: به فارسی خراطین را نامند.
شکنه: به کسر قنفذ کبیر است که دلدل نامند.
شکوثی و شکوثا: کشوث است.
شکوفه: اسم فارسی زهرالاشجار است که فقاح نیز نامند.
شکوفه ام غیلان: برم است.
شکوفه سورنجان: اصابع هرمس است.
شکوفه سنگ: زهرة الحجر است.
شکوفه مس: زهرة النحاس است و اقلیمیای نحاسی را نیز نامند.
شکرهیج: حسک است.
شکبر: شفترنگ است که به خراسانی شلیل نامند و آن پیوندی از زردآلو و شفتالو است.
شکال: به ضم کاف عجمی اسم فارسی فحم است که به فارسی زغال و انگشت نیز نامند.

فصل الشین مع اللام

شلا: زرنیخ احمر است.
شلافتن: عبارت از مطبوخات و نقوعات است.
شلتوک و شالی: اسم فارسی ارز غیر مقشر است.
شلجم احمر: شب اندر است.
شلخ: تخم انجبار است.
شلغفار: اصل السوس است.
شلغم: شلجم است.
شلق: به کسر و به فتح به عربی اسم سمک صغیر است.
شلقه: به عربی بیضه ضب است چون بیندازد.
شلک و شلکار و شلوک: به فتح علک است که به فارسی زلو نامند.
شلم: به فتح معرب شلجم است.
شلم: به کسر اسم مطلق صمغ است.
شلما: بقله یمانیه است.
شلمابه: شلغم در آب جوشانیده است.
شلمک: شیلم است.
شلمین: به یونانی حلبه است.
شلون: اسم فارسی حیوانی است از جنس شغال.
شلیثا: به یونانی اسم معجون است و در قرابادین مذکور شد.
شلیر: میوه‌ایست شبیه به شفتالو و از جنس آن و به فارسی شفترک و شلیل نامند.

فصل الشین مع المیم

شماج: خبزالشعیر است.
شمار: به لغت مصر و شام رازیانج رطب است و گفته‌اند انیسون است به همان لغت و به کسر چوب بسیار صلبی است که دسته تبر و تیشه و چکش و غیرها از آن می‌سازند.
شمار: به سریانی سرو است.
شمبلیله: به اصفهانی حلبه است.
شمخاطر: ملح هندی است.
شمدانه: عناب است.
شمر: به فارسی سرشیر و به ترکی قیماق و به هندی ملایی نامند و نیز اهل شام رازیانه تر را نامند و اهل مصر انیسون را.
شمرا: به سریانی دخان است.
شمراخ: به عربی خوشه پر از انگور است.
شمرادسطرکا: به سریانی دخان میعه سایله است.
شمرادلبونا: دخان کندر است.
شمس: به اصطلاح اهل صنعت ذهب است.
شمسیه: دهن فجل است و سندلیطس را نیز نامند.
شمشاد و شمشار: به دال و به رای مهملتین اسم فارسی بقس است.
شمش در: به لغت فرس زند و پازند ثوم است.



شمشرا: مرزنجوش است و بعضی اذان الفار دانسته‌اند.

شمشک: بلغت زند و پازند سمسم است.

شمشیر: به ضم اول قاقله صغیر است و آن را شوشنبر نیز نامند.

شمسین: قاقله است.

شمعل: به عربی اسم فیل است.

شملج و شملع: شلغم است.

شملیت و شملیه و شملیز: حلبه است.

شمور: به وزن تنور به عربی اسم الماس است.

شموس: به عربی خمر است.

شمول و شمه: به فارسی سرشیر و چربه و به ترکی قیماق نامند.

شمیز: به فارسی شونیز است.

فصل الشین مع النون

شنا: کراث جبلی است که به یونانی فراسیون نامند.

شناری: به عربی اسم سنور است.

شنان: اشنان است.

شنبلیت و شنبلیله: اسم فارسی حلبه است که به یونانی فریفه نامند.

شنجار: ابوخلسا است.

شنج: جمل است به تحریک و به تسکین مراد از آن عصاره درخت پلاس است که کات و به هندی کهیر و کته نامند و نیز معرب شنگ به کاف عجمی است که نوعی از حلزون است.

شنبر: شونیز است.

شنجرف: زنجفرف است.

شند: دخان ضرو است که به هندی ست نامند.

شنگ: به لغت اصفهانی لحیة التیس است.

شنگرف: اسم هندی شنجرف است.

شنکرف راولی: اسم فارسی سرنج است که اسرنج و به هندی سندور نامند.

شنکزن: اسم فارسی سنین است که ذراریح باشد.

شنکل و شنکلک: اسم فارسی کرسنه است که به فارسی مشنگ و به هندی متر نامند.

شکارالمصنوعه: لحام الذهب است.

شنکاله: به فارسی خوشه گندم است.

شنکلیل: زنجبیل است.

شنکویز: به زای معجمه و رای مهمله در آخر نیز بر دو چیز اطلاق می‌نمایند یکی بر شرابی که از آب چکیده درخت نخل و تار به عمل می‌آورند که به هندی سیندهی و به عربی اطواق نامند و دوم به زبان پهلوی بزر زنجبیل.

شندله: به لغت نبطی تودری است.

شنبلیل: شکوفه سورنجان است.

شنین: به ضم به فارسی شونیز را نامند.

فصل الشین مع الواو

شوت: اسم فارسی شبت است.

شوات و شواد و شوارد و شوالک و شوال: همه به ضم و به فتح نیز به فارسی اسم خبازی است و به قولی سرخاب را نامند و نیز بوقلمون را نامند که طایری سرخ رنگ است و هر ساعت به رنگی می‌گردد که آن را ابوبراقش و ابوالبراق نیز گویند.

شوادیق و شوادنیق: از طیور صید صقر و یا شاهین را نامند.

شوانا: شونیز است.

شوب و شور: عسل را نامند و قاقله را نیز.

شوب صینی: معرب چوب چینی است.

شوخ: به فارسی اسم وسخ است.

شوخط: به خای معجمه اسم عنقود است مطلقاً و عنقود دخن را خصوصاً نامند.

شود: اسم فارسی شبت است.

شودانق: صقر و یا شاهین است.

شوری: اسم نبات بحری است که اهل مغرب اسرار نامند.

شوران: به عربی معصفر را نامند.

شورباج: معرب شوربای فارسی است و آن عبارت از مرقه لحوم و یا حبوب مأکوله است با آب و نمک.

شورج: معرب شوره فارسی است که بارود است.

شورمور: به فارسی اسم مور صغار است.

شوره: به عربی اسم اسد است و نیز اسم درختیست که در اقاصی بحر حجاز به هم می‌رسد شبیه به غار و ثمر آن سبز رنگ شبیه به بلادر و صمغ آن نافع است جهت باه و از اسرار است.

شورگز: اثل است.

شوسا: به سریانی اسم پنجنگشت است.

شوس داما: به سریانی بقله یهودیه است.

شوسینا: به سریانی سوسن است.

شوسین: سریانی است و گفته‌اند یونانی است نوعی از صنوبر است که قندرسی نامند.

شوشا: به یونانی شونیز است.

شوشک: به فارسی اسم تیهوج است.

شوشمیر: به فارسی اسم قاقله صغیر و گفته‌اند یونانی است.

شوشر: به فارسی اسم جاورس است.

شوشه: اسم فارسی سبیکه طلا و نقره است.

شوص: عسل است.

شوصرا: اسم عربی آهو است که قریب به شاخ زدن رسیده باشد و



یا آهویی که شاخهای آن برآمده و قوی شده باشد.
شوع: درخت بان است.
شوغ: وشح است.
شوغار و شوغبار: به بای موحده زاج ابیض است.
شوک: اسم عربی خار است که به هندی کانته نامند.
شوکا: به لغت تنکابن به معنی وعل است که از جنس ایل است از انواع بقرالوحش.
شوکه ابراهیم: به لغت مغرب قرصعنه است.
شوکه: نیش عقرب را گویند.
شوکه بیضه: به عربی بادآورد است و کسانی که شکاعی دانسته‌اند سهو است زیرا که شکاعی غیر بادآورد است چنانچه ذکر یافت.
شوکة الجمال: اشترغار است که به هندی اونت کتاره نامند که رعی الابل است.
شوکة الحیه: صنفی از بادآورد است که خارهای آن بلند و تیز مانند سوزن است.
شوکة الداجین: مشط الراعی است که به یونانی دیناقوس نامند.
شوکة الدمن: عکوب است.
شوکة السوداء: شوکه یهودیه نوعی از قرصعنه است.
شوکة الزرقاء: قرصعنه ازرق است.
شوکه شایکه: قرظ است و گیاه خرنوب را نیز نامند.
شوکه شهاد: درخت خرنوب نبطی است و قرظ را نیز نامند.
شوکه مهباء: بلبوث است و خونوب نبطی را نیز نامند.
شوکه غربیه: شکاعی است.
شوکه العلک: اشخیص است و مازریون را نیز گویند و بعضی گویند نوعی از مازریون است.
شوکه قبطیه و شوکه مصریه: درخت قرظ است.
شوکه منیه: طباق است و صاحب اختیارات غافث گفته جهت آنکه طباق خاردار نیست.
شولم: شیلم است.
شومه: ماذریون است.
شونوز: شونیز است که حبة السودا باشد.
شواله: نام عقرب است و شفنین بحری را نیز نامند.
شوه: سنگ سیاه خفیف است که شبه نامند.
شوهب: قنفذ است.
شوی: به فتح به معنی اغنام است که به فارسی گوسفندان نامند.
شوی: به کسر شبت است.
شوی: به ضم به معنی شوربا است.
شویصی: نوعی از ثمر است.
شویلاء و شویلی و شویل: برنجاسف است که به یونانی ارطنیسا نامند.
شوی: به فتح به معنی بریانی است.

فصل الشین مع الهاء

شهاب و شهابه: شیر ممزوج به آب است که دو ثلث آن آب باشد و نیز شهاب آب متخذ از عصفر سرخ را نامند.
شهباز: طایریست از طیور صید بزرگتر از باز و از آن در جرأت کمتر.
شهبانج: شاه بانج است و جسم اصفرم را نیز نامند.
شهد: عسل را نامند.
شهدانج: تخم قنب است.
شهدانج بری: حب السمنه است.
شهریز: نوعی ازخرما.
شهله: گوشت بسیار چربی را نامند.
شهمانج: شاه بانج است.
شهید: هریسه است و یا کله بریان.
شهپرون: به سریانی اطریه است.
شهپر: حبة السوداء است که شونیز نامند.

فصل الشین مع الیاء

شیاف: از ادویه عین است و احد آن شافه و نیز دوایی که به طریق حمول بر دبر یا قبل بردارند.
شیاف خوزی: بوش دربندی است.
شیاف مامیثا: عصاره مامیثا است.
شیاله: امسوج است.
شیبه: به کسر به فارسی نام افعی است و به فتح به فارسی نام اشنه است و نیز گفته‌اند به سریانی نام عوسج است.
شیبان: دم الاخوین است.
شیبا طلی: به سریانی عوسج است.
شیبوران: به ترکی نام مار است.
شیبا کلیا: به سریانی عوسج الکلب است.
شیبه: اشنه است.
شیبه العجوز: نیز اشنه است.
شیب دیبا: به سریانی اشنه است و نیز ام غلیان و نیز فنجنگشت را نامند.
شیره: به فتح اسم فارسی شیرج است.
شیقور: اسم عربی شعیر است که به فارسی جو نامند.
شیح جبلی: درمنه کوهی است.
شیح حبشی: فلفل سیاه است.
شیح الربیع: دوایی است که به یونانی اریقارون نامند.
شیح یهودی: شیح البحر است.



شیذقان: طایری است که از طیور صید و گفته‌اند صقر است یا شاهین.

شیذمان: ذئب است.

شیر: به عربی نام شجر است و چوب آبنوس را نامند و به فارسی اسم لبن است خواه از حیوانات باشد یا از اشجار و نیز به فارسی اسد را نامند.

شیربا: شیر برنج است.

شیربان: به ترکی اسم سوسن است.

شیرنجشیر: گویند شیطرج هندی است و گویند خربق است.

شیرج: دهن سمسم است که دهن الحل و به فارسی روغن کنجد و شیره نامند.

شیراز: ریجار است.

شیرابه: خشخاش است.

شیرج التین: آب انجیر را در آب طبخ دهند تا مهرّا گردد پس صاف کرده به قوام آورند.

شیرساد: به فارسی اسم حرمل است.

شیرینی: عناب است.

شیرگنجشک: به فارسی نام طایریست بزرگ از سباع طیور و خوراک آن جیفه است.

شیرگیاه: به فارسی نام نبات یتوعی است که در خضابات استعمال می‌نمایند و به فارسی سوسپند و به هندی دودی نامند.

شیرلعاب: نام عسل است.

شیرماهی: اسم نوعی از ماهی است لذیذ که به عربی تن و به هندی باکهه مچهلی نامند.

شیرمرغ: لبن خفاش است که شیرزق نامند.

شیرمگس: عنکبوت است.

شیره: نوعی از شراب مرکب از نبیذ است که به فارسی بوزه نامند و بنگاب را نیز گویند و نیز برگ بنگ مخلوط با شراب نامند و به فارسی روغن کنجد را و به معنی آب انگور نیز آمده.

شیره خرما: سیلان خرما است و دوشاب آن.

شیرندون: به فارسی شبرم است.

شیش و شیشاء و شیص و شیصاء: خرمایی است که استه آن بسته نشده باشدو نیز شیص اسم نوعی ماهی است.

شیشا: به هندی رصاص اسود است و آبگینه را نیز نامند.

شیشاک و شیشک: به فارسی گوسفند یکساله را نامند و طیهوج را نیز.

شیشو و شیشون و شیشک: اسم فارسی طیهوج است.

شیشه: اسم فارسی زجاج است.

شیطان: به عربی حبه را نامند و نیز نوعی از زقوم را.

❊ باب الصاد المهمله ❊

فصل الصاد مع الالف

صابون القاف و صابون الثیاب: شجره ابی مالک است.

صابون رقی: صابون عراقی است که در قریه رق از اعمال شام سازند و آن مصنوع از زیت و پیه است.

صاتر و صاتری: صعتر است که به فارسی اوشن نامند.

صاد: به عربی نام صفر و نحاس است یا نوعی از نحاس.

صارادالملاطا: وسخ الحمام است و یا وسخی که در مواضع صراع که به فارسی زورگرخانه نامند مجتمع گردد.

صادغ: دیک است جهت آنکه در ثلث آخر شب بسیار فریاد می‌کند.

صارم: اسل است.

صارموریون: ذوثلث ورقات است.

صاروان: لوف صغیر است.

صاروج: معرب از ساروج فارسی است جهت آنکه صاد و جیم در کلمه عربی با هم یکجا جمع نمی‌گردد و آن چیزی است مصنوع ار خاک و خاشاک و خاک روبه در هم با آب سرشته پخته یا آهک و آب سرشته کوبیده است به نحو خاص و اکثر حوضها و حمامات را از آن می‌سازند.

صاره: لوف صغیر است.

صاصه: جزر است.

صاغافایون و صاغافیون: سکبینج است.

صافر: ابوالملیح است که قبره نامند و به فارسی چکاوک.

صامت: نام ذهب و فضه است.

صامرزه: ماست بسیار ترش است.

فصل الصاد مع الباء الموحده

صبارا: تمر هندی است.

صبار: نبات صبر است.

صبی: عصاره سنامکی است که از آن قرصها سازند به جهت اورام بغایت نافع.

صبار صبره: به ضم حجاره شدید غلیظ است.

صبغ: به کسر به عربی ادام است که به فارسی نان خورش نامند.

فصل الصاد مع الحاء المهمله

صحماء: به عربی بقله است.

صحیراء: بر وزن حمیراء صنفی از لبن است.

صحیره: به فتح اول و کسر ثانی شیر تازه دوشیده است که جوش دهند و روغن در آن ریخته بیاشامند.

فصل الصاد مع الخاء المعجمه

صخره: به عربی نام سنگ صلب بزرگ است جمع آن صخر به



تحریک و صخرات نیز آمده.

فصل الصاد مع الدال المهمله

صداءالحدید: زعفران الحدید است که به فارسی زنگار آهن نامند.

صد پیوند: به اصطلاح عامه فارسی عصی الراعی است.

صدغ: ثمر درختی است بسیار سرخ‌تر از عناب.

صداد: به ضم و تشدید دال اول به عربی اسم حیه است و سام ابرص را نیز نامند و نیز اسم حیوانی کوچک از جنس حردون است.

صداع: اسم تیس جبلی است که جثه آن مابین بزرگی و کوچکی باشد.

صدف الذر: به یونانی قروفس نامند.

صدف: به ضم اول و فتح ثانی اسم عربی طایری است.

صدید: به عربی آب رقیق مخلوط به خون است که از جراحت برآید که به فارسی زردآب نامند و چون غلیظ گردد مده گویند.

صدیدا: به سریانی اثمل است.

صدیقس: اسرنج است.

فصل الصاد مع الراء

صراء: به عربی اسم حنظل است که بزرگ و زرد شده باشد.

صرایله: به سریانی اسم شبت است.

صراح: به ضم اول اسم خمر خالص است به عربی.

صرام: شیریست که بسیار غلیظ شده باشد در پستان حیوان.

صر: به فتح و سکون و به تحریک نیز به عربی لبن بسیار حامض را نامند و نیز نام صمغ طلح است.

صربوقا: به سریانی صدف قرمز را نامند.

صرخذی: شراب منسوب است به جزیره صرخذیه و صاحب قاموس گفته منسوب است به لالام که نام بلدی از بلاد شام است.

صر: به کسر اول و تشدید را اسم عربی طایریست شبیه به گنجشک زرد رنگ که به فارسی زردوک نامند.

صراخ: به فتح و تشدید را به عربی اسم طاوس است.

صرخه: لوف الحیه است.

صرد: سودانیات است.

صراد و صرادالليل: گفته‌اند حیوانی است شبیه به ملخ و گفته‌اند نوعی از بنات وردانست و بی‌پر.

صرصران: به عربی نام ماهی املس است.

صرفان: به عربی خرمای سنگین صلب پر گوشت شیرین است و رصاص اسود را نیز نامند.

صرف فلاماما: به سریانی اسم قرفه است.

صرفوفا: به سریانی اسم صدف قرمز است.

صرفولا: به سریانی انزروت است.

صرم: معرب چرم فارسی است که مراد از مطلق جلد مدبوغ است.

صرم الدیک: نزد اهل شام دلیک را نامند.

صرما: به سریانی کاشم رومی است که سیسالیوس نامند.

صرو: شوکران است و ضرو به ضاد معجمه را نیز نامند.

صروا: شوکران است و به سریانی قرفه.

صروافورناما: به سریانی قرفة الدارچینی است.

صرورشاه: به سریانی سام ابرص است.

صریرا: بنات وردان است و بادروج را نیز نامند و بستان افروز را نیز و تاج خروس را ایضا گویند.

صریرط: اشراس است و نوعی از لوف را نامند.

صریف: شیر تازه دوشیده است که گرم باشد و نیز فضه خالص را نامند.

صریفه: شاخه درخت خرمای خشک است.

صریفیه: نوعی از خمر است که در صریف که قریه مسمی به صریف از قرای واسط است می‌سازند.

صریوقنا: به یونانی قسط است.

فصل الصاد مع الطاء المهمله

صطرق: به یونانی میعه است.

صطفلین دبارا: به سریانی شقاقل است.

صطویتون: شابانک است.

فصل الصاد مع العین المهمله

صعاری: به سریانی شعیر است.

صعترالحمار و صعترالحمیر: اسم عربی حاشا است.

صعترالشامی و صعترالفرس: فوتینج بری است.

صعرور: جعل است.

صعف: شرابی است نزد اهل یمن و نیز نام طایری کوچک است.

صعقر: تخم ماهی را نامند.

صعوه: گنجشک کوچک را نامند که به فارسی ترندک گویند.

صعون: نعامه نر را نامند.

صعید: تراب را نامند.

صعیصو: قسط است.

فصل الصاد مع الغین المعجمه

صغاب: تخم مورچه است.

صغبان: سکبینج است.

صغبین: سکین است.



صغرات: معرب از جغرات است که رایب باشد.

فصل الصاد مع الفاء

صفر: به ضم مس زرد معدنی است که مس رست نامند.

صفراء: به فتح اسم ذهب است و خلط معروف را نیز نامند و نیز اسم ملخ است وقتی که پاک شود از تخم و نیز اسم نباتی است سهلی رملی برگ آن شبیه به برگ کاهو و ابوالعباس گفته نباتی است که در زمینهای رملی می‌روید برگ آن باریک شبیه به پای کبوتر و شاخهای آن باریک و مزغب و گل آن زرد و نرم و طعم آن با اندک تلخی است و جهت استسقا آب آن را می‌آشامند انتقاع می‌یابند.

صفصاف: صنفی از خلاف است که به فارسی سفید بید نامند.

صفصافه و صفصفه: سکباج است.

صفصف: به ضم عصفور است.

صفصل: به کسر صاصلی است.

صفن: به تحریک جلد خصیه انسان است.

صفیرا: به وزن حمیرا درختی است که صباغان به چوب آن رنگ می‌کنند و اهل مصر آن را عوداقیه نامند برگ آن شبیه به برگ خرنوب شامی است و از آن متین‌تر و با نقطه‌های سرخ و سیاه و شیخ ابن بیطار گفته همچنین دیدم من آن را در بلاد طالیا.

صفیف: گوشتی است که به سیخ کشیده باشند و بر آتش گذاشته باشند برای بریان کردن و نیز گوشت مملح را نامند و نیز گوشت به آفتاب خشک کرده را.

صفیه: درخت ابهل است که عرعر باشد.

فصل الصاد مع القاف

صقال: به کسر به معنی طحال و بطن است.

صقر: به فتح و سکون طایری است که به آن صید می‌کنند از قبیل بزاه و شواهین و به فارسی چرغ نامند جمع آن اصقر و صقور و صقوره و صقاره آمده و نیز لبن حامض و دبس و عسل رطب و زبیب و ماء اجن.

صقرات و صقراط: معرب از جغرات است که ماست ترش باشد.

صقعاء: عقابی است که سر آن سفید باشد.

صقعر: به معنی آب سرد و آب تلخ غلیظ و آب بدبو است.

صقعل: تمر خشک است که در شیر تازه دوشیده خیسانیده بخورند و گفته‌اند خرما و کره در هم خوردن است.

صقلین: بستیاج است.

صقیع: به معنی شبنم است که شب از آسمان افتد و نیز نوعی از زنبور است که به فارسی بز نامند.

فصل الصاد مع اللام

صلاء: به معنی شوی است که بر آتش بریان نمایند.

صلادم: به عربی اسد است.

صلامندرا: سولامندرا است که عظایه نامند.

صلایق: خبز دقاق است.

صلب: به ضم اول و فتح دوم نام طایر است.

صلخدم: ابل شدید است.

صلد: سنگ صلب است.

صلدام و صلدم: به کسر اول و سوم اسد است.

صلصال: به عربی طین حر مخلوط با رمل است یا طینی که خزف نشده باشد یعنی هنوز نپخته باشند و چون طبخ یافته باشد فخار نامند.

صلصل: به عربی نام طایری است و گویند فاخته است و نیز پیشانی فرس را نامند و در طب قدیم است که طایریست معروف و خاصیت آن آنست که چون مفلوج با فلفل ناشتا بخورد فلج او زایل گردد و در اختیارات است که طایری است که او را عکه نامند و آن عقعق است.

صلصله: به عربی حمامه است.

صلقام و صلقم: اسد است و شتر فربه را نیز نامند.

صل: به کسر نام مار است مطلقاً و یا مار باریک زرد رنگ را نامند و نیز نام شجر است و نیز نام ماری است که صورت او مستدیر باشد و گویند شنیدن آواز آن کشنده است.

صلب: به ضم صاد و فتح لام مشدده و با و صلبیه حجرالمسن است.

صلجه: به ضم اول و تشدید دوم و جیم و ها فلیجه قز است که به فارسی پیله ابریشم نامند و نیز (سبیکه)[۱] فضه خالص را نامند که به فارسی شمس سیم گویند.

صلور: به وزن سنور ماهی است شبیه به مار که بهفارسی مارماهی نامند.

صلولان: خرنوب الخنزیر است که به مصر حب الکلی و به یونانی اناغورس نامند.

صلوما: خروع است.

صلون: خرنوت نبطی است.

صلهام: اسد است.

صلیقه: خبز رقیق است و نیز گوشت بریان و پخته را نامند جمع آن صلایق آمده.

فصل الصاد مع المیم

صماصم و صمصم: اسد است.

---

۱. صبیکه: ب



صمالم: لبن غلیظ است.

صلمالخی: لبن بی‌طعم است.

صمره: به عربی لبنی است که حدت نداشته باشد.

صمعریه: مار خبیث را نامند که گزیده آن قابل علاج نباشد.

صمغ اجاص: صمغ فارسی است.

صمغ الاقاقیا: صمغ عربی است که اقوای صموغ و از اجزای تریاق کبیر است.

صمغ الانجدان: حلتیت است که به فارسی انگزد و انگوزه و به شیرازی انگشت کنده و به هندی هینک نامند صاحب ارشاد گفته صمغ انجدان اسود حلتیت منتن است.

صمغ البطم: علک البطم است که به فارسی سقز نامند.

صمغ البحر: کهربا است.

صمغ البلسان: دهن بلسان است.

صمغ التنوب: زفت السفن است.

صمغ الحرشف و صمغ الکنگر: تراب القی است که به فارسی کنگرزد و کنگری نامند.

صمغ الجوز الرومی: کهربا است.

صمغ الدامیثا: صمغ درختی است در بلاد فارس و بهترین آن صافی مایل به سرخی با حدت و حرافت قوی است شبیه به حلتیت در قوت مگر در کراهیت رایحه.

صمغ الزیتون: اسطرک است و به فارسی زد زیتون و به سریانی قاموز و زینا و به رومی دبیدمون اغریوس و به یونانی اورقیطادون نامند و آن صمغی است در رنگ شبیه به یاقوت سرخ مرکب از قطرات صغار که زبان را بگزد و آنچه شبیه به صمغ و عظیم القطرات املس باشد که زبان را نگزد ردی و غیر منتفع به است در طب.

صمغ السداب جبلی: ثافسیا است.

صمغ السداب بری: ثافسیا است که منون نامند.

صمغ السرو: در جمیع افعال مانند راتینج است.

صمغ الصنوبر: راتینج است.

صمغ الطرثوث و صمغ اشترغار: اشق است.

صمغ عربی: صمغ درخت قرط است.

صمغ الفارسی: مشهور به صمغ اجاص است ولیکن نزد اهل شیراز صمغ بادام بری است که آن را ازدو بادام نامند.

صمغ القتاد: کثیرا است.

صمغ الکرفس الجبلی: کماشیر است.

صمغ الکمثری: به فارسی زد امرود نامند و به شیرازی ازدو امرود است بهترین آن مأخوذ از درخت کمثری کهنه است.

صمغ کمکام و صمغ الضرو: حصی لبان است.

صمغ اللوز: به فارسی زدبادام و به شیرازی ازدو بادام و به سریانی قاموز و لوز و به رومی دیندبیون قلعه و به یونانی دیندنیلوسی و صاحب تحفه نوشته زد کوله نامند و بهترین آن سفید مأخوذ از درخت قریب العهد به غرس است.

صمغ المحروث: حلتیت است.

صمقه: به عربی لبنی است که طعم آن زایل شده باشد.

صملاخ و صملوخ: چرک گوش است.

صمخه: به عربی اسم طعام بی‌گوشت است که به فارسی کاچی نامند.

صملوخا: قملة النسر است.

صمه: اسم عربی مار نر است و اسد را نیز نامند و قنفذ ماده را ایضاً.

صمسیحون و صمیصوحون: مرزنجوش است.

فصل الصاد مع النون

صناچه: قزوینی گفته نیست حیوانی بزرگتر از آن بر روی زمین و برای خود خانه می‌سازد بقدر یک فرسخ و هر حیوانی را که نظر بر آن افتد در ساعت می‌میرد و چون نظر آن بر خودش افتد نیز می‌میرد و استخوان آن مدت طولانی می‌ماند.

صنار: معرب چنار است که به عربی دلب نامند.

صناخر: بره فربه است.

صنادل: حمار و بعیر ضخم و صلب عظیم الرأس را نامند.

صنخر: خرمای خشک است.

صندل حدیدی: حجر حدید است که خماهان نامند.

صندل دانه: معرب آن صندل دانج و به یونانی مولی و به شیرازی هزاراسپند و به عربی حرمل عربی نامند و آن نوعی از سداب جبلی است.

صندل کاجول: به لغت تنکابن خف الغراب را نامند و آن قسمی از حلزون بری است.

صندقیس: اسرنج است.

صنط: قرظ است و سبط نیز نامند.

صنفی: از نوع زبون عود است دون قماری و فوق قاقلی منسوب به صنف به فتح که اسم موضعی است که از آنجا می‌آورند.

صن: به کسر صاد و تشدید نون بول ابل است.

صنوبرالارض: کمافیطوس است.

صنوبر هندی: دیودار است.

صن: اسم نباتی است کوچک برگ آن ریزه و ساق آن بقدر یک شبر و بالای آن متشعب و گل آن زرد مایل با اندک سرخی و بعد ریختن گل آن غلافهای بسیار باریک طولانی به باریکی سوزنی و بر هیأت خار هلیون بجای هر گلی سه سه عدد می‌روید و بیخ آن باریک و طعم آن مایل به تلخی جهت تحلیل ریاح نافع.



فصل الصاد مع الواو

صوامن: صاحب تحفه گفته که به یونانی صعتر است و نواب علویخان قدس سره نوشته‌اند که سند آن را در کتب متقدمین نیافته‌ام.

صور: حردون است.

صورا: سام ابرص است و گفته‌اند نوعی از وزغ کبیرالرأس مربع شبیه به رأس ام جنین عریض الجسد است و حردون را نیز نامند.

صوصلا: صاصلاست.

صوطله: اسم مغربی شوندر است یا نوعی از آن و گفته‌اند نوعی از سلق است و نیز گفته‌اند سلق زرد رنگ مایل به سفیدی است که در آن سرخی نباشد و نوعی از شلغم را نیز نامند.

صوف الارض: فراسیون است.

صوف الحجامین: اسفنج است.

صولج: به عربی فضه خالص را نامند.

صوفانی: بز نر پر مو را نامند.

صوبانیه: گوسفند پر مو را نامند.

صوم زرق: نعامه است و به لغت هذیل اسم درخت کریه المنظر است.

صومرا: بادروج است.

صوان: نوعی از سنگ صلب است.

صویق: سویق است.

فصل الصاد مع لهاء

صهاره: پیه گداخته است و یا قطعه‌ای از پیه و به معنی ترب نیز آمده.

صهالی: خمر است و ریه مایل به حمرت را نیز نامند.

صهار: خمر سرخ است و خمر مایل به سرخی و نیز خمر معصور ازعنب سفید را نامند.

صهر: رمان است.

صهرا: جوز ماثل است.

صهروی: سیسالیوس است.

فصل الصاد مع الیاء

صیاصی البقر: قرون یعنی شاخهای گاو است و احد آن صیصیه است.

صیاه: قثاء است.

صیحان: نوعی از تمر مدینه طیبه است و گفته‌اند نوعی از تمر سیاه رنگ است.

صیدان: ذهب و فضه است.

صیر: صحناة است.

صیص: پوست شحم حنظل است که در آن مغزی نباشد.

صیقوا: به یونانی اسفنج است.

صیق: عصفور است.

صیهب: به عربی حجر است جمع آن صیاهب است.

صیاد: اسد است.

❊ باب الضاد المعجمه ❊

فصل الضاد مع الالف

ضائن: خلاف ماعز است جمع آن ضأن خلاف معز.

ضئب: از دواب البحر است.

ضاحک: سنگ بسیار سفید است که از کوه ظاهر گردد.

فصل الضاد مع الباء الموحده

ضبایم و ضبارک و ضبارم و ضبر و ضبثم و ضبطر و ضبور: اسم اسد است.

ضبله: مار باریک را نامند.

ضب النخل: طلع آنست.

ضبا: درختی است شبیه به بلوط.

ضبح: رمان است.

ضبر: جوزالبر است و آن جوزی صلب است.

ضبعان: ضبع نر است و ضبع ماده را ضبعانه نامند.

فصل الضاد مع الجیم و الحاء و الذال المعجمه

ضجاج: به فتح به عربی عاج را نامند.

ضحک: به حای مهمله به عربی اسم شکوفه طلع است هنگام انشقاق کم آن و نیز ثلج و عسل را نامند.

ضذج: به ذال معجمه بربوز است که بقله یمانیه باشد.

فصل الضاد مع الراء المهمله

ضراک: به ضم به عربی اسم اسد است.

ضرامه: به کسر به عربی شجرة البطم را نامند.

ضرب: به فتح اول و تحریک و تسکین ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند.

ضراد: اسم نوعی از قنفذ کبیر است.

ضرجع: اسم ثمر است.

ضره: به فتح اول و تشدید دوم تکمه پستان را نامند و نیز بیخ آن را.

ضرذ: به عربی اسم اسد است.

ضرس: به کسر اول نام دندان آسیا است و این از میان اسنان مذکر است و همچنین انیاب و جمع آن ضروس و اضراس آمده.



ضرس العجوز: شوک السعدان را نامند و گویند حسک است.
ضرضم: به عربی نام اسد است و سباع نر را نیز نامند.
ضرغم و ضرغام و ضرغامه: همه اسم اسد است.
ضرف: به عربی درخت انجیر را نامند.
ضرم: به فتح به عربی فرخ العقاب است.
ضرم: به ضم اسطوخودوس است.
ضرو: به کسر اول سگ شکاری است و ماده آن را ضروه نامند و جمع آن ضیراء است.
ضروع: به ضم به عربی انگور سفید بزرگ دانه را نامند.
ضروع الکلبه: درخت زقوم را نامند و بعضی گفته‌اند اسم ثمر آنست.
ضری: به فتح اول و تسکین ثانی آب غوره زرد و یا سرخ که به زنبق بریزند و نبیذ سازند.
ضریب: به فتح صفیع و ثلج و جلید را نامند.
ضریب الثول: شیریست که بدوشند بعضی را بر بعضی و نیز شیر دوشیده از چند شتر در یک ظرف را نامند.
ضریک: کرکس نر است.
ضریم: صمغ درختی است.

فصل الضاد مع الفاء

ضفادی: ضفادع است.
ضفایرالجن: پرسیاوشان است.
ضفعان: ثمر سعدان است.
ضفطار: ضب هرم است که به فارسی سوسمار پیر نامند.
ضف: به ضم و به تشدید فا دابه‌ایست کوچک که به فارسی سرخک و شب‌گز و به هندی کهتمل نامند.

فصل الضاد مع المیم

ضماد: به کسر اول به عربی اسم عصابه است که بر جراحت بندند و به اصطلاح اطباء ادویه مطبوخ یا مایع است که قوام آن غلیظ باشد که بر عضو گذارند و در قرابادین به تفصیل ذکر یافت و جمع آن اضمده و ضمادات آمده.
ضمج: به فتح اول و سکون دوم به عربی اسم کرمی است که به هندی کهتمل نامند.
ضمجع: ناقه بزرگ را نامند.
ضمیران: اسم عربی شاهسفرم است.

فصل الضاد مع الواو

ضوع: بوم نر را نامند که به فارسی کول نر گویند جمع آن اضواع و ضیعان آمده.
ضولج: به فتح و افصح به صاد مهمله است اسم عربی فضه است.
ضوسیر: بادروج است.
ضویطه: خمیر نرم پرآب است.

فصل الضاد مع الهاء

ضهر: سلحفاة است.

فصل الضاد مع الیاء المثناة التحتانیه

ضیاح: به فتح لبن رقیق ممزوج است.
ضیب: به فتح دواب البحر است و حب لؤلؤ را نیز نامند.
ضیثم و ضیغم و ضیغمی: همه نام اسد است.
ضیج: به فتح مقل نضج است.
ضیراک: به عربی نام نوعی از ماهی است.
ضیس: به کسر به عربی اسم صابون است.
ضیمران: شاهسفرم است و بادروج را نیز نامند.
ضیوان: به فتح اول و سکون دوم و فتح واو و نون گربه نر را گویند جمع آن ضیاون.

❊ باب الطاء المهمله ❊

فصل الطاء مع الالف

طاباق: آجر بزرگ را نامند.
طابه: به عربی اسم خمر است و خمر طیب صافی را نیز که به فارسی میخوشخوار نامند و نیز نام ثمریست که در مدینه طیبه می‌شود.
طابق: معرب تابه فارسی است که تاجن نیز نامند و آن ظرفی است که بر آن نان می‌پزند و جمع آن طوابق و طوابیق آمده.
طاثر: اسم عربی سرشیر است.
طاخک: آزاد درخت است و گفته‌اند ثمر آنست.
طارطقه: ماهودانه است که معروف به حب الملوک است.
طارکیس: علک البطم است و حبة الخضرا را نیز نامند.
طارنی: نوعی از خزف است.
طاریفه: دند است.
طاری: اطواق است و آن خمریست که از آب درختی که به هندی تار نامند به عمل می‌آورند و آن را هری گویند و درخت این به افراط در عظیم آباد و در بنگاله هم بعضی جاها کمتر.
طاسا: مارقشیشا است.
طاطس: چوب صنوبری است که مانند مشعل مشتعل گردد.
طاطیاوس: اسم یونانی نوره است.
طافره: رماد است.
طانوبیش: به یونانی مر است.



طافی: به عربی اسم ماهیست که مرده بر روی آب آمده باشد و نیز کف اشیای مایع و هر چیز سبک که به روی آب آید نامند.

طاق: گویند درختیست که آن را به فارسی سایه خوش نامند و ثمر آن بقدر کنار کوچکی سبز رنگ است و آتش اخگر آن مدتی می‌ماند و گفته‌اند آزاد درخت است و ثمر آن طاخک.

طاقنی: غار است.

طالس: به یونانی حلبه است.

طالطری و طالوطون: به یونانی سلق است.

طالون: آذریون است.

طابونس: صفراغوان است که آن را طیرالملوک نامند و به فارسی مرغک سقا و دم جنبان و به هندی مموله.

طالقون: طالیقون است.

طالیا: اصداف صغار است.

(طاموسونیون)[۱]: به یونانی مزمارالراعی است.

طالانیون: بعضی آن را ابرون بری و بعضی رجل الریه نامند نباتی است ساق آن شبیه به ساق رجله و برگ آن نیز شبیه به برگ آن و نزدیک برگی از برگهای آن شاخه می‌روید متشعب به شش شعبه یا هفت شعبه همه مملو از برگ‌های ریزه و چون برگهای آن ریخته شود رطوبت لزجی از آن ظاهر می‌شود و گل آن سفید است و منبت آن زیر درخت انگور.

طاماغا: به یونانی قنطوریون است.

طامر: برغوث است و شیر غلیظ را نیز نامند.

طامرین و طامر: به عربی برغوث است.

طامل و طاملو: دوقو است.

طامیوس: به یونانی مرزنجوش است.

طاهر: پنجنگشت است.

طایر: اسم عربی حیوان پرنده است جمع آن طیر و طیور آمده.

فصل الطاء مع الباء الموحده

طبا: نوشادر است.

طبار: صنفی از انجیر بزرگ سرخ است.

طباهجه: معرب طباهه است به معنی گوشت بریان که به فارسی کباب نامند و آن را طباهیج نیز نامند.

طبوع: دابه سمی است که از گزیدن آن درد بسیار به هم می‌رسد.

طبیخ: به کسر اسم بطیخ به کسر است که به فارسی خربزه نامند.

طبیع: به کسر و بای موحده مشدده مغز طلع است.

طبرخشت: صمغ دامیثا است.

طبرخون: به فتح نوعی از صفصاف است که به فارسی سرخ بید و به هندی تن نامند.

طبرزد و طبرزل و طبرزن: هر سه اسم شکر معقود است که به فارسی نبات نامند.

طبس: اسم عربی ذئب است.

طبطاب: به فتح نام طایری است که آن را دو گوش بزرگ است.

طبطر: مرغ آبی است از اقسام اوز.

طبق: به عربی اسم دبق است و آن لبن و یتوع درختی است چسبنده مانند لبن و یتوع درخت کتهل که به آن جانوران را صید می‌کنند و نیز هر چیز چسبنده را نامند که به فارسی سریش نامند و سلحفات سفید را نیز.

طبقا: به یونانی نام نوعی از گندم باریک است و به قول جالینوس سلت است و به قول صاحب تحفه شیلم و توهم کرده کسی که خندروس دانسته.

طبقاماون: لغت یونانی است. ماهیت آن: نباتی است برگ آن شبیه به برگ انگور بستانی با شعبه‌های بسیار و گل آن سیاه کوچک و تخم آن شبیه به جاورس.

طبلاق: به فتح به ترکی اسم سعد است.

طبیخ: در لغت هر چیزی که به آتش بریان نموده و در آب پخته باشند و نزد اطبا چیزی را نامند که در آب جوشانیده باشند و نام مرکبی است و چیز مشوی را نیز گویند.

فصل الطاء مع الثاء المثلثه

طثرج: به عربی اسم نمل است و گویند نمل صغار است.

طثره: سرشیر را نامند.

طثیار: اسم عربی اسد است و بعوض را نیز نامند .

فصل الطاء مع الحاء المهمله

طحلبا: به سریانی طحلب است.

طحلب الصخر: حزازالصخر است.

طحماء: به عربی و گویند به رومی شوکران است.

طحمیل: به عربی اسم دیک است.

طحن و طحین: به عربی دقیق و به فارسی آرد را نامند.

طحن: به ضم اول و فتح دوم به عربی غنم را نامند و حربا را نیز.

طحینه: به عربی سمسم مطحون یعنی کنجد ساییده را گویند.

فصل الطاء مع الخاء المعجمه

طخف: لبن حامض است.

طخی: دیک است که به فارسی خروس نامند.

فصل الطاء مع الراء المهمله

طراحا و طراحاماسیا: به سریانی و به یونانی طراعامیس و

---

۱. طاماسونیون: ب



طراعامیسا صمغ قتاد است که کثیرا باشد.

طراخیس: به یونانی خندروس است.

طرارغن: به یونانی فوتینج بری است.

طراسا: به یونانی نوعی از درخت بلوط است.

طراسولن: طالیسفر است.

طراعس: عنب الثعلب است.

طراعیس: رازی گفته از جنس نخود سیاه است و گفته‌اند حبی است کوچک سیاه که در باقلا به هم می‌رسد و گفته‌اند خندروس است و سلت را نیز گفته‌اند.

طراغافیثا: به یونانی کثیرا است.

طراغیس: سلت است.

طراغرسایس: دقیق است.

طراغوریعاس و طراغوریفایس: به یونانی فوتنج جبلی است.

طراغوریغایس: به یونانی صنفی از صعتر است.

طراغلودس و طرغودیس: به یونانی طایری است که به فرنگی صفراغون نامند.

طراق: به کسر اول و تشدید دوم اسم تریاق است و آن مرکبی است معروف و در قرابادین مذکور شد.

طرابیون و طرامیلس: به یونانی علک البطم است.

طرایله: غافث است.

طربیله: طریفن است.

طرثوث: طراثیت است و گفته‌اند اسمی است مشترک میان اشترغار و درخت اشق.

طرتقس: به یونانی سداب را گویند.

طرحفی: شمع است.

طرحسمین: کبیکج است.

طرحسمی: به یونانی طرسمی است و آن هندبا است.

طرحماطیقون: به یونانی به معنی شیاف العین است و شیافات عین در مرکبات مذکور شد و به معنی کحلی نیز آمده.

طرحوم: به عربی ماء اجن را نامند.

طرخولی: طرخون است.

طردغلونفطس: صفراغون است.

طردیلون: به رومی سیسالیوس است.

طردبیون: به یونانی انجدان است.

طریخ: به کسر اول و تشدید دوم و سکون یا و خای معجمه شاه ماهی را نامند.

طردیمن: به یونانی کاشم است.

طردوقولا: غری الجلود است.

طرس: به کسر به عربی کاغذ است.

طرسا: نوعی از بلوط است.

طرستوج: معرب ترستوج است به یونانی طریغلا نامند و به عجمی اندلس مل و آن صنفی از ماهی بحری است که آدمیان را اکل آن مورث شب کوری و غشاوه چشم است.

طرسک: خس الکلب است که دیناقوس نامند.

طرسمی: به یونانی هندبا است.

طرسولن: طالیسفر است.

طرخشقون و طرخشقوق: هندبای بری است.

طرشولی: به اندلسی صامریومای صغیر است.

طرطاب: خبز طابق است.

طرطب: به عربی پستان طویل را نامند.

طرطفا: انجدان است.

طرطیر: به عربی دردی خمر است.

طریق: به عربی کردان نر را نامند.

طرعمیسا: به سریانی یا به یونانی صمغ قتاد است که کثیرا باشد.

طرغاین: یکی از انواع طراغیون است.

طرغلودیس: صفراغون است.

طرف: معرب ترف است که به ترکی قراقروت نامند که رخبین باشد.

طرنابارا: به سریانی نخالۀ حنطه است.

طرف ذنب ایل: از سموم است و در ایل مذکور شد.

طرق: به کسر اول و سکون دوم به عربی شحم است.

طریقوقون و طریقوقن و طروقوقون: زعرور است.

طرکسو: تربد است.

طرلیدون: به یونانی عنب الثعلب است.

طرم: به کسر زبد است و عسل را نیز نامند و گفته‌اند غذای مرکب از زبد و عسل است.

طرماوداس: به سریانی بخور مریم است.

طرموق: خفاش است.

طرمولس و طرمولولس: حسک است.

طرمولون: بادآورد است.

طرمینس: به سریانی بطم است.

طرمیون: نوعی از حجر یشف است.

طرن: نوعی از خز است.

طرنجبین: معرب ترنگبین است.

طرنجوماتس: پرسیاوشان است و گفته‌اند نوعی از هزارچشان است که فاشرا باشد.

طرنجومالیتس: کرکم است که زعفران باشد و گفته‌اند نوعی از هزارچشان است.

طرنم: نارجیل است.

طرنشول: به سریانی صامریوما نامند.



طرنیلون: طالیسفر است.

طروطلون: به یونانی سلق است.

طروغلودوطس و طروغادوطس: به یونانی عصفورالسباخ و عصفورالشرکه را نیز نامند و آن عصفوریست کوچک.

طروغلودیطس: به یونانی عصفور کوچکی است که به فارسی دسنک باکنک و به هندی پده و پهدکی نامند.

طروغلودفلس: به یونانی عصفور بسیار کوچکی است که به هندی سمولا نامند.

طروغلیطوس و طریغیوس: به یونانی بزر سداب بری است.

طروغلوطس: به یونانی نوعی از مرو خوشبو است.

طروفوقون: به یونانی زعرور است که طریفوقن نیز نامند.

طروقون: برطانیقس است و بعضی بستان افروز نیز دانسته‌اند.

طروکس و طروفس: به یونانی دردی خمر است.

طرهامال: غافث است.

طریادفلانی: به سریانی ساذج است.

طریفله: به یونانی حندقوقی است.

طریاق: به کسر اول معرب تریاق است که به فارسی تریاک نامند.

طریجه: گوشت بریان به آتش است که به فارسی کباب آتشی نامند.

طرنجومانس: به یونانی شعرالغول است.

طریفان: طریفولیون است و قرطم بری را نیز نامند. شیخ الرییس در قانون گفته نباتی است ربیعی تخم آن شبیه به عصفر طبیخ آن را چون بر نهش افاعی بریزند تسکین وجع آن نماید و چون بر عضو سلیم بریزند احداث وجعی مانند وجع نهش افعی نماید.

طریفلا و طرسوج و طردیلون: سیسالیوس است.

طریفون: فوة الصبغ است.

طریعن: اسیوش است.

طریغاسا: نوعی از سمک بحریست .

طریغورون: به یونانی رماد است.

طریغیوس: به یونانی سداب بری است.

طریف: ذرت است و طعام متخذ از آن را نیز نامند.

طریغون و طریقون: بوتیمار است که به هندی بگله به کاف عجمی و کبوت نامند و به عربی یمام و شفنین نیز گویند.

طریقون بالاسیاء: به یونانی شفنین بحریست.

طریقلونس: به یونانی ذوثلثه شوکات است.

طریغورا: به یونانی ذوثلثه نبات است که مراد زعرور باشد.

طریقون: به یونانی خوذ رومی است.

طریم: اسد است.

طرین: طین رقیق است.

طرنیا: به یونانی سرمق است.

فصل الطاء مع السین المهمله

طس: قاقله است.

طسومالو و طسومالیومالس و طسومالون و طسومالیا: به یونانی و سریانی همه اسم یتوعست.

طسه: قرع است.

طسیمان: شبرم است.

فصل الطاء مع الشین المعجمه

طشیر و طشور: طیرانه است.

فصل الطاء مع الطاء

ططراسی و ططرامیلس: علک الانباط است.

ططراملس: درخت بطم است.

ططرقیرقوس: مرهم باسلیقون است و در قرابادین ذکر یافت.

ططرلبوس: به یونانی فقاح الکرم است.

فصل الطاء مع العین المهمله

طعام: به عربی اسم مأکولاتیست که در آن غذاییت غالب باشد و نزد گرسنگی انسان بخورد و نیز اطلاق بر گندم می‌نمایند.

طعم: به ضم اول و سکون دوم به معنی طعام است.

فصل الطاء مع الغین المعجمه

طغر: به عربی اسم طایری است معروف و جمع او طغران.

طغرر: به ضم به ترکی اسم طایریست از طیور صید از جنس صقور.

طغوی و طغیان و طغیا: به عربی گاو وحشی کوچک را نامند.

طغ: به فتح و تشدید غین به عربی اسم ثور است.

فصل الطاء مع الفاء

طفاحه: به ضم کف دیگ است که نزد جوش بر سر می‌آورد.

طفال: به ضم طین یابس است.

طفرادیسا و طفردوسما: به سریانی اظفارالطیب است.

طفسیا: به یونانی سداب جبلی است.

طفشیقون: ظخشیقون است و بعضی شوکران دانسته‌اند و اصلی ندارد.

طفطان: به عربی اطراف شجر را نامند.

طفل: به کسر بچهٔ صغیر را نامند و به اندلسی طین قیمولیا را و نیز کمون بری را گویند.



طفله: شاهتره است.

طفلی: درخت مقل است که دوم نامند.

طفوه و طفی: خوصهٔ مقل است.

فصل الطاء مع اللام

طلا: به فتح به عربی بچهٔ حیوان صاحب ظلف را نامند و گفته‌اند بچهٔ آهو را و به ضم قشر دم است.

طلاء: به کسر و مد ادویهٔ مایعی را نامند که بر عضو بمالند و از ضماد رقیق‌تر باشند و قطران را نیز نامند و خمر کهنه را نیز و آب انگور مشمش را نیز گویند و عصیر مطبوخ را نیز نامند.

طلاح: به عربی طلح است و نوعی از ام غیلان است.

طلح: به کسر قراد است.

طلجوم و طلخوم: به ضم جیم و به خای معجمه به عربی ماء اجن است.

طلخام: به کسر به عربی قنبیل ماده را گویند.

طلخشقوقا: طرخشقوق است.

طلس: به یونانی حلبه است.

طلسا و طلیسا: اسم صنفی از صدف کوچک است.

طلسی: اسم هندی فرنجمشک است.

طلقن: اقحوان است.

طل: به فتح اسم عربی شبنم است که به هندی اوس نامند و آن رطوبتی است که از آسمان شبها خصوص آخر شب فرود آید و بر زمین و اشجار و غیره نشیند و جمع آن طلال و طلل آمده و به فتح و به کسر نیز اسم مار است و به ضم و تشدید لام شیر حیوان را نامند که بیاشامند و خون را نیز گویند.

طلام: بالضم و تشدید لام اسم تنوم است که حب شهدانج باشد.

طلم: به فتح چرک دندان را گویند.

طلمه: به ضم و سکون لام نانیست که به فارسی کوماج نامند و در حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به شخصی گذشتند که طلمه می‌پخت برای اصحاب خود در سفر و عرق از او جاری بود آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند نمی‌رسد او را گرمی جهنم هرگز.

طلو: به کسر به عربی اسم ذئب است و به فارسی مس را گویند.

طلوه: بچهٔ کوچک حیوان وحشی است.

طلهیز: طرخشقوق است که هندبای بری باشد.

طلیا و طلیس و طلیسا و طلیس: به لغت اهل شام نوعی از صدف کوچک است که از آن نمک می‌سازند و با نان می‌خورند و به قول صاحب تحفه اسم حلزون است.

طلیحا: به سریانی عدس بری است که عدس تلخ باشد.

طلیطلی: قیمولیا است.

طلیبطلبس: به یونانی خراطین است.

طلی: بچهٔ کوچک غنم است که به فارسی بزغاله نامند.

فصل الطاء مع المیم

طماقطر: ساذج است.

طمروطمورا: به فتح به رومی خروع است.

طمرور: به ضم به عربی شقراق است.

طمطم: به ضم تمتم است که سماق باشد.

طمل و طمله: به فتح به عربی ماء کدر است.

طمر: به کسر به عربی شترمرغ نر را نامند.

طمه: به ضم به عربی عذره است.

طمیل و طمیله بعربی جدی و عناق را نامند.

فصل الطاء مع النون

طنب: به ضم اول و دوم حبل طوال و عرق شجر را نیز نامند و عصب بدن را نیز گویند.

طنیاط: به لغت اهل سودان اسم ترنجبین است.

طنبل: به فتح اسم نوعی از ماهی است.

طن: به کسر و تشدید نون به عربی رطب سرخ بسیار شیرین است.

فصل الطاء مع الواو

طواره: به فتح به لغت اندلس گیاهیست که نزدیک انتله می‌روید مانند بیش که با جدوار می‌روید و آن بیش اندلسی است و سم است و انتله تریاق.

طواط: به ضم به عربی اسم باشق است و خفاش را نیز نامند.

طواغون: به رومی لحیة التیس است.

طواقیطوس: قرطم بری است.

طواق: اطواق است که به هندی سیندی زتاری نامند.

طواویس: جمع طاوس است.

طوب: به لغت اهل مصر آجر است.

طوباله: اسم میش ماده است و میش نر را طوبال نامند.

طوبرطوق: جعدهٔ بریست.

طوطری ملس: درخت بطم است.

طودریین: تودریین است.

طوربد: به سریانی تربد است.

طورس: به یونانی جبن است.

طورسرا: به یونانی سکر است.

طورغولیطر: به سریانی و یا رومی مر ابیض است.

طوروس: جبن است.

طوری: به ضم اسم طیور وحشی است و حمام را نیز گویند.



طوسطس: به رومی اذخر است.
طوسک: مشط الراعی است.
طوسیس: فقاح اذخر است.
طوط: به ضم به عربی قطن است.
طوطاق اغریون: به یونانی حماض بری است و جبلی را نیز گفته‌اند و سلق بری و سلق جبلی نیز گفته‌اند و معروف نزد اهل شیراز باطلیموس است.
طوطرا: حبة الخضرا است.
طوطرفع: به سریانی تودری است.
طوطک: اسم عامی طوطی است که به عربی ببغا نامند.
طوطلون: به یونانی سلق است.
طوطی: معرب توتهٔ هندیست.
طوطیا: معرب توتیا است.
طوف: به عربی غایط است.
طرفریوس: به ضم و طوقوریوس نوعی از کماذریوس است.
طوق دار: اسم عامی فارسی قمری است.
طوقو: به سریانی اسم دوقو است که تخم جزر بری باشد.
طوکثیر: طباشیر است.
طولوغریون: خربق ابیض است.
طولون: به یونانی عرطنیثا است.
طوله: اسم اندلسی قیطل است که به یونانی سفیدولیون نامند.
طولیدرن: عنب الثعلب است.
طولیطون: قنطوریون صغیر است.
طوماطالن و طوماظالن: به یونانی عرطنیثا است.
طوماغا: قنطوریون کبیر است.
طومقرون: قنطوریون صغیر است.
طومه: سلحفاة است.
طوقلس: به یونانی اذخر است.
طول: به فتح طا و ضم واو مشدده به عربی اسم طایریست که پاهای آن طولانی است.

فصل الطاء مع الهاء

طهر: طرخشقوق است.
طهرس: به کسر به عربی اسم لبن است.
طهف: به عربی اسم نان دخن است و گفته‌اند ذرت است و گفته‌اند طعام متخذ از آن است.
طهلا: اسم یونانی ماهودانه است.
طهیوفیع: به یونانی ترنجبین است.

فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیه

طیا: به یونانی نوشادر است.
طیات: به عربی جنس از نخل است که در مصر می‌شود.
طیالیفون: به یونانی بنطافلن است.
طیان: ظیان است که یاسمین بریست.
طیب: اسم عربی ادویهٔ خوشبویی است مانند مشک و عنبر و عود و عطر را نیز نامند و آن غذای روح و مقوی قوا و زیاده کنندهٔ سرور و معاشرت با دوستان است و از احب اشیا است مر جناب حضرت رسالت مآب را صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه فرموده‌اند حبیب الی من دنیا کم ثلث النساء و الطیب و قره عینی فی الصلوة و آن جناب بسیار خوشبویی استعمال می‌نمودند و از بدبویی ناخوش بودند و تطیب به مشک می‌فرمودند و بذریرا نیز و احادیث بسیار در فضیلت و تحریص به خوشبویی و خوشبو داشتن بدن و لباس وارد است و محترز بودن از کثافت و بدبویی.
طیب الغراب: اذخر است.
طیثار: به عربی اسم اسد است.
طیجن: طاجن است که طابق و به فارسی تابهٔ نان پزی نامند.
طیر: اسم جنس حیوان پرنده است و جمع آن طیور و اطیار آمده و از آنچه صاحب حوصله و قانصه است و عقب پای آن خار دارد و یا مابین انگشتان پای آن پرده‌دار باشد مانند پای مرغابی و بط و در حین پرواز دف آن زیاده از صف آن باشد یعنی پرها را بسیار حرکت دهد و با هم زند حلال گوشت است و باقی همه حرام.
طیرمیسوس: درخت بطم است و حبة الخضرا را نیز نامند.
طیط: به کسر به عربی باشق است و خفاش را نیز نامند.
طیطا و طیطالوس: به یونانی نوره است که به فارسی آهک نامند.
طیطان و طیطانه: به کسر کراث بری است.
طیطس: شادنج است.
طیطوی: به عربی گفته‌اند از قطا است و گفته‌اند نوعی از طیور آبی است.
طیحیجیس: به یونانی صنفی از خاک است.
طیعولیس: حجر ارمنی است.
طیفونیج: به یونانی اسم حیه است.
طیفومیور: به یونانی قلی است.
طیفیلون: به یونانی خولنجان است.
طیفیون: به یونانی لبنی است که میعهٔ سایله باشد.
طیفی: گفته‌اند حب بلسان است و گفته‌اند نباتی است برگ آن شبیه به برگ سعد و ساق آن املس و گل آن سفید پیچیده مانند موی. منبت آن نی زارها و آبهای ایستاده.
طیلیقون: گویند صنفی از حی العالم است و گویند بقلة الحمقاء بریست.
طیلاون: به یونانی آذریون است.



طیلحوغر: به یونانی و سریانی پرسیاوشان بری است.
طیلس: طالس است که حلبه نامند.
طیلیلس و طیلیلیس: به یونانی خراطین است.
طینااوجیوسک به یونانی قاتل الکلب است و خانق الکلب نیز نامند.
طین اصفهانی: طین نیشابوری است.
طین اقروطون: طین اقریطس است.
طین الاکل: طین نیشابوری است.
طین انی: طین ارمنی است.
طین بحری: طین مختوم است.
طین اندلسی: طین سیاه کثیف است که از سموم قتاله است و از داخل غیر مستعمل و داخل ضمادات و اطلیه کرده می‌شود.
طین حیا و طین کبوش و طین حیوش: طین جزیرهٔ مصطکی است.
طین الراهب: طین اصفر است که طین الصنم نامند و کسی که آن را طین مختوم دانسته توهم کرده.
طین الشفا: نزد اهل سنت خاک قبر امام حنبل است و نزد بعضی تراب مدینه طیبه و نزد شیعهٔ امامیه طین قبر حضرت سیدالشهدا امام حسین بن علی ابن ابی طالب علیهما السلام است.
طین ساساماغی: طین ساماغی است.
طین الصنم: طین الراهب است که طین اصفر باشد.
طین قیملس: طین مختوم بخواتیم بحیره است.
طین قریطس: طین اقریطس است.
طین الکاهن: گفته‌اند طین مختوم است و تحقیق آن است که طین اصفر است که طین الصنم را نامند.
طین الکواکب: طین شاموس است.
طین لانی: طین ارمنی است.
طین مأکول: طین خراسانی است که طین نیشابوری نامند.
طین مستقل: طین نیشابوری است.
طین مغره: مغره است که به هندی کیرو نامند و در حرف المیم ذکر یافت.
طین مقلو: گل بریان است که طین مأکول و طین نیشابوری نامند.
طین نیشابوری: طین خراسانی است.
طیور: جمع طیر است.
طیومالس: به یونانی برشیان دارو است.
طیار: به اصطلاح اهل کیمیا زیبق است.
طیقی: داذی است.
طینوس: حباحب است.

❊ باب الظاء المعجمه ❊

فصل الظاء مع الالف

ظالم: عشبه است که آن را شاخهای طولانی باشد و صوف را نیز نامند.

فصل الظاء مع الباء الموحده

ظباء: ضبع الاجاء است.
ظبی: غزال است.
ظبیه: ماده ظبی و گاو ماده و بز ماده را نیز نامند.

فصل الظاء مع الراء المهمله

ظرء: آب منجمد از سردی است.
ظریغانه: اسم عربی حیه است.

فصل الظاء مع الفاء

ظفار: اظفارالطیب است و نیز نام بلدی از یمن است و عود ظفاری منسوب بدان است.
ظفر: به ضم اسم عربی ناخن است و جمع آن ظفر به تحریک و اظفار و به ندرت به ضمتین و به کسر نیز آمده و آن جسمی عصبانی است که بر سر انگشتان انسان و اکثر حیوانات می‌روید برای فواید که درکلیات مذکور است.
ظفره و ظفیره: به ضم فوتینج بری است و بعضی فوتینج هندی دانسته‌اند.
ظفرة العجوز: حسک است.
ظفرة النسر: فاطانیقی است به معنی کف العقاب.
ظفری: به ضم اسم صنفی را از اقلیمیای معدنی است که از معدن قدیمه کهنه برمی‌آید.

فصل الظاء مع اللام

ظلام: به فتح اول و تشدید دوم به عربی اسم عشبه است که عسالیج آن طولانی باشد.
ظلم: به فتح به عربی اسم ثلج است که به فارسی برف نامند.
ظلیم: نعامه نر است.
ظلیمه: اسم حیوانی است که آن را شیر باشد که بنوشند قبل از گرفتن زبد آن و عرب می‌گوید سقانا ظلیمه ظبیه.

فصل الظاء مع المیم و مع النون و الها و الیاء المثناة التحتانیه

ظمخ: اسم ثمر جوز است.
ظنب: به کسر به عربی اسم بیخ درخت است.
ظنبوب: بر وزن عصفور عصفور عظیم الساق است.
ظنمه: به عربی شربت شیری است که کره آن را نگرفته باشند.
ظهره: به ضم سلحفاة است.



ظهون: اسم عربی سنور وحشی است یعنی گربهٔ دشتی است.

ظی: به فتح به عربی اسم عسل است.

❊ باب العین المهمله ❊

فصل العین مع الالف

عابس: به کسر اسم اسد است.

عابق: فرخ طایریست وقتی که پرواز کند.

عانک: اسم قوس است و جمع آن عواتک و ماست بسیار ترش را نیز نامند و نبیذ صافی را نیز گویند.

عاذر و عاذره و عذره: به معنی غایط است.

عازه: نبیذ خوشبو است.

عاسل: به عربی ذئب است جمع آن عسل و عواسل آمده.

عاسی: شمراخ نخل است.

عاشره: اسم ضبع است و جمع آن عاشرات و به فارسی کفتار نامند.

عافصی: به سریانی عفص است.

عافطه: نعجه است و عنبر را نیز گفته‌اند.

عاقرشمعا: شخار است.

عاقل: تیس جبلی است جمع آن عواقل.

عاقورا: ازارفیون است.

عاقول: خارشتر است که حاج نامند و بعضی ینبوب دانسته‌اند که خرنوب باشد.

عاقولا: به عربی نوع غذای مصنوعی است که آن را آرد توله و به فارسی کاچی نامند.

عالاقطیطس: به یونانی حجر لبنی است و به غین معجمه نیز آمده.

عاله: نعامه است.

عالیجون: فوتینج بری است.

عامه: اسم نوعی از میعه است.

عانیه: خمری است که در عانه که عاناة نامند و از قرای جزیره است می‌سازند و لهذا منسوب بدان است.

عادانیون: به یونانی نباتی است که خار آن شبیه به سوزن است و آن را ابرة الراعی و ابرة الراهب نامند.

عابوسیس: عفالیس است.

عایب: اسد است.

عایشالب: اسم فارسی عامی طایری است که آن را به عربی صعوة نامند.

عایطن: کادی است.

فصل العین مع الباء الموحده

عباء: جمل است.

عبب و عبعب: به ضم اول نوعی از کاکنج است.

عباس: اسد است.

عبد: نباتیست طیب الرایحه.

عبر: به ضم و به فتح نیز عقاب است.

عبرب: سماق است.

عبربیه سماقیه است.

عبروس و عبروناس: براقی است.

عبرونی: بسریانی خنثی است.

عبری: به عربی سدری است که در کنار آبها روید.

عبس: شابانک است و اهل مصر آن را برنوف نامند.

عبعب: به فتح اول آهوی نر است.

عبعبه: سوف احمر است.

عبعر: سوسن ابیض است.

عبقس و عبقص و عبقوس: همه نام دابهٔ کوچکی است.

عبکه: نوعی از اذخر است.

عبلا: سنگریزهٔ سفید است.

عبقاره: عناب طولانی است.

عبوس: اسد است.

عبث: ریحان است.

عبیثه: اقط خشک است و گفته‌اند طعام متخذ از اقط و سویق که با روغن خورند.

عبیر: اسم زعفران است و نیز خوشبویی مرکب را نامند و در قرادبادین ذکر یافت.

عبیط: دم خالص تازه را نامند.

فصل العین مع التاء المثناة الفوقانیه

عتاق الطیر: جوارح طیور است که به فارسی مرغان شکاری را نامند.

عتیق عتر: گویند گیاهی است متفرق مانند مرزنجوش و گویند خود مرزنجوش است و گویند قطعه‌ای از مشک خالص است.

عترب: به ضم سماق است.

عترس: به فتح اسد است.

عترسان و عترفان: به ضم دیگ است که به فارسی خروس. نامند و نیز عترفان نام گیاهی است عریض الورق ربیعی.

عتعت: به ضم جدی است که به فارسی بزغاله نامند.

عتیق: پیه کهنه است و نیز نام نوعی از تمر است و نیز اسم آب و طلا و خمر و لبن است.

عتینک: نبیذ صافی است.

فصل العین مع الثاء المثلثه

عثا: به عربی حیه است.



عثالط: به ضم لبن خاثر است.

عثار: به ضم غبار است.

عث: به ضم کرمی است که پوست و صوف را بخورد.

عثرب: به ضم اول درختی است شبیه به درخت انار و ساق آن سرخ و همچنین ثمر آن و ترش با عفوصت و منابت آن زمینهای هموار و برگ آن را پخته و آب آن را گرفته در رایب حامض که مسکه آن را گرفته پخته باشند داخل کرده می‌خورند جهت تقویت شکم و زیادتی اشتها و گفته‌اند درختیست شبیه به ریباس.

عثکال: عثکول است و عثکول به معنی غدق و شمراخ است.

عثلط: لبن بسیار غلیظ خاثر را نامند.

عثمان: به ضم فرخ حباری است که به فارسی چوزه چرز و نیز فرخ ثعبان و نیز مار و یا بچهٔ آن را نامند.

عثمثم: به عربی اسد است و شتر بسیار طویل را نیز نامند.

عثوا: به عربی اسم ضبع است و آن را ضبع به سبب بسیاری موی نامند و به فارسی کفتار گویند.

عثیان و عثیل: ضبع نر را نامند.

عثیر: غبار است جمع آن عثائر.

فصل العین مع الجیم

عجاج: به فتح به معنی غبار و دخان است و عجاجه نیز و شتر بزرگ عظیم الجثه را نامند.

عجی: بر وزن هدی به عربی پوستهای خشک است که طبخ نموده بخورند واحد آن عجه.

عجارم: سوزن قوی را نامند و گفته‌اند اسم قضیب مرد است.

عجاف: به کسر حنظل است.

عجاف: به ضم نوعی از خرما است.

عجاره: اسم نوعی تمریست در مدینهٔ طیبه.

عجالد و عجلد و عجلط: لبن غلیظ خاثر است.

عجام: به ضم اسم جنس هستهٔ هر شیء است واحد آن عجم و اکثر مخصوص به دانهٔ انگور و مویز و امثال اینها است.

عجانس: جعانس است که در آن قلب مکانی شده و آن جعلان است.

عجاهن: به ضم قنقذ است.

عجب: حب النیل است و حب الکلی نیز و به یونانی اناغورس نامند.

عجام: به فتح و تشدید جیم خفاش ضخیم است و وطواط را نیز نامند.

عجد: زبیب است و حب العنب را نیز نامند و گفته‌اند تمریست شبیه به زبیب و به فتح اسم غراب است.

عجل و عجول و عجرویس: اسم بچه گاو است که به فارسی گوساله نامند جمع آن عجاجیل.

عجره: به ضم غده و گرهیست که در اشجار و غیرها به هم می‌رسد.

عجرم: به کسر گرهیست که در درختها به هم می‌رسد.

عجرم: به ضم ه بعربی شتر قوی شدید است.

عجروف: به ضم کرمی است با پاهای طولانی و گفته‌اند مورچهٔ درازپای است.

عجل: به فتح و تحریک به عربی اسم طین است که حماء مسنون نامند یعنی خاک سیاه و بدبو جمع آن عجل است.

عجم: به فتح اول و دوم به معنی استه هر میوهٔ مأکول از فواکه مانند انگور و شفتالو و زردآلو و امثال اینها و بچهٔ شتر را نیز نامند و به ضم اصل ذنب یعنی بیخ دم را نامند.

عجمه: به تحریک اسم نخلیست که از تخم روید.

عجماء: بر وزن فعلاء بهیمه است و عجم به معنی گنگ است و بهیمه را عجماء از آن جهت نامند که گنگ است و سخن نمی‌گوید و نیز به عربی اسم سطرانیون است.

عجمصی: نوع تمری است کوچک.

عجنس: شتر فربه صلب قوی را نامند.

عجوه: اسم نوع تمریست که در مدینهٔ طیبه می‌شود بزرگتر از صنحانی و در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند هر که صبح ناشتا هفت دانه عجوه بخورد در آن روز هیچ سمی و سحری به او اثر نکند و نیز آن حضرت هم فرمودند که عجوه از جنت است و شفای سم.

عجوز: به عربی اسم خمر است و آن را عجوز از آن جهت نامند که می‌گذارند تا کهنه گردد و استعمال می نمایند و تازهٔ آن را نمی‌خورند و نیز اسم روباه و شیر و بقر و گرگ و کفتار و عقرب و فرس و سگ و شتر ماده و فیل ماده و نیز اسم درختی است معروف و مشک و نوعی از خوشبویی را نامند و نیز اسم طعامی است متخذ از نبات بحری.

عجوم: به عربی بچهٔ شتر است جمع آن عجم است و نر و ماده درین مساوی می‌آید.

عجهوم: به ضم اسم طایریست از طیور آبی.

عجین: اسم خمیر است که به فارسی آرد سرشته نامند.

فصل العین مع الذال المهمله

عدار: اسم دابه است.

عدام: به فتح اسم نوعی رطبی است که در مدینهٔ طیبه می‌شود و در آخر می رسد.

عدامل و عدمل و عدملی: هر چیز قدیمی مسن ضخیمی را نامند عموماً و خصوصاً درخت کهنهٔ سالخوردهٔ قوی را.



عدرنا: به سریانی کندش را گویند.

عدس جبلی: نبقه است و گفته‌اند نوع بنفشه‌ایست که گل آن سفید می‌باشد.

عدس المر: گفته‌اند تخم نباتی است که به یونانی سفارعاثیون نامند و مستعمل در تریاقات و از ادویه نافعه در سموم است و ابن بیطار گفته که به یونانی شقرغانیون نامند و آن سوسن بری است و گفته‌اند دوایی است که آن را عقلم و اهل بحرین مویرا نامند و گفته‌اند کرسنه تلخ است که به فارسی مشنگ تلخ نامند مدر بول و مسهل دم و بسا است که محدث بول الدم است.

عدس نبطی: نباتی است شبیه به عدس در شاخ و برگ ولیکن برگ آن از آن طولانی‌تر و عریض‌تر و بر سر شاخ آن غلافی طولانی می‌روید مانند شونیز و در آن تخم آن می‌باشد و در بیخ آن تلخی است و می‌خورند.

عدسیه: نوع طعامی است مصنوع از عدس مانند حلیم که از گندم می‌سازند.

عدمول: بر وزن مفعول به عربی ضفدع است.

عدوی: به فتح اسم بچهٔ کوچک غنم است و گفته‌اند بچهٔ چهلروزه و قریب بدانست.

فصل العین مع الذال المعجمه

عذابه: عذبه است که ثمر اثل باشد.

عذافر: شتر عظیم را نامند

عذافره: شتر مادهٔ عظیم صلب را نامند.

عذالط: لبن خاثر را نامند.

عذب: به معنی شیرین است و آب طیب خوشگوار را نیز نامند و نیز نام درختی است و نوعی از انار و خمر.

عذب: به تحریک چیزی است که برمی‌آید از رحم بعد از جنین و نیز نام درختی است.

عذبه: به فتح و تحریک و به کسر دوم طحلب است و آب عذب را نیز نامند و ککتف آب طحلبی است و به تحریک ثمر اثل است.

عذام: به عربی اسم برغوث است که به فارسی کیک و به هندی پسو نامند.

عذراه: به فتح اول و کسر دوم به عربی اسم غایط است که رجیع نیز نامند.

عذقوه: به ضم دابهٔ کوچکی است سفید نرم که به فارسی مارملوک و مارملوکک و به هندی بهمنی نامند.

عذق: به فتح نخل باردار است جمع آن اعذاق و عذاق.

عذق: به کسر غورهٔ تمر است و خوشهٔ خرما را نیز نامند و گفته‌اند هرجون است که در آن شماریخ باشد یعنی ساقهٔ ثمر نخل است که در آن شاخه‌های باریک که ثمر بر آن متصل می‌باشد.

عذق ابن زید: اسم نوعی از تمر است.

عذق ابن طاف: نوعی از تمر است در مدینهٔ طیبه.

عذلوق: به ضم نوعی از انگور سبز رنگ است و جمع آن عذالیق.

عذیسه: نخل باردار است و ثمری که در آن تخم باشد نیز نامند.

فصل العین مع الراء المهمله

عرا: به سریانی اسم طرفا است.

عراب: به فتح به عربی اسم درختی است که از پوست آن ریسمان می‌سازند که به هندی سن نامند.

عراب: به کسر نوعی شتری است و خیلی که آن را شتر عربی و اسب عربی نامند در مقابل بختی.

عواده: اسم عربی جراد انثی است یعنی ملخ ماده.

عرار: اقحوان است.

عراضم و عرازم: به عربی اسم اسد است.

عرایس النیل: نزد عامهٔ اهل مصر بشنین است.

عرب و عرنب: به کسر نباتی است که به فارسی دیوگندم نامند و گفته‌اند نوعی از بیش است که به هندی بهمنی نامند.

عربهوا: به سریانی حب الفقد است که ثمر فنجنگشت باشد.

عربی: شعیر ابیض است و سنبلهٔ حرفان را نیز نامند و اصل آنست که سلت است.

عرجا: به عربی اسم ضبع است.

عرحدارجون: نخل است.

عرو: حمار است.

عردار: به عربی اسم فیل است.

عرر: به یونانی اسم قنطوریون است.

عر: به ضم اول و تشدید را به عربی زرق الطیر است و عذره انسان را نیز نامند و پیه کوهان شتر را نیز.

عرصف: ماشدارو است.

عرصم: بادنجان بری است.

عرض: اراک است.

عرطب: حسک است که به هندی کوکهرو نامند.

عرطنیثا: آذربو است که به فارسی چوبک نامند.

عرفج: اسم عربی نوعی از یتوعات است و گفته‌اند اسم نباتیست که بر شطوط انهار می روید و پنج شاخه می‌دارد و لهذا آن را ذوخمسة الاغصان می‌نامند و گفته‌اند درختیست شبیه به سماق.

عروق: جمع عرق است و شامل عروق بدن و شجر هر دو است و نیز بیخ درختی است زرد رنگ که از آن ثیاب و غیرها را رنگ می‌نمایند که به عربی عروق اصفر و به فارسی زردچوبه و به هندی هلدی نامند.



عرق الارطی: بیخی است سرخ رنگ و سبک که به فارسی بیخ پده نامند و آن بیخ درخت غرب است.

عرق اصف: بیخ کبر است.

عرق الجبار بیخ انجبار است.

عرق الجسد: رگ بدنست.

عرق السوس: اصل السوس است.

عرق الکافور: به لغت اهل مکهٔ مشرفه زرنباد است.

عرق الطیب: اسرار است و زرنباد را نیز گفته‌اند.

عرق الفالوذج: ابوخلسا است که به فارسی هوه چویه نامند.

عرق الجبال: مومیایی است.

عرق الزبیب: مویز آب است که مقطر نموده باشند.

عرق الشجر: صمغ است.

عرق العروس: طلق است.

عرق یابس: قلفونیا است که به فارسی زنگباری نامند.

عرقضا و عرقضان و عرهضان و عریقصانه و عرنقصان: همه اسم حندقوقی است یا بربطوره است.

عرفج بری: بکمون است و بخور اکراد را نیز نامند.

عرقون: نباتیست که برگ آن شبیه به برگ شقایق النعمان است و شکافته و طولانی و بیخ آن مستدیر و آن را می‌خورند و صنف دیگر نیز می‌شود شاخهای آن باریک و برگ آن شبیه به برگ ملوخیا و در اطراف شاخهای آن چیزی برآمده شبیه به سر مرغی و منقار آن و این در طب غیر ممدوح بلکه در صناعت دیگر است.

عرقیل: به عربی صفره بیض است.

عرم: به فتح اول و دوم ماهی است که اهل مغرب سروین و به یونانی (دبس)[1] نامند.

عرماء: مار سیاه مخلوط به سرخی است و گفته‌اند مار مرقش است.

عرماض: به کسر به عربی طحلب است.

عرمه: به فتح اول و کسر دوم و فتح میم و ها جزر ذکر است یعنی موش دشتی نر.

عرمض: به فتح طحلب سبزیست که در زیر آب می‌باشد و بالای آب می‌آید و نیز حب الغار و نوعی از سدر بری است که به فارسی کنار بری نامند و اراک کوچک را دانسته‌اند.

عرمضان: اسم عربی حندقوقی و بخورالاکراد است.

عرنقصان: حندقوقی است.

عروی: به عربی و سریانی خنثی است که اسراش باشد.

عرویا: سریانی است و به فارسی گزانگبین نامند.

عروس: قاتل النحل است که نیلوفر باشد و کبریت زرد را نیز گفته‌اند و اهل شیراز آب مقطر از معصفر در اول مرتبه را عروس و آب سرخ بعد از آن را داماد نامند.

عروسافارس: سلخ الحیه است.

عروسک پس پرده و عروس در پرده: اسم فارسی عامهٔ فرس کاکنج است.

عروسک: حباحب است که به فارسی کرم شب تاب نامند و گفته اسم فارسی طینوس است و جغد را که بوم نامند نیز گویند.

عروق: به فتح اول و ضم دوم دوای معرق است و به ضم اول و دوم به معنی رگ است و شامل رگهای بدن انسان و حیوان و اشجار است و نیز ریشه‌های باریک درخت را نامند و عروق الصباغین را نیز نامند که به فارسی زردچوبه گویند و بعضی گفته نباتیست زرد که به فارسی اسپرک و به هندی تن نامند.

عروق اصف: بیخ کبر است.

عروق بیض: بعضی مستعجله و بعضی بوزیدان که به هندی ستاوری نامند دانسته‌اند.

عروق احمر: فوة الصباغین است که به فارسی روناس و به هندی منجیت و مجیت نیز نامند.

عرق الزعفران: عروق الصفر است که عروق الصباغین و به فارسی زردچوبه و به هندی هلدی گویند.

عروق السوس: اصل السوس است.

عروق الصبغ: عروق الصباغین است.

عروق الصفر: عروق الزعفران است.

عروق الطیب و عروق الکافور: زرنباد است.

عروق فالوذج: ابوخلسا است که شنجار نامند.

عروقا: چیزیست که اهل نصیبین در سیاهی موی مستعمل دارند و گفته‌اند اشراس است.

عروق سفر: مستعجله است.

عرهوم: عرجون است.

عرهون: فطر است.

عریرا: نانخواه است و عوشه را نیز گویند.

عریس السیل: بلغت مصر بشنین است.

عریض جدی: به معنی بزغاله است.

عریطه: عقرب است.

عریقیصاء و عریقصانه: حندقوقی است.

عریقطه: دابه‌ایست عریض شبیه به جعل.

عریکه سنام: بعیر است یعنی کوهان شتر.

عرین: لحم است.

عراری و عرارا: زعرور است.

---

۱. سماریس: ب



فصل العین مع الزاء المعجمه

عزه: عزانه است که به فارسی آهو بره نامند.
عزهل: حمام ذکر است یعنی کبوتر نر.
عزهول: ابل است.
عزر و عزیرن: قنطوریون است و در بعض نسخ قانون عزیر قنطوریون کبیر است و عزیرا قنطوریون صغیر است.
عزیز: کحلی است معروف و در قرابادین مذکور شد.

فصل العین مع السین المهمله

عسا: بلح است و کشوث را نیز نامند.
عساعس: قنافذ است و آن را بدان نام بدان جهت موسوم نمودند که در شب بسیار رفتار می‌نماید.
عساقل و عسقل: نوعی از کماة است.
عسار و عساره: ذئب است.
عسالیج: جمع عسلوج است به معنی قضبان دقاق یعنی شاخها و بیخهای درخت کرم و کدو و خیار و امثال اینها که بر درخت و غیر آن پیچید و بالا رود و به معنی شاخهای درخت باریک و بیخ درخت نیز آمده و بعضی آنها را لفایف نیز نامند و گویند لفایف مراد از آنها است.
عسبان: جرید نخل است.
عسبر: به عربی نمر نر است و عسبره نمر ماده.
عسجد: به فتح ذهب است و جواهرمانند یاقوت و در و شتر فربه را نیز گویند.
عسجر: ملخ است.
عسری: بقله است.
عس: زرنیخ است.
عساس و عسعس و عسعاس: به عربی ذئب است.
عسطوس: نوع درختی است شبیه به خیزران.
عسقله: سنگریزه سفید است.
عسل افسنتین: عسلی که مگس آن بر افسنتین نشسته باشد.
عسل بلادر: رطوبت سیاه چسبنده‌ایست که از بلادر برمی‌آید در حین فشار که دهن بلادر نیز نامند.
عسلج: اسم مصری بیخ عرطنیثا است.
عسل بلیلج: عسل مربی بلیلج است و همچنین عسل املج و عسل هلیلج و عسل زنجبیل مربی و عسل تمر سیلان تمر است یعنی دوشاب خرما.
عسل داود: دهن عسلی است که اولی نامند و توهم کرده کسی که اورامالی و اومالی دانسته.
عسل الحاج: ترنجبین است.
عسل حاشا: عسلی که زنبور آن بر درخت حاشا نشسته باشد و از ادویه تریاق اکبر است و همچنین عسل شوکران است و عسل صعتر و عسل کبر و اینها همه محرورین را مضر است.
عسل الخلاف: شیرخشتی است که از درخت بید به عمل می‌آید.
عسل داود: اومالیست.
عسل الرمث: شبنمی است که بر درخت رمث نشیند و آن چیزی است سفید شیرین و گفته‌اند که آن شکرتیغال است.
عسل طبرزد: شیره قند و شیره نبات است.
عسل القسب: عسلی است که از خرمای خشک به طبخ و فشردن و به قوام آوردن به عمل آورند.
عسل القصب: آب نیشکر است.
عسل لبنی: حصی لبان است و بعضی گفته‌اند میعه سایله است.
عسل ماذی: عسل نخل سفید است.
عسل النحل: شهد است که به هندی مده نامند.
عسل یابس: خشکنگبین است و طعام طیب رقیق را نامند.
عسلیج: به کسر صنف اخیر بخور مریم است.
عسن: پیه کهنه است.
عسیب: جرید نخل است و استخوان ذنب را نیز نامند.
عسیل: قضیب فیل را نامند.

فصل العین مع الشین المعجمه

عشار: به ضم عشر است.
عشب: گیاه تر را گویند.
عشبه: عشبه مغربیه است که ظیان نامند.
عشبة السباخ: کراث است و غافقی غیر آن دانسته.
عشبة العجوز: طراشنه است.
عشبة النار: ظیان است.
عشر: به ضم به فارسی درخت خرک و به هندی آک نامند و در سکرالعشر مذکور شد.
عش الطایر: خانه طیور است که به فارسی آشیان پرنده گویند.
عشق الصبیان: شوکة السوداء است.

فصل العین مع الصاد و الضاد

عصاب و عصب: به ضم اسم بربری شیطرج است.
عصاره: عبارت از آب افشرده نباتات و یا فواکه و غیرها است خواه خشک نمایند و یا نکنند و عصاره هر چیز در ضمن اصل آن مذکور شد.
عصاره آرغیس: عصاره پوست انبرباریس است و در امراض عین مستعمل و بهتر از مامیران چینی است.
عصاره املج: سک است.
عصاره حناء الصینی: تنزو خطاییست که شاه صینی نیز نامند.



عصارة السوس: رب السوس است.

عصارة القرظ: اقاقیا است.

عصاره هوفقطیداس: عصاره لحیة التیس است.

عصا موسی: عصی الراعی است.

عصی هرمس: حلبوب است.

عصب: به ضم درخت خارداریست که صمغ آن کثیر است که به یونانی نوارس نامند.

عصبه: به فتح و تحریک نوع لبلابی است که به یونانی قسوس نامند.

عصاب: به فتح و تشدید صاد اسم غزال است.

عصفل بری: بادآورد است.

عصفورالجنه: خطاف است.

عصفورالصباغ و عصفورالشوک: صفراغون است.

عصلان: عنصل است.

عصیده: طعامی است مصنوع و در قرابادین مذکور شد.

عصیفیره و عصیفره: چیزی زرد است.

عضاه: به کسر اول هر درخت عظیم خاردار است و آن بر دو قسم است خالص و غیر خالص و درخت ام غیلان را نیز نامند.

عضرس: خطمی بری است که به یونانی باد و به عربی شحم المرج نامند.

عضرفوط و عضفوط: جانوری است که به فارس مارملوک و به هندی بهمنی نامند.

عضرن: به کسر اول بورق است.

عض: به کسر اول و تشدید ضاد اسم جنس هر درخت کوچک خاردار است و گفته‌اند اسم نوعی از خار است.

عضل: به فتح و تحریک به لغت اهل یمن جراد است جمع آن عضلان.

عضمحه: به عربی اسم ثعلبه است که به فارسی روباه ماده نامند.

عضو: به ضم عین و سکون واو جمع آن اعضا و آن اجزای کثیفه بدن حیوان متولد از منی و کثیف اخلاط است و آن یا مفرد است مانند استخوان و غضروف و عصب و رباط و عروق و لحم و شحم و سمن و یا مرکب به ترکیب اولی مانند عضل و یا ثانوی مانند عین و یا ثالثی مانند وجه و یا رابعی مانند رأس.

عضیله: مصغر عضله است.

فصل العین مع الطاء المهمله

عطارا: به سریانی کراث است.

عطارد: به ضم اول و کسر راء مهمله به اصطلاح اهل صنعت اکسیر زیبق است به اعتبار مناسبت طبیعت آن به طبیعت عطارد که با هر کوکبی مناسبت آن تأثیر می‌نماید و همچنین زیبق با هر فلزی و دوایی به مناسبت آن تاثیر می‌کند و گفته‌اند سنبل رومی است.

عطب: به عربی اسم قطن است و به فتح قطن نرم را نامند جمع آن عطاب و قطعه‌ای از آن را عطبه.

عطر: به کسر اسم جنس خوشبویی است جمع آن عطور و به فتح خوشبو شدن و به اصطلاح بعضی عامه چرسیان شبنمی است که بر درخت قنب نشیند و منعقد گردد که چرس اعلا و خالص نامند.

عطرانا: به سریانی قطران است.

عطر مثلث: عطر مرکب از عود و عنبر و صندل است و بهتر از آن عطر مرکب از عطر گلاب و عطر عود و عنبر است.

عطر منثم: دهن حب منثم است.

عطشان: نباتی است که به یونانی دیناقوس نامند و به عربی خس الکلب و طرسک نیز.

عطاره: به فتح سنبل رومی است.

عطفل: گفته‌اند صنوبر است و گفته‌اند بهرامج است که خلاف بلخی و به فارسی بیدمشک نامند.

عطلب و عطوب: قاتل ابیه است.

عطموس: حمارالوحش است.

عطم: به ضم صوف منقوش است.

عطوس: به فتح اول و ضم دوم دوایی است که در بینی دمند تا عطسه آورد جمع آن عطوسات و در قرابادین ذکر یافت.

عطوط: طایری است که آن را طیطوی نامند.

فصل العین مع الظاء المعجمه

عظا: نوعی از صدف است.

عظاء و عظابه: سلامندراست.

عظرب: به کسر اول و سکون دوم اسم عربی افعی کوچک است.

عظلم: به عربی اسم گیاه وسمه است که به فارسی نیل نامند و گفته‌اند غیر آن است و گفته‌اند قطب است.

عظم السبق: عرن است.

عظبوطه: به کسر یربوع ماده را نامند.

فصل العین مع الفاء

عفا و عفاء: به کسر بچه حمیر را نامند و گفته‌اند پر نعام است.

عفادارمون: به یونانی حب القلقل است.

عفار: گفته‌اند ثمر قاتل ابیه است و نیز سویق غیر ملتوت بادام است و به عربی قطلب را نیز نامند.

عفاره: جوزة القطن است که به فارسی کوزک و به شیرازی خروک و به اصفهانی کوکوزک پنبه و به هندی دهیری نامند.



(عفاهم: ناقه قوی را نامند.)[۱]

عفاید: به سریانی مغاث است.

عفد: به فتح حمام است یا طایری شبیه بدان.

عفر: به فتح به عربی تراب است.

عفر: به کسر به عربی اسم خنزیر است.

عفرالدیک و عفریه: پر کردن خروس است و عفریه دابه موی پیشانی آن است و عفریه انسان موی عقب گردن آن.

عفصیج: نوعی از بلوط است.

فصل العین مع القاف

عقار: خمر است.

عقارعرطنیثا: اسم سریانی آذربو است.

عقار اعرون: اسم سریانی اسراش است.

عقار سوصیایی: اسم سریانی ایرسا است.

عقاقیر: اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا.

عقده: به لغت مصر چوب زرشک است.

عقریان: به لغت اندلس اسقولوقندریون است.

عقیان: اسم عربی ذهب خالص است.

عقیلا: اسم عربی غوره است.

عقیدالعنب: میفختج است.

فصل العین مع الکاف

عکرش: اسم صنف اخیر ثیل است.

فصل العین مع اللام

علت: خندریلی است.

علجا: قراح است.

علس: سلت است.

علسی و علقی و علوا: نبات صبر است.

علف: رطبه خشک است.

علف هندی: اسم فارسی سقودون است.

علقه: طفسیقون است و گویند اسم صبر است.

علقم: اسم جنس نبات تلخ است و گویند مراد از آن قثاءالحمار است و گویند حنظل است.

علک یابس: قلفونیا است.

علک رومی: مصطکی است.

علم: به اصطلاح اکسیریان زرنیخ است.

علوفس: خبازی است.

علوفن: به یونانی میفتختج است.

فصل العین مع المیم

عماد: بنک الآس است.

عمرو: کرفس است.

عملج: نوعی از خرنوب است که با تخم خورند.

فصل العین مع النون

عناق: بزغاله است و در حدی مذکور شد.

عنب الجن: فاشرا است.

عنجد: عجم الزبیب است و جمیع دانه اثمار را شامل

عندم: بقم است و نزد جمعی دم الاخوین.

عنرب: سماق است.

عنز: بز ماده است و در معز ذکر یافت.

عنزران: آذربو است.

عنصل: اسقیل است.

عنفه: اسم عربی مرزنجوش است.

عنقیلی: اسم یونانی شلجم است.

فصل العین مع الواو

عودالبخور: عود قماری است.

عودالبرق: دارشیشعان است.

عود بلسان: شاخ درخت بلسان و در بلسان مذکور شد.

عودالدرقه: محروث است.

عودالریح: اسم مغربی آرغیس و نزد جمعی فاوانیا و نزد بعضی مامیران و نزد بعضی وج.

عوسیا: به رومی بسباسه است.

عودالصلیب: فاوانیا است.

عودالفالوذج: ابوخلسا است.

عودالوج: وج است.

فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیه

عیدان: اسم جنس شاخ نباتات است و به لغت شام دارشیشعان را نامند.

عیزران: زعرور جبلی است.

عیشام: اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی درخت چنار و نزد بعضی سفیدار و زعرور جبلی را نامند.

عین: صوف است

عین الاعلا: اقحوان است.

عین البقر: اسم نوعی از انگور است و به لغت مغربی اسم نوعی از

---

۱. فقط در کاف

آلو است و اقحوان را نامند.

عین الحجل: به لغت شام قسم صغیر اقحوان است.

عین الحیوة: به اصطلاح اکسیریان ریبق است.

عین السرطان: سپستان است.

عین الهدهد: اسم مغربی اذان الفار رومی است و در افریقیه به جهت عرق النسا استعمال می‌نمایند.

عین الهر: سنگی است مشهور و در طب نفعی برای آن ذکر نکرده‌اند.

عینون: اذان الفار است.

عینیه: به لغت اندلس رعی‌الحمام است.

عیدالبطباط: اذان الغزاست.

❊ باب الغین المعجمه ❊

فصل الغین مع الالف

غابانک: شابانک است.

غابس: عنب الدب است.

غازاباغی: اسم ترکی گیاه آطریلال است و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند.

غاسول: اشنان است.

غاسول رومی: ابوقانس است.

غاغاطی: اسم یونانی حجر غاغیطوس است.

غاغه: فودنج است.

غالالوطی: به یونانی ترمس است.

غالی: به یونانی لبن است.

فصل الغین مع الباء الموحده

غبیری: درخت سدر خاردار است.

غباریه: عنب الدب است.

فصل الغین مع الراء المهمله

غربیب: نوعی از انگور سیاه است.

غرر: به لغت شام نوع کوچک عصی الراعی است.

غرسا: راسن است.

غرفد: نوع سفید بزرگ عوسج است.

غرم: اسم فارسی میش کوهی است.

غرمج: اسم فارسی شونیز است.

غریف: اسم یاسمین است.

فصل الغین مع السین المهمله

غسا: بلح است.

غسل: خطمی است.

غسلج: آذربو است.

غسول: اشنان است و اذخر را نیز نامند.

فصل الغین مع اللام

غلوفریا: به یونانی اصل السوس است.

غلوفس: به یونانی اسم طیور است.

غلوفن: به یونانی مامیثا است.

غلیجن: به یونانی فودنج است.

غلیجن اغریا: به یونانی مشکطرامشیع است که فودنج جبلی باشد و غلیجن به معنی ریحان و اغریا به معنی کوه است.

غلیواج: اسم فارسی حداة است.

فصل الغین مع المیم و النون و الواو و الیاء

غملول: قنای بری است.

غمامه: اسفنج است.

غندب: به عربی عنکبوت است.

غوره: اسم فارسی حصرم است.

غوره خرما: بلح و بسر است.

غوک: ضفدع است.

غوغار: به اصفهانی شحرور است.

غیال: زنبق است.

غنیم: اسفنج است.

غیفیطس: سنبل الطیب است.

❊ باب الفاء ❊

فصل الفاء مع الهمزه و الالف

فؤاد: به عربی اسم قلب است که به فارسی دل نامند و مراد از وجع الفؤاد وجع فم معده است که به سبب قرب و مجاورت مجازاً بر آن اطلاق می‌نمایند و الا قلب محتمل هیچ اذیت و الم نمی‌تواند شد و مصاحب آن موت است.

فایر: به عربی اسم ظبی است جمع آن فور.

فؤاره: به ضم به عربی اسم حلبه و تمر است که جهت نفاس می‌پزند.

فارغوس: لقلق است.

فابس: زاج است.

فابش: به یونانی باقلی است.

فابش قبطی: باقلی قبطی است.

فانش: بطیخ است.

فالطراحین: حب الورد است.



فاتح: اسم ناقه جوان آبستن است.

فاترالستین: خردل ابیض است و حرمل را نیز نامند و کسی که آن را فاشرستین دانسته توهم نموده.

فاجشه: جند بیدستر است.

فاجع: غراب البین است.

فاحا: به یونانی زعفران است.

فاحانامس: حضض است.

فاخر: خرمای بی‌هسته است و گفته‌اند نوعی از خرما است که به فارسی کابشک نامند.

فاخره: فاغره است.

فاخوز: نوعی ریحانی است که ریحان الشیوخ نامند و برنجاسف را نیز گویند.

فادج: به فتح دال مهمله و جیم بادزهر معدنی است و بهترین چینی آنست که خطایی نامند و گفته‌اند جدوار است و به خای معجمه نیز آمده و گفته‌اند که بندق هندی است که رته نیز نامند و مشهور اول است.

فادزهر: معرب بادزهر است.

فادما: به سریانی اسم توتیا است.

فادن: گفته‌اند نام دوایی است که به هندی پنوار نامند و نوع صغیر آنست.

فئر: به ضم اول و فتح همزه موش نر را گویند.

فار: اسم عضل حیوان و انسان است.

فارادارزا: به سریانی ثمر صنوبر است.

فاراسون: بابونج ابیض است.

فاراسیون: فراسیون است.

فاردامون: به یونانی حرف است.

فائرس: به معنی اسد است و روبیان را نیز نامند.

فارس الماء: سطراطیقوس است و سطراطیموس و سطراطیوطس نیز آمده.

فارسطاریون: رعی الحمام است.

فارسون: لبلاب است.

فارسیاه: اسم یونانی جوز است.

فارشامی: صاحب طب قدیم گفته درختی است برگ آن شبیه به برگ بید و از آن عریض‌تر و خوشبو و صاحب تحفه نوشته که اندرطون است و صاحب منهاج گفته جهت تفتیح سدد احشا و اوجاع نافع.

فارض: بقرمسن است قال الله تعالی بقره لافارض و لابکر عوان بین ذلک ای متوسطه بینهما.

فارغه: فاغیه است.

فارنوخیا و فارنوخینا: به یونانی حشیشة الداخس است جهت آنکه داخس را که ورم بن اظفار نامند نافع است.

فارو: به یونانی شبی است.

فاروسی: شمع است که به فارسی موم نامند.

فاروفسورا: به یونانی صداءالحدید است.

فارونو: املج است.

فارونیسون: لغت رومی است و به یونانی قلقوریس نامند و به عربی خربق اسود.

فاریقا: به یونانی حلبه است.

فاریونا: به لغت سریانی فاوانیا است که عودالصلیب باشد.

فارونیل: نباتی است که به هندی پانچی نامند.

فارز: به عربی مورچه سیاه با سرخی است.

فارس: به سکون همزه اندرونیلون است.

فاس: طرفا است.

فاسا: قطاه است.

فاسطامای و فاسطامی: به یونانی شاه بلوط است.

فاسطرن: لغت سریانی است و به یونانی جند بادستر و فاطونیقی نامند و به فارسی بستان افروز است.

فاسطره و فاشطره: به یونانی جند بادستر است.

فاسلو: به یونانی لوبیا است.

فاسمی: زعفران است.

فاسیا: به عربی خنفساء است و گفته‌اند نوعی از آن است.

فاسیه: خنفسای بسیار بدبو است.

فاشرا: کرمة البیضاء است.

فاطقی: معرب فستقی رومیست که عدس مأکول باشد.

فاطل دیوا: عنصل است.

فاطویل: فوفل است.

فاطوس: به یونانی چرک کشتی گیران است که به عربی وسخ الصراع نامند.

فاطونیقی: بستان افروز است.

فاعوس: به عربی اسم حیه است و رعل را نیز نامند.

فاعوسه: به عربی فرج را نامند جهت آنکه منفعس یعنی منفرج می‌گردد.

فاعیه: بیخ نیلوفر هندی است که فل نامند.

فاعیس: مرزنجوش است.

فاغر: به کسر غین معجمه و رای مهمله گلی است مایل به زردی و بسیار خوشبو مانند زنبق و طولانی و در بلاد هند کثیرالوجود و به هندی رای چنپا نامند.

فاغوش: به سریانی شیطرج هندی را نامند.

فاغیه: به عربی اسم شکوفه حنا است و به سریانی لفجی کفر را و به رومی اورمسیقون و به یونانی سداموفور نامند و طبیعت و



خواص آن در حنا ذکر یافت و در حدیث است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که احب الریاحین الفاغیه و بهترین آن تازه سفید حلوالرایحه آنست و معتدل در حرارت و برودت است و جهت اورام حاره نافع و باعث کرم نخوردن پارچه پشمی است نگاهداشتن با آن و نیز به معنی فاغر آمده.

فافاری و فافورقی: فلفل است.

فافایض: فاخته است.

فافافس ایرافیلون: نبات جاوشیر است.

فافالس: جزر بری است.

فافرن و فافروس و فافروس و فافیر و فافیورس: همه اسم بردی است.

فافور: اسم عربی برنجاسف است.

فافیس: بقلة الحمقاء است.

فافالیون: بطیخ است.

فافیوس: به یونانی کمون بری است و شاهترج بری را نیز نامند.

فاق: به عربی طایری است طویل العنق و زیت مطبوخ را نیز نامند و دهن البان را نیز.

فاقیشر: به یونانی سرطان است.

فاکهه: اسم عربی ثمر اشجار است که به فارسی میوه نامند و به هندی پهل جمع آن فواکه.

فالامغرسطس: به یونانی نوعی قصبی است که آن را ثیل نامند

فالامینی: به یونانی فودنج نهری است.

فالانجقون و فالانجیطس و فالانجیقون: به یونانی اسم رتیلا است.

فالانس: نباتی است که به یونانی اندروصارون گویند و به فارسی تبر.

فالیوس: به یونانی بلبوس است.

فالرغس و فارغوس: لقلق است که بتلارج نیز نامند.

فالرمون: شراب کهنه بسیار قوی حاد است.

فالس: پوست درختی است در طور سینا ثمر آن مانند بلوط.

فالفس: به یونانی صنفی از شخار است.

فال مال: فرنجمشک است.

فالندی: بیخ کبر است.

فالینوس: شاهتره است.

فالیوالقیوس: اصابع الصفر است.

فالافس سقلینوس: صنف کبیر ذوفرا است منسوب به اسقلینوس حکیم جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بدان به هم رسانیده و کسی که آن را نوع کبیر دوقو دانسته غلط کرده.

فاناقس حرنیسون: نوع صغیر ذوفرا است منسوب به اطبای حرون که قریه‌ایست از جبال شام و گفته‌اند زوفای خشک است.

فانجی: معرب کانجی است.

فانی ظرون: به یونانی سپستان است.

فانیوس: کمون بری است.

(فلوانیا: فاوانیا است.)[1]

فارسون: به یونانی اسم ثلج است.

فاوطلها: به یونانی ذرت است.

فئید: اسم گوشت بریان است.

فابطون: شیح است.

فصل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیه

فتات و فتوت و فتیت: نان فتیر است که فتیت نیز نامند و فتیت هر چیز را گویند.

فتاط: حکیم میر محمد مؤمن گفته که سپستان است.

فتاق: به کسر اول نانی است که تعجیل در ادراک و برآمدن خمیر آن کرده باشند و لیف ابیض را نیز نامند.

فتال: بلبل است.

فته: ثمر تازه شبیه به حبة الخضرا است.

فتحا: به عربی عقاب است.

فتره: سمکه رعاده است.

فتیس: به یونانی عفص است.

فصل الفاء مع الثاء المثلثه

فث: به عربی اسم ارزن است که به هندی باجری نامند نبات آن شبیه به نبات ذرت و حب آن شبیه به جاورس و اهل هند آن را بسیار می‌خورند نان آن پخته و دیگر انواع.

فثخ: تخم حنظل است و گفته‌اند درخت حنظل است.

فثیموس: به یونانی دند است.

فثیمون: به یونانی لیمو است.

فصل الفاء مع الجیم

فج: به کسر به معنی خام و اکثر اطلاق آن بر میوه خام می‌نمایند و بطیخ شامی را نیز نامند که بطیخ هندی است.

فصل الفاء مع الحاء المهمله

فحا: به معنی ابزارالقدر است مانند پیاز و سیر و گشنیز و غیرها.

فحلا: فاخته است که به یونانی فوبوس و ماطوس نامند.

فحلاماورس: به سریانی جند بیدستر است که خصیه خر است.

---

۱. چون نام مفرده در فصل الفاء مع الالف آمده احتمالاً باید به صورت فاوانیا: فلوانیا است نوشته می‌شده گرچه در هر سه نسخه به همان صورت بالا ذکر شده است.



فحم: انگشت است که به هندی کویله نامند و آن اخگری است که خاموش کرده باشند.

فحول: به فتح کشن خرما را نامند.

فصل الفاء مع الخاء المعجمه

فخار: خزف را نامند که به فارسی سفال نامند.

فخفره: نخاله است.

فخمیده: پنبه‌ایست که تخم آن را برآورده باشند.

فخوز: درخت نخل قوی شاخ پر برگ را نامند و ناقه بزرگ پر شیر را نیز نامند.

فصل الفاء مع الدال المهمله

فداده: ضفدع است.

فدر: به ضم اول و دوم و رای مهمله مشدده به عربی اسم فضه است.

فدس: به عربی اسم عنکبوت است.

فدن: بعربی اسم ضبع سرخ پیر است.

فدیلیون: به یونانی مقل است.

فصل الفاء مع الراء المهمله

فرپر: مرغ است.

فرأ: گورخر است که حمارالوحش نامند جمع آن افراء و فراء.

فرات: آب صاف شیرین خوشگوار است قال الله تعالی و اسقیناکم ماءفراتا.

فراته: نیده است که به شیرازی میده نامند.

فراخ: بچه طیور است.

فرار: بچه شتر و بز و گاو وحشی است.

فراریج: جمع فروج است که بچه دجاج باشد.

فراس: خرمای سیاه است غیر شهریر.

فراستوک: به فارسی پرستو است که به عربی خطاف نامند.

فراسینا: به یونانی کراث است.

فراش: به فتح اول و شین معجمه در آخر اسم عربی پروانه است و احد آن فراشه.

فراشیون: فراسیون است.

فراص: ساذج هندی است.

فراطن: قرن است که به فارسی شاخ نامند.

فراطیوس: به رومی مغاث است.

فراغ: به عربی اسم منی است.

فرافر و فرافل: سویق ثمر ینبوب است.

فرام: به کسر اول به عربی دوایی است که زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند.

فراموس: به یونانی باقلی است.

فرانق: به ضم اول معرب پردانک فارسی است که به عربی برید و به فارسی سیاه گوش و به ترکی فارافلاق نامند و آن حیوانی است بقدر سگ کوچکی و به رنگ آهو و گوش آن سیاه و پیش پیش شیر می‌گویند می‌رود و گویند خبر می‌دهد از آمدن شیر و از سباع شکاری است.

فراسیون: زبدة البحر است.

فرایطافی: افلنجه است.

فربانیون: اقحوان است.

فربرک و فرتوک: خفاش است که آن را مرغ عیسی نامند.

فربودم: کافور است.

فربهی: اسم فارسی سمن است.

فرت: نباتی است که جهت وجع فؤاد نافع است.

فرث: سرگین است.

فرثا: فوه است.

فرثانیون: اقحوان است.

فرثما: شعیر است که به فارسی جو نامند.

فرحانه: کمات سفید است.

فرجه: به سریانی سعد است.

فرحور: به فارسی فرخ طیور است.

فرار: به اصطلاح اهل صناعت کیمیا زیبق است.

فررکهض: شیح است.

فروج: جوجه ماکیان است.

فرر: نباتی است در نهایت تلخی جهت مغص و زحیر و وجع بطن نافع و از چین می‌آورند و آن تیواج خطایی است و بعضی وج و بعضی دوایی که به ترکی ایکرور نامند و بعضی آن را راوند چینی دانسته‌اند.

فرزد و فرزدمرغ: گفته‌اند نباتی است که بیخ آن سعد است.

فرزغ: حب القطن است.

فرسا: دارفلفل است.

فرساما: سدر است.

فرسان: به کسر و به فتح نیز به فارسی حیوانی که از پوست آن فرو می‌سازند و گفته اند فنک است.

فرستک و فرستو و فرستوک: همه اسم فارسی خطاف است.

فرسد: حمص است.

فرستاریون: به یونانی به معنی حمامی است که حبی از حبوب مأکوله شبیه به عدس است که آن را رعی الحمام و به هندی ارهر نامند.

فرسطس: بعضی رعی الحمام و بعضی ذراریح گفته و اصل آنست



که طایری است که آن را حباحب نامند.
فرسک: نوعی از خوخ است که به فارسی شلیل و شلیر نامند.
فرساوس: و فرسلون: طلق است.
فرسینا: به رومی بسباسه است.
فرسیطاسیون: به یونانی زنجبیل الکلاب است.
فرسین: سخاله حدید است.
فرسیون: سمک صخری است و گفته‌اند حماحم است و صاحب تحفه اسم نوعی بادآورد دانسته.
فرش: به عربی صغار ابلی است که قابل حمل نباشد قوله تعالی و من الانعام حموله و فرشا و گفته‌اند غنم است و آنچه صلاحیت غیر ذبح نداشته باشد و گفته‌اند آنچه از پشم و مو کرک و پوست آن انتفاع برند و گفته‌اند درخت کوچک و خرده هیزم است.
فرشکی: به فارسی خوشه کوچک است که در خوشه بزرگ انگور می‌باشد که به عربی خصله و نیز به فارسی یمشک نامند.
فرص و فرصید: استه مقل است.
فرصاد: به عربی اسم درخت توت است و گفته‌اند درخت توت سفید را نامند و توت سرخ را نیز و ضبع سرخ رنگ را نیز.
فرصد: به کسر استه مویز یا استه انگور را نامند.
فرض: نوع خرماییست که در عمان می‌شود.
فرض: بکسر ثمر دوم است مادام که سرخ است.
فرضح: به کسر به عربی عقرب است.
فرسفس: به عربی حیه مقرنه است.
فرصریون: فرفیون است.
فرطس: مار شاخدار را گویند.
فرع: به عربی قمل است و گفته‌اند قمل کبار است.
فرغنده و فرغنک: نباتی است که بر اشجار پیچد که عشقه نامند و گفته‌اند نوعی از لبلاب است و گفته‌اند اسم نباتی است که به هندی اکاس بیل نامند.
فرغور: به فارسی طیهوج است و گفته‌اند مرغی است خوش آواز که بلبل باشد و ضفدع را نیز گویند.
فرعوی: به فارسی طیهوج است و گفته‌اند مرغی است خوش آواز که بلبل باشد و ضفدع را نیز گویند.
فرعور: به فارسی طایری است از طیور صید که به ترکی قرقوش نامند.
فرفار: درخت عظیم است مانند درخت چنار برگ آن مانند بادام و گل آن مانند گل سرخ و از چوب آن کاسه و ظروف سازند.
فرغب: درختی است عظیم که از چوب آن رحال سازند و گویند درخت ساذج است و گویند درختی است که به هندی ساکونه و ساکوان نامند.
فرفت: شاهتره است.

فرفخ و فرفخین و فرفخینا و فرفیم و فرفه و فرفهین: بقلة الحمقاء است.
فرفور: به فارسی اسم قراقروط است.
فرفورا: نوعی از صدف است.
فرفورون: به رومی سعد است.
فرفوس: سنگ سرخی است که جهت جراحت نافع است.
فرفیر: بنفشه است.
فرفیون: افربیون است که فربیون نیز نامند.
فرفومعما: دوای مرکبی است مستعمل در دواءالخطاطیف و در معاجین در قرابادین کبیر ذکر یافت.
فرکیه: طعامی است مصنوع مانند هریسه و ارطب از آن که به فارسی آش هلیم نامند.
فرم: دواییست که زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند.
فرماسر: به یونانی باقلی است.
فرصید: عجم الزبیب است و عجم العنب را نیز گویند.
فرنب: بچه یربوع است.
فرند: نوعی از آهن است که فولاد نامند و حب الرمان را نیز نامند.
فرفسیمون: به یونانی زرین درخت است.
فرینوس: به یونانی کرنب است.
فرنیون: اسم یونانی زبدالبحر است.
فرنی: اسم فارسی مهلبه است.
فرو: به عربی پوستین است جمع آن فرا متخذ از سنجاب و حواصل و سمور و قاقم و فنک و بالوز و دلق و ثعلب و حملان.
فروس: به یونانی ماذریون است.
فروسیمن: جوز ماثل است.
فروشه: ه بفارسی افروشه است و آن حلوایی است متخذ از آرد و روغن و عسل یا شکر و گفته‌اند فرشه است.
فروصناهی و افروصناهی: کراث الثوام است.
فروغیوس: به یونانی سنگی است که صباغان بلاد فروغیا که افریقیه باشد مستعمل دارند و لهذا مسمی به یونانی به فروغیوس گشته.
فروفرط: زرنیخ احمر است.
فروقه: پیه گرده است.
فروقودی لاون: دواییست حریف خوشبو و گفته‌اند نباتیست شبیه به خامالاون اسود و بیخ آن طولانی سبک عریض و بوی آن تند شبیه به بوی حرف چون با آب طبخ نمایند و بیاشامند رعاف آورد و طحال را نافع.
فروقولس: به یونانی وسخ الکواير است
فرولیوس: به رومی ماهیزهرج است.



فرومد: سعد است.

فرومیان: بصل است.

فره: به فارسی بنفسج است و به ترکی فراخ است.

فرهنج: به فارسی اسم کشوث است.

فریح: به فارسی اسم وج است که به ترکی (انکر)[1] نامند.

فرنجات: اسم فارسی شبنم است که به عربی صقیع نامند.

فریده: مروارید بزرگ را نامند و نیز مروارید بزرگ برشته کشیده را.

فریدس و فریدیس: به لغت اهل مصر روبیان است.

فریز و فریس: به فارسی اسم نباتیست در نهایت تازگی و نضارت که چون دواب بخورد فربه شود و نیز اسم نباتیست خوشبو و نیز فربز در فارسی اسم نباتیست که بیخ آن سعد است.

فریسفاغول: به سریانی راسن است.

فریطیقیوس: نوعی از دوقس است.

فریق: جاورس است.

فریقه: به عربی خرمایی است که با حلبه طبخ نمایند برای نفساء و یا حلبه‌ایست که با حبوب طبخ نمایند و جمعی که آن را حلبه دانسته‌اند غلط است.

فریفیکیه: هلیم است.

فریوک: به فارسی بطیخ است.

فصل الفاء مع الزاء المعجمه

فز: به فارسی اسم وسخ است.

فژر و فژیر: به فارسی اسم وج است.

فزغن: به فارسی عشقه است و گفته‌اند که نوعی از لبلاب است.

فصل الفاء مع السین المهمله

فسا: به سریانی استخوان تمر است.

فساریدوس: به یونانی نوعی از زراریح است که در گندم تولد یابد.

فساریوس: به یونانی نوعی از افسنتین است.

فسافنین: به رومی اسم خرما است.

فسال: بیخیست خشک سفید رنگ تلخ شبیه به شحم حنظل خاصیت آن محلل و مجفف.

فسالة الحدید: توبال الحدید است.

فسامانا: به سریانی لوبیا است.

فسامون: حب بلسان است.

فسان: اسم فارسی حجرالمسن است.

فسیا: به رومی زفت است.

فسطاطیس: به یونانی ضرو است.

فستقادشیو و فستقاشیول: به سریانی حب البان است.

فستق: جحیم و فستق الهاویه حب البان است.

فستور و فستوری: به یونانی سمک است.

فسدس: حب النیل است و گفته‌اند تخم ماذریون است.

فسرافاطارس: به یونانی سرخس است.

فسرانومین: به یونانی تمر است.

فسریقون: زنجفر است.

فسطافیون: به یونانی فستق است.

فسطرن و فسطوریا: به یونانی سمک است.

فسطهره: کزبره است.

فسطسه: بندق است.

فسطیون فسا: دود الصنوبر است.

فسفسه: اسپست است که اسفست و یونجه و به عربی رطبه نامند.

فسفرا: به یونانی و سریانی فسافس است.

فسقی و فسقین: به یونانی خروع است و نیز فسقین به معنی قضبان الکرم است.

فسلان: صغار نحل است و جمع فسیل.

فسلیون: برغوثی است که بزرقطونا نامند.

فسمونیون: اسفیداج اسرب است.

فسموبرون: هزارچشان است که فاشرا باشد.

فسمسلن: اسم یونانی سکنجبین است.

فسمین: اسفیداج است.

فسن: حجرالمسن است.

فسنغ: فشغ است.

فسنیاقیل: به ایرانی قاقله است.

فسوابراسین: به عربی اصابع الصفر است.

فسوة الصباغ و فسوة الضبغ: اسم عربی نوعی از کمات است که فطر باشد.

فسوة الکلاب: شاه بانج است و گفته‌اند غالینس است.

فسوریون: به یونانی باقلی قبطی که قلقاس نامند.

فسولیون: برغوثی است که بزرقطونا باشد.

فسولیدوس و فسیدس: به یونانی کاکنج است.

فسیط: به عربی قمع سرخرما است و گفته‌اند چیده ناخن است.

فسیورلیس: به یونانی فلفلمویه است.

فسیا: اسم عربی قاقله است.

فصل الفاء مع الشین المعجمه

فش: درخت تنوب است.

فشغه: لبلاب است و نیز پنبه که در چوب قصب باشد نامند و

---

۱. اکسیر: ب

خرنوب را نیز گویند.

فشوابراسین: به عربی اصابع الصفر است.

فصل الفاء مع الصاد المهمله

فصا: حب الزبیب است که عجم الزبیب باشد.

فصافص: رطبه است.

فصعاء: به عربی فاره است.

فصفص: عبیثران است.

فصفصه: اسپست است که رطبه نامند.

فصر: به کسر فا به عربی زبان را نامند.

فصله: نخل بریده را گویند.

فصیح: شیر تازه دوشیده‌ایست که کف آن نشسته باشد.

فصیل: بچه شتر است.

فصل الفاء مع الضاد المعجمه

فضا: خرما و مویز مخلوط با هم و هر دو چیز مخلوط در یک ظرف را که متغیر نشود یکی از آنها از دیگری فضا نامند.

فضال و فضوخ: به عربی اسم خمر است.

فضیه و فضعل: به عربی عقرب است.

فضله: بقیه و پس مانده چیز را نامند و چیز ردی را نیز.

فضیج: به جیم عرق را نامند.

فضیخ: عصیر عنب است و نیز شراب متخذ از بسر را نامند.

فضیض: آب شیرین و آب باران را نامند و طلع را نیز.

فصل الفاء مع الطاء المهمله

فطارمیقی و فطرمیقی: به یونانی عرطنیثا است و گویند کندش است.

فطارلیس: سرخس است.

فطر: اسم سماروغ است که به هندی پهین چهتر نامند.

فطریاثا: کمات ابیض است که فطر مأکول و به فارسی هیکل و سماروغ نیز نامند.

فطراسالیون و فطراسائین: کرفس صخری است که کرفس جبلی نامند.

فطروسلیون: بزر کرفس جبلی است.

فطریاسا: به سریانی فطر است.

فطریس: سرخس است.

فطریطن: فطریطیقون است که عصیر عنب باشد.

فطریوس: عدس جبلی است.

فطس و فطسه: حب الآس است.

فطعم: قرنفل است.

فطفلون: بنطافیلن است.

فطلا: ورد است.

فطلوهن: شبه است.

فطوحیون: به یونانی زفت رطب است.

فطوخینا: سراج القطرب است.

فطوریدس: به یونانی زجاج است.

فطوس: حب الآس است.

فطول: هزارچشان است که فاشرا باشد.

فطومایون: کیلا است.

فطوه: خردل ابیض است.

فطیر: خمیر خام است.

فطیلامج: فاط است.

فطیلیون: فاوانیا است.

فطین دلوس: قاقله است.

فصل الفاء مع العین المهمله

فعالا: به سریانی فجل است.

فعدوی: به یونانی حنطه است.

فعفع: به عربی جدی است.

فعلیوه: کادی است.

فعم: درخت گل است.

فعوسا: به رومی خربق است.

فعولم: قاقله است.

فعلولیون: به رومی حنا است.

فعیلاسوس: گیاهی است از جنس عرطنیثا که بخور مریم است.

فعسا: به سریانی فاسد است و ثمر را نیز نامند.

فصل الفاء مع الغین المعجمه

فغا: به عربی اسم طین است.

فغر و فغو: ورد است و گل حنا را نیز نامند.

فصل الفاء مع الفاء

ففلین: بقلة الحمقاء بری است.

ففونیسور: به یونانی اسم ملح است.

فصل الفاء مع القاف

فقارس: به یونانی اسم سرو است.

فقحه: هر گلی است که پیش از ورق یا با آن به هم رسد.

فقد: فنجنگشت است و گفته‌اند تخم آن است و اول اصح است و نیز شراب زبیب یا عسل یا کشوث را نامند.



فقده: حب الفقد است.

فقیطسراس: به رومی لحیة التیس است.

فقعه: به عربی گل زرد را نامند و یحتمل که فقحه بوده باشد به حای مهمله زیرا که ورد اصفر است.

فقاح: به عربی اسم جنس شکوفه است که نور نیز نامند و به یونانی نفج و به رومی اینکس و به یونانی دوذ و بیشتر اطلاق فقاح را بر نور اذخرمی‌نمایند و نیز بر هر گلی که پیش از برگ برآید.

فقاح اذخر: شکوفه گورگیاه است که به رومی اینکس سخوسن و به یونانی ذوانیقون نامند و بهترین آن خوشبوی آن است.

فقاح السنبل: شکوفه یتوع به خوشه است که به سریانی نفجیرا برودین و به رومی اینکس طوخس و به یونانی دوذ سنبلید و به عربی چهر کاپهول نامند.

فقاح سورنجان: را به فارسی سنبلید و به عربی اصابع هرمس نامند.

فقاح الغار: شکوفه دهمست و به سریانی نفجی دوذاقنی و به رومی اینکس فورینوس و به یونانی دوذاسطفابن نامند بهترین آن تازه خوشبوی آنست.

فقاح الکرم: شکوفه رز و به سریانی نفجی و کبیثا و به رومی اینکس طراخیون و به یونانی دوذاطیاطینون نامند و نیز به فارسی دل گویند بهترین آن بری تازه آنست.

فقاح الملح: زهرة الملح است.

فقاح الموز: شکوفه موز است که به هندی کیلا کاپهول نامند و به یونانی دوذاموزا و به سریانی نفجی موزا و به رومی اینکس موزین.

فقاح النحاس: توبال النحاس است.

فقلابرس: به یونانی صریمة الجدی است.

فقلابلیون: فاشرستین است.

فقیع: کبوتر سفید است.

فقلامینوس: بخور مریم است وگفته‌اند صریمة الجدی است.

فقولم: قاقله است.

فقلین: عفص است.

فقلوطارومیه: کراث است.

فقیص: شاهتره است.

فقیضیه: بیضه شکسته است که مفقوضه نیز نامند.

فقیض: دودالقرمز است.

فصل الفاء مع الکاف

فکلومیج: به رومی مشکطرامشیع است.

فصل الفاء مع اللام

فل: به فارسی چوب درخت سفرجل است.

فلاؤ: به یونانی دروفیون است.

فلار: به ضم به سریانی ساذج است.

فلا: آذربوست.

فلات: اسم نیده است که به فارسی میده نامند.

فلاسیطفی: به رومی صندل ابیض است.

فلاسفه: جمع فیلسوف است و اسم مرکبی است از معاجین کبار که مادة الحیات نامند و در قرابادین در حرف المیم مع الالف ذکر یافت.

فلاسلوج: ساذج است.

فلاظاس: به یونانی زبدالبقر است.

فلاعاارمنایا: به رومی طین رومی است.

فلاعاسامس: به رومی طین شاموس است.

فلاعالیمانیس: طین مختوم است.

فلاعامغری: طین مغره است.

فلافل السودان: فلفل السودان است.

فلافلی: معجون مرکب از سه فلفل است یعنی فلفل اسود و ابیض و دارفلفل و مسخن بدن است و در قرابادین ذکر یافت.

فلام: اسم عربی قاقلی است.

فلامرما: به سریانی ریه است که به فارسی شش و به هندی پهیپره نامند.

فلامسوس و فلامن و فلامون و فلاوره: زاج است.

فلایه: فودنج بری است.

فلتان: طایری است که میمون را صید می‌نماید.

فلنجون: به یونانی سرخس است.

فلهس: کلب و دب مسن است.

فلجیقن: سورنجان است که بلبوسا نیز نامند.

فلخ و فلخمیده: پنبه حلاجی کرده تخم برآورده است.

فلخور و فلخیده: حب القطن است.

فلدفیون و فلدیون و فلیدلافن: اسم دوایی است مرکب در قرابادین ذکر یافت.

فلذ: به کسر اول اسم کبد حیوان است جمع آن افلاذ و فلذ و نیز قطع طولانی از کبد را نامند و همچنین فلذه و نیز فلذه قطعه طلا و نقره و لحم را نامند.

فلز: نحاس ابیض و زیبق و رصاص اسود و حدید و صفر باشد.

فلساطاریون: رعی الحمام است و دلب را نیز نامند.

فلسطورس: دلب است.

فلسولوریون: رجل الارنب است.

فلطاالط زعفران است.

فلفل الخواص و فلفل الاخواص: ماهودانه است که حب الملوک نامند.



فلفلامالی: به سریانی دارفلفل است و گفته‌اند فلفل الماء است.

فلفل البری و فلفل صقالبه: حب الفقد است که بزر فنجنگشت باشد و فلفل صقالبه حرف بابلی و اثلق را نیز نامند.

فلفل دراز: به فارسی دارفلفل است.

فلفلس: به یونانی نوعی از خشخاش است.

فلفل الشام: تخم مخلصه است.

فلفل الفرود: حب الکتم است که تخم وسمه باشد.

فلفل مول: به هندی بیخ دارفلفل است که فلفل مویه و به هندی پیپلامول نامند.

فلفل مون: فودنج جبلی است و گویند فودنج بری است.

فل: فاغیه است که بیخ نیلوفر هندی باشد.

فلیق: خوخ ابیض است.

فلمو: ذراریح است.

فلمون: حبق جبلی که فودنج جبلی باشد.

فلمیانه: ورد است.

فلندی: به یونانی فلنجه است.

فلنفیون: اسم دوایی مرکب است حاد و نافع جهت تأکل لثه و عفونت دندان و در قرابادین ذکر یافت.

فلنلمشکا و فلنجمشک: فرنجمشک است.

فلواسکندری: قیمولیا است.

فلو: نارمشک است و هزارچشان را نیز نامند.

فلورا: به سریانی اسم عرعر است.

فلوریقا: صندل است.

فلوریقی: صندل ابیض است.

فلوس ماهی: به شیرازی اسم خانق الکلب است که قاتل الکلب نیز نامند و اذارقی را نیز و به هندی کچله گویند.

فلوعرین: عصی الراعی است.

فلوعیون: به رومی طین مأکول است.

فلوفرنیسا: به رومی قرع است.

فلومس: بوصیر است.

فلوموس: به یونانی خیار است که فامورون نیز نامند.

فلوموسور: حب النیل است.

فلون: شیح جبلی است و برگ نبات را نیز نامند.

فلونیا: اسم معجون مرکبی است منسوب به افلن طبیب که افلونیا نیز نامند و در قرابادین ذکر یافت.

فلوین: جعده است.

فله: اسم لبا است که به فارسی اعوذ نامند.

فلجون: سرخس است.

فلجیقن: سورنجان است و بعضی حومانه دانسته‌اند.

فلیر: به سریانی حجرالمقناطیس است.

فلیس و فلثیس: به یونانی عفص است.

فلیساطس: به یونانی وسمه است.

فلیغوریس: خربق اسود است.

فلنفیس و فلنیفیس: حندقوقی است که به فارسی دیواسپست نامند.

فلیفله: هرنوه است و نانخواه را نیز و بعضی ثمر پنجنگشت و بادرنجبویه نیز و توهم کرده صاحب تحفه که نوشته به لغت اهل مغرب اسم تخم انجره است.

فلیفیا: اصل السوس است.

فلیل: لیف است.

فلیله: به عربی موی سر زن را نامند.

فلمیا: به یونانی پرشیان دارو است که به سریانی بطیاظ نامند و آن عصی الراعی است.

فلی نوین: لاغیه است.

فلیوفا: لسان العصافیر است.

فلیوحوس: سولان است.

فلیوحیج: به یونانی بسد است.

فلیه: فودنج بری است.

فصل الفاء مع المیم

فماشرافیل: به سریانی کماشیر است.

فمولو: زنجبیل است.

فصل الفاء مع النون

فنا و فناة: عنب الثعلب است و عین الدیک را نیز نامند.

فناسیوس: به عربی اصابع هرمس است.

فناطیلوس: به رومی مضمارالراعی است.

فنافسالون: به رومی فبانیس یونانی است که فاغره باشد.

فنج: فنک است.

فنجل: به ضم به عربی عناق الارض است.

فنجنگشت: اثلق است که به هندی سنبهالو نامند.

فنجنوش: معرب پنجنوش است که عبارت از خبث الحدید و هلیله و بلیله و آمله و عسل باشد و اسم معجون مرکب از آنها است و آن را ممدالحیوة نامند و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت.

فنجریون: فنجیقون است.

فنجرویون: خمخم است.

فنجیوش: نوع احمر خس الحمار است که عرق الفالوذج نامند.

فنجا: گفته‌اند به فارسی اسم ثلج است.

فندق: معرب بندق است.

فندق هندی: رته است که به هندی ریته نامند.

فندر و فندیره: کندر است.



فنطاعطا: به سریانی شجرة الکلب است.

فنطافلون: بنطافلین یونانی است که به معنی ذوخمسة الاوراق است که پنجنگشت نامند.

فنطفلون: فاوانیا است و به یونانی عودالصلیب نیز نامند.

فنطونیس: به یونانی فسوس است.

فنطیقون: زراوند است.

فنفع: به عربی فاره است.

فنک: حنظل است و حرمل را نیز نامند.

فنلکن: زفت است.

فنن: به تحریک به عربی اسم غصن است جمع آن افنان و افنین.

فنان: حمارالوحش است.

فصل الفاء مع الواو

فواطا: عنب الثعلب است.

فوذج و فوده: اول معرب ثانی است به معنی خمیره مری و کامخ و در قرابادین ذکر یافت.

فوتنج و فودنج: معرب فودنگ و پودنه فارسی است.

فوتنج بری: که جلیجوجه نامند فودنج بری است.

فودنج نهری: حبق الماء است.

فونهرج: به یونانی ارقال است.

فونیلج: به یونانی جوزبواست.

فوثا: فوه است.

فوتیس: به یونانی شحم اسد است.

فوتیس برولا: به یونانی پیه مرغابی است که به عربی شحم الاوز نامند.

فوتیس لیوندا: شحم اسد است.

فوجلانس: نوعی سنگریزه‌ایست مستدیر که پخته از آن آهک که به عربی کلس نامند به عمل می‌آورند.

فوخلیاس و فوخلیا: حلزون است.

فولوس ماطوس: به یونانی اسم فاخته است.

فودبتولس: به رومی غار است.

فورلیون: بسد است.

فوراثیا: به یونانی خنثی است.

فورج ترن: عشرق است.

فوردارس: به یونانی و به سریانی قردمانا و به عربی شمع نامند.

فورمحطبس: به رومی اسم قوقی است که حیوان بری قریب به حیوان جند بیدستر است.

فودوس: ضفادع خضر است.

فورس: به یونانی نبق است.

فورفرو: به سریانی حنا است.

فورفوس: به سریانی حنطه صحرایی است که خندروس نامند.

فورمی: ابهل است.

فوروثون و فورثون و فوریر: به رومی و یونانی عاقرقرحا است.

فورودیس و فورودوس و فوزیس: به رومی ضفدع است.

فوروس: به یونانی حنطه است.

فوریس ابرفر: فسافس است.

فوریطیس: مارقشیشا است.

فوسیر: حدید است.

فوسیرمیون: به یونانی بلسان است.

فوسطرفیون: به یونانی نوعی از زعرور است که به شیرازی کیل نامند.

فوسنتین: به یونانی ریه است.

فونیس و فونیلس و فونیکس: به یونانی نخاله است.

فوسیما: راتینج است.

فوسین: قلی است.

فوسیون: ذنب السباع است.

فوشته و فونیشه و فوشنه: به فارسی نوعی از فطر است که غوشنه نامند.

فوسنوقص: به یونانی و رومی ضرو است.

فوطین: به سریانی حسک است.

فوطالیون: به یونانی عرطنیثا است.

فوطاموعیطون: به یونانی جارالنهر است.

فوطر: به یونانی تربد است.

فوطفر: دادی است.

فوطینس: ماذریون است.

فوطینوس: به رومی جلنار است و فرفیون را نیز نامند و خیربوا را نیز گویند.

فوعریسفن: به یونانی خشخاش اسود است.

فوعلس و فوغولسون: لسان الثور است.

فوغیناوس: به رومی اسم من است که به فارسی شبنم نامند.

فوف: به فتح به عربی اسم مثانه بقر است و به ضم پوست بالای استه ثمر را نامند و قشر هرنواتی را و نیز دانه سفیدی که در میان نواه است که از آن نخل می‌روید و نیز فطن را نامند.

فوفانس: نباتی است که آن را براة الراعی و ابرة الراهب نامند.

فونس: به یونانی قندیل البحر است و ماذریون و تخم ماذریون را نیز نامند.

فوفولیوس: کورالنحل است.

فوفلا: به سریانی فوفل است.

فوفم: ذهب است.

فوفوزومیه: اترج است.



فوفه: عشبه است.

فوفیلاسوس: زاج است.

فورفمارس: قنفذ است که به فارسی خارپشت نامند.

فوفیرس: به رومی جوزالسرو است.

فوفیمنون: به یونانی صمغ عربی است.

فوکان: فقاح است که به فارسی بوزه نامند.

فول: به لغت اهل شام باقلی است و گفته‌اند حبی است شبیه به حمص و بعضی گفته‌اند حمص است.

فولا: به سریانی ساذج است.

فولاذ و فالوذ: معرب پولاد فارسی است که نوعی از حدید جوهردار است.

فولنمیوس: به رومی بل است.

فویس فونس: علیق الکلب است.

فول طامون: به یونانی شبت است.

فولطیفوا: به یونانی باقلی مصری است.

فوللو: بسد است.

فولن: برگ نبات است.

فولو: حنظل است.

فولوافاریقون و فولوغریون: به یونانی و به فارسی برسیان و به سریانی بطباط که عصی الراعی است.

فولودین و فولوفودین و فولوفودیون: بسفایج است.

فولوربرون: به یونانی خربق اسود است.

فولوسون: ثوم است.

فولوطر: پرسیاوشان است.

فولوعوماطون: شکاعی است.

فولوعس: فستق است.

فولوقس و فولوفسیس و فولوفنیس: حنظل است.

فولوفرنیون: ورق البلوط است.

فولومسن: قثاء است.

فولومیثا: ماءالزیتون مملح است و ماءالسمک کبار مملح را نیز نامند.

فولون: طین ارمنی است.

فولی: برگ نبات است.

فولیا: کرش است که به فارسی شکنبه نامند.

فولیاغرنا: ورق الزیتون است.

فولیانارسفا: ورق الاترج است.

فولیاسیفی: ورق الخوخ است.

فولی جلنبوس: ورق الخلاف است.

فولیطفاتن: ورق الغار است.

فولیطافولس: ورق الآس است.

فولیفالیون: ورق الاجاص است.

فولیلس و فولین ریبا: جعده صغیر است.

فولیمقرین: ورق التوت است.

فولین: به رومی فل است و به یونانی جعده است.

فولیون: جعده است.

فوم: به عربی ثوم است و گندم و نخود و نان و سایر حبوبی که از آن نان پزند نیز نامند.

فومامیرالعطس: باقلی قبطی است که قلقاس نامند.

فومان: گندم و جو را نامند سیر و پیاز را نیز.

فومه: سنبل است.

فوموبطیامیر و فوموبطوشعری: به یونانی جعده است.

فوموسیمیون: ترمس است.

فومینون: هرطمان است.

فونیا: به رومی دارچینی است.

فونیانا: به یونانی فودنج است.

فونین: به یونانی بسد است.

فوه بری: بلسکی است.

فوهه: شیر بزی است که در آن طعم حلاوت باشد.

فوهد: شراب است.

فوهل: قنابری است.

فویس و فویوس: علیق الکلب است.

فویفه: مصفر فاره است.

فصل الفاء مع الهاء

فهار: اسم جواهر حجریه سرخ رنگ به رنگ یاقوت است که از معدن ذهب از بلاد مشرقیه برمی‌آورند و بعضی گفته‌اند که اسم لعل است.

فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیه

فیا: دارفلفل است.

فیه: به عربی اسم طایریست شبیه به عقاب.

فیارسیبا: کبر است.

فیارمیدوس: به سریانی قنابریست که به فارسی (برغس)[1] نامند.

فیاسب: فطر است.

فیاغوس: کشت برکشت است.

فیافرلیون: به رومی اسم جوز ماثل است.

فیامیس: فاغره است.

فینیقی: به رومی عدس است.

---

۱. برغست: ب



فینقون: به یونانی خل است که به فارسی سرکه نامند.

فیجرا: (دادی)[۲] است.

فیجن: بیونانی سداب است.

فیجاء: حساء مستویل است.

فیجارس: به یونانی جاورس است.

فیجورین: به یونانی هندبای بری است.

فیجیلوقون: نوع قتال قیمارون است.

فید: زعفران مدقوق است و موی لب اسب را نیز نامند.

فیدر: رماد است.

فیدرسافس: به یونانی خانق النمر است.

فیدس: به یونانی ماذریون است و گفته‌اند بزر ماذریون است.

فیدماس: شراب سکر است.

فیدیوس: انجره است.

فیرتوا و فیرنوا: اسم رومی جوز است.

فیرفیطوسنین: قرفة الدارچینی است.

فیروسا: به سریانی شمع است.

فیروزنوش: اسم مرکبی است به معنی مبارک هاضم و جهت امراض بارده نافع و به معنی مبارک هنی و به معنی کثیرالنجاح نیز و در قرابادین ذکر یافت.

فیروطیس: به یونانی سدر است.

فیسا و براسانا: به سریانی عیدان بلسان است.

فیسا: اسم طاوس است.

فیساد: فاوانیا فاوانیا است.

فیسی و ناردین: به سریانی عیدان سنبل است که دارشیشعان نامند.

فیساد و بقطامیون: به سریانی اسم مشکطرامشیع است.

فیروفس: به یونانی نوعی از صدف است.

فیسافلوس: به یونانی نوعی از لبلاب مأکول است.

فیسالون: به رومی قطران است.

فیسردهویا: به سریانی اسم هلیون است که به فارسی مارچوبه نامند.

فیسوادزفرافردنجا: به سریانی مشکطرامشیع است.

فیسور: سنگیست که در حمام به پا می‌مالند و به فارسی سنگپا و به هندی جهانوه نامند بهترین آن سبک کثیرالتجویف آن است و غیر محرق آن غیر مستعمل و احراق آن آنست که در آتش اندازند تا سرخ گردد پس در خمر ریحانی اندازند و همچنین تا چهار مرتبه پس سوده بکار برند.

فیش و فیشله: گویند راسن الذکر است.

فیطا: سویق است.

فیطی: زرنیخ احمر است.

فیطاغطاس: شجرة الکلب است.

فیطامیرون و فیطرون و فیطمون: به یونانی کزبره است.

فیطرن: به قاف اصح است و قیطره نیز آمده.

فیطرمنقی: کندس است.

فیطرواسالین: کرفس جبلی است که فطراسالیون نامند.

فیطریون: جعده است.

فیطس: به یونانی حب الصنوبر صغار است و آس بستانی را نیز نامند و غلط کرده صاحب تحفه که بنک آس نوشته.

فیطفلون: به لغت اندلس کمون بری است و شاهتره را نیز گفته‌اند.

فیطوا: انفحه است.

فیطوعطاس: شجرة الکلب است.

فیطولیون: زفت رطب است.

فیطولوس: پوست درخت صنوبر است.

فیطرا: به یونانی کبر است.

فیظیغیا: به یونانی بندق است.

فیفروس: به یونانی درخت حنا است.

فیعورس: بصل الزیز است.

فیوس: نوعی از درخت بلوط است.

فیعیکس وفیقس: به یونانی عفص است.

فیغانون: به رومی سداب است.

فیف: به عربی و به سریانی انفحه است.

فیفا: به یونانی دودالشفل است و به عربی اسم اقحوان است و به سریانی قثاء.

فیفی عطرلوس: عدس جبلی است که عدس المر باشد.

فیفانه: نارمشک است.

فیفادمیوس: به یونانی نحاس محرق است که روسختج نامند.

فیفرین: به یونانی فلفل ابیض است.

فیفس لوعا: به یونانی عدس الماء است که نوعی از طحلب باشد.

فیفی لامیوس: بخور مریم است که نوعی از عرطنیثا است.

فیقرا: به یونانی به معنی تلخ و مراد از آن صبر سقرطری است.

فیقراطیوس: عنصل است.

فیقلامیون: بخور مریم است.

فیقن: اسم یونانی قرطم است.

فیقن اغریون: قرطم بری است.

فیلاطاریون: به یونانی بولامونیون است.

فیلدالافن: فلدفیون است که دوایی است مرکب حاد و در قرابادین ذکر یافت.

فیلرونس: به یونانی شجرة الکلب است.

فیلعا: عرطنیثا است.

---

۲. داذی: ب

فیلو: ساذج است.

فیلورا: غنم است.

فیلورسوسافن: شجرة القطران است که شربین نامند.

فیلورسخیوس: شجرة المصطکی است.

فیلورسفین: شجرة البق است.

فیلوطاسین: به یونانی قاتل الکلب است.

فیلوکیون: قطف است که به فارسی سلمه نامند.

فیلون ارمدفطرلوس: به رومی و به یونانی فینوطیس نامند که شنبلید باشد.

فیل: فقاح سورنجان است و برگ سورنجان را نیز نامند.

فیلیورس: عرعر است.

فیماروس: به یونانی حب الصنم است.

فیناروس: سعد است.

فیناسیوس: اصابع هرمس است.

فینج و فیند: معرب فینک است که حجرالقیشور نامند.

فینفس: حومانه است.

فینفن: به یونانی قرطم است.

فیفغن اغریون: قرطم بری است.

فیفیطراس: به یونانی قرفة الدارچینی است.

فینوبراسیر: اصابع الصفر است.

فینوقوطیس: فقاح سورنجان است و برگ سورنجان را نیز نامند.

فیوسنیوس: سلیخه است.

فیورا: بقس است.

فیورمینا: لاجورد است.

فیوسطونیا: عجم الزبیب است.

فیوصمین: ریباس است.

فیوطیاس: فرفخ بری است.

فیوطیوس: به یونانی اسم جلد است.

فیوفلامیلس: بخور مریم است و یا نوعی از آن.

فیوفیوس: عفص است.

فیوماطین: به رومی نحام است.

فیون: فجل است.

فیومر: به سریانی ریه است.

فیونیون: به یونانی سیسالیوس است.

فیهج: اسم خمر است.

فیهق: به اندلسی انتلة السوداء است.

فیاد: به فتح اول و تشدید یا ثوم ذکر است.

فیسیر: حلبه مطبوخ با تمر است.

❊ باب القاف ❊

فصل القاف مع الالف

قامه و قایه: اسم عربی فرخ طایری است و بیضه را نیز نامند و قشر بیضه که جوجه از آن برآمده باشد نیز.

قابوق: به ترکی اسم قشر است.

قابولا: اسم فارسی کاچی است.

قاتر: اسم ترکی بغل است که استر نامند و به هندی خچر.

قاتره: نمام است و کزبره بری را نیز نامند.

قاتل ابیه: بداشقان است و قطلب را نیز نامند.

قاتل اخیه: خصیة الثعلب است.

قاتل کلبا: به سریانی قاتل الکلب است.

قاتل الحیطان و قاتل السمک: لاغیه است و ماهی زهرج را نیز نامند.

قاتل الذئب: خانق الذئب است.

قاتل العرق: نوع انثی ازرق اناغالس است که شکوفه آن کبود باشد و گفته‌اند نوعی از مرزنجوش است که به هندی سروا نامند.

قاتل النحل: نوعی از نیلوفر است که به هندی کنول نامند.

قاتل نفسه: نوعی از اشق است و گفته‌اند فرفیون است و بعضی کافور را و هر چه خود بخود به تحلیل رود.

قاتل الکلب: خانق الکلاب است و گویند اذاراقی است.

قاتل النمر: خانق النمر است و بعضی ماذریون سیاه را نامند و بعضی خامالاون مالس را که اشخیص اسود است.

قاتوله: معرب تاتوله است که جوز ماثل باشد.

قاتق و قاتیق: به ترکی لبن حامض را نامند و مطلق ادام را نیز.

قاحرس و قاحروس: به یونانی جاوشیر است.

قادح و قادوحه: به عربی اسم کرمیست که اشجار و دندان را می‌خورد.

قادرس: شربین است.

قادمه: ریش مقادیم جناح طیور است.

قاره: دب انثی یعنی خرس ماده را نامند.

قارا: به ترکی مقل است.

قارادمن و قارادومون و قارادامن: قردمانا است.

قاراس: اسم قرن است که به فارسی سرو و شاخ نامند.

قاراسا: قراصیا است.

قاراطیا: به یونانی خرنوب شامی است.

قاراطیطس: به یونانی اسم خشخاش مقرن است.

قاراطیس: به یونانی کرویا است.

قاراغیطس: به یونانی و به سریانی قصب فارسی است.

قاراطیطسون: به یونانی بصل است.

قارا و قوالون: قرنفل است.

قارن: سگ است.



قاربتهیمس و قارچه: اقحوان است.
قاربوز: به ترکی بطیخ هندی است.
قارج: به ترکی اسم فطر مأکول است.
قاراليون: به یونانی نوعی از هوفاریقون است در بو شبیه به علک الصنوبر.
قارویاسلعیا و قاقالیس: به یونانی تخم جزر بری است.
قاره: به یونانی سطاخیس است.
قارس: به یونانی کبر است.
قارسیسا و قارسیسیون: کبابه است.
قارقوس: قرن الثور و قرن المعز را نیز نامند.
قافیقوا و قارفیبوا و قاریسیوس: سرطان است.
قاردا: به یونانی کرویا است.
قارنامون: به یونانی نمام شبیه به حرف است.
قارونی و قاروقا: جوزالملک است.
قارنی باروق: به ترکی بزرقطونا است.
قاردونا و قاروطبقا و قارونابطیقیا: بندق است که جلوز باشد.
قاز: اوز است.
قاسطر: به یونانی حیوانی است که در آب و غیر آن می‌باشد و خوراک آن ماهی و سرطان است در دریا و سنگریزه در خشکی و گویند جند بادستر خصیه آن است.
قاربطه: حب تمر هندی است.
قاربن: قرصعنه است.
قاسطمون: محلب است.
قاسعاقون: سوسن بریست.
قاسی: به ترکی قنه است که به فارسی بارزد نامند.
قاسینا: سلیخه است.
قاصبنه: محلب است.
قاتال ولید: به سریانی قاتل ابیه است.
قاطانیقی: کف العقاب است.
قاطیخوبا: به سریانی و به یونانی حنظل است.
قاطر: دم الاخوین است.
قاطس اروماطیقی: قصب الذریره است.
قاطع المنی: هر دوایی مسخن مجفف است مانند سداب و شهدانه و یا مبرد مخدر مانند افیون و کاهو و یا مبرد قوی مانند کافور.
قاطل ابیه: قاتل ابیه است.
قاطل ذابا و قاطل ذیبا: به سریانی بصل العنصل است.
قاطون: ارمینا است که نوشادر باشد.
قاطوء: به سریانی بزرقطونا است.
قاخروس: به یونانی جاوشیر است.
قاقاطون: نیلوفر است.
قاقرطین: لبن شبرم است.
قافور: تلوسه خرما است که به شیرازی نارونه نامند که وعاء طلع نخل باشد.
قافوری و قافورنی: به سریانی کافور است.
قاقیروس: به رومی و به سریانی سقلولا است که زرنباد باشد.
قاق: طایری طویل العنق است و گفته‌اند معرب کاک به معنی کعک است.
قاقا: به یونانی حنظل است.
قیقی: سفیده تخم مرغ است و نیز پوست نازک بالای تخم مرغ را نامند.
قاقایی: حنظل است.
قاقسنون: به یونانی کبابه است.
قاقسوس: به یونانی کمون بری یا شاهترج بری است.
قاقوس و قاقوسوسطو: به یونانی عدس الماء است که نوعی از طحلب باشد.
قاقیون: به یونانی لبلاب کبیر است.
قالابو: به یونانی بلوط است.
قالاجیر: قلی است.
قالاراس الافیوا: قرن ایل است.
قالاریبوس: نوعی از خمر است.
قاقیا: اقاقیا است که عصاره ثمر قرظ باشد.
قالاعروسطس فیقون: نوعی از ثیل است.
قالامالس: به یونانی فوتنج نهری است یا فوتنج بری است یا مطلق فوتنج را گویند.
قالاس و قالاموسا: قردمانا است و حرف را نیز نامند.
قالامن و قالامیس: قصب مطلق را گویند.
قالامواس قالاموس اروماطیقون: قصب ساذج است.
قالاموس اروماطیقی: قصب فارسی است.
قالامینی: فوتنج الماء است.
قالب: به کسر لام به عربی بسر احمر است.
قالنجه: اسم ترکی طایریست معروف به عکه و به عربی عقعق و صلصل نیز نامند و گفته‌اند اسم فاخته است.
قاماریون و قوماروس: به یونانی قاتل ابیه است.
قاماسین: صمغی است که آن را کماشیر نامند.
قامافهیس: بیخ جاوشیر است.
قامقی و قام مقی: دودالبقل است.
قامواجی: به ترکی طایریست از طیور از جنس صقور.
قاموز: به یونانی صمغ است و هرگاه مطلق گفته شود مراد از آن صمغ عربی است و نیز قاموز به سریانی سندروس را نامند.
قاموزدنیعیا: به سریانی و بهیونانی صمغ سداب است.



قاموزدرعنی: صمغ خطمی است.

قاموزدرنیا: به سریانی و به یونانی صمغ زیتون است.

قاموردشیعا: به سریانی و به رومی فربیون است.

قاموزدگرزا به سریانی ساداوران است.

قامودولوزا: به سریانی و به یونانی صمغ درخت بادام است.

قان: گفته‌اند که به ترکی دم است.

قانانیس: شهدانج است.

قاناقس: کاشم رومی است.

قانش قبطی: به یونانی باقلی قبطی است.

قانة الطیر: قانصه است.

قانفامن: به یونانی سندروس است.

قانفامون: به یونانی صمغ کریه‌الرایحه است که می‌آرند از بلاد عرب و گفته‌اند که سندروس است.

قاساریدس و قساریداس و قثیناریدوس: به یونانی ذراریح است.

قانقراطمون: لفظ یونانیست و گفته‌اند که نباتیست مانند عنصل و بدل آن استعمال می‌نمایند.

قانبوس: به یونانی به معنی دخانیست که آن را شاهترج فرفیری نامند.

قانیون: به یونانی شاهترج است.

قادون: به ترکی بطیخ است.

فصل القاف مع الباء الموحده

قباب: به کسر اول به عربی نوعی از سمک است.

قبار و قبارس و قباریس: به سریانی و به یونانی و به رومی به معنی کبر است.

قباع: به ضم اول قنفذ را نامند.

قباق: به ترکی اسم قرع است.

قباء و قباة: به عربی نام گیاهی است که شتران می‌خورند و به فارسی گیاه چرای شتران نامند.

قباح: به عربی اسم دب است که به فارسی خرس نامند.

قباط و قبیط و قبیطی: هر سه به ضم قاف و تشدید با قبیطه و قبطی اسم حلوای معروف است که ناطف نامند معرب کبیده و کبیته.

قبر و قبره: قنبره است.

قباع: اسم عربی خنزیر صحرایی است.

قبر: اسم عربی انگور طولانی جیدالزبیب است و به تشدید با اسم چکاوک.

قبرس: به ضم اول و سکون ثانی و ضم راء در اصل اسم جزیره عظیمی است در روم که معدن نحاس است و نحاس آن بسیار خوب است و لهذا آن را نحاس قبرسی نامند منسوب بدانجا مانند آنکه قلع اسم معدنیست که از آن رصاص جید به عمل می آید لهذا رصاص جید را قلعی می‌نامند.

قبع: قنفذ را نامند.

قبغ: اسم خنزیر جبلی است.

قبعه: اسم طایریست کوچکتر از عصفور.

قبعرور: به عربی تمر ردی را نامند.

قبفات: صدف بحری را نامند.

قبل: به عربی تیس جبلی است.

قبور: به عربی اسم نخل سریعة الحمل است.

قبیراء: قنبره است.

قبیس: به عربی فجل را نامند.

فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیه

قتب: به کسر اول و سکون ثانی جمع آقتاب است به معنی امعاء است.

قتام و قتان: به عربی غبار را نامند.

قت: به عربی اسفست را گویند یا خشک آن را.

قترس: گویند اسم بهترین نحاس است.

قترغه: اسم ترکی کلاغ است که به عربی غراب نامند.

قتع و قتعه: به عربی اسم کرم سرخی است که چوب را می‌خورد و مطلق کرم چوب را نیز نامند.

قتق: به ترکی اسم ماست است و مطلق نان خورش را نیز نامند که به عربی ادام گویند.

قتن: ماهی است عریض بقدر یک کف دست.

قتنا: به سریانی اسم قصب است.

قتنادیسما: به سریانی اسم قصب الذریره است.

فصل القاف مع الثاء المثلثه

قثام: اسم عربی ضبع انثی است.

قثاءالحیه: زراوند طویل را نامند و گفته‌اند اسم حنظل صغیر است.

قثاءالصغار: به عربی اسم شعاریر است.

قثاءالکبر: به عربی سفلج است که به فارسی خیار کبر نامند و آن ثمر درخت کبر است.

قثاءالنعام: حنظل است که به فارسی خیار کرک و به هندی اندراین نامند.

قثاء هندی: خیارشنبر است و گفته‌اند اسم ثمری است که به هندی تورئی نامند.

قثم: اسم ضیغان است.



فصل القاف مع الجیم المعجمه

قجی: به جیم عربی به فارسی تخم شور است و نزد صاحب تحفه اسم ترکی خردل بری است.

قچ: به جیم عجمی مخفف قوچ ترکی است که به عربی کبش فحل مقرن را نامند.

فصل القاف مع الحاء المهمله

فح: اسم عربی بطیخ خام است که به فارسی کانک و به شیرازی کرکو نامند.

قحط: به عربی اسم نبت است.

قحر: اکلیل الجبل است.

قحوان: اقحوان است.

فصل القاف مع الدال المهمله

قداح: اطراف صغیر تازهٔ بقول است و شاخ نبات تازه را نیز نامند و صاحب تحفه بهار نارنج دانسته و بعضی گل رطبه و بعضی گفته سنگ چقماق است.

قداد: به فتح اول و ثانیه به عربی قنفذ است.

قداحی: پر مرغ پیشین را نامند.

قدح: صاحب تحفه گفته نوعی از ابرون را نامند و اصح آنست که بخور مریم است.

قدح مریم: گیاهی است که برگ و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول است و آن نوعی است از حی العالم که مسمی است به زلایف الملوک و نواب علویخان مرحوم گفته‌اند که غلط است زیرا که آن قداح مریم است.

قد: به فتح اول و تشدید دال به عربی جلد نخله است.

قد: به ضم اول و تشدید دوم به عربی ماهی بحری است.

قداح مریم: قدح مریم است و قداح مریم از آن جهت نامند که گلهای آن طولانی پیچیده شبیه به زلف بافته و اهل شیراز آن را زلف عروسان نامند و به هندی جته دهاری نامند و اهل مغرب زلایف الملوک جهت آنکه برگ آن مانند قدح کوچکیست و از این جهت این را آذان القسیس نامند و گفته‌اند نوعی از حی العالم است.

قدمیا: به فتحتین به یونانی اقلیمیا است.

قدوح و قداح: به فتح اول و ضم ثانی به عربی اسم ذباب است.

قدومه: نزد عامهٔ اهل اصفهان اسم تودری است.

قدیح: اسم عربی مرق است که به فارسی شوربا نامند.

قدیر: گوشت مطبوخ در دیگ است.

قدیم الملک: خبازی است.

فصل القاف مع الذال المعجمه

قذاذه: قطعهٔ ذهب است.

قذة و قذقان الادنان و القداذ: اسم برغوث است و نیز قذة به معنی کیک است.

فصل القاف مع الراء المهمله

قراء: به سریانی اسم قرع است.

قراقاج: به ترکی دردار است.

قرااس بابالوطن و قرااس فافالوطن: به یونانی کراث شامی است که عامهٔ اهل شیراز پرپیاز نامند.

قراثا: به عربی قسمی از نخل است که تمر و بسر آن بهتر می‌باشد.

قراچورک اودی: به ترکی شونیز است.

قریح و قراح: آب خالص است.

قراری: به سریانی حب خروع است.

قرارنوش: به رومی اسم شمع است که به فارسی موم نامند.

قرانونل: نیلوفر است.

قراساوس: به یونانی زیتون الماء است.

قراسنقر: به ترکی طایری است از طیور صید مایل به سیاهی و غلیظ.

قراسیا و قارسا: قراصیا است.

قراسیوس و قریصاء بروطونیس و قریصا بروطونس: شراب حلوی است که از انگوری که به یونانی قریطیقونس نامند سازند.

قراشم: به ضم اول و فتح ثانی به عربی قراد عظیم است.

قراض: بابونه است و اقحوان را نیز.

قراضه: به عربی نوعی است از حلوای صلب لزج که از لبوب سازند و اقراص و بنادق بزرگ‌تر از آن سازند معروف است این حلوا نزد اهل ایران به مقراضی.

قراطارخ: اسم ترکی شحرور است.

قراطن: به یونانی ماءالعسل را نامند و آن عسل قلیل است که طبخ کرده شود با ماء کثیر.

قراطوس و قراطوسن: به یونانی دروفیون است.

قراصیا قراطیا: به سریانی و به یونانی خرنوب شامی است.

قراع: طایری است که عودالصلیب را به منقار خود به آشیان برد.

قرقلون: قرنفل است.

قرافه: به کسر اول به عربی لحاء شجر است.

قرافاج: به ترکی ثمر درخت دردار است.

قراقروط: به ترکی رخبین و گفته‌اند مصل است.

قرقیون: به یونانی کبابه است.

قراقوش: به ترکی عقاب است.

قراقینوس: به رومی اشترغار است.



قراموس: به رومی باقلی است.

قرامیون: بصل است.

قرانیا: به یونانی اسم زقال است.

قرانینی اغریا: به یونانی کرنب بری است.

قراد: به کسر اول اسم ترکی صقیع است که به فارسی شنبم نامند.

قرباغه: به ترکی اسم ضفدع است.

قرابانیون: به یونانی اقحوان است و گفته‌اند نوعی از بابونه است که به عربی عین البقر و به فارسی گاو چشم نامند.

قریب: به کسر و رای مشدده نوعی از ماهی مملح است که تازه باشد.

قراست: انجره است.

قربینون: به رومی بلوط را نامند.

قربوک: اسم ترکی شبرک است.

قربوله: نوعی از لبلاب است.

قربیون: نوعی از سمک تازه یا سمک مطلق را نامند.

قرح: شونیز است.

قرحان: نوعی از کمات ابیض صغار است که فطر نامند.

قرد: به عربی به معنی قراد است.

قردالیون: بسد است و اصح آن است که آن قروالیون به واو است نه به دال.

قردمانون: به یونانی قردمانا است.

قردامن: حرف است که به هندی هالم نامند.

قردامومن و قردامون و قردمون: به رومی و به یونانی قردمانا را نامند.

قردامینی: به یونانی قرة العین است.

قروع: قمل الابل و دجاج است.

قردمالی: کرویا است.

قردماوس: اسم رومی حرف است که به فارسی اسفندان گنده نامند.

قر: به ضم اول اسم عربی ضفدع است.

قر: به فتح اول و رای مشدده به عربی فروج است.

قردالب: نخل است که آن را جمار نامند.

قردذمانا: به یونانی بندق است.

قرزج: به عربی شجر است.

قرزجه: به عربی اسم بقله است و شجر را نیز نامند.

قرس: به کسر اول به عربی پشهٔ صغیر را نامند.

قرسطیلوس: اسم رومی است که آن را به یونانی ماطیطوس نامند و آن شادنج است.

قرسطاریون: به یونانی سطاریون است که به شیرازی کمات کوهی نامند.

قرسطوس: به یونانی قسط است و به رومی قفرالیهود است.

قرسمنون: به یونانی ریشهٔ حنطه است.

قرسیطامنون: به یونانی و به سریانی زنجبیل کلاب است.

قرسیقی: اسم نوع طراثیث است که به یونانی اوردنفجی نامند.

قرسیه: ملح نفطی است.

قرشام و قرشوم: به عربی قراد عظیم را نامند.

قرص: به ضم اول و سکون ثانی اسم عربی خبز است و کلیچه را نامند و به اصطلاح اطبا عبارت است از ادویه‌ای که بکوبند و خمیر کنند به آب و اقراص سازند و در سایه خشک کنند تا اینکه رطوبت در آن نماند و نگهدارند و استعمال نمایند.

قرصعا: سلحفاة است.

قرصوف: به ضم اول به عربی عصی الراعی است.

قرط: به عربی نوعی از کراث است که آن را کراث مایده و کراث البقل نیز خوانند.

قرط: به ضم اول و فتح ثانی اسم مصری قصقصه نامند.

قرطا: به یونانی شاه بلوط است.

قرطی و قرطیقی: به سریانی حسک است.

قرطس: به یونانی فقاح کرم است.

قرطف: اسم عربی بقله است و ثمرة الرمث را نیز نامند.

قرطمالو: خیارشنبر است.

قرطم هندی: حب النیل است.

قرطمانا: قردمانا است و نیز کرویای فارسی و کراویهٔ رومی را نامند.

قرطن: به یونانی ماءالعسل است.

قرطو و قراطیا: به سریانی حسک است.

قرظ: به فتح اول و ثانی و ظای معجمه اسم درخت نوعی از امغیلان است.

قرعاکیبا: به سریانی هوفاریقون را نامند.

قرعیلانه: جعل است.

قرعوی: به ترکی طایری است از طیور صید از جنس بازی و از آن کوچکتر.

قرغی: به ترکی باشق است.

قرف: به کسر اول به عربی قشر را نامند و قشر مقل و قشر رمان را نیز و به معنی لحاءالشجر نیز آمده.

قرفا: فلنجه است.

قرفد: به فتح اول به عربی بسد است.

قرغیه: به ترکی غراب است که به فارسی کلاغ نامند.

قرقسیوس و قراقیسون و قرقیسون و قرفسیا: به یونانی کبابه است.

قرقلون: به یونانی قرنفل است.

قرقاآ: به یونانی عشرق است که علقی باشد.



قرقاول: به ترکی نام تدرج است که معرب تدرو فارسی است.
قرقار: حمام بغدادی است که به فارسی کبوتر بغدادی نامند.
قرقس: به کسر به عربی اسم خرخس است که صغار بعوض باشد.
قراقرامنی: حرف الماء است.
قرقوس: دهن صنوبر است که آن را راتینج نیز نامند.
قرقرون: به رومی سعد است.
قرقس و قروقس: به یونانی صدف لؤلؤ است و نیز نوع حلزون را نامند.
قرقشم: به ترکی رصاص اسود را نامند.
قرقط و قرقوف: به عربی خمر است.
قرقعنا و قرقو: به یونانی و به سریانی زعفران است.
قرقو: به کسر اسم ترکی صقر است.
قرقف: به عربی خمر است و خمر غلیظ را نیز گویند.
قرقف: مرغ کوچکی است و قرقب را نیز نامند.
قرقمان: خسی است که در جوف مقل حجازی و صعیدی می‌باشد و گویند لب مقل حجازی است.
قرقوماعما و قرقومعما و قرقون: به یونانی ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقو به یونانی زعفران است و معما به معنی ثفل است.
قرقینو: به یونانی سرطان است.
قرلانفوح: به ترکی خطاف است.
قرمارس: قاتل ابیه است.
قرماره: دفلی است.
قرماریس: به یونانی درختی است که آن را قطب نامند.
قرمافیطس: طین کرم است.
قرمانیون: اقحوان است.
قرماون و قرومیتان و قرنتوان: به رومی و به یونانی بصل را نامند.
قربد: بالفتح سنگ نوره است و به معنی خزف مطبوخ نیز آمده.
قرمدار: قرمطان است و زنان آن را علف الجبل نامند و برای قروح فرج استعمال می‌نمایند.
قرمعا: سلحفاة است.
قرمل: به عربی شجریست بی‌خار.
قرمود و قرموط و قرمول: به عربی ثمر غضبان است.
قرمیا: توتیا است.
قرمید: به عربی اسم آجر است.
قرمیون: به یونانی سمک بحری است.
قرن البحر: کهربا است و نزد بعضی عبارت از بسد و مرجان است.
قرن البقر و قرن الثور: به فارسی سرو گاو یعنی شاخ گاو نامند و نیز قرن الثور به معنی حلبهٔ یابسه آمده.
قرن الماعز: شاخ بز را نامند.

قرن الحربیت: قرن کرگدن است که به فارسی شاخ کرگ و به هندی کیندی کاسینکهه نامند.
قرقاویلا: قرن الایل است.
قرنب: به عربی یربوع است که به فارسی کلاکموش نامند.
قرنبا: به یونانی مطلق کرنب را نامند.
قرنبا اغریا: به یونانی کرنب بری است.
قرنبی انمارس: کرنب بستانی است.
قرنبا و قرنیا: حماض صغیر است که مسمی به حمضیض است و گفته‌اند که به یونانی اسم لوبیا است.
قرنبا: مخفف قرنباد است و آن اسم کرویا است.
قرنباد و قرنفاد و قرنفار و قرنفان: کرویا است.
قرنفل بستانی: فرنجمشک است.
قرنفول: قونفل است.
قرنوس: حرف الماء است.
قرنوس قالون: حب الصنوبر است.
قرنوه: اسم عربی هرنوه است.
قرنیتا: به سریانی مطلق فودنج را نامند.
قرمیثادیرا: به سریانی فودنج بری است.
قرنیتادرین آس: به سریانی فودنج نهری است.
قرنیتا وطورا: فودنج جبلی است.
قرنیتا وفجعلا: به سریانی فودنج مزارع است.
قرنیتا رمیا و قرنیتا ونهرا: به سریانی فودنج نهری است.
قرنین: به هندی آسن است.
قرنیون: به یونانی شاه بلوط است.
قروا: نوعی از لبلاب است که آن را اسدالارض نیز نامند.
قروالیون: بسد است.
قرور: به عربی آب سرد را نامند.
قروسوقس: بوصیر است.
قروسطولیوس: به یونانی شادنج است.
قروسوفیون و قروسونس: به یونانی ارقطیون است.
قروسمیون: جوز مائل است.
قروسیون: به یونانی قراصیا است.
قروط: به ترکی مصل است.
قروعنق سقطیعی و قروقومعما: به یونانی معجونی است مرکب از طین مختوم و حب الغار و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت و ثفل دهن زعفران را نیز نامند.
قروفس: به سریانی اسم درونج است.
قروفل: به فتح اول و ضم ثانی به یونانی قرع را نامند.
قروفس و قروفوس و قرونس و قرفیوفوس و قروقوس و قیوقوس: همه به یونانی اسم زعفران است.

قرول و قرولیون: معرب از قروالیون یونانی است و آن اسم بسد و مرجانست.

قروم: حجر ذوسبعة الالوان است.

قرومینان: به یونانی و به سریانی بصل است.

قرون: خبث فضه است که آن را اقلیمای فضه نیز نامند.

قرون البحر: اسم مرجان یا کهربا است.

قریب: به عربی سمک مملح تازه است.

قرثیا و قرثیاء: نوعی از تمر را نامند که بسر آن بهترین بسر انواع تمرها باشد.

قریح: آب خالص است به معنی ماء قراح.

قریدوس: به یونانی عقرب است.

قریدویوس: به یونانی جراد است که به فارسی ملخ نامند.

قریرحنظل: که به هندی اندراین نامند.

قریس: به عربی آب سرد و گوشت یخنی را نامند.

قریص: نان خورشی است که از گوشت ماهی و ارکارع و یا بقول و ابازیر جوش دهند در سرکه تا پخته شود پس سرد و منجمد کرده بخورند.

قریصا بروطونیس و قریصا بروطونس و قریط: خرنوب شامی است.

قراسیوس: شرابی است شیرین که متخذ از انگور که مسمی است به قریطیقوس.

قربع: به عربی اسم فجل است.

قریفه الکتان: نزد اهل اندلس اسم کشوث است.

قریفان و قرنفان: به سریانی کرویا است.

قرنیا: به عربی اسم لوبیا است.

فصل القاف مع الزاء المعجمه

قزار: زجاجی است.

قزا: کرم ابریشم است.

قزح: به عربی بول کلب است.

قزح: به کسر اول تخم بصل را نامند و به معنی توابل قدر است مانند کمون و زیره و امثال اینها جمع آن اقزاح و به معنی ابازیر نیز آمده.

قزح: به کسر اول و سکون ثانی به عربی خروءالحیه است.

قزد: به ضم اول و سکون دوم قسط است.

قزدیر: رصاص ابیض است.

قزدی: نباتی است طبیعت آن گرم و تر در اول و نمک از آن به عمل می‌آورند و می‌خورند بهترین آن سبز تازهٔ آن است.

قز: به فتح اول و تشدید زا معرب کز و یا کج فارسی است و آن نوعی از ابریشم است و در ابریشم ذکر یافت و کسی که آن را دودالحریر دانسته غلط کرده است.

قزاح: به ضم اول و تشدید زای ثانی کمات است.

قزغند: بزغند است و بزغنج نیز نامند.

قزل: به ترکی به معنی احمر است و مراد از آن ذهب است.

قزلان: به ترکی اسم طایری است کثیرالوجود در شیراز و عامهٔ آنجا قزلاغ نامند و صاحب تحفه که قبره نوشته سهو است.

قزوجااموان و قزوموان و قزوموان و قزونین و قازاماون: به رومی و به یونانی بصل است.

فصل القاف مع السین المهمله

قس: به ضم اول نوعی قسوسی است که ثمر نداشته باشد و به معنی لبلاب بی‌ثمر نیز آمده و اوراق آن صغیر می‌باشد و شاخهای باریک و عصاره بیخ آن با سرکه جهت سم رتیلا نافع.

قساء: به فتح اول و ثانی به یونانی سلیخه است که آن را به هندی کهیلا نامند و به معنی دارچینی نیز آمده.

قسابه: به فتح اول و ثانی به عربی تمر ردی است.

قساحیوبا: به سریانی هلیون است که به فارسی مارچوبه نامند.

قسادا: به یونانی تنکار است.

قسادیسا: به سریانی قصب الذریره است.

قسارا و قوارساما: به سریانی عود بلسان است.

قسارس و قبارس: به معنی کبر است.

قسارقرنین: اسم رومی رطب است که به فارسی خرمای تر نامند.

قسارفورنیقن: به رومی تمر هندی است.

قسارواقرقون و قسارواقوقیرون: به یونانی سعد است.

قساروس: به یونانی قسوس است که عصارهٔ لحیة التیس باشد.

قساطوس و قساطانوس: قرطم است.

قسالاون: به یونانی دهن زفت است.

قساموس و قساموس و قساموبی و قسوماس: همه به یونانی اسم دارچینی است.

قسیبوس: به یونانی سوسن بری است ابیض.

قسناروس: به یونانی عصارهٔ لحیة التیس است.

قسناسیس: به یونانی لبلاب عریض الورق است که آن را لبلاب کبیر نیز نامند.

قسنوبرون: به یونانی فاشراست.

قسنوس اطاروس: به یونانی لحیة التیس است.

قسناسیس و قسنوس: لبلاب کبیرالورق است و آن را لبلاب بری نیز گفته‌اند و قسنوس به معنی لادن نیز آمده.

قسراق: به ترکی رماک است.

قسربوا: دهن حنا است.

قس: به فتح اول و سین مشدده به عربی صقیع است.

قسطس: اسم جنس قسط است.

قسط اسود: آن قسط هندی است.

قسط بحری: قسط ابیض مر است.

قسط حلو: قسط هندی است و نیز قسط رومی ابیض را نامند که بوی آن تند است.

قسط رومی: قسط ابیض حلو است.

قسط سوری: قسط ثقیل است که لون آن مانند خشب شمشاد و طعم آن تلخ و رایحه آن ساطع باشد.

قسط شامی: راسن و قسط سوری را نیز گفته‌اند.

قسط صینی: قسط مر است.

قسط عربی: قسط ابیض خفیف طیب الرایحه است و به معنی قسط حلو نیز آمده.

قسط فارسی: قسط ابیض مر است که به فارسی ماردارو نامند.

قسط قرنقلی: قسط مر ثقیل الرایحه است.

قسط مر: قسط هندی است و نزد بعضی قسط سوری است.

قسط هندی: قسط اسود خفیف است و قسط اسود حلو را نیز گفته‌اند.

قسطانیا و قسطل و قسطنیل: به یونانی و به رومی شاه بلوط است که به عربی بلوط الملک نامند.

قسطانیقی: به لغت اهل سودان است بقلهٔ یمانیه است.

قسطرین: به رومی و به یونانی اترج است.

قسطناس: به ضم اول و تسکین ثانی به عربی شجر است که بیخ آن قسطنس است.

قمطور و قسطوره و قسطورین و قسطوریوس و قسطوریون و قاسطورس: به لغت یونانی جند بادستر است که به فارسی خزمیان نامند.

قسطوس و قسیطویس: به یونانی زنجار است.

قسطورون قسفس: به یونانی قرطم است.

قسطعیر: به کسر اول و سکون ثانی به عربی رصاص ابیض است که آن را قلعی نیز نامند.

قسعیطس: به یونانی طین ارمنی است.

قسقامور: به یونانی فودنج است.

قسقیون: به یونانی سوسن بری است.

قسقاس: به فتح اول و سکون ثانی به عربی اسم نبات است و به معنی اسد نیز آمده.

قسطع: قنبیل است.

قسمیهور: ضبع است که به فارسی کفتار نامند.

قسور: به عربی بابونج را نامند و به معنی فودنج نیز آمده.

قسور: به فتح اول و سکون ثانی بابونج است یا فودنج و واحد آن قسوره است.

قسولیدوس و قسولیدون: به ضم اول و ثانی به یونانی کاکنج است.

قسوماس: به یونانی دارچینی است.

قسورمون: بندق هندی است که به هندی ریتهه نامند.

قسوریوقن: به یونانی حشیشة الزجاج است که به رومی کسومانس نامند.

قسه: تربد است.

قسیا و فسیوسیوس: به رومی و به یونانی سلیخه است.

قسیرام: به سریانی قثای بری است.

قسیرو: بفتح اول و کسر ثانی خلفا است.

فصل القاف مع الشین المعجمه

قشا و قشاء: به عربی قشور اشجار است.

قشاح: به فتح اول و ثانی به عربی اسم ضبع است.

قشار: قشور محلب و دبق است.

قشاره: ریزه‌های کندر است که از سودن قطعه‌های آن با یکدیگر جدا گردد و آن را قشار کندر نامند و قشر محلب را نیز گفته‌اند.

قشام:به عربی اسم قز است.

قشتا: به سریانی قسط است.

قشر: به ضم اول به عربی اسم ماهی بقدر شبری است.

قشران: جناح ملخ است.

قشره: به کسر اول و سکون ثانی جلد اسب و قسمی از سلیخه را نیز نامند.

قشری: پوست منجمد بالای شیر است که به فارسی سرشیر و جربهٔ شیر نامند و به هندی ملایی.

قشه: اسم دابه‌ایست به هیأت جعل و گفته‌اند دابه‌ایست که به فارسی کنه و به عربی قرده نامند.

قشع: حربا است.

قشعه: به فتح اسم کشوثا است و به کسر به معنی بلغم آمده.

قشعر: به ضم اول و سکون ثانی به عربی قثاء است که به فارسی خیارزه و خیار دراز و به هندی ککری نامند.

قشحوم: به ضم اول و سکون دوم به عربی قراده است.

قشم: به کسر اول به عربی لحم مطبوخ است و لحم مطلق را نیز نامند.

قشمش: به کسر اول و سکون ثانی معربی کشمش است که عبارت از مویز انگور کشمش باشد.

قشنیز: معرب گشنیز فارسی است.

قشور: به فتح اول به عربی دوای جالی است که می‌مالند زنان بر روی خود برای تصفیهٔ رنگ آن مانند خردل کوبیده بیختهٔ با ماست سرشته.

قشور: به ضم اسم جنس پوست میوه‌هاست و شامل پوست اشجار

و بزور و غیرها است و بعضی را عقیده آنکه آنها قابل هضم نیستند و غذاییت ندارند و این کلی نیست ولیکن بسیار قلیل الغذا اند و بطی الهضم.

قشیراس: به رومی ذراریح است.

فصل القاف مع الصاد المهمله

قصابک: اسم طایریست که آن را به عربی صعوه نامند و آن صفراغون است.

قصب فارسی: نوعی از قصب است و گفته‌اند نی است که از آن قلم می‌سازند.

قصبک: اسم نوعی حلزونات است.

قصب بوا: قصب الذریره است.

قصد و قصده: عوسج است.

قصدیر: به عربی رصاص ابیض است که آن را قلعی نیز نامند.

قصر: به عربی اصول نخل و شاخ را نامند.

قصبه: به لغت عربی اسم جص است.

قصطل: به مصری شاه بلوط است.

قصعل: به ضم به عربی عقرب است و به کسر عقرب و ولد ذئب را نیز گویند.

قصفه: به عربی ورق ارطی است.

قصل: به فتح اول و سکون ثانی به عربی زهر سلم است.

قصم: به عربی بیض جراد است.

قصود و قصیده: به عربی مخ سمین است و قصید به معنی لحم یابس نیز آمده.

قصیری: به عربی نوعی از افاعی است.

قصیص و قصیصه: به عربی نباتی است که در بیخ کماه روید و گویند تودریست.

فصل القاف مع الضاد المعجمه

قضاب: به مصری نوعی از اذان الغزاست.

قضابه: به عربی اسم وزغ است.

قضاء: به عربی کلبة الماء است که به فارسی ماده سگ آبی و به هندی اودبلاو نامند.

قضب: اسم شجر بزرگ است و به معنی لفت و اسفست نیز آمده.

قضبه: به عربی اسم رطبه است که به فارسی اسفست نامند.

قض و قضض: به فتح به عربی حصی صغار است.

قضام: به عربی نبات حمص است.

قضبه: به کسر اول و تشدید دوم به عربی جبسین است و به معنی حصی صغار و جص و رمل نیز آمده.

قضعابن: به لغت اندلس نباتیست که آن را کضبیون نامند.

قضم: به فتح اول و تسکین دوم قطن عتیق است.

قضم قریش: حب الصنوبر صغار و کبار است.

قضیب: اسم عربی درخت رز و تاک و انگور است.

فصل القاف مع الطاء المهمله

قطابه: به ضم اول و فتح دوم به عربی پارهٔ گوشت است.

قطاریقا: به یونانی اسقولوقندریون است.

قطاریون: غافث است.

قطالا: به یونانی دردار است.

قطاس: به ضم اول لفظ رومی است گفته‌اند که دابه‌ایست بحری که آن را دابة البقر گویند و صحیح آنست که نوعی از بقر جبلی است.

قطاطه: به فتح اول به عربی (قطاط)[۱] است.

قطاغ: به کسر به عربی شیرینی است که به فارسی شکر پاره نامند.

قطایس: بصل الفار است که آن را عنصل نامند.

قطامی: به عربی صقر است که آن را به فارسی چرغ نامند و نبیذ را نیز گویند.

قطب: به عربی و قطبا و قطبی و قطباما به سریانی به معنی حسک است.

قطبوس و قطوس: به سریانی سرخس است.

قطس حوما: به سریانی حنظل را نامند.

قطر: به کسر اول اسم عربی نحاس گداخته است یا قسمی از نحاس است یا مطلق نحاس.

قطری: ککروهن است.

قطرای: به یونانی کبر است.

قطرب: دابه‌ایست که حرکت می‌کند بر بالای آب حرکات سریعهٔ مختلفه و نوعی از مالیخولیا را نیز نامند.

قطریله: نوعی از خمر است.

قطرنا: به یونانی زجاج را نامند.

قطروهی: ککروهن است.

قط: به کسر و تشدید به عربی سنور است که به فارسی گربه نامند.

قطه: سنور ماده است.

قطف: به کسر به عربی عنقود است.

قطفا و قطفه: به سریانی بقله است که آن را سرمق نامند.

قطلب: به لغت شامی قاتل ابیه است.

قطم: به عربی لحم و پنبهٔ کهنه را نیز نامند.

---

۱. قطاة: ب



قطمیر: شب بری است.

قطن: به عربی اسم حواصل است.

قطندوس: به رومی و به یونانی زبیب است.

قطرثا وبرینا: به سریانی قثاءالحمار است.

قطوث حوط: به سریانی حنظل است.

قطوریون: به یونانی قثای بری است.

قطونا: نباتیست که بزر آن را به عربی بزرقطونا و به فارسی اصفهان اسپرزه و به شیرازی بنگو نامند.

قطسقیقا: نوعی از سموم قتالیه است.

قطیلا: دردار است.

فصل القاف مع العین المهمله

قعاع: به ضم به عربی آب تلخ مالح است.

قعال: به عربی نور و شکوفهٔ عنب است.

قعیر: به یونانی فلفل است.

قعیول: قسمی از کمات است.

قعقامر: هندروس است.

قعقرور: نیل است.

قعقاع: به عربی تمر یابس است.

قعقع: به عربی اسم لقلق است که به فارسی لک لک نامند.

قعقع: اسم عربی عقعق است.

قعلامینس: بخور مریم است.

قعلوس: غار است.

قعموص: قسمی از کمات است.

قعنب: به عربی اسم قلقاس و خصی الثعلب است.

قعید: به عربی جراد است.

قعید: ارنب ذکر است.

فصل القاف مع الفاء

قفارس: کبر است.

قفاریس: به یونانی و به سریانی حب الزلم است.

قفاص: به ضم به عربی وعل است که به فارسی گاو کوهی نامند.

قفارلیون: شاهترج است.

قف النظر: اسم آس بری است.

قفنالا: اسم رومی اجاص است.

قفد: کمون است.

قفدیر: به یونانی لحم است.

قفد: به سریانی قنفذ است.

قفر: به ضم اول و سکون دوم اسم فار است.

قفرس: ابهل است.

قفر و قفز: نبات کشوث است.

قفط: کمون است.

قفلوس: به یونانی غار است.

قفلوط: کراث شامی است.

قفورا: کفری است.

قفوری: کافور است.

قفوربیخ و قفورابیخ و قفولابیخ: به یونانی کافوریه است که نوعی از ریحان باشد.

قفهر: قیقهر است.

قفیر: به عربی زنجبیل است.

قفیص: به یونانی قرمز است که متولد شود بر درخت بلوط.

فصل القاف مع القاف

ققه و ققنح: به سریانی کاکنج است.

ققنسالا: به رومی اجاص است.

ققص: شاهترج است.

فصل القاف مع اللام

قلا: قلی است.

قلاب: ذئب است.

قلابو: به یونانی بلوط است.

قلاغ جاره: به اصفهانی اسم عقعق است.

قلاذه: آذربویه است.

قلازاره و قلاژاره: به معنی قلاغ جاره است و آن طایری است از جنس غراب که به فارسی کلاغ پیه نامند و عقعق را نیز نامند.

قلارومانیون: به یونانی نوعی از خمر است.

قلاس: به سریانی ساذج است.

قلاشره: به فارسی اسم قلی است که شخار نیز نامند.

قلاط: به عربی سمک است.

قلاطانس: به یونانی درخت خیار است که به عربی دلب نامند.

قلاطانوس: به یونانی قلت است.

قلاطیور: به یونانی قنبیط است.

قلاقل: به عربی فلفل است.

قلاقلیطس: به یونانی قلیمیا است.

قلاقی: فاخته را نامند و یا طایری است مشابه آن.

قلام: به عربی قاقلی و نزد بعضی رعی الابل است.

قلامالس: به یونانی فودنج جبلی است یا بری.

قلامتی و قلامیس و قلامیسی: به یونانی فودنج نهری است.

قلامرطون: به یونانی زرنباد است.

قلامس اروماطیعس: به یونانی قصب الذریره است.



قلان: به ترکی حمارالوحش است.
قلب النخله: به عربی شحمة النخل است که جمازالنخل نامند.
قلب الارض: سورنجان است.
قلبا: به سریانی قرقه است.
قلباداسا و قلبون موروس: به سریانی و به رومی ورق الآس است.
قلباداطروعا و قلبون قطرین: به سریانی و به رومی ورق الاترج است.
قلباداکندنا و قلبون سلیقون: به سریانی ورق الانجدان است.
قلبادبلوط و قیلون دروروبیس: به سریانی و به رومی ورق بلوط است.
قلبادنوثا و قیلون بندرون: به سریانی و به رومی ورق توت است.
قلبارجاصا و قیلون قفنالا: به سریانی و به رومی ورق اجاص است.
قلباحمصالبنا: به سریانی ورق سورنجان است.
قلبادخلاف و قیلون اکیا: به سریانی و به رومی ورق خلاف است.
قلباداقبنی و قبلون درقینا: به سریانی و به رومی ورق خوخ است که به فارسی برگ شفتالو نامند.
قلباذاقنی و قبلون فرسدوس: به سریانی و به رومی ورق الغار است که به فارسی برگ دهمشت خوانند.
قلبادزیتا و قیلون اغرنوس: به سریانی و به رومی ورق زیتون است.
قلبادقبار و قبلون تفاریس: به سریانی و به رومی ورق الکبر است.
قلبادکنارا و قبلون لوطس: سدر است.
قلبادکوزی و قلیون قیرنوا: به سریانی و به رومی ورق الجوز است که به فارسی برگ گردکان نامند.
قلبادنیلا و قلیاطس: به سریانی و به یونانی وسمه است.
قلیجفور و قلیجفر: به یونانی یا به سریانی سورنجان است.
قلیدناردین و قلدناردین: دارشیشعان است.
قلبی ناردین و قلیطیانا: به سریانی جنطیانا است و آن بیخ سنبل است.
قلت: معرب کلت هندیست.
قلتا: به ضم اول به سریانی قلت است.
قلح: اشق است.
قلحندیقون: بلبوس است.
قلز: به ضم اول و ثانی و تشدید زای معجمه به عربی نحاس که به فارسی مس قرص نامند.
قلیاطیس: به یونانی زراوند است.
قلسطانا: به رومی شاه بلوط است.
قلبیس: لحیة التیس است.
قلع: به عربی قلعی است.
قلع ارمینا: به سریانی طین ارمنی است.
قلعمنین: بخور مریم است.
قلعی: معدنیست که منسوب است به سوی آن رصاص جید.
قلف: به سریانی قشر است و به معنی رعی الابل نیز آمده.
قلفدفیون: اقراص زرانیخ است.
قلفوط: اسم شامی کراث شامی است.
قلقونیا: لفظ یونانیست که به فارسی زنگباری نامند.
قلقاس: لفظ رومی است که آن را به هندی اردی نامند.
قلقاسی: به سریانی قلقاس است.
قلقدیس و قلقندیس: به رومی زاج ابیض است و گفته‌اند که به معنی زاجی است که مسمی به شتر دندان است.
قلقطار و قلنقطار: به رومی زاج اصفر است.
قلقلان: نزد اکثر اطبا قلقل است.
قلقلانی: به عربی طایریست که مشابه فاخته است.
قلقلانیه: فاخته است.
قلقنت و قلقند: به رومی زاج اخضر است.
قلار و قلاری: نوعی از انجیر سفید است که چون خشک شود سفیدی آن زیاده و براق گردد که گویا بر آن روغن مالیده‌اند و بعضی آن را در ظرفی متصل به هم چیده و بر آن دوشاب انگوری و یا عسل می‌ریزند و می‌گذارند تا دو سه سال فاسد نمی‌گردد.
قلان: اسم ترکی حمارالوحش است.
قلوب و قلیب: اسم عربی ذئب است که به فارسی گرگ نامند.
قلما: به یونانی و به سریانی خروع است.
قلماس و قلماوس: قصب الذریره است.
قلام: قاقلی است و رعی الابل را نیز نامند.
قلمیک: به لغت اهل عمان هرنوه است که نوعی از عود بخور بسیار خوشبو باشد و گویند صندل اصفر است که به هندی ملاکیر نامند و گویند نوع لیمو است که به شیرازی لیموی خارکی و به هندی جنبهیری نامند و گویند لیموی مرکب از لیموی آب و اترج است.
قلموج: به عربی اسم راسن است.
قلمونیا: به یونانی راتینجی است که به آتش پخته باشند و نزد بعضی صنوبر صغار و نزد بعضی صمغ صنوبر کبار است.
قلمیاطیطس: نوعی از زراوند طیب الرایحه است.
قلمیس: به رومی فودنج است.
قلمیقلمون: قیقهر است.
قلنبک: نوعی از عود است که بخور آن طیب الرایحه است که چون به دست گیرند دست را خوشبو گرداند.
قلنقنی: قار است.
قلوباقلوبامیخ: اسم رومی آمله است.
قلوباسیر: اسم رومی شیر آملج است و آن آمله پرورده در شیر تازه دوشیده است.



قلورقیا: به یونانی صندل است.

قلوسون: به یونانی دیسقوریدوس است و آن فودنج است.

قلوغیطون: به یونانی صنوبر است که بهفارسی کشک نامند.

قلوفا: اسم عربی قرع است.

قلولی: به فتح اول و ثانی طایری است که آن را به فارسی قاز نامند.

قلومس پلاسیوس: به رومی زبدالبحر است.

قلوموس: به یونانی راسن است.

قلونوس شبوط را نامند.

قلیا: به سریانی اسم قلی است.

قلیان: به کسر به عربی نخود سیاه است و بعضی نخود سفید را دانسته‌اند.

قلید: دارشیشعان است.

قلیماطس: به یونانی طیان است.

قلمیا: اقلیمیا است.

قلیعی: نزد اهل مشرق عرطنیثا است.

قلینوبوذیون و قلینوقوذیون: نوعی از علیق است.

قلنیون: به یونانی رجل سرسر است.

قلیقی: قار است.

قلیقلمون: قیقهر است.

فصل القاف مع المیم

قمار: نام موضعی است که عود از آنجا می‌آورند و لهذا عود منسوب بدان را عود قماری نامند.

قمارن و قمارون: صدف بری است یا بحری است.

قماشیر و قماشیره: به سریانی کماشیر است.

قمح: به عربی گندم است.

قمحه: به عربی قصب الذریره است.

قمر: به اصطلاح مهوسین اسم فضه است.

قمرا: به عربی طایری است.

قمرون: روبیان است که اربیان نیز نامند.

قمز: به کسر اول و ثانی لبن خیل است که به ترکی قمتر نامند چون ترش و متغیر شود بد طعم گردد و سکر آورد.

قمیزه: به ضم کمات است.

قمص: به فتح به عربی ذباب کوچکی است که بالای آب حرکت می‌کند و یا پشه کوچکی که بالای آب ایستاده می‌باشد.

قمیص و قمصی: به سریانی جراد است.

قمع: زواید است که بالای خرما و بادنجان و انگور و امثال اینها می‌باشد پیوسته به شاخه درخت.

قمقامه: به عربی قراده صغیر را نامند.

قمه: به کسر اول و میم مشدده به عربی شحم است.

قم قریش و قمل قریش: حب صنوبر صغار است.

قمحان: به عربی زعفران است و ذریره را نیز نامند.

قملة الذرع: به عربی طایری است مانند جراد.

قمرزداقاقیا: به سریانی صمغ اقاقیا است.

قمرون: اسم عربی روبیان است.

قمولیا: قیمولیا است.

قمرزدلوزا: به سریانی صمغ لوز است که به فارسی ازود بادام نامند.

قمی: به یونانی بسفایج است.

قمیا: به عربی یاسمین است.

قمیحه: به عربی اسم سفوفی است که در دهان پاشند و به معنی جوارش نیز گفته‌اند و مطلق سنونات را نیز نامند.

قمیشه: به عربی حب حنظل است.

قمیله: به لغت اهل شام دوقس است و حشیشة البراغیث نیز نامند.

قمیم: اسم عربی شیره حسک است.

فصل القاف مع النون

قنا: نوعی از اندروطالیس است و نزد بعضی رطبه یابسه و به لغت مصری اسم اشق و به لغت مغربی کاکنج است.

قنابر: به عربی قبره است و واحد آن قنبره.

قنابری: اسم عربی عملول است که به فارسی برغست نامند.

قنابس اغریا: به یونانی قنب بری است.

قنابوس: به یونانی شهدانج است.

قناربه: اسم حرشف بستانی است و آن کنگر است.

قند: شکر طبرزد است.

قناقینوس: به رومی کافوریه است.

قنامس و قنامیس و قانامیس و قنبیس: به یونانی شهدانج است.

قنباد و قندبا: به عربی شیح ارمنی است که درمنه ترکی نامند.

قنبیرس: به عربی نوعی از لبن حامض است.

قنبض: به ضم اسم عربی حیه است.

قنبعه: خوشه غلات است.

قنبل: اسم عربی شجر است.

قنبیر: قنبیل است که به فارسی کنبیل نامند.

قنداول: اسم شامی دارشیشعان است.

قنده و قندید: به معنی قند است.

قندة الرقاع: اسم عربی نوعی از تمر است.

قندر: لوز است.

قندران و قندرون: به عجمی و به ترکی و اصفهانی علک البطم است و گفته‌اند که اسم عجمی صعتر است.



قندرس: به یونانی حب صنوبر است.

قندرقوری و قندس و قیرس: جند بادستر است.

قندس: به عربی کندس است.

قندز و قندوز: به ترکی حیوانی که خصیه آن جند بادستر است.

قندول: دارشیشعان است.

قندید: خمری است یا عصاره‌ایست که طبخ نموده و در آن افاریه طیبه داخل کرده مانند ورس و عنبر و کافور و مشک و به معنی خلوق نیز آمده.

قنس: به عربی نباتی است خوشبو که به فارسی راسن نامند.

قنطا: به رومی دم الاخوین است.

قنطاانورین: به یونانی خصیة الثعلب است.

قنطار: به عربی عود مطر است و عودالبخور را نیز نامند و گفته‌اند ساداوران است و نام وزنی و مقداری است و در اوزان ذکر یافت.

قنطرما: به یونانی اترج است.

قنطزیس: به عربی فاره است.

قنطس: آس است که به فارسی مورد نامند.

قنطواسلوا: صنوبر کبیر است.

قنطوایدس: حب صنوبر صغیر است.

قنطوردیون: فاوانیا است.

قنطوریون و قنطوریون طولیطون: به یونانی قنطوریون صغیر است.

قنطوریون طوماغا: به یونانی قنطوریون کبیر است.

قنطیدا: به یونانی افیون است.

قنفخر: بیخ بردی است.

قنقهر و قنقهن: قیقهر است.

قنقع و قنفع: فاره است.

قنمه: به عربی خبث و زنگ ادهان و زیت و مانند آنست و جوز فاسد را نیز نامند.

قنبی: به سریانی قنب است که آن را به فارسی بنگ نامند.

قنب هندی: به فارسی بنگ هندی است.

قنب: طین مشقق است و طین مصری را نیز گویند.

قنه: به فتح به عربی نار است.

قنه: به کسر اولی و فتح نون مخففه بارزد است.

قنو: به کسر اولی و سکون ثانی به عربی خوشه خرما است.

قنوان و قنیان: عذق است.

قنیاریداس و قنیابریدس: به یونانی ذراریح است.

قنیا: به سریانی ام غیلان است.

قنیادون: به رومی سرطان است.

فصل القاف مع الواو

قو: به ضم اسم ترکی مرغی است شبیه به اوز بزرگ و پر آن بلند و نرم و خوش رنگ و در اکلیل و تاج ملوک و سلاطین نصب می‌نمایند و به عربی کی نامند و پرهای کوتاه آن بسیار نرم و ملایم می‌باشد و در جوف بالش و متکا برای نرمی پر می‌نمایند.

قواء: به عربی دوای مقئ را نامند.

قوادینا و قوارینا: زبدالبحر است.

قوارة البطیخ: به عربی اسم میوه‌ایست که شبیه است به شکل خربزه و در طعم بدمزه است و به هندی پهوته و بانکی نامند.

قواریرالاولی: زجاج است و واحد آن قاروره.

قواع: به ضم به عربی ارنب است.

قواعلسون و قواعلیسون: به یونانی لسان الکلب است.

قوامس: به یونانی باقلی قبطی است.

قواموس: حجر لازورد است.

قوامیس: حجریست مشابه فیروزج و معدن آن قبرس و کشمیر و تبت است.

قوانس و قوانص: اسم سنگدان است که به رومی کیلان و بهیونانی شعرسمعون نامند.

قوانیا: به یونانی شجرة المران است و خرنوب را نیز گویند.

قوانیا و قونیون و قوانیون: مسحوقونیا است و زبدالبحر را نیز گویند.

قوب: به ضم اول و سکون دوم اسم عربی چوزه مرغ است و بچه سگ آبی را نیز نامند.

قوبا: به یونانی زفت مطلق است یا زفت یابس.

قوب: به ضم اولی و فتح ثانی به عربی قشرالبیض است که به فارسی پوست سخت تخم مرغ نامند.

قوبارسیوس و قوباری سائیس: به یونانی عرعر است.

قوبروس و قوقوس: به یونانی خنثی است.

قوبلا: به سریانی بابونج است.

قوبوتی: به یونانی صعتر بری است.

قوبوسافلوس و قوبوسواطس: به یونانی عوسج است.

قوبیا: به یونانی ماءالرماد است.

قوبیطس و قوبیطوس: به یونانی کمافیطوس است.

قوتر و فوتر: وج است و گفته‌اند اسم درخت وج است.

قوت: به ضم اول و فتح ثانی اسم عربی قشرالبیض است.

قوثورا: به رومی خرنوب را نامند.

قویترا: شوکه منتنه است و خرنوب را نیز گفته‌اند و ابرون را نیز.

قوچ: به فارسی کبش است.

قوجاقانیون: به یونانی نباتیست که آن را فیل زهرج نیز گویند.

قوجلیاس: به یونانی حلزون بری کبیر است و به معنی صدف بری نیز آمده.

قوجیه قاسه و قوجیه قاسیه: به سریانی هلیون است.



قودمان: سعد است.

قومانوس و قودوس و قوردودسیوس و قوریدالیس: به یونانی فربیون است.

قودما و قودونیا و قودونیامیلا: به یونانی سفرجل است.

قودوسن وقوردوسن: به یونانی ورل است.

قور: پنبه تازه است.

قورا: به یونانی و به ترکی جمل است.

قورلیون و قورالن: به یونانی بسد است.

قورت و قورد: اسم ترکی ذئب است.

قوردوس و قورودوس: ضفادع است.

قوردیوس: نباتی است که مسمی به رجل الغراب است و به هندی مسمی نامند و به معنی شجر مریم نیز آمده.

قورساما: به یونانی عود بلسان است.

قورسن: به یونانی سوسن بستانی است.

قورقیس: مراره سمک است.

قورمایون و قوریون و قورتایون و قوزتایون: به یونانی کزبره است.

قوردیناطیلا: اسم سفرجل است.

قورنیاس: به یونانی قسمی از حلتیت است.

قورویوقوس و قورقوقوس: نباتی است که آن را رجل العقیق گویند و رجل الغراب نیز.

قوریون: به یونانی خشخاش و کزبره است و عاقرقرحا و اهل دمشق عود قرح جبلی را نامند.

قوری قلاغی: اسم ترکی حماض است.

قوز: به فتح اسم ترکی جوز است.

قوزقون: به ترکی غراب بزرگ سیاه را نامند.

قوس: نوعی از سمک بحری است و به عجمی نبات وج را نامند.

قوس دره و قوس وره: به یونانی عاقرقرحا است.

قوسطس: به یونانی قسط است.

قوسطه: زبیب است.

قوسقوندون: ثوم بری است.

قوسولون: به یونانی دارچینی است.

قوسیا: به سریانی قسط بحری است.

قوش ازوی: به ترکی عنب الثعلب است.

قوشیرا: اسم یونانی طباق است.

قوش دیلی: به ترکی لسان العصافیر است.

قوطولیدون: نوعی از ابرون است.

قوطا: به یونانی شاه بلوط است.

قوطی: به سریانی و به رومی طریفلون است که به عربی حسک نامند.

قوطاما: آذریون بری است.

قوطس و قوسوس و قوطسون: به یونانی فقاح کرم است.

قوطنس: به یونانی قصاص است.

قوطیا: به یونانی انفحه است.

قوطینوس: به یونانی رمان است که به فارسی انار نامند و به معنی زیتون الحبش نیز آمده.

قوطیهونس: به یونانی زیتون الحبش است.

قوفا: به یونانی نوعی از صنوبر است و نوعی از صمغ صنوبر را نیز گفته‌اند.

قوفارن میس و قوقاری ساسیس: به یونانی عرعر است.

قوقاریوس: به یونانی قصب الذریره است.

قوقالیس: شقاقل است.

قوقامالین و قوقامالس: به یونانی و به سریانی اجاص است.

قوقوس: خنثی است.

قوفل: فوفل و جواسفرم است یا جمسفرم را نیز نامند.

قوقومعا: ثفل دهن زعفران است.

قوقون: غلاف صدف است و نزد نواب علویخان مرحوم اظفارالطیب است.

قوقون قرسوس: به یونانی جوز سرو یا درخت سرو.

قوقی: به یونانی درخت صنوبر کبیر است که آن را ارزیر نامند و به معنی بخور خوشبو نیز آمده و نزد بعضی حیوان جند بیدستر است.

قوقیون: به یونانی قرصی است که مستعمل است در مثرودیطوس و شوکران را نیز نامند.

قوفالس و قوفالیس: به یونانی خالیدون کبیر است و نیز قوفانسی نوعی از دوقو است و نزد بعضی تخم کرفس بریست

قوقایا: به سریانی حب الراسن است.

قوقس قدیون: تخم ماذریون است.

قوقلامس و قوقلامیس: بخور مریم است.

قوقلس: عقرب است.

قوقلر: به لغت اهل مشرق اندلس اسم نوعی از قرصعنه است.

قوقنس و قوقینوس: به ترکی طایریست که آن را ققنس نامند.

قوقوس و قرقوس: به یونانی طحلب را نامند.

قوقوس ماقعوس و قوقو ماقیعوس و قوقومس: به یونانی حب القرمز است.

قوقوسیدو: به رومی جعد است.

قوقیا: به سریانی حیوان بحری است که مسمی به قوقی است.

قوقیاوس و قوموس اغریو و قومس اغریو: به یونانی کمون بری یا شاهترج بری است.

قول: نیلوفر است.

قولا و قوللا: به یونانی غری النجارین است و آن غری الجلود است.



قولامیوس: به یونانی شجره مریم است.
قولس: به یونانی خبث الرمان الرصاص است.
قولین: به یونانی کرنب است.
قولنجان: به سریانی خاولنجان است.
قولوانیس و قولوقیس و قولوقیلس و قولوقینس: به یونانی و به سریانی حنظل است.
قولوبیا و قونوقتا و قونوقثی و قولوقوما و قولوقوماطی: به یونانی قرع است.
قولودلی: ماءالعسل است.
قولونیون: نوعی از طین است.
قولوطریحون: به رومی و به یونانی لسان الحمل است.
قولوعوماطوس و قولون: به یونانی شکاعی است.
قولوقندون و قولوس: به سریانی بسفایج است.
قومرون و قومالحیون: به یونانی قاتل الکلب است و نمر و ذئب را نیز گویند.
قولی: بسد بحری است.
قولیا: به سریانی جعده است.
قولیقون: خروءالکلب است.
قوم: به ترکی زبل است.
قوما: نوعی از شراب است که به عربی مرز نامند.
قومارثون: به یونانی رازیانج بری است.
قوماروس: به یونانی بصل است و گفته‌اند که قاتل ابیه است و قطلب را نیز نامند.
قوماریس: به یونانی قطلب است.
قومالس: اسم یونانی اجاص است.
قومالیون: به یونانی قوطولیدون است.
قومامون: به یونانی صمغ است.
قومانیطس: طین کرم است و گویند که طین کرخی است.
قومستون: به رومی باقلی مصری است.
قومسوس و قومور و قومیاموعدلنیس و قومیوس و قومیون: به یونانی و به سریانی صمغ لوز است.
قومور: صمغ مطلق را نیز نامند.
قومقولوس: به یونانی توتیا است.
قومل: جواسفرم یا جم اسفرم را نامند.
قوموسون: ترمس است.
قوموطارنجس: به عربی قثاد است و آن امغیلان است.
قومی قومیا و قومیدروقومیزون و قومامون و قوقاموزس و قومین: به یونانی صمغ است و به رومی قثاد است و نیز گویند که قومین به ترکی ضأن است.
قومنی: مرزه است.

قومیاقیاس: به یونانی و به سریانی صمغ عربی است.
قومیاهندوا: به یونانی و به رومی بل است.
قومیون: به یونانی دم است.
قوناق: به ترکی جاورس است.
قوناما: به سریانی و به یونانی دارچینی است.
قونس و قونوس: به سریانی و به یونانی حب الصنوبر کبار است.
قونص: به عربی قانصه است.
قونوشبرش دانی: به رومی جلوز است.
قونیا: به یونانی ماءالرماد است.
قونیطهر: ماذریون اسود است.
قونین و قونیون: به یونانی شوکران است و جوز ماثل را نیز نامند و قونیون مسحوقونیا و زبدالبحر و خیر بوا را نیز نامند.
قوی: اسم ترکی گوسفند است.
قوبروق: اسم ترکی دنبه است.
قوبرون: به یونانی عاقرقرحا است.
قویعلس و قویعلیس: لسان الکلب است.
قویادوس: اسم یونانی قطلب است.
قویلی: به یونانی نوعی از صعتر است که ورق آن مشابه است به ورق زوفا.
قونیطن: به رومی دواییست که آن را به عربی خانق النمر نامند و آن نوعی از ماذریون اسود است.
قویون: شوکران است.

فصل القاف مع الهاء

قهراموس: به یونانی قراسیا است.
قهقهار: به عربی اسم حجر صلب است.
قهقب: به عربی بادنجان است.
قهقر: به ضم به عربی صمغ است و نیز قهقر به عربی غراب بسیار سیاه را نامند و نیز به فتح اول و سکون دوم و فتح قاف ثانیه و رای مهمله مشدده به عربی تیس است و سنگ سخت سیاه املس را نیز نامند.
قهقور: به عربی حجر است.
قهندرس و قهندروس: به یونانی حب صنوبر است.
قه: به عربی شیر تازه دوشیده است.
قهوه: به عربی خمر است و نوعی از خمر را نیز نامند و نزد عامه اسم ثمر بن است و در حرف الباء مع النون مذکور شد.
قهیز: به عربی قز است و آن نوعی از ابریشم است.

فصل القاف مع الیاء المثناة التحتانیه

قیاسوس: شاهترج است و کمون بری را نیز گویند و به یونانی

دارچینی را نامند.

قیاموسیس و قیامون و قیاموین: به یونانی اسم دارچینی است.

قیاموسین: به یونانی دهن دارچینی است.

قیانارین: به یونانی زنجفر مصنوع است.

قیانیقون: به یونانی شاهدانج است.

قیبا: به یونانی زفت یابس است.

قیتره: به شیرازی کزبره بری است.

قیتمن: به عربی زبدالبحر است.

قیتون و قیطون و قیجیون: نباتیست که به هندی آن را سعله نامند و سعالی است.

قیثاء: به یونانی جوزالانهار است و نبات فرفخ را نیز نامند.

قیثاآ: به یونانی جوزالانهار است.

قیجی: به ترکی نبات شیطرج را نیز نامند.

قیح: به عربی ریم خالص است.

قیحرا: به سریانی عفص خام است.

قیحوریون: بقل دشتی است.

قیدز: لوز است.

قیدس: شونیز است.

قیدباقلی: شیح است.

قیر: اسم عربی قار است و زفت رطب را نیز گفته‌اند.

قیراسوس: به یونانی قراسیا است.

قیراط: نصف دانق است.

قیراطیا: به یونانی خرنوب شامی است.

قیربوا: حنا است.

قیرس: به یونانی شمع است که به فارسی موم نامند و جوز سرو را نیز گفته‌اند.

قیرسطریون: رعی الحمام است.

قیرکم: شیطرج است.

قیرنوا: به رومی جوز است.

قیرودنا: جلوز است.

قیروس: به یونانی شمع است.

قیروفس: به یونانی نوعی از حلزون است که آن را ودع گویند.

قیساحیونا: به سریانی هلیون است.

قیساروس: به یونانی عصاره لحیة التیس است.

قیسارین: مطبوخی است که از باقلی سازند.

قیسانادرین: به سریانی جنطیانا است.

قیتسوس: علیق است.

قیسر و قیسوری و قیسورا و قیسرین: به سریانی حجرالقیشور است که به فارسی قنبک نامند.

قیس و قیسوساشایا: به یونانی لاذن است.

قیسطوا: به رومی قسط است.

قیسلمون: دهن زفت رطب است.

قیسوسی: به سریانی قیسوس است.

قیسوم: قیصوم است.

قیسیا: سلیخه است.

قیسارس: فربیون است.

قیسانه: به عربی ماهی سبز مستدیر است.

قیصوری: نوع کافور را نامند و یاء آن یاء نسبت است به قیصور که نام شهری است که در آنجا به هم می‌رسد و آن بهترین انواع کافور است.

قیسی و قیصی: سرمش است که به فارسی و هندی خوبانی نامند و آن نوعی ار مشمش خشک کرده است و گفته‌اند که اسم مطلق مشمش است.

قیض: پوست بالای بیضه است.

قیطافون: به یونانی باقلای شامی است.

قیطادوس: به رومی قرطم است.

قیطرستین: به رومی دارچینی است.

قیطس: نوعی ار صنوبر صغار است و گفته‌اند که به شین معجمه درخت آس است.

قیطل: به یونانی سفندولیون نامند.

قیطیدا: به یونانی افیون است.

قیطموقوس و قیطمولوس: به رومی فرنجمشک است.

قیطیون: به یونانی معله است که سعالی نیز نامند.

قیعدس: به یونانی نوعی از سمک تازه و یا سمک مطلق است.

قیعله: به عربی عقاب است که بالای کوه می‌ماند.

قیعم: به عربی سنور است.

قیعور: به لغت بربری بلبوس است.

قیعولاقاطوس و قیقولاقاطیس و قیقولانس: به یونانی زفت است و یا زفت یابس.

قیغانیون: به یونانی سداب است.

قیفاس: سیسارون است.

قیفولوح: به رومی غالیه است.

قیفا: به عربی قشرالطلع است.

قیقه: به کسر پوست رقیقی است که زیر پوست یابس تخم مرغ می‌باشد و به فارسی پوست زیرین خایه مرغ نامند.

قیقب و قیقبان: به عربی اسم آزاد درخت است.

قیقبان: به معنی قطلب نیز آمده.

قیقرونیون: به یونانی و به رومی سرو است.

قیقس و قیقوس: نوعی از بلوط است.

قیقون: به رومی اسم سعد است.



قیقهمایون: به یونانی قثای بری است.

قیقی: به عربی سفیدی تخم مرغ است و به یونانی خروع است.

قیل: به کسر اول و سکون دوم قـار اسـت و زفـت رطـب را نیـز گویند و به کسر اول و یای معدوله به ترکی اسم شـعر اسـت کـه به فارسی موی نامند.

قیلاحورا: به سریانی بابونج است.

قیلع: به لغت اهل مشرق اسم اشنان است و عرطنیثا را نیز نامند.

قیلورا: دردار است.

قیلوط: به لغت اهل مغرب اسم ورق کراث شامی است و گفته‌انـد که به معنی کراث شامی نیز آمده.

قیلونیا: نوعی از قیصوم جبلی است.

قیماغ: اسم ترکی زبداللبن است که به فارسی سرشیر و به شیرازی چربه و به هندی ملایی نامند.

قیمن: ریة البحر است.

قیمن الوقیقنس: ریة الثعلب است.

قیموس و قیومین: به یونانی کمون بری یا شاهترج بری است.

قیموسارقوس: به یونانی خروع است.

قیمولیا: طین اکل است.

قیمون اغریون: کمون بری است.

قینا: به یونانی نوعی از بقلة الحمقاء است و نواب علویخان مرحوم گفتـه کـه قینـا غلـط اسـت و اصـح قیثـا اسـت و آن بـه معنـی جوزالانهار آمده و جوزالانهار غیر بقلة الحمقاء است.

قینافارس و قیناباری و قینابار و قیناری و قینامـاری و قینامـار: بـه یونانی زنجفر است.

قیناریداس و قینابریدس: به یونانی ذراریح است.

قینانیس: به رومی شاهدانج است.

قیخوش: به یونانی عصفر است.

قینس: به عربی ثور است.

قینطوس: به یونانی زنجار است.

قینیطس: به یونانی طین ارمنی است.

قینقس: به یونانی قرطم است.

قینقس اغریون: به یونانی قرطم بری است.

قینهر: به یونانی نوعی از صمغ است.

قیوطیسرون: به یونانی کندر است.

قینومون: به یونانی ریه است.

قینه: تربد است.

قینوس: به یونانی شبرم است.

قیواطهنا: به یونانی آذریون بری است.

قیورومون: به یونانی قردمانا است.

قیوطاوسین: به رومی تخم قرطم هندی است.

قیوطمثور: به یونانی قثا است.

قیوقارسیس: به یونانی عرعر است.

قیوفوس: به یونانی زعفران است.

قیومرقورلس: ریة البحر است.

قیومیط: عالیجون است.

قیوندی و قیوند: قاوندی است.

❊ باب الکاف ❊

فصل الکاف مع الالف

کابلی هرا: به هندی اهلیلج کابلی است.

کاپور: به هندی اسم کافور است.

کابیشه و کافیشه: به فارسی عصفر است.

کابیش: اسم دیلمی خلد است.

کانته: اسم هندی شوک است.

کانته ماندا و کالاماندا: اسم هندی لسان الثور است یا نـوعی از آن است و گویند اسم نباتی است غیر آن.

کات: به تشدید ثای مثلثه اسم غله خرد است.

کاجرا: اسم هندی زردک است.

کاج: اسم فارسی صنوبر است و به جیم هندی اسم زجـاجی اسـت مصنوع از نوعی کاه است.

کاجلون: به هندی زبدالقواریر است.

کاکج: اسم هندی دوده است که به چشم کشند.

کاچی: اسم فارسی حسوی است که از بزور سازند.

کاجیره: به فارسی قرطم است.

کاجیا: به سریانی ابن عرس است.

کادور: به هندی هندبای بری است.

کاجر: اسم هندی جزر است.

کار: به هندی و به سریانی مری است و نیز بـه هنـدی اسـم ملـح است که از قلی سازند.

کاربا: مخفف کاهربا است و به معنی کهربا است.

کارتن و کارتنـک و کارتنـه: بـه فارسـی عنکبـوت اسـت و نیـز کارتنه اسم حلبه است که به هندی میتهی نامند.

کاردو: اسم فارسی کافور است و غلاف طلع نخل را نیـز نامنـد و گفته‌اند که اسم بقول مأکوله است و رطب یعنی خرمـای تـازه را نیز نامند.

کارعه: به عربی اسم نخله‌ایست که نزدیک آب روید.

کارنجک: به فارسی خیار است.

کاروانک: اسم فارسی طایری است طویل العنق که نزدیک به آب می‌نشیند و به عربی آن را کروان نامند.

کاره: اسم هندی مطبوخات مسهله و منضجه است.



کاژ: به فارسی درخت صنوبر است.

کاردنک: اسم فارسی وج است.

کاژیره و کاغاله و کافیشه و کاکیان: به فارسی قرطم است که به فارسی حسکدانه و به هندی کروکسم کابیج نامند.

کاسج و کابسجوک: به فارسی دلدل است و آن نوعی از قنفذ کبیر جبلی که به فارسی خارپشت نامند.

کاسر: به عربی عقاب است.

کاسرالحجمه: اسم عربی حب القلت است که به هندی کلتهی نامند.

کاسکبینج: معجون فارسی است و صاحب اسرارالطب گفته که معنی آن کثیرالمنافع است و آن معجونی است نافع برای امراض کثیره و صفت آن در قرابادین ذکر یافت.

کاسکینه و کاسه شکنک: اسم فارسی شقراق است و نیز به فارسی سبزک نامند.

کاسلیس: به یونانی اسم جوز است.

کاسمر: به هندی اسم سپستان است.

کاسنی: اسم فارسی هندبا است.

کاسنی بستانی: اسم فارسی هندبای بستانی است.

کاسنی دشتی: اسم فارسی هندبای دشتی است.

کاسنی شامی: هندبای بستانیست.

کاسنی کاجر: به هندی اصل الهندبا است.

کاسو: به یونانی عروق ماميران است که به فارسی زردچوبه نامند.

کاسوس: خشخاش زبدی است.

کاسه پشت: اسم فارسی سلحفاة است و نیز به فارسی لاک پشت و سنگ پشت نامند.

کاش: به شین معجمه به فارسی معنی کاچ است که زجاج باشد و لهذا اوانی مزججه یعنی لعاب دار را کاشی نامند.

کاشه: اسم فارسی جمد است و نیز به فارسی یخ نامند.

کاغ: اسم فارسی نار است.

کاغذ: اسم فارسی قرطاس است.

کاغنه: اسم فارسی کرمی است کوچک سیاه منقش و منقط به سرخی و به هندی بیربهوتی نامند.

کاشم: رومی سیسالیوس است.

کاسه شکنک: اسم فارسی شقایق النعمان است.

کافر: اسم عربی وعاء طلع نخل است که به فارسی تارونه نامند و حمار بسیار بزرگ را نیز نامند.

کافز: دواییست که به هندی ککرونده نامند.

کافور: قشر طلع است که به فارسی تلوسه خرما و به شیرازی تارونه خرما نامند و طلع و اکمام فواکه را نیز گفته‌اند و نیز اسم نباتیست که گل آن مانند گل اقحوان است.

کافور اسفرم: عیشران است.

کافور جودانه: نوعی از کافور طیبه الرایحه است.

کافورالکعک: زرنباد است.

کافور موتی: نوعی از کافور کدر کمد غیر شفاف مغشوش است.

کافور یهودیه: ریحان الکافور است.

کافوری: نوعی از بابونه است که به فارسی بابونه گاو و گاوچشم نامند.

کافیلو: به فارسی شکاعی است.

کاکچنکها و کاکچنکی: اسم هندی رجل الغراب است.

کاکره: به فارسی عاقرقرحا است.

کاکشتا: ابن عرس است.

کاکل: به ضم کاف فارسی اسم فارسی مشترک است میان حنطه رومیه و اشنان.

کاکل: به کسر کاف فارسی طین سیاهی است که در ته حوض و نهر می‌باشد و نزد بعضی نباتیست که در آب روید و اول اصح است.

کاکماجی: اسم هندی عنب الثعلب است.

کاکنه: به تسکین کاف ثانی و فتح نون معرب کاکنج است

کاکوتی: اسم فارسی صعتر است.

کاکوش: اسم فارسی بنفسج است.

کاکول: اسم هند شقاقل است.

کاکیره و کتوره: اسم هندی سرطانست.

کاکل و کاله: به فارسی اسم قرع است و به شیرازی بطیخ را نامند و نیز اسم نوع ورد است و گفته‌اند اسم جاورس است که به هندی کنکنی نامند.

کالا: لبن است.

کالاجیرا: اسم هندی کمون کرمانی است که به فارسی زیره سیاه نامند.

کالاسانپ: اسم هندی اسود سالخ است.

کالاکچلا: اسم هندی خربق اسود است که به فارسی خال زنگی نامند.

کالامانده: اسم هندی لسان الثور است که به فارسی گاوزبان نامند.

کالاسانوا: به هندی اسم نوعی ارز است و گفته‌اند که اسم دوایی است که مسمی به ساداوران است.

کالک: به فارسی قرع را و نیز بطیخ صغیر خام را نامند.

کالمون: به هندی اسم نوع ارز است.

کالنج: به فارسی زعرور است.

کالنجه: به کسر لام و تسکین نون به فارسی اسم عقعق است.

کالوت: به هندی اسم نوعی از بیش است.

کالوج: به فارسی حمام است و نیز به فارسی کبوتر است.



کالوخ: به فارسی کراث است و نیز به فارسی گندنا نامند.
کالوسک: به فارسی باقلی است.
کالو: به فارسی عاقرقرحا است.
کالی الو: به هندی اجاص اسود است که عیون البقر نامند.
کال هوای: اسم هندی بلیله کابلی است.
کالی تلسی: به هندی نوع ریحان است و گفته‌اند اسم نمام است.
کالی جیری: به هندی کمون بری است.
کالی خشخش: به هندی خشخاش بری اسود است که از آن افیون به عمل آورند.
کالی داکه: به هندی عنب اسود است.
کالی مرچ: اسم هندی فلفل اسود است.
کاما: به یونانی و به سریانی اشق است.
کاناکاما و حردوما و کاناحردوما: شادنج است.
کامالاون: به یونانی ماذریون اسود است.
کامالیا: به یونانی شبرم است و گفته‌اند ماذریون است.
کامخ ابیض: به شیرازی زنجال است.
کامون: به هندی باقلای هندی است که به هندی کهلوه نامند.
کاسنجی: به یونانی و به سریانی مصطکی ابیض است.
کامه: به فارسی مرجان است.
کانتا: گفته‌اند که اسم هندی شوک است.
کانتران: اسم هندی قطران است.
کهاند: اسم هندی شکر است.
کاندا و کنا: به هندی اسم نیشکر است که به عربی قصب السکر است و گفته‌اند که به هندی عنصل را نیز گویند.
کالسی: به هندی حجرالبقر است.
کانکنی: به هندی جاورس است.
(کایزوا)[1]: به فارسی ماذریون.
کاورک: به فارسی کبر است و گفته‌اند که ثمر کبر است که خیار کبر نیز نامند.
گاو زبان: اسم فارسی لسان الثور است.
گاو چشم: اسم فارسی اقحوان است.
گاوزهرج: معرب گاو زهره است و آن حجری است که متکون می‌شود در شکم گاو و یا در زهره آن که به فارسی بادزهر گاوی و به هندی کای روهن نامند.
گاودارو: اسم فارسی جاوزین است.
کاول: به فارسی کراث کرم است و گفته‌اند که کراث جبلی است.
کانجی: اسم هندی شونیز است.

۱. کانیرو: ب

گاو: اسم فارسی بقر است.
گاورس: جاورس است.
گاودانه: اسم فارسی کرسنه است.
کاونینک: به شیرازی طایر سیاه منقط به بیاض است و به عربی زرزور نامند.
کاوه: به شیرازی نافه مشک است.
کاه مکی: نباتی است که به عربی اذخر نامند.
کاهو: اسم فارسی خس است.
کاه: اسم فارسی تبن است.
کای پهل: اسم هندی قنابری است.
کای: اسم هندی بقر است.

فصل الکاف مع الباء الموحده

کبابه: به عربی عود بخور است و عود هندی را نیز گویند.
کباب شامی: طباهیج است.
کبابه شکافته و کبابه شکم دریده: فلنجه است.
کبار: کبر است که آصف نیز نامند.
کباروس: به فارسی نوعی از حرشف است.
کباش: نوعی قرنفلی است که سر آن بزرگ باشد.
کبامطرانه: شکوفه اناری است که گره نه بسته باشد.
کبانقش: لازورد است.
کبه: به فتح اول و بای مشدده به عربی رخام است.
کبت: اسم فارسی نحل است و نیز به فارسی زنبور عسل و ذباب عسل نامند.
کبتر: کبوتر است.
کبثا اکمثا و کبثا اکمتا: به سریانی و به عربی کرمة السوداء است که فاشرستین باشد.
کبثاجوریا: به سریانی هزارچشان است که کرمة البیضاء و فاشرا نامند.
کبثاحمرا: به لغت سریانی انگور بستانی است که از آن شراب به عمل آورند.
کبثادیرا: به سریانی کبر بریست.
کبج: به ضم کاف و سکون بای موحده و حای مهمله گویند رخبین است که به ترکی قراقروت نامند.
کبد و کبدا: بلغت فارس اسم ابریشم است.
کبده: به فتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله به عربی خرزة الحب است.
کبر کازرونی: اسم شیرازی خرنوب شامی است.
کبرکی جر: اسم هند اصل الکبر است.
کبرکاپات: اسم هندی ورق الکبر است که به فارسی برگ کبر



نامند.

کبرکی چهال: اسم قشور اصل الکبر است که به فارسی پوست بیخ کبر نامند.

کبست و کبستو و کبسته: به فارسی حنظل است.

کبعدیا و کبعدیون: به سریانی شاهترج است.

کبک: معرب قبج است و آن اسم حجل است.

کبک دری: اسم فارسی وج است و تدرج را نیز نامند.

کبک کو و (کلنجیر)[1]: به فارسی دراج است.

کبک نر: اسم فارسی یعقوب است که آن ذکر حجل است.

کبوتر: اسم فارسی حمام است.

کبوتر بچه: به فارسی فرخ حمام است.

کبود: به فتح اول و ضم ثانی نزد صاحب تحفه به هندی اسم شفنین بری است.

کبودان: به ضم اول و ثانی اسم عربی سیاهدانه است.

کبودانه: به فارسی اسم شهدانج است.

کبودر: به فارسی بوتیمار را نامند و نزد بعضی اسم کرمی است که در آب می‌خورد ماهی را.

کبوده: اسم فارسی نوعی از خلاف است و نیز به فارسی سیاه بید را نامند و گفته‌اند که خلاف بلخی است که به فارسی بیدمشک نامند.

کپور: به هندی اسم کافور است.

کبوک: گفته‌اند که طایری است که به عربی شکواد و به ترکی عنقد و به فارسی سرخاب و به هندی چکوا نامند و صاحب تحفه گفته که اسم هندی قبج است.

کبوک: به فتح اول و ضم دوم مشدده اسم فارسی است که کنیت آن به عربی ابوالملیح و نیز به فارسی چکاوک نامند و به تخفیف با نیز آمده به معنی مذکور.

کبی: به فتح اول و کسر بای موحده و به بای فارسی نیز آمده اسم فارسی قرد سیاه روست که به هندی لنکور و هنومان نیز نامند.

کبناوس: به یونانی لوبیا است.

کبیتا و کبیه: اسم حلوایی است معروف که کبیطه و کبیته و ناطف نیز نامند و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت.

کبیتا اکمینا و کبیتا المنا و کمیتا اکمنا: اسم سریانی کرمة السوداء است.

کبیتا کمینا و کبیتا حوریا: به سریانی کرمة البیضاء است که به فارسی هزارچشان نامند.

کبیتا دبرا: به سریانی کرم است.

کبیتا: به سریانی جبن است.

کبیتا حمرا: به سریانی کرم است.

کبیچه: اسم فارسی غری است و نیز به فارسی سریشم نامند.

کبیده: به ضم اول و به فتح ثانی اسم فارسی سویق است که پست نیز نامند و به هندی ستو گویند.

فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیه

کتان الماء: طحلب است.

کتل: اسم فارسی تفاح است.

کته: اسم هندی کلب است.

فصل الکاف مع الثاء

کثیرالشعر: پرسیاوشان است.

کثیرالارجل: بسفایج است.

کثیرالمنفعه: خطمی است.

کثیرالرؤس: قرصنعه است.

کثیرالورق: حزنبل است.

کثیرا: جمال النخل است.

کثاه: بزر جرجیر است.

کثیرالاضلاع: لسان الحمل است.

کثار: به لغت بربری جوز ارقم است.

فصل الکاف مع الجیم

کجور: به جیم عربی اسم هندی خرما است و به جیم فارسی اسم هندی زرنباد است.

کجیم و کجب: حصرم است.

کچلا: اسم هندی اذاراقی است.

کجنن: اسم هندی بورهٔ ارمنی است.

کچری: اسم هندی دستنبویه است.

کجیان: اسم هندی غوره است.

کچوا: اسم هندی خراطین است.

کچول: اسم هندی سلحفاة است.

کجیت کن: اسم ترکی انجره است.

کچوله: اسم فارسی اذاراقی است.

کج: اسم فارسی جفن است.

کچی: اسم ترکی معز است.

کچه ماهی: اسم دیلمی دلفین است.

فصل الکاف مع الحاء

کحل: اسم سرمه است و هر چه مانند سرمه در چشم کشند.

کحل اصفهانی و سلیمانی و کحل جلا: اثمد است.

---

۱. کبکنجیر: ب



کحل السودان: تشمیزج است.

کحل فارسی و کحل کرمانی: انزروت است.

کحلا و کحیلا: اسم عربی انـواع ابوخلسـا اسـت و لسـان الثـور و حوض و (لسان)[2] را نیز نامند.

کحل خولان: حضض است.

فصل الکاف مع الدال المهمله

کدو: اسم فارسی قرع است.

کدهه: اسم هندی حمار است.

فصل الکاف مع الراء المهمله

کرباشه و کربالا: به هندی خیارشنبر است.

کربایس و کریابس: وزغه است.

کرنر: قثای کبیر است و قثای حمار را نیز گفته‌اند.

کربس و کربسو و کربسه و کـربش و کربشـو و کربشـه: وزغـه است که به هندی چهپکلی و تکتکی نیز نامند.

کربه: به فارسی نباتیست که آن را به عربی جلفا خوانند.

کرت: معرب از قرط است.

کرتم: به هندی نوعی از سموم است یحمتل که نوعی از بیش است.

کرتنه و کرتینه: به فارسی نسج عنکبوت است.

کرته: اسم فارسی اسـل و آن نبـات اجامیسـت کـه از آن حصـیر سازند.

کرته دشتی: اسم فارسی اذخر است.

کرثی: به کسر اول و سکون ثانی و کسر ثای مثلثه و بعد آن همزه به عربی پوست بالای بیضه است.

کرج: گفته‌اند که اسم ترکی جص است.

کرجفو: اسم فارسی سلوی است.

کرچک: اسم ترکی خروع است.

کرجیل: به لغت اهل جرجان زعرور است.

کرچیا: طرخشقوق است و به هندی کادور نامند.

کردانج: معرب کردانک فارسی و آن کرداناج است.

کروان: مرغی است از گنجشک بزرگتر و پایهـای دراز دارد و در طبع مانند عصفور است.

کردمانه: به فارسی کرمدانه است.

کردیلن: نوعی از سالیوس است.

کژ و کژر: لغت هندی قرطم است.

کراثا حرما و کراثا دقرا و کراثا قطاما و کراثا قطیناما: به سریانی کراث بریست و آن کراث الکرم است.

کراث اندلسی: کراث شامیست.

کراث بری: کراث کرم است و نزد بعضی کراث ثوم است.

کراث بقل: نوعی از کراث صغیر بستانی شامیست.

کراث الثوم: کراث کرم است.

کراث جبلی: نزد اکثر اطبا فراسیون است و نزد بعضی کراث نبطی است.

کراث خراسانی: نوعی از کراث (کمانکان)[1] است.

کراث دناق: کراث کرم است.

کراث روم: کراث رومی است.

کراث شامی: نوعی از کراث بستانی کبار است.

کراث کرم: کراث بری است.

کـراث مائـده: کـراث بقـل اسـت و آن نـوعی از صـغیر کـراث بستانیست که آن را قرط نامند.

کراث نبطی: آن نوع صغیرالرأس است از انواع کراث بستانی کبار و نزد بعضی کراث جبلیست.

کرس: به عربی وسخ است.

کرس: سلخ الحیه است.

کرسان و کرسیان: حطب کرم است.

کرشف: اسم فارسی کرفس است.

کرسف و کرسوف: به عربی قطن است که به فارسی پنبه نامنـد و نیز کرسف صوف دوات را نامند.

کرشان: اسم ترکی اسفیداج است.

کرسفی: به عربی نوعی از عسل ابیض است.

کرشکوانطرانس: کرسنه است.

کرسنه: لغت فارسی است و نیز به فارسی خشکریشه را نامند.

کرسنه: به سین مهمله اسم حبی است که آن را به فارسی کشـنک نامند.

کرع: به ضم اول اسم فارسی نبات اشق.

کرف: به فارسی فار است.

کرف: اسم دیلمی شعرالغول است.

کرفا: به هندی حنظل است.

کرفی: به عربی پوست بیرون بیضه است.

کرفوس: حنا است.

کرفس: به عربی قطن است.

کرفس اجامی: کرفس مایی است.

کرفس الماء: قرة العین است.

کرفس جبلی و صخری و ماقدونی: فطراسالیون است.

کرفسا: به سریانی کرفس است.

---

۲. اشنان: ب

۱. کیلکان: ب



کرفش: به فارسی کرفس است.

کرفس دشتی: به فارسی کبیکج است.

کرک: طایری است که آن را قبج نامند و نیز به فارسی سرطان را و دجاجه را گویند.

کرگ: به کاف آخر فارسی به فارسی کرگدن را نامند و به کاف عربی اسم فارسی سلوی است.

کرکاس: به فتح و به ضم هر دو آمده اسم فارسی دوسر است. و نزد بعضی اسم بزر شیلم است.

کرکاش و کرکیش: به لغت اهل مصر اسم بابونه است.

کرکامیلوس: باصطلاح اهل فلاحت اجاص است.

کرک چراس: به لغت تنکابن ثیل است.

کرکر: به فارسی صنوبر صغار است که آن را قمل قریش نامند.

کرکر: اسم فارسی باقلی است.

کرکروهن: سک است و نزد بعضی سک المسک.

کرکرهو: عاقرقرحا است.

کرکریا: به یونانی حندقوقی است.

کرکس: اسم فارسی نمر است و نزد بعضی رخمه است که به هندی کد نامند.

کرکم: به عربی زعفران است و نیز نوعی از عروق صفر را نامند و نزد بعضی ماميران است.

کرکرا: به سریانی زعفران است.

کرکما: طایریست که به عربی صعوه نامند.

کرکمان: اسم فارسی حندقوقی است.

کرکند: اسم فارسی سنگی است شبیه به یاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل است.

کرکوا: اسم شیرازی بطیخ فج است که با تخم می‌خورند مانند قثا.

کرکیرا: به سریانی جرجیر است.

کرکیس: معرب کرکیش است و آن نوعی از بابونج است.

کرم: اسم فارسی گیاهی است که بر کنار آبها می‌روید.

کرم: اسم فارسی کرنب است.

کرم: اسم فارسی دود است.

کرم ابریشم و کرم بادامه: اسم فارسی دود ابریشم است.

کرمایی: به سریانی شکاعی است.

کرم ایوب: به فارسی میسون و گفته‌اند که نوعی از زبدالبحر است.

کرم درخت کاج: اسم فارسی دود شجر الصنوبر است.

کرم دشتی: فاشراست.

کرم رسندانه: ماهودانه است.

کرم زمین: خراطین است.

کرم سرخ: به فارسی دود قرمز است.

کرم شب تاب: به فارسی حباحب که به هندی بهک جکنی نامند.

کرمک: به فارسی اشنان است.

کرمه بیضا و کرمهٔ شائکه: فاشراست.

کرمهٔ سودا: فاشرستین است.

کرمیتون: به یونانی کمون است.

کرنب: دوایی است که آن را قاتل الکلب نامند.

کرنب نبطی: کرنب بستانی است.

کرنب الماء: نیلوفر است.

کرنبادیوا: کرنب بری است.

کرنبادمایا: به سریانی نیلوفر است.

کرنیم: چشمیزج است و آن بسمه است.

کرنج: اسم فارسی شونیز است و نیز به فارسی سیاه دانه نامند.

کرنج و کرنجوا و کرنجوا و کرنجوه: اسم هندی اکتمکت است که به فارسی خایهٔ ابلیس نامند و گفته‌اند که کرنج وج است.

کرنجونه: فلنجونه است.

کرنجیا: به سریانی کرنب است.

کرند: اسم هندی سنباذج است.

کرندسفن و کرند و کرنده: اسم هندی بیخ دارفلفل است.

کرنکانی: اسم فارسی نوعی از عنب است.

کرنه: به هندی اسم نوع اترج است.

کرنه: اشترخار است و نیز اسم قراد است.

کردو: اسم فارسی نوعی از نسج عنکبوت است.

کرو: به هندی ککروهن است.

کرو: به یونانی حدید است.

کردارا و کردالاو کرداله: اسم هندی خیارشنبر است.

کرواکو اسم هندی تلخ است.

کروتنه: به فارسی نسیج عنکبوت است و گفته‌اند که اسم عنکبوت است.

کرورا: به سریانی صدف لؤلؤ است.

کروسابهمن: به یونانی بابونج است.

کروش الغنم: به اصطلاح فرفیون را نامند.

کرومقرون: به رومی ملوخیا است.

کرونطرفا: قصب سکر و فانیذ است.

کروسفوا: به یونانی سخالهٔ ذهب و فضه است.

کروی مسور: اسم هندی عدس مر است.

کرویه: به فارسی کروبا است.

کره: به ترکی و به فارسی زبد است و نیز به فارسی مسکه و به هندی مکهن نامند.

کرهن: اسم هندی بادنجان بری است.

کرهورابلوج: به هندی اسم کندس است.
کریاس: به رومی لحم است.
کرویدون: به رومی غبار رحی است.
کریر: قثلی کبیر است که به فارسی خیار بزرگ است.
کریسا: به سریانی پوست قنفذ است.
کریشاب: اسم فارسی فروج است.
کریز: به عربی اقط است که به فارسی پینو نامند.
کریع: به سریانی خیری است.
کریون به رومی قنطوریون است و گفته‌اند که قنطوریون دقیق را نامند.

فصل الکاف مع الزاء المعجمه

کز: معرب قز است و آن نوعی از ابریشم است.
کزبا: به فارسی نوعی از ریباس است.
کزبرة الثعلب اسم اخیر سندیریطس است.
گزر: اسم فارسی جزر است.
گزرموشان: به لغت کردستان ججم به جیم است.
کزبرنا: کزبره است.
کزبرة البئر: پرسیاوشان است.
کزبرة البریه: به شیرازی نوع بری کزبره است.
کزبرة الحمار و کزبرة الحمام: شاهترج است.
کزبه: به فارسی عصارهٔ ادهان است و نزد بعضی مختص است به عصارهٔ روغن بادام و کنجد.
کزره: به فارسی نباتیست خوشبو که نیز به فارسی سرزهره نامند.
کزطرخون: عاقرقرحا است.
کزف: اسم فارسی قیر است.
کزم: به عربی اسم طایریست که آن را انغر نامند.
گزمازج و کزمازق و گزمازک و گزمازو: حب الاثل است که به فارسی عبارت از ثمر درخت گز باشد.
گزنه: به فارسی بزر انجره است.
کزوا: به فارسی نوعی از ریباس است.
کزوان: نزد اطبا بادرنجبویه است و نزد بعضی نباتیست غیر آن
کزک: ودع است.
کزوک به فارسی نوع از خنافس است.

فصل الکاف مع الزاء الفارسیه

کژ: به فارسی لغت کز است و معرب آن قز و آن نوعی از ابریشم است.
کژ: به ضم و فتح هر دو آمده به فارسی بیخ درخت است.
کژیبه: به فارسی دود ابریشم است.
کژار: به فارسی حوصلهٔ طیور را نامند.
کژترخون و کژطرخون و کژدم: به فارسی عاقرقرحا است و نیز کژدم اسم فارسی عقرب است.
کژدم جراره: عقرب جراره است.
کژدم دریایی: عقرب بحری است.
کژف: به فارسی قیر است و فضهٔ محرق را نیز گفته‌اند.
کژدر: اسم فارسی زرنباد است.
کژه: اسم فارسی لهاة است.

فصل الکاف مع السین المهمله

کساسی بقل: حرف است.
کسبج: معرب کسبه است و آن ثفل دهن سمسم است که به فارسی کنجاره نامند.
کسیر: به فارسی و به یونانی زفت است و گفته‌اند که زفت یابس است.
کسبره: کزبره است.
کسپرج: اسم فارسی لؤلؤ است.
کسبر: به سریانی سوسن ابیض هندی است.
کستج: بقله یمانیه است.
کستل: اسم فارسی جعل است و آن نوعی از خنافس است.
کستن: به فارسی عصی الراعی است.
کستوری: به هندی مشک است و نیز نوعی از زبدالبحر را نامند که بسیار ضخیم است.
کسته: بقله یمانیه است که به هندی چولایی نامند و گفته‌اند اذان الغزاست.
کستبلا: به هندی بزرقطونا است.
کسد و کسط: قسط است.
کسعرطاماارعلا: به سریانی بخور مریم است.
کسفا: سک است.
کسفارمقا و کسفارمعا: به یونانی بادزهر است.
کسفره: کزبره است.
کسفرة البئر: پرسیاوشان است.
کسفیر: به یونانی سوسن ابیض هندی است و گفته‌اند سوسن بری را نامند.
کسک: اسم فارسی قلیه‌ایست که از لحم سازند و نیز به فارسی اسم طایریست که آن را عقعق نامند.
کسکوبا: به سریانی عصفر است که به فارسی کسکونه نامند.
کسکونه: به فارسی عصفر و قرطم را نامند.
کسکیه: به هندی اراک است.
کسلس: به سریانی حنظل است.



کسمر: به هندی عصفر است.

کسمونی: به سریانی عجم الزبیب است.

کسن: به فارسی کرسنه است و باقلای خشک را نیز نامند.

کسن هندی: به فارسی قراد است.

کسناة: کرسنه است.

کسناج: به فارسی هندبا است.

کسناک: بسد است.

کسینه و کسینا: اسم هندی عصفر است و گویند که کسینا به معنی قنب است.

کسنک: به فارسی کرسنه است.

کسنی: مخفف کاسنی است و آن هندبا است.

کسنی: به فارسی حلتیت است.

کسنین: اسم رومی حشیشة الزجاج است.

کسو و کسوی: به یونانی و به سریانی عصفر است.

کسوی: به هندی حب النیل است.

کسوبا: به سریانی عصفر است و قرطم بری را نیز گفته‌اند.

کسورس: به یونانی صنفی از سوسن است که آن را ایرسابا نامند.

کسوش: خشخاش زبدی است.

کسوقراطیس: به یونانی حجر قبطی است.

کسولوفساماهون وکسولوفسامرمر: به یونانی دارچینی است.

(کسوماوناوعینا: به سریانی عجم الزبیب است.)[1]

کسوپاس: خروع است.

کسیدا: سلیخه سودا است.

کسیطریر: رصاص قلعیست که آن را کسیطوس نامند.

کسیقون: دلبوث است.

کسیومالس به رومی: حشیشة الزجاج است.

کسیس: اسم هندی زاج سیاه است.

کسینه: ابن العرس است.

فصل الکاف مع الشین المعجمه

کشاخل: اسم فارسی حبی است که به هندی ارهر نامند و نیز به فارسی شاخل و شاخول نامند.

کشت: به فارسی معرب کسط است.

کشتک: اسم فارسی جعل است و آن نوعی از خنافس است.

کشتو و کشتور: به فارسی انگوریست که از غورکی برآمده به حد حلاوت تامه نرسیده باشد.

کشتوک و کشف: اسم فارسی سلحفاة است.

کشته: اسم فارسی فواکه مجففه است و ند را نیز نامند.

کشح: به عربی ودع است.

کشد و کشط: قسط است.

کشر: به عربی اسم خبز یابس است.

کشری: معرب کچهری هندیست و آن عبارتست از طعام مصنوع از ماش و برنج مقشر و نیم مقشر آن را با برنج مخلوط کرده پخته باشند و در قرابادین ذکر یافت.

کشته: اسطوخودوس است.

کشف: به ضم اول به فارسی زفت است و به فتح اول و ثانی اسم فارسی سلحفاة است.

کشک و کشکرک: اسم فارسی طایریست که به عربی عقعق نامند.

کشک: به فتح اول و سکون ثانی اقط است.

کشکاب و کشکیا: به فارسی کشک و الشعیر است و نیز به فارسی آش جورا نامند و گفته‌اند که کشکیا آش هلیم است.

کشک الشعیر: شیره جو است و نیز جو مطبوخ مالیده صاف نموده را نامند و آب رقیق مطبوخ آن را بدون مالیدن که جرم آن در آن داخل شود ماءالشعیر گویند.

کشکک: به فارسی آش هلیم را نامند و نیز طعامی که از بقول و حبوب ترتیب دهند با گوشت و یا بی‌گوشت.

کشکین: اسم فارسی خبزالشعیر است و نیز خبز متخذ از آرد جو و گندم و باقلا و نخود مجموعه را نیز نامند.

کشکینه: کشکین است.

کشم: به عربی فهد است.

کشمش کاولیان: به فارسی دبق است.

کشنی و کشن: به سریانی و به رومی وکشنک و کشنین به فارسی کرسنه است.

کشنه: به فارسی اسم کشنج است و نیز اسفست را نامند.

کشنیج: اسم فارسی گشنیز است.

گشنیز: اسم فارسی کزبره است.

گشنیز کوهی: اسم فارسی تخم مخلصه است.

کشنیج دشتی: نوع صغیر بادرنجبویه است و نزد اکثر اطبا نوعی از شاهترج است و نزد بعضی مخلصه را نامند و نوای علوی‌خان مرحوم فرموده‌اند که آن کزبره بری است.

کشو: اسم فارسی سلحفاة است.

کشوث رومی: افسنتین است.

کشیه: اسم عربی شحم ضب است.

کشیعاء: اسم عربی خبازی است که به فارسی پنیرک نامند.

کشیون و کشوثا: به یونانی و به سریانی کشوث است.

فصل الکاف مع الضاد المعجمه

کضظثون: بادنجان بریست که به هندی کتایی و بهیکتا نامند.

---

۱. فقط درب



فصل الکاف مع الظاء المعجمه

کظیظ: رخام است.

فصل الکاف مع العین المهمله

کعب غزال: حلوای معروف است و نزد بعضی اطبا فانید است.

کعد: به عربی بیت عنکبوت است.

کعک: خبزالطابون است.

کعسم: حمارالوحش است.

کعسوم: حمار اهلی است.

کعیت: به عربی بلبل است و نزد بعضی هزاردستان است.

فصل الکاف مع الغین المعجمه

کغاله: به فارسی قرطم است.

فصل الکاف مع الفاء

کف و کفک و کفج: به فارسی زبد است.

کف آبگینه و کف شیشه: به فارسی مسحوقونیا است که به عربی زبدالقواریر نامند.

(کفر)[۲] و کفری وعاء: طلع نخل است.

کفتار: اسم فارسی ضبع است.

کفتر: اسم فارسی و ترکی حمام است.

کفچه: اسم فارسی نوعی از حیه است که سر آن شبیه به مغرفه است.

کف دریا: به فارسی زبدالبحر است.

کفر: به فتح الکاف نزد اکثر اطبا قفر است.

کفرا: به سریانی حنا است.

کفرالیهود: قفرالیهود است.

کف سفید: به فارسی ثلج است.

کفشر: به فارسی تنکار است.

کف الارنب و کف الذئب: جنطیانا است.

کف الاسد و کف الذئب: به عربی عرطنیثا است.

کف اجدم و کف جدنایز و کف الجدنا: پنجنگشت است و گفته‌اند که اصول سنبل را نامند و نزد بعضی کرمه بیضا است و بعضی گویند که خصی الکلب است.

کف الدابه: گویند که حزنبل است.

کف السّبع: نباتی است که آن را کبیکج نامند.

کف عایشه: اصابع صفر است و گفته‌اند جرجیر است.

کف العقاب: ظفرالنّسر است و آن نباتیست که به یونانی فاطانیقی نامند.

کف الکلب: بداشقان است.

کف مریم: کف عایشه است که به هندی هتاجوری نامند.

کف النّسر: اسم نباتیست که به یونانی اسقولوقندریون نامند و سید میر محمد مؤمن گفته که حزنبل است.

کف مس: به فارسی زهرة النحاس است.

کفنافس: دفلی است.

کفنج: سمکة الصیدا را نامند.

کفوقاربصبعوص: سرو است.

فصل الکاف مع الکاف

ک: به فتح اول به فارسی مخفف کاک است و معرب آن کعک و به ضم اول نوعی از حیه است.

ککج: اسم فارسی جرجیر است.

ککچه: به فارسی حب القطن است.

ککریان: اسم هندی دجاج است.

ککژ: نوع نباتیست که به فارسی تنباکو نامند.

ککرا: به هندی و به فارسی خروس است.

ککراکابیت: به هندی خروءالدیک است.

ککرنیله: صاحب تحفه گفته که آن نیلوفر است.

ککری: به فتح اول به هندی قثاء است و به ضم اول دجاج که به فارسی ماکیان نامند.

ککریکالهو: اسم هندی دم الدجاج است که به فارسی خون ماکیان نامند.

ککریکابیت: اسم هندی ذرق الدجاج است.

ککرونده و ککروککش: اسم فارسی جرجیر است.

ککسل: زعفران است و مقل را نیز گفته‌اند.

ککلیک: به ترکی قبج است.

ککلیک اودی: به ترکی صعتر است.

ککن دهول: به هندی فطر است و گفته‌اند که کمات است و اول اصح است.

ککورا: به هندی نباتیست که بیخ آن را کنول نامند.

ککو: اسم تنکابنی لبلاب کبیر است.

فصل الکاف مع اللام

کلا و کلار و کلاؤو و کلاوه: اسم فارسی ضفدع است.

گلاب: ماءالورد است.

کلاچک: به لغت اهل تنکابن اسم ودع است.

کلاژ و کلاژاره: اسم فارسی عقعق است.

کلاش: اسم فارسی عنکبوت است.

---

۲. کفا: ب و کاف



کلاشخانه: اسم فارسی بیت عنکبوت است و آن نوعی از نسیج عنکبوت است.
کلاغ: اسم فارسی غراب است که به هندی کاک و کوا نامند.
کلاغ بیشه و کلاغ سفید: به فارسی غراب ابقع است.
کلاغ سیاه: غراب اسود است.
گل آفتاب پرست: اسم فارسی آذریون است.
گل بخاران: طین الاحمر است.
کلاکلا: به لغت دیلمی اسم لوف کبیر است.
کلافی: اسم عربی انگور سفید است که در آن سبزی باشد.
کلاک موش: فاره صحرایی است.
کلاه زمین و کلاه باران: به فارسی فطر است.
کلاهو: اسم فارسی نوعی از ظبی است.
کلب الکلب: سگ دیوانه است.
کلبه: به لغت زند درخت خاردار است.
کلبا: به لغت زند کلب است.
کلباسو و کلبسو: اسم فارسی وزغه است که به فارسی چلپاسه نامند.
کلت و کلتهی: اسم حب هندی است که آن را کاسرالحجر نامند و آن حب القلت است.
کلثا: به سریانی سپستان است.
کلیچه: به فارسی نان خرد گندم را گویند.
کلجرد: اسم هندی خبازیست.
کل چنگ: اسم فارسی سرطان است و نیز به فارسی خرچنگ نامند.
کلیجدونیون الصّغیر: ماميران است.
کلیجدونیون الکبیر: صنف کبیر عروق الصفر است.
گل حنا: اسم فارسی فاغیه است.
گل خوش نظر: میفختج است.
گل خوردنی: طین المأکول است.
گل رعنا: وردالحماق است.
کلزی: به سریانی کلز است.
گل سرخ: ورد احمر است.
گل سنگ: اسم فارسی حزازالصخر است.
کلسادلاوهج: به سریانی نوره است که خاموش نکرده باشد.
کلسانا: به یونانی: شقایق النعمان است.
کلس: اسم عربی نوره است.
گل عقرب: به اصفهانی اسم سطاریون است.
گل عاشقان: به لغت خراسانی زرین درخت است و به لغت تبریزی حماحم است.
کلفاطلس و کلفطلس: توبال النحاس است.

کل قوانیس: به یونانی خبث الحدید است.
کلقوس: به یونانی نحاس است.
کل قدیس: به رومی روسختج است.
گل قرنفل: اسم فارسی زهره است.
گل کافشه: به لغت اصفهانی: احریض است.
گل گندم: اسم فارسی جوز جندم است.
کل کلانج: معجون هندی است و صفت آن در قرابادین ذکر یافت.
کلکنک: اسم فارسی بزر بقله است و نزد بعضی بقلة الحمقاء را نامند.
گلگونه: به فارسی اسم رنگ سرخی است که از رنگ لک خام به عمل می‌آورند و در لک خام مذکور شد که مستعمل نقاشان و زنان است در رنگ گونه و آن را به هندی کلال نامند.
کلک: به ضم اسم فارسی پر است و نیز به فارسی کرک نامند.
کلک: اسم فارسی قصب است.
کلک: اسم فارسی بطیخ فج است.
گل: به کسر اسم فارسی طین است.
گل: به فتح اول و سکون ثانی به لغت زند کرم است که عنب باشد.
کلم: اسم فارسی کرنب است.
کلم رومی: قنبیط است.
کلمطلیس: به یونانی کاشم است.
کلمک: به فارسی نوعی از کرنب است.
کلموح: راسن است.
کلنا: گفته‌اند که اسم فارسی دفلی است.
گلنار: اسم فارسی جلنار است.
کلنک: به لغت اهل بعضی جزایر عمان اسم صندل اصفر است و به هندی نوعی از لیمو است که به شیرازی لیمو خارکی نامند.
کلنجار و کلنجک: اسم فارسی سرطان است.
کلنجری: اسم فارسی سرطان است.
کلنجری: نوعی از عنب است که در بلده هرات می‌شود و رنگ آن اسود و مایل به حمرت است و بسیار شیرین و لطیف است.
کلنجن: اسم هندی حب القلت است.
کلند و کلندا: اسم هندی بطیخ رقی است.
کلنک: اسم فارسی بزر بقله است.
کلنکک: اسم فارسی بزر رجله است.
کلنک: اسم فارسی نوعی از دیک است.
کلو: اسم فارسی نوعی از خبز است که نیز به فارسی نان شیرمال نامند.
کلو: به ندی بقله بارده است و آن نوعی از لبلاب است.
کلی: لغت هندی است که به فارسی غنچه نامند.



کلیا: اسم رومی شکنبه است و به رومی ورد منتن است.
کلوا: اسم فارسی ضفدع است.
کلوخ امرود: به فارسی کمثری است.
کلوط: معرب کهلوط هندی است و آن باقلای هندیست.
کلونجی: به هندی شونیز است و به فارسی سیاهدانه نامند.
کلوی: به هندی بقله است و آن نوعی از لبلاب است.
کلیا: اسم فارسی قلی است.
کلیانی و کلیانیس: لغت یونانی است که به فارسی بـارزد نامنـد و نزد صاحب اختیارات کلیانی اشق است که به فارسی بدران نامند.
کلنجن: اسم هندی خولنجان است.
کلیز: اسم فارسی زنبور است.
کلیزدان: اسم فارسی بیت زنبور است.
کلیس: به لغت مازندران جری است.
کلیک: اسم فارسی زرالورد است و نیز به فارسی اسم بوم است.
کلیکرون: به یونانی خردل بستانیست.
کلیل المکانی: به سریانی اکلیل الملک است.
کلیندا و کلینکرا: به هندی بطیخ رقی است.
کلیواز و کلیواج: اسم فارسی حداة است و به فارسـی غلیـواج نیـز نامند.
کلیکان: کشنج است.
کلیکرون: جرجیر است.
گلیم شو: آذربو است.

فصل الکاف مع المیم

کم: اسم فارسی شجرة القتاد است.
کما: بسباسه است.
کمالاون و کمالیـه و کمـالیون: بـه هنـدی و بـه یونـانی و رومـی مازریون است.
کماحه: به عربی وعاء طلع نخل است و بـه معنـی غـلاف خوشـه گندم نیز آمده.
کماة: به ضم اول به فارسی اسم نباتیست که صمغ آن حلتیت است و به سریانی اسم بادآورد است.
کمته: به فتح اول به هندی سلحفاة است.
کمجاین: اسم هندی نوعی از بیش است.
کمارو: اسم هندی مومیاییست.
کمجه: به لغت زند اسم جراد است.
گم کمکام: لغت عربیست و بغدادی نبطـی گفتـه علـک درخـت ضرو است و بعضی درخت ضرو گفته‌اند.
کم کم: اسم هندی زعفران است.
کمل: نیلوفر هندیست.

کمون اخضر: کمون شامی است و نزد صاحب تحفه کمـون نبطـی است.
کمون ارمنی و کمون رومی: کرویا است.
کمون اسود: کمون کرمانی است.
کمون اصفر: کمون فارسی است.
کمون حبشی: کمون اسود بری است کـه تخـم آن شـبیه اسـت در سیاهی به شونیز.
کمون حلو: انیسون است.
کمون شامی: کمون اخضر است.
کمون فارسی: کمون اصفر است که اهل شیراز زیره سبز نامند.
کمون کرمانی: کمون اسود است که به فارسی زیره سیاه نامند.
کمون نبطی: کمون ابیض است.
کمون هندی: شونیز است.
کمه: به ضم اول و سکون ثانی به عربی سمک است.
کمهاره: اسم هندی تخم انجره است.
کموهی: اسم هندی عنب الثعلب است.
کمة: به ضم اول و فتح ثانی مخفف کمات فارسی است.
کمهل: اسم عربی قطن است مادامی که در درخت باشد.
کمیت: به عربی اسم خمر است که در سـیاهی و سـرخی باشـد و اسب بدین زنگ را نیز نامند.
کمیز: اسم فارسی بول است.
کمیش: اسم ترکی فضه است.
کمیله: اسم هندی قنبیل است.

فصل الکاف مع النون:

کنا: به لغت زند اسم سمک است.
کناد: اسم فارسی ورشان است.
کنادر: به عربی جمار غلیظ است.
کنار: اسم سدر است که به هندی بیر نامند.
کنار تر: اسم فارسی نبق رطب است.
کنار خشک: اسم فارسی نبق یابس است.
کناری: به ضم اول اسم سریانی نبق است.
کنار: اسم فارسی شمراخ است.
کناغ: به ضم اول اسم فارسی ابریشم است.
کنالا: به ضم اول و فتح ثانی اسم هندی سکبینج است.
کنب: اسم فارسی ورق الخیال است که به فارسی نیز بنگ نامند.
کنب: اسم فارسی نوعی از قثاء است.
کنبار: ه عربی حبل لیف نارجیل را نامند.
کنت: اسم فارسی زباب عسل است.
کن بهن: به کسر اول و سکون ثانی و فتح بای موحده و تسکین ها



و نون اسم فارسی حبة الخضراء است.

کنبیزه: اسم فارسی نوعی از خیار است.

کنتو: اسم فارسی حب الخروع است.

کنج: اسم هندی عین الدیک است و نیز به فارسی کهنکجی نامند.

کنجاره و کنجاله: اسم فارسی نخاله و ثفل سمسم است.

کنجد: اسم فارسی سمسم است.

کنجدک و کنجده: اسم فارسی اصفهانی انزروت است و نیز کنجدک و کنجده اسم فارسی بادزهر است.

کنجر: اسم فارسی حرشف است.

کنجرزد و کنگرزد و کنگری: اسم فارسی صمغ نوعی از حرشف است.

کنجرسره و کنجریس: به سریانی کنگرزد است.

گنجشک: اسم فارسی عصفور است.

کنجک: اسم فارسی شجرة البق است.

کنچنین: اسم هندی طایریست که آن را کرکی نامند.

کنچنین کاپتا: به هندی مرارة الکرکی است.

کنجورس: به یونانی: جاورس است.

کنجوریا: به یونانی هندبای بریست.

کنج: اسم فارسی اقط است.

کند: اسم هندی قصب السکر است.

کنداره: اسم عربی سمکی است که آن را سنام نامند.

کندر: به عربی نوعی از علک است که نیز به عربی لبان و به فارسی کندرو نامند.

کندر رومی: علک رومی است که مصطکی نامند.

کندرس و کندروس: خندروس است.

کندس الدوار: عودالعطاس است.

گندم: اسم فارسی بر است.

گندم مکه: اسم دیلمی خندروس و در اصفهانی ذرت مکه نامند.

گندنا: اسم فارسی کراث است.

کندرو: اسم هندی کندروس است.

کندهت: اسم هندی کبریت است و کندهک و کندک نیز نامند.

کنده: اسم هندی نیشکر است.

کندهیل: اسم هندی فقاح اذخر است.

کند: اسم هندی صمغ است.

کندا: به هندی بصل الفار است.

کندرک و کندرو: اسم فارسی لبان است.

کندرکاچورا: اسم هندی دقاق کندر است.

کنست و کنستو و کنستواک: اسم فارسی اشنان است.

کنشتو و کنشو: اسم فارسی حصرم است.

کنطنی: اسم سریانی جنطیانا است.

کنعد: نوعی از سمک است.

کنک: به ضم اول اسم فارسی خوشه خرما است و به فتح اول جوز ماثل است.

کنکالی: اسم هندی بسفایج است.

کنگر: اسم فارسی بوم است.

کنگر تر: حرشف رطب است.

کنگر خر: اسم فارسی بادآورد است.

کنکنی: اسم هندی مشط الغول است.

کنکونی: به هندی نوع اصفر جاورس را نامند.

کنکولی: به هندی قطاة است.

کنو: اسم فارسی ورق الخیال است.

کنوچه: اسم فارسی بزرالمرو است و به هندی نیز همین مشهور است.

کنودان و کنودانه: شهدانه است.

کنیر: اسم هندی دفلی است که به فارسی خرزهره و آن معرب خرزهرج است.

کنبهارکرکرا: به ضم کاف عربی اسم هندی نوعی از غراب است که به عربی عقعق نامند.

کنبهی: اسم هندی کمات است.

کنبیلا: اسم هندی قنبیل است.

کنوار: اسم هندی صبر است.

کنوارکنی: اسم هندی صمغ دهاک که تیسو نیز نامند.

کنول: اسم هندی نوعی از نیلوفر سرخ رنگ است.

کنول کابیج: اسم هندی تخم نیلوفر سرخ رنگ است.

کنول کاپهول: اسم هندی ورد نیلوفر سرخ رنگ است و ثمر آن را کنول کته نامند.

کنول کی جر: به هندی بیخ نیلوفر است.

فصل الکاف مع الواو

کو: اسم فارسی قمل طعام است.

کوار: کراث است.

کواعی: به سریانی: عنکبوت است.

کوالف: بادآورد است و کدالف به معنی مذکور نیز آمده.

کوادم: به فارسی اذخر است.

کوبل: نوعی از بابونج است.

کوبل ککوی: به هندی نیلوفر است.

کوپل: اسم هندی برگ نو اشجار مثمره است.

کوتهه: اسم هندی قسط است.

کوت: به عربی صندل است.

کوج: اسم فارسی مطلق صمغ است که به هندی کوند نامند.



کوخلیسا: به سریانی کرنب است.
کوداب و کوشاب: به فارسی رب عنب است که نیز به فارسی دوشاب نامند.
کور: به فتح اولی و سکون ثانی به فارسی خرنوب شامی است و به فتحتین به فارسی کرنب است.
گورگندم: جوزجندم است.
کورز و کوزره و کوزک: اسم فارسی ثمر خرنوب شامی است.
کوز: فارسی مقل الیهود است.
کورگ: به فتح اول و سکون ثانی و فتح رای مهمله و کاف فارسی ثمر کبر است.
کوزگیاه: اسم فارسی نبات الکبر است و اذخر را نیز نامند.
کورالنحل: اسم عربی خانه مگس عسل است.
کوری: به هندی اسم ودع است.
کوز: اسم فارسی زعرور احمر است.
کوزیرنانا: به لغت زند اسم کزبره است.
کوزد و کوزده: به لغت فارسی انزروت است.
کوزره: اسم فارسی خرنوب شامی است.
کوت: اسم فارسی حنظل است که به هندی اندراین نامند.
کوسک: به فتح اول و کسر ثانیه و سکون سین مهمله اسم فارسی جرجیر است و باقلا را نیز گفته‌اند.
کوشاد: اسم فارسی جنطیانا است.
کوشته: به فارسی قسط است.
کوشنه: به فارسی نوعی از کمات است.
گوش ماهی: اسم فارسی شیح است.
کوف: اسم فارسی بوم است.
کورون: سعد است.
کوفلن: نزد صاحب تحفه به رومی اثمد است.
کوک: اسم فارسی خبس است.
کوکافیلوس: به سریانی اجاص است و اصح آن است که کوکامیلوس به معنی مذکور است.
کوکب: به عربی نبات طولانی را نامند و طلق را نیز نامند.
کوکبا ارغا و کوکبا ارغانا: به سریانی طلق است.
کوکب شاموش: طین شاموش است و شاموش اسم جزیره‌ایست از جزایر قدس و دیسقوریدوس گفته که نوعی از طین شاموش است با صفایح و به یونانی اسطرا نامند به معنی کوکب.
کوکب قیمولیا: طین قیمولیا است و قیمولیا اسم جزیره‌ایست و گفته‌اند که آن نمکی است که از زمین شوره زار به هم می‌رسد و شب روشنی دهد و آن را کوکب الارض نامند.
کوکب الارض: طلق است و نزد بعضی طین قیمولیا است.
کوکج: به هندی نوعی ثمر است.

کوکرا: اسم هندی دیک است.
کوکری: اسم دجاج است.
کوکرچین: اسم ترکی حمام است که به فارسی کبوتر نامند.
گوگرد: اسم فارسی کبریت است.
کوکرمرد: حی العالم است.
کوکرونده: گفته‌اند که اسم هندی کمافیطوس است.
کوکهری: اسم هندی ثعلب است که به فارسی روباه و به هندی لومری نیز نامند.
کوکل: اسم هندی مقل است.
کوکله: به فارسی هدهد است و به فارسی مرغ سلیمان نیز نامند و در هند ورای هدهد است سبز رنگ مثل قمری و بسیار خوش آواز می‌باشد.
کوکن وکوکنک و کوکوا و کوکه و کوک: نوع صغیر بوم است که به فارسی چغد نامند.
کوکنار: اسم فارسی خشخاش است.
کوک: خس است.
کول: به فارسی نوعی از نیلوفر است.
کولان: به عربی نوع نراسل است.
کوکم: فلفل است.
کولو و کولومی: به هندی بزر کتان است.
کوله: اسم فارسی قنفذ است.
کوله پر: اسم فارسی انجدان است.
کوم: نیز اسم فارسی انجدان است.
کومی: اسم سریانی باقلا است.
کومر: به لغت زند اسم کمثری است که به فارسی امرود نامند.
کومینون: به یونانی کمون است که به فارسی زیره نامند.
کوموش: به ترکی فضه است.
کون: اسم فارسی قتاد است.
کونج: اسم فارسی شونیز است.
کونچه: اسم هندی مرغی است که به فارسی کلنک نامند.
کونده: اسم فارسی بطیخ خام است.
کوادودهی: اسم هندی حب النیل است.
کوتهان: نباتی است که به نبطی کنهان خوانند.
کوهنج: اسم فارسی زعرور است و به هندی درخت عوسج است.
کوهی و کوهیج: به فارسی زعرور جبلی است.
کویج و کویز: اسم فارسی زعرور احمر بستانی است و نزد بعضی کویز به زای فارسی به معنی مطلق زعرور است.
کویل: اسم فارسی زهر بابونج است.

فصل الکاف مع الهاء

کهاری لون: اسم هندی ملح العجین است.

کهپاریا: توتیای مصری است.
کهتی: اسم هندی قراد است.
کهتا انار: اسم هندی رمان حامض است.
کهجور: اسم هندی خرما است.
کهجورکارس: اسم هندی نبیذالتمر است.
کهجور کاکابها: اسم هندی جمازالنخل است که بـه فارسـی پنیـر خرما و به عربی کرو خوانند.
کهجور کاپهول: اسم هندی طلع النخل است.
کهجور کی کهتلی: اسم هندی نواة البسر است.
کهر: اسم هندی حافر است.
کهرفی: نوعی درخت تمر است که شیرین با لزوجت می‌باشد.
کهرهن: نوعی از بادنجان بری است.
کهلی: اسم هندی کسب است که به فارسی کنجاره نامند.
کهنج و کهنجن: اسم هندی صعوه است.
کهتکالی: بسفایج است و گفته‌اند دوای دیگر است شبیه به بسفایج.
کهه: اسم فارسی تبن است که نیز به فارسی کاه نامند.
کهبانا: اسم سریانی شاخ نبات فاوانیا است.
کهیرک و کهکت و کهکم: اسم فارسی و عربی بادنجان است.
کهتا: به هندی به معنی ترش است.
کهجور: به هندی اسم ترش است.
کهدل: اسم عربی عنکبوت است.
کهره: اسم فارسی جدی است.
کهزک و کهزل: اسم فارسی جرجیر است.
کهکو: اسم فارسی و هندی بوم است.
کهنایا: به سریانی عودالصلیب است.
کهوه: اسم فارسی قهوه است.
کهیر و کهین: اسم فارسی زعرور است.
کهیلا و کهیله: اسم هندی سلیخه است.

فصل الکاف مع الیاء المثناة التحتانیه

کی: به لغت مصر حواصل است.
کیا: به سریانی فیلجوش است.
کیاحورا: بسریانی بادآورد است و گفته‌اند که شکاعی است.
کیاذاقنی: به سریانی شجرة الغار است.
کیاروس: نوعی از حرشف است.
کیامطرانا: به سریانی فقاع الرمان است که منعقد نشده باشد.
کیانا: به فارسی عناصر اربعه است.
گیاه قیصر: اسم فارسی اکلیل الملک است.
گیاه جالینوس: اسقولوقندریون است.
کیبا: به لغت زند فضه است.

کیتکی: نوعی از کادی است.
کیته: اسم هندی خبث الفضه است.
کیثوفیلا: به یونانی صمغ البلاط است و به معنی بـلاط نیـز آمـده است.
کیچلی: اسم هندی سلیخة الحیه است.
کیجوریا: به یونانی هندبای بری است.
کیخرس: اسم رومی جاورس است.
کیذج: معرب کاذی است.
کیزیع: به سریانی خیری است.
کیسر: اسم هندی زعفران است.
کیسرکونه و کیسو: اسم فارسی جعد است.
کیسو ناطر: به فارسی نشاره است.
کیطم: ملخ نبطی است.
کیفادقیرو: به سریانی حجری است که به یونانی غاغاطی نامند.
کیفامصریا: اسم سریانی سنگی است که به فارسـی سـنگ مصـری نامند.
کیفامقنطیس: به سریانی حجر مقناطیس است.
کیفانورا: اسم سریانی مارقشیشا است.
کیفایهودنیا: اسم سریانی حجرالیهود است.
کیفری حصا و کیفاقیرو: به یونانی و به سریانی جبسین اسـت کـه به فارسی سنگ گچ نامند.
کیک: اسم فارسی برغوث است.
کیکه: بیضه است.
کیکر: به هندی قرظ است و نزد اهل فارس خار مغیلان است.
کیکرا: به هندی سرطان نهری است.
کیکراشه و کیکـواش: اسـم فارسـی حشیشـة البراغیـث اسـت و صاحب تحفه گفته اسم طبری قسمی از دوقس است.
کیکیر: به فارسی و معرب آن جرجیر است.
کیکیش: جرجیر است.
کیل و کیل داوران و کیلک: اسم فارسی زعرور است.
کیلا و کیله: به هندی موز است.
کیلاذونیا و کیلوذونیون و کیلاذنیا: به یونانی مامیران است.
کیلدارو: سرخس است.
کیلکان: نوعی از کراث است.
کیماک: اسم فارسی زبد شیر تازه دوشیده است که به ترکی قیماق و به فارسی سرشیر و چربه و به هندی ملایی نامند.
کیمخت: پوستی است که به فارسی ساغری نامند.
کیمرس: ذرت است.
کیموس: گفته‌اند که ذرت است که جـاورس نامنـد و بـه هنـدی جوار و نواب علویخان مرحوم نوشته اسـت کـه یحتمـل اصـل آن



کنجرس باشد که تصحیف نموده‌اند که به رومی جاورس و گفته‌اند که اصل آن کیمرس است.
کیموکیج: اسم یونانی سویق است.
کیچوا: اسم هندی خراطین است.
کیجلی: اسم هندی سلخ الحیه است.
کینکره: اسم هندی سرطان است.
کیو: گفته‌اند اسم فارسی خس است.
کیوان: به هندی زرنب است.
کیورا: به هندی کاذی است.
کیوه: گفته‌اند که اسم فارسی خس است.
کیهون: اسم هندی حنطه است.
کیهوتی: به هندی حب المحلب است.
کیهه: اسم فارسی علیق است.
کیاوکیه: به سریانی مصطکی است.

❊ باب اللام ❊

فصل اللام مع الالف

لاجوردیه: صامریوما است.
لازورد: لاجورد است.
لاردیطوطاون: عرطنیثا است.
لاسورس: به یونانی ماهودانه است.
لاغثورس غرساوس و لاغوتی: به یونانی و به سریانی ارنب بری است.
لاغثورس ملاسبوسن: ارنب بحری است.
لاک پشت: اسم فارسی سلحفاة است.
لاک: اسم فارسی لک است.
لاله خطایی: اسم فارسی حماحم است.

فصل اللام مع الباء الموحده

لباب البر و لباب الحنطه و لباب القوام و لباب القمح: نشاسته است.
لباب القرطم: مغز دانه کافشه است.
لبان: معرب از لبیانو یونانی و آن کندر است.
لبانه: اسم مغربی فرفیون است.
لبان: خردل بری است.
لب دانه: بلغت تنکابن چکی لک ترکیست.
لبنی الفتح: به یونانی اذان الفار بستانی است.
لبنی: میعه سایله است.
لبیدون و لبیرون: شیطرج است.

فصل اللام مع الجیم

لجلال: به لغت مهوسین زیبق پاک صاف است.

فصل اللام مع الحاء المهمله

لحا: به کسر اول پوست بیخ نبات است و ریشه‌های باریک آنست.
لحام الذهب: صناعی او تنکار است و معدنی آن در بورق مذکور شد.
لحام الصناعه: از اقسام تنکار است.
لحام الغول: به ضم اول شعرالغول است.
لحیة الحمار: پرسیاوشان است.
لحیاهی: دیناقوس است و گویند حرشف است.

فصل اللام مع الخاء المعجمه

لخیس الاکلیله: خزامی است.

فصل اللام مع الزاء المعجمه

لزاق الذهب: شامل لحام الذهب و اشق است.
لزاق الرخام و لزاق الحجر: صمغ البلوط است.

فصل اللام مع السین المهمله

لسوعوریون: به لغت عبرانی قرفه است.
لسورا: به هندی سپستان است.
لسه بال: به لغت دیلمی سلورا است.
لسیعه: به لغت مغربی اوقیموندااس است.
لسوریطن: لبلاب است.
لسان البحر: سپستان است.

فصل اللام مع الصاد المهمله

لصف: کبر است و به لغت مغربی اسم حرشف است.

فصل اللام مع العین المهمله

لعبه: یبروح الصنم است.
لعبه بربری: مستعجله است.
لعیب: شقایق النعمان است.
لعل مصری: قنقهن است که قیقهر نیز نامند.

فصل اللام مع الفاء

لف الکرم: خیوطی است که از تاک می‌روید و لفت شلغم است.
لفاح: یبروح الصنم است.



لفریبش: حنا است.

فصل اللام مع القاف

لقاح: شتر شیردار است.

لقطیه: صمغ صنوبر است.

لقلق: لکلک است.

فصل اللام مع المیم

لماء: عنب الثعلب است.

لم لم: به لغت مغربی قطف بحری است.

لمینون: قنطوریون صغیر است.

فصل اللام مع النون

لنج: النج است.

فصل اللام مع الواو

لوزالمرجان و لوزالسودان و لوزالارجان: به لغت مغربی لـوزالبربر است.

لوبیای هندی: قسم اخیر فشغ است و در عراق دمادم نامند.

لوقباس: به یونانی نوعی از مرو است.

لوف الحیه: لوف کبیر است.

لوف الجعد: لوف صغیر است.

لوفیون: گیاه حضض و به فارسی فیلزهره نامند.

لوفاین: به یونانی شکوفه حماحم است.

لوطوس: میسن است.

لوفا: به عبرانی حی العالم است و نزد بعضی قنطوریون صغیر است.

لوغریا: به یونانی حندقوقای بری و به عبرانی بشنین است.

لوفرویس: حجر قبطی است.

لویارون: شیطرج است.

لوطوس اغریوس: به یونانی حندقوقای بستانی است.

لوقوبا: عقرب بحری است.

لوقاقینس: قالنجین است.

لونک: اسم هندی قرنفل است.

لوهی و لوها: به هندی آهن است.

لون: به هندی نمک است.

فصل اللام مع الهاء

لهو: اسم هندی خون است.

لهاجو: به عبرانی ابن عرس است.

فصل اللام مع الیاء

لیمونیون: به یونانی حماض بزرگ برگ است.

لینوفر: نیلوفر است.

لینش قرن: به یونانی قلب است.

لینش: به لغت نبطی تخم کتان است.

لیفس تیقون: کاشم است.

لیا: لوبیا است.

لیندرخورس و لیناماروس: مرداسنج است.

لینورسطس: لبلاب کبیر مسمی به حبل المساکین است.

لینوسن: به یونانی نرگس است.

لیانو: کندر است.

لینج: نیلج است و نزد بعضی نوعی از اقلیمیای مس است.

لیارو: به لغت دیلمی اسم اماریطن است.

لیطه: بخوری است که در هیاکل قدیم مستعمل بود.

❊ باب المیم ❊

فصل المیم مع الالف

ماءالخلاف: عرق بیدمشک است.

ماءالبهرامج: عرق بیدمشک است.

ماءالورد: گلاب است.

ماءالزهر: به لغت مصری ماءالقدح است.

ماءالقراطن: مالی قراطن است و نزد بعضی اسم قندیقون است و آن نوعی از خمر است.

ماءالقطر: آبی است که از کوزه سفال ترشح کند.

ماءالزجاج: مسحوقونیا است.

ماذر: ماذریون است.

ماراس و مارثون: اسم رازیانه بری و بستانی است.

ماریقون: به یونانی مقل است.

مارسه: اطریقون است.

مانیة الرأس: اطراطیقون است.

مائن اسن: به هندی ثمرة الطرفا است.

ماتی: اسم طین است.

ماجوپهل: اسم هندی عفص است.

مادیان: اسم فارسی رماک است.

ماراس و ماراتون: رازیانج بری و بستانی است.

مارسیقا: به یونانی اترج است.

مار: اسم فارسی حیه است.

مارچوبه: اسم فارسی هیلون است.

ماریقون: به یونانی مقل است.

مازو: اسم فارسی عفص است.



ماساج: اسم مغز سر است.

ماسقور: مالیقرون است.

ماستوجیجکی: به ترکی کبیکج است.

مامیثا: ارغامونی است.

ماطونیون: نبات قنه است.

مافاریون: دلبوس است.

مافورنیا و مقدونیا: فطراسالیون است.

ماقق: به یونانی بسباسه است.

ماکهی: اسم هندی ذباب است.

مالاشیرون: به یونانی ساذج است.

مالمالی: به اصفهانی حردون است.

مالس لوقا: به یونانی غیر مرماحوز است.

مالتمودیون و مالینوس: خربق اسود است.

مالنطریا: زاج الاساکفه است.

مالیوبوس: مالیا است.

مالی: به یونانی عسل را گویند.

مالینوفلن: بادرنجبونه است.

ماه پروین: اسم فارسی جدوار است.

ماهی روبیان: اسم فارسی اربیانست.

ماهی: اسم فارسی سمک است.

ماهی بینی دراز: اسم فارسی دلفین است.

ماهی پرنده: اسم فارسی شفنین است.

ماهی زهره کوهی: اسم فارسی قلومس است.

ماهیانه: اسم فارسی صحناة است.

ماهی شور: اسم فارسی سماریس است.

ماهی مرکب: اسم فارسی سیسبان است.

فصل المیم مع التاء المثناة الفوقانیه

متک: اسم فارسی عربی اترج است.

متنی: نعناع است.

متر: اسم هندی کرسنه است.

متهایی: اسم هندی شیرینی است.

متهه: اسم هندی مخیض است.

فصل المیم مع الثاء المثلثه

مثک: سوسن است.

مثک العجم: زعرور است.

فصل المیم مع الجیم

مج: به عربی اسم ماش است.

مجنن: اسم قسمی از عنب الثعب است.

مچهلی: اسم هندی ماهی است.

مجیت: اسم هندی روناس است که عروق الصباغین نامند.

مجتری: به هندی افسنتین است.

فصل المیم مع الحاء المهمله

محاحم: به لغت اندلس مخلصه است.

محروث: بیخ انجدان است.

محلب: درخت المحلب است.

محموده: سقمونیا است.

مح: زرده تخم مرغ است.

فصل المیم مع االخاء المعجمه

مخلص الاکبر: اسم معجونی است که به یونانی سوطیرا نامند.

مخیطا و مخاطا: اسم عربی سپستان است.

فصل المیم مع الدال المهمله

مدام: اسم خمر است.

مدمل الجراح: اصابع فرعون است.

فصل المیم مع الراء المهمله

مرانیه و مراهمه: اسم فارسی هوم المجوس است.

مرارالصخر و مرارالصخور: حنظل است.

مرال: اسم ترکی ایل است.

مربا: انبجات است.

مربای کدو: اسم فارسی مسیر است.

مرج: اسم هندی فلفل است.

مرجومک: اسم فارسی عدس است.

مردارخوار: اسم فارسی رخمه است.

مردارعاجی: به ترکی اسم نبات عنب الدب است.

مرزنگوش: مرزنجوش است.

مرزه: اسم فارسی صعتر بستانی است.

مرسیا ایمارس: به یونانی آس بستانی است.

مرسیون: به یونانی اشنان است.

مرسلون: به لغت سریانی دارچینی است.

مرسیا: به یونانی ریحان است.

مرطوس: نزد مؤلف حاوی الادویه مرماحوز و نزد بعضی مرطولس است.

مرطیس: قسم سیاه مرهیطس است.

مرغ حقگو: اسم فارسی صباقر است.



مرغ سنگ اشکنک: اسم فارسی قطاط است.

مرقاعی: کفسیون است.

مرقد: شامل جوز ماثل و افیون است.

مرگ موش کانی: اسم فارسی شک است.

مرگ موش عملی: اسم فارسی دیگ بردیگ است.

مرگ ماهی: به فارسی ماهی زهرج است.

مرکب: اسم فارسی مداد است.

مرماهان و مرو جبلی و مرو شیرین: مرماحوز است.

مروالتلال و مرو بری: اسم مرماطوس است.

مروالهرم و مرباجونه و مرو تلخ و مرو سفید: مرماحوس است.

مرو آزاد: مرمازاد است.

مروس اوطا: به یونانی اذان الفار است و مروس به معنی موش و اوطا به معنی گوش است.

مروارید: اسم فارسی لؤلؤ است.

مروا: اسم هندی مرزنجوش است.

مریق: احریض است.

مربافلن: به یونانی به معنی هزاربرگ است و آن حزنبل است و به هندی طریفلیون است.

فصل المیم مع الزاء المعجمه

مزج: درخت بادام تلخ است.

مژد: به لغت اصفهانی سوسن است.

مزر: به زای معجمه قسمی از نبیذ است که در مصر از جو و برنج می‌سازند و به فارسی بوزه نامند.

فصل المیم مع السین المهمله

مستار: خمر نارسیده است.

مستین: به یونانی زاج سبز است.

مستقار و مستقران و مسقوده: بـه لغـت عجمیـه انـدلس زراونـد طویل است.

مستکرا: آبنوس است.

مسدلیف: درخت مقل است.

مس رست: اسم فارسی طالیقون است.

مس سوخته: اسم فارسی راسخت است.

مس: اسم فارسی نحاس است.

مستیخی: مصطکی است.

مسقاطون: عود هندی است.

مسلقن: زعرور است.

مسکه: به فارسی زبد است.

مسک الجن: شامل شواصر و جعده صغیر است.

مسک الرمان: نارمشک است.

مسک القرود: اشنه است.

مسوحان: ادهان مرکب است.

مسواک الراعی: شامل زوفرا و شیطرج است.

مسواک المسیح: نوع بزرگ نوارس است.

مسواک العباس: نوع بزرگ قتاد است و رعی الابل را شامل است.

مسور: به هندی عدس است.

مسی: به هندی کاکنج است و در بعضی بلاد هند آطـریلال را بـه این اسم می‌نامند.

فصل المیم مع الشین المعجمه

مشتری: به لغت محوسین قلعی است.

مشط الراعی: دیناقوس است.

مشک زیر زمین: اسم فارسی سعد است.

مشک هندی: سعد هندی است.

مشک داش: به لغت تنکابن اسم شوصرا است.

مشنک: اسم فارسی کرسنه است.

مشو: اسم فارسی خلر است.

فصل المیم مع الصاد المهمله

مصارع: زعرور است.

مصباح روم: کهربا است.

مصارین: امعا است و مصران واحد آن.

مصفی الرعاة: بلسکی است.

فصل المیم مع الضاد المعجمه

مضین: رمان البر است و ثمرش حب القلقل است.

مضع: نبیذی است که از آب میوه‌ها و انار ترتیب دهند.

مضع: ثمر عوسج است.

فصل المیم مع الطاء المهمله

مطر: باران است.

مطخیثا: نوره است و لعوق لوز را نیز به این اسم نامند.

مطهر: پنجنگشت است.

فصل المیم مع الظاء المعجمه

مظ: به ظای معجمه گلنار است.

فصل المیم مع العین المهمله

معا: به فارسی روده و به ترکی باقرساق نامند.



معانیوس: به یونانی بان است.
معد: خصیة الثعلب است.
معز: ماعز است که بز باشد.
معشوقا: شامل جمست و ماهودانه است.
معفار: صمغ آلو است.
معین: ماذریون است.

فصل المیم مع الغین المهمله

مغافیر و مغفار: سکرالعشر است.
مغاث هندی: کلز است.
مغد: بادنجان است و ثمر تفاح بری را نیز نامند.
مغز استخوان: اسم فارسی مخ است.
مغناطیس: حجر مغناطیس است.
مغلیانا: به لغت سریانی اسم حرف بابلی بو داده است.
مغموما: قلیه بادنجان است.
مغیلان: امغیلان است.
مغز تخمها: اسم فارسی لبوب بزور است.
مغز کاهنه: طین مختوم است و آن را مغره یمانیه و مغره لینه نیز گویند.
مغز سر: اسم فارسی دماغ است.

فصل المیم مع الفاء

مفرح: لسان الثور است.
مفرح قلب محزون: بادرنجبویه است.
مفرود: اسم نوعی از فطر است.

فصل المیم مع القاف

مقدونس: فطرسالیون است.
مقرا: اسم عربی نبات صبر است.
مقلقل: قسب است.
مقلونیا: هلیون است که خربزه گرمک باشد.
مقناطیس: حجر مقناطیس است.

فصل المیم مع الکاف

مکری: اسم هندی عنکبوت است.
مکری کاجالا: اسم دام عنکبوت است.
مکر: به هندی تمساح است.
مگس: اسم فارسی ذباب است.
مگس عسل: اسم فارسی نحل است.
مکنه قریش: اسم مخلصه است.
مکهن: اسم هندی زبد است.
مکنه: فلوس است.
مکیناس: به لغت سریانی بنفشه است.

فصل المیم مع اللام

ملاح: به ضم اول و تشدید ثانی اندروطالیس است و به لغت مغربی قاقلی است.
ملح بحری: از اقسام ملح مایی است که تا آب به آن رسد حل می‌شود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب به ملح اسود است.
ملح التوتیه و ملح النار: نوشادر است.
ملح چینی: به لغت مصر ابقر است.
ملح الدباغین: قسم سیاه ملح العجین است.
ملح سنجی: شوره است و در ابقر مذکور شد.
ملح الصباغه و ملح الصناعه: تنکار است.
ملح المختوم: ملح هندی است.
ملخ: به فتح اول و ثانی و خای معجمه اسم فارسی جراد است.
ملطاط: دیناقوس است.
ملکان: اکلیل الملک است.
ملوح: به لغت عام قطف بحری است.
ملوخیا و ملوخیه: خبازی بستانی است.
ملیح: نوعی از عوسج است بزرگ برگ سرخ.
ملیطریا: زاج سیاه است.
ملیطن: به لغت اندلس بقله یمانیه است.
ملیطنی: به یونانی اثمد است.
ملیون و ملیونیا: خربزه گرمک است.
ملینون: زنجفر مخلوق است.
ملسینون: قنطوریون دقیق است.
مل: سیسالیوس است.

فصل المیم مع المیم

ممسک الارواح: اسطوخودوس است.
ممسک الحوامل: دواءالمسک است.
ممولا: به هندی اسم صفراغون است.

فصل المیم مع النون

منیل: به شیرازی اسم نیمه است.
منتنه: به لغت مصر غالیس است.
منشور: خیری و خشخاش را شامل است.
منج: به فتح اول بیخ است و به کسر اول درخت بادام تلخ.
منجوشه: ناردین است.



منجیهته: به هندی فوه است.

منداغورس: به یونانی یبروح است.

مندک: به هندی ضفدع است.

مندوه: به هندی نوعی از دخن است.

مندویل: به هندی جوزالقی است.

منسم: درخت منسم است و مذکور شد.

فصل المیم مع الواو

موتهه: به هندی سعد است.

موتهه: به هندی نوعی از ماش است.

موتی: به هندی اسم لؤلؤ است.

مورامون: پرسیاوشان است.

موچرس: به هندی شکوفه فوفل است.

موجه: به لغت اصفهانی قنابری است.

مورچه: به فارسی نمل است.

مورد: اسم فارسی آس است.

مورد اسفرم: آس بری است و گویند اسم فارسی اذخر است.

موریون: نوعی از یبروح است که برگش سفید و شبیه به برگ چغندر باشد.

موسیر: اسم فارسی بصل الزیز است.

موساکنی: به هندی اذان الفار است.

موسقی: به یونانی طرفا است.

موش: به فارسی فاره است.

موش کور: به فارسی خلد است.

موش دشتی: به فارسی اسم یربوع است.

موفیون: نوعی از سموم قریب به بیش است.

موقدالنار: کبریت است.

موقوطیس: به لغت عبرانی فطر است.

مولوندلنا: مردارسنگ سفید کرده است و به رومی آبار است.

مولی: به یونانی حرمل عربی است و به هندی فجل را نامند.

موم: اسم فارسی شمع است.

مومیایی کوهی: قفرالیهود است.

موندی: گویند به هندی کماذریوس است.

مونک: به هندی ماش است.

مون و میون: مر است.

مویز: به فارسی زبیب است.

مویزک عسلی: اسم فارسی دبق است.

مویز کوهی: اسم فارسی مویزج است.

فصل المیم مع الهاء

مهار: اسم هندی سناء مکی است.

مهد: آذربو است.

مهرگیاه: اسم فارسی یبروج الصنم است.

مهره مار: اسم فارسی حجرالحیه است.

مهندی: اسم هندی حنا است.

مه: به هندی عسل است.

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه

میبه: اسم فارسی شربت به که با شراب و یا آب انگور و یا دوشاب انگوری ترتیب می‌دهند.

مینپهل: به هندی جوزالکوثل است.

میتهی: به هندی حلبه است.

میجوش: اسم فارسی شرابی است که با سنبل رومی و با سنبل هندی ترتیب داده باشند.

میخک: اسم فارسی قرنفل است.

می سوسن: شراب سوسن است.

میفختج مدبر: می پخته است که با شکر و عسل بار دیگر جوشانیده باشند.

میفختج مفرح: می پخته‌ایست که در مدبر آن هیل و جوز بوا و قرنفل و امثال آن اضافه کرده خوشبو باشد.

میفونیون: شوکران است.

میطلوس: مغره است.

مویزج: زبیب الجبل است.

میمون: اسم فارسی قرد است.

❊ باب النون ❊

فصل النون مع الالف

ناخن پریان و ناخن دیو: اسم فارسی اظفارالطیب است.

ناردین اقلیتی: سنبل رومی است.

ناردین بری: شامل اسارون و فو است.

ناردین: اسم یونانی مطلق سنبل است.

نارگیل و ناریل: به هندی نارجیل است.

ناروس: به فرنگی سنبل الطیب است.

ناژو: اسم رومی صنوبر بی‌ثمر است.

(نارون: به فارسی پشکال را نامند.)[1]

نارغیت: اسم یونانی نارمشک است.

ناغمه: به لغت اندلس لسان الابل است.

نافذ: به لغت اکسیریان زیبق است.

نافوخ: به لغت بغداد اسم بیخ دلبوس است.

۱. ناژین: به فارسی پشه غال را نامند.: ب



ناکدون: به هندی عودالحیه است.
ناموس: بق است.
نان بکسمات: به فارسی خبزالکعک است.
نان بی‌سبوس: خبزالحواری است.
نان روغنی: خبزالقطایف است.
نان سبوس‌دار: خشکار است.
نان ساجی: خبزالطابق است.
نان سنگک: به فارسی خبزالمله است.
نان کسمه: خبزالطابون است.
نان کماج: خبزالفرنی است.

فصل النون مع الباء الموحده

نبات: اسم فارسی فانیذ است.
نبات الاشیب: شیبه است.
نبات الرعد: فطر است.
نبات الملائکه: راسن است.
نبق: بار درخت سدر است که به فارسی کنار و به هندی بیر نامند.

فصل النون مع الجیم

نجم و نجیم: اسم ثیل است و هر گیاهی که بی‌ساق باشد به فارسی بیاره و به هندی بیل ولهت و به عربی نجم نامند.
نجیب: اسم جنس پوست نباتات است و به خصوص سلیخه را نامند.

فصل النون مع الحاء المهمله

نحاس صینی: طالیقون مصنوع است.
نحاس قبرسی: مس سرخ مایل به زردی است.
نحاس محرق: روسختج را نامند.

فصل النون مع الخاء المعجمه

نخود: اسم فارسی حمص است.
نخود الوندی و نخود مریم: به لغت اصفهان زراوند مدحرج است.

فصل النون مع الدال المهمله

ندع: صعتر بری است.
ندیکاکیکره: اسم هندی سرطان نهری است.

فصل النون مع الراء المهمله

نربسی: به هندی اسم جدواری است.
نرد: درخت غار است.
نرسک: اسم فارسی عدس است.
نرم آهن: اسم فارسی حدید انثی است.

فصل النون مع السین المهمله

نسترن زرد: ورد اصفر بری است.
نسترن سفید: فارسی ورد ابیض بری است و در افعال به غیر از تفریح و تقویت دل مانند نسرین است.
نسیج العنکبوت: به فارسی دام عنکبوت نامند و در حرف العین گذشت.
نسرین السباع: گل علیق العدس است.
نسوت: به هندی تربد است.

فصل النون مع الشین المعجمه

نشاسته: اسم فارسی نشا و نشاستج است.
نشافه: اسم عربی اسفنج است.

فصل النون مع الصاد المهمله و الطاء المهمله

نصار: اسم ذهب است و درخت گز کوهی را نیز نامند.
نطرون: بورق احمر است و گذشت.

فصل النون مع القاف

نقل: احریض است.
نقره: اسم فارسی فضه است.
نقعاین: حب الکاکنج است.
نقل خواجه: اسم فارسی حب السمنه است.

فصل النون مع اللام و المیم

نلک: زعرور است و نزد بعضی قراسیا.
نمام: سوسنبر است و نمام الملک و نماما نیز نامند.
نمارق: شامل قداح و یاسمین سفید است.
نمشک: به لغت اصفهان روغن تازه است و به لغت اهل هند کف شیر است که شیرینی قند یا نبات و قدری گلاب داخل شیر جوش داده که نصف بماند بسیار بر هم می‌زنند و تمام کف آن را گرفته با نان تنک روغنی می‌خورند بسیار لذیذ می‌شود ولیکن این مخصوص به زمستان است و هر چند هوا سردتر باشد زیاده و بهتر به عمل می‌آید.
نمقوطس و نمقولس: به یونانی قسمی از توتیای مصنوع است.
نمک: اسم فارسی ملح است.
نموز: اسم عربی ارنب بری است.



نمیقن: کرسنه است.

فصل النون مع الواو

نوانا: به عربی دانه اثمار است و از مطلق آن مراد دانه خرما است خصوصا در اوزان.

نوح: لبلاب است.

نور: به ضم به لغت اکسیریان ریبق است و بـه فـتح اول و سـکون واو اسم جنس شکوفه و گلها است.

نوره: کلس حجریست.

نورالقندول: شکوفه درخت دارشیشعان است.

نوفلن: اسم یونانی زنبور است.

نوق: شتر ماده است.

نول: به هندی ابن عرس است.

فصل النون مع الهاء

نهشل: اسم عربی شقاقل است.

نهق: قره العین است و نزد بعضی جرجیر است.

نهنگ: اسم فارسی تمساح است.

فصل النون مع الیاء

نیشکر: قصب السکر است.

نیشوق: ادرک است و نزد بعضی قراصیا است.

نیلج: نیل است.

نیلوفر هند: اوسپند است.

نیمقا: اسم یونانی نیلوفر است.

نینا: نانخواه است.

نی: به فتح اول و سکون یا اسم فارسی قصب است.

❊ باب الواو ❊

فصل الواو و مع الالف

وابلیهم: به لغت تنکابن کرفس بریست.

واحد: لبلاب است.

وارموک: به لغت تنکابن کرفس بریست.

واشه: اسم فارسی صعتر است.

واقتیمن: به یونانی کنگرزد است.

والان بزرگ: به هندی رازیانه است.

والان کوچک: شبت است.

وای: کلب بری است.

فصل الواو مع الباء الموحده

وبر: به فارسی پشم نرم را نامند و گویند مخصوص پشم شتر است.

وبرالارض: فطر است.

فصل الواو مع الحاء المهمله

وحید: به لغت مغربی ماذریون است.

فصل الواو مع الخاء المعجمه

وخشیزک و وخشیزق: به کاف و به قاف در آخـر تخـم بسـتیاج است و درمنه ترکی عبارت از آنست و نزد بعضی درمنه خراسانی است.

فصل الواو مع الدال المهمله

ودح: زرفای رطب است.

ودود: اسم مغربی بلسکی است.

ودین: به یونانی کماه است.

فصل الواو مع الراء المهمله

وراجانور: فاشراست.

وردالجب: کبیکج است.

وردالحمار و وردالفجار و وردالقحاب: وردالحماق است.

وردالحمیر: نزد بعضی گل خطمی اسـت و بـه لغـت مغـرب گـل فاوانیا است.

وردالزراقی: به لغت مغربی گل خطمی است.

وردالسباخ: گل علیق الکلب است.

ورد صینی: نسرین است.

ورد فزا: شقایق النعمان است.

ورده: به لغت مازندران سمانی است.

ورل مایی: سقنقور است.

ورطوری: سطاخیس است.

ورطنیثا: غنم است.

ورق الزیتون: هندی طالیسفر است.

ورق النیل: وسمه است.

ورک: به لغت قزوین نبات خرنوب نبطی است.

ورق: به فتح اول و ثانی برگ نباتات است و به ضم اول و سـکون ثانی اسم طیور است و به فتح واو و کسر راء اسم فضه است.

فصل الواو مع الزاء المعجمه

وزغ: اسم عربی سام ابرص است و به فارسی ضفدع را به ایـن اسـم می‌خوانند.



فصل الواو مع السین المهمله

وسخ کورالنحل: به فارسی برموم نامند.

وسمه: کتم است.

فصل الواو مع الشین المعجمه و الصاد و الطاء المهملتین و العین المهمله و الغین المعجمه و القاف و الکاف و اللام و الیاء المثناة التحتانیه

وشّج: اشق است.

وشح: اغرسطس است.

وشم: به ضم اول و ثانی به لغت تنکابن و دیلم اسم سمانی است.

وصیف الاسود: پرسیاوشان است.

وطواط: خفاش است.

وعل: نوعی از ایل است و به ترکی (جوبر)[1] و در دیلم شوکا نامند.

وغد: به غین معجمه اسم عربی بادنجان است.

وقل: به قاف اسم عربی ثمر خشک درخت مقل است.

وکر: آشیان طیور است.

ولکام: جمسفرم است.

ولیغ: طلع است.

وین: انگور سیاه است.

❊ باب الهاء ❊

فصل الهاء مع الالف

هاتی: اسم هندی نیل است.

هادی: اسم تریاق فاروق است.

هادیا: اسم یونانی افعی است.

هال: قاقله صغار است.

هالوک: اسدالعدس است و بعضی سک گفته و به لغت مصر جعفیفل است.

هالم و هالون: اسم هندی حب جرجیر است.

هالینوطس: اکلیل الملک است.

هامه: چغد است.

هانس: به هندی اوز است.

فصل الهاء مع الباء الموحده و التاء المثناة الفوقانیه و الدال المهمله

هبید: دانه حنظل است.

هتاجوری: به هندی اسم کف مریم است.

هدل: حضض است.

فصل الهاء مع الراء المهمله

هرا: به هندی اسم هلیله است.

هرایزه: مرانیه است.

هرتار و هرتال: به هندی اسم زرنیخ است.

هرجان: لوزالبربر است.

هردی: اسم عربی عروق الصفر است.

هرشفه: اسفنج است.

هرفولیون: نمام است.

هرقلوه و هرقلوس: نوعی از هندبای بری است و نزد بعضی ابوخلسا است و نزد بعضی قرصعنه است.

هرن: اسم هندی آهو است.

فصل الهاء مع الزاء المعجمه

هزارچشان و هزارفشان: به فارسی فاشرا است.

فصل الهاء مع الشین المعجمه

هشت دهان: اسم فارسی نوعی از عود هندی است جهت نقرس نافع.

هشت کند: به هندی لوف است.

هشقیقل: اسم شقاقل است.

فصل الهاء مع الفاء و الکاف

هفورنور: اسم سریانی افتیمون است.

هکل: به فارسی فقع است.

فصل الهاء مع اللام

هلدی: اسم هندی عروق الصفر است.

هلدیا: اسم نوعی از بیش است به لغت هندی هلفیفا هندبا است.

هلک: قرون السنبل است و نزد انطاکی وهج الفار.

هلموت و هلیمو: سلق جبلی است.

هلمج: نوعی از ذباب و مشهور به خرمگس است.

هلهلوان: زعرور است.

هلبانه: شاهترج است.

هلیلج: اهلیلج است.

فصل الهاء مع المیم

همیشه بهار و همیشه جوان: ابرون است.

هلیم: اسم عربی گل لاصق به شئ است و به فارسی عبارت از مرق گوشت و گندم مهراً پخته است و در افعال مانند هریسه است.

---

۱. خوبز: الف، حوبر: کاف



فصل الهاء مع النون

هندبای هاشیه و هندبای شامیه: نوع کاسنی بزرگ ورق بستانی است.

هندباءالبقل: نوع ریزه برگ کاسنی بستانی است.

فصل الهاء مع الواو

هوبره: اسم فارسی خبازی است.

هوجویه و هوفیلوس: ابوخلسا است.

هوجوه و هوقفیداس: مزمارالراعی است.

هوداسیون: اسم مغربی نعناع است.

هوقسطیداس: طرثوثی است که در تحت لحیة التیس می‌باشد و او غیر لحیة التیس است.

هوره: اسم فارسی خبازی است.

هوبیره: اسم هندی ابهل است.

فصل الهاء مع الیاء

هیشر عربی: اسم جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص بری آن.

هیرا: اسم هندی الماس است.

هیرادوکهی: اسم هندی دم الاخوین است.

هیرون: نوعی از خرما است و گویند مراد از آن قسب است.

هیزار: اسم فارسی نعناع است.

هیضمان: اسم عربی فجل بری است.

❊ باب الیاء المثناة التحتانیه ❊

فصل الیاء مع الالف

یاربور: اسم ترکی فودنج است.

یاره طاشی: اسم ترکی حجرالعاج است.

یاس سفید: اسم فارسی یاسمین بری است.

یاسمین بری: عشبة النار است.

یاغ: اسم ترکی دهن است.

یابوشفان: اسم ترکی غری السمک است.

فصل الیاء مع الباء الموحده

یبرو: اسم سریانی بغل است که به فارسی استر گویند.

یبروحا: بادنجان است.

یبروح السّوفار: یبروح الصنم است.

یبریوزه: بقله یمانیه است.

فصل الیاء مع الحاء المهمله

یحضیض: کرفس بزرگ بستانیست.

یحمور: اسم حمارالوحش است و نزد اطبا نوعی از ابل است.

فصل الیاء مع الدال المهمله و الدال المعجمه

یدالله: خون بز چهار ساله است که در اول پاییز گرفته باشند و در ماعز گفته شد.

یذره: قسوس است.

یذقه: درخت بل است.

فصل الیاء مع الراء المهمله

یراع: قصب است.

یرابیع: هلیون است.

یرقا: اسم عربی حنا است.

یرمه: عشبة النار است.

فصل الیاء مع الشین المعجمه و العین المهمله و الغین المعجمه

یشف: حجرالیشف است.

یعفید: خندریلی است.

یعقوب: کبک نر است.

یغمیضا: به غین معجمه اسم سریانی ریباس است.

فصل الیاء مع القاف

یقطین: اسم جنس هر نباتیست که به ساق ایستاده نباشد بلکه بر زمین مفروش و یا بر مجاور خود پیچد مانند نبات خیار و بادرنگ و خربزه و از مطلق آن مراد نبات کدو است.

فصل الیاء مع اللام و المیم

یلقو: اسم ترکی طرفا است که به فارسی گز نامند.

یلوه: اسم ترکی سلوی است.

یلم: اسم فارسی غری السمک است.

یلنجوج و ینجوج: به عربی عود هندی است.

یمام: اسم شفنین بری است.

یمسو: به لغت اکسیریان ابقر است که شوره نامند.

یملیک: اسم ترکی لحیة التیس است.

یمورطه: اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد.

یمونا و یمینا: مصاف است.

یمیشان: اسم ترکی زعرور است.

فصل الیاء مع النون

ینبطورا: اسم سلمه است.



ینبوب: خرنوب نبطی است.

ینق: انفحه است.

ینتون: به لغت نبطی اسم ثافسیا است.

فصل الواو مع الواو

یوشان: اسم ترکی شیح است.

یونجه باغی: اسم رطبه است.

یونجه صحرایی: اسم ترکی و فارسی فصفصه است.

یونک: اسم ترکی صوف است.

فصل الیاء مع الیاء

ییرکوکی: اسم ترکی جزر است که به فارسی زردک نامند.

ییلان اودی: اسم ترکی ثیل است.



ضمیمه ۱

فرهنگ واژه‌ها



فرهنگ واژه‌ها

ج: جمع

رک: رجوع کنید به

- آتشک: سیفلیس
- آثار: نشانه های بیماری Symptoms
- آکله: خوره Shanker
- ابریّه: شوره، سبوسه سر
- ابلق: دو رنگ
- اجفان: ج جفن
- احتقان: پرخونی Congestion
- احتلام: تراوش منی در خواب Nocturnal emission
- احراق: سوزانیدن.
- احشاء: اعضای داخلی Viscera
- احلیل: سوراخ آلت تناسلی مرد، آلت تناسلی مرد Orifice of the penis
- احولی: دوبینی، لوچی، چپ چشمی Squint
- اختلاج: جنبیدن و پریدن اندامها، انقباض و تشنّج شدید عضلات
- اختناق: خفگی Asphyxiation
- اختناق رحم: بیماری شبیه صرع و غشی متناوب که بیشتر در زنانی که بی‌نظمی عادت ماهیانه دارند یا در زنان بی‌شوهر پدید می‌آید Hysteria
- اختلاط ذهن: پریشان خاطری
- اخشاب: ج خشب.
- ادرار بول: افزایش ترشح ادرار Diuresis
- ادرار شیر: ترشح شیر Galactorrhea
- ادرارعرق: افزایش ترشح عرق
- ادره: ورم بیضه، فتق بیضه
- ادمان: مداومت
- ادنی: نزدیکتر
- اذابه: ذوب کردن
- اربیه: کشاله ران
- ارضه: موریانه Termite
- ازاله: زایل کردن
- ازرق: کبود، نیلگون
- ازرق چشم: آنکه چشمانی کبود و زاغ دارد
- اسافل: ج اسفل
- استار: ۷۵ گرم است.
- استحاله: دگرگون شدن
- استداره: به شکل دایره بودن ،گردی
- استرخاء: فلج، سستی اعضا Palsy
- استرخای جفن: فلج پلک چشم، بیرون زدن پلک



Prolapsus of eyelid

- استسقا: طلب آب کردن، گرد آمدن آب زرد در شکم Ascites, Hydropsy
- استسقای زقی: بیماری که در آن شکم ورم کند و ناف بیرون جهد و چون بیمار حرکت کند صدای غلغل آب شنیده شود.
- استسقای طبلی: نوعی استسقا که شکم ورم کند و در آن آب جمع شود و از هر طرف کشیده شود و چون بر آن زنند آواز طبل دهد Tympanites
- استسقای کبدی: استسقای ناشی از هپاتیت یا سیست کبدی
- استسقای لحمی: آماس تمام بدن Anasarca
- استطلاق بطن: شکم روش، اسهال
- استغاثه: فریاد کشیدن
- استمراء: گوارش
- استنجاء: شستن موضع غائط و بول
- استیاک: مسواک زدن
- اسفار: مسافران
- اسفل: پایینی
- اسقاط: سقط جنین Miscarriage
- اسکار: مست کردن
- اسنان: دندانها
- اشقر: هرچه دارای رنگ سرخ مایل به زرد باشد، سرخ و سفید
- اصبع: انگشت
- اصطیاء: شکار کردن، صید کردن
- اصل: بیخ، ریشه
- اضائت: روشن شدن
- اطلیه: ج طلاء.
- اطناب: پرحرفی، زیاد سخن گفتن
- اعالی: قسمتهای بالایی هر چیز را گویند
- اعانت بر حمل: کمک به آبستن شدن
- اعراض نفسانی: حالات روحی و روانی اعم از خشم، هیجان، خجالت و ترس
- اعرج: لنگ
- اعضای رییسه: قلب و مغز و کبد
- اعیاء: ماندگی، درد مفاصل
- اغبر: خاکی، خاک رنگ
- اغشیه: ج غشاء
- افتراش: جماع
- افضیه: جمع فضا، مکانهای فراخ
- افواه: ج فم
- افواه عروق: دهانه رگها
- اکال: خورنده عضو
- اکتحال: سرمه کشیدن، به چشم کشیدن
- اکثار: افزودن، بسیار کردن
- التحام: بهم پیوستن و بسته شدن جراحت
- التصاق پلک: بهم چسبیدن پلکها
- التواء: انحراف و پیچیدگی
- الیق: لایق‌تر، سزاوارتر
- اماتت: از بین بردن
- اماله: داخل کردن مایعات در امعاء و احشاء از پایین جهت پاک کردن معده و رفع یبوست
- امتلاء: پر بودن
- املس: نرم، هموار
- ام صبیان: نوعی صرع در نوزادان
- امعاء: روده
- انارت: روشن شدن
- انبعاث: برانگیخته شدن
- انبوبه: فاصله بین دو بند نی، لوله
- انبیق: ظرفی است برای تقطیر مایعات و گرفتن عصاره و عرق.
- انثیان: بیضه ها، تخمدانها
- انحدار: ریزش
- انخراق: پارگی
- اندمال: بهبود یافتن
- انسب: شایسته تر
- انصباغ: رنگین شدن



- انضاج: پختن گوشت و جز آن را ؛ صلاحیت پیدا کردن خلط فاسد جهت دفع
- انضمام فم رحم: چسبیدگی دهانه رحم
- انعاظ: برآمدگی آلت مرد Erection
- أنف: بینی
- انفتاح: گشوده شدن، گشودن
- انگشت مهین: انگشت شست
- انهضام: هضم شدن Digestion
- اوانی: ظروف
- اوجاع: ج وجع
- اوساخ: ج وسخ
- اوعیه: ج وعاء
- اهویه: ج هوا
- ایذا: آزار و اذیت
- ایسر: سمت چپ
- ایلائوس: قسمت آخر روده باریک Ileum، انسداد روده‌ها در نتیجه یک آماس
- ایمن: سمت راست
- بادشنام: سرخی مفرط که از غلبه خون بر رخ و سایر اندامها ظاهر شود، باد سرخ
- بارود: باروت
- باصره: بینایی
- باصور: گوشت اضافی که بر لب یا داخل بینی و مخصوصا بر مقعد پدید آید.
- بالمناصفه: به یک اندازه
- بایت: شب مانده
- بخور: هرچه دود او را استعمال نمایند.
- بحت الصوت: گرفتگی صدا
- بحران: شدت بیماری Crisis
- بحوحت: گرفتگی
- برسات: موسم بارش
- برسام: ورم دیافراگم، نوعی ذات الجنب Diaphragmitis, pleurisy
- برش: نقطه های کوچک سیاه که بیشتر در صورت ایجاد می‌شود و گاهی به سرخی و سیاهی کم رنگ می‌زند.
- برص: پیسی Vitiligo, Alphosis
- بروز: بیرون زدگی
- بزاة: ج باز که پرنده شکاری است
- بسرشند: مخلوط کنند
- بشعه: بد مزه
- بطایح: ج بطیحه، مردابها
- بطوء: کندی، آهستگی
- بطئ الهضم : غذایی که آهسته هضم می‌شود
- بقل: سبزی
- بقول: ج بقل
- بلادت: کند ذهنی
- بلاهت: بی‌عقلی، نادانی
- بلت: تری، رطوبت
- بنات اللّیل: کهیر Urticaria
- بنصر: انگشت حلقه Ring finger
- بواسیرالأنف: پولیپ بینی
- بواسیر دامیه: بواسیری که خون از آن آید
- بول الدم: ادرار خونی Hematuria
- بول در فراش: شب ادراری
- بهر: تنگی نفس
- بهق: خالها و نقطه‌ها و برآمدگیهای سیاه و سفید روی بدن Melasma
- بیاض: سفیدی که بر سیاهی چشم افتد
- بیضتین: ورم بیضه ها
- بیطره: دامپزشکی
- بی‌عدیل: بی‌مانند، بی‌نظیر
- بین بین: متوسط
- پرویزن: غربال، سماق پالان
- تب دایره: تب نوبه
- تب ربع: تب نوبه که هر چهار روز یکبار ظاهر می‌شود



- تب غب: تب نوبه یک روز در میان Tertian fever
- تب یومی: تب یکروزه
- تجبّن: پنیر شدن و یا مانند پنیر منجمد شدن، زفت شدن
- تجرع: جرعه جرعه نوشیدن
- تجفیف: خشکانیدن، خشک کردن.
- تجویف: بطن، آنچه که در میان چیزی خالی باشد
- تحجّر: سنگ شدن
- تحمیض: تلخ و شور شدن چیزی
- تحنک: مالیدن دارو در ناحیه گلو و کام
- تختم: انگشتری در انگشت کردن
- تخمه: سوء هاضمه Dyspepsia
- تداوی: دوا و درمان کردن
- تدهین: چرب کردن، روغن مالیدن
- تربیع: چهارگوش
- ترتیب کردن: منظّم کردن
- ترطیب: تر کردن
- ترفه: رفاه و آسایش
- ترویح: آسوده کردن، آسایش دادن
- تربّل: ورم گلومرولهای کلیه Glomerulonephritis
- ترهّل: نرمی و سستی گوشت بدن
- تزحر: ابتلا به بیماری زحیر
- تسقیه: آب دادن، سیراب کردن
- تسمین: چاق کردن
- تسخین: گرم کردن
- تشبّت: چنگ زدن، چسبیدن
- تشقّق: چاک زدن، شکافتن
- تشویه: کباب کردن
- تصعید: آنچه توسط آتش اجزای او را صعود نمایند و لطیف آن را اخذ کنند
- تصویل: شستن داروها با آب به طرزی خاص
- تضمید: ضماد نمودن
- تضیق: تنگ شدن
- تطفیه: فرو نشاندن آتش یا تشنگی و غیره
- تعب: رنج و ماندگی
- تعلیف: علوفه خوراندن (به چهارپایان)
- تعلیق: آویختن چیزی به گردن و به سایر اعضاء
- تفتیت: ریز ریز کردن
- تقشّر: پوسته پوسته شدن
- تقطیرالبول: چکه چکه آمدن ادرار Strangury
- تقطیع: خاصیت تکه تکه کردن خلط غلیظ و رقیق کردن و دفع آن
- تقعیر: گود کردن
- تکرج: متغیر شدن طعم، بو یا هر دو
- تکلیس: آهک زدن، حرارت دادن به جسمی تا همچون آهک گردد
- تلیین: نرم کردن
- تمدید معده: ورم معده
- تمریخ: مالیدن روغن بر اندام، چرب نمودن
- تمطی: خمیازه
- تنالی: ریزش
- تناوب: دهان دره
- تنشیف: خشک کردن آب یا رطوبت چیزی، خشک گردیدن شیر در پستان.
- تنقیه: پاک کردن
- توثه: زگیلهای گوشتی خارج یا داخل پلک چشم یا بافت ملتحمه چشم که به شکل توت است.
- تون: گلخن، آتشدان حمام
- تهبّج: آماسیدن، ورم کردن
- تهیگاه: لگن خاصره، جانب راست و چپ شکم
- ثالیل: ج ثولول
- ثفل: رسوب، ته نشین Sediment
- ثقات: ج ثقه، اشخاص معتمد و مورد اطمینان
- ثقب الأسنان: پوسیدگی دندانها
- ثقبه: سوراخ
- ثقل: سنگینی، پری معده



- ثقل سامعه: سنگینی گوش
- ثقه: فرد معتمد و مورد اطمینان
- ثوب: جامه
- ثوران: برانگیخته شدن، ظاهر شدن خون
- ثولول: زگیل Wart
- ثیاب: ج ثوب
- جارد: ایجاد کننده جراحت
- جالی: جلا دهنده، روشن کننده
- جبر کسر: شکسته بندی
- جحوظ: بیرون زدن حدقه چشم Exophthalmia
- جدب: قحطی، خشکسالی
- جدری: آبله Smallpox
- جراحات جاسیه : زخمهای خشک و سخت
- جرب: خارش بدن، گری Scabies
- جرله: زمین سنگلاخ
- جساوت: سختی و صلابت اندام
- جشأ: آروغ آورنده
- جفن: پلک چشم Palpebra
- جلّاب: گلاب
- جمره: سنگ Lithiasis
- جمود: علتی است که ناگهان عارض می‌شود و انسان به همان حالتی که هست باقی می‌ماند، چه ایستاده، چه نشسته و چه در حالت خواب Catalepsy
- جوع بقری: گرسنگی سیری ناپذیر، گرسنگی اعضاست با سیری معده و صاحب آن مانند گاو می‌خواهد که بسیار بخورد Bulimia
- جوع کلبی: گرسنگی سیری ناپذیر، مقابل جوع بقری یعنی گرسنگی معده است با سیری اعضا، نوعی ویار و اشتها برای غذاهای غیر معمولی که در دوران آبستنی، صرع و در کودکان مبتلا به بدی تغذیه و غیره دیده می‌شود Pica
- حالب: میزنای Ureter
- حامض: ترش
- حب القرع: کرم کدو Tapeworm
- حبس البول: احتباس ادرار
- حرافت: تند بودن
- حربا: آفتاب پرست
- حرقة البول: سوزش مجاری ادار، سوزاک
- حرقه مثانه: عفونت مثانه Cystitis
- حزاز: قوبا (رک قوبا)
- حشفه: سر آلت تناسلی مرد، ختنه گاه
- حصاد: درو کردن
- حصاة: سنگ Stone
- حصبه: سرخک
- حصف: جرب یابس، جوشهای ریز و سرخ و سوزاننده پوست Dry scab
- حصّه: قسمت، نصیب، بهره
- حقنه: تنقیه Enema
- حکه: خارش شدید بدن
- حلان: بزغاله
- حلوه: نوعی جراحت که بر تن انسان پدید می‌آید.
- حمرت: سرخی
- حمره: باد سرخ Erythema, Erysipelas
- حمول: دارویی که آن را بر پارچه آغشته و آن را در فرج یا مقعد قرار دهند
- حمی: تب
- حمیّات: ج حمی
- حنک: سقف دهان، کام
- خایه: بیضه Testis
- خبی: پنهان کرده
- خدر: سستی، خواب رفتگی اعضای بدن Torpidness
- خراج: ورم گرم و چرکین، دمل
- خرزات: ج خرزه، مهره‌ها
- خزاز: رک حزاز
- خشب: چوب
- خضاب: آنچه که موی سر و صورت یا پوست بدن



را به آن رنگ کنند

- خصیه: بیضه Testis.
- خفقان: طپش قلب Palpitation
- خلع: بیرون رفتن سر استخوان است از مکان خود
- خلفه: اسهال، بی‌اشتهایی
- خمار: آنچه پس از نوشیدن شراب بـه صـورت درد سر، کوفتگی و سستی باقی می‌ماند
- خمل: پرز
- خنازیر: غده های سختی که در زیر گلو پدید می‌آید و زخم ایجاد می‌کند Scrofula
- خنّاق: خفگی، دیفتری
- خنصر: انگشت کوچک
- خیاطه: نخ
- خیشوم: فضای بینی Nostril
- خیلان: ج خال
- داءالثعلب: ریزش موی سر یا ابرو یا همه بدن که به صورت لکه هـای دایـره‌ای شـکل ظـاهر مـی‌شـود Baldness
- داءالحیه: مـرض سـخت شـدن و بـد شـکل شـدن پوست بدن که در آن سطح جلد از فلسهای خشـک و قطعات تیره شبیه فلس ماهی پوشـیده مـی‌شـود و غالبا مادرزادی است Ichthyosis
- داءالفیل: فیل پایی، بیماری انسـداد مجـاری لنفـاوی یا Elephantiasis
- داخس: درد ناخن Whitlow
- دبیلات: ج دبیله
- دبیله: قرحه بزرگ، غده چرکین
- درور: جاری شدن
- درور منی: خارج شدن بدون اراده منی
- درهم: ۲/۹۷ تا ۳/۵ گرم است.
- دسم: چربی، روغن
- دشبد: استخوان شکسته و کج و معوج
- دق: مرضی که شخص را لاغر و نزار کند، سل
- دلوک: داروی مالیدنی
- دماغ: مغز
- دمعه: اشک
- دمل: برآمدگی کوچک یا متوسط در جلد که معمولا سرخ رنگ و مخروطی است و مرکـز آن چـرکین و گود می‌شود.
- دواب: چهارپایان
- دوار: سرگیجه
- دوالی: واریس
- دوی: وزوز گوش
- دیدان: کرمها
- ذائب: ذوب کننده
- ذات الجنب: درد پهلو، التهاب پرده های جنـب ریـه Pleurisy
- ذات الصدر: تورم دیافراگم بـا بـا درد تشـنج آور و خفقان آور در ناحیه سینه همراه است
- ذبحه: ورم گلو یا ورم لوزتین
- ذبول: لاغری، پژمردگی
- ذراع: واحد طولی از آرنج تا نوک انگشت میانی
- ذرب: اسهال معدی
- ذرع: واحد طولی برابر با یک متر و چهار صدم متر
- ذرور: گرد Powder
- ذفر: بدبو
- ذقن: چانه
- ذکی: تیزهوش
- ذوبان: لاغری
- رادع: دارویی که خون را بـا خاصـیت ضـد التهـابی خود از ناحیه ای از بدن به ناحیه ای دیگر منحـرف می‌کند. دارویی که با تحریک قسمتی از بدن اثـرات زیـان آور را در کـانون دیگـری از بـدن تخفیـف می‌دهد.
- رایب: ماست
- ربو: نوعی تنگی نفـس ناشـی از ازدیـاد حساسـیت Allergic asthma
- ردع: باز داشتن



- رساین: لغت هندی است بـه معنـی کیمیـای بـدن و دوایی را گوین که چون به بیماری که از بهبودی آن ناامید شده باشند بخورانند بیمار شفا یابد.
- رشح: تراوش
- رض: تفرق اتصال، کوفتگی
- رطل: حدود ۹۰۰ گرم است.
- رعاف: خون دماغ Epistaxis
- رعشه: لرزش دست و پا tremor
- رعونت: نادانی و کم عقلی
- رقوء: خشک شدن و باز ایستادن اشک و خون
- رقوء: آنچه بر جراحت نهند تا خون بایستد
- رمد: ورم ملتحمه Conjunctivitis
- ریاح: ج ریح
- ریح: بادی که در شکم باشد، بادی کـه در پیونـدگاه اندامها همراه با درد پیدا می‌شود
- ریش: زخم
- ریگ بوم: ریگزار
- زانیه: زنا کار
- زبل: سرگین
- زجاج: شیشه، آبگینه
- زحیـــر: اســـهال موکوســـی، دل پیچـــه، اســـهال خونی Dysentery
- زخمهای غایره: زخمهای عمیق
- زرقه: کبودی
- زغب: کرک
- زلق الامعاء: لیز شـدن روده هـا، بیمـاری کـه در آن طعام در روده ها نمی‌ماند بلکه لیز خورده و جـذب نشده دفع می‌شود
- زندقه: بی‌دینی، کفر
- زهاد: ج زاهد، پرهیزگاران
- زهره: کیسه صفرا Gall bladder
- زهگیر: انگشتر مانندی کـه در انگشـت شسـت مـی کنند تا زه کمان در دست ایجاد جراحت نکند.
- سبات: بیمـاری کـه در آن خـواب بیمـار از حالـت طبیعی خارج گردد و به دشواری بیدار شود و هنگام بیداری بیشتر وقتها مثل خفته باشد Lethargy
- سباع: ج سبع
- سبخه: شوره زار
- سبع: جانور وحشی
- سبل: تورم و برآمدگی رگهای سطحی قرنیه همراه با نفوذ و رویش بافتهای دانـه وار کـه پـانوس نامیـده می‌شود
- سبوسه سر: شوره سر Dandruff
- سپرز: طحال Spleen
- سحاب: تیرگی و کـدورت ابـر ماننـدی کـه ممکـن است در ادرار باشد
- سحج: خراش، خراش روده
- سحق: کوبیدن، نرم کردن
- سحنه: شکل، هیأت، رنگ
- سدر: تیرگی چشم که با گرانی و گردش سـر پدیـد می‌آید
- سدّه: گرفتگی یا بسـته شـدن هریـک از مجـاری یـا رگهای بدن Obstruction
- سرسام: سندرمی است که شامل ورم پرده های مغـز (Meningitis)، آمـاس مغـز (Encephalitis) و همچنـــین آمـــاس مغـــز و پـــرده هـــای آن (Meningoencephalitis) می‌شود
- سعال: سرفه
- سعال یابس: سرفه خشک
- سعفه: زخمهایی که در سر و صورت و گاه در تمـام بدن ظاهر می‌شـود. ایـن عارضـه کچلـی، اگزمـا یـا پدیـده هـای آماسـی اسـت کـه در اپیـدرم پدیـدار مـی‌گـردد و نشـانه هـای آن سـرخی، خـارش، برآمدگیهای کوچک و بالاخره تاول و زخم است.
- سعفه رطبه: زردزخم
- سعفه یابسه: اگزما
- سعوط: داروی مایعی که در بینی چکانند
- سفاد: جفت گیری



- سفل: پستی
- سفوف: داروی خشک کوبیده، هر گونه گرد دارویی
- سقل: تهیگاه، لاغری
- سقطه: لغزیدن، افتادن
- سلاق: سرخ شدن و سطبر شدن کناره های پلک چشم Blepharitis
- سلاقه: جوشانده
- سلس‌البول: بی‌اختیاری ادرار Incontinence
- سلعه: زگیلها یا گره های گوشتی که در گردن یا سایر اندامها پدیدار گردد، تومور و برآمدگیهای کیسه مانند در قسمتهای خارجی بدن که معمولا خوش خیم است Cystis
- سله: زنبیل، سبد
- سنون: دارویی که بر دندان مالند.
- سوءالقنیه: سوء مزاج، فساد مزاج. در مجموع می‌توان آن را هپاتیت و یا Ascites محسوب داشت
- سورت: حدت، تیزی
- سهر: بیماری بی خوابی مفرط
- سهوکت: بوی بد گوشت
- شات: گوسفند نر
- شبق: شهوت جماع، شدت میل جنسی
- شخوص: رک جمود
- شدخ: کوفتگی، ضرب دیدگی
- شراسیف: سرهای استخوانهای پهلو که به سمت شکم باشد
- شرفه: کنگره
- شرناق: نوعی برآمدگی که از بافت چربی تشکیل شده و در پلک بالایی چشم ظاهر می‌شود و غیر متحرک و چسبنده می‌باشد
- شری: مخملک Scarlatina
- شطرالغب: تب نوبه سه یک Double tertian fever
- شعر: موی سر
- شعیره: آماس سخت و سرخ و مزمن پلک چشم که بیشتر نزدیک بن مژگان ایجاد می‌شود Blepharitis Ciliaris
- شقاق: ترک خوردن پوست
- شقاق مقعد: نوعی بواسیر مقعد Anal Fissure
- شقاقلوس: فساد عضو به همراه از بین رفتن حس آن
- شقیقه: میگرن
- شوصه: نوعی ذات الجنب که ورم آن از داخل باشد، ورم درونی پهلو
- شیخوخت: پیری
- صبارا: جنون همراه با سرسام که از صفرای محض ایجاد می‌شود
- صباغ: رنگرز
- صداع: سردرد
- صدغ: استخوان گیجگاهی Temporal bone
- صراحی: قسمی از ظروف شیشه‌ای یا بلور با شکم نه بزرگ و نه کوچک و گلوگاهی تنگ و دراز
- صریرالأسنان: دندان قروچه
- صفیر: بانگ و آواز پرندگان
- ضحک: قاعده شدن
- ضرس: دندان
- ضمّ کردن: گرد آوردن، جمع کردن
- ضمور: تحلیل Atrophy
- ضیق النفس: تنگی نفس Asthma, Dyspnea
- طرفه: نقطه ها یا لکه های خون تازه یا خون مرده سیاه رنگ که بر اثر خونریزی رگهای چشم در زیر بافت ملتحمه ایجاد می‌شود و این پدیده در اثر پاره شدگی عروق به سبب بیماری یا به سبب ضربه اتفاق می‌افتد Subconjunctival hemorrhage
- طلا کردن: مالیدن دوای رقیق بر اندام
- طمث: خون حیض، عادت ماهیانه Mensturation
- طنین: وزوز گوش



- طیار: تزیین، آراستن
- ظفره: رگ ناخنه چشم
- ظهر: پشت
- عاقر: عقیم، نازا
- عانه: زهار Pubis
- عــرق النســاء: ســیاتیک Sacro-sciatic neuralgia, sciatica
- عرقوب: پی و عصب ضخیم بالای پاشنه پا
- عسالیج: شاخ های تازه روییده اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشد
- عسر: سختی، تنگی، دشواری
- عسرالبول: دشـواری ادرار، احسـاس درد و سـوزش هنگام خروج ادرار Dysuria
- عسرة!البئر: دشواری در خوابیدن، بی خوابی
- عصابه: سربند و دستار سر
- عض: گزیدن به دندان، گاز گرفتن
- عظام: استخوانها
- عفوصت: گسی
- عقاقیر: گیاهان دارویی
- عقر: نازایی
- عقل بطن: بند آوردن اسهال
- علقه: لخته خون
- عنق: ناف
- عنین: ضعف قوای جنسی مردان
- عورات: زنان
- غانغرایا: قانقاریا Gangrene
- غرب: اشک ریزش پیوسته، آماسی از نوع خـراج در گوشه داخلی چشم Dacryocystitis
- غثیان: دل آشوب، حالت تهوع
- غشاوه: تاریکی چشم
- غلمان: ج غلام
- غلیان خون: فشار خون Hypertension
- غنم: گوسفند
- فاطر: آفریننده، خالق
- فالج: فلج Paralysis
- فتور: ضعف، سستی
- فجأه: مرگ ناگهانی
- فخذ: ران
- فراریج: ج فرّوج، جوجه‌های مرغ
- فرزجه: شیافی که مخصوص فرج باشد
- فزع: ترس
- فسخ: پارگی
- فصد: رگ زدن Phlebotomy, Venesection
- فطر: قارچ Fungus
- فقاح: شکوفه
- فلغمونی: آماس منتشر بافت همبند که بر اثر عفونت پیش می‌آید و ممکن است به ایجـاد دمـل بینجامـد Cellilitis, Phlegmon
- فم: دهانه
- فم المعده: فم معده Cardia
- فؤاد: فم معده Cardia
- فواق: سکسکه Hiccup
- قابله: ظرفی که مـایع مقطـر از قـرع و انبیـق در آن جمع گردد و میزآب را در آن نهند
- قاذورات: ج قاذوره
- قاذوره: ناپاکی، نجاست
- قاروره: شیشه، شیشه کوچک مدوّر کـه بـه صـورت مثانه سازند و در آن بول کنند، در کتاب تحفه حکیم منظور، ظرف شیشه ای است
- قاطبةً: عموماً
- قاع صفصف: زمین هموار بی‌گیاه
- قبرقه: دنده
- قبّه: برآمدگی هر چیز را گویند
- قتّاله: کشنده
- قحـف: جمجمـه، آهیانـه Cranium, Parietal bone
- قذی: خاشاک در چشم
- قراح: آب صاف و پاکیزه بدون آمیختگی چیـزی در



آن

- قراقر: قار و قور شکم Gurgling
- قرانیطس: ورم مغز Encephalitis, Phrenitis
- قرحه: زخم Ulcer
- قرع: ظروف کدویی شکلی که جهت تقطیر مایعات بکار می‌رود
- قروح: ج قرحه
- قروح خبیثه: زخمهای بد و دیرعلاج
- قروح ساعیه: زخمهای فراگیر، کفگیرک Carbuncle
- قروح شهدیه: زخمهای دیرعلاج
- قروح متقیحه: زخمهای چرکی
- قشعریره: لرز Cold chills
- قصب: نی
- قصبه ریه: نای Trachea
- قضیب: آلت تناسلی مرد Penis
- قطرب: نوعی مالیخولیا
- قلاع: برفک Aphth, Thrush
- قلاع: ج قلعه
- قمقام: شپش میان اندازه و خاکی رنگ مژگان
- قمل: شپش
- قوابی: رک قوبا
- قوبا: خارش و زخم پوست، تبخال، جوشهای جلدی ناشی از اختلالات عصبی-عروقی یا آنچه که در برخی از بیماریهای عفونی ایجاد می‌شود Tetter, Herpes, Exanthema
- قوت نفسانی: نیروی روانی
- قولنج: درد ناگهانی در ناحیه شکم بخصوص قسمتهای مجاور کولون Colic
- قیله: فتق Hernia
- کامخ: آبکامه که از آن نان خورش سازند
- کرب: اضطراب Anexiety
- کسا: گلیم
- کشط: کشیدن ناخنه از روی چشم
- کلال: خیرگی
- کلب کلب: سگ هار
- کلف: کک مک، لک صورت Macula
- کماه: قارچ
- کمنه: بیماری است که درآن ضعف قوت بینایی، تار شدن و کدورت دید، تغییر رنگ طبقات چشم، تندی حرکت چشم، خارش و عوارض دیگری در چشم وجود دارد، فلج شبکیه
- کوامخ: ج کامخ
- کیک: کک
- گازر: جامه شوی
- گرده: کلیه Kidney
- لاذع: سوزنده
- لته: پارچه کهنه
- لخلخه: معجونی است خوشبو آمیخته از عطرهای مختلف که جهت تقویت دماغ بکار برند.
- لذّاع: سوزاننده، گزنده
- لذع: سوختن، گزش زبان
- لزوجت: چسبندگی
- لسع: گزیدن
- لطوخ: داروی مالیدنی
- لعوق: دارویی که آن را بلیسند.
- لهاة: زبان کوچک Uvula
- لهث: ورم ریوی
- لهیب: زبانه زدن و افروختن آتش و در اینجا به نظر می‌رسد به معنی گرگرفتگی و گرمازدگی باشد
- لیثرغس: نوعی فراموشی ناشی از آماس بلغمی مغز
- مازه: استخوان میان پشت که به آن پشت مازه نیز می‌گویند
- ماساریقا: روده بند Mesentery
- ماشرا: ورم خونی و صفرایی مرکب است که در صورت و پیشانی ظاهر می‌شود و گاه سر را نیز فرا می‌گیرد



- ماق: گوشه چشم
- مالیخولیا: وسواس سوداوی Melancholia
- مبخر: ایجاد کننده بوی بد دهان
- مبرسم: مبتلا به بیماری برسام
- مبطون: مبتلا به اسهال مزمن، کسی که به درد شکم مبتلا شود
- مبهّی: زیاد کننده قوه باه
- متشبّث: چسبنده
- متطاوله: دراز، طولانی
- متکرّج: کپک زده
- مثقال: ٤/٢٥ تا ٤/٦٣ گرم است.
- مثیر: برانگیزاننده
- مجامعت: جماع کردن، مباشرت کردن
- مجفّف: خشک کننده
- محاذی: مقابل، برابر
- محاکی: تقلید کننده
- محرق: سوخته شده
- محشو: پر کرده، انباشته
- محلّل: هضم کننده و گشاینده انسدادهای درون اعضا
- محلوب کردن: دوشیدن
- محمّص: برشته شده
- محموم: تب کرده، تب دار
- محیل: حیله گر، مکار
- مخنّثی: نامردی
- مدّه: چرک سفید، غلیظ و سیال که از جراحت برآید
- مذی: آب نشاط، رطوبتی است که در غلبه شهوت ظاهر می‌شود، آب مرد که به واسطه شوخی و بازی با زن ترشح می‌شود و آن غیر منی است.
- مراق: قسمت عضلانی شکم که بالای صفاق و زیر دنده ها قرار گرفته است Hypochondrium
- مرّبی: پرورده
- مرتبان: ظرف سبو مانندی از جنس چینی
- مرتقیه: بالا رونده
- مرخّی: سست کننده، دارویی را گویند که به قوّت حرارت و رطوبت خود قوام اعضاء کثیفه المسام را نرم و مسامات آن را وسیع بگرداند تا آنکه به سهولت فضول مجتمعه و محتبسه در آنها دفع شود
- مرضعه: دایه
- مرضی: ج مریض
- مرطّب: مرطوب کننده
- مروخ: مالیدن بر اندام
- مروض: رام
- مة السودا: سودای سوخته
- مز: ترش و شیرین، میخوش
- مزبله: زباله دان، جای زباله و کثافت
- مزغّب: کرک دار
- مزلق: لغزش دهنده، دوایی را نامند که به قوّه ملیّنه و رطوبت مزلقه که دارد تلیین سطح عضو نماید به حدّی که بلغزاند آنچه در آن محتبس است و تحریک آن نموده و دفع نماید
- مزیل: برطرف کننده و دور کننده
- مساس: لمس کردن
- مسام: سوراخها و منافذ پوست که عرق از آنها تراوش می‌کند Skin pores
- مسامیر: میخچه
- مستحیل: تبدیل شدن، تغییر یافتن، از حالی به حالی در آمدن
- مسحوق: ساییده شده، کوبیده شده، کوفته
- مسخّن: گرم کننده
- مسکر: چیزی که نوشیدنش مستی آورد
- مسلوق: جوشانیده، آب پز
- مسوح: دارویی که به وسیلهٔ آن بدن را مسح کنند، آنچه که به هنگام مالیدن آن به بدن در مالش مبالغه نکنند
- مشاکل: مشابه، همانند
- مشوی: بریان شده



- مشهّی: اشتهاآور
- مشیمه: پرده خارجی جنین Chorion
- مصار: روده‌ها
- مصدّع: آنچه سبب سردرد شود
- مصفاه: استخوان پرویزنی Ethmoid bone
- مضغ: جویدن
- مضمحل: نابود شدن
- مضمضه: شستشوی دهان به وسیله گردش آب یا دارو
- مطحول: فردی که دچار بیماری طحال است
- مطحون: آسیاب شده
- مطفی: خاموش کردن
- مطیّن: گل اندود
- معمجه: بانقطه
- معدّل: تعدیل کننده
- معطِّس: عطسه آورنده
- معطِّش: تشنگی آور
- مغر: رنگ سرخ ناخالص یا سرخ تیره‌ای که به سپیدی می‌زند
- مغری: دارویی که به منافذ و دهانه‌ها می‌چسبد و مانع جریان ترشحات می‌گردد
- مغشوش: ناخالص، آمیخته شده
- مغص: دل پیچه
- مفارقت: جدا شدن از یکدیگر
- مفتّت: ریزاننده
- مفتّح: باز کننده
- مفرطح: عریض، سرپهن
- مقبب: قبه‌دار، دارای برآمدگی
- مقشّر: پوست کنده
- ملازه: زبان کوچک
- ملاصق: متصل، چسبیده به هم
- ملتقط: گردآوری شده
- ملتوت: مالیدن
- ملیله: تب
- ممتلی: آکنده، پر
- منحدر: پایین رونده
- منخرین: دو سوراخ بینی
- منضّج: پزنده، دوایی که خلط و ماده را بپزد و مهیّای دفع کند
- منقّی: صاف کننده
- منکوس: سرنگون
- منوّم: خواب آور
- مواشی: چهارپایان
- موتا: مرده، میت
- موخم: تخمه آور، ایجاد کننده سوء هاضمه
- مودی: هلاک شونده
- مور سارج: بیماری چشم که در آن عنبیه به اندازه سر مویی بشکافد و جراحت در آن ایجاد شود.
- موق: گوشه چشم به طرف بینی
- مهرّا شدن: خوب پخته شدن
- مهمله: بی‌نقطه
- میاه: ج ماء
- نافض: لرز
- ناقه: کسی که دوره نقاهت بیماری را می‌گذراند.
- ناقهین: ج ناقه
- نان میده: نانی که از آرد بی‌سبوس و دوبار بپخته بپزند
- ناخنه: غشای سختی است که از بهم پیچیدن غیر طبیعی پرده ها به صورت مثلثی شکل در گوشه داخلی یکی یا هر دو چشم ظاهر شده و از بافت ملتحمه تا قرنیه را فراگرفته و مانع دید می‌شود Pterigium
- نار فارسی: سیاه زخم Anthrax
- ناسور: زخمی که آب کشیده و ورم کرده و چرکی شده باشد Fistula
- ناصور: رک ناسور
- نتو: ورم کردن
- نخاله سر: شوره



- نخس: احساس و ادراکی که گویا خار و پیکان در بدن فرو می‌کنند
- نزف الدم: خونریزی Hemorrhage
- نزله: آبریزش Catarrh
- نزول الماء: آب آوردن چشم
- نشف: جذب رطوبات
- نشوق: داروی مایعی که با عسل آمیخته در بینی کشند
- نصول: ج نصل، پیکان‌ها
- نضارت: تازگی، شادابی، خرّمی
- نضج: پخته شدن ماده بیماری Suppuration
- نطول: جوشانده دارو که عضو مبتلا به مرض را با آن شستشو دهند
- نعاس: خواب آلودگی
- نعجه: میش ماده
- نغنغه: موضعی بین زبان کوچک و رگهای حلق، دردی که در حلق حس شود
- نفاس: خونی که پس از زایمان از زن خارج می‌شود
- نفساء: زن مبتلا به نفاس
- نفث الدم: خلط خونی Hemoptysis
- نفوخ: دارویی که خشک کوبیده و در بینی دمند
- نقوع: خیسانیده
- نکس: بازگشت بیماری Recurrence
- نمش: نقطه ها و لکه های سفید و سیاه پوست یا ناخن
- نمله: جوش، بثورات پوستی
- نموست: چربی به همراه بوی عرق در سر
- نواصیر: ج ناصور
- نوره: واجبی
- نهش: گزیدن
- نهوض: برخاستن، بلند شدن
- وثی: لغزش یافتن و برآمدن استخوان از موضع خود بدون برآمدن تمامی آن
- وجع: درد
- وخز: احساس و ادراکی که گویا سوزن در بدن فرو می‌کنند
- وخم: سوء هاضمه، همچنین به معنی بیماری شبیه به بواسیر که در فرج پدید آید نیز آمده است
- وذی: آبی که پس از انزال خارج شود یا پس از بول آید.
- وردینج: قسمی از رمد است و آماسی دموی می‌باشد که در پلک چشم ایجاد می‌شود.
- ورک: سرین، کفل
- ورم بن گوش: تورم پرده صماخ Tympanitis
- ورم دماغی: ورم مغزی Encephalitis
- وساید: ج وساده، بالش‌ها
- وسخ: چرک، موم گوش
- وسم: داغ
- وشم: کبودی
- وطواط: خفاش
- وطی: جماع
- وضح: پیسی، بهق سفید Alphosis
- وعاء: ظرف
- ولوع: میل شدید
- وهن: سستی
- هبا: گرد و غبار
- هتک: پاره شدن
- هرب: گریختن
- هزال: لاغری
- هش: سست و نرم، سریع از هم پاشنده
- هشاشت: نرم و سست شدن
- هم: اندوه، غم
- هموم: ج هم
- هوام: جانوران زهردار، حشرات
- هیضه: وبای پاییزی، اسهال شدید همراه با استفراغ Sporadic cholera
- یافوخ: ملاج
- یتوع: هر گیاهی که وقت بریدن آن شیر از آن بیرون



آید

- یتوعات: ج یتوع



ضمیمه ۲

نام علمی و معادل امروزی مفردات



نام علمی و معادل امروزی مفردات نامبرده در کتاب		
مفرده	معادل امروزی	نام علمی
حرف آ		
آبار	سرب	*Plumbum*
آبنوس	اَبنوس	*Diospyros ebenum*
آذربو	چوبک	*Acanthophyllum squarrosum*
آرغیس	زرشک	*Berberis vulgaris*
آس	مورد	*Myrtus communis*
آس برّی	عناب بری، کول خاس	*Ruscus aculeatus*
آطریلال	اطریلال	*Carum ammioides*
آلسن	فراسیون	*Marrubium alysson*
آملیلس	املیس	*Rhamnus alaternus*
حرف الف		
ابقر	شوره	*Nitras potassae*
ابرون	فندقک	*Sempervivum tectorum*
ابریسم	ابریشم	*Albizia lebbek*
ابقر	شوره	*Potassium nitrate*
ابن عرس	موش خرما	*Putorius vulgaris*
ابهل	سرو کوهی	*Juniperus Sabina*
ابیل	ابلیا	*Abelia chinensis*
ابوخلسا	شنگار	*Arnebia euchroma, Alkanna tinctoria*
اترج	ترنج	*Citrus medica var.cedrata*
اثل	درخت گز	*Tamarix articulata*
اثلق	پنج انگشت	*Vitex agnus-castus*

Sulfuretum antimoniinativum	سرمه	اثمد
Prunus domestica	درخت آلو	اجّاص
Anthemis cotula	بابونه سگی	احداق المرضی
Carthamus tinctorius	گلرنگ- کافشه	احریضن
Echium plantagineum	گاوزبان کوهی	احیون
Campanula ramosissima	گل استکانی	اخیروس
Prunus divaricata	آلوچه	ادرک
Strychnos nux-vomica	مرگ موش	اذاراقی
Myosotis palustris	گوش موشان	اذان الفار
Calendula off.	گل همیشه بهار	اذریون
Andropogon schoenanthus		اذخر
Tephrosia purpurea		اراقوا
Salvadora persica	درخت مسواک	اراک
Cercis siliquastrum	ارغوان	ارجوان
Cedrus libani	درخت سلیمان، سدر لبنان	ارز
Oryza sativa	برنج	ارز
Arctium tomentosum		ارقیطون
Symplocos racemosa		ارمال و ارمالک
Salvia horminum, Horminum pyrenaicum		ارمنین
Aplysia depilans		ارنب بحری
Lepus cuniculus	خرگوش فرنگی	ارنب بری
Gladiolus communis	گلایول، سوسن سرخ	ارندبرند
Melia azedarach	زیتون تلخ	ازاددرخت
Adhatoda vasica		اژوسه
Felis leo	شیر(حیوان)	اسد
Orobanche sp.	گل جالیز	اسدالعدس
Plumbum oxidum rubrum	اکسید سرب	اسرنج
Nepeta menthoides	اسطوخودوس فرانسوی	اسطوخودوس
Spinacia oleracea	اسفناج	اسفاناخ
Chenopodium bonus-henricus		اسفاناخ بری
Subcarbonas plumbi	شیخ	اسفیداج
Teucrium scordium	سیر صحرایی	اسقوردیون
Scolopendrium vulgare	زنگی دارو	اسقولوفندریون



اسقیل	پیاز دشتی	*Scilla maritime*
اسکنو	سعد سلطانی	*Cyperus esculentus*
اسگنده	گیلاس زمستانی	*Withania somnifera*
اسل	سمار	*Juncus acutus*
اسلنج		*Reseda asolaich*
اشترغاز	خارشتر	*Alhagi camelorum*
اشخیص	ادار	*Atractylis gummifera*
اشراس	شیرمرغ	*Ornithogalum stachyoides*
اشق	وشا، کماکندل	*Dorema ammoniacum*
اشنان		*Seidlitzia rosmarinus*
اشنه		*Muscus arboreus*
اصابع صفر	انگشت زرد	*Memecylon tinctorium*
اطراطیقوس		*Aster atticus*
اظفارالطّیب	ناخن پریان	*Pleurotoma tiapezii, Murex inflatus*
افتیمون	سس شبدری	*Cuscuta epithymum*
افسنتین	افسنطین	*Artemisia absinthium*
افنیقطس	خربقان	*Epipactis palustris*
افنیقون	جهیره	*Hypecoum procumbens*
افیمیدون		*Epimedium alpinium*
افیون	خشخاش	*Papaver somniferum*
اقاقیا	صمغ عربی	*Acacia arabica*
اقحوان	بابونه گاوچشم	*parthenium Chrysanthemum*
اقسون	سرطلایی	*Carlina acaulis*
اکتمکت	سنگ عقاب	*Lapis aetites*
اکلیل الجبل	رزماری، اکلیل کوهی	*Rosmarinus off.*
اکلیل الملک	یونجه زرد	*Melilotus off.*
الوسن		*Marrubium alysson*
اماریطن	گل خورشیدی	*Helichrysum stoechas*
امّ الکلب	قره تاج	*Anagyris foetida*
امبرباریس	زرشک	*Berberis vulgaris*
امدرّیان	اشک روباه، شال تسبیح	*Coix lacrima-jobi*
امسوخ	دم اسب	*Equisetum arvense*
امغیلان	صمغ عربی	*Acacia arabica*



املج	آمله	*Phyllanthus emblica*
امّ وجع الکبد	علف فتق	*Herniaria glabra*
انبج	انبه	*Mangifera indica*
انتله		*Aconitum anthora*
انجبار	انجبار	*Polygonum bistorta*
انجدان	انغوزه	*Ferula assa-foetida*
انجره	گزنه	*Urtica pillulifera, U. dioica, U. urens*
انزروت		*Penaea mucronata*
انف العجل	گل میمونی	*Antirrhinum majus*
انّناس	آناناس	*Ananas comosus*
انیسون		*Pimpinella anisum*
اوافینوس		*Iris sp.*
اوسبید	نیلوفر هندی	*Nelumbium speciosum*
اوقیموندداس	سیلن	*Silene gallica*
اونوما	هوچوبه	*Onosma echioides*
اهلیلج کابلی	هلیله کابلی	*Terminalia chebula*
ایارانوطانی		*Verbena sapina*
ایذا اریذا		*Vaccinium vitis-idaea*
ایرسا	زنبق	*Iris florentina*
ایّل	گاوکوهی	*Cervus elaphus*
حرف ب		
بابونج	بابونه	*Matricaria chamomilla, Anthemis nobilis*
بادآورد	خار مقدس	*Cnicus benedictus*
بادآورد		*Fagonia arabica*
بادرنجبویه	بادرنجبویه	*Asperugo procumbens*
بادروج	ریحان	*Ocimum basilicum*
بادنجان	بادنجان	*Solanum melongena*
بادیان خطایی	انیس ستاره‌ای	*Illicium verum*
بارزد	باریجه	*Ferula galbaniflua*
باقلی	باقلا	*Vicia faba*
بالنگو		*Lallemantia sp.*
بامیه		*Hibiscus esculentus*
بخورالأکراد	رازیانه کوهی	*Peucedanum officinale*

بخورالسّودان	ناز مادی	*Telephium imperati*
بخور مریم	نگونسار، سیکلامن	*Cyclamen europaeum*
بداشقان	گل طاوسی	*Spartium junceum*
بردی	پاپیروس	*Cyperus papyrus*
برسیان		*Polygonum bistorta*
برسیون		*Mimusops schimperi*
برطانیقی		*Rumex hydrolapathum*
برک	گنه گنه	*Cinchona succirubra*
برگک شیرازی		*Arbutus sp.*
برنجاسف	برنجاسف	*Artemisia vulgaris*
برنگ کابلی	برنج کابلی	*Embelia ribes*
برنوف	مصفای زردچوبه‌ای	*Inula conyza*
برواق	سریش	*Asphodelus ramosus*
بروانی	تمیس	*Tamus communis*
برهتا		*Solanum indicum*
بزرقطونا	اسفرزه	*Plantago ovata*
بزغنج	پسته	*Pistacia vera*
بسباسه	جوزبوا	*fragrans Myristica*
بستان افروز	تاج خروس	*sp. Amaranthus*
بسد	مرجان	*Corallium rubraum*
بستیباج	خلال دندان	*Ammi visnaga*
بسفایج	بسپایک	*Polypodium vulgare*
بشام	بلسان مکی	*Commiphora opobalsamum*
بشنین	نیلوفر آبی سفید مصری	*Nymphæa lotus*
بصل	پیاز	*Allium cepa*
بصل النرجس	پیاز نرگس	*Narcissus orientalis*
بط	بط - مرغابی	*Anas boschas*
بطم	بنه	*Pistacia terebinthus*
بطیخ	خربزه	*Cucumis melo*
بطیخ هندی	هندوانه	*Citrullus vulgaris*
بقس	شمشاد فرنگی	*Buxus sempervirens*
بقله الاوجاع		*Cacalia verbascifolia*
بقله الحمقاء	خرفه	*Portulaca oleracea*



بقله الدّماء	خربق سفید	*Helleborus albus*
بقلهٔ حامضه	ترشک	*Oxalis acetosella*
بقلهٔ یمانیه	تاج خروس گسترده	*Amaranthus blitum*
بقّم	بقم	*Caesalpinia sappan*
بکمون	کتیرا	*Astragalus gummifera*
بل	به هندی	*Aegle marmelos*
بلادر	قرص کمر	*Anacardium occidentale*
بلبل	بلبل زرد	*Fringilla canaries*
بلبوس	کلاغک	*Muscari comosum*
بل	بلا	*Aegle marmelos*
بلحته	گیشدرپیچ	*Periploca graeca*
بلسان	بلسان	*Commiphora opobalsamum*
بلسکی	علف شیر	*Galium aparine*
بلوط	بلوط سبز	*Quercus ilex*
بلوط الارض	مریم نخودی بوته ای	*Teucrium chamaedrys*
بلوطی	فراسیون آسای سیاه	*Ballota nigra*
بلیلج	بلیله	*Terminalia bellerica*
بنج	بذرالبنج	*Hyoscyamus albus, H. niger, H. aureus*
بندال		*Luffa echinata*
بندق	فندق	*Corylus avellana*
بندق هندی	دزدگیر	*Caesalpinia bonduc*
بنطافلن	پنج انگشت خزنده	*Potentilla reptans*
بنفسج	بنفشه معطر	*Viola odorata*
بنقه	خلر بی برگ	*Lathyrus aphaca*
بنّ	قهوه	*Coffee Arabica*
بوزیدان	پنیرباد	*Withania somnifera*
بولامونیون		*Polemonium spp.*
بونیون		*Bunium pumilum*
بهمن سفید	گل گندم طلایی	*Centaurea behen*
بهمن سرخ		*Statice limonium*
بهمی	چچم پایدار	*Lolium perenne*
بهنگره		*Ealipta alba*
بیش	اقونیطون هندی	*Aconitum ferox*



Aegle marmelos		بیل
		حرف پ
Premna latifolia		پاکر
Rhinacanthus nasatus		پالک جوهی
Carica Papaya	خربزه درختی	پپیته
Dalbergia volubilis		پپیهه
Adiantum capillus veneris	پرسیاوش	پرسیاوشان
Thalictrum foliolism		پیارانگا
Piper longum		پیپل
		حرف ت
Piper betle	فوفل	تانبول
Ipomoea turpethum	تربد	تربد
Lupinus termis, L. angustifolius	باقلای مصری	ترمس
Alhagi camelorum, A. mauroroum		ترنجبین
Cassia absus	ششم	تشمیزج
Pyrus malus	سیب	تفاح
Phoenix dactylifera	خرما	تمر
Tamarindus indica	تمر هندی	تمر هندی
Nicotiana tabacum	تنباکو، توتون	تنباکو
Morus alba, M. nigra	توت	توت
Alyssum homalocarpum	قدومه شیرازی	تودری
Ficus carica	انجیر	تین
		حرف ث
Thapsia garganica		ثافسیا
Canis vulpes	روباه	ثعلب
Pennisetum sp.	ارزن	ثمام
Zygophyllum fabago	عذبه	ثمره الاثل
Tamarix gallica	گزانگبین	ثمره الطرفا
Allium sativum	سیر	ثوم
Thymus capitatus		ثومون
Cynodon dactylon	مرغ، بید گیاه	ثیل
		حرف ج
Potamogeton natans		جارالنهر



جامون	اوجن	*Eugenia jambolana*
جاورس	ارزن	*Panicum miliaceum*
جاوشیر	جاوشیر	*Opopanax chironium*
جبره	پرگل	*Holosteum umbellatum*
جبلاهنگ	اسپرک سفید	*Reseda alba*
جبه	خطمی چینی	*Hibiscus rosa-sinensis*
جثجاث	کک کش	*Pullicaria crispa*
جدوار		*Curcuma zedoaria*
جراد	ملخ	*Locusta migratoria*
جرجیر		*Eruca sativa, Lepidium sp.*
جرمیلک	جرمل	*Frankenia salina*
جری	مارماهی	*Silurus glanis*
جزر	زردک	*Daucus carota*
جعده	مریم نخودی کوهی	*Teucrium polium*
جفت آفرید	کلنج	*Androsace*
جلجلان	کنجد	*Sesamum orientale*
جلد	پوست (حیوان)	*Cutis*
جلنار	گلنار	*Punica granatum*
جلّوز	فندق	*Corylus avellana*
جمل	شتر	*Camelus bactrianus*
جمّیز		*Ficus variegate*
جنطیانا	جنتیانای زرد	*Gentiana lutea*
جورجندم	گل گندم	*Centaurea cyanus*
جوز	گردو	*Juglans regia*
جوز ارقم		*Conopodium denudatum*
جوزالشّرک	هیل	*Amomum granum-paradisi*
جوزالقطات		*Sedum cepaea*
جوزالقی		*Strychnos nux-vomica, trichilia emetica*
جوزالکوثل	یاس آفریقایی	*Randia sp.*
جوزبوّا	جوز هندی	*Myristica fragrans*
جوز ماثل	تاتوره	*Datura metel, D. stramonium*
جیدار	بلوط قرمز	*Quercus coccifera*
حرف چ		



چای ختائی	چای سبز	*Camelia sinensis*
چلاپا	ژالپ	*Ipomea purga*
چوب چینی		*Smilax china*
حرف ح		
حاج	خارشتر	*Alhagi maurorum*
حاشا		*Thymus capitatus*
حالق الشعر	فاشرا، کدوی دشتی	*Bryonia alba*
حباری	هوبره	*Otis tarda*
حبّ البان	گز روغنی	*Moringa Arabica, M. pterygosperma*
حبّ الرشاد	شاهی، ترتیزک	*Lepidium sativum*
حبّ الزلم		*Cyperus esculentus*
حبّ السلاطین	کرچک هندی	*Croton tiglium*
حبّ القلّت	قلت	*Dolichos biflorus*
حبّ الکلی	قره تاج	*Anagyris foetida*
حبّ المحلب	محلب	*Cerasus mahaleb*
حبّ الملوک	ماهودانه	*Euphorbia lathyris*
حبّ المنسّم		*Aspidium lonchitis*
حبّ النیل	نیلوفر پیچ هندی	*Ipomoea hederacea*
حبّ بلسان	بلسان	*Commiphora opobalsamum*
حبجبو (حبحب)	باوباب	*Adansonia digitata*
حبق	پودنه	*Mentha pulegium*
حبّهٔ الخضرا		*Pistacia terebinthus*
حدق	بادنجان	*Solanum cordatum*
حرشف بری		*Cynara cardunculus*
حرشف بستانی	کنگر فرنگی	*Cynara scolymus*
حرف بری	ترتیزک جویباری	*Babarea vulgaris*
حرف بستانی	ترتیزک	*Lepidium sativum*
حرف أبیض	خردل سفید	*Brassica alba*
حرف الماء	ترتیزک آبی	*Nasturtium officinale*
حرف بابلی	ترتیزک صحرایی	*Lepidium campestre*
حرف مشرقی	ترتیزک وحشی	*Lepidium draba*
حرمل	اسفند	*Peganum harmala*
حرمله		*Sarcostemma viminale*



Apium graveolens	کرفس	حزا
Apium petroselinum, Petroselinum hortense	جعفری	حزا برّی
Roccella tinctoria		حزازالصّخر
Achillea millefolium	بومادران	حزنبل
Tribulus terrestris	خارخسک	حسک
Plantago psyllium	اسفرزه	حشیشة البراغیث
Paronychia serpyllifolia	عقربک	حشیشة الدّاخس
Parietaria off.	گوش موش	حشیشة الزّجاج
Scolopendrium vulgare	زنگی دارو	حشیشة الطحا ل
Anagallis arvensis	آناغالس	حشیشة العلق
Lycium afrum	آسه	حضض
Berberis asiaticus		حضض هندی
Bupleurum rotundifolium	چترگندمی برگ گرد	حلاب
Mercurialis sp.	شنگرفی	حلبوب
Trigonella foenum-graecum	شنبلیله	حلبه
Ferula assa-foetida	انجدان	حلتیت
Helix pomatia	حلزون	حلزون
Ocimum basilicum	ریحان	حماحم
Equns asinus	خر، الاغ	حمار
Equns asinus sylvaticus	گورخر	حمارالوحش
Oxalis acetosella		حماض
Columba domestrica	کبوتر	حمام
Amomum cardamom	هل باد	حماما
Cicer arietinum	نخود	حمّص
Lawsonia alba	حنا	حنّا
Lotus spp.	آهوماش، یونجه پاکلاغی	حندقوقا برّی
Trifolium aureum	شبدر نارنجی	حندقوقا بستانی
Triticum vulgare	گندم	حنطه
Citrullus colocynthis	هندوانه ابوجهل	حنظل
Plicanus crispus	پلیکان	حواصل
Populus	صنوبر	حور
		حرف خ
Vinca minor	پروانش	خاراماقنی



Chelidonium majus	ماميران	خاليدونيون
Danae racemosa	هميشک	خاماذاقنى
Euphorbia chamaesyce	انجير زمينى	خاماسوقى
Aconitum lycoctonum		خانق الذئب
Barjonia racemosa		خانق الكلب
Aconitum napellus	اقونيتون	خانق النّمر
Malva rotundifolia	پنيرک	خبازى برى
Corchorus olitorius	کتان هندى	خبازى بستانى
Descurainia sophia	خاکشى	خبّه
Lumbricus terrestris	کرم قرمز	خراطين
Lavandula vera	اسطوخودوس	خراما
Veratrum album	خربق سفيد	خربق أبيض
Helleborus niger	خربق سياه	خربق أسود
Brassica nigra	خردل سياه	خردل سياه
Sinapis alba	خردل سفيد	خردل سفيد
Sinapis arvensis	خردل وحشى	خردل برّى
Loranthus globiferus		خرقطان
Agrostemma sp.	عروس مزرعه	خرّم
Ceratonia siliqua	خرنوب	خرنوب شامى
Anagyris foetida		خرنوب نبطى
Ricinus communis	کرچک	خروع
Castoreum	جند بيدستر	خزميان
Lactuca sativa	کاهو	خس
Papaver somniferum	خشخاش	خشخاش أسود
Papaver rhoeas	شقايق	خشخاش بستانى
Silene influtal	خشخاش سفيد گل	خشخاش زبدى
Glaucium flavum	شقايق شاخدار زرد	خشخاش مقرن
Papaver rhoeas	شقايق	خشخاش منثور
Tulipa gesneriana	گل لاله	خصى الثعلب
Orchis latifolia	ثعلب	خصى الكلب
Hirundo rustica	پرستو	خطاف
Althaea officinalis, Alcea sp.	خطمى	خطمى
Microchiroptera	خفاش	خفاش



خلاف	بید	*Salix spp.*
خلاف بلخی	بیدمشک	*Salix aegyptiaca*
خلّر	خلر	*Lathyrus sativus*
خلنج	خلنج	*Erica arborea*
خمان صغیر	پلم	*Sambucus ebelus*
خمان کبیر	آقطی سیاه	*Sambucus nigra*
ختّثی	سریش	*Asphodelus ramosus*
خندروس	گندم رومی	*Triticum spelta*
خندریلی	قندرون	*Chondrilla juncea*
خنزیر	خوک	*Sus scrofa*
خوخ	شفتالو	*Amygdalus persica*
خولنجان	خولنجان	*Alpinia galangal, A. officinarum*
خیارشنبر	فلوس	*Cassia fistula*
خیری	خیری	*Cheiranthus cheiri*
خیزران	خیزران	*Bambusa arundinacea*
حرف د		
دارفلفل	فلفل دراز	*Piper longum*
دارشیشعان		*Calycoctom spinosa*
دارصینی	دارچین	*Cinnamomum zeylanicum*
دازی	علف چای	*Hypericum perforatum*
دانج ابروج	انچوچک	*Pyrus glabra*
دبق	موخور، مویزک عسلی	*Loranthus europaeus*
دخن	ارزن	*Panicum miliaceum*
دراج	دراج	*Attagen francolinus*
درداب	دستبویه	*Cucumis schemma*
دردار	نارون	*Ulmus campestris*
دروقینون	زهری شبدر	*Dorycnium spp.*
درونج	پلنگ کش	*Doronicum pardalianches*
دریاس		*Thapsia garganica*
دفلی	خرزهره	*Nerium oleander*
دلب	درخت چنار	*Platanus orientalis*
دلبوث	گلایول	*Gladiolus communis*
دلفین	دلفین	*Delphinus delphis*



دلق	دله	*Mustela Martes*
دلیک	گل سرخ فرنگی	*Rosa gallica*
دماغ	مغز سر(حیوان)	*brain*
دم الأخوین	خون سیاوشا ن	*Dracaena cinnabari*
دند	بید انجیرختایی	*Croton tiglium*
دوپ	بیدگیاه	*Agropyron repens*
دودالحریر	کرم ابریشم	*Bombyx*
دوسر	جو دوسر	*Avena sp.*
دهنج	دهنه	*Malachitis*
دینساقوس	طوسک بیابانی	*Dipsacus fullonum*
دیودار	صنوبر هندی	*Cedrus deodara*
حرف ذ		
ذاقنی الأسکندرانی	کوله خاس	*Ruscus hypophyllum*
ذاقنی ویدس	هفت برگ	*Daphne mezererum*
ذباب	مگس	*Musca fenestralis*
ذراریح	الاکلنگ	*Cantharis vesicatoria*
ذرّه	ذرت خوشه ای	*Sorghum vulgare*
ذفرمی	سداب	*Ruta graveolens*
ذنب الخیل	شنگ	*Tragopogon porrifolius*
ذنب السّبع	کنگر صحرایی	*Cirsium arvensis*
ذنب العقرب	دم عقربی	*Scorpiurus sp.*
ذهب	طلا	*Aurum*
حرف ر		
راتیانج (راتینج)	سندروس	*Resina*
رازقی	زنبق	*Lilium candidum*
رازیانج	رازیانج	*Foeniculum vulgare*
راسن	زنجبیل شامی	*Inula helenium*
راوند	ریوند چینی	*Rheum palmatum*
رتم		*Cytisus scoparius*
رتیلا	رتیل	*Aranea tarantula*
رجل الغراب		*Crithmum maritimum*
رصاص	قلع	*Stagnum*
رصاص أسود	سرب	*Plumbum*



رطب	خرما	*Phoenix dactylifera*
رطبه	یونجه	*Medicago sativa*
رعی الأبل	شکرتیغال	*Pistinaca sativa*
رعی الحما م	شاه پسند	*Verbena officinalis*
رماد	خاکستر	*Cineris*
رمّان	درخت انار	*Punica granatum*
رودا ازیدا		*roseum Sedum*
روغن کنجد	روغن کنجد	*sesami Oleum*
ریباس	ریباس	*Rheum ribes*
ریحان الکافور	سوسن آزاد	*Lilium sp.*
ریحان سلیمانی		*Ocimum filamentosum*
حرف ز		
زاج	زاج	*Vitriolum (ferrous sulphate)*
زبیبالجبل		*Delphinium staphysagria*
زرافه	شترگاوپلنگ	*Camelopardalis*
زراوند طویل	زراوند دراز	*Aristolochia longa*
زراوند مدحرج	زراوند گرد، چپقک	*rotunda Aristolochia*
زرزور	سار	*Sturnus vulgaris*
زرنب	سرخدار	*Taxus baccata*
زرنباد		*Zingiber zerumbet*
زرنیخ		*Arsenic trisulphide*
زریر	زلیل	*Delphinium semibarbatum*
زعرور	زالزالک	*Cratagus azarolus*
زعفران	زعفران	*Crocus sativus*
زفت بحری	قیر	*Asphaltum*
زقال	زقال اخته	*Cornus mas*
زقوم	درخت سنجد	*Elaeagnus angustifolia*
زلایف الملوک	ودنه	*Cotyledon sp.*
زنبق	زنبق سفید	*Iris florentina*
زنجار	زنگار	*Basic acetate of copper*
زنجبیل		*Zingiber officinale*
زنجفر	شنگرف	*Mercuric sulphide*
زوان	چچم	*Lolium temulentum*



زوفای یابس	زوفا	*Hyssopus officinalis*
زهره		*Cressa cretica*
زیبق	جیوه	*Mercurius*
زیتون	درخت زیتون	*Olea europaea*
حرف س		
ساج	تک	*Tectonia grandis*
ساداوران	سیاه داوران	*Orseille tinctoria*
سادج		*Cinnamomum citriodorum, C. tamala*
سپستان	سپستان	*Cordia myxa*
سخر	بنگ دانه	*Hyoscyamus niger*
سداب	سداب	*Ruta graveolens*
سداب برّی	سداب کوهی	*Peganum harmala*
سدر	کنار	*Zizyphus spina Christi*
سرخس	سرخس	*Dryopteris filix mas*
سرو	سرو	*Cupressus sempervirens*
سطاخینس	سنبله ای	*Stachys germanica*
سطاریون	ثعلب	*Orchis anthropophorum*
سطرونیون	غاسول	*Gypsophila strutium*
سعد	اویارسلام	*Cyperus longus*
سعدان	تکمه شن	*Neurada procumbens*
سفرجل	به	*Cydonia vulgaris*
سفید مرز	علف هفت بند	*Polygonum aviculare*
سقمونیا		*Convolvulus scammonia*
سقولوفندریون	زنگی دارو	*Scolopendrium vulgare*
سکبینج	سکبینج	*Ferula persica*
سکر	شکر	*Saccharum officinarum*
سکرچه	پیچک جنگلی ساحلی	*Calystegia soldanella*
سلت	خندروس	*Triticum spelta*
سلحفات	لاک پشت، کشف	*Testudo*
سلق	چغندر	*Beta vulgaris*
سلیخه	دارچین خطایی	*Cinnamomum iners*
سلیمانی	داراشکنه	*Tochloruretum hydrargyri*
سماق	سماق	*Rhus coriaria*



سماق الدّباغین	سماق	*Rhus cotinus*
سمانی	بلدرچین	*Tetrao coturnix*
سمسم	کنجد	*Seasamum indicum*
سمقوطن	قره قفس	*Symphytum sp.*
سمن	روغن	*Butyrum*
سنا	سنا	*Cassia angustifolia*
سنا مکی		*Cassia acutifolia*
سنبل جبلی		*Valeriana dioscorides*
سنبل رومی		*Valeriana celtica*
سنبل هندی		*Nardostachys jatamansi*
سندروس		*Callitris quadrivalvis*
سنگهارا		*spinosa Trapa*
سنور	گربه	*Felis catus*
سورنجان	سورنجان، گل حسرت	*Colchicum autumnale*
سوس	شیرین بیان	*Glycyrrhiza glabra*
سوسن		*Iris spp.*
سوسن سفید	سوسن سفید	*Lilium candidum*
سوسن آسمانجونی	زنبق	*Iris florentina*
سیسارون	سیسرون	*Sium sisarum*
سیسالیوس	ساسالی	*Tordylium off.*
سیسبان	بابل	*Sesbania sp.*
سیسنبر	آویشن واقعی	*Thymus serpyllum*
حرف ش		
شادنج	اکسید آهن	*Haematites*(Fe_2O_3)
شاه بلوط	شاه بلوط	*Castanea sativa*
شاهترج	شاهتره	*Fumaria parviflora*
شاهسفرم	ریحان	*Ocimum basilicum, O. minimum*
شاهلوج	آلو	*Prunus domestica*
شبت	شوید	*Anethum graveolens*
شبرم		*Euphorbia pithyusa*
شجره ابی مالک		*Leonicera periclymenon*
شجره مریم	نگونسر	*Cyclamen europaeum*
شربین	درخت ارز	*Cedrus libani*



شعرالغول	سپرزدارو	*Asplenium trichomanes*
شعیر	جو	*Hordeum valgare*
شقاقل	شقاقل	*Polygonatum orientale*
شقایق	شقایق	*Anemone sp.*
شک	مرگ موش	*Arsenicum*
شکاعی	کنگرفرنگی وحشی	*Onopordon acanthium*
شکرتیغال	شکرتیغال	*Echinops sp.*
شل بار	به هندی	*Cydonia indica*
شلجم	شلغم	*Brassica rapa*
شلیل	شلیل	*Persica nucipersica*
شمع	موم (زرد)	*Apis mellifica*
شنج	حلزون	*Helix pomatia*
شواصرا	ارجی	*Ambrosia botrys*
شوکران	شوکران	*Conium maculatum*
شوندر	لبدان	*Beta folliosa*
شونیز	سیاه دانه	*Nigella sativa*
شیبه		*Artemisia arborescens*
شیح	درمنه	*Artemisia herba-alba*
شیرخشت	شیرخشت	*Cotoneaster nummularia*
شیطرج	موچه	*Lepidium latifolium*
شیلم	چچم	*Lolium temulentum*
حرف ص		
صاب	خیار وحشی	*Ecballium elaterium*
صاصلی	شیرطیور	*Ornithogalum sp.*
صامریوما	گل آفتاب پرست	*Heliotropium europaeum*
صبر	صبر	*Aloe barbadensis, A. littoralis*
صدف	صدف	*Nacra perlarum*
صریمه الجدی	شونگ	*Lonicera periclymenum*
صعتر	آویشن شیرازی	*Zattaria multiflora*
صمغ عربی	صمغ عربی، آکاسیا	*Acacia arabica*
صندل	صندل	*Santalum sp.*
صنوبر	کاج	*Pinus sp.*
حرف ض		



Ovis laticaudata	گوسفند	ضان
Lacerta agilis	سوسمار	ضب
Canis hyena	کفتار	ضبع عرجا
Pistacia lentiscus	درخت مصطکی	ضرو
Ononis antiquorum	سگ اومیز	ضریع
Asparagus off.	مارچوبه	ضغبوس
Rana temporaria	وزغ	ضفدع
Mentha aquatic	نعناء آبی	ضمیران
		حرف ط
Pavo cristatus	طاوس	طاوس
Bambusa arundinacea	خیزران	طباشیر
Inula viscosa		طباق
Lemna minor	عدسک آبی	طحلب
Cynomorium songaricum	گل قاضی	طراثیث
Artemesia dracunculus	ترخون	طرخون
Tamarix gallica	انگبین	طرفا
Psoralea bituminosa	گندلوبیا	طریفلن
Aster tripolium	مینای چمنی	طریقولیون
Aurum	طلا	طلا
Andrachne telephioides	دیوسفید	طیلافیون
Amnoperdis griseogularis	تیهو	طیهوج
		حرف ظ
Clematis ochroleuca	یاسمین زرد	ظیان
		حرف ع
Anacyclus pyrethrum	اکرکرا	عاقرقرحا
Crocus sativus	زعفران	عبیر
Buxus sempervirense	شمشاد فرنگی	عثق
Lens esculenta	عدس	عدس
Hedysarum sp.	عدس تلخ	عدس المر
Juniperus oxycedrus	سرو کوهی	عرعر
Curcuma longa	زرد چوبه	عروق الصّفر
Smilax sarsaparilla		عشبه مغربیه
Cassia tora		عشرق

عشقه	عشقه	*Hedera sp.*
عصفور	گنجشک	*Fringilla domestica*
عصی الرّاعی	علف هفت بند	*Polygonum aviculare*
عفص	بلوط، مازو	*Quercus lusitanica*
عقاب	عقاب	*Falco chrysaetos*
عقرب	عقرب	*Scorpio crassicauda, S. curopaeus*
عقیق	عقیق	*Sardonux*
عکوب	خار مریم	*Silybum marianum*
علک الأتیاط	بنه	*Pistacia terebinthus*
علک البطم	بنه	*Pistacia terebinthus*
علیق	گونه‌ای تمشک	*Rubus fructicosus*
علیق الکلب	نسترن پرپر	*Rosa sempervirens*
عنّاب	درخت عناب	*Zizyphus sativa*
عنب	انگور	*Vitis vinifera*
عنب الثعلب	تاجریزی سیاه	*Solanum nigrum*
عنب الدّب	توت فرنگی درختی	*Arbutus unedo*
عنکبوت	کارتنه	*Aranea*
عود	عود	*Aloexylon agallocha*
عودالحیّه		*Ophioxylon serpentium*
عودالرّیح	زرشک	*Berberis vulgari*
عودالصلیب		*Paeonia officinalis*
عودالعطاس		*Gypsophila struthium*
عوسج	آسه	*Lycium afrum*
عین البقر	گل مینا	*Chrysanthemum leucanthemum*
عین الدّیک		*Abrus precatorius*
عین الهدهد	فراموشم مکن	*Myosotis palustris*
عینون	سنای شهری	*Globularia alypum*
حرف غ		
غار	برگ بو	*Laurus nobilis*
غاریقون	قارچ معمولی	*Polyporus off.*
غافث	گل خله	*Agrimonia eupatoria*
غالیس	گل میمونی	*Scrophularia peregrina*
غالیون	علف پنیر، عف شیر	*Galium verum, G. aparine*



Elaegnus angustifolia	سنجد	غبیرا
Corvux corax	کلاغ	غراب
Salix babilonica	بید مجنون	غرب
Antilope dorcas	آهو، غزال	غزال
Vincetoxicum officinale	غلقی	غلقی
Origanum vulgare	آویشن کوهی	غلیجن اغریا
Garcinia mangostana		غوتاغنبا
Morchella esculenta		غوشنه
		حرف ف
Mus musculus	موش	فار
Bryonia alba	هزارچشان سفید	فاشرا
Bryonia diocia	ماردارو	فاشرستین
Xanthoxylon avicennae		فاغره
Phalangium ramosum	زهرالعنکبوت	فالنجیقن
Paeonia officinalis	گل صد تومانی	فاوانیا
Raphanus sp.	تربچه	فجل
Marrubium vulgare	فراسیون	فراسیون
Equns caballus	اسب	فرس
Euphorbia resinifera		فرفیون
Ocimum pilosum		فرنجمشک
Pistacia vera	درخت پسته	فستق
Canavalia gladiata		فشغ
Argentum	نقره	فضه
Fungi	قارچ	فطر
Carum petroselinum		فطراسالیون
Vitis vinifera	مو	فقاح الکرم
Lycoperdon tuber		فقع
Jasminum sambac	رازقی	فل
Piper nigrum	فلفل سیاه	فلفل
Amomum garanum-paradisi		فلفل السّودان
Polygonum hydropiper	هفت بند گزنه آبی	فلفل الماء
Valeriana dioscorides	شیرینک طبقی	فوّ
Mentha pulegium	پونه	فودنج



Mentha aquatica	پونه آبی	فودنج نهری
Areca catechu	فوفل - پوفل	فوفل
Rubia tinctorum	روناس	فوه
Elephas indicus	فیل	فیل
Lycium afrum, Rhamnus infectoria		فیلزهرج
		حرف ق
Elletaria cardamomum	هل	قاقله
Cakile maritima	کاکله	قاقلی
Mustela erminea	قاقم	قاقم
Tetrao cinereus	کبک	قبج
Astragalus gummifera	گون	قتاد
Cucumis melo var. flexuosus	خیار چنبر	قثاء
Ecballium elaterium, Momordica elaterium	خیار دشتی	قثاءالحمار
Cucumis sativus	خیار خوراکی	قثد
Argas persicus	کنه	قراد
Cerasus vulgaris, Cerasus avium	آلبالو، گیلاس	قراصیا
Vaccinium myrtillus	قره قاط	قراقاط
Lagoecia cuminoides	زیره وحشی	قردمانا
Eryngium sp.	بوقناق	قرصعنه
Papyrus	کاغذ	قرطاس
Carthamus lanatus	گلرنگ مقدس	قرطم بری
Carthamus tinctorius	گلرنگ	قرطم بستانی
Cucurbita maxima, C. pepo	کدو	قرع
Cinnamomum cassia		قرفه
Lecanium ilicis		قرمز
Eugenia caryophyllata	میخک	قرنفل
Sium latifolium	کرفس آبی	قره العین
Costus sp.		قسط
Castor fiber	سگ آبی	قضاعه
Arundo sp.	نی	قصب
Swertia chirayita	نی نهاوندی	قصب الذّریره
Saccharum officinarum	نیشکر	قصب السّکر
Pix liquida	قطران	قطران



قطف	سلمکی باغی	*Atriplex hortensis*
قطف بحری	قره پازی	*Atripiex halimus*
قطلب	توت فرنگی درختی	*Arbutus unedo*
قطن	پنبه	*Gossypium herbaceum*
قعبل		*Pancratium maritimum*
قلقاس	قلقاس	*Colocasia antiquorum*
قلقل		*Cassia tora*
قلب	قلب	*Lithospermum off.*
قمری	قمری	*Columba turtur*
قمز	شیر مادیان	*Lac equinum*
قمل	شپش	*Pediculus capitis*
قناء	خیزران	*Bambusa arundinacea*
قنابرّی	ترتیزک برگ پهن	*Lepidiumlatifolium*
قنّب	شاهدانه	*Cannabis sativa*
قنبیط	کلم گل	*Brassica oleracea*
قنطوریون رقیق (صغیر)	قنطوریون صغیر	*Centaurium minus*
قنطوریون غلیظ (کبیر)		*Centaurea centaurium*
قنفذ	خارپشت	*Erinacaens europaens*
قوطولیدون	بشانق	*Cotyledon lusitanica*
قهوه	درخت قهوه	*Coffea arabica*
قیصوم		*abrotanum Artemisia*
حرف ک		
کادی		*Acacia catechu*
کاشم	انجدان رومی	*Levisticum officinale*
کافور	درخت کافور	*Laurus camphora*
کاکراسینگی		*Pistacia intigerima*
کاکنج	عروسک پشت پرده	*Physalis alkekengi*
کبابه	کبابه چینی	*Piper cubeba*
کبد	جگر سیاه، کبد	*Liver*
کبر	خاورک	*Capparis spinosa*
کبریت	گوگرد	*Sulphur*
کبیکج	آلاله شرقی	*Ranunculus asiaticus*
کتان	کتان معمولی	*Linum usitatissimum*

کتم	وسمه	*Isatis tinctoria*
کثیرا	گون	*Astragalus tragacantha*
کحل	سرمه	*Sulphuretum antimoniinativum*
کراث	گندنا	*Allium porrum*
کراث	دانه پرستو	*Thymelaea tartonraira*
کرسنه	گاودانه	*Vicia ervilia*
کرفس الماء	شقاقل جویباری	*Sium latifolium*
کرفس معمولی یا نبطی	کرفس	*Apuim graveolens*
کرفس بری	آوندول	*Smyrnium perfolatum*
کرفس بستانی	کرفس پرورشی	*Apium graveolens var. dulce*
کرفس جبلی	جعفری	*Petroselinum oreoselinum*
کرفس رومی	جعفری	*Apium petroselinum, Petroselinum hortense*
کرکی	درنا	*Ardea cinerea*
کرگدن	کرگدن	*Rhinocerdes indicus*
کرم	مو، درخت انگور	*Vitis vinifera*
کرنب	کلم پیچ	*Brassica oleracea var. capitata*
کروان	کاروانک، خفتک	*Charadrius oedicnemus*
کرویا	زیره سبز	*Cuminum cyminum*
کزبره	گشنیز	*Coriandrum sativum*
کسوندی		*Cassia occidentalis*
کشوث	سس	*Cuscuta monogyna*
کف الضّبع	آلاله آبی	*Ranunculus aquatilis*
کف الهر	آلاله صحرایی	*Ranunculus arvensis*
کف مریم	گل استکانی شابیلی	*Campanula trachelium*
ککرونده		*Bulemea balsamfera*
کلخ	کف عروس	*Ferula communis*
کمادریوس	مریم نخودی	*Teucrium chamaedrys*
کماشیر	جاوشیر	*Athamanta macedonia*
کمافیطوس	جعده کاجی	*Ajuga chamaepitys*
کماه	قارچ	*Tuber melanosporum, T. album*
کمثری	درخت گلابی	*Pyrus communis*
کمون کرمانی	زیره سیاه	*Carum carvi*
کنار	کنار، سدر	*Zizyphus spina-christi*



کندر	کندر	*Boswellia carterii*
کندس	رقیقه	*Gypsophila struthium*
کنگهی		*Abutilon indicum*
کنوس	ازگیل	*Mespilus germanica*
حرف گ		
گزانگبین	گز خوانسار	*Astragalus adscendens*
حرف ل		
لاذن		*Cistus ladaniferus*
لاغیه	دیو سفید	*Andrachne colchica*
لاله سرنگون	لاله واژگون	*Fritillaria imperialis*
لاله نعمانی	خشخاش زراعی	*Papaver rhoeas*
لامی		*Amyris elemifera*
لبخ	گل ابریشم، برهان	*Albizzia lebbek*
لبلاب صغیر	نیلوفرصحرایی	*Conovolvulus arvensis*
لبلاب کبیر		*Dolichos lablab*
لحیه التّیس	شنگ چمنی	*Tragopogon pratensis*
لخنیس	سیلن آتشین	*Silene coronaria*
لسان الثّور	گاوزبان	*Echium amoenum*
لسان الحمل	بارهنگ	*Plantago major*
لسان العصافیر	زبان گنجشک	*Fraxinus excelsior*
لسان الکلب	تاتاری پرگل	*Carduus pycnocephalus*
لصیقی	سگ زبان	*Cynoglossum officinale*
لعبه بربری		*Colchicum variegatum*
لفاح	سابیزک	*Mandragora officinarum*
لقلق	لک لک	*Ciconia argala*
لنجیطس بری	شانه سرخس	*Blechnum spicant*
لنجیطس بستانی	سرخس مقدس	*Polysticum lonchitis*
لوبیا	لوبیا	*Phaseolus vulgaris*
لوبیای هندی		*Canavalia gladiata*
لوزالبربر		*Argania sideroxylon*
لوزالحو	درخت بادام شیرین	*Amygdalus communis*
لوزالمر	درخت بادام تلخ	*Amygdalus communis var. amara*
لوز بری و لوز جبلی	بادام کوهی	*Amygdalus scoparia*



Lysimachia vulgaris	جو جادو	لوسیماخیوس
Trigonella corniculata	شبدر وحشی	لوطوس اغریا
Arum italicum	شیپوری	لوف الجعد
Arisarum vulgare		لوف صغیر
Dracunculus vulgaris		لوف کبیر
Margarita	مروارید	لؤلؤ
Citrus limonum var dulcis	لیمو شیرین	لیمو شیرین
Citrus aurantifolia	لیموعمانی، لیمو ترش	لیموعمانی
		حرف م
Daphne mezereum	مازریون	مازریون
Phaseolus mungo	ماش	ماش
Capra hircus	بز	ماغر
Celastrus paniculata		مالکنگنی
scabiosa arvensis	طوسک	ماميثا
Chelidonium majus	ماميران	ماميران
Euphorbia lathyrus	ماهودانه	ماهودانه
Anamirta paniculata		ماهیزهرج
Daphne gnidium	دافنه	مثنان
Commiphora myrrha	مر	مرّ
Centaurea calcitrapa	گل گندم	مرّار
Cornus mas, Fraxinus excelsior	زغال اخته، ون	مرّان
Origanum majorana	مرزنگوش	مرزنجوش
Teucrium montanum		مرماحور
Plumbum oxidum	مرداسنگ	مرواسنج
Alisma plantago-aquatica	قاشق واش	مزمارالرّاعی
Origanum dictamnus		مشکطرامشیع
Armenica vulgaris	درخت زردآلو	مشمش
Pistacia lentiscus	درخت مصطکی	مصطکی
Glossostemon bruguieri		مغاث
Commiphora mukul		مقل
Commiphora africanum		مقل مکّی
Datura metel		منج زراوشان
Valeriana tubereuse		موّ

موز	موز	*Musa spp.*
میسن	داغداغان	*Celtis australis*
میعه سایله	عنب سائل	*Liquidambar orientalis*
میعه یابسه	اصطرک	*Styrax officinalis*
حرف ن		
نارجیل	نارگیل	*Cocos nucifera*
نارجیل بحری	نارگیل دریایی	*Lodoicea sechellarum*
نارمشک	ناز دروغین	*Sedum spurium*
نارنج	نارنج	*Citrus aurantium var. amara*
نانخواه	نغن	*Carum copticum*
نحاس	مس	*Cyprium aes*
نحل	زنبور عسل	*Apis mellifica*
نرجس	نرگس	*Narcissus tazzeta*
نروک	شور درختی	*Sarsola arbuscula*
نسر	کرکس	*Neophron perenopterus*
نسرین	نسترن وحشی	*Rosa canina*
نعام	شترمرغ	*Struthio camelus*
نعنع	نعنا	*Mentha piperita*
نفل	یونجه وحشی	*Medicago ciliaris*
نمر	پلنگ	*Felis leopardus*
نمل	مورچه	*Formica rufa*
نوارس		*Astragulus arnacantha*
نیل بری		*Baptisia tinctoria*
نیل بستانی	نیل	*Indigofera tinctoria*
نیلوفر	نیلوفر	*Nymphaea alba*
حرف و		
وج	اگیر ترکی	*Acorus calamus*
ودع		*Cypraea moneta*
ورد	رز، گل سرخ	*Rosa spp.*
وردالحماق	گل دورنگ، آفتاب مهتاب	*Rosa foetida var. bicolor*
ورس		*Mallotus philippinensis*
ورشان		*Columba plumbus*
وزغ	وزغ	*Rana temporaria*



حرف ه		
هاسیمونا	مسمس	*Acanthus mollis*
هدهد	هدهد، شانه بسر	*Upupa epops*
هدیه	خرخدا، خرخاکی	*Oniscus asellus*
هرطمان	یولاف	*Avena sativa*
هرنوه		*Averrhoa carambola*
هلیله	هلیله	*Terminalia chebula*
هلیون	مارچوبه	*Asparagus officinalis*
هندبا	کاسنی	*Cichorium intybus*
هندبای بری	گل قاصد	*Taraxacum officinalis*
هندبای شامی	اندیو	*Cichorum endivia*
هوفاریقون	علف چای	*Hypericum perforatum*
هوفسطیداس		*Cytinus hypocistis*
هوم المجوس		*Morettia canescens*
حرف ی		
یاسمین	یاسمین سفید	*Jasminum officinale*
یبروح	لفاح	*Mandragora officinarum*
یربوع	موش دوپا	*Dipus lagopus*
یوز	یوزپلنگ	*Felis jubata*



نمایه‌ها





نمایهٔ مفردات





















































































































نمایهٔ اصطلاحات طبی و بیماری‌ها





































نمایهٔ اشخاص



نمایهٔ کتب



نمایهٔ اوزان





نمایهٔ اماکن



